

دیگر الواح حضرت بهاءالله

هو الحیّ القيوم تبارک و تعالی شأنه

آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کلشی از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرآة بلون او ظاهر مثلاً در مرایای قلوب حکما تجلی فرمود حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افئدة اهل صنعت اشراق نمود صنایع بدیعه منیعه ظاهر و در افئدة عارفین تجلی فرموده بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر بانسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربّانیّه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهد بود اوست نار الهی و چون در صدور برافروخت ما سوی الله را بسوخت افئدة عشاق از این نار در احتراق و این نار حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر شده ظاهرها نار و باطنها نور و از این ماء کلشی باقی بوده و خواهد بود و من المآء کلشی حیّ از خدا میطلبیم که این ماء عذب الهی را از این کأس روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سیل محبتش بگذریم و البهآء علی اهل البهآء

بسم الله الأقدس العلیّ الأبهی

آنچه از معنی بیت در آیات الهی نازل و از افق سماء حقیقت مشرق همان تمام است و فصل الخطاب لا ینکره الا من کان من الجهلاء بیانی دیگر بلسان پارسی ذکر میشود تفضلاً لک انه یحبّ عباده الذاکرین و آن اینکه اگر بخواهی کما هی این مقام را مشاهده نمائی در بحر آیات تکوینیّه متغمّس شو کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها در مقام تجلی سلطان مجلی در ملکوت اسماء و صفات از برای کلّ اثبات آییّت میشود در اینصورت غیر آیات چیزی مشهود نه تا قرب و بعد تصوّر شود بعد از اشراق شمس معانی از افق این بیان کلّ از آیات الهی محسوب دیگر غیر تجلی سلطان مجلی امری ملحوظ نه تا آنکه ذکر شود و یا بقمیص عبارت درآید و اگر دست قدرت الهیه آییّت اشیاء را اخذ نماید لا تری فی الملک من شیء چه قدر پاک و مقدّس است پروردگار تو و چه قدر عظیم است سلطنت و غلبه او آیات تکوینیّه و آفاقیه که مظاهر اسماء و صفات او تعالی شأنه هستند در یک مقام مقدّسند از قرب و بعد تا چه رسد بذاته تعالی انشاءالله اگر از این خمر معانی که در خمخانه عزّ صمدانی بانامل قدس سبحانی تربیت شده بیاشامی از عالم و عالمیان درگذری و بشطر دوست من غیر اشاره توجّه نمائی

قسم بنیر آفاق اگر جمیع ناس حلاوت کلمهئی از کلمات الهیه که از مشرق فم مشیّت رحمانیه اشراق فرموده ادراک نمایند کلّ از لذایذ دنیای فانیّه منقطع شوند و بوجه باقی توجّه کنند بعد عباد بشأنی ملاحظه میشود که نفسی را که مقصود از دنیا و تعمیر آن ظهور او بوده در اُخرب بلاد منزل داده‌اند دیگر در اینصورت بچه استحقاق فضل الهی از سماء عزّ رحمانی نازل شود همچو میدان که نفسی بر حقّ قادر است قسم بمطلع اسم اعظم که اگر اراده فرماید جمیع را بکلمهئی معدوم نماید قبول این سجن اعظم نظر بخلاصی اعناق است از سلاسل نفس و هوی و قبول این ذلّت نظر بعزّت من فی الأرض بوده چه

که این نفعه رحمانیه از برای حیوة بریه آمده و زود است که اشراق شمس کلمه را از جمیع اطراف مشاهده نمایند ان ربک
لهو المقتدر القدير ولكن مقصود شاعر از این بیت که
دوست نزدیکتر از من بمن است

وین عجبتر که من از وی دورم

ترجمه آیه مبارکه بوده که میفرماید و نحن اقرب الیه من جبل الوریث و فی الحقیقه بلسان پارسی خوب ذکر نموده و در
این حین از خمر رحمت رب العالمین شارب چه که از لسان قدم ذکرش جاری شد چون حق فرموده که من بانسان نزدیکترم
از رگ گردن او باو لذا میگوید با وجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگ گردن من بمن نزدیکتر است مع ایقان من باین
مقام و اقرار من باین رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقر استواء رحمانی است و عرش تجلی ربانی از ذکر او غافل است و
بذکر غیر مشغول از او محجوب و بدنیا و آلی آن متوجه و حق بنفسه قرب و بعد ندارد مقدس است از این مقامات و نسبت
او بکلّ علی حدّ سواء بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر این مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در
احادیث قدسیه قبله این مقام را بیان فرمودیم لا یسعی ارضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن و قلب که محلّ
ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است بسا میشود که از مجلی غافل است در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او
صادق و در حین تذکر بحق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل
است ولكن احاطه علمیه حق لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود لذا البتّه او اقرب بوده و خواهد بود چه
که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق فیه محجوب و هر ذی بصری بعین یقین مشاهده مینماید که
قرب و بعد بنسبتهما الی المظاهر ذکر شده و میشود و آن سلطان قدم مقدس از قرب و بعد و اذکار و اسماء و صفات بوده و
خواهد بود

باری قرب بحق در این مقام توجه باو بوده و بعد غفلت از او مثلاً هر نفسی که الیوم از ریح اطهر ابهی نوشید باعلی
ذروه قرب و وصال مرتقی و من دون آن در اسفل درک بعد و انفصال بوده اگرچه در کلّ احیان بذکر رحمن ناطق و باوامرش
عامل باشد چنانچه الیوم ملل مختلفه که در ارضند چون از صهای احدیه محرومند کلّ در تیه بعد سائر و قرب و بعد در ظهور
مظهر الهیه معلوم و مشهود هر نفسی که بحرم ایقان توجه نمود او از اهل قرب محسوب و هر نفسی که اعراض نمود بعید بوده
و خواهد بود قرب حق بعد ندارد اگر ناس بعید نمانند اصل شجره قرب در ارض این بیان که از سماء رحمن نازل شده ثابت و
فرعها احاط العالمین وقتی که شمس اسم قریب از مشرق لقا اشراق فرمود جمیع آفاق را احاطه نموده و قرب معنوی از قرب
ظاهر اقدم و اقرب است چنانچه مشاهده میشود بسا از نفوس که با حق بوده‌اند و در عشی و اشراق در ظاهر مشرف و لكن
حقّ تصدیق قرب در حقّ آن نفوس نفرموده چه که از قرب معنوی محروم بوده‌اند و حقّ عالم و ساتر و اگر نفسی در اقصی
بلاد ساکن و بحق ناظر باشد در حقّ او کلمه قرب نازل و لكن یا طوبی و یا حبذا از برای نفسی که بهر دو مرزوق شود فوالذی
جعلنی ذلیلاً لعزّ العالمین و مسجوناً لعنق اهل العالم که اگر نفسی یکبار از روی خلوص وجه رحمانی را زیارت نماید مقابل
است با حسنات اولین و آخرین بل استغفر الله عن ذلک چه که بذکر و بیان این مقام محدود نشود بر فضل این مقام احدی
مطلع نه مگر حقّ جلّ کبریائه و اگر نفسی در شطری که عرش ظهور در آن مستقر است وارد شود در جمیع عوالم لانهایه
فیض و اجر این عمل او را مدد نماید تا چه رسد بنفسی که بلقا فائز شود و مقصود از جمیع آنچه از سماء عنایت نازل و در
کتب الهیه مذکور و مسطور لقاء الله بوده طوبی لمن فاز به و ورد شطر الذی من افقه اضاء شمس جمال رحمة ربّه العلیّ
العظیم و مسّ ترابه و استنشاق هوائه آنّه فاز بخیر الذی لیس فوقه خیر و لا فضل و عنایه تالله یزورنه اهل الفردوس و یجدن منه
عرف الله المقتدر المهیمن العزیز القدير

ای سائل انشاءالله بعنایت سلطان لایزالی از کوثر بیان اطهر ربّانی در این ایّام روحانی از اناء رحمت رحمانی بیاشامی و بشطر الله توجّه نمائی جمیع عوالم ما لا نهاییه اذکار و الفاظ و بیان از نقطه اولّیه تفصیل شده و کلّ بآن نقطه راجع و آن نقطه باراده قدمیه ظاهر هر نفسی که ایوم باو و بحبّ او فائز شد صاحب جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب علم و بیان بوده و خواهد بود ولکن احدی از زلال این بیان که از یمین عرش رحمن جاری است نیاشامد مگر اهل بهاء ای سائل مشاهده رحمت و فضل الهی نما مع آنکه در سجن جالس و اعدا از کلّ جهات مترصد مع ذلک تو را محروم ننموده و در این احزان بذکر دوستان الهی مشغول هل رأیت فضلاً اعظم من ذلک لا وربّک الرحمن امروز روزی است که حبیب قد عرفناک میگوید و کلیم به قد رأیناک ناطق و خلیل به قد اطمئنّ قلبی ذاکر جهد نمائید شاید از فضل رحمن محروم نمانید و هر چه در این ایّام فوت شود تدارک آن ابداً ممکن نه طاهر و خفیف شوید چون نسائم ربیع روحانی بشطر رحمانی مرور نمائید اینست نصیحت رحمن اهل اکوان را و از ذکر اینکه کلّ اشیاء آیات الهی بوده توهم نرود که نعوذ بالله خلق از سعید و شقیّ و مشرک و موحد در یک مقامند و یا آنکه حقّ جلّ و عزّ را با خلق نسبت و ربط بوده چنانچه بعضی از جهّال بعد از ارتقاء بسموات اوهام خود توحید را آن دانسته‌اند که کلّ آیات حقّند من غیر فرق و از این رتبه هم بعضی تجاوز نموده‌اند و آیات را شریک و شبیه نموده‌اند سبحان الله أنّه واحد فی ذاته و واحد فی صفاته ما سواه معدوم عند تجلّی اسم من اسمائه و ذکر من اذکاره و کیف نفسه فواسمی الرحمن که قلم اعلی از ذکر این کلمات مضطرب و متزلزل است از برای قطره فانیه نزد تموّجات بحر اعظم باقی چه شأن مشاهده میشود حدوث و عدم را تلقاء قدم چه ذکری بوده استغفر الله العظیم از این چنین عقاید و اذکار

بگو ای قوم موهوم را با قیوم چه مناسبت و خلق را با حقّ چه مشابهت که باثر قلم او خلق شده‌اند و این اثر هم از کلّ مقدّس و منزّه و میرّا و از این مقام گذشته در مقام آیات ملاحظه کن که شمس یکی از آیات الهی است آیا میشود او را با ظلمت در یک مقام ملاحظه نمود لا فونفسه الحقّ لا یتکلّم احد بذلک الاّ من ضاق قلبه و زاغ بصره بگو در خود ملاحظه کنید اظفار و چشم هر دو از شما است آیا این دو نزد شما در یک رتبه و یک شأن بوده اگر گفته شود بلی قل کذبتم برّی الأبهی چه که آن را قطع میکنید و این را مثل جان عزیز دارید تجاوز از رتبه و مقام جایز نه حفظ مراتب لازم یعنی هر شیء در مقام خود مشاهده شود بلی وقتی که شمس اسم مؤثّر بر کلّ اشیاء تجلّی فرموده در هر شیء اثر و ثمری علی قدر مقدور ظاهر چنانچه ملاحظه میشود که سمّ با اینکه مهلک است مع ذلک در مقام خود اثری و نفعی از او مشهود و این اثر در اشیاء از اثر این اسم مبارک است سبحان خالق الأسماء و الصّفات شجر یابس را بسوزانند و شجره طریهّ و شجره طریهّ را در ظلّش مأوی گیرند و از اثمارش منتعم شوند در احیان مظاهر الهیه اکثری از بریه بامثال این کلمات نالائقه ناطق چنانچه در کتب الهیه و صحف منزله تفصیل آن نازل توحید آن است که در کلّ آیه تجلّی حقّ مشاهده کنند نه آنکه خلق را حقّ دانند مثلاً تجلّی شمس اسم ربّ را در کلّ ملاحظه نمائید چه که در کلّ آثار تجلّی این اسم مشهود است و تربیت کلّ منوط باو

و تربیت هم دو قسم است یک قسم آن محیط بر کلّ است و کلّ را تربیت میفرماید و رزق میدهد چنانچه خود را ربّ العالمین فرموده و قسم دیگر مخصوص بنفوسی است که در ظلّ این اسم در این ظهور اعظم وارد شده‌اند ولکن نفوس خارجه از این مقام محروم و از مائده احدیه که از سماء فضل این اسم اعظم نازل ممنوعند چه نسبت است آن نفوس را مع این نفوس لو کشف الغطاء لینصعق من فی الأكوان من مقامات الذین توجّهوا الی الله و انقطعوا فی حبه عن العالمین و موحد در این دو طائفه تجلّی این دو اسم را ملاحظه مینماید بقسمی که مذکور شد چه که اگر اخذ تجلّی شود کلّ هالک خواهند بود و هم چنین در تجلّی شمس اسم احد ملاحظه کن که بر کلّ اشراق فرموده یعنی در کلّ آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلّند بر حقّ و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلّی رحمت او است که سبقت گرفته کلّ را ولکن نفوس مشرکه از این تجلّی غافل و از شریعه قرب و لقا محروم چنانچه مشاهده میشود جمیع ملل مختلفه بوحدانیت او مقرر و بفردانیت او معترف

اگر آیه توحید الهی در آن نفوس نمیبود هرگز مقرّب باین کلمه مبارکه لا اله الا هو نبودند معذلک غافل و بعیدند و عندالله از موحدین محسوب نه چه که سلطان مجلی را ادراک نموده‌اند و در مقامی این تجلی که در مشرکین ظاهر اثر اشراق موحدین است لا یعرف ذلک الا اولو الالباب ولکن موحدین مظاهر این اسمند در رتبه اولیه و ایشانند که خمر احدیه را از کأس الوهیّه نوشیدند و بشطر الله توجه نموده‌اند کجا است نسبت این نفوس مقدّسه با آن نفوس بعیده و هم‌چنین در تجلی اسم قریب و امثال آن ملاحظه کن که در رتبه اولیه مظاهر این اسماء اهل بهاء بوده و مادون آن معدوم و مفقود انشاءالله بیصر حدید در جمیع اشیاء آیه تجلی سلطان قدم مشاهده نمائی و آن ذات اطهر اقدس را از کلّ مقدّس و میرا بینی این است اصل توحید و جوهر تفرید کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیّ العظیم

ای سائل نظر بشأن عباد نما همین سؤال را در سنین قبل نفسی از مشرک بالله نموده و جوابی بخطّ خود نوشته نزد حرف سین است فولّدی انطقنی بذکره بین الأرض و السماء که معنی ظاهر این فرد را ادراک نموده و سیّد محمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته را امر فرماید از سلمان اخذ نمایند جایز نه که باطراف ببرد و حاجی میرزا احمد و او در منزل کلیم بر مشرک بالله ثابت نموده‌اند که غلط معنی نموده معذلک ناس نسناس او را حقّ اخذ نموده‌اند و بحقی که جمیع امور بکلمه او معلق و منوط باغواى آن مشرک مردود ظلم و اعتساف نموده و مینمایند حال بر تو لازم که آن نوشته را از حرف سین اخذ نمائی و متوکلاً علی الله و خالصاً لوجهه بمتابعانش بنمائی لعلّ یتخذنّ الی الله سبیلاً از قراری که استماع شد بعضی الواح ناریه آن مشرک بالله را حبّاً لله سوخته‌اند اگرچه این فعل من غیر اذن واقع شده ولکن چون حبّاً لله بوده عفا الله عمّا سلف ولکن ابدأً محبوب نیست عندالله که کلمات احدی محو شود چنانچه حال بعضی از مکتوبات آن مشرک بالله لازم است که در دست باشد چه که قدرش از کلماتش ظاهر بگو ای ناس گذشته از جمیع مراتب انصاف کجا رفته گیرم امر او را حقّ ستر فرمود آیا کلمات او را ندیده‌اید فوا حسرة علیکم علی ما فرطتم فی جنب الله نفسی که از عهده معنی یک شعر برنیاید چگونه هادی اخذ نموده‌اید معلوم نیست بعد از مشاهده خطّ او که نزد حرف سین است بچه عذر معتذر خواهند شد کذلک اخذ الله سمعهم و بصرهم بلی آن نفوس را مثل آن مولی لازم دعهم بأهوائهم و اقبل الی مولاک القدیم

جهد کن که شاید نفسی را بشریعه رحمن وارد نمائی این از افضل اعمال عند غنی متعال مذکور و بشأنی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید اگرچه من علی الأرض بمعارضه و مجادله برخیزند مثل اریاح باش در امر فائق الأصباح چنانچه مشاهده مینمائی که اریاح نظر بمأموریت خود بر خراب و معمور مرور مینماید نه از معمور مسرور و نه از خراب محزون و نظر بمأموریت خود داشته و دارد احبّاء حقّ هم باید ناظر باصل امر باشند و بتبلیغ آن مشغول شوند لله بگویند و بشنوند هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باو راجع و هر نفسی که اعراض نمود جزای آن باو واصل و در حین خروج نیر آفاق از عراق اخبار داده شد بطیور ظلمتیّه و البتّه از بعض اراضی نعیب مرتفع خواهد شد چنانچه در سنین قبل شده در کلّ احوال پناه بحقّ برده که مباد متابعت نفوس کاذبه نمائید قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم کذلک ینصحکم ربکم العلیم الحکیم و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

م ص

جناب آقا میرزا علیمحمد

هو الله تعالى شأنه العظمة

آیات الهی عالم را احاطه نموده و نور فضلش قلوب موحدین را منور داشته نیر عدل از افق سماء سیاست کبری مشرق و لایح و لکن سبحات انفس غافله یعنی اعراض آن نفوس شریه انوارش را مستور داشته آیا سبب حرمان چه بوده و علت منع چه شکئی نبوده و نیست که حضرت قیاض جلّت عنایته و عظم فضله عالم را محض عرفان و ظهورات عدل و انصاف خلق فرموده لازال امطار جودش هاطل و آیات فضلش نازل در هر شیء علم القدرة لله منصوب و در هر مقام رایة العزة لله مرتفع مع ذلك موحدین ضعیف و مشرکین قوی مشاهده میشوند چنانچه دیده شد مدائن اهل توحید محاط و مدافع مشرکین محیط این نیست مگر از جزاء اعمال و افعال و الصلوة المشرقة من افق سماء رحمة الله علی جوهر خلقه و مطلع آثاره و مشرق وحیه و مصدر امره الذی بنوره تنور العالم و باسمه استبرک الأمم هو الذی به بدئی کلّ امر و ختم و به ظهر صراط الله المستقیم و امره العظیم لولاه ما ظهر اسم من الأسماء و لا صفة من الصفات و علی آله و اصحابه الذین ما منعهم حجبات المحتجبین و سطوة المشرکین نصرُوا دین الله حقّ النصر بحیث اخذت سطوتهم من فی العالم و احاط اقتدارهم کلّ الأمم اولئک عباد ما خوفهم شیء من الأشياء و ما حجّبهم ذکر من الأذکار طلوعوا من افق الاقتدار و سخرُوا مدن الأشرار بهم اشرق نور التوحید و ظهر حکم التجرید

سبحانک یا سید العالم و مقصود الأمم اسألك بهم و بما ظهر منهم فی سبیلک بأن تؤیّد اهل التوحید علی ما تحبّ و ترضی ثمّ انصرهم علی الذین اعتدوا علیهم و اخذوا حقّهم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير و بعد قد بلغ الخادم کتابکم قرأت ما فیهِ و عرضت تلقاء الوجه قال المولی ارواحنا فداه نسأل الله تعالی ان یفتح علی وجوه عباده باب فضله و یقرّبهم الی بحر عرفانه و یزینهم بما یرتفع به امره و یکتب لهم من القلم الأعلى اجر الآخرة و الأولى انه ربّ العرش و الثری نشهد انه لا اله الا هو اقراراً لوحدانیته و اعترافاً لفردانیته لم یزل کان مقتدرراً علی من فی الأرض و السماء لا اله الا هو الفرد الواحد المهیمن القیوم انا نسلم من هذا المقام علی احبائنا و نوصیهم بالحکمة و بما یرتفع به المقام بین الأنام انتهى

لله الحمد نعمت محبّت که از اعظم نعماء الهی محسوبست موجود عالم بنارش مشتعل و بنورش منور اعتدالش روحست از برای هیاکل وجود و اگر فی الجملة تجاوز نماید معدوم نماید و مفقود سازد سبحان الله هم عمار عالم از او و هم خرابی این چه خلقی است که کل از وصفش حیران هم نحیب بکا از او مرتفع و هم سرور لایحصى از او ظاهر خادم از حقّ جلّ جلاله سائل و أمل که اعتدال را نصیب دوستان فرماید و عنایت کند طعم رحیق مختوم از او یافت میشود در مقامی اوست هادی و اوست واسطه فیض بعد از انبیا سلام الله علیهم و اوست مترجم در مقامی و مبین در مقامی سبحان الله وصفش بقلم تمام نمیشود در جمیع اشیاء هم این فضل علی حدّها ظاهر و مشهود چه که کل مدلّ بر حقّ جلّ جلاله اند و همچنین از صنع او قلم و مداد فارس این مضمار نه الأمر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید اینکه ذکر جناب حاجی سید مهدی علیه سلام الله را نمودند ذکرشان لدی المولی بشرف اصغا فائز فرمودند این مناجات را تلاوت نمایند آنها تهدیه الی صراط الله المستقیم

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متوجّهاً الی مشارق وحیک و مطالع الهامک و مهابط علمک و مصادر اوامرک و احکامک اسألك باسمک الذی به سخرت العالم و هدیت الأمم و بسطانک الذی غلب الأشياء و بآیاتک الّتی احاطت الأرض و السماء و بالذین ذابت اکبادهم فی حبک و انفقوا ارواحهم و ما عندهم فی سبیلک بأن لا تخیینی عمّا کتبتہ لأصفيائک و قدرته لأولیائک ای ربّ ترى المحتاج قائماً لدی باب کرمک و المسکین متمسکاً بحبل عطائک قدر لی ما ینبغی لسماء جودک و بحر

فضلك انت الذى شهدت الكائنات بعلوك و سموك و الممكنات بعظمتك و اقتدارك اى رب فأنزل من سحاب سماء رحمتك ما يقرّبنا اليك ثم ارزقنا خير ما انزلته فى كتابك اشهد يا الهى بوحدايتك و فردانيتك و بانك انت الله لا اله الا انت لم تنزل كنت فى علو العظمة و الاقتدار و لا تزال تكون بمثل ما قد كنت فى ازل الازال لا تمنعك شؤونات الخلق و لا شبهات القوم انك انت القيوم الذى لا تضعف جنودك جنود العالم و لا صفوف الأمم تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و انك انت المقتدر العزيز الحميد الهى الهى ترى العاصى اراد بحر غفرانك و البعيد افق قربك و رضائك اسألك بنفحات آياتك و التسمات التى تمرّ من شطر عنايتك بأن تؤيدنى على ذكرك و ثنائك و الاقبال الى افكك و النظر الى آثارك و التوجّه الى آياتك يا اله العالم اسألك بالسراج الأظهر الأقوم بأن تجعلنى من الذين وصفتهم فى كتابك الذى انزلته على سلطان رسلك اولئك عباد مكرمون لا خوف عليهم و لا هم يحزنون هل تمنعنى يا الهى بعد اذ سرعت الى فرات رحمتك و هل تخيبنى يا مقصودى بعد اذ رفعت ايدى الرجاء الى سماء فضلك و مواهبك لا وعزتك ما هذا ظنى بك اشهد انّ بابك مفتوح و فضلك محيط و رحمتك سابقة لا تمنع جودك اعراض العباد و لا عطائك خطاء من فى البلاد فاغفر لى بجودك و احسانك ثم ايدنى على خدمة اصفياك و اولياك انك انت المقتدر العليم الحكيم لا اله الا انت الفرد الواحد العزيز الجميل انتهى

الحمد لله عنایت ظاهر و فضل باهر از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی مسئلت مینماید که ایشان را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار است و موقّف دارد بر ذکر و ثنائش و الاعتراف بما نطق به قلمه الأعلى قبل خلق الأرض و السماء انه لا اله الا هو لم يلد و لم يولد و ما اتخذ لنفسه صاحبةً و لا ولدًا انشاء الله از رحيق بيان بياشامند چه که هر نفسى بان فائز شد بعرفان حقّ جلّ جلاله فائز اگر جميع اهل عالم کلمه توحيد را اصغا مینمودند حقّ اصغا هرآينه کل منقطعاً عن الكلّ الى الله توجه میکردند شؤونات و اشارات خادعه عالم امم را از فيض اعظم منع نموده مکافات و مجازات دو مرآتند از برای اعمال حسن و قبيح آن در این دو ظاهر و هویدا قسم بسرّ وجود که اگر بکتاب الهى جلّ جلاله عمل مینمودند ذلّهای مشهوده ظاهره دست نمیداد و ظاهر نمیشد امروز کل باید بکمال خضوع و ابتهال دستهای ظاهر و باطن را بسماء جود و فضل حقّ تعالى شأنه بلند نمایند و نصرت طلبند که شاید کل محروم نمانند و از بحر آگاهی و دانائی ممنوع نگردند باری جزاء اعمال ناس را منع نموده ولكن چون باب فضل مفتوح است امید هست که ناله‌های مؤمنین و موحدین اثر نماید و عالم را بطراز عدل و انصاف مزین فرماید انما السؤال من العباد و الاستجابة من الله مالک يوم المعاد

خدمت محبوب مکرم حضرت ح و س عليه بهاء الله و عنایته سلام میرسانم الحمد لله فائز بوده و ذکرشان لدى المولى مذکور اسأله تعالى ان ينزل عليه من سماء الفضل امطار الرحمة و العطاء انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون و همچنین خدمت محبوب مکرم جناب كاف و راء عليه سلام الله و الطافه و سایر دوستان سلام الله عليهم سلام میرسانم و از برای هر یک توفیق و تأیید میطلبم ان ربنا الرحمن هو السامع المجيب السلام و الثناء عليكم و على عباد الله المخلصين

جناب میرزا آقا عليه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

آیات نازل و بینات ظاهر ولكن عباد غافل و محجوب بفانی مشغولند و از حضرت باقی محروم امروز روز ذکر و ثناست طوبی از برای نفسیکه شبهات عالم او را از انوار یقین منع نمود و محروم نساخت سبحان الله زخارف و الوان فانیه عالم ناس را از

ملکوت باقی الهی غافل نموده عنقریب جزای اعمال کل را اخذ نماید انّ ربّک هو العادل الحکیم امروز حضرت قیوم ظاهر و رحیق مختوم مشهود بگو ای عباد بشتابید شاید فائز شوید بآنچه که از برای او از عدم بوجود آمده‌اید اینست وصیّت مظلوم اهل ارض را طوبی لمن سمع و اقبل و ویل للمعرضین الحمد لله ربّ العالمین

جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الله الأبهی

هو الرّؤف الرّحیم

ابصار را خبر مینمائیم و بشارت میدهیم خود را از مشاهده آثار مقصود عالم و مالک امم منع منمائید یوم یوم شماست چه که از برای بینائی از عدم بوجود آمده‌اید و مقصود از این بینائی در مقام اول و رتبه اولی مشاهده آثار الله بوده و هست و آذان را بشارت میدهیم خود را از فیوضات فیاض حقیقی در ایام الهی محروم مسازید شکّی نبوده و نیست که از برای اصغاء ندا خلق شده‌اید و مقصود از این اصغاء در قیوم اسماء شنیدن این ندا است که از افق اعلی در عشی و اشراق مرتفع

یا حیدر قبل علی و یا علی قبل حیدر این یوم را مثلی نبوده و نیست چه که بمثابه بصر است از برای قرون و اعصار و بمثابه نور است از برای ظلمت ایام فی الحقیقه ایامی که از تجلیات انوار آفتاب حقیقت محرومست از لیالی محسوب بل اظلم کذلک نطق مالک القدم از احاطته الأحران من الذین نذوا الأمانة ورائهم و قالوا ما نأح به الصدق و عملوا ما صاح به الصّهیون اولیای الهی دانسته و میدانند که این مظلوم نظر برکن وفا که از اعظم ارکان نزد مالک امکان مذکور نصرت و اعانت حضرت سلطان را میطلبید ولکن از مقام دیگر و افق آخر نیز نصر و ظفر اشراق نمود قل

الهی الهی اسألک بقیامک الذی به قام التّیون و المرسلون و نصبت رایة لا اله الا انت علی اعلی مقام الوجود ان تزین سلطان الايران بأنوار الفضل و الاحسان ای ربّ ایده علی العدل الخالص لتستضیء به آفاق مملکتک ثمّ الهمه یا الهی ما اردت فی ارتفاع مقامه و حفظ مملکتک ای ربّ وفقه برحمتک ثمّ احفظه بجنود غیبک لیقوم علی ارتفاع کلمتک بین ملوک ارضک الذین فوّضت الیهم امور خلقک ای ربّ زد فی قدرته و سلطانه و عزّه و اقتداره لیحکم بین العباد علی ما امرته به فی کتابک انک انت المقتدر العزیز الفضال

باید این حزب مظلوم در لیالی و ایام عدل حضرت سلطان را طلب نمایند و مسئلت کنند ولکنّ الله اظهر ما اراد و يظهر ما یرید البتّه عدل حضرت سلطان ایران از برای اهل آن افضل و احبّ است و اما از افقی که این ایام نور عدل اشراق نموده باید اجر آن و مکافات آن از نظر اولیای الهی محو نشود جوهر جمیع کتب سماوی مشعر و ناطق است بر مکافات محسنین و عاملین نسأل الله ان یوفّقکم علی اجراء ما امرتم به من قلمه الأعلی انّه علی کلّ شیء قدیر

توجه بدول خارجه جایز نه هذا ما حکم به المظلوم فی کتابه المبین چون اراده‌ها و دعاهاى شما لوجه الله است البتّه بر حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی نیز عدل اشراق مینماید

الهی الهی ایده علی ابقآء اسمه فی کتابک و ارتقاء مقامه بین خلقک انک انت المهیمن العزیز المختار یا حیدر قبل علی علیک بهائی الأبدی باب فضل باز است و فرات جود از قلم لدئی جاری فضل بمقامی رسیده که اگر از ذرات کائنات سؤال شود لمن الفضل تقول لله ربّ الأرباب اولیای الهی را بعنایتش بشارت ده و بفضل نامتناهیش آگاه

نما لئلا يحزنهم نقق الضفادع در هر حال بحبل رحمت متمسک باشید و در باره کل بفضل ناظر شما انهار جاریه منشعبه از بحر اعظمید باید خود را در راه ارتقاء اهل عالم فدا نمائید

یا علی قبل حیدر علیک بهاء الله مالک القدر اگرچه در ظاهر بزحمت افتادی ولكن در باطن در مقام ابر رحمت چه که آثار امانت و دیانت و عفت و صدق و صفا در اطراف عالم بتو منتشر وصف این مقام خارج از بیان الأمر بید الله مالک الأنام اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان قل نوصیکم بأعمال یتنور العالم بأنوارها بذیل عدل تشبث نمائید و بحبل حکمت متمسک ضغینه و بغضای عباد این ایام نظر بنادانی و عدم معرفت است و الا اگر بیابند که شما از برای چه ظاهر شده‌اید و بچه مأمورید هرآینه کل سرّاً و جهراً بطواف مشغول گردند انه يعلم و یقول و الناس یقولون و لا یعلمون

یا حیدر قبل علی مخصوص ابناء خلیل ارض هاء و میم چندی قبل الواح مقدسه از سماء اراده نازل و ارسال شد اگر جمیع اهل عالم بیک قطره از بحور مستوره در کلمات الهی فائز شوند از ما عندهم بگذرند بشأنی که اسباب عالم از اشیاء و زخارف و الوان ایشان را از نبأ الله محروم نماید و از اثمار سدره منتهی منع نکند اینکه مصلحت ندیدید جناب مذکور در امورات عین و شین داخل شود نعم ما عملت قد تزین رأیک فی هذا المقام بطراز القبول

و در باره جمع الواح از لوح قبل خود و اشراقات و طرازات و تجلیات و غیر آن و همچنین از الواحی که حکم منع سیف و فساد و جدال در آن نازل و امثال لوح برهان و الواحی که ناطق است بمحبت و الفت و اتحاد کل که ذکر نمودید این اراده مبارکست و محیط و نافذ و فی الحقیقه از سلطان اعمال نزد غنی متعال مذکور و محسوب طوبی للعاملین انشاءالله کاتب مذکور موفق شود بر تحریر آنچه سبب بقا و علّت آسایش اهل عالم است انا ذکرنا ابناء الخلیل فی الواح شتی و ابن من سمی یهودا و اوقدنا بذکرهم ناراً فی السدره المرتفعه فی الفردوس الأعلى تنطق انه لا اله الا هو المهیمن القیوم کبر علیهم من قبلی و بشرهم بما اشرق و لاح من افق اللوح من نیر عنایه ربهم الغفور الکریم نسأل الله ان یمدهم و یؤیدهم علی الاستقامه الّتی بها ارتعدت فرائص المشرکین

ذکر هادی دولت‌آبادی را نمودید فی الحقیقه بیک قطره از بحر انصاف فائز نه اولیای ارض قاف و میم را در الواح شتی ذکر نمودیم انشاءالله بشرف استقامت فائز شوند هادی باعثساف ظاهر و در اضلال ناس ساعی و جاهد اسامی اولیای ارض قاف و میم را ذکر نمودید مخصوص هر یک لوحی نازل و ارسال شد از حقّ میطلیم نفوس آن ارض را بمثابه جبل ثابت و راسخ و مستقیم دارد نهرین از اول ایام الی حین جاری قد سبقا فی الاقبال و التوجّه علی اکثر العباد یشهد بذلك مالک الایجاد ذکر کتب عقاید هادی را نمودی سبحانالله از یومی که اسم بابی را باو نسبت داده‌اند الی حین آرام نگرفته بانواع حیل و تدبیر جان ناقابلش را حفظ مینماید مع ذلك با فوارس مضمار انقطاع عمل نموده آنچه را که هیچ ظالمی ننموده اهل سده را از قبل مظلوم تکبیر برسان قل یا قوم انظروا الی آثار الله و رحمته و عزّه و عظمت و اقتداره و اذکروا ما ظهر من عندی قد کنت قائماً فی اول الايام امام وجه العالم و بلغت الأمراء و العلماء و العرفاء ما اردته فی اصلاح العالم و ارتقاء الأمم بحیث ما سرت وجهی فی اقل من آن ثم فکروا فی الذین انفقوا اموالهم و ارواحهم فی سبیلی ما منعهم الثروة و لا الزینة و لا العزة اقبلوا الی مقرّ الفداء بوجه نوراء و فازوا بکوثر الانقطاع و الانفاق فی حبّ الله المهیمن القیوم بگو ای قوم هادی بمثابه یکی از علمای فرقان بر ترتیب حزبی مثل شیعه مشغول دعوه بقدره الله ثم اسلکوا سبل الذین ما منعهم سطوة الظالمین و لا شوکة المعتدین و لا جنود الأرض کلّها کذلک یدکرکم القلم الأعلى فی سجنه الأعظم لتعرفوا و تكونوا من الشاکرین امید آنکه از نفعات وحی و نار کلمه کل مشتعل شوند و بنور امر منور حیل و مکر سید مهدی نجف‌آبادی در ساحت اقدس مشهود قد انزلنا له من قبل آیاتاً بها تعطّرت مدائن الحکمة و البیان و العلم و العرفان و ما انجذبت به افئدة المقرّبین سبحانالله بمثابه صخره صماء قابل اصغاء کلمه الله نبوده و نیست قل یا مهدی قد احاطت الآيات کلّ الجهات و اشرقت شمس البینات امام

وجوه الأحزاب أنك لو تنكر فضل الله و آياته و حجّة الله و برهانه بأىّ شىء تثبت ما عندك و بأىّ برهان تدعو الناس الى ما عندكم من الأوهام و الظنون نشهد أنّه ما عرف السبيل و لا الدليل يتبع اهوائه كما أتبع القوم اهوائهم الا انه و من معه من الأخسرين فى كتاب الله العليم الحكيم

اینکه ذکر اسم الله جیم را نمودی و همچنین استقامتشان را بر امر حقّ جلّ جلاله این ایام مخصوص او از سماء عنایت نازل شد آنچه که لآلى بحور بیان و عرفان بآن معادله ننماید امروز باید کل بتألیف قلوب مشغول شوند و به ما اراده الله متمسک گردند انا نکبر علیه من هذا المقام و نبشره بما قدر له من لدن مقتدر قدیر ایادی امر هر یک لدى المظلوم مذکورند و این معدود باید در لیالی و ایام بحکمت و بیان در الفت و اتحاد همّت را مبذول دارند هذا ما حکم به الله فى الزّبر و الألواح یا حیدر قبل علی هر هنگام آثار علوّ امر فى الجملة ظاهر از خلف استار بی انصافهای عالم بیرون آمدند و عمل نمودند آنچه را که شنیدید و دیدید این الانصاف و این العدل لو لا البهَاء من یقدر ان یقوم امام الوجوه و من یقدر ان ینطق بین الأحزاب علم الله انّ المفترین و التّاعقین یعلمون و یعرفون بانّا رفعا الأمر بقدره من عندنا و سلطان من لدنا ولكن ینکرون اتّباعاً لأوهامهم و ظنونهم نسأل الله ان یرجع الکاذبین و المفترین الى بحر الصدق انه هو المقتدر المعطى العزیز الحکیم

توجه جناب محمد اسمعیل از قبل امضا شد و جناب حاجی سید اسدالله را هم اذن میدهیم بشرط اقتضای حکمت و اگر از طریق دیگر توجه نمایند احبّ و اولی است چه که در مدینه کبیره مفترین و خائنین مترصدند در هر قلبی القای شبهه و ریب نموده و مینمایند مع آنکه خیانت آن نفوس نزد اهل آن مدینه ثابت و مبرهن گشت

یا حیدر علیک بهائی چندی قبل لوحی مخصوص ابن شهید علیهما بهاء الله الأبهی نازل و در آن لوح ذکر شهید الذى فدى نفسه فى سبیل الله بوده و انزلنا له ما لا ینقطع عرفه و لا یتغیّر اثره و ما قدرّ فيه ان ربّک هو الغفور الرّحیم رعایت ابن بر کل لازم البتّه باید بکسب و شغلی اشتغال نماید بی اثر و ثمر نماند الحمد لله الذى زین رأسه باکلیل اسمی و هیکله بطراز نسبتی و نسأله ان یوفّقه علی حفظ هذا المقام الأعلى و المقرّ الأبهی

قد احزننا ما ورد علی ابن ابهر من القضاء المثبت قد کان لها شأن و مقام عند الله انا ذکرناها من قبل و نذکرها فى هذا الحین یا امتی و یا ورقتی اشهد أنك اقبلت اذ ارتفع النداء من الأفق الأعلى و اخذت یدک الیمنى کوثر الرضآء و بالأخرى سلسبیل البقاء و شربت منهما مرّة باسمی الأعلى و اخری باسمی الأبهی نشهد أنك حملت الشّدائد و البلايا فى سبیل الله ربّ العرش و الثرى ما منعک اعراض الاماء و لا شماتتهنّ و لا ما خرج من فمهنّ اشهد أنك سبقت اکثر العباد فضلاً عن الاماء و اقبلت الى افق الظهور اذ اعرض عنه رجال الجهات اول ضیاء ظهر من بحر النور و اول تجلّی اشراق من افق الطور علیک یا امه الله مالک یوم النّشور انت الّتی اجبت نداء ربّک و فزت بآياته و آثاره و ما ظهر من عنده نسأل الله تبارک و تعالی ان ینزل علیک من سحاب فضله امطار رحمته و یکتب لک اجر اللّائی طفن حول العرش فى العشیّ و الاشراق و فى الغدوّ و الاصال یا ورقتی انت فى الأفق الأبهی و یذکرک المظلوم فى سجن عکاء طوبی لک و نعیماً لک افرحی یا امتی بهذا الذّکر الذى اذا خرج من فمى ماج بحر الغفران و هاج عرف الرّحمة و الاحسان من لدى الرّحمن طوبی لمن اقبل الیک و ذکرک بما نطق به لسان الله المهیمن القیوم البهَاء من لدنا علیک و النور من عندنا علیک و على من تقرّب الیک و حضر امام تربتک و زارک بما نزل من لدى الله مالک الغیب و الشّهود

ذکر جناب ابن ابهر علیه بهائی در ساحت اقدس بوده و هست و آنچه در مقامات جذب و شوق و اشتعال و تبلیغ ایشان ذکر نمودی بشرف اصغا فائز امید آنکه بانقطاع خالص و منتهی التّقديس بتبلیغ امر الهی مشغول باشند انا سمعنا ذکره و ندائه فى هذا الأمر المبرم و کنا معه فى المجالس و المحافل ان ربّک یسمع و یرى و هو السّميع البصیر چندی قبل جواب مطالب ابن ابهر از سماء عنایت نازل و ارسال شد ولكن نرسیده نسأل الله ان یشرفه به و یجعله فائزاً بلقائه

یا حیدر قبل علی از حق بطلب مبعوث فرماید نفوسی را که منقطعاً عن العالم بر نصرت مظلوم قیام نمایند و ایادی امریّه موجوده را مؤید فرماید بر آنچه سبب و علت ورود عباد است در لجه بحر توحید حقیقی ابن مریم میفرماید یا اغنام الله شما را مابین ذناب میفرستم باید از ارضی که اراده حرکت بارض دیگر نمائید تراب آن ارض هم با جامه‌های شما نباشد ولکن نظر بتغییرات اسباب و خلق باید انسان در آنچه سزاوار یوم است تفکر نماید و عمل کند

ذکر بی شعوری بعضی از معرضین بیان را نمودی فی الحقیقه بحق ناطقی حضرت نقطه روح ما سواه فداه بأعلى النداء التماس مینماید و بکمال عجز میفرماید آن یوم به بیان محتجب ممانید معذک هادی دولت آبادی با هر یک از مقبلین ملاقات مینماید بذکری از بیان قصد اضلال میکند و غافل از آنکه آن حین بمخالفت حضرت مشغول است از مالک وجود مسئلت نما انصاف عطا فرماید سبحان الله بمقدمه مؤمنند و از اصل معرض بمبشر قائلند و از سلطان ظهور محجوب فی الحقیقه مقام این کلمه علیاست یا حیدر قبل علی این ایادی غیر طاهره قابل تشبث ذیل اطهر اقدس نبوده و نیست

الهی الهی فابتعث من عندک من یدکرک و ینصرک انک انت المجیب و انک انت السّميع و انک انت العليم لا اله الا انت المؤید المشفق الکریم

ذکر جناب میرزا محمد باقر علیه بهائی را نمودید انا ذکرناه فی مقامات شتی و نسأل الله ان یحفظه و اولیائه من کلّ ظالم بعید و کلّ معتد ائیم اولیا طراً را وصیت مینمائیم بمدارا و حکمت و بآنچه سبب جذب افنده و قلوبست در جمیع احوال از آنچه سبب ضوضا و اشتعال نار بغضا است نهی نمودیم چه که اکثری جاهلند و بمقصود آگاه نه لذا مشتعل میشوند شهر محرم الحرام لازال محترم بوده بالأخره بشهادت سید الشهداء علیه السلام دارای مقام اعلی و رتبه علیا شد و در این ظهور نظر بظهور نقطه اولی و تولد او مقام دیگر تحصیل نمود از اول جزع و فرح و نوحه و ندبه ظاهر و از ثانی فرح و سرور ولکن این فقره نزد حزب الله معلوم و واضح و نزد حزب دیگر مستور و مکنون لذا نظر برحمت الهی که سبقت گرفته و فضل و عطای ربّانی حزب الله باید در آن ایام حرمت آن یوم را نگاه دارند حضرت نقطه هم حرمت آن یوم را ملاحظه میفرمودند فی آخر القول امید آنکه اولیای الهی تمسک نمایند بآنچه که سبب تقرّب احزابست و همچنین سبب اصلاح عالم و امم البهآء المشرق من افق سمآء الفضل و العطاء علیک و علی اولیائی الذین نذوا ما نهوا عنه و عملوا ما امروا به فی کتاب الله العليم الحکیم الحمد لله ربّ العرش العظيم

آقا و سرور معظم جناب مبلغ علیه من کلّ بهآء ابهآه

۱۵۲'

هو الأقدس الأعظم الأبدع العلیّ الأبھی

احمد و اشکر من جعلنی فائزاً بنفحات بیانکم اسبح و اقدس من جعلنی مهتزاً بظهورات و دکم و شؤونات حبکم و اتنی من لا یشی بدونه بما جعل الخادم الفانی مشرفاً بکتابکم الذی دلّت و حکت کلّ کلمه منه بل کلّ حرف بخلوصکم لله ربّ العرش و الثری و حبکم من کان مسجوناً بین الوری لعمرک یا من جعلک الله خلیلاً لنفسه و مبلغاً لأمره انّ الخادم یحبّ ذکرکم و ثنائکم و البیدآء الذی یجول فی قلمکم علی شأن لا یقوم القلم بذکره و لا اللسان ببیانہ یشهد بذلك قلبی و قلبکم و عن

ورائهما مولى الورى محبوبنا و محبوبكم اسأله تعالى بأن يجعل فرات عنايتكم سارياً و مداد الطافكم سائلاً و عرف بياانكم متضوعاً
ليستّر به قلبى و تقرّ به عينى أنه لهو المعطى المتعالى المجيب الكريم

كينونتى و ما وهبنى الله لذكركم الفداء بعد مدة مديدة و قرون طويلة و عهود لا تحصيه قد تشرّفت بما اردته فى اللّيلالى و
الأيام و اذا فتحت و قرأت سعدت و عرضت تلقاء وجه الله المقتدر العليّ العظيم فلما تمّ ذكركم و مناجاتكم اذاً فتح لسان
العظمة و قال جلّ اجلاله يا ايّها الخليل قد ارتفع ندائك الى ان تشرّف باصغاء ربك العليّ الأبهى و كتابك بهذا المنظر الكريم
انا سمعنا ذكرك من لسان العبد الحاضر لدى العرش اذ كان قائماً و عرض ما ناديت به الله رب العالمين ان افرح بما يذكرك
المحبيب من ملكوته الأعلى أنه لهو الكريم ولو انّ الغمام منع افق السّرور ولكنّ المحبوب فى بحبوحة البلاء يدع الورى أنه لهو
الذّكر الخبير ان اطمننّ بفضل الله و علمه أنه يعلم ما انت عليه و انا الخبير أنه قبل ما عملته فى سبيله و ما اردته فى هذا اليوم
الذى فيه ينادى الملك و الملكوت بما تحرك به قلمى الأعلى و انا السميع ان افرح بذكرك ثم اقرأ ما نزل من سماء مشيئتى
كذلك يذكرك المظلوم اذ كان بين ايدى الغافلين قل ما ورد عليّ من اعدائى أنه لهو السّبب الأعظم لارتفاع امرى بين عبادى و
ذكرى بين خلقى و انا البصير ان اذكر ايامى ثم اشرب صافى كأس السّرور باسمى و عنايتى و انا المعين أنه معك فى كلّ
الأحوال يشهد بذلك ما انزلناه باسمك انّ ربك لهو الفضّال البديع المنيع كبر من قبلى على من معك ثم اذكره بذكرك الجميل
انتهى

اينكه مرقوم فرموده بودند خوبست چنينم واگذاشته اند اشتعال را مددى نميفرمايند الى آخر بياانكم مخصوصاً در ساحت
امنع اقدس عرض شد اذاً نطق لسان العظمة بما طارت به الصخرة قال و قوله الأحدى يا خليلى انا امددناك بأسباب السموات و
الأرض و نمّدك بما لا اطّلع به احد الاّ الله المهيمن القيوم قد اسمعناك ندائى و اريناك افق امرى و سقيناك رحيق و حيبى و
اشعلناك من نار ما مسّها الذخان انّ ربك لهو الودود قد اجذبك صرير قلمى الأعلى الى افقى الأبهى و عرّفك ما هو المقصود
من الغيب و الشهود لعمرى انّ لك المقام و انا المحمود انا قد خلقناك و اظهرناك و ايدناك و عرفناك ما هو المستور عن
الأبصار و انك انت الشاهد على ذلك و انا المشهود اذا اسكرك خمر بيانى و كوثر كلامى قل

يا مالك ناصيتى و محبوب فؤادى اشهد انّ فضلک احاطنى و رحمتک سبقتنى و انت الذى زينتنى بطراز اسمک الأبهى
فى ملكوت الأسماء يشهد بذلك كلّ الأشياء و عن ورائها نفسک المهيمنة على الملك و الملكوت

كذلك رشحنا عليك من بحر عنايتى لتكون من الفرحين انتهى

و اينكه در باره سرکار خان عليه بهاء الله مرقوم فرموده بودند و حكايت آن خائن طاغى لم يزل و لا يزال از اينگونه خناس
و نسناس مابين ناس بوده مع آنکه اين عبد در بعض عرايض که خدمت دوستان الهى و شاربان رحيق محبت رحمانى معروض
داشته اين فقرات را مفصلاً عرض نموده که بسى از مردم که حقيقه کذب و کينونة خيانتند بطراز امانت و صدق مابين عباد
ظاهر ميشوند بايد دوستان الهى فريب اينگونه اشخاص را نخورند و بادعاهای محضه آنچه ميگويند نپذيرند مع ذلك شخصى از
احبّا از ارض حدبا بساحت اقدس توجه نمود و شخص خادع مکاری با او همراهى نمود و اظهار عبوديت و ايمان و حبّ کرد
بشأنى که فوق آن متصور نه و بعد در منزلى از منازل آنچه بود برداشته و قصد ديار اخرى نمود و لکن در اين ممالک نتوانست در
هيچ محل بيرون بياید ترس و خوف بشأنى او را اخذ نمود که قيمت آن اسباب را بتلغراف خبر دادند که تسليم مينمايد و تسليم
هم نمود مع ذلك چند يوم بعد شخص ديگر از احبّا با يکى از قاطعان طريق آشنا شد و آن خادع کذاب اظهار دوستى و
مودت نمود و در همان شب اول آنچه با آن شخص بود برداشت و رفت از حقّ ميطلبيم که جميع را مؤيد فرمايد بر عمل
بحکمت تا کل بصيرت عمل نمايند و ببعض اقوال مطمئن نشوند

و اینکه در باره آقا خان مرقوم فرموده بودید بساحت اقدس عرض شد فرمودند هذا ما اخبرک به الصادق الأمين البتّه بعد از ظهور حجّت و برهان هر نفسی از محبوب عالمیان اعراض نماید بسزای عمل خود خواهد رسید عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزیید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه و این فقره شدّت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدّتی بر این نهج ایام می‌رود و اذا تمّ المیقات يظهر بغتة ما یرتعد به فرائض العالم اذا ترتفع الأعلام و تغرّد العنادل علی الأفنان انتهى

و اینکه در باره ملا حسن مرقوم فرموده بودید عریضه ایشان در ساحت اقدس عرض شد و شمس بیان از افق اراده محبوب عالمیان مشرق انشاءالله جناب مذکور بآن فائز شوند

و اینکه فقرات جناب ذیحح علیه بهاء الله را مرقوم فرموده بودند فی الحقیقه ایشان از اول امر تا حال بکمال استقامت بذکر حقّ مشغول بوده‌اند و مکرراً هدف سهام بلا واقع شده‌اند از حقّ جلّ و عزّ می‌طلبیم که ایشان را در کلّ احوال مؤیّد فرماید و از شرّ باغین و طاغین محفوظ دارد

و اما در باره جناب ابابدیع علیهما بهاء الله که نوشته بودند طوبی له ثمّ طوبی له ایشان بکمال استقامت جان را در ره دوست نثار نمودند قد شرب من كأس فاز بها ابنه قبله قد نزل له من القلم الأعلى ما فاحت به نفحة القميص فی العالم چه قدر خوب واقع شد که در ابتدا از ایشان امری مغایر و مخالف حکمت ظاهر نشد و بعد از اخذ و حبس ظهر منه ما ظهر قد شهد بما هو علیه السن الأعداء فضلاً عن الأحبّاء الذین توجّهوا بوجههم و قلوبهم الی وجه الله الباقی الدائم العزیز المنیع

عرض دیگر آنکه شاربان کوثر معانی که در آن ارض حاضرند خدمت هر یک عرض فنا و نیستی معروض میدارم و از حقّ می‌طلبیم از برای کل مقدر فرماید آنچه را که سبب بقا و هستی وجود است آنّه لهو المعطی الکریم

و جناب حاجی میرزا حسین انشاءالله در جمیع احوال موفق و مؤیّد باشند و بر امر الله قائم و مستقیم امید چنانست که در جمیع احیان نفحات قلمیه آن حضرت که فی الحقیقه مایه فرح و علّت ابتهاجست متضوّع باشد البهَاء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبّکم لله ربّ العالمین احبّاً و طائفین حول هر یک عرض خلوص و فنای صرف خدمت آن حضرت معروض میدارند

خادم

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

* * *

جناب سيّد محمد في ارض الباء

بسم الله الأبدع الأمتع الأقدس الأبهى

اذأ نطق لسان الله في كلّ شيء بأنّي حيّ في هذا الأفق الذي ظهر بالحقّ و سمّي في ملاّ الأعلى باسم العلّي الأعلى ثمّ في مداين الأسماء باسم البهّي الأبهى ثمّ بين ملاّ الانشاء بهذا الاسم الذي منه ارتفع الضّجيج عن كلّ من في السموات و الأرض ألا من عصمه الله بفضلله و انقذه عن غمرات الوهم و الهوى و اصعده الى سدره المنتهى في هذا الحرم القصوى الذي يطوفنّ في حوله كلّ ما كان و ما يكون ولكنّ الناس احتجّبوا انفسهم عمّا اشرق بالحقّ و اظهر نفسه بين العالمين بسلطان كان على الحقّ محيطاً قل يا قوم تالله الحقّ انّ هذا لبحر الذي منه ظهرت البحور و اليه يذهب كلّها و منه اشرقت الشّمس و اليه يرجع كلّها و منه اثمرت سدرات الأمر بأثمار التي كلّ واحدة منها بعثت على هيكلي نبيّ و ارسل الى عالم من عوالم التي ما احصاها احد الا نفس الله التي احاطت الموجودات بحرف من كلمة التي خرج من قلمه الذي كان محكوماً تحت اصبعه الذي كان على الحقّ قوياً كذلك يغنّ جمال القدم في هذه الأيام المظلم الصّيلم فيا ليت من ذى سمع ليسمع نغماته و ينقطع عن العالمين جميعاً

ان يا عبد الناظر الى شطر البهاء في هذا اليوم الذي اضطربت فيه انفس كلّ مشرك بعيداً فاعلم بأن حضر بين يدي الوجه ما الهمة الله في صدرك و شهدناه ببصر الرّحمة و الجود و انزلنا عليك تلك الكلمات التي بها ظهر كلّ امر محتوماً و كلّ سرّ مستوراً ثمّ اعلم بأنّ الله قد غفرك بفضل من عنده و طهّرك عن المعاصي في حين الذي ذكرت في كتابك هذا الذّكر الذي منه اشرقت جلود كلّ غافل دينياً و هبت عليك نسائم البقاء عن شطر ربّك العلّي الأعلى و قلبك الى شاطئ القصوى حين غفلت عنده و كذلك تمّت عليك نعمة الله و فضله لتكون شاكراً في نفسك و تكون على الحقّ رضىياً و لقد نزلنا في هذا اللّوح مائدة الأمر من سماء الفضل تالله من يرزق منها ليشهد نفسه عن كلّ من في الملك غنياً

و اما ما سألت عن الله ربّك فيما نزلناه من قبل على محمد عربياً فاعلم بأنّ أوّل ما بعثناه بالحقّ فهو علّيّ قد اشرقناه عن افق الفارس و انزلناه على ظلل الرّوح من سماء عزّ عليّاً و آخر ما بعثناه فهو ايضاً علّيّ و سمّيناه في الملاّ الأعلى باسمنا القدّوس ان انت بذلك عليماً و عزّزناهما بهذا الجمال الذي ظهر بالحقّ و اشرق عن افق الأمر بسلطان ميبناً و أنا لو نريد ان نفسّر لك تلك الآية لن يكفيك المداد و لا الأقلام ولكنّ اختصرنا بما فسّرنا لك لأننا نكون في تلك الأيام في امر عظيمماً و لم نجد الفرصة و لو شاء الله و اراد لنفسرها و نفضّلها رحمة من لدنا عليك و انّ رحمتي عليك كثيراً ان استقم على الأمر ثمّ ذكّر الناس بالحكمة و الموعظة و لا تجادل مع احد كذلك امرك لسان القدس ان اعمل بما امرت و كن على استقامة منيعاً

* * *

از باغ الهی با سدره ناری آن تازه غلام آمد
های های هذا جُذِبْتُ اَلْهَى هذا خَلَعُ يِرْدَانِي هذا قُمُصُّ رَبَّانِي

با ابحر حیوانی با کوثر روحانی آن رب انام آمد
های های هذا عِدْبْتُ سَبْحَانِي هذا لُطْفُ رَحْمَانِي هذا طُرُزُّ عَذْبَانِي

از مصر عمائی آن یوسف شیرازی با عشوه و نام آمد
های های هذا وَجَّهٌ اَزْلَانِي هذا طُلَعُ نَوْرَانِي هذا بَدَعُ قَدْمَانِي

آن قاتل عشاقان وان محیی محبوبان با سیف و سهام آمد
های های هذا سَيْفُ عَشْقَانِي هذا رُمْحُ غَمَزَانِي هذا شَهْمُ مَثْكَانِي

از خلف حجاب جان واز شهر لقای جانان با بخشش و انعام آمد
های های هذا لُمَعُ قُدْسَانِي هذا قَدَمُ قَدْمَانِي هذا كِرْمُ بَدَائِي

آن جوهر ابقا از مخزن اسما با ظل غمام آمد
های های هذا خُزْنُ كُنْزَانِي هذا لُقْلُ صَدْفَانِي هذا صِفْتُ اسْمَانِي

آن فارس میدان وان قاتل محبوبان با تیغ و حسام آمد
های های هذا جُبَيْدٌ حَضْرَانِي هذا صُدْرُ الطَّافِي هذا عُدْبُ احْسَانِي

آن موجد بیضا آن مظهر ابها در روز قیام آمد
های های هذا اَللهُ بَدْعَانِي هذا رَبُّبُ قَدْسَانِي هذا مِلْحُ مِرَّانِي

آن سر جمال الله وان صرف جلال الله با صوت و پیام آمد
های های هذا شُعْفُ لِمَعَانِي هذا جُذِبْتُ قَدْمَانِي هذا وَلَّهُ غَيْبَانِي

با رنه ورقا با غنجه رُوحا با کاسه و جام آمد
های های هذا هُكْلُ غِلْمَانِي هذا جِكْمُ سَبْحَانِي هذا غُنْجُ وَلَهَانِي

با ناز جهانسوز با راز جگردوز از مشرق لام آمد
های های هذا رُقْصُ عَجْبَانِي هذا كَبْدُ شَبَاكِي هذا جِگَرُ حَرَّاقِي

آن باز شکاری از ساعد سلطانی با طبل و خیام آمد
های های هذا طَبِيرُ رِضْوَانِي هذا صُعْدُ قَطْرَانِي هذا وَرَقُ خَضْرَانِي

هم مقصد مقصود عالم هم مظهر معبود آدم با جشن مدام آمد
های های هذا قَدَرٌ عَظْمَانِي هذا عَظْمٌ قَدْرَانِي هذا جَيْشٌ اِبْدَانِي

آن جوهر روح حق با صور انا الحق چون هادم اصنام آمد
های های هذا رُزْنٌ سِرْيَانِي هذا غُنْنٌ عِبْرَانِي هذا لُحْنٌ فِرْقَانِي

با جُعدَةُ افشانی با گیسوی ثعبانی با رحمت و الهام آمد
های های هذا غُفْرٌ اِزَالِي هذا كَرْمٌ بَهَائِي هذا هَبَّةٌ رِفْعَانِي

آن سازج ارواح وان مُحرق اشباح با صولت ضرغام آمد
های های هذا حُرْقٌ اِرْوَاحِي هذا عِلْمٌ وُجْدَانِي هذا قَلَمٌ ثَعْبَانِي

آن وجهه باقی چون صبح الهی در شام ظلام آمد
های های هذا شُمْسٌ شِرَاقِي هذا قُمْرٌ لِمَعَانِي هذا نُجْمٌ طِرْزَانِي

یک موی ز گیسویش یک بوی ز هندویش از وی بمشام آمد
های های هذا بُعْثٌ نَوَّارِي هذا حُشْرٌ رِبَّانِي هذا وَهْبٌ اَلْهِي

از صبح وفای حق از فجر لقای حق آن عیش بکام آمد
های های هذا وُلْدٌ شِيرَازِي هذا سُرْجٌ مَشْكَاتِي هذا بُرْقٌ مَصْبَاحِي

صد جام بدستش صد دام بشستش با غمز تمام آمد
های های هذا سُدْرٌ سَدْرَانِي هذا شَجَرٌ عِمْرَانِي هذا غُمزٌ فِتَانِي

با اصبع لاهوتی با انمیل یاقوتی با بَطری رام آمد با نطق کلام آمد با شور تمام آمد
های های هذا شُرْبٌ نَوْشَانِي هذا عَذْبٌ وَلِهَانِي هذا حُرْكَ رُوحَانِي

آن شعله ربّانی آن آتش فارانی با برد و سلام آمد
های های هذا مَلْحٌ بَهَاجِي هذا سُرٌّ وَهَاجِي هذا اَلَّةٌ مِعْرَاجِي

آن ظاهر مستور آن غایب مشهور از صحن پیام آمد
های های هذا عُشْوٌ طَرْفَانِي هذا حَاجِبٌ قَوْسَانِي هذا شُعْلٌ رُوحَانِي

عیسی ز دمش زنده موسی ز غمش خسته کان شمس تمام آمد
های های هذا نَفْحٌ مَنَانِي هذا رُوحٌ رَوَّاحِي هذا كِلْمٌ تَمَّامِي

آن قیصر سبحانی با افسر شاهنشاهی با تاج انا الهی چون صبح ز شام آمد

های های هذا تُيَجُّ وَهَابِي هذا صُبْحُ بَرَاقِي هذا جُلُلُ خَلَاقِي

از خلف حجاب قدس واز ستر نقاب انس آن یار دلارام آمد
های های هذا عُدْرُ حورائي هذا كُتْسُ بَلَارِي هذا عُنَّ غَمَّازِي

با رقصه قدوسی با غمزه سبوحی با کوب مدام آمد
های های هذا طَيْرُ فردوسی هذا شَهَقُ طاوسی هذا نَعْمُ ناقوسی

در ارض الهی آن سرو سمائی با مشی و خرام آمد
های های هذا طُورُ الهامی هذا خُبْرُ ذوقانی هذا سَطْرُ سَطْرَانِي

آن سیف الهی با جوهر یزدانی بیرون ز نیام آمد
های های هذا سُيْفُ قَهَّارِي هذا عَتَبُ غَفَّارِي هذا بُطَشُ جَبَّارِي

آن بلبل گلزار از گلشن اسرار از دشت بدام آمد
های های هذا طَرَبُ جَبَّارِي هذا اِثْرُ رَبَّانِي هذا نَفْسُ رَحْمَانِي

محتجبانرا مرگی منجمدانرا دردی شاهنشاه ایام آمد
آن کنز تمام آمد آن غیب بنام آمد رغم دل انعام آمد
های های هذا شَكْتُ سُلْطَانِي هذا كُكْبُ مَحْوَانِي هذا لَهَبُ شَعْلَانِي

آن نار الهی از نفس رحمانی قرنهای دمیده شد تا بلون دم عاشقان هوای صمدانی ظاهر گشت و بعد بروح ربّانی عهدها
دمیده شد تا بلون جُعد نگار مشهود گشت و لا یعدّ و لا یحصی طائف حول کعبه قرب ذو الجمال و سالک سیل حرم ذو
الجلال شد تا بشرف ظهور در این لوح مذکور آمد و بهیاکل ارواح قدسی از عشق الهی بخضوع و خشوع و قیام و جلوس بهیئة
کلمات مرقومه در آیات مشهوده مشهود گشت پس باید اطیاری عرشی که قصد مقاصد معارج قدسی نمایند بوله و آهنگی تلاوت
نمایند که جمیع من فی الملک را روح قدیمی و حیات ابدی و زندگی دائمی بخشند لعلّ رشحات النّار علی صدور الابرار قد
کان باذن الله مرشوشاً

جناب رحیم سلّمه الله

هو العلیم

اسمع یا اسمی ثمّ اسطع عن کثیر الحمرآء کسطوع المسک عن رضوان ربّک المئان العزیز القدير لیعطّر منک الممکنات و
یضعنّ روابح الامکان و یقلبنّ الی وجه ربّک الرّحمن العزیز العلیم ان یا رحیم فاخرج عن غرف السّکون و کن منادیاً من لدنّ
بین العالمین فانقطع عن نفسک فی سیل ربّک ثمّ هاجر الی ایّ ارض ترید باسمی المرید الغالب العظیم و ان تكون واحداً

فاستأنس بذكر ربك المهيمن العزيز الحكيم و أنك لو تسمع ما علّمك جمال العلم تالله يؤثّر قولك على كلشيء بل على كلّ جبل راسخ منيع قم عن مقامك ثمّ اشتعل بهذه النار التي منها اشتعلت كلّ الأشياء ليحدث منك حرارة حبّ الله في قلوب الموحّدين تالله يا رحيم أنا وجدنا ملاً البيان في وهم الذي لن يقاس بوهم احد في الملك لذا بكت عيون سرّي لنفسى الوحيد الغريب قل يا قوم فانصروا الغلام و أنّه لهو الذي به رفع دينكم و علت اسمائكم و ظهرت قدرتكم و لاح جمال الله المقتدر العزيز البديع ان يا قوم لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل الذي ارتفع بالحقّ خافوا عن الله الذي اليه منقلبكم و مثوى العالمين قم باذن الله ثمّ ذكرّ الناس بما يذكرّك روح القدس في هذا الليل المنير

ان يا اسمى ان كنت فقيراً في الضّعف فاستغن باسمى القادر و ان كنت عليلاً في الجسد فاستشف باسمى الشافي و ان كنت كليلاً في النطق فاستنطق بسلطاني الناطق العليم الفصيح و أنك اذا اردت ان تبلّغ الناس الى الله اذاً تنطق الروح على لسانك و يجرى عنك ينابيع الحكمة و البيان و كان الله على ما اقول شهيد كذلك يبشّرك ربك لتبشّر الناس برضوان قرب منيع

* * *

هو الله

اسمعى اطوار ورقة البقاء في سدره المنتهى و قولى بلحن الورقاء سبحان ربّي الاعلى هذا الذي يذكركم الى الوطن البهّي الابهي قولى سبحان ربّي الاعلى و ينطق بالحقّ و يدعوكم الى الله و ما هذا الا وحي يوحى فسبحان ربّي الاعلى و يصعد العارفين الى غيب البقاء و المعرضين الى درك السفلى فسبحان ربّي الاعلى قل يا عبد لا تخف من احد و توكل على الله في الآخرة و الاولى فسبحان ربّي الاعلى لئلا يعترض عليك اصحاب الهدى و لعلّ يسرى فلك النار على بحر التقى فسبحان ربك الاعلى و ان اعترض عليك من احد لا تحزن فارجع الى الله و ان اليه الرجعى فسبحان ربّي الاعلى فابذل على اهل العماء ما اعطيك ربك في ملاء الغلى فسبحان ربّي الاعلى لعلّ يجدون فواكه الاصفى من دوحه القصى فسبحان ربّي الاعلى و لعلّ يشربوا المقرّيين من هذا الكأس الذهبى الحمراء عن جمال الله الابدئ الاسنى فسبحان ربّي الاعلى قل لا يحجبكم الاشارات و لا يمنعكم الكلمات عن الذين كفروا و اشقى ثمّ اعرضوا و اطغى فسبحان ربّي الاعلى قل يا قوم خافوا عن الله و لا تجاوزوا عمّا حدّد في لوح البقاء من قلم الرّوحى فسبحان ربّي الاعلى قل هذا عبد من الله يعلمكم من اسرار العظمى فسبحان ربّي الاعلى و يجزيكم باحسن الجزاء من عند الله العلى الاعلى فسبحان ربّي الاعلى و قدرّ في هذا اللّوح شرب من الخمر الحيوان للذى آمن ثمّ هدى و حدّد من زقوم الظلماء لمن كفر و تولّى فسبحان ربّي الاعلى ١٥٢

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب حاجی میرزا علی اکبر نراقی

هو الله تعالى شأنه العظمة والقدرة والكبرياء

اشهد الله و ملائكته و انبيائه و اصفياؤه و اوليائه و احبائه و اودائه بأنّ تنزيل الآيات من الله مالك الأسماء و الصفات بلغ الى مقام عجز المخلصون عن احصائها و الكاتبون عن تحريرها و أنّها تنزل في الصّباح و المساء و في آتاء الليل و اطراف النّهار و أنّي مع عجزى و عجز ما دونى عن تحريرها كيف اقدر ان اشتغل الى شىء آخر و ازاحم احبّاء الله بكلماتى الّتى لا تغنى و لا تتمر لعمر الله انّ قلبى كان مشتاقاً بذكر احبّاء الله ولكن لن اجد الفرصة لأذكرهم بذكرى الّذى يحكى عنى و يليق لنفسى لذا اطلب منهم العفو فى كلّ الأحوال ليعف الله عنهم فضلاً من عنده انه لهو العفو الغفور

همیشه اوقات قلب و لسان و قلم مشتاقست بذكر دوستان و آقايان و لكن اين عبد فانى بشانى مشغولست كه فرصت استماع ذكرى او تحرير كلمه‌ئى نميابد لذا اگر در جواب تأخیری شود و يا تعطیلی رود امید عفو است مكاتیب آن جناب پی در پی وارد و چون بطراز ذكر مالك اسماء مزین بود كمال بهجت و انبساط دست داد و لكن از امورات وارده بر آن جناب حزن شدید روی نمود اگرچه فى الحقیقه ملاحظه شود آنچه لوجه الله و فى امر الله و فى سبیل الله و فى رضاء الله وارد شود نعمت باقیه بوده و خواهد بود چه كه هیچ عملی بی مكافات و بی مجازات نبوده و نیست و مكافات اعمال طیبیه در كتاب الهی ثبت شده و بدوام ملك و ملكوت باقى خواهد ماند لذا آن جناب باید از امورات وارده محزون نباشند

عرايض آن جناب در ساحت اقدس عرض شد هذا ما تكلم به لسان العظمة اى على قبل اكبر هنگامی كه تلقاء عرش در منظر انور حاضر بودى ملكوت بيان الهی ترا بحكمت امر فرمود باید در كلّ احوال بان ناظر باشی و هر نفسی بانچه از مبدأ مشیت ظاهر شده عامل شود من غير فتنه و ضوضاء عباد بانچه اراده نموده فائز گردد حكمت جوهریست جذّاب هر بعیدی را بمقرّ قرب جذب نماید و هر غریبی را بوطن كشاند نفوسى كه بزخارف دنیا دل بسته‌اند و بمناصب فانیه مغرور گشته‌اند متنبّه نشوند و از خواب غفلت بیدار نگردند مگر باسبابی كه حقّ بان عالم است و حكمت مذكوره در كتب و الواح اسّ این اساس بوده و هست انّ ربك لهو العليم الخبير اگر دست قدرت حجاب این مقام را بردارد و ما عند الله مشهود شود كل شهادت دهند كه آنچه از قلم اعلى جارى شد همان محبوب و موصل بمطلوبست قد قرئ كتابك لدى الوجه و اجنابك بهذه الكلمات الّتى بها اشرفت شمس علم ربك طوبى لقوم يعلمون و ما يفوز به الا المخلصون انتهى

و آنچه از تبلیغ امر مرقوم نموده بودید نسأل الله ان يوفقكم على هذا الأمر العظيم اى حبيب من قلب این فانى بمنابّه نار مشتعل است چه كه مشاهده میشود حقّ ظاهر و ملكوت بيان باهر و يوم الله مشهود و مع ذلك نفوسى كه خالصاً لوجه الله ناس را متذكّر نمایند و بحقّ بخوانند مثل اكسير احمر كم‌ياب مشاهده میشوند كم من ارض باتت من غير زرع و حرث و كم من ارض زرعت و حرثت و باتت من غير ماء و كم من ارض اتى وقت حصادها و لم يكن من حاصد ليحصدها ولكن از بدایع

الطاف الهیّه و ظهورات عواطف رحمانیّه امید هست که نفوسی باخلاق ملکوتیّه ظاهر شوند و بتبلیغ امر الله و تربیت من فی العالم مشغول گردند آن جهتی که سبب و علت جذب قلوب و تطهیر نفوس است انقطاع از ما سوی الله بوده طوبی از برای نفسی که از ریحی بیان الهی سرمست شد و در انجمن عالم بذکر دوست ناطق گشت این مستی بر شعور بیفزاید و هستی در نیستی آورد شرح این مقام را پایانی نه آنّه لهو المبین العلیم الحکیم

در هر حال باید دوستان الهی و شاریان ریحی روحانی بحکمت ناظر باشند و به ما انزله الله فی الكتاب متمسک دوستان و محبوبان ارض طاء را از قبل این فانی تکبیر برسانید و همچنین مظلومانی که فی سبیل الله بسجن مبتلا گشته اند هنیئاً لهم دنیا را اعتباری نبوده و نیست و جمیع اعمال معدوم و فانی خواهد شد مگر اعمال نفوسی که لوجه الله بان قیام نموده اند آثار آن اعمال از دفتر ابداع محو نخواهد شد باید از بعد کمال مواظبت ملحوظ دارند تا امری که مغایر حکمت است ظاهر نشود چه که در اکثر الواح این فقره نازل و آنچه از قلم اعلی جاری شده آن مؤثّر و مطلع اثمار بوده و خواهد بود انشاءالله در جمیع احوال بخدمت امر مشغول باشید و به ما اراد به المقصود متمسک اسامی دوستان الهی که در ورقه آن جناب مذکور بود کل لدی الوجه عرض شد طوبی لهم بما ذکرت اسمائهم فی المنظر الأكبر ثمّ هنیئاً لهم انّ لهم حسن ماآب انشاءالله بر امر الله مستقیم باشند چه که این فقره بسیار عظیمست نه مثل بعضی که بهر ریخی متحرکند و بهر هوائی متبع و بهر نعیمی متوجّه خدمت جمیع از قول این خادم فانی تکبیر منیع برسانید نسأل الله ان یزینهم بأثواب الاستقامه و ینطقهم بثنائه بین البریة انه لهو المقتدر القدير

مخدومزاده مکرم آقا محمد تقی را تکبیر برسانید انشاءالله بتحریر آیات الله همیشه موفق باشند امری محبوبتر از آن نیست خطوطی که خواسته بودند خدمت حضرت غصن الله الأكبر روحی لتراب مقدمه الأطهر فدا عرض شد فرمودند تو خود شاهد و گواهی که از کثرت تحریر الواح الهیّه فرصت بالمره مفقود و غیر مشهود است و فی الحقیقه همین است که فرمودند چه که اگر گاهی هم بر سبیل تفرّج بیرون شهر تشریف ببرند الواح همراهست و در آنجا هم مشغول میشوند مشاهده کنید حال از جمیع بلدان و از ارضها و از اطراف این ارض متصلاً عرایض میرسد تحریر تنزیل مخصوص است باین عبد و تحریر الواح بحضرت غصن الله الأكبر روحی لحرکه قلمه الفداء فی الحقیقه از قدرت حقّ است که فی الجمله از عهده برمیآئیم والا بر حسب ظاهر بسیار مشکل بنظر میآید نسأله التأيید فی کلّ الأحوال انه لهو المؤید الکریم

عرض کلیّه این عبد آنکه باید آن جناب بکمال سعی و اهتمام در الفت و اتحاد نفوس مشغول باشند اختلافی که در آن ارض واقع شد فی الحقیقه سبب تضييع امر الله بوده دوستان از آن محزون شدند و دشمنان از آن مسرور گشتند این فقره لدی الله بسیار عظیمست در هر حال باید جمیع بحبل اتحاد متمسک باشند بشأنی که احدی رایحه اختلاف از احبای الهی استشمام ننماید ایوم که سیّد ایام و سلطان ازمان و اوقات است باید از وجوه مؤمنین بالله نضره رحمن مشاهده شود باری فقره اختلاف سبب حزن کلی شد و عالم را تیره نمود انشاءالله این نار اختلاف بکوثر محبت و اتحاد فانی و معدوم شود تا کل به ما اراده الله فائز گردند البهَاء علیکم

ط

جناب میرزا اسدالله فی ...

هو الناطق فی ملکوت الذکر و البیان

الأمر لله الذي أمسك قلمه الأعلى في أشهر معلومات بما اظلم افق الأمانة بما اكتسبت ايدي اهل الانشاء فلما قضت المدّة و تمّ الميقات حرّكه بأنامل الاقتدار ليحول في مضمار الذكر و البيان و يستنّ في ميدان العلم و العرفان تبارك الرحمن الذي أمسك و اطلق و اذا أمسك ناح به الملائ الأعلى و اذا اطلق اهتزّ من في ممالك البقاء و تمايلت افان سدرة المنتهى و تطاولت اغصان اشجار مدائن الأسماء أنه لهو الفارس الذي لا يمنعه نعاق الفجّار و لا نهاق الأشرار يركض و يجول و ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السّماء بما جعله الله روحاً للملائ الأعلى و نوراً لملكوت الانشاء أنه لهو الطراز الذي به تزيّن العالم و تضوّعت نفحة القميص بين الأمم اسأل مالك القدم بأن يعرف العباد فضل هذا اليوم الذي ما قدر له شبيهه في الابداع و لا نظير في الاختراع و اكبر و اصلى على الذين توجّهت وجوههم الى الله فاطر السّماء و اقبلت قلوبهم الى الأفق الأعلى و نطقت السنهم بذكر الله مالك الأسماء و انشرح صدورهم من نفحات هذا اليوم الذي جعله الله مطلعاً لاسمه الذي به انكسر ظهر الأصنام و تزلزلت اركان الأوهام لا اله الا هو المقتدر العزيز العالم

و بعد قد فاز الخادم بكتابتكم و وجدت منه ما جعلني مسروراً لأنه كان مزيّناً بذكر الله و ثنائيه و مطرّراً بما ينبغي لكم في ايامه فلما اخذني عرف الوداد من نفحات مدادكم صعدت و حضرت بين يدي الله مالك الابداع و عرضت ما فيه اذاً نطق لسان العظمة قال جلّ كبريائه يا اسد انا كنا ماشياً في البيت اذاً حضر العبد الحاضر لدى العرش بكتابتك و عرضه لدى الوجه فلما تمّ انزلنا الجواب من سماء المشيّه و الاقتدار لتشكر و تكون من الفائزين يشهد قلمي الأعلى بأنك اقبلت و سمعت و حضرت و عرفت و رأيت و فزت بلقاء الله و أنه لهو الشهيد ان انظر ثمّ اذكر اذ اسمعناك ندائي و اريناك منظري و اشهدناك جمالي و انا الجميل هل تحزنك شؤونات العالم بعد الذي وردت شاطئ بحر السرور و انا الحزين انت الذي شربت رحيق الوصال من يد عطاء ربك و فزت بالفرح الأعظم ان ربك لهو العظيم ان اشكر الله بما ايدك و رزقك لقائه أنه لهو الموعود في كتب القبل ان ربك لهو العليم كن خادماً لأمر مولاك لعمر الله أنه خير لك عمّا على الأرض كلّها كذلك يعلمك قلمي و انا الخبير قد قدر لك بفضله ما يفرح به قلبك ان ربك لهو الكريم

ندى شما اصغا شد و آنچه در ثنای مالک اسماء از قلم جاری جمیع مشهود آمد انشاءالله در جمیع احوال بکمال حکمت و بیان بذکر حقّ ناطق باشید و بخدمتش مشغول الحمد لله از بدایع الطاف الهی بساحت اقدس فائز شدی و قلم اعلى بعنایتی ناطق که ذکر آن بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد بود در لیالی و ایام بان ناظر باشید و چون جان محفوظش دارید حال خدمت امر بسیار لازم و افضل اعمالست انشاءالله بان موفق شده و میشوید أنه یری و یسمع و أنه لهو الحقّ المبین انتهى

و اینکه در باره جناب آقا میرزا علی اکبر علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض احوال ایشان شمس عنایت از افق فضل مشرق قال جلّ کبريائه يا على نعيماً لك بما سمعت حفيف سدرة المنتهى و خیر کثیر الحيوان في ملکوت الانشاء تمسک بالعروة الوثقی و قل

لك الحمد يا مالک الأسماء بما عرفتنی و اسمعتنی و شرفتنی بعرفانك بعد الذي غفل عنه اكثر خلقك اسألك يا مالک الملكوت و المهيمن على الجبروت بأن تجعلني منجذباً بآياتك و منقطعاً عن دونك و ذاكراً بثنائك بين عبادك بالحكمة التي امرتنی بها في كتابك أنك انت المقتدر على ما تشاء باسمك القدير

ان اشكر الله بما ذكرت في السجن الأعظم و ذكرک مولاك القديم الذي ينطق بأعلى النداء أنه لا اله الا هو الناطق و انا السميع انتهى

و اسامی آقايان که در کتاب آن جناب مذکور بود واحداً واحداً عرض شد و نسبت بكل اظهار عنایت فرمودند قوله جلّ جلاله

ان يا اسد يذرك الفرد الأحد آيات انفجرت منها ينابيع الحكمة بين البرية لتفرح و تشكر ربك العليم
يا على قبل نقى قد ذكرت لدى العرش و هذه مرة اخرى قل
يا مالک الأسماء لك الحمد بما عرفتنى و شرفتنى و ذكرتنى أسألك بأن تجعلنى ثابتاً على حبك على شأن لا تزلنى
اشارات الذين كفروا بك اذ اتيتهم من سماء الأمر بسطان مبین
يا محمد ان استمع ما يناديك به المظلوم و يذرك فى هذا المقام الكريم ان اشكر بما شربت كوثر البيان اذ عرض
عنه اكثر من فى الامكان قل

يا الهى الرحمن أسألك بأن تؤيدنى على ما يرفع به ذكرك و ييقى به ذكرى بدوام ملكوتك المنيع
ان يا اسم الجيم قد توجه اليك وجه ربك من هذا المقام الذى زينته الله بطراز اسمه الأعظم الذى به اضطرب الأمم الآ
من شاء ربك القدير كن راسخاً ثم ثابتاً على شأن يستقوى بهما كل ضعيف و يستقرب كل بعيد و يستفرح كل حزين و يستيقن
كل عبد مريب أنا ذكرك مرة بعد مرة لتقوم على خدمة الأمر و تذكر ربك الحميد
يا ابتراب يذرك الوهاب لعمر الله ما احلى ذكركم و نداءكم و ما ابهى اضعاء ربكم السميع لكم ان تشكروا الله بما
جعلكم من الفائزين

يا حسن أنا نذرك فضلاً من لدنا ان استمع و قل
لك الثناء يا مالک الأسماء بما شرفتنى و أيدتنى و رزقتنى ما غفل عنه اكثر خلقك و أنك انت الغفور الرحيم
أنا نذرك من سمى بأيوب ليفرح و يكون من الشاكرين انت الذى وجهت و اقبلت و فزت يشهد بذلك قلمى السريع ان
اذكر اذ كنت لدى العرش و سمعت نداء المظلوم و كنت من الفائزين
يا قلمى الأعلى ان اذكر من سمى بمحمد الذى اقبل الى افقى الأبهى و اراد ان يشرب رحيق البقاء من يد عطاء ربه
الكريم لعمر الله لو تشرب منه باسمى لتجد لذة النعماء كلها و يأخذك سكر خمر العرفان على شأن تدع من فى الامكان عن
ورائك و تذكر ربك على شأن يجذب به كل غافل بعيد أنا نوصيك بالاستقامة الكبرى لأن الأمر عظيم عظيم ان افرح بما
يذرك المظلوم فى السجن الأعظم و توجه اليك من هذا المقر البعيد
يا يوسف ان استمع ما يناديك به ربك الأبهى من الأفق الأعلى ليبلغك النداء الى مقام تدع الورى عن ورائك و تشهد
نفسك فى سرور مبین طوبى لك بما سمعت و اقبلت و ذكرت ربك اذ عرض عنه كل معرض مريب تمسك بحبل عطاء ربك
و قل

أسألك بنفسك بأن تجعلنى مستقيماً على امرک و لائداً بحضرتک و متشبثاً بذيلک المنير
كذلك ذكركنا لتطلع بالظاف ربك و تكون من الراسخين
أنا نذرك فى هذا الحين من سمى بعبدالحسين ليأخذه جذب نفحات الوحي فى هذا اليوم الذى فيه استقر مالک القدم
على العرش الأعظم و ينطق أنه لا اله الا انا البديع لا يعادل بما ذكرت به لدى الوجه خزائن الأرض كلها يشهد بذلك قلمى
الأعلى و ما نزل فى لوحى الحفيظ ان اذكر مولاك فى كل الأحيان و قل
يا اله الامكان أسألك باسمك المهيم على الأسماء بأن تجعلنى راسخاً فى دينك و مستقيماً على حبك و ناطقاً
بذرك الجميل اشهد ان بك ماج بحر العرفان و هاج عرف القميص بين الأديان و أنك انت الذى باسمك ارتفعت سماء
البيان و بذرك تشرفت كتب الرحمن لا اله الا انت الرقيب
ان الحميد يذکر عبده الحبيب ليجد كل ذى شم عرف عنايات ربه الكريم يا حبيب أنا نذرك من شطر هذا السجن
ان ربك لهو الرحيم ان استمع آيات ربك و خذها بقوة من لدى الله و قل

لک الحمد یا اله العالمین اسألك بقدرتک و سلطانتک و عظمتک و اجلالک بأن تجعلنی من الذین نبدوا العالم باسمک
یا مالک القدم ائتک انت المقتدر علی ما تشاء تأخذ و تعطی و ائتک انت المتعالی العزیز المنیع انتهى
اینکه در باره جناب آقا محمد بیک مرقوم داشتید عرض شد قال و قوله الحق این ایام نظر باختلافات و انقلابات و نیران
حروب توجه بشطر سجن جایز نه بگو ای دوستان حضرت دوست میفرماید الیوم باید جمیع احبّا بافی اتحاد ناظر باشند و در
هوای ذکر و بیان طیران کنند یعنی باید بکمال اتحاد و یگانگی بتبلیغ امر بحکمت مشغول شوند این اعظم ثبوتات عندالله بوده
و خواهد بود انه یکتب اجر اللقاء لمن اراد انه لهو المقتدر القدر انتهى

و همچنین جناب آقا علی عسکر که مرقوم داشتید مخصوصاً عرض شد فرمودند جزاه الله احسن الجزاء و یقدر له ما
ینفعه فی الآخرة و الأولى و انه مالک العرش و الثری لا اله الا هو السامع البصیر انتهى

ذکر مسجونین که فرمودید تلقاء وجه عرض شد فرمودند لیس لهم ان یحزنوا فیما ورد علیهم فی حبّ الله و امره قد ورد
علینا ما ورد علیهم ان ربک لهو المخیر العلیم ان الذین حسبوا فی سبیل الله سوف ینصرهم الله فضلاً من عنده و یجعل ذکرهم
مخلداً فی کتابه العظیم و كذلك ذکرناهم فی کتاب من سمی بعلی قبل اکبر الذی فاز بمنظر الله رب العالمین قل ان افرحوا
بذکر الله ایاکم انه یحب من حمل الشدائد فی سبيله انه لهو العزیز الکریم انتهى انشاءالله عنایات لایتناهیة شامل حال ایشان
خواهد شد

و اما در باره مانکجی صاحب که مرقوم داشته بودید عریضه ایشان از طرف ارض صاد رسید و لکن جایز نیست احدی
اسم مرسل را بداند که کیست و زود هم رسید و جواب هم از سماء مشیت همان ایام نازل و لکن نظر بحکمت ارسال آن
تعویق افتاد و همچنین عرایض این عبد که خدمت بعضی آقایان عرض شده بود و در حین ورود عریضه صاحب که تلقاء عرش
عرض شد حضرت غصن الله اکبر روحی لثراب قدومه الفداء حضور داشتند بایشان امر فرمودند که جواب عریضه را بنویس
ایشان هم جواب مرقوم فرمودند و اینکه ارسال نشد نظر بان بوده که در آن ایام چون بعضی از نصاری بر مسلمین قیام نمودند و
بکمال مکر و حيله بفساد اشتغال داشتند و در مکاتیب از طرف حکومت تفحص میشد که مباد از مفسدین مکتوبی باطراف
برود باین جهات و جهات اخری ارسال نشد تا در این کره شمس اذن از افق فضل مشرق و طالع و جواب ایشان ارسال شد
انشاءالله بمعانی آن فائز شوند ای برادر حقیقی و دوست واقعی از حقّ جلّ جلاله بطلبید که نفوس باذان واعیه و صدور منشرحه
و نفوس زکیه بکلمات الهیه ناظر شوند جناب صاحب بعضی از مطالب سؤال نموده اند از جمله از اختلاف مذاهب و این
مطلبی است اگر بتفصیل نازل شود البتّه سبب انقلاب بعضی خواهد شد چه که اکثری از مردمان از شریعه بیان نیاشامیده اند و
بمعانی ما نزل من لدی الرحمن برنمیخورند و ملتفت نیستند و اکثری از عباد در اختلاف شرایع متحیرند و حال آنکه این
اختلافات سبب و علّت تربیت نفوس و ترقی آن بوده و خواهد بود چه که بمقتضای وقت و زمان و عصر احکام الهیه نازل
شده مثلاً در اختلافات ساعات ملاحظه نمائید و در اختلافات فصول مشاهده فرمائید اگر نفس بصیر فی الجملة تفکر نماید
بیقین میدانند که این اختلافات سبب اتحاد عباد و علّت حفظ من فی البلاد بوده و هست از قبل فرموده السفر قطعه من
السفر حال اگر گفته شود السفر قطعه من الجنة باسی نبوده و نیست چه که اسباب تغییر کرده چنانچه مشاهده میشود که
حال مسافر بکمال راحت در کالسکه مینشینند و بهر سمت که اراده نماید میرود در این دو قول شخص بصیر هیچ مخالفت
مشاهده نمینماید و همچنین سرکار صاحب بیانات مذاهب را نموده اند و استفسار فرموده اند که کدام الیوم محبوبست و این
مسئله بر حسب ظاهر صراحهً جواب آن نوشته نشد و لکن تلویحاً جمیع اجوبه ایشان از سماء مشیت رحمن نازل و ارسال شد
انشاءالله بحقایق آن پی برند و بهیاکل معانی ساکنه در غرف کلمات آگاه شوند الیوم بهتر و مقبول تر که فی الحقیقه مربی عالم و
منور عالم و محیی عالمست بیانات حقّ بوده چنانچه اگر شخص منصفی همین لوح صاحب را ملاحظه کند اعتراف مینماید

که سلطان بیان و ملیک کتب است و جامع کلّ معانی است و همین سؤالات که ایشان فرموده‌اند از قبل جواب کل نازل علم الله ما بقی من شیء الا و قد نزل فی الكتاب در جمیع مطالب و امور از سماء مشیت نازل شده آنچه که جمیع را کفایت نماید و بکمال آسایش برساند از حقّ میطلبیم ناس را مؤید فرماید بادراک ما هو المقصود خدمت سرکار صاحب از قول این عبد سلام برسانید و مذکور دارید انشاءالله باید بانوار محبت الهی منور شوید و برضایش فائز و چون در عراق بشرف حضور فائز شدند انشاءالله باثر و ثمر آن مرزوق گردند آن مظهر ما یشاء بسلطانه و آنه لهو المظهر القدير

این عبد یک نسخه از لوح مبارک که باسم جناب صاحب نازل بخطّ نسق نوشته ارسال داشت که هر یک از دوستان بخواهد سواد بردارد از آن بردارد تا اصل محفوظ بماند و بدست صاحبش برسد در حین تحریر این عریضه این فقره بنظر آمد که دوستان آن ارض جدّ و جهد نمایند تا جناب صاحب بر اصل مطلب مطلع شوند یعنی آگاه شوند بر اینکه مقصود حقّ جلّ جلاله نزاع و جدال و نعوذ بالله اعمال شنیعه و افعال مردوده و سفک دماء و نهب و اخذ اموال ناس نبوده و نیست اگر فی الحقیقه بر این امور مطلع شوند و مقصود از ما نزل فی الكتاب را بیابند اینقدر میشود که بر بعضی از نفوس کلماتی القا نمایند که سبب اطمینان شود و اعزّه و امرا ادراک این مقام نمایند و بدانند که حقّ از جمیع نقایص مقدّس و مبرّاست این امر مثل شمس مشهود و واضحست و طریق آن ظاهر و سیل آن مستقیم اگر در این کلمه جامعه که از مشرق قلم ربّانیّه جاری شده تفکر نمایند بر علو امر الله و سمو آن شهادت میدهند قال جلّ اجلاله لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم انتهى این الناس و ما یقولون و این مقام امر الله المهیمن القیوم انشاءالله باید آن جناب بکمال ملایمت و حکمت عباد را متذکر نمایند و کمال سعی و جهد در اتحاد احبّای آن ارض مبذول دارند علم الله هذا ما یفرح به کلّ الأشیاء ان ربنا الرحمن وصی فی اکثر الألواح احبّائه بالمحبّة و الاتحاد لأنّ بهما ترتفع رایات التصر و یلوح افق الأمر

و بعد از عرض عریض آن جناب در ساحت اقدس و ما انزله الرحمن فی الجواب مجدداً این عبد را احضار فرمودند و فرمودند یا عبد حاضر بنویس باحیّا که قلم اعلی ابدأ التفاتی بذکر اکسیر و ذکر علم آن نداشته و نخواهد داشت بعضی از نفوس از بعضی اقوال حکما و غیرهم سؤال نمودند مشاهده شد اگر جواب نازل نشود شاید سبب توهمات شود لذا از مطلع علم ربّانی نازل شد آنچه نازل شد و کل را از عمل بان نهی فرمودیم طوبی لمن سمع امر الله و نهی نفسه عن الهوی قسم بافتاب افق علم که ایوم اکسیر اعظم و جوهر عالم کلمه الله است بگو ای دوستان این اکسیر اعظم را باسم مالک قدم بر وجود امم القا نمائید شاید تقلیب شوند و بمقام عرفان بالله فائز گردند و در این مقام بیانات مشرقه منیره لائح از قلم اعلی جاری و از قبل و بعد باطراف ارسال شد نعیماً لمن سمع امر الله المهیمن القیوم

یا اسد طوبی للذین اجتمعوا لحبّ الله و امره و یتفکرون و یتدبرون فی امور احبّائه بشرهم من قبلی بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت کلّ شیء آنچه در مشرق اذکار ذکر نمودی لدی العرش مقبول افتاد و همچنین ما ذکرت فی محلّ البرکة انا نذکر الذین اجتمعوا و یجتمعون لخدمة الله لیفرحوا و یكون من الشاکرین علیهم بهائی و ذکری و ثنائی ان ربک لهو المقتدر الحکیم قد غفر الله الذین اردت غفرانهم لعمری فی هذا الحین الّذی ظهرت هذه الکلمة من فم ارادة ربک لماج بحر الغفران و هاج عرف قمیص رحمة ربک الرحمن انه لهو الفضّال الکریم انتهى

استدعا از آن جناب آنکه احبّای آن ارض را که از کوثر محبت الهی نوشیده‌اند و بقمیص منیر استقامت مزینند از جانب این خادم فانی تکبیر بدیع منبع برسانید و فنا و نیستی این عبد را نزد هر یک مذکور دارید حقّ جلّ جلاله شاهد و گواهدست که این بنده فانی در اکثر اوقات بذکر ایشان مشغولست آنه لهو الخیر العلیم البهّاء علیک و علیهم و علی الذین وفوا بميثاق الله و عهده و استقاموا علی الأمر فی هذا الیوم الأعظم العظیم و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

نی

خواجه محمد

بنام دانای بینا

الحمد لله آفتاب کرم مشرق و بحر علم موج و آسمان فضل مرتفع ولكن کلّ غافل و محجوب مشاهده میشوند مگر نفوسیکه
بعنایت مالک قدم از عالم و امم گذشته‌اند و بدوست یکتا توجه نموده‌اند دنیا و آنچه در اوست فانی شده و خواهد شد
نیکوست حال نفسیکه حجبات دنیا او را از مالک اسماء منع نمود و باستقامت کبری فائز شد بشنوید ندای مظلوم را و به ما
ینبغی لأهل الله عمل نمائید امروز روزیست که جمیع کتب الهی بذکر او ناطق باید اهل حقّ بکمال سکینه و وقار حرکت
نمایند نزاع و جدال و امثالهما در کتاب الهی منع شده و نصرت امر بحکمت و بیان منوط و مشروط است طوبی لمن اخذ
الکتاب بقوة من عندنا و عمل بما امر به من لدن آمر حکیم

* * *

الأقدس الأعلى

الحمد لله از تجلیات انوار نیر اعظم افق عالم روشن و منیر است و فیوضات رحمانیه از سماء مرحمت و مکرمت جاری و نازل
طوبی از برای نفوسی که بوساوس انفس خبیثه از شاطی بحر احدیه محروم نمانده‌اند و حجبات وهمیه را بعنایات مالک بریه
خرق نموده‌اند ایشانند نفوسی که خمر مرحمت را از ایادی فضل من غیر تأمل گرفته و نوشیده‌اند انّ لهم حسن مآب
ای طائران هوای رحمن و طائفان کعبه عرفان بشنوید ندای این مظلوم را که در منتهای شدت و بلا شما را فراموش
نموده و در کلّ احیان احبای رحمن را امر مینماید بآنچه خیر است از برای ایشان عمّا خلق فی السموات و الارضین اعظم از
کلّ امور استقامت و اتفاق بر کلمه جامعه الهیه است انشاءالله از فضل رحمانی و عنایت سبحانی کلّ بآن فائز شوید این بسی
واضح و معلوم است که آنچه ذکر میشود مقصود خلاصی نفوس است از سجن نفس و هوی و ارتقائهم الی الأفق الأعلى
انشاءالله باید کلّ متمسک بحبل محکم استقامت شوند و متشبث بذیل اتحاد و اتفاق گردند باید بشأنی بر امر مستقیم باشند
که نجات آن مضطربین و متزلزلین را مستقیم نماید لیس هذا علی الله بعزیز

ان رأیتم الجیم قولوا له بأی حجة اقبلت و بأی برهان اعرضت عن الله المقتدر العزیز الحکیم انک اتبعت اهواء الذی ما
عرف الیمین عن الشمال الا انه من الأخرین و الذی اغواک قد اخذناه بذنبه اذاً فی بحر النار یقول تبت الیک یا محبوب
العالمین ضرب علی فمه من ید القدرة و قیل اصمت یا ایها المشرک البعید انک دعوت الناس الی الذی ما رأیته و ما عرفته و ما
اطلعت علی امره و انت تصدقنی فی ذلک لو تکون من المنصفین یا عبد ارحم نفسک و انفس الناس و لا تتبع الذین اتبعوا
الأوهام و جعلوها لأنفسهم ارباباً من دون الله دع ما عندهم ثم استقم بالاستقامة الكبرى علی امر ربک فاطر الأرض و السماء
کذلک یأمرک مالک الأسماء لو کنت من العالمین

بلسان پارسی القا کنید که شاید کلمات نصحیه ربانیه را ادراک نماید و بشاطی بحر اعظم راجع شود عجب در
اینست که بعد از امواج بدیعه منیعہ ابهر الطاف الهیه و اشراقات کلمات ربانیه باشارات عتیقه خلقه بالیه خلافت و امثال آن از

شاطی بحر احدیّه ممنوع و محروم مشاهده میشوند قل الله يعلم ما فی قلوبکم و ما انتم به تنطقون و تتکلمون در این ایام روحانی باید کلّ بطراز بدع رحمانی فائز شوند مقدّساً عن کلّ ما فی ایدی الناس و عن کلّ ما سمعوا تا چه رسد بخلافت مجعوله که از ناحیه کذب ظاهر شده امثال این اذکار سبحات مجلّله بوده که اکثر بریه از خرق آن عاجزند و لکن از برای حقّ عبادی است که بقدرت الهیه کلّ را خرق نموده‌اند و بدوست پیوسته‌اند الیوم آل الله نفوسی هستند که جمیع من فی السموات و الأرض را معلق باراده حقّ دانند بشأنی که اگر بخواهد بحرکت اصبع اراده ذره تراب را باعلی ذروه ابداع رساند و همچنین اعلی ذروه را بادی ذره راجع فرماید کلّ ما یقول هو حقّ و ما یحکم به ینبغی ان یكون محبوب العارفين بدیع من جمیع الجهات در این ظهور ظاهر لو کان الناس فیه یتفکرون

باری بعضی اهل بیان باقوال ارامل اهل فرقان ناس را از شریعه رحمن منع نموده‌اند بحرف جیم و امثال او بگوئید بعین بصیرت مشاهده کنید هزار سال او ازید جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محلّ معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او مینمود فتوای قتل میدادند الا انهم من عبدة الأوهام فی کتاب ربک العلیم الخبیر و بعد از تولّد نقطه در ارض معروفه نزد صاحبان بصیرت واضح شد که آنچه در دست قوم بوده کلّ باطل و بی معنی بوده همین قسم در جمیع مطالبی که نزد آن قوم است مشاهده کنید انّی لا احبّ ان اخرق بعض الأحجاب طوبی لقویّ یخرق بأنامل الیقین لیری ما هو المراد عند ربّه مالک الایجاد کلّ در این ظهور مأمورند که در نفس ظهور و آثار او مقدّساً عن الكلّ مشاهده نمایند و این فضل مخصوص این ظهور بوده و همچنین میفرماید اذا ظهر یدلّ النور بالظلمة و الظلمة بالنور مع ذلک بنفسی که از مبدأ و منتهای او مطلع نیستید از مطلع انوار احدیه و مشرق آیات الهیه محروم مانده‌اید بگوئید قدری بیان فارسی را ملاحظه کنید لعلکم تدعون الموهوم و ترون شمس اسم ربکم القیوم مشرقه بین السموات و الأرضین بشنوبید ندای ناصح امین را و قطع نظر از آنچه استماع نمودید در آیات الهیه نظر نمائید و در ما ظهر فی الظهور تفکر کنید لعلکم تدعون الهوی و تتوجهون الی الله العلیم الحکیم ان تکفروا انتم و من علی الأرض جمیعاً انه لهو الغنیّ الحمید

انتم یا احبائی فی القاف دعوا هؤلاء ثمّ اقبلوا بالقلوب الی شطر الله المقتدر العزیز المحبوب کونوا علی شأن تستضیء بکم الآفاق و توجه بکم الوجوه الی شطر ربکم العزیز الودود احمداً الله بما جرت اسمائکم من قلم الوحی و ینطق بأذکارکم لسان المسجون نسأل الله ان یؤیدکم علی الاتّحاد فی امر ربکم مالک یوم المعاد و یجعلکم من الذّین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون اشریوا كأس الحیوان بالرّوح و الریحان رغماً للذّین کفروا بالرّحمن و کانوا عن لقائه هم معرضون طوبی لکم بما ذکرتم من لدن مالک القدم فی السّجن الأعظم و توجه الیکم طرف الله المقتدر المهیمن القیوم بایستید بر امر الله بشأنی که هر مضطربی مستقیم شود و هر عظم رمیمی بحرکت آید و جهد نمائید تا ظلمت امکان از انوار ذکر رحمن مستنیر شود انشاءالله کلّ به ما یلیق لشؤونکم و نسبتکم الی الله قیام نمائید سدره منتهی تکلم میفرماید بگوش جان بشنوبید لسان رحمن در نطق است باصغای آن فائز شوید کذلک یدکرکم ربکم المتکلم العلیم

یا امائی هناک افرحن بما ذکرتم من القلم الأعلى ثمّ استقمین علی امر الله مالک الأسماء کذلک یعظکن ربّکن فی هذا اللوح الذی طرّ بطراز بیان الله العزیز المحمود ای اماء من انشاءالله لم یزل و لایزال از کوثر محبت غنی بیزوال بیاشامید و بذکر و ثنایش ناطق باشید انما البهّاء علیکم یا احبّاء الله و علی الذّین یسمعون قولکم فی هذا الأمر الأبدع العظیم

ط

جناب میرزا یوسف علیه بهاء الله من

بسمی الّذی به ماج بحر البیان فی الامکان

الحمد لله از دریای عنایت الهی آشامیدی و بافق اعلیٰ توجّه نمودی جمیع احزاب مختلفه ارض منتظر و چون آفتاب حقیقت از افق عالم طالع کل معرض الا من شاء الله اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند نقطه بیان میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ من فی البیان و همچنین میفرماید و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انه لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان اگر نفسی در بحور مستوره در این کلمه علیا تفکر نماید فی الجملة بر مقام این امر اعظم اقدس اعلیٰ آگاه شود مقام ظهور که معلوم شد مقام طائفین معلوم و واضح است لعمر الله نفسی که از نفسی در این امر برآید معادله نمی‌نماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز ویل للغافلین لله الحمد آن جناب باین مقام فائز شدند انشاءالله بر حفظش مؤیدند مکتوب آن جناب را عبد حاضر قرائت نمود طوبی لک بما اعترفت بما اعترف به الله و بما کان مسطوراً فی کتبه و زیره و الواحه اینکه در اجتماع نفوس ذکر نمودید انا نذکر کلّ واحد منهم فضلاً من لدنا انه لهو الفضل الکریم

هو الأقدم الأعظم

یا ابن اسمی یشهد قلمی الأعلیٰ بآئک هاجرت فی الله الی ان حضرت لدى الباب و سمعت ندائه الأهلی و شربت رحیق عنایتہ منقطعاً عن الوری و درت البلاد لاعلاء کلمته العلیا و ارتفاع ذکره بین ملا الانشاء طوبی لک و لمن سمع قولک فی هذا الأمر الّذی اذا ظهر تززع بنیان الّذین کفروا بالله مالک الغیب و الشّهود

هو الظاهر الباطن

یا اسد یذکرک المظلوم الّذی ظهر باسمه القیوم و دعا کلّ الی الأفق الأعلیٰ المقام الّذی منه اشرفت انوار الوجه بعد فناء الأشیاء اشهد أنّک فزت بما لا فاز به اکثر العباد قد سافرت فی سبیلی و نصرت امری و اخترت الغربه حباً لجمالی و شوقاً لاعلاء کلمتی نشهد أنّک تحت لحاظ عنایة مولی الأنام و تحرسک عین الله الّتی لا تنام

بسمی العلیم الخبیر

یا حبیب ذکرناک من قبل و نذکرک فی هذا الحین لیأخذک جذب آیات ربّک علی شان لا تمنعک شؤونات العالم و لا حجبات الأمم طوبی لک و لیبت ارتفع فی ذکره و اجتمع فیهِ اصفیائی الّذین اقبلوا الی افقی و نطقوا بثنائی و قاموا علی خدمة امری العزیز البدیع

هو الشّاهد الباقي العلیم

یا حسن یذکرک مولی السّرّ و العلن و یوصیک بما یرتفع به امر الله بین عباده و خلقه تمسک بما امرت به و قل یا الهی اسألک بأنوار وجهک و آیات عظمتک بأن تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی ذکرک و ثنائک و خدمة اولیائک أنّک انت المقتدر القدير

هو التّاطق فی ملکوت البیان

کَر یذکرک مولی الوری بما یقوم به الأموات بدوام الملک و یشیرک بما رقم لک من قلم الارادة ما تقرّ به عیون اهل ملکوت
الاسماء و یأمرک بما ینبغی لهذا الیوم الذی کان مذکوراً فی افئدة الأصفیاء و مسطوراً فی کتب اللّٰه مالک الرقاب

بسمی الناطق الحکیم

یا نصرالله لعمری من عرفنی قد نصر الله فی ازل الآزال و هذا حقّ التّصرّ یشهد بذلك لسان العظمة و عن ورائه حقائق الأشياء
کلّها ولكنّ الناس اکثرهم فی حجاب عظیم

الحمد لله نفوس مقبله موقنه راضیه که در کتاب ذکر شده بود هر یک محلّ عنایت مخصوصه واقع شدند ان اشکر
الله بهذا الفضل المبین و قل

سبحانک یا الهی و اله الأشياء و محبوبی و محبوب افئدة الأصفیاء اسألك بالأکباد الّتی ذابت فی عشقک و حبّک و
الافئدة الّتی احترقت فی فراقک بأن تقدّر لی ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و متمسکاً بحبل
فضلک اسألك ان لا تخیّنی عن بدائع جودک و ظهورات فضلک انک انت الذی خضعت لاسمک اعناق المقرّین و خشعت
اصوات الموحّدين لا اله الا انت محبوب العارفين و مقصود من فی السموات و الارضین

محبوب فؤاد حضرت امین علیه بهاء الله الملك الحقّ المبین ملاحظه فرماید

۱۵۲۱

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الشکر لأولیائه و الثناء لأصفیائه الذین ما بدّلوا نعمته و قاموا علی خدمته و انفقوا ما عندهم فی سبيله و سرعوا الی ما
امروا به فی کتابه و سألوا من بحر جوده و سماء عطائه کلمة رضائه اولئک ما منعهم شیء من الأشياء عن الله فاطر السماء لا
یسبقونه بالقول و لا یعملون الا باذنه و لا یعترفون الا ما نزل من سماء مشیّته

سبحانک یا مالک یوم الدین و مرّبی العالمین ترى عبدک الامین متمسکاً بحبل رضائک و یراعی مقامات اولیائک و
یذکرهم فی مراسلاته لیذکرهم الخادم فی المقام الأعلى و الذروة العلیا ای ربّ ایده و من اتّحد معه ثمّ انصرهما و امددهما
بجنود الغیب و الشّهادة و برايات عظمتک و بیّنات ظهورک انک انت الهنا و مقصودنا و معبودنا و قاضی حوائجنا و حوائج
عبادک و خلقک انت الذی یا الهی ثبت بالبرهان توحید ذاتک و تفرد صفاتک لا اله الا انت القویّ القدير و بالاجابة جدير

نامه‌های آن محبوب الی دو هفته قبل متواتر رسید رسیدن نسایم ربیع و جواب نوشته شد بمثابة امطار مع کثرت اشغال و
کثرت تحریر که مشاهده کرده‌اند در جواب نامه‌های آن محبوب بهیچوجه تأخیر نرفت از حقّ میطلبیم آن محبوب را مؤید فرماید
بر آنچه سبب انتشار آثار الله و تقدیس و تنزیه امر اوست و در هر کره نامه در ساحت امنع اقدس عرض شد و لسان عظمت
بکلماتی که ممزوج بعنايات مخصوصه و معطر بنفحات رحمت حقّ جلّ جلاله بود نطق فرمود و در این لیله مبارکه که
شانزدهم شهر شوال المکرّم است نامه آن محبوب که چند هفته قبل رسیده بود مره اخرى در ساحت امنع اقدس اعلى بشرف
اصغا فائز قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهاء الله الملك الحقّ العدل المبین نامه‌های شما که بعبد حاضر ارسال نمودی در

ساحت اقدس عرض شد اینکه در ذکر اولیای آن ارض نوشتی کل اصغا گشت لله الحمد مؤید شدند بر آنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده‌اند جمیع اهل عالم طالب حقّ بوده و هستند از ملوک و مملوک و علما و فقها و سایرین و چون آفتاب حقیقت از افق سماء مشیّت اشراق نمود کل ممنوع و محجوب سبحان الله مع طلب محرومند و مع اشتیاق ممنوع اهل اروپا بکنائس و یهود بهیاکل و اسلام بمساجد و همچنین ملل اخری بصوامع و امثال آن متوجه کل حقّ را میطلبند و لکن حقّ شهادت می‌دهد بر غفلت و بعد آن نفوس آمال ایام محدوده و الوان آن کل را مشغول نموده و از آلاء باقیه و عنایات سرمدیه محروم داشته یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه المحمود

یا امین در اتحاد اولیا سعی بلیغ مبذول دار شمر عن ساعد الجهد لظهور الاتحاد بین اهل الوداد مخصوص نفوسی که بطراز تخصیص مزینند بگو یا اولیا هر نفسی لوجه الله خاضع و خاشع شود از برای یکی از احبّاً لأجل ارتفاع کلمه اتحاد آن خضوع و خشوع مرقاتیست از برای علوّ و سموّ یشهد بذلک امّ الكتاب فی ملکوت العلم و البیان

آنچه در باره جناب علی حیدر علیه بهاء الله نوشتی ملاحظه شد لله الحمد موفّقند بر خدمت لدی الوجه مذکور بوده و هستند بشره عنایتی اولیا طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان از قبل ذکر موقنین و مقبلین را که بطراز ایقان مزینند و بافق اعلی ناظر نمودی این مظلوم هم هر یک را از قبل ذکر نموده انشاء الله فائز شوند بآنچه که سبب اصلاح عالم و هدایت امم است البهَاء من لدنا علیک و علی من فاز بهذا الأمر العظیم انتهى لله الحمد و الشکر چه که اولیاء خود را لازال ذکر نموده و مینماید قسم بانوار وجه مقصودنا و محبوبنا اگر ثمرات ذکر حقّ جلّ جلاله بقدر سمّ ابره تجلّی فرماید کل از عالم و عالمیان منقطع شوند رجای یک کلمه که از قلم اعلی جاری گردد حال اکثر امور مستور و لکن عنقریب ظاهر شود آنچه که الیوم اکثری از او غافلند ذکر حبیب روحانی جناب آقا علی حیدر و همچنین مخدوم مکرم جناب نایب علیهما بهاء الله و عنایته را نمودند

فی الحقیقه ایشان بحقّ متمسکند و بر خدمت قائم این خادم فانی این شهادت را تلقاء عرش داده و می‌دهد و اینکه در باره دو مؤید و دو منفق و دو خادم و دو حبیب یعنی جنابان اخوان ندافان علیهما بهاء الرحمن مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس اعلی نیر این کلمات اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهائی در توفیق و تأیید حقّ جلّ جلاله تفکر نما من کان لله کان الله له قسم بافتاب حقیقت که نزد ملاً اعلی و سگان سموات مشهورتر و معروف‌ترند از نزد اهل ارض برکت من عند الله بوده و هست در اول ایام سجن اعظم تفکر نما برکت و نعمت و مائده بمثابه امطار نازل و هاطل و لکن چون خیانت بمیان آمد قطع شد چنانچه تجارات معطل ماند و اکثری پریشان شدند ید قدرت الهی سجن را بلند نمود بمقامی که با فردوس اعلی و جنت علیا برابری مینمود و لکن خیانت خائنین ابواب خیرات را مسدود نمود یا امین نفسین را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان ذکرشان در کتب و صحف الهی مخلّد است آنچه در ذکر ایشان و اشتعال و انقطاعشان نوشتی حقّ لا ریب فیہ نسأل الله ان یحفظهما و یجعلهما من الذین اتخذوا فی جوار رحمة ربهم مقاماً فی کلّ عالم من عوالمه ان ربک هو المشفق الکریم اجرهما علی الله قد شهد القلم الاعلی باقبالهما و حبهما و استقامتهما و خدمتهما هذه شهادة لا تعادلها ثروة العالم و لا خزائن الأمم ان ربک هو العلیم الخبیر انتهى لله الحمد سراج بیان بدهن حکمت منور و جمیع مدائن عدل و انصاف را نور عطا مینماید و روشنی میبخشد این مصباح خاموشی نپذیرد اریاح مختلفه او را از نور باز ندارد الأمر بیده یفعل کیف یشاء لا اله الا هو المقتدر القدر

و اینکه ذکر احتبای گوکچای و چکن را نمودند یک لوح اقدس از سماء مشیّت ربّانی مخصوص ایشان نازل و ذکر آن محبوب هم در آن نازل شده از حقّ میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر قرائت و ادراک معانی آن و همچنین ورقهائی مخصوص جناب اسمعیل بیک علیه بهاء الله ارسال شد

در یکی از دستخطها آن محبوب ذکر ملاقات حبیب روحانی جناب آقا علی حیدر و جناب سیاح افندی را فرموده بودند و ذکر نموده بودند او طالب ملاقات شده هم با ایشان و هم با آن محبوب و همچنین مرقوم داشتند در این امور چه باید کرد و دستورالعمل خواسته بودند بعد از عرض این فقرات در افق اعلی و ذروه علیا لسان عظمت باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا امین تو مکرر مظلوم را دیده‌ئی و در هر کرّه که بارض سجن وارد شدی اشهر متوالیات طائف بوده و در ظلّ قباب عظمت ساکن بالمواجهه شنیدی آنچه که سبب عمار عالم و اصلاح امم و ارتقاء نفوس و تطهیر قلوب بوده قلم اعلی من غیر ستر و حجاب میفرماید یا اولیائی یا حزب الله بیقین مبین بدانید این ظهور اعظم از برای اخمد نار ضغینه و بغضا که در افنده و قلوب مکنونست آمده معشر اولیا در اطراف باید جهد نمایند شاید بکوتر نصیحت و فرات موعظه عالم را مطهر سازند تا نار مشتعل خاموشی پذیرد و آفاق بنور اتفاق منور گردد هر امری که بقدر رأس شعری رایحه فساد و نزاع و جدال و یا حزن نفسی از او ادراک شود حزب الله باید از او احتراز نمایند بمثابه احتراز از رقشا این کلمه علیا در صحف و کتب و الواح بأعلی النداء ندا مینماید و باصرح بیان میگوید یا ملأ الأرض بشاره الله آمد وقت فرح و سرور و ابتهاج است چه که محاربه و مجادله و منازعه در الواح الهی منع شده یوم اصلاح است نه فساد باید اهل بها که باسم قیوم از ریح مخنوم آشامیده‌اند بموعظه حسنه و اعمال طیبه و اخلاق مرضیه حق را نصرت نمایند قل هذا جند الله لو انتم تعلمون و هذا امر الله لو انتم تفقهون قل ان قائد عساکری تقوی الله لو انتم تشعرون نصرت و ظفر در این ظهور اعظم بجنود مذکوره مقدر گشته طوبی للعاملین و طوبی للفائزین بشائی این فقره در الواح از قلم اعلی نازل شده که انسان از احصای آن بزحمت میافتد هذا هو الحق و ما بعده الا الضلال ولكن در بعضی از مواضع که نفی مطلب جهرة سبب اشتعال نار بغضا شود باید بحکمت تشبث نمود باری در هیچ امری از امور این ظهور اعظم شریک فساد نبوده و نیست یشهد بذلک لسانی و قلبی و قلمی و زبری و صحفی و کتبی و الواحی یا امین علی حیدر علیه بهائی را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو الحمد لله لدی المظلوم مذکوری و بعنایات مشرق رحمت الهی فائز اولیای آن ارض طرّاً را ذکر مینمائیم و باتحاد و اتفاق امر میکنیم و انا الامر الحاکم القدیم انتهى

در سنین اولیه بعضی از اهل بیان در اول امر باعمالی ظاهر که قلم و لسان حیا مینماید از ذکر آن در مال مردم تصرف مینمودند من غیر اذن صاحبش و باعمال مردوده منهیّه مشغول بعد از توجه مقصودنا و مقصودکم الی العراق در لیالی و ایام نصیحت میفرمودند و موعظه مینمودند چه بقلم و چه بلسان تا آنکه فی الجمله بعضی به ما اراده الله فائز گشتند نظر بان ایام حال بعضی باوهامات قبل طلب مینمایند آنچه را که نزد حق مردود بوده و هست در این مقامات باید بحکمت تشبث نمود چه اگر قبول شود مخالف است چه که فساد نهی شده نهیاً عظیماً فی الکتاب و اگر مأیوس کند فتنه احداث نماید فی الحقیقه انسان متحیر است باری این خادم فانی از حق مسئلت مینماید نفوس را بطراز عدل و انصاف مزین فرماید تا محبت ایام فانیه از عنایات باقیه دائمه منع نکند ان ربنا و ربکم و ربّ الأرض و السمآء قد کان علی کلّ شیء قدیرا

اینکه تعریف و توصیف بلیغ منیع از احبای الهی در ارض طاء نمودند این فقره بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی این کلمه علیا از امّ الکتاب ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی یا امین طوبی لک بما ذکرک اولیائی فی الطآء کبر علیهم من قلبی و ذکرهم بأذکاری و بشرهم بعنایتی نفوسی که از آن ارض بساحت اقدس توجه نموده‌اند در این حین لدی الوجه مذکورند قد فضلنا بعضهم علی بعض و قدرنا لهم خیراً کثیراً فی الکتاب انتهى این فانی هم خدمت کل سلام و ثنا و تکبیر میگویم و میفرستم و از حق جلّ جلاله از برای کل مدد میطلبم و توفیق میخواهم امید هست بنار محبت مشتعل شوند و بحکمت و بیان اهل امکان را بافق رحمن هدایت نمایند

و اینکه مرقوم داشتند گاهی از قبل آن محبوب بزیارت فائز شوم این استدعا باجابت مقرون لله الحمد این عبد موفق شد بعمل و عمل مزین گشت بطراز قبول

و اینکه ذکر مخدوم مکرم جناب آقا میرزا عبداللّه علیه بهاء الله و عنایتیه را نمودند بعد از عرض تبسم فرمودند و فرمودند نعم ما عمل امین فی ذکره انا ذکرناه من قبل و ارسلنا الیه لوحاً شهد بفضلی له و عنایتی آیاه بشره بما بشرناک به قل لا تحزن ما توقّف عرف عنایتی و لا حرکة قلمی فی ذکرک ان ربک معک فی کلّ الأحوال انتهى فی الحقیقه فائزند بآنچه که شبه نداشته و ندارد هنیئاً له و مریناً له

و ذکر جناب آقا میرزا حبیب الله و جناب آقا میرزا محمد تقی علیهما بهاء الله و همچنین ذکر اشتعالشان را بنابر محبت الهی نمودند امروز که ۱۶ شهر مذکور است مخصوص این عبد خدمت جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهاء الله مکتوبی نوشته در جواب دستخط ایشان و ذکر حبیب روحانی جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهاء الله در آن شده و آن مکتوب حاوی آیات الله است و ذکر مغفرت بعضی از نفوس از قبل حقّ جلّ جلاله در آن مذکور

و اینکه ذکر حبیب معنوی جناب حاجی میرزا حسین علیه بهاء الله را نمودند که از آن محبوب خواهش نموده‌اند که در ساحت اقدس مذکور آیند الحمد لله بذكر الهی و عنایت ربّانی فائز گشتند هنیئاً له

نامه دیگر آن حضرت که رقم نهم ۹ و سلخ شعبان تاریخ آن بود بمثابه اناء مختوم وارد چون ختم برداشتیم مسک اذفر متضوّع چه که مزین بود بذكر محبوب عالمیان بعد از قرائت و اطلاع در شیبی از شبها در افق اعلی عرض شد قول الربّ تعالی و تقدّس یا عبد حاضر لله الحمد جناب امین موفق شدند بر خدمت امر از حقّ میطلبیم او را تأیید فرماید بر اتحاد قلوب و اتفاق نفوس یا امین آنچه در باره اتحاد با جناب علی حیدر نوشتی از قبل و بعد جواب مرقوم داشتیم لازال حقّ اتحاد و اتفاق را دوست داشته و آنچه در باره ج و ع و ع و سایر اولیای آن ارض و همچنین ذکر اشتعال و خضوع و خشوع و قیام بر خدمت امر الله جلّ جلاله نمودی بشرف اصغا فائز و هر یک از بحر بیان رحمن نصیب برداشت و قسمت کلّی برد کل را بشارت ده نسأل الله ان یقدّر لهم خیر کلّ عالم من عوالمه انه هو الفضل الکریم انتهى

اینکه در باره اولیای آن ارض و اسرای بلاد مرقوم داشتید یعنی نفوسی که فی سبیل الله از کأس بلایا نوشیدند و بی‌آس و ضراء مبتلا شدند و از ظلم ظالمین یعنی علمای جهلا از وطن خارج و بارض طاء که مطلع ظهور مالک اسماء و صفات بوده وارد تمام این فقرات و اسامی نفوس مهاجرین فی سبیل الله امام کرسی مقصود عالم عرض شد و بعد از اصغا بحر بیان رحمن بشانی مّواج که اقلام عالم از ذکرش و وصفش قاصر قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه یا امین علیک بهائی طوبی لک بما ذکرک احبّائی الذین هاجروا من وطنهم بما اکتسبت ایدی الظالمین الذین بدّلوا نعمة الله کفرأ و نقضوا میثاقه و جادلوا بآياته و قاموا علی اطفاء نوره قل موتوا بغیظکم سوف ترون انفسکم فی عذاب الیم و اولیائی فی الفردوس الاعلی و لن تجدوا لأنفسکم الی الله سبیلا كذلك نطق لسان العظمة فی هذا الحصن المتین انا اردنا ان نذکر کلّ واحد منهم فضلاً من عندنا و انا المبین العلیم و انا المشفق الکریم

یا قلمی اذکر من سمی باسمعيل قل طوبی لک بما اقبلت الی الله المهیم القیوم و فزت بآياته و نفحات آیامه و ورد علیک ما ورد علیه بما اکتسبت ایدی الذین نقضوا الميثاق و العهود اسمع ندائی ثم افرح بذكری لعمر الله لا یعادله ذکر العالم طوبی لقوم یعرفون قد اخذتک الأحزان فی سبیلی یاخذک السّرور و الابتهاج بذكری ان ربک هو الفرد الواحد المقتدر العزیز الودود

یا (سید) محمود علیک بهائی نشهد انک سمعت من اعدائی ما لا احببت ان تسمع اسمع فی هذا الحین ما خلق الله الخلق لاصغائه قل لک الحمد یا مقصود العالم اشهد ان ذکرک سبب لفرح العالم یشهد بذلک عباد مکرمون ایّاک ان تحزنک حوادث الدنیا ضع ما عند القوم متمسکاً باسمی العزیز المحبوب قد نزل لک و لأولیائی ما قرّت به العیون

یا سید محمد اذا شربت ریحی الوحی من کأس بیانی قل

الهی الهی لك الحمد بما اسمعتنی ندائك الأهلی و صریر قلمك الأعلى اسألك باسمك القیوم الذی به قام من بشرّ العباد بظهورك و ما یظهر من عندك بأن تجعلنی متوجّهاً الیک فی كلّ الأحوال أنّك انت الغنیّ المتعال
یا (سیّد) محمّد رضا اذا تنوّرت بانوار بیان ربّك الرّحمن و سمعت نداء المظلوم قل
الهی الهی لك الحمد بما عرّفنتی و علّمتنی و هدیتنی اسألك بأن تجعلنی مستقیماً علی حبّك و شارباً ریح العرفان من
ید عطائك أنّك انت الغفور الرّحیم

یا (میرزا) محمّد علی یا منظر یذكرک مالک القدر من شطر منظره الأكبر و یذكرک بآياته و یشترک بفضله قل
لك الحمد یا مولی العالم و لك الشّاء یا فاطر السّماء بما سقیتنی كأس حبّك و ایدتنی علی الاقرار بما انزلته فی کتابك
ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و متمسّكاً بحبل جودك اسألك یا مالک الوجود بأن تكتب لی ما یحفظنی عن سهام اشارات
التّاعقین و اسیاف شبّهات الملحدین أنّك انت المقنن علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الفضّال
یا محمّد (نعیم) اذا اخذك ریح بیانی و وجدت نفحات و حیی قل

الهی الهی لك الحمد بما ذكرتنی فی سجنك اذ كنت بین ایدی اعدائك اسألك بحروفات كلمتك الجامعة و بآیاتك
المنزلة و بحركة قلمك الأعلى و ظهورات قدرتك فی ناسوت الانشاء بأن تجعلنی ثابتاً علی حبّك و راسخاً علی امرک أنّك انت
الذی ما خوّفتك جنود العالم و ما اضعفتك قوّة الأمم تأخذ و تعطی أنّك انت القویّ القدير
یا قنبر علی طوبی لعبد حمل الشّدائد فی حبّی و سمع شماتة الأعداء فی سبیلی أنّه من اخیر العباد عند ربّه المختار و
من اعلی الخلق عند الحقّ یشهد بذلك أمّ الكتاب فی مقامه الرّقیع

یا محمّد علی طوبی لعبد سافر فی سبیلی و اختار الغربة لاسمی و قبل البلیا لحبّی أنّه من اهل فردوسی علیه بهائی و
عنايتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضین

یا محمّد قبل تقی قد ورد علیک ما ورد علینا لعمری انّ السّم فی سبیلی شهد و الثّار نور و البلاء رحمة و البأساء نعمة و
الضّرّاء مائدة كذلك نطق لك قلمی الأعلى فی سجن عکاء لتسمع و تكون من الشّاكرین

یا قلمی الأعلى اذکر من سمی (حاجی) بسید میرزا قل طوبی لك بما اقبلت الی افقی و سمعت ندائی نعیماً لك بما
اکرمت مثوی الذین هاجروا من مقامهم بما اکتسبت ایدی الظّالمین طوبی لك و لمن راعهم و اکرّمهم و اطعمهم و انعمهم انا
معهم نسمع و نری انّ ربّك هو السّميع البصیر نسأل الله ان یؤیّدک و یمدّک و یقدّر لك ما ینفعک أنّه هو المقدرّ الحکیم
انتهی

لله الحمد كل بامواج بحر بیان رحمن فائز شدند بعد از عرض اسماء لسان عظمت بشأنی ناطق که هر سامعی متحیر و
هر ناطقی مبهوت نسبت بهر یک از نفوس مذکوره فراتی جاری و رحمتی ساری و همچنین در باره نفوسی که بمهاجرین اظهار
محبت و موّدت نموده اند آنچه از سماء مشیت مخصوص هر یک نازل گواهی می دهد بر عمّان رحمت رحمن فی الحقیقه نفوس
مقدّسه در مقامات خود این مقام را آمل و راجی بوده و هستند الأمر بیده یؤیّد من یشاء رحمة من لدنه و هو الغفور الرّحیم این
فانی هم خدمت هر یک سلام و تکبیر میرسانم و از حقّ تعالی شأنه مدد میطلبم

عریضه جناب آقا میرزا ابوالحسن (ع ط) علیه بهاء الله رسید و در شب سه شنبه (۳) نوزدهم شهر شوال المکرّم دو
ساعت از شب گذشته در ساحت امنع اقدس عرض شد و بانوار نیر قبول فائز گشت طوبی له و نعیماً له و یک لوح ابداع امنع
ارفع ابهی از سماء مشیت مولی الوری مخصوص ایشان نازل و ارسال شد از حقّ جلّ جلاله میطلبم ایشان را تأیید فرماید بر اخذ
لوح مبارک بقوّة من عنده و قدرة من لدنه لیشرّب من کؤوس بیان ربّه کوثر عرفانه انّ ربنا و ربکم هو المشفق الکریم

و اینکه در باره صعود مرحومه ضلع علیها بهاء الله و رحمته و وصیت او معروض داشته‌اند فرمودند مغفوره خطایها چون ذکرش در ساحت اقدس مذکور کلمه مبارکه عفو در باره‌اش نازل و در باره وصیت او آنچه ناظرأ الی الحکمة عمل نمودند بشرف قبول مزین و مابقی باید به امین برسد و او بعضی از نفوس معینه برساند انتهی

و اینکه در باره ضلع اخری علیها بهاء الله مسئلت عنایت نموده‌اند بعد از عرض امام وجه یک لوح اعترأ علی مخصوص او نازل و ارسال شد فضله احاط و رحمته سبقت و نعمته سبغت ولكن القوم فی اعراض مبین زود است حجابات خرق شود و عباد بیابند آنچه را که الیوم از او غافلند و اقبال نمایند بآنچه که الیوم از او معرضند ان ربنا و ربکم هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون

و اینکه در باره والدین نوشته‌اند بعد از عرض در ساحت فی قبضته ملکوت کل شیء این کلمات عالیات از سماء اراده نازل قوله تبارک و تعالی قل

الهی الهی ترانی منجذباً بآیاتک و متمسکاً بحبل عطائک و مشتعلأ بنار حبک و طائرأ فی هوآء قریک اسألک بأیادی امرک و مطالع قدرتک و مشارق عظمتک و اقتدارک بأن تقدّر لی و لمن نسبته الی نفسی ما یقرّبنا الیک و یهدینا الی صراطک المستقیم و امرک العظیم ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک لا اعلم ما یضربنی و ینفعنی انک انت العلیم الخیر قدر لی یا الهی ما یقومنی علی خدمة امرک و ما ترتفع به کلمتک العلیا بین الوری انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم انتهی

عنایت حقّ جلّ جلاله ایشان را اخذ نموده و نازل شده آنچه که تغییر نیابد و تبدیل نشود انّ الفضل بیده یقدر لمن یشاء و هو المقتدر المختار

و اینکه در باره خروج روح و کیفیت آن در عوالم اخری سؤال نموده‌اند بعد از عرض در ساحت امع اقدس لسان عظمت باین کلمات عالیات ناطق قوله تبارک و تعالی یا ایها الشارب رحیق حبیبی و الطائر بأجنحة الایقان فی هوآء قریبی در این مقام بیانات شتی مکرر از لسان مولی الوری در الواح نازل انبیا و مرسلین عرفان این مقام را ستر نموده‌اند لأجل حفظ عالم فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این مقامات جاری شده تفکر نماید بیقین مبین میداند که مشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود و لکن اینقدر ذکر میشود که ارواح مجردة که حین ارتقا منقطعاً عن العالم و مطهراً عن شبهات الأمم عروج نمایند لعمر الله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و بقای آفرینش است فنا آن را اخذ نماید و شعور و ادراک و قدرت و قوت او خارج از احصای عقول و ادراک است انوار آن ارواح مرئی عالم و امم است اگر این مقام بأسره کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد انتهی

در این ایام یکی از احبای ارض قاف و واو این فقره را سؤال نمود و جوابی از ملکوت بیان ربنا الرحمن نازل بعینه در این مقام ذکر میشود تا اولیا از رحیق بیان الهی بیاشامند و بمقام استقامت کبری فائز شوند

و اینکه سؤال شده بود نفس بعد از فنای بدن باقیست یا نه و بر فرض بقا چه حالت خواهد داشت قوله تبارک و تعالی و اما ما سألت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده اعلم انه یصعد حین ارتقائه الی ان یحضر بین یدی الله فی هیکل لا تغیره القرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما یظهر فیهِ و یكون باقیأ بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایة الله و الطافه انّ القلم لا یقدر ان یتحرک علی ذکر هذا المقام و علوه و سموه علی ما هو علیه و تدخله ید الفضل الی مقام لا یعرف بالبیان و لا یذکر بما فی الامکان طوبی لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الأمم انه یتحرک فی هوآء ارادة ربّه و یدخل فی الجنّة العلیا و تطوفه طلعات الفردوس الأعلی و یعاشر مع انبیاء الله و اولیائه و یتکلّم معهم و یقصّ

لهم ما ورد عليه في سبيل الله رب العالمين لو يطلع احد على ما قدر له في عوالم الله رب العرش و الثرى ليشعل في الحين شوقاً لذلك المقام الامنع الافرغ الاقدس الابهى بلسان پارسی بشنو يا عبدالوهاب عليك بهائي اينكه سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن و اینكه سؤال از کیفیت آن نمودی انه لا یوصف و لا ینبغی ان ینکر الا علی قدر معلوم انبیا و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تبت الأرض هیچ شیء از اشیاء بی سبب و علت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردة بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود بهیکلی که لایق بقا و قابل آن عالم است این بقا بقاء زمانست نه بقاء ذاتی چه که مسبوقت بعلت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحق جلّ جلاله طوبی للعارفین اگر در اعمال انبیا تفکر نمائی یقین مبین شهادت میدهی که غیر این عالم عالمهاست حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند ولكن طبیعیین که بطبیعت قائلند در باره انبیا نوشته‌اند که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمی که بوده و هستند انبیا را مقدم بر کل میدانند بعضی آن جواهر مجردة را حکیم میگویند و برخی من قبل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقتی که شبه و مثل نداشته تحمل نمی‌فرمودند اگر نفسی بقلب صافی و بصر حدید در آنچه از قلم اعلی اشراق نموده تفکر نماید بلسان فطرت به الآن قد حصص الحق ناطق گردد انتهى

و اما دستخط آن حضرت رقم ۱۰ که بیست و هشتم رمضان تاریخ آن بود باب جدید گشود و خبرهای جدید آورده از جمله خبر صحت و سلامتی و قیام آن محبوب بر خدمت امر الهی و همچنین ذکر سلامتی دوستان و اولیائی که بطراز تخصیص مزینند سبحان الله این قاصد بی لسان اینهمه حرفها گفته انشاءالله لازال متحرک باشد تا آنی در هر مقام محبوبست مگر در این مقام چه که قاصدی که از جانب اولیای حق است باید بکمال تعجیل حرکت نماید و پی در پی برسد

اینکه در باره ورقه کنیز الهی علیها بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمه علیا از افق بیان حق اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا امین عليك بهائی تو و منسوبانت از حق بوده و هستید هر یک را از قبل حق تکبیر برسان و بعنایت و رحمت و فضلش بشارت ده و اما در باره ورقه آنچه ذکر نمودی بطراز قبول مزین نسأل الله ان یوقههما علی ما یحب و یرضی انه هو مالک العرش و الثرى و رب الآخرة و الأولى انتهى

و همچنین دستخط آخر آن محبوب رقم ۱ و ۶ شهر شوال کتابی بود در ذکر و ثنای مقصود عالمیان و اولیا و اصفیائش

صد هزار شکر حضرت مقصود را که شما را توفیق ذکر عطا فرمود و این عبد را توفیق استماع الامر بیده و هو الامر الحکیم اینکه مرقوم داشتید مناجات حضرت اسم جود علیه بهاء الله الابهی را ارسال داشتم تا در حضور عرض شود در این حین این عبد فانی در ساحت امنع اقدس حاضر و بعد از اذن عرض نمود و چون منتهی شد باب این بیان بمفتاح فضل مفتوح قوله تبارک و تعالی انا سمعنا ندائك اجبناک مره بعد مره لله الحمد در هر کتابی ذکررت بوده لازال نیر فضل از افق سماء رحمت الهی مشرق و لائح فائز شدی بآنچه که عالم منتظرش بوده الفضل بیده و الجود فی قبضة قدرته انه هو الفضال المقدر الغفور الرحیم انتهى الحمد لله آفتاب جود الهی عالم وجود را فرا گرفته و عنایاتش بمتابۀ غیث هاطل در هر حین بر اولیائش نازل که قادر بر آنکه از عهده شکرش برآید مگر اعانتش دست گیرد و عطایش آنچه ظاهر شده قبول فرماید اوست کریم و اوست

توانا

عریضه جناب آقا ملاً محمّد (ع ط) علیه بهاء الله بعد از عرض در ساحت امنع اقدس یک لوح مقدّس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله از کوثر بیان بیاشامند و از انوار آفتاب معانی منور گردند و همچنین لسان بیان باین کلمات عالیات در باره ایشان ناطق قوله تبارک و تعالی الحمد لله باقبال و عرفان فائز شدند از حقّ میطلبیم او را باستقامت فائز فرماید چه که کذّابهای قبل از خلف حجاب بیرون آمده‌اند و در ترتیب حزبی مثل حزب قبل سعی بلیغ نموده و مینمایند یا امین از حقّ بطلب عباد را از نیر عدل و انصاف محروم نفرماید آنه علی کلّ شیء قدیر انتهی این عبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبد آنچه را که سبب و علت استقامت و قیام بر خدمت امر است الحمد لله بعنایت حقّ و مرحمت و مغفرت فائز گشتند و از قلم اعلیٰ مذکورند هنیئاً له

اینکه ذکر جناب ملاً غلامرضای جاسی علیه بهاء الله الأبدی را نمودند و همچنین ذکر اشتعال ایشان را بنار محبت الهی فرمودند بعد از عرض امام وجه این کلمه علیا از قلم اعلیٰ در ذکر ایشان جاری و نازل قوله تبارک و تعالی یا غلام قبل رضا علیک بهائی لازال مذکور بوده و هستی از حقّ میطلبیم ترا مؤید فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمه و استقامت عباد است از حقّ بطلب عباد خود را حفظ فرماید که شاید بمثل حزب قبل بظلمت اوهام و ظنون مبتلا نشوند و از انوار توحید حقیقی محروم نمانند اهل بیان تازه اراده نموده‌اند حزب شیعه ترتیب دهند اعاذنا الله و ایاکم من شرّ هؤلاء انه هو المقتدر القدر انتهی این عبد متحیر که باین زودی چگونه محتجب گشتند و از آنچه دیده و میبیند غافلند آیا حزب قبل چه صرفه بردند و چه خدمتی در یوم جزا بحقّ نمودند جز آنکه بر منابر بلعن مشغول و بر سفک دمش فتوی دادند حال در بی‌بصری عباد تفکر فرمائید قسم بافتاب حقیقت که از سمع و بصر و فؤاد محرومند خدا بصر بخشد و انصاف عطا فرماید

و همچنین ذکر جناب مشهدی نصرالله و جناب مشهدی حسین و جناب آقا محمّد صادق و اخوی ایشان علیهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض این فقره امام عرش این آیات از مشرق بیّنات اشراق نمود قوله تبارک و تعالی

یا نصرالله علیک بهاء الله لله میگویم و لوجه الله اظهار میدارم نیر انصاف مستور و نور عدل غیر مشهود استقامت بمثابه عنقا مشاهده میشود یعنی مذکور و غیر موجود از حقّ بطلب ترا و اولیای خود را بر امرش راسخ و ثابت فرماید اوست قادر و توانا یا مشهدی حسین علیک بهائی این مظلوم ترا در سجن ذکر مینماید که شاید از نفحات ذکر بحبل مذکور تمسک نمائی تمسکی که جمیع عالم قادر بر فصل نباشد اینست مقام انسان طوبی لمن تمسک بعروة عنایة الله ربّ العالمین

یا محمّد صادق قلم اعلیٰ ترا ذکر مینماید در حالتی که بین یدی غافلین مسجون و مظلومست و ترا وصیت میفرماید باستقامت بر امرش هر نفسی از کوثر استقامت آشامید او از اهل سفینه حمرا از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور طوبی لک و لمن معک و آمن بالله ربّ العالمین امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنیّ متعال مذکور طوبی لمن فاز و ویل للغافلین جناب امین ذکر هر یک را نموده لذا کل باثر قلم اعلیٰ فائز گشتند انا ذکرنا الذین ذکرت اسمائهم لدی المظلوم و انزلنا لهم ما یقرّبهم الی الله مالک یوم الدین طوبی لمن اقبل و ویل للمعرضین انتهی

این عبد هم خدمت هر یک سلام و تکبیر میرساند و بعنایت حقّ بشارت میدهد امروز روز اقبال و توجه و استقامتست طوبی از برای نفوسی که همزات شیاطین ایشان را از افق اعلیٰ منع نمود و محروم نساخت البهَاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبّکم لوجه الله ربّ العالمین

خادم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

محبوب روحانی جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعزّ الأعظم الأبهي

الحمد لله الذي اسمعنا فصل الخطاب و انزل علينا الكتاب و اظهر لنا سرّ المبدأ و المآب و هداانا الى سواء الصراط اصلي و اسلم و اكبر على الذين نبذوا الأوهام و اخذوا الأحكام و قاموا على نصرة امر ربهم مالك الأنام و الظاهر في الأيام اولئك عباد بهم ظهر سرّ الأحدثية و لاح افق الاستقامة و هدر العنديل على اغصان سدرة الالهية انه لا اله الا هو العزيز الوهاب سبحانك يا مالك الأسماء و فاطر السماء و الظاهر فيملكوت الانشاء و المشرق من الأفق الأعلى تعلم و ترى انّ الخادم يراه عاجزاً عن ذكر هؤلاء الذين توجهوا اليك بوجه نورآء و شاهدوا في حبك ما ناح به الملاء الأعلى و سكاّن ملكوت الأسماء اسألك بأن تقدّر لهم يا الهى كلّ خير ثبت من القلم فى اللوح الأعظم ثم اكتب لهم ما يشرّفهم بالشهادة الكبرى قبل صعود ارواحهم اليك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز المنان و بعد يا حبيب فؤادى قد فزت بكتابك الذي ارسلته من الهاء و الميم و ذكرت اياماً كنت فى السجن الأعظم و حضورك لدى الوجه و اصغائك نداءً محبوبنا و محبوبكم و محبوب من فى السموات و الأرضين و بعدما قرأت و عرفت قصدت المقام و عرضت ما فيه تلقاء العرش فلما تمّ اقبل اليّ وجه القدم و قال يا عبد الحاضر خذ اللوح و القلم فلما اخذت انزل من سماء مشيئة لكلّ واحد من الأسماء الذين ذكرتهم فى كتابك آياتاً لا تعادلها كنوز الأرض و لا خزائن السماء تعالى هذا الفضل العظيم و هذه الموهبة الكبرى و الرحمة العظمى يسأل الخادم ربّه بأن يوفّقه و جنابك على خدمة الأمر بالروح و الرّيحان فيكلّ الأحيان انه لهو الواحد العزيز المنان

عرض میشود بعد از ورود دستخط آنجناب و عرض تلقاء باب مخصوص هر يك از نفوس مذكوره آيات بديعه منيعه نازل و ارسال شد بايد بمقتضای مصلحت داده شود يعنى در نفوس اقبال مشاهده گردد اگرچه فى الجملة باشد و بعد داده شود از حقّ ميطلبيم كه ناس را از بحر فضل خود محروم نمايد انه لهو المعطى الكريم دو لوح از الواح مخصوص حضرات نذافها عليهما بهاء الله نازل شده زود برسانيد و اينكه مرقوم داشته بوديد كه عهد نموده اند بكمال قناعت گذران كنند و مابقي را بساحت اقدس ارسال دارند اينفقره عرض شد فرمودند باعتدال حرکت كنند بر خود سخت نگیرند انا نحبّ ان يكونا فى عيشة راضية و اگر بخواهند چیزی ارسال دارند بامّ حرم برسانند مقبول است از قبل هم آنچه تا حال داده اند امّ حرم معروض داشته انتهى

و آنچه در باره اجبای الهی در ارض هم مرقوم داشتند عرض شد و در جواب حضرت اسم الله زين المقربين عليه منكلّ بهاء ابهه ذكر كل شده و حسب الأمر بان ارض ارسال میدارند و همچنين احتمال میورد مجدداً بالواح بديعه منيعه فائز شوند مخصوص آن طفل را ذكر فرموده اند طوبى له و لأبيه

عرض دیگر آنکه چند یوم قبل عریضه مفصلی اینبعد خدمت جناب اسم الله جمال علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب آقا سید ابوطالب و جناب ابن عطار علیهما بهاء الله عرض نموده انشاءالله رسیده

عرض دیگر آنکه مدتهاست ذکر جناب ذبیح علیه بهاء الله در دستخطهای مبارکه احتیای الهی دیده نشده استدعا آنکه ایشانرا ملاقات نمائید و از قبل اینفانی تکبیر بدیع منیع برسانید قل این اشتعالک و اشتیاقک و جذبک و انجذابک و حبک و غرامک و ولهک و احتراقک فی الله رب العالمین اگرچه اینبعد موقن است باینکه جمیع آنچه ذکر شد موجود است ولکن چون مدتهاست که گوش و چشم باستماع کلمات و مشاهده آن مرزوق نگشته لذا این عرایض اظهار گشت

عرض دیگر آنکه حسب الامر باید چند نفوس که بطراز امانت و دیانت و قناعت مزیند و دارای نطق و بیان باطراف توجه نمایند و بکمال حکمت بتبلیغ امر مشغول شوند الواح بشائی نازل شده که احصای آن ممکن نه باید از فارسی و عربی آنچه موافق این ایام است جمع نمود و بمقتضای مقام و نفوس کلمات الهی القا شود انتهى انشاءالله حرارت نفوس مطمئنه افسردگی و برودت انفس غافله را زایل نماید

عرض دیگر آنکه بعضی از الواح مبارکه را در این ایام حسب الامر اینبعد نوشته چه که در بعضی اوقات حضرت غصن الله روحی و ذاتی و کینونتی لثراب قدومه الفداء تشریف نداشتند از حق جلّ جلاله سائل و آملمیم که آنجناب مؤید شوند بر ذکر حق و ثنای حق و تبلیغ امر حق ليقوم به کلّ قاعد و ينطق کلّ صامت و يقبل کلّ معرض و یری کلّ عمی و يتکلم کلّ کلیل و یمشی کلّ مقعد و یطمئن کلّ مضطرب و یوقن کلّ مریب و یستقیم کلّ متزلزل انه ولی من اقبل الیه و مجیب کلّ سائل خاضع خاشع منیب جمیع طائفین عرش خدمت آنجناب تکبیر میرسانند و همچنین اغصان سدره الهیه روحی و ارواح العالمین لهم الفداء بذكر ابدع امع ابهی آنجناب را ذاکرند البهَاء علیکم و علی من معکم من احبّاء الله فی هناک

خادم

فی ۱۵ ذی حجه سنة ۱۲۹۷

عدد الواح منزوله مرسوله بیست و یک است انشاءالله جمیع بان فائز شوند

هو الغالب القادر القهیر القدر القیوم

الحمد لله الذی اشرق شمس البهَاء عن مشرق البقاء و استضاء منه اهل ملا العالمین الذینهم كانوا حول العرش لمن الطائفین و انه ما من اله الا هو یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و کلّ عنده فی لوح حفیظ
ان یا میر قبل محمد اسمع ما یرنّ لك عندلیب الفراق حین الذی التفت الساق بالساق و انفضت کلّ الميثاق الا ميثاق الله ربك الخلاق و ابطلت کلّ الكتب و الأوراق الا الواح ربك الرزاق ان انقطع یا میر عن الدنيا و ما فیها و ما بینها و ما علیها و لا تتبع خطوات المشركین ثم اتكل الى الله ربك و كن فی دین الله لمن المستقیمین مله هذا الغلام الالهی العراقی المبین و منه اثبتت كلّ الأدیان من اول الذی خلق الآدم من الماء و الطین و یثبت الى ابد الابدین ان یا میر طهر مرآة قلبك عن

الكذورات لتجد فيه شبح هذا المظلوم الأسير الذى وقع تحت سيوف البغضاء عما اكتسبت ايادى هؤلاء المشركين الذين يقولون بألسنتهم تالله انا آمنّا بعلّى قبل نبيل و اذا جاء منزله بمليك من الأمر اذاً انكره و كذبوه الى ان افتوا على قتله كما افتوا ملل القبل على التبيين و المرسلين و يشهد بذلك لسان سرهم بأنهم الذين يكذبون فى كلّ آن و فى كلّ حين قل يا قوم أ فمن كان ناظراً الى شطر الله كالذى يعبد الأصنام او الذى يتبع المشركين تالله يا مير اذاً تقول بهم يسودّ وجوههم و يلوون السنتهم فى افواههم و لن يقدررو ان يؤتون جوابك و انّ هذا لقول الصدق لو انت من السامعين ان يا مير أ تسرّ فى نفسك بعد الذى بدّل سرور البهّاء بحزن عظيم أ تستبشر فى روحك بعد الذى غاب بشارة الله و جاء بحزن ميبين أ تشرب الماء بعد الذى كان جمال البهّاء ظمآن فى الأعراء و كان الله على ما اقول لشهيد قل يا مير تالله انّ الذى اشتهر اسمه فى البلاد قام على قتله و كان ان يكذبه فى كلّ آن و فى كلّ حين الى ان وصل الأمر الى هذا المقام الذى تشهد و ترى ما ورد على هذا المظلوم الأسير الذى سمى فى ملكوت البقاء بالبهّاء و هذا ما نزل من قلم قدس منير و أنك يا مير فانصره بقوة الله لتكون لجمال القدم لمن التاصرير أ تسكن يا مير فى البيوت بعد الذى وقع الحسين تحت سيوف اهل القنوت أ تنوم على الفراش بعد الذى كان نير الآفاق بين يدي هؤلاء الفساق و لن ينعس فى امر الله لا فى ازل الآزال و لا فى ابد الآبدن كذلك اخبرك بالصدق لتكون مطّلعاً بما ورد على هذا الجمال الدرّي الأمين من ايادى ظلم هؤلاء الفاسقين ان يا مير طهر النظر عن حدودات البشر و لا تتبع خطوات من مكر و غدر ثمّ انظر بهذا المنظر الأكبر لتطلع بما هو المكون فى خزائن قدس ميبين ثمّ اقرأ هذا الدعاء

فسبحانك اللهم يا الهى اسألك من انوار جمالك و باشراقات شمس فضلك و افضالك ان انقطعنى عما خلق فى السموات و الأرض و تجعلنى خالصاً لوجهك البهّى الأبهى و مخلصاً لديك العلى الأعلى يا من كنت مقدساً عما يعرف و يقال و عما يشهد بالمقال ثمّ اسألك يا الهى من سحاب جودك و مكرمتك و من غمام عنايتك و مرحمتك ان امطر على ارض قلبى امطار عزّ رأفتك لينبت منه نبات علمك و حكمتك ليجمعنى متوكلاً الى طلعة ابهائيتك اى ربّ انّ المشركون ما عرفوا جوهر ذاتك و غشوا اعينهم بغشوات الشّرك الى ان افتوا على قتل مظهر نفسك البهّى الأبهى و قاموا على ذلك ليقومنّ الناس على هذا الفعل و زلوا بعض الناس من صراطك عما خرج قول الباطل عن افواههم اذاً انت يا محبوبى خذهم بعذابك الشديدة بما اكتسبت اياديهم و أنك انت المقتدر على ما تشاء تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و أنك انت المبدأ و المعيد و أنك انت السميع المستجاب ثمّ اغفر لى يا محبوبى خطيائى ثمّ استرنى يا مسجودى عيوبى و لا تغفلنى بأقلّ من آن عن ذكر جمالك و أنك انت الحقّ لا اله الا انت اليك المبدأ و المآب لن يعرف انّيتك كلّ ذى عقل مستطاب و أنك انت يا مير قبل محمّد اسمع ندائى و لا تكن من الغافلين ان انقطع عما خلق فى التراب انه يفنى و يبقى كلمات ربك فى ابد العالمين و الرّوح و العلاء و الكبرياء عليك و على من كان لقولى لمن السامعين

هو الظاهر الناطق المقتدر العليم الحكيم

الحمد لله الذى اظهر بسلطانه ما اراد و زينّ اليوم بنسبته اليه و سمّاه فى كتب السّماء بيوم الله و فيه ظهر ما بشّر به رسله و كتبه و زيره فلما اتى الوعد اشرق نير الظهور انه هو مكلم الطور بسلطان ما خوّفته شوكة العلماء و الأمراء و ما منعه سطوة الجبابرة و لا ظلم الفراغنة قام امام الوجوه و قال تالله انا المكون و انا المخزون و انا الذى بذكرى تزينت سماء البرهان بأنجم البيان و الامكان بنور العرفان تعالى من اظهر نفسه و انزل برهانه و اسمع الكلّ آياته البهّاء و التّكبير على ايادى امره بين عباده الذين جعلهم

تراجمه وحیه و ما انزلہ فی کتابہ و بہم ماج بحر العرفان بین الأديان و اشرق نیر العلم من افق الامکان و اضآت بنوره الآفاق و اہترت بہ افندة العشاق فی يوم الميثاق

یا ایہا الطائر فی ہواء العرفان و الناظر الی افق رحمة ربک الرحمن انا امسکنا القلم بما اکتسبت ایادی الأمم و اخذنا زمامہ فی برہة من الزمان بما احاطت بنا الأحزان من اللذین نبذوا البرّ و التقوی و اخذوا البغی و الفحشاء اولئک اشتعلوا بنار الحرص و الهوی و خانوا فی اموال الوری من دون اذن من اللہ ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولى قل الہی الہی لا تطردنی عن بحر عطائک و لا تمنعنی عن ظلّ قباب فضلک و عزّک یا سلطان الوجود و مالک ممالک الکرّم و الوجود ما اتّخذت لنفسی دونک سلطناً و لا سواک ربّاً اسألک بخیر کثیر البیان و ہزیز نسّمات ظہورک فی الامکان و بآیاتک الکبری و حفیف سدرۃ المنتہی ان تؤیّد عبادک علی العدل فی امرک و الانصاف فی ظہورک ای ربّ تراہم معرضین عن ساحة عزّک و متمسکین بأوہامہم فی ایامک نبذوا بحر العلم وراثہم مقبلین الی غدیر الوہم لم ادر یا الہی بأیّ حجّة یتبعون ما عندهم و بأیّ برہان ینکرون ما انزلت علیہم من سماء فضلک و اظہرت لہم من اصداق بحر ارادتک اشہد بظہورک ظہر السبیل و نزل الدلیل و تمّت الحجّة و کملت النعمۃ ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اکون متوجّہاً الی انوار وجہک و متمسکاً بحبل عنایتک و معترفاً ببحر بیانک و سماء حکمتک و مقراً بما نطق بہ لسان عظمتک و ما انزلتہ فی کتیبک ای ربّ اید الغافلین علی الاعتراف بما اظہرتہ بقوتک و المعرضین علی الاقبال الی باب رحمتک و المنکرین علی الاقرار بوحدانیتک و فردانیتک ای ربّ وفقہم علی الرجوع الیک و القيام علی تدارک ما فات عنہم عند تجلّیات انوار نیر ظہورک انت اللذی بارادتک نصبت رایۃ اسمک الوہاب فی المآب و ارتفع خبآء مجدک امام وجوہ الأحباب طوبی لغریب قصد ظلّک و لفقیر اراد بحر غنائک و طوبی لطالب تمسک بحبل قریب و تشبّث بذیل عطائک و طوبی لقاصد قصد فرات رحمتک و مخزن کرّمک و طوبی لمنقطع نبذ ما دونک و اخذ ما امر بہ فی کتابک المبین

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو نابالغهای عالم عمل نمودند آنچه را کہ هیچ ظالمی عمل ننمودہ و گفته اند آنچه را کہ هیچ مشرکی نگفته نفوسی کہ در طین ظنون و اوہام غرقند قابل ادراک تجلّیات انوار آفتاب حقیقت نبودہ و نیستند تا قلب از نار و ہم فارغ نشود البتہ بنور یقین فائز نگردد کجاہند آن نفوس کدرہ موہومہ و نفوسی کہ از عالم گذشته اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاہ افراختہ اند

یا ایہا الناظر الی الوجہ چندی قلم را از تحریر منع نمودیم و سبب آن احزان وارده بودہ چہ کہ حضرت تقوی در تحت برائن نفس و ہوی مشاہدہ شد آتش طمع و حرص بر ہیکل تقدیس وارد آورد آنچه را کہ قلم از ذکرش عاجز و اوراق از حملش قاصر نفوس موجودہ قابل ادراک مقامات نبأ عظیم نبودہ و نیستند الا من شاء ربک پر امل قادر بر طیران در این فضای مقدّس مبارک نہ قل یا قوم اتّقوا اللہ و لا تکنوا من الغافلین ضعوا ما سمعتم و رأیتم و اخذتم و خذوا ما اوتیتم من لدی اللہ ربّ العالمین لعمر اللہ لا یغنیکم ما عندکم و لا ینفعکم ما عند الأحزاب ضعوا الظنون و الأوہام متوجّہین الی افق اشرق منہ نیر الایقان من لدی الرحمن هذا ما امرتم بہ من قبل فی الواح شتی و فی هذا اللوح المبین

یا محمّد علیک بہائی امروز ہر نفسی ارادہ نماید بافتاب حقیقت کہ از افق سماء سجن اشراق نمودہ توجّہ کند باید قوۃ مدرکہ را از قصص اولی مقدّس نماید و رأس عرفان را بتاج انقطاع و ہیکل وجود را بطراز تقوی مزین دارد و بعد ارادۃ تغمّس در لجّہ بحر احدیہ کند

یا علی علیک بہآء اللہ الابدی امروز روز کلمۃ مبارکہ قل اللہ ثمّ ذرہم فی خوضہم یلعبون است قاصدین باید حین قصد ذروۃ علیا در قدم اول از کثیر این آیۃ مبارکہ بیاشامند و ہمچنین در قدم ثانی امام کعبۃ الہی این آیۃ را بلسان حقیقت

تلاوت کنند انّی ترکت ملّة قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون اگر طالب بآنچه ذکر شد فائز شود او لائق تقرّب و حضور و قابل طیران در این هواء مقدّس است و الاّ باید باوہام معرضین و مغلّین تأسی نماید چنانچه نموده‌اند

یا محمّد قبل علی هر خس و خاشاکی لائق این بساط نبوده و نیست باری اسباب توجّه بشاطی بحر معانی و تقرّب بانوار آفتاب حقیقی آنست که ذکر شد من دون آن السبیل مسدود و الطّلب مردود بأعلی التّداء کل را بافق اعلی دعوت نمودیم و لکن غافلین و معرضین نپذیرفتند از حقّ جلّ جلاله مسئلت نما شاید عباد را تأیید فرماید و قوّت و قدرت بخشند تا از مرقاة اسماء صعود نمایند یعنی بگذرند و قصد سماء معانی کنند هادی دولت‌آبادی را بنصایح مشفقانه و مواظط حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال و هم بيمين یقین توجّه کند و از موہوم بشرط قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم اعلی در صخره صماء اثر نمود و ثمری ظاهر نہ حال جمعی بمثابہ حزب شیعه ترتیب داده و باغواي آن نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف سبحان‌الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربحي تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز گشتند در یوم جزا کل از حقیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره مبارکه را بایادی بغی و فحشا قطع نمودند و بر منابر بلعن و سب مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلاهم اسفلهم و اسفلهم اعلاهم نفسی از اهل سنّة و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صدہزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الہی در ایران قیام بر امر فرمود شہیدش نمودند و بر اطفاء نورش ہمّت گماشتند و عمل نمودند آنچه را کہ عین حقیقت گریانست از ورود این مظلوم در زوراء الی حین بمثابہ امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران باریده مع‌ذلک آگاہ نشدند و در غفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از آن شطر باین جهات توجّه مینمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده مینمودید انّہ ینطق بالحقّ و لکنّ الخلق فی حجاب مبین اسمع التّداء من شطر عکاء و خذ بیدک الیمنی کأساً من رحيق بیان ربک مولی الوری و بیدک الأخری کوباً من ذکرى الأبھی رغماً لمن فی ناسوت الانشاء الذین انکروا آیاتی الکبری بما اتبعوا اهل البغی و الفحشاء و مظاهر النفس و الہوی یا ایہا المتوجّہ الی انوار الوجه باسم حقّ جلّ جلاله در هر حین از این رحيق مبین بیاشام این رحيق مطلع انبساط و نشاط است نہ سکر و فساد قل

الہی الہی لک البہاء بما ذکرتنی من قلمک الأعلی و زینتنی بطراز عزّک و عطائک و نورّ قلبی بنور معرفتک اسألک یا من باسمک طار الموحّدون فی ہواء قریک و انجذبت افئدة المخلصین من رشحات بحر بیانک ان تؤیّد عبادک علی الاقرار بما اظہرت لهم بجدوک و کرمک و ما انزلت علیهم من سماء عرفانک انک انت الفضّال الکریم و المقتدر العزیز العظیم اشکر الله ربک ربّ العرش العظیم و الکرسی الرقیع بما انزل لک ما یبقی بہ اسمک و ذکرک بدوام اسمائه الحسنی و صفاته العلیا انّہ هو الفیاض ذو الفیض العظیم و هو الفضّال ذو الفضل المبین لا الہ الاّ هو العلیم الحکیم

یا نبیل قبل علی خفّاشهای عالم عباد الله را بصدہزار اوہام و ظنون از تجلّیات آفتاب حقیقت منع مینمایند کوثر استقامت و بیان و رحيق اطمینان و ایقان نصیب نفسی است کہ بیصر حقّ بافق اعلی ناظر باشد و بسمع او باصغاء ندا توجّه نماید امروز امواج بحر بیان مقصود عالمیان امام وجوه ادیان ظاهر و تجلّیات انوار ظهور مکّم طور مشہود و سدره رحمن در قطب فردوس اعلی ناطق یا لیت قومی یعلمون یا لیت قومی یسمعون یا لیت قومی ینظرون این آیام اغنام الہی بین ذئاب ارض مبتلا و این مظلوم تحت برائن بغضا و لکن شاکریم کہ حقّ عنایت فرمود و تأیید نمود بشأنی کہ من دون ستر و حجاب مابین احزاب اظهار نمودیم آنچه را کہ سبب اعظم است از برای اصلاح عالم و نجات امم با احدی مدهانه نمودیم و در اجرای اوامر الہی توقّف نکردیم ظلم ظالمین و ضرّ معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمه علیا منع نمود هر هنگام نفسی از اصحاب جرائد و غیره بر اعراض قیام مینمود اعضا و اجزای دولت سرّاً و جہراً ترغیب مینمودند و تقویت میکردند باری در ظاهر و باطن در تضييع امر الله جاهد و ساعی و لکن این مظلوم منقطعاً عن العالم و الأمم ذکر نمود آنچه را کہ سبب تطہیر عالم است از

ضعینه و بغضا و علّت اخمد نار بغی و فحشا ناصر و معینی مشهود نه از هر جهتی سهام مفتریات مغلّین و اسنّه ملحدین بر هیکل امر وارد این مظلوم در سنین متوالیات باین کلمات عالیات ناطق

سبحانک یا الهی لو لا البلیا فی سبیلک من این تظہر مقامات عاشقیک و لو لا الرزایا فی حبّک بأی شیء تبین شؤون مشتاقیک و عزّتک انیس محبّیک دموع عیونهم و مؤنس مریدیک زفرا قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذّ سمّ الرّدی فی سبیلک و ما اعزّ سهم الأعداء لاعلاء کلمتک یا الهی اشربنی فی امرک ما اردته و انزل علیّ فی حبّک ما قدرته و عزّتک ما ارید الا ما ترید و لا احبّ الا ما انت تحبّ توکلت علیک فی کلّ الأحوال اسألك یا الهی ان تظہر لنصرة هذا الأمر من کان قابلاً لاسمک و سلطانک لیدکرنی بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم سبحانک اللّهم یا الهی قوّ قلوب احبّائک بقوّتک و سلطانک لئلا یخوّفهم من فی ارضک ثمّ اجعلهم یا الهی مشرقین من افق عظمتک و طالعیّن من مطلع اقتدارک ای ربّ زینهم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبهم بأنوار المواهب و الألطاف انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم اسألك یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الأمم بالاسم الأعظم ان تبدّل اریکة الظلم بسریر عدلک و کرسیّ الغرور و الاعتساف بعرش الخضوع و الانصاف انک فعّال لما تشاء و انک انت العلیم الخبیر بگو یا حزب الله از هر شطر و جهتی اعدا با سیوف بغضا احاطه نموده اند و معین و یوری بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی از نفوس غافلّه موهومه باظهار عناد و مفتریات از برای خود مقام و اعتباری را راجی و آملند و چون این مظلوم را بی معین و ناصر دیده اند با اسیاف بغض و عناد حمله نموده اند سبحان الله چهل سنه بنصایح و مواظط عباد را از نزاع و فساد و جدال منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این حزب از سلاح باصلاح توجّه نمودند و ارادة الله را بر اراده های خود مقدّم داشتند هر یوم از ظالمین ظلمی ظاهر و ناری مشتعل مع ذلک صبر نمودند و بحق گذاشتند در بعضی از اراضی ظالمین هر سنه بسفک دماء مشغول و حزب مظلوم باین کلمه که از قبل بان نطق نمودیم متمسک ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا لله الحمد در سبیل الهی کشته شدند و نکشتند چه که بامر الله ناظر بوده و هستند در ارض صاد و عشق آباد ظالمین نار ظلم افروختند و خون اولیا ریختند قل

الهی الهی تری اولیائک تحت سیاط الظالمین و اغنامک بین ذناب ارضک اسألك بقدرتک الّتی غلبت الکائنات و بسطانک الّذی احاط الموجودات ان تنور قلوب عبادک بنور عدلک و زینهم بطراز البرّ و التّقوی فی مملکتک انک انت المقتدر العزیز الفضّال

این ایام طغیان مفترین و بغضاء خائنین از حدّ گذشته نفسی که در لیلی و ایام بمناهی مشغول لأجل حفظ او او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره با امثال خود متحد شده و بتضییع امر الله مشغول و اتّخذوا الآخر لأنفسهم معیناً و ناصرراً لنشر مفتریاتهم و نفس مطروده از ارض مقدّسه به شیخ محمّد یزدی پیوست و بفتوای اخوی بر ضرّ مظلوم و اکل اموال ناس قیام نمودند چون امرا و علمای ایران را مخالف و معرض میدانند لذا اختر و سائرین بر عناد قیام نمودند مخصوص اختر که محض اخذ دراهم و اعتبار تحریر نموده آنچه را که خود گواهی میدهد بر کذب آن لعمر الله انه فی ضلال مبین البتّه مقامی را که اکثر اهل عالم انکار نموده اند از مطالع بغی و فحشا و ظلم و اعتساف در باره اش بصدق تکلم نکند و تمسک نماید بآنچه که سبب فزع اکبر است و لکن این مظلوم بفضل الله و عنایته ما سوی الله را بمثابه کفی از تراب مشاهده مینماید ضوضا و غوغا و زماجیرشان را بمثابه طنین ذباب میدانند مگر نفوسی که از عنایت الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفا مزینند نه ملاحظه شأن و تزویر عرفا را مینمایند و نه ضوضای علما را امام وجوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا اگرچه این ایام مطالع ظلم و اعتساف بر ضرّ این مظلوم قیام نموده اند سوف یظہر الله کنوزه لنصرة امره و نباه و این کنوز رجالد لا تمنعهم سطوة و لا تخوّفهم شوکة و لا تضعفهم الصّفوف و الألوّف بحکمت و بیان امکان را مسخّر نمایند

قل یا حزب الله یقین مبین بدانید فساد و نزاع و قتل و غارت شأن درندگان ارض است مقام انسان و شأنش بعلم و عمل است در اکثر الواح عباد را از ما یضرهم منع و به ما ینفعهم امر نمودیم یا حزب الله با جمیع احزاب عالم بمحبت و مودت معاشرت نمائید فساد و شئون آن طراً نهی شده نهیاً عظیماً فی کتاب الله رب العالمین اگرچه در اول ایام از قلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهرش مخالف امر جدید الهی است از جمله امثال این فقرات نازل قد طالت الأعناق بالتفاق این اسیاف قدرتک یا قهار العالمین ولكن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده بلکه مقصود اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم فراعنه ارض بمقامی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل و حال وصیت مینمائیم عباد الله را که از بعد بیعضی بیانات تمسک نمایند و سبب ضرر عباد نشوند نصرت در این ظهور اعظم منحصر است بحکمت و بیان جند الله اعمال طیبه طاهره و اخلاق مقدسه مرضیه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله مکرر این بیان در صحف و کتب و الواح نازل خذوا یا قوم ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم انه یامرکم بما یحفظکم و ینفعکم انه هو الفضل الکریم

امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنی متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که سالها ادعای استقامت مینمودند چون فی الجملة امتحان بمیان آمد فرّوا کحمر مستنفره فرّت من قسوره چندی قبل مکتوبی از قریه منشاد بساحت اقدس ارسال نمودند و در آن مکتوب از حقّ جلّ جلاله خوارق عادات طلب کرده اند لأجل اطمینان نفوس و ایقان قلوب ولكن سائلین بعضی از علمای فرقان بودند مشاهده شد اگر باسم آن نفوس ذکر این ظهور و حجّت و برهانش شود شاید سبب ضوضای علمای فرقان گردد لذا اسناد را تحویل و تبدیل نمودیم و از ملکوت بیان نازل شد آنچه که هر منصفی اگر بقرائت آن فائز شود مادام الحیات به رجعت الیک یا مقصود العالم ناطق گردد و یکی از آن نفوس هم اظهار تصدیق مینمود و بعد از ملاحظه تحویل اسناد متزلزل مشاهده گشت لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو المهیمن علی من فی السموات و الأرضین امید آنکه از اضطراب باطمینان و از توقّف برجوع فائز شوند انه هو التّواب الکریم مع آنکه اهل قریه در این ارض موجود و در ظاهر ظاهر هم امور آن ارض معلوم و واضح مع ذلک واقع شد آنچه که شایسته نبود کجاست شأن آن نفوس و نفوسی که از شبهه و ریب و ظنون و اوهام انام گذشته اند و قصد بحر معانی نموده اند نقطه اولی میفرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید یا بر ارض حکم سماء لیس لأحد ان یقول لم و بم

باری بعضی از نفوس غافله در هر بلد بمثابه ابلیس در سرّ بتلیس مشغولند ولكن لدی الله مشهود یا حزب الله لوجه الله شما را ذکر مینمائیم و نصیحت میفرمائیم که شاید از ارض ادنی قصد ذروه علیا نمائید و از اوهام بنور یقین توجه کنید و به ما یظهر من عنده راضی باشید حقّ جلّ جلاله با علم یفعل ما یشاء آمده و رایت یحکم ما یرید امام وجهش منصوب بان ناظر باشید و از دوش فارغ و آزاد یقین مبین بدانید آنچه از او ظاهر شود حقّ است و صدق لا ریب فیه امید آنکه از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله اولیا یعنی نفوسی که از اصحاب سفینه حمرا و از اهل بهاء محسوبند شبهات اهل عالم ایشان را از رحیق مختوم و اسم قیوم منع نماید و محروم نسازد بعضی از خلق در هر حال نظرشان بر اعراض و اعتراض است چنانچه الی حین چند کره اهل بیان سؤال نموده اند که حضرت داود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم علیه بهاء الله الأبهی بوده ولكن نقطه اولی روح ما سواه فده آن حضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرّسل است قلنا اتق الله و لا تعترض علی من زینّه الله بالعصمه الکبری و اسمائه الحسنی و صفاته العلیا سزاوار عباد آنکه مشرق امر الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که بمقتضیات حکمت بالغه احدی جز حقّ آگاه نه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر

نفوس اربعه اهل منشاد را طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسمعوا ما خلقت الآذان لاصغائه ولكن حاضر نشدند قد منعتهم الأوهام عن نور الیقین از حقّ میطلبیم کل را مؤید فرماید بر تسلیم و رضا انه هو السّامع المّجیب امروز بر حزب الله لازم و

واجب که از بحر جود سلطان وجود و مالک غیب و شهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض باوهم حزب قبل مبتلا نشوند و لکن بعضی از نفوس مثل هادی دولت‌آبادی و مهدی نجف‌آبادی جمیع همت را بر اضلال خلق مصروف داشتند و بخدعه و مکرری ظاهر گشتند که سگان مدائن بیان و عرفان متحیر مشاهده میشوند یکباش نفسی امثال آن سؤالات را از نفس ساکنه در جزیره مینمود لفظه له ما نزل بالحق فی هذا المقام العزیز المنیع قل یا اولیاء الله ندای مظلوم را بسمع فطرت بشنوید و در آثارش بعین حقیقت توجه نمائید عمری اذاً یظهر لکم ما کان مستوراً عن اعین العباد ان الله هو الناصح الفیاض المشفق الکریم

یا ایها المنجذب بآیاتی اسمع ما انزلناه لأحد اولیائی انا ما اردنا فی الملک الا الاصلاح یشهد بذلك مصباح العالم الذی ما اتخذ لحفظه زجاجاً و لا بلوراً و لا حائلاً لعمر الله ان البهء ما نطق عن الهوی بل بما یقرّب الناس الی مقام تطمئنّ به قلوبهم و تستریح به نفوسهم انت تعلم و الله یعلم ورائک انی ما اتخذت لنفسی معیناً و نصرت امر الله بقدره عجزت عند ظهورها قدرة العالم و سطوة الأمم الذین نبذوا التقوی و اخذوا الفحشاء من دون بیته و برهان

بگو ای عباد وصایای مظلوم را بشنوید اول هر امری و ذکری معرفت بوده اوست ممدّ کل و مرّی کل و اول امری که از معرفت حاصل میشود الفت و اتفاق عباد است چه که باتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر و اسبابی که در ظاهر سبب اتحاد و الفت و وداد و محبت است بردباری و نیکوکاریست در یکی از الواح باین کلمه علیاً نطق نمودیم طوبی از برای نفسی که در لیالی در فراش وارد شود در حالتی که قلبش مطهر است از ضغینه و بغضا و لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم و حصن محکم متین از برای حفظ نفس اماره خشیه الله بوده و هست اوست سبب تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن مکرر گفتیم نصرتی که در کتب و صحف و الواح این مظلوم مسطور بحکمت و بیان بوده و همچنین باعمال و اخلاق لعمر الله اقوی جنود عالم اخلاق مرضیه و اعمال طیه بوده و هست سیف تقوی احدّ از سیف حدید است لو کنتم تعلمون من غیر ستر و حجاب امام وجوه احزاب امر الله را ذکر نمودیم و کل را به ما یقرّبهم و یحفظهم و یرفعهم امر کردیم و از اول ایام الی حین آنچه در سبیل دوست یکتا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل و رحمت الهی از امری که بقدر سمّ ابره رائحه فساد از آن استشمام شود مقدّس و منزّه بوده و هستیم امروز امری که لائق ذکر است امریست که سبب اتحاد و اتفاق و ارتقاء کل است عمل نیک بمثابة سدره مشاهده میشود و اثمار جنیه لطیفه از آن ظاهر میگردد امروز روز اعمال طیه است و اخلاق مرضیه نصایح مظلوم از نظر نرود امید آنکه مابین اولیا عرف محبت و دوستی متضوع گردد و با یکدیگر بمحبت و شفقت معاشرت نمایند در یکی از الواح باین کلمه نطق نمودیم آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و بریا مجازات و مکافات امثال این امور بملوک عصر راجع ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزت ربّانی بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله دو امر لازم خدمت و اطاعت دولت عادلّه و تمسک بحکمت بالغه این دو سبب ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقی آن است از حقّ میطلبیم حضرت سلطان ایده الله را بتجلیات انوار نیر عدل منور فرماید اگر علمای حزب شیعه بگذارند رأفت و شفقت سلطانی کل را اخذ نماید و بعدل و انصاف حکم فرماید این مظلوم وفا را دوست داشته و دارد و یا ملکی از ملوک ارض را بر اعانت مظلومهای عالم تأیید نماید صراط حقّ و میزانش عدل و انصاف بوده از حقّ جلّ جلاله سائل و آملیم عباد خود را از آنچه ذکر شد محروم ننماید علمای ایران سبب و علت منع عبادند از صراط الهی قل یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد ارتفع صریر القلم الاعلی بین الارض و السماء و ضعوا ما الفتومه بأیادی الظنون و الأوهام قد ماج بحر العلم و اشرق نیر الیقین من افق ارادة الله ربّ العالمین انا نوصی اولیاء الله مره اخرى بالأمانة و الدیانة و العفة و بتقوی الله قائد جیوش العدل من لدی الله الامر الحکیم

الهی الهی آید اولیائک علی عمل یتضوَع منه عرف رضائک و یکون مزیناً بعزّ قبولک ای ربّ تسمع زفرائهم و تری عبراتهم و تعلم ما ورد علیهم من دون بیّنة من عندک أنّک تعلم ما فی قلوب عبادک و لا یعزب عن علمک من شیء قد شهدت الممكنات بأنّک انت الحقّ علّام الغیوب

طوبی لنفس تمسّک بحبل الصّبر و الاضطبار فیما ورد علیه فی سبیل اللّٰه ربّ العرش العظیم قلم مظلوم در جمیع احیان عباد را به ما ینفعهم و یقرّبهم وصیّت نموده امید آنکه حقّ جلّ جلاله آذان عالم را مطهّر نماید تا بسمع قبول نصایح و مواعظ مظلوم را بشنوند و بآن عمل نمایند

الهی الهی آید عبادک الغافلین علی الرجوع الیک أنّک انت التّوّاب الفضّال الفیاض الغفّار العظیم الحکیم یکی از اولیا علیه بهاء اللّٰه که از کأس استقامت نوشیده و ما سوی اللّٰه نزدش معدوم بوده در ارض صاد با هادی دولت آبادی ملاقات نموده آن غافل ذکر نمود ماء نطفه را نقطه اولی حکم بطهارتش کرده اند لأجل حرمت نطفه من ینظهره اللّٰه و در آن ایّام جمال قدم بیست و پنج ساله بودند و مقصودش از این کلمه ردّ ظهور اللّٰه و نفی او و اثبات اوام خود بوده اولاً آنکه این کلمه از بیانست میفرماید در آن یوم بیان نفع نمیبخشد و بآن تمسّک نمائید قال و قوله الحقّ انه لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان و بآنچه ذکر نمود مخالفتش با حضرت نقطه نزد متبصّرین واضح و ثابت چه که حضرت میفرماید ایّاک ایّاک ان تحتجب بما نزل فی البیان بکمال تصریح مخالفت نموده و شاعر نیست قل لعمر اللّٰه لا یجد احد من البیان الا عرف ظهور مکلم الطّور الّذی ینطق بأعلى التّداء الملک لله مولی الوری یا هادی سبب اختلاف و اضلال مشو انوار آفتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور نموده و آیات الهی بمثابه امطار از سحاب فضل نازل و هاطل جمیع بیان الیوم طائف حول است لو کنتم تفقهون سبحان اللّٰه هادی ملتفت نیست که چه میگوید و از بیان حضرت نقطه اولی در باره نطفه چه ادراک کرده ثانیاً بگو ای غافل نطفه من ینظهره اللّٰه روح ما سواه فداء طاهر و مطهّر بوده و هست و آن نطفه مبارکه بذکر احدی محتاج نه اقسامک باللّٰه الّذی خلقک و سوّاک در یک آن قلب را از بغض مطهّر نما و بعد در آنچه ذکر نمودی تفکر کن شاید بکلمه مبارکه تبت الیک یا مولی العالم موفّق شوی آیا پاکی و طهارت نطفه من ینظهره اللّٰه معلق بکلمه عباد اوست استغفر اللّٰه من هذا الوهم المبین استغفر اللّٰه من هذا الظلم العظیم استغفر اللّٰه من هذا الخطیة الکبیر بگو یا هادی اگر در این حین سمع را از قصص کاذبه طاهر سازی از لسان حضرت نقطه انّی انا اول العابدین اصغا نمائی من ینظهره اللّٰه روح ما سواه فداء محیط بوده نه محاط مقام نقطه بقول او ثابت شده و میشود انه هو غنی عمّن فی السّموات و الأرض کل باو محتاج و در این مقامات حضرت نقطه بکلمه مذکوره ناطق اسمع ثمّ انصف و لا تکن من الظالمین و اگر بگوئی مقصود حضرت نقطه از ذکر نطفه آگاهی خلق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند هرگز آگاهی نیابند چه که بصر و سمع را از مشاهده و اصغا منع نمایند و اگر مقصود آگاهی نفوس منصفه بوده ایشان از ذکر من ینظهره اللّٰه و کلمه او که نقطه اولی از آن اخبار نموده بقوله انه ینطق فی کلّ شأن انّی انا اللّٰه الی آخر الآیة مقام آن نطفه طیّبه و آن لطیفه طاهره ربّانیّه را دانسته و میدانند باری مقصود آن حضرت از ذکر این اذکار اشتغال بذکر آن محبوب بوده اعرف و کن من الشّاکرین اعلم و کن من التّائبین انظر و کن من المنصفین میفرماید شجره اثبات باعراض از او شجره نفی میشود لعمر اللّٰه ندای بیان مرتفع و با ناله و حنین میفرماید یا قوم یوم اللّٰه است و امر امر او بقطره از بحر ممنوع نشوید و بذره از آفتاب ظهور محروم نمائید لعمری یا هادی اخذت الغدیر و نبذت بحر اللّٰه ورائک اتق اللّٰه ثمّ انصف فیما ظهر بالحقّ انه یغنیک عن دونه و یهدیک الی نبیه العظیم یا هادی هل یقدر من اردته ان یستنّ مع الفارس الالهی فی میدان الحکمة و البیان لا وربک الرّحمن خذ اعنة هواک ثمّ ارجع الی مولاک انّ الیه مرجعک و مثواک یا هادی قل للمهدی لست انت من فرسان هذا المضمار اعرف مقامک و لا تکن من المتجاوزین طهّر قلبک من همزات الوری و بصرک عن رمد الهوی لتعرف من اتی من افق الاقتدار برایات الآیات و تكون من العارفين یا مهدی از برای این

یوم خلق شدی بخدعه و مکر تمسک نما و سبب اضلال مشو و مخالفت حضرت نقطه مکن بحر بیان امام بصرت موج و آفتاب حقیقت فوق رأست مشرق و لائح انظر و قل

لك الحمد يا مقصود العالم و لك البهَاء يا محبوب من في السَّموات و الأرضين

یا هادی انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو هر یوم در حفظ جان خود تدبیر مینمائی و مردم را بدرهم و دینار و اقوال نالانقه از حقّ منع میکنی بر خود و مردم رحم نما در بیدانسی بمقامی رسیدهئی که طهارت نطفه من ینظهره الله را معلق بکلمه نقطه نمودهئی استغفر الله من هذا الوهم المبین استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من هذا البغی الکبیر استغفر الله من هذا الخطی الذی لیس له شبیه و لا نظیر قسم بآفتاب برهان که الیوم از اعلی افق عالم مشرق و لائح است این مظلوم لوجه الله ترا نصیحت میفرماید لعلک تذکر او تخشی تو با ما نبودی از اصل امر آگاه نیستی بآثار رجوع نما لعل ینفتح علی وجهک باب العدل و الانصاف و تكون من الموقنین بعد از ذکر نطفه امام وجه شخص مذکور علیه بهاء الله و عنایته گفته پنجاه جلد کتاب از یحیی نزد منست امشب بمان و ببین مع آنکه آنچه اعتراض کرده جوابهای محکم شنیده ولكن بغضا او را از توجه بافق اعلی منع نموده حقّ شاهد و عالم گواه که بکذب تکلم کرده دو جلد از مناجات حضرت نقطه روح ما سواه فداه نزد یحیی بوده و مکرر آنرا نوشته شاید آنچه نوشته به هادی سپرده و از این گذشته اگر صاحب هزار کتاب شود در این یوم او و امثال او را نفعی نبخشد یک قطعه الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است صد رطل حدید و نحاس بیک یاقوت بهرمانی معادله نماید از این امور گذشته معادل جمیع کتب سماوی از نقطه و قبل او الحال حاضر و موجود بیا و ببین و در حین تنزیل حاضر شو شاید نفحات وحی ترا جذب نماید و یا عرف الهام بمقصود رساند یا هادی اگر از حضور ممنوعی وکیل و نایب تعیین نما شاید بیاید آنچه را که الیوم از آن غافلید و اقبال نمائید بآنچه که از آن معرضید انّ المظلوم ینادی و یقول

الهی الهی لا تمنع عبادک عن شاطئ بحر عنایتک و لا تجعلهم من الذین کفروا بک و بآیاتک و انکروا ما انزلته من قلمک الأعلی فی ایامک ای ربّ عرفهم نبأک و علمهم صراطک و مقامک انک انت العزیز التوّاب

بگو یا هادی این مظلوم وقتی در زنجیر بود که تو در بستر بکمال راحت آرمیده بودی در لیالی و ایام لأجل ارتفاع کلمه الله حمل بأساء و ضرأء نمودیم زحمتهای این مظلوم و بلا یای او خارج از حدّ احصاست ایامی که از سطوت غضب علما و امرا عالم ظلمانی و تیره بود این مظلوم بقوت ملکوتی و قدرت الهی منقطعاً عن العالم امام وجوه امم باظهار امر قیام نمود و از جهات نفحات متضوّع و تجلیات انوار نیر بینات مشرق و ساطع و لائح و چون فی الجمله آفتاب امر از افق هر مدینه اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب با اسیاف ضغینه و بغضا و کذب و افترا بیرون آمدید و قصد مظلوم نمودید من غیر حجّت و برهان اتق الله یا هادی و لا تکن من الظالمین انا ندعوکم الی التور و تدعوننی الی النار ما لکم لا تتعقلون و فیما ظهر لا تتفکرون بشنو ندای مظلوم را ثمّ اجعل محضرك بین یدی الله ثمّ انصف فی هذا النبی الأعظم و لا تکن من الظالمین بحضرت نقطه روح ما سواه فداه بچه حجّت اقبال کردی و تصدیق نمودی اعظم از آن را ببصر انصاف ملاحظه نما لعلک تتخذ الله لنفسک معیناً و تجد الیه سبیلاً قسم بامواج بحر بیان مقصود عالمیان از ایمان تو و امثال تو گذشتیم القای بغضا در قلوب منما نصیحت ناصح امین را بشنو و بآثار منقطعاً عن الكلّ رجوع نما لعمر الله أنّها ترشدک و تهدیک الی صراط الله المستقیم هر یوم بوهمی تمسک مینمائی و بر اعراض و اعتراض تشبّث نفسی از شما باین ارض آمده و ذکر نمود معرضین بیان مقبلین را منع مینماید و از توجه بشطر الله باز میدارند و ذکر قتل و ظلم و امثال آن را القا میکنند و مقبلین را از صراط مستقیم محروم میسازند حقّ جلّ جلاله مقدّس و مبراست از ادراک و عقول معرضین باید در اثبات حقیقت نظر نمود و بحجّت و برهان تمسک جست اگر حقیقت ثابت شد دیگر آنچه از جانب او ظاهر شود حقّ است شک و ریب را در آن ساحت مقرر و مقامی نه چندی قبل

این خطبه مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل حال مجدد ذکر میشود شاید بمرقاة انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر شده تفکر کنی و فائز شوی بآنچه که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح عالم

هو الذاکر المعزی العلیم البصیر

الحمد لله الذي استقرّ على العرش بالعظمة والعزة والكبرياء ونطق بما نفخ في الصور و اهتز من في القبور و انصعق من في الأرض و السماء الا من شاء الله مالك السماء و به نصبت راية انه يفعل ما يشاء و ارتفع علم الملك يومئذ لله مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى انه لهو الذي لا يفارق عن ساحة عزه حکم الصدق ولو يحکم بالوجود لمن لا وجود له و لا یسمع من هواء تقدیسه صوت اجنحة طیر العصیان ولو یحلّ ما حرّم فی ازل الازال انه لهو المعبود الذي شهدت الذرات لعظمته و سلطانه و الكائنات لقدرته و اقتداره ان القائم من قام على ذكره و نطق بشائه و القيوم من فاز بالاستقامة على امره تعالی تعالی من ینطق بالحقّ تعالی من ابتلی بین الخلق تعالی من یری نفسه بین الجمع وحیداً و بین القوم فریداً الحمد لله الذي جعل البلاء طرازاً لأولیائه و به زینهم بین خلقه و بریته انه لهو الحاکم الذي ما منعه حجبات العالم و لا سبحات الأمم و ما اطلع على ما عنده احد الا نفسه یشهد بذلك من عنده علم الألواح

مقصود آنکه ساحت عزّش از خطا و عصیان مقدّس و منزّه است و آنچه از ملکوت اوامر و احکامش ظاهر شود کل من غیر توقّف باید بآن تمسک نمایند و عمل کنند اعمال این حزب نزد تو و اهل بیان طراً معلوم و واضح بوده و هست در سفک دماء و تصرف در اموال ناس و ظلم و تعدی مبالات نداشته‌اند و بعد از اشراق نیر ظهور از افق عراق کل را از اعمال مردوده و اخلاق مبعوضه منع نمودیم ذرات کائنات گواه بوده و هست که در جمیع احوال عباد را به ما یرفعهم امر نمودیم و از آنچه سبب پستی و ذلت بوده نهی کردیم مقصودی جز ارتفاع کلمة الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست هل من منصف ینصف فی هذا الأمر الأعظم و هل من عادل ینطق بالعدل فی هذا التبا العظیم نسأل الله ان یؤید عباده علی ما یرفعهم و یعرفهم ما یرقرّهم الیه انه هو الحقّ المقتدر المهیمن العلیم الخبیر چه میگوئی در ظهور خاتم انبیا روح ما سواه فداه که در سه یوم هفتصد نفس را گردن زدند در بریّه شام و اطراف خلق کثیر را از طراز هستی منع نمودند باری حقّ مختار است در اعمال و افعال در آنچه ذکر شد تفکر نما شاید آگاه شوی و بیابی آنچه را که سبب بقای ابدیست بعد از اثبات حقیّت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست مع ذلك و نفسه الحقّ در این مقام نازل شده آنچه که هر منصفی شهادت میدهد که مقصود این مظلوم حفظ ناس بوده و هست و اطفاء نار ضغینه در افنده و قلوب در کتب منزله و صحف مقدّسه و الواح منیره نظر نما شاید فائز شوی بآنچه که سبب ظهور عدل و انصافست لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله و اراده محیطه اش چهل سنه میشود که نار جدال و نزاع و فساد در ایران خاموش و مخمود است در امری که در عشق آباد واقع شده نظر نما یکی از اولیا را فته طاعیه باغیه شهید نمودند و جراحات وارده از سی متجاوز بوده مع ذلك حزب الله تعرّض ننمودند و باین آیه مبارکه که مکرّر از قلم اعلی نازل گشته تمسک جستند انه هو السّتر یامرکم بالسّتر و هو الصّبّار یامرکم بالصّبیر الجمیل شفقت و محبتشان بمقامی فائز که از قاتلین و ظالمین شفاعت نمودند هنیئاً لهم نشهد انهم اخذوا کوثر الرّضاء من ابدی عطاء ربهم الفیاض الغفور الرّحیم اگر فضل این ظهور را شما انکار نمائید البتّه حقّ جلّ جلاله برانگیزاند نفوسی را که لوجه الله قیام کنند و بحقّ تکلم نمایند در اعمال و افعال احبّای قبل تفکر نما و همچنین در اعمال این ایام شاید اعتساف را بسیف تقوی از میان برداری و بانصاف توجه کنی قل

الهی الاهی اشهد بانک اقبلت الیّ اذ کنت معرضاً و نادیتی اذ کنت صامتاً اسألك یا مسخّر الأفئدة و القلوب باسمک المحبوب ان تؤید عبادک علی ما یرفعهم باسمک و یجعلهم اعلام هدیّتک فی ارضک ای ربّ نور قلوبهم بأنوار نیر العدل و

الانصاف و قدر لهم ما يزيّنهم بطراز عفوك و رضائك انك انت المقتدر العزيز الفضال

يا حزب الله بافق ارادة حضرت موجود ناظر باشيد و به ما ينجي لايامه متمسك يوم عظيم است و امر عزيز عجب است مع آنكه بعضى از عباد خود را از اهل بيان ميشمرند باوهم حزب قبل مبتلا مشاهده ميشوند امروز كتب عالم احدى را نجات نميخشد الا بكلمه‌ئى كه از مشرق فم ارادة الهى اشراق نمايد هر بياني بان مزين گشت او بعز قبول فائز امروز از كلمه مباركه عرف توحيد حقيقى متضوع طوبى لمن وجد و ويل للغافلين قل يا حزب الله ضعوا ما عند المعرضين و خذوا ما امرتم به من لدى الله رب العالمين لعمرى كتب عالم بكلمه‌اش معادله نمايد حال بسمع ظاهر مقدس اين آيه عليا را كه از نقطه اولى ظاهر شده اصغا نما قوله عز ذكره اگر يك آيه از آيات من يظهروه الله را تلاوت كنى اعزتر خواهد بود عندالله از آنكه كل بيان را ثبت كنى زيرا كه آن روز آن يك آيه ترا نجات ميدهد ولى كل بيان نميدهد حال در علو مقام و سمو آن تفكر نما شايد از شبهات مغلين و اشارات معتدين از تقرّب الى الله محروم نماني سبحان الله بعضى لفظ مستغاث را حجاب نموده‌اند و بان كلمه خلق را از حق منع کرده‌اند مع آنكه ذكر مستغاث هم از بيان است ميفرمايد به بيان از سلطان و منزل او محروم نمائيد و از آن گذشته ميفرمايد چه كسى عالم بظهور نيست غير الله هر وقت شود بايد كل تصديق بنقطه حقيقت نمايند و شكر الهى بجاي آورند امروز اهل بهاء در ظلّ سراق عظمت و عصمت حق جلّ جلاله مقرر يافته‌اند و از براى خود مقام گزيده‌اند باستقامتى ظاهرند كه شبه و مثل نداشته و ندارد فى الحقيقه هر بصيرى متحير است و هر خيرى متعجب چه كه در اين ظهور اعظم ظاهر شده آنچه كه از اول ابداع الى حين ظاهر نگشته آفتاب قدرت امام وجوه مشرق و بحر علم ظاهر و سماء فضل مرتفع مع ذلك بادله و برهان عباد را بافق ظهور دعوت مينمائيم كه شايد محروم نمانند فضل بمقامى رسيده كه مالك ملكوت بيان در اثبات امرش بقول ديگران استدلال ميفرمايد بگو اى اهل بيان از حق بترسيد بعدل و انصاف در آنچه ظاهر شده تفكر نمائيد و ملاحظه كنيد شايد فائز شويد بآنچه كه از براى آن خلق شده‌ايد حزب قبل در قرون و اعصار باوهم مشغول و آن اوهم سدّى شد حائل و ايشان را از كعبه الله محروم نمود و از عرفان مطاف مقررين و مخلصين منع كرد هر يوم حزبى را حزبى سب مينمودند و در اعراض و اعتراض شبه نداشته و ندارند

در ايام طفوليت روزى از روزها قصد ملاقات جدّه غصن اعظم را نموديم در ايامى كه ضلع مرحوم ميرزا اسمعيل وزير بوده بعد از ورود مشاهده شد شخصى با عمامه كبير نشسته و نفسى هم با او بوده از خلف حجاب مخصوص ورقه مؤمنه مقدسه تحقيق مينمود از جمله ذكر نمود بايد بدانيم و بفهميم كه جبرئيل بالاتر است يا قنبر اميرالمؤمنين اين مظلوم با آنكه ببلوغ ظاهره نرسيده بود بسيار تعجب نمود از عقل آن دو غافل بارى شخص مذكور بخيال خود امثال اين بيان را از معارف ميشمرد و بگمان خود باعلى مقام عرفان ارتقا نموده غافل از آنكه از عبده اسماء لدى الله مذكور و محسوب بعد از توقّف چند دقيقه اين مظلوم ذكر نمود اگر جبرئيل آن است كه در كتاب مبين ميفرمايد نزل به الروح الامين على قلبك آقاى قنبر هم در آن مقام نبوده و هنگامى هم كه توجه بارض قم نموديم همين شخص در آن ارض موجود مكرر امثال اين كلمات در چند مقام از او اصغا شد از جمله يومى ذكر نمود بايد بدانيم سلمان بالاتر است يا عباس آيا از براى اين گفتگو چه ثمر و اثرى ملاحظه نموده‌اند و حاصل اين ذكرها چيست مقصود آنكه حزب الله بدانند كه آن قوم عبده اوهم بوده‌اند و باين جهت از عرفان حق جلّ جلاله در ايام ظهور محروم گشتند رجا آنكه امثال اين امور در اين ظهور ظاهر نشود حق را حق و خلق را خلق دانند طوبى للمنصفين

از قرار مذكور اين ايام ابن باقر ارض صاد حسب الامر حضرت سلطان در مدينه طاء وارد و در يكي از مجالس گفته بايد سورة توحيد را ترجمه نمائيد و بهر يك از اهل مملكت بسپاريد تا كل بدانند حق لم يلد و لم يولد است و بايها بالوهيت و ربوبيت قائل سبحان الله آيا چه شده كه ابن عمران در طور عرفان بعد از اصغاي انتى انا الله از سدره مباركه ذكرى نمود و دفتر

توحید را ترجمه نفرمود باری اگر نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله ندای ناصح امین را بسمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصفا نمود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما لعمر الله کلمه مبارکه ائی انا الانسان نزد مظلوم اعظم است از جمیع آنچه ادراک نموده اند قل یا ابن باقر در این ظهور تفکر کن نفسی که بقدرت قلم اعلی ظاهر نمود آنچه را که اکثر عباد از ملوک و مملوک متحیر البتّه چنین شخص دارای خزائن حکمت و بیان است باید بانصاف مزین شوید و قصد ادراک نمائید و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید بلاکلی مکنونه در اصداف بحر اعظم فائز شوید از علو و سموّ ندا اراده توجّه عباد بوده که بعد از اقبال و توجّه القا نمائیم آنچه را که هر نفسی خود را در ظلّ سدره عطا غنی و مستغنی مشاهده نماید و کان سرّ الوجود علی ما اقول شهیداً قل یا ابن باقر مقامت را ادراک نما و از آن تجاوز منما انه یهدیک و یرشدک بما یغنیک و یحفظک ینبغی لک ان تشکر ربّک الفضل و ربّک الفیاض و ربّک الکریم لوح برهان که از سماء مشیت رحمن مخصوص والد نازل شده تحصیل نما و قرائت کن شاید از شمال وهم و اوهام بیمین یقین و ایقان توجّه نمائی و بنور عدل منور شوی یا محمد قبل علی علیک بهائی و عنایتی بگو یا ابن باقر یک کلمه لوجه الله ذکر مینمائیم که شاید از عالم اعتساف و ظلم بگذری و بمراقه توکل و انقطاع قصد مدائن عدل و انصاف نمائی آیا در دنیا نوری و یا ظهوری ظاهر شد و یا اشراق نمود که تو و امثال تو قبولش کردند و ردّش نمودند معین نما که بوده و نامش چه باری جسارت را بگذار و به ما حکم به الله راضی شو در لوحی از قبل این مناجات نازل قرائت نما شاید بر اختیار حقّ اقرار نمائی و قبول کنی آنچه را که از سماء مشیت نازل گشته

سبحانک اللهم یا الهی اسألك باسمک الّذی به سخّرت من فی السّموات و الأرض ان تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتك و الطافک لئلاّ تمرّ علیه اریاح الانکار من شطر الّذین غفلوا من اسرار اسمک المختار ثمّ زد نوره بدهن حکمتک انک انت المقتدر علی من فی ارضک و سمائک ای ربّ اسألك بالكلمة العلیا الّتی بها فرع من فی الأرض و السّماء الّا من تمسک بالعروة الوثقی ان لا تدعنی بین خلقک و ارفعنی الیک و ادخلنی فی ظلال رحمتک و اشرینی زلال خمر عنایتک لأسکن فی خباء مجدک و قباب الطافک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم

یا ابن باقر حقّ با علم یفعل ما یشاء ظاهر شده انکار و اقرار تو منوط نبوده و نیست ذکر الوهیت و ربوبیت از حقّ جلّ جلاله بوده و هست این مظلوم لازال باین کلمات عالیات ناطق

الهی الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعظمتک و سلطانتک و بقدرتک و اقتدارک و عزّتک یا اله الممکنات و معبود الکائنات احبّ ان اضع وجهی علی کلّ بقعة من بقاع ارضک و علی کلّ قطعة من قطعاتها لعلّه یتشرّف بمقام تشرّف بقدم اولیائک ای ربّ تسمع ندائی و ضجیجی و صریخی فی ایامک و تعلم بانّی ادعو عبادک الی النور و هم یدعوننی الی التار اسألك ان تؤیّد عبادک علی الرجوع الیک و الانابة لدی باب فضلک انک انت المقتدر العزیز الوهاب

ایکاش نفعات متضوعه از آیات را ادراک مینمودی بشنو ندای مظلوم را از ظلم بعدل رجوع نما و از اعتساف بانصاف توجّه کن احضر امام الوجه لتری امواج بحر بیان ربّک الرحمن و تجلیات انوار نیر البرهان ایّاک ان تمنعک الریاسة عن مشرق نور الأحدیة ضع ما عندک و خذ ما امرت به من لدی الله ربّ العالمین عنایت این ظهور بمقامیست که هیچ منصف و عادل انکار ننماید قریب چهل سنه میشود که این مظلوم عباد را از فساد و نزاع و جدال و قتل منع نموده در لیالی و ایام قلم متحرک و لسان ناطق و الحمد لله نصح مظلوم را اولیای حقّ قبول نمودند و بان عامل چنانچه در عشق آباد کشته شدند و نکشتند بلکه از ظالمها و قاتلها توسط و شفاعت کردند و همچنین در ارض صاد و دیار اخری آنچه بر حزب الله وارد شد صبر نمودند و بحق گذاشتند و از قبل کل میدانند هر سنه نزاع و جدال جاری چه مقدار از نفوس که از طرفین کشته شدند یک سنه در طبری و سنه اخری در زنجان و سنه دیگر در نیریز و بعد از توجّه این مظلوم حسب الاجازه حضرت سلطان به عراق عرب کل

را از فساد و نزاع منع نمودیم اگر تو منکری عالم شاهد و گواه اگرچه بعضی از مفتترین و منکرین حسنات قلم اعلی را ستر نمودند و بهوی تکلم نموده و مینمایند و لکن لعمر الله انّ البهَاء ما یَنطق عن الهوی بل ینطق بما یقرّب النَّاس الی الأفق الأبهی یا حزب الله در حقّ سلطان بحقّ تمسّک نمائید و از برای او بطلیبید آنچه را که سزاوار بخشش اوست فی الحقیقه مکرّر نصرت نموده‌اند و اغنام الهی را از ذئاب حفظ فرموده‌اند البتّه کل شنیده و میدانید لذا باید از حقّ بطلیبیم از انوار آفتاب عدلش عالم را منور نماید انّه علی کلّ شیء قدیر

الهی الهی تری طغیان بغاة عبادک و اشرار خلقتک و ما ورد منهم علی اصفیائک و امنائک ای ربّ انصر حضرة السلطان لینصرهم بعزّک و قوتک و اقتدارک ثمّ افتح علی وجوههم ابواب عنایتک و رحمتک و عطائک ای ربّ نور آفاق القلوب بنور معرفتک و طهرها عن الضغينة و البغضاء بحکمتک الّتی احاطت علی الأشياء ثمّ اکتب للذین انفقوا ارواحهم فی سبیلک و اقبلوا الی سهام الأعداء لاعلاء کلمتک اجر لقائک انت الّذی لا تعجزک قوّة العالم و لا تضعفک قدرة الأمم و لا یعزب عن علمک من شیء انک انت المقتدر العزیز الحکیم

باید اولیا و اصفیا در لیلی و ایام از برای کل تأیید طلب نمایند اگر مدعیان محبتّ الیوم بآنچه در الواح از قلم اعلی نازل شده تمسّک نمایند و عمل کنند عنقریب انوار آثار الهی بر کل تجلّی نماید یشهد بذلک لسان العظمة فی هذا الحین المبین

یا محمد قبل علی قد ذکرت بما لا ینقطع عرفه و فزت بما ینکون باقیاً بدوام الملک و الملکوت نسأل الله ان يجعلک من الذین ما منعهم شیء من الأشياء و ما خوفتهم ضوضاء العلماء و ما اضعفتهم سیوف الأعداء ای ربّ اید حزبک علی نصرة امرک بجنود البیان ثمّ اکتب لهم ما ترتفع به مقاماتهم بین عبادک و یقرّیهم الی بساط عزّک انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک المبرم المحکم الممتین

این مظلوم دو سنه فرداً واحداً غیبت اختیار نمود و در بیابانها و جبالها سائر و در ایام غیبت هرج و مرج ظاهر بعضی را غفلت اخذ نمود بشأنی که از ما عند الله گذشتند و به ما عندهم تمسّک جستند بالأخره نار ظلم مشتعل و بحضرت دیان وارد آوردند آنچه را که انجم سماء سرور ساقط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیاء محروم در کتاب هیکل مخصوص حضرت دیان از سماء عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالی ان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و اتیناک عزّاً من عند الله اذ عین فؤادک لطیف یعرف قدره و یعزّ بهائه الی آخر بیانه عزّ بیانه و در رأس کتاب هیکل این کلمات عالیات مرقوم قوله تعالی ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالثور الصمد اسم الله الدیان و در مقام دیگر میفرماید ان یا مظهر الأحدیة الی آخر بیانه و همچنین در مقامی مخاطباً آیه میفرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن ینظره الله و معنی این اسم جزادهنده یوم جزاست و او حرف سوّم بود که باقبال و ایمان و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیکل ذکر این امر اعظم و نبأ عظیم بوده و لکن احدی ملتفت نه و در مقامی میفرماید هذا العلم عند الله لأعزّ من کلّ شیء مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت فرماید بظهور کنز مخزون که از نوزده سنه تجاوز نمینماید و بعشرین نمیرسد حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود این نبوده اقدمیت آن بر سائر علوم و فضلش بر بیانات دیگر چه بوده باری غرض مرضی است انسان را از عدل و انصاف محروم مینماید حضرت دیان را بظلمی شهید نمودند که سبب تبدیل فرح اکبر بحزن اعظم شد و بعضی از کتاب هیکل علم اکسیر و جفر را گمان کرده‌اند فباطل ما ظلّوا و هم یظنون مقصود از کتاب بمثابة آفتاب ظاهر و واضح و لائح طویب للمتبصرین کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی بر شهادتش دادند و شهیدش نمودند و همچنین آقا ابوالقاسم و سائرین را فی الحقیقه خطیبات آن نفوس از حدّ احصا خارج این مظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد مقصود آنکه بعضی آگاه شوند و بحقّ نطق نمایند اسم دیان را ابوالشّور و جناب خلیل که در بیان میفرماید ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری

فى الكتب من بعد الصّحف ان يا اسمى فى البيان او را ابوالدّواهى ناميدند و بعد در صدد قطع سدره مباركه افتادند ولكنّ الله اطردهم بقدرته و سلطانه رغماً لأنفهم أنّه هو الفضّال الفيّاض الحافظ الكريم
 در ليالى و ايام بنصرت قيام نموديم بشأنى كه اعراض احزاب عالم منع نمود و مقصودى جز اصلاح و اخمد نار ضعيفه و بغضا نبوده و نيست يشهد بذلك ما جرى من قلمى امام وجوه الخلق و ما نطق به لسانى بين العباد نسأل الله تبارك و تعالى ان يزيّن الكلّ بما يحبّ و يرضى و يؤيّدهم على الانابة و الرجوع اليه أنّه هو القويّ القدير
 يا محمّد قبل على نشهد أنّك فزت بكتاب لا ينقطع عرفه و لا ندائه و لا ذكره لك ان تشكر الله فى اللّيالى و الايام بهذا الفضل المبين و تبشّر العباد بالحكمة و البيان بهذا النّبيا العظيم اوليا را از قبل مظلوم تكبير برسان و بتجليات انوار نير عنايت ربّانى بشارت ده انا ذكرنا كلّ واحد منهم بما لا تعادله خزائن الأرض طوبى لمن عرف و فاز و ويل للغافلين
 و اينكه از بعد سؤال نمودى أنّه يظهر لك وعداً من الله ربّ العرش العظيم عريضه بعد بساحت اقدس فائز نحمد الله الذى عرفك امره و علمك ذكره و هداك الى صراطه المستقيم ستفنى الدنيا و ما فيها و يبقى لك عملك فى ايام الله و ما جرى من قلمك فى ثناء المظلوم و ذكره نسأله ان يؤيّدك و يوفّقك و يمدّك بجنود البيان لتهدى الناس و تقربهم اليه أنّه هو المؤيّد المقتدر القدير و الحمد لله العزيز الحميد

* * *

هو المنادى من افقه الاعلى

الحمد لله الذى اظهر بكلمته العلياء ما كان مكنوناً فى كنائز عصمته و مخزوناً فى خزائن حفظه أنّه هو المقتدر الذى بامر من عنده ماج بحر البيان فى الامكان و اشرق نير الفضل من افق سماء البرهان و نصب العلم امام وجوه العالم و به ظهر توحيد الله و سلطانه و قدرته و اقتداره و الصلوة و التكبير و البهّاء على ايادى امره الذين قطعوا السبل و المناهج لاعلاء امره و اثبات كلمته العليا التى بها انجذبت حقائق الاشياء و نادت سدره المنتهى فى الفردوس الاعلى قد اتى المالك بامر لا يقوم معه السموات و الارض و بسطان غلب من فى ملكوت الامر و الخلق أنّه هو الذى بظهوره ابتم ثغر امّ الكتاب فى المآب و دعا الكلّ الى الله مالك الرقاب و على الذين سمعوا ندائهم و اكرموا مثنوهم و عملوا بما أمروا به فى كتاب الله ربّ الارباب
 يا اولياء الله و حزيه جناب بآء قبل ق الذى لقب بهائى فى كتابى الابدى حضر امام وجهى و ذكركم لذا ذكرناكم و انزلنا لكم ما هاج به عرف بيانى و ماج بحر فضلى ان ربكم هو المشفق الكريم
 يا افنانى فى البلدان عليكم بهائى و عنايتى اسمعوا ندائى من هذا المقام الاعلى و الذروة العليا أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد المهيمن القيوم نشهد أنّكم فزتم بعرفان الله مالك ملكوت الاسماء و آمتم به و اقبلتم الى افقه اذ اعرض عنه العباد الذين انكروا ظهور الله و برهانه و نطقوا بما لا نطق به الاولون
 يا اوليائى فى الطاء اسمعوا ندائى من شطر سجنى أنّه اذ ارتفع ابتم ثغر البيان و نطقت الارض و السماء قد اتى الوعد و اتى الموعد برايات الآيات من لدى الله مالك الوجود
 يا ايادى امرى طوبى لكم بما اقبلتم بوجوه نوراء و فزتم بعرفان ربكم اذ ارتعدت فرائص الاسماء اشهد أنّكم شريتم رحيقى المختوم من كأس عطاء اسمى المخزون الذى ينطق فى هذا الحين امام وجوه من فى السموات و الارضين و نبشّرهم بما ظهر و لاح من افق سماء رحمة الله مالك الغيب و الشهود طوبى لمن احبكم و سمع ذكركم و قام على خدمتكم أنّه من الفائزين فى كتابى المبين

في هذا الحين ارادت ارادتي ان تذكر القاف و الميم بايات تنجذب بها افئدة الذين آمنوا اذ سمعوا نداء الله رب ما كان و ما يكون يا اوليائي هناك نوصيكم بالاستقامة الكبرى لئلا تزل اقدامكم من همزات الذين انكروا حجة الله اذ نزلت بالحق و كفروا بالذي ينطق بينكم باعلى النداء انه لا اله الا انا الحق علام الغيوب

يا ارض الكاف قد مرت عليك نسائم الظهور في فجر يومه هل وجدت ام كنت من الغافلين يا اوليائي هناك انا سمعنا ندائكم و رأينا اقبالكم و اعمالكم ان ربكم هو السميع البصير طوبى لسمع فاز بالاصغاء و لبصر رأى آياتي الكبرى انهما في ظل عناية ربهما المقتدر القدير

يا ارض الصاد اين اوليائي و احبائي اشهد فيك اشتعلت نار البغضاء و احترقت بها اكباد الاصفياء الذين بهم اشرفت شمس الايقان من افق سماء العرفان و نادى المناد من كل الجهات قد ظهر من كان مكنوناً و اتى من كان مخزوناً في علم الله مالك هذا المقام الرفيع يا اوليائي هناك طوبى لكم بما سمعتم ندائى و اقبلتم بالقلوب الى افقى و شربتم رحيق العرفان من يد عطائي و اعترفتم بما نزل في كتابي العظيم انا سترنا اسمائكم حكمة من عدنا و رحمة من لدن عليم خبير

يا اهل النون و الجيم قد حضر الهائي امام وجهي و اراد من بحر جودي ذكركم ذكرناكم بما اشرفت بنوره الارض و السماء يشهد بذلك من عنده لوح حفيظ يا اوليائي هناك قد اتى ربيع البيان و امطرنا من سحب رحمتي امطار عنايتي طوبى لقلب نبتت منه سنبلات حكمتي التي امرنا الكل بها في لوحى العظيم هنيئاً لكم بما حملتم الشدائد فى سبيلي و صبرتم فى البأساء شوقاً لرضائى نسئل الله ان يؤيدكم على الاستقامة و يكتب لكم من قلمه الاعلى كل خير انزله فى كتابه انه هو المنزل القديم

يا قلمى ول وجهك شطر الالف و الرء و قل اين ذكركم و بيانكم و اين اقبالكم و اشتعالكم و اين انجذابكم و انقطاعكم اياكم ان تخوفكم سطوة العلماء او تضعفكم قوة الاقوياء انصروا ربكم الرحمن بالحكمة و البيان و لا تكونوا من الضامتين قد كان لكم شأن عند الله سوف يرى كل مستقيم ما قدر له من لدن عليم حكيم ما لى اريكم ساكتين و صامتين عن ذكر الله و بيانه هل اخذتكم الغفلة ام كنتم من الخائفين قوموا باسمى و خذوا كوب البقاء ثم اشربوا منه بذكرى البديع انا خلقناكم و اظهرناكم لخدمتي اياكم ان تحجبكم حجابات التاعقين انا نوصيكم كما وصيناكم من قبل بالامانة و الديانة و الصدق و الوفاء و بما يرتفع به كلمة الله رب العالمين طوبى لمن نبذ الفساد و قام على الاصلاح انه من المقرين فى كتاب الله رب العرش العظيم يا اوليائي انا امرناكم بالبر و التقوى و نهيناكم عن البغى و الفحشاء و عن كل ما يتكدر به العباد فى ناسوت الانشاء و انا المشفق الكريم اجعلوا همكم نصره العباد و ما تفرح به افئدتهم ان ربكم يأمركم بما ينفعكم و يمنعكم عما يضرركم انه هو الفضال العزيز الحكيم يا اوليائي فى الجهات قد توضع عرف البيان اذ تكلم مكلم الطور طوبى لاذن سمعت و ويل لكل غافل بعيد انصروا ربكم الرحمن ببيان تنجذب به العباد هذا ما امرناكم به من قبل و فى هذا الحين

يا اهل الدال و الواو و ضواحيها افرحوا بما وجدنا منكم عرف محبة الله رب هذا المقام الكريم نشهد انكم اقبلتم الى الله رب الكرسي الرفيع و ورد عليكم فى سبيله ما ناح به الفردوس الاعلى و الذين طافوا حول العرش فى بكور و اصيل قد انزلنا لاوليائي فى الصحيفة التي انزلناها من سماء مشيتي لمن طار فى هوائى و تمسك بحبل حبي و نطق بشائى بين عبادى و تشبث بذيلى المنير

و نذكر فى هذا الحين من سمى بمحمد انه قام على خدمة امرى و تبليغ ما نزل فى كتابي نشهد انه فاز بما لا فاز به اكثر العباد و انا المحصى العليم

يا قلم ول وجهك شطر الخاء و الواو ثم اذكرهم بذكر تنطق به الاشجار بما نطقت به سدرة الطور لموسى الكليم يا اوليائي نشهد انكم فرتم باياتى و آتارى و نزل لكم فى الالواح ما انجذبت به افئدة المقرين نسئل الله ان يؤيدكم على الاستقامة

الكبرى بحيث لا تزلكم شبهات العلماء الذين منعوا الناس عن التقرّب الى نبأ الله العظيم يا اولياء الله نشهد انكم كنتم تحت لحاظ عنايتي قد نزلت اسمائكم من قلمي الاعلى فى الصحيفه الحمراء ان ربكم الرحمن هو الفضل المقتدر العليم الخبير و ما اظهرنا اسمائكم و ما ذكرناها رحمة من عندى و حكمة من لدن حاكم عليم

يا اوليائى فى المدن و القرى هذا يوم فيه ظهرت الآيات و برزت البيئات اياكم ان تمنعوا انفسكم عما ظهر بالفضل ضعوا الاوهام مقبلين الى هذا الثور اليقين هذا يوم فيه نصب الميزان و ظهر البرهان و مرّ الجبال كمرّ السحاب هذا ما اخبر به الرحمن فى الفرقان طوبى لمقبل اقبل و ويل للمعرضين يا حרב الله اياكم ان تمنعوا انفسكم عن البحر الاعظم الذى ماج امام الوجوه باسمى المقتدر القدير قد جرت انهار البيان و سرت نسائم السبحان و الروح ينادى فى بريّة الوفاء لبيك يا مولى الورى و لبيك يا من فى قبضتك زمام الاسماء و لبيك يا مقصود العارفين

يا اوليائى فى اليا قد اقبل اليكم المظلوم من شطر عكّاء و يذكركم بما تبقى به اذكاركم و اسمائكم فى كتب الله ربّ العالمين اياكم ان تحزنكم حوادث الدنيا لعمرى انها ستفنى و يبقى ما قدّر لكم من لدى الله ربّ العرش العظيم قد احاطتنا البلايا من كلّ الجهات و ورد علينا من الظالمين ما ناحت به الاشياء و صاح كلّ عالم خبير انا اردنا لهم العناية الكبرى و هم ارادوا لنفسى الذلّة العظمى نسئل الله ان يزيّنهم بطراز العدل و يوفّقهم على الرجوع انه هو التّوّاب المشفق الغفور الرحيم

جناب بصرار عليه بهاء الله

بسمى المشرق من افق سماء العرفان

الحمد لله الذى اظهر من بحر البيان لآئى الحكمة و التّبيان هو المالك الذى نصبت عن يمينه راية الملك لله و عن يساره علم يفعل ما يشاء لا تضعفه قوّة الأمراء و العلماء و لا تمنعه شوكة الأقوياء و العرفاء لا اله الا هو فاطر السّماء و مالك ملكوت الاسماء و ربّ الآخرة و الاولى يا باقر يا بصرار عليك بهاء الله المقتدر الغفار قد ذكرك اسمى علىّ قبل اكبر ذكرناك بهذا اللّوح المبين لتشكر ربك الغفور الرحيم از مصيبت وارده محزون مباش اقرء ما انزله الرحمن فى الفرقان المال و البنون زينة الحياة الدّنيا و الباقيات الصّالحات خير عند ربك ثواباً و خير املاً اين آية مباركه بعد از صعود ابناء رسول الى الرّبيق الأعلى نازل شده به يقين ميبان بدان آنطفل نزد امين حقيقى محفوظ بوده و هست قد جعله الله كنزاً لك و ذخراً لك و شرفاً لك انه هو ارحم الرّاحمين و اكرم الأكرمين لا تحزن من شىء توكل فى الأمور على الله ربّ العالمين انه معك و سمع ندائك و هو السّميع البصير منتسبين را از قبل مظلوم تكبير برسان و بعنايت حقّ جلّ جلاله بشارت ده نسئل الله تبارك و تعالى ان يؤيّدكم على ما يحبّ و يرضى و يؤلّف بين القلوب انه هو المقتدر العزيز المحبوب ذكر اوليا در ساحت مظلوم بوده و هست اين ايام نامه يكي از افنان سدره مباركه عليه بهاء الله الأبهى رسيد و ذكر اوليا طراً در آن مذکور و هر يك بذكر الهى فائز نسئل الله ان يوفّقهم على الاتّحاد و الاتّفاق و يقربهم اليه البهّاء عليك و على اوليائى و امائى اللّائى آمنّ بالفرد الخبير

محبوب مكرم حضرت على قبل اكبر عليه بهاء الله مالك القدر ملاحظه فرمايند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأعلى

الحمد لله الذي أنزل الكتب و أرسل الرّسل و جعلهم سرج هدايته بين خلقه و بهم فرق بين الحقّ و الباطل و فصل بين المعرض و المقبل و هم صراط الله المستقيم و امره المحكم المتين و بهم بشر الله خلقه باسمه المكنون و سرّه المخزون و نبأه العظيم و نوره القديم الى ان قضى الميقات و اتى الوعد و اشرق افق العالم بنور الظهور و ارتفع نداء مكلّم الطور و تكلم بكلمة انصعق منها من فى السموات و الأرض ألاّ الذين انقذتهم ايدى العناية و وجدوا عرف القميص اذ تضوّع بين البرية اولئك فازوا بيوم فيه اشرقت الأرض بنور ربها و غرّدت حمامة الفردوس ببناء بارئها و ارتفع حفيف سدره المنتهى و بشرت الكلّ بظهور مقصودها و محبوبها و المنادى فيها الى ان بلغت الأيام الى هذه الأيام التي فيها اضطربت عقول العقلاء و تزعزعت بنیان الأفوياء و ارتعدت فرائص الأمراء و تزلزلت افئدة العلماء و الفقهاء ألاّ الذين خلقتهم ايدى القدرة من جوهر الاستقامة و ربّتهم ارادة الله مالك البرية فى مقام ما اطّلع به ألاّ علمه المحيط اولئك عباد لّمّا وردوا فى السجن قالوا ما قال الرضوان عند دخول المقرّبين فى الجنة العليا قد اخذهم جذب محبة الله على شأن اختاروا السجن على الجنان حباً لله ربهم الرحمن و اخذوا كأس البأساء باسم مالك الأسماء و شربوا منها بحبّ نطقا الصبر و الاضطبار قد خلقنا الله بنور من انوار صبركم و اضطباركم لعمر مقصودنا نستحيى ان نظهر وجودنا امام وجوهكم بل ينبغى لنا ان نطوف حولكم بدوام ملكوت ربنا المهيمن القيوم

سبحانك يا من باسمك ماج بحر الحيوان و هاجت ارياح الامتحان و اشتعلت افئدة المخلصين و طارت عقول الموحّدين اسألک بنفوذ آياتك و ظهور علاماتك و مظلومية نفسك بين عبادك و بالذّين اختاروا لأنفسهم السجن رجاء ما عندك بأن تنزل من سماء فضلك ما تقرّ به عيون الذّين تمسّكوا بحبل عنايتك و تشبّثوا بذيل رحمتك اى ربّ ترى اوليائك و اصفياك مقبلين الى افئك الأعلى و معترفين بما نطق به لسان عظمتك فى ملكوت الانشاء قدّر لهم يا الهى ما ينبغى لوجودك و الطافك و ما يليق لفضلك و كرمك ثمّ اكتب لهم يا مقصود العالم و مولى الأمم من قلم الارادة ما ينفعهم فى كلّ عالم من عوالمك اى ربّ قد ذاب كبد الخادم بما ورد على الذّين ذكرت اسمائهم فى الصحيفة الحمراء من قلمك الأعلى و ذكرتهم بما ناح لهم اهل الملكوت و اصحاب الجبروت اى ربّ قرّبهم اليك فى كلّ عالم من عوالمك و قدّر لهم ما تقرّ به ابصار عبادك و تفرح افئدة المخلصين من خلقك انك انت الذى باسمك ماج بحر العطاء يا مالك الأسماء و بذكرك تشهّق الطاووس عند عرش عظمتك يا فاطر السماء اسألک بأن تنزل على اصفياك ما تظهر به مقاماتهم فى ملكوت الانشاء انك انت مولى الورى و مالك العرش و الثرى لا اله الاّ انت العزيز المحبوب

كلّ الخادم لسجنكم الفداء دستخطهاى متواترة آن محبوب چه باسم اين بنده و چه باسم حضرت اسم جود عليه بهاء الله الأبهى جميع رسيد و حزن و بهجت بى پايان رخ نمود و دليل آن واضح است احتياج بعرض نيست و بعد از قرائت و اطلاع هر يك از آن وقتى از اوقات در ساحت امنع اقدس عرض شد و اظهار عنايت و الطاف از افق فضل رحمانى ظاهر و لائح بشأنى كه اين عبد فى الحقيقه عاجز است از ذكر آن بتمامه ولكن خود آن محبوب امواج بحر بيان رحمن و اشراقات آفتاب فضل را مشاهده فرموده اند بهيچ وجه احتياج بمترجم و مبيّن و مفسّر نبوده و نيست و هم چنين در الواحى كه با جناب محبوبى ح ك عليه بهاء الله و عنايته ارسال شد در بعضى از آن الواح هم ذكر آن محبوب نازل و دستخط آخر آن حضرت بعد از عرض در تلقاء عرش اين بيان از ملكوت علم الهى نازل قوله عزّ كبريائه و جلّ بيانه

بسمی المشفق الکریم

یا علی لازال تحت لحاظ عنایت حقّ جلّ جلاله بوده‌ئی و از ملکوت فضل نازل شده از برای شما آنچه که خزائن ملوک و مملوک بل خزائن عالم بآن معادله نمایند ناس در ثروت و راحت غافل و مغرورند بشأنی که مابین حقّ و باطل و ظلم و عدل و انصاف و اعتساف تمیز نمیدهند نعمت را نعمت می‌شمرند و سراب را آب می‌پندارند غافل از آنکه بیک تغییر فرح بحزن مبدّل شود و نغمه بناله سبحان‌الله کل بتغییر و فنا آگاهند و بر آن گواه مع‌ذلک باعملی که شبه آن دیده نشده مشغولند لعمر‌الله سوف یرون انفسهم فی خسران مبین در این ظهور اعظم حقّ جلّ جلاله ظالمین را مهلت نداده و نخواهد داد لو لا سبق الأمر من عنده لرأوا جزءاً ما عملوا فی اقلّ من آن بحیث جعلتهم عاصفات القهر هباءً منثوراً حقّ با شما بوده و اعمال ظالمین و معتدین را مشاهده نموده و قلم اعلی آنچه واقع شده بعدم حکمت نسبت نداد و قبول فرمود فضلاً من عنده و یشهد لکم و لقیامکم و استقامتکم و ذکرکم و ثنائکم امام الوجوه و بمظلومیّتکم و بکلّ ما ورد علیکم فی سبیل‌الله بارئکم و خالقکم و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض کذلک نطق القلم اذ استوی مالک القدم علی العرش الأعظم فی لیلة تنادی فیها المناد الملک لله مالک المبدأ و المعاد طوبی از برای نفوسی که اولیای حقّ را خدمت نمودند و مؤانست جستند امروز یک ذره از اعمال حسنه مستور نماند و مکافات آن ظاهر گردد طوبی للذین فازوا بحبّکم و خدمتکم فی سبیل‌الله ربّ العالمین آنچه بر شما وارد شده لوجه‌الله بوده در سبیل او شنیدید آنچه را که قابل اصغا نبوده و دیدید آنچه که لایق مشاهده نه این شهادت قلم اعلی اعظم است از دنیا و ما فیها لک ان تشکر ربّک الذاکر الکریم دوستان را تکبیر برسان و بعنایت حقّ مسرور دار قل انه معکم یسمع و یری و هو العلیم الخبیر البهآء المشرق من افق ملکوتی علیک و علی الذین عملوا بما امروا به فی کتابی المبین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

از صریر قلم اعلی مراتب و مقامات فضل و عنایت مشهود احتیاج بذکر این کلیل علیل نبوده و نیست قسم بافتاب افق معانی اگر آذان عالم مقدّس و مطهّر بود باصغای این ندا مشتعل میشد اشتعالی که ذکرش از قلم و مداد خارج است یشهد بذلک مولی العالم و مقصود الأمم این فضل را شبه و نظیر نبوده و این رحمت را مانند نه از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل که عنایت فرماید و عباد خود را بکلمه علیا از نوم غفلت نجات بخشد و بافق آگاهی کشاند نعم ما قیل

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیلت نفکند

گوش گیرش در دبیرستان الرحمن درآر

از حقّ میطلبم غافلین را آگاهی بخشد و از حلاوت بیان خود محروم نسازد انه علی کلّ شیء قدیر
عرض دیگر آنکه هر قدر ارسال مراسلات مستور ماند احبّ است چه اگر اهل ظلم آگاه شوند البتّه در صدد منع برآیند بسا میشود بیحکمتی دوستان اخبار مینماید در هر حال حسب الأمر باید بحکمت متمسک باشند و باو متشبّث مجدّد حینی که مناجات آن محبوب بتمامها در ساحت امنع اقدس لیس کمثله شیء عرض شد این بیان از مشرق عنایت محبوب امکان اشراق نمود قوله عزّ بیهانه و جلّ ذکره

انا السّامع المجیب

یا علی قد ورد علی البحر الأعظم انهار ذکرک و بیانک و اراد ان یقذف علیک لآئی الذکر و البیان ان اجمعها باسمه المقتدر القدیر قد سمعنا ثنائک و رأینا اثمار سدره خلوصک و ذکرناک بهذا اللّوح البدیع طوبی لقیامکم و خدمتکم و سکونکم و وقارکم و استقامتکم و لصبرکم الجمیل نسأل‌الله بأن یجعلک علماً فی امره و یجذبک الی مقام لا تری ما عندک بل الی ما یرتفع به

امر الله رب العالمين فاعلم بالحقّ اليقين أنّه لا يعزب عن علمه من شيء و هو المشفق العزيز المنيع كذلك زينا هيكلك بقميص عنایتی و رأسک باکلیل فضلی الذي لا يعادله شيء ان افرح و قل

لک الحمد یا مولی العالم بما ذکرتنی و علمتنی و عرفتنی و اشهدتنی و اریتنی و انطقتنی و جعلتنی فائزاً بلقائک و کوثر وصالک و اجتذبتنی علی شأن ما اضعفتنی قوّة الأقیاء و ما خوفتنی شوکة الأمراء ای ربّ اسألک بنفسک بأن تحفظنی و تقرّبنی الیک و تکتب لی ما ینبغی لسماء جودک و شمس فضلک أنّک انت الجواد الکریم لا اله الا انت العلیّ العظیم انتهی

لله الحمد اشراقات انوار آفتاب عنایت حقّ جلّ جلاله بمثابه وجودش ظاهر و باهر مع سحاب و سبحات که آفاق را اخذ نموده نور امر الله نزد مقرّبین و مخلصین اظهر از کلّ شيء له الحمد فی کلّ الأحوال یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّد عباده علی الانصاف أنّه لهو المؤیّد الحکیم الحمد لله العزیز العظیم

و اینکه مرقوم داشتند ابن السلطان که به وزیرنظام ملقب است بسیار زخارف قول اظهار داشته که من با ایشان یعنی جمال قدم جلّ اجلاله مراد بودم و من خبر دارم کذب و ربّ العرش و الثری با ابناء سلطان موجود ملاقات واقع نشده بلی هنگامی که دریند شمیران قبل از ظهور منظر اکبر واقع شاهزادگان عظام از جمله مراد میرزا که به حسام السلطنه ملقب و فرهاد میرزا و امام قلی میرزا که به عمادالدوله ملقب دو بار به دریند آمده حضور مبارک را ادراک نمودند مع سیف الدوله پسر ظلّ السلطان و امّا فریدون میرزا که به فرمانفرما ملقب بوده یک بار جمال قدم بمنزل او رفته چه که در جوار ساکن بود من دون آن آنچه گفته اند کذب بعضی از ذوی القربی با ایشان مراده داشتند و بعضی هم بامورات بعضی مشغول بودند سبحان الله اگر قول آن نفوس را تصدیق نمائیم ظهور امر اعظم و اکبر و اعلی و ابهی مشاهده میشود و بر جمیع حجّت بالغه کامل و تمام باری یقولون ما قالوا من قبل فی الحقیقه انسان بی بصر و بی انصاف حکم معدوم بر او شده و میشود امرائی که باین صفات موصوف باشند بمثابه قبور فراعنه بوده و هستند ظاهر مکمل و باطن غیر آن یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّدهم علی الانصاف و یزینهم بطراز العدل و الصدق اگرچه اعمال آن نفوس جمیع سبل و طرق را سد نموده مگر یک سبیل یشهد بذلك کلّ منصف بصیر در جواب حبیب فؤاد جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الابهی از قبل در این امور از قلم اعلی نازل شده آنچه که هر منصفی ملاحظه نماید عرف بیان رحمن را ادراک مینماید

ذکر جناب آقا سیّد آقا بزرگ علیه بهاء الله را فرموده بودند ذکر ایشان لازال از لسان مبارک استماع شده مکرر فرمودند قد ورد علی اهل المیم من ذریة الرسول ما لا ورد علی احد من قبل و این کره آنچه از احوالات مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی فرمودند صدق و ربّ الآیات صدق و ربّ البیّنات قد ورد علیهم اعظم عمّا ورد علینا اذ ادخلنا المشرکون فی بلدة سمیت بآمل و كانت الضوضاء مرتفعة فی کلّ الأحيان و فی کلّ یوم ینادی المناد هذا یوم فیہ یسفک الدّم الأطهر طوبی لأهل المیم الذین ورد علیهم ما ناح به سکّان الفردوس و الذین طافوا عرش الله العظیم و ذکرنا العلی بذکر ناحت به الأشياء کلّها و ذابت به الصخرة و صاح به السحاب و نذکر فی هذا الحین من صعد الی الله فی السجّن قد اعترف قلمی الاعلی بشهادته فی سبیلی طوبی له و نعیماً له لعمر الله حین ارتقاء روحه استقبله الملائة الاعلی من لدى الله مالک الأسماء و فاطر السمّاء و استبرکّن به الحوریات فی غرفات الجنان طوبی لأصفياء الله و اولیائه و ویل للذین ظلموا من دون بیّنة و برهان و نذکر کلّ من کسر سلاسل الأوهام و فاز بأنوار الیقین فی هذا الیوم الذي فیہ تنادی الذرّات الملک لله مالک الایجاد انتهی

صدهزار حمد و شکر مقصود عالمیان را که آنچه در سبیلش وارد بطراز قبول فائز زود است این حکومتها و ریاستها و ظلمها معدوم شود و هر ظالمی خسارت خود را مشاهده نماید سبحان الله مع آنکه معلوم نیست بقای آن نفوس در دنیا یک یوم او یومین او آن و آئین او دقیقه و دقیقترین مع ذلك خود را از انوار عدل محروم نموده اند و عمل نموده اند آنچه را که بدوام ملک و ملکوت جزای آن باقی است افّ لهم و بما اکتسبت ایادیهم فی ایام الله بارئهم و خالقهم

خدمت جناب سیّد مذکور مظلوم علیه بهاء الله المهیمن القیوم و سایر آقایان تکبیر عرض مینمایم و از حقّ جلّ جلاله
سائل و آمل مقدّر فرماید از برای ایشان آنچه که سبب و علت حفظ مقامات ایشانست و هم‌چنین خیر دنیا و آخرت را از برای
ایشان میطلبم اوست قادر و توانا و اوست مشفق و کریم البهّاء و الثّناء و التّکبیر علی حضرتکم و علیهم من لدی الله ربّنا و
ربّکم و ربّ من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۹ ذی‌الحجّة الحرام سنة ۱۳۰۱

در این حین قصد مقصد اعلیّ نموده بعد از حضور فرمودند بنویس بجناب علی قبل اکبر علیه بهائی باید بکمال جدّ و اجتهاد
در اتّحاد و اتّفاق قلوب مشغول باشی این مقام را اختلافات عالم ضرر نرساند اجرش در خزانه علم الهی مکنون و مخزون انّ
ربّک لهو الصّادق النّاطق البصیر تمسّک بما امرت به لعمری انه ینفعک فی کلّ عالم من عوالم ربّک الخبیر انتهى
عرض دیگر یک لوح اقدس علیحده از سماء مشیّت مخصوص آن حضرت نازل و ارسال شد هذا فضل بعد فضل

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انطق ورقاء البيان على افنان دوحه التبيان بفنون الالحن على انه لا اله الا هو قد ابدع الاكوان و اخترع الامكان بمشيئته الاولى التي بها خلق ما كان و ما يكون و الحمد لله الذي زين سماء الحقيقة بشمس المعاني و العرفان التي رقم عليها من القلم الاعلى الملك لله المقتدر المهيم القيوم الذي اظهر البحر الاعظم المجتمع من الماء الجاري من عين الهاء المنتهية الى الاسم الاقدم الذي منه فصلت النقطة الاولى و ظهرت الكلمة الجامعة و برزت الحقيقة و الشريعة و منه طار الموحدون الى هواء المكاشفة و الحضور و المخلصون الى منظر ربهم العزيز الودود

و الصلوة و السلام على مطلع الاسماء الحسنى و الصفات العليا الذي في كل حرف من اسمه كنزت الاسماء و به زين الوجود من الغيب و الشهود و سمى بمحمد في ملكوت الاسماء و باحمد في جبروت البقاء و على آله و صحبه من هذا اليوم الى يوم فيه ينطق لسان العظمة الملك لله الواحد القهار

قد حضر بين يدينا كتابك و اطلعنا على ما فيه من اشاراتك نسئل الله ان يؤيدك على ما يحب و يرضى و يقربك الى ساحل البحر الذي يموج باسم ربك الاعلى و تنطق كل قطرة منه انه لا اله الا هو و انه لخالق الاسماء و فاطر السماء

يا ايها السائل اذا قصدت حظيرة القدس و سيناء القرب طهر قلبك عن كل ما سواه ثم اخلع نعلي الظنون و الاوهام لترى بعين قلبك تجليات الله رب العرش و الثرى لان هذا اليوم يوم المكاشفة و الشهود قد مضى الفصل و اتى الوصل و هذا من فضل ربك العزيز المحبوب دع السؤال و الجواب لاهل التراب اصعد بجناحي الانقطاع الى هواء قرب رحمة ربك الرحمن الرحيم قل يا قوم قد فصلت النقطة الاولى و تمت الكلمة الجامعة و ظهرت ولاية الله المهيم القيوم قل يا قوم عاشتغلتم بالغدير و البحر العذب يتموج امام وجوهكم فما لكم لا تفقهون انتظقون بما عندكم من العلوم بعد ما ظهر من كان واقفاً على نقطة العلم التي منها ظهرت الاشياء و اليها رجعت و عادت و منها ظهرت حكم الله و العلوم التي كانت لم تزل مكونة في خزائن عصمة ربكم العلي العظيم دعوا الاشارات لاهلها و اقصدوا المقام الذي تجدون روايح العلم من هوائه كذلك يعظكم هذا العبد الذي يشهد كل جارحة من جوارحه و كل عرق من عروقه انه لا اله الا هو لم يزل كان في علو العظمة و الجلال و سمو الرقعة و الاجلال و الذين ارسلهم بالحق و الهدى اولئك مشارق وحيه بين خلقه و مطالع امره بين عباده و مهابط الهامه في بريته و بهم ظهرت الاسرار و شرعت الشرايع و ظهر امر الله المقتدر العزيز المختار لا اله الا هو العليم الخبير

يا ايها السائل فاعلم بان الناس يفتخرون بالعلم و يمدحونه ولكن العبد اشكو منه لو لاه ما حبس بهاء في سجن عكاء بالذلة الكبرى و ما شرب كأس البلاء من يد الاعداء ان البيان ابعدي و علم المعاني انزلني و بذكر الوصل انفصلت اركاني و الايجاز صار سبب الاطناب في ضربى و بلائى و الصرف صرفنى عن الراحة و النحو محا عن القلب سرورى و بهجتى و علمى باسرار الله صار سلاسل عنقى مع ذلك كيف اقدر ان اذكر ما سئلت في الآيات التي نزلت من جبروت العزة و العظمة و

عجزت عن ادراكها افئدة اولى التَّهَى و ما طارت الى هواء معانيها طيور قلوب اولى الحجبى قد قرض جناحى بمقراض الحسد و البغضاء لو وجد هذا الطير المقطوعة القوادم و الخوافى جناحاً ليطير فى هواء المعانى و البيان و يغرد على افنان دوحه العلم و التبيان بما تطير به افئدة المخلصين الى سماء الشوق و الانجذاب بحيث يرون تجليات ربهم العزيز الوهاب ولكن الآن اكون ممنوعاً عن اظهار ما خزن و بسط ما قبض و اجهار ما خفى بل ينبغي لنا الاضمار دون الاظهار و لو نتكلم بما علمنا الله بمته و جوده لينفضّ النَّاس عن حولى و يهربون و يفرون الا من شرب كوثر الحيوان من كأوس كلمات ربه الرحمن لان كل كلمة نزلت من سماء الوحي على التبيين و المرسلين انها ملئت من سلسيل المعانى و البيان و الحكمة و التبيان طوبى للشاربين ولكن لما وجدنا منك رائحة الحب نذكر لك ما سئلته بالاختصار و الايجاز لتقطع من اهل المجاز الذين اعرضوا عن الحقيقة و سرها و تمسكوا بما عندهم من الظنون و الاوهام بعد ما نزل من قبل ان الظن لا يغنى من الحق شيئاً و فى مقام آخر ان بعض الظن اثم ثم اعلم بان للشمس التى نزلت فى السورة المباركة اطلاقات شتى و انها فى الرتبة الاولى و طراز الواحدية و القصبه اللاهوتية القديمة سر من سر الله و حرز من حرز الله مخزون فى خزائن الله مكنون فى علم الله مختوم بختام الله ما اطلع عليها احد الا الواحد الفرد الخبير لان فى ذلك المقام انها هى نفس المشية الاولى و اشراق الاحدية تجلت بنفسها على الآفاق و استضاء منها من اقبل اليها كما ان الشمس اذا طلعت يحيط اشراقها على العالم الا الاراضى التى احتجبت بمانع فانظر فى الاراضى التى ليست لها عروش و جدار انها تستضيئ منها و التى لها جدار تمنع من اشراقها كذلك فانظر فى شمس الحقيقة انها تتجلى بانوار المعانى و البيان على الاكوان و الذى اقبل اليها يستضيئ من انوارها و يستنير قلبه من ضيائها و اشراقها و الذى اعرض لن يجد لنفسه نصيباً منها لانه حال بينه و بينها حجاب النفس و الهوى لذا بعد عن تجلى شمس الحقيقة التى اشرفت عن افق سماء الاسماء

ثم فى مقام تطلق على انبياء الله و صفوته لانهم شمس اسمائه و صفاته بين خلقه لو لا هم ما استضاء احد بانوار العرفان كما ترى ان كل ملة من ملل الارض استضاءت بشمس من هذه الشمس المشرقات و الذى انكر انه صار محروماً عنها مثلاً عباد اتبعوا المسيح هم استضاءوا من شمس عرفانه الى ان اشرق نير الآفاق من افق الحجاز الذين انكروه من النصارى و ملل اخرى جعلوا محرومين عن تلك الشمس و انوارها و نفس انكارهم صار جداراً لهم و منعهم عن النور المشرق عن افق امر ربك العزيز المستعان

و فى مقام يطلق على اولياء الله و اودائه لانهم شمس الولاية بين البرية لو لا هم لاختذت الظلمة من على الارض كلها الا من شاء ربك و لها اطلاقات شتى لو يقوم عشرة كتاب تلقاء الوجه و تلقى عليهم سنة او سنتين ليرون عجز انفسهم و لو لا انكار بعض الجهلاء لامدنا المدد و جاوز قلم الله المحمود عن ذكر الحدود فاعلم بانك كما ايقنت بان لا نفاذ لكلماته تعالى ايقن بان لمعانيها لا نفاذ ايضاً ولكن عند مبيتها و خزنة اسرارها و الذين ينظرون الكتب و يتخذون منها ما يعترضون به على مطلع الولاية انهم اموات غير احياء ولو يمشون و يتكلمون و يأكلون و يشربون فاه آه لو يظهر ما كنز فى قلب البهلاء عما علمه ربه مالك الاسماء لينصعق الذين تراهم على الارض كم من معان لا تحويها قصص الالفاظ و كم منها ليست لها عبارة و لم تعط بياناً و لا اشارة و كم منها لا يمكن بيانها لعدم حضور اوانها كما قيل لا كل ما يعلم يقال و لا كل ما يقال حان وقته و لا كل ما حان وقته حضر اهله و منها ما يتوقف ذكره على عرفان المشارق التى فيها فصلنا العلوم و اظهرنا المكتوم نسل الله بان يوقفك و يؤيدك على عرفان المعلوم لتقطع عن العلوم لان طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم تمسك باصل العلم و معدنه لترى نفسك غنياً عن الذين يدعون العلم من دون بيته و لا كتاب منير

و فى مقام انها تطلق على الاسماء الحسنى بحيث كل اسم من اسمائه تعالى يكون شمساً مشرقة على الآفاق مثلاً فانظر فى اسم الله العليم انه شمس اشرفت عن افق ارادة ربك الرحمن و يلوح على هياكل المعلوم انوارها و آثارها و اشراقها كل علم

حقّ تراه عند العلماء الذين ما اتبعوا النفس والهوى واعترفوا بركن القضاء وتمسكوا بالعروة الوثقى فاعلم بأنه حقّ وعلمه اشراق من اشراقات هذه الشمس انا فسّرنا الاسماء وبيّنا اسرارها واشراقها وانوارها وظواهرها وبواطنها و اسرار حروفاتها وحكمة تراكيبها فى الكتاب الذى كتبناه لاحد من احبائى الذى سئل عن الاسماء وما فيها فاعلم بانّ كلمة الله تبارك وتعالى فى الحقيقة الاولى والرتبة الاولى تكون جامعة للمعاني التى احتجب عن ادراكها اكثر الناس نشهد بانّ كلماته تامّات وفى كلّ كلمة منها سترت معانى ما اطّلع عليها احد الا نفسه ومن عنده علم الكتاب لا اله الا هو المقتدر العزيز الوهاب

ثمّ اعلم بانّ المفسرين الذين فسّروا القرآن كانوا صنفين صنف غفلوا عن الظاهر وفسّروه على الباطن و صنف فسّروه على الظاهر وغفلوا عن الباطن ولو نذكر مقالاتهم وبياناتهم لتأخذك الكسالة بحيث تمنعك عن قراءة ما كتبناه لك لذا تركنا اذكارهم فى هذا المقام طوبى للذين اخذوا الظاهر والباطن اولئك عباد آمنوا بالكلمة الجامعة فاعلم من اخذ الظاهر وترك الباطن انه جاهل ومن اخذ الباطن وترك الظاهر انه غافل ومن اخذ الباطن بايقاع الظاهر عليه فهو عالم كامل هذه كلمة اشرفت عن افق العلم فاعرف قدرها و اغل مهرها انا نذكر المقصود تلويحاً فى اشاراتنا وكلماتنا طوبى لمن اطّلع عليه انه من الفائزين قل يا قوم تالله قد غنت الورقاء على الافنان و دلح ديك العرش بالحكمة والبيان وانتشرت اجنحة الطاوس فى الرضوان الى م ترقدون على فراش الغفلة والغوى قوموا عن مرقد الهوى و اقبلوا الى مشرق رحمة ربكم مالك البقاء ومنزل الاسماء اياكم ان تعترضوا على الذى يدعوكم الى الله وسننه اتقوا الله ولا تكوننّ من الغافلين ثمّ اعلم بأنه تبارك وتعالى اقسام لنيبه بشمس الالهوية وشمس الولاية وشمس المشية وشمس الارادة وشمس الاسماء وانوار هذه الشمس و اشراقهنّ و تجلياتهنّ و ظهوراتهنّ وتأثيراتهنّ وبالشمس الظاهرة المشرقة عن افق هذه السماء المرتفعة

والقمر اذا تلاها والقمر رتبة الولاية الذى تلا شمس النبوة اى يظهر بعده ليقوم على امر النبى بين العباد و انا لو نذكر مقامات القمر لترى الكتاب ذا حجم عظيم

والتهار اذا جلّها والمقصود من التهّار فى الحقيقة الاولى كلّ يوم ظهر فيه نبى من انبياء الله ورسله لافامة ذكره بين عباده و اجراء حدوده بين بريته وفيه تجلّى مظهر الامر على مظاهر الاشياء وفى ذلك اليوم تظهر انوار الشمس وانه مجلّيا بهذا المعنى اى فيه و به اضآت و لاحت شمس النبوة

والليل اذا يغشها والمقصود من الليل هو حجاب الاحدية الذى كان مستوراً خلفه النقطة الحقيقية و أنّها بعد تنزيلها عن مقامها استقرّت فى مقرّ الوحدانية رتبة الواحدية و كانت عنها الالف اللبينة و تحت حجاب الواحدية ظهرت بالالف المتحركة و هى الالف القائمة و المغشى الحجاب و المغشى النقطة الحقيقية التى كانت حقيقة شمس النبوة

والسماء و ما بناها و للسماء عند اهل الحقيقة اطلاقات شتى سماء المعانى و سماء العرفان سماء الاديان سماء العلم سماء الحكمة سماء العظمة سماء الرقعة سماء الاجلال و ما بناها اى و الذى خلق هذه السموات المذكورة و ما تراه فى الظاهر الارض و ما طحها و المقصود من الارض ارض القلوب أنّها اوسع من الارض و السماء لانّ القلب العرش الاعظم لاستواء تجلّى ربك خالق الامم و مصوّر الرّمم و انه ارض اودع الله فيها حبوب معرفته و حبّه لتنبت منها سنبلات العلم و الايقان قل يا قوم اليوم يوم الزرع ازرعوا فى قلوبكم بايادى اليقين ما اوتيتم به من لدن ربكم العليم الحكيم و للارض معان لا تحصى و انا اكتفينا بواحدة منها و ما طحها اى و الذى بسطها بيد قدرته و سلطان امره

ونفس و ما سواها و للنفس مراتب كثيرة و مقامات شتى و منها نفس ملكوتية و نفس جبروتية و نفس لاهوتية و نفس الهية و نفس قدسية و نفس مطمئنة و نفس راضية و نفس مرضية و نفس ملهمة و نفس لؤامة و نفس امارة و المقصود فيما نزل هى النفس التى جعلها الله جامعة لكلّ الاعمال من الاقبال و الاعراض و الضلالة و الهداية و الايمان و الكفر و ما سواها اى و الذى خلقها و اقامها

فألهما فجورها و تقولها اى علمها و اخبرها فجورها اى الاعمال الّتى لا تنفعها و تبعدها عن مالکها و موجدها و تقولها اى الهمها ما یقدّسها عمّا نهیت عنه اى خلقها و عرفها سبیل الهدایة و الضّلالة و الحقّ و الباطل و النّور و الظّلمة ثمّ امرها بتركها ما نهیت عنه و اقبالها الى ما امرت به

قد افلح من زکّتها هذا جواب القسم اى فاز من زکّتها اى طهرها عن النّقايس و الهوى و عن کلّ ما نهى عنه فى الكتاب فانظر فى الّذين زکّوا انفسهم فى هذه الايام لعمرى أنّهم هم المفلحون أنّهم رجال ما منعهم الدّنيا و ما فيها عن التّوجّه الى السّبیل الواضح المستقیم أنّهم مصادیق هذه الآیة المبارکة و جعلوا التّقوى سراييلهم و تشبّثوا بذیل عناية ربّهم فى هذه الايام الّتى فيها زلّت الاقدام نشهد بما شهد الله و نعترف بما نزل من عنده انه هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضّلال

و قد خاب من دسّلتها اى و قد خسر من دسّلتها اى من ضیّعها و ما زکّتها و ما منعها عمّا نهى عنه و ما امرها بما امر به کذّبت ثمود بطغولها و ثمود على ما هو المذكور فى الكتب طائفة بعث الله عليهم صالحاً علیه السلام و انكروه بعد الّذى امرهم بالمعروف و نهاهم عن المنکر و هم ما اتبعوا امر الله و ما اطاعوه فيما امروا به و تركوا امر الله و سننه الى ان عقروا النّاقة

فدمدم عليهم ربّهم بذنهم اى غضب الله عليهم و جعلهم عبرة للعالمين ولكن فى الحقيقة کلّ من اعرض عن الحقّ فهو من ثمود من اى نسل كان فسوف یدمدم عليهم العذاب كما دمدم على الاحزاب من قبلهم ان ربّک لهو المقنن القدير و الحمد لله ربّ العالمين

انا ما ذکرنا ما قاله المفسّرون فى تفسير السّورة المبارکة لانّ الكتب التّفسیریة عند القوم موجودة من اراد ان یطلّع على تفاسيرهم و بیاناتهم فلینظر الى كتبهم أنّهم فسّروا الشّمس بالشّمس الظّاهرة و كذلك فى القمر الى آخر السّورة سلکوا سبیل الظّاهر و قنعوا بما عندهم ولكن انا فسّرنا بما لم یذکر فى الكتب نسئل الله ان یجعل کلّ حرف عمّا ذکر كأس المعانى و المعارف و یسقیک منها ما تنقطع به عمّا یکرهه رضاه و یقرّبک الى المقام الّذى قدره لاصفیائه انه لهو الغفور الرّحیم و الحمد لله ربّ العالمين

سبحانک اللهمّ یا الهی اسئلك باسمک الّذى به ینطق کلّ شیئ بثناء نفسك ان تفتح ابصار بریتک لیروا آثار عزّ احدیتک و تجلّیات شمس عنایتک اى ربّ لا تدعهم بانفسهم لأنّهم عبادک و خلقتک فاجذبهم بالکلمة العلیا الى مطلع اسمائک الحسنی و مخزن صفاتک العلیا أنّک انت المقنن على ما تشاء لا اله الا انت العزیز الحکیم

حبيب معنوی الّذى سمى بجناب على قبل محمّد علیه بهاء الله و نوره ملاحظه فرمايند

۱۵۲'

بسم ربّنا الأعظم الأقدم الأقدس العلیّ الأبهى

الحمد لله الّذى تجلّى بأثر قلمه الأعلى على من فى ملکوت الانشاء اذاً نطق کلّ کلیل و برئ کلّ علیل و استعلم کلّ جاهل و استغنى کلّ فقير و قام کلّ مقعد و سرع کلّ متوقّف و به توجّهت الوجوه و اقبلت النفوس و هدرت حمامة البيان على اغصان سدرة البرهان انه لا اله الا هو العزیز المّان البهّاء المشرق من افق مشیة الرّحمن على مطالع العرفان و مشارق الايقان الّذين قاموا بأرجلهم و نطقوا بألسنتهم و اومأوا بأکمامهم و اشاروا بعيونهم و حواجبهم الى الله بارئهم و خالقهم و رازقهم و محييتهم و مميتهم

اولئك عباد شهد لهم القلم الأعلى باقبالهم و خلوصهم و خضوعهم و خشوعهم و قيامهم على هذا الأمر الذي به اندكت الجبال و اسودت وجوه اهل الضلال الذين اعرضوا عن المال و اقبلوا الى كل غافل محتال
سبحانك اللهم يا اله الأسماء و مالك العرش و الثرى اسألك باسمك الذي به تحرك القلم على اللوح و ظهر منه عبادك و بريتك بأن تؤيد اصفيائك على خدمة امرك على شأن لا تمنعهم اعراض العلماء و لا ظلم الأمراء ثم قر يا الهي عيونهم بأنوار وجهك و نور قلوبهم بضياء معرفتك ثم اظهر منهم في الملك ما يبقى بدوام ملكوتك و جبروتك أنك انت المقتدر المتعالى العليم الحكيم

و بعد يا مهجة قلبى و بهجة فؤادى قد تضيوع عرف الخلوص لله الحق اذ فتحت كتابك لعمر المحبوب قد وجدت منه ما وجدت الأشجار من الأمطار فلما قرأت و عرفت اردت الغيب المكنون و الكنز المخزون فلما حضرت و تشرقت اشرفت شمس الاذن و عرضت ما فيه تلقاء الوجه اذا نطق لسان العظمة بما كان الروح للأبدان و النور للأبصار و كوثر الحيوان للعطشان و رحيق العرفان لأهل الامكان قال جل كبريائه و عظم سلطانه يا ايها الشارب من كأس حبي ان استمع ندائى من حول ضريحى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد سمعنا ندائك و اجبتك فضلاً من عندنا و هذا اول كتاب منك احضره العبد الحاضر لدى العرش و قرأه امراً من عندنا ان ربك لهو القادر الحكيم لله درك يا من اقبلت الى الوجه و حضرت هذا المقام الذى سمى بالأسماء الحسنى فى كتاب الأسماء و سمعت نداء المظلوم اذ كان ناطقاً باسمه المهيمن على ما كان و ما يكون قد فزت بما يبقى به ذكرك بدوام الملك و الملكوت كن مشتعلاً بنار الأمر و مضى بهذا النور الذى به انار من فى ملكوت الغيب و الشهود طوبى لك بما اردت خدمة مولاك و نطقت بين العباد بما سمعت و رأيت فى هذا المقام المحمود ذكر الناس بالاستقامة الكبرى و بشرهم بعنايتى و فضلى و رحمتى التى سبقت الوجود انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى على شأن لا يمنعهم كتاب السجّين و اوراق الزقوم قل لو يأتىكم احد بكتاب الفجار دعوه عن ورائكم ثم اقرؤوا ما انزله الرحمن فى لوح محفوظ

جميع دوستانرا از قبل مظلوم تكبير برسان و بگو در اكثرى از الواح ذكر امر و عظمت آن و ذكر استقامت و مقام آن شده تا جميع بعنايت الهى بشأنى فائز شوند كه عالم و شئون آن و ظهورات آن و سطوت آن ايشانرا از افق رحمن منع ننمايد ذكر ناعق و طيور ليل در احيان توقّف در عراق و در ارض سرّ و سجن اعظم در الواح نازل و باطراف ارسال شد تا كل مطلع شوند و به ما اراد الله عامل گردند بعضى از نفوس مشاهده شد بمواء سنور از تغرّات عندليب ظهور محروم ماندند مع آنكه مدعى رتبه بلند استقامت بودند انشاءالله بايد نفحات رحمن در آن ديار بشأنى متضوّع شود كه از براى احدى مجال توقّف نماند كن قائماً على خدمة مولاك و ناطقاً بذكره و ثنائيه بين العباد كذلك يأمرك من عنده ام الكتاب انتهى

يا حبيب فؤادى عجب در اينست كه بعضى از نفوس مابين رايحه دفرا و عنبرسارا فرق نگذارند ملاحظه در اهل بيان كه اليوم معرضند نمايد بعينه در سبيل اهل فرقان ماشيند و خود را از اهل بيان مينامند و بكمال خدعه و مكر در اضلال نفوس مقدّسه مشغولند از جمله ميرزا احمد كرمانى كه از اول كمال اقبال و خلوص را اظهار مينمود و بعد نظر بجنون و اعمال شنيعه مردوده واگذاشته شد در بعضى از مدن ارض خاء رفته و به ما امره النفس و الهوى ناطق و چون اسرار باطنش ظاهر شد و خائب گشت رجوع نمود و چند عريضه بكمال ابتهال و انابه و استغفار بساحت اقدس ارسال داشت و بعد بارض هاء رفته و التجا بيكى از نفوس مقدّسه نموده و ايشان عريضه بساحت اقدس ارسال داشتند و توسط نمودند بعد در مدينه كبيره رفته و نقض عهد نمود و بعضى كلمات واهيه شيطان را باطراف فرستاد لعمر الله انسان از چنين نفوس متحير ميشود حال چند عريضه اين بى انصاف موجود است و بقسمى اظهار عجز نموده كه هر نفسى مشاهده نمايد يقين ميكند بر صدق و اقبال و ايمان او و هر جا رفته خود اعمال و اقوالش مترجم باطن او شده و حال از مدينه كبيره اخراجش نموده اند اعاذنا الله و معشر الموحدين من مكروه و مكر امثاله نزد موافق بموافقت تمام ظاهر ميشود و ادعای ايمان و ايقان مينمايد و نزد منافق بكمال اتفاق ظاهر اين ايام

کتابی از سجین بدست آورده به آباء شیراز فرستاده و از آنجا صورت کتاب سجین را نزد یکی از دوستان این ارض فرستادند تفصیل بساحت اقدس عرض شد این بیان از لسان رحمن ظاهر قوله عز کبریا نفوسیکه از ثمره شجره قلم اعلی مرزوقند کتب عالم ایشانرا از مالک قدم منع ننماید تا چه رسد باین هدیانات انتهی

و همچنین در لوح یکی از ابناء خلیل که در آن اراضی هستند اینکلمه محکمه مبارکه نازل قوله جلّ اجلاله در سنه اولیه از صریح قلم اعلی اینکلمه مبارکه استماع شد طوبی از برای نفوسیکه امر بدیع را عارف شدند و بصراط بدیع توجه نمودند و اینمقام بلند اعلی حاصل نمیشود مگر بمحو آنچه از قبل بوده و آذان اصغا نموده نعیماً لمن فاز بهذا المقام الأعزّ الأبهی انتهی

از حقّ میطلبم جمیع را تأیید فرماید بر اصغای کلمه الهیه فوالذی تفرّد بالبیان و توحد بالکلام اگر همین دو فقره که ذکر شد نفوس عالم باصغای آن فائز شوند البتّه حلاوت بیان رحمن را بیابند و از حرارت محبت مالک امکان بشأنی مشتعل شوند که ما سوی الله را معدوم و فانی مشاهده کنند حیّذا ذاک العرف اذ ترضّع بین الأمم یسأل الخادم ربّه بأن یؤید العباد علی عرفان هذا الأمر الذی به ترزع بنیان الوجود الا من شاء الله مالک الغیب و الشهود

در این آیه منزله در کتاب اقدس که در اول ورود سجن اعظم نازل شده تفکر نمایند که میفرماید قوله عزّ اجلاله ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطّلع به احد الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّشیء فی لوح مبین انتهی

صدق الله ربنا و ربّ آبائنا و ربّ من فی السموات و الارض انا آمنّا به و بعلمه الذی سبق الکائنات و برحمته الّتی احاطت العالمین خود آنجناب میدانند وقتیکه کتاب اقدس از سماء مشیت الهی نازل ذکر احمد هم در ظاهر نبود از تلویحات بیانات منزل آیات باید رفیق هم در آن ارض داشته باشد و لکن بعد لسان قدم بشارت میدهد آن ارض را بقوله تعالی لا تحزنی بذلک سوف یظهر الله فیک اولی بأس شدید یدکرونی باستقامه لا تمنعهم اشارات العلماء و لا تحجهم شبهات المریین اولئک ینظرن الله بأعینهم و ینصرّنه بأنفسهم الا انهم من الراسخین انتهی

طوبی لعین رأّت و لأذن سمعت ما نطق به لسان العظمة فی اللیالی و الاّیام در چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله در ساحت اقدس حاضر بودند وجه قدم باو متوجّه و فرمودند انا وجدنا رائحة دفراء من ارض الکاف و الرّاء و اینعبد فانی اینفقره را چند سنه قبل در جواب یکی از دوستان نوشته سبحان الله چه مقدار این نفوس مریبه از صراط مستقیم بعید دیده میشوند مع آیات منزله و براهین ساطعه و بیّنات مشرقه و علامات مشهوده در تیه اوهام سایر و سالکند معنی یوم الله را ادراک نموده اند چه اگر ادراک نموده بودند اقلّ من آن محتجب نیمانند و بچشم و سر بیحر اعظم توجه مینمودند و میشتافتند گویا از نقره کبری غافلند و از صور اعظم بیخبر

یکی از حروفات حیّ از نقطه اولی روح ما سواه فدهه سؤال از آن نبر اعظم و مولی الأمم که به من یظهر در بیان مذکور است نمود بقسمی جواب از مصدر امر صادر که هر منصفی ادراک مینماید که اینمقام بذکر و وصف و تعریف و ثنا محتاج نه بلکه مقدّسست از آنچه گفته شده و میشود چه که علم احدی باو احاطه نموده و نخواهد نمود و ادراک نفسی باو پی نبرده و نخواهد برد اینعبد متحیر است که نفوس غافله چه ادراک نموده اند و بچه متمسکند باری نقطه اولی روح ما سواه فدهه در جواب سائل باینکلمات عالیات تکلم فرموده قوله عزّ ذکره

فقد سمعت کتابک و انّ ما فیه جوهر لو لا ما فیه ما اجبتک علی ذلک القرطاس و لا حیثنذ بأعلی ما قدر فی الابداع فما اعظم ذکر من قد سألت عنه و انّ ذلک اعلی و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان یقدر الأفتدة بعرفانها و الأرواح بالسّجود له و الأنفس بثنائه و الأجساد بذکر بهائه فما عظمت مسألتک و صغرت کینوتیتک هل الشّمس الّتی هی فی مرایا ظهوره فی

نقطه البيان يسأل عن الشمس التي تلك الشمس في يوم ظهوره سجّاد لطلعتها ان كانت شمساً حقيقيّة وآلا لا ينبغي لعلو قدسها و سموّ ذكرها و لو لا كنت من الواحد الأوّل لجعلت لك من الحدّ حيث قد سألت عن الله الذي قد خلقك و رزقك و اماتك و ابعتك في هيكلك هذا بالنقطة البيان في ذلك الظهور المتفرّد بالكيان فقلّ أولاً اذا اردت ان تخطر بعلمك ذكره سبحان الله ذو الملك و الملكوت تسعة عشر مرّة الى آخر قوله عزّ و جلّ

اگر اهل بیان و یا اهل عالم بنور انصاف منور شوند و باینکلمات درّیّات که از مشرق سماء علم الهی اشراق نموده نظر نمایند و تفکر کنند البتّه جمیع بجان بیحر حیوان توجّه نمایند از جمیع بیان جوهری اخذ نموده اند و آنرا بابدع بیان ذکر فرموده اند فی الحقیقه اینکلمه مبارکه جوهر لا عدل له بوده و از کلمه لا نظیر لها فی الكتاب محسوبست یکتا لؤلؤ دریای عرفان است و یکتا کلمه ملکوت بیان قوله عزّ بیانه

و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو أنّه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی وعزّته تلك الكلمة عند الله اکبر عن عبادة من على الأرض اذ جوهر کلّ العبادة یتهی الی ذلك فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فأنه اجلّ و اعلى من ان یكون معروفاً بدونه او مستشیراً باشارة خلقه و انّی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآياته و اخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی وعزّته هو الحقّ لا اله الا هو و کلّ بأمره قائمون انتهى

با این بیانات واضح و کلمات محکمه و آیات منیع و براهین ثابتة اهل بیان از ذکر الوهیت اجتناب نموده و بر اعراض و اعتراض بشائی قیام کرده اند که ذکر آن ممکن نه ملاحظه در علو امر و سموّ آن و عزّ او و مقام او نمائید و در پستی این خلق جاهل نادان بعینه مثل اهل فرقان اراده نموده اند یک دو هزار سالی وصیّ بازی بمیان آرند یک چند امام و همچینین نقبا و نجبائی تعیین نمایند قلم اعلى در اینظهور اعظم میفرماید هذا يوم الله ان انتم تعرفون و هذا يوم الظهور ان انتم تشهدون لا یذکر فیہ الا الله وحده ان انتم تشعرون أنّه قد اتی بالحقّ مقدّساً عن کلّ شاهد و مشهود و منزهاً عن کلّ ما جرى من القلم و ظهر من اللسان ان انتم تعلمون انتهى

هر حزبی از احزاب بکلمهئی تشبّث نموده و از مالک آن و منزل آن و خالق آن اعراض کرده بعضی گفته اند که مقام الوهیت مقامیست بزرگ نمیتوان اینمقام را از احدی قبول نمود اولئک انکروا ما نطق به نقطة البیان و ما بشر به کتب الله المهیمن القیوم نقطة بیان روح ما سواه فداه میفرماید أنّه ینطق فیکلّشیء انّی انا الله و همچینین میفرماید لو یستقرّ علی التراب تنادی ذرّات التراب علی انّ ذلك عرش قد استوی الرحمن علیه انتهى

نقطه ظهور الیوم بلسان اهل بها باینکلمه ذکر میشود أنّه قد کان مقدّساً عن ذکر الأسماء و فوقها و دونها و اختها أنّه لا یعرف بغیره و لا یوصف بدونه قد شهد کلّشیء بآنه لهو المقدّس المنزّه عن الاشارات و البیانات و الدلالات و الأحدیّات و الأبدیّات و برخی اعتراض نموده اند بر اینکه باید در مستغاث ظاهر شود و حال وقت ظهور نبوده سلطان قدمی را که نقطة بیان در ذکرش میفرماید او مقدّست از بیان و اشاره من این قوم بیحیا وقت از برای او معین میفرمایند این ذکر مستغاث که حضرت فرموده از برای آنست که خارج را منع نماید و اینکلمه وحدها را سبب امتحان خلق قرار فرموده نفسیکه بشهادت خود نقطه بیان بجمیع بیان معروف نمیشود چگونه بکلمه مستغاث معروف میگردد و مستغاث از بیان محسوبست و أنّه لا یعرف بالبیان با اینکه میفرماید اگر این حین ظاهر شود بر کل لازم است اقرار بر آنشجره مبارکه در کتاب هیاکل سرّ مستغاث مشهود است طوبی للعارفين و بهمین نفس سائل که حرف حیّ است و حال هم موجود است بشارت فرموده اند که بشرف لقا فائز میشود قوله عزّ ذکره لعلک فی ثمانية سنة يوم ظهوره تدرک لقاء الله ان لم تدرک اوّلاً تدرک آخره ولكن ایقن بأنّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر انتهى

باید نفوسیکه متمسک بذکر مستغاثند در اینکلمات عالیات تفکر نمایند شاید بالفاظ از بحر معانی محروم نمانند و بذکر مستغاث از سلطان او ممنوع نگردند ای ورّی انّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر طوبی للعارفین و نعیماً للمتفکرین و المتفکرین این خادم فانی این اذکار را مکرراً در نامه‌های دوستان ذکر نموده و لکن چون این ایام نعیق ناعق که وعده داده شده بود مرتفع گشته و کتاب سجّین بمیان آمده مجدداً ذکر شد تا آنمحبوب دوستانرا آگاه نماید و اهل بها خود را به ما ینبغی لهم مشاهده نمایند و باستقامت کبری ظاهر گردند انشاءالله باید کل بیانات حقّ را ملاحظه نمایند بلکه حفظ نمایند تا از حلاوت کوثر عرفان در کلّ احيان محظوظ باشند

اینکه مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن بلقا دیدم مقام دیگر از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آنجهات و شئون استقامت قبل نسبت ببعده نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده و همچنین از حقّ منیع جلّ کبریائه و عظم اجلاله سائل شدید که آنجنابرا بمقامی فائز فرماید که در سیبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کل بگذرند اینمراتب بتمامها در ساحت اقدس امنع اعزّ ایهی جلّت عظمته عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان انشاءالله بکمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و بمقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنّه بکمال حکمت بتبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفاتح قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوّع گردد این شهادت محدود بذبح و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان با نعمت حیات از شهدا در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لک بما اردت انفاق ما لک و منک و عندک فی سبیلی انتهی

در اینمقام این خادم فانی بیان رحمن را که در ذکر مقام شهادت سلطان الشّهداء ظاهر شده خدمت آنجناب ذکر مینماید تا جمیع دوستان لآلی بدیعۀ منیعۀ از دریای بیان الهی اخذ نمایند قوله عزّ کبریائه مخاطباً لعلی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر انشاءالله باید جمیع اصفیا به ما یرتفع به امر الله قیام نمایند و عامل شوند تفکر نمایند الیوم کدام یک از اعمال سبب ارتقای عباد و ارتفاع امر است نزاع و جدال و فساد در اکثر از الواح منع شده و اینکلمۀ مبارکه از سماء اراده از قبل نازل نصرت امر الله بسیف حکمت و بیان است نه بسیف حدید و دون آن امثال این بیانات در آیات الهی بسیار است انشاءالله صاحبان ابصار دیده و دانسته‌اند در اینصورت باید اهل حقّ تفکر نمایند که الیوم چه کشف حجابهای خلق نماید و سبب علوّ و سموّ امر الهی گردد یا علی در آنچه از قلم جاری شده تفکر نما با زندگی خود را فدای سیبیل حقّ کن این شهادتیسست که بقلم و لسان و بیان و الواح منتهی نشود اسم حاء علیه منکّل بهاء ابهات باین شهادت کبری فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه که از خود بهیچوجه اراده و مشیّت و خیالی نداشت جمیع اینمراتب را فدای دوست نمود و بعد هم بشهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقی نثار نمود افسر حیات از سر برداشت و بر قدم دوست نثار نمود طوبی لمن عرف هذا المقام و طوبی لمن وجد عرف بیان الرّحمن هر نفسی فی الحقیقه خود را بحقّ سپرد و در سیبیل حقّ از خود فانی شد او ملاحظه شأن و مقام و ننگ و نام خود را ننماید و ناظر بامر الله و ما یتبث به حکمه شود اقسام شمس بیانی من فاز بما نطق به قلمی انه ریح فی کلّ عالم من عوالمی ایاکم ان یمنعکم شیء عن سبیلی المستقیم کل باید بکمال جهد تحصیل کلمۀ رضا نمایند ناس جاهلند و هم غافل مبین لازم است و اگر آن مبین بامر حقّ عامل شود البتّه نور بیانش عالم را منور نماید و امم را بشطر قدم کشاند یا علی چون نصرت امر را حقّ جلّ جلاله و عظم کبریائه مقدّس نموده از نزاع و جدال و سلّ سیف و امثال آن لذا باید بحبل اعمال طیّبه و اخلاق روحانیّه تشبّث نمود اگر نفسی لله بانچه ذکر شد عمل نماید البتّه در عالم اثر کند و خرق حجابات غلیظه نماید چه که آنچه را حقّ سبب و علّت نصرت و ارتفاع امر قرار فرمود نافذ و مؤثّر است یشهد بذلک کلّ عالم بصیر انتهی

این‌عبد فانی از هنگام مقدمه ارض صاد به یا لیتنی کنت معهم ذاکر است فی الحقیقه بمقامی فائز شدند که حسرت آن از برای مقرّبین و مخلصین و امثال این‌عبد فانی باقی خواهد بود حال از حقّ منبع استدعا آنکه آنجناب و این‌عبد را باین شهادت که از قلم اعلیٰ جاری شد فائز فرماید تا در زندگی خود را نثار خدمت دوست نمائیم و به ما اراده الله فائز گردیم و اینکه مرقوم داشته بودید که مشرق‌الاذکار در ارض طاء معین شده و همچنین در بلاد اخری بعنایت حقّ جاری شده و میشود این‌مراتب در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم فی الجواب طوبی لمحلّ و لیبیت و لمقام و لمدينة و لقلب و لجبل و لكهف و لغار و لأودية و لبرّ و لبحر و لجزيرة و لدسكرة ارتفع فیها ذکر الله و ثنائیه این حکم محکم در کتاب اقدس نازل و لکن این امور معلّق بحکمت است در هر حال باید بافق حکمت ناظر شد چه که مفسدین و مغلّین در کمین بوده و هستند تا مستمسکی بیابند و بوضوح قیام نمایند از اصول احکام الهی و شریعة الله مابین اهل فرقان جز اسمی نمانده کل در بادیه‌های ظنون و اوهام سالک و بجّهال ارض متمسک مع‌ذلک بکمال جدّ و جهد در اطفای نور الهی که از مشرق آسمان دانائی طلوع نموده بوده و هستند افّ لهم و للذین تمسکوا بهم قسم بانوار وجه باقی بعد فناء اشیاء که اهل بیان محتجبت‌تر و خاسرتر و پست‌تر مشاهده میشوند چه که بعد از خرق حجبات و حرق اشارات و سبحات باوهام قبل تمسک نموده‌اند قد اتّخذوا لأنفسهم صنماً من دون الله الا انّهم من الأخرین فی کتاب مبین ارتفاع مشارق الأذکار در مدن و دیار ارض خاء محبوبست چه که مطابق کتاب الله و سنن اوست و ستر آن از اعظم امور الّا از نفوس مطمئنّه مستقیمه طوبی لنفس قامت علی خدمة الأمر و طوبی لعبد دار البلاد لانتشار آثار مالک الایجاد و لکن در ارض طاء و یاء و ش و غیرها باید توقّف نمود و بحبل صبر تمسک جست الی ان یطلع نیر الأمر من افق الاذن چه که در این اماکن ظهور این امور از مقتضیات حکمت خارج است ای کاش ناس غافل منافع ظاهره خود را ادراک مینمودند نراهم فی جهل عظیم هر نفسی خیر خود را ادراک نماید یک حرف از اوامر الهی را بجمیع عالم مبادله ننماید هیئات هیئات قد جعلتهم اعمالهم محرومین عن رحمة الله و عرفانه و اوامره انتهی

امّا فقره محلّ البرکة بسیار محبوبست و حکم صریح هم از قبل از قلم اعلیٰ نازل و لکن باید امرش در ستر باشد چه که بعضی از دوستان ضعیفند باندک وهنی و وهمی ذکر مینمایند و نفوس ظالمه هم منتظر اگر متعرض نشوند شاید مطالبه وجه موجود را بنمایند اخذ وجه قابل نبوده و نیست و لکن امثال این امور شاید سبب احزان نفوس مقدّسه گردد لذا باید کمال حکمت در امور ملاحظه شود از حقّ میطلبیم آنجناب را بر خدمت امر مؤیّد فرماید انّه لهو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته ملکوت ملک السّموات و الأرضین ملاحظه نمائید این محلّ البرکة را حقّ قرار داده از برای خیر من علی الأرض مع‌ذلک اگر مطّلع شوند بنوحه و ندبه و واشریعتا قیام نمایند

و اینکه مرقوم داشته بودید که نامه‌های متعدّده ارسال فرموده‌اند و جواب عرض نشده مدّتها گذشت بلکه عهدها و قرن‌ها و خبری از آنجناب نرسید تا اینکه این ایّام متوالیاً متواتراً حضرت زین‌المقرّبین علیه بهاء الله الملک الحقّ المبین دستخطهای آنجناب را که باسم این فانی بود فرستادند و مرقوم داشته بودند که مکاتیب در عرض راه مانده و همچنین جعبه کاغذ و قلم این روزها نوشته بودند جعبه هم رسیده مقصود آنکه بر حسب ظاهر خبر نرسید و الا در جواب اهمال نمیرفت انشاءالله از حرارت محبّت الهی بشائی مشتعل شوید که سبب اشتعال انفس افسرده گردد تا این‌مقام جواب یک نامه نامی آنجناب بود که عرض شد و بعد نامه دیگر مسرّت‌بخش خاطر غمگین گردید از نفحاتش بهجت تمام حاصل چه که مصدر بود بذکر محبوبکم و محبوبنا و محبوب من فی السّموات و الأرض و بعد در ساحت اقدس عرض شد قوله عزّ کبریائه انشاءالله آنچه را از حقّ منبع مسثلت نموده‌اند بآن فائز شوند طوبی له بما اقبل الی الأفق الأعلیٰ و شرب کوثر البقاء و تسنیم اللّقاء من ید عطاء مالک الأسماء و انشاءالله مقدّساً عنکلّ شیء بذکر حقّ ناطق و ذاکر باشند لعلّ نفوس مرده از نفحات ذکر زنده شوند و بمقام

اَنَا اليه راجعون فائز گردند يوم ظاهر و این یومی است که جمیع بآن موعودند و انوار آفتاب حقیقت مشهود و لکن جهال ارض از آن معرض چه که طبیعت خفّاشی در آن نفوس غلبه نموده اینست که از اشعّة شمس معانی محرومند دوستان ارض خاء را از قبل مالک اسماء تکبیر برسان اَنَا نبشّرهم بتکبیری و ذکری و عنایتی و نذکرهم فضلاً من عندی ان رَبّک لهُو الغفور العطوف نفوسیکه بمعارج ایقان ارتقا نموده‌اند و از سلسبیل حیوان در ایّام رحمن آشامیده‌اند جمیع لدی المظلوم مذکورند بگو ای اشجار حدیقه محبّت الهی امطار رحمت در کلّ حین جاری و نازل است انشاءالله شئون عالم و ظلم امم شما را از آن محروم ننماید لعمر الله دنیا فانی و ما فیها فانی جهد نمایند تا از فرات رحمت رحمن بیاشامید قسم بذات حقّ هر نفسی آشامید او بحیات ابدیه و طراز باقی مزین است و يقوم علی خدمه مولاہ علی شأن لا تأخذہ لومة لائم و لا شماتة اللّٰذین کفروا باللّٰه ربّ العالمین ای دوستان بروح و ریحان و بکمال حکمت و بیان جمع شوید و از ریحق اطهر انور باسم مالک قدر بیاشامید و اَنّه لِحَبّی العزیز البدیع و بیانی العزیز المنیع و ذکری المقدّس المتعالی العزیز الرّقیع از حوادث دنیا محزون مباشید تالّله بحر فرح لقای شما را آمل چه که هر خیر مخصوص شما خلق شده و باقتضای اوقات ظاهر خواهد شد کذلک بیشرکم قلمی الأعلی من هذا السّجن الأعظم فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم انتهى

اینکه ذکر شده بود توجّه بارض خاء نمودید و وارد ارض باء شدید و توقّف آنجناب نه یوم کامل در آن ارض و ظهور نار محبّت مابین نفوس مقبله لله الحمد و له المنة که آنجناب را مؤید فرمود بذکر و ثنا و خدمت امر انشاءالله روایح اختلاف از جمیع جهات مقطوع شود و نفحات اتحاد و اتفاق مابین احباب متضوّع گردد آنچه سبب و علّت اعلاى امر الله مابین عباد است اول اتحاد و اتفاق است و همچنین صفات و اخلاق انشاءالله جمیع بآن فائز شوند

و اینکه در باره سادات شهمیرزاد علیهم بهاء الله و قیام ایشان بر ذکر و ثنا و خدمت امر مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله لازال باینمقام اعزّ ارجمند اعلی فائز باشند اَنَا نذکرهم کما ذکرناهم من قبل و نوصیهم بما یرتفع به امر الله فی المدن و الدیار انتهى

و همچنین در ذکر ممالک و بلدان آنچه مذکور داشتید مایه فرح و مسرت شد انشاءالله در هر حین بنار محبّت الهی بشعلهئی فوق شعله اول ظاهر شوند و در صدد آن باشند که در هر یوم خود را صاحب مقامی که فوق مقام یوم قبل است در محبّه الله مشاهده کنند

و اینکه در باره ابناء خلیل و دوستان آن ارض نوشته بودید جمیع در ساحت اقدس اعلی عرض شد قوله عزّ کبریاة یا احبّائی فی الخاء ان استمعوا نداء الله ربکم الأبهی اَنّه یدکرکم بما ینیقی به اذکارکم و ارواحکم فیملکوت الله ربّ العالمین ان استبقوا فی خدمه الله و امره هذا ما ینفعکم فی الدنیا و الآخرة ان ربکم الرّحمن لهُو المخبر العلیم لا تحزنوا عمّا ترونه الیوم سیأتی یوم فیہ تنادی السن الأمم الملک لله المقتدر الفرد الواحد الخیر کذلک نورنا افق سماء البیان بهذا النیر المشرق المقدّس المنیر نوصیکم یا احبّائی بالأمانة و الصدق و العمل بما امرتم به فی کتابی الکریم البهّاء علیکم و علی من یحبکم من لدی الله الفرد الواحد الحکیم انتهى

و اینکه مذکور داشتند بارض صاد تشریف بردند و عنایات الهیّه را از برای بقیه آل اسم الله حاء علیه منکلّ بهاء ابهه ذکر نمودند این معلوم و واضحست هر نفسی الیوم بقیّه آل اظهار محبّت نماید لدی الله محبوبست الحمد لله آنجناب موفق بوده و هستند و در ساحت اقدس اعظم این عمل مبرور مقبول افتاد نعیماً لک و هنیئاً لک از جناب آقا میرزا اسرم و جناب ابن شهید علیه بهاء الله عرایض رسیده و همچنین باینعبد هم مکتوبی مرقوم داشته بودند جواب ارسال شد الحمد لله بطراز محبّت الهی مزینند و این ثوب موافق کلّ نفوس بوده و هست اگر اهل عالم بآن مزین گردند

و اینکه مرقوم داشته بودید از جانب اینفانی نیابت نمودید این منتهی آمال اینفانی بوده نشکر الله بذلك فی الحقیقه اینفقره از فوز اعظم است از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم که اجر عظیم عنایت فرماید اشهد انه لا اله الا هو و الّذی زارهما کمن زار مالک القدم علی العرش الأعظم و اینکلمه مبارکه را اینعبد از لسان عظمت اصغا نمود و تمثال بيمثال در احسن احوال بساحت اقدس فائز و بانوار عرش منیر فرمودند هذا من افخر الهدایا قد حضر تلقاء وجه مالک الأسماء طوبی له و للذین حضرت اسمائهم لدى العرش كذلك یدکر الله عباده المقبلین انتهى

اگرچه این خادم فانی سبب زحمت آنجناب شده بقول اعجام بسیار درازنفسی نموده ولكن چون مقصود اولیّه و امل حقیقی ذکر مقصود عالمیان و دوستان او بوده باسی نبوده و نیست جواب دوستان و آقایان آن ارض بعضی عرض شده و میشود و انشاءالله بتدریج ارسال میگردد چه که ارسال پاکت ضخیم موافق حکمت نبوده و نیست و همچنین بعضی الواح منیعۀ مبارکۀ مقدّسه از سماء مشیّت در جواب عریضۀ جناب الّاهورم علیه بهاء الله و اسماء مذکورۀ در عریضۀ ایشان نازل لو شاء الله از بعد ارسال میشود

عرض دیگر آنکه از طرف حدبا خبر رسید که جناب حبیب روحانی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله مراجعت مینمایند لذا این کره چیزی خدمت ایشان عرض نشد اسأله تعالی بأن یؤیّده فیکلّ الأحوال و یقدّر له خیر الآخرة و الأولى عریض ایشان در ساحت اقدس عرض شد و جواب هم نازل انشاءالله ارسال میشود خدمت حبیب مکرم جناب ملاً علی علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و جناب آقا خداداد و آقا عزیزالله و سایر آقایان علیهم بهاء الله عرض تکبیر و فنا و نیستی خود را معروض میدارم آنچه نزد اینعبد ارسال داشتند در ساحت امع اقدس عرض شد و همچنین اینعبد هم خدمت بعضی جواب معروض داشت از حقّ توفیق میطلبم موفّق شوم بر ارسال آن از بعد

اینکه مذکور داشتند که جناب ملاً غلام رضا از شاهرود بانجناب نوشته اند قلیل وجهی از مال الله نزد این ذره هست و چند نفر مسکین و پریشانهم در این شهر هستند و علاوه بر این بعضی الواح و آثار هم لازم است که نوشته شود و باطراف این بلد ارسال گردد آیا جایز است که این وجه باینمصارف برسد انتهى امثال اینفقره از قبل بساحت اقدس عرض شده حکم محکم اینکه در هر بلد آنچه از حقوق الله موجود است و یا بشود باید در ساحت اقدس عرض شود آنچه حکم صادر معمول گردد تا هر امری منظم باشد ولكن در این فقره مخصوص اذن فرمودند که آنچه جناب ملاً غلام رضا اراده نموده عمل نماید و از بعد محبوب آنکه آنچه در کتاب اقدس نازل بان عامل شوند تا جمیع بطراز اراده محبوب عالمیان مزین باشد

ذکر مخدره والده علیها بهاء الله و سایرین در ساحت امع اقدس اعلى عرض شد هذا ما نطق به لسان القدرة و القوّة جمیع تحت لحاظ عنایت و ظلّ سدره رحمت ساکن و مستریح باشند انا نکبر من هذا المقام علی وجوهنّ و نذکرهنّ بآیات الله المهیمن القیوم طوبی لهنّ بما فزن بآیات الله و ذکره و عرفانه فی ایامه ان هذا الا مقام عظیم البهاء علیهنّ و علی اللّائی آمنّ بالفرد الخبیر

انا نذکر فی هذا المقام اخاک الّذی حضر کتابه لدى العرش بشّره بذکری ایاه لیکون من الشاکرین انا قرأنا کتابه و اجنباه سوف نرسل الیه لو شاء الله لوح کریم لیجد منه عرف ذکری و بیانی ان ربک لهو الذاکر العلیم البهاء علیه من لدى الله ربّ العالمین انتهى

عرض میشود حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه العزیز فدا چندیست بمحلّیکه دو یوم مسافت باین ارض است تشریف برده اند انشاءالله بعد از مراجعت آنچه از مراتب خلوص و نیستی و فنا خدمت ایشان معروض

داشته بودند عرض میشود و اظهار عنایتشان نزد آنجناب ارسال میگردد البهَاء و الثَّنَاء علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا
بهذا الأمر العظیم

خادم

۲۷ محرم سنه ۱۲۹۸

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بنام خداوند یکتا جلّت عظمته

الحمد لله الذی تجلّی بنقطة من الكتاب الأعظم على اوراق العالم اذاً ظهرت الكتب و الصّحف و الزّبر و الألواح ثمّ تجلّی بنور من انوار المعانی على عالم البیان اذاً لاح افق العرفان و انار فجر الأمر بنیر العنایة و الفلاح یا اسمی مهدی مکتوب جناب افنان الف و حاء علیه بهائی را عبد حاضر لدى العرش معروض داشت انشاءالله لم یزل و لایزال از صهای معانی در این یوم نورانی بنوشند و بر مستحقّین مبذول دارند انا وفقناه على خدمة الأمر و بذلك منّا علیه و على الأصفیاء من عبادی انّ ربّک لهو المعطى الکریم انا نبشّره برحمة من لدنا و نذکره بما استفرحت به افئدة المخلصین یا مهدی جمیع دوستان را بحکمت امر نمودیم و الواح الهی بر این فقره شاهد و گواه مع ذلك بعضی من غیر ستر و حجاب تبلیغ امر مینمایند اگرچه از برای حقّ عاملند و باسم حقّ ذاکر ولكن لدى الحقّ مقبول نبوده و نیست چه که به غیر ما اراده الله عمل مینمایند بعضی از خوف و اضطراب از حدّ اعتدال تجاوز نموده اند و برخی از شوق و شغف بر منابر بذکر محبوب عالمیان ناطقند سبحان الله نفوس خائفه آیا چه ادراک نموده اند و خود را از برای چه امر حفظ و ستر مینمایند قسم بآفتاب بیان که از افق سجن طالع است اگر تحت اطباق ارض مستور شوند و بجمیع وسائل و اسباب خود را حفظ نمایند از مخالب موت رهائی نیافته و نیابند انشاءالله اشجار وجود بی بهره و ثمر نمانند و از برای این دو روز خود را از بحر حیوان محروم نمایند در هر امری حدّ اعتدال محبوبست چندی قبل این لوح امنع اقدس از قلم اعلى نازل قوله تعالى

هو الكتاب الحکیم

یا معشر البشر تمسّکوا بالحبل المتین انه ینفعکم فی الأرض من لدى الله ربّ العالمین خذوا العدل و الانصاف و دعوا ما امرکم به کلّ جاهل بعید الذین زینوا رؤوسهم بالعمائم و افتوا على الذی به ظهر کلّ امر حکیم باسمی رفعت مقاماتهم بین العباد و اذا اظهرت نفسی افتوا علىّ بظلم مبین كذلك نطق القلم بالحقّ و القوم من الغافلین انّ الذی تمسّک بالعدل انه لا یتجاوز حدود الاعتدال فی امر من الأمور و یكون على بصیرة من لدى البصیر انّ التّمذّن الذی یذکره علماء مصر الصّنائع و الفضل لو یتجاوز حدّ الاعتدال لتراه نقمة على الناس كذلك یخیرکم الخبیر انه یصیر مبدأ الفساد فی تجاوزه کما کان مبدأ الاصلاح فی اعتداله تفکّروا یا قوم و لا تكونوا من الهائمین سوف تحترق المدن من ناره و ینطق لسان العظيمة الملك لله العزیز الحمید و كذلك فانظر فی کلّ شیء من الأشیاء ثمّ اشکر ربّک بما ذکرک فی هذا اللّوح البدیع الحمد لله مالک العرش العظیم اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلى نازل شده تفکّر نماید و حلاوت آن را بیابد البتّه از مشیّت و ارادة خود فارغ و آزاد گردد و بارادة الله حرکت نماید طوبی از برای نفسی که باین مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند امروز نه خائف مستور محبوبست و نه ظاهر مشهور باید بحکمت عامل باشند و بخدمت امر مشغول بر کل لازمست در احوال این مظلوم تفکّر نمایند

از اوّل امر تا حین مابین احبّاً و اعدا ظاهر بوده و هستیم و در احیائی که از کلّ جهات بلایا و رزایا احاطه نموده بود اهل ارض را بکمال اقتدار بافق اعلی دعوت نمودیم قلم اعلی دوست نداشته و ندارد در این مقام مصائب خود را ذکر نماید چه که البتّه مقرّبین و موحدین و مخلصین را احزان اخذ کند آنّه لهو التّاطق السّامع العلیم در اکثر ایّام بین ایادی اعدا بودیم و حال مابین حیّات ساکنیم این اراضی مقدّسه در جمیع کتب الهی موصوف و مذکور و اکثر انبیا و مرسلین از این اراضی ظاهر شده‌اند اینست آن بیدائی که جمیع رسل به لّیّک اللّهمّ لّیّک ناطق بودند و وعده ظهور اللّه در این اراضی بوده اینست وادی قضا و ارض بیضا و بقعه نورا در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است و لکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیر مقبول بشائی که در بعضی از مقامات باولاد افاعی ذکر شده‌اند و حال این مظلوم مابین اولاد افاعی بأعلی النّداء ندا مینماید و کل را بغایه قصوی و ذروه علیا و افق اعلی میخواند طوبی لمن سمع ما نطق به اللّسان فی ملکوت الیّان و ویل لکلّ غافل بعید از حقّ بطلید تا جمیع دوستان را مؤیّد فرماید بآنچه الیوم لدی اللّه مقبول است اگر نفسی بیک عمل پاک الیوم موفّق شود او از مقرّبین در کتاب الهی مذکور و مسطور است در جمیع امور بحبل مشورت متمسّک شوید این کلمه علیا در صحیفه حمرا از قبل نازل آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر است مشورت و شفقت در امور بمشورت متمسّک شوید چه که اوست سراج هدایت راه نماید و آگاهی عطا کند کذلک یخبرکم الخبیر و هو العلیم الحکیم

ای اهل بها قدر این یوم امنع اقدس را بدانید و به ما یلیق لکم و ینبغی له قیام کنید و خود را از نعیق ناعقین و نعیب منکرین باسم حقّ جلّ جلاله حفظ نمائید لعمر اللّه معرضین از اهل بیان احجب از کلّ احزاب مشاهده میشوند بقدم اوّل راجع گشته‌اند یتکلمون بأهوائهم و یستدلّون بها علی اللّه المهیمن القیوم عرف یوم الهی را ادراک نموده‌اند قل هذا یوم اللّه لا ینبغی لأحد ان یذکر دونه او یتوجّه الی سواه کذلک نطق لسان العظمه فی مقامه المحمود

انا نذکر الأفنان مرّه اخری فی آخر الکتاب لیشکر مولی الّذی ظهر و اظهر ما اراد بمشیتّه المهیمنه علی العالمین انت الّذی سمعت نداء ربّک و اقبلت الی الأفق الأعلی و کنت من المجهین قل یا ملأ الأرض تالّله لا ینفعکم ما عندکم دعوه باسمی المقنن القدر قل یا معشر العلماء ضعوا ما عندکم من السّبحات و الحجبات ان استمعوا ما ینادیکم به القلم الأعلی فی هذا الیوم البدیع بظلمکم ناح الملأ الأعلی و اهل الفردوس و الّذین نطقوا آنّه لا اله الا هو العلیم الخبیر قد تغیر العالم من ظنونکم و اضطربت افئدة المقرّبین من ظلمکم اتقوا اللّه و کونوا من المنصفین یا معشر الأمراء قد شغلتمکم زخارفکم و ما عندکم سوف تأخذکم نفحات الفناء من کلّ الجهات اذا ترون انفسکم فی خسران مبین

انا نکبّر من هذا المقام علی احبّائی و نوصیهم بما وصّیناهم به من قبل و انا التّاصح الحکیم قل ایّاکم ان تمنعکم شبّهات من خرج من دیارکم او تخوفکم شؤونات الغافلین و نوصیهم مرّه بعد مرّه بالحکمة الّتی نزلت فی الواح اللّه ربّ العرش العظیم

و ما ذکر فی محلّ البرکة قد فاز بطراز القبول من قبل من لدن مشفق علیم اگر بروح و ریحان واقع شود محبوبست حقّ نفوس موقنه ثابتته را تأیید میفرماید و بمعروف امر نموده و مینماید طوبی لنفس فازت بعمل فی سبیل اللّه آنّه من اهل الفردوس الأعلی فی کتابی الکریم

یا افغانی نشهد أنّک عملت بالمعروف فیما امرت به من لدن آمر علیم انشاء اللّه لازال موفّق باشید بر آنچه سبب و علّت اعلاء امر اللّه است دقائق و ساعات و لیالی و ایّام کل اقرب من آن بفنا راجع و آنچه باقی و دائم ما ظهر فی حبّ اللّه و سببیه چه بسیار از نفوس که سائل و آمل این مقام بودند و لکن الیوم غافل و محتجب مشاهده میشوند یا افغانی قل

سبحانک یا اله الممکنات و مقصود الکائنات اسألک بمطلع آیاتک الّذی به انار الأفق الأعلی و ارتفع النّداء بین الأرض و السّماء بأن تؤیّد احبّانک و اصفیانک علی الاستقامة علی هذا الأمر الّذی به ناحت الأصنام و تزعزعت بنیان الامکان

ای ربّ تری ما اکتسبت ایادی الظالمین و تسمع نعیق الجاهلین الذین اعرضوا عن رحیقک المختوم اذ ظهر باسمک القیوم ای ربّ انر ابصارهم بنور معرفتک و قلوبهم بتجلّیات انوار وجهک قد شهد کلّ شیء بقوَّتک و اقتدارک اسألك بأن لا تخیب عبادک عن صریر قلم وحیک و لا تمنعهم عن التوجّه الی بحر رحمتک انک انت الذی لا تعجزک شؤونات الخلق و لا تخوفک سطوة الذین کفروا بک و آیاتک لا اله الا انت المقتدر القدير

بش

علیا حضرت ورقة الفردوس علیها من کلّ بهاء ابهاه ملاحظه فرماید

۱۵۲'

الحمد لله الذی تجلّی علی الممکنات باسمه القیوم اذ ظهر الانقلاب بین الأرض و السماء من الناس من اعرض و منهم من اقبل طوبی لمن وفى بميثاق الله و عهده و ویل لمن نقضه ظلماً من عنده انه من المعتدین فی کتاب الله ربّ العالمین و بعد قد فاز الخادم بما ظهر و لاح من افق سماء حبکم و خلوصکم و استقامتکم علی امر الله ربنا و ربکم و محبوبنا و محبوبکم و محبوب من فی السموات و الأرضین فلما قرأت کتابکم و عرفت ما فیہ قصدت المقصود و عرضت لتلقاء الوجه اذاً نطق لسان الرحمن بما لا تعادله كنوز الامکان قال جلّ کبريائه یا امتی یا ورقتی یا ایها المنجذبة بآياتی طوبی لک و لكلّ امة فازت بهذا المقام الأعلى انه من اهل البهَاء فی کتاب الله العلیّ العظیم انا سمعنا ذکرک اجبتناک من قبل و انزلنا لک ما یقرّبک الی العزیز العظیم کبری من قبلی علی وجوه امائی و بشّریهنّ بذکری الجمیل انا نوصی العباد و الاماء بالاستقامه الکبری علی هذا الامر الذی به زلت اقدام الاولیاء الا من اخذته نسایم رحمة ربّه الکريم هذا يوم قام فیہ القیوم و قام الناس لتلقاء وجه ربهم العزیز الحمید طوبی لمن عرف و فاز و ویل للمنکرین انشاءالله کلّ در این ایام لا شبه له به ما اراده المحبوب قیام نمایند بشأنیکه نعیق عالم ایشان را از رحیق اسم اعظم منع نمایند قد ارتفع النعیق و یرتفع النعیق و یرتفع هذا ما اخبرناکم به من قبل انه لهو الغفور الرحیم جمیع باید بحکمت متمسک باشند و بتبلیغ امر مشغول آنچه الیوم سبب ضوضای مشرکین و منکرین است از حکمت خارج ان اجتنبوا یا احبائى عما نهیتم عنه فی کتاب الله العظیم الخیر انتهى

اینکه در باره نار محبت الله در افتده و قلوب صافیة مرقوم داشتید طوبی لهم و نعیماً لهم انشاءالله بناری مشتعل شوند که اثر آن در عالم ظاهر گردد ولکن در جمیع احوال باید حکمت را از دست ندهند در این ایام شخصی در یکی از اراضی من غیر ستر بر منابر اعلاى کلمه نموده در ساحت اقدس این عمل مقبول نیفتاد فرمودند این فقره سبب ضوضا و اضطراب نفوس ضعیفه خواهد شد اهل بها باید در کلّ احیان از بحر حیوان بکمال حکمت بنوشند و بنوشاند تبلیغ امر الهی بحکمت محبوب است باید اراضی قلوب و نفوس را مستعد نمود از برای القای بذر و بعد بانچه مقصود است پرداخت انتهى

و اینکه در باره نفوسیکه بخدمت امر قیام نموده اند مرقوم داشتید اسامی کلّ واحداً بعد واحد در ساحت اقدس عرض شد نسبت بهر یک شمس عنایت از افق اراده الهی مشرق قوله جلّ کبريائه طوبی لکم یا اهل البهَاء بما نبذتم قدح الفناء و اخذتم باسمه قدح البقاء و شربتم منه بذكره المحبوب هنیئاً لکم و مرثیاً لکم بما سمعتم و اقبلتم و عرفتم ما اعرض عنه اکثر العباد ان ربکم العظیم لهو المهیمن العزیز الودود ایاکم ان تخوفکم سطوة الأمراء و تحزنکم اشارات العلماء او شبهات الذین کفروا بالله مالک الوجود تمسکوا بحبل خدمة ربکم الرحمن انه یسمع و یرى و هو الحقّ علام الغیوب انا کنا معکم اذ قمتم

علی خدمة الأمر و سمعنا ندائکم اذ دخلتم المقام المرقوم لعمر الله قد فزتم بما لا فاز به احد من قبل يشهد بذلك من تحرك بأمره القلم الأعلى علی لوح محفوظ ندای کلّ بشرف اصغا فائز و اسامی کلّ در کتاب الهی مسطور و اعمال کلّ در پیشگاه حضور مشهود انشاء الله بامریکه لایق این یوم عزیز بدیع است قیام نمایند و بکمال استقامت و خلوص عمل کنند آنچه را سزاوار است و هر عملیکه الیوم سبب ضوضا شود لدی العرش ممنوع بوده و خواهد بود

جناب اسد علیه بهائی و عنایتی و همچنین جناب علی علیه بهائی تفصیل هر ارضی را بساحت اقدس عرض نموده اند و بتوسط جناب اسد عرایض ارض خاء بمنظر ابهی فائز و جواب از قبل ارسال شد انشاء الله بآن فائز شوند ای حکمای ارض و صرافان دیار کشف لآلی نزد بصیر محبوب است آنکه از چشم بی بهره مانده قدر او را نشناسد و بعرفان او فائز نگردد گوش لایق اصغاست ولكن کمیاب انشاء الله باسم حقّ بگشایند و کلمه القا نمایند انتهى

و اینکه مرقوم داشتید بیتیکه محلّ سکنای حضرت باب اعظم روح من فی ملکوت الأسماء فداه بوده مشرق الأذکار نموده اند لدی العرش بسیار مقبول افتاد و فرمودند قوله جلّ کبریائه او از اعلی البیوت لدی الله محسوب است و او احقّ است از بیوت دیگر باینمقام عزّ امع ولكن باید کلّ بقسمی حرکت نمایند که سبب اضطراب نفوس مقبله نشود یا ورقة الفردوس انا قبلنا بیتک و زیّاه بطراز القبول فضلاً من عندنا و انا الفضّال الکریم طوبی لک و لبیتک و للذین فازوا بما امروا به من لدی الله ربّ العالمین انتهى

و اینکه در باره جناب بهاء الله نوشته بودید تحت لحاظ عنایت بوده و هستند اینفقره در ساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الوهاب فی الجواب قوله عزّ کبریائه عنایت حقّ با او بوده الحمد لله بعرفان حقّ و محبتّ دوستان حقّ و خدمت امر حقّ فائز گشته و این از اموریست که لدی الله ضایع نشده و نخواهد شد این ارض در باطن مضطرب و در ظاهر ساکن و این فقره از قبل از قلم اعلی جاری لذا توجه و توقّف در این ارض از حکمت خارج انا قبلنا توجّه و حضوره و قیامه و ذکره و ثنائیه له ان یشکر الله بهذا الفضل العظیم و یحمده بهذه التّعمة الّتی سبقت الأشیاء البهّاء علیه و علی ایّه الّذی فاز بأثر قلمی الّعلی فی هذا الیوم المبارک البدیع انتهى

و اینکه مرقوم داشتید مخدّره روحانی علیها بهاء الله استدعا نموده اند ذکر ایشان و جناب آقا محمّد رضا و امّ ایشان علیها بهاء الله در ساحت امع اقدس معروض گردد حسب الاستدعا عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة یا روحانی قد كنت مذکورة لدی العرش فی سنین متوالیات و فزت بما ظهر من قلمی الّعلی فی الزّیر و الألواح انا ذکرناک و نذکرک بما لا تبدّله حوادث العالم و لا تمنعه شئونات الأمم انّ ربّک لهو المقتدر المختار و نذکر من سمّی بمحمّد قبل رضا رحمة من عندنا لیفرح بما نزل له من لدی الله ربّ الأرباب بشّریه من قبلی و کبری علی وجهه انّ ربّک یفعل ما یشاء و یحکم ما اراد طوبی له و لک و لأمک الّتی فازت بهذا الذّکر الّذی سرت به نسمة الرّحمن علی العباد انتهى

و در باره ولد جناب مهاجر الّذی هاجر و فاز مرقوم داشتید لدی العرش عرض شد اذاً نطق لسان الرّحمن فی ملکوت البیان و قال عزّ کبریائه انشاء الله بعنایت الهی فائز بوده و هستند امروز جمیع نسبتها بحقّ محکم است امروز یومیست بزرگ و در جمیع صحف و کتب بیوم الله مذکور یک کلمه که در این روز پیروز در باره نفسی نازل شود او از صد هزار اولاد و احفاد مقدّم بوده و خواهد بود و کلمه الهی بمتابّه روح است و روح از کوثر زندگانی آشامیده و بحیوة باقیه فائز گشته هرچه در زمین مشاهده میشود البتّه بفنا راجع ولكن کلمه الهی در حدایق کتب سرسبز و خرّم و بدوام ملک و ملکوت بوده و خواهد بود جناب محمّد علی مرّه بعد مرّه بلقا فائز و باینمقام بلند که بطراز اذن مزین بود رسید نعیماً له انتهى و همچنین در باره دو اخوی ایشان از سماء مشیت آیات بدیعه نازل لله الحمد هجرتشان بعد از عروج بطراز قبول مزین شد و برحمت نامتناهیّه الهیه فائز گشته

و اینکه در باره ارث مرقوم داشته بودید عرض شد این حکم محکم از مصدر امر الهی جاری و نازل یک واحد آنرا آنورقه تصرف نمایند و مابقی را حقّ بخود ایشان عنایت فرمود مابین خود قسمت کنند آنّه لهو المعطی الکریم البهّاء من لدنّ علیکم و علیها و علی من اقبل الی اللّٰه الفرد الواحد العلیم الحکیم انتهى

استدعای این خادم فانی آنکه در هیچ وقتی از اوقات از نظر عنایت دوستان الهی که از رحیق حقیقی آشامیده‌اند و بانوار وجه ناظرند محو نشود و خدمت کلّ بتکبیر بدیع ذاکر است انشاء اللّٰه جمیع بکمال حکمت و اتّحاد در امر مالک ایجاد قیام نمایند بشأنیکه اثر آن از کلّ جهات ظاهر شود لیس هذا علی ربّنا القدیر بعزیز تأییدات منزل آیات ظاهر انشاء اللّٰه جمیع عباد را اخذ نماید و بصراط مستقیم و میزان محکم هدایت فرماید و این بهمتّ و استقامت اولیای حقّ منوط بوده و خواهد بود امید هست که موفّق شوند بآنچه سزاوار این یوم امنع اقدس است البهّاء المشرق من افق عنایة ربّنا الرّحمن علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بهذا الیوم الذی فیہ نصب الصّراط و وضع المیزان الحمد لله المقتدر العزیز المنان

خادم

فی ۱۲ شوال سنة ۱۲۹۸

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

* * *

۹۱

حبيب مكرم جناب ملا على ب ج عليه بهاء الله ملاحظه فرمايد

هو الأقدس الأعظم الأكرم العليّ الأبهي

الحمد لله الذي تجلّى للكائنات بالنقطة التي كانت مقدّسة عن الجهات و النّقاط و أنّها لهي التي لا يرى فيها إلا الله منزل الآيات و تنطق في كلّ الأشياء لا اله إلا هو المهيمن على من في الأرضين و السموات و أنّها لهي التي طرّرت بها الألواح في ملكوت الانشاء و زينت جبروت الأسماء و الصفات و حكمت عن تلك النقطة في مقام الأسماء عن نقطة تحت الباء البارزة عنها الهاء و اخبر عنها الكاظم بقوله الحمد لله الذي جعل كتاب الكينونة بالسّرّ البيئونة بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق و أنّه قد اراد من النقطة الباء و أنّها اذا اتّصلت بالهاء ظهر الاسم الأعظم الذي به ارتعدت فرائص الأمم و تنزل من في العالم و به انصعق من في السموات و الأرض إلا من شاء الله مظهر البيئات و أنّه لمكّم موسى من الشجرة في السينا و ينطق من افقه الأبهي ظاهراً باهراً أنّه لا اله إلا انا المقدّس عن الأذكار و الاشارات طوبى لمن نطق و عمل بما انزله الرحمن في الفرقان بقوله تعالى قل الله ثمّ ذرهم في خوضهم يلعبون هذا يوم لا يذكر فيه الأسماء لأنّ الذي ظهر بالحق لا يحكى إلا عن الله كما اخبر به نقطة البيان بقوله أنّه هو الذي ينطق في كلّ شيء أنّي انا الله لا اله إلا انا المهيمن القيوم و هذا يوم اخبر الله به حبيبه الذي تشرف به المعراج قال و قوله الحقّ لمن الملك اليوم لله الواحد القهار أنّ الذي وجد عرف البيان انقطع عن الامكان و تمسّك بالله وحده و شهد بما شهد لسان العظمة من قبل و من بعد و الذي غفل و تمسّك بالظنون أنّه احتجب عن الكنز المخزون و السّرّ المكنون و يدور حول الأسماء التي خلقت بالكاف و التّون تالّه قد انتهت الأسماء الى مبدئها و موجدّها الذي اذا اراد لشيء ان يقول له كن فيكون و الحمد لله الذي قد وفي بالوعد بظهور الموعود الذي به محت الآثار و سقطت الأثمار و انصعقت الأسماء و اصفرّت الأوراق و اندكّت الجبال و انفطرت السماء و كسفت الشّمس و خسفت الأقمار و تنزلت الأرض و ما فيها من القوّات تعالت عظمته و جلّت قدرته و عظمت سلطنته الذي انطق كلّ شيء بثناء هذا اليوم الأبدع الأمنع الأقدس الموعود ولكنّ القوم اكثرهم لا يفقهون منهم من تمسّك بالأوهام و جعلها ارباباً لنفسه من دون الله و منهم من نبذها و نطق في كلّ الأحيان الله الله قد آمنت بك منقطعاً عن الأسماء و عمّا ظهر في الانشاء نشهد أنّه فاز بالتوحيد و كوثر التجريد و عرف المقصود اذ اظهر نفسه لمن في الملك و الملكوت

يا حبيب قلبي قد هزنتي نفحات حبّكم و نسمات و دّكم بمشاهدة كتابكم مرّة بعد مرّة و اخذت القلم ان اترجم ما في قلبي من محبة احبّاء الله و اصفياؤه ولكن أنّه يصيح و يقول هذا مضمار لن يقدر ان يجول فيه مثلي لأنّ هذا مقام اقّرت الألسن بعجزها عن ذكره و الأقلام بقصورها عن ثنائه ولكن مع الاعتراف بالقصور و العجز اذكر على قدرى و مسكنتي و اسأل الله ان

یلهمنی ما ینبغی لأحبائہ و یلیق لأصفیائہ اَنّہ لہو الملہم المعلمّ المقنن الخیر فلما فزت بکتابکم و اطلعت بما فیہ قصدت المقصد الأقصى و المنظر الأعلى و عرضت لدى العرش اذا تکلم لسان العظمة بما اشرفت به شمس العناية و الألفاظ قال و قوله الحقّ ای علی الحمد لله بانوار فجر ظهور فائز شدی و بمقصود عالمیان توجّه نمودی و لدى الوجه مذکوری از حوادث دنیا محزون مباش آنچه حکمت بالغه الهی اقتضا نماید ظاهر میشود اَنّہ یمدکم بأسباب السموات و الأرض اَنّہ لہو المقنن القدير ولكن قلم اعلى ترا و سایر دوستان را وصیت مینماید بحکمت و به ما انزلہ الله فی الكتاب اليوم لازم و واجبست متابعت احکام الهی و از اعظم احکام حکمت است جمیع بآن مأمورند و تفصیل آن در الواح عربی و فارسی نازل شده باید ملاحظه نمایند و بآن عامل گردند و باید بشأنی مابین خلق ظاهر شوند که کل عرف اخلاق الهیه را از ایشان بیابند و آنچه سبب ارتفاع امر و تقدیس آنست بآن عامل گردند ای علی اگر نفوس مقبله از اراده‌های خود میگذشتند و به ما اراده الله عمل مینمودند حال اکثری از خلق بعرفان حقّ فائز بودند از جمله در اکثر الواح کل را بحکمت امر نمودیم بغیر آن عمل نمودند و همچنین قلم اعلى کراراً و مراراً نهی فرمود عباد را از توجّه بشرط اقدس معذلک از امر الله غفلت نمودند آنچه لسان الله بآن تکلم میفرماید آن خیر محض بوده و خواهد بود طوبی لمن نبذ ما اراد و تمسک بارادة الله المهيمن القيوم انتهى

عرض این خادم فانی آنکه دوستان حقّ باید در جمیع احوال بحبل حکمت متمسک باشند چه که در کتاب الهی مکرراً این امر محکم نازل شده اکثری از ناس سالها بظنون و اوهام تربیت شده‌اند و خرق آن دفعهً واحده بسیار مشکل است رحمت حقّ جلّ کبریائہ سبقت گرفته بر کل لذا باید نفوسی که از صهای معانی آشامیده‌اند و بکوثر علم ربّانی فائز شده‌اند بکمال رأفت و شفقت بادویۀ مناسبه امراض نفوس غافله را مداوا نمایند تا ابصار از رمد اوهام مطهر شود و قلوب از امراض ظنون فارغ گردد باید مثل آن جناب احکام الهی را بکل برسانند تا جمیع مطلع شوند و به ما اراد الله عامل گردند الیوم بعضی از اهل بیان که بگمان خود خرق حجاب نموده‌اند و بغایه قصوی رسیده‌اند در کلمه مبارکه اَنّی انا الله که از مطلع ظهور ظاهر است توقّف نموده‌اند بلکه بواسطه آن اعراض کرده‌اند حال ملاحظه نمائید چه قدر از صراط حقّ مستقیم بعیدند و از مقصود محروم و حال آنکه از قبل اخبار نموده‌اند چنانچه در خطبه طنتنجیه میفرماید فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور و نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید او در هر شیء بآئی انا الله ناطق است معذلک در بحور ریب متغمّسند و در هوای اوهام طایر تا چه رسد باحزاب مختلفه که هنوز ادراک یوم الله را ننموده‌اند چه که در آن یوم جز حقّ جلّ کبریائہ هیچ اسمی از اسماء مذکور نه مثلاً از اعلى مراتب آن تا ادنی مقام آن از ذکر نبوت و ولایت و نقبا و نجبا و اوتاد جمیع از برای آن بود که ناس را بحقّ دعوت مینمودند و حال بعد از ظهور غیب مکنون و کنز مخزون اگر نفسی بغیر او ناظر باشد یا تمسک نماید البتہ از مقام بلند توحید و رتبه اعلاى تفرید محرومست یوم قیامت مسمیات کلّ این اسماء فضل بدیع را راجی و مرتجیند چه که علم الملک لله الواحد القهار مرتفع است و رایت اَنّی انا الله در قطب عالم بر اعلى المقام منصوب قسم بافتاب افق بیان اهل امکان غافلند اگر اقلّ از سمّ ابره به ما ظهر و لاح و اشرق و الاح مطلع میشدند از ما سوی الله میگذشتند و بندای لیبیک لیبیک یا اله العالمین ناطق میشدند بلی این کوثر روحانی را هر نفسی سزاوار نبوده و نیست هنوز معنی خاتم النبیین که در فرقان نازل شده ادراک نموده‌اند چه که معلوم و واضحست که بعد از ختم نبوت تلویحاً و تصریحاً در کتاب الهی ظهور الله مذکور و مسطور است شرح این مقام بتمامه از قوه و احصا و احاطه این عبد و امثال این عبد خارج است بهتر آنکه این بیان را باین کلمه مبارکه ختم نمایم

یومی از ایام بین اصحاب از مجاورین و مهاجرین لسان عظمت باین کلمه ناطق فرمودند امروز روزیست که از او اخبار داده‌اند بقوله تعالی یوم یأتی ربک متبصرین از این بیان ادراک مینمایند که اگر نفسی در این یوم باسمى از اسماء متمسک شود و یا تشبث نماید در مقامی از مشرکین محسوبست انتهى بیش از این گفتن مرا دستور نیست باری مقصود آنکه اگر نفسی که

باعلی رتبه ایقان و اطمینان فائز است امثال این بیانات را در اول مرتبه از برای طالب ذکر نماید البته او هلاک شود و بحیوة باقیه فائز نگردد باید برتبه و مقام او تکلم نمود تا قابل استماع نعمه الهی گردد هر نفسی باندازه و مقدار او باید ریحی عرفان عطا شود مکرراً از لسان عظمت این کلمه اصغا شد که باید شاربان ریحی معانی و بیان در صدد تربیت جمیع عالم باشند و این مقام بسیار بلند است بلکه اعلی من کل علو و اسمی من کل سمو طوبی لمن فاز بهذا المقام الأعز الأقدس الأمتع الأعظم الأعلى

استدعا آنکه همیشه این خادم فانی را برشحات قلمیه مذکور و مسرور دارند و نفوس مشتعلۀ آن دیار را از جانب این بنده فانی تکبیر منیع برسائید و بگوئید امروز روز استقامتست و امروز روز خدمت است جهد نمائید تا بامری فائز شوید که ذکر آن بدوام الله باقی و دائم بماند استقامت از اعظم امور است چه که مشاهده شد نفسی که خود را از اهل ایمان میشمرد و در هوای ایقان طایر بود بنعیب غرابی از حقّ جلّ و عزّ ممنوع گشت انشاءالله باید آن جناب بکمال سعی و اجتهاد ناس را باستقامت دعوت نمایند چه که از قبل خبر فرموده اند کل را بنعاق ناعقین و ادعای کاذبین و آنچه از قلم اعلی نازل شد البته ظاهر خواهد گشت سورة رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملک پاریس را که از اجزای سورة مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که مخصوص یکی از احباب نازل شده و این لوح در وقتی نازل شد که فؤاد پاشا که وزیر خارجه روم بود بمقرّ خود راجع شده بود و سبب فتنه اخیره و مهاجرت از ارض سرّ به عکا او شده بود دو نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدر اعظم بود و آن وزیر دول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح میفرماید قوله عزّ کبریاة سوف نعزل الّذی کان مثله و نأخذ امیرهم الّذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار و همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بین البحرین ملاحظه نمائید که مقصود از آن نقطه اسلامبولست چه که از یک جهتش بحر ایض است و جهة دیگر بحر اسود باری آنچه از قلم اعلی جاری کل ظاهر شده و اخبارهای دیگر هم که در الواح هست کل ظاهر خواهد شد نشهد انه هو العالم المقتدر السّامع البصیر الخبیر لذا باید احبای الهی آنچه در الواح نازل شده در نظر داشته باشند که مباد از نعیمی خود را از فیوضات لانهایه محروم نمایند از حقّ میطلبیم که جمیع احبای خود را بآنچه اراده فرموده موفق فرماید تا کل بکمال خضوع و خشوع و استغنا و تقدیس و تنزیه و اعمال حسنه طیبه و اخلاق مرضیه بشنای حقّ جلّ جلاله و تبلیغ امرش مشغول شوند انما بهاء علیک و علی الّذین تزینوا برداء الاستقامه فی امر الله المقتدر العلیم الحکیم

خادم

[یادداشت]

۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه "بهاء" است. ←

طاء

جناب آقا محمد حسین علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الذي تفرّد بالعزّة و توحد بالعظمة قد نطق بالكلمة و ارتفعت بها سموات الأفئدة و القلوب ثمّ نطق بكلمة اخرى اذاً
سطع نور فلماً اخذته ارياح الارادة تشتت و تقبّب على وجه السماء و بكلّ جزء منه تنور قلب كلّ من اقبل و فؤاد كلّ من توجه
انه لهو الذي يفعل ما يشاء بسلطانه و يحكم ما يريد بقدرته لا تعجزه شئون العالم و لا اشارات الأمم و لا تخوفه سطوة الذين
اعرضوا عن الله رب العالمين و الحمد لله الذي رفع سماء اللوح و زينها بشموس الكلمات و انجم الحروف التي ماج في كلّ
واحدة منها بحر الحكمة و المعاني تعالي المالك الأبدی الذي استوى على العرش بقوة ما اضعفتها قدرة العالم و ما اعجزتها
شئون الذين قاموا على الاعراض و ظهوروا بنفاق ما ظهر شبهه في الآفاق يشهد بذلك لسان التاطق في يوم الميثاق و انه لهو
الفرد الواحد المتعالي العليم الحكيم و الحمد لله الذي اظهر من افق السماء ما انجذب به من في ملكوت الانشاء اذاً تحرّك
كلّ شيء و توجه كلّ وجه و شاخص كلّ بصر و اقبل كلّ قلب و سرع كلّ رجل اذاً اراد الامتحان و بذلك اشرفت من افق
القضاء شمس البلاء و بذلك اضطربت النفوس و تزلزلت الأركان و من الناس من اعرض بعد اقباله و منهم من خاف بعد
اطمينانه و منهم من تقهقر بعد توجهه و منهم من تبعد بعد قربه و منهم من توقّف بعد سيره و منهم من ضعف بعد قدرته ليظهر
بذلك من اراده منقطعاً عن الجهات اولئك ما منعهم شئون القضاء و لا ظهورات البلاء قالوا بلسان الظاهر و الباطن باسمك
يا محبوب العالم و مقصود الأمم و سرعوا اليه بل طاروا بأجنحة الايقان الى افق فضله و شربوا رحيق البيان من يد عطائه اولئك
عباد الذين وجدوا حلاوة الذكر و اخذهم سكر كوثر العرفان الذي ادارته انامل فضل ربهم الرحمن طوبى لهم ثمّ طوبى لهم و
تعالي من ظهر بهذا الفضل العظيم و الجود العميم اشهد انه لا اله الا هو لم يزل كان في علوه و سموه مقدساً عن وصف خلقه
و ذكر عباده لا تدرکه الأفئدة و القلوب و عنده علم كلّ شيء في كتاب مبين

و بعد يا ايّها الشارب من كأس البيان قد بلغ الخادم ما ارسلته بيد احد من الأحبّاء قرأته و وجدت منه عرف حبّكم لله
ربنا و ربكم و اقبالكم الى الله مقصودنا و مقصودكم أسأله تعالي بأن يكتب لكم خير الدنيا و الآخرة و يرزقكم ما يرتفع به ذكركم
في إيامه انه لهو الفرد الواحد المقتدر العزيز القدير

بلسان پارسی عرض میشود تا مطالب در نزد هر یک از دوستان بی ستر و حجاب معلوم و واضح گردد که شاید بسعی
آنجناب عبادیکه از سطوة ظلم و اعتساف متزلزل و مضطرب مشاهده میشوند بنور یقین و طراز اطمینان مزین گردند اینعبد بسیار
متفکر است چه که مشاهده مینماید دنیا در هر حین بلسان خود بر فنای خود شهادت میدهد معذک از برای این دو روزه

فایه کل از ملکوت باقی محرومند مگر نفوسیکه از ید عطا رحیق یقین آشامیده‌اند اولئک عباد مقربون و اولئک لا خوف علیهم و لا هم یحزنون از حقّ میطلبیم کل را آذان واعیه عطا فرماید تا باصغاء کلمات الهی فائز شوند اوست معطی حقیقی و قیّاض حقیقی اینست که در بعضی از الواح اینکلمه از سماء مشیّت ربّانی نازل قوله تعالی لو فاز احد باصغاء ندآء ربّه العلیّ الأبهی فی ملکوت الانشاء أنّه لا یسکن فی مقامه یقوم بالحکمة و البیان علی ذکر ربّه العزیز الحمید و همچنین در الواح دیگر میفرمایند که مضمون آن بفارسی اینست اگر مردمان ارض بشنیدن ندآء الهی فائز شوند کل بافق اعلی توجّه نمایند و از رحیق ابهی بیاشامند قسم بیحر علم الهی که اگر بگوش حقیقی نغمه‌ئی از نعمات طیور عرش را ادراک کنند جان در ره دوست ایثار نمایند و از محلّ فدا زنده برنگردند چنانچه شاریان کوثر معانی برنگشتند و آنچه بود و نبود از مال و جان و اهل در سیبیل آنشمس حقیقت دادند فعم اجر العالمین اگر نفسی قطره‌ئی از بحر محبّت بیاشامد و یا برشحه‌ئی از بحر انقطاع فائز شود جمیع عالم را شبه یک کفّ تراب مشاهده نماید و آنچه در آسمانها و زمین است او را از سیبیل دوست منع نماید چندی قبل لوحی از سماء مشیّت الهی نازل و اینفقره در آن لوح اقدس امنع از قلم اعلی مسطور یک تجلّی از تجلّیات شمس انقطاع بر ملوک افتاد از خود و غیر خود گذشتند و سر در بیابانها نهادند از جمله نعمان بود که در یکی از لیلی شمس کلمه که از مشرق انقطاع مُشرق بود بر او تافت متفکّر شد و هم متحیر و چون از سکر تحیر برآمد خود او بخود او خطاب نمود که چه مصرف دارد اینهمه اموال و زخارف که جمع نمودی و فردا دیگری او را مالک شود و غیر تو بر کرسی تو نشیند در یک آن جذب رحیق انقطاع او را بمقامی رساند که از خزائن و دوائن و تاج و تخت و اسباب حشمت و سلطنت گذشت و در همان شب از بیت خارج شد و رو بصحرا نهاد و چون صبح طالع و امرا حاضر سریر سلطنت را بی ملک دیدند آنچه تفحص کردند خبری از او نیافتند و اگر الیوم از برای جمیع من علی الأرض از اعلی و ادنی اینمقام تجلّی نماید کل را منقطع از ما سوی الله مشاهده نمایند چه که بر فنا و نیستی دنیا فی الحقیقه واقف شوند و بچشم بصیرت ملاحظه نمایند جمیع ناس بفنای دنیا شهادت دهند و لکن این شهادت حقیقت ندارد و بمقام ملکه نیامده چه اگر فی الحقیقه ادراک نمایند و بصر حقیقی ملاحظه کنند هرگز خود را بسبب او از فیوضات نامتناهیة الهیّه محروم نمایند اکثر دیدنها و گفتنها و شنیدنها و عرفانها عارضیست نه حقیقی هر بصیری این گفتار را گواهیست و هر علیمی بر راستی آن شهادت داده و میدهد از حقّ میطلبیم جمیع ناس را بشنیدن کلمه مبارکه خود مؤید فرماید تا کل از کدورات دنیا و غفلت آن منزّه شوند و بقلب و فؤاد بمطلع نور احدیّه توجّه نمایند انه لهو المعطی المجیب الکریم

ای برادر نار الله مشتعل و نور الله از افق جود مشرق بحر عنایت در امواج و سلطان غیب و شهود بر عرش ظهور مستوی مع ذلک کل بیخبر و بی بهره و مخمود و بعید مشاهده میشوند این نفوس را منع نموده مگر سیّئاتیکه بآن قیام نمودند و از قبل مرتکب شدند اگر نفسی بآیات ناظر باشد شرق و غرب ارض را پر نموده از برای احدی مجال اعراض و اعتراض نیست و اگر بیّئات و معجزات ناظر باشد تشهد الأشياء کلّها قد ظهر منه ما لا ظهر فی الابداع از اینها گذشته آنچه ظاهر شده و ظاهر بشود از قبل بچندین سنه از قلم اعلی نازل و جاری اینبعد نمیدانند که آنجناب بمشاهده آیاتیکه در ارض سرّ و عراق و سجن اعظم نازل شده فائز شده‌اند یا نه سورة مبارکه رئیس حین خروج از ادرنه نازل اکثری از اصحاب شاهد و گواهند و آن لوح مبارک نزد اکثری موجود است بگیرید و مشاهده کنید آنچه در ارض واقع گشته یعنی در مملکت دولت عثمانی فقره بفقره بکمال تصریح در آن نازل و ثبت شده و همچنین در لوح پاریس که ذکر ملک آن ارض و ما یرد علیه از قلم اعلی بتفصیل در آن نازلست و از اینها گذشته آنچه انسان تفکّر نماید و یا بخیالش خطور کند از آن اعظمت و کاملتر از هر قبیل در ارض ظاهر شده مع ذلک ناس سناس بمثابه عنکیوت بیوت اوهامیه میتند قد اعرضوا عن الحقّ و تمسکوا بالباطل من دون بیّته و برهان حجّت الهی که جمیع ذرات نزدش خاضعست انکار نموده‌اند و از برهان او گذشته‌اند و بمشارق ظنون و اوهام که بعضی از

علمای جاهل عصر باشند تمسک و تشبث جسته‌اند افّ لهم و للذین اتبعوهم من دون بیّنه من الله العلیّ العظیم در فرقان حقّ جلّ و عزّ میفرماید یوم یأتی ربّک او بعض آیات ربّک و همچنین میفرماید یوم یقوم الناس لربّ العالمین و امثال این بیانات در فرقان که فارق بین حقّ و باطل بوده بسیار است و در کتب قبل هم بوده و این عبد فانی در عرایضیکه بدوستان معروض داشته از قبل و بعد مکرّر آن آیات را نوشته و ارسال نموده لذا در این مکتوب باختصار قناعت رفت از حقّ میطلبیم ابصار قلوب و افنده را از رمد اوهام مقدّس نماید تا باشراقات انوار وجه بعد از فنای اشیاء فائز شوند طالب را یک کلمه کفایت مینماید و عرف حقّ از او استشمام میکند رایحه گل و دون آن واضح و مبرهن است هر ممیزی تمیز میدهد ولكن در صورتیکه شامه از شئونات عرضیه تغییر نیافته باشد و اگر نعوذ باللّه شامه معیوب شود ممیّز نخواهد بود این آیامیست که رشحات بحر بیان اهل امکان را تازه و زنده نموده ولكن انسان که خود را افضل مخلوقات میداند اکثری از او دور مانده‌اند و خیر هم ندارند اینست که فرموده‌اند اگر انسان بانسانیت ظاهر شود از ملک افضل است و دون آن از حیوان پست‌تر امید هست که آنجناب بمتابّه سراج روشن و منیر شوند و سبب تذکّر نفوس غافله گردند

و اینکه مرقوم داشته بودند که در یکی از الواح که مخصوص یکی از عباد نازل این آیه مبارکه فرقان مذکور قوله تعالی و انهم ظنّوا کما ظننتم ان لن یبعث الله من بعده احداً و در آیه لفظ من بعد نیست و شخص عالمی محض حاجت از چند نفر سؤال نموده که اگر لفظ من بعد در قرآن بود استدلال در حقّ اینظهور اعظم تمام بود و چون لفظ من بعد نیست چگونه استدلال میشود ای برادر یک کلمه عرض مینمایم اگر فی الجمله توجّه شود کفایت مینماید و افق شک بیقین مبدل میشود و شمس امر بشأنی تجلّی میفرماید که آثار ظلمت در وجود نیماند آنکلمه اینست که هر طالب و هر قاصد و هر عامل در اوّل امر باید قلب را از ظنونات و اوهمات ناس مقدّس و منزّه نماید و در صدد عرفان حقّ جلّ جلاله متوکلاً علیه برآید تا حقّ جلّت عظمته را بصفات و آثار و علامات و حجج و براهین بقدر خود بشناسد و ادراک نماید چه که آن بحر قدم و شمس حقیقت و سماء کرم بکینونته و ذاته شناخته نشده و نمیشود قد اعترف النبیون بعجزهم و المخلصون بتحیرهم و المقرّبون ببعدهم اینمقام بذکر و بیان محتاج نه چه که مسلم کل است و جمیع ناس بآن مقرّر و معترفند و چون طیور ادراک و دانائی از صعود بآنمقام بلند اعلی عاجزند اینست که امر شده بآثار نظر نمایند که شاید هر کسی بمقام خود و مقدار خود بمؤثّر حقیقی پی برد و هر نفسی باینمقام فائز شد و قطره‌ئی از دریای دانائی آشامید یعنی بعرفان حقّ فائز گشت و او را شناخت در اینصورت آنچه بفرماید مقبولست و حکمش مطاع و امرش نافذ اینکلمه مبارکه را ملاحظه نمائید که میفرماید یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید معترفین باینکلمه مبارکه از اهل حقّ محسوبند و آنها نفوسی هستند که از صهبای معانی آشامیده‌اند و برحیق نورانی در بامداد رحمانی فائز گشته‌اند ایشانند که در امر الله چون و چرا نگفته و نخواهند گفت اما در ذکر آیه اولاً آنکه نفسی از کتاب الهی خبر ندارد که از پیش چه بوده و ثانی آنکه اگر قائل اوّل کلمه خود را و یا آیات خود را کم نماید و یا بیفزاید مختار بوده و هست چه که اوست مکلم در شجره و اوست مکلم در فرقان و اوست مکلم در بیان و اوست مکلم در کتب و صحف و زیر من اوّل الذی لا اوّل له اگر نفسی بکتاب ایقان که در هنگام ظهور نیر آفاق از افق عراق نازل شده نظر نماید و تفکّر کند خود را مستغنی مشاهده نماید قسم بآفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارک لالی علم الهی مخزونست و دریاهای عرفان مستور و مکنون نیکوست حال نفسیکه بانقطاع کامل باو توجّه نمود و بآن فائز گشت و مقصود از ذکر این آیه مبارکه این بوده که مردم این عصر بدانند و آگاه شوند که در اعصار ماضیه و قرون خالیه هم اهل آن قرون بمضمون این آیه تکلم مینمودند که دیگر نبی نخواهد آمد و احدی برسالت مبعوث نشود و این مقصود حاصل میشود خواه لفظ من بعد بر حسب ظاهر مذکور باشد یا نباشد چه که معنی آیه مبارکه این میشود که ایشان گمان کردند همچنان که شما گمان کردید اینکه خدا مبعوث نمیکند احدی را و کلمه من بعد در باطن آیه بوده چنانچه در مقام دیگر بکمال تصریح میفرماید قوله تعالی و لقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات

فما زلتُم فی شکِّ ممّا جاءکم به حتّٰی اذا هلک قلتم لن یبعث اللّٰه من بعده رسولاً کذلک یضلّ اللّٰه من هو مسرف مرتاب مشاهده نمائید که معنی آن آیه بعینه در این آیه موجود من بعد در آنجا مقدّر و در اینجا ظاهر و مقصود از ذکر من بعد در این آیه این بوده که معترضین و معترضین بر امر اللّٰه ادراک نمایند که از قبل هم در هر عصر که آفتاب حقیقت از مشرق ظهور ظاهر شد عباد آن عصر اعراض نمودند و گفتند بعد از نبیّ ما و کتاب ما احدی مبعوث نمیشود باری ذکر لفظ من بعد از برای وضوح مطلب بوده و بعضی از آیات مبارکه فرقیّه و کتب قبل ذکر آنچه مقدّر شده لازم میشود تا سامعین مقصود متکلم را بیابند و معنی آیات الهیّه را ادراک نمایند مثلاً فرموده قوله تعالی و لقد خلقناکم ثمّ صوّرناکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدوا و این مسلمست که امر بسجود ملائکه قبل از خلق بوده اینست که علما چون خواستند طریقی از برای معنی آیه لأجل تفهیم و تفهّم ناس پیدا نمایند لفظ اباکم را گفتند مقدّر است که آیه مبارکه اینقسم میشود و لقد خلقنا اباکم ثمّ صوّرنا اباکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدوا که معنی چنین میشود که ما حضرت آدم پدر شما را خلق کردیم و مصوّر نمودیم و بعد امر نمودیم ملائکه را که باو سجده نمایند اگر اینعبد بخوهد از این امثله از کلام مجید ذکر نماید یک رساله باید تألیف کند و آنجناب را زحمت دهد بر قرائت آن حال آنجناب بآنشخص عالم ذکر نمایند یعنی آنشخصیکه ذکر نموده اگر لفظ من بعد در آیه مبارکه بود استدلال در حقّ اینظهور اعظم بامعنا بود در آیه دویم ملاحظه نمایند که لفظ من بعد ظاهر و باهر و مشهود است ای برادر آنچه عرض شد نظر بمحبّت بآنجناب بود و الاّ نفوسیکه الیوم مؤیّد شده‌اند و یا فی الحقیقه طالب صراط مستقیم باشند باید حقّ را بحقّ بشناسند و بحیل محکم او تمسّک جویند چه اگر بغیر او متمسّک شوند هرگز ببحر عرفان فائز نگردند و از انوار آفتاب حقیقت که از مشرق سجن طالعت روشن نیابند از جمیع ناس سؤال نما که چه میگویند در آیه مبارکه که میفرماید یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید حقّ هرچه بفرماید کتابست و جمیع باید باو ناظر باشند لسان از او بیان از او کتاب از او آنچه بفرماید حقّست و آنچه ذکر نماید حقّست و آنچه از او ظاهر شود حقّست و اگر نفسی توقّف نماید و یا لم و بم بگوید از صراط مستقیم الهی انحراف جسته انشاءاللّٰه باید آن عالمیکه ذکر نمودید بصر انصاف در آنچه عرض شد ملاحظه نماید که شاید بوی ریحان ریاض علم حقیقی را استشمام کند و بمدینه طیّبه انا لله رجوع نماید در یکی از الواح مبارکه اینکلمه عالیه نازل میفرماید لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لكلّ نفس اذا سمع النّداء یقول

لییک لییک یا فاطر السّماء و اله الأسماء اشهد انک اظهرت مشرق وحیک و مطلع آیاتک و ما لا یرفه الاّ انت اسألک بأن لا تدعنی بنفسی و هوای ای ربّ یشهد کلّشیء بغنائک و فقری و انک انت القویّ القدیر

این خادم فانی از حقّ سائل که جمیع عباد را تأیید فرماید بآنچه رضای او در اوست انه لهو المعطیّ المجیب الکریم جناب آقا سیّد علی اکبر علیه بهاء اللّٰه بسیار ذکر شما را نزد اینعبد نمودند امید است که انشاءاللّٰه موفق شوید بر خدمت امر تا ظاهر شود از شما آنچه که در ملکوت الهی باقی و دائم بماند بسیار این بنده از ذکر جناب سیّد مسرور شد و از حقّ میطلبم توفیق آنجناب را در کلّ حین زیاد فرماید انه ولیّ المحسنین

اینکه نوشته بودید که ملاّ جعفر نراقی که قبل از ظهور خود را از حروفات حیّ بیان میدانست اظهار نمود که هر نفسیکه اهل بیان است باید بدقت تمام حساب جمیع مایملک خود را بکند و خمس او را بدهد حتّٰی از ملیوس پوشش خود و بعضی از اهل آنزمان که قول او را سند داشته مبالغی که مقدور بوده دادند آیا جمال قدم آنچه داده شده از بابت حقوق اللّٰه قبول میفرمایند یا باید از اینظهور حساب کرده داده شود این تفصیل در ساحت اقدس عرض شد فرمودند ملاّ جعفر از احدی اذن نداشته از روی هوی تکلم مینمود و حکم میکرد ولکن چون نفوسیکه داده‌اند لأجل اللّٰه و امره عمل نموده‌اند لذا معفوّد دوباره مطالبه از ایشان جایز نه و این حقوق که ذکر شده و از افق سماء لوح الهی حکم آن اشراق نموده نفع آن بخود عباد راجعت عمر اللّٰه اگر مطلع شوند بر آنچه مستور است و آگاه گردند از بحر فضلیکه در این حکم مکتون است جمیع ناس

آنچه را مالکند در سبیل ذکرش انفاق نمایند طوبی لمن فاز بما امر به من لدی اللّٰه العلیم الحکیم انتهى ای برادر از همان حکم ملاً جعفر معلوم میشود که از ریاض انقطاع بوئی نشنیده مثل او مثل نفوسیت که بتغسیل میّت مشغولند و در آنحین بغارت البسه متوجّه امر اللّٰه بروح و ریحان نازل شده طوبی لمن فاز به ویل للغافلین کتاب اقدس که از سماء مقدّس در سنین قبل ارسال شد مدّتی مستور بود و امر نفرمودند که ببلاذ ارسال شود میفرمودند امر حقوق الهی در آن کتاب نازل شده و این نظر برحمت و شفقت حقّ بوده و بعد از اطلاع عباد به ما انزله الرّحمن فیه بر کل عمل بآن واجب میشود شاید از ادای آن تکاهل نمایند و یا چیزی در قلوب خطور نماید که لایق ایّام الهی نباشد و بعد از اکثر اطراف عرایض بساحت اقدس رسید و استدعای احکام نمودند و حسب الأمر اینعبد ارسال داشت و لکن امر فرمودند که احدی مطالبه حقوق ننماید بر هر نفسی در کتاب الهی فرض شده که خود او بکمال روح و ریحان ادا نماید اسأله تعالی بأن یؤیّد الکّل علی ما یحبّ و یرضی و اینکه در باره فقرا نوشته بودید که میشود حقوق الهی را بآنها داد یا نه اینفقره منوط باذن است در هر محل که حقوق الهی جمع شد باید تفصیل آن و تفصیل فقرا عرض شود آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید چه اگر عموماً اذن داده شود خالی از اختلاف نخواهد بود و سبب زحمت خواهد شد

و اینکه در باره حاجی میرزا احمد نوشته بودید تا حال عریضه شفاعت از جناب ذبیح علیه بهآء اللّٰه الأبهی بساحت اقدس نرسیده بلی عرایض ایشان بسیار رسیده ولی ذکر شفاعت در آنها مذکور نه و اینعبد زیاده بر این اطلاع ندارد و آنچه از حقوق الهی بارض صاد ارسال داشتند رسید و اینکه اراده نمودید بساحت اقدس توجّه نمائید عرض شد فرمودند در جمیع احوال باید بحکمت ناظر باشید چه که این امر محکم از سماء اوامر الهی نازل شده و در این سنه حکمت اقتضا نمینماید و بعد الأمر یدیه انتهى اینعبد معبود حقیقی را شاکر است که آنجناب را بر عرفانش و خدمت امرش مؤیّد فرمود آنه لهو الفضّال المعطی الکریم البهآء علیکم و علی اهلکم من لدی اللّٰه ربّ العالمین

استدعا آنکه از قول این فانی دوستان آن ارض را تکبیر برسانید و مذکور دارید از سطوة ظالمین ارض محزون نشوید الحمد لله بامری فائز شده‌اید که معادله نمینماید باو آنچه در ارض مشهود است و آنچه مستور قدر مقامات خود را بدانید و او را از دست مدهید عنقریب نفوس ظالمه بصد هزار حسرت و ندامت بخاک راجع و از آنجا بمقام خود نازل بحکمت متمسک باشید و بذکر اللّٰه مشغول از برای هر نفسی موت مقدّر و مکتوب و چون وقت آن رسید تأخیر نشود و این یک مرتبه واقع میشود و البتّه اگر باسم دوست و ذکر دوست و در ره دوست واقع شود احسن و اکمل و ابدع و ابهی و احلی خواهد بود آنکه از این شربت نوشیده عرض این عبد را بتمامه ادراک نماید و مذاق جاننش را شیرین یابد مقصود از عرض اینفقرات آنکه با حکمت باشند نه بحدّیکه امر اللّٰه مابینشان بالمرّه مستور ماند و نار اللّٰه بالمرّه مخمود گردد چون صبح منیر باشند و چون روز روشن جهد نمایند باعمال طیّبه و اخلاق روحانیّه مابین بریّه ظاهر شوند چه که اعمال حسنه سبب علو امر اللّٰه بوده و خواهد بود و همچنین سبب تنبّه عباد البهآء الثناء علی احبّاء اللّٰه الذین فازوا برحیق الاستقامه بین البریّه و آمنوا و اقبلوا الی اللّٰه الفرد الخبیر

سبحانک یا الهه الأسماء و فاطر السّمآء و یا مجذب من فی الانشاء بندائک الأحلّی اسألک باسمک الذی به انجذب المألّی الأعلی و طارت افئدة اهل مدائن البقاء بأن تنزل من سماء عنایتک ما تفرح به قلوب احبّائک الذین اجابوا اذ سمعوا ندائک و توجّهوا اذ عرفتهم سبیلک و اقبلوا اذ هدیتهم الی صراطک و افق ظهورک ای ربّ انهم عباد آمنوا بک و بآیاتک و حملوا الشّدائد فی سبیلک و تراهم یا محبوب الامکان تحت مخالب اهل الطّغیان الذین نبذوا آیاتک و کفروا ببیناتک و اعرضوا عن حجّتک و برهانک ای ربّ قد اخذتهم سطوة الظالمین علی شأن اضطرّوا فی ایّامک و احاطتهم البلایا من کلّ الجهات بعد

تمسكهم بحبل عنايتك اى ربّ فأشربهم من كوثر عطائك الذى من شرب منه لا يأخذه الاضطراب و لا فرع من فى البلاد
انك انت مولى العباد و الحاكم فى يوم المعاد لا اله الا انت الغالب المقتدر القوىّ القدير

خادم

مورّخة ٢ شوال سنة ١٢٩٦

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بِسْمِ رَبِّنا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

الحمد لله الذي تفرّد بالمحبّة و توحد بالوداد أنه لمولى العباد و مالك الابداد و الناطق بما اراد في المبدأ و المعاد و التفحة التي تضيّعت من قميص الله و النور المشرق من افق عنايته و السلام الظاهر اللانح من ملكوت فضله على الذين قاموا على اعلاء كلمته و اظهار امره و عملوا بما امروا به في كتابه اولئك عباد بهم جرت الأوامر و الأحكام بين الأنام و ثبت حكم التقديس بين الأحزاب بهم رفعت الرّايات و ظهرت العلامات يصلينّ عليهم الملاء الأعلى و عن ورائهم مالك الأسماء و فاطر السّماء و بعد از جلوس راضيه عليها بهائي بحضور حاضر و نيابت آنجناب بزيارت فائز خان نعمت گسترده و حاضرین را بار داد و ضیافت کاملی باسم آنجناب بعمل آمد فی الحقیقه ما تشتهی الأنفس و تلذّ الأعین حاضر و موجود بل ما ترید الآذان چه که اوراق از نسیم اراده الهی متحرک و از آنحرکت صوت خوشی مسموع و بکلمه مبارکی ناطق گویا از برای غائبین طلب حضور مینمودند و ابصار بمشاهده آثار قدرت و صنع الهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ الحمد لله الذي آيدك و آيدها

بنام مظلوم آفاق

يا على الحمد لله بصر عالم از كحل حكمت و بيان احبّاي الهی روشنست اگرچه این روشنی را سحاب تیره اوهام خلق از ظهور و بروز منع نموده ولكن البته ارياح اراده این ابر را متفرق نماید اوست قادر و توانا و قدرتش اليوم مستور ولكن در سرّ بفتح مدائن قلوب مشغول بیان رحمن مفتاحی است قوی و فاتح و آفتابست مشرق و لائح و بحریست محیط بگشاید و نور بخشد و حیات عطا نماید طوبی از برای بصیری که شک و ریب و اوهام و ظنون و سطوت و غضب اهل عالم او را از ذروه علیا منع نمود بیک کلمه عالم مضطرب و بکلمه اخری ساکن و مطمئن و بیک عمل مشتعل و بعمل آخر برد و سلام اینست که از قلم اعلی در زیر و الواح اخلاق روحانیّه و اعمال مرضیه و کلمه طیبه از جنود قویّه الهیه ذکر شده از جمیع مراتب گذشته اگر ناس بانصاف تمسک نمایند هم خود بانوار یقین فائز گردند و آثار و حجج و براهین حقّ جلّ جلاله را بمثابة آفتاب مشاهده نمایند و هم کرسی اقتدار حقّ مابین عالم ظاهراً باهراً مشاهده گردد

يا اكبر دوستان را تكبير برسان و از قبل مظلوم القا نما شما از سایر اهل عالم باید ممتاز باشید و در جمیع احیان بشرط امتیاز ناظر قدر خود را بدانید و مقام اولیای حقّ را که از اول امر بخدمت قیام نموده اند بشناسید قلم اعلی جمیع را ذکر فرموده و بخلع عنایت مزین داشته ولكن از الواح نفوس مستقیمه ثابتة عرف امتیاز متضوع طوبی لمن وجد و كان من العاملين يا ايها الناظر الى الله اشهد أنك شريت رحیق حبی فی اول ایامی و اعترفت بما اعترف به الله و تمسکت به و نشرت آثاره و كنت قائماً على خدمته فی يوم فيه زلت الأقدام کبر من قبلی على احبّائي فی الطاء و من حولها و بشرهم بعناية الله ربّ

العالمين انا نوصيهم بالتقوى الخالص و بما يرتفع به امر الله العليم الخبير قل ان ارحموا على انفسكم و على سدره الأمر و على الدماء التي سفكت لاعلاء كلمة الله المطاعة اتقوا الله يا قوم و كونوا من المنصفين لا تضيعوا اعمالكم و ما ورد عليكم في هذا النبأ العظيم لكم ان تفتخروا على من على الأرض انكم فزتم بما لا فاز به احد من الخلق يشهد بذلك من نطق ام الكتاب بذكره العزيز البديع لا تجعلوا انفسكم ملعب جهلاء الأرض ينبغي لكل عمل ينسب اليكم ان يكون مشرفاً كالشمس بين العالم كذلك يعظكم الله حق الوعظ رحمة من عنده انه يحبكم و يريد لكم ما ينبغي لمقاماتكم عند الله العلي العظيم اياكم ان تعملوا ما تتوقف به الرحمة في سماء المشية كذلك ينصحكم من كان اشفق بكم منكم ان ربكم الرحمن لهو العليم الحكيم بهاء المشرق من افق عنايتي و النور الالواح من سماء رحمتي عليك و على من معك و يحبك في سبيل الله مالك هذا اليوم المبارك المبين انتهى

انشاء الله جميع دوستان الهى بقميص تقديس مزين شوند بايد بشأنى ظاهر باشند كه اگر در انجمن عالم بوعظ و نصح عباد قيام نمايند و بأعلى البيان تنطق كنند نه خود در سرّ خجل باشند و نه من على الأرض قادر بر اعتراض حال بايد در ليالى و ايام در تدبير آن باشند كه نفسى را هدايت نمايند و از رحيق عرفان بچشانند اين ايام ايامى نيست كه فكر مختلف گردد و اراده متوقف و قصد مشوب و اعمال منافى و اخلاق خشن بايد جميع اعمال و افعال و اخلاق مثل نقطه واحده مشاهده شود يعنى مرجع كل معروف باشد تا مدلّ بر معروف حقيقى و حاكى از او گردد كل تحت لحاظ عنايت بوده و هستند ما من احد الا و قد فاز باكليل الذكر من لدى الله المهيمن القيوم حال آنچه لازمست بايد احبّاي الهى بان تمسك نمايند ايام راحت و فرح و عزّت را هم البته مشاهده كنند لازال ميفرمايند اگر منادى را بشناسند و لذت بيان رحمن را بيبانند عالم را معدوم شمزند و به ما يرتفع به الأمر ناظر و متشبّث و متمسك گردند باري اين عبد خدمت هر يك عرض سلام و تكبير و فنا و نيستى ميرساند و بكمال عجز و ابتهال از معادن جواهر محبّت الهى استدعا مينمايد كه بمقامات عاليه خود ناظر باشند و آنچه سزاوار است عمل فرمايند العرض و العجز من العبد و القبول من احبّاء الله العزيز المحبوب

اينكه ذكر نفسين مقبلين جناب آقا سيّد محمد و استاد محمد قلى عليهما بهاء الله فرموده بودند و هم چنين ذكر عمل ايشان را فى سبيل الله در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد نسبت بهر يك آفتاب عنايت و قمر رأفت و نجم شفقت و كلمه عليا ظاهر و مشرق قوله جلّ و عزّ

بسمى المنادى فى العالم

يا محمد قد ذكرت لدى المظلوم مرّة بعد مرّة و ذكرناك فى كلّ مرّة ما يجد منه المخلصون عرف عنايتى ان افرح و كن من الشّاكرين و نذكرك فى هذا الحين كره اخرى فضلاً من لدنا ان ربك لهو العزيز الكريم ان احمد الله بما ذكر عملك فى الألواح و انزل لك ما يزينك بطراز الخلوص انه لهو المقنن القدير قد فاز ما عملته فى سبيلى برضائى و طراز قبولى ان ربك لهو العليم الحكيم طوبى لك و لعملك و لمن عمل بما امر به فى كتابى المبين بقيامكم على خدمتى و عملكم فى حبّى نطق الملاء الأعلى طوبى لمن وفى بميثاق الله فى هذا اليوم المبارك البديع البهاء المشرق الظاهر الالواح اللميع عليك و على كلّ عبد مستقيم

و هذا ما نزل من جبروت الفضل لجناب استاد محمد قلى عليه بهاء الله قوله جلّ كبريائه

بسمى المهيمن على الظاهر و الباطن

یا محمد قبل قلی یذکرک المظلوم من شطره و یذکرک بعهدہ و ینزل لک ما عملتہ متمسکاً بکتابہ طوبی لک بما وفیت و عملت بما امرت به فی حبّہ کم من عبد تمسک بسبل الأوهام معرضاً عن سبیلہ و کم من عبد نبذ العالم عن ورائه مقبلاً الی انوار وجهه ان افرح بما ایدک علی العمل بما یقرّبک فی کلّ الأحوال الی نفسه نعیماً لک بما اقبلت الی اللّٰه و وجدت عرف قمیصه انا ذکرناک من قبل و من بعد ان ربک یجزی من تمسک بحبل عنایتہ البهآء المشرق من افق سمآء الفضل علیک و علی من اتبع امره انتهى

طوبی لهما و نعیماً لهما چه که عرف خلوص از ایشان بشهادت اللّٰه متضوّع و بروح و ریحان عمل نمودند آنچه را بآن امر شدند انشاءاللّٰه این مقام اعلی را باسم حقّ جلّ جلاله حفظ فرمائید از حقّ منبع این خادم فانی سائل و آمل که ایشان را باستقامت کبری فائز فرماید آنّ علی کلّ شیء قدیر تکبیر و سلام خدمت ایشان منوط باراده و عنایت آن محبوبست اینکہ در باره ورقه مخدّره حو علیها بهآء اللّٰه مرقوم داشتید عرض شد فرمودند نعم ما عمل من المعروف فی حقّها انشاءاللّٰه مؤید باشند بر اعمال طیبّه و ما یكون حاکباً عن الحکمة المحضه منتسبین انشاءاللّٰه بعنایت حقّ فائز باشند و باستقامت کبری مزین تا جلاجل دایه ایشان را از صراط احدیّه منع ننماید

یا علی قبل اکبر علیک بهائی و رحمتی و عنایتی ان انظر ثمّ اذکر فی امة رجعت الی مقرّها أنّها بدلت التور بالنّار و باعت ملک النّاس بقطعة من الألماس مع کمال محبّت و اقبال و ادّعی عرفان دایه بیک گل الماس او را فریب داد از حقّ معرض و بغیر او مقبل اینست شأن دنیا و اهل آن از اوّل امر معرض بوده و ابدأً اطلاع نداشته و ندارد چه که با ما نبوده خضوع و خشوع بیمعنی حضرات ق آن نفوس را بر آن داشت که اظهار ایمان نمایند آنّ ینعلم ما فی الصّدور و ما فی القلوب و هو العلیم الخبیر اگر یک ورقه از اوراق در افعال و اعمال و حرکات او تفکر نماید تنطق و تقول ائی بریئة منها و عن کلّ ما عندها و تحفظ وجهها عن وجهها آن جناب میدانند قلم اعلی در ذکر آن نفوس متوقّف بود ولکن نظر بظلم و تعدی و شراره نفس و هوی از قلم اعلی این کلمات جاری و نازل و این هم نظر بآنکه او را بشناسند و بر اعمال و افعال او اطلاع یابند اعاذنا اللّٰه و ایاکم منها و امثالها انتهى

این فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که دوستان آن ارض را بصراط مستقیم امانت و دیانت و صدق و صفا هدایت فرماید تا کل در ظلّ حقّ و عنایتش مستریح باشند وقتی این کلمه علیا از لسان مالک اسماء استماع شد فرمودند یا عبد حاضر از برای هر شیء مبدئی بوده و هست اینکہ عوام گفته و میگویند بی مایه خمیر فطیر است حرفیست تمام و این قول حکیم عارف است الیوم اصحاب الهمی مایه احزاب عالمند باید کل از امانت و صدق و استقامت و اعمال و اخلاق ایشان اقتباس نمایند از حقّ بطلب عرف آگاهی را بیابند و به ما یرتفع به شوونهم و مقاماتهم تمسک نمایند انتهى

اینکہ بعضی از معرضین بیان اعتراض نموده اند با ادّعی حقیّت اصحابشان بفجور و فحشا عامل و اصحاب نقطه اولی بتقوی عامل و بطراز امانت و دیانت مزین این کلمه از صراط حقّ و راستی خارج چه که از ورود جمال قدم به عراق که این عبد مطلع است متّصلاً آیات و کلمات در سرّ سرّ نازل و ارسال میشد و جمیع امر به ما اراده اللّٰه و نهی عمّا نهی عنه فی الکتاب چندی قبل لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق از عراق و ارض سرّ و ارض سجن متّصل اهل بیان را نصیحت نمودیم و به ما ینبغی لأمر اللّٰه امر فرمودیم هنوز بغی و فساد مرتفع نشده اکثری آلوده اند و بتقدیس و تنزیه فائز نه انتهى آن محبوب خود مطلعند که چه اعمال شنیعه مابین این فرقه ظاهر فی الحقیقه انسان قادر بر تقریر نه احدی اختیار زن و فرزند و مال و اموال خود را نداشت اکثری باغی و یاغی و طاعی ولکن خود را از اصحاب خلّص الهمی میدانستند معدودی مقدّس از شئونات و شبهات دیده شدند و آن هم در اوّل امر و بعد خود آن جناب شاهد و گواهند که چه کردند و چه شد بقسمی که حضرت اعلی روح ما سواه فداه اظهار حیرت فرمودند و در ظاهر چیزی فرمودند چه که ناصر و معین موجود نه در ایام آخر لوحی مرقوم داشتند و

منتهای شکایت از آن نفوس فرموده‌اند و از اکثری عدم رضایت اظهار نموده‌اند و لکن ستر شد چه که اظهار آن مقتضی حکمت نه ناس ضعیفند چنانچه مشاهده شد با وجود اشراقات آفتاب حقیقت در وسط زوال و ظهور سدره منتهی از یمین بقعه بیضا هر نفسی بهوای خود وهمی را بطراز یقین جلوه میداد

باری اگر در این مقامات گفتگو نمائیم اوراق و دفاتر کفایت ننماید و اما در این ظهور اعظم حتی اعدا شهادت داده و میدهند بر تقدیس و تنزیه و علو و سمو یکی از علمای یزد گفته بود در اول هرج و مرج اعمال این طایفه خارج از وصف و بیان حال مشاهده میشود در محفلها جمع میشوند و تلاوت آیات مینمایند و مناجات میخوانند و بکمال امانت و دیانت ظاهر و مشهود معلوم میشود از امر رئیس جدید است ملاحظه فرمائید چه مقدار از نفوس در این ظهور رایگان شربت شهادت آشامیدند و چه بدست خود خود را فدا نمودند با آنکه حق راضی نبود حال هم نفوسی هستند از جمیع عیوبات مقدس و منزّه و میرا آن ربنا العلیم لهو الشاهد الخبیر

این عبد یک کلمه از امانت و وفای بعهد ذکر مینماید که شاید بعضی متنبه شوند و بیقین بدانند که لله تحت قبابه عباد اولی امانه عظیمه و اولی اعمال طیبه و اولی اخلاق روحانیّه در اسکندریه چند نفر از احبای الهی حسب الامر بکسب مشغول و کسب در این ظهور اعظم از عبادت محسوب شده نسأله بأن یوفق الکلّ علی ما اراد و آن کلمه اینکه جناب آقا شیخ علی ابن جناب حاجی عبدالرحیم علیهما بهاء الله به خرطوم تشریف بردند بجهت مؤانست با جناب محبوب قلب و فؤاد حاجی میرزا حیدر علی و جناب حبیب روحانی حاء و سین علیهما بهاء الله چه که اسمین مسجونین نوشته بودند و یک نفر از اصحاب را خواسته بودند لأجل مؤانست و اطلاع بر امورات حادثه ارض مقصود و ما حولها و همچنین ایران جناب شیخ مذکور مصمم شدند و لوجه الله حرکت نمودند مدتی چون اوراق اشجار محبت مجتمع و از هواء لطیف و آب نورانی خفیف تر و تازه بودند ناگاه باد خریف وزیدن گرفت و اسباب تفرقه بمیان آمد اسمین مذکورین علیهما ثناء الله باین شطر توجه نمودند و به ما هو المقصود فائز گشتند و جناب شیخ در همان ارض بکسب مشغول بعد از سنین متوالیات حسب الامر مبرم جناب حاجی عبدالله علیه بهاء الله بآن سمت توجه نمودند لأجل مصاحبت با جناب شیخ و همچنین اعانت نماید ایشان را در اشغال ظاهره و تأیید کند در مراجعت و لکن نظر بتشتت امور بطول انجامید تا آنکه حضرت شیخ علیه بهاء الله صعود فرمودند و بعد از صعود جناب حاجی عبدالله مذکور در تمشیت امور پرداخت قنسل ایران که در آن مدینه بود تفصیل امورات مرحوم و همچنین امتعه و اموالش را بجناب کارپرداز اول دولت علیه ایران که مقیم قاهره است نوشت ایشان هم رسمی که حسب القانون مجرا شده از اموال و ترکه طلب نمودند جناب اسمین اعلیین محمد و علی علیهما بهاء الله از اسکندریه نوشتند که آنچه حق شماسست میرسد بعضی از تجار قاهره که اقبال نموده‌اند بجناب کارپرداز مذکور گفتند که این وجه بشما میرسد چه که قول حضرات صحیحست و مقدس از شک و ریب بعد اسکندریه منقلب و قاهره مضطرب و دمدمه مدافع مرتفع و طنطنه صفوف و الوف و بنادق ظاهر بشأنی که جمیع ناس مضطرب و خائف و اضطراب تجاوز نمود تا باین اراضی رسید لو لا فضل الله و رحمته لخشفت الأرض بمن علیها چه که نظر بغفلت و عصیان امت مستحق بودند آنچه را که واقع شد

باری اسکندریه در ساعات معدوده عالیها سافلها مشاهده گشت چنانچه از قبل در بعضی از عرایض این فانی ذکر نموده و همچنین از قلم اعلی نازل احبای اسکندریه و قاهره عریضه بساحت اقدس ارسال نمودند و تکلیف خود را خواستند و همچنین بحضرت اسم الله مه علیه من کلّ بهاء ابهاله که در آن اوقات در این ارض تشریف داشتند عریضه ارسال نمودند فرمودند احبای الف و سین باقتضا حرکت نمایند و بشطر اقدس توجه کنند و احبای مصر در مقرّ خود ساکن و مستریح باشند و بعد حضرات بارض مقصود وارد و غافلین و خائنین اسکندریه را آتش زدند و اموال ناس را از هر قبیل چه سوختند و چه بتاراج بردند و اموال دوستان هم جمیع بتاراج رفت و مخزن ایشان منهدم و ویران و طرف خرطوم هم نار و غی مشتعل و شخصی علم

عصیان برافراخت نظر باغتشاش مصر آن اطراف جمیع منقلب و مضطرب و جناب حاجی عبدالله در آنجا محصور تا آنکه حکم خروج رسید و متوکلأ علی الله بیرون آمد و از صد هزار بلا حقّ جلّ جلاله حفظش فرمود و الحمد لله بارض مقصود وارد و مشرف

و اما حضرات اسکندریه مع آنکه کمال افلاس موجود و جناب کارپرداز قاهره هم معزول و خبر ورود کارپرداز جدید در اسلامبل واصل مع ذلک نظر بوعدهئی که شده بود جناب آقا سیّد علی علیه بهاء الله در صدد آن برآمدند که بوعده وفا نمایند و از فضل و عنایت حقّ وجهی موجود شد او را اخذ نمود و روانه مصر گشت و مبلغ پنجاه جنیه انگلیزی برد و تسلیم نمود مؤمنین تجّار و خود جناب کارپرداز بسیار متحیر و متعجب و اول کارپرداز از اخذ آن ابا نمود قسم یاد کرد که من حرفی ندارم این صفات شما مرا کافیت و در مدح و ثنای شما همین قدر بس که همان نفوسی که شما را دشمن میدارند بمدح شما ناطقند باری این فقره سبب اعلا شد در آن جهات و جناب آقا سیّد علی علیه بهاء الله نوشته اند شرحی از محبت دوستان مصر بقسمی که طیبور حبّ در افتد اولیا بحرکت و طیران میاید محبت لله فی الحقیقه حیات حقیقی بخشد و مرده را زنده نماید این وفای بعهد ایشان از سلطان اعمال عند غنیّ متعال مذکور و مسطور از حقّ جلّ جلاله میطلبیم احبای آن ارض و اراضی اخری را مؤید فرماید بر امانت و راستی

ارض سجن بمقامی مرتفع که جمیع اطراف باو ناظر بودند و هر یک از اصحاب اگر چیزی طلب مینمودند لأجل بیع و شری از مدن قریبه و بعیده بانه هو حاضر جواب میشنیدند و بعد بخیان بعضی از نفوس و ظلمت ما فی قلوبهم از مقام اول بمقام ثانی راجع بل ثالث و مع ذلک نظر بانکه مقرّ کرسی واقع علو و سموّ مقامات احباب علی قدر معلوم مابین عباد باقی و برقرار کار یک عیب دیگر پیدا کرده هر نفسی که بسیار خبیث واقع میشود در آخر مقام دعوی حقیقت هم مینماید ید قدرت انشاء الله عباد خود را حفظ فرماید و به ما یحبّ و یرضی فائز نماید در جمیع احوال جمیع جوارح و اعضا باید بکلمه لا حول و لا قوه الا بالله ناطق باشد

در این اثنا لدی العرش حاضر و مقصود غیب و شهود باین کلمه ناطق بنویس بجناب علی قبل اکبر علیه بهائی و رحمتی و عنایتی یا علی مر احبائی بما یرتفع به مقاماتهم بأمری قل یا اولیاء الرحمن فی البلدان سخروا مدائن القلوب بجنود الأعمال و الأخلاق هذا ما حکم به مولی العالم حین استوائه علی العرش الأعظم طوبی لعبد انجذب بندائی و عمل بما امر به فی کتابی المبین انتهى از این قبیل بیانات محکّمات لاتحصی از لسان مالک وری استماع شد طوبی للعاملین

اینکه در باره محبوب فؤاد جناب حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله مرقوم داشتید و ذکر خدمات ایشان را فی سبیل الله فرمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمه مکرر از لسان عظمت جاری فرمودند علیه بهاء الله علیه بهاء الله خبر مازندان را آن محبوب بتفصیل مرقوم داشته اند و این ایام از هر شطری عرایض رسیده و حاوی ذکر خدمت ایشان در قو و لکن بعد از عرض بر حسب ظاهر چند یوم در این فقره امری از مطلع ظاهر نه و بعد یومی از ایام این کلمه علیا از مشرق بیان مالک اسماء ظاهر قوله جلّت عظمته و جلّ کبریاته یا عبد حاضر اگر بگوئیم بحکمت واقع شده مشاهده میشود قباع خنازیر و ضوضای جهلا مرتفع و اگر تمام هم بجهت ضوضا ناظر باشیم ستر این خدمت باهر را دوست نداشته و نداریم لذا از مصدر امر الهی این حکم جاری میگوئیم بنطق و بیان ملجأ بوده و حقّ جلّ جلاله نظر بفضل و عنایت او را محل و مصدر اعلاّی کلمه فرموده و این اعلا اگرچه سبب ضوضا شد و لکن نظر بالجاء بأسی نبوده و نیست بلکه لدی العرش مقبول انا زینا عمله بطراز القبول و ذکرناه فی الواح شتی ان ربک لهو العطوف الغفور الرحیم الکریم انتهى

عرض این فانی آنکه صورت این عریضه اگر نوشته شود و بتصحیح فائز و باطراف ارسال گردد خالی از نفع نبوده و نیست چه که مزین است بآیات و کلمات حقّ جلّ جلاله که فی الحقیقه سبب اشتعال عالم و امم است شاید حلاوت آن را

بیابند و به ما یحبه الله قیام نمایند و شاید عرف اعمال و اخلاق طیبیه در اطراف متضوع شود و ناس غافل را آگاهی بخشد الامر بیده و ما انا الا عبد منیب و آنچه از الواح مخصوص احبای ارض میم خواسته اند همان ایام نازل و نظر بانقلابات و حکمت در ارسال آن تأخیر رفت این ایام امر بارسال فرمودند و انشاء الله ارسال میشود آنچه آن محبوب فؤاد در باره ایشان مرقوم فرمودند فی الحقیقه سبب مسرت قلب شد و عالم محبت ظاهر انشاء الله آن محبوب و ایشان در جمیع احیان به ما اراده الله ناطق و بر خدمت امر قائم باشند

و دستخط ثانی آن حضرت که تاریخ آن غره شهر رمضان المبارک بود گوش تازه بخشید و بنعمه جدیده در محبت مالک احدیه مترنم و بعد از استماع و ادراک قصد مقام مقدس از ذکر و بیان نموده و تفصیل بعد از اذن عرض شد اذاً جری فرات الرحمة و الأنطاف و ماج بحر الفضل علی شأن لا یذكر بالبیان قال و قوله الحق

بسمی المظلوم الفرید

یا ایها الناظر الی شطر السجین و الناطق بثناء المقصود و الثّارب من ریحی المختوم علیک بهاء الله المهیمن القیوم قد حضر العبد الحاضر بما ارسلته الیه و عرض تلقاء المظلوم ما غنت حمایة فؤادک فی ثناء الله و ذکره طوبی لسانک و لیبانک و لمن یسمع قولک فی امر الله العزیز الودود قد انزلنا علی المقرّین ما لو یلقى علی التراب لتطلع منه شمس العلم و البیان كذلك نطقت یراعة الرحمن و الناس اکثرهم لا یفقهون انت الّذی حضرت و رأیت البحر و امواجه و الشمس و انوارها و سمعت ما تکلم به مکلم الطور اذ کان مستویاً علی عرش الظهور ان ربک یدکر من اقبل الیه و نطق بثنائه و قام علی خدمة امره العزیز الممنوع لا تحزن عمّا یعملون المقبلون لعمری لو انصفوا و عرفوا لعملوا بما امروا به فی الواح شتی من لدی الله مالک الوری كذلك نطق ام الكتاب من قبل و اللوح المحفوظ فی هذا المقام المحمود کبر من قبلی احبائی و ذکرهم بما ینفعهم و یحفظهم و یرفعهم الی ملکوتی الّذی جعله الله مطاف من فی الغیب و الشهود قل یا اولیائی انا نوصیکم بأعمال یجد منها الملاء الأعلی عرف التّقدیس لعمری بها یرتفع امری و مقاماتکم فی ظلّ قباب عنایتی و خباء مجدی و فسطاط رحمتی الّتی سبقت الوجود قل انا نکون معکم فی کلّ الاحوال نسمع و نری و انا السّامع البصیر انا نری و نسترنسمع و نصمت لو نفضّل لک ما ظهر و سیظهر تأخذک الأحزان فاسأل الله بأن یدّله بسلطان من عنده ان ربک لهو القویّ القدیر البهاء و الثور علیک و علی اولیائی و علی الّذین وفوا بميثاق الله و عهده فی هذا الیوم العزیز البدیع انتهی

این فانی خدمت آن محبوب عرض مینماید که اگرچه جواب دستخطها تأخیر میشود و لکن بعد جمیع مطالب واحداً بعد واحد از سماء مشیت الهی نازل و ارسال میگردد از حسن حظّ آنکه سبب تأخیر خدمت آن حضرت مشهود و واضح و مبرهنست در هر حال امید عفو است و دیگر از آن حضرت این خادم فانی مطمئن است چه که مطلع و آگاهند اینکه بشارت وصول الواح الهی را مرقوم داشتید و هم چنین اجتماع دوستان و القاء آن بر ایشان و ذکر مراتب شوق و ذوق و جذب و انجذاب حزبه تعالی فی الحقیقه مسرت بی اندازه عنایت فرمود انشاء الله در جمیع احوال از حلاوت بیان رحمن قسمت برند و بما ینبغی قیام نمایند چه قدر محبوبست از آن نفوس منجذبه مشتعل ظهور اعمال و اخلاق طیبیه مرضیه آفاق عالم انسان باین انوار روشن و منیر عمل مقبل مستقیم بمثابة شجر است اصلش در ارض استقامت و فرعش الی ما شاء الله و اثمارش بدوام ملک و ملکوت فی الحقیقه جز مرآت علم الهی احصای این مراتب ننموده و نخواهد نمود هنیئاً لحضرتکم و لهم از حقّ میطلبیم جمیع اهل عالم را از این نعمت طیبیه و مائده سمائیه قسمت عطا فرماید و محروم ننماید انه علی کلّ شیء قدیر

و اینکه اظهار تشکر و بهجت و سرور از مائده ثانیه و شمس جدیده مشرقه و نعمت مکرره فرمودند ارکان را بهجت بسیار لطیفی بل الطف عمّا یحصى عطا نمود در ذکر اشراق الواح الهی از افق عنایت مره اخری این کلمه را مرقوم داشتید

قولکم دیگر این لاشیء این کره چنان جرعه نوش شده و از این عطیة کبری محظوظ گشته که خود را مالک بر من علی الأرض یافته بعد از عرض این کلمه در ساحت امنع اقدس لسان الهی باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ و عزّ این بیان جناب علی قبل اکبر بمثابه شاخه محبت است که بعشق الهی پیوند شده انتهی صد هزار روح و بحور آن فدای این کلمه مبارکه که بمثابه آفتاب از افق عنایت طالع شده سبح بحمد ربّک و کن من الشاکرین

و اینکه در ذکر دوستان الهی مرقوم داشتید که ایشان هم از کوثر بیان رحمن منجذب شدند بشأنی که مجذوب وار بشای الهی ناطق گشتند و هم چنین بنفی شعور و ادراک و انسانیت از نفوس معرضه از اهل بیان بعد از عرض این فقره این کلمه تامه مطاعه از مطلع بیان احدیه اشراق فرمود فرمودند یا عبد حاضر انشاء الله دوستان الهی همیشه جمع باشند و بذکر و ثنای حق مشغول هر نفسی از بحر اعظم آشامید عالم را در ظلّ خود مشاهده نماید این طیور را پرواز حق آموخته و فوق طیور ادراک و عقول طیران نمایند طوبی لهم طوبی لهم انتهی فدای وجودی که حلاوت بیان را بیابد و شمس شفقت و الطاف را از آفاق سماء کلمات کتاب الهی مشاهده نماید و اینکه در باره حرکت و مشورت مرقوم داشتند فی الحقیقه کون آن محبوب در آن ایام در آن ارض لازم بود امید هست از عنایت حق جلّ جلاله که آن ارض مبارکه را از شئون مردوده معرضین از اهل بیان مقدّس فرماید سبحان الله چه مقدار مردم غافلند هر ذی شعور و درایتی متحیر است از آن نفوس مجعوله جهل را بر کرسی قلوب مقرّ داده اند و علم و انصاف را خارج باب داشته اند افت لهم و لمن ضلّ و اضلّهم و لداهیه تمشی و لا تعرف الی من و لها هاویه تستعید الهاویه منها

و اینکه در باره جناب آقا میرزا لطف الله علیه بهاء الله مرقوم داشتید در پیشگاه حضور مالک قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان قوله جلّ اجلاله

بسمی الناصح المشفق الخبیر

یا ایها المقبل الی الوجه ایام الله است بیک آن آن قرون و اعصار معادله نمینماید ذره این یوم بمثابه خورشید مشاهده میگردد و قطره اش مانند دریا اگر نفسی یک نفس فی حبّ الله و لخدمته برآرد او از سید اعمال از قلم اعلی مسطور اگر فضائل این یوم ذکر شود کل منصعق مشاهده شوند الا من شاء ربّک لذا محبوب آنکه در این یوم در صدد آن باشی که بانوار شمس رضای حق فائز شوی یک کلمه از صد هزار اولاد بهتر و برتر و پاینده تر است انشاء الله باین مقام بلند اعلی فائز گردی تا ذکرت بدوام ملک و ملکوت پاینده ماند در هیچ حال مأیوس مباش بذیل حق متشبّث باش و باو متوکّل قل یا الهی انا الذی اقبلت الیک بروحی و ذاتی و نفسی و ما عندی و وضعت املی و رجائی و مشیتی و ارادتی امام کرسی عظمتک آیدنی علی ما اردته بجدوک و فضلک انت تعلم بانّی لا علم لی بما ینفعنی و یضرّنی قدر لی ما هو خیر لی انک انت الشاهد العالم المشفق العلیم الحکیم انتهی

و اینکه در باره جناب حاجی آقا علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس این لوح مبارک از سماء مشیت نازل انشاء الله از بحر بیان رحمن بیاشامند و بانوار معرفتش منور گردند قوله جلّ کبریا

هو الأقدس الأعظم الأبهی

انّ التور ینادی و التار تنادی طوبی لأذن سمعت و فازت بما اراده الله فی یومه العزیز البدیع انه اتی لحیوة العالم و الأمم ارادوا قتله فویل لهم انّ ربّک لهو الشاهد الخبیر قل تالله انّ الطور یطوف حولی و الأنوار سجدت لهذا التور اللّمع من التّاس من نطق

بالبهوی و منهم من قام على الافتراء و منهم من تمسک بالذین نقضوا ميثاق الله و عهده كذلك قضی الأمر و انا من الشاهدين يا ملاً الأرض دعوا ما عندكم رجاء ما عند الله كذلك يأمرکم من ينطق بالحقّ انه لا اله الا هو المقتدر القدير طوبى لك بما ذكرت لدى المظلوم و نزل لك من عنده ما يغنيك في كلّ عالم من عوالم ربك ان انت من الراسخين تمسک بكتاب الله و ما نزل من عنده ان ربك لهو المؤيد الغفور الرحيم قد شهدت الكتب لكتابي و هو هذا الهيكل الذي استوى على العرش رغماً لكلّ عالم بعيد كذلك نطق قلمي الاعلى فضلاً من عندي ان افرح بهذا الفضل العظيم البهاء المشرق من افق ملكوتي على الذين نبذوا سوائى و تمسکوا بعنایتى و تشبّثوا بذیلی المنير انتهى انوار فضل احاطه فرمود و فجر عنایت دمید صدهزار طوبى از برای نفوسى که اليوم بمقصود فائز شدند و شئونات و ظهورات ایام معدوده ایشان را از مقام باقى منع نمود تکبير و سلام این عبد خدمت جناب میرزا و ایشان و هر یک از دوستان الهی اگر ممکن شود در هر صباح و مسا بلکه در هر ساعت بل در هر آن معلق بعنایت آن محبوبست

و اینکه ذکر جناب رضا قلی خان علیه بهاء الله فرموده بودند امام وجه من لا يعزب عن علمه من شيء عرض شد هذا ما نطق به لسان الشففة و الكرم و الفضل قوله جلّ شأنه و عظم كرمه يا على قبل اكبر عليك رحمتى التي سبقت البشر حقّ جلّ جلاله جميع عالم را از برای معرفت خود خلق فرموده و از برای كل راحت خواسته و اسبابى هم بمقتضيات حکمتش ظاهر فرموده لعمرى اگر اهل ارض بانوار تیر سماء علم منور شوند یعنی بآنچه از افق اعلى و ذروه علیا نازل تمسک نمایند و عمل کنند كل خود را در کمال سرور و امنيت و راحت مشاهده نمایند آنچه در باره ایشان عمل نمودید لدى العرش محبوب از قبل مظلوم تکبير برسان بگو محزون مباش از آنچه بر تو وارد شد بر حقّ اعظم از آن وارد قسم بانوار وجه الهی این عالم باین عظمت که مشاهده میشود لایق یک نفر از دوستان الهی بوده و نیست ان استقم على الأمر انه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد انشاء الله در کلّ احیان باو ناظر باشند و بذیلش متشبّث انه يقدر له ما اراد و هو المشفق الكريم البهاء عليه و الصبر له و الاضطبار لك و الأمر لی و انا الأمر الحكيم انتهى

اینکه در باره جناب آقا سیّد محمد طیب علیه بهاء الله مرقوم داشتید و هم چنین مراتب ذهن و ذکا و اقبال و کمال و استعداد ایشان این مراتب بتمامه در حین زوال یوم یکشنبه شهر صفر مقرر عرش تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله جلّ کبريائه انشاء الله بعنایت حقّ فائز باشند و بانوار معرفتش منیر و از رحيقش مشروب و از مائدهاش مرزوق حبّذا هذا اليوم المبارك العزيز عرفش عالم را احاطه نموده و نسیمش بر كل مرور کرده طوبى لمن انتبه من هذا التسيم و عرف و قام و قال مقبلاً الى الأفق الأعلى

قد كنت نائماً يا الهی هزئتى نسמת عنایتک و اقامتتى امام افق فضلك اسألك بأن تؤيدنى على خدمتك و الاستقامة على امرک انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الوجود من الغيب و الشهود يا على لحاظ عنایت باو متوجه بشره بما نطق به المظلوم فى سجنه العظيم ترقى از برای وجود بوده و هست در جميع عوالم هذا حقّ لا ريب فيه البهاء عليك و عليه و على من تمسک بالمعروف و ما يرتفع به امر الله رب العالمين انتهى اینکه جواب سؤال ایشان مختصر از ملکوت اعلى نازل آن محبوب میدانند که در این مراتب و مقامات نازل شده آنچه که من على الأرض را کفایت نماید و این ایام قلم اعلى يحبّ ان ينطق فى كلّ شأن انه لا اله الا هو المهيمن القيوم از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که ایشان را در جميع احوال مؤيد فرماید بر آنچه که سبب اعلاى کلمة الله است و اینکه در باره جنابان آقا خداداد و آقا شاه ویردى عليهم بهاء الله مرقوم داشتید فى الحقیقه ایشان بعنایت حقّ فائزند بعد از عرض در ساحت امع اقدس اعلى لسان کبريا باین کلمات عاليات ناطق قوله جلّ کبريائه

هو الشاهد السميع

يا خداداد قلم اعلى شهادت ميدهد بر اينكه هر هنگام ذكرت عرض شد بكلمه الهى و ذكرش فائز شدى از حق سائل شو ترا تأييد فرمايد بر عرفان اين مقام كريم كبير از اول اقبال بافق اعلى در هر يوم كه ذكرت شده لوحى مخصوص نازل و من غير آن لحاظ عنايت بتو متوجه بوده ان اشكر الله ربك و رب من فى الأرض و السماء الذى اخذ يدك و انقذك من ظلمات الأرض و ادخلك فى ظل سدره عنايته و رفع ذكرك بين عباده المقربين فضل و رحمتش لازال سبقت داشته و دارد انه نجاك و هداك الى سواء الصراط و سقاك خمر الطهور بيد عطائه و جعلك من اهل المقام كن قائماً على خدمتى و ناطقاً بشئائى و متمسكاً بفضلى الذى احاط الآفاق انتهى

و همچنين اين آيات مشرفات از سماء مشيت حق جل جلاله در باره جناب حاجى شاهويردى عليه بهاء الله نازل قوله
جلت عظمته

بسمى المشفق الكريم

يا شاهويردى فائز شدى بآنچه كه اهل عالم از آن غافل و محجوبند الا من شاء الله سلكت و اقبلت و توجهت الى ان بلغت الى مطلع الهداية و سمعت ما تكلم به لسان الله المقندر العليم الحكيم كم من ولي مات فى حسرة لقاى و كم من حبيب قصد مقامى و كم من امير ناح فى فراقى و كم من انيس انفق روحه لوصالى و انك قصدت و عزمت متوكلاً على الله الى ان حضرت فى ساحة طافه الروح الأمين و سمعت من المظلوم ما سمعت اذن المقربين ان اشكر الله بما ايدك و قرىك الى بحر الحيوان و انزل لك ما لا يعادله شىء من الأشياء و اسمعك ما سمع الكليم در عنايت حق تفكر نماييد تا شما را از جميع احزان محدوده دوروزه فارغ و آزاد نمايد لايق اين فضل توجه است و لايق توجه فراغت از احزان البهائى عليك و على من معك انتهى

اين خادم فانى لازال از براى جنابان كه از قلم اعلى بابناء خليل و وراثت كليم ناميده شده اند خير و برکت و عنايت و استقامت و فضل و ذكر جاودانى طلب نموده و مينمايد و البته وقتى مقرون باجابت گردد چه كه بشهادت قلم اعلى و شهادت آن محبوب اكثر اوقات را در خدمت امر مصروف داشته و دارند چنين نفوس را همه عالم ذاكر شده و خواهند شد اين اشياء متفرقه و الوان مختلفه عنقریب معدوم و ما عند الله ليبقى طوبى لهم فى الحقيقه مؤيدند از جمله تأييد آنكه آن محبوب از ايشان اظهار رضايتموده اند انشاء الله لازال موفق باشند و اينكه جناب آقا خداداد عليه بهاء الله فرموده اند قريب يك سنه ميشود آنچه ارسال نموده اند جواب از اين عبد نرفته الامر كما قال ولكن اين عبد نظر باطمینان از ايشان و همچنين نظر بآنكه در اكثر از الواح ذكرشان از قلم اعلى جارى اين عبد در جواب مراسلات بعضى كه تازه بشريعه اقبال نموده اند مشغول و خود ايشان نظر بخدمت و استقامتى كه در امر دارند البته راضيند بآنچه واقع شده حق تعالى شأنه شاهد و گواهست كه لازال ذكرشان و قيامشان و خدمتشان نصب عين بوده و هست و اميد است از فضل الهى جواب هم ارسال شود

و اينكه در باره جناب آقا محمد و آقا على اصغر عليهما بهاء الله مرقوم داشتند الحمد لله ايشان بذكر الهى از قبل و بعد فائز شده اند قد نزل ذكرهما من سماء عنايت ربنا و ربكم و محبوبنا و محبوبكم و رقما من القلم الاعلى هذا من فضل مقصودنا و مقصودكم اين كلمات عاليات در اين مقام از لسان مالك ورى جارى و نازل قوله جل و عز يا محمد طوبى لك بما وفيت بعهدك و طوبى لمن عمل فيه ما كان مقبولاً لدى العرش قد زين عملك بطراز القبول فى هذا المقام العزيز المحمود ان اشكر الله بهذا الفضل و قل لك الحمد يا مالك الغيب و الشهود و نذكر على قبل اصغر و نكبتر عليه و نبشره برحمتى التى

سبقته طوبى له بما فاز بذكرى من قبل و من بعد و شرب رحيقى المختوم انتهى عمل آن حضرت بسيار مقبول افتاد و عمل جناب آقا محمد هم بطراز قبول فائز قد شهد بذلك آيات الله ربنا و رب العالمين
اينكه در باره جناب آقا ميرزا محمد على و اهل ايشان عليهما بهاء الله مرقوم داشتيد بعد از عرض در ساحت اقدس امواج بحر بيان الهى بصورت اين كلمات باهرات ظاهر و لائح قال جلت عظمته

بسمى العزيز العظيم

يا محمد قبل على قد سمعنا ذكرك فى كتاب من احببى و احببه الله و انزلنا لك آيات لا تعادلها ما فى خزائن الملوك طوبى لمن فاز اليوم بعرفان الله الذى اذا ظهر نطقت الاشياء قد اتى الوعد و هذا هو الموعد انا اظهرنا الامر و انزلنا الآيات و دعونا الكل الى الله المهيمن القيوم من الناس من نبذ الهدى و اخذ الهوى بما اتبع كل غافل محجوب قد ورد على المظلوم فى سبيل الله ما ناح به الملاء الأعلى و سكان مدائن الاسماء ولكن القوم اكثرهم لا يفقهون فى كل الأحوال قمنا على الامر على شأن ما منعنا مدافع العالم و لا صفوف الجنود و اول من اعترض علينا علماء الأرض قد نقضوا ميثاق الله و عهده و قاموا علينا كما قاموا من قبل على محمد رسول الله و من قبله على الروح بناديهم الميزان و هم لا يسمعون و يندهم الصراط و هم لا يشعرون قد تمسكوا بالظنون و الأوهام معرضين عن انوار اليقين كذلك يقص لك قلمى الأعلى فى هذا السجن الممنوع ان احفظ آياتي ثم اقرأها بربوات اهل البهاء هذا ما يأمرك من عنده كتاب محفوظ البهاء عليك و على ضلعك التى فازت برحيق محبة ربها العزيز الودود انتهى

يا محبوب فؤادى حسب الامر اين آيات عظيمة منيعه را بر ايشان القا نمائيد و از قبل حق تكبير برسانيد شايد از نفحات بيان سلطان امكان بفرح حقيقى فائز شوند و از فرع اكبر محفوظ مانند اين عبد هم خدمت ايشان تكبير و سلام عرض مينمايد ذكر جناب آقا سيد على عليه بهاء الله از اهل خاء فرموده بودند و هم چنين ذكر اشتعالشان را بنار محبت الهى بعد از حضور و اذن و عرض آفتاب عنايت بصورت اين كلمات عاليات تجلّى فرمود قوله جلّ اجلاله

بسمى الناطق من افق الملكوت

كتاب انزله المظلوم لمن اقبل الى الله فى يوم بشر به رسل الله من قبل و كل كتاب منزل يا على فاذا ذكر ما اقامك على هذا الامر و ما يقظك فى هذا اليوم و من اسمعك نداء المظلوم الذى رأى فى سبيل الله ما ناح به المقرّبون و من اخبرك بهذا المسجون و من حدثك هذا الامر الذى به ارتفع حفيف سدره المنتهى و انار الأفق الأعلى و نطقت الاشياء فى ملكوت الانشاء قد اتى من كان مستوراً فى علم الله و مسطوراً من قلم الامر فى كتابه المختوم طوبى لك بما سمعت و عرفت و اقبلت الى من اتى من سماء الامر بسطان مشهود دع الناس بأهوائهم و تشبث بذيل عناية ربك مالك الوجود انا نوصيك و الذين آمنوا بما يفرح به قلب المظلوم و يرتفع امر الله العزيز الودود انه لو يجد عرف اخلاقه و ما امر به عباده فى كتابه ليفرح كذلك نطق لسان البيان فى ملكوت العرفان فضلاً من عنده و هو الحق علام الغيوب البهاء عليك و على من اشتعل بنار محبة الله فى أيامه و على كل قائم نبذ القعود فى هذا اليوم الموعود ثم الذكر و البهاء على من انتبه من نسيمات الوحي التى تمر من شطر سجنى العزيز المحبوب انتهى

در اين حين مبارك بشأنى آيات نازل و بينات باهر كه فى الحقيقه صدهزار مثل اين عبد از ذكر و وصف و تحرير و تقريرش عاجز و قاصر العظمة لله ربنا و ربكم و مقصودنا و مقصودكم و مقصود من فى الملك و الجبروت نيمدانم اين خلق را

چه سکری اخذ نموده امت قبل استدلال مینمودند که چند فقره در کتاب نازل که حقّ جلّ جلاله از امور بعد خبر داده و این امور واقع گشته و نظر بوقوع آن او را از حجت و برهان میسرمدند و حال آن جناب و جمیع دوستان شاهد و گواهند که امراتی که هیچ عاقلی تصوّر آن نمینمود از قلم اعلی بکمال تصریح نازل و جمیع واحداً بعد واحد از قوه بفعل آمد و از باطن بظاهر جلوه نمود بلکه آنچه از بعد ظاهر شده و یا بشود واحداً بعد واحد ذکرش در کتاب نازل و در ظاهر ظاهر مشاهده شد این فقره هم محدود نبوده چه که از یک و دو و سه و فوق آن و فوق فوق آن ظاهر و باهر مع ذلک کلّ غافل نائم میّت الا من حفظته ید الفضل آیا احدی میتواند بگوید در هیچ ظهوری آیاتش اکمل و یا بیناتش اظهر و یا سدره حجت اثر از این سدره مبارکه باسقه بوده لا ربّی مگر بالمرّه از انصاف عاری باشد این خادم آنچه عرض نموده و یا مینماید در پرده بوده و هست چه که اذن بر عرایض بعضی از امور نداشته و ندارد ختم الله علی فمه الأمر بیده یفعل و یحکم کیف یشاء و هو المقتدر المختار ذکر مخدوم معظم حضرت زین بر الّذی هاجر الی الله و فاز فی ارض السّرّ فرمودید انشاءالله در جمیع احوال بعنایات مخصوصه حقّ و فیوضاتش فائز باشند لازال امام عین بوده و هستند هیچ وقت فراموش نشده و نخواهند شد انشاءالله در جمیع قرون و اعصار باسم حقّ و خدمت حقّ مذکور باشند بعض احیان مخصوص ذکرشان از لسان مالک قدم جاری یا محبوب فوادی از جمیع مراتب گذشته شجر وفا شجر مبارکیست اثمارش محبوب و آثار و اسرارش باقی و دائم اگر خوب ملاحظه شود اوست قائد جنود حبّ و اوست پیشرو اهل ودّ و راستی از صمیم قلب خدمت ایشان تکبیر و سلام عرض مینمایم عریضه ایشان خدمت حضرت غسن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه الفداء رسید و انشاءالله جواب عنایت میفرماید اینکه در بعض امور توقّف رفته نظر بحکمت است ایام ایامیست که اگر امتیاز ظاهر شود بسا میشود سبب ضرر گردد یعنی از برای نفس ممتازه اعدا نظر بآنکه حال یقین مبین دانسته اند که حقّ جلّ جلاله فتنه و فساد و اذیت و قتل را منع فرموده اند لذا در بعض امور فی الجمله متوقّفند و لکن در سرّ سرّ مترصد اگر فی الحقیقه نفسی را منشأ اثر کلّی در آن جهات بدانند بتشبّهات مختلفه تقصیری بر حسب ظاهر اثبات مینمایند مانند تقصیری که آن طیر ظالم از برای کبک بیچاره ثابت نمود و او را درید مقصود این فانی آنکه باین جهات بعض اوامر الهیه متوقّف

اینکه در باره امه الله هدهد علیها بهاء الله مرقوم داشتید وقتی از اوقات مخصوص این فانی مجدّد ذکر ایشان را نموده و بطراز عنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند و لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله تعالی یا ایّها الناظر الی وجهی و القائم علی خدمه امری بشرها من قبلی و کبر علیها امرأ من لدن ربّک المشفق الکریم انا ذکرناها من قبل و بنت اسمی الأصدق الّذی اقبل و توجه الی شطر الله امرأ من عنده الی ان دخل السّجن و قام لدی الباب و سمع نداء الله المقتدر العزیز الوهاب انا نکبر علیها و علی امّها و علی امائی اللّائی اقبلن الی الله مالک الرقاب و نوصیهنّ بالعمل الخالص و ما ینبغی لأیام الله ربّ الأرباب کذلک ماج بحر البیان اذ یمشی الرّحمن فی اعلی المقام انتهى الحمد لله فازت بما ارادت قد ذکرت و نزلت لها و لبنتها ما تضوّع به عرف عنایة ربّنا الکریم

آخر دستخط آن محبوب جان بمناجات مع الله منتهی در حین عرض آن چون باین کلمه آن جناب رسید که عرض نموده اند الهی و محبوبی معزّز بدار نفسی را که امر ترا معزّز بدارد و علّت اعزاز و اعلائی امر تو گردد در این مقام شمس این بیان از افق اراده مالک امکان اشراق نمود قوله جلّ اجلاله یا ایّها الشّارب رحیق بیانی انا اعزّزناک و نصرناک و رفعاک و ذکرناک لندکر امر ربّک العزیز الکریم این عزّت تغییر نیابد و جنود عالم بر ستر آن قادر نه چه که حقّ عنایت فرموده و از جانب حقّ است و زود است که آثارش در ارض ظاهر شود تمسّک بذکری و قم علی خدمه امری بالروح و الریحان و الحکمة و البیان کذلک یأمرك الرّحمن من هذا المقام العزیز المنیع آن جناب و بعضی از دوستان که صادق و محرمند و بطراز محبت

فى الحقيقه مزين مشورت نمايد و بانچه سبب اتحاد و اتفاق است قيام كنيد لعمري سوف يرفع الله من يحبه و يظهر مقامه بين خلقه انه ولي من والاه و ناصر من نصره فى يومه العزيز البديع انتهى

در اين مقام بحر بيان بشائى موج كه حفظ و خيال و قوه از اين عبد رفت انا لله و انا اليه راجعون و الامر بيد الله ديگر نميدانم كاد ان يطير الجسد و كيف الروح بعد از عرض مناجات و تنزيل آيات و اظهار عنايات و ظهورات رحمت و بروزات فضل ذكر نفوس مقبله مستقيمه عليهم بهاء الله و عنايته كه در دستخط آن محبوب بود در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما اشرقت به شمس الحقيقه من افق سماء البيان قوله جلت عظمته و عظم احسانه و كبر كبريائه

بسمى المذكور فى الصحف و الزير و الألواح

كتاب نزل من لدى الله مالك القدم على الأحزاب و الأمم طوبى لسميع سمع و بصير رأى و ويل لكل منكر مرتاب ان يا قلمى الأعلى ان اذكر الذين تشبثوا بأذيال رداء عنابة ربك مالك الأسماء بذكر تجذب به القلوب و الأرواح ان اذكر عبدى العظيم الذى اعترف بهذا النبأ الأعظم و شرب رحيق العرفان من ايدى عطاء ربك الرحمن الذى ينطق فى كل شأن انه لا اله الا انا العزيز الوهاب انا ذكرناك من قبل من شطر البقعة البيضاء من سدره المنتهى بذكر توضع منه عرف البقاء بين الأحزاب ان اشكر الله بهذا الذكر الأعظم فى سجنى الأعظم و قل لك الحمد يا مطلع الوحى و منزل الآيات لعمري لا تعادل بحرف من آياتى كنوز الأرض كلها يشهد بذلك من عنده ام الكتاب قل يا ملأ الأحزاب تالله ان الكتاب ينطق فى قطب العالم و يدع الأمم الى مالك القدم ولكن القوم فى نوم عجاب قل اتى من خضعت له كتب الأرض كلها ان اعتبروا يا اولى الأبصار اتقوا الرحمن يا ملأ الامكان ان انصفوا فى هذا الأمر الذى اذا ظهر نفخ فى الصور و مرت الجبال قل فأتوا يا ملأ الأرض بما عندكم و وزن ما عندنا و عندكم بهذا الميزان الذى وضع بالعدل امراً من لدى الله رب الأرباب هذا يوم فيه ينادى الميزان بأعلى النداء بانى انا المميز العليم من لدن مالك الأديان

و نذكر من سمي بحيدر من هذا المنظر الأكبر ليشه برحمتى و عنايتى و يقربه الى مقام جعله الله مطاف الفردوس الأعلى و اهل ملكوت الأسماء فى العشى و الاشراف لعمري لو تطلع بما عند ربك ليأخذك الفرح و الابتهاج على شأن تعجز عن ذكره الأفلام كن قائماً على خدمة امرى و ناطقاً بشائى و ناظراً الى افقى و متشبثاً بأذيال رداء عنايتى كذلك امرناك من قبل و فى هذا اللوح الذى لاحت من افقه شمس الحكمة و البيان يا حيدر وص عبادى بأخلاقى و ما نزل فى كتابى ان ربك لهو الأمر العزيز العلام اياك ان تمنعك شؤونات الخلق عن الحق ضع ما سوائى ثم ول وجهك الى شطرى و قل اشهد انك كنت مسطوراً من القلم الأعلى و مكنوناً فى علم الله مالك الرقاب ان احمد الله بما ذكرت لدى المظلوم و انزل لك ما انارت به الآفاق

يا على قبل اكبر عليك بهائى و رحمتى ان افرح بما توجه اليك البحر الأعظم من هذا المقام الأنور الأقدم و اراد ان يذكر عمك و ابنه ليفرحا بذكر الله فى يوم فيه اسودت الوجوه و زلت الأقدام طوبى لمقبل سمع و اقبل ويل لمعرض اعرض عن الذى ذكره فى اللبالي و الأيام انا نبشهما و نكب من هذا المقام عليهما ليقوما على خدمة امرى الذى خضعت له الأعناق و نذكر احباء الله و اوليائه فى ارض السين و التون و نبشهم بالشمس و اشراقها و البحر و امواجه و السماء و ارتفاعها و الأنجم و انوارها و ما رقم لهم من قلمى الأعلى فى الصحيفة الحمراء كذلك يجزى الله عباده فضلاً من عنده و هو العزيز الفضل يا يحيى ان استمع النداء من شطر عكاء عن يمين البقعة النوراء من السدره انه لا اله الا انا الغنى المتعال هل تعرف من ينطقك و هل تعلم من اقبل اليك قل اى ونفسك ان مكلم الطور ينطق لى و مالك الظهور قد اقبل الى وجهى فضلاً من عنده و هو الغنى بالحق و انا الفقير المحتاج يا يحيى وص عبادى بالأمانة و الصدق و بما يرتفع به ذكر الله فى المدن و الديار ان افتحوا

القلوب بجنود الأخلاق كذلك امرنا العباد من قبل و في هذا الكتاب و كذلك زينا دياج كتاب الوجود بذكر المقصود لتشكر ربك مالك الأنام

و نذكر من سمى بمولى في هذا المقام الأعلى بندائى الأهل و انا المقتدر على ما اراد قم على الذكر و الثناء و سبح بحمد ربك مالك المآب انا ذكرناكم بذكر سالت به البطحاء و جرى فرات رحمتى من كل الجهات قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن بحر الحيوان اتقوا الرحمن الذى اتى بجنود الوحي و رايات الآيات قل هل يبقى لكم ما ترونه اليوم لا ونفسى الحق سيفنى من على الأرض و يبقى الملك لنفسه وحدها يشهد بذلك كل شجر و حجر و مدر و حصاة و نذكر الهادى الذى هديناه الى سواء الصراط يا هادى ان المظلوم يذكرك و يأمرك و الذين آمنوا بالمعروف ان اتبعوا ما امرتم به من لدن فالى الصباح تالله يوم الله ينطق بالحق فى هذا القصر الذى جعله الله المنظر الأكبر ان اعرفوا يا اولى الألباب قل ضعوا ما عند القوم قد اتى سلطان الوجود بأعلام الوحي و الالهام يا ملأ الأرض اتقوا الله و لا تحرموا انفسكم عن الذى به ظهر ما كان مكنوناً فى الزبر و الألواح خذوا كتاب الله بقوة و لا تتبعوا كل جاهل مرتاب كذلك نورنا افق سماء العرفان بنور البيان طوبى لمن سمع و رأى و ويل لكل غافل مكار

ان يا قلمى الأعلى ان اذكر من سمع صيربك و اقبل اليك الذى سمى بيوسف ليفرح بهذا الذكر الذى اذا ظهر سجدت له الأذكار انا ظهرنا و اظهرنا الأمر على شأن اضطربت القلوب و شاخصت الأبصار الا الذين نبذوا الأوهام عن ورائهم مقبلين الى الله مطلع الأنوار طوبى لمن فاز باصغاء ندائى و وجد عرف قميصى و انتبه من نسيمات عنائتى اذ سرت فى الأسحار هذا يوم فيه انجذبت الأشياء من نداء مالك الأسماء ولكن الناس فى غفلة و نعاس نعيماً لمن وجد عرف البيان و قام على خدمة الأمر فى الغدو و الأصال انا سمعنا ذكرك ذكرناك و رأينا اقبالك اقبلنا اليك من مشرق الأذكار

و نذكر على قبل محمد و نبشره و الذين آمنوا فى هناك برحمتى و عنائتى و فضلى الذى به شهدت الذرات توكل فى كل الأمور على مكلّم الطور و تمسك بما نزل فى الكتاب من لدن مرسل الأرياح اياك ان تمنعك اوهام العلماء عن فاطر السماء او تخوفك سطوة الأمراء عن مطلع الايقان لا تلتفتوا الى أيام معدودات انها ستمضى و يرون الموحدون انفسهم فى اعلى الجنان انا نامركم فى كل الأحوال بالحكمة لئلا يرتفع ضوضاء الذين كفروا بالمآل كذلك تضوع عرف البيان فى الامكان طوبى لمن وجد و ويل لكل منكر مكار

و نذكر احبائى فى الشين و الهاء و نبشرهم باقبالى اليهم و نكبر على وجوههم من هذا المقام الذى تزين بأنوار وجه ربهم العزيز الغفار يا احبائى ان افرحوا بما نزل لكم من سماء الأمر ثم اشكروا ربكم الرحمن فى كل الأحيان انه غفركم و هداكم و فضلكم على اكثر العباد انا ذكرنا كل من ذكر اسمه تلقاء الوجه ثم الذين ما ذكرت اسمائهم انه يفعل كيف يشاء بسلطان من عنده و هو المقتدر العزيز العالم

و نذكر من سمى بخانلر و نبشره بعناياتى التى لا يأخذها التفاد ان افرح بما ذكرناك و الذين آمنوا بآيات تفدى لها الأرواح ان اقتصر امورك على ذكر الله و ثنائه اذا ورد عليك احد من اوليائه قم على خدمته بالروح و الریحان اياك ان تحزنك شؤونات الدنيا و ما يرد فيها دعها عن ورائك و تمسك بحبل الله مالك الایجاد البهاء عليك و على ابنائك و اهلك و على كل موقن صبار انتهى

آيا بعد از امواج بحر معانى و ظهورات انوار بيان الهى اين عبد چه ذکر نماید و چه عرض کند وقتى از اوقات اين كلمه عليا از لسان مالك اسماء ظاهر فى الحقيقه قلب از آن محترق و زفرات متصاعد و عبرات نازل قوله جلّت عظمته يا عبد حاضر مشاهده مينمائى و اصفا ميکنى که در ليالى و ايام صرير قلم فضل مرتفع و ندای مظلوم بلند و جميع از برای هدايت عباد و نجات من على الأرض بوده ای کاش در جزای اين موهبت کبرى و شفقت عظمى بر امر الهى متحد مى شدند و بآنچه سبب و

علّت سموّ و علوّ اوست متشبّث که شاید عرف خوشی از اعمال خالصه و اخلاق روحانیّه ساطع شود و عالم را اخبار نماید بآنچه ظاهر شده این عرف اگر مرتفع شود قاصدیت صادق و رسولیت کامل و مبین طوبی لمن فاز بیانی و عرف ما اراد ملکوت مشیّتی انتهی این فقیر لازال در آنچه ظاهر شده متحیر و مبهور یک طنین عنکبوت اقبال مینمایند و از صریر قلم اعلیٰ اعراض رایحه کرپه را محبوب میشمزند و از عرف فردوس اعلیٰ محروم جمیع امور ظاهر و مشهود سوف یراه حضرتک کذلک اخبرنی من عنده امّ الکتاب در این حین دستخطّ ثالث آن حضرت بمثابه نسیم ربیع حقیقی بر این جسد یابس مطروح عبور نمود بخششها فرمود و عنایتها اظهار داشت لله الحمد بشیر محبت در ظهور و مرور و انشاءالله این بشیر ممنوع نشود و از حرکت بازماند و بعد از قرائت و اطلاع بمقام لا عدل له توجه نموده بعد از حضور و اذن مناجات آن محبوب بکمال روح و ریحان تلقاء عرش رحمن عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم و مولی العالم قوله تبارک و تعالیٰ

یا ایّها المتوجّه الی وجهی و المنجذب بآیاتی انا سمعنا ندائک و ما ناجیت به الله ربک و سمعنا زفرائک و رأینا عبراتک فی حبّ الله محبوبک و مقصودک و شاهدنا نار حبّک و اشتعال قلبک و خضوعک و خشوعک و اهتزاز ارکانک فی عشق الله و وده انا کنا معک فی المجالس و المحافل اذ کنت ناطقاً بهذا الاسم الأعظم و هذا النبیّ الذی بشرنا به النبیین و المرسلین نعیماً لک و للذین ما منعتم شؤونات الأوهام قاموا و قالوا الله ربنا و ربّ العرش العظیم کبر من قبلی علی احتیائی قل تالله یوح قلبی و تبکی عینی بما ورد علی امری العزیز البدیع تمسکوا بحبل الاتحاد و ما فات عنکم فی ایام الله ربّ العالمین کذلک اوقدنا سراج النصح بدهن الفضل و نار الحبّ ان لن تحفظوه عن الأریاح لا تكونوا سبباً لاطفائه اتقوا الرحمن و تفکروا فی عنایة ربکم الغفور الرحیم قوموا علی خدمة الأمر انه خیر لکم عمّا خلق فی السموات و الأرضین انتهی

بصد هزار لسان این خادم فانی از دوستان الهی مسئلت مینماید که از جان بخروشد و جمعاً بکشند که شاید اهل عالم مطلع و آگاه شوند بآنچه که حقّ جلّ جلاله اراده فرموده اگر احصای اختلاف و احساس اعمال غیر طیّبه نمایند لعمر محبوبی و محبوبکم یفرون و یستهزئون در یکی از الواح میفرماید باید دوستان بمثابه رگ شریان در جسد عالم متحرک باشند لذا باید جمیع باعمال و اخلاقی ظاهر شوند که جمیع عالم بسبب آن اقبال نمایند و بحرکت آیند صد هزار جان فدای عاملین لله کجایند نفوسی که حقّ را بر خود مقدم دارند و در سبیلش عمل نمایند آنچه که سبب ترقّی و محبت اهل عالم است از فضل حقّ امید هست که حبه‌های عنایت مودعه در قلوب انبات نماید و باثمار لطیفه مزین گردد الأمر بیده و هو القویّ القدیر ذکر جناب آقا شیخ عباس علیه بهاء الله از قلم آن حضرت مرقوم این فقره تلقاء عرش مطلع نور احدیه عرض شد و این لوح امنع مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاءالله از فرات جاریه در لوح الهی بیاشامند و باجر لقا و عنایت ربنا مالک الأسماء فائز گردند قوله عزّ بیانه و جلّ فضله و جلّت عظمته

هو الشاهد السميع العليم

یا عباس یذکرک المظلوم بذکر تنجذب به المقربون الی الله المهیمن القیوم قد اتت الساعه و ارتفع النداء و ظهرت الصیحة و مرّت الجبال و القوم هم لا یسعون قد انقلب العالم و استقرّ العرش و استوی علیه مالک الظهور و مکلم الطور و الناس اکثرهم لا یفقهون قد ظهرت امّ الکتاب و تنادی بین الأرض و السماء بأعلى النداء و تدع الكلّ الی المقام المحمود من الناس من انکر و منهم من اعرض و منهم من جادل بآیات الله ربّ ما کان و ما یكون و منهم من نقض میثاق الله و عهده بظلم ناح به اهل مدائن الأسماء و سکّان الملکوت فلما تفرّسنا وجدنا اکثر اعدائنا العلماء کذلک یقصر لک لسان الأبهی من الأفق الأعلیٰ انه لهو الحقّ علام الغیوب انا اظهرنا العلم لعرفان المعلوم فلما الاح افق الظهور و اتی المعلوم انکره العلماء فی اول الأمر الا من شاء الله مالک الوجود قل یا معشر العلماء ضعوا ما عندکم تالله قد ارتفع صریر القلم الأعلیٰ و یشتر الكلّ بظهور المعلوم الذی توجهتم

اليه في كلّ اصيل و بكور قل ما لى اراكم يا معشر الغافلين تقصدون البيت و تعرضون عن الذى رفعه بأمر من عنده اتقوا الله و لا تتبعوا اهلواكم ان اتبعوا من اتاكم بكتاب مشهود الذى اذا ظهر خضعت له كتب العالم كلها ان انصفوا يا قوم و لا تكونوا من الذين كفروا بالشاهد و المشهود هذا يوم وعدتم به فى صحف الله و كتبه و هذا امر اخذ عهده من عنده علم ما كان و ما يكون قل يا ملاء الظالمين قد عملتم ما صاح به الملاء الأعلى و ناح اهل الفردوس و سعدت زفراة الجنة العليا و نزلت عبرات الملائكة و الروح قل ان كان عندكم اعظم عمّا اتى من جبروت الارادة فأتوا به و لا تتبعوا كلّ جاهل مردود قل تعالوا لأريكم ما غفلتم عنه فى هذا اليوم الذى نسب الى الله العزيز الودود هذا يوم فيه تضيّعت رائحة الرحمن و فاحت نفحات الوحي و نطق عندليب الأمر على الأغصان الملك لله مالك الملوك يا عباس قم على خدمة الأمر باسم ربك مالك القدم و ذكرّ الناس بهذا التبا الأعظم الذى اذا ظهر ارتعدت فرائص الأوهام و الظنون اياك ان تمنعك عن مالك الأسماء شوكة الأمراء و شبهات العلماء كن كالجبل الراسخ على هذا الأمر المحتوم قل انه اتى بالحقّ و لا يلتفت الى اقبالكم و اعراضكم ظهر و اظهر ما اراد رغماً لأنفكم لو انتم تعلمون انه هو الذى ينطق فى كلّ شأن انه لا اله الا انا الفرد الواحد العزيز المحبوب كذلك فتحنا على وجهك باب الفضل بمفتاح العدل اذا فزت به قل لك الحمد يا اله الغيب و الشهود اشهد أنك نبذت الراحة لارتقاء الأمم و قبلت الدلة لعزّ العالم و اخترت الغربية لبلوغ العباد الى الوطن الأعلى المقام الذى جعله الله مقدساً عمّا تدركه العقول يا ايها المتوجّه الى الوجه خذ الرّيح المخبوم باسم المظلوم ثم اشرب منه بهذا الذكر الذى به انجذبت الأرواح و القلوب انا كتبنا لك اجر اللّقاء من قلمى الأعلى فى الصّحيفة الحمراء ان افرح ثم اشكر ربّ البيت المعمور انا قبلنا اقبالك و توجّهك و عملك فى سبيل الله طوبى لك بما زينت اعمالك بطراز القبول انتهى

يا محبوب فؤادى گويا بر هر كلمهئى از كلمات الهى يك منادى موجود و بأعلى النداء من فى الوجود را ندا مينمايد سبحان الله عالم را چه واقع كه از اين فضل اكبر خود را محروم نموده اند و به ما لا يسمن و لا يغنى مشغول گشته اند بارى الحمد لله جناب مذکور بشرافت كبرى فائز و بذكر قلم اعلى مشرف انشاء الله قدر اين مقام اعلى را بدانند و از سلسيل و كوثر و تسنيم بيان الهى بنوشند و بنوشاند و آن محبوب و اين عبد بكلمه هنيئاً ناطق شويم و مريئاً گوئيم حبّداً هذا العرف نميدانم از كجا ميايد الحمد لمظهره و مرسله و مبعثه و فاطره و خالقه و محدثه اين فانى هم خدمت ايشان تكبير و سلام معروض ميدارد و دعای توفيق استدعا مينمايد ان ربنا الرحمن على كلّ شىء قدير و ما ذكر حضرتكم فى جناب محمّد كريم الذى هاجر فى سنة القبل قد فاز باصغاء ربنا الرحمن و نزل له ما تفرح به افئدة العارفين قوله تمت كلمته و كمل برهانه

بسمى الذى به نزل كلّ كتاب مبين

شهد الله انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و ارسلنا الرّسل ليبشروا العباد بهذا الظهور الذى به ظهر ما كان مذكوراً بلسان الأنبياء و مسطوراً فى كتب الله ربّ العالمين اذا ظهر الأمر و نزلت الآيات و استقرّ هيكل الظهور على العرش قام الناس على الاعراض الا من حفظته يد الاقتدار من لدن قوى قدير يا كريم ان اسمع ما يناديك به المظلوم من شطر السّجن و يذكرك بما تجد منه عرف البقاء ان ربك لهو العليم الحكيم طوبى لوجه توجهه الى الأفق الأعلى و لرجل سلك سبيل الله العزيز الحميد انا سمعنا نداءك اذ وجدت عرف قميصى من شطر الحجاز المقام الذى نورانه بأنوار وجه محمّد رسول الله و خاتم النبیین انا سمعنا ذكرك من قبل و ذكرناك فى كتاب ما اطّلع به الا الفرد الخبير طوبى لمن نبذ الهوى و اتبع ما امر به من لدى الله مالك الورى انه من اعلى الخلق فى كتابه المبين نعيماً لك بما نبذت الأوهام عن ورائك مقبلاً الى مشرق وحي ربك الرحمن الرحيم انه ينصر من يشاء بسطان من عنده و يهدى المقبلين الى صراطه المستقيم هذا يوم فيه ظهر ما لا ظهر فى ازل

الآزال يشهد بذلك من ينطق بالحقّ في كلّ شأن أنّه لا اله الا انا العليّ العظيم أنّك اذا فزت بكتابی و وجدت عرف بيانی سبح بحمد ربّك ثمّ اشكره بهذا الفضل الذي ما رأيت عين الابداع شبهه يشهد بذلك كلّ عالم منصف و كلّ عارف بصير لا تحزن من شيء قد قبل ما عملته في سبيله أنّه لا يضيع اجر المحسنين كذلك انار افق البيان بنير ذكر ربّك المشفق الكريم انتهى هذه نعمة اخرى و رحمة اخرى و فضل آخر لمن اقبل اليه و تقرّب الي ساحة قدسه و استنشق الهوآ الذي كان مجاوراً هوآ هذا السّجن المنيع انشاء الله از نار محبّت الهی که از هر حرفی از حروفاتش ظاهر و باهر است مشتعل شوند و باستقامت تمام بحکمت و بيان بذکرش ناطق له الفضل و المنة في كلّ الأحوال و هو الفضال في ازل الآزال و اینکه آن محبوب ذکر نفوس مقبله عليهم بهآ الله فرموده بودند در ساحت اقدس كان الله و لم يكن معه من شيء واحداً بعد واحد عرض شد و مخصوص هر يك از سماء مشيت نازل شد آنچه که غريب را بوطن هدايت کند و تشنه را بسلسيل و عاشق را بمعشوق رساند و طالب را بشطر مطلوب کشاند قال عظم احسانه و جلّ كبريائه و احاط فضله و علا سلطانه

بسمی المشرق من افق سماء ملكوتی العظيم

يا سليم يذکرک الكريم من شطر السّجن خالصاً لوجهه لتسمع صرير قلمی الأعلى و هدير طير البقاء على اغصان سدره المنتهى أنّه لا اله الا انا العليم الخبير طوبى لقلب انجذب بايات الله و لوجه توجه اليه و للسان نطق بذكره البديع لا تنظر الى العلماء و كبريائهم ان انظر الى من يذکرک في هذا السّجن العظيم قل أنّه ظهر بالحقّ و قام على الأمر بسطان ما منعته شؤونات الأوهام و لا حجّته حجبات المعرضين کم من عالم منع عن فضل الله و رحمته و کم من امّی فاز بهذا الرّحيق المنير ان اشكر الله بما عرّقتك مطلع الأمر و مشرق الوحى و عصمک عن شبهات الذين كفروا ببرهانه القويم ان استقم على حبّ الله و امره على شأن يجد منك الموحدون عرف الاستقامة في هذا التّبيا الذي استبشر به الملاء الأعلى و اهل الفردوس على مقام كريم و هذا ما نزل لمن سمى بميرزا ابوالحسن

بسمی العليم الحكيم

يا ابوالحسن ذکرت نرد مظلوم مذکور و سماء بيان رحمن بتو متوجّه اين آسمانيست که سيّارات آن تا حين احصا نشده و نخواهد شد و شمس و اقمار آن لازال في قطب الزوال لائح و مشرق هر حکيمی از احصايش متحير و هر قوی قادری از ادراک و تحديده عاجز و ترا وصيت مينمايد براستی و انصاف چه اگر جميع خلق عالم بطراز انصاف مزين ميشدند از عرفان اسم اعظم و مالک قدم محروم نميگشتند اين مظلوم بگمان اهل ظنون به غير ما حکم به الله حکم نمود حضرت رسول و خاتم انبيا روح ما سواه فداه چه تقصير بر او ثابت که در سنين متواليات بر اذيتش قيام نمودند برخی کاذبش گفتند و بعضی مجنون و حزبي ساحر و قومی مفتري جميع آنچه ذکر شد آن عبد و ساير عباد شنیده اند و دانسته اند از آن وجود مبارک گذشته در حضرت روح تفکر نما که سبب چه بود که من على الأرض بر انکارش قيام نمودند وارد شد بر مظاهر امر الهی آنچه که هر صاحب انصافی گريست و نوحه نمود سبب و علّت اعراض در هر عصر و قرن علمای آن زمان بودند که حبّ رياست ايشان را از اقبال منع مينمود الا أنّهم في ضلال مبین امید هست که آن جناب در ماضی تفکر نمايد و بصراط مستقيم الهی پی برد شک و شبهه نئی نبوده و نيست که اين مظلوم لله ميگويد و الي الله ميخواند لا يضره الاعراض و لا ينفعه الاقبال ظنون و اوهام

خلق را بخلق گذار و بقلب منیر بحقّ جلّ جلاله توجّه نما که شاید باب معرفت بر وجهت بگشاید و از انوار وجه بعد فناء
اشیاء ترا محروم نفرماید آنه یقول الحقّ و یهدی الناس الی افقه المنیر
و هذا ما نزل لجناب مشهدی نصرالله

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا نصرالله یدکرک مولی الوری اذ کان مسجوناً فی هذا المقام البعید و یشترک بفضل الله و رحمته انه ما من اله الا هو یفعل ما
یشاء و یحکم ما یرید ان اشهد بما شهد الله انه لا اله الا انا الفرد الخبیر قد ذكرت لدى المظلوم و نزل لک هذه الآيات الّتی
لا یعادلها ما خلق فی الأرض یشهد بذلك ربّک العلیم طوبی لک بما نذت شبهات القوم و شربت من بحر الیقین ان اعرف
مقام من هداک ثم اشکر ربّک المؤید الکریم ایاک ان تحزنک شؤونات الخلق او تخوفک الملوک و السلاطین ینبغی لکلّ من
اقبل الی افقی ان یتربّک الأرض و ما علیها لهم و یتوجّه الی فتح القلوب باسمی العزیز الحکیم انّ الأموال لأهل الجلال و القلوب
لله ربّ العالمین

و نذکر فی هذا المقام من سمی بأبی القاسم الّذی هاجر الی ان فاز بلقاء ربّه العزیز الکریم و نوصیه بالاستقامة علی هذا
الأمر الأعظم و ندعو له ما ینبغی لفضل الله العلیّ العظیم البهاء علی اهل البهاء الّذین فازوا بذکرى الجمیل انتهى این خادم فانی
از رحمت و عنایت مقصود عالمیان امیدوار است که ید عنایتش کل را اخذ نماید و از جحیم سفلی بجنّت علیا کشاند آنه لا
یعجزه من شیء و لا یعزب عن علمه من امر یعطى بالفضل و یمنع بالحکمة و هو المقتدر الأمر المرید
و اینکه در باره ملاّ محمّد علیه بهاء الله از اهل یاء مرقوم داشتید و هم چنین ارتقاء ایشان بمرفاة البیان الی سماء عرفان
ربّنا الرّحمن عرض شد این کلمات عالیات از مظهر علم الهی و مصدر امر ربّانی و فی الحقیقه مقام لایعرف و لایذکر در باره
ایشان ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی

بنام گوینده پابنده

یا محمّد از حقّ میطلبیم ترا مؤید فرماید بر عرفان و ایقان و خدمت امرش بشأنی که اگر اهل عالم بر اعراض قیام نمایند قادر بر
منع آن جناب نباشند امروز روح الله در بریّه ارض مقدّسه ندا مینماید و نور الله از افق اراده مشرق و عرف قمیص متضوّع و
نسمات وحی در مرور مع ذلک عباد در ضلالت خود باقی و برقرار جهد نما تا از کوثر عرفان رحمن بیاشامی و از مائده منزله
قسمت بری و بحکمت و بیان اهل امکان را بافق اعلی هدایت نمائی ناس غافلند مبین لازم بر خدمت امر حقّ قیام نما تا
مخدوم عالم شوی و بنار حبّش مشتعل شو تا محبوب آفاق گردی اگرچه کشف بعضی از اسرار شده ولکن اکثری از آن در
علم الهی مستور و مکنون چه اگر اسرار یوم الله و مقامات نفوس موقنه مطمئنه اقلّ از سمّ ابره ظاهر شود جمیع ناس را طائف
مطاف ماکان و مایکون مشاهده نمائی باسم حقّ بایست و بتدارک مافات قیام نما وقت بسیار عزیز است بل اعزّ از کبریت احمر
ناس را باخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه وصیّت نما طوبی از برای نفوسی که لله عاملند و الی الله متوجّه

قل یا ملأ الأرض ایاکم ان تمنعکم کتب العالم عن کتاب الله المهیمن القیوم الّذی نزل من سماء الفضل من لدى
الحقّ علام الغیوب قل تالله لا ینفعکم ما عند الناس اتقوا الرّحمن ثم اقبلوا الیه بوجه بیضاً و قلوب نوراً کذلک یأمرکم من فی
قبضته زمام العلوم قل یا معشر العلماء طهّروا قلوبکم عمّا عندکم لتسمعوا صریر القلم الأعلى و حفیف سدره المنتهی من المقام
المحمود هذا یوم لا تغنیکم کنوز العالم و لا صفوف الأمم دعوها عن ورائکم رجاء ما عند الله ربّ ما کان و ما یرکون انا

نوصیک و الذین آمنوا بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذى به اضطربت اركان الأسماء الآ من شاء الله مالک الوجود كذلك ما ج بحر بیانی و هاج عرف عنایتی آنک اذا رأیت و وجدت قم و قل

اشهد أنك قبلت اذى العالم لارتفاع امر الله و حملت البلايا فى حب الله فاطر السماء و مالک الأسماء الى ان قبلت السجن الأعظم لنجاة الأمم اسألك بالاسم الأعظم الذى به سخرت ملكوت الأسماء بأن لا تخيبنى عمّا عندك و لا تمنعنى عمّا قدرته لأمنائك و اصفيائك اى ربّ ترانى مقبلاً اليك و متمسكاً بجلک اسألك بأن تؤيدنى على الاستقامة على هذا الأمر الذى به زلت اقدام اكثر خلقك لا اله الا انت المتعالى المشفق الغفور الكريم انتهى

انشاء الله مؤيد شونند بر آنچه از لسان عظمت بان مأمور شدند و از کنوس عنایت بیاشامند آشامیدنى که از منع ظالمین بازمانند فى الحقیقه اگر انسان در این ایام قسمت نبرد و از فیوضات فیاض بی نصیب ماند بچه چیز دلخوش و مسرور و مشغول بسیار حیف است این اوقات عزیزه بگذرد و انسان غافل باشد انشاءالله باید جمیع دوستان همّت بر خدمت گمارند اول کل بکمال تقدیس و تنزیه و انصاف و مشورت قیام نمایند آنچه را سبب تفریق مشاهده کنند اول باصلاح آن توجّه کنند و بعد بروح و ریحان و حکمت بخدمت مشغول گردند اصلاح امور ایشان و عالم همه خواهد شد و امثال این بیان مکرّر از لسان قدم استماع شده صد هزار نعم و طوبی از برای نفوسى که قیام نمایند بر آنچه که سبب ارتفاع امر و راحت اهل عالم است و فى الحقیقه نفس ارتفاع نفس راحت است ولکن ناس جاهل از این فقره غافل انشاءالله آن محبوب و این عبد دعا میکنیم که شاید از شمال جهل بیمین دانائی فائز شونند

و اینکه در باره اخت حضرت سلطان الشهداء روح ما سواه فداه مرقوم داشتید تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة يا على لحاظ عنایت باو و منتسبین نورین بوده و خواهد بود و به اسم الله مهدى امر نمودیم که در باره حقوق او بجناب صادق علیه بهائی سفارش کامل نماید و همچنین از قلم اعلى مرقوم اگر اخت حقى دارد باید ادا نمائید بحق و عدل رفتار شود انا نکبر من هذا المقام عليها و نبشرها بفضلى و رحمتى انتهى و اما توجّه ایشان بشطر ص و قیام ورقهئى از اوراق على ما یحبّه الله و یرضى این فقره بشرف اصغای مالک اسماء فائز فرمودند یا عبد حاضر طوبی لها ثم طوبی لها ینبغى ان ینزل علیها من سماء عنایتی ما یقی به ذکرها جزاء عملها و یکتب لها قلمی الأعلى و یشرها بقبول ما ظهر من عندها و تأمر الغصن بأن یکتب لأمتی و ورقتی ما نزل من سماء مشیة موجدها و ظهر من افق عنایتی بارئها لیكون ذخراً و شرفاً لها فى کلّ عالم من عوالم ربّها انتهى پرتو آفتاب عنایت عوالم غیب و شهود را منور نمود یا محبوب فوادی مشاهده نمائید عمل مرغوب چه مقدار محبوبست عندالله اگر بحور اکسیر و کنوز عالم را احدی انفاق کند البتّه باین ذکر فائز نشود عملی ظاهر و بطراز قبول فائز بشأنی که از مطلع بیان رحمن ظاهر آنچه که نفحاتش بدوام ملک و ملکوت منقطع نشود از جانب این عبد تکبیر و سلام بان ورقه برسانید علیها بهاء ربّها علیها بهاء ربّها و هذا ما نزل لها من سماء عنایت ربنا الغفور الکريم

بسمی الظاهر المشهود

یا ورقتی علیک بهائی ان افرحی بما نزل لک من القلم الأعلى انه ذکرک و بشرک بما ظهر منک فى سبیل الله المهیمن القیوم ان اشکری و تشبّثی بذیل العنایت و قولی

لک الحمد یا اله الوجود و مالک الغیب و الشهود بما ایدتنى على عمل فاز بطراز قبولک و تزین برضائک لعمرك یا محبوب قلبی لا یعادل ما اعطیتنى بما خلق فى سمائك و ارضک آنک انت المعطى الکريم انتهى

حقّ جلّ جلاله جمیع را مؤید فرماید بر آنچه نفحات رضایش از او متضوّع یک عمل مرور الیوم معادلست با صد هزار عمل بل استغفر الله من هذا التّحدید و همچنین عمل غیر خیر وقتی از اوقات لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله جلّ و

عزّ یا عبد حاضر عنایات حقّ خلق را جسور نموده بشأنی که ذکرش محبوب نه باید نفوس مقبله را آگاه نمود الیوم چون آفتاب ظهور مشرقست و پرتو انوار وجه عالم را احاطه نموده لذا اکثری از اعمال نالایقه ستر شده و میشود آنّه هو السّتار الحکیم امروز روز شادبست و روز فرح اکبر است بحر عنایت مّواج و نسیم جود در مرور و آفتاب فضل مشرق ولکن حال مشاهده میشود که اعمال شنیعه بمقامی رسیده که نزدیک بآنست غبارش بذیل حقّ جلّ جلاله رسد و حجاب حرمت را بردرد جمیع آنچه از اوّل امر تا حال وارد شد و قبول نمودیم لأجل اعزاز کلمه الهی و ارتقاء نفوس مطمئنّه مستقیمه راضیه مرضیه بود حال از اعمال بعضی بیاد رفته و میروید مگر اینکه حقّ جلّ جلاله بقدرت کامله حفظ نماید چنانچه نمود

یا عبد حاضر بجناب علی علیه بهائی و عنایتی بنویس باید جمیع دوستان آن ارض را متذکّر دارد و به ما ینفعهم آگاه نماید شاید از ما فات عنهم رجوع نمایند و بحقّ تمسک جویند و شاید آنچه سبب ضرّ گشته و علّت ذلّت نفوس شده بماء رجوع طاهر و مقدّس گردد آنّه هو التّوّاب و هو الفضّال الکریم انتهی مکرّر این بیانات از لسان منزل آیات جاری و بعضی از اوقات این عبد وارد و جمال قدم را در کدورت و حزنی مشاهده مینمود که لرزه اندام این فانی را اخذ مینمود و حزن جمال قدم معلوم و واضحست که در چه بوده و هست احتیاج بذکر ندارد امروز اعمال طیّبه دوستان الهی منادی امرند بین عباد از این قبیل در الواح الهی مکرّر نازل شاید نفع بخشد و سبب تنبّه گردد و الاّ آنّه لغنیّ عن العالمین چندی قبل بعضی از نفوس بر حسب ظاهر شکایت آغاز نمودند مع ذلک از ساحت اقدس جواب نازل نه فرمودند ستری سبق الکشف و صبری سبق العجل انتهی ولکن بیم آنست تجاوزات ما حجاب را بردارد و ستر را خرق نماید اتشبتّ بذیل عنایت و اسأله بأن یؤدّد احبائه علی ما یحبّ و یرضی و یمنعهم عمّا یضرّهم و یهدیهم الی ما ینفعهم آنّه هو المقتدر المهیمن العطوف الغفور

حسب الأمر مهاجرین ارض صاد علیهم بهاء الله را از قبل حقّ تکبیر برسانید انشاءالله بنور اتّفاق منور باشند و بر خدمت امر قائم تا اثر نور در آفاق اشراق نماید و ظاهر شود جمیع فی الجمله برضای حقّ پی برده اند بآن تمسک نمایند و بآن عامل شوند اینست سبب رستگاری در دنیا و آخرت هجرت و بلاای شما لازال تحت لحاظ بوده انشاءالله محفوظ ماند انتهی

اینکه در باره جناب آقا میرزا آقا بابا علیه بهاء الله مرقوم داشتید ذکرشان در ساحت اقدس بوده و بانوار عنایت شمس حقیقت فائز طوبی له در این ایام مکتوبی جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله از اهل یاء ساکن شاه بمصلحت جناب میرزا حی علیه بهاء الله و عنایته باین عبد ارسال داشته اند و اسامی متعدّده در آن مذکور و از جمله اسامی جناب آقا میرزا آقا بابا علیه بهاء الله بوده مخصوص هر یک لوح امنع نازل و ارسال شد انشاءالله فائز میشوند فی الحقیقه امر بقسمی است که آن محبوب مرقوم داشته اند چه که سفر جناب میرزا بآن سمتها سبب ارتفاع کلمه شد هذا یکفیه وربّ العالمین چون این کلمه از لسان محبوب استماع گشت ذکر شد و الاّ این عبد قابل آنکه ذکر خدمات ایشان را نماید نبوده و نیست

اینکه در باره ورقه اهل جناب میرزا ح و سین علیهما بهاء الله و عنایته مرقوم فرمودند سبب حزن شد و اهل سرادق عصمت جمیع بکمال حزن مشهود و ظاهر و در ساحت اقدس هم مذکور خدمت جناب میرزا از جانب این فانی تعزیت بگوئید و انشاءالله خود این عبد هم عرض مینماید آنچه را که از ضعف و مسکنتش حاکی است

و اینکه ذکر صعود جناب حاجی میرزا حسن هراتی علیه بهاء الله نمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد این کلمات عالیات محض فضل و عنایت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ جلاله و عزّ ذکره و عزّ ثنائیه

هو الذّاکر المعین

یا حسن یزورک المظلوم من مقامه الأعلى الذی جعله الله مطاف اهل ذرّة العلیا و یذکرک بذکر فاح به عرف العنایة بین البریّة طوبی لک و لصعودک و لتوجّهک و لورودک فی الرّیق الأعلى و المقام الأبهی اشهد أنّک اقبلت الی الغایة القصوی و الأفق

الأعلى اذ ارتفع حفيف سدره المنتهى بين الأرض و السماء و شهدت بما شهد به لسان الكبرياء و قبلت ما نزل من عنده و ظهر من لدنه طوبى لك بما فرت بالغفران من لدى الرحمن و وجد منك الملاء الأعلى عرف حبي طوبى لمن يذكرك بما ذكرك المظلوم فى هذا المقام الممنوع قد كنت لله و رجعت الى بحر رحمته ان هذا الا من فضله العزيز المحبوب انتهى الحمد لله باين عنایت كبرى مفتخر شدند طوبى از برای نفوسى كه باين فيض اكبر فائزند و مقامش را ميشناسند نفوس مستقيمه طاهره مطمئنه از سماء عنایت قياض قسمت داشته و دارند و من غير تعطيل بر ايشان نازل و جارى چه در حيات و چه در ممات

و اينكه در صعود حضرت مرفوع مبرور آقا سيد ابوطالب عليه من كل بهاء ابهه مرقوم داشتيد چندی قبل از طرف حدبا حضرت اسم الله زين عليه من كل بهاء ابهه ذكر ايشان و هم چنين بعض مطالب از لسان اهل ايشان عليها بهاء الله بساحت اقدس ارسال داشتند و جواب بتفصيل نازل و ارسال شد و ذكرشان هم در آن لوح مبارك نازل له الحمد و المنة فى كل الأحوال البهء المشرق اللائح من افق عناية ربنا على حضرتكم و على من معكم من الذكور و الاناث

عرض ميشود دو لوح اقدس مدتهاست مخصوص ابناء مرفوع مبرور جناب ذبيح عليه بهاء الله و بحر رحمته از سماء مشيت نازل و اين مدت ارسال نشد و بتأخير افتاد تا اين ايام ارسال گشت شايد بعنايات الهية متذکر شوند و به ما ينبغى و يحبه الله قيام نمايند خدمت هر نفسى در ساحت اقدس مذکور و منظور ولو بمقدار سم ابره مرفوع ذبيح عليه بهاء الله در اول ايام بشرافت اقبال و ايمان فائز شدند لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند بعد از استماع ندا اقل من آن توقف نمودند يشهد بذلك من عنده كتاب مبين لذا مراعات ايشان در هر حال شده و انشاء الله ميشود و اين فانى از حق جل جلاله تأييد ايشان را طلب مينمايد آن محبوب هم بايد بمهربانى ايشان را حفظ نمايند اول عمر است ارياح شباب را مهيبى ديگر است عرض ديگر مخدره خديجه بيگم عليها بهاء الله چند كره باين عبد مكتوب ارسال داشته و اين عبد نظر بانقلابات و محاربة اطراف جواب ارسال نداشت تا در اين كره مكتوبى كه چند شهر قبل نوشته شده بود ارسال داشت كه آن محبوب برسانند

و هم چنين جواب مكتوبى كه جناب آقا محمد كريم ع ط عليه بهاء الله بحضرت اسم جود عليه بهاء الله الأبهى ارسال داشتند اين فانى نوشته ارسال داشت انشاء الله از اقداح فلاح در جميع احيان بياشامند و به ما ينبغى لأيام الله عامل باشند از اطراف خبير رسيد كه جناب ايشان به ما انزله الله فى الكتاب عامل شدند و مخصوص تبليغ وكيل اخذ نمودند طوبى له و نعيماً له هر نفسى به ما اراده الله عمل نمايد البتة در دنيا و آخرت ثمر بخشد و اثر پديدار نمايد و در هر دو جهان بكار آيد

ديگر دوستان آن ارض را مكرّر تكبير و سلام عرض نموده بجناب على پاشا خان عليه بهاء الله بشارت دهيد چه كه فرش ايشان رسيد و يومى از ايام گسترده شد و جمال قدم تشریف بردند در بستان و بقدم حضرت مقصود روح من فى اللاهوت لقدمه الفداء مشرف گشت و فائز شد و جناب حاجى غلامعلى مسافر عليه بهاء الله را احضار فرمودند و فرمودند اگر جناب پاشا عليه بهائى را دیدى او را بشارت ده بقبول آنچه ارسال داشته نعيماً له و هنيئاً له انشاء الله مشتعل باشند بشأنى كه روشنیشان ظاهر و هويدا باشد اين فانى از حق جل جلاله ميطلبد اوليا و اصفيا را مؤيد فرمايد بر عرفان ما قدر لهم چه اگر مطلع شوند سيل عالم قادر بر اطفاء نار محبتشان نباشد و روشنى آن را تاريخى اخذ نمايد

از جمله عنایات جدیده آنکه مخصوص اسامی مذکوره الواح بدیعه منیعه نازل هم بخط این فانی که در مکتوب ثبت شده و هم بخط مبارک حضرت غصن الله الأكبر روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدمه الفداء فى الحقیقه صاحبان الواح ذو

المقامين و ذو اللّوحين و ذو الذّكرين شده اند ينبغي ان نقول بكلّ جوارحنا و اركاننا لك الحمد يا فضّال القديم و لك العناية يا مقصود العالمين الثّور و البهّاء من افق عناية ربّنا مالك الاسماء على حضرتكم و على من معكم و على اولياء الله و احبائه

خادم

في ١٣ شهر صفر ١٣٠٠

* * *

حبيب مكرمّ جناب آقا محمّد باقر عليه بهاء الله و عناياته ملاحظه فرمايند هم
من ارض ن و ر

هو الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

الحمد لله الذي تفردّ بالكبرياء و توحدّ بالتدّاء و تعظّم بالاسم الذي كان سلطان الاسماء أنّه لهو الحاكم على ما يشاء لا اله الا هو المقدر العليم الحكيم و الحمد لله الذي انزل الكتاب و زيّنه بأسطر الأوامر و الأحكام لينتفع بها الأنام الذين نبذوا الأوهام و اقبلوا الى افق منه اشرفت شمس علم ربّنا العليم الخبير أنّه ما اراد عن كلّ ما ظهر الا اظهار جوده و فضله و كرمه لعباده أنّه لهو المعطيّ الكريم

و بعد قد بلغ كتابكم الى هذا الخادم و قرأت ما فيه و حضرت به تلقاء العرش و عرضت لدى الله العزيز الحكيم اسأل الله ان يوفّقكم و يظهر امثالكم ليعترفوا بما اعترف به لسان القدم بين الأمم أنّه لهو المقدر القدير عرض اين فاني آنكه مكتوب آنجناب رسيد و فرح بي اندازه از آن حاصل چه كه نفحات محبّت رحمن از آن استشمام شد انشاء الله در جميع احيان بتوفيقات حضرت رحمن موفّق باشيد و بذكر سلطان حقيقي ذاك و ناطق مناجاتيكه بساحت اقدس امنع عرض نموديد عرض شد في الحين لوحى از سماء مشيّت نازل و ارسال گشت انشاء الله بزيارت آن فائز شويد و بنفحات آن معطر

اينكه در باره حقوق الله ذكر نموديد و نوشته بوديد كه عبدى مالك وجه نقدى و ملكى است و حقوق الله بر حسب حكم آن در نقدى معلوم ولكن عبد كه مالك ملك است آن ملك در جائيست كه نميخرند تا حقوق الله از آن جدا شود و اگر بخواهد از نقدى بدهد كفاف نميدهد و خود عبد هم از كسب مي افتد و آنملك هم اجاره ندارد در اينصورت تكليف چيست حكم الله آنكه ملكى كه انتفاع از آن مقطوعست يعنى نفعى از آن حاصل نمى شود حقوق الله بر آن تعلق نميگيرد أنّه لهو الحاكم الكريم

و اينكه در باره اسم ابن مذكور داشتيد باسى نيست ولكن در ظاهر باسم ظاهر عبّاس حضرت غصن الله الأعظم روحى و كينونتى لثراب قدومه الفداء ناميده شود

و اينكه در باره جناب آقا على اكبر الذي صعد الى الله نوشته بوديد عرض شد و كلمه غفران از ملكوت بيان رحمن در باره ايشان ظاهر طوبى له بما فاز بالذّكر فى حياته و بغفران الله و رحمته بعد مماته و صعوده

اينكه در باره جناب آقا محمّد على نوشته بوديد ذكر ايشان در ساحت امنع اقدس عرض شد مناجات مختصرى از سماء مشيّت الهى نازل و ارسال گشت قرائت نمايند هذه صورة ما انزله الله من سماء المشيّة و الارادة

هو الأقدس الأعظم

قل سبحانك اللهم يا اله الأشياء و خالق الأسماء أسألك بالاسم الذي به كسرت الأصنام و زالت الأوهام بأن تغمسنى فى بحر الايقان يا مالك الأديان اى رب ايدنى على ما اردته بسلطانك و انزلته فى محكم كتابك اى رب هذا يوم تزيّنت به صحائف الامكان و الكتب التي انزلته على سفرائك و اصفيائك اسألك بأن لا تمنعنى عن رشحات بحر فضلک و لا تطردنى عن الباب الذى فتحتہ على من فى سماءك و ارضك اى رب انا الضعيف تمسكت باسمك القوى القدير قدر لى من فضلک ما ينفعنى فى الدنيا و الآخرة أنك انت المعطى البازل المقتدر العزيز الحكيم انتهى

انشاء الله بقرائت این کلمات منیعہ مبارکہ کہ از مشرق مشیت رحمانیہ ظاہر شدہ فائز و مؤید شوند

عرض دیگر آنکہ نفوسیکہ در آن ارض و ارض نون و راء از کوثر الہی آشامیدہ اند و بافق اعلى ناظرند جميع را از جانب این حقیر فقیر تکبیر برسانید اى دوستان اى شاربان رحيق رحمت رحمن امروز روز بزرگيست قدرش عظیم و شأنش عظیم و ما يحدث فيه أنه لهو عظیم عظیم باید اوہامات نفوس غافلہ و ظنون ہیاکل شرکیہ را معدوم و مفقود ملاحظہ نمائید و از سلسبیل یقین در کلّ حین باسم مالک يوم الدين بنوشید لسان از برای امروز خلق شدہ و بصر از برای این يوم مبارک از عرصہ عدم بوجود آمدہ لعمر الله امروز روز آذان و قلوبست تا ببینند و بگویند و بشنوند و در خزینہ محفوظ دارند بگو جهد نمائید کہ شاید از فیض فیاض در مثل همچو روزی محروم نمائید اگرچہ الحمد لله در آن روضہ گلہای معانی باسم محبوب ابدی شکفتہ و ازہار بیان باسم مقصود امکان ظاہر شدہ ولکن باید انشاء الله در کلّ حین از اثر کلمہ الہیہ نارشان مشتعلتر و نورشان باہرتر دیدہ شود و از سلطان حقیقی اینعبد فانی سائل است کہ آن گلہای محبت را از اریاح سمومیہ و بادہای بارده حفظ نماید تا ہمیشہ با کمال طراوت و لطافت خندان باشند انہ لهو العزيز الکریم البہاء علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بعرفان الله و ايقنوا بلقائه العزيز المنيع

خادم

فی ۶ رجب ۱۲۹۶

اسم الله الجمال عليه بهاء الله الأبهي

۱۵۲

هو الأقدس الأعظم العلى الأبهي

الحمد لله الذى توحد بالجلال و تفرّد بالاجلال و تقدّس عن الملل و تنزّه عن الآمال و هو الذى قدر للأعمار الآجال و هو التاطق فى ازل الآزال و الظاهر فى المآل لا اله الا هو الغنى المتعال و الحمد لله الذى قبل عمل الذين انجذبوا من نداءه و اسكرهم رحيق وحيه و انطقهم بثنائه و عرفهم شمس جماله و اظهرهم فى ايامه و ايدهم على عرفان نفسه و وفقهم على رضائه انہ لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيمن الفعّال الحمد لله الذى انار افق العالم بالتبّير الأعظم و اذا استوى على العرش بشرّ الناس بظهور بحر الطافه و شمس افضاله طوبى لراسخ نبذ ما منعه و سرع الى افقه الأعلى و ويل لمن توقّف بما اتبع اوہام

الَّذِينَ ظَهَرُوا بِأَثْوَابِ الرِّجَالِ اكْبَرُ وَ اصَلَّى وَ اسَلَّمَ عَلَى الَّذِينَ مَا مِنْهُمْ الْهُوَى عَنْ اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَ بِهِمْ اشْرُقَ نَجْمُ الْعِرْفَانِ فِي أَكْثَرِ الْبُلْدَانِ وَ هُمْ عِبَادُ مَكْرَمُونَ وَ هُمْ عِبَادُ عَامِلُونَ وَ هُمْ عِبَادُ مَقْرَبُونَ وَ هُمْ عِبَادُ مَخْلُصُونَ وَ هُمْ عِبَادُ فَائِزُونَ وَ هُمْ عِبَادُ قَائِمُونَ عَلَى خِدْمَةِ مَوْلَاهُمْ وَ هُمُ النَّاطِقُونَ بَيْنَ الْعِبَادِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ اشْهَدُ أَنَّهُمْ فَازُوا بِكُوْثَرِ الْحَيَوَانِ الَّذِي جَرَى عَنْ يَمِينِ عَرْشِ الرَّحْمَنِ وَ فَازُوا بِمَا لَا فَازَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْفَضَالُ

روحي لقيامكم الفداء و لاستقامتكم الفداء قد كنت جالساً ساكناً متفكراً في امر الله و ما ورد عليه من عباده اذا اتى احد من احبائه الله بكتاب حضرتك فلما فككت وجدت رائحة حبكم محبوبنا و محبوب من في العالم و مقصودنا و مقصود من في السموات و الارض و قرأته و عرفت ما فيه من خدمتكم و قيامكم و ثنائكم و ما حملتموه في سبيل الله و بعد قصدت المقام الأعلى مقرّ عرش ربنا الأبهى فلما دخلت و وقفت تلقاء الوجه عرضت ما ناديت به الله اذا تبسم ثغر المحبوب و قال ليس له من فضل في ذلك انا ايدناه على ذكرى فذكرني و عرفناه افقى فتوجه الى وجهي و وفقناه على خدمتي فقام عليها باذني ان الفضل كله لنفسى و انا الفضال القديم لو لم يكن رشحات بحر فضلي ما عرفني و لو لم يكن جذب آياتي من ملكوت بياني ما توجه الى سبيلي

يا اسمي الجمال تفكر في الملوك و الذي كشفنا عنه لتطلع بما نطق مولاك الحكيم ان ملكاً من الملوك كان مستغرقاً في بحور الملك و لازياً بالدنيا و ما فيها من الزخارف و الألوان و في احد من الليال تجلّت عليه شمس الانقطاع من افق ارادتي و كشفنا عنه انه ترك كل ما عنده و خرج عن البيت متوجّهاً الى البيداء و ما اطلع به احد الا الله ربك و رب العالمين و لو نكشف على الناس كما كشفنا عنك كلهم يقومون على خدمتي و ذكرى و ثنائى كذلك نطق لسانى لتكون من الفرحين ان ربك يحب المزاح في بعض الأحيان و يمزح انه لهو الفعّال لما يريد ليس لأحد ان يعترض عليه فيما ظهر من عنده يشهد بذلك كتب الله العليم الحكيم انتهى

و آنچه از مراتب عجز و نیستی و اعتراف بر معاصی و قصور اظهار نموده بودید فرمودند یا اسمی انا عفونا عنک من قبل و قبلنا خدمتک و طاعتک و حضورک و لقائک و سمعنا حنینک و اینیک و صریحک و ضجیحک و زفرات قلبک فی حبّ الله ربک العزیز الحمید انتهى

و اینکه نوشته بودید خطای این مرتبه که توجه بارض خاء باشد بر خطایای قبل افزود بعد از عرض این کلمه نطق لسان الرحمن فی ملکوت البیان ما لا یقدر ان یعرفه احد من اهل الامکان لعمرک لا یقدر اقلام العالم ان یقوم بوصفه و لا افئدة العارفين بادراکه و در آخر بیان فرمودند بنویس باسم جمال علیه بهاء الله که این خدمت قبول بوده و خواهد بود چه که جناب اسمی الحاء علیه بهاء الله بشما نوشتند و نشهد انه ممن اشتعل بنار محبة الله و کان مستغرقاً فی بحر فضله و فی مثل تلك الحالة لما سمع ما ورد فی ارض السجّج صاح فی نفسه و اخبر الناس بما ظهر ان ربک لهو العليم الخبير ان اطمئن انا قبلنا ما عملته فی سبیل الله و کن من الشاکرین ان امطار الفضل من سماء عنایتی كانت متوجهة الیک و لحاظ رحمتی ناظرة الى حبک ان اذکر ربک فی کلّ الأحوال بالحکمة و البیان انه یسمع و یرى انه لهو السميع البصیر

ای جمال بعضی از نفوس بافق اعلى ناظر و بکمال شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب در سبیل الهی از هیچ شیء مضائقه ندارند و بتمام میل در خدمت امر سبقت میگیرند اولئک اهل البهَاء فی صحیفتی الحمراء و بعضی باین مقام بلند اعلى هنوز نرسیده اند لذا از خطرات قلبیه محفوظ نیستند ان ربک لهو العليم لذا حین ورود اخبار مذکوره بارض اقدس امر از مصدر امر مشرق و حکم منع از سماء مشیّت الهی نازل از جمله باسم جواد علیه بهاء الله که طائف حول است امر شد که بارض تاء و قاف بنویسد که احدی چیزی مطالبه نماید و همچنین بجناب اسم حاء علیه من کلّ بهاء ابهاه من لدی الله امر شد در باره ارض خاء و کاف و طاء این فقره منع مخصوص بارض خاء نبوده کمال عنایت نسبت باحبای آن ارض از مشرق الطاف ظاهر

قد نزلت لهم آيات من قبل لو يقرأها احد يطلع بفضل الله و رحمته عليهم ان ربك لهو الخبير شكى نبوده و نيست كه هر نفسى از نفوس مذكوره كه بخدمت قيام نمودند لله بوده و فى سبيل الله عمل نموده لذا البته عملشان مقبول و اجرشان عندالله از قلم اعلى مسطور بايد بكمال فرح و انبساط بذكر محبوب عالميان مشغول باشند انا نكبر على و جوههم و نذكرهم بما يلقى به اسمائهم فى ناسوت الانشاء و فى ملكوتى البديع انتهى

عرض اين عبد آنكه اين امر مبرم در وقتى نازل كه اسامى نفوسى كه بخدمت امر موفق شدند در ساحت اقدس بر حسب ظاهر مذكور نه و بعد از ذكر نفوس قبول شد و آنچه از وجوه رسیده بود امر شد ما بين بعضى از احبائى الهى كه در آن ارض ساكنند قسمت شود و صورت تقسيم را حسب الأمر جناب آقا ميرزا محمد على عليه بهاء الله از اهل قائن ارسال داشتند بايد قسمى نشود كه سبب تكدر نفوس مقبله گردد چه كه جميع عندالله معززند اليوم هر نفسى كه بافق اعلى توجه نمود كمال عنایت در باره او بوده و هست چه كه امر عظيم است از حق جل و عز ميطلبيم كل را بقميص استقامت مزين فرمايد و از رحيق اطهر در كل حين بنوشاند انه لهو المعطى الكريم اين بسى واضح و معلومست از يومى كه كتاب اقدس از سماء مشيت نازل شد در سنين معدوده مستور بود تا آنكه جمعى از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احكام الهى سؤال نمودند و بكمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال كتاب اقدس شد و فرمودند احدى حقوق الهى را مطالبه نكند و اين فقره معلق باقبال خود نفوس بوده تا آنكه سنين منتهى شد بسنه قبل و امر از مصدر امر صادر كه هر نفسى بخواهد ادای حقوق الله نمايد از او اخذ نمايند و فى الحقيقه اين هم فضل بزرگست در باره عباد چه كه سبب تطهير و نعمت و برکت الهى است طوبى لمن عمل بما امر به فى الكتاب اگرچه آن حضرت معلومست بكمال حكمت و انقطاع عمل نموده اند و حرفى هم كه مغاير امر باشد از آن جناب ظاهر نشد ولكن چون مخصوص اين فقره عازم شدند لذا حكم منع نازل چه كه بعضى از ناس ضعيفند والا فوالله الذى لا اله الا هو كه عمل شما مقبول و سعى شما مشكور بوده و خواهد بود يومى از ايام از لسان مبارك اين كلمه اصغا شد يا عبد الحاضر لدى العرش قد خلقنا الكل لخدمتى و ايامى و نصره امرى و عرفان نفسى و التوجه الى وجهى و الحضور لدى باب رحمتى و ما عندهم هو كان رشحاً من بحر عطائى لو نطلب منهم ما اعطيتهم بفضلى لتشاهدتم غير ما شهدتم من قبل ان ربك لهو العليم الخبير

و همچنين بلسان پارسى فرمودند اگرچه اين عبد قادر بر ذكر آنچه از ملكوت بيان اصغا نموده تماماً نبوده و نيست ولكن آنچه در نظر مانده ذكر ميشود فرمودند مع آنكه جميع عالم از حق است و كل هم باين مقرر و معترف و آنچه هم باهل ارض داده شد از بخششهاى بحر عنایت او بوده مع ذلك اگر امر بانفاق ما عندهم شود البته بعضى را قاصر و متوقف مشاهده نمائى و بعضى هم از تجليات انوار شمس انقطاع بمقامى فائز كه بكمال محبت و خلوص فى سبيل الله انفاق نمودند آنچه را مالک بودند اين هم مشاهده شد انتهى

عرض اين خادم فانى آنكه قسمى بشود كه اهل ارض خاء مكدّر نشوند و بطراز سرور باسم الله مزين گردند و اين فقره عندالله محبوبست چه كه كمال عنایت در باره دوستان از افق فضل مشهود و لائحست و اينكه در باره مشار اليه مرقوم فرموده بوديد كه هديه خدمت آن جناب فرستاد و اظهار نمود خدمت قابلى نمايد انشاءالله خدمت ايشان قبول شده در هر حال قسمى بفرمائيد كه احدى محزون نشود امرى كه نفى و اثبات آن لله واقع شود البته محبوبست ديگر از براى احدى در اين مقام حزنى باقى نخواهد ماند اين قدر عرض ميشود كه اين سفر شما لله بوده و جميع اعمال نزد حق مشهود و واضح و اينكه مرقوم فرموده بوديد حسب الأمر بارض خاء نوشتيد كه قبول نشد فرمودند اين كلمه سبب حزن خواهد شد چه كه گمان مينمايند كه نزد حق مقبول نيستند بايد قسمى بشود كه جميع مطلع شوند بانكه لحاظ عنایت بايشان بوده و انشاءالله خواهد بود انتهى و سبب آنست كه از قبل عرض شد انشاءالله جميع بعنايات الهيّه مسرور و فائز باشند

و اینکه مرقوم داشتید که بعضی از آن نفوس که وجه داده‌اند از بابت حقّ الله داده‌اند فرمودند نعم ما عملوا لأنّ الحقوق کلمة انزلها الرحمن فی الكتاب بر کل لازم که بآن ناظر باشند و عمل نمایند و لکن چون آنچه واقع شد بر حسب ظاهر روایح دیگر بعضی از ضعف از آن استنشاق مینمودند لذا حکم منع از سماء امر نازل آنه لهُو الحاکم المختار یا اسمی الجمال انا احبناک فضلاً من عندی و نحبک بعنایتی المهيمنة على العالم و نرى الذين زينهم الله فى ارض الخاء بطراز الخضوع و الخشوع و الخلوص ان ربك لهُو العليم المحيط هم الذين فازوا برحيق الوحي و اسكرهم كوتر عناية ربك الكريم انا نسمع و نرى من نطق بذكرى و عمل فى سبيلى المستقيم لا يعزب عن علم ربك من شىء ان ربك لهُو العالم الخبير ان الذين طاروا فى هوائى و عملوا ما امروا به فى سبيلى سوف يرون انفسهم فى مقامات تعجز عن وصفها السن التاطقين انا نكبّر من هذا المقام الأعلى الذى سمى بالسّجن الأعظم فى كتاب الأسماء على وجه الذين آمنوا بالله رب العالمين و اقروا و اعترفوا بما انزله من سماء الفضل ان ربك لهُو المعطى القديم نسأل الله بأن يوفّقهم على الاستقامة الكبرى لئلا تزّل اقدامهم عما يذكر فى الابداع و عن نعيق الناعقين انتهى تا اين مقام جواب دستخطّ عالی که از يزد ارسال فرموده بودند فقره فقره عرض شد ان الحمد لله رب العالمين

دستخطّ ثانی که از ارض صاد مرقوم داشته بودید در وقتی که اين عبد خادم در خارج بلد بود رسيد علم الله فتحته و قرأته وجدته مزیناً مطرّاً مشرفاً مبارکاً معطراً بذكر الله محبوبى و محبوبکم و مقصودى و مقصودکم و مقصود العالمين حقّ جلّ و عزّ شاهد و گواهد که اين عبد نظر بناز مشتعل که از محبت الهی در صدر آن حضرت در فوران مشاهده نمود مرّه بعد مرّه قرائت کرد و بعد در وقتی مخصوص تلقاء عرش معروض گشت ان ربى لهُو السميع العليم اذا توجّه وجه القدم الى الخادم و قال جلّت عظمته و کبريائه انا سمعنا ذکر اسمى و ندائه و مناجاته و رأينا توجّهه و ابتهاجه و انا مضرم نار حبيّ فى صدره و انا المقتدر القدیر یا اسمى قد اخذتنى الأحران على شأن لو اذکر لک تنوح لى کنوح الفاقدين قد ظهر فى هذه الأرض ما لا ينبغى ان يظهر فى أيام الله و ظهوره و انا المظلوم الفريد قد جعلنا ارض السّجن جنّة من الجنان و انزلنا فيها البركة و اطلقنا سبيل الذين كانوا فى حصن متين و فتحنا باب المدينة يخرج منه من يشاء و يدخل فيه من يريد فلما ظهر ما ظهر وجدوا انفسهم فى ضيق مبین انک لا تحزن من شىء ان ربك مع ما احاطته الأحران انه على فرح عظيم بشرّ الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى بذكرى و کبر على وجوههم من قبلی و انا الغفور الرحيم انا نذكر الذين آمنوا بالله فى اللیالى و الأيام ان ربك لهُو الصادق الخبير کبر من قبلی على کلّ من نسب الیک من کلّ ذکور و اناث و من کلّ صغیر و کبير انتهى و فقرات آخر مناجات آن جناب که مشعر بوصول لوح امنع و فرح و ابتهاج و شکر و حمد بود چون عرض شد اذا نطق لسان العظمة مرّه اخرى یا اسمى رأيناک متغمساً فى بحر الرضاء طوبى لک بما کنت فائزاً بهذا المقام الکريم کن فى کلّ الأحوال بمثل ما کنت كذلك یوصیک قلمى الأعلى فى هذا السّجن المبین انتهى

و اینکه در باره لوح جناب ملاً على جان عليه بهاء الله ذکر نمودید فى الحقیقه همان قسمست که مرقوم داشتید امثال این امورات سبب شد که مانده سمانیه قطع گشت چنانچه مدتی بود که قلم اعلى متوقف بود یا حبيب فؤادى اگر عباد بآنچه از مالک ایجاد مأمورند عمل نمایند لعمرك ترى العالم غير العالم بلکه زیاده از آنست که آن حضرت مرقوم داشته‌اند چنانچه وقتی از اوقات لسان قدم متوجّهاً الى الخادم فرمودند بعضی از الواح الهیه که از سماء مشیت محض عنایت نازل شده حال در زیر تراب مانده شخصی که رافع آن بود از خوف آن را مستور داشته و الواح بعضی را بعضی بعضی دیگر داده‌اند ان ربك لهُو العليم انتهى از این کلمه مبارکه مستفاد میشود که بسیار امورات غیر مقبوله در فقره الواح واقع شده از حقّ جلّ و عزّ شما و این عبد و همه دوستان بخوایم و بکمال عجز و نیاز بطلبیم و استدعا نمائیم که جمیع را بطراز استقامت و امانت و صدق و وفا مزین فرماید فوالذى انطق الأشياء باسمه الأعظم الأبهى اگر بنصایح مشفقّه الهیه عمل مینمودند حال اشراق شمس کلمه

رَبَّانِيَه از هر مدینه مشرق و ظاهر بود و از هر افقی طالع و لائح مشاهده میشد قد قضی الأمر و ینبغی لللسان ان یکون علی صمت مبین انشاءالله از فضل و عنایت حقّ چنین دیده میشود که جمیع شاریان کوثر حقیقت بنار محبت بشانی مشتعل شوند که جز یگانگی و یکتائی نماند تا جمیع بیک لسان ناطق شوند و بیک دست عامل گردند اگر دعاهای این عبد نظر بیحور عصیان باجابت مقرون نشود امید هست که دعای آن جناب و سایر دوستان عندالله مقبول گردد آنّه لهو الفضال آنّه لهو الجواد آنّه لهو الرحمن الرحیم

عرض دیگر آنکه جناب زین‌المقرّین علیه بهاء الله الأبھی باین عبد مرقوم داشتند که شخصی از اهل مازندران باینجا آمده و اراده شطر اقدس دارد و چون در ساحت اقدس عرض شد لوحی مخصوص جناب ملا علی جان علیه بهاء الله در این ایام نازل و همچنین در باره آن شخص آیات مهمینه منیعه از سماء مشیت نازل و ارسال شد و مخصوص امر شد که لوح مخصوص را شخص حامل نزد شما بیاورد و بعد از زیارت آن حضرت لوح منبع را بصاحبش برساند

و عرض دیگر آنکه در وقتی از اوقات فرمودند که بجناب اسم جمال بنویس که توقّف زیاد در محلّی لازم نه بلکه باید مثل ستاره سحری از افق هر دیاری طالع شوی تا بعضی از دوستان که افسرده‌اند بنار محبت الهی مشتعل شوند همچنان که غذا از برای اجساد لازمست همین قسم از برای ارواح واجب غذای روح مائده منیعه لطیفه طریه است که از سماء عنایت الهی نازل شده اگر غذای روح بآن نرسد البتّه ضعیف شود لذا گاهی بکمال حکمت بعضی اطراف توجه نمائید لأجل تبلیغ امر آنچه لازم و واجبست تذکر نفوس مقبله است تا جمیع باعانت الهی بطراز استقامت و امانت و صدق و ما یرتفع به امر الله فائز شوند در این ایام از سماء مشیت مالک انام لوحی در انقطاع و مقام او نازل در این مقام ذکر میشود که شاید سبب تطهیر نفوس گردد و از حقّ جلّ و عزّ میطلبیم که جمیع را از این رحیق بنوشاند و باین مقام اعزّ اعلی فائز فرماید و هر نفسی بطراز انقطاع فائز شد البتّه امین و صادق و مستقیم مشاهده شود یا حبّذا هذا المقام الأطهر یا حبّذا هذا المقام الأنور یا حبّذا هذا المقام الأسنی یا حبّذا هذا المقام الأعلى هذه صورة ما انزله الله فی الكتاب

بسمی الكتاب

الانقطاع شمس اذا اشرقت من افق سماء نفس تنخمد فیها نار الحرص و الهوی كذلك ینخبرکم مالک الوری ان اتم من العارفين انّ الذی فتح بصره بنور العرفان ینقطع عن الامکان و ما فیہ من الألوان یشهد بذلك ربّک الرحمن فی هذا المقام العزیز الرقیع ان انظر تمّ اذکر النعمان الذی کان من اعزّ الملوک و من قبله احد من الکیان اذا تجلّت علی قلبهما شمس الانقطاع ترکا ما عندهما و خرّجا عن بیتهما مقبلین الی العراء و ما اطّلع بهما الاّ الله العلیم انّ النعمان کان مستویاً علی عرش الملک اذا اسمعناه کلمة من کلماتی العلیا اهتزّ و تفکرّ و تحیرّ ثمّ انتبه و قام و قال مخاطباً الی نفسه لا خیر فیما ملکته الیوم و غدّاً یملکه غیرک كذلك نبّهناه و انا المقتدر القدیر فلما تنفس الصّبح و طلع الشّمس وجد الأمرآ العرش متروکاً تحیروا و تفحصوا فی الأفطار الی ان یشسوا عمّا املوا آنّه لهو العالم الخبیر لعمر الله لو نکشف الغطاء عن العیون کما کشفنا عنه لتری النّاس یدعون الدّنیة عن ورائهم و یتروکون ما ینعهم عن هذا الأفق المنیر طوبی لمن تنور بأنوار الانقطاع آنّه من اهل السفینة الحمراء لدى الله ربّ العرش العظیم طوبی لمدينة اشرقت شمس الانقطاع من افقها و لأرض اضاءت من انوارها لعمری لو فازت هذه الدّیار بنور من اشراقها لما بلی البهآ بین الأعدآ كذلك یقصّ لک مالک الأسمآ لتکون من العارفين لو ابثّ لک ما ورد علی المظلوم لتنوح و تبکی کبکآ الفاقدين اذا فزت بلوح الله و اثره ان اقرآ مرّة بعد اخرى ثمّ اقرآ علی الذین تجد من وجوههم نظرة الله العزیز الکریم كذلك رشح البحر الأعظم لتفرح و تشکر ربّک العزیز الحمید اما الفرح بما توجّه الیک وجهه الله من هذا المقام

الكبير و انزل لك ما يجذبك الى المقصود و يقربك الى مقامه المنيع البهآ عليك و على من شرب كوثر البقآء من ايدى عطآء ربّه الرّحيم

حال اگر نفسی بصر ظاهر خالصاً لوجه الله در این لوح ملاحظه نماید و تفکر کند یطّلع بما ینفعه و بما یستضیء به العالم یا حبیب فؤادی اکثری از ناس در دبستان جهل و نادانی تربیت شده‌اند و در مفازه کذب و نفاق سایر کجاست بینا و کجاست شنوا این الأبصار الحدیة و الآذان الواعیة نفسی که حرف ثالث مؤمن به من یظهره الله را بنصّ نقطه بیان روح من فی الامکان فداه بظلم و طغیان شهید نمود و همچنین شخصی که با او از ارض تاء به عراق آمد و همچنین نفوس دیگر هر یک را بیهانهئی فتوی بر قتلش داد مع ذلک نوشته که نفوس مقدّسه را میکشند و زورکی میخوانند ریاست نمایند حال ملاحظه نمائید که حرف ثالث من یظهره الله را از نفوس مقدّسه نشمرده و آقا جان مشهور به کج کلاه که خدای واحد شاهد است که از اعمال شنیعه او اهل این دیار بفریاد آمده بودند از ایران و استانبول و شام و این بلد استفسار نمایند تا حقیقت این نفس که خدمت شخص موهوم از نفوس مقدّسه شده معلوم گردد و آن شخص بزرگی که مرقوم داشته بودید که نفس موهوم مکتوبی باو نوشته ارسال داشته خوبست تفصیل آقا جان را از او سؤال نمایند چه که خواهر آقا جان در بیت نواب فریدون میرزا بوده و از جمله نفوس مقدّسه نفس موهوم رضا قلی بوده که خود آن جناب میدانند که برادرش در حضور آن حضرت ذکر مینمود که عدم ایمان من نظر بایمانیست که رضا قلی اخوی من ادّعا مینماید و من او را بهتر میشناسم و اعمال او را بهتر میدانم مع ذلک میبینم که او خود را یکی از اولیای این امر میدانند دیگر تفاسیل او بر خود آن حضرت معلومست و مطّلع شده‌اند که بچه جهت از ساحت اقدس طرد شد و اگر از اتباع یحیی بود در عکّا چه میکرد فوالله الذی لا اله الا هو ورد منه و من اخته ما ناح به سگان الملكوت اینها از نفوسی هستند که هر نفسی آنها را دیده شهد بکذبهم و نفاقهم هم الذین نذبوا امر الله و احکامه و اخذوا ما امرهم به اهوائهم یشهد بذلک ما انزله الرحمن فی الكتاب

لعمرك قد ذرفت العيون من اعمالهم و ذابت الأكباد بما ورد من ظلمهم علی امر الله و سفرائه یشهد بذلک کلّ من تزین بردآء الانصاف چه قدر محبوبست که شخصی از جناب مشیرالدوله سبب رفتن سید محمد را به استانبول سؤال کند تا معلوم شود نزد هر ذی بصری که این نفوس کذبیه موهومه چه مقدار سبب تضييع امر الله شده‌اند و از جمیع این امور گذشته خود آن جناب مطّلعند که احدی با آن نفوس معاشر نبود چند شهر بود که جمال قدم با احدی معاشرت نمینمود باب مسدود و لقا ممنوع و در آن ایام واقع شد آنچه واقع شد انّ الخادم یسأل ربّه بأن یعرف العباد ما عنده و یهدیهم الی صراطه المستقیم تا این محل جواب دستخطّ آن حضرت است که از ارض صاد ارسال داشته بودند و چند شهر قبل جواب عرض شد ولکن چون مطّول بود و حاوی هر قسم مطلب و بیانی و اطراف منقلب لذا ارسال نشد و تا الیوم که پنجم ماه مبارک رمضانست در عهده تأخیر و تعویق ماند تا آنکه مجدداً در این چند یوم دستخطّ دیگر آن حضرت که در خارج ارض طاء یعنی امامزاده حسن مرقوم داشته‌اند علّت انبساط قلب و انشراح صدر گردید بعد از اطلاع بساحت اقدس توجّه نمود تمام آن را معروض داشت قوله جلّت عظمته و کبریائه

یا جمال مرّة نراک علی فرح مبین و طوراً علی حزن یکدرّ به افتدة المخلصین اگر بفرح اعظم فائز شدید دیگر کدورت چه معنی دارد و اگر فی الحقیقه بنفای دنیا موقید و بانبساط بساط مبسوطه حقّ مطّلع ذکر قبض از برای چه بین یا اسمی الجمال هل تعرف من یکلمک انه لهو الذی انفق الکلیم روحه لندائه و الحیب للقاءه و الروح لعرف قمیصه هل تبقى لك الأحزان بعد هذه البیانات الّتی جرت من عیون رحمة ربک الرحمن الرّحیم نشهد أنّک انت من الفائزین و أنّک انت من الموقین و أنّک انت من المطّلعین ای جمال اولاً آنکه در ایامی که بحر فرح در امواج است و اریاح سرور بظهور مظهر ظهور در هبوب لایق نیست نفوس مقبله مستقیمه ذکر احزان نمایند مگر در مصیباتی که بحق راجع میشود و چون کدورات آن جناب

از این جهت بوده لذا باسی نیست ولکن احزان شما بعنایات حضرت دوست بسرور مبدل میشود چه که معزّی اوست و مسلّی او حال احزان وارده بر مظلوم را چه باید کرد هل من معزّ یعزّیه او من مسلّ یسلّیه فیما ورد علیه لا ونفسه المهیمنة علی العالمین ای جمال ذکر احزان محبوب امکان دارای بحر تسلّی است طوبی للعارفین تفصیل این اجمال را حال وقت اقتضا نمینماید چه که عبد حاضر حاضر است و اراده آنکه مکتوب شما که فقره بفقره عرض نموده در ملکوت بیان جواب نازل شود که شاید آن جواب بمثابۀ روح حیّ حیوان در اجساد اهل امکان سرایت نماید و کل را بنفحات ایّام اللّٰه فائز کند آنّٰه لهُو المقدرّ العلیم الحکیم ای جمال احبّاً را که بافق رحمن توجّه نموده‌اند و از رحیق عرفان محبوب امکان آشامیده‌اند در کلّ احیان متذکّر دارید تا جمیع باخلاق طیّبه و صفات مرضیه که سبب ارتفاع امر اللّٰه است ظاهر شوند ای جمال اگر ارض سجن بطراز امانت مزین بود محبوب عالم محزون مشاهده نمیشد باید دوستان را بامانت و صداقت دعوت نمائید که شاید باین دو نیر اعظم که از افق سماء اوامر الهی مشرقست فائز شوند

در یکی از الواح پارسی این کلمه از سماء مشیّت الهی نازل امروز اعمال شایسته باید و افعال پسندیده شاید و هر عمل نیکی بنفسه مبلّغ امر است شاهد این مقال بیاناتیست که از قلم اعلی در الواح اخری ثبت شده اگر امروز نفسی بطراز امانت فائز شود عنداللّٰه احبّ است از عمل نفسی که پیاده بشطر اقدس توجّه نماید و بلقای حضرت معبود در مقام محمود فائز گردد امانت از برای مدینه انسانیّت بمثابه حصن است و از برای هیکل انسانی بمنزلۀ عین اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا مذکور و مسطور است اگرچه در حدّت بصر مانند زرقاء یمامه باشد ای جمال بعنایت الهی مطمئن باش و بر خدمت امر قائم بشأنی که حوادث زمان و کدورات امکان ترا از خدمت محبوب عالمیان منع ننماید بلی کدورت از صفات بشریّت است در هر صورت انسان را اخذ مینماید و افسرده میسازد ولکن در نفوس مقدّسه اثر کلّی نداشته و ندارد جسد محزون ولکن روح در رُوح و ریحان چنانچه ابن مریم میگوید جسد محزونست و روح در فرح و سرور ای جمال این ذکر را بزرگ شمر چه که امطار رحمت رحمانی از سماء عنایت بر تو باریده ان اشکر و کن من الشاکرین ان اشکر و کن من الحامدین انتهى

دیگر جای آن ندارد که این خادم فانی کلمه‌ئی معروض دارد چه که سلطان کلمات آن حضرت را ذکر فرموده و ملیک معانی بر سریر عنایت مستوی گشته یا حبیب فؤادی و المذکور فی قلبی اگر جمیع عالم و عالمیان یک گوش شود باصغای یک حرف از کلمة اللّٰه تماماً فائز نگردد آن حضرت شنیده‌اند و میدانند و النّاس فی انصعاق مبین چون ذکر امانت و صداقت از لسان احدیّه ظاهر شد لذا این عبد دو لوح از الواح اللّٰه که در این مقامات نازل شده ذکر مینمایم تا آن حضرت بحکمت و بیان بر دوستان القا نمایند که شاید منتشر شود و کل به ما اراده اللّٰه فائز گردند

هو السّلطان فی ممالک البیان

قد کنا تفکرنا فی الأرض و سمعنا حدیثها و اخبارها اذا طلعت من غرفة من غرفات الفردوس حوریّة نورآء و سارت الی ان قامت فی وسط الهوّاء و نادت بأحسن الأصوات یا ملأ الأرض و السّموات انّی حوریّة سمّیت بالأمانة فی الصّحیفة المرقومة المستورة قد کشفتم عن وجهی باذن مالکی لتنظروا حسنی و جلالی و جمالی و خلّقی و خلّقی و تشاهدوا عینی الکحیل و وجنتی الحمراء و غرّی الغرآء و غدائری السّودآء اقسّمکم یا ملأ الانشاء بمولی الوری و سلطان الآخرة و الأولى بأن لا تحبّیونی بحجبات الخیانة و الحرص و الهوی و لا تدعونی بین ایدیها لعمر اللّٰه انّ الخیانة من اعدائی و شأنها الضّعینه و البغضاء اسألکم بالفرد الأحد بأن لا تسلّطوا علیّ عدویّ الألدّ ان ارحمونی یا اهل الأرض و لا تكونوا من الظّالمین کذلک انزلنا لک الآیات و عرفناک بالتّلویح ما

ورد علينا في السجن الأعظم لتكون من العارفين أنا نحمد الله بما ورد علينا من البأساء في سبيله المستقيم أنك اذا قرأت اللوح و عرفت ما فيه ذكر أحبتي من قبلي و كبر على وجوههم من لدى المظلوم الغريب

بسمي البديع

كتاب الصدق نزل بالحق من لدن عالم خبير انه لرسول الصدق الى البلاد ليدكر الناس الى مقامه الرفيع و يعرفهم شأنه الأعلى و مقره الأبهى و يريهم جماله الأبدع و مقامه الأرفع و سلطانه الأمتع الأعز البديع لعمر الله انه يمشى و عن يمينه يمشى الاقبال و عن يساره الاطمينان و عن امامه اعلام العزة و عن ورائه جنود الوفاق يشهد بذلك مجرى الأنهار انه بكل شيء عليم انه ينادى و يقول يا معشر البشر اني جئتكم من لدى الصدق الأكبر لأعركم علوه و سموه و جماله و كماله و مقامه و عزه و بهائه لعل تجدون سيلاً الى صراطه المستقيم تالله ان الذي تزين بهذا الطراز الأول انه من اهل هذا المقام المنير اياكم يا قوم ان تدعوه تحت مخالب الكذب خافوا الله و لا تكونوا من الظالمين مثله مثل الشمس اذا اشرفت من افقها اضاءت بها الآفاق و انارت وجوه الفائزين ان الذي منع عنه انه في خسران مبين أنا نقول يا ايها الرسول هل تقدر ان تدخل المدن و الديار و هل تجد لنفسك فيها من معين انه يقول ليس لي من علم أنك انت العليم الحكيم أنا نزلنا هذا اللوح فضلاً من عندنا لتذكر الناس بما فيه من لدن أمر عظيم البهاء عليك و على من يقرأ آيات الرحمن بالروح و الريحان و يكون من الراسخين

در این سنه اکثر آیات از قلم اعلى جارى يعنى حق جلّ جلاله خود مرقوم فرمودند و ذکر انقطاع و امانت و وفا و صداقت و سایر صفات عاليه در اكثرى از الواح ظاهر و مشهود است و چون بعض امورات غير مرضيه در اين ارض واقع شد لذا قلم اعلى نظر بتربيت عباد در ذكر اعمال و اخلاق و صفاتى كه سبب علو نفوس مقدسه و ارتفاع امر الله و اطمينان اهل عالم و حفظ كل است مكرّر اظهار فرموده آن حضرت و اين عبد بايد بكمال تضرّع و ابتهاج از حق تعالى سلطانه بطليم كه عباد خود را بآنچه رضای اوست موفق فرماید و بطرازی كه لایق و سزاوار است مزین نماید انه لهو المقتدر المتعالى المجيب الغفور الكريم

عرض دیگر آنكه نفوسى كه ذكرشان در دستخطّ اعلى بود بعد از عرض بساحت اقدس مخصوص هر يك آياتى از سماء عنایت نازل انشاءالله جميع بان فائز شوند و بلسان ظاهر و باطن تلاوت نمایند هذا ما نزل لأخت ضلع حضرتك

هو الأقدس الأعظم

يا جمال ان افرح بما يذكرك الغنى المتعال فى هذا اليوم الذى ينوح العدل كنوح التكللى بما اكتسبت ايدى الظالمين تالله قد سكن هيكل العدل على التراب و هيكل الظلم على سرير العزّ بغرور مبین ولكن لعمرك ان السرير يضحك عليه و الهواء يبشره بالعذاب و المكان يستعيد منه بالله ربك المقتدر القدير ان انظر ثم اذكر الذى جعله الناس اماماً لأنفسهم من دون الله الذى سمى بالرقشاء فى كتاب الله العلى العظيم قد ارتكبت ما ناح به الرسول و صاحبت به البتول ولكنّ القوم فى شقاق بعيد ان ربك قد اخذها بسطان من عنده و جعلها عبرة للذين كفروا بالله مالك هذا اليوم البديع يا جمال لا تحزن فى شيء انه قد اخذ فى هذا الظهور كل ظالم ظلم و يأخذ الذين تراهم اليوم على ارائك الفتوى من دون بيته من لدى الله العليم الخبير يضحكون فى بيوتهم و ينوح من ظلمهم اهل الفردوس و المأ الأعلى يشهد بذلك مالك الأسماء فى هذا المقام الذى سمى بكل الأسماء فى كتاب الأسماء من لدى الله العزيز الحميد

ان يا قلم دع ذكر الرّقشَاء ثمّ اذكر الّتي اقبلت و سمعت و آمنت و فازت الى ان طارت الى الرّقيق الأعلى و الجنّة العليا المقام الّذى فيه ينادى لسان القدم الملك لجمالى القديم يا جمال لعمرى انّ الورقة طارت الى السّدرة و تشهد كما شهدت فى الأيّام الفانية انّ ربّك لهو الرّقيب الشّهيد يا ايّتها الورقة انا نذكرك فضلاً من عندنا انّ ربّك لهو الفضّال الكريم اشهد انّك آمنت باللّهِ و اقبلت اليه فى يوم فيه ظهر الفزع الأكبر بما اكتسبت ايدى الغافلين البهآء عليك من لدنا و على اللّائى فزن بكلمة اللّهِ العزيز الجميل ان افرحى فى الجنّة العليا بما شهد لك اللّهِ اذ كان مستويّاً على عرشه العظيم

و نذكر فى هذا المقام من سمّى بالصّمّد ليفرح بذكر اللّهِ الفرد الأحد الغفور الرّحيم يا صمد ان اطمئنّ بفضل اللّهِ و رحمته انه ذكرك بالحقّ و يذكرك فضلاً من عنده لتكون من الشّاكرين تمسّك بكتاب اللّهِ و سننه ثمّ احمده بهذا الفضل الّذى لا يعادله ما خلق فى الأرض انّ ربّك لهو الصّادق الأمين انا ذكرك و ضلّعتك فى هذا اللّوح و نذكر امّها الّتي آمنت باللّهِ ربّ العالمين لا تحزنوا بما ورد عليكم لعمر اللّهِ ستفنى الدّنيا و ما فيها و يبقى ما قدّر لكم فى ملكوتى العزيز المنيع قد كنزت اسمائكم فى هذا الكنز الّذى سمّى باللّوح بلسان اللّهِ و انه ليكون باقياً بقاء اسمائه يشهد بذلك كلّ عارف بصير انتهى

عرض ميشود اين لوح از سماء مشيت ربّانى مخصوص امه اللّهِ خديجه كه در لوح مبارك به ورقه نايمده شد نازل علم اللّهِ أنّها فازت بما لا تعادله السّموات و الأرض فى الحقيقة در اين لوح بديع منبع حضرت شما و جناب عبد قبل صمد و ورقه و ضلع آن حضرت جميع بعنايات مخصوصه الهى فائز شده اند روح العالم لعنايته الفداء و ذكر شهادت نورين نيرين هم در آن شده و همچنين كاظم عليه و عليهما بهآء اللّهِ اگرچه مقدّمه ارض صاد سبب شعله اكباد و نوحه و صبحه عباد شد ولكن انسان بصير كه درست تفكّر نمايد و منقطعاً عن الامكان نظر كند مشاهده مينمايد امرى اعزّ از آنچه واقع شده نبوده و نيست چه كه اين عبد از اول تا حال از تفصيل امور نورين نيرين مطلع است ايشان در عراق بساحت اقدس فائز شدند و كمال عنایت در باره ايشان ظاهر و اين فقره در اول منافی خیالات بعضی واقع شد ولكن يد قدرت الهیه ايشان را بلند نمود و بطراز عزّت مزین فرمود و از سماء مكرمت برکت بر ايشان مبذول داشت تا آنكه بمقامى رسيدند كه آن حضرت ديده و شنیده اند و بعد از مراجعت از ساحت اقدس بارض صاد دو عريضه معروض داشتند و همين امرى كه واقع شد بكمال عجز و ابتهال آن را از غنى متعال مسئلت نمودند حال ملاحظه نمائيد الحمد لله تا بودند از عنایت حقّ بكمال عزّت مابين عباد ظاهر و بقسمى القای حبّ ايشان در قلوب شد كه احصای آن را جز حقّ قادر نبوده و نيست و در آخر عمر بشهادت كبرى كه خود خواسته بودند فائز گشتند و بعد هم مشاهده نموده ايد كه از قلم اعلى در باره ايشان چه نازل شده لعمر اللّهِ بما نزل لهم تنوح الأشياء و تصيح الصّخرة و ييكى اهل الفردوس اگر نفسى مالك جميع دنيا باشد و انفاق نمايد باين مقام فائز نخواهد شد و اين مقاميست كه جميع مرسلين و مقرّبين آن را آمل بوده و هستند تا حال قريب صد لوح در اين مصيبت كبرى نازل شده بل از يد چه كه در اين ايام هم مشاهده ميشود در بعضى از الواح ذكر شهدا مذکور است حال كدام شأن اعلاى از اين شأن و كدام مقام اعظم از اين مقام است وقتى از اوقات فرمودند يا خادم امثال اين امورات حادثه اگرچه سبب و علّت احزان لاتحصيه بوده و هست ولكن علّت ارتفاع امر اللّهِ است بايد از امورى شكاييت نمود كه سبب و علّت تضييع امر بوده از حقّ جلّ و عزّ ميطلبيم كل را هدايت فرمايد و به ما يحبّ و يرضى مؤيّد نمايد و فرمودند بنويس يا جمال امر اللّهِ در ارض سجن اعزّ از كلّ شىء مشاهده ميشود و حال در مقامى واقف كه ذكر آن سبب احزان جديده ميشود انّ ربّك لهو الصّابر الحليم انتهى

اينكه مجدداً ذكر ارض خاء فرموده بوديد عرض شد هذا ما اشرق من افق البيان

يا جمال بشرهم بفضللى و عنایتى و رحمتى الّتي سبقت العالمين انا ذكركم و نذكرهم انّ ربّك لهو المعطى الكريم قد قبلنا ما ارسلوه بعد حضور اسمائهم لدى العرش انه لهو الفضّال الحكيم انّ الّذين ذكرت اسمائهم فى كتابك قد ذكركم بذكر

انجذبت به افئدة المخلصين و تكبر من هذا المقام على وجوههم و نبشّهم بأنّ لهم مقام عزّ كريم انّ الفضل بيده يعطى من يشاء ما يشاء و يقدر لمن اراد ما تقرّ به عيون الناظرين انتهى

و اينکه در باره جناب ميرزا على رضا مرقوم داشته بوديد عرض شد هذا ما انزله الرحمن فى الجواب

هو التّاطق بالحقّ فى ملكوت البيان

سبحان الذى انزل النعمة و اظهر الكلمة و انها لهى الصّراط قد نصب بالحقّ من لدى الله المهيمن القيوم و انها لهى الميزان الأكبر ولكنّ القوم هم لا يفقهون و انها لهى الصّور الأعظم الذى نفخ فيه و انصعق من فى السّموات و الأرض الا من انقضته يد اقتدار ربّك العزيز الودود طوبى لك بما اقبلت الى الأفق الأعلى اذ اعرض عنه الورى انّ ربّك لهُو الحقّ علام الغيوب طوبى لقوى كسر اصنام الأوهام مقبلاً الى الله ربّ ما كان و ما يكون قد ذكر اسمك فى كتاب اسمى الذى آمن بنفسى و اعترف بما اعترفت به فى ملكوتى و حضر تلقاء عرشى و طاف فى حولى و طار فى هوائى و حمل الشّدائد فى سبيلى و انه سمى بالجمال من لدى الله مالك الوجود و ذكرناك لتفرح و تكون من الذين نطقوا بثناء الله العزيز المحبوب انا ذكرنا كلّ من اقبل الى الوجه ليكون ذكرى كنزاً له فى ملكوتى الممتنع المرفوع كذلك ذكرناك و انزلنا لك ما قرّرت به العيون انتهى

و همچنين در ساحت اقدس ذكر جناب بزرگ عليه بهاء الله که در دستخطّ آن حضرت بود معروض گشت هذا ما تكلم به لسان العظمة

هو الأعزّ الأقدم الأبهى

قل سبحانك يا من بيدك ملكوت الأسماء و فى قبضتك زمام الأشياء اسألك بالاسم الأعظم الذى به اضطرب الأمم الا من حفظته يد اقتدارك بأن تؤيدنى على ذكرک و ثنائک على شأن لا ينعنى نعيق الجهلاء الذين نبذوا احكامك عن ورائهم و جادلوا بآياتک و جاحدوا امرک و اعرضوا عن جمالك اى ربّ فأنزل من سبحانه رحمتک ما ينبت به نبات حکمتک و اوراد عرفانک فى صدور الذين فازوا برحيق و حيق و كوثر الهامک اى ربّ ايدّ کلّ مقبل على نصره امرک و الاستقامة على حبّک انک انت الذى لم تزل كنت مقتدرّاً على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم ثمّ اكتب لى يا الهى ما ينبغى لسماء جودک و بحر فضلک انک انت الفضال القديم لا يعزب عن علمک من شىء تسمع و ترى و انک انت السميع البصير انتهى

و همچنين اسامى ديگر عليهم بهاء الله که در کتاب آن جناب بود فرداً فرداً عرض شد مخصوص هر يك آيات بديعه منيعه نازل انشاء الله بان فائز شوند

هو الأقدس الأبهى

يا نصر انّ المظلوم شاهد اقبالک و توجّهک الى الله و انزل لك ما تقرّ به عينک و يفرح به قلبک و قلوب السامعين ان افرح بذكرى اياک ثمّ اشکر ربّک الكريم انه توجّه اليک من شطر سجنه الأعظم و ذکرک بما هو اعزّ من بحر الحيوان عند ربّک الرحمن ان اشکر و قل لك الحمد يا مولى العالمين البهاء عليك و على ضلعک التى آمنت بالله الفرد الخبير

ان يا قلم الأعلى ان اذکر من سمى بمؤمن ليفرح بذكر الله مالك المآب انا ذكرناک من قبل فضلاً من عندنا و انا العزيز الوهاب طوبى لنفس اقبلت الى ملكوتى و شربت رحيق عنائتى من ايادى عطائى و نطقت بذكرى البديع قد كان ذکرک

فی کتاب اسمی و نزلت لک هذه الآيات التي لا تعادلها خزائن السموات و الأرضين بهاء عليك و على ضلعك التي فازت في أيام الله الفرد الخبير

و نذكر من سمى بعلي الذي اقبل الى الأفق الأعلى و نوصيه بما يرتفع به امر الله مالك الابدان يا علي ان استمع ندائي ثم افرح بذكر ربك الذي به انارت الآفاق طوبى لسميع سمع نداء المظلوم و لوجه انقطع في سبيله عن كل الجهات بهاء عليك و على ابنك الذي آمن بالفرد الواحد المختار

انا نذكر على عسكر الذي آمن بالله مالك القدر في يوم فيه اضطرب كل ذي فضل و اعرض كل فقيه و اعترض كل حكيم الا من شاء الله رب العالمين كم من علم جعلناه ناراً لصاحبه و كم من عليم تركناه و جعلناه عبرة للتأخرين و كم من غنى غره الغناء الى ان اعرض عن مالك الوري و كم من فقير فاز بكوثر البقاء في أيام الله الملك العزيز الحميد

و نذكر من سمى بشير على ليقن كل مؤمن انا نذكر من ذكر ربه العلي العظيم ان استمع ندائي انه يناديك من شطر سجنه البعيد فاسأل الله بأن يجعلك مستقيماً على امره و ناطقاً باسمه العزيز البديع

ان يا قلم ان اذكر من سمى بميرزا ليفرح بذكر مولاه و يكون من الراسخين يا ايها العبد توكل على الله في كل الأمور ثم اذكر ايامي و بلائي و ما ورد على نفسي و اصفياي الذين آمنوا بآياتي و اقبلوا الى افقي المبين كذلك انزلنا الآيات فضلاً من لدنا ان ربك لهو المنزل الكريم

هو الأقدس الأعظم الأبهي

يا محمد قبل تقى ان استمع النداء من شطر عكاء المقام الذي سجن فيه هذا المظلوم الغريب قد احاط النداء من في الأرض و السماء ولكن الناس اكثرهم من الغافلين طوبى لك بما نبذت الأوهام و اقبلت الى مالك الأنام الذي اتى بسلطان مبين نعيماً لك بما اخذت رحيق العرفان و شربت باسم ربك الكريم كم من عبد اعرض في أيام الله عن مطلع الوحي و كم من عبد اقبل و اخذ ما اوتي من لدى الله رب العالمين كذلك تنفس صبح البيان اذ كان هيكل الرحمن مستويّاً على عرشه العظيم بهاء على من ذكرك في كتابه و عليك و على ضلعك التي نسبها الله الى اسمه انه لهو العالم الخبير

يا اسمي الجمال انا نذكر احبائي كلهم اجمعين و تكبر على وجوههم من شطر سجنى و نصلى عليهم و نذكرهم في كل بكور و اصيل يا جمال بشرهم ببحر عنايتي و سماء فضلى و شمس رحمتي [التي] احاطت العالمين قل تالله ان القلم الأعلى يتحرك على ذكركم و وجه القدم توجه الى وجوهكم من هذا المقام العزيز المنيع ان افرحوا بذكرى ثم اشربوا باسمي العزيز البديع انا نامركم بالفرح و نذكر حزني في هذا اليوم الذي فيه سمعت اذني ما ورد على اختي من معشر الظالمين نشهد انها اقبلت و فازت و طارت في هوائى و سمعت ندائي و تحركت باذني و ارادتي كذلك شهد القلم الأعلى ولكن القوم اكثرهم في ريب مبين طوبى لمن زارها و توجه اليها خالصاً لوجه ربه المنعم المعطى الكريم

اي جمال نقطه بيان مي فرمايد كل از برای اين بوده که در آن محضر اقدس انور اعلى مذکور آيند حال ملاحظه نمايد و قدر اين فضل را بدانيد که قلم اعلى در حيني که جميع احزان او را احاطه نموده بذكر احبای خود مشغول است لعمري لم تمنعني جنود الامکان و لا حوادث الدنيا قد نطقت في كل الأحيان و دعوت الكل الى الفرد الخبير جميع دوستان را از قبل مظلوم آفاق تکبير برسائيد اين سنه چند مصيبت واقع شده و در اين آخر خبر اخت در ظاهر بساحت اقدس معروض افتاد و في الحقيقه مظلومه بوده و سرّاً بر او وارد شد آنچه که غير حق از احصای آن عاجز است طوبى لها و بهائى عليها بما صبرت في الله و حملت الشدائد في سبيله المستقيم انتهى

عرض دیگر آنکه الواح متعدده از سماء عنایت الهیّه مخصوص آن جناب ارسال شد از جمله بصحابت جناب آقا سید علی اکبر علیه بهاء الله لوحی مخصوص آن جناب و الواح اخری و همچنین مع جناب ابن اصدق المقدّس علیهما بهاء الله لوحی مخصوص آن جناب نازل و ارسال شد و حال هم لوح اعزّ امنع با پوسته ارسال شد مع این عنایات الهیّه و فضلهای ربّانیّه باید آن حضرت در کلّ احیان بکمال روح و ریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند بشأنی که بیهوشان باده غفلت بهوش آیند و پژمردگان وادی اوهام تازه شوند و مردگان قبور اعراض زنده و پابنده گردند البهَاء علیک و السّلام علیک و الرّحمة علیک و عنایة الله علیک

عرض دیگر آن حضرت استخبار فرمایند که ابن جناب مشکین قلم اگر در ارض طاء باشند و ممکن باشد باین جهات توجّه کنند البتّه باین سمت روانه نمایند که بروند نزد جناب مشکین قلم اگر این فقره مجرا شود بسیار محبوبست البتّه آن حضرت منتهای جهد را مبذول فرمایند

هو الأعزّ الأبهی

بکلی فداک یا من کنت قائماً لخدمة امر الله المقتدر العلیّ الأعلى در دو پوسته قبل بحضور انورت عریضه قلمی و مذکور گردید و در این وقت هم این ورقه منیعه و لوح منیع ارسال ارض قاف خدمت جناب سمندر علیه بهاء الله گردید که ایفاد حضور مبارکت دارند الحمد لله بجوهر جواهر عنایات حضرت دوست مدام مفتخر و فائز بوده و انشاءالله خواهید بود پشهاد بذلک ما ارسلته الی حضرتک چون نظر بثقلت پوسته در این ورقه مبارکه بهمین قدر اکتفا رفت تا معلوم باشد که وفا را و عهد را از نظر و قلب محو نموده ام الفانی جواد محبوبان حقیقی آقایان معنوی روحی لثراب اقدامهم الأطهر فدا بذکر خیر آن دوست روحانی را ذاکر و کذلک احبّای این ارض

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

آقای معظم و محبوب مکرم حضرت افنان آقائی جناب آقا علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه فرماید

۱۵۲'

بسم ربنا الأعظم الأقدس العلیّ الأبهی

الحمد لله الذي توحد بالكلام و تفرّد بالبيان الذي خضعت بحور المعاني عندما تلفظ به فم مشيئته و سجدت كتب العالم عند ظهور حرف من آياته بحركة من اصبعه تحرك القلم الأعلى في ملكوت الانشاء و ثبت حكم الآخرة و الأولى قد اعترف كلّ فصيح بالعجز عند ظهور بيانه و كلّ بليغ اقرّ بالقصور عند بروز كلمته العليا التي بها فصل بين الوري أنّها لهي سيف الله المسلول و ميزانه الموضوع و صراطه الممدود و سراجة المنير و أنّها لهي الصور الأعظم و الناقد الأفخم تعالى من تزين باسمه كلّ الكتب و الصحف و الزبر أنّه لهو الذي سمى بكلّ اسم من اسمائه الحسنی في الصحف الأولى و أنّه لهو الذي سمى في التوراة بيهوه و في الانجيل بالمعزى و روح الحقّ و في الفرقان بالنبي العظيم و سمى بأسماء اخرى في كتب ما اطّلع بها الا الله مالك العرش و الثرى أنّه لهو الذي نزل البيان لذكره و بشّر العباد بظهوره و قدومه طوبى لأذن سمعت ما نطق به النقطة الأولى في قيوم الأسماء في هذا الظهور الأظهر و السرّ المستتر بقوله يا سيّد الأكبر ما انا بشيء الا و قد اقامتنى قدرتك على الأمر ما اتكلت في شيء الا عليك و ما اعتصمت في امر الا اليك و انت الكافي بالحقّ هل من ذى شمّ ليجد عرف بيان الرحمن في الامكان و هل من ذى بصر ليرى الحجّة و البرهان و هل من ذى سمع ليسمع نداء مالك الأديان الذي اتى بقدره و سلطان لعمر الله كلّ من عليها فان و هذا وجه ربنا الرحمن

سبحانك اللهم يا من باسمك اشرفت شمس مشيئتك من افق السماء و سرت فلك الارادة على بحر الكبرياء اسألك بالاسم الذي به سخرت الأشياء و جعلته سلطان الأسماء بأن تؤيد احبّتك على ما تحبّ و ترضى و تقدّر لهم من قلمك الأعلى ما يحفظهم عن الذين اعرضوا عن آياتك الكبرى اى ربّ هم عباد اقبلوا اليك و نبذوا ما دونك و اخذوا ما امروا به في ايامك اى ربّ عرفهم ما قدرت لهم بحدوك و احسانك ثمّ الهمهم ما كنزت لهم في ملكوتك انت الذي يا الهى لا تعجزك شؤونات الخلق و لا تضعفك قوّة الأقوياء و شوكة الأمراء اسألك بذكرك الأعلى و كلمتك العليا بأن تبارك على افنان سدره امرك الذين نسبتهم اليك و جعلتهم اعلاماً بين خلقك و ذكرتهم في اكثر الواحك هم الذين سمّيتهم بالأفنان بلسان عظمتك و خصّصتهم بهذا الاسم بين خلقك و بريّتك اى ربّ فأنزل عليهم من سحاب رحمتك ما ينبغي لعظمتك و اقتدارك ثمّ انصرهم يا الهى بحدوك و عنايتك ثمّ انزل عليهم بركة من عندك انت الذي يا الهى دعوتهم بنفسك اليك و قدرت لهم ما يعجز عن ذكره لساني و السن عبادك أنّك انت المقتدر الذي لا يعجزك شيء و السلطان الذي لا يمنعك امر قد كنت في ازل الأزال الها و لم يكن معك من شيء و تكون بمثل ما قد كنت من قبل و أنّك انت الشاهد الناظر السامع العليم الخبير

روحی لذکرکم الفداء قد اسکرنی ریحی بیانکم الّذی ما ج فی بحور کلماتکم الحاکیة عن حبکم مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الارضین و أنّها لهی المترجم الّذی یقرأ اسرار القلوب و یترجم ما هو المستور علم الله أنّ هذا لسکر لا یرید الصّحو و لا یحبّ الصّحو و لا یعتزیه الصّحو یسأل الخادم ربّه بأن یرید هذا السکر الّذی اخذنی من ریحی محبّة اولیاء الله و اصفیائه فلما فرت و قرأت و عرفت عرضته لدى الوجه اذاً نطق لسان العظمة یا افنانی یا ایّها الفائز بکوشر عنایتی و الناظر الی افقی أنّ الأمر عظیم عظیم و الخلق ضعیف ضعیف قد اظهرنا الأمر ولكنّ الناس هم عنه معرضون و انزلنا الآیات و هم لا یسمعون قد انتهی المیقات و اتی مظهر البیئات ولكنّ القوم هم لا یفقهون قد ظهر ما هو الموعود فی کتب الله ولكنّ الناس هم عنه غافلون قد بیّنا ما کان مستوراً فی علم الله و اظهرنا ما هو المنخزون فی کتب الله ولكنّ القوم اکثرهم لا یشعرون قد تمّت الحجّة و نزلت المائدة و اتی البرهان ولكنّ الناس هم لا یعرفون قد نبذوا ما عند الله و اخذوا ما عند رؤسائهم الّذین اعرضوا عن الله المهیمن القیوم هم العلماء عندهم و جهلاء لدى الحقّ علام الغیوب قد تمسکوا بما یفنی معرضین عمّا یقیی كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم لا یعلمون قد اشتغلوا بالایام الفانیة غافلین عمّا عند الله ربّ ما کان و ما یرفون لو عرفوا ناحوا علی انفسهم ولكنّ الیوم هم محتجبون لعمر الله هذا یوم القیام و هم قاعدون و یوم البیان و هم صامتون قل یا معشر العرفاء قد ما ج بحر الحیوان و انتم عنه معرضون هذا یوم الایقاظ و انتم راقدون ا وجدتم نفحات الوحی و اعرضتم رأیتم الآیات و انکرتم ما لکم لا تشعرون قد انجذب من ریحی بیان الرّحمن من فی الفردوس الأعلى و انتم بأهوائکم تلعبون و لا تفقهون قل یا قوم تفکّروا فی القرون الأولى این الجابرة و الفراعنة این صفوفهم و الوفهم و این ربّات سیوفهم و ربّات قصورهم و این زئیر ابطالهم و زفیر اهوائهم و اعمالهم و این معاقلهم و محافلهم قد تشتت شملهم و جمعهم و تبدّد عزمهم و عزّهم قل خافوا الله یا قوم و لا تتبّعوا کلّ فاجر مردود قل ایّاکم ان تمنعکم شؤونات الخلق عن الحقّ سیفنی ما ترونه الیوم و یقیی ما قدر من لدى الله العزیز الودود طوبی لک یا ایّها الطائر فی هوائی و المقبل الی وجهی و المتمسک بحبل فضلی اذ اعرض عنی عبادی و بریّتی الّذین خلقوا من کلمتی المهیمنة علی ما کان و ما یرفون انّ الخادم یشکر الله علی ما عرفنا و انعمنا و انزل لحضرتک ما تفرح به القلوب و تقرّ به العیون

اینکه در باره ورقه علیا حضرت حرم علیها بهاء الله الابهی مرقوم داشته بودید که با حضرت مبلغ علیه من کلّ بهاء ابهات مشورت نموده اید این فقره محبوبست و لدى العرش مقبول و آنچه مصلحت و موافق حکمت دیده شد عمل نماید اگر آن حضرت مع ایشان عازم شوند البتّه اقریست چنانچه چندی قبل این کلمه را این عبد از لسان قدم استماع نمود جمیع امور لدى العرش ظاهر و مشهود است آنّه لهو العلیم الخبیر از حقّ جلّ جلاله این خادم مسئلت مینماید که عالم را مستعدّ فرماید از برای ظهور آنچه الیوم مستور است اکثری از ناس غافل مشاهده میشوند و بمصلحت خود هم عارف نیستند و اگر گفته شود و کلمه نصحی القا گردد ثمری نخواهد بخشید در بادیه های اوهام سالکنند و باهواء خود مشغول از مصلحت ظاهره خود هم بیخبر و غافل دیده میشوند یک فقره بنظر این عبد آمد خدمت آن حضرت عرض مینمایم تا درایج شعور ناس معلوم شود در ایّامی که جمال قدم جلّ کبریائه در مدینه کبیره تشریف داشتند روزی از روزها کامل پاشا که یکی از وزرای دولت علیّه بود بین یدی الوجه حاضر در بین عرایضی که معروض میداشت عرض نمود چندین لسان تعلیم گرفته ام و یک یک را معروض داشت از ده دوازده تجاوز نمود فرمودند ثمره این السن متعدّده چیست عمر گرانمایه بسیار حیف است در چنین امور صرف شود آنچه از لالی بیان از کتب علم رحمن ظاهر شد بکمال فرح و سرور تسلیم و تصدیق مینمود و مع ذلک از عمل بان محروم مشاهده میشد اگر فی الحقیقه بانچه از قلم اعلی جاری شده عامل شوند جمیع در جمیع عوالم باسایش و راحت تمام فائز گردند در فقره لسان از سماء مشیّت رحمن در کتاب اقدس نازل شد آنچه کل را کفایت مینماید و یک لوح اقدس بلسان پارسی در این مقام نازل شده اگر عمل نمایند جمیع را کافیست و دیگر احتیاج تعلیم السن مختلفه نبوده و نیست عمر را ضایع و وقت را از

دست میدهند و به ما یأمرهم اهوائهم مشغولند چه مقدار مشقت را حمل مینمایند از برای افتخار نفس خود چنانچه الیوم بتعلیم السن مختلفه افتخار مینمایند در این مقام آنچه از قلم اعلی نازل شده اینست قوله عزّ کبریائه قد نزلنا فی الكتاب الأقدس یا اهل المجالس فی البلدان ان اختاروا لغة من اللغات لیتکلم بها من علی الأرض و كذلك من الخطوط انّ الله بیّن لکم ما ینفعکم و یغنیکم عن دونکم انه لهو الفضل العلیم الخیر این امر میرم از جبروت قدم از برای اهل عالم عموماً و اهل مجالس خصوصاً نازل شده چه که اجرای اوامر و احکام و حدودات منزله در کتاب برجال بیوت عدلیّه الهیّه تفویض شده و این حکم سبب اعظمست از برای اتحاد و علّت کبری است از برای مخالطه و وداد من فی البلاد ملاحظه میشود اکثری از امم از تشتّت لغات اهل عالم از مخالطه و معاشرت و کسب معارف و حکمت یکدیگر محرومند لذا محض فضل و جود کل مأمور شده‌اند باینکه لغتی از لغات را اختیار نمایند چه جدیداً اختراع کنند و چه از لغات موجوده ارض انتخاب نمایند و کل بآن متکلم شوند در این صورت جمیع ارض مدینه واحده ملاحظه میشود زیرا که کل از لسان یکدیگر مطلع میشوند و مقصود یکدیگر را ادراک مینمایند اینست سبب ارتقای عالم و ارتفاع آن و اگر نفسی از وطن خود هجرت نماید و بهر یک از مدن وارد شود مثل آنست که در محلّ خود وارد شده تمسکوا به یا اهل المجالس فی المدن و الدیار اگر نفسی فی الجملة تفکر کند ادراک مینماید که آنچه از سماء مشیت الهیّه نازل شده محض فضل بوده و خیر آن بکل راجعست و لکن بعضی از عباد از ندی جهل و غفلت میآشامند بشأنی که آنچه خیر است و رجحان آن عقلاً و نقلاً ظاهر و مشهود است از آن تجاوز مینمایند و بمزخرفات نفوس غافله از حکمت الهیّه که سبب و علّت ترقی عالم و ارتفاع اهل آنست چشم پوشیده و میپوشند الا انهم فی خسران مبین هر طایفه‌ئی بلسان خود تکلم مینمایند مثل ترک بترکی و ایران پارسى و عرب بعربی و اهل اروپا بالسن مختلفه خود و این السن مختلفه مابین احزاب متداولست و مخصوصست بطوایف مذکوره و یک لسان دیگر امر شده که اهل عالم عموماً بآن تکلم نمایند تا کل از لسان یکدیگر مطلع شوند و مراد خود را بیابند اوست باب محبت و وداد و الفت و اتحاد و اوست ترجمان اعظم و مفتاح کنز قدم چه مقدار از نفوس مشاهده شده که تمام اوقات را در تعلیم السن مختلفه صرف نموده بسیار حیفتست که انسان عمری را که اعزّ اشیاء عالم است صرف اینگونه امور نماید و مقصودشان از این زحمات آنکه لسان مختلفه را بدانند تا مقصود طوایف و ما عندهم را ادراک نمایند حال اگر بآنچه امر شده عامل شوند کل را کفایت مینماید و از این زحمات لاتحصی فارغ میشوند لغت عرب ابسط از کلّ لغات است اگر کسی بیسط و وسعت این لغت فصیحی مطلع شود آن را اختیار نماید لسان پارسى هم بسیار ملیحست لسان الله در این ظهور بلسان عربی و پارسى هر دو تکلم نموده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد بلکه اکثر لغات ارض نسبت باو محدود بوده و این مقام افضلیت است که ذکر شد و لکن مقصود آنکه لغتی از لغات را اهل ارض اختیار نمایند و عموم خلق بآن تکلم کنند هذا ما حکم به الله و هذا ما ینتفع به الناس لو هم یعرفون و همچنین سوای خطوط مخصوصه طوایف مختلفه یک خطّ اختیار نمایند و خلق عموماً بتحریر آن مشغول شوند بالأخره جمیع خطوط بخطّ واحد و جمیع السن بلسان واحد منتهی شود و این دو سبب اتحاد قلوب و نفوس اهل عالم گردد و قطعات مختلفه ارض یک قطعه مشاهده شود لعمر الله اگر اهل ارض بآنچه در کتاب نازل شد فائز شوند و آفتاب عدل از خلف سحاب اشراق نماید جمیع عالم نفس واحده مشاهده شوند اذ لا تری فی الأرض عوجاً و لا امتاً یا ملاً الأرض انه یعلّمکم ما هو خیر لکم تمسکوا به انه لهو الواعظ الناصح المبین المدبّر المشفق العلیم الحکیم انتهى حال ملاحظه فرمائید اگر اهل ارض بآنچه از لسان عظمت جاری میشود عمل نمایند کل خود را غنی و فارغ و آزاد مشاهده کنند آنچه سبب آسایش اهل ارضست از آن غافل و آنچه علّت آرایش و زحمت و ابتلای نفوسست بآن متمسکند و لکن آنچه از قلم اعلی جاری شده البتّه ظاهر خواهد شد عنقریب صاحبان درایت و عقول مشاهده مینمایند که مفرّی نیست مگر بعمل بآنچه در کتاب الهی نازل شده در سنین ماضیه ملاحظه فرمائید که بواسطه هواهای نفسانیّه چند نفس چه مقدار از بلایا و رزایا بر اهل ارض وارد شد هر یوم

شدّت و بلا زیاد میشود تا آنکه بالأخره بآنچه از لسان عظمت در مراتب صلح نازل شده بآن متمسک شوند و بآن عمل نمایند
قوله جلّ کبریاة

هو التّاصح الأمين

عالم را بمثابة هیكل انسانی ملاحظه کن و این هیكل بنفسه صحیح و کامل خلق شده ولكن باسباب متغایره مریض گشته و لازال مرض او رفع نشده چه که بدست اطّباء غیر حاذقه افتاده و اگر در عصری از اعصار عضوی از اعضای او بواسطه طبیی حاذق صحّت یافت عضوهای دیگرش بامراض مختلفه مبتلا بوده و حال در دست نفوسی افتاده که از خمر غرور تربیت یافته‌اند و اگر هم بعضی از این نفوس فی‌الجمله در صحّت آن سعی نمایند مقصود نفعی است اسماً و یا رسماً بایشان راجع شود چنین نفوس قادر بر رفع امراض بالکلیّه نبوده و نخواهند بود الاّ علی قدر معلوم و دریاق اعظم که سبب و علّت صحّت اوست اتّحاد من علی الأرضست بر امر واحد و شریعت و آداب واحده و این ممکن نه مگر بهمتّ طیب حاذق کامل مؤیّد که مخصوص نظم عالم و اتّحاد اهل آن از شطر قدم بعرضه عالم قدم گذارد و توجّه نماید و هر هنگام که چنین نور از مشرق اراده الهیه اشراق فرمود و طیب حاذق از مطلع حکمت ربّانیه ظاهر شد اطّباء مختلفه بمثابة سحاب حجاب اشراقات و تجلیات آن نور شدند لذا اهل ارض باختلافات خود باقی ماندند و مرض عالم رفع نشد و صحّت نیافت آن اطّبا که قادر بر این امر خطیر نبوده و این طیب را هم از معالجه منع نمودند و حجابهای مانعه حایله شدند در این ایّام ملاحظه کن که جمال قدم و اسم اعظم کشف حجاب فرموده و نفس خود را لأجل حیات عالم و اتّحاد و نجات اهل آن فدا نموده معذلک کل بر ضرّش قیام نمودند تا آنکه بالأخره در سجنی که در اخر بلاد واقعت مسجون شده و ابواب خروج و دخول را مسدود کرده‌اند یار را اغیار دانسته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند مصلح را مفسد گمان نموده‌اند ای اهل ثروت و قدرت حال که سحاب شده‌اید و عالم و اهل آن را از اشراقات انوار آفتاب عدل و فیوضات لاتحصی منع نموده‌اید و راحت کبری را مشقت دانسته‌اید و نعمت عظمی را نعمت شمرده‌اید اقلّاً و صایای مشفقانه جمال احدیه را در اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است اصغا نمائید در هر سنه بر مصارف خود میافزائید و آن را حمل بر رعیت مینمائید و این بغایت از عدل و انصاف دور است این نیست مگر بسبب اریاح نفسانیه که مابین در هبوب و مرور است و تسکین آن ممکن نه مگر بصلح محکم که سبب اعظم است برای استحکام اصول ابنیه ملّت و مملکت چاره اکنون آب و روغن کردنیست صلح و اتّحاد کلیّه که دست نداد باید باین صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی‌الجمله تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل مملکت بوده و خواهد بود در این صورت محتاج بعساکر و مهمّات نیستند الاّ علی قدر یحفظون بها بلدانهم و ممالکهم و بعد از تحقّق این امر مصروف قلیل و رعیت آسوده و خود مستریح میشوند و اگر بعد از صلح ملکی بر ملکی برخیزد بر سایر ملوک لازم که متّحداً او را منع نمایند عجب است که تا حال باین امر نپرداخته‌اند اگرچه بعضی را شوکت سلطنت و کثرت عساکر مانع است از قبول این صلح که سبب آسایش کل است و این وهم صرف بوده و خواهد بود چه که شوکت انسان و عزّت او به ما یلیق له بوده نه باسباب ظاهره اهل بصر حاکم را محکوم مشاهده نمایند و غنی را فقیر و قوی را ضعیف می‌شمرند در حکام ملاحظه نمائید که حکومت و ثروت و قوّت ایشان بر رعیت منوط و معلّق است لذا نزد صاحبان بصر این امور بر قدر انسان نیزفایزید جوهر انسانیت در شخص انسان مستور باید بصیقل تربیت ظاهر شود اینست شأن انسان و آنچه معلّق بغیر شد دخلی بذات انسانی نداشته و ندارد لذا باید بقلّت و کثرت و شوکت و عظمت ظاهره ناظر نباشند و بصلح اکبر پیردازند سلاطین مظاهر قدرت الهیه‌اند بسیار حیف است که امثال آن نفوس عزیزه حمل امور ثقیله نمایند اگر فی‌الحقیقه زمام امور را بید نفوس مطمئنّه امینه عاقله بگذارند خود را فارغ و آسوده مشاهده نمایند طوبی از برای سلطانی که لنصرة الله و اظهار امره قیام نماید و

عالم را بنور عدل روشن سازد بر کلّ من علی الأرض حبّ او و ذکر خیر او لازمست هذا ما جرى من القلم من لدن مالك القدم نسأل الله بأن يوفّق الأمم بما ينفعهم و يعرفهم ما هو خير لهم في الدّنيا و الآخرة أنّه علی كلّ شيء قدير كذلك اشرفت شمس البيان من افق مشیّة ربّکم الرّحمن ان اقبلوا اليها و لا تتبّعوا كلّ جاهل بعيد انتهى

این لوح امانع اقدس در اوّل ورود سجن اعظم از سماء مشیّت مالک قدم نازل این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل است که بقدرت کامله اذن واعیه بخلق عطا فرماید تا کل باصغاء آیات الهی فائز شوند و لکن اعمال خلق مانع بوده و هست در ارض صاد ملاحظه فرمائید مع آنکه از اوّل ظهور جمال قدم جمیع را از نزاع و فساد و جدال منع فرمودند و این فقره را جمیع مطلقند مع ذلك بان دو مظلوم مع آنکه مال احدی را نبردند و ظلم و ستمی از ایشان نسبت بنفسی ظاهر نشد بلکه مطالع شفقت و مرحمت و عنایت بودند وارد آوردند آنچه قلم و لسان از ذکرش عاجز است این اعمال شنیعه سبب و علّت ظهور طاغی باغی عبیدالله ثانی شده و میشود چه مقدار نفوس از میان رفت و چه مقدار ضرر بدولت و رعیت وارد شد در این مقام کلمهئی از لسان مبارک استماع گشت که ذکر آن حال جایز نه باری از حقّ میطلبیم نفوس غافله را برجوع مؤید فرماید تا بآنچه واقع شده کفایت شود انه لهو الغفور الرّحیم فی الحقیقه الیوم جمیع از نفخه صور منصعق دیده میشوند الا من شاء الله عجب در آنست که بعضی از اهل بیان احجب از امم قبلند و بعضی بحیله و مکرری ظاهر که شبه آن دیده نشده یعنی این خادم فانی در ایام عمرش ندیده مثلاً میرزا احمد کرمانی که تفصیل آن را خود آن حضرت مرقوم داشته بودند بمکرری ظاهر که انسان تحیّر مینماید قوله جلّ کبریاؤه فی الكتاب الأقدس ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطّلع به احد الا الله العلیم الخیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّ شيء فی لوح مبین انتهی این کلمات عالیات وقتی از سماء مشیّت الهی نازل شد که ذکر احمد هم در ظاهر نبود بعد از چند سنه عرایض متواتره از او رسید مرّه یقبل و اخری یعرض یتقلّب کالرّطاء و یتلّون کالحرباء در هر حین بلونی ظاهر و در هر آن بشاخهئی متمسک اشهد انه فی خسران مبین در ایامی که در مدینه کبیره توقّف داشته عرایض متعدده بساحت اقدس و همچنین مکاتیب عدیده نزد این عبد و جناب اسم الله مه علیه بهاء الله الأبهی فرستاده و جمیع مدلّ و مشعر بر توبه و انابه و رجوع و جزع و ابتهال بوده جواب از سماء عنایت نازل و آخر آن باین مضمون بعفو الهی فائزی لو تکون مستقیماً علی الأمر و لکن حالت او از قبل معلوم بوده و از آیه مبارکه کتاب اقدس هم حالت او مستفاد میشود و از تلویح بیان مقصود عالیمان همچو مفهوم شد که از برای او بقیهئی در آن ارض موجود و مستور است العلم عند الله العلیم الخیر در ایام حرکت از عراق ذکر ناعقین و طیور لیل در الواح الهی مذکور و جمیع را اخبار فرمودند و همچنین در ارض سرّ در آیات منزله ذکر نفوس غافله ملحده بوده و در بعضی از الواح این آیات بدیعه منیع نازل اذا جاءکم ناعق بکتاب السّجین او بأوراق التّار دعوها عن ورائکم ثمّ اعلموا بانّه لهو النّاعق الموعود فی کتب الله العلیّ العظیم انتهى

آیات متعدده باین مضمون نازل نسأله تعالی بأن یقوی قلوب احبّائه و یظهرهم علی شأن لا یمنعهم ما ذکر فیما کان من قبل و یذکر فیما یكون من بعد انه لهو الحافظ النّاصر المقتدر القدير سبحان الله حقّ جلّ جلاله بشأنی ظاهر که از برای احدی از امم عالم مجال اعراض و اعتراض نمانده جمیع کتب الهی از قبل مشحونست باین ذکر اعظم و جمیع آنچه در این ظهور واقع شده و میشود در کتب قبل بوده در یکی از الواح لسان الهی باین کلمه ناطق میفرماید برّ الهی در برّ شام ظاهر و مشهود و ندایش از صهیون مرتفع و صهیون محلّی است در این اراضی اینست که اشعیا میفرماید و اجعل فی صهیون خلاصاً لاسرائیل و در این آیه که حضرت اشعیا فرموده ملاحظه فرمائید میفرماید ما اجمل علی الجبال قدمی المبشّر المخبر بالسلام المبشّر بالخیر المخبر بالخلاص القائل لصهیون قد ملّک الهک روح الخادم لیبانه الفداء خبر میدهد از قدوم مبشّر که نقطه اولی روح ما سواه فداه باشد و خبر داده که مبشّر بر جبال ساکن که چهریق و ماکو باشد چنانچه کل عالمنند و میفرماید مبشّر بسلام اخبار

میدهد و از این کلمه دو معنی مستفاد میشود یکی دارالسلام که مقرّ عرش بود و دیگر از سلام حقیقی لأجل کلّ عالم که در اوّل ورود جمال قدم در رضوان ظاهر شد سه ۳ آیه در اوّل ورود رضوان لسان عظمت بآن نطق فرمود یکی از آن این بود که حکم سیف در این ظهور مرتفع شد اینست سلام حقیقی که فی الحقیقه جمیع اهل عالم بآن فائز شده و میشوند و اینست که در مقامات دیگر میفرماید نصرت بحکمت و بیان و ما یبغی للانسان بوده و خواهد بود لعمر المحبوب اگر یک آیه مبارکه را بسمع مقدّس از هوی اصغا نمایند کل بافق اعلی توجّه کنند و همچنین از مقرّ عرش در آخر آیه خبر میدهد بقوله القائل لصهیون قد ملّک الهک و حال علم الله بر صهیون منصوب و نداء الله از آن و جمیع اراضی مقدّسه مرتفع و چه قدر ملیحست این کلمه این آیه که میفرماید المبشّر بالخیر و این خیر است که نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید قوله عزّ ذکره ثمّ فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون اگر این عبد مجال مییافت بعضی از اشارات کتب الهی که از قبل در ذکر این ظهور اعظم نازل شده ذکر مینمود و لکن بهیچوجه وقت و فرصت دیده نمیشود و این فقره سبب خجالت این عبد شده چنانچه در عرض جوابهای لازمه تأخیر رفته و میرود و لکن چون جمیع مطلقند که این عبد لیبلاً و نهراً مشغول است هر قدر هم تأخیر شود بشفقت و عنایت و عفو مقرون بوده و خواهد بود سبحان الله این خادم فانی متحیر است بلکه تحیر در این مقام منصع دیده میشود اعظم از همه امور غریبه عجیبه و غفلت و طغیان بریه حجبات اهل بیانست چه که حجابی خرق نموده بصدهزار حجاب دیگر مبتلا شده اند مع آنکه امر بقسمی ظاهر شده که از اوّل ابداع تا حال نشده و آیات بشأنی نازل گشته که شبه آن دیده نشده و بیّنات بقسمی ظاهر که از برای هیچ منصفی مجال توقّف نیست نقطه اولی روح ما سواه فداه جوهر کلّ بیان را در قمیص یک کلمه ظاهر فرموده اند قوله عزّ ذکره و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی وعزّه تلك الکلمة عند الله اکبر عن عبادة من علی الأرض اذ جوهر کلّ العبادة ینتهی الی ذلک فعلی ما قد عرفت الله فاعرف من ینظره الله فانه اجلّ و اعلی من ان ینکون معروفاً بدونه او مستشیراً باشارة خلقه و اننی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآياته و اخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی وعزّه هو الحقّ لا اله الا هو کلّ بامرّه قائمون لعمر الله این کلمه مبارکه یکتا لؤلؤ بحر بیانست و یکتا آفتاب جهان عرفان چه که سدّی است محکم از برای یا جوج جهل و مأجوج هوی و این کلمه مبارکه بشأنی ملیحست که جمال قدم جلّ کبریائه در لوح امنع اقدس که باسم حضرت مبلغ علیه من کلّ بهاء ابهات نازل شد ذکر فرموده اند این کلمه از برای معرضین بیان بمتابۀ سیف است دیگر مجال اعتراض از برای احدی باقی نمیماند یا محبوب فوادی کلّ عجب در اینست که احدی از اصل امر اطلاع نداشته و ندارد و مع ذلک یتکلمون بأهوائهم ما یتکلمون پستی مقام را مشاهده کنید که بعضی از جهلاً بمستغاث استدلال کرده اند و از مالک آن محروم شده اند اشهد انّ منزل البیان تبرّاً منهم در باب خامس عشر از واحد ثالث بیان این کلمه مبارکه مسطور قوله جلّ شأنه چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند و همچنین میفرماید جمیع بیان بمتابۀ خاتم است در اصبع مبارک او و ورقه ایست از اوراق جنّت او انتهی مع ذلک طنین ذباب مرتفع و جهّال ارض بآن متمسک بحر حیوان امام وجوه ظاهر و قوم از آن غافل و محجوب و ببرکه منتنه متوجّه اینست شأن خلق و شأن الدین اتخذوه لهم ربّاً من دون الله گویا از یوم الله ذکری استماع نموده اند و عرفی از او استشمام نکرده اند اینست که بذکر اصنام و مطالع اوهام مشغولند نقطه اولی روح ما سواه فداه در مقامی میفرماید قوله جلّ شأنه ثمّ اعلم انّ فی ذلک الیوم لم یکن معروفاً غیر الله و لا معبوداً الا اياه و لا موصوفاً سواه و لا محبوباً دونه و لا مقصوداً غیره انتهی

این کلمات مبارکه بأعلی البیان مابین زمین و آسمان ندا مینماید که امروز بحقّ وحده منسوبست و بیوم الله در کتب الهی مسطور و معروف لا ینکر فیہ الا هو و حال قومی باوهامات قبل که الیوم در ساحت اقدس ذکری از آن نبوده و نیست مشغولند و اراده نموده اند بسحاب اوهامات قبل خورشید فضل را مستور دارند و باریاح دفرا سراج الهی را از نور منع نمایند امروز

روز دیگر است و از برای او مقامی دیگر اسأله تعالى بأن يعرف عباده ما ستر عنهم و يقربهم اليه و يرزقهم ما انزل من سماء عطائه أنه وليّ الذّكرين و مجيب السّائلين اين بيانات نقطه اولی روح ما سواه فداه که ذکر شد مکرّر این عبد فانی در عرایضی که بدوستان الهی معروض داشته ذکر نموده که شاید نفوس محتجبه موهومه اینقدر ادراک نمایند که این یوم از حدودات و حجابات و ما عند النّاس مقدّس و منزّه و مبرّاست او بخود معروف بوده و خواهد بود لا يعجزه شيء و لا يضعفه امر و لا يستره حجاب اليوم اكثرى از بصر و سمع ممنوعند طوبی لمن يراه بعينه منقطعاً عن عينه و يعرفه بنفسه ملقياً نفسه از مقصود یکتا سائل و آمل که عالم عرفان را بانوار آفتاب استقامت منور فرماید و آفاق قلوب را بنیر بیان رحمن روشن نماید أنه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العليم الحكيم

و بعد این خادم فانی بدستخطّ دیگر آن حضرت که تاریخ آن هشتم شهر شعبان بود فائز شد الحمد لله فرح بخشید و بهجت آورد و بعد در وقتی از اوقات در ساحت اقدس امع عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فى الجواب

هو الأقدم

يا افنانى انا اردنا ان نلقى عليك ما نطق به قلمى الأعلى من قبل فى اول خطابى اياك ان ربك لهو العزيز الودود

هو الأعظم

قد اتى الوعد و ظهر الموعود و القوم فى اضطراب مبین قد ماج بحر الحيوان و هم الى الموت يسرعون قد هاج عرف الرحمن و هم عنه معرضون قد اخذوا الغدير و نبذوا السلسيل ما لهم كيف لا يشعرون قد اشتغلوا بالتراب معرضين عن الوهاب الا انهم لا يفقهون لعمر الله ان عيونهم عمياء و آذانهم صماء لا يسمعون و لا ينظرون ان يا قلمى الأعلى ان اذكر من اقبل الى النور و توجه الى وجه الله المهيمن القيوم الذى سمع النداء اذا ارتفع فى ملكوت الانشاء و سرع فى ميادين الرضاء الى ان عرف و قال لك الحمد يا اله الغيب و الشهود قل يا اهل البهآء ا انتم فى النور او اخذكم سكر الهوى و منعكم عن ذكر الله مالك الوجود قل هذا يوم القيام كيف انتم تقعدون و هذا يوم النداء و انتم صامتون قوموا باسمى ثم انطقوا بالحكمة و البيان لعل اهل الامكان يتوجهون الى الرحمن الذى ينادى فى هذا المقام الممنوع قل هل سمعتم و صبرتم اتقوا الله و لا تكونوا من الذينهم لا يعرفون قل توجهوا لتسمعوا لحن الله فى ملكوت البيان لعمرى لو يسمعون ليأخذهم جذب الشوق الى مقام يرقصون و لا يشعرون قل أ تدعون كوب البقاء و تأخذون صديد الفناء من يد كل فاجر مردود قل أ علمكم هذا معلّم الهوى او انفسكم فاصدقوا لى يا قوم و لا تتبعوا كل كاذب محجوب قوموا بالحكمة و ذكروا العباد بما امركم مالك البرية لعل يتوجهون الى الله العزيز الودود كذلك نطق قلمى و تكلم لسانى و بيئت جوارحى طوبى لمن تقرب و اخذ لوح الله بيد القدرة و شرب منه ما رقم فى لوحى المحفوظ انك يا ايها الشارب من كأسى و التاطق باسمى ان اشكر بما ارسل اليك من سماء العناية هذا الكتاب المحتوم يا افنانى جميع ذرات از ندى الهى و صرير قلم ربانى در وله و شوق مشاهده ميشوند و عباد غافل در تيه اوهام و ظنون سالک قل لعمر الله أنه لا يعرف بغيره و لا يرى يبصر دونه أنه لهو النبأ الذى ما اطلع به احد من قبل و لم تحط به نفس الا الله رب العالمين قل تالله ان هذا نبأ عظيم الذى تزين بذكره كتب الله العليم الخبير قل ليس عنده ما عندكم و لا يمشى فى طرقكم قد اتى بالحق و اظهر صراطه المستقيم قد استقر عرشه فى اول الورود على كوم الله بذلك ظهر ما كان مسطوراً فى كتب المرسلين قد تشرّف البرّ و البحر بقدموه و لقاؤه و نفحات قميصه المنير هذا يوم لا يذكر فيه الا الله وحده و يوزن فيه كل شيء بميزان الله الذى يمشى و ينطق امام وجوه العالم قد اتى مالك القدم بسلطان مبین قل ان البرهان يطوف حول العرش و الحجّة تنادى باسمه العزيز المنيع يا

افنانی ان اشرب من کلّ حرف من آیات ربّک ریحیق البقاء ثمّ اشکر ربّک المعطى الکریم ثمّ اذکر احبائى من قبلى و بشرهم بعنایتى و رحمتى و ذکرهم بما انزله الرّحمن فى الفرقان و البیان و من قبلهما فى التّوراة و الانجیل تالّله قد ترشّح من اناء یبانی ریحیقى المختوم الّذی وصفه کتاب حکیم من لدن عزیز علیم انتهى الحمد لله لسان عظمت مرّة بعد مرّة اظهار شفقت و عنایت فرمود و در حین تنزیل بشأنى بحر بیان در امواج که این فانی مثل یک سمکه بسیار کوچک خود را مشاهده مینمود که بر سنگی چسبیده دیگر کجا قادر است بر آنچه لسان الله بان تکلم فرموده خدمت آقایان مذکور دارد در این آیات بدیعه منیعه ذکر میزان نازل لذا این عبد فانی اراده نمود که لوح میزان که از قبل نازل شده ذکر نماید تا کل بحلاوت بیان الهی فائز شوند قوله جلّ کبریاة

بسمی المجیب العلیم

قد اتت السّاعة و نفخ فى الصّور و المیزان ینادى انا الممیّز العلیم ایّین و اظهر امام وجه العالم اعمال الأمم و انا الشّاهد الخبیر لم یبق من ذرّة الاّ و قد اظهرتها و انا العادل المستقیم قد جعلتنى مستویاً ید العدل فى ایّام الله ربّ العالمین هذا یوم فیه ینطق التّاقور و یصیح التّاقوس و ینادى الصّور الملک لله مالک هذا یوم البدیع انک یا ایّها السّامع اذا فزت باصغاء لوح ربّک ولّ وجهک شطر المظلوم و قل نفسى لبلائک الفداء یا من انفقت ما انت علیه فى سبیل الله العلیّ العظیم انتهى این عبد فانی بمناسبت آنچه عرض مینماید هر چه از کلمات الهی و آیات ربّانی بنظر میآید دوست داشته و دارد که ذکر نماید چه که خادم مطمئن است از اینکه آن حضرت از قرائت و مشاهده آن مسرور میشوند یوم ذکر و بیانست و لکن غافلین را از آن قسمتی نبوده و نیست امروز روزیست که حضرت داود در زبور میفرماید الأنهار لتصفق بالأیادی الجبال لترنم معاً امام الربّ لآنه جاء لیدین الأرض جمیع کتب الهی مشحونست بذکر این یوم مبارک و ما ظهر فیه و لکن دیده میشود آنچه در کتب ذکر شده در قلوب صخره صمّا اثری از آن ظاهر نشده بکمال تصریح ذکر یوم الهی و ظهور الله در کتب قبل بوده معذلک ناس غافل و محتجبند در بیان و اهل آن ملاحظه فرمائید نقطه اولی روح ما سواه فداء میفرماید و فى سنة التّسع انتم بلقاء الله ترزقون و همچنین میفرماید ثمّ فى سنة التّسع کلّ خیر تدرکون معذلک بعضی از ظهور الله محتجب دیده میشوند و چه مقدار آن حضرت در این امر تأکید فرموده اند بقسمی که میفرمایند به بیان و واحد بیان از آن شمس حقیقت محتجب نماید قوله عزّ و جلّ ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فى البیان الی آخر قوله عزّ و جلّ و در مقامی میفرماید قوله عزّ ذکره من ینظر الی تلك الشّجرة بغير عین الله لم یستحقّ له حکم التّجاة حال ناس غافل ببصرهای محتجبه مرموده اراده معرفه الله نموده اند سبحانه عمّا یظنون و همچنین در مقام دیگر لآلی این کلمات از بحر علم نقطه بیان روح ما سواه فداء ظاهر قوله عزّ و جلّ اینست که من فى البیان را نجات نمیدهد الاّ مشاهده من یظهره الله در کینونات خود نه مشاهده من قد ظهر انتهى در این آیه مبارکه نظر فرمائید که چگونه ناس را تعلیم فرموده اند بنصّ صریح میفرمایند باو ناظر باشید نه بنقطه بیان یکی از حروف حیّ از من یظهره الله جلّت عظمته و عظم کبریاة سؤال نموده اطرده لسان البیان بقوله جلّ و عزّ فما اعظم ذکر من قد سألت عنه و انّ ذلک اعلى و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان یقدر الأفئدة بعرفانها و الأرواح بالسّجود له و الأنفس بشئانه و الأجساد بذکر بهائه فما عظمت سؤالک و صغرت کینونتک هل شمس الّتی هی فى مرایا ظهوره فى نقطة البیان یسأل عن الشّمس الّتی تلك الشّمس فى یوم ظهوره سجّاد لطلعتها ان کانت شمساً حقیقیة والاّ لا ینبغى لعلو قدسها و سموّ ذکرها و لو لا ما کنت من واحد الأوّل لجعلت لک من الحدّ حیث قد سألت عن الله الّذی قد خلقتک و رزقتک و امانتک و ابعثک فى هیکلک هذا بالنّقطه البیان فى ذلک الظهور المتفرّد بالکیان انتهى

حال ملاحظه فرمائید معرضین در چه مقالند و امر در چه مقام یشهد کلّ شیء بتقدیسه و تنزیهه عمّا ذکره لسان العالم و یذکر و هذه کلمة لا ینکرها الا کلّ متوهّم مریب و میفرماید قوله عزّ و جلّ لعلک فی ثمانية سنة یوم ظهوره تدرك لقاء الله ان لم تدرك اولاً تدرك آخره ولكن ایقن بأن الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر و سائل جناب ملاً باقر حرف حیّ علیه بهاء الله بوده که باو میفرماید شاید در سنه هشت بقاء الله فائز شوی و اگر اول هشت این مقام اعزّ ارفع اعلی را درک نمودی در آخر آن که منتهی باول تسع میشود بلقا فائز میشوی و همین حرف حیّ در سنه تسع لقاء الله را ادراک نمود و دو مرتبه هم بشطر سجن توجه نمود و بلقا فائز گشت و در این ایام برفیق اعلی صعود نمود علیه بهاء الله و بهاء الملائكة المقرّین و همچنین جناب میرزا اسدالله علیه بهاء الله را بشارت فرموده اند که بلقاء من یشهره الله فائز میشوند و این خطاب مستطاب در باره او نازل که میفرمایند و انک انت یا ایّها الحرف الثالث المؤمن بمن یشهره الله و در ایامی که نیر اعظم از افق عراق طالع بود بین یدی العرش حاضر و بشرف ایمان فائز گشت و بعد وارد شد بر او آنچه وارد شد الالعة الله علی القوم الظالمین و تفصیل آن مظلوم در کتاب بدیع نازل و مسطور است حال ملاحظه فرمائید سلطان قدمی را که میفرماید جمیع بیان بمثابه خاتمی است در اصبع او یقلّب کیف یشاء لما یشاء بما یشاء و میفرماید بجمیع بیان و واحد آن از آن شمس حقیقت محتجب نمایند با این وصیّت محکمه متقنه بیک کلمه آن که اسم مستغاث باشد تمسک جسته از مقصود عالم محروم مانده اند این آذان واعیه و ابصار حدیده و صدور منشرحه و قلوب منیره میفرماید او را باو بشناسید نه بغیر او مع ذلک چه گفته اند و چه کرده اند و هنوز ملتفت نشده اند که بلفظی از بحر بیان ممنوعند و بکلمهئی از ملکوت کلام محروم و ابدأ باعمال خود شاعر نیستند بعینه بلعب جابلقا و جابلسا مشغولند الیوم بیک کلمه اگر اراده فرماید آنچه در بیان حروف اثبات است بنفی راجع میفرماید یفعل ما یشاء و لا یسأل عمّا شاء انه علی کلّ شیء قدیر چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید قوله عزّ ذکره حلّ لمن یشهره الله ان یردّ من لم یکن فوق الأرض اعلی منه اذ ذلک خلق فی قبضته و کلّ له قانتون و همچنین قادر است بر آنکه جمیع من علی الأرض را برداء نبوت فائز فرماید چنانچه میفرماید قوله عزّ ذکره فانه لو یجعل ما علی الأرض نبیاً لیکوننّ انبیاء عند الله انتهى جمیع اسماء باقبالهم الیه مفتخر و معزّز و مشرفند والا قابل ذکر نبوده و نیستند لسان احدیه در ارض سرّ باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ کبریاؤه قل انّ التبیّ من سمع نبأی و آمن بنفسی و الرسول من بلّغ رسالاتی و الامام من قام امام وجهی و فاز بأیامی و الولیّ من دخل حصن ولایتی و انقطع عن سوائی و الوصیّ من وصیّ نفسه ثمّ العباد بحبیّ و ذکری کذلک اشرفت شمس البیان من افق مشیّه ربکم الرحمن فی هذا الرضوان المقدّس الممتنع المتعالی العزیز المنیع در این مقام نقطه اولی روح ما سواه فداه مسئلت مینماید که آنچه از حروفات که در بیان دون کتاب علّیین احصا فرمودی تبدیل نمائی و محو فرمائی و در مقام آن خلق نمائی از احرف نورانیّه بآنچه تو دوست میداری و بعد از بیانات عالیّه متعالیه میفرمایند تا آنکه منتهی شود باسم اعظم جلّ کبریاؤه و اصل مناجات آن حضرت بسیار محبوبست که ذکر شود تا کل از کوثر بیان قسمت برند قوله جلّ و عزّ و لأسألنک من فضلک یا الهی بأن تزین کلّ آثاری فی کتاب عظیم علی احسن خطّ منبع لم یکن اعلی منه فی علمک بشأن قد بدلت کلّ احرف الّتی قد احصیتها فی دون کتاب العلّیین بأن تمحوّنها بقدرتک و تخلقنّ فی مقامها احرف نورانیّه علی ما تحبّ و ترضی فی منتهی ذروة الأعلى و فوق العلی الی منتهی رفرف الأعلى الی ان ینتهی الی اسمک الأرفع الأعزّ الأجلّ الأجمل الأعلى الأبهی انک لعلی کلّ شیء قدیر انتهى لعمر الله هر نفسی که اقلّ من ان یحصی بانصاف و بصر فائز شود اشتعال نار محبّت نقطه اولی روح ما سواه فداه را در ذکر ظهور مالک اسماء مشاهده مینماید و ادراک میکند چه فائده که ناس را کسالت غفلت از مقصد اقصی و ذروه علیا و غایه قصوی منع نموده یا محبوب فؤادی فی الجملة ناری که در این خادم فانی مشتعل است او را بر این اذکار تأیید مینماید والا حقّ جلّ جلاله مقدّس و منزّه است از آنچه ذکر شده و بشود و بشهادت نقطه بیان روح ما سواه فداه به ما فی البیان معروف نشده و نخواهد شد تعالت عظمته و

ذکره و سلطانه و همچنین گمان میرود که بعضی از نفوس متوقّفه که در بیدای حیرت سالکند و بحجبات و اشارات محدود شاید متنبّه شوند و بصراط مستقیم الهی راه یابند الأمر بیده يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

عرض دیگر آنکه جناب آقا محمّد خان علیه بهاء الله مع دو نفس دیگر وارد و بساحت اقدس فائز گشتند و سراجی که حاکی از قلوب اصفیا بود بتوسط ایشان صحیح و سالم رسید ولکن تا حین جمال قدم بیستان توجه نفرموده اند انشاء الله حسب الفرمایش عمل خواهد شد چندی بود سجن اعظم مقرّ عرش واقع و حال یک شهر میشود که قصر بقدم مبارک مشرف و فائز است نسأل الله محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم بأن یقدر لحضرتکم ما ینبغی لاسمه الکریم انه لهُو الغفور الرّحیم البهاء علی حضرتکم من لدن عزیز علیم حضرت غصن الله الأعظم و حضرت غصن الله الأكبر ذاتی و کینوتی لتراب اقدامهما الفداء آن محبوب را بذکر ارفع اعلی ذاکر و تکبیر اقدس ابھی ابلاغ میدارند و همچنین جمیع طائفین ارض سجن هر یک عرض فنا و نیستی خدمت آن حضرت معروض میدارند

عرض دیگر این فانی آنکه در جمیع احوال دوستان حقّ را بحکمت امر فرمائید که مباد از او غافل شوند و از ما اراد الله محروم گردند یوم قبل لسان عظمت باین کلمه ناطق ای عبد حاضر از آیات بدیعۀ منیعۀ مباد احدی بمقصود واقف نشود و گمان دیگر نماید به افنان بنویس که جمیع را اخبار نماید در جمیع احوال حکم حکمت ساقط نمیشود و اینکه در آیات نازل شده هذا یوم الایقظ و انتم راقدون و هذا یوم القیام و انتم قاعدون مقصود تبلیغ امر الهی است که نفوس مستقیمه بحکمت بر آن قیام نمایند و نفسی المهیمنه علی الأشياء که غیر این در نظر نبوده و نیست و در جواب یکی از دوستان این فقرات محکمۀ متقنه از سماء احدیۀ نازل ذکر میشود تا کل بعنایت و رحمت و شفقت حقّ واقف شوند و به ما اراد الله ناظر گردند قوله جلّ کبریا ایاک ان تعمل ما کتبتہ فی آخر کتابک این اعمال اعمال جهلاست و افعال غافلین قسم باسم اعظم که اگر نفسی از دوستان اذیت بنفسی وارد آورد بمثابۀ آنست که بنفس حقّ وارد آورده نزاع و جدال و فساد و قتل و امثال آن در کتاب الهی نهی شده نهیاً عظیماً تب الی الله عمّا قصدتہ فی نفسک ثمّ ارجع الیه و قل

یا الهی اسألک بالکلمة العلیا بأن تکتب لی کلمة الغفران لأنّی اردت ما لا اردتہ و نهیتہ فی کتابک اسألک بأن تکفّر عنی سیئاتی و تغمّسنی فی بحر غفرانک انک انت الغفور الکریم

هر ظلمی که از ظالمی ظاهر شد او را بنفس حقّ واگذارید عدل الهی مهیمن و محیط است احتیاج بفساد و نزاع و جدال و قتل و غارت نداشته و ندارد نصرت امر بیجان بوده و خواهد بود و دون آن از هواهای نفسانیّه ظاهر شده و میشود اعاذنا الله و ایاکم یا معشر المقبلین انتھی

و همچنین در لوح اسم الله جمال علیه من کلّ بهاء ابهات این فقره مبارکه نازل قوله عزّ کبریا و نفسه الحقّ اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حقّ مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و ارادۀ سوء قصد از او مشاهده گردد البتّه متعرّض او نشویم و او را باو واگذاریم انتھی شخصی از دوستان الهی ارادۀ ضرّ در بارۀ یکی از آحاد ناس داشت و در مکتوبی که باین خادم ارسال داشت ذکر قصد خود را نموده بود این عبد در ساحت اقدس عرض نمود آیات منزله مذکوره در جواب او از سماء مشیت نازل و ارسال شد انشاء الله حقّ جمیع را تأیید فرماید تا از ارادۀ خود بگذرند و بارادۀ الله ناظر شوند انه یقول الحقّ و یهدی السبیل و الحمد لله العزیز الجمیل

عرض دیگر آنکه پاکت جناب اسم الله الجمال علیه من کلّ بهاء ابهات زود بایشان برسد تعجیل لازمست البهات علیکم

خادم

في ١١ ربيع الأولى سنة ١٢٩٨

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

هذا ما جرى من قلم الغصن الأعظم بلسان القوم في تفسير الآية بما امر من لدى مالك القدم

هو الله تعالى شأنه العظمة

الحمد لله الذي جعل الخطّ المتكوّن من النّقطة الأولىّ الظّاهرة بالباء طراز الختم لاسمه المهيم على الأسماء ثمّ قسّمه قسمين بالسّرّ المستسرّ بين الأمرين و اخذ الواحد مع الآخر بالحكمة المكونة تحت حجاب القدر اذا تمّ كتاب الأكبر و تزين به من في الأرض و السّماء ليشهدنّ مطالع الآ عند نفى لا بما شهدت سدرة القضاء على البقعة النوراء و يتوجّهنّ الى مشرق البداء عند مشهد الفداء مقرّ الذي فيه تمّصت الكلمة العليا ثوب الحرّاء في ملكوت الانشاء و ليسمعنّ اهل الملكوت اطوار و رقات المعلّقات على السّدرة المنتهى في ذكر هذا الذّكر الذي ظهر برايات الآيات لمن في الأرضين و السّموات و الحمد لله الذي جعل السّاعة برهاناً لهذه السّاعة التي اذا نطقت بالكلمة الأولى نصب ميزان الأعلى و اذا اهتزّت بنفسها لنفسها تحرّك اهل القبور من اهتزاز نفحات مالك الأسماء مرّةً ظهرت بطراز القدم في سرّ اسمه الأعظم و استجذب منه الأمم و طوراً ظهر بأمر سرعت منه الأشياء الى الله منزل الآيات و الحمد لله الذي جعل النّفخة الأولى بشاراً لأهل البهائم المستقرّين على الفلك الحرّاء و الأخرى فتنةً لأهل البيان الذين تمسّكوا بغير ما انزله الرّحمن و تعقبوا اهل الفرقان فيما عندهم من الظّنون و الأوهام و اعرضوا عن البدع الظّاهر من جميع الجهات الذي شهد له لسان العظمة في سرادق الاجلال و جعله مقدّساً عن الأشباه و الأمثال و اظهره بقوّة اللاّهوت في قطب الجبروت المجلّي على الملكوت بحجج باهرات و ظهورات لانحات و الحمد لله الذي نطق بفصل الخطاب في المآب بين الأحزاب ليعرف كلّ عبد مولاه و يتوجّه الى ملجئه و مثواه منقطعاً عمّا سواه اذا انصعق اهل الأهواء الى الأرض الغبراء و اهل البغضاء على تيه الاغضاء و جعل طراز الصّحو بعد المحو لأهل هذا الفضاء الذي كان ضيائه من انوار الجمال بالمآل و به فضّل بين الحزينين من اهل الانشاء و قدّر للأولى رحيق الحيوان من كأس اسمه الرّحمن و ارجع الأخرى الى مقرّ القهر في اسفل النّيران بما انكروا ظهور نور الدّات عند قيام السّاعة الممتنعة البديعة المتجلّية على مطالع الأسماء و الصّفات

ان يا ايّها المصطفى بنار الموقدة المشتعلة الملتهبة في الشّجرة المباركة التي نبتت على بقعة السّيناء ساحة الكبرياء قطب الأفريدوس بحبوحة الفردوس و تسمع من زفيرها نداء الرّحمن بأبداع الألحان أنّه لا اله الاّ انا المقتدر العزيز المّان لو تهبّ نسمة الاذن من مهبّ ارادة ربّك لتصغى من حفيف افنانها ما تنصعق به طيور البقاء في اجمة اللاّهوت و تتجّير عقول سكّان حدائق الجبروت و تذهل الباب اهل المعاني و العرفان في رياض الملكوت و تفور في عنصر التّراب لهيب النّار على شأن تشتعل البحور بنار محبّة الله و تذوب الصّخور من حرارتها و تحيي العظام الرّميمة في القبور من اثرها و تهتزّ النفوس من شغفها و تقرّ العيون من مشاهدتها و تسترّ القلوب من تقرّبها و تنشرح الصّدور بطلوعها و تفرح الأرواح بظهورها و تتعطرّ الآفاق من نشر روائحها و تستنير الامكان من انوارها و تستضيء الأفلاك بضيائها و تحترق احجاب الحدود و الاشارات من اهل سبحات الجلال بجذوة منها و

تهتك الأسبال عن الأعين و الأبصار بقوتها ولكن لما سبقت ارادة ربك بأن الأسرار الربانية و المعارف الصمدانية اللاهوتية التي هي الموائد السماوية و الآلاء الباقية الالهية تنزل على حسب استعداد الامكان و قابلية اهل الأكوان لذا سكت الوراق عن هديرها و افنان سدرة البقاء عن حفيفها ولكن لما اشرفت شمس الاذن و الأمر من افق مشية الله رب الأرباب و رأيناك السائل الآمل لدى الباب و ناظراً الى ربك الوهاب فى المآب و مشتعلاً من جذوات جذبات الله بين ملا الأكوان و ناطقاً بذكره بين الأديان و منادياً باسمه الرحمن لذا هاجت ابحر المحبة فى قلبى و سالت اودية الشوق فى فؤادى و اردنا ان نذكر للمنقطعين من اهل البهاء ما يقرتهم الى ساحة الكبرياء و يبلغهم الى مقام القدس و القرب و اللقاء مقر الذى لا يرى فيه الا تجليات مالك الأسماء على من فى ملكوت الأرض و السماء و ليشربن المخلصون رحيق الوصال من الكأس الظاهرة على هيئة الهاء المقدسة عن الواو الحاكية عن الجهات فى ناسوت الانشاء الذين سافروا من مفازة الظنون و الأوهام مقبلين الى افق الايقان و شقوا ستر الموهوم باسمه القيوم الذى كان مهيمناً على الآفاق و طاروا بأجنحة الروح و الريحان فى جو هذه السماء التي ارتفعت على اعلى الجنان و تزييت بمطلع شمس القدم و مشرق نير الأعظم فهنياً لهم بما زكت نفوسهم و صفت قلوبهم و انشرفت صدورهم و تنورت عيونهم و حدت ابصارهم و وعت آذانهم و انجلت عقولهم و هامت ارواحهم و لطفت و رقت افئدتهم على شأن انطبعت فيها تجليات انوار صبح القدم اذ تجلى بأسمائه الحسنى على من فى الأرض و السماء

و انك انت يا ايها السائل الجليل فاعلم بأن التفسير و البيان ولو كان بأبدع التبيان عنوان للظهور و العيان عند المتعارجين الى معارج العرفان و المتدندنين حول حمى ربك العزيز المتان و المستشرقين من الأنوار التي اشرفت و لاحت بها الآفاق فى هذا اليوم الذى التفّت الساق بالساق و احتجب اولو التفاف عن مبدأ الاشراف و دخل اهل الوفاق فى هذا الوثاق بما وفوا بالميثاق لذا لا ينبغي ان يتوجه اليهما من اتى بفصل الخطاب بسلطان ربك العزيز الوهاب و انك لو تنظر بعين الحقيقة لترى بأنهما فى الحقيقة الأولية ختما بالاسمين الأعظمين اللذين كانا منادياً فى برية الروح وادى الجذب و مبشراً بظهور الله و بره لما سواه ليعرف الكل ملجأه و مثواه فبعدها ادبرت ليلة الدلماء و تنفس صبح الهدى و لاحت شمس البقاء و اشرفت الأرض و السماء و طلعت الأقمار و اكفهرت النجوم بالأنوار و اشتهرت الآثار و دارت الأدوار و تكورت الأكوار و جرت الأنهار و اثمرت الأشجار و تفتحت الأزهار و تزييت الحدائق بشقائق الحقائق و نصب الميزان و مدّ صراط الايقان و تسعر النيران و فار الحسبان و ازلفت الجنان و نزلت ملائكة العاديات برايات من الآيات و خرقت الأحجاب و حرقت الأسبال و انشقت الأستار و جاء ربك العزيز الجبار فى ظلل من غمام الحقائق و المعانى و الأسرار فرأيت المقرئين مهطعين الى ساحة نور الأنوار و حافين حول عرش الله الملك القهار اذ لا نحتاج الى التفسير مع هذا الكشف و الشهود ولو كان بمزامير آل داود لأن جوهر العيان مغنى عن البيان و مثل التفسير عند اولى الأفئدة كمثل المصباح انما يلوح الى الصباح متى اشرق شارق اليقين من افق مبين اذ التلندن حول سراج التفسير من قبيل غض النظر عن المنهاج الجليل و السلوك فى اضيق السبيل ليس اليوم يوم الخوض فى اعماق الكلمات لاخراج لآئى التأويل من اصداف التنزيل بل آن اوان المكاشفة و الشهود و الوفود الى مقام محمود و الوصول الى الرغد المرفود بما اتى الوعد و ظهر الموعد من لدى الله العزيز الودود قل يا اولى الأحجاب من الأحزاب هذا يوم الاياب و حسن المآب و نعم الثواب و ظهور رب الأرباب و قطع الأنساب و خلع الأثواب الى متى تهيمون فى فيافى الشك و الارتباب و تتوارون فى مغرب الاحتجاب و لن تدخلوا مدينة الله العزيز الوهاب بعدما فتحت الأبواب و تيسرت الأسباب أ تقنعون بالسراب عن اعذب الشراب أ تحتجبون بما عندكم عن منزل الكتاب أ تشغلون بأقبح الوجوه عن جمال تشوق الى الوفود بيا به مطلع القدس فى الأكوار و تمنوا الشهادة فى سبيله مشارق الأنوار فى الأدوار أ تحسبون انفسكم على علم من الكتاب لا ورب الأسماء و الصفات بل انتم اغتتمتم ظنوناً من العلوم و غفلتم عن جمال المعلوم و اشتغلتم بأوهام من الفنون و تركتم جوهر المقصود الذى كان مكنوناً فى كتب الله العزيز الودود هل ينفع السراج بعدما استضاء الآفاق بنير الأعظم الوهاج ام يشفى السقيم ماء الحميم بعد الذى ظهر

الدَّرِيَاقِ الأعْظَمِ وَاكْسِيرِ الأَكْمَلِ الأَتَمِّ ام يَرُوى الغَلِيلِ العَلِيلِ مَاءَ الصَّدِيدِ بَعْدَمَا تَلَاطَمَتِ طَمْطَامِ السَّلْسِيلِ بظُهُورِ رَبِّ مَجِيدِ
فَأَنْصَفُوا يَا مَلَأَ الأَكْوَانَ هَلْ بَرَائِحَةُ نَافِجَةِ رُوحِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ تَتَعَطَّرُ الأَمْكَانَ وَ تَهْتَرُ الأُرُوحَ بِرُوحِ وَ رِيحَانِ ام بَرَائِحَةُ الدَّفْرَاءِ الَّتِي
تَنْشُرُ مِنْ بَرَهوتِ الحِسَابِ هَلْ بِفَيْضِ غَمَامِ فَضْلِ مَوْجِدِكُمْ العَزِيزِ المَنَّانِ سَالَتِ أودِيَةِ المَعَانِي وَ البِيَانِ وَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ أَرْضِي
التَّبْيَانِ ام بِرِيحِ السَّمُومِ الَّتِي تَمَرُّ مِنْ وادِي التَّبْيَانِ قَلْ هَذَا مَقَامٌ لَا يَجُولُ فِي مِضْمَارِهِ فَوَارِسُ القُدْرَةِ وَ الاقْتِدَارِ مِنَ الأَبْرَارِ وَ الأَحْرَارِ
فَكَيْفَ هَوْلَاءَ الضَّعْفَاءِ مِنَ الأَشْرَارِ بَلْ مِنْ تَرَكَ كَلَّ حَديثٍ وَ خَلَعَ كَلَّ ثِيَابِ رِثِيثٍ وَ اسْتَوْهَبَ مِنْ فَضْلِ مَوْلَاهِ المَلِكِ القَيُّومِ
جَنَاحِ الرُّوحِ فِي ظَلِّ هَذَا الجَمَالِ المَعْلُومِ لِطَيِيرِ فِي هَذَا السَّمَاءِ وَ يَدُورُ حَوْلَ هَذَا الحَمَى فِي الأَفْقِ الأَعْلَى وَ الرِّيقِ الأَبْهَى

وَ انْتِ يَا سَادِجِ الحَبِّ قَلْ لِلْمَتَلَجْلِجِينَ مِنْ امْوَاجِ بَحْرِ المَخْزُونِ المَكْنُونِ وَ المَتَبَلِّجِينَ مِنْ انْوَارِ السَّاطِعَةِ عَنْ شَمْسِ
الحَقِّ عَلَى هَيْكَلِ الأَنْزِعِيَّةِ مِنْ سَكَّانِ الجَبْرُوتِ فَأَطْلِقُوا الأَعْتَةَ فِي هَذَا المِيدَانِ مَتَكَلِّاً عَلَى فَضْلِ مَحْبُوبِكُمْ المَنَّانِ وَ مَتَوَكَّلِاً عَلَى
ذِي الجُودِ وَ الاحْسَانِ ثُمَّ انصَبُوا مَغْنَطِيسَ الجِذْبِ فِي قَطْبِ الأَكْوَانَ لِيَجْذِبَ قُلُوبَ اهلِ الامْكَانِ اِلَى المَلَكُوتِ وَ يَغْضُوبِ الأَنْظَارِ
عَنِ التَّوَجُّهِ اِلَى النَّاسُوتِ ثُمَّ حَرَّضُوا احْبَاءَ اللّهِ اِنْ يَظْهَرُوا بَيْنَ الخَلْقِ بِشِيمِ الحَقِّ وَ يَتَرَقَّوْا اِلَى مَقَامِ يَصْبَحُوا مَرَايَا لظُهُورِ اسْمَائِهِ بَيْنَ
الْوَرَى وَ مَجَالِيَا لِطُلُوعِ صِفَاتِهِ فِي مَلَأِ الانشَاءِ حَتَّى تَتَضَوَّعَ رَائِحَةُ الحَقِّ مِنْ كَلِّ شَوْوَنِهِمْ مِنْ حَرَكَتِهِمْ وَ سَكُونِهِمْ

قَلْ يَا أَيُّهَا الأَحْبَابُ كُونُوا كَنَسَائِمِ الأَسْحَارِ خَفِيفاً عَنْ ثِقَلِ العَالِمِ ثُمَّ مَرُّوا عَلَى اشْجَارِ هَيْكَلِ العِبَادِ تَالِّهِ اِذَا مِنْ هَزِيْزِكُمْ
يَنْتَبِهُ العَالِمُ بِذِكْرِ مَالِكِ القَدَمِ وَ مِنْ رَائِحَةِ السَّاطِعَةِ عَنْكُمْ يَحْيَى رَمَمَ عِظَامِ الأُمَّمِ وَ يَتَزَيَّنُ هَيْكَلِ الوُجُودِ بِحُلُلِ مَوَاهِبِ العَزِيزِ الوُدُودِ
اِذَا تَرَوْنَ الامْكَانَ كَأَنَّهُ قِطْعَةُ الجَنَانِ وَ رُوضَةُ الخَلْدِ فِي الأَكْوَانَ وَ آيَةُ الكَامِلَةِ التَّامَّةِ الظَّاهِرَةِ البَاهِرَةِ الحَاكِمَةِ عَنْ جَمَالِكُمْ المَتَجَلِّيَّةِ
عَنْ مَجَلِّي الظَّاهِرِ بِاسْمِهِ الأعْظَمِ بَيْنَ العَالِمِ

سَبْحَانَكَ اللّهُمَّ يَا الهَى تَرَى ضَعْفَ عِبَادِكَ وَ مَسْكِنَةَ ارْقَائِكَ وَ عَجْزَهُمْ وَ انكسَارَهُمْ تَلَقَّاءَ ظُهُورِ قُدْرَتِكَ وَ سُلْطَانِكَ وَ
فَقْرَهُمْ وَ اضْطِرَارَهُمْ عِنْدَ آتَارِ غَنَائِكَ فَانظُرْ اليَهُمْ بِلِحْظَاتِ اعْيُنِ الطَّافِكِ وَ عَامِلِهِمْ بِفَضْلِكَ وَ جُودِكَ وَ احْسَانِكَ فَلَمَّا امْرَتَهُمْ
بِجَوْهَرِ تَقْدِيسِكَ وَ سَادِجِ تَزْيِينِكَ وَ اِظْهَارِ امْرِكَ بَيْنَ بَرِيَّتِكَ اِذَا وَقَّفَهُمْ عَلَى اِنْ يَنَالُوا اِلَى هَذَا المَقَامِ الأَعَزِّ الأَعْلَى وَ هَذَا
المَكْمَنِ الأَطْفِ الأَقْدَسِ فِي رَفِيقِكَ الأَبْهَى لِيحْكُوا بِجَوْهَرِهِمْ عَنْ سَادِجِ امْرِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَظْهَرُوا بِطَرَاكِ بَيْنَ عِبَادِكَ وَ
يَتَرَدُّوا بِرَدِّ آتَارِكَ فِي مَلَكُوتِ انشَائِكَ وَ يَتَحَلَّوْا بِحُلُلِ انْوَارِكَ فِي جَبْرُوتِ امْرِكَ وَ سُلْطَانِكَ لِأَنَّهُمْ فُقْرَاءُ فِي فَنَاءِ غَنَائِكَ وَ اِذْلاَّءُ
بِيَابِ عَزِّكَ وَ عِلَائِكَ وَ انْتَسَبُوا اليِكَ بَيْنَ الأُمَّمِ وَ اسْتَظَلُّوْا فِي ظِلِّ اسْمِكَ الأعْظَمِ وَ لاذُوا بِكَهْفِ ذِكْرِكَ الأَكْرَمِ اِى رَبِّ عَامِلِهِمْ
بِمَا يَلِيْقُ لِعُلُوِّ جُودِكَ وَ مَوْهَبَتِكَ وَ يَنْبَغِي لِسَمُوِّ عِطَائِكَ وَ الطَّافِكِ حَتَّى تَصَحَّ نَسَبَتُهُمْ اليِكَ فِي كَلِّ العَوَالِمِ مِنْ اعْلَى حَقَائِقِ
جَوْهَرِيَّاتِهِمْ اِلَى مَنتهَى دَفَائِقِ آيَّاتِهِمْ اَنَّكَ انتَ اللُّطِيفُ المَعطَى الرَّؤُفُ الرَّحِيمُ

اِنْ يَا حَبِيبَ فَاعْلَمْ بِأَنَّ فِي غَيْبِ هَذِهِ الآيَةِ المَبَارَكَةِ وَ الكَلِمَةِ التَّامَّةِ وَ الرِّئَّةِ الغَيْبِيَّةِ وَ النِّعْمَةِ اللّاهُوتِيَّةِ تَجْرِي أودِيَةِ اسْرَارِ لَا
بِدَايَةَ لَهَا وَ لَا نِهَايَةَ لِأَنَّهَا تَجْرِي مِنْ جَبَلِ القَدَمِ وَ تَفِيضُ مِنَ العَيْنِ الصَّافِيَةِ النَّابِعَةِ الجَارِيَةِ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اسْمِ الأعْظَمِ وَلَوْ ارَادَ
هَذَا القَلَمُ الأَعْلَمُ اِنْ يَجُولُ فِي شَرْحِ مَعَانِيهَا السَّاطِعَةِ مِنْ فَجْرِ الأَكْرَمِ وَ الصُّبْحِ الأَفْخَمِ المَتَلَأُلِيِّ بِانْوَارِ اللَّائِحَةِ مِنْ مَشْرِقِ بِيَانِ
مَالِكِ القَدَمِ بِأَلْحَانِ الَّتِي قَدْ خَلَقَهَا اللّهُ فِي سِرِّهِ المَكْتُومِ وَ نِعْمَاتِهِ الَّتِي قَدَّرَهَا اللّهُ فِي سِرِّهِ المَسْتَسْرِّ بِالسَّرِّ المَخْزُونِ المَكْنُونِ
لِيَنْتَهِيَ اِبْحَرِ الوُجُودِ مَدَاداً وَ يَنْطَوِي الوَاحِ الغَيْبِ وَ الشُّهُودِ كِتَاباً وَ اثْبَاتاً وَ لَا يَسْكُنُ مَوْجٍ مِنْ امْوَاجِ هَذَا البَحْرِ الذَّخَارِ العَجَّاجِ وَ لَا
تَنْفَدُ قِطْرَةٌ مِنْ هَذَا التَّهْرِ الطَّافِحِ التَّجَّاجِ لِأَنَّ هَذَا الخَلِيجِ مَسْتَمَدٌّ وَ مَتَّصِلٌ بِالطَّمْطَامِ الجَهَنَّمَ الأعْظَمِ وَ انشَعَبَ مِنْ مَقَامِ اللّهِ
المُهَيْمِنِ العَزِيزِ القَيُّومِ وَ فِي قِطْرَةِ الفَائِضَةِ مِنْهُ غَرِقَتْ وَ غَابَتْ كَلِّ العَوَالِمِ مِنَ الغَيْبِ وَ الشُّهُودِ وَلَكِنْ لَا يَسْعُنِي مَجَالِ الذِّكْرِ وَ
البِيَانِ فِي هَذَا الأَوَانِ وَ الأَحْوَالِ لَذَا امسَكَتِ الرِّمَامُ وَ اخْتَصَرَتْ فِي الكَلَامِ وَ اجْرِيَتْ قِطْرَةٌ مِنْ مَجَارِي الأَقْلَامِ عَلَى الأَلْوَابِ
مَعْتَمِداً مَتَوَكَّلِاً عَلَى فَضْلِ رَبِّي المَتَعَالِ قَالِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ ثَنَائُهُ وَ عَزَّ جَنَابُهُ مِنْ اِنْ يَتَصَاعَدُ طَيُورُ عُقُولِ اهلِ العُرُوجِ اِلَى مَعَارِجِ سَمَةِ
اسْمِهِ العَلِيِّ العَظِيمِ

يا قرّة العين فاعلم بأنّ القرّة هي برودة العين الحاصلة بعد سكون احتراق القلب و النهابه بوصوله الى مآربه او انقطاع بكائها او مشاهدتها ما تشاق اليه في بدئها و عودها بمنتهى مناهها و في هذا المقام تأتي طبقاً عيناً بكلّ معانيها فانظر ببصر الحقيقة الى كلّ عالم من العوالم الكليّة و الجزئية فتراه ظاهراً على هيئة الانسان بأكمل الأركان و احسن الابداع و اعدل الأعضاء حتّى عالم الملك الّذى هو مقام التفصيل بالنظر للحقائق الكونيّة و الا بالنظر للحقائق الملكوتيّة اذا نظرت بعين الحقّ هو اجمال الاجمال و غاية الاختصار و ظلّ من دون قرار بالجملة انّ الوجود في كلّ المراتب على احسن التّقويم و اكمل مثال قويم و مرآة مستقيم يحكى عن حقيقة الانسان و ظواهره و شؤونه و بواطنه غير انّ كلّ شأن في كلّ عالم من العوالم يظهر بمقتضى ذلك العالم و مؤسس على هويته الدّاعية لكيفيّة كليّة او جزئية فمما اشتمل عليه حقيقة الانسانيّة القوى الحاسّة الخاصّة بالكيفيّة المعلومة و انّ اعظم قوى الظّاهرة و اتمّها و اكملها الّتي هذا الوجود قائم بها و محتاج اليها قوّة الباصرة الظّاهرة في هذا العضو الشّامخ الرّقيق و كذلك هذه القوّة موجودة في كلّ العوالم بمنتهى الكمال و الاتقان كعالم الانسان الّذى هو عنوان لكلّ عوالم الامكان و كذلك سائر القوى فقال روح العالمين له الفداء متوجّهاً الى جماله الأبهى في كرّته الأخرى يا قرّة العين اى يا من قرّت عيون كلّ الأشياء بمشاهدة جمالك و انجلى ابصار كلّ العوالم عند اشراق انوار طلعتك و جدّدت قمائن الوجود بظهورك و تزيّنت الملكوت بطلوع آثارك كما احترق كبد الآفاق من نار فراقك و ذاب قلب العوالم من حرارة شوقك و اشتياقك و حميت عبرات عين الوجود من لهيب المتصاعد من احشائه في بعدك و هجرانك بظهورك قرّت عينه و بردت لوعته و رويت غلّته و شفيت علّته و طابت سريره و ربحت تجارته و توّرت ظلمته و كشفت كربه و انجبر انكساره و توسّع انحصاره و انجلى غمّه و زال همّه و تبيّن رشدّه و بلغ اشده و عظم قدره و فخم شأنه و تبدّل بالنور ديجوره و انقلب بالميسور معسوره و كمل سروره و حبوره و وصل غاية بغيته و حصل منتهى منيته

ثمّ قال روح العالمين له الفداء فاضرب على اهل المدينة ضرباً على المثليين اى فأظهر سرّ الشّائنين من التّفسين بسطانك على اهل مدينة الوجود و السّاكنين فى امكنة الواقعة بين البحرين من الحقيقة و الحدود لأنّ حقيقة التّمثيل عند الحقّ هي بيان الشّيء بالايجاد مع الظّهور و العيان فى عوالم الرّحمن و اكماله من حيث الحقيقة و الذات و عند اولى الرّوح المؤيدين بمشعر الغيب المثل عين الممّثل به كينونةً و ذاتاً و صفّةً و حقيقةً لا فرق و امتياز بينهما بشأن من الشّؤون و عند اولى الأفتدة المثل هو المثل اى متّفق و متشابه مع الممّثل به من كلّ الوجوه نفيّاً و اثباتاً و اما عند اولى العلم المثل ما هو المشابه للممّثل به ولو بوجه ما و هذا ممّا لا يعتدّ به عند الذين ركبوا على سفينة البقاء و ساحوا على قلزم الكبرياء و شربوا رحيق الأصفى من كأس الكافور و وصلوا الى ذروة الغبطة و السّرور فلنرجع الى ما كنّا فيه فقلنا فى بيان فاضرب لأهل المدينة ضرباً على المثليين فى التّفسين اى حقّق بقدرتك و سلطانك و قوتك و اقتدارك حقيقة كينونة التّفسين و ذاتيّتهما و هويّتهما فى عالم الظّهور و الشّهود بعد الكمون ليبتبه بذلك سكّان ملكوت الانشاء و ينقطعن عن كلّ شىء مقبلاً الى فناء باب عزّ احديتك و متّكلاً على فضلك و الطافك و معتمداً على جودك و احسانك و لائذاً بكهف حفظك و كلاءتك و منقطعاً انظارهم عن استعدادهم و استحقاقهم آملاً من خفى رأفتك و رحمتك لأنّ الّذى تنقطع عنه سوابق فضلك و تأييدات غيب احديتك اقلّ من طرفة عين لينزل من اعلى الدّرجات العليا الى ادنى مراتب الجهل و العمى و يتساقط من ذروة العزّة و العلى الى درك اسفل الدّلّ و الشقى ليس لأحد المناص عند اشتداد قواصف الامتحان و استمرار عواصف الافتتان الآ من حفظته فى سرادق حفظك و حرسته بلحظات اعين رحمتك أنّك انت الحافظ الغفور الرّحيم

فأمّا التّفسين احدهما أوّل من اصطبغ سلاف الألطاف من ايدى الفضل و الاحسان و ذاق حلاوة فاكهة البقاء من الشّجرة الّتى اصلها ثابت فى الأرض و فرعها فى السّماء و أوّل فجر استشرق باسراق انوار الله العزيز القيّوم و أوّل نهر انشعب من طمطم الله الملك المهيم الغفور و أوّل نفس انبعثت عن رقد الأوهام و طلعت و الاحت عن مطلع الايقان و أوّل من تردّى

برداء العزّ في كور البيان و سمع نداء الله الملك العزيز العلام من الذروة العليا و المركز الأعلى و نادى بكينونته و ذاته و حقيقته و قلبه و فواده و لسانه بلى يا ربّ بلى و نشر اجنحة القدس في ذلك الهوآ الذي جعله الله مقدساً عن عرفان اهل الانشاء دنا فندلّي فكان قاب قوسين او ادنى و دخل الجنّتين المدهامتين و شرب من العينين النضّاختين و خاض في البحرين الأعظمين و جاس خلال الدّيارين و اقتطف من ثمرة الشّجرتين المرتفعتين و احتوى المقامين الأعلىين و اشتمل على الحرفين الأكملين و جمع الكلمتين التّامتين و طلع عن افق الكبرياء كظهور النّيرين الأنورين و الاح الخافقين و اضاء المشرقين و اشرق المغربين فكان خطّ الفاصل بين الظلّ و النور و نهاية اللّيل الأليل و مبدأ صبح الظهور و مطلع الفجر بطلوع شمس الحقّ على هياكل الذين شربوا من كأس الكافور و هو الذّكر الأوّل و الطراز الأوّل و المشيئة الأولى في كور البيان فأما النّفس الأخرى فهي ظلمة الديجور و اصل الشّور المختال الفخور و المتكبّر الكفور المحتجب بسبحات الجلال عن الذي جاء في ظلل من الأنوار المسمّى باسم الخوار من لدى الله العليّ المقننر القهار ثمّ قال جلّ و عزّ قد قدر الله لأحدهما حول الباب جنّتين من الشّجرتين المرتفعتين اى قدر الله للذّي استنار بوجهه الآفاق في يوم الميثاق مقامين من الاسمين الأعظمين المشرقين من المشرقين المستضىء بهما المغربين الظّاهر على شكل التّربيع في هيئة التّثليث في الأفقين و احتوت جنّة الأولى على مشاهدة الذّات من دون الحجابات و ظهور الحقّ بجميع الأسماء و الصّفات و في خلالها تجرى انهار الكافور من ذروة الغيب باطن الظهور و فيها تنبع عين النّبي يشرب منها المقربون و ارتفعت قصورها الى ان اتّصلت الى مقام الذي انقطع الذّكر عن علوّها و سموّها في ملكوت الابداع و تزوّت حورياتها بحلل البقاء و ظهروا بطراز الله و شؤونه بين ملاّ الأعلى و استقرّت شمسها في كبد السّماء منتهى نقطة الأوج خطّ الاستواء من ازل الأزال و تلالاً نجومها عن افق التّقدّيس الى دهر الدّاهرين

و اما الجنّة الأخرى فهي مقام اهل التّوحيد المتقمّصين بقميص التّفريد الذين سكنوا تحت عرش الكبرياء و يطوفون حول كرسى الرّبيع مقام لا يسمع فيه صوت الآ صوته و لا يصغى ذكر الآ ذكره و لا يشهد شيء الآ و يدلّ بكينونته و ذاته و صفاته و افعاله على جوهر الحقّ الظّاهر بملكوت الأشياء في الهيكل المكرّم و الاسم الأعظم و الرّمز المنمنم و لقد زين الله كلّتي الجنّتين المدهامتين بالشّجرتين المرتفعتين بالحقّ على اتلال القدرة و القوّة ارض الرّعفران جبل المسك كتيب الأحمر و كلّ واحد منهما انشعبت اغصانه و تفتّنت افنانه و تورّق و ازهر و اثمر و امتدّ و نشأ و استطال حتّى ملأ الآفاق من جواهر الانجذاب و احاط كلّ العوالم و هذان الشّجران هما مقام الظهور و مقام البطون قال عزّ و جلّ احدهما يسقى الماء في الحوضين اى ان ماء التّجلى الذي انزله الله من سماء الغيب و غمام الوجود على اراضى الحقائق و الاثبات و فاض على اتلال كينونات المنبعثة بظهور كلمة التّوحيد على هيكل المكرّم و المطلع الأقدس الأعظم و سالت اودية القدس على اسم الله العزيز الأفخم انه جمع في هذين الحوضين المتدفّقين الطّافحين احدهما بزال سلسال التّكوين و الآخر بفرات السّلسيل التّشريع على الممكنات و حقائق الابداع و جواهر الاختراع تفيض منهما و كلّ الموجودات مغترفون من هذين المائتين الفائضين في الحوضين بفضل الله المقننر المهيمن العليّ الكريم

و قال عزّ و جلّ و الآخر يشرب الماء في الكأسين اى كأس الحياة الباقية الأبدية الالهية و كأس العلم الذي كان موهبة من لدى الله العليّ الأبهى و هو كطمطام يتموّج في ذاته و يقذف على سواحل قلوب السّائلين من لآئى الحكمة التي من اوتيتها فقد اوتى خيراً كثيراً قوله عزّ و جلّ و هما قد كانا باذن الله حول النّار اى حول نار الله الموقدة التي اشتمل منها العالم و ظهر من زفيرها نداء الله الملك المقننر القيوم و تلهّبت في قطب الامكان و اثرت في الأكوان على شأن ذابت منها الأحجار و تأجّجت منها البحار و سيّرت الجبال و اندكّت الأقال و احترق منها كبد الشّمس و ذاب قلب كلّ كوكب سيّار قوله عزّ ذكره في المائتين موقوفاً اى ماء الوجود و الحياة الذي فاض من سحاب الأمر في كور البديع على اكمل موجود و ماء العلم الذي كان مستقرّ العرش الرّحمن قبل خلق الأكوان و لقد جرى عليه حكم الماء لأنّ به احببت الممكنات و اهتّرت الموجودات و به حياة

العالم و به ربت اراضى المعرفة و انبتت من سنبيلات المعانى و الحكمة و كذلك يعبر بالثار لأنّ به اوقدت نار محبة الله فى قلوب الأخيار من الأبرار و احترقت حجابات الأحرار و ظهرت حركة الكليّة فى شريان الوجود بحيث لو اجتمع الثقلان على ان يمنعوا هذه الحركة من العالم لن يقدروا و لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً و كذلك يطلق عليه حكم الهوّاء لأنّ باهتزاز اهتز كلّ شىء و أنّه كنسائم الرّبيع ما مرّ على شجر من اشجار هياكل المقبلين الّا و البسه خلع العرفان و زيّنه بأوراق المعانى و البيان و كلّه بأزهار الحكمة و التّبيان و كذلك قلع اشجار هياكل المحتجين من اصلها و اسّها عن ارض الوقوف و جعلها لائقاً للتّيران و حصباً لجحيم الحرمان و كذلك يطلق عليه اسم التّراب لأنّ به كان و يكون سكون الوجود و اطمينان القلوب و استقرار النفوس و وقار المخلصين و سكينه المقرّبين لولاه لاضمّحت حقائق الممكنات و انعدمت كينونة الموجودات و انفطرت سماء الابداع و انشقت ارض الاختراع و تفتّتت جبال الهويّات و انعدمت الحقائق و القابليّات عند تصادم سطوات يوم الهول الأكبر و الفزع الأعظم و الزلزال الّذى ارتجّ منه قوائم العالم فلنرجع الى ما كنّا فيه

قال عزّ ذكره و على الآخر نهريّن فى ارض المغريين اى الّذى ابي و استكبر و اعرض و ادبر و عس و انكر و نكص على عقبيه و اضلّ صاحبيه و رهقت وجهه غبرة الثّار الملقّب بالخوار فكان فى اسفل الثّيران محترقاً بلهيب الحرمان و لقد منّ الله عليه بالورود على الثّهريّن المنشعبيّن من البحر الأعظم الجاريين باسم الله الأرحم الأقدم الاسمين الأعلىين و الرّسمين المنمنمين اللّذين كانا يبشّران الأمم بظهور جمال القدم نقطة الأولى و ييقظون الثّاس بطلوع نيّر الأعظم عن افق الهدى و ينادون بأعلى النّداء و يصرخون فى برّيّة البقاء قد اقترب ملكوت الله و آن الأوان ان يضع الامكان حملة و يتجدّد اثواب الوجود و يحشر خلق البديع فى كور الجديد و ينشأ رايات الحقّ على اتلال القوّة و القدرة و يأتى جنود الغيب من سماء الأمر و تنزل ملائكة الثّور و تنكشف ظلمات المستجّنة فى غياهب القلوب و هذان الثّهران العذبان السّائغان السّلسيلان قد جريا باسم الله فى ارض المغريين اى فى نهاية كور الفرقان عند فقود الآثار و افول اشعة السّاطعة عن شمس الحقّ فى ذلك الدّور و الأوان بحيث غاب نوره و توارى نجومه و غربت شمسّه و اختفى بدره و احاطت الظّلمات مشارق الوجود و مغاربه و بذلك ايّقن المخلصون بأن اقترب صبح الهدى و طلوع شمس الحقيقة عن مشرق البقاء و آن الأوان ان يبعث الأنام عن رقد الأوّهام بين يدي الله العزيز العلّام

ثمّ قال عزّ و جلّ و قد كان له حيتان فى احدى الخليجين اى قد كان لهذه النّفس الخبيثة المجتّنة الباطلة حيتان اى اتباع و اشباع من اللّذين كانوا حيتان فى احدى الخليجين اى كانوا داخلين فى ظلّ الاسم الجليل و السيّد الثّيبيل و الخليج المنشعب من البحر الأعظم و الثّور المكرّم و الطّلع الثّورانيّة الكلمة الكاظميّة عليه بهاء الله العزيز المقنّدر القيّوم و هؤلاء الحيتان ولو دخلوا هذا الخليج الأعظم و وردوا على هذا المنهل المكرّم و خاضوا فيه و انتسبوا اليه لكن لمّا رجع هذا الخليج الكريم الى البحر العظيم دخلوا هذا الحيتان فى برّ برهوت هذا الشّيطان و وقعوا فى الدّلّ و الخسران و غفلوا عن المآء العذب الحيوان الجارى عن يمين عرش الرّحمن و احتجبوا بأوّهام شرّ الأنعام عن جمال الله العزيز العلّام فظلّوا خائضاً فى غمرات الجهل و العمى و تائهاً فى مفازة الغىّ و الطّغىّ و محترقاً من يحموم الغلّ و البغضاء و محجوباً عن كوثر الحيوة و محروماً عن الفيض الّذى نزل من غمام ظهور مالك الأسماء و الصّفات

ثمّ قال روح من فى الملك فذاه فقال لصاحبيه الأوّلين أنّكما على الأمر فى الآخريّن و أنّى ما اظنّ الحقّ فى السّاعتين قائمتين اى قال ذلك المغرور الجهول لصاحبيه الأوّلين اى الاسمين الأسبقين المبشّرين أنّكما على الأمر فى الآخريّن اى أنّكما على المنهج القويم و الصّراط المستقيم و اقرّ و اعترف بهما و استظلّ فى ظلّهما ولكن اعرض عن خالفهما و رازقهما بقوله أنّى ما اظنّ الحقّ فى السّاعتين قائمتين اى انكر السّاعتين و جحد القيّامتين بعدما قد قامت بالحقّ و ظهر الحشر الأكبر بما كشف الغطاء عن وجهه جمال الأطهر و قامت الطّامة الكبرى بما طلع جمال القدم عن مطلع البقاء و هاتان السّاعتان التقتا و التصقتا

فكانت الأخرى باطن الأولى و بذلك تزلزلت الأرض و انفطرت السّمَاء و ارتجّ اركان ملكوت الانشَاء و نسفت الجبال و تسجّرت البحار و انظمست التّجوم و انخسفت الأقمار و وضعت كلّ ذات حمل حملها و ضجّت القبائل و الأمم و صرخت الأقوام و الملل و قبض الرّوح من كلّ ذى روح بالنّفخة الأولى ثمّ نفخ نفخة اخرى اذا كلّ قيام ينظرون و اشرفت ملكوت الانشَاء بما اشرق و الاح جمال الله العليّ الأبهي من مطلع العماء و قرّت عيون كلّ الأشياء بقاء ربّها و انجلت ظلمات الدّهماء و ظهرت ملكوت الأعلى و نزلت الآيات من جبروت مليك الأسماء و الصّفات

ثمّ قال روحى له الفداء و هو على الكفر باليقين للأنفس نفسه و للتّفسين بعده اى هذه التّفس الخبيثة المجتّهة الباطلة الموقوفة على شفا حفرة النّار الواردة على شفا جرف هار على الكفر و الطّغيان و الضّلالة و الخسران للأنفس الّتى هى نفسه و التّفسان المردودان اللّذان كانا صاحبيه فى العداوة و البغضاء على الله المهيمن القيوم الملقّبان بالبعل و العجل الغشوم لأنهم أوّل من نقض الميثاق و اظهر التّفاق و استكبر على الله و اعترض عليه و جحد برهانه و انكر سلطانه و ارتفع بناحه و صعد قباعه فى كور البيان و بذلك رجع الى اسفل التّيران و رهقت وجهه غبرة الخذلان و كان من الأخرسين اعمالاً و الأثقلين احمالاً و الأسفلين دركاً و مكاناً فتبّاً له ثمّ زهقاً له و لأمثاله و اعوانه فبئس مثوى المعرضين

ثمّ قال جلّ اسمه تالّله الحقّ فأنصفوا بالحقّ فأى التّفسين من الحزين قد كان حول النّار محموداً الا يا معشر الوجود فانظروا ببصر الأطهر الّذى انجلى بالكحل الأنور و ما ارتدّ عن المنظر الأكبر فى يوم ظهور مالك القدر و احكموا بالحقّ الخالص فأى التّفسين فى الحزين قد كان حول النّار الموقدة الرّبانيّة الّتى اشتعل منها العالم محموداً مقبولاً احدهما اقبلت الى ربّها بوجه ناضر و جبين باهر و عين ناظرة و اذن واعية و لسان ناطق بذكر الله و قلب مشتعل من نار محبّة الله و روح متولّه من جذباته و فؤاد منطبع فيه آياته و اقرّت بوحدانيّته و اعترفت بفرديّته و خضعت لجناحه و خشعت لحكمه و سلطانه و فدت روحها و ذاتها و كينونتها فى سبيل ربّها و استفاضت من الفيوضات الالهية و استشرقت من انوار شمس الحقيقة فكانت مشيئة الأوليّة و مبدأ الوجود فى كور البديع و الذّكر الأوّل و الطّراز الأجلّ و التّور السّاطع و البرق اللّامع و الكلم الجامع و العين الواقع و استنار الآفاق من اشراقها و تزيّن الفردوس بجمالها و دارت كؤوس رحيق المختوم باسمها و جرت انهار الكافور بذكرها و لهجت السن المخلصين بثنائها و غنّت الطّيور فى حديقة السّرور و الحبور بنعتها و اوصافها و طارت الى ملكوت الأعلى بأجنحة قدسها و صعدت الى الرّقيق الأبهي بقوّة القوى و نالت الدّرجة العليا بفضل ربّها العليّ الأبهي طوبى لها و حسن مآب فأما التّفس الأخرى وّلت وجهها مدبراً و ارتدّت عن فناء الحقّ مستكبراً و رجعت الى الجحيم خائباً خاسراً و سقت حميماً و غساقاً جزاءً وفاقاً و ذاقت من شجرة الرّقوم بغضاً و شقاقاً الا يا معشر الوجود فأنصفوا اى التّفسين فى النّشأتين قد كان بالحقّ على الصّراط القيّم موقوفاً

* * *

بسم ربّنا الأعظم الأقدم العليّ الأبهي

الحمد لله الّذى جعل التّصرة فى حكمته البالغة و امر بها كلّ البرية الّذين آمنوا بالله مالك الأحديّة أنّه لهو الّذى رفع بفضلته حكم السّيف و وضع مقامه حكم البيان الّذى به تضوّع عرف اسمه الرّحمن بين الامكان تعالى تعالى ربّنا الّذى لا يوصف بما عند العلماء و اهل العرفان نعيماً لمن تمسّك بما امر به فى كتاب الله مالك الأديان و تبتاً لمن نبذ الحكمة و البيان و اخذ بأهوائه ما منع عنه فى الزّير و الألواح و طوبى لمن قام على نصرة امر ربّه بالأخلاق و الأعمال يشهد الخادم أنّه من اهل الفلاح

فی کتاب الله مرسل الأریاح و الحمد لله الذى انزل من قلمه الأعلى ما انجذب به المخلصون فى ملکوت الانشاء و انزل لمحبيہ ما طارت به الأرواح

و بعد قد فاز الخادم بما ارسلته من قبل كأن به فتح باب السورور فلما قرأت و عرفت و علمت قصدت المقام المحمود و عرضته تلقاء عرش ربنا العزيز الودود اذا نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذكره الأفلام و النفوس و انزل لكل اسم كان فى كتاب حضرتک ما فاحت به نفحات العناية بين السموات و الأرض يشهد بذلك لوح الأحياب الذى انزله الوهاب و ارسله اليک لتقرأ و تلقى على الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى و فازوا بالاستقامة الكبرى لعمر المحبوب لا يعادله شىء عما خلق فى الأرض و السماء يشهد بذلك مالک الأسماء الذى استوى على العرش فى هذا المقام الکریم فلما كنت مشتغلاً بتحرير هذه الورقة احضرنى محبوب العالم و قال جلّ کبريائه و عزّ بيانه

بنویس بجناب عندليب يا عندليب باين كلمه محكمه متقنه جامعه مبارکه که از افق سماء کتاب الهی مشرق است ناظر باش و جميع را بآن وصيت نما که شاید بيقين کامل بدانند که نصرت امر الهی بسيف و جدال و نزاع و فساد نوده و نيست و آن كلمه مبارکه اينست که در صحيفه حمرا از قلم اعلى ثبت شده قد رفعا حکم السيف و وضعنا مقامه حکم البيان طوبى لأهل العرفان الذين تمسكوا بما انزله الرحمن فى الكتاب مع اين كلمه محكمه متقنه مشاهده ميشود که بعضى تا حين در شكّ و ريبند و باوهامات نفسانيه در تفسير كلمه نصریه مشغولند قل ما لكم لا تفقهون و لا تشعرون انا وصينا الكل بالرفقه و الشفقه و العناية طوبى لمن فاز بمراى و ويل للغافلين گویا اراده خود را مقدم بر اراده حقّ ميشمارند و يا آنچه از ملکوت بيان نازل آن را مزاح میدانند و يا نعوذ بالله حقّ را عاجز و ضعيف مشاهده میکنند قل ويل لكم انه لهو القوى القدير انه لهو العزيز العظيم انه لهو الغالب الحكيم انه لهو القاهر فوق خلقه و هو بكلّ شىء عليم فاسأل الله بأن يؤيد احبائى على الأعمال الحسنه و الأخلاق المرضيه و ما حکم به کتاب الله الناطق العليم الخبير امروز روز ديگر است و سماء ديگر مرتفع و بحر ديگر مواج بقبل و بعد قياس نشده و نخواهد شد بگو امروز آفتاب جود موجود و بحر عنايت امام وجوه در اين هواء روحانى باجنحه روح حرکت نماييد و از کدورات و اشارات و غبارهاى حوادث روزگار خود را فارغ و مجرد و مقدس داريد پرهاى بگل آوده لايق طيران نوده و قابل صعود نه يا عندليب بگو امروز قلب منير بايد و صدر منشرح و بصر حديد شايد آنچه شنیده ايد بگذاريد و از آنچه می بينيد حکايت نماييد انسان را شئونات انسانيّت لازم فاه آه الفاظ حمل اين معانى نمايد و قلم خود را از مترجمى عاجز مشاهده کند الأمر بيد الله مالک يوم الدين الحمد له انه ينطق بالحقّ و هو ارحم الراحمين يا عندليب آنچه بعبد حاضر و جناب اسم جود عليهما بهائى از رسائل ارسال داشتى در ساحت اقدس عرض شد محض فضل حيا و ميتاً مخصوص جميع نفوس مذکوره آيات بديعه منيعه نازل و ارسال شد انشاءالله بأن فائز شوند ذکر الله حيوه للأموات و عنايه للأحياء قدر اين فضل را بدان و بشکر و حمد الهى ناطق شو طوبى للسانک بما انشد و لقلبک بما انشأ و لفکرک بما ظهر منه ابکار العرفان فى ثناء الله مالک الحجّه و البرهان انتهى

عنايت الهى بأن محبوب و دوستان حقيقى واضح و مشهود است انشاءالله کل فائز شويم بآنچه لدى الوجه محبوب است آن جناب که الحمد لله بثنای حقّ در ایام الهى فائز گشتند جميع عالم از عهده شکر اين فضل اعظم عاجز بوده و هستند انشاءالله نفوس آن اراضى را بنار محبت الهى مشتعل داريد کلمه نى که از قلب فارغ ظاهر شود مؤثر بوده و خواهد بود هذا ما سمعت من فم ارادة ربى الميّن الحكيم کل را از قبل اين خادم فانى تکبير برسانيد و ذکر نماييد اى آقاياں امروز روز بزرگ است جهد نماييد تا در اين خرابه فانيه آثار باقيه وديعه گذاريد تا فرصت باقى کل بايد غنيمت شماريم و بآنچه لايق و سزاوار است مشغول گرديم آنچه اليوم فوت شود کى تدارک شود و که تدارک نمايد ينغى فى هذا الحين ان ينادى الخادم مولى العارفين و مقصود من فى السموات و الأرضين و يقول

يا اله العالم و مقصود الأمم اسألك بالاسم الذى به فتح باب فردوسك الأعلى على من فى ملكوت الانشاء و به ظهرت الصيحة بين الأرض و السماء بأن تؤيد اصفياك على ذكرك و ثنائك و تلهمهم ما اردته بعلمك اى رب لا تحرمهم عن بحر رضائك و لا تبعدهم عن مكامن قربك اى رب لا تنظر اليهم بما عندهم فانظر الى سماء جودك و غنائك و عجز خلقك و احتياج عبادك انا انت المقتدر الذى خضع ملكوت القدرة عند ظهوره و بروزه لا اله الا انت المعطى المقتدر العزيز الكريم البهاء عليكم و على الذين انجذبوا من حلاوة النداء اذ ارتفع بين الأرض و السماء و على كل مقبل اقبل الى الله اذ اتى بسطان مبين و الحمد لله رب العالمين

خادم

فى ٢٣ ربيع الأول سنة ١٢٩٨

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الخلق بكلمة من عنده و ارسل اليهم الرسل و انزل عليهم الكتب ليهديهم الى صراطه المستقيم نشهد انه لا اله الا هو اقراراً لعظمته و قدرته و سلطانه و اعترافاً لفردانيته و وحدانيته لم يزل كان فى علو العزة و الارتفاع و لا يزال يكون فى سمو العظمة و الامتناع لا اله الا هو العليم الحكيم
يا اهل الوفاء اذا حضرتتم لدى رسم الورقة العليا التى صعدت الى الرقيق الأعلى ففوا و قولوا السلام و التكبير و البهاء عليك يا ايها الورقة المباركة المنبئة من السدرة اشهد انا آمنت بالله و آياته و اجبت ندائه و اقبلت اليه و تمسكت بحبله و تشببت بذيل فضله و هاجرت فى سبيله و اتخذت لنفسك مقاماً فى الغربية حباً للقائه و شوقاً لخدمته رحم الله من تقرب اليك و ذكرك بما نطق القلم فى هذا المقام الأعظم نسأل الله بأن يغفرنا و يغفر الذين توجهوا اليك و يقضى لهم حوائجهم و يعطيهم من بدائع فضله ما ارادوا انه هو الجواد الكريم الحمد لله اذ هو مقصود العالمين و محبوب العارفين

الى حضرة الأعزّ الأجلّ الأمجد جناب مح مص عليه بهاء الله الأبهي

١٥٢'

هو الله تعالى شأنه العظمة و الكبرياء

الحمد لله الذى خلق الماء من بيانه الظاهر فى ملكوت البقاء ثم نظر اليه انه ارتعد فى نفسه و انجمد جزءاً منه اذاً ظهرت الأرض الغبراء من قضائه المثبت فى عالم البداء فلما انفصلا و تفرقا نطق لسان العظمة بكلمة اخرى اذاً تحرك ذاك الماء المحدث من المشيئة الظاهرة فى الامكان بنفس الامكان على تلك الأرض المحدثه من ارادة الرحمن و صعدت منهما حرارة لطيفة روحية نورانية بقوتها الى الرتبة العليا لتفوز بالمقام الذى فيه ينطق لسان ربها الأبهي فلما بلغت الى منتهى مقامها اذاً توقفت

فى ذاك المقام الأعلى الذى يذكر عند الانشاء بالفلك الأعلى ثم امتزج الماء بالأرض امتزاجاً جزئياً و صعدت منهما حرارة اخرى و أنها من ضعفها ما بلغت الى الأول و توقفت فى مقام آخر الذى يذكر بالفلك الثانى و كذلك صعدت منهما مرة بعد اخرى الى ان تمت المقامات التى تذكر بالأفلاك اذا نطق لسان العظمة بكلمة اخرى و دارت المقامات و الأفلاك و من شدة الدوران سطع نور و تقبب على وجه السماء اذاً ظهرت انجم زاهرات و كواكب دريات فلما احاطها هيمنة اسمه القيوم من كل الجهات صار كل واحد منها مدوراً كما يرى فى الشمس و القمر تعالى الصانع المقتدر الحكيم الذى جعل كلمته العليا مبدأ خلق العلويات و السفليات و الأسطقسات الأربعة و الطبائع العوالى المحدثه اشهد أنه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المقتدر القدير

روحى لحبك الفداء يا ايها القائم على خدمة امر الله قد تشرف الخادم بكتاب حضرتكم و وجد منه عرف وصالكم و بذلك فرح قلبى و قرّ بصرى و انشرح صدرى نسأل الله بأن يوفق حضرتكم فى كل الأحوال و يؤيدكم فى كل الأحيان انه لهو العزيز المنان

و بعد اطلاع الخادم بما فى كتاب حضرتك حضرت به لدى العرش و عرضته قد نزل من سماء العناية و الألطاف لكل ما ذكرت ما يكفى به الآفاق قوله عزّ كبريائه قد حضر عبد الحاضر بكتابك و قرأه لدى الوجه و نزل لك هذا اللوح المبين و اما ما ذكرت فى توجهك الى الزوراء و قيامك على ظهور الألفة و الاتحاد بين الأحباب هذا ينبغى لك فى هذا اليوم الذى فيه ظهر الكنز و فصل كل امر حكيم و ما ذكرت فى الساسون و استقامته و انفاقه أنه جوهر من الجواهر التى اخذناها بأنيق البيان من كل الأديان ان ربك لهو المقتدر القدير طوبى له بما آثر الأعطاء على الامسك فى سبيل مولاك و ما منعه شحّ انفس الممسكين عن هذا الصراط المستقيم تالله قد نزل له ما يثبت به ذكره فى كل عالم من عوالم ربك نسأل الله بأن يوفقه على الاستقامة على ما كان عليه أنه لهو المؤيد العليم

ثم نذكر احبائى فى الزوراء يا احبائى ان استمعوا نداء الذى ارتفع من شطر اسمى الجواد الكريم ثم اعملوا بما امرتم به فى الألواح و ما نصحتهم به من لدن ناصح خبير لا تنظروا الى منافعكم الشخصية بل الى ما ينتفع به العالم كذلك يأمركم مالك القدم أنه لهو الأمر السميع البصير انا نحب ان نرى كل واحد منكم مبدأ كل خير و مشرق الصلاح بين العالمين أتروا اخوانكم على انفسكم فانظروا الى هيكلكم الله فى الأرض أنه انفق نفسه لاصلاح العالم أنه لهو المنفق العزيز المنيع ان ظهرت كدورة بينكم فانظرونى امام وجوهكم و غصوا البصر عما ظهر خالصاً لوجهى و حباً لأمرى المشرق المنير انا نحب ان تراكم فى كل الأحيان فى جنة رضائى بالروح و الریحان و نجد منكم عرف الألفة و الوداد و المحبة و الاتحاد كذلك ينصحكم العالم الأمين انا نكون بينكم فى كل الأوان اذا وجدنا عرف الوداد نفرح و لا نحب ان نجد سواه يشهد بذلك كل عارف بصير انتم اوراق السدرة تمسكوا بها ثم انصروا ربكم الرحمن بالأخلاق الروحانية و ما امرتم به فى لوحى الحفيظ كبر من قبلى الأسماء التى ذكرت فى كتابك و بشرهم بذكري اياهم ليفرحن و يكونن من الشاكرين هم المذكورون لدى العرش و الناظرون الى وجهى الجميل عليهم بهائى و عنايتى و رحمتى التى سبقت العالمين ثم اذكر احبائى فى القرى و بلغهم التكبير الذى ظهر من مطلع العناية و الكبرياء ليشكرن ربهم العزيز الكريم نسأله تعالى بأن يوفقهم على الأعمال التى بها تتصوّر رائحة مسك التقديس بين العالمين انا نذكرهم فى اكثر الأحيان ان فضلنا احاط العالم و رحمتنا سبقت الخلائق اجمعين قل طوبى لكم بما فزتم بما لا فاز به اكثر العلماء و شربتم ما منع عنه اكثر الحكماء ان هذا لفضل عظيم سوف ترون الكل مقبلين الى الله و باكين على ما فات عنهم فى ايامه أنه لهو المبين العليم انهم يرون انفسهم فى حسرة و ذلة و انتم ترون انفسكم فى مقام كريم طوبى لكم يا احبائى فى الزوراء و ضواحيها ان لكل نصيب من هذا البحر العظيم نوصيكم بالاستقامة و نامركم بما يتوجه به العباد الى الله ربكم الرحمن الرحيم

و ما ذكرت فى الاسمين قد حضر كتابهما من قبل و من بعد و توجه اليهما طرف الله ربك رب العالمين يا محمد ان استمع نداء المظلوم من مطلع اسم القيوم الذى به اخذ الاضطراب سكان ممالك الانشاء الا من شاء ربك العزيز الحميد ان الذى فاز بحق الاصغاء انه قام على نصرة امر الله مالك الاسماء بالحكمة التى فضلناها فى كل لوح بديع طوبى لك بما سمعت النداء و اجبت مولاك القديم و تمسكت بحبل الرضاء هذا ما ينبغى لأهل البهاء لعمري أنهم اهل هذه السفينة التى لا تعرفها البحار و لا تضربها الأحجار و انها سفينة تسفن بهذا الأسم على متن البحر و البر و الرياض و الغياض و الجبال و الأتلال و انها حيوان من روح ربك الصانع العليم لا تحزن من شىء انه يكتب لمن اراد اجر لقائه ان الأمر بيده يفعل بسلطانه ما يشاء و يحكم ما يريد اذا فزت بايات ربك ذكر الناس لعل يتنبهن و يتوجهن الى الفرد الخبير

يا عبدى الحسين ان استمع ما سمعه الكليم اذ اخذه جذب الاشتياق و الروح اذ كان راكضاً فى بيداء الشوق و الانجذاب انه لا اله الا انا العزيز الوهاب قد حضر لدى العرش كتابك و فاز بطرف الله مالك يوم المآب نسأل الله بأن يوفقك على ما يحب و يرضى و يكتب لك ما كتبه لمن شرب رحيق الوصال من ايدى عطآء ربه الغنى المتعال ان افرح بذكري اياك لو تنظر اليه بعين الفطرة لتوقن بأن لا يعادله ما خلق فى الأرض ان ربك لهو العزيز العلام انا نذكر من توجهه لينا و نقبل منه ما عمل فى سبيل الله رب الأرباب ان احمد بما ذكرت لدى العرش و نزل لك ما يبقى به اسمك بدوام الملك و الملكوت ان ربك لهو المعطى الفضل انما البهاء عليك و على الذين عملوا بما امروا من لدى الله مالك الرقاب

و ما ذكرت فى الصالح قد حضر لدى الوجه ما انشأه و انشده و وجدنا منه عرف خلوصه لله المهيمن القيوم طوبى له بما فاز بشاء مولاة بعد الذى انكره كل جاهل مردود ان يا صالح انا نذكرك بالفضل لياخذك سكر كوثر البيان على شأن تذكر ربك الرحمن بين الامكان و يجعلك مستقيماً على هذا الصراط الممدود كم من البلغاء منعوا عن كوثر البقاء و كم من الفصحاء ما افصحوا فى ذكر ربهم مالك الاسماء و انت قمت على الثناء بين اهل الانشاء هذا من فضل الله عليك ان اشكر و قل لك الحمد يا مالك الوجود كم من بسيط قبض فى هذا اليوم و كم من حكيم منع عن هذا الرحيق المختوم ان الأمر بيده يختص من يشاء بفضل من عنده انه لهو الحق علام الغيوب اذا اخذك جذب رحيق الآيات تجد كل شعرة من شعراتك و كل عرق من عروقك مهتزاً متحركاً من هذه الآيات التى بها سخر الله من فى الغيب و الشهود ان استقم على ما انت عليه و توكل على الفرد العزيز المحبوب ان اشكر الله بهذا اللوح ثم اذكره فى كل عشى و بكور

و اما ما ذكرت فى من سمي بالمقصود انا نزلنا له لوحاً بما حضر كتابه لدى العرش و ما ارسلناه الا بعد حضور كتابك و لا نحب ان نسلّمه لأن مثله نراه فى كل ساعة على غصن من الأغصان ليس له من قرار الا من شاء ربك انه لهو المقتدر على ما يريد ان وجدته على يقين فائق عليه آيات ربك العلى العظيم والا ان اقرأه لأحباى الذين وجدوا عرف قميصى و توجهوا الى وجهى و طاروا فى هواء حبي و فازوا ببحر عرفانى و استضاءوا من انوار جمالى اللميع

بسمه الباقي الدائم

ان يا مقصود ان استمع نداء الله العزيز الودود من هذا المقام المحمود انه لا اله الا هو المهيمن على من فى الغيب و الشهود قد نطق لسان القدم بين العالم و لا تعادله صحف آدم و لا ما نزل على الخاتم توجه بأذن قلبك لتجد حلاوة ما نزل من لدى الله المهيمن القيوم ليس هذا يوم الوقوف و لا التوجه بما عند الناس دعهم بأوهامهم مقبلاً الى الله رب ما كان و ما يكون كن طائراً فى هواء العرفان لا بأجنحة شبه اجنحة الطيور و تقرب الى المقصود لا برجل كرجل العباد بل بالحركة الخفية الروحانية الحقيقية المحدثة من قوة الروح تالله انها لأسرع من البرق الذى تخطف به الأبصار هذا ما نزل فى الصحيفة الحمراء من قلمى الأعلى ان ربك لهو العزيز العلام هذا يوم ينبغى لكل نفس اذا فاز بالنداء الذى ارتفع من شطر العظمة و الكبرياء يدع ما عنده و

یتوجّه الى الوجه و يقول آمنت بك يا من في قبضتك زمام الكائنات خذ قرح الانقطاع فارغاً عن الابداع ثم اشرب باسمه المهيم على الامكان لو تتوجّه الى الطير المغنّية على افنان سدره البيان لتسمع ما لا سمعته من قبل و يأخذك الاشتياق على شأن تنادى باسمه بين البلاد فاسأل الله بأن يؤيدك على ما ينفعك و يثبت به ذكرك في الصحف و الألواح اذا وجدت عرف الله عمّا نزل بالحقّ ان احمد و قل لك الحمد يا ربّي الغنيّ المتعال

اما ما ذكرت في من سمّي بنصرالله ان اذكره من قبل الحقّ قل انّ الله غفر اخاك انه لهو الكريم انه لهو الرّحيم لا تحزن فيه انه احبّ مولاه و اجاب ندائه و قصد سبيلي الواضح المستقيم انا وجدنا منه عرف الخلوص في سنين معدودات و عفونا عنه فضلاً من لدنا ان اشكر و كن من المطمئنين من يؤمن بالله و يخطأ في امر انه يعفو عنه انه لهو العطوف الكريم يا نصرالله ان افرح بفضلتي و بما ذكرت من قلمي الأعلى و كن من الشّاكرين

مص قد حضر لدى الوجه كتابك الآخر و توجّه اليه طرف الله ربّ العالمين و قرئ ما فيه بلسان العبد الحاضر لدى العرش و اجنباك بهذا اللّوح البديع

و اما ما ذكرت في من سمّي بيوسف الذي انجذب من آيات ربّك و توجّه الى مشرق الوحي انا نذكره فضلاً من لدنا ليثبت به ذكره في الألواح هذا خير له عمّا تطلع الشمس عليها ان ربّك لهو الفضّال القديم قل يا يوسف طوبى لك بما سمعت و عرفت و اقبلت الى الوجه بعد فناء الأشياء و ما منعك اعراض العلماء عن هذا الكوثر البديع ان اشربه مرّة بعد مرّة و كرّة بعد كرّة مرّة باسمي الرّحمن و طوراً باسمي المهيم على العالمين ثمّ باسمي الأبهي رغماً للذين كفروا بالله اذ ظهر ببرهان احاط من في السّموات و الأرضين طوبى لك بما خرقت الأحجاب بقدره ربّك مالك المآب فاسأل الله بأن يؤيدك على كسر اصنام الأنام بعضد الذّكر و البيان ان ربّك لهو المقتدر القدير نوصيك بالحكمة أنّها نزلت من لدن عليم خبير كن قائماً على الأمر على شأن لا يمنعك اعراض كلّ عالم و لا ضوضاء كلّ جاهل بعيد انا نقبل من اقبل الى الوجه و نذكر من ذكر ربّه العالم الحكيم لا تأسّف على ما فات تمسّك بعروة الفضل و تشبّث بذيله الطاهر المنير انه يقدر لمن يشاء ما اراد و ينزل عليه من سماء عطائه ما يعجز عن ادراكه افئدة العارفين ان استقم على الأمر و قل لك الحمد يا من عرفتنى مطلع امرك و مشرق وحيك اذ كان مسجوناً في حصن الغافلين

مص انا نوصيك بالحكمة ثمّ نوصيك بالحكمة لئلا يحدث ما تضطرب به افئدة الضّعفاء هذا ما نزل في اكثر الألواح فضلاً من لدنا على كلّ صغير و كبير انما البهاء عليك و على من معك من احبائي الذين شربوا رحيق آياتي المجذب المحيي الرّقيق اللطيف انتهى

عرض ميشود اين ايام شغل اين عبد بمقامي رسیده که آنی فرصت و مجال نیست چه که از اطراف عرایض لاتحصى رسیده و جواب از سماء مشیّت نازل و این عبد بتحریر آیات الله مشغول لذا باید چند روزی که تأخیر در جواب نامه شده عفو فرمایند و لوح میرزا مقصود چندی قبل نازل یعنی بعد از حضور عریضه او که از حدبا ارسال داشته ولكن حسب الامر در ارسال آن توقّف شد حال چون در کتاب آن جناب ذکر او بود صورت لوح منیع ارسال شد فرمودند مدّتهاست نظر بحکمت لوح مخصوص ارسال نشده چنانچه جواب مکتوب اخ جناب امین علیهما بهاء الله تا حال در عهده تأخیر ماند و این کره لوحی مختصر از سماء مشیّت الهی نازل و ارسال شد فرمودند لو شاء الله لننزل من بعد ما اردناه انتهى

آنچه امر حال در ستر باشد خاصّه در آن ارض احسنست حکم تبلیغ در کلّ احوال جاری و نافذ ولكن بکمال حکمت و مقصود از امر بحکمت هم تلطف بضعفا بوده و این مشهود است و اینکه لوح مخصوص ارسال نمیشود از برای بعضی نظر بانست که اشتهاار آن مصلحت نیست فرمودند سوف نرى المصلحة و ننزل كيف نشاء انا کنا قادرین انتهى

مجدّد در باره لوح میرزا مقصود عرض میشود که دادن سواد آن بنفس مذکور جایز نه چه که هر دوستی را دوستی است و هر رفیقی را رفیقی اگر در غیر محل ذکر کند سبب ضرر خواهد شد اگر خود او را مطمئن مشاهده فرمائید مخصوص او قرائت کنید و الا فلا

در باره جناب شیخ محمد مرقوم فرموده بودید بسیار اظهار خجالت از آن جناب مینماید یعنی بقسمی که مؤثر واقع میشود و کتاب اقدس هم انشاءالله مخصوص آن جناب نوشته ارسال میشود جمیع احبّاء را از لسان این خادم فانی تکبیر برسانید جناب امین علیه من کلّ بهاء ابهاه را ذاکر و مثنی بوده و هستم انما البهّاء علیکم
خادم الله

۲۸ صفر ۱۲۹۱

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو المنادی بالحق امام وجوه الخلق

الحمد لله الذي سخر شمس البيان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه الذي بأمره طوى ما انبسط في ستة أيام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الأكبر بما استوى مكلّم الطور على عرش الظهور و نطقت السدرة امام الوجوه و به ارتفع النداء من الأرض و السماء هذا ظهور ابتسم به ثغر الوجود من الغيب و الشهود و قرّت العيون و تورّت الأبصار الأمر لله الواحد المقدر المختار تالله قد اتى اليوم و القوم فى ريب عجاب نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيد عباده على التقرب الى مشرق الأنوار و يوفقهم على الرجوع الى باب فضله و على تدارك ما فات عنهم فى سيّد الأيام و الصلوة و السلام و التكبير و البهائم على ايدى امره الذين ما منعهم ضوضاء الأنام عن التقرب الى الله ربّ الأرباب نبذوا ما سواه و اقبلوا اليه باستقامة انكسر بها ظهر الأشرار ما منعهم اعراض المعرضين و اعتراض المشركين الذين يتكلمون بأهوائهم ليصدوا الناس عن سوء الصراط قل انه اتى بما يجذبكم الى الأفق الأعلى و يقربكم الى مقام تنور بانوار بيان ربكم مولى الأنام يا عندليب عليك بهائى و عنائى هنيئاً لك بما شربت رحيق البقاء من يد العطاء و قمت على خدمة الأمر بقيام اضطربت به اصحاب القعود و ناحت به الأحزاب الا من شاء الله ربك مالك يوم القيام الحمد لله در جميع احوال بذكر و ثنا مشغولى و بر خدمت قائم

اینکه در باره اعتراضات جناب سیّد علی ذکر نمودی بشرف اصغاف فائز قل اعلم بعلم اليقين بأنّ الله امر الكلّ بتبليغ امره و ما ترتفع به كلمته المطاعة بين البرية بعد از اين حکم محکم که از سماء اراده مالک قدم نازل کل باطاعت مکلّفند اگر باوامر الهی فائز شدند و بما ينبغي عمل نمودند عندالله مقبول والاّ الأمر يرجع الى الأمر و الغافل فى خسران مبین حقّ در کتب قبل جميع عباد را اين خود خوانده و اين نظر بتجلیات انوار نیر رحمتی است که بر کل سبقت گرفته و بسيارى از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفى گواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم اعلى جاری شده آيا در شیطان چه میگویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلّم ملکوت بوده آيا اين مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلى مقام ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مقرّ یافت و از جميع فيوضات ممنوع و محروم با يفعل ما يشاء چه میتوان گفت وقتى قابل عنایت و رحمت بود و هنگامى سزاوار غضب و نقت در باره حرم رسول الله تفکر نمایند آن حضرت روح ما سواه فداه فرموده کلّمینی یا حمیراء کلّمی و اين کلمه علیا که از مشرق فم اراده مولی الوری جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت حاکيست و حال حزب شيعه میگویند در باره اش آنچه را که کل میدانند آيا آن قبول را سبب چه و اين ردّ حزب شيعه را علتّ چه یکی از مطارنه انطاکیه گفته نفسی که در انتها مردود ميشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود قل تفکروا یا قوم ثمّ انصفوا فيما نطق به مکلّم الطور از استوى على عرش الظهور و لا تكونوا من الظالمين یکی از اجلّه انصار که موسوم به طعمه بود بعد از طلوع نیر حجاز از افق يثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع کمال تقرب

ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اوّل امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا الیک الکتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیماً باری به ما انزله الرحمن فی الفرقان رجوع نمایند در باره خلقت انسان میفرماید بل هم فی لیس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است قل تفکر لعلک تتخذ الانصاف لنفسک معیناً از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی الی نفسه وقتی که لحاظ عنایت بجهت اوّل ناظر ذکر مینماید در باره او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجود نه یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیّه باو متمسک و متشبّثند آن حضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زراره که از اجلّه اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد راوی این حدیث کلینی و معترض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثّقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی فی هذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضحست که معرضین و معترضین در این مقام چه گفته اند منهم من قال اگر قابل نبود از اوّل چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام هدایت خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اوّلین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کلّ منصف و کلّ عالم و کلّ صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند بعد از غزوه احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند به سفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم از این کلمه نار طمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحداثت حقّ و رسالت تو مقرر و معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توجه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمدّ چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند

یا ایّها الناظر الی الوجه معترض لازال بوده و خواهد بود و در یک مقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اوّل ایام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم نموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمت تمام در لیالی و ایام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان بتهذیب نفوس و تطهیر افنده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله نزار و فساد و جدال را منع نموده منعاً عظیماً فی الکتاب و عباد را باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سنه میشود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکوثر نصائح الهی و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزار و جدال در عالم نماند نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبهم و یؤدبهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کلّ شیء قدير یا عندلیب علیک بهائی در باره شخص مذکور از حقّ جلّ جلاله بطلبید آنچه را که علّت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبید آنچه را که سبب رجوع الی الله است

الهی الهی آید عبادک علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و علی اقوال تكون مزینة بعزّ رضائک و وقّعهم علی اخلاق
تنتشر بها رائحة ایامک ثمّ قدر لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء بارادتک
المهيمنة علی من فی السموات و الارضین

و آنچه آن جناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده ولكنّ الله
اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذتهم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم امثال این
امور از حدّ احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از
آن محرومند قل اعلم انا امرنا الکلّ بالتبلیغ و انزلنا فی شرائط المبلّغین ما ینصف بها کلّ بصیر علی فضل هذا الظهور و عزّه و
عطائه و مواهبه و الطافه ینبغی لكلّ نفس اراد ان یتوجّه الی الأفق الأعلى ان یتطهر ظاهره و باطنه عن کلّ ما نهی فی کتاب الله
ربّ العالمین و فی اول القدم یتمسک و يعمل بما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما
سوی الله کقبضة من التراب کذلک اشرق نور الأمر فی المآب من افق سماء ارادة الله المقتدر العزیز الوهاب و فی قدم آخر
یتوجّه بکله الی الوجه و بلسان السرّ و الحقیقة مقبلاً الی البیت الأعظم یقوم و یقول ترکت ملّة قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخرة
هم کافرون اذا فازت نفس بالمقامین و الأمرین أنّها کانت مرقومة من اهل البهآء من القلم الأعلى فی الصّحیفة الحمراء طویبی از
برای نفسی که امام کعبه الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از امر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازل شد

یا عندلیب علیک بهائی نیر شرائط مبلّغین بمثابة آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است
الی حین ملتفت نشده اند حکم تبلیغ از سماء امر مخصوص کل نازل یعنی کل بان مأمورند و همچنین شرائطی که ذکر شده
از حقّ بطلب کل را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائلین که در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر
احکام الهی است و برخی محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضی ان ربک معهم یسمع و یری و هو السّمع البصیر و در
مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن اراد ان یتبّع امر مولاه ان یرین رأسه باکلیل الانقطاع و هیکله بطراز التّقوی و فی
مقام آخر ینبغی لكلّ مبلّغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظرأ الی ما عند الله المهیمن القیوم این مظلوم مکرر در این مقامات
ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آن را رد ننموده لعمر الله اگر معدودی بآنچه حقّ اراده نموده عمل مینمودند هرآینه انوار آثار
قلم اعلی عالم را احاطه مینمود از بعضی از نفوسی که خود را بحقّ نسبت داده و میدهند ظاهر شده آنچه که سبب فرع اکبر
است قلنا و قولنا الحقّ لیس البلیة سجنی و ما ورد من اعدائی بل من الذّین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به
قلبی و قلمی و کلّ عالم خبیر و کلّ عارف بصیر مکرر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل ولكن آذان آلوده بقصصهای
موهومه از اصغاء کلمات عالیات محکّمات محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را فی الحقیقة اصغا نمایند البتّه از ما
عندهم به ما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حقّ جلّ جلاله در باره کل باید عدل و انصاف
را مسئلت نمایند قل

الهی الهی آید عبادک علی الرجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الأعلى بعینک ای ربّ لا تمنعهم عن بحر جودک
و شمس عطائک و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای ربّ اسألک بنور امرک الذی عند ظهوره محت آثار الشّرك و التّفاق ان
تبدل اریکه الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظلم و الاعتساف بکرسى العدل و الانصاف أنّک انت المقتدر العزیز المنان
و در یک مقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلوم را از آن اصغا مینماید أنّک قد خلقت
لنصرتی و خدمة امری ولكن نصرت اعدائی بعمل کان اقوی من جنود الملوک و السّلاطین فی الحقیقة الیوم عمل نالایق از حزب
الله ناصر اعدا است نه ناصر اولیا یا عندلیب لآلی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که
مظاهر عدل و انصاف را بذروه علیا جذب فرماید از حقّ بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لا ظهر فی العالم لا من قبل و

لا من بعد يشهد بذلك أم الكتاب في ملكوت البيان طوبى للسامعين و طوبى للفائزين اين خلق را دیده‌ئی و میشناسی اکثری بطین ذباب مشغول و از تغرّادات حمامات فردوس اعلى ممنوع و محروم در معرضین بیان تفکر نما که باجنحه اوهام در هوای اوهام طائرند الی حین آگاه نشده‌اند ربّی را که اخذ نموده‌اند که خلق نموده بعینه بمثابه حزب شیعه بروایات متوهّمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محجوب الفای کلمه از حقّ بوده و هست دیگر عمل بعاملین راجع من عمل فلنفسه و من اساء فعلیها بگو ای عباد حقّ با کلمه یفعل ما یشاء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود میفرماید الله لو یحکم على الأرض حکم السماء او على السماء حکم الأرض لیس لأحد ان یعترض علیه اگر سمع و بصر یافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاک را از افلاک بگذرانند ولکن از برای متوهّمین طین لایق کتاب مبین لازم نه بگو ای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشّر روح ما سواه فداه در جواب سؤال یکی از حروفات حیّ علیه بهاء الله الأبهی در ذکر من یتظهره الله جلّ جلاله و عمّ نواله و روح الأمر و الخلق فداه میفرماید قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من یتظهره الله تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عندالله از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کلّ بیان نمیدهد انتهی حال ملاحظه کن چه مقامی را باوهام و ظنون تارکند و بچه مقامی متمسک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی اوهامهم ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهیمن القیوم

اینکه در باره اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لانغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آن جناب و جمیع اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افنان و سائر احباب را بظلم تصرف نمود و باتش حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حقّ از احصای آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود ولکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم ولکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانیت و مفتریات تمسک جستند لأجل اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم ولکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلی عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم التور و الحفظ و هم اردوا لنا الظلم و الافتراء و ما دعاء الظالمین الا فی ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص به اصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب رد نوشته و همچنین سائر جهلا که باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ در باره حضرت اعلى نوشته آنچه را که هیچ زندیقی ننوشته از حقّ میطلبیم عباد را مؤیّد فرماید تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرّس نمایند و اگر باین توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترکت مله قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند انّ التأيید فی یده و التوفیق فی قبضته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید ولکن اعمال عباد ایشان را از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغا ممنوعند انشاءالله از بعد فائز شوند بآنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آن جناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بیارایند و بعدل و انصاف متذکر دارند لعمر الله انّ المظلوم فی فم الثعبان یدکرهم و ینصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء و لا شیئاً و یری نفسه فی خطر عظیم چه که ستر نمودیم و بکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم

اینکه در باره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید لله الحمد ایشان را موفّق نمود بر عملی که بعزّ رضا فائز و بطراز قبول مزین نسأل الله تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء و یقرّبهم الیه و یؤیّدهم علی نصره امره بجنود الحکمة و البیان و الأعمال و الأخلاق انه علی کلّ شیء قدير

یا عندلیب هل تری من یجد حلاوة بیانی او ینصف فیما ظهر من عندی و هل تری من یتطیر بأجنحة الانقطاع فی هذا الهواء قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثبات را محو اخذ نماید و

این قیام مقدّس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لا یبقی من حرف
الّا و قد یراه المنصفون مستویاً علی عرش الظهور انّ ربّک یعلم و یقول و النّاس اکثرهم لا یعلمون

اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده و اصفا فائز گشت الحمد لله آن جناب
را مؤیّد فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمه الله المطاعه بوده غصن اکبر چندی قبل بجهت اجرا توجّه نموده نسال
الله ان یؤیّده علی نصره امره و ارتفاع کلمته و ارتقاء عبادۀ و یوفّقه علی تطهیر القلوب و تنزیه النّفوس انه هو المقتدر العزیز
الوہّاب

ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیہ بهاء الله الأبھی را نمودید لله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزیور
فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اختیار ناطق لدى العرش مذکور و بنور قبول منور نسال الله تبارک و تعالی ان یوفّقه
علی ما یحبّ و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب
یا نصرالله قد ذکرک من طار فی هوئی و تمسّک بحبلی ذکرناک بذکر به توجّهت الوجوه الی مالک الکرّم و الجود
اشکر و قل

لک الحمد بما ذکرنتی و انزلت لی ما ینادی کلّ حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلک و عطائک ای ربّ ترانی
منجذباً بآیاتک و مشتعلّاً بنار محبتک اسألک ان تجعلنی ثابتاً راسخاً فی امرک الّذی به اضطربت الأفئدة و العقول لا اله الا انت
الفرد الواحد العزیز الودود

یا نصرالله علیک بهاء الله و عنایتہ اذکر من قبلی امّک أنّها فازت بذکری من قبل طوبی لها نشهد أنّها فازت بجوهر لا
عدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدّساً عن الأشباه و الأمثال و هما حبّی العزیز البدیع ذکرها من قبلی و بشرها بعنایتی و نورها بأنوار نیر
معرفتی انّ ربّک هو المشفق الکریم

یا عندلیب نفوس مذکوره در نامۀ آن جناب بذکر فائز الحمد لله الّذی ایدهم علی الاقبال فی یوم فیہ اشتعلت نار
الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب تنوّرت بنور العرفان و لوجوه توجّهت الی انوار وجه ربّها الرّحمن و
لعیون قرّت بنور الايقان و لآذان فازت باصغاء التّداء اذ ارتفع بین الأرض و السّماء نسال الله ان یؤیّدہم علی الاستقامه الکربری
علی امره الأعزّ الأرفع الأعلى بحیث لا تمنعہم جنود الأرض و لا صفوفها و لا تخوفہم ضوضاء الجهلاء و لا عرفائہا و یقدّر لہم
نوراً یمشی امام وجوہہم فی کلّ عالم من عوالمہ انه هو العزیز الکریم و هو الغفور الرّحیم انا ما ذکرنا اسمائہم حکمة من عندنا
و انا الامر الحکیم النور الساطع من افق سماء رحمتی علیہم و علی اللّائی اقبلن و آمنّ بالفرد الخیر مخلصین و مخلصات و
قانتین و قانتات و ذاکرین و ذاکرات و مقبلین و مقبلات کل در ساحت مظلوم مذکورند و آن جناب ایشان را باین بشارت
عظمی منور و مسرور دارند اینکہ شخصی در بارۀ حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده اکثری باصفا اکتفا مینمایند و بما
تشتہی النّفس و الهوی تمسّک میجویند

یا عندلیب اگر مقدّساً عن البغی و الفحشاء و مزیناً بالبرّ و التّقوی مشاهده میگشتند کل بتجلیات انوار نیر اطمینان و
ایقان و غنی منور میشدند اخذوا ما عند القوم و نذبوا ما عند الله جزاء لأعمالہم تو شاهد و عالم گواه کہ این مظلوم بعد از
اشراق نیر آفاق از افق عراق بدو قاصد حقیقی و بیک معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را بافق عنایت مقصود عالمیان دعوت
نمود و آن دو بیک آمه و خامه بوده در جمیع احیان کوثر نصح از قلم جاری و سلسبیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی
جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم نبوده در اوائل امر اعمال بقسمی منکر مشاهده میشد کہ هر بصیری بحق پناه میرد و هر
سمعی در لیالی و ایام بعجز و ابتہال نجات میطلبید تا آنکہ از فضل و عنایت بتحریر و بیان فی الجمله اعمال شنیعہ باعمال طیّہ

و اخلاق غیر مرضیه بمرضیه تبدیل گشت از حقّ بطلب ناس را تأیید فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسأل لهم التّوفیق فی کلّ الأحوال أنّه هو الغنیّ المتعال

ذکر مرحوم مرفوع حسن خان را نمودند که در سجن معرضین و منکرین بافق ابهی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و نعیماً له لعمری قد فاز بما لا فاز به احد من قبل یراه المقربون فی هذا الحین علی مقام کریم انا کنا معه اذ اراد الحضور و اللّقاء و ذکرناه بما ماج به بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف عناية الله ربّ العالمین و انزلنا له ما قرّرت به اعین العارفين و ارسلناه الی ارض الطّاء انّ رحمة ربّک احاط الوجود من الغیب و الشّهود ویل للذین ما عرفوا مقامه و عملوا ما ناح به کلّ منصف و ذرفت به دموع العاشقین هل یقیی الذین ظلموا او یجدون لأنفسهم حین الأخذ من مفرّ او من مهرب لا ویبانی الذی به انجذبت حقائق الملاّ الاعلی و الفردوس الأبهی و الجنّة العلیا قل

الهی الّهی الف بین قلوب عبادک و عرفهم ما اردت لهم بجدوک لو یعرفون لینوحون علی انفسهم و یتکون علی ما فات عنهم فی ایامک ای ربّ لا تدعهم بأنفسهم و لا تمنعهم عن التّقرب الی شمس عرفانک انک انت المقتدر علی ما تشاء ثمّ اجعل اجر الذین نقلوه کنزاً لهم عندک انک انت الفضّال الامین و الحافظ الحارس المعین

ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم الهی جاری و نازل هنیئاً لهم ذکر ضلع جناب قاسم خان علیه بهاء الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا التّداء من شطر العظمة و الکبریاء و رودها فی الجنّة العلیا و استقرارها فی غرفة رقم علی فوق بابها قد بنیت هذه الغرفة لأهل البهاء نسأل الله ان ینزل علیها فی کلّ حین ما تقرّ به عینها و یفرح به قلبها أنّه هو الغفور الرّحیم

ذکر امّ و اختین را نمودید طوبی لهنّ و نعیماً لهنّ انّ المظلوم فی السّجن الأعظم اراد ان یدکرهنّ بما تبقى به اسمائهنّ بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی لک یا امتی و ورقتی بما اظهر الله منک من قام علی خدمة امری و ذکری بین عبادی و ثنائی بین خلقی قد وفقه الله تبارک و تعالی علی نشر آثاره الّتی بنورها اشرفت الأرض و السّماء و تنوّرت الأفئدة و القلوب و قدّرنا لک بعض اجره فی تبلیغ الأمر و اظهار الکلمة بالحکمة و البیان یا عندلیب کبرّ علیها من قبلی و بشرها بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الأشياء و نوری الذی انار به الوجود

و نذکر اختک فی هدا الحین و نبشّرها بعناية الله ربّ العرش العظیم یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی نسأل الله تبارک و تعالی ان یرتّبک بقمیص العرفان و ینورک بانوار الايقان و یقدّر لک ما قدره لامائه اللّائی طفن العرش أنّه هو السّامع المجیب و نذکر امتی الآخری طوبی لأذن سمعت نداء یا امتی و یا عبدی و لقلب اقبل الی الله مالک یوم الدّین افرحی بذکری ایّاک و سیّحی بحمد ربّک العزیز العظیم

و نذکر امائی فی الأطراف و نبشّرها بما قدر لهنّ من لدی الله الفرد الخبیر انّ الّتی فازت بالاقبال أنّها من اعلی الرّجال عند الله طوبی للفائزات و الفائزین الحمد لله ربّ العالمین

ذکر جناب غلامعلی را نمودید یا غلام قبل علی هل تقدر ان تسمع بیانی باستقامة تفتح به ابواب آذان من فی الامکان و هل تقدر ان تنطق ببیان تنطق به السن العالم قل لا ونفسک الا بحولک و قوتک و لله خزائن البیان لو ینزل آیه منها او یتظهر لؤلؤ منها لتری الناس سکاری من رحیق بیان الله مولی الوری انّ ربّک هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضّال الکریم قد ذکرک من قام علی خدمة امری و طار فی هوآء حبّی ذکرناک بآیات ظاهرها نور و باطنها رحمة و فی باطن باطنها ما ینادی بهذا التّباّ العظیم البهاء علیک و علی الذین ما خوّفتهم سطوة کلّ غافل مریب

یا عندلیب نفوسی که اقبال نمودند و بمحبّت با آن جناب معاشرت کردند و بقبول ما نطقت فی هذا الأمر الأعظم فائز گشتند و همچنین امائی که کسب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولی الأذکار کرده اند کل بتجلیات انوار آفتاب عنایت مقصود

عالمیان فائز امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشت او از اهل بهاء در قیوم اسماء از قلم اعلیٰ مذکور و مرقوم اولیای آن ارض را سلام و تکبیر برسان و همچنین اماء موقنات را در ظاهر اسامی مستور ولکن در باطن ظاهر و مشهود این ایام حکمت الهی سبقت گرفته آنه هو العلیم الخبیر عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین

ذکر جناب حاجی علی را نمودید و همچنین توجّهش بشطر اقدس اوامر و احکام الهی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی باید در آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکنست حرکت نماید و اگر موافق سکونست ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در ادای دیون بسیاری از نفوس لأجل ادای حقوق الله اراده بیع نمودند و منع نمودیم

یا عندلیب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده در سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضحست بعضی بمثابه جبل ثابت و راسخ و برخی بمثابه نور منیر و بعضی هم یعلو مرّه و یسفل اخری و حقّ با کل بعنایت کبری سلوک میفرماید بیست و یک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله رب العالمین الحکمة لله مقصود العارفين الرأفة لله معبود من فی السموات و الأرضین الشفقة لله مولی الأولین و الآخرین جلال در توجّه اذن داشته و اما دو نفس دیگر بعد از ورود در پرت سعید طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند ان ربک هو السامع المجیب

باری شرایط نفوسی که باذن فائزند اینست اول صحّت مزاج و صحّت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطی که اعظم شرائطست تحصیل اذنست در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا نماید حرکت و توجّه جائز نه حقّ میفرماید و لله علی الناس حجّ البیت و بعد میفرماید من استطاع الیه سبیلاً از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بآن مأمورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب علوّ و سموّ و محبّت و الفت و اتحاد عباد است آنه هو الأمر الحکیم

اینکه در باره توجّه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلیٰ و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلیٰ عباد را باین مقام آورده مع اعراض کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلک منقطعاً عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروج و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و میدانند آنچه از قلم اعلیٰ در زبر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و همچنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود ولکن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و بجای آن حریت عطا و عنایت گشت انشاءالله آن جناب بفتح مدائن قلوب بروج و ریحان مؤید شوند و بانتشار آثار بحکمت و بیان موفق آنه یمدک بجنود البیان آنه علی کلّ شیء قدیر و نبشّرك فی هذا الحین بحضور ما ولد من ابکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرئ امام الوجوه نسأل الله ان يعطیک اجراً فی کلّ عالم من عوالمه و یقدّر لک ما یکون باقیاً ببقاء ملکوته آنه هو الفضل الکرم و المؤید العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسان و بانوار نیر بیان رحمن منور دار استدلالیه آن جناب بساحت اقدس فائز این ایام انشاءالله ملاحظه میشود نسأل الله ان یظهر لک فی ذکره و ثنائه ما تنجذب به القلوب آنه هو المقتدر العزیز المحبوب النور المشرق من افق سماء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النّبیا الأعظم و هذا الأمر العظیم

جناب میرزا حیدر علی علیہ بہاء اللہ

فی شوال ۱۲۹۸

بسم ربنا الأقدس العلیّ الأبھی

الحمد لله الذي سرّ خادمه بنفحات بيان اوليائه الذين كرم وجوههم عن التوجه الى غيره و حفظهم بقدرته و سلطانه في يوم ينادى المناد من كلّ الجهات يا ملاً الانشاء طهروا قلوبكم و آذانكم و السنكم و عيونكم لمشاهدة جمال الله مالك الأسماء و اصغاء آياته الكبرى هذا يوم الذكر و الثناء قد شهد بذلك فاطر السماء طوبى لموقن اقبل الى الله فالق الأصباح و ويل لمن غفل و اعرض عن لقاء ربه اذ اتى بقدره و سلطان

سبحانك يا من بك سرع كلّ كليل الى ملكوت البيان و كلّ عطشان الى كوثر الحيوان اسألك باسمك الرحمن بأن تكتب لأوليائك ما يقربهم اليك و ينطقهم بثناءك و يؤيدهم على ذكرك و يعرفهم سبيلك و يوفقهم على خدمة امرك اي ربّ تراهم قائمين على اظهار ما اردته في ايامك و ناطقين ببدايع ذكرك اي ربّ فاجذبهم بالكلمة العليا على شأن لا تحزنهم سبحات العلماء و لا اشارات العرفاء انك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك ملكوت الأسماء لا اله الا انت المقتدر القدير

الحمد لله از عنایات نامتناهیة الهی مقبلین فائز شدند بمقامی که اهل عالم از ذکر آن عاجز و قاصر است ایشانند نفوسی که جمیع کتب و صحف بر علو و سمو ایشان شهادت داده و ایشانند آن عبادی که راهها را از خار و خاشاک پاک نموده‌اند و ناس را بصراط مستقیم هدایت کرده‌اند فی الحقیقه هر نفسی الیوم بخدمت امر فائز شد او از مقرّبین در کتاب مبین مذکور و مسطور است امروز هر صاحب سمعی از کلّ اشیاء ذکر و ثناء حقّ جلّ جلاله را اصغا مینماید و هر صاحب بصری اشراقات انوار وجه را در هر شیء ملاحظه میکند این شأن بلند اعلی این یوم امع اقدس را کفایت مینماید که میفرماید بقوله تعالی الملك يومئذ لله

و بعد یا حبیب فؤادی و المذكور فی قلبی علم الله ذکرت مسرت‌انگیز است و خیالت بهجت‌بخش مراسلات آن جناب که باسم حضرت اسم جود علیہ بهاء الله و عنایتہ بود در ساحت امع اقدس عرض شد قوله تبارک و تعالی یا حیدر شدائد عالم و مکاره امم را قبول نمودیم و کل را بغایت قصوی و ذروه علیا بأعلی التداء دعوت کردیم و لکن ما فاز بها الا المنقطعون آنچه بطائف حول نوشتی لدى المظلوم مذکور لله الحمد و المنة که آن جناب را مؤید فرمود بر ذکر و ثنا و خدمت امرش قلم اعلی مرّة بعد مرّة شهادت داده بر آنچه فی سبیل الله از شما ظاهر شده حبّاً لله حمل بلایا و رزایا نمودی و بالقی کلمه مؤید گشتی هر کلمه‌ئی که لله ظاهر شود البتّه تأثیر آن در ارض وقتی از اوقات ظاهر خواهد شد انشاءالله بر کسر اصنام ظنون و خرق حجبات اوهام موفق باشی ناس غافل باوہام قبل از یوم مشاهده و لقا محروم مانده‌اند هر حزبی بموهومی تشبّث نموده مخصوص معرضین اهل بیان تازه بحجابهای لانهای محجوب مشاهده میشوند مشتی از خار و خاشاک علوم علمای فرقان را جمع نموده‌اند و اسمش را معرفة الله و اطاعة الله گذاشته‌اند و یل لهم و للذین اتبعوهم من دون امر من لدن امر عليم لعمر الله از جمیع احزاب و ملل ابعد مشاهده میشوند و طالب آنکه از حقّ چیزی اخذ کنند و یا ادراک نمایند نبوده و نیستند و اذا اراد احد ان یلق علیهم من آیات ربه یجعلون اصابعهم فی آذانهم كما جعلوا من قبل الا انهم من الأخسرین فی کتاب مبین

ایامی که جمیع از خوف مستور بودند صاحب امر بنفسه قیام فرمود و بکمال قدرت و قوت و غلبه ناس موهوم را باسم قیوم دعوت نمود و جواهر وجود را اخذ فرمود و چون فی الجمله نفحات قمیص متضوع شد و آفاق قلوب بعضی از عباد بانوار وجه روشن و منیر گشت از خلف ستر نعیب و طنین ظاهر کذلک سوئت لهم انفسهم الا انهم من المشرکین فی کتاب عظیم باید آن جناب بشأنی بر تبلیغ امر قیام نماید که حجبات و اشارات و کدورات او را منع ننماید ان اشرب فی کلّ الأحيان سلسیل الحیوان باسم ربک منزل الأدیان اگر در سبیل الهی حمل زحمات نمودی و بغربت مبتلا شدی و شماتت شنیدی کأس عنایت هم از ایادی عطا مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه آشامیدی لا تعادل بقطره منها کنوز الأرض کلّها یا حیدر قبل علی ان افرح بما ذکرک المظلوم من شطر السّجن بما تجد منه عرف عنایت اسمہ الرّحمن فی الامکان ان ربک لهو المشفق العطوف ان انظر تمّ اذکر اذ کنت معکم علی اعلى الأتلال و شربنا عندکم من ورق الصّین أنّه لا یعزب عن علمه من شیء یشهد بذلك عباد منصفون تمّ اذکر اذ کنت حاضرّاً فی البستان المقام الّذی فیہ استقرّ عرش ربک الرّحمن و سمعت ما نطق به لسان الله المهیمن القیوم ایاک ان تمنعک شبهات العالم عن مالک القدم ان اذکر ربک بما تنجذب به القلوب انا کتّا معک اذ کنت ناطقاً بذکر ربک طوبی للسانک بما نطق بالحقّ و لوجهک بما توجه الی مقامی المحمود کبر من قبلی علی وجوه احبائی الّذین شربوا من ید عطائی رحیقی المختوم قل هذا یوم الذّکر و الثّناء لو انتم تعلمون و هذا یوم الأعمال لو انتم تفقهون و هذا یوم الله لو انتم تعرفون و هذا یوم الاستقامة الکبری تمسکوا بها باسم ربکم المهیمن علی ما کان و ما یشکون و هذا یوم البیان لو انتم بالحکمة تنطقون و بشرهم بذکری و رحمتی و عنایتی و ما قدرّ لهم فی کتابی المحتوم البهآء علیک و علیهم و علی من یحررّ فی هذا الحین تلقآء عرش ربّه مالک الوجود انتهى لله الحمد که آن جناب بعنایت حقّ فائز بوده و هستند در شبی از شبها که این آیات مقدسه ممتنع متعالیه از سماء مشیت الهیه مخصوص آن جناب نازل میشد ذکر تل را بلسان پارسی هم ذکر فرمودند و همچنین ضیافت شما و حضور دوستان بعینه در کتب الهی از قبل هم مذکور و مسطور است میفرماید بر بلندیاها و رؤس جبال ضیافتهاست از برای ربّ جنود آنچه در این ارض ظاهر شده حرف بحرف در کتب الهی از قبل بوده طوبی للفائزین طوبی للعارفین و در جمیع کتب ذکر ظهور در این ارض موعود است و همچنین در اطراف آن و جمعی هم از ممالک اخری آمده و در اطراف این ارض مقدسه مبارکه ساکن شده‌اند و میگویند ظهور نزدیک است و ما آمده‌ایم تا بان فائز شویم و ادراک نمائیم معذلک در غفلت عظیم مشاهده میشوند رئیسشان چند سنه قبل اراده نمود بحضور فائز شود در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد ولكن لوح اقدس از سماء عنایت مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد آنچه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را بمقصود کشاند معذلک مصداق کلمه مبارکه لا یمسه الا المطهرون ظاهر باری بقطره‌ئی از بحر معانی آن فائز نشدند و هنوز منتظرند کما انتظر قوم قبلهم و معهم صد هزار حسرت و افسوس که از فیض فیاض و رحمت نامتناهی الهی ممنوع و محرومند الأمر بید الله یعطی و یمنع و هو المقتدر القدر

اینکه ذکر جناب استاد حسین فرموده بودند بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمات عالیات از مطلع ظهور آیات نازل قوله عزّ کبریائه یا حسین انا ذکرناک من قبل و نذکرک فی هذا اللیل الّذی تنور بانوار الوجه اذ یمشی جمال القدم فی سجنه العظیم قد اقبلت الینا و اقبلنا الیک ان اشکر و کن من الذّاکرین ان احفظ ما ظهر من القلم الاعلی کما تحفظ روحک و بصرک ان ربک لهو الامر الحکیم کن ناطقاً بذکر ربک و قائماً علی خدمه اولیائه کذلک یامرک من عنده کتاب ما اطّلع به الا الله ربّ العالمین قد ذکرک من احبّتی و صار اسیراً فی سبیلی ذکرناک بما لا یأخذه الفناء یشهد بذلك کلّ منصف بصیر قل یا قوم ضعوا کؤوس الظنون و خذوا الأقداح باسم ربکم المعطى الکرم ان احمد بما توجه الیک وجه القدم و انزل لک هذا الذّکر المبین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

و همچنین در باره جناب آقا سیّد آقا علیه بهاء الله که ذکر ایشان در کتاب آن جناب بود این آیات محکّمات از
سما مشیت الهی نازل قوله عزّ کبریائه

یا سیّد آقا بیشرک مالک الأسماء من شطر السّجن و یذکرک بذکر تجد منه المخلصون عرف الله المهیمن القیوم طوبی
لاسم تحرک علیه قلمی و للسان نطق بثنائی و لقلب اقبل الی ملکوتی العزیز المحبوب قد ذکرک من طاف حولی ذکرناک
فضلاً من لدى الحقّ علامّ الغیوب ان احفظ آیات ربّک ثمّ اقرأها بالروح و الریحان أنّها تنفعک فی الآخرة و الأولى یشهد بذلك
من عنده لوح مسطور ضعیف المریدین بأهوائهم و خذ ما امرت به من لدى الله ربّ ما کان و ما یشهد أنّا امرنا الكلّ فی الكتاب
بما ینفعمهم فی الآخرة و الأولى یشهد بذلك قلمی الأعلى و عن ورائه مالک الوری الذی ینطق فی السّجن أنّه لا اله الاّ انا العزیز
الودود أنّا نوصی عبادنا بالأمانة الکبری و نأمرهم بما امرنا به فی کتاب الله مالک الوجود البهّاء علیکم و علی امائی اللّائی سمعن
النّداء و فرن بالیوم الموعود

و فی هذا المقام یا حیدر قبل علی یذکرک لسان الله مالک الوری مرّة اخرى لثشکر و تكون من الفرحین کن متوجّهاً
بوجهک و مقبلاً بقلبک و مشیراً باصبعک و قل یا ملأ العالم تالله قد ظهر من کان مکنوناً فی خباء العظمة و مخزوناً فی سرادق
العصمة و مسطوراً فی کتب الله ربّ العالمین اتّقوا الله یا ملأ الأرض و لا تنکروا من یدعوکم الی الله العزیز العظیم انشاءالله
بجمیع قلب و لسان و جوارح و چشم بنصرت امر الله مشغول باشید ذکر شما و آنچه بر شما وارد شده از دفتر عالم محو
نشده و نخواهد شد جناب اسم جود علیه بهائی الذی کان معی و یطوف الیوم حول عرشی قد ارسل ما ارسلته الیه فلمّا قرئ
لدى الوجه نزل هذا اللّوح المبین انشاءالله بحکمت و بیان جمیع من فی الامکان را بافق رحمن دعوت نمائی باید آنچه ارسال
میشود جمیع را نوشته و در بعض قری و مدن بکمال حکمت از برای بعضی که سزاوارند قرائت نمائی حال در جمیع ایام و
لیالی الواح نازل و باطراف ارسال میشود و کل را از نزاع و جدال و فساد و ما تکرهه العقول و النفوس منع صریح نمودیم و
بآنچه سبب ارتفاع کلمه و ظهور مقام انسان است امر فرمودیم آنچه از آیات و الواح که ارسال میشود باید صورت آن را بعضی
ثبت نمایند و محفوظ دارند انتهى فی الحقیقه در حفظ آیات الهی باید کمال جدّ و جهد مبذول گردد بعضی از دوستان اگر
نفسی از مشرکین وارد بیتشان شود جمیع نوشتجات قبل از تجسّس بدستش میآید و این از حکمت بغایت خارج بوده و هست
و ارسال الواح از این شطر باید مستور باشد مگر از نفوس مطمئنّه امینه ثابتّه چه اگر منکرین و مشرکین مطلع شوند شاید بمنع و
فساد قیام نمایند این عبد این عرایض را بر حسب ظاهر چون موافق و مطابق حکمت است معروض میدارد والاّ العلم عند الله و
ما انا الاّ جاهل بعید اینکه مرقوم داشته بودید که الواح الهی را بصاحبانش رساندید صد هزار بار هنیئاً لجنابکم و لكلّ نفس فارت
بلوح الله و اثره معلومست آن جناب در خدمت امر کمال سعی را مبذول داشته و دارند این فقره اظهر من الشمس در پیشگاه
حضور ظاهر و باهر و هویدا است

ذکر جنابان ندافها علیهما بهاء الله را نموده بودید جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله مکرراً در ساحت اقدس
عرض نموده اند و آیات بدیعۀ منیعۀ در باره ایشان نازل انشاءالله بان فائز شده و میشوند و همچنین دو لوح اقدس مخصوص
ایشان نازل و بجناب شیخ سل عینیت شد که برساند فی الحقیقه در خدمت امر بهیچوجه کوتاهی ننموده اند از حقّ میطلبیم
ایشان را از ضوضای غافلین و نفاق ناعقین و شبهات بعضی از اهل بیان که فی الحقیقه از اهل تابوتند حفظ فرماید یا محبوبی
این عبد بسیار متحیر است چه که این اهل بیان که الیوم از سلطان بیان و منزله و مرسله غافل و معرضند ابداً از اولّ این امر و
اصل آن اطلاع نداشته و ندارند معذلک در صدد اضلال نفوس مقبله بوده و هستند و خود را نزد هر کس از نفوسی قلم
داده اند که در اولّ امر مؤمن بوده و از جمیع امور مطلع و آگاهند بعضی از عباد بیچاره چون که مطلع نیستند شاید بمکر و
تزیور و فریب آن نفوس بعیدۀ محتجبه از صراط الهی ممنوع مانند و محجوب شوند فوالذی نطق و انطق الأشياء بذکره و ثنائیه

شبه این نفوس این عبد فانی ندیده و نشنیده یسأل الخادم ربّه بأن يحفظ عباده من شرّ هؤلاء الذين نبذوا امر الله عن ورائهم و اتبعوا كلّ شيطان مرید باری حضرات ندّافها علیهما بهاء الله تلقاء وجه مذکورند طوبی لهما و نعیماً لهما و آنچه بمخدره علیا امّ حرم علیها بهاء الله ارسال داشته‌اند رسیده و بساحت اقدس معروض داشته‌اند

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمود و اهل ایشان علیهما بهاء الله را نمودید در ساحت امع اقدس عرض شد مخصوص ایشان در این ایام لوح بدیع منیع از سماء رحمت رحمانی نازل و حامل آن جناب شیخ س که همین چند روزه بآن جهات توجه مینماید و همچنین مجدداً در این لیل انور از سماء مشیت مالک قدر لوح جدید نازل و ارسال میشود انشاءالله رحیق معانی از بحر بیان الهی بنوشند و بنوشاند این عبد فانی خدمت ایشان تکبیر بدیع منیع که مقدّس از شئونات و اشارات و کلمات این عبد است میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبم ایشان را مؤید فرماید بر تبلیغ امر و همچنین بر استقامت کبری انّ ربنا الرحمن لهو المؤید المقدر القدير

و اینکه در باره جناب آقا محمد ابراهیم (ابن جواهری قمی) مذکور داشتید از حقّ این خادم فانی میطلبد که ایشان را بر صراط مستقیم خود مستقیم دارد تا مفتاحی باشند از برای ابواب قلوب عباد انشاءالله باسم حقّ بگشایند تا تجلیات انوار آفتاب ظهور کل را فراگیرد و احاطه نماید از فضل و عنایت مقصود عالمیان امید است که ایشان بمتابئه سراج در آن مدینه روشن و منیر مشاهده شوند تا کل از آن روشنی بافق اعلی راه یابند و بغایت قصوی که معرفت حقّ جلّ جلاله است فائز گردند باری ذکر ایشان در ساحت اقدس اعلی عرض شد یک لوح اعزّ امع اقدس مخصوص ایشان از ملکوت بیان رحمن نازل و ارسال شد انشاءالله از کؤوس کلمات منزل اسماء و صفات و مظهر آن رحیق معانی بنوشند و سرمست شده در انجمن عالم باسم مالک قدم بهدایت عباد مشغول گردند در جمیع احوال حکمت را از دست ندهند جمیع امور لدی الله بحکمت معلّق و منوط است مثلاً اگر حکمت اقتضا نماید تبلیغ جایز نه این کلمه‌ایست که مکرر این خادم فانی از لسان عظمت اصغا نموده طوبی لمن نذ مشیته و تمسک بمشیتة الله المهيمن القیوم

و اینکه در باره شاه‌آباد مرقوم داشتید و اشتعال احبّ و همچنین اقبال نفوس معدوده و اجتماعشان بر کلمه جامعه الهیه جمیع در ساحت اقدس عرض شد و این آیات باهرات از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ کبریا

هو الأقدم الأعظم العلیّ الأبهی

کتاب نزل بالحقّ من لدی المهيمن القیوم للذین کسروا اصنام الطّون و الأوهام باسم الله مالک ما کان و ما یكون یا احبائی فی البلاد ان استمعوا التّداء انه ارتفع بالحقّ طوبی لقوم یسمعون ان افرحوا بما ذکرتم من قلمی الاعلی فی هذا الیوم الذی فیہ استوی هیکل الظّهور علی العرش الأعظم و نطق انه لا اله الا انا الحقّ علام الغیوب باید جمیع بکمال روح و ریحان بحکمت منزله در الواح بتبلیغ امر مشغول باشند اگر نفسی در ظاهر صاحب بیان نباشد مبین را اعانت نماید بسیار حیف است الیوم عباد از خدمت امر محروم شوند چه که عمل این یوم از اعظم اعمال لدی الله مذکور است انشاءالله کل مؤید شوند بآنچه که سبب و علّت ارتفاع کلمه الهی است لحاظ مظلوم متوجه اولیا و دوستان خود بوده و خواهد بود انه معهم یسمع و یری عنقریب دنیا و آنچه در او مشهود است بعدم راجع گردد و آنچه از قلم اعلی در باره اهل بها نازل شده بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده خواهد بود ای دوستان جهد نمائید تا برحیق استقامت فائز شوید و از کوثر یقین بیاشامید جمیع احزاب بظنون و اوهام تربیت شده‌اند اینست که از اشراقات انوار آفتاب حقیقت محروم و ممنوعند در معرضین از اهل بیان ملاحظه نمائید مع آنکه خود را عارف و ناجی می‌شمردند حال نزد حقّ از جمیع امم ارض پست‌ترند چه که باوهای متمسک شده‌اند که شبه آن از قبل نبوده و

بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مقبله مشغولند بصاحب بیان اظهار ایمان مینمایند و بر مرسل و منزل او وارد آوردند آنچه را که هیچ ظالمی وارد نیاورده و گفته‌اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته اعادنا الله و ایاکم من شرّ هؤلاء قولوا سبحانک یا من بحلاوة بیانک سرع الموحّدون الی فناء بابک و بأنوار وجهک توجه المخلصون الی افق فضلک اسألك بالاسم الذی به سنّخت الملك و الملکوت بأن تؤیّدنا علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک فی بلادک انت الذی یا الهی عرّقتنا بحر علمک و سمآء حکمتک و شمس ظهورک اسألك بأن لا تجعلنا محرومین عن الاستقامة علی امرک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم فاکتب لنا من قلمک الأعلى ما کتبه للذین ما منعهم شبهات العلماء عن التّوجه الیک و لا ظنونات اهل البیان عن النّظر الی افق عنایتک ای ربّ فارزقنا من کأس الاستقامة علی شأن لا تمنعنا حجاب العالم عن التّوجه الیک و لا سبحات الأمم عن الاقبال الی شطرك لا اله الا انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم انتهى

یا حبیب فؤادی صدھزار حیف که قوّه شامّه و مدرکه در عالم بمثابه کبریت احمر کمیابست فوالذی خلقنی و اظھرنی و عرّقتنی و قرّبتنی و جعلنی خادماً لنفسه که اگر جمیع عالم بعرف بیان رحمن فائز شوند هرآینه کل طائف حول مشاهده گردند صدھزار افسوس که از فضل لا شبه له محروم گشته‌اند سبب و علّت محرومی عباد علمای عصرند که عباد بیچاره را از سلسال بيمثال بیزوال حضرت لایزال منع نموده‌اند و بکلمات و اشارات نالایقه مشغول کرده‌اند حقّ جلّ جلاله در کلمات مکنونه میفرماید ای بظاھر آراسته و بیاطن کاسته مثل شما مثل آب تلخ صافیست که در ظاھر کمال لطافت و صفا از او مشهود شود و چون بدست صرّاف ذائقه احدیّه افتد قطره‌ئی از آن را قبول نماید مثل این علما مثل شخصی است که حصاة بسیاری جمع نموده باشد و گمان نماید آنچه نزد اوست از جواهر است و آنچه جمع نموده از اوّل عمر الی آخره بیک قیراط الماس معادله نماید و لکن بیچاره از این غافل و بیخبر است این خادم فانی از حقّ جلّ و عزّ سائل که ابصار را بگشاید و بنور معرفت منور دارد آنّه لهو المقتدر القدير

خدمت جناب حسن آقا علیه بهاء الله از جانب این فانی تکبیر برسانید انشاءالله موفق باشند بر ذکر حقّ و خدمت حقّ و استقامت بر امر حقّ قسم بآفتاب وجود که جمیع عالم را فنا اخذ نماید جز عملی که در سبیل الهی ظاھر شده و بشود و همچنین خدمت جناب میرزا حسین علیه بهاء الله عرض خلوص میرسانم و از حقّ میطلبم ایشان را فائز نماید بآنچه الیوم محبوبست انشاءالله باستقامت کبری فائز شوند و بنار محبت الهی مشتعل بشأنی که مشرکین و منکرین اهل بیان قادر بر اطفای آن نباشند از قول این عبد تکبیر برسانید و مذکور دارید لعمر الله بعضی از نفوس خائنه باطله کاذبه در صدد اضلال نفوس مقبله افتاده‌اند مع آنکه از اصل این امر بهیچوجه اطلاع نداشته و ندارند و در این صباح نورانی ناس را از صهبای معرفت رحمانی محروم کرده‌اند آن جناب باید باسم حقّ از کأس استقامت بنوشند نوشیدنی که تشنگی آن را اخذ نماید و ما سوی الله را معدوم صرف و مفقود بحت بیند مکرّر این فانی این فقره را از لسان احدیّه استماع نموده قوله عزّ کبریا نه هذا یوم الله لا یذکر فیہ الا هو طوبی لمن اقبل و فاز ویل للمعرضین

و همچنین خدمت جناب ملا میرزا محمد علیه بهاء الله تکبیر و سلام میرسانم امید آنکه بکمال استقامت بر خدمت امر قیام نمایند قیامی که اهل ارض قادر بر منع نباشند الحمد لله ذکرشان از قلم اعلی از قبل و بعد جاری و نازل شده و لحاظ عنایت باو متوجه باید بشأنی مشتعل باشند که آثار آن در ارض ظاھر شود و لکن در جمیع امور باید بحکمت ناظر باشند بشأنی که ضوضای جهلا که باسم علما معروفند مرتفع نشود ارض را بسنجند و تخم حکمت ودیعه گذارند اینکه بعضی بر حسب ظاھر مابین موافق و منافق بتبلیغ مشغولند این فقره لدی العرش محبوب نیست میقات اظهار جهره گذشت بعد از شهادت حضرت بدیع علیه بهاء الله و رحمته کل بحکمت مأمور شده‌اند باید در جمیع احوال باو ناظر باشند چه که بعضی از دوستان نزد ظهور افتتان مضطرب و مکدر و مخمود مشاهده میشوند و ربنا الرحمن لهو المشفق الکریم روحی و نفسی و ذاتی لشفقته

الفداء و لرحمته الفداء و لعنايته الفداء ای دوستان این خادم فانی بکمال عجز و نیستی معروض میدارد قدر این یوم را بدانید جمیع مفرّین و مخلصین بکلمه یا لیتنی ناطق بودند و از حقّ در کلّ احوان سائل و آمل که باین شرافت کبری و موهبت عظمی فائز شوند و شما الحمد لله از فضل نامتناهی الهی فائز شدید و از رحیق مختوم آشامیدید حال باید این عبد و آقایان بکمال اتحاد و اتفاق بشکر و ثنای حقّ جلّ جلاله ناطق باشیم و قدر این نعمت کبری را بدانیم و بآنچه الیوم سبب ارتفاع امر است عامل شویم در جمیع کتب و صحف و زبر و الواح و رقاع نصرت را بصبر و سکون و وقار و اخلاق روحانیّه و اعمال طیبه معلّق و منوط فرموده‌اند از حقّ عمّ نواله میطلبیم که جمیع را مؤیّد فرماید باوامر منزله در کتاب اوست قادر و غالب در مبدأ و مآب

و اینکه در باره دوستان سلطان‌آباد مرقوم داشتید و همچنین در باره جناب ملا ابراهیم و استاد حسین علیهما بهاء الله ذکر نمودید جمیع در ساحت اقدس اعلی عرض شد لسان عظمت باین کلمات عالیات محکّمات ناطق قال عزّ کبریائه

بسمی الأقدم الأعظم الأعلى

ای دوستان ایّام ایّام رحمن است و کوثر حیوان از مطلع کرم جاری و ساری انشاءالله بقلوب نورا و وجه بیضا و غرر غرّا از ید عطا اخذ نمائید و باسم دوست یکتا بیاشامید اگر در کلمات مشرقه از افق قلم اعلی تفکرّ نمائید کل را وله و شوق بشأنی اخذ نماید که ما سوی الله را مفقود مشاهده کنید و بتمام جوارح و ارکان بر خدمت دوست بایستید باستقامتی که شبهات و اشارات علما و جهلا شما را منع نمایند و از این خیر اکبر و فضل اعظم بازندارد

یا حیدر قبل علی ذکر العباد بما نزل من سماء مشیة ربّک الرحمن و بشرهم بفضله العظیم قل یا احبّاء الرّحمن تمسکوا الیوم بما ینبغی لأمر الله ربّ العالمین ایّاکم ان تمنعکم شبهات الخلق عن الحقّ تشبّثوا بذیل عنایة ربّکم الغفور الکریم لعمر الله هذا یوم لا تعادله الاّیام ان اجهدوا لیظهر منکم ما یقرّبکم الی الفرد الخبیر انا نکبر من شطر سجنی الأعظم علی احبّائی فی هناك و نوصیهم بما یرتفع به اسمائهم بین السّموات و الأرضین هذا یوم الأعمال و هذا یوم الأخلاق وربّکم الخلاق المصوّر العظیم الحکیم

یا ابراهیم ان استمع نداء المظلوم اذ احاطته الأحزان بما اکتسبت ایدی الغافلین کن ثابتاً راسخاً قائماً علی خدمة هذا التّیّ الذی به اضطربت افئدة العرفاء و زلت اقدام العلماء الاّ من شاء الله المقتدر القدير لا تعادل بذکری ایّاک زخارف الأرض کلّها ان اعرف قدره ثمّ اشکر ربّک العزیز العظیم

و نذکر الحسین بعد استاد لیجذبه نداء مالک العباد فی یوم المعاد علی شأن یقوم و یقول بالحکمة و البیان یا ملاّ الامکان تالله قد اتی الرّحمن بسطان مبین ان احمد الله بما ذکرت لدى المظلوم اذ کان مسجوناً فی هذا الحصن المتین ایّاک ان تحزنک شؤونات العالم دعها لأهلها و خذ ما امرت به فی کتاب الله مقصود العارفین

یا حیدر قبل علی بلّغهم ذکری و عنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت العالمین لعلّ یظهر منهم ما اراده الله فی هذا الیوم المقدّس البدیع کذلک اظهرنا من غرف الکلمات حوریّات المعانی و البیان طوبی لمن شهد و رأى و عرف آیات ربّه الکبری فی المبدأ و المنتهی و ویل للغافلین و ویل للمعرضین و ویل للراقدین انتهى

و اینکه در باره جناب آقا میرزا محمّد حکیم علیه بهاء الله مرقوم داشتید و همچنین اقبالشان را بافق اعلی در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قال و قوله الحقّ یا محمّد ندای مظلوم را از شطر سجن بشنو ترا بحقّ دعوت مینماید و بمقامی میخواند که ذکرش در کتب و صحف و زبر الهی از قبل و بعد بوده یا محمّد در ایّامی که از کثرت بلایا و رزایا روز از شب امتیاز نداشت این مظلوم فرداً واحداً بر امر قیام نمود قیامی که ضوضای اهل ارض او را از ما اراده الله

منع نمود بأعلى التداء اهل ملكوت انشاء را بافق اعلى هدايت نمود سبيل مستقيم الهى را ظاهر و آشكار فرمود تا احزاب ارض از فيض فياض حقيقي محروم نمانند و چون صراط ظاهر و امر حق باهر و افق عالم از انوار ظهور مشرق كل بتمام اعراض قيام نمودند الا من شاء الله ربك و رب من فى السموات و الارضين حق جل جلاله شاهد و گواهدست كه آنى خود را ستر نمودم و بحفظ جسد نپرداختم در جميع احوال ارتفاع امر الهى و اعلاء كلمه عليا منظور نظر ظاهر و باطن بوده جميع اهل بيان در آنچه ذكر شد شاهد و گواهند مگر نفوسى كه از بحر انصاف محرومند و از افق اعلى ممنوع و چون نسيم عنايت رحمانى مرور نمود و نفعه قميص ربانى فى الجملة متضوع شد جمعى بنفاق برخاستند و بافاق دويدند كه شايد نفوس مشتعل بنار محبت را مخموم نمايند اينست شأن عباد در يوم معاد سبحان الله از بصير عليهم غافل شدند و بنفوسى كه ابدآ از اصل امر اطلاع نداشته و ندارند توجه نموده اند آن جناب بايد بكمال روح و ريحان اهل امكان را آگاه نمايند كه شايد بعنايت كوثر حيوان از شئونات نفس و هوى مطهر شده بملكوت اعلى متوجه شوند قدر و مقام اين يوم معروف بسيار عظيمست و ناس بسيار غافل مشاهده ميشوند انشاء الله از ندى احدى از نوم غفلت برخيزند و بدرى آگاهى توجه نمايند يا محمد ان استمع نداء المظلوم انه يذكر لوجه الله و يأمرك بما ينفك فى كل عالم من عوالمه ان ربك لهو الفياض الكريم ضع ما سمعت من الذين لا يعرفون اليمين عن الشمال و خذ ما امرت به فى كتاب الله رب العالمين خذ الرحيق المختوم باسمى القيوم انه يجذبك الى مقام لا تمنعك شؤونات العالم عن مالك القدم ان ربك لهو المقتدر القدير وص العباد بالاستقامة الكبرى امراً من لدن مالك الورى انه يأمرهم بما ينفعهم فى الآخرة و الأولى يشهد بذلك من عنده كتاب مبين انتهى از آيات و بيانات مالك اسماء و صفات عنايت و فضل الهى نسبت بعباد ظاهر و هويداست حق شاهد و گواهدست كه اين عبد در اكثر احيان خود را متحير مشاهده مينمايد چه كه آفاق عوالم معانى و بيان از نير ظهور روشن و منير است ولكن عباد در كمال غفلت و بعد ديده ميشوند از خمر غرور بشأنى مستند كه ما ينفعهم را از ما يضرهم امتياز نميدهند در وادى برهوت سرگردان و مبهوت بوده و هستند انشاء الله نفوسى كه بطراز ذكر حق جل جلاله در اين اوراق فائز شده اند مؤيد شوند بر خدمت امر و تربيت عباد و احياء اموات اين خادم فانى خدمت هر يك تكبير عرض مينمايد و بأذكار قلم اعلى بشارت ميدهد انشاء الله حق ايشان را مؤيد فرمايد بر آنچه سزاوار اين يوم مباركست انه يؤيد من يشاء امراً من عنده و هو المقتدر العليم الخبير و اينكه مرقوم داشتيد كه اگر غير آن جناب شخصى بان سمتها توجه نمايد سبب و علت اشتعال نار محبت شود اين فقره واضح و مشهود است ولكن جناب على قبل اكبر عليه بهاء الله مالك القدر و همچنين جناب ابن اسم الله الأصدق المقدس عليهما بهاء الله و جناب آقا ميرزا اسدالله عليه بهاء الله و عنايته هر كه را مصلحت دانند با الواح ممتنعه مقدسه ارسال نمايند شايد نفحات رحمن قلوب اهل آن اراضى را اخذ نمايد و بدرى دانائى كشاند در اين فقره بايد جهد بليغ مبذول دارند تا نفحات وحى از مدن و ديار قطع نشود و آذان از ندا محروم نمانند در ارسال نفوس و تبليغ امر توقف جايز نه بايد نفوس را بر سبيل تبليغ امر الهى آگاه نمود تا بحكمت تمام مابين انام تكلم نمايند و از مقصود حقيقى و نتيجه امر الهى ناس را آگاهى بخشند در اين صورت شمس استقامت از آفاق قلوب اشراق نمايد و عالم را منور سازد طوبى للعارفين طوبى للعاملين

و اينكه در باره جناب حاجى سيد ابوالفضل مرقوم داشتيد عرض شد لوح امع اقدس مخصوص ايشان نازل انشاء الله بان فائز شوند و به ما اراده الله عامل

و همچنين ذكر جناب محمد قبل حسين عليه بهاء الله ابن ل ط و جناب سمى ايشان نموده بوديد الحمد لله جناب مذكور در اين امر اعظم اقدم از اول ايام مقرر و معترف بودند و برداى عنايت حق جل كبريائه مزين حال از اول ثابت تر و مشتعل تر ديده ميشوند اين خادم فانى از حق باقى جل جلاله سائل و آمل است كه ايشان را بمثابه علم بر اتلال بين عباد خود ظاهر فرمايد و در هر حين بر مقامشان بيفزايد يك لوح امع اقدس مخصوص ايشان نازل انشاء الله بروح و ريحان تلاوت نمايند

و از کوثر جاریه که در گیاهب کلمات الهی مستور است بیاشامند هنیئاً له و مرثیاً له و اما سَمی ایشان ذکرشان در مراسله‌ئی که باین عبد فرستاده بودند مذکور و همچنین در مکتوب آن جناب که بجناب اسم جود علیه بهاء الله الأبھی ارسال داشته بودند ذکر اقبال و توجه و استقامتشان بوده هر دو در ساحت اقدس امع اعزّ اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان قوله جلّ کبریاؤه الحمد لله بعرفان کلمه الهی فائز شد و اقرار و اعتراف نمود بآنچه لسان عظمت بآن ناطق مراتب شوق و اشتیاقشان لدى الوجه ظاهر و مشهود انشاءالله بحکمت تمام از کوثر بیان مالک امکان بنوشند انتهی و یک لوح امع اقدس هم مخصوص ایشان از سماء مشیت رحمن نازل انشاءالله از بحور معانی و بیان که در کلمات مالک ادیان مستور است بنوشند و بنوشانند

و اینکه در باره جناب استاد حسن صباغ علیه بهاء الله مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قد ذکرناه من قبل من قلمی الأعلی و نذکره فی هذا الحین مرّة اخری لیشکر ربّه العزیز الکریم انشاءالله مؤید باشند بآنچه سزاوار این یوم ابدعست و موفق باشند به ما یرتفع به امر الله العلیّ العظیم یا حیدر قبل علی کبر من لدنا علی وجهه و ذکره بآیات ربّه المهیمن علی من فی السموات و الأرضین و نذکر فی هذا المقام ابنه الذی سمی بنصرالله و نبشره بمواهبی و الطافی لیحمد و یكون من الشاکرین و نوصیه بالاستقامة الکبری و بما نزل فی کتابی المبین انتهی

و اینکه در باره زیارت نورین نیرین علیهما من کلّ بهاء ابهاه و من کلّ نور انوره مرقوم داشتید بتفصیل در ساحت امع اقدس عرض شد هذا ما تکلم به لسان الله المهیمن القیوم قوله عزّ اجلاله یا حیدر قبل علی علیک بهائی و عنایتی یشهد لسان بیانی فی ملکوت علمی بانک فزت بما کان من افضل الأعمال عند الغنی المتعال انا کنا معکما نسمع و نری و انا السّامع البصّار قد قبلنا توجّهکما و ما عملتما فی سبیل الله مالک الأدیان عدم بلوغ مکتوب و تأخیر جواب سبب عدم قبول نبوده آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر ان افرح بفضل مولاک آنه لهو الفضل الکریم آنچه لوجه الله ظاهر شود نزد حقّ معلوم و بطراز قبول فائز طوبی از برای نفوسی که خالصاً لوجه الله فائز شوند بآنچه شما فائز شدید یا غلام قبل علی بشنو ندای مظلوم را و یقین بدان که آنچه در سبیل الهی از تو ظاهر شد لدى الوجه مقبول افتاد عمل هیچ عاملی لدى الله ضایع نشده و نخواهد شد کن موقناً بما نطق به قلمی الأعلی و کن من الشاکرین اشهد انک سمعت التّداء و اقبلت الی الله مالک الأسماء و زرت مقاماً لم یزل کان تحت لحاظ عنایة ربّک الغفور الکریم لعمر الله قد زاره الملائ الأعلی و قبیل من الملائکة و سوف تتوجّه الیه قبائل الأرض ان ربّک لهو العلیم الخبیر ان اشکر الله بما یدک و عرّک سبیله الواضح المستقیم مکافات اعمال حسنه و کلمه طیبّه لدى الله مکنون و مخزون است یشهد بذلك لسان الرّحمن ولكنّ الثّاس اکثرهم من الغافلین انتهی از آیات محکمه الهی عنایت حقّ ظاهر و مشهود است براستی عرض مینمایم از هر کلمه‌ئی شمس فضل مشرق نعیماً لحضرتک و لمن کان معک الحمد لله باین نعمت کبری فائز شدید و از اهل سفینه حمرا در کتاب الهی مذکور و مسطور فی الحقیقه این مقام از اوصاف ظاهره که از قلم جاری میشود مقدّس و میراست چه که از لسان عظمت ذکر آن جاری و نازل صد هزار طوبی از برای نفسی که باین مقام اعلی فائز شد

و اینکه در باره جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهاء الله نوشته بودید عرض شد اظهار عنایت فرمودند و یک لوح امع اقدس اعزّ ابھی مخصوص ایشان نازل انشاءالله چشمشان بمشاهده آن روشن و قلبشان بزیرت آن مسرور خواهد شد قد فاز بلاکئ بحر بیان ربّه ان الخادم یشّره بهذا اللّوح البدیع و یهنّئه بهذا الفضل العظیم

و اینکه در باره نفوس مطمئنّه مقبله علیهم بهاء الله مرقوم داشتید اسامی کل لدى العرش عرض شد و مخصوص هر یک آیات باهرات از سماء رحمت ربّ الأرباب نازل این خادم فانی عاجز است از ذکر آن بتمامه ولكن بعض از آن که بلسان پارسی نازل شد ذکر میشود تا کل بیان رحمن فائز شوند و به ما ینبغی للانسان عامل قوله عزّ کبریاؤه قلم اعلی شاربان رحیق

ابهی را تکبیر میرساند و میفرماید امروز روز خدمت و نصرت امر است خود را از فضل این ایام و نفحات آن محروم ننمائید بکمال حکمت و استقامت و رفق و مدارا ناس را متذکر دارید که شاید از کوثر عطای الهی بحیات تازه فائز شوند و از کلمه ربّانی بغایت قصوی و ذروه علیا رسند امروز آفتاب فضل مشرق جهد نمائید تا بعملی که لایق و قابل یوم الهی است فائز گردید ذکرتان لدی المظلوم مذکور و از برای هر یک نازل شد آنچه که بمتابۀ کنوز باقیه است نزد امین علیم جمیع اشیای عالم باین کلمه مبارکه معادله ننمائید ان اشکروا ربکم الغفور الرحیم باید باعمال حسنه و کلمات طیبه و حکمت منزله ناس را هدایت نمائید و انشاءالله باخلاق روحانیّه و صفات پسندیده بنصرت امر مشغول شوید انا نکبر من هذا المقام علیکم و نبشركم بفضل الله و رحمته و نامرکم بما نزل فی کتاب الله رب العالمین باید بقوادم اتحاد در این هوای مقدّس طیران نمائید و بکمال محبت و وداد مابین خلق ظاهر باشید انه یكون معکم فی کلّ الأحوال انه لهو الحقّ علام الغیوب جمیع اماء بذكر الهی فائزند ای ورفات سدره مبارکه بشما توجه نموده و میفرماید باید کل بطراز تقدیس فائز باشید و باثواب تنزیه مزین از حقّ منبع بخواید تا رؤس اعمال را باکلیل عصمت منور فرماید اوست مقتدر و توانا ادراک نمودید ایامی را که مقرّین و موحدین و مخلصین لقای آن را از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل بودند از امورات ظاهره و شئونات دنیای فانیه مکدر و محزون نباشید دار فانی قابل ذکر نبوده و نیست عنقریب اهل ارض بحسرت تمام و خسران مبین بمقام خود راجع شوند آنچه در دفتر این عالم و دفاتر عوالم اخری بدوام اسماء حسنی باقی و پاینده است ذکر است که الیوم از قلم اعلی در صحیفه حمرات ثبت شود جهد نمائید تا بان فائز شوید و باسم حقّ حفظش نمائید جز حقّ از ذکر این مقام عاجز بوده و خواهد بود بر جمیع شکر و ثنای حقّ در کلّ احیان لازم طوبی لعبد فاز و لامة فازت و لعبد اعترف و لامة اعترف بما نطق به لسان العظمة قبل خلق السموات و الأرض انه لا اله الا انا الخبیر البصیر انتهى

اینکه مرقوم داشته بودید جناب آقا عبدالحسین الموسوم بالیاهو در ارض ک بودند و فرقه عنود بر ایشان شوریده اند لیس هذا اول ظلم ظهر من الظالمین فی هذه الايام و لیس هذا اول اناء کسر فی سبیل الله و لیس هو اول رجل ابتلی بشماتة الأعداء باری تفصیل ایشان در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله جمیع عالم بطراز عرفان مالک قدم مزین شوند و بحکمت و بیان بر نصرت امر رحمن قیام نمایند امروز اشتغال بحرف و صنایع از عبادت محسوبست بر کل لازم بلکه واجب است که بشغل و عملی مشغول باشند کسالت و قعود و انزوا و بیکاری و تبلی لدی الحقّ محبوب نبوده و نیست انشاءالله جمیع به ما امر به الله فائز شوند و عامل گردند انتهى

از جانب این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر برسانید و مذکور دارید و بگوئید اشتغال بامور هم در مقامی از خدمت محسوبست انشاءالله نفوس مقبله باستقامت کبری فائز شوند و استقامت کبری مقامیست که هر نفسی بان فائز شد غیر الله را معدوم و مفقود مشاهده نماید ولو یأتی بما عند الناس

و اینکه مرقوم داشته بودند که در مکاتیب این عبد لفظ مالک یوم الطلاق بطاء نوشته شده و بنظر میآید بقاء منقوط باشد هر دو صحیح است چه که یوم الطلاق بطاء مؤلف یوم قیامت است چه که یوم فصل است و چون فصل اکبر در آن یوم واقع لذا در بعض مقام بطاء نوشته شده و همچنین بقاء منقوط بمعنی تلاقی است و چون آن یوم اعظم یوم تلاقی است لذا در بعض از مقامات بقاء مسطور این یومیست که احزاب مختلفه در یک مقام جمع میشوند و شئونات متضاده بیک معین توجه مینمایند هذا یوم اللقاء و هذا یوم التلاقی و هذا یوم الالتقاء و هذا یوم الطلاق و هذا یوم الفصل الأكبر و هذا یوم الجمع لعمر محبوبی و محبوبک و محبوب من فی السموات و الأرض اتت القارعة و قرعت و ظهرت الحاقّة و الحقت و برزت الساعة و قضت در ایامی که نیر ظهور از افق عراق مشرق ولكن نظر بعدم اکمال میقات خلف سبحات حکمت مستور یومی از ایام جمال قدم از حرم بیرون تشریف آوردند و در بیرونی جناب حاجی محمد تقی از اهل نیریز علیه بهاء الله مع این عبد حضور داشتیم و در آن

ایام احدی از اصل امر مطلق نه و کل غافل و از غایت ستر جمیع ممنوع مع آنکه ونفسه الحقّ امر از آفتاب واضح تر بود ولکن بیانات نفس حقّ ناس را متحیر داشت در آن ایام اموری ظاهر که اگر عرض شود جمیع بکلمه واشوقا ناطق شوند باری در آن حین لسان قدم مخاطباً لجناب حاجی محمد تقی ناطق فرمودند حاجی محمد تقی نشسته بودم دیدم ساعت موعود راه میبرد فرمودند ای حاجی محمد تقی آن ساعت موعود بیان باین قسم راه میرفت و مشی میفرمودند و مکرر میفرمودند حاجی ببین همین قسم مشی مینمود همین قسم مشی مینمود سبحان الله مع این ظهور اعظم چون اراده بر ستر تعلق گرفته بود احدی در آن ایام آگاه نه الا معدودی و آن معدود هم علی قدر مقدور لا علی ما هو علیه جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه و لا اله غیره اینکه مرقوم داشته بودند که الواح بدیعۀ منیعۀ که در معنی نصرت از قلم اعلی نازل شده سواد نموده اند و همراه دارند تا جمیع مشاهده نمایند و بر نصرت امر الهی و معنی آن آگاه شوند این فقره فی الحقیقه خدمت بزرگیست بامر حقّ ولکن از قبل هم در معنی نصرت از قلم اعلی نازل شده آنچه که سبب هدایت و تذکر من علی الأرض است انشاء الله آنها را هم بدست آورده ضمّ نمایند آنچه که نوشته اید تا کل ادراک نمایند که ظهور حقّ جلّ جلاله از برای اصلاح عالم است نه قتل و غارت و فساد و نفاق و اذیت و امثال آن

و اینکه در باره جناب آقا محمد هاشم (از اهل ک) و سایر دوستان الهی نوشته بودید در ساحت امنع اقدس عرض شد مخصوص هر یک آیات بیانات از افق مشیت الهی نازل انشاء الله نفعات آن را بیابند چه اگر جمیع من علی الأرض عرف کلمهئی از کلمات الهی را فی الحقیقه بیابند خود را مقدس و منزّه و فارغ و آزاد مشاهده کنند طوبی از برای نفسی که باین مقام اعظم اعلی فائز شد هذا ما نزل لجناب محمد قبل هاشم

بسمی الشاهد العظیم الخبیر

ذکر من لدنا لمن فی العالم لیقربهم الذکر الی مقام جعله الله مقدساً عن شبهات الذین کفروا بیوم الدین یا هاشم ان افرح بما یدکرک من قام باسمه القیوم و کسر اصنام العلوم باسمه المقندر القدیر انا قدرنا العلم لعرفان المعلوم و ما ینتفع به العباد لا ما ینطق به کلّ جاهل موهوم طوبی لوجه توجه الی وجه الله و لأذن سمعت النداء و للسان نطق بهذا الاسم العظیم ایاک ان تمنعک شبهات البشر عن مالک القدر دع ما عند الناس و خذ ما اوتیت به من لدن مشفق کریم انا نذکر اهلک و من معک فضلاً من لدنا ان ربک لهو الفضال القدیم و نکبر من هذا المقام علیهم و علی الذین تمسکوا بهذا الحبل المتین و هذا ما نزل لجناب میرزا سها (من سلطان آباد)

بنام محبوب یکتا

مالک اسماء میفرماید جهد نما تا از عنایت حقّ جلّ جلاله بشهاب نامیده شوی یعنی شهاب منیر مبین وجود اولیا و استقامتشان بر امر مالک اسماء نور است از برای مقبلین و نار است از برای مشرکین انشاء الله بمثابة ستاره سحری از افق سماء محبت الهی مشرق و لائح باشی امروز روزیست که هر نفسی میتواند تحصیل نماید آنچه را که سبب علو و سمو است چه مقدار از نفوس که طالب این یوم بدیع منیع بودند ولکن چون فجر یوم الله ظاهر شد کل معرض مشاهده گشتند از حقّ بخواه تا کل را از ذلت نفس و هوی مقدس فرماید و بافق اعلی کشاند اینست نعمت حقیقی و مائده سماوی طوبی لمن فاز بها و ویل لمن جعل نفسه محروماً عن نعمه الله و آثاته و عنایة الله و الطافه از حقّ جلّ جلاله بخواه تا ترا مؤید فرماید بر امری که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است البهاء من لدی المظلوم علی الذین فازوا بهذا المقام العظیم

و هذا ما نزل لجناب استاد حسين ك

بسمى السامع العليم

يا حسين يذكرك المظلوم من شطر السجن و يدعوك الى الله العزيز الوهاب انا دخلنا السجن و نزلنا الآيات على شأن لا يحصيها الا الله رب الأرباب كن ناطقاً بثناء ربك و عاملاً بما انزله الوهاب فى الكتاب طوبى لقوى ما اضعفته شؤونات الخلق و لمقبل ما منعه اشارات اهل الحجاب تمسك بحبل عناية ربك و سبح فى العشى و الاشرق ان احمد بما فزت برشحات قلمى الأعلى الذى اذا تحرك ناد المناد قد اتى سريع الحساب كذلك ماج لك بحر عنايتى فضلاً من عندى و انا العزيز الفضل اننا نذكر من سمى بهاشم و نبشّره بهذا الذكر الذى نزل بالحق من لدى الله مالك الرقاب و نذكر من سمى بمحمد ليفرح بعناية ربه الغنى المتعال

و هذا ما نزل لجناب آقا حسين (ك) الذى فاز فى الزوراء

هو الشاهد و المشهود

كتاب انزله مالك الوجود من مقامه المحمود لمن آمن بالله العزيز الودود طوبى لقاصد عرف المقصود و لطالب اجاب المطلوب و لعالم آمن بالله المهيمن القيوم كم من عالم اعرض عن الصراط و كم من جاهل عرف و سرع و قال لك الحمد يا مالك الغيب و الشهود تالله قد انار افق العالم بالتبیر الأعظم ولكنّ الناس اكثرهم لا يشعرون انّ الحق یمشى امام وجه الخلق يشهد بذلك من نطق فى قطب الامكان انه لا اله الا انا المقتدر على ما كان و ما يكون طوبى لمقبل اقبل و فاز باللقاء و ويل لكل معرض اعرض عن الله بما اتبع كل غافل مردود و هذا ما نزل لمن سمى بجناب سيد باقر ك

هو السامع المجيب

امروز جميع اشياء از نار كلمه الهیه مشتعلند و جميع ذرات كائنات به قد اتى منزل الآيات ناطق طوبى از برای نفسى كه ندای مکلم طور را از شجره ظهور اصغا نمود و بتمام جان و روان بر امر محبوب عالميان قيام کرد ذکر این يوم عزيز بدیع در کتب الهی اظهار از آفتابست در وسط آسمان طوبى از برای چشمى كه بمشاهده فائز شد و از برای قلبى كه بافق اعلى اقبال نمود يا باقر اگر بدوام ملك و ملكوت حق را شكر نمائى هرآينه باين لوح امنع اقدس معادله ننمايد قدر كلمات رحمن را بدان و چون جان حفظش نما انا نكبر من هذا المقام عليك و على ابيك و على الذين فازوا بهذا المقام العظيم يا سيد قبل رضا مالك اسماء ميفرمايد جهد کن تا برضاى حقّ جلّ جلاله فائز شوى اين مقام را شبه و نظير نبوده و جميع موحدين و مقرّبين و مخلصين طالب آن بوده و هستند انّ ربك ينطق بالحقّ و يهدى من يشاء الى صراطه المستقيم و الحمد لله العزيز الحكيم

هذا ما نزل لجناب من سمى بملاً محمد رضا ك

هو الأقدم الأعظم

یا محمّد رضا آسمان جود مرتفع و شمس ظهور از افقش مشرق و لائح اینست آن یومی که کتابهای آسمانی کل را باو وعده و مژده داده امروز روز آگاهی است دانای یکتا میفرماید باب فضل مفتوحست و دریای رحمت امام وجوه ظاهر جهد نمائید تا از فیض فیاض قسمت برید و محروم نمانید در قرون اولی تفکر کنید و در آنچه بر انبیا و سفرای الهی وارد شده نظر نمائید هر هنگام که مطلع وحی الهی از افق سماء مشیت ظاهر شد کل بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و بر آن جوهر وجود وارد آوردند آنچه را که اقلام عالم از ذکر آن عاجز است بگو ای دوستان آب حیات باسم منزل آیات جاری و ساری طوبی لنفس گرفت و شربت و ویل للغافلین الحمد لله رب العالمین

و هذا ما نزل لجناب من سمی بمحمّد قبل جعفر

بسمی المهیمن علی من فی الأرض و السّماء

ان یا قلمی الأعلى ان اذکر من فی ملکوت الانشاء لعلّ الذّکر یقرّبهم الی مقام کان فی الكتاب مذکوراً لیس الیوم یوم الوقوف و الصّمت ینبغی لكلّ انسان ان ینطق بالحکمة و البیان فی هذا الأمر الذی کان من افق الفضل مشهوداً یا احبّاء الله و اصفیائه ان استمعوا النّداء من شطر البقعة الثّوراء أنّه یشکرکم بما نزل فی کتاب کان من قلم الله مسطوراً ایاکم ان تمنعکم شبهات الخلق عن الحقّ دعوا ما عند النّاس ثمّ اقبلوا بوجه نوراء الی افق کان بلسان الله موعوداً قد تمّت الحیجة و کملت النّعمة و ظهر ما کان فی سرادق العزّ مستوراً قد انفطرت السّماء و سرت السّفینة الحمراء علی بحر الکبریاء بأمر کان من سماء الوحی منزولاً کذلک نطقت السّدرة و دلح الذّیک و غتت حمامة الأمر علی غصن کان باسم الله معروفاً انا نوصیک و احبّاء الله بالاستقامة الکبری علی هذا الأمر الذی به زلت اقدام العلماء ان ربّک کان علی ما اقول شهیداً انتهى فی الحقیقه فضل و عنایت و کرم و رحمت حقّ بمقامی است که احدی از عهده شکر آن برنماید در لیالی و ایام آیات الهی من غیر تعطیل نازل و جمیع مرایائی هستند حاکی از جود و کرم و شفقت محبوب عالمیان این خادم فانی از حقّ سائل و آمل است که اولیایش را موفق فرماید بر عملی که لایق این فضل امع اقدس است از جانب این فانی خدمت شاربان رحیق معانی تکبیر بدیع منیع منوط بعنایت آن محبوب است انشاءالله کل کأساً بعد کأس و غرفةً بعد غرفة و قدحاً بعد قدح از رحیق عنایت حقّ بیاشامند البهّاء علی جنابک و علیهم و علی کلّ ناطق نطق و کلّ قائم قام و کلّ سالک سلک صراطه المستقیم و الحمد لله ربّ العالمین

عرض دیگر آنکه چندی قبل مخصوص دوستان و اولیای ارض ک الواح بدیعه منیعه نازل مع جناب شیخ ارسال شد و همچنین این ایام چند لوح امع اقدس که مخصوص جناب آقا محمّد حسین ن و دو سمی ایشان و جناب آقا غلامعلی علیهم بهّاء الله از سماء مشیت نازل از طریق پوسته ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند

و اینکه از قبل قبل از برای دوستان قمصر و اطراف آن الواح خواسته بودند و تعویق افتاد این نظر بتعویق نامۀ آن محبوب بوده و حال بعضی الواح از سماء عنایت نازل با اسم و بی اسم در کره دیگر ارسال میشود چه که در این کره ارسال آن خارج از حکمت است بعد از وصول آن جناب بهر کس مصلحت دانند اذن عطا شد که اسم او را نوشته بدهند تا کل بعنایت الهی فائز گردند الأمر بیده یقدر لمن یشاء ما یشاء و یثبت لمن اراد ما یرید و هو المقتدر العزیز الحمید

* * *

حضرت افنان آقای معظم آقائی جناب آقا میرزا آقا علیه من کلّ بهّاء ابهّاء بلحاظ اطهر ملاحظه فرمائید

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي ظهر و اظهر ما هو المستور في ازل الآزال و نطق بشأن نفسه اذاً انجذب المخلصون الى ساحة القرب و القدس و الجمال و البهائيون الى مقام انقطعت عن ذكره الأقلام و لا يحويه المقال تعالى من سخر الأشياء من حركة قلمه الأعلى و اقام الأمر على اساس لا تزعه ارياح التفاق من الذين كفروا بالله رب الآخرة و الأولى البهء المشرق من افق فضل ربنا الأبهي على افنان السدرة الذين شربوا رحيق الأصفى من يد عطاء ربهم مالك الأسماء و على الذين نبذوا اهوائهم و تمسكوا بالعروة الوثقى التي ظهرت بين الأرض و السماء بارادة قوتية التي ما منعها سطوة الأشقياء الذين اعرضوا عن ملكوت البقاء و اقبلوا الى ما هو يفنى نسأل الله ربنا و رب ما خلق بين الأرض و السماء بأن يؤيد الكل على عرفانه و الاقبال الى ما ينفعهم في عوالم ربهم العلي الأبهي

روحي لنفحات قلمكم الفداء لعمر الله قد وجد الخادم من عرف ببيانكم ما قررت به عين كل عارف و قام به كل قاعد و نطق به كل كليل و سمع كل اصم و تقرب كل غريب و بعيد لأنه مر من روض نبتت باسم الله و محبته و ذكر الله و مودته و ثناء الله و عظمته قال عز ذكره في مقام طوبى لقلم تحرك على ذكرى و ثنائى و لعين توجهت الى مشرق فضلى و مطلع انوارى و لسان شهد بما شهد به لسانى و لقلب فاز بحبى و ليد اخذت كتاب اوامرى و احكامى و لرجل مرت عن الدنيا و قامت على صراطى و نفس شربت كوثر الاستقامة فى امرى كذلك نطق لسانى فى ملكوت بيانى ليفرح به كل قلب فى هذا اليوم العزيز البديع انتهى فى الحقيقه اين خادم فانى از دستخط عالى كمال بهجت و مسرت و فرح حاصل نمود چه كه هر كلمه آن مدل بود بر رضای آن حضرت و تسليم آن حضرت و عرفان آن حضرت و اين كلمه چه قدر مريح است كه از قلم آن حضرت جارى شده كه مرقوم داشته ايد و ما قضى و يقضى و امضى و يمضى انه هو خير لأحبائه و اصفياه عن ملكوت ملك السموات و الأرضين لأنه اعلم بهم منهم يا ليت علم العالم ما وراء حجب الظهور و وقف الأمم بما هو المضمهر المستور الى آخر بيانكم بعد از عرض اين بيان بساحت اقدس لسان عظمت باين كلمه مباركه ناطق يا خادم اگر ناس بانچه از قلم افنان عليه بهائى كه در اين چند سطر ثبت شده ناظر و عامل شوند كل خود را غنى و مستغنى از ما سوى الله مشاهده نمايند و بر ارائك سرور و انبساط و اطمينان متكى شوند يا خادم اگر نفسى فى الجملة تفكر نمايد و باستقامت تمام بعروه امر متمسك شود بيقين ميداند مقامى از او فوت نميگردد و بعناياتى فائز ميشود كه حال ادراك مدرकिन باو صعود نمايد و عرفان عارفين خود را عاجز مشاهده كند و بعد از فوز باين مقام اعلى ديگر احزان و كدورات عالم او را مكدر نسازد طوبى لأفنانى الذى نطق بما توضع منه عرف العرفان بين الامكان لعمرى انه نطق بما ينبغى له انا نذكره و ذكرناه من قبل مره بعد مره كأنه كان قائماً لدى الباب فى العشى و الاشراق انتهى

يا محبوب فؤادى اين عبد در كل آن در بحر حيرت متغمس چه كه ملاحظه مينمايد انوار ظهور عالم را احاطه نموده و تجليات آفتاب حقيقى جميع ارض را اخذ فرموده مع ذلك كل در فراش غفلت نائم و يا در تيه جهل سائر الآ من شاء ربى صدهزار افسوس كه نفوس از بحر سرور محرومند از حق جل سلطانة سائلم كه جميع اهل امكان را بخلع غفران مزين فرمايد و كل را به ما انزله فى الكتاب كما هي آگاهى عطا فرمايد چه اگر آگاه شوند والله الذى لا اله الا هو از خود و عالم بگذرند و به ما يليق لهذا اليوم قيام نمايند

عرض ديگر آنكه عريضه آن حضرت كه بساحت اقدس معروض داشته بودند اين عبد فانى بالمحبه و القوه اخذ نمود و بافق اعلى فائز شد و بعد از حضور در منظر ابهى معروض داشت هذا ما انزله الوهاب فى الجواب

هو المحرّك فى العالم

يا افنانى قد قرأ العبد الحاضر ما ناجيت به ربك المظلوم الغريب الذى يدع الكلّ الى الله ربّ العالمين انا سمعنا ما نطق به لسانك و ما تحرّك به قلمك و شاهدنا توجّه قلبك و عينك و اذنك اليه و الى جماله و ندائه المرتفع فى كلّ حين فوالذى جعل مقرّ عرشه فى السّجن الأعظم لو اطّلع العالم على رشح من بحر فضلى لنبذوا سوائى و اخذوا صراطى المستقيم يا افنانى مع آنكه جميع بشر در كلّ حين فنای ارض و آنچه در اوست مشاهده مينمايند مع ذلك باو متمسّكند و از ملكوت باقى معرض چه بسیار از بيوت كه در شب نغمات مفرّحه از آنها مرتفع و در صباح نوحه و زارى ظاهر و مسموع چه مقدار از اسباب فرح و سرور و عيش كه در آنى بعزا مبدّل شد و چه مقدار از زخارف و نعما كه صاحب آن از آن محروم گشت و جميع اين امورات را خلق غافل مشاهده نموده و مينمايند مع ذلك محجوب و غافل و معرض ملاحظه ميشوند دريائى شيرين مقابل چشمها ظاهر و مّواج و كل بيركه ملحّيه اجاجيه مشغول الحمد لله اثر حرارت محبّت الهى از لسان و قلب و اركان آن جناب ظاهر و هويداست بجان محبوب صدهزار عالم باين مقام معادله نمينمايد اگر وسعت عالم اقتضا مينمود ثمرات اعمال ظاهر ميشد انشاء الله لم يزل و لا يزال بعنايات مخصوصه ربّانيه فائز باشند و بذكرش مشغول و مسرور نفوسى كه از كوثر بيان آشاميده اند و بافق رحمن ناظرند جميع را تكبير برسائيد و بذكر حقّ مسرور داريد انتهى

اينكه اظهار افسردگى فرموده بودند انشاء الله اميد است كه از نفحات بيان ربنا الرحمن كه مخصوص آن حضرت نازل شده افسردگى رفع شود و بطراز سرور مزين گردند و بر حسب حكم الهى بايد آن حضرت بتجارت مشغول شوند و انشاء الله اسباب آن فراهم خواهد آمد و آنچه از قلم اعلى در الواح قبل نازل شده ظاهر خواهد شد انه لهو المخبر العليم الحكيم البهاء على حضرتكم و على الذين عملوا بما امروا به فى كتاب الله ربّ العالمين و عرض ديگر مبلغ ۱۴ عدد جنبه بتوسط آقائى جناب اسم الله مه عليه بهاء الله الأبهى رسيد

خادم

فى ۱۴ ربيع الثّانى سنة ۱۲۹۷

غصنين اعظمين روحى و ارواح العالمين لتراب اقدامهما العزيز فدا بذكر ابدع اعلى و تكبير اقدس ابهى آن حضرت را ذاكر و مكبّرند

۱۵۲'

الحمد لله الذى عرفنا نفسه و علّمنا امره و اوضح لنا مناهج الحقّ و اليقين و اظهر ما ينبغى لوجوده على العالمين نشكره فى كلّ الأحوال بشكر نطق به فى كتابه و علّمنا بجموده و سلطانه و التّكبير و البهاء على الذين استقاموا على امره و نطقوا بثنائه و فازوا باصغاء ندائه و اقبلوا الى افق فضله و تقرّبوا الى بحر اسمه العظيم

الحمد لله الذى فضّل بين الانشاء بالكلمة العليا و بها غاض الموهوم و فاض بحور العلوم تعالى القيوم الذى نور العالم بالاسم الأعظم و اشرع للأمم ما يقربهم الى ساحة العزة و العظمة و الجلال و مطلع القدرة و القوّة و الاجلال انه لم يزل كان

مقدّساً عن الذّکر و الثّناء و لا یزال یكون منزّهاً عمّا یتکلّم به اهل الانشاء فلما کان السّبیل الیه مقطوع و الدّلیل الیه مردود نصفه بما وصف ذاته بذاته لذاته و اذکره بما ذکر نفسه بنفسه أنّه لا اله الا هو المهیمن القیوم و بعد قد فاز الخادم بکتابتکم الّذی کان مدلّاً لحبّکم محبوب العالمین و توجّهکم الی مقصود العارفين و حمدت اللّٰه بما ایدکم علی ذکره بین خلقه و قیامکم علی انتشار آثاره فی مملکتہ و نسأل ربّنا الرّحمن بأن یسمعنا فی کلّ الأحيان ما تہدر به الورقاء بین الأرض و السّماء و یقدّر لکم خیر الآخرة و الأولى تفصیل مراسلہ آن جناب در ساحت اقدس عرض شد فرمودند انشاء اللّٰه به ما تنجذب به القلوب و تطیر به النّفوس ناطق باشند و در هوای معانی و بیان طائر مادّة اشتعال عالم ارادہ حقّ و کلمه حقّ است و اوست کبریت احمر که سبب اشتعال هر شیء بوده و خواهد بود انشاء اللّٰه قلوب بارده انفس غافله باین کبریت الهی مشتعل شوند و بشرط رحمن توجّه نمایند انتہی

و اینکه در ذکر رسالہ سلوک که بلسان پارسی نازل شده مرقوم فرموده بودید این رساله قبل از ظهور بلسان قوم نازل شده و سبب تنزیل آن آنکه شخصی که هم عالم بود و هم عارف از اهل سنّت و جماعت عریضهئی در عراق بساحت اقدس فرستاد لذا نظر بحکمت الهیّه این رساله بطریق متداوله بین قوم نازل شد و الیوم نفسی که بافق اعلی توجّه نمود و بحقّ عارف گشت بانچه در او ذکر یافته از هفت وادی و یا هفت مقام بجمیع فائز است چه که در این ظهور موهومات خرق شده جمیع بعد از عرفان حقّ مأمورند باکتساب علوم نافعہ و ترک شئون موهومه نسأل اللّٰه بأن یوفّق عباده علی ما اراد لهم من بدایع جوده و کرمه و احسانه أنّه ولیّ المقبلین و مولی المخلصین این بیانات از لسان حقّ استماع شده طویب للفائزین

جناب محمّد مصطفی ممّن ایدہ اللّٰه علی القیام علی خدمتہ و سوف ینبت ما زرع فی العراق أنّه لہو المنبت الحکیم در بارہ دکان و ما یتعلّق به آنچه واقع شد انشاء اللّٰه خوبست و از حقّ میطلبیم نتیجہ حسنه از او ظاهر فرماید بر جمیع احبّای آنجا لازمست که بکمال جدّ و جهد در تمشیت امورات شما سعی نمایند اگرچه حقّ کافی بوده و هست ولکن خیر اعمال حسنه بخود نفوس عامله راجعست نسأل اللّٰه بأن یوفّقہم علی محبتک و ما یسرّ به قلبک اللّطیف الشّریف

و دیگر این عبد فانی از حال همشیره اطلاعی نداشته و ندارد و از لسان قدم هم در بارہ او کلمهئی استماع ننموده که دلیل بر جهات اقبال و یا غیر آن باشد در یکی از لیالی مقدّسه لدی العرش حاضر لوحی مخصوص جناب محمود اخوی آن جناب نازل و در آن لوح این آیہ مبارکہ نازل قوله جلّ کبریائہ انا ذکرناک و نذکرک بالحقّ لأنّنا نحبّ الوفاء و جعلناہ من اعظم الاسماء تفکر فیما نزل من القلم الاعلی لتجد منہ عرف المحبوب انتہی این عبد در حضور تحریر مینمود ناگاه اشتعالی در قلب این عبد ظاهر چه که خاطر آوردم شبی را که در بیت جناب ذبیح علیہ بہاء اللّٰه بودم او در آنجا بود و اول ذکر محبوب را از او شنیدم این ابیات که از مطلع بیان منزل آیات نازل شده تلاوت مینمودند رشح عما از جذبہ ما میریزد الی آخر بشوق و شغف و انجذابی تلاوت مینمودند که از نفحات تغنیاتش گویا عظام رمیمہ از جذب بیان الهیہ بحرکت میآمدند و این بنده چنان مشاهده مینمود که جذب آن آواز جمیع اهل انشاء را احاطه مینمود و کل را بمقرّ ظهور هدایت میفرمود از قول این عبد فانی تکبیر باو برسانید و بفرمائید چه شد آن الحان بدیعہ و آن نغمات منیعہ و آن اشتیاق و احتراق در حبّ نیر آفاق چون آیہ وفا از مصدر مالک اسماء نازل شد این عبد نظر یوفا این جسارت را نمود که شاید بشانی از بدایع نغمات الهیہ و الحان طیور عرشیہ بجذب و شور آئید که جمیع اماء رحمن را مجذوب نمائید و بشرط دوست کشانید و دیگر بخاطر آوردم آن یومی را که سیف گرفته بودند و بی حجاب میخواستند از خانه بیرون بروند صائحة باسم اللّٰه و اهل آن بیت او را گرفتند و منع نمودند بفرمائید امروز روز آن جذب و شوقست چه که نوروز روزهاست و سیّد ایامهاست ای جهان از جان بجوش و از سینه بخروش و از تن بکوش و از لب خمر ذکر محبوب را بنوش برخیز بمحبتش و نوشانوش گو تا هوش از سرها برود و سروش غیبی در قلبها بذکر

محبوب ناطق گردد این کلمات را ناظرأ الی الوفاء عرض نمودم چه که رسم وفا را چون در اول خمر بیان رحمن را از ساغر ذکر او نوشیدم خواستم حال این بنده از این ساغر ابدع اقدس احلی باو بنوشانم

عجب است که در این یوم اعظم که جمیع عالم بنار کلمه مالک قدم مشتعلند از آن دیار خبری نیست و حرارتی ظاهر نه ولکن انشاءالله آن محبوب احباب را بذکر ربّ الأرباب مشتعل دارند یعنی آن نفوسی که بنفحات جعلیه جعفریه از شاطی احدیه محروم شده‌اند بگو شما کلمه حق را ادراک نکردید و حق را از باطل تمیز ندادید این قدر هم تفکر نمودید که آن وعده‌های ملاً جعفر که هر سه ماه یک مرتبه باولیای خود وعده ظهور جعفری میداد که ظهور خودش باشد چه شد و کل این فقره را میدانند معذلک متنبّه نشده‌اند ای محبوب ناس را باین اذکار متذکر دار که شاید از عنایت مالک قدم در این یوم اعظم محروم نمانند خلق ضعیفند و حجاب غلیظ کو اصعب یقین که باسم ربّ العالمین کل را بردرد و از خلف حجاب نور قلب بدرخشد باری آن محبوب دست از تبلیغ بحکمت و بیان برندارند دنیا عنقریب تمام و فانیست انشاءالله باید بتأییدات الهی بخدمت قیام نمائید و اثر آن در ابداع ظاهر شود نسأل الله بأن یؤید الذین اقبلوا ثمّ توقّفوا و لا یحرّمهم عن البحر الذی احاط من فی السموات و الأرضین آن بیچارها مطلع نیستند روایات کذب آن نفوس مقبله را بعید نمود ولکن امیدواریم که کل از کأس قرب بنوشند و از صهای یقین بیاشامند هنیئاً لهم ثمّ هنیئاً لهم مرئاً لهم ثمّ مرئاً لهم

حسب الأمر آنکه بوصیت مرحوم جناب حاجی علیه بهاء الله و رحمته و عنایت و الطافه عمل شود چه که دوست نداریم بعد از او بغیر رضای او عمل شود بذلک ینزل الخیرات علیکم من سماء عطاء ربکم الکریم و در آنچه وصیت نکرده است رجوع بکتاب الهی یعنی کتاب اقدس نمایند و به ما نزل فیه عامل شوند انتهی

اینکه نوشته بودند که اگر اقتضا نماید بعض بیانات عالیّه که سبب تربیت ناس و تشویق نفوس باشد نوشته ارسال شود تا در جریده مذکوره طبع شود این بنده عرض مینماید آنچه فی الحقیقه سبب تربیت و علّت ترقی ناس بوده لم یزل و لایزال از قلم اعلی جاری ولکن اکثری از آن غافل بوده و هستند و از گلزار معانی که مایه ترتیب و اعتدال است دماغ عالم قسمتی نبرده و حال بالفاظی که سبب ابتلا و هرج و مرج و تنگی عالمست بآن ناطق و بآن افتخار مینمایند اگرچه وجه عالم در این ایام بر بی‌باکی و بی‌پروائی و بی‌مذهبی است ولکن عنقریب ابصار حدیده و اذن واعیه در عالم ملک ظاهر خواهد شد و بساط مبسوطه منظوی خواهد گشت کما طوی من قبل الفاظی مابین ناس در ممالک اجنبیه و غیرها مذکور میشود و جمیع از عالم و جاهل بآن تکلم مینمایند و جمیع هم دارائی آن مقامات را مدعی از جمله لفظ تمدن و حریت و انسانیت و وداد و اتحاد و مواسات و آزادی و برابری و شرح و بسط طویل و عریض در ذکر آن الفاظ و تفاسیر آن در جرائد عالم مذکور در این مقام لسان صدق را سزاوار است که باین کلمه ناطق شود فأتوا بعمل انتم من الصادقین آنچه الیوم ملاحظه میشود اینست که سدرهئی را که ظهورات انسانیت و فوق آن در ظلّ آن مذکور اگر بدست قوم افتد البتّه قطع نمایند و بسوزانند از حقّ جلّ و عزّ طلوع نیر انصاف را از آفاق قلوب ناس مستلت مینمائیم که شاید بحق ناطق شوند و بحق عامل گردند

و اینکه از جناب میرزا ایده الله تعالی مذکور داشتید انشاءالله بنصایح مشفقانه ایشان اصحاب جحیم جهل و اعتساف بنعیم عدل و انصاف فائز شوند و نسأله تعالی بأن یجعل الأخر مرآة لأهل البصر لیشاهدوا فیها الحال وجه ما هو المستور فی حجاب الاستقبال

و دیگر تفصیل مکتوب آن جناب در ساحت اقدس عرض شد فرمودند آنچه باید از قلم ظاهر شود ظاهر شد و هر چه باید گفته شود گفته شد و هر چه باید در انجمن عالم هویدا گردد لو شاء الله خواهد گشت حال صبر و صمت محبوب‌تر و از افضل اعمال محسوب انتهی

هو الأقدس الأبهي

عرض میشود کتاب آن جناب که فی الحقیقه دفتر محبت مالک ایجاد و صحیفه و داد و اتحاد بود بصر این احقر عباد را منور و قلب را تازه و خوشنود نمود نفعات اذکارش دماغ جان را قوت بخشید و فوحات اخبارش روح را بهجت عطا فرمود و این بنده را گمان آن بود که در جواب آن جناب شرح مبسوطی که مشعر و مدلل بر مراتب خلوص و مودت و اتحاد و محبت است معروض دارد ولکن از عدم فرصت از این فیض محروم ماند دیگر جناب سمندر علیه بهاء الله تفصیل را ذکر مینمایند در لیالی و ایام این عبد مشغولست لذا این مرتبه مختصراً این نامه عرض شد امید عفو است

و همچنین مخدومی جناب ملا عبدالرزاق علیه بهاء الله مکتوبی باین بنده مرقوم داشته‌اند ابدأ فرصت جواب علیحده نشد جمعی که در ساحت اقدس وارد و فائز شدند کل شاهد و گواهند لذا خدمت ایشان تکبیر و ذکر و سلام این عبد میرساند انشاءالله در کلّ احیان بنصرت امر رحمن بحکمت و بیان مشغول باشند

و دیگر مکتوب جنابان میرزا سمیع خان و میرزا رحیم خان علیهما بهاء الله رسید الحمد لله از سماء مشیت الهیه لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و همچنین لوحی مخصوص احبای الهی که در ککن ساکنند نازل جناب ایشان مخصوص احباب آنجا تلاوت نمایند

و دیگر در فقره قراری که در آنجا شد مخصوص مسافین جناب اسم جود علیه بهاء الله معروض داشتند قبول فرمودند معلومست این گونه امور که متعلق بخیرات و حسناتست لم یزل لدی العرش مقبول بوده مخصوص این فقره و خاصه که در بیت آن جناب واقع شده محبوب بوده و خواهد بود ولکن حسب الامر آنکه نفسی از احباب از کسی مطالبه نماید هر نفسی خود سبقت نمود و باین فیض فائز شد هنیئاً له سوف یعوضه الله ضعف ما انفق فی سبيله انه لهو الغفور الکریم جمیع دوستان را تکبیر بلیغ برسانید و از قول این فانی معروض دارید کوثر حیات جاری هی بنوشید هی بنوشید و نعمت حقیقی نازل هی تناول نمائید هی تناول نمائید بحر الطاف مواج هی بجوشید هی بخروشید و در انجمن اهل بهاء که از صهای ذکر و ثنا مدهوشند و از حرقت فراق در خروش این فقیر خادم را بجرعه‌ئی مسرور فرمائید البهء علیکم یا اهل البهء

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

رنگون

برادر مکرم جناب آقا سید مصطفی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الذی عطر العالم من نفحات وحیه و نور افئدة المخلصین بنور معرفته الصلوة و السلام و التکبیر و البهآء علی اولیائه و اصفیائه الذین قاموا علی خدمة امره و ما منعتهم سیوف اعدائه و لا سطوة المعرضین من عباده قاموا بقوة الانقطاع و نصرُوا الله مالک الابداع ما اضعفتهم قوة و لا قدرة اولئک عباد الذین بهم ثبت حکم التوحید و ارتفعت رایات التجرید و اشرق نیر البرهان بظهور اسمه العزیز البدیع

سبحانک اللهم یا الهی و سیدی و سندی طهر آذان عبادک بکوتر فضلک لاصغآء ندائک و نور ابصارهم بمشاهدة افق ظهورک ای رب تری حزب الشیعة کانوا ان یفتخروا بعلومهم و فنونهم و ما عندهم فلما اتی الوعد و سطع نور الأمر انکروا حقک و جادلوا بآیاتک الی ان افتوا علی سفک دم مشرق فضلک و مطلع بیئاتک و مصدر اوامرک و احکامک ای رب قدس افئدة مخلصیک من قصصهم و اذکارهم ثم زینهم بطراز ما جرى من قلم عدلک و یراعة بیانک ای رب فضلک احاط و سبق و رحمتک احاطت و سبقت قدر للمریدین من احبائک و المقرّین من خلقک ما يجعلهم منقطعین عن دونک و متمسکین بما امرتهم به فی کتابک انک انت المقتدر القدير و بالاجابة جدیر

و بعد نامه‌های آن برادر مکرم رسید هر کدام ذکرى بود مبین و گواهی بود امین از برای توجه و تمسک و اقبال الی الله ربنا الغنی المتعال و بعد از قرائت قصد مقام نموده امام وجه مولی الوری عرض شد و بشرف اصغفا فائز گشت هذا ما نطق به لسان البیان فی ملکوت العرفان قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

بسم الله العلیم الحکیم

یا مصطفی علیک سلام الله مالک الأرض و فاطر السماء قد حضر لدى المظلوم العبد الحاضر بکتابک و عرضه امام الوجه سمعناه و اجیناک بآیات بیئات أنّها تقرّبک الی الله رب العالمین هذا یوم فیہ ینادی المناد فی کلّ حین الملک لله مالک یوم الذین هذا یوم فاز به کلّ مستقیم و سمع کلّ اذن و شاهد کلّ ذی بصر ما ظهر و اشرق و لاح و سطع من افق ارادة الله رب العرش العظیم انه ما اراد الا تقدیس العباد و تنزیههم عن البغی و الفحشاء و المنکر و الطغی انه هو ارحم الراحمین انک اذا سمعت النداء من الأفق الأعلى و شربت ریح البیان من كأس عطاء مالک ملکوت السماء قل

الهی الهی اشهد أنّک ما خلقت العباد الا لعرفان مشرق آیاتک و مطلع بیناتک و ما خلقت الآذان الا لاصغاء صریر قلمک و لا الأبصار الا لمشاهدة انوار افق ظهورک و لا الأیدی الا لأخذ کتابک بقدره من عندک و سلطان من لدنک و لا القلوب الا للاقبال الی کعبه عرفانک و عزّک و امرک و لا الأرجل الا للوصول الی صراطک اسألك بالوجه الّتی احمرّت من الدّم فی سبیلک و الصّدور الّتی تشبّکت من سهام الأعداء لاعلاء کلمتک و بالأفئدة الّتی ما منعها سطوة الظّالمین و ما خوّفنها مدافع المشرکین اقبلوا باسمک الی مظهر نفسک و طافوا حول ارادته شوقاً للقائک بأن تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی التّمسک بحبل امرک و القيام علی خدمتک و ذکرک بین عبادک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک اجد نفسی متحرّیة فی ظهورک و طلوعک و آثارک الّتی احاطت ارضک و سماتک اسألك بأن تجعل رأسی مزیناً باکلیل الانقطاع و هیکلی مطرّراً بطراز الخضوع و الخضوع لدى ظهور اوامرک و احکامک ای ربّ ایّدنی بجودک و کرمک علی الحکمة الّتی امرتني بها فی صحفک و الواحک ثمّ وفّقنی علی الاستقامة الّتی انزلت حکمها من سماء علمک و حکمتک ای ربّ قوّ عبدک هذا علی القيام علی خدمتک بالحکمة و البیان ثمّ انصره بالقدرة الّتی احاطت الکائنات و بالقوّة الّتی غلبت الممکنات و عزّتک یا اله العالم و مقصود الأمم لا تطمئنّ نفسی الا بعنایتک و الطافک و لا تقرّ عینی الا بمشاهدة آثارک اسألك باسمک الأعظم بأن تکتبني من اصحاب السّفینة الحمراء الّتی بشرّ بها مبشّر امرک بین الوری و جعلتها مخصوصة لأهل البهّاء اشهد أنّک ما خیبت قاصدیک و لا تخیبت أملیک لا اله الا انت الغفور الرّحیم

یا مصطفی بلغة نورا ندای مظلوم را بشنو امروز ندا مرتفع و نور ساطع و عرف بیان متضوّع و کعبه الله مشهود و باب فضل مفتوح طوبی از برای نفوسی که خود را از اوهمات حزب قبل و ما عندهم من القصص و التّماتیل مقدّس نمودند و بسمع پاک و بصر مقدّس در آنچه ظاهر شده توجّه و تفرّس کردند اگرچه این ایّام آذان واعیه و ابصار حدیده بمثابة عدل و انصاف کمیابست بلکه نایاب اوّل امری که از برای سالک صادق لازم است تقدیس و تنزیه است از قصص و ادلّه و براهینی که حزب شیعه بآن تمسّک جسته‌اند لعمر الله أنّهم فی ضلال مبین اذکارهم مفتریات غفلت بمقامی رسیده که بر منابر مظاهر صفات و اسماء الهی را لعن مینمایند و شاعر نیستند عاملند آنچه را که ظالمهای ارض از آن پناه بحقّ برده و میرند از حقّ میطلبیم آن جناب را آگاه فرماید و بر نصرت امر تأیید نماید و نصرت آنچه در کتاب بهاء از قلم اعلی نازل شده باعمال و اخلاق بوده و هست این جنود اقدر و اشجع از جنود عالم مشاهده میگردد اولیا را تکبیر برسان بگو جند الله امروز اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه است بآن تمسّک نمائید لعمری باین جنود مدائن افنده و قلوب مسخّر شده و میشود در این ظهور اعظم فضل اعظم ظاهر و عنایت کبری مشهود کل را از سب و لعن منع نمودیم و همچنین از اعمالی که سبب حزن و علّت هم و غم است یا مصطفی نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک علی ما یبقی به ذکرک بین الأذکار و اسمک بین الأسماء و یزینک بکلمة رضائه أنّه هو العزیز الفضّال لا اله الا هو الفرد الواحد المقتر فیاض انتهى

لله الحمد در این لیله که لیلۀ پانزدهم ۱۵ شهر شعبان المعظّمست باآثار قلم اعلی فائز شدند و همچنین بامواج بحر بیان ربّنا الرّحمن ایکاش اهل عالم بقطرهائی از دریای عدل الهی فائز میگشتند و باشرافات انوار نیر انصاف منور میشدند سبحان الله کینونت عدل ظاهر و حقیقت فضل امام وجوه مشهود ولكن بی انصافهای عالم یعنی اهل ایران باوهام مقبلند و از مالک انام معرض بخطا از عطای دائمی گذشته‌اند و بظلم از عفو و عدل الهی محرومند خود را از بهترین بشر و افضلترین امم میشمردند و میدانستند و چون اصبع قدرت پرده برداشت عکس آن ظاهر و باهر از صفات بشر محرومند و از اصحاب سقر در منظر اکبر مذکور حقّ شاهد و گواه هر زمان این خادم فانی در عنایات الهی ملاحظه میکند حزن او را اخذ مینماید بشأنی که قریب بهلاکت میگردد چه که هر نفسی طالب خیر و آمل فضل بوده و هست مع ذلک محروم و ممنوع مشاهده میگردد

الهي الهي ايد عبادك على عرفان ما اردت لهم بجدوك و كرمك و الهمهم ما قصدت لهم بفضلك و عطائك اسألك
بأنوار وجهك و اسرار علمك بأن لا تخييبهم عن بدائع فضلك و كرمك أنك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك زمام من
في السموات و الأرضين

و اينكه ذكر نفوس المذكوره عليهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اين كلمات عاليات از مشرق
ارادة مالک اسماء و صفات مشرق و لائح هذا ما نطق به لسان المقصود في ذكر جناب ابوالظفر صاحب عليه بهاء الله قوله عز
بيانه و جل برهانه

بسم الله الفرد الواحد العليم الحكيم

يا ابالظفر يذكرك المظلوم في السجن بما يجذبك الى الله رب العالمين انه انزل في الكتاب ما يهدي الأحزاب الى صراطه و
يعلمهم ما يقربهم اليه انه هو الفضل الكريم ان النصر في المقام الأول هو الايمان بالله و الاقرار بمطلع آياته و مشرق وجهه و
مهبط علمه المحيط قد حضر العبد الحاضر بكتاب من سمى بمصطفى عليه بهاء الله و رحمته و كان فيه ذكرك ذكرناك
بذكر تنجذب به افئدة المقبلين ان المظلوم يوصى اوليائه بما ترتفع به مقاماتهم بين العباد طوبى لمن سمع النداء و عمل بما امر
به من لدن امر حكيم انا ذكرنا الذين اقبلوا الى الوجه قبل اقبالهم و بعد اقبالهم يشهد بذلك كل منصف بصير
و هذا ما نطق به لسان المحبوب لمن سمى بخيرالدين صاحب و خيره عليه بهاء الله

هو الناظر من مقامه الأعلى

يا ايها المقبل قد حضر اسمك في السجن ذكرناك بما تجد منه نفحات عناية ربك الخبير قل
الهي الهي لك الحمد بما سقيتني كوثر العرفان من ايادي فضلك و ذكرتنى من قلمك الأعلى بما لا يعادله ما خلق في
الأرض باسمك القدير اسألك يا من بكلمتك العليا انجذبت الأسماء و باسمك الأبهي سخرت من في الأرض و السماء بأن
تجعلني ناطقاً بذكرك بين خلقك و متكلماً بثنائك بين عبادك ثم اجعلني مستقيماً على حبك بحيث لا تمنعني سبحات
الجبابرة و سطوة الفراغة اي رب ترى الضعيف تمسك باسمك القوى و البعيد باسمك القريب و الفقير باسمك القوى الغالب
القدير اي رب انا الذي نبذت ما دونك متمسكاً بك و بما انزلته في كتابك اسألك ان لا تخيبنى عما عندك أنك انت المقتدر
على ما تشاء لا اله الا انت العزيز العظيم
و هذا ما نزل لجناب محمد اسمعيل صاحب عليه بهاء الله

هو الناظر امام الوجوه

يا اسمعيل در احزاب مختلفه عالم تفكر نما كه بچه مؤمنند و بكدام حجت و برهان متمسك حزب شيعه وصاياي الهي را
نپديرفتند بهوى مشغول و از مولى الورى ممنوع حضرت مقصودى را كه در قرون و اعصار منتظرش بودند چون ظاهر شد بر
كفرش فتوى دادند و بظلم شهيدش نمودند و حال مجدد معرضين بيان بهمان اوهام متمسك و بهمان ظنون مشتبث قل
الهي الهي اسألك بالقدرة التي عند ظهورها محت قدرة العالم و بنور وجهك الذي به اضاء الأمم بأن تؤيد عبادك على
التقرب الى بحر علمك و التوجه الى مطلع فضلك و مخزن حكمتك أنك انت الفياض المقتدر الغفور الرحيم

یا سید مصطفیٰ هر یک از نفوس مذکوره فائز شد بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد و سایر اولیا را از قبل مظلوم سلام برسان و بتجلیات انوار نیر فضل حقّ جلّ جلاله بشارت ده لیفرحوا و یکنوا من الشاکرین کل را وصیت مینمائیم بامانت و دیانت و صفا و وفا جنودی که ناصر حقّ و سبب اعلاء کلمة الله است اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بوده مکرر این کلمه علیا از قلم مظلوم جاری و ظاهر طوبی از برای نفوسی که همشان اصلاح عالم و تهذیب امم است آنه هو المبین العلیم لا اله الا هو الفرد الواحد المهیمن علی من فی السموات و الارضین انتهى

یا حبیب فؤادی در جمیع احوال باید آن جناب ناظر بحکمت باشند لثلاً یظهر ما تضطرب به النفوس حکمت سبب نجات عباد است و همچنین علّت حفظ و حراست از حقّ میطلبم اولیای خود را بانوارش منور دارد و باتارش مزین ان ربنا هو التاطق الامین و التاصح المبین دوستان آن ارض هر یک را باذکار لطیفه روحانیه ذکر مینمایم و سلام میرسانم و میطلبم از برای ایشان آنچه را که سبب علوّ و علّت سموّ است ان الله ربنا هو المقتر القدير و بالاجابة جدیر

در جواب عریضه محبوب مکرم جناب حاجی سید مهدی علیه بهاء الله الابدی و ضلع ایشان علیها بهاء الله دو لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد انشاءالله از کوثر بیان بنوشند و بنوشانند اغصان سدره مبارکه روحی لثراب قدومهم الفداء مخصوص سلام میرسانند و اظهار عنایت میفرمایند البهاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی من معکم من الذین شربوا رحيق العرفان من ایادی عطاء ربهم المعطى الکریم

خادم

فی ۱۵ شهر شعبان المعظم سنة ۱۳۰۶

ط

جناب مشهدی حیدر ص علیه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو التاطق الذاکر العلیم الحکیم

الحمد لله الذي فتح ابواب العرفان بمقاليد البيان و اظهر ما كان مكنوناً في ازل الازال و مستوراً عن الادراك و الأبصار التکبير و الثناء و السلام و البهاء علی ایادی امره الذین وجدوا عرف يوم الله و اقبلوا اليه بقلوب نوراء و اخذوا اقداح الفلاح باسمی الأبهی من ایادی العطاء اولئك عباد وصفهم الله فی كتبه و صحفه و زبره و الواحه و جعلهم ایادی امره فی بلاده علیهم رحمة من عنده و عناية من لدنه انه هو الفضال الفیاض العزیز الوهاب

یا حیدر قد حضر کتابک فی المنظر الأكبر المقام الذي فيه نطق مالک القدر و ذکر اولیائه و انزل لهم ما تبقى به اسمائهم و اذکارهم و ارواحهم و ما ظهر منهم فی هذا السبیل المستقیم علیهم بهاء الله رب العالمین یا حیدر افرح ثم اشکر بما فاز کتابک باصفاء المظلوم اذ احاطته الأحزان منكلّ الجهات بما اكتسبت ایادی الذین نقضوا الميثاق و كفروا بآیات الله العلیم الخبير طوبی لعبد اقبل و قام امام العباد باستقامة اضطربت بها افئدة المعتدين قل یا حزب الله ضعوا الفساد و الاعتساف و خذوا

العدل و الانصاف لعمري انكم خلقتم لاصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم انه يفعل ما يشاء و يحكم كيف يشاء و فى قبضته زمام الأمور لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير كبر من قبلى على اوليائى الذين شربوا رحيق العرفان من ايدى عطائى و قاموا على خدمة امرى العزيز الحكيم يا اوليائى هناك اسمعوا ندائى من شطر سجنى انه يحفظكم و يهديكم الى الله ربكم و رب السموات و الارضين

يا حيدر قل يا ملاء الارض اتقوا الله ثم انصفوا فيما ظهر بالحق و لا تكونوا من الظالمين قد كنت صامتاً انطقنى الله و كنت ساكناً حرّكتنى ارادته لتشهد بذلك كتب الله العزيز العليم ضعوا الاعتساف و خذوا الانصاف انه يحفظكم و يكون معكم فيكلّ عالم من عوالم الله انه وليّ من اقبل اليه و وليّ المخلصين قد خلقنا الخلق لهذا اليوم ولكنّ القوم فى وهم ميين يرون و ينكرون يسمعون و يعرضون الا انهم من الأخسرين فى لوحى المبين

انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر احبائى الذين كانت اسمائهم فى ورقة بيضاء ان ربك هو المشفق الكريم يا حسين قبل على قد اقبل اليك وجه المظلوم من هذا المقام الرقيق و ذكرك بما انجذب به الملاء الأعلى و سگان الفردوس طوبى للمنصفين قل انّ البيان يطوف حوله و الكتاب امام وجهه ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين قل به ماج بحر البيان و هاج عرف الرحمن لو انتم من العارفين قل انه بالقلم سبق اسيف الأمم و منع النزاع و القتال و حكم الجهاد انه هو ارحم الراحمين هذا هو المكنون الذى شهدت له الكتب و هذا هو النبأ الذى بشر به محمد رسول الله و من قبله كلّ رسول امين

يا زين العابدين انّ القلم من هذا السجن اقبل اليك و انزل لك ما صاحت به الأشياء و نادت الملك و الملكوت و العظمة و الجبروت لله مالك هذا اليوم العزيز البديع انا ذكرناك و اباك بما يكون باقياً ثابتاً فى كتاب الله المنزل القديم اشكره بهذا الفضل الأعظم و قل

لك الحمد يا مالك القدم بما زينتنى بطراز العرفان و هديتنى الى مطلع البيان اسألك بقدرة آياتك و نفوذها ان تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث لا يمنعى ظلم الظالمين و لا سطوة المشركين الذين نبذوا عهدك و اخذوا ما ظهر من مطالع الظنون و الأوهام اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك اسألك بمشارك علمك و مطالع حكمتك ان تجعلنى مؤيداً على نصره امرك بجنود الأمانة و الديانة انك انت الحاكم على ما تشاء بأمرك المحكم المتين

يا على قد رجعت حديث الطور بما ظهر مكلّمه و نادت السدرة الملك لله ربّ هذا المقام الرقيق طوبى لأذن فازت بندائى و لقلب اقبل الى افقى المنير طوبى لبصر ما منعه الهوى عن النظر الى الأفق الأعلى و ليد اخذت كتاب الله بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة من فى السموات و الارضين قل يا اولياء الله هل تسمعون و تصبرون اين حنين قلوبكم و ضجيج نفوسكم هل عرفتم ما ظهر بالحق ام كنتم من المتوقّفين قل

الهى الهى و سيدى و مقصودى و معبودى و غاية املى و عزّتك و جلالك و عظمتك و اقتدارك احبّ ان اضع وجهى على كلّ بقعة من بقاع ارضك لعلّ يتشرف بمقام تشرف بقدوم اوليائك ايرب اغفر جريات عبادك و اوليائك و قدر لهم ما يحفظهم عن دونك فى ايامك اشهد انك انت الكريم و انك انت الرّحيم لا يعزب عن علمك من شىء تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد لا اله الا انت المقتدر العزيز العظيم

يا قلم اذكر من سمى بيدالله و ذكره بما جرى من لسان العظمة فى ملكوت البيان ليشكر و يكون من الحامدين نسأل الله ان يؤيدك على اخذ كتابه بقوة لا تمنعها قوّة العالم و باستقامة لا تزلها شبهات الأمم ان ربك هو المقتدر على ما يشاء بهذا الاسم الذى به ارتعدت فرائص العالم الا من شاء الله الغفور الرّحيم

يا روح الله قد ارسلنا الروح من قبل و بشرّ الناس بهذا النبأ الذى به انقلبت الارض و السماء و اضطربت افئدة المعتدين و من قبله ارسلنا الكلم بآيات بينات و امرناه ان يخبر الناس بيوم الله العزيز العظيم هذا اليوم الذى فيه استوى مكلّم الطور على

عرش الظهور و ينادى بأعلى النداء يا ملاء الأرض و السماء تالله قد ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و اتى من قرّت بظهوره اعين المقرّين كذلك اشرك نير البيان فى هذا المقام الذى بنى باسمى المقتدر القدير
يا نصرالله قد اتى النصر و القوم فى حجاب غليظ ان الظالم بالمكاره يهددنى و الله بالنصر يعدنى انه هو اصدق القائلين
قل انه اظهر امره بسطان لا تضعفه جنود العالم و لا تمنعه ضوضاء الجهال الذين منعوا العباد عن شريعة الله المهيمن المقتدر
على كل صغير و كبير

يا لسان العظمة اذكر من سمى بسيد محمد الذى طار بأجنحة الاشتياق الى نير الآفاق الى ان ورد فى مقام جعله الله
مطاف المخلصين يا محمد اذكر اذ قصدت الغاية القصوى و الذروة العليا و قطعت السبيل اذ فزت بالدليل فى ايام ربك العزيز
الحميد و قطعت البرّ و البحر الى ان دخلت المدينة المحصنة التى اخبر بها الزبور و من قبله كتب الله رب العرش العظيم و
قمت لدى الباب الذى فتح بمفتاح الفضل على من فى السموات و الأرضين شهدت و سمعت النداء و فزت بما كان مسطوراً
من القلم الأعلى فى كتب النبيين و حضرت امام كرسى الربّ و سمعت نداءه و رأيت افقه يشهد بذلك هذا اللوح المبين طوبى
لك و لسمعك و بصرك نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيدك على الاستقامة الكبرى و يقدر لك ما قدره للذين شربوا رحيق
الشهادة من ابادى عطائه انه يذكر من ذكره و يحب من احبه و هو الفضل الغفور الرحيم و نشهد انك شربت رحيق الوصال اذ
منع عنه العباد الا من شاء الله المهيمن القيوم قل

الهي الهى و سيدى و سدى و مقصودى و معبودى و محبوبى احب ان اذكرك فى قطعات ارضك و ناديك فيكل
الأيام باسمك بين عبادك اى رب اسألك بسطانتك الذى غلب الوجود من الغيب و الشهود و بأمرك الذى به سخرت العالم و
افتدة الأمم ان تجعلنى ناطقاً بذكرك و منادياً باسمك بالحكمة و البيان ثم اسألك بسطانتك الذى به ارتعدت فرائص كل جاهل
و اضطرب فؤاد كل معرض ان تقدّر لى من قلم الفضل ما ينبغي لبحر جودك و سماء كرمك انك انت الفضل المقتدر الغفور
العطوف

انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر من وجدنا منه عرف محبة الله رب هذا المقام الرقيع و نحب ان نختم الكتاب بذكره
ليجذبه رحيق البيان الى مقام ارتفع فيه النداء امرأ من لدن أمر قديم انا اصبحنا اليوم و اردنا ارضاً اخرى فلما وردنا شاهداً
صفصافها مصفوفة و سكتنا تحت اذياله الطويلة المعلقة كلما تحركها ارياح الارادة الى اليمين يسمع من حفيفها قد اتى الرحمن
بسطان مبين و الى اليسار يسمع منها قد ظهر المكنون باسمه القيوم و كان ان يبشر اشجار العالم بهذا الأمر الذى ظهر من مشيئة
الله العزيز الحميد يا ابن الهاء اسمع النداء الذى ارتفع من طور العرفان عن يمين بقعة البرهان من سدرة البيان انه لا اله الا هو
الفرد الواحد المقتدر العزيز الكريم نسأل الله تعالى ان يؤيدك على عرفان ما منع عنه اكثر العباد انه هو المقتدر على ما يشاء لا
اله الا هو المهيمن على من فى السموات و الأرضين انا اظهرنا الأمر و انزلنا فى كتب شتى ما يظهر من بعد فى القرون و
الأعصار عند ربك علم كل شىء ولكنّ الناس فى ريب عجاب يرون و ينكرون يسمعون و يعرضون الا انهم من اهل الضلال
لدى الغنى المتعال قل انصفوا يا قوم ثم انصروا ربكم بالحكمة و البيان كذلك قضى الأمر من لدى الله رب الأرباب قل قد
كملت التعمّة و تمت الحجّة اتقوا الرحمن يا معشر العباد فى البلاد نسأل الله ان يفتح على وجهك باب البيان و يؤيدك على
تبليغ امره بالحجة و البرهان اياك ان تحزنك شماتة الأعداء او تخوفك سطوة الذين كفروا بالله مالك المبدأ و المآب قل

الهي الهى لك الحمد بما سقيتني كأس عرفانك من يد عطائك و نورت قلبي بنور الايقان بجودك و عنايتك اى رب
ترانى مقبلاً الى سماء فضلك و متشبّثاً بأذيال رداء رحمتك و سائلاً لدى باب كرمك و راجياً بدايع جودك اسألك بالدّماء التى
سفكت فى سبيلك و بالصدور التى تشبكت لاعلاء امرك و اظهار كلمتك ان تؤيدنى بجنود الغيب و الشهادة لأنصر امرك بين
عبادك و اذكرك بأذكار تنجذب بها افئدة خلقك اى رب انا عبدك الذى اعترف بجريراتي عند امواج بحر عفوك و بخطيئاتي

عند تجليات نيرِ غفرانك كم من ليال كنت نائماً على الفراش غافلاً عن ظهورك و اصغَاء ندائك الأُحلى اذ ارتفع بين الأرض و السماء و كم من ايام كنت مشتغلاً فيها بأموري متوقفاً في امرك اى ربّ انا الذى اعترف بمسكنتى و فقرى و افتقارى عند ملكوت غنائك و عفوك و عطائك وعزتك استحيى ان اذكرك و اصفك الا بأن تجعل رأسى مزيناً باكليل عفوك و هيكلى مطرزاً بطراز غفرانك آه آه عمّا فات عني فى ايامك اى ربّ ترى العاصى قائماً لدى باب فضلِكَ اسألك بأنوار وجهك و مشارق وحيك ان تجعلنى ثابتاً راسخاً فى نباك الذى به زلت اقدام خلك الا من انقذته يد كرمك لا اله الا انت الفرد الواحد القويّ الغالب الغفور الرحيم

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذى فتح بين ماء الفرقان و البيان باسمه الذى اذ ظهر خضعت الأديان و هو نفسه و انه ظهر بالبرهان الذى به تزعزعت ببيان الأركان و هو المقتدر العزيز المنان

و بعد در اين فجر روحانى قصد سماء معانى نموده بعد از فوز حضور توجه الى وجه القدم و نزل هذه الكلمات العاليات من لدى مطلع القوة و الاقتدار قوله جلّ جلاله و عزّ كبريائه و عزّ بيانه يا ابن ابهر عليك بهاء الله مالِك القدر و وجهك شطر المظلوم منقطعاً عمّا على الأرض كذلك امرناك من قبل و فى هذا الحين نسأل الله ان يوفّقك على الحضور و يفتح على وجهك باب اللقآء و يحفظك فضلاً من عنده و هو الفضال الكريم انتهى

عرض اين بنده آنكه چندی قبل هم از مصدر اذن در ايامى كه دستخط حضرت اسم الله عليه من كلّ بهاء ابهاه رسيد امر صادر بتوجه آن جناب بشطر مقصود حال مجدداً اين امر امنع اقدس از سماء مشيت نازل هنيئاً لجنابكم و للذين فازوا بهذه النعمة العظمى و الموهبة الكبرى و مائدة السماء نسأله تعالى ان يجمع بيننا و يجعلنا من الفائزين الحمد لله رب العالمين آقايان آن ارض را تكبير و سلام عرض مينمايم البهاء المشرق من افق عناية ربنا على جنابكم و على من تشبث بذيل ربنا الكريم

٩١

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

الحمد لله الذى نصر امره بالأعداء الذين استقروا على سرر الظلم فى ناسوت الانشاء و ارتكبوا ما ناح به الملاء الأعلى و اهل الجنة العليا الحمد لله الذى جعل كلّ ما يظهر فى الأرض سبباً لاعلاء كلمته و ارتفاع امره و ظهور عظمته بين عباده انه لهو الذى ما منعه البلاء عمّا اراد و لا البأساء و الضراء عمّا شاء قد نطق بكلمة و انفطرت منها سموات الأديان و انشقت اراضى العرفان و محت آثار الذين كفروا بنفسه الرحمن تعالى من اظهر كذب كلّ ذى عمامة تمسك بالأوهام انه لهو الذى لا تعجزه صفوف العالم و لا الوف الأمم سوف يرون مقاماتهم فى التيران و ما فات عنهم فى ايام الله ربّ ما يكون و ما قد كان و الصلوة و السلام الظاهر المشرق من افق دارالسلام على الذين ما منعتهم حجابات الغافلين عن التوجه الى الله رب العالمين و ما خوفتهم سيوف الظالمين عن النبأ العظيم قاموا و قالوا يا معشر العلماء بأى ذنب قمتم علينا و بأى جرم افتيتم على اصحاب السفينة

الحمراء الذين نطق بثنائهم لسان الكبرياء فى الأفق الأعلى و شهد بعرفانهم سدره المنتهى التى تنطق بين الأرض و السماء انه لا اله الا هو مالك الورى و رب العرش و الترى

سبحانك يا من باسمك ماج بحر العلم و ظهرت لآله بين العباد و سرت نسائم ظهورك فى البلاد اسألك بأن تؤيد اصفياك الذين شربوا من يد عطائك ما انقطعت عنه السن الأوصاف و الأذكار على خدمة امرك على شأن يرتعد به ظهر الأصنام أنك انت مولى الأنام و مالك الأيام اى رب ترى اصفياك متشبتين فى بلادك و متفرقين فى ديارك اى رب شئت شمل الذين شئتوا شملهم و اخذوا ما عندهم و عملوا ما تبرأ منه اهل فردوسك الأعلى و حظائر قدسك يا مولى الأسماء اى رب اسألك بأنوار وجهك و ظهورات عظمتك بأن تفرغ عليهم صبراً من عندك و تثبت اقدامهم على شأن لا تزلهم شؤونات خلقك و اعتساف عبادك اى رب ترى سحاب الاعتساف تكدر افق العدل و الانصاف و غيرة الظلم منعت انوار عدلك و ظهورات كرمك اسألك بأن تنصر المظلومين من اصفياك الذين تسمع حينهم من سجن الطاء و ديار اخرى أنك انت الذى شهد كل ذى علم بقدرتك و اقتدارك و كل ذى بصر بقوتك و عظمتك و استعلائك لا اله الا انت المقتر المهيمن العزيز الجبار

و بعد قد فاز الخادم بكتابتكم الذى كان ينادى و يصيح و يشهد بحبكم و وذككم و اقبالكم و خضوعكم و خشوعكم و تبليغكم و استقامتكم و ذكركم و ثنائكم لأمر الله ربنا و ربكم و مقصودنا و مقصودكم فلما اخذنى عرف بيانكم و سكر رحيق تبيانكم و ظهر لى سرّكم و نجواكم فى الله و فى امره قصدت من لا يعزب عن علمه شىء و بعدما حضرت و عرضت نطق لسان المقصود بآيات لا يعرفها احد الا هو و لا يقدر ان يذكرها الا هو و تضوع منها عرف عنايته على شأن تعطرت منه الآفاق و انى اقرّ و اعترف بعجزى عن ذكرها و اظهارها ولكن اذكر لحضرتكم ما انطبع فى مرآة قلبى على قدرى قال عزّ بيانه يا حيدر قد سمع المظلوم ندائك فى امر الله و سرورك فى حبه و حزنك بما ورد على اوليائه لعمر الرحمن انّ الأحزان اخذت الامكان و الناس فى مرية و نفاق قد احاط الأعداء حزب الله مالك الأسماء على شأن ناح به الفردوس الأعلى و سكان الجنة العليا و الذين طافوا العرش فى العشيّ و الاشراق يا على انّ الأحزان ما منع ربك الرحمن انه قام على الأمر على شأن ما خوفته سطوة العالم و لا ظلم الأمم ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء و يقول قد اتى يوم الميعاد و مالك الابدان ينطق انه لا اله الا انا العزيز الوهاب يا على انّ الصبيان ارادوا ان يطفئوا نور الله بأفواههم و يخمدوا نار السدرة بأعمالهم قل سحقاً لكم يا مظاهر الأوهام اتقوا الله و لا تنكروا هذا الفضل الذى به اضاءت الآفاق قل قد ظهر مطلع الاسم المكنون ان انتم تعلمون قد اتى من كان موعوداً فى كتب الله ان انتم تعرفون قد انار افق العالم بهذا الظهور الأعظم ان اقبلوا بقلوب نوراء و لا تكونوا من الذينهم لا يشعرون قد اتت الساعة و نرى الناس صرعى يشهد بذلك عباد مكرمون يا حيدر قبل على تالله قد نفخ فى صور البيان امرأ من لدن ربك الرحمن و انصعق به من فى الأرض و السماء الا الذين انقطعوا عن العالم متمسكين بحبل الله مولى الأنام هذا يوم فيه اشرفت الأرض بنور ربك ولكنّ القوم فى غفلة و حجاب انا اردنا حياة اهل العالم و هم ارادوا قتلى كذلك سؤلت لهم انفسهم فى هذا اليوم الذى تنور بأنوار وجه ربّه المقتر العزيز المختار ام الكتاب ينطق و القوم هم لا يسمعون و اللوح المحفوظ قد ظهر بالحقّ و الناس اكثرهم لا يقرؤون اولئك كفروا بنعمة الله بعد انزالها و اعرضوا عن الحقّ علام الغيوب قد تشبّثوا بأذيال الظنون معرضين عن اسم الله المكنون قل يا معشر العلماء ان انصفوا بالله ثم اتوا بما عندكم من الحجّة و البرهان ان انتم من اهل هذا المقام المحمود قل ان اقبلوا الى مشرق وحى الله لنريكم معادل ما عندكم و عند الأحزاب من آيات الله و بيئاته و حججه و برهانه اتقوا الله و لا تكونوا من الذين حقّت عليهم العذاب من لدى الله مالك الوجود هذا يوم فيه ينادى بحر العلم و اظهر لآله ان انتم تعرفون و سماء البيان ارتفعت بالحقّ من لدى الله المهيمن القيوم لعمر الله كينونة العلم تنادى و تقول قد اتى المعلوم الذى تزيت به كتب الله العزيز الودود قد ظهر منه كلّ فضل و خير و اليه يعود اتقوا الله يا معشر الجهلاء و لا تظلموا على الذين ما ارادوا الا ما اراده الله و لا تتبعوا اهوائكم ان انتم تسمعون سيفنى ما ترونه اليوم و تنوحون على ما فرطتم فى جنب الله يشهد

بذلك هذا اللوح المسطور ان افرح بما ذكرناك من قبل و فى هذا الحين بما لا ينقطع عرفه و لا يتغير بدوام اسماء الله رب العالمين انا قبلنا ذكرك و ثنائك و تبليغك و خدمتك فى هذا النبأ العظيم و سمعنا ما نطق به لسانك فى المجالس و المحافل ان ربك هو السميع البصير انا زينناك بطراز رضائى فى ملكوتى و ناديناك من شاطئ الواد الأيمن فى البقعة النوراء خلف قلم الكبرياء من سدره المنتهى انه لا اله الا انا الله العليم الحكيم قد خلقناك لخدمتى و اعلاء كلمتى و اظهار امرى تمسك بما خلقت له من لدن امر قديم

و نذكر اوليائى فى هذا الحين و نبشرهم بعنايات الله و ما قدر لهم فى كتابى المبين قد سمعتم شماتة الأعداء فى حبى و رأيتم ظلم الأشقياء فى سبيلى و انا الشاهد العليم كم من ارض تزيّنت بدمائكم فى سبيل الله و كم من مدينة ارتفع فيها ضجيجكم و حنينكم و كم من سجن ساقكم اليه جنود الظالمين فاعلموا باليقين انه ينصركم و يرفعكم فى العالم و يظهر مقاماتكم بين الأمم انه لا يضيع اجر المقرّين اياكم ان تحزنكم اعمال مطالع الأوهام و ما ارتكب كل ظالم بعيد خذوا كوب الاستقامة باسم الله ثم اشربوا منه بسلطانه القوى القدير كذلك لاحت من افق سماء اللوح شمس شفقتى و عنايتى لتشكروا ربكم العزيز الكريم البهء المشرق من افق ملكوت يانى عليك و على الذين اقبلوا اليك و سمعوا ما نطق به لسانك فى هذا الأمر العزيز العظيم انتهى

الحمد لله حفيف سدره منتهى بشأنى مرتفع كه قلوب اهل عالم اگر فى الجملة اقبال نمايند منجذب و مشتعل شوند بلکه کل اشياء ولكن شئونات نفس و هوى عموم اهل عالم را از مالک ورى محبوب نموده اف للذين منعتم انفسهم و اهوائهم عن الله رب العالمين اين خادم فانى بايد بعدد كل اشياء شكر و حمد نمايد محبوب حقيقى را چه كه از قلم اعلى حكم رضا مخصوص آن محبوب روحانى نازل كل الخير لمن فاز بهذا المقام الأعلى و الرتبة العليا ان ربنا الرحمن لهو البازل الكريم در اين ايام مكرّر ذكر آن محبوب از لسان عظمت جارى و ظاهر انشاء الله بزيارت هر يك فائز ميشويد اينكه ذكر آقايا و دوستان و اوليائى ارض ش را فرموديد لله الحمد بطراز حب الله مزيند و باسمش در ملاء اعلى مذکور و معروف اين فقره وقتى مخصوص در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد و هر يك بذكر محبوب عالميان فائز گشتند و اين كلمات عاليات از مطلع امر منزل آيات و مظهر بينات نازل قوله تبارك و تعالى

هو الذّاكر العليم الحكيم

يا حيدر قبل على دوستان آن ارض بذكر مظلوم عالم فائز شدند و در ساحت امنع اقدس مذکورند قد ذكرنا الحاء و السين فى الواح شتى و فى الصحيفة الحمراء التى ما اطّلع بها الا الله رب الأرباب و انزلنا له ما خضعت له الآيات يشهد بذلك أم الكتاب و ذكرنا العلى بذكر انجذبت منه الأشياء و عن ورائها كل ذى اذن فاز بنفحات هذه الأيام يا على كن على شأن لا تحزنك نعيق الذين كفروا بالله و لا نعيب الذين انكروا هذا الأمر الذى به زلت الأقدام و ذكرنا من سمى بغلام قبل حسين مرّة بعد مرّة يشهد بذلك من ينطق فى هذا الحين انه لا اله الا انا العزيز الغفار طوبى لك و لاسمك الذى يجد منه المخلصون عرف خلوصك لله مالک الرقاب انا نوصيك بالعمل الخالص لله وحده و بما يرتفع به الأمر بين العباد و ذكرنا من سمى بمحمد قبل باقر و نبشره بعناية الله و بما نزل له فى هذا المقام ان افرحوا يا احبائى فى ايامى قد ارسلنا اليكم من قبل ما يشهد لكم فى السرّ و الاجهار تمسكوا بعروة الله و حبله ثم انصروه فى ايامكم بجنود الحكمة و البيان انا نكبر على اوليائى فى هناك و نوصيهم بالأعمال و الأخلاق و بما نزل من قلمى الأعلى فى اللئالى و الأيام انا جعلنا سلاح المقرّين بيان الله مالک يوم التناد خذوه باسم ربكم لعمر الله به يسخر من فى الآفاق كذلك اوقدنا سراج العرفان فى مشكاة البيان و انا المقتر العزيز المتان يا اوليائى عليكم بهائى و رحمتى و عنايتى قد رأيتم ما لا رأيت عين و سمعتم فى سبيلى ما لا سمعت آذان العالم يشهد بذلك مشرق

الوحي و مطلع البرهان قد سمعتم زماجير الأعداء في حبي ان استمعوا في هذا الحين ندائي الأحملى انه لا يعادله شيء من الأشياء يشهد بذلك من يدع العالم الى اعلى المقام انتهى فى الحقيقه فائزىد بانچه كه ناس از آن محرومند الا من شاء الله انشاء الله بكلهم بر خدمت امر قيام نمايند و تكلم كند بانچه كه مقناطيس است از برای جذب عالم و آن بيانات حق جلّ جلاله است قسم بمحبوب عالم اگر ناس در دقائق معدوده محدوده بيانات الهى را اصغا نمايند البتّه از عالم و عالميان مقدّس شده بر خدمت امرش قيام كنند بشأنى كه حوادث ايشان را منع نمايند و محروم نسازد در اين ظهور اعظم ميفرمايد سلاح جنود الهى اخلاق مرضيه و اعمال شايسته و كلمه طيبه بوده و هست اين سلاح هرگز كند نشود و بصيقل محتاج نگردد هذا ما سمع الخادم من لسان ربّه المبيّن الحكيم اين خادم فانى خدمت محبوب مكرم معظم حضرت انيس الذى جعله المشركون اسيراً و داروا به الديار سلام و تكبير عرض مينمايد حقّ واحد شاهد كه لازال امام عين بوده و هستند و در هر حال از برای ايشان اين خادم فانى تأييد ميطلبد و همچنين آقايمان مذكور سلام الله عليهم خدمت هر يك اين خادم فانى تكبير و سلام عرض مينمايد و منها خجلت از برای اين عبد حاصل چه كه جناب شيخ سل عليه بهاء الله عازم بودند و اين عبد موفق نشد بر ذكرى و يا ثنائى و اظهار خلوصى و حببى و ودادى حقّ شاهد و گواهدست بشأنى اين فانى بتحرير مشغول كاد ان يضلّ التوم سبيل عينى و چون اين خدمت راجع بحقّ جلّ جلاله است و اثارش از برای كل لذا البتّه عذر فانى مقبول و مجرى است و از حقّ تعالى شأنه تأييد ميطلبم كه فانى را موفق فرمايد بر تدارك آنچه فوت شد ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير اينكه ذكر حضرت افنان جناب آقا ميرزا ابراهيم عليه بهاء الله ابهى فرمودند وقتى مخصوص در حضور من لا يعزب عن علمه من شيء عرض شد اذا افترّ ثغر البيان و نطق بما عجز عن ذكره الامكان انّ الخادم يذكر على قدر معلوم قوله عظم بيانه و عزّ برهانه

بسمى المشرق من افق الفضل

كتاب انزله المظلوم من شطر السّجن لمن آمن بالله المهيمن القيوم انه يدع الكلّ الى الله و يهديهم الى صراطه الممدود قد اتى الوعد و نسفت الجبال و انفطرت السّماء و انشقت الأرض و ينطق على غصن البيان مكلم الطور يا افنانى عليك بهائى انا نذكرك و الذين تمسكوا بالعروة الوثقى و نوصيهم بما ينبغى لهذا الأمر الذى كان مستوراً فى علم الله و مسطوراً فى لوحه المحفوظ طوبى لك و لمن شرب رحيق العرفان من ايدى عطاء ربّه الغفور قل يا ملاء الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا اهلآه الذينهم لا يفقهون خذوا ما امرتم به من لدى الله و لا تتبعوا كلّ جاهل مردود قل يوصيكم الله بالبرّ و التقوى ان اعملوا ما امرتم به و لا تكونوا من الذينهم لا يشعرون كن قائماً على الأمر على شأن لا تحجبك حجبات الأرض و لا تمنعك ضوضاء كلّ غافل محجوب انا زينّك بنسبتى هذا من فضل لا يعادله ما خلق فى الأرض يشهد بذلك عباد مخلصون انا نكبرّ عليك و على احبائى فى هناك الذين توجهوا الى الوجهه از اشرفت انواره من افق العالم و اجابوا از ارتفع التّداء من مقامه المحمود يا حرب الله فى هناك ان استمعوا من امواج هذا البحر انه لا اله الا انا العزيز الودود ان انصروا ربكم بسلاح البيان بالحكمة التى امرتم بها فى لوحى المسطور لا تحزنوا عن الذين ظلموا و لا تطمئنوا من الذين يدعون الايمان كم من غافل جعل الاقرار شركاً لآماله و كم من شقى يعترف ليعرف ما انتم عليه كذلك وصاكم الله من قبل انه لهو الحقّ علام الغيوب البهّاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على اوليائى فى هناك و على الذين ما نقضوا ميثاق الله و عهده و على امائى اللائى آمن بالله ربّ ما كان و ما يكون انتهى لله الحمد ان حضرت بعنايت حقّ جلّ جلاله فائز گشتند اين فانى خدمت ايشان اظهار فنا و نيستى مينمايد و از حقّ ميطلبد در هر آن بر مقامات افنانش بيفزايد انه على ما يشاء قدير

اینکه در توجّه بارض خضرا و آن اطراف مرقوم داشتند این فقره عرض شد فرمودند حال توجّه بآن اطراف جایز نه وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان عظمت شنیده شد فرمودند یا عبد حاضر نفوسی که بعنایت حقّ فائزند و مقدمند بر کلّ معدود بوده و هستند و باید ایشان نفوس معروفه را ستر نمایند و اقبال و ایمانشان را مستور دارند و آنچه از ایشان در امر الله ظاهر شود نظر بحکمت باید مستور باشد از اعین و ممنوع باشد از آذان انتهی فی الحقیقه این فقره مهمّ است تفکّر در آن لازم چه که میشود سبب فتنه‌های عظیمه و ضررّ کلیّ شود مثلاً شخص معرّض معروفی اگر مشاهده نماید ذکرش انتشار یافته و این سبب ذلّت و پستی مقامش میگردد بکمال ظلم قیام نماید تا بر رتبه و مقام و عزّش نقصی راه نیابد فی الحقیقه مراعات این فقره لازم حقّ جلّ جلاله الهام فرماید آنچه را که مصلحت کلّ است

ذکر جناب آقا میرزا عبدالکریم علیه بهاء الله نموده بودند عریضه ایشان در ساحت امنع اقدس عرض شد و یک لوح از سماء مشیّت الهی مخصوص ایشان نازل انشاءالله بآن فائز شوند و از عرفش اهل آن دیار را معطر نمایند هذا ما نطق به لسان العظمة فی لیلة دلماء قوله عزّ یبانه و جلّ کبریائه

هو الناظر من افقه الأعلى

تالله قد ظهر امّ الكتاب و يدع الكلّ الى الله ربّ العالمين و البحار تنادی قد ظهر البحر الأعظم الذي يسمع من امواجه انه لا اله الا انا الفرد الخبير و الأشجار تصيح و تقول يا ملأ الأرض قد ارتفع حفيف سدره المنتهى و صرير القلم الأعلى ان استمعوا و لا تكونوا من الغافلين و الشمس تنادی يا معشر العلماء قد انفطرت سماء الأديان و انشقّ القمر و كلّ في حشر بدیع اتقوا الله و لا تتبعوا اهلکم ان اتبعوا من شهد له كتب الله العليم الحكيم قد رجح حديث الطور في هذا الظهور و المكلم يقول قد اتى المقصود و استقرّ على عرش الايقان ان انتم من العارفين و وصی الكلّ بما يرتفع به امر الله و يهدى الكلّ الى صراطه المستقيم کم من مملوك انجذب من نداء الله و کم من مالک قام على الظلم على شأن نوح به سگان الفردوس الأعلى و اهل هذا المقام الکریم کم من فقير شرب رحيق الوحي و کم من غنيّ اعرض و انکر الى ان كفر بالله مالک هذا اليوم المبارک البديع قل خافوا الله ثم انصفوا في هذا النبأ الذي اذا ظهر خضع له كلّ نبيّ عظيم قل يا معشر الجهلاء ان تنكروه بأى برهان يثبت ايمانكم برسول الله من قبل و بما نزل من ملكوته العزيز المنيع هل يغنيكم ما عندكم و هل يحفظكم اموالكم لا و نفس الله المهيمنة على من في السموات و الأرضين ضعوا ما الفتموه بأيادي الظنون و الأوهام و خذوا كتاب الله الذي نزل بأمره المبرم المتين قد حضر كتابك لدى المظلوم و انزل لك هذا اللوح الذي تضوّع منه عرف عناية ربّك المشفق الکریم نسأل الله بأن يجعلك علماً في مدينة ذكره و يرفع مقامك في هذا الأمر الذي يرى المخلصون قبائل الأرض في ظلّه ان ربّك لهو العليم الخبير و نسأله بأن يرزقك خير ما في كتابه انه لهو السامع المجيب كن قائماً على نصرة امره بجنود الحكمة و البيان كذلك قضى الأمر من لدى الله العزيز الحميد طوبى لمقبل اقبل اليوم و لمستقيم ما خوفته جنود الظالمين البهائم الظاهر اللائح من افق ملكوت البيان عليك و على الذين اخذوا رحيقه المختوم باسمه القيوم و شربوا منه رغماً للذين كفروا بالذي آمنوا به و انكروا هذا النبأ الذي شهد له الله في كتابه العزيز القديم و نذكر الذين آمنوا من ذوى قرابتك و نبشّره بفضل الله و رحمته التي سبقت من في السموات و الأرضين انتهى

حمد مقصود عالمیان را چه که امواج بحر عنایتش متتابع و اریاح فضلش مترادف یا محبوب فوادی مع آنکه احزان از کلّ جهات احاطه نموده قلم اعلی در لیالی و ایام متحرّک و مشغول روح من فی العالمین لأثر قلمه الفداء این خادم فانی هم خدمت جناب مذکور تکبیر میرساند از عرف آیات الهی که از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل امید هست فائز شوند بآنچه که نفاذ او را اخذ نمایند و تغییر راه نیابد الأمر بيد الله يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو المقنن القدير مع جناب شيخ سل

هم لوحى باسم ايشان نازل و ارسال شد ذكر جناب يوسف خا عليه بهاء الله نموده بودند الحمد لله بعناية حقّ جلّ جلاله فائزند اين فاني خدمت ايشان تكبير ميرساند مخصوص ايشان الواح متعدده نازل و ارسال شده انشاءالله باآثار قلم اعلى فائز شوند و به ما ينبغى لأيامه عامل گردند ذكرشان در ساحت امّنع اقدس بوده و هست هذه بشارة من الخادم اليه اينكه ذكر جناب آقا محمّد حسين (با) عليه بهاء الله فرموده بودند بعد از عرض در ساحت امّنع اقدس لآلى ذكر بر شكل اين كلمات از بحر بيان لايزالى ظاهر قوله تبارك و تعالى

بسمه الذّآكر العليم

يا محمّد قبل حسين كن مستعداً لنزول عناية الله ربّ العالمين انّ الرّحمن اراد ان يقذف لك لآلى العرفان من بحر فضله العزيز المنيع هل من ذى بصر يشهد و يرى و هل من ذى سمع يسمع ندائى الأحدى من الأفق الأعلى و هل من ذى قلب يقبل الى سدرة المنتهى على شأن لا تضعفه سطوة الملوک و لا ضوضاء المملوك ينطق بالحكمة و البيان فى الامكان و يشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو القوىّ الغالب المقتدر العليم الحكيم

يا حسين قد ذكر ذكرك لدى المظلوم فى السّجن الأعظم و انزل لك ما لا تعادله كتب العالم يشهد بذلك مالک القدم ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين انا نادينا من افق البرهان من فى الامكان منهم من اخذه عرف بيان ربه على شأن نبذ ما عند الناس شوقاً للقاء الله ربّ العرش العظيم و منهم من تحيّر و توقّف و منهم من سرع و طار و اجاب مولاه القديم و منهم من اعرض و انكر الى ان كفر بالله العزيز الحميد و منهم من افنى عليه بظلم ناح به كلّ عارف بصير انا دعوناهم الى كوثر الحيوان و هم حكموا على سفك دمى بظلم مبين كذلك اشرفت شمس التّبيان من افق سماء بيان ربّك الرّحمن انك اذا فرت بأنوارها سبّح بحمد ربّك و قل لك الحمد يا اله العالمين طوبى لك و للذين ما منعهم الدّنيا و زخارفها عن هذا الأفق المنير كبرّ احبائى من قبلى انا نوصيهم بالحكمة التّى انزلنا حكمها فى كتابى البديع انتهى و همچنين ذكر جناب آقا داراب و مشهدى باقر عليهما بهاء الله نموده بودند هذا ما نزل لهما من ملكوت فضل ربّنا الرّحمن الرّحيم قوله عزّ بيانه و جلّت عظّمته

بسمى المظلوم الغريب

ان يا قلم الأعلى اياك ان يحزنك ظلم العلماء او سطوة الأمراء او ضوضاء كلّ همج رعاك كلّما زاد البلاء امرناك بالنداء اعظم عمّا ناديت من قبل ان ربّك لهو الأمر المختار دع الأطفال ليلعبوا بالتراب كذلك يأمرک الوهاب فى هذا الحين الذى يذكر عبده داراب كن راکضاً مرّة الى اليمين و قل يا اصحاب اليمين قد قرّرت عيونكم بما اشرفت شمس الظهور و اخرى الى الشّمال و قل يا اصحاب الشّمال موتوا بغيظكم قد اتى المكنون و ظهر المخزون و ينطق امامه امّ الكتاب يا اهل البهاء اياكم ان تمنعكم شؤونات الأعداء عن مالک الأسماء سوف يفنى ما ترونه اليوم و يبقى لكم ما نزل من لدى الله فى المآب هذا يوم فيه تغرّدت حمامة البيان على غصن العرفان و ظهر الصّراط و سكرّت الأبصار كذلك دارت افلاك البيان بحركة اصبع ارادة ربّك الرّحمن و سرت السّفينة الحمراء على قلزم الكبرياء امراً من لدى الله ربّ الأرباب

و نذكر من سمّى بياقر و الذين معه ليفرحوا بعناية الله و رحمته انه لهو المشفق العزيز الوهاب

يا اوليائى نوصيكم بما ينبغى لمقاماتكم و لهذا الأمر الذى جعله الله مقدّساً عن الأذكار خذوا لوح الله بقوّة من عنده ثمّ اذكروه فى اللّيلى و الأيّام و فى العشيّ و الاشراق طوبى لمن خرق الحجاب الأكبر و سمع حفيف السّدرة من شطر المنظر

الأكبر أنه من اهل الفردوس الأعلى في الزّبر و الألواح البهآء عليكم و على الذين نبذوا اوهام النَّاس عن ورائهم متشبّثين بأذيال رداء ربّهم مالك الایجاد انتهى

یا محبوبی عالم را آمال از عرفان مآل منع نموده و اموال از غایة قصوی محبوب ساخته بقطره متمسک و از بحر غافل و بکتاب متشبّث و از امّ الكتاب محروم آیا چه سگری است که عالم را احاطه نموده بشأنی که فی الحقیقه شمس را از ظلّ تمیز نمیدهند العظمة لله القدرة لله فی الحقیقه این خادم فانی خود را در منتها درجه تحیّر مشاهده مینماید چه که ملاحظه میشود امری که حقیقتش از ظهور آفتاب و بحر و سماء و ارض واضحتر و لائحتر است کل از آن محجوب و محروم از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی طلب مینماید که بید مبارک از بحر عنایت بر مردگان مبذول فرماید آنچه که سبب حیات کل است تا کل لذت حیات و لذت بیان رحمن و لذت عنایتش را بیابد و بمثابه روح در عالم حرکت نمایند آنه لهو السّميع المجیب و هو الغفور الکریم

و اینکه مرقوم داشتید در آن سمتها دوستان الهی وجهی معین نموده اند مخصوص اهل سجن ارض ط یشکر الخادم ربّه انه ایدهم علی ما ینبغی لهم فی مثل هذه الايام و هذه الحوادث

و اینکه مرقوم فرمودید قدری را نگاه داشتند تا در حرکت زحمت بر حضرت مذکور (اف) علیه من کلّ بهآء ابهاه وارد نیاید این فقره بعد از عرض در ساحت امنع اقدس مقبول افتاد بشأنی که فرمودند طوبی له و نعیماً له بما یکون ناظراً فی الامور الی عزّ امر الله و سلطانه و ارتفاع کلمته و اعلاء حکمه یا عبد حاضر از حقّ بطلب مبلّغین در جمیع احوال ناظر باشند بآنچه که سبب و علّت تزوّج عرف تقدیس است بین عباد طوبی لحیدر قبل علی انا اعترفنا برضائنا عنه و شهد بذلك قلمی الأعلى فی هذا المقام و مقامات اخری باید مبلّغین بقدر ضرورت از حقوق اخذ نمایند و آنهم اگر بروح و ریحان واقع شود انتهى

اگرچه در شرایط مبلّغین از قلم اعلی جاری شد آنچه که کافیسست ولكن در این ایام در عریضهئی که این عبد خدمت یکی از افنان سدره عرض مینمود این کلمه علیا از لسان عظمت استماع شد قوله عزّ کبریاؤه و جلّ شأنه از حقّ میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر خدمت امر و تبلیغ ما انزل الوهّاب فی الكتاب بشأنی که ما یشهد و یری حجاب نشود و منع ننماید انشاءالله بثوب تقوی و رداء زهد و اکیل انقطاع مزین شود آنچه ذکر شد بمثابه سلاحست از برای مبلّغین بل احدّ و احکم و انفذ انتهى

جناب محبوب فؤاد آقا میرزا اسدالله علیه بهآء الله الأبهی هم سنه قبل در این فقره مرقوم داشته بودند و مقصودشان آنکه هر مبلّغی که من عند الله موفق و مأمور است باین امر عظیم باید بقدر کفاف با او باشد و در هر ارض که وارد میشود کمال انقطاع از او ظاهر باشد و فی الحقیقه این فقره مرعاة اعظم است از برای ارتقا و صعود و اقبال و توجه امم زهد و انقطاع دو جناحند از برای صعود اسیرهای نفس و هوی الی هواء القرب و اللّقاء لله الحمد آن حضرت عمل فرموده آنچه را که عندالله مقبول بوده این مقامیسست بزرگ و شانیست عظیم حضرت افنان اح علیه من کلّ بهآء ابهاه و بعضی از ایشان بسیار زحمت کشیده اند فی الحقیقه آنچه از ایشان برآمد عامل شده اند و در اعلاء کلمه و ارتفاع امر و انفاق کوتاهی ننموده اند آن حضرت خود چون راضی بزحمت ایشان نشده اند باید احبّاء الهی را هم بکمال روح و ریحان آگاه نمایند که شاید از بعد آقایان

افنان علیهم من کلّ بهآء ابهاه مستریح شوند اگرچه حقّ جلّ جلاله عطا میفرماید آنچه را که سزاوار است ولكن چون در این ایام دستگاه تجارت ایشان را خسارتی رسیده لذا چندی فارغ باشند اقرب بتقوی است یا محبوب فؤادی عنایت بزرگی در باره ایشان شده اگرچه حال از ایشان و غیر ایشان این فقره کما هو حقّه مستور است ولكن یشهره الله ربنا المقتدر العلیم الحکیم

اینکه مرقوم فرمودند در منزل جناب حاجی میرزا فضل الله علیه بهآء الله تشریف داشتند مع دوستان الهی علیهم بهآء الله ذکرش در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به محبوب العالمین و المذكور فی افئدة التّبیین و المرسلین قوله عزّ کبریاؤه یا

فضل الله فضل حقّ جلّ جلاله در بارهات مشهود و ظاهر چه که بذکرش فائز شدی و در سجن اعظم از قلم اعلى اسمت نازل جمیع انبیا و اولیا و اصفیا باعظمت این فضل گواهی داده و میدهند ان افرح بهذا الفضل المبین احبای الهی که در آن مجمع حاضر بودند هر یک را ذکر نمودیم و در کتاب الهی از قلم اعلى اسم هر یک ثبت شده طوبی لهم انا نکبر من هذا المقام علیهم و علی اصفیائی و اولیائی هناك و فی دیار اخری و نوصی الكلّ بالصبر و الاضطبار فیما ورد علی الأبرار و بما یرتفع به امر الله العلیم الحکیم انتهى

و اینکه مرقوم داشتید ورقه علیها بهاء الله اخت محمّد قاخا بافق اعلى توجه نموده لدى العرش عرض شد و همچنین عریضه اش معروض و هذا ما نطق به لسان الکبریاء فی الجواب قوله عزّ یبانه و جلّ ذکره

هو السّامع المجیب

یا امتی و ورقتی ان افرحی بما صعد ندائک الی سدره المنتهی و انّها اجابتک من الأفق الأعلى أنّه لا اله الاّ انا المظلوم الغریب قد ظهرنا و اظهرنا الأمر و هدینا کلّ الی صراط الله المستقیم و شرعنا الشّراعی و امرنا کلّ بما ینفعهم فی الآخرة و الأولى و هم افتوا علی سفک دمی بذک ناحت الحور و صاح الطور و بکی الروح الامین قد منعوا انفسهم عن فیوضات الاّیام بما اتبعوا کلّ جاهل بعید قد نبذوا بحر العلم عن ورائهم متوجهین الی الجهلاء الذین یدعون العلم من دون بیته من الله ربّ العالمین طوبی لک بما نبذت الأوهام و تمسکت بحبل الله المتین در فضل حقّ جلّ جلاله ملاحظه نما چه بسیار از ملوک و ملکه های عالم بعد از طلب و آمال و انتظار از مقصود عالمیان محروم ماندند و تو بآن فائز شدی انشاء الله فائز شوی بعملی که عرفش بدوام اسماء حقّ جلّ جلاله باقی و پاینده ماند لعمر الله بکلمه یا امتی معادله نمینماید آنچه در ارض مشهود است زود است چشمهای عالم بمشاهده آنچه از قلم اعلى نازل شده روشن و منیر گردد طوبی لک و لأمّ رضعتک قدر این مقام را بدان و بایست بر خدمت امر بشائی که شبهات و اشارات مرییین ترا از قیام باز ندارد آفتاب یقین مشرق و ناس بظنون متمسک بحر علم موج و قوم بذیل جهلا متشبّث این امراض مزمنه را دریا ق رفع ننماید مگر بعنایت حقّ جلّ جلاله اماء آن ارض را تکبیر برسان و بفضل و رحمت الهی بشارت ده انا اردنا لک مقاماً ان احمدی ثمّ اشکری ربّک الفضال الکریم الحمد لله العلیّ العظیم انتهى

لله الحمد بما انعم و اکرم امطار ربیع رحمانی نصیب قاصدین و طالبین و قانتات صادقات بوده و هست اشعه آفتاب کرم بشائی دیده میشود که اگر جمیع کائنات فی الجملة اقبال نمایند بیحر عنایتش فائز شوند از دریا های کرم و جودش سائل و آمل که کل را بانوار هدایت مزین فرماید و از این فضل لا مثل له محروم نسازد انه لهو الفضال الکریم

و دستخط دیگر آن محبوب که بتاريخ ۱۵ شهر ذی القعدة الحرام بود عالم عالم فرح بخشید و مسرت عنایت نمود انشاء الله لازال بعنایت حقّ جلّ جلاله مسرور باشید

و اینکه در باره جناب مش علیه بهاء الله مرقوم داشتید چندی قبل لوح امنع اقدس مخصوص ایشان بصحابت جناب شیخ سل علیه بهاء الله ارسال شد انشاء الله مؤید باشند بر خدمت امر اگرچه خطاهای کبیره از ایشان ظاهر ولكن عفا الله عنه فضلاً من عنده حال لحاظ عنایت بایشان متوجه و امید هست از فضل بیمنت های حقّ جلّ جلاله آنچه مصلحت ایشانست از سماء عنایت نازل فرماید و از قلم تقدیر مقدر نماید لا یعلم الانسان ما یضرّه و ما ینفعه هو یعلم و یعمل ما ینبغی لعنایتیه لأحبائه لکن آنچه این خادم فانی از برای ایشان طلب نموده اینست که در این ایام عامل شوند لله و فی سبیل الله آنچه را که بدوام ملک و ملکوت عرف بقا از او متضوّع باشد باری در هر حال از حقّ میطلبیم آنچه را که خیر عباد در اوست

و اینکه مرقوم فرموده بودند اجلالاً لأمر الله من غیر اطلاع حرکت فرمودند این فقره لدى العرش بسیار مقبول افتاد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله جلّ اجلاله و لمثله ینبغی ان یعمل ما عمل و لمثله یلیق ان یبلغ امر ربّه انتهى

و وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مالک وری و ربّ عرش و ثری شنیده شد قوله عزّ کبریائه زهد و انقطاع بمثابه
نیرین اعظمینند از برای سماء تبلیغ طوبی لمن فاز بهذا المقام الأكبر و المقرّ الأطهر الأعظم انتهى

اینکه الواح خواسته بودند با اسم و بی اسم ارسال شد و همچنین مخصوص اولیای آباءه علیهم بهاء الله مالک الأحدیّه
الواح بدیعۀ منیعۀ از سماء مشیت الهیّه نازل و ارسال شد طوبی لهم طوبی لهم و لهم حسن المبدأ و المآب
اینکه در باره جناب حاجی میرزا شک (ت) علیه بهاء الله مرقوم داشتید لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند
و مکرّر ذکرشان در ساحت اقدس شده و لوح امع اقدس هم مخصوص ایشان ارسال گشت یسأل الخادم ربّه بأن يجعله
مستقیماً علی هذا الأمر الأعظم علی شأن یشار الیه بالبنان حرکت و توجّهشان حال از حکمت خارج لو شاء الله یکتب له من
قلمه الأعلى اجر لقاءه هذه کلمة سمعها الخادم من لسان ربّه المشفق الکریم البهاء علیه

اینکه در باره قطعاتی که مخصوص جناب خان علیه بهاء الله ارسال شده مرقوم داشتند تفصیل آنکه آن قطعات مال
سرکار خان نبوده شخصی خواسته بود لذا ارسال شد و حال دادن باو هم جایز نه حسب الامر باید بآن جناب برسد مطالبه
فرمایند حینی که ذکر محبوب فؤاد حضرت شیخ علّ الذی فاز فی اول الايام قبل اکثر الأنام و همچنین ذکر آقایان اف علیهم
من کلّ بهاء ابهه در ساحت امع اقدس اعلی مطابق دستخطّ آن محبوب عرض شد این کلمات عالیات از مشرق امر مشرق
قوله عزّ کبریائه یا حیدر قبل علی نار سدره مشتعل و مکلمّ طور ظاهر و ناطق لعمر الله اگر دوستان الهی فی الجمله توجّه نمایند
حلاوت بیان رحمن ایشان را بشانی جذب نماید که آثارش ارض را احاطه کند و همچنین از نار سدره بشانی مشتعل شوند که
اثر حرارت در کل ظاهر گردد و این اشتعال و جذب نظر باسباب گاهی ظاهر و هنگامی مستور یعنی وقتی در ظلّ اسم ظاهر
ظاهر و زمانی در ظلّ اسم باطن باطن علی علیه بهائی و همچنین افنانی علیهم بهائی از اقبال و توجّه و اشتعالشان افنده و
قلوب مشتعل و آثار آن اشتعال در عالم موجود ولکن حال مستور سوف یری العالم جذبهم و اشتعالهم و آثار ما عملوا فی سبیل
الله ربّ العالمین لهم ان یشکروا الله بهذا الفضل الذی لیس له مثل فی العالم و ما ادركه الأمم صد هزار حسرت و خسارت از
برای نفوسی که محجوب مانده اند و باقوال کذبۀ مفتریه از افق اعلی و ذروه علیا ممنوع گشته اند کذلک زینّا سماء عنایتی بنیر
بیانی لأولیائی الذین ورد علیهم فی سبیلی ما خزن اجره فی علم الله العلیم الخبیر انتهى

الحمد لله حضرت محبوب فؤاد جناب شیخ علّ علیه بهاء الله الأبهی در ایامی فائز شدند که افق آفتاب حقیقت از
سحاب خالی نه و فرات رحمت الهی در سرّ سرّ جاری و وجه امر از ابصار و عیون مستور صد هزار طوبی از برای ایشان که در
مثل آن ایام بیحر اعظم رسیدند و از انوار آفتاب حقیقت قسمت بردند و همچنین آقایان عظام حضرات اف علیهم من کلّ بهاء
ابهه فائزند بمقامی که این عبد از ذکر آن عاجز است چه که حقّ جلّ جلاله ایشان را بشرافت نسبت خود مزین داشته جمیع
عالم بیک کلمه یا افنانی معادله ننمایید دیگر آیاتی که مخصوص ایشان نازل شده بأفصح البیان تشهد لهم امام وجوه العالم
هنیئاً لهم و مریناً لهم

و همچنین آقایان و اولیای حقّ جلّ جلاله که ذکرشان را فرموده بودند هر یک مکرّر بعنایت الهیّه فائز گشته اجر کل
عندالله ضایع نشده و نمیشود قسم بآفتاب ظهور یک نفس که در محبت الهی برآورده اند عندالله مذکور و در صحیفه حمرا از
قلم اعلی مسطور است اگر هر یک را بخوایم ذکر نمایم و مقامش را اظهار دارم باید بدفاتر متعدّده و تألیف کتب عدیده
مشغول شوم حقّ خود ظاهر میفرماید این خادم از حقّ میطلبد ایشان را در جمیع احوال تأیید فرماید بر استقامت و خدمت و
خلوصی که جمیع اشیاء بر آن گواهی دهد و آثارش در عالم ظاهر و هویدا گردد

اینکه ذکر جناب محمد قبل با (خا) و جناب میرزا ابو علیهما بهاء الله نموده بودند که الحمد لله در اول شباب بافق

اعلی توجّه نموده اند این فقره در منظر اکبر عرض شد هذا ما نزل لهما من لدى الله العلي العظيم قوله تبارك و تعالی

بسمی المظلوم

کتاب انزله الرحمن من ملکوت البیان لمن فی الامکان طوبی لمن سمع و اجاب و ویل لكل غافل مرتاب هذا يوم تنور بانوار الوجه و فيه ینادی لسان العظمة الملك لله مالک يوم المآب قد ذکر ذکرک فی هذا المقام انزلنا لک ما عجزت عن ذکره السن الأنام ان افرح بما ذكرت فی السجن الأعظم و توجّه الیک وجه القدم من اعلی المقام انا انزلنا الآيات و اظهرنا البیئات و دعونا الكل الی سواء الصراط من الناس من اعرض و انکر و منهم من افتی علينا من دون بینة و برهان و اول من اعرض عنا علماء الأرض فی هذا العصر الذین یدعوننی فی اللیالی و الايام باسمی یتکتون علی الوسائد العلیا و اذا اظهرت نفسی قاموا علی علی شأن صاحبت به الحصاة طوبی لک بما سمعت النداء و اقبلت الیه و اجبت مولاک اذ اتی بقدرة و سلطان و هذا ما نزل للآخر قوله عز کبرائه

بسمی الظاهر من افق البیان

سبحان الذی ظهر و اظهر امره علی شأن نطقت الأشياء قد جاء الوعد و اتی الموعد الذی شهدت الذرات انه لا اله الا هو المهیمن القیوم قد قرّت عیون المقرّین من هذا الظهور الذی به نطقت سدرة الطور و انار الدیجور و هدرت حمامة الامر علی اغصان دوحه البیان انه لا اله الا هو العزیز الودود کم من عبد اقبل الی الأفق الأعلى و کم من ملک اعرض عن الله مالک الملوک طوبی لقلب اقبل و لوجه توجّه و لأذن سمعت هذا النداء الذی ارتفع من هذا المقام المحمود انک لا تحزن من شیء توکل علی الله فی کلّ الأمور قل

لک الحمد یا الهی بما ذکرتنی فی السجن و عرقتنی ما کان مکنوناً فی علمک و مسطوراً فی کتیبک اسألک بأن تجعلنی مستقیماً علی امرک و متشبّثاً بذیل عنایتک انک انت المقتدر العزیز الغفور انتهى و اینکه ذکر ورقه اخت جناب آقا غلامحسین علیهما بهاء الله نموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل لها و للأوراق التي اقبلن و آمن بالله الفرد الخبير قوله جل کبرائه و عز بیانه

هو المشرق من افق الظهور

یا امتی و یا ورقتی حمد کن محبوب عالمیان را که باین فیض اعظم فائز شدی در ایامی که اکثر علما و رجال ارض از آن محرومند ترا باسم ورقه ذکر نمودیم تا بمثابة اوراق از اریاح اراده حقّ جلّ جلاله متحرک باشی چنانچه اوراق اشجار ارض از هبوب اریاح ان اشکری ربک بهذا الذکر المبین اگر حلاوت کلمه یا امتی را بیابی از عالمیان خود را فارغ مشاهده نمائی و در لیالی و ایام بذکر مقصود یکتا مشغول شوی اوراق و امائی که از فرات رحمت رحمانی آشامیدند و بشرط الله ناظرند هر یک را بابدع بیان ذکر نمودیم طوبی لهنّ و نعیماً لهنّ سوف یظهر الله مقامهنّ فی مقام لا یذکر بالأذکار و لا یوصف بالأوصاف و ترا وصیت مینمائیم بانچه سبب ارتفاع امر الله است مابین عباد و اماء ندای دوستان را میشوند و اعمال را مشاهده میفرماید انه هو السميع البصیر البهآ علیک و علیهنّ من لدى الله المقتدر العلیم الحکیم انتهى

و اینکه ذکر سیده کبیره علیها بهاء الله که به حاجیه معروفند نموده بودند عرض شد و یک لوح امنع اقدس مخصوص او نازل یا محبوب فؤادی امواج فضل الهی نه بشانیست که انسان بتواند تعقل نماید و یا از عهده شکر برآید کینونت حمد

و ثنا و شکر در این عرصه خود را فانی مشاهده مینماید و عاجز و قاصر می بیند در ایامی که از سماء بغضا سهام بلا اغزر از امطار نازل و ظلمت ضغینه از جمیع جهات محیط قلم اعلیٰ بشأنی ناطق که صد هزار جوهر روح منصعق مشاهده میگردد بصد هزار عجز و ابتهاج عرض مینمایم غافلین را آگاه فرماید و از دریای دانائی بنوشاند اوست باذل اوست معطی اوست بخشنده اوست کریم اوست توانا و بینا از مطلب دور افتادم هذا ما نزل لها قوله جلّ جلاله

هو الناظر من افقه الأعلیٰ

ای کنیز خدا بشنو ندای مالک اسماء را که در سجن بتو توجه نموده و ترا ذکر مینماید هر قاصدی را اعانت نموده و هر ندائی را جواب عطا فرموده و هر طالبی را راه داده امروز سیل مستقیم ظاهر و میزان عدل منصوب و انوار آفتاب فضل مشرق ولکن ظلمت انفس ظالمه بمثابه غمام مابین آفتاب فضل و اهل عالم حجاب شده و حایل گشته طوبی از برای کسی که حجاب را خرق نمود و بانوار آفتاب ظهور منور گشت چه بسیار از نفوس که خود را از عقلا و اهل دانش می شمردند و در یوم الهی از جمیع فیوضات محروم و ممنوع گشتند یا ورقتی یا امتی قدر این فضل را بدان و همچنین رحمتی که بر تو سبقت گرفت و ترا بافق اعلیٰ هدایت نمود اماء قانات را از لسان مظلوم تکبیر برسان و بعنایتش مسرور دار انتهی

و هذا ما نزل لضعل جناب الأنیس علیهما بهآء الله

هو الشاهد العلیم

یا ورقتی ان استمعی ندائی من شطر سجنی انه لا اله الا هو الحقّ علّام الغیوب انا انزلنا من سماء الظهور ما انارت به الوجوه و قرّت به العیون قد اتی الوعد و القوم لا یشعرون قد ظهر الموعود و هم لا یفقهون قد اتی من خضع له العالم و تزعزعت ارکان الأمم الّذین نقضوا الميثاق و العهود قد اتاهم من یدکرونه فی اللیالی و الاّیام و هم اعرضوا عنه و افتوا علیه بظلم ناح به روح الأمر و صاح العرش فی مقام مرفوع ان اشکری ربّک بما اختارک لعبد الذی کان اسیراً بأیدی المشرکین فی سنین معدودات و نجاه امرأ من عنده و هو المقتدر علی ما کان و ما یکون یا ورقتی حمد کن مقصود عالم را که چشمت را روشن نمود بنور معرفت خود و اذنت را فائز فرمود باصغاء ندائه الأحلّی ندائی که در لیالی و ایام و عشی و اشراق مرتفع است ید فضل دستت را گرفت و از ظلمات اوهام بمشرق یقینت آورد از حقّ میطلبیم ترا مؤید فرماید بر آنچه که لایق این مقام بلند است انه غفرک و امک ان ربّک لهو الفضل الکریم انا نبشّرك و ایاها برحمتی و عنایتی و نذکر ضلع اخیک و نبشّرها بفضلی الذی احاط من فی السموات و الأرضین الحمد لله ربّ العالمین انتهی

اشراقات انوار آفتاب حقیقت اولیا و احبّ و قانات و ورقات را اخذ نموده لعمر محبوبنا و محبوب من فی السموات و الأرض اگر بگوش حقیقت آیات الهی را اصغا نمایند کل مشتعل شوند بشأنی که عالم را مشتعل نمایند یعنی هر نفسی که در او بقیه روح باقی بزندگانی حقیقی فائز میشود انه علی کلّ شیء قدیر

در این وقت بمنظر اعلیٰ توجه نموده الی ان دخلت المقام اذاً نطق لسان العظمة قال و قوله الأحلّی یا خادم بیچه مشغول بودی عرض شد بتحریر جواب مراسلات جناب میرزا و ذکر اولیا در آن حین این کلمه علیا از لسان مالک وری نازل قوله جلّ کبریائه و عظم اقتداره انا نحبّ ان نذکر انجم سماء العرفان مرّة اخری و نوصیهم بما یرتفع به امر الله المهیم القیوم طوبی لهم بما اقبلوا و سمعوا و اجابوا و فازوا بما غفل عنه علماء الأرض و عرفائها الا من شاء الله ربّ العالمین باید باتحاد و اتفاق تشبث نمایند بشأنی که اختلافات عالم سبب تشتت نشود و فصل ننماید بکمال همّت بر اصلاح عالم قیام کنند و در

جميع اوقات بحکمت و بیان ناس غافل را ببحر دانائی هدایت نمایند که شاید آگاه شوند و از ما سوی الله فارغ و آزاد گردند و امر مینمائیم دوستان خود را بحفظ مقامات خود لعمری از برای هر یک مقامی مقدر که اقلام عالم از ذکرش عاجز است طوبی لهم طوبی لهم انتهى

فی الحقیقه امروز روز اعمال و افعال و حکمت و بیان است در لوحی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل قوله عزّ بیانه در جمیع امور بحکمت ناظر باشید حکمت دریاق اعظم است بسا میشود معرض را مقبل مینماید و دشمن را دوست تمسک باو لازم چه که در اکثری از الواح این فقره از سماء مشیت مطلع نور احدیه نازل طوبی للعاملین در کلّ حین متمسک باشید بامری که سبب اعلاء کلمه الله گردد اعمال طیبه و اخلاق مرضیه جند اللهند در این ظهور اعظم و همچنین کلمه طیبه مبارکه این جنود جذّاب قلوبند و فاتح ابواب این سلاح احدّ از سلاح عالم است فاسأل الله بأن یؤید الکلّ علی ما نزل من قلمه الأعلی فی الزّیر و الألواح انتهى در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبم بی عنایتش هیچ شیء از اشیاء ثمری نداشته و ندارد له الفضل و الجود و الکرّم و له ما یعجز عن ذکره الأمم

دستخطّ دیگر آن محبوب که بتاريخ ۲۳ شهر شعبان المعظم بود فی الحقیقه آب قوس بود از برای تشنه قلب الأسد لله الحمد مسرتّ کلی حاصل هر هنگام نفعهئی از شطر محبت آن محبوب متضوّع میشود فی الحقیقه نافه مشکى است از برای این خادم فانی دماغ جان معطرّ و قلب با قوتّ جدید ظاهر چه که تمام آن مزین است بذکر و ثنا و خدمت و محبت محبوب عالم و در آن مرقوم آنچه که بر حزب الله در ارض میم و الف وارد شده تعالی تعالی عمل العلی و ذکر العلی و بیان العلی و استقامه العلی و شهادة العلی و محو العلی و صحو العلی و صعود العلی و علو العلی لعمر محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم قد ظهر منه من الاستقامه ما تزینت به سماء الاقترار و من المظلومیة ما ناحت الحوریات فی الغرفات و اهل الفردوس الأعلی فی مقامات عالیات فی الحقیقه همچو دمّی حیف بود هدر برود و در بساط منجمد شود حسن کار این بود که احدی از ایشان مغایری ندید و خلاف حکمتی واقع نه خالصاً لوجه الله اعلی و اعزّ اشیاء عالم را انفاق کرد هنیئاً له یک عالم هنیئاً از برای او لفظ و بیان و ذکر این عبد قابل این مقام نه و لکن از قلم اعلی نازل آنچه که سزاوار است له الحمد فی کلّ الأحوال این ایام هم توجّه آن حضرت بآن اطراف جایز نه و مخصوص اسرای آن ارض که بسجن طاء وارد شدند آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد ذکر آن دیار و اسرای آن دیار و شهدای آن دیار در ساحت اقدس بوده و هست توجّه بارض طاء هم این سنه جایز نه چه که از داخلی هم اطمینان کامل حاصل نه ان ربنا الرحمن لهو السّتر الکریم

اینکه ذکر جناب مشهدی حسین علیه بهاء الله فرموده بودند آنچه اراده نموده اند در ساحت امنع اقدس عرض شد و مقبول افتاد و لکن فرمودند ذکرش حال جایز نه چه که مفسدین ارض در حرکتند و مترصد دست‌آویز و همچنین فرمودند خدمات او در این سیل در نظر بوده و هست و مدتهاست یک لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و لکن ارسال نشده این ایام ارسال میشود و یک لوح دیگر هم این دو یوم نازل شد انشاء الله بهر دو فائز میشوند

اینکه در باره جناب حاجی علی و ضلع ایشان علیهما بهاء الله مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد هذا ما تکلم به مکلم الطور قوله عزّ کبریاؤه و جلّ جلاله این فقره لدی الوجه مقبول افتاد نعم ما عمل به الحاجّ المذكور یعنی در تزویج بنت ذبیح علیه و علیها بهاء الله انا ذکرناه من قبل و فی هذا الیوم بما قرّرت به العیون و طارت به الأرواح بشره من قبلی و ذکره من لدی المظلوم بما نزل من لدی الله مالک الرقاب انشاء الله بروح و ریحان و الفت و اتحاد ایام بگذرانند و بذکر و ثنای مقصود عالمیان در عشی و اشراق مشغول باشند انتهى فی الحقیقه ماندن در ارض طاء در این ایام مثمر ثمری نه انشاء الله ابن حضرت ذبیح علیهما بهاء الله بمعروف تمسک مینمایند و سبب تفریق نمیشوند اگر محض تفرّج هم باشد توجّه بارض جناب حاجی نمایند محبوبست یسأل الخادم ربّه بأن یؤید الکلّ علی ما یحبّ و یرضی و السّلام علی من اتّبع الهدی

عرض دیگر آنکه جناب محبوبی امین علیه بهاء الله ذکر آن حضرت را مکرر نموده فی الحقیقه بحق ناظرند و بحق ناطق معروف را از دست نداده و انشاءالله نمیدهند باری ذکر خیر آن حضرت مکرر از ایشان شنیده شد حق توفیق عنایت فرماید تا کل موفق شوند بآنچه که لایق این یوم مبارک است

نفوس مذکوره در دستخط آن حضرت فی الحقیقه از بحر محبت آشامیده‌اند و بافق عنایت ناظرند این معدوم فانی شهادت میدهد در حق ایشان و از حق جلّ جلاله توفیق میطلبد چندی قبل مخصوص کل الواح مقدسه منیعه از سماء مشیت الهیه نازل و انشاءالله ارسال میشود از حق منبع سائل و آمل که کل بنفحات آیات مقصودنا و مقصود من فی العالم فائز شوند اینکه در باره حقوق مرقوم داشتند که جناب حاجی مذکور اراده ادای آن دارند هذا من فضل الله یوتیه من یشاء لله الحمد مؤید گشتند به عمل بما نزل فی الكتاب وجهی که قرار شد در این سنه بدهند حسب الأمر قسمت شد صورت آن بنظر میرسد از حق میطلبم ایشان را بر اعمال عظیمه موفق فرماید و از سماء فضل برکت عطا نماید ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير

و اینکه در باره بقعه مبارکه حضرت ورقه علیا و مخدره کبری و حضرت افنان حضرت خال معظم علیهما من کل بهاء ابهه مرقوم داشتید و رجای جناب من فاز و نفوس اخری علیهم بهاء الله در ساحت امنع اقدس مالک الوری عرض شد و باجابت مقرون فی الحقیقه این عنایت بسیار عالیست چه که محو باو راه ندارد عزل باو نمیرسد از قلم اعلی در ایام ظهور چنین عنایتی ظاهر شود معلوم است شأن و مقام آن فی الحقیقه بخلع باقیه و طراز دائمه فائز شدند نعیماً لهم و مریتاً لهم و طوبی لهم این ذکر در کتاب الهی مخلد و عرفش مابین عباد متضوع این بدء مقدس از ختم و نهایت است در این مقام بیاناتی از لسان عظمت شنیده شد از جمله این کلمه علیا قوله عز کبریاة آفتاب بیان الهی را افول اخذ نماید و غروب از پی درنیاید انتهی اینست مقام خلود یشهد بذلک ربنا العزیز الودود و مخصوص لوح امنع اقدس هم در این مقام نازل یعنی در تفویض تولیت بقاع مبارکه مخصوصه در آن بقعه الی جناب الفضل الذی فاز بلقاء الله فی السجن و نفوس اخری الذین نزلت اسمائهم فی اللوح امرأ من لدن آمر علیهم هذه صورة ما نزل من ملکوت الأمر قوله عز بیانه

هو الأمر الحکیم

یا فضل الله انا ولیناک و الأربعة المعروفة المذكورة لدى الوجه على البقعة الورقة العلیا و البقاع المنسوبة الینا هناک و جعلنا التولية فی کفکم عزاً لکم و لذریاتکم بدوام الملك و الملكوت ان اشکروا الله بهذه الدولة الباقية و العناية الدائمة انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المهیمن القیوم قوموا بقیام ثابت راسخ على خدمة فوضت الیکم من لدى الله مالک ما کان و ما یكون انتهی

و همچنین لوحی از سماء عنایت در ذکر قبول بیت و بستان جناب حاء و سین علیه بهاء الله نازل قوله جلّ اجلاله و عظم کبریاة

هو الحق لا اله الا هو

یا حسین انا قبلنا بیتک و بستانک و زیناهما بطراز القبول و قرزناهما مقرأً للأولیاء الذین یسافرون و یدورون البلاد لتبلیغ الأمر و اعلاء کلمة الله المطاعة و جعلناک موکلاً علیهما و خادماً لهما و قدرناهما لک ذکراً باقیاً دائماً لتشکر ربک السامع المجیب انتهی

لله الحمد دو آفتاب از افق کرم مالک قدم ظاهر و مشرق یعنی دو لوح از سماء مشیّت مقصود عالمیان نازل و هر یک بافصح بیان بعنایت حقّ جلّ جلاله ناطق انشاءالله بآن فائز شوند و بآنچه مأمورند عامل گردند و همچنین حقوق الهی که جناب حاجی عل علیه بهاء الله بادای آن موفّق شدند کل بطراز قبول فائز و این کلمه مبارکه از ملکوت بیان رحمن نازل قوله تبارک و تعالی انا قبلنا ما اراده فی سبیل الله طوبی لمن فاز بأداء ما علیه من حقوق ربّه و بعد از قبول حسب الأمر قسمت شد عدد خمسين مخصوص محبوسین راء و شین و اربعین مخصوص محبوسین ارض طاء و خمسين هم از جناب شیخ سل مخصوص بعضی از مسافرین اخذ شد باید از آن وجه بایشان برسد و خمسين هم بساحت اقدس ارسال دارند و یک سنه را هم بخود جناب حاجی عل علیه بهاء الله عطا فرمودند یعنی بخشیدند فی الحقیقه این عنایتی است بزرگ و فضلی است عظیم از برای نفسی که الیوم مؤید شود بر خدمت امر و ادای حقوق الهی چه که اثر و ثمرش بدوام ملک و ملکوت باقی است نسأل الله بأن یوقنا علی ذکره و ثنائه و علی العمل الصالح و الکلم الطیب و الأخلاق الطیبة الراضیة المرضیة و القیام علی خدمة امره المبرم المتین این خادم فانی از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل که عظمت وقت و مقام آن را الهام فرماید تا کل قدر وقت را بدانند و بما ینبغی قیام نمایند انه لهو المؤید المقدر البهاء المشرق من افق سماء العنایة علی حضرتکم و حضرة الأیس و علی اولیاء الله و اصفیائه فی هناک الذین ما نقضوا میثاق الله و عهده و ما خوّفنهم الصّفوف و الجنود و الحمد لله مالک هذا الیوم الموعود الحمد لله مرّة اخری بدستخطّ آن حضرت فائز اینکه در باره محبوی جناب انیس و آقایان جناب آقا میرزا سیّد علی و آقا غلامحسین و آقا میرزا محمد باقر علیهم بهاء الله و عنایاته مرقوم داشتید در لیلۀ هفتم شهر صفر یک ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب گذشته قصد ذروه علیا و مقرّ عرش نموده آنچه مرقوم فرمودند امام وجه مالک قدم عرض شد آیه مبارکه منزله در کتاب اقدس را قرائت فرمودند قوله عزّ بیانہ و جلّ ذکره تزوّجوا یا قوم لیظہر منکم من یدکرنی بین عبادی هذا من امری علیکم ان اتخذوه لأنفسکم معینا و بعد این کلمه علیا از ملکوت اعلی ظاهر قوله عزّ اجلاله یا عبد حاضر جمیع امور در قبضه قدرت الهی بوده و هست و آنچه امر نماید او محبوست هر یک از نفوس مذکوره را ذکر نمودیم بشأنی که جمیع اشیاء از باده ذکر مجذوب و بشای مذکور ناطق هذا من فضل الله یؤتیه من یشاء بنویس بایشان فقر بنفسه احتشام میطلبد لعمر الله فقر حقیقی بمثابه بحر است و احتشام عالم مانند قطره ولكن احتشام دوست لازال بخضوع و خشوع دوستان ناظر و بایشان متوجّه و با ایشان جالس انتهى

بعد از عرض شعر و ذکر عهد جناب آقا میرزا سیّد علی و همچنین رجای آقایان دیگر لسان عظمته باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ کبریائه باید آنچه در کتاب اقدس از ملکوت مشیّت الهی نازل شده عمل نمایند و قلم اعلی اجر لقا از برای هر یک در صحیفه حمرا ثبت میفرماید به نصبت رایة یفعل ما یشاء و هر چه اراده فرماید جاری مینماید لیس لأحد ان یقول لم و بم انتهى این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید که بعد از عنایت کبری یعنی اجر لقا اسبابی ظاهر شود که در ظاهر هم ایشان بشرف لقا فائز شوند و از کوثر وصال بیاشامند دیگر تا کی این عنایت ظاهر شود و شمس اذن اشراق فرماید ولكن حمد مقصود عالمیان را که از فضل بیمنتهاش عنایت فرمود آنچه را که هیچ شیء از اشیاء باو معادله ننماید اجر لقا نعمتی است عظیم و اوست مائة دائمة باقیه لله الحمد بآن فائز شدند صد هزار حسرت از برای نفوسی که از عنایت امروز غافلند و از انوار آفتاب حقیقت محجوب و بیخبر

و اینکه مرقوم داشتید در ارض ص در مضجع مطهر مقدّس حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء روحی لهما الفداء بیتوته بعمل آمد لعمر محبوبنا و محبویکم آن حضرت عمل فرمودند آنچه را که از سیّد اعمال است و این فقیر لاشیء چگونه از عهده این شکر برآید و یا اولیای دیگر که در این ارض ساکنند این عبد از قبل خود و ایشان بعجز و قصور اعتراف مینماید و در حینی که کمال تحیر دست داده بود و در بحر فکر متغمّس بنظر آمد که مقرّ کان الله و لم یکن معه من شیء را

بوکالت ایشان زیارت نمایم و این عملی است که صد هزار هزار عالم ریح فوق ریح از برای آن محبوبست فوراً بحمد و ثنای محبوب یکتا مشغول گشتم و طلب اذن نموده بعد از اشراق آفتاب اذن از افق اراده امام وجه حاضر و بزیرت فائز و بطراز قبول مزین اینست عملی که از برای او شبه و نظیر تصوّر نشده و نمیشود له الحمد و المنّة و له العنایة و الکرّم و الرّحمة

و اینکه ذکر اهل بیت علیهم من کلّ بهاء ابهه را نموده بودند و عنایات و محبتشان که نسبت بآن جناب ظاهر شد فی الحقیقه سزاوار این مقامند لازال بنخدمت حقّ مشغول بوده‌اند و کمال محبت را در باره اولیانش اظهار مینمودند آنچه از ظلم ظالمین یعنی ذنب و رقشا بر ایشان وارد شد از محبت الهی ممنوع نشدند باستقامت فائزند و این مقامیست بسیار بزرگ از حقّ جلّ جلاله میطلبم ایشان را موفّق و مؤید دارد آنه علی کلّ شیء قدیر

و اینکه در باره جناب حاجی محمد صادق خا علیه بهاء الله مرقوم داشتید یک لوح امنع اقدس از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و از کوثر بیان رحمن بیاشامند آشامیدنی که انتهای آن از حدود مقدّس و منزه هی بیاشامند و بنوشانند امثال آن نفوس اگر بحکمت رفتار نمایند و در حبّ الهی ثابت و مستقیم شوند تأیید حقّ جلّ جلاله بایشان میرسد باید بکمال حکمت بتبلیغ مشغول شوند که شاید اهل آن جهات عرف ظهور را بیابند و ندای دوست را بشنوند و به ما ینفعهم عامل گردند

هذا ما نزل من سماء مشیة ربنا الرحمن لجناب خا علیه بهاء الله قوله تبارک و تعالی

بسمی الظاهر الناطق من الأفق الأعلى

انّ المظلوم یذکر من اقبل الی الفرد الخبیر و اعترف بوحدانیته كما اعترف به القلم الأعلى اذ جال فی مضمار البیان طوبی لنفس فازت بعرفان ربها و ویل لكلّ غافل مریب انسان بمثابه شجر است اگر باثمار مزین گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست و الا شجر بی ثمر قابل نار است اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیبیه از اثمار این شجره محسوب ربیع اشجار ظاهره در هر سنه ظاهر و مشهود و لکن ربیع اشجار انسانیّه ایام ظهور حقّ جلّ جلاله بوده اگر در این ربیع الهی سدره‌های وجود باثمار مذکوره مزین شوند البتّه انوار آفتاب عدل من علی الارض را احاطه نماید و کل خود را فارغ و مستریح در ظلّ حضرت مقصود مشاهده کنند آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است در یک آن غرس میشود و در آن دیگر از امطار رحمت رحمانی فرعی در سماء مشاهده میگردد شجره یابسه قابل ذکر نبوده و نیست طوبی از برای مقبلی که بطراز همّت مزین شد و بر خدمت امر قیام نمود او بمقصود فائز و آنچه از برای او خلق شده عارف صد هزار افسوس از برای نفوس غافله فی الحقیقه ایشان بمثابه اوراق یابسه مطروحه بر ارضند عنقریب باد اجل هر یک را بمقرّ خود راجع نماید غافل آمدند و غافل زیستند و غافل بمقام خود رجوع نمودند عالم در هر حین بأعلى التّداء ندا مینماید و میگوید من فانیم و ظهورات و الوان من فانی از اختلافات و تغییرات محدثه در من پند گیرید و متنبّه شوید مع ذلک بصر موجود نه تا ملاحظه کند و سمع مشهود نه تا بشنود سمع حقیقی امروز ندا مینماید و میگوید هنیئاً لی امروز روز من است چه که نداء الله مرتفع است و کینونت بصر میگوید مریناً لی روز روز من است چه که جمال قدم از افق اعلی مشرق و لائح باید اهل بهاء از مالک اسماء در کلّ احیان سائل و آمل شوند که شاید اهل انشاء از فیوضات ایامش محروم نمانند جمیع علما باین کلمه ناطق بودند و مکرّر در زمان طفولیت نفس حقّ اصغا نموده میگفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه ایست که نقبا از آن فرار اختیار مینمایند بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده‌اید و ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه اینست هو در قمیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق اینست آن کلمه‌ئی که فرائض مشرکین از آن مرتعد شده سبحان الله در جمیع کتب قبل عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت شأن و مقام ذکر شده مع ذلک

خلق از او غافل و محتجب انبیا لقای این یوم را آمل بودند داود میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصنة مدینة محصنة عکاست و حصنش بسیار محکم و مظلوم در او مسجون و همچنین در فرقان میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و بشرهم بآیام الله در اکثری از صحف و کتب الهی ذکر این یوم بکمال تصریح مذکور و مسطور علمای عصر ناس را از این مقام اعلی و ذروة علیا و غایة قصوی منع نموده‌اند طوبی از برای آن جناب که ظلمت اوهام از نور یقین منعت نمود و سطوت ایام شما را از مالک انام بازنداشت قدر این مقام را بدان و از حقّ جلّ جلاله حفظش را بخواه در هر حال دولت باقیه مخصوص حقّ و اولیائش بوده و خواهد بود البهآء المشرق من افق البقاء علیک و علی الذین تمسکوا بحبل الله المتین انتهی الحمد لله اشراقات انوار آفتاب عنایت کل را فراگرفته و بخششی ظاهر که هر ذکر بدیعی از ذکرش اظهار عجز نموده از حقّ جلّ جلاله این فانی سائل و آمل که کل را یعنی دوستان و آقایان را از شرّ خادعین و خائنین و ماکرین محفوظ دارد اوست مهیمن بر کل و قادر بر کل و محیط بر کل و اینکه در باره آقا میرزا عباس علیه بهآء الله مرقوم داشتید که در اول ایام عمر بنار محبت مشتعلند و بخدمت قائم این فقره هم در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن قوله جلّ و عزّ

هو العلیم البصیر

انشاءالله نهالهای جدید از امطار رحمت الهی باوراق و اثمار بدیعه جنیّه فائز شوند امروز پرتو آفتاب فضل عالم را احاطه نموده طوبی از برای نفسی که باو فائز شد و ویل لکلّ غافل مرتاب نعیم از برای اشجاری که از اریاح اراده حقّ جلّ جلاله حرکت نمایند در اول ایام بعرفان حقّ و خدمت دوستانش فائز شدی انشاءالله در جمیع احوال و ایام حیات بافق اعلی ناظر باشی و بنار حبش مشتعل و از انوار وجهش منیر الأمر بید الله العلیم الخبیر البهآء علیک انتهی این عبد فانی هم خدمت کل مرّه بعد مرّه عرض خلوص میرساند دیگر از تحریر خجالت میرم چه که بسیار مزاحم شدم ای کاش هر دقیقه از دقائق این ایام هزار دقیقه و هر ساعتی هزار ساعت میشد و این عبد هم مؤید میگشت و بذکر و ثنای اولیای حقّ مشغول میشد اگرچه باز کما ینبغی از عهده برنمیآمد ولکن امید هست که این رجا مقام عمل ظاهر شود و مقرّر گیرد انّ ربنا الرحمن لهو المقتدر القدیر البهآء المشرق من افق سماء عنایة ربنا علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم و یسمع قولکم و یعینکم و ینصرکم فی الله ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولى عرض دیگر آنکه جمیع اولیاء الهی از عباد و اماء که در دستخطهای آن حضرت مذکور بودند مخصوص هر یک لوح ابداع اقدس از سماء عنایت نازل و ارسال شد هم این عبد در اصل مکتوب ثبت نموده و هم علیحده لوح نوشته ارسال گشت لله الحمد مکرر مذکور گشتند و آنچه بطرز لوح نیست یعنی بعضی فقرات منزله است باید آن محبوب سواد آن را از برای صاحبان آن ارسال فرمایند و همچنین یک لوح اقدس اعزّ ابهی مخصوص آن محبوب نازل فضلاً علی ما نزل فی المکتوب ارسال شد انشاءالله بان فائز گردند و عدد اسم اعظم الواح بدیعه منیعه بلا اسم ارسال شد حسب الاستدعای آن حضرت و آنچه الواح مخصوص اولیای ارض ش نازل نزد محبوب روحانی جناب انیس علیه بهآء الله الأبهی ارسال شد که برسانند و آنچه مخصوص اولیای آباءه است نزد آقائی حضرت افنان جناب آقا میرزا آقا علیه من کل بهآء ابهه ارسال شد که ارسال دارند انشاءالله عرف آیات الهیه و کلمات قدسیه که از خزائن علم ظاهر شده جمیع را اخذ نماید و به ما یحبّ و یرضی مؤید فرماید انّه علی کلّ شیء قدیر الحمد لله الواحد العزیز الفرید

خادم

فى ١٩ شهر محرّم الحرام سنة ١٣٠١

[يادداشت]

۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه "بهاء" است. ←

م ص

جناب حاجی میرزا ابوالقاسم ش عليه سلام الله

غرّة رجب سنه ۱۳۰۷

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذى نطق بكلمة من كلماته العليا و بها فصل بين العباد فى ناسوت الانشاء و بها اظهر سلطانه و ابرز اقتداره و بها ماجت بحور المعانى و البيان فى الامكان و نطق الكتاب الأعظم بين الأمم

يا ملاً الأرض و السماء تالله قد اتى مشرق الايقان و معه الفرقان الذى به فرق بين الحقّ و الباطل بذلك ارتعدت فرائص القبائل الا من شاء الله رب العالمين و مقصود العارفين

سبحانك يا الهى و سيدي و سندی اسألك بنورك الساطع المبين و بجبلك المتين و بتجلياتك فى يوم الدين ان تنور قلوب اوليائك بنور معرفتك ثم ارزقهم كوتر الاستقامة من ايدى عطائك اى ربّ قد خلقتهم لاعلاء امرك و اظهار كلمتك تراهم منقطعين عن دونك و مسرعين الى شاطئ بحر توحيدك بحيث نبدوا الأوهام و الظنون التى بها منع عبادك عن التّقرّب الى ساحة عزّك و بساط عظمتك قدر لهم يا مقصود العالم ما ينبغي لسماء جودك و بحر فضلك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأمور لا اله الا انت مالك يوم النّشور

و بعد يا حبيبي قد طار قلب الفانى اذ سمع هدير عندليب ثنائك فى وصف الله ربنا و ربك و مقصودنا و مقصودك و اخذ زمام السّكون عن كفى بحيث نطقت امام الوجوه الملك لمن اجتذب بندااته عباده فى الأعصار و القرون وعزة الله و عظمته قد اخذنى الفرح من كلّ الجهات بما خرق حضرتك الحجابات التى بها منع العباد عن التّوجّه الى الأفق الأعلى و الذّروة العليا كأنى سمعت من آثار قلمكم آيات انجذابكم و اشتعالكم و اشتياقكم الى الله المقتدر الغفور العطوف فلما قرأت و اطّعت قصدت المقام و عرضت امام الوجه قال المولى ارواحنا فداه يا ابالقاسم عليك سلام الله و عنايته قد حضر العبد الحاضر امام الوجه و عرض كتابك وجدنا منه نفحات حبّك و اقبالك و خلوصك و ايقانك و استقامتك و خشوعك لله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم لعمري لو يتوجّه احد بسمع الفطرة لسمع من الصّخره الملك و الملكوت و العزّ و الجبروت لله ربّ العالمين طوبى لأذنك بما سمعت النداء و لبصرك بما رأى الأفق الأعلى و لقيامك امام كرسى العدل و لذكرك و ثنائك فى يوم فيه احاط المشركون مدن الله مالك ما كان و ما يكون

يا ايها الطائر فى هواء محبة الله ينبغى لك و للموحّدين ان يتشبّثوا بأذيال رداء عناية الله و يسألوا من سماء فضله و بحر عطائه ان يحفظهم من شرّ المشركين و يبدّل ضعفهم بالقوّة و عجزهم بالاقتدار انه هو المقتدر على ما يشاء و فى قبضته زمام الأسماء لا اله الا هو المقتدر العزيز الحميد انك اذا سمعت نداء المظلوم ولّ وجهك شطر كعبة الله المهيمن القيوم و قل

لک الحمد یا الهی بما هدیتنی الی صراطک المستقیم و بشرتنی بظهور نبئک العظیم و نورت قلبی بنور توحیدک و انطقت لسانی بما انزلته فی کتیبک و صحفک و الواحک سبحانک یا مرسل الأریاح و فالق الأصباح اسألك بمصباح الذی احاطته عواصف فراعنة العباد و قواصف جابرة من فی البلاد ان تؤید من اقرّ بتوحیدک و اعترف بما انزلته فی کتیبک ای ربّ تسمع حینی فی حبّک و شوقی و شغفی من نفحات و حیک اسألك ان توفّقنی لأبشّر العباد بظهور آیاتک و بروز بیّناتک انک انت المقتدر الفضّال الکریم لا اله الا انت العلیم الحکیم انتهی

این فانی متحیر که فضل و عنایت و عدل و عطای حقّ جلّ جلاله چه تصرّفی در عالم وجود داشته و دارد مقتضیات حکمت آن حضرت را مؤید فرمود بر حضور در مقامی که کل از آن اعراض نموده‌اند و موفق نمود بر اصغای بیانی که جمیع از آن ممنوع و محرومند الا من شاءت مشیته التّافذة و ارادته الغالبة فی الحقیقه عالم جدید شده اسرار بیان باراده مقصود عالمیان از غیب بشهود و از ستر بظهور آمده چون این عنایات بر حسب ظاهر از برای آن حضرت ظاهر شده و کشف نقاب نموده امید هست قائد جنود الله یعنی بر و تقوی گردند اخلاق مرضیه از اقوی جنود عالم نزد مالک قدم مذکور انشاءالله باین جنود مدائن حکمت و بیان را تصرّف نمایند و عالم را بنور معرفت منور دارند این امر لدی الله صعب نبوده و نیست بیک کلمه گوهر پاک عدل را جذب نمود و بر سموات برتری داد هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون از همت آن حضرت اطمینان حاصل که جمعی از غافلین را بافق دانائی دعوت نمایند و فائز فرمایند بآنچه که السن حقایق بکلمه مبارکه الملك لله ناطق گردد اولیای آن ارض طراً نزد مولی مذکور بوده و هستند و این فانی از برای هر یک طلب نموده نعمتهائی را که از احصا خارجست و از تحدید فارغ

اینکه در باره ذکرى که سبب آگاهی عباد است مرقوم فرمودند در آن اراضی حسب الامر جایز نه چه که اکثری از عباد مابین مفسد و مصلح فرق نگذاشته‌اند بلکه مصلح را مفسد و مفسد را مصلح دانسته و میدانند ارکان انصاف را سستی اخذ نموده و کذلک عدل را باید این عبد و آن جناب از حقّ بطلبیم عباد خود را بطراز انصاف مزین دارد امری که سبب فرح و علّت سرور است اینست که آن حضرت از بحر عنایت محروم نگشتند و نوشیدند آنچه را که ذکرش الی الأبد باقی و برقرار است و لازال مذکورند مدد غیبی اعانتش را ظاهر فرماید چه که حرکت و نیت لوجه الله بوده و هست یسأل الخادم ربّه ان یقرّبکم و یوفّقکم و یؤیدکم علی ذکره و ثنائه بالحکمة و بیان ان ربنا هو المقتدر العزیز المستعان

اینکه ذکر جناب حاجی میرزا ابوطالب آیده الله را نمودند چون قبل از اطلاع بر امر ظاهر شده باسی نبوده و نیست اسأل الله ان یقدّر له ما قدره لأمنائه و اصفیائه انه هو المقتدر المختار امید آنکه از بعد بذكر مولی مذکور آیند و از بحر اعظم محروم نمانند

و اینکه در باره کتاب مبارک ایقان مرقوم داشتند لو شاء الله تمام آن بان جناب میرسد طائفین حول طراً سلام میرسانند و از حقّ جلّ جلاله از برای آن جناب تأیید میطلبند السلام و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی عباد الله الصالحین

هو الناطق علی العرش امام وجوه العالم

الحمد لله الذی نور العالم بنیر لاج و اشرق من فجر الظهور فی افق سماء بیان الرحمن و بذلک غرّدت حمامة البهاء علی عمود النور فی الفردوس الاعلی تالله قد اتی مکلم الطور و ظهر ربّ النار فی سدره الوجود و ینطق انه لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم الخیر و الحمد لله الذی زین سماء المحبّة بانجم الاتحاد و الاتفاق و جعل سبب الاعظم لظهور ما اراد بین الامم حکم

الاقتران في الامكان و انه عمّر الممالك و البلدان و اظهر الصنائع و ما ترونه اليوم و سمعتموه من قبل من عباده الحكماء تعالى مولى الاسماء الذي حكم بالتزويج لراحة عباده و خلقه و سكونهم و اطمينانهم في مملكته و بذلك انزل من ملكوته المقدس في كتابه الاقدس و في كتبه و صحفه من قبل و من بعد انه لهو المقتدر على ما اراد و هو الفرد الواحد المختار سبحانك يا اله العالم و مقصود الامم يشهد لسان ظاهري و باطني و اعضائي و اجزائي و اركانى بوحدانيتك و فراديتك و بانك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت مقدساً عنكّل ذكر و وصف و ثناء و لا تزال تكون بمثل ما كنت في ازل الآزال اى ربّ اسئلك بنسائم فجر ظهورك التي بها احببت الكائنات و بامطار سماء فضلک و لثالى بحر علمک و حکمتک بان تؤيد الذي اقبل اليك و اظهرت له فضلک و عنايتک و وهبته امة من امائک التي كانت قائمة على خدمتك في سنين معدودات اظهاراً لوجودک و ابرازاً لفضلک اى ربّ الف بينهما باسمک الذي به سخرت القلوب و اجتذبت النفوس انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتک زمام من فى السموات و الارضين و الحمد لك يا اله العالمين و مقصود العارفين

* * *

اب

نبيل قبل تقى

هو المقتدر المتعالى المقدس العليّ الأبهى

الحمد لله الذي نور العالم من النور الذي اشرق من افق اسمه الأعظم اذاً اضطربت الأمم منهم من مات و رجع الى الفناء و منهم من انصعق على الأرض الغبراء و منهم من اجتذبه النور الى الأفق الأعلى البقعة المباركة التي تنطق فيها السدرة المنتهى انه لا اله الا ربّ الآخرة و الأولى و الحمد لله الذي زين الأشياء بطراز النقطة الظاهرة تحت الباء و ركبها بالهاء اذا هدرت الوراق و دلح ديك السناء و غرّدت حمامة البيان على غصن البقاء انه لا اله الا هو و انه لهو الكنز المخزون و الاسم المكنون الذي به زينت الزبر و الألواح و انه لنار الله لمن اعرض و طغى و نور الله لمن اقبل و هدى و به فصل الله بين الأخيار و الأشرار و به ادارت ايدى العطاء كوثر البقاء طوبى لمن نبذ الهوى و شرب منه باسم ربّه الأبهى و ويل لمن انكر و كفر بالله مالک الأسماء و فاطر الأرض و السماء

و بعد قد بلغ الخادم كتابكم الذي كان مزيئاً بذكر الله و ثنائه و معظراً بالعرف الذي كان متضوعاً من قميص خلوصكم لسلطانه و حضرته نسأل الله بأن يقربكم اليه فى كلّ الأحيان و ينطقكم بما يجتذب به اهل الأديان انه لهو المقتدر المتعالى العزيز المستعان

مكتوب آن جناب واصل الحمد لله عرف محبّ محبوب عالميان از آن ساطع و آنچه از اقبال و اتفاق و اتحاد احبّا ذکر نموده بودند کمال فرح روی داد چه که اليوم کلّ مخصوص عرفان الله و اتحاد و اتفاق در امرش خلق شده اند طوبى لهم انّ لهم حسن مآب و آنچه از بلاياى وارده مرقوم داشتند اگرچه بظاهر سبب حزن و اندوه شد و لكن چون لوجه الله وارد شده نور على نور بوده و خواهد بود دنيا فانيسست چنانچه مشاهده ميشود در کلّ دقايق در تغيير و تبديل است و همين تغيير لوحى است که در او فناى آن از قلم قدرت ثبت شده يا طوبى للمتبصرين عنقريب بساط ظلم بيچيده شود چنانچه از قبل شده و بساط نتايج اعمال مخلصين گسترده گردد اگر اين مقام تفصيل داده شود لعمر الله جميع قلوب اهل عالم طائف حول احبّاي

حول حقّ گردند نسأل الله ان يفتح الأبصار و يقرّها بالنظر الى ما طلع و اشرق و لمع و ابرق من الأفق الذي كان سلطان الآفاق لمن في الابداع

ای برادر روحانی ناس را غفلت و نادانی از ملکوت باقی الهی منع نموده باید حدّاق اطّابای معنوی بتدابیر حکمت و بیان ایشان را تربیت نمایند و بکمال محبّت و شفقت کوثر معانی را بنوشانند و این کوثر در هر مقامی بظهوری ظاهر در مقامی خمر لذّة للشاریین و در مقامی لبن لم يتغيّر طعمه و در مقامی ماء غير آسن و در مقامی غسل مصفّی و این مقامات اربعه از قبل نازل و لکن از قلم ربّنا الأبهی بعدد اسم اعظم نازل گشته یا بشری للشاریین و یا طوبی للشاریین

و اینکه مرقوم فرموده بودند بارض زاء توجه نمودند و با احبّای آن ارض مجالست فرمودند و بعضی از نفوس قابله را بشطر احدیه دعوت نمودند این فقره بسیار محبوب بوده و هست طوبی لقلبک بما قصد خدمة الله و لرجلك بما سرع الى ارض الرّاء لتبليغ امر الله و للسانک بما نطق بذكر الله و لوجهک بما توجه الى الأحبّاء خالصاً لوجه الله و طوبی از برای نفوسی که از کوثر محبّت و عرفان آشامیده‌اند و بافق رحمن توجه نمودند بعضی که من دون الله از برای خود اله اخذ نموده‌اند بر اصل امر مطّلع نبوده و نیستند و بتوهّمات نفوس غافله در وادی ضلالت مبتلا و حیران مانده‌اند اگر بر تفصیل امورات نفسی که او را معبود دانسته‌اند مطّلع شوند قسم باقتاب افق تقدیس که صدهزار فرسنگ فرار نمایند و بندای یا لیتنا ما اتخذت فلاناً خلیلاً ناطق گردند و صیحه زند از حقّ بطلیبید انشاءالله جمیع مردگان را از کوثر حیوان معارف و بیان در این یوم که سیّد ایّام است زنده فرماید طوبی از برای نفوسی که بذکر آن جناب صنم وهم را بعضد یقین شکستند و بمالک یوم الدّین پیوستند علیه بهاء الله و رحمته انشاءالله ثابت و مستقیم بمانند چه که اکثری از ناس بمثل اوراق رقیقه یابسه مشاهده میشوند و بهر ریخی حرکت مینمایند این القلوب الصّافیة و این الأذان الواعیة و این الأبصار الحدیة چه اگر نفسی الیوم در آنچه از مشرق امر الهی ظاهر شده تفکّر نماید جمیع عالم را معدوم مشاهده کند و بعروة وثقی تمسّک نماید بشأنی که جمیع قادر بر فصل نباشند

و اینکه نوشته بودید که بعضی از دوستان فتنه حادثه در آن ارض را سبب و علّت ذهاب آن جناب دانسته‌اند ابداً وجود آن جناب سبب آن فتنه نبوده بلکه سبب امری دیگر بوده قد شاهد بذلک ربّنا المقتدر المبین العلیم الخیر باید جمیع اهل آن ارض از احبّای الهی مسرور باشند بعمل آن جناب و اسامی نفوس مقبله و اماء مقبلات که در مکتوب آن جناب بود بساحت اقدس معروض شد طوبی لهم و لهم بما ذکرت اسمائهم و اسمائهنّ فی المقام الذی جعله الله مقرّ عرشه و مشرق وحیه و مطلع ظهوره و سلطانه بین العالمین کلّ بعنایات الهی فائز شدند چه که هیچ امری اعظم از آن نیست که ذکر نفسی تلقاء عرش مذکور آید اگر بعظمت این مقام و شرافت آن مطّلع شوند هرآینه از بهجت و سرور هلاک گردند و لوحی از سماء مشیّت الهیه مخصوص جمیع احبّای آن ارض نازل و بعنایتی مظلومین آن ارض در آن لوح مفتخر گشته‌اند که تالله لا یعادلها ما فی الامکان انا نشکر ربّنا الرّحمن بالموهبة الّتی ظهرت و لاحت من افق فضله المهیمن العزیز البدیع

و اینکه از حین ارتفاع امر الله سؤال نموده بودید انّ له وقت مخصوص فی کتاب الله و لکن این ایّام افضل بوده و هست چه که ظلم ظالمین و انکار علما و اعراض و اعتراض جهلاً بمنزله مصفّی است آنچه خالص است وارد میشود و اجرام از دخول ممنوع قدر این ایّام را باید بدانیم محبّت و الفت و عرفان این ایّام را لذّت دیگر و رّوح دیگر است در ایّام ارتفاع امر و غلبه ظاهره هر نفس مردوده‌ئی ادّعای ایمان مینماید چنانچه مشاهده میشود در این ایّام که فی الجمله رایحه عزّ در بعض بلدان مرور نموده بعضی از ماکرین و خادعین ادّعای محبّت و ایمان نموده و بهواهای نفسانیّه عامل و ناطقند چنانچه اوامر الهیه را لعب صبیان انگاشته‌اند و به غیر ما اذن الله تکلم نموده‌اند نسأل الله بأن یؤیّد الكلّ علی ما یحبّ و یرضی آنچه در الواح الهیه نازل باید کلّ بان ناظر باشند و بان عامل هر نفسی بغیر آن تکلم نماید از حقّ نبوده و نیست آنه بریء من الذین یفسدون فی الأرض و یأکلون اموال التّاس و یرتکبون ما نهوا عنه فی الزّبر و الألواح و لکن آن جناب محزون نباشند از ذلّت وارده این ایّام

همین ذلت نفس عزت خواهد شد زود است که امر الله مهیمن بر کل ظاهر شود لا رادّ لأمره و لا مانع لحکمه یفعل بسلطانه ما یشاء و یحکم بقدرته ما یرید اگر نفسی الیوم درست مشاهده نماید شمس امر را در قطب زوال ملاحظه کند مع آنکه جمیع امرا مخالف و جمیع علما معرض و جمیع ملوک بر حسب ظاهر متحد و جمیع اخبار برآ و بحرأ متصل و جمیع صفوف منتظم حقّ جلّ جلاله در سجن اعظم مع وحدته بشأنی ظاهر که فوق آن ممکن نه تعالی تعالی سلطانه تعالی اقتداره تعالی تعالی کبریائه و اگر دوستان حقّ بآنچه مأمور بودند عمل مینمودند حال مشاهده مینمودید که اکثر بلدان باعلام ایمان و عرفان مزین بودند از حقّ میطلبیم که دوستان را تأیید فرماید بر آنچه بان مأمورند

و اینکه مرقوم داشته بودید که در محبت الله انفاق جان محبوبتر است یا ذکر حقّ بحکمت و بیان لعمر الله انّ الثانی لخیر چه که بعد از شهادت جناب بدیع علیه من کلّ بهاء ابهه کلّ را بحکمت امر فرمودند باید امثال آن جناب بکمال حکمت بتبلیغ امر مشغول باشند که شاید گمراهان سبیل حقیقی الهی را بیابند و بمقام قدس قرب که مرجع من فی السموات و الأرض است فائز گردند شهادت در سبیل محبوب از افضل الأعمال محسوب فی الحقیقه شبه و ندی نداشته و نخواهد داشت و لکن اگر خود واقع شود محبوبست جمیع امور معلق بقبول حقّ است و حقّ کلّ را بحکمت امر فرموده اگر نفسی بان ناظر و عامل گردد و از او فساد و اعمال شنیعه که سبب تزییع امر الله است ظاهر نشود و بعد بحدوث فتنهئی شریک شهادت بیاشامد این مقام اعلی المقام بوده و هست و فی الحقیقه این مقام سلطان مقامهاست لا یقدر البیان ان یصفه و لا القلم ان یرکبه عجب است از بعض نفوس که در چنین احیان مضطرب و متزلزل میشوند اصل این است که انسان به ما امره الله عامل گردد بعد از فوز باین مقام آنچه واقع شود محبوب بوده و خواهد بود باید آن جناب و جمیع احباب در کلّ احوال بحبل حکمت متمسک باشند چه که اکثری ضعیفند بمجرّد ارتفاع ضوضا مضطرب و خائف و محتجب مشاهده میشوند قد سبقت رحمة ربنا العالمین

و اینکه در اشعار شیخ بهائی مرقوم داشته بودید این عبد شهادت میدهد که اسراری که الیوم در وسط آسمان و زمین کشف شده و آن جناب بر آن مطلع گشته صد هزار مثل شیخ مرحوم و فوق فوق آن بان عارف نبوده و مطلع نگشته چنانچه مشاهده نموده‌اید که علمای اعلام چه اوهاماتی در ظهور قائم مجسم نموده‌اند و چه مقدار از اوراق لطیفه ممرّده را بذکر ظنون لایسمنه لایغنیه سیاه نموده‌اند کتب متعدده در این مقام نوشته‌اند و کلمهئی از آن را ادراک ننموده‌اند عجب در این است که بعضی از اهل بیان مثل های هاویه که در ارض قاف ساکنست باوهامات اذکار قبل هنوز محتجب و در قبر جهل و نادانی ساکن است باید بکمال روح و ریحان و حکمت و بیان مشغول بتبلیغ امر باشند چنانچه الحمد لله بوده‌اند اینقدر بدانید توجه شما بارض زاء و ذکر شما در آن ارض لدی العرش مقبول افتاده هذا یکفیک وربّ العالمین جهد نمائید تا احبای الهی باخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمات طیبه عامل و ناطق گردند از حقّ جلّ کبریائه میطلبیم که آن جناب را در کلّ احوال تأیید فرماید شما از نفوسی محسوسید که لدی العرش مذکور بوده و هستید و لوحی از سماء عنایت مخصوص آن جناب و هم چنین لوحی مخصوص مخدّره امّ علیها بهاء الله نازل و ارسال شد انشاءالله بزیارت آن فائز شوند

و اینکه از عسر احبای الهی مرقوم داشته بودند بلی جمیع عالم مخصوص حقّ و احبای حقّ خلق شده و این امریست که کلّ رسل و جمیع کتب بر آن گواهند معذلک خلق جاهل غافل نفس حقّ را بظلم مبین در این حصن متین حبس نموده‌اند و البته در این حبس و ظهور عسر و شدائد حکمتهای بالغه الهیه مستور است جمیع عنایات الهیه و قوآت صمدانیه و غنای ربانیه متوجه احبای الهی است نظر بعدم اسباب ظاهر نشده عنقریب ظاهر خواهد شد و در الواح مبارکه منیعه که از سماء مشیت ربانیه نازل شده علّت و سبب ضیق و تنگی احباب در آن مذکور دیگر احتیاج بعرض این بنده نیست و لکن اینقدر عرض میکنم که خیر کل در این فقر و عسر است اگر احبای بر آنچه مخصوص ایشان مقدر شده مطلع شوند تالله لا یلتفتون الی الدنیا و

عسرها وشدتها و مكارها انها ظلّ زایل سیطوی بساطها و یقی ما قدر لهم من لدى الله العليم الحكيم و این عسر ظاهره هم انشاء الله بیسر مبدل خواهد شد و شدت برخا و اضطراب باطمینان انه لهو المقدر العليم جميع احبای الهی را از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید و بگوئید الیوم یومیست که باید بکمال سرور و ابتهاج رغماً لأنف العالم از کژوس محبت مالک قدم پی در پی بیاشامید و بذکر الله مشغول باشید قدر این ایام را بدانید و چون عنادل بستان معانی بکمال شوق و اشتیاق در این ربیع الهی بسرانید و در هر مجلس و مجمع که کوثر ذکر الهی بدور آید این خادم فانی را فراموش ننمائید انما البهآء علیک و علی احبآء الله فی هناك

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي كان باقياً ببقاء كينونته و دائماً بدوام ازليته الذي خلق الموجودات بكلمة امره و اظهر الممكنات لتجلى انوار حبه و جعل قلوب اوليائه عرشاً لاستواء جمال احديته و مرآةً لتحكى جلال سلطنته و الصلوة و السلام على اول نقطة ظهرت من غيب الاحديّة و اول حرف بها تمت كلمة الجامعة و اول نور اشرق من فجر الهويّة و اول نسيم هبت من رياض الالهية الذي جعله الله في عالم الأمر مظهراً لظهور جميع اسمائه و صفاته و في عالم الخلق سمّاه محمداً بين عباده و على آله و صحبه و سلّم تسليمًا كثيراً

يا ايها المتعارج الى جبروت التوحيد و المتصاعد الى ملكوت التفريد قد وصل اليّ كتابك و عرفت ما ذكرت فيه عن مسألة التي تذهل عنها العقول و تحيرت منها النفوس و كأنّ جنابك اردت من هذا الفانى تفسيرها و كشف رموزها و هتك قناعها و غطائها مع اني ما ادعيت شئون العلميّة و البلوغ الى معارج الحكمة من اسرار الله المودعة في هياكل البشرية مع ذلك و ما سمعت ضوضاء المشركين و غوغاء المنافقين فيما قالوا في حقّي و ارادوا على نفسي كيف يقدر ان يدلع هذا الذيك الالهى في حديقة المعانى او ان تطير هذه الحمامة في رياض الفصاحة ولكن لما وجدت في وجهك انوار المحبة و في قلبك حبّ اسرار الالهية اجرى عليك شطراً من هذا البحر الأعظم المواج و من هذا الغمام الهائل اللجلاج ليكون دليلاً لحبّي اياك من حينئذ الى يوم الذي تحشر العاشقون تحت لوائه و تجمع العارفون عند اشراق انواره فاعلم بأنّ العرفاء الذين بلغوا الى لجج ابحر العناية و عرفوا اسرار البداية فى النهاية يتكلمون بكلام فى الظاهر و يريدون منه المعانى فى الباطن و هذا من سننهم و عاداتهم لذا يكفرونهم بعض الجهال و يسبونهم اصحاب الجدل و يحاجون بهم اهل الضلال فى المقال و من [جملة] كلماتهم هذه الكلمة و انها تكون نوراً و رحمةً للأبرار و نقمةً و غضباً للفجار و لما وصلنا الى هذا المقام من الكلام اردنا ان نذكر بعض المقامات ليظهر لجنابك السبيل قبل القاء الدليل من هذا العبد الدليل الذى ابتلى فى هذه الظلمات الطويل و يسمع من قلبه العويل كلّ من سكن فى ديار الخليل و دخل فى سرادق الأحديّة عند مكاشفة انوار الجليل فاعرف بأنّ اول اشراق شمس الالهية فى العوالم الملكيّة استوائه على عرش الرحمانية و من هذا التجلى ظهرت انوار الرحمة من سلطان الأزليّة على الممكنات و هذه الرحمة انقسمت على قسمين قسم سميت بالرحمة المنبسطة و الرحمة الكليّة و الرحمة الجامعة و الرحمة المخزونة و الرحمة الاطلاقية و الرحمة المحيطة و امثال ذلك ممّا ذكر فى كتب العارفين قدس الله تعالى اسرارهم و ارواحهم و هى رحمة التي تعطى من دون سؤال و تنفق على الممكنات و الموجودات من البدايات و النهايات من غير الاظهار اعمّ من ان يكون بالاضمار او بالاجهار و هذه من رحمة التي سبقت كلّ شىء ممّا كان و عمّا يكون فى عوالم المصنوعات و المخلوقات و بهذه الرحمة المنبسطة تظهر ربويّة الكليّة من ربّي الحقيقى على كلّ من فى السموات و الأرض و بها يرزق كلّ شىء و ينفق كلّ شىء و

يعطى كلّ شيء قبل طلبه و مشيئته و ارادته كما أنّ جنابك سمعت و عرفت عن آدم الأولى على نبينا و عليه الصلوة و التسليمات بأنّ الله تبارك و تعالى لما خلقه بقدرته و نفخ فيه من روحه و صوره على صورته هيأ له اسبابه و كلّ ما كان محتاجاً اليه و كذلك فانظر في الأطفال بأنّ الله تبارك و تعالى قدّر لهم رزقهم و كلّ ما يحتاجون به قبل ظهورهم و تولّدهم و أنّهم حين خروجهم عن بطون أمهاتهم ليجدون ارزاقهم من غير ان يسئلوها او يطلبوها لأنّهم ما كانوا في الدّنيا حتّى يسئلون شيئاً و يطلبون امراً و لما جرى ماء هذه الرّحمة عن بحر الأحديّة فى عالم الصّمدية لذا جعلها الله مقدّسة عن الحدود و الجهات و منزّهة عن الطّلب و السّؤالات و لذا سمى الله نفسه ربّ العالمين و أنّى لو اذكر هذا المقام العالى و هذا الأمر المقدّس المتعالى بدوام عمرى و بقاء كينونتى ما يفرغ حبّ قلبى عن هذا المقام الأعظم و هذا الرّمز المنمنم الأكرم ولكن اختصرت فى ذكره لئلاّ تكسل فى مطالعته و ملاحظته و نسئل الله بأنّ يوفّقك بالوصول الى اسراره و البلوغ الى مواقعه و أنّه هو فعّال لما يشاء و أنّه هو العزيز الكريم و قسم سمى بالرّحمة المحدودة و الرّحمة التقيديّة و امثال ذلك و من هذه الرّحمة ينزل من غمام العدل غيث العطاء بعد طلب العباد فى عالم الابداد و هذا مقام العدل اى اعطاء كلّ ذى حقّ حقه و هذا مقام هندسة الابداد بعد الانوجد و مراتب القدر فى الاشهاد و الانشاء كما نزل من جبروت البقاء على خاتم الأنبياء صلّى الله عليه و سلّم و ان من شيء الاّ عندنا خزائنه و ما ننزله الاّ بقدر معلوم و من ذلك المقام تموجت ابحر القدرية فى عوالم الملكيّة و اشرقت شمس الربوبية فى سماء الجودية

الله اكبر هذا البحر قد زخرا

و هيجّ الرّيح موجاً يقذف الدّرا

و هذا مقام الذى زلّت فيه اقدام العرفاء و زلعت ارجل البلغاء كما سئل احد من الأولياء عن هذا المقام الأظهر و هذا المنظر الأكبر و اجابه بأنّه بحر زخار لا تلجه و فى مقام آخر ليل دامس لا تسلكه و بعد قال القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله مختوم بختام الله مطوىّ فى علم الله رفع الله عن العباد عرفانه و وضعه فوق شهاداتهم لأنّهم لا ينالون بسرّ الصّمدانية و لا بتجلى الرّحمانية الى آخر القول و كما تشهد اليوم اختلافات الأمم [لم يكن] الاّ من عدم عرفانهم بهذا الأمر الأكرم والاّ لو وصلوا الى هذا المقام الكبرى و هذا الرّمز العظمى لن يعترض احد احداً و لن يلم نفس نفساً كما غرّد الورقاء على اغصان سدره البقاء عجب لمن اشتغل بعيوب النّاس و هو غافل عن عيوب نفسه و فى هذا المقام ينبغى بأنّ كلّ احد يتوجّه بنفسه و يهدّبها عمّا نهاه الله عنه و لا يعترض على احد بهواه و يسئل كلّ ما يرد عليه من امر دينه عن الدّينهم كانوا مرايا علم الله و مظاهر امره و مطالع حكمه و مواقع نهيه و لهؤلاء التّقباء حقّ بأنّ يأمروا النّاس بالمعروف و ينهوا العباد عن المنكر و هم الذين يسارعون فى الخيرات و يركضون الى الحسنات و ليس لدونهم من هذا الكأس نصيب و لغيرهم اليها من سبيل فوعمرك لو لا خوفى عن نمرود ارض النّفس و ملته لألقى عليك من معارف الالهية ما تقرّ به عيناك و تبلغ الى كلّ ما اردت عن هذا الحوت المتبلبل فى التّراب ولكن مع ابتلائى بين يدى هؤلاء الفسقة الفجرة لن اقدر ان افتح عليك باب العلم و العرفان بمفاتيح الحكمة و البيان اذكر لك من تغيّبات طور البقاء على اغصان شجرة الايقان و أنّ جنابك احصيت بعض ما ورد علىّ من رمى الشّقاق و ما ضرب علىّ فمى من ايدى الغلّ و التّفاق و أنّهم فى كلّ يوم يشاورون فى امرى علىّ ما هم يريدون و انا نسئل الله بأنّ يجرى علينا ما يحبّ و يرضى من حكم القضاء فى عوالم الامضاء و سيظهر ذلك و بعض ما ارادوا لأنّى انفقت روحى و نفسى و جسدى فى سبيل محبوبى و اشتياقى الى الله كاشتياق العين الى الجمال و الحوت الى الزّلال بل ازيد من ذلك و اعلى عمّا يحصى من القلم على الألواح ولكن لا تظهر ما اشرناك حتّى يظهر لك ما القينا عليك اذا تركنا القول و رجعنا الى ما كنّا فى ذكره فاعلم بأنّ فى ذلك المقام اى مقام القدر يجرى كلّ الأمور على التّرتيب الطّبيعيّ و الميزان الأصليّ على ما قدّر من تقدير الأزليّ و لكلّ شيء فى ذلك المقام مقدار و حدود و تكليف لو يتجاوز عنه اقلّ من سمّ الابرة ليخرج عن حصن الله الذى بناه

بأيدى امره لحفظ عباده و من خرج عن حصنه فليس له اليه من سبيل و لا الى حياض رحمته من دليل إلا بأن يتوب و يرجع اليه و انّ جنابك لو تشهد بعون سرّك لترى بأنّ هذه الشريعة المطهرة فى الحقيقة حصن اللاهوت فى ارض الناس ليتحصنوا فيه عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون و غيرهم من العباد الذين ارادوا ان يدخلوا فى حصون شداد و من يدخل فى هذا الحصن لن يأخذه رمى الشبهات و الظنون و لا يمسّه من نصب و لا من كره و من خرج عنه يأخذ السارق ثياب معرفته و ردآء ايمانه و شعار توكله و دثار توسله و يترك عرياً عن اثواب الجميلة التى نسجها الله بأيدى نبيّه و رسوله و صفوته اعادنا الله و اياكم من سرّ هذه السرقات الذين لا يكتفون بالأموال و لا بما يتعلّق بالجلال فى عالم التفصيل بعد الاجمال بل يأخذون من الناس كلّ ما اعطاهم الله من قمص عنايته و اثواب مكرمه و فى هذا المقام يصدق عليهم الفقر الذى يورث سواد الوجه فى الدارين كما غتّت عندليب الأحديّة فى رياض الصمديّة الفقر سواد الوجه فى الدارين و كاد ان يكون كفراً فوعمرى لو اذكر لك اسرار هذه الاشارات لتقطع عن كلّ من على الأرض و تطير الى مدينة الصفات عند تجلّى انوار الذات ولكنّ القلم يمنعنى عن ذلك و اللوح يصدنى عن هذا و نسئل الله بأن يظهر ايماءً يستشرق فيها شمس العلم عن افق الحكمة و يطلع فيها قمر الأسرار من الله المقنن العزير الغفار فلما ثبت حكم الاعطاء لكلّ من فى السموات و الأرض على قدر استعداداتهم و مراتبهم فاعرف بأنّ السالك الذى سافر الى الله و هاجر اليه و انقطع عن الوطن الفانية و اراد العروج الى الوطن الباقية لتكشف له اسرار المكنونة و الحقائق المخزونة و تظهر له جرائم الأحديّة و ظهورات الصمديّة و اذا وصل الى ذلك المقام الرقيع و هذا الوطن المنيع حقّ عليه بأن يكون اميناً لخزائن علم الله و معتمداً للآلئ اسرار حكمته و ينبغى له بأن يكون حافظاً لهذه المعارف المودعة فى اوعية قلوب المنيرة من عند الله خالق البرية و يحفظها بمثل عينيه و يكتمها فى صدره و انه لو يكشف حرفاً من هذه الأسرار لغير اهله يجرى عليه ثلاثة جنايات الأوّل الخيانة لأنه خان الله فى افشاء اسراره لغير اهله و الثانى الظلم لأنه اعطى هذا المقام لغير اهله و حمل عليه ما لا يطيقه و لن يقدر ان يحمله لذا يثبت عليه حكم الظلم و اى ظلم اكبر عن ذلك و الثالث القتل لأنه اضلّ هذا المسكين و قتله قتلاً ايمانياً لأنه لما لا يقدر ان يعرف هذه المعارف الالهية تزلّ قدمه عمّا كان عليه فى امر مبدئه و معاده لذا يصدق عليه حكم المقتول و يجرى على قاتله حكم القصاص و هذا القتل عند اهل الحقيقة اعظم و اكبر من قتل الجسد لو انتم بطرف الفؤاد تنظرون كما تدلّ بذلك ما نزلّ من ملكوت الأحديّة على طلعة الأحمدية روحى و روح من فى لجج الأنوار فداه فى حقّ حمزة سيد الشهداء و ابوجهل أ و من كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات و ليس بخارج منها اذا تفكّر فى هذه الآية المباركة ان كان المقصود من الموت موت الظاهرية و الحياة حياة الظاهرية لن يصدق على الحمزة حكم الموت و لا الحياة لأنه فى الظاهر كان حياً بحياة العنصرية الظاهرية بل المقصود من الموت فى الآية الشريفة و الكلمة الالهية موت الايمانية و الموت القلبية فانّ الحمزة رضى الله تعالى عنه لما آمن بالله و آياته و برسوله الذى ارسله بالحقّ صار حياً بحياة الايمان و شرب عن كأس الحى الحيوان من عين الايقان يصدق عليه حكم الموت اى عن العوارض الحدية و الحياة اى الحياة الباقية الايمانية و بالعكس يجرى الحكم على ابوجهل و هذه الحياة الايمانية يبقى و لا يفنى و يدلّ بذلك قوله تعالى فلنحيينه حياة طيبة و اما الحياة الظاهرية تفنى كلّ نفس ذائقة الموت و بذلك ثبت بأنّ الموت الايمانية اعظم من موت الظاهرية فلما ثبت ذلك يثبت بأنّ القتل الايمانية ايضاً اعظم عن قتل الجسدية و لذا يجرى على هذا القاتل حكم القصاص فلما اثبتنا حكم القصاص على العارف المكاشف بدلائل واضحة و براهين متقنة فاعرف بأنّ لن يقدر احد ان يجرى عليه القصاص الاّ الذينهم شربوا الرّاح عن ساقى الجمال فى عالم الأرواح قبل ظهور الخلق فى عالم الأشباح و لهؤلاء الأقطاب ينبغى ان يجرى عليه الحكم لأنه ينبغى ان يجرى عليه حكم القصاص من لا جرى عليه الحدّ لا كلّ همج رعاى الذين لا يعرفون الحقّ عن الباطل و لا الظلمة عن النور اذا نكتفى بما ذكرناه لك و نختم الكلام بأنّ الحمد لله ربّ العالمين و السلام على من اتبع الهدى

محبوبی ابن اسم الله اص جناب علی قبل نبیل علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي كان في علو الرقعة و العظمة و الجلال و يكون بمثل ما قد كان في ازل الآزال أنه لا يوصف بالمقال و لا ينعى بما عند الرجال و هو الغنى المتعال

يا محبوب فؤادی قد ورد علی دین الله ما ناه به سکان الفردوس الأعلى و اهل الجنة العليا قد احاطت الأعداء من كل الجهات و ارادوا اطفاء النور الذي اشرق من افق البطحاء ان الخادم يسأل ربه بأن يحفظ اوليائه و اصفياه و يشرفهم بلاقائه في يوم فيه اسودت الوجوه و شاخصت الأبصار

بلسان پارسی عرض میشود اسکندریه که فی الحقیقه تاج مدن اسلامی بود و بمثابة عروس بود مابین ممالک و دیار از سطوت مدافع انگلیس از اثواب امنیّت و اطمینان و طراز عزّت و عمار عاری مشاهده شد در ده ساعت عالیها سافلها بظهور رسید اهل وطن در کمال ضعف و اجنبیه بغایت قوی و غالب القدرة و الغلبة لله الفرد الخیر اینست بقیّه ظهورات ما انزله الله فی الكتاب طوبی للعارفین الفائزین در این ایام نامه مفصلی در جواب دستخط آن محبوب روحانی نوشته شد و لکن چون امورات پوسته منقلب است لذا ارسال آن در عهدۀ تعویق ماند و این ورقه بکمال اختصار عرض شد و امید هست که آن هم از بعد ارسال شود چون دول اجنبیه بر سر مصر هجوم نموده اند لذا این دیار هم خالی از اغتشاش نیست احتیای الهی که در اسکندریه بودند جمیع باین ارض راجع شدند و آنچه داشتند مع اموال ناس کل بغارت رفت البلیه اذا عمّت طابت اسکندریه و ما فيه خراب و سوخته و منهوب و لکن عنایت حقّ دوستان را حفظ نمود نحمده فی کلّ الأحوال از قبل هم نامه مفصلی ارسال شد و تا حین خبر آن نرسیده انشاء الله تا حال حضور و مشاهده را ادراک نموده

و اینکه در باره جناب مس علیه بهاء الله مرقوم داشتید از قبل لوح اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و در مکتوب مفصلی که این عبد بان محبوب نوشته تفصیلی ذکر نموده و حال مجدداً آن تفصیل عرض میشود باری در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آن محبوب را حفظ فرماید و جناب مس علیه بهاء الله را بر آنچه سبب و علت بقاء دائمی است مؤید نماید آنه علی کلّ شیء قدیر و بالاجابة جدیر ذکر ایشان مکرّر در ساحت اقدس شده و چون خواهش نموده بودند که مؤید شوند بر امری که سبب و علت ذکر ابدی دائمی شود امر فرمودند و کیلی معین نمایند در بنای بیت رفیع عالی و این فقره امریست که بدوام اسماء حسنی باقی و پاینده است و اثمارش از صدهزار اولاد اعظم و اکبر و احسن است و لکن بعد از نامه ثانی آن محبوب که مرقوم داشته بودند ایشان اراده حقوق الهی دارند بعد از عرض این مطلب فرمودند اگر حقوق ادا شود و از آن این بنا مرتفع گردد لدی الله اقرب و احسن است و بطراز قبول فائز در این صورت حریت مطلقه حاصل است آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الامر العامل المختار انتهى فی الحقیقه این فضلی است عظیم در باره ایشان باید در لیالی و ایام بحمد و شکر الهی مشغول شوند و بکمال روح و ریحان و تسلیم و رضا بآنچه امر شد عمل نمایند
هنيئاً له

جوابهای دو دستخط آن محبوب تماماً در مکتوب مفصل نوشته شده و همچنین جواب دستخط قبل آن محبوب که حاوی مطالب متعدده بوده نوشته ارسال شد انشاءالله آن رسیده و این هم از بعد میرسد کلّ عسر یتزین برداء اليسر اذا شاء و اراد و ذکر منتسبین آن محبوب هم بتفصیل شده استدعا آنکه جمیع منتسبین و اولیا و اصفیا را از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید امید هست که کل فائز شوند بعنایت و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله البهآء علی حضرتکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بعرفان الله ربّ العالمین

خادم

فی ۱۹ شوال المکرّم سنة ۱۲۹۹

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

اسم الله حضرت زین علیه من کلّ بهاء ابهاه بلحاظ انور ملاحظه فرمایند

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي كان و يكون بمثل ما قد كان و هو الذي انعم و اكرم و عرف و علم و الهم البيان انه لهو الرحمن لا اله الا هو
التاطق في كلّ الأحيان

و بعد عرض این فانی خدمت حضرت عالی آنکه جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی علیه بهاء الله مکتوبی باین فانی نوشتند و مقصود آنکه عرض شود و جواب ارسال گردد حال مکتوبی از این عبد مع الواح منبغیه مبارکه ارسال شد اگر مجال هست آن حضرت ملاحظه فرمایند و سواد بردارند و الا اگر پوسته میروند ارسال دارند چه که زود باید بایشان برسد

حسب الامر آنکه اگر نفسی به ارض نجف آباد و اردستان میروند و یا مکتوب آن جناب میرسد من غیر آدم بنویسید ناعقین و طیور لیل و کتاب سجین و اوراق نار که از عراق و ارض سرّ و عکا در الواح الهی مذکور بود ظهور آن در جمیع اماکن شده و میشود انشاء الله نفوس مطمئنّه مؤید شوند بر استقامت کبری و بقسمی ظاهر شوند که معرضین را مجال اعراض نماند یعنی بقوه آیات منزله و بیّنات ظاهره حجبات اوهام را خرق نمایند و البتّه مظاهر ظنون بیلاذ رحمن توجه کنند کتاب سجین و الواح نار هم همراه دارند لعمر الله انّ الذي كتبها و ارسلها افترى على الله المهيمن القيوم لا ينبغي له ان يتكلم بكلمة كذلك نطق لسان العظمة و القوم اكثرهم لا يشعرون بجاهای دیگر هم مصلحت بدانید اخبار نمائید البهّاء علیک و علی من معک انتهى

خادم

۵ رجب ۱۲۹۸

جناب ناظر

هو الله تعالی شأنه العظمة و الكبرياء

الحمد لله بعنايت مالک قدر يوم قبل جناب ملا علی اکبر عليه بهاء الله بنفحات آیات الهیّه متوجّه آن صوب گشتند و حال جناب ابابدیع عليه بهاء الله عازمند لذا مجدداً این خادم فانی باین عریضه مصدّعت هنوز مسافرین قبل نرفته‌اند جناب ملا محمّد علی مع نفوس معدوده وارد از حقّ میطلبیم که قاصدان و مهاجران را تأیید فرماید بر آنچه اليوم سبب ارتفاع کلمه الله است و در هر مدینه و دیار که وارد میشوند سبب تذکّر نفوس و الفت و اتحاد قلوب شوند و فی الحقیقه ناس از ایشان عرف اخلاق الله را بیابند باید هر یک نفعه حیوة باشند از برای اجساد ناس و رشحات بحر محبت الهی باشند از برای اهل بلاد و البتّه امثال این نفوس قلیل بوده و هستند چنانچه از قبل فرموده‌اند مثل اکسیر احمرند و اکسیر احمر کم‌یابست و روایت قبل که میفرماید و المخلصون فی خطر عظیم شاهد این مقالست ولكن نظر بآنکه عنایت امروز را مثل و مانند نبوده و نیست این عبد امیدوار است که جمیع احبّاً و دوستان حقّ به ما هو المقصود فائز شوند و به غیر ما اراد الله عامل نشوند و تکلم نمایند کل بنار ذکرش مشتعل باشند و بافق امرش ناظر اگرچه این عبد مع جناب ملا علی اکبر عليه بهاء الله مکتوب مفصل معروض داشت ولكن چون هر نفسی عازم میشود اشتیاق قلبی بر آن میدارد که مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه مزاحم شوم عریضی که با جناب ملا محمّد علی بود رسید انشاء الله جواب بهمراهی خود او ارسال میشود

یومی از ایّام فرمودند جناب ناظر عليه بهاء الله باید از عهده خرابیهای رفیق همراه برآیند چه که سنین معدودات لدی العرش بود و ابداً او را لأجل تبلیغ امر الله بشطری نفرستادیم شما سبب شدید و او را مخصوص تعمیر و آبادانی بردید و از قرار معلوم خرابی و ویرانی دست داد بسیار عجیبت که بعضی از نفوس مع نصایح الهیّه و مواظب ربّانیّه و شفقت و عنایت مشرقه لائحه قسمی رفتار نمایند که سبب حزن قلوب مقبله گردد و یا علّت اخماد نفوس مشتعل شود ولكن باید احبّای الهی ناظر بافق امر و ما یظهر من عنده باشند لا بما یظهر من غیره چه که عصمت طراز نیست مخصوص حقّ و از برای سایرین سهو و خطا و نسیان بوده باید دوستان از یکدیگر اغماض نمایند و ناظر بعفو حقّ باشند و در باره یکدیگر دعا کنند انه لهو الغفور الکریم جمیع دوستان و آقایان آن اطراف را از قبل این فانی تکبیر برسانید انشاء الله کل بنار محبت الهی مشتعل باشند و بقمیص استقامت مزین و بانوار وجه رحمن منور دستخطّ جناب حبیب روحانی ملا مصطفی که در جواب مکتوب این فانی مرقوم داشتند رسید و سبب فرح و انبساط گشت نسأل الله بأن یوفّق حضرته علی القيام لخدمته و نصره امره و ذکره بین خلقه و یجعل من الّذین قالوا الله ربّنا ثمّ استقاموا انه لهو المقتدر القدير

و همان دستخطّ تلقاء وجه عرض شد اظهار عنایت فرمودند هنیئاً له ثمّ مرئياً له بعد از اتمام عریضه محبت قلبیه این عبد را بر آن داشت که مجدداً خاطر عاطر آن حضرت را بکلماتی که فی الحقیقه مرآت حاکیه وجود این فانیست مشغول نماید و جواب مراسلات جناب ملا محمّد علی در این کرّه عرض شود چه که گفته‌اند فی التأخیر آفات لذا عرض میشود دستخطّهای متعدّده جناب ع ب (ن) عليه بهاء الله باین عبد فانی رسید الحمد لله خلیل آسا اصنام اوهام را شکستند و بافق یقین توجّه نمودند هنیئاً لحضرته بما فاز برحیق المعانی و البیان فی ایّام الرّحمن و رأى اشعة انوار فجر الظهور و اقبل الیه اسأل الله بأن یوفّقه فی کلّ الأحوال و یقدّر له ما تقرّ به اعین العارفين انه لهو المقتدر القدير مکاتیب ایشان بتمامه در ساحت اقدس عرض شد ولكن بعد از فقره کرّه مادیان قد تبسم محبوب العالم قال و قوله الحقّ انه قد نطق بالصدق و بعد از عشر دقائق قد توجّه وجه المقصود الی الخادم و قال ینبغی ان یرجع الی صاحبه فرمودند باید بصاحبش رد شود انتهی بشارت بایشان بدهید که مکتوبشان سبب تبسم جمال قدم شد طوبی له ثمّ طوبی له و دستخطّهای متعدّده آن حضرت که از اوّل ورود در آن ارض الی آخر مرقوم فرمودید این خادم بتمام آن فائز الحمد لله که در جمیع احوال بذکر و ثنای حقّ مشغولید

در باره نفوسی که در این ایّام بساحت اقدس توجّه نموده‌اند الواح منیعه از سماء عزّ احدیه نازل و ارسال شد برسانید ولكن در کلّ احوال حسب الأمر آنکه بحکمت ناظر باشید چه که نظر بفضل الهی و ما نزل فی اوّل هذا الظهور ذکر هر

نفسی تلقاء وجه شده و یا بشود از سماء مشیت لوح نازل آنه لهو الفضال المقتدر القدير اين خادم فانی عرض مینماید که اگر بعضی از دوستان بر حسب ظاهر بلوح فائز نشده‌اند از این فقره محزون نباشند چه که جمیع عالم خلق شده از برای آنکه ذکرشان در ساحت اقدس بشود چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فدا میفرماید که کل از برای آنست که یک مرتبه در ساحت او ذکر شود و حال الحمد لله از فضل نامتناهی الهی جمیع احبّا در ساحتش مذکورند و اگر بثمره همین فقره مطلع شوند کل را جذب سرور و ابتهاج بشأنی اخذ نمایند که از من فی الملک بگذرند و بصد هزار لسان حقّ منیع را شکر نمایند هر عملی در این یوم عظیمست چه که این یومیست که خیر داده حقّ از آن بقوله تعالی من قبل الملک یومئذ لله و کذلک فی مقام آخر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار چه که الیوم یوم ظهور الله است و یومی است که فیه دکت الأرض دکاً دکاً و جاء ربک و الملک صفّاً صفّاً و این یومیست که میفرماید لیوم الفصل و ما ادراک ما یوم الفصل ویل یومئذ للمکذّبین و در ده مقام قلم اعلی مکرراً میفرماید ویل یومئذ للمکذّبین

خدمت جناب محبوب اعنی ملا مصطفی علیه بهاء الله از قول این عبد ذکر نمائید که مع عظمت این یوم و مع آنکه در جمیع کتب الهیه از قبل قبل الی ان ینتهی الی الفرقان ذکر این یوم امنع اقدس اعظم تصریحاً من غیر تأویل بوده مع ذلک احدی ملتفت نشده اهل فرقان که فی الحقیقه از ثدی جهل مرزوقند ببلوغ نرسیده‌اند که سهل است ای کاش در این طفولیت بلبن انصاف موفّق میشدند و لکن عجب از اهل بیانست که آن نفوس مع ادعای عرفان و ایقان از کلمه اننی انا الله اعراض نموده و در اسفل نیران مقرّر گزیده‌اند نمیدانم قول حقّ را که میفرماید یوم یقوم الناس لرب العالمین چه تفسیر نموده‌اند و بعد میفرماید ویل یومئذ للمکذّبین الذین یکذبون بیوم الدین و ما یکذب به الا کلّ معتد ائیم و همچنین میفرماید در خطبه معروفه فتوقّعوا ظهور مکّم موسى من الشجرة علی الطور و اگر بیانات کتب قبل ذکر شود این نامه کتابی حجیم گردد باری شهادت میدهد این خادم فانی که احدی رایحه رضوان معانی را که در فرقان بامر رحمن مستور گشته نیافته الا الذین انقطعوا الیوم عمّا سوی الله و اجابوا کلّ ما سمعوا من السدره التي احاطت العالمین انشاء الله باید ایشان و آن جناب و سایر دوستان بهمت تمام بتربیت نابالغین بحکمت و بیان مشغول باشند در این حین خود این عبد متحیر است که چه ذکر مینمود و بکجا منتهی شد مع آنکه در این عریضه ذکر این گونه اذکار مقصود نبود و لکن شمس کلمه عرفت الله بفسخ العزائم این گونه اشراق نمود الأمر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

و عرض دیگر آنکه عریضه جناب آقا میرزا عبدالله علیه بهاء الله و ضلع و ابن ایشان بساحت اقدس فائز و مخصوص هر یک از سماء مشیت لوح امنع نازل و ارسال شد و در لوح ضلع از قلم اعلی ذکر ذریه طیبه شده انشاء الله بان فائز هستند و خواهند شد و همچنین باین عبد هم مرقوم فرموده‌اند از حقّ سائل و آلمم که ایشان را موفّق فرماید بر اموری که سبب ذکر ایشان در عوالم لایتناهی الهیه گردد

و اینکه در باره حاجی میرزا شفیع و ابن او مرقوم فرمودید آنچه عمل شد مقبولست و لکن لا یزید الظالمین الا خساراً و از آنجائی که الیوم رحمت کل را احاطه کرده و یوم تبدل الأرض غیر الأرض است شاید اراضی نفوس غافله از امطار رحمت ربّانیّه بسنبلات حکمت و عرفان فائز شوند

و در فقره لوح حضرت غصن الله الأعظم روحی لتراب قدومه الأعزّ فدا مرقوم داشتید که محبوبست فارسی شود بعد از آن لوح مخصوص رساله‌ئی مرقوم فرمودند بلسان پارسی از برای اهل ایران که هنوز بکوش عرفان فائز نشده‌اند بسیار نافعست و مقصودشان از آن رساله آنکه ناس را از متابعت جهلا منع نمایند و بچشم و گوش خود در امور ملاحظه کنند و فی الحقیقه اگر درست ملاحظه شود از برای کلّ بشر آن رساله مبارکه نافع بوده و هست مع آنکه ظاهراً از امور بدیعۀ مشرقه لامعه در آن ذکری نشده و لکن هر ذی شمی از باطن آن عرف ایام الهی را استنشاق نماید و هر ذی بصری انوار شمس معنوی را ملاحظه کند و

آن رساله نزد مهاجرین موجود است انشاءالله بنظر آن جناب میرسد و مقصود آن بود که یک نسخه آن اول خدمت آن جناب ارسال شود ولکن از کثرت اشغال و عدم حضور کتاب تعویق افتاد

و اینکه مرقوم داشتید که بیٹی ابتیاع شده انشاءالله مبارکست نسأل الله ان یرفع فیہ ذکرہ بالحقّ انه ولیّ الذاکرین بسیار محبوبست در هر ارضی محلّی معین شود تا سبب آسایش واردین گردد انشاءالله همیشه اوقات قلم آن محبوب روحانی دوستان و مخلصان را یاد نماید البهآء علیک و علی الذین فی هناک من لدی الله مولانا و مولاک

ط

جناب ح س علیه بهاء الله

هو الشاهد الخیر

الحمد لله بکلمه علیا فائز شدی و بشطر مقصود یکتا توجه نمودی و از بحر وصال و لقا آشامیدی قد شهد لک قلمی الاعلی من قبل بما نطق به لسان العظمة فی هذا الحین جمیع عالم معادله نمینماید بکلمهئی که از نزد حق ظاهر شود چه که عرف بقا از او متضوع و حوادث دنیا باو راه نیاید باید آنجناب در لیالی و ایام بحفظ اینمقام اعظم ناظر باشند زود است شمس عدل از خلف سحاب برآید و انوارش عالمرا احاطه نماید الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انشاء الله در ظاهر و باطن بنصرت امر الهی مشغول باشید سوف یفنی الملك و یقی العزة و الاقتدار لمالکه و سلطانه نصرت امر الهی اعمال طیبیه و اخلاق راضیه مرضیه بوده و خواهد بود انشاء الله کلّ موفق شوند بر آنچه که سبب اعلاء کلمه حق جلّ جلاله است انه معک فیکلّ الاحوال و هو الحافظ الناصر العلیم الخیر البهآء المشرق من افق عنایتی علیک و علی الذین ما منعتهم شؤنات الخلق عن الله المقندر القدر

جناب محمد قبل تقی علیه بهاء الله ابهر

بسمی الشاهد السميع

الحمد لله در جمیع احوال بعنايات مخصوصه غنیّ متعال فائز بوده و انشاءالله خواهید بود در سبیل حقّ وارد شد بر شما آنچه که در صحیفه حمرا از قلم اعلی مذکور در محبتش حمل باساء و ضراء نمودید و شماتت مشرکین و لوم لائمین را استماع کردید انشاءالله این مقام اعظم اعلی باسم حقّ جلّ جلاله محفوظ ماند امروز روزیست که ذرات ممکنات از جمیع جهات به لک الحمد یا اله العالمین ناطق ولکن همج رعاع ارض غافل و محبوب

یا ایها الطائر فی هوائی و الناظر الی وجهی از برای تبلیغ امر الهی خلق شدهئی بقلب فارغ و نور ساطع و توکل خالص و استقامت کبری بمدن و قری توجه نما و بحکمت و بیان امراض نفوس غافله را شفا عطا کن بگو ای عباد وقت را از دست مدهید چه که بسیار عزیز است قسم بالآلی بحر علم الهی که شبه و نظیر از برایش دیده نمیشود بوجه منیره و قلوب پاکیزه بر خدمت امر قیام نمائید که شاید مردگان وادی حیرت و ضلالت از رحیق هدایت زنده شوند و به ما ینبغی لأیام الله قیام نمایند

امروز روز خدمت و طاعت و پرهیزکاری و بردباری است جهد نمائید تا از بحر آگاهی بیاشامید و بآنچه سبب و علت آسایش عالم و نجات امم است فائز گردید یا محمد علیک بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین انا ذکرناک فی سنین معدودات لشکر ربّک و تكون من القائمین علی خدمة امر ربّک الّذی به اضطربت افئدة العلماء و اشتعلت بنار الضعیفة و البغضاء انّ ربّک یقصد لک ما ظهر فی ایامه انه لهو الذاکر العظیم ضعیف العالم و خذ ما امرت به من لدن مالک القدم سوف ترى ما قدر لک من القلم الأعلى فی لوح عظیم و انزلنا لکلّ اسم کان فی کتابک ما قرّرت به عیون الملاّ الأعلى و انجذبت به افئدة المقبلین کلّما سمعنا ندائک اجنباک انّ ربّک لهو الفضال الکریم قد کنت معک حین البأساء و الضراء انه لهو الرقیب القریب لک ان تسقى العالم ریحق بیان مالک القدم کذلک امرناک من قبل و من بعد و فی هذا الحین

انا نذکر امک الّتی آمنت برّبها و فازت بعنایتی و فضلی العزیز المنیع بشرّها من قبلی و کبرّ علی وجهها من لدن ربّک و ربّ من فی السموات و الأرضین سوف یرفع الله ذکرها و یظهر علی العباد و الاماء ما قدر لها انه لهو المقتدر القدر یا تقی قد ورد علیکم فی سبیل الله ما نوح به الأشياء یشهد بذلك من ینطق فی هذا اللیل فی هذا المقام الرقیع طوبی لکم و لمن احبکم لوجه الله و لمن تقرب الیکم و یسمع قولکم فی هذا النبا الّذی به ارتفع هذا البناء العظیم و نذکر اختک الأولى و اختک الأخری و اللائی ذکرت اسمائهنّ فی کتابک انّ ربّک لهو المشفق الرّحیم ان اذکرهنّ من قبلی و بشرهنّ بما نزل لهنّ من سماء مشیّتی ما عجز عن عرفانه علماء الأرض الاّ من شاء الله ربّ العالمین بهاء المشرق من افق ملکوتی و جبروتی علیک و علی الّذین ذکرناهم فی لوح آخر و علی اللائی اقبلن الی الأفق الأعلى و آمنّ بالله الفرد الواحد العزیز الحکیم

* * *

هو المقتدر علی ما یشاء بأمر من لدنه و هو الله کان بکلّ شیء قديرا

الحمد لله مموج ابحر النور بالماء النارية الالهية و مهيج احرف الظهور بنقطة العمائية الفردانية و مطور طود الغيبية من فلك الظهور نفس البطون وجهة الازلية و مكوّر نقطة الربوبية من طرز الابهائية الصمدانية ليشهدنّ الكلّ بأنه هو الحق لا اله الا هو و انه لهو الفرد الأحد الصمد الّذی لم یلد و لم یولد و لیس کمثله شیء و هو الله المتکبر الجبار الحمد لله مطفح طماطم النارية من هیکل القدوسية الساذجية و مرشح قماقم الجمالية من رشحات السبوحية المجردانية و مجذب طلعات الهائية من تغنيات الازلية الوحداية و مغرد حمامة النورية بالتغردات السرمدية الابدانية ليعرفنّ الكلّ بأنه لهو الحق لا اله الا هو الجرد القدر الّذی لیس له وصف دون ذاته و لا نعت دون جنبه و انه لهو المقتدر القهار و الحمد لله مطور النور فی طوران نوره و مكوّر النور فی کوران نوره و مشعشع النور فی وجهات نوره و مقمّع النور فی قمعان نوره و ملجلج النور فی حركات نوره و مبلج النور فی طلعات نوره حمداً له ثمّ حمداً له حمداً هو يستحقّه و لا غيره

فسبحانک اللهمّ یا الهی لم یکن لی من ضیاء حتّی انادیک بایات قدسک و لا لی من بهاء حتّی اناجیک بحروفات انسک و لا لی من سناء حتّی الاقیک فی سراير عزّک و لا لی من شعاع حتّی اشاهدنک فی مکامن نورک فسبحانک اللهمّ یا الهی لأنادینک حین الّذی جعلتنی محزوناً تلقاء تموج طماطم بشاشیتک و جعلتنی فی الأرض مهموماً عند تهيج قماقم سراریتک و حین الّذی جعلتنی فی البيت مغموماً تلقاء تبدخ ابحر نورایتک فسبحانک اللهمّ یا الهی لأشهدنک بما تشهد لنفسک بنفسک قبل کلّ شیء بانک انت الله لا اله الا انت لم تزل کنت مستریحاً فی عرش الجلال و لا تزال تكوننّ فی هوية الفضل و العدل لم تزل و لا تزال لتکوننّ بمثل ما قد کنت من قبل فی عزّ المجد و الجمال لن يعرفک احد علی حقّ عرفایتک و لن یصفک نفس علی حقّ وصافیتک کلّ ما يعرفوک المقدسون افک فی ساحة قدس ملیک وهایتک و کلّ ما ینعتوک الموحّدون شرک فی

فناء انس سلطان قداريتك فسبحانك اللهم يا الهى انت الذى خلقتنى و لم اك شيئاً فى ملكك و رزقتنى و لم اك ذرأً فى بلادك حتى عرفتنى ذكرك و الهمتنى تصديقه لوجهك و الاذعان لأمره فى حقك و اودعت فى ذاتى نوراً من كينونيتك لأعرف بذلك نفسك و اشعشع فى مملكتك و استريح فى ساحة عزك حتى تموجت على ابحر الحزن التى لن يقدر احد ان يشرب قطرة منها و حزنت بشأن تكاد الروح ان يفارق من جسمى بحيث هممت و اهممت الروحانيون و غممت و اغممت الثورانيون و لك الحمد يا محبوبى على جميع ما اظهرت بقدرتك و قدرت بمشيتك و احكمت بقضائك و احصيت بامضائك لأن كل ذلك دليل لأمرك و سبيل لسلطان منك فسبحانك اللهم يا الهى كيف ادعوك ببدايع ذكرك بعد الذى قطعت السبيل عن معرفة كنه ذاتك و كيف لا ادعوك و انك ما خلقتنى الا لذكر آلائك و تحميد نعمائك فسبحانك انى كنت لديك لمن الساجدين فسبحانك اللهم يا الهى لأقسمك فى ذلك الليل الأليل عند تغنى حمامة الأمر فى جبل السناء عن يمين شجرة الحمراء بتغنيات ازليتك و فى تلك الظلمات الأطول تلقاء تغرد ورفاء الثوراء خلف حجابات العماء بتغردات سرمديتك بأن ترفعنى الى سماء الغيب بهيمنة سلطان قيوميتك و تصعدنى الى افق الشهود بقوة مليك الوهيتك و تعرجنى الى مكان احديتك و تشرفنى بزيارة طلعتك حتى اسكن فى جوارك و استريح فى بساطك و اتكأ الى وسائد الثور بعنايتك و استرقد على سماء الظهور بكرامتك لعل يسكن قلبى و يستريح فؤادى و يلذ كينونيتى و يطمن ذاتى لأكون بذلك من الذينهم كانوا بلقاء ربهم يوقنون

ان يا ايها السائل الجليل و المتوقد بنار الخليل ايقن بانى من اول يوم الذى ايدنى الله بالتصديق عليه و الاقرار بأمره الى حينذ ما اريد ان اجوب احد من العباد ولكن لما وجدت فى قلبك ناراً من محبة الله و قسماً من نور مظهر نفسه لذا قد تموجت ابحر مودتى لحبى لك اريد ان اجيبك بحول الله و قوته بما يفتح منى من رشحات العبودية فى ارض الظهور ليجذبك نفحات الثور الى ذروة السرور و يصلك الى مقام الذى قدر الله لك فى تلك الأيام التى ارياح الحزن قد احاطتنى من كل شطر عمّا اكتسبت ايدى الناس بما افتروا على من دون بيته و لا كتاب اى رب افرغ على صبراً و انصرنى على القوم المعتدين فاعلم بأن لتلك الآية الجنية و الثمرة اللطيفة و رنة الالهية و درة اللاهوتية معانياً لطيفة الى ما لا نهاية بما لا نهاية و انى بفضل الله و جوده ارشح عليك طفحاً منها ليكون ذكراً للمؤمنين و نوراً للمستوحشين و حصناً للمتزلزلين فاشهد بان للطعام مراتب شتى ولكن انا لكفيتك بأربعة منها منها مقام عرش الهاهوت جنة الأحديّة لن يقدر احد ان يفسر حرفاً من تلك الآية فى تلك الجنة لأن ذلك مقام سر الصمدانية و ابنة الأحديّة و اسرائيلية الفردانية و نفسانية اللمعانية ظاهرها عين باطنها و باطنها عين ظاهرها لا ينبغي لأحد ان يطلع بحرف منها ولكن الله سيظهر اذا يشاء لمن يشاء و انى على قدر ضرى و مسكنتى لا اعلم حرفاً منها لأنها لن يحكى الا عن الله بارئها و موجدتها فسبحان الله خالقها و محيبيها عمّا يقولون الموحدون فوالذى نفسى بيده لو تموجت ابحر الثور فى تلك المقام ليغرق كل من فى السموات و الأرض الا عدّة احرف الظهور و كفى بالله على و عليك شهيدا و منها مقام جنة الصمدية عرش اللاهوت نور البيضاء و هو مقام هو هو و ليس احد الا هو و هذه الجنة مختص للعباد الذين يستقرّون على كرسى الجلال و يشربون ماء الكافور تلقاء الجمال و يقرؤون آيات الثور فى سماء العدل و هم بها يتلذذون و من ذلك الطعام يتنعمون و سبحان الله موجدتها عمّا يصفون و منها جنة الواحديّة ارض الصفرآء طمطم الجبروت و هو مقام انت هو و هو انت عباد الذين لا ينطقون الا باذن الله و لا يعملون الا بأمره و لا ينهون الا بحكمه كما وصفهم الله بأنهم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون و منها مقام جنة العدل ارض الخضراء فمقام الملكوت ذلك مختص للعباد الذين لا تهيبهم التجارة و لا بيع عن ذكر الله الا ان اولئك اصحاب الثور و هم فيها باذن الله يدخلون و على بساط العزّ يسترقدون و منها مقام جنة الفضل ارض الحمراء سر الصفرآء مستسر البيضاء نقطة الناسوت و ان ادلاء الذكر فيها اكبر لو كنتم تعلمون فاه آه ثم آه آه لو كان نقطة الأولى فى تلك الأيام و يشهد حزنى ليرحم بى و يتلطّف علىّ و يشوقنى فى كل حين و يؤيدنى فى كل آن فاه آه ليتنى متّ بعده قبل تلك الأيام ام كنت نسياً منسياً قل ان يا ايها الملاء ان ارحمونى و لا تفتروا علىّ و لا تعجلوا فى امرى لأنى

عبد آمنت بالله و آياته و لا يبقى من أيامي إلا قليلا و كفى بالله ربّي عليكم وكيلا اذ هو حسبي و حسب من اراد من قبل و كفى بنفسه حسيبا ربّ افرغ على صبرا و انصرني على القوم المشركين الذين لا ينطقون إلا عن ظنون انفسهم و لا يتحركون إلا بما يؤيدهم هواهم قل ما لكم كيف انتم لا تتفكرون و لا تشعرون

ان يا ايها الأمين اذا تطفّحت ارياح المحبّة عن يمين شجرة الطور و يقبلك ذات اليمين و ذات الشمال هنالك تحصن في كهف التور باذن الله العليّ و هو الله كان بكلّ شيء قديرا و ان شهدت و علمت كلّ ما فسّرنا لك فاشهد بأننا نريد بتفسير اخرى فاعلم بأن المراد في الطّعام نفس العلم اى كلّ العلوم و من اسرائيل نقطة الأولى و من بنى اسرائيل الذي جعله الله من عنده حجّة على الناس في تلك الأيام إلا ما حرّم اسرائيل على نفسه اى ما حرّم نقطة الأولى على ارقائه و عباده ثمّ اشهد بأنّ كلّ ما حدّد الله في الكتاب من امره و نهيّه حقّ لا ريب فيه و على الكلّ فرض العمل به و التصديق عليه و لا يحجبك عمل الذين كانوا يفسدون في الأرض و يحسبون انهم مهتدون لا فوربّ العماء هم كاذبون و مفترون و انّ على مثل تلك الفئة لن يحلّ عليهم ان يأكلوا الشعير في تلك الأيام فكيف يحلّ عليهم ان يأكلوا ما حرّم الله في الكتاب فسبحانه عمّا يقولون المشركون

ان يا ايها الخليل اذا استشرقت بتشرق شرق شوارق صبح الأزل التي ملأت الآفاق انواره و استجذبت بتجذب جذب جواذب نور الصمد الذي ظهرت على هياكل الاشراق آثاره فاعرف بأن المقصود من الطّعام في تلك الأيام التي كانت الشمس طالعة في وسط السماء و يستضيء سراج الأزيّة في مصباح العماء ما يكون إلا معرفة صاحب الأمر و اسرائيل اى المشيّة الأويّة التي خلق الله بها كلّ من في السموات و الأرض و ما بينهما و بنى اسرائيل عباد الذين يستجذبون بنار تلك المشيّة في سنة ستين الى يوم الذي يحشر الناس لربّ العالمين و ما كان الله ان يظلم احد ولكنّ الناس انفسهم يظلمون فاعلم بأنّ نور الله لم يزل كان مستويا على اعراش العطاء و لا يزال يكون بمثل ما قد كان ولكنّ الناس هم لا يشعرون و لا يشهدون فلما استبدخناك بتدخ طود التور و استشمخناك بتشمخ طود العبوديّة في ارض السورور و استشريناك من يد يوسف الجمال ماء الأحديّة من عين الكافور و استرقدناك في مهاد الأمن عند تغني نملة المحبور هنالك يروح وروحك و يلدّ نفسك و يسرّ ذاتك فاذا فاشكر الله الذي خلقك من قبل بأمر من عنده و جعلك من الذين هم بآيات الله لمهتدون ولكنّ الآن اشكو بئى و حزني الى الله لأنه يشهد همى و ينظر حالى و يسمع ضجيجى فوالذى طير طير التور في ارض الظهور ما وجدت بمثلى مطروحا كما الآن قد جلست في نقطة التراب بالدّة العماء و لم يكن في الملك ذى روح إلا و يحزنى بشأن تكاد السموات ان يتفطرن و تنشقّ الأرض و تخرّ الجبال هذا بحيث لم ير عين الدهر بمثلى مظلوماً و اتى صبرت و حلمت بين يدي الله و اتكلت عليه و فوّضت الأمر اليه لعلّ يرحم علىّ و يعفو عنى كلّ ما كان الناس هم يفترون ثمّ اعلم يا كمال بانى لو افسر تلك الآية من يومئذ الى ان اتصل الأيام الى المستغاث يوم الذي يقوم الناس لطلعة حىّ بديع لأقدر بما اعطانى الله بفضلته و جوده لأنّ سرّ الأحديّة قد تحرّكت و بحر الصمديّة قد تموجت و طلعة التور في سموات العماء عن يمين شجرة الأمر قد تلعلعت في تلك الأيام التي ما طلعت شمس الظهور بمثلها ولكنّ الناس لا يعرفون قدرها و لا يشهدون لطفها فاه آه لو عرفوا لن يغيب الحجّة منهم و لن يرفع النعمة عنهم قل ما لكم كيف تشركون بالله الذي خلقكم و ايدكم بنور من عنده ان انتم مؤمنون ان يا كمال اسمع نداء تلك التملة الذليلة المطرودة التي خفى في وكره و يريد ان يخرج بينكم و يغيب عنكم ممّا اكتسبت ايدى الناس و كان الله شهيد بيني و بين عباده و هو الله كان على كلّ شيء شهيدا فاه آه لو يكون نقطة الأخرى طلعة حىّ قدّوس ليحزن على حالى و ييكى على ما نزلت بي و اتى اسئل من جنباه في ذلك الآن و ادعو من حضرته بأن يصعدنى الى ساحة عزّه و يجلسنى فى بساط قدسه كأتى فى تلك الأيام كنت و لم اكن شيئا مذكورا اى ربّ فأفرغ على صبرا فانصرني على القوم الفاسقين

ان يا ايها الأمين ان كنت سكنت في اجمة البيضاء جزيرة الفرقان فاعلم بأن الطعام ولاية التي قدر الله فيها لأهلها و ان المراد من اسرائيل نقطة الفرقان و من بنى اسرائيل اوصيائه من بعده الا ان يمثل ذلك يجزي الله عباده المتقون و ان كنت سكنت في جزيرة الحمراء حديقة البيان فاعلم بأننا نطلق الطعام و نريد نقطة الأولى صرف الأحدثية في مقام و من اسرائيل وجهة الأخرى بز الصمدية في مقام و طلعة الثور و مجرد الظهور و هيكل الأحدثية الذي جعله المعتدين مسجوناً في الأرض و مستوراً في البلاد في مقام فسبحان الله عما اكتسبت ايدى الناس فما الله بغافل عما كان الناس هم يعملون فلما تموجت في ذلك الآن نار المحبة في قلب البهاء و يغرن حمامة العبودية في سماء العماء و يرن هدهد الثور في وسط الأجواء و يحرق شجرة الطور لنفسه بنار نفسه فوق تابوت الشهادة عن خلف القاف ارض الامضاء و يكف نملة العبودية في وادي الأحدثية في ذلك الليل بالسر الوفاء اريد ان افسر تلك الآية بما علمنى الله في ذلك الآن بفضل و جوده و انه لهو العزيز الوهاب فاشهد بأن الطعام يكون بحر الغيب الذي هو المكون في صحايف الثور و المخزون في الواح المسطور و اسرائيل مظهر الأمر في تلك الأيام و بنى اسرائيل اهل البيان و كان ذلك الطعام حل لهم اى لكل من اراد ان يصعد الى سماء العناية و يشرب ماء الطهور من تلك الرجاجة كوب العبودية التي لم يكن الا كمثل فيء في الأرض بل استغفر الله من ذلك التحديد فسبحان الله عما يقولون الظالمون في وصفه تسبيحاً كبيراً فاه آه لو تموج على رشحاً من ابحر الاذن من سلطان العماء و مليك البهاء لفسرت تلك الآية بلحنات الروحانيين و ربوات المقدسين و نعمات المجتدين و لما ما اسم رايحة الامضاء بعد القضاء ليكفيك بما القيت عليك ليكون دليلاً للذينهم كانوا في أيام ربهم متذكرون فاذا تصطلت بتصل نار الوداد و تلذذت بتلذذ اثر المداد في تلك الألواح السداد فاشهد و ايقن بأننى ما ادعيت شيئاً الا العبودية لله الحق و كان الله حكماً عما كان الناس هم يفترون قل ويل لكم عما اكتسبت ايديكم ستردون الى عالم الغيب و الشهادة و انتم فيها لتسئلون

قل ان يا اهل الملاء لا تتعجبوا عن صنع الله رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيان لو كنتم تعلمون اتقوا الله ثم اعلموا بأن صنع الله يستضىء بمثل سراج الألية بين صنع الناس كيف انتم لا تتفكرون و لا تشهدون فاه آه فوالذي قد استكف و رقاء المحزون في صدر البهاء لنسيت كلما شهدت من اول يوم الذي شربت لبن المصفى من ثدى امى الى حينئذ بما اكتسبت ايدى الناس و كان الله يعلم كل ما كان الناس هم لا يعلمون قل ان يا اهل العماء ان اخرجوا من مساكنكم للحضور في حرم الثور عماء الظهور بيت الله الأكبر التي حكمه في لوح الفؤاد باذن الله العلى قد كان مشهوداً و انى اختتم الكلام بما غنت حمامة الثور من قبلا حين وروده في ارض السرور و كان بلحن الفؤاد مغرداً و انت تعلم يا محبوبى ما اردت لوجه الله معتمداً فان الصبر منقطع منى لحبى جمال الله منكشفاً و انت تعلم ما اراد ابن الزباء في دمي متعمداً لا وحضرة عزك لا اباع به لا خفية و لا جهراً الله قرب يوم دمي ثم دمعى على التراب متكناً فيا ليت يومى يوم دمي كنت بالثرى متعطشاً فسبحان الله عما يقولون المشركون في وصفه تسبيحاً كبيراً و الحمد لله رب العالمين بديعاً تمت

بمبى

حضرت افنان آقاي حاجى سيد ميرزا عليه بهاء الله الأبهى

١٩ رمضان سنة ١٣٠٩

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

الحمد لله نعمت آيات ظاهر و مائده بيّنات نازل افنده و قلوب صافيه بطراز الفت بديعه مزین حمد مالک وجود و مرتبی غیب و شهود را لایق و سزا که ذکرش را توقفی نه و بیانش را منعی مانع نه اراده اش غالب و مشیتش محیط جلّ اقتداره و جلّت عظمته و جلّ اختیاره و لا اله غیره این ایام اگرچه اخبار صحّت و سلامتی آن حضرت و حضرات آقایان افنان علیهم بهاء الله و عنایاته در عرصه مالک ادیان ظاهر و مشهود ولکن ذکر جدید را لذتی دیگر و حلاوتی دیگر است چندی قبل دستخطّ عالی بمثابه پیک روحانی رسید فی الحقیقه فرح و حزن هر دو از آن مشهود فرحش افسردگی عوالم حزن و کسالت آن را از میان برداشت و حزنش بر غمّ ایام افروزد ولکن چون بلایا و رزایا و خسارات و انقلابات در ایام دوست یکتا و فی سبيله تعالی وارد فی الحقیقه مطلع فرح عالم و مشرق سرور امم است اگر عالم و امم بادراک این مقام فائز شوند و یا فائز شویم الأمر بید الله يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام مالک ابداع نموده بعد از اذن عرض شد و بشرف اصغاء مولی الوری فائز گشت هذا ما نزل فی الجواب من لدی الله مالک المبدأ و المآب قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

بسمه المهیمن علی الأسماء

یا ایها المذكور لدی المظلوم و القائم امام الباب اسمع ما ینطق به ربّ الأرباب فی المآب انه یجذبک و یقرّبک و یخلّصک من احزان الدنیا و حوادثها و یجعلک ناطقاً بشئائه و متوجّهاً الی انوار وجهه و قائماً علی خدمة امره فی العشیّ و الاشرار امروز از مشرق قلم اعلی نیر استقامت مشرق و لائح و از مطلع بیان فرات عرفان جاری طوبی لمن وجد و اخذ و شرب و ویل للغافلین حقّ جلّ جلاله در این یوم مبارک اقدس ابهی بکلّ اسماء ظاهر طوبی لعبد وجد عرف البیان و فاز بما کان مرقوماً من قلم الوحی فی الزّبر و الألواح یا افنانی علیک بهائی و عنایتی از قبل این کلمه علیا از لسان مالک ملکوت اسماء نازل و همچنین در این حین مبین مرّه آخری ظاهر افنان سدره مخصوص خدمت امر از عدم بعرضه وجود آمده اند در جمیع احوال و احوال باید بان متمسک باشند اوست سبب علوّ و علّت سموّ و ظهور آنچه حال از عقول و ابصار مستور است یا افنانی لعمر الله سوف یظهر ما رقم من قلم مالک القدم یشهد بذلک من عنده امّ الکتاب امروز باید آن جناب باسبابی که سبب ارتفاع کلمه و ارتقاء وجود است تمسک نمایند و سبب جذب و انجذاب و شوق و اشتیاق مقبلین و مشتاقین گردند در لوح دنیا این کلمه علیا نازل یا افنانی علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فراگرفته و خواهد گرفت روز شماسست و هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان بتسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید آن افنان این ایام تمسک نمایند بآنچه سبب نشاط و انبساط اهل عالم است از خسارت و امثال آن محزون مباشید سبب و علّت آن عدم توجه بامر امر بوده و علّت عدم توجه عفو و عطای مقصود عالمیان یشهد بذلک کتبی و زبری و الواحی و ما انزلناه فی هذا السّجن الذی جعله الله من اعلی المقام و این خسارت هم چون مبدء و اسبابش دنیا بوده لایق حزن نبوده و نیست چه که شاید این خسارت سبب نعمت و علّت راحت اهل عالم گردد چنانچه در اواخر عهد پادشاه مغفور فتحعلی شاه رحمه الله هر یوم ضرری و ضرری بر والد وارد و احدی از حکمت و سرّ آن آگاه نه تا آنکه اراده الهی و مشیت ربّانی فی الجملة کشف غطا شد و سبب و علّت آن بمثابه نور آفتاب ظاهر و روشن گشت چه که با بقاء آن اسباب ظهور این امر از مطلع برهان مشکل بود باری عند ربّک خزائن العلوم لا تحزن و لا تخف افرح بفرحی الأكبر و کن مسروراً بسرور ربّک العلیم الخبیر و آنچه الیوم لازم اسبابیست که سبب تقرّب ناس بوده و هست اگر در سایر بلاد عباد الهی عمل مینمودند بآنچه که در سجن اعظم حزب الله بان عامل حال اکثری از خلق بحقّ توجه مینمودند و بآنچه سبب خلود در جنّت بیان است فائز میگشتند در محرّم و ماه مبارک رمضان نفس حقّ بما ینبغی عمل نموده و مینماید قل یا حزب الله خذوا کتاب الله بقوه من عنده ثمّ اعملوا به انه یحفظکم و یحرّکم بسلطانه و یرفعکم باسمه بین عباده انه هو العزیز الفیاض قل

الهي الهى اسألك بالدماء المسفوكة فى سبيلك و بما ورد على مظهر نفسك فى ارض الطاء من ظلم اعدائك و ضرر
اشرار خلقك ان تؤيد عبادك على الرجوع اليك و القيام على خدمة امرك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز
الفضال

البهاء المشرق اللائح من افق سماء عطائي عليكم يا افنانى و على الذين شربوا رحيق العرفان من كأس بيانى و يسمعون
قولكم فى هذا الأمر المبين و النبأ العظيم انتهى لله الحمد و البهاء و الذكر و الثناء چه که در ایامی که نار احزان از جهات
مشتعل و نور امر مستور حضرت مالک الملک بذکر اولیا مشغول عنایتی در عالم ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد در
این ایام مبارکه در جمیع ساعات لسان عظمت برحمت مسبوقة و عنایت محیطه اش ناطق و ذاکر و از برای اولیا مقدر فرموده
آنچه را که السن و اقلام از ذکرش عاجز یسأله الخادم ان یحفظ اولیائه من ظلم الظالمین و شماتة المشرکین و غضب
المعتدین انه على كل شيء قدير

اظهار دلتنگی از حوادث روزگار و ضیق امورات فرموده بودند بعد از عرض حضور این کلمات عالیات از ملکوت بیان
نازل قوله عزّ یبانه و جلّ برهانه یا افنانی علیک بهائی و عنایتی امثال این امور از شرایط ایام ظهور است امری که در اول ایام
جمیع انام از آن غافل البتّه سبب ضوضا و اختلاف و انقلاب میگردد و لکن از بعد کل بامر امر حقیقی تبدیل میشود ظلم بعدل
اضطراب باطمینان بعد بقرب انکار باقرار اعراض باقبال فقر بغنا و مسکنت بثروت کلّ ذلک کان عند ربک حتماً مقضياً لو
تعرف ما قدر لک و لمن معک لتطیر بأجنحة الاشتیاق و تجد نفسك ثابتة مستقیمة راسخة مسرورة فى هذا الأمر المبرم العزيز
الحکیم باید آن جناب بشأنی حرکت نمایند که سبب فرح و سرور و جذب و انجذاب افتده و قلوب گردد بشنو نصیحت
مظلوم را آنها تحفظک و تنجیک و ترفع مقامک فى الظاهر و الباطن ان ربک هو العليم الخبير انتهى در جمیع احوال آن
حضرت باید بعنایات مخصوصه حقّ جلّ جلاله مسرور باشند در هر کلمه از کلمات الهی آب حیات مستور لازال نوشیده و
مینوشند و لکن از بعد باید باوامر و احکام ناظر باشند و آنچه امر شود فى الحین بان تمسک نمایند انشاءالله عرصه آن انجمن بان
حضرت لازال گرم و مشتعل باشد از حقّ جلّ جلاله این فقره را مکرر این خادم مسئلت نموده و مینماید انه هو السامع
المجيب

آقای مکرم حضرت افنان جناب حاجی سید محمد علیه بهاء الله الأبهى لازال مذکور بوده و هستند این عبد خدمت
ایشان و سایر حضرات افنان سدره علیهم من کلّ بهاء ابهه و اولیای الهی و اولیای اولیای الهی سلام و تکبیر و بها میرسانم و
عرض مینمایم و از برای هر یک از معدن کرم میطلبم آنچه را که باقی و دائم است ان ربنا هو المجيب و قاضی حوائج
المقرّین و المخلصین البهاء و الذكر و الثناء على حضرتکم و على من یحبکم و یسمع قولکم فى امر ربنا و ربکم و ربّ من
فى السموات و الأرضین

زیارة حضرت اول وارد و آخر نازل روح العالم فداهما

بسمه الرؤف الکریم

السلام الظاهر من مطلع فم ارادة الله مولى الورى و النور المشرق من افق سماء رحمته الكبرى و آيته النوراء عليكم يا ايدى
القدرة فى ملكوت الانشاء و ظهورات العظمة بين الأرض و السماء

انتم الَّذِينَ ايقظتكم نسمات فجر الظهور و اجتذبكم نداء مكلّم الطّور انتم الَّذِينَ وجدتم رائحة الرّحمن اذ سرت من يمن العرفان بارشادكم سرع الظّمآن الى بحر الحيوان و العاصى الى فرات الرّحمة و الغفران انتم آيات الحقّ و صراطه بين الخلق بكم توجّهت الوجوه الى الأفق الأعلى و سرع الفقير الى مطلع الغنى بمصيبتكم ناحت الأشياء و صاحت الذّرات بين الأرض و السّمآء و ترك آدم الجنّة العليا و اختار لنفسه مقاماً فى الغبرآء انتم مشارق القدرة بين البريّة و مطالع الاقتدار بين الأخيار بكم ظهر ربيع المعانى فى عالم البيان و تجلّى الرّحمن على من فى الامكان

انتم ايدى امره فى بلاده و انجم عنايته بين عبادته بكم بزغت شمس العرفان و انارت آفاق الأديان و سطعت اشعة انوار العلوم بين الأمم و اتّسعت دوائر الفنون فى العالم انتم مشارق وحى الله فيما سواه و مطالع آياته فى ناسوت الانشآء و بقيامكم قام النّاس لخدمة الأمر و جرى فرات الرّحمة بين البشر

انتم لآئى البحر المكنون و حروفات الكتاب المخزون من كلمتكم العليا فضّل كتاب الأسمآء و فتحت ابواب الخير على من فى الأرض و السّمآء بكم ظهر حكم الكاف و النّون و برز السرّ المكنون و فكّ ختم الرّحيق المختوم آه آه بحزنكم اخذت الأحزان اهل الفردوس الأعلى و ناحت سكّان ملكوت الأسمآء بمصيبتكم اخذت الزلازل قبائل الجزيرة الخضراء فى شاطئ قلزم الكبرياء بها صعدت زفرات المقرّبين و نزلت عبرات المخلصين انتم كتب الله و زبره و صحف الله و الواحه بفرحكم ابتسم ثغر الوجود و بحزنكم ناح الغيب و الشّهود

انتم سفن الله الجارية على بحر مشيئته و حزب الله القائمون على نصرة امره بكم ظهر النّبأ الأعظم و ارتعدت فرائض الأمم بندائكم استيقظ كلّ نائم و قام كلّ قاعد و سرع كلّ سطيح و انتبه كلّ غافل و تعلّم كلّ جاهل و اطمننّ كلّ مضطرب و نطق كلّ كليل بذكركم الأحلى سرع الورى الى الأفق الأعلى و سرت السفينة الحمراء على بحر الأسمآء انتم مشارق مشيئة الله و مطالع امره و مظاهر حكمه و مصادر اقتداره و مخازن علمه و كائنات اسراره و مكامن قضائه و مواقع امضائه و جواهر بحر جوده و معادن كرمه و شمس سمآء فضله و اقمار آفاق عطائه بكم نصب لواء الله هو الله فيما سواه و عرف كلّ غريب مرجعه و مثواه

باقبالكم سرع المخلصون الى مشهد الفداء و انفقوا ما لهم فى سبيل الله مولى الأسمآء بكم فاز المقرّبون بكوثر البقاء و الموحدون بما جرى من البقعة التورآء فى الفردوس الأعلى عند سدرة المنتهى

اشهد انّ بكم فاحت نفحة الرّحمن فى الامكان و تضوّعت رائحة السّبحان فى البلدان بكم استقرّ العرش على ارض الرّعفران و استوى عليه الرّحمن بكم لاح افق الايقان و نطقت الأشياء الملك لله المقتدر المنان بأسمائكم اشرفت شمس المعانى من بروج البيان و سالت جداول حكمة المنان فى رياض العرفان انتم المعانى الّتى لا تعرف بالألفاظ و لا توصف بالأذكار نعيماً لفقير قصد افق غنائكم و لعطشان سرع الى شاطئ بحر الطافكم و لذليل توجّه الى بساط عزّكم و لجاهل اقبل الى مشرق علمكم و لمكروب تقرب الى خبآء مجدكم و سرادق فضلكم و لمريض مال الى كوثر شفائكم و لضعيف توجّه الى ملكوت اقتداركم و لحبيب فاز بسلسيل وصالكم و تشرّف بلقائكم الذى لا يعادله ما خلق فى الابداع و ظهر بالاختراع

طوبى لضالّ ركض الى مشارق هدايتكم و لرافد استيقظ من ذكركم و لميّت تحرّك من نفحات بيانكم و تزّين بطراز الحياة فى ظلّمكم و لقاعد قام لخدمتكم و لناطق نطق بشنائكم و توجّه الى يبايع جودكم و لعاص ورد بحر الغفران بشفاعتكم بندائكم الأحلى انجذبت الأشياء الى الله مالك الأسمآء و باقبالكم الى الأفق الأعلى اقبلت الوجوه الى مشرق عناية ربّكم الأبهى بكم ظهرت كنوز الأسمآء بين الورى و بكم اشتعلت افئدة العشاق فى ناسوت الانشآء

البهاء المشرق من افق سماء يانئ لكم و عليكم و لمن اقبل اليكم و توجه الى ساحة عزكم بكم غنت حمامة القدم و غرّدت طيور العرش بين الأمم و ماجت البحار و هاجت الأرياح و سطعت الأنوار و اشرقت الآفاق و دلح الديك و ظهر المستور و برز المحتوم و ادارت يد الفضل رحيقها المختوم بكم طلع صبح الايقان و طفاً سراج الأوهام و فتح باب الالهام و بكم ظهرت اسرار الكتاب و خرق الحجاب بكم غرّدت الورقة الخضراء على الدوحة الحمراء و شهدت بما شهد الله قبل خلق الأرض و السماء

انتم امواج هذا البحر الذي به ماجت البحار و ظهرت رحمة الله في الأفطار اشهد انكم الجداول المنشعبة من البحر الأعظم و الأقمار المشرقة من افق العالم و الأنوار اللائحة بين الأمم انتم الذين جعل الله كل واحد منكم فرعاً لهذا الأصل القديم و مترجماً لهذا السرّ المجلّل المقنّع العظيم و مظهر الاسم الكريم و حاكياً عن فضله العميم طوبى لمن استبرك بأنفاسكم في حيوتكم و استهدى بنبراسكم بعد مماتكم بكم سبغت النعمة و سبقت الرحمة و ظهرت الحجّة و نزلت المائدة و تمت الكلمة و سرت التهمة و لاح برهان الرحمن بين البرية

بمصيبتكم اضطربت قبائل مدائن الأسماء و ناح القلم الأعلى و تكدر اهل الجنة العليا و اصفرّت اوراق سدرة المنتهى و انصعقت الحوريات في الغرفات الحمراء و صاحت الذرات بين الأرض و السماء و توقّف قلم الاسم الأعظم عن الحركة في ميادين الذكر و الشاء

نعيماً لمن استضاء بأنوار وجهكم و فاز بقرب جواركم و طاف حولكم و زار رمسكم و لاذ بحضرتكم و تمسك بحبل فضلكم و تشبّث بذيل عنايتكم و جاهد في سبيلكم و استشهد في حبكم

بكم انار الأفق الأعلى و اقبلت الوجوه الى الله مالك الأسماء و بكم ظهرت سلطنة الله و اقتداره و عظمته و كبريائه انتم انوار الملكوت و اسرار الجبروت و مطالع امر الله في عالم الناسوت بكم اشرق نير البيان و ظهر بحر العرفان و ارتفعت سماء الايقان و استقرّ عرش الرحمن في الامكان

طوبى لكم و لأولكم و آخركم و ظاهركم و باطنكم و لمن تقرب اليكم و زار قبركم و تمسك بحبل الطافكم و تشبّث بأذيال رداء مواهبكم

سبحانك يا اله الوجود و مالك الغيب و الشهود اسئلك بأمطار رحمتك التي بها ظهرت نعمك و آلائك لعبادك و بأسرار علمك و لآلي بحر عرفانك ان تغفر لي و لوالديّ و لكلّ عبد تمسك بهذا المقام الشريف و سرع الى هذا المقرّ المنيف اي ربّ اسئلك بالكلمة التي بها سخّرت افئدة الأولياء ان تقضى لي حوائجي ثمّ اجعلني مستقيماً على امرك و ناظراً الى افقك منقطعاً عن الذين كفروا بك و باياتك

اي ربّ ترى عبدك سرع الى بحر غفرانك و ما اراد الا ما كتبه لأوليائك انك انت المقدر الذي لا يعجزك شؤونات العباد و لا تمنعك ضوضاء من في البلاد تفعل بقدرتك ما تشاء و تحكم ما تريد انك انت القوى الغالب القدير

* * *

م ش

جناب محبوب فؤاد ابن حضرت اسم الله الأصدق المقدّس عليهما بهاء الله الأبهي

بِسْمِ رَبِّنا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

اللَّهُ لا اله الا هو الَّذِي ينطق فيكَلِّ شَيْءَ اَنَّهُ لا اله الا هو له العزَّة و الجلال و القدرة و الجمال و هو الَّذِي فَصَّلَ بكلمة بين الحقِّ و الباطل و الظلمة و النور و الجهل و العلم و الاقبال و الاعراض اَنَّهُ هو المقتدر الَّذِي اقرَّ بقدرته كَلَّ الاشياء و بثنائه من فيملكوت الامر و الخلق اَنَّهُ هو العزيز المختار العزَّة و الثناء و العظمة و البهاء و التكبير و العلاء على ايادي امره الَّذين ما نقضوا عهده و ميثاقه و وردوا في المدائن و القرى لاعلاء كلمته و هداية خلقه و اظهار امره و انتشار آثاره يسئل الخادم ربَّه ان يؤيِّدهم و يوقِّهم و يحفظهم و يحرسهم و ينصرهم و يمدِّهم و يلهمهم ما يقرب العباد الى افق العناية و اللطاف

يا محبوب فؤادي آثار قلم كه از فؤاد رقيق لطيف بر ورقه القا شد في الحقيقه فتح باب لقا نمود و ايام حضور آنمحبوب را يادآوری فرمود و در مقامی مبشّر بود علم الله از هر كلمه از كلماتش عرف محبّت محبوب عالميان بشأني متضوّع كه از برای احدي جز كلمه فتبارك الله ملهم احبائه ما تنجذب به افئدة المقبلين مجالى نه و توقّفى نه جلّ بارئنا و حافظنا و ناصرنا و بعد از اطلاع و قرائت قصد مقام اعلى و مقرّ اقدس انور اسنى نموده امام وجه مالک اسماء عرض شد و بعزّ اصغا فائز گشت هذا ما نطق به مولى الآخرة و الأولى قوله جلّ جلاله

بِسْمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

قد حضر اسمك و سمعنا نداءك و وجدنا عرف حبّك و خلوصك و اقبالك الى الله العزيز العظيم قد عرض العبد الحاضر ما ناجيت به الله الَّذِي اتَّخَذَ لنفسه فى السَّجَنِ مقاماً و فيه رفع ندائه و اظهار امره و سلطانه و نطق امام وجوه عبادته و فتح باب فضله و رفع سماء بيانه و زينها بأنوار آياته اَنَّهُ هو المقتدر على ما يشاء و فى قبضته زمام البيان و هو الفرد العزيز المتّان يا ابن اسمى عليك بهائى و عنايتى يعرف المجرمون بسيماهم امروز است و تظهر خافية الصّدور و خائنة الأعين امروز است در مدينه كبريه ظاهر شد آنچه كه مستور بود بمفترياتى تمسّك جستند كه شبه نداشته و ندارد يحيى و شيخ محمد بمثل خودى تشبّث نموده اند و بفساد مشغولند هر نفسى باين ارض توجه نمايد فوراً خبر سيّالهُ برقيّه ميرسد كه فلان وجهى را سرقت نموده و به عكّا رفته از جمله جناب افنان آقا سيّد احمد عليه بهاء الله الأبهي چندی قبل بعد از توجه او بشطر اقدس قبل از ورودشان به بيروت خبر سيّاله رسيد كه سيّد احمد و من معه مبلغى سرقت نموده بآنجهت متوجه كذاك سؤلت لهم انفسهم مقامى را كه جميع منصفين شهادت ميدهند بر تقديس و تنزيهش مطالع ظلم اراده نموده اند بغير مفتريات بياليند مشيرالدوله ميرزا حسين خان غفر الله ورود مظلوم و رفتار و گفتار او را در مدينه كبريه ادراك نمود و فهميد و در مجمع اصحاب دولت و ملت ذكر نمود الحمد لله الَّذِي اظهار ما كان مستوراً فى افئدة العافلين و المشركين و نسئله ان يجعل اوليائه طائفين حول ارادته باستقامة تضطرب بها افئدة الظالمين و المعتدين امروز امر الهى بمثابه آفتاب روشن و لائح و بقدرتى ظاهر كه شبه آن ديده و شنیده نشده مع ذلك ظالم دولت آبادى بمجرّد آنكه اصغا مينمايد نفسى اقبال نموده بتعجيل تمام خود او و يا كذّابى مثل او بانواع حيل در صدد اضلال برميآيد قل الهى الهى نور قلوب عبادك بنور معرفتك ثم الق عليهم ما يحفظهم من شرّ اعدائك بى انصافى بمقامى رسیده كه فضل اينظهور را انكار نموده اند يحيى بفرار مشغول و او در بيت مستور و مظلوم امام وجوه كل قائم گاهى در حبس و هنگامى تحت سلاسل چون تجليات انوار نير بيان الهى فى الجملة اشراق نمود از خلف حجاب بيرون آمدند و عمل نمودند آنچه را كه حقايق اشياء بنوحه و ندبه مشغول و روح الامين با ناله مشهود

از جمله در سبزوآر با خليل ملاقات نموده و گفته آنچه كه حقّ بر آن آگاه ولكن عجب از خليل كه مثل آنغافل را راه داده بگو يا خليل بدان اعمال هادى اوّل خدعه و تزوير است كه در اين امر وارد شده طهر ذيلك من همزاته و همزات امثاله

در صدر اسلام امثال این نفوس غافله عمل نمودند آنچه را که ثمر آن در یوم جزا آن شد که مالک وجود را آویختند و شهید نمودند یا خلیل براستی میگویم امثال آن نفوس با ما نبوده و از اصل امر آگاه نه بآثار رجوع نما لیظهر لك الحقّ امروز نجات آیات عالم را احاطه نموده ختم ریحی مختوم باسم قیوم برداشته شد خود را محروم مکن بقدرت و قوت الهی بر امر قیام نما عالم فانی و ما عند الله باقی از اول اسلام الی حین نفسی از علما بر کیفیت ظهور آگاه نه و نزد حزب شیعه جز لعن و سب چیزی نبوده یا خلیل اطلع من افق البیت باسم ربك قل یا قوم اسمعوا اسمعوا تالله قد ارتفع صریر القلم الأعلى من سجن عکاء انظروا انظروا ان التور اشرق و سطع من افق سماء مشیة الله رب العالمین یا خلیل لا تسئل من احد انا ارسلنا الیک من قبل آیات لا تعادلها خزائن الملوك و لا ما عند العباد یشهد بذلك مالک الایجاد فیهذا المقام العزیز البدیع یا خلیل انشاء الله بعنایت حضرت جلیل مجدّد بیتر اوهام مبتلا نشوی در حزب شیعه از عالم و جاهل تفکر نما خود را اکبر و اعظم و اعلم و اتقی از اهل ارض میشمردند و سبب نفسی مثل هادی بوده یا خلیل در عمارتھائیکه بایادی ظنون و اوهام بنا نهاده اند و تعمیر کرده اند تفکر نما دیگر راضی مشو که امثال آن اوهام بمیان آید آه آه آن اوهام بظلم تبدیل شد و فزع اکبر ظاهر گشت و شنیدی که چه وارد آوردند و الی حین علما بر منابر بسب و لعن مشغولند سبب آنرا تفکر نما شاید از ید عطای مقصود عالمیان ریحی ایقان بیاشامی و راضی نشوی مجدّد حزبی مثل حزب قبل در ارض ظاهر شود احفظ العباد امراً من لدن امر قدیم یا خلیل ایامیکه ظلمت سطوت عالم را اخذ نموده بود غیر اینمظلوم احدی ظاهر نه و چون فی الجمله نور امر مشرق بر اینمظلوم با اسیاف بغضا حمله نمودند آنچه الیوم لازمست بر آنجناب اینست که بکمال خضوع و خشوع برخیزی و مقبلاً الی کعبه الله باینکلمات عالیات ناطق شوی

الهی الی سیدی و سندی اسئلک بأمواج بحر بیانک و بالأسرار المکنونة فی کتابک و بالآیات المنزلة من سحاب فضلك ان تؤیّدنی علی الانقطاع عن دونک و التمسک بحبل عنایتک ای ربّ ایّدنی علی الاستقامة الکبری و التوجّه الی بابک الّذی فتحته علی من فی الأرض و السماء انک انت المقنّدر علی ما تشاء لا اله الا انت الامر العظیم الحکیم ای ربّ احفظ عبادک من همزات المفترین و نفاق التّاعقین الّذین نقضوا عهدک و میثاقک و کفروا بآیاتک و جادلوا بحجّتک و برهانک انک انت الفضّال المقنّدر القدر لا اله الا انت الفیاض المشفق الکریم

یا خلیل علیک بهاء الله در سنین قبل مکرّر مخصوص آنجناب آیات از سماء عنایت نازل و بتوسّط جناب ابن اصدق علیه بهائی ارسال شد اقرأها منقطعاً عن العالم أنّها تجذبک الی الله ربّ العرش العظیم در حزب قبل خوب تفکر نمائید که جزای اعمالشان در یوم قیام چه بود و چه شد شاید مجدّد بدام نیفتید اهل سنّه و جماعت که مبعوض کلّ اهل ایران بودند بدون تبلیغ بمجرّد ملاقات جمعی اقبال نمودند و شخصی در سودان ادّعی مهدویّت نمود صدھزار نفر دورش جمع شدند و شیعه ظالم بی انصاف عمل نمود آنچه را که از برای لسان قدرت بیان نمانده امروز روز این آیه است که میفرماید یوم یقوم الناس لربّ العالمین و همچنین میفرماید و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی التور و ذکرهم بآیام الله ان فی ذلک لآیات لکلّ صبار شکور اگرچه آیام ظهور مظاهر هم از آیام الله محسوب ولکن این آیام مخصوص است بآیام الله در کتب الهی یا خلیل آن نفوس مثل هادی و غیره نزد مؤمن اول من آمنند و نزد کافر اول من کفر لعمر الله انه لیس من فوارس مضمار العلم و العرفان براستی میگویم خذ الكتاب بقوة لا تمنعک الجنود و الصّفوف و بقدره لا تضعفها ظلم الظالمین و ضوضاء المعتدین انتهى

له المنة و الفضل و العطاء بما اظهر لعباده لآئی کنوز عرفانه و جواهر خزائن بیانه انه هو المقنّدر علی ما یشاء و هو الفضّال الکریم فی الحقیقه هر منصفی متحیر و هر صاحب عدلی مبہوت چه که حزبیکه خود را افضل و اعلاى اهل عالم میشمردند در یوم جزا از ایشان ظاهر شد آنچه که از اول عالم الی حین نشده وقتی از اوقات فرمودند یا عبد حاضر ناله و حنین

منابر ایران مرتفع و بلسان افصح ندا مینمایند و میگویند الها سیدنا مقصودا محبوبا ما را از برای ذکر و ثنایت خلق فرمودی و ترتیب عنایت نمودی حال محلّ اعدای نفس تو شده توئی سمیع و توئی بصیر میشنوی که چه میگویند و مشاهده نموده‌ئی که چه کرده و چه میکنند و حال مجدد بعضی بترتیب چنین حزبی مشغول انتهی

اینعبد نظر بمحبّت و همچنین اخلاصیکه بحجاب ایشان بوده لازم دانستم بعضی امورات وارده را ذکر نمایم چه که ملحدین بحیل و تزویر تمسّک نموده‌اند و هر نفسی را که شنیده‌اند با او گفتگوئی شده باو توجّه مینمایند جمیع آگاهند که آن نفوس سالها از سطوت ایّام مستور بوده‌اند و چون بقوّت مالک ممالک علم و عرفان امر مرتفع شد و ندا از هر شطری ظاهر و نیر بیان از هر جهتی ساطع با سیوف ضغینه و بغضا بیرون آمدند البتّه ایشان آگاهند که چه مقدار نفوس از جذب بیان مقصود عالمیان قصد مقرّ فدا نمودند و جان رایگان در قدوم مولی الأنام نثار کردند اما میرزا هادی بمجرّد آنکه شنید او را بایی گفته‌اند اضطراب ارکانش را اخذ نمود و از برای زندگانی دو یوم دنیا از حیات ابدی و زندگی سرمدی گذشت و بر منبر گفت آنچه که سزاوار خود او بود لعمر مقصودنا نطق بما ناح به الرّوح الأمين در هر مقام بر منبر رفته و کلمه‌ئی گفته بر یکمنبر تبریّ نموده و خود را از کشتن نجات داده یا حبیب فؤادی بقاء وجودش گواهدست بر نفاقش و نورین نیرین و جناب اشرف و من قبلهم جناب کاظم علیهم منکّل بهآء ابهات شهادت هر یک شاهدیست مبین بر ایمان و عرفان و استقامت و ایقانیشان صاحبان بصر و سمع اگر خود بعین انصاف و سمع عدل در آنچه از اوّل اینظهور اعظم الی حین ظاهر شده تفکّر نمایند و مشاهده کنند کل بکلمه اقبلنا الیک یا اله العالم ناطق گردند سبحان الله مع انفاق نفوس مقدّسه ارواح و اموال خود را و همچنین قیام بر خدمت امر امام وجوه خلق متوهّمین در بیداء غفلت و هیماء اوهام سائر و سالکند مع آنکه کل میدانند او و امثال او اطلاع بر اصل این امر نداشته و ندارند چه که با حقّ نبوده‌اند اینعبد قریب چهل سنه بخدمت حاضر بوده و کل بر اینفقره آگاهند معذلک هیچ از اینعبد سؤال نموده‌اند که شاید بنور صدق منور گردند و در اینظهور ظاهر نشود آنچه که مجدد سبب بلائی لاتحصی و رزایای لاتعدّ گردد باری اینفانی لوجه الله عرض نموده و مینماید که آنحضرت آگاه باشند و بیقین مبین بر امر قیام نمایند قیامیکه قعود آنرا نیاید و بآن تبدیل نشود حضرت مقصودیکه بقدرت الهی و قوّت حضرت باری امام وجوه امرا و علما قیام فرمود ستر اخذ نمود و بحجاب تمسّک نجست و احکام و اوامر الهی را القا فرمود از او احتراز نموده‌اند چه که عبده اوهامند و آنحضرت میدانند لوح حضرت سلطان که از ساحت اقدس ارسال شد شنیده‌اند و همچنین نامه‌های ملوک را یا محبوب فؤادی معرضین بظلمی ظاهر شده‌اند که شبه نداشته و ندارد و در سنین قبل مکرّر الواح مخصوص آنحضرت نازل و ارسال شد و جناب ابن اسم الله اصدق علیه بهآء الله الأبھی مأمور بتبلیغ آن بوده خذ زمام الأمر بقدره من عند الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم ثمّ اهد الناس الی صراطه المستقیم و نبأه العظیم حال قریب صد جلد آیات و بیّنات از سماء مشیّت نازل در مفتریات بمقامی رسیده‌اند که هر صاحب صدق و عدل و انصافی شهادت میدهد بر ظلم آن نفوس غافله یک حکایت لوجه الله عرض مینمایم تا آنکه فی الجمله مقام مفترین و کاذبین معلوم شود یومی از ایّام حضرت مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بهآء الله الأبھی معروف به کربلانی بحضور فائز عرض نمودند خال حضرت جناب حاجی میرزا سید محمّد و خال دیگر علیهما بهآء الله الأبھی بزبانت نجف و کربلا فائز شده‌اند و حال مراجعت نموده‌اند و اراده رجوع بوطن دارند جمال قدم فرمودند بایشان چیزی گفته‌ئی عرض کرد خیر فرمودند چرا شما باید بتبلیغ امر الله مشغول باشید حال برو از قول ما سلام برسان و ایشان را بحضور آور کن دلیلهما الی ساحة العزّ و الجلال تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز ولکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده بالأخره فرمودند ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که مابین شما روئیده و باثمار حکمت و بیان مزین محروم مانید عرض نمود مولای هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آنحضرت هر یک

بكمال عزّت و عظمت در آمدن موجود و هر نفسی کلمه‌ئی در تولّد آنحضرت ذکر مینمود فی‌الحین اخذش مینمودند و خورش میریختند و از این گذشته حکایت ناحیه مقدّسه چه شد ذکر بحر و غالیچه کجا رفت و همچنین از جمیع علمای حزب شیعه شنیده‌ایم که آنحضرت می‌آید و ظاهر میشود و دیون شیعیان را ادا میفرماید و جمیع ارض را مسخّر مینماید و همچنین ذکرهائیکه اینعبد از ذکرش عاجز است چه که مطلب بطول میانجامد بالأخره عرض نمودند مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات حال میگویند خواهرزاده شماسست اینعبد چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمثابه آفتاب روشن و ظاهر تکلیف اینعبد چیست نمیدانم بعد لسان عظمت باینکلمه علیا ناطق یا خال حال بمقرّر خود توجّه نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقّف شماسست درست در آن تفکر کنید و معین نمائید مع جناب اخوی تشریف بیاورید لو شاء الله یدلّ الشّبّهات بآیات محکّمات انه علی کلّ شیء قدیر یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد مابین عباد برسائه خال معروف و نظر بحکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و بکتاب ایقان موسوم گشت حال همین میرزا هادی بامثال خود گفته کتاب ایقان از میرزا یحیی است جمیع افغان موجود شما تفحص نمائید تا کذب مفرّین معلوم و واضح گردد امید آنکه آنحضرت از اقوال ناشایسته آنقوم بگذرند و باآثار توجّه نمایند امر بمثابه آفتاب از برای آنحضرت واضح شود

الهی الهی هذا عبدک و خادمک تعلم و تری انه ما یتکلّم من عنده بل بما عرفته بفضلک و علمته بسلطانک اسئلک یا مقصود العالم و الظاهر بالاسم الأعظم ان تؤیّد عبادک علی الرجوع الیک و الانابة لدی باب فضلک ثمّ وفّقهم علی التدارک علی ما فات عنهم فی ایامک انک انت المقتدر العزیز المختار لا اله الا انت المالك فی المبدء و المآل

حسب الأمر آنمحبوب فؤاد آنچه باسم میرزا هادی دولت‌آبادی نازل شده و نزد اولیا موجود جمع نمایند و بنویسند و بید امینی بجناب خلیل علیه بهاء الله برسانند تا ملاحظه نمایند و همچنین کتب آیات و بعد اخذ نمایند چند سنه میشود باسم ایشان لوحی مخصوص نازل نشده اگرچه از قبل مکرّر باسم ایشان آیات نازل و ارسال شد و هر یک حجتی بود لائح و برهانی بود ساطع از برای اثبات امر عنقریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لیبیک لیبیک مرتفع خواهد شد چه که مفرّی از برای احدی نبوده و نیست نسئل الله ربّنا و ربّ العرش و الثّری ان یؤیّد الکلمّ علی ما یحبّ و یرضی

ذکر حضرت مرفوع مغفور مرحوم جناب فائز علیه بهاء الله الأبھی را فرمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی اینکلمات عالیات محکّمات مخصوص ایشان نازل قول الربّ تعالی و تقدّس

هو المبین المشفق الکریم

شهد الله انه لا اله الا هو و الذی فاز فی ایامه انه هو الفائز و سمّی به من لسانه المقدّس العزیز البدیع نشهد انه فاز بالایمان فی اول الايام و شرب ریحق العرفان من ایدای عطاء ربّه الرّحمن انه هو الذی زینّه الله بطراز الاستقامة الکبری بحیث ما منعه ضوضاء العباد و لا زماجیر الدین انکروا حکم المآب یا فائز علیک بهائی و عنایتی و رحمتی افرح فی الفردوس الأعلى بما ذکرک مولی الوری فی سجن عکاء طوبی للسانک بما اقرّ بتوحید الله ربّ العرش و الثّری و اعترف بما انزله القلم الأعلى فی الأفق الأبھی و طوبی لقلبک بما اقبل الی افق الظهور و لسمعک بما سمع نداء مکلم الطور از ارتفع بالحقّ الذی به نفخ فی الصّور و قام اهل القبور و ظهر یوم النّشور و طوبی لبصرک نشهد انه فاز باآثار الله و بمشاهدة الدین نبذوا الوری ورائهم مقبلین الی مشرق آیاته و مطلع بیئاته و مصدر احکامه و طوبی لوجهک بما توجّه الی شطره و لسمعک بما سمع ندائه الأهلی از ارتفع بین الأرض و السّماء نسئل الله تبارک و تعالی ان ینزل علیک من سماء کرمه امطار رحمته و یرزقک من اثمار سدره المنتهی فیکلّ صباح و مساء و یفتح علیک فیکلّ الأحیان ابواب العنایة و الفضل و الاحسان انه هو المشفق العزیز المتّان

سبحانك اللهم يا الهى و سيدى و سدى و مقصودى و محبوبى اشهد بتوحيد ذاتك و تقديس نفسك عن المثل و الأمثال و اعترف بقدرتك و سلطانك و عظمتك و اقتدارك اسلك يا اله الكائنات و مقصود الممكنات بربايات آياتك و اعلام هدايتك و بالتور الساطع اللامع الذى اشرق من افق ارادتك بأمرك و عزك و بحفيف سدره المنتهى و خير كثر الحيوان فى الفردوس الأعلى و بهذا الترب الأظهر و هذا الرمس المطهر ان تقض لى حوائجى و تغفر لى و لأبى و امى و الذين آمنوا بك و بآياتك اى رب قدر لى خير الآخرة و الأولى و ما قدرته لعبادك الأصفياء الذين ما منعهم شبهات العالم و لا اشارات الأمم عن التوجه الى بساط عزك و التقرب الى ساحة مجدك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحيم انتهى

لله الحمد بعد از ذكر صعود حضرت مرفوع عليه بهاء الله الأبهى امام وجه امواج بحر عنایت و غفران را اين خادم در ساحت اقدس مشاهده نمود از جميع جهات رحمت كبرى و عنايات عظمى بحضرت مرفوع متوجه اميد آنكه ابناء مقام ايشان را اخذ نمايند و آنچه سزاوار ايام است تمسك كنند ذكر ايشانهم در ساحت اقدس مذكور الشكر لله و العظمة له و العناية له چه كه از لسان عظمت ظاهر شد آنچه كه تلافى ما فات عنه را نمود اين خادم از حق جل جلاله ميطلبد آنچه را كه سبب توفيق و تأييد است تعالى فضل هذه الأيام و عنايته و رحمته و فضله

مخصوص جناب مرحوم از لسان عظمت ظاهر شد آنچه كه بقاء ابدى و عنايت سرمدى فائز گشته هنيئاً له و مريئاً له حسب الأمر ابناء و منتسبين عليهم بهاء الله را ذكر نمايند و بصبر و اصطبار وصيت كنند انه هو المشفق الغفور الرحيم اسامى مذكوره در نامه آنمحبوب فؤاد امام كرسى حق جل جلاله عرض شد و هر يك فائز شد بآنچه كه شبه و مثل نداشته و ندارد هذا ما نزل لجناب رفيع خا عليه بهاء الله قوله تبارك و تعالى

هو العليم الحكيم

هذا يوم فيه اثمرت اشجار الفردوس الأعلى بأثمار الحكمة و البيان و ارتفع خير ماء الحيوان باسم الله مالك الامكان و سطع التور من افق الظهور بما استوى مكلم الطور على عرش البيان تعالى الرحمن الذى اتى بقدره و سلطان يا رفيع عليك بهائى البديع افرح بما اقبلنا اليك من هذا الشطر الذى منه اضائت الآفاق و ذكرناك بذكر اذ ظهر من اللسان خضعت له الأذكار كن متمسكاً بحبل العطاء و متشبثاً بذيل رحمة ربك مالك ملكوت الأسماء اياك ان تحزنك مقالات الغافلين او تحجبك شبهات الذين كفروا بالله مولى الأنام خذ الكتاب بقوة من عندنا انه يقربك الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه ناد المناد الملك لله مالك الرقاب قل

لك الحمد يا مولى الورى و لك الثناء يا مالك الآخرة و الأولى و لك البهاء يا رب العرش و الثرى بما هديتنى و قربتنى و انزلت لى ما يكون باقياً بدوام اسمائك و صفاتك انك انت المقتدر العزيز الوهاب و هذا ما نزل لجناب يوسف خا عليه بهاء الله

هو التاطق الأمين

هذا كتاب يمشى و يقول قد اتى الوعد و هذا هو الموعود الذى اذ ظهر نطقت الأشياء كلها تالله قد ظهر محبوب من فى السموات و الأرضين هذا يوم فيه ظهر ما كان مستوراً فى ازل الأزال يشهد بذلك من نطق امام الوجوه الملك لله رب العالمين يا يوسف خا قد ذكرك من احببى و شرب رحيق البيان من كأس عطائى ذكرناك بآيات لا تعادلها ما كان مشهوداً على وجه الأرض و مكنوناً فى طبقاتها كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده و هو الفضل الكريم خذ قدح البيان باسم محبوب

الامكان ثم اشرب منه انه يجذبك الى مقام تنطق فيه الذرات الملك و الملكوت و العظمة و الجبروت لله المقتدر العزيز الحميد

و هذا ما نزل لجناب ميرزا هدايت عليه بهاء الله

بسمى المقتدر المهيم على الأسماء

طوبى لك يا هدايت بما هداك الله الى نبأ المبين و صراطه المستقيم قد اخذ فرح الظهور ممالك الغيب و الشهود و القوم اكثرهم من الغافلين قد نبذوا ما امروا به فى الكتاب و اخذوا ما نهوا عنه بما اتبعوا كل شيطان مريب طهر قلبك بماء الانقطاع و لسانك من كوثر البيان و قل

الهي الهى لك العطاء بما سقيتنى كوثر البقاء و لك البهاء بما هديتنى الى افكك الأعلى اشهد ان فضلك احاط الأرض و السماء اسلك بانوار عرشك و اسرار كتابك و بالذى به ارتعدت فرائض عبادك ان تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث لا تمنعنى الأسماء عن التقرب الى بساطك و لا الأشياء عن التوجه الى انوار وجهك اى رب ترى عبدك هذا متمسكاً بحبل جودك و منتظراً ظهورات عفوك و عطائك اسلك ان لا تخييه عمّا عندك انك انت المقتدر الغفور الرحيم و هذا ما نزل لجناب ميرزا محمد حسين مس ابن عليه بهاء الله

بسمى الفضال العليم الحكيم

يا ايها الناظر الى الوجه انا اردنا ان نذكرك في هذا الحين في هذا السجن العظيم لياخذك جذب نداء ربك و يقرّبك اليه انه هو المقتدر على ما يشاء و هو الفياض الغفور الكريم اذا سطع النور و تكلم مكلّم الطور اعرض عنه العباد منهم من منعتهم الأسماء عن موجدتها و منهم من غرته الدنيا و الوانها و منهم من اخذ الكتاب بقوة لا تضعفه جنود الأرض و ما فيها تبارك الله مولى العالم الظاهر بالاسم الأعظم الذى به نطقت الأشجار الملك لله مالك هذا المقام الكريم يا محمد قبل الحاء و السنين اسمع نداء الله رب العالمين انه يذكرك بما يقرّبك اليه انه هو ارحم الراحمين توكل في كل الأمور على الله المقتدر القدير و بلغ الناس بالحكمة و البيان و عرفهم صراط الله المستقيم اياك ان يمنعك ما عند القوم عن اسمى القيوم و اياك ان تضعفك قوة كل ظالم بعيد ضع العالم و ما فيه و خذ ما نزل فى كتابى المبين كذلك غنت حمامة البيان على الأغصان امراً من لدن امر حكيم هذا ما نزل لجناب شيخ اسمعيل عليه بهاء الله

بسمى الغفور الرحيم

قد ظهر الصراط و وضع الميزان الأمر لله المقتدر العزيز المنان قد اخذ اهتزاز الظهور من فى القبور و ظهر كل امر مستور فضلاً من لدى الله رب الأرباب انا سمعنا نداءك ناديناك عن يمين البقعة التوراء من السدرة الخضراء الله لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر الغفار يا شيخ يا اسمعيل اعلم ان النورين الأنورين الحسن و الحسين قصدا مقرّ الفداء شوقاً للقائى سرعا و حضرا و فاذا بما قدر لهما من لدى الله مالك اليجاد ما منعتهما الدنيا و الوانها و الأشجار و اثمارها قد اقبلا و انفقا ارواحهما فى سبيل الله مالك يوم القيام كم من عبد اقبل الى مقرّ الفداء و ما رجع بما فدى روحه فى حبّ الله مطلع الأنوار اذا فزت بندائى و شربت رحيق بيانى قل

الهی الهی لك الحمد بما نورت قلبی بنور معرفتک و هدیتنی الی مشرق وحیک و مطلع الهامک اسئلک به و بسلطانه و بعزه و بهائنه ان تجعلنی ناصر امره و القائم علی خدمته بحيث لا تزلنی شبهات العالم و اعراض الأمم أنك انت المقدر المهيمن العزيز العلام

هذا ما نزل لجناب حاجی محمد عر عليه بهاء الله

بسمی العزيز الفضال

قد اتی الأمر و ظهر ما كان مستوراً عن الأبصار و نزلت الآيات و برزت البينات و القوم فی غفلة و ضلال الا الذين نبذوا الأوهام ورائهم مقبلين الی الله مولى الأديان قد اتی مشرق وحی الله الذى به ناحت القبائل و ظهرت الزلازل كذلك قضی الأمر من لدى الله مالک المبدء و المآب یا محمد اشکر بما ذکرک الفرد الأحد من شطر السجن بما انجذبت به افئدة العباد قل یا ملأ الأرض اسمعوا النداء انه ارتفع فی الأفق الأعلى ایاکم ان تمنعکم اوهام الذين انكروا امر الله اذ اتی بالحجة و البرهان یا قوم هذا یوم الله و هذا یوم كان مذكوراً فی الكتب و الزبر و الألواح ایاکم ان تمنعوا انفسکم عن هذا الأمر الذى به توضع عرف البیان فی الامکان كذلك نطق الكتاب اذ یمشى فی اعلى المقام من الناس من قال هل الكتاب یمشى قل ای ورب الأرباب یمشى و ینطق بل یأکل رغماً لكل منکر مراتب نسل الله ان یوفقک علی استقامة تستقیم بها ارجل الأنام و یوفقک علی ذکره و ثنائه و ینطقک بما تنجذب به افئدة اولی الألباب

و هذا ما نزل لجناب آقا میرزا احمد نه عليه بهاء الله

هو المجیب بالحكمة و البیان

سبحان الله نور ظهور مکلم طور عالم را منور نموده و آیات و بیانات الهی احاطه فرموده بشأنیکه از برای منصفین مجال اعراض و انکار نمانده طوبی از برای منصفیکه بسمع و بصر خود بمشاهده و اصفا فائز گشت سبحان الله غفلت بمقامی رسیده که حروف را بر ام کتاب مقدم داشته اند بگو ای ملأ بیان ضعوا الظنون و الأوهام تالله الحق قد اشرق نیر الايقان من افق ارادة الله رب العالمین خود را از سلاسل اسماء فارغ نمائید و بازادی قصد مقام اعلى و ذروه علیا کنید امروز نفحات آیات الهی متضوع و اسرار مستوره ظاهر و مشهود خود را محروم نمائید و از ما عندکم به ما عند الله توجه نمائید امروز بحر عطا موج و آسمان فضل مرتفع طوبی از برای نفسیکه اعراض ارباب عمائم او را از تقرب منع نمود و از توجه بازداشت کذلک ذکرک المظلوم فی هذه اللیلة الدلماء لتشکر و تقول لك الحمد یا مقصود من فی السموات و الأرضین انتهى

الحمد لله هر یک از اسامی مذکوره برحقیق بیان مقصود عالمیان فائز شد امید آنکه بیاشامند و بر خود حتم نمایند که بقدر قوه عباد را از اوهام حزب شیعه غافله حفظ کنند باسما از مالک آن محروم نمانند هزار و دویست سنه یا وصی گفتند و از حق جل جلاله ممنوع و محروم بالأخره اعمال و افعال و اقوالشان ثمرهئی که بخشید سفک دم اطهر بود یا علی گفتند و مالک وجودیکه بکلمه اش هزار علی خلق میشود شهید کردند باری یوم یوم الله است طوبی از برای نفسیکه از این کأس بیاشامد منقطعاً عمّا سواه و التأيید من الله مالک الأسماء و الصفات

ذکر محبوب فؤاد حضرت حیدر قبل علی علیه بهاء الله الأبدی را نمودند حسب الأمر مأمور شدند که دیدنی از اولیا نمایند و مراجعت کنند باید آنمحبوب فؤاد در لیالی و ایام بر خدمت قائم باشند و بذکر و ثنای حق ناطق اصحاب اینظهور اعظم باید بشأنی مستقیم باشند که عالم و ما فيه من العباد و الأشياء و الألوان و الزخارف و الكتب ایشانرا از افق اعلى منع

نماید شاید کنوز حقیقی ظاهر گردد و آن رجالی هستند که غیر الله را معدوم صرف شمرند ناعقین بسیاری در هر شهر و دیار ظاهر شوند این از اخباری است که در عراق و ارض سرّ و اوّل سجن اعظم از قلم اعلی جاری این ارض هم خالی از ناعقی نبوده و نیست خدمت حضرت محبوب جان جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الرحمن و عنایته تکبیر عرض مینمایم و از حقّ جلّ جلاله از برای ایشان مدد میطلبیم لله الحمد در حضور مذکورند و بعنایت فائز اولیای آن ارض را تکبیر و ذکر و ثنا میرسانم و از برای ایشان میطلبم آنچه را که سبب ارتفاع کلمه الله و ارتقاء مقام است

ذکر جناب حبیب روحانی آقا احمد علیه بهاء الله و عنایته را فرمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات عالیات محکّمات مبارکات مخصوص ایشان از سماء مشیّت مالک اسماء و صفات نازل قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه

هو المشفق الکریم

حمد و سادج آن شکر و جوهر آن سزاوار بساط قرب قدس حضرت مقصودیست که خلق بدیع را باراده مطلقه نافذه جاذبه از عدم بحث بطراز وجود ظاهر فرمود و مزین داشت این خلق از ما عند القوم یعنی حزب قبل و بیان و ما عندهم مقدّس و منزّهند چه که من دون این حکم بدیع در مقام اوّل و رتبه اولی صادق نه طوبی از برای صدریکه باسم یا طاهر مقدّس از نقشهای عالم است و از برای اذنیکه مطهر از قصصهای کاذبه امم است ایشانند اهل بها و اصحاب سفینه حمرا که از قلم اعلی در قیوم اسماء ذکرش نازل و راسخ و ثابت و مرقوم یا احمد علیک بهائی و عنایتی لازال مذکور بوده و هستی نامه‌های شما که بعد حاضر ارسال داشتی هر یک بشرف اصغا فائز و بلحاظ عنایت مخصوصه مشرف طوبی لک و لاییک الذی زین الله ظاهر الأرض بوجوده و باطنها بجسده لعمری قد انزلنا له ما لا تعادله زخارف الدنیا کلّها و لا بیانات العلماء و لا زفرات العرفاء و لا آه آه الحکماء مقصود از علما و عرفا و حکما در این مقامات نفوسی هستند که باسباب ظاهره خود را میآریند و در باطن سدود مانع‌اند از برای احزاب عالم والا عارف حقیقی و عالم معنوی و حکیم الهی در عرصه ظهور بیان مالک ادیان بر سر ایقان متکی و مستوی یا احمد انشاءالله بمتابۀ نار مشتعل و بمتابۀ نور لائح و ساطع باشی بشانیکه کل از حرارت محبت سبیل الهی را بیابد و حقّ را از باطل تمیز دهند و باستقامتی فائز گردند که حرکت عالم آنرا حرکت ندهد و وضوای امم آنرا نلغزاند اولیای آن ارض و اطراف را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان قل افرحوا بما اقبل الیکم مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود و ذکرکم بذکر جعله سلطان الأذکار و امّها لهم ان یقولوا

لک الحمد یا محبوب الأرض و السماء و لک الثناء یا مالک الفردوس الأعلی و لک الشکر یا من باسمک خضعت الجتة العلیا نسئلک یا محبوب العالم و مقصود الأمم ان تؤیّدنا علی القیام علی خدمه امرک بحیث لا تمنعه الجنود و الصّفوف ای ربّ ترانا منقطعین عن دونک و متمسکین بحبل قدرتک قدر لنا ما ینبغی لجدوک و عطائک و رحمتک و الطافک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی یمینک ازمتۀ من فی السموات و الأرضین

البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الذین نسبهم الله الیک و علی الذین یحبونکم لوجه الله مالک هذا المقام العزیز المنیع انتهى

اینفایهم خدمت ایشان سلام و ثنا و تکبیر و بها میرساند حقّ شاهد و گواه که از نظر نرفته‌اند و لازال در بساط بیان مقصود عالمیان دارای مقام بوده‌اند امید آنکه از سدره‌های وجود اثمار طیبه طاهره که سبب اعلاء کلمه الله است ظاهر شود و عالم بنعمت قرب متعمّم گردد ان ربّنا هو المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر

اینکه در باره ابن جناب مرفوع مرحوم ملاً غلام رضا علیه بهاء الله ابھی مرقوم فرمودند چندی قبل مخصوص ایشان لوح امنع اقدس و همچنین زیارت از لسان عظمت نازل و ارسال شد فی الحقیقه تجلیات انوار نیر عنایت حقّ جلّ جلاله نسبت

بایشان و جناب ابن بمتابۀ نور ساطع و لائح له الحمد و له الشکر و له الثناء و له البهاء از حقّ از برای ایشان تأیید و توفیق میطلبیم و بعد از عرض ذکر اسم ایشان امام کرسیّ بیان مقصود عالمیان این آیات محکمات نازل قوله تبارک و تعالی یا مهدی علیک بهائی و عنایتی چندی قبل از جهة عرش اعظم آیتای نازل آتی بها ماج بحر الغفران و هاج عرف عنایت ربّک الرحمن و بها اشرق نبر الفضل و ظهر ما یكون باقیاً بدوام ملکى و ملکوتی ان ربّک هو الغفور الرحیم قد ظهر ما لا نفاذ له لتشکر ربّک المبین العظیم مکرّر ذکر من صعد الی الأفق الأعلى از قلم ابهی جاری و نازل اشکر و قل

لک الحمد یا بحر العطاء و لک الشکر یا مالک البقاء اسئلک ان تؤیّدنی علی خدمة امرک بحيث لا یمنعنى منع المانعین و ضرّ الظالمین و نار المعتدین و اعراض المعرضین

و اما ما سئلت فی البیت لک ان تؤدّی به دیون من صعد الینا هذا ینبغى لک و لمن تمسک بهذا الجبل المتین قل لک الحمد یا اله من فی السموات و الأرضین

یا ابن اسمی الأصدق المقدّس قد فاز من صعد الی الأفق الأبهی بما لا فاز به اکثر العباد بشرّ المهدی علیه بهائی و من معه عنایت الله ربّ العالمین لله الحمد لحاظ عنایت بتو متوجّه منتسبین هر یک فرداً فرداً را بفضّل و عطای حقّ بشارت ده کل در ساحت اقدس مذکورند و عنایت مخصوصه مزین و فائز قد قدرّ لهم ما لو یظهر منه اقلّ من سمّ الابرة لینصعق العباد الا من شاء الله ربّ العرش العظیم باید آنجناب بعدل ظاهر شوند که صیّتش آنجهات را احاطه نماید هذا ینبغى لک و لنسبتک بهذا الأمر الأقدس الأعظم العزیز المبین کن کالتار بین الأخیار لیجد منک کلّ نفس حرارة محبة الله ربّ العرش و الكرسيّ الرقیع قد فزت مرّة بعد مرّة و سمعت کرّة بعد کرّة ما لو یلقى علی الجبل لطار شوقاً لذكر الله العظیم الحکیم كذلك نطق لسان عنایتی فضلاً من عندی لیأخذک جذب البیان و یجعلک متحرّکاً منجذباً طائراً فی هواء محبة ربّک الرحمن الرحیم انتهى

اینبعد هم خدمت هر یک از منتسبین سلام و تکبیر و بها میرساند و از بدائع فضل و رحمت نامتناهی الهی از برای ایشان میطلبد آنچه را که اثمار وجود از آن ظاهر شود امید آنکه این استدعا بشرف قبول فائز و عالم از این اثمار منتفع گردد چه که ایام ظهور است و عنایت و نعمت و مانده محیط ان ربّنا هو المعطى الکریم و هو السّميع المجیب الرّوح و الثّناء و الذّکر و البهاء و التّکبیر و العلاء علی حضرتکم و علی من نسب الیکم و علی من یحبّکم و علی اصحاب السفینة الحمراء الذّین لن یذکر عندهم الأسماء و ملکوتها و لا المرایا و شمسها اولئک اهل البهاء حقّاً حقّاً فی کتاب الله ربّ العالمین

خادم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب علی علیه بهاء الله رش

هو الناطق امام وجوه الأحزاب

التور لله و العزة لله و الأمر لله و البهاء لله و القدرة لله اوست قادریکه بکلمه علیا من علی الأرض را از غفلت محض بافق آگاهی هدایت نمود و بشاطی بحر دانائی راه نمود کلمه اش اکسیریست اعظم در تقلیب ممکنات و ارتقاء حقائق موجودات جلّت سلطنته و جلّت قدرته و جلّ سلطانه و عزّ برهانه یا علی علیک بهائی اسمی علی قبل اکبر نامه و عریضه شما را بمنظر الهی و مصدر فیوضات سبحانی ارسال نمود بلحاظ و اصغا فائز گشت در این حین یکی از اغصان سدره مبارکه حضرت ضیا امام وجه حاضر امرناه بأن یحرّر هذا اللوح الذی سطع من افق سمائه نور رحمة الله رب العالمین لازال مذکور بوده و هستی نسئل الله تبارک و تعالی ان یوفّقک و اولیائه علی ما یرتفع به امره بین عبادہ انه هو المقتدر العزیز الفضّال اولیای آن ارض را تکبیر برسان انا نوصیک و اولیائی بالأمانة و الذیانة و الصدق و الصّفاء ان ربک هو الناطق باسمه الأعزّ الأبھی بین الوری یا علی جناب مهدی را از قبل مظلوم تکبیر برسان انا ذکرناه من قبل بآیات لا تعادلها الأذکار قل لا تحزن من حوادث الدّیة و عسرہا و ضیقها و نعمتها نسئل الله ان یفتح علی وجهک ابواب الفضل و العطاء انه هو مالک العرش و الثّری و هو السّامع المجیب البهّاء علیکم

بسم الله البهیّ الباهی الأبھی

الها معبودا محبوبا مقصودا بکدام رو بملکوت ابهات توّجه نمایم و بکدام لسان طلب مغفرت و آمرزش کنم نفسی خالصاً لوجهک از قفس تن برنیاردم و گامی جز بکام نفس بر نداشتم خدایا چنان مستغرق عصیان شدم که از نفس عصیان خجلم دیگر تا چه رسد در پیشگاه اقدسست الها چگونه شکر نعمای و آلاهی وافرّه دائمهات بجا آورم معدوم بحت و باتّی را بعرضه شهود و هستی درآوردی و بشرف ظهور لقای خود که آمال جمیع انبیا و اولیا بود مشرف داشتی از ذکرت غافل شدم و تو از من غافل نشدی عصیان تو را کردم رحمت منبسطه خود را از من بازنگرفتی خدایا در این حین و در این هنگام دستم از چاره کوتاه مغفرت را آمل و سائلم اسئلک بحرمة آیاتک و آثارک ان تغفر لی و لأبی و امّی و انک انت ارحم الرّاحمین لا اله الا انت المشفق الکریم

هو السّامع المجيب

الهي الهى ارحم عبادك و امائك و لا تمنعهم عن فرات رحمتك الّذى جرى فى ايامك فى حديقة المعانى بأمرك اى ربّ أنّهم عباد اقبلوا اليك منقطعين عن دونك اى ربّ ترى ملاً البيان نقضوا عهدك و كسروا ميثاقك و اعرضوا عن جمالك اسئلك بالبحر الأعظم الّذى ماج باسمك و بعرف قميصك الّذى هاج فى ايامك بأن تحفظ عبادك و امائك بقدرتك و سلطانك لا اله الا انت المقتدر القدير

هو الظاهر من الافق الابهى

الهي الهى اشهد هذا اليوم يومك الّذى كان مذكوراً فى كتبك و صحفك و زبرك و الواحك و اظهرت فيه ما كان مكنوناً فى علمك و مخزوناً فى كنائز عصمتك اسئلك يا مولى العالم باسمك الاعظم الّذى به ارتعدت فرائص الامم بان تؤيد عبادك و امائك على الاستقامة على امرك و القيام على خدمتك
انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الاشياء تحفظ من تشاء بقدرتك و سلطانك انك انت القوىّ الغالب القدير

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الهي الهى اشكرك فى كلّ حال و احمدك فى جميع الاحوال
فى النعمة الحمد لك يا اله العالمين و فى فقدها الشكر لك يا مقصود العارفين
فى البأساء لك الثناء يا معبود من فى السموات و الارضين و فى الضراء لك السناء يا من بك انجذبت افئدة المشتاقين
فى الشدة لك الحمد يا مقصود القاصدين و فى الرخاء لك الشكر يا ايها المذكور فى قلوب المقرّبين
فى الثروة لك البهاء يا سيّد المخلصين و فى الفقر لك الامر يا رجاء الموحّدين
فى الفرح لك الجلال يا لا اله الا انت و فى الحزن لك الجمال يا لا اله الا انت
فى الجوع لك العدل يا لا اله الا انت و فى الشبع لك الفضل يا لا اله الا انت
فى الوطن لك العطاء يا لا اله الا انت و فى الغربة لك القضاء يا لا اله الا انت
تحت السيف لك الافضال يا لا اله الا انت و فى البيت لك الكمال يا لا اله الا انت
فى القصر لك الكرم يا لا اله الا انت و فى التراب لك الجود يا لا اله الا انت
فى السجن لك الوفاء يا سايع النعم و فى الحبس لك البقاء يا مالك القدم
لك العطاء يا مولى العطاء و سلطان العطاء و مالك العطاء اشهد انك محمود فى فعلك يا اصل العطاء و مطاع فى حكمك يا بحر العطاء و مبدء العطاء و مرجع العطاء

هو الناطق فى ملكوت البيان

الهي الهي بهجر ذابت الأكباد و بفراقك احترقت افئدة العباد الهي الهي قد ارتفع ضجيج العشاق من الآفاق و صرخ
الأصفياء فى الفراق قد اظهرت يا الهي مشرق آياتك و مطلع ظهوراتك ليتشرف بلقائه من فى سمائك و ارضك ولكن المشركين
و المعرضين حالوا بينهم و بين اشراقات نور وجهك اى رب ترى الوجوه متوجهة الى بوارق انوار وجهك و القلوب مقبلة الى افق
ظهورك و الألسن ناطقة بشنائك و ذاكرة بما ورد عليها من نار فراقك و الأبصار منتظرة بدايح رحمتك و ظهورات قربك و لقائك
أ تمنعهم يا الهي بعدما ماج بحر الوصال باسمك و امرك و لاح افق اللقاء بنير جودك و فضلك اى رب ترى ايدى الرجاء
متشبهة بأذيال عطائك اسألك بنفحات وحيك و لآلى بحور علمك و ظهورات سلطنتك بين خلقك بأن تقدر لأوليائك لقائك و
وصالك ثم اسمعهم ندائك الأحدى امام عرشك او تكتب لهم من قلمك الأعلى اجر الحضور لدى باب عظمتك الذى فتحته
على وجه من فى مملكتك

الهي الهي تعلم و ترى بأن حضر لدى المظلوم فى سجنه الأعظم ورقة و كانت فيها اسماء احبائك الذين شربوا رحيق
العرفان من كؤوس مواهبك و سلسيل الايقان من ايدى فضلك اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء باسمك الذى به بدلت
النار بالتور و كشفت الحجابات عن الأفئدة و القلوب بأن تؤيدهم على الاستقامة الكبرى لئلا تنزل اقدمهم من شبهات المعتدين
و اشارات المعرضين الذين نقضوا عهدك و ميثاقك و جادلوا بآياتك و كفروا ببرهانك و اعرضوا عن حججتك بعد اذ احاطت
ارضك و سمائك اسألك يا مالك القدم و سلطان الأمم بأن تؤيدهم على عرفان مصدر احكامك و مظهر نفسك ثم اذكر
الذين حضرت اسمائهم امام وجهك ليفرحوا بذكرك و اقبالك و توجهك أنك انت اكرم الأكرمين و ارحم الراحمين ان الفضل
فى قبضتك و الجود فى يمينك تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و أنك انت العزيز الحميد

يا غلام رضا يذكرك المظلوم من شطر السجن و يوصيك بما يرتفع به امر الله المهيمن القيوم خذ الكتاب بقوة من
عندنا على شأن لا تمنعك سبحات الذين كفروا بالله مالك الوجود قم بالاستقامة الكبرى على امر ربك مولى الورى و قل يا ملأ
الأرض اتقوا الله رب العرش و الثرى و لا تكونوا من الذين انكروا نعمة الله اذ نزلت بالفضل اقبلوا بقلوب نوراء الى الأفق الأعلى
هذا ما امرتم به من قبل و من بعد يشهد بذلك من نطق فى كل شأن أنه لا اله الا انا الحق علام الغيوب قل تالله قد انار افق
الايقان بنير البرهان اتقوا الله و لا تتبعوا مطالع الأوهام و الظنون قد ظهر من كان مكنوناً فى العلم و مذكوراً فى افئدة الأنبياء و
مسطوراً من القلم الأعلى فى كتب الله مالك الغيب و الشهود كذلك اظهرنا لك البرهان و انزلنا ما تقر به عينك و عيون الذين
فازت بالمكاشفة و الشهود

يا حيدر قبل على يذكرك القلم الأعلى و يوصيك بما انزله فى الكتاب كن ناطقاً بذكرى و ثابتاً على امرى و ناظراً الى
افقى و متمسكاً بصراطى و متشبهاً بأذيال رداء فضل ربك مالك الابدان لا يعادل بحرف من آيات ربك ما يشهد و يرى يشهد
بذلك من عنده ام الكتاب طوبى لنفس فازت بأيامى و لقلب اقبل الى وجهى و لرجل قام على امرى و لعين رأت الأنوار
يا عبدالكريم يذكرك المظلوم و يشرك بعناية الله مولى الأنام و يوصيك بما ينبغى لأيام الله رب الأرباب لا تلتفت الى
الدنيا و شؤوناتها و ما حدث فيها سيفنى ما فيها و يبقى ما نزل من قلم وحى ربك المهيمن على من فى الأرضين و السموات انا
انزلنا الآيات و ارسلناها الى الذين آمنوا اذ اتى الله بقدره و سلطان نعيماً لمن فاز بعرفان ربه و ويل لكل غافل مرتاب

يا قلم اذكر من سمى بمحمد ثم انزل له ما يقربه الى العزيز الوهاب الذي ظهر و اظهر ما اراد هو الذي نطق و انطق
الأشياء أنه لا اله الا انا المقتدر المختار اذا فزت بآياتي و وجدت عرف بياني قل

لك الحمد يا الهى بما آيدتنى على عرفانك و عرقتنى من كان مخزوناً فى خزائن قدرتك اسألك ان تؤيدنى على
الاستقامة على امرك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأشياء لا اله الا انت الغنى المتعال

يا شيخ (محمد) اسمع ندائى ثم اذكر أيامى و ما ورد على نفسى من طغاة عبادى الذين انكروا ظهورى و بروزى و
اشراقى و آياتى التى احاطت الآفاق انا نذكرك و نوصيك بما يظهر به مقام الانسان بين الأديان تعالى الرحمن الذى خلقك و
عرقتك هذا الأمر الذى به زلت الأقدام اياك ان تحزنك شبهات المعرضين او سطوة الذين كفروا بالله منزل الآيات كن مستقيماً
على امر ربك و ناطقاً باسمه بين العباد كذلك تضيّعت نفحات الوحي فى العالم ولكن الأمم اكثرهم فى غفلة و حجاب

يا باقر اسمع النداء من يمين البقعة النوراء عند سدرة المنتهى أنه لا اله الا هو العزيز الغفار طوبى لثائب رجع الى الله و
لخاضع خضع لهذا الأمر الذى به زلت الرقاب اياك ان تحجبك حجبات العالم او تخوفك سطوة الذين كفروا بالمبدئ و المآب
يا رضا اسمع النداء أنه ارتفع بين الأرض و السماء و يدع الكل الى الله مظهر البيئات تالله قد اتى من خضعت له
الآيات و طافت حوله مظاهر الأمر من لدى الله ربك رب الأرباب كن مستقيماً على الأمر على شأن تضطرب به افئدة الفجار
الذين انكروا حجة الله و برهانه و ارتكبوا ما صاح به السحاب كذلك نطق قلمي الأعلى على غصن البقاء طوبى لمن سمع و
ويل لكل منكر كفار

يا (ملاً) على يذكرك المولى الذى اتى بالحق بقدره و سلطان تالله لا تمنعه الفراعنه و لا تخوفه الجبابرة قد ظهر و اظهر
ما اراد أنه لهو المنادى فى المال انظر فى اثر قلمي الأعلى و فكر فيه أنه يقربك الى الأفق الأبهى و يفتح على وجهك باب
الفرح و الابتهاج اياك ان تمنعك ضوضاء اهل البيان عن مشرق وحي ربك الرحمن او تحزنك اعمال الذين كفروا بالله مالك
الأيام قل يا قوم انصفوا فى امر الله و لا تتبعوا الذين نذوا كتاب الله ورائهم متمسكين بالظنون و الأوهام كذلك نطق الحق فضلاً
من عنده و هو المهيم على ما يكون و ما قد كان

يا محمد قبل حسين قد سلّت بغاة الأرض سيوف البغضاء على وجه الله المهيم القيوم قد ارتكبوا ما ناح به سگان
الفردوس الأعلى و هذا المقام المحمود قل يا ملاً البيان اتقوا الرحمن و لا تتبعوا الذين انكروا ما نزل من القلم الأعلى فى هذا
اللوح المسطور قد نزلت الآيات و ظهرت البيئات و القوم هم لا يفقهون طوبى لمقبل اقبل بقلبه الى الأفق الأعلى و لوجه توجه
الى وجه الله رب ما كان و ما يكون كذلك تحرك القلم اذ استوى مالك القدم على العرش الأعظم و نطق أنه لا اله الا انا
العزيز الودود

يا محمد قبل حسن قد ارتفع حفيف سدرة المنتهى و جرى ماء الحيوان فى ناسوت الانشاء طوبى لمن سمع و شرب و
ويل لكل غافل محجوب اياك ان تحجبك حجبات العلماء خذ كأس عنايتى ثم اشرب منها رحيقى المختوم كم من عالم منع
عن المعلوم و كم من جاهل اقبل و قال لك الحمد يا مالك الغيب و الشهود بما اظهرت نفسك و انزلت آياتك و هديت
عبادك الى صراطك الممدود

يا على يذكرك المظلوم فى هذا الحين المبين و يدعوك الى الله رب العالمين اياك ان يمنعك شىء عن الله مالك
الأسماء او تحجبك اشارات الغافلين الذين نذوا الحق ورائهم مقبلين الى كل جاهل بعيد ضع ما عند القوم و خذ ما امرت به
من لدى الله العزيز الحميد كذلك انزلنا الآيات و صرّفناها بالحق امراً من عندنا و انا المقتدر القدير

يا حسين اسمع صرير قلمي الأعلى أنه ارتفع بين الأرض و السماء و به تضيّعت نفحات الوحي فى كل الأحيان قد ورد
على المظلوم فى سبيل الله ما انقطعت الأشجار عن الأثمار و بحر المعانى عن الأمواج ولكن مكلم الطور ينطق و يقول يا ملاً

الأرض ضعوا ما عندكم و خذوا ما اوتيتم من لدى الله ربّ الأرباب قد قمنا على الأمر على شأن ما منعنا الصّوّاء عن ذكر الله مالك الرقاب قلنا امام وجوه العالم قد اتى الوعد و هذا هو الموعود يدعوكم الى الله اقبلوا اليه و لا تكونوا من الذين كفروا بنعمة الله و جادلوا بآياته التي احاطت الآفاق كذلك دلغ الديك و غرّدت حمامة الأمر على الأغصان

يا (ملاً) حسن قلم اعلى در آنی توقّف ننموده يتحرّك و يقول و بحركته تحرّكت الأشياء و ظهرت الممكنات جميع عالم از برای این ظهور اعظم خلق شده‌اند در كتب قبل و بعد این ذکر بوده و حال موجود حضرت مبشّر يعنى نقطه اولی جوهر بیان را اخذ نموده‌اند و باین کلمات عالیات ظاهر فرموده‌اند قوله و قد كتبت جوهره فی ذكره و هو انه لا يستشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان این کلمه جوهر بیانست بل سلطان بیان مع آنکه این ظهور اعظم بشهادات کلّ كتب محتاج بذکر و دلیل غیر نبوده و نیست آیتش عالم را احاطه نموده و ظهورات قدرتش واضح و هویدا طوبی از برای بصری که مشاهده نمود و از برای سمعی که باصفا فائز شد

يا اباالقاسم (من ش) مظلوم ترا ذکر مینماید از اول ایام تا حین در لیالی و ایام مقابل عیون انام حقّ جلّ جلاله را ذکر نمودیم فرات رحمت از قلم مشرق آیات در کلّ حین جاری و چون فی الجملة اثرش ظاهر قومی بر اعراض قیام نمودند اشدّ از اعراض حزب قبل که سیّد عالم را شهید نمودند و بعضی سخنهای زاید از حدّ خود گفتند نفوس غافله ادّعاها نموده و مینمایند حزب الله باید بیدار و آگاه باشند امر الله لعب جهّال نبوده و نیست اگر هر یوم نفسی ادّعا نماید امر الهی مابین ناس معطل و معوّق مشاهده گردد نزد اهل بصر این فقره واضح و معلوم است انشاءالله کلّ متّحد شوند و باتّفاق آفاق را بنور این اشراق منور دارند

يا حبيب (میرزا حبیب‌الله من ش) بشنو ندای حقّ را که از شطر سجن مرتفعست لعمر الله کلمه‌اش سلطان کلمات و بیانش مالک بیان اگر آذان من علی الأرض بحقّ اصفا شوند کل بافق اعلى توجه نمایند و از ما عندهم به ما عند الله راجع گردند آفتاب حقیقت مشرق و دریای معانی مّوّاج و سماء علم مزین این یوم غیر ایامست و این ظهور غیر مظاهر طوبی از برای نفوسی که اقبال نمودند و بعرفان حقّ فائز گشتند قدر ایام الهی را بدانید لعمری لا تعادلها الخزائن و لا ما فی الأرض انه هو الفضل الکريم

يا علی (من بیرجند) انشاءالله بر امر الله مستقیم باشی و نبأ عظیم متمسک تمسکی که عالم قادر بر منع نباشد طوبی لأهل خاء الذین سمعوا النداء و اجابوا ربهم الناطق العليم اهل آن دیار را مکرّر ذکر نموده‌ایم از حقّ میطلبیم کل را مشتعل فرماید اشتعالی که اهل عالم بحرارة محبّة الله فائز شوند یکی از اهل خاء موسوم به محمد (من خوسف) تلقاء عرش حاضر انه سمع ما سمع عباد مقرّبون از حقّ میطلبیم او را حفظ نماید و مؤید دارد بر ذکر و ثنائش

يا قلم اذکر من حضر کتابه لدى العرش و سمی بیابا (میرزا) انا ذکرناه و اولیائی الذین آمنوا بالله ربّ العالمین یا حزب الله ایاکم ان یمنعکم شیء او تضعفکم جنود العالم قوموا بالاستقامة الكبرى علی امر الله مولی الوری انه ایّدکم و عزّکم و قرّبکم و هو المشفق الکريم یا بابا هر یک از اسماء اولیا که در کتابت مذکور ذکرش از قلم اعلى جاری و ارسال شد تا کل مشتعل شوند و تمسک نمایند به ما یحبّ و یرضی کل را وصیت مینمائیم بعمل بآنچه در کتاب الهی از قلم امر نازل شده انه ارشدکم الی سوء الصراط و امرکم بما یرتفع به مقامکم بین الأدیان البهّاء علیک و علیهم و علی امتی و امتی الأخری (حاجیه بیکم و زهرا) بشرهما بعنایتی و فضلی و رحمتی ان ربّک هو الغفور الرحیم و هو السميع البصیر و هو الظاهر المجیب

بِسْمِ رَبِّنَا الْاَقْدَسِ الْاَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْاَبْهِيِّ

الهِى الْهَى تَرى عِبْدَكَ اَقْبَلِ الْيَكِ وَّ ارَادِ اَنْ يَتَشَرَّفَ بِمَا اَمْرَتَهُ بِهِ فِى كِتَابِكَ قَدَّرَ لَهُ مِنْ قَلَمِكَ الْاَعْلَى مَا يَقْرَبُهُ اِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا
اَنْتَ اَنْتَ مَرْبِى الْعَالَمِ وَّ مَوْلَى الْاُمَّمِ وَّ اَنْتَ اَنْتَ الْقَوِىُّ الْغَالِبُ الْقَدِيرُ

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب سید مهدی خمین

هو العزیز

الهی ترانی فی فم الثَّعبان و تشهد کیف یلدغنی فی کلِّ حین و حان اما تنصرنی یا الهی بعد الذی تمسکت بذیل عطایاک اما
ترحمنی یا محبوبی بعد الذی تشبَّثت برداء عزِّ افضالک و قضایاک اذاً یا الهی فانصرنی بسلطان نصرک ثم احفظنی عن هذا
البلاء یا من یدک ملکوت الانشاء و انت بکلِّ شیء علیم ۱۵۲۱

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

اوست باقی و از افق ابهی ظاهر و هویدا

الواح عربی منیع بسیار مشاهده شد حال بلسان پارسی بدایع کلمات قدس الهی القا میشود فطوبی للسامعین لم یزل حقّ جلّ ذکره مقدّس از ظهور و بروز بوده و خواهد بود غیب لا یعرف و مستور لا یدرک و باطن لا یظهر و کنز لا یرز و سرّ لا یشهد چه که اسم غیب صادق مادامیکه مشهود نه در اینصورت ظاهر نیست تا معروف گردد و بعد از شهود اسم غیب موجود نه تا معلوم شود لذا غیب لایعرف بوده و خواهد بود طوبی از برای نفسیکه در این کلمه تامّه محکمّه الهیه تفکر نماید و بگوهر مقصود که در آن کنز مودع است فائز شود و اگر نفسی ادّعی عرفان غیب من حیث هو غیب نماید کاذب بوده و خواهد بود آنجمال قدم اعظم از آنست که بدون خود معروف گردد و عالیتر از آنست که بدون ذات مقدّس خود موصوف آید چه که آنچه را مخلوق در منتهی مراتب عرفان خود ادراک نماید این عرفان در مخلوق وهمیست که بأنفسهم لأنفسهم احداث شده فتعالی من ان یعرف القدم بالحدوث

و چون ابواب عرفان و ادراک مسدود و منتهی رتبه عرفان عباد مردود محض فضل و جود سلطان وجود مظاهر احدیه و مطالع عزّ صمدیه را از افق انّی انا الظاهر فوق کلّ شیء ظاهر فرمود تا جمیع ناس بعرفان آن شמוש مشرقه از افق حقیقت بعرفان الله فائز شوند و باطاعت آن ذوات مقدّسه برضی الله و طاعته مرزوق گردند و بمقتضای عدل و ظهور فضل بهر یک از مظاهر عزّ باقیه حجّتی و برهانی عنایت فرمود تا برای نفسی مجال اعراض و اعتذار نماند و بر کل حجّت الهی بالغ و کامل گردد و مقصود از این فضل اکبر آنکه ناس را تربیت نمایند که شاید بمملکت وجه داخل شوند و بمقام یقی وجه ربّک که مقام سدره منتهای وجود انسانیت فائز گردند و باقی مانند قسم بجمال قدم که اگر نفسی یکبار از این دنیا ظاهر و مقدّس شده برفیق اعلا ارتقا جوید ابداً فنا نه بیند بهستی اندر هستی رسد و ابداً نیستی و فنا را باین هستی و بقا راه نه و لکن چه فایده که این ناس با قلوب غیر طاهره این نغمه الهی را ادراک نمایند

باری اینظهورات عزّ احدیه از اوّل لا اوّل بوده تا آنکه زمان منتهی شد بظهور بدیع اوّل در قمیص آخر و طالع شد از مشرق اعلی نقطه اولی جلّت عظمته و علت آثاره و عزّ کبریائه و ناس را بشریعه بقا هدایت فرمود و جمیع عباد تمسک برؤسای خود از علما جسته ابداً بساذج عزّ احدیه اقبال نمودند مع آنکه ظاهر شد بحجّتی که کل از اتیان مثل آن خود را عاجز مشاهده نمودند بعد بمعارضه برخاستند و خوارق عادت طلب نمودند آن ذات قدم رساله استدلالیه که بدلائل سبعة معروفست مرقوم فرمودند و جمیع حجّت و دلیل را بآیات منتهی نمودند و از قلم قدس جاری که الیوم این آیات که از سحاب عزّ نازل شده حجّت است بر شرق و غرب عالم و حجّتی فوق آن نبوده و نخواهد بود چنانچه ولیعهد آنجوهر صمد را در مجلس خود حاضر نمود و حجّت خواست آنجمال قدم فرمودند آیات الیوم حجّت است بالأخره نپذیرفتند و کل بر قتل آنساذج قدم فتوی دادند الا معدودی که بآیات الهی موقن شده و از مغرب کفر و ضلال بمشرق ایمان و اقبال توجّه نمودند

و بعد آن ذات قدم در کلّ الواح منزله جمیع را باین ظهور اعظم بشارت داده چنانچه سطری از بیان نازل نشده مگر آنکه این ذکر امنع در او مذکور و جمیع را نصیحت فرموده که مباد در حین ظهور مثل امت فرقان بحروفات بیان و کلمات منزله در آن از جمال رحمن محتجب مانید مع این وصایا و اینظهور اعظم و طلوع قدس اکرم که بتمام قدرت الهیه و جمیع حجج مطالع عزّ باقیه ظاهر شده کل اعراض نموده‌اند ایکاش بآنچه ملأ فرقان ارتکاب نموده‌اند کفایت مینمودند چه که ملأ فرقان همان فتوی بر قتل جمال رحمن داده‌اند ولکن این طایفه بر قطع سدره الهیه جهد نموده چون خود را عاجز مشاهده نمودند زبان افترا گشودند و البتّه تا حال نعیق مشرکین بآن ارض رسیده ولکن حمد خدا را که اموری باین ساذج اطهر نسبت داده‌اند که هر نفسی که اقلّ من شعیر صاحب شعور باشد و اقلّ از ذرّ صاحب نظر ادراک مینماید که این مفتریات از منبع غلّ و مخزن حسد و معدن بغضا ظاهر شده اذّا یتکلّم السن کلّ الذرّات بأن لعن الله اول ظالم ظلم نقطه الاولى فی ظهوره الاخری و حارب بنفسه و جادل بآياته و کفر ببقائه ثمّ افتري علیه

باری ای عبد اینست شأن این عباد نالایق نابالغ بیست سنه جمال قدم در دست اعدا مبتلی بشأنیکه در کلّ حین در معرض هلاک بوده گاهی در سجن اعدا و گاهی در سلاسل و اغلال و گاهی اسیر فجّار مع ذلک نسبت دنیا و حبّ آن باین ساذج روح داده‌اند مع آنکه جمیع دنیا و ما فیها خلق او بوده و اگر بر ارض الماس هیکل عرش مستقرّ شود سزاوار بوده بلکه خدام درگهش را لایق و حال آنکه قسم بسلطان قدم که طائفین حولش از دنیا و ما فیها مقدّس بوده و خواهند بود چنانچه اگر نفسی مشاهده نماید فلسی از دنیا و اسباب متعلّقه بآن نزد مهاجرین نخواهد یافت حمد محبوبرا که کل را صابر و شاکر خلق فرموده و این سخنان و امثال آنرا ذکر نموده‌اند مگر آنکه القای شبهه در قلوب نمایند دیگر غافلند از اینکه فعل حقّ چون شمس مشرق و لائحتست و هر ذی بصری ادراک نموده و مینماید

ای عبد به پر معنوی بسماء قدس الهی پرواز کن و خود را از اشارات ما سوی الله مطهّر نموده بمنظر اکبر ناظر شو قسم بحقّ که ضرر اعظم از آنست که ذکر شود و بلایم اکبر از آن که بقلم مرقوم گردد انما اشکو بشی و حزنی الی الله و انه نعم المولی و نعم النصیر انشاءالله در این ایام از بدایع افضال سلطان لایزال محروم نمائید و از رحیق بیمثال ذو الجلال ممنوع نشوید و البهآ علیک و علی من معک من کلّ مؤمن موقن ثابت صابر شکور

* * *

هو الباقي علی عرش الأمر باسمه الأبهي

اليوم آنچه لدى العرش محبوب تبليغ امر الله است و كذلك قضی الأمر من لدى المختار ولکن تبليغ بيان حسنه و اذکار منيعه محبوب نه بمجادله و محاربه احسنوا كما احسن الله اليكم نصرت امر مخصوص شده بيان و ذکر لسان كذلك قدر الأمر من لدى الرحمن ای احبّای حقّ چنان حرکت نمائید در ارض که از شما آثار او ظاهر شود بشأنیکه کلّ عباد از اعمال و از افعال و اقوال شما آثار حقّ مشاهده نمایند و بمقصود عزّ باقی شتابند و آنجناب لازال تلقاء عرش مذکور بوده فطوبی لک بما فزت بأمر ما فاز به اکثر العباد و بعد معلوم آنجناب بوده که زود است که شیطان در قمیص انسان در آن ارض وارد شود و اراده نماید که احبّای جمال سبحان را بوساوس نفسیه و خطوات شیطانیّه از صراط عزّ مستقیم منحرف سازد و از شاطی قدس سلطان احدیه محروم نماید اینست از خبرهای مستوره که اصفیا را بآن آگاه فرمودیم که مبادا بمجالست امثال این هیاکل بغضیه از مقام محمود ممنوع شوند پس بر جمیع احبّاء الله لازم که از هر نفسیکه رایحه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز جویند اگرچه بکلّ آیات ناطق شود و بکلّ کتب تمسّک جویند چه که مقصود از آیات و کتب عرفان نفس رحمن بوده و

خواهد بود پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که مبادا بدام تزویر و حيله گرفتار آیند اینست نصح قلم تقدیر که تحریر یافت من اطاع فلنفسه و من اعرض فانّ الله لا يحبّ المعرضین و این شیاطین بر چند قسم مشاهده میشوند قسمی از آن نفوسی مشاهده میشوند که در همان بلد فی الحین بنفس شیاطانی در قمیص انسانی ظاهر میگردد و قسمی دیگر از مبدأ جحیم سفلی بر هیکل قاصدین وارد میشوند و قسمی هم بظلمت صرف بر هیکل لوح مبعوث میشوند باری الیوم شیطان بکلّ صور ظاهر شده و خواهد شد که شاید بشأنی از شتون و قسمی از اقسام ناس را از مبدأ امر محتجب نماید چنانچه الیوم اکثری را باین حجاب محتجب ساخته و اگر بصر منیر حدید یافت شود از صورت ظاهریه اعداء الله قهر جحیم را ملاحظه مینماید بسیار در حفظ نفوس خود سعی نمائید چه که شیاطین بلباسهای مختلفه ظاهر شوند و بهر نفسی بطریق او برآیند تا آنکه او را بمثل خود مشاهده نموده بعد او را بخود واگذارند و الیوم از اعدای نفس سبحان لابدّ بر اینست که از اهل بیان ظاهر شوند چه که جواهر صافیة این طایفه که بقمیص اعلی مفتخر شده‌اند و از ریح ابهی نوشیده‌اند بهترین خلق عندالله مذکور بوده و خواهند بود و اجساد کدره اینطایفه اشرّ جمیع مخلوقات و ابعده کلّ نفوس عندالله مذکورند لهذا این ظهور محیط لایح مبین را اشرار این طایفه باید بمحاربه برخیزند چه که هرچه ظهور نورانی‌تر حجابات غلیظتر مشهود آید و هرچه شمس جمال سبحان لایح‌تر معرضین در اعراض قوی‌تر کذلک نزلنا لکم الامر و قصصنا ما هو المستور عنکم لتطلّعوا به قبل وقوعه و بعد وقوعه و تکنونّ من المطّلعین لعلّ لا یمسّکم ذلّة النفوس و کذبهم بما یخرج منهم من الأقوال و الآثار و تکنونّ من العارفين و علی امر ربکم لمن المستقیمین پس الیوم احبّای الهی باید بشأنی ظاهر شوند که اگر کلّ من فی العالم باسیاف برهنه بر ایشان اجتماع نمایند ابدأ اعتنا نفرمایند و جمیع را بقدرت پروردگار خود کأن لم یکن شیء مذکورا شمرند پس تو ای عبد مؤمن بشنو آنچه بر این لوح منیع ذکر شده و این کلمات منزله پارسیه را بجمیع احبّای الهی برسان و تبلیغ کن تا جمیع آگاه شوند کذلک نصحناکم بالحقّ لتکنونّ من العاملین

اسم الله زین المقرّین

هو العزیز الباقی

الیوم اعظم امور ثبوت بر امر الله بوده و هست چه که شیاطین از جمیع اشطار ظاهر و بتمام مکر در تخریب حصن امر مشغول بر هر نفسی از نفوس مطمئنّه لازم که در کلّ احیان پناه بخداوند متعال برند که شاید محفوظ مانند بر آنجناب لازم است که بقدر قوه در حفظ امر سعی نمایند که مبادا فراعنه بر جنود الهیه غلبه نمایند این قول نظر بتکلیف آنجناب ذکر میشود و الا جند الله غالب بوده و خواهد بود فاستقم علی الامر و لا تلتفت الی احد فتوکّل علی الله المهیمن القیوم

ان یا ورقة الاحدیة تمسک بهذه الشجرة لئلا تسقط حين الذي تهب ارياح النفاق عن كل ماكر لعین

باری در این ایام شیطان باسم رحمن دعوت مینماید و سامری بذکر ازلی ندا میکند و ابلیس بنهایت تلبیس مشغول گشته ففرّوا عنه یا ملاء الارض لعلّ انتم بلقاء الله ترزقون انشاء الله امیدواریم که از بدایع الطاف لا یزالی و عنایات ابهائی از صراط امر نلغزی و در کنف عصمة الله مستریح شوی و الله یقول الحقّ و هو یتهدی السبیل

باری این چند کلمه با قلم شکسته مرقوم شد و الروح علیک و علی من معک و علی الذی سمی بالکریم من لدن عزیز

حکیم

* * *

بنام محبوب یکتا

الیوم باید دوستان الهی بحکمت ناطق باشند و بما ینبغی ذاکر حقّ آگاه گواهیست که آنچه از قلم اعلی جاری شده و میشود مقصود ارتقای خلق و فراغت و آزادی بوده و خواهد بود باید صاحبان لسان و بیان که بحق منسوبند بحکمت تمام اطفال ارض را تربیت نمایند گفتار باید بمثابه نسیم ربیع باشد تا اشجار وجود از او سرسبز و خرم شوند یک کلمه اثرش مانند اریاح ربیعست و کلمه دیگر بمثابه سموم بگو ای دوستان در جمیع بیانات عربیه و فارسیه از قلم اعلی امر بحکمت نازل شده مع ذلک مشاهده میشود بعضی از او غافلند یا ایها المتوجّه الی الوجه ان افرح بما ذکرک المظلوم و امر العباد بما ینفعهم فی کلّ عالم من عوالم ربّهم العلیم الحکیم انشاء الله کل بما انزله الوهاب فی الکتاب عامل باشند و آنچه سبب علوّ و سموّ و اشتعال است تکلم نمایند بهاء علیک و علی الذین عملوا بما امروا به

* * *

ضلع جناب ورقا علیهما بهاء الله

هو النور من افق الظهور

الیوم سدره مبارکه ذکر در ملکوت بیان باین کلمه ناطق طوبی لعبد اقبل و آمن و لأمة سمعت و فازت انّها من فوارس مضممار العرفان یشهد بذلک لسان الرحمن فی مقامه الرّبیع یا ورقتی طوبی لک بما سمعت ندائی اذ ارتفع بالحقّ و اعترفت بظهوری اذ کان الرّجال فی وهم مبین قد فزت بعنایة ربّک من قبل و من بعد ان اشکری و سبّحی بحمده انه مع اماته المقبلات و عباده المقبلین البهاء المشرق من افق ملکوتی علیک و علی من هداک الی صراطی المستقیم

* * *

جناب میرزا آقا علیه بهاء الله

هو السامع المجیب

امروز از امواج بحر بیان مقصود عالمیان این کلمه اصغا شد یا حزب الله و اصفیائه انصروا ربکم بما انزله فی کتابه ایاکم ان تمنعکم ضوضاء الجهلاء عن التّقرب الی الله ربّ العالمین طوبی از برای سمعیکه باصغای کلمة الله فائز گشت و باستقامت کبری متمسک بعضی نابالغهای عالم باسما از مالک آن محرومند در مدینه کبیره ظاهر شد آنچه که هر صاحب بصری بر اعمال مقبلین و معرضین آگاه گشت از حقّ بطلب عباد را از اوامات حزب قبل حفظ فرماید در کور فرقان نزاع و جدال بر اسماء واقع باسم امام و وصیّ و نقیب و نجیب و رکن رابع و امثال آن بمحاربه و لعن و سب و رد مشغول و در یوم جزا یک عمل پاک از علما و عرفای آنحزب ظاهر نه کل آگاهند که آنحزب اعراض نمودند و بالأخره بر سفک دم اطهر مشرق آیات الهی فتوی دادند قل

الهی الهی اسئلك بقدرتك الّتی غلبت الكائنات و بسطانك الّذی احاط الموجودات و بسطان الأسماء الّذی به
سخرت الأرض و السّماء بأن تزین عبادك بتجلّیات انوار نیر العدل و الانصاف انك انت مالک المواهب و الألطاف ای ربّ
ترانی مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونك قدر لی ما ینبغی لسّماء عطائك و بحر فضلک انک انت المقتدر العزیز العلام

سؤال از مرج البحرين نمودند در سنین اولی قلم اعلی در تفسیر و تأویل کتب الهی و همچنین در کشف رموزات و
اشارات اصحاب بیان و معانی مرقوم داشته آنچه را که هر ذی علمی بیحر علم لدنی گواهی داده ولكن این ایام مایل بتفسیر و
تأویل نبوده و نیستیم و این آیات از سماء مظهر بیّنات نازل لیس الیوم یوم السّؤال و الجواب بل ینبغی لكلّ نفس اذ سمع التّداء
من الأفق الأعلى یقوم و یقول لّبیك یا مولی الأسماء و لّبیك یا من فی قبضتک زمام من فی السّموات و الأرضین این ایام
آنجناب و اولیای حقّ باید بکمال روح و ریحان باسباییکه سبب اعلاء کلمه است تمسک نمایند آنجناب الحمد لله مؤید شدند
بر اقبال و توجّه و اصغا در ایامیکه اکثر اهل عالم معرض مشاهده گشتند محزون مباش نسئل الله ان یفتح علی وجهک باباً من
ابواب فضله و رحمته انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الغفور الکریم البهّاء من لدناّ علیک و علی من سمع التّداء و قال بلی
بلی یا مالک ملکوت الأسماء و الظّاهر باسمک الأعظم الأبھی

اولیاء الله فی الالف و السین ثم المیم و الصاد

هو المبشر المشفق الکریم

امروز امّ کتاب امام وجوه احزاب ذکر مبدأ و مآب میفرماید فی الحقیقه ایام ایامیست که شبه و مثل نداشته و ندارد طویلی از
برای نفوسی که زماجیر قوم ایشان را از حقّ منع ننمود بر صراط قائمند و بامانت و دیانت که از شرائط تقوی الله است مزین
جناب عبدالبهاء علیه بهائی و عنایتی قصد جهات اولیا نموده و با طلب کامل و استدعای فاضل از سماء فضل و عطا از برای
هر یک مسئلت نموده آنچه را که سبب و علّت ذکر ابدی و ثناء سرمدیست لذا بحر بیان بامواج برهان و فضل مقصود عالمیان
ظاهر هر موجی بذکری ناطق موج اول میفرماید یا معشر الأولیاء بایامی فائزید که اکثر کتب عالم بذکرش مزین امروز باید بنور
اتحاد بشائی ظاهر باشید که جمیع عالم از شرق و غرب بان نور منور گردد و موج دوم میفرماید یا قوم احسن طراز عندالله
امانت است فضل و عطا از برای نفسی که باین زینت کبری مزین گشته موج سوم میفرماید روحاً لکم یا اهل البهّاء لکم ان
تظهوروا بما ینبث به تقدیس ذاته عن المثل و الأمثال و تنزیه کینونته عمّا قبل و قال موج چهارم میفرماید یا معشر الأحباب ضعوا ما
ینزلکم و خذوا ما یرفعکم بهذا الاسم الّذی به هاج عرف الله المقتدر المهیمن القیوم

سیحانک یا الهی و سیدی و سندی احفظ اولیائک من شرّ اعدائک ثمّ انصرهم بجنود قدرتک و سلطانک ثمّ اجعل کلّ
عمل من اعمالهم سراجاً بین اعمال من فی ارضک لتبدل الظلمة بالنور انک انت مالک الظهور و الحاکم فی یوم النّشور لا اله
الا انت الحقّ علام الغیوب

جناب رجبعلی الّذی فاز

بنام خداوند مهربان

امروز باید شاربان رحیق معانی در کلّ احیان بافق رحمن ناظر باشند و بکمال استقامت و حکمت کوثر بیان را بر اهل امکان مبذول دارند قسم بیحر اعظم که در انفاس نفوس مقدّسه تأثیرات کلّیه مستور است علی شأن یؤثر فی الاشیاء کلّها ای دوستان تا وقت باقی دولت بیزوال را از دست مدهید آنچه مشاهده میشود فانی و معدوم خواهد شد مگر امریکه لله ظاهر شود و نفّسیکه لله برآید عالم عالم جهد باید و عالم عالم توجّه تا علّم کلمه علیا بر اعلام مرتفع شود اگرچه بفضل الله مرتفع بوده و خواهد بود و حق بنفسه نصرت امرش نموده و خواهد نمود ولکن مقصود آنکه نفوسیکه از ملاً اعلی محسوبند بشفاعت کبری فائز شوند و از هیچ فضلی محروم نمانند انه لهو التّاصح المبین العلیم

ندایت اصغا شد و آنچه خواستی باجابت مقرون انه غفر الذین اردت لهم الغفران و قبل حضورک فی السّجن انه لهو المعط الکریم الحمد لله العزیز العلیم

* * *

هو الله تعالی شأنه البیان

امروز بیان ناطق و مراتب عشاق عندالله فوق مقامات اهل عالم مشهود جذب و شوری در مدینه انقطاع از عشاق ظاهر سبحان الله مشرکین بظلم متمسک و آن را سبب اطفاء نور دانسته و میدانند ولکن غافل از آنکه ید قدرت الهی آن را بدهن تبدیل نماید و بر نور مصباح بیفزاید جلّ الکریم ذو العزم العظیم الذی يفعل ما یشاء بأمره المحکم المتین یا علی قبل محمّد قد ذکرک غصنی امام وجهی ذکرناک بهذا الکتاب المبین از حقّ میطلبیم در جمیع احوال ترا بر خدمت امر و خدمت افنان مؤید فرماید اوست سامع و مجیب و اوست قادر و توانا

* * *

ت

جناب خلیل عطّار علیه بهاء الله

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

امروز ثنا و سلام و ذکر و بیان مخصوص اولیاء حقّ جلّ جلاله است که شبهات اهل عالم ایشان را از سبیل رحمن منع نمود عرف قمیص را یافتند و بشطر دوست شنافتند منع مانعین و سطوت ظالمین و مکر ماکرین و اعراض علما و اغماض فقها ایشان را از انوار وجه مالک اسماء منع نمود از اقداح عرفان راح فلاح را باسم مسخّر اریاح نوشیدند نوشیدنی که ایشان را از انهار و جداول عالم غنی و بی نیاز نمود لعمر محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض ایشانند آن نفوسی که در کتب قبل و بعد مذکورند تعالی الذی ایدهم و عرقهم و اظهرهم و اقامهم علی خدمة امره ایشانند کاسر اصنام اوهام و مخذل اعداء مولی الأنام یسأل الخادم ربّه ان یؤیدهم و یوقّفهم و یرزقهم خیر ما عنده انه هو العزیز الوهاب

سبحانک یا منزل الأمطار و مجری الأنهار اسألک بجواهر خلقک الذین وفوا بعهدک و میثاقک بأن تؤیّد احبّائک علی استقامة لا ترلّها جنود الظنون و الأوهام و لا تمنعهم امرآء الأنام ای ربّ ترى ملاً البیان و تسمع ما تنطق به السنهم و تعلم اعمالهم

و اعراضهم عن المقام الّذی به ثبتت حجّتک فی ازل الآزال و ظهرت آیات قدرتک بالعظمة و الاجلال اسألک یا مسخّر العالم و محیی الرّمم بأن تؤیّدهم علی الرجوع أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم ثمّ اجعل یا الهی و مقصودی عبدک الخلیل من الناصرین لأمرک و الناطقین بشائک ای ربّ آیده فی کلّ الأحوال أنّک انت العلیّ المتعال و بعد نامه آن جناب که معطرّ بود بذکر و ثنای محبوب عالمیان عین را کحلی بود هویدا و قلب را وجدی بود آشکار از حقّ جلّ جلاله میطلبم آن جناب را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار است و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلیّ نموده امام وجه عرض شد و بشرف اصغا فائز هذا ما نزل من ملکوت حکمة ربّنا و ربّکم و ربّ من فی الأرض و السّماء قوله جلّ جلاله

هو السّامع العلیم

یا خلیل اهل عالم بمثابه صبیان مشاهده میشوند نیست بر احدی که از این کلمه علیا تعجّب نماید چه که کل مشغولند باموری که خود بر فنا و زوال آن شاهد و گواهند و بایادی خود از برای خود میافروزند آنچه را که از اطفائش عاجز و قاصرند اوهام کل را اخذ نموده و ظنون جمیع را از ما ینفعهم منع کرده الا من شاء الله از برای حقّ نفّسی نفّسی برنیارد و گامی لله برنارد بمثابه اغنامی مشاهده میشوند که راعی را گم کرده‌اند متفرّق و متشتت در هیماء غفلت و نادانی سائرند و شاعر نیستند از حقّ جلّ جلاله مسفلت نمائید قطره‌ئی از دریای دانائی بر عباد خود مبذول دارد و عنایت فرماید اوست بخشنده و توانا در ملأ بیان تفکر نما مع آنکه بر حزب شیعه و اعمال و ثمرات آن مطّلع گشتند چنانچه بچشم دیده‌اید و بگوش شنیده‌اید معذلک بهمان اوهامات مجدّد تمسّک نموده‌اند بوهم از سلطان یقین محرومند و بغدیر از بحر اعظم ممنوع قل

الها معبودا مسجودا شهادت میدهم بوحدانیت تو و فردانیت تو و بخششهای قدیم و جدید تو تویی آن کریمی که امطار سحاب سماء رحمتت بر شریف و وضعیع باریده و اشراقات انوار آفتاب بخششست بر عاصی و مطیع تاییده ای رحیمی که ساذج رحمت بابت را ساجد و جوهر عنایت کعبه امرت را طائف از تو سؤال مینمایم و فضل قدیمت را میطلبم و جود جدیدت را میجویم که بر مظاهر وجود رحم فرمائی و از فیوضات ایّامت محروم نسازی جمیع محتاج و فقیرند و انت الغنیّ الغالب القدر انتهی

لله الفضل و المنّة بحر بیان نه بشأنی مّوّاج که این خادم فانی از عهدۀ ذکر و یا وصف برآید معدوم را نزد حضرت موجود شأنی نه و بیانی نه با کمال عجز و انکسار باذیال رداء کرمش متشبّث که آن جناب را در جمیع احوال موفّق دارد و عبادش را از فضل ایّامش محروم نفرماید آنه علی کلّ شیء قدیر و بالاجابة جدید

اینکه مرقوم داشتند در بارۀ جناب آقا میرزا علی اخ جناب آقا میرزا محمّد خان علیهما بهآء الله نامه ایشان رسید و امام وجه محبوب عالمیان عرض شد یک لوح امنع اقدس بشأن آیات و یک لوح ابداع احلی بشأن پارسی از سماء عنایت و فضل نازل نوشته ارسال شد از حقّ میطلبم ایشان را فائز فرماید بلقاء آن تا از بحر بیان رحمن بیاشامند آنچه را که سبب حرکت و علّت اشتعال گردد و بر خدمت امر قیام نمایند یعنی بتبلیغ این عبد خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبد تأییدی که آثار آن در اقطار ظاهر و هویدا شود اوست بخشنده که حجبات عالم و سبحات امم او را منع ننموده و نمایم لازال ید قدرتش ظاهر و عین عنایتش مبسوط طوبی از برای نفوسی که در این مطلع ایّام خود را از اشراقات انوار آفتاب عنایت محروم نمودند انّ ربّنا الرّحمن هو المعطیّ الکریم و هو الجواد الکریم لا اله الا هو العلیّ العظیم

اینکه ذکر حضرات اولیا جناب آقا میرزا محمود و جناب آقا میرزا محمّد خان و جناب آقا محمّد حسن خان علیهم بهآء الله را فرمودند کل در ساحت امنع اقدس مذکورند لله الحمد بعد از عرض اسامی مخصوص هر یک از سماء فضل نازل آنچه که عرفش بدوام اسماء حسنی و صفات علیا باقی و دائم و این فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که هر یک را بمثابه علم بر

امرش مرتفع و ظاهر و باهر فرماید اوست قاضی حوایج سائلین و اوست امل آملین و مقصود قاصدین البهَاء و الذّکر و الشّاء علی جنابک و علی الذّین ما منعهم الأوهام عن الله ربّنا و ربّکم و ربّ من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

جناب میرزا آقا الّذی حضر و فاز

هو الأمر الحکیم

امروز جذب اعمال عشاق آفاقرا اخذ نموده و جمیع اشیاء بذکر و ثنای منقطعین ناطق و ذاکر در مدینه عشق نغمهاست و آوازاها طوبی از برای نفسیکه باصغا فائز گشت و بنور تقوی و انقطاع منور شد بشارت عظمی که از قلم اعلی جاری و نازل آنکه ولکنه رسول الله و خاتم التّبیین بکلمه مبارکه یوم یقوم الناس لربّ العالمین منتهی گشت یا اولیاء الله و حزبه ایّاکم ان تحزنکم سطوة الظّالمین و ظلم المعتدین سوف یفنی ما یشهد و یری و یقی لکم ما نزل من القلم الأعلى فی حیفا طوبی لکم و لمن یحبّکم لوجه الله العزیز الحمید

* * *

ت

جناب ورقا علیه بهاء الله الأبھی

جمادی الثّانیة سنه ۱۳۰۳

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

امروز حقیف سدره منتهی مرتفع و آفتاب بیان از افق سماء معانی مشرق و لائح صراط بافصح بیان ناطق و میزان باتم کلمات ذاکر مع ذلك رایة لیس فی الملک الّا هو منصوب و مرتفع چه که عالم مخمود و افسرده بل مرده گوشه نه تا اصغا نماید و چشمی نه تا مشاهده کند الّا معدودی که سبحات اسماء و حجابات اشارات و کلمات ایشان را منع نمود غیر حقّ را گذاشتند و باو پیوستند ندا را شنیدند و ریحی را نوشیدند و بر امر قیام نمودند قیامی که سبب و علّت اضطراب قلوب معتدین و تزلزل اقدام مشرکین گشت فی الحقیقه هر گوشه لایق استماع نه و ابصار مرموده غیر حدیده قابل مشاهده نه امروز روز ذکر و ثناست که را اولیا آنان که بکمال استقامت بر امر قائمند و بذکر مقصود عالم ناطق هر ذکر و هر ثنائی آن نفوس مطمئنّه راضیه مرضیه را سزاوار

سبحانک یا من ناح المقربون فی فراقک و صاح المخلصون فی هجرک اسألک بأنوار صبح ظهورک الّذی به احییت عبادک و خلقک و بشرت من فی البلاد بوصالک و لقاءک بأن تؤیّد اولیائک علی ما ترتفع به ظهورات قوتک و شؤونات قدرتک ای ربّ زین بأسمائهم دفاتر العالم و کتب الأمم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المؤیّد المعطى المقتدر العلیم الحکیم یا الهی و اله العالم و مقصودی و مقصود الأمم اسألک بندائک الّذی ارتفع بین الأرض و السّماء و باشراقات انوار وجهک من الأفق الأعلى بأن تحفظ من قام علی خدمة امرک و نطق بشنائک ثمّ ایده بجنود الغیب و الشّهادة ثمّ انصره

بقیبل من الملائكة و الروح أنك انت المقتدر الذي لا تعجزك قدرة الأمراء و لا سطوتهم و لا شبهات العلماء و اشاراتهم لا اله الا انت المهيمن المقتدر العزيز العظيم

يا محبوب فؤادی كنت ناظراً متفكراً متحيراً متفرباً في ظهورات قدرة ربنا و فيما ورد عليه و ما ظهر من الأحزاب اذا فتح الباب و دخل من كان حاملاً كتابكم الذي وجد منه كل ذي شئ عرف خلوصكم و حبكم و اقبالكم الى الله ربنا و ربكم و قيامكم على خدمة الأمر في أيام فيها اخذت سطوة الغافلين سكان مدائن الأسماء الا من حفظه الله مولی الوری و سلطان الآخرة و الأولى فلما قرأت وجدت من كل حرف من حروفاته ما علمني ما عندكم و عرفني ما انجذب به فؤادكم و عروقتكم و ظاهرکم و باطنکم امر الله الذي تمسکتكم بحبله و تشبثتم بذيله لاعلاء كلمته و هداية عبادہ و خلقه فلما عرفت طرت بأجنحة الاشتياق الى الله مالک الميثاق حضرت و عرضت الى ان انتهى اذا ارتفع حفيف سدره المنتهى و نطق مولی الوری بما لا يقدر الخادم ان يذكره حق الذكر اسأله بأن يمدني بفضلہ و جوده هل يقدر كاتب ان يحصى امواج البحر اذ ظهرت و ارتفعت لا ونفسه الحق الا بتأييد من عنده و فضل من لدنه لا اله الا هو محصى كل شئ في كتاب مبين و في آخر بياناته روح من في ملكوت الأمر و الخلق فداہ قال عز بيانه و جل برهانه

هو الناظر الشاهد العالم السميع البصير

سدره البيان في قطب الامكان تنادى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم سدره المنتهى على الأرض التوراء خلف قلزم الكبرياء تنادى تالله قد اتى المكنون بسطان مشهود سدره الايقان المغرسة على ارض الزعفران تنادى قد اتى المالك الملك لله مالک الوجود شجرة البرهان على البقعة البيضاء تنطق قد تضوع عرف القميص و اشرق التور من افق الظهور اسرعوا يا ملأ الارض و لا تتبعوا كل جاهل محجوب هذا يوم فيه خضعت الجبال اذ اتى الغنى المتعال براية الاقتدار و علم انه لا اله الا انا مالک الغيب و الشهود قل يا ملأ الايران اتقوا الرحمن و لا تكونوا كالذين هم لا يعلمون اننا نفخنا في الصور و هو قلمي الأعلى و احبينا به من كان في علمي المحفوظ قل يا ملأ البيان هل سمعتم و انكرتم و هل رأيتم و اعرضتم اتقوا الله و انصفوا في هذا الأمر الذي اذ ظهر اضطربت النفوس الا من اخذه الله و انقذه من ظلمات الأوهام و رفعه الى مقام سمع نداء الملكوت

يا ورقاء اسمع النداء كما سمعت من قبل و من بعد قد حضر العبد الحاضر بكتابك فلما قرأه لدى المظلوم تحرك قلم ربك القيوم و انزل لك ما افتر به ثغر البيان و اخذ الاهتزاز من في القبور قد انزلنا لك ما كان نوراً لكتب العالم و صراطاً مستقيماً لأهل الأديان و ركناً عظيماً لمن اقر بهذا النبأ العظيم قل يا ملأ المعرضين اسمعوا ثم انصفوا لعمر الله ان النداء يجذبكم الى مقام تضعون ما عندكم رجاء ما عند الله العزيز الودود قل هذا مضمار البرهان فاتوا بما عندكم لعمر الله لا تجول فيه الا فوارس الايقان الذين نبذوا العالم مقبلين الى الله مالک اليوم الموعود كذلك اظهر البحر اصداق الحكمة و البيان و السدره اثمارها ولكن القوم لا يعلمون

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو ظاهر شد آنچه مکنون بود و نازل شد آنچه در سماء مشیت لزال مخزون و در لوح محفوظ محفوظ ولكن جزاء اعمال كل را از فیوضات يوم مأل محروم ساخت چنانچه در حزب فرقان اعمال و جزاء آن دیده شد مخصوص حزب شيعه يا ورقا در عدم درايت نفوس موهومه اهل بيان تفکر نما مع آنکه حجبات خرق شد و ظنون و اوهام و کفر و نفاق و ظلم و اعتساف حزب قبل را ببصر ظاهر مشاهده نمودند حال مجدد در ترتيب حزب شيعه مشغولند ميخواهند قومی را شيعه نمايند باری اوهام و اسماء ناس را از بحر معانی محروم نمود و از توحيد حقیقی بی بهره ساخت فی الحقیقه در یک مقام اسماء اصنامند چنانچه مشاهده شده و میشود الى حين حزب قبل منتبه نشدند و از نوم غفلت برنخاستند هر يوم نار ظلم مشتعل تر و آتش ضغينه و بغضا روشن تر امروز بر كل لازم و واجب که بر نصرت امر قیام نمايند و آن حفظ نفوس ضعیفه

است از ظنون و اوهام اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسانید بگو جهد نمائید شاید بانوار آفتاب توحید حقیقی فائز شوید هر نفسی بآن فائز شد او خود را از عالم فارغ و آزاد مشاهده نماید هنیئاً للعاملین و هنیئاً للعارفين البهَاء الظاهر اللّٰثح من افق سمآء ملکوتی علیک و علی من یسمع قولک فی امر اللّٰه ربّ العالمین انتهى

یا محبوب فؤادی آفتاب بیان رحمن بشأنی مشرق و لائح که بیان عالم از اوّل ابداع تا حین عند ظهور و نزولش خاضع و خاشع دیگر این مفقود چه عرض نماید و چه اظهار دارد این خادم فانی متحیر که ناعقین چه میگویند و بچه متمسکند حال قدر و مقام بعضی معلوم میشود مع آنکه کل جسارت حزب قبل را ببصر ظاهر مشاهده نموده‌اند و شرک و غفلت و نفاق و ظلم آن نفوس را دیده‌اند مع ذلک گاهی مرآت گاهی وصیّ گاهی وکیل و نجیب و نقیب و امثال آن ذکر مینمایند سبحان اللّٰه هر چه مخالف اهواء نفوس معرضه از قبل نازل شده او را انکار نموده‌اند بیان فارسی که فی الحقیقه از اعظم کتب نقطه اولی روح ما سواه فداه است بالمرّه انکار کرده‌اند گفته‌اند تحریف شده باید کل بنوحه مشغول شویم و وااسفا گوئیم کذبهای قبل مبعوث شده و مفتريات قبل بمیان آمده انا لله و انا الیه راجعون

یا محبوب فؤادی بر عظمت ظهور و احاطه‌اش و همچینین ما نزل من سمآء مشیّته منصفین و متبصرین عالم و عارفند و بمثابه آفتاب انوار ظهور مالک الرقاب را مشاهده مینمایند مع ذلک این قوم نسناس مکدره مغبره کثیفه مثل علماء حزب شیعه که در زاویه‌های مدارس بکثافت اظهار زهد مینمودند و بخبائث ادّعی علم و ایمان مشاهده میشوند فی الحقیقه لایق این بساط نبوده و نیستند الحمد لله الّذی قدّس بساطه عن لقائهم و نوره عن مشاهدتهم و ظهوره عن عرفانهم و ندائه عن اصغائهم بمکر و تزویر و خدعه تمسک نموده‌اند بعضی اعمال از آن نفوس غافله جاهله ذکر نموده‌اند که هر صاحب عقلی متحیر اعاذنا الله و ایاکم من شرّ هؤلاء

اینکه مرقوم داشتند مراسلات این عبد کمتر در حرکت است فی الحقیقه تصدیق مینمایم این کلمه را چه که باید در کلّ حین ارسال نمایم آنچه را که عرف عنایت و شفقت محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الارض از آن متضوّع باشد ولکن یا محبوب فؤادی بشأنی از اطراف نامه‌ها رسیده و میرسد که فی الحقیقه این عبد فرصت اینکه ما فی الضمیر را نزد اولیا اظهار نماید نبوده و نیست دو سنه گذشته و جواب بعضی از آقایان علیهم بهآء الله و عنایت در عهده تعویق بوده و هست از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که تأیید فرماید و توفیق عطا نماید اوست قادر و توانا ولکن جواب دستخطهای آن حضرت غالباً اظهار شده خدای واحد شاهد هر هنگام رقیمه آن محبوب رسیده فرح و انبساط جدیدی حاصل و از آن گذشته چندیست در این ارض هم بعضی گفتگوها بمیان آمده حکمت هم گاهی ملاحظه میشود و از همه گذشته آن حضرت میدانند که لیلاً و نهاراً در حضور بتحریر آیات الهی مشغول ولکن از خدمات این عبد آن محبوب هم قسمت و نصیب دارند اینکلمه بشهادت مقصود عالمیان مزین هنیئاً لحضرتک و لی

ذکر محبوبی جناب امین علیه بهآء الله و عنایت را فرموده بودند خود ایشان هم مکتوبی باین بنده مرقوم داشته‌اند لازال در جمیع مکاتیب ذکر آن حضرت را نموده‌اند فی الحقیقه خیرخواه اولیا بوده و هستند از حقّ سائل و آمل که ایشان را در جمیع احوال مؤید فرماید انه هو المشفق انه هو الکریم

اینکه بشارت ترک عادات مضرة بعضی از دوستان الهی را فرمودند بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس فرمودند از حقّ جلّ جلاله تقدیس و تنزیه کل را میطلبیم امروز اعمال طیبه و اخلاق مرضیه جند اللّٰه در ارض و باین جند حقّ نصرت فرموده و میفرماید یا ایها التّاطق باسمی و التّاطر الی افقی و الطّائر فی هوآء حبّی اولیای آن ارض را مکرر از قبل این مظلوم تکبیر برسان فرداً فرداً در ساحت حقّ مذکورند و ذکرشان از قلم اعلی جاری

جناب میم و صاد علیه بهاء الله را تکبیر برسان از حقّ میطلبیم او را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار یوم او است و همچنین بر عملی که عرفش منقطع نشود لله الحمد باقبال فائز شدند و بذکر قلم اعلی مزین انتهی این فانی هم از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید که ایشان را از شئون عرضیه مقدّس فرماید و بشئوناتی مزین نماید که سبب اعلاء کلمه الله گردد ارواح از برای این خلق شده و اجساد از برای این ظاهر گشته و آفتاب و ماه و اشیاء کل از برای این خدمت بوجود آمده انشاء الله بذکر و ثنا و تبلیغ امر موقّ شونند تکبیر و سلام خدمت ایشان میرسانم و از حقّ از برای ایشان تأیید میطلبیم

اینکه ذکر جناب سهراب و توجّه ایشان را بافق اعلی فرمودند در ساحت امنع اقدس بشرف اصغا فائز قوله جلّ ثنائه و عزّ برهانه یا سهراب معزی آمد تا نگفته‌ها را بگوید و نشنیده‌ها را بشنوند و آنچه گفته شده او را تمام کند حمد کن محبوب عالمیان را که بذروه علیا و غایه قصوی که عرفان نفس حقّ جلّ جلاله است توجّه نمودی خرق کن سبحات موهومه را و بشکن اصنام ظنون را تا بانوار آفتاب حقیقت و ایقان منور شوی و فائز گردی اب شفیق آمد ابنا نشناختند او را و از عرفانش محروم الا معدودی چند که شبهات بطارقه و مطارنه و اساقفه و خوارنه ایشان را از مطلع نور احدیه منع نمود ندا مرتفع و لسانی که بکلمه بلی فائز شود نایاب از حقّ بطلب آگاهی عطا فرماید و دانائی بخشد انه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون انتهی

و اینکه در باره حبیب روحانی جناب ع و باء علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتند لله الحمد ایشان بنفحات ایام فائز گشته‌اند در کتاب الهی مذکور و در صحیفه حمر از قلم اعلی مسطور این فضل را هیچ فضلی معادله ننماید و این مقام را هر مقامی خاضع از حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله سائل و آمل که ایشان را تأیید فرماید بر حفظ این مقام اعلی و رتبه علیا نعیماً له و هنیئاً له و مرئياً له و طوبی له و این مراتب در پیشگاه حضور مالک ظهور عرض شد این بیان از ملکوت عنایت محبوب عالمیان ظاهر قوله جلّت عظمته و عزّ سلطانه

هو الشاهد من افقه الأعلی

انا ذکرناه بذکر لا تغیره حوادث الامکان و لا تبدّله القرون و الأعصار یكون مخلدّاً فی کتاب الله ربّ العالمین لعمری قد قدّر له ما لا تعادله الأرض و خزائنها یشهد بذلك امّ الكتاب فی هذا القصر الذی تنطق ذراتها تالله قد استوی مکلم الطور علی عرش الظهور و نطق اللسان الملك و الملکوت ثمّ العزّة و الجبروت ثمّ المقام و اللاهوت لنفسی العزیز القدیم نسأل الله ان ینفتح علی وجهه ابواب العنایة و الألطاف و یقرّبه الیه فی کلّ الأحوال انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضل الکریم قد ذکرناه فی لوح آخر لیفرح و یكون من الشاکرین کذلک اظهرت الرّحمة امطارها و القلم اسراره و شمس المعانی اشراقها انه هو المقتدر الغفور الرّحیم البهاء المشرق من افق سماء فضلی علیه و علی الذین آمنوا بالله العزیز الحمید انتهی بحر خود شاهد خود است و امواجش دلیل بر او آفتاب خود مبین مقام خود است و اشراقش برهان او دیگر این خادم فانی چه ذکر نماید و چه عرض کند که لایق و سزاوار باشد

ذکر جناب خلیل علیه بهاء الله را نمودند لله الحمد موقّ بوده و هستند ذکرشان در ساحت امنع اقدس بوده این فانی از حقّ جلّ جلاله میطلبد ایشان را موقّ فرماید بر خدمت امرش انه هو السامع المجیب یا محبوب فوادی آثار قلم اعلی اکثری در مقدمه طاء بدست معاندین افتاد هر که را اخذ نمودند مع کتب و زبر و الواح بوده باید آن محبوب حزب الله را آگاه فرمایند تا کل در حفظ و اعزاز الواح و آثار جهد بلیغ مبذول دارند و کمال سعی را منظور طوبی از برای دیاری که عرف صریر قلم اعلی در او متضوعست حفظ الواح منیعۀ ممتنعۀ مبارکه بسیار لازم و عندالله محبوبست که مباد صفحه و خطوط بطراز خود باقی نمانند طریق حفظ را بفرمائید و تعلیم نمائید آنچه ذکر شد در این مقام حسب الأمر اقدس اعلی بوده طوبی للعاملین

ذکر جناب میرزا محمد حسین خا و جناب عباسقلی خا علیهما بهاء الله فرموده بودند بعد از عرض امام حضور دو لوح
امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد از حق جل جلاله میطلبم بسماء مرتفعه در لوح فائز شوند و از انوار شمس و
اقمار آن منور گردند بشانی که حوادث ایام آن را تغییر ندهد و ظلم فراعنه عصر و جبارة بلاد آن را محجوب ننماید لیس هذا
على الله ربنا و ربكم بعزیز قول الربّ تعالی و تقدّس

هو التور المشرق من افق العالم

هذا يوم فيه ينادى المقصود و يبشّر الناس بأمره المحتوم و رحيقه المختوم طوبى للذين اقبلوا بوجوه بيضاء و قلوب نوراء و اخذوا
كأس العطاء من يد مالك الأسماء و فاطر السماء و شربوا باسمه المهيمن القيوم قد ظهرت النار من السدرة و نطق مكلم الطور
من افق سماء الظهور يا ملأ الأرض تالله قد اتى الوعد و الموعد من مقامه المحمود يدعوكم الى الله مالك الغيب و الشهود قد
تجلّى الرحمن على من فى الامكان و ظهر المنظر الأكبر و مالك القدر يقول يا معشر البشر اقبلوا الى الأفق الأبهى ثم استمعوا
صيرير قلمي الأعلى انه يهديكم الى صراط الله رب ما كان و ما يكون يا ايها المذكور لدى المظلوم انا سمعنا ذكرك ذكركنا
بما لا يعادله ما عند الأمم و لا ما عند الأمراء و الملوك طوبى لك بما فزت بآثار قلمي الأعلى و نطق باسمك المظلوم اذ كان
مستويًا على عرش اسمه الودود انا انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و خرقنا الحجابات امام الوجوه بحيث ما منعنا سطوة العالم يشهد
بذلك من عنده كتاب مرقوم قد احاطتنا بالبلايا من كلّ الأقطار و الرّيايا من الأقطار و قلم المختار كان ينطق فى العشىّ و
الاشراق و فى البكور و الأصال انه لا اله الا انا الحقّ علام الغيوب طوبى لمن سمع ندائى و اقبل الى افقى و نطق بشائى و قام
على خدمة امرى و تمسك بحبلى الممدود أنك اذا اجتذبتك نفحات آياتى و اخذك كوثر بيانى قل

الهى الهى ترى البعيد اراد قريبك و الفقير بحر غنائك و العطشان كوثر عطائك اسألك بانوار نير بيانك و اسرار كتابك و
بافقك الأعلى و ما كان مخزوناً فى خزائن قلمك و كنائز علمك يا مولى الأسماء و فاطر السماء بأن تؤيدنى على الاستقامة على
امرک و القيام على خدمتك اى ربّ ترانى مقراً بما نطق به لسان عظمتك فى ملكوت بيانك و معترفاً بما نزل من سماء مشيتك
قوّ يا الهى قلبى و جوارحى بحيث لا تضعفها قوّ الأفياء و لا شبّهات العلماء ثم اجعلنى مشتعلًا بنار سدرتك و منورًا بانوار
عرشك اسألك يا مسخّر الآيات بأمرک الذى به نصبت رايات ظهورك فى الآفاق و اعلام نصرک فى البلاد بان تكتب لى من
قلم فضلک ما يكون معى فى كلّ عالم من عوالمک أنك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأشياء تفعل ما تشاء و
تحکم ما تريد لا اله الا انت الفرد الواحد المهيمن العزيز الفضّال انتهى

و هذا ما نزلّ لجناب عباسقلی خان عليه بهاء الله قول الربّ تعالی و تقدّس

بسمى المهيمن على الأسماء

در اين حين سدره بيان که در فردوس اعلى بيد عنايت الهى غرس شده باين کلمه ناطق يا اهل الأرض دعوا ما عندکم من
الأوهام و الظنون هذا يوم فيه فكّ ختم الرّحيق المختوم باسم الله المهيمن القيوم اقبلوا ثم اشربوا منه رغماً لكلّ غافل مردود و کلّ
عالم محجوب طوبى از برای نفسى که ندایش را شنيد و بحلاوت بيانش فائز گشت قسم بانوار نير معانى که از افق سماء بيان
مشرقست هر نفسى باصغا فائز شود مشتعل گردد اشعالي که اعراض عالم و اعتراض امم او را منع ننماید و محروم نسازد و
آثارش ظاهر و هويدا گردد از اول ایام تا حين من غير ستر و حجاب امام وجوه امرا و علما و فقها ندا نموديم ندائى که آذان از

برای اصغاء ان از عدم بوجود آمده ولكن عباد را زخارف ظاهره و الوان فانيه از نعمتهای باقیه سرمدیه منع نمود و محروم ساخت
 آنک اذا سمعت نغمات طيور المعاني على اغصان البیان طهر قلبك و صدرک بماء التوجه و الانقطاع و قل
 الهی الهی لك الحمد بما اظهرت صراطك بين عبادك و دعوت الناس الى مشرق وحیک و مطلع الهامك و مصدر
 اوامرک و احكامك اشهد أنك اظهرت السبيل و انزلت الدليل و امرت الكل بما يقربهم اليك و ينفعهم في كل عالم من
 عوالمك اسألك يا مالك الوجود بأمواج بحر جودك و انوار شمس فضلک بأن تؤيدني في كل الأحوال لأكون ناطقاً بذکرک و
 مشتعلاً بنار حبك و متذكراً بآياتك و طائراً في هوائك و متمسكاً بحبل عطائك و متشبثاً بذيل كرمك ای رب تری عبدك مقبلاً
 الى افقك الأعلى و معترفاً بوحدانيتك و فردانيتك و مقراً بعظمتك و سلطانتك اسألك بالذی سرع الى مقرّ الفداء شوقاً للقاءك
 و اقبل الى سهام البلاء حباً لجمالک بأن ترزقني نعمتك التي انزلتها من سماء امرک و المائدة التي ارسلتها من ملكوت بيانك
 أنك انت الذي لا تمنعك صفوف العالم و لا جنوده تفعل ما تشاء و تحکم ما تريد لا اله الا انت العزيز الحميد ثم اسألك يا
 مالك القدم بالاسم الأعظم الذي به نورت العالم بأن تقدر لي خير الآخرة و الأولى أنك انت مالك الأسماء و فاطر السماء لا اله
 الا انت المقتدر العزيز الوهاب انتهى

العناية لله الفضل له و العطاء له هر نفسی که در ساحت اقدس حاضر و یا اسمش مذکور نازل شده از برای او آنچه
 که در هر کلمه آن بحور فضل و عنایت مستور طوبی از برای بصری که بآن فائز شد و قلبی که از آن نوشید این عبد خدمت
 هر یک از جنابان تکبیر و سلام میرسانم و از حق باقی میطلبم ایشان را تأیید فرماید بر خدمت امرش تا باسمش مدائن افنده را
 تصرف نمایند و نفسه الحق سیف بیان احد است و نفوذ کلمه مقدس از احصا در هر حال حسب الامر باید حکمت ملاحظه
 شود این حکم مقدمست بر اکثری از احکام چه که در الواح شتی از قلم اعلی نازل و جاری طوبی للعالمین
 اینکه مرقوم داشتند جناب آقا خلیل (عط) علیه بهاء الله و عنایت در اول با نفسین مذکورین در القای کلمه اقدام نموده
 بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس یک لوح مخصوص ایشان از سماء فضل نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند
 و بحور بحور از بیان مقصود عالمیان قسمت برند قول الربّ تعالی و تقدس

هو المغرّد على الأغصان

قد انزلنا ما كان مكنوناً في ملكوت البیان و اظهرنا ما كان مخزوناً في كتب الله رب العالمين من الناس من وجد عرف البیان و
 اقبل الى الرحمن و منهم من اعرض و انكر ما اتى من سماء الفضل من لدى الله العليم الحكيم نعيماً لمن سمع النداء و
 انجذب بآيات الله و سحراً لكل غافل بعيد ان الذين وجدوا حلاوة البیان انهم من اهل البهآ في كتاب الله العزيز الحميد يا ايها
 الخليل يذكرك المظلوم من شطر السجن و يبشرك بعنايات ربك و يذكرك بآياته انه هو الفضل الكريم قد انزلنا لك و للذين
 حضرت اسمائهم لدى الوجه ما يغنيهم عن كتب العالم يشهد بذلك هذا اللوح المبين الذي نزل في هذا الحين من قلم الله
 مالك يوم الدين أنك اذا شربت رحيق الوحي من كأس البیان و اخذك جذب آيات ربك الرحمن قل

الهی الهی اشهد بوحدانيتك و فردانيتك و بما جرى من قلمك الأبهی و نزل من افقك الأعلى اسألك يا مقصود العالم
 و محبوب الأمم باسمك الأعظم الذي جعلته نوراً للمقرّين من عبادك و المخلصين من خلقك و ناراً لمن اعرض عنك و عن
 آياتك و اعترض عليك في أيامك بأن تؤيد عبدك هذا على خرق حجبات عبادك و سبحات خلقك و وفقه في كل الأحوال
 على ما يتصوّع به عرف رضائك و اسألك يا مولی الوری و ربّ العرش و الثرى بأن تجعلني منقطعاً عن دونك و قائماً على نصرة
 امرک و ناطقاً بما يقرب عبادك الى ساحة عزك وجمالک يا مطلع الجمال و جلالک يا مشرق الجلال لا احب الوجود الا
 لذكرك و ثنائك و لا اريد الا ما قدرته لي من قلم تقدیرک ای رب ایدني على ما ينبغي لأيامك و ظهورك و ما انزلته في كتابك

اسألك بآثار قلمك و نفوذ مشييتك و اقتدار ارادتك بأن تؤيد عبادك على الرجوع اليك و الانابة لدى باب فضلك و الخضوع عند ظهورات عظمتك اي رب لا تمنعهم عن امواج بحر بيانك و لا عن مشاهدة آثار قدرتك في ايامك انت الذي لا تمنعك شؤونات العالم و لا اعراض الأمم و انت الذي يا الهى اظهرت الكليم من بيت فرعون رغماً له و لأعدائك و نجيت الخليل من نار ذات الوقود اظهاراً لقدرتك و سلطنتك اسألك بآيات امرك و رايات عزمك بأن تقدر لأولياتك خير الآخرة و الأولى و ما يقربهم اليك يا مالک الأشياء لا اله الا انت المقتدر القدير انتهى

از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که جناب مذکور علیه بهاء الله را مؤید فرماید و موفق دارد بر خدمت امر بروج و ريحان و حکمت و بيان ان ربنا الرحمن هو المقتدر على ما يشاء و هو المشفق الكريم

ذکر جناب آقا ميرزا عبدالله خا علیه بهاء الله که بهدايت حبيب روحاني جناب هدى علیه بهاء الله و عنايته بافق اعلى توجه نموده اند در پيشگاه حضور مالک ظهور بشرف اصغا فائز و يك لوح امنع اقدس مخصوص نازل و ارسال شد قول الربّ تعالى و تقدّس

هو التاطق في ملكوت البيان

كتاب انزله المظلوم لمن اراد ان يشرب الرّيح المخبوم من ايادى عطّاء ربّه المهيمن القيوم ليقرّبه التّداء الى الأفق الأعلى و يؤيّده على الذّكر و التّناء طوبى لمن سمع و فاز و ويل لكلّ غافل محجوب انا سمعنا ذكرك ذكركناك من قبل و فى هذا الحين فضلاً من لدى الله مالک الغيب و الشّهود قد حضر العبد الحاضر امام الوجه بكتاب من احبّتى و تمسّك بحبللى و طار فى هواء حبّتى و قام على نصرة امرى بين عبادى و كان فيه اسمك انزلنا من سماء الفضل آيات لا يعادلها شىء من الأشياء لتشكر ربك مالک الوجود اياك ان تمنعك حوادث العالم عن مالک القدم او تحجبك شبهات الأمم عن هذا الأمر المخبوم قل يا معشر البشر قد انار افق الظهور بمالک القدر و ظهر ما كان مكنوناً فى كتب الله العزيز الودود ضعوا ما عندكم خذوا ما امرتم به من لدى الحقّ علام الغيوب

از لغة فصحي بلغة نورا توجه نموديم امروز عالم بانوار ظهور منور و جميع اشياء بذكر و ثنا و فرح و سرور مشغول در كتب الهى از قبل و بعد بياد اين يوم مبارك عيش اعظم برپا طوبى از براى نفسى که فائز شد و بمقام يوم آگاه گشت امروز صرير قلم الهى مرتفع و افقش مشهود طوبى از براى نفسى که شبهات و اشارات اهل عالم او را از مالک قدم منع نمود و از بحر اعظم محروم نساخت طوبى لك و لمن بشرك و هداك الى صراطى المستقيم و نبى العظيم كذلك اسمعناك ندائى الأحدى و ارسلنا اليك ما قرّت به اعين المقرّين و نذكر فى هذا المقام ضلعك و نذكرها باياتى و نبشّرها بعنايتى و رحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين البهّاء المشرق من افق سماء عنايتى عليك و عليها و على الذين ما خوفتهم جنود الفراعنة و صفوف الجبابرة عن الله رب العالمين الحمد لله الملك الحقّ العدل المبين انتهى ذكر جناب ايشان از قبل هم شده اين خادم فانى از حقّ تعالى شأنه سائل و آمل مدد فرمايد ايشان را تا بتمامه بر خدمت امرش قيام نمايند و در اين ايام فانيه كسب مقامات باقيه فرمايند اوست مقتدر و توانا

و همچنين خدمت جناب هادى يعنى هدى علیه بهاء الله الأعلى تكبير و سلام ميرسانم لله الحمد بخدمت مشغولند و بعنايت فائز نسأل الله ربنا و ربكم ان يودع فى بيانه ما يجذب الناس الى افقه المبين و امره العظيم و همچنين ذكر جناب حس خا و جناب ميرزا محمّد خا عليهما بهاء الله را فرمودند عرض شد و مخصوص هر يك لوح بديع از افق سماء فضل اشراق نمود و ارسال گشت لتقرّ بهما عناهما و يشكرا ربهما المشفق الكريم اين بنده هم خدمت ايشان تكبير ميرساند و از حقّ جلّ جلاله از براى ايشان تأييد ميطلبد انه على كلّ شىء قدير

ذکر دوستان ارض یاء علیهم بهاء الله را فرموده بودند در ساحت اقدس عرض شد واحداً بعد واحد بذكر حقّ جلّ جلاله فائز و این آیات از افق اراده مشرق قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

انا السّامع المجیب

یا اولیائی فی یاء در این حین که مکلمّ طور بر عرش ظهور مستوی بیک بیان از حدیقه معانی این کلمه آورد یا اهل البهّاء زینوا هیاکلکم بطراز الأعمال و الأخلاق لتستضیء بها الآفاق هذه کلمة انزلناها فی لوح آخر و ذکرناها لکم فی هذا الكتاب المبین اسمعوا ندائی من شطر سجنی انه لا اله الا انا المقتدر القدير قد اظهرت نفسی و دعوت العباد الی بحر فضلی منهم من اقبل و منهم من اعرض طوبی لمقبل ما منعه اعراض المعتدین انا ذکرناکم من قبل بآیاتی و فی هذا الحین بما انجذبت به افئدة العارفين انا قدرنا النصرة بتقوی الله طوبی لمن تمسک به ویل للغافلین انصروا ربکم الرحمن بجنود الأخلاق هذا ما امرتم به فی الواح شتی و انا الامر الحکیم خذوا اقداح الفلاح باسم فالق الأصباح ثم اشربوا منها بذكری العزیز البدیع قولوا یا ملأ الامکان قد احاطتکم انوار البیان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من المعرضین اقبلوا الی الله سیفنی ما ترونه الیوم و ترون انفسکم من الأخسرین فی محضر الله العزیز العظیم این الأكاسرة و ابنائهم و الفراغته و آثارهم انظروا ثم اذکروا اذ اتی محمد رسول الله اعترضتم علیه و اردتم اطفاء نوره ولكنّ الله حفظه بجنود الغیب و الشهادة و رفع امره کیف شاء انه هو المقتدر علی ما یشاء و الحاکم علی ما یرید لا اله الا هو العزیز الحمید یا احبائی یا اولیائی اشکروا الله بما اسمعکم ندائه و اراکم آثار قلمه و هداکم الی صراطه المستقیم طوبی لکم و نعیماً لکم بما فرتم بما لا فاز به علماء الأرض و فقهاؤها احفظوا هذا المقام الأعلى باسم ربکم الناطق فی هذا المقام الرقیع كذلك نطق القلم اذ یمشی مالک القدم فی سجنه العظیم البهّاء المشرق من افق سماء عنایتی علیکم و علی من اقبل الی الله الفرد الخیر انتهى لله الحمد کل باتار فائز و بانوار شمس بیان منور از حقّ میطلبم کل را توفیق عطا فرماید و بر تبلیغ امر مؤید نماید و اسأله تعالی ان یمدّهم بجنود البیان انه هو المقتدر العزیز المستعان دستخطّ دیگر آن محبوب فؤاد که نیر اتحاد از افقش طالع رسید و کار خود دید ذکرش نافذ و کلمه اش مسری لله الحمد نفعه اش فرح آورد و عرفش بساط انبساط گسترد و بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این بیان از ملکوت الهی نازل قول الربّ تعالی و تقدّس

بسم الذی به فتح باب الملكوت علی الملوک و المملوک

علیک بهاء الله و عنایته و رحمته اتی اذکر نفسی فی هذا الحین من قبلک و نصفه بما ینبغی لی و یلیق لساحة اقدس جزاء اعمالک فی سیبلی و انفاقک روحک و جسدک و لسانک و قلمک فی ذکری و ثناتی و خدمة امری العزیز المینع لک کنز عند الله انه یوفی اجرک انه ولیک فی الآخرة و الأولى و هو المشفق الکریم البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی من معک و علی الذین ما منعتمهم شؤونات العالم عن امر ربهم العظیم انتهى دو آیه از سماء عنایت کبری نازل فی الحقیقه دو دنیا باو معادله نمینماید هنیئاً لحضرتکم مریناً لجنابکم

اینکه ذکر اجتماع اولیای الهی را در بیت جناب آقا میرزا سلیمان و آقا میرزا مهدی علیهما بهاء الله الأبدی فرمودند که از جانب جناب امین علیه بهاء الله الأبهی مدعوّ بضيافت بودند بعد از عرض این مراتب و ذکر اسامی مجتمعه در ساحت امنع اقدس اعلی این آیات از افق سماء عنایت حقّ جلّ جلاله اشراق فرمود قول الربّ تعالی و تقدّس

هو الذاکر اولیائه بذكر لا تعادله الأذکار

اح انّ المظلوم من شطر السّجن توجّه اليك و يقول

لك الحمد يا اله الغيب و الشهود بما اّدت عبدك على الاقبال اليك و التوجّه الى انوار وجهك و التّظر الى افقك و التمسّك بجبلک اسألك بأن تؤيّدہ على الاستقامة على امرک و تجعل عمله كنزاً له عندک ثمّ اغفر له فضلاً من لدنک انّک انت الفضّال الکریم

يا نبیل قبل بآء انّ المظلوم ذکرک في الواح شتی و انزل لک في هذه الاّيام ما لو يتضوّع عرفه لتنجذب به افئدة العارفين قل الحمد لله ربّ العالمين

جو قد فزت بذکری و آثار قلمی اعرف قدر هذا المقام الأعلى و قل

لك الحمد يا مولی الوری بما اّدتني على الاقبال اليك و الاقرار بما نطق به لسان عظمتک اسألك بأن تؤيّدني على حفظ ما اعطيتني بجودک و کرمتک انّک انت الجواد الکریم

يا اباطالب انّ المطلوب يذکرک و المظلوم توجّه اليک طوبی لطالب فاز بالمطوب و لعارف عرف المعروف و لعالم اقبل الى المعلوم خذ کتاب الله بقوة من عنده رغماً للذين انكروا حجّته و برهانه الا أنّهم من الأخسرين عند ملاّ الأعلى في هذا المقام الکریم

يا محمّد على مکّم طور بر عرش ظهور مستوی و اسمعک ندائه و انزل لک آياته و ارسل اليک ما عجز عن ذکره کلّ عالم علیم و کلّ عارف خبير

يا على مظلوم در سجن ترا ذکر مينمايد بگو ای اهل عالم امروز نيّر اين کلمه از افق سماء نصح الهی مشرق و لائح خذوا سبیلی ضعوا سبیل سوائی طوبی از برای نفسی که باصغا فائز شد و از کأس استقامت آشاميد اشکر الله بما ذکرک انّه يذکر من احبه انّه هو الذّاکر العليم

يا محمّد قبل على باآثار قلم اعلى فائز شدی لله الحمد حجبات اوهام را باسم مالک انام شقّ نمودی امروز میزان اعظم امام وجوه عالم منصوب و ينادی بأعلى التّداء انّی انا المميّز العليم طوبی لمن ما منعتہ قدرة و ما خوّفته سطوة و اقبل الى الأفق الأعلى باستقامة کبری انّه من اهل البهآء في لوح مبين

يا رضا طوبی از برای نفسی که امروز بکلمه رضا فائز شد او از اهل فردوس اعلى مذکور عباد را اوهام آمال از مآل منع نموده بايامی معدوده از ملکوت باقی محروم و ممنوع ذرهم في خوضهم و قل

لك الحمد يا الهی بما اّدتني على الاقبال و انطقنتي بشنائک الجميل اسألك بأن تقدرّ لی ما يقربني اليک انّک انت السّامع المجيب

يا (حاجی) على قبل اکبر (مى) در منظر اکبر ذکرت مذکور و بعنايت حقّ فائز امروز ديباج کتاب عدل باين کلمه عليا مزین ای اهل عالم شما قطره‌های یک بحر و اوراق یک شجرید اختلاف و نفاق را بگذارید باتّحاد و اتّفاق تمسّک نمائید هذا ما امرتم به من لدى الله مالک يوم التّلاق ولكن آذان اهل عالم از اصغا محروم و از تقرّب ممنوع چه که زمام کل در قبضه جهلا بوده و هست الاّ من شاء الله طوبی لک بما عرفت المقصود اذ انکره المشرکون يا على اکبر (مى) امروز نيّر ذکر از افق سماء قلم اعلى مشرق و لائح مقصود آنکه نفوس در ظلّ امر تربيت شوند و بر اطفاء نار بغضا که در صدور احزاب مختلفه عالم مشتعل است قيام نمايند شاید بصر عالم بچنين يومی فائز شود عناد سبب خراب و اتّحاد علّت عمار بوده و هست از حقّ بطلب نفوسى که خود را بافق اعلى نسبت ميدهند باصغاء حقیقی فائز شوند و عمل نمايند آنچه را که بان مأمورند طوبی لک بما سمعت التّداء و اجبت مولاک

یا محمد (ق) امروز عالم بانوار ذکر اعظم فائز و منور و مظلوم بأعلى النداء عباد را آگاه فرمود و راه نمود طوبی از برای نفوسی که بیوم فائز شدند و مقصود را شناختند از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید و از نفعات آیاتش محروم ننماید یا (کربلائی) صادق صدق مبین را معرضین بیان انکار نمودند نفوسی که از مبدأ و منتها غافل بر ضرر امر قیام کردند و بجمیع اسباب متمسک که شاید بآمال خود که وبال دنیا و آخرتست برسند از حقّ میطلبیم اولیای خود را مستقیم فرماید بشأنی که ضوضای عالم ایشان را منع ننماید و محروم نسازد

یا محمد مهدی اذا اخذک جذب ندائی و فزت برحیق بیانی قل
الهی الهی زد نور بصری لمشاهدة افقک الأعلى و قوه سمعی لاصغاء صریر قلمک الأبهی ای ربّ انا اللّدی توکلت علیک و فوّضت امری الیک قدر لی خیر الآخرة و الأولى لا اله الا انت القویّ القدر
یا مهدی هادی آمد انکارش نمودند حقّ آمد تکذیبش کردند سمع باطل قابل اصغاء ندای حقّ نه و بصر عاطل لایق مشاهده نه لله الحمد معشر اولیا بابصار جدیده فائز گشته‌اند ایشانند نفوسی که میفرماید اوتوا بصائر من اللّهِ شنیدند و دیدند و فائز شدند بآنچه که مقصود از آفرینش بوده

یا ورقا علیک بهائی و عنایتی منتهی شد اذکار بذکر تو طوبی لک و نعیماً لک لازال در ساحت اقدس مذکوری و بعنایات لانهایه مقصود عالمیان فائز عزیز و روح را من قبل الله تکبیر برسان و آثار شفقت و عنایت و ظهورات مرحمت از قبل مظلوم اظهار نما تا بعنایت حقّ نمو نمایند و ثمر دهند آنه هو المشفق الکریم و هو الغفور الرحیم انتهى لله الفضل و العطاء انجم سماء عرفان هر یک کسب ضیاء نموده و از انوار نیر اعظم منور و روشن این اذکار و اوصاف فی الحقیقه حاکی از حدود نفوسست چگونه قابل این مقام آنچه از خادم ظاهر قابل بساط الله نبوده و نیست له الحمد و الثناء و له الشکر و البهائه که مقامات و مراتب عجز و نیستی را القا فرمود و قبول نمود این مقام را هیچ عمل و هیچ ذکر و هیچ فکر چه از عالم ظاهر و چه از عالم باطن معادله نمی‌نماید

ذکر اماء الله علیهنّ بهاء الله را نمودند بعد از عرض در حضور هر یک بطراز ذکر مزین و بعنایات ملکوت بیان فائز نسأل ربنا و ربّ الارض و السماء ان یقدر لهنّ خیر الآخرة و الأولى سبحان الله سرّ امر و حکمت بالغه از نظر مستور عالمی که سالها بگمان خود طلب علم نمود از برای معرفت معلوم و چون انوار وجه معلوم مشرق معرض مشاهده شد و ورقات و اماء الله که در دبستان وارد نشده‌اند و از علوم بر حسب ظاهر بهره نبرده‌اند بنور عرفان منور و از کأس استقامت مرزوق گشتند انّ الفضل بیده و فی قبضة اقتداره یعطی و یمنع و هو العزیز المختار

و اینکه مرقوم داشتند از انفسی که موعود بوده و بعد بواسطه تکسر مزاج نیامد و رجای ذکر اسم در محضر انور نمود جناب آقا علی میلانی علیه بهاء الله میباشند بعد از عرض این فقره امام وجه مولی البریه این آیات از ملکوت بیان رحمن نازل قول الربّ تعالی و تقدس یا علی ذکرت مذکور و کتاب مبین بتو متوجه و ناطق قبول نمودی آنچه را که کل از او معرضند و اعتراف نمودی آنچه را که قوم منکرند رحیق عرفان را در یومی آشامیدی که اهل عالم از او محروم و محجوب حال فکر نما که چه لسان باید و چه بیان شاید که از عهده شکر برآید قل

لک الحمد یا الهی و لک الفضل یا موجدی و رجائی اشهد انک انزلت النعمه و ارسلت المائدة و اظهرت الحجة اسألک یا موجد العالم بالاسم الأعظم بأن تؤیّدنی علی ما یقرّبنی الیک علی شأن لا تمنعنی عن ساحة القرب ضوضاء خلقک و لا تبعدنی عن الحضور شبهات عبادک ای ربّ ترانی متمسکاً بحبل جودک اسألک بأنوار نیر علمک و اسرار کتابک بأن تکتب لی ما یكون باقیاً ببقاء ملکوتک و جبروتک لا اله الا انت المعطى البازل العلیم الحکیم انتهى

و همچنین ذکر مجلس آخر بیت جناب خلیل علیه بهاء الله را نمودند و ذکر جناب آقا ملا مصطفی علیه بهاء الله و جناب آقا میرزا عبادالله علیه بهاء الله فرمودند بعد از عرض لسان عظمت باین آیات مشرقا ناطق قوله تبارک و تعالی یا مصطفی علیک بهائی سدره باقیه ابھی در فردوس اعلی باین کلمه علیا ناطق طوبی لمن عرف مقام یوم ربّه و عمل بما ینبغی له لله الحمد ندای الهی را اصغا نمودی و بافق اعلی اقبال کردی همّت را بلند نما آنه معک و یؤیدک علی ذکره و ثنائہ و خدمه امره قل

الهی الهی انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک اشهد انک خلقت لسانی لذکرک و بصری لمشاهدة آثارک و اذنی لاصغاء ندائک و قلبی لعرفانک و یدی لأخذ کتابک و رجلی للاستقامه علی صراطک ای ربّ ائدنی علی ما یتضوّع به عرف رضائک هذا خیر لی عمّا فی الآخرة و الأولى انک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثری لا اله الا انت المبین الحکیم انتهی و هذا ما نزل لجناب آقا میرزا عبادالله علیه بهاء الله قوله تبارک و تعالی

هو الشاهد الخبیر

حقّ جلّ جلاله مبشّر فرستاد و مژده داد تا اهل ارض بطراز فرح و سرور مزین گردند و با کمال انبساط قصد بساط حقّ نمایند و لکن چون افندۀ عباد باوہام مشغول از انوار صبح یقین محروم مانده اند و این مژده جانبخش سبب احزان شد چه که قلب بغیر مشغول و آذان بانکر الأصوات مانوس سبحان الله فرات شیرین امام وجوه جاری و نیر اعظم از اعلی افق عالم مشرق مع ذلک خلق غافل در هر حال باید از حقّ جلّ جلاله مسئلت نمود عباد خود را محروم نفرماید حمد کن مقصود عالمیان را که بشارتش جان عطا فرمود و ترا بر توّجه و اقبال و عرفان تأیید نمود آنه هو الفضال الکریم لا اله الا هو المقتدر العلیم الحکیم انتهی

این عبد فانی هم خدمت هر یک سلام میرساند و تکبیر معروض میدارد و از حقّ از برای کل مسئلت مینماید آنچه را که ذکرش باقی و دائمست ذکر حبیب روحانی جناب ع ب علیه بهاء الله الأبھی را فرمودند و همچنین ذکر اشیاء مرسله ایشان را لله الحمد رسید و چون بنیت خالص ارسال شده بود هر یک بمقام خود فائز و ذکر حبیب مرسل مکرر در ساحت اقدس و انجمن طائفین مذکور جناب محبوبی امین علیه بهاء الله مکرر ذکر فرمودند و بیدمشک که فی الحقیقه اکیلی عطریات عالم بود در ساحت امنع اقدس و اهل سرادق عفت و عصمت صرف شد و محبوبی جناب امین علیه بهاء الله هم عمل نمود بآنچه که محبوب بود این فانی بصد هزار لسان میطلبد که بشکر و حمد الهی ناطق شود چه که ایشان را تأیید فرمود و در ساحت اقدس بقبول فائز گشت حقّ جلّ جلاله اولیای خود را حفظ فرماید و به اعلی ما یمکن فائز نماید آنه علی کلّ شیء قدیر فی الحقیقه آن محبوب فؤاد مع فرداً فرداً آن اشیاء امام وجه حاضر این کلمه ایست که آن حضرت رجا نموده بودند لله الحمد بنور اجابت منور گشت

ذکر جناب کربلائی عبدالصمد علیه بهاء الله از اهل مر فرموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد و همچنین مناجاتی که از لسان مقصود جاری و از آن حضرت مسئلت نمود که از قبل او بساحت اقدس معروض دارند مطابق مسئلت ایشان واقع شد چه که در شبی از شبها این تفصیل عرض شد و همچنین مناجات قرائت گشت هذا ما نطق به لسان العظمه فی الجواب قوله جلّ اجلاله

هو التاطق فی ملکوت البیان

یا صمد علیک بهائی قد ذکرک من احبّنی و ارادنی و تمسّک بحبلی و تشبّث بذیلی و نطق بثنائی بین عبادی و قام علی نصره امری ذکرناک بآیات لو تلقیها علی الجبل لتسمع منه لئیک لئیک یا مقصود الملائ الأعلی و یا محبوب من فی السموات و الأرضین یا صمد اذکر اذ کنت حاضراً لدى العرش و سمعت بأذنک نداء ربّک و رأیت بعینیک افق ظهور الله ربّ العالمین قل الهی الهی لک الحمد بما اسمعتنی ما خلقتنی له انت الذی یا الهی ایقظتنی اذ کنت راقداً و اقمتنی اذ کنت قاعداً و علّمتنی اذ کنت جاهلاً و قرّبتنی اذ کنت بعیداً و سقیتنی رحیقک المختوم و آویتنی فی جوار اسمک القیوم اسألك بظهورات قدرتک و شؤونات عظمتک بأن تجعلنی مستقیماً علی امرک و ثابتاً علی حبّک و راسخاً فی کلمتک انک انت المقدر العلیم الحکیم انتهی

فی الحقیقه جناب صمد علیه بهاء الله را فضل تازه رسید و عنایت احد مدد نمود هنیئاً له و لمن فاز بعنایه ربّه المشفق الکریم دستخطّ دیگر آن محبوب باب فرح گشود و بساط انبساط گسترد صد هزار آفرین بر فرح و سروری که از شطر اولیا ظاهر میشود آن فرح ملک الأفراحت و آن سرور سرور سرورهای عالم و نور بهجت‌های امم سبحان الله قلم مکث نکند فکر قطع نشود میترسم کثرت تحریر آن محبوب را از امور لازمه بازدارد یعنی از تحریر آیات و اظهار بیّنات و تذکر عباد الحمد لله آن حضرت موفّقند بر ذکر و ثنا و خدمت شاهد این مقال قول خود آن محبوب که مرقوم داشتند آنچه بافتخار اولیای این ارض علیهم بهاء الله بود در سه مقام که با ملاحظه حکمت حضور بهم رسانیدند تلاوت شد و هر یک بتمام وجود بشکر و ثنای حضرت مقصود جلّ فضله و عزّ عطائه شاکر و ذاکر گردیدند و آنچه بافتخار اصفیای بلاد اخری بود فرداً فرداً سواد برداشته ارسال داشت و سوادى هم ناتمام از مکتوب برداشته که بجمیع بلاد بعد از اتمام ارسال شود چون در این ایام غیر از این فانی کسی نیست که مشغول تحریر باشد الی آخر بیانکم صد هزار فرح معادله نمی‌نماید باین فرح که حاصل شد چه که از فضل‌های نامتناهی الهی بصر و سمع و لسان و ید و قلم و مداد آن محبوب کل بخدمت مشغول و باعلاء کلمه متوجّه از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که از عمل هر عضوی اعضای عالم بر اعمال مأموره قیام نمایند و عامل شوند

اینکه در باره رساله استدلالیه که از یراعة الله نازل شده ذکر فرمودند معلومست آن حضرت عرف بیان رحمن را ادراک مینماید شامه عالم مسدود است الا من شاء ربّنا ربّ الأرض و السماء و آن نفوس اربعه را مخصوص احضار فرمودند تا لدى العرش حاضر شوند و لکن موفّق نشدند و یکی از آن اربعه جناب آقا ملاً محمّد علیه بهاء الله بوده لأجل حکمت با آن نفوس بوده و آن سه دیگر در ظاهر از اهل فرقان محسوب و لکن لدى العرش بشجره اعراض نسبت داده شده اگر جمیع عالم خالصاً عن الأغراض اصغاً نمایند همان اوراق مبارکه معدوده کل را هدایت نماید و بیحر اعظم کشاند از حقّ میطلبیم کل را از اغراض نفسانیّه مطهر فرماید تا لایق اصغاً و قابل مشاهده گردند

اللهم یا الهی و سیدی و ربّی و مقصودی قوّ قلب من اراد ذکرک و خدمه امرک و زد فی طلاقه لسانه فی ثنائک و حفظه فی قراءه آیاتک و رجله علی القیام علی اجراء حدودک انک انت القویّ القدیر

اینکه این عبد را وکیل فرمودند که از قبل آن محبوب و جناب عین قبل باء علیه بهاء الله الأبھی بزیارت فائز شوم در شبی از شبها قصد مقصد اقصی نموده تلقاء وجه حاضر و بزیارت فائز و لسان عظمت بکلمه قبول ناطق هنیئاً لحضرتکم و له و لهذا العبد دستخطّ دیگر آن حضرت که مطلع ضجیح و صریخ بود در فراق محبوب عالمیان و مشعر بر مراتب شوق و اشتیاق و جذب و بهجت و ابتهاج حالت تحسّر حاصل و از حقّ جلّ جلاله آمل و سائل که در جمیع احوال این حالات را باین عبد فانی عنایت فرماید له الحمد و العطاء چه که عنایت فرموده آنچه را که شبه و مثل نداشته هم ذکر فراق آن محبوب در قلب نار و داد مشتعل نمود و هم شوق وصال و لقان نور ابتهاج پدید آورد له الحمد فی کلّ الأمور و فی کلّ الأحوال هر حرفی مدلّ بر عنایتش و هر کلمه‌ئی گواه بر فضلش

ذکر حضرت اسم الله الجمال علیه من کلّ بهاء ابهه را فرمودند و آنچه از قلمش در ذکر و ثنای حقّ جلّ جلاله جاری امام بحر اعظم عرض شد و بشرف اصغا فائز و چون منتهی گشت لسان عظمت در ملکوت بیان باین آیات باهرات ناطق قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا ورقاء یا ایها الشّارب ریحقی المختوم و المتمسک باسمی القیوم و القائم علی امری المحتوم بحر عنایت در این حین مّوّاج و عمّان سرور در اعلی مقام امکان ظاهر چه که عرف محبّت کبری از آنچه ذکر شد در اظهار خضوع و خشوع و استقامت و تضرّع و ابتهاج اسمی جمال علیه بهائی ساطع و متضوّع یا جمال اظهار عجز نمودی تلقاء قدرت حقّ جلّ جلاله حال قدیر ترا ذکر مینماید و قادر بتو توجّه نموده و اظهار نیستی نمودی حقّ مطلق از شطر سجن بتو اقبال فرموده عجزت در این مقام فخر قدرتهای اهل ارضست و نیستیت اکلیل هستیهای امم قد ذکرک و ذکر ذکرک من طار فی هوآء قریبی و حبّی و عنایتی و ارسله الی سجنی و عرضه عبد حاضری و اجابک لسان عظمتی رشحی طلب نمودی قد انهدر الیک بحری قطرهئی خواستی هطلت علیک امطار رحمتی طوبی لمن ذکرک در نیستی و مقام آن تفکرّ نما که مطلع این عنایت کبری شده و در اظهار فقر و ثمراتش ناظر باش چه که ملکوت غنا را بتو متوجّه نموده هم ذکر حبّ تو من احبّنی را و ذکر او ترا از این دو ذکر نوری در عوالم محبّت و وداد و الفت و اتّحاد ساطع هنیئاً لکما و مریناً لکما از حقّ میطلبیم از این نور آفاق قلوب اولیا را منور فرماید تا کل بحبل اعظم حبّ الهی تمسک نمایند اینست کوثر حیوان که از قلم حضرت رحمن جاری و ساریست البهآء علیکما الرّحمة علیکما العنایة علیکما الفضل علیکما انتهی

مقام اتّفاق و اتّحاد مخصوص نفوسی که از ایادی امر محسوبند لدی الله مرغوب و محبوب بلکه بعد از قرائت نامه حضرت اسم الله علیه بهاء الله الأبهی که بآن محبوب نوشته بودند و همچنین ذکر آن محبوب آن نامه را ابتم ثغر المحبوب از آنچه نازل شد در این مقام گواهیست امین و شاهدیست مشهود بر علو مقام اتّفاق و اتّحاد عند الله مالک الایجاد این عبد فانی خدمت حضرت ایشان سلام و تکبیر عرض مینماید لازال از غنیّ متعال مسئلت نموده ام آنچه را که سبب علو و سمو اولیای اوست انّ ربّی هو السّامع المجیب

ذکر سمی حضرت مقصود ابن من صعّد الی الله (آقا میرزا محسن طیب) علیهما بهاء الله و اخوی ایشان جناب آقا میرزا جعفر علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض امام عرش فرمودند قول الرّبّ تعالی و تقدّس علیک بهائی و عنایتی انا نذکر ابن من فاز بحبّی و عاش بحبّی و صعّد بحبّی از قبل مظلوم باو تکبیر برسان بگو یا سمی مقصود لله الحمد نیر فضل از افق سماء عطا اشراق نموده اشراقی که عالم را احاطه کرده از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر اعمالی که هر ذی شمی عرف رضای الهی از او استشمام نماید باب فضل مفتوح و کرسی بیان در قطب امکان مشهود و خطیب الهی بر آن مستوی در لیالی و ایام بأعلی الدّاء بآیاتی که سبب عزّ وجود و نصایحی که علّت علو بوده ندا فرمود و وصیّت نمود یا ورقا غبار اوهام بعضی را اخذ نموده انّ ربّک یعلم خائنة الأعین و خافیة الصدور

میرزا جعفر را ذکر مینمائیم فضلاً من عندنا و انا الفضّال الکریم یا جعفر خذ ما نزل فی الكتاب و ضع ما عند الأحزاب بعضی از نفوس موهومه باغوا مشغول و برخی بمفتربات ناطق و حزبی باو هام و ظنون متمسک حقّ مقدّس از ادراک و عرفان و امرش اظهار از آفتاب از حقّ میطلبیم سمع و بصر را محروم ننماید و کوثر بیان را از من علی الأرض منع نکند باید اولیای الهی بااخلاق و آداب و اعمال ناس را هدایت کنند و بیحر اعظم راه نمایند انتهی هر ذی بصر و سمع و فوادی متحیر که چه سکری عباد را اخذ نموده که مابین آفتاب و کرم شب تاب فرق نمیگذارند و تمیز نمیدهند

وقتی از اوقات این کلمه علیا از مطلع نور بقا اشراق نمود قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا عبد حاضر الی حین نمیتوان حقّ مبین را ذکر نمود مع صریر قلم اعلی و ندای مالک اسماء سمع و بصر حقیقی مشاهده نشد تا قابل مشاهده و یا لایق اصغا گردد در حزب بیان ملاحظه کن مع آنکه حزب شیعه ضلالت و گمراهی و خسارتشان واضح و آشکار مجدد بترتیب چنین

حزبی مشغولند لعمر الله آن حزب رائجت توحید را نیافته‌اند عبده اصنام و اوهام بوده و هستند حقّ الی حین باندازه نطق فرموده چه که عباد ضعیفند در قرون و اعصار باوهام تربیت شده‌اند عیون مرموده لایق مشاهده انوار آفتاب نه نفوس موهومه قابل تجلیات نیر یقین نه مبدئهم الظنون و منتهاهم الأوهام کذلک نطق لسان ربّک العزیز العلام انتهى

ذکر جناب آقا سیّد فرج‌الله علیه بهاء الله از قلم آن محبوب جاری بعد از عرض لدی العرش نیر این بیان از افق سماء برهان مشرق یا فرج علیک بهائی ذکرت مذکور و اسمت مسطور دیدیم و شنیدیم و باین بیان در ملکوت برهان نطق فرمودیم این ایام مکرّر ذکرت از قلم اعلی جاری اشکر ربّک از حقّ بطلب ترا تأیید فرماید بر ذکر و ثنا و ترویج امر آنه علی کلّ شیء قدیر اهل آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به ما ینبغی لأیام الله متذکر دار انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا میرزا آقا (ش) علیه بهاء الله نمودند بعد از عرض این آیات نازل قوله تبارک و تعالی شماتت اعدا و ظلم اشقیاء و بلایای دنیا کل را لأجل خلاص عالم قبول نمودیم و حمل فرمودیم و لکن کل غافل الا من شاء الله انک احمد ربّک بما ایدک و علمک و عرفک و سقاک کوثر العرفان من ایدی الفضل و العطاء نسأله بأن یوفّقک علی الاستقامه علی امره المبرم المتین انتهى

از توجّه جناب آقا میرزا مجید علیه بهاء الله بان جهت و همچنین استقامت و اشتعال ایشان ذکر فرمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمات نازل قوله تبارک و تعالی

یا مجید عالم را اوهام اخذ نموده و اسباب نزاع و فساد از هر شطری مشهود در این قرن عالم جرائد را رونقی پدیدار و صاحبان آن آن را علّت عمار عالم و تربیت امم و ترقّی و تهذیب و دانائی و آگاهی عباد میدانند فی الحقیقه اسباب حشر و نشر است یوم تحدّث الأرض اخبارها مشهود و مسموع و الأرض جمیعاً قبضته یوم القیامه ظاهر و آشکار ارض در سرّ حدیثهای بدیعہ منیعہ دارد و باخبارهای جدید و عتیقه ناطق و در ظاهر هم طیر اخبار بکلّ جهات طائر و لکن اسف در اینکه بعضی از جرائد اخبارات مجعوله را هم من غیر تحقیق نشر مینمایند هر نفسی آنچه بگوید میگویند و آنچه بنگارد مینگارند چنانچه مطلع اوهام بجرائد اوهامات خود را نشر مینمایند یا مجید در یوم تأتی السماء بدخان مبین تفکر نما این ایام کذب را رونق عظیمی است غبار اوهام انام را از مالک ایام منع نموده از حقّ میطلبیم نفوسی برانگیزاند بحقّ نطق نمایند و سد و صدّ عباد ایشان را از یوم معاد محروم نسازد طوبی لمن سمع ندائی و قام علی خدمتی و خدمه اولیائی و نطق بشنائی الجمیل الحمد لله الفرد الواحد العزیز الجلیل انتهى فی الحقیقه جرائد گاهی طیّ الأرض مینمایند و هنگامی بقوادم اخبار در طیران و وقتی تغییر اسم مینمایند و سیّاله برقیه میشود تتطایر منها الأذکار و الأخبار و الآثار و لکن از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایم صاحبان آن را تأیید فرماید تا کل بآنچه سزاوار است عمل نمایند گمان نمیرفت که بعضی از جرائد اروپا من غیر تحقیق ذکری نماید و یا تابع گفته‌های مجعوله عباد شود مظاهر اوهام در لیالی و ایام بجرائد مکتوب میفرستند و من غیر تحقیق طبع میشود چون بعضی طالب اخبار تازه هستند طبع مینمایند از حقّ میطلبم کل را تأیید فرماید علی العمل بقوله تعالی لا تصدّقوا کلّ قائل و لا تطمئنّوا من کلّ وارد مکرّر از هر محل بعضی از نفوس اراده نموده‌اند شرحی نوشته و ارسال شود تا در کتب و جرائد نشر نمایند مقبول نیفتاد الی حین کلمه‌ئی داده نشد الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

در باره رضائین مرقوم داشتند بعد از عرض یک لوح اقدس مخصوص جناب آقا محمد رضای میلانی علیه بهاء الله از سماء عنایت الهی نازل و ارسال شد فرمودند هذا افضل من الأوّل و انا الفضل الکریم مخصوص جناب آقا میرزا حسن علیه بهاء الله که مرقوم داشتند یک لوح اقدس نازل و ارسال شد از حقّ میطلبم ایشان را موفق فرماید بر حفظ این عنایت کبری آنه هو المحیب

در بارهٔ ابن جناب مرحوم آقا میرزا ع ب علیه بهاء الله آنچه مرقوم داشتید ملاحظه شد بعد از عرض در ساحت اقدس فرمودند لوحی در بارهٔ او نازل اگر مقتضی است برسانند والا فلا ولكن آن محبوب باید بسیار بحکمت حرکت فرمایند چه که امثال آن نفوس را اگر انسان پند بگویند و یا نصیحت نمایند همان کلمه سبب بغضا شود و سبب فساد گردد

آنچه در آخر این نامه از خضوع و خشوع و ابتهاج و مناجات با حقّ جلّ جلاله ذکر شده بود بشرف اصغا فائز قوله تبارک و تعالی انا سمعنا منك ما ينبغي لساحة عزّي و عرش کبریائی طوبی للسانک انه نطق بما ترضو منه عرف عنایتی و فضلی و رحمتی و لعینک بما شهدت و رأی و لأذنک بما سمعت نداء الله التاطق العليم الحكيم قد فاز بالقبول توجّهک و حضورک و اقبالک و ابتهاجک فی ایام الله ربّ العالمین نسأل الله ان یمدک و یؤیدک علی نشر امره و اعلاء کلمته و انتشار احکامه انه علی کلّ شیء قدیر انتهى بعد از عرض مناجات و مراتب خضوع و ابتهاج آن محبوب فرات رحمت جاری و آفتاب عنایت از افق سماء فضل مشرق بشأنی بحر بیان رحمن مواج که این عبد فانی از ذکرش عاجز و قاصر از بدایع فضلش میطلبیم رشحی از این فضل بر عالمیان مبذول فرماید تا کل فائز شوند بآنچه که سبب بقاء ابدی و حیات سرمدیست

در دستخطّ دیگر آن محبوب بعد از مراتب ذکر و ثنا و ارتقاء بسماء عرفان مالک اسماء ذکر حبیب روحانی جناب نوری علیه بهاء الله الأبهی را نمودند و همچنین فقرات مذکوره ایشان را مرقوم داشتند بعد از عرض حضور لسان عظمت باین آیات ناطق قوله تبارک و تعالی ع ب لازال مذکور بوده و هستی ذکرش ذکرک تعلم نمود عنایتش یدت را اخذ فرمود رحمتش راه نمود و فضلش احاطه فرمود دانش عطا کرد بینش بخشید مدد فرمود تأیید نمود لله الحمد فائز شدی بآنچه که شبه از برای او نبوده و نیست در جمیع نامه‌های ورقا علیه بهائی و عنایتی ذکرک بوده نسأله تعالی بان یمدک و یؤیدک علی ما یحبّ و یرضی و یقدّر لک ما یکون نوراً امام وجهک فی کلّ عالم من عوالمه انه علی کلّ شیء قدیر انتهى خبر ایشان و صحّت و سلامتی پی در پی از ارض طاء رسیده احبای آن ارض ذکر خیر ایشان را مکرّر نموده‌اند فی الحقیقه بحقّ ناطقند و بخدمت قائم

ذکر جناب اخوی (آقا میرزا حسین) علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این آیات از ملکوت بیان رحمن نازل قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا حسین علیک بهائی انشاءالله فائز شوی بآنچه که سزاوار است و از نهالهای باثمر باشی که ظهوراتش در ایام الهی ظاهر شود حقّ بید عنایت نهالهای جدیده کشته و بآب عنایت سقایه فرموده که شاید ثمر دهند و سایه بخشند طوبی لمن فاز بهذا المقام الأسنی قل

یا اله الأسماء و فاطر السّماء لک الحمد بما شرّقتنی و ارینتنی و اسمعتنی اسألک بان تؤیّدنی علی ما تحبّ و ترضی انک انت مولی الوری و ربّ الآخرة و الأوّلی انتهى

این عبد هم خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و از حقّ توفیق و تأیید میطلبد اینکه در بارهٔ جناب استاد حسین علیه بهاء الله مرقوم داشتید که تازه بشریعهٔ عرفان وارد شده بعد فوز ذکره باصغاء مولی الوری نیر فضل از افق ملکوت بیان مشرق و این آیات نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله احمد الله بما یدک علی الاقبال فی یوم اخذ فیهِ الدّخان سکّان الأرض و علّمک اذ کان العباد علی جهل مبین قل

لک البهّاء یا مولی الأسماء و لک العنایة یا مولی البریة بما یدتتی علی عرفان بحر بیانک و سماء عطائک و نورتنی بأنوار شمس ظهورک ای ربّ یدنی علی الاستقامة علی امرک ثمّ وفّقنی علی ذکرک و ثنائک انک انت المقدر العزیز القدیر و بالاجابة جدیر انتهى

و این کلمات درّیّات از مشرق ارادهٔ مولی الأسماء و الصّفات مخصوص دو ابن جناب ملاّ مصطفی و آقا غلامحسین علیهم بهاء الله نازل قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا ابناء الانسان جهد نمائید از شما ظاهر شود آنچه لایق ایام الهی است این

مظلوم شما را وصیت میفرماید بآنچه که سبب علو و سمو است زینوا هیاکلکم بطراز الأعمال و رؤوسکم باکلیل الأخلاق لتستضیء بهما الآفاق نور ظاهر و مشرق و نیر امر مشهود و لائح دیوان یعنی نفوس غافله در کمین انسان بوده و هستند خود را باسم حقّ حفظ نمائید آگاه باشید بیدار باشید اینست وصیت او طوبی للعاملین انتهى شکر مقصود عالم را عنایتش کل را شامل نیشان رحمتش لازال بر اراضی قلوب من غیر توقّف هاطل و نازل جودش وجود را احاطه نموده و فضلش عطا فرموده آنچه را که شبه و مثل نداشته ولكن آن محبوب فؤاد و این عبد باید از حقّ جلّ جلاله بطلبیم تا حجبات مانعه را خرق فرماید شاید ببیند و بشناسد

اینکه در باره مخدّره مرفوعه امّ حبیان جناب آقا میرزا سلیمان و جناب آقا میرزا مهدی علیها و علیهما بهاء الله ذکر نمودند بعد از عرض در پیشگاه حضور این کلمات عالیات از مطلع اراده حقّ جلّ جلاله نازل و ظاهر قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه یا قلم اذکر الورقة التي خرجت من ديارها مقبلة الى الأفق الأعلى لتحضر امام الوجه و تقوم لدى الباب و تسمع نداء المظلوم و ترى افق الظهور اشهد أنّها سمعت نداء ربّها و آمنت به و اقبلت اليه و شهدت بما شهد به لسان العظمة طوبی لك يا امتی و يا ورقی انت التي فزت بذكري قبل صعودك و بعده طوبی لك بما فزت بأيام الله و آثاره في يوم فيه اعرضن اماء الأرض و ملكاتها انا وجدنا منك عرف حبي و التوجه الى انوار وجهی نسأل الله تعالى ان يدخلك في الفردوس الأعلى و يزيتك بالاكلیل المزيّنة باسمه الأبهي و ينزل عليك في كلّ حين رحمة من عنده و نوراً من لدنه انه هو المقتدر الغفور الكريم البهاء من لدنا عليك و على الاماء اللائى يذكرك بما نطق به القلم الأعلى في هذه الليلة الدلماء انتهى فى الحقیقه این ایام ایامیست که انسان از یک جهت تفکر مینماید موت میطلبد چه که بعد از ارتقا باآثار قلم اعلى فائز میشود و از جهت آخر بقا میطلبد بامید آنکه خدمتی از او ظاهر شود ولكن حقّ آنکه هر چه محبوب اراده فرموده آن محبوبست والسلام خیر ختام مخصوص فرمودند جناب میرزا سلیمان و میرزا مهدی علیهما بهائی را تسلّی میدهیم و ذکر مینمائیم بآنچه که ابواب فرح بگشاید و حزن بسرور اکبر تبدیل شود در حین صعود از قلم اعلى در باره او نازل شد آنچه که باقی و دائمتست انتهى از قبل هم در باره مخدّره مذکوره از قلم اعلى نازل شد آنچه که عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است هنیئاً لها

آنچه در باره جناب آقا میرزا محمود (مراغه) علیه بهاء الله ذکر فرمودند باجابت مقرون و این عبد فانی بنیابت آن حضرت و ایشان در وقتی مخصوص بحضور فائز و بقبول مزین اسأله تعالى ان يجعل قطرة عملى بحراً من عنده انه على كلّ شیء قدیر

و همچنین ذکر جناب آقا میرزا مهدی شقافی علیه بهاء الله را فرمودند و استدعای عنایت مخصوص نمودند بعد از عرض لسان عظمت باین آیات ناطق قول الربّ تعالى و تقدّس

بسمی المظلوم الغریب

حقّ جلّ جلاله در جمیع احوال بذكر دوستان مشغول لسان عظمت ناطق و قلمش متحرک لعمر الله باآثار قلمش معادله مینماید آنچه ظاهر و مشهود است یا مهدی اشکر ربّک بهذه الكلمة العلیا انک اذا وجدت نفحات بیان الرحمن قل الهی الهی اشهد انک خلقتنی لعرفانک و التوجه الى انوار وجهک و الاقبال الى افق ظهورک و القيام لدى باب عظمتک و الحضور فى ساحة عزّک اسألك بآیاتک الكبرى و ظهورات قدرتك فى ناسوت الانشاء و ببحر فضلک و سماء علمک بأن تجعلنى مستقیماً على امرک و منادياً باسمک ای ربّ اکتب من قلم جودک لعبدک هذا ما یقرّبه الیک فى کلّ عالم من عوالمک ثم اکتب له ما کتبه لعبادک الذین ما نقضوا عهدک و میثاقک و شربوا رحيق الوحى فى ایامک من ایدى عطائک انک انت المقتدر المهیمن العزیز الحکیم انتهى

و دستخط آن محبوب فؤاد که با اسم حبیب مکرم جناب الف و حاء علیه بهاء الله و عنایتہ ارسال شد بشرف اصغاء مقصود عالمیان فائز قوله تبارک و تعالی الحمد لله الذی اید الألف و الحاء علی الاقبال الیه و التمسک بحبل فضله و التثبت بأذیال رحمته و القيام علی خدمة امره انه هو المشفق المؤید الغفور الکریم یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی قلم اعلی شهادت میدهد بر اقبال و توجه و خدمت او در ایامی که از سطوت و طغیان اهل ارض فرائص وجود مضطرب او بحق مقبل و بعرفانش فائز و بذکرش ناطق و بکلمه اش مقرر و معترف طوبی له و نعیماً له بشره من قبلی و ذکره بما نزل من قلمی لیفرح و یکون من الشاکرین انتهى

جناب محبوب روحانی امین علیه بهاء الله موافق اراده ایشان عمل نمودند مکرر ذکر ایشان و ذکر ابناء ایشان و ذکر آقا میر علی اکبر و آقا میر علی اصغر علیهم بهاء الله را نموده و همچنین اولیای دیگر را از اهل میم و یاء و سیسان جمیع را ذکر نموده و در اکثر نامه های ایشان ذکر آن حضرت هم بوده از حق میطلبم ایشان را تأیید فرماید در جمیع احوال بمحبت اولیانش انه هو المؤید المقتدر العلیم الحکیم

ورقه اخری که از سدره محبت محبوب عالمیان روئید بصورت و هیئت نامه رسید آفرین بر آن خامه و آمه که آب معنوی از او جاری و از آن آب که از عین محبت جاری چون بر ارض اوراق رسید ازهار خلوص مخصوص و خضوع و خشوع و ذکر و ثنا روئید صد هزار آفرین بر آن خامه و بر آن آمه و آن نامه و بعد از استشمام ازهار و اطلاع بر آثار قصد مقام اعز اعلی نموده بشرف اصغاف فائز قول الرب تعالی و تقدس

بسم الذی به حمل اللوح و تحرک القلم

علیک بهائی و عنایتی و رحمتی عبد حاضر با نامه حاضر ندای لسان فؤاد بشرف اصغاف فائز شنیدیم و دیدیم طوبی لقلبک بما اقبل الی افقی المنیر و للسانه بما نطق بثنائی الجمیل و لوجهه بما استضاء من انوار الوجه و لذاته بما تدوت بحبی العزیز المنیع یا ورقاء علیک عنایت الله و رحمته ایام حضورت لازال در پیشگاه حضور مذکور قد قمت فی اول ایامک علی خدمة امری و هدایة عبادی الی صراطی و تهذیب النفوس بآیاتی و تطهیرهم بماء عنایتی الذی جری من سحاب سماء مشیتی طوبی لک و نعیماً لک و لمن احبک لوجه الله ربک و رب العالمین البهاء علیک و علی من معک انتهى له الحمد و الشکر چه که در این لیلۀ مبارکه عنایت مخصوصه شامل و آن حضرت بطراز مخصوص مزین انشاء الله مؤید و موفق باشید بر تربیت عباد و تهذیب نفوس و تجذیب افئده و قلوب بعد از عرض مناجات امام وجه بحر اعظم بموجی ظاهر که این عبد از ذکرش عاجز در آخر لسان عظمت باین کلمۀ مبارکه ناطق ورقاء علیه بهائی و عنایتی بوجه قلب و لسان قلب و قلب قلب و ذات قلب توجه نمود انه اشتعل بنار حب ربک و فاز بکوثر ذکره الجذاب الفضال المبعث المحیی المحرک العلیم الحکیم و بعد باین کلمۀ مبارکه ختم شد فرمودند هنیئاً له

در بارۀ فقره معلوم آنچه واقع شد صحیح و مقبول بلی امثال آن نفوس را نباید مأیوس نمود و همچنین نباید متابعت اهو نمود بین بین باید نگاه داشت عجب در اینکه الی حین جناب حرف سین هم بر مقصود آگاه نه و حال آنکه دو کره در سجن اعظم فائز و هر کره مدتی در جوار ساکن از حق جل جلاله سائل و آمل که او را بر مقصود آگاه فرماید وقتی از اوقات فرمودند از حق بطلبید او را مؤید فرماید بر آنچه سبب حفظ او و نجات اوست تقرّب در خدمت ملوک چون از حد تجاوز نماید بیم ضرر است انتهى این خادم فانی از حق میطلبید حضرت معین را مؤید فرماید بر اعلاء کلمه و انتشار امر اگر باین مقام توجه فرمایند البتۀ تأیید الهی و رحمت رحمانی مدد نماید و آنچه سزاوار است عطا کند

ذکر مخدوم مکرم جناب میرزا فض علیہ بہاء اللہ نموده بودند چندی قبل یک لوح اقدس از سماء فضل مخصوص ایشان نازل و ارسال شد از هر حرفی از آن لوح مبارک نفعات عنایات لایزالی متضوع لله الحمد مؤیدند بر استقامت و خدمت و ذکر و ثنا خدمت ایشان سلام و ثنا و تکبیر و بهاء میرسانم انشاءالله آثار فضل ایشان از اشطار و اقطار بامر مقتدر مختار ظاهر و هویدا گردد جمیع حاضرین و طائفین تکبیر میرسانند و سلام میگویند و ثنا ذاکرند و در باب فقره معهود باید بروایت شیعه بحديث قبل عمل نمود که فرموده‌اند لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین سبحان الله الی حین نزد حضرات عنایت و شفقت و مرحمت حق جل جلاله معلوم نه مع آنکه جمیع الواح شاهد و گواہست یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّدہم علی عرفان ما اراد أنّہ هو السّامع المجیب

ذکر قره عین الموسوم به ولی اللہ علیہ بہاء اللہ در ساحت اقدس معروض این آیات باہرات مخصوص آن قره عین و سایر قرر عیون علیہم حفظ اللہ و عنایتہ نازل قول الربّ تعالی و تقدّس

هو التّاطق فی ملکوت البیان

طوبی لک بما اقبلت فی اول ایامک الی ربّک ربّ العرش العظیم قل
 الہی الہی ترانی مقبلاً الی سماء ظہورک و ناطقاً بثنائک و آیاتک و معترفاً بما اشرق من افق ملکوت عرفانک اسألك بأن
 تجعلنی مؤیّداً علی نصرۃ امرک و اعلاء کلمتک بحیث ترتفع رایات امرک فی مدنک و دیارک انک انت مولی العالم و مربی
 الأمم لا الہ الا انت القویّ القدیر
 و هذا ما نزل لعزیر اللہ علیہ بہاء اللہ

بسمی المشرق من افق سماء البرهان

قد سمع المظلوم ندائک و اجابک بما کان للأراضی الطیبیة المبارکة رذاذ الرّحمة و لریاض المعرفة نسمة العنایة و لسماء البیان
 شمس الايقان و للعثشان کوثر الحیوان و لأهل البهّاء رائحة الرّحمن اشکر قلمی الأعلى أنّہ ذکرک بما یكون باقیاً بدوام ملکوت
 اللّٰه ربّ العالمین
 هذا ما نزل لروح اللّٰه علیہ بہاء اللّٰه

بنام آنکه پنهانست در حینی کہ ظاهر و هویدا است

آنچه لسان فؤاد بان نطق نمود بشرف اصغا فائز قل

الہی الہی لک الحمد بما خلقتنی بکلمتک العلیا و اظہرتنی فی ایامک یا مولی الوری و ربّ العرش و الثری اسألك
 بالسّفینة الّتی استوی علیہا البحر الأعظم و بأمرک الّذی بہ سخرت العالم بأن تجعلنی ساکناً فی ظلّ قباب رحمتک و سماء
 فضلک ثمّ قدر لی ما یقرّبنی الیک فی کلّ الأحوال و یؤیّدنی علی نصرۃ امرک انک انت الغنیّ المتعال لا الہ الا انت العزیز
 الفضّال انتہی

لله الحمد قرر عیون بعنایات مقصود عالمیان فائز گشتند از برای هر یک نعمت باقیہ و مائده معنویہ از سماء فضل نازل
 ہنیئاً لهم در حین عرض تبسم فرمودند و بحر عنایت بموجی بدیع و اوجی عظیم ظاهر و هویدا له الحمد و الثناء و له الشکر و
 البهّاء و مولود جدید علیہ بہاء اللّٰه العزیز الحمید کہ بطراز اسم بدیع اللّٰه مزین در آن حین بشرف امضا مشرف نعیماً له این خادم

از حقّ سائل و آمل که هر یک را تأیید فرماید تأییدی که از آیات منزله واضح و مشهود و اینکه ذکر نمودند یکی از ابناء را بمقرّ فدا فی سبیل اللّٰه بفرستند بعد از عرض هذا ما نطق به لسان العظمة یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی لله الحمد آن جناب خود باین شرافت کبری فائزند و باین موهبت عظمی مزین یشهد بذلک لسان عظمتی و لسان فضلی و لسان عنایتی و لسان بیانی البدیع انتهی هذا فضل آخر و نعمة اخرى و رحمة اخرى و موهبة اخرى من لدى اللّٰه ربّنا و ربّ من فی السموات و الأرضین

اینکه در باره جناب آقا میرزا آقا (ش) علیه بهاء اللّٰه و ارادة توجّه ایشان بانوار وجه محبوب و اشتعالشان بنار فراق مرقوم داشتند این مراتب بسمع من خلقت الأذان لاصغاء ندائه فائز هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قول الرّبّ تعالی و تقدّس

هو الشاهد الخبير

قد سمعنا ندائك و رأينا توجّهك و اقبالک و اشتعالک فی هجر مولاک انا ذکرناک من قبل بما فاحت به نفحة الرّحمن فی الامکان نسأل اللّٰه ان يؤیّدک و یوفّقک علی ذکره و ثنائه و خدمة امره انه هو المقتدر المهيمن القيوم انک اذا شربت رحيق الوحي من كأس بياني و وجدت عرف الرّحمن من کلماتی قل

الهی الهی هجرک اهلکنی و فراقک احرقنی و ظهورک حیرنی و آیاتک اشعلتنی و بیئاتک جذبتنی اسألك بالكلمة الّتی بها سرع المقرّبون الی مقرّ الفداء بأن تکتب لی من قلمک الأعلى اجر لقائک و الحضور امام وجهک و القيام لدى باب عظمتک ای ربّ ترانی منجذباً من نفحات و حیک و طائراً فی هوآء حبّک اسألك بأمطار فجر ظهورک و انوار وجهک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال متمسّكاً بحبل فضلک و عاملاً بما امرتنی به فی کتابک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوىّ القدير

حقّ اولیای خود را دوست داشته و دارد و از برای لقا و ظهورات عنایت و مرحمت آمده ولكن ظلم ظالمین و غفلت غافلین حایل شده چندیست ارض سجن مضطرب مشاهده میشود چه که نفسی از اهل بغضا مدّتی بر سریر حکومت جالس اگرچه بسقر راجع یعنی عزل شد ولكن الی حین ارض ساکن نشده لذا در اظهار کلمه اذن توقّف نمودیم انه هو الفضل الکریم و هو الغفور الرّحیم از او میطلبیم آنچه را که خیر دنیا و آخرت در آنست انه علی کلّ شیء قدير و بالاجابة جدیر انتهی لله الحمد فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد تفصیل این ارض البتّه الی حین بسمع آن جناب رسیده این عبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله خیر دنیا و آخرت میطلبد

اینکه مجدّد در باره جناب حاجی محمد علی (م) علیه بهاء اللّٰه مرقوم داشتند یوم ورود دستخطّ آن محبوب آنچه اراده نمودند در ساحت اقدس عرض شد و بشرف امضا فائز هنیئاً له و جناب محبوب فؤاد امین علیه بهاء اللّٰه هم در ساحت اقدس مطالب ایشان را عرض نمودند و امضا را باذن خود شنیدند و همچنین لوحی هم مخصوص ایشان از قبل نازل و ارسال شد یسأل الخادم ربّه بأن يؤیّد اولیائه علی ما یحبّ و یرضی و یقدّر لهم خیر ما نزل فی کتابه المبین

و اینکه در ذکر الوهیّت مرقوم فرمودند که شخصی را از شنیدن آن پریشانی دست داد بعد از عرض این فقره این کلمات عالیات از مشرق اراده ظاهر و مشرق قوله تبارک و تعالی یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی ناس ضعیفند الی حین قلم اعلی بما ینبغی ذکر ننموده مکلمّ طور مع آنکه آیاتش عالم را احاطه نموده خود را صامت مشاهده مینماید و الی حین جهل اهل فرقان بتمامه ذکر نشده لعمر اللّٰه از کأس توحید محرومند و از قدح تفرید ممنوع الی حین مقام توحید حقیقی مستور و این ستر فضلی است بزرگ از برای بعضی از نفوس که اقبال نموده‌اند اگرچه نفحه این مقام از قلم اعلی متضوّع مقصود آنکه آذان مستعدّه لاصغاء نداء اللّٰه و ابصار حدیده لمشاهدة ما ظهر من خزائن القلم قلیل مشاهده میشود آن جناب باید مدارا نمایند و باذکاری ناطق شوند که سبب توجّه و اقبال و انجذابست چه که مراتب و مقامات اولیای فرقان و مراتب آنچه سزاوار ظهور

است اگر از بعضی مستور ماند اقرب بتقوی است حال محبت و اقبال کافست و بعد از اقبال و توجه اکثری بحبل بیان ارتقا مینماید و بقدر استعداد بر مراتب واقف میشوند قدرنا لک خیراً کثیراً فی الكتاب انتهى

یا محبوب فؤادی اکثری رضیعند شیر میطلبند قابل فوق آن نبوده و نیستند نسال الله تعالی ان یؤید عباده علی ذکره و ثنائه و الاقبال الیه و التوکل علیه انه هو السامع المجیب و هو الفرد الواحد العزیز الحمید عرابضی که بساحت اقدس ارسال شد جواب نازل از حق میطلبم از اشراقات انوار آفتاب حقیقی که از افق لوح مشرقست اولیای آن دیار طراً منور شوند و از نار بدیعۀ منیعۀ مشتعل گردند و باتحاد و اتفاق قیام نمایند و با صدور منیرۀ مطهرۀ از ضغینه و بغضا باصلاح عالم پردازند تا نور اتفاق عالم را اخذ نمایند و عداوتهای مکنونۀ در صدور ساکن شود و زایل گردد امید هست که اهل بهاء روح العالم فداهم کمر همت را محکم نمایند و فساد و نزاع و جدال و سفک دماء را از عالم بردارند تا عالم بیچاره نفس راحتی برآرد من این را میگویم ولكن هیئات هیئات میشنوم چه که بعضی از نفوس امر الله را سهل شمرده اند یلعبون و لا یعرفون و یقولون ما لا یشعرون در جمیع احوال این خادم فانی تأیید میطلبد و توفیق میخواهد ان ربنا الرحمن هو المشفق الکریم و هو العلیم الحکیم

و اما فقرۀ خطوط دو قسم حضرت غصن الله اکبر روحی و ذاتی لتراب قدمه الفداء مرقوم فرموده اند بسیار خوبست تفصیل را خود حضرتشان مرقوم میفرمایند اینکه مرقوم فرمودند که یکی از دوستان سؤال از غیبت نموده ... این مراتب در الواح الہی بمثابة آفتاب ظاهر و لائح این ایام باید کل بنار کلمه مشتعل شوند و بخدمت امر مشغول وقت را غنیمت شمارند و بحکمت و بیان اهل امکان را آگاه کنند هر نفسی الیوم باعتراف بما انزلہ الله فی الكتاب موفق گشت او از اهل فردوس اعلی مذکور و محسوب امروز سید ایام است و مالک ظهورات بر عرش بیان مستوی طوبی للفاضلین ایام مظاهر الہی در مقامی بیوم الله مذکور ولكن این ایام در جمیع کتب مخصوص است بظهور غیب مکنون و سر مخزون الّذی ینطق بأعلی التّداء امام وجوه العالم در کتب قبل و فرقان عظمت این ایام مذکور و مسطور است حضرت مبشّر یعنی نقطه اولی روح ما سواہ فداہ در ایام توجّه به ماکو بر حسب ظاهر مستوراً عن الكلّ بشرف لقا فائز و جناب قدّوس علیه بهائی و عنایتی مکرّر فائز در سفر ارض خاء مخصوص او را طلبیدیم و اشهر معدودات در حضور بلقا فائز ایشان و جناب باب اعظم را حضرت نقطه روح ما سواہ فداہ باسم اوّل و آخر نامیده و همچنین باوّل وارد و آخر نازل تعبیر فرموده و بشارت این ظهور را بهر یک داده و بجناب سیّاح علیه بهائی مخصوص فرموده اند برو شاید بیابی مظاهر کلّیه قبل از ظهور آگاه بوده اند ایشانند مطالع علم الہی نسال الله ان یؤید اولیائہ علی عرفان ما انزلہ فی کتابه المحکم المبین بعضی اذکار سبب احتجاج میشود و همچنین علّت اخماد نار سدره در وجود البهّاء علی من اقتصر النّظر علی التّوجّه الی الأفق الأعلى منقطعاً عن الظّنون و الأوهام یا محبوب فؤادی فی الحقیقه بعضی از اذکار سبب غفلت و کسالت میشود مخصوص اذکار ما لم یرض به الله امید هست کل از ریحق بیان رحمن بنوشند و در انجمن عالم بطراز امتیاز ظاهر شوند البتّه حزب الله باید از دوش ممتاز باشند خدمت اولیای آن ارض تکبیر و سلام از قبل و بعد عرض شده و میشود و این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که جمیع را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار است

و در فقرۀ معهود بسی واضح و معلومست که عندالله امری که سبب ضرّ کسی و ابتلای نفسی بلکه سبب احزان و کدورات نفوس شود در این ظهور اعظم مردود و غیر مقبول و آنچه سبب ارتقا و علوّ و سموّ و علّت فرح و انبساط قلوب اهل عالم است مقبول و محبوب ولكن نظر بحکمت باید بقسمی رفتار شود که رائحه یأس مرور ننماید ان ربنا الرحمن قد منع الكلّ عن الفساد و النزاع و امرهم بالمحبّة و الشّفقة و الوداد ولكن حکمت مقتضی مدارا بوده و هست از حقّ میطلبم حضرت مذکور (معین) را تأیید فرماید بر حفظ اغنام در این صورت اعانت الہی در بارۀ او البتّه میرسد انه یحفظ من اقبل الیه و یقدّر له خیر الآخرة و الأولى و یرفعه بجوده و رحمته و سلطانه و ینصره بجنود الغیب و الشّہادة انه هو المقتدر القدر

و اما فقرة اذكار حسب الاستدعاى محبوب مكرم جناب ميرزا فاض عليه بهاء الله از سماء عنايت نازل و ارسال شد و همچنين جواب حبيب روحانى جناب آقا ميرزا جليل عليه بهاء الله و ساير اوليا عليهم بهاء الله آن محبوب فؤاد بعد از زيارت و اطلاع بصاحبانش برسانند اينكه اذكارى مخصوص نوم و يقظه مسئلت نمودند بعد از عرض امام عرش اين اذكار مشرفات از افق بيان الهى اشراق فرمود قوله جلّت عظمته و عظمت قدرته

انت الذّاكر و انت المذكور

يا الهى و سيّدى و مقصودى اراد عبدك ان ينام فى جوار رحمتك و يستريح فى ظلّ قباب فضلك مستعيناً بحفظك و حراستك اى ربّ اسألك بعينك الّتى لا تنام بأن تحفظ عيني عن النّظر الى دونك ثمّ زد نورها لمشاهدة آثارك و النّظر الى افق ظهورك انت الّذى ضعفت كينونة القدرة عند ظهورات قدرتك لا اله الا انت القويّ الغالب المختار

انت الله لا اله الا انت

لك الحمد يا الهى بما ايقظتني بعد نومى و اظهرتني بعد غيبتى و اقمنتني بعد رقدى اصبحت متوجّهاً الى انوار فجر ظهورك الّذى به انارت آفاق سموات قدرتك و عظمتك و معترفاً بآياتك و موقناً بكتابتك و متمسكاً بحبلك اسألك باقتدار مشيتك و نفوذ ارادتك بأن تجعل ما اريتنى فى منامى امتن اساس لبيوت حبّك فى افئدة اوليائك و احسن اسباب لظهورات فضلك و عنايتك اى ربّ قدّر لى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى اشهد انّ فى قبضتك زمام الأمور تبدّلها كيف تشاء لا اله الا انت القويّ الأمين انت الّذى بأمرك تبدّل الدّلة بالعزّة و الضّعف بالقوّة و العجز بالاقتدار و الاضطراب بالاطمينان و الرّيب بالايقان لا اله الا انت العزيز المئان لا تخيّب من سألك و لا تمنع من ارادك قدّر ما ينبغى لسماء جودك و بحر كرمك انك انت المقتدر القدير

هو المهيمن على الأسماء

الهى الهى كيف اختار النّوم و عيون مشتاقيك ساهرة فى فراقك و كيف استريح على الفراش و افئدة عاشقيك مضطربة من هجرك اى ربّ اودعت روحى و ذاتى فى يمين اقتدارك و امانك و اضع رأسى على الفراش بحولك و ارفع عنه بمشيتك و ارادتك انك انت الحافظ الحارس المقتدر القدير وعزّتك لا اريد من النّوم و لا من اليقظة الا ما انت تريد انا عبدك و فى قبضتك ايّدى على ما يتضوّع به عرف رضائك هذا املى و امل المقرّبين الحمد لك يا اله العالمين

هو السّامع المجيب

يا الهى اصبحت فى جوارك و الّذى استجارك ينبغى ان يكون فى كنف حفظك و حصن حمايتك اى ربّ نور باطنى بأنوار فجر ظهورك كما نورّت ظاهرى بنور صباح عطائك

هو المهيمن القيوم

اصبحت يا الهى بفضلك و اخرج من البيت متوكّلاً عليك و مفوضاً امرى اليك فأنزل علىّ من سماء رحمتك بركة من عندك ثمّ ارجعنى الى البيت سالماً كما اخرجتني منه سالماً مستقيماً لا اله الا انت الفرد الواحد العليم الحكيم انتهى

آفتاب فضل الهی لازال مشرق و لائح دلیله نفسه و ظهورات عنایتہ آیاتہ هو الدلیل و هو الظاهر و هو الشاهد و هو المبین عنایتش شامل و رحمتش محیط احتیاج باستدلال نداشته و ندارد

در باره جناب حاجی علی عسکر (م) علیه بهاء الله مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت اقدس اذن رجوع نازل با بودن عیال البتہ باید بکتاب اقدس عمل نمایند صد هزار طوبی از برای عاملین

اینکه در باره مسجون تفلیس (مشهدی اسمعیل علیه بهاء الله) مرقوم داشتند در حضور عرض شد و بعنایت و شفقت الهی فائز ذکرش از لسان عظمت جاری و فرمودند بنویس باو محزون مباش مولی العالم در سجن اعظم قل

الهی الهی توکلت علیک و فوضت امری الیک قدر لی ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انک انت العلیم الخبیر

انتهی

ذکر جناب آقا محمد صادق الّذی هاجر و فاز فرمودند مخصوص ایشان لوح اقدس از سماء مشیت نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند و از بحر معانی بیاشامند این عبد هم خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و توفیق میطلبد

در باره آنچه که رحمت عالم از او ظاهر و همچنین غضبش مرقوم داشتند یعنی مرکب که مراکب عالم از او جاری و ارکان امم از او محکم فی الحقیقه اگر اقلام عالم بخواهند اولاد این ام را احصا نمایند خود را عاجز مشاهده کنند فکر باو نرسد دفاتر او را کفایت نکند باری اگر بر جمیع اوراق فی الحقیقه وصف او ذکر شود نزد تصرّفات عالیّه قاهره او معدوم و مفقود است باری آنچه باین اوصاف و فوق آن مذکور رسید و بسیار خوب و مرغوب لذا هی رحمت از او ظاهر

سبحانک یا اله الممکنات و مقصود الکائنات انت الّذی اودعت فی قطرة شیء حالك ما اهتزّ به اهل القبور به احییت و به اخذت و قبضت اسألک بقدرتک المهیمنه علی العالم بأن توفّق الأمم علی قبول امرک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم ثمّ اسألک یا الهی بیحر عنایتک و سماء فضلک بأن تنزل علی من احبک و ذکر خادمک بهاء من عندک و سلام من لدنک و روح من جانبک انک انت المقتدر الّذی لا یمنعک ما یشهد و یری و انک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثری لا اله الا انت العلیّ الابهی

ط

جناب آقا میرزا ایوب علیه بهاء الله

۱۹ جمادی الأولى سنه ۱۳۰۶

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الابهی

امروز حمد و شکر مخصوص اولیاست یعنی نفوسی که برحیق مختوم رسیده و میرسند و از اجل محتوم نمیترسند جان را در سبیل مقصود عالمیان رایگان انفاق نموده اند نه از سطوت امرا خوفی و نه از ظلم علما ترسی بافصح بیان امام ادیان قد اتی الحقّ گفته اند سبحان الله حیرت اندر حیرتست که اعمالی که از عشاق زمان در این ظهور ظاهر شده عباد ارض پند نگرفته اند و متنبّه نشده اند انصاف کجا رفته عدل چه شده آن یکی در حین شهادت هنیئاً لی گفته و دیگری به انفتت روحی لله ناطق و آخر در مقابل بیت بدست خود جان را نثار نمود ان تعدوا شهداء الله فی هذا الظهور لا تحصوهم فی الحقیقه از احصا

خارجست هر يك بشأنى جان داد كه اهل ملاً اعلى فببارك الله گفتند و اهل جنّت عليا به الجذب لله متكلّم جلّت عظمته ربّنا لا اله الا هو المقتدر القدير

يا محبوب فؤادى نامۀ نامى رسيد فرح مفقود را موجود نمود و سرور مكنون را بعرضه شهود آورد لله الحمد حامل بشارت صحّت آن محبوب بود و بعد از فرح و انبساط قصد بساط اعلى و مبدأ نشاط ارض و سماء نموده امام وجه مولى العالم عرض شد و باصغا فائز گشت و بعد لسان عظمت باين آيات متكلّم قول الربّ تعالى و تقدّس

بسمى التّاطق امام الوجوه

يا ايّها المذكور لدى المظلوم سمعنا ندائك و اجبتك بكلمة يجد منها كلّ حزب اعظم ما عنده بحيث يجد منه اهل الفرقان نفحات الرّحمن و اهل الانجيل بيانات الجليل و اصحاب التّوراة تغرّدات حمامة الأمر على اعلى الأغصان و ملاً البيان ما تنجذب به الأفئدة و العقول كذلك اظهر أم الكتاب بيانه و أمّ البيان آياته و البحر الأعظم امواجه و شمس الوجود جوده و اشراقه طوبى لنفس صعّدت و سمعت و رأّت ويل للغافلين قد كنتّ حاضراً لدى المظلوم و سمعت نداءه و عرفت أنّه ما اراد الاّ اصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم ولكنّ القوم اعرضوا عنه و انكروا ظهوره و ما ظهر من عنده بغياً على الله ربّ العرش العظيم تالّله هذا يوم فيه اهتزّ الطّور متبسّماً لأنّه فاز بمكلمه و السّدره تنادى بأعلى النّداء قد اتى من انطقنى اتقوا الله يا قوم و لا تنكروا الذى به جرى فرات البيان فى الامكان و ماج بحر العرفان امام الأديان انصفوا فى امر الله و ظهوره و لا تكونوا من الذين جادلوا بآياته و كفروا بنعمته و ارتكبوا ما ناح به كلّ عالم بصير و كلّ عارف خبير قل يا معشر البشر قد تزيّن المنظر الأكبر بمالك القدر و ظهر كلّ امر مستتر اقبلوا بوجه نورآء الى الأفق الأعلى و لا تتبعوا الذين انكروا حجّة الله و برهانه اذ اتى بأمر عظيم و سلطان مبين قد حضر العبد الحاضر بكتابتك و عرضه امام الوجه انزلنا لك ما كان نعمه للأبرار و نوراً للأخيار و كوثر الحيوان للأحزاب نسأل الله ان يؤيّدهم على الاقبال و يوفّقهم على ما ينبغى لهذا اليوم المقدّس العزيز البديع أنّك اذا اخذك جذب بيانى و سكر رحيق بيانى قل

الهى الهى نفسى لندائك الفداء و روحى لاقبالك الفداء و لذكرك الفداء قد اقبلت الحى من شطر السّجن و ذكرتنى اذ كنت صامتاً عن ذكرك و ناديتنى اذ كنت راقداً اشهد انّ رحمتك سبقتنى و نور امرك احاطنى اسألك بأنوار ملكوتك و اسرار جبروتك و بالكلمة التى بها انجذبت افئدة عبادك و حقائق خلقك بحيث سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للقائك و بالحق الذى فاز بجبل الأعداء فى ارض الصّاد اظهاراً لقدرتك و ابرازاً لانقطاعه عن دونك بأن تؤيّد عبادك على الانصاف فى امرك ثمّ وفّقهم على خرق سبحات الأوهام التى منعتهم عن التّقرب الى ساحة عزّك و عن اصغاء ندائك الأحملى الذى ارتفع من قلمك الأعلى اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك اشهد بوحدايتك و فردائيتك و بما انزلته فى كتابك و اظهرته لارتقاء خلقك الى مقام قدرته لهم بجدوك و كرمك اى ربّ اسألك بأن تكتب لى ما كتبه لأصفيائك الذين ما نقضوا عهدك و ميثاقك و ما منعتهم سطوة الملوك و ثروة المملوك عن النظرا لى افقك و التمسك بحبلك أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الاّ انت الغفور الكريم انتهى

تبارك الله عجب ذكرى و نيكو وقتى حين ارتفاع نداى مالك اسماء و فاطر سماء نداى جميع اشياء مرتفع شد امواج بحر بيان بشأنى ظاهر كه درياهاى عالم گویا كل گوش شدند از برای اصغا و همچنين اشجار آن عجب جذبی در اين حين عالم را اخذ نموده گویا كلمات بدیعه روح بخشیده و جان تازه عطا نموده هر يك بشارتى ناطق و بكلمهئى متكلّم ولكن چه فائده خلق بی انصاف كل محروم و ممنوع آیا اگر از اين امر اعظم بگذرند چه امرى قابل تمسك است و اگر انكار نمایند چه امرى لایق اقرار در هر حال دعا لازم است نه جفا چه كه نزاع و جدال و فساد در اين ظهور اعظم نهى شده نهياً عظيماً فى

کتاب ربنا رب العرش العظيم ای کاش بر مقصود حضرت مقصود عارف میگشتند جمیع عباد را در جمیع احوال بصیر و اصطبار امر فرموده‌اند و اولیا باین کلمه مبارکه بشأنی تمسک بسته‌اند که کشته میشوند و نمیکشند و بد میشوند و نمیگویند این بی‌انصافهای عالم مطمئن شده‌اند و هر یوم وارد شده و میشود آنچه که عین عدل میگرد نوری که سبب روشنی عالم است در اطفائش میکوشند و این سیفها و سناها اگرچه در ظاهر باین عباد است ولكن در باطن بنفوس ظالمه راجع نسأل الله ان یعرف الکلم ما منعوا عنه الیوم بالأوهام و الظنون انا لله و انا الیه راجعون

اینکه اظهار عجز و انکسار در ساحت اقدس نمودند بعد از عرض فرمودند قوله تبارک و تعالی این عجز و انکسار آن جناب نزد حقّ جلّ جلاله از عظمت و اقتدار صاحبان اقتدار اعظم و احبست طوبی للسانک انه نطق بالحقّ نسأل الله ان یقدر لک خیر الآخرة و الأولى و یکتب لک ما یتقی به ذکرک فی کلّ عالم من عوالمه انه هو المقتدر القدر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انتهى

ذکر جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض امام عرش یک لوح اقدس مخصوص ایشان از یمین عرش نازل انشاءالله بان فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند آنچه را که سرمست شده در انجمن عالم به الملک لله مالک الملکوت ناطق گردند این عبد تکبیر میرساند و از حقّ میطلبد توفیق عنایت فرماید فی الحقیقه ذکر آن محبوب از برای قلب فرحی است تازه و از برای سمع نغمه‌ایست جدید و از برای ادراک معینی است امین لله الحمد که آن محبوب فائز شدند بذکر و ثنا و توجه و محبت و اقبال انه هو المشفق الکریم و هو المؤید الحکیم

قره عین و فرح قلب لقمان علیه بهاء الرحمن را فرمودند یک لوح اقدس هم مخصوص ایشان از افق سماء برهان نازل امید آنکه در ظلّ عنایت حقّ جلّ جلاله تربیت شوند و بآنچه سبب بقا و ذکر ابدیست فائز گردند ذکرش فرح‌انگیز بود و این دلیل است بر عنایت و رحمت حقّ انّ الخادم یسأل ربه بان یقدر له ما هو خیر له انه هو المقتدر القدر خدمت دوستان آن ارض تکبیر میرسانم و آنچه سبب علو و سمو است از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک میطلبم انه هو السامع المجیب

جناب آقا محمد رحیم الذی هاجر و فاز

هو الشاهد العلیم

امروز مظلوم از شطر سجن اعظم اهل عالم را ندا مینماید و ببحر اعظم دعوت میکند امرش اظهر از آفتاب و بیانش بمتابۀ انوار هیچ منصفی این فضل اکبر را انکار ننماید و هیچ عادلّی این عطیۀ کبری را نفی نکند امروز روز اقرار و اعتراف است چه که حقّ جلّ جلاله بر عرش عرفان مستوی و بما ینبغی ناطق و متکلم این است آن ظهوری که در کتب قبل و بعد مذکور و از قلم الهی مسطور اولیا را تکبیر برسان و بعنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده قسم بامواج بحر بیان رحمن کل نزد مظلوم مذکورند و بعنایت فائز از حقّ میطلبیم جمیع را بر استقامت کبری مؤید نماید و از مائدۀ ابدیّه و نعمت باقیه عباد خود را محروم نسازد اهل باء و دال را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو ای دوستان بحبل حکمت تمسک نمائید و باندازه تکلم کنید یک کلمه بمتابۀ نار میسوزاند و یک کلمه بمتابۀ نور روشن و منیر میفرماید برفق و مدارا تشبث نمائید حقّ رحیم است و رحمتش سبقت گرفته و حقّ کریم است و کرشم احاطه نموده بعضی ضعیفند باید بدریاق ذکر و بیان علاج نمائید و قوت بخشید اعتدال در جمیع مراتب

لازم چه اگر قوت تجاوز نماید بضعف تبدیل گردد ای دوستان قلم اعلیٰ شما را نصیحت میفرماید و امر مینماید بآنچه که سبب اعلاء کلمه و ارتفاع نفوس است در جمیع احوال باعتدال تمسک نمائید و در امور بانصاف تکلم کنید اعدا بنار جهل مشتعلند باید بپردباری تشبث جست که شاید بیفوسد و ساکن شود نسأل الله تعالیٰ ان یؤیدکم علی ما یحبّ و یرضی و یوفّقکم علی ما امرتم به فی الکتاب

یا رحیم اگر بارض خضرا رسیدی قل این اشجارک و اثمارک و این اسرارک و اورادک یا خضرآء این برک لا تحزنی عمّا ورد علیک سوف یظهر الله منک ما قدر لک انه هو المقتدر القدر اولیای آن ارض را تکبیر میرسانیم و از حقّ میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است شاید از ریحی مختوم عباد را باسم قیوم حیات بخشند و زندگی عطا کنند اهل دیار را از قبل مظلوم ذکر نما بگو حمد کنید مقصود عالم را که شما را مؤید فرمود و باآمایش فائز نمود قدر این مقام را بدانید لله الحمد از کلمه علیا بتجلیات انوار نیر توحید فائز گشتید و علمای ارض از کلمه فرار اختیار نمودند و از صراط الهی لغزیدند حزب الله را در ارض میم و شین تکبیر برسان شاید از نفحات بیان مقصود عالمیان مؤید شوند بر عملی که ذکرش بدوام ملک و ملکوت در کتاب الله باقی و پاینده ماند حکمت مقتضی ستر اسماء بوده و هست هذا ما نطق به فاطر السماء اذ استوی علی عرش اسمه الستار الحکیم یا اولیائی عنقریب آنچه مشهود مفقود بتدارک مشغول شوید و مستعدّ گردید از برای صعود انه یؤیدکم و یامرکم بما یربّبکم و یرفعکم انه هو الفضل الکریم

یا اولیائی فی العین و الشّین مکرّر باآثار قلم اعلیٰ فائز شدید و بانوار بیان مقصود عالمیان مزین قدر این مقام را بدانید و بخدمت امر تمسک جوئید امروز فرات رحمت جاری و بحر فضل ظاهر

یا ناظر علیک بهائی لازال تحت لحاظ عنایت بوده و هستی از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر خدمتی که ذکرش غافلین را متذکر نماید لیس هذا علی الله بعزیز جناب علی قبل اکبر مذکور بوده و هستند لله الحمد موفّقند بر ذکر و ثنای مظلوم آفاق لازال در سجن اعظم لسان ناطق قلم متحرک وجه متوجّه لیظهر من العباد ما یجعله الله کنزاً لهم عنده انه هو الغفور الرّحیم البهّاء من لدنا علیک و علی من سمع خریر کوثر بیانی و اقبل و اخذ و شرب باسم الله المهیمن علی من فی السموات و الارضین

* * *

جناب ملا محمد ز

هو الله البهیّ الأبھی

ان استمع ما یلهمک لسان الله عن جبروته المقدّس العزیز المنیع لعلّ تسمع نداء ربّک و تخرق الحجبات و تطلع عن رداء الستّر باسمی العزیز الممتنع المنیع و لعلّ تكون بین الناس کالشمس الّتی تستضیء بها الممكنات او کشجرة الّتی تثمر فی کلّ حین او تكون ملکاً و تصیح بین السموات و الأرض بأنّ هذا لجمال الأولى قد ظهر فی رداء الکبریاء مرّة اخرى و اعترضوا علیه اولی النّهی ثمّ هؤلاء المشرکین الذّینهم کفروا بالله جهرةً و اعرضوا عن آیاته بعد الّذی نزلت بالحقّ و کذلک ینزل حینئذ من لدن علیهم خبیر قل تالله قد ارتفعت سحاب الجود و ظهرت غمام الفضل و تمطر فی کلّ حین بیّات الّتی تذهل عنها عقول الموحّدين قل تالله لو یلقى حرفاً منها علی قبور الممكنات لیخرجن عن الأجداث خشعاً لله المقتدر العزیز المنیع و لو یلقى حرفها الأخری اذاً یرجعون الی ما كانوا و کذلک قدرنا الکلمة سیف الله و نفصل بها بین الموحّدين و المشرکین و الذّینهم

استحيوا بكلمة الله اولئك اصحاب البقاء و يطيرن في هواء الروح بأجنحة المنقطعين و يصلون عليهم ملائكة الأمر ثم الذينهم كانوا في اجمة اللاهوت ثم في ستر ثياب الملكوت ثم في هواء الجبروت ثم في ارض الناسوت ان انتم من العارفين و الذينهم فرّوا عن كلمة الله و خرجوا عن ظلّها و ماتوا عن نعمات القدس اولئك مثلهم كالرماد ان انتم من الشّاهدين كما ان الرماد لن يحرك من شىء اولئك لن يحركن من كلمة الله و صورته ثم من نفحات الله و عزّه كذلك نلقى عليك اسرار ما كان لتكونن من العالمين و انك انت يا اسمى فاخرج عن سبحات الأرض ثم غشوات الملك ثم اطلع عن مطلع الأسماء باسمى الغنى المقنن البديع ثم بلغ امر مولاك الى الشرق و الغرب و لا تصبر فيه و لا تكن من الساكنين كن كشمعة النار او كعمود من النور بحيث لو تظهر من جهة يظهر اشراقك عن جهة اخرى كذلك يحكم عليك قلم القدس من لدن عزيز حكيم و انا لما نريد ان نعزل نفسنا عن بين هؤلاء لذا نزلنا عليك ما يجعلك به منقطعاً عن العالمين و اكتفينا بهذه الآيات لعل تكون متذكراً في نفسك و تذكر الناس بأيام التي ما رأيت بمثلها عيون الأرباب فكيف عيون المحتجبين و لقد نزلنا عليك من قبل لوحاً و قد كنز في كل حرف منه راحة التي لو يهب على الممكنات ليقومن عن تراب الغفلة و يتوجهن بوجههم الى وجه الله المهيم المقنن العزيز القدير ولكن ما ارسلناه اليك الى ان يأتي وقته لأن كل الأمور معلّقة بامضاء الذي يرجع الى القضاء الذي يرجع الى القدر الذي يرجع الى الارادة التي يرجع الى المشية التي يخلق بأمرى المقنن العالى المتعالى العزيز المنيع كذلك بشرناك به لتكون مستبشراً في نفسك الى ان يتجلّى عليك بسلطان الحروفات و الكلمات و ان هذا فضلى عليك و على العالمين و ان الذين ذكرت اسمائهم في كتابك بلغهم من لدنا سلاماً و رحمةً و تحيةً و عنايةً و تكبيراً و روحاً و ريحاناً ليستبشرن في انفسهم و يكونن من الرجاعين الى الله الذي يرجع اليه كل الأمور في يوم الذي تزلّ فيه اقدام المخلصين قل تالله ان اليوم قد ظهر بالحق في هيكل الغلام فتبارك الله ابداع الأبدعين و مظهر كائنات الغيب كيف يشاء و انه لهو الفرد العزيز المقنن الكريم

* * *

قائين

قد نزل لمحمد قبل على الذي كان في ارض الطاء بحب الله معروفا

هو الباقي القديم

ان استمع يا عبد ما يوحى اليك عن شطر القدس و لا تلتفت الى الذينهم كفروا و اشركوا فاكف بربك ثم انقطع عن العالمين جميعاً انه يحرسك عن رمى الشيطان و يقربك الى شاطئ قدس محمودا ذكر نفسك في كل حين لئلا يحجبك الاشارات و كذلك يأمرك قلم الأمر من هذا الاصبع الذي خرج عن جيب القدرة بسلطان مبينا ان اتحد مع احبّاء الله و كن ناصراً لأمره و لا تغفل عنه اقل من حيناً و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثم هذه الورقة التي جعلها الله عن غصن القدس مشهودا و اذا بلغت اليك خذها بروح و ريحان ثم اقرأها بنعمات عزّ بديعا و انها لقميصى قد ارسلناه اليك لتجد منه روايح عزّ محبوبا قم على الأمر بحكمة من لدنا لئلا تحدث الفتنة و يرجع الضّر الى اصل الشجرة و كذلك امرت من لدن عزيز حكيم خذ كأس الحيوان من انامل الرحمن و لا تلتفت الى مظاهر الشيطان في هذه الأيام التي قام على مكر جديدا تالله تحيرت عن مكره سكان السموات و الأرض و كان الله على ذلك شهيدا ثم ذكر من لدنا عباد الذينهم آمنوا بالله و آياته و ما منعهم همسات الشيطان عن جمال الرحمن و كانوا على الأمر مستقيما و من دون هؤلاء لم يكن لهم من شأن عند الله دع ذكرهم لأن يومئذ لم يكن اسمائهم عند

رَبِّكَ مذكوراً كذلك القيناك قول الحقّ لتتبع امر مولاك و تتخذ لنفسك اليه سبيلاً و لقد نزلنا لأخيكَ لوحاً و ارسلناه اليه لتقرّ به عيناه و يكون على الأمر مستقيماً

* * *

زوا

جناب آقا سيّد ابراهيم اخ من استشهد في سبيل الله

بسمه العزيز الكريم

ان يا ابراهيم ان استمع نداء ربك الكريم من ملكوت بيانه الممتنع القديم لا اله الا انا الرحمن الرحيم قم بين العباد ثم اذكر ربك بذكر تشتعل به افئدة العالم و تنجذب به ارواح المخلصين و انظر ثم اذكر اذ توجه من سميناه بمحبوب الشهداء الى مشهد الفداء و انفق روحه حباً لله الملك العزيز الحميد تالله حين ارتقاء روحه استقبله الملائكة الاعلى و وجدوا منه عرف قميص ربك الابهى و سعدوا معه الى الرقيق الاعلى ان ربك لهو العزيز العليم لو نذكر مقامه و ما رأى من بدائع الطاف ربك ليأخذ الشوق و الاشتياق من في الآفاق على شأن يفدون انفسهم في هذا السبيل المستقيم فلما امرنا العباد بالحكمة سترنا ذكر ذاك المقام ان ربك لهو المدبر الحكيم كذلك اختصاصه فضلاً من عندنا و آثرناه على اكثر الخلق انا كنا قادرين ينبغي لك و لمن آمن بالله ان يذكره بما ذكره الله في لوح حفيظ كبير من قبلي على ذوى قرابته من الذين آمنوا بالله رب العالمين ثم كبير على وجوه احبائي فيهنالك و بشرهم بذكرى الجميل

* * *

بسمه المهيمن على العالمين

ان يا احبائي في المعمور ان استمعوا نداء مطلع الظهور من شطر بيته المعمور الذي جعله الله مطاف الملائكة الاعلى و مشارك الأمر في ازل الازال ليسرّكم نداء الله و يقدّسكم عن الدنيا و احزانها و يقربكم الى مطلع العظمة و الاقتدار انا ذكرنا الذين توجهوا الى الوجه و جعلناه كنزاً لهم في عوالمنا التي ما اطّلع بها احد الا نفسه المهيمنة على الامكان طوبى لكم يا احبائي بما فزتم بالمقصود اذ اعرض عنه العلماء و الأمراء و سقيتم كوثر الحيوان اذ منع عنه كل غافل مراتب انتم الذين ما منعتم حجبات الناس و ما حجبتكم اشارات الذين كفروا بالله مالك الرقاب قد توجهتم الى الأفق الاعلى بوجوه بيضاء و سمعتم نداء مالك الأسماء اذ ارتفع بين الأرض و السماء ان افرحوا ثم اشكروا ربكم العزيز الوهاب كم من ملك اراد اللقآء و كم من عالم ناح لأيام الوصال و اذا قضى الميقات و انار افق الظهور بعدوا عنه و تمسكوا بما عندهم من الأقوال قد خلق العالم ليوم الأكبر انه اتى بالحق ولكن القوم في مرية و شقاق قد فاز العالم بظهور اسمنا الأعظم من الناس من عرف و منهم من لم يعرف طوبى لمن سمع و ادرك و قال لك الحمد يا مطلع الآيات توجهوا يا احبائي بقلوب نورا الى مقرّ عرش ربكم مالك الأسماء ثم انصروه بالذكر و البيان قد سدّت الأبواب و قام البواب لو شاء الله يفتحها بمفتاح اسمه الأعظم و يطردهم بسلطانه الذي غلب الكائنات اذا احد اراد ان يحضر لدى العرش يتكلمون فيه ما ينوح به سكان الفردوس و الملائكة الاعلى انه لهو العزيز العلام

أنا منعنا الناس عن الحضور لدى العرش بما اكتسبت ايدي الذين غفلوا عن الأمر و اتبعوا كلّ مشرك غرّار ينبغي لكلّ ان يعمل بما امر به من لدى الله الواحد المختار اياكم ان يحزنكم البعد انّ الذي فاز اليوم بالاقبال و عمل بما امر به أنّه من اهل القرب في امّ الألواح تفكّروا في فضل الله و الطافه أنّه يذكركم بالفضل في هذا الحصن الذي بنى من صخرة صمّاء و يرسل اليكم ما تقرّ به الأبصار ان اتبعوا اوامر الله و سننه و تشبّثوا بذيل رحمة ربّكم فائق الأصباح تمسّكوا بحبل الاتّحاد في سبيل الله مالِك اليجاد باتّحادكم تضطرب افئدة الذين كفروا بالمبدي و المأل و علّموا ابنائكم ليقروا آيات الله بالعشيّ و الاشرار قد كتب الله لكلّ اب تربية اولاده من الذكر و الأنثى بالعلم و الآداب ثمّ الصّناعة و الاعتراف كذلك علّمناكم في كتابنا الأقدس الذي نزلناه من ملكوتنا المقدّس طوبى لمن اخذه بقدرة من عندنا أنّه من اهل هذا المقام ان اجهدوا ليظهر منكم ما ينبغي لأيام ربّكم مالِك الرقاب انما بهاء عليكم و على الذين فازوا بما فزتم و شربوا كوثر الحيوان من ايادي فضل ربّكم مالِك الأديان

* * *

جناب ملا احمد م ع عليه بهاء الله

بسمي المشرق من افق الابداع

ان يا احمد انا نحبّ ان نذكرك بذكر يستضيء به العالم و نريد ان نسقيك ماء الحيوان من كوثر فم رحمة ربّك المعطى العليم قد ارسلنا اليك من قبل قدح العرفان و شربت منه بهذا الاسم الذي به سخّر من في العالمين و من قبله ارسلنا اليك كأساً و اخذتها و شربت منها و قلنا مرثياً لك يا من تزين قلبك بعرفان الله و تشرف لسانك بذكرى العزيز البديع لو نعدّ لك ما ارسلناه اليك من الأقداح و الكؤوس ليملاً الألواح انّ ربّك لهو المفصل العليم الخبير قد قرأنا كتابك قبل حضوره لدى العرش و نزلنا لك هذا اللوح الذي منه يمرّ عرف الرّحمن في الامكان لتجد منه ما يفرح به قلبك و يؤيدك على ذكرى العزيز المنيع ان اجمع احبائى في هناك ثمّ اقرأ ما نزلناه لك ليظيّر بأجنحة العرفان في هواء محبّة ربّهم المقتدر القدير قل لا تحزنوا ان افرحوا بالفضل الذي احاط الآفاق لعمري لا يفوت عنكم من شيء لو تفكّرون في هذه الكلمة لترون انفسكم في سرور لا يعتره الظنون و لا تأخذه كدورات الامكان يشهد بذلك كلّ عارف متفكّر متفرّس بصير انتم تحت قباب الفضل و فسطاط الجود و قدّر لكم ما تقرّ به ابصار الناظرين كبر على وجه كلّ واحد منهم من قبلى و بشرهم بهذا الذكر الجميل انا جعلناك نجم الهداية للبرية نورهم بأنوار وجه ربّك المشرق الظاهر العزيز البديع ثمّ أمر الناس بما نزلناه من جبروتنا المقدّس في كتابنا الأقدس ليعملنّ بما نزل فيه من احكام ربّك العليم قل أنّه لمطلع الفضل لكم و روح الحيوان لابقائكم تمسّكوا به بقدرة لا تمنعها اشارات الغافلين من عمل به أنّه فاز بأمر الله و رضائه و الذي غفل أنّه من الجاهلين به يمرّ عرف القميص بينكم و يقرّبكم الى الغفور الرّحيم و أنّه لفلک الله بينكم و الآية الكبرى لأهل الورى نعيماً لمن تمسّك بها أنّه من اهل هذا المقام المنيع البهاء عليك و على الذين اتبعوا امرك في هذا الأمر المبين

* * *

احمد وليّ

هو المبيّن الخبير

ان يا احمد قد ذكرناك من قبل و عرفناك سبيل الله الواضح المستقيم انّ المظلوم يذكر من توجه اليه و صبر فيما ورد عليه في سبيل الله الملك العزيز الحكيم لا تحزن عمّا ورد عليك و انظر ثم اذكر ما ورد على احبّاء الله في الأعصار الخالية انه لهو المبيّن الخبير طوبى للذين صبروا في البأساء ابتغاء لمرضاة الله الا انهم من الفائزين ان اذكروا ربكم الرحمن في كلّ الأحيان منقطعين عن الذين غفلوا عن اسمه العظيم اياكم ان تحجبكم شئون البشر عن المنظر الأكبر دعوهم بأنفسهم و توكلوا على الله المقتدر القدير

* * *

في الصّاد

يصل الى آقا محمّد حسين اخ من هاجر الى الله المهيمن القيوم

بسم الله البهيّ الأبهيّ

هو الفرد في جبروت البهَاء

ان يا اسم الذي سميت باسمي في ملكوت الأسماء اسمع ما يلقيك الروح من سماء عزّ بديعا ثم استقم على حبّ الله و دينه لأننا شهدنا الناس في تلك الأيام على وهم كان على سرّ السطر غليظا و انك فاخرق سبحات الأوهام بأنامل القدرة من لدن عزيز قديرا اياك ان لا تلتفت الى الذين يأمرون الناس بالشرك في هذا الغلام الذي ينطق الروح فوق رأسه بأن تالله هذا جمال يطوفن في حوله ملكوت قدس رفيعا كذلك اذكرناك في اللوح لتذكر الناس بالله ربك و تدخلهم في شاطئ اسم بهيّا قل تالله كلّ ما انتم سمعتم من دوني هو خلقي و كان الله بذلك شهيدا و ما انتم سمعتم بين الناس هو من امرى و ما اطلع به الا نفسى الحق و عن ورائي انفس معدودا فلما اخذهم الغرور و استكبروا على الله اذا كشفنا الحجاب و اظهرنا الأمر ليكون الناس في دين ربهم تقيا و انك انت فاشكر الله بما ستر عنك ما ورد على جمال الله من عبادته و كن على شكر عظيما تالله لو تطلع لتبكي في روحك و تنقطع عن كلّ من يمشى على وجه الأرض و لا تجلس مع احد و لا تأنس مع نفس و تتخذ لنفسك مكانا بعيدا و بلغ الظلم الى مقام الذي يقتلونى بأسياهم ثم يرجعوه الى انفسهم ليدخلوا به البغضاء في قلوب العباد و كذلك يمكرون في امر ربك قل انه لأشدّ مكرّاً و اعظم تنكيلا اياك ان لا تستقرّ على مقامك ثم ادع الناس الى جهة العرش و كن في تبليغ مبينا و ان يمسك من ضرّ فاصبر ثم اصطبر لأنّ ربك يأتيك بسرور جميلا قل يا قوم ان تكفروا بما نزل من جهة العرش فبأيّ حديث آمنتم بالله اذا فأتوا به و لا توقّفوا اقلّ من حيننا كذلك امرناك ما نزل من جمال القدم على هذا القلم الذي كان في الابداع باذن الله مشهودا و الروح و العزّ و البهَاء عليك و على الذين وردوا على بقعة عزّ بديعا اياك ان لا تحزن في امك فانها قد رفعت الى الرقيق الأعلى مقرّ قدس منيعا و دخلت في غرفات الفردوس مقام الذي كانت الأنوار عن افقه مشروقا و اخذتها هبوب ارياح الفضل و طهرتها عن العصيان و كذلك احاطها فضل ربك الرحمن و انّ فضله قد كان على العالمين محيطا فهنيئاً لها بما شربت عن كأس القدس و زارت جمال الله على فردوس عزّ مكينا و حين استرقائها الى سدرة البقاء استقبلتها الحوريات عن غرفات الأبهيّ و معهنّ من الملائكة قبيلة كذلك يرزق الله ما يشاء و ينزل الفضل على عبادته و انه كان بأحبائه لغفوراً رحيماً

* * *

ارض الخاء

قد نزل من غمام الجود لاسمنا الصادق و كذلك كان الجود من لدى الله على العالمين محيطاً

هو الابدع فى افق الابهى

ان يا اسمى اسمع نداء الله عن مطلع كل اللسان بائى انا الله ربك و رب كل شئ و رب العالمين ثم استمع لما يوحى اليك عن شطر البيان نفسى الرحمن الرحيم بانّه لا اله الا انا العزيز الحكيم قم ثم انذر العباد بما فرطوا فى جنب الله ثم بشرهم برضوان الله العلىّ المقنن العظيم قل يا قوم اتعجبون بان جآئكم جمال الاولى مرة اخرى فى هذا القميص المشرق المنير قل انّ فى هذا الظهور لآيات للعارفين و بينات للمقربين و اشارات للمتفرسين ان يا اسمى و ل وجهك شطر الحرم تالله انّ هذا لحرّم الله فيكم و حلّ القدس بينكم و مشعر الامر بين السموات و الارضين دع الاسم عن ورائك ثم الرسم تحت قدمك ثم الملك على اهله لان ربك احب ان يشهدك عرياً عن كل الاثواب ليزينك بطراز امره بين العالمين ثم اعلم بان نصب بيننا و بين العباد سلّم و له ثلثة درجات الاولى تذكر بالدنيا و زخرفها و الثانية تذكر بالآخرة و ما قدر فيها و الثالثة تذكر بالاسماء و ملكوتها و من جاز عن هذه المقامات يصل الى ملك الاسماء و الصفات اقرب من حين اياكم يا اهل البهاء لا تعطلوا انفسكم على هذه المواقف ثم مروا عنها كمر السحاب و كذلك ينبغى لعبادنا المقربين و الذى يمرّ عنها و يكون ثابتاً فى حبي لو يرفع رأسه الى الفوق ليشهد ملكوتى و يسمع نغماتى و يكون من الفائزين

قل يا ملاء البيان لا تحرموا انفسكم عن فضل تلك الايام فاغتموها ثم ارتقبوا امرى المشرق العزيز البديع قل خلصوا انفسكم يا قوم ثم طهروها عن التوجه الى غيرى و بذكرى يطهر كل شئ ان انتم من العارفين قل اليوم لو يخلص كل الاشياء عن حجاب النفس و الهوى ليلبس الله كلها قميص يفعل ما يشاء فى ملكوت الانشاء ليظهر آية سلطانه فى كل شئ فتعالى من هذا السلطان المقنن المهيمن العزيز القدير ان اقرأ يا عبد ما وصل اليك من آثار الله بربوات المقربين لتستجذب بها نفسك و تستجذب من نغماتك افدة الخلاق اجمعين و من يقرأ آيات الله فى بيته وحده لينشر نفحاتها ملكة التاشرات الى كل الجهات و ينقلب بها كل نفس سليم ولو لن يستشعر فى نفسه ولكن يظهر عليه هذا الفضل فى يوم من الايام كذلك قدر خفيا الامر من لدن مقنن حكيم

ان يا خليل تالله اذا يحرك القلم على اللوح ولكن ييكى و يصح فى نفسه و يضحّ معه السراج بين يدي العرش بما ورد على جمال القدم من الذينهم بعثوا بارادة من عنده و كان الله على ذلك لشهيد و عليهم و من يطهر اذنه من نعيق المشركين و يتوجه الى الاشياء لسمع ضجيجها ثم صريخها فيما مستنا الضراء من عبادنا المشركين كذلك القيناك ذكراً من مصابنا لتطلع بما ورد على نفسى و تكون فيما ورد عليك لمن الصابرين ان انصر ربك فى كل شأن و كن من الناصرين ثم ذكر الناس بما نطق الروح فى هذا اللوح الدرّى المبين

قل يا قوم لا تفسدوا فى الارض و لا تحاربوا مع احد ان اصبروا فى كل الامور و توكلوا على الله و كونوا من المتوكلين ان انصروا ربكم الرحمن بسيف الحكمة و البيان و انّ هذا شأن الانسان و من دون ذلك لا ينبغى لله الملك السبحان ولكنّ الناس غفلوا عن ذلك و كانوا من الغافلين ان افتحوا يا قوم مصاريع القلوب بمفاتيح الذكر من هذا الذكر الحكيم ما اراد الله من الارض و ما عليها الا قلوب عباده و جعلها عرشاً لظهور تجلياته اذا قدسوها عن دنوها ليرتسم عليها ما خلقت لها و انّ هذا لفضل عظيم قل يا قوم زينوا لسانكم بالصدق و نفوسكم بالامانة اياكم يا قوم لا تخانوا فى شئ و كونوا امناء الله بين برئته و كونوا من المحسنين انّ الذين يرتكبون البغى و الفحشاء اولئك ضلّ سعيهم و كانوا من الخاسرين ان اجهدوا يا قوم بان تكون عيونكم

ناظرة الى شطر رحمة الله وقلوبكم متذكراً ببدايع ذكره و نفوسكم مطمئنة بمواهبه و فضله و ارجلكم ماشية على سبل رضائه و هذا وصيتي عليكم ان انتم من العاملين و من لن تهبّ منه روايح الامر و اثر مولاه أنه لن يذكر عند الله الملك العالم الخبير قل اليوم لن ينسب احد بالله و مظهر نفسه الا بان يكون علم الهداية بين العباد بحيث يظهر من افعاله ما يهتدى به المریدين و يشهد من وجهه نضرة الرحمن و يسمع من قلبه و لسانه ذكر الله العليّ العالم العليم كذلك علمكم قوى الامر فى هذا الليل الذى تغنّ فيه حمامة الامر بآيات حزين

ثم اعلم يا ايها الموقن بالله بان ربك اختارك لحبه و من عليك فى كثير من المواضع و نجاك عن الغفلة و ايدك لعرفان نفسه و فضلك على كثير من بريته و جعلك من العارفين و علم ما ورد عليك فى سبيله و ما حملته من الشدائد فى حبه و رضائه و انّ عنده علم السموات و الارض و لن يغادر عن لوح القضاء ذرة من اعمال الخلاق اجمعين فهنيئاً لك بما صبرت فى ايام الله و فزت بها و كنت من المدركين اذا فاسع فى نفسك لتكون ثابتاً على الامر بحيث لا يزلك السن العالمين ثم قم على ثناء مولاك و بلغ رسالاته الى الذينهم آمنوا بالله و آياته ثم اثبتهم على الامر و كن من الثابتين ١٥٢'

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع
آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

الأقدس الأعظم الأمتع الأعلى

ان يا اسمي ان احمد الله بما جعلناك امطار الفضل لما زرعناه في الاراضي الطيبة المباركة و جعلناك ربيع العناية لما غرسناه من
الأشجار البديعة المنيعة هذا فضل لا يعادله ما خلق في الامكان و سقيناك رحيق البيان من قدح الطاف ربك الرحمن و هو هذا
الفم المقدس الذي اذا فتح اهتزت الممكنات و تحركت الموجودات و نطقت الورقآء هذا لكوثر الحيوان لمن في الابداع و
ارسلنا اليك في اكثر الأحيان عرف الرحمن من هذا الفرع المتحرك على متن ربك العزيز المختار تالله الحق لو يتوجه اليه
الوجود من الغيب و الشهود ليراه طائراً الى المقصد الأقصى مقام الذي فيه تنطق سدرة المنتهى انه لا اله الا انا العزيز الوهاب
طوبى لك بما كنت سائراً في بلاد الله و كنت آية الفرح و الاطمينان لأهل البهآء الذين انقطعوا عما سواه و توجهوا بالقلوب الى
هذا الشطر الذي منه اضاءت الآفاق و رشحت عليهم ما ترشح عليك من امواج هذا البحر الذي احاط من في الأكوان انت
الذي عرفت نصر الله و قمت عليه بالحكمة و البيان قل ان نصرى هو تبليغ امرى هذا ما ملئت به الألواح هذا حكم الله من
قبل و من بعد قل ان اعرفوا يا اولي الأبصار ان الذين خرجوا عن الحكمة اولئك ما عرفوا نصر الله الذي نزل في الكتاب قل
أتقوا الله و لا تفسدوا في الأرض خذوا ما امرتم به من لدن ربكم العزيز العلام انه علم النصر و علمكم ببيان لن يعتريه ظنون
الذين هاموا في هيمآء الشبهات

ان يا اسمي ان اسق الممكنات مرة اخرى من هذا القدح الذي به سجرت البحار ثم اضرم في قلوبهم النار المشتعلة
الملتهبة من هذه السدرة الحمراء ليقومن على الذكر و الشآء بين ملا الأديان قد حضر منك لدى العرش كتب شتى قرأناها
بفضل من عندنا و نزلنا لكل اسم كان فيها ما اهتزت به العقول و طارت الأرواح و اسمعناك في اكثر الأحيان اطوار الورقات و
تغنيات العنادل التي تغرن على الأفنان كذلك تحركت يراعة الله على ذكرك لتذكر الناس بهذا البيان الذي جعله الله مطلع
الآيات طوبى لأرض ارتفع فيها ذكر الله و لآذان فازت باصغآء ما نزل من سمآء عناية ربك الرحمن وص العباد بما وصيناك
ليمنعوا انفسهم عما نهوا عنه في ام البيان ان الذين يرتكبون ما تحدث به الفتنة بين البرية انهم بعدوا عن نصر الله و امره الا انهم
من المفسدين في لوح جعله الله مطلع الألواح قل انا لو نريد لننصر الأمر بكلمة من عندنا انه لهو المقنن القهار لو اراد الله
ليخرج من عرين القوة غضنفر القدرة و يزار زئيراً يحكى هزيم الرجود القاصفة في الجبال انه لما سبقت رحمتنا قدرنا تمام النصر
في الذكر و البيان ليفوز بذلك عبادنا في الأرض هذا من فضل الله عليهم ان ربك لهو الغنى المتعال قل خافوا الله و لا ترتكبوا
ما يجزع به احبائي في الملك كذلك يأمركم هذا القلم الذي منه تحرك القلم الأعلى في مضمار الحكمة و العرفان كبر من
قبلي على وجوه الذين تجد منها نضرة البهآء ثم ذكرهم بهذا الذكر الذي به قررت عيون الأبرار انما البهآء عليك و على من
تمسك بحبل الله منزل الآيات

یا اسمی بعضی از ناس معنی نصر را ادراک نموده‌اند چه که مشاهده میشود هنوز صلاح و فساد نزد بعضی مجهول است یعنی تمیز نداده‌اند در اکثری الواح از فساد و نزاع و جدال و اموراتی که سبب احداث فتنه و وضوء بریّه بوده تصریحاً منع شده‌اند مع‌ذلک باموری قیام نموده‌اند که سبب اضطراب افنده و قلوب شده گویند یکی از ملوک عرب بیکی از ندما گفته که آیا میشود نفسی فالوده را نخورده باشد و نشناسد آن ندیم عرض نمود که بلی بسا از نفوس هستند که نخورده‌اند و نمیدانند تا آنکه یومی از ایام عربی وارد بر ملک شد ندیم عرض نمود گمانم اینست که این از آن نفوسی باشد که ادراک فالوده نموده و نمیدانند چیست ملک ذکر نمود اگر چنین باشد یک بدره زر بتو عطا خواهم نمود بعد امر بیسط طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب گذاردند شروع در اکل نمود از طریق خوردن او ادراک نمودند که نمیدانند ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن حقّ جلّ و عزّ ذکر نخل و رمان فرموده نخل در بلاد ما هست گمانم اینست که این رمان باشد ندیم عرض نمود ای ملک باید دو بدره زر عطا کنی چه که رمان را هم نشناخته این حکایت مقطوع الأول و الوسط ذکر شد چه که آنچه مدلّ بر مطلب بود بیان نمودیم

باری جمیع من فی البلدان را از امور مهیجه و فساد و نزاع و شئوناتی که سبب حدوث فتنه میشود منع فرمائید آنچه الیوم مطلوب است تبلیغ امر بوده مثلاً نفوسی که بخیال بعضی از امور قیام نموده و مینمایند اگر بر تبلیغ امر قیام کنند عنقریب کلّ اهل آن دیار بردای ایمان فائز شوند یک آیه در لوح جناب نبیل اهل قائن نازل اگر کسی بحلاوت آن آیه فائز شود معنی نصر را ادراک نماید قل انّ البیان جوهر یطلب التّفوذ و الاعتدال اما التّفوذ معلق باللطافه و اللطافه منوط بالقلوب الفارغة الصّافیة و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی نزلناها فی الزّبر و الألواح یا اسمی بیان نفوذ میطلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود و نفوذ آن معلق بانفاس طیبه و قلوب صافیه بوده و هم‌چنین اعتدال میطلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمّل نخواهد شد و در اول بر اعراض قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان است بحکمتهایی که در زبر و الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دو شیء شد او است جوهر فاعل که علّت و سبب کلّیه است از برای تقلیب وجود و این است مقام نصرت کلّیه و غلبه الهیه هر نفسی بان فائز شد او قادر بر تبلیغ امر الله و غالب بر افنده و عقول عباد خواهد بود

یا اسمی شمس بیان از مطلع وحی رحمن بقسمی در زبر و الواح اشراق فرموده که ملکوت بیان و جبروت تبیان از او در انبساط و اهتزاز و اشراق است ولكنّ الناس اکثرهم لا یفقهون اینکه مکرّر مقام نصر و انتصار از قلم قدر جاری شده و میشود مقصود آن است که مباد احبّاء الله باموری که منشأ فتن و فساد است قیام نمایند جمیع باید در صدد نصرت امر الله برآیند بقسمی که ذکر شد و این از فضل او است مخصوص احبّای او تا کلّ بمقامی که میفرماید من احیا نفساً فقد احیا النّاس جمیعاً فائز شوند و غلبه ظاهره تحت این مقام بوده و خواهد بود و از برای او وقتی است معین در کتاب الهی انه یعلم و یظهر بسلطانة انه لهو القویّ الغالب المقتدر العلیم الحکیم و باید نفوس مقدّسه تفکر و تدبّر نمایند در کیفیت تبلیغ و از کتب بدیعه الهیه در هر مقام آیاتی و کلماتی حفظ نمایند تا در حین بیان در هر مقام که اقتضا نماید بآیات الهی ناطق شوند چه که او است اکسیر اعظم و طلسم اکبر افخم بشأنی که سامع را مجال توقّف نماند لعمری این امر بشأنی ظاهر شده که مغناطیس کلّ ملل و وجود خواهد بود اگر نفسی درست تفکر نماید مشاهده مینماید که از برای احدی مفزعی نبوده و نیست و کتاب اقدس بشأنی نازل شده که جاذب و جامع جمیع شرایع الهیه است طوبی للقارئین طوبی للعارفین طوبی للمتفکرین طوبی للمتفرّسین و بانبساطی نازل شده که کلّ را قبل از اقبال احاطه فرموده سوف یظهر فی الأرض سلطانه و نفوذه و اقتداره ان ربّک لهو العلیم الخبیر

ان یا اسمی ان استمع ندائی من شطر عرشی انه یحبّ ان یدکرک فی کلّ الأحوال بما وجدک قائماً علی ذکره بین الرّجال ان ربّک یحبّ الوفاء فی ملکوت الانشاء و قدّمه علی اکثر الصّفات انه لهو المقتدر القدیر ثم اعلم انا سمعنا ما اثبت

فى مناجاتك مع الله ربك العلى العظيم طوبى لك بما اقتصرت امورك على هذا الأمر المبرم العزيز الحكيم نسأل الله بأن يجعل نداءك مغناطيس الأسماء فى ملكوت الانشاء ليسرعن اليه الكائنات من غير قصد و ارادة أنه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المتعالى الأمتع الأقدس الأرفع الأعز الأجل الأكرم العليم الخبير

* * *

قد نزل بالحق من جبروت عزّ قديم للذى سمى بأشرف ليكون شرفاً له و ذكرى للآخرين

هو العزيز البديع

ان يا اشرف اسمع ما يلقيك لسان القدم و لا تكن من الغافلين و انّ استماع نعمة من نعمات ربك ليجذب العالمين لو يتوجهنّ اليها بسمع ظاهر بديع و انّ الأسماء لو يخلصنّ انفسهم عن حدودات الانشاء ليصيرنّ كلّها اسم الأعظم لو انت من العارفين لأنّ جمال القدم قد تجلّى على كلّ الأشياء بكلّ الأسماء فى هذه الأيام المقدّس العزيز المنيع و انك فاسع فى نفسك بأن تكون محسناً فى امر ربك وخالصاً لحبه ليجعلك من اسمائه الحسنى فى ملكوت الانشاء و انّ هذا لفضل كبير فوعمرى لو يرفع اليوم ايدى كلّ الممكنات خالصاً عن الاشارات الى شطر الرجاء من ملك الأسماء و يسألته خزائن السموات و الأرض ليعطيّنهم بفضله العميم قبل ان يرجعنّ ايديهم اليهم و كذلك كان رحمته على العالمين محيط قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن فضل الله و رحمته و من يمنع و انه على خسران عظيم قل يا قوم أ تعبدون التراب و تدعون ربكم العزيز الوهاب اتقوا الله و لا تكوننّ من الخاسرين قل قد ظهر كتاب الله على هيكل الغلام فنبارك الله احسن المبدعين انتم يا ملاء الأرض لا تهربوا عنه ان اسرعوا اليه و كونوا من الرجاعين توبوا يا قوم عمّا قد فرطتم فى جنب الله و ما اسرفتم فى امره و لا تكوننّ من الجاهلين هو الذى خلقكم و رزقكم بأمره و عرفكم نفسه العزيز العلى العليم و اظهر لكم كنوز العرفان و عزّجكم الى سماء الايقان فى امره المحكم العزيز الرقيب اياكم ان لا تمنعوا فضل الله على انفسكم و لا تبطلوا اعمالكم و لا تنكروه فى هذا الظهور الأظهر الأمتع المشرق المنير فأنصفوا فى امر الله بارئكم ثمّ انظروا الى ما نزل عن جهة العرش و تفكّروا فيه بقلوب طاهر سليم اذاً يظهر لكم الأمر كظهور الشمس فى وسط السماء و تكوننّ من الموقنين قل انّ دليله نفسه ثمّ ظهوره و من يعجز عن عرفانها جعل الدليل له آياته و هذا من فضله على العالمين و اودع فى كلّ نفس ما يعرف به آثار الله و من دون ذلك لن يتمّ حجّته على عباده انتم فى امره لمن المتفكرين أنه لا يظلم نفساً و لا يأمر العباد فوق طاقتهم و أنه لهو الرّحمن الرّحيم قل قد ظهر امر الله على شأن يعرفه اكمه الأرض و كيف ذى بصر طاهر منير و انّ الأكمه لن يدرك الشمس ببصرها ولكن يدرك حرارة التّى تظهر منها فى كلّ شهور و سنين ولكن اكمه البيان تالله لن يعرف الشمس و لا اثرها و ضيائها ولو تطلع فى مقابلة عينه فى كلّ حين

قل يا ملاء البيان انا اختصاصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين و قرّبتناكم الى شاطئ الأيمن عن يمين بقعة الفردوس مقام الذى فيه تنطق النار على كلّ الألحان بأنّه لا اله الا انا العلى العظيم اياكم ان لا تحتجبوا انفسكم عن هذه الشمس التّى استضاءت عن افق مشيّة ربكم الرّحمن بضيآء الذى احاط كلّ صغير و كبير ان افتحوا ابصاركم لتشاهدها بعيونكم و لا تعلقوا ابصاركم بذى بصر لأنّ الله ما كلّف نفساً الا بعد وسعها و كذلك نزل فى كلّ الألواح على التّبيين و المرسلين ان ادخلوا يا قوم فى هذا الفضاء الذى ما قدر له من أوّل و لا من آخر و فيه ارتفع نداء الله و تهبّ روايح قدسه المنيع و لا تجعلوا اجسادكم عرياً عن رداء العزّ و لا قلوبكم عن ذكر ربكم و لا سمعكم عن استماع نعماته الأبدع الأمتع العزيز الأفصح البليغ

ان يا اشرف فاشكر الله بما شرّك بقلائه و دخلك تلقاء العرش مقعد عزّ عظيم فطوبى لعينك بما رأت جمال الله ربك و ربّ الخلائق اجمعين فطوبى لأذّنك بما سمعت نعمة الله المقتدر العليم الحكيم ثم اعلم بأن تمت ميقات وقوفك لدى العرش قم ثم اذهب بلوح الله الى عباده المريرين الذين احترقوا الأحجاب بنار الانجذاب و صعّدوا الى الله الملك العزيز الحميد ثم ذكرهم بما ورد علينا من الذين خلقوا بأمر من لدنا ثم بشرهم برضوان الله ليكوننّ من المستبشرين ان اقصص لهم من قصص الغلام ليطلعنّ بها و يكوننّ من الذاكرين قل يا احبّاء الله قوموا على النّصر و لا تتبعوا الذين جادلوا بنفس الله و انكروا حجّة التي جعلها الله برهان امره بين السموات و الأرضين و بغوا على الله على شأن قاموا على الاعراض في مقابلة الوجه و ما استحيو عن الله الذي خلقهم بأمر من عنده و كذلك ورد على جمال القدم من هؤلاء الظالمين و بلغ الاعراض الى مقام قاموا على قتلى بما القى الشيطان في صدورهم و كان الله على ذلك لعليم و شهيد و لما شهدوا انفسهم عجزاء عند سلطنة الله و قدرته اذا قاموا على مكر جديد كذلك ورد علينا من الذين خلقوا بأمر من عندنا و انا كنا قادرين انتم يا احبّاء الله كونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و آياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و امره و كان من المشركين قل يا قوم لا تسمعوا قول المشركين في الله و مظهر نفسه اتقوا من يوم كلّ يسألون عمّا فعلوا في محضر ربهم العليّ العظيم و يجزون بما كسبوا في الحياة الباطلة و هذا ما قدر على الواح عزّ حفيظ و لا تكونوا من الذين يتخذون في كلّ حين لأنفسهم امراً و يكفرون به في حين آخر اتقوا الله يا ملاء المؤمنين ان اتخذوا ما نزل عليكم عن جهة العرش و دعوا ما دونه و كونوا على الأمر لمن الراسخين و ان رأيت الذي سمى بمحمّد قبل عليّ ذكره من لدنا و بلغه ما امرت به ليقوم على الأمر و يكون مستقيماً بحيث لا يزلّ قدمه عن صراط الله العزيز الحميد قل يا عبد تالله كلّما سمعت و عرفت قد ظهر من لدنا و ما دوني قد خلق بأمرى ان انت من العارفين و كلّما اشرنا به الى دوني هذا لحكمة من لدنا و ما اطّلع بذلك احد الاّ الذين عرفناهم مواقع الأمر و ايدناهم بروح الأمين و انك شقّ حجبات الأوهام ليستشرق عليك شمس الايقان عن مشرق اسمى الرّحمن و يجعلك من المخلصين قم على خدمة ربك و لا تلتفت الى الذين كفروا بالله و كانوا من المنكرين ان اذكر الناس بالحكمة و الموعظة و لا تجادل مع احد في امر ربك ليتّم حجّة ربك على العالمين كن متّحداً مع احبّاء الله ثم اجمعهم على مقرّ الأمن في ظلّ اسم ربك العزيز العليم ان احفظ العباد بأن لا يزلّهم همزات الشيطان حين الذي يرد على ارضكم بمكر عظيم و معه ما يمنعكم عن حبّ الغلام كذلك نبأناك من نبا الغيب لتطّلع به و تكون من الثابتين ان انقطع عن كلّ الأشتار ثم ولّ وجهك شطر الحرم مقرّ عرش ربك الغفور الرّحيم ثم اعلم بأننا اذكرناك في الألواح من قبل و من بعد و ما وجدنا منك ما ينبغي لك ايّاك ان لا تمنع نفسك عمّا قدرناه لك على الواح قدس حفيظ خلّص نفسك عن كلّ ما يمنعك عن الله ثم اذكره بقلب خاشع منير فينبغي لك بأن تكون مستقيماً على الأمر على شأن لو يجادلنّ معك كلّ من في السموات و الأرضين لن يقدرنّ ان يزلنّك عن الأمر و يشهدنّ انفسهم عجزاء كذلك ينبغي لمن ينسب نفسه الى الله في تلك الأيام التي غرقوا فيها اكثر العباد في غمرات الظنون و الأوهام و كانوا من الهالكين

و اذا رأيت ابا بصير فاحضر هذا اللوح تلقاء وجهه ليقرأه و يكون من العارفين و كبر من لدنا على وجهه ليستبشر ببيارات الرّوح من لدن عزيز حكيم قل يا عبد انا نزلنا عليك الآيات و ارسلناها اليك رحمة من لدنا لتذكر الذينهم كانوا في ارضك ليقومنّ عن رقدتهم و يقبلنّ بقلوبهم الى قبلة التي عند ظهورها حرّت وجوه اهل ملاّ العالمين ثم ذكر من لدنا احبّاء الله الذين ما منعهم الأحجاب عن الدخول في لجة بحر رحمة ربك المعطى الكريم كذلك امرناك و القيناك و الهمناك لتشكر الله ربك في كلّ الأحيان و تكون من الشاكرين و الرّوح و العزّ و البهاء عليكم يا اهل البهاء و على الذين ارادوا الوجه و كانوا من المقبلين

اين توقيع منبع بجهت امة الله در ارض قاف نازل شده تا جميع اماء الله تلاوت نمايند و در جميع بلاد انتشار دهند

هو الباقي

ان يا امة الله اتصبرين على مقعدك بعد الذي كان قميص الغلام محمراً بدم البغضاء بين الارض و السماء و ينادى في كل حين بنداء حزين و كلما يستغيث من احبائه يتقربون اليه بسيوف الحسد و كذلك كان الامر ان انت من العارفين اذاً قد وقع جمال البهاء في غيابت الحب و انك ان وجدت سياره العماء فارسليه لعل يدلي دلو الوفاء في هذا البئر الظلماء و يرفع به الغلام و يستضيئ بلحاظه كل العالمين ان يا امتي اتصبرين على محلّك بعد الذي ابتلى الخليل بيد التمرد و لن يجد لنفسه ناصر الا الله العزيز الجميل ان يا امتي اتشرين الماء بعد الذي كان الحسين ظمناً في ارض الطّف و كان ان يمصّ من عرقه قطرات دم منير اتسيرين في الرضوان بعد الذي كان جمال السبحان متغيّراً بما اصابته البأساء من جنود الشياطين ان يا امتي اتفرحين بعد الذي بدل فرح الله ربك بالحزن الكبرى و بذلك استدمت قلوب الممكنات ثم افئدة المقرّبين عن وراء حجابات عزّ بديع اتأكلين من نعمة الله ربك بعد الذي يأكل الغلام من قطعات كبده بما اكتسبت ايدي المنافقين قولي يا ملاً البيان ءاسترحتم في بيوتكم بعد الذي تغرب جمال القدم و حلّ في ديار التي لن يعرفه احد من اهلها لا من وضيعهم و لا من شريف اتضحكون بعد الذي كان الروح بين يدي اليهود و يلدغوه كالتعبان في كل حين فوا حسرتاً عليكم بما نسيتم عهد الله و ميثاقه و نبذتم امر الله و اخذتم ما امركم هونكم يا ملاً المنافقين

ان يا اماء الله اتكلحلن عيونكنّ بعد الذي ييكي عيون القدم و يجري الدموع على خدوده كما يمطر سحاب الفيض على خلود ارض بديع اتزيّن اجسادكنّ بعد الذي كان رداء الله مشبّكاً من رماح المنكرين اتدخلن في حجرات السرور بعد الذي انقطعت نفحات السرور عن رضوان اسمي العظيم ان يا امائي اتحمّرن وجوهكنّ و اصفرّ وجه الله من لطمات البغضاء من الذينهم ما آمنوا باحد من رسل الله بما انكروا هذا الفضل العزيز المنيع

يا امتي فاعلمي بانّ محبوب الرحمن قد ابتلى بين ملاً البيان كما ابتلى على بين ملاً الفرقان تالله بل اعظم من ذلك لو انت من الشاهدين و ان يوسف الجمال ينادى حين الذي وقع تحت اظفار الذئب و يستنصر من احبائه لعلّ يقوم احد على نصره و يكون من الناصرين اذاً فاضربن على فخذكنّ ثم على ترائبكنّ ثم على رؤسكنّ بما اراد الغلام ان يخرج عن بين هؤلاء بما ورد عليه ما لا يحصيه احد من العالمين تالله اهتزّت شجرة القصى ثم انقعدت بجذعها على وجه الارض بما هبت على سدره المنتهى روايح السموم عن شطر القلوب من عبادنا المشركين ان يا امتي اتسترين رأسك بعد الذي ارتفع رأس الغلام على سنان البغضاء و بذلك عرّت الحوريات رؤسهنّ في غرفات البقاء و قلن شعراتهنّ بما شهدن سلطان الابهي بين يدي الاشقياء الذينهم اعترضوا على الله و كانوا من المعترضين على جمال عزّ قديم

ان يا جمال القدم ذكرّ العباد بما اذكرناه لك خلف سرادق العصمة ثم اكشف جمال الاسرار عن حجبات الاستار اقلّ من ان يلتفت بذلك احد الا كلّ فطن طاهر عليم لعلّ يعرفون بما نزلنا حكمه في التوراة و جعلناه عبرة للسامعين لانّ في ذلك لآيات للعارفين و بينات للموقنين و دلالات لكلّ مجاهد امين الذين لن يمنعهم اشارات الكلمات عن الورود في مقابلة العرش هذا المقرّ المقدّس الذي بترابه يستبركون اهل ملاً القدم على مكامن قدس رفيع قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين ثم البسناه قميص الاسماء بحيث اشتهرنا اسمه بين عبادنا المقرّبين و ارفعنا ذكره الى مقام الذي كان ان يذكره الناس في اكثر الديار و احاطته امطار الفضل من سحاب امرنا المبرم العزيز القدير فلما قضت ايام بعثنا بعده الكليم بايات بينات و ارسلناه الى بلده اذاً انكره و غرته الرياسة الى ان حارب بالذي بحرف منه خلق السموات و ما دونها و الارضين و ما عليها و جعلناه مظهر

نفسی العلیم الحکیم ان یا عبد خذ زمام القلم ثمّ اکف بما اجريت من فمه من رحيق القدس و تسنيم المنير ان اختتم الکلام فی هذا المقام ثمّ ابتداً بذكر اصفيائی لیكون ذکراً و شرفاً للذاکرين

قل ان یا اهل البهآء ان اركبوا سفينة البقاء التي جرت على بحر الحمراء انّ الله ما قدر للمشركين نصيباً منها لانها لا تحمل الا اهل التقى من اصحاب هذا الفتى الذي ركب رفرف الاستجلال و يصح بين السموات و الارض و يدعو الناس الى وجه الله لعلّ يكوننّ من المتوجهين و انتم یا اهل البهآء ان وجدتم احداً ان يحلّ الالماس و يجريه على الالواح فاكتبوا به ما نزل فی هذا اللوح ثمّ انشروه فی كلّ البلاد ليظهر آثار الله بين عباده الموقنين و ان لن تجدوا فاكتبوه بالذهب الخالص ايّاكم ان لا تجاوزوا عما أمرتم به و لا تكوننّ من الصّابرين قل انّ الله قد اشرق عن افق تلك الكلمات شمساً مشرقات و لا يعلم عدتها الاّ الله المحصى العليم و يربّي بكلّ واحد منها عالماً من عوالمه التي ما اطّلع بها احد من الممكنات الاّ الله العالم الخبير فطوبى لمن قابلها و استضاء بها و يخرب بوجهه عند اشراقها و لا يكوننّ من المستكبرين و انّ حرفاً من هذا اللوح ليكفي فی الحجّية و البرهان كلّ من فی السموات و الارض و لا يعرفها الاّ كلّ منصف بصير و لو يضعها احد على كلّ شئ او تلى على السموات و الارض ليجدها خاضعاً لوجه ربك و تلك الكلمات نلقيها على العباد لعلّ الناس يكوننّ من المقبلين و يستقيمّن على الامر و ينصرنّ هذا العبد الوحيد الوتر الفريد

اینکلمات در شرح تویع مبارک نازل شده ولكن معانی الفاظ آن بلسان پارسی شرح شده و بر حقیقت معانی آن احدی آگاه نه الاّ نفسه المقتدر العزيز القدير

هو الله البهی الابهی

ای کنیز خدا آیا صبر را در صدر قرار دهی و یا اضطبار را بر اضطراب اختیار نمائی بعد از آنکه قمیص این غلام الهی و ثیاب این جمال روحانی مرشوش و محمرّ گشته بدم بغضا در بین ارض و سما و در کلّ حین بندها حزین ندا فرماید و هر گاه از دوستان استغاثه نماید و یا از محبّان استعانت جوید بشمشیرهای حسد تقرّب جویند و به تیغهای رشک و غضب اجابت نمایند این چنین بوده است امر این جمال مظلوم اگر هستی تو از عارفین و در اینوقت جمال ابهی در بئر ظلما مسجون گشته و در جنح بلا محبوس شده پس اگر یافتی تو سیّارة عما را او را بر سر این بئر ظلمانی دلالت نما و بر نصرت این یوسف مصر رحمانی هدایت کن که شاید دلو وفا را در این بئر ظلما فرود آرد و نزول دهد و این جمال الهی صعود کند و بلحظات و نظرات او مستضیی شوند عالمیان ای کنیز من آیا در محلّ خود صابر شوی و بر مسکن خویش ساکن گردی و آسایش طلبی بعد از آنکه خلیل رحمن در دست نمرود ملک طغیان مبتلا گشته و از برای نفس خود ناصری نیابد و معینی مشاهده نماید مگر خداوندی که عزیز و جمیل است ای کنیز من آیا از ماء عذب فرات بنوشی بعد از آنکه حسین مظلوم کبد مبارکش از نار عطش سوخته و خدّ منبرش از حرارت ظماً برافروخته بشدتیکه از عروق مبارکش قطرات دم میمکد ای کنیز من آیا رخت طلب را بساحت گلستان طرب کشانی و یا بجهت سیر و سیاحت خود را برضوان سرور و بهجت رسانی بعد از آنکه جمال الهی از ایذا و اذیت جنود شیاطین نفسانی متغیّر و پژمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده ای کنیز من آیا سرور و شادمانی جوئی و یا فرح و کامرانی طلبی بعد از آنکه فرح و مسرّت پروردگار بحزن و کدورت عظمی تبدیل گشته و بدینجهت قطعات کبد ممکنات و افتدۀ مقرّبین از وراء حجبات بدمّ حمرا تقلیب شده ای کنیز خدا آیا از نعمت پروردگار خود تمتّع جوئی و برخورداری طلبی بعد از آنکه غلام الهی از قطعات کبد خود تناول نماید بسبب آنچه اکتساب کرده ایادی منافقین پس بندای بلند اعلی و حنین کبری ندا کن ای ملاً بیان آیا مستریح شوید در بیوت خود بعد از آنکه جمال قدم از ممالک قرب غروب نمود و در ملکی نزول فرموده که نشناسد او را احدی از اهل او نه از وضع و نه از شریف ای کنیز من آیا متبسم شوی و یا

خنده نمائی بعد از آنکه روح در دست یهود افتاده و بزخم حسود و دار عنود مقتول و مصلوب گشته و چون ثعبان کین او را در کلّ حین بگزند پس حسرت باد بر شما بجهت آنکه عهد و میثاق حضرت ذوالجلال را فراموش کردید و نسیان نمودید و امر الهی را ترک نمودید و بطوع و رغبت قبول نمودید آنچه امر کرد شما را هوای نفسانی خود ای ملاً منافقین ای کنیزان خدا آیا چشم را بزینت کحل مکحول نمائید بعد از آنکه عیون قدم گریان است و دموع او بر خدود او چون امطار نیشان در فیضان و آیا اجساد خود را زینت دهید بعد از آنکه رداء محبوب مشبک گشته از رماح انکارکنندگان و یا در حجرات سرور درآید و یا در محافل فرح و ظهور حاضر شوید بعد از آنکه نفحات سرور مقطوع و شئونات بهجت و ظهور ممنوع شده از رضوان اسم عظیم من ای کنیزان من آیا خدود را چون گل حمرا بلون شقرا مشاطه نمائید با آنکه جمال ابهی از لطمات بغضا بلون صفرا مشهود گشته از ظلم کسانیکه باحدی از رسل پروردگار ایمان و اقرار نموده‌اند و این فضل عزیز منیع را انکار نموده‌اند ای کنیز من بدان که محبوب رحمن بین ملاً بیان چون نقطه اولی در بین ملاً فرقان مبتلا گشته قسم بجمال ذوالجلال که بلائای این جمال اعظم‌تر و اکبرتر است از بلائای اولین و آخرین اگر هستی تو از گواهان و در اینوقت یوسف جمال در تحت اظفار الذئب بندای حزین ندا فرماید و از احبّاء خود طلب نصرت نماید که شاید نفسی بقدرت و سلطنت الهیه بر این امر قیام نماید و این جمال مظلوم را نصرت نماید ای کنیزان من در این هنگام چون غلام روحانی اراده نموده که جمال نورانی را از انظار محبین و مغلین پوشاند دست افسوس و حسرت را بکمال تأسف و حیرت بر سر و سینه زیند و با ناله زار همراز گردید و بضجیح و حنین دمساز شوید تا از چشم چشمه خون موج زند و از قلب جیحون دم جاری و ساری گردد قسم بخدا که شجره قصوی در مکامن اعلی باصل خود بزمین افتاد زیرا که وزید بر این سدره منتهی و جمال ابهی اریاح سموم از قلوب کسانیکه مشرک بالله بوده و خواهند بود ای کنیز من آیا سر را بمقنعه‌های الوان مستور و مزین نمائی بعد از آنکه رأس غلام مصر بقا بر سنان بغضا مرتفع گشته و باین سبب حوریات فردوس که در غرفات بقا ساکن و مستریحند برهنه نمودند سرهای خود را و پریشان نمودند موهای خود را زیرا که مشاهده نمودند که سلطان ابهی در دست اشقیاء مبتلا گشته و در کلّ حین بر این جمال قدیم اعتراض مینمایند

در این حین جمال ابهی به بیانات قدس روحانی و کلمات عزّ سبحانی میفرماید که ای اصحاب بها بر سفینه بقا راکب شوید و بر بحر حمرا در اینمدینه کبریا حرکت نمائید و در اینمقام قدر خود را دانسته که احدی در این موهبت عظمی و مکرمت کبری شریک نبوده و نخواهد بود چه که الیوم جمیع کشتی‌ها در غمرات طمطام فنا مبتلا گشته‌اند مگر این فلک قدس سبحانی و سفینه عزّ رحمانی که هر که باو تمسک یافته از فتنه ایام محفوظ ماند و مقدّس فرموده او را پروردگار از حمل مشرکین و قعود معرضین و اینست فضل پروردگار که مخصوص است باوراق سدره تقدیس که از جیب قمیص ابهی بضیاء ابدع اصفی ظاهر گشته‌اند پس قدر این فیض بدیع و فضل منیع را دانسته که مبدا مظاهر شیطان شما را از ظلّ سدره رحمان منع نمایند و در ارض از محروم‌شدگان محسوب شوید پس شما ای بندگان من و مرایای جمال من اگر یافتید نفسی را اینکه قادر باشد که الماس را حل نماید و جریان دهد پس بنویسید این کلمات بدیع منیع را بمداد الماسیه و نشر دهید او را در هر بلاد تا آنکه آثار الهی در ما بین عباد او انتشار یابد و اگر نیافتید و قادر بر او نگشتید پس بنویسید آنچه از سماء تقدیس نازل شده بذهب خالص و بفرستید بمدینه‌ها و دیارهای من که شاید اهل دیار بجمال مختار راه یابند و هدایت شوند و از سلسبیل قدس منیع و تسنیم عزّ بدیع بیاشامند اینست وصیت پروردگار شما اگر هستید از شنوندگان و بدرستیکه اشراق فرموده از افق این کلمات پروردگار عالمیان آفتابهای عزّ صمدانی را که احدی بر احصای اعداد آنها قادر نبوده و نخواهد بود مگر پروردگار شما که او است احصاکننده و دانا و تربیت میفرماید بهر یک از این آفتابها عالمی از عوالمهای خود را که اطلاع بان عوالم نیافته احدی از ممکنات مگر نفس او که عالم و دانا و محیط است بر جمیع عوالم خود پس بشارت باد کسی را که مرآت صدر

خود را مقابل نماید باین آفتابهای عزّ تمکین که از مشرقهای امر ربّ العالمین طلوع نموده‌اند و اشراق فرموده‌اند و بیفتند بوجه خود بر تراب در نزد طلوع این شمس معانی و نباشد از تکبرکنندگان
این کلمات در شرح آیات عزّ صمدانی بلسان فارسی ذکر شد تا هر نفس از معین قدس حیوان که از فم رحمان جاری و ساری گشته طلب حیات باقی نماید و بعضی از آیات این توفیق منبع ترجمه نشده بادراک قارئین منوط و مشروط گشته تا چه ادراک نمایند فعلى الله قصد السبيل يهدى من يشاء الى صراطه العزيز المستقيم

شمس جهان

قد نزل لورقة الرضوان من لدى الله العزيز الرحمن

هو الباقي في افق الأبهى

ان يا امة الله ان ابكى في نفسك بما وقع الغلام في بئر الحسد و كان ذلك عن انظر الناس خفيًا ان ابكى في نفسك لهذا الغريب الذي ابتلى بين يدي الحزين في هذا السجن الذي كان عن وراء مدائن و جبال عظيما ان استقمى على امر الله و حبه و لا تنسيه و كوني في حول النار على قطب الماء بالسّر الأمر مستقيما لا تضطربى عن الذين هم كفروا و اشركوا و كانوا عن مقرّ القرب على الاعراض بعيدا

ذكرى من لدنا ذبيح الأكبر ثم بشره برضوان الذي كان عن جهة العرش في بدع هذه الأيام بالحق مخلوقا أنا ما نسيناه و اذكرناه في الألواح من قلم الذي كان منه الأسرار على الرمز مرقوما و نسأل الله بأن يثبته على الأمر و يرزقه من ثمرات التي كانت من سدرة القدس باذن الله مشهودا

ذكرى من لدنا اماء اللواتي آمنن بالله ربهن و كنن بذكر الله في هذا الذكر الأعظم على الحق مسرورا

هذه سورة القميص قد نزلناها بالحق و جعلناها مظهر هيكلى بين العالمين

بسم الله الأقدس الأقدس و بسمه البهى الأبهى

ان يا اهل البقاء فى الملا الأعلى اسمعوا نداء الله عن هذا التسيم المتحرك فى هذا الهوآء الخفيف تحت هذا السماء الرقيق اللطيف و انه لمؤذن الناس بالحجّ الأعظم فى هذه الكلمة الأكبر التي كانت على هيكل السطر فى هذا الكتاب من قلم العزّ بالفضل مسطوراً قل انه لكتاب الأعظم الذى كان مختوماً بختام الله و مكنوناً خلف حجبات الغيب و مخزوناً فى خزائن العزّ و قد ظهر بالفضل على هيئة العدل فى أيام التي كانت على الحق موعوداً

ان يا قرّة الرّوح فأنزل على الممكنات من سماء فضلك ما يغنيهم عمّا بين الأرضين و السموات لأنهم كانوا فقراء فى سرّ السرّ و فى فناء هذا القباب عند مطلع هذا الجمال قد كانوا باذنك موقوفاً

ان يا قرّة الرّوح انّ المشركين قد كانوا على ريب فى امرک بعد الذى انطقناک على لحن الذکر عند مطلع النور فى هذا الظهور الذى اشرق فى هذا الطور الذى قد ارتفع على هذين الاسمين فى هذين الشمسين المشرقين فى الجمالين و انک لا

تحزن فاصبر ثم اصطبر فان ربك الرحمن يحرسك عن جنود الشيطان و انه قد كان على العالمين حكيماً ان اخرق الحجابات عن وجهك ثم السبحات عن جمالك ثم اطلع عن مطلع الفردوس على هيكل التور في هيئة الروح و لا توجه الى احد و لا ترتد بصرك الى وجوه المشركين و توجه الى جهة العرش شطر ربك و انه يكفيك عن العالمين جميعاً و انه ينصرک بالحق و يؤيدك في كل حين كما ايدك بالفضل بحيث انطق الروح في صدرك و جعلك على العالمين ضياءً منيراً قل تالله اني لمنظر الأكبر في الملا الأعلى و الجمال الأطهر في الأفق الأبهى و الكلمة الأطهر عند الشجرة القصوى و الثبأ العظيم عند سدرة المنتهى و الطلعة الغيب في جبروت القضاء و سر الله و امره في ملكوت البدأ و باشارة من قلمي قد ظهر حكم الكاف بين الأرض و السماء و امر التون في مداين الأسماء و ان ربك الكريم قد فضلك بالحق و جعلك على العالمين ركناً شديداً قل اني انا الركن الأعظم و الكلمة الأتم و من تمسك بي فقد تمسك بحبل الله المتين في هذا الثبأ المبين الذي كان خلف سرادق العصمة عن وراء حجابات العظمة بالحق مستوراً

ان يا قرة البقاء في مطلع السنا تالله انت الحاكم في هذا السماء فاحكم كيف تشاء بما ثبت من عندك احكام القضاء بالامضاء فان الشمس و الأعمار و النجوم مسخرات بأمرك الا لك الأمر في جبروت البقاء و لك الخلق في ملكوت الأرض و السماء فان ربك الذي لا اله الا هو قد جعلك للعالمين بالحق الخالص ناصرأ و ظهيرأ

ان يا اهل الأرض أ حسبتم ان تدخلوا الجنة في هذا العدن الذي قد ظهر على هيكل الرضوان في هذا الجنان من غير حب هذا الغلام الأبدى الأزلبي السرمدي العجمي العربي الالهى فيس ما ظننتم في انفسكم فان مثوى الظالمين قد كان في نار التي كانت في اسفل الجحيم بالعدل موقوداً قل انا نزلنا في قلوب المشركين الرعب على العدل و في قلوب الموحدنين سكينه بالفضل من هذا الكتاب الذي كان عن سماء الغيب على العالمين بالفضل منزولاً

ان يا اهل الامكان اسمعوا نغمات الله في قطب جنة الفردوس من سدره القدس التي كانت في ارض الرعفران بأيدى الرحمن مغروساً قل تالله بنغمة منها تجلبي التور على الطور الرقيق في سيناء القدس خلف لجة الأنس لموسى الكليم في رفر البقاء عند شجرة القصوى من هذه النار المشتعلة الصفرأ اني انا الله ربك و رب آباتك الأولين و انه قد كان على العالمين محيطاً و بنغمة منها تحركت الأرواح في اجساد الممكنات و تغردت ديك العرش بين الأرض و السموات و نطقت روح القدس بلسان بدع مليحاً و بها ظهرت حكم الكاف و التون و تمت نعمة الله على من في السموات و الأرض و ظهر جمال الله بطراز الذي انصق عنه كل من في الملك جميعاً

يا اهل الأرض ان لن ترضوا بهذا الجمال الأطهر في هذا الرضوان الأكبر موتوا بغيطكم انه قد ظهر بالحق و قد جعله الله نوراً للموحدنين و ناراً للمشركين و انه كان بكل شيء بصيراً قل لن يرفع اليوم ندأء احد الى الله الا من دخل في جنة الخلد فناء هذه الكلمة التي تنطق بالحق على هذا الطور الذي كان على الأمر رفيعاً قل انه لكتاب الله و انه لصحيفة المختومة الممهورة التي كانت تحت كنانة القدرة في حجابات العصمة بالحق محفوظاً يا ملاء الأرضين و السموات هل تقدرن ان تفتنوا من اقطار هذا الحصن الذي قد كان من زير الحديد عن وراء جبل العز مرفوعاً و هل تستطيعون ان تخرجوا من ارض الله لا فوالذي لا اله الا هو لن تقدرن على التفوذ و لن تستطيعوا على الخروج اذا تمسكوا بهذا الخيط الصفرأ في هذا الهوآ الذي اشرق في هذا السماء الذي تجلبي على هذا العماء الذي استظهر بلون الحمرأ في قطب هذا البقاء الذي ما ادركه عيون اهل السناء لتكونن من اهل الفردوس في رضوان القدس من قلم الله مكتوباً

ان يا ملاء البيان أ تقولون كما قالوا من قبل بأن يد الله مغلوله ام تظنون في انفسكم بأن سدت ابواب الفضل بعد الذي لم يزل كانت مفتوحة على وجه السموات و الأرض قل تالله اذا قد فتح باب القدس عن يمين الفردوس و طلع عنه جمال القدم بسطان مبيناً و هذا هو الذي جعله الله بشيراً للموحدنين و نذيراً للمشركين و انه لسراج الله بين السموات و الأرض يوحد بذاته

لذاته من دهن نفسه و يستضيء منه اهل ملا الأعلى ثم اهل لجة الحمراء ثم اهل قلم القدس خلف لجاج الكبرياء و كذلك كان الأمر من قلم القضاء على لوح الامضاء بالحق مكتوباً

ان يا قرة البقاء لا تمنع بدائع فيضك عن الممكنات و لا تحتجب من حجبات الاشارات فاخرج عن غرف الياقوت ثم انفق خمر الحيوان في هذا الرضوان من كؤوس الرحمن عن يد هذا الغلمان الذي كان عن افق القدس بطراز الله مشهوداً اياك ان تغمض عيناك عن الفضل و تمنع كوثر الجود عن العباد لا تنظر اليهم و لا بما عندهم فانظر بالمنظر الأكبر مقام عز محموداً فارحم عليهم ثم ارتفع في هذا السماء سحاب العز و البقاء ثم امطر على الممكنات امطار فضل محبوباً لأنك انت الكريم في ملكوت الأسماء و ذو الفضل القديم في جبروت البقاء و ذو الجود العظيم في لاهوت العماء و أنك انت قد كنت في الملا الأعلى فوق العرش بالفضل مشهوراً قل قد ظهر جمال الرحمن و طلعة السبحان في هيكل الانسان فتبارك الله الذي ارسله بالحق و علم هذا القلم في سر السطر حكم البيان و انه قد كان بكل شيء قديراً

ان يا قرة الروح حدث الناس بنعمة التي اعطيناك قبل خلق الموجودات في ذر البقاء و قبل ان زينت هياكل الأشياء بقميص الأسماء حين الذي كان آدم البقاء في طين القضاء بالأمر مكنوناً و ان يرد عليك اعراض المشركين لا تحزن فسوف نقدس ذيل ردائك عن الاشارات من مظاهر الأسماء و الصفات كما طهرناك عن عرفان كل مشرك شقيماً فاستقم على الأمر ثم انطق بين الأرض و السماء بما انطقنا الروح في صدرك فتوكل على الله ربك في عشى القدس و اشراق القرب فانه يكفيك بالحق عن كل ظالم اثيماً فأقبل الى الله ربك ثم اعرض عما سواه و انا نحرسك بسطان القدرة و القوة و نحفظك بعصمة التي ما ادركها الخلايق جميعاً فسوف يظهر امرك و نرفع اسمك في الملا الأسماء و نذكرك في سرادق القدس بلسان صدق اميناً كذلك نلقى عليك من آيات الأمر و نصرّف لك الآيات لتكون الحجة من عند ربك بالغة على العالمين جميعاً

ان يا ذكر الله الأكبر كيف اذكر بدائع ذكرك بما الهمتني بعد الذي احاطتني المشركون من كل الأقطار و أنك كنت بذلك شهيداً تالله قد ضللت رأس الخيط في امرى و صرت متحيراً لما بدت البغضاء في صدور الذين ما آمنوا بك في طرفة عين و أنك قد كنت بهم عليماً و اذا انظر الى بدائع مواهبك و عطاياك في حقي و التقرب الى نفسك يهتزّ روحي شوقاً للقاءك و اذا ارتدّ البصر الى ابتلائي بين بريتك تضطرب كينوتى خوفاً لقضائك و انت العالم بالحق في كل شيء و كنت بكل شيء خبيراً

ان يا قرة البقاء لا تحزن من شيء و لا تخف من احد ثم انفق على اهل رفرف اللاهوت من كؤوس البقاء و على ملا قدس الجبروت من خمر الحمراء و على اهل سرادق الملك و الملكوت من كؤوب البيضاء من هذا اللبن الخالص الأصفى ثم على اهل الناسوت من اباريق القضاء و على اهل البهاء ما ينقطعهم عن كل شيء و يجذبهم الى مكمن قدس قديماً اياك ان تنظر الى المشركين و بما اكتسبت ايديهم ثم انظر بالمنظر الأعلى الى جمالك القدمى الأبدى الذي اشرق بالحق عن افق اسم علياً و انه يكفيك عن كل شيء و يحرسك عن رمى الشياطين و يرفعك بالعدل الى مقام عزّ بديعاً لأنك انت الحسين في جبروت الأسماء و بالعلويّ قد كنت في حول العرش مذكوراً و اذا اشتدّ عليك الأمر لا تحزن في نفسك ثم اصطبر في سبيلي فان اجر الصابرين قد كان في ام الكتاب من قلم القدس مكتوباً قل قد جاء القضاء من هذا الامضاء و يحكم ما يشاء على من في السموات و الأرض من لدن عزيز حكيماً

يا اهل الأرض ا تدعون اسماء التي سميتموها انتم و آباءكم و ما جعل الله لها من سلطان و تدرّون الذي جاءكم بسلطان عظيماً اتقوا الله و لا تتبعوا ما يأمركم به انفسكم فاتبعوا امر الله و سنه بما نزل في البيان ان الحكم الا من عنده و انه كان بكل شيء عليماً و لا تبخلوا بما اتاكم الله من فضله ثم انفقوا ما رزقتهم به ان كنتم فقراء يغنيكم الله من فضله انه كان على كل شيء قديراً فسوف يجزي الله الذين آمنوا ثم انفقوا احسن الجزاء من عنده و يدخلهم في رضوان قدس قديماً انا لما اردنا ان

نختم القول سمعنا النداء بين الأرض و السماء بأن يا جمال الكبرياء فى قمص الأبهى لا تمنع الآذان عن نعمات قدسك و لا الأبصار عن كحل عرفان جمالك و لا الشمس عن بوارق انوار افضالك و لا القلوب عن نفحات حبك و لا الممكنات عن رشحات فيض رحمتك التى كانت على العالمين محيطاً و ان حوريات الفردوس و اهل حظائر الأنس ثم الذينهم كانوا خلف العرش فى مواقع القدس نزلوا عن غرف البقاء و وقفوا فى الهوآء فوق الرأس فى هذا الفضاء الأقدس الأطهر و يريدن ان يسمعن تغرداتك الأحدى فى هذا المقام الأسنى تالله ان الصمت محبوب الأ عن نعماتك البديع و كان العصمة مطلوب الأ فى امرك المنيع و الاضطبار ممدوح الأ عن جمالك الدررى العزيز اللميع و أنك قد كنت بعلمك الحق على ما اقول عليمأ تالله الحق بربواتك المحزونة قد تشبكت الأكباد من اولى الوداد و رجعت الآيات الى جبروت السداد و عرت هياكل الأسماء عن خلع الصفات و حشرت الأشيآء بأثواب الحزن بين الأرضين و السموات و أنك انت القادر بالحكم تفعل ما تشآء بسلطانك و أنك قد كنت على كل شىء قديراً و انا لما سمعنا منادى الرحمن عن جهة الرضوان انتهيينا لحن الأولى و ابتدأنا بلحن اخرى لعل اهل السكرآء من اولى البغضآء ينصفون فى هذا الأمر البديع الأبدع الأعلى اقل من ذرة التى تتحرك فى هذا الهوآء و يشهدن قدرة ربهم فى السر و الاجهار فسبحان الذى نزل الآيات بالحق كما نزل على على بالحق و من قبله على محمد رسول الله و من قبله على الروح و من قبله على الكليم على انه لا اله الا هو له الأمر فى جبروت البقاء يحيى و يميت ثم يميت و يحيى و انه هو باقى لا يفنى و سلطان لا يعلى و مليك لا يبلى و ظاهر لا يخفى و باطن لا يبدي بيده ملكوت كل شىء و انه لهو العزيز المختار

يا قوم اتقوا الله و لا تكفروا بآيات الله و لا بالذى يفتخر بلقائه سكان السموات و الأرض و من دونهما اهل ملا القرب الذين يرزقون فى كل حين بما يستشرق عليهم انوار الجمال من وجه الله المقتدر التوار قل يا قوم هذا نفس الله بينكم و سلطانه فيكم اياكم ان تجادلوا بآيات الله بعد الذى تنزل بالحق كما تنزل الأمطار و ان الأمطار يمطر و يسكن ولكن الآيات تنزل فى كل حين بحيث لا يأخذها التفاد و الذين اوتوا بصائر القدس يشهدون بأنها نزلت من جبروت الله المهيمن الجبار يا قوم ان تكفروا بآيات الله فبأى حديث آمنتم بالله فى يوم الذى فيه زلت اقدام كل عارف و اقشعرت جلود كل موقن و خطفت فيه الأبصار اتقوا الله يا ملا البيان و لا تجادلوا بالذى آمنتم به من قبل فأنصفوا فى انفسكم و لا تختلفوا فى الذى به رفعت اسمائكم و لا تعقبوا كل مشرك مكار قل أ تتخذون لأنفسكم ارباباً من دون الله و تفعلون كما فعلوا امم الفرقان فويل لكم و بما اكتسبت ايديكم فسوف ترجعون الى مثواكم فما مشى الظالمين الا النار قل ان الذين يصغون كلمة الله و ينصعقون شوقاً لها اولئك يسقون رحيق القدس من يد هذا الغلام الأحدى الأبدى الأزلى السرمدى الالهى الذى جاءكم على سحاب الأمر بسلطنته و اقتدار

يا ملا البيان أ تقرؤون الآيات و تكفرون منزلها تالله الحق ما فعل احد بمثل ما فعلتم و ما ارتكبت ملل مثل ما ارتكبت فويل لكم يا ملا الأشرار و انكم خبتم فى انفسكم بحيث نسيتم عهد الله و نكثتم ميثاقه و اعرضتم عن الذى بأمره خلقتم و خلقت السموات و الأرض انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر ينزل لمن يشآء ما يشآء و كل عنده بمقدار قل انا وصيناكم فى البيان بأن لا تكفروا بآيات الله اذا نزلت بالحق و انا ما نزلنا البيان الا لهذا النبأ الذى كان مسطوراً برحيق القدس على الواح التى ما ارتدت فيه الأبصار فلما جئناكم عن مشرق الروح تارة اخرى توليتم عن الصراط و كفرتم بنعمة الله و اتبعتم كل منكر مرتاب تالله الحق لن يعرفنا اليوم الا الذين صفت مرآة قلوبهم و طهرت انظارهم عن النظر الى غير الله اولئك اصحاب الأعراف يعرفون بارئهم فى كل شأن و يتمسكون بعروة الوثقى فى هذا الحبل المحكم الأصفى كذلك نصرّف لكم الآيات و نلقى عليكم ما يغنيكم عن كل مشرك غدار قل يا قوم انى لن اخاف من نفسى بل على الذى يأتى من بعدى فى يوم الذى توقد فيه النار و تستضىء فيه الأنوار تالله الحق يا ملا البيان تفعلون به ما لا فعل امّة الفرقان بعلى و لا التصارى بمحمد و لا اليهود بعيسى و لا

الَّذِينَ هُمْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ قَبْلِ إِلَى رَسْلِ اللَّهِ وَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا فَعَلْتُمْ بِهَذَا الْعَبْدِ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكُمْ بِسُلْطَانِ الْأَمْرِ وَ مَعَهُ حُجَّةٌ يَعْبُرُ عَنْهَا كُلُّ ذِي عِلْمٍ وَ اقْتِدَارٍ

ان يا ملاء البيان أن نسيتم حين الذي جاءكم العليّ بسُلطان من الأمر و انكروه علماء الفرقان الى ان افتوا عليه و قتلوه بشأن بكت عليه السموات و الأرض و ناحت المقربون ثم اهل حجبات القرب و القدس و من ورائهم الأحجار و الأشجار و آمن به قليل منكم اذا رجع مرة اخرى ليمتاز الصادق عن الكاذب اذا كذبتكم و انكرتم الى ان كفرتم بما آمنتم به من قبل و كفى الله شهيداً بيننا و بينكم و من عنده علم الأسرار قل انتم في الملائ الأعلى لمعروف بالكذب و في جبروت البقاء بالشرك و في ملكوت الأسماء بالكفر لأنكم كفرتم بآيات الله بعد الذي استدلتتم بها لدونكم كذلك يظهر الله خائنة النفوس و ما تخفى الأصدار و من المشركين من قال هذه الآيات ما نزلت على الفطرة تالله الحق ان الفطرة حينئذ قد ظهرت على هيكل خادم و قامت لدى الباب بخضوع و اناب يضحج و يقول فويل لكم يا معشر المغلّين تالله اني قد خلقت بأمر من لدنه كذلك تشهد لنفسها ولكن لا يفقهون هؤلاء الأشرار تالله انها لتفتخر بنسبتها الى نفسنا الحق و انا لم يزل كئناً غنياً عنها قد خلقناها و كلّ شيء بأمر من لدنا و لا ينكر ذلك الا كلّ منكر كفار كذلك صفت لهم السننهم الكذبة بحيث يقولون ما لا يشعرون و يفترون على الله قل فمن اظلم ممن افترى على الله و كذب بآياته بعد الذي نزلت في الليالي و الأسحار قل موتوا بغيظكم لا مفرّ لكم اليوم الا بأن تنكروا بما عندكم او تقرّوا بما نزل من جبروت الأمر من لدن عزيز مختار قل أ تقولون كما قالوا علماء الفرقان اما تستحيون عن الله الذي خلقكم و رزقكم و عرفكم مظهر نفسه بآيات التي عجزت عنها العقول و الأفكار انتم يا جند الله طهروا قلوبكم عن ذكر هؤلاء ثم قوموا على نصر الله و امره ثم خذوا كتاب الله بقوة من عندنا و لا تلتفتوا الى المشركين و ما يقولون لأنّ اليوم ما بقى لهم من حجة و لن ينفعهم شيء الا ضرب الأعناق من سيف الله العزيز المقتدر السخّار تالله انتم يا ملاء الأحباب سيوف الله لو تشربون من هذا الكأس التي تنقطع بها النفوس عن كلّ ما سواه و يرفعهم الى مقام لن يخافهم شيء عمّا في السموات و الأرض و لن يضطربهم قلتهم و لا كثرة الفجّار فوالله الذي لا اله الا هو لو يقوم واحد منكم على نصره امرنا ليغلبه الله على مائة الف و لو ازداد في حبه ليغلبه الله على من في السموات و الأرض كذلك نفخنا حينئذ روح القدرة في كلّ الأشرار ليستقدرنّ به سكّان الفردوس في ايّ شطر كان و ينصرنّ الله بارئهم في كلّ ليالي و انهار ثم اعلموا بأنّ الذين كانت قلوبهم متعلّقة بشيء عمّا في السموات و الأرض لن يقدرنّ ان يدخلنّ ملكوتي لأنّ الله قدّس هذا المقام عن دونه و جعله موطن الأبرار اذا فاسعوا الى هذا المقام و لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل و لا تكوننّ اصحاب النار انّ الذينهم كفروا بالله و سلطانه اولئك ترهقهم ذلّة و ما لهم من الله من عاصم فسوف يأخذهم سياط القهر من لدى الله القادر القهار كذلك نزلنا لكم الآيات و صرفنا الأمر و سخّرناه بما اظهرنا من هذا القلم الأعلى ليكون تذكرة للأخبار ثم اعلموا يا قوم بأنّ الله قد جعل كلّ الحروفات من هذه الكلمات لرضوان اوسع عمّا يحصيه اهل الامكان ثمّ الذينهم سكنوا عن خلف حجبات النور عند ظهورات هذا الظهور عمّا يتجلّى عليهم من انوار السبحان و جلسن فيها حوريات المعاني و البيان من اسرار هذا الفتى الالهيّ الذي استقرّ على عرش الغفران و لو تكشف الجمال واحدة منهنّ على اهل السموات و الأرض كلّ ينصعقنّ بل ينعدمنّ الا من تمسك بحبل هذا الجمال الذي تفرّد في الأكوان بنفسه المنان و ينطق جمال الغيب في صدره في كلّ الأحيان بأنك انت الله لا اله الا انت المهيمن السخّار و لما اردنا ان نختم القول قد سمعنا نداء الرّحمن مرة اخرى عن جهة العرش فوق الرضوان بأن يا جمال القدم اقسمك بجمالي ثم ضيائي ثم امري بأن لا تصمت عن نعماتك الأحلى ثم صرف الآيات على لحنك الأخرى لأنّ اهل الغيب من عوالم العماء يريدنّ ان يسمعنّ نعماتك الجذباء و انك انت القادر على ما تشاء و انك انت المقتدر العزيز المنيع ان يا قرة الأمر ذكر في ظلل الأنوار عبادنا الأخيار في كلّ الأشرار لعلّ نعمة الجبار يثبتهم على الأمر بحيث لا يبدلنّ خلع المختار عن هياكلهم و يقومنّ على النصر باسمي التاصر المقتدر الغالب القدير قل ان ذكر الله احبّائه ليكون احلى عن

كلّ حلو و اعزّ عن كلّ ما خلق بين السّموات و الأرضين فوالله لو يعرفون النّاس قدر ما ينزل عليهم من آيات الله المهيمن العزيز المنيع ليفدون انفسهم و ينفقون اموالهم رجاء حرف من آثار ربّهم و كذلك نلقى عليكم من حكمة الله لتكوننّ من العارفين ان يا اسمى اسمع نداء ربك حين الّذى استوى على العرش بسطان الّذى احاط بالممكنات لتستقيم على الأمر و تكون من الفائزين ثمّ اعلم بأنّا ابتلينا تحت مخاليب البغضاء و لن اجد لنفسي ناصرًا الاّ الله ربّي و ربّ العالمين و ورد علينا ما لا ورد على اصفياء الله من قبل و ما سمع شبهه اذن الخلايق اجمعين كذلك انبأناك من نبيّ الرّوح لعلّ تنصره بما استطعت عليه و تكون فى امره لمن الرّاسخين قل أنّه لن يحتاج بأحد و انّ التّصر كلّ فى قبضته ينصر من يشاء بأمر من عنده و أنّه لهو العزيز المقتدر الحكيم و أنّه لو يأمر النّاس بالتّصر هذا من فضله عليهم ليلغهم الى ما اراد و أنّه لغنىّ عن العالمين و بيده ملكوت كلّ شىء و فى يمينه جبروت الأمر و الخلق يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد ان استقم يا عبد حين الّذى يغشى النّاس سكر الأمر من هذا النّبيا الأعظم العظيم بحيث يفرّون الى اليمين و الشّمال و يجعلون اصابعهم فى آذانهم لئلا يسمعون نغمات الّتى بها استجذبت افئدة ملاّ الأعلى و تحيّرت عقول الموحّدين كذلك احصينا الأمر فى الواح القضاء عن خلف حجبات العصمة و اخبرناك به فى هذا اللّوح المبين قل يا قوم تلك رحمة الله عليكم الّتى احاطت الذّرات و هل رأيتم ابداع منها لا فوربك الرّحمن ولكنّ النّاس اكثرهم فى حجبات عظيم قل تلك نسمة القدس الّتى تهبّ عن مشرق الأمر و هل احصيتم احسن منها لا فونفسى المتّان ان انتم من الموقنين

قل يا ملاّ البيان اناّ آمناّ بما نزل من عند الله فى كلّ الأعصار و بعلّى و بما نزل عليه من آيات الله العزيز العالم العليم و من قبله بمحمّد رسول الله و من قبله بأصفياء الله و رسله الّذينهم خرقوا سبحات الأكوان و طلّوا عن افق الرّحمن بسطان مبين و برهان لا يّح منير قل اناّ آمناّ بهم و بما عندهم من سنن الله و دينه ثمّ شرايع الله و امره أنّه ما من اله الاّ هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى الواح عزّ حفيظ كذلك شهد العبد لنفسه و يشهد على ذلك كلّ الوجود من الغيب و الشّهود ان انتم من الشّاهدين قل يا قوم تالّله هذا لعلىّ بالحقّ قد ظهر بسطان الّذى ما ادرك شبهه عيون الّذينهم اعتكفوا فى خيام المجد عن ورآء حجبات النّور فكيف اعين هؤلاء المستضعفين و قد جرت عن يمينه بحور الحيوان و عن يساره جنود الرّحمن فتعالى من هذا الانسان الّذى ظهر فى قطب الامكان بجمال السّبحان فتعالى من هذا الجمال الأبدع الأمتع الأقدم القديم

ان يا جمال القدم ذكّر فى الكتاب رضى الرّوح ليكون راضياً عن نفسه و عمّا رشّحت على فؤاده سحاب القدس من امطار عزّ بديع لعلّ يحترق الحجبات بنار الّتى تجلّت فى قطب الامكان و يخرق سبحات الوهم بسطاني المقتدر العزيز القدير قل يا عبد لا تخف من احد فى سبيل ربك خذ كأس الحيوان على كفّك اليمينى ثمّ انفق بها على الّذين تجدهم على جهة الرّضوان فى هذا الجنان الّذى ظهر عن يمين الرّحمن و ان شهدت نفسك عاجزاً عن حمل الكلمة من هذا الثّقل الأكبر فاستقدر باسمى القادر العليم الخبير و ان احصيت بصرک ضعيفاً عن نقع الأوهام فاستبصر باسمى البصير النّاطر العليم الحكيم قم على الأمر ثمّ خذ عصا الّذى اعطيناك فى سرّ تلك الكلمات ثمّ افلق بها بحر الأوهام فى تلك الأيام الّتى اخذت الرّخوة كلّ من فى السّموات و الأرض الاّ من شاء ربك الرّحمن و أنّه ليحفظ من يشاء و أنّه لعلىّ كلّ شىء قدیر قل تالّله قد ظهر جمال الأولى مرّة اخرى و تجلّى من نور من انوار وجهه اقلّ من سمّ الابرة على من فى السّموات و الأرض اذاّ انصعقت الطّوريّون على الطّور الرّقيع من هذا الجمال المشرق المنيع بعد الّذى اخبرناهم بهذا الأمر فى الواح عزّ حفيظ و أنّك انت فاقراً ما نزل من جمالنا الأولى فى قيوم الأسماء لتعرف سرّ الأمر فى هذا السّر الّذى تقنّع بالأسرار و كان خلف الأستار بما اكتسبت اياذى الظلم من هؤلاء الأشرار و لا يعلم ذلك الاّ الله العزيز المنيع و أنّك ان اطّعت فى الكتاب من اسرار ربك و عرفت حكم الكرّة بعد كرهة الأولى ايّاك ان تظهر لأحد و لا تحرّك به لسانك لأنّ اهل لجة البقاء لن يقدرنّ ان يسمعنّ بل ينعدمنّ فى الحين ايّاك فاستر جمال الأمر عن الّذينهم كفروا و اشركوا و أنّك فاشهد جمال القدم فى مرآة قلبك ثمّ استأنس به و كن من

الشَّاكِرِينَ فَاسْتَرِ جَمَالَ اللَّهِ عَنِ عِيُونِ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ اسْرَارَهُ عَنْ قُلُوبِ الْمُغْلِبِينَ تَاللَّهُ الْحَقُّ تِلْكَ أَيَّامٌ فِيهَا امْتَحَنَ اللَّهُ كُلَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ثُمَّ الَّذِينَ كَانُوا خَلْفَ سِرَادِقِ الْعَصْمَةِ وَفَسْطَاطِ الْعِظْمَةِ وَخِبَاءِ الْعِزَّةِ وَكَيْفَ هُوَ لَاءَ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْهَيْمَةَ أَنْفُسَهُمْ وَإِذَا يَظْهَرُ عَلَيْهِمْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَاقْتِدَارُهُ ثُمَّ عِظْمَتُهُ وَاجْلَالُهُ يَجْعَلُونَ كَفَّ الْأَعْرَاضِ عَلَى ابْصَارِهِمْ ثُمَّ يَسْرَعُونَ فِي الْمَكْرِ لِيَشْتَبِهَنَّ عَلَى الْعِبَادِ كَذَلِكَ نَلْقَى عَلَيْكَ مَا يَحْفَظُكَ عَنْ رَمَى هُوَ لَاءَ الشَّيَاطِينِ وَأَنْتَ أَنْ تَرِيدَ أَنْ تَشْرَبَ مِنْ هَذِهِ الشَّرْعَةِ الَّتِي جَرَتْ عَنِ يَمِينِ الْفَضْلِ وَبِمَا وَعَدْتَ بِهِ فِي قُطْبِ الرِّضْوَانِ مِنَ الْكَافِرِينَ وَالسَّلْسِيلِ فَانْقَطِعْ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَنِ كُلِّ مَا جَرَى عَلَيْهِ حُكْمُ الْأَسْمَاءِ فِي مَلَكُوتِ الْبَدَاءِ لِيَفْتَحَ عَلَى قَلْبِكَ أَبْوَابَ الْمَعَانِي وَالْبَيَانَ وَتَطَّلِعَ بِأَسْرَارِ الرَّحْمَنِ فِي هَذَا الرِّضْوَانِ وَتَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ أَنْ يَرْضَى الرُّوحَ تَفَكَّرَ فِيمَا نَزَلَ عَلَيْكَ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ لَعَلَّ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ اللَّهُ عِرْفَانَهُ لِنَفْسِكَ وَتَصِلَ مَقَامَ الَّذِي قَدَّرَ لَكَ فِي الْوَاحِ عَزَّ كَرِيمٌ وَأَنَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقَمِيصَ الَّذِي كَانَ مَرشُوشاً بِدَمٍ صَادِقٍ لَعَلَّ تَطَّلِعَ بِمَا هُوَ الْمُسْتَوْرَ عَنْ أَنْظَرِ الْعَالَمِينَ إِلَّا مِنْ شَاءَ رَبِّكَ الَّذِينَ لَا يَمْنَعُهُمُ الْحِجَابَاتُ وَالْأَشَارَاتُ وَلَا مَنَعَ كُلَّ مَنَاعٍ وَلَوْ يَظْهَرُ عَلَى صُورِ الصَّافِينَ وَالْكَرُوبِيِّينَ لِأَنَّهُمْ يَنْظُرُونَ بِالْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ فِي هَذَا الْجَمَالِ الْأَظْهَرِ وَيَعْرِفُونَ الْحِجَّةَ بِنَفْسِهَا لَا بغيرِهَا لِأَنَّ دَلِيلَهُ آيَاتُهُ وَوَجُودُهُ اثْبَاتُهُ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ

أَنْ يَا قَرَّةَ الْبَقَاءِ قُلْ تَاللَّهُ أَنَا مَا نَزَّلْنَا فِي الْأَلْوَابِ كَلِمَةً عَلَى لِحْنِ الْبَدِيعِ عَمَّا الْقِينَا عَلَى الْقَلَمِ مِنْ اسْرَارِ الْقَدَمِ لِأَنَّ وَجَدْنَا مَلَأَ الْبَيَانَ فِي سَكْرٍ وَغَفْلَةٍ وَوَهْمٍ لَنْ يِقَاسَ بِمَلَلِ الْأُخْرَى لِذَا سَتَرَ عَنْهُمْ هَيْكَلَ الْكِبْرِيَاءِ جَمَالَهُ الْأَنْوَارِ الْأَعْلَى بِأَلْفِ الْفِ حِجَابٍ مِنَ التُّورِ لِنَلَّا يَرْتَدُّ إِلَيْهِ الْأَبْصَارُ مِنْ هُوَ لَاءَ الْخَائِنِينَ إِذَا فَا بَكَ بِمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاشْرَكُوا وَكَانُوا فِي أَنْفُسِهِمْ لِمَنْ الْمُحْتَجِّينَ فَوَاللَّهِ مَا مَسَّنَا مِنَ الْأَحْبَابِ لِأَشَدِّ وَاعْظَمَ عَمَّا مَسَّنَا مِنَ الْكَافِرِينَ تَكَادَ أَنْ تَنْفَطِرَ السَّمَاءُ وَتَنْشَقَّ الْأَرْضُ وَتَسْفَ الْجِبَالُ وَتَعْدَمَ قَوَائِمَ الْعَرْشِ وَتَهْدَمَ أَرْكَانَ الْفِرْدُوسِ وَتَحْرَقَ أَفْئِدَةُ الْمُقَرَّبِينَ إِذَا يَبْكِي قَلَمُ الْأَمْرِ وَتَضَجَّ وَرَقَاءُ الْبَقَاءِ وَتَصِيحُ حِمَامَةُ الْعَمَاءِ بِمَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَثْبِتَ لِعِبَادِهِ إِيمَانَهُ بَعْدَ الَّذِي كُلِّ خَلَقُوا بِأَمْرِهِ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلِّ مَا خَلَقَ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ قُلْ يَا قَوْمَ أَنَا أَمَّا بِرِسْلِ اللَّهِ وَصَفْوَتِهِ وَبِمَا نَزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَنْزِلِ الْكَرِيمِ فَبِأَيِّ ذَنْبٍ أَنْكُرْتُمْ هَذَا الْفَيْضَ الَّذِي مَا حَمَلُ مِثْلَهُ سَحَابُ الْأَمْرِ وَلَا أَدْرَكَهُ غَمَامُ الْجُودِ وَ مَا أَشْهَدُهُ عِيُونَ الْمُقَرَّبِينَ أَنْ يَا قَرَّةَ الْبَقَاءِ صَرَّفَ الْقَلَمَ عَنْ ذِكْرِ هُوَ لَاءِ وَلَا تَدْخُلُ الْخَائِنِينَ تَحْتَ سِرَادِقِ ذِكْرِكَ الْأَحْلَى تَاللَّهُ كُلِّ مَا يَجْرِي مِنْ مَدَادِكَ هُوَ مُحِبُّوبٌ عِنْدَ أَهْلِ مَلَأِ الْأَعْلَى لِذَا عَزِيزٌ عَلَيَّ بِأَنْ يَحْرَكَ أَنْامِلَكَ الْعَزِيزِ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِكَ الْبَدِيعِ الْعَظِيمِ إِذَا فَاخْتَمَ ذِكْرَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ ابْتَدَأَ بِذِكْرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَحِبَّائِكَ لَعَلَّ يَثْبِتَهُمْ بِدَائِعِ لِحْنَاتِكَ الْمُنِيعِ عَلَى صِرَاطِكَ الْعَزِيزِ الرَّوَّعِ لِأَنَّ الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَوْلَى التَّفَاقُ ارَادُوا أَنْ يَدْخُلَنَّ الْبَغْضَاءَ فِي قُلُوبِ الْأَحِبَّاءِ الَّذِينَ مَرَّ عَلَيْهِمْ مَرَسَلَاتُ الْبَقَاءِ عَنْ شَطْرِ الْبِهَاءِ وَكَذَلِكَ أَحْصَيْنَا الْأَمْرَ فِي كِتَابِ مَبِينِ

أَنْ يَا رَضِيَ الرُّوحَ ذَكَرَ أَصْفِيَاءَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي أَرْضِكَ هُنَاكَ لَيْسَرْنَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِمَا حَرَّكَ عَلَى أَسْمَائِهِمْ قَلَمَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَادِرِ الْعَلِيمِ

وَ مِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِمُحَمَّدٍ ذَكَرَهُ بِذِكْرٍ مِنْ لَدُنَّا لِيَفْتَخِرَ بِذَلِكَ بَيْنَ الْعَالَمِينَ قُلْ يَا عَبْدَ فَامِحٍ عَنْ قَلْبِكَ كُلِّ ذِكْرٍ دُونَ ذِكْرِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ فَاجْعَلْ حِصْنَكَ حَبِيٍّ ثُمَّ رَدَائِكَ أَمْرِي ثُمَّ دَرَعَكَ ذِكْرِي ثُمَّ انْيَسْكَ جَمَالِي ثُمَّ اقْتَرَاكَ التَّوَكُّلَ عَلَى نَفْسِي الْمَنَّانِ الْمُقْتَدِرِ الْمُتَعَالَى الْعَلِيمِ

ثُمَّ ذَكَرَ الَّذِي سَمَّى بِاسْمِهِ لِيَكُونَ اسْمُهُ بَاقِيًا فِي جِبْرُوتِ الْعَمَاءِ وَ مَلَكُوتِ الْبَقَاءِ وَ يَكُونُ مِنَ الْمُتَذَكِّرِينَ قُلْ يَا عَبْدَ فَاشْكُرْ لِلَّهِ بِمَا جَعَلَكَ سَمِيًّا نَفْسَهُ وَ أَرْسَلَ عَلَيْكَ نَفْحَاتِ الرِّضْوَانِ حِينَ الَّذِي كُنْتَ حَاضِرًا بَيْنَ يَدَيْ الْعَرْشِ عَلَى مَقْعَدِ الصِّدْقِ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ إِذَا فَاجْهَدَ بِأَنْ يَظْهَرَ مِنْكَ فِي أَيَّامِكَ مَا يَلِيْقُ لِهَذَا الْاسْمِ الطَّاهِرِ الْمُرْتَفِعِ الْمُنِيعِ ذَكَرَ نَفْسِكَ ثُمَّ ذَكَرَ الْعِبَادَ بِهَذَا الْاسْمِ الْمُبَارَكِ الْمُنِيرِ

ثم ذكر الحاء و السين بسطان الذكر ليخرّ بوجهه على التراب لوجه الله ربك و ربّ من فى الملك اجمعين قل يا حسن احسن كما احسن الله اليك ثم طهر نفسك لتجلى نفسه و قلبك عن خطوات المشركين دع الدنيا و من فيها و عليها فى ظلك ثم استظل فى ظلى الذى احاط بالممكنات و سكن فى جواره ملاً المقدسين

ثم ذكر الزمان بآيات الرحمن التى ينزل عن جهة عرش عظيم قل يا زمان اولاً فانقطع عن الزمان و ما فيه لتقدر ان تعرج الى معارج السبحان بين يدي ربك المنان العزيز المقتدر القديم تالله لن ينفعك اليوم شىء الا حبى فتمسك به و كن من الموقنين و ان يأخذك الدلة لاسمى لا تحزن فتوكل على الله و انه يعصمك عن ضرر الشياطين ان استقم على حب مولاك بحيث لا يزلك شىء عما خلق و يخلق و ان هذا سجية المستقيمين ثم ذكر ابنك من لدنا ثم زين هامته بتاج القرب من هذا القلم الدررى المتين

ثم بشر الرضا بشارات الروح الذى استجار فى ظلّ ربّه فى شهور و سنين قل يا عبد لا تحزن عن الفراق و انا بعثناك بين يدينا و كتبنا اسمك فى الواح القرب مع المقربين اياك ان تنس نعمات ربك و نفعاته و انوار جماله حين الذى يستشرق بينكم و يستضىء منه اهل ملاّ العالين ثم ذكر ابيه و ابنه ثم اخيه و من معه الذينهم حضروا بين يدي ربهم و تجلى عليهم الوجه بانوار قدس لميع قل انا فجرنا لكم من جبل القدس فى سرّ هذا الرضوان ينابيع من الكوثر و السلسيل اذ انتم يا ملاء البيان لا تحرموا انفسكم ثم تقرّبوا اليه و لا تكوننّ من الصابرين تالله الحقّ قد فزتم بما لا فاز احد من قبلكم ان تعرفوا نعمة الله التى نزلت عليكم من غمام القدس و تكوننّ من الراسخين كذلك منّا عليكم و انزلنا عليكم الفضل من كلّ الجهات و عن هذا الشطر المقدس المتعالى المنيع

ان يا قلم القدس ذكر التراب ليتذكر فى نفسه و يقبل الى وجه ربّه و يكون من المنقطعين قل يا عبد قم عن التراب و عما يخرج منه لتستطيع ان تعرف ربك العلىّ الاولى و تكون من الفائزين تالله الحقّ اليوم لم يكن لأحد مفراً و لا مستقراً الا فى ظلّ وجهى العزيز المنير و على باب هذا الرضوان ملائكة الأمر لموقوفون على اسمى الحافظ السميع العليم و ان يجدن من احد روايح الدنيا و عما ظهر بين السموات و الأرض يمنعنه عن الدخول فى هذا الرضوان و عن الوقوف بين يدي ربك المنان القديم كذلك يعلمك الورقاء و الذينهم آمنوا بالله العزيز المتوحد الفريد

ثم ذكر الحسين بما يذكره روح الأمين بآيات قدس مبين ليظيرنّ فى هواء القرب و يعرفنّ الله ربّه و ربّ العالمين فى تلك الأيام التى ما خلّص وجهه احد لوجه ربّه و كلّ يعبدون الأوهام كما عبدوا عباد قبلهم و كذلك كان و يكون و كان نفسى الرحمن على ما اقول شهيد

ثم اذكر فى الكتاب ذكر عبادنا الأخرى فى الملاّ المقدسين قل ان الحسن ثم علىّ قبل نبيل ثم الحسن كلّ من الصالحين ثم محمّد قبل علىّ ثم العبد قبل علىّ ثم علىّ قبل رضا ثم عبادنا الأخيار كلّ من المخلصين و لكلّ قدر فى الواح القدس ما لا يحصيه احد من العالمين الله الذى خلقهم و ايدهم على امره و عرفهم مظهر نفسه و جعلهم من المؤمنين و يصلنّ الى هذا المقام ان لن يغيروا نعمة الله على انفسهم و ان يغيروا يغيّر الله عليهم انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى امام عليهم قل ان يا احبّاء الرحمن ان اخرجوا عن خلف حجبات الامكان و سبحات الأكوان بقوة ربكم المنان ثم استقيموا على الأمر بين السموات و الأرض بحيث لو يجتمعنّ عليكم كلّ ما كان و ما يكون بكلّ ما عندهم ليبدلنّكم على ما كنتم عليه لن يكوننّ قدرآء بل يشهدنّ انفسهم عجزآء عن ذلك كذلك يحقّق الله الحقّ بكلماته و يثبت الأمر بآياته ان انتم من العارفين اذاً خلّصوا مرايا قلوبكم لتجلى الأنوار من هذا الجمال الذى اشرق فى قطب الاستجلال و يستضىء فى مركز الزوال بضياء الذى استضاء منه كلّ من فى السموات و الأرضين الا الذينهم كفروا بآيات الله ثم انكروا برهانه و جاحدوا آثاره و اعرضوا عن جماله و

كانوا من المغلّين قل تالله قد انصعقت الطّوريّون على سيّء الأمر و فرّت العماتيّون عن هذا القسورة الالهى و سيموتنّ الرّويّون
فى هذا الفرع الّذى فيه يجزع كلّ شىء الّا من اخذه يد الفضل من لدن عزيز قدير

قل يا قوم فاقروّوا كلمات الله على احسن النّعمات ليستجذب منها اهل الارضين و السّموات تالله الحقّ لو احد يتلو ما
نزل من جبروت البقاء من جمال الله العليّ الأبهى فقد يعثه الله فى جنّة الخلد على جمال الّذى يستضىء من انوار وجهه اهل
ملاّ الأعلى و يزورنّه اهل سرادق القدس و اهل خبآء الخفآء الّذين ما وقعت على وجوههم اعين الّذينهم كفروا بآيات الرّحمن فى
هذا الرّمان الّذى استعلى على الممكنات بجبروته الّذى احاط كلّ الدّرات ان انتم من الشّاهدين كذلك قدّر الله لكلّ نفس يقرأ
آياته و من دون ذلك بيعتها عند مطلع كلّ ظهور ليتمّ نعمته عليه و على العالمين كذلك يجزى الله عباده الّذين يذكرونه احسن
الجزآء من عنده و انه وليّ المحسنين ثمّ اعلم بأنّ الّذينهم حضروا بين يدي العرش اولئك فازوا بما لا فاز به احد دونهم كذلك
يمنّ الله على من يشآء من خلقه انه ما من اله الا هو يفعل ما يشآء و يحكم ما يريد له الجود و الفضل يختصّ من يشآء بفضله
لا اله الا هو المعطى العزيز الجميل و الّذين اذكرنا اسمائهم فى اللّوح منهم من طار الى مواقع القدس و منهم من وقف لدى
عقبة الدّنيا لكلّ نصيب عند ربّهم و كلّ عنده فى الواح عزّ عظيم و الّذين ما اذكرنا اسمائهم انت ذكرهم بأذكار الرّوح من لدن
ربّك العزيز الغالب القدير و انك ان فرت بهذا اللّوح الّذى فيه فضّلت اسرار ما كان و ما يكون قم عن مقامك ثمّ ضعه على
رأسك و قل

سبحانك اللهمّ يا الهى اشهد بلسانى و قلبى بأنّ نعمتك البديعة احاطت كلّ الدّرات عمّا خلق بين الارضين و
السّموات بحيث ما بقى من شىء الا و قد تمّت عليه حجّتك و لاح له برهانك و بلغت به كلمتك و ظهر له سلطانك و نزلت
اليه آياتك و بدت له آثار فيضك اذاً يا الهى انقطع عن كلّ ما سواك و قمت لدى خيام مجدك و خبآء فضلك بحيث
طهرت قلبى و لسانى عن حبّ غيرك و ذكر دونك اذاً يا الهى فأدخلنى فى ظلّ شجرة فردائيتك و سدرة عزّ سلطان وحدائيتك
ثمّ ارزقنى حلاوة آياتك و ما ستر فيها من لآئى علمك عمّا اردته لعبادك و لا تحرمنى يا الهى عن نفحات قدسك الّتى تهبّ
على هيئة المبشّرات عن شطر لقائك و على صور الآيات عن منبع افضالك و انك انت المقتدر على ما تشآء و انك انت
المعطى العزيز الرّحيم ثمّ استقمنى يا الهى على امرك الّذى لا يقوم عليه احد الا الّذينهم انقطعوا عن كلّ ما فى السّموات و
الأرض ثمّ اجعل لى يا الهى قدم صدق على حبّك و مقعد عزّ عند ظهور انوار وجهك ثمّ الحقنى بعبادك المخلصين

كذلك علمناك و عرفناك بعدما الهناك و اشهدناك بعدما انبأناك لتشكر الله ربّك فى قلبك و تكون على فرح و
جذب بديع فوجمالى لو يأخذك جذوة من نار الشّوق الّتى اوقدناها فى سدرات القدس على سيّء تلك الكلمات ليجذبك الى
مقام الّذى تشهد فى ظلّك ملكوت الأسماء و الصّفات و تجد نفسك فى علوّ الّذى لن يبلغ اليه سكّان الارضين و السّموات
كذلك الهمك قلم القدم فى هذا الطراز الأقدم لتكون من الثّابتين

ان يا حرف الجيم اذهب بقميصى هذا ثمّ الق على وجه الممكنات لعلّ مطالع الصّفات يخرجنّ عن خلف الحجابات
و يطلعنّ عن وراء السّبحات و يعرفنّ الّذى جاءهم عن شطر البقاء بسلطان مبین و انك انت يا ذلك الحرف اولاً طهر نفسك
ثمّ طهر النّاس عن دنس الأكبر من هذا الكوثر الأطهر الّذى اجريناه من عيون المعانى لتكون مبشّراً من لدنا على الخلايق
اجمعين و كن خالصاً لله ربّك بحيث لن يجد منك احد روايح دونه كذلك يأمرك لسان صدق عليم و انك لو تسمع نصح
ربّك ليجرى الله من فمك ماء الحيوان و يحيى به كلّ عظم رميم كذلك منّا عليك مرّة اخرى لتكون من المنقطعين و الحمد
لمن يعرف مولاه فى هذا القميص الدّررى المبین

ابراهيم جناب سائل الذي سأل ربّه من قبل و اجابه الله بفضل من عنده و أنّه لهو المسئول المجيب

بسم الله العليّ المستعان

ان يا ايها السائل فاعلم بأن حضر بين يدينا كتاب من الذي اشتعل بنار الله و وجدنا فيه ذكرك لذا رشّ عليك من رشحات طمطام البقاء عن شطر الفردوس ليظهرك عن ريب الخلايق كلّها و ينقطع بكلك الى الله و ينطقك ببناء نفسه بين العالمين ثمّ اعلم بأننا اجبتك فيما سألت عن الله ربك من قبل بالحجب و الأستار مرة اشهدناك انوار الوجه عن خلف سبعين الف حجاب و مرة غطيناها لأننا وجدنا في ذلك الأيّم عرفان العباد في مقام التّطفة و ما وجدنا احدًا ان يحمل امانة الله الملك المقتدر القدير لذا امسكنا القلم و ما اطلقنا زمامه إلا على قدر مقدور و ربّينا عدّة معدودات بسلطان القدرة و الاقتدار فلمّا بلغوا الى ما اراد ربك اذًا كسوناهم لحم الايقان و اتينا بخلق آخر في حبّ ربك فبارك الله سلطان المقتدرين و احسن الخالقين ان من شيء الأ و له ميقات عند ربك فلمّا جاء الوعد يظهره بالحقّ و ينزل عليه ما قدر له و أنّه لهو المقتدر على ما يريد ولو ان كلّ كلمة عمّا نزلت من لدنا أنّها لهي بالغة على الممكنات و فيها كنزت لآئي الحكمة فهنيئاً لمن يدلي فيها دلو العرفان و يصعد به غلام المعاني و يستغنى به عن العالمين و قدرنا للعباد من كلّ كلمة نصيب على ما هم عليه فطوبى لمن يأخذ نصيبه و لا يجعل نفسه من المحرومين ولكن قدرنا ظهور الكلمة و ما قدر فيها بين العباد على مقادير التي قدرت من لدن عليم حكيم و جعلنا حجاب وجهها نفسها و كذلك كنّا قادرين و أنّها لو تتجلّى على العباد بما فيها لن يحملتها احد بل يفرّ عنها كلّ من في السموات و الأرضين فانظر الى ما نزل على محمّد رسول الله و أنّه حين النزول قدر له كنوز المعاني على ما ينبغي له من لدن مقتدر قدير ولكنّ الناس ما عرفوا منه إلا على مراتبهم و مقاماتهم و كذلك أنّه ما كشف لهم وجه الحكمة إلا قدر حملهم و طاقتهم فلمّا بلغ الناس الى البلوغ تجلّى عليهم بما فيه في سنة السّتين حين الذي ظهر جمال القدم باسم عليّ قبل نبيل مع أنّك تشهد الكلمة على شأن واحد بحيث ما نقص عنها شيء و لا زاد عليها شيء و أنّا لو نفضّل هذا المقام لن يكتفيه الألواح و لا الأقلام و كان ربك على ذلك شهيد و أنّك ايّقن بأنّ ربك في كلّ ظهور يتجلّى على العباد على مقدارهم مثلاً فانظر الى الشمس فإنّها حين طلوعها عن افقها تكون حرارتها و اثرها قليلة و تزداد درجة بعد درجة ليستأنس بها الأشياء قليلاً قليلاً الى ان يبلغ الى قطب الزوال ثمّ تنزل بدرابج مقدرة الى ان يغرب في مغربها كلّ ذلك من حكمة الله ان انتم من العارفين و أنّها لو تطلع بغتة في وسط السماء يضرّ حرارتها الأشياء كذلك فانظر في شمس المعاني لتكون من المطلّعين فإنّها لو تستشرق في أوّل فجر الظهور بأنوار التي قدر الله لها ليحترق ارض العرفان من قلوب العباد لأنهم لن يقدرن ان يحملتها او يستعكسن منها بل يضطربن منها و يكونن من المعدومين لذا يستشرق عليهم على قدر قبولهم و استعدادهم كما شهدتم في أوّل الظهور ظهور ربكم العليّ الأعلى في سنة السّتين و أنّه قد ظهر في أوّل ظهوره بقميص البايّة و في هذا المقام عرّج نطفة القبول و الاستعداد من كلّ شيء الى العلقة ثمّ بدّل القميص بالولاية و اصعد الممكنات الى المضغة و انتهى الدرايج بسلطانه الى ان بلغهم الى مقام خلقاً آخر اذًا تجلّى عليهم باسم الرّبوبيّة و نطق بأنّي انا الله لا اله الا هو العزيز المقتدر المتعالى العليم ولكنّ اليوم قد ظهر فضل لو يقابلنه كلّ الموجودات اقلّ من حين ليبلغتهم الى مقام يعجز عن ذكره قلم الامكان ثمّ السن العالمين و لمثل هذا الرّب ينبغي التّسبيح من ملاّ البقاء و التّكبير من اهل ملاّ الأعلى و التّقديس من ملاّ المقرّبين ثمّ اعلم بأنّ ربك لو يريد ان يبلغ الممكنات من التّطفة الى البلوغ اقرب من لمح البصر ليقدر بقدرته الغالب المحيط ولكن احبّ ان يجرى الأمور بأسبابها و درابجها التي قدر لها لحكمة التي ما اطّلع بها احد الا نفسه المهيمن الخبير

ثم اعلم بأن الله ربك لم يزل كان على حالة واحدة لن ينزل و لن يصعد و كذلك مظهر نفسه في ذلك المقام فتعالى
عمّا يشيرون اليه العباد بما عندهم فتعالى عن وصف كل واصف خبير و كل الكلمات عنده في حدّ سوءا يرفعها في وقت و ينزلها
في وقت و لا يسأل عمّا شاء و انه لهو المقتدر القدير و انه حين الذي يقول انى عبد يربى به مظاهر العبودية و كذلك فانظر في
البابية و فوق ذلك الى ان ينتهى بانى انا الله الملك العدل الحكيم و نسبة هذه المقامات الى نفسه تعالى في حدّ سوءا بل لو
تشهد بعين الله لتشهد كلها خلق في ملكه و ظهرت بأمره الغالب القادر الحكيم و انك تفكر في هذا اللوح و اذا وصلت الى
ما كنز فيه قم ثم ابشر العباد لعلّ يقومون عن النوم و يكونون من العارفين

ان يا خليل لما تمت ميقات السّتر كشفنا من سرّ المستسرّ المفتح بالسّر على الحقّ الخالص سرّاً اقلّ من ان يحصى اذا
انصعقت مظاهر الأسماء و فزع كلّ من في السموات و الأرض الا الذين اطمانت قلوبهم من انوار الله و فتحت ابصارهم بنور
اليقين قل يا قوم لا تنظروا الىّ الا بعيني ان تريدن ان تعرفن الله و قدرته و من دون ذلك لن تعرفوني ولو تفكروا في امرى بدوام
الملك و تنظرون الأشياء ببقاء الله الملك القادر الباقي الحكيم كذلك يبيّن الأمر لعلّ الناس يستشعرون في انفسهم و يكونون من
العارفين و انك فانظر شأن هؤلاء بعد الذي شهدوا كلهم بانى فديت نفسى و اهلى فى سبيل الله و حفظاً لايمانهم و كنت بين
الأعداء فى ايام التي اضطربت كلّ النفوس و ستروا وجوههم عن الأحباب و الأعداء و كانوا بحفظ انفسهم لمن المشتغلين و
اظهرنا الأمر و بلّغناه الى مقام كلّ اعترفوا بسلطنة الله و قدرته الا الذين كان فى صدورهم غلّ الغلام و كانوا من المشركين و مع
هذا الظهور الذى احاط الممكنات و هذا الاشراق الذى ما سمعوا شبهه فى الآفاق اعترضوا علىّ ملاً البيان و منهم من اعرض
عن الصراط و كفر بالذى آمن به و بغى على الله المقتدر المهيمن العلىّ العظيم و منهم من توقّف لدى الصراط و علق امر الله
بساذجه بتصديق الذى خلق بقولى و بذلك حبط اعماله و ما كان من الشاعرين و منهم من قاس نفس الله بنفسه و غرّته
الأسماء الى مقام حارب بوجهى و افتى على قتلى و نسبى بكلّ ما كان فى نفسه اذا اشكر فى بئى و حزنى الذى خلقتى و
ارسلنى و احمده فى قضاياه و فى وحدتى ثم ابتلائى بين هؤلاء الغافلين و صبرت و اصبر فى الصّراء متكلاً على الله و اقول
اى ربّ فاهد العباد الى شطر جودك و مواهبك و لا تحرمهم عن بدايع فضلك و الطافك لأنهم لا يعلمون ما اردت
لهم من رحمتك التي سبقت العالمين اى ربّ هؤلاء ضعفاء فى الجهر و ايتام فى السّرّ و انك انت الكريم ذو الفضل المتعالى
العظيم لا تقهر يا الهى عليهم ثم انظرهم الى ميقات التي ينبغى لبدايح رحمتك لعلّ يرجعون اليك و يستغفرون عمّا ارتكبوا فى
جنبك و انك انت الغفور الرحيم

و انك يا ايها الخليل ذكر وحدتى و غربتى ثم سجنى و ابتلائى و كن من الذاكرين ثم ذكر الناس خالصاً لوجه الله لعلّ
بك يحيى قلوب الذينهم ماتوا من سطوة الأمر و اذا يكونون من الميتين كذلك امرناك و بلّغناك بتبليغ ميين و البهاء عليك و
على من معك على امر الله القادر العزيز العليم

المحجوب

ان يا ايها السالك فى صراط المحبة و الشارب عن كأس المرحلة فاعلم قد وصل الينا كتابك و عرفنا ما فيه من اشارات حبك
و بيانات خلوصك و اطلعنا بما انت عليه و ما اخذتك نار الاشتياق و حرقتك من ايام الفراق عن بعدك عن لقاء محبوبك مع
انه معك فى كلّ حينك و انك ان تراه فهنيئاً لك و ان لن تراه فانه هو يراك و ان عرفته فقررت عيناك و ان ما عرفته و انه هو
يعرفك فى منقلبك و مثواك و انه لن يغفل عنك و لن ينساک و يسمع ضجيجك و نجواك و اما ما ذكرت من ذكر التياز

فاعلم بانّ نيازك حبّك انوار الجمال و ورودك فى شاطى بحر الجلال و تطهير نفسك عن كلّ المقال عمّا يحدث من اهل الجدل لتهبّ عليك نسّمات القدسيّة و تصلك الى مكمن الاحديّة لتجد رايحة الحبّ عن قميص الصمديّة و هذا هو اصل التياز لكلّ من فاز و دخل فى هذا الرّياض و من دون ما ذكرنا لن يفيد و لن يذكر ولو تملأ كلّ من فى السّموات و الارض من الذهب الحمرآء و الفضّة البيضآء و كلّ ما سمعت من التياز فى قواعد الاولياء هذا لم يكن الا لظهور محبّة الحبيب الى المحبوب و بروز خلوص العاشق الى المعشوق ليظهر انقطاع العبد الى مولاه و اقتدائه به فى آخرته و دنياه والا هم مقدّسون عن الدنيا و زخرفها و زينتها و منزّهون عن كلّ ما يرجع اليها و قدر فيها لأنهم فى هواء القدس يطيرون و فى قباب الرّوح ساكنون لن يأخذهم شئون العرضيّة و لن يدركهم افئدة المحدودة فى عوالم الملكيّة اذا فاغمس فى هذا البحر الذى جرى من شطر المداد لتجد روايح الوداد و تطّلع على اسرار العشق فى المبدأ و المعاد ثمّ اعلم بانّا قبلنا عنك نيازك و وجدنا من اورادك ما لا ينبغى ذكره و نسئل الله بان يرزقك من خمر البقاء الّتى فجّرت من عيون البهآء ليجذبك سكره و يأخذك صعقه و هذا من سكر الّذى لن يزول ابداً و لن يحول سرمداً

مست مى بيدار گردد از دبور

مست حق نايد بهوش از نفع صور

بسم الله الأرفع الأقدس الأبهى

ان يا ايّها العبد اسمع ندآء الله ثمّ اعمل بما تؤمر من لدن ربّك و لا تكن فى دين الله من الّذين هم اذا اشرفت شمس الجمال عن افق الجلال اتّخذوا لأنفسهم ظلمةً و كانوا فى شكّ و ارتياب ايّاك ان تشرك بالّذى كان لم يزل واحداً فى ذاته و ما اتّخذ لنفسه شريكاً و لا شبيهاً و يشهد بذلك كلّ ما نزل من قبل من لدن عزيز وهّاب ان الّذى سمى بمحمّد قبل علىّ و نسبه الله الى نفسه انه لورقة من اوراق تلك الشّجرة تالّله الحقّ لو نأخذ عنه فى اقلّ من الحين فيوضات الأمر ليصفرّ و يسقط على التراب ان يا عبد هل تلعب فى امر الله و تحبّ ان تكون من الّذين هم يتّخذون فى كلّ حين ربّاً من دونى و الهأ سوائى و معبوداً غيرى و محبوباً عن ورائى تالّله قد زلت اقدامهم و اسودّت وجوههم اذا فاعتبروا يا ملأ الأجباب فاعلم بانّى وحده قد كنت محبوب كلّ شىء و اله كلّ من فى السّموات و الأرض و ما اتّخذت لنفسى شريكاً فى الملك و كذلك كنت من قبل القبل و اكون الى آخر الّذى لا آخر له و انك فاشهد بما شهد الله و لا تكن فى مريّة و حجاب و انا خلقنا الابن بأمر من لدنا و قدرة من عندنا و انطقناه بشنآء نفسنا ليتذكّر به اولى الألباب و يشهدنّ قدرة ربّهم و يوقننّ بأنّه لهو المقتدر على كلّ شىء ينطق من يشآء بسلطان من عنده و انّ اليه يرجع حكم المبدأ و المآب انّ الّذين هم ما حضروا تلقآء العرش و ما سمعوا نغمات الله و ما اشرفت عليهم انوار الجمال لو يتكلّمون بأهواء انفسهم و يحتجبون بالأوهام لعلّ يغفرهم الله بعد رجوعهم اليه لأنهم ما اطّلعوا بأصل الأمر و كانوا فى ستر و حجاب ولكن انت يا عبد كنت حاضرآ تلقآء العرش و رأيت ببصرك و عرفت بقلبك بانّ كلّ ذى شمس سجّاد لطلعتى و كلّ ذى عزّ معزّز بذكرى و كلّ ذى ضياء مشرق بعنايتى و كلّ ذى نور يطوف فى حولى و كلّ ذى امر قد ظهر بأمرى تالّله لو تفكّ بصرك لتشهد بانّ خرّت لعظمة ربّك كلّ الأرباب كلّ الأمواج الّتى تشهد من هذا البحر تذكر فى مقامها و علّة ظهورها عناية هذا البحر الّذى احاط بالممكنات خف عن الله و لا تفسد فى الأرض بعد اصلاحها فأقبل بكلك الى الله ثمّ اجتنب عن الذّئاب الّذين خرجوا من ايكات التّفاق بيغض الله و غلّه و اشركوا به كذلك نعلّمك بالحقّ فضلاً من لدنا عليك لتقطع عن العالمين و تستظلّ فى ظلّ هذا القباب

ان يا عبد لا تقترن بذكرى ذكر احد من الممكنات و لا بنفسى نفس احد من الموجودات لأن ما سوائى قد خلق
 بإشارة من اصبعى اما شهدت كيف انفطر كلّ سماء و انشقّ كلّ ارض و خسف كلّ قمر و مرّت الجبال كمرّ السحاب و اما
 شهدت بأنّ كلّ الوجود فانى عند ظهورات عزى و كلّ ذى قدرة فى اضطراب من خشيتى اتق الله و لا تتخذ امر الله هزواً و
 كن من الذين دعوا كلّ من فى السموات و الأرض عن ورائهم و اقبلوا الى هذا الوجه الذى ظهر بالحقّ بخضوع و خشوع و
 اناب تب الى الله و لا تحزن الذين تجد من قلوبهم نفحات حبى ثم اخفض بين يديهم جناح الدّلّ خالصاً لوجهى و انا عرفنا
 بأنك انت احزنت الذى احبّ الله ربه و عندنا علم السموات و الأرض و علم كلّ شىء فى صحف و كتاب ايقن بأن لن
 يعزب عن علمنا من شىء لا فى السموات و لا فى الأرض و لن يحرك من ذرّ الأ بعد امرى و كلّ شىء يحضر فى كلّ حين
 تلقاء عرشى و يقصّ ما فيه و له و ورد عليه و ظهر عنه كذلك كان امر ربك و يشهد بذلك عباد الذين انقطعوا عن كلّ
 الجهات و خرقوا بسلطنتى كلّ الأحباب ان يا عبد انا اجنباك من قبل و امرناك بأن تعاشر مع الأحباب بخضوع و خشوع و
 تذكّرهم بهذا المظلوم الذى قاموا عليه عباد الذين هم كفروا بالله و اشركوا بجماله و حاربوا بنفسه لعلّ يتذكّرّن فى انفسهم بالله
 الذى خلق كلّ شىء بأمر من عنده و انّ اليه يرجع الأمر فى يوم الحساب و انا امرناك بأن تخرق حجبات الأوهام و انك زدت
 فى بعض النفوس ما زدت اذاً طهرّ نفسك و روحك و ذاتك عن كلّ ما سوائى ثم ذكرّ الناس بالموعظة الحسنة فى هذا الجمال
 الذى استوى على عرش الأحران فى تلك الأيام و لم يجد لنفسه ناصرًا الا نفسه العزيز الوهاب و البهاء عليك و على من اتبع
 امر مولاه و استقرّ اليه بعد الذى اخذت كلّ النفوس رجفة و اضطراب

اي رحيم بشنو نعمات ابدع احلى را از مقرّ حزن كبرى و بكمال سلوك و مدارا با عباد الله رفتار نما بانقطاع خالص
 حرکت كن بشأنى كه آثار حقّ از تو ظاهر شود لا تجادل مع احد و ذكرّ الناس بموعظة و حكمة ان يا عبد تخلق بأخلاقى لأنا
 ارفعنا حكم النزاع و الجدال و اظهرنا الأمر بقدره و اقتدار من غير ان يلتفت به احد من العالمين لأنّ القدرة فى ارادتى لا فى
 المحاربة و الجدال كذلك يعظك لسان ربك عن جهة عرش الجلال لتكون من الموقنين امر الله را همچه مدان كه در هر
 روزى و ساعتى هر نفسى بخواهد اظهار نمايد و ادعا كند زينت ده نفست را بعبوديت لله الحقّ وحده و لا تكن من الذين
 يمشون فى كلّ حين على سبيل جديد و البهاء عليك

الافدس الاعظم الاعلم

ان يا ايها المذكور لدى المسجون ان استمع نداء اسم المكنون الذى ظهر بالحقّ و ينطق باعلى النداء فى ملكوت الانشاء انه لا
 اله الا هو المهيمن القيوم لا تلتفت الى القوم و قواعدهم فانظر الى ما اتى به القيوم بسطان احاط ما كان و ما يكون لا ينبغي
 لمثلك ان يلتفت الى الاشارات بل الى الله منزل الآيات انه يدعوك الى الافق الاعلى ان ربك لهو العزيز الودود ان الآيات تنزل
 مرة على شأن لا تكدرها قواعد العلوم و لم يصل اليها ما تدركه النفوس و مرة تنزل على قواعد القوم ان ربك لهو المقتدر على ما
 اراد بقوله كن فيكون لو تنظر بعينى لترى كلّها على قواعد متقنة و تشكر ربك العزيز المحبوب لنا قواعد فى النحو ما اطلع بها
 احد الا من شاء الله ربك مالك الوجود فاسئل الذين حضروا لدى العرش عند تموجات بحر الآيات لعمري انها تنزل على شأن
 لا يقدر ان يكتبها من فى الملك ولكنّ الناس اكثرهم لا يعلمون دع كلّ ما عند القوم و قم على خدمة موليك قل يا قوم تالله
 قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و اتى الرحمن بملكوت البرهان توجّهوا اليه و لا تتبعوا كلّ عالم محجوب هذا لمبدء الذى منه
 ظهرت العلوم و كلّ امر محتوم قل اياكم ان يمنعكم الهوى عن الافق الاعلى او يحجبكم ما عند الناس عن الله مالك الوجود ان

اعرف قدر هذه الايام ثم ابتغ فضل ربك المهيمن على من فى الغيب و الشهود ينبغى لك ان يظهر منك ما يثبت به ذكرك فى لوحنا المحفوظ لا تحزن عن الخلق و وضوآئهم ان افرح بذكر الحق الذى يذكرك من هذا المقام المحمود

* * *

بسم الله الأقدس المتعال

ان يا ايها الناظر الى الوجه فاعلم باننا وردنا مع سبعين انفس فى حصن العكا و انها اخرب البلاد كلها و عند خروجنا عن مدينة السرّ قطع احد حنجره عوضاً للقداء و فى حين الدخول فى هذه الأرض نبذ احد نفسه فى البحر حزناً للفراق و ظهر من فعلهما فرع الأكبر فى المقامين فسبحان من يقلب العباد كيف يشاء و يقدر من اراد بفضله و انه لهو العزيز المقندر الوهاب

* * *

جناب طالب

بسم الذى كلّ فى ظهوره مضطربون الا عباد مكرمون

بسم الله العلى العظيم

ان يا بقیة آلى اسمع ندائى عن شطر عرشى لتجذبك نغمات الرحمن الى مقام كان عن عرفان العالمين مرفوعا فطوبى لك بما اخذتك نفحات الروح فى ايامه و حضرت بين يدي الحبيب الذى استشهد فى سبيلى و استعرج الى سرادق القدس مقرّ الذى كان عن انظر المشركين مستورا و انا كنا معك فى اضطرابك و اطمينانك و قد محونا الاضطراب و اثبتنا الاطمينان فى لوح كان فى كنف الحفظ محفوظا و قبلنا ما اخذتك من البأساء و الضراء فى سبيل ربك العلى الأعلى و احبناك من كوثر الذى جرى عن يمين العرش و اسقيناك من هذه الكأس التى كانت بأيدي الله مأخوذا ان اشرب غرفة اخرى باسم ربك الأبهى و لا تخف من ملاء الانشاء تالله ان ربك يحفظك كما حفظك بالحق و انه على كلّ شىء قديرا حرّك لسانك بذكرى ثم زين قلبك بحبى ثم هيكلك برداء الاختصاص بهذا الاسم الذى منه ظهر ملكوت السماء و غنت ورقاء البقاء على افنان سدرة التى كانت بأيدي الله مغروسا طهر نفسك عن شغونات الأرض و من عليها ثم اصعد فى كلّ حين الى سماء التى كانت باسم الله مرفوعا ذكرّ الناس بهذا الذكر الأعظم اياك ان يمنعك شىء عن ذلك لأنك قد كنت من الفائزين فى الواح القدس من قلم الأمر مرقوما ان لا تمنعك نفسك من انوار هذه الشمس التى اشرفت عن افق البقاء بانوار كانت على العالمين محيطا فاشكر الله بما دخلت فى حزيه و ادركت لقاء الحبيب فى ايام التى اضطربت فيها سكان الأرض و السماء و نزلت جنود الوحي برايات كانت على العالمين مشهودا طوبى لك و للذين تشرقوا بلقائه و حضروا بين يديه و سمعوا نغماته و استظلوا فى ظلّه و طافوا فى حوله و شربوا من كوثر بيانه و نصره بما استطاعوا الى ان استشهدوا فى سبيله و طاروا فى هواء الذى قدسه الله عن كلّ مشرك مردودا ان يا بقیة آل الله تالله قد ورد على الحبيب ما لا ورد على احد لأنه شرب كأس البلاء من الأحباء و الأعداء و انك اطّعت ببعض ما ورد عليه من الذين كانوا فى حوله ولكنّ الله عفا عنهم بما استشهدوا فى سبيله و زينهم بطراز الغفران و انه كان عطوفاً غفورا ولكن ورد على محبوبه فى تلك الايام ما لا ورد عليه و لا على احد من قبل تالله بذلك بكت الأشياء كلها و ناحت سكان مداين البقاء و بكت عيون العظمة و الكبرياء و اضطربت افئدة التبيين و المرسلين فى رضوان قد كان بحبى مخلوقا

لأنَّ المحبوب قد ابتلى بين يدي الذي كان باسمه بين العالمين المذكوراً قل تالله ان الذي يشناق لقائه اهل الفردوس و يستبرك بتراب بابه اهل ملاء الأعلى و بحركة من قلمه خلقت الممكنات قد ابتلى بين يدي مشرك الذي كان من الموحددين بين ملاء الشرك معروفا اذاً فابك علىي ثم ضجج لابتلائي و صح في نفسك لضركي و لا تكن من الذينهم يصبرون في امر الله و لا يبالون بما ورد علىي و يكونن على مقاعدهم مسرورا كذلك اخبرناك و اذكرناك لتطلع بما ورد على المحبوب و تكون من المتبصرين في الألواح المذكورا و الروح و البهَاء عليك و على الذين عرفوا الله بالله في هذا الظهور الذي به فصل بين الحق و الباطل و ظهر جمال القدم بسطان كان على الحق عظيما

* * *

يصل الى جناب ملاء محمد جعفر ليكون ناظراً الى منظر الأكبر

هو الله البهي الأبهي

ان يا جعفر فاخرق حجابات الوهم لأننا اخرقناها بسطان من عندنا و قدرة من لدنا و انا المقتدر على ما اشاء و انا القادر العليم الحكيم ثم افتح عيناك ثم انظر الى كلمات ربك تالله لن يعادل بحرف منها كل ما خلق بين السموات و الأرضين دع الدنيا و ما عليها في ذلك ثم اخرج عن خلف السبحات باسراق مبين ثم فكّر في نفسك بأنك لو تكفر بتلك الآيات فبأي حديث يثبت ايمانك بالله المهيمن العزيز القدير اياك ان لا يحجبك الرئاسة عن ذكر ربك الرحمن الرحيم قم على خدمة الله و ضع رجلك على رأس الملك ثم اسرع الى شاطئ الأمر في هذه البقعة المباركة التي تنطق ذراتها بأنه لا اله الا انا العزيز الجميل طير بخوافي القدس عن الأسماء و ملكوتها ثم عن الصفات و جبروتها ثم ادخل مقعد الأمن مقر الذي يوقد فيه النار من سدرة ربك العزيز المختار و هذا ما قدرناه لك ان انت من العارفين هل تستغنى بالكأس و ما فيها عن غمرات هذا البحر الأعظم تالله هذا لا ينبغي لك لأننا قدرنا لك مقام قدس كريم تالله من يتنفس بنفس وحده في هذا الأمر ليكون خبير له عن كنايز السموات و الأرض و هذا تنزيل من لدن عزيز حكيم هل بعد ظهور الله ينفع احداً شيء لا فونفسى العليم الخبير كسر اصنام التقليد و ان تجد في نفسك من ضعف فاستقدر باسمي الغالب القدير و ان لن تؤمن بالله و آياته اياك ان لا تنكرها ثم خذ يد الضر عن امر الله المهيمن الغالب المحيط تالله أنك لو تلتفت الى الأشياء بسمع الفطرة لتسمع من كل الذرات ما سمع اذن الكليم و تشهد بأنه لا اله الا هو و ان هذا لسطان القدم قد استقر على عرش عظيم ان يا اسمي تالله لا انطق عن الهوى بل الروح ينطق في صدري ان هي من عندي بل من لدن مقتدر قدير خف عن الله الذي خلقك و سواك و لا تنكر ما ثبت به ايمانك بالله ربك و رب العالمين اسمع ما وصيت به في الألواح و لا تدع حكم الله عن ورائك و لا تكن من الغافلين ذق من كوتر البقاء عن يد البهَاء و لا تحرم نفسك عن حرم الخلد و لا تكن من المحتجين قل يا معشر العلماء من ملاء البيان أ تفعلون كما فعلوا علماء الفرقان حين اشرق جمال الأمر باسمه العلوي العليم تالله هذا ظلم منكم على الله بارئكم و يشهد بذلك كل فطن بصير اياك ان لا تلتفت الى الدنيا و زخرفها فسوف يفنى الملك و يبقى وجه ربك العزيز الجميل كذلك القى الروح عليك من آيات الأمر لعل تشهد قدرة ربك و تكون من الموقنين

و ان ورد عليك الذي سمى بأحمد ذكره بذكر من لدنا لعل يجذبه نفحات الفضل و يقربه بالله العزيز الكريم قل يا عبد انا وصيناك حين خروجك عن تلقاء العرش بأن لا تتكلم الا على الصدق الخالص و لا تستر جمال التوحيد بحجاب الوهم و التقليد و أنك تركت امر الله و كنت من التاركين ان يا عبد فاجعل محضرك محض الانصاف و العدل ثم تفكّر بما آمنت به

بالله العزيز القدير و أنك ان وجدت ما آمنت به بين يدي العبد هذا اذاً لا تكفر بآيات ربك و لا تكن من الممترين و ان يقول احد هذه الآيات ما نزلت على الفطرة كما قالوا و ما استحيوا عن الله الذى خلقهم و خلق كل شىء و بذلك بكت عيون العظمة و هم ما استشعروا فى انفسهم و كانوا من الفرحين قل تالله يا قوم ان هذا لهو الذى بأمر من قلمه قد خلقت فطرة كل نفس و فطرة السموات و الأرضين اذاً قام روح القدس تلقاء العرش و يقول يا ملأ البيان خافوا عن الله و لا تقولوا ما يحترق عنه افئدة المقرين تالله انى و من فى الفردوس الأعظم خلقنا بارادة من هذا الجمال تالله حينئذ يطوفن فى حوله اهل ملائ الأعلی ان انتم من الناطرين و من دون ذلك ان تريدوا ان يستشرق شمس الحق عن افق فجر منير اذاً فاجمعوا من الذين اوتوا الفرقان و من دونهم من كل ملل اخرى ثم اقرؤوا ما عندكم و ما نزل من جبروت البقاء من لدن منزل عليم و ان وجدوا الفرق بينهما اذاً انتم على امر من الأمر لا فوالذى نفسى بيده لن يجد الفرق الا انفس المشركين تالله ان روح الأعظم شق ثيابها بما ورد على مظهر نفس الله من عباده المستضعفين قل يا قوم الى متى تكونن واقفاً على ارض الاشارات فاصعدوا عن هذا المقام ثم استبلغوا ببلوغ الأمر لعل تكونن من البالغين و من طهر شم الانصاف عن زكام البغضاء ليجد رايحة الحق من هذه المرسلات كما يجد رايحة فارة المسك و يكون من الموقنين كذلك علمناك و الهمناك حباً لك ان اقبلت فلنفسك و ان اعرضت فان ربك لغنى عن العالمين و الحمد لله محبوبى و محبوب العارفين

* * *

بسم الله الأقدس الأرفع الأظهر الأظهر الأعلی

ان يا حامل امانة حب ربك العلى المقتدر العظيم فى يوم الذى فزع كل شىء عن حملها و اضطربت اركان الممكنات عن التقرب اليها و كل انصعقوا من سطوة الأمر و خشية الله المقتدر المهيمن العزيز العظيم قل بلسان الذى قدر الله فيك و لا تخف من احد و انه يحفظك عن ضرر الشياطين الملك يومئذ لله المقتدر الغفار العظمة يومئذ لله المتجبر المتسخر المتقهر المقتدر القهار السلطنة يومئذ لله العزيز المتعالى المتظاهر العليم العلام و لن يتحرك شىء عن موضعه الا بعد اذنه و لن تهب نفحة عن جهة الا بأمره و ارادته و كذلك كان مقتدرأ على من فى السموات و الأرض و محيطاً على العالمين ثم اعلم بأن حضر بين يدي العرش كتابك و اطلعنا بما سطر فيه من آياتك اذاً تحرك قلم الله على ذكرك و توجه وجه الله اليك و هذا من فضل الذى جعلك مخصوصاً به بين بريته لتشكر ربك و تكون من الشاكرين ذكر القوم بالحكمة و الموعدة و لا تصبر فى امر ربك و انه يخلق منك ما يشاء بأمره كما خلق بالحق و انه لهو المقتدر على ما يشاء و انه على كل شىء قدير و من شريك رحيق البقاء اسقينا العباد ما قدرنا لهم فضلاً من عندنا انا كنا مقتدرين و من توجهك الى وجه ربك وجهنا وجوه عبادنا الى هذا الشطر المشرق العزيز المقدس المنيع قل لو شاء الله لبيعت من نفس كل ما كان و ما يكون ثم يرجع اليها ثم يبعث منها مرة اخرى و كان ذلك على الله ربك اسهل من كل شىء و انه يفعل كل ذلك بحكم من عنده و يبعث ما يريد

فطوبى للسانك بما تحرك على ذكر ربك فى أيام التى خرست فيها السن الناطقين و شهدت عينك جمال الأمر حين الذى عمت فيه ابصار الخلايق اجمعين و سقى قلبك خمر الحيوان من يدي الرحمن فى يوم الذى منع كل القلوب عن تسنيم الذى جرى عن يمين العرش من منبع اسمى الرحمن الرحيم و عرفت نفسك نفس الله فى زمان الذى غشت النفوس حجبات الوهم و الهوى بحيث كل اعرضوا و اضطربوا و ضجوا و صاحوا الا عدة الذينهم انقطعوا عن كل وهم و كسروا كل صنم ثم احترقوا كل حجاب غليظ تباركت يا مظهر الجود بأن وردت على شاطئ اسم المحبوب و اقبلت الى نير الآفاق بعد الذى كان فى حوله جنود الشرك و يرمونه برمى الشقاق و ما استحيوا عن الذى خلقهم بأمر من عنده و بشرهم بلقاء نفسه العلى المقتدر

العليم كذلك اختصك الله بفضل من عنده و شربك من كأس البقاء و دخلك في رضوان الأمر حين غفلة الناس عنه و كذلك سبقك فضل ربك و طهرك عن دنس الخلايق اجمعين اذاً بشر في نفسك ببشارة التي ما سبقتها بشاره بما فرت بهذا المقام الذي ماتوا على حسرته عبادنا المقرئين

قل يا ملأ المغلبن موتوا بغیظكم قد اشرفت شمس العظمة عن افق الأمر و استضاء بضیائها كل الوجود و انتم غفلتم عنها و كنتم من الغافلین اذاً فارحموا على انفسكم و لا تكفروا بالذي آمنتم به و لا تكونن من المسرفین تالله الحق ان تكفروا بهذا الأمر فقد يضحك عليكم كل الملل لأنكم استدلتتم بينهم في اثبات امركم بآيات الله المهيمن المقنن العزيز العليم فلما نزلت مرة اخرى بسطنة عظمى اذاً كفرتم بها فويل لكم يا ملأ الغافلین أظنتم في انفسكم بأنكم مكسف الشمس و ضیائها لا فونفسى لن تقدرن و لن تستطيعن ولو يجتمع عليها انتم و ما دونكم عما خلق بين السموات و الأرضین خافوا عن الله و لا تبطلوا اعمالكم ثم اسمعوا كلمات الله و لا تكونن من المحتجين قل تالله انى لن ارید لنفسى شيئاً بل ارید نصر الله و امره و كفى بنفسه على ما اقول شهيد و انتم لو تطهرن ابصاركم لتشهدن فعلى شهيداً على قولى ثم قولى دليلاً على فعلى عمت عيونكم اما رأيتم قدرة الله و سلطنته ثم عظمته و كبريائه فويل لكم يا معشر المغلبن اسمعوا قولى و لا تصبروا اقل من آن و كذلك امركم جمال الرحمن لعل تنقطعن عما عندكم و تصعدن الى هواء الذي تشهدن في ظل الأمر كل العالمين قل لا مهرب لأحد و لا ملجأ لنفس و لا عاصم اليوم من قهر الله و سطوته الا بعد امره و هذا امره قد ظهر على هيكل الغلام فتبارك الله من هذا المنظر المشرق العزيز البديع خلصوا انفسكم عن دوني ثم توجهوا الى وجهي و ان هذا خير لكم عما عندكم و يشهد بذلك لسان الله على لساني التاطق العالم العليم قل أزعمتم بأن باقبالكم يزيدة شيئاً لا فونفسى او باعراضكم ينقص عنه شيء لا فوداتي الغالب الممتنع المنيع

ان اخرقوا حجبات الأسماء و ملكوتها فوجمالي قد ظهر سلطان الأسماء الذي بأمره خلقت الأسماء من اول الذي لا اول له و يخلقها كيف يشاء و انه لهو المقنن الحكيم اياكم ان لا تعرفوا اجسادكم عن خلع الهدى ثم اشربوا عن كأس التي يحركها غلمان الظهور فوق رؤوسكم و كذلك امركم الذي كان ارحم بكم من انفسكم و لن يطلب منكم اجراً و لا جزاءً ان امره الا على الذي ارسله بالحق و جعله لنفسه حجة على الخلايق اجمعين و اظهره بكل الآيات اذاً فارتدوا ابصاركم لتشهدوا ما نطق عليكم لسان القدم لعل تكونن من المطلعين هل سمعتم من آبائكم و آباء آبائكم الى ان ينتهي الى آدم الأولى بأن اتى احد على ظلل الأمر بسطان لائح ميين و حرک عن يمينه ملكوت الله و عن يساره جبروت القدم و عن قدامه جنود الله المقنن الغالب القدير و تكلم في كل حين بآيات التي تعجز عن عرفانها افئدة العارفين و لم يكن من عند الله اذاً تبيّنوا ثم تكلموا على الصدق الخالص ان انتم من ذى لسان صادق منيع قل قد نزل معادل ما نزل على على من قبل و من كان في ريب على ما نطق عليه الروح حينئذ ينبغي له بأن يحضر تلقاء العرش ليسمع آيات الله و يكون على بصيرة منير قل تالله قد تمت نعمة الله و بلغت كلمته و لاح وجهه و احاط سلطانه و ظهر امره و سبق احسانه العالمين فوعمرى يا جواد لو لم يكن خوفى من نمرود الظلم و اضطراب الأعداء لأمرنا بأن يحضر كل نفس تلقاء عرش ربك ليشهدن ما لا شهده عيون احد من قبل و يسمعن ما لا سمعه اذن المقرئين ولكن لما وجدنا الملأ في الاضطراب لذا منعنا الناس عن الحضور و جلسنا في البيت وحده متكلاً على الله ربى و ربك و رب الخلايق اجمعين قل ما انا الا مبلغ امر ربى و بما ينطق الروح في صدرى تالله هذا لم يكن من عندى بل من لدن سلطان مقنن قدير ان ارحموا يا قوم على انفسكم و انفس الناس و لا تحتجبوا عن الذي باشارة من اصبعه قد شقت الأستار في كل عهد و عصر و بارادة من قلمه قد بعث حقايق المقدسين قل كل الأمور في قبضة قدرة ربى المختار و لا ينبغي ان يتصرف احد في شيء الا بعد اذنه و لا ان يتكلم في عرفان الله الا بعد حبه كذلك فصلنا الآيات و صرفناها بالحق لتكون حجة من

لدنّا و برهاناً من عندنا على عبادنا المريرين و الضيآء الذى اشرق عن منظر ربك العلى الأعلى عليك و على الذين سمعوا قولك فى الله ربك و رب العالمين و الحمد له اذ هو فعّال لما يريد

* * *

يصل الى اسم الأعظم جناب حبيب فى ارض الصّاد ليطلع بما ورد على الغلام و يكون من العارفين

هو البهىّ الأبهى

ان يا حبيب انا ارسلنا اليك من قبل الواحد و فيها ما يعنى العالمين جميعا و ما حضر بين يدينا اثر منك لذا امسكنا القلم اتماماً لميقات ربك فلما تمت نزلنا اليك الآيات من جبروت قدس علياً ان يا حبيب عرج الى المعراج و لا تخف من احد فتوكل فى كل حين الى جمال عز منيعا ثم اخرق الأحجاب بأمر من عندنا و قم بين السموات و الأرض على هذه الكلمة التى كانت عن جهة العرش مذكورا فاخرق حجابات الناس بما اعطاك الله لعل يشتعل بذلك نار الله فى كل ما سواه و ينطق الروح فى كل شىء بأنه لا اله الا انا المقتدر على ما اشاء و انى قد كنت عن العالمين غنياً ثم اعلم بأننا لما وجدنا الناس فى وهم الجهل و سكر الهوى ارفعنا ذيل الستر بأنامل الأمر اقلّ عمّا يحصى اذا ارتفعت ضجيج الطوريون على سيناء الوقوف و شقت استار الأبرار و انصعقت كل اسم معروف و قاموا على عباد الذينهم خلقوا بأمرى و رجعوا الى ما كانوا و كذلك كان الشيطان عن نفس الرحمن محجوبا و أنك انت فاخرج عن خلف قميص الستر ثم افتح اللسان على البيان و ان الروح يؤيدك من لدن عزيز قيوماً ثم اعلم بأن الذينهم كانوا محجوباً خلف الحجاب خوفاً لأنفسهم فلما ارفعنا الأمر و هبت رايح الاطمينان عن شطر الرحمن اذا قاموا على بسيف البغضاء و ما استحيوا عن الله الذى خلقهم من حمأ مسنونا كذلك كان بغيهم على و طغيانهم على الله الذى خلق كل شىء بأمر من عنده و انه كان على كل شىء محيطا قل يا قوم تالله انتم و من على الأرض لم يكن عند الله الا كسواد عين نملة او اقل من ذلك و كفى بنفس ربك على ذلك شهيدا ان الذين اشتعلت فى صدورهم نار البغضاء اولئك اتخذوا الرياسات لأنفسهم ارباباً من دون الله فما لهؤلاء القوم لا يكادون ان يفقهون حديثا ان يا حبيب فلما نزلت جنود الهام ربك فى قمص الآيات اذا اسودت وجوه الذينهم استكبروا على الله و كانوا عن خبآء الأمن بعيدا و غرتهم الرياسة فى انفسهم الى ان كفروا بما آمنوا و كانوا على طغيان مبينا و أنك انت خذ زمام الأمر بقدره من لدنا و لا تصبر و لا تصمت لأن الصمت محبوب الا فى ذكر ربك كذلك كان الأمر من سحاب الفضل منزولا قدس ذيل التقديس عن مس المشركين ثم استقم بين السموات و الأرض بقدره منيعا تالله من يثبت على حبي ينزل روح الأعظم على قلبه و ينطق روح القدس على لسانه و يؤيده فى كل حين قل يا ملأ البيان فاجعلوا محضركم بين يدي الله ثم انصفوا فى انفسكم و كونوا على الأمر تقياً انتم ان تكفروا بهذه الآيات فبأى حجة يثبت ايمانكم بالله و مظاهر نفسه فأتوا بها ان انتم على ذلك قديرا اذا تجدد فى وجوههم غبرة النار من قهر ربهم المختار و يقولون ما قالوا امة الفرقان حين الذى اتى على ظلال الأنوار من لدن عزيز حكيم ان يا حبيب قم على الأمر ثم ادر رحيق الأطهر قبل ان يرتفع نعيق الأكبر و كذلك امرناك بالحق فى هذا اللوح الذى كان من اصبع العز مرقوما ذكر الناس بهذا الذكر الأكبر و لا تخف من احد و انه يحرسك بجنود القدرة و الاقتدار و يؤيدك بالروح و ينطقك بين السموات و الأرض بألحان الورقاء فى قطب البقاء و كذلك كان الحكم عن افق الأمر مشهودا تالله يا حبيب أنك لو تفحص فى جسد البهآء لن تجد فيه محلاً الا و قد وقع عليه سهم القضاء من اولى البغضاء و بذلك بكت عيون اهل البقاء على سرادق عز مستورا يقتلون نفس الله بأسياف غلهم ثم يقرؤون آياته قل ما لكم اليوم فى محضر الله من ذكر ولو تأتون بعمل العالمين مجموعا و منهم من

غرته اسم المرآتيّة و منهم من اخذته حجبات الوهم و أنّك فاحرق هذين الحجاين بسطان القوّة و القدرة و كن في تقديس كان على الحقّ رفيعاً دع الأسماء و ملكوتها ثمّ اصعد بخوافي القدس الى مقام اللّذى تشهد الممكنات في ظلّك و ترى نفسك في على المقام مقرّ قدس ممنوعاً و ان وجدت نفسك وحيداً في حبيّ لا تحزن لأنّ هذا من امر اللّذى لن يقدر ان يحمله الاّ من كان منقطعاً عن كلّ من في السّموات و الأرض و كذلك طهر اللّذى ذيل التّقدّيس عن مسّ كلّ مشرك مردوداً آنس برّبك ثمّ انس ما سواه ثمّ بلّغ النّاس بما يعلمك الرّوح من لدن مهيمن قيّوماً ثمّ اعلم بأنّ غلام الرّوح قد وقع في بئر البغضاء و لم يكن سيّارة البقاء ليدلىّ دلو الوفاء الاّ نفسه العلّىّ الأعلىّ فسوف يرفعه بالحقّ و ينصره بأمر اللّذى كان على العالمين محيطاً و أنّك لو توجّه بسمع الفطرة لتسمع ضجيج كلّ الأشياء على هذا الجمال اللّذى كان بين المشركين مظلوماً كذلك القينا عليك حرفاً من الواح القضاء لتطلّع بما هو المستور و تكون على بصيرة منيرا و الرّوح و العزّ و البهآء عليك و على من معك من اللّذينهم أيّدهم اللّذى على حبّه و جعلهم على الأمر مستقيماً

* * *

ان يا حبيب قد عرفت ما جرى عليك و قضى على وجهك و سمعت لحنات سرّك و جزعات روحك في خلف سرادقات قلبك و اطّلت بما نزل عليك و ورد بك و احصيت صبرك في اللّذى و اصطبارك فيه فاعلم بانّ كلّ ما قضى عليك لم يكن الاّ لتتابعك اولياء اللّذى فيما قضى عليهم من سنّة اللّذى التي لا تبديل لها فيما مسّتهم من الشّدايد و المكروهات و ورد عليهم ما لا يحصيه احد الاّ اللّذى و كلّ ذلك ما ورد عليهم الاّ لعدم اقبالهم بالدنيا و زينتها و زخرفها ثمّ اعلم بانّ الدّنيا لو يكون لها شأناً عند اللّذى ما يترك لاهلها و لا تلقوا الاصفياء انفسهم بين ايدى الاشقياء ليفعلوا بهم ما يشاؤون و يجرى عليهم ما يريدون كذلك فاعرف قدر البلاء في سبيل مولاك فواللّذى لو اكشف الغطاء عن وجه الامر لتشهد سهم القضاء و رمح الامضاء لاحبّ عند اللّذى عن ملك الآخرة و الاولى لانّ بذلك يظهر جوهر الانقطاع و انوار الاختراع و عروج الارواح الى رفرف البقاء و سدرة المنتهى في ملأ الاعلىّ و أنّك انت فاعرف قدر ما اكرمك اللّذى بجوده و اعطاك باحسانه فيما اشرق عليك من انوار فجر الاحديّة و بدايع ظهورات الصّبح من افق الالهية و ارفعك حتّى مشيت على الهوآء و وصلت الى مقام اللّذى شربت عن كأوس الايقان و استدركت جوهر المعاني في حديقة البيان قطب الجنان و عرجت بجناحين الحبّ الى اقصى مراتب القرب و سمعت بشارات الوصل عن مكمن العزّ و القدس كأنك ادركت لحنات الهويّة عن حمامات السّرمديّة بحيث استغرقت في انوار الجمال و استفرغت عن سبحات الجلال و وردت في مقاعد الرّوح و الجذب و الوصال فوعمرك أنّك لو تلبس من هذا القميص اللّذى نسج من حديد الكلمات و زبر الاشارات لتكون غنيّاً عن كلّ من في السّموات و الارض و عن كلّ ما يظهر من افئدة المخلوقات و عقول المجرّدات و يحفظك عن رمى الشّبّهات و سهم الظّنونات و عن كلّ بلاء و مكروه و عن كلّ ما يظهر في ملكوت الانشاء و جيروت الادنى

و اما ما شهد حرف الصّاد في نومه ايّاك هذا دليل على علوّ قدرك و اطاعتك ربّك و خضوعك بارئك كما امرناك من قبل في عرش اللّقاء و القيناك من جواهر العلم و الهدى لتكون سالكاً في مناهج العزّ و الرّضا و ماشياً على صراط الصّبر و التّقى و تكون صابراً في البأساء و شاكراً في الضّرآء و مصطبراً في موارد الهلكاء و مستصبراً في نزول القضاء و مستبصراً في ظهور البدآء لتكون فانياً عن نفسك و باقياً باللّذى ربّك و الرّوح عليك و على من يحبّك و على اللّذين كانوا معك

* * *

بسم الله البهيّ الابهيّ

ان يا حرف الحيّ فاسمع نداء ربك مرة اخرى في هذا الجبروت المقدّس الابهيّ ثمّ ذكرّ بما يوحى اليك حينئذ عن جهة العرش فوق سدرة المنتهى لعلّ تكون متذكراً في نفسك بما اذكرناك من قبل بلسان الله مرة اولى اذاً فكّر فيما بقى منه لتكون اهل الآخرة في هذا الاولى قل تالله قد ظهر حكم التسع و اشرق جمال الثمانين و انك ما ادركت اولها فاجهد في نفسك لعلّ تدرك آخرها لتكون من اولى التهيّ اذاً فاستقم على امر ربك ثمّ ذكرّ الناس بما يذكرك الورقاء حينئذ من ملكوت الله الاسنى ايّاك ان لا تخف من شئى و لا تصبر في امر ربك و لا تكن من اهل العمى فاخرج عن خلف الصّمت ثمّ اطلق لسانك في ذكر ربك لتكون من اصحاب الهدى و لتذكر الناس بذكرك لعلّ بك تحدث فيهم ما اختاره الله لهم و كذلك منّا عليك مرة اخرى لتكون موقناً في امر ربك و تخرق الحجابات عن وجه الذكريّ قل تالله انّ الرّوح حينئذ بين يديه تسعى و الشمس استضاء من غرته الغرّاء و جمال الغيب ينطق فوق رأسه بنداء تجذب منه افئدة اولى التهيّ بانّ هذا لهو الذى ظهر في السّتين و هذه من آياته الكبرى و انّ هذه للآلى التي اظهرناها عن صدف القدس و اقدفناها من بحر الكبرياء لعلّ تجدون ما قدر لكم من ربكم العليّ الاعلى و انّ هذا لجمال الله قد اشرق عن خلف الحجابات بسطان لا يغطى و لا يخفى و انّ هذا لبحر الذى يتموج في نفسه و تلك امواجه ان انتم من اصحاب الحجى و انّ هذا لنساييم الله بالحقّ و تلك هبوبها قد هبت في هذا الضّحى قل قد صنع نوح القدس سفينة البقاء و جرت على قلزم الكبرياء فسبحان ربك الاعلى و انك توجه اليها و تمسك بها لتكون من اصحاب جنّة المأوى و انّ هذا لصوت الله قد رفع بين السّموات و الارض اذاً فاخلع نعليك الهوى لتكون متوجّهاً الى سيّء الرّوح في هذا الفضاء القصى ايّاك ان لا يمنعك شئى ولو يعارضك كلّ من في الملك ثمّ استمع نداء ربك لتكون ممّن سمع و نادى كذلك القيناك و الهمناك ما ينقطعك الى الله ربك لتسرّ في نفسك و تكون ممّن آمن و هدى قل تالله قد ظهر جمال الاولى في نقطة الاخرى تالله هذا لربك الاعلى و من اعرض عنه و كفر بآياته انه قد ضلّ و طغى كذلك ناديناك مرة اخرى لتسمع نداء ربك في جبروت البقاء و تهتّز في نفسك و تقوم على امر ربك باستقامة كبرى قل تالله من توقّف في امره فسوف يرجعه الله الى درك السفلى و كذلك اخبرناك و علمناك لتكون متذكراً بذكر ربك و تكون من الذى دنى فندلى

هو العزيز

ان يا حرف الميم اسمع ندائى و لا تكن من الغافلين قل انّ طير البقاء قد طار بالحقّ و بذلك احترقت اكباد المقرّبين قل انّ عندليب الرّوح قد طارت عن غصن العراق و ارادت غصن اخرى بما قضت اسرار القضاء في الواح قدس حفيظ قل يا ملاً الارض تالله الحقّ انّ هذا لحمامة تنادى في كلّ حين و ما تخاف من احد سوى الله ربّ العالمين و أنّها ما توجه الى نفس و لا تلتفت الى كلّ من في السّموات و الارضين لانّ من توجه الى الله لن يتوجه الى غيره و هذا من سجيّة المخلصين فوا حسرتا عليكم يا اهل الارض بما غفلتم عن تلك الايام و كنتم من الغافلين و ما سمعتم نعمات الرّوح و انّ هذا لغفلة عظيم قل انّ الذينهم ما حضروا في تلك الارض قد كانوا على غبن مبين ثمّ اعلم بانّ الله قدر في هذه الهجرة لحكمة لا يعلمها الا الله

العزیز الحکیم انتم یا ملأ البیان لا تحزنوا عن ذلك فتوکلوا علی اللہ و انّ علیہ فلیتوکلن الموحّدون ثمّ ذکر من لدنا عباد الذینهم صبروا فی اللہ و كانوا من الصّابرين و الرّوح علیکم یا احبّاء اللہ و علی الذینهم كانوا فی الامر لراسخین ١٥٢

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

بسم الله الأقدس العليّ الأبهي

ان يا حسين ليس اليوم يوم الأحزان ان استبشر بين ملائكة الأكوان ثمّ اصعد بجناحين الاطمينان الى هواء رحمة ربك الرحمن قل
اي رب لك الحمد بما زينت رأسي باكليل البلاء في سبيلك يا فاطر السماء و بذلك افتخر بين ملائكة الأسماء و أنك
انت العليم الحكيم

ان اتبع سبيلك في كلّ الأمور بحيث لا يمنعك الهمة عن مالک الأمم و لا يحجبك البلاء عن الأفق الأعلى سوف يأتي
أيام يذكرون الموحّدون اسمائكم و ينوحون على ما حملتم في سبيل ربكم المقتدر القدير أنه ما منعه البلاء عن ذكر مولاه ان
ربك لهو العليم الخبير و الحمد لله العزيز العظيم

سليمان

هو الله العليّ الاعلى الابهي

ان يا سليمان اسمع ندائي عن جهة سجنى لتجذبك نغماتي و تنقطعك عن سوائى و تطيرك في هوائى و تقرّبك الى مطلع
جمالى و تنطقك بثنائى بين عبادى و تشريك كوثر البقاء من سلسيل رحمتى و تسنيم القدس من فرات مكرمتى و انّ نفحاتى
يهدى المشتاقين الى رضوان ذكرى و فوحاتى ترشد الطالبين الى فناء و صلى و لقائى كذلك يذكرك الغلام فى تلك الايام التى
احاطته الانعام من فسقاء هؤلاء الانام

يا ابن الانسان قل يا اولى الاديان من اهل الاكوان انّ الذى صعد الى السماء قد اتى على ظلل من غمام الحمراء
بربوات قدسه و تمشى ملكوت الله قدّامه و عن ورائه جنود الوحي لو انتم تعلمون قل قد اتى معزى الذى وعدتم به فى كلّ
الالواح و قد جائكم ليتمّ لكم الحكمة و البيان اذا تفحصوا فى اقطار العالم لعلّ تجدونه و ان وجدتموه ايّاكم ان تصلبوا هيكل
الموعود كما صلّبوا ملائكة اليهود من قبل اتقوا الله يا قوم و لا تكوننّ من الظالمين

فطوبى لعين تقع على جماله و لسمع تسمع نغماته و للسان تنطق بثنائه و لرجل يمشى فى مسالك رضائه و لقلب ملاً
من عرفان نفسه و لنفس حملت امانة حبه كذلك دلح ديك العرش لعلّ اهل الآفاق يبدّلون التّفاف بالوفاق ايّاكم ان ترجموه
بالاحداق بعد الذى يهديكم الى الوثاق قل انه انفق روحه كما انفق من قبل جسده و لا يخاف من احد عمّا خلق بين السموات
و الارض و يهدى الناس الى الله رب العالمين

قل يا اهل الارض ان اجتماعوا على مائدة ربكم الرحمن و انها قد نزلت مرة اخرى من جبروت الامضاء بعد القضاء و انها قد ظهرت على هيكل الانسان فى قطب الامكان انتم يا ملاء الاكوان لا تحرموا انفسكم عما قدر لكم من لدى الله المقتدر العزيز المتان قل يا قوم طهروا قلوبكم عن الغل و البغضاء و زكوا نفوسكم عن البغى و الفحشاء ثم زينوا ابدانكم برداء الوفاء ثم لسانكم بالصدق فى ارض الانشاء كذلك امركم قلم الاعلى فى جبروت القضاء ان انتم من العارفين

قل بنفحاته قد اهتزت حقايق الاشياء شوقاً للقائه و طلباً لوصاله انتم يا قوم لا تحرموا انفسكم عن حرم عرفانه و لا تختلفوا فيه لتكونن من الموحدين طوبى لك بما شريت كوثر الحيوان من يد الطاف ربك العزيز المتان نسئل الله بان يثبتك على حبه و يستقرک على امره و انه لعلی کل شیئ قدير قل به احبى الله العالم و خلق العالم لنفسه ولكن ظلموه اهل العالم و ما عرفوه و كانوا من الغافلين

و لو تريد ان تطلع بامرى و ما ورد على نفسى فاعلم بان البلايا قد بلغت الى مقام خرجت عن الذكر و البيان و ما اطلع بمصايب الغلام الا ربه العزيز العالم و نشكر الله بما قدر لنا بامر من عنده و نصبر كما صبرنا من قبل و ما استنصرنا من احد و ما النصّر الا من لدن ربك العزيز الوهاب

اين لوح بديع ارسال شد ولكن آن عبد طالب بايد بكمال حكمت حرکت فرمايند كه ابدأ احدى از مشركين مطلع از مبدء امر قبل از ظهور نشوند و آنچه نوشته بوديد كه از سماء عنايت نازل و باطراف داده شود فسوف يأتى وقته و زمانه و انه لهو المقتدر على ما يشاء يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد

* * *

هذه سورة الاحزان قد نزلت من لدى الرحمن للذى توجه الى شطر السبحان فى هذا الزمان الذى كل انفضوا عن ظل الله و رحمته و اتخذوا الشيطان لانفسهم معيناً

بسم الله الامنع الاقدس الاعز الابهى

ان يا سيح الاحديّة سبح فى قلم الكبرياء الذى ظهر باسمى الابهى و جرت عليه سفن البقاء و ركب عليها عباد الذينهم انقطعوا عن الدنيا و طاروا بجناحين القدس الى فضاء هذا الهواء الذى ظهر فى هذه السماء التى ارتفعت فى هذا العماء و كذلك احاطهم فضل ربك ليشكرن الله و يكونن من الشاكرين فى الالواح مسطوراً و انك انت قل بسم الله و بالله ثم ادخل عرياناً فى غمرات هذا البحر الذى ما وصل المقربون الى ساحله و كيف الدخول فيه كذلك امرك لسان المحبوب ان افعل و لا تخف من احد فتوكل عليه و انه يحفظك كما حفظك من قبل و انه كان على كل شىئ قديراً تالله الحق اليوم يومك ان اخرج عن خلف حجبات الصمت ثم انطق بين السموات و الارض و بشر الناس بهذا التبا الذى انشقت منه اراضى الكبر و انفطرت سموات الاعراض و اندكت جبال الغل و انهدمت بيت البغضاء و اقشعرت منه جلود كل مشرك عمياً و انك انت فانظر الى المشركين و ما يخرج من افواههم منهم من يقول هل الله كان ظاهراً و هل الشمس اشرفت عن افق القدس قل اى وربى انها قد اشرفت بسطان كان على العالمين محيطاً و انك انت يا اكمه الارض فافتح بصراك لتشهدا مشرقاً مضيئاً منيراً و انها لم يزل كانت ظاهرة فى قطب الزوال بسطان العظمة و القدرة و الاجلال و لن يسترها اعراض كل معرض و لا شرك كل مشرك و كذلك كان الامر على الحق مشهوداً و منهم من يقول هذا لهو الذى افترى على الله قل فويل لك يا ايها المشرك ان هذا الا وحي يوحى علمه الله عند سدرة المنتهى و رأى من آيات ربه ما رأى تالله لن يزل قدماه عن كل ما خلق بين الارض و السماء و

أنه مرة ينطق على لحن عليّ في جبروت القصى ثم على لحن محمد في ملكوت الانشاء ثم على لحن الروح في سماء البقاء ثم على لحن الكبرياء في هذا الجمال الذي اشرق على كلّ شئى و ظهر من تجلياته على صور الممكنات هيئة انه لا اله الا هو و انه لهو المحبوب في كبد المقصود و انه لهو المعبود في كلّ ما كان و ما يكون ولكنّ الناس اكثرهم احتجبوا عنه بعد الذي ظهر بكلّ الآيات و ما ظهر من عنده قد كان على نفسه شهيداً فيا ليت أنك كنت حينئذ حاضراً لدى العرش و سمعت لحنات البقاء كيف يظهر عن هيكل البهاء تالله الحقّ لو يطهر آذان الممكنات و يسمعنّ نعمة منها لينصعقنّ كلّهم على التراب بين يدي ربك العزيز الوهاب ولكن لما اعتراضوا على الله جعلهم الله محروماً عن بدائع فضله و ما كانوا حينئذ بين يدي ربك الا ككفّ طين مطروحاً و أنك لو تفكّر فيما يخرج من افواههم تالله تسمع ما لا سمعت من اليهود حين الذي ارسلنا اليهم الروح بكتاب مبيناً و لا من ملاء الانجيل حين الذي اشرقنا عليهم شمس البقاء عن افق البطحاء و ارسلناه اليهم بانوار كانت على العالمين مشهوداً و لا من ملاء الفرقان حين الذي شقتّ سماء العرفان و اتى الله على ظلل اسمه الرحمن بجمال عليّ بالحقّ فلمّا بلغنا الى هذا الاسم المبارك الامنع الرفع الاقدس الذي كان بالحقّ بديعاً قد ظهر في نفسى حالتان اشاهد بانّ قلبى اشتعل من نار الاحزان بما ورد على جمال الرحمن من ملاء الفرقان كانّ كلّ اركانى يشتعل حينئذ بنار التي لو ألقى زمامها لتحرق كلّ من فى الملك و كان الله على ذلك اشاهد بان ييكى عينيّ ثمّ كلّ جوارحى حتّى يمطر من شعراتى قطرات الدموع بما مسّته البأساء من هؤلاء الاشقياء الذينهم قتلوا الله و ما عرفوه و فى حين الذي افتخروا باسم من اسمائه علّقوه فى الهواء و ضربوا عليه رصاص البغضاء فيا ليت ما خلق الابداع و ما ذوّت الاختراع و ما بعث نبيّ و ما ارسل رسول و ما حقّق امر بين العباد و ما ظهر اسم الله بين الارض و السماء و ما نزلت صحائف و لا كتب و لا زبر و لا الواح و لا رقاع و ما ابتلى جمال القدم بين هؤلاء الاشقياء و ما ورد عليه من الذينهم كفروا بالله جهرة و ارتكبوا ما لا ارتكبه احد من العالمين جميعاً تالله الحقّ يا عليّ لو تنظر فى كلّ اركانى و جوارحى و كبدى و قلبى و حشائى لتجد اثر رصاص الذي ورد على هيكل الله فاه آه اذاً بقى منزل الآيات عن الانزال و هذا البحر عن الامواج و هذه السدرة عن الاثمار و هذه السحاب عن الامطار و هذه الشمس عن الانوار و هذه السماء عن الارتفاع و كذلك كان الامر حينئذ مقضياً فيا ليت كنت فانياً و ما ولدتنى امى و ما سمعت ما ورد عليه من الذينهم عبدوا الاسماء و قتلوا منزلها و خالقها و محققها و مرسلها فافّ لهم و بما اتبعوا انفسهم و هوبهم و ظهر منهم ما خرّت الحوريات عن غرفاتهمّ و وضع الروح وجهه على التراب بما ورد على ربّ الارباب من هؤلاء الذباب اذاً ييكى كلّ شئى لبكائى لنفسه و يضحّ كلّ الاشياء لضجيجى لفراقه قد بلغت فى الحزن على مقام لن يخرج من فمى نغمات البقاء و لا عن قلبى نفحات الروحى و لو لا عصمتى نفسى لانفطرت اركانى و كنت معدوماً و اذاً ييكى ظهور قلبى فى افق الابهى و يخاطبك ان يا عليّ تالله الحقّ لو تنظر الى قلبى و كبدى و حشائى ثمّ سرى و جهرى و ظاهرى و باطنى لتجد آثار رماح البغضاء التي ورد على ظهورى الاخرى باسمى الابهى اذاً انوح و ينوح كلّ من فى الملاء الاعلى بيكائى عليه و اصيح و يصيح كلّ من فى سرادق الاسماء لصيحتى و اضحّ و يضحّ كلّ من فى مدائن البقاء لضجيجى لهذا المظلوم الذي وقع بين ملاء البيان تالله فعلوا به ما لا فعلوا امّة الفرقان بنفسى فاه آه عمّا ورد عليه و على ما مسّته من هؤلاء اذاً خرّت كلّ الوجود من الملك و الملكوت على التراب بما ورد على هذا الجمال الذي استقرّ على عرش الاقتراب فافّ لهم و بما اكتسبت ايديهم فى كلّ بكور و عشياً اذاً ينادى جمال القدم بان يا قلم الاعلى غيرّ الذكر من هذا الذكر الذي به حزن كلّ الممكنات و كلّ ما وقع عليه اسم شئى ثمّ اجر على ذكر آخر فارحم على اهل ملاء الاعلى تالله الحقّ تكاد ان تنهدم العرش بعظمته و الكرسى برفعته و انا لما سمعنا النداء انتهينا ذكر الاحزان و رجعنا الى ما كنّا فى ذكره لتكون بذلك عليماً و أنك انت يا عليّ لا تحزن عمّا القيناك من مصائب التي وردت على ظهورنا الاولى ثمّ الاخرى فاشدد ظهرك لنصرة امر الله و قم على الامر بقوة و استقامة منيعاً ثمّ انظر شأن هؤلاء و ما يخرج من افواههم فى تلك الايام التي اشرقت الشمس بكلّ الانوار و استضاء منه كلّ مقبل اميناً تالله تسمع من هؤلاء ما لا

سمعت من احد لانهم يستدلون في اثبات امرهم بايات التي نزلناها على الذي ارسلناه بالحق و جعلناه رحمة لمن في الملك جميعاً فلما تتلى عليه اعظم عما سمعوا اذاً يعترضن و يفرن و ان يجدن في انفسهم من قدرة ليقتلن الذي يقرء عليهم الآيات كذلك فاعرف شأن هؤلاء لتكون بما عندهم بصيراً

قل يا قوم ان الذي ظهر بالحق قد شهدتم عنه قدرة الله و سلطنته ثم ظهور الله و عظمته و من دون ما شهدتم من بدايع القدرة و القوة قد نزل من سماء فضله معادل ما نزل في البيان اتقوا الله يا قوم و كونوا في الامر تقياً اتحاربون مع الذي به اشرقت الشمس و نورت الاقمار و زينت التيجوم و جرت الانهار و موجت البحار و رفعت السماء و انبسطت ارض القدس و اثمرت الاشجار فاف لكم و بالذي امركم بان تكفروا بالله و تشركوا بجمال الذي استوى على العرش بسلطان كان على العالمين محيطاً تالله يا ايها الناظر الى الله قد ورد على من هؤلاء ما لا سمعت الاذان و لا شهدت الابصار اذاً يكي على عيون الممكنات و ينوح لضري كل القبائل من ملكوت الاسماء و الصفات و عيون العظمة عن وراء حجابات عز منيعاً تالله الحق ان الذي يفر من التعلب و يستر وجهه خلف الدنان خوفاً من نفسه فلما شهد باننا ارفعنا الامر بسلطان القدرة و القوة و اشتهر اسم الله بين المشرق و المغرب اذاً ندم عن ستره و خرج عن خلف القناع ببغضاء عظيماً و شاور مع احد من خدامي على قتلي و اراد ان يسفك هذا الدم الذي لو يترشح على الممكنات رشح منه كلهن ينطقن بانى انا الله لا اله الا هو و كذلك مكر في نفسه بعد الذي ربناه و علمناه في كل بكور و اصيلاً فلما نزلت جنود وحى الله و حفظنى عن شره و مكره اذاً قام على مكر اخرى و به تحيرت اهل لجج الاسماء ثم اهل ملاء الاعلى و كان الله على ما اقول شهيداً و نسب الى نفسى اموراً لو سمعها من ذى بصر لتعرف ما ورد على هذا المظلوم من هؤلاء الذين قاموا عليه بظلم كان في كل الالواح كبيراً

ان يا قلم الاعلى ذكر لمن تحبه ما نادى به احد من حزب الشيطان في شطر العراق بان يا ملاء البهاء لم تبغون امر الله ربكم و تدعون الناس الى الله الذي خلق كل شئى بامر من عنده لان منتهى رتبة العباد بلوغهم الى مقام الازل و انه لما ينزل عن مقامه و يؤخذ ما اوتى به كيف ينفع العباد تبليغكم و ذكركم كذلك سولت له نفسه و تكلم بما اشتد به غضب الله و سخطه على نفسه و على الذين يقولون ما قال و جعل انفسهم عن شاطى العرفان محروماً قل فويل لك يا ايها المشرك بالله ما توهمت في اسم الازل انا خلقناه كما خلقنا كل الاسماء ليدلن على موجدهم و صانعهم و يكونن في امر الله مستقيماً كل الاسماء عند الله في حد سواء يعطى و يأخذ و لا يستل عما شاء و انه كان على كل شئى حكيماً و كل فضل انتم عرفتموه في النفوس يبقى في ايمانهم بالله و اقبالهم عند ظهوره و توجههم الى شطر الذي كان في ازل الازال محبواً بين يا ايها الشقى كيف صار الديان ديناً و لن يتغير دونه ان يا واحد العين فكر في نفسك اتشهد عيوب الناس و تكون غافلاً عما في نفسك فويل لك بما علمك الشيطان الذي كفر بالله و جعلناه ظاهره عبرة للخلائق جميعاً قل يا ايها الكافر بالله فيا ليت رأيت و عرفت الذي اتخذته رباً من دون الله تالله الحق لو رأيت و عرفته لفررت منه الف فراسخ بل اكثر من ذلك و كان الله على ذلك عليماً قل يا ايها الحمير انا حفظناه و ربناه و وصفناه و اذكرناه و انت عرفت كل ذلك و كنت على ذلك شهيداً و انه حارب بنفسى و انكر آياتى اذاً ينبغي لك بان تعترض عليه لا على الذي خلقتك و اياه من ماء مهيناً و تسئل منه باى حجة آمنت بنقطة الاولى و من قبله برسل الله و باى برهان كفرت بالذي ظهر بكل الآيات و افقيت على قتله و كنت في الاعراض قوياً و من دون ذلك يا ايها المشرك لم يزل كان من سنتنا بان نأخذ و نعطي اما رأيت حجر الذي امرنا العباد بان يطوفن في حوله كيف انزعنا عن هيكله رداء القبول و اعطينا هذا الفضل بمقام آخر لو انت بذلك عليماً اذاً فانصف في نفسك ولو انا علمنا بانك لا تنصف ابداً و عندنا علم السموات و الارض نعلم ما علمك ابيك في الليالى و الايام و وسوس في صدرك و نفخ فيك من روح التي بها ينقلب كل انسان و يصير حميراً اذاً فاسئل عن الذي اتخذته رباً من دونى قل يا ايها المعرض فانصف في نفسك هل سمعت ظهوراً في الابداع اعظم عما ظهر و ينطق حينئذ في قطب البقاء بانى انا ربكم العلى الاعلى في هذا الافق المقدس الابهى و هل رأيت

كلماتاً اعظم عمّا نزلت بالحقّ من جبروت البقاء من هذا الفتى التّاطق في سماء القضاء لا فوجمالي الذي كان على العالمين مشرقاً ومضيئاً ومع ذلك انت اتبعت هذا الذي خلق بحركة من قلمي و افتي على نفسي بعد الذي حفظناه في كلّ شهر و سنيناً يا ايها البصير العمى بحيث ترى نفسك و لن تشهد مولاك الذي بامر منه خلقت الاسماء و ملكوتها ثم الصفات و جبروتها ثم الخلائق جميعاً هل رأيت في المرآت التي انحرفت عن الشمس على وجهها من نور او ضياء او اثر لا فونفسى الرحمن لو انت بذلك بصيراً و كذلك فانظر في مرايا الاسماء ان يدخلن في ظلّ رهنّ و يقبلن بتجليات التي يتجلّى بها شمس البقاء يستضيئن بانوارها و ضيائها و من دون ذلك يمنعن و يكونن محروماً عن تجليات التي كانت على الحقّ مضيئاً اما رأيت في ظهور قبلي بانّ علماء الذينهم عمروا في الدنيا و ارتقوا الى معارج العرفان و عبدوا الله في الليالي و الايام نزل عليهم حكم الشرك و الكفر و نزع عن هياكلهم رداء الايمان و الذين يكنسون البيوت و ما عرفهم من احد البسهم الله رداء الولاية و التّوبة كذلك فاشهد قدرة ربك و لا تكن جبّاراً شقيّاً هل ينبغي للذينهم كانوا على الارض بان يعترضوا على الله بانّ هؤلاء الذينهم عمروا في دين الله و عبده و سجدوه و خضعوا لامره و كانوا علماء الارض و رجعوا الى التّار انا كيف نصل الى مقام رفيعاً قل يا ايها المشرك تقول كما قالوا المشركون من قبل في زمن كلّ ظهور و لن تستشعر ما تقول فسوف يضربن على فمك ملكة العذاب من لدن مقتدر قديراً ثم اعلم بانّ حين الظهور كلّ الاسماء في صقع واحد من صعد الى الله يصدق عليه كلّ الاسماء من اسمائنا الحسنى و من وقف على الصّراط لن يذكر عند الله ابدأ و كذلك نزلنا الامر في كلّ اللوح ان انت بذلك خبيراً و انا لو نأخذ كفاً من الطّين و نفخ فيه روح الحيوان و نجعله مظهر كلّ الاسماء و الصفات لنقدر و ما كان ذلك على الله عزيزاً و يكون باقياً في هذا المقام ما دام الذي يكون في ظلّ مولاها فاذا خرج يسلب عنه كلّ ما اوتى به و يرجع الى التّراب بحسرة عظيماً قل انك انت يا حمير ما اطّعت باصل الامر و لو يرد عليك ما لا تدركه فاسئل عن الذي يجرى عن قلمه بحور العلم و المعانى ليبيّن لك ما غفلت عنه و يعلمك من بدايع العلم لتكون في دين ربك مستقيماً لا فوعمرى يا علىّ انهم ما ارادوا ان يعرفوا ما ستر عنهم و انك فاشهدهم كاغنام يذهبون و لا يعرفون راعيهم بل لو تنظر اليهم بنظر الفطرة لتجدهم ذياباً يريدن ان يتفرّقن اغنام الله و يميّسن دماثهم كذلك احصينا امرهم في هذا اللوح الذي نزل من جبروت عزّ عليّاً و انك انت فاحفظ نفسك عن هؤلاء ثم انطق بلحن البقا بين الارض و السماء ثم اذكر هذا الاسم الاعظم الذي منه انفطرت سماء الاسماء و لا تخف من احد فتوكل على الله و انه يحفظك عن كلّ مشرك مردوداً و يؤيدك على امره و ينطق الرّوح في صدرك و يهتّرك نفحات الرّضوان عن شطر ربك الرحمن و انه كان عليك حسيباً ايّاك ان لا تحزن في شئ لانا ما نسيناك و نحبّ ان نربك و نسئل الله بان يجمع بيننا بالحقّ و انه لمن دعاه مجيباً فيا ليت كنت معنا في السّجن و عرفت ما ورد على جمالي المظلوم من الذين لن يقدرن ان يتكلّمن في محضرى و خلقت حقائقهم بارادة من قلمي و تشهد ما كان عليك مستوراً اسمع ما امرك به قلم الاعلى و لا تسكن في بيتك و لا تسترح في نفسك ان ادخل مقرّ المشركين من ملأ البيان نبأ الله و امره و قل يا قوم قد جتكم بيرهان كان على الحقّ عظيماً ان كان عندكم اعظم عمّا عندنا فاتوا به و ان شهدتم ببصركم اعظم عمّا شهدنا من قدرة الله و سلطنته بينوا و لا تصبروا اقلّ من حيناً و ان شهدتم انفسكم عجزاً عن ذلك خافوا عن الله و لا تجادلوا بالذى به رفع امر الله و علت اسمائكم و ظهرت حجّة التي بها تستدلون لدونكم لاثبات امركم خافوا عن الله و لا تكونن في الملك كفاراً اثيماً

ان يا سبّاح بحر المعانى قد تمّوجت حينئذ قلزم الكبرياء باسمى الابهى و يقذف منه على الممكنات لئالى ذكر ربك العلى الاعلى تالله ما شهدت عين الابداع كشيها و لا بصر الاختراع كمثلا فيا ليت وجدنا من امين لنودعها عنده او من بصير لنشهدا او من خبير لنذكر له اوصافها او ظهوراتها او تجلياتها اذا لما صعدا الى سماء القضاء ما شهدنا احداً و بقينا في نفسنا متحيراً و حزيناً و انك فاسرر في نفسك بما رشح عليك من رشحات هذا البحر و طهرت عن روائح الذين لن تجد في وجوههم الا غيرة التّار و كفروا بالله في كلّ عهد و عصر و كانوا عن نفحات الرحمن محروماً قل تلك شطوط يذهب الى بحر القدم

كما انشعبت منه فطوبى لمن شرب منها و استغنى بها عما على الارض جميعاً قل ان بحر القدم و ما يخرج منه و يذهب اليه موج من امواج قلزم الكبرياء الذى خلق باسمى الابهى كذلك كشفنا لك سراً من اسرار التى كانت عن اعين العالمين مستوراً و قد خلق فى شاطى هذا البحر بيداء ما احاط احد اولها و آخرها و فيه ارتفع نداء الله عن كل الاشطار و ما مر عليه من نبى و لا من رسول الا و قد اخذته نفحات الله فى هذا الواد و اذا وصلوا الى قبة الابهى التى خلقت من نور الذات فى وسط هذا الواد خروا بوجوههم على التراب خضعاً لهذا الجمال الذى ظهر بالحق فى هذا القميص الذى يجدن المخلصون منه رائحة الرحمن و كذلك كان الامر مقضياً ان يا على تالله الحق ما انقطع و لن ينقطع من هذا البيداء نداء ربك العلى الاعلى يسمع فى كل حين من رضاضها و كئيبها انه لا اله الا هو و ان الذى قد ظهر باسمى الابهى هو محبوب الابداع و مقصود من فى ملاء البقاء لم يزل كان و يكون و كان الله على ذلك عليم فطوبى لرجل مشى فيه و لسمع يسمع نغمت التى يظهر من اقطارها و يطلع بما ستر فيه من اسرار التى لم يزل كانت خلف سرادق العز مقنوعاً فيما لبت من ذى حب يتوجه اليه و من ذى استقامة يستقيم عليه و من ذى فؤاد يسرع فيه و ينقطع عن العالمين جميعاً ان يا على تالله الحق ان الامر اعظم من ان يذكر و اظهر من ان يستر و اعلى من ان يصل اليه اعراض كل معرض او مكر كل ماكر عنيداً

قل يا قوم لا تفضحوا انفسكم ان استحيوا عن الله الذى ما اراد لكم الا فضلاً من عنده و نزل عليكم فى كل حين من سدرة القدس اثمار عز جنياً كلوا من نعمة الله حيث شتمت اتقوا الله و لا تكونن مفسداً فى الارض و لا تجعلوا انفسكم عن مقاعد القرب بعيداً تالله الحق ان الورقاء لن يمنع من نغماته ولو تلهت كلاب الارض كلها او تعوى الذباب باجمعتها و كذلك نزلنا الآيات بالحق تنزيلاً من لدن عزيز حكيماً فمن كفر اليوم بهذا الامر فقد يلعنه كل الذرات ثم نفسه و ذاته و يده و لسانه و هو اصم فى نفسه لن يسمع بما غشت اذنه حجبات الغفلة و كذلك كان الامر حينئذ عن افق الحكم مشهوداً فطوبى لكم بما لن تجدن لانفسكم شريكاً فى هذه الثمرات التى اثمرت من سدرة ربكم العلى الاعلى و جعلها الله مخصوصاً بكم و لمن توجه اليها بقلب طاهر سليماً و انك انت ذق من تلك الاثمار و كن شاكراً فيما اوتيت من بدائع فضل ربك و كن على فرح مبيناً و ان الله قد جعلها مختصاً للمقرئين من عباده و جعل المشركين عن هذا الفضل محروماً كذلك بدلنا على فؤادك و روحك و قلبك رائحة الرحمن من يمن السبحان ليجعلك حياً بحيوته و باقياً ببقائه و ناطقاً بثنائه و ذاكراً بذكره و متوجهاً الى وجهه و ناظراً الى جماله و ان فضله لم يزل قد كان عليك كبيراً ثم بديعاً ثم منيعاً ثم عظيماً و الكبرياء عليك ثم العظمة عليك ثم البهاء من طلعة البقاء الذى ظهر باسمه الابهى و منه علا كل داني و دنى كل عالى و انعدم كل وجود و حى كل مفقود و اظلم كل شمس و خسف كل اقمار و سقط كل نجوم و اضطرب كل موقن و اضمحل كل متعالى و تنزل كل ثابت و تحرك كل ساكن و خمد كل نار و اشتعل كل مخمود و قبح كل مخمود و حمد كل قبيح و ظهر كل مستور و طلع كل مقنوع و خرق كل غطاء و بعث كل رماذ و قرع كل باب و نطق كل كليل و عز كل ذليل و برئ كل مريض و طهر كل سقيم و شفى كل عليل و بصر كل عمى و برز كل كنز و تنزل كل ارض و انفطر كل سماء و انشق كل ارض و فسق كل عادل و عدل كل فاسق و جهل كل عالم و علم كل جاهل و فر كل شجاع و شجع كل خائف و سقى كل عطشان و نفخ كل صور و ظهر كل ساعة و نقر كل ناقور و اظلم كل نور و نور كل مظلم و سقط كل ثمر و يبس كل خضر و اخضر كل يابس و هبت نسمة الله التى بها احيت الممكنات من قبل و يحيى الموجودات من بعد و كذلك كان فضل ربك على نفسك و على روحك و على فؤادك و على جسدك و على جسمك محيطاً

بسم الله الاقدس الابهي

ان يا صغير السن ان ربك يدعو نفسه بلسانك و يقول
يا من بيدك ملكوت الاشياء و جبروت الاسماء تراني صرت غريباً في حبك اسئلك بجمالك بان تجعل هذه الغربة سبباً
لتقرب عبادك الى مصدر امرك و مشرق وحيك اى رب ادعوك بلسان ما عصاك و اسئلك بسلطنتك و اقتدارك بان تحفظنى
فى ظل رحمتك و توفيقى على خدمتك و خدمة ابوى أنك انت المقتدر المهيمن القيوم

* * *

جناب ابوطالب

الأعظم الأعظم

ان يا طالب ان المطلوب يناديك و يقول دع الورى عن ورائك ثم اشرب حميماً المعانى من كأس محيياً ربك و اذا تعاطيت
الأقداح و اخذتك حرارة خمر معارف ربك فائق الأصباح قم بين ملاء الأرض و قل الئى يا اهل الفلاح لأقربكم الى المنظر
الأكبر و اعزكم ربكم مالک القدر الذى به كسفت الشمس و انشق القمر اياكم ان جعلوا انفسكم محروماً عما خلقتم له دعوا
الهوى و تمسكوا بمالك العرش و الثرى هذا خير لكم و يشهد بذلك لسان القدم فى سجنه الأعظم و من عنده علم الكتاب
طوبى لك بما فزت بالعرفان و تمسكت بالله ربك العزيز المقتدر المنان

* * *

ملاً احمدم

هو الله

ان يا طلعة الحب قد عرفنا شوقك الى الله فى رفر البقاء على قربك فى ميادين اللقاء بين يدي ربك و كذلك احصينا كل
شئ فى كتاب كان فى اللوح قضياً فاعرف بانك اقبلت الى حرم الجمال و زرت كعبة القدس فى جنة الفردوس على فاران
الحب كذلك قضينا امرك فى لوح كان عن الطاغين حفيظاً الا تحزن فى شئ و لا تكن هميماً من مكاره الدنيا سبيعتك الله
فى مقام الذى كان بالحق علياً لأن الدنيا و زخرفها و زينتها سيمضى اقل من طرفة عينك فاجهد فيما يبقى لك فى ملكوت
الأعلى لتكون فى عوالم الروح حول شجرة الخلد بقيا اسمع بسمع قلبك ما يغرد الورقاء فى قطب البقاء فيما علمك سبل الحق
فى صراط الذى كان على النور رفيعاً فاقراً هذا اللوح بلسان الروح لتكون من نار الحب لميعة اتق الله و لا تلتفت الى الذين
كفروا و لا تعقب الذين اعرضوا عن الله و لن يجدوا لأنفسهم الى الحق سبيلاً و كن مستقيماً على الحب و راسخاً فى الأمر
بحيث لن يزل قدماك ولو يعترضوا عليك كل من على الأرض جميعاً اذا فائق ما فى يمينك ثم ابتغ رضواناً من الله لتجد فى
مركز الجنان عند ابحر البقاء مقاماً عظيماً و كذلك كتبنا فى اللوح تفصيل كل شئ و اذكرناك فيه لتصل الى مقام الذى كان

عن الحزن عقيماً فوالله أنك لو تشمّ هذا القميص لتجد نسمات الهويّة و تفيض عيناك من الدّمع في شوقك الى الله و تكون
في امر ربك بصيراً و الرّوح عليك و على الذين كانوا حول القرب في نار الوصل طويّاً
المنزول من الهاء بعد الباء

* * *

فتح اعظم

بسم الله العظيم بلا نفاذ

ان يا عبد الناظر الى الله فاعلم بأن اتى القضاء و امضى ما نزل في الواح مالک الأسماء و اخرجوا الغلام من ارض السّرّ بظلم
مبين و لما خرجنا بكت علينا من كلّ الملل و ظهر فرع الأكبر في ذلك اليوم العظيم و ما مررنا على شجر و حجر و ارض و
مدر الآ و قد اودعنا فيه سرّ من اسرار الله المهيمن العزيز القدير فسوف يظهر بالحقّ و ان ربك لعليم و حكيم و قد نزلت في
كلّ حين آيات و ظهرت في كلّ آن بيّنات استضاءت منها وجه اهل ملاّ الأعلى تالله بها استجذبت افئدة المقرّبين أنا وجدنا
اهل السّموات في سرور مبين و حزن عظيم امّا الحزن بما ورد علينا في سبيل الله و امّا السّرور بما رأوا اشراق شمس الاستقامة
عن افق العظمة و الكبرياء كذلك فضلنا لك تفصيلاً عمّا ورد علينا من العافلين و كنّا طائراً في هواء الاشتياق الى ان وردنا في
شاطئ البحر اذاً استوى بحر الأعظم على الفلك و جرت على البحر الأبيض و سرنا الى ان بلغنا مقابل مدينة التي سمّيت
بالاسكندريّة قد دخل علينا فتى من اهل الابن و حضر تلقاء الوجه بكتاب عربيّ مبين الذي كتبه احد من اسقف النصارى وجدنا
منه رايحة رحمة ربك العزيز العظيم و قد امرنا عبد الحاضر لدى العرش بأن يرسل اليك صورة كتابه لتعرف كيف قلبه قدرة ربك
و اخذه بأيدي الفضل و جعله منقطعاً عن العالمين فكّر ثمّ انظر في تلك الأيام التي احاطتنا بالبلايا انه اشتعل بنار حبّي و ذكرى
على شأن ما منعه القضايا كأنه خلق من كوثر رحمة ربك الغفور الرّحيم ينبغي لكلّ نفس بأن يكون ثابتاً في حبّ مولاه بحيث لا
يمنعها ما يظهر في الابداع كما ما منعه هذه الفتنة الدهماء و استضاء في ظلمتها كذلك كان ربك مقتدرّاً على ما يشاء و انه
لهو الحاكم على ما يريد لو نذكر لك كلّ ما ورد علينا لتحزن ولكن فاعلم بأننا نكون في فرح مبين و في كلّ ما ظهر لحكمة
فسوف يظهرها الله بالحقّ و يحيى العالم بهذا الماء الذي عذب منه الكوثر و السلسيل قد ارسلنا اليك الواحاً ما ذكر فيها اسم
احد فاعظ كلّ واحد منها لمن تجد في وجهه نضرة الغلام و ما سترنا الأسماء الا لحفظ انفسهم و ربك بكلّ شيء عليم
مخصوص ارض كاف لوح ارسال نشد ما هذا الا لحكمة فسوف نرسل ولكن شما خبر بفرستيد

* * *

جناب هاشم

هو الأقدس الأرفع الأرفع الأرفع

ان يا عبد قد حضر بين يدينا كتابك و عرفنا بما فيه و كان الله على ما في قلبك عليمّاً لن يعزب عن علمه من شيء يعلم ما
ستر عن الأنظار و ما خفى عن الأفكار و انه كان عن العالمين غنياً و امّا ما ذكرت في الالهين اياك اياك ان لا تشرك بالله
ربك لم تزل كان واحداً فرداً صمداً وترّاً باقياً دائماً قيوماً ما اتخذ لنفسه شريكاً في الملك و لا وزيراً و لا شبيهاً و لا نسبةً و

لا مثلاً و يشهد بذلك كلّ الدّرّات و عن ورائها الّذينهم كانوا فى الأفق الأبهى على منظر الأعلى و كانت اسمائهم حينئذ لدى العرش المذكوراً أن اشهد فى نفسك بما شهد الله لذاته بذاته بأنّه لا اله الا هو و أنّ ما سواه مخلوق بأمره و منجعل باذنه و محكوم بحكمه و مفقود عند شؤونات عزّ فردانيّته و معدوم لدى ظهورات عزّ وحدانيّته و أنّه لم يزل و لا يزال كان متوحّداً فى ذاته و متفرّداً فى صفاته و واحداً فى افعاله و أنّ الشّيه وصف خلقه و الشّريك نعت عباده سبحانه نفسه من ان يوصف بوصف خلقه و أنّه كان وحده فى علوّ الارتفاع و سموّ الامتناع و لن يطراً الى هواء قدس عرفانه اطيّار افئدة العالمين مجموعاً و أنّه قد خلق الممكنات و ذرأ الموجودات بكلمة امره و ما خلق بكلمة التّى ظهرت من قلم الّذى حرّكه انامل ارادته كيف يكون شريكاً او دليلاً عليه سبحانه من ان يشار باشارة احد او يعرف بعرفان نفس و ما دونه فقرآء لدى بابه و عجزآء عند ظهور عزّه و ارقآء فى ملكه و أنّه كان عن العالمين غيباً و كلّما ينسب العباد بالعبوديّة لاسمه المعبود او ينسب المخلوق الى اسمه الخالق هذا من فضله عليهم من دون استحقاقهم بذلك و يشهد بذلك كلّ موقن بصيراً فاعلم بأنّ كلّ شىء يرّى فى ظلّ اسم من اسماء ربّك و أنّه قد خلق الاسم بارادة الابداعيّة التّى قدرها الله فى نفس الابداع اذا فاشهد سلطانه و قدرته ثمّ عظّمته و اقتداره ثمّ رفعته و استعلائه لتطلّع بما كان اليوم من اعين العالمين مستوراً تمسّك بالله ثمّ انقطع عمّا سواه ليشرّيك خمر العرفان من هذه الكأس التّى يدورها انامل الرّحمن فى هذا الرّضوان الّذى كان فى على الفردوس باذن الله مرفوعاً طهّرت قلبك عن رجس الّذينهم آمنوا ثمّ كفروا و كانوا حينئذ من المعرضين عند ربّك المذكوراً دع الدّنيا و ما خلق فيها عن ورائك ليفتح الله على وجه قلبك ابواب العلم و المعانى و يصعدك الى مقام تشهد كلّ من فى السّموات و الأرض فى ظلّ اسم من اسماء ربّك كذلك اشرفت شمس البيان عن افق اللّسان من مهيمن قيّوماً و انا لَمّا احببناك اجبتناك فيما ذكرت فى كتابك و الا فوالّذى توحد بالعرّة و الجلال قد ورد علىّ من الرّزايا ما لا يحصيه احد الا الله و بذلك منع القلم عن الذّكر و هذا الظلم كان فى امّ البيان عظيماً أنّ الّذى حارب بنفسى تالله قد خلقناه بقولى و الّذينهم اوتوا بصر الحديد يعلمون بأنّ هذا حقّ لا ريب فيه ولكنّ الّذينهم اخذتهم الأوهام اتّخذوه من دونى لأنفسهم و كيباً و انك دع النّاس بأنفسهم و هواهم ثمّ اذكر ربّك و لا تخف من احد فتوكّل على الله و أنّه يحفظك بسلطان مبيناً و البهآء عليك و على كلّ قلب منيراً

جناب آقا سيّد باقر فى ارض البياء

هو البديع الأقدس الأعلى

ان يا عبد قم و ناد بين العباد بالحكمة و الموعظة قل يا قوم هل ينبغي لأحد بعد ظهور الله و سلطنته بأن يتمسّك بشىء عمّا خلق بين السّموات و الأرض لا فوجمال الله المشرق المنير و هل يليق لنفس بعد اشراق الشّمس و وقوفها فى قطب الرّوال بأن يتكلّم عن المرأة ولو يكون مرآة حقيقيّة لا فونفس الله العليم الحكيم قل المرأة افتخارها بما تجلّى عليها الشّمس من انوارها و هذا التّجلّى يكون فيها و يظهر منها ان لن يحول بينها و بين مجلّيها حجبات النّفس و الهوى و كذلك كان الأمر ان انتم من الشّاهدين و بعد الحجاب لن يحكى عن سلطان الشّمس ابدأ و ينقطع عنها انوار الله و فضله و عناية الله و احسانه و هذا من عندها لأنّها احالت بينها و بين الشّمس ما منعها عن انوار الله العزيز الرّحيم قل لو تقابلنّ اليوم مرايا الموجودات كلّهنّ هذه الشّمس التّى اشرفت عن افق القدس لينطبع فى كلّهنّ تجلّى الله المهيمن العزيز القدير و هذا التّجلّى يبقى فى اقبالهنّ الى الشّمس و بعد الاعراض يرجع النّور الى مقرّه و ينتهى المخلوق الى شكله و مثله ان انتم من العارفين قل الله خلق المرايا كما

خلق كل شيء و يخلق كيف يشاء بأمر من عنده و انه لهو المقنن القدير و قدر لكل اسم مقاديراً في ملكوت الأسماء يرفع و ينزل و كذلك يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده علم كل شيء في الواح عزّ حفيظ قل ان قيام كل شيء بالله و قيامه بنفسه لو انتم من الشاعرين و ان ضياء كل شيء بضياء الشمس و ضيائها بنفسها ان انتم من الموقنين قل ان افتخار كل اسم بموجده و افتخاره بنفسه المهيمن العليم الحكيم يا قوم لا تشركوا بالله و لا تتخذوا لأنفسكم ارباباً من دونه اتقوا الله يا قوم و لا تعتدوا في امر الله و لا تكوننّ من الظالمين قل اليوم كل شيء في حدّ سواء بحيث رفع الفرق عن بين الموجودات فمن اقبل الى الله فهو من اعلى الخلق و من اعرض فليس له ذكر عند الله الملك الجميل و انما المرأة اليوم من انقطع عن نفسه و هواه و توجه الى مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنير و من دون ذلك لن يصدق عليه حكم الوجود في جيوت البقاء فكيف هذا المقام ان انتم من العالمين قل يا قوم فانظروا مرايا الظاهرة لو تقابلونهنّ الشمس لتشهدنّ فيهنّ هيبتها و بعد انحرافهنّ لن تجدوا فيهنّ اثرًا من الشمس كذلك يعلمكم قلم الأمر لثلاً تزّل اقدامكم على الصراط و هذا من فضلى عليكم و انا الفضال القديم و كذلك فانظروا في مرايا الأسماء لتكوننّ من الراسخين ولو ان المرأة تدعى في نفسها رتبة الشمس و مقامها ولكن الشمس تعرف بأنها تكذب في نفسها كما نزل حكم ذلك من قبل ان انتم من الشاهدين

و للخلق عند الله مراتب شتى و منهم من يعثه الله في ملكوت الأسماء و يشتهر اسمه بين العالمين و له مقام عند ربه على ما هو عليه ان لن يتجاوز عن حدّه و يكون مستقرّاً في ظلّ الاثبات و ان يزلّ قدمه ليرجع في الحين الى اسفل السافلين ان الذين تسمع اسمائهم عن كل نفس و لن تجد منهم ما تستقرّ به افئدة الذين آمنوا و لن يظهر منهم آثار الله الخالق البارئ القديم اولئك بعث اسمائهم من دون كينوناتهم و في ذلك لحكمة لا يعقلها كل جاهل بعيد و منهم من يعث الله كينوناتهم من دون الأسماء كما تشهد الذين يستضيء وجوههم و يهبّ منهم روايح القدس ولكن لن يعرفهم الا كل فطن بصير يمشون بين الناس كأحد منهم و في قلوبهم تستدفّ حمامة الذكر في شوقهم الى الله و اشتياقهم الى مقرّه المقدّس المنيع و عرفنا الكليم من قبل واحداً من هؤلاء اذا تحيّر في نفسه و كان من المتحيّرين و عندنا علوم لو نكشف حرفاً منها لتضطرب افئدة الموحّدين و منهم من يعث الله اسمه و كينوته و كل ما فيه كذلك فضلنا لك الأمر لتعرف كل نفس في حدّها و شأنها و تكون من المتبيّرين و لو انا نفضّل مقامات البعث و مراتبه على ما قدرنا له لتطّلع بكلّ الأسرار ولكن لكلّ ذكر ميقات عند ربك و اذا جاء الوعد ينزل من جيوت قدس رفيع قل ان يا مظاهر الأسماء لا يغرّتكم الدنيا بغرورها و لا الأسماء برفعها خافوا عن الله و لا تستكبروا على الذي خلقكم بقوله المحكم البديع ان افتحوا ابصاركم لتعرفوا شأنكم و الذي خلقكم من ماء مهين اتقوا الله و لا تفتروا على الله بارتككم و لا ترتكبوا الفحشاء في انفسكم الا تحرموا ذواتكم عمّا قدر لكم من لدن مقنن عليم

و انك فانظر ملاء البيان و حجاباتهم و بما تمسكوا بعد الذي امرناهم بأن لا يتمسكوا حين الظهور بشيء عمّا خلق بين السموات و الأرضين قل ان تكفروا بهذا الأمر فما حجبتكم في ايمانكم بظهور قبلى الذي سمى بعلى قبل نبيل اياكم ان لا تحرموا انفسكم عن الذي بأمره نزلت الآيات في كلّ عهد و ظهرت قدرة الله و احاطت رحمته العالمين اتقوا الله ثم انظروا بطرف الله الى اصل الأمر و ما حقّق به كل امر حكيم و كنتم من قبل استدلتنم لدونكم في امركم بايات الله المنزل العزيز الكريم تالله قد نزلت في تلك الأيام معادل ما نزل من قبل على المرسلين و انتم لو تكفرون بها فما الفرق بينكم و ملل القبل الذين كفروا بالله في يوم شقّت فيه السحاب و اتى الله بسلطانه و قضى الأمر من لدن مقنن قدير يا قوم ان ارحموا على انفسكم و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم و ان هذا لظلم عظيم ان اخرقوا سبحات الجلال بسلطان اسمى الغالب المحيط فيا ليت كنتم مطلعاً بأصل الأمر تالله كل ما سمعتم في غيرى هو من عندى و ما اطّلع بذلك الا نفسى العليم الخبير و انتم لو تنظرون الى الأمر بعيون طاهر منير لتعرفوا ما لا عرفتم من قبل و تجدنّ انفسكم على استقامة عظيم و انك انت يا عبد دع الأحجاب عن ورائك ثم ذكّر الناس في هذا الأمر و لا تخف من احد فتوكّل على الله العزيز الجميل قم على الأمر ثم ناد بين

العباد و لا تكن من الصّابرين و انّ هذا خير لك عن كلّ ما يطلق عليه اسم شيء و بذلك يشهد كلّ شيء ان انت من الشّاهدين

فيا الهى و سيّدى و محبوبى انت تعلم بانّى ما قصّرت فى تبليغ امرك و اظهرت لعبادك اعظم ما عندهم امراً من عندك و أنّك انت المقتدر المرید اذاً يا الهى فافتح عيونهم ثمّ طهر قلوبهم ليعرفنّ نفسك و ينقطعنّ عن دونك و أنّك انت ذو الفضل العظيم

* * *

قد نزل لعلّى اكبر الّذى هاجر الى الله و دخل تلقاء العرش و كان من الفائزين

هو الغنّى باسمه الأبهى

ان يا علّى اسمع نداء الله ربك عن يمين العرش بانّى انا الله لا اله الا انا المهيمن القيوم و قد بعثنا الرّسل من قبل و ارسلناهم الى الّذين هم فرطوا فى امر الله ليهديّهم الى مقرّ قدس محمود و من النّاس من كفر برسل الله و ما آمن بهم فى كلّ عصر و انقلب عن الوجه و كان من الّذين هم منقلبون و منهم من آمن ثمّ ارتقى الى مقام الّذى انفق روحه فى سبيل ربه و كان من الّذين هم فى كلّ حين ليسترجون و كم من رسول بلّغوا النّاس رسالات ربهم و بذلك مسّتهم البأساء و الضّرّاء الى ان قتلوا فى سبيل الله العزيز المتعالى المحبوب و استشهدوا على شأن بكت عليهم كلّ الأشياء بل ما كان و ما يكون و كلّما اشتدّت عليهم البلايا زاد اشتياقهم بحيث ما استراحوا على مقعد الأمن و بذلك يشهد عباد مكرمون و قضت الأيّام الى ان انتهت بسلطان الأيّام و ظهر جمال علّى بالحقّ عن مطلع اسمه المكنون و قال يا قوم قد جئتكم عن مشرق الأمر ببرهان واضح و حجّة لا يح من لدى الله العزيز المهيمن القيوم يا قوم لا تكفروا بآيات الله و لا تكوننّ من الّذين هم استكبروا على جمال القدم و كانوا ان يجحدون اذاً قام عليه العلماء بأسيف الرّدّ و البغضاء و نهوا النّاس بالتقرّب الى شاطئ قدس مبروك و فى كلّ يوم اتّخذوا آية فى الكتاب و رواية من الّذين هم مضوا من قبل و بها استدّلوا على ردّ الله و مظهر نفسه و كذلك فسدوا و افسدوا النّاس و اتّبعوا ما امرهم هواهم كذلك نقصّ ما فعلوا ليطلّع به الّذين هم آمنوا فى تلك الأيّام و يكون ذكرى للّذين هم يأتون الى ان كفّروه العباد فى كلّ البلاد الا عدّة معدود فلما شهد الأمر كذلك وصّى هؤلاء الّذين هم آمنوا فى الواح عزّ مسطور و قال يا قوم انتم لا تفعلوا كما فعلوا الّذين هم اشركوا بالله و حاربوا بنفسى و كفروا بآياتى و كذبوا حجّتى المهيمن العزيز المشهود و ان يأتيتكم احد لا تحتجّبوا بواحد الأوّل و لا بالمرايا و لا بكلّ ما خلق بين السّموات و الأرض ايّاكم ان لا تفرّقوا كلمة الله العزيز المحبوب تالله انه لنفسى و بهائى و عظمتى و سلطانى و ما فى البيان ذكر له و دليل عليه ان انتم توقنون يا قوم لا تفعلوا به كما فعلوا ملّة الفرقان على نفسى المظلوم و يا قوم اذا سمعتم ذكره حين سجودكم او ركوعكم او طوافكم حول البيت فاقطعوا عمّا كنتم عليه ثمّ اسرعوا اليه لأنّ فى ذلك اليوم لن يقبل عمل الخلاق الا بعد اذنه و عرفان نفسه العلىّ المقتدر المحمود تالله انّ الأعمال كلّها حققت بكلمة التّى جرت من قلمه القيوم و كلّ شيء خلقناه لنفسه و بشّرناه لظهوره فى كلّ الألواح و فى لوح محفوظ و بلّغ العباد ما اراد الى ان قاموا عليه و قتلوه بظلم الّذى بكت عليه الأشياء و ناح روح القدس و ضجّت افئدة الّذين هم كانوا فى حول العرش ان يسيّحون فيا ليت ما خلقت الدّنيا و ما فيها و ما ظهر هذا الظلم الّذى به ناح الله على عرش الكبرياء و شقّ ثياب الاصطبار كلّ ما كان و ما يكون فيا ليت ما ولدت من امّى و لمّا وُلدت ما رُضعت فلما رُضعت ما كبر اشدّى لئلا سمعت ما ورد على جماله المقدّس المطهر المتعالى العزيز المحبوب و قضت الأيّام الى ان وقع امر الشّين اذاً افتروا علينا عباد الّذين هم كفروا و

نسبوا هذا الأمر بنفسى و اخذونى بالظلم و طرحونى فى السجن اربعة اشهر معلومات و ورد علىّ فيه ما لا يحصىه احد و يعجز عن احصائه المحصون فلما تمّت ميقات السجن بما قدّر على الواح قدس محفوظ اخرجونى عنه و اطرودنى مع اهلى عن الوطن فى ايام الشتاء التى فيها اشتدّ البرد على شأن كان الزمهير استبرد منه و ورد علينا ما لا يذكر بالبيان و ما اطّلع به الا الله العزيز العالم القيوم و قطعنا السبيل الى ان وردنا العراق و سكنا فيه اشهر معدودات و ما وجدنا رايحة الأمر من الأقطار و لا من المدينة التى كنا فيها اذاً بكت عين سرى و جهرى و كان الله شهيداً على ما اقول ولكنّ الناس هم لا يشهدون و كلّما خرجت عن البيت و مررت على اعين الناس كانوا ان ينظروا علىّ نظر المغشىّ و يحركوا رؤوسهم مستهزئاً على نفسى الغريب المغموم و اشتدّ الأمر الى مقام ضاقت علىّ الأرض و كنا فى تلك الحالة فى اشهر معدود و فى تلك الايام ما سمعنا ذكراً من الأحباب و ما وجدنا رايحة الحبّ من احد الا على قدر مقدور و اخذ السكر كلّ من دان بالبيان و اخذهم الاضطراب على شأن ستروا وجوههم عن الأحباب و الأعداء و اتخذ كلّ نفس لوجهه نقاباً حفظاً لنفسه الا قليل من عبادنا الشكور تالله ما وجدنا احداً لينصر دين الله و امره و شهدنا نار الله مخمودة فى الصدور اذاً قمنا بنفسنا على الأمر و كشفنا الوجه و اشرقنا عن افق القدس بسلطنة الله المهيمن القيوم و فتحنا باب البيت على وجه من فى السموات و الأرض و نصرنا الأمر بشأن لا ينكره الا كلّ منكر مردود الى ان ظهرت رايات الأمر فى كلّ البلاد و اشتعلت النار فى صدور الذين هم انقطعوا و كانوا من الذين هم منقطعون فلما اشتهر امر الله و ظهر برهانه و لاحت حجّته و احاطت آثاره و تمّت كلمته و علت سلطنته و اشرق وجهه اذاً قام علىّ الحزبان حزب من الأحبّاء و حزب من الأشقياء و كم من ليالى نامت العيون و ما نامت اهلى خوفاً لنفسى و يشهد بذلك كلّ من سكن فى العراق ان انتم تسألون و بلغ الأمر الى مقام قام علىّ كلّ الملل بكلّ الحيل و قمت فى مقابلة هؤلاء وحده و نصرت الله ربّى مرّة بلحظاتي و مرّة بلسانى و مرّة بيدي و مرّة بنفحات قلبى و مرّة بجنود الوحي و الالهام و مرّة بنفس الله المقتدر العليّ الحكيم و ما استصرت من احد فى سبيل الله ربّى و يشهد بذلك كلّ نفس و عن ورائها لسان الله الملك الصادق الأمين و فى تلك الايام اضطربت انفس المحييين لنفسى على شأن كانوا ان يصيحّون فى بيوتهم لابنائى بين ايدى المشركين ثمّ ارتفعت صريخ اهلى عن البيت فى كلّ حين و انّ الغلام مرّة توجه الى الحرم بلحاظ هائل شديد و قلت يا اماء الله ان اسكنّ على مقاعدكنّ ثمّ اصبرن و اصطبرن لوجه الله المقتدر العزيز البديع و مرّة توجهت الى حزب الله و امرناهم بالسكون و الوقار و منعناهم عن الاضطراب و كذلك كنا عاملين و اتى بنفسى ما توقفت فى نصرة امر الله فى حين و ما تدهنت مع احد و كنت مشرقاً بين الأعداء بأنوار قدس منير و من المشركين من نادى بأنه يؤخذ فى تلك الايام و يرسل الى ملك العجم ليفعل به ما يشاء و منهم من قال بأنه يقتل فى تلك الأرض و منهم من قال فسوف يأخذونه مع اهله و يذهبون بهم الى ديار اخرى و منهم من ينادى سيغرقونهم فى الشطّ و كذلك كانوا قائلين فوالله فى تلك الايام تحيّر فى امرى اهل ملا الأعلى و كلّهم نزلوا عن مقاعدهم القصوى و كانوا قائماً فوق رأسى و ناظراً الى هيمنتى و سلطانى و سامعاً ما يخرج من فمى من كلمات الله و آياته بين ملا المشركين و كان الغلام يمشى بين الناس و ينطق ما نطق الرّوح فى صدره جهرة من غير ستر و حجاب كما سمعتم و كنتم من السامعين و فى حين الذى كنت ماشياً بين العباد يمشى ملكوت الله قدّامى و جيروته عن يمينى و سلطانه عن يسارى و قدرته عن ورائى ولكنّ الناس كانوا غافلاً عن كلّ ذلك لأنهم احتجوا ابصارهم فى حجبات غليظ الا عدّة احرف حبّ نفسى العليّ العظيم فوالذى نفسى بيده لو اذكر ما ورد علىّ فى يوم الذى خرجت وحده عن البيت و كنت ذاهباً الى محضر الظالمين الى ان دخلت عليهم بسلطان مبين لتحترق اكباد الذين هم يجدون رايحة الله عمّا ينزل من عنده و لذا سترنا ذكره و امسكنا القلم عنه و اودعناه فى مشيئة الله المقتدر العليم الى ان يأتى زمانه و يجرى من قلم مقتدر قدير و كنا فى تلك الحالة الى ان ارفعنى الله بأمره و نصرنى بنفسه و خسر الذين هم كفروا و اشركوا و كانوا من المنكرين و حضر بين يدي العرش احد من الوزراء برسائل عديد و ذكر تلقاء الوجه ما ذكر و حقّق حكم الخروج و خرجنا عن المدينة بسلطنة الله المقتدر العليّ الغالب القدير و هبّت

روايح الاعزاز عن كلّ الجهات و اشتهر امر ربك الرحمن الرحيم و خضعت كلّ الوجوه لوجه الله و ذلت كلّ النفوس لسلطانه و كذلك كُنا من الشاهدين فلما شهدوا الذين كان في قلوبهم غلّ الغلام في سرّ السرّ بأنّ ما مسّنى الضّرّ في ظهورى بين العباد و اعلاى في البلاد ندموا عن سترهم و حجابهم و قاموا علىّ بمكر الذى تالله الحقّ لن يقاس بمكر الأولين و الآخرين و فى كلّ الأحيان لدغونى كالتعبان و يشهد بذلك لسان الرحمن على عرش عظيم و أنا لما اشهدناهم على ما هم عليه تركنا الأمر و لذا مسّتنا الضّرّاء الى ان وردنا فى هذا السّجن البعيد و بعدما وردنا فى هذه الأرض كان الله محصى ما ورد علينا من الذين هم خلقوا بأمر من لدنا و حفظناهم عن ضرّ كلّ ذى ضرّ عنيد الى ان افتوا على قتلى من دون بيّنة و لا حجّة مبين و بلغ الأمر الى مقام خرجت عن بين الأحباب كلّها ليخمد نار الحسد فى قلوب المبغضين فلما خرجنا عن بينهم و شهدوا انفسهم مأیوساً عمّا ارادوا قاموا على الافتراء كذلك قصصنا حرفاً من قصص الغلام و اختصرنا فى الذّكر لئلاّ يكسل انفس القارئین و الذين اوتوا بصائر الحديد يعرفون عمّا اذكرناه فى اللّوح ما لا كشفناه لهم لأنهم يخرجون من التلويح حقايق التصريح و يكفيهم الاشارة فى البيان من لدن عليم حكيم و اذا فى قعر هذا الجبّ فى هذا السّجن انادى احبّاء الله المخلصين لعلّ يقومنّ على نصر الغلام و يخرجنّه عن هذا البئر العميق

و انك انت يا علىّ قبل اكبر خذ هذا اللّوح ثمّ ارجع الى ديار الله لعلّ الناس يطّلعنّ بما ورد على هذا المظلوم من هؤلاء الظالمين و ما النصر الاّ من عند الله ينصر من يشاء بسلطانه و انّ نصره كان على المؤمنين قريب فطوبى لك يا عبد بما هاجرت عن نفسك و سافرت الى الله و دخلت مقرّ عرش ربك العلىّ الحكيم و حضرت تلقاء الوجه و كنت من الذين هم فازوا بلقاء الله العزيز الجميل فسوف يظهر الله اجر ما حملت فى سبيله و انه لا يضيع اجر المحسنين ان تكون مستقيماً على حبّ الله و امره و تكون من الراسخين و ان وجدت فى كلّ مدينة مقبلاً الى الله ذكره من قبلى لأنّ رحمتى سقت العالمين و من دون ذلك دعهم بأنفسهم و احترز منهم ثمّ اتخذ فى ظلّ عصمة ربك مقاماً امين و اذا وردت فى النخاء ان احضر محضر اسمنا محمّد ثمّ اذكر له ما سمعت و عرفت من نبي الغلام على صدق مبين كذلك امرناك بالحقّ لتكون من العاملين ان يا علىّ عاشر مع الناس بروح الله و ريحانه ثمّ اتحد مع الذين تجد فى قلوبهم حبّ الله ربك و ربّ العالمين زين لسانك بالصدق ثمّ قلبك بالذّكر ثمّ ايديك بالأمانة ثمّ نفسك بالتّسليم و وجهك بالخشوع و جسدك بالخضوع كذلك نصحناك حينئذ بالحقّ اذاً خذ ما امرت به من لدن مهيمن قدير اياك ان لا تحزن فى شىء و ان يصبك الضّرّاء ذكر ما ورد على نفسى ثمّ اصبر و كن من الصّابرين فسوف يبدّل الله الضّرّ لمن يشاء و ينزل عليه من فضله ما يريد و انه لأقدر الأقدارين و الرّحمة الّتى تهبّ عن جهة العرش عليك و على عباد الله الموقنين و الحمد لله ربّ العالمين

باسمى البهىّ الأبهى

ان يا علىّ فاشهد بانّى ظهور الله فى جبروت البقاء و بطونه فى غيب العماء و جمال القدم فى ملكوت البهآء و ساذج الرّوح فى قمص الأعلى و كلّ خلقوا بأمرى و يطوفنّ فى حولى و كلّ بأمرى لمن العاملين و كلّ سجدوا لوجهى و تمسّكوا بذيل عنايتى ولو لن يستشعروا بذلك فى انفسهم فى هذا الهيكل البديع قل انّ هذه لنقطة الّتى منها فصّلت كلمات الله و ظهرت صحايف قدس تجريد و الواح عزّ حفيظ قل انه لكلمة الله الّتى منها ظهرت النّقاط و اليها اعادت ثمّ بها تحدث فى الحين قل انّ منها ظهر البرهان فى كلّ الأعصار و تمّت كلمة الله و حجّته على العالمين قل انه لو يظهر بحرف ليكون ابدع عن كلّ ما ذكر فى الملك فى ازل الأزال و عن كلّ ما جرى من القلم على الواح عزّ مبين قل تالله انّها لأحلى عن كلّ ما تكلمت بها السن

القدس و تنطقت بها اهل ملا الأعلى و تفوّت بها خلف سرادق العصمة اهل لجاج المسبّحين قل تالله بنعمة منها تغرّدت الورقآء على الأفنان و لاح برهان الرحمن بسطان عظيم قل يا ملا المغلّين قد جاءكم عذاب الله و فهره اذاً موتوا من نار التي احدثها الله في نفوسكم ثمّ اجعلوا اصابع الاعراض في اذانكم ثمّ ارجعوا الى اسفل النار في قعر الجحيم قل انها لصاعقة الله قد ظهرت من غمام القدرة و معها شهاب مبین ليمنع الشياطين عن استماع هذه الأسرار التي كانت تحت حجاب القدرة و يبعدهم عن التقرّب الى الله العزيز الحميد قل تالله ليس لأحد مفرّ في هذا اليوم الا بأن يؤمن بهذا البرهان اللّايح الكريم و هذه الحجّة الكافي الأتمّ البديع المنيع او يكفر بحجج الله من قبل و آياته و رسله و صفوته ان انتم من العارفين قل لن يقبل الله اليوم من احد شيئاً ولو يسجده في ابد الأبدین او يذكره بكلّ ما نزل من سمآء العزّ في زمن المرسلین الا بأن يدخل في هذا السرادق الذي ارتفع بالحقّ و دخل في ظلّه اهل ملا العالین و من لن يدخل في ظلّ هذا الوجه فقد خرج عن ظلّ الله و لن يستثن عن هذا الحكم احد من العالمین قل انا كنا بينكم في سنين من الدهر و استرنا وجهنا عن كلّ بصر بصير لئلا يعرفنا من احد من اهل الأرض و كان الله على ذلك شهيد و عليم فلما عادوا المشركون ارفعنا برقع الستّر عن وجه الجمال و اظهرناه كالشمس في قطب الزوال فتبارك الله موجد الخلايق اجمعين قل قد جاءت الفتنة من شطر الله المقتدر المتعالی العظيم و قد ظهر الميزان بالعدل و به يوزن كلّ الأعمال ان انتم من الشاهدين قل يا ملا الأرض ان تريدوا ان تسمعوا نغمات الله فاسمعوا هذه النغمات البديع الملیح و ان تريدوا ان تشهدوا جمال الله فاشهدوا هذا الجمال العزيز المنير قل تالله لن يقدر اليوم احد ان يسمع ندآء الله الا بأن يطهر اذنيه عن كلّ ما سمع من الناس و يحرق الحجابات بأسرها و يدع الدنيا و من عليها في ظلّه اذاً يقدر ان يقرب بسدره العزّ و يسمع ندآء الله عن نار المشتعلة من هذا الشجر المرتفع المنيع

ان يا عليّ قل تالله انّ الرّوح قد رجع بالحقّ في هذا الجمال الأزليّ الأبدیّ السّرمديّ الصّمدیّ الأحدىّ القدمیّ و يدعوكم الى الله العليّ و بما نزل في البيان من لدن سلطان عزّ عظیم و يبشركم برضوان الله و يهديكم الى شاطئ قدس كريم فاستبقوا يا قوم بهداية الله و لقائه و لا تفعلوا به كما فعلتم برسل الله من قبل اتقوا الله يا قوم و لا تكوننّ من المفسدين و يا قوم لا تمنعوا غمام الله عن فيضه و لا نسمة الله عن هبوبها و لا جماله عن هذا الطراز المنير اذاً فأنصفوا في انفسكم يا ملا البيان ان لن تؤمنوا بهذه الآيات فبأى شيء آمنتم من قبل ان انتم من المنصفين هل ترضون في انفسكم بأن تفعلوا بمثل ما فعلوا امم الفرقان فوا حسرة عليكم يا ملا الغافلین أ نسيتم حين الذي جاءكم سلطان الرّسل باسم عليّ بالحقّ و معه بيضاء منير و كتاب مبین و لوح عظیم اذاً قاموا عليه المشركون باعراض الذي لن يقاس بشيء عمّا خلق بين السموات و الأرضين و فعلوا به ما لا اقدر على ذكره و لن يقدر ان يسمعه اذن الموحّدين كذلك نلقى عليك عمّا قضى من قبل لعلّ الناس يستشعرون في انفسهم و لن يفعلوا بعده ازيد عمّا فعلوا و يكوننّ من الرّاجعين الى الله الذي اليه منقلبهم و ماثوهم في يوم الذي فيه تحشر الخلايق اجمعين

ان يا فارس الجلال ذكرّ للعباد ما اشهدناك في سفرک حين الذي سافرت عن مشرق العمآء الى مطلع البقاء في رفارف الأعلى و كنت بحبل القدس في هوآء الرّوح متحرّكاً قل انا سافرنا الى ان بلغنا وراء جبل المسك في بقعة السنّا شهدنا قوماً من المقدّسين حول هذه البقعة على اسم من الأسمآء موقوفاً و كانوا ان يقدّسوا الله عمّا ظهر في عوالم الأسمآء و الصّفات و عن كلّ ما يعرفه اعلى حقايق الممكنات مجموعاً اذاً قمنا في مقابلة عيونهم و مكثنا بينهم و تجلّينا عليهم بطراز الله و كذلك كان الأمر في وادي العزّ بالحقّ مقضياً و كنّا في تلك الحالة في المدّة التي لن يحدّ بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل على العالمين جميعاً لعلّهم يلتفتون بالذي كانوا ان يقدّسوه في أيّامهم و يعرفون بارئهم و مولاهم بعد الذي كانوا ان يدعوه في كلّ زمن قديماً فلما وجدناهم متمسكاً بحبل الأسمآء و غافلاً عن سلطان المسمّى سترنا الوجه عنهم و عرجنا عن بينهم و امضينا عنهم الى ان وردنا في فاران القدس وراء جبل الياقوت في بقعة قدس محبوباً اذاً وجدنا قوماً كانوا ان يعبدوا الله بقيامهم و قعودهم و ركوعهم و

سجودهم و توجّهنا اليهم بجمال قدس مشهوداً لعلّ يعرفون مولاهم القديم و يشرفون ببقائه و يدخلون فى ظلّ كان الوجه فيه كالشمس عن افق العزّ مشروقاً فلماً وجدناهم متمسكاً بحبل العبادات و غافلاً عن سلطان الممكنات الذى بحرف منه شرّعت شرايع الأمر فى انهار الحكم اذا تركناهم فى هواهم و عرجنا الى مقاصد قدس مستوراً و سيرنا فى هواء القرب الى ان وصلنا الى منتهى المقام فى الامكان وادى عزّ مبروكاً وجدنا قوماً من الموحّدين و كانوا ان يوحدوا الله فى السرّ و الجهر و يشهدوا صنع الله فى آفاق الممكنات و انفسهم و كذلك كان الأمر بالحقّ مشهوداً كأنّهم بلغوا فى التوحيد الى غاية القصوى مقام الذى لن يطير فوقه اجنحة اولى التهى الا ان يشاء الله ربّك و ربّى و ربّ العالمين جميعاً و كأنّهم ما شهدوا من شىء الا و قد شهدوا الله عليه مستويّاً و قيوماً و استقرّوا على اعراش المشاهدة و المكاشفة و اكراس عزّ تفريداً و كانوا فى ذلك المقام الى ان جاءهم الامتحان و الافتتان بما قدرّ فى الألواح و كان من قلم القضاء على لوح الأمر مرقوماً اذا هبنا عليهم بأنفاس الرحمن و ارسلنا اليهم رايحة القميص من هذا الغلام لعلّ يجدون هذه التّفحات التى كانت عن رضوان الله مرسلواً و وجدناهم فى صقع الغفلة عن هذه الرسائل التى بنفحة منها تقلّبت الموجودات الى ساحة قرب محموداً و بعد ذلك وردنا بنفسنا الحقّ بينهم بجمال قدس محبوباً لعلّ يوارق الوجه تذكّرم و تهديهم الى الذى كانوا ان يوحدوه فى ايّامهم و تدخلهم فى لجة الوصال مقام الذى كانت اعين المقرّبين عن فراقه مدموعاً و مكثنا فوق رؤوسهم شهوراً غير معدوداً و سنيماً غير محدوداً و ما وجدناهم فى اقلّ من الذرة على شعور كذلك احصينا اعمالهم فى هذا اللوح الذى كان على فنخذ الله حينئذ منصوباً فلماً سبقت رحمتنا العالمين ما تركناهم و حرّكنا بعد اولى عن فوق رؤوسهم و توجّهنا الى مقابلة عيونهم و صبرنا و مكثنا فى ذلك المقام فى مدة التى كانت عن تحديد العالمين مرفوعاً لعلّ لا يحرموا عمّا خلقوا له و كانوا ان يوحدوه فى ايّامهم و فى سنين معدوداً اذا وجدناهم فى سكر من الأمر و غفلة عن الذى كانوا بحرف منه فى عوالم الأسماء مخلوقاً فلماً وجدناهم فى تلك الحالة بكينا عليهم و على وحدتى و غربتى و مضينا عنهم كمضى الصبا عن رضوان قدس معموراً الى ان وردنا فى وادى النبيل هذا المعين الذى منه يجرى السلسيل على هذا الاسم الذى منه ظهرت ملكوت الأسماء و كان عن وصف العالمين منزوهاً و وجدنا قوماً استقبلونا بوجه عزّ درياً و بهياكل قدس احدياً و كان بأيديهم اعلام التّصر و كان مكتوب عليها من قلم ياقوت حمرياً تالله هذه لأعلام نصر الله التى كانت بدوام الله فى ظلّ هذا الاسم مرفوعاً و اولئك كانوا ان يحيوا الله فى سرّهم و جهرهم كأنّهم ما اطلعوا بغير ذلك و ما كان دونه عندهم مسموعاً و كانوا ان يعبدوا الله فى سرّ السرّ على هذا السرّ المجلّل بالسرّ على الرّمز الخفى مرموزاً و كذلك اشهدناهم و احطنا امرهم الذى كان فى كلمات الله ممدوحاً و كأنّ اعمالهم و انفسهم صارت نفس امر الله من دون فرق و فصل مفصلاً و كانوا ان يذكروا الله فى هذه الكلمة الأتمّ الأكبر الأعلى الأبهى فى هذا المقام الذى كان عن الجهات مقطوعاً اذا نادى المناد فسوف يعث الله من يدخل الناس فى ظلّ هذه الأعلام بسلطنة من عنده و قدرة من لدنه ليكون الفضل فى هذا الفصل عن رضوان الكلمة على العالمين منزولاً كذلك نلقى عليك ما شهدناه فى سفرنا هذا لتطلّع بذلك على الأسرار التى كانت فى سرادق الأمر خلف حجاب النور بالحكمة مستوراً

قل يا قوم اتّقوا الله ثمّ اعرفوا الذى جاءكم من قبل فى قميصه الأخرى ثمّ اسمعوا نغماته من هذه النغمات التى كانت على لحن الله بين العالمين مرفوعاً قل تالله ان لن تعرفوه فى هذا الجمال و لن تسمعوا آياته فى هذه الآيات لن يصدق عليكم عرفان نفسه فى يوم الذى جاءكم بالحقّ و يأتيكم بما وعدتم به فى الواح قدس محفوظاً قل يا قوم هذا غلام الله و عبده و خادمه و حجّته و سلطانه و جماله و عزّه و كبريائه و برهانه و دليله و فضله على اهل السّموات و الأرض و كذلك كان الأمر حينئذ من سماء الأمر على هذا اللوح بالحقّ مسطوراً فمن شاء فليسرع الى محضر الله بقلبه او برجله فمن شاء فليرجع الى قهر كان من نار الكفر بأمر الله موقوداً هل يقدر احد بأن يعترض بهذه الآيات و يدعى الايمان فى نفسه لا فوالذى نفسى بيده بل يكون مشركاً بالله و آياته و رسله و صفوته و بذلك يشهد هذا اللوح الذى ينطق بالحقّ و من ورائه لسان قدس مشهوداً

و ان يمسك الذلّ لاسمى فاصبر و لا تحزن و توكل على الله ربك و انه يكفيك عن العالمين جميعاً و ان رأيت اسم الله جواد فانشر كتابك بين يديه ليقرأه بقلبه و لسانه ثم ذكره من لدنا بذكر جميلاً ثم ذكر الذى كان معه ليكون ذكر الله عليهما و على الناس بالحق مسبوفاً ثم ذكر الذين هم كانوا فى ارضك من الذين هم آمنوا بالله و كانوا على الحب مستقيماً و الروح و التور و البهاء عليك و على من معك من كل صغير و كبيراً

بسم الله الأقدس الأبهى

ان يا غفارى ان يا ايها الغريق فى بحر حبي و الطائر فى هواء قربي و الناظر الى وجهي فوالذى انطقني بذكره بفعلك تحيرت افئدة اولى النهى و طارت طيور العقول الى السدرة المنتهى طوبى لك بما اخذك جذب ربك المختار الى افق الذى منه اشرقت شمس العظمة و الاقتدار اياك ان يمنعك الأحزان من ربك الرحمن او يقلبك السجن عن شطر الله المقتدر العليم الحكيم و الحمد لله مالك يوم الدين

ياء

غلام

بسمه المولى

ان يا غلام اسمع نداء هذا الغلام عن جهة العرش ليجذبك نداء الرحمن الى رضوانه الممتنع العزيز المنيع ثم اعلم بأن هذا الغلام كلما يكون ناظراً الى نفسه يجدها احقر الوجود و كلما يرتدّ البصر الى تجليات التي ظهرت منها يجدها سلطان الغيب و الشهود فسبحان الذى بعث مظهر نفسه بالحق و ارسله على كل شاهد و مشهود و اقامه مقام نفسه و انطقه بشأته على شأن ما منعته ضوضاء الملل و لا سطوة الملوك قل انه لهو المالك بالحق كل الملوك مملوك له و انه لهو العزيز الودود طوبى لك بما آمنت بالله و مظهر نفسه و آنت مع الذين منهم ارتفعت هذه السدرة المباركة على هذا المقام المحمود انه لا يضيع اجرک فى خدمتهم و يجزيك الله جزاء لا يعادله ما هو الموجود و المفقود فاصعد فى هواء حب ربك ثم انقطع عن الذينهم كفروا بالله العزيز الودود و البهاء عليك و على من استقام فى امر مولاه و انقطع عن الدنيا فى هذه الأيام المعدود

يصل الى فتح الأعظم فى ارض الف ليكون من العارفين

هو الباقي

ان يا فتح الأعظم انا قد احصينا فى نفسك نصر نفسنا الحق و نفخنا فيك روحاً من القوة و الاقتدار حين الذى حضرت بين يدي العرش فى العراق و كان الله على ذلك شهيدا فوجمالي لو انت تريد بقدره التي اعطيناك لتقلب العالمين الى وجه ربك

لتقدر بسلطان الذي احاط العالمين جميعا ان استقم في امر ربك و لا تضطرب من فتنه التي اضطرب منها كل من في السموات و الأرض بحيث وضع الامكان حمله و ترى الناس سكرآء على ارض الفناء و غيرآء في برية الوهم و الهوى و كذلك كان امر ربك على الحق شديدا و انا اردنا حين الذي كنت تلقآء العرش بأن نلقى عليك من امر المقنعة المغطئة المحجبة عن كل الأنظار ولكن صبرنا تماما لميقات الله فلما تمت الميقات اظهرنا منه رمزاً اذاً تزلزلت سكان الأرض و انصعقت الطوريون على سينآء الأمر و ضجت افئدة اولي النظر من هذا الفرع الأكبر و اظلمت كل شمس بازغ منيرا اياك اياك ان لا تمنع عن نفسك قدرة ربك ثم اتخذ في ظل عصمة الأمر على الحق الأكبر مقاماً رفيعاً لئلا يأخذك سهم الاشارات من اولي الكلمات و يمنعك عن رحيق الحيوان في هذا الرضوان الذي كان عن يمين العرش مشهودا دع الاشارات عن ورائك ثم ارتد البصر الى منظر الله الأكبر لتعرف ربك بنفسه و تكون من العارفين في ام الألواح من قلم الله مرقوما

ان يا كلمة الأمر فلما نزلت جنود وحى الله بالروح الأعظم في قمص الآيات اذاً ضاقت صدور اهل الاشارات و منعوا آذانهم عن نعمات ربهم لذا جعلناهم عن شاطئ الفضل محروما اذن الناس بالحج الأكبر الى هذا الجمال الذي تطوف في حوله بيت الله الأعظم ثم الحل و الحرم ثم هياكل القدم الذين ما سجدوا الا لوجه الذي كان عن افق القدس مشروفا ضع قدمك على رأس الاشارات و عن كل ما يمنعك عن الورود في ساحة عز محبوبا قم بقيام ربك ثم انصر هذا المظلوم و لا تخف من الذين يقولون ما لا يشعرون و يحسبون انهم مهتدون لا فونفسى الحق اولئك لم يكونوا اليوم عند ربك مذكورا أ نسيت ما القى الروح عليك حين الذي دخلت على سراق الخلد مقام عز مبروكا تالله قد جاء فصل الأكبر و فصل بين كل الذرات اذاً انصعقت الأرواح من كل نفس الا عدة وجه ربك و هم هياكل معدودا تالله لو ترتد بصر الذي اعطيناك لتشهد بأن السحاب ييكي على و الغمام ينوح لى و السماء تحن لنفسى التي كانت بين العالمين مظلوما و ورد عليه ما لا يحصيه احد الا الله ربى و لو كشف الغطاء عن وجهه لتقطع عن الروح و تصيح بين الأرض و السماء بصيحة كان على الحق عظيما ولكن سترنا و صبرنا الى ان يأتى الله بأمره و يظهر طلایع النصر اذاً ينصر الغلام بجنود الغيب كما نصره اول مرة حين الذي كان في سجن الظلم و اخرجته بالحق بسلطان من عنده و انزل عليه سكينه من لدنه و كان نصر ربك بالحق قريبا قل يا قوم هذا الذي منه استضاء كل الممكنات و طارت طير الأمر الى مقام الذي استظل في ظلها كل الذرات و هل ينكر هذا الفضل احد لا فوالذي نفسى بيده الا كل مبغض مردودا

قل يا قوم لا تتبعوا هواكم ان اتبعوا ملّة الروح و لا تجعلوا انفسكم بحجبات النفس محجوبا فسوف تمنعون عن حب الله و مظهر نفسه و تدعون الى العجل و هذا من سر الغيب اخبرناكم به لتكونن من الذين اوتوا بصر العرفان و كانوا على الأمر خبيرا اياكم يا قوم لا تكفروا بآيات الله اذا نزلت بالحق و لا تحاربوا مع الذي به استشرقت شمس العز عن افق عز منيرا و لا تبطلوا اعمالكم ثم انظروا في كلمات الله لأنكم خلقتهم لاصغائها و انها تستضىء بين كلمات الناس كاشراق الشمس بين انجم مبروفا كسروا اصنام التقليد بقدرة ربكم و ان وجدتم في انفسكم من ضعف فاستقدروا بسلطاني الذي كان على العالمين محيطا قل يا ملأ البيان اذا يتكلم لسان الله فى افق الأعلى و يقول يا ملأ الأرض بأى حجة آمنتم بعلى من قبل حين الذي جاء بسلطان من الأمر و فى حوله من جنود عز مبينا ان كنتم آمنتم به بما نزل عليه من جبروت البقاء آيات قدس بديعا تالله هذا نفسى و تلك آياتى ملأت الافاق اشراقها فلم كفرتم بما آمنتم به و كنتم على شفا حفرة من الاعراض بعد الذي وصيناكم فى كل الألواح بل فى كل سطر حفيظا بأن لا يحجبكم حين الظهور شىء عمّا خلق بين السموات و الأرض و انتم احتجبتكم بكل شىء و اعرضتم عن جمال عز مشهودا اياكم يا قوم قوموا على خدمة الله و امره ثم تداركوا ما فات عنكم و كونوا على صراط قدس مستقيما و يا قوم لا يغنيكم اليوم اموالكم و لا اولادكم و لا اعمالكم الا بعد حبي و كذلك نطق الروح عن جهة العرش ان انتم سمعيا

ان يا اسمى كذلك ورد على من الذين قاموا تلقاء وجهي و خلقوا بأمرى و ما اطلع بذلك الا نفسى الحق و كان الله على ذلك شهيدا و لو وجدنا ذا اذن واعية لألقيناه ما يجعله بصيراً ليطلع بما هو المستور عن انظر الغافلين جميعا ان يا اسمى دع كل ما يحتجب به الناس ثم ادع العباد الى رضوان الأعظم لعل يحدث فى قلوبهم ما يجذبهم الى جمال عزّ معروفا دع المشركين و ما عندهم و لا تقعد مع الذين تجد فى قلوبهم غلّ الغلام و لا تأنس بهم لأنّ مثلهم مثل الثعبان بل اشدّ ضرراً ان انت بذلك عليما فاجعل درعك حبي و حصنك امرى و ذكرك اسمى اذا لن يضررك السموم و لن يحرقك النار و لا يفرقك الماء و لن يؤثر فيك نفس كل ملحد بغياً تالله اذا لو يجادلك كل من فى السموات و الأرض ليجعلك الله غالباً عليهم بسلطانه الذى كان على الأمر قويا اياك ان لا يمنعك شىء عن حب مولاك لأنك سمعت ما لا سمع احد و رأيت ما شاخصت عنه ابصر كل غافل ممنوعا قل يا قوم ان هذا لوجه الله اشرق فوق رؤوسكم أ تمنعون الأنظار عنه و ان هذا لظلم على انفسكم و كان الظلم مذموما تالله ان ملكوت الله يمشى قدامكم اذا فاسرعوا اليه و لا تكوننّ عنه محروما كذلك القيناك و الهمناك من حكمة التى كانت تحت قناع الله مكنونا

* * *

ان يا فتنه البقاء فانظري فتنه الله المهيمن القيوم بانها سيأتيكم بالحقّ فيها قد اتاكم حينئذ بالحقّ فاشهدون و انها لفتنة يفصل بين الكاف و التون و يميز بين الكلّ من يومئذ الى يوم الذى يظهر مرة اخرى فى ايام بدع موعود بظهور غيب ذاته و كنه بقائه فى سنة المستغاث و ان هذا لحقّ محتوم و ان ذلك من فتنه يأخذ كلّ الممكنات من كلّ غيب و شهود قل ان ذلك من فتنه تضطرب فيها النفوس و تدهل فيها العقول و تنفطر الاسرار ثم تنصعق بها ارواح المخلصون قل ان ذلك من فتنه تنفطر بها سموات العلم و الحكمة و تشقّ اراضى العزّ و القدرة ثم تندكّ بها جبال المجد و النور قل ان ذلك من فتنه يزلزل بها اعراش العظمة و ينقلب بها اهل سرادق الرقعة ثم يتحير بها فى قدس البقاء ملأ الروح قل ان ذلك لمن فتنه تظلم بها شمس الضياء و تخسف اقمار العماء ثم تسقط بها فى سموات الامر انجم العلوم قل ان ذلك من فتنه يمتحن الله بها كلّ الذرات ثم كلّ الموجودات ثم كلّ من فى الارضين و السموات ثم كلّ العالمون و ان ذلك من فتنه يفتن بها عباد مكرمون ثم عباد مخلصون ثم ملائكة المقرّبون ثم اهل ملأ العالون قل ان ذلك من فتنه يمحصّ فيها كلّ من يدعى المحبّة و الايمان بالله المهيمن العلىّ المحبوب بهذا الجمال الممتنع البهّيّ المحبوب و ان ذلك من فتنه ينخمد بها نار القدس ثم ينجمد ماء الحقيقة ثم يهتتر سدرات النور و يموتنّ الطوريون قل ان ذلك من فتنه يأخذ كلّ عارف سليم و كلّ بالغ حكيم و كلّ مدبر عليم و كلّ ملك امين ثم كلّ نبيّ مرسل

قل ان ذلك من فتنه تضطرب بها كلّ الآفاق و يمحصّ بها الناس كلّهم اجمعون و يفرق بعض عن بعض كفرق الارض و السماء بل اشدّ من ذلك فتعالى الله مظهر هذه الفتنه المحتوم و بذلك فرق ما فرق فى زمن كلّ النبّيون و المرسلون و من قبلهم فى زمن التى لن يحيط بها علم البالغون و سيفرق بذلك كلّما يفرق فى زمن الآخرون و ان هذا لسرّ غيب مكنون قد ستر فى كناثر قدس محفوظ و لا يعرف ذلك الا من آتاه الله بصراً كان عن ابصار الحديد لمستور و ان ذلك من بصر لو تبصرون بها اهل عوالم الحقيقة ثم اهل مكامن الامر فى سرائر العزة ليشهقون فى انفسهم و يقشعرون فى ذواتهم و لن يستطيعنّ ان يشهدون تالله الحقّ ان من هذه الفتنه تخطف ابصار قلوب الغيوب و تبرق انظار القدس و الروح ثم تخسف بها فى سماء الامر اقمرب الربوب قل تالله فى هذه الفتنه تزلّ اقدام العارفين الذينهم يعرفون الله بالله و هم فى اسرار الامر و الحقّ فى كلّ حين يبصر الحديد ينظرون قل ان ذلك لفتنة تهتك فيها استار المسترّات و تنكشف اسرار المسرّرات ثم تظهر بها كناثر الصدور

قل تالله سيفتون في هذه الفتنة و يلقون في النار عباد الذين ما خطررت ببالهم باقل من ذرة انهم غير الله يعبدون قل تالله ليفتن في هذه الفتنة حقايق الذين لن يغفلون عن الله و امره في طرفة عين و هم كانوا في كل حين ان يتذكرون فكيف عباد الذينهم ما عرفوا من هذا الامر الذي ينصعق فيه كل المظاهر على قدر ما يعرف التملة من ذنابته و اولئك هم من جوهر الغفلة عند الله لمشهود قل تالله الحق يزل في هذه الفتنة اقدام كل العارفين من اهل ملاء العالين من قبل ان يلتفتون انفسهم او يفقه قلوبهم او يميزون في ساذج عرفانهم باعلى جواهر العقول فبعد ما يكشف لهم عما هم فيه يفرطون اذا يصيحون في انفسهم و يتنعرون في ذواتهم ثم ييكون و يضجون ثم يصرخون ولو يكون لهم ملاء السموات و الارض من الروح و البقاء يريدون ان يفدون و باقل من ان عن هذا الجمال المنيع لا يحتجبون تالله ان روح القدس تضطرب في تلك الايام و نور الاس يرتعب و سر السر تقشعر ثم في لاهوت العز ملائكة العرش يشفقون قل تالله في هذه الفتنة تفتن الارياح حين هبوبها بنفس هبوبها ثم تمتحن المياه حين شربها و جريانها ثم النار حين الذي تشتعل و تفور تالله قد يفتن كل الاراضي و السموات ثم الشمس و الانجم ثم الاقمار ثم الابحار بكل سفائنها و امواجها و قطراتها و ما قدر فيها من عجائب صنع الله المهيمن القيوم تالله تفتن كل شئ في كلشئ من كلشئ الى كلشئ بنفس شئ و لن يخرج منه ذرات الهواء و ذلك سر ما نزل من قبل على حبيب الاول من جبروت الله العلي العالم المعلوم و هو ذلك الآية حين ما وصى اللقمان لابنه ان يا بُني انما ان تك مثقال ذرة من خردل فتكن في صخرة او في السموات او في الارض يأت بها الله و الله يشهد بما هم كانوا ان يعملون تالله لو تنظرون تشهدون بان سراج الذي توقد في الليالي تلقائكم يفتن في حين ما يشتعل ثم طير الذي يطوف حوله ثم انوار التي تجلي منه و احاطت اطرافه و القت على جهات مشهود تالله ان الفتنة هو يفتن و المحك يمحك و التمحيص يمحص و الغربال يغربل و الاشعار ينشق كل واحد بالف شقة ثم يمتحن الشقوق كل ذلك من ظهور هذه الفتنة الاعظم التي يظهر عن هذا الشطر المهيمن الاقدم و قد هبت ارياحها حينئذ فسيأتي من قريب في سنة الشداد و يأخذ كل البلاد و كل فيه يستغيثون

تالله و مظهر هذا الجمال القديم بذاته لذاته في ذاته لو يكشف الله حجابا عما هو المستور ليقع اذا زلزلته في قوائم الاعراس و يضطربون حوامل العرش و كاد ذواتهم يتفرفقون و اني لو اذكر هذا التبا الاعظم و ظهورات فتنه و امتحاناته الاقوم من يومئذ الى ابد الآباد في سرمد الدهور تالله لن ينفذ ذكرها و لن يبيد وصفها ولو يجري من بعد ما خلق الله كل البحور سبعين الف الف بمثل كل ذلك فتعالى الله هذا قليل محدود

اي شمس از كسوف وهم و هوى درآ و ملاحظه كن نير منير اظهر انور ابها را در قطب سماء بقا بضياء انوارى كه اگر جميع ذرات وجود من الغيب و الشهود باقل من ان تقابلي باشعهئى از اشعات انوار آن نمايند هراينه كل بنداى انى انا اللهمى فائز گردند اي شمس ملاحظه كن از جهتي تشعشع انوار فضلش را كه بيك اشراق جميع سموات غيب عظمت را بشموس عزت زينت بخشيده و جبال قدس احديت بظهور معادن غيبه مفتخر فرموده و از جهتي شهاب ثاقب عدلش جميع اعراش علو و رفعت را منهدم فرموده و شموس بلند سماء عظمت را بر تراب ذلت ساقط نموده ولكن اي شمس چه ذكر نمايد اين ذرة فاني كه از ارتفاع و ظهور اين نير عظمى چه رايات غل و بغضائى از اولو القضاء من البيان در مقابل اين جمال رحمن برافراخته اند قسم بذات مقدس يكتا كه چنين مقدمهئى تا بحال در عالم ابداع ظاهر نگشته كسيكه وجود او بقولى خلق گشته تا بحال چندين دفعه اراده نموده كه اين آفتاب جمال سبحانى را باكمام غل و حسد بپوشد و جمال مطهرش را از افق امكان مستور نمايد ولكن يد قدرت و غلبه صمدانى كيد و مكر او را ظاهر نمود و حفظ فرمود جمال بهاء خود را بملائكة ذات مقدس ممتنع منبع خود اي شمس كسيرا كه در مدت بيست سنه ارتفاع و اشتهار اسم او را در كل بلاد بقسمى فرمود كه جميع عباد او را بر بوييت پرستش نمودند و او را مسجود خود دانستند حال چون ارتفاع امر الله را ديد تنور حسد و بغضا بفوران آمده چند مرتبه بانواع و اقسام بر سفك دم مطهرش قيام نموده چون از اين اراده مايوس شد در بي مكرهاى ديگر افتاده تا در آخر چون

ملاحظه فرمودند که این نار بغضا را جمیع بحور نشانند و این آتش غل و حسد را میاه امکان و اکوان ساکن نگرداند بالاخره عزلت از کل اختیار فرمودند و در بیتهی فرداً و تراً و حیدراً جالس گشتند که شاید باین سبب قدری نائره حسد اولو البغضاء ساکن گردد باینهم کفایت نموده و راضی نشده از همه جهت و همه سمت آتش فتنه و فساد افروخته‌اند و بهر قسم شورش و انقلابی در میان کل انداخته و حال در صدد جمیع مذهب و ملل و دول که القای بغضائی بواسطه آنها از این جمال مظلوم ظاهر نمایند و مقصود خود را بعمل آورند ای شمس تفصیل حالات این سنه شداد زیاده از آنست که باذکار اولین و آخرین مذکور گردد صد هزار عالم اسرار و مجال یک حرف گفتار آن نه ای شمس عنقریب میشنوی نعقیق کفر و نفاق را که در اطراف آفاق منتشر میگردد و آنچه خود بر او قیام نمودند بنفس خود راجع نمایند و فریاد مظلومیت برآورند

این ورقه در سنه قبل در جواب خطّ شما نوشتم البتّه پنج مقابل از این که نوشته شده زیاده است ولکن بجهت ملاحظه اسرار مقدّره در ملکوت قضا ارسال نشد تا اینکه این ایام ملاحظه شد که نعیق کبری برخواسته و فتنه عظمی طلوع نموده اراده نمودم که بخطّی که بتوان خواند ارسال نمایم چون بطرزی که اول نوشته‌ام درست خوانده نمیشد هنوز یکصفحه تمام نشده که صد هزار بحر از طماطم بلا بر وجه ابها نازل گشت بقسمیکه قلم از تحریر و لسان از تقریر بازماند

خادم الله آقا جان

و در این ایام هم خطّی از شما و جناب معظم اسم الله الذییح رسید اراده جواب مفصل خدمتشان داشتم ولکن تفصیل حال اینست که عرض شده بساذج تکبیرات اعلی مذکر جمالشان میباشم

* * *

قرّه

باسم العلی الاعلی

ان یا قرّتی هلمّی و تعالی لتقرّ عیناک بجمالی ان یا اختی تصاعدی الی نغمات الرّوح من فمائی ان یا ولهتی فاسلکی فی مناہج حبّی طلباً لجمالی ان یا جذبتی لا تسکنی فاسرعی الی شوقاً للقاء ان یا بهجتی قمی و قالی امشی الی غایة رجائی لا شرب ماء الحیوان من عیون جنانی ان یا قرّتی تعالی فارکضی لتفوزی الی رفرف وصالی و لتدخلی فی جنّة الفردوس مسکنی و مقامی لا قبل فماک و لتقبّلی فمائی و لاستأنس بک و تستأنسی ببهائی ان یا قرّتی فاحضری لتسمعنی نغماتک و اسمعک نغماتی و تستلذّی بنغمات الحجازی من فتی العراقی ان یا اختی فاحضری لتمشی مقابل وجهی و قدّامی قمی یا قرّتی لتدخلی فی میادین جلالی لاشمّ روایح الطّیب عنک و تشمّی نسّمات القدس عن شعراتی حرّکی یا مسرّتی برجلاک لآخذک بایدائی فالبسی یا حبیبی ثوب طلبتی و افتقاری لالبسک من خلع غنائی فاصعدی الی ظاهر ذلّتی لتشهدی غیب اعتزازی فاسرعی یا اختی لاسکن فی قلبک و تسکنی فی فؤادی ان یا حبیبی احبّ ان اشرب الخمر من شفتاک و انت تقبّلی خیط الحمرآء من شفتائی ان یا قرّتی فاضربی بانامل حبّک و تکلمی بهذا المقالی سارکض الیک متحافياً رجلائی و اعربی فی شوقک مرغولاتی و امشی فی العراء بغیر زادی لافدی علیک روحی و قلبی و فؤادی ۱۵۲

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

جناب ملا علي اكبر في ارض الألف

هو الباقي العالم العليم

ان يا قلم الأعلى ذكر الذي غرق في ابحر الظنّ و الهوى لعلّ يخلصه ما يجري عنك و يطهره عن رجس المتوهّمين قل يا عبد المتوقّف على ارض الحيرة و المتدنن حول التار قل بسم الله الأعزّ الأقدس الأبهي ثمّ ادخل فيها و لا تخف من احد فتوكّل على الله المقتدر القدير و الله يجعلها نوراً لك و رحمةً عليك و سلاماً على العالمين اياك اياك خف عن الله الذي خلقك بأمر من عنده و لا تكن مريباً في الذي نزل البيان و ما فيه لعرفان نفسه الرحمن الرحيم و احيا الله كلّ شيء للقائه و هذا ما نزلناه في كلّ الألواح ان انت من العارفين كلّ الأمور في قبضة قدرته و كلّ الوجوه منقاد لسلطنته و كلّ خلق بأمره المحكم الحكيم أ تشكّ في الذي كلّ ذي شمس سجّاد لطلعته و كلّ ذي بهاء خشاع لعظمته و كلّ ذي نور خضّاع لسلطنته و كلّ ذي علم جاهل عند علمه و كلّ ذي غناء فقير لدى بابه و كلّ ذي عزّ ذليل عند ظهورات عزّه و كلّ ذي اقتدار عاجز لدى شؤونات قدرته و كلّ ذي ساذج محدود في ساحة قدسه و كلّ ذي بقاء فاني عند بروزات انوار بقائه و كلّ ذي ضياء مظلم لدى اشراق وجهه المقدّس المنير أ توقّف في الذي به نزل كلّ كتب و ظهر كلّ صحف و خلق كلّ اسم متعالى رفيع أ تسأل عن الظلّ من الشمس و ضيائها ان افتح بصرك ثمّ اشهدا لتجدها في قطب الزوال بسلطان العظمة و الاستجلال بأنوار التي استضاءت منها اهل ملا الأعلى و سكّان لجج الأسماء و كلّ ما كان و ما يكون ان انت من الشاهدين و ان منع بصرك رمد الأوهام عن مشاهدة انوار جمال ربك العليّ الأعلى فاستشف باسمي الشافي الكافي الظاهر البديع أ تسأل عن قطرة التي بقت قعر بشر الظلماء من البحر و امواجه ثمّ سلطانه تالله هذا ظلم من نفسك على نفسك و على الله ربك العزيز العليم هل يليق لدى بصر يسأل عن شمس السّماء بعد اشراقها لا فوربّ العالمين اياك اياك لا تعلق امر ربك بتصديق ما سواه و لا باقبال احد من الموجودات لأنّ ما دونه مخلوق بأمره و منجعل بارادته و خلقهم كخلق نفسك و لا فرق اليوم بينك و بين ما سواك الا من ايده الله بأمره و عرقه مظهر نفسه و الله من اعلى الخلق في الواح قدس حفيظ

قل انه لم يزل كان معروفاً بنفسه لا بشهادة احد من العباد و اقبالهم و لا يزال يكون بمثل ما قد كان و لا ينكر ذلك الا كلّ منكر عنيد ان يا عبد فأنصف في نفسك أ كان الله مقتدراً في امره ام انت مقتدر في تعيين ظهوره في وقت من الأوقات ان اعترفت بأنّه كان مقتدراً بارتفاع قيوميّته انه اظهر نفسه كما شاء و لا يسأل عمّا شاء و ان تظنّ بأنك مقتدر فأت برهانك و لا تكن من الصّابرين اياك ان لا تجعل امر الله محدوداً بحدود نفسك و لا بحدود احد من بريّته ثمّ اعلم بأنّ ما سواه عجزاء عن عرفان نفسه و كيفيّة ظهوره الا بما يعرّفهم فضلاً من عنده و رحمةً من لدنه و الله هو ارحم الرّاحمين و من ظنونك تكاد ان تهبّ قواصف القهر و عواصف الغضب على الممكنات خف عن الله ثمّ استغفر سبعين مرّة لعلّ يغفرك بفضل من عنده و الله لجواد كريم طهر قلبك عن اشارات ما عندك من كلمات اولي الفرقان ثمّ اصعد الى هواء الذي فيه يستضيء انوار وجه ربك

الرَّحْمَنُ لِتَشْهَدَ نَفْسَكَ غَنِيًّا عَنْ كُلِّمَا سَمِعْتَ وَتَجِدُهَا فَارِعًا عَنِ الْعَالَمِينَ تَاللَّهِ يَا عَبْدَ قَدِ تَمَّتْ حِجَّةُ اللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ
الأَعْظَمِ العَظِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَظْهَرَ حَرْفٌ مِنْ آيَاتِهِ الَّتِي عَجَزْتَ عَنْ عَرَفَانِهَا كُلِّ عَالَمٍ عَلِيمٍ وَبَعْدَ الظُّهُورِ أَنْكَ فَانظُرْ بِطَرْفِ الْبَدَأِ
إِلَى حِجَّةِ الَّتِي بَهَا ثَبَتَ إِيمَانُكَ مِنْ قَبْلِ آيَاتِكَ أَنْ تَسْأَلَ فِي ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ اقْنَعْ بِمَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِ رَبِّكَ وَأَنَّهَا يَكْفِيكَ عَنْ
دُونِهِ

وَ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ رَبِّ مَسْئُولٍ يَكُونُ مَحْتَجِبًا فِي حِينِ الظُّهُورِ بِحِجَابَاتِ نَفْسِهِ وَ يَكُونُ مِنْ
الْغَافِلِينَ وَ مِثْلَ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَؤُلَاءِ كَمِثْلِ أَكْمِهِ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْ أَكْمِهِ آخِرَ هَلْ يَغْنِيهِ مِنْ شَيْءٍ لَا فَوْنَفْسِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ
الْحَكِيمِ آيَاتِكَ أَنْ لَا تَكُنْ مِثْلَ الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِذَيْلِ رُؤْسَائِهِمْ حِينَ الَّذِي أَتَى اللَّهُ عَلَى سَحَابِ الْأَمْرِ بِاسْمِهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ اعْرَضُوا
عَنِ اللَّهِ بِاعْرَاضِهِمْ وَ بِذَلِكَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ وَ رَجَعُوا إِلَى مِثْوَاهِمُ فَبِئْسَ مِثْوَى الْمَعْرُضِينَ ضَعُ حِجَابَاتِ الْوَهْمِ تَحْتَ
قَدَمَاكَ ثُمَّ عَرَّجَ إِلَى مَقَرِّ الْعِزِّ وَ الْقُدْسِ وَ الْجَلَالِ لِتَشْهَدَ كُلَّ شَيْءٍ فِي ظِلِّ كَلِمَةِ الَّتِي ظَهَرَتْ مِنْ قَلَمِهِ فَكَيْفَ نَفْسُهُ الْعَلِيِّ
الْبَدِيعِ أَنْ يَا عَبْدَ أَنَا وَجَدْنَا مِنْكَ رَوَائِحَ إِشَارَاتِ الْقَبْلِ مِنْ الَّذِينَ أَوْتُوا الْفِرْقَانَ مِنْ ذِكْرِ الْوَصَايَةِ وَ دُونِهَا وَ بِذَلِكَ حَزَنْتَ وَ حَزَنْتَ
مِظَاهِرَ الْأَسْمَاءِ فِي مَلَكُوتِهَا وَ مَطَالِعَ الصِّفَاتِ فِي جَبْرُوتِهَا لِأَنَّ أَمْرَنَا الْعِبَادِ فِي الْبَيَانِ بَأَنْ يَقْدَسُوا أَنْفُسَهُمْ عَمَّا عِنْدَهُمْ لِأَنَّ مَا
عِنْدَهُمْ مَا اغْنَاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ احْتَجَبَهُمْ عَنْ لِقَاءِ اللَّهِ وَ جَعَلَهُمْ مَحْرُومًا مِنْ نَفْحَاتِ قُدْسِهِ كَمَا شَهِدْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ
أَمَّا سَمِعْتَ بَأَنَّهُ هُوَ حَيٌّ فِي الْأَفْقِ الْأَبْهَى وَ هَلْ يَحْتَاجُ بَعْدَ ظُهُورِهِ بِوَصِيٍّ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا ظَنَنْتَ فِي نَفْسِي وَ ظَلَمْتَ وَ كُنْتَ
مِنَ الظَّالِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ أَشْيَاءِ الْفَانِيَةِ لِيَقْسِمَهُ وَصِيَّهُ بَيْنَ الْوَارِثِينَ وَ أَنْ أَمْرُهُ هُوَ مَعَهُ وَ لَنْ يَفَارِقَ مِنْهُ آيَاتِكَ أَنْ تَتَّخِذَ لِنَفْسِهِ
وَ كَيْلًا أَوْ وَصِيًّا أَوْ حَسْبِيًّا أَوْ وَزِيرًا أَوْ نَظِيرًا وَ كُنْ مِنَ التَّائِبِينَ وَ أَنَّهُ يَكْفِي بِنَفْسِهِ كُلَّ الْمَمَكِنَاتِ وَ لَا يَكْفِي عَنْهُ شَيْءٌ لَا فِي
السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِينَ أَنْ أَنْتَ مِنَ الْمُسْتَشْعِرِينَ بَلِي وَ لِنَفْسِهِ مَرَايَا يَتَجَلَّى عَلَيْهَا بِأَنْفُسِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ أَنْ يَقَابِلْنَ الشَّمْسَ وَ
إِشْرَاقَهَا وَ هَذَا مَا تَشْهَدُهُ فِي الْمَرَايَا الظَّاهِرَةِ أَنْ أَنْتَ مِنَ التَّائِبِينَ وَ يَحْكِيكَ عَنْ إِشْرَاقِ الشَّمْسِ أَنْ يَقَابِلْنَهَا وَ يَسْتَقِيمْنَ عَلَى مَا
كَانَ عَلَيْهِ وَ بَعْدَ الْإِنْحِرَافِ يَرْجِعُ التُّورَ إِلَى أَصْلِهِ وَ مَقَرَّهُ وَ يَبْقَى الْحِجَابَ لِلْمَرَايَا وَ كَذَلِكَ يَبِينُ لَكَ مَا كُنْتَ غَافِلًا عَنْهُ لِتَكُونَ مِنَ
الْمُوقِنِينَ وَ لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَقَامَ مَخْصُوصًا بِأَحَدٍ دُونَ تَاللَّهِ الْحَقِّ لَوْ يَقَابِلْنَ الْيَوْمَ كُلَّ الْمَمَكِنَاتِ إِلَى أَنْوَارِ هَذِهِ الشَّمْسِ الَّتِي
إِشْرَقَتْ عَنْ أَفْقِ الْقُدْسِ بِطَرَازِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لِيَرْتَسِمَ فِيهَا تَجَلَّى أَنْوَارِ الشَّمْسِ وَ لَا يَنْكُرُ ذَلِكَ إِلَّا كُلَّ جَاهِلٍ بَعِيدٍ وَ
مِنْ دُونَ ذَلِكَ أَمَّا سَمِعْتَ يَا عَبْدَ بَأَنَّ ظُهُورَ الَّذِي ظَهَرَ فِي السَّيِّئِينَ هُوَ ظُهُورُ اللَّهِ وَ خَتَمَ النَّبُوَّةَ بِظُهُورِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنْ اللَّهَ
رَبِّكَ مُقَدَّسٌ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ وَ إِشَارَةٍ وَ دَلَالَةٍ وَ نَسْبَةٍ وَ رِبْطٍ وَ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ كَانَ مُسْتَوِيًّا عَلَى عَرْشِ التَّقْدِيسِ وَ مِنْزَهًا عَنِ الْخَلْقِ
أَجْمَعِينَ وَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيًّا وَ أَنَّمَا الْوَصِيُّ لِلْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ هُمْ خَلَقُوا بِقَوْلِهِ إِذَا قُلْتُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْمُبْدِعِينَ وَ أَنَا أَرْفَعُنَا مِثْلَ تِلْكَ الْأَسْمَاءِ فِي الْبَيَانِ وَ كَسَّرْنَا أَصْنَافَ الْأَوْهَامِ لئَلَّا يَحْتَجِبَ أَحَدٌ بِهَا عَنِ اللَّهِ رَبِّكَ
وَ رَبِّ آبَائِكَ الْأُولِينَ آيَاتِكَ أَنْ لَا تَنْظُرَ إِلَى بَعِيْنِ أَحَدٍ سِوَائِي وَ أَنْكَ أَنْ تَرِيدَ أَنْ تَعْرِفَنِي فَانظُرْ بِعَيْنِي وَ مِنْ دُونَ ذَلِكَ لَنْ تَعْرِفَنِي وَلَوْ
تَفَكَّرَ فِي عَرَفَانِي إِلَى آخِرِ الَّذِي لَنْ يَحْصِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْمُحْصِينَ

وَ أَنْ أَرَدْتَ أَنْ تَصِلَ إِلَى ذُرْوَةِ الْفَضْلِ وَ تَبْلُغَ إِلَى مَقَرِّ الْأَعْلَى وَ يَقْدَرُ لَكَ كُلُّ خَيْرٍ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ مِنْ لَدُنِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ
الْأَبْهَى فَانْقَطِعْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ تَوَضَّأْ بِمَاءٍ صَافِي طَاهِرٍ كَمَا أَمَرْتَ فِي الْبَيَانِ مِنْ لَدُنِ مَنْزِلِ قَدِيمٍ

وَ فِي حِينِ الَّذِي تَغْسِلُ يَدَيْكَ قُلْ

إِي رَبِّ طَهَّرْنِي عَمَّنْ سِوَاكَ ثُمَّ اسْتَعِدَّنِي لِلْفَاكِ فِي يَوْمِ ظُهُورِ جَمَالِكَ وَ قِيَامِ نَفْسِكَ ثُمَّ قَدَّسْنِي عَمَّا احْتَجَبَنِي عَنْ
جَمَالِكَ الْمُنِيرِ وَ خَلَّصْنِي يَا إِلَهِي لِعَرَفَانِ نَفْسِكَ الْعَلِيِّ الْعَلِيمِ

وَ فِي حِينِ الَّذِي تَغْسِلُ وَجْهَكَ قُلْ

ای ربّ هذا وجهی اغسله كما امرتني بهذا الماء اذاً يا الهی اسألك باسمك الذى احتجب عنه العباد ألا الموحّدون من برّيتك بأن تغسل وجهی بماء رحمتك الذى جرى عن يمين عرش عظمتك ليكون خالصاً لوجهك المقدّس المشرق اللّميع ای ربّ فاحفظه عن التوجّه الى غيرك و الاقبال الى الذين هم كفروا بآياتك الكبرى فى ظهور نفسك العلّی الأعلى باسمك الأقدس الأمتع الأبدع الأبهى و لا تجعلنى يا الهی محروماً عن لحظات اعين عنايتك و لا مأیوساً عن نفحات قدس الطافك و انك قد كنت لمن دعاك مجيب و لمن طلب لفاك قريب و انك انت ذو الفضل العظيم ای ربّ فاجعله مستضيئاً فى يوم الذى تسودّ فيه الوجوه و مشرقاً بأنوار وجهك الكريم

و ان تقرأ بعد التّغسيل لا بأس عليك فضلاً من لدن ربّك العليم و بعد الاتمام فاستعمل العطر ثمّ البس احسن ثيابك ثمّ ولّ وجهك شطر حرم الله الذى يطوفه حينئذ ارواح الوجود من الغيب و الشّهود ثمّ ارواح الذين ما امروا بأمر و لم يزل كانوا ناظرأ الى وجه ربّك المتعالى العزيز المنيع

ثمّ قم مستقراً على مقامك ثمّ ارفع يديك الى الله بسكون و وقار مابين قل

ای ربّ اسألك باسمك الذى به تجلّيت على الممكنات و استعليت على الكائنات بأنك كما عطّرتنى بهذا عطّرنى من نفحات رضوان قدس رحمانيتك و فوحات الّتى تأتي بها رائحة قميص نفسك العزيز المنير لثلاً يجد احد مّنى الّا روائح قدس فضلك و احسانك و اكون بكلّى مقبلاً اليك و منقطعاً عن دونك و انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت الكريم الرّحيم ای ربّ يا محبوبى و رجائى و مالک ذاتى و نفسى فأنزل حينئذ على عبدك ما ينبغى لسلطان عنايتك و اكرامك و ما يليق لبدائع فضلك و امتنانك و لا تحرمنى يا الهی عمّا قدرته فى سمآء مشيتك و سحاب ارادتك لأصفيائك الذين اختصصتهم لنفسك العزيز الجميل ای ربّ انا الفقير قد تمسّكت بحبل غنائك و انا الدليل قد تشبّثت بخيط عزّك و اجلالك و انا الضّعيف قد استقرت الى خيام عزّ اقتدارك و خبآء مجد حكومتك و سلطانتك فيها انا يا الهى قمت بين يديك راجياً فضلك و ناسياً سواك و هارباً عن دونك و مقبلاً الى حرم وصلك و كعبة رضاك هل لدونك من وجود لأتوجّه اليه او لسواك من ظهور لأقبل اليه لا فوجمالك بل كلّ ذى ظهور معدوم عند ظهورات انوار قدس كبرياتك و كلّ ذى علوّ مفقود لدى شؤونات عزّ علوّك و ارتفاعك فأنزل يا الهى على عبدك ما يجعله غنيّاً عمّا خلق بين السّموات و الأرضين و انك انت ارحم الرّاحمين

اذاً فامش ثلاثة اقدم متوجّهاً الى شطر الله و فى قدم الأوّل قل

ای ربّ تجلّ علّی فى هذا المقام ما تجلّيت به على الكليم فى فاران حبّك و حوريب عنايتك و سينآء عزّ رحمانيتك العزيز المنيع ثمّ انقطعنى يا الهى عن الأسمآء و ملكوتها لثلاً احتجب بها عن الذى خلقها بأمر من عنده و انك انت على كلّ شىء قدير ثمّ اسمعنى يا الهى ندائك عن كلّ الأشجار كما اسمعته من سدره امرک عبدك الذى اصطفيته و ارسلته على العالمين

و فى قدم الثّانى قف و قل

ای ربّ تجلّ علّی فى هذا المقام كما تجلّيت على الرّوح لأقوم على ثنآء نفسك و انطق بآياتك بين عبادك الغافلين لعلّ بذلك يطهّر قلوبهم عن الشّكّ و الرّيب فى امرک الذى به انصعق كلّ من فى جبروت الأسمآء الّا معدود قليل ای ربّ قدّسنى فى ذلك المقام عن الصّفات و جبروتها الّتى يكون حائلاً بينى و بين مشاهدة انوار الدّات ثمّ اسقنى يا الهى كأس البقاء من ايادى ذكر اسم ربّى العلّی الأعلى فى هذه الكرة الأخرى و انك انت لذو فضل عظيم ای ربّ ذقنى من كوثر الحيوان لأشتعل من حرارة حبّك على شأن يشتعل مّنى عبادك ثمّ اجر من فمى سلسيل العرفان فى عرفان نفسك الرّحمن لأستدلّ به على برّيتك الذين اضطربوا على صراطك الواضح اللّائح المستقيم

ثمّ فى قدم الثّالث قف و قل

ای ربّ تجلّ علیّ فی هذا المقام كما تجلّیت علی انبیائک و اصفیائک المقرّبین ثمّ انقطعنی یا الهی عن الدنیا و الآخرة ثمّ ادخلنی فی جنّة لقائک و رضوان بهائک العزیز المنیر ای ربّ فامح عن قلبی کلّ ذکر دون ذکرک لأقوم ببناء نفسک بین السموات و الأرضین ای ربّ فاغفر جریراتی الكبرى و خطیئاتی العظمی و ما فرطت فی جنب ربّی العلیّ الأعلی و توقّفت علی صراط الذی احاط العالمین ای ربّ فألبسنی ثوب الغفران و خلع الایقان و اتک قاضی حوائج الطّالبین

ثمّ اخر بوجهک علی التّراب و قل

لک الحمد یا الهی علی بدائع احسانک و ظهور الطافک فی حقّی بحيث علّمتنی سبل عرفانک و مناهج هدايتک اذا یا الهی اسألک بنور وجهک الذی به استضاء الممكنات و استنار الکائنات بأن لا تجعلنی من الذّین سمعوا ندائک و ما اجابوک و اظهرت لهم نفسک بأعلی ظهورک و ابهی طلوعک و ما اطاعوک ثمّ اجعل لی مقعد عزّ فی جوار اسمک الرّحمن فی رضوان الذّی خلقته فی قطب الجنان ثمّ الحفنی بعبادک المقرّبین ثمّ انزل علیّ کلّ خیر فی علمک ثمّ ابتعثنی يوم القيامة بین یدی مظهر نفسک المتعالی العلیّ القدير

اذا فارع وجهک عن التّراب لأنّک اتممت عملک الذّی امرت به فی هذا اللّوح المبین فوعمر من يظهره الله من يعمل هذا العمل خالصاً لوجه ربّه و منقطعاً عن دونه فقد يقضى الله حوائجه و يبعثه يوم البعث بطراز يتحیّر عنه ملائكة المقرّبین و كذلك علّمتاک و اذکرناک لعلّ تدرک لقاء ربّک و لا تكون محروماً عمّا هو خیر لک عن کناز السموات و الأرضین ان عملت فلنفسک و ان ترکت فانّ ربّک لغنیّ عن العالمین

* * *

هو الظّاهر باسمه القيوم

ان یا قلم الأعلیّ نحبّ ان نذکر من فاز بأنوار الوجه اذ کان خلف الحجاب انه ممّن فاز بلقاء الله اذ ماج بحر الوصال فی الزّوراء امراً من لدى الله العزیز العلام قد خرج من بيته مقبلاً الى الأفق الأعلی الى ان دخل و سمع و فاز بما کان موعوداً فی كتب الله الغنیّ المتعال

یا کمال ان افرح بما یذکرک المظلوم من شطر السّجن بما یجذبک الى مقام القرب و القدس و الجمال ان انظر ثمّ اذکر اذ کنت حاضرّاً لدى العرش و سمعت نداء مکّم الطّور الذّی اذ اتی من سماء الأمر نطقت الأشیاء قد اتی مالک يوم المعاد ان افرح بهذا الفضل الأعظم لعمر الله لا تعادله کنوز العالم یشهد بذلك من کان راكباً علی السّحاب و ماشياً علی مشارف الأرض بقدره و سلطان

کمال اليوم مقامات عنايات الهی مستور است چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد ولكن سوف يظهر امراً من عنده انه لا تضعفه قوّة الجنود و لا سطوة الملوک ينطق بالحقّ و يدع الكلّ الى الفرد الخیر جميع از برای اصلاح عالم خلق شده اند لعمر الله شؤونات درنده های ارض لایق انسان نبوده و نیست شأن انسان رحمت و محبّت و شفقت و بردباری با جميع اهل عالم بوده و خواهد بود بگو ای دوستان این کوثر اصفی از اصبع عنایت مالک اسماء جاری بنوشید و باسمش بنوشانید تا اولیای ارض ییقین مبین بدانند که حقّ از برای چه آمده و ایشان از برای چه خلق شده اند

مراسلات شما در این ایام رسید و جميع در ساحت اقدس عرض شد و بالطاف و عنایت مظلوم آفاق فائز شدی امروز استقامت از اعظم امور لدى الله بوده چه که مظاهر ظنون و مطالع اوهام در صدد اضلال عباد بوده و هستند بگو ای دوستان سلسبیل استقامت که از معین کلمات الهی جاری و ساریست بگیرید و باسمش بیاشامید تا خود را دارای مقامی مشاهده نمائید

كه اگر كلّ عالم بجميع كتب و زبر و صحف ظاهر شوند معدوم صرف مشاهده نمائيد كذلك نطق اللسان في ملكوت البيان لتشكر ربك العليم الخبير

البهاء عليك و على ابنائك و اختيك و على اللآني آمن بالله العلي العظيم مخصوص دوستان آن ارض از سماء مشيت الواح بديعه منيعه نازل انشاءالله برسد و بان فائز شوند البهاء للمخلصين الثابتين و الثور للسامعين الراسخين

* * *

قد نزل للتي سميت بمریم انها اشتعلت بنار حب ربها قبل ان تمسسها و انا سترنا شأنها في حيوتها فلما ارتقت الى الرقيق الاعلى كشف الله الحجاب و عرفها عباده و من اراد ان يزور الطاء الكبرى التي استشهدت من قبل فليزر بهذه الزيارة

بسم الله العلي الاعلى

ان يا قلم الاعلى ما اخذك السرور في ايام ربك العلي الاعلى لتغنّ به على افنان سدره المنتهى بنغمات البهاء ولكن مسنتك المصيبة العظمى اذاً ضج بين الارض و السماء ثم اذكر ما ورد عليك من شئون القضاة ليجري دموع من في لجاج الاسماء في هذه المصيبة التي فيها اهتز الرضوان و تزلزلت الاكوان و اضطربت حقايق الامكان و بكى عين العظمة على عرش اسمه الرحمن و قل اول رحمة نزلت من سحاب مشية ربك العلي الابهي و اول ضياء اشرق من افق البقاء و اول سلام ظهر من لسان العظمة في ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى و الكلمة العليا و الدرّة النوراء و الطلعة الاحدية في جبروت القضاة كيف اذكر مصايك يا ايها الورقة الحمراء تالله من سقوطك عن شجرة الامر سقطت اوراق سدره المنتهى و انكسرت افنان دوحه البقاء و يبست اغصان شجرة طوبى و احترقت قلوب الاولياء و اصفرّت وجوه الاصفياء و تشبكت افئدة الانتقياء في الجنة المأوى و ناح الروح الامين على محضر الكبرياء و صاحت سكان الارض و السماء انت التي كنت لوجنة الاماء شامة الهدى و لجبين التقوى غرة الغراء و بك شقت سبحات الاوهام عن وجه الاماء و بك زينت هياكلهن بطراز ذكر مالك الارض و السماء انت التي اذا سمعت نداء الله ما توقفت اقل من آن و سرعت اليه منقطعة عما سواه و آمنت به و باياته الكبرى و عرفت مظهر نفسه في ايامه بعد الذي فرع من في السموات و الارض الا الذين امسكهم يد ارادة ربك العلي الابهي و نجّاهم من غمرات النفس و الهوى انت التي كنت غريبة في وطنك و اسيرة في بيتك و بعيدة عن ساحة القدس بعد اشتياكك و ممنوعة عن مقرّ القرب بعد شوقك و توجهك انت التي لم تزل حرّكتك ارياح مشية ربك الرحمن كيف شاء و اراد و ما كان لك من حركة و لا من سكون الا بامر و اذنه طوبى لك بما جعلت مشيتك فانية في مشية ربك و مرادك فانياً فيما اراد مولاك انت التي ما منعتك اشارات اهل التفاق عن نير الآفاق و لا اعراض اهل الشقاق عن مالك يوم التلاق و قد وفيت الميثاق في يوم تشاخصت فيه الابصار و انفضّ الفجّار عن حول مظهر نفس ربك المختار الا قليلاً من الاخيار

فاه آه في مصيبتك منع القلم عن الجريان و مرّت روايح الاحزان على اهل الجنان و بها انفصلت اركان كلمة الجامعة و ظهرت على صور الحروفات المقطعات في اوائل سور الكتاب و بها اخذ العقول حكم القيود في عالم الجبروت و لبس الهيولا ثوب الصورة في ملكوت القضاة

فوحقك يا ايها الورقة البقائية صعب على بان ارى الدنيا و لا اراك و اسمع هدير الوراق و لا اسمع نغماتك في ذكر ربك العلي الابهي تالله بحزنك حزنت الاشياء عما خلق في ملكوت الانشاء و لبس مطالع الاسماء اثواب السوداء فكيف اذكر يا حبيبة البهاء ايام التي فيها تغنيت على الافنان بفنون الالحن في ذكر ربك الرحمن و بنغماتك في ثناء ربك العزيز المان ارتفع

حفيف سدرة البيان و هدير ورقاء العرفان و خريز ماء الحيوان و هزيز ارياح الجنان و زقاء ديك العرش فى ذكر ربك العزيز المستعان انت التى بتسيحك سح كل الوجود ربّه العزيز الودود و بعدك تكلكلت الورقاء و ركدت الارياح و خبت مصاييح الفلاح و جمدت مياه النّجاح عمت عين ما شهدت فى وجهك نضرة الرّحمن و ما بكت بما ورد عليك من الاحزان و خرس لسان لا يذكرك بين ملاء الاكوان فىا بشرى لاّيام فيها تحركت على الشّجرة و تغيّبت عليها بايات الاحديّة و استجذب به فؤاد كلّ امة خاشعة خاضعة التى ارادت ربّها بوجهة ناضرة ضاحكة مسبشرة فواحزنا لتلك الايام التى فيها غطى وجهك و ستر ظهورك و منع لقاءك

فاه آه يا ايّتها الورقة الاحديّة و الكلمة الاولى و الساذجة القديّة و الثّمرة الالهية و الطلعة العمائيّة و الآية اللاهوتية و الروح الملكوتية فى مصيبتك منعت البحار عن امواجها و الاشجار من اثمارها و الآيات من انزالها و الكلمات من معانيها و السّماء من زينتها و الارض من انباتها و المياه من جريانها و الارياح من هبوبها و انى لو اذكر زراياك على ما هى عليها ليرجع الوجود الى العدم و يرتفع صرير قلم القدم لم ادر اى زراياك اذكره بين ملاء الاعلى ءاذكر ما ورد عليك من احبائك او ما ورد عليك من اعداء الله ربّ الآخرة و الاولى انت التى حملت فى سبيل مولاك ما لا حملته امة من القانتات و به جرت دموع القاصرات فى الغرفات و خررن حوريّات الفردوس على وجه التراب و عررن رؤسهنّ طلعات الافريدوس يا ورقة الحمراء بمصيبتك تغير وجه الظهور و بدّل السرور و اضطربت اركان البيت المعمور و طوى رقّ المنشور فاه آه بمصيبتك قبل كلّ الوجود من الغيب و الشّهود حكم الموت بعد الحيوة و لبس مشية الاولى رداء الاسماء و الصّفات و لما انصبت زراياك على نهر الاعظم الذى كان مقدّساً عن الالوان تفرقت و صارت اربعة انهار و اخذته الالوان المختلفة و الحدودات العرضية فلما القيت على ركن الاول من كلمة التقوى تأخّرت فيها حرف الاثبات لحزنها و استقدمت حرف النّفى و ظهر منها ما احترق به قلب البهآء و كبد البهآء فلما قرئت على النّقطة الاولى صاحت و اضطربت و نزلت الى ان نزلت و ظهرت على هيئة الحروفات فى الصّفحات فلما سمعت نقطة العلم ضجّت و ناحت و اختلفت و تفرقت و فصلت و ظهرت منها علوم متفرقات و مظاهر مختلفات و بها استكبرن مراياها على الله فى يوم فيه شهد كلّ الدّرات بانّ الملك لله الواحد المقدر القهار تالله بما ورد عليك من اعدائك كاد ان يستبق العدل فضل ربك و القهر رحمة التى سبقت كلّ الاشياء

فاه آه يا كلمة البهآء و المستشهد فى سبيل البهآء كم من ليالى بكيت على الفراش شوقاً للقاء البهآء و كم من اّيام احترقت بنار الاشتياق طلباً لوصول البهآء و توجّها الى وجه البهآء الذى لا يرى فيه الا الله العلى الاعلى و اّك انت ما اردت من وجهه الا وجه ربك و يشهد بذلك اهل ملاء الاعلى ثمّ اهل جبروت البقاء عمت عين ما شهدت فىك آية التوحيد و ظهور التّفريد يا ايّها المذكور بلسان البهآء تالله حكم التّأنيث يخجل ان يرجع اليك يا فخر الرّجال طوبى لك يا مظهر الجمال طوبى لك بما طهرك الله فى ازل الازال عن شبهات اهل الضلال و حفظك عن الزلزال و اّنه لهو العزيز المتعال و اليه يرجع حكم المبدء و المآل اشهد بانك كنت ورقة لم تزل حرّكتك ارياح مشية الله و ما اخذتك اشارات اهل التّفاق الذين نقضوا الميثاق و كفروا بالله مالك يوم الطلاق طوبى لامة انست بك و سمعت ذكرك و تمسّكت بحبل حبك و استقربت بك الى الله موجدك و خالقك و التى ما ذاقت حبك خالصاً لوجه ربك اّنها صارت محرومة من عناية التى اختصك الله بها و الجنة لمن اقبل اليك و بكى عليك و زارك بعد موتك يا ايّتها المستورة فى اطباق التراب انّ جسدك وديعة الله العزيز الوهاب فى بطن الارض و روحك استرقى الى الافق الابهى و الرقيق الاعلى

اللهمّ يا الهى وال من والاها و عاد من عاها و انصر من نصرها و ارزق من زارها خير الدّنيا و الآخرة و ما قدرته للمقرّين من خلقك و المخلصين من بريتك و اّك انت مالك الملوك و راحم المملوك و فى قبضتك ملكوت ملك الارض و السّماء تفعل ما تشاء لا اله الا انت ربّ العرش و الثرى و ربّ الآخرة و الاولى

سبحانك اللهم يا الهى اسئلك بمظهر نفسك العلى الاعلى و بظهوراتك الكبرى و باياتك التى احاطت الارض و السماء
ثم بهذا القبر الذى جعلته اوعية حبك و مقر ورقة من اوراق سدره ظهورك بان لا تطردنى عن بابك و لا تجعلنى محروماً عمّا
قدرته لاصفياتك اى رب اسئلك بك و بها و بمظاهر الاسماء كلها بان لا تدعنى بنفسى و هوأتى و لا تجعلنى من الذينهم
اعترضوا عليك و اعرضوا عنك فى يوم الذى فيه استويت على عرش رحمانيتك و تجلّيت على كل الاشياء بكل اسمائك
فاشربنى يا الهى من سلسيل عرفانك و كوثر عنايتك لأجعل به منقطعاً عمّا سواك و مقبلاً الى حرم وصلك و لقاك و انك
انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المتعالى العزيز الوهاب

اى رب اسئلك بنار التى اشتعلتها فى صدر هذه الورقة التى تحركت من ارياح مشييتك و نطقت على ثناء نفسك بان
تشتعل قلوب عبادك من نار حبك لينقطعن عن الذينهم كفروا و يقبلن الى وجهك ثم انزل يا الهى على و على عبادك
المنقطعين و احبائك القابطين خير الدنيا و الآخرة ثم اغفر لنا و لابائنا و امهاتنا و اخواننا و ذريتنا و ذواتنا من الذين
آمنوا بك و باياتك و كانوا مقرراً بوحدانيتك و معترفاً بفردانيتك و مدعناً بامرک و ناطقاً بثنائك انك انت الذى لم تزل كنت قادراً
و لا تزال تكون حاكماً لا يمنعك اسم عن اسم و لا صفة عن صفة كل الاسماء خادمة لنفسك و طائفة فى حولك و منقادة
لسلطنتك و خاشعة عند ظهور آثار قدرتك و خاضعة لدى بوارق انوار وجهك و انك لم تزل كنت و تكون مقدساً عن خلقك و
بريتك و بذلك يشهد نفسى و كل الذرات و كيونتى و كيونات من خلق بين الارضين و السموات لا اله الا انت المقتدر
المتعالى العزيز المنان

هو المعزى المحزون

ان يا قلم قد اتتك مصيبة كبرى و رزية عظيمة التى بها ناحت اهل الفردوس الاعلى و الجنة العليا بها صعدت الاحزان الى ان
بلغت اذيال رداء الرحمن طوبى لفاصد قصد خدمتها فى حياتها و زارها بعد صعودها و عروجها و لامة قصدت مقامها و تقرّبت
الى الله بها البهاء المشرق من افق غرّتى الغراء و النور الظاهر اللائح من سماء اسمى الابهى عليك يا ثمرة سدره المنتهى و
الورقة المباركة النوراء و انيسة من ابتسم بظهوره ملكوت البقاء و ناسوت الانشاء نشهد انك اول ورقة فازت بكأس الوصال فى
الوثاق و آخر ثمرة اسلمت روحها فى الفراق انت التى ذاب كبك و احترق فؤادك و اشتعلت اركانك فى بعدك عن الحضور
فى مقام جعله الله مشرق آياته و مطلع بيناته و مظهر اسمائه و مصدر احكامه و مقرّ عرشه يا ورقتى و عرف جنة رضائى انت فى
الرفيق الاعلى و المظلوم يذكرك فى سجن عكّاء انت التى وجدت عرف قميص الرحمن قبل خلق الامكان و تشرقت بلفاته و
فرت بوصاله و شربت رحيق القرب من يد عطائه نشهد ان فيك اجتمعت الايتان قد احيتك آية الوصال فى الاولى و اماتك آية
الفراق فى الاخرى كم من ليل صعدت فيه زفرائك فى حب الله و جرت عبراتك عند ذكر اسمه الابهى انه كان معك و يرى
اشتعالك و انجذابك و شوقك و اشتياقك و يسمع حنين قلبك و انين فؤادك يا ثمرة سدرتى فى مصيبتك ماج بحر الاحزان و
هاجت ارياح الغفران اشهد ان فى الليلة التى صعدت الى الافق الابهى و الرفيق الاعلى و يومها قد غفر الله كل عبد صعّد و
كل امة صعّدت كرامة لك و فضلاً عليك الا الذين انكروا حق الله و ما ظهر من عنده جهرة كذلك اختصك الله يا ورقتى
بهذا الفضل الاعظم و المقام الاسبق الاقدم طوبى لك و لزازريك و لمجاوريك و لطائفيك و لمن توسّل و يتوسّل بك الى الله
انت التى بمصيبتك ناحت الحور و تكدرت اوراق سدره الظهور انت التى اذا سمعت النداء الذى ارتفع من لسان مالك ملكوت
الاسماء قد اقبلت اليه و اجتذبتك على شأن كاد ان يخرج الاختيار من كفك يا ورقتى يا ايها الطائفة فى هواء حبي و المتوجهة

الى وجهى و الناطقة بشائى قد انزلنا لك ذكراً لا تمحوه شئون القرون و لا ظهورات الاعصار انا خلدنا ذكرك من قلمي الاعلى
فى الصحيفه الحمراء التى ما اطلع بها الا الله موجد الاشياء و ذكرك فى هذا اللوح بما يذكرك به المقربون و يتوجه الى
رمسك الموحدون طوبى لك و نعيماً لك و لمن يحضر تلقاء قبرك و يتلو ما انزله الوهاب فى المئاب

* * *

هذه سورة الدم قد رشحناها من بحر الغيب ليكون آية ظهورى بين الخلايق اجمعين

هو الباقي فى العرش باسمى البهى الأبهى

ان يا محمد اسمع نداء ربك عن هذا المقام الذى لن يصل اليه ايدى الممكناات و لا افئدة الموجودات و لا حقايق الذينهم
نعسوا فى اقل من آن فى هذا الأمر المقدس العزيز المستور قل يا قوم فاسرعوا الى حرم الله و كينونته و بيت الله و آيته و ظهور
الله و سلطنته و لا تكونن من الذينهم يذكرون الله بألسنهم ثم باياته يعترضون قل يا قوم هذا مقام الذى يطوفن فى حوله اهل ملا
الأعلى ثم اهل سرادق البقاء ثم الذينهم سكنوا خلف لجج الكبرياء ان انتم تفقهون قل هذا لمشعر الله و شطره و وجه الله و
عظمته ان يا اهل ملا اللاهوت ثم اهل مواقع الجبروت ثم اهل العز فى رفارف الملك و الملكوت ان اخرجوا عن اماكنكم
لتزورن مقام الذى ما فاز به الا الذينهم انقطعوا عن كل من فى السموات و الأرض و عن كل ما يذكر عليه اسم و رسم و جهة و
اشارة ان انتم تعرفون قل يا قوم هذا مقام الله و فنائه ثم رضوان الله و فردوسه ثم خباء الله و سرادقه اياكم ان لا توجهوا الى غيره
فاسرعوا اليه لعل انتم بثمرات الروح ترزقون و يا قوم هذا مقام الذى توقفت فيه الأبرار و الذينهم طافوا فى حول العرش كما انتم
تشهدون

و انك انت يا محمد فاعمل ما يوصيك حينئذ لسان ربك ثم اعمل بما تؤمر من لدى الله المهيمن العزيز المحبوب أولاً
فاخرق حجبات الموهوم عن وجه قلبك بسلطاني العزيز المقندر المعلوم ثم ادخل مصر الرحمن باسمى العزيز السبحان و لا
تلتفت الى ما كان و ما يكون و لو تشهد بأن الشيطان جلس على بابه و يمنعك عن الدخول فامض عيناك عنه ثم استعد
بجمالى المبارك المهيمن المحبوب و اياك ان لا تجلس مع الذين تجد آثار غلهم كآثر الحرارة فى الصيف او كآثر البرودة فى
السموم و انك فر عنهم و عن مثلائهم و لا تنظر اليهم و بما عندهم بل الى امرى الذى يكون خيراً عن كل شىء لو انتم تشعرون
و ان تريد ان تمر على البلاد فاستشرق عليها بأنوار ربك ثم تفكر فيما ترى من صنع ربك لتكون من الذينهم يتفكرون و كن
متخلفاً بأخلاقى بحيث لو ييسط عليك احد ايدى الظلم انت لا تلتفت اليه و لا تعرض به دع حكمه الى ربك القادر العزيز
القيوم كن فى كل الأحوال مظلوماً تالله هذا من سجيتى و لا يعرفها الا المخلصون ثم اعلم بان تأوه المظلوم حين اضطباره لأعز
عند الله عن كل عمل لو انتم تعلمون ان اصبر فيما يرد عليك فتوكل فى كل الأمور على الله ربك و انه يكفيك عن ضرر ما
خلق و يخلق و يحفظك فى كنف امره و حصن ولايته و انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كل به يستنصرون و ان يغتبيك
نفس انت لا تفعل به كما فعل لئلاً تكون مثله ثم اعرض عنه و توجه الى خباء القدس فى هذا السرادق المقدس المرفوع كن
بين الناس كتلال المسك لتفوح منك روايح القدس بينهم لعل تجذبهم الى فناء قدس محبوب ان وجدت معيناً لنفسك من
احباء الله فاستأنس به فى كل عشى و اشراق و فى كل سنين و شهور فاقتد فى كل الأمور بالله ناصرک ثم امش بين العباد بوقاره
و سكينته ثم بلغهم امر مولاك على قدر الذى يقدر ان يسمعون

و أنتك انت يا هدهد السببا اذهب بكتابى الى مداين الله و ان يسألك الطيور عن طير القدس قل انى تركتها حين الذى كانت تحت مخالب الانكار و منسر الأشرار و ما كان عنده من ناصر الا الله الذى خلقه و سوّاه و جعله سراج جماله بين السموات و الأرض ان انتم توقنون و ان وجدت احداً من احبائى و يسأل منى قل تالله انى خرجت عن مدينة السجن حين الذى كان الحسين مطروحاً على الأرض و كان ركة الشين على صدره و يريد ان يقطع رأسه و كان السنان واقفاً تلقاء الرأس و ينتظر بأن يرفعه على السنان كذلك كان الأمر فى سرّ السرّ ان انتم تشعرون و فى تلك الحالة رأيت شفتاه يتحرّك و ينظر بطرفه الى السماء بلحاظ تقطّع عنه القلوب و عن ورائها قلب الله المهيمم العزيز القيوم و انى تقرّيت رأسى الى شفتاه سمعت بأنه تحت السيف يقول يا قوم تالله ما نطق بينكم عن الهوى بل بما نطق منطق الطور فى صدرى المقدّس الأصفى تالله لن تشبته آيات الله بشيء عمّا قدر فى جبروت القضاء و عمّا كان فى الآخرة و الأولى و انتم يا ملأ الشرك فاستششقوا هذه الآيات التى نزلت من جبروت الذات من مالک الأسماء و الصفات ان وجدتم منها ريحة القميص عن يوسف العزيز اذاً فارحموا عليه و لا تقتلوه بأسياف الغلّ ان انتم تشهدون بعين الانصاف ثمّ فى انفسكم تصفون و يا قوم تالله انى سدّدت ابواب الفردوس فى عشرين من السنين لئلا يخرج من شفتاي ما يشتعل به نار البغضاء فى صدوركم و بذلك يشهد لسان العظمة ثمّ قلم الأمر على الواح قدس محفوظ و يا قوم انى لعلّى و هذه لكثرة الأخرى بعد الأولى و اظهرت لكم اعظم ما اظهرته من قبل و قد جئت عن منبع العظمة و الجلال و مخزن الرّفة و الاجلال بايات التى ما ظهرت حرف منها فى الملك و هذا اللّوح برهانى بينكم و لكم و عليكم ان انتم تعقلون

و يا قوم تالله كنت ساكناً فى البيت و صامتاً عن كلّ الألعان و لكنّ الروح اهتزّى و انطقنى بالحقّ و ظهرت آثاره فى وجهى ان انتم فى جمالى تنفرسون و اغلقت ابواب البيان فى مذ من السنين ولكن لسان الله فتح لسانى ان انتم تعلمون أ تقتلون الذى بأمره رفعت السموات و موّجت البحار و اثمرت الأشجار و كشفت الأسرار و ظهر جمال المختار عن خلف الأستار انتم يا ملأ البيان اتقوا الله و لا تكوننّ من الذينهم بايات الله هم يجحدون و يا قوم تالله لست انا من الذينهم كفروا بايات الله ولو انتم تقتلوننى بكلّ الأسياف او بكلّ السهام فى كلّ حين تضربون و انطق فى ملكوت السموات و الأرض و لن اخاف من احد و هذا مذهبي ان انتم تشعرون تالله هذا مذهب كلّ الرّسل و بما نزل على على فى كلّ الألواح و لم ادر انتم بأى مذهب تذهبون و اذا بلغت نغمات القدس الى ذلك المقام سكت لضعف الذى اخذه و كان فى تلك الحالة فى مدّة فلمّا افاق فتح عينته ثمّ التفت الى شطر القدس بلحاظ الأنس و قال

اي ربّ لك الحمد على بدايع قضايك و جوامع رزايك مرّة اودعتنى بيد النمرود ثمّ بيد الفرعون و وردا علىّ ما انت احصيته بعلمك و احطته بارادتك و مرّة اودعتنى فى سجن المشركين بما قصصت على اهل العماء حرفاً من الرؤيا الذى الهمتنى بعلمك و عرفتنى بسطانك و مرّة قطعت رأسى بأيدى الكافرين و مرّة ارفعتنى الى الصليب بما اظهرت فى الملك من جواهر اسرار عزّ فردانيتك و بدايع آثار سلطان صمدانيتك و مرّة ابتليتنى فى ارض الطّفّ بحيث كنت وحيداً بين عبادك و فريداً فى مملكته الى ان قطعوا رأسى ثمّ ارفعوه على السنان و داروه فى كلّ الديار و حضروه على مقاعد المشركين و مواضع المنكرين و مرّة علّقونى فى الهواء ثمّ ضربونى بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الى ان قطعوا اركانى و فصلوا جوارحى الى ان بلغ الزمان الى هذه الأيام التى اجتمعوا المغلّون على نفسى و يتدبّرون فى كلّ حين بأن يدخلوا فى قلوب العباد ضغنى و بغضى و يمكنون فى ذلك بكلّ ما هم عليه لمقتدرون و مع ذلك انت يا الهى و محبوبى اودعتنى تحت ايدى هؤلاء المشركين اذاً يا الهى فاشهدنى على التراب و تحت اسياف اعدائك فوعزّتك يا محبوبى اشكرك حينئذ فى تلك الحالة و على كلّ ما ورد علىّ فى سبيل رضائك و اكون راضياً منك و من بدايع بلاياك ولكن يا الهى اقسّمك بأسمائك المكنونة و جمالك الظاهر المستور المطروح على تراب المذلة بأن تدخل فى قلوب عبادك حبّك ثمّ استقرّهم يا الهى على بساط رحمانيتك ثمّ استظللهم فى ظلّ

شجرة فردانيتك و لا تحرمهم عن نسما ت قدسك التي تهب عن رضوان جمالك و تفوح عن شطر افضالك و أنك انت
المقتدر على ما تشاء و أنك انت المهيم القيوم

و أنك انت يا محمد فاعرف قدر ما القيناك من جواهر الأسرار ثم تفكر فيما علمناك من بدايع علمنا الذي كان
مستوراً خلف ظلل الأنوار لتطلع بما ورد علينا و تكون من الذين كانوا من اسرار الأمر هم مطعون ثم قل بلسان روحك في
سرك هل من ناصر ينصر جمال الأولى في طلعة الأخرى و هل من معين يعين نقطة الأخرى في جماله البهي الأبهى لعل بذلك
يبعث الله احداً لينصر الغلام في هذه الأيام التي اخذ السكر سكان السموات و الأرض الا الذين كانوا الى جهة القرب في
هذا الجمال هم ينظرون ولكن يا محمد تالله سوف تجد اعراض المعرضين و استكبارهم و قيامهم في كل الجهات على بغض
هذا الغلام الا من شاء ربك العزيز القيوم

ان يا محمد اسمع ما يأمرك قلم الامضاء في جبروت القضاء في هذا الهواء الذي قدسه الله عن هياكل البغضاء و طهره
عن مس المشركين و عرفان المغلين و أنك انت فاحرق السباحات ثم اطلع عن مشرق الأمر بسلطان مبین ثم اذن بين الناس
بهذا الجمال المشرق العزيز المنير ثم ادخل على اسم الهاء ثم الق عليه ما القى عليك روح الله المقتدر العزيز الكريم لعل يتذكر
في نفسه و ينقطع الى مولاه و يكون من المهتدين قل يا عبد انا نزلنا لك الواحاً و صحايفاً لا يعلمها الا الله و فيها ما يغنيك عن
كل ما خلق في الابداع و عما في السموات و الأرضين ولكن ما ارسلناها اليك لأننا ما وجدنا منك رايحة العليين في هذا الغلام
العربي المبين قل تالله سيفني ما عندك و لا يبقى الا ما هو عند ربك خلف سرادق عز منيع دع الدنيا لأهلها ثم انقطع عما
خلق فيها ثم توجه بوجه ربك المنان القديم قل ان هذا لعلني بالحق قد ظهر مرة اخرى في هذا الجمال الأطهر الأظهر الأبهى و
ينطق بالحق في جبروت البقاء و ملكوت الأعلى ان انتم من السامعين قل انتم يا ملأ البيان لن ينطق روح التبيان في قلوبكم الا
بعد حبي و هذا من اصل الدين ان انتم من الموقنين

قل يا ملأ الفرقان تالله قد جاءكم الحق و ما يفرق به الأديان و يفصل به بين الحق و الباطل اتقوا الله و لا تكونن من
المعرضين قل ان يا اهل الكنايس لا تضربوا على الناكوس بما ظهر ناكوس الأعظم في هذا الناكور الذي ظهر على هيكل الآيات
بين الأرضين و السموات و يصيح بالحق على هذا الاسم المشرق الظاهر اللامع قل انه هو الذي نزلت الآيات بأمره و سطر كل
الألواح باذنه و يشهد بذلك ما يفوح من هذا المسك الذي جرى عن عين الكافور من هذا القلم الأقدم القديم قل انه لينطق في
كل حين بآيات التي يعجز عنها عقول العقلاء و عرفان العرفاء و افئدة البالغين قل هذا ما وعدتم به في كتب الله ان انتم من
العارفين و هذا ما حقق به الحق في ازل الآزال و يحقق به الى ابد الأبدان

ان يا محمد فاعمض عيناك عن كل من في السموات و الأرض لتستطيع ان تدخل في حصن ربك المنان القدير فاضرم
من هذا النار في اشجار الممكنات لينطقن كل بما نطق النار على هيئة النور في طور الظهور كذلك يمن عليك جمال القدم و
يأمرك على الأمر لتقطع عن كل شيء و تتمسك بعروة عز منيع و الروح و التكبير و البهاء عليك و على الذين يسمعون قولك
في هذا النبأ العظيم

هو الله

ان يا محمد قد مضى أيام و ما سمعنا عن طير قلبك نغمات الحب و ما وجدنا منك روايح الشوق و الودد كأنك نسيتنا و نسيت
مقامات الوصل فيما هبت عليك من نسما ت الفضل و أنك ان انسيتنا انا ما انساك و أنك ان غفلت عن ذكرنا انا ما نغفل

عنك اذاً فارجع الى ما كنت من قبل لانّ ما ينفعك الدّنيا و لا زخرفها و لا زينتها و انّ ما ينفعك هو الانقطاع عمّا سواه و اقبالك الى الله فاسمع منّي و لا تحرم روحك عن معاني الالهية و لا سمعك عن استماع نعمات الاحدية و لا عينك عن النظّر الى جمال الهويّة و لا رجلاك عن الاستقامة على امر الله المنزلة و لا ايديك عن الارتفاع الى سماء العناية اذاً فكّر في امرك ثمّ اختر لنفسك ما تريد وليكن ان تسمع منّي فاختر ما يقرّبك بلفاء محبوبك و يصلك الى مولاك و مقصودك و السّلام على من اتّبع الهدى

* * *

هو الأعزّ الأقدس الأمتع الأبهي

ان يا مصطفى قد حضر بين يدينا كتابك و قرأناه و انا كنا قارئين و سمعنا حنين قلبك في الله ربّك و ربّ العالمين و اجنباك في هذا اللوح بكلمات لن يعادل بحرف منها كلّ ما خلق في الابداع ان انت من العارفين و اذا تشرّفت بلقائه خذه بأيدي التّسليم ثمّ ضعه على عينك ثمّ اقرأه بلحنات المجتذيين ثمّ ذكر حزني و همّي و غمّي و بلائي و ابتلائي و غرّتي و بكائي و حرقتي و سجنى في هذه الأرض البعيد ان يا مصطفى تالله لو تطّلع بما ورد على جمال القدم لتنوح في العراء و تضرب على رأسك و تصيح كصيحة السّليم فاشكر الله بما سترنا عنك اسرار القضايا التي نزلت من سحب مشيئة ربّك المقتدر القدير تالله ما قمت عن الفراش الا و قد شهدت جنود البلاء واقفاً على فناء بابي و ما نمت عليها الا و قد كان قلبي محزوناً عمّا ورد عليه من جنود الشياطين فاذاً لا يأكل جمال القدم من طعام الا و قد يكون معه من البلاء و لا يشرب قطرة ماء الا و قد يكون معه جواهر القضايا و اذا امشى يمشى جنود الهمّ قدامي و عساكر الهمّ عن ورائي و كذلك فاشهد حالي ان انت من الشاهدين و انك انت لا تحزن بما قضى الله علينا ثمّ ارض برضائه لأنّنا كنا لم يزل راضياً بما نزل من عنده و بما قدر من لدنه لذا فاصبر انت في نفسك و لا تجزع و لا تكن من المضطربين فامش على اثرى و توكل على الله فيما يرد عليك و لا تخف من جنود المشركين

ثمّ اعلم بأنّ في تلك الأيام ارتفع نداء الكاذبين كأنّهم ما تكلموا في عمرهم بكلمة من الصدق كذبوا و اكذبوا ثمّ افتروا على جمال القدم ليدخل به غلّ الغلام في صدور الممرّدين انك دع ذكرهم و فكرهم و ما يظهر من عندهم عن ورائك ثمّ استقم على الأمر بقوتى التي احاطت الممكنات و انّ هذا الأمر من لدنا عليك فاعمل بما امرت و كن من العاملين ذكرّ الناس بالموعظة الحسنة و لا تجادل مع احد لأنّنا اودعنا الدّنيا و ما فيها و عليها لأهلها و ما اردنا لنفسنا هو قلوب عبادنا المقربين طهر قلبك لحبّي ثمّ لسانك لذكرى ثمّ عينك لمشاهدة انوار التي تستشرق عليك من هذا الفجر المقدّس المنير و من كان له اليوم بصر اقلّ من ان يحصى او شعور اقلّ من خردل تالله ليشهد فيما كتبوا في شأنى عباد الذين اعرضوا و كانوا من المعرضين عظمة كذبهم و شدّة غلّهم و كثرة بغضائهم لهذا الجمال المقدّس العزيز المنير و البهاء عليك و على ضلعك و على ابنك و على من كان ثابتاً على امر الله المقتدر العليّ العظيم

* * *

هذا لوح الحقّ قد نزل من جبروت الامر و من يقرئه و يتفكّر فيه بيعته الله في قطب الرّضوان بطراز الذي يستشرق منه انوار الرّحمن و يستضيئ منها اهل ملاء العالمين

هو الحقّ قد كان عن افق الحقّ على الحقّ بالحقّ مشهوداً

ان يا ملاً الحقّ قد ظهر الحقّ عن افق الحقّ في هذا الحقّ الذى طلع عن مطلع الحقّ و ينطق بالحقّ و يذكركم على الحقّ اياكم ان لا تنسوا الحقّ حين الذى اخذ عنكم عهد نفسه الحقّ و لا تكوننّ من الذين اعرضوا عن الحقّ و كانوا من المعرضين قل تالله انّ الحقّ حينئذ ينادى فى امامه و يخبر الموجودات بانّ هذا لهو الحقّ قد ظهر على الحقّ و انه لهو الحقّ الذى به حقّ الحقّ من قبل و يحقّق الحقّ من بعد و انتم يا ملاً الحقّ فانظروا الحقّ بما استشرق من شمس جماله ثمّ اسمعوا نعمات الحقّ عمّا يخرج عن شفائه ثمّ استشربوا من تسنيم الحقّ عمّا يعطيكم من كأس عنايته و كلوا من نعمة الحقّ عمّا نزلت من سماء عزّ سلطانه و غمام قدس افضاله ثمّ استظلّوا فى ظلّ شجرة الحقّ هذا الغلام الذى لو يحرك فى نفسه ليحرك به ظهورات الحقيّة و شمسوات الاحديّة و اذا يسكن فى نفسه ليستقرّ جمال الحقّ ثمّ هيكله على عرش قدس منيع و انتم يا ملاً الحقّ لو تصفّون ابصاركم عن غبار الممكنات و ما يحدث منها ممّا لا يليق لسلطان الاسماء و الصفات لتشهدوا بانّ مظاهر الحقّ و مطالعه و مشاركته و مكانه ليظوفنّ فى حول هذا الحقّ الذى ظهر بالحقّ ثمّ استوى بالحقّ على العرش الذى يسجد عند ظلّه كلّ من فى السموات و من فى الارض ولو أنّهم لا يعرفون ذلك و لا يستشعرون فى انفسهم و يكوننّ من الغافلين عن هذا الحقّ الذى لو يشقّ برقع الجلال عن وجه الجمال لينطقنّ كلّ الاشياء و يؤيّدنّهم روح القدس بما ايده نفس البهاء فى عالم البقاء بانّى انا الحقّ لا اله الا هو و انا كلّ عند ظهور هذا الحقّ لنكوننّ من الساجدين و انّ هذا لهو الذى يمشى عن امامه مظاهر الحقّ و عن ورآته مطالع الارباب و عن يمينه جواهر السبحان و عن يساره هياكل الرحمن و كلّهم ينطقنّ و يصحنّ و ينادينّ بان يا ملاً البيان تالله قد كذبكم السنّ الرحمن بما تدعون فى انفسكم الايمان بالله المهيمم العزيز القدير لانّكم انتم ادعيتنّ فى انفسكم بانّكم آمنتم بالله و مظهر نفسى الذى سمى بعليّ قبل نبيل فلما جاء مرسله بسُلطان من الامر على غمام القدس فى فردوس الاعلى اذاً انكرتموه و كذبتموه الى ان افتيتم على قتله كما افنوا علماء الفرقان على عليّ من قبل مظهر نفسه العليّ المتعالى المقتدر المهيمم القدير اذاً ما تمرّون على شئى الا و قد يكذبكم و يبرأ منكم و يستعيد بالله من لقائكم فوالله لو تصفون فى انفسكم تشهدون بانّ نفس الذى يخرج منكم ليكذبكم و سماء التى رفعت فوق رؤسكم ليبرأ منكم و كلّ ما يمطر من السحاب ينكر ما يخرج من السنتكم لو انتم من السامعين و بكم منعت غمام الرّحمة و الفضل و بدلت عيش اهل ملاً الاعلى ثمّ اصفرّ وجه الكيرياء لانّكم فعلتم ما لا فعل احد من قبل و انا سترناه بفضل من لدنا و انا الفضل المقتدر الحكيم و ما اظهرنا بين العباد هذا رشح من ترشحات بحور اعمالكم والا لو انطق على الحقّ فيما فعلتم ليرجع امر ما يكون الى ما كان و يرجع الوجود الى عدم البحت الباتّ و يبدل كلّ ما يشهد فى الملك الى التراب و كذلك نزل الامر من لدن عزيز وهّاب ان انتم تكوننّ من المتبهيّن

بسمه المسرور المحزون

ان يا مهدى ان انظر من افق البداء انوار وجه ربك العليّ الابهى ثمّ استمع النداء من هذا القلم الاعلى انه لا اله الا انا المهيمم القيوم ان انزع قمايص الاحزان مطمئناً بفضل ربك الرحمن ثمّ اظهر بجذب تنجذب منه الافئدة و العقول كن على شأن توقد بك نار الله فيما سواه هذا ينبغي لنسبتك الى الله مالك الغيب و الشهود كن مطلع فرح ربك و مظهر هذا الابتهاج الذى لا تعتريه الهموم لا تشتغل بما يحزنك بل بما يجعلك طائراً فى هواء السرور لو يشتدّ حزنك تفكّر فيما ورد على هذا المظلوم كن مطمئناً بعناية ربك بحيث يستشرق من افق قلبك شمس الاطمينان هذا ينبغي لك وعزمى الثابت المحتوم

قد حضر بين يدينا كتاب الميم و اطلعنا بما فيه من ذكر الله العزيز المحبوب طوبى له بما استقام على الامر و قام على حبّ مولاة بعد الذى اعرض عنه كلّ مشرك مردود انا ولو ارسلنا اليه القميص تلك مرّة بعد اخرى انّ ربك لهو العزيز الغفور ليشتعل من حرارة بيان ربك على شأن لا تأخذه برودة اللذينهم غفلوا عن ذكر ربهم و اتبعوا الاوهام و الظنون نسئل الله بان يؤيده فى كلّ الاحوال و يلهمه ما تستنير به الصدور و ما ذكر فى عبدى و ما ورد عليه فى سبيلى قد كتنا معه اذ قام عليه المشركون قل لا تحزن بذلك قد اقتديت بمولاك اذ احاطه الظالمون قد شرب ما شربت طوبى لى و له لعمرى هذا لرحيق مختوم كلّ ما يرد علينا فى سبيل الله انه لهو المحبوب واسمى المشرق على ما كان و ما يكون لو كان المرض انه شفآء لو كان السّم انه لدرياق و لو كان الموت انه حيوة ولكنّ الناس هم لا يعرفون لو شئنا لنسفع ناصية كلّ ظالم ولكن تركناهم فى ايام معدودات الى وقت معلوم سوف نأخذ اللذين ظلموه انّ ربك لهو الشاهد على ما هم يعملون انهم فعلوا ما لا فعل عباد اللذين بغوا على الله من قبل الا انهم هم الخاسرون قد نزل للاتيهم من لدن ربك الشديد ما ينبغي له و ما ارسلناه الى الحين سوف يرى قهر ربّه و يجد نفسه فى اسفل الجحيم و قد ذكر فى كتابه الصادق عليه بهآء الله الملك العزيز الجميل قد ارسلنا اليه ما يفرح به قلبه و يقوم على نصرة هذا الغريب طوبى لاجبأتى فى هناك اللذين وفوا بميثاق الله و عهده و استقاموا على هذا الامر العظيم ان يا اسمى مهدى قد حضر لدى الوجه ما انشأه ابن اخيك فى ثناء مولاة و عرفنا منه الشوق و الاشتياق و نزلنا له ما يحدث به الشغف و الاحتراق فى حبّ الله مالك يوم الطلاق طوبى لمن يقرء و يتفكّر فيما نزل من لدى الله المقتدر القدير

بسم الله الاقدم الاعظم

قد احترق المخلصون من نار الفراق اين تشعشع انوار لقائك يا محبوب العالمين
قد ترك المقرّبون فى ظلماء الهجران اين اشراق صبح وصالك يا مقصود العالمين
قد تبلبل اجساد الاصفيآء على ارض البعد اين بحر قريك يا جذّاب العالمين
قد ارتفعت ايدى الرّجآء الى سماء الفضل و العطآء اين امطار كرمك يا مجيب العالمين
قد قام المشركون بالاعتساف فى كلّ الاطراف اين تسخير قلم تقدير ك يا مسخر العالمين
قد ارتفع نباح الكلاب من كلّ الجهات اين غضنفر غياض سطوتك يا قهار العالمين
قد اخذت البرودة كلّ البريّة اين حرارة محبّتك يا نار العالمين
قد بلغت البليّة الى الغاية اين ظهورات فرجك يا فرج العالمين
قد احاطت الظلمة اكثر الخليقة اين انوار ضيآءك يا ضياء العالمين
قد طالت الاعناق بالنفاق اين اسياف انتقامك يا مهلك العالمين
قد بلغت الذلّة الى التّهاية اين آيات عزّتك يا عزّ العالمين
قد اخذت الاحزان مطلع اسمك الرّحمن اين سرور مظهر ظهورك يا فرح العالمين
قد اخذ الهمّ كلّ الامم اين اعلام ابتهاجك يا بهجة العالمين
ترى مشرق الآيات فى سبحات الاشارات اين اصبع قدرتك يا اقتدار العالمين
قد اخذت رعدة الظمأ من فى الانشاء اين فرات عنايتك يا رحمة العالمين
قد اخذ الحرص من فى الابداع اين مطالع الانقطاع يا مولى العالمين
ترى المظلوم فريداً فى الغربية اين جند سماء امرك يا سلطان العالمين
قد تركت وحدة فى ديار الغربية اين مشارق وفآءك يا وفآء العالمين

قد اخذت سكرات الموت كل الآفاق اين رشحات بحر حيوانك يا حياة العالمين
قد احاطت وسوس الشيطان من فى الامكان اين شهاب نارك يا نور العالمين
قد تعيّر اكثر الورى من سكر الهوى اين مطالع التقوى يا مقصود العالمين
ترى المظلوم فى حجاب الظلام بين اهل الشام اين اشراق انوار صباحك يا مصباح العالمين
ترانى ممنوعاً عن البيان من اين تظهر نغماتك يا ورقاء العالمين
قد غشت الظنون و الاوهام اكثر الانام اين مطالع ايقانك يا سكينه العالمين
قد غرق البهأء فى بحر البلاء اين فلک نجاتك يا منجى العالمين
ترى مطلع آياتك فى ظلمات الامكان اين شمس افق عنايتك يا نوار العالمين
قد خبت مصابيح الصدق و الصفاء و الغيرة و الوفاء اين شئونك غيرتك يا محرّك العالمين
هل ترى من ينصر نفسك او يتفكر فيما ورد عليها فى حبك اذا توقّف القلم يا محبوب العالمين
قد كسرت اغصان سدره المنتهى من هبوب ارياح القضاء اين رايات نصرتك يا منصور العالمين
قد بقى الوجه فى غبار الافتراء اين ارياح رحمتك يا رحمن العالمين
قد تكدر ذيل التقديس من اولى التدليس اين طراز تنزيهك يا مزين العالمين
قد ركد بحر العناية بما اكتسبت ايدى البرية اين امواج فضلك يا مراد العالمين
قد غلق باب اللقاء من ظلم الاعداء اين مفتاح جودك يا فتاح العالمين
قد اصفرّت الاوراق من سموم ارياح التفاق اين جود سحاب جودك يا جواد العالمين
قد تعيّر الاكوان من غبار العصيان اين نفحات غفرانك يا غفار العالمين
قد بقى الغلام فى ارض جدباء اين غيث سماء فضلك يا غياث العالمين
ان يا قلم الاعلى قد سمعنا نداءك الاحلى من جيروت البقاء ان استمع ما ينطق به لسان الكبرياء يا مظلوم العالمين
لو لا البرودة كيف تظهر حرارة بيانك يا مبين العالمين
و لو لا البلية كيف اشرفت شمس اصطبارك يا شعاع العالمين
لا تجزع من الاشرار قد خلقت للاصطبار يا صبر العالمين
ما احلى اشراقك من افق الميثاق بين اهل التفاق و اشتياقك بالله يا عشق العالمين
بك ارتفع علم الاستقلال على اعلى الجبال و تموج بحر الافضال يا وله العالمين
بوحدتك اشرفت شمس التوحيد و بغربتك زين وطن التجريد ان اصطبر يا غريب العالمين
قد جعلنا الذلة قميص العزة و البلية طراز هيكلك يا فخر العالمين
نرى القلوب ملئت من البغضاء و لك الاغضاء يا ستار العالمين
اذا رأيت سيفاً ان اقبل اذا طار سهم ان استقبل يا فداء العالمين
أتروح او انوح بل اصيح من قلة ناصريك يا من بك ارتفع نوح العالمين
قد سمعت نداءك يا محبوب الابهى اذا انار وجه البهأء من حرارة البلاء و انوار كلمتك النوراء و قام بالوفاء فى مشهد
الفداء ناظراً رضاتك يا مقدر العالمين
ان يا على قبل اكبر ان اشكر الله بهذا اللوح الذى تجد منه راحة مظلوميتى و ما انا فيه فى سبيل الله معبود العالمين
لو يقرئه العباد طراً و يتفكرون فيه ليضرم فى كل عرق من عروقهم ناراً يشتعل منها العالمين

* * *

ورقة الرضوان شاهزاده خانم

بسم الله الأَمَنع الأَقْدَس الأَبْهَى

ان يا ورقة الحَبِّ اسمعى ندآء ربك عن شطر هذا السَّجَن لتجذبك نغمات الرَّحْمَن الی مقرَّ الَّذی فیہ استضاء وجه الَّذی فیہ كتب من قلم الله هذا لوجه الله المقتدر المهيمن العزيز القيوم ان اشكرى يا ورقة بما هبَّت عليك روائح المحبوب و جعلك الله من اوراق سدرة التى استظلت في ظلها عباد منقطعون ان اذكرى ربك في كلِّ الأيَّام و لا تغفلى عنه و انه يكفيك عن الَّذين هم كفروا و اشركوا بالله العزيز المحبوب ذقى من اثمار تلك الشجرة و لا تمنعنى نفسك عنها ثمَّ توكللى على الله ربك في كلِّ الأمور ثمَّ اجهدى في نفسك بأن يظهر منك ما ينبغى لنسبتك الى الله و لا تكونى من الَّذين هم ينسبون انفسهم الى نفس الله ثمَّ فى مناهج الرضا هم لا يسلكون ان اقتنى ثمَّ اذكرى ربك فى تلك الأيَّام التى اتخذوا النَّاس لأنفسهم رياءً من دون الله و هلكوا فى مناهج البغى و الضلال و هم لا يشعرون كذلك القيناك قول الحقِّ لتفرحى بذكر المحبوب و تكونى من امآء اللواتى هنَّ بذكر ربهنَّ يفرحون و البهآء عليك و على الَّذين هم آمنوا بالله ربهم و انقطعوا عن كلِّ عجل مسحور

* * *

هذه صحيفة الله المهيمن القيوم لأحبآء الله فى خلع آباد

هو النَّاطق فى ملكوت البيان

أنا اردنا ان نذكر اوليائى فضلاً من عندى و انا الفضل القديم ليجذبهم التَّدآء الى الأفق الأعلى و يقربهم الى مقام لا يرى فيه الآ الله و آثاره كذلك نطق القلم اذ كان مالک القدم فى سجنه العظيم
يا باقر قد انزلنا عليك الآيات و اظهرنا لك ما شهد بعنابتى و فضلى و جودى و كرمى و رحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين بشرَّ عبادى بذكرى و ما نزل لهم من سماء مشيئتى ليشكروا ربهم الفيَّاض الغفور الرحيم أنا ذكرناهم من قبل و زينناهم بآثار قلمى الأعلى و انا المشفق العزيز الحميد
يا على قبل اكبر رأينا ذكرك ذكرناك و سمعنا ندائك اجنباك بهذا الكتاب المبين الَّذى يشهد كلِّ حرف من حروفاته بوحداية الله و فردانيته و بما نزل فى لوحه العزيز البديع اشكر الله بهذا الفضل الأعظم و قل
لك الحمد يا مولى العالم بما هديتني الى صراطك المستقيم و جعلتني مقبلاً الى افقك اذ كان القوم فى اعراض مبين اياك ان تمنعك شبهات الَّذين كفروا بيوم الدّين قم على الأمر و ذكر النَّاس بآيات الله المقتدر القدير كذلك ماج بحر البيان و هاج عرف الرَّحْمَن طوبى لمن وجد و اقبل و ويل لكلِّ غافل بعيد
يا على اصغر اذا تنوّرت بأنوار نير البيان و شربت رحيق الحيوان من كتاب ربك الرَّحْمَن قل
الهى الهى قريک رجائى و ظلک مقصدى و جوارک مطلبى و حضورک املى و لفائك منتهى منيتى و وصالک بغيتى
اسألک ان لا تخيبنى بفضلك و رحمتك يا ارحم الرَّاحمين
يا سمى المقصود اذا اشعلتک نار السّدرة فى طور البيان و اخذک جذب ندآء ربك الرَّحْمَن قل

الهي الهى ندائك اجتذبنى و نار حبك اشعلتنى و هجرك اخذ الاصطبار عن كفى ارحمنى يا موجدى و مقصودى قدّر
لى الحضور امام وجهك و القيام لى باب عظمتك او قدّر لى اجر لقاءك انك انت المقتدر القدير
يا على قبل اكبر اذا فزت بكوثر البقاء الذى جرى من قلمى الأعلى قل
الهي الهى لك الحمد بما سقيتنى كوثر بيانك و هديتنى الى صراطك و انزلت لى آياتك اسألك بأنوار صبح ظهورك و
آيات توحيدك و رايات قدرتك بأن تقدّر لى ما يقربنى اليك انك انت المقتدر المهيمن القيوم
يا قلمى اذكر من سمى بلطفعلى و بشره بعنايتى و نبئه بما ظهر و لاح فى ايام الله رب العالمين ان ذكرك مصباح
الفلاح لأهل العالم و آية القدم بين الأمم طوبى لمن فاز ويل للغافلين
يا سيد محمد اذا رأيت امواج بحر بيانى و اخذتك نفحات آياتى قل
الهي الهى طوبى لسبيل نسب اليك و لدليل نزل من سماء عنايتك و طوبى لأرض تشرقت بقدمك و لمقام فاز بلقائك
و لعبد سمع ندائك و اقبل بقلبه الى افقك الأعلى اى رب اسألك بأمرك الذى به ظهرت كنائز العلوم و الفنون و جرى فرات
البيان فى الامكان بأن تقدّر لى ما يجعلنى راضياً برضاك و معترفاً بما جرى من قلمك الأعلى و لا اقول فى امر من اوامر لم
و بم اى رب احب ان اكون خاضعاً خاشعاً راضياً لى ظهورات قدرك و فضائك انك انت العزيز الكريم
يا سيد على قد فاز اسمك بلحاظ عناية مولاك و انزل لك ما لا تحرقه النار و لا يأكله التراب و لا يغيره الهواء و لا
تبدله القرون و الأعصار يكون لك باقياً بدوام ملكوتى و ذكرى بين عبادى احفظ هذا المقام باسمى ان ربك هو المبين العليم
الحكيم

يا احمد اذا سمعت تغنيات عنادل بيانى على اعلى الأغصان و تغرّدات حمامة عرفانى من اعلى المقام قل
الهي الهى لك الثناء يا مولى الأسماء و مالك ملكوت البقاء و لك البهاء يا من فى قبضتك زمام الأشياء اسألك بنور
امرک و حفيف سدره ظهورك و خرير كوثر بيانك و هزيز الأرياح فى حديقة فضلك بأن تقدّر لى ما قدرته لأصفيائك الذين
انفقوا صدورهم فى سبيلك و عيونهم لحبك و ارواحهم لارتفاع كلمتك العليا و اجسادهم لاطهار امرک يا مولى الورى و رب
العرش و الثرى انك انت المقتدر بارادتك و المهيمن بسطانك لا اله الا انت الأمر القديم
يا قلم اذكر الحسن الذى سمع و اقبل و اراد ان يشرب كوثر البيان من يد عطاء ربه الرحمن و يقوم على خدمة امره و
خدمة اوليائه الذين بهم انتشرت آيات الله المهيمن القيوم
يا حسين توجه اليك وجه القدم من السجى الأعظم و يوصيك و اوليائه بالعدل و الانصاف و بالأمانة التى بها سطع نور
العزة و الانقطاع فى الابداع اشكر الله ربك انه ايدك و شرفك باثار قلمه الأعلى انه هو المقتدر فى المبدأ و المآب
يا حبيب الله قد اتى الحبيب اعرض عنه العباد و اعترض عليه من فى البلاد و اشتد الأمر الى ان نزلت آية الهجرة من
سماء المشية فلما خرج نوح البيت لفراقه و ابتسم ثغر يثرب للاقائه يا حزب الله انظروا ثم اذكروا ما ورد على سفراء الله و
اصفيائه و ما قالوا فى حق من ارسلهم و ما ورد عليه من قوم سوء اخسرين
يا محمد جعفر يذكرك المظلوم لوجه الله لعل تجد عرف البيان و تكون مستقيماً على امر نوح به كل مغل و اضطرب
كل غافل و زل قدم كل جاهل و اشتعلت نار الضغينة فى قلب كل عالم بعيد و كل ظالم عنيد نسأل الله ان يؤيدك و اوليائى
على الاستقامة على هذا الأمر العظيم

يا محمد كاظم هل المذكور فى القصر او تحت ارادة كل ظالم اعرض و كفر و هل المحبوب بين الأحباب ام بين
انياب الذباب قد استوى هيكال الظلم على سرير الاعتساف و ارتكب ما لظمن به على وجوهن طلعات الفردوس الأعلى
كذلك قضى الأمر فى هذا السجى المبين و ما منعنا ظلمه عن اظهار العدل و كفره عن اعلاء الكلمة و لا شركه عن توحيد

اللّٰهُ الفرد الواحد العليم الخبير و ما منعتنا سطوته و لا شوكته و ما خوَّفتنا جنوده يشهد بذلك من حضر لدى الوجه و كلّ صادق امين

يا على مراد مراد العالم ينوح على نفسه و يقول انّ الأحزاب يدخلون الهياكل و الكنائس و المساجد و الصوامع لاسمى و هم غافلون عن نفسى و معرضون عن لقائى و عاملون ما ضاق به صدرى و ناح به قلبى و قلمى و اهل خباة مجدى و سراق عظمى كذلك اخذتهم الغفلة من كلّ الجهات نسأل الله ان يكشف لهم فضلاً من عنده و يهديهم الى سواء الصراط يا محمّد هاشم ندا بسيار بلند است ولكن منافذ آذان فى ضيق مبین از حقّ بطليد عباد خود را محروم نفرمايد لله الحمد نفوس مقبله هر يك بانوار نير بيان فائز گشتند و از يد عطا كوثر بقا آشاميدند يا حزب الله شما از اثمار سدره دانشيد اين مقام بلند را از دست مدهيد بآنچه لايق و سزاوار است تمسك نمايد

يا محمّد حسين بشنو ندای مظلوم را كل را وصيت مينمايد بآنچه سبب و علتّ رضای حقّ جلّ جلاله است امر عظيم است بايد حزب الله در جميع احيان بافق رحمن ناظر باشند و از او طلب نمايند حفظ خود را از شبهات ناعقين و اشارات معتدين نسأل الله ان يحفظك و اوليائه من شرّ الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و جادلوا بآياته و انكروا حجّته و برهانه أنّه هو المقتدر على ما يشاء و هو الفرد الواحد الحافظ العليم الحكيم

يا محمّد على اذا سمعت نداء الله ربّ الأرباب و شربت رحيق البيان فى المآب وّل وجهك شطر الله المهيمن القيوم و

قل

الهي الهى قد نبذت دونك آخذاً حبل عنایتك اسألك بنفحات آياتك و حفييف سدره المنتهى و صرير قلمك الأعلى و بالكلمة الّتى بها طار الموحّدون الى هواء قربك و رضائك و المخلصون الى ساحة عزّك و عظمتك بأن تقدّر لى ما قدرته للمنجذيين من عبادك الّذين اخذهم سكر بيانك الأحدى بحيث غفلوا عن دونك متوجّهين الى انوار وجهك اى ربّ ترانى ناظراً الى افق امرك و منتظراً بدواع فضلك فأنزل علىّ رحمة من عندك انك انت الّذى باسمك ماج بحر الكرم فى العالم لا اله الا انت الغفور الكريم

يا غلامحسين مظلوم از افق سجن ندا ميفرمايد و كل را راه مينمايد سبحان الله انوار ظهور عالم را احاطه نموده و امر الله بمثابة آفتاب ظاهر و هويدا مع ذلك اهل عالم بما عندهم مشغول و از امطار رحمت رحمانى و نيسان مكرمت يزدانى محروم و ممنوع ظنون عباد را از مكنون منع نموده و اوهام از حضرت قيوم محروم ساخته طوبى لمقبل ما منعه اعراض القوم و لقوى ما اضعفه ظلم العباد اگر نفسى اليوم اين امر اعظم را انكار نمايد بر اثبات چه امرى موفّق خواهد شد لا والله معرض از اين امر ظاهر هويدا لازال از حقّ معرض بوده يشهد بذلك قلمى الّذى بصريه انجذبت الأشياء و نطقت قد اتى الوعد و الموعد ظهر بسلطان مبین

يا احمد حضرت فرد احد برايآيات آيات آمد و با اعلام بينات ظاهر شد مع ذلك احزاب امم از او محروم و ممنوع هر حزبي بحبلى متمسك و بوهمى متشبث الوان عالم و زخارف امم سدّيست حائل طوبى از براى مقتدرى كه بعضد يقين سبحات را خرق نمود و سد را از میان برداشت در ليالى و آيام لسان قدم امم را بنصائح مشفقانه و مواعظ حسنه ذكر نموده و مينمايد و متذكّر ميفرمايد از حقّ ميطلبم كل را تأييد فرمايد و بمطلع انوار راه نمايد اوست قادر و توانا

يا ايّها القلم الأعلى اذكر امائى اللّائى سمعن النّداء و اقبلن الى الأفق الأعلى و آمنّ بالّذى اتى من افق الاقتدار برايآيات الآيات نسأل الله ان يؤيّدهنّ و يوفّقهنّ و يقدرّ لهنّ ما يقربهنّ الى الله ربّ الأرباب يا امائى و اوراقى حمد كنيد مقصود عالم را كه شما در سجن اعظم بكلمه يا امتى فائز گشتيد آذان اوليائى الهى لازال منتظر اين كلمه مباركه بوده و اكثرى در حسرت اصغاء كلمه يا عبدى ناله ها نموده اند زمام فضل در يد اقتدار حقّ بوده و هست يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا يفعل أنّه هو

المقتدر المختار طوبی از برای شما ایام ظهور را ادراک نمودید و بعرفان مقصود حقیقی فائز گشتید هنیئاً لکن و مریناً لکن و از حق بطلبید اماء خود را بمثل اماء حزب شیعه باوهم مبتلا نفرماید آنه هو السميع البصیر و بالاجابة جدیر

محبوب فؤاد حضرت علی قبل نبیل ابن حضرت اسم الله الأصدق علیهما بهاء الله الأبھی ملاحظه فرماید

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبھی

انسان بصیر لازال منفعل و خجل چه که وصف مینماید مقصودی را که جمیع ارکان و اعضا بکلمه لایوصف مقرر و ذکر مینماید مقامی را که بکلمه لایذکر معترف هر خبیری از وصف رایحه تحدید استشمام مینماید و از ذکر و ثنا رایحه عرفان بعد از اصغا و ایقان و اعتراف بآنکه سید لولاک ما عرفناک فرموده فی الحقیقه مقام ذکر و وصف اگرچه نزد متغمسین بحر عرفان بی انتهاست و لکن در مقامی حکایت از تحدید و عرفان مینماید و مقررین و مخلصین از این کلمه رایحه غرور استشمام مینماید لذا استغفر الله مره اخرى استغفر الله کره اخرى استغفر الله آه آه من خجلتی و انفعالی و عدم حیائی لآئی ایقنت بأن ذکری ایاه یدل علی وجودی تلقاء القدم و اظهار مقامی لدی تجلیات انوار مالک الأمم و مقصود العالم ایضاً استغفر الله

الهی الهی تری ضعیفی عند ظهورات قدرتک و عجزی لدی شؤونات اقتدارک و فقری تلقاء بحر غنائک و عزتک حین ذکرک تأخذنی الحیره و الخجله علی شأن ارید ان استر نفسی تحت اطباق تراب ارضک فآه آه من جهلی عند تجلیات نیر علمک اشهد آئی فی هذا المقام حین ما انطق بذکرک ترتعد فرائصی و ارکانی من خشیتک فآه آه اری عملی مخالفاً بما یخرج من فمی تلقاء ملکوت بیانک و فی مقام ینادینی ظاهری و باطنی و اساری و عروقی و شعراتی لا تحزن بذلك لأنه جلّ جلاله لما ماج بحر فضله و هاج عرف عطائه اذن لعباده بذکره و ثنائه و عزتک و جلالک فی مقام آخر انک خلقت اللسان لذكرک و العیون لمشاهده انوار ظهورک ای رب اسألک بأسرار اسمک الأعظم و بنور امرک الذی اشرق به العالم بأن تبدل ما لا یلیق لک و لأیامک بما یلیق لظهورک و سلطنتک انا عبدک و ابن عبدک اعترفت باقتدارک و اختیارک و برحمتک الّتی سبقت عبادک و خلقتک ای رب قدر لعبدک و لأولیائک ما یقرّبهم الیک و یقدّسهم عن کلّ ما لا ینبغی لساحة عزک و بساط قریک انک انت المقتدر علی الرّد و القبول و علی المنع و البلوغ و انک انت المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یکون

و بعد دستخط آن محبوب فؤاد مکرر رسید و مکرر تلقاء کرسی رب باصغا فائز و کره بعد کره امواج بحر فضل بکمال اوج ظاهر و از لسان عظمت جاری شد آنچه که هیچ قلمی احصا نتواند و هیچ مدادی از عهده برنیاید و لکن تأخیر جواب از کثرت تحریر بوده ذلک تقدیر من لدن علیم خبیر و خود آن محبوب بر آنچه ذکر شد شاهد و گواه تا آنکه نامه ها باین نامه که بتاریخ چهارم شهر شعبان المعظم بود منتهی گشت عوالم علم سرمدی گواهیست صادق که آنچه از قلم آن محبوب جاری گشت فرح اکبر را منبع بود و سرور اعظم را مطلع چه که از هر حرف و هر کلمه آن عرف ذکر و ثنا و اقبال و توجه و استقامت بر امر محبوب عالمیان استشمام گشت و بعد از قرائت قصد مقام نموده امام وجه مولی الأنام عرض شد اذاً تحرک ملکوت البیان و انزل ما انجذبت به افئدة اهل مدائن العلم و العرفان قول الربّ تعالی و تقدّس

هو المشرق من افق سماء العطاء

یا ابن اسمی علیک بهائی و عنایتی در امر مظلوم تفکر نما و فیما ورد علیه من البلیا و الرزایا در جمیع احیان از افق سماء فضل اشراق نمود آنچه که عالم رجا و طلب را منور فرمود و از قلم اعلی جاری شد آنچه که اهل قبور را برانگیخت و بحیات تازه جدیدة منیعه فائز نمود یا ابن اصدق اگر صاحب اذن حقیقی یافت شود اصغا مینماید آنچه را که مخلصین و مقرّین در طور عرفان اصغا نمودند و مقصود از ظهور و ذکر و بیان آنکه نفاق برخیزد و بجایش اتّفاق مقام اخذ نماید و کل بصفات و اخلاق مبارکه ممدوحه که سبب حفظ و علّت ارتفاع است مزین گردند و لکن در بعضی عکس آن ظاهر مقام اتّفاق نفاق مشهود و مقام امانت خیانت از حقّ بطلب عباد خود را مؤیّد فرماید تا از کأس انقطاع بنوشند و بطراز تقوی مزین گردند نصح الهی را فراموش نمودند بعضی باعمالی ظاهر شده‌اند که سبب تضییع امر الله مابین غافلین و تارکین شده بیدانشهای دنیا هر امر منکری را که از مدّعیان محبت مشاهده مینمایند بحقّ نسبت داده و میدهند بذلک ناح قلمی الأعلی فی الذروة العلیا و بکت العیون فی الفردوس الأبهی اولیا را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان تکبیری که کل را مشتعل نماید و از برای اصغاء نداء مکّم طور مستعدّ فرماید قل یا اولیاء الله فی الأرض اسمعوا نداء المظلوم و زینوا رؤوسکم بأکالیل التقوی و هیاکلکم بأثواب الانقطاع ثمّ انصروا ربکم بالأعمال هذا ما امرتم به من لدى الله الغنی المتعال امروز اعمال و اخلاق ناصر و معین حقّ جلّ جلاله‌اند طوبی از برای رجالی که لوجه الله باین دو تمسک نمودند تقوی سراجی است منیر اوست سبب روشنی عالم و علّت هدایت امم اگر از اول امر مدّعیان محبت الهی باوامر و احکامش تمسک میجستند حال عالم بنور ایمان منور مشاهده میگشت این ایام از مدّعیان محبت وارد شد آنچه که از اعدا وارد نشده لعمر الله انّ المظلوم فی حزن مبین انتهى

لازال مواعظ حسنه و نصایح مشفقانه که فی الحقیقه سبب قرب و لقا و علّت فیوضات لاتناهی مولی الوری است از لسان عظمت جاری و نازل و بشأنی نازل که قلم و مداد از احصای آن عاجز و قاصر معذلک از بعضی ظاهر شده آنچه که عین عدل و انصاف میگردید و قلوب ناله میکند باید این عبد و آن محبوب و اولیا کل از سماء عفو و عطای حقّ جلّ جلاله مسئلت نمائیم غافلین را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار است و کل را توفیق رجوع عطا نماید تا بر تدارک ما فات عنهم قیام کنند و در این یوم اقدس انور خود را از فیوضات و عنایات مقصود عالمیان محروم نسازند انّ ربنا هو العطوف الغفور ذکر توجه باطراف را لأجل اعلاء کلمة الله نمودند و همچنین ورود در مقامی که از لسان عظمت به فروغ نامیده شده بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات از سماء فضل نازل قوله تبارک و تعالی

هو الذاکر العلیم

یا اولیائی فی فروغ اسمعوا نداء الله المقنن العزیز الودود انه ذکرکم بذکر اشتعلت منه الأفئدة و القلوب و به شهدت الأشياء و من فی ملکوت السماء انه لا اله الا انا المهیمن القیوم قد ذکرناکم مرّة بعد مرّة فضلاً من لدنا و انا الفضّال فی ممالک الغیب و الشهود و انزلنا لمن زیناه بطراز التخصیص و ابنائه و من معه ما انجذبت به حقائق الموجودات و توجّهت الوجوه الی الله مالک الیوم الموعود نسأل الله ان یؤیّدهم علی ذکره و ثنائه و تبلیغ امره العزیز المحبوب بذلک اشرفت شمس البیان من افق سماء عنایة الله مالک الملک و الملکوت طوبی لمن شهد و رأی و ویل لكلّ غافل محجوب البهائم من لدنا علیکم و علی امائی اللّائی آمنّ بالله اذ اتی من سماء الأمر بسطان مشهود انتهى

و هذا ما نزل لأحبّاء الله فی حصار

هو المقتدر العليم الحكيم

يا اوليائي في حصار افرحوا بما توجه اليكم من شطر السجن وجه ربكم المختار و ذكركم بما انجذبت به افئدة الأبرار اسمعوا النداء من شطر السجن انه يقربكم الى الله رب الأرباب انا ذكرنا من احببني الذي صعد الينا بنور اشرفت منه الآفاق قد استقبله حين العروج قبيل من الملا الأعلى و اهل الجنة العليا يشهد بذلك من اتى من سماء الفضل برايات الآيات و ذكرنا الذين نسبهم الله اليه و قدرنا لهم في الصحيفة الحمراء ما غرّد به العندليب و قرّت به الأبصار نسأل الله ان يؤيدهم على ما يحب و يرضى و يكتب لهم ما كتبه لأصفيائه انه هو العزيز الوهاب

انا اردنا ان نذكر من سمى بمير قبل حسن (حاجى مير حسن بيك) ليفرح بعناية ربه في هذا اليوم الذى فيه نادى المناد من كل الجهات

و نذكر من سمى بالله يار (بيك) ليتمسك بحبل المختار و يشهد لسان ظاهره و باطنه بما شهد به مكلّم الطور اذ استوى على عرش الظهور و يطوف حول الأمر باستقامة لا تمنعه فراعنة الأرض و لا جبايرة البلاد

و اردنا ان نذكر من سمى بمحمود (كربلائي) فى كتاب الأسماء و انا العزيز الغفار يا محمود خذ كأس البيان باسم مالك الأديان ثم اشرب منها امراً من لدنا و قل يا قوم تالله قد نزل من سماء البرهان ما قام به اهل القبور و نفخ فى الصور نطقت الأشياء الملك لله فائق الأصباح

يا جهانكير (بيك) اسمع نداء الله المقتدر القدير من السدرة الحمراء المغروسة فى الفردوس الأعلى من يد ارادة مولى الورى و قل

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما هديتني الى صراطك و سقيتني كوثر بيانك و عرفتني اذ كان القوم فى نوم عجاب

يا اسمعيل اشكر الله ربك بما جعلك فائزاً باصغاء ندائى الأحدى الذى كان امل المقرئين و المخلصين فى ازل الآزال اشهد بجودك الذى سبق الوجود و بأمرك الذى سخرت به الأحزاب

يا اوليائي فى نامق انا ذكرناكم من قبل و فى هذا الحين بما اشرف به نير البيان من افق سماء رحمة ربكم مالك اليجاد انا ذكرنا الذى شرب رحيق الشهادة فى سبيل ربه امام العيون و الأبصار و بذلك فاز بما لا فاز به احد الا من شاء الله مالك الرقاب

يا ابن الشهيد طوبى لك بما تمسكت بعروتى و تشببت بذيل رحمتى اذ كان القوم فى غفلة و ضلال نسأل الله ان يقربك اليه و يقدر لك من قلمه الأعلى ما ارتفع به النداء بين الأرض و السماء الملك لله رب ما يرى و ما لا يرى و رب مشارق الأذكار

يا ابالقاسم قد حضر اسمك امام الوجه اقبل اليك وجه الله من هذا المقام و انزل لك ما اشتعلت به النار فى الأشجار و نطقت انه لا اله الا هو المقتدر المهيمن العزيز الجبار ذكر الناس بايات ربك و بشرهم بما نزل من القلم الأعلى فى اعلى المقام انتهى

لله الحمد در اين ایام بعضی مکرر بعنايت حقّ جلّ جلاله فائز شدند نامهها و عرايض متتابع رسیده و میرسد و در هر یک اماکن و دیار آن اطراف مذکور و هر یک از اولیا فائز شده بآنچه که گواهی میدهد بر عنایت و شفقت و فضل حقّ جلّ جلاله صد هزار طوبی از برای نفوسی که در این ایام بعنايت الله فائز گشتند چه که کلمة الله را فنا اخذ نمایند و تغییر راه نیابد يشهد بذلك لسان العظمة كما شهد من قبل انه هو المقتدر على ما يشاء فى المبدأ و المآب

ذکر بجستان را نمودند بعد از عرض امام وجه این آیات از سماء عطا نازل قوله جلّ جلاله و عزّ برهانه
یا بجستان افرح ثمّ احمد سبح ثمّ اشکر بما ذکرک الذی بکلمة منه خلقت السموات والأرض کم من عالم ما ذکر
لدى المظلوم و کم من عارف انکر المعروف و کم من رجل منع عن بحر الحیوان فى ایام ربّه الرّحمن و انت فزت بعناية الله و
رحمته و ذکرک من کان مذکوراً فى افئدة المقرّبین و المخلصین انا ذکرنا علیاً فى الكتاب و فى الزّیر و الألواح مرّة بعد مرّة ثمّ
الذین آمنوا بالله ربّ العرش العظیم نسأل الله ان یبعث منک رجلاً ینصرون ربّهم فى الأعمال و یعظوا النّاس بالأخلاق و نوصیهم
بالمحبّة و الوداد انه هو العلیم الحکیم انا سمعنا نداء الذین اقبلوا و اجناهم بلوح یشهد لهم فى کلّ عالم من عوالم الله الملك
الفرد العزیز الحمید یا ابن اسمی کبر علی وجوه عبادى فى بلادى ثمّ اتل علیهم آیات الله ربّک و ربّ آبائک الأولین قد انزلنا
لک فى هذه الاّیام ما ابتسم به ثغر البیان ان ربّک هو الغفور الرّحیم

و هذا ما نزل لأولیاء الله فى فاران قوله جلّ جلاله و عظم شأنه لله الحمد اولیای آن ارض فائز شدند بنور ایمان فاران
خوب اسمیست از آن عرف محبت استشمام میشود لهم ان یفتخروا بهذا الاسم الذی خرج من فم مشیة الله ربّ العالمین
انشاء الله آثار این اسم بارادة الله در اولیای آن ارض ظاهر و مشهود گردد کل را در این حین ذکر مینمائیم نفوسى که قصد
کعبه الله نمودند و رحیق لقا را از ابادی عطا آشامیدند کل در ساحت اقدس مذکورند لله الحمد آن نفوس بذکر و حضور و لقا
فائز گشتند و همچنین سایر اولیا در این ایام مکرّر ذکرشان از قلم اعلى جاری یا ابن اصدق علیک بهائی و عنایتی حال اراده
آنکه نفوس مذکوره در نامه را ذکر نمائیم لتعرف اولیائی بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت من فى السموات و الأرضین
هذا ما نزل لجناب میر آقا حسین بیگ علیه بهاء الله

هو الله

یا حسین علیک بهائی در این حین مصباح الهی باین کلمه مبارکه ناطق یا حزب الله خذوا كأس الفلاح من ید عطاء ربکم
مستخرّ الأریاح ثمّ اشربوا منها باسمی العزیز البدیع طوبی لک بما تمسکت بحبل الله و اقبلت الیه اذ کان الظالمون فى ظلم
عظیم و اعراض مبین نسأل الله ان یؤیّدک علی ما اردته فى سبيله الواضح المستقیم
ما نزل لجناب حاجی میرزا عبدالعلی علیه بهاء الله

هو الله

یا عبدالعلی علیک بهاء الله الأبدی اشکر الله بما توجه الیک وجه القدم من شطر سجنه الأعظم و انزل لک ما انجذبت به
افئدة الأمم الذین وفوا بعهد الله و میثاقه و اخذوا الكتاب بقوة من لدنه انه هو المؤید العلیم طوبی لک و لمن فاز برحیق بیانی و
کوثر عرفانی و سلسبیل ذکرى العزیز المنیر البهاء من لدنا علی اهل البهاء الذین اقبلوا بالقلوب الی هذا التّیّ العظیم
و هذا ما نزل لجناب استاد علی اکبر علیه بهاء الله

هو الله

یا علی قبل اکبر علیک بهائی در کتاب قبل بشارت داده میفرماید کل باسماء ذکر میشوند حمد کن محبوب عالم را که ترا فائز
فرمود بآنچه که مظاهر جلال و مطالع کمال از آن محرومند مقصود از این کمال اموریست که نزد مظاهر اوهام مقبول

سبحان الله حزب غافل اسم منكر را معروف گذاشته‌اند و جهل را علم نسأل الله ان يعرّفهم خسرانهم و ما فات عنهم في هذا اليوم الذي بذكره نطقت الأوراق في الأشجار قد اتى المختار و معه فرات العلم و الحكمة اقبلوا و لا تكونوا من الغافلين
هذا ما نزل لجناب كربلائى حسن عليه بهاء الله

هو الله

يا حسن عليك بهائى حسين را علمای عصر بر شهادتش فتوى دادند چنانچه در اين عصر بر مالکش فتوى دادند كتب الهى از ظلم علمای آن عصر و اين عصر نوحه مينمايد ولكن آذان از اصغا ممنوع احفظ لؤلؤ محبة الله فى خزينة قلبك ثم استره من اعين الخائنين و قل لك الحمد يا اله العالم و معبود من فى السموات و الارضين
و هذا ما نزل لجناب مير احمد بيك عليه بهاء الله

هو الله

يا احمد عليك بهاء الله الفرد الأحد بگو يا قوم امروز روز ذکر و ثناست چه که جمال قدم و محبوب امم بر عرش عطا مستوى خود را از اين فيض اعظم و فضل اكبر منع نمائيد جهد نمائيد شايد فائز شويد بانچه که بعزّ قبول فائز گردد و بدوام ملك و ملكوت باقى ماند عالم منتظر اين يوم بوده و چون ظاهر شد اهلش بعدم راجع طوبى لمن عرف المقصود و تمسك بالمعروف انه من المقرّبين عند الله رب العالمين
هذا ما نزل لجناب مير غلام رضا بيك عليه بهاء الله

هو الله

يا غلام قبل رضا مقصود يكتنا از سجن عكّا بتو اقبال نموده و ترا ذكر مينمايد ليجذبك ذكره الى مقام تسقى بيد العطاء اهل البهاء كوثر البقاء انه هو مولى الورى يذكر اوليائه بما تبقى به اسمائهم بدوام اسمائه و صفاته انه وليّ المقبلين و مقصود العارفين انا نوصى عبادنا و امائنا بتقوى الله ربّ العرش العظيم طوبى لمن تمسك بحبلى و نطق بشنائى بين عبادى انه من المخلصين فى لوحى المبين
و هذا ما نزل لجناب محمد هاشم عليه بهاء الله

هو الله تعالى

يا محمد قبل هاشم عليك بهائى و عنائتى مكرّر ذكرت از قلم اعلى نازل انه معك و سمع ندائك فى ذكره و ثنائيه و هو السميع البصير و هو العليم الحكيم انشاء الله در جميع احوال و احيان بنار حبّش مشتعل باشى و بنور عرفانش منور اوليا را تكبير برسان و بضياء سراج الهى مشتعل نما تا كل بحكمت و بيان عباد را بشريعته مقصود عالميان فائز نمايند يوم حكمت است و خدمت و خدمت حقّ جلّ جلاله در رتبه اولى تبليغ امرش بوده و هست از حقّ ميطلبيم اوليائى خود را مؤيد فرمايد بر آنچه سبب ارتفاع كلمه و ارتقاى مقام است البهاء عليك من لدن مشفق كريم انتهى

اين يوم الحمد لله يوم ابصار مخلصين و آذان مقرّبين است چه که جز ابصار حديده و آذان واعيه لايق مشاهده امواج بحر بيان الهى و اصغاء حفيف سدره ربّانى نبوده و نيست هنيئاً لهم و مريئاً لهم هم باصغا فائز و هم بمشاهده فائز يوم

اولیاست و وقت وقت اصفیا فی الحقیقه ساعت موعوده متحیر چه که مقام مقامیست که جز حق آگاه نه و جز اراده و علمش محیط نه یسأل الخادم ربّه بأن یقدّر لأحبّائه ما قدر للذین فازوا بکوثر الانقطاع فی ایامه اولئک عباد زین الله السن الملاّ الأعلى بذکرهم و ثنائهم من یقدر ان یصفهم حقّ الوصف او یعرفهم حقّ العرفان اولئک رجال استقرّوا فی ظلّ قباب العظمه و الاجلال امرأ من لدى الله الغنی المتعال

ذکر توجّه بارض باء و شین و قریه را نمودند بعد از عرض در ساحت امع اقدس این آیات بیّنات از لسان عظمت ظاهر و نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمی الذی به انجذب اهل مدائن العلم و العرفان

اولیای ارض باء و شین لدى الله مذکور بوده و هستند در این ایام مکرّر ذکرشان از سماء مشیّت نازل و هر یک بامواج بحر بیان مقصود عالمیان فائز لله الحمد از کأس عرفان و ایقان آشامیدند و لدى الله از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور انه یحبّ اولیائه هناك و ذکرهم من قبل بذکر احیا الله به عباده و یذکرهم فی هذا الحین بما فاحت به نفحات الوحی فی الامکان انه هو العزیز المنان لا یعزب عن علمه من شیء یشهد و یری و هو العزیز البصّار یا اولیائی اسمعوا ندائی من شطر سجنی ثم اذکروا ما ورد علی المظلوم من الذین یدعون العرفان فی انفسهم و یرتکبون ما ارتفع به حنین الملاّ الأعلى یشهد بذلك من اتی بالحقّ بملکوت الآیات انا نبشّر کلّ واحد منهم من القانتین و القانتات بما قدر لهم من لدى الله ربّ الأرباب البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیکم و علی الذین سمعوا التّداء و قالوا لک الحمد یا من فی قبضتک زمام من فی الأرضین و السّموات و نذکر اولیائی فی خیرالقری و نذکرهم بآیات الله مولی الأنام یا (ملاّ) محمّد قبل رفیع قد ذکرک من قام علی خدمتی ذکرناک بلوح تضرّع منه عرف عنایة الله ربّ الأرباب طوبی لک و لمن اتّخذ لنفسه مقاماً فی ایام الله مالک المبدأ و المآب احمد الله بما ذکرک من نطقت الأشياء عند ظهوره قد اتی المخزون بأمر لا یعادله ما کنز فی الأرضی و الجبال یا (ملاّ) محمّد قبل تقی قل

لک الحمد یا الهی بما ذکرتنی مرّة بعد مرّة و ایدتنی علی الاستقامة علی امرک اشهد أنّک انت العزیز الفضّال اسألک بأن تنزل علیّ و علی عبادک من سحاب رحمتک امطار العنایة و الألطاف أنّک انت المقتدر العزیز الوهّاب یا ابن اصدق قد ذکرنا من صعد الی الله الذی سمی بمحمّد قبل علی ثمّ الذین نسبهم الله الیه ان ربّک هو المشفق العزیز الفیاض انا نذکرهم فی هذا الحین و نکبّر علی وجوههم و نسأل لهم ما یقرّبهم الی الغنی المتعال انتهى ذکر هر یک از اولیا که در محضر مولی الوری عرض شد بعنایت کبری فائز گشت مقصود از خلقت آنکه در حضور مذکور آیند تا بخدمتی فائز شوند امطار رحمت از سحاب فضل و عنایت من غیر تعطیل و تعویق نازل ما ذکر من اسم الآ و قد نزل له ما یكون باقیاً باسمه الباقي طوبی از برای نفوسی که در این ایام موجودند و لدى الوجه مذکور

ذکر ورقه بنت محبوب فؤاد جناب حاء و سین و همچنین ورقه بنت اخت ایشان علیه و علیهنّ بهّاء الله را نمودند لله الحمد از سنین گذشته الی حین عندالله مذکور بوده‌اند و بذکر و عنایت و الطاف و شفقت سدره مبارکه مزین و مرزوق و مخصوص هر یک این ایام لوح اقدس ابداع انور ابهی نازل نزد جناب محبوب فؤاد حاء و سین علیه بهّاء الله الأبهی ارسال شد یسأل الخادم ربّه بأن یجعلهما من اللّائی طفن العرش فی العشیّ و الاشراق و یسبّحن ربّهنّ فی الغدوّ و الاصل و یقدّر لهما ما تقرّ بهما الأبصار فی الحقیقه اولیای باء و شین در هر سنه بلکه در هر شهر بلکه در هر یوم در پیشگاه حضور مذکور بوده‌اند

متعمد بنعمتهای ذکر و بیان و حکمت و عرفان مجدّد بعد از عرض باء و شین در ساحت امع اقدس اعلى این آیات از مشرق اراده اشراق نمود قوله جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم سلطانه

هو السّامع العليم

یا امتی یا ورقة الفردوس قد فزت بآیات قد خلق الله بكلّ حرف منها عوالم ما اطّلع بها الآ نفسه انّ ربّك هو العليم الخبير قد فزت فی اكثر الايام بنداء الله مقصود العارفين انا ذكرناك ثمّ اللّائى آمنّ بالله ربّ العالمين قد توجه اليك ملكوت البيان و انزل لك و لمن معك ما شهدت به الذّرات بفضل الله و عنايته و رحمته و عطائه انه هو الفضّال الكريم

یا روحانی عليك بهائی و عنایتی نطقت بالحقّ اذ اقبلت الى الله مقصود المخلصين قد فاز ما جرى من فؤادك و لسانك باصغاء ربّك ربّ العرش العظيم تشهد بعنايتی لك كتبی و صحفى و ما جرى من قلمی العزيز البديع طوبى لك و لمن احبّك و ذكرک و لأمة سمعت قولك فى هذا التّبيا المبین قد فاز عملك بطراز القبول نسأله ان يؤيّدك على ما ييقى به ذكرك و ذكره بدوام امرى المحكم المتين

یا غلام قبل رضا قد فاز اوليائى هناك بذكرى مرّة بعد مرّة و فى هذه الايام ذكرناهم كرّة بعد كرّة بذكر انجذب به الملاء الأعلى و سكّان هذا المقام الرقيع اشكر الله بما توجه اليك الوجه و زين عملك و عمل اوليائى بطراز تنوّرت بها مدائن الأعمال فكر فيما جرى من قلمى الأعلى لتجد حلاوة ذكرى و ما نزل من ملكوتى و سمآء عنایتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين

یا محمّد قبل على قد ناح قلبى و قلمى بما ورد علىّ من جنود الغافلين الذين ينسبون انفسهم الى نفسى و يأكلون اموال الناس بالباطل الا انهم من الأخسرين فى كتابى العظيم قد ارتكبوا فى المدينة الكبيرة ما صاححت به الصخرة و ناحت به الأشجار و ذرفت دموع العارفين نسأل الله ان يوفّق الكلّ على العدل و الانصاف و يؤيّدهم على الرجوع انه هو المقتدر القدير الحمد لله الذى ايّدك و اوليائى على خدمة امره و ما يرتفع به ذكره انه هو المؤيّد الحكيم

یا (حاجى ميرزا) حسين انّ المظلوم اقبل اليك و ذكرك بما انجذبت به مدائن الأذكار منهم من قال يا اولياء الله قوموا ثمّ اقبلوا بقلوب طاهرة و نفوس زكيّة و وجوه منيرة و آذان واعية و ارجل مستقيمة تالله قد ارتفع ما طارت به الأشياء و ظهر ما خضع عند ظهوره من فى السموات و الأرضين قد انزلنا لك ما يجد منه المقرّبون عرف حبّى طوبى لك و لمن فاز بأيام الله و سمع ما ارتفع من الفردوس الأعلى انه من المخلصين يشهد بذلك كلّ منصف خبير كبرّ من قبلى على وجوه اوليائى و بشرهم برحمتى و فضلى انّ ربّك هو المشفق الغفور الرّحيم البهآء من لدنا عليك و على ابنك و على الذين ما منعهم ضوضآء الغافلين عن صراطى المستقيم

یا عبدالوهاب اسمع ندآء مالك الرقاب الذى ارتفع فى المآب رغماً لكلّ عالم بعيد قل هذا يوم فيه استوى مالك القدم على عرش اسمه الأعظم و نطق بما هدى الأمم الى منظره المنير طوبى لعين رأت و لأذن سمعت و لقلب فاز بالاقبال الى مشرق آيات ربّه الناطق البصير

و نذكر فى هذا الحين امائى اللّائى شربن رحيق البيان من كأس عطائى و سمعن الندآء من شطر سجنى و تمسّكن بحبلى و تشبّتن بذيل الله المقتدر العزيز الحكيم يا ورقتى يا أمّ مهاجرى انّ المظلوم لا ينساک قد ذكرک و يذكرک بدوام ملكوته العزيز الجميل

و نذكر امة الأخرى انه يحبّ اوليائه و امائه الذين نبذوا العالم فى حبّه و رضائه و اخذوا ما امروا به فى كتابه الذى اذا نزل خضع له ما عند الأمم انّ ربّك هو المبيّن الخبير و نوصى الكلّ مرّة اخرى بالأمانة الكبرى لعمرى قد ظهرت فى المدينة

الكبيرة خيانة بها ناح عباد مكرومون أنا لله و أنا اليه راجعون

يا قلم الأعلى اذكر اوليائك في سرايان و بشرهم بعناية الله رب الأرياب يا محمد قبل طاهر أنا ذكرناك من قبل و الذين آمنوا في المدن و الديار تالله قد سرت نسمة الرحمن في البلدان و القوم اكثرهم في غفلة و ضلال هل تعرف ما منعهم قل اهوائهم و هل تعرف بأى شىء يتحركون قل بشبهات الذين كفروا بالمبدأ و المآب ذكر احبائى من قبلى و نورهم بما سطع و لاح من افق لوح الله مالك الرقاب قد فتح باب السماء و اتى الموعد بنور ما منعه السحاب قل

لك الحمد يا مولى العالم و لك الثناء يا منزل الآيات اشهد أنك ظهرت و اظهرت ما هدى الناس الى سؤاء الصراط يا مسعود اسمع نداء الله العزيز الودود قد حضر اسمك من قبل امام وجه مالك الفضل و اجابك رحمة من عنده و هو العزيز المحبوب قد ظهر كل سر و برز كل امر و نطق كل لسان الملك لمالك الوجود قد حضر اسمك مرة اخرى ذكرناك كرة بعد كرة امراً من عندنا و انا المقتدر المهيمن القيوم طوبى لك بما سمعت و اقبلت و ويل لكل غافل مردود نوصيك و الذين آمنوا بما تشتعل به الأفئدة و القلوب و بالأمانة و العفة و الاتحاد طوبى لمن سمع و عمل بما امر به فى لوحى المحتوم طوبى لمن اقتصر اموره على تأليف قلوب الأولياء و طوبى لمن تمسك بحبله الممدود ذكر اوليائى من قبلى و بشرهم بما نزل لهم من لدى الله رب الجنود لعمري من اقبل الى من العباد و الاماء قد تحرك على ذكره القلم و فاز بعناية مالك القدم الذى نطق امام وجوه الأمم الملك لله مالك الملك و الملكوت انتهى

يا اولياء الله و احبائه از برای هر يك از دوستان از سماء بيان نازل شده آنچه كه سبب حيات عالم و امم است عالم از نفعه الهى تازه و خرم لعمر ربنا و ربكم هر يوم كتابى نازل و هر ليل حجتي باهر ولكن قوم غافل از حق ميطلبم اوليائى خود را بر تبليغ امرش مؤيد فرمايد يعنى بحكمت و بيان عالم را برهان احاطه نموده و نور ظهور منور داشته ولكن غافلين بيخبرند آيا سبب بيخبرى چه بوده علمه عند ربنا العليم الخبير

و هذا ما نزل من سماء مشية ربنا مالك الابدان لأوليائه فى كاخك و جناباد قوله تبارك و تعالى

بسمى السميع و بسمى البصير

يا محمد سمع الله ندائك و انزل لك ما لا يعادله ما عند القوم يشهد بذلك كتاب الله المهيمن القيوم طوبى لأذن فازت باصغاء ندائى و لوجه توجه الى شطرى و لعين رأت آثار قلمى و ليد اخذت كتاب الله رب ما كان و ما يكون فضائل أيام الهى خارج از تحديد و فيوضاتش مقدس از انتها و احصا طوبى از برای نفسى كه وضوا و زماجير و غوغا و نعاق او را از نير آفاق منع نمود بوجه منير اقبال نمود و بعين مقدس از رمد و اذن منزه از مانع قصد مقام اعلى و ذروة عليا كرد يشهد لسان العظمة بأنه هو اهل البهاء المستقر على السفينة الحمراء كذلك اشرق نير العطاء من افق سماء عناية مولى الورى طوبى لقوم يعرفون طوبى لك بما اقبلت و سمعت اذ منع عن الاقبال اكثر الاماء و الرجال نسأل الله ان يوفقك على خدمة امرى و يكتب لك خير كل عالم من عوالمه انه هو المشفق العزيز الودود

يا اسمعيل اسمع ندائى من ملكوت بيانى انه يجذبك الى افق اشرق منه النور و اضاء به الديجور قد ذكرك من احببى و قام على خدمتى ذكرناك بايات لا يذكر عندها ذكر الخزان و الكنوز نعيماً لك و لمن عمل بما امر به فى لوحه المحفوظ أنا زيتاً سماء البرهان بأنجم الذكر و البيان طوبى لمن سمع و فاز انه من الذين وصفهم الله فى الفرقان بقوله لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون

و نذكر امائى اللائى اقبلن الى الأفق الأعلى و عملن ما امرن به فى كتابى المحتوم يا امائى و اوراقى فى المدن و الديار اسمعوا نداء ربكم المختار انه اتى من افق الاقتدار بسطان احاط الغيب و الشهود و ذكر كل عبد اقبل اليه و كل امة اقبلت و

سمعت و قالت

لك الحمد يا اله الأسماء بما هديت عبادك الى افتك و اوراقت الى سدره امرك بأسالك بأمرك الذى سخر العالم و الأمم بأن تغفر لهم و تؤيدهم على ما يقربهم اليك فى كل الأحوال أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الحق علام الغيوب البهاء المشرق من افق سماء رحمتى على عبادى و ورقاتى اللآئى آمن به و بآياته فى يوم فيه نصب الميزان و نفخ فى الصور

يا (استاد) محمّد قبل باقر قد توجه اليك المظلوم من شطر الله المهيمن القيوم انه يدعوك بما يقربك اليه و يلقي على العالم ما يؤيدهم على خدمة مالك القدم هذا الاسم الأعظم الذى به حدثت الأرض اخبارها و اظهرت كنوزها و خزائنها طوبى لمن سمع و رأى و ويل للغافلين احفظ ما نزل لك و قل لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الوجود من الغيب و الشهود ان الكتاب ينطق و القوم لا يسمعون و النور اشرق و القوم اكثرهم لا يفقهون قد اتى الميقات و سلطان الآيات استوى على العرش و قال العزة لله مالك الوجود

يا اوليائى فى الجيم و التون قد انجز الله وعده و اظهر ما اراد بقوله كن فيكون ما منعه ضوضاء العباد و لا صفوف الذين انكروا حجة الله و برهانه و قالوا ما لا قاله الأولون يا محمّد قبل باقر (ياء) لعمر الله قد تبدلت الأرض و الناس فى ريب عظيم و نطقت الأشجار و القوم اكثرهم من الرّاقدين قد سمعوا النداء و انكروه و احاطت الجهات حجة ربك و هم لا يشهدون اذا قيل لهم بأى حجة آمنتم برسل الله يقولون الكتاب فلما نزل أمه كفروا و قالوا ما ناح به المقرّبون لعمر الله لا يعرفون ما يخرج من افواههم اولئك همج رعاى اتبعوا اهوائهم فى يوم فيه نادى المناد من الأفق الأعلى يا ملأ الانشاء قد استقرّ العرش فى عكّاء اسرعوا هذا خير لكم عمّا خلق فى الأرض ان اتم تعلمون اذا اخذك كوثر بيانى قل

الهى الهى لك الحمد بما هديتني و لك الشكر بما ذكرتني و لك البهاء بما القيت عليّ ما قربني اليك اشهد أنك انت مولى العالم قد ظهرت و اظهرت ما كان مكنوناً فى العلم و مخزوناً عند الله مالك الملكوت البهاء من لدنا على اهل البهاء الذين سمعوا و قالوا لك الحمد يا اله الغيب و الشهود

يا اوليائى فى خيرآباد لا اشكو بئى و حزنى ولكن ذكر مينمايم آنچه را كه سبب تنبّه و بيدارى و آگاهيست هر بلد و هر مدينه كه اليوم بقاء اهل بهاء فائز او بسبب و علّت ظهور خود آگاه گشته و از فائزين عندالله مذكور و محسوب ولكن اهل بهاء نفسى هستند كه بارادة الله تمسك نموده اند و بذيل مشيتش تشبث ايشانند مطالع عفت و امانت و مشارق عهد و وفا قسم بمالك يوم كه اگر نفسى اليوم ندا نمايد آيا وصاياى الهى در چه وقت نازل و در كدام ورق مسطور در آن وقت الواح لاتحصى از اطراف عالم ندا نمايد مائيم حامل نصايح الهى و مواعظ ربّانى و بر هر نفسى القا نموديم آنچه را كه سبب نجات ابدى و عزّت سرمديست ولكن بعضى از مدعيان محبّت هيكل امانت را اخذ نمودند و بزنجيرش كشيدند آن ظالم بى وفا در صباح و مسا از ضرب سياط جفا معذبش دارد ظلم بمقامى رسیده كه حنين حصاة بلند شده و نواة و اسفا ميگويد ينبغي لكل نفس ان يقول

الهى الهى لك الحمد بما هديتني و ايدتني على عرفان بحر آياتك و سماء رحمتك أسالك بأن تؤيد عبادك على ما تحبّ و ترضى و زين هياكلهم بطراز الأمانة و الوفاء بدّل يا الهى كذبهم بالصدق و اعراضهم بالاقبال و انكارهم بالاقرار و ظلمهم بالعدل و اعتسافهم بالانصاف اى ربّ وفقهم على الرجوع اليك و الانابة لدى باب عفوك أنك انت التّواب الغفور الرّحيم الفضل العزيز الكريم انتهى

از فضل نامتناهى و رحمت لاتحصى هر يك از اسماء كه در ورقه آن محبوب فؤاد بود فائز شد بما لا عدل له اگر باب انصاف و عدل بر وجه عباد باز شود كل شهادت دهند از آنچه نازل گشته بر عنایت و شفقت و فضل حقّ جلّ جلاله چه

بسیار از لیلی که کل در مهاده راحت بوده‌اند و لسان مقصود عالمیان بذکر احبائش ناطق و ذاکر آیا کدام حمد و شکر لایق این عنایاتست ما یظهر من الخلق لم یکن لایقاً للحقّ جلّ کرمه و جلّ فضله و جلّ جوده الّذی احاط الوجود

الهی الهی بچه لسان و بچه استعداد میتوانیم تدارک عملهای ناکرده را نمائیم یا در گل غفلت فرو رفته و ید را اوهام و آمال از اخذ کتاب بازداشته مقام اعراض اقبال فرموده‌اند و بعنایت خفیه ستر نموده‌اند غیر او که را داریم تا از او مسئلت نمائیم آنچه را که سبب تدارک ما فات عنا گردد و لکن نظر بانحصار مبتلا و بحدود محدود کجا لایق مشاهده و یا قابل عمل است و چون سیلی جز سیلش نه و راهی جز راهش نه با حمل کبائر و صغائر باو راجعیم چه که غیر او نداریم و نشنیدیم و ندیدیم پس باید دست توسّل بذیل اطهرش بلند نمائیم و بحبل رحمتش تمسک جوئیم اوست قادر یکتا و بخشنده یکتا و عالم یکتا و کریم یکتا بصد هزار لسان مسئلت مینمائیم که کل را مؤید فرماید بر عمل بانچه تعلیم داده و اخبار فرموده

ای پروردگار ما بمثابه اطفالیم تربیت لازم داریم از دریای کرمت مسئلت مینمائیم که ما را بایادی اراده‌ات تربیت نمائی و بمقام بلوغ که انقطاع از غیر و توجه بفناء باب تو است مزین و فائز فرمائی قدر لنا فی کلّ الأحوال ما یقرینا الیک و یطهرنا عن دونک انک انت الفضال الکریم و تمنعنا عما لا یلیق لعظمتک و سلطانتک و قدرتک و اقتدارک لا اله الا انت الفرد الواحد القویّ القدیر

ذکر زاوه و اولیای الهی را در آن ارض نمودند مخصوص ذکر جناب آقا سیّد جواد علیه بهاء الله و عنایت و ذکر اشتعال و توجه و قیامشان را بر خدمت امر بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس ابهی یک لوح مبارک از سماء مشیت مالک رقاب نازل و ارسال شد یسأل الخادم ربّه بأن یشرقه بلقاء لوحه و یرزقه ما کان مستوراً فی کلماته المطاعة امید آنکه از نار سدره و نور احدیه آن جهات را مشتعل نمایند و منور دارند ان ربنا الرحمن هو المبین العلیم و هو المشفق الکریم این عبد از برای ایشان توفیق و تأیید میطلبد تا بحکمت و بیان اهل امکان را راه نمایند و بمقصود رسانند

در لوح حکمت این کلمات عالیات از سماء مشیت منزل آیات نازل قوله تبارک و تعالی انّ البیان جوهر یطلب التّفوذ و الاعتدال اما التّفوذ معلق باللطافة و اللطافة منوطه بالقلوب الفارغة الصّافیة و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی نزلناها فی الزّبر و الألواح انتهى

اکثری غیر بالغ مشاهده میشوند لذا باید بایادی محبت و رفق و مدارا اهل آن اطراف را از نوم غفلت برانگیزانند و بیحر اعظم هدایت فرمایند انّ الله یمده و یؤیده فضلاً من عنده و رحمةً من لدنه و هو الجواد الغفور الرحیم و هذا ما نزل من سماء مشیة ربنا الرحمن لأولیائه هناك قوله عزّ برهانه و عزّ بیانه

بسمی الذاکر العلیم

یا شیخ قاسم احمد الله تبارک و تعالی بما ایدک علی التّوجه الیه و الاقرار بما انزله فی کتابه فی یوم فیه اعرض عنه اکثر خلقه و انکروا ما سطع و لاح من افق سماء قلمه الأعلى طوبی لقویّ ما اضعفته الشّبّهات و ما منعت اشارات الّذین کفروا بیوم الدّین افرح بما جرى ذکرك و اسمک من لسان العظمة فی هذا السّجن البعید و انزل لک ما یقی بدوام الملک و الملکوت من لدن علیم حکیم لا یعادل بکلمة من کلماته ما عند القوم یشهد بذلك من عنده لوح حفیظ نسأل الله تعالی ان یوفّقک علی ذکره و ثنائه و یمدّک بجنود البیان انّه هو المقتدر القدیر اذا سمعت التّداء من هذا الأفق الأعلى قل

الهی الهی لک الحمد بما زینت هیکلی بطراز الاقبال الیک و رأسی باکلیل حبّک و عینی بمشاهدة آثارک و قلبی بالاقبال الی ساحة عزّک اسألك بجودک الّذی احاط الوجود و باسمک الّذی به سخرت من فی الغیب و الشّهود بأن تؤیّدنی علی الاستقامة علی امرک انک انت المقتدر العزیز الوهاب

و هذا ما نزل لجناب شيخ سميّ حضرة المقصود

هو الناطق بالحقّ

يا شيخ يا من سميت باسم ربك قد توجه اليك وجه المظلوم و ذكرك بما تضوّع به عرف الفضل اشكر و قل
لك الحمد يا مقصود العالم اسألك بالأكباد التي ذابت في هجرك و فراقك و بنور وجهك الذي به اشرفت مدائن
علمك و حكمتك و ببحر فضلك و عمان آياتك ان تقدّر لي خير الآخرة و الأولى اي ربّ لا تمنعني عن فيوضات ايامك و لا
تجعلني محروماً عمّا قدرته لأصفيائك الذين بهم نصبت راية ظهورك في طور العرفان و ارتفعت اعلام هدايتك بين الأنام بأن
تجعلني من الذين نصروا امرك بالحكمة و البيان و طافوا حول ارادتك منقطعين عن اراداتهم و اخذوا كتابك بقوة من عندك و
سلطان من لدنك اي ربّ انت الذي ايقظتني و اسمعتني و هديتني الى صراطك المستقيم و امرك المحكم المتين لا اله الا
انت المقتدر القدير

ما نزل لجناب ملاً رجبعلي عليه بهاء الله

هو الظاهر المستوى على عرش البيان

يا رجب قبل على عليك بهائي قد اتت الايام التي فيها قصد القاصدون بيت الله الحرام و طافوا حوله بأمره و عملوا ما امرهم به
في كتابه طوبى لطائف انقطع عن دونه و فاز بما فاز به المقرّبون بفضله و عطائه اسأله ان يقدرّ لهم من قلمه الأعلى ما تقرّ به
عيون الورى انه يشهد و يرى و هو بالمنظر الأبهي لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم قم على ذكر ربك و بشرّ العباد
بالحكمة و البيان بما نزل لهم ليذكروا ربهم ربّ من في السموات و الأرضين هذا يوم المشاهدة و الاصغاء طوبى لأذن ما منعها
القصص الأولى و لعين ما حبّبتها حجاب الغافلين كبر من قبل المظلوم على وجوه احتيائي و نورهم بما اشرق و لاح من افق
سماء عناية ربك الكريم كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر و تقول
لك الحمد يا مقصود العارفين بما نورّت قلبي في ايامك و هديتني الى صراطك الأعظم العظيم
ما نزل لمن سميّ بمحمّد قبل حسين عليه بهاء الله

هو السميع من افقه الأبهي

يا محمّد قبل حسين انا ذكرنا اولياء الله و احتيائه من قبل و من بعد انه اقبل اليهم قبل اقبالهم اليه و ذكرهم قبل اذكارهم و توجه
اليهم قبل توجههم ان ربك هو الفيّاض ذو الفضل العظيم و في مقام اقبل اليهم بعد اقبالهم و ذكرهم بعد اذكارهم انه في كلّ
حين في شأن بديع لا يشغله شأن عن شأن و لا تمنعه جنود الظالمين به ظهر حكم الاثبات و نزل كلّ امر حكيم انصروا ربكم
بالحكمة و البيان لئلا ترتفع ضوضاء الغافلين انه ظهر بالفضل و اظهر ما كان مكنوناً في علم الله رب العالمين طوبى لبصير ما
منع عن مشاهدة آتارى و لسميع سمع نداء الله ربّ العرش العظيم كذلك ماج بحر البيان فضلاً من لدى الله لتشكر و تقول
لك الحمد يا مقصود المقرّبين بما هديتني الى ساحة عزك و سقيتني كأس حبك و نورتنى بنور معرفتك و ذكرتنى في سجنك
و انزلت لي ما انجذبت به افئدة المخلصين

و هذا ما نزل لجناب ملاً حسين عليه بهاء الله

هو البصير في الأفق الأبهى

يا حسين فكّر فيما ورد على هذا الحسين بعد القائم و هذا القيوم الذي قام امام الوجوه بسُلطان مبین قد ورد علينا من علماء ایران ما ناح به سگان الفردوس يشهد بذلك من انصف في هذا التبا العظيم قل انه هو الذي وعدتم بظهوره بعد القائم لعمر الله لولاه ما ظهر النقطه و ما نزل البيان اتقوا الله يا قوم لا تنكروا الذي به ظهر كل برهان و ثبت كل حجة و تنور كل افق و نزل كل آية و ماج كل بحر و هاج عرف الله العليم الخبير قل يا ملاء الأديان طهروا آذانكم من القصص الأولى لتسمعوا صرير القلم الأعلى من الأفق الأبهى هذا ما امرتم به من قبل و في هذا الحين من لدن عزيز حكيم اياكم يا قوم ان تمنعوا انفسكم عن رحيق عناية ربكم اقبلوا باسمه و خذوه بحبه ثم اشربوا بذكره العزيز البديع قل تالله لا يغنيكم اليوم ما عند القوم ضعوا مظاهر الأوهام و مطالعها مقبلين الى الله ربكم و رب آباتكم الأولين كذلك نطق القلم اذ كان الاسم الأعظم في سجنه العظيم

قل يا معشر العلماء من الأعجام قد اخذتم زمام العباد باسمي و تقعدون على الصدور بنسبتكم الى امرى فلما اظهرت نفسى اعرضتم و عملتم ما جرت به دموع العارفين سوف يفنى ما عندكم و بيدل عزكم بالدلة الكبرى و ترون جزاء اعمالكم من الله الأمر الحكيم طوبى لك بما نذت الموهوم و اخذت القيوم معيناً لنفسك انه مع من احبه يسمع و يرى و هو السميع البصير انتهى

ابن بنده هم خدمت هر يك تكبير ميرساند و از حقّ جلّ جلاله ميطلبد بر اشتعال ايشان بيفزايد ليشتعل به المتوقفين و يسرعون الى الله العزيز العليم

ذكر اولياى ارض خاء را نمودند لله الحمد هر يك بعنايت و فضل و رحمت الهى از قبل و بعد فائز شده و ميشود حبيب روحانى جناب ابن شهيد عليهما بهاء الله و عنايته از بحر ذكر الهى قسمت كلى بردهاند چه كه مكرّر ذكرشان مذکور ان رينا هو المشفق الكريم و حبيب فؤاد جناب عين و لام عليه بهاء الله و عنايته مكرّر نامه ايشان رسیده و جواب از كثرت تحرير در عهده تأخير ماند اميد هست اين ايام بايشان چيزى عرض شود آن محبوب ميدانند و ديدهاند كه در جواب دستخط آن محبوب چه مقدار عرض ميشود و ارسال ميگردد و همچنين از اطراف متصل ميآيد و جواب بايد برود فى الحقيقه اين عبد متحير است از قدرت و اقتدار آنچه ظاهر شده و ميشود و در هر جواب اسامى متعدده مذکور و از برای هر يك نازل شده آنچه كه شبيه و نظير نداشته عنايت بمقامى رسیده كه هيچ مقبلى محروم نمانده و هيچ سائلى ممنوع نه كل بعنايت و آثار الله فائز کدام قلم لايق ذكر اين مقام و کدام لسان قابل وصف اين اكرام مع ذلك مشركين بيان كل را انكار نمودهاند هرگز گمان نميرفت از ايشان چنين ظلمى ظاهر شود وصيتهاى نقطه اولى روح ما سواه فداه از میان رفته التماس و تدبيرشان محو شده فرقى كه کرده اينست كه همان اوهامات حزب شيعه محكمتر بميان آمده هزار و دوپست سنه يا وصي گفتند و حضرت مقصودى كه هزار وصي بقولش خلق ميشود شهيدش نمودند فاعتبروا فاعتبروا فاعتبروا فاعتبروا يا اولى الأبصار يا اولى الأنظار يا اولى الألباب يا اولى العرفان يا اولى الاقبال عالم متحير بر منابر حرفى از حروفات را ذكر ميکنند و نوحه مينمايند و بر خالق و رازق و محيى و مميت و مبعثش لعن مينمايند و از منبر بزير ميآيند اينست شأن اين قوم غافل ظالم

و حبيب روحانى جناب حاجى محمد عليه بهاء الله مكرّر بذكر و عنايت و فضل و رحمت حقّ جلّ جلاله فائز گشتهاند الحمد لله الذى عمّت عنايته و كملت حجته و احاط برهانه بعد از عرض فقرات مذكوره امام وجه مولى البريه مخصوص هر يك لوح اقدس نازل و ارسال شد يسأل الخادم ربه بأن يؤيدهم جميعاً على عرفان ما كان مستوراً فى كلماته و مخزوناً فى حروفاته

الهی الهی آیدهم علی اخذ الواحک بقوة من عندک و ارزقهم لقائها بجودک و کرمک ثم اشربهم الکوثر الّذی قدر فیها بأمرک و اقتدارک انک انت المقتدر القدير

امید هست از رحمت مسبوکه آنچه در این ایام از بحر جود مالک وجود ظاهر شده غافلین را آگاه نماید و کل را بافق هدایت کشاند ما من اسم الّا و فاز بذکره و ما من عبد الّا و قد احاطه ما ظهر من ملکوت بیانه انه هو الفضّال بالفضل و الحاکم بالعدل لا اله الا هو النّاصح الرّحیم و هو النّاطق العلیم از حقّ جلّ جلاله میطلبم بر نور ابصار بیفزاید و همچنین بر قوه اصغا تا بشنوند و بیابد آنچه را که از برای آن از عدم بوجود آمده اند ان ربنا هو المقتدر القدير و هو المشفق العطوف الکریم ذکر جناب ملا محمد علیه بهاء الله را نمودند و همچنین اشتعال ایشان را در امر حقّ و توجّهشان باطراف لاعلاء کلمة الله بعد از عرض این مراتب در افق اعلی یک لوح اقدس اظهر ابهی از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل و ارسال شد لیشراب من بحر الآیات ما يجعله ساقی سلسیل البیان بین الأدیان و قائد العباد الی اعلی الجنان و نسأل له التّأیید و التّوفیق فی کلّ الأحوال انه هو الغنیّ المتعال

و ذکر جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله بعزّ اصغا فائز لله الحمد مکرّر از قلم اعلی مذکور و کرّه بعد کرّه ذکرشان از لسان عظمت جاری و همچنین سفرهای ایشان لاعلاء کلمة الله و در این ایام هم در الواح شتی ذکر ایشان نازل و اینکه اذن توجّه از سماء عنایت الهی طلب نموده اند بعد از عرض فرمودند در همان اطراف لوجه الله منقطعاً عن دونه بتبلیغ مشغول گردند در آستانه علیه شخص اصفهانی مع آنکه کمال عنایت در باره اش ظاهر با عدوّ الله متحد شده و بعضی اراذل را تحریک نموده اند مقبلین را شتم مینمایند عمل کرده اند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نکرده نار حرص و طمع اخذشان نموده مبالغی مال عباد را بادعای آنکه سرقت شده از میان برده اند باری از امانت گذشته اند و بخیانت تشبّث جسته اند و حال در فساد مشغولند نسأل الله ان یزینهم بالانصاف و یؤیدهم علی الرجوع قسم بآفتاب حقیقت ارتکاب نموده اند آنچه را که شبه و مثل نداشته حکم الله آنکه تعرّض باحدی نمایند و لکن با نفوس معرضه که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه هذا حکم قد نزل من سماء ارادة امر قدیم طوبی لمن نبذ ما اراد و اخذ ما اراده الله ربّ العالمین انتهى

ذکر منتسبین ارض طاء را نموده بودند چندی قبل از آن ارض ذکرشان و مراتب اقبال و محبت و توجّهشان را بتفصیل نوشته بودند و در ساحت اقدس بعزّ اصغا فائز و همچنین آن محبوب فؤاد از قبل ذکر نموده اند آنچه را که مشعر بر محبت و مودت و استقامت ایشان بوده لذا دو لوح اقدس از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل و بخطّ ابهی مسطور چند یوم قبل ارسال شد انشاء الله بان فائز شده اند و از بحر آیات الهی قسمت کامل اخذ نموده اند منتسبین آن محبوب لازال بعزّ ذکر الهی فائزند و این کرّه هم دو لوح اقدس مخصوص دو ورقه مذکوره علیهما بهاء الله از افق سماء فضل نازل و لائح ارسال شد یسأل الخادم ربّه بأن ینزل علیهما و علی امّهما و امّ امّهما ما ینبغی لبحر جوده و سماء عطائه انه هو الکرّام الفضّال النّور العلام الفیاض المقتدر القدير

اینکه در باره توجّه بعضی از بستگان مرقوم داشتند این ایام توجّه جایز نه چه که سارقین مدینه کبیره قاطعین طریق شده اند محض محبت حضرات آقایان افنان علیهم بهاء الله الأبهی بنفس اصفهانی که حال در مدینه کبیره موجود اعانت نمودند و چون تجارت محکم شد و محلّ رجوع احباب از اطراف گشت بنار حرص و طمع مشتعل و مقصودش آنکه جناب نبیل ابن نبیل حاجی شیخ محمد علی علیه بهاء الله را از میان بردارد و بعد با نفسی مثل خود که البته تفصیل او را شنیده و یا میشنوید متحد شد در فساد و مبلغی مال مردم را از میان برد و فریاد برآورد که سارقین برده اند و چون این افترا از او پذیرفته نشد بر اعراض قیام نمود و بهتک حرمت امر پرداخت در نزد جمیع اعجام مدینه کبیره مذکور داشته باینها آمدند و مال مرا سرقت نمودند مقصود از این ذکر آنکه آن محبوب و اولیا آگاه باشند که احدی بشطر مدینه کبیره توجّه ننماید شقاوت آن نفسین

بدرجۀ اعلیٰ رسیده حرمت امر الله را نزد اعجاز ضایع کردند یسأل الخادم ربّه بأن یبعث من یعرف الناس بکذبهم و افترائهم انه علی کلّ شیء قدیر

و اینکه در ذکر جناب حاجی سیّ و فقه الله علی ما یحبّ و یرضی مرقوم داشتند در حضور مکرّر ایشان را نصیحت و موعظه فرمودند و از آنچه رایحه فساد از آن استشمام شود بتصریح تمام منع نمودند معذک ایشان باوهامات خود متمسک تمسکی که فصل آن بنظر محال آمد و بعد در ظاهر راضی و در باطن شاکی از اینجا تشریف بردند واقعه رشت و مازندران نظر بمعاشرت او با اصحاب واقع شد چه که بعضی از معاشرت ظاهره او با اصحاب همچو گمان نمودند که اهل الله با مولای او متّحدند باری باین جهت وارد شد آنچه که وارد شد معاشرت او در ظاهر ابداً جایز نه ولکن تکدّر او هم نظر باشنائی قبل محبوب نه صاحب یک وجه نبوده و نیستند چون از قبل اظهار محبت مینمودند از حقّ جلّ جلاله میطلبیم عالم خیال ایشان را از غبار و ظلمت فساد و نزاع و ما تکدّر به النفوس مقدّس فرماید سبحان الله نزد هر نفسی صلاح مقدّم است بر فساد باری در باره ایشان باید دعا نمود و از حقّ طلبید آنچه را که سبب حفظ اوست انه هو السّامع المجیب

و اینکه در ذکر ناعق که در لوح خضرا بوده مرقوم داشتند ناعقین نفوسی هستند که ناس را از صراط منحرف میسازند و بغیر حقّ دعوت مینمایند سبحان الله کاظم مذکور علیه بهاء الله الأبهی امام وجوه بحقّ ناطق است و بر خدمت قائم جای شبهه نبوده و نیست بعد از عرض این کلمات عالیات از سماء مشیّت نازل قوله تبارک و تعالیٰ

الهی الهی طهر قلوب اولیائک عمّا لا ینبغی لأیامک و الف بین افئدتهم و عقولهم و نفوسهم لئلا ینطق احد بغیر رضائک و عرفهم ما انزلته من قبل عباد مکرمون الذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون کل باید باین کلمه ناظر باشند و در قول سبقت نگیرند زمام امر در یمین اوست و قبضه قدرت او طوبی لمن انصف فی الأمور و تمسک بالعدل انه من الفائزین فی کتابی المبین انتهى

و اما حکایت کردستان در چند سنه قبل بعضی از نفسی شکایت نمودند و در شکایت صادق بودند ولکن قلم اعلیٰ هتک ستر نمود باشارات ذکریه اکتفا رفت و این سنه شکایت عظیم کردند از نفس دیگر آن هم مستور است ان ربنا هو السّاتر الحکیم این فقره بنفوس موقفه معدوده که حال در آن ارض موجودند راجع نبوده و نیست باید این عباد دعا کنیم و از حقّ بطلبیم نفوسی که خود را بحقّ نسبت میدهند بمتابۀ روح خفیف حرکت نمایند و لطافت روح از ایشان ظاهر شود بقسمی که در هر بیت وارد میشوند سبب تقدیس و تنزیه و ارتفاع و ارتقا و اطمینان اهل آن بیت گردند بخود نپردازند بلکه باولیا توجه نمایند در این مقامات از قلم اعلیٰ نازل شده آنچه که مجدّد بذکر محتاج نه انه هو المبین العظیم

صفحه مناجات که از قبل اولیا بساحت اقدس ارسال شد باصفا فائز جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و عنایت الی آخر اسماء از اولیا و اوراق علیهم بهاء الله هر یک از بحر بیان مقصود عالمیان قسمت بردند و بعنایت مخصوصه فائز گشتند ولکن نظر بفقدان وقت و مجال باختصار ذکر شد فی الحقیقه آنچه از لسان عظمت جاری عظیم و محیط بوده و هست این عبد هم خدمت هر یک تکبیر و ثنا میرساند و توفیق و تأیید مقدّس از ادراک و عقول از برای هر یک طلبیده و میطلبید ان ربنا هو الجواد الکریم لا اله الا هو العظیم الحکیم البهاء و الذکر و الثناء علیکم و علی من معکم و یحبّکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّ العرش العظیم

خادم

اوراق وصول از بعد ارسال میشود

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب طالب علیه بهاء الله

بنام مبین دانا

انشاءالله از باده اراده الهیه بنوشید بشأنیکه جمیع اراده‌های عالم را در ظل اراده حق فانی و معدوم مشاهده نمائید بسیار محبوبست نیستی محض عند هستی مطلق تفکر نمائید که چه مقدار از بلایا و رزایا که متتابعاً و مترادفاً بحق و احبای او در این ظهور اعظم وارد شده و از حمل این مشقات مقصود ارتفاع امر الهی و ارتقاء ظهور اراده سبحانی بوده حال باید دوستانیکه از کوثر محبه الله نوشیده‌اند بکمال جد و جهد در اثبات ما حکم به المقصود قیام نمایند و ناس را از ظنون و اوهام قبلیه بکوثر ذکر الهیه مطهر نمایند تا کل به ما اراد الله فائز شوند مشاهده در قلت ادراک ناس نمائید بعضی از الواح الهیه جز کاغذ و مداد مشاهده نمی‌نمایند نعم ما قال که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا لعمر الله اگر نفسی در یک لوح از الواح بدیده بصیرت ملاحظه کند مشاهده مینماید که بحور حیوان از او جاری و ساریست و هر قطره‌ئی از آن محیی اشیاء ان ربک لهو العالم المبین العلیم الخیر باید بکمال توکل و انقطاع ناس را از ظلمات وهم و اختلاف نجات داد تا بمشرق امر الهی توجه نمایند طوبی للعالمین قل ان الحمد لله رب العالمین

کرمانشاه

جناب میرزا صادق مشرف فوج

هو المشرق من افق سماء البیان باسمه الرحمن

انشاءالله بعنایت حق جل جلاله از رحیق عرفان بیاشامی و بافق اعلی ناظر باشی نامهات بتوسط عبد حاضر رسید و آنچه در او مسطور بود نزد مظلوم ذکر نمود از حق میطلبیم سمع جدید و بصر حدید بان جناب عطا فرماید چه که فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصفا است هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیانات و ظهورات ناظر شد امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروف جمیع انبیا و اصفیا طالب لقای این یوم بدیع بوده‌اند و همچنین احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور از سماء مشیت الهی اشراق نمود کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله یا ایها الذاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا بازداشت انشاءالله آفاق بنور اتفاق منور شود و در جبین جمیع من علی الارض نقش خاتم الملک لله منطبع گردد از

حقیقت حقیقت من يظهر سؤال نمودی سبحان الله این مقام بیان نیاید و اقلام عالم احصای ثنای آن نکند جمیع انبیا و اصفیا بعجز مقررند و جمیع اولیا بتقصیر معترف این مضماری است لا یجول فیه فوارس العرفان و البیان و الادراک و العقول انه لا یعرف بدون و لا یوصف بسوا احدی باین سرّ مکنون و رمز مخزون احاطه ننموده و نخواهد نمود آنچه ذکر شده بمثابه ظلّ است نزد انوار آفتاب حقیقت ولكن نظر بعنایت کبری و فضل لایحصی باین کلمه علیا قلم اعلی ناطق باین کلمه مبارکه که بمثابه شمس از افق سماء لوح الهی مشرقست ناظر باش فارجعوا الی الآثار یا اولی الأبصار اگر نفسی بیصر انصاف در آثار و ظهورات و بیّات که در این ظهور امع اقدس ظاهر شده تفکر نماید البتّه بکلمه آمنت بک یا مقصود العالمین ناطق گردد آنچه ذکر شد رشحی از بحر حقیقت بود لعمر الله از برای این بحر کران نبوده و نیست و هیچ غوّاص ماهری بعمق آن نرسیده و اگر ناظر به بیان باشید میفرماید هو الذی ینطق فی کلّ شأن انّی انا الله لا اله الا انا جمیع اسامی که شنیده شد بکلمه این ظهور اعظم خلق شده و میشود تفکر لتعرف و تکون من العارفين مع ذلك اهل بیان این مقامات را انکار نموده اند و باو هام متشبّثند بمثابه حزب طاغیه باغیه یسرعون الی الوهم و الظنّ معرضین عن نور الیقین این مظلوم در هنگامی که از سطوت معتدین احدی قادر بر تکلم نبود بر امر قیام نمود و جمیع من علی الأرض را بافق اعلی هدایت کرد قسم بافتاب کلمه الهی جمیع بلایای ارض را محض حیات و اصلاح عالم قبول نمودیم و در سنین متوالیه وارد شد آنچه که اهل فردوس اعلی بنوحه و ندبه قیام نمودند مع ذلك این خلق افسرده پزمرده از نسمة الله و عرف قمیص بحرکت نیامدند قل

سبحانک یا من فی قبضتک ملکوت السماء و فی یمینک زمام من فی الانشاء اسألك بهزیز اریاحک فی الفردوس الأعلی و هدیر عندلیبک علی اغصان سدره المنتهی بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال قائماً علی امرک و ناطقاً بشنائک و طائراً فی هوآء حبّک و عاملاً بما امرتنی به فی کتابک ای ربّ انا الفقیر المحتاج و انت الغنیّ الوهاب ترانی یا الهی قائماً لدی باب فضلك الذی فتحته باصبع قدرتك علی وجه من فی ارضک و سمائک اسألك بأن لا تخیبنی عمّا عندک و عرفنی ما اردته بیدائع جودک و الطافک و وقّنی علی الاستقامة علی هذا الأمر الذی به زلت اقدام اکثر خلقک الذین نذوا میثاقک و اعرضوا عن جمالك و جادلوا بآیاتک و جاحدوا ما ظهر من عندک انت الذی لم یسبقک شیء و لم یمنعک امر تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید و انت العزیز الفرد الواحد الغالب القادر العلیم الحکیم

شیخ سلمان

بنام خداوند بیننده دانا

انشاء الله در کلّ احیان از ریحق حیوان بیاشامید و بذکر محبوب عالمیان مشغول باشید اوامر الهیه از سماء عزّ احدیه نازل باید کلّ بان عامل شوید امتیاز و ترقّی و فوز خلق بان بوده و خواهد بود هر نفسی که بان عمل نمود رستگار شد بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید دو امر لازم اول استقامت بر حبّش بشأنی که نعاق ناعقین و ادعای مدّعین او را از حقّ منع نماید و کأن لم یکن شیئاً انگارد و ثانی اتّباع اوامر او است که لم یزل مابین ناس بوده و خواهد بود و باو حقّ از باطل ممتاز و معلوم است انشاء الله جهد نمائید تا بر عمل بما اراد الله موفق شوید انه لهو الناصح العلیم

بنام مبین دانا

انشاءالله لم یزل و لایزال از زلال سلسال معارف محبوب لایزال بنوشی و بنوشانی کتابت لدى العرش حاضر و عین عنایت بآن ناظر طوبی لک بما ذکرت لدى العرش مرّة بعد مرّة و نزل لک ما تفوح به رائحة الألفاظ بدوام الملك و الملكوت آنچه الیوم لازم و بر آن جناب واجیست اینست که بخدمت حقّ قیام نمائی و منقطعاً عن کلّ ما کان بتبلیغ امر مالک امکان مشغول شوی و رحیق مختوم که باصبع قیوم مفتوح شده بر اهل عالم مبذول دارید رشحات وحی متتابعاً مترادفاً از اوراق سدره منتهی ترشح میفرماید و بصورت کلمات در الواح الهیّه ظاهر و باهر است طوبی لمن فاز بها و وجد عرفها و نطق بشنآء موجدها و قام علی خدمة خالقها و بارئها

اینکه از حجّیّ کتاب سؤال نموده بودید حجّیّ ما نزل فی هذا الظهور اظهر از آنست که بدلیل محتاج باشد دلیله نفسه و برهانه ذاته هر ذی شَمّ منصفی عرفش را استنشاق نموده و مینماید ملاحظه نمائید در این ظهور کل عالمند که بمدارس نرفته و تحصیل علم ننموده و از بیت اهل علم هم ظاهر نشده و اکثر ایام عمرش مبتلا و در سجنهای متعدده مسجون بوده مع ذلك قلمش معین فرات علوم نامتناهی ربّانی گشته و اگر بدیده منزّه از رمد هوی مشاهده شود در هر قطره آن بحر علم و حکمت را موج بیند و همین قسم که علم حقّ محیط است همین قسم در سایر اسماء و صفات حقّ ملاحظه نمائید و این آیات یک ظهور از ظهورات حقّ است اگر تفصیل این مقامات ذکر شود این الواح کفایت نماید اگر جمیع علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند یقین بدانید که کل تصدیق مینمایند چه که مفرّ و مهری مشاهده مینمایند الاّ الله المتکلم الناطق السميع البصیر زود است که نفوذ کلمه الهیّه و احاطه قدرتش را ملاحظه مینمائید اگرچه حال هم مشهود و واضحست مع آنکه در سجن بین ایدی غافلین بوده ظاهراً باهراً تصریحاً من غیر تأویل از ملوک و مملوک کل را بکمال اقتدار بشطر مختار دعوت فرموده و نظر بضعف عباد شأن این ظهور ذکر نشده الاّ علی قدر مقدور ما قدروا الله حقّ قدره و بعضی از ضعفا چون بمقام بلند عرفان بتمامه فائز نشده اند و بر عظمت آیات الهیّه مطّلع نگشته اند اینست که بعضی کلمات ترکیب نموده و ادعاهای باطله نموده اند و شأن حقّ را منحصر بآن دانسته اند چنانچه نازل شده و منهم من ظنّ انّ الآیة تطلق علی کلمات تنتهی بالعلیم او بالحکیم او باتّصال الف فی آخرهما او بزیادة نون علی امثالهما و ظنّ أنّها کلمات انزلها الرحمن فی صدره لا والله بل اوحی الشیطان فی قلبه قد خسر الذین کفروا بالبرهان و تجاهروا بالعصیان انتهی و اگر فی الحقیقه ناس طالب حقّ بودند و بحقّ عارف میشدند از جمیع عالم و عالمیان میگذاشتند و بشطر رحمن توجّه مینمودند انشاءالله آن جناب باید در کلّ حین بخدمت امر مشغول باشند و ناس را متذکر دارند تأییدات الهیّه بوده و هست چنانچه مشاهده مینمائید بر حسب ظاهر مع آنکه در سجن ساکنست بذکر شما مشغول و این لوجه الله بوده و هست که شاید بخدمت امر قیام نمائید و گمگشتگان بادیّه ضلالت را بافق هدایت دلالت کنید و همین قسم تأییدات باطنیّه را مشاهده نمائید که در کلّ حین متوجّه اولیا بوده و خواهد بود اکثری از ناس رضیعند باید ایشان را اولاً بلبن حکمت و باغذیه لطیفه تربیت نمود و بعد باغذیه قویّه کذلک تقتضی الحکمة انّ ربک لهو المرئی العلیم از قبل لوح اقدس مخصص آن جناب نازل و با این لوح ارسال میشود ان اطمئنّ بفضل مولاک انه یذکرک كما ذکرک من قبل ان اجهد لاحیاء الأموات بهذا الماء الذی جعله الله علّة حیاة العالمین قل ان الحمد لله رب العالمین

نفوسی که در کتاب آن جناب مذکور بود کل بذكر الله فائزند بشرهم بذكرنا ايّاهم و كبر على وجوههم ليفرحن بتكبير ربهم العليّ الغالب المقتدر القدير انما البهَاء عليك و عليهم و على الذين فازوا بهذا التبا العظيم

* * *

اخذت من فاز و طاف

بنام دوست یکتا

انشاء الله لم يزل و لا يزال از كوثر عرفان محبوب امكان بياشاميد و در ظلّ سدره امر ساكن باشيد اي امة الله چه بسيار از علما و عرفا بهواهاي نفسيه و غرور علوم ظاهره از شطر احديّه محروم ماندند و تو بعرفان سدره منتهي كه اليوم ما بين ارض و سماء ندا مينمايد فائز شدی از بحر عرفان آشامیدی و از رحيق محبت رحمن چشیدي ان اشكري ربك بهذا الفضل العظيم قسم بافتاب حقيقت كه ذكر شما در كتاب الهی از قلم جليّ ثبت شده و نزد ملاّ اعلى و سگان فردوس ابهي مذكوري چه كه در سيلش دیدی و شنیدی آنچه را كه قانات در اعصار قبل دیدند و شنیدند زود است كه نام ظلم كنندگان از عالم محو شود و اسامی شما بمثابة ستاره سحری از آفاق سماء بيان لائح و منير مشاهده گردد البهَاء عليك و على اللواتي ما منعهنّ الشؤونات عن منزل الآيات و تركن ما عندهنّ و اخذن ما امرن به من لدى الله رب العالمين

* * *

نی

احبَاء الله

بنام یکتا خداوند بی همتا

انشاء الله لم يزل و لا يزال بعنايات مشرقه از افق امر سلطان بيزوال فائز و مسرور باشيد در كلّ احيان بنصرت امر رحمن مشغول اي عبد ناظر الي الله كمر خدمت را محكم بيند بشأني كه بخدمة الله بين ما سواه مذکور و معروف باشی دنيا و آنچه در او مشهود عنقریب مفقود خواهد شد و آنچه باقيست ما قدر من لدى الحق لأحبائه بوده و خواهد بود اليوم بايد از احبای الهی نفحات استقامت بشأني مرور نمايد كه احدي نتواند آن نفوس مشتعله را از شطر احديّه منع كند بگو اي عباد خود را حفظ نمائيد و بحقّ جلّ ذكره پناه برده كه مباد نعيب غراب شما را از ربّ الأرياب منع نمايد چه كه در اكثر بلدان ندای مدعيان كذب مرتفع خواهد شد و اين خبريست كه حين مهاجرت از عراق بآن اخبار نموديم و در الواح متعدّده از قلم مالك بريّه تفصيل آن نازل شده قل خذوا كأس الاستقامة باسم ربكم ثم اشربوا منها بهذا الذكر الحكيم بايد اليوم كلّ باخلاق روحانيّه ما بين بريّه ظاهر شوند تا جميع ناس نفحات تقديس و تنزيه از منتسبين حقّ استشمام نمايند حمد كن خدا را كه تلقاء وجه مذکور و قلم امرية الهية در ذكرت جاری بسيار عظيم است اينمقام طوبی لمن يعرف قدره و يكون من الحافظين

اي طائر هوای حبّ الهی بشنو ندای اين مسجون را جميع احبّاء را من قبل الله تكبير برسان طوبی لهم بما آمنوا و اقبلوا و سمعوا و اجابوا في يوم فيه نسفت الجبال و اقصعرت الجلود انشاء الله بايد كلّ بنصايح مشفقانه كه از افق ارادة مالك بريّه ظاهر شده عامل شوند و جميع را بحكمت امر نموديم چه كه فساد و نزاع و جدال و تصرف در اموال ناس من غير اذن كلّ

در اینظهور اعظم منع شده بگو ای عباد بشنوید ندای قلم اعلی را که مابین ارض و سماء ندا میفرماید جهد نمائید که شاید بعنایت رحمانیه و الطاف ربانیه آنچه لایق اینظهور اعظمست از شما ظاهر شود باید کلّ متّحد باشید و باعمال و اخلاق و آداب ناسرا از بیدای ظلمانیّه بفضای خوش روحانیّه کشانید و جذب نمائید لازمه انسان انسانیت است طوبی لمن ظهر منه انه من الفائزین انسان نباید جمیع همّت را در خیال خود مصروف دارد باید در تمشیت امور یکدیگر بکمال سعی توجّه نمایند اینست حکم محکم مالک امم که از قلم قدم جاری شده لوحی از سماء مشیّت در تربیت کلّ نازل ولکن این ایّام ارسال نشد چه که وقت اقتضا نموده اذا جاء الحین نرسله الیکم عمری انه کتاب مبین نزل من لدن ربکم ربّ العالمین

ایدوستان حقّ همّتتان خدمت احبّای حقّ باشد ملاحظه ضعفا لازم و اعانت فقرا از الزم امور لدی الغفور بوده و خواهد بود قسم بآفتاب عزّ تقدیس که از مشرق سجن طالع است که ندای مظلومین از احبّای حقّ و فقرای از دوستان او مؤثّر بوده و خواهد بود اگر ناس شأن حقّ را ادراک مینمودند و بشطر الله متوجّه میگشتند هرآینه امری ظاهر میشد که سبب غنای کلّ گردد قد ستر بما منعوا انفسهم عمّا اراد ربهم العلیم الخبیر ان استمع ما یوحی الیک مالک القدر من شطر منظره الأكبر انه لا اله الا انا المقدر القدر قم علی الأمر و استقم بحول الله و قوته ثمّ بلغ ما امرت من لدن عزیز علیم قل یا قوم قد اشرقت شمس الجمال من افق امر ربکم عزیز الحمید و نطق کلشیء الملك لله الواحد الفرد العلیم الحکیم قل هل انتم من الأموات بلی وربی لو کانت فیکم نفحة الحیوة سمعتم نداء ربکم و اقبلتم و قلمت روحی لبلائک الفداء یا محبوب العالمین انت الّذی حملت الشدائد فی سبیل الله لاحیاء ما سواه الی ان حبست فی سجن عظیم لو تجدون حلاوة ما جرى من القلم الأعلی و تسمعون ما ینادی به لسان العظمة و الکبریاء لتدعون ما عندکم و تسرعون الی مقرّ العرش بخضوع مبین خافوا عن الله و لا تمنعوا انفسکم من نفحات الأیّام ان اقبلوا بقلوب نوراء و وجهه بیضاء کذلک یأمرکم ربکم المقدر المتعالی العزیز الجمیل ان یا ایّها الناظر ان افرح بذكر الله ایاک و لا تلتفت الی الّذین یقولون ما لا یفقهون البهآ علیک و علی ابنک و من معک من الّذین اقبلوا الی الوجه الا انهم هم الفائزون و الحمد لله العزیز المحبوب

جناب سیّد قبل رضا علیه بهآ الله

الأعظم الأقدم

انشاء الله لم یزل و لایزال بخدمت غنیّ متعال مشغول باشید و از زلال کوثر یزوالش بیاشامید لعمری باطن باطن باطن الی ما لا نهاییه له بصورت کأس ظاهر تا محلّ این ماء طهور که از یمین عرش مالک ظهور جاریست واقع شود ثمّ استمع بلحن آخر ان باطن الباطن الباطن الی ما شاء الله قد ظهر علی صورة کأس لیكون حاملاً لفرات رحمة ربک الّذی جرى من جهة عرش اسمی العلیّ العظیم انشاء الله از این ماء بیاشامید و از این کوثر بخلق مبذول دارید لو تبلغ الی مقام الّذی ذکرناه لتجد نفسک فی انجذاب تعجز السن من فی الامکان عن ذکره و تصل الی مقام تطیر من الشوق فی هواء حبّ ربک العزیز العلیم ما یحکم به لعباده فی الظاهر انه لحقیقة یطوف حولها الباطن و ربک مقدّس عمّا قیل و یقال انه لهو العزیز الکریم

محبوب آنکه آنجناب بکمال همّت بر خدمت امر قیام نمایند و در حال این مسجون مظلوم که مابین حزین مبتلا شده تفکّر کنند و تأسی باو جویند عالم حادث و ما فیہ فانی کل باید بخدمت باقی قیام نمائیم که شاید عمر ضایع نشود و خدمتی از دست برآید اصل امور اتّحاد عباد است بر شریعه واحده مشاهده در ملت اسلام و ضعف آن نمائید و در سبب و علّت آن

تفکر کنید این ضعف نبوده مگر بجهة اختلافاتی که در آن واقع شده چنانچه مشاهده میشود هر حزبی طریقی اخذ نموده‌اند و در سیبلی مشی مینمایند و اگر نفسی بگوید الطّرق الی اللّٰه بعدد انفس الخلائق و این سیبلیها از سیبیل اعظم منشعب شده بر فرض تصدیق این مقام البتّه اگر نفسی در سیبیل اعظم و طریق اکبر سالک شود احسن بوده و خواهد بود و اقرب بتقویست در این مقامات بیانات لایحصى بوده و هست ولکن نظر باحزان وارده باین قدر اکتفا نمودیم و فی الحقیقه اصل مقصود ذکر آنجناب بوده که همچو ندانند که ذکرشان از منظر اکبر محو شده همیشه مذکور بوده‌اید و انشاء اللّٰه خواهید بود نسأل اللّٰه بأن یتظہر منک ما تحببى به افئدة النّاس و تنجذب به القلوب و تطیر به الأرواح و یقوم کلّ عظم رمیم أنّما البهآء علیک و علی الذّین اقبلوا الی قبلة من فی السّموات و الأرضین

* * *

بسمی المّزّاح

انّ الحقّ نطق بلسان الخلق

ما عاشقان روی تو ما عاکفان کوی تو ما بستگان موی تو
میخام رضای تو میخام لقای تو ای من فدای تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما آهوان دشت تو ما ماهیان شصت تو ما طالبان رسم تو
میخام جمال تو میخام جلال تو جانها نثار تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما قاصدان قصر تو ما طایفان شهر تو ما خادمان امر تو
میخام وصال تو میخام بهای تو ای من فدای
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما کشتگان عشق تو ما مردگان هجر تو ما فانیان اسم تو
میخام بلای تو میخام قضای تو جانها نثار تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما طایران رام تو ما ماهیان دام تو ما ساقیان جام تو
میخام وفای تو میخام جفای تو ای من فدای تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما طایفان سجن تو ما حارسان مصر تو ما حافظان سرّ تو
میخام ندای تو میخام هوای تو جانها نثار تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما شاربان كأس تو ما حاملان عرش تو ما ناظران وجه تو
ميخام ثنای تو ميخام نوای تو ای من فدای تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما والهان غمز تو ما خازنان کنز تو ما واقفان رمز تو
ميخام شعار تو ميخام دثار تو جانها فدای تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

* * *

ميرزا محمد قبل تقی

الأقدس الأعظم الأبهي

انّ المذكور يقول يا ملأ الامكان قد خلقتكم لذكرى لو انتم تعلمون قوموا على البيان في ذكر ربكم الرحمن هذا ما ينفعكم ان
انتم تفقهون ان اتبعوا من اتاكم بالحق من لدى الله المهيم القويم انه خير لكم عما خلق في الأرض طوبى لقوم يعرفون كونوا
سرج الهداية بين البرية هذا ما امرتم به من لدى الله العزيز المحبوب ان الذي سكت اليوم عن ذكر ربه انه ترك في بيداء
الضلال و كان من الذينهم ميون قد اخذت الأحران نفس الرحمن و الناس هم في فرح و سرور طوبى لمن اوتى بصر الحديد و
توجه بقلبه الى هذا الأفق المحمود يا ايها المقبل الى الله قم على ذكر مولاك قل يا ملأ الامكان هذا يوم العطاء اذ اتى فاطر
السماء بملكوت السماء اياكم ان تمنعكم اهوائكم عن هذا الفضل الذي احاط الغيب و الشهود ان اسرعوا بالقلوب الى شطر
المحبوب و لا تتمسكوا بما تمسك به المعتدون ان انصروا امر مولاكم باستقامة تتحير بها الأرواح و العقول كذلك زيننا اللوح
بطراز الالهام طوبى لقوم يقرؤون

* * *

هو المشرق من افق سماء البيان

انّ الكتاب ينطق في الأفق الأعلى و يقول يا ملأ الانشاء تالله فتح باب السماء و اتى مالك ملكوت السماء بسطان لا تضعفه
قوة العالم و لا تخوفه اسيف الأمم قام امام وجوه الأمراء و العلماء و انزل لهم ما انجذب به الملأ الأعلى و اصحاب الجنة العليا
طوبى لذي بصر ما منعه حجبات الذين كفروا بالله رب العالمين قد توضع عرف البيان في الامكان و سرع المقرّبون الى مقام
فيه استوى الرحمن على عرش اسمه العظيم يا ملأ الأرض تالله انّ المظلوم ما نطق عن الهوى قد اتى من افق الاقتدار بسطان
مبين انه يدعوكم لوجه الله و ما اراد منكم جزاء يشهد بذلك سكان الفردوس الأعلى ان كنتم من المنصفين اتقوا الله يا قوم و لا
تتبعوا الذين اعرضوا عن البرهان اذ ارتفع نداء مظهر الظهور في طور العرفان انصفوا في الأمر لوجه الله و لا تكونوا من المعتدين
انظروا تم اذكروا ما ورد على الغلام في الليالي و الأيام من الذين نبذوا كتاب الله ورائهم متمسكين بالأوهام و التماثيل انظروا ما
انزله الرحمن في الفرقان و لا تكونوا من الغافلين انه بشركم بأيام الظهور و عرفكم صراطه المستقيم في هذا الذكر الحكيم بظهوره

ناحت مظاهر الأوهام و بسلطانه ارتعدت فرائص الظالمين أيّاكم ان تحجبكم حجبات القوم فى هذا اليوم الذى فيه تنادى الذرات الملك لله العزيز الجميل

يا حسن اسمع النداء من مطلع الكبرياء انه يقربك الى افق منه اشرق و لاح نير بيان ربك العليم الحكيم هذا يوم فيه ظهر ما اخبر به رسول الله من قبل و بشر به المسيح ما من رسول الا و اخبر الناس بهذا الظهور الذى انجذب به من فى الأرض و السماء و ظهر ما كان مكتوناً فى العلم و مستوراً من قلم القدم ولكنّ القوم اكثرهم من المشركين نبذوا التوحيد ورائهم متمسكين بما عندهم من الظنون و الأوهام يشهد بذلك البحر الأعظم فى هذا المقام الرقيع يا ملاء الأرض لعمر الله ما اردت لكم الا نجاتكم و ما اريد الا تقربكم الى الله العزيز الحميد لا تمنعوا انفسكم عما ظهر بالحق ضعوا ما عند القوم و خذوا ما امرتم من لدى الله ربّ هذا السبيل المستقيم يا حزب الله فى الديار اعلموا انا اردنا لكم نوراً تمشون به فى ظلمات الأرض و يكون معكم فى عوالم ربكم المهيم على كل صغير و كبير طوبى لفسك فازت بكلمة الله و شهدت بما شهد الله قبل خلق الأشياء انه هو الله لا اله الا هو له العظمة و الكبرياء و له العزة و الاقتدار لا تمنعه حوادث الدنيا و لا تخوفه نار الوغى قد حكم بالحق و بما ترتفع به مقامات الانسان اذ استوى على العرش امام وجوه المقرئين

يا اولياء الله فى الشين و الألف و الهاء ان الكلمة التى خرجت من خزائن عناية ربكم الرحمن انها تكون كنزاً لكم عند فضال امين انا نوصيكم و الذين آمنوا بما ترتفع به مقاماتكم بين الأحزاب انه هو المشفق الأمر العليم ينبغى للانسان ان يظهر منه ما يكون ذكره باقياً بقاء الملك و الملكوت و يستضىء به الوجوه فى كل عالم من عوالم ربها المقتدر القدير افرحوا بآيات الله و ذكره انه ذكركم فى السجن الأعظم بما لا يعادله شىء من الأشياء يشهد بذلك كل صادق بصير

يا اهل مجد اسمعوا نداء المظلوم انه يهديكم الى مقام ارتفع بالحق من لدى الله ربّ الأرباب قد نصب خبأ المجد على اعلى المقام طوبى لكم بما نبذتم الأوهام آخذين ما امرتم به من لدى الله مولى الأنام انا ذكرنا الذين اقبلوا الى الوجه و الاماء اللائى آمنن بالله فالى اصباح أيّاكم ان تمنعكم الأوهام عن الاتحاد او التفاف عن التفاف خذوا ما امرتم به من لدى الله منزل الآيات نعيماً لمن فاز بآياته و نطق بشئانه و توجه بوجهه و اقبل بقلبه الى مشرق الأنوار

و اردنا ان نذكر اولياء الله فى الخاء و اللام ليجدوا نفحات الوحي و يتخذوا لأنفسهم سبيلاً الى الله مالك يوم المآب و نذكر فيه من احببني و اراد مولاه ليجذبه الذكر الى المقام الأعلى و يبشره بما قدر له من لدى الله مظهر البيئات و نذكر اوليائى هناك و نبشرهم بما قدر لهم و نذكرهم بآيات لا تعادلها الأذكار أيّاكم ان تمنعكم وساوس الملحدين و شبهات التاعقين قوموا على الأمر باستقامة تضطرب بها افئدة كل مشرك مرتاب و نوصيكم بتقوى الله و بما انزله فى الألواح لا تحزنوا عما سمعتم من المشركين انهم ارتكبوا ما ارتكب قوم قبلهم سوف يرون جزاء اعمالهم وعداً من لدى الله المقتدر المختار الهاء من لدنا عليكم و على اماء الله اللائى سمعن و آمنن فى يوم القيام

ان المظلوم اراد ان يذكر احبائه فى ارض السلطان ليفرحوا بذكره و يتذكروا بآياته و يطمئنوا بفضلته و تستضىء وجوههم من نور اشرق و لاح من افق ارادة الله مالك الأديان انصروا ربكم بجنود الحكمة و البيان و الأعمال و الأخلاق هذه من سنه الله فى هذا الظهور الأعظم يشهد بذلك مكلم الطور الذى به ارتفعت سماء العرفان أيّاكم يا اوليائى ان تعترضوا على احد توكلوا على الله فى كل الأمور انه مع احبائه فى كل الأحوال لا يعزب عن علمه من شىء يشهد و يرى و هو المقتدر البصير كونوا متمسكين بحبل الله الأعظم بحيث لا يمنعكم اصحاب الضلال

يا قلم ان مالك القدم اراد ان يذكر اوليائه فضلاً من عنده و هو العزيز الفضال يا اوليائى فى نظام اتبعوا امر الله و سننه ثم انصروه بأخلاق تستضىء بها الآفاق ينبغى لكل نفس بأن ينصر الله بما يرتفع به امره بين العباد قد حرم فى الكتاب حكم الجدل يشهد بذلك ام الكتاب فى اعلى المقام طوبى لفقير اقبل بقلبه الى بحر الغناء و لعليل اراد الشفاء و لقاعد قام على خدمة امر

اللّٰهُ بخضوع و اناب لعمر اللّٰهُ قد ظهر ما كان مسطوراً فى كتب اللّٰهُ و مستوراً عن الأبصار انصروا ربّكم بالأعمال و بما ترتفع به مقاماتكم بين الأحزاب كذلك تحرك قلم العدل و نطق بما يقربكم الى مطلع البيان قد حضر اسمائكم لدى المظلوم و انزل لكم من سماء العطاء ما عجزت عن ذكره الأقلام طوبى لكم و لأمة آمنت باللّٰهُ فى هذا اليوم الذى اتى الحقّ بالحجّة و البرهان يا اهل الهآء و الميم انّ المظلوم اقبل اليكم فى هذا الحين من شطر السّجن و يذكركم بآيات اللّٰهُ المهيمن القيوم قد ذكرناكم فى الواح شتى بذكر تضوّعت منه رائحة الرّحمن لو كنتم تعلمون قد ذكركم الأمين مرّة بعد مرّة و اراد لكم ما يؤيدكم على عمل يكون باقياً فى الأعصار و القرون اشكروا ربّكم الرّحمن أنّه انزل لكم ما يجد منه المخلصون عرف اللّٰهُ العزيز الودود ايّاكم ان يمنعكم شىء من الأشياء عن اللّٰهُ ربّ ما كان و ما يكون انّ الفضل كان بينكم و ذكركم نسال اللّٰهُ ان يؤيدكم و يؤيدكم على ما يحبّ و يرضى أنّه هو الحقّ علام الغيوب

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنوید جناب امین علیه بهائی و جناب فضل علیه عنایتی اولیای آن ارض را ذکر نموده اند نفوس مطمئنّه مستقیمه راضیه لازال لدى اللّٰهُ مذکور بوده و هستند لعمر اللّٰهُ از قلم اعلى ذکرشان در صحیفه حمرا مذکور این ذکر را محو اخذ نکند و تغییر راه نیابد هر بصیری آگاه و هر خیبری گواه آنچه از قلم اعلى جاری شده شبه و مثل نداشته و ندارد ولكن مفترین اهل بیان فوق حزب قبل باو هام تشبّث جسته اند و تمسّک نموده اند بعضی از دوستان الهی بمقتضیات حکمت بالغه ذکرشان بر حسب ظاهر مذکور نه ولكن در کتاب مذکور و بخاتم عزّ مختوم هنیئاً لهم و مریئاً لهم أنّه یشهد و یرى و هو السّميع البصیر جمیع احبّاء را بفضل و عنایت حقّ بشارت میدهم و همچنين ابناء خلیل و وراث کلیم را عنداللّٰهُ هر یک مذکور از صغیر و کبیر و اناث و ذکور بر کل لازم است تمسّک نمایند بآنچه سبب تقدیس نفوس و اقبال عباد است قلم نصح الهی در لیالی و ایام ذکر فرموده آنچه را که فرات رحمت از او جاری و انوار فضل از او مشهود طوبی از برای نفوسى که بآن تمسّک جستند و ویل لكلّ غافل مردود بهآء من لدنّاء علیکم و علی الذّین شهدوا بما شهد اللّٰهُ قبل خلق السّموات و الارضین الحمد له اذ هو مقصود العارفين و محبوب افئدة المخلصین یا حسن اذا وجدت عرف رحيق بیانی و رأیت امواج بحر حکمتی قل

الهی الهی لك الحمد بما هدیتنى و عرفتنى و اسمعتنى ندائك الذى به انجذبت افئدة المخلصین من عبادك و الموحّدين من خلقك و اخذتني عنایاتك من كلّ الجهات بأسبابك یا مسبّب الأسباب الى ان وردت البقعة النوراء المقام الذى جعلته مشرق آیاتك الكبرى و مطلع صفاتك العلیا و اریتنى ما كان امل المقربین من قبل و من بعد و مطاف الكرویین فى هذا الحین الذى فيه تنادى الأوراق و الأشجار و الأثمار و ما خلق فى الأرض و السّماء تالّله قد ظهر ما كان مکنوناً فى ازل الآزال اقبلوا بقلوبكم و لا تتبعوا كلّ مشرک مرتاب ای ربّ اسألک بلائى بحر عرفانک و تجلیات انوار شمس فضلک ان تؤیّدنى على الاستقامة على امرک بحيث لا تمنعنى اسیاف العالم و لا ضوضاء الأمم ای ربّ ترى الدلیل قائماً امام عرش عزّتک و الفقیر متمسّكاً بحبل غنائک اسألک ان لا تخیبنى عمّا عندک قدر لى و لأولیائک ما یقرّبهم الیک فى کلّ الأحوال انک انت الغنى المتعال

برو

على اکبر

الأفدس الأعظم الأبهى

انّ فى ابتلاء مالك الامكان فى كلّ الأحيان لآيات لمن فى الأكوان قد قبل الشدّة لرخاء البريّة و المشقّة لراحة من فى الامكان نفسى لفضله الفداء و كينونتى لرحمته الفداء و روحى لعنابته التّى احاطت الأفاق ما اصبح الا و احاطته ظلمات الاشارات من الذين كفروا بالله منزل الآيات و انه لا يمنعه شىء عمّا اراد فى امر الله مالك يوم التّناد مرّةً ينادى بلسانه المبين و طوراً يشير باصبع اليقين و يدع الكلّ الى الله مالك الرقاب لو نذكر ما ورد علينا لتنفطر السّماء و تخرّ الجبال انّ الذين كفروا افتخروا بما عندهم من الألقاب انّ الأخرس سمّى نفسه بالقُدّوس و ادّعى فى نفسه ما ادّعى الخنّاس و الآخر سمّى نفسه بسيف الحقّ و قال انّى انا فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب على فمه ليوقننّ الكلّ بأنّه ذنب الشيطان قطع من سيف الرّحمن قد كان ان ينتظر ايام عزّه و ظهوره بما وعده من كفر بالله فالىّ الأصباح كذلك يأخذ الله من اعرض عنه و قام على تضييع امره بين العباد فلما هلكوا سرت ارياح الرّبيع و فتحت ابواب السّماء و امطر السحاب طوبى لمن فاز بعرفان الله فى ايامه و انقطع بكّله عن كلّ الجهات قل أ و لم يكفكم ربّ السّموات و الأرض انه قد اتى بالحقّ باسمه المهيمن على الابداع انك نور قلبك بمصباح الأعظم الذى اوقده مالك القدم ثمّ استقم على الأمر بسطان ربك المقتدر المختار

* * *

خويد

جناب ملا مهدي

بسمه المذكور الذى كان مقدساً عن الأذكار

انّ فى تغمّس البهّاء فى بحر البلاء و تقمّصه قميص القضاء لآيات لأولى الأبصار ان يا اولى النّظر لو تنظرون بالبصر الأنور الى هذا المنظر الأكبر ترون قميص مالك القدر مرشوشاً بدماء البغضاء من اولى الفحشاء تالله بأعمالهم ناحت الأعمال و بأفعالهم تغيّر طراز الله بين السّموات و الأرضين يدعون ما لا يفعلون و يقولون ما ليس فى قلوبهم الا أنّهم من الصّاغرين اذا يرون الرّاسخين يقولون انا آمنّا بالله الملك الحقّ المتعالى العزيز المنيع و اذا يقعدون مع امثالهم يشربون ما ارادوا و يتكلّمون بأهواء انفسهم الا أنّهم من المغرّقين يفرحون بما عندهم ان عرفوا ناحوا سوف يأخذهم قهر الله و غضبه انه اشدّ المنتقمين لعمري رحمتى سبقت غضبى و اصطبارى احاط العالمين ان يا اهل البهّاء ان استمعوا النّداء من شطر الكبرياء من سدرة القضاء على البقعة البيضاء انه لا اله الا هو المقتدر القدير انّ فى صبرى لحكمة و لحلمى حكم اخرى ما اطّلع بها احد الا الله العزيز الحكيم قوموا على الذّكر و التّناء بين ملا الانشاء هذا خير لكم ان انتم من العارفين يا ايّها المذكور لدى العرش ان اشكر ربك بما تحرّك على ذكرك قلم الله العزيز الحميد كن على شأن تلوح من وجهك نضرة المحبوب و تفوح من اعمالك نفحات امر ربك العزيز البديع

* * *

جناب ذبيح عليه بهّاء الله

بسمه الرّحمن

أنا أخبرنا الناس بأيام الشداد و ما يحدث فيها في لوح عز مسطور الذي سطر فيه ما قضى من لدن مهيمن قيوم لئلا يضطرب احد حين ظهور ما قدر فيها فضلاً من لدنا على المخلصين فلما اشرقت شمس البلاء عن افق القضاء وجدنا المخلصين على خطر عظيم قل فأنصفوا يا قوم ان الموت يأتيكم و هذا حق لا ريب فيه و يأخذ كل صغير و كبير و لَمَّا كان الأمر كذلك أ تفدون في سبيل الله خير او الموت على الفراش فتيبوا يا ايها المنصفين قل ان الروح خلق للفداء لو انتم من العارفين قل أنا نسأل الله بذلك لو انتم من الكارهين تالله لو لم يكن مخالفاً بما نزل في الألواح لقبلت يد الذي يسفك دمي في سبيل محبوب العالمين و قدرت عمّا ملكنى الله له ارثاً ولو أنه يستحقّ بذلك نقمة الله و سخطه ثم قهره و غضبه بدوام الله الملك العادل الحكيم ان الذينهم قتلوا و ما قتلوا اولئك حينئذ في الرقيق الأعلى مع النبيين و المرسلين ان الله لو يكشف الغطاء عن ابصار الذينهم غفلوا كلهم يفدون ارواحهم حباً لذلك المقام ولكن ستر عنهم و كشف لقوم آخرين فضلاً من لدنه لعباده المنقطعين

انك يا ذبيح اذا اردت مشهد الفداء لا ترضى البداء ان افد جسدك حباً الى الملا الأعلى مقام الذي لا يذكر بالبيان فوربك الرحمن قد جعل الله ذكره بكرة ولو ذكر بألسن العالمين انه ما ذكر ابداً لأن السمع و البصر و الفؤاد كل يدرك ما خلق في هذا العالم و عن ورائه لا يطير طيور افدة العارفين الا من جعل الله بصره مقام بصره انه يشهد و يستر حكمة من لدن عالم حكيم و الذي آمن بهذا الظهور انه فدى في سبيل الله و أنا كنا شاهدين ان اطمئن في نفسك ان الله كتب لك اجر من استشهد في سبيله و يعصمك عن حد الحديد ان تكون ثابتاً على امره و تبلغ امره بالحكمة على ما تستطيع به و انه ما يكلف نفساً فوق طاقتها انه غفور رحيم و اتى لأشكون اليك عن الذين يسفكون الدماء بعد الذي انت تعلم بأننا نهينا العباد عن ذلك في كل الألواح و كان الله لشهيد و خبير قل يا قوم قد بعثنى الله للألفة و الأتحاد اتقوا الله و لا ترتكبوا ما يرجع به الضر الى اصل الأمر و ان هذا لظلم عظيم ان الذينهم يدعون امر الله عن وراء ظهورهم و يرتكبون ما نهوا عنه اولئك في غفلة مبين قل ان تحبون الجهاد في سبيل الله جاهدوا مع انفسكم و ان هذا لجهاد كبير انك اسمع قولى طهر قلبك و قلوب العباد عن اشارات المشركين كلها ثم استقم على سرير الايقان في ظل ربك الرحمن و انه يكفيك عن المحتجين و أنا علمنا بأن غشت الهاء حجبات الوهم و منعت الأسماء عن الورد في ملكوت الله و كان من الراقيدين و ما نفعه الذكرى انه لا يزيد الظالمين الا خسراً مبين انه يسترضع من ثدى الوهم ما جاء حين فطامه فكيف بلوغه لذا منع عمّا وعد في الكتاب و صار محروماً من نفحات الله العليم الحكيم فسوف يقول وا حسرتنا على بما فرطت في جنب الله و كنت من الغافلين قل بعد اعراضك عن هذه الآيات هل تحسب نفسك من الذي آمن بما نزل في البيان تالله اذا يضحك عليك كل الأشياء و يتبرأ منك كل العالمين طوبى لبصير يشهدهم في بحر الغفلة و يقول الحمد لله الذي عصمنى بفضل من عنده و اتقذنى من غمرات الوهم و جعلنى من الفائزين كذلك القينا ما ينفعك رحمة من لدنا عليك و على الموقنين و البهائم عليك و على ابنك نسأل الله بأن يرزقه و اياك خير ما قدر للمقرئين و الحمد لله رب العالمين

* * *

بنويس بجنا ب مهدى

أنا انطقنا النبيل قبل على في صغره ليشهدن الناس قدرتى و سلطنتى ثم عظمتى و كبريائى ولكن احبائى الجهلاء اتخذوه شريكاً لنفسى و فسدوا في البلاد و كانوا من المفسدين ملاحظه نما كه چه قدر ناس جاهلند نفوسى كه تلقاء حضور بوده اند مع ذلك رفته اند و چنين سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادى قد خلقناه بقدرتى و انطقناه لثناء نفسى بين العالمين و اگر آنى از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود قل يا قوم ان ما سوائى قد خلق بقولى انه و امثاله من الذين انتبهم الله من هذا

الشَّجَرَة هم سحائب الرِّحْمَة و غمائم الفضل و سرج الهداية و ادلائى بين البرية ان يكونن ثابتاً على امرى و ان ربك ما اتخذ لنفسه شريكاً و لا شبيهاً و لا وزيراً و لا نظيراً و لا ندأً و لا ضدأً و لا مثلاً كذلك اشرق الحكم و قضى الأمر من لدى الله العلى العظيم

* * *

جناب معلّم

بسمه المهيمن على العالمين

انا فى بحبوحة البلاء دعونا اهل الانشاء الى الله مالک الآخرة و الأولى يشهد بذلك عباد مخلصون و اذا اظهرنا الأمر اضطربت افئدة الأقوياء و تزلزلت اركان الأمراء ولكنّ القوم فى حجبات انفسهم ميّتون قد ورد علينا ما لا ورد على احد بذلك ناحت القلوب و تدرّفت العيون لن يحصى احد بلاياى الا الحقّ علام الغيوب قد قضت ايامى اكثرها فى سجون البلاد و كنّا شاكراً فى كلّ الأحوال و راضياً بما ورد علينا فى سبيل الله المهيمن القيوم كم من فجر طلع و سمع ندائى و كم من اصيل وجدنى ناطقاً بذكر الله العزيز الودود و كم من ليل ما ادركنى نائماً بل ناح لضربى و بلائى و ما ورد علىّ فى هذا السبيل الممنوع ينبغى لكلّ من آمن بالله ان يتبع مولاه على شأن لا تمنعه حجبات العباد و لا تخوفه جنود غافلون

* * *

ط

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله

بسمى الناطق الظاهر العليم الحكيم

انا نحبّ ان نذكر و نقرأ ما انزلناه على محمد رسول الله أ لم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله سبحانه الله در ليالى و ايام آيات الهى و بينات صمدانى بمثابة غيث هاطل از سماء اراده نازل مع ذلك كل غافل الا من اخذته يد الاقتدار و انقذته عن طين الأوهام امروز ظاهر شده آنچه که در جميع كتب قبل و بعد قلم الله كل را بان بشارت داده و ذکر نموده آيا چه شده که آذان عباد از اصغاء ممنوع و ابصار از مشاهده محروم يد عطای ربانى در اين ايام نورانى رحيق بيان و کوثر عرفان را مبذول داشته هيچ مقبلى از اين فيض اعظم و عنایت كبرى بى نصيب نماند يا حزب الله يوم انبساط و نشاط است در يکى از الواح اين کلمات عاليات از قلم اعلى نازل قلنا روز روز نشاط و انبساط است نشاط از چه از صهبای محبت الهى در اين فجر روحانى طوبى از برای نفسى که خود را از کوثر بيان مقصود عالميان مقدّس نمود و باستقامت تمام بر امر مالک انام قيام فرمود قيامى که عزّت اعدا و ثروت اشقياء آن را حرکت ندهد و از استقامت حقيقى باز ندارد بگو يا حزب الله يوم الله است دعوا ما عند القوم و عزّهم و ثروتهم و قدرتهم و فنونهم و علومهم و غنائهم و روائکم متمسكين بما اشرق و لاح و سطع و فاح من افق سماء ارادة الله ربّ العالمين براستی ميگويم اگر نفسى فى الحقيقه لوجه الله بر تبليغ امر قيام نمايد البتّه در جميع اشياء بيانش نافذ و ذکرش متصرف و ندايش محيط انه هو المقتدر المهيمن العزيز الوهاب

یا ابن ابهر علیک بهاء الله و نوره جناب اسد علیه بهائی حاضر و مکرر شما را ذکر نموده و از فیاض حقیقی طلب عنایت کرده و نامه‌های آن جناب را بساحت اقدس ارسال داشته هر کلمه آن گواهی داده بر توجه و استقامت و خدمت آن جناب اصلاح بعضی امورات را ذکر نمودی بطراز قبول و عزّ رضا فائز و مزین نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤتیک علی اعلآء کلمته بین الغافلین من عبادہ انہ علی کلّ شیء قدیر این ایام من غیر ستر و حجاب و تعویق و تأخیر سفینه بیان بر بحر معانی متحرک و جاری بگو یا حزب الله توجه نمائید یوم نصرت است خود را محروم نممائید سبحان الله بعضی از نفوس معرضه غافله از اصغاء ندای الهی و مشاهده جواهر و لآلی خزائن قلم اعلی محروم و ممنوعند آیا بچه حجت و برهان بحضرت مبشر ایمان آورده‌اند و از مرسل و منزل او غافل و محجوبند امروز جمیع مرسلین از فردوس اعلی و جنت علیا ندا مینمایند و میفرمایند یا ملاً الأرض خود را از وساوس نفس و هوی مطهر نمائید و قصد افق اعلی کنید امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ندایش از جمیع جهات مرتفع یا ابن ابهر بشنو ندای مظلوم را کمر خدمت را محکم کن و بذکر و ثنای حضرت مقصود مشغول باش شاید نفوس بعیده قصد قرب نمایند و گمراهان سبیل الهی را بیابند ظاهر شده آنچه که از اول ظهور ابوالبشر الی حین شبه و مثل نداشته طوبی لأذن سمعت نداء الله المهیمن القیوم و لبصر رأی منظره العزیز المحبوب کتاب الله ینطق امام الوجوه یمشی و یشتر العباد الی افق لاح منه یتبر عناية ربهم الغفور قل یا ملاً المعرضین ذروا ما عندکم تالله قد اتی الموعد بسلطان مشهود به ماج بحر البیان و هاج عرف العرفان و ظهرت اسرار ما کان و ما یکون انظروا انظروا قد جری من بیانه فرات البرهان و ظهر کنز الله العزیز المکنون لعمری لا تمنعه شبهات الذین اعرضوا عن الوجه و لا اشارات کلّ غافل محجوب اذکر من قبلی اولیائی و بشرهم بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود قل أ فی الله شکّ ام فیما نزل من سحاب الاراده ام فی سلطانه الّذی احاط الجنود و الصّفوف قل انه ما اراد الا اظهار امر الله المهیمن القیوم و ارتفاع مقاماتکم یشهد بذلك من عنده علم کلّ شیء فی کتابه العزیز المخزون قل یا اولیاء الله و احبائه افرحوا بما جرت اسمائکم من لسان العظمة و اذکارکم فی لوحه المبارک العزیز المحتوم كذلك اشرفت شمس البیان من افق سماء البرهان فضلاً من عند الله منزل هذا الرقّ المنشور البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علی اولیائی و احبائی و علی کلّ ثابت راسخ متمسک بحبل الله العزیز الودود

ذکر بعضی که من غیر شعور نطق مینمایند نمودی باید در جواب گفته شود الحمد لله که مثل آن نفس غافله ظالمه مفتریه مابین اهل حقّ نبوده و نیست این مقام شکر است نه شکایت بقای او از اول الی حین دلیل است بر نفاق و تزویر و کذب چه اگر بصدق تکلم مینمود بمتابۀ نورین نیرین و اصفیای قبل و بعد عروج نموده بود لعمر الله بر منبر ارض صاد و حضور ابن شیخ باقر تکلم نموده بآنچه که اکباد مقرّین و مخلصین محترق حال در شهادت و انفاق و تسلیم و رضای نفوس مطمئنۀ مقدسه تفکر نمائید و همچنین در نفوس مفتریۀ کاذبه هر یوم مشاهده مینمائید که بچه دسائس متمسکند نزد معرض و نزد مقبل مدعی ایمان لعمر الله عالم صدق و صفا را آوده نموده هر یوم بتدبیری وجود مضطرب خود را حفظ مینماید بگو ای دوستان امروز آفتاب حقیقت از افق سماء سجن عکا ظاهر و باهر و ناطق ما منعه ظلم الجابرة و لا سطوة الفراغنة و لا شبهات الذین کفروا بیوم الدین لله الحمد در آنی خود را ستر نمودیم من غیر ستر و کتمان امر الله را تبلیغ نمودیم من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انّ الله هو الغنیّ الحمید

این ایام فکر جدیدی بخاطر آن نفوس مجعوله خائنه رسیده اراده کرده‌اند کتاب الله را سرقت نمایند و محو کنند قل ویل لکم یا اعداء الله و ظهوره و امره اتقوا و لا تكونوا من الظالمین بیان پاریسی کتابیست عظیم چه که مشعر و مدلّ بظهور حقّ جلّ جلاله است فی الحقیقه انسان متحیر است نسأل الله ان یأخذهم بقهره و یمنعهم بسلطانه یا ایها الناظر الی الوجه بعینه کلمات قبل ظاهر شده بمتابۀ حزب موهوم با یکی از اصحاب مکالمه نموده‌اند انّ الموقن تمسک بالبیان طرف مقابل ذکر نمود بیان شما صحیح نیست گفت آن بیانی که خدمت شماست فأت به گفت آنها صحیح نیست گفت بیان صحیح کجاست

گفت در جزیره است مقصود معلوم حال ملاحظه کنید چه عرف مکروهی از آن کلمه منتشر است نسأل الله ان يؤیّدهم علی الرجوع و الصدق و یوفّقهم علی الانابة لدى باب فضله انه هو الجواد الکریم
ذکر بعضی را طلب نمودی انشاءالله کره اخری ارسال میشود اطمئن بفضیل مولاک و کن من الفرحین

* * *

تفلیس

جناب محمد قبل علی

الاقدس الاعظم الاعلی

انا ندع الامم الی مطلع القدم و نبشّر العالم بهذا الاسم الّذی به فكّ ختم رحيق البقاء و انجذب اهل مدائن الاسماء لعلّ الناس یتنبّهنّ و یتوجّهنّ الی الله المهیمن القیوم قد اضاء العالم من انوار وجه ربّه الرّحمن ولكنّ الامکان اکثرهم لا یشعرون قد اصبحت الشمس مغطیة بسحاب الاوهام بما ورد علیها من الذینهم لا یفقهون قل یا قوم خافوا الله و لا تمنعوا الحقّ عمّا اراد لکم ان اقبلوا بوجوه بیضاء ثمّ استمعوا ما یأمركم به فیهذا المقام الممنوع قد ذکرناک من قبل و تلك مرّة بعد اخری فضلاً من عندنا لتشکر مولى العالم و تذکره بهذا الاسم المحبوب

* * *

تفلیس

جناب محمد قبل علی

الاقدس الاعظم الاعلی

انا ندع الامم الی مطلع القدم و نبشّر العالم بهذا الاسم الّذی به فكّ ختم رحيق البقاء و انجذب اهل مدائن الاسماء لعلّ الناس یتنبّهنّ و یتوجّهنّ الی الله المهیمن القیوم قد اضاء العالم من انوار وجه ربّه الرّحمن ولكنّ الامکان اکثرهم لا یشعرون قد اصبحت الشمس مغطیة بسحاب الاوهام بما ورد علیها من الذینهم لا یفقهون قل یا قوم خافوا الله و لا تمنعوا الحقّ عمّا اراد لکم ان اقبلوا بوجوه بیضاء ثمّ استمعوا ما یأمركم به فیهذا المقام الممنوع قد ذکرناک من قبل و تلك مرّة بعد اخری فضلاً من عندنا لتشکر مولى العالم و تذکره بهذا الاسم المحبوب

* * *

انا نذکر من اراد الوجه و نطق بثناء الله مالک الوجود هذا یوم فیہ قام الناس لله المهیمن القیوم و هذا یوم اخبر به الله و بشّر به العباد بقوله ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و ذکرهم بأیام الله کذلک قضی الأمر من لدى الله ربّ ما کان و ما یكون هذا یوم فیہ مرّت الجبال و القوم اکثرهم لا یفقهون قد حضر کتابک لدى المظلوم و سمعنا ما نادیت الله ربّ البيت المعمور قد فاز حنینک بالاصغاء و انزلنا لک ما لا یعادله شیء من الأشياء و لا کنز من الكنوز تمسک بالحبل الأعظم و تشبّث بذیل الله ربّ

المقام المرفوع الذي فيه نطق لسان العظمة و دعا الكل الى مقره المحمود من الناس من اخذه جذب آيات ربك على شأن نبذ العالم مقبلاً الى الله مالك القدم اقبل و سمع و اجاب و فاز بما كان مذكوراً في افئدة الأنبياء و مسطوراً من القلم الأعلى في لوحى المحفوظ قد اردت الغفران من عمّان رحمة ربك الرحمن انا طهرناك فضلاً من عندنا بماء العناية و الألطاف ان ربك هو المشفق العطوف انك اذا وجدت عرف كلماتي و فزت بأثر قلمي ذكر أيامي و ما ورد عليّ من اعدائي الذين نبذوا امر الله عن ورائهم بما اتبعوا كلّ عالم مردود و كلّ جاهل متروك قد افتى علينا الذين عند ذكرنا قاموا و قالوا ما قالوا و لما اظهرنا الأمر اعرضوا عنّا و اعترضوا علينا بظلم ناح به اهل الملكوت انا نوصيك بما يرتفع به امر الله هذا ما ينبغي لمن اقبل الى الأفق الأعلى في هذا اليوم الموعد البهاء على اهل البهاء الذين تمسكوا بعهد الله و ميثاقه و عملوا بما امروا في لوحه المسطور الحمد لله مالك الملوك و سلطان الجبروت

* * *

سروستان

كربلائی صادق

هو الأقدس الأعظم

انا نذكر من اقبل الى الله و تمسك بالعروة الوثقى التي اظهرناها بهذا الاسم العظيم طوبى لقاصد قصد المقصود و لطالب توجه الى الله رب العالمين قد سبقت رحمتنا العالم و احاط كرمنا من فى السموات و الأرضين انا نأمرك بالاستقامة الكبرى على حب ربك مولى الورى تمسك بها منقطعاً عن المرييين قد تضرّعت رائحة القميص و هاج عرف الله بين كلّ صغير و كبير نعيماً لمن فاز به و ويل للغافلين ان افرح بذكر المظلوم اياك انه يذكر احبائه بعد الذي يكون بين ايدى الظالمين كذلك ارتفع صرير قلمي و ماج بحر رحمتي فضلاً من عندي عليك ان اشكر و قل لك الحمد يا مطلوب الطالبين

* * *

جناب ميرزا ابوطالب

هو المبيّن العليم

انا نذكر من اقبل الى الوجه و آمن بالله الفرد الخبير ان يا طالب انّ المطلوب يناديك من سجنه العظيم و يذكرك بذكر لاح به افق البيان و تزيّن كلّ هيكل بطراز اسمى الحكيم ان افرح بما توجه اليك البحر الأعظم من هذا المقام البعيد و يدعوك الى الله خالصاً لوجهه يشهد بذلك كلّ الأشياء ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين لعمر الله قد ربح من اقبل الى الأفق الأعلى و خسر كلّ من اعرض فى هذا اليوم البديع طوبى لمن توجه بسمعه الى السدرة التي تنادى بين العالم و لبصر رأى هذا المنظر الكريم قل يا اله الأسماء و فاطر السماء اسلك بأن تجعلنى من الذين شربوا رحيق الاستقامة من ايدى عطائك و قدّرت لهم خير الآخرة و الأولى فى صحائف امرك اى ربّ انا الذي توجهت اليك و قصدت كعبة لقائك و افق وصالك فاكتب لى ما ينبغي لوجودك و احسانك انك انت المقنن المتعالى المعطى الكريم

* * *

جناب آقا محمدرضا زواره

هو البهّیّ الابهیّ

أنا نسمع في هذا الحين التّداء الذي ارتفع بين الارض و السّماء كانّ المنادى هو الله ربّ العالمين فلما توجّهنا اليه بسمعنا الاطهر سمعنا يقول يا معشر البشر تالله قد ظهر المنظر الاكبر و جعله الله مقرّ عرشه العظيم يا اهل الامكان قد ظهر الرّحمن بالبرهان توجّهوا و لا تكونوا من الغافلين أنا ذكرنا لك ما اسمعنا اسمنا القيوم الذي هو هذا الناطق الامين لتحمد و تشكر من خلقك و عرقك هذا اليوم المنير البهّاء على اهل البهّاء من لدى الله العزيز الجميل

* * *

هو الشّاهد الخبير

أنا نشهد بما شهد الله أنّه لا اله الا هو اقراراً بوحديّته و اعترافاً بفرديّته و عظمته و سلطانه و نشهد أنّك ارسلت الى المظلوم ما لا يعادله الكنز المختوم و كان احبّ عندي من كلّ الأشياء المشهودة في ملكوت الانشاء نسأله تعالى بأن يجزيك احسن الجزاء في الآخرة و الأولى أنّه ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش و الثرى و ارسلنا اليك ما تشرفّ باللقاء لتجد منه عرف الشّفقة و العناية لعمرى انّ عرفه يجذبك الى مقام لا يذكر بالبيان الأمر بيد الله مالك الامكان و مربّي الأديان

* * *

في ك خ

ح م

بسم الله العليّ الأبهيّ

أنّه هو حينئذ حيّ في هذا الأفق العزيز المنير يشهد و يرى و يقول مخاطباً لملاّ المقرّبين طوبى لكم بما فزتم بقاء الله و عرفانه و كسّرتهم اصنام الوهم و الهوى و فزتم بأنوار الوجه في هذه الأيّام الممتنع المنيع قل من عرف الله أنّه فاز ببقائه و دخل جنّة التي كان قصر من قصورها معادل السّموات و الأرضين طوبى لهم بما استقرّوا على فلك البهّاء و انقطعوا عن الذينهم كفروا بالله العليّ العظيم قل من اقبل اليه فقد اقبل الى الله و سفرائه و من اعرض عنه فقد اعرض عن مبدعه ثمّ عن المرسلين قل يا قوم اتّقوا الله و لا تتبعوا الذينهم نكثوا ميثاق الله و نكصوا على عقبيهم بالاعراض تالله أنّهم ناكسوا رؤوسهم في تلك الأيّام في محضر ربّهم العزيز العلام كذلك كان الأمر ولكنّ النّاس هم في حجاب عظيم أنّه لهو الذي نطق في كلّ شيء بأنّي انا الله لا اله الا انا العزيز الكريم و ينطق حينئذ في كلّ شيء بأنّي انا محبوب العارفين و مقصود العالمين و بهّاء من في السّموات و الأرضين قل كلّ ما يخرج من فمه أنّه لمحبيّ الأبدان لو انتم من العارفين كلّ ما انتم تشهدون في الأرض أنّه قد ظهر بأمره العالی المتعالی المحكم البديع اذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصّانع بها تظهر الصّنايع في كلّ الأعصار و انّ هذا لحقّ يقين و

يستشرق هذا الاسم على كل ما يكون و تظهر منه الصنایع بأسباب الملك لو انتم من الموقنين كل ما تشهدون ظهورات الصنعيّة البديعة كلّها ظهر من هذا الاسم و سيظهر من بعد ما لا سمعتموه من قبل كذلك قدر في الألواح و لا يعرفها الا كل ذى بصر حديد و كذلك حين الذى تستشرق عن افق البيان شمس اسمى العلام يحمل كل شىء من هذا الاسم بدایع العلوم على حدّه و مقداره و يظهر منه فى مذ الآيام بأمر من لدن مقتدر عليهم و كذلك فانظر فى كلّ الأسماء و كن على يقين منبع قل انّ كلّ حرف تخرج من فم الله أنّها لأمّ الحروفات و كذلك كلّ كلمة تظهر من معدن الأمر أنّها لأمّ الكلمات و انّ لوحه لأمّ الألواح فطوبى للعارفين و هذا ما نزل فى ظاهر الأمر و من كان ناظراً الى حكم الباطن يوقن بأنّ فى كلّ حرف نزلت من سماء بيان ربكم الرحمن لكنز روح الأوّلين و الآخرين و لا يعادلها كل ما خلق بين السموات و الأرضين

كذلك نزلنا عليك الآيات بالحقّ لأنّ لك قدر شأن من الشؤون ان تستقيم على امر هذا المسجون الغريب الذى حبس فى هذه الأرض و اعترضوا عليه عباده المستضعفين الذين آمنوا به فى ظهور قبله فلمّا ظهر فى قميص آخر كفروا به الالعة الله على الكاذبين أنّهم كانوا ان يستروا وجوههم خوفاً من انفسهم فلمّا اظهرنا الأمر بسلطان مبين خرجوا عن السّتر و الكتمان و حاربوا بالله ربهم الرحمن الرحيم كذلك يظهر الله خافية صدور الذين كانوا فى مرية و نفاق عظيم أنّك انت كن راعى اغنام الله ثمّ احفظهم من ذياب الأرض و لا تكن من الغافلين لأنّ الذئب يعوى عن خلفهم و ينتظر ليجد من فرصة كذلك بيّنّا لك الأمر لتكون من العالمين ان اجتمع عباد الله ثمّ احفظهم عن رمى الشياطين فسوف يظهر فى كلّ ارض آثارهم و هياكلهم اذا تجنّب منهم و توكل على الله العزيز المنيع بذلك اخبرنا عبادنا من قبل و نخبرك حينئذ فضلاً من لدنا عليك و على عبادنا الموقنين

قل يا قوم هذا علىّ بالحقّ قد جاءكم بآياته ثمّ بيّناته ثمّ ببرهانه الأعظم العظيم و ينطق كما نطق من قبل و يشهد بذلك كلّ منصف بصير اتقوا الله و لا ترتكبوا ما نهيتهم عنه فى كلّ الألواح و لا تجادلوا بالذى بارادة من عنده خلقتهم و خلق اهل ملاّ الأعلى ثمّ اهل سرادق العظمة و البقاء ثمّ اهل السموات و الأرضين و أنّه اشرق عن افق الأبهى فسبحان نفسه العلىّ الأعلى و جرى عن يمينه انهار عزّ منبع من شرب قطرة منها لن يمت ابداً و هذا ما رقم من قلم القدرة على لوح عزّ حفيظ قل يا قوم لا تحرموا انفسكم عمّا قدر لكم و لا تكوننّ من الغافلين قل انّ الغلام ما اراد منكم شيئاً و يشهد بذلك كلّ منصف عليهم و انفق روحه حباً لمن فى السموات و الأرض ليظهرهم عمّا يمنهم عن الصعود الى ملكوت الله المقتر العليم الخبير و ورد عليه فى كلّ حين ما لا ورد على سرفاء الله من قبل و انتم تصدقوننى لو تكوننّ من المنصفين قل يا ملاّ البيان يكفينى ملل القبل الذين اعترضوا علىّ و وردوا فى كلّ حين ما بكت عنه عيون المقرّبين انتم فارحموا على نفسى ثمّ على انفسكم اتقوا الله و لا تكوننّ من الظالمين قم على الأمر بقدرتى و سلطانى و لا تخف من احد لو يعترض عليك كلّ الخلائق اجمعين أ تحبّ نفسك ازيد عن نفس الله تالله هذا لا ينبغى لك لأنك انت من الذين كتبت اسمائهم على الواح الله العليم الحكيم انّ الدنيا ستفنى لا ينبغى لأجباى بأن يلتفتوا اليها طهر نفسك عنها و كن فى انقطاع مبين طير فى كلّ حين الى سمائى لتسمع نغماتى و تشرب عن كوثر حيوانى و تسير فى ممالك انسى و افلاك قدسى و تطّلع بخفياى امرى كذلك يأمرك هذا القلم الأعلى لتستفرح فى نفسك و تكون على استقامة بديع فائق التّكبير من قبل الله على وجه امك و اختك ثمّ بشرهما ببشارات الرّوح لتكونا من المبشّرات فى لوح عزّ عظيم

ثمّ ذكر من لدنا عبدنا البا و كبر على وجهه من لدى الله ربك و ربّ العالمين قل يا عبد أ تسكن فى البيت و كان المحبوب فى بلاء عظيم أ تستريح فى نفسك و كان الرّوح تحت اظفار المشركين اياك ان تغفل عن ذكر ربك و انّ بذكره تشتعل افئدة المخلصين الذين قاموا على حبّ الله و امره تالله أنّهم لعباد الذين يكبرنّ عليهم اهل ملاّ الفردوس ثمّ ملائكة المقرّبين قل انّ نصره فى تبليغ امره اياكم ان تجاوزوا منه يا ملاّ الموحّدين انّ الذين يسفكون الدماء اولئك فى غفلة عظيم قل يا

قوم لو تريدون ان تجاهدوا مع اعداء الله اذاً جاهدوا مع انفسكم هذا اقرب بالتقوى لو انتم من العالمين لو تقدرين في انفسكم فأحبوا عبادنا الميئين ليقومن بروح الايمان على امر الله ربهم و رب آبائهم الأولين قل يا قوم لا تسفكوا الدماء انه حرم عليكم في الكتاب من لدن عزيز حكيم قل ان الله قد بعثنى للايتلاف و الاتحاد اتقوا الله يا ملأ الأرض و لا تكونن من الظالمين من يعمل سوء يرجعه المشركون الى نفسى المظلوم الفريد اتقوا الله و لا ترتكبوا ما يرجع به الضر الى سدره الله الممتنع العزيز الرقيق أنك انت فاطمئن بفضل الله و رحمته و ان رحمته سبقت العالمين من يستقيم على هذا الأمر انه من اعلى الخلق عند الله و يطوف في حوله اهل ملا العالمين و التكبير من الله على ضلعك لتحمد الله ربها و تكون من الشاكرات في لوح قدس حفيظ

ثم ذكر من لدنا عبدنا مهدي ليفرح بذكر الله و يكون من الراسخين على هذا الأمر الذى به انصعق كل من فى السموات و الأرض الا من عصمه الله بفضل من عنده و انه لعلى كل شىء قدير ان يا عبد قم على امر الله و ان قيامك على امره لخير لك عما خلق بين السموات و الأرضين لا تمنع نفسك عن هذا الكوثر الذى جرى بالحق من اصبع ربك العادل القديم ثم اشرب منه باسمنا الأبهى و لا تخف من المشركين الذين اذا يروا كوثر الحيوان لم يشربوا منه و اذا يجدون ماء الصديد ليكونن من الشاربين طهر نفسك عما يكرهه الله ربك ثم تجنب من اعدائه و تمسك بهذه العروة المتين ان اجعل مرادك ما اراد الله ثم ارض بما قدر لك و انه لهو ارحم الراحمين ثم ذكر من لدنا ضلعك لنسر في نفسها بذكر الله العلى العظيم و الروح عليك و عليها و على ابنك و بنتك من لدن غفور كريم

ان يا محمد بلغ رسالات ربك صدقاً و عدلاً ثم ذكر الناس بهذا النبأ الأعظم العظيم ليقومن الكل على ثناء بارئهم بين الخلائق اجمعين كذلك غنت الورقاء على افنان دوحه البقاء لتجذبكم نغماتها و تقرّبكم الى الله ربكم و رب العالمين و ينقطعكم عما سوى الله و يبلغكم الى مقرّ الذى فيه استضاء وجه الرحمن عن افق نفسه العلى العظيم طوبى لمن بلغ الى هذا المقام و سمع آيات ربه و شرب من هذا الكوثر الذى جرى عن يمين العرش و يشرب منه عباد الله المنقطعين و الروح و العزّ و البهاء عليك و على الذينهم انقطعوا عن كل شىء و طاروا فى هواء محبة ربك الغفور الرحيم

انى انا الله لا اله الا انا الرحمن الرحيم انى انا الله لا اله الا انا السلطان العظيم انى انا الذى خلقت الموجودات بأمرى و ذرئت الممكنات جوداً من عندى و انا المقتدر على ما اشاء و انا العليم الحكيم و بأمرى اشرفت الشمس عن افق السماء و غنت عندليب القدس بانّ هذا لجمال الله فى ناسوت البداء و ظهور الله فى ملكوت العلى و بطون الله فى جبروت البقاء و ساذج القدم فى هذا القمص المنير البيضاء كذلك كنت من اول كل اول الهاً فرداً احداً و تراً صمداً باقياً دائماً حياً مريداً مقتدرراً عزيزاً قيوماً و اكون سلطاناً ملكاً حكماً عالماً قادراً ازلاً ابداً حياً دائماً كائناً معبوداً

جناب ملا رضا عليه بهاء الله زو

بنام خداوند يكتا

اول فجر برخواستيم و بارضيكه باسم حق مذکور است توجه نموديم و چون داخل شدیم جميع را از كوثر لقا مسرور يافتم از هر يك از اشجار و ازهار و اوراق و اثمار ندای الملك لله اصغا نموديم يا ايها المقبل الى افقى سكر بيان رحمن بشانى اشياى

بستانرا اخذ نموده که هر ذره‌ئی از ذرات ترابش بترنمات بدیعۀ منیعہ بذکر حق جلّ جلاله مشغولند امروز روزیست که جمیع مقرّبین و مخلصین لقای او را از حق جلّ جلاله مسئلت مینمودند و کتب الهی بر این گفتار شاهد و گواه طوبی از برای نفوسیکه باصغای ندا فائز شدند و بمشاهدۀ افق مفتخر گشتند چشم از برای امروز است و گوش از برای این ایام چه که ندای محبوب عالمیان مرتفعست و افق جمال بنور وجه منور جناب مسافر شما را ذکر نمود و این لوح امنع اقدس که جمیع عالم بحر فی از او معادله نمینماید نازل تا بآن مسرور شوی و بذکر حق جلّ جلاله ناطق گردی الامر بیده و هو الامر الحکیم اگر دوستی یافتی از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو ایّاک ایّاک ان تمنع نفسک فی ایام اللّٰه دع العالم بالاسم الاعظم آنّه یحفظک و یهدیک الی صراط اللّٰه العزیز الفرد الواحد العلیم

* * *

هو اللّٰه تعالی

اگر این عبد بخواید ذکر احزان وارده نماید ممکن نه و احدی جز حقّ بر احصای آن قادر نه لن یصینا الا ما کتب اللّٰه لنا حمد خدا را که اخوی را ملاقات نمودید و بر وضع حرکت و تفصیل او مطلع شدید فواللّٰه الذی لا اله الا هو که آنچه در امر شنیدید جمیع از این عبد بوده و احدی مطلع نه جز میرزا احمد که او هم خدمت شما رسیده و دیگر یکی از اخوان که به کلیم معروف است و در این ارض حاضر و مصلحت ذکر و انتشار اسم او را این دو دیدند چه که این عبد بسیار معروف بوده و اکثری از اهل مناصب بعداوت ثابت لذا اسم او مذکور شد و چه مقدار در وصفش ذکر و تحریر شده و کل باسم نقطه اولی مشهور و از این مراتب گذشته چه مقدار در تعلیم و تربیت و حفظش جهد و سعی مبذول شد و در موارد بلایا مستور و در مواقع قضایا منهزم و این عبد مابین اعدا مبتلا و آن جناب استماع نموده‌اند که چه مقدار ظلم و اعتساف تحمّل نمودم فواللّٰه شبی آسوده و مطمئن نیاسودم و کفی باللّٰه شهیدا البتّه اجتماع اهل عراق و علمای عجم را استماع نمودید که چگونه بر عناد قیام نمودند تا آنکه بفضل اللّٰه دست قدرت الهی جمیع را مخذول نمود و باین ارض وارد شدیم اخوی چون از نفس خود مطمئن شد و این ارض را ساکن دید در سرّ یکی از خدّام را بر قتلّم گماشت فلما اظهر اللّٰه خافیة صدره مضطرب شده انکار نمود و بخود آن خادم نسبت داد بعضی از مکاتیب بخطّ او ظاهر شد که حال موجود است و بعد این عبد از کل خارج شد و متوکلاً علی اللّٰه در بیت ساکن و معذلک نار غضبش ساکن نشد باطراف الواحی نوشته و فرستاده و آنچه را خود عامل بوده باین عبد نسبت داده چه که از همج رعاع ارض مطمئن است که آنچه بگوید محقق و ثابت است اگرچه این مسئله را درست فهمیده چنانچه اکثری او را ندیده‌اند و آنچه شنیده‌اند از این عبد بوده معذلک بمحاربه با جمال احدیه برخاسته‌اند فافّ لهم و علی الذین اتّخذوهم لأنفسهم اولیاء من دون اللّٰه و هر ذی بصری از آنچه نوشته شأن و مقام او را ادراک مینماید باری اموری مرتکب شده که هیچ نفسی ارتکاب ننموده انما اشکو بقی و حزنی الی اللّٰه انشاء اللّٰه امیدواریم که آن جناب در ظلّ سدره امر ساکن باشید و از جمیع منقطع و البهآء علیک و علی من معک

در فقره حاجی میرزا احمد مرقوم داشتید فجزاک اللّٰه جزآء حسناً لا یعقبه البدآء و آنّه کان علی کلّ شیء قادی

* * *

اگر برود بخواند

اودعت نفسی تحت حفظک و حمایتک فاحفظها یا حفاظ العالمین

اگر نه مرتبه بخواند بهتر است

هو الحیّ

اگر شمس جهانی اشراق انوار بهجت کو و اگر قمر رضوانی ابتهاج ضیاء اسرار قدست کو و اگر از قاصرات غرفات جنّات احدیّتی جذبّه و شوقت کو و اگر از طلعات سرادقات ربوبیّتی وله و ذوقت کو آخر هر مقامی را نشانی هست و هر رتبه را آینی در کار مشک ختای احدیّه بی روحت دلکش معلوم نگرده و طیب سنای سبای صمدیّه بی نفحات دلپذیر چه کار آید اگر صورت بی معنی مراد است تصویر هندی بسیار است و در بغداد صفحه آن را در سوق الحراج بعشر عشر دینار میدهند و اگر معنی مطلوب و مقصود است آن را ظهور و بروزی باید تا نسایم شمال قدس عما از مجعّادات گیسو قسمت بردارد و نفایس مرغولات عزّ ضیا از معطّرات شمامه مجد او نصیب یابد اینست شأن جواهر مجردات و سواذج مقدّسات طوطی بی نطق از صعوه کمتر بنظر آید و شمس بی نور و بها البتّه از ذره پست تر پای محبّت مستقیم کن تا سر رفعت برافرازی قلم نیستی بر لوح منیر دل بکش تا علم هستی فوق جبل قدرت بر پا نمائی و لکن کلّ ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء غیر ساذج وجود را از این نعمت قسمتی نیست و جز جوهر نفوس را از این حوض نصیبی نه و آنه هو معطی ما یشاء لما یشاء

جناب ملیح الله که عوالم وجود حقیقی را بی ملح خوش طعم او طعمی نیست و مزه نه بوفور تکبیر مکبّر شوید

آمیرزا رضاقلی

هو الله تعالی

اگرچه دفتر عاشقان بیان طی نشود و نامه مشتاقان بقلم امکان اتمام نپذیرد و لکن اگر بحری از وصال دست ندهد بنمی از اذکار باید قانع شد مدّتی است که از مدینه قرب سبا طیری نپزیده و بلبلی بگلزار رو ننموده گویا رسم وفا از اهل بقا زایل شده و یا آزادگان را غم هجران بدل نمانده و یا دوستان بساط معنوی را قاصد مقصود نگرده و حجاب بعد محجوب نگرداند بی قاصد نامه فرستند و بدل راز گویند بی قلم رقم زنند و بی لقا وصال جویند و در عین بعد بقرب رسند بلی اینمراتب حق است و لکن این قسمت دل باشد نه نصیب آب و گل روح اگر از غذاهای معنوی مسرور است و لکن جسد را اطعمه ظاهری درخور گوش ظاهر را نغمه ظاهری باید و گوش معنوی را رتّه الهی شاید چشم سرّی جمال باقی ملاحظه نماید و چشم سرّی جلال آفاقی مشاهده کند پس مقبول آن است که جمیع مراتب را باندازه قسمت بخشد و نصیب دهد

مظهر صدق الله في الحقّ و الخلق جناب ملاً محمّداً صدق ملاحظه فرمایند

هو الله تعالى جلّ بهائه

اگرچه مدتها است که هبوب عنایتی از شطر آنجناب بر قلب این مسکین نوزیده و قلم محبت با اسم این فانی رقم نزده و لکن این عبد بمقتضای اینکه المؤمنون نفس واحده و روح واحد و جسد واحد لذا مراتب حب و اتحاد که در نفس خود و آنجناب مشاهده مینمومد کذلک آنجنابرا هم بهمین قسم حمل نموده تا آنکه در این ایام جناب شیخ روح الله روحه بشطر محبوب توجه نموده در تلقاء عرش بین یدی مقصود حاضر شد مع دو نفس دیگر جناب آقا علی اکبر و جناب آقا سید اشرف و چون میقات وقوف در جوار رحمت سلطان رؤف باتمام رسید و اذن رجوع از سماء مشیت نازل لذا این عبد بر خود لازم شمرده که در محضر آنجناب خود را بوسیله مراسله مذکور دارم تا مراتب حبّ مستوره در دل در عالم ظاهر جلوه نماید و باطن بقمیص ظاهر و ظاهر بطراز باطن ظاهر و هویدا گردد چه که لا زال محبوب ذو الجلال دوست داشته که جمیع اعمال عاملین که خود را منسوب بحق دانسته اند بتمام عمل ظاهر شوند یعنی آنچه از ایشان صادر میشود قابل امورات ظاهریّه و شئون باطنیه هر دو باشد لیدلّ ظاهرهم علی باطنهم و باطنهم علی ظاهرهم

و بعد آنکه اگر این عبد بخواهد از قضایای وارده و بلاای نازله که در این ارض بر جمال احدیه وارد شده ذکر نماید البتّه خود را قاصر مشاهده نماید و بر حزن آنجناب هم بیفزاید لذا این عبد باین اذکار نپرداخته و بعهدّه راجعین گذارده که بقدر وسع خود آنچه ادراک نموده اند التّه معروض خواهند داشت و لکن خدمت آنجناب معروض میدارم که آنقدر معلوم آنحضرت بوده که این ایام را شبهی و نظیری و مانند نبوده و نخواهد بود و بر هر نفسی لازم که بقدر وسع در اثبات امر الهی و تبلیغ ظهور عزّ صمدانی تقصیر ننماید و بجمیع ارکان در نصر امر که تبلیغ محض است بکوشند

و دیگر چه عرض نمایم از احتجاب بعضی با آنکه شمس عزّ اقبال از افق قدس اجلال بشأنی اشراق فرموده که جمیع عالمرا احاطه نموده و بکمال قدرت و سلطنت ظاهر شده و مع ذلک بعضی باو هام تشبّث جسته و از عرفان جمال ملیک علام دور مانده اند زهی حسرت بر چنین نفوس با وصایای شافیه و مواعظ بالغه که از مصدر عزّ احدیه در صحف منزله نازل شده مع ذلک ابعاد از ملل قبل و اغفل از کلّ من علی الارض ملاحظه میشوند باید در کلّ حین پناه بخدا برده که شاید از بدایع عنایت محیطه و رحمت منبسطه خود این عباد را از شاطی عزّ قدیمه محروم نفرماید و بر صراط امریه که الیوم جمیع عالمرا احاطه نموده مستقیم و مستقر دارد

در این حین از یمین عرش نازل که بنویس بیقیه آل الله فی الارض که ای مظهر صدقم اگر بر فراش آرمیدهئی سر بردار و اگر نشستهئی بقوه اسمم برخیز و اگر ایستادهئی بشوق جمال طیر و اگر در طیرانی بسطان قدرتم عرج و اگر در عروجی بملیک امرم قف علی مقررک فی هواء الروح ثم افتح شفتاک باسمی الفتاح ثم حرک لسانک باسمی المحرک ثم انطق علی لحنی قل یا ملاً الارض و السماء تالله الحقّ قد ظهر ملیک البقاء و اشرق عن افق البداء بسطانة العلی الاعلی ثم بدل قمیص اسمه و ظهر باسمه الابهی فوق منظر الاعلی مقررّ الذی یطوفن فی حوله ملکوت الصفات و الاسماء ان یا قوم ان تریدن ان تشهدن قدرة الله فاشهدن قدرته التي احاطت کلشی و ان تریدن ان تنظرن سلطنة الله فانظرن سلطنته التي غلبت کلشی و ان تقصدن ان تلاحظن رحمة الله فانظرن الی رحمته التي سبقت کلشی و ان تریدن ان تنظرن الی عظمة الله و هیمنته حولن البصر الی عظمته التي قامت علی کلشی و ان تریدن ان تسمعن نعماته فلتسمعن کلمته التي خلقت بامر و ارتفعت علی کلشی و ان تریدن ان تشرقن بقلائه تالله هذا جماله قد ظهر علی کلشی کذلک نطق لسان القدم حینئذ ان استمع لما اوحی

اليك ثم بلغه الى العباد لعلّ تطهّرّ انفسهم عن دنس الاوهام و يبلغنّ الى مقام الّذي قدّر لهم و كذلك امرك قلم الامر حينئذ من لدى الله المقتدر المهيمن العزيز القيوم

پس ای مظهر صدقم جهد نما که مطابق باین اسم در ارض ظاهر شوی و صدقیکه عند الله محبوب بوده آنست که بثناء نفسش قیام نمائی و بذکر امرش مشغول شوی چه که هیچ صدقی با کلمهئی که لله بان تکلم میشود برابری ننموده و نخواهد نمود پس خوشا حال آن نفوسیکه باین رتبه بلند اعلی فائز شوند و از برای صدق مراتب لا یحصی عند الله مقرر است که ذکر آن در این ورقه نگنجد و از جمله آن مراتب صدقی است که در میانه ناس معروفست و باین رتبه که انشاء الله فائز شده پس سزاوار آنکه جهد منیع مبذول داری که بصدق اعظم که طائف حول منظر اکبر است فائز شوی و مرزوق گردید فهنیئاً للواصلین انتهت کلمات الله

و اینعبد در آخر عریضه معروض میدارد که انشاء الله لا زال آنجناب بذکر محبوب مشغول بوده بشأنیکه اثرش در تمام عالم ظاهر شود و ما من کلمة الا و لها اثر عند ربک و كذلك قدّر من لدن عزیز قدیر و از خدا میطلبم که بلقا مرزوق شوم تا از اسرار خفیّه و رموزات مستوره بی لسان و بیان معروض و مذکور دارم

جناب ابن که منظور نظر حق جلّ اعزازه بوده از لسان این عبد بیدایع ذکر منیع اظهار خلوص فرمائید و مراتب حبّ این بنده در آنحضرت اظهار از آنست که بذکر ظاهر شود و یا بیان ثابت گردد و کان الله عالم بما فی قلبی و انه لهو العلیم الخبیر

و دیگر احباب آن ارض یعنی آنانکه از کأس تجرید نوشیده‌اند و از جام تفرید مرزوق گشته‌اند بذکر لا نهاییه از جانب این عبد متذکر فرمایند و الروح و العزّ و البهآء علیک و علی الذینهم کانوا معک ثمّ علیهم جمیعاً

عبدالله و خادم احبائه آقا جان

بنام دوست یکتا

ای احزاب مختلفه باتّحاد توجّه نمائید و بنور اتّفاق منور گردید لوجه الله در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس این مظلوم از اول ایام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد شکّی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجّهند و بامر حقّ عامل نظر بمقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده ولکن کل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته باری بعضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و باتّحاد و اتّفاق تمسک نمائید این است کلمه علیا که از امّ الکتاب نازل شده یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه الرقیع آن جناب و سایر اولیا باید باصلاح عالم و رفع اختلاف امم تمسک نمایند و جهد بلیغ مبذول دارند انه هو المؤید الحکیم و هو المشفق الکریم

بنام مقصود عالمیان

ای احمد ندایت شنیده شد و توجّهت لدى المظلوم مذکور آمد یعنی بلسان ملاً اعلی در سبیل حقّ بلا یای متعدّده دیدی و رزایای کثیره حمل نمودی حرفی از دهن خارج نمی شود مگر آنکه آذان و اعیه علم الهی آن را اصغاً می نماید و عملی در عالم احداث نه مگر آنکه صورت آن در مرآت علم مشاهده میشود پس یقین بدان آنچه بر تو و برادر تو در سبیل حقّ وارد شده در کتاب اسماء از قلم اعلی ثبت گشته شاید آسمان ظاهر منفطر و معدوم شود و لکن ذکری که از قلم قدم جاری فنا آن را اخذ ننماید و بدوام اسماء الهی باقی و دائم خواهد ماند طوبی لک بما ایدک الله علی ذلک و فزت بهذا اللّوح الذی فیہ شهد الرّحمن باقبالک الیه انشاء الله مؤید شوی بر آنچه لدى الحقّ محبوب است ان اذکر ربّک و قل لک الحمد یا من ایدتنی علی ما ورد علیّ فی سبیلک و الاضطبار فی امرک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

البهاء علیک و علی اخیک الذی فاز بأیام ربّک و آمن بالفرد الخبیر

ق

أمّ محمّد تقی

بنام خداوند یکتا

ای امة الله استقامت بر امر الله در الواح مذکور و از قلم قدم مسطور حمد کن محبوب عالم را که بحبّش فائز شدی و بذکرش ذاکر بسی از رجال الیوم از ذکر غنیّ متعال و عرفان او محروم و ممنوع شده اند و بسی از نساء که بافق اعلی ناظرند و بقمیص محبّت محبوب عالم مزین گشته اند هذا من فضل الله یعطیه من یشاء قسم بمطلع اسرار قدم نفسی لحبّ الله برنمی آید مگر آنکه نفعه معطرش در پیشگاه حضور مالک ظهور حاضر اجر هیچ عملی ضایع نشده و نخواهد شد طوبی لک ثمّ طوبی لک تو از امائی محسوسی که محبّت نسبت ترا از شاطی بحر عنایت و مکرمت منع نمود انشاء الله لم یزل و لایزال در ظلّ الطاف رحمن مستریح باشی و بفضلش مطمئن بذکر حقّ مشغول باش و بعنایتش مسرور دنیا در مرور و آنچه باقی حبّ الهی انشاء الله در کلّ عوالم طائف حول حقّ باشی و از دوش فارغ و آزاد طوبی لابنک الذی آمن بالله المقتدر العزیز الحکیم کبر من قبلی علی وجهه انا نذکره بالحقّ ان ربّک لهو الغفور الکریم ینبغی له ان یتقیم علی شأن لا تضطربه اوهام الذین کفروا و لا کلمات المشرکین انّ الذین انقطعوا فی سبیله اولئک من اصحاب الیقین یتصلّین علیهم اهل الرضوان ان ربّک لهو العلیم الخبیر

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

ای امین بعنایت ربّ العالمین بافق مبین فائز شدی و باشراقات انوار جمال قدم در این نیر ایّام موفّق گشتی امر در قبضه قدرت حقّ بوده و خواهد بود بسا از نفوس را بعد از اقبال از ادنی مقام باعلی ذروه امتناع که مقرّر تجلّی انوار وجه است کشاند و بافق ابهی رساند و بعضی را از اعلی علوّ بما اکتسبت ایدیهیم به پست‌ترین مقام مقرّر دهد آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نیکو است حال نفسی که از کأس انقطاع در ایّام مالک ابداع نوشید و بخلوص تمام بخدمت سلطان انام قیام نمود چنانچه مشاهده مینمائی که بعضی از افق انقطاع بشأنی طالع شده‌اند که جز حقّ را مفقود و معدوم شمرده‌اند و از ما عندهم لما عند الله گذشته‌اند این نفوس اگرچه اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهند بود ولکن در این ایّام بفضل رحمانی و عنایت ربّانی معدودی مشاهده میشوند که بکمال همّت در خدمت امر کمر بسته‌اند قدر این نفوس الیوم معلوم نه ولکن ونفسی الحقّ یجعلهم الله فی الظّاهر و الباطن مرجع کلّ ذکر خیر آنه لهو المقتدر القدر

من قبل المظلوم جمیع احباب را تکبیر برسانید وصیّت مینمایم جمیع بریّه را بر استقامت بر امر و دیانت و امانت که لم یزل و لایزال محبوب بوده طوبی لمن زین هیكله بقمیص الأمانة باید کلّ باین قمیص منیر فائز شوند تا جمیع من علی الأرض از عمل احبّای حقّ مهتدی گردند نفس عمل خیر هادی عباد بوده چنانچه مشاهده شد که از بعضی از احبّای الهیّه که بعضی اعمال حسنه ظاهر بنفس آن اعمال ناس اقبال نمودند و بشاطی بحر احدیّه متوجّه شدند شیئی بی‌رائحه خلق نشده از برای کلّ اشیاء عرفی بوده و خواهد بود طوبی لنفس یتضوّع منها عرف قمیص التّفدیس آنها من خیرة الخلق لدی الحقّ ان ربّک لهو العلیم الخبیر نعیماً لک یا امین بما اقبلت و دخلت و حضرت و فزت و رأیت و سمعت نداء ربّک العلیّ العظیم باید بحرارت محبّت الهی در هر بلدی چنان ظاهر و مشتعل باشی که کلّ از آن حرارت بحرکت آیند و بقلوب بشطر محبوب توجه نمایند چه که سبیل رجل مقطوع است بما اکتسبت ایدی الظّالمین ای امین علّت حرکت حرارت بوده و علّت حرارت کلمه الله لذا باید احبّا بنار کلمه الهیّه عباد را از شمال ظنون بیمین یقین کشانند و از حرارت کلمه ربّانیّه چنان بحرکت آیند که از عوالم نفسیّه فانیه بمعارج منیعۀ باقیه عروج نمایند ای امین اگر ناس باداب و اخلاق ربّانیّه که در الواح منزله ثبت شده عامل میگشتند هرآینه مشاهده مینمودی من علی الأرض را مقبلاً الی الله ربّک و ربّ العالمین

و مقام تقدیس و تنزیه و اقبال و قرب و لقا با امورات ظاهره منافات نداشته و نخواهد داشت در این ظهور اعظم کلّ بکسب و اقتراف و صنائع متوکلاً علی الله المهیمن القیوم مأمورند و این حکم در الواح مؤکداً نازل طوبی لمن فاز بما امر من لدن ربّه الحکیم العلیم افرح یا امین بما زینتاک بقمیص الأمانة ثمّ احفظ هذا المقام قل لک الحمد یا اله العالمین نسأل الله ان یوقفک فی کلّ الأحوال و یؤدک علی ما اراد الله ولیّ المحسنین بیعضی از بلاای این مسجون مطّلع شده‌ئی بر هر ذی بصری مبرهن است که در بحر بلایا متغمّسیم و تحت ایادی ظالمین جالس چه که با احدی از اعلی العباد من اهل الظّاهر و ما دونهم مداهنه در امر الله نمودیم چنانچه از الواح منزله که بر رؤسای ارض ارسال شده مستفاد میشود لذا بر هر منصف بصیری واضح و معلوم است که جمیع آن نفوس سرّاً با کمال کین در قصد این ناطق مبین بوده و هستند و مع این امور در کلّ احیان ناس را بحقّ خوانده و میخوانیم اگر اقلّ من آن ناس در ما ظهر تفکر نمایند یقین میدانند که این امر بقدره الله ظاهر شده و بکمال سلطنت و اقتدار الهیّه باهر گشته و ابداً باسایش و راحت و خلاصی خود ناظر نبوده و نخواهد بود مثل او مثل عندلیبی است که تحت مخالب ظلم گرفتار شده

ای اهل ارض بشنودید ندای این مظلوم را که خالصاً لوجه الله ندا مینماید و قدری در دنیا و حوادث و عواقب آن تفکر نمایند و هم‌چنین در ما اشرق من افق الأمر و ما ظهر فی ایّامه شاید این قدر ادراک نمایند که صاحب ندا لله میفرماید و بامر الله تکلم مینماید تا از نعاق غافلین و ظنون متوهّمین چه نفوسی که باسم حقّ مذکورند و چه دون آن از مقامات باقیه ممنوع و محروم نمایند این مسجون را مثل هدف مشاهده نمایند و از جمیع اطراف سهام متوالیاً متواتراً بر او میآید ولکن از عنایت الهیّه تا

حال محفوظ مانده و بعد الأمر بیده انّی احبّ ما احبّه و ارید ما اراده و اشتاق ما قضی اللّٰه لی لأنّ ما یظهر من عنده هو محبوبی و محبوب قلبی انه خیر لی انه لهو الغفور الرّحیم

ای امین آنچه در حضور القا شد باید بکمال حکمت معمول داری اذا تمرّ علی البلاد قل

یا الهی و سیّدی و محبوب فؤادی و رجاء قلبی و المذكور فی ظاهری و باطنی اسألك باسمک الذی انفق نفسه فی سبیلک و حمل البلايا فی حبّک و اظهار امرک ان ترسل علی هذه الدیار نفحات قمیص رحمتک و الطافک ای ربّ هؤلاء عبادک و هذه دیارک ولو أنّهم احتجّبوا بأهوائهم و بها منعوا عن التّوجّه الی شطر فضلک و الاقبال الی کعبه عرفانک ولكن انت الذی سبقت رحمتک الکائنات و احاط فضلک الممکنات اسألك باسمک الباطن الذی ظهر بسلطانک و جعلته مهیماً علی من فی ارضک و سمائک ان لا تدع هؤلاء بأهوائهم انزل علیهم ما یجعلهم مقبلین الی شطر عنایتک و ناظرین الی وجهک فانظر الیهم یا الهی بلحظات رحمانیتک و خذ ایادهم بقدرتک و سلطانک اخرج یا الهی من جیب عنایتک ید قدرتک و بها اخرج الحجابات الّتی حالت بینهم و بینک لیسرعنّ کلّ الی شریعة قریبک و یطوفنّ حول ارادتک و مشیتک لو تطردهم من ینخلصهم من التّار یا نور السّموات و الأرضین

و حسب الأمر هر یک از احبّای الهی را ملاقات نمودی متوجّهاً الی هذا الشّطر البتّه من قبل الحقّ امر برجوع نمائید چه که امر این ارض بسیار صعب شده و بی‌اذن هم حاصلی نخواهند برد این است حکم محکم امریّه که از قلم اراده باذن مالک بریّه جاری شده و البهّاء علی من اتّبع الحقّ و سمع ما امر به

* * *

ن

جناب آقا محمّد صادق

هو الظّاهر من افقه الأعلى

ای اهل بها بشنوید وصیّت قلم اعلی را از اراده خود بگذرید و باراده او ناظر باشید چه که نفسی بضرّ و نفع خود آگاه نبوده و نیست ولكن حقّ تعالی شأنه عالم و محیط بوده و هست آنچه مصلحت است البتّه جاری خواهد فرمود تمام عمر را در اصلاح امور خود صرف نمائید در صدد آن باشید که عالم را اصلاح نمائید اینست مقام اهل بها که در صحیفه حمرا از قلم اعلی ثبت شده با جمیع اهل عالم و احزاب مختلفه امم بکمال محبت سلوک نمائید هر نفسی باین عمل نمود او از سالکین سبیل حقّ محسوبست و حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه و الیه منقلبه و مثواه

* * *

بنام دوست یکتا

ای اهل حقّ انشاءالله در این روز فیروز که فی الحقیقه سیّد روزهاست بعنایت الهیه و فیوضات الطاف ربّانیّه مسرور و خرم باشید غیر دوست دشمن است از او بگریزید و غیر از یار مار است از او فرار نمائید کزدمهای کین در کمین و ثعبانهای حسد در انتظار باسم اعظم خود را حفظ نمائید و بکمال قدرت و اقتدار ظاهر شوید قسم بافتاب افق امرم که اگر نفسی باطمینان کامل

بایستد بر کل فایق شود آفتاب جود موجود و سحاب کرم مشهود نیکو کسی که بانوار آن فائز گشت و مبارک نفسی که از فیوضات این محروم نماند امروز روز ذکر و بیانست نه روز خاموشی و روز جهد و کوشش است نه هنگام وقوف و کاهلی پس باعانت دوست یکتا آهنگ شهر باقی و عالم جاودانی نمائید بگفتار آئید و از اشرار مترسید و بکمال رأفت و رحمت عباد را بشطر مالک یوم معاد دعوت کنید که شاید از این نسیم جانبخش بحرکت آیند

* * *

بنام خداوند یکتا

ای اهل عالم بعد از کشف حجاب جمعی بآیات متمسک آیات نازل نمودیم و برخی بیّنات متشبّث آنرا اظهار داشتیم و حزبی باحکام متوجّه شطری اعظم از آن ظاهر فرمودیم آنچه خواستند مجری شد و هر چه گفتند باصفا فائز مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آنکه گوشها مستعدّ شود از برای اصغای یک کلمه علیا و آن اینست یا ملاً الأرض لا تجعلوا دین الله سبباً للبعضاء اگر اینکلمه در عالم محل اخذ نماید کل خود را فارغ و مستریح مشاهده نمایند بگو لعمر الله مذهب الهی و دینش از برای اتّحاد و اتّفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق یشهد بذلك امّ الكتاب و القوم هم لا یسمعون البهء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی الذین نبذوا الأوهام متمسکین بانوار الیقین

* * *

کرنند

ای بلبلان ای بلبلان فصل گل و گلزار شد
ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد
ای عاشقان ای عاشقان معشوق رخ بنمود عیان
ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد
صبح جمال حقّ دمید انوار مطلق شد پدید
از حبس تن باید رهید تا در هوا سیّار شد
آن دلبر پرده‌نشین وان خسرو چرخ برین
چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد
آن غیب در قاف بقا پوشیده بد صد دهرها
اینک چه خورشید سما بر دشت از کهسار شد
بازار جمله عاشقان از زلف مشک ترفشان
وز شکر لعلش عیان چون دگّه عطّار شد
خمها همه در جوش شد عقل و نهی مدهوش شد
زهر کشنده نوش شد تا جام حقّ سرشار شد
تسییح زّار آمده تزویر بر باد آمده

زاهد ز عشق روی او در کوچۀ خمّار شد
تقوی بیکسو شد نهان سالوس آمد لب‌گزان
تا سرو قدّش در جهان چون کبک در رفتار شد
کنز خفی ظاهر شده سیمرخ جان طایر شده
کشف همه اسرار شد خرق همه استار شد
بلبل بشاخ گل پرید عاشق بیحر دل رسید
طوطی بهندستان دوید اغیار جمله یار شد

* * *

فی الیاء
جناب حسن

هو الأرفع الأحسن الأقدس الأعلى

ای حسن ایّام امتحان کبری است و افتتاح عظمی بحبل عنایت متمسک شو و بذیل رحمت متشبّث قلب را از صور سجّینیّه ظلّیه مقدّس و طاهر نما و بفضای عزّ احدیه وارد شو جز حقّ معدوم دان و ماسوایش را مفقود شمر ببصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شو الیوم کلّ ابصار محجوب و کلّ انظار ممنوع مگر نفوسیکه بعنایت الهی و بدایع مکرمات سبحانی حجبات را خرق نمودند و بسرادق ملیک اسماء و صفات وارد شوند بگو ای عباد حقّ بدونش معروف نبوده و نخواهد بود بلکه ماسوایش باو معروف بوده و هر نفسیکه از امرش اعراض نمود از اهل نار و سجّین بین یدی الله مذکور ولو از اجلّه زمان باشد و هر نفسیکه بعرفانش فایز شده از اهل جنّت اعلی و رضوان ابهی محسوب ولو از پست‌ترین خلق باشد این است فضل الهی و رحمت او بر دوستانش و البهّاء علیک

* * *

دوست باقی و مادونش فانی

ای حسین بذکر الله مانوس شو و از دونش غافل چه که ذکرش انیسیت بی‌نفاق و مونسیت با کمال وفاق میهمانیت بی‌خیانت و همدمیت بی‌ضرّ و جنایت مجالسیت امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین رفیقیت باوفا بشأنیکه هر کجا روی با تو آید و هرگز از تو نگسلد غم را بسرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزداید الیوم یومیست که کلمه جذبیّه الهیه مابین سموات و ارض معلق و جذب میفرماید جواهر افتده ممکنات را و آنچه از نفوسیکه از امکانه تراپیه صعود ننموده‌اند حکم ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عند الله جاری قسم بافتاب معانی که اگر مقدار ذره‌ئی از جوهر بل اقلّ در جلی مستور باشد البتّه کلمه جذبیّه و فصلیه آن ذره را جذب نماید و از جیل فصل کند چنانچه در ملاً بیان ملاحظه مینمائید که آنچه از قلوب صافیه و نفوس زکیّه و صدور طاهره در این قوم بود بمکمن اعزّ اعلی و مقرّ سدره منتهی متصاعد شدند و آنچه از نفوس غیر مطهّره کدره باصل خود راجع گشتند بوهمی از سلطان یقین اعراض نموده‌اند و بظلّ فانی از جمال باقی غافل شده‌اند مردودترین عالم

و محدودترین ناس الیوم بین یدی اللّٰه مشهودند چه که بحجّتیکه خود بآن موقن شده و بر سایر ملل افتخار مینمایند حال باعظم و اتمّ و اکبر آن کافر و معرض شده‌اند کذلک ییطل اللّٰه اعمال الذّٰینهم کفروا و اشکوا و کانوا فی مرّیة عن لقاء ربّهم بعد الذّٰی ظهر بكلّ الآیات و سلطان عظیم ای حسین کأس بقا و فنا هر دو باتمّ ظهور و اظهر بروز بایادی ملائکة جنّت و نار در دور آمده پس نیکو است حال نفسیکه از کأس بقا مرزوق شود و کأس فانی را باهلش گذارد ای حسین امر حقّ را الیوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع موجودات را مرایا و هر یک از مرایا که بشمس توجّه نمود و مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هویدا و الیوم هر قلبیکه مقابل شد با جمال الهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم بل مفقود و الیوم مقابل نشده مگر معدودی و ایشانند جواهر وجود عنداللّٰه قلم قدم میفرماید جز سمع کلماتم نشنود و جز چشمم بجمال عارف نگردد بصر که برمد هوی علیل شده چگونه بمنظر اکبر ناظر شود طیب جمله علّتها حیّم بوده و شافی جمیع امراض و دمّ خواهد بود حبّ الهی را مطهّر دان در هر محل که وارد شود رجس نماند علّت را بصحّت و جرم را برحمت تبدیل نماید طوبی برای نفسیکه باین فضل لا عدل له فائز شوند پس تو ای عبد موقن باللّٰه حمد کن که از حروفات باقیه عنداللّٰه مذکوری سحاب رحمت رحمانیش بر تو باریده و غمام مکرمت سبحانیش بر تو امطار مرحمت مبدول داشته در وطن اصلی و مقام محمود که مدینه حبّ الهیست مقرّ گرفته‌ئی انشاءاللّٰه جهد نما که در کلّ حین از رحمت بدیعی که مخصوص آن حین است فائز شوی و مرزوق گردی چه که در هر آنی جمال الهی بتجلی ابداع تجلی فرماید اهل وقوف را از این فضل معروف قسمت نه بایست مستقیم بر امر اللّٰه و بقدر وسع در تبلیغ امرش جهد نما که الیوم اقرب قریات در نزد سلطان اسماء و صفات این رتبه بلند اعلی است ای حسین بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابدأً از امورات وارده محزون مباش فوالذی نفسی بیده که اگر عوالم لایتناهی الهی منحصر باین عالم بوده و نعیمش مخصوص آنچه در دنیا عند اهلش مشهود است ابدأً خود را در بلایای لایحصى معذب نمیساختم فکر در انبیای مقرّبین نما و در ضریکه بر هر یک در سبیل الهی وارد شده قسم بقلم قدم که در هر نفسی اقلّ من ذرّ شعور باشد بذکر این بیان و تفکر در آن ابدأً بدنیا اعتنا ننماید و از وجود و فقدان محزون نگردد و همچنین موقن شود بامریکه احدی باو موقن نشده الا من اّیده اللّٰه علی عرفانه و فتح بصره لمشاهدة اسراره و اگر از ضرّ وارده در این مدینه ذکر نمایم البتّه محزون شوی ولکن اینقدر بدان که فوالذی دلّ لسان الفجر لثائه که از اوّل ابداع تا حال چنین ظلمی ظاهر نشده و بر احدی شبه آنچه بر جمال احدیه وارد شده نشده و بذلک ناح کلّ شیء و هم لا یشعرون و اقول لن یرد علینا الا بما اراد اللّٰه لنا علیه توکلنا و انّ علیه فلیتوکلنّ المقرّبون و جناب نبیل قبل علیّ عندنا فاطمئنّ من نفسه ثمّ اشکر اللّٰه بما جعله معاشر نفسه فی العالمین حمد خدا را که بچشم بمنظر اکبر ناظر است و بسمع در استماع کلمات اللّٰه مشغول و بقلب متوجّهست بذکر او فطوبی له و لکم احبّاء اللّٰه را از قبل این مظلوم ذکر ذکر برسانید

* * *

بنام دوست یکتا

ای حسین ندایت شنیده شد و طرف مظلوم از شطر سجن اعظم بتو توجّه نمود این از فضل بزرگ پروردگار عالمیانست ان عمل بما نزل فی کتابی الاقدس لعمری انه ینفعک ان ربّک لهو العلیم الخبیر

* * *

ای حیات العرش خورشید و داد

که جهان و امکان چه تو نوری نژاد
گر نبودی خلق محجوب از لقا
یک دو حرفی گفتم از سر بقا
تا که جانها جمله مرهونت شوند
تا که دلها جمله مجنونت شوند
تا ببینی عالمی مجنون و مست
روحها بهر نثار اندر دو دست
تا رسد امر تو ای فخر زمان
برفشانند بر قدومت رایگان
سر برآر از کوه جان خورشیدوار
تا ببیندت عیان از هر کنار
جلوه ده آن روی همچون ماه را
سبز و خرم کن ز لطف این کاه را
قطره میجوید ز بحرت کوثری
کوثری کن زانکه شاه مهتری
ذره گشته ملتمس نور تو را
واداهش از لطف بی چون و چرا
دانه بگشاده دهان سوی سما
تا بیاید بر وی از لطفت بها
قطره‌های رحمت بر وی بیار
وی ملیک عرش وی میر دیار
حرق کن این پرده صد توی را
خوش تماشا ده کنون آن روی را
زانکه در فضلت نباشد شبهه‌ئی
بهر ما بریند ز لطفت توشه‌ئی
مشرق کل کن کنون این غرب را
بهجت مل ده کنون این شرب را
نور دل را نور ده ز انوار نور
تا ببینند از رخت انوار طور
هان بکش آن تیغ اللّهیت را
هین بکش این دشمنان دینت را
برفروز آن نار ربّانیت را
خوش بسوز این ملحد حریت را

جمله خفاشند ای خورشید روز
سر برآور جمله ظلمانی بسوز
صاف کن این درد غم‌آلوده را
نور ده این شمع شب افسرده را
عالمی قائم بتو چون تو بجان
تا شود پیدا ز امرت کن فکان
ای بهاء جان بیاد روی تو
نکته‌ها گویم همی از خوی تو
تا برآرم جانها را از خرد
تا ببینم درّ عشقت که خرد
برفروزم آتشی اندر جهان
تا بسوزم پرده‌های قدسیان
حور معنی را برآرم از حجاب
نور غیبی را کنم کشف نقاب
رمزی از اسرار عشق سرمدی
باز گویم چون بجان بازآمدی
خوش بیا ای طیر ناری در بیان
تا نماند وصف هستی در میان
پاک کن این قلبهای پرحسد
نقد کن این قلبهای بی‌رسد
تا که بیهوشان عهدت ای کریم
هم بهوش آیند از جام قدیم
بلکه از الحان قدس ای یار ما
دور کن هم هوش و بیهوشی ز ما
ای سرافیل بها ای شاه جان
یک حیاتی عرضه کن بر مردگان
سدرهٔ اوّل بود ز اغصان دل
وارهانش از هوا و آب و گل
تا ز جوهر وز عرض فارغ شود
تا ز شمعش شمسها بازغ شود
این نهالت غرس کن در ارض دل
پس مقدّس دارش از اشراق و ظلّ
هم تو حفظ از مختلف بادش نما

هم ز وهم مشرک آزادش نما
اصل او ثابت نما در ارض جان
فرع او را بگذران از آسمان
نوبهاری تو ز نو آور عیان
تا ز حشرت برجهند این مردگان
جوش دریاهاى عشق از جوش تو
هوش اطیبار بقا از هوش تو
بوی پیراهن بوز از مصر جان
سدره موسی نما اینجا عیان
ای نگار از روی تو آمد بهار
زین بهار آمد حقایق بی‌شمار
هر گل از وی دفتری از حسن دوست
هر دل از وی کوثری از فضل هوست
این بهاران را خزان ناید ز پی
جمله گلها طائف اندر حول وی
این بهاری نه که جان درکش کند
این بهاری که روانها را کند
آن بهاران شوق خوبان آورد
وین بهاران عشق یزدان آورد
آن بهاران را فنا باشد عقب
وین بهاران را بقا باشد لقب
آن بهار از فصل خیزد در جهان
وین بهار از نور روی دلستان
آن بهاران لاله‌ها آرد برون
وین بهاران ناله‌ها دارد کنون
این بهار سرمدی از نور شاه
برزده خرگاه تا عرش اله
جمله در خرگاه او داخل شدند
گر تو چشمت هست بنگر هوشمند
شاه ما چون پرده از رخ بفکند
این بهاران خیمه بر گردون زند
یار ما چون بفکند از رخ نقاب
این بهاران برفروزد بی‌حجاب

ما برویش در بهاران اندریم
ما ز رویش در گلستان ننگریم
ما بذکرش فارغیم از ذکر کان
ما ز شمسش بازغیم اندر جهان
گر نسیمی بروزد زین خوش بهار
یوسفان بینی که آیند در نظار
گر نسیمی بروزد زین بوستان
یوسفان روح بینی در جهان
جسمها بینی که گردد همچه روح
روح را هر دم رسد صد گون فتوح
این ربیع قدس جانان هر دمی
صد بیان دارد ولی کو محرمی
این بیان باشد مقدّس از لسان
کی بمعنیّش رسند این ناکسان
این بیان از گفت و لفظ و صوت نیست
این بیان جان است و او را موت نیست
عاشقان بینی تو اندر این بهار
جان نثار آورده هر دم صدهزار
این بهار عزّ روحانی بود
این ربیع قدس ربّانی بود
گر وزد بر تو نسیمی زین سبا
جان فانیّت کشد جام بقا
گر نسیمی آیدت از کوی دوست
جان فدایش کن که این جان هم از اوست
لاله توحید بین در این بهار
سنبل تجرید بین از زلف یار
غنچه‌های معرفت زین طرف جو
جملگی از شوق او در جستجو
سروهایش حاکی از قدّ نگار
سبزه‌هایش دفتری از خطّ یار
بلبلانش مست از جام الست
قمریانش از جمال دوست مست
عندلیبان در هوای وصل او

جمله مستند از نسیم فضل هو
نغمه این بلبل ار ظاهر شود
جان خلقان از حسد طاهر شود
بحر معنی زین بیان موج شد
فلک هستی زین کرم لجلاج شد
هر شقایق که برآید زین بهار
صد حقایق بردمد از سرّ یار
بوی مشک آید همی از جعد یار
دست فضلش میکند بر تو نثار
زلف او همچون سمندر بین بنار
کو همی گردد بنار روی یار
عندلیب قدسی از هجران دوست
ناله‌ها دارد که سوزد مغز و پوست
گر ز درد هجر خود آهی کند
شعله اندر جان خاصان افکند
غیر خاصان را نباشد این نصیب
وامگیر از لطف این فضل ای حبیب
بروزان مشک الهی را ز جان
تا ز عطرت بو برند این ناکسان
این بهار روح باشد جاودان
نی بهاری کز پیش آید خزان
زین بهار قدس روح آید برون
وز هوایش نور نوح آید برون
برنشانند اهل کشتی را بفلک
پس بیخشد هر که را صد گونه ملک
ای جمال الله برون آ از نقاب
تا برون آید ز مغرب آفتاب
نافه علم لدنی برگشا
مخزن اسرار غیبی برگشا
تا ز مشکت بو برند این مردگان
تا ز خمرت خوش شوند این بیهشان
این ذلیل ارض وحدت را ز جود
خلعت عزت پیوشان ای ودود

فانیی را پوش از ثوب بقا
فقر بحتی را چشان شهد غنا
تا برون آید بکلی از حجاب
بردرد امکان هستی را نقاب
بیخود و سرمست آید او برون
شمعسان اندر زجاج راجعون
چون که این خار از گلستانت دمید
صد گلستان آر از وی نو پدید
هر گلستان را باسمی زن رقم
پس بهر برگی نما سرّ قدم
تا که انوار رخت آید عیان
پر کند نورت زمین و آسمان
بروزان بادی ز رحمت ای کریم
بردران احجاب غفلت زین سقیم
در پناه سدره خود جای ده
روحهای پاک ای سلطان مه
بابی از رضوان معنی برگشا
سدّ مکن این باب از بهر خدا
تا درآیم بی حجاب اندر جهان
تا کنم رمزی ز احسانت بیان
گفت الله الله ای مرد نکو
رمز حقّ در نزد نادانان مگو
الله الله ای لسان الله راز
نرم نرمک گو و با مردم بساز
هم مگر لطف تو گیرد دستشان
پس کند فارغ ز بیم این و آن
پر معنی برگشا طیار شو
در هوای قرب او سیّار شو
قرب او با جان نه در طیّ قدم
چون بجان پوئی درآئی در قدم
پس بآنی طیّ افلاک وجود
نیست مشکل چون شوی ز اهل سجود
در بیان این بگویم نکته‌ئی

تا بری از آب حیوان حصّه‌ئی
تا شوی واقف ز رضوان بقا
تا بری راهی باقلیم لقا
تا بطیّ الأرض معنی پی‌بری
تا چه روح اندر هوایش برپری
چون تو هستی این زمان در دام گل
کی بری بوئی تو از رضوان دل
پس برهنه شو تو از ثوب فیود
پس مقدّس کن تو جان را از حدود
ظلمت دل را ز نورش کن منیر
تا شوی در ملک جانها تو امیر
چون که ظلمت رفت و نورش مشرق است
بر دلت انوار طورش بازغ است
چون که لیلت رفت و صبح آمد پدید
هم نسیم عزّ روحانی وزید
پس تو آن ظلمات و آن نور تباه
آب حیوانش تجلّیّ اله
گر تو زین ظلمات نفست بگذری
بی تعب از خمر حیوان برخورداری
پس تو اندر ظلّ خضر جان درآ
تا شوی فارغ از این ظلمت سرا
آن خضر نوشید و برهید از ممات
وین خضر بخشد دوصد عین حیات
آب حیوان بر همه انفاق کرد
خود نموده جان نثار شاه فرد
آن خضر جهدی نمود آنگه رسید
زین خضر صد چشمه آئی شد پدید
آن خضر شد از پی چشمه دوان
وین خضر را چشمه‌ها از پی روان
ای بهای جان تو بازآ زین شکار
تا کنی صید معانی صد هزار
صید گوران را بهل از بهر گور
صید معنی آر از صحرای طور

صید کردی جان عشاقان بدشت
تا که جانها جمله از هستی گذشت
نیست فرصت تا تو از اسرار گل
پیش بلبل گوئی ای سلطان مل
برپران بازی ز ساعد ای نگار
تا که بازآرد معانی زان دیار
این زمان سیمرخ معنی صید کن
برگشا گنجی تو از مفتاح کن
آنچه کردی وعده اکنون کن وفا
ای ز نورت روشن این ارض و سما
از بهار خود بکن خرّم جهان
تا که رضوانت شود رشک جنان
از حقایق بس شقایق بردمان
در فضای این بهارستان جان
پس ز هر گل رمز بلبل کن عیان
شرح مل از دل بگو با خسروان
زانکه اینجا این زبان نامحرم است
محرم و نامحرم اینجا چون هم است
ای صبای صبح از زلفین یار
نافه‌های مشک روحانی بیار
ای سحاب فضل روحانی بیار
تا صدف لؤلؤ همی آرد بیار
شرح اسرار لدنی بازماند
ذکر طیّ الأَرْض معنی بازماند
پس تو ای مخمور از جام غرور
نار نفست را بدل میکن بنور
تا کنی طیّ جهان در یکنفس
تا رها گردی ز حبس این قفس
پیش از آنکه اندر آئی ظلّ دوست
نی خبر از مغز داری نی ز پوست
پای معنیّت بگل باشد فرو
بی خبر ز انوار آن روی نکو
چون بظلّ شاه جان مسکن کنی

آن زمان دل از جهانی برکنی
اول ساعت بدی اندر تراب
آخر ساعت گذشتی ز آفتاب
پس بانی طیّ عالمهای جان
بی‌قدم کردی تو ای سالک بدان
این زمان بوئی ز عطریستان جان
بروزید و شد معطرّ این جهان
باز مشک جان از آن رضوان جود
بروزید و برد جمله آنچه بود
هوش و بیهوشی ز دست اینجا برفت
مست و هشیاری همه یکجا برفت
صحو شد هم محو و محوی هم نماند
مست شد هشیار و صحوئی هم نماند
آنچه بود از اسم و رسم این جهان
فانی آمد چون که شد شاهم عیان
زانکه اسما گر دو صد قرن او پرد
می نیارد که ز قدرش بو برد
آنچه چشمت دید و هم گوشت شنید
او ز جمله پاک آمد ای رشید
پس تو با این گوش و چشم ای بی‌بصر
کی شوی از سرّ جانان باخبر
چشم دیگر برگشا از یار تو
گوش دیگر باز کن آنگه شنو
چشم جاهل می نبیند جز قدم
چشم عارف بیند اسرار قدم
چشم عارف صد هزاران ساله راه
چشم جاهل می نبیند روی شاه
سائلی مر عارفی را گفت کی
تو بر اسرار الهی برده پی
وی تو از خمر عنایت گشته مست
هیچ یادت آید از روز الست
گفت یاد آید مرا آن صوت و گفت
کو بدی بود و نباشد این شگفت

هست در گوشم همی آوای او
آن صدای خوب جان‌افزای او
عارف دیگر که برتر رفته بود
درّ اسرار الهی سفته بود
گفت آن روز خدا آخر نشد
ما در آن یومیم آن قاصر نشد
یوم او باقی ندارد شب عقب
ما در آن روز و نباشد این عجب
گر رود ذوقش ز جان روزگار
می‌نینی عرش و فرشی برقرار
زانکه یوم سرمدی از قدرتش
لایزول آمد پدید از حضرتش
پس تو ای جان این معما گوش دار
پند اسرار الهی هوش دار
تا که رزق جان بری از حکمتش
تا که جان سازی فدای طلعتش
تا که هر دم بشنوی الحان او
تا بنوشی جامی از احسان او
تا شوی واقف تو بر اسرار عشق
تا چشی راح ازل ز انهار عشق
رخ نگردانم ز سیف این خسان
گر دوصد بارم کشند این کافران
خمر تو نوشید جانم ز ابتدا
هم بیادت جان دهم در انتها
ای بها یک آتشی از نو فروز
عالم تحقیق و دانش را بسوز
پاک کن جان را ز اوصاف جهان
برگشا رمزی ز اسرار نهان
موجی از دریای ژرف معنوی
برفکن تا فلک لفظی بشکنی
یک قدح درده که تا از خود رهم
همچه صفدر پرده‌ها را بردرم
ای ز اسمت سدره هستی بیار

هم ز دستت قدرت حق آشکار
ای جهانی در کف تقدیر تو
منقلب گه ساکن از تدبیر تو
نور ده این شمع و هم زو نور ده
این جهات مختلف ای شاه مه
این چراغت را چه روشن کرده‌ئی
در زجاج حفظ حفظش کرده‌ئی
هم ز دهن جود دادیش مدد
وز فتنهٔ امر کردیش رشد
پس ز باد ظلم حفظش دار تو
تا شود ظاهر از او انوار تو
دست دشمن از سرش کوتاه نما
ای تو ماه امر و شاه انما
بنگر این شمعت که گشته مبتلا
در میان گردباد پر بلا
چون ز انوار جمالت نور یافت
پس مکن در نزد امکانش تو مات
چون که کردی روشنش خامش مکن
چون که هوشش داده‌ئی بیهش مکن
ای ز مهرت ذره خورشیدی شود
وی ز قهرت شیر عصفوری شود
بروزیده بادها از هر کنار
مانده این شمعت میان ای کردگار
گر تو خواهی آب آتش میشود
ور نخواهی آتش آن دم بفسرد
ای ز حکمت دیو گردد همچو حور
ای ز امرت بردمد از نار نور
گر تو خواهی باد چون دهنی شود
برفزاید روح و هم نوری شود
ای بهاءالله چو نارت بفروخت
خرمن هستی عشاقان بسوخت
یک شرار از نار بر دلها زد
صدهزاران سدره بر سینا زد

پس ز هر دل سدره‌ها آمد پدید
موسیا اینجا بسر باید دوید
تا که نار الله معنی را ز جان
بنگرید و وارheid از قبطیان
ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق
برمگرد و جان بده در راه عشق
بی سر و بی جان بیا در کوی یار
تا شوی مقبول اهل این دیار
وادی عشق است روح الله بیا
تا صلیب از راه و هم بی‌ره بیا
از فلک بگذر هم از معراج جسم
ای تو شاه جان و هم بهاج جسم
بلبل روحی تو بر گلزار روح
باز می‌آی تو مهمان‌دار روح
ساعد شه مسکنت ای باز جان
سوی مقصد آی اینجا رایگان
پس تو هم ای نوح فلک تن شکن
خویش را در بحر نورانی فکن
غرق کن این نفس و حفظ خود مخواه
تا برون آری سر از جیب اله
حفظ خواه از شاه و از کشتی مخواه
تا درائی در پناه حفظ شاه
هم تو ای موسی بطور جان بیا
بگذر از نعل و ردا عریان بیا
تا شوی واقف تو از اسرار نار
زانکه نار آمد همی از زلف یار
زلف او ناری که سوزد جان عشق
کفر و ایمان هم سر و سامان عشق
زلف او نار است و بر فاران چمد
هم بتارش گردن دوران خمد
بس کن ای ورقا تو از اسرار نار
لؤلؤ جان پیش این کوران میار
این عصا سیفی بود کز دست حقّ

می بدرّد صفتّ امکان چون ورق
آن عصا از دوحهٔ بستان دمید
وین عصا از امر حقّ آمد پدید
آن عصا از آب و گل آمد برون
این عصا از نار دل باشد کنون
این عصا ناری بود کز شعله‌اش
می بسوزد پرده‌های غلّ و غشّ
این عصا بادی بود کز قوم هود
میشناسد مؤمن از کافر جهود
کشتی آمد آن عصا در عهد نوح
هم عصا در عهد عیسی گشت روح
موسیا نارت ز جان شعله کشید
پس بطور جان همی باید رسید
نعل چه از جان و از ایمان گذر
همچه باد از ملک جان پَران گذر
بریر از فانی مکان ای طیر جان
تا بیزم باقی آن گل‌رخان
آتش موسی پدید از سدره‌اش
روح صد عیسی دمید از نفحه‌اش
نار آن موسی ز طور آمد پدید
نار این موسی ز جان شعله کشید
در میان کوه و جان بس فرقه‌ها
هست ظاهر چون ثمر از ورقه‌ها
سینه‌اش سینا و نارش نور دوست
کفّ او بیضا و قلبش طور اوست
این نه آن بیضا که ز امر آمد پدید
این همان بیضا که امر آرد پدید
این زمان فاران عشق آمد پدید
یار ما چون پرده از رخ بردرید
بوی جان میآید این دم بر مشام
می ندانم از کجا آید مدام
اینقدر دانم که از زلفین یار
میوزد بوئی که جان گردد نثار

نافه مشک الهی باز شد
جان ما با یاد او همراز شد
ای نسیم صبح روحانی بوز
از سای قدس رحمانی بوز
تا ز بوی عنبرت جانهای مست
برپند از ارض هستی تا الست
چون که عنقای بقا از قاف جان
برپدید او تا هوای لامکان
هم بیک پر سیر آفاق جهان
کرد از تأیید سلطان زمان
این زمان بازآمد از عرش نگار
نغمه‌هایی که برون است از شمار
از گل رویش دی آمد چون بهار
وز لب لعلش شب آمد چون نهار
کار عشاقان ز زلفش شد دراز
جمله معشوقان ز هجرش در نیاز
گردن گردان بمویش در کمند
صفدر یزدان ز تیرش مستمند
از لبش جانهای عشاقان بلب
هم ز وصلش جان شاهان در طلب
از جمالش چشم جان معنوی
گشت روشن گر تو نیکو بنگری
گر نبودی چشم او اندر جهان
چشمه‌های نور کی گشتی روان
از گلش بس گلستان آمد پدید
وز رخس گل‌های معنی بردمید
نار موسی نوجو در کوی او
جان عیسی روح‌جو از روی او
گر شبی آید برون او از حجاب
صد جهان روشن کند چون آفتاب
لیل نبود جز ز زلف آن نگار
صبح ناید جز ز نور روی یار
شهریاران جمله اندر شهر عشق

جان نثار آورده‌اند از بهر عشق
از جمال او جمال الله پدید
وز لبش دل خمر جان اندر کشید
جمله عالم بمویش بسته است
هم ز بهرش سینه‌هاشان خسته است
چون زلیخای جمال آن روی دید
در مقام دست او دل را برید
یک نفس از روح خود چون بردمید
صدهزاران روح عیسی شد پدید
این نه وصف او بود ای ذو صفات
وصف آن نوری کزو هستش حیات
گر تو بر وصف جمالش پی‌بری
از هزاران بحر معنی بگذری
وصف یک پرتو که باشد اینچنین
وصف او خود چون بود ای مرد دین
چشم عاشق چون جمال او بدید
هم ز دنیا هم ز عقبی دل برید
موج دریا‌های عشق از موج او
اوج عنقا‌های جان از اوج او
چون که چشم تو ز چشمش نور یافت
ظلم باشد گر بغیر او بتافت
چون که نور از او گرفته چشم جان
حیف باشد گر فتد بر دیگران
چشم تو از چشم حق گشته عیان
تا نبینی جز جمالش در جهان
سرّ این سرپسته گفتم ای رفیق
درّ این در خفیه سفتم ای شفیق
تا نیفتد چشم بد بر روی او
تا نیابد غیر راه کوی او
هم‌چنین در کلّ اعضا این بدان
تا رهی از قید این ظلماتیان
گوش تو چون نغمه رازش شنید
رازهای جانی از سازش شنید

چون که صنع ایزدی گشته عیان
چشم بر او کن از این خلق جهان
گر تو با چشمش جهان را بنگری
بر هزاران ملک معنی پی‌بری
می نبیند چشم او جز روی او
می پی‌رد مرغ او در کوی او
از وصالش جان عشاقان بسوخت
وز فراقش نار دلها برفروخت
پس بسوزد عاشق بی جان و سر
هم ز هجر و هم ز وصلش ای پسر
پس تو عشق حق رفیق خود بدان
تا شوی پیران ز قید این جهان
عشق آن باشد که جان فانی کنی
جان و دل در ملک باقی افکنی
سرّ این معنی شنو گر پی‌بری
تا بمعراج الهی برپری
تا که نخلت بار روحانی دهد
میوه‌های قدس نورانی دهد
ای نسیم از زلف او عطری بیار
ای غمام از فضل هو رشحی بیار
تا ریاض جان عشاقان او
لاله‌های عشق آرد بس نکو
این دل عاشق بود عرش اله
چون که پاک آمد ز قید ما سواه
چون ز حبّش بیت او معمور شد
او نه بیت و بیت او مستور شد
بیت او از سنگ و گل نبود بدان
بیت او جز دل نباشد ای جوان
چون که قلبت پاک شد از نور او
شد مقامش چون که آمد طور او
چون که بیت الله عاشق شد تمام
جلوه معشوق آمد بر دوام
باز عشق آمد حجاب عقل سوخت

خرمن عرفان و علم و فضل سوخت
چون که غیرش نیست در بیت ای پسر
جمله حکم او بدان تو سر بسر
پس تو چشم و گوش و دست از او بدان
او ببیند او بگیرد آن زمان
جان عارف مسجد اقصای اوست
منخن اسرار او ادنای اوست
چاره‌ئی اکنون ز نو باید نمود
این نصیحت را بجان باید شنود
هم ز هجر و وصل هر دو درگذر
تا رسی در رفرف اصل ای پسر
تا تو در هجری یقین در آتشی
هم ز وصلش در تب و هم ناخوشی
پای نه بر عرصه پاک بقا
که بود غیرش در آن میدان فنا
گر حدیث کان لله خوانده‌ئی
ور تو رمز لیس غیره دیده‌ئی
پای همّت اندر این ره تو گذار
تا شوی فارغ ز وصل و هجر یار
چون که دانستی یقین ز اسرار جان
که نباشد غیر یزدان در میان
پس ز آب جان بران خاشاک را
تا ببینی جلوۀ آن پاک را
تا ببینی تو وصال اندر وصال
تا ببینی در دلت نور جمال
این بود وصلی که ضدّ نبود ورا
بلکه هجرش می نباشد از ورا
وصل و هجر تو بود شرک ای پسر
گر تو داری گوش بر پند پدر
زین دو عقبه چون هما برپیر برو
تا هوای وحدت سلطان هو
لیک ترسم که بلغزد پای تو
وهم بد پیدا شود در رأی تو

واجب آمد شرح این معنی کنم
بیخ وسواس دل از بن برکنم
تا نیفتی زین بیان اندر غرور
وارهی از کبر و ناز و شرّ و شور
وصل او را تو تجلیش بدان
که شده بی چند و چون در تو عیان
نور او در تو ودیعه او بود
جهد آن کن تا که او ظاهر شود
پس تو وصل او ز خود جو ای نگار
تا نبینی بعد از این هجران یار
مخزن کنز الهی هم توئی
لیک از غفلت پی اینان دوی
تا نگردد در تو اوصافش عیان
خویش را در هجر و گمراهی بدان
او ز جود خود نکردت بی نصیب
از صفات و اسم و رسمش ای لیب
او ز لطفش بابها بر تو گشود
تو مند آن بابها همچون یهود
چون شنیدی ناله نی را ز عشق
این زمان بشناس او را هم ز عشق
چون شنیدی صوت نی نائی نگر
تا نباشی بی خبر از شه مگر
چون که نائی در جهان اغیار دید
زان سبب نی را حجاب خود گزید
پس تو بردر این حجابت یک زمان
تا که جز نائی نبینی در جهان
همچه صفدر بردر آن احجاب را
تا ببینی جلوّه وهّاب را
همچه نی بخروش تو اندر فراق
تا که آید نائیت اندر وثاق
چون درآید نائی جان در خروش
سینه‌های عاشقان آید بجوش
آتشی بفرور زین نی تو همی

تا بسوزی در جهان وصف منی
از منی چون میم سوزد در جهان
غیر نی باقی نماند در میان
چون که گردد چشمت از نورش بصیر
غیر نائی خود نبینی ای خبیر
پس زمانی بشنو این اسرارها
تا بری بوئی از این گلزارها
یک شرار از نار عشقش برفروخت
خرمن هستی سلطانی بسوخت
چون جمالش پرده از رخ برکشید
پرده اجلال سلطانان درید
خورد چون تیری ز مژگان نگار
بردرد او صدر جان شهریار
تاج شاهی را ز سر آن دم فکند
بنده گشت و آنکه افتاد او به بند
همچه صید او دست صیادی فتاد
یا چه کاهی در دم بادی فتاد
گر بود پیکی رود سوی عراق
شرح گوید درد هجران و فراق
کز فراق جان مشتاقان بسوخت
تیر هجرت سینۀ شاهان بدوخت
در میان ما و تو ای شهر جان
صدهزاران قاف باشد در میان
نیست پیکی جز که آه پرشرر
یا رود باد صبا گوید خبر
دست از نخلش بسی کوتاه ماند
جان ز هجرش بحرها از چشم راند
ای صبا از پیش جانان یک زمان
خوش بران تا کوی آن زورائیان
پس بگویش کی مدینه کردگار
چون بماندی چون که رفت از برت یار
یار تو در حبس و زندان مبتلا
چون حسین اندر زمین کربلا

یک حسین و صدهزارانش یزید
یک حبیب و اینهمه دیو عنید
چون کلیم اندر میان قبطیان
یا چه روح‌الله میان سبطیان
همچه یوسف اندر افتاده بچاه
آن چهی که نبودش پایان راه
بلبلت شد مبتلا اندر قفس
بسته شد هم زین قفس راه نفس

* * *

جناب باقر

ای دوست بشنو کلمهٔ دوست را و بجان اصغا نما صعبت بر دوست مفارقت دوست ولکن دوست چنین خواسته دوست را
چه لایق تسلیم و رضای دوست دوست میفرماید دوست من آنچه من دوست دارم البتّه دوست داری پس برضای دوست و
آنچه از اوست راضی شو ای دوست علّت حرکت حرارت و سبب صعود خفت انشاءالله نار حبّ الهی که در کلمات
نظمیهات مودعت سبب صعود و علّت حرکت خواهد شد و دوستان را بدوستان ملحق خواهد ساخت

* * *

این لوح ابداع امنع اقدس از سماء مشیّه رحمانی مخصوص اهل قریهٔ زیرک نازل ورقهٔ فردوس یعنی اخت الباب ملاً محمّد و
اصحاب آن قریه را بخواند و برایشان بخواند

بنام خداوند فرد واحد

ای دوستان جمال رحمن من غیر ستر و کتمان از افق اکوان مشرق و لائح بشائیکه احدی از اهل بصر را مجال انکار باقی
نمانده مگر آنکه لایق ادراک منظر اکبر نبوده چنانچه مشاهده میشود شمس مشرق و مضمیء ولکن اعمی از مشاهدهٔ آن محروم
و بی نصیب است پس خوشا حال نفوسیکه الیوم بمقرّ اطهر و منظر اکبر ناظرند قسم بانوار فجر تقدیس که آن نفوسند که اعزّ
از کبریت احمر مذکورند لم یزل هیوبات اریاح افتتان و امتحان از مشرق عدل رحمن در مرور بوده و خواهد بود تا تفصیل دهد
معرض را از مقبل ولکن طوبی از برای نفوسیکه در حین هبوب مضطرب نشوند جمیع ناس را از قبل بایام شداد و فتنهٔ آن اخبار
نمودیم که شاید در حین اهتزاز اریاح قضا از توجه بشطر دوست محروم نمانند و سراج حبّ الهی را بزجاجات توکل و انقطاع
از اریاح مختلفه حفظ نمایند معذلک در حین نزول اکثری از ناس غافل الا من شاء ربّه بشائیکه زجاجات مکسور و سرج
مخمود و قلوب مضطرب و نفوس متزلزل مشاهده شد مع آنکه این بسی واضح است که حسن روح و قدر آن مخصوص
آنست که در راه دوست انفاق شود مبارک نفسیکه انفاق نماید و دوست قبول فرماید چون بصر قلب بحجبات نفس و هوی
محتجب مانده لذا از ادراک اینمقام محروم گشته و اگر نفسی بصر اطهر ناظر شود صدهزار جان بمنّت انفاق نماید انشاءالله

باید کل در صراط امر الهی بشأنی مستقیم باشند که از اعراض و اعتراض کلّ من علی الأرض نلغزند و در احیان هبوب اریاح امتحان عاشقان جمال رحمن از اهل خسران ممتاز میشوند و نفوسیکه در این ایّام مستقیمند از اهل جتّ لا ظلّ لها عندالله مشهود و مذکورند

شما ای احبّای الهی بشنوید ندایش را از جهة سجن و در جمیع احیان پناه بحقّ برده که از شرّ ایّام و ما یحدث فیها من مظاهر الشیطان محفوظ مانید لازال نظر عنایت حقّ بشما بوده و خواهد بود این چند روز فانیه دلتنگ نباشید و بذکر و ثنایش مشغول شوید و بیادش مسرور باشید بسجایای حقّ مابین عباد حرکت نمائید تا جمیع ناس نفعاتش را از افعال و اعمال و اقوال شما استشمام نمایند و بشطر دوست توجه کنند هر شجری را ثمری لایق و سزاوار است چه که اگر شجر مقطوع الثمر شد لایق نار بوده و خواهد بود پس اشجار نفوس انسانی در این زمن الهی باید باثمار بدیعه ظاهر شوند و ثمره این اشجار عرفان الله و اعمال حسنه مرضیه بوده و خواهد بود انشاءالله باید کل بطراز انقطاع مزین گردید و در این ربیع رحمن بخلع قبول مفتخر آئید و از سلسبیل عنایت و مکرمت محروم نمائید قسم بافتاب معانی که بابی از ابواب رضوان مفتوح شده که از قبل و بعد نشده و نخواهد شد پس قدر این ایّام را بدانید و از دون الله منقطع شوید بشأنیکه احدی قادر نشود بر آنکه در قلوب تصرّف نماید چه که در این ایّام مظاهر قدسیه الهیه بکمال تقدیس و تنزیه ظاهرند و همان قسم مظاهر شیطانیّه در نهایت مکر و خدعه مشهود و مشغول و مابین ناس بصورت انسان ظاهر پس بحقّ توجه نموده که از فضل و رحمتش از شرّ آن نفوس نسناسیه خناسیه محفوظ مانید اگر عالم هستی و بقا را ادراک نمائید در راه دوست از نیستی و فنای ظاهره مضطرب و متزلزل نشوید باین فضای تنگ فانی دل مبندید در هوای بافضای روح طیران کنید تا در مقری وارد شوید که جمیع عالم و اهل آنرا مفقود و معدوم مشاهده کنید نسایم فضل از یمین عرش رحمن در هبوب و مرور است بشأنیکه اگر اهل اکوان فی الجمله اقبال نمایند جمیع را از رجس دنیای فانیه مطهر نماید و بشطر اطهر راجع کند بدبخت نفوسیکه در این ایّام غافل و مهجور مانده اند و شما ای دوستان حمد کنید محبوب امکان را که اریاح مکرمتش بر شما مرور نموده و بشهر احدیتش هدایت فرموده پس قدر این نعمت را بدانید و در کلّ احیان بشکرش مشغول باشید کلّ امور در پیشگاه حضور مشهود است و از قلوب احبّایش باخبر و آنه بکَلشیء علیم نسئل الله بأن یحفظکم عن شرّ الذینهم کفروا و یشربکم کأس حبه فی کلّ حین و آنه علی کَلشیء قدیر

سبحانک اللهم یا الهی هوّلاء عبادک الذین توجّهوا الی بوارق انوار وجهک و استضاءوا من ظهورات عزّ فردائیتک فی ایّامک اسئلک باسمک الذی به ظهر الزلزال بین ملاء الانشاء و اخذ السكر عباد الذینهم غفلوا عن ذکرک و لقائک و به قام المخلصون علی ذکرک و ثنائک بأن لا تجعل هوّلاء محروماً من نفعات وحیک و الهامک و ظهورات عزّ فردائیتک و شئونات قدس وحدائیتک ثم احفظهم یا الهی عن رمی الشبهات و سهم الاشارات و طهرهم من کوثر الطافک و تسنیم مواهبک لئلا یتحرکوا الا باذنک و امرک و لا یتکلّموا الا بثناء مظهر نفسک العلیّ الأبهی و انک انت الفعّال لما تشاء لا اله الا انت المقتدر المتعالی المهیمن العزیز المختار

* * *

بنام خداوند بی همتا

ای رضا این اسم از عالم غیب بعرضه شهود آمد تا جمیع عباد بآنچه مقصود از این اسم است فائز گردند الیوم هر نفسی برضای الهی فائز نشد از معرفت این اسم قسمت نبرده و نخواهد برد و رضای محبوب عالمیان حاصل نشود الا بمعرفت مطلع وحی و مشرق علم و مهبط الهام او طوبی از برای نفسی است که از بحر عرفان نوشید و بافق ظهور مالک ادیان توجه نمود او

است اهل سفینه حمرا که در کتاب اسماء از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور است انشاءالله باید جهد بلیغ مبذول دارید که شاید عرفان این مقام بلند اعلیٰ فائز گردید نسأله تعالیٰ بأن یوقفک و یقدر لک ما ینفعک انه لهُو المقدر العزیز الکریم

باسمی المحزون

ای سلمان از شهر جان بنسایم قدس رحمن بر اهل اکوان و امکان مرور نما و بقدم استقامت و جناحین انقطاع و قلب مشتعل بنار محبته الله سایر شو تا برد شتا در تو اثر نکند و تو را از سیر در وادی احدیه منع ننماید ای سلمان این ایام مظهر کلمه محکمه ثابتة لا اله الا هو است چه که حرف نفی باسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال باین لطیفه ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بوده که منزل آن نظر بحکمتهای مستوره در این کلمه جامعه نفی را مقدم داشته و اگر ذکر حکمتهای مقننه مغطیه نمایم البته ناس را منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود آنچه در ارض مشاهده مینمائی ولو در ظاهر مخالف اراده ظاهریه هیاکل امریه واقع شود ولکن در باطن کل باراده الهیه بوده و خواهد بود اگر نفسی بعد از ملاحظه این لوح در کلمه مذکوره تفکر نماید بحکمی مطلع شود که از قبل نشده چه که صورت کلمات مخزن حقد و معانی مودعه در آن لثالی علمیه سلطان احدیه و ید عصمت الهیه ناس را از اطلاع بان منع میفرماید و چون اراده الله تعلق گرفت و ید قدرت ختم آن را گشود بعد ناس بان ملتفت میشوند مثلاً در کلمات فرقان ملاحظه نما که جمیع خزائن علمیه جمال قدم جل و عز بوده و جمیع علما در کل لیالی و ایام قرائت مینمودند و تفاسیر مینوشتند مع ذلک قادر بر اینکه حرفی از لثالی مستوره در کنوز کلماتیه ظاهر نمایند نبوده اند و اذا جاء الوعد دست قدرت ظهور قبل ختم خزائن او را علی شأن الناس و استعدادهم حرکت داد لذا اطفال عصر که حرفی از علوم ظاهره ادراک ننموده بر اسرار مکنونه علی قدرهم اطلاع یافتند بشأنی که طفلی علمای عصر را در بیان ملزم مینمود اینست قدرت ید الهیه و احاطه اراده سلطان احدیه اگر نفسی در این بیان مذکوره تفکر نماید مشاهده مینماید که ذرهئی از ذرات حرکت نمیکند مگر باراده حق و احدی بحررفی عارف نشده مگر بمشیت او تعالی شأنه و تعالی قدرته و تعالی سلطنته و تعالی عظمته و تعالی امره و تعالی فضله علی من فی ملکوت السموات و الارض

ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم و حکم آن لو شاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت ای سلمان احزان بشأنی احاطه نموده که لسان رحمن از ذکر مطالب عالیه ممنوع شده قسم بمربی امکان که ابواب رضوان معانی از ظلم مشرکین مسدود گشته و نسایم علمیه از یمن عز احدیه مقطوع شده ای سلمان بلاایم علی الظاهر از قبل و بعد بوده منحصر باین ایام میدان نفسی را که در شهر و سنین بید رحمت تربیت فرمودم بر قلم قیام نمود اگر از اسرار قبل ذکر نمایم مطلع میشوی که لم یزل بعضی از عباد که بکلمه امریه خلق شده اند با حق بمعارضه برخوستند و از بدایع امرش تخلف نمودند ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرّب الهی بودند از غایت تقدیس بملک موسوم گشتند باراده محیطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و بشأنی عند الله مقرّب بودند که لسان عظمت بذکرشان ناطق بود تا بمقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلیٰ و ازهد از کل عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر امتحان وزید و باسفل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کل شیئی فی الواح عز محفوظ و مع ذلک احدی بر حق اعتراض نمود از امم آن عصر که حق جل کبریآته بعد از بلوغ این دو ملک بمقامات قدس قرب چرا اینمقام را اخذ فرمود ای

سلمان بگو باهل بیان که سلسال باقیه الهیه و کوثر دائمه ربانیه را بماء ملحیه تبدیل مکید و نعمات عندلیب بقا را از سمع محو نمائید در ظلّ سحاب رحمت منبسطه مشی کنید و در سایه سدره فضل ساکن شوید ای سلمان لم یزل حقّ بظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که ما بین بریه بظاهر حکم نمایند و جز این جایز نه مثلاً ملاحظه نما نفسی حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او تجلی فرموده بشأنی که مقرر و معترف است بجمیع اسما و صفات الهی و شهادت میدهد بآنچه جمال قدم شهادت داده لنفسه بنفسه و در این مقام کلّ اوصاف در حقّ او جاری و صادق است بلکه احدی قادر بر وصف او علی ما هو علیه الاّ الله نبوده و کلّ این اوصاف راجع میشود بآن تجلی که از سلطان مجلی بر او اشراق فرموده در اینمقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حقّ اعراض نموده چه که در او دیده نمیشود مگر تجلیات الهی مادامی که در اینمقام باقی است اگر کلمهئی دون خیر در باره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود و بعد از اعراض آن تجلی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع باو بمقرر خود برگشت دیگر آن نفس نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او باقی ماند و اگر بصر حدید ملاحظه شود آن لباسی را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود چه که مؤمن در حین ایمان او بالله و اقرار باو لباسش اگر از قطن خلقه باشد عند الله از حریر جنت محسوب و بعد از اعراض از قطران نار و جحیم در اینصورت اگر کسی وصف چنین نفسی را نماید کاذب بوده و عند الله از اهل نار مذکور ای سلمان دلایل این بیان را در کلّ اشیا بنفسه لنفسه ودیعه گذاشتهام مع ذلک بسیار عجب است که ناس بآن ملتفت نشدهاند و در ظهور اینگونه امور لغزیدهاند ملاحظه در سراج کن تا وقتیکه روشن و منیر و مشتعل است اگر نفسی انکار نور آن نماید البته کاذب است ولکن بعد از آنکه نسیمی بوزد و او را منطقی نماید اگر بگوید مضیی است کاذب بوده و خواهد بود مع آنکه مشکوّه و شمع در حین ضیا و دون آن یکی بوده و خواهد بود ای سلمان الیوم کلّ اشیا را مرایا مشاهده نما چه که خلق بیک کلمه خلق شدهاند و در صقع واحد بین یدی الله قائمند و اگر جمیع باین شمس عزّ باقی که از افق قدس ابهی اشراق فرموده توجه نمایند در جمیع تجلی شمس بهیته مرتسم و منطبع در اینصورت جمیع اوصاف و صفات شمس بر آن مرایا صادق چه که دیده نمیشود در آن مرایا مگر شمس و ضیاء آن و بر عارف بصیر مبرهن است که این اوصاف مرایا لنفسه بنفسه نبوده بلکه کلّ اوصاف راجع است بآن تجلی که از مشرق عنایت شمس در آن مرایا ظاهر و مشرق شده و مادامی که این تجلی باقی اوصاف باقی و بعد از محو آن تجلی از صور مرایا وصف واصفین آن مرایا را کذب صرف و افک محض بوده و خواهد بود لانّ الاسماء و الصّفات یطوفنّ حول تجلی الذی اشراق من الشمس لا حول المرایا بنفسهنّ لنفسهنّ ای سلمان عزّت کلّ اسما و رفعت آن و عظمت و اشتها آن بنسبتها الی الله بوده مثلاً ملاحظه نما در بیوتی که بین ملل مختلفه مرتفع شده و جمیع آن بیوت را طائفند و از اماکن بعیده بزیارت آن بیوت میروند و این واضح است که احترام این بیوت بعلت آن بوده که جمال قدم جلّ اجلاله بخود نسبت داده با آنکه کلّ عارفند که جمال قدم محتاج به بیستی نبوده و نخواهد بود و نسبت کلّ اماکن بذات مقدّس علی حدّ سواء بوده بلکه این بیوت و امثال آن را سبب فوز و فلاح عباد خود قرار فرموده تا جمیع ناس را از بدایع فضل خود محروم نفرماید فطوبی لمن اتبع امر الله و عمل بما امر من لدنه و کان من الفائزین و این بیوت و طائفین آن عند الله معرّزند مادامیکه این نسبت منقطع نشده و بعد از انقطاع نسبت اگر نفسی طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل نار عند الله محسوب و همچنین در بیوت انفسیه ملاحظه نما که بعد از اعراض حکم صنم بر او جاری و عاکفانش عند الله از عبده اصنام بوده و خواهند بود حال تفکر نما که این بیوت در حین نسبتها الی الله و بعد از انقطاع نسبت بیک صورت بوده و خواهند بود و صورت ظاهره این بیوت در دو حالت بیک نحو مشاهده میشود بشأنیکه در ظاهر این بیوت چه در حین نسبت و چه در دون آن ابداً تغییر ملحوظ نه ولکن در حین قطع نسبت روح خفیّه مستوره از آن بیوت اخذ میشود و لا یدرکه الاّ العارفون

و هم‌چنین در کلّ مظاهر اسما که بیوت انفسیه‌اند ملاحظه کن ای سلمان در کلمات رحمن بقلب طاهر و بصر مقدّس مشاهده نما و تفکّر کن که لعلّ بمراد الله فایز شوی

ای سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل بندا آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البتّه بحرکت آیند آن دو که ظاهر شدند و لکن عنقریب طیور لیل بدعوی ربوبیت و الوهیت برخیزند و لکن نسئل الله بان یعرف الناس انفسهم لئلاّ يتجاوزوا عن حدّهم و شأنهم و یذکرون الله بهذا الذکر الاعظم و ینصرون الله بكلّ جوارحهم و ارکانهم و یكوننّ کالاعلام بین السّموات و الارضین ان اسکنوا یا قوم فی ظلّ الله ثمّ استقرّوا علی مقاعدکم بسکینة الله و وقار عظیم و تمسّکوا بحبل العبودیّة لله الحقّ أنّها لشأن لا یعادلہ ما خلق بین السّموات و الارضین و بها یظهر امر الله بین عباده و بریّته و من تمسّک بها فی تلك الايام لنصر الله حقّ التّصر و من تخلف عنها فقد استکبر علی الله و لن یتکبر الاّ کلّ معتد ائیم انشاء الله جمیع در ظلّ جمال قدم ساکن و مستریح باشند و بشطر او ناظر و انّ هذا لفضل عظیم و اینکه از معنی شعر سؤال نمودی اگرچه قلم امر اقبال بر اینکه بر معانی شعر حرکت نماید نداشته چه که الیوم بحور معانی بکینوتها و اصلها ظاهر شده دیگر احتیاج بکلمات قبل نبوده و نیست بلکه کلّ ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج باین بحور متموجّه بدیعه بوده و خواهند بود و لکن نظر بخواش تو مختصری ذکر میشود و از قلم قدم علی ما اراد الله جاری میگردد سؤال

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد

موسیقی با موسیقی در جنگ شد

ای سلمان عرفا را در امثال اینمقالات بیانات بسیار است بعضی حقّ را بحر و خلق را امواج فرض گرفته و اختلاف امواج را میگویند از صور است و صور حادث است و بعد از خلع صور جمیع بیحر راجع یعنی حقیقت بحرند و در صور هم بعضی بیانات دیگر نموده‌اند که ذکر آن در اینمقام جایز نه و هم‌چنین حقّ را مداد و سایر اشیا را بمنزله حروفات ذکر نموده‌اند و گفته‌اند همان حقیقت مداد است که بصور مختلفه حروفات ظاهر شده و این صور در حقیقت مداد واحد بوده و اوّل را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته‌اند و هم‌چنین حقّ را واحد و اشیا را بمنزله اعداد و حقّ را آب و اشیا را بمنزله ثلج چنانچه گفته‌اند

و ما الخلق فی التّمثال الاّ کثلجة

و انت لها الماء الذی هو نابع

ولکن یدوب الثلج یرفع حکمه

و یوضع حکم الماء و الامر واقع

و در مقامی دیگر گفته‌اند

و البحر بحر علی ما کان فی قدم

انّ الحوادث امواج و اشباح

باری جمیع اشیا را مظاهر تجلّی ذاتی حقّ میدانند و تجلّی را هم سه قسم ذکر نموده‌اند ذاتی و صفاتی و فعلی و قیام اشیا را بحقّ قیام ظهوری دانسته‌اند و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود سامعین را بشأنی کسالت اخذ نماید که از عرفان جوهر علم محروم مانند و هم‌چنین بکون اعیان ثابت در ذات قائل شده‌اند چنانچه یکی از حکمای عارف گفته حقایق الاشیاء کائن فی ذاته تعالی بنحو الاشرف ثمّ افاضها چه که معطی شیئی را فاقد شیئی ندانسته‌اند و میگویند محال است چنانچه ابن عرب در اینمطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و متأخرین بمثل صدر شیرازی و فیض و امثالهما در رضاض ساقیه ابن عرب

مشى نموده‌اند فطوبى لمن یمشى على كئيب الاحمر فى شاطى هذا البحر الذى بموج من امواجه محت الصور و الاشباح عمّا توهموه القوم فىا حبّدا لمن عزّ نفسه عن كلّ الاشارات و الدلالات و سح فى هذا البحر و غمراته و وصل بحيتان المعانى و لئالى حكمة الّتى خلقت فيه فنعيماً للفائزين و هر نفسيكه معتقد بر بيانات عرفا بوده و در آن مسلك سالک شده موسى و فرعون هر دو را از مظاهر حقّ دانسته منتهى آن است كه اول را مظهر اسم هادى و عزيز و امثال آن و ثانى را مظهر اسم مضلّ و مدلّ و امثال آن و لذا حكم جدال ما بين اين دو محققّ و بعد از خلع تعينات بشرّيّه هر دو را واحد دانسته‌اند چنانچه در اصل جميع اشيا را واحد میدانند و مجمل آن از قبل ذكر شد اين مطالب قوم كه بعضى از آن مجملاً بيان شد ولكن اى سلمان قلم ميفرمايد اليوم مثبت و محققّ اين بيانات و مبطل آن در يكدرجه واقف چه كه شمس حقيقت بنفسها مشرق و از افق سما لا يزال لايح است و هر نفسيكه بذكر اين بيانات مشغول شود البتّه از عرفان جمال رحمن محروم ماند ربيع تحقيق اوهام زمان غيبت است و اليوم ربيع مكاشفه و لقا قل ان ارتعوا يا قوم فى تلك الايام فى رياض المكاشفه و الشهود ثمّ دعوا الاوهام كذلك امركم قلم الله المهيمن القيوم

ذكر جميع علوم برای عرفان معلوم بوده و بيان ادله مخصوص اثبات مدلول حال الحمد لله كه شمس معلوم از افق سماء قيوم مشرق و قمر مدلول در سماء امر ظاهر و لايح قلب را از كلّ اشارات مقدّس كن و شمس معانى را در سماء قدس روحانى بچشم ظاهر مشاهده نما و تجليات اسمائيه و صفاتيه اش را در ما سواه ملاحظه كن تا بجمع علوم و مبدء و منبع و معدن آن فايز شوى اى سلمان قسم بجمال قدم كه اين ايام در هر حين از سماء عرفان ربّ العالمين معارف جديد نازل فطوبى لمن وصل الى هذا المعين و انقطع عمّا عنده اى اهل جذب و شوق انصاف دهيد در اين بيانات كه از قول عرفا مختصر ذكر شده كتب لا يحصى حال ما بين ناس موجود اگر انسان اراده نمايد جميع را ادراك كند دو عمر كفايت نمايد اى سلمان قل الله ظاهر فوق كلّ شىء و الملك يومئذ لله ثمّ ذر الناس بما عندهم باري معارف قبل را بقبل بگذار موسى كه از انبياء اعظم است بعد از ثلثين يوم كه بقول عرفا در عشره اول افعال خود را در افعال حقّ فاني نمود و در عشره ثاني صفات خود را در صفات حقّ و در عشره ثالث ذات خود را در ذات حقّ و گفته‌اند چون بقيه هستى در او باقى بود لذا خطاب لن ترانى شنيد و حال لسان الله ناطق و ميفرمايد يكبار ارنى گو و صد هزار بار بزيارت ذو الجلال فايز شو كجا است فضل اين ايام و ايام قبل باري اى سلمان آنچه عرفا ذكر نموده‌اند جميع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه كه نفوس عاليه و افتده مجردة هر قدر در سماء علم و عرفان طيران نمايند از رتبه ممكن و ما خلق فى انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود كلّ العرفان من كلّ عارف و كلّ الاذكار من كلّ ذاكر و كلّ الاوصاف من كلّ واصف يتهى الى ما خلق فى نفسه من تجلّى ربه و هر نفسى فى الجملة تفكر نمايد خود تصديق مينمايد باينكه از براى خلق تجاوز از حدّ خود ممكن نه و كلّ امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او كه از مشييت امكانيه بنفسه لنفسه لا من شىء خلق شده راجع فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احد او ان يرجع اليه امثال نفس لم يكن بينه و بين خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و اشاره و دلالة و قد خلق الممكنات بمشيته الّتى احاطت العالمين حقّ لم يزل در علوّ سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممكنات بوده و لا يزال بسمو امتناع مليك رفعت خود منزّه از ادراك موجودات خواهد بود جميع من فى الارض و السماء بكلمه او خلق شده‌اند و از عدم بحث بعرضه وجود آمده‌اند چگونه ميشود مخلوقى كه از كلمه خلق شده بذات قدم ارتقا نمايد اى سلمان سبيل كلّ بذات قدم مسدود بوده و طريق كلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنايت شمس مشرقه از افق احديّه را بين ناس ظاهر فرموده و عرفان اين انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده من عرفهم فقد عرف الله و من سمع كلماتهم فقد سمع كلمات الله و من اقرّ بهم فقد اقرّ بالله و من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من كفر بهم فقد كفر بالله و هم صراط الله بين السموات و الارض و ميزان الله فى ملكوت الامر و الخلق و هم ظهور الله و حججه بين عباد و دلائله بين بريته اى سلمان منقطع شو از كلّ آنچه ما بين عباد

مشهور است و بجناحین انقطاع بسماء قدس ابهی طائر شو تالله لو تطیر الیها و تصل الی قطب المعانی فیها لن تری فی الوجود الا طلعة حضرة المحبوب و لن تری المعرضین الا کیم لم یکن احد منهم مذکوراً ذکر اینمقام را لسانی دیگر باید تا ذکر نماید و سمعی دیگر شاید تا استماع کند

ای سلمان حال خوشتر آنکه اسرار جان و بدایع اذکار جانان را در سماء مشیت رحمن ودیعه گذاریم و در معنی شعر شروع نمائیم بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسی و فرعون ذکر مثل بوده نه آنکه این دو در ذات یکی بوده‌اند نعوذ بالله عن ذلک چه که فرعون و امثال او بکلمه موسی خلق شده‌اند لو انتم تعرفون و همان اختلاف ظاهره که ما بین بوده دلیل بر این است که در کلّ عوالم با یکدیگر مخالف بوده‌اند و این بیانی است خفی لا یعرفه الا کلّ عارف بصیر و صاحب مثنوی جمیع عباد را در ملکوت اسما موسی فرض نموده چه که کلّ از تراب خلق شده و بتراب راجع خواهند شد و هم‌چنین کلّ بحروف موسومند و در عالم ارواح که عالم یکرنگی است ابداً جنگ و جدال نبوده و نیست چه که اسباب جدال مشهود نه و لکن بعد از دخول ارواح در اجساد و ظهور آن در این عالم اسباب نزاع بمیان میآید چه حقّ و چه باطل و این نزاع و جدال اگر لایبات امر ذو الجلال واقع شود حقّ بوده و خواهد بود و من دون آن باطل و این نزاع و جدال و حبّ و نفاق و اقبال و اعراض جمیع طائف حول اسبابند مثلاً ملاحظه نما یک سبب از مسبب ظاهر میشود و این سبب واحد بوده و لکن در هر نفسی بما هو علیه منقلب میشود و آثار آن ظاهر میگردد و لکن در هر مقام بظهوری ظاهر مثلاً در اسم مغنی الهی ملاحظه نما که این اسم در ملکوت خود واحد بوده و لکن بعد از تجلی در مرایای وجود انسانی در هر نفسی باقتضای او اثر آن تجلی ظاهر میشود مثلاً در کریم کرم و در بخیل بخل و در شقی شقاوت و در سعید سعادت ظاهر میشود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در او است مستور است مثلاً نفسیکه فلسی نزد او موجود نه کرم و بخل او مستور است و هم‌چنین سعادت و شقاوت در اینمقام غیر مشهود و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در او است ظاهر و مشهود میگردد مثلاً نفسی آنچه را مالک شد فی سبیل الله انفاق مینماید و نفسی اسباب محاربه ترتیب میدهد و با حقّ بمعارضه و مجادله قیام مینماید و نفسی جمیع را حفظ مینماید بشانیکه خود و دون او از مال او محرومند حال ملاحظه کن از یک تجلی چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر میشود و لکن قبل از تجلی جمیع این نفوس در اماکن خود مخموم و مستور و افسرده بوده و بیک تجلی شمس اسم مغنی این نفوس را چگونه محشور نمود و آنچه در باطن مستور بود ظاهر و مشهود فرمود و اگر بچشم بصیرت در این بیان ملاحظه نمائی بر اسرار مستوره مطلع شوی ملاحظه در فرعون زمان کن که اگر غنا و قدرت ظاهره نبود ابداً بمحاربه با جمال احدیه قیام نمینمود چه که در فقدان اسباب عاجز بوده و خواهد بود و کفر در او مستور پس خوشا حال نفسیکه اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها نشده‌اند و بصیغ الله فایز گشته‌اند یعنی بزرگ حقّ در این ظهور بدیع درآمده‌اند و آن تقدیس از جمیع رنگهای مختلفه دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه چنانچه الیوم اهل بها که بر سفینه بقا راکبند و بر قلزم کبریا سایر یکدیگر را میشناسند و دون این اصحاب احدی مطلع نه و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک مینماید ای سلمان بگو بعباد که در شاطی بحر قدم وارد شوید تا از جمیع رنگها مقدّس گردید و بمقرّ اقدس اطهر و منظر اکبر وارد شوید ای سلمان جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا از شاطی قدس ابهی منع نموده مثلاً در نفس معروف که بمحاربه برخواسته ملاحظه نما قسم بآفتاب افق معانی که لیلاً و نهاراً طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات الله بر او القا میشد و در تمام لیل و نهار بخدمت قائم و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهور لون اسم و حبّ ریاست چنان اخذش نمود که از شاطی قدس احدیه محروم ماند فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حبّ ریاست و جاه دیده نشده فوالذی انطق کلّ شیئی بثناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسش را

احصا کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند نسل الله بان يطهر صدره و يرجعه الى نفسه و يؤيده على الاقرار بالله المقتدر العلیّ العظیم

ای سلمان ملاحظه در امر الله نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیه ظاهر میشود و آن کلمه در نفس خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده و لکن بعد از اشراق شمس کلمه از افق فم الله بر عباد در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر میشود مثلاً در یکی اعراض و در یکی اقبال و همچنین حبّ و بغض و امثال آن و بعد این محبّ و مبغض بمحاربه و معارضه قیام مینمایند و هر دو را رنگ اخذ نموده چه قبل از ظهور کلمه با یکدیگر دوست و متحد بوده‌اند و بعد از اشراق شمس کلمه مقبل بلون الله مزین شده و معرض بلون نفس و هوی و اشراق همین کلمه الهیه در نفس مقبل بلون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض بلون اعراض مع آنکه اصل اشراق مقدّس از الوان بوده در شمس ملاحظه نما که بیک تجلی در مرایا و زجاجات تجلی مینماید و لکن در هر زجاج بلون او در او جلوه مینماید چنانچه مشهود است و جمیع دیده‌اید باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رنگ شده و لکن ما بین این دو رنگ فرقی است لا یحصی این بصیغ الله ظاهر شده و آن بصیغ هوی و صیغ مؤمن مقبل مجاهد صیغ رحمن بوده و صیغ معرض منافق صیغ شیطان آن رنگ سبب و علّت تطهیر نفوس است از رنگ ما سوی الله و این علّت آرایش نفوس است برنگهای مختلفه نفس و هوی آن حیوة باقیه عنایت فرماید و این موت دائمه آن منقطعین را بکوش بقا هدایت فرماید و این محتجبین را زقوم فنا چشانند از آن رایحه رحمن در مرور و از این رویح شیطان و مقصود صاحب مثنوی در این کلمات آن نبوده که موسی و فرعون در یکدرجه بوده‌اند فنعود بالله عن ذلک چنانچه بعضی از جهّال چنین فهمیده‌اند فعل موسی بر دین او گواهی است صادق چه که جدال او لله بوده و مقصود آنکه فرعون را از الوان فانیه نجات بخشد و بلون الله فایز نماید و خود در سیل دوست شربت شهادت چشد و لکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید مقصود موسی اشتعال سراج الله بین ما سواه و مقصود فرعون اخماد آن افمن ینفق روحه فی سبیل الله کمن یحفظ خلف سبعین الف نقاب فما لهؤلاء لا یکادون یفقهون بیاناً من الله العالم الحکیم بلکه مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنگ موسی و فرعون رنگ شده و لکن رنگ موسی رنگی بوده که اهل ملاً اعلی خود را فدای آن رنگ نموده‌اند و رنگ فرعون رنگی که اهل جحیم سفلی از آن احتراز نموده خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده ذکر فرعون نموده اگر ملاحظه کنید ادراک مینمائید که مقصود او این نبوده که بعضی نسبت میدهند و چه مقدار اظهار اشتیاق نموده که با احبّای الهی مأنوس شود و خدمت دوستان حقّ فایز گردد اینست که در مقامی ذکر مینماید

بی عنایات حقّ و خاصان حقّ

گر ملک باشد سیاهستش ورق

باری ای سلمان بر احبّای حقّ القا کن که در کلمات احدی بدیده اعتراض ملاحظه مینمائید بلکه بدیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حقّ بذکر و بیان است نه بسیف و امثال آن کذلک نزلنا من قبل و حیث انتم تعرفون فوالذی ینطق حیث فی کلّ شیء بانّه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه‌ئی مرقوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع ارفع مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السموات و الارض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم

ان یا احبّاء الله لا تستقرّوا علی فراش الرّاحة و اذا عرفتم بارتکم و سمعتم ما ورد علیه قوموا علی النّصر ثمّ انطقوا و لا تصمتوا اقلّ من آن و انّ هذا خیر لکم عن کنوز ما کان و ما یکون لو انتم من العارفين اینست نصح قلم اعلی عباد الله را باری

ای سلمان بدانکه هرگز احدی از عباد که فی الجمله شعور داشته قائل باین نشده که مقبل و معرض و موحد و مشرک در یکمقام و درجه باشند و اینکه شنیده‌اید و یا در بعضی از کتب قبل دیده‌اید مقصود در ساحت قدس حق است و اینکه ذکر شد اسما در ملکوت اسما واحدند ملکوت را موهوم بدان ملکوت و جبروت و لاهوت الیوم طائف عرشند و از افاضه اینمقام و عوالم که در اینمقام مشهود است عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و فوق آن در مواقع خود موجود و برقرارند تفصیل اینمقامات حال جایز نه و در سماء مشیت معلق الی ان ینزله الله بالفضل و انه علی کل شیئی قدير باری در ساحت حق کل اسما واحد بوده و خواهند بود و این قبل از ظهور کلمه فصلیه است مثلاً ملاحظه کن که الیوم جمیع مظاهر اسما در ملکوت خود بین یدی الله مشهود و همچنین مطالع صفات و کل ما کان و بمقتضای استوای هیکل قدم بر عرش عدل عنایتش نسبت بجمیع علی حدّ سواً بوده و لکن بعد از القای کلمه تفریق و تفصیل ما بین عباد موجود و مشهود چنانچه هر نفسیکه بکلمه بلی موقّف شد بکلّ خیر فایز قسم بحزن جمال ذو الجلال که از برای مقبل مقامی مقدر شده که اگر اقلّ من سمّ ابره از آنمقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند اینست که در حیوة ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده و هر نفسیکه موقن نشد بذکر بلی عند الله غیر مذکور فنعوذ بالله عما قدر له من عذاب الّذی لا عدل له ای سلمان بر عباد کلمات رحمن را القا کن و بگو خود را از ذیاب ارض حفظ نمائید و بسخنهاى مزخرف که بعضی بآن ناطقند گوش مدهید سمع را برای اصغای کلماتم مطهر دارید و قلب را برای عرفان جمال منزه کنید از کل آنچه خلق شده

ای سلمان القا کن که بسا از اسحار که تجلّی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمود و شما را بدون خود مشغول یافت و بمقرّر قرار خود راجع شد ای سلمان بگو ای عباد بر اثر حقّ مشی نمائید و در افعال مظهر قدم تفکر کنید و در کلماتش تدبّر که شاید بمعین کوثر بیزوال ذو الجلال فایز شوید و اگر مقبل و معرض در یکمقام باشند و عوالم الهی منحصر باین عالم بود هرگز ظهور قلم خود را بدست اعدا نمیگذاشت و جان فدا نمینمود قسم بآفتاب فجر امر که اگر ناس برشخی از شوق و اشتیاق جمال مختار در حینی که آن هیکل صمدانی را در هوا آویختند مطلع شوند جمیع از شوق جان در سیل این ظهور عزّ ربّانی دهند باری شکر بطوطی داده‌اند و زبل بجعل زاغ از نغمه بلبل بی‌نصیب و خفّاش از شعاع شمس در گریز

ای سلمان ابتلایم در بین ملل و دول دلیلی است قویّ و حجّتی است محکم در مدّت بیست سنه شریّت آبی براحت ننوشیدم و شبی نیاسودم گاهی در غل و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر و اگر ناظر بدینا و ما علیها بودیم هرگز باین بلایا گرفتار نمیشدیم طوبی از برای نفسیکه از اثمار اینمقام مرزوق شود و از حلاوت آن بچشد از خدا بصر بخواهید و ذائقه سالم طلب کنید چه که نزد بی‌بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است و در ذائقه مریض حنظل و شکر در یکمقام و لکن امیدوارم که از نفعات مقدّس این ایّام نفوسی ظاهر شوند که عالم و ما فیها را بفلسی نخزند و عری از کلّ ما سواه بشطر الله ناظر شوند و جان دادن در سیل رحمن را اسهل شیئی شمرند و از اعراض معرضین از صراط نلغزند و در ظلّ دوست مقرّر گزینند فیا طوبی لهؤلاء فیا بشری لهؤلاء و یا عزّاً لهؤلاء و یا شرفاً لهؤلاء تالله حورّیّات غرفات اعلی از شوق لقای این نفوس نیارامند و اهل ملأ بقا از اشتیاق نیاسیند کذلک اختصّ الله هؤلاء لنفسه و جعلهم منقطعاً عن العالمین

ای سلمان احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نموده ضرر بمقامی رسیده مقرّر عزّی را که اگر جمیع ما کان بر خوان نعمتش حاضر شوند و الی آخر لا آخر له از آنچه موجود است متنعّم گردند ابداً کسی را حرفی نه نسبت بخل داده‌اند و باطراف نوشته که شهریه ما را قطع کرده‌اند زوال و پست‌فطرتی را ملاحظه کن که برای جلب زخارف از ناس و افترای بجمال قدم اینگونه مفتريات باطراف نوشته و فرستاده‌اند با اینکه تو در اینجا بوده و دیده‌ئی که ابداً این عبد شهریه این قوم را بچشم خود ندیده و آنچه هست در بیرون قسمت شده بهر نفسی داده میشود مع ذلک محض ترضیع امر الله و اخذ دینار این قسم معمول داشته‌اند که شنیده‌ئی قسم بجمال قدم که اوّل ضرری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از

دولت نمود و اگر این نفوس همراه نبودند البتّه قبول نمی‌کردم و تو مطّلع شده‌ئی که چه مقدار امر بر مهاجرین صعب شده و مع ذلك جميع شاکریم و در قضای الهی راضی و صابر لن یصینا الا ما کتب الله لنا علیه توکلنا فی کلّ الامور و این قوم که باطرف شکایت شهریه مینمایند و تکدی میکنند ادعای ربوبیت مینمایند و از حقّ معرض دیگر در شأن آن نفوس که متابعت این گروه نموده‌اند ملاحظه کن افّ لهم و لمن اتبعهم فسوف يأخذهم زبانية القهر من لدن عزیز مقتدر قیوم و لن یجدنّ لانفسهم من معین و لا ناصر كذلك نزل بالحقّ من جبروت الله المهیمن العزیز المحبوب و البهآء علیک یا سلمان و علی الذین ما باعوا کلمات الله بتوهّمات مردود

* * *

هو الله تعالى شأنه الکبریاء

ای سلمان در هر امور اقتدا بحقّ کن و بقضایای الهی راضی باش ملاحظه کن که این غلام مع آنکه از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شده و ابواب ظاهره مسدود گشته و در کلّ حین شیاطین بر اطفاء سراج الله و اخماد نار او مشغولند چنان منیر و مستضیء است که به اشرفت السموات و الأرض و چنان مابین ناس مشهود که گویا ابدأ ضری بر او وارد نشده از علوّ و دنوّ و عزّت و ذلّت دنیا منال در کلّ احوال بمال ناظر باش چه که کلّ آنچه مشهود مفقود خواهد شد اینکه مشاهده مینمائی که بعضی از ناس بعزّت دنیا مسرورند و بعلوّ آن مغرور این از غفلت آن نفوس است و هر ذی بصر و ذی نظری شهادت میدهد که این قول حقّ است و این بیان از مشرق تیبان اشراق نموده چه که کلّ عالمند باینکه جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است و چون رسول موت وارد شود جمیع متغیّر لذا معلوم و محقّق است که نفوسی که باین امور دل بسته‌اند غافلند و از غفلت است که باین اسباب ظاهره مشغول شده‌اند

در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمّل آن نماید آن ایام ایام ظهور عقل است مابین بریه مگر آنکه نفسی لاطهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید و نیکو است حال او که لحبّ الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول این مشقّت و زحمت نماید اینست که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و محبّت او لازم است

ای سلمان دنیا در مرور است و عنقریب کلّ من علی الأرض از آنچه مشاهده مینمائی بتراب راجع خواهند شد از خدا میطلبیم که جمیع احبّای خود را مؤیّد فرماید که استنشاق طیب گلزار معنوی نمایند و هر نفسی بآن فائز شد ابدأ بغير الله ناظر نبوده و نخواهد بود و بقضایای او راضی و صابر و شاکر خواهد شد محزون مباش که بلقا فائز نشدی قد کتب الله لک اجر من حضر بین یدیه انشاءالله سعی کن که از تو اعمال حقّ ظاهر شود و بناری مشتعل باشی که جمیع از تو کسب حرارت کنند ان اقبل الی الله بقلب طاهر و نفس زکیّة و لسان صادق و بصر مقدّس ثم ادعوه فی کلّ الأحوال انه معین من اقبل الیه و انه لهو الغفور الرحیم

قد سمعنا ضجیح الأسراء من اهلی و احبّتی لله الحمد بما جعلونی و اهلی و احبّتی اساری فی سبیله لو تزول الشمس لا یزول هذا الذکر فسوف یظهر الله ما اراد انه لهو العزیز القدیر از برای احدی از اسراء الا اسم الله ميم علیه بهآء الله نظر بحکمت لوح نازل نشد ولكن جمیع را تکبیر برسانید و امور کلّ مشهود است یک لوح مخصوص جناب عبدالوهاب نازل شد برسانید ولو نزل بلسان القوم و قواعدهم الظاهرة ولكن یکفی من علی الأرض لو هم یشعرون در الواح اطراف اسم معین نشده

ولكن عندالله معلوم و مشهود و هر يك از الواح باقتضا نازل طوبى لمن يعرف و يكون من الشاكرين يك جعبه نبات بجهت حضرات موصل داده شد برسانيد

نسألك اللهم بالذنين جعلهم الأشقياء اسارى من الزوراء الى الحدباء و بنسبة التي كانت بينهم و بين مظهر امرک بأن تثبت احبائك على حبك ثم استقمهم على ما كانوا عليه فى انتشار امرک فى الهى انت ترى و تعلم ما ورد عليهم فى حبك و رضائك بحيث بكت عليهم عيون اصفيائك و اهل سرادق مجدک اسألك بأن لا تحرمهم من عواطفک و الطافک ثم اسکنهم فى جوار رحمتک فى الدنيا و الآخرة أنك انت على كل شىء قدير

* * *

جناب على

هو البديع

ای على بقاء الله فايز شدى و بضياء وجه مستنير و اين فضلى است كبير ان يا على فانقطع عن كل من فى السموات و الأرض ثم اذهب بروح الله و رضائه الى المدينة ثم اخبر اهلها بما رأيت و شهدت و عرفت من ضرر الذى ورد على جمال القدم من المشركين اى على باخلاقم متخلق شو و با احبایم بخضوع تمام معاشر باش اى على آنچه تلقاء عرش نصايح محكمه از لسان الله اصغا نمودى فراموش مکن اى على در ابكار بذکر جمال مختار مشغول باش و در اسحار بيادش مانوس اى على ذكرم شفاى قلوب و ضياء صدور بوده و خواهد بود بدنيای فانی از طلعت باقى غفلت مکن و از شداید آن محزون مشو در كل امور بسطان ظهور توكل كن اگر بوضايای الهى عامل شوى بخير اكبر و منظر اظهار فايز گردى اى على برسولم مانوس باش چه كه لحظات عنايتم لازال باو متوجه بوده كذلك امرک جمال القدم لتكون من العاملين

* * *

بنام مهربان خدای بخشنده

ای مادر نوشته تو را بزبان پارسی مینویسم تا شیرین زبانی طیر الهی را از لسان عراقی بشنوی و آوازهای خوش حجازی را فراموش کنی و اقرار کنی که بلبل معنوی بجمیع لسان در باغهای روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازهای ظاهر آوازهای باطن بشنوی اى مادر از دل بگذر و بدلدار رو آور و از جان بگذر و بجانان فايز شو نهر قلب را ببحر مقلّب متصل کن و رشته حب را بریشه قرب محبوب محکم دار جان بی جانان بدرهمی نیرزد و دل بی دلدار بفلسی مقابل نه سر بی سرور در خاک به و دل بی درد سوخته به و گردن بی رشته بشمشیر بریده به بگو اى دوستان رو بدوست بخوابید و در فراش بخيال معشوق راحت گیرید و از گلها بوی محبوب بشنوید و از نارهای روشن نور رخ یار در نظر آرید قسم بجان دوست که اگر پیراهن یوسفی ببوی و بمصر دوستی خدائی درائی مادر همه مقربین شوی پس بجان در حب بکوش و بدل در منزل یار در آغم روزگار را باهلهش واگذار هیچ اعتنا بايام دوروز دنیا مکن تا این پیراهن کهنه دنیا از بدن فرو افتد و بر سریر باقى جاوید مسکن گیری و استبرق الهی درپوشی و از جام محبوب باده حب بنوشی و بشمع حب برافروزی و جامه حب بردوزی اینست آن امری که هرگز تغییر نمیکند پس بدان که همه احکام الهی در هر عهد و عصر باقتضای وقت تغییر میکند و تبدیل میشود مگر شریعه

حَبِّ که همیشه در جریان و هرگز تغییر باو راه نیابد و تبدیل او را نجوید این است اسرار بدایع الهی که ذکر نموده برای عباد خود و او است بر همه بخشنده و مهربان و سکینه را از انوار الهی قمیص تکبیر پیوشان

* * *

جناب مجید

هو البدیع

ای مجید بشنو ندای این محزون را که قسم بآفتاب افق عزّ تجرید که از اوّل ابداع تا حال چنین ظلم بر احدی وارد نشده چرا آسوده نشستنی آیا نغمات بدعم را فراموش نموده و یا معاشرت ناس آن جناب را غافل نموده تو صبر و حلم و سکونم را دیده‌ئی حال تفکرّ نما که چه وارد شده که سبب ضجیح و صریخ و ندبۀ جمال احدیّه شده فوالله الذی لا اله الا هو که اگر شربت شهادت از اشترّ ناس مینوشیدم البتّه نزدم ارجح از این بوده که این امور که سبب ذلّت امر بوده مابین ناس شایع شود فوالله یکی نفسی و عینی و قلبی و قلمی و من زفراتی ینوح سگان الفردوس ولكنّ الناس هم لا يشعرون و لا یسمعون ای مجید تو میدانی که چه مقدار در علوّ امر الهی بجان ایستادم تا آنکه امر بمقامی رسید که ملاحظه نمودی و بعد اوّل محبتی که باین مظلوم شد این بوده که بر قلم ایستاده و در قطع شجره ربّانیّه کمال جهد نموده‌اند و چون اشتها یافت این غلام خارج منفرداً عن الكلّ در بیت دیگر ساکن که شاید نار غلّ و بغضا ساکن شود بعد قاصد گرفته بجمیع اطراف نوشته که کمر قتل مرا بسته‌اند و آنچه را مرتکب شده و در نفسش بوده بسدره لایعرف نسبت داده و حال آنکه تو میدانی که اگر این عبد اراده ضرّش مینمود ابداً موجود نبود و چون نوشته او ملاحظه شد تکلیف دیده که ناس را اخبار از امور نمایم که مبدا از کلمات جعلیه که مسطور داشته عباد از سیل منیر منحرف شوند فوالذی توحد بالعظمه و الکبریاء که اگر بعد از خروج این عبد ساکن میشد ابداً این عبد ذکر نمینمود و از جمله نوشته که برای نان از من خارج شده‌اند رذالت و پستی نفس را ملاحظه کن که چه گفته و چه کرده خود آن جناب تأمل نماید و این غلام را سالها دیده و معاشرت نموده‌ئی با تقدیس کبری و تنزیه عظمی اینگونه مفتریات بمالک اسماء و صفات لایق است لا فونفس الله المهیمن القیوم ذکر مصایم از لسان و قلم هر دو خارج شده انما اشکو بشی و حزنی الی الله باری در اعراض آن جناب از امر الله کمال تدبیر خواهند نمود ای صفی تو در مابین کلّ عباد در اوّل امر بنفس الله فایز شدی و بین یدی الوجه مؤمن شدی بایست بر امر بشأنی که از استقامت کل مستقیم شوند

* * *

هو المحزون فی حزنی

ای مریم مظلومیتم مظلومیتم اسم اوّل را از لوح امکان محو نموده و از سحاب قضا امطار بلا فی کلّ حین بر این جمال مبین باریده اخراج از وطن سببی جز محبوب نبوده و دوری از دیارم علّتی جز رضای مقصود نه در موارد قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت در ظهورات فضلیه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احدیّه شعله فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و بروزات حکتمم علّت غلّ اولی البغضا هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و

هیچ صبحی براحث از فراش سر برنداشتیم قسم بجمال حق که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند اگر درست مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سرادق عصمت گریانست و انفس عزت در مکنم رفعت نالان و یشهد بذلک لسان صدق منیع

ای مریم از ارض طا بعد از ابتلای لا یحصی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غلّ اعدا بغلّ احبّا مبتلی گشتیم و بعد الله یعلم ما ورد علیّ تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر بصحرای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غریمت گریستند و جمیع اشیا بر گریتم خون دل بیاریدند با طیور صحرا موانس شدم و با وحوش عرا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقل از ما سوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد

ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربّانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لا غیر باری تالله حملت ما لا یحمله الابحار و لا الامواج و لا الاثمار و لا ما کان و لا ما یکون و در اینمذت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفساری از این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض فوالله نفسی فی سفّری لیكون خیراً من عبادة الثقلین با اینکه آن هجرت حجّتی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید و بی بصر از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظل از مظل چه ادراک نماید و مشتی گل از لطیفه دل چه فهم کند تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت با دستهئی مکاتیب از همه جا و همه کس در جستجو افتادند و در کهف جبلی نشانی از این بی نشان یافتند و آنه لهادی کلّشی الی صراط مستقیم قسم بآفتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین مبهوت و متحیر شد بقسمیکه از ذکر آن این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدق مبین و حقّ یقین اظهار نماید و یا یک لسانی به بیان آید و لثالی رحمانی را از صدف صمت بیرون آورد و لیس هذا علی الله بعزیز باری ختم اسرار را ید مختار گشود و لکن لا یعقل الا العاقلون بل المنقطعون تا آنکه نیر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بی روح و پژمرده بلکه مفقود و مرده حرفی از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا این بنده فانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بقسمی قیام نمود که گویا قیامت مجدداً قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتفاعیکه جمیع ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند

ای مریم قیام این عبد در مقابل اعدا از جمیع فرق و قبایل سبب ازدیاد حسد اعدا شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصور نه کذلک قدر من لدن عزیز قدیر

ای مریم قلم قدم میفرماید که از اعظم امور تطهیر قلبست از کلّ ما سوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس شوی

ای مریم از تقیید تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو دلرا از دنیا و آنچه در او است بردار تا بسططان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکنم قدس یقین درآ

ای مریم یک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود و لکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربّانیّه و غصن سدره عرّ وحدانیّه منصرف منما ملاحظه در بحر نما که در محلّ خود بسططان وقار و سکون ساکن و مستریحست و لکن از هبوب نسیم اراده محبوب بی زوال امثال و اشکال لا یحصی بر وجه بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف مشاهده میشوند و حال جمیع ناس بامواج مشغول و از اقتدار بحر البحار که از هر حرکت او آیات مختار ظاهر محجوب گشته اند

ای مریم با نفس رحمان موانس شو و از مجالست و مجانست شیطان در حفظ عصمت مئان مقرر گیر که شاید ید الطاف الهی ترا از مسالک نفسانی بفضای عزّ ابهائی کشاند

ای مریم از اظلال فانیه بشمس عزّ باقیه راجع شو وجود جمیع اظلال بوجود شمس باقی و متحرک بقسمیکه اگر در آنی اخذ عنایت فرماید جمیع بخیمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فانیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند

ای مریم قدر این ایام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نهیینی و در جمیع اشیا آثار حزن ملاحظه نمائی فسوف تضعنّ انامل الحسرة بین انیابکم و لن تجدوا الغلام ولو تحسّسوا فی اقطار السّموات و الارض و کذلک نزل الامر من ملکوت عزّ علیّا بلی زود است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بینی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نماید و بلقای غلام فائز نشود باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از ما بین یأجوج نموده متفرد از کلّ جز نسوانی که لا بد باید با عبد باشند حتی خدمه حرم را هم همراه نمیرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مینماید در حالتیکه معین قطرات دموع منست و مصاحبم زفرت قلب و انیسم قلمم و مونس جمالم و جندم توکلم و حزیم اعتمادم کذلک القینا علیک من اسرار الامر لتکوننّ من العارفين

ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلامست که بهیئة غمام ظاهر شده و بر مظلومیّت خود گریسته باری این جان و سر را فی ازل الازال در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکریم وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم معلق آویختند و کذلک فعلوا بنا المشرکون

باری ای مریم این لوح را بناله بدیعه و گریه ربیعیه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحتم نوحه نمائی و در حزن با جمال قدم شریک باشی

و دیگر آنکه چون جناب بابا در سنه اولیه در حضور بودند بر بعضی از امور مطلعند انشاء الله روح القدس صدق و یقین بر لسان او نطق مینماید و برشعی از قضیه غلام عالم میشوید
حُسنی خانم و صغری خانم را ذاکریم

هو

خدیجه خانم را متذکر باذکار حق که مقدّس از تحدید بشر است نمائید و مدّتیست که اراده مکتوب مخصوص برای او در نظر بوده ولکن در حمل پوسته آیات عزّ صمدانیّه خالی از عسرت نیست لهذا معوّق ماند آقا را ذاکریم بنات و بین حوا خانم جمیع را بقمیص ذکر منیع مذکور دارید

و هر نفسیکه خمر حبّ الهی را از کأس مقدّس ربّانی نوشیده جمیع را ذکر نموده متذکر دارید و بگوئید هنیئاً لکم بما شربتم عن کأس الّتی ما فاز به احد من العالمین ولکن این خمر ربّانیّه و باده صمدانیّه را هر که مرزوق شد باید در خزانه دل مستور نماید تا اغیار مطلع نشوند هنیئاً للشاربین

* * *

بنام خداوند مهربان

ای مهربان دوستی از دوستان یادت نمود یادت نمودیم

امروز آنچه دیده میشود گواهی میدهد و بندگان را بخداوند یکتا میخواند بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا نیکوست کسی که دید و شناخت آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار بگو ای دوستان خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمائید چه که او بسیار نزدیک آمده آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی بگذارید و بگیرید بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بگیرید آنچه را که دست بخشش میبخشد آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده ای دوستان بشتائید بشتائید بشنوید بشنوید کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده بجای نیاز آرز نمودار راه خداوند خدا را گم کرده اند گمراهند و خود را دارای راه میدانند پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهند و بندگان را بیایک یزدان رسانند بگو ای دستوران از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش گرائید آواز بی نیاز را بگوش جان بشنوید و بآنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید

امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه نشناخت

دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید بگو امروز خداوند در انجمن سخن میفرماید نزدیک شوید و گفتارش را بیابید گفتار بیک دیدار اوست شما را از تاریکی رهاوند و بروشنائی رساند نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم این یاد مانند نهالیست که بدست بخشش کشتیم زود است که با برگ و بار تازه بی اندازه پدیدار شود خداوند خدا چنین فرموده و راه نموده اوست توانا و بینا و اوست گوینده و دانا

* * *

هو

ای واصل بفراق مبتلی شدی و انا الفراق و لا ابالی و انا المفروق و لا اخاف
ان ترید ان تعرفنی فاعلم بانّی انا الّذی امنع المشتاقین عن الورد فی ساحة قدسی و ابعدهم عن مقرّ عرشی و انا الّذی احترق قلوب العشاق من نار الفراق و اترکهم فی بوادی الآفاق و انا الّذی اذا دُعیت ما استجبت و اذا ذُکرت ما توجّهت و انا الّذی غنّائی لن یسمع ضجیح الفقراء و عزّی لن یعتنی الی الضّعفاء و الاذلاء هذا حین استوائی علی عرش اسمی القهار و حین استوائی علی عرش اسمی الرحمن اهدی المضلّین الی کوثر لقائی و ادخلهم جنّة وصالی و لن اخرجهم ابداً انا الّذی ادخلنّ الفقراء فی رضوان غنّائی و الضّعفاء تحت خباء قدرتی و الاذلاء فی مدینة عزّی القدیم انا الّذی اذا دعیت استجبت و اذا ذُکرت ذکرت و لم یزل کنت مجیب دعوة المضطّربین انا الّذی استجبت قبل السّؤال و اعطیت من دون الاستحقاق
و هذا سجّیتی انا الّذی ابکی من بکاء المحبّین و اتقرّب بالمستقرّین و فتحت ابواب عنایتی علی وجه من فی السموات و الارض طوبی للواردین

هو

ان يا ايها الحاضر لدى العرش قد سمعت نداءك و ضجيجك في الفراق و حزنت بما ورد عليك من القضاء و نسل الله بان يدخلك في مقرّك و انه ارحم من كلّ رحيم

دوستان الهی را ذکر بدیع میرسانم جناب رحیم و جناب منشی الامر را تکبیر برسانید جناب عبد الغفار بذکر الله المختار مشغول باشند لوحی مخصوص حاجی مذکور نازل و ارسال شد برسانید

ط

ثمره ورقه الحمرا

بنام دوست یگانه

ای ورقه انشاء الله از نسایم اراده رحمانیه از سدره ربانیه متمایل و متحرک باشی لم یزل و لا یزال از کأس محبتش بنوشی و از قدح رحمتش بیاشامی در کلّ احیان افتتان و امتحان الهی موجود و ظاهر بسیار جهد باید تا غیر دوست ترا از دوست منع نماید و ما سوی الله ترا از حق محروم نسازد ملاحظه در امه منتسبه نما که باقوال کذب موهومه از شطر احدیه محروم ماند و حبّ دنیا او را از مالک اسما منع نمود و عاقبه الامر از دنیای خود ثمری نبرد و بمقرّ نالایق راجع گشت انشاء الله باید آن ورقه در جمیع احیان بذکر رحمن مشغول باشند و بمحبّه الله بشأنی ظاهر گردند که احدی نتواند او را از فیوضات نامتناهیة الهیه منع نماید دنیا را بقائی نبوده و نیست در کلّ حین در انقلاب و اختلاف بوده و خواهد بود باصل شجره متمسک باش تمسکیکه اقوال و اعمال نفوس موهومه ترا از مقام عزّ باقی بازندارد البهآ علیک و علی من معک من احبّاء الله

باسم دوست یکتا

ای پسر عمّ حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع نشد و سبقت گرفتی از جمیع ذوی القربی تا آنکه در سجن اعظم بزیارت جمال قدم فایز شدی این فضل را غنیمت شمار چه که باو معادله نمیکند آنچه در آسمان و زمین خلق شده بحول و قوه رحمانی و اذن و اجازه الهی بوطن راجع شو و بذکر دوست ذاکر باش باید بشأنی رفتار نمائی که رایحه قمیص مختار را جمیع اهل دیار از تو بیابند نسبت خود را حفظ کن و در وعاء توکل و انقطاع و صدق و صفا محفوظ دار بسجایای الهیه مابین بریه ظاهر شو تا جمیع ناس از تو مشاهده نمایند آنچه را که لدى الحقّ محبوب است از دنیا و امورات محدثه در آن محزون مباش چه که باقی نبوده و نخواهد بود و ما هو الفانی لا یلتفت الیه عباد مکرمون بسا از اهل عزّت که آنی بذلت مبتلا شدند و بسی از صاحبان غنا که بفقر راجع گشتند پس امری طلب کن که عزّت او را ذلت از پی نباشد و غنای او را فقر ادراک نماید لعمری انه هو التمسک باسمی و التّشبّث بذیلی المقدّس المنیر احبّای حقّ از ذوی القربی و دون آن کل را از قبل این مسجون تکبیر برسان

و اگر جناب اسم معروف را ملاقات نمودی تکبیر برسان قل لم منعت عن الذی فدی فی سبيله الملاء الاعلی بأرواحهم و قرّت به عیون المقرّبین چه شده شما را که بکمال خوف و اضطراب مشاهده میشوید تفکر در حالت نفسی نما که بروح

القدس امر مبعوث شد و فرداً واحداً بلوح الهی بمقرّر معهود توجّه نمود و بکمال قدرت و اطمینان رسالات رحمن را تبلیغ نمود و ابداً سطوت و غضب او را مضطرب نمود هل تخاف من نفسك او عمّا عندک استمع ندائی من شطر البلاء و لا تمنع نفسك عمّا قدر فی ملکوت البقاء اقبل بکلک الی الله و لا تخف من الذین ظلموا و لو ترید ابقاء نفسك فاسأل الله ربک انه یحفظک لو تكون فی قطب البحر او فی اودية النار او فی فم التماسح او بین سیوف الظالمین تالله الحق لا تتحرک ورقة الا بعد اذنه و لا تمرّ الأریاح الا بارادته و لا یتنفس ذو نفس الا بمدده دع الأوهام و تمسک بریک العزیز العلام انا نصحناک خالصاً لوجه ربک لأننا لا نحب ان یقطع جبل نسبتک الی الله العزیز الحکیم و اذکر اذ کنت فی السجن و نصرک الله بالحق و حفظک بجنود الغیب و الشهادة الی ان اخرجک بسلطانه و جعلک من الفرحین انا کنا معک فی السجن و وجدنا منک رائحة الاقبال علی قدر لذا نجیناک کما نجینا من اردنا اذ کان بین یدی الغافلین فکر فیما القینا علیک لعلک تتبه بذکری و تذکر فضل ربک بین العباد انه لهو العلیم الخبیر کن علی شأن لا یشغلك المال عن المال و لا الأسباب عن مسبب الأسباب استمع قول من یحبک و یرید لک ما اراد لنفسه ضع الدنیا کلها و خذ ما اوتیت من لدن مقتدر قدیر هل رضیت بالحياة الفانیة و ترکت الحیاة الباقیة لعمری هذا لا ینبغی لک لو کنت من العارفين فیا لیت فدیت فی حبّ الله مرّة بعد مرّة و صبغ کلّ آن کلّ ارض بدمی فی سبیل الله ربک و ربّ العالمین آخر چرا تفکر نمنمائید ایام گذشت و عمر بانتهای رسید حال خود انصاف ده در آخر ایام انسان در فراش بزحمت امراض و شدت اوجاع جان بدهد بهتر است یا آنکه آن چند یومی که از عمر باقی مانده در سبیل الهی فدا نماید قسم بجمال قدم الأول خسران و الآخر روح و ریحان زهی حسرت و ندامت که نفس انسانی چند نفسی که از جان عاریتی باقی مانده در ره دوست فدا نماید و در فراش غفلت بعد از آشامیدن دواهای مکروهه منتنه ردیه تسلیم نماید فاصدقنی ایّ الأمرین احقّ قل الكلمة الأولى وربّی الأعلى و مالک العرش و الثری مقصود آنکه احبای حقّ نباید مضطرب و خائف باشند بلکه باید شهادت را در سبیل دوست فوز عظیم شمرند اگر واقع شود نه آنکه خود را در مهالک اندازند چه که در این ظهور کل بحکمت مأمورند بشنو ندای مظلوم را که در منتهای شدت و بلا و هموم و غموم تو را بحقّ میخواند از عالم و عالمیان منقطع شو و در ظلّ رحمتش مأوی گیر ثمّ اعلم بأن حضر تلقاء الوجه احد و ادعی بانه رءاک و قال انک قلت باننا لا نرسل الیک لوحاً من بعد اذاً بکت عین شفقتی لنفسک فوالذی انطقنی بثناء نفسه بین الأرض و السماء لو وجدت عرف القمیص و قرأت لوحاً من الواح ربک الّتی ارسلناها الیک لفدیت بنفسک و ما عندک لکلمة منها و رضیت بأن تقتل فی کلّ حین الف مرّة و لا ینقطع عنک عرف قمیص القدم و نسمة الله الّتی تمرّ من شطر اسمه الأعظم لم ادر بأی شیء منعت عن هذا الفضل الأکرم و ترکت بین الظنون و الأوهام تدارک یا اخی ما فات عنک و اقبل الی قبلة العالمین و قل

اقبلت بکلی الیک یا فاطر السموات و الأرضین فاعف عني ما غفلت فی جنبک انک انت مولی العالمین

ایاک ان تمنعک الحمیة عن مالک البریة دع الهوی و تمسک بریک الأبهی هذا خیر لک و کان الله علی ما اقول

شهيدا

و دیگر اهل قریه هر که را مقبل الی الله دیدی من قبل الله ذاکر شو و بگو محزون مباشید از آنچه بر شما وارد شده چه که بر جمال قدم اعظم از آن وارد و حال در سجن اعظم ساکن و بشأنی امر شدید است که باب خروج و دخول را مسدود نموده اند ولکن در کمال روح و ریحان بذکر رحمن مشغولیم محزون مباشید از آنچه بتاراج رفت زود است که جمیع من علی الأرض بذکر شما ذاکر شوند اجر هیچ نفسی ضایع نشده و نخواهد شد آنچه از زخارف دنیویّه در سبیلش از شما اخذ شد البتّه در دنیا عطا خواهد فرمود و در عقبی مقاماتی که اگر یکی از آنها بر اهل ارض ظاهر و هویدا شود انفس خود را در سبیل دوست فدا نمایند رجای آنکه بآن مقرّر اقصی فایز گردند بشنوید وصیت جمال قدم را که از شطر سجن اعظم شما را ندا میفرماید بغی و طغی را بگذارید و بتقوی متمسک شوید نفوس خود را از اعمال شیطانیه مقدّس نمائید و بطراز الهیه مزین

دارید فساد و نزاع شأن اهل حقّ نبوده و نخواهد بود از اعمال شنیعه اجتناب نمائید و در مسالک تقدیس و تسلیم و رضا سالک شوید جهد نمائید تا صفات و اخلاق الهیّه از شما ظاهر شود و بکمال استغنا و سکون مابین بریّه مشی نمائید و با کمال عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنید خیانت را بامانت و غیبت را بتزکیه نفس و ظلم را بعدل و غفلت را بذکر تبدیل نمائید اینست نصیح رحمانی که از فم بیان مشیّت ربّانی ظاهر شده سعی نمائید که بلکه باعانت الهیّه آنچه در ملکوت تقدیر مقدر شده باعمال شنیعه تغییر نیابد و تبدیل نشود در کلّ احیان از مقصود عالمیان آمل و سائل باشید که شما را از فضل و عنایت خود محروم نفرماید و در ظلّ شجره اثبات و سدره اسماء و صفات منزل دهد و السّلام علیکم من لدی اللّٰه مولاکم القدیم و الحمد لله العلیّ العظیم

* * *

ش

جناب کریم علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

ای کریم انشاء الله بعنایت کریم در ظلّ سدره ربّ العالمین مستریح باشی و بفیوضات منزله از سماء فضل فائز ذکرت لدی العرش بوده و خواهد بود و این از اعظم عنایات الهیّه محسوب ای کریم کمر خدمت را محکم کن که شاید نفوس ضعیفه از ذکر مالک بریّه بکمال حب و قدرت قلبیّه ظاهر شوند بشأنیکه دنیا و ما فیها آن نفوس را از حق منع نماید کل باخلاق الهیّه در این آیام نورانیّه ظاهر شوند

ای کریم باده روحانیّه معنویّه آماده و ساقی احدیّه موجود ولکن اکثر بریّه ممنوع و محروم مشاهده میشوند حق بکمال ظهور ظاهر و خلق در نهایت اشتیاق مشتاق مع ذلک عشاق از معشوق محروم و در تیه فراق در احتراق لذا هادی و ناصح و معلّم لازم دارند تا بدانند که سبب منع چیست و علّت بعد چه بعضی از عباد بتعلیم محتاج نیستند ایشان بمنزله عیون مشاهده میشوند و عین را دیدن نباید آموخت و همچنین گوش را شنیدن چنینکه باعانت روح مفتوح شد خود مشاهده مینماید ولکن در کلّ احیان باید بطلعه رحمن پناه برد که مباد رَمَد و یا علّت اخری حادث شود و حایل گردد ایشانند عبادیکه بعد از ارتفاع ندا بافق اعلیّ توجّه نموده‌اند و بشأنی مستقیمند که احدی قادر بر انحراف آن نفوس مطمئنّه از شطر احدیّه نیست از سلسبیل بیان رحمن در کلّ احیان نوشیده و مینوشند و بکلمات الهیّه مأنوس و مشتاقند و ما دون این نفوس بمواعظ حسنه و نصایح مشفقانه محتاج لذا باید احبّای الهی بحکمت و بیان بر این امر خطیر اقدام نمایند بعضی را باقوال و بعضی را بافعال و اعمال و بعضی را باخلاق تبلیغ نمایند و بشطر احدیّه کشانند اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه بنفسها مبلّغ امرند بعضی از این محزون نباشند که عالم نیستند و کسب علوم ظاهره ننموده‌اند ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از ظهور آن نیر اعظم جمیع علما و ادّبا و حکما از آن شریعه عرفان رحمن محروم ماندند و ابوذر که راعی غنم بود بمجرّد اقبال بغنیّ متعال بحور حکمت و بیان از قلب و لسانش جاری و حال جمیع علما را نزد ذکرش خاضع مشاهده مینمائی و حال آنکه در اوّل امر احدی باو اعتنا نداشته تعالی القدیم ذو الفضل العظیم آنّه هو الحاکم علی ما اراد آنّه لهو المقتدر القدیر لذا هر یک از احبّای الهی که بافق باقی فی الحقیقه اقبال نمود باو افاضه میشود آنچه سبب هدایت بریّه باشد بگو ای احبّای من شما اطّابای معنوی بوده و هستید باید بحول و قوه الهیّه بدریاق اسم اعظم امراض باطنیّه اُمم و رمد عیون اهل عالم را مداوا نمائید و شفا بخشید تا کل بشاطی بحر

اعظم در ایام مالک قدم توجّه نمایند لذا باید کل بقمیص امانت و رداء دیانت و شعاع صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مزین نمایند تا سبب علو امر و تربیت خلق گردد

این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند لعمری لو اخرق الحجاب فی هذا المقام لتطیرن الارواح الی ساحة ربک فالق الاصباح ولكن چون بحکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را مستور داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ نماید و کل بآداب ظاهره ما بین بریه مشی نمایند و سبب هدایت ناس شوند بعضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق نمایند ولکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما یتنفع به الناس جاری شده احدی انکار ننموده و نمینماید مگر آنکه بالمره از عقل محروم باشد اگر احبای الهی بطراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند ضررش بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع اولاً آن نفوس ایداً محلّ امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربانیه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و عن وراثتهما قهر الله و غضبه و عذاب الله و سخطه

ای کریم ندای رحمانی را از قلم روحانی بلسان پارسی بشنو لعمری انه یجذبک الی مقام لا تری فی الملک الا تجلیات هذا الامر الذی اشرق من افق الطاف ربک العظیم الحکیم اگر جمیع بریه حجبات مانعه را خرق نمایند و صریح قلم اعلی را که در بقعه نورا باذن مالک اسما مرتفعست اصغاً کنند کل بجان بشطر رحمن توجّه نمایند قد منعتم اهواتهم و هم الیوم منصعقون ای کریم شمس کلمه الهیه که از مشرق اراده مشرق و طالع شد هر صاحب بصری ادراک آن مینماید و آن کلمه بمثابه شمس ظاهره روشن و مضمی است ما بین کلمات عالمین الیوم یومی نیست که قلم اعلی باین اذکار مشغول شود ینبغی لکل نفس فی هذا الیوم اذا سمع النداء من الافق الاعلی یدع الوری عن وراه یقوم بحول الله مقبلاً الی مولاہ و یقول لیک یا محبوب من فی السموات و الارضین لسان رحمن در روضه بیان باین کلمه مبارکه ناطق میفرماید لا زال ذکر آن نیر اعظم لا اله الا انا ان یا خلقی ایای فاعبدون بوده و خواهد بود و آنچه در این مقامات از قلم مبدع اسما و صفات جاری شده نظر برحمت سابقه بوده که جمیع ممکنات را احاطه فرموده که شاید اهل امکان از کوثر حیوان که از یمین رحمت رحمن جاریست محروم نمانند انه لهو الغفور الرحیم بعد الذی کان غنیاً عن العالمین

بعضی از اهل فرقان و بیان که در عقبه وقوف و یا عقبه ارتباب و امثال آن توقّف نموده اند این نظر بنوهماتیست که از قبل ما بین قوم بوده بگو ای عباد امروز روزیست که باید خرق جمیع احجاب نمائید و جمیع اوهام را محو کنید و بکمال اقبال بافق جمال قلباً توجّه نمائید چه که سیل رجل بما اکتسبت ایدی الظالمین ممنوع شده و بامری جز بما ظهر من الظهور ناظر نباشید چه که ما بین ناس کلمات موهومه لا یغنیه بسیار و همان موهومات بعضی از اهل بیان را از نیر رحمن که از افق امکان طالع شده منع نموده و محروم ساخته و آن نفوس بغایت بی درایت و عقل مشاهده میشوند بگو ای گمگشتگان وادی ضلالت کدام یک از موهومات محققه نزد شما صدق بوده و رایحه صدق از او استشمام نموده اید لا و نفسی الحق کلها رجعت الی حقایقکم الموهومه و بقی الامر لله المهیمن القیوم

هزار سنه او ازید نفس موهومی را در شهر موهوم با جمعی از نسا و اولاد مقرر داده بودید و بان اوهام معتکف تفکر نما که در آن الف سنه بچه متمسک بودند فوالذی انطقنی بالحق قلم شرم مینماید از ذکر آن نفوس موهومه محتجبه آنچه در ذکر آن نیر اعظم یعنی قائم ما بین آن قوم بوده حرفی از آن تحقّق نداشته و عند الله مذکور نبوده چنانچه بعد از ظهور بر کل معلوم و مبرهن شد این یکی از موهومات آن نفوس بوده بعد از آنکه ید قدرت الهیه خرق حجاب نمود بعضی مطلع شدند و همچنین

موهومات دیگر که ما بین آن قوم است و تا حال خرق نشده باید بهمان قسم مشاهده نمایند عسی الله ان یخرقها لمن یشاء صدر ممرّد و قلب منیر باید مقدّساً عن کلّ الاشارات و الکلمات بشطر امر توجّه نماید بگو الیوم یوم ریب و ارتیاب نیست ان اخرقوها بنار کلمة ربکم العزیز الوهاب

ای احبّای من آخر بیصر انصاف مشاهده نمائید این مظلوم در فم ثعبان و در جمیع احیان بلابائی بر او وارد که احدی غیر الله مطلع نه و نفسش را انفاق نموده که شاید از افق انقطاع طالع شوید تا ممالک ابداع و اختراع از شما روشن و منیر گردد قدر خود را بدانید و از اموراتیکه سبب تزییع امر شود ما بین ناس احتراز نمائید قل یا لیت عرفتم تموجات هذا البحر و ما ستر فیه من لئالی حکم ربکم العزیز الحمید

ای کریم اگرچه تغنیات قلم اعلی را انتها نه ولكن بلحن دیگر توجّه نمودیم

سبحانک اللهم یا الهی اسئلک باسمک الذی به نزلت امطار رحمتک و ظهرت آیات قدرتک و طلعت شمس مشیّتک و احاطت رحمتک من فی ارضک و سمائك بان تلبس الذینهم آمنوا اثواب الامانة و الانقطاع ثمّ اجذبهم الی مطلع الذی منه اشرفت شمس الامتناع لیظهر بهم تقدیس امرک بین عبادک و تنزیه احکامک فی مملکتک ای ربّ انت الغنیّ و هم الفقراء لا تأخذهم بما غفلوا فارحمهم ثمّ اغفر لهم لأنهم حملوا الشداید فی سیلک ان غفلوا عن بعض اوامرک ولكن سرعوا بقلوبهم و ارجلهم الیک لا تنظر الی خطیئاتهم فانظر الی انوار الّتی اشرفت من آفاق قلوبهم و بلایا الّتی وردت علیهم فی سیلک ثمّ ایدهم بعد ذلک علی ما یرتفع به اعلام امرک فی بلادک و رایات عظمتک فی دیارک انک انت المقتدر علی ما تشاء فی قبضتک ملکوت الانشاء لا اله الا انت المتعالی المهیمن العلیّ العظیم

ای کریم وصایای الهیّه را از برای هر نفسی ذکر نمائید و تلاوت کنید که شاید بما اراد الله عامل شوند ذکر من قبلی من معک من کلّ اناث و ذکور قل لک الحمد یا ربّی العزیز الغفور

جناب کلیم علیه بهاء الله

بنام خداوند بیمانند

ای کلیم بشنو ندای جمال قدیم را و بایست بر امر الله بقیامیکه ارجل مضطربین از قیامت مستقیم شوند بگو ای عباد قسم بمظهر ایجاد و سلطان یوم معاد که آنچه از فم الله باذن خود استماع نمودید ابداً از احدی استماع نخواهید نمود اگرچه لازال در صحراهای آمال سایر شوید و سالک گردید قدر ایّام لقا مستور بوده چه که کل در هوای هوی طایر بودند و در بیدای وهم و عمی سالک کلیم آفاق چون از افق عراق غایب شد اکثری به سامری و ما صنعه گرویدند با آنکه از قبل بجمیع امورات بعد اخبار نمودیم چنانچه در الواح مهاجرت از قلم قدرت مسطور گشته و همچنین جمیع وقایع این ارض را در لوحیکه در وشّاش از اصبع قدرت مرقوم شد مذکور آمد فافّ لمألاً البیان چه زود نعمت الهیّه را تغییر دادند لم ادر فی ایّ واد هم یسلکون بگو ای عباد هر طیری قادر بر طیران در فضاهاى خوش رحمن نه امر الهی را بر خود مشتبّه نمائید چه که امرش از دوش ممتاز و ظاهر و هویدا آیا هدیر ورقا و صریر قلم اعلی با نغمه غراب پیدا مشتبّه میشود لا فونفس الله العلیّ الأعلیّ جهد نمائید که خلق را حقّ بدانید و او را منزّه از ماسواش دانید نور ایّام از ظلام شام بسی واضح و ممتاز است دل بدنیا مبندید و بشجره فنا توجّه نمائید که حقیقت دنیا بوده و خواهد بود بگو ای عباد در ایّام افتتان محبوسست که در سیبل رحمن بقدّم ایقان مشی نمائید

والّا در ایامیکه نسیم عزّ از رضوان سبحان بوزیدن آید مدّعیان ایمان بسیار خواهند بود ولکن آن ایمان را اعتباری نه و معلّق است بکلمه فصلیّه اخری باری ای کلیم عنقریب است که اکثری را سقیم مشاهده نمائی و از کأس جحیم مشروب بینی و از جنّه النّعیّم معرض ملاحظه کنی انشاءالله آنجناب لازال شارب تسنیم بقا و ساقی آن عندالله مشهود آیند که شاید کوثر معارف الهیّه را هیاکل فانیه از انامل حیّیه آنجناب بنوشند و سرمست شده بشطر منزل الست ناظر شوند ای کلیم شکر کن حقّ را که بطراز ایمان مزین شدی و بمولود جدید مرزوق و هذا ما اخبرناک به من قبل فی الواح عزّ حفیظ و اینست از آنجمله خبری که در ملکوت تقدیر مقدّر شده و بعد از اتمام میقات نازل و ظاهر شد الواح قبل را ملاحظه نما تا درست مطلع شوی و توقن بأنّ عنده علم کلّ شیء و علم الّذی ما اطّلع به احد الاّ نفس الله العلیم الخبیر اگرچه بفضل الله موقن بوده و انشاءالله خواهی بود فنعلم ما لقبتّه و سمّیتّه و قد قبلنا ما ظهر منک اذاً فاشکر و کن من الشاکرین انشاءالله در جمیع احیان مسرور باشید و اگر مسّ کند شما را حزنی بیقین بدان که بعد از آن سروری مقدّر است باری فضل الهی در باره آنجناب لایعدّ و لایحصی بوده و اگر بعضی امور نقصی وارد شده سبب اهمال خود آنجناب بوده در امورات خود و الرّوح و العزّ و البهآء علیک و علی من معک و علی الذّینهم تواصوا بهذا الأمر المبرم المحکم المتین

* * *

صحیفة الله المهیمن القیوم

بسمی المشرق من افق البلاء

این ایام الف قائمه که از قیامش عالم قیام نموده نوحه مینماید و هاء مسکین از دو چشم میگردد و حالت باء از ذکر خارج ما اطّلع علی اسرار الله الاّ نفسه اوست عالم و دانا و قادر و توانا معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلی امام وجوه نازل معذلک هر یک را بغافلّی نسبت داده‌اند نفسی که لعمر الله از ادراک آیات الهی عاجز و قاصر است باو نسبت داده و میدهند مباحله در ارض سرّ امام وجوه کلّ ظاهر آن را انکار نموده‌اند جمعی از هر قبیل از داخل و خارج در آن یوم حاضر امر بمتابّه آفتاب مشرق و لائح معذلک بحجبات اوهام آن را ستر نموده‌اند

یا حیدر علیک بهائی و عنایتی یحیی مع هفتاد نفر در سفر همراه بوده بیعضی نوشته و حضور خود را انکار کرده و متوهّمین قبول نموده‌اند بر قدم شیعه شنیعه مشی نموده و مینمایند ذرهم فی ضلالتهم و اوهامهم سبحان الله از قبل گفته‌اند بنت رسول الله روح ما سواه فداه در بیت عثمان نبوده یکی از اجنّه بهیئت او ظاهر و با عثمان بوده اگر نفسی سؤال نماید آن ورقه مبارکه چه شده و کجا رفته فهبت الّذی کفر علمای قبل و بعد آن حزب چه در قبور خاک و چه در قبور نفس و هوی کلّ منتظرند که موعود از مقامهای موهومه ظاهر شود اینست شأن آن عباد غافل بسیار حیف است انسان معبود و یا مقصود امثال آن قوم واقع شود

نامه‌های شما هر هنگام رسید بعضی جواب بتفصیل از سماء بیان مقصود عالمیان نازل و برخی در عهده تأخیر ماند الأمر بیده با یفعل ما یشآء چه میتوان گفت در هر حال تسلیم و رضا محبوب بوده و هست ذکر نفوس موقنه در قمصر را نموده‌اند هر یک بذکر فائز و باآثار قلم اعلی مفتخر این ذکر را اذکار عالم معادله نماید انا نکبر من هذا المقام علی وجوههم و نذکرهم بآیاتی و نبشّره بعنایتی و نوصیهم بالاستقامه الکبری و بالأمانة الّتی جعلها الله شمس الأعمال

یا حیدر علیک بهاء الله مالک القدر در یکی از الواح این کلمه علیا بلسان پارسی نازل ناصح امین میفرماید یا اولیاء الله تمسک نمایند آنچه سبب ارتفاع کلمه و علت انتشار امر است امروز نصرت بجنود اعمال و اخلاق مقرر گشته و از قلم اعلی در زیر و الواح ثبت شده هده من سنه الله فی هذا الظهور الأعظم و لن تجد لسنته تبديلاً و لا تحویلاً هذا حکم جعله الله محفوظاً من کلمه یمحو الله ما یشاء و مزیناً بطراز یشیت و عنده ام الكتاب طوبی از برای نفسی که باین حکم محکم تمسک نمود و بصر و سمع و لسان و قلب را از آنچه نهی شده محفوظ داشت قل یا قوم لعمر الله بصر از برای مشاهده آثار و لسان از برای اذکار و سمع از برای اصغا و قلب از برای اقبال خلق شده اعرفوا و لا تكونوا من الغافلین قدر ایام الهی را بدانید لعمر الله مثل آن دیده نشده و از عدم بوجود نیامده

و همچنین اولیای ارض کاف را ذکر نمودند نشهد انهم فازوا بعرفانی و نطقوا بثنائی و اقبلوا الی افقی نسأل الله ان یمدهم بجنود الغیب و الشهادة و یؤیدهم علی الاستقامة و یقرّبهم الیه فی الدنیا و الآخرة انه هو الغفور الرحیم کبر من قبل المظلوم علیهم و بشرهم بما انزل لهم فی هذا الحین المبین

جناب امین علیه بهائی و عنایتی در هر کره ذکر شما را نموده و طلب مدد و عنایت و رحمت کرده لله الحمد آن جناب فائزند آنچه که عرف رضا از آن متضوع و هم چنین ذکر حزب الله را در دولت آباد نموده اند مکرر ذکر ایشان از قلم جاری اسامی مذکوره هر یک بذکر و توجه مظلوم فائز نسأل الله تعالی ان یوفّقهم و یؤیدهم علی ما یحبّ و یرضی و یجعلهم من الذین ما منعتهم شبهات العمائم و اشارات الذین کفروا بیوم الذین

یا حیدر معرضین بیان تفکر نموده اند که در قرون و اعصار قبل بچه تمسک نموده اند و جزا در یوم جزا چه بود قد خسر الذین کذبوا بأیام الله و اعرضوا عن الحقّ بما اتّبعوا کلّ مشرک بعید خاصّه مجدّد این قوم بی وفا متابعت هادی دولت آبادی و باقر اصفهانی که در ارض طاء موجود است نموده اند مع آنکه این دو غافل از اصل امر بی خبر و محجوبند ایکاش بمثل خودی تمسک مینمودند و خلق بیچاره را بخود میگذاشتند بگو یا هادی اتق الله و لا تستر الأمر و لا تتمسک بما تشتهیه نفسک ستر مکن جزیره رفتی و دیدی بر خود مشتبه منما ریاست منعت ننماید خرق کن حجاب غفلت را و بعضد یقین صنم وهم را بشکن قسم بآفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده لوجه الله میگویم تو آگاه نیستی در قبل تفکر نما که راوی وجود قائم یکی از انات بوده چند نفر از اهل عمائم با او اتفاق نموده جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدسه و جابلقا و جابلصا ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربّانی در ایام الهی محروم نمودند طوبی از برای نفوسی که از جمیع جهات منقطع و بافق اعلی وحده توجه نموده اند ایشانند مظاهر تقوی و مشارق امانت و صدق و وفا

یا حیدر قبل علی امر این مظلوم عظیم است چه که نه با امر مدهانه نمود و نه با علما حقّ و امرش را ستر نفرمود در سجن اعظم ظاهراً باهراً اظهار داشت آنچه را که مخالف نفس و هوای اهل ارض است الا من نبذ ما سوی الله و اخذ ما امر به من لدن علیم حکیم

ذکر جناب اشرف علیه بهائی و عنایتی را نمودی در آخر لوح او را ذکر مینمائیم جناب افنان الذی یطوف حولی نامه ایشان را بحضور فرستاد آن نامه که در جواب احمد غافل نوشته بود مکرر از قبل و بعد باصغا فائز طوبی له و نعیماً له قد نطق بالحقّ یشهد بذلک اهل مدائن العدل و الانصاف و اهل الجیروت و الملکوت نسأل الله ان یوفّقه فی کلّ الأحوال و به یفتح ابواب القلوب انه هو المقتدر المهیمن القیوم کبر من قبلی علی وجهه و علی ابنه الذی سمی بالحسین فی کتاب الله ربّ العالمین یا ایها الطائر فی هوائی دوستان را فرداً فرداً از قبل مظلوم تکبیر برسان و بفضل و عنایت و رحمت حقّ بشارت ده انه هو الفضل الکریم و هو الغفور الرحیم البهاء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی الذین سمعوا النداء و اقبلوا الی الأفق الأعلی بوجه بیضاء و قلوب نوراء الا انهم من المخلصین فی کتاب الله العزیز العظیم

یا حیدر قبل علی مرّۃ اخرى صریر قلم اعلی را بشنو آنه یجذب القلوب و ینورها بنور معرفة الله رب العالمین کن مبشراً باسمی و ناطقاً بین عبادی بذکری الحکیم اشهد انک فزت بعرفان الله و تبلیغ امره و ظهر منک ما انجذبت به افئدة المقبلین قد حضر کتابک الّذی ارسلته الی اسم الجود و عرضه العبد الحاضر لدى الوجه اجنباک بما ینادی بین السموات و الارضین تالله قد اتی سلطان البیان و منزله و مرسله آنه هو احکم الحاکمین طوبی لعبد ما منعه المعرضون عن الاقبال الی الفرد الخبیر و طوبی لعبد نبذ العالم متمسکاً بتوحید الله ربّ العرش العظیم انا انزلنا لک ما لا یحصیه احد اشکر ربک بهذا الفضل المبین و اما ما ذكرت عباد الله فی الطّاء و الرّاء نسأل الله ان یؤیّدھم علی ما یحبّ و یرضی و یجعلھم من الّذین ما منعتھم مفتريات العلماء عن التّوجّه الی الله العزیز الحمید نبذوا ما عندهم و اخذوا ما امروا به فی کتاب الله المقتدر القدير

یا اهل طار بشنوید ندای مظلوم را قسم بآفتاب حقیقت لوجه الله نطق مینماید وارد شد بر او آنچه که بر احدی وارد نه بلائی ارض را فی سبیل الله لأجل نجات عالم و تهنیذ امم قبول نمود آتی خود را ستر نمود و بأعلى التّداء امر الله را من غیر ستر و حجاب بر کلّ عرضه داشت بعضی قبول نمودند و برخی نظر باوہامات حزب قبل از صراط لغزیدند از قبل مظلوم عباد را تکبیر برسان بگو

یا قوم اگر اهل بیانید جوهرش این کلمه علیاست که از لسان نقطه اولی روح ما سواہ فداه جاری و نازل شده میفرماید و قد کتبت جوهرۃ فی ذکره و هو آنه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان و اگر اهل فرقانید میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و ذکرھم بأیام الله و اگر اهل بصرید منظر اکبر بمثابۃ آفتاب مشرق و لائح و سدره باثمار لانحصی امام وجوه ظاهر و مرتفع و بحر بامواج برهان مشهود بشنوید ندای ناصح امین را و بمثابۃ حزب قبل خود را از معرفة الله و توحید حقیقی محروم منمائید سالها یا حقّ گفتند و چون از افق عالم ظاهر و مشرق بر اطفاء نورش کمر بستند و بر ضرّش قیام نمودند و بالأخره بنار بغضا و سیف جفا شهیدش کردند سبب و علّت علمای حزب قبل بوده و هستند چنانچه مشاهده نموده و مینمائید عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نمود از بر و تقوی گذشتند و بنفس و هوی مشغول تیر عدل و انصاف از ظلم آن نفوس خلف حجاب غلیظ مبتلا از حقّ میطلبیم عالم را بتجلیات انوار تیر عدل منور فرماید

ذکر جناب غلامعلی علیہ بهائی مذکور طوبی له و لابنه ذکرهما بما نزل من قلمی و بشرهما برحمتی و عنایتی نسأل الله ان یؤیّد الغلام علی خرق حجبات اوہام الأنام و یجعلہ من الّذین نصرّوا امر الله ربّ الكرسيّ الرّقیع چندی قبل نامہ او که باسمی مهدی علیہ بهائی نوشته بود در ساحت اقدس حاضر و بلحاظ عنایت فائز لله الحمد عرف خضوع و خشوع و استقامت از هر کلمهئی از کلماتش متضوّع انا ذکرناه فی الواح شتی و ایدناه علی الحضور و قرّناه الی مقام کان امل المخلصین و المقرّین از حقّ میطلبیم او را تأیید فرماید بشأنی که در لیالی و آیام بخدمت مشغول باشد نشهد آنه خلق لذلك

یا حیدر قبل علی انا امضینا ما ذکرته فی الضیافة آنه هو الفیاض الکریم و نذکر الصّاد علیہ بهائی و عنایتی الّذی فاز بما کان مسطوراً فی صحف الله لله الحمد در سجن اعظم مذکورند و بعنایت فائز نسأل الله ان یرفعه باسمه و یجعلہ ذکراً بین عبادہ آنه هو المقتدر القدير این آیام نامہای ایشان هم رسید انشاءالله جواب ارسال میشود لیفرح و یكون من الشاکرین اهل بیت در جمیع مقامات عالیہ و جنّات مرتفعه مذکور بوده و هستند طوبی لهم و ویل للغافلین

یا حیدر قبل علی امانت باید باو راجع شود هذا ما حکم به المظلوم من قبل و فی هذا الحین اسمع و کن من العاملین ذکر ابناء خلیل و ابناء زردشت علیهم بهاء الله و عنایتہ را در ارض ک نمودید که بهدایت نفسین محمّد و حسین علیهما بهاء الله و رحمته فائز گشته اند و بشرط سجن اقبال کرده اند طوبی لهما و نعیماً لهما قد فازا ما امرنا به فی الزّبر و الألواح بشرهما ثمّ الّذین آمنوا بذکر المظلوم و اقباله الیهم لیفرحوا و یكونوا من الّذین طاروا بأجنحة الاشتیاق فی هوآء محبّۃ الله مالک یوم الدّین

یا حیدر قبل علی بعضی از آن نفوس لله الحمد بنور عرفان منورند و بامر الله متمسک و برخی صاحب دو وجهند ان ربک یعلم و یستر و هو الستار الغفور الرحیم

اَنَا نَذَرَ مِنْ سَمِي بَاقًا أَبَا وَ نَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ مِنْ الَّذِينَ آثَرُوا احْتِبَاءَ اللَّهِ عَلَى انْفُسِهِمْ وَ عَمَلُوا مَا أَمَرُوا بِهِ فِي الْكِتَابِ أَمْرًا مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ انْشَاءً لِلَّهِ مُؤَيَّدٍ شُودِ بِرَآنِجِهِ سَبَبِ اعْلَاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ اسْتِ اِگر مالک بود جمیع عالم را و در راه دوست انفاق مینمود باین کلمات منزلات معادله نمیکرد له ان یشکر الله ربّه فی العشیّ و الاشراق و فی البکور و الاصلیل

اولیای مازگان را از قبل مظلوم تکبیر برسان اَنَا ذَكَرْنَاهُمْ مِنْ قَبْلِ بَذْرِ لَا يَفْنَى وَ لَا يَنْفَدُ كَبَّرَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِي وَ بَشَّرْتُهُمْ بِآيَاتِي وَ فَضْلِي وَ رَحْمَتِي نَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يَمُدَّهُمْ وَ يُؤَيِّدَهُمْ عَلَى اسْتِقَامَةِ الْكِبْرِي أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و نَذَرَ مِنْ سَمِي بِمَلَا مِيرْزَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْخَبِيرِ طُوبَى لِمَنْ طَهَّرَ نَفْسَهُ بِمَاءِ الْانْقِطَاعِ وَ زَيَّنَ رَأْسَهُ بِاَكْلِيلِ التَّقْوَى وَ قَامَ عَلَى تَبْلِيغِ الْأَمْرِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ لِعَمْرِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ فِي قِيَوْمِ الْأَسْمَاءِ الَّذِي نَزَلَ فِي هَذَا الذِّكْرِ الْعَظِيمِ وَ الْأَمْرِ الْمَحْكَمِ الْمَتِينِ نَسَأَلُهُ تَعَالَى أَنْ يَكْتُبَ لَهُ أَجْرَ مَنْ قَامَ إِمَامَ الْوَجْهِ لِيَنْفِقَ أَيَّامَهُ فِي ذِكْرِ رَبِّهِ وَ يَكُونَ مِنَ الْفَائِزِينَ

یا مشهدی حسن ذکرک من احببتي و فاز بذکری و خدمتی و لقائتی علیه بهائتی و علی الذین اعترفوا بما نطق به جمال القدم فی هذا المنظر المنیر یا مشهدی حسن اسمع نداء المظلوم انه ظهر باسمه القیوم و نطق بین العباد بما امر به من لدى الله فاطر الأرضین و السموات افرح بذکری ایتاک و قل

لک الحمد یا مقصود العالم بما ذکرتنی اذ کنت فی اخرج البلاد اسألک ان تؤیّدنی علی ذکرک و ثنائک و الاستقامه علی امرک الذی به احترقت افئدة الأشرار

یا حیدر قبل علی اولیای هر ارض را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان بعنایتش مسرور دار و بنور امرش منور انه مع اولیائه اینما کانوا یشهد بذلك لسانی و قلمی و الذین طافوا عرش الله الأعظم ان ربک هو الغفور الرحیم و البهاء من لدنا مرة اخرى علیک و علی من یسمع قولک فی امر الله العزیز الحمید

هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریاء

این ایامیست که قلم و لسان جز بذکر شهدا ساکن نه و دوست نداشته و ندارد بذکری مشغول شود مگر بذکر نفوسیکه در انجمن عالم در سبیل اسم اعظم جان و روان و جسم و جسد و مال و منال و اهل جمیعرا بکمال تسلیم و رضا انفاق نمودند انّ السّمَاءُ تبکی و الغمام ینوح و الجبال تصیح و القلوب تفور یا لیت کنت معهم و فزت بما فازوا قسم بآفتاب افق بیان که در امکان چنین مصیبتی ظاهر نگشته و بچنین فضل احدی فائز نشده سوّد الله وجهه الذین کفروا و اعرضوا و قاموا و ذبحوا الذین ناح فی مصیبتهم سیّد الأنبیاء فی الجنّة العلیا و النّقطة الأولى عند سدرة المنتهی صد هزار حسرت و افسوس که این فانی بچنین فیض اعظم فائز نشد قسم بجمال قدم که این حسرت در دل مانده از قلم اعلی در باره آن نفوس مقدّسه کلماتی ثبت شده که نورش بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند تالله قد احترقت اکباد اهل الفردوس بما نزل فی هذه المصیبة الکبری من قلم الله مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرضین در هر حین صد هزار بار اینخادم دوست داشته که بکلمه یا لیتنی کنت معهم ناطق گردد تعالی من خلقهم و تعالی من عرفهم و رفعهم و عزّزهم مشاهده کنید و تفکر نمائید که نورین تیرین و نفسین زکیّتین قبل از ورود به زوراء ذکری از ایشان در مدن و دیار نبوده و بعد از آنکه بطراز ایمان فائز شدند و بلقای رحمن مشرف آمدند حقّ جلّ جلاله ایشان را بقدرت کامله خود بردای عزّت و رفعت مفتخر نمود چنانچه شنیدید و دیدید محلّشانرا

مأوی مخلصین قرار فرمود و خودشانرا ملاذ واردین و بعد چون از قبل از حقّ جلّ جلاله آمل شدند که بشهادة کبری در سبیل مالک اسماء فائز شوند لذا در آخر عمر فائز شدند بمقامیکه واللّه الذی لا اله الا هو کلّ مرسلین و مخلصین و مقرّین طالب و آمل آنمقام بوده و هستند

ای برادر کلّ فضل در ید محبوب حقیقی است هر کس را بخواهد به ما هو المقصود فائز میفرماید لیس لأحد ان يعترض او يقول لم او بم انه لهو المختار المقتدر القدير و از قلم اعلى در این مصیبت کبری نازل شده آنچه که معادله نمینماید بحرّفی از آن آنچه در زمین مشهود است و آنچه در آسمان ظاهر و مستور است گاهی این عبد تفکر در مصیبت وارده بر آن نفوس مقدّسه مینماید میخواهد بصیحه و نوحه و ندبه مشغول شود و گاهی بفضلیکه شامل حال ایشان شده نظر میکند به یا لیتنی کنت معهم ناطق میگردد و بفرح لایحصی خود را مشاهده مینماید طوبی لهم ثمّ طوبی لهم حال تفکر نمائید از برای هر نفسی در هر صورت موت مقرّر و ثبت است و البتّه جان در سبیل رحمن مابین ملاً امکان صعود نماید صدهزار بار افضل است از موتیکه بر فراش واقع شود چه فائده که اکثری از ناس از اینمقام بلند اعلى غافلند یسأل الخادم ربّه المقتدر العلیّ الأبهی بأن یقدّر لكلّ نفس ما یقرّبه الیه و یعرفه اسرار حکمته فیما ظهر و یظهر انه لهو الفرد الواحد المبین العلیم الحکیم

ایدوست مهربان دو مکتوب از شما رسید اوّل و ثانی هر دو از دار الأحباب یعنی ارض قاف ارسال شده بود مکتوب اوّل مزین بود بذکر الهی و خدمت امرش و سلامتی آنجناب و جناب امین علیه بهاء اللّه و همچنین مکتوب ثانی الحمد لله که آنجناب بخدمت امر فائز شده و بکمال صدق و صفا و امانت مابین خلق ظاهر گشته هر نفسی الیوم بصفات مرضیه ظاهر شود او مبلغ امر است چه که افعال پسندیده و اخلاق و صفات شایسته بنفسها مروّج امر محبوب عالمست چنانچه این معنی از قلم اعلى عبارات شتی در الواح نازلشده طوبی للعالمین و نعیماً للفائزین اینخادم فانی از قبل آنجناب و جناب امین علیک و علیه بهاء اللّه در کلّ حین شکر مینماید و فی الحقیقه مقام شکر و حمد است چه که هر نفسی مؤید نشده بآنچه شما مؤید شدهاید انّ الخادم یحمد الله بذلک و یقول بلسانکم انّ الحمد لک یا مقصود العالمین و الشکر لک یا محبوب العارفین و فی هذا المقام یقول لسان ظاهری و باطنی الحمد لله ربّ العالمین و بعد از اطلاع این عبد بآنچه در مکتوب آنجناب بود بمقام اقدس انور ابهی توجّه نمود تلقاء وجه جمیع آنچه ذکر نموده بودید معروض داشت فرمودند انشاءالله لم یزل و لایزال در ظلّ رحمت الهی ساکن باشند و بخدمتش مشغول و فرمودند اینخادم از حقّ بخواه تا ایشانرا بر خدمت خود مستقیم فرماید و در جمیع اوان و احیان بطراز امانت مزین دارد و این خلعت اعزّ ابهی را از ایشان منع ننماید انه لهو المقتدر القدير انتهى

و اینکه در باره نفسین مقبلین در ارض قاف و میم نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الرحمن من ملکوت البیان یا اباالحسن انا سمعنا ندائک و ما کتبت فی التفسین طوبی لک و لهما من لدی الله الفرد الواحد المجزی الحکیم انا سمعنا ندائهما و رأینا ما عملا فی سبیل الله ربّ العالمین و قبلنا ما اظهر منهما فی سبیله المستقیم

انا نذکر محمّد قبل حسین الذی فاز بعرفان الله فی یوم فیه اضطربت افئدة العارفین ان یا حسین ان افرح بما ذکرت لدی العرش و نزل لک من ملکوت عنایة ربّک ما تقرّ به عیون الناظرین قد قبل المقصود ما عملته فی سبیله انه لهو المختار العزیز البدیع

و نذکر من سمی بمحمّد قبل رضا و نبشّره بهذا الذکر المبین الذی به ماجت البحار و هاجت الأریاح و تضرّعت رائحة القميص بین السموات و الأرضین ان افرح بذکری و بشّر نفسک بهذا الكتاب الکریم انا قبلنا ما ظهر منک فی ایام الله انه یجزیکما احسن الجزاء انه لهو المقتدر القدير انتهى

و اینکه نوشته بودید که بآن نفوس ذکر شده بود که حقوق الله را بهر نفسی نمیتوان داد اینکلمه حقّ بوده باید حقوق الله نزد نفوس امینه جمع شود و بعد بید امنای الهی بساحت اقدس ارسال گردد و آنچه بحضرت آقا جمال علیه بهاء الله و

شما رسیده لیدی الحَقّ مقبولست و هم‌چنین بامّ حرم علیها بهاء الله از حقّ میطلبیم جمیع احباب را بطراز دیانت و امانت فائز فرماید در این سنه نظر ببعضی امورات وارده در ارض سجن از سماء مشیت الهی در ذکر انقطاع و امانت و امثال آن آیاتی نازل که اگر بر جبال عرض شود تخضع لأمر الله عجبست که بعضی قدر و مقام امانت را ندانسته‌اند و مراعات شأن خود ننموده‌اند خود که شأنی ندارند و لکن شأن الله را بین عباد تغییر دادند انشاءالله امیدواریم از بعد بآنچه از ایشان فوت شده قیام نمایند و تدارک اعمال کنند باید در جمیع احوال بافق عنایت غنیّ متعال ناظر باشند و بنخدمت امر مشغول

و آنچه در فقره ارض ه و م در باره جناب آقا محمّد باقر علیه بهاء الله نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد و بطراز قبول فائز ایشان فی الحقیقه بنخدمت امر قیام نموده‌اند اسأله تعالی بأن یؤیّده فیکلّ الأحوال و یرفعه بالحقّ انه لهو المقتدر القدير و هم‌چنین در باره جناب آقا محمّد حسن علیه بهاء الله ذکر نموده بودند فرمودند طوبی له بما فاز بما انزله الله فی الكتاب الحمد لله از نفوس مطمئنّه طیّبه در آن ارض نفحات محبّت محبوب عالمیان متضوّعست انشاءالله کل بافق اعلی فائز شوند و بذکر و ثنای حقّ ناطق قل

سبحانک یا اله الغیب و الشهود و مالک الوجود اسألك بالموعود الذی استوی علی عرش عظمتک و قام مقام نفسک بأن تؤیّد العباد علی الاقبال الی بحر علمک الذی ماج باسمک و سلطانک و طهر یا الهی قلوبهم من الظنون و الأوهام فیهذا الیوم الذی فیه اشرفت شمس الیقین من افق الاقتدار ایربّ نحن فقراء بیابک و عجزاء عند ظهورات قدرتک اسألك یا مالک الامکان باسمک الرّحمن بأن تقرّب الغافلین الی افق ظهورک و توصلهم ولو بالسلاسل و الأغلال الی شطر مواهبک ایربّ هم غفلوا عن ایامک بما اتّبعوا مطالع الظنون الذین کفروا بآیاتک و عزّتک لو تکشف الغطاء عن وجههم یسرعون الی مقرّک و یصیحون فی العراء فی فراقک ثمّ انزل یا الهی علی احبتک ما یطمئنّ به قلوبهم و یقرّ به عیونهم و ینشرح به صدورهم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القادر المهیمن العلیم الحکیم انتهى

نسأل الله بأن یوفّقک و جناب الامین علی ما یرتفع به امر الله و ذکره انه لهو المقتدر القدير البتّه اخبار خود و جناب امین علیه بهاء الله بفرستید جمیع احبّای آن ارض یعنی نفوسیکه از ما سوی الله منقطعند و فی الله ناطق و بالله متمسک و الی الله راجع و فی سبیل الله سالک از جانب اینفانی تکبیر برسانید و بگوئید هذا یوم الخدمه و الذکر و الثناء طوبی لأهل البهَاء و الرّوح و البهَاء علیک و علیهم و علی من فاز بالمقام الأعلى

خادم

فی ۵ رمضان سنه ۱۲۹۶

این جزو در مصیبت حروفات عالین نوشته شده و لکن این ایام بنفسی تخصیص یافت بعد جمعی طالب شرح و تفسیر شدند که بلسان فارسی نوشته شود لهذا مرقوم گشت و از جواهر کلمات ظاهر و هویدا گشت و لکن چون ترجمه کلمه بکلمه مطابق فطرت اصلیّه ملاحظتی نداشت آنچه بقلم جاری شد مسطور آمد اگرچه صاحبان بصیرت در حرفی از آن کلّ حقائق معانی را از دقائق روحانی و معانی ربّانی استنباط مینمایند و لکن چون بعضی را که در عالم طبیعت بشری مأوی است دیده اعتراض باز است لهذا باظهار این بیان تبیان رفت بر سر و صدر اوراق مرقوم شود

هو هو

سبحانک اللهم یا الهی کیف يتحرک القلم و یجری المداد بعدما انقطعت نسائم الوداد و اشرقت شمس القضاء من افق الامضاء و خرج سيف البلاء من غمد البداء و ارتفعت سماء الاحزان و نزل من سحب القضاء رماح الافتتان و سهام الانتقام بحيث افلت انجم السرور فی قلوب احبائک و انعدمت مقادیر البهجة فی افئدة اصفیائک و تابعت الرزایا حتی وصلت الی مقام لن یقدر احد ان یحملها و لن تطیق نفس ان تقریبا بحیث اغلقت ابواب الرجاء و انقطعت نسائم الوفاء و هاجت روائح الفناء و عزتک یکی القلم و یضج المداد و انصعق اللوح و ارتعشت الأبدان و انهدمت الأركان فآه آه عمّا قضی و امضى و ذلك من عنايتک الأولى

پاک و مقدسی تو ای پروردگار من چگونه حرکت نماید قلم و جاری شود مداد بعد آنکه منقطع شد نسیمهای مرحمت و غروب نمود لطیفه‌های مکرمت و طلوع نمود آفتاب ذلت و خواری و بیرون آمد شمشیر بلا از نیام و سماء حزن مرتفع شد و از غمام قدرت تیرها و نیزه‌های فتنه و انتقام بیارید بقسمی که علامتها و انجم سرور از قلوب غروب نمود و مقادیرهای بهجت از افئدة روزگار زائل شد و ابواب رجا بسته گشت و عنایت نسیم صبا از حدیقه وفا مقطوع گردید و بادهای تند فنا بر شجره بقا بوزید قلم بناله مشغولست و مداد بصیحه و ندبه معروف و لوح از این خروش مدهوش و جوهر هوش از چشیدن این درد و الم در جوش و عندلیب غیب در این سروش که وای وای از آنچه ظاهر و هویدا گشت و این نیست مگر از مرحمت‌های مکنونه تو ای پروردگار من

و انت الذی اوقدت سرج المحبة فی مشکوة العنایة و ربیتها بدهن العلم و الحکمة حتی اضاءت و استضاءت و بنورها اشرقت انوار احدیتک فی مشکوة عز سلطنتک و استحکمت ارکان بیت ازلیتک فی ریاض قدس هویتک و حفظتها بزجاجة فضلك و بلور رحمتک لئلا تهت علیها الأریاح المکدرة و بعد ذلك اقمصتها بقمیص جودک و رأفتک و اظهرتها من ملکوت صفاتک علی هیکل اسمائک فلما تم خلقها و طاب خلقتها هبت علیها اریاح الفناء و انقطعت عنها نسائم البقاء حتی اخذت حیوتها و انکسرت مشکوتها و فنت انوارها فآه آه عمّا قضی و امضى و ذلك من قضایاک الأخری

و تویی ای پروردگار من که روشن فرمودی شمع مرحمت و چراغهای هدایت خود را در محل‌های عنایت و مکرمت و تربیت فرمودی بروغنیهای علم و حکمت خود تا اینکه بضياء او روشن شد چراغهای هدایت در غرفه‌های عزت تو و باو ظاهر شد نورهای احدیت تو از مصباحهای بزرگی و حکومت تو و حفظ فرمودی او را از بادهای تند خاموش کننده تا آنکه محفوظ بماند در سایه‌های رحمت تو و بعد پوشانیدی او را از خلعت‌های باقی خود و ظاهر فرمودی او را از ملکوت صفات در هیکل اسمی از اسماء خود و چون تمام شد خلق او و نیکو گشت خلق او و وزید بر او بادهای مخالف فنا و بسته شد بروی او درهای بقا بحدی که خاموش شد روشنی او و شکست فانوس او و خالی شد محل او و فانی شد نور او پس وای وای از آنچه قضا شد و هویدا گشت و اینست از امر میرم تو ای پروردگار من

کیف اذکر یا الهی بدائع صنعک و اسرار حکمتک بحیث خلقت من جواهر النعماء الماء الدرری و اجریته من اصلاب الآباء و نقلته من صلب الی صلب حتی انتهى فی ظهر احد من عبادک ثم نزلت هذا الماء اللطیف الصافی فی صدف امة من امائک و ربیته فیه بأیادی سرک و لطائف رأفتک و دبرته بتدابیر حکمتک حتی صورته فی بطن الأم علی هیکل التکریم و احسن التقویم ثم بعد ذلك اخرجته و ارضعته و انعمته و غذیته و سقیته و اکرمته و اعلیته و قومته و کبرته حتی اوصلته الی الغایة الی لا غایة لها فی خلقک و العلو الذی لا منتهی له فی بریتک بحیث عرجته الی سماء امرک و هوآء عز قدسک و اوصلته الی معارج الأسفار بین یدیک و قطعته عن کل الجهات و رجعت منک الیک حتی ورد علیک و نزل بک و لکن یا الهی حین وروده علیک

عزیت جسده لائک ما احببت غيره و اخذت ثيابه لائک ما اردت دونه و اسکنته فی بیت لم یکن فيه من رفیق و لا من شفیق و لا من مصاحب و لا من انیس و لا من سراج و لا من فراش و بقى فيه مسکیناً فقیراً فريداً مستجيراً فآه آه بذاک انقطعت نسائم الشرف عن طرف البقاء و کلت ورقاء الأمر عن نعمات الوفاء و شقّ الوجود عن هيكله الثياب الصفرآء و القت الحور على وجهها الرماد و بکت عيون العظمة فی سرائر الامکان بالمدماع الحمرآء فآه آه قضی ما امضى و ذلک من مصائبک الکبری

چگونه ذکر نمایم ای محبوب من و مقصود من حکمتهای بالغه ترا در ظهورات صنع تازه تو و اسرارهای سلطنت و تدبیر تو که مستور شده از مشاهده عیون و منزّه گشته از ادراک عقول بقسمی که خلق فرمودی از جواهر نعمتهای خود آب لطیف نورانی و جاری نمودی او را در صلبهای روحانی و نقل نمودی از صلبی بسوی صلبی و از محلی بسوی محلی تا اینکه منتهی شد و مقرّر گردید در ظهر یکی از عباد تو و بعد نازل فرمودی از ظهر او در صدف یکی از اماء خود و تربیت نمودی او را بدستهای باطنی خود و لطیفه‌های بخشش و رحمت خود تا اینکه خلق فرمودی او را در بطن امّ بر هیکل کرامت و بزرگی و بهترین صورت او را زینت دادی و از عیون صافیه شیر دادی او را و از قدرت کامله حفظ فرمودی او را تا آنکه بزرگ شد در جوار رحمت تو و ساکن شد در دیار حکومت تو و چشید از خمرهای مکرمت تو و نوشید از چشمه‌های لطف تو تا آنکه بحدیقه عرفان وارد شد و بمحلّ ایقان مستریح گشت و در ریاض قرب و مشاهده سائر بود و در بساط وصل و مکاشفه میخرامید تا آنکه بشرف لقا مشرف شد و از خمر بقا مرزوق گشت و ثمره قرب را از شجره وصال اخذ نمود و آب زلال را از چشمه جمال بنوشید و زلال معارف الهیه را از طلعت بیمثال حضرت لایزال ادراک نمود و طی نمود سفرهای ممالک عشق را و راههای مهالک صبر و طلب را تا آنکه وارد شد بر تو و راجع شد بسوی تو و بازگشت نمود نزد تو و ساکن شد در قطب لامکان مقابل جمال تو در این وقت بموج آمد بحر قضای تو و بهیجان آمد بادهای تند در هوای بلاهای تو پس عریان نمودی بدن او را و ذلیل فرمودی جسد او را و منزل دادی او را در خانه‌ئی که نه فرشی در او گسترده بود و نه چراغی در او آماده شده بود و نه رفیق و مونسى که مصاحب نماید با او و نه دوست و انیسی که انس گیرد با او پس وای وای مسدود شد علامات سرور و لال شد عندلیب ظهور و شقّ نمود جوهر وجود ثیاب خود را و ریخت حوریّه فردوس بر سر خود خاک سیاه را و جاری شد از چشمه‌های قدرت انهار ذلت پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت و اینست از مصیبتهای بزرگ تو ای پروردگار من

سبحانک اللهم یا الهی بعدما اصعدته الی میادین الهآء عرش البقاء و فنائه عن نفسه و بقائه بالنور الأعلى فی رفارف البدآء و وصوله الیه و عرفانه نفسه و ابلاغه نوره و ادراکه جماله سقیته من بدائع العیون الصافیة من جواهر علمک المکنونه و البسته من رداء الهدی و اشربته من کؤوس التقی حتی سمع نغمة الورقاء فی مرکز العماء و وقف علی المنظر الأكبر و قام لدی حرم الکبریآء و استمسک بالعروة الصفرآء فی البقعة الحمرآء و استغنی بکینونته و استبقی بذاتیته و شاهد بعینه ما شاهد و عرف بقلبه ما عرف و عرج بتمامه الی المقام الذی لن یسقه احد فی حبه ایاک و رضائه فی قضائک و تسلیمه فی بلائک و کان فی ذلک الشآن الأعلى و المقام الأعزّ الأوفی حتی نفخت علیه من نفحات قضائک و اریاح بلائک و اخذت منه کلّ ما اعطیته بحدودک بحيث منعت رجلاه عن المشی و یداه عن الأخذ و بصره عن مشاهدة جمالک و سمعه عن استماع نغماتک و قلبه عن عرفان مواقع توحیدک و فؤاده عن الايقان بمظاهر تفریدک و ما اکتفیت بذلک حتی نزعته عنه خلع عنایتک و نزلته من قصور العزّة الی تراب الذلّة و من مخزن الغنی الی مکمن الفقر و سکن فی بطن الأرض وحیداً غریباً عریاناً محروماً مهجوراً فآه آه عمّا قضی و امضى و ذلک من رزیتک الکبری

عجب در اینست که بعد از دخول در حدیقه بقا و استسقاء کؤوس بقا و طیران در سماء بقا و وصول بمکامن بقا و ورود در مقامی که جز بقا چیزی مشهود نه و جز صرف قدم امری موجود نه عساگر فنا از جمیع جهات احاطه نمود تا آنکه

اخذ نمود او را فتفکروا فيه يا اهل البيان خمسين الف سنة ان انتم في علم الله لراسخون لا فوری لا تعرفون ان انتم في ازل الآزال تفکرون

پاک و منزهی تو ای مقصود من بعد از آنکه بلند فرمودی او را بمقامهای عزّ فردوس و وارد نمودی او را در گلزارهای بقای قدس که درهای فنا بروی او باز نگشته تا آنکه فانی شد از نفس خود و باقی ماند ببقای تو و داخل گشت در حدیقه وصال و نوشید از چشمه جمال و ادراک نمود جواهر علوم و سواذج حکمت را از چشمه‌های مکنونه و پوشید از جامه‌های هدی و چشید از کأسهای تقی و شنید نواهای ورقاء الهی را از چنگ و بریطهای صمدانی و از همه برید و بحضرت تو پیوست و سر تسلیم در صحراهای قرب تو گذاشت تا آنکه در بیابانهای طلب جان درباخت و بعد گرفتی از او آنچه عطا فرموده بودی تا آنکه پای او از مشی بازماند و دستهای او از حرکت افتاد و چشمهای او از مشاهده جمال محجوب شد و گوشهای او از شنیدن بیان تو ممنوع گشت و اخذ نمودی از او خلعتهای مرحمت خود را تا آنکه افتاد برهنه و عریان بر روی خاک و از قصرهای بلند عزّت بر بیت ذلّت مسکن گرفت و از مراتب بلند غنی بر ارض فقر مقررّ گردید و باقی ماند در میان زمین تنها و غریب و وحید و فقیر پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت و اینست از بلاهای بزرگ تو ای پروردگار من

و انت الذی اغرست شجرة طيبة فی ارض مبارکة لطيفة و اشربتها ماء الکافور من عيون الظهور و ربّيتها باقتدار سلطنتک و حفظتها بأیدی قدرتک حتّی ارتفعت و علت و جعلت اصلها ثابتاً فی ارض مشیتک باسم من اسمائک و فرعها فی سماء ارادتک و استقرّت و ارتفعت و صارت ذات افنان متعالیة و ذات اغصان مرتفعة و ذات دوحه قويّة و ذات قضبان منبوعة عظيمة و سکنت علی افنانها ارواح عزّ هویتک و رقدت علی اغصانها حمامات قدس ازلیتک و قفصات النور علیها معلّقات و فیها من طيور العزّ مغنیات و حمامات القدس مغرّذات کلّهنّ یذکرن الله ربّهنّ باللسان البدیع فی الألحان و بالکلمة المنبوعة علی الأغصان و من نغماتهنّ تولّهنّ افئدة المخلصین و استقرّت انفس المقرّبین فلما بلغت الی اعلى مقامها اخذتها صواعق قهرک و قواصف بلیتک حتّی کسرت اغصانها و اصفرّت اوراقها و سقطت اثمارها و انکسرت اقفاصها و طارت طیورها حتّی وقعت بأسرها و اصلها و فرعها کأنّها ما غرست و ما خلقت و ما ظهرت و ما علت و ما رفعت فآه قضی و امضی و ذلک من اقتدار سلطنتک العظمی

و تو ای پروردگار من غرس فرمودی شجرة لطیف نیکو را در زمین مبارک مرغوب و بدستهای مهربانی و عنایت تربیت فرمودی او را و در جوار قدرت و غلبه حفظ فرمودی او را تا اینکه بلند شد شاخه‌های او و بثمر آمد غصنهای او و اصل او ثابت شد در ارض معرفت و فرع او بلند شد تا سماء علم و حکمت تو و ساکن شد بر اوراق او ارواح قدس عنایت تو و مستریح شد بر غصنهای او انوار مجد مکرمت تو و بر شاخه‌های او ساکن شد طیرهای جذب و شوق و عندلیبهای عشق و ذوق که جمیع نفوس مقدّسین و ارواح مقرّبین از تغنیات حجازی و نغمات عراقی و نواهای قدس الهی مدهوش گشتند و از حدود وجود رستند و چون تمام شد مدّت او احاطه نمود او را صاعقه‌های قهر تو بقسمی که شکست اغصان او و زرد شد اوراق او و از هم پاشید ثمرهای او و منهدم شد قفصهای او و پرید طیرهای او و افتاد بر وجه ارض گویا که خلق نشده بود و ظاهر نگشته بود و بثمر نیامده بود پس وای وای از آنچه قضا شد و هویدا گشت و اینست از ظهورات سلطنت تو ای پروردگار من

و انت الذی نزلت حکم القدرة من جبروت العزّة و اشرق باذنک حکم القضاء بالامضاء فی ملکوت البداء لاستواء بقعة العظمة علی اوتاد من الحديدة المحكمة المتقنة و سوّيتها من تراب العناية من جنّة ازلیتک و بنيتها علی اربعة ارکان من هیاکل عزّ احدیتک و زینتها بشموس صمدیتک و طرزتها من صافی ذهب مرحمتک و جعلت ابوابها مزینة من الیاقوتة الحمراء فی اسمک العلیّ الاعلیّ و جدارها مرصعاً من لآلی صفاتک العلیا فی ذکرک الأكبر الأبهی و جعلت سقفها و عرشها من الألماس الرطب الأصفی فی الذکر الأتمّ الأقدم الأوفی سبحان الله خالقها و موجدها و مظهرها و مقدّرها و بعد بلوغها الی غایتها و

ظهورها علی احسن خلقها كانت باقیة الی ان تمّ میقاتها اذاً ارتفعت سماء بلائک فی لاهوت سطوتک و نطقت علیها ملائکة قهرک بکلمة بطشک تحرک اساس البیت حتی وقعت ارکانها و سقطت عروشها و انهدمت ابوابها و انعدم جدارها و محت علامتها کأنها ما بنیت علی ارضک و ما رفعت فی دیارک و ما ظهرت فی بلادک بحيث تفرّق ترابها و نسی ذکرها و محت آثارها فاه آه قضی ما امضی و ذلك من بدائع تقدیرک الأعلى و لک الحمد علی حسن قضائک الألی

و تو ای مالک من و رجای من از ملکوت عزّت نازل فرمودی حکم محکم قضا را و از سرادقات قدرت امر مبرم قدر را بر ساختن بیتی تا در او ساکن شود نفوس مضطربه و در او مستریح شود عقول مجرّده و بنا فرمودی او را از خاکهای پاک و پاکیزه که از ذرّه‌ئی از آن تراب خلق شد حقائق عالین و افئدة مقدّسین و بر ارکان ربویّه مستقرّ فرمودی رکنهای او را و بافتابهای مشرقه از افق جمال زینت بخشیدی او را و مطرّز فرمودی او را بذهب صافیه و ابواب او را مزین فرمودی بیاقوت بدیعه که از جوهر هوّیه خلق شده بود و مرصّع فرمودی دیوارهای او را بلاکلی منیعه که از لطیفه بحر احدیّه ظاهر گشته بود و چون تمام شد بنای او و ظاهر شد آیات او و هویدا شد علامات او امر فرمودی که جمیع آنچه در آسمانهای قدرت تو سائر بودند و در هواهای عزّت تو حرکت مینمودند طائف شوند حول او را و زائر شوند تراب او را و مقبل شوند ابواب او را مردود شد هر که مکث نمود و مقبول شد هر که اقبال نمود پس چون تمام شد وقت او و منقضی شد امر او ابرهای بلا از مشرق سطوت و غضب برخاست و ملائکة قهر بحرفی ناطق شد که لرزه بر ارکان بیت افتاد بقسمی که منهدم شد ارکان او و برو افتاد سقفهای او و منعدم شد علامتهای او گویا هرگز بنا نشده بود و بلند نگشته بود بحدّی که فراموش شد اسم او و متفرّق شد تراب او و معدوم شد رسم او پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت اینست از بدائع تقدیرهای بلند تو ای آقای من و حمد میکنم ترا بر نیکوئی قضای شیرین تو ای پروردگار من

وعزّتک یا الهی لا اشکو الیک فیما ورد من عندک و نزل من جنابک بل استغفرک فی کلّ ما ذکرک و حکیت و نطقت من اجترحاتی الّتی لن تحکی الّا عن غفلتی من ذکرک و اعراضی عن ریاض قریک لآنی عرفت مواقع حکمتک و اطّلت علی تدابیر عزّ ربویّتک و ایقنت بأنک بسطان فضلک لن تعامل بعبادک الّا ما ینبغی لعزّ جلالک و یلیق لبدائع افضالک و ما قضی حکم الرجوع من افق قدرتک و جبروت ارادتک الّا بما یوصل العباد الی غایة فضلک و منتهی مراتب جودک و فیضک و اعلم بأنّ الّدی عرج الیک و نزل علیک ارتقی الی سموات عزّ ازلیّتک و سکن فی جوار قدس ربویّتک و استقرّ علی کرسیّ الافتخار عند اشراق انوار جمالک و رقد فی مهد البقاء لدی ظهور عزّ الوهیّتک کأنّی شاهد فی هذا الحین بأنّ طیر بجناحی العزّة فی هواء قدس مرحمتک و یسیر فی مدائن روح احدیّتک و یشرّب عن کأوب وصلک و لقائک و یغتذی بنعماء قریک و وصالک فیما روحا لذلك الشرف الأبهی و العنایة الكبرى و أنّک لما اخفیت عن بریّک ما کشفته لعدک لذا صعب علی العباد حکم الفراق و مستصعب علی الأرقاء ظهور الفصل من افق الطّلاق و عزیز علی الأحبّاء ظهور الفناء فی هیاکل البقاء و بذلک نزل علی احبّائک ما نزل بحیث لن یحصیه احد و لن تحیطه نفس و لن تطیقه افئدة و لن تحمله عقول و منها هذه الرّزیّة النّازلة و هذه المصیبة الواردة الّتی بها احترقت الأكباد و اشتعل العباد و اضطربت البلاد و ما بقت من عین الّا و قد بکت و ما من رأس الّا و قد تعرّی و ما من نفس الّا و قد تلبلت و ما من فؤاد الّا و قد تکدّر و ما من نور الّا و قد اظلم و ما من روح الّا و قد انقطع و ما من سرور الّا و قد تبدّل فاه آه عمّا قضی و امضی و ذلك من قضائک المثبت فی الشّجرة الحمراء

قسم بعزّت و بزرگواری تو ای مولای من و مقتدای من و حبیب من که شکایت نمیکنم بسوی تو از آنچه وارد شد از حضرت تو و ظاهر شد از جانب تو بلکه سرهای عاشقان تو طالب کمندهای محکم است و گردنهای طالبان روی تو منتظر شمشیرهای برنده و سینه‌های منیره از جذب و شوق مترصد تیرهای زهرآلوده زهرهای کشنده نزد عاشقان از خمرهای حیوان نیکوتر و زخمهای هلاک کننده از شربتهای لطیف پاکیزه‌تر پس معدوم شود نفسی که در راه عشق تو جان نبازد و مفقود شود

وجودی که در طلب وصل تو سر نیندازد و بمیرد قلبی که بذکر تو زنده نگردد و دور شود هیكلی که بجان طالب قرب نشود و مشقتهای بادیه عشق را نچشد ولکن ای سید من بازگشت و توبه مینمایم بآنچه مشغول شدم در ساحت قدس تو باین کلماتی که ظاهر نشده مگر از غفلت این عبد از مقامات قرب و وصل زیرا که هر که بتو رسید از غیر تو بازماند و هر که از تو گذشت بغیر تو مشغول شد پس وای بر کسی که از تو برید و بغیر تو پیوست و در وادی حیرت نفس سرگردان بماند و بمرد و از مدینه حیات باقیه و زندگانی دائمه محروم ماند و بعزت و جلال تو ای پروردگار من که مشاهده میکنم دوستان و محرمان کعبه وصال ترا و سرمستان خمر جمال ترا که مشعوفند بیدائع قضای تو و مسرورند ببلاهای نازله از نزد تو اگرچه قهر صرف باشد و یا غضب بحت زیرا که این قهر مالک لطفهاست و این غضب سلطان مهرها و این سم محیی جانها جبروت عزت طائف این ذلت است و ملکوت غنی طالب این فقر و تو ای مولای من راجع فرمودی این طیر را از جسد ظلمانی بلاهوت معانی و از غذاهای روحانی مرزوق گشته و بنعمتهای صمدانی محظوظ شده و بتو راجع گردیده و بر تو وارد آمده و ارتقا برقرار کردی تو جسته و در جوار رحمت تو مستریح گشته و بر کرسی افتخار مقرر گردیده و در هواهای عز روح طیران مینماید و از بادهای وصال احدیه مینوشد و از شرابهای لقای صمدیه میاشامد و چون بحکمتهای بالغه مستور فرمودی این مراتب را در پردههای قدرت خود لهذا صعب گشته بر عباد حکم فراق و سخت است بر ایشان امر طلاق و بجزع میآید نفوس از ملاحظه آن و بفرع میآید عقول از مشاهده آن و از جمله آن بلاهای مقدره و مصیبتهای جلیه مستوره این مصیبت بدیعه و این بلیه جدیده است که باو محترق شد اکباد و مشتعل شد حقائق عباد و مضطرب گشت اهل بلاد پس نماند چشمی مگر آنکه خون گریست و باقی نماند قلبی مگر آنکه کأس الم بچشید و رؤس عالین برهنه و عریان شد و نفوس راضین از غم نالان گشت فوآدها مکدر شد و نورها تاریک و مظلّم گشت و منقطع شد روح از اماکن خود و تبدیل گشت سرور از محافل خود پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت و اینست از قضای ثابت تو در شجره ظهور تو ای پروردگار من

و انک انت یا الهی و محبوبی و رجائی تعلم بأنّ الرّزایا قد اشرقت من افق القضاء و احاطت الامکان و ما فیه و غلبت الأکوان و ما لها و بها ولکن اختصاصها فی هذه الأزمان للطّلعین و سمّیت اولاهما باسم الّتی اختصاصتها و جعلتها امّ الخلائق اجمعین و الآخری باسم الّتی اصطفتیها علی نساء العالمین و نزلت علیهما حین اذ لم تکن لهما من امّ لتشقّ ثیابها او تلقی الرّماد علی رأسها او توافق معهما او تبکی بما ورد علیهما او تعرّی رأسها بما نزل بهما و لا لهما مؤنسات لیأسن بهما و یمنعهما عن بکائهما و لا مصاحبات لیجفّن الدّموع عن خدیهما و لا بتولات لیستن شعرتهما و لا مشفقات لیسکنّ اضطرابهما او ییکین فی مصائبهما او یخضبن ایدیهما او یمشطن شعرتهما بعد عزائهما اذاً یا الهی لّمّا قضیت بأمرک ما قضیت و امضیت بحکمک ما امضیت فأکرهما ثمّ البسهما من ثیاب الحریر و الحلل المنیره علی کلمة التّکبیر لتقرّ عنیاهما بیدائع رحمتک و یتبدّل حزنهما بجواهر سرورک و انوار النّور فی مشرق طورک ثمّ اسمعهما نغمات هویتک من سدره عزّ ازلیتک و دوحه قدس احدیتک و التّرنمات الّتی تنصع العقول عن استماعها و تهتّزّ النّفوس لدی ظهورها و تنجذب الأرواح عند بروزها ثمّ ارزقهما من اثمار شجرة ربّائیتک و اذقهما خمر الحیوان من عیون صمدائیتک ثمّ انزلهما فی شریعة قریب و مدینه وصلک و اسکنهما فی جوار مرحمتک فی ظلّ حدیقه لقائک و وصالک ثمّ افرغ علیهما صبراً من عندک ثمّ اجعلهما و اللّواتی کنّ معهما متکلات علیک و منقطعات عن دونک و مشغولات بذکرک و مؤنسات باسمک و مشتاقات لجمالک و مسرعات الی وصلک و لقائک و مرزوقات من کأس عطائک و طائفات حول ذاتک و راقدات فی مهد قریب و طائرات فی سماء حبّک و ماشیات فی اراضی رضائک و راکضات الی مکمن انوارک و طالبات حسن قضائک و راضیات عند نزول بلائک و صابرات فیک و راضیات عنک لتکون ابصارهنّ منتظرة لبیدائع رحمتک و قلوبهنّ مترصّدة لظهور مکرمتک لانهنّ ما اخذن لأنفسهنّ ربّاً سواک و لا محبوباً دونک و لا مقصوداً غیرک و اسألک بالذی اظهرته من قبل و تظهره من بعد بأن لا تحرمهنّ و عبادک عن حریم کبریائک و لا تردّهم

عن ابواب المدينة التي نزل في فنائها كل من في السموات و الأرض و قاموا لدى بابها و ما دخلوا فيها الا الذين اختصتهم بوجودك و جعلتهم مرايا نفسك و مظاهر ذاتك و مطالع عزك و مشارق قدسك و مغارب روحك و مخازن وحيك و مكامن نورك و بحار علمك و امواج حكمتك و كذلك كنت مقتدراً على ما تشاء و حاكماً على ما تريد و انك انت المقتدر القيوم ثم اصعد يا الهى هذا الضيف الذى ورد عليك فوق ما اصعدته بوجودك حتى يرد فى قباب العظمة خلف سرادقات الأحديّة فى جوار اسمك الأبهى و ذاتك العليا عند الشجرة القصوى و جنّة المأوى و روحك الأسنى لتأخذه روائح القدس من النقطة الأولى و المركز الأعلى و الجوهر الأحدى ليدور حول جماله و يطوف حرم كبريائه و يزور نور صفاته فى كعبة اسمائه ثم البسه من خلع السرور ليستتر بذلك فى ملا الظهور و يسمع لحنات القرب عن شجرة الكافور لتنطق بذلك الحمامة البيضاء بلحن الجذب فى هذه الورقة الحمراء و فى كل الأشجار بلحن الجبار من هذه الشعلة الموقدة عن هذه النار بأنه لا اله الا هو الملك المقتدر العزيز الجبار و بأنه هو الله العزيز المهيم القهار و عند ذلك يختم القول بأن الحمد لله المتفرد القدار و ستقضى يا الهى ما ترجى و هذا من عطائك الأتم الأوفى

و بدرستی که تو ای محبوب من مشاهده میفرمائی که رزایا و بلایا از مشرق قضا ظاهر گشته و امطار قهر از جمیع جهات باریدن گرفت و اریاح حزن بوزیدن آمد بسی جانهای بیشمار که در راه دوست نثار شد و چه سرهای نامدار که بر دار مرتفع گشت و در آنی راحتی دست نداد و در شبی عیشی میسر نشد کمند عشق تو سرهای عارفان را بسته و تیر حبّ تو جگرهای عاشقان را خسته چهارده سنه میگذرد که آسایش مقطوع گشته و ابواب راحت مسدود شده نه نعیمی از نعمت ملک برداشتند و نه نسیمی از رحمت روح ادراک نمودند گاهی در ذلت حبس مبتلا و گاهی در بادیّه هجر مخفی از هر وطنی مردود شدند و از هر دیاری مطرود گشتند و از هر راحتی محروم ماندند چه خیطهای محکم که گسسته شد و چه عروه‌های مستحکم که مقطوع گشت از هر نصیبی بی نصیب شدند و از هر قسمتی بی بهره ماندند نعمتهای ممالک بنقمتهای مهالک تبدیل شد و شمس مشارق الوهیه بمغارب خفا مخفی گردید و سراج روییه در زجاج صدور مکتوم گشت و نار ازلیّه در شجره سر مستور ماند و لؤلؤ صمدیه در صدف غیب مخزون و مطلع الوهیه در حجاب قدس مکنون دیگر قلم کجا تواند رقم زند و یا بیان قدم بردارد و تو ای سید من و آقای من مطلعی که باین عبد چه وارد شده و چه نازل گشته در آنی بمقرّ امنی نیاسوده و زمانی بر مقعد عزّی مستقرّ نگشته جز خون دل آبی نیاشامیده و جز قطعۀ کبد بطعامی مرزوق نشد گاهی اسیر کفار و بشهرها سائر و گاهی بغل و زنجیر معاشر خاصّه این ایام که هدف سهام فرقتین شده و محلّ انتقام حزین گشته دوستان را از ذلّم عزّتی و از حزنم سروری حاصلست و دشمنان را از وجودم غلّی در دل است بسی غلها که در صدور پنهان گشته و چه بغضها که در قلوب کتمان شده از حبس ظاهر بیرون آمده و بسجن نفوس مشرکه مسجون گشته و تیرهای ظنونات از کلّ جهات میریزد و اسیاف حسد از جمیع اطراف بمثل باران ریزنده میبارد ولکن با همه این بلایا و محن و رزایای محکم متقن امید هست که از خدمت بازماند و رجل از استقامت نلغزد و عیون بجای پا بخدمت بایستد در این وقت که دموع از خدّم جاری و دم حمرا از قلبم ساریست ندا میکنم ترا که قلب حزینم را از غیر خود غافل گردانی و بخود مشغول نمائی تا از همه مقطوع شود و بتو در بندد زیرا که بسته تو هرگز ننگسد و مقبول تو هرگز مردود نشود سلطان است اگرچه محکوم عباد شود و منصور است اگرچه نفسی او را یاری ننماید و محبوبست اگرچه مردود باشد در این وقت مشعل توحید برافروزد و مرآت تفرید از هیکل تجرید حکایت نماید و مزار عراقی بلحن حجازی آیه کلّ شیء هالک الا وجهه بنوازد زیرا که دستهای عارفین کوتاه و تو در مکنم بلند عزّت مستقرّ و قلوب عاشقین مضطرب و تو در کمال استقلال بر مخزن رفعت مستقیم خیال کجا راه یابد تا در آن سماء بافضا طیران نماید و فکر کجا بار یابد تا در عرصه فناء قدس قدم گذارد توهمات عباد بمنزله غبار است و غبار تیره مکدر کجا بذیل قدس مطهر رسد و یا نظره محدود بر روی منیر تو وارد آید لم یزل و لایزال غیر معروف بودهئی اگرچه از هر ظهوری

ظاهرتی و همیشه مستور خواهی بود اگرچه در کلّ شیء از نفس شیء مشهورتری اینست غیب تو در اجهار و ظهور تو در اسرار بلی ای محبوب من هر صدی قابل حبّ تو نیست و هر قلبی لایق ودّت نه حبّ تو ناری مشتعل و اجساد عباد حطبی یابس حطب را بمقاربت نار کجا قراری و استقراری ماند مگر آنکه عنایت قدیمت قدمی بردارد و علم برداً و سلاماً برافزاد تا قلم قدرت بر لوح منیر دل رقم حبّت نگارد و ذلک من فضلک القدیم توتیه من تشاء من عبادک قسم بعزّت تو ای پروردگار که جمیع این بلایا از هر شهدی شیرین‌تر است و از هر روحی نیکوتر زیرا که طالبان کعبه وصال تا از حدود جلال نگذرند بظهور جمال مسرور نگردند و تا از کأس فنا ننوشند بشریعه بقا وارد نگردند و تا قمیص فقر در سیل رضای تو نباشند بردای بلند غنی مفتخر نشوند و تا از درد عشق مریض نشوند بسرمنزل شفا پی‌نبرند و تا از وطن ترابی نگذرند بوطن قدس الهی عروج نمایند تا در بیدای طلب سرمدی نمیرند بحیات باقی ازلی فائز نشوند و تا در ارض ذلّت مأوی نیابند بر سماء عزّت راه نجویند و تا سمّ فراق نجشند بشهد بقا مرزوق نگردند و تا بادیه‌های بعد و هجر را طی نکنند بمصرهای قرب و وصل مستریح نشوند

اگرچه ای پروردگار من بلایا جمیع احبّاً را احاطه نموده‌اند و لکن در این ایام تخصیص یافته بدو کنیز تو یکی باسم حواّ نامیده شده و دیگری باسم مریم و وارد شد این مصیبت کبری در حینی که نبود با کنیزان تو مادری تا شقّ نماید جامه خود را و بریزد بر سر خود خاک سیاه را و بگرید بر حزنی که نازل شد بر ایشان و نبود با ایشان مصاحباتی تا آنکه خشک نماید روهای ایشان را از آبهای چشم و پیوشاند موهای ایشان را از غبارهای تیره و نبود مشفقاتی تا اینکه تسلی دهد حزن ایشان را و بسرور آورد قلوبشان را و نبود از مونسات که انس گیرد بایشان و بعد از مصیبت خضاب نماید دستهایشان را و شانه زند مرغولاتشان را و از شرابه‌های خون نوشیده بودند و از طعامهای غم مرزوق گشته و چون قضا فرمودی تو ای پروردگار من آنچه را که اراده نمودی و جاری فرمودی امر مبرم قدر را در آنچه خواستی پس ای محبوب من بیوشان بر ایشان از جامه‌های صبر و شکیبائی و ثیابهای رحمت و بردباری تا آنکه روشن شود چشمهای ایشان برحمتهای تازه تو و ساکن شود قلوبشان از لطفهای بی‌اندازه تو و وارد فرما ایشان را در رودخانه‌های قرب و شهرهای وصال و منزل ده بی‌منزلان را در جوار رحمت خود و در سایه‌های خوش مغفرت و آمرزش خود و آسایش ده این مضطربان را در محفلهای مقدّس خود و بچشان این تشنگان را از آبهای کوثر مکنون و از خمرهای حیوان مخزون و بوز بر ایشان از نسیمهای یمن حبّ خود و وارد فرما ایشان را در مصرهای بقای انس خود تا از غیر تو دور شوند و بتو نزدیک شوند و بذکر تو مشغول آیند و بیاد تو مشغوف گردند و شجره حبّت را در زمینهای منیر دل بکارند و از آبهای عشق تو سیراب نمایند تا بلند شود قامت او و بثمر آید شاخه‌های او تا در حبّت ثابت شوند و مستقیم گردند و تا در ارض رضای تو مشی نمایند و در مهدهای قرب تو مقرر گیرند و در بیابانهای وصل تو سیر نمایند و در آسمانهای لقای تو طیران نمایند و از شئونات تحدید بگذرند و بر محفلهای توحید مشرف گردند و بنفحات تفرید در عالم تجرید سرفراز شوند تا چشم از همه دربندند و بتو بکشایند و از همه بگریزند و بتو وارد آیند پس ای مولای من عنایت فرما بایشان و باین مهمان جدیدی که بر تو وارد شد از آنچه ذکر شد و از آنچه ترک شد و از امری که از این دو جهت مقدّس و میرّاست و زود است که عطا میفرمائی آنچه را که بآن خوانده شدی اینست از عنایت تمام تو که پیشی گرفته همه موجودات را ای پروردگار من

این عبد فقیر معروض میدارد که اگرچه تفصیل حرکت از ارض سرّ و بلایای وارده در آن ایام از ذکر و بیان و خامه و بنان خارج است لم یحصبها الاّ الله ربّی و ربّ کلّ شیئی و لکن حسب الامر مختصر عرض میشود که شبی از شبها پنج ساعت گذشته امر فرمودند که جناب اسم الله جمال با دو نفر همراه ایشان که قاصد حرم مقصود بودند در همانوقت از شب بروند مال بگیرند و از آن ارض خارج شوند این بنده متحیّر که سبب چیست حسب الامر مأمور شد و حضرات علی الصّباح خارج

شدند بعد از چند ساعت از حین خروج ایشان آمدند و استفسار احوالشان نمودند که چه شدند و کجا رفتند جواب مختصری ذکر شد و رفتند یوم بعد بغتة ساعت هشت جمیع احبّاء را از تاجر و غیره که در سوق مشغول بودند جمیع را گرفته بیاب بردند و حبس نمودند و اطراف بیت را بغتة ضبّاط عسکریّه گرفتند و از باب شخصی آمد خدمت غصن اعظم معروض داشت که حسب الحکم باید بگلی بولی تشریف ببرند دیگر چه عرض کنم که چه واقع شد بقسمیکه جمیع آنچه در بیت بود باسم هراج بتاراج رفت و بعد در سرایه باصحاب ذکر کردند که هر که بخواهد در محلّ خود برود و بکسب و تجارت خود مشغول شود دوازده نفر که در خدمت حضرت ابھی بادرنه وارد شده‌اند باید در خدمتشان بروند باقی خود مختارند نفسی قبول توقّف نمود و جمیع از اشیا و اسباب و اوضاع خود گذشتند و مفارقت اختیار نمودند مخصوص چند نفر تاجر بودند که سنه قبل وارد ارض سرّ شده بودند کلّ از اسباب خود گذشتند و ضرر کلّی بر آن نفوس وارد شد و مبلغی اسباب را بقیمت بسیار نازل فروختند و نفوسیکه خریدند در دادن وجه تعلّل نمودند و ایشان معطلّ نشدند از مال گذشتند و بجنود اجلال ملحق شدند و یکنفر هم خود را فدا نمود که ولوله در شهر افتاد و اکثری از قناسل دول بحضور آمدند و بسیار سخنها بمیان آمد فرمودند که این سفر حتم است و باید برویم علی الله فی کلّ الامور توکلی باری اگر بخواهم تفصیل بیانات حضرات را معروض دارم بطول خواهد انجامید ولکن بسیار بمحبّت آمدند و تفصیل امور را کلاً و طراً بجمیع دول نوشتند و در روز حرکت غوغای غریبی بر پا شد با هفتاد و دو نفر از ارض سرّ بارض سجن توجه فرمودند دیگر چه عرض کنم که در راه چه حالت خوشی دست داد والله جمیع بمثل آنکه بعیش میروند و دیگر چه عرض کنم از آیات بدیعه که در هر حین ظاهر و هویدا میگشت فیا لیت کنت معنا و بعد وارد گلی بولی شدیم عمر افندی مین باشی مخصوص با پنج نفر اون باشی وارد شدند معروض داشت باید بعکّا تشریف ببرید بعد در بابور لمسه متوجه سمت عکّا شدیم قرب بمدینه فلک ایستاد و بقایق تشریف آوردند و چهار نفر را از حضور منع نمودند جناب سیّاح و جناب مشکین قلم و آقا محمدباقر و آقا عبد الغفّار عمر افندی مذکور داشت که مأمورم این چهار نفر را از حضور منع نمودند بیرم حضرات بناله آمدند بعد از چند دقیقه مفارقت جناب آقا عبد الغفّار خود را از عرشه کشتی ببحر انداخت فیا روحا من حبه و انقطاعه و توکله و استقامته و بعد بعکّا وارد شدیم در قشله عسکریّه منزل دادند و شب ورود چیزی در حرم نبود پاشا شام فرستاد و آنهم باطفال داده شد و هوا در شدّت حرارت و گرمی و آب شور و غذاهاى مخالف دیگر معلوم است که چه گذشته ولکن از فضل الهی در کمال روح و ریحان بوده و هستیم فسوف ینصر الله عباده بالحقّ و انه موفی وعده و انه بکلّ شیئ علیم چنانچه هر چه در الواح قبل در تفصیل انقلاب ارض سرّ مرقوم کلّ ظاهر شد آنچه هم از نصرت که مرقوم شده البتّه ظاهر خواهد شد و سه نفر در این ارض غربت و سجن فدا شدند دو برادر جناب باقر و اسمعیل علیهما رحمة الله و عنایت دست بگردن هم در یک شب فدا شدند از اول ابداع تا حال چنین امری واقع نشده که دو برادر باین قسم متحداً متفقاً از ارض تیره بمقرّ اطهر منیر طیران نمایند طوبی لهما و لاصلاب حملهما و لرحم خرجا منه تفصیل عنایاتی که در باره ایشان ظاهر شد حال نمیتوانم عرض کنم چه که السبیل مقطوع و القلم ممنوع و هم چنین جناب آقا ابوالقاسم از اهل سلطان آباد با همه این بلایا فی الحقیقه در کمال راحت و روح و ریحان بودیم چه که بلقا فایز بودیم ولکن محزون از طرف احبّای عراق چه که از حضور دور بودند و ببلاى دیجور مبتلا ولکن چونکه لله و فی الله بوده باسی نیست و حزنی نه

و اما آنچه در باره جناب آقا سید مهدی نوشته بودید در حین رجوع مشافهه بایشان امر شد که در کمال ستر باشند باین جهت معاشرت نکرده‌اند و دیگر در ثبوت بعضی از احباب نوشته بودید نحمد الله و نشکره بما جعل اولیائه ثابتاً علی امره و راسخاً فی حبه

و در باره جناب زین دستور العمل خواسته بودید فرمودند الیوم تکلیف کلّ صبر بر قضا یا و انتشار ذکر الهی است ما بین عباد بحکمت محضه و قضاهاى متوالیه و بلاهاى متواتره نفوسی را که فی الحقیقه از کوثر حیوان آشامیده‌اند منع نماید اگرچه

زحمت ایشان فوق قوه واقع شده و لکن چون مرجع امور بحق است آنچه وارد شده سهل است بهر محل از بلاد که مصلحت بدانند مکتوب بنویسند و بفرستند و چون اصل شجره از اریاح قضائیه در نمو است لذا اوراق هم در حرکت احزان کلّ و بلا یای کلّ معلّق باصل شجره است فسوف ینزل ما یفرح به قلوب احبّائه

جمیع را فرداً فرداً تکبیر و سلام برسانید مخصوص نفوسی که آثار استقامتشان منتشر شده و عند الله مذکور گشته اگر ممکن بود بکلّ توقیع ارسال میشد و لکن این ایام مقتضی نیست چنانچه مشاهده میکنید و دیگر بهر مدینه که رسیدی احبّای الهی را تکبیر برسان و بگو که الیوم یوم ثبوت و نصرت است بهیچوجه محزون نباشید چه که آنچه وارد شد از قضاهای محتومه بوده و در الواح قبل ذکر شده فسوف یظهر حکمة ما ظهر و نحن فی شکر مبین

* * *

هو الله تعالی شأنه العظمة و البیان

این مظلوم بین انیاب ذئاب بوده و هست در این حالت صریر قلم اعلی قطع نشده و ندای مقصود عالم توقّف نموده در جمیع احوال اهل امکان را بافق رحمن دعوت نمودیم و چون اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نمود حزبی با سیف و سنان قصد مقصود عالمیان نمودند میگویند آنچه را که هیچ مشرکی نگفت و هر یوم جاهلی کلمهئی گفته و میگوید باری عبده عجل بسیار در این اراضی هم شاید ظاهر شود چه که نعاق ناعقین را از قبل اخبار نمودیم و در هر بلدی ظاهر شده و میشود از حقّ میطلبیم اولیاء خود را از شرّ آن نفوس حفظ نماید و قلوب را بانوار الفت و اتحاد منور دارد یا حزب الله بشنود ندای مظلوم را در ناعقین قبل تفکر نمائید چه مقدار از نفوس را بظنون و اوهام مبتلا نموده اند حقّ گفتند و شهیدش نمودند یا قائم گفتند و بر منابر سب و لعنّش کردند اینست شأن عباد غافل عمل نمودند آنچه را که عالم عدل گریست و اقلیم انصاف نوحه نمود غافلی در این ارض وارد ظاهراً اظهار وفاق و ایمان در باطن کفر و نفاق و لکن ستار ستر فرمود و ذکر فرمود او حقّ را غافل دانسته از عدم اظهار عدم اطلاع گمان نموده غافل از آنکه اسم ستار بذیل مختار تشبّث جست و ستر طلب فرمود ای دوستان بر امر ثابت و راسخ باشید اگر نفسی کلمهئی بگوید در جواب بگوئید ظاهر شد آنچه که بیک تجلّی از تجلیات انوار امرش عالم را روشن و منور نمود و یک بیان از بیان منزل از سماء مشیّش کل را از کتب عالم و بیان امم بی نیاز کرد طوبی لمن فاز بالله و آیاته و اعرض عن کلّ ناعق بعید باری هر نفسی الیوم ذکری نماید که سبب اختلاف شود لدی الله مردود بوده و هست لعمر الله امر تمام و کامل و ظهورات منتهی لکن نفوس محیله مثل نفوس قبل موجود و اختلاف را دوست داشته و میدانند نسأل الله ان یوقّفهم و یؤیّدهم علی نصره امره العزیز البدیع و یمنعهم عمّا یختلف به الناس و یحفظهم من همزات الشیاطین

یا سمندر نامه شما که بجناب اسم جود علیه بهائی نوشتی در ساحت اقدس حاضر و ذکر جمعی از اولیا را نمودی لله الحمد از اول امر تا حین موقّعی بذکر و ثنای حقّ و همچنین بذکر اولیا اقبال نمودی توجّه کردی و بر خدمت قائمی من یقدر ان ینکر ما نطق به لسان المظلوم فی سجنه المبین جناب نبیل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر از قرار مذکور لأجل تبلیغ بجهات اخری توجّه نموده اند نسأل الله ان یمدّه و یوقّفه علی ما یحبّ و یرضی جناب جواد علیه بهاء الله او و منتسبین بذکر و ثنا و خدمت امر مشغولند ذلک من فضل الله علیه انه هو الفضل الکریم

ذکر جناب معلّم را نمودی ذکرها من قبل و من بعد بذکر بدیع و همچنین ذکر نفوس اخری هر یک فائز شد بآنچه

که در جمیع کتب و صحف الهی مذکور و مسطور است یا استاد قبل علی قل

الهی الهی لك الحمد بما هدیته و اسمعتنی و عرفتنی و علمتنی سبیلک الذی اعرض عنه اکثر عبادک و خلقتک
اسألك بالتقطعة التي بها فصلت الكتب و الزبر و الألواح و اظهرت منها صحائف مجدك و اسرار امرک ان تجعلنی ثابتاً علی
حبك بحيث لا تمنعنی شبهات من یأتی و یوسوس العباد بالتفانق فی يوم التلاق و أنك انت مالک الآفاق و مؤلف القلوب
باسمک العزیز الوهاب

یا حسن اسمع النداء من شطر السجن انه لا اله الا هو الفرد الخبير اذا رأیت انجم سماء بیانی و شربت ریح العرفان
من كأس عطائی قل

الهی الهی لك الحمد بما ایقظتنی و ذکرتنی فی سجنک و ایدتنی علی الاقبال الیک اذ اعرض عنک اکثر عبادک
اسألك بقیام مشرق امرک و مصدر احکامک و قعوده و نطقه و صمته و ظهوره و ضیائه و سکونه و حرکتہ ان تجعلنی فی کل
الأحوال منادياً باسمک بالحکمة و البیان و ثابتاً علی امرک بین الأدیان ای رب لا تمنعنی عن کوثر عنایتک و لا عن قدح
عطائک قدر لی ما يجعلنی منقطعاً عن دونک و متمسکاً بحبلک أنك انت المقتدر القدير

یا محمد رضا ندا مرتفع و مظلوم لازال بین ایادی اعدا بوده ظلم ظالمین و اعراض منکرین و سطوت معتدین و ضغینة
علما و بغضای امرا او را از ذکر مالک اسماء و فاطر سماء منع نموده امام وجوه بأعلی النداء کل را دعوت نمودیم ولكن قوم
کلمة حق را نپذیرفتند و باوهم مشغولند مخصوص معرضین اهل بیان مقام تصدیق تکذیب نمودند و مکان شکر شکایت آغاز
کردند از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید بر استقامت و حفظ آنچه عطا فرموده اوست بخشنده و مهربان

یا قلمی الأعلی سید عبدالغنی را ذکر نما تا ذکر او را بمشرق نیر استقامت جذب فرماید ای قلم روز گفتار است بگو
آنچه باید گفت دوستان الهی را از ریح حقیقی محروم نما و از دریای بخشش ربانی منع مکن یوم یوم تو است از خزائن
معانی و بیان عنایت فرما آنچه را که سزاوار ایام است بگو ای دوستان نور الهی از اعلی افق عالم ساطع اوست شمس حقیقت
و خورشید دانائی آفتاب ظهور بهر اسمی نامیده شده بلکه اسماء حسنی و صفات علیا طائف حولش بوده و هست بابصار
حدیده نظر نمائید و بقلوب فارغه توجه کنید بصر مغناطیس است از برای باب دانش آگاهی و دانائی عقل از بینائی بصر است
طوبی از برای نفسی که راه راست را شناخت و باو تمسک نمود انا نذکر فی هذا المقام اباک الذی صعد الی الرقیق الأعلی
امراً من لدی الله ربّ الأرباب انا طهرناه من کوثر العفو و الغفران و ادخلناه فی مقام عجزت عن ذکره الأفلام البهآء من لدنا
علیه و علی الذین ذکروه بما نطق به القلم الأعلی فی هذا المقام الرقیع قد اخذته نسائم العنایة و الألطاف من کلّ الجهات هذا
من فضل الله مالک الرقاب انا نذکر فی هذا المقام ضلعه و الذین آمنوا بالله مالک الأدیان كذلك نطق القلم اذ کان مالک
القدم فی سجنه الأعظم بما اکتسبت ایدی الظالمین

یا سمندر ذکر اولیای ارض راء و شین و اطراف مکرر از قلم اعلی جاری لآلی صدف عرفان لازال بایادی مقبلین ارسال
گشته جمیع را از قبل مظلوم ذکر نما و تکبیر برسان شاید نفحات بیان رحمن ایشان را از احزان وارده مطهر نماید و بفرح اکبر
فائز فرماید

ذکر جناب آقا سید احمد را نمودی از قبل مظلوم تکبیر برسان از حق میطلبیم امطار رحمت را که از سماء فضل نازل و
جاریست منع ننماید یا احمد بانثار فائز شدی جهد نما که شاید باعمالی فائز شوی که عرفش از عالم قطع نشود کنوز عالم
بکلمة الهی برابری ننماید قدر کلمة الله را بدان باو تمسک نما ناعقین بسیار از حق حفظ طلب کن اوست سامع و اوست
مجیب

انا اردنا ان نذکر من سمی بالحسین الذی صعد الی الله ربّ العالمین قسم بافتاب افق سماء معانی که آنچه از قلم
اعلی در باره نفوسی که بافق ابهی صعود نموده اند جاری و نازل میشود همان حین آن ارواح مجردة را قوت عطا فرماید و

همچنین بر عزّت و رفعت و نعمت و راحتشان بیفزاید حکمت بالغه این مقامات را ستر فرموده لحفظ عباد هر آیه‌ئی از آیات این ظهور کنایست مبین از ذکر نقطه موصوفه در الواح مقام آیات و حروفات و کلمات نزد متبصرین معلوم و واضح و ظاهر است لله الحمد حسین علیه بهائی از آیه مبارکه فائز شد آنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد

یا سمندر فضل الهی عباد را اخذ نموده و اسم غفار و ستار عنایات خود را اظهار فرموده بشأنی که عدل مستور و نیر فضل از افق سماء عنایت مشرق و لائح طوبی از برای نفوسی که در این بحر سیر نمایند و بیابند آنچه را که سزاوار دانایست یا غلامعلی بشنو ندای مظلوم را و در امر الله مستقیم باش بقسمی که خود را بعنایت حقّ از دوش مستغنی مشاهده نمائی اگر باین مقام فائز شوی از نفاق ناعقین و محبین فتنه و اختلاف محفوظ مانی حمد کن مقصود عالمیان را که ترا ذکر نمود و باثار قلم اعلی فائز فرمود اوهام و ظنون لائق متوهّمین بوده و هست بانوار یقین ناظر باش و بحبل استقامت متمسک مکرر ذکر اولیا در ساحت مظلوم بوده و از برای کل استقامت میطلبیم اوست مشفق و مهربان

یا ابتراب ذکر ترا نزد مظلوم مذکور و بذکر قلم اعلی فائز گشتی از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بشأنی که حوادث عالم و وضوای امم و اشارات جهلا و گفتار ضعفا و شبهات علما شما را محزون ننماید باسم حقّ مسرور باشی و باو مأنوس در جمیع احیان از ریح محبت محبوب عالمیان بیاشامی و بیادش عالم را فراموش کنی و تقی علیه بهائی را از قول مظلوم تکبیر برسان و باشرافات انوار نیر کرم بشارت ده شاید این بشارت سبب انتباه اهل عالم گردد بر اقتدار قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا احدی آگاه نه هر بیان که از افق سماء اراده مقصود عالمیان ظاهر میشود عرفش عالم را اخذ مینماید و معطر میسازد طوبی از برای نفوسی که ببینند و بیابند البهَاء من لدنا علیکما و علی الذین سمعوا النداء اذ ارتفع من الأفق الأعلی و قالوا لک الحمد یا مقصود العارفين و محبوب المخلصین

یا سمندر قلم اعلی در سجن عکّا محض فضل و عنایت اراده نموده میم و لام و کاف علیه بهائی را ذکر نماید و باشرافات انوار آفتاب بیان رحمن مسرورش دارد

یا محمد قبل صادق اسمع نداء المظلوم انه ینادی فی کلّ الاحیان امام وجوه الأدیان و یدعوهم الی الله ربّ العالمین و نذکرهم من قلمی و نذکرهم بآیاتی و نبشّرهم بعنایة الله مالک یوم الدین قد قمنا امام الوجوه فی ایام زلت فیها اقدام العلماء یشهد بذلک من عنده کتاب مبین سمعنا ندائک ذکرناک و اقبلنا الیک لشکر ربک المشفق الکریم قد انزلنا الآیات و اظهرنا البیّنات و فتحنا علی وجوه العباد ابواب العنایة و الألطاف من لدی الله العزیز الحمید و امرناهم بما یقرّبهم الیه و ایدناهم بفضله الذی احاط العالم و رحمته الّتی سبقت من فی السموات و الأرضین انک اذا وجدت عرف بیانی و شربت ریح الوحی من کأس عطائی قل

الهی الهی لک الحمد بما ذکرتنی و انزلت لی ما لا ینقطع عرفه بدوام ملکوتک اشهد یا الهی بوحدانیّتک و فردانیّتک اسألك بنفوذ مشیّتک و احاطة ارادتک و بأمواج بحر بیانک و انوار نیر برهانک ان تجعلنی منقطعاً عن دونک و متوجّهاً بکلی الیک الهی الهی تری اقبالی الیک و توسّلی بحبلک نور ظاهری و باطنی بانوار معرفتک ای ربّ لا تجعلنی محروماً عمّا قدرته لأصفیائک و لا ممنوعاً عمّا انزلته فی کتابک ای ربّ اسألك بالکلمة الّتی بها نسفت جبال الأوهام و انفطرت سماء الأدیان ان تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبک بحيث لا یمنعنی نفاق النّاعقین عن الاقبال الی افقک و لاسطوة الظالمین عن اخذ کتابک انک انت المقنن علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

و نذکر فی هذا المقام من سمی بلطفعلی لیشکر الذی ذکره از کان بین ایدی الظالمین یا لطفعلی سمندر علیه بهائی ذکر ترا نمود و این کلمات مخصوص تو از امّ کتاب نازل تا روح را تازه نماید و ارکان را قوت بخشد و بر امر الهی ثابت و

مستقیم مانی چه بسیار از نفوس باوہام متمسکند و بحرفی اعراض نموده و مینمایند از حقّ جلّ جلاله بطلب کل را تأیید فرماید و قوّه شامّه عطا کند و همچنین قوّه سامعه و باصره تا بیابند و ببینند و بشنوند

یا مهدی اهل بیان حزب شیعه و اوہام و ظنون و همچنین اعمال و مقامشان در یوم جزا کل را مشاهده نمودند معذلک در ترتیب همچہ حزبی مشغولند اینست شأن عباد اعرف و کن من المتبصّرين لله الحمد اولیای مذکورہ در کتاب سمندر ہر یک بفیوضات فیاض حقیقی فائز گشتند

و نختم الکلام بذکر الخلیل و من معہ لعمر اللہ اّہ کان مذکوراً لدى المظلوم بذکر لا ینفد نوره و لا تغیرہ حوادث العالم و لا قاصفات الأمم و لا حجبات المعتدین یا خلیل اسمع النداء اّہ هو اللہ لا الہ الاّ هو قد ظہر و اظہر امرہ المحکم المتین ما منعتہ قصص العالم و لا ظلم الذین کفروا بیوم الدین یا خلیل اخسر اهل عالم حزب ایران بودہ و ہستند قسم بآفتاب بیان کہ از اعلیٰ افق عالم مشرقست حنین منابر آن دیار در کلّ حین مرتفع و اولّ ایّام در ارض طاء این حنین اصغرا شد چه کہ ترتیب منبر از برای ذکر حقّ جلّ جلالہ بودہ و حال در ایران مقررّ سبّ مقصود عالمیان شدہ ملاحظہ نما اخسر احزاب چه کردہ و چه گفته معرضین بیان ہم بر اثر آن حزب مشی مینمایند جناب حیدر قبل علی علیہ بہائی و عنایتی از ارض صاد نوشته کہ متوہمین این ارض ناس را بکتاب ایقان بمطلع اوہام دعوت مینمایند اینست شأن عباد کو عدل و کجاست انصاف ذرہم فی خوضہم یلعبون

و نذکر محمداً قبل کریم و نبشرہ بعنایۃ اللہ العزیز الحمید ذکرہ بآیاتی و بشرہ برحمتی الّتی سبقت و بفضلی الّذی احاط الوجود انشاء اللہ بنار سدرہ مشتعل باشند و بنورش منیر و باغصانش متمسک بشأنی کہ عالم را معدوم و مفقود شمردند بہاء علیک و علیہ و علی من معکما و علی کلّ ثابت مستقیم و نذکر من سمیٰ ییحییٰ الّذی حضر و فاز و ایّدہ اللہ علی الانصاف فی هذا النّبیا العظیم یا یحییٰ حضرت و سمعت و رأیت اذ نطق القلم الأعلیٰ از کان مستویاً علی عرشہ الرّقیع ہنیئاً لمن شرب رحیق الالہام من ایادی عطّاء ربّہ مالک الأنام و تمسک بالحکمة الّتی انزلناہا فی الواح شتیٰ و بما امرنا العباد بہ فی کتابی المبین

جناب محمدحسین علیہ سلام اللہ

هو المشرق من افق سماء العطّاء

این مظلوم لوجہ اللہ مقبلین را ذکر مینماید و بما ینفعہم و یرفعہم امر میفرماید انسان باید ناظر باشد بآنچه کہ سبب عزّت و علو و سموّ اوست و آن حاصل نشود مگر باعمال طیّیہ و اخلاق مرضیّہ مکرّر این کلمہ از قلم جاری بیک کلمہ و یک عمل پاک کرہ خاک از افلاک گذشت امید آنکہ کل فائز شوند بآنچه کہ سبب اقبال نفوس و الفت قلوبست یا محمد قبل حسن جناب زین المقرّبین علیہ بہائی و عنایتی نامہات را بساحت مظلوم ارسال نمود و این لوح باسمت نازل اشکر ربّک بہذا الفضل العظیم و قل

الہی الہی لا تمنعنی عن سماء جودک و لا عن شمس فضلک اسئلک بالکلمۃ الّتی بها سحّرت الغیب و الشّہود ان تؤیّدنی و اولیائک علی ما یرتفع بہ امرک بین عبادک و فی بلادک ثمّ قدر لی کلّ خیر انزلتہ فی کتابک انک انت المقتدر الغفور الکریم

البهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى ابْنِكَ وَعَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْخَيْرِ

جناب اعزّ اجلّ ملاّ محمّد ملاحظه دارند

باسمه البهیّ الأبھی

این نامه از این عبد حزین غمین بشطر مشفق امین ارسال میشود که ای یار از اغیار رخ عرفان پیوش و در مقابل وجه نگار بگشا از جان بگذر و بذکر جانان در مابین زمین و آسمان بیان بی ستر و کتمان برآر حجاب صمت شقّ نما و سحاب سکون خرق کن لسان ذو الجلال از جهة عرش فرموده که بنویس

ای محمّد عاشق جمال دوست قرار نجوید و در ذکرش اصطبار ننماید چون سمندر نار شعله در دیار افکند بشأنی که جمیع حجابات و سبحات را از جمیع ذوات محترق و معدوم سازد ای محمّد چنان از خلف ستر و سکون بیرون خرام که جمیع جهانیان از حرکت مهتزّ شده بهیجان آیند بقسمی که جمیع حوریّات مستوره در قمایص سندسیه و جوهریّات افنده محتجبه از غرف ستر و سکون بی حجاب و نقاب بذکر ربّ الأرباب ناطق شوند ای محمّد قسم باسم اعظم که قدرتی ظاهر شده که اگر ایادی رجای جمیع ممکنات بیمین اعطایش بلند شود جمیع باکفّ مشرق بیضا از سینای فضل و عنایت کبریا راجع شوند پس کفّ منیره را از جیب امریه باذن خالق بریه بیرون آر و گمراهان وادی نفس و هوی را برضوان قدس ابهی و فردوس عزّ اعلیّ دلالت نما و از فقدان ثابتین و اعراض معرضین محزون مباش چه که بدعاً خلقی مبعوث شوند که قدم انقطاع بر کلّ من فی الأرضین و السّموات گذارند و آستین تقدیس بر کلّ ما خلق من المآء و الطّین برافشانند و بی سر و پا بقدم دوست بشتابند

در سنه ستّین ملاحظه نما که چه قدر از ناس بحجابات اشارات که در ظهور قائم از رؤسای قوم در دست بود محتجب بودند و چون ظهور نیر اقدس امنع ارفع ابهی از افق عزّ اعلیّ ظاهر و مشرق گشت خلقی مبعوث شدند که جمیع آن اشارات مشهوره را از صدور محو نمودند و قدم بر صراط عزّ مستقیم بسططان وقار و تسلیم و تسکین گذاردند و بهیچ حجابی محجوب نشدند و بهیچ نهیبی منهیّ و ممنوع نگشتند کذلک یخلق الخلق بسططان امره ولکنّ النّاس هم لا یعرفون بلکه بشأنی از کلّ شیء منقطع شدند که ذکر خاتم که نصّ کتاب بود بتصریح اتمّ من غیر تلویح بآن هم ممنوع نشده بساحت مرفوع و مقام محمود بین یدی سلطان مقصود وارد شدند و حال شهادت میدهند سرّاً و جهراً که نبیّ از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود حال مشاهده فرما که چه قدرتی ظاهر شد که بصر را از جمیع این کلمات برداشت و بمنظر اکبر دلالت فرمود باری بگل حسد مغلّ چشمه خورشید و اشعه شمس تفرید و تجرید آلوده نشود و از فیض خود ممنوع نگردد زود است عبادی ظاهر شوند که بهیچ عبارتی محتجب نگردند و بهیچ کلماتی از ساذج قدم محروم نمانند

قل یا ملاّ البیان بعد اشراق جمال ذو الجلال فی وسط الزّوال لن ینفع شیء شیئاً ولو یكون اعظم فی الأنظار و اثقل عمّا خلق بالاجهار جز دوست را معدوم و مفقود شمزند و بسططان معلوم توجّه نمایند چند سور لأجل آن جناب از سماء قدم نازل شد یکی به عراق ارسال شد و سوره دم بارض ط و همچنین لوح منبع دیگر انشاءالله رسیده و میرسد باری این عبد فانی عرض مینماید که ای جان جانی من و ای طیب دل غمگینم از جان بخروش خروشیدنی که جمیع عالم را از نوم غفلت بیدار نماید دیگر تا چه کند قدرت لسانت و آتش قلب منیرت

و در این پوسته که نوشته آن جناب نبود بسیار حزن وارد شد انشاءالله بعد بر خلاف این کوه معمول دارند و آن لوح که به عراق ارسال شد آن لوح اعظم معهود است که از قبل ذکر شده و بعد فوزک به تشهد بآنه لنفسه دلیل علیه و وصفه ما کان فیه و دونه یعجز عن بیانہ ولو یکون السن الخافقین
لوحی از آقائی آقای آقا میرزا محمد علی ارسال گشت بزیرت آن فائز آید

۵ شنبه ۱۲ ذی القعدة

خادم البهَاء آقا جان

بنام مقصود عالمیان

این نامه ایست از مظلوم بسوی مظلومی که از کأس بلا آشامید و از کوب باسء چشید وارد شد بر تو آنچه بر ما وارد شد محزون مباش عنایت حقّ ترا احاطه نمود نجات بخشید حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه که در کلّ حین تحت لحاظ بوده و هستی از عاقبت امور احدی الاّ الله آگاه نه لذا نباید در امورات حادثه مکدر باشی اگر لذت بیان رحمن را بیابی و عنایتش را آگاه شوی خود را بر سریر اطمینان و فرح مشاهده کنی قد بدلّ الله اضطرابک بالاطمینان و ذلک بالعزّ انه یکون معک فی کلّ الأحوال قل

الهی الهی فرج همی بچودک و عطائک و ازل کریتی بسلطنتک و اقتدارک ترانی یا الهی مقبلاً الیک حین اذ احاطت بی الأحزان من کلّ الجهات اسألک یا مالک الوجود و المهیمن علی الغیب و الشهود باسمک الذی به سخرت الأفئدة و القلوب و بأمواج بحر رحمتک و اشراقات انوار نیر عطائک ان تجعلنی من الذین ما منعمهم شیء من الأشياء عن التوجه الیک یا مولی الأسماء و فاطر السماء ای ربّ تری ما ورد علیّ فی ایامک اسألک بمشرق اسمائک و مطلع صفاتک ان تقدّر لی ما يجعلنی قائماً علی خدمتک و ناطقاً بشنائک انک انت المقنن القدير و بالاجابة جدیر ثمّ اسألک فی آخر عرضی بأنوار وجهک ان تصلح اموری و تقضی دینی و حوائجی انک انت الذی شهد کلّ ذی لسان بقدرتک و قوتک و ذی درایة بعظمتک و سلطانتک لا اله الاّ انت السامع المجیب

عبدالله علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

این کتابیست از مظلوم آفاق بیکی از دوستانش که از مقام خود هجرت نموده تا آنکه بافق اعلی فائز گشته و کوثر وصال را از ایادی عطاء مالک اسماء آشامیده طوبی له و لأیه الذی فاز بالدخول فی هذا المنظر الکریم ای عبدالله انشاءالله بعنایت محبوب عالمیان موفق شوی بر اموری که سبب اعلاء کلمة الله شود مابین عباد او در کلّ احوال بافق رحمن ناظر باش و بکمال صدق

و صفا و امانت و دیانت مابین ناس مشی نما قسم بآفتاب وحی که از مشرق بیان طالع شده که افعال مرضیه و اعمال پسندیده سبب اعلا و استعلاء وجود عباد است طوبی لمن تزین برداء الأخلاق الّتی انزلها الله فی الكتاب حسب الاذن باین سفر توجّه مینمائی انشاءالله باید بما ینبغی عامل شوی از حقّ میطلبیم در جمیع احوال ترا مؤید فرماید بآنچه رضای او است البهَاء علیک و علی الذین اقبلوا الی افق الامر و آمنوا بالله العلیّ العظیم

* * *

بسم ربنا العلیّ الأعلی

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت در مکن عظمت و مقعد قدس رفعت خود میفرماید پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح محبوب محروم و ممنوع نمائید ای مؤمن مهاجر عطش و ظماً غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبت باقی را بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان بازمدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسّل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوی از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید نار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منبع که مقام قرب و لقای جانان است فایز گردید

ای احمد از ابهر متموجه ملتطمه مستوره خود را منع مکن و از صراط واضحه مستقیمه محروم مباش چشم را منیر کن و بنور لایح روشن نما تا بسینای مبارکه طیه که محلّ ضیا و استضیاء سنای الهیه است وارد شوی و بتجلیات انوار لانهایه منور گردی و ندای جانفزای انظر ترانی از مشرق بیان سبحانی من غیر تعطیل بشنوی جمال غیب در هیکل ظهور میفرماید ای احمد نفعهئی از عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم هستی وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدانی مزین فرموده و رشحی از طمطمایم عنایتیم بر عالمیان مبدول گشته و جمیع را سرمست از این باده قدس الست از عدم محض فانی بعرضه وجود باقی کشیده

ای احمد دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آرایش تقلید منزّه کن تا نعمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی بشنوی

ای احمد چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتیه نفسیه از اصغاء کلمه جامعه بازمدار قلب خزینه من است لآلی مکنونه آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما بگو ای عباد فیض رحمت بی منتهایم از سماء مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و جریان است با دیده مقدس و گوش منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید بگو ای بندگان من بتحدید نفس و تقلید هوی خود را مقید و مقلد مسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب نموده و لایزال سقایه نخواهد نمود از سراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لازوال بی مثالم درآید لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی آن بملاقات آب فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی و منیر گردد پس جهد بلیغ و سعی منبع نمائید تا لؤلؤ قدس صمدانی را من دون اشاره بدست آرید و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل بآب عنایت من زنده و حی و باقی خواهد بود

ای بندگان من جمال قدم میفرماید که از ظلّ هوی و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکنن قدس ولایتم درآئید

ای بندگان من از مدینه وهمیه ظنیه بقوه توکل بیرون آمده بمدینه محکمه مشیده یقین وارد شوید و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض بملک هستی آوردم بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و بنیسان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیه و خطرات ملکیه بملائکه حفظیه فرمودم حال از مغرس و حافظ و مربی خود غفلت ننمائید و دون او را بر او مقدم و مرجح مدارید که مبادا اریاح سمومیه عقیمیه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید کلمات حکمتم را از لسان ظهور قبلم شنو که پیسر مریم فرمودم که هر مالک بستانی شجره یابسه را در بستان باقی نگذارد و البته او را قطع نموده بنار افکند چه که حطب یابس درخور و لایق نار است پس ای اشجار رضوان قدس عنایت من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت بمشکرین و غافلین است حفظ نمائید تا اشجار وجود از جود معبود از نفحات قدسیه و روحت انسیه محروم نگردد و لازال در رضوان قدس احدیه جدید و خرّم ماند

ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقة غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نچنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابهی را از ظهور در سماء قدس ابقی ممنوع داشته‌اید اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدید بدیعه سرمست ببینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت فبئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون

ای بندگان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل نمائید و از مقررّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته ولکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقهم را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بیچشم سر و سرّ در بدیع امرم ملاحظه نمائید از امواج بحر رحمتم که جمیع ابحر لانهایه قطره‌ایست نزد او محروم مشوید و از معین قدس عذب فرات سایغم خود را ممنوع مسازید قسم بذات غییم که اگر اقلّ از ذرّ بشعور آئید بسینه بسینای روح بشتابید و بعین خود بمعین قدسیّه منوره واضحه وارد گردید و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منیره بشنوید و غفلت نمائید

ای احمد از تقیید تقلید بروضه قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام بگو ای عباد باب رحمتم را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست ظلم و اعراض مبندید و سدره مرتفعه عنایتم را بجور و اعتساف قطع نمائید براستی میفرمایم قلب مخزن جواهر ممتنعه ثمینیه منست محلّ خزف فانیه دنیای دنییه مکنید و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ منست او را بغبار تیره بغضا میلائید بصفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم درآئید جمیع اشیاء کتاب مبین و صحف محکم قویم منند بدایع حکمت لدنیم را بیچشم ظاهر مقدّس و قلب نورانی منزه مشاهده نمائید

ای بندگان من آنچه از حکم بالغه و کلم طیبۀ جامعه که در الواح قدسیۀ احدیۀ نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدۀ است بسموات عزّ احدیۀ و الاّ جمال مقدّس از انظر عارفین است و اجلال منزّه از ادراک بالغین در شمس مشرقۀ منورۀ مضییۀ ملاحظه نمائید که اگر جمیع عباد از بصیر و اعمی چه در وصف منتهی مبالغه نمایند و یا در دون آن منتهی جهد مبذول دارند این دو رتبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح و ذمّ جمیع در امکانۀ حدودیۀ بخود مقبل و معرض راجع بوده و خواهد بود و شمس در مقرّ خود بکمال نور و اعطای فیض و ضیای خود من دون تغییر و تبدیل مشرق بوده و خواهد بود و هم چنین در سراج مضییۀ در لیل مظلمه که در محضر شما روشن است مشاهده نمائید آیا آنچه از بدایع اوصاف منیعۀ و یا جوامع صفات ذمیمه در حقّ او ذکر شود هیچ بر نور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد لا فولادی نفسی بیده بلکه در این دو حالت مذکوره او بیک قسم افاضۀ نور مینماید و این مدح و ذمّ بقائلین راجع بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه میشود حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیّ است خود را ممنوع ننمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ما سوی اللّٰه از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید

ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریت که در قعر عمق آن لآلی لطیفۀ منیره ازید از احصا مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدّره در الواح محتومۀ مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام نماید هیچ از آن بحر و لآلی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید فبئس ما توهّمتم فی انفسکم و ساء ما انتم توهّمون

ای بندگان تالّٰه الحقّ آن بحر اعظم لجّی و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل ورید بآنی بآن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فایز گردید ای بندگان اگر در بدایع جود و فضلم که در نفس شما ودیعه گذارهام مّطلع شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت منست پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطمای عنایت و مقمّام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیّه ظاهر و مشهود بینید این مقام منع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعۀ در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که ارادۀ صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیه بیند حال ای عباد پرهیای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمائید

ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی بقوّت یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم انا مسک احدیۀ را بید القدرۀ مفتوح نمودم و روایح قدس مکنونۀ آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این فیوضات منیعۀ محیطه و این عنایات مشرقۀ لمیعۀ اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود

ای اهل بیان الیوم مقصود از آفرینش و خلق خود را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعۀ الهیّۀ و لآلی ابهر فضل احدیۀ و دون شما از آنچه در سموات و ارض مشهود است در ظلّ شما محشور و بالتّبع مرزوق و متنعمند مثلاً ملاحظه در ارض طیبیۀ منبته نمائید که مقصود زارع از سقایه سقایۀ زرع خود است و بسا حجر صلده صلبه که در آن کشت و زرع بالتّبع مشروب میشوند پس مقصود از نزول فیض فیاض مزارع احبّای او بوده که محلّ انبات نبات علم و حکمتند و من دون آن از اعدا و

غافلین که احجار متروکه ارضند بالتبع برشحات فضلیّه و قطرات سحاییه مرزوق و مشروبنده ای اهل بیان با جمیع این مراتب عالی و مقامات متعالی از خود غفلت معیوبید و از حقّ عزلت مگیرید و از مراقبت امر اللّٰه در جمیع احوال غافل مشوید و جهد نمائید که کلمات الهی را بدون آن قیاس ننمائید

ای بندگان اگر صاحب بصیرید بمدینه بینایان وارد شوید و اگر اهل سمعید بشهر سامعین قدم گذارید و اگر صاحب قلبید بحصن موقنین محلّ گزینید تا از مشاهده انوار جمال ابهائیه در این ایام مظلومه محجوب نمائید چه که این سنه سنه تمحیص کبری و فتنه عظمی است

ای عباد وصایای روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان و ایقان بر لوح صدر خود مرقوم دارید و در هر آن توجّه بآن نموده که مباد از حرفی از آن تغافل نمائید و بجداً تمام اقبال بحقّ جسته و از دون آن اعراض نموده که اینست اصل ورقه امریه منبته از شجره الهیه

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیات انوار صبح لقا و تکلم نینمائید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس نمائید و عهد اللّٰه را مشکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجّه نمائید و نباشید از بی‌خردان دنیا نمایشی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مندید و از پروردگار خود مگسلید و مباشید از غفلت‌کنندگان براستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایسمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیاید

ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی‌الجمله بر خلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دل‌تنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع آن ایام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معین و رزقی مقرر است البته بجمیع آنها رسیده فایز گردید اگر قمیص فانی را بقمیص باقی تبدیل نمائید و بمقام جنّت ابهائیه که مقرر خلود ارواح عزّ قدسیّه است وارد شوید جمیع اشیاء دلیل بر هستی شما است اگر از غبار تیره نیستی بدرآئید از زحمت ایام معدوده دل‌تنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور

ای بندگان سلسبیل عذب صمدانی را از معین مقدّسه صافیه طلب نمائید و اثمار منیعہ جنّت احدیه را از سدره مغرّسه الهیه اخذ کنید چه که در وادی جرز یابس تسنیم خوش تسلیم و کوثر قدس تکریم بدست نیاید و از شجره یابسه ثمره لطیفه منیعہ ملحوظ نگردد

ای طالبان باده روحانی جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی بی‌حجاب لن ترانی میفرماید چشم دل و جان را محروم ننمائید و بمحلّ ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید کذلک ینصحکم لسان اللّٰه لعلّ انتم الی شطر الرّوح تقصدون

هذا ما ظهر و اشرق من افق البیان

اینکه در باره انقلاب و اختلاف ایران مذکور نموده بودید هذا ما وعدنا به فی الألواح ای طیب قبل از ارسال بدیع حجّت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهره کلمه حقّی بر او القا نکرده و لکن

بعد از ظهور بدیع بقدرت منیعۀ الهیّه و ابلاغ کلمۀ ربّانیّه و کتاب الهی حجّت و برهان کامل و بالغ شده چون بنعمت معنویّه اقبال نمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این بلا من لدی اللّٰه مالک الأسماء حال باید تفکر نمود که سبب چه بوده که رشحات بحر غضب الهی رئیس را مهلت داده و سایرین را اخذ نموده عند ربّک علم ما کان و ما یکون أنّه لهو العلیم الخبیر اگر ناس در امور وارده و این بلیّۀ کبری تفکر مینمودند کلّ را بشاطی عزّ احدیّه متوجّه مشاهده مینمودی و لکن قضی ما اراد أنّه لهو المراد ای طیب ناس را اوهام از ربّ انام منع نموده مشاهده در اهل فرقان نما که بکلمات مزخرفه موهومه از سلطان کلمه محروم گشته اند دو مطلب مابین آن قوم محقق و ثابت بوده بشأنی که ایام و لیالی بذکر آن دو مشغول بودند یکی ذکر قائم و یکی ذکر وصایت در باره قائم مشاهده نمودی که آنچه در دست آن قوم بود وهم صرف بوده حال اهل فرقان را بگذار و بعضی اهل بیان را مشاهده کن که مجدداً باوهامات قبلیّه تمسک جسته و متشبتند چنانچه خبیث اصفهانی هر نفسی را که دیده ذکر وصایت نموده که شاید نظر باوهامات قبل ناس را از شاطی عدل محروم نماید و حال آنکه خود آن خبیث میدانند که ذکر وصایت ابدأ در بیان نبوده و نیست و از این گذشته بر امر یحیی مطلع نبوده معذلک بوسوسه مشغول او و اتباعش باین اذکار ناس را از طلعت مختار منع مینمایند اینست که ناس هنوز بالغ نشده اند اگر بالغ بودند باین اذکار از مذکور ممنوع نمیگشتند و از حقّی که بیک کلمه او صدهزار ولیّ خلق میشود بعید نیمانند طوبی از برای نفسی که حجبات اوهام را بکله خرق نماید و بیصر حدید بمطلع عزّ تفرید ناظر شود مع آنکه اهل بیان مشاهده نمودند که آنچه از قبل در دست بود جمیع موهوم صرف بوده معذلک بتوهّمات انفس مشرکه از مالک بریّه محجوب مانده اند الیوم اگر نفسی جمیع این مقامات را معدوم و مفقود نشمرد عنداللّٰه از انسان محسوب نه تا چه رسد بمقامات عالیّه باذن جان ندای رحمن را بشنو که میفرماید انّ السّالک فی المنهج البیضاء و الرّکن الحمرآء لن یصل الی مقام وطنه ای مقام لقاء ربّه الاّ بکفّ الصّفر عمّا فی ایدی النّاس و عمّا یتکلم به السن النّاس و عمّا توهّمت به افئدة النّاس یا حبّذا لمن فاز بهذا المقام الأسنی و الغایة القصوی و الدّروة العلیا و الفلک الحمرآء و العزّ الأقصی و الطّلع التوّآء و الأفق الأعلى منقطعاً عن اوهام من فی السّموات و الأرضین معرضین اهل بیان بضری قیام نموده اند که شبه آن در عالم ظاهر نشده چه اگر بیصر انصاف مشاهده مینمودند و به ما اراد اللّٰه توجّه میکردند عرف قمیص الهی کل را اخذ مینمود فوالذی انطقنی بالحقّ بشأنی بی انصاف و غافل مشاهد میشوند که فوق آن متصوّر نه فاسأل اللّٰه ان یؤیّدهم علی عرفان هذا البدع الّذی ما رأّت عین الابداع ابداع منه قل تالّله أنّه لبدیع السّموات و الأرض و أنّه لسراج اللّٰه للعالمین

و اما ما ذکرّت فی المیم أنّه قد تعدّی سوف یری خسارانه بما ارتکب الاّ ان یتوب و یرجع أنّه لهو الحاکم العزیز العلیم انا امسکنا القلم عمّا هو علیه لانه لیس له رأی بل کان محکوماً بما یحکم به من فی حوله کذلک قضی الأمر فی لوح عظیم لا تحزنوا بذلک سوف ینصر اللّٰه احبّائه و یأخذ الّذین ظلموا انّ هذا لحقّ یقین

یا طیب نسمع حنین البیت أنّه یقول

ربّ نجّنی من القوم الظّالمین یا الهی فابتعث من یأخذنی و یخلّصنی و یعمّرنی انّک انت المقتدر علی ذلک و انّک انت العزیز القدر الی متی اكون فی تصرّف الّذین کفروا بک و بآیاتک الکبری ای ربّ خلّصنی من هؤلاء المشرکین الّذین ما سمعوا ندانک و ما اجابوک قد اخذتهم الأوهام علی شأن اعرضوا عنک و اعترضوا علیک بعد اذ جتّهم من مطلع الفضل بسطان مبین

اگر نفسی در آنجا یافت میشد که علی العجاله اجاره هم مینمود محبوب بود الأمر بید اللّٰه أنّه لهو الحاکم علی ما یرید کبر من قبلی احبّائی و بشرهم بذکری ایّاهم نسأل اللّٰه ان یوفّقهم علی الاستقامة علی حبّه لانه لا یعادلها شیء فی الابداع انّ ربّک لهو العلیم الحکیم

كَبَّرَ عَبْد الرَّحِيمِ نَسَأَلَ اللّٰهَ اَنْ يُؤَيِّدَهُ عَلٰى حَبِّهِ عَلٰى شَأْنِ يَضَعُ الْاَوْهَامَ تَحْتَ رِجْلِهِ وَ يَكْسِرُ صَنْمَ الظُّنُونِ بِاسْمِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَ يُوقِّتَهُ عَلٰى خِدْمَتِهِ وَ طَاعَتِهِ وَ يَقْدِّسَهُ عَنِ نَفْحَاتِ الْمَغْلِبِينَ وَ يَجْعَلُهُ ذَاكِرَ نَفْسِهِ بَيْنَ عِبَادِهِ اِنَّهُ وَلِيُّ مَنْ تَوَجَّهَ اِلَيْهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ اِنَّمَا الْبِهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ مِنْ لَدُنْ عَزِيزِ حَكِيمِ

* * *

ق

محبوب فؤاد حضرت سمندر عليه بهاء الله الأبهى ملاحظه فرماید

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

ایام احزانست و امواج ضغینه و بغضا در افتدۀ دشمنان شراره کبر و غرور و دخان حرص و طمع عالم فرح را تیره نموده سبحان الله مع ظهور عنایات و بروز فضل و الطاف وارد شد آنچه که بر حسب ظاهر هیچ نفسی شبه آن را گمان نمینمود یسأل الخادم ربّه ان ییسط بساطاً آخر و یطهر افتدۀ عبادۀ بماء الكوثر و ینورها بأنوار منظره الأكبر انه هو السميع المجیب و هو العليم الخیر یا محبوب فؤادی دستخط حضرت عالی که بنام این خادم فانی بود و همچنین نامه های متوالی که باسم حضرت اسم جود علیه بهاء الله الأبهی بود کلّ بشرف حضور و اصغاء مکلم طور فائز قوله تبارک و تعالی

بِسْمِ الْمُنَادِي بَيْنِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

هذا كتاب من لدى المظلوم الى الذي آمن بالله المهيمن القيوم قد احاطت الأحزان مولى الامكان و اوليائه بما ورد عليه من مظاهر الأوهام و الظنون لعمر الله ناح القلم الأعلى في الأفق الأبهى و صاح الصهيون و نسف كوم الله بما اكتسبت ايادى الذين انكروا حجة الله و برهانه بعد اقرارهم و كفروا بالشاهد و المشهود قد اشتعل الظالم بنار الحرص و الهوى و البغى و الفحشاء و ارتكب ما ناحت به الأمانة و بكى عباد مكرمون قد اتفق مع عدو الله في التصرف في اموال الناس ان القلم عجز عن ذكر اعمالهما و ما ورد منهما على امر الله ربّ ما كان و ما يكون

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو سبحان الله نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر در باره اش منظور و اسباب تجارت از هر جهت از برایش موجود چون دارای زخارف دنیا شد اول سيف جفا بر معین و ناصر و مؤید خود وارد آورد و بعد بر اولیا و دوستانش آن بی انصاف در اموال افنان و سایر دوستان طمع نمود و اوایلا برآورد که مال مرا بردند و عمل نموده آنچه را که سبب تضییع امر بوده قلم اعلى در این مقام باین کلمات مشغول تا سمندر ناری از احزان وارده و امورات نازلۀ بر نبیل قبل علی محزون نشوند و افسرده نگردند در این احزان شریک بزرگی از برایت موجود یا سمندری لا تحزن عمّا ورد علیّ و علیک من کلّ ظالم بعيد و کلّ فاجر عنید کن مشتعلاً بنار محبتی و طائراً فی هواء عنایتی و ناطقاً بما تنجذب به الأفئدة و القلوب اولیا هر یک را بنور بیان مقصود عالمیان منور دار و بنار سدره مشتعل نما هر یک امام وجه حاضر و بلسان عنایت مذکور نظر بمقتضیات حکمت ذکر اسم نشده و لکن امام وجه غائب نبوده و نیستند یشهد بذلک بحر بیانی و سماء عطائی و عن ورائهما لسان العظمة فی مقامه المحمود قل

الهی الهی تری ما ورد علی اولیائک من اعدائک قد کفر بک من رفعتہ بأیادی فضلک و انکر حقک بما اتحد مع مطلع البغضاء فی ایامک ای ربّ تری الظالم اتخذ عدوک لنفسه ناصرًا و معینًا و ارتكب ما اخذت به الأحزان اهل سرادق عصمتک و

خبَاءَ عظمتک ای ربّ اسألك بأنوار وجهک بأن تحفظ اولیائک من شرّهما و مکرهما أنّک انت المقنن علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأمور لا اله الا انت العطوف الغفور انتهى

یا محبوب فؤادی فی الحقیقه امر عجیبی ظاهر محمّد علی اصفهانی در سنین قبل با جناب آقا عبدالرحیم علیه بهاء الله باین ارض وارد چندی در سجن ساکن بعد اذن توقّف در مدینه کبیره را مسئلت نمود بعد از اشراق نیر اذن بان جهت متوجه و در آن ارض متوقف و ساکن تا ایامی که محبوب روحانی جناب حاجی شیخ اخوی علیه بهاء الله الابهی قرار شد در آنجا بتجارت مشغول گردند محمّد علی مذکور بضاعتش مرچاة بود لذا در اعانت او اشارت رفت بعضی از حضرات آقایان افنان علیهم بهاء الله الابهی هر یک مبلغ صد لیره تسلیم نمودند و همچنین از اشیاء صین و هند متواتر نزدش ارسال داشتند تا در این سنه خیر انقلاب تجارت آن ارض بمسامع صاحبان مال رسید قصد توجه بمدینه نمودند لأجل اطلاع و تحصیل آن ظالم بمجرّد اصغا با مطلع بغضا متحد شد یومی از ایام فریاد برآورد صندوق را شکستند و سیصد و پنجاه لیره بردند هر یوم بنفسی نسبت میداد و بالآخره سیدی را متهم نمود و بحکومت عارض شد و آن بیچاره فقیر را حبس کردند بعد از چندی چون کذبش ظاهر شد حکومت سید را رها نمود در آخر این تهمت بر جناب ناظر مسکین علیه بهاء الله وارد آورد چه که همچو گمان نمود که جناب ناظر در آنجا وارد شد شاید امر تجارت آن محلّ باو راجع شود باین توهم این نسبت را باو داد و مجلسها برپا نمود و باطراف نوشت و بهر معرض منکری که میرسید میگفت باینها آمدند و مال مرا سرقت کردند و بردند باری با عدو الله متحد گشت و نزد اکثری از تجار گفتند آنچه را که سبب تضييع امر الله شد باری از اول ایام الی حین چنین لطمه‌ئی بر امر وارد نشده سرکار معین‌الملک ایده الله تعالی بحضرات فرموده سید میگوید محمّد علی کاذب است صاحبان مال مالشان را طلب نموده‌اند و او باین بازیها و لعبها تمسک نموده و من هم شریک قول این سید هستم از دفترش کذب بمثابه شمس ظاهر و هویدا و بعد مکتوبی باین فانی و بحضرت اسم الله مه علیه بهاء الله الابهی ارسال نمود و مذکور داشت محض حفظ امر الله این عبد ذکر سرقت را نموده و اگر اذن عنایت شود ثابت مینمایم که این مال را جناب ناظر سرقت نموده از مصدر امر اذن صادر که البته ثابت کن و مالت را اخذ نما چندی گذشت و خبری در این فقره از او نرسید حضرت افنان علیه بهاء الله الابهی هم در آن ارض از او طلب اثبات فرمودند که خود نوشته حال از عهده برای بعدرهای نالایقه کذب متمسک بعد بحضرت اسم الله نوشته مال مرا برده‌اند میگوئی بیا اثبات کن و حال آنکه خود او مکرر این فقره را اظهار کرده از این کلمه باقی قول و عملش معلوم و واضحست فی الحقیقه بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و بعد معلوم شد که قبل از اظهار باین ارض بهمه جا نوشته باری نذر کرده که یک کلمه صدق در عالم نگوید نهر کذب و نفاق بیحر کفر و شقاق پیوست انا لله و انا الیه راجعون

اخبار تازه آنکه حضرات آقایان افنان سدره مبارکه با کمال روح و ریحان در نیمه ماه مبارک رمضان وارد و بحضور و لقا فائز و حال از فضل الهی و رحمت رحمانی در ظلّ قباب عظمت مقرر گرفته‌اند و ساکنند هنیئاً لهم و مرئناً لهم حقّ شاهد و گواه که اکثر اوقات ذکر آن محبوب فؤاد از لسان جان ظاهر ذکرت فرح‌انگیز و یادت روح‌انگیز مکرر در این ایام این کلمه علیا از لسان مولی الوری جاری قال و قوله الحقّ قد ورد علی سمندری ما ورد علی نفسی این ایام در احزان شریکست ولكن پاینده نبوده و نیست سوف یزول و تبقى العزة و الفرح و السرور لی و له و لأولیاء الله و اصفیائه و امنائه انتهى

لله الحمد حضرت شیخ علیه بهاء الله و عنایته اکثر ایام بحضور و لقا فائز است ابن آن حضرت با کمال خضوع و مسرت مشهود و امام کرسی ربّ قائم و موجود فی الحقیقه گوش از ذکر خالص آن محبوب مهتر و بصر بلقای منتسبین با فرح اکبر یسأل الخادم ربه بأن یعزّ حضرتک بعزّه و یرفعک و من معک بقدرته و سلطانه انه هو خیر ناصر و خیر معین و هو ارحم الراحمین و اکرم الأکرمین

اینکه در باره حبیب روحانی جناب آقا شیخ محمد عرب علیه بهاء الله و عنایت مرقوم داشتند فی الحقیقه بخدمت قائمند و عنایت مولی فائز مکرر ذکرشان از لسان عظمت جاری و نامه‌ها که باین عبد ارسال داشته‌اند جمیع در ساحت اقدس بعز اصغا فائز و مخصوص اولیا و احبا که ذکر نموده‌اند کلّ بنفحات وحی و ذکر حقّ جلّ جلاله فائز گشتند عنایت در باره ایشان بوده و هست و الواح مقدّسه بخوازش ایشان ارسال شده آن محبوب فؤاد امواج بحر عنایت را دیده‌اند و میدانند بحر فضل را کرانی نه و نور نیر کرم را حدی نه یسأل الخادم ربّه بأن یؤید المقرّین علی عرفان ما کان مکنوناً فی آیاته و مخزوناً فی کلماته انه علی کلّ شیء قدير بشارت کبری و مژده عظمی کلمه مبارکیست که لسان عظمت من غیر ستر و حجاب در یومی از ایام بجناب نبیل ابن نبیل علیه بهاء الله الأبھی فرمودند و آن اذن حضور آن محبوب فؤاد است انّ الخادم یحمده علی ذلک و یشکره شکرراً لا ینتهی بدوام نعمته و لا یتغیّر ببقآء اسمائه ولكن معلق بحکمت فرمودند باید بمقتضیات آن ناظر بود و اینکه جناب شیخ در باره تعیین مذکور داشته‌اند آن محبوب میدانند گاهی موجود و گاهی مفقود وقتی آفتاب غنا مشهود و هنگامی افلاس و لکن در باره جناب شیخ علیه بهاء الله فرمودند بجناب آقا علی حیدر علیه بهاء الله حواله شود که برساند تعویق و تأخیر امثال این امور از عدم وجود شیء مذکور است لاغیر و جناب شیخ هم باید با جناب امین علیه بهاء الله و عنایت بمحبّت رفتار نمایند حال جناب امین نسبت ابوت دارند بر اکثری و از اول امر الی حین بر خدمت قائمند و بذکر خیر عامّه احبّای الهی مشغول فی الحقیقه ذکر خیر همین جناب شیخ علیه بهاء الله را مکرر نموده‌اند و بساحت اقدس فرستاده‌اند اگر گاهی نظر بحکمت یا نصیحت کلمه‌ئی بگویند نباید مکدر شوند در ذکر این مقامات این کلمه علیا از لسان مولی الوری ظاهر قوله تبارک و تعالی

یا سمندری علیک بهائی و عنایتی امواج بحر عنایت الهی و اشراقات نیر فضل ربّانی متوجّه اولیا بوده و هست لله الحمد الی حین هر عمل جزئی که از اولیا ظاهر شد و یا قبل از ظهور لحاظ عنایت بآن توجه نموده انه لا یضیع اجر المحسنین باید کلّ بما ظهر من عنده ناظر باشند و هو الفرد الواحد العلیم الخبیر انتهى فی الحقیقه ذکر جناب شیخ علیه بهاء الله صحیح است و لدی المولی مقبول چه که نفوسی که از شئون ظاهره و زخارف فانیه مقدّسند اقوال و اعمالشان مؤثر واقع میشود در اکثری از مقامات در شرایط مبلّغین فرموده‌اند آنچه را که نزد آن محبوب واضح و مبرهنست لحاظ عنایت بایشان بوده و هست انقطاع سبب ارتفاع است و تقوی علّت ارتقا باری آنچه در مقامات قناعت و تقوی ذکر نموده‌اند در ساحت اقدس مقبول یسأل الخادم ربّه بأن یمدّ جنباه بأسباب تكون علّة لاقبال الناس و توجّههم الی وجه ربّهم مالک الایجاد

ذکر جناب حاجی درویش آقا علیه بهاء الله را فرمودند بعد از عرض امام حضور این کلمات عالیات از امّ الکتاب ظاهر قوله تبارک و تعالی یا درویش آقا علیک بهاء الله فاطر السّمآء اهل طریقت عهدا و قرنہا بذکر وثنای مولی مشغول و خود را مابین عباد اهل حقیقت میشمردند و مراتب توحید و تجرید و انقطاع را ذکر مینمودند و چون سید عالم باسم اعظم ظاهر کلّ انکار نمودند الا من شاء الله از حقّ میطلبیم آن جناب را مؤید فرماید بر اقبالی که سبب اقبال اهل طریق گردد خذ باسمه القيوم رحیق البقاء من ایادی العطاء ثم اشرب بذکره المبین

بگو ای اهل عالم امروز حجج مقرّین و مرسلین امام وجه اسم اعظم حاضر و بذکر و ثنا و طواف مشغول ضعوا الأوهام لأهلها و خذوا ما قدر من لدن مقتدر قدیر و عالم خبیر در احزاب مختلفه تفکر نما و همچنین در حجج باقیه لیظهر لک الحقّ و سلطانه و قدرته و اقتداره و آیاته و بیّناته و تكون من الفائزین انتهى

امید آنکه از نفحات بیان مقصود عالمیان بتمام همّت بر خدمت قیام نمایند و رحیق مکنون در آیات الهی را بیابند و بیاشامند الأمر بیده یؤید من یشاء بجنود الغیب و الشّهاده و هو المقتدر العزیز الحکیم

ذکر جناب حاجی میرزا فضل‌الله و ورقه ضلع ایشان را فرموده‌اند بعد از عرض در ساحت اقدس مخصوص هر یک نازل شد آنچه که مطاف کتب ارض است اسأل المحبوب ان يؤیدهما علی اصغاء بیانه حقّ الاصغاء آمین آمین یا مقصود العارفين آمین آمین یا محبوب من فی السموات و الأرضین ذکر برادر مکرم جناب آقا میرزا ابراهیم علیه بهاء الله را نموده‌اند همچنین ذکر نامه ایشان را که بآن حضرت ارسال داشته و ارسال فرموده‌اند در ساحت اعزّ اقدس اعلى بعزّ اصغا فائز و یک لوح مبارک از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل و ارسال گشت يسأل الخادم ربّه ان یوفّقه علی ما یحبّ و یرضی و یقدّر له لقاء لوحه الذی لاح من افقه نیر العنایة و العطاء أنّه هو فعّال لما یشاء و هو الفرد الواحد المقنن القدير

اولیای آن ارض هر یک را ذکر مینمایم و از حقّ جلّ جلاله میطلبم در هر آن ریحیق بیان بر ایشان مبذول دارد هی بنوشند و به لک الحمد ناطق گردند فی الحقیقه نفوس مطمئنّه موجوده گوی سبقت را از عالم و عالمیان رپوده‌اند و بفیوضات حضرت قیاض در ایامش فائز گشته‌اند که تواند از عهده شکر برآید جز عجز چاره‌ئی نه و جز اقرار بر تقصیر مفری نه الأمر بیده و الحکم فی قبضة قدرته و هو المقنن المختار

ذکر جناب معلّم علیه بهاء الله را نموده‌اند که مع تهیّة اسباب نظر بتنهائی آن حضرت و موافقت توقّف شد این موافقت در ساحت امنع اقدس ابهی مقبول افتاد بقسمی که اجر لقا مخصوص ایشان از لسان قدم جاری و نازل و در آخر بیان لسان رحمن باین کلمه ناطق طوبی از برای او و از برای نفسی که اسباب او را فراهم آورد انا سترنا ذکر اسمه حکمة من عندنا و انا المختار انتهى البهَاء و الذکر و الثناء علی حضرتک و علی من معک و من فی بیتک و یحبّک و یسمع قولک لوجه الله ربّ الأرباب و الحمد له اذ هو مالک الایجاد و مولی العباد

خادم

فی ۲۶ شوال سنة ۱۳۰۶

سه قطعه ارسال شد یکی مخصوص جناب نفس مذکور ایدّه الله تبارک و تعالی و دو دیگر یکی مخصوص آن حضرت و آخر مخصوص حبیب فؤاد جناب آقا محمّد جواد علیه بهاء الله ۱۵۲

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو هو

ایام ایام امتحان و ابجر اختلاف و ابتلا در هیجان و رایات مشتبهات از هر گوشه و کنار در فساد و خسران معلوم است که هیچ احتجاجی اشد از احتجاج از حق نیست و هیچ ناری احرا از بعد او نه در هر آن پناه بخدا بر مظهر نفس او برده و عامل بانچه رضای او است بوده که اینست ثمره وجود و سر مقصود و بعد بر رفارف مرتفعه و مکامن ممتنعه مستریح باشید شبیه نیندازد شما را ندای بعضی از عساکر نفی و از حق غفلت ننمائید که در هر ظهور اینگونه اختلافات ظاهر گشته لکن الله یشیت امره و الله یظهر نوره ولو کره المفسدون در جمیع ایام مراقب امر الله بوده و از نفی احتراز و در ارض اثبات ساکن باشید کینوتی را ساجد باشید که لم یزل و لایزال بر مسند عزت مستریح بوده و هست و ستایش ننموده ذات مقدس او را هیچ منزّه و مقدسی پس بجوهر عز خود و اصف عز بوده و بهویژه جود خود ناعت جود خود خواهد بود و کلّ جودها نزد جود او ساجد بوده اند و جمیع عزها عند بروزات عز او خاضع خواهند بود زیرا که هر شیء بعز جود او موجود خواهد گشت فسبحانه سبحانه عمّا یقول الظالمون

هو الحیّ

باز بلند مکتت پرواز نمود و غراب غیرت از مغرب جان متصاعد و باوج عماء قدرت متمکن شد و از صعود آن صعوه خاموش حدیقه عزت بخروش آمد و بلبل ریاض قدس در ملکوت انس بحر فیکه منزّه از حرف و صوتست مغرّد گشت از لحنی از آن حجبات عظمت خرق شد و سرادقات رفعت منهدم آمد و از لحن دیگر آن روح بقا از مدینه وفا راحت بخشید و نور لقا لطایف نعمت را از جذبۀ ورقا بچشید و مصباح احدیه سراجی از کافور برافروخت و صرف عدم علم قدم فوق جبل ظهور برافراخت و نور صمدیه در بلور وجود غیبیه نار احدیه بعد از تقدیس از مشکاة اسمیه مشتعل فرمود چه مبارک نفسی که بآن نور مهتدی شود و چه فرخ وجودی که بآن نار مصطلی گردد حینئذ قل

قلباً طاهراً فاخلق فیّ یا الهی سرّاً ساکناً جدّد فیّ یا منائی و بروح القوّة تثبتنی علی امرک یا محبوبی و بنور العظمة فاشهدنی علی صراطک یا رجائی و بساطان الرقعة الی سماء قدسک عزّجنی یا اوّلی و باریاح الصمدیه فابھجنی یا آخری و بنغمات الازلیّة فاسترحنی یا مؤنسی و بغناء طلعتک القدیمة نجّنی عن دونک یا سیدی و بظهور کینوتک الدائمة بشرنی یا ظاهر فوق ظاهری و الباطن دون باطنی

بازآ و بده جامی این ساقی عطشانرا
زان ساغر باقی ده این فانی دورانرا
این هیکل فانیرا برسوز و برو خندان
تا از روزن جان بینم رخساره جانانرا
پاکم کن از آرایش دردم ده از آسایش
وانگاه بهم دریچ این دفتر هجرانرا
هم نفعه عیسی ئی هم سدره موسی ئی
نار الله حمرائی کاتش زدی امکانرا
از ابدم برهان وز قدمم بجهان
در ظل فنا ده جا این سرور بیسامانرا
دنیا و عقبی را جمله براهت دادم
بازآ برهت ریزم هم جان و روانرا
گر پرده براندازی عالم همه بگدازی
کار همه برسازی بر هم زنی ایمانرا
شمشیر بکف آمدی ای عشق اینک سر و اینک دل
زخمی زن و محکم زن این زنده بیجانرا
با ابروی خونریزت خون من بیدل ریز
پس با لب جانبخشت روحی بدم ارکانرا
افعی گیسویت خون دل و جان خورده
پس با کف بیضایت برگیر تو ثعبانرا
گر تیغ تو بر فرقم ور تیر تو بر صدرم
ناید همی اندر پی حاصل چه بود مستانرا
درویش همی خواهد جانرا برهش باز
گرچه نبود لایق هدیه جان یزدانرا

* * *

قوله تعالی

بحر وحی که در قلم اعلی مستور است بصورت این کلمات ترشح فرموده ای جمال بمقرّ اقدس وارد شدی و بمنظر اکبر فائز گشتی امواج بحر معانی الهیه را بچشم ظاهر مشاهده نمودی و کلمات تامّات که هر یک مخزن لثالی حکمت و بیان بود بگوش خود اصغا کردی و فیوضات منبسطه رحمانیه و رحمت واسعة الهیه را نسبت بکلّ بریه بقدریکه عرفان آن ممکن است علی ما ینبغی لک ادراک نمودی ای جمال الیوم باید بمحبّت و مرحمت و خضوع و خشوع و تقدیس و تنزیهی ظاهر شوید که

احدی از عباد از اعمال و افعال و اخلاق و گفتار شما روائح اعمال و گفتار امم قبل استشمام ننماید که بمجرد استماع کلمه‌ئی یکدیگر را سب و لعن مینمودند انا خلقنا النفوس اطواراً بعضی در اعلی مراتب عرفان سائزند و بعضی دون آن مثلاً نفسی غیب منیع لا یدرک را در هیکل ظهور مشاهده مینماید من غیر فصل و وصل و بعضی هیکل ظهور را ظهور الله دانسته و اوامر و نواهی او را نفس اوامر حق میدانند این دو مقام هر دو لدی العرش مقبول است ولکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو رتبه نزاع و جدال نمایند هر دو مردود بوده و خواهند بود چه که مقصود از عرفان و ذکر اعلی مراتب بیان جذب قلوب و الفت نفوس و تبلیغ امر الله بوده و از جدال و نزاع صاحبان این دو مقام تزییع امر الله شده و خواهد شد لذا هر دو بنابر راجعند اگرچه بزعم خود باعلی افق عرفان طائرند

ای جمال غیب منیع لا یدرک ینوح و یکی چه که استشمام مینماید آنچه را که الیوم محبوب است اهل حق باید باخلاق او ظاهر شوند انا هو ستار العیوب و علام الغیوب و غفار الذنوب امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع باید نفوس پژمرده را بنسائم محبت و مودت و میاه مرحمت تازه و خرم نمود احتبای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرات تراب آن محلّ شهادت دهند بخلوص آن جمع و جذبۀ بیانات روحانیۀ آن انفس زکیۀ ذرات آن تراب را اخذ نماید نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه که در حمل مشقّات فلاحین صابرم و بکلّ ذی روح اعطای فیاض که در من ودیعه گذارده نموده و مینمایم مع همه این مقامات عالیه و ظهورات لا تحصی که جمیع ما یحتاج وجود از من ظاهر است باحدی فخر ننموده و مینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم

ملاحظه در علما و عرفای قبل نمائید مع آنکه در هوای توحید طائرند و بذکر مراتب تجرید و تحمید ناطق کلمه‌ئی از آن نفوس لدی الکلمة مقبول نیفتاد و نفسیکه از تکلم لفظ کلمۀ توحید عاجز بود چون بمقرّ ظهور موقن شد اعمال نکرده‌اش مقبول شد و ثنای نگفته‌اش محبوب افتاد فاعتبروا یا اولی الابصار

قسم بامواج بحر معانی که از ابصار مستور است که احدی قادر بر وصف این ظهور اعظم علی ما هو علیه نبوده و نیست لذا باید کلّ با یکدیگر برفق و مدارا و محبت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید بکمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر بکوچک و بزرگی ظروف باشد یکی کفی اخذ نموده و دیگری کأسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری امروز نظر کلّ باید باموری باشد که سبب انتشار امر الله گردد حقّ شاهد و گواه است که ضربی از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت ما بین احباب نبوده و نیست اجتنبوا بقدرۀ الله و سلطانه ثمّ الفوا بین القلوب باسمه المؤلف العلیم الحکیم

از حقّ جلّ جلاله بخواهید که بلذت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حبّ او مرزوق شوید از خود بگذرید و در سایرین نگرید منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارید امری از حقّ پوشیده نبوده و نیست اگر برضای حقّ حرکت نمایند بفیوضات لا تنهایی فائز خواهند شد اینست کتاب مبین که از قلم امر ربّ العالمین جاری و ظاهر شد تفکروا فیما نزل فیه و کونوا من العالمین نفوسیکه الیوم من عند الله مأمورند به تبلیغ امر و تخصیص داده شده‌اند بعنایات مخصوصه او کلّ باید نسبت بایشان خاضع باشند چه که آن خضوع لله واقع میشود چون بامر حقّ است بحقّ راجع است ولکن آن نفوسیکه تخصیص داده شده‌اند باید کمال اتحاد ما بینشان مبرهن و ظاهر باشد دیگر درایج عرفان و مراتب آن نفوس عند الله مشهود بوده و خواهد بود کذلک اوقدنا سراج البیان بین الامکان طوبی لمن اقتبس من مشکاته و استضاء بانواره انا من الفائزین المکرّمین و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

بدايات كلام و غايات ختام ذكر سلطان عما و مليک بهاست جلّ عنایته و عظم احسانه و لا اله غيره و بعد عرض میشود که مثل جناب شما که از اوراق شجره الهيّه و از اثمار سدره کينوتيه ظاهر شديد و از کؤوس سنا مرزوق و از کأوب حمرا مشروب گشته ايد چرا بايد از سرائر امور الهيّه و ظواهر کلمات صمدانيّه محبوب گرديد و از مقصود اصلي و مطلوب روحاني دور شويد همچو گمان نشود که غرضی در هویت این کلمات مستور و خیالی در سرّ اشارات مکنون است قسم بخدائیکه این عبد را بر بساط حبّ جالس نمود و بر نمارق و دّ مستريح فرمود که آنچه ذکر شده از جواهر عنایت و سواج مکرمتست منزّه از ملاحظه غيبيّت و مقدّس از مشاهده کيفيت است انظر الى قرون الأولى و فکر فيما نزل الله فيها على اهلها لم وقع الخلاف بينهم و بم اعرضوا عن وجهته و ابعدوا عن صراطه و افسدوا في امره و اشركوا مع سلطان وحدته و صاروا من الهالكين أ سمعت ان يمحو دين الله من قبل ان يثبت او ينسخ حکم الله من قبل ان يظهر قل ما لكم كيف لا تعرفون و لا تشعرون لا فوريّ ربّ السموات و الأرض لن يقدر احد ان ينسخ حرفاً ممّا نزل في البيان من عند الله المهيمن القيوم و كتب على نفسه بأن يثبت كلّ ما حدّد في الكتاب من عنده ولكنّ الناس لا يعلمون و لا يفقهون ان يا حبيب انصف بالله ثمّ اجعل محضرك بين يديه هل كتبت البيان كما امرک الله محبوبک العارفين لا فوعمرک ما کتبتہ و ما اطعته فيما امرت من عنده و صرت من المتوقّفين بل اردت ان تبعد الناس عن امره و نهيه و تكون من المبعدين أ رضيت بالذی استهزء بالله و اعرض عن حضرته و ابعد عن صراطه و اغفل عن ذكره و صار من المعرضين قل اما تستحي عن الله الذی خلقک و ربّاک و جعلک ملکاً لتذکر الناس بأيام الله و تكون من الذاکرين و اتبعت بما تهوى نفسک و تولّيت عن حکم الله ربّي و ربّک ربّ العالمين فاقراً عليهم ما نزل من قبل ان تکفروا انتم و من على الأرض جميعاً انّ الله لغنّي حميد فوربّ السموات و الأرض لو اجتمع کلّ من في السموات على الألوهيّة و کلّ من على الأرض على الربوبيّة لن يقدرنّ و لن يستطيعنّ ان ينزلنّ حرفاً ممّا نزل الله في الكتاب قل ما لكم كيف لا تتنبّهون و لا تعرفون فوالذی نفسی بيده ما اريد في تلك الکلمات الاّ حبيّ لنفسک و ودّي لجنابک والاّ ما لي و شأنی بأن اتذکر من كان هو خير المذكورين ولكنّ لما شاهدت نسيانک عن عهدک لذا القيت عليك ما لا يلقيک احد من العالمين لتعرف حقّ الله في تلك الأيام و تدارک ما فاتک و تكون من المحسنين و الحمد لله ربّ العالمين در هر حال اين ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت اسپزند مفرّی برای نفسی نیست و امر الله را باين سهلی ندانيد که هر کس هوسی در او اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادّعا را نموده اند زود است که خواهید دید که شجره استقلال بسططان جلال و مليک جمال خود لم یزل و لا يزال باقی خواهد بود و کلّ اينها فانی و مفقود بل معدوم کأن لم یکن شيئاً مذکوراً هباء خواهند گرديد اذا اتا لله و انا اليه راجعون

و اگر مصلحت بدانيد از قول این عبد خدمت جناب ميرزا تکبير برسانيد و بعد عرض کنيد که آيا رايات اختلاف از کلّ جهات مرتفع نشده و فساد اين اصحاب عالم را فاسد نه نموده همین بس نیست چگونه جمع اينها ممکنست اينست که در کلّ کتب و کلّ رسل مکتوب و مقرّست لا تشکر بعباده ربّک احداً مثل شما بايد بجمع مراتب ناظر باشيد ديگر مختاريد ما انا الاّ ناصح امين و السلام على الموقنين

* * *

بلحاظ اطهر انور قبلة الموحّدين جناب زين المقربين عليه بهاء الله الأبهي مشرف گردد

بسم الله الأقدس الأعظم الأبهي

بروحى و كينونتى لك الفداء يا حَبْدًا بما فزت بكتابك الذى كان رأسه مزيناً باكليل ذكر ربنا العليم الخبير و هيكله مطرزاً بطراز حبّ محبوب العالمين قد اجتذبنى ظاهره بما مرّت منه نساييم الايقان فى امر ربنا الرحمن و سقانى باطنه خمر الحيوان التى عصرت من انامل الاستقامة فى ثناء الله المقتدر القدير اذا فزت و وجدت و عرفت قمت و حضرت تلقاء العرش و قرأت امام وجه ربك الرحمن بعد الذى اشرق شمس الاذن من افق ارادة ربك المتعالى العزيز المنيع نفسى لنفسك الفداء يا من اقبلت الى قبلة العارفين روحى لروحك الفداء يا من اذا سمعت النداء قلت لبيك يا اله من فى السموات و الأرضين طوبى لعرفانك الذى به فزت الى الأيام التى فيها فاض معين العناية و الجود باسم ربك العزيز البديع طوبى لقلمك بما جرى على ذكره و ثنائه بعد الذى غفلت عنه اكثر من على الأرض يا روحا لهذا المقام العظيم لو اقول انه سراج ارى بأن السراج يضىء ظاهر الأشياء و سراج ذكرك فى وصف ربنا الأبهي يضىء قلوب المقرئين كينونتى لئارك الفداء يا من انجذبت بنار الله المشتعلة بين العالمين حقيقتى لمائك الفداء يا من احببت بماء عرفان ربك كلّ عظم رميم

بكتب عديدة آن حضرت فائز شدم و كمال مسرت و ابتهاج از زيارت آن روى داد و اينكه جواب تأخير شد سبب ناامنى سبيل بوده اگرچه حال هم بهمان ناامنى باقيست چون جناب مشعل بنار الله و القائم على صراط الاستقامة و الهدى جناب محمّد مصطفى عليه من كلّ بهاء ابهاه و همچنين جناب مهاجر فى سبيل الله و حامل الشدايد فى حبّ مولاہ اعنى جناب مصطفى عليه من كلّ سناء اسناه عازم آن جهت بودند لذا باين عريضه مشغول شدم كه شايد ذكرى از اين فانى در خدمت آن حضرت و احبّاء الله مذكور آيد

در يك كتاب آن حضرت كه ذكر ورود جناب شيخ نبيل عليه بهاء الله مذكور بود بعضى عرايض مرقوم فرموده بودند كه تلقاء عرش اعظم عرض شود از جمله سؤالات مشهدى رضاي صباغ در كيفيت حضرت ابراهيم و اسمعيل و قربانى و كيفيت جبريل هذا ما اشرق من افق بيان ربك الرحمن قوله عزّ اعزازه و جلّ كبريائه ان يا رضا قد ذكر لدى العرش ذكرك و هذا جواب ما اردته فى سؤالك ينبغى لك بأن تطير من الشوق فى هواء حبّ ربك المتعالى العزيز المّان انا فدينا الابن و ما اطّلع بما اراد ربك لا جبريل و لا الملائكة المقرئين فاعلم انا كتبنا لعبدنا الخالق الذى كان من ملائكة الروح كلمة نلقياها عليك مرة اخرى فضلاً من لدن ربك العزيز الغفار نزلنا له اذ سأل مسألة يا ايها الناظر الى المنظر الأبهي ليس اليوم يوم السؤال اذا سمعت نداء ربك قل لبيك يا محبوب العالمين فى كلّ سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعيلاً و ارسلناه الى مشهد الفداء و ما فديناه بذبح كذلك قضى الأمر من لدن ربك العزيز المختار منهم اسمعيل الذى سرع مسرعاً الى مقرّ الفداء فى العراق بعد الذى انجذب بكلمة من لدنا و فدى نفسه منقطعاً عن الأكوان و منهم اشرف الذى كان ذاكرًا بين العباد بذكر ربه مالك يوم التناد و كلّ ما منعه ازداد شوقه الى الله الى ان فدى نفسه و طار فى هواء القرب و دخل مقعد الأمن مقام الذى جعلناه اعلى المقام و منهم البصير عليه ثناء الله و ذكره لعمري انجذب بندائه حقايق الأشياء اذ طلع من افق بيته بثناء ربه و كان منادياً بين العباد بهذا الاسم الذى منه اضطربت البلاد الى ان شرب كأس الشهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله كذلك نزلنا الأمر فى الألواح و منهم من فدى نفسه فى الطاء و منهم من قطع حنجره اذ رأى نفسى مظلوماً بين ايدي الفجار و منهم من اخذه حبّ الله على شأن نبذ نفسه فى البحر قل ان اعتبروا يا اولى الأبصار لم ادر اىّ ذبيح اذكر لك يا ايها المذكور بلسان ربك فى هذه الليلة التى يطوف حولها النهار و منهم فخرالشهداء الذى احضرناه لدى الوجه و خلقناه بكلمة من لدنا ثمّ ارسلناه بكتاب ربك الى الذى اتبع هواه و فضلنا فيه ما تمّت به حجّة الله عليه و برهانه على من فى حوله كذلك قضى الأمر من لدن مقتدر الذى كينونة القدرة ينادى عن ورائه لك العظمة و الاقتدار

ای سائل لسان قدم میفرماید بقول ناس سر بریده فراوان بود بخانه ما محبوب تر آنکه در این ذبایح فکر کنی و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات ایشان سیر نمائی و ایشان نفوسی هستند که بمیل و اراده خود در سیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند و از مشهد فدا برنگشتند اینهمه اسمعیل نقد داری و خود بر احوال بعضی مطلع این نقد ترا کافیست و چه مقدار نفوس دیگر که بعد از اخذ بمنتهای استقامت ظاهر شدند بشأنی که تا حین خروج روح از جسد بذکر اسم اعظم جهره ذاکر بودند و امثال این نفوس در ابداع ظاهر نشده لو تفکّر تخرّ علی التراب و تقول لک العظمة و الجلال یا محیی من فی العالمین و ما سمعت فی خلیل الرحمن انه حق لا ریب فیہ مأمور شدند بذبح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر الله بین ما سواه و مقصود از ذبح او هم فدائی بود از برای عصیان و خطاهای من علی الأرض چنانچه عیسی ابن مریم هم این مقام را از حقّ جلّ و عزّ خواستند و همچنین رسول الله حسین را فدا نمودند احدی اطلاع بر عنایات خفیه حقّ و رحمت محیطه او نداشته و ندارد نظر بعضیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفیا و اولیا جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند ولكن الطاف مکنونه الهیه بسببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و میفرماید تفکّر لتعرف و کن من الثابتین

و اما ما سألت من الجبریل اذا جبریل قام لدى الوجه و يقول يا ايها السائل فاعلم اذا تكلم لسان الأحديّة بكلمته العليا يا جبریل ترانی موجوداً على احسن الصور في ظاهر الظاهر لا تعجب من ذلك ان ربك لهو المقتدر القدير آنچه سؤال شده و میشود جمیع در الواح الله از قبل و بعد تلویحاً و تصریحاً نازل و الیوم نغمه قلم قدم لا اله الا انا المهيمن القيوم است هذا ما وعدتم به في البيان من لدى الرحمن لو انتم تعلمون انتهى

آنچه در باره آقا محمد ابراهیم خبّاز که ذکر فرموده بودید که بعد از رجوع الی الله و اعراض از معرضین طلب مغفرت از حقّ نموده و همچنین ابن آن جناب و دیگر برات نام که جمیع طلب مغفرت و رحمت از حقّ نموده اند کل تلقاء عرش معروض شد بلسان ابداع پارسی نازل هر نفسی که بساحت اقدس توجه نمود در آن حین نسایم غفران بر او مرور نموده و مینماید و بطراز رحمت رحمن مزیناً لدى الحقّ مشاهده میشود ولكن باید انشاء الله باقبال تمام بقلوب منیره متوجه بمقصود باشند و جهد نمایند که باستقامت کبری مابین بریه ظاهر شوند و کل باصلاح ناظر باشند و از فساد و ما يتعلّق به بالمره خارج شوند طوبی لهم بما ذکر اسمائهم لدى العرش و اشتغل بأذکارهم قلم ربك العزيز المختار انتهى

و دیگر در باره محمد رحیم از اهل ص که مرقوم فرموده بودند تلقاء وجه معروض شد مخصوص لوح منبع نازل و ارسال شد ارسال فرمایند

و آنچه در باره قضای حوائج بعضی مرقوم فرموده بودند بهمان تفصیل لدى العرش معروض شد و هذا ما نزل في الجواب قوله جلّ اجلاله ان استمع ما تنطق به شمس التّبيان من افق ارادة ربك الرحمن و بشرّ الناس بفضل الله و جوده و كرم الله و عنایته انه لهو المعطي العزيز الجواد هر نفسی اراده هر مطلبی نموده و از ساحت عرش خواسته البتّه مستجاب شده و خواهد شد بلی اگر از برای بعضی ظهور آن بحسب ظاهر تأخیر شده نظر بحکمتهای بالغه و مصالح بریه بوده تعالی تعالی فضله تعالی تعالی عظمته تعالی تعالی کرمه تعالی تعالی عطائه تعالی تعالی جوده و سخائه در یکی از الواح منزله به نبیل اعظم نازل ای نبیل بعضی عباد از حقّ سمّ قاتل طلب نموده و مینمایند و بگمان خود شاهد فائق خواسته اند آیا رضیع اگر سم طلب نماید اعطای آن از بالغ جایز لا و نفسی ولو یصیح و یکی چنانچه شنیده اید و مشاهده نموده اند که بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر و از حقّ جلّ شأنه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطا ظاهر شد از ایشان آنچه سبب خسران شد از جمله مردان چون مخصوص جمال قدم از محلّ خود حرکت نمود لذا اذن حضور داده شد مع جمعی از اهل عراق بین یدی حاضر و بعد مطالبی چند معروض داشت مع آنکه باو اظهار شد که اگر به ما قدر لک راضی باشی اقرب بصلاحت و لكن چون عجز و

کمال اصرار از او ظاهر کلمه‌ئی باو القا شد بشرایطی چند و بعد مافوق آنچه خود اراده داشت بآن فائز اگرچه در خدمت فقرا و احبّای حقّ بکمال استقامت مشغول بود ولکن کثرت زخارف دنیویّه و اشتغالات امور ظاهریّه او را بشأنی غافل نمود که بجمع اعمال شنیعه مشغول شد تا آنکه بمقامی رسید که در دو سنه قبل از مهاجرت چند مرتبه لدی الباب حاضر و اذن حضور نیافت اگرچه قلبش از طراز حبّ رحمانی محروم نبود و لسانش بشنای حقّ ناطق ولکن نظر باشتغال دنیا از اعلى المقام مهجور ماند ولکنّ الله عفا عنه و وهبه فی الملکوت ما یکون خیراً عمّن علی الأرض کلّها انّ ربک لهو الحاکم علی ما یرید و نفوس دیگر بعد ان وصلوا بما ارادوا بالمرّه از حقّ اعراض نمودند بعضی از آن راجع و بعضی بکمال طغیان باقی انّ ربک لهو العلیم الخبیر در بعضی از الواح منزله که قبل از میقات ظهور اعظم از سماء مشیّت مالک امم نازل تفصیل این مراتب مذکور مقصود آنکه احبّای الهی از تأخیر ما ارادوا من ربّهم الکریم مکدّر و محزون نباشند چه که آن مبدأ کرم و مخزن جود و مبدأ فیوضات لانهایه و مصدر عنایات غیر متناهیه لم یزل و لایزال معطی و باذل بوده و خواهد بود انّه لهو العزیز الکریم انتهى ما اشرق من افق البیان امانتی باسم جناب آقا حسن علیه بهاء الله الأبهی ارسال شده برسد بایشان بسته مخصوص باسم جناب خلیل علیه بهاء الله الملک الجلیل ارسال شد برسانند و تکبیر ما لا نهاییه از قبل کل ابلاغ فرمائید نسأل الله بأن یجعلہ غضنفر الاستقامه فی امر مالک البریّه

نه لوح مخصوص ن از سماء قیوم نازل و لوحی هم مخصوص جناب آقا عبدالکریم الّدی فاز بقاء الله العزیز الحمید در بسته علیحده ارسال شد اسامی معین نشده بمصلحت آن حضرتست ولکن باید جناب آقا عبدالکریم حامل آن باشند و همچنین لوحی بجناب آقا یوسف از سماء امر نازل مخصوص از یمین عرش نازل من قبل حقّ تکبیر بایشان برسانید و این خادم فانی باین کلمه ذاکر ای ربّ ایده و احبّائک علی خدمه امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک انک ولیّ الدّاکرین وصیّت الهی آنکه احبّای او از اماکنی که رایحه اختلاف استشمام کنند اجتناب نمایند چه که الیوم اختلاف ضرّ اعظمست از برای اصل شجره نسأل الله بأن یعرفّ النفوس نفسه لیعلموا أنّهم عجزاء لدی شؤونات قدرته و عدماء لدی ظهورات سلطنته انّه علی ما یشاء قدیر انتهى

و دیگر بسته مخصوص اهل خاء باسم جناب نبیل قبل علی علیه ذکر الله و بهائه باید بایشان برسد و باید بکمال حکمت و احتیاط حمل فرمایند و این امورات باید از کل مستور باشد از داخل و خارج چه که بعضی هستند من غیر غرض کلمه‌ئی تکلم مینمایند و آن سبب ابتلا میشود

دیگر طائفان حول عرش رحمن جمیعاً عرض تکبیر خدمت جمیع میرسانند خدمت جناب مولای مفخّم معظّم جناب طیب علیه بهاء الله و بهاء کلّ شیء بذکر نیستی و فنا ذاکرم جمیع مکاتیب ایشان که باین ارض رسیده مایه فرح و نشاط بوده مخصوص در نامه‌ئی مذکور فرموده بودند که حضرات نهی الهی را بقدر عطسه اعتنا نمودند آن نامه تلقاء عرش معروض شد تبسم فرمودند و این کلمه از مشرق کلمه مشرق و نازل هر نفسی نصح جناب طیب علیه بهاء الله را نپذیرفت لدی العرش مقبول نیفتاد انتهى بر خود آن نفوس هم مشقتهای بسیار وارد عجیبت که مع نهی صریح و اخبار از سیّالّه برقیّه ممنوع نشده‌اند این بسی واضحست اگر این ارض محلّ امنی بود و خارج از ضرّ جمیع را طلب میفرمودند محلّیست این ارض که کسب و تجارت در او بسیار مشکل شده و دیگر کموسعت است یک نفر که وارد میشود نمایانست و جمیع در تفحص حال او و این بسی واضح است که سبب فساد ادرنه اجتماع اصحاب بوده و دیگر دو سنه است که کلّ یوم اریاح قحط استشمام میشود این ایّام که بسیار بر ناس سخت شده کلّ یتضرعون و لا یعرفون الی من یتوجّهون

و دیگر وصیّت الهی آنکه جمیع احبّا بکلمه‌ئی تکلم نمایند که سبب وحشت من علی الأرض شود و یا مخالفت ملوک و غیره از آن استشمام گردد جمیع باید بحکمت و بیان حرکت نمایند و بکمال صلاح و سداد منقطعاً عن الفساد در

بلاد باسم مالک ایجاد ذاکر و مشهور و معروف باشند مخصوص نفوسی که از ساحت مقصود مراجعت نموده‌اند باید بکمال آداب ظاهره و باطنه و حکمت منزله بین برپه عمل نمایند انتهى

و ايضاً اشرف من افق الارادة ان يا احبائي في حدباء عليكم ذكرى و بهائي و ثناء كلّ الأشياء و ثناء من في جبروت الابداع و ملكوت الاختراع انتم الذين حملتم الشدايد في سبيلي و الرزايا في حبي لعمرى سوف نرفع اسمائكم و نعلو مراتبكم و مقاماتكم و نظهر بين الأمم ما ورد عليكم في سبيل ربكم لم يزل كان طرفي اليكم و لا يزال يكون بمثل ما قد كان طوبى لكم بما اقترن اسمائكم بهذا الاسم الأعظم العظيم اياكم ان تعجزوا في شيء ان احفظوا مقاماتكم و اياكم ان يظهر منكم ما يدل به ما قدر لكم من لدن عليم حكيم ان اعتصموا بحبل الله و عنايته ثم انقطعوا عما يكرهه رضاه هذا خير لكم عما ترونه في الأرض انه وليكم و ولي من والاكم و ولي من يحبكم و يذكر ما ورد عليكم هذه كلمة بها زيننا الواح كينوناتكم لو انتم تعرفون و طرنا بها ديباج انفسكم لو انتم تفقهون و يبقى اثره في الظاهر و الباطن في الملكوت كذلك نطق ربكم العليم الخبير بهاء عليكم يا احبائي في هناك ان اجتمعوا على امرى و ذكرى و ثنائى بين عبادى ثم اشربوا اقداح الفلاح باسمى و ذكرى كذلك نزل لكم من لدن منزل قديم و الحمد لله رب العالمين انتهى ما نزل من سماء الفضل و العناية

روحي فداك از آن حضرت ملتسم که تلقاء وجوه جميع آن وجوهات منيرة منورة باشراقات انوار حب الهية عليهم بوارق انوار التي اشرفت من افق جبين المحبوب ذكورا و اناثا صغيرا و كبيرا از قبل اين خادم فاني عرايض مشتاقانه و اذكار بهية منيعه و ساذج حب و صرف خلوص برسانيد عليهم بهاء الله و ثنائه و ثناء من في العالمين

خادم الله

هو الله المستعان

بسا اشجار که باثمار بديعه الهية تزيين يابد و ما در تحت تراب مسجون باشيم و چه مقدار از رياض خرم که در ارض ظاهر شود و اين ابصار موجوده از دیدنش ممنوع بسا طيور که بر افنان اشجار بتغني آيند و اين آذان از استماعش محروم لذا بايد اين ايام معدوده را غنيمت شمرد و از ذکر الله و ثنای او غافل نشد در جميع احوال پناه بخدا برده و مراقب بوده که مباد بهمسات شيطان از نفحات رحمن محروم مانی سعی نما که باخلاق حسنه و افعال محموده بين برپه ظاهر شوی و از تو نسایم تقدیس و انقطاع بوزد که شايد قلوب مردگان از مؤانست و مجالستت بحيات ابدی فائز شوند و بکوثر تسليم و رضا مرزوق گردند اگرچه جاهل را پند عاقل ثمر نبخشد چنانچه در جميع الواح نصيحت نموديم که نفسی متعرض نفسی نشود از زمان توقّف در عراق تا حين ناس را از شهوات نفسانيه و مجادله و محاربه مع برپه منع نموديم مع ذلك عامل شدند آنچه را که در جميع اوراق و الواح ممنوع بوده و ضرر اعمال جهال باين عبد مسجون راجع شده و نفوسیکه کلّ اعمال شنيعه را مرتکب بوده‌اند حال خود را بلباس زهد جلوه داده‌اند و جميع آنچه را عامل شده‌اند باين عبد نسبت داده‌اند اينست که در کتب قبل نازل شده که ذياب بلباس اغنام ظاهر شوند و بفریب ناس مشغول گردند باری در جميع احوال بحق ناظر باش و از دوش منقطع ذکرش را غنيمت دان و امانت حبش را بخائن و سارق نما و در کمال حفظ محفوظش دار در کلّ حين شکر نما که هجرت بوصل تبديل شد و بعدت بقرب و بعرفان الله در ايامی که اکثري محجوبند فائز شدی و الروح عليك

بعد از اتمام این مکتوب دستخط حضرت محبوب فؤاد جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله و عنایتیه رسید الحمد لله فرح و بهجت آورد و همچنین دو دستخط از محبوب فؤاد جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله در همین روز رسید از حق جل جلاله این خادم فانی سائل است که موفق شود جواب را زود عرض نماید و ارسال دارد و همچنین دستخط محبوب فؤاد جناب ابن ابهر علیهما بهاء الله و رحمته رسید سه فقره تا حال باسم ایشان الواح ممتنعہ مقدسه نازل و ارسال شد یک فقره آن هنوز باقیست نظر بحکمت یکمرتبه ارسال نشد و لکن در همان ایام که دستخط ایشان رسید جمیع الواح نازل و موجود از قول این فانی خدمت هر یک از آقایان و محبوبان مجدداً تکبیر منیع بسته بعنایت آن جنابست

* * *

ق ک

جناب استاد آقا جان علیه بهاء الله

اوست دانای بینا

بعضی از احزاب عالم همت بر آن گماشته‌اند که بلسانهای مخصوصه خود تکلم نمایند و این فقره را سبب علو و سمو خود دانسته‌اند چنانچه اهل ایران که بطراز قابلیت و استعداد مزینند اراده نموده‌اند بلسان قدیم تکلم نمایند و آنچه از خارج داخل شده خارج نمایند و لکن نزد مظلوم محبوب آنکه جمیع عالم را یک وطن مشاهده نمایند و در ترویج یک لسان یا دو چنانچه از قبل گفته شد همت گمارند تا جمیع آفاق بنور اتفاق فائز شود و اهل ارض از آفتاب دانائی و دریای بینائی قسمت برند و آنچه سبب اتحاد عالم و امم بوده از قلم اعلی در الواح متفرقه جاری و نازل شده انشاءالله عباد بطراز انصاف مزین شوند و بعدل موفق گردند تا آنچه ذکر شد ثمرات آن را بیابند و گواهی دهند بآنچه حق جل جلاله بان امر فرمود اوست راه‌نما و اوست دانا و بینا شکر کن محبوب عالم را که ترا مؤید فرمود و بآنچه از اکثر ابصار مستور است راه نمود آنه لهو الحق علام الغیوب لا اله الا هو العزیز المحبوب

* * *

بنام آنکه بیم از اوست و امید از او

نخستین گفتار کردگار اینست با سینه پاک از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا بیاید و آنچه سزاوار روز اوست بیاید امروز روز دیدار است چه که یزدان بی‌پرده پدیدار و آشکار بجان پاک بشتابید شاید برسید و بآنچه سزاوار است بی‌برید از آب پرهیزکاری خود را از آرزو و کردارهای ناشایسته پاک نمائید تا راز روز بی‌نیاز را بیاید روشنی نخستین در روز پسین پدیدار به سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود پاک‌ی دل و دیده و پاک‌ی گوش از آنچه شنیده بگو ای دوستان راه‌نما آمد گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راهها نمودار راه او است بیاید گفتار گفتار اوست بشنوید امروز ابر بخشش یزدان میبارد و خورشید دانائی روشنی میبخشد و بخود راه مینماید جوانمرد آنکه راههای گمان را گذاشت و راه خدا گرفت ای دوستان دست توانای یزدان پرده‌های گمان را درید تا چشم ببیند و گوش از شنیدن بازماند امروز روز شنیدنست بشنوید گفتار دوست یکتا را و بآنچه سزاوار است رفتار نمائید از گفتار پارسای بگفتار تازی آغاز نمودیم

يا أيها المقبل اسمع النداء أنه ارتفع في سجن عكّاء و يدع العباد الى الله مالك الابداع تفكّر فيما ظهر لئرى ما لا رأّت عين الابداع أنّ ربّك هو العزيز الفضل اياك ان يمنعك ما في العالم عن مالك القدم دع الظنون و مظاهرها و الأوهام و مشارقتها مقبلاً الى الله مالك المبدأ و المآب هذا يوم البصر لأنّ المنظر الأكبر تشرف بأنوار ظهور مالك القدر الذي اتى من سمآء البيان بالحجّة و البرهان و هذا يوم السّمع قد ارتفع فيه صرير القلم الأعلى بين الأرض و السّمآء اسمع و قل لك الحمد يا مقصود العالم و لك الشّاء يا مالك الرّقاب

يا أيها السائل امروز نور ناطق و نار متكلّم و خورشيد حقيقت مشرق جهد نما شايد فائز شوى بأنچه سزاوار يوم الله است اگر در آنچه ظاهر شده تفكّر نمائی خود را غنى و مستغنى از سؤال مشاهده كنى حقّ مقدّس است از ظنون و اوهام و مشييت و ارادة انام با علم يفعل ما يشاء و رايه يحكم ما يريد آمده حجّت و برهان فوق مقامات اهل امكان ظاهر فرموده آياتش در كتب و صحف و زبر و الواح موجود و مشهود و بيناتش در سور ملوك و رئيس ظاهر و هويدا ليس لأحد ان يجرب الربّ أنه يمتحن العباد كيف يشاء اگر في الحقيقه ببصر انصاف در آنچه ذكر نموديم مشاهده نمائی و بسمع عدل اصغا كنى بكلمه مباركه رجعت اليك يا مولى العالم منقطعاً عن الأمم ناطق شوى بشنو ندای مظلوم را قدم از مقامات ظنون و اوهام اهل امكان بردار و بر لامكان گذار لتسمع تغرّدات طيور العرش و تغنّيات عنادل العرفان على اعلى الأغصان نسأل الله ان يؤيدك و يوفّقك على ما يحبّ و يرضى أنه هو مولى الورى و ربّ العرش و الثرى لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم اذا اخذك جذب النداء من الأفق الأعلى قل

الهي الهى اشهد بوحدانيتك و فردانيتك و بعزّك و عظمتك و سلطانتك انا عبدك و ابن عبدك قد اقبلت اليك منقطعاً عن دونك و راجياً بدائع فضلك اسألك بأمطار سحاب سمآء كرمك و بأسرار كتابك ان تؤيدنى على ما تحبّ و ترضى اى ربّ هذا عبد اعرض عن الأوهام مقبلاً الى افق الايقان و قام لدى باب فضلك و فوّض الأمور اليك و توكلّ عليك فافعل به ما ينبغى لسمآء جودك و بحر كرمك أنّك انت المقتدر العليم الحكيم اشهد يا الهى بأنك اعلم بى منى قدر لى ما يقربنى اليك و ينفعنى فى الآخرة و الأولى أنّك انت مولى الورى و فى قبضتك زمام الفضل و العطاء لا اله الا انت الفضل الكريم البهآء على اهل البهآء الذين ما منعتهم ضوضاء الأمم عن مالك القدم قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ العرش العظيم

* * *

هو الشّافى الكافى المعين الغفور الرّحيم

بك يا علىّ بك يا وفتى بك يا بهي انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا سلطان بك يا رفعان بك يا ديّان انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا احد بك يا صمد بك يا فرد انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا سبحان بك يا قدسان بك يا مستعان انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا عليم بك يا حكيم بك يا عظيم انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا رحمن بك يا عظيمان بك يا قدران انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا معشوق بك يا محبوب بك يا مجذوب انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا عزيز بك يا نصير بك يا قدير انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا حاكم بك يا قائم بك يا عالم انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى

بک یا روح بک یا نور بک یا ظهور انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا معمور بک یا مشهور بک یا مستور انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا غائب بک یا غالب بک یا واهب انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا قادر بک یا ناصر بک یا ساتر انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا صانع بک یا قانع بک یا قانع انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا طالع بک یا جامع بک یا رافع انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا بالغ بک یا فارغ بک یا سابغ انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا نافع بک یا مانع بک یا صانع انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا جلیل بک یا جمیل بک یا فضیل انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا عادل بک یا فاضل بک یا باذل انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا قیوم بک یا دیموم بک یا علوم انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا عظیم بک یا قدوم بک یا کرّوم انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا محفوظ بک یا ملحوظ بک یا ملحوظ انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا عطوف بک یا رؤف بک یا لطوف انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا ملاذ بک یا معاذ بک یا مستعاذ انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا غیاث بک یا مستغاث بک یا نفّاث انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا کاشف بک یا ناشف بک یا عاطف انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا جان بک یا جانان بک یا ایمان انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا ساقی بک یا عالی بک یا غالی انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا ذکر الأعظم بک یا اسم الأکرم بک یا رسم الأقدم انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا سبّوح بک یا قدّوس بک یا نزّوه انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا فتّاح بک یا نصّاح بک یا نجّاح انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا حبيب بک یا طيب بک یا جديب انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا جلال بک یا جمال بک یا فضّال انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا واثق بک یا عاشق بک یا فائق انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا وهّاج بک یا بلاّج بک یا بهّاج انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا وهّاب بک یا عطّاف بک یا رأف انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا ثابت بک یا نابت بک یا ذاوت انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
بک یا نافذ بک یا لاحظ بک یا لافظ انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
یا ظاهر مستور یا غائب مشهور یا ناظر منظور انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقی
یا قاتل عشّاق یا واهب فسّاق

یا کافی بک یا کافی

یا شافی بک یا شافی

یا باقی بک یا باقی

انت الباقي یا باقی

سبحانک اللهم یا الهی اسألك بجودک الذي به فتحت ابواب الفضل و العطاء و به استقر هیکل قدسک علی عرش البقاء و برحمتک التي بها دعوت الممكنات الی خوان مکرمتک و انعامک و بعنايتک التي بها اجبت فی نفسک من قبل کل من فی السموات و الأرض فی حين ظهور عظمتک و سلطنتک و طلوع عز حکومتک بکلمة بلیک و بهذه الأسماء الحسنی الأعظم و بهذه الصفات العلیا الأکرم و بذکرک العلی الأعلى و بجمالک الألفی الأصفی و بنورک الخفی فی سراق الأخی و باسمک المتقمص بقميص البلاء فی کل صباح و مساء ان تحفظ حامل هذه الورقة المباركة ثم الذي یقرأها ثم الذي یلقى علیها ثم الذي یمر فی حول بیت التي هی فیها ثم اشف بها کل مریض و علیل و فقیر عن کل بلاء و آفة و مکروه و حزن ثم اهد بها کل من یرید ان یدخل فی سبل هدايتک و مناهج فضلک و غفرانک و انت العزیز الکافی الشافی الحافظ المعطى الرؤف الکریم الرحیم

* * *

بنام خداوند یکتا

بگو ای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت و برصاص ظلم شهید نمود تفکر در نفوس کاذبه خائنه که باسم صدق و امانت و زهد و ورع مابین ناس ظاهر بودند نمائید تا از فرع این یوم اکبر محفوظ مانید یکی ذکر جابلقا نمود و دیگری به جابلصا اشاره کرد و کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرر معین نمود بی انصافی ناحیه مقدسه ذکر کرد و بی انصاف دیگر کلماتی باو نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب و علت شد که سلطان مدینه احدیه را بتمام ظلم شهید نمودند اگر ید قدرت الهی جمیع حجبات را خرق نماید امور تازه مشاهده نمائید و کلمات بدیعه اصغا کنید حال یک کلمه میفرماید که شاید آن کلمه سدای شود مابین صدق و کذب و آن کلمه اینست طهروا اذانکم عما یتکلم به الذین ینسبون انفسهم الی البیان و یکفرون بمنزله و سلطانه و مرسله چه که این نفوس محتجبه بعینه بر قدم آن نفوس حرکت مینمایند طوبی از برای چشمی که ببیند و ادراک نماید او از اقوی الناس و اقدرهم لدى الحق مذکور است استمعوا ما نطق به مبشری من قبل قال و قوله الحق نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کل بیان محض عنایت و شفقت این اذکار از قلم مختار جاری حفظ و قل لک الحمد یا اله العالمین حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحومه میشمردند و افضل اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قاتل شود باینکه موعود متولد میشود کافر است و از دین خارج این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ما سواه فداه از فارس از صلب شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذاً خسر الذین اتبعوا الظنون و الأوهام و امر بمثابة انوار آفتاب بر عالمیان ظاهر شد مع ذلك آن حزب غافله مردوده اعراض نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قیام کردند ای اهل بهاء مالک اسماء میفرماید در این امور تفکر نمائید که شاید اصنام ظنون و اوهام را فی الحقیقه بشکنید و باوهام تازه که معرضین بیان بان متمسک و متشبثند مبتلا نشوید بقوت و قدرت الهی بر امر قیام نمائید و عباد را از ظلم نفوس مشرکه و ظنون انفس کاذبه غافله حفظ کنید در اسرار مستوره تفکر نمائید تا حین ظهور اهل فرقان یعنی حزب شیعه از یوم الله و کیفیت ظهور مطلع نبودند گویا از بحر آگاهی بالمره بی نصیب بودند و از اشراقات آفتاب معانی محروم و ممنوع آنچه را بظنون و اوهام خود ادراک نمودند و بان متمسک بودند امر الهی بر غیر آن جاری و ظاهر شد و آن نفوس موهومه که خود را اتقای خلق و ازهد عالم میشمردند بظلمی قیام نمودند که ملاً اعلی و اهل

مدائن اسماء و ملکوت انشاء کل متحیر ماندند کذلک نطق القلم الأعلى فضلاً من عنده لتطلعوا علی ما ستر عنکم و تشاهدوا ما کان خلف الحجاب بما اکتسبت ایدی الذین هاموا فی هیماء الظنون و الأوهام و افتوا علی الذی اتی بالحق من لدی الله المهیمن القیوم

ای شاریان رحیق مختوم اسم قیوم میفرماید در فرقه‌ئی که خود را ناجیه و مرحومه می‌شمردند ملاحظه کنید که عند ظهور امتحان از فرقه طاعیه باغیه منکره مردوده محسوب شدند و در کتاب الهی از قلم اعلی از مظاهر نفی مذکور و مسطورند انشاءالله باید اهل بهاء که از اصحاب سفینه حمرا در قیوم اسماء مذکورند باستقامتی ظاهر شوند که لائق این امر اعظم و یوم مبارکست امروز روز خدمت و استقامت است اگر طفلی بر این امر مستقیم ماند او اقوی از کلّ بیانست بشهادة الله و شهادة من ظهر من قبل و بشر الناس بهذا النبا العظیم در الواح عراق و ارض سرّ و سجن اعظم دوستان الهی را آگاه نمودیم و بظهور عجل و ناعقین و طیور لیل و کتاب سجین و الواح نار اخبار دادیم تا کل بشأنی مستقیم شوند که اهل عالم و ما عندهم قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیمه نباشند باید بمثابه جبال مشاهده شوند نه مانند اوراق که بهر ریخی متحرکند و باندک نسیمی منقلب کذلک علمکم العلیم و عرفکم العارف الخبیر و هداکم الی صراطه المستقیم جهد نمایند و بکمال عجز و ابتهاج از قوی قدیر مسئلت کنید تا شما را مؤید فرماید بر امری که بطراز رضا مزین است و همچنین موفق دارد بر عملی که ذکر آن بدوام ملک و ملکوت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند فرصت را از دست مدهید و وقت را ضایع مگذارید قسم بدریای علم لدنی که آنی از این ایام افضل است از قرون و اعصار یشهد بذلک ربکم المختار فی هذا المقام الکریم انشاءالله بنار محبت رحمن حجبات مانعه را بسوزانید و بنور وجهش قلوب را منور دارید امروز روز این کلمه محکمه مبارکه است که از قبل لسان احدیه بان تکلم نموده کلّ شیء هالک الا وجهه امروز یوم الله است و حقّ وحده در او ناطق لا یدکر فیہ الا هو این الأبصار الطاهرة الحدیدة و این القلوب المنیره الفارغة امروز روز ابصار و آذان و قلوبست از حقّ بخواهید تا این سه را مالک شوید و از حجبات مقدّس دارید چه که حجاب رقیق بل ارقّ بصر را از مشاهده و آذان را از اصغا و قلب را از تفقه منع نماید باین کلمه علیا که از قبل از قلم اعلی نازل شده نظر نمائید

ای پسران دانش چشم سر را پلک بان نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی‌بهره نماید دیگر پرده آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود

ای دوستان امروز باب آسمان بمفتاح اسم الهی گشوده و بحر جود امام وجوه ظاهر و مّواج و آفتاب عنایت مشرق و لائح خود را محروم ننمائید و عمر گرانمایه را بقول این و آن تمام مکنید کمر همّت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجه کنید دین الهی را سبب اختلاف و ضغینه و بغضا ندانید لسان عظمت میفرماید آنچه از سماء مشیت در این ظهور امنع اقدس نازل مقصود اتحاد عالم و محبت و وداد اهل آن بوده باید اهل بهاء که از رحیق معانی نوشیده‌اند بکمال روح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را متذکر دارند بآنچه که نفع آن بکل راجعست اینست وصیت مظلوم اولیا و اصفیای خود را عالم بمحبت خلق شده و کل بوداد و اتحاد مأمورند باین کلمه مبارکه که از افق فم سلطان احدیه اشراق نموده ناظر باشید و ذکر نمائید کنت فی قدم ذاتی و ازلیّه کینوتی عرفت حیّ فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی

ای اهل بهاء شما در اوطان و این مظلوم در سجن اعظم در حینی که در دریای احزان منغمس است هر یک از شما را بکلمات و بیاناتی ذکر مینماید که اگر حرفی از آن کلمات بر مرایای وجود ممکنات تجلی نماید در کل کلمه انت المحبوب ظاهر شود بشأنی که جمیع بیابند و قرائت نمایند این فضل بی‌متتها را از دست مدهید و آنچه در سبیل الهی بر این مظلوم و شما وارد شده از آن غافل نشوید قدر خود را بدانید و مقامات خود را باسم حقّ حفظ نمائید چه که مشرکین و منکرین و خائنین بلباس توحید و اقبال و امانت ظاهر شده‌اند و بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مشغولند ان ربکم الرحمن

يقول الحقّ و يخبركم بالفضل و يهديكم صراطه المستقيم سبل ناس را بگذارید و راههای غافلین را معدوم شمارید و بگوئید آنه لا یشی فی طرقکم و لا یمعل ما عندکم قد ظهر و اظهر صراطه المستقیم و عرف الکّل منهجه القويم طوبی نفس سرعت الی بحر رحمة ربّها و لأذن سمعت صریر قلمه الأعلى و لعین رأّت آیاته الكبرى و للسان نطق بثنائه الجمیل قل ان ارحموا علی انفسکم و لا تتبعوا الذین کفروا باللّٰه و آیاته و انکروا حجّته و برهانه و قاموا علی الاعراض بظلم مبین انه فی السّجن الأعظم دعا الملوک و المملوک الی الاسم الأعظم الّذی کان مکوناً فی علم اللّٰه و مذکوراً فی صحف المرسلین

ای دوستان ذکر جمیع در کتب الهی بوده و خواهد بود و اگر بعضی از اولیای حقّ بلوح علیحده فائز نشوند بیقین مبین بدانند که اسمشان و توجّهشان و اقبالشان علی مراتبهم از قلم اعلی در کتاب مذکور و مسطور است از حقّ تأیید بخواید تا بامری که سبب و علت ذکر پاینده باشد فائز گردید آنه یری و یسمع و هو العلیم الخبیر دنیا را شائی نبوده و نیست عنقریب من علی الأرض بقبور راجع شوند فوالذی انطق کلّ شیء بشاء نفسه که این دنیا و آنچه در او مشهود است نزد صاحب بصر بیک کلمه از کلمات الهی معادله نمیاید چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود و این بدوام اسماء و صفات دائم و باقی خواهد ماند هیچ عاقلی بملاحظه یوم او یومین نعمت باقیه الهیه را از دست نمیدهد براستی میگویم جان لم یزل و لایزال آهنگ گلشن مکاشفه و لقا داشته و دارد ولکن اوهام و آمال لاتغنی او را از ملکوت قرب منع نموده باید بنار ایقان و نور ایمان حجابات را بسوزانید و قلوب و افئده را منور دارید جهد نمائید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاراست بنوشید هر نفسی بآن فائز شد او از اهل بقا در صحیفه حمرا مذکور است الحمد لله عنایت حقّ و الطافش مقبلین را بصراط مستقیم راه نموده و بعطیه کبری و موهبت عظمی فائز فرموده قدر مقام خود را بدانید و در کلّ احوال آگاه باشید چه که گمراهان در کمین هادیان بوده و خواهند بود ان ربکم الرحمن لهو العلیم الحکیم آیا در ارض طالب صادقی مشاهده شد که از فیض فیاض محروم شود یا قاصدی دیده شد که بصدق تمام مقصد اقصی را اراده نماید و از او ممنوع گردد لا ونفسه الحقّ و اگر بعضی از موحدین و مقرّین و مخلصین بر حسب ظاهر امری را طلب نمودند و بآن فائز نشدند این نظر بحکمتهای بالغه الهی بوده باید محزون نباشند چه که از برای هر امری میقاتی مقرر و مقدر است اذا جاء الحین ینظر بالحقّ من لدی اللّٰه ربّ العالمین افرحوا یا اولیاء اللّٰه و اصفیائه بما یدکرکم قلمی الأعلى فی هذا اللیل الّذی فیہ ینطق لسان العظمة انه لا اله الا هو المؤید النَّاصِح الفرد العزیز الحمید طوبی لمن فاز بالاستقامه الكبرى انه من اهل الفردوس الأعلى فی کتاب اللّٰه مالک الأسماء و فاطر السّماء الّذی ظهر بالحقّ بسلطان مبین ایاکم ان تمنعکم حجابات الأسماء عن سلطانها و منزلها و مبدعها تمسکوا بحبل عنایة ربکم الرحمن و تشبّثوا بذیله المنیر من عمل ما امر به یصلینّ علیه الملاء الأعلى و اهل جنّه العلیا و الذین سکنوا فی قباب العظمة امرأ من اللّٰه العزیز الحمید کذلک ذکرکم المظلوم اذ کان فی السّجن الغافلین و علمکم ما یقرّیکم فی کلّ الأحوال الی اللّٰه المقتدر المهیمن العزیز الفرید انا نوصی الکّل بالحکمة و البیان فی امر ربهم الرحمن کما وصیناهم من قبل انه لهو النَّاصِح الامین تلک کلمة انزلناها فی الواح شتی ینغی لکلّ من آمن باللّٰه فی هذا الظهور ان یتمسک بها و یکون من الرّاسخین و نهینا الکّل عن کلّ ما لا یحبّه اللّٰه و امرناهم بما تفرح به افئدة الأمم انه لهو المشفق الکریم عاشروا یا احبائی بالروح و الریحان کلّ الأدیان ایاکم ان تجعلوا کلمة اللّٰه علّة لاختلافکم او سبباً لظهار البغضاء بینکم قل اتقوا اللّٰه یا ملاء الأرض و لا تكونوا من الغافلین انه یأمرکم بما تجدون منهم عرف الروح لو کنتم من العارفين البهّاء علیکم و علی من معکم و یحبکم و یخدمکم و یسمع منکم ما رقم من القلم الأعلى فی هذا الأمر المبرم الظاهر المبین

بسم اللّٰه الأقدس العلیّ الأبهی

تالله بالبلاء زاد حبّ البهَاء على شأن ما منعه عن ذكر مالك الأسمَاء و فاطر السَّمَاء و فى كلّ الأحيان يدعو اهل الأكوان الى ربّهم الرّحمن فى حبّذا هذه الثّار التى كلّما يمَسّها الماء يزداد لهيبها فى حبّ ربّه المقتدر العليّ العليم و قبل الذّلة لعزّ من على الأرض و اختار السّجن لنجاة العالمين سيّاحى امرى عظيم عظيم لا يمنعه جنود السّموات و الأرضين لو تجد حلاوة ذكر ربّك فى آية من آياته لتضعق فى الحين و اذا قمت تقول

اشهد يا الهى بأن سبق ظهورك مطالع الوحي و مشارق الالهام و فى كلّ حرف عمّا يخرج من فمه ستر ما يحيى به العالمون اى ربّ أنّه سكن فى اخرج البلاد بعد الذى باسمه عمرت السّموات و الأرض كذلك ارتكبوا عبادك الظّالمون ان اشتعل بحرارة حبّى على شأن ينبغى لهذا الظّهور الذى به اضاءت وجوه المقرّبين و اذكر من قبلى من ارادنى ثمّ اشربه كوثر فضلى من انامل عنايتى ليجذبه الى افق رحمتى و مطلع اسمائى و مقرّ عرشى العظيم و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

جناب اسم الله الجمال عليه من كلّ بهاء ابهاه

١٥٢١

هو المشفق العطوف الغفور الرّحيم

تالله يا اسمى الجيم قد قرئ لدى العرش كتابك و وجدت منه نفحات حبّك لله يشهد بذلك قلمي الأعلى فى هذا اللّيل الذى فيه ينطق جمال القدم بما تضوّع منه عرف الحيوّة بين العالمين و أنّك اذا فزت به قم و قل لك الحمد يا اله العالمين ان يا اسمى الميم ان استمع التّداء من شطر السّجن لعمرى انّ لسانى يشهد بحبّك لله و باقبالك اليه ان اطمئنّ بفضل ربّك و قل لك الثّناء يا محبوب العالمين

ان يا اسمى الألف تشهد الف الابداع بأنّك انت الذى سمعت التّداء و اقبلت الى الأفق الأعلى و تمسّكت بالمعروف و استقمت على حبّ مولاك اذ كان مضطرباً كلّ قوئ امين

ان يا اسمى اللّام انّ ربّك العلام يناديك من مقرّ عرشه العظيم و يشهد لك بما تقرّ به عينك و يسترّ به قلبك و يأخذ عرف العناية كلّ صغير و كبير لا تحزن من شىء أنّه يسمع و يرى و ينزل لك ما تفرح به قلوب العارفين لعمرى لو تجد نفحات هذه الآيات لتطير من الاشتياق و تصيح فى البيت لك الفضل يا من فى قبضتك ملكوت السّموات و الأرضين انا خلقناك و ربّيناك و اسمعناك و اريناك منظرى الكريم

يا اسمى الجمال عليك بهاء الله فى كلّ حين و بعد حين و قبل حين انت الذى تمسّكت بالجبل الأعظم و حملت الرّزايا فى حبّ الله ربّ العالمين انا كُنّا معك اذ دخلت فى السّجن و كانت معك انفس معدودات انّ ربّك لهو البصير الخبير ان اذكر من سمى بعلى قبل اكبر أنّه ممّن وفى بميثاق الله و عهده و استشهد فى سبيلى المستقيم انا نذكره فى هذا الحين و نقول عليك بهاء الله و بهاء من فى الملا الأعلى و بهاء الذين فازوا بهذا الأمر البديع يا على قبل اكبر أنّك انت دخلت الرّمس و محبوب العالم يذكرك فى هذا المقرّ الرّبع انت الذى توجّهت الى وجه مولاك و قطعت البرّ و البحر الى ان دخلت شاطئ البحر الذى ينادى كلّ قطرة منه قد تمّ الميقات و اتى الرّحمن بسلطان مبین و اقبلت الى افق الظّهور و قمت لدى الباب و فزت بأنوار الوجه و سمعت نداء الله المهيمن العزيز الحميد و كنت فى جوار رحمته اياماً معدودات ثمّ رجعت باذنه و دخلت السّجن فى حبّه انّ ربّك لهو الشّاهد السّميع طوبى لمن يذكره بعده بما نطق به القلم الأعلى فى هذا المقام المنيع

نشهد أنه ممن انفق روحه في حبّ مولاه في يوم فيه زلت اقدام العارفين انا نذكره و الذين معك ليشهد الكلّ بفضل الله و رحمته أنه لهو المعطى الغفور الكريم ثم نبشرك بفضل آخر ان ربك لهو المبشر الخبير انا قد غفرنا احاك الذي صعد الى الله و نشهد أنه ممن اقبل الى الأفق الأعلى و بلغ الغاية القصوى كل ذلك من فضلى عليك لتكون من الشاكرين أنه في الأفق الأبهى يشهد بذلك لسان عظمتى في هذا المقر المنير

انا نذكر في هذا المقام من سمى بعلى قبل نقى ليقى ذكره بدوام اسم الله الملك المقتدر العزيز الحميد ان يا قلم الأعلى ان اذكره بالروح و الریحان ثم اشهد له بما شهد له الرحمن ان ربك لهو المعلم الأمين قل طوبى لك يا من سعدت الى الرقيق الأعلى و توجهت الى المقام الأسنى اشهد أنك قد سمعت النداء و اقبلت و آمنت و كنت من الفائزين انت الذى ما منعتك شؤونات الخلق عن الحق فمت على الذكر و الثناء بين ملا الانشاء و توجهت بوجهك الى وجه الله المشرق من هذا الأفق المنير طوبى للذين فازوا بهذا المقام و نعيماً لكل مقبل اقبل الى الله العزيز الجميل

ثم نذكر من سمى بعنديل الذى طار في هواء محبة الرحمن و فاز بظهور الله في يومه البديع انا نذكره بأحسن الذكر و نرسل اليه نفحات الآيات من هذا المقام الذى فيه ينطق لسان العظمة الملك لله العزيز المنيع يخاطبه جمال القدم و يقول عليك ثناء الله يا من كنت ناطقاً بذكر ربك و عليك بهاء الله يا من كنت ناظراً الى مشرق فضل ربك العليم كذلك ذكرنا الذين سمعوا نداء الله و اقبلوا اليه بقلوبهم و شهدوا بما شهد الرحمن اذ استوى على عرشه العظيم نعيماً لهم و طوبى لهم بما فازوا في هذا الحين بكوثر ذكر ربهم المقتدر القدير هل تعادل بهذا الفضل كنوز العالم لا واسمى الأعظم ولكن الناس اكثرهم من الراقدين

بشارة بعد بشارة بما توجه وجه القدم من شطر سجنه الأعظم الى من سمى بمحمد قبل على الذى فاز بعرفان الله مالك الابدان انا نذكره بلحن الله رب الآخرة و الأولى بذكر تمر به رائحة القميص بين العالم و يتضوع عرف الرحمن فى الامكان انت الذى اقبلت الى قبلة الآفاق و آمنت بالذى اعرض عنه اكثر العباد طوبى لك بما فزت برحيق الحيوان الذى ادارته انا مل عطاء ربك الرحمن بين الامكان اشهد أنك تقررت و توجهت و عرفت و اخذت و شربت باسم الله مالك الأديان هل من ذى اذن لسمع لحن الله هل من ذى بصر ليشاهد انوار الوجه هل من ذى شم يجد رائحة الفرع الذى علق على ظهر الله المقتدر العزيز المنان انت فى الرقيق الأعلى و ربك الأبهى يراك و يذكرك ليكون ذكره آية لمن فى الابداع

يا جمال قد سمعنا منك ما كان شاهداً لخضوعك لله و خشوعك لوجهه و عجزك و ابتهالك لدى الله المقتدر العزيز الوهاب أنه يكون معك فى كل الأحيان و يذكرك و الذين معك أنه لهو العزيز البصّار و نكبر من هذا المقام الأعلى و المقر الأسنى على اهلك و من نسب اليك ان ربك لهو المبيّن المختار لا يعزب عن علمه من شىء يذكر من يشاء بما يبقى به ذكره بدوام ملك الله مالك الأنام اى جمال كتابت بلحاظ مالك اسماء فائز و جواب ان از سماء مشيت الهى نازل بشانى كه هر كلمه آن شهادت ميدهد بر فضل محبوب عالم و عنایت او ان اشهد و كن من الشاكرين و مخصوص هر يك از اسماء كه در كتاب آن جناب بود آیات بدیعۀ منیعۀ نازل اى جمال قسم بشمس محبت كه از افق عالم مشرقست و بأعلى الضیاء و ابهى النور ظاهر و باهر كه اگر جميع ناس در ساعتى از ساعات بقلوب مقدسه مطهره توجه نمایند و نداء الله را اصفا کنند و اطوار اوراق سدره منتهی را مشاهده نمایند البته كل از فیض بحر اعظم محروم نمایند و در این فجر منیر بعنایت حق فائز گردند ولكن آنها فى غفلة و ربك هو الشاهد الخبير اهل خانه و منتسبين شما جميع لدى العرش مذکورند و جميع بعنایت الهى فائز شده و ميشوند لا تحزن من شىء قد قدر لك ما تفرح به القلوب ان ربك لهو الصادق المخبر الأمين

يا اسمى الجمال قد توجه فى هذا الحين وجه ربك الى من سمى بيزرك ليجد نفحات الوحي و ينطق بثناء ربه الخبير ان الذى توجه الى الله أنه يتوجه اليه فضلاً من عنده و انا العليم من نطق بهذا الاسم الأعظم يوقن بأنه كان مذكوراً لدى العرش

يشهد بذلك ربك و انا الشهيد كبر من قبلى على وجهه قل تالله قد فرت بالفوز الأعظم اذ ذكرك مالك القدم فى هذا اللوح الحفيظ ان افرح بفضل مولاك ثم اشكره ان ربك لهو السميع هذا يوم فيه انجذبت الأشياء من نداء مالك السماء و يسمع من كل ذرة من الذرات تهلل و تكبر و تتحرك شوقاً الى ظهور الله فى هذا المقام المبين يا جمال ان اشهد ثم انظر ثم اذكر ما رأيت بعينك اذ كنت قائماً لدى الباب و كان متوجهاً اليك وجه الله رب العالمين ان افرح بفضلى ثم عنايتى ثم مواهبى و رحمتى التى سبقت الأشياء و بحر كرمى الذى احاط العالمين و ما ذكرت فى الذين اقبلوا الى المظلوم بشرهم بذكرى اياهم ليكونن من الفرحين قد عرض لدى العرش العبد الحاضر كل اسم كان مذكوراً فى كتابك و نزلنا له ما فاح به عرف الفضل بين السموات و الأرضين طوبى لهم بما فازوا بعرفان الله فى ايامه و تمسكوا بحبله المنير

يا اهل الطاء لعمر الله ان المقصود يذكركم و يناديكم من هذا المقام البعيد و يدعوكم الى مقام لا يأخذه الفناء ان ربكم العليم لهو الشاهد الأمين قد ذكرناكم مرة بعد مرة ان افرحوا بفضل ربكم و كونوا من الشاكرين ان ابشروا بما توجه اليكم وجه الله من هذا الأفق البديع قولوا لك الحمد يا اله العالم و مالك القدم بما تحرك باسمنا قلمك الأعلى و تضح منه عرف عنايتك لهؤلاء العباد نشهد أنك انت الفضل و نحن من السائلين

و ما ذكرت فى اهل الهاء و الميم انا نزلنا لهم الآيات فضلاً من لدنا و انا الكريم و نزلنا لملة الكليم فى هناك ما اردته من فضل ربك الرحيم و نذكر اهل الشين و السين و الميم الذين فازوا برحيق البقاء الذى فك ختمه باصبع ارادة مالك الانشاء طوبى لهم ثم طوبى لهم و حسن مآب ان يا احبائى فى الشين تالله قد ذكركم مالك السماء آيات لا يراها المحو فى ممالك الابداع ان مالك الاختراع يشهد بذلك و عن ورائه كل عارف علام

يا رضا قد سمعت النداء مرة بعد مرة ان استمع فى هذه الكرة الأخرى و توجه بالوجه الأطهر الى المنظر الأكبر و بالقلب الأنور الى افق ظهور ربك العزيز الوهاب قل

لك الشاء يا مالك البقاء و لك الذكر يا من بيدك زمام الابداع اشهد أنك قد قرنتى و شرفنتى و عرفنتى و اسمعتنى ندائك الأحدى فى ملكوت الانشاء و أنك انت الكريم الفضل اسألك بالاسم الأعظم بأن تجعلنى ناطقاً بذكرك و تؤيدنى على الاستقامة الكبرى على امرك الذى به انقلبت السماء و ناحت قبائل الأرض كلها الا من شاء كرمك الذى احاط الامكان و نذكر الذين فى هناك ليحركهم عرف آيات ربهم الرحمن و تكبر من هذا المقام على وجوههم و نوصيهم بما ينبغى لهذه الايام

ان يا قلمى الأعلى ان اذكر من سمى بطالب ليفرح بذكرى و يكون قائماً على خدمة هذا الأمر الذى به زلت الأقدام يا طالب ان استمع نداء المظلوم تالله أنه ما اراد لك الا ما يقربك الى الله رب الغيب و الاجهار ان اعمل بما وصيناك من قبل بلسان الصدق ثم تشبث بذيل رحمة ربك فائق الأصباح قل

اي رب لك الحمد بما عرفنتى و علمتتى و اشهدتتى قد توجهت اليك بكلى و اسألك بأن لا تدعنى بنفسى و أنك انت المقتدر المنان

و نذكر احبائى فى السين قل ان افرحوا بذكرى و ثنائى لعمر الله يبقى لكم ما جرى من هذا القلم الذى شهد أنه لا اله الا انا المقتدر العزيز الفضل انا نراكم فى حب الله و امره و نوصيكم بالاستقامة الكبرى لأن بها ترتفع اعلام النصره بين الأرض و السماء و يغرد عندليب البقاء فى الأجواء أنه لا اله الا هو المقتدر على الأكوان خذوا رحيق البيان باسمى ثم اشربوا منه بذكرى الذى احاط الجهات طوبى لكم بما تشرفتم بذكر الله و توجهتم فى يوم فيه زلت الأقدام

يا قلمى توجه الى اهل الميم الذين شربوا رحيق العرفان فى ايام الرحمن و فازوا بهذا الذكر الجميل انا سمعنا نداء كل واحد منكم و نراكم على ما انتم عليه فضلاً من لدى الله العليم الخبير

أنا نذكر من سمى بعلى (ملاً على جان) فى ملكوت الأسماء ليسمع نداء ربّه الكريم ان يا على ان استعدّ لاصغاء نداء ربك الأبهى الذى ارتفع من هذا الأفق الأعلى و المنظر الأسنى لتشهد بما شهد الملائ الأعلى ان ربك لهو الميّن العزيز الحميد قم على خدمة مولاك على شأن يتحير به ما سواك كذلك يأمرك قلم الأمر من هذا المقام المنير تمسك بالعروة الاستقامة و تشبث بذيل رحمة ربك و قل

يا اله الأسماء و فاطر السمّاء و المهيمن على الأشياء اسألك باسمك الذى به انكسر ظهر الأصنام بأن تجعلنى ناطقاً بذكرك و ذاكرأ بين خلقك ثمّ أيدنى على خدمة امرك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم ان يا على اذا ارتفع نعيق ناعق فى هناك دعه بنفسه و توجه بقلبك الى افق ظهور ربك العزيز الحميد كذلك جرى اسمك من لسان المظلوم و نزل لك ما يبقى به اسمك بين السموات و الأرضين

و نذكر من سمى بالباء و الزاء ثمّ الرّاء و الكاف (سيّد آقا بزرگ) ليأخذه جذب آيات ربّه على شأن يقوم و ينادى تالله قد ظهر المحبوب و اتى الرحمن بعرشه العظيم قل يا قوم لا تضيعوا امر الله بينكم دعوا ما عندكم و خذوا ما اناكم من لدى الله ربّ العالمين هذا يوم لا تنفعكم خزائن العالم و لا اعانة الأمم توكلوا على الله و توجهوا الى افقه المنير كذلك يعلمك ربك لتذكره بين عباد و تكون من الراسخين

توجه وجه القدم الى ارض التّون و يذكر الذين آمنوا بالله ربّ ما كان و ما يكون يا محمّد (شيخ محمّد) ان افرح بما يذكرك الفرد الأحد من هذا المقام الأعلى لتقوم على ذكر مولاك الذى سجن فى سبيل الله المهيمن القيوم قل تالله قد جعل الله السجن قصراً من الياقوت و ينطق فيه مالك الملكوت انه لا اله الا انا العزيز المحبوب كن مستقيماً على حبّ مولاك لأنّ التّاعق ينطق بين العباد دعه بنفسه و تمسك بحبل الله ربّ الغيب و الشّهود كذلك جرى من قلم الرحمن ماء الحيوان ان اشرب و قل لك الحمد يا اله العالم و لك الشكر يا مالك الوجود

ان يا محمود يذكرك ربك من هذا المقام المحمود و يناديك بنداؤ لو يجد من فى الوجود عرفه ليدعّن ما عندهم و يطيرنّ فى هواء محبّة ربك العزيز الودود اذا فزت بآيات الله ان احفظها ثمّ اقرأها فى اللّيلالى و الأيّام لعمر الله تستضىء بها الآفاق و تستنير بها القلوب ايّاك ان تحزنك شؤونات العالم كن ناظراً فى كلّ الأحوال الى هذا الأفق الذى منه ينادى الاسم الأعظم الملك لله مالك الملوك قل يا عباد الرحمن هل بينكم من ذى سمع ليسمع نداء الله و هل بينكم من ذى بصر لينظر ما ظهر فى يوم الموعود قل انه يكتب لمن اراد اجر لقائه كذلك قضى الأمر فى لوح محفوظ كم من عبد تقربّ و ما فاز و كم من عبد فاز باللقاء اذ كان فى مقام بعيد كذلك يعلمكم الله فضلاً من عنده انه لهو العليم الحكيم

أنا نذكر الذين آمنوا بالله فى ارض زينت باسم الميم (مازندران) فى هذا اللّوح المنيع يا اهل الميم و الزّاء ان افرحوا بذكر الله و توجهوا بقلوب نوراء الى مشرق الطّور الذى فيه ينادى مالك الظهور الملك لله الفرد الواحد العليم الخبير أنا نذكر الذين شربوا رحيق الوحي و فازوا بعرفان الله فى هذا الفجر المنير طوبى لكم بما سمعتم و اقبلتم و آمنتم بالله ربّ العالمين انتم فى مقاعدكم و لسان المظلوم يذكركم من هذا المقرّ الذى يطوفه الملائ الأعلى ثمّ اهل مدائن الأسماء و الذين يطوفون حول عرش عظيم هنيئاً لكم و مريئاً لكم يا اصفياء الله و احبائه طوبى لوجوهكم بما توجهت و لقلوبكم بما اقبلت و لنفوسكم بما طارت و لعيونكم بما رأّت و لألسنكم بما نطقت بثناء الله الملك الحقّ الميّن أنا نوصيكم بالاستقامة على امر الله لأنها تنفعكم فى الدّنيا و الآخرة ان ربكم الرحمن لهو العليم خذوا كأس الحيوان باسمى الرحمن رغماً للذين كفروا بالبرهان اذ ظهر من لدى الله العزيز الجميل ثمّ اشربوا منه تارة باسمه و طوراً بذكرى البديع المنيع كذلك يذكركم من سجن فى سبيل الله و كذلك يذكركم من استقرّ على هذا المقام الكريم البهّاء عليكم من لدى الله مقصود العارفين و الحمد لله ربّ العالمين

روحی لِحَبِّکُم الْفِدَاءُ و لخدمتکم الفداء بعد از زیارت کتاب آن حضرت که فی الحقیقه مطلع سرور و مشرق ابتهاج بود لدی العرش حاضر و جمیع تلقاء وجه عرض شد و فی الحقیقه نفحات محبوبه از آن نامه مبارکه در هبوب بود دیگر احتیاج دلیل و برهان نیست نفس آیات منزله از سماء مشیت الهیه شاهد و گواهد بر فضل اکبر و عنایت کبری لذا باید در کلّ احیان بکمال فرح و سرور محبوب امکان را ستایش نمائید این عبد که بعد از نزول آیات منیعه بزبان کلّیل عوض آن حضرت نیستی و فنا و عدم استحقاق این عباد عطایای لایحسیه الهیه را اظهار نمودم و بصد هزار لسان شکر مینمایم محبوب عالم را چه که کمال الطاف نسبت بآن حضرت ظاهر فرمود انّ الخادم یشکره بلسان کلّ الأشیاء و ذرات العالم و رمول الیاء و بصد هزار عجز و نیاز استدعا مینمایم که لدی الله مقبول واقع شود باری فضل حقّ نسبت بآن جناب زیاده از ذکر این فانی بوده و خواهد بود و بهر یک از اسامی که در نامه آن حضرت بود واحداً بعد واحد آیات بدیعه منیعه از سماء عنایت رحمانیه نازل و ارسال شد انشاء الله بصاحبانش برسد تا از سلسبیل وحی بنوشند و از کوثر بیان رحمن قسمت برند هنیئاً لهم و از برای بعضی از نفوس مذکوره الواح الهیه متتابعاً مترادفاً رفته و مخصوص جناب ملا علی جان یک لوح بدیع منبع از سماء بیان نازل و از قبل ارسال شد ولکن عجبت از بعضی از نفوس که در اخذ الواح مخصوص احبای الهی بسیار ساعی و جاهدند و بعد از اخذ بعضی میرسانند و بعضی نگاه میدارند از حقّ میطلبیم کل را بدیانت و امانت موقّف فرماید فآه آه ثمّ آه آه عین الخادم تبکی بما ورد علی هیکل الأمانة بین البریة لو کنت مأذوناً لذکرت ما ینوح به العالم ولکن استر و اصبر انّ ربی لهو السّتر الصّبار الغفور الکریم

و عرض دیگر آنکه جواب عریضه مانکجی صاحب از سماء مشیت نازل و ارسال شد و چون بلسان پارسی نازل شده شاید در بعضی اثر نماید و ثمر آن ظاهر شود این عبد از روی آن سوادى بخطّ نسق نوشته و ارسال داشت که هر یک از دوستان بخواهند از روی آن سواد بردارند تا اصل لوح بی نقص و عیب بصاحبش برسد باری اگر سواد آن نوشته شود و تصحیح شود و بیعضی داده شود شاید ثمر نماید ولکن در جمیع احوال بمقتضای حکمت عمل فرمائید قسم بعرف قمیص که اگر جمیع ناس مستعدّ بودند همین یک لوح کفایت مینمود

و اینکه مرقوم داشته بودید که جهرة حرکت فرمائید و یا در ستر باشید تلقاء عرش عرض شد فرمودند ستر بهتر است و آسوده ترید عجبت که هنوز مردم مطّلع نشده اند که مطلع وحی الهی و مشرق امر ربّانی مقصودش فساد و نزاع و جدال نبوده و نیست ای کاش عرف اراده حقّ را اقلّ من سمّ الابرّة ادراک مینمودند در این صورت یقین مینمودند که آنچه اراده فرموده اعترّ از کبریت احمر و اعلى عمّا خلق فی الأرض بوده چون بوئی از گلزار اراده حقّ نبرده اند اینست که خوفاً لأنفسهم متعرّض اولیای حقّ شده و میشوند در جمیع امور و احوال ناظر بحکمت باشید و شایسته نیست نسبت بدولت حال احدی بکلمه نالایقه تکلم نمایند فی الحقیقه با اعراض علما و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده در هر صورت دولت رعایت اهل ملّت را مینماید چه که ارتکاب امری که سبب ضوضاء عامّه خلق شود نزد دولت مقبول نبوده و نیست چه که باید حفظ تخت و بخت خود نماید این قدر معلوم آن جناب بوده که در منظر اکبر ذکر سلطان بنیکوئی شده اگر یکی از این علمای مظلوم سلطان میشد آن وقت قدر همه سلاطین نزد شما معلوم و واضح میگشت کاش شیخ حسین ظالم و مظلوم شیراز را میدیدید یکی اسمش مظلوم که صد هزار ظالم پناه برده و میبرد بخدا از شرّ او و ظلم او کذلک یککلمک ربّک و یمزح لتفرح و یفرح کلّ عبد بصیر انتهى

و اینکه در باره محمد تقی نوشته بودید بلی چند یومی بساحت اقدس وارد و مشرف شد و در هنگام رجوع مخصوص باو فرمودند که متوجّه باش تا شیاطین ترا از علیّین بسجّین نبرند یعنی مضمون کلام مبارک این بود و حال این عبد امیدوار است

که راجع شود اگر کسی او را دید بگوید تو بنده خدا و من بنده خدا با کمال فقر و نیستی میگویم که قسم بآفتاب تقدیس که بر تو مشتبه شد و فریب خوردی و از تو میطلبم که رجوع نمائی و چندی در آن ارض با آن نفوس معاشرت کنی و لکن با کمال بصیرت باشی تا بر تو معلوم شود آنچه بر تو مجهولست الیوم آن مرتبه رفتی و لکن ملتفت نشدی این عبد دوازده سنه با او بوده و بامر حق بخدمت او مشغول یا لیت کنت معی و عرفت ما عرفته و این چند کلمه لله ذکر شد که شاید رحیق اصفی را تبدیل نمائی و بکأس غبرا معاوضه نکنی و الأمر بید الله یسقی و یمنع انه لهو المقتدر علی ما یشاء

و اینکه مرقوم فرموده بودید اگر عرایض قبل جواب دارد ارسال شود آنچه از سماء عنایت نازل قبل و بعد و حین همه را کفایت خواهد نمود و اینکه مرقوم فرموده بودید که الواح نارینه از برای بعضی آورده بود اگر همان الواح را صاحبانشان در آن تفکر نمایند شهادت بر غفلت کاتب میدهند و ملتفت میشوند

و ذکر آقا علی عسکر و شیرعلی و میرزا که در آخر کتاب آن حضرت بود عرض شد و نسبت بهر یک عنایات الهیه ظاهر و مشرق نسأل الله بأن یؤیدهم و یوفقهم و یرزقهم خیر ما عنده انه لهو المعطى الکریم حسب الأمر آنکه در ستر امور و ارسال پوسته بسیار جهد نمایند چه اگر شیاطین داخل و خارج مطلع شوند که از ساحت اقدس اخبار میرسد البتّه فساد نمایند و شاید بعضی اظهار خدمت بخیالشان خطور نماید و بیعضی از امرا و وزرا اخبار دهند که شاید مقرب شوند در هر حال ستر لازم و واجبست و تأخیر جواب عرایض را سبب کلی این بوده و خواهد بود انتهی اگر قسمی شود این فقره مستور ماند همیشه الواح منیعۀ بدیعه مخصوص دوستان ارسال شود

عرض دیگر آنکه خدمت دوستان الهی یعنی نفوسی که بافق اعلی ناظرند و از رحیق استقامت آشامیده‌اند هر یک را از قبل این خادم فانی تکبیر ابداع اعلی برسانید ابن جناب عط علیه و علی ایبه بهاء الله که ذکرش در کتاب آن حضرت بود تکبیر لایحصى از این عبد معلق بالطاف آن حضرت است و همچنین جناب کربلائی مهدی و سایر دوستان علیهم بهاء الرحمن و البهَاء الأبھی علی حضرتکم و علی من معکم اهل سرادق عصمت ربانیه بابدع اذکار و اعلاها و ابهاها آن حضرت را ذاکر و بتکبیر اقدس مکبّر و همچنین دوستان ارض سجن کلاً و طراً عرض خلوص خدمت آن حضرت معروض میدارند

خادم

فی ۲۵ رمضان سنه ۱۲۹۵

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع

آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

۲ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع

آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

بسمی المنادی بین الأرض و السماء

تبارک الّذی انزل الآيات و جعلها آيةً من عنده و حجةً من لدنه و برهاناً من جانبه أنّه هو المقتدر علی ما یشاء يعطى و يمنع و هو الفرد الواحد العزيز المختار تبارک الّذی اظهر ما كان مکنوناً فی العلم و بعث من نطق بالحقّ امام وجوه العباد هو الّذی انطق عبده فی السّجن بذکره و ثنائه بحيث ما خوفه ظلم ظالم و لا نعاق کلّ ناعق انکر حقّ الله فی المبدأ و المآب

یا ابن ابهر قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته الی من قام علی خدمة امر الله ربّ الأرباب طوبی لنفس حملت البلايا فی سبیل الله مالک يوم التّناد طوبی للسانک بما نطق بالحقّ و لوجهک بما توجه الی الله منزل الآيات هذا يوم فيه ظهر کلّ مستور و برز کلّ مکنون و نطق کلّ صامت رغماً للذّین کفروا بالله و انکروا حجّته الّتی احاطت من فی الأرضین و السموات

یا ایّها النّاطق باسمی و القائم علی خدمة امری اسمع ندائی من شطر سجنی أنّه یقرّبک و یهدیک الی النّبیا الأعظم الّذی به انصعق الوجود و اندکّت الجبال و انفطرت سماء الأديان اشکر الله بما وفّقک فی السّجن علی ذکره و ثنائه و اظهر ما كان مستوراً عن الأبصار یا ابن ابهر صدّهزار حمد مقصود عالم را که باسم اعظم ابواب افتدۀ امم را گشود باسمش خوف را باطمینان و بعد را بقرب و ظلمت را بنور تبدیل فرمود اوست امری که ضوضای معتدین منعش ننماید و شبهات مریبین او را از مشیتش بازندارد لعمر الله این عبد و اولیایش خود را در بحر سرور مشاهده مینمایند چه که در ضوضای این ایّام از هر حزبی حزنی بر حضرت سلطان وارد جز این حزب که پاس حرمت و ادب را از دست ندادند فی الحقیقه از برای ادب نزد ربّ مقامیست عظیم طوبی از برای نفسی که بآن فائز گشت و محروم نماند این مظلوم در لیالی و ایّام متحیر و متفکر آیا چه شده که علمای انام و فقهای ایّام و حکمای عصر عمل نمودند آنچه را که سبب حزن موحدین و منقطعین گشت یا ابن ابهر مقام ظهور شکر و بروز حمد این ایّامست که این حزب بعد از فضل الهی و عنایت ربّانی و رحمت مسبوقة رحمانی ترک ادبی از ایشان ظاهر نه مع آنکه مدّعیا در شب و روز بدسیسه و خدعه مشغول قل لک الحمد یا الهی بما حفظت حزیک بقدرتک و سلطانتک مع اعدا و ظهور اشقیاء از ایشان بر وجود مبارک سلطان چیزی وارد نه اگر در این ایّام این فقره انکار شود بعد البتّه آثارش و ظهوراتش عالم را احاطه نماید و کل اقرار نمایند بظهور فضل و رحمت الهی أنّه لا یضیع اجور العالمین آن جناب و سایر اولیا مجدّد عباد را بصبر و اصطبار دعوت نمایند و از اعمال بعضی مکدر نشوند بافق امر ناظر باشند نه باقوال و اعمال عباد بر حضرت سلطان و امیر الأمراء اصل امر و حسن نیت این حزب مستور نه اگر نظر بحکمت از حضرت امر امری ظاهر شود باید بحبل صبر تمسّک جست این مظلوم از حقّ میطلبد این حزب را محفوظ دارد و حراست فرماید که مباد امری ظاهر

شود که اعمال و اضطبار چهل ساله را بر باد دهد هیچ نعمتی و هیچ مائدهئی لذتش بر لذت صبر غلبه ننماید از این حزب آنچه ظاهر شود لوجه الله است و لحاظ کل بشرط عنایت او متوجه اوست موفی اجور سائلین لا اله الا هو العليم الحكيم از حق بطلید از برای حضرت سلطان و حضرت امیر الأمراء کشف فرماید تا بر نیت این مظلوم و آمالش آگاه شوند تالله اذا وجدان انفسهما ساکتان علی فلک لا تحركها الأرياح و لا تضرها الأمواج كذلك نطق المظلوم فضلاً من عنده عليك انه لهو الفضال المشفق الكريم لازال مذكور بوده و هستی خذ العروة الوثقى باسم مولی الوری و قل

الهی الهی اسألک بمطلع آياتک و مشرق بیئاتک ان تکشف لعبادک ما کشفتم لنا بقدرتک و سلطانک انک انت الّذی باسمک نصبت رایة الاختیار امام وجوه الأبرار و الأشرار لا اله الا انت المقتدر علی ما تشاء بأمرک المبرم الحكيم

* * *

ط

جناب ملاً علی اکبر

فی جمادی الثانیة ۱۲۹۵

هو المتعالی العليم الخبير

تبارک الیوم الّذی فیہ انار افق البیان و استوی الرحمن علی عرش العظمة و الاحسان و نطق فی الامکان بما انجذب به المخلصون و طار به الموحّدون و نطق به المقربون انه لا اله الا هو لم یزل کان مقدساً عن الأمثال و لا یزال یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو العزيز المتعال هذا یوم فیہ ظهر الاسم الأعظم و استضاء به العالم طوبی لمن اقبل الیه و شرب كأس البلیا فی سبیله و الرّزایا فی حبه انه ممن فاز بعرفانه و طار فیهواء قربه یصلینّ علیه الملاء الأعلى و یستبرکنّ به ملکوت الأسماء نعیماً ثمّ نعیماً لمن تردی برداء البلاء فی سبیل الله مالک الأسماء طوبی ثمّ طوبی لمن أخذ و منع و سُجن و بُلی فی حبّ الله فاطر الأرض و السّماء لعمر الله یخاطبه جواهر الوجود فی غرفات الکلمات و یذکره حقائق الأسماء فی قصور الأذکار و الصّفات علم الله ینشی علیه کلّ الأشیاء و یستقرینّ به العباد الی الله منزل الآیات یا لیت کان الخادم مع احبّاء الله اذ دخلوا فی السّجن و ذاقوا كأس البلاء بما اکتسبت ایادی اهل النّفاق فسوف يأخذهم الله بقهر من عنده و یزینّ هیاکل اولیائه بطراز لا یبلی و عزّ لا یفنی و جمال لا یستره غطاء الانشاء و نور لا تحجبه ظلمات من اعرض عن الأفق الأعلى كذلك یجزی الله المخلصین من عباده و الموحّدین من خلقه و المخلصین من اصفیائه انه لهو المقتدر علی ما تشاء لا اله الا هو العزيز المحبوب

یا حبیب فؤادی کیف یقدر ان یذکر قلمی الکلیل من شرب رحیق الوحی من ید عطاء ربّه و حمل الشّدائد فی سبیله لعمرک انّی اکون معترفاً بعجزی و قصوری عن اداء ذکر ما انت علیه فی حبّ الله مولاک و مولای و مولی العالمین ولكن استفرح بذکری لأنّ به اری نفسی واقعاً بین صفوف الّذین یذکرون اصفیاء الله و احبّائه و اولیاء الله و اودائه

و بعد عرض میشود که بعد از اصغاء ثناء حضرتک محبوب العالم و عرفان ما تغرّد به حماسة قلمک فی ذکر الله مالک القدم اذا وجدت بیّتی رحبیاً و قلبی وسیعاً و صدري منشرحاً و فؤادی طائراً الی المقصد الأقصى و المنظر الأبهی حضرت و عرضت ما فی کتابکم اذا توجّه الی وجه المحبوب و نطق بما انجذبت به القلوب تعالی تعالی بیانه من ان یصفه عباده کأنّی رأیت بأنّ ملکوت البیان یطوف حول ما یخرج من لسان عظمته و کینونة الغیب و الشّهود تهول عند ما یتفوّه به فم اقتداره قال جلّ کبریائه یا علی قبل اکبر انا نذکرک من شطر منظری الأكبر لتسمع ندائی و تجد نفسک فی فرح عظیم لعمری قد کنت

معكم اذ دخلتم في السجن طوبى لكم ثم طوبى لكم بما حملتم البلايا في سبيلي و الرزايا في اعلاء كلمتي و ارتفاع امرى ان ربك لهو البصير طوبى للذين دخلوا حصن عرفاني و طاروا في هواء حبي و شربوا رحيق وحيي و اخذهم سكر خمر بياني على شأن انقطعوا عن سوائى و توجهوا الى وجهي و اقبلوا الى افق فضلى و تمسكوا بحبل عنايتي و تشبثوا بذيل كرمي انهم من الذين يذکرهم السن العالم و يخضع لأسمائهم كل الأمم يشهد بذلك لسان عظمتي و ملكوت بياني و هذا القلم الذى يستن في مضممار العرفان و انا الخبير ان الذين فازوا بالسجن قد فازوا بذكر قلمي الأعلى و انه لأعز الأشياء لعمر الله لا يعادل به ما خلق بين الأرض و السماء طوبى ثم طوبى لمن تشرف بطراز الاستقامة انه من اعلى الخلق فى كتاب الله ان ربك لهو العليم كبر من قبلى على وجوههم قل طوبى لوجوهكم بما توجهت الى وجه الله و لقلوبكم بما تقربت الى الغاية القصوى و لنفوسكم بما اقبلت الى الأفق الأعلى قد ذقتم فى سبيلي كأس البلايا ان اشربوا اليوم من يد عطائي رحيق الأبهى و كوثرى الأصفى لأقول هنيئاً لكم و مريئاً لكم فى ملكوت الانشاء كذلك يذکرکم الله بأحسن الذکر انه لهو الكريم ان افرحوا باسمى ثم اشربوا بذكرى انا توجهنا اليكم و نكبر على وجوهكم من هذا المقام الجميل قد كنت محزوناً بحزنكم و نفرح فى هذا الحين بما يذکرکم الله بنفسه جزاء ما عملتم فى سبيله المستقيم لو يجدون احبائى لذة البلايا فى سبيلي ليقدموا الهدايا باسمى لأعدائى جزاء ما عملوا بهم لأن بهم بلغوا هذا المقام الذى يذکرهم جمال القدم فى هذا السجن العظيم قد اشتروا لأنفسهم مقاماً فى السقر و لكم مقاماً فى منظرى الأكبر تعالى من لا يضرب محبيته ضر العالم و ظلم الأمم فى بشرى لنفس عرفت ما نطق به لسانى العزيز انتهى

يا بهجة قلبى مشاهدة عنايات الهية نمائيد قسم باقتاب افق بيان اگر جميع اهل امکان در اين آيات منزوله تفكر نمايند و در رأفت و شفقت و عنایت حقّ جلّ كبريائه تعقل کنند هرآينه جميع بيحر كرم توجه نمايند و بافق فضل ناظر گردند چه فايده كه سكر هوى من فى الانشاء را اخذ نموده الا من حفظته يد قدرة ربنا المقتدر القدير

اينكه در باره ورقه كبرى حضرت اخت عليها من كل بهاء ابهاه نوشته بودند بساحت اقدس عرض شد حسب الأمر آنكه هر نفسى بخواهد حقوق الله را ادا نمايد و از آن وجه بايشان برسد بقدر كفاف و اداى دين لدى الحقّ مقبول است ولكن مطالبه نمودن حقوق از نفسى جايز نه از حقّ بخواهيد احباً را مؤيد فرمايد بر اداى حقّ الله چه كه اينفقره سبب پاكي مال و حفظ آن و خيرات و بركات بوده و خواهد بود انتهى

و اينكه ذكر اسامى احبّاء الله فرمودند يعنى نفسسيكه لمحبه الله وارد سجن شدند يشهد الخادم ما انزله الرحمن فى حقهم ليكفى العالم و ينطق السن الأمم على ذكركم و ثنائهم وقتى از اوقات ذكر آن نفوس از لسان عظمت اصفا شد بعنايت كبرى ذكر هر يك را فرمودند و بعد فرمودند از حقّ بخواهيد كه اينمقام اعلى و نعمت كبرى را باسم حقّ و محبت او حفظ نمايند و از توهمات عباد مضطرب نشوند بايد بكمال سعى و اجتهاد اينمقام ارفع اعلى را ناظر باشند و در كلّ حين بشكر الهى ناطق

اينكه در باره جناب آقا مير عبدالباقي و دو نفر ديگر عليهم بهاء الله مرقوم داشتند بساحت اقدس عرض شد فرمودند طوبى لهم و لهم المقام الأسنى فى كتاب ربهم العزيز الحكيم انا زيننا الذين مستهم البأساء فى سبيل الله مالك الأسماء بما يبقى به ذكركم فى ملكوت الله رب العالمين قل ان اصبروا كما صبر مولاكم و انه معكم و ينصركم كيف يشاء لا اله الا هو المقتدر القدير عليهم بهاء الله و رحمته كذلك يذکرکم محبوب العالم فى هذا السجن المبين ما ينبغى لكم اليوم ان تسألوا ربكم الرحمن بأن يکنز لكم ما عملتم فى سبيله و يحفظكم على ما انتم عليه لعمرى هذا لفضل الأكبر يشهد بذلك مالك القدر طوبى لكلّ سامع بصير انتهى

بارى بعد از عرض تفصيل مسجونين در ساحت اقدس كمال عنایت در باره ايشان ظاهر چنانچه از آيات منزله مستفاد ميشود هنيئاً لهم و انشاءالله عنقريب نجات خواهند يافت اگرچه فى الحقيقه در نجات كبرى هستند چه كه فى سبيل الله واقع

شده حسب الأمر آنکه جمیع احبای الهی باید بکمال سکون و وقار حرکت کنند و در جمیع احوال بحبل حکمت متمسک باشند و بمنتهای روح و ریحان اهل امکانرا از ریحی حیوان زنده نمایند و فرمودند در آیات منزله این مضمون نازل که اگر احباً لذت بلایای فی سبیل الله را بیابند هرآینه تقدیم هدایا نمایند از برای کسانیکه ایشانرا باین فیض اعظم فائز نمودند حال این معلومست که مقصود اظهار علو اینمقام و سمو این رتبه بوده حال اگر نفسی بر حسب ظاهر تقدیم هدایا نماید البته از حکمت خارج شده چه که این سبب تحریک و ضوضا و نفاق خواهد شد بگو ای دوستان لسان رحمن میفرماید متمسک شوید باموریکه سبب بهجت و سرور و سکون عباد گردد در اکثری از الواح نازل که اطفال روزگار را باید بلبن که رقیق و لطیف است تربیت نمود تا ببلوغ فائز شوند البته غذای ثقیل را حمل نتوانند نمود آنه یذکرهم بما ینفعهم و آنه هو خیر الذاکرین و البهآء علیکم و علی الذین توجّهوا و فازوا باستماع آیات الله رب العالمین

یا علی مرّة اخری ینطق قلمی الأعلى و یوصی احبائه بالاتّحاد فی امر الله لعمری به تفتح ابواب الخیرات ان ربک لهو المبین العلیم طوبی لمن یجعل هذه الکلمة نصب عینیه نشهد انه من الفائزین انتهى

نفوس مذکوره اگرچه الطاف الهیه نسبت بایشان در آیات منزله بشأنی ظاهر که فوق آن متصوّر نیست بعد از زیارت آنجناب هم شهادت میدهند بآنچه عرض شد و لکن مع ذلک حین تنزیل آیات کلمهئی از لسان عظمت شنیده شد که مشعر بود بر اینکه مخصوص آن نفوس الواح منیعه هم نازل میشود ولو بیک آیه باشد طوبی لهم بما فازوا بعنایة ربهم از کان الناس اکثرهم محرومین عن هذا الفضل الأقدس الأعزّ الأعظم البدیع المنیع

عرض دیگر آنکه جمیع دوستان یعنی نفوسیکه از باده ذکر الهی مستند و بیاد دوست خرسند از قبل این فانی تکبیر بدیع منیع برسانید و بفرمائید امروز روزیست که همه نبیین و مرسلین منتظر آن بوده اند و از حقّ جلّ و عزّ ملاقات آنرا سائل و آمل هذا یوم فیہ جاء الله و هذا یوم فیہ نطق الفرقان الملک یومئذ لله و اینست آن یومیکه بذکر آن جمیع کتب مزین شده باید احبای الهی با کمال اتّحاد و یکتائی و یگانگی بر امر الله ثابت و مستقیم باشند فرمودند بنویس بجناب علی قبل اکبر علیه بهآء الله که امروز باید نفوس مقبله را از کأس عرفان پی در پی نوشاند و بمائده بدیعه منیعه تربیت نمود تا در امر الله مستقیم و ثابت شوند بقسمیکه احدی از اهل عالم قادر بر تغییر و تبدیل آن نباشد ناس ضعیفند و بعضی حرفهای لایسمنه و لایغنیه اهل فرقان در گوش و جان ایشان باقی مانده لذا بعضی موهومات را شاید اصغرا نمایند قل لیس الأمر کذلک لو یکشف لکم ما ستر عنکم لتدعون الدنیا و ما فیها من الکلمات و الاشارات و تتمسکون بالکلمة الّتی احاطت العالم ای دوستان از اوهامات و ذکر قبل قلب را طاهر و مقدّس نمایند شاید بانوار بدیعه فائز و منور گردید تفکر و تدبّر نمایند در آنچه گفته اند و در آنچه واقع شده در اینصورت بر کذب روایت که در طبقه اول قائم بوده اند مطلع و واقف شوید لعمر الله اذا ترون شمس الاطمینان مشرقة من آفاق قلوبکم و قمر الایقان لائناً من سموات وجودکم و تجدون انفسکم علی مقام لا یبلغه غیرکم و ترون ما دونکم من ملأ البیان فی اسفل المقام قل یا احبائی دعوهم بأوهامهم و بما تنطق به السنتهم الکذبة لعمر الله هذا یوم لا یذکر فیہ ما عندهم یشهد بذلك القلم الأعلى و لسان الله فیملکوت الانشاء انه لهو المبین الخیر انشاء الله باید دوستان محبوب عالمیان در این فقرات و فقرات دیگر که از قلم وحی جاری و نازل شده تفکر نمایند در اینصورت جمیع نفوس را یعنی آنانکه از ریحی حقیقی محروم و ممنوع شده اند معدوم صرف و مفقود بحت مشاهده کنند و حقّ المحبوب انسان سمیع از کلمات نفوس مشرکه طاغیه کاذبه موهومه قدرت حقّ را مشاهده نماید که چگونه بعد از خرق حجابات موهومه مجدداً باوهامات دیگر مبتلا شده اند قسم باسم اعظم که از یوم الله چیزی ادراک نموده اند و از بحر بیان الهی قطرهئی نیاشامیده اند ذرهم فی خوضهم یلعبون و لکن باید احباب را تربیت نمود تا صد هزار مثل آن نفوس موهومه را معدوم و فانی ملاحظه نمایند تازه اراده بئر جدید نموده اند و به جابلقا میخوانند تشریف ببرند بگو یک ناحیه مقدّسهئی هم تشکیل بنمائید و گاه گاهی هم تواقیع متعدّده از آنجا اظهار نمائید بگو

آفرین بر ادراک و شعور شما که هنوز نفهمیدید که آنچه در دست داشتید و بآن افتخار مینمودید عندالله مذکور نبوده معدودی برخاستند و زمام ناس بیچاره را اخذ نمودند و چه قدر مجعولات و موهومات از آن نفوس که خود را رؤسای قوم و نقبای ارض میشمردند منتشر شده اگر نفسی منصف باشد مشاهده مینماید که سبب شهادت نقطه اولی روح ما سواه فداه آن نفوس کذب بوده اند یا لیت کنت مأذوناً من الله و عرضت و ذکرت ما هو المستور عنهم و عن اکثر الناس الأمر یبده بأمر و یمنع و لا یسأل عمّا یفعل و هو السائل المقتدر القدير حال مشاهده نمائید آنچه عرض شد کلّ اهل بیان بآن مطلع معذک نمیتوان اینمقام را واضح ذکر نمود چه که مضطرب و متزلزل مشاهده میشوند حال قوت اوهام را ملاحظه فرمائید که نفوس موهومه را چگونه احاطه و اخذ نموده بفرمائید اگر در تعمیر سردابی هم مشغول میشدید بسیار خوب بود چه که بقول شخصی باید مابعد به ماقبل مطابق باشد لا شکّ فی ذلک انّ الموهوم یطابق الوهم بالوهم فویل لهم و لمن اتّبعهم قد شهد الرحمن بأنّ هذا امر بدیع قد جعله الله مقدساً عن المثل و الأمثال و عن القبل و البعد و أنّه لهو بدع السموات و الأرض طوبی للعارفین باری باید آنحضرت بکمال حکمت تکلم فرمایند چه که بعضی از بیانات هست که مثل شمس واضح و لائح و مشرقست معذک اگر انسان بآن تفوه نماید سبب اضطراب قلوب گردد اسرار معانی و بیان را نمیتوان مابین مظاهر حیوان ذکر نمود انشاءالله آنچه سعی و قوه هست بحکمت و بیان در خدمت امر رحمن مبدول دارید

* * *

بی‌ر

جناب آقا سیّد اسدالله

الأظهر الأبھی

تری یا الهی اشراق شمس کلمتک من افق سجنک بما ارتفع فیہ ذکرک بلسان مظهر ذاتک و مطلع نور احدیتک و بذلک تصوّعت نفعات محبویّتک فی بلادک و احاطت اهل مملکتک یا الهی لمّا اظهرت فضلک لا تمنع عبادک عن التّوجّه الیه لا تنظر یا الهی الی مقاماتهم و شؤونهم و اعمالهم فانظر الی عظمتک و مواهبک و قدرتک و الطافک و عزّتک لو تنظر بعین العدل کلّ یستحقّون غضبک و سیاط قهرک خذ یا الهی ایادی الخلق بأیادی فضلک ثمّ عرفهم ما هو خیر لهم عمّا خلق فی ملکوت الانشاء نشهد یا الهی بانّک انت الله لا اله الا انت لم تزل کنت و ما کان احد دونک و لا تزال تكون و ما یكون غیرک اسألک بالأبصار الّتی یرونک مستقراً علی عرش التّوحید و کرسیّ التّفرید بأنّ تنصر احبّتک باسمک الأعظم ثمّ ارفعهم الی مقام یشهدون بذواتهم و السنهم بانّک انت الواحد الفرد الأحد الصّمد ما اتّخذت لنفسک شریکاً و لا شیبهاً انّک انت العزیز المستعان

* * *

مخدّره ورقه حبیبه بنت بنت حضرت ازغندی علیه و علیهما بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

۱۵۲^۱

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

تعالی تعالی من رفع الفرق و وضع الاتفاق تباهی تباهی من اخذ الاختلاف و حکم بالاثبات و الائتلاف لله الحمد قلم اعلى فرق مابین عباد و امام را از میان برداشت و کل را در صقع واحد بعنایت کامله و رحمت منبسطه مقرر و مقام عطا فرمود ظهر ظنون را بسیف بیان قطع نمود و خطرات اوهام را بقدرت غالبه قویه محو فرمود این عنایت را السن کائنات از شکرش عاجز و افنده ممکنات از احصائش قاصر جل فضل ربنا و جلّت عنایتہ کامله و رحمته الشاملة و کرمه المحبطة و جوده الظاهرة المشرقة

سبحانک یا اله الوجود و ربّ الملکوت و سلطان الجبروت اسألك بأمرک الذی به خلقت الکائنات و اظهرت الموجودات و امرت الكلّ بما یقرّیهم الیک و ینفعهم فی عوالمک و یکون معهم فیکلّ الأحوال ای ربّ ترى الخادم اراد ان یدکر امة من امائك و ورقة من اوراک الّتی ایدتها بجدوک و کرمک و جعلتها مقبلة الی افق ظهورک فی ایامک و معترفة بما انزلتها من سماء عنایتک لعبادک و خلقتک اسألك یا اله الغیب و الشهود و هادی الكلّ علی التوجّه الی اسمک الودود بأن تؤیّدها بجنود غیبک علی ذکرک و ثنائک بین امائك انک انت القویّ القدير و الفرد الواحد السامع المجیب و بعد نامه‌های آنمخدره رسید و از هر یک نعمت ایمان و عرفان مشهود الحمد لله فانزید بذكر و ثنای حقّ جلّ جلاله و بعد از قرائت و ملاحظه قصد افق اعلى و مقرر اعلى و مقام اعلى نموده امام وجه مولی الوری نامه آنمخدره عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو المشفق الغفور الکریم

یا امتی و ورقتی سمع المظلوم نداءک و ما نطق به لسان قلبک و ظاهرک فی ثناء مولاک لعمر الله لا یعادل بثائه الیوم ما عند القوم و خزائن الأرض و ما عند الأمراء و الملوک یشهد بذلك مالک الملکوت فی هذا الحین المبین و سمعنا حنینک و اینیک اجبناک بلوح ینادی بین الأرض و السماء و یدکرک بما یمیقی به ما ظهر منک فی حیّ و خدمته و ذکره و ثنائه و جعل کلّ ما خرج من فمک امانة لک عنده انه هو الفضال الکریم لو تسمعین ما نزل لک فی هذا الحین من قلمی الاعلى حقّ الاستماع لتطیرین بأجنحة الاشتیاق فی هواء محبّة مالک یوم الميثاق و تقولین فی ایام حیاتک لک الحمد یا مقصود العالم و لک الثناء یا محبوب العارفين کلّ الوجود لعنایتک الفداء و ما کان و ما یکون لکلمتک الفداء یا ایها المظلوم بین الأعداء و یا من فی قبضتک زمام من فی السموات و الأرضین ای کنیز من و فرزند کنیز من ندای مظلوم را بلسان پارسی بشنو لازال منتسبین مرحوم مغفور الذی بذکره تعطر العالم از ذکور و اناث باکلیل عنایت و طراز ذکر و شفقت مزین حقّ وفا را دوست داشته و نظر بعنایت مخصوصه که متوجّه من صعد الی الله بوده نفوس منتسبه باو اسمشان و ذکرشان از صحیفه حمرا محو نشده و از قلم اعلى در آن مذکور و مسطور کل باید قدر این نعمت عظمی و عطیة کبری را بدانند و بمثابة قلب و جان و بصر و روان حفظش نمایند اینمظلوم از بحر فضل و عطا سائل که اهل آن بیت را مؤید فرماید بر عمل بآنچه در کتاب از قلم امر نازل شده و همچنین موفق دارد بر آنچه سبب انتشار آثار اوست انه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون یا بنت بنت من احبّتی افرحی انه غفر اباک و امک فضلاً من عنده امروز هر نفسی بذکر کلمه‌ئی از کلمات الهی فائز شد او بخیر اکبر و عنایت کبری فائز است انشاءالله مؤید شوی بر آنچه لایق و سزاوار ظهور الهی و امر ربّانیت

جناب میرزا محمد تقی علیه بهائی و عنایتی لازال مذکور بوده و هست از حقّ میطلبیم او را تأیید فرماید بر اعمال و اخلاقیکه سبب ارتفاع کلمة الله و مقام اوست انا نکبرّ علیه فی هذا الحین و نبشّره بما نزل له من قبل و من بعد ان رحمة ربّه سبقت الوجود در هر حال نفوس آن ارض باید اهل آن بیت را مکرّم و معزّز دارند چه که شأن و مقام حضرت ازغندی عندالله عظیمست

و نكبّر في هذا الحين على من سمّى بعبدالحسين أنا سمعنا ذكره في هذا الذكر الأعظم و ثنائه في هذا النبأ المبين
انشاءالله أيام جوانی خود را در ذکر و ثنا و توجّه صرف نماید آنّه یسمع و یری و هو السّميع البصیر
البهّاء من لدنّ علی الدّین سمعوا النّداء و عملوا بما امروا به من لدن آمر حکیم انتهى لله الحمد برشحات بحر عنایت
الهی فائز شدید امروز ید عنایت فرق را از میان برداشته عباد و اماء در صقع واحد مشهود طوبی از برای عبدیکه به ما امره الله
فائز گشت و همچنین از برای ورقهئی که باریاح اراده حرکت نمود این عنایت بزرگست و اینمقام کبیر فضل و عطایش در هر
حین ظاهر و باهر من یقدر ان یشکره علی عطایاه المتواترة و عنایاته المتوالیة در هر حال بذیل عنایتش متشبّثیم و بحبل فضلش
متمسّک و از او میطلبم جناب آقا میرزا حبیبالله علیه بهاء الله الذی فاز باللقاء را مؤیّد فرماید بر محبّت و شفقت اوست مؤیّد
یکتا و معین یکتا لا اله الا هو العلیّ الأبهی امروز باید کل بنور امر منور شوند و بنار سدره مشتعل و بکمال محبّت و وفا قدح
اعلی را از ساقی ابهی اخذ نمایند و رغماً للأعداء بنوشند و بیاشامند و بذکر مقصود یکتا و معبود یکتا مشغول گردند
حبیب روحانی جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهاء الله انشاءالله مؤیّدند بر اتّحاد و اتّفاق نفوس خدمت ایشان تکبیر
میرسانم و از برای ایشان توفیق میطلبم

و همچنین از برای قرّة عین جناب عبدالحسین علیه بهاء الله الحمد لله در اوّل ایامش بذکر مولی الأنام مؤیّد شده انّ
ربّنا هو الکریم و هو الرّحیم و هو المؤیّد و هو الموفّق و هو المعین و هو ارحم الرّاحمین و اکرم الأکرمین نظم آن قرّة عین امام
وجه مقصود عالمیان عرض شد و بعزّ قبول فائز گشت طوبی از برای لسانیکه بشنا ناطق و قلبیکه بنار حبّ مشتعل در هر حال
عنایت از اوست و تأیید از او میطلبم از برای نفوس مذکوره آنچه را که سزاوار بخشش اوست آنّه هو الغفور الرّحیم و السّامع
المجیب المقتدر الحکیم البهّاء علیک و علی امائه القانتات و عباده القانتین و الحمد لله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۴ ذی الحجّة الحرام سنة ۱۳۰۶

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

بسمي الجواد الكريم

تعلم يا الهى بأن مطلع الظهور طلع من بيته المعمور متوجّهاً الى بيت اخيه الذى سمى بالكليم و اعتكف فيه ثمانية ايام بلياليها و اتمناها بليل آخر فضلاً من لدنا و فيه فتحنا ابواب اللقاء على وجه الاحباب و سقينا الكلّ من بحر وصالك و مناهل قريك و رضائك بحيث قد حضر من اراد فى كلّ يوم لدى عرش رحمانيتك و فى كلّ ليل تلقاء وجهك و اشرقت عليهم فى كلّ الأحيان انوار وجهك و شمس عظمتك و اقتدارك اى ربّ اجعل هذا اللقاء كثر الاستقامة لأنفسهم و رحيق الاطمينان لذواتهم اى ربّ نور قلوبهم و قدس نفوسهم و ثبت اقدامهم لأن صراطك دقيق دقيق بل ارقّ من كلّ رقيق اسألك يا فالق الاصباح و مسخر الريح باسمك الذى به اشرق نير الفلاح لأهل مملكتك بأن تجعلهم منقطعين عن سوائك و لائذين بحضرتك و متشبّئين بأذيال رحمتك ثم وفقهم يا الهى على القيام على خدمتك اى ربّ عرفهم فضيلة ايامك لئلا يمنعهم شىء عما قدر لهم فى ملكوتك و جبروتك ثم انزل عليهم بركة من عندك و نعمة من سماء عطائك انك انت الجواد الكريم انت تعلم يا الهى بأن الكليم قد قام فى هذه الايام التى نورت بيته بانوار شمس وجهك على خدمتك و الطواف حول عرشك اى ربّ قدر له و للذين معه ما ينبغى لفضلك و الطافك و جودك و عنايتك انك انت الذى باسمك ارتفعت رايات الكرم على العلم و الوية النصر بين الأمم تفعل ما تشاء بسلطانك و تحكم ما تريد لا اله الا انت الغفور الرحيم

هو السامع المجيب

تعلم يا الهى بانى ما اردت فى الملك الا اصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم لعلّ تنحمد نار البغضاء بماء تدبيرك و يسطع نور الاتحاد بترينتك و حكمتك اى ربّ ايد امرآء الأرض و علمائها على القبول على ما تأمرهم بجودك و عنايتك و علمهم يا الهى ما اردت لهم بفضلك و عرفهم سبيلك الواضح المستقيم و امرك اللائح المبين اى ربّ قدر لأولياك من قلمك الأعلى ما ينفعهم فى الآخرة و الأولى انك انت مولى الورى و ربّ العرش و الثرى

جناب آقا رضی زاده الله عزّاً و شرفاً

هو الظاهر على عرش الحزن

تلك آيات الأمر نزلت من جبروت البقاء و لا يعقلها إلا الذينهم طاروا بجناحين الانقطاع الى سماء عزّ مرفوعا و فيها ما ينقطع عنه افئدة المرسلين و يجري الدموع على خدود قدس منيرا و من يفتح الله له بصر الأمر ليشهد كلّ حرف من هذه الآيات على هيكل الانسان فبإذن الله الذي اظهره على احسن صورة محبوبا و تبكى في غرف الكلمات بمدامع الحمراء و لا يعرف ذلك إلا كلّ عارف بصيرا و فيها يذكر حبيبي الذي نسبه الله بنفسى و انّ هذا من فضل الله عليه لو يكون على ذلك خبيراً

ان يا اخي اسمع نداء ربك عن جهة العرش ثمّ توجه اليه بسمع ظاهر منيعا لتطلع بأسرار الأمر في تلك الأيام التي غشت النفوس حجابات وهم غليظا ان استمع ما يلقيك الروح عن جهة العرش ثمّ اخرق الأحجاب بأنامل قدس قويا لتدخل خلف الحجاب و تشهد ما تقرّ به عيناك و تفرح به قلبك لأنّ عن ورائه ما لا ادركه الخلاق مجموعا تالله يا اخي لو تنظر ببصر الروح لتشهد بأن ملكوت الله يطوف في حول الكلمات من هذه الآيات التي نزلت عن سماء عزّ رفيعا و تبكى لنفسها و تبكى سكاتها عمّا ورد على جمال القدم من هؤلاء الذينهم اعترضوا على الله بعد الذي خلقوا بأمر من عنده و كذلك كان الأمر من قلم القدس في أمّ الألواح مذكورا و عن ورائها تبكى عيون الله على مقرّ القصوى بصريخ ينفطر عنه اركان كلّ عارف معروفا و بذلك تبكى كلّ الذرّات و كلّ من دخل في ظلّ الأسماء و الصفات و كذلك نخبرك بالحقّ لتكون على علم بديعا و لو تشهد ببصر آخر لتجد هذا المداد على لون الدّم فلما احترق في كبد الحزن قد ظهر على لون السوداء بين الأرض و السماء و كفى بذكري على ذلك شهيدا و أنّك انت اردت من قبل بأن تطّلع على ما ورد علينا اذا فاستمع لما يوحى اليك من سدرة الثّار عن وراء قلم الأمر على بقعة التي كانت في ازل الأزال عن مسّ المشركين محفوظا لتعرف ما ورد على اخيك بعد الذي جعله الله مظهر سلطانه في الأرض و مطلع اقتداره في الملك و مخزن وحيه بين العالمين جميعا

ثمّ اعلم بأنّ اخي الذي كان معروفاً بينكم قد اورد عليّ في هذا السنين ما لا يحصيه احد إلا الله تالله لو انطق به او اتكلّم على الصّدق لن يقدر ان يسمعه اذن الابداع و كان الله على ما اقول عليما و أنّك لو تقدر ذكره فيما فرط في اخيه لعلّ يتخذ في نفسه الى الروح سيلا قل يا اخي الذي قمت عليّ بسيف البغضاء و افتريت عليّ بما كنت قادراً عليه بعد الذي ربّناك بالحقّ و احفظناك عن كلّ ظالم مردودا تالله يا اخي ما كان الأمر كما سمعت في أوّل الأمر ولكن انا سترناه لحكمة كان عن العيون مستورا و علمناه و ايّدناه في كلّ حين و ما اطّلع بذلك إلا عدّة احرف ذكر اسم ربك و هم انفس معدودا و انت تعلم ما ورد عليّ في أوّل الأمر الى ان اخذوني بالسلاسل و الأغلال و حبسوني في ارض الطّاء الى ان تمت ميقات ربك في اربعة اشهر متواليات اذا ظهر طلايع النّصر و نصرني الله بالحقّ بجنود الغيب و الشّهادة و انزل عليّ سكينه من عنده و اخرجني من السّجن بسلطان كان على العالمين مشهودا ثمّ اخرجوني عن المدينة مع انفس معدودات و قطعنا السّبيل الى ان دخلنا العراق و كذلك كان الحكم من قلم القضاء على اللّوح مقضيّا فلما دخلنا العراق و قضت ايام معدودات و دخل علينا اخي و كان معنا في اشهر كان في الألواح مذكورا و اراد ضلعاً منّا و اخذنا له ما سكنت بها نفسه و يكون في الأرض مستريحا فلما استراح في نفسه قام علينا في سرّ السرّ بما لا حملة السّموات و الأرض و كان الله على ما اقول شهيدا و انا كنّا نذكره بين العباد اعزازاً لكلمة الله و أنّه لو يجد من نفس ليدخل في قلبه بغض الغلام الى ان تركنا الأرض لنفسه و خرجنا عن بين هؤلاء وحده اذا بكت عليّ عيون القدم في سرادق عزّ مرفوعا و انا لو نذكر لك ما ورد عليّ بعد هجرتي لتبكي و يبكي كلّ من في الملك جميعا فلما قضت ميقات الله في سنتين اذا ارجعونا احبّاء الله بفرح به ارتفع فرع الأكبر في جبروت الأمر و الخلق الى ان دخلنا البيت بحزن مبينا و وجدنا الأمر غير مذکور بين العباد بحيث اخذت الذلّة كلّ الأحباب من كلّ وضيع و شريفا كأنّ جنود وحي ربك انقطعت عن النّزول و منعت سحاب الفضل عن امطار رحمة التي كانت على العالمين منزولا و اشهدنا اخينا في ذلّة لن يقاس بذلّة اذا اخذنا قوائم الأمر و ارفعنا خبّاء الذّكر الى مقام الذي كان عن ايدي الظّالمين مرفوعا فلما اشتهر ذكر الله في الأطراف و اشتعلت نار البغضاء في صدور النّاس من اعلاهم و اسفلهم و قاموا عليّ بأسياف شاحذ حديدا و قمت في

مقابلة هؤلاء بنفسى وحده فى تلك الأيام التى اضطربت فيها كلّ النفوس و زلت كلّ رجل مستقيماً و كم من أيام كان اخى مستريحاً على بساطه و كان اهلى مضطرباً من سطوة الأيام و تبكى عيونهم فى كلّ بكور و اصيلا و اشتدّ الأمر على شأن اضطربت على ضربى و ابتلائى اكثر اهل العراق كما سمعت و كنت على ذلك عليماً و بلغ الضّر الى مقام تزلزلت كلّ نفس لنفسى و بكت كلّ عين بما مستنى البأساء من كلّ الأخطار و احاطتنى ذباب الشّر و عن ورائها كلّ نفس شريراً و مع ذلك ما تداهنت مع احد فى امر الله و كنت ناطقاً فى قلب كلّ شىء بأنّه لا اله الا هو و انّه كان على كلّ شىء محيطاً

اذأ يخاطب قلم الأمر اخيه و يقول ان يا اخى الذى فعلت بأخيك ما لا فعل احد بأحد و وردت عليه ما بكت عنه عيون ما البقاء على غرفات عزّ منيرا و كنّا ان نؤيدك فى كلّ الأحيان و احفظناك عن ايدى الظلم و انك كنت بسيف البغضاء عن ورائى لتجد الفرصة و تفعل ما تعدم عنه ارکان عرش عظيماً و كنّا ان نرسل الى الديار لتحضر بين يديك من القانتات و تستأنس بهنّ و تكون على راحة مبينا و كنت ان تنقطع فى السرّ عن وجهى نفحات السرور و كذلك احصينا كلّ شىء فى امام قد كان على هيئة اللوح فى هيكل الرّوح مشهوداً و كنت ان تطلب منى ما تسرّ به نفسك الى ان اجتمعت فى حولك عدّة من الأماء و عيشت بهنّ فى نفسك و فى السرّ ارسلت الى احبائك الواحاً و فيها ذكرت ذكر السّجن ليدخل بذلك بغضائى فى قلب كلّ جاهل بغياً اذأ جرى التّهين من العينين فى هذين الاسمين الأعلىين اللّذين كانا فى ازل الآزال على العدل فى حول العرش موقوفاً و انا علمنا فعلك و ما فى قلبك و سترنا ذلك بعد علمنا لحكمة التى كانت من اصبع الرّحمن على لوح الامكان بالسرّ السّطر مرقوماً تالّله يا اخى لو كان الأمر بيدى لسترت وجهى عن كلّ من فى السّموات و الأرض و خرجت عن بين العباد و سكنت على كتيب الحمراء عن وراء قلم الكبرياء لئلا يبقى ذكرى بين احبائى فكيف هؤلاء الذينهم كفروا بالله و حاربوا مع سلطانه و كانوا من قوم سوء اخسرنا تالّله كلّمنا اريد ان اخرج عن بين هؤلاء و اصمت عن بدائع الألحان فى هذا الرّضوان اذأ نفحات الرّحمن يأخذنى و روح القدس ينطقنى و روح البقاء يحرك لسان البهاء ان هى من تلقاء نفسى بل من لدن مقتدر قيّوما ان يا اخى فكم من ليالى كنت مستريحاً على الفراش مع ازواجك و انى كنت بنفسى حافظاً لنفسك الى ان اشرفت شمس النهار عن افق قدس منيرا فكم من أيام كنت فى العيش و انى كنت حاضراً فى مقابلة الأعداء لئلا يصيب الضّرّاء من كلّ منكر عنيدا و انك كنت فى سرّ السرّ فى ضربى لكى تجد وقتاً لتفعل بى ما ينقطع به الأرواح عن جسد كلّ اسم قديماً تالّله بما جرى من قلمك قد خرت وجوه العظمة على رماد السّوداء و شقت ستر حجب الكبرياء فى جنّة المأوى و تشبّكت اكباد المقرّبين على مقاعد القصى و اضطربت افئدة كلّ فطن بصيرا الى ان سافرت معى فى هذا السّفر الذى به جرت مدامع اهل غرف الفردوس على وجوه قدس لميعاً مع كلّ ما سألت منى و استأذنت عنى ما تكلمت بحرف لأننى اطّعت منك ما لا اطّلع به احد من العالمين جميعاً الى ان دخلت معى فى تلك الأرض اذأ قمت على فى كلّ الأيام بل فى كلّ حيناً تالّله ما بقى من جسدى من محلّ الا و قد ورد عليه رماح تدبيرك و انك لو تنكر يشهد بذلك لسان صدق عليماً الى ان افتيت على فلما اظهر الله خافية نفسك و اطّلع بها عباد الذين هاجروا الى الله اذأ ارتفع ضجيجهم و انك كنت فى نفسك على غفلة عظيماً فلما شهدنا فعلك و ما خرج من فمك اذأ خرجنا عن بينكم فرداً واحداً من دون ناصر و معيناً حتى لم يكن معى من يخدمنى او يخدم هؤلاء الذين ارفع الله عنهم قلم الأمر اذأ بكت علينا كلّ عين بصيرا و انك بعد ذلك ما استرحت فى نفسك ثم انتشرت فى البلاد فعلك باسمى ليدخل غلى فى صدور من اراد ربّه على هيكل اسم علياً و خرج من لسانك و قلمك ما يستحيى ان يذكره قلم العالمين جميعاً و ما فعلت ذلك الا بأن ظننت فى نفسك بأنك كلّ ما تقول يسلموا منك عباد الذينهم كانوا عن شاطئ الأمر بعيداً تالّله لا تظمننّ بذلك لأنّ لله عباد يشهدنّ الأمر بنفسه و لن يحجبهم حجبات الوهم و لن يمنعهم الاشارات عن صراط قدس رفيعاً ذكر فيما نزل من قبل انك لو تبسط يدك لتقتلنى ما انا ببساط يدى لأقتلك كما بسطت و ما بسطنا بعد قدرتنا عليك و كان الله على فعلك شهيداً

قل ان يا اخي تالله سيفنى انت و من معك و ترجع الى التراب و يبقى الملك لله ربك و رب الخلائق جميعا تالله يا اخي لم يكن فى قلبى بغضك و لا بغض احد من الممكنات اسمع قولى ثم ارجع عما انت عليه و توجه الى ربك بخضوع منيعا و أنك لو تكون على ما انت عليه و يسجدك كل من على الأرض هل يغنيك فى شىء لا فوالذى بيده نفس البهائم اذا فارجع ثم اتخذ الى عرش ربك سبيلا و لو يعترض كل العباد على الله ربهم بقولك و يعضونى فى انفسهم هل ينفك ذلك فى امر لا فوربك ان انت بذلك خيرا اذا بيكى قلمى و عينى و كل من فى السموات و الأرض ان انت بذلك عليما دع الدنيا و زخرفها عن ورائك و لا يغرنك الرياسة عن ذكر ربك ثم اسلك سبل الانصاف و لا تجعل نفسك عن حرم القرب محروما و مع ذلك ما اكتفيت فى نفسك الى ان كتبت الى حاكم البلد بالدلة التى ضيقت بها حرمتى و كذلك احصينا اعمالك فى لوح الذى ما غادر عنه حرف من الأعمال من كل صغير و كبير و أنك كنت ساترا وجهك خلف الحجاب خوفاً من نفسك فلما اظهرنا الأمر و هبت رايح الاطمينان و اطمأنت خرجت عن خلف الستر و اعترضت على بما كنت مقتدرا عليه و وردت على ما تشبكت عنه افدة كل موقن ذكيا ثم اتفقت فى الأعراض مع الذى لم تزل كنت تبغضه و هو يبغضك و سمعت منه بأذنيك ما اشتكيت به تلقاء الوجه و مع ذلك لما وجدت فى قلبه بغض الغلام اتحدت معه و اخذته لنفسك معينا تالله يا اخي لو تنصف لتبكي على نفسك ثم على نفسى و تنوح فى أيامك الى ان يغفر الله لك و يجعلك من التائبين فى ام الكتاب مذكورا فانظر الى اول الدهر ان الذى قتل اخيه الأكبر الذى سمى بهابيل هل نفعه ذلك فى شىء اذا فأنصف و لا تكن عن صراط الصديق بعيدا اياك ان لا يحجبك ما اعطيناك من جبروت الأسماء لأنها قد خلقت بأمر من عندنا و أنا كنا على كل شىء لمقتدرا

ان يا قلم الأمر طهر نفسك عن كل ذكر إلا عن ذكر ربك دع الناس بأنفسهم و لا تلتفت اليهم و كن فى عصمة منيعا و ان ربك يكفيك عن دونه و كفى الله بنفسه عليك معينا ثم ذكر اخيك الذى سمى بالرضى فى ملكوت الأسماء ثم ارسل اليه هذا اللوح ليجد منه رايح قدس محبوبا و ليقر بذلك واحد من عينيه و بيكى الأخرى بما مس اخيه ضر العالمين جميعا و ليطلع من امر الغلام و بما ورد عليه من سهام البغضاء تالله حينئذ يكون فى بئر الحسد و يرفع منه نداء ضعيف حزينا و يقول هل من ناصر ينصر الغلام و يدفع عنه رمح كل مغل اثيما و فى لحن آخر يقول تالله ما استنصر من احد إلا الله و كذلك كنا فى مقابلة ملا الأرض وحيدا و الروح و التكبير و البهائم عليك و على الذين يقرؤون آيات الله و يتفكرون فى اسرارها و يجدون نفحاتها فهنيئا لهم و لكم و لكل ذى شمس لطيفا

باسم الله البهي الأبهى

تلك آيات الأمر نزلت بالحق من لدن مقتدر قيوما و فيها ارتفعت صريخ الله بما مسته انامل البغضاء من كل مشرك مبغوضا قل يا قوم لا تقطعوا عضد الله بسيوف الغل و لا رأسه بصمصام البغضاء اتقوا الله و لا تخمدوا نار الله بينكم و لا تجعلوا انفسكم عن رشحات هذا الفضل محروما ان الذين ينكرون رحمة التى نزلت من سحاب الأمر اولئك اتخذوا الأصنام لأنفسهم اربابا من دون الله و كان الجمال عن اعينهم مستورا و أنهم لو يشهدون لا يشهدون كذلك خلقناهم صمما من غير بصر و جعلناهم بكما على ارض الذل محشورا قل ان الذينهم اعترضوا على نفس ذات ربك ثم يذكرون نقطة البيان اولئك فى فجوة من النار و اولئك يومئذ خلف حجاب الهوى على تراب النفس مطروحا قل يا قوم أ تذكرون سلطان البيان و تكفرون بذاته فويل لكم بما القى الشيطان فى انفسكم اتقوا الله حق التقى ثم قدسوا نفوسكم عن مس الشيطان و اتباعه انه كان للانسان عدوا مشهودا ان الذين

تجد في قلوبهم رايحة النفاق من نير الأمر اولئك لن يجدوا لأنفسهم في أم الكتاب نصيباً مفروضاً قل ان انتم تحبون نقطة البيان لم تصرفتم في حرمه و كفرتم بآياته بعد انزالها و حرقتكم كلمة التي كانت في كل الألواح من قلم الله مرقوما ان انتم الا اتخذتم الوهم لأنفسكم رباً من دون الله بعد الذي كنتم في ارض الأسماء باسم الله مشهودا ان اصغوا يا قوم كلمة الله ثم استسقوا من رحيق القدس ثم اصطلوا من نار التي كانت عن جهة العرش موقوداً قل يا قوم تالله الحق انا اخذنا كفاً من الطين و نفخنا فيه روحاً من امرنا و زيّناه بقميص الأسماء بين الأرض و السماء و جعلناه بين العالمين معروفاً فلما كبر اشدّه قام علينا ثم اعترض و بغى على الله الذي خلقه بأمر من عنده الى ان افنى عليه و كذلك كان الانسان برّيه كفوراً

ان يا اسمى ذكر الناس بما نطق روح الأعظم تلقاء عرش ربك ثم استقم على الأمر في تلك الأيام التي كانت مظاهر الأسماء على عقبه الوقوف لدى الصراط موقوفاً تالله كل ما سمعت من هذا الأمر و اشرنا به الى غيرنا هذا لحكمة من الله ربك و ما اطّلع بذلك الا انفس معدودا ان الذين يذكرون ما يذكرون ان هم الا يرتعون في رياض الجهل و هاموا في برية الشرك و اولئك كانوا يومئذ عن رياض العلم محروما قل يا ملاء العمياء داووا ابصاركم بحل ذكر ربكم الرحمن لعل تذكرون ما لا ادركه ابصر الخلاق مجموعاً ان يا اسمى تالله قد كنت في مقابلة الأعداء في عشرين من السنين و الذينهم اليوم بغوا على الله اولئك كانوا خلف الحجبات خوفاً لأنفسهم محجوباً فلما ارفعنا الأمر بسلطاني و قدرتي و هبت روائح الاطمينان و العز اذا خرجوا عن خلف القناع و سألوا سيف البغضاء على وجه الذي بلحاظه اشرقت الأرض و السماء اذا لو توجه اليه بسمع القدس لتسمع ما تحترق به الأكباد خلف خباء عز مرفوعاً فسوف تشهد ملاء البيان كل ما شهدت في ملا الفرقان بحيث يتمسكون بما عندهم من الروايات و يحتجبون بها عن موجد الأسماء و الصفات و يقولون كما قالوا و يستدلون كما استدلو بل تجد هؤلاء اشد احتجاباً عن ملل القبل و كذلك نزلنا عليك ما كان من سماء الفضل منزولاً لتكون على بصيرة في امر ربك ثم استقامة بحيث لا يزلك وساوس الشيطان على صراط الذي كان على فردوس الأمر باذن الله ممدوداً اياك ان لا تضطرب في تلك الأيام التي يضطرب فيها النفوس و تذهل فيها العقول و يرفع فيها خوار العجل بصريخ عظيماً تمسك بعروة الأمر لئلا يحركك الأرياح من مظاهر الأشباح ثم اتخذ في ظل عصمة ربك مقاماً محموداً قل يا ملاء البيان اما وصيتم في الكتاب بأن لا تكفروا بآيات الله اذا نزلت بالحق و لا تدحضوها بظنونكم و هواكم فلم اعترضتم عنها و كفرتم بالذي آمنتم به فأف لكم بما نقضتم ميثاق الله و عهده و كنتم عن شاطئ الاشرار عن هذا الجمال محروما و يا قوم فانظروا في حجج النبيين و المرسلين و ما نزل في البيان لعل تداركوا ما فرطتم فيه و تتخذوا الى ذى العرش سبيلاً قل ان كنتم آمنتم بنقطة البيان تالله هذا نفسه و تلك آياته قد نزلت من ملكوت عز علياً ان يا اسمى تالله ان هؤلاء ضيعوا حرمة الله بينهم بما اتبعوا الذينهم خلقوا بأمرى و كان الله بذلك شهيداً و بلغ الأمر الى مقام الذي كتبوا باسم نقطة البيان الواحاً كذبة على ردى ثم نشرها بين الناس ليصدنهم عن سبيل الذي كان عن جهة العرش ملحوظاً قل تالله ان بحر الأعظم لن يتغير بما مسته الكلاب و ان جمال الشمس لن يكسف بحجاب هذا السحاب التي حالت بينهم و بين رب الأرباب تالله انها اشرقت بسلطان الجلال و وقفت في قطب الزوال فمن اهتدى فلنفسها فمن اعرض فان ربك غنى عن كل معرض مردوداً و انا نشكر الله بأن طهر قميص التقديس عن مس المشركين و جعل ايدى الكافرين عن هذا الدليل مقطوعاً و انت قم بنفسك ثم قل يا ايها الملاء خافوا عن الله و لا تكفروا ببرهانه بعد الذي ظهر بالحق ان كنتم آمنتم بعلي من قبل بما نزل عليه من آيات ربكم اذا فاقروا ما عندكم و انا نقرأ لوحاً من اثر هذا الظهور تالله اذا يستشرق شمس الايقان عن افق فجر منيرا اذا تجد رؤوسهم ناكسة و يرهقهم سياط القهر من لدن عزيز قيوماً كذلك القيناك لتلقى على صدور التي وجدتها عن الريب منزوها و الروح عليك و على من معك من كل اناث و ذكورا

اي دوست من حزن بقسمى اين عبد مظلوم را احاطه نموده كه ذكر آن قلب را ميگدازد دنيا محل افتتان و امتحان بوده و خواهد بود از كآسش جز زهر قاتل احدى نوشيده و از جامش جز سم مهلك نفسى نچشيده لازال بلاياى آن نصيب

مريدان حقّ بوده و رزايای او قسمت قاصدان او خواهد بود زينهار بحزنش محزون نشوی و از ذکر رحمن در اين ايام تغافل نمائی در جميع امور بحقّ توکل نما و از دوش دل بگسل و در اين ايام شداد که سکر جميع ايجاد را احاطه نموده از ملکوت سداد حبّش غفلت مکن و چون شمس باشراقاات حبّ سلطان اسماء و صفات مشرق باش تا انوار جمال مختار از تو در بين عباد ظاهر شود و کمر همّت در استقامت بر امر محکم بند و از کلّ ماسوی آزاد و فارغ باش دنيا را وفا نيست و عنقریب آنچه بر ارض مشهود در قعر آن مستور آيند و الرّوح عليك
و منع آن دوست از قرب لقا سبب هبوب ارياح اختلاف بوده و بعد از تفصيل کبری و سکون آن ان شاء الله بمقتضای وقت اظهار ميشود

* * *

سيّد في الكاف

هو العزيز

تلك آيات الرّوح نزلت بالحقّ لعلّ النّاس يستشعرون في انفسهم ثمّ بآياته في ايام الرّوح يهتدون قل يا قوم قد اتت السّاعة بالحقّ و غنت الورقآء و دلح ديك العرش و اتى الله بمظهر نفسه في ظلل من الغمام و المؤمنون هم بفرح القرب يفرحون و انتم ما استشعرتهم بشيئ من ذلك و اتخذتم لانفسكم ارباباً من دون الله و اعرضتم عن جمال عزّ محبوب اذاً فاسمعوا قولي و توجّهوا الى حرم الجمال ثمّ بنعمة الله في ذكره الاكبر لا تكفرون و هذا خير لكم عن كلّ ما انتم في الملك تشهدون و تعرفون سيفني الدّنيا و ما فيها و انتم ترجعون الى مقرّ سلطان عزّ قيوم و تسئلون عمّا اكتسبتم في ايامكم الباطلة و تجزون بما كسبتم او تكسبون و لن ينفعكم شيئ و لن يرحمكم نفس و لن يخلصكم احد و كلّ من سطوة الامر مضطربون ارحموا على انفسكم و تداركوا ما فرطتم في جنب الله ثمّ في امره تتفكّرون و أنّك انت فاشهد في نفسك أنّه لا اله الا هو الملك المقتدر القيوم و ان سمعت خروجي عن تلك الارض لا تحزن و لا تضطرب لانّ فيه اسرار لا يعقلها الاّ الذينهم كانوا يبصر الله في امره يتفرّسون ثمّ اعلم بانّا انفقنا كلّ ما لنا و علينا في سبل الله العزيز المحمود و لن اخاف من احد و نوفي بما عهدنا في ذرّ البقاء ان انتم تعلمون و أنّك فاجهد في روحك لتكون بمثل ما كنّا بحيث لا يزلّك وساوس الشّيطان عن امر ربّك و تكون بانوار العزّ الى ميادين التّوحيد لمن الرّاجعين و انا نشكر الله بما ورد علينا من قبل و بما يرد علينا من بعد و انا كلّ عباد له و كلّ اليه لراجمين و الرّوح عليك
و على عباد الله المخلصين ١٥٢١

قل سبحانك اللهمّ يا الهى اسئلك باسمك الذى به تغنيت على افنان سدره ربّائيتك بان تنزل علىّ من كلّ خير اتمّه و كلّ فضل اقدمه و كلّ ذكر اكبره ثمّ اصلح يا الهى امورى في الدّنيا و الآخرة و أنّك انت على كلّ شيئ قدير

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو العزیز

تلك آیات الرّوح نزلت بالحقّ من عبد منیب لتسمع نغمات الامر و تكون من الذینهم كانوا بانوار العزّ لَمِنَ المهتدین اَیَاک ان لا تنس فضل الله علیک و لا تكن من الغافلین قدّس نفسک عن کلّ من فی السّموات و الارضین فاعلم بانّ الدّنيا و زخرفها یفنی و یبقی الملک لله الملک المتعالی العزیز القدير قل انّ الطّیر قد طارت عن افنان العراق و ارادت فنون اخرى بما اکتسبت ایدی الظّالمین و هذه من سنّة الله الّتی قد خلت علی عباده المقرّبین قل انّ فی هذا الخروج لاعلاء لامر الله العظیم الحکیم و فیہ ستر اسرار الحکمة و لا یطلّع بها الاّ الله ربّ العالمین فسوف یظهر الامر بالحقّ و یرفع اسم الله العلیّ العظیم ذکر العباد بما استطعت و لا تكن من الصّابرين فتوکّل علی الله و انه یکفیک عن دونه و انّ علیه فلیتوکّلنّ المخلصون قل یا ملاً البغضاء موتوا بغیظکم لانّ شجرة القدس اثمرت باوراق عزّ لطیف و طالت افنانها الی مقام الّذی انقطعت عنها ایدی المغلّین و انّ الذینهم یفرحون بخروج هذه الطّیر تالله انّهم علی غفلة مبین فسوف یدلّ الله سرورهم بالحزن و يأخذهم عذاب یوم عقیم قل انّ هذا العبد انفق روحه لله محبوب العارفين و لن یخاف من احد ولو یجتمع علیه ملوک الارض و من ورائهم هؤلاء المبغضین لانه اقبل الی الله و توکّل علیه و انه یکفیه عن کلّ من فی الملک اجمعین و الرّوح علیک و علی من تمسّک بحبل الله العلیّ العظیم

۱۵۲^۱

هو العزیز

انشاء الله امیدوارم که بر خلاف سابق و لاحق حرکت فرمائید و بالمرّه از نفس و شئون او طاهر شده بفضای خوش روح قدم گذارید جز صدق تکلم نمائید و جز در سبیل انصاف مشی نفرمائید قلب را مقدّس فرمائید و دل را منزّه دنیا عنقریب میگردد و ظهورات آن را بقائی نباشد فی آخر القول اسمع ندائی و لا تكن من الغافلین و لن ینفعک شیئ فی الملک الاّ ما القیناک بالحقّ ولو یسجدک کلّ الخلائق اجمعین و الرّوح علیک لو تسمع نداء هذا المهاجر الغریب ۱۵۲^۲

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

٢ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

* * *

بسم الله الأعظم العظيم

تلك آيات الله الملك الحق العدل المبين نزلت بالحق من جبروت فضل عظيم و أنها لحجة الله بين خلقه و برهانه بين الخلائق اجمعين و أنها لتنزيل من لدن عزيز عليهم قل يا قوم اتقوا الله و لا تعقبوا كل جاهل مريب ان اتبعوا الذي ما اراد لكم الا بأن يقربكم الى مقرّ القرب مقام الذي ارتفعت فيه نعمات ربكم الرحمن الرحيم

انك انت يا ايها الناظر الى شطر الأمر ان استمع ما يوحى اليك عن جهة السجن هذا المقرّ الذي فيه حبس الغلام بما اكتسبت ايدي الظالمين بأنه لا اله الا هو في قبضته ملكوت الأمر و الخلق يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد طوبى لك بما اشتعلت من نار محبة الله و توجهت بقلبك الى شطر بيت عظيم قم على امر الله و حبه و لا توقف اقل من حين بلغ الناس ما القى الروح على فؤادك و لا تكن من الصّامتين و لو يسألك احد من هذا الغلام قل تالله انه لنا الله في الواح الأمر و جماله قد ظهر بالحق بسطان عظيم و انه لعلّي قد جاءكم بآيات ربكم لو انتم من العارفين و انفق روحه في سبيل الله ليقربكم الى مقرّ عرش عظيم اياكم يا قوم ان تدحضوا الحق بما عندكم و ما عندكم لو يكون على الحق انه قد نزل من لدنا و قدر من عندنا لو انتم من العارفين ان استنشقوا كل ما يظهر من عنده لو وجدتم رائحة المحبوب خافوا عن الله و لا تكونن من الظالمين يا قوم لا تظلموا على الذي اجتمع عليه ملل الأرض كلهم اجمعين يا قوم ان تكفروا بهذه الآيات فبأي حديث آمنتم بعلّي من قبل ثم بآيات الله في زمن المرسلين ان استقم على الأمر ثم بلغ الناس هذا التبا الأعظم العظيم ان اجتمع احبائي على شريعة حبي و هذا من امري عليك ان اعمل بما امرت و لا تكن من الصّابرين ان افتح اللسان بالبيان في ذكر ربك الرحمن ليقومن بذكرك عبادنا الرّاقدين قل يا قوم قد ظهر بحر الأعظم و استضاء سراج الأمر و اشرفت شمس البقاء عن افق هذا الفجر المنير اياكم ان تمنعوا انفسكم من انوارها و الذينهم منعوا انهم قوم سوء اخسرين قل يا قوم ان تريدوا ان تسمعوا نعمات الله ان استمعوا ما رقم في هذا اللوح الحفيظ و ان تريدوا ان تتصاعدوا الى معراج القرب ان اقرؤوا ما نزل فيه و لا تكونن من الصّامتين يا قوم فارحموا على انفسكم و لا ترتكبوا ما ارتكب الذين كانوا من قبلكم و كفروا بآيات الله و سفرائه الى ان صبغت الأرض من دمائمهم و بذلك لعنوا في الدنيا و الآخرة و كانوا من المشركين خذ كأس التي ظهرت على هيكل الكلمة و ملئت من كوثر عرفان ربك العلي العظيم ثم اشرب منها باسمي ثم ادراها بين ملاّ المحبين ليستجذبن كل من هذا الكوثر البديع المنيع و من شرب منه قطرة لن يمت ابداً و يكون باقياً ببقاء ربه العزيز الباقي الحكيم كذلك وصّاك هذا المسجون لتنصره بالحق و تكون من القائمين على هذا الأمر الذي فزع منه من في السموات و الأرض الا الذينهم انقطعوا عن كل شيء و توجهوا الى هذا الشطر العزيز المنير

ذَكَرَ مِنْ لَدُنَّا الَّذِي سَمِيَ بِكَاطِمٍ لِيَكُونَ مَتَذَكَّرًا بِذِكْرِ اللَّهِ رَبِّهِ وَيُنْصِرُهُ بِالْبَيَانِ هَذَا مَا قَدَّرَ لِكُلِّ نَفْسٍ فِي هَذَا الظَّهْرِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ حَكِيمٍ طُوبَى لِأَبِيكَ بِمَا فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ وَكَانَ مَعَ الْحَبِيبِ إِلَى أَنْ فَدَى فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَحْبُوبِ الْعَالَمِينَ وَأَنَا أَحْبَبْنَا عَلَى شَأْنٍ لَنْ يَذَكَرَ بِالْبَيَانِ طُوبَى لَهُ وَ لِأَيَّامِهِ وَ لِكُلِّ مَا يَكُونُ مُتَعَلِّقًا بِهِ وَ أَنَّهُ حِينِئذٍ فِي الرَّقِيقِ الْأَعْلَى مَعَ رَبِّهِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ وَ أَنْتَ أَنْتَ يَا عَبْدَ فَامِشٍ عَلَى آثَرِهِ كَذَلِكَ نَصَحْنَاكَ مِنْ قَبْلِ وَ حِينِئذٍ أَمْرًا مِنْ لَدُنِ اللَّهِ رَبِّكَ وَ أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ لَا يَعْزِبُ عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ عِنْدَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ

ثُمَّ كَبَّرَ مِنْ لَدُنَّا الَّذِي سَمِيَ بِابْرَاهِيمَ لِيَرَى مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَكُونُ مِنَ الْمُوقِنِينَ أَنْ أَتَبَعَ مَلَّةَ الْخَلِيلِ فِي حَبِّ هَذَا الْغُلَامِ قُلْ يَا قَوْمِ فَاجْعَلُوهُ بَضَاعَةً لِأَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَشْتَرُوهُ بِالذَّهْرَمِ وَ الدَّنَانِيرِ قُمْ عَلَى خِدْمَةِ اللَّهِ وَ نَصْرِهِ وَ قُلْ يَا قَوْمِ دَعُوا مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ أَنْفُسُكُمْ وَ أَهْوَاؤُكُمْ ثُمَّ خَذُوا سُنَنَ اللَّهِ بِقُوَّةٍ مِنْ لَدُنَّا وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْغَافِلِينَ

ثُمَّ كَبَّرَ مِنْ لَدُنَّا عَلَى وَجْهِ الَّتِي كَانَتْ مَعَكَ وَ بَشَّرَهَا مِنْ لَدُنْ هَذَا الْغُلَامِ الَّذِي سَجَنَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَ أَنَا نَحْبُ أَنْ يَتَّحِدَ أَهْلُ ذَلِكَ الْبَيْتِ وَ يَكُونُوا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ هَذَا الْمَظْلُومُ حُبًّا لِأَنْفُسِكُمْ أَنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ أَنْ أَرْفَعُوا الْاِخْتِلَافَ ثُمَّ اتَّحَدُوا عَلَى حَبِّي وَ ذِكْرِي وَ ثَنَائِي وَ أَنَّ هَذَا خَيْرٌ لَكَ عَمَّا خَلَقَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ

ثُمَّ كَبَّرَ مِنْ لَدُنَّا عَلَى وَجْهِ الَّتِي اسْتَشْهَدَ صَاحِبُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اسْتَرْقَى إِلَى الرَّقِيقِ الْأَعْلَى فِي جِوَارِ رَحْمَةِ رَبِّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ أَنَّهُ لَوْ ارْتَكَبَ مَا نَهَى عَنْهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَ هَبَّتْ عَلَيْهِ رِوَايِحُ الْغَفْرَانِ وَ طَهَّرَهُ عَنِ الْعَصِيَانِ وَ اسْكَنَهُ فِي رِضْوَانِهِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ

أَنْتَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَلَّغَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِفِينَ يَنْبَغِي لِأَحْبَائِهِ أَنْ يَنْقَطِعَ عَمَّا سِوَى اللَّهِ وَ يَقُومَنَّ عَلَى الْأَمْرِ عَلَى شَأْنٍ لَا يَمْنَعُهُمْ ضَوْضَاءُ الظَّالِمِينَ كُلَّمَا تَنَزَّلَ الْاِفْتِتَانُ مِنْ غَمَامِ الْاِمْتِحَانِ أَنْتُمْ عَلَى رُوحٍ وَ رِيحَانٍ بِمَا اشْرَقَتْ عَلَيْهِمْ شَمْسُ الْبَيَانِ مِنْ هَذَا الْأَفْقِ الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ قُلْ الْيَوْمَ لَوْ يَنْقَطِعُ أَحَدٌ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَتَوَجَّهَ بِقَلْبِهِ إِلَى شَطْرِ الْقُدْسِ لَيْسَخَّرَ الْمَمَكَنَاتِ بِاسْمِ مَنْ أَسْمَاءَ رَبِّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ قُلْ قَدْ اشْرَقَتِ الشَّمْسُ بِاشْرَاقَاتِ مَا اشْرَقَتْ بِمِثْلِهَا فِي اعْصَارِ الْقَبْلِ أَنْ اسْتَضِيؤُوا يَا قَوْمِ مِنْ أَنْوَارِهَا وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الصَّابِرِينَ قُلْ أَنْ أَرْحَمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَجْعَلُوهَا مُحْرَمًا عَنْ نَفْحَاتِ تِلْكَ الْأَيَّامِ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الصَّاعِرِينَ اتَّقُوا اللَّهَ ثُمَّ اعْرِفُوا قَدْرَ مَا نَزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ سَحَابِ رَحْمَةِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِقَلْبٍ طَاهِرٍ مُنِيرٍ كَذَلِكَ الْقَيْنَاكَ بِالْحَقِّ لَتَلْقَى النَّاسَ مَا الْقَى الرُّوحُ فِي صَدْرِكَ لَعَلَّ يَقُومَنَّ النَّاسُ عَنْ رَقْدِ الْغَفْلَةِ وَ الْهَوَى وَ يَسْتَقْرِبَنَّ اللَّهُ إِلَى الَّذِي خَلَقَهُمْ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ يَكُونَنَّ مِنَ الْفَائِزِينَ وَ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَهِمْ كَسَرُوا اصْنَامَ الْأَوْهَامِ بِقُوَّةِ الْخَلِيلِ الَّذِي حِينِئذٍ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَقْصُودِ الْعَالَمِينَ

جناب آقا سيّد يوسف في الصاد

هو الله الأَمْعَ الْأَعَزَّ الْأَسْبَقَ الْأَطْهَرَ الْأَبْهَى

تلك آيات الله قد نزلت بالحق عن جهة ايمن العرش و جعلها الله هدى و ذكرى للعالمين و فيها فتحت ابواب الرضوان و جرى كوثر الحيوان من معين اسمى الرحمن الرحيم ليشربن منه عبادنا الذينهم انقطعوا عن كل من في السموات و الأرض و توجّهوا بقلوبهم الى هذا الأفق المشرق المنير

ان يا ملاً البيان لا تكونوا كمالاً الفرقان و لا تكفروا بآيات الله و برهانه ثم حجته و آتاره و لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل الذى ظهر بكل خير و تجذب الممكنات عن كل الجهات ان يقبلن الى وجه المحبوب فى هذا القميص البديع خافوا عن الله و لا تبدلوا نعمة الله بما عندكم ثم افتحوا ابصاركم فأنصفوا فى الذى ظهر بالحق بسطان مبین و يمشى عن يمينه سدره المنتهى ثم عن يساره شجرة السبأ ثم قدامه جنود وحى الله الملك المقدر العلى الحكيم اياكم يا قوم لا تقنعوا بغرفة من ماء اجاج ثم اسرعوا الى بحر الله الأعظم الذى يتموج فى ذاته لذاته بذاته و بموج منه ظهرت ملكوت الأسماء و الصفات و بموج اخرى ظهر كل امر مبرم حكيم ان ارفعوا سرادق الانقطاع فى شاطئ قلم الكبرياء و لا تلتفتوا بماء الغدير و انكم لو غفلتم عن الله فى هذا الظهور الذى ظهر بكل الآيات ولكن انا لم يزل سبقت رحمتنا كل شىء ما نسد ابواب السماء على وجوهكم و نطعمكم خالصاً لوجهى المشرق المقدس الممتنع المتعالى المنير و ما نريد منكم جزاءً ان اجرى الّا على الذى فطرني و خلقني و ارسلني على الخلائق اجمعين و انا قد جعلنا ميقاتاً لكم فاذا تمت الميقات و ما قبلتم الى الله ليأخذنكم عن كل الجهات و يرسل عليكم نفحات العذاب عن كل الأشطار و كان عذاب ربك لشديد يا قوم ان اخرقوا حجاب الأوهام ثم توجهوا بوجه ربكم العزيز العلام و لا تكونن من الخاسرين الذين عبدوا اصنام انفسهم و هوامهم و اعرضوا عن الذى خلقهم و رباهم بأيادى قدرته المتعالى المحيط

ان يا يوسف اسمع نداء الله عن هذا الغلام الذى ينطق فى كل شىء بأنه هو الله لا اله الا انا الرحمن الرحيم و اذا وصل اليك آيات الله فى هذا القرطاس الذى كتبه عبد الحاضر لدى العرش اذا غسل كما امرت فى الكتاب ثم خذ به بأيديك و ضعه على رأسك ثم اقرأه و تفكر فيه لتصل الى ما كنز فيه من اسرار الله المقدر المتعالى العليم الحكيم فوعمرى لو تطهر نفسك عن حب ما سوى الله ربك ليفتح الله على وجه قلبك ابواب المعانى و البيان و يعلمك من بدايع العلم ما يغنيك عن دونى و ان فضله قد كان عليك كبير ان تستقيم على امره و تقطع عن دونه و تذكر الناس بهذا النبأ الأعظم الأفخم العظيم ثم اعلم بان حضر لدى العرش كتاب الذى فيه ذكرك و توجهت اليه لحظات الله ربك و رب العالمين و سألت فيه ما لا ينبغي لشأنك و شأن كل من فى السموات و الأرضين أ تسأل عن الذى بأمره ظهر كل ما كان و ما يكون عن الذى خلق بقوله كن فيكون ان انت من العالمين هل تقترن ذكر ربك بذكر ما سواه تالله ان هذا ذنب لا يعادله ذنب اهل السموات و الأرض و كان نفسى الحق على ما اقول شهيد هل تسأل عن الذى بحركة من قلمه بعثت النبيين و المرسلين بانك انت بعد الذى هذه حروفات ظهرت من قلمك الذى حرّكته اناملك تالله ان هذا لغفلة اخذتك و احجبتك عن هذا المنظر المشرق الكريم هل يليق لأحد ان يسأل ما سألت عن الذى كان ظاهراً فوق كل شىء و قائماً على كل نفس و اظلمت عند ضياء وجهه شمس الأولين و الآخرين اياك اياك يا ايها العبد لا تكن من الذين شكوا فى امر الله بعد الذى ظهر بتمام الظهور و البطون و قام لدى فناء بابه هياكل المقرئين و المخلصين أ تكون مريباً فى هذه الشمس التى كل الشمس سجاد لطلعته و كل الربوب خضاع لحضرته و كل الأصفياء منقاد لسلطنته و كل الأولياء منجذب بارادته و كل الأشياء متحرك بأمره المحكم المتين اياك طهر قلبك عن اشارات القوم كلها و دع الدنيا و ذكرها و ما خلق فيها عن ورائك لينطبع على وجه قلبك انوار هذه الشمس التى اشرفت عن افق البقاء باسراق لائح عظيم اما تكفيك ما نزلنا عليك الآيات من قبل و ارسلناها اليك و ما شهدت من ظهور الله و سلطنته و ما سمعت من قدرته التى احاطت كل الوجود من الأولين و الآخرين و اما تكفيك تلك الآيات التى ملأت شرق الأرض و غربها تالله لو تشهد بعين الفطرة لتشهد تجلياتها على كل الأشياء و تكون من الموقنين فكر فى نفسك بأى حجة آمنت برسل الله من قبل ثم بعلى قبل نبيل تالله يا ايها العبد الناظر الى الوجه قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و يشهد بذلك كل الذرات ولكن الناس بما اخذتهم الأحجاب منعوا عن هذا الوجه و كانوا فى ضلال مبین و انك انت تب الى الله الذى خلقك و سواك فيما اقترنت ذكره بذكر احد من عباده الذى خلق بقوله و كذلك امرك ربك حباً لنفسك لتكون من

العاملین و آنک تعلم بأننا احببناک من قبل و لذا نبأناک فی هذه الکلمات لتذکر فی نفسک و تكون علی بصیرة منیر و تعرف امر مولاک لأنّ بعرفانه تطهّر النفوس عن دنس کلّ مشرک عنید ثمّ اعلم بأنّ کلّ ما سمعت فی هذا الأمر قد ظهر باذنی ولكن انا سترناه لحکمة من لدنا و وهبنا الاسم لغيرنا امراً من لدنا و انا کنا علی کلّ شیء لقادرین و بذلك امتحنّا نفسه و انفس العباد و انه لما اطمئنّ من نفسه بما ارفعنا الأمر و هبت عن شطر امرنا روابح العزّ خرج عن خلف القناع و افتی علی نفس الله المهيمن العزیز القدير و امنعه جنود الوحي و الالهام فلما شهد عجز نفسه تالله قد اخذ القلم و افتری فی حقّی ما يستحیی القلم ان يذكره و من كان له اقلّ من الشّع شعوراً لیعرف بما جرى من قلمه شأنه ثمّ کذبه ثمّ عظمت هذا الأمر المبرم العظیم انک لا تحتجب بهذه الحجبات فانظر الی اصل الأمر و ما ظهر من ناحية القدس من هذا الجمال الظاهر المشرق العزیز العليم ان احفظ نفسک بأن لا یزلک عواصف الامتحان و لا قواصف الافتتان و تكون علی امر ربّک مستقیم كذلك اذکرناک و القیناک و امرناک و علمناک لتسرّ فی نفسک و تذرک هذا المسجون الّذی وقع فی هذا البئر العمیق و الکبریاء علیک ان تكون مستقیماً علی امر ربّک و علی من احبّک و یسمع قولک فی ذکر ربّک العلیّ المقتر العظیم

لسان الله بکلمات فارسی تکلم میفرماید ای یوسف حجّت بر کلّ من فی السموات و الأرض قبل ان اعرف نفسی تمام بوده و بالغ شده چه که بظهوراتی ظاهر و بشئوناتی باهر که احدی را مجال توقّف و اعراض نه تفکر در امم قبل کن که بچه سبب از شاطی بحر احدیّه محروم شده‌اند و از جمال عزّ باقیه ممنوع و اگر بیصر حدید مشاهده کنی ادراک مینمائی که کل بحجبات کلماتیّه و اشارات وهمیّه و دلالات حادثه از منبع فیض احدیّه ممنوع شده‌اند و در ایام الله که جمال الهی چون شمس در وسط سماء مشرق و مضیء است کل بحجبات وهمیّه محتجب مع آنکه در کلّ الواح وصیّت شده‌اند باینکه در حین ظهور بشیئی از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض تمسک نجویند و باصل امر و به ما یظهر منه ناظر باشند معذلک کل از سیل مستقیم منحرف شده و عرفان حقّ را که لازال مقدّس از دوش بوده بتصدیق و تکذیب عباد او معلق نموده‌اند فافّ لهؤلاء ثمّ سحقاً لهم بما ارادوا ان یعرف الله بغیره و هذا لن یمنک ابدأً چه که آن ذات قدم بنفس خود معروف بوده و هر معروفی بذیکری که از قلم امرش جاری شده معروف گشته بین عباد فتعالی شأنه من ان یعرف بسواه لأنّ ما سواه مخلوق کخلق نفسک

باری الیوم کلّ من فی السموات و الأرض در صقع واحد عندالله مشهودند و هر نفسی که از ماسوای او منقطع شد و بسموات عرفان نفسش طیران نمود او از اصفیای حقّ و اولیای او بوده و خواهد بود اگرچه نزد احدی معروف نباشد و همچنین نفسی که معرض شد از پستترین خلق بین یدی الله مذکور اگرچه از رؤسای قوم باشد چه که حقّ جلّ ذکره را نسبت و ربطی با احدی از ممکنات نبوده و نخواهد بود و کل بنفحه امر او علی حدّ سواء خلق شده‌اند و این بلندی و پستی و علوّ و دنوّ بعد از القای کلمه در انفس خود عباد ظاهر شده هر نفسی که بعد از استماع کلمه الهی بکلمه بلی موقّف شد از اهل علیین و اثبات و جنت ابهی محسوب و من دون آن از اهل جحیم و هاویه مذکور پس الیوم هر نفسی که منسوب سازد خود را بشجره امر باید از کلّ من فی السموات و الأرض منقطع شود و بقلب ظاهر و نفس زکیّ و فؤاد منیر بمنظر اکبر راجع گردد و اگر نفسی اراده نماید که حقّ جلّت عظمته را بغیر او عارف شود ابدأً موقّف نشود و عارف نگردد چه که غیر او محدودند بحدود امکاتیّه و حادثند بمشییّه اختراعیّه و بحادث و محدود ذات قدم شناخته نشده و نخواهد شد بشنو وصایای ربّانی و نغمات قدس صمدانی را و از شمال وهم و ظنّ بیمین یقین راجع شو و ببصر خود در ظهورات الهیّه و شئونات قدس صمدانیّه ملاحظه کن پاک کن بصر را از اشارات لایغنیه تا ظهورات عزّ احدیّه را در کلّ شیء مشاهده نمائی و گوش را از کلمات قوم مطهّر ساز تا نغمات قدس الهیّه را از کلّ جهات استماع نمائی و قلب را از اشارات کلمات قبلیّه منزّه کن تا اشارات کلمات منزله بدیعه را ادراک نمائی و بمعین قدس بیروال و زلال خمر بیمثال فائز شوی اینست وصیّت جمال قدم آن عبد را

و اما آنچه سؤال نمودی از مبدأ و معاد و حشر و نشر و صراط و جنّت و نار کَلِّها حقّ لا ريب فيها و موقن بصير در کَلِّ حين اين مراتب و مقامات را بچشم باطن و ظاهر مشاهده مينمايد چه که هيچ آنی از فضلی ممنوع نه و از امری محروم نخواهد بود اگر بسموات فضل الهی طيران نمائی در هر آنی امورات محدثه در کَلِّ اوان را چه از قبل و چه از بعد مشاهده کنی چه که فضلش مخصوص بشيئی دون شيئی نبوده و نخواهد بود ولكن مقصود الهی از حشر و نشر و جنّت و نار و امثال اين اذکار که در الواح الهيّه مذکور است مخصوص است بحين ظهور مثلاً ملاحظه نما که در حين ظهور لسان الله بکلمهئی تکلم ميفرمايد و از آن کلمه مخرجه عن فمه جنّت و نار و حشر و نشر و صراط و کَلِّ ما انت سألت و ما لا سألت ظاهر و هويدا ميگردد هر نفسی که بکلمه موقن شد از صراط گذشت و بجنت رضا فائز شد و همچنين محشور شده در زمرة مقرّبين و مصطفين و عندالله از اهل جنّت و عليّين و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجّين و در ظلّ مشرکين محشور اينست ظهورات اين مقامات که در حين ظهور بکلمهئی ظاهر ميشود ولكن آن نفوسی که موفق شدهاند برضی الله و امره بعد از خروج آن ارواح از اجساد باجر اين اعمال در دار اخري فائز خواهند شد چه که آنچه در اين دنيا مشهود است استعداد زياده از اين در او موجود نه اگرچه کَلِّ عوالم الهی طائف حول اين عالم بوده و خواهد بود ولكن در هر عالمی از برای نفسی امری مقدّر و مقررّ و همچنه تصوّر مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده فتعالی عن ذلک قسم بآفتاب افق معانی که از برای حقّ جنّتهاي لا عدل لها بوده و خواهد بود ولكن در حيوة اولی مقصود از جنّت رضای او و دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنين از اين دنيا بجنّات لا عدل لها وارد و بنعمتهاي لايحصى منتعم و آن جنان ثمرات افعاليست که در دنيا بآن عامل شدهاند آيا ملاحظه نمينمايد که یکی از عباد او که خدمت نفسی نمايد و زحمتی برای او تحمّل کند اجر و مزد خود را اخذ مينمايد چگونه ميشود کریم علی الاطلاق امر فرمايد عباد را باوامر خود و بعد عباد خود را از رحمت خود محروم فرمايد فسبحانه سبحانه عن ذلک و تعالی تعالی عمّا يظنون العباد في حقّه باری اليوم جميع اين مراتب مشهود است پس نیکو است حال نفسی که بجنت ابهائيه که اعلى الجنان بوده و خواهد بود فائز شود و اگر آذان مطهّره و نفوس بالغه مشهود ميشد هراينه از بدایع فضلهاي الهی ذکر ميشد تا جميع از کَلِّ آنچه ادراک نموده و عارف شده و مشاهده نمودهاند فارغ و مطهّره شده بمنظر اکبر اطهر توجه نمايند ولكن چه فايده که با تربيت نقطه بيان روح ما سواه فداه اين عباد از مقام علقه بمضغه نرسیدهاند تا چه رسد بمقام اکتسای لحم و من دون ذلک مقاماتی که ابدأ ذکر آن نشده فوا حسرةً علی هؤلاء الذين غيروا نعمة الله علی انفسهم و بوجودهم منعت سماء المعانی عن ظهوراته و شؤوناته كذلك فاشهد شأن هذا الخلق و کن من الشاهدين

باری جنّت و نار در حيوة ظاهره اقبال و اعراض بوده و خواهد بود و بعد از صعود روح بجنّات لا عدل لها و همچنين بنار لا شبه لها که ثمره اعمال مقبل و معرض است بآن خواهند رسيد ولكن نفسی جز حقّ ادراک آن مقامات ننموده و نخواهد نمود و از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده از بدایع نعمتهاي الهی که در جنّتهاي عزّ صمدانی مقدّر گشته و همچنين از برای معرض فوق آنچه مسموع شده از عذابهای دائمه غير فانيه و اذاً نشهد بأنّ الصّراط قد رفع بالحقّ و انّ الميزان قد نصب بالعدل و انّ الظهورات حشرت و البروزات برزت و التّاقور نقر و الصّور نفخ و التّار اشتعلت و الجنّة قد ازلفت و المنادی قد ناد و السّموات قد طويت و الأرض انبسطت و نسمة الله قد هبت و روح الله ارسلت و الحوريات استزينت و الغلمان استجملت و القصور حققت و الغرف رصّعت و المياہ سيّلت و القطوف دنيت و الفواکه جنبت و الآيات نزلت و اعمال المعرضين قد محت و افعال المقبلين قد ثبتت و اللّوح المحفوظ قد ظهر بالحقّ و لوح المسطور قد نطق بالفضل و مقصود الابداع ثمّ محبوب الاختراع ثمّ معبود من في الأرض و السّماء قد ظهر علی هيكل الغلام اذاً تنطق السن كلّ شيء بأن تبارك الله ابداع المبدعين

ای عبد من ای یوسف بشنو نعمات الهی را و الیوم را قیاس بیومی مکن و کلمات ابداع احلی را قیاس بکلماتی منما بعین خود در امورات ظاهره نظر کن و باحدی در عرفان نیر اعظم متمسک مشو

و الیوم بر کلّ احبای الهی لازم که آنی در تبلیغ امر ظهور تکاهل ننمایند و در کلّ حین بمواعظ حسنه و کلمات لینه ناس را بشریعه عَزَّ احدیه دعوت نمایند که اگر نفسی الیوم سبب هدایت نفسی شود اجر شهید فی سبیل الله در نامه عمل او از قلم امر ثبت خواهد شد این است فضل پروردگار تو در باره عباد مبلّغین ان اعمل بما امرت و لا تکن من الصّابرين و البهّاء علیک و علی من معک ان تستقیم علی هذا الأمر الأعظم العظیم

هذا ما نزل من جبروت البقاء لعباده و منهم من طار الی سماء الأمر و منهم من وقف و كذلك نزلنا الأمر رحمة من لدنا لعبادنا الموقنین هذه سورة السلطان قد نزلت من جبروت الرحمن بآیات مهیمن مبرم قدیم

هو الأبدع الأقدس الأبهی

تلك آیات الله قد نزلت بالحق من جبروت البقاء و جعلها الله حجة من عنده و برهاناً من لدنه علی من فی السموات و الأرض من یومئذ الی یوم الذی فیہ تنعدم رایات التّفاق و یستضیء نیر الآفاق عن مشرق اسمه الرحمن الرحیم اذاً یخطف ابصار الذینهم کفروا و اشركوا و یضطرب النفوس و يأخذ السكر کلّ من فی ملکوت الأمر و الخلق بحیث یضع انامل الحیرة بین انیابهم کلّ ما کان و ما یتکون و فیہ تبلی السرائر من کلّ ذی روح ان انتم من العالمین

قل یا قوم خافوا عن الله الذی خلقکم و رزقکم و جعلکم کبرآء فی الأرض و ارسل علیکم من السماء ما بینت منه الأرض بفواکه قدس منبع ایتاکم یا ملأ الأرض لا تکفروا بنعمة الله و لا تختلفوا فی امره ان اتبعوا ما نزل علیکم من سماء الأمر آیات عزّ بديع و یا قوم قد جاءکم الفرج من عند الله ربکم و یأمركم بالبرّ و التقوی و یمنعکم عن کلّ ما یمرکم الی الهوی اتقوا الله و کونوا من المتّقین قل ان فرجکم فی استواء هذا الجمال علی عرش عزّ مبین ان انتم من العارفين قل انه قد ظهر بشأن تحیرت عن سلطانه کلّ العالمین و انکم انتم ما عرفتم فرج الذی وعدتم به فی کلّ الألواح و کنتم من الغافلین قل تالله لو انتم تتفکرون فی امر الذی ظهر بالحق لتشاهدوا فرج ربکم الرحمن فیما یتظهر من هذا القلم الدرّی العزیز المنیع اذاً یا قوم فاستشعروا فی انفسکم لعلّ تعرفون بارئکم فی تلك الايام التّی ما عرفه احد من الممكنات الا من شاء ربکم المقتدر العزیز القدير بل قاموا المشرکون علیه و یجادلون معه فی آیات الله و یعرضون علی ما نزل علیه کما اعترضوا امّة الفرقان علی الله العزیز الممتنع الرقیع حین الذی شقت سحاب الفضل و طلعت جمال القدم عن خلفها علی اسم علیّ بالحقّ بآیات عزّ مبین و یا قوم تالله ان الذی خلقتها بکفّ ارادتی قد بغی علیّ بمثل ما بغی الفرعون بین یدی الله ربکم و ربّ الخلائق اجمعین و قال انا ربکم الأعلى بعد الذی ما کان قادراً بأن یخلق الذباب فی الأرض و یشهد بذلك کلّ ذی بصر منیر و من خلق بقولی اعترض علیّ بشأن بکت السموات و الأرض ثمّ عیون الذینهم طافوا حول حرم الکبریّاء بمدامع الحمراء و عن ورائهم عیون المقدّسین قل ان ابن مریم صعد الی جبل الأمر و غطاه غمام القدس اذاً شهد رشحات الدّم علی قمیصه تحیر فی نفسه و سأل منه و کان من السائلین فأخبره الغمام عمّا یرد علی الغلام اذاً صاح فی ذاته و انقطع عن العالم و ما فیہ و صعد الی مقرّ القدس بین یدی الله ربّه و ربّ کلّ شیء و ربّ العالمین و اتّی لو انطق بکلمة عمّا ورد علیه لینشقّ ستر حجاب العظمة و تنعدم ارکان البيت و تضطرب قوائم عرش عظیم ولكن سترنا و صبرنا الی ان یأتی الله بسلطان نصره و یعرف جماله بین السموات و الأرضین ثمّ اعلم بأنّ المشرکین لمّا

شهدوا آيات الله اعترضوا عليها و كفروا بما آمنوا به من قبل و بذلك حبطت اعمالهم و ما استشعروا بذلك و كانوا من الغافلين و بذلك يلعنهم كل الذرات و كل ما كان خلف حجبات القدرة و هم على مقاعدهم يلعبون و يكونون من الفرحين كذلك يظهر الله خافية القلوب و خائنة الذينهم يدعون الايمان بألسنتهم و يكفرون بالذى بأمره قدر مقادير الايمان من لدن عزيز حكيم و منهم من اعرض و طغى فى نفسه و بغى على الله جهراً و كان من المشركين و منهم من اراد بأن يمكر فى امر الله و به يدخل غل الغلام فى صدور الذينهم آمنوا ليزلهم عن الصراط و يبعدهم عن الشاطئ المقدس المنير و بذلك اجتمعوا على ما وسوس الشيطان فى صدورهم و مكروا مكرأ فسوف يظهر الله مكرهم لمن يتبع امر ربه و يكون على بصيرة من الله المقتدر القدير و منهم من اطمأن بأنه لو يعترض على الغلام ليعترض عليه الذين اتبعوه فى غله لأنه يشهد فى نفسه الرياسة قل فويل لكم يا معشر المنكرين و لله عباد لن يمنعهم الاشارات و لا الدلالات و لا يصدهم منع مانع و لا اعراض معرض ولو يجتمع عليهم الخلائق اجمعين اولئك الذين ما صدهم اشارات القبل فى ذكر القيامة و ما منعهم ما نزل فى الفرقان ولكنه رسول الله و خاتم النبيين و خرقوا تلك الحجبات بسطان القدرة من لدنا و دخلوا حرم القدس مقر ربهم العلى الأعلى بصدق مبين و اعترفوا فى انفسهم بأن لا ينقطع النبوة من حينئذ الى آخر الذى لا آخر له و كذلك نفخ الروح فى صدورهم روح الاطمينان من لدن عزيز جميل اولئك يعرفون الله بالله و بما يظهر من عنده و يمنعون آذان القدس عن نفاق المشركين ولو يكونون من عظماء القوم و اشرافهم لأن شرفهم فى اتباعهم امر بارئهم و السجود بين يدى الله العزيز العالم العليم قل يا قوم خافوا عن الله و لا تجادلوا بآيات الله و لا تدحضوا الحق بما عندكم فاستحيوا عن الذى خلقكم بقوله اتقوا الله يا قوم و لا تكونون من الظالمين و ان لن تؤمنوا بالذى جاءكم عن مشرق الروح بآيات التى بها تثبت ما عندكم لا تفتروا عليه و لا تكونون من المفترين ان يا ملأ البيان تالله هذا لعلى بالحق و يتلى عليكم من آيات الله اتقوا الله يا ملأ الأرض و كونوا من المنصفين ان تعترضوا بما نزل عليكم حينئذ فبأى برهان تسكن انفسكم و تكونون من المستريحين قل لن يقبل اليوم ايمان احد و لا عمل نفس الا بأن تتبع هذا الأمر المبرم العزيز الحكيم و انتم ان لن تؤمنوا فسوف يبعث الله قوماً و يسمعهم نعمات الأمر و يدخلهم فى هذا الرضوان الذى جعله الله آية كبريائه بين السموات و الأرضين اولئك يعرفون بارئهم بنفسه و بما نزل من عنده من آيات الله المهيمن العزيز الغالب المنير و يدعون كل ما عند الناس عن ورائهم ولو يكون كتب الأولين و الآخرين ان الذينهم عرفوا سلطنة البحر و غمراته و لآئه هل يلتفتون الى الأمواج لا فوربك العزيز المنان لو انتم من العارفين و الذى شرب من كوثر القدس عن يد الغلمان هل يقنع بملح اجاج لا فوربك الرحمن لو انتم من الموقنين و من عرف الشمس لن يشتغل بأظلالها كذلك نقلى على افئدتكم ما يقربكم الى الله مولاكم العزيز المتعالى المنيع لعل اهل الفؤاد يرتقون عن التراب و يصعدن الى جبروت السداد مقر عز مكين و انك اذا وردت ارضك مدينة التى سميت باسمى السلطان بشرها و اهلها من الذين آمنوا بما حرك عليهم قلم القدس من اصبح الله لتكونون من المستبشرين قل يا قوم انتم كنتم رقداء على وسائد السكون و كان هيكل الأمر فى صريخ و حنين و يا قوم ان انصروا الله و امره فى تلك الأيام و لا توقفوا فى شىء و كونوا من الناصرين و ان نصره هو تليغ امره على العباد و الاستقرار على حبه فى تلك الأيام التى اضطربت فيها اركان العارفين و يا قوم لا تبدلوا نعمة الله بينكم و لا تنكروا ما يثبت به ايمانكم بالله المقتدر المهيمن العزيز القدير اتقوا الله يا قوم و لا تدعوا امر الله عن ورائكم و لا تتبعوا خطوات الشياطين و يا قوم ان تكفروا بسطان الأمر فبأى وجه انتم تتوجهون فى هذه الأيام التى غشت غيرة النار اكثر العباد و اخذ السكر سكان السموات و الأرضين الا الذين هم ااكلوا على الله و انقطعوا عن كل نسبة و تمسكوا بحبل الله العزيز الجميل

ان يا روح الأعظم ذكر فى الكتاب ابوالقاسم الذى سافر الى الله و مسته فى السبيل شدائد الغربة ليستبشر فى نفسه و يستقيم على امر ربه حين الذى نزل فيه اقدم كل عارف بصير ان يا عبد لا تحزن عن شىء و لا تلتفت الى الذينهم كفروا و اعرضوا و كانوا على غفلة مبين ان اصبر فيما ورد عليك ثم توكل على الله ربك و رب كل شىء و رب العالمين

ان يا فرج أنك ان لن تمرّ على ديارك فأرسل هذا اللوح لعبادنا المقرّبين أنا جعلنا هذا اللوح قميص الأمر ليهبّ منه رائحة الغلام على الممكنات لعلّ بذلك يبعث الله قوماً لا ينظرون إلا الى الله ربّهم ولا يحجبهم اشارات المعرضين لعلّ يجد عبدنا ابرهيم عن هذا القميص روايح التّقديس و يقوم على الأمر بين السّموات والأرضين

ان يا ابرهيم فاخرج عن خلف السّكوت باسمى الناطق المتكلّم العليم الحكيم ان يا خليل قدّس نفسك عن الاشارات ثمّ ناد بنداء الرّوح بين الأرض والسّموات لعلّ بذلك تشتعل النّار فى صدور الأبرار و يقومنّ على الأمر بسطان من لدنا و امر من عندنا و انا المقنن على ما اشاء و انا المعطى المتعالى العزيز الرّحيم قم على خدمة الله و نصره و لا تخف من احد و انّ هذا امر الله عليك و قضى من قلم عزّ مبین قل اليوم لا ينفع احداً شىء ولو يأتى بصحف السّموات و الأرض إلا بأن يدخل فى ظلّ ربّه العلىّ الأعلى فى ظهوره الأخرى تالله هذا لجماله بالحقّ ثمّ ظهوره فى ملكوت الأمر و الخلق و سلطانه بين الخلائق اجمعين قل يا قوم أ تكتبون البيان و تكفرون منزله فويل لكم يا معشر الغافلين أ تذكرون الله ثمّ تقتلون نفسه فوا حسرتا عليكم يا ملأ المشركين قل انه ظهر فى تلك الايام على شأن ذلّت له رقاب كلّ شىء ان انتم من العارفين و ظهر امر الله بنفسه وحده كما انتم سمعتم و كنتم من السّامعين قل تالله قد اشرق الأمر كالشمس فى وسط الزّوال و لن ينكره إلا كلّ اكمه رجيم ان يا خليل عزّ نفسك عن اشارات القوم ثمّ زيّن هيكلك برداء عزّ منير لأننا جعلناك منادى امرنا فى هناك لتبّلع النّاس بما الهكم الرّوح من لدنا و تكون على ذكر بديع فوجمالي من كان فى قلبه حبّ شىء عمّا خلق بين السّموات و الأرض لن يقدر ان يحمل هذا الأمر المبرم العزيز المنيع طهر نفسك من هذا التّسليم الذى جرى عن معين القدم ثمّ طهر به افئدة المریدين اذا بشرّ فى نفسك بما سمّيناك بمنادى الأمر ثمّ ادر خمر الحمراء باسمى الأبهى بين الأرض و السّماء ليحيى بها ارواح الّذين اذا يتلى عليهم من آيات ربّهم العلىّ الأعلى يخرنّ بوجوههم على التّراب خضّعا لله المهيمن العزيز القدير ثمّ اعلم بأنّ كلّما سمعت فى هذا الأمر قد ظهر بأمرى و ما دونى خلق بقولى و ما اطّلع بذلك إلا نفسى العليم الخبير و أنا لّمّا اردنا اعزاز الأمر بين ملل القبل لذا اشرنا فى الكلمات الى غيرنا حكمة من لدنا و أنا كنّا حاكمين و ارفعنا الأمر الى مقام الذى سمعتم انتشاره و اعلائه الى ان ملئت الكلمة و ذكرها بين السّموات و الأرضين فلّمّا ظهر الأمر و برز ثمّ لاح و اشرق قاموا علىّ عباد الّذينهم خلقوا بأمرى و كذلك كانوا من المعتدين ان يا منادى الأمر انّ الّذينهم كانوا ان يقنعوا وجوههم خلف القناع خوفاً لأنفسهم فلّمّا هبت رائحة الاطمينان خرجوا كالثعبان و كذلك نقصّ عليك ما هو المستور عن اعين النّاظرين و لتطّلع بما ورد على جمالى و تكون على بصيرة من الله و تكون من العالمين فهنيئاً لك يا منادى الأمر بما حضرت بين يدى العرش حين الّذى اشرقت شمس الآفاق عن شطر العراق تالله بذلك فزت بما لا فاز به احد و هذا تنزيل من لدن عزيز عليم فاشكر الله بما رزقك لقائه و ايّدك بزيارة مظهر نفسه فى ايام التّى ما عرفها احد من العباد بما اخذتهم الأوهام و كانوا على غفلة مبین ثمّ اعلم بأنّ يأتىكم الشيطان عن شطر الطّغیان و معه ما يمنعكم به عن جمال الرّحمن ثمّ قم على الأمر و دع ما عنده عن ورائك ثمّ اعرض عنه ثمّ اقبل الى وجهى المشرق العزيز المنير قل يا ايّها الشيطان فاخرج عن بين ملاّ الرّوح لأننا وجدنا منك روايح البغضاء من الله العزيز الكريم و حملت يا ايّها الملعون ما يلعنك به كلّ من فى السّموات و الأرض و سكّان ملكوت الأمر و الخلق و كلّ ما كان و ما يكون ولكن انت غفلت عن ذلك و كنت من الغافلين تالله ما مررت على شىء إلا و هو لعنك بلسان سرّه و أنك لّمّا كنت صمّاء ما سمعت ندائه و كنت من الجاهلين و كذلك نقصّ عليكم من انباء الغيب لتوقننّ بأنّ عندنا علم السّموات و الأرض و علم كلّ شىء فى الواح عزّ حفيظ

ان يا لسان القدم ذكرّ الحسين فى الكتاب ثمّ بشرّه بأنوار العرش ليقبله الى شطر البقاء منظر ربّه العلىّ الأعلى و يقربّه الى شاطئ الفردوس مقرّ الذى توقد فيه النّار عن سدرة المختار و ينطق بأنّه لا اله إلا انا الرّحمن الرّحيم ان يا عبد الى متى تكسل فى نفسك اذا فاشتعل بهذه النّار ثمّ ناد بين الأخيار بما علّمك ربّك العزيز الغالب القدير ايّاكم ان لا تختلفوا بينكم و لا

تدعوا امر الله عن ورائكم و كونوا بين الناس كأنوار الشمس بحيث يستضيء وجوهكم بين العالمين فوالله يا عبد لو تطلع على ما
مستنى البأساء لتبكي و تنوح بدوام عمرك و ان هذا لحق مبين ولكن انا سترنا الأمر لئلا يحيط الأحزان مظاهر الرحمن و يحترق
به اكباد المقرئين لذا صبرنا و سترنا الأمر لئلا يشق ستر الحجاب عن وجه العالمين

ان يا منادى الأمر ذكر عبدنا الذى سمى بكلمة الأول من اسمى ليشكر فى نفسه و يكون من الشاكرين قل يا ابن
فاشكر الله بما استشهد اييك فى سبيله و كان من المستشهدين تالله الحق حين الذى ارتقى روحه الى الرقيق الأعلى اذاً
استقبله اهل ملا الأعلى بأباريق القدس و اكواب من رحيق الفردوس و يستبرك بلقائه جنود غيبنا العالين و لو نكشف الغطاء عن
ابصر الناس و يشهدن مقامه فى رضوان الأبهى ليفيدن انفسهم ليصلن الى مقامه المتعالى اللميع المنير اذاً يستبقن حوريات
الفردوس على خدمته و انه كان جالساً عن يمين الرضوان و على رأسه تاج البقاء من اسمى الأعظم الأبهى و كذلك احاطه
فضل ربّه الغفور الرحيم و أنك يا ابن لا تحرم نصيبك لأن لك شأن من الشأن عند ربك العزيز المقندر القدير فامش على اثر
اييك ثم اقتد بهداه لأنه لو يقطع اركانه لن يجد احد فيها الا حبي كما شهدتم و كنتم من الشاهدين و كذلك اخبرناك بما هو
المستور عن افئدة الناس لتستقر على امر ربك و تكون فى امره لمن الراسخين

ثم ذكر الذى سمى بمحمد قبل على ثم بشره من لدنا بما اذكره الله فى اللوح و جرى اسمه من اصبع القدس و هذا
من فضل لن يعادله فضل الأولين و الآخرين و كل من فاز بذلك فقد فاز بكل الخير من لدن ربّه العزيز الكريم ان يا عبد لا
تحزن عن الدنيا و شداؤها لأن كلما يقضى على العباد من اسطر القضاء ولو يكون من السوء و هو خير لهم ان تكون من
العارفين لأن الله قد ستر عواقب الأمور عن انظر الناس و انه ما من اله الا هو يحكم ما يشاء و يفعل ما يريد و كم من شدة
يصل العبد الى معين الرخاء و كم من رخاء يصله الى الشدة ان انتم من الشاهدين مثلاً أنك لو كنت على ما كان عليه جدك
من العزة و الاقتدار لعل الرياسة يمنعك عن الهداية و كذلك يلقىك جمال الأحديّة لتكون فى كل الأحوال على سرور و فرح
بديع فاشكر الله بما اخذ عنك ما يحجبك عن عرفانه لأن ما ينفع العبد هذا و من دون ذلك لن ينفعه ولو يكون ملاء السموات
و الأرض من قطعات ياقوت ثمين او لؤلؤ قدس منير تالله ما يغنى به العباد فى تلك الأيام هو عرفان ربهم ثم حب الغلام و من
دونهما لا يسمن و لا يغنى ولو يكون عندهم خزائن السموات و الأرضين كذلك يعظك قلم الأمر لتستقيم على حبي بحيث لن
يضطربك شىء ولو تضرب بسيوف شاحذ حديد آياك قم على خدمة الله على استقامة لو يقوم عليك كل من فى السموات و
الأرض لن يزل قدماك عن صراط الله العزيز الحميد تالله لو يقوم احد فى تلك الأيام على حبي و يجادله كل من على الأرض
ليغلبه الله عليهم لأن روح القدرة قد هبت عن شطر الاقتدار على الموحدين ثم بلغ امر ربك بروح و ريحان بحيث لا تحدث
الفتنة على الأرض لأنها ترجع الى اصل الشجرة لو انتم من العارفين

ثم ذكر يعقوب بيدائع الذكر من ربّه العليم الحكيم قل ان بصر يعقوب قد ارتد من روائح القميص عن يوسف العزيز و
كان من الناظرين و انا ارسلنا اليك قميص ربك العلى الأعلى على هيئة اللوح لتجد منه روائح القدس و تقر بصر قلبك بحيث
تشهد انوار عرش عظيم و تستقر على حب مولاك فى أيام التى تضطرب فيها نفس السكون و الاستقرار و تندك جبال الأوهام و
تنشق حجاب المتوهمين اذاً تجد ملاء البيان فى سكران من الأمر و يأخذهم سياط الأمر من كل الأقطار و هم يفرحون فى
انفسهم و يكونن من الغافلين اذاً انتم لا تلتفتوا اليهم ففروا الى الله الذى خلقكم و سواكم ثم اتخذوا على شطر الأيمن مقعد
عز امين ان يا احبائى زينوا اجسادكم برداء الأدب و الانصاف و لا تفعلوا ما يكرهه عقولكم و رضاكم اتقوا الله و كونوا من
المتقين و أنك انت يا يعقوب لو تشهد بعين القلب قميص ربك الرحمن لتجده محمراً بدم البغضاء بما ورد عليه سهام الأشقياء
و كان الله يشهد ما انتم عنه لمن الغافلين

ثم أرسلنا رحمتنا عن شطر القدم الى الذي سمى برحمة الله ليسترحم في نفسه و يكون من الراحمين و ان رحمته على نفسه هو عرفان ربه و هذا اصل الرحمة و هل رأيتم احسن منها لا فونفس البهَاء لو انتم من الموقنين ان يا عبد لا تمنع هبوب رحمة ربك على نفسك و لا عن ذاتك نفحات ربك الرحمن الرحيم دع كل ذكر عن ورائك ثم تمسك بذكر ربك العلي العليم و ان يمسك من ضرر لا تحزن ثم تفكر في ضرر و قل كما اقول اي رب قد مسنى الضر و انك انت ارحم الراحمين و ان يمسك من اضطراب فاصبر و قل كما اقول اي رب فأفرغ علي صبراً و انك خير الناصرين و ان يصيبك من قضاء فاصطبر و قل اي رب فأنزل علي رحمة و انك انت خير المنزلين

ان يا جمال القدم فاستشرق عن شطر البقاء باسراق اسمك الأبهى على من سمى بمحمد في ملكوت الأسماء ليستجذب في نفسه بما اخذه تجلي الأمر عن شطر الله المهيمن العزيز القدير ان يا عبد لو يكون لك الف روح و تفديها بما جرى اسمك من قلم الله ليكون احقر من كل شيء في جنب هذا الفضل العظيم و انك لو تدق بصرك لتشهد بأن لا يعادله شيء عمّا خلق بين السموات و الأرضين اياك ان لا تنس فضل ربك و لا تكن في دين ربك لمن الممترين ان استقم على الأمر ثم اثبت و لا تضطرب عن نعيق المشركين فسوف يرفع ضجيج السامري ثم صريخ العجل بين العالمين كذلك نخبركم بالحق لتطلعوا بما يظهر في الخلق و لا يحجبكم نفحات المشركين

ثم استشرق باسراق اخرى على الذي سمى باسمعيل ليستروح بروحات ربه و يكون من الفرحين ان يا ذبيح فاحفظ نفسك عن كل ما يكرهه ربك العزيز العليم و لا تلتفت الى الدنيا و زخرفها و ما قدر فيها لأنها لن ينفعك في شيء و ما ينفعك ما قدر لنفسك على الواح عزّ عظيم اياك ان لا تحرم ذاتك عن حرم القدس و لا نفسك عن كعبة الأنس و لا لسانك عن ذكر الله الغالب المقتدر القدير ان يا عبد فابك على نفس الله و وحدته ثم ابتلائه و غربته في هذا الأرض التي انقطعت عن ورودها ارجل القاصدين قل يا قوم فارحموا على الذي نصركم حين الذي كنتم في ذلة و خوف ميين و قام بنفسه بين الأعداء و نصركم بجنود الغيب و كذلك كان نصره على المؤمنين قريب اياكم يا قوم لما اطمأنتم من انفسكم لا تجاوزوا عن حدكم و لا تحاربوا مع ربكم الرحمن و لا تجادلوا بما نزل عليكم من سماء اسم عظيم و يا قوم لا تدحضوا الحق بما عندكم تالله كلما انتم به تستدلون لغيركم قد خرج عن لساني ثم جرى من قلمي العليم الحكيم اياكم ان لا تأخذوني بذلك لأن روح الأعظم تنطق في صدري و روح البقاء يحرك قلم البهَاء كيف يشاء ان هذا من عنده بل من لدن عليم خبير تالله لو كان الأمر بيدي لسترت وجهي عن كل من في الأرضين و خرجت عن بين هؤلاء و سكنت على جبل لن يذكر ذكري بين احبائي فكيف هؤلاء المغلبي فوالله كلما اريد ان اصمت عن بدائع الذكر روح الذكر ينطق في اركانى و يقومنى على امره و يؤيدنى في كل حين

ان يا اخي الذي افتريت علي بما كنت مقتدرًا في نفسك بعد الذي رببتك بنفسى و حفظتك عن ضرر العالمين فكم من ليالى انت كنت مستريحاً على الفراش و انى قد كنت في حول بيتك لمن الحافظين فكم من ايام انت كنت في العيش مع ازواجك و انى كنت حاضراً على محضر الظالمين لئلا يمسك من ضرر و لا يرد عليك ما يحزنك و تكون من المحزونين و انك مع كل ذلك لكنت في سر السر عن ورائي لكى تجد فرصة علي و تفعل ما ينعدم عنه اركان عرش عظيم و انا كنا ان نرسل الى الديار ليحضر بين يديك ما يسر به نفسك و يفرح ذاتك و تكون من الفرحين و انك في كل حين قد كنت في ضرر بحيث لو تجد من نفس لتلقى في قلبه ما احترقت عنه اكباد ملا العالمين تالله انى قد كنت عالماً بكل ذلك ولكن سترنا بعد علمنا على ما انت عليه و كذلك كان ربك لغفور رحيم تالله بما جرى من قلمك في الأخلاق قد خرت وجه العز على تراب الأرض و شقت ستر حجب الكبرياء فى رضوان البقاء و تشبكت احشاء المقرين الى ان سافرت معى فى هذا السفر الذى به جرت دموع اهل غرف العز على حدود عز منير مع كلما سألت منى و استأذنت عنى ما تكلمت بحرف لأنى اطلعت منك ما لا اطلع به احد من العالمين الى ان سافرت و دخلت فى هذه الأرض اذأ قمت على فى كل يوم بل فى كل حين تالله

ما بقى فى جسدى من محلّ الآ و قد ورد عليه سهماً من سهام تديبرك و أنّك لو تنكر فى نفسك ليشهد لسان الله الملك العليم الى ان افتييت علىّ من دون يتيّة و لا كتاب منير فلمّا اطّلعوا بذلك هوّلاء المهاجرين قد ارتفعت ضجيجهم ثمّ صريخهم و أنّك كنت فى بيتك على روح و ريحان عظيم فلمّا شهدنا فعلك و ما خرج من قلمك اذاً خرجت عن بينكم وحده من دون ناصر و معين حتىّ لم يكن عندى من يخدمنى او يطبخ لهؤلاء الأطفال ما قدّر لهم من ملكوت ربّهم المعطى البازل الرّحيم و أنّك بعد ذلك ما استرحت فى نفسك ثمّ انتشرت فى البلاد فعلك باسمى لتدخل علىّ فى صدور المحييين و خرج من لسانك و قلمك ما يستحيى ان يذكره قلم العالين فاسمع ما نزل من قبل و أنّك لو تبسط يدك لتقتلنى ما انا بباسط يدى لأقتلك و كان الله على ما اقول شهيد ان يا اخى تالله ستفنى انت و من معك و ترجع الى التراب و يبقى الملك لله المقتدر القدير تالله يا اخى لم يكن فى قلبى بغضك و لا بغض احد من الممكنات اذاً فاسمع قولى ثمّ طهر نفسك و لا تكن من الغافلين و أنّك لو تكون على ما كنت عليه و يسجدك كلّ من فى السموات و الأرض هل يغنيك فى شىء لا فونفسى العليم الحكيم و لو ييغضى كلّ العباد بقولك هل ينفعك ذلك فى امر لا فوربك المهيمن العزيز القديم اذاً ييكى قلمى و عينى ثمّ كلّ شىء لو انت من الشاهدين دع الدنيا و زخرفها عن ورائك و لا يغرتك الرياسة عن ذكر ربك و عن الخضوع لعباد الله المتّقين و مع كلّ ذلك ما اكتفيت الى ان كتبت الى رئيس المدينة بالدّلة التى بها ضيّعت حرمتى بين الخلائق اجمعين ثمّ الفت مع الذى تبغضه و هو ييغضك و سمعت منه بأذنك ما اشتكيت به تلقاء وجهى و كنت من الشّاكين فلمّا قام على بغضى و اشتعلت فى قلبه نار الغلّ اذاً اتخذته لنفسك معيماً و كذلك كنت من الفاعلين فسوف يظهر لك ما فى قلبه و قد حتم الله بأن يظهره بالحقّ و أنّه لهو الفاعل لما يريد تالله يا اخى لو تنصف لتبكي على نفسك ثمّ على نفسى و تنوح فى ايّامك و تكون من التّائين الى الله الذى خلقك بأمر من عنده أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى الواح قدس منبع فانظر الى اول الدهر انّ الذى قتل اخيه الأكبر الذى سمى بهاييل هل بقى على الأرض لا فوالله الملك العزيز الحكيم بل رجع الى التراب ثمّ بعثه الله بالحقّ و سأل عمّا فعل ثمّ ارجعه الى مقرّه و كذلك فانظر فى الأمر ثمّ تفكّر فيه و كن من المتفكّرين ايّاك ان لا تحتجب عمّا اعطيناك من ملكوت الأسماء لأنّها قد خلق بأمر من عندنا و انا كنّا على كلّ شىء لمن الأمرين

ان يا جمال الأعظم حرّك القلم على ذكر ربك ثمّ طهره عن ذكر ما سواه ايّاك ان لا تشتغل بأحد و كن فى ذكر ربك العليّ المقتدر العليم ثمّ انظر الذى كان واقفاً تلقاء الأمر بلحظات عزّ رأفتك العزيز المهيمن المحيط الذى سمى بعليّ بعد الشّعبان ليقوم عن رقدته و يكون من الذّاكرين قل يا عبد قد ارتفعت سدرة الذّكر فى هذا الذّكر الحكيم و تنطق الورقات المعلّقات المتحرّكات على اغصانها بأنّه لا اله الا انا العزيز الفريد و انّ هذا لبهاء الله بين السموات و الأرض و ضيائه فى جبروت الأمر و الخلق و سلطانه على ما كان و ما يكون ان انتم من العارفين و به اشرقت شمس العزة و الجلال و استضاءت وجوه المقرّبين لولاه ما ظهر فى الابداع من شىء و ما نطق الرّوح على غصن البقاء بأنّه لا اله الا انا العزيز المقتدر العليم ان يا عبد تخلّق بأخلاقى ثمّ امش على اثرى و انّ هذا لفضل لن يقابله فضل العالمين ثمّ زين لسانك بالصدّق ثمّ هيكلك برداء الانصاف ان انت من العالمين كذلك علّمك شديد القدرة من آيات ربك العزيز الحكيم ثمّ زين هيكلك برداء ذكر ربك الجليل لعلّ يكسّر اصنام الهوى بسلطاني العليّ الأعلى و يكون من المستقيمين فى ايّام التى تضطرب فيها نفوس الدّينهم استقرّوا على سرر الأسماء و يضع كلّ ذى امر امره و ترى التّاس سكرآء من صاعقة الأمر و كذلك نلقى عليك من آيات القدس لتكون من العارفين ان استقم يا عبد على حبّ الله و مظهر نفسه و انّ هذا اصل الدّين ان انت من العالمين دع النّفس و الهوى ثمّ طير بقوادم القدس الى هذا الهوّاء الذى انبسط فى هذا السّماء التى احاطت العالمين ايّاك ان لا تحتجب لسانك بحجاب الكذب لأنّه يخزى الانسان بين الخلائق اجمعين قل يا قوم وفوا بما عاهدتم و لا تحرموا الفقراء عمّا عندكم لأنّ بذلك تمنع الخير من سحاب فضل رفيع ثمّ اتبعوا ما قدّر لكم فى الكتاب و كونوا فى الفعل ازيد من القول تالله هذا سجيّتى و سجيّة

المقدّسين قل يا قوم قد ارتدّت اليكم لحظات الله و انتم لا ترتدّون البصر اليه اذاً تكوننّ في غفلة عظيم و قد اشرق وجه الله فوق رؤوسكم ايّاكم لا تمنعوا ابصاركم عن النظر اليه و انّ هذا فضل قد كان لدى العرش كبير و قامت ملكوت الله امام وجوهكم ايّاكم ان لا تحرموا انفسكم عن ظلّها و لا تكوننّ من الغافلين كذلك يأمركم سلطان الأمر بما هو خير لكم عمّا خلق في العالمين

ان يا منادى الأمر فأمر الذي سمّي بالرّضا ليوجّه مرآة قلبه الى منظر الله الأكبر هذا المقام الأطهر الأظهر و يكون من الموقنين قل يا عبد ان اخرق حجاب الظنّ بقدره من لدنّا ثم ادخل شريعة اليقين ثم اعلموا بأنّ كلّ الملل احتجوا بحجاب الوهم في ازل الآزال فلمّا اردنا خرقها ارسلنا مظهرًا من مظاهر نفسنا ليخرق سبحات الأكوان بقدره الرّحمن اذاً ارتفعت الضّجيج عن بين السموات و الأرض و فرغت انفس المشركين الى ان حقّق الله الحقّ بآياته و بطل اعمال الذينهم احتجوا عن جمال الأمر و كانوا من الغافلين و مع لم يكن بينهم الا الوهم كبر عليهم خرقه و كانوا من الصّارخين و في تلك الأيام بعثنا كلّ الأوهام على هيكل بشر و زيّناه بقميص اسم من اسمائنا ثم اشتهرنا ذكره بين العباد و كذلك كنّا فاعلين فلمّا استكبر على الله ربّه و حارب معه و جادل به نزعنا عنه ثوب الأسماء و اشهدناه ككفّ من الطّين فطوبى لمن يخرق هذا الحجاب الأعظم الذي ما ظهر شبهه في جبروت العالمين فيا بشرى لنفس ما احجبه كبر الوهم و يشقّه بأنامل القدرة من لدن عزيز قدير فيا روحا لمن لا يمنعه سبحات الجلال عن الدّخول في ظلّ ربّه العليّ المتعال و يكون من الذينهم دعوا عن ورائهم كلّ ما يحجبهم عن ذكر ربّهم العزيز القادر الحكيم

ان يا قلم القدم في جبروت الأعظم حرّك باذن ربّك على ذكر من سمّي بعلّي قبل خان ليجذبه نفحات الرّحمن من هذا الرّضوان الذي ينطق ورقاتها بأنّه لا اله الا انا الغالب العادل الفرد الحكيم ان استمع ما يغنّ روح الأعظم في جبروت القدم لعلّ يستريح بذلك نفسك و تكون من الذين اخذهم فرح الأمر من كلّ الجهات و يكوننّ من المفرحين يا قوم كونوا من انوار الوجه بين العباد و مظاهر الأمر في البلاد ليظهر منكم آثار الله بين بريّته و اقتداره بين الخلائق اجمعين ايّاكم زيّوا انفسكم بأداب الله و امره و كونوا ممتازاً عن دونكم اذاً يصدق عليكم انتسابكم الى ربّكم الرّحمن الرّحيم و من دون ذلك لن يصدق على نفس حكم الوجود فكيف هذا المقام المرتفع الرّقيع كذلك ينصحكم قلم النّصح من لدن عزيز كريم

ان يا منادى ناد من لدنّا عبدنا السّليمان و بشّره بنفس الرّحمن ليكون من المستبشرين ان يا سليمان فاحفظ نفسك من مظاهر الشّيطان ثم ابن مسجد الأقصى بزبر الحبّ من هذا الغلام الأبهى ثم عمّره بأيدي الانقطاع ثم زيّنه بذهب الذّكر في ذكر هذا الجمال الذي ارتفعت به راية الاستجلال على سماء الاستقلال و بذلك ورد عليه ما بكت عنه عيون الأوّلين و الآخريين يا قوم فادخلوا مسجد الأقصى الذي بناه الله بأيدي الفضل في قلوبكم ايّاكم ان لا تخربوه بجنود النّفس و الهوى ثم احفظوه من ذكر الشّياطين قل تالّله انّي لمسجد الأقصى في ملاّ الأعلى و بيت المعمور في ملاّ الظّهور و حرم الكبرياء عند سدره المنتهى و حلّ الأمر على مشعر البقاء و مقام القدس في هذا الفردوس الرّقيع المنيع قل يا ملاّ البيان اتّقوا الله و لا تخربوا بيت امره بأيادي البغضاء و لا تعدموا اركانها بوساوس النّفس و الهوى خافوا عن الله الذي خلقكم بمظهر نفسه و ارسل اليكم ما قرّت بجماله عيون القدم ولكن انتم في حجابات انفسكم لمن الميّتين و يا قوم لا تنقضوا ميثاق الله و لا تدعوا عهده من ورائكم و لا تكوننّ بآياته لمن المستهزئين كما استهزؤوا في تلك الأيام عباد الذين خلقت حقايقهم بأثر من قلمه و كذلك كانوا من المعتدين

ثم ذكّر في الكتاب مهديّ ليهتدى بهدى الله ربّه و يكون من المهتدين ان يا مهديّ خذ هداية الله بقوّة من عندنا و دع عن وراء ظهرك هداية الذين يذكرون الله بأنفسهم و يعترضون بنفسه و يحاربون بذاته و لا يكوننّ من الشّاعرين و اذا يدخل عليهم احد يقعدون مربّعاً ثم يخرجنّ رؤوس اناملهم من عبّهم و يتحرّكنّ السنهم بالوقار في ذكر ربّك المختار و هذا ما يفعلون على ظاهر الأمر و في الباطن يفتون على الله حفظاً لرياساتهم و لا يباليون في ذلك اقلّ من التّقيير قل تالّله الحقّ انتم لو تذكرون الله

على قدر الذى يقطع السنكم و تعبدونه على شأن الذى ينحنى اظهاركم لن ينفعكم الا بعد جبي و كذلك نزل الأمر من جبروت عزّ قدير هل ينفع الذين اتوا الفرقان لو يعبدون الله بعبادة الثقلين لا فورب العالمين و كذلك فانظر اليوم فى الملا البيان ان انتم من العارفين و كذلك شقت انامل القدرة ستر الحجاب و يظهر الحق و ينطق الروح بالصدق الخالص بين السموات و الأرضين لعلّ الناس يعرفنّ بارئهم و لا يحجبينّ عمّا يكون بين العباد عن ذكر ربّهم الرحمن الرحيم

ثمّ اراد قلم الأمر بأن يذكر الرسول فى اللوح ليكون فعله مطابقاً باسمه و يكون من العاملين ان يا رسول بلّغ رسالات ربك اولاً على نفسك ثمّ بلّغ الناس ليؤثّر قولك فى قلوب القاصدين ثمّ ارسل على العباد ما ارسلناه اليك من شطر الرحمن روائح السبحان لعلّ يجذبهم الى عرش الرضوان هذا المقرّ المقدّس المنير قل يا قوم فأصغوا كلمة الله ثمّ اقرؤوها فى أيامكم و قد قدر الله لتاليه خير الدنيا و الآخرة و يبعثه فى الجنان على جمال يستضىء منه كلّ من فى العالمين فهنيئاً لمن يقرأ آيات ربّه و يتفكّر فى اسرارها و يطّلع بما كنز فيها من جواهر علم حفيظ

ثمّ ذكر الذى زار بيت العتيق ليستبشر بما ذكر من اثر الله فى هذا الخطاب المبرم المحكم المتين قل تالله انا بعثنا الحرم على هيكل التعظيم فى هيئة التكريم على صورة الغلام فى هذه الأيام فتبارك الله احسن الخالقين و من يطوف فى حوله فقد يطوفه اهل ملا الأعلى ثمّ هياكل المسيحين ولكنّ الله قبل من احبّاه ما فات عنهم فضلاً من عنده و أنّه لأرحم الراحمين فسوف ينزل جنود سلطنة الله فى هناك و ينصرونّ امره و يرفعنّ ذكره و يقرؤنّ آياته فى كلّ بكور و اصيل

ان يا منادى الأمر ذكر من لدنا عباد الذين ما حرّك قلم الله على اسمائهم ليأخذهم نفحات الذكر من لدن غفور رحيم قل انا اثبتنا اسمائكم فى الواح القدس الذى كان مكنوناً تحت حجبات الأمر و مخزوناً فى كنائز عصمة ربك الحاكم الحكيم ان اجتمع احبّاء الله على امره على شأن لا يحدث بينهم ما يختلفهم و يكوننّ كنفس واحدة كذلك امرناك و اياهم لتكوننّ من العاملين ثمّ ذكر اماء الله اللواتى آمننّ بالله بارئهنّ ثمّ اللواتى اصابهنّ المصائب قل ان اصبرن و لا تحزننّ بذلك لأنّ الله قدر لكنّ و للذين استشهدوا فى سبيله ما لا يدركه عقول العاقلين و الروح و العزّ و البهاء عليكم يا جنود الله فى الأرضين ان انتم فى امر ربكم لمن الراسخين

هذه سورة الاعراب قد نزلت من لدن منزل قديم

هو المقدّس المتعالى العلىّ الابهى

تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ من سماء عزّ بديع و جعلها الله حجّة من عنده و برهاناً من لدنه على العالمين و فيها يذكر عباد الله الذينهم عرفوا الله بنفسه و ما احتجهم عوى المشركين و دخلوا فى ظلّ عنايته و سكنوا فى جوار رحمته التى سبقت الممكنات و انّ هذا لفضل عظيم اولئك هم الذين يصلونّ عليهم اهل ملاء الاعلى ثمّ ملئكة المقرّبين اولئك الذين اذا استشرقت عليهم شمس البقاء عن افق العلى مرّة اخرى خرّوا بوجوههم سجداً لله العلىّ العظيم

ان يا احبّاء الله من الاعراب اسمعوا نداء الله من هذه الشجرة التى ارتفعت بالحقّ و تنطق كلّ ورقة من اوراقها فى كلّ شئى باتى انا الله لا اله الا هو المقدّس العزيز الكريم ان يا قوم ان اسرعوا الى سدره الله ثمّ استظلّوا فى ظلّها تالله الحقّ لو تفحصنّ فى اقطار السموات و الارض لن تجدنّ مقرّ الامن الا فى ظلّ هذه الشجرة التى ارتفعت على العالمين و تهبّ من خلالها نسمة الله التى بها يحيى كلّ عظم رميم توجّهوا اليها و كلوا من اثمارها ليظهر بها قلوبكم من اشارات كلّ مكّار اثم ان

اشكروا الله بما عصمكم عن تيه النفس والهوى و انقذكم من غمرات الوهم والعمى فى يوم الذى فيه اتى الله بملكوت امره و اظهر سلطانه على من فى السموات و الارضين و عرّفكم نفسه و اظهر عليكم جماله و كلم معكم ظاهراً مشهوداً و جعلكم من عباده العارفين ان استقيموا على الامر لان الشيطان قد ظهر بجنوده و يأمركم فى كل حين بان تكفروا بالله الذى خلقكم بامر من عنده و جعلكم من الفائزين ان احمداوا الله بما اختصكم لنفسه بحيث لما غابت شمس القدم عن وطنها اشرفت عن افق العراق ارضكم و ان هذا من فضله عليكم و لن يعادله شئى عمّا خلق بين السموات و الارضين و كان وجه الله بينكم مشرقاً مضياً من غير ستر و حجاب و يتلو عليكم من آيات ربكم فى كل شهر و سنين و كان يمشى بينكم جمال القدم بوقار الله و سكينته و يتجلى عليكم فى كل حين بتجلى آخر و بذلك تمت نعمة الله و رحمته عليكم لتكونن من الشاكرين فينبغى لكم بان تفتخروا على قبائل الارض كلها لان دونكم ما فازوا بما فزتم ان انتم من العارفين اذاً ينبغى لكم بان تخلقوا باخلاق الله لتهدب من شطر قلوبكم روائح القدس على الممكنات و يظهر منكم آثار ربكم الرحمن الرحيم و انه لما اصطفاكم عن بين برئته فاجهدوا بان يظهر منكم ما لا ظهر من دونكم ليبرهن اختصاصكم بنفسه بين العالمين كونوا كالتجوم بين ملاء الارض ليهتدى بكم عباد الذينهم احتجوا عن عرفان الله و مظهر امره و كانوا من الغافلين كونوا امناء على انفسكم و انفس الناس ثم فى اموالهم و انها لصفة التى احبها الله من قبل ان يخلق آدم من الماء و الطين و انتم ان لا تكونوا امناء فى الارض لن تطمئنوا من انفسكم و لا الناس منكم كذلك ينصحكم الله بلسان مظهر امره و انه لذكرى لكم و للخلائق اجمعين طهروا صدوركم عن الحسد و البغضاء ثم نفوسكم عن البغى و الفحشاء ثم اعملوا بما امركم الله و انه ما امر العباد الا بما هو خير لهم عن خزائن السموات و الارضين اياكم ان لا تجادلوا لما خلق فى الدنيا مع احد دعوا لاهلها لتستريح انفسكم و تكونن خالصاً لوجه ربكم العلى العظيم و ان ملكوت الغناء بيد ربكم الرحمن يغنى من يشاء بامر من عنده و انه لهو المقتدر العزيز الكريم

ثم اعلما بان الله اودع الارض بيد الملوك و جعلهم ظهورات قدرته بين الخلائق اجمعين ان يدخلن فى ظل سدره الامر و من دون ذلك الامر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد انه لم يزل ما اراد لنفسه شيئاً اودع الدنيا و زخرفها لاهلها و قدس اولياته عن التوجه اليها لانه ما اراد لهم الا ما هو يقى بدوام نفسه العلى العظيم و ما اراد من الدنيا هو قلوب احبائه ليقدهم عن كل ما سوله و يعرجهم الى مقر الامن مقام الذى لن يشهد فيه الا بوارق الوجه و لن يذكر الا ذكرى العزيز البديع ان افتحوا يا قوم مدائن القلوب بسيف اللسان باسم ربكم المقتدر العزيز المنان و كذلك امركم لسان الرحمن من قبل و حينئذ ان اعملوا بما امرتم و لا تجاوزوا عن حدود الله ربكم و رب العالمين اياكم ان لا تجادلوا فى امر الله مع احد لانا ارفعنا حكم السيف و قدرنا النصر بالحكمة و البيان فضلاً من لدنا على الخلائق اجمعين ان اشتعلوا يا قوم بحرارة حب الله لتشتعل منكم افئدة الناس و ان هذا حق النصر لو انتم من العارفين انه لم يزل كان مقدساً عن الدنيا و ما خلق فيها و عليها و لو اراد ليسخر الارض و من عليها باسمه المقتدر العزيز القدير ان اصبغوا يا قوم بصيغ الله ثم اجتنبوا عن صيغ المشركين ان الله يأمركم بالبر و التقوى ان اتقوا فى دين الله و لا ترتكبوا البغى و الفحشاء كونوا من الذين يشهدون وجوههم انوار ربكم المختار و يظهر منهم اثر الله و وقاره كذلك ينبغى لكم اهل البهآ فى هذه الايام الشديدة

ان يا اعرابى اسمعوا ندائى ثم امشوا على اثرى ثم اذكروا ايام لقائى و وصالى ثم هجرتى و غربتى و سجنى ليذكركم الله فى ملكوت عز كريم دعوا كأس الفناء من الذينهم اتبعوا النفس و الهوى ثم خذوا كأس البقاء من انامل البهآ باسم ربكم العلى الاعلى فى هذه الكرة الاخرى و ان بها تستغنى النفوس عن العالمين

ان يا قلم القدم ذكر عبادنا الاعراب الذين اختصهم الله بنفسك و جعلهم ناظراً الى شطر رحمتك و انقطعهم عن المشركين ليفرحوا فى انفسهم و يستقيموا على امر الذى انفطرت منه سماء الاعراض و اندكت كل جبل شامخ رفيع قل يا قوم انا اخبرناكم حين الخروج عن العراق بان السامرى يظهر و العجل ينادى و تتحرك طيور الليل بعد غيبة الشمس اياكم ان لا تنسوا

كلمات الله كونوا في عصمة نبيك تالله يا اعرابي لو تنظروني لن تعرفوني و قد ايضاً مسك السؤد من تتابع البلايا و ظهرت الف الامر على هيئة الدال من توالى القضايا ثم اصفر هذا الوجه المحمر المنير يا اعرابي لا تنسوا ذكرى و بلائي و لا كرتي و ابتلائي فوعمرى ان عيني يمطر و قلبي ينوح على نفسي بين هؤلاء المشركين تالله ان جمال المشيئة قد تغير من ظلم الاعداء و هيكل الارادة قد استقر على الرماد و القدر شق ثياب الصبر و القضاء منع عن الامضاء بما ورد من جنود الاشقياء على الله العلي الاعلى في ظهوره الاخرى و كذلك قضى الامر ان انتم من السامعين هل من ناصر ينصر جمال الله باللسان و يحفظ هيكل امره من سيف اهل البيان و يكون من الذين ما منعهم حجبات الاسماء عن الورد في طمطام الاعظم هذا الذكر الحكيم و هل ذى رحم يرحم على هذا المظلوم و يستقيم على نصره و ينقطع عن العالمين ان يا اعرابي ان الذي لن يقدر ان يتكلم في محضرى قد قام على قتلى بعد الذي خلقناه و ربناه و علمناه و حفظناه في شهر و سنين تالله لو اقصد لكم من قصص يوسف البقاء و ما ورد عليه من ذياب البغضاء لتقطع عن انفسكم و ارواحكم و تتوجهن الى البيداء و توحن الى ان تفارق الروح من اجسادكم ولكن امسكنا القلم عن البيان حفظاً لانفسكم يا معشر المخلصين يا اعرابي نوحوا لوحدي و غربتي و سجنى و بلائي و لا تكونن من الغافلين ان الذين جعل الله ظاهرهم عبرة فى الارض قد قاموا على الاعراض على شأن عجز عن ذكره قلم العالمين يا اعرابي اسمعوا قولى و لا تقربوا الذين تهب منهم روائح التفارق تجتبا عن مثل هؤلاء و كونوا فى عصمة نبيك كذلك امركم جمال الرحمن حين الذى احاطته الاحزان من جنود الشيطان ان انتم من العارفين و الضياء الذى اشرق عن ناحية البقاء عليكم يا اهل البهائم بدوام الملك المقتدر العلي العظيم

* * *

هذا مدينة التوحيد فادخلوا فيها يا ملاء الموحدين لتكونوا ببشارة الروح لمن المستبشرين

هو العزيز الوحيد العالى العلي الفريد

تلك آيات الكتاب فصلت آياته بدعيًا غير ذى عوج على آيات الله و هدى و نورى و ذكرى لمن فى السموات و الارضين و فيه ما يقرب الناس الى ساحة قدس مبين و انه لكتاب فيه يذكر كل امر حكيم و نزل بالحق من لدن حكيم عليم و فيه ما يغنى الناس عن كل شىء و يهب منه روائح القدس على العالمين و يغن بانه لا اله الا هو يفعل ما يشاء بامر و يحكم ما يريد قل ان فيه ما يضيء الصدور و فيه تفصيل كل شىء من لدى الله العزيز القدير و ما من اله الا هو له الخلق و الامر يحيى و يميت ثم يميت و يحيى و انه هو حى فى جبروت البقاء يحكم ما يشاء و لا يستل عمًا شاء و فى قبضته ملكوت الانشاء لا اله الا هو العزيز الجميل و انه لهو الحق لا اله الا هو لم يزل كان مقدسًا عن دونه و متعالياً عن وصف ما سويه و لا يسبقه احد فى العلم و انه على كل شىء محيط و لا يزال ما اقترن بعرفان كينونته احد من خلقه و لن يصل اليه ايقان موقن و لا عرفان نفس و انه لهو الغنى الحكيم و كان واحداً فى ذاته و واحداً فى صفاته و واحداً فى افعاله لم يزل كان متوحدًا فى عرش الجلال و لا يزال يكون متفرداً على كرسى الاجلال و انه هو الصمد الذى لن يخرج عنه شىء و لن يقترن به شىء و هو العلي المقتدر العظيم ما وحده احد دون ذاته و ما عرفه نفس دون كينونته و كل ما خلق فى الابداع و ظهر فى الاختراع خلق بكلمة من امره لا اله الا هو العزيز الكريم و ان ما يعرفه العارفون فى اعلى مقاماتهم و ان ما يبلغه البالغون فى اقصى مراتبهم هو عرفان آية تجليه بنفسها لنفسها و هذا غاية العرفان ان انتم الى معارج العلم لمن القاصدين فلما سدت ابواب الوصول عن ذاته الأزلية و انقطعت جناحين العرفان عن الطيران الى ملكوت امره ارسل الرسل من عنده و انزل عليهم الكتب من لدنه و جعل عرفانهم عرفان نفسه و هذا ما قبل

عن الممكنات جوداً من عنده وفضلاً من لدنه على من فى الملك اجمعين و من اقرّ بهم كأنه اقرّ على الله و توحد ذاته و من تقرب اليهم كأنه تقرب الى ساحة قدس مبین و من اطاعهم اطاع الله و من اعرض عنهم اعرض عن وجه الله العزيز المقتدر الحى الرقيب و قدر الله عرفان نفسه فى عرفان انفسهم و هذا ما قدر فى الواح الامر من لدن مقتدر قدير و هذا مبلغ العارفين فى منتهى معارجهم ان انتم من العالمين و ما قدر الله فوق ذلك لأحد نصيب و لا نفس سبيل اليه و هذا ما كتب على نفسه الحق ان انتم من العارفين هل يقدر الضعيف ان يصعد الى قوى قديم قل سبحان الله كلّ فقرآء اليه و كلّ عن عرفانه لعاجزين و هل ينبغى للفانى ان يطير فى جبروت الباقي قل سبحان الله كلّ عجزآء عنده و كلّ فى مظاهر امره لحايرين و أنك انت يا سلمان فاشهد فى نفسك و روحك و لسانك و جميع جوارحك بأنه لا اله الا هو و كلّ عباد له و كلّ له لعابدين ثمّ يا سلمان سلّم فى نفسك لأمر الله و بما امرت فى الكتاب و لا تكن من الغافلين ثمّ اعرف قدر تلك الأيّام و لا تنس الفضل فى نفسك و كن من الشاكرين ثمّ انقطع عن نفسك و هواك ليلهمك الله بفضله ما يخلصك عن العالمين و اياك ان لا تحرم نفسك عن نسّمات هذا الروح و انّ هذا لغبن مبین ثمّ قرب بتمامك الى الله الملك الحى المقتدر القديم قل هذا فصل من فصول الله قد ظهر بالفضل و لن يغيّره شىء عمّا فى السّموات و الأرضين قل تالله هذا لربيع الذى زين بطرازه الفردوس و لن يعقبه الخريف فى ابد الآبدين و انّ هذا فصل ما سبقه فصل فى الأرض لأنه استظلّ فى ظلّ على عظيم

يا ملاّ الفردوس خذوا نصيبكم من هذا التّسيم الذى به جدّد هياكل العالمين و فيه نفخ روح الحى الحيوان على عظام رميم و ان يا اهل لجة الأحديّة فانقطعوا عن عرفانكم و عن كلّ ما وّحدتم به بارئكم و وحدوا الله فى هذه الأيّام بما فصل لكم بالحقّ و لا تكوننّ من الغافلين ثمّ خذوا حظكم فى هذا الفصل الذى فيه يصبغ كلّ شىء بصبغ الله العزيز الحميد و ان يا ملاّ البقاء فانقطعوا عن كلّ ما اخذتم لأنفسكم ثمّ اقبلوا الى رضوان الذى فتح باسم الله العلىّ فى سرّ قدس بديع و ان يا اهل السّموات سبحوا الله باسم الذى منه اقترن الكاف بركنه الرّاء و الميم ثمّ اسمعوا نعمات الروح من هذا الطير الذى تغنّ بكلّ الألحان فى كلّ حين قل ان يا اهل الأرض تالله هذه لحمامة يذكركم احسن الذكر لتكوننّ من الذّاكرين و ما اراد منكم شيئاً و لن يريد منكم جزآء و ما جزائه الا بأن يستشهد لحبّ الله العزيز العليم قل فوالله من لن يطلب لنفسه ما ذكرت حينئذ بالحقّ انه على خسران مبین قل انّ الذين يفرّون من الموت فى سبيل بارئهم اولئك فى ريب من لقاء الله و اولئك هم الغافلين و اولئك ما وجدوا رويح القدس من هذا القميص المنير و ناموا على فراش الغفلة و اعرضوا عمّا هو خير لهم عن ملكوت ملك العالمين قل سوف يطوى الله الأرض و من عليها و يحشركم بالحقّ فى مكنن قدس مكين اذا تشهدون اسرار الأمر و تطّلعون بما قدر من لدى الله العليم الحكيم و تقولون فى انفسكم يا حسرتا علينا فيما غفلنا عن ذكر الله و كنّا على ضلال مبین فوالله لو يكشف الغطاء عن وجه العباد و يطّلعون بما اكتسبت ايديهم فى ايام الله لينقطع الروح عن اجسادهم و هذا لحقّ يقين

و أنك انت يا سلمان فاستنصح بما انصحناك بالفضل و امرناك بالعدل و لا تكن من الرّاقدين ثمّ ذكر نفسك و انفس

العباد فيما نزلناه عليك بالحقّ لعلّ الناس ينقلبون بقلوبهم الى مقعد عزّ كريم

و اما ما سئلت فى آية التّوحيد و كلمة التّجريد فاعلم بأنّ هذا فوق شأنى و ما انا الا عبد ذليل هو الذى بيده ملكوت العلم و فى قبضته جبروت الحكمة يعلم من يشاء فيما شاء لا اله الا هو العزيز الجميل و له الأمر فى كلّ من فى السّموات و الأرض يفعل كيف يشاء و هو الملك السّلطان العزيز القدير لن يعزب عن علمه شىء و لن يعجزه شىء لا يسئل عمّا يفعل و انه لهو الغالب القاهر العزيز الرقيب ولكن انى مع عجزى و ضرى و فقرى و افتقارى لمّا احبّ فى نفسى اظهار ما اعطانى الله بفضله لتلاّ اكون من الذينهم قال الله فى وصفهم فى كتاب عزّ حفيظ قال و قوله الحقّ الذين يبخلون و يأمرون الناس بالبخل و يكتمون ما اتاهم الله من فضله لذا القى عليك ما يجرى الله على قلمي لتفتخر بما اختصصناك به بين الناس و لعلّ تكوننّ من المنقطعين و لتشكر الله فيما اعطاك بفضله و انزل عليك آيات التى تتحيّر عنها العارفين فاعلم ثمّ اعرف بأنّ للتّوحيد مراتب و

عوامل و مقامات شتی لا يعلم احد و ما احصاه نفس الا الله الملك المقتدر العزيز الجليل و انى لو اريد ان افصل لك فى هذا المقام ما علمنى الله بفضله لا يحمله الألواح و لن تكفيه البحور لو يجعل مداداً لهذه الكلمات المقدس المتعالى العزيز الكريم لأن الله لم يكن لفيضه من تعطيل و لا لأمره من تعويق و هو الذى فصل من نقطة الأويّة علم ما كان و يكون ان انتم من العارفين و سيفصل فى طراز هذه النقطة علوم التى ما سمعها اذن احد و لن يعرفها احد من العالمين قل أنه لو يريد ان يطوى كلّ العلوم عمّا فصل فى الملك من أول الذى لا أول له ليقدر و يكون ذلك اقرب من لمح البصر لا اله الا هو السلطان المقتدر القدير هو الذى فى قبضته ملكوت علم السموات و الأرض يمحو ما يشاء بأمره و يثبت ما اراد بقدرته و عنده لوح قدس حفيظ قل أنه هو الذى لم يزل كان مقدساً عن كلّ ما علمتم و أتى فى كلّ شأن بعلم بديع قل ان جواهر التوحيد و التّحديد عنده فى حدّ سواء ولكنّ الناس اكثرهم على فراش الجهل لراقدين قل لو يمحو آيات التّوحيد و يحكم بالتّحديد هذا لحقّ مبین و ليس لأحد ان يقول لم او بهم لأنّ الأمر ما يظهر من عنده و الحكم ما يحكم عليه من لدنه و هو القوىّ القدير فاشهد يا سلمان فى نفسك بأنّ فى خزائن علم الله لعلوم لن يذكر عند حرف منها علم احد و لا توحيد الذى به يوحدون الله عباده و لا اعلى جواهر التّفريد ولكنّ لما سبقت رحمته كلّ العباد يقبل منهم بما يأمرهم فى زمن كلّ رسول و عهد كلّ نبىّ فضلاً من لدنه على الخلائق اجمعين فاشهد بأنّه لا اله الا هو لن يعرفه احد و لن يصل الى بدايع علمه نفس و لا يدركه كلّ من فى الملك ان انتم فى اسرار الأمر لمن المتفرّسين فى ليت ليوجد حمامات قدسيّة و افئدة مجردة ليطيرون مع هذا العبد فى هواء هذا العلم الذى احترقت من تقربها اجنحة المقرّبين فسوف يظهر الله فى الأرض عبداً ما يمسخهم منع المغلّين و يطيرن بجناح القدس و يسيرن فى ممالك البقاء و يدخلن فى سرادق عزّ منير و لا يشغلهم شأن فى الملك و لا يلهيهم زخارف الأرض عن ذكر الله العلىّ المقتدر العزيز و اذا يسمعون نغمات الرّوح تفيض عيونهم من الدّمع و يستبشرون بروح الله و يقبلون الى جمال قدس بديع و لن يبدلوا آيات الله بشيء ولو ينفقون بكلّ من فى السموات و الأرضين و كلّما يسمعون نغمات الله يميلون الى وطن القرب و يفدون انفسهم فى كلّ حين حينئذ يبنغى بأن ابتداء فى ذكر ما اردت من قبل و اختتم هذا الذّكر الذى لن يبلغه اعلى افئدة البالغين

فاعلم يا سلمان بأنّنا نشهد فى مقام توحيد الذات بأنّه واحد فى ذاته و لم يزل كان مستويّاً على عرش التّوحيد و كرسىّ التّفريد و لم يكن معه من شيء و لن يذكر عنده من احد و هو الباقي القائم العزيز الكريم و لم يزل كان فى قيوميّة ذاته و لم يكن معه لا ذكر شيء و لا عرفان نفس و لا توحيد احد و الآن يكون بمثل ما قد كان فى ازل الآزال لا اله الا هو الفرد الحكيم و انقطعت عن هذا المقام عرفان العرفاء و بلوغ البلغاء لأنّ دونه معدوم عنده و مفقود لديه و موجود بأمره الا له الأمر و الخلق و أنّه كان على كلّ شيء خبير أنّه هو الله لا اله الا هو الذى ما اتّخذ لنفسه وليّاً و لا نصيراً و لا شريكاً و لا شبيهه و لا وزيراً لا اله الا هو العزيز القادر المحيط ثمّ نشهد بأنّه كان واحداً فى صفاته و انقطعت كلّ الصّفات عن ساحة قدسه و هذا ما قدرّ لنفسه ان انتم من العارفين ثمّ اعلم بأنّ كثرات عوالم الصّفات و الأسماء لن يقترن بذاته لأنّ صفاته تعالى عين ذاته و لن يعرف احد كيف ذلك الا هو لا اله الا هو العزيز المتعالى الغفور الرّحيم و يرجع كلّ ذلك الأسماء و الصّفات الى انبيائه و رسله و صفوته لأنّهم مرايا الصّفات و مطالع الأسماء والاّ أنّه تعالى غيب فى ذاته و صفاته و يظهر كلّ ذلك فى انبيائه من الأسماء الحسنی و الصّفات العليا لئلاّ يحرم نفس عن عرفان الصّفات فى جبروت الأسماء و انّ هذا لفضل من عنده على العالمين و للموحّد فى ذلك المقام حقّ بأن يوقن فى نفسه بأنّ ظهور تلك الصّفات فى رسل الله لم يكن الا صفاته تعالى بحيث لن يشهد الفرق بينه و بينهم الا انّ صفاتهم ظهرت بأمره و خلقت بمشيئته و هذا حقّ التّوحيد فى هذا المقام قد القيناكم بالفضل لتكونن من الرّاسخين و لن يشهد العارف شيئاً لا فى السموات و لا فى الأرض الا و قد يرى الله قائماً عليه و يشهد كلّ شيء بلسان سرّه بأنّه لا اله الا هو العزيز العظيم و يرتقى العارف الى مقام يشهد آثار تجلّى الله فى كلّ شيء بحيث لو يأخذ انوار هذا التجلّى عن

الممكنات لن يبقى في الملك شيء و بذلك ثبت على نفسه بأنه كان و لم يكن معه من شيء فسبحانه و تعالى عمّا يقولون هؤلاء المشركين و للموحد حق بأن لا يفرق كلمات الله و يشهد بذاته و نفسه بأن كل الآيات نزلت من عنده و كلما نزلت على المرسلين حق لا ريب فيها و فصلت من لدى الله المهيم القدير و كل الشرايع فصلت من نقطة واحدة و شرع من لدى الله و ترجع اليه و لا فرق بينها ان اتم من الموقنين و مع اختلافها في كل اعياد و اعصار لا اختلاف فيها لأن كلها ظهرت من امر الله و الأمر واحد في ازل الآزال و هذا ما رقم حينئذ من قلم قدس منير و آياكم يا ملاً التوحيد لا تفرقوا في مظاهر امر الله و لا فيما نزل عليهم من الآيات و هذا حق التوحيد ان اتم لمن الموقنين و كذلك في افعالهم و اعمالهم و كلما ظهر من عندهم و يظهر من لدنهم كل من عند الله و كل بأمره عاملين و من فرق بينهم و بين كلماتهم و ما نزل عليهم او في احوالهم و افعالهم في اقل ممّا يحصى لقد اشرك بالله و آياته و برسله و كان من المشركين و كذلك نعلمكم سبل العلم و الحكمة لعل اتم في سرادق العز لتكونن من الداخلين و كلما ذكرنا الأمر بينهم من جواهر التوحيد و حقايق التفريد هذا لم يكن الا في مقام التنزيل لأن كلهم بدئوا من عند الله و يعيدوا اليه و حكموا بأمره و نطقوا باذنه لذا ثبت حكم التوحيد عليهم في هذا المقام و كذلك نصرت لكم الآيات لتكونن من الموقنين ولكن في مقام الفرق فضل الله بعضهم على بعض كفضل المولى على العبيد و في هذا المقام فاشهد مقام بعضهم كالتقطة في صدر الحروفات و كما ان الحروف يفصلن عن التقطة و يدورن حولها كذلك فاعرف مراتب النبيين و نشهد بأن الذي جائكم باسم علي هو التقطة و تدور في حولها ارواح المرسلين اذا قل في نفسك فتبارك الله احسن الخالقين و نشهد في مقام الأفعال بأن كلها ظهرت بأمره و خلقت بقوله و بعث بقضائه و يرجع الى مقام الذي قدر لها من عنده ذلكم الله ربي و ربكم و رب آبائكم الأولين هل يمكن لأحد ان يحرك في الملك بغير ما قضى الله له في الكتاب قل سبحان الله كل الأشياء محرّكة بأمره و كل اليه لراجعين ما من اله الا هو يقبض ما يشاء لمن يشاء و يقدر لكل شيء ما يريد و هو المقندر العليم و ما من شيء الا و قد احاط علمه قبل ظهوره و بعد ظهوره و قدر له ما هو خير له عن كل ما في السموات و الأرض و هذا ما رقم من قلم حكم قدير

آياكم يا ملاً البيان لا تشبهه عليكم بأن الأفعال لو يظهر من عنده كيف يعذب عباده العصاة في طبقات الجحيم فاعلموا بأنه تعالى ارسل الرسل بالحق ليأمروا الناس بالبر و التقوى و ينهوهم عن البغي و الفحشاء و يبشروهم بقاء الله في يوم الذي فيه تشرق الأنوار من مقعد عز منير و هذا ما قضى على الحق من عنده على العالمين و بهم عرفهم الله سبل الهداية و الضلالة و بين لهم بلسان رسله كلما اراد لهم بحيث ما ترك من خير الا و هو في كتاب مبين فلما بين لهم الحق و اوضح لهم سبل القدس و اظهر لهم مناهج الفردوس امرهم بكل ما يبلغهم الى هذه المقامات القدسيّة و يقربهم الى الله العزيز الحميد و انهاهم عن كل ما يضرهم و لذا يرفع المطيعين الى رفرف القرب و يضع المستكبرين ثم اختارهم في هذين السبيلين بعد علمهم و عرفانهم سبل الهداية و الضلالة و يمدّهم في كل ما يختارونه لأنفسهم و هذا عدل من عنده على كل من في الملك اجمعين اذا فاشهد في نفسك بأن الله ما ظلم نفس على قدر خردل و لن يظلم و انه لهو المعطى الواهب الكريم فلما ظهر للعباد سبل الحق عن الباطل و مناهج الهداية عن الضلالة يسعدهم فيما يريدون و يجرى عليهم القضاء بعد ارادتهم و كذلك نصرت لكم الآيات و تلقى عليكم كلمات الحكمة لتستبشر بها قلوبكم و قلوب المقرّين و انه تعالى لو يمسك عباده عن فعل و يجبرهم على فعل آخر ليكون ظمماً من عنده فسبحانه و تعالى من ان يظلم نفس على قدر نقيير و قطمير و انه بعد قدرته على كل شيء و جريان قضائه في كل شيء يمدّ كل الممكنات في افعالهم بعد عرفانهم بالتور و الظلمة و هذا لفضل من عنده لو اتم ببصر الحكمة في اسرار الأمر لمن الناظرين و من قال بغير ما الهمناك او يقول بغير ما القيناك فهو مجرم بنص الكتاب و كان الله بريئاً منه الا بأن يتوب و يرجع الى الله و يكون من المستغفرين انه يغفر من يشاء و يعذب من يشاء و يعطى لمن يشاء و يمنع عمّن يشاء و لا يسئل عمّا شاء و بيده ملكوت الأمر و الخلق و في قبضته جبروت السموات و الأرض يحيى و يميت ثم يميت و يحيى

و أنه هو حي لا يموت و لا يفوت عن علمه شيء و احاط فضله كلّ الممكنات و سبقت رحمته كلّ الكائنات و يعلم خائنة القلوب و ما ظهر منها لا اله الا هو العالم الغالب الحاكم اللطيف الخبير

ثمّ اعلموا يا ملأ البيان بأنّ الله ما اراد لعباده الا ما يقلّبهم الى رفارف القصى في جبروت البقاء و ما قدر لهم الا ما يخلّصهم عن النفس و الهوى ليقى الملك لنفسه الحقّ و يطهّر الأرض و من عليها من دنس هؤلاء المشركين و نشهد في مقام توحيد العبادة بأنّ كلّها يرجع الى الله العزيز المتعالى العليم و كلّها ظهرت من امر واحد من لدن حكيم قدير و بدئت من الله و سيعود اليه و كلّ اليه لراجعين و اليه والله يصعد الكلم الطيب و كلّ لوجهه لساجدين و يعده كلّ من فى السموات و الأرض و ما من شيء الا و قد يسبح بحمده و يخاف من خشيته لا اله الا هو العزيز القيوم كلّ الأعناق منقادة لسلطنته و كلّ القلوب خاشعة لأمره و ذاكرة بذكره و هو الذى عبده كلّ شيء و يعده كلّ من فى السموات و الأرضين انّ الذينهم استقرّوا على كرسى التوحيد و مقاعد التفريد يشهدون فى انفسهم بأنّ كلّ ما يعبد به العباد بارئهم فى صوامعهم و مساجدهم نزل من عند الله و يرجع اليه لأنّ المعبود واحد سبحانه و تعالى انا كلّ له عابدين ولو انّ العباد يغفلون فى عباداتهم و ينسون بارئهم ولكن نفس العبادات و الأذكار يسرعون الى بارئهم و خالقهم و كلّ اليه لسارعين و كلّ ما انتم تشهدون فى ملل الأرض و عباداتهم و اذكارهم كلّها فضلت من لدى الله فى عهد رسله و سفرائه و كلّ بأمره لعابدين ولكن لما احتجوا عن المقصود و ما قدر الله لهم لذا احتجوا عمّا اختار الله لهم فى تلك الأيام التى فيه تغتت لسان الأحديّة بكلّ الحان جذب بديع فلما عرضوا عن الله بعد انتظارهم و اختاروا لأنفسهم هذا جرى عليهم حكم القضاء و كان ذلك فى صحايف قدس حفيظ و نشهد حينئذ بأنّ مقامات التوحيد و مراتب التفريد كلّها ظهرت فى جمال عزّ بديع الذى ظهر فى السّتين بأمر الله المقتدر الحكيم العليم و أنه هو الذى كان واحد فى ذاته و صفاته و افعاله و لم يكن له شبه و لا ندّ و لا ضدّ و كلّ خلقوا بأمره و كلّ بأمره لقائمين و لن يقدر احد ان يشاركه فى امره و لا يعارضه فى حكمه لا يسئل عمّا فعل و كلّ فى محضره لراجعين فاستمع يوم يناد المناد فى قطب البقاء و يغنّ حمامة الحجاز فى شطر العراق و يدعو الكلّ الى الوثاق و فيه يفتح ابواب الفردوس على وجه الخلايق اجمعين و هذا يوم لن يعقبه ظلمة الليل و كانت الشمس يستضىء منه لأنّه استنار من انوار وجه منير فوالله حينئذ ييسط بساط قدس بديع من لدى الله العزيز المقتدر المنيع قل فوالله أنّه ليوم لن يحمل فيه عرش ربك الا نفسه الحقّ و انا كنا بذلك لشاهدين و فيه يكشف مقامات لن يذكر فيها التوحيد و لن يصل اليها حقايق التفريد و لن يطير فى هوائها اعلى معارف العارفين الا من شاء ربك فهنيئاً لمن قرّت عيناه فى هذا اليوم بلقاء الله الملك المتعالى العزيز

قل يا ملأ المشرق و المغرب انّ هذه لغمات يذكر من الحاء حين الذى مرّت على وادى السّناء فى سيناء الرّوح بقعة التى لن يذكر فيها الا الله العزيز اللطيف و اذا وردت فيها اخذت حرف السّين من وادى الأولى لحبّ الذى اتّصل بينهما فى ذرّ البقاء اذاً ظهرت حروفات المجتمعات فى عوالم الأسماء بأمر من لدى الله العزيز الجميل قل هذه لمدينة لو يدخل فيها المريض ليشفى و يطيب اقرب من ان يجرى على اللسان اسم الحين و لو يمرّ عليها ملكوت الأسماء لتصير كلّها اعظماً و تحكى كلّها عن الله بحيث باسم منها ينقلب كلّ من فى السموات و الأرضين و انك انت يا سلمان فاجهد فى نفسك لتدخل فى هذه المدينة و ان لن تقدر على الدخول فاسع بروحك لعلّ تمرّ فى حولها و يهبّ عليك من نسائم التى يخرج منها فوالله هذا خير لك عن ملك الأوّلين و الآخرين و هذا امرى عليك و على الذينهم صعّدوا الى مقرّ سلطان ميين و اذا دخلت ارض الصّاد ذكرّ حرف الرّاء بأذكار قدس منيع قل فاستمع ما تغنّ عليك حمامة القدس حين الذى تطير من هواء الى هواء عزّ رفيع و لا تضطرب عن ذلك لأنّ فيه ستر اسرار الأمر ان انت من المستبصرين فتوكّل على الله فى امرك و لا تخف من احد و لا تكن من الخائفين هذا ما اخبرناك به من قبل فى الواح قدس حفيظ قلب بوجهك و قلبك الى الله الملك العزيز الكريم فوالله لن ينقطع نداء الله فى وقت و ينادى بأعلى الصّوت فى كلّ حين و من طهّر اذناه عن كلمات الخلق يسمع النداء عن جبروت العزّة و لن

يلتفت الى احد فى الملك و يستجذب من نداء الله و يقَلب الى مكنن قدس مكين و كذلك ذكّر الميم من لدنا بأذكار عزّ
بديع و اذا وردت ارض الشّين فانشر تلك الألواح بين يدي الذينهم آمنوا بها ليتذكّرنّ بها و يكوننّ من المتذكّرينّ فمن يتذكّر بها
ليكون خير له عن كلّ ما خلق من ايدى القدرة فى جبروت عزّ ميين لأنّ فيها لن يشهد الاّ الله وحده و ما دونه خلق بحرف
منها ان انتم من العارفين و كذلك منّا عليك يا سلمان بما القيناك قول الحقّ و بيّنّا لك اسرار التّوحيد و هديناك الى هذا
السّيل الّذى فيه جرى السّلسيل من هذا المعين و لا ينفد بدوام الله و لا يبيد فى ابد الأبدن ثمّ اعلم يا سلمان بأنّ الذينهم ما
أتصفوا بصفات التّوحيد لن يصدق عليهم اسم الموحد ان انتم من الشّاعرين و لن يتمّ لأحد حكم التّوحيد بالقول و انتم يا ملأ
البيان فاجهدوا فى انفسكم لتكونوا بصفات الله لمن المتّصفين و من لن يهبّ منه نسمات الله و صفاته لن يفوز بهذا المقام و
لن يعدّ من الموحدن اذّا نختم القول بأنّه لا اله الاّ هو و انا كلّ عباد له و كلّ اليه لراجعين و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

تلك آيات ظهرت فى خدر البقاء و هودج القدس حين ورود اسم الاعظم عن شطر السّبحان فى ارض الصّامصون يمّ بحر
عظيم اذّا نزلت جنود وحى الله بطراز الّذى انصعقت عنها كلّ من فى السّموات و الارضين و اشرفت قدّمهم شمس الجمال فى
هيكل قدس لطيف و خاطب الفلك بما جرى من قلم الله من قبل فى لوح الّذى خاطبنا فيه ملاح القدس بنداء حزن خفّ و
بما نزل حينئذ فى هذا اللّوح من قلم قدس منير و من يريد ان يطّلع باسرار الامر من لدن حكيم عليم فلينظر فى اللّوحين ليعرف
اسرار الله و تقرّ بها عيناه و يكون من الموقنين

قد تمّ ميقات الاستواء فى هودج القدس و خرج جمال الهويّة بمنظر عزّ كريم قل قد انتهى سفر التّراب الى ساحل بحر
عظيم اذّا يبكى هودج الخلد و يستبشر سفينة قدس منير ان يا ملاح القدس قد جاء الوعد فيما وعدناك بلسان صدق عليم
فاستعدّ فى نفسك لتحوّل نفس الله على فلك ما سواه بهذا الامر المحدث القديم سيظهر عليك كلّما وعدناك بالحقّ ان انت
من الصّابرين و اخبرناك من قبل كلّما يقضى و ما التفت به احد من العالمين و اغفلناهم عن ذلك بما اكسبت ايدهم و انّ
هذا لعدل ميين فوالله انّ الذين يدخلون فى ظلّك ستأخذهم عذاب فتنة عظيم قل تالله هذا محكّ الله قد استقام بالعدل و
يفصل بين الحقّ و الباطل و الشّكّ عن اليقين ولكن انت طهر النّظر عن حدودات البشر و لا ترتدّ البصر عن هذا المنظر المنير
و هبّ عليهم من روايح الفضل لعلّ تخلصهم عن ظنونهم و تقلّبهم الى الله العزيز الحكيم و تطهر قلوبهم عن هواهم و تبلّغهم
الى وطن قدس بديع و لعلّ تحترق بذلك حجبات التّقليد و يستشرق جمال التّوحيد فى مشكوة افئدة لطيف و لا ترن العباد
بميزان الله لأنّهم يزنون فى كلّ حين و يكوننّ من الزّانين فاعف عنهم و تجاوز عن جريراتهم لأنك انت الكريم ذو الفضل العميم
اذّا لمّا اغمضت عيناك عن العصيان و فتحتها بالاحسان هبّ على اهل الاكوان من نسمات قدس كريم لعلّ يستشعرون فى
انفسهم بما فضّلهم الله على الخلاق اجمعين و جعلهم معاشر نفسه و شرّفهم بلقائه و انزل عليهم ثمرات الوصل من شجر
قدس ميين و اقمصهم قميص الاختصاص و فضّلهم على خلق ما كان و ما يكون و كتب اسمائهم فى الواح عزّ حفيظ كلّ
ذلك يصدق عليهم لو لن يغيروا نعمة الله على انفسهم و يعرفون ما انعم الله عليهم و يشكروه فى كلّ حين

و انك انت يا فلك الامر فاحمل هؤلاء ثمّ اجر على البحر باذن من الله العزيز القدير ان يا سفينة القدس فابشرى فى
نفسك بما ورد فيك جمال عزّ منيع ان يا بحر البقاء قرّ عيناك بما ورد عليك بحر روح لطيف لذا خلقت قبل البحار ان تكون
من المستشعرين اذّا فاركم ضيوف الله عباد الذينهم ركبوا عليك و وردوا فيك و لا تكن من المضطربين فاحفظ امانات الله و لا
تخان فى نفسك و لا تكن من الخائنين ان يا حيتان البحر فاستبشروا فى انفسكم ثمّ اذكروا بارئكم بما فرتم بلقاء الله فى ايام
الّتى اشرفت شمس الجمال عن مطلع اسم قديم ان يا هواء البحر هبّ على اجساد الطّيبة المنيرة الّتى خلقهم الله من نور ذاته

قبل خلق السموات والارضين و سرّ في نفسك ثم ابشر في روحك بما رزقك الله من هواء روح خفيف فوالله اذا استبشرت سكان اهل البحر وصحت سكان البرّ بما خرج جمال الهويّة عن هودج البقاء واستقرّ على فلك قرب رفيع قل يا اهل السرّ والشهادة والغيب والظهور لا تحزنوا عن شيء ثم افرحوا بفرح الله المقدس المتعالى العليم قل ان هذا لفرح الذى اخذ الموجودات كلّها واحاط كلّ من فى العالمين و لن يأخذ احداً دون احد ان يتوجّهون الى منظر الله المقدس العزيز المنير قل هذا لفضل يقلب كلّ الدّرات الى جمال الهويّة اقرب من ان يذكر المحبوب اسم الحبيب و كذلك نلقى من آيات الرّوح و نسط بساط الفضل على كلّ من فى الملك اجمعين و انك انت اناديك يا لجة القدس فى آخر القول بما ورد عليك لجة الله المهيم الغالب القويم ان يا طمطم الاحديّة فاسر فى ذاتك بما استوى عليك طمطم السرور و انّ هذا لفضل عظيم ان يا قمقام العزّ فابهج فى روحك بما ورد فيك قمقام الله المتعالى العزيز القدير فهنيئاً لك بما استحضر فى حولك ارواح المقرّبين و استقبلوا حينئذ كلّ الدّرات و قاموا فى هواك و كانوا من المنظرين ليمرّ عليهم نسائم القدس عن شطر الاحديّة من هذا الرّضوان المقنّع المغطّ المستور المشهود الظاهر الخفى فطوبى لهم و لمن دخل فى ظلّه و شرف ببقائه و شرب عن كأسه و تمسك بحبله المحكم القويم و بذلك اتمنا الفضل على الاولين و الآخرين و انزلنا من سحاب القدس ما يطهر به افئدة العارفين و قدّرنا لكلّ الاشياء قميص الهداية ان يقبلن اليه و يكونن من المتّقين و كذلك قدّرنا فى سماء الامر ما يغنى به العالمين

هو الله الملك السلطان العزيز المقتدر القويم

تلك لآيات الله المهيم القويم الى الذينهم آمنوا بالله و آياته و هم من فرع الشّرك هم آمنون قل يا قوم لم تنكروننى و قد تشهدون بانّى قد جئتكم بايات التى تنصعق عنها افئدة الذينهم آمنوا و تذهل عنها العقول و يا قوم أ نسيتم حكم الله بما نزل فى البيان من لدن عزيز محبوب و اخذ عنكم العهد فى كلّ كتاب بل فى كلّ رقّ منشور بأن لا تجاحدوا بايات الله اذا نزلت بالحقّ و لا تجادلوا بالذى يأتيكم بألواح عزّ محفوظ و ان لم تؤمنوا به لا تعترضوا عليه خافوا عن الله ثمّ بجماله لا تكفرون و لقد نزلنا من قبل على محمّد رسول الله ان انتم تفقهون لا يجادل فى آيات الله الاّ الذينهم كفروا كذلك نزل من قبل من لدى الله المهيم القويم قل يا قوم اتقوا الله و لا تستكبروا على الذى كلّ من سطوته مشفقون ايّاكم ان لا تبطلوا اعمالكم و لا تتمسكوا بما عندكم بل بما نزل بالحقّ من لدن عزيز قويم قدس نفسك ثمّ ذكر العباد بما القى الرّوح عليك و لا تخف من احد و لا تحزن عمّا اصابتك البأساء و الضّرّاء و توكل على الله ربّك و لا تكن من الذينهم فى آيات الله لا يتفكّرون فوالله لو تقوم بنفسك على حبّ الله و غلامه لينصرك الله على من على الأرض كلّها أنّه ما من اله الاّ هو ينصر من يشاء بقوله كن فيكون كذلك نتلى عليكم من آيات الله و نلقى عليكم ما تطمئنّ به قلوبكم و قلوب الذينهم لن ينظروا الاّ بالمنظر الأكبر فى هذا الجمال الدّرّيّ المكنون و انك انت فاخرق حجبات الوهم ثمّ اطلع عن خلف السحاب بقوّة من عندنا و قدرة من لدنا لتشهد ما لا شهد احد من الخلق و هذا ما اشهدناك بالحقّ فى هذا المقام المقدس المحمود ايّاك ان لا تكن بمثل الذينهم لا يتبعون الاّ هواهم و هم فى وادى الوهم يحبرون

و اما ما سألت عن الفطرة فاعلم بأنّ كلّ النّاس قد خلقوا على فطرة الله المهيم القويم و قدر لكلّ نفس مقادير الأمر على ما رقم فى الواح عزّ محفوظ ولكن يظهر كلّ ذلك بارادات انفسكم كما انتم فى اعمالكم تشهدون مثلاً فانظر فيما حرّم على العباد فى الكتاب من شيء كما انتم فى البيان تنظرون بحيث احلّ الله ما اراد بأمره و حرّم ما شاء بسلطانه قل كلّ ذلك

فى الكتاب أ فلا تشهدون ولكنّ النَّاس بعد علمهم عمّا نهوا عنه هم يرتكبون هل ينسب هذا الى الله او الى انفسهم ان انتم تنصفون قل ما من حسنة الا من عند الله و ما من سيئة الا من انفسكم أ فلا تعرفون و هذا ما نزل فى كلّ الألواح ان انتم تعلمون بلى الله عالم بأعمالكم قبل ظهورها كما هو عالم بعد ظهورها و الله ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى الواح قدس مكتون و هذا العلم لم يكن علّة الفعل فى خلقه كما أنّ علمكم بشيء لم يكن علّة لظهوره فيما اردتم او تريدون و علمتم او تعلمون كذلك نلقى عليك من آيات البدع و نصرّفها بالحقّ لعلّ النَّاس كانوا بآيات ربّهم موقنون اذا تفكّر فى نفسك فيما سألت لعلّ يفتح الله على قلبك ابواب العلوم و الحكمة و يشهدك خلق كلّ شيء و يعرفك اسرار ما كان و ما يكون فوالله كلّ ذلك عنده لأسهل عن كلّ شيء يعطى على ما يشاء من خلقه بأمر من عنده و الله لهو المقتدر العزيز المحبوب و أنّك انت طير فى فضاء القدس فى هذا الهواء الذى فيه يتحرّك نسائم الحيوان ايّاك ان تكن من اهل الوقوف فاسع فى نفسك بأن ترتقى فى كلّ حين الى سماء اخرى و فضاء اخرى لتطلّع فى كلّ آن بأسرار بدع مستور لأنّ لم يكن لسماء فضله من نهاية و لا لأرض فيضه من بداية ليتمّ بالقدم او بالجنح او بادراك العقول فاخرق الحجابات باسمى العزيز المحبوب و لا تلتفت الى احد الا الله ربّك و توجه الى وجه الدّرّى المشهود بحيث لم يمنعك كبر العمايم عن الدّخول فى حرم الله المهيمن العزيز القدوس لأنّنا وجدنا ملاً البيان بمثل ملا الفرقان بل اشدّ احتجاباً ان انتم تعلمون بحيث يقولون بمثل ما قالوا و يفعلون كما فعلوا امم القبل فسوف تعرفون و أنّك فاجهد فى نفسك لئلاّ تمشى على قدمهم بل على قدم الله ربّك فى هذا الصّراط المنير المبارك الممدود و لو تسأل عنهم ما الفرق بينكم و بينهم اذا يقولون ما لا يشعرون كذلك سوّلت لهم انفسهم و قست قلوبهم بما كانوا ان يكسبون

و اما ما سألت عني فاعلم بأننى عبد آمنت بالله و آياته و رسله و كتبه و لا نفرّق بين احد منهم و بذلك امرت من لدى الله المهيمن القيوم و آمنت بكلّ ما نزل من عنده و ما ينزل حينئذ من سماء قدس محبوب و أتبع ما امرت به فى الكتاب بحول الله و قوته و لن احبّ ان اتجاوز عن حرف منه و يشهد بذلك ذاتي و كينونتي ثمّ لسانى ان انتم تشهدون و احلّ على نفسى كلّ ما حلّله الله فى البيان و احرمّ ما حرمّ من لدنه و اعتقد بكلّ ما نزل فيه ان انتم تعتقدون أنّ الذين يحلّلون ما حرمّ الله عليهم و يحرمّون ما احلّله الله فى الكتاب اولئك لا يفقهون شيئاً و لا يعرفون ولكن هذا السّؤال لا ينبغى لأحد من النَّاس لأنّ هذا مقام لن يحركّ عليه القلم و لن يجرى عليه المداد ان انتم تعرفون و لو كان هذا السّؤال من غيرك ما اجنباه بحرف ولكن لما اردنا لك شأناً من الشّؤون لذا اجنباك لعلّ تستدرك فى نفسك و تكون من الذين مهتدون فى هذه الأيام التى اخذت كلّ نفس سكرها و كلّ كانوا عن جماله معرضون الا الذينهم انقطعوا بكلّهم عن كلّ ما سمعوا و كانوا بعين القدس هم يشهدون ثمّ ينظرون تالله الحقّ قد سألت عن مقام الذى كان اكبر من خلق السموات و الأرض و جعله الله فوق شهادات عباده لن يعقلها الا العارفون بلى انّ النَّاس يعرفون على قدر مراتبهم و مقاديرهم لا على ما قدر له فسبحانه سبحانه عمّا انتم تسألون و أنّك ان تكشف الحجاب عن بصرك و تصعد الى هواء القدس فى هذا الهواء الذى يهبّ فى هذا السماء و تنقطع عن كلّ من فى السموات و الأرض و عن كلّ امر ممدود ليلقى الرّوح فى صدرك من هذا المقام الذى يغنيك عن كلّ ما خلق و يخلق و كيفيك عن كلّ شيء عمّا كان و عمّا يكون كذلك يتلو عليك قلم الأمر من حكمة الله المهيمن القيوم و يلقي عليك ما يقربك الى مقام عزّ محمود الذى منعت عن الدّخول فى فناءه اكثر العباد و لن يصل اليه احد الا الذينهم كانوا على اراذك الخلد هم يتكئون

و اما ما سألت عن ابني فاعلم بأنّ ابنائى ان يتبعون احكام الله و لا يتجاوزون عمّا حدّد فى البيان كتاب الله المهيمن القيوم و يأمرون انفسهم و انفس العباد بالمعروف و ينهون عن المنكر و يشهدون بما شهد الله فى محكم آياته المبرم المحتوم و يؤمنون بمن يظهره الله فى يوم الذى يحصى زمن الأولين و الآخرين و فيه كلّ على الله ربّهم يعرضون و لن يختلفوا فى امر الله و

لن يتعدّوا عن شرعه المقدّر المسطور إذاً فاعلموا بأنهم اوراق شجرة التّوحيد و اثمارها و بهم تمطر السّحاب و ترتفع الغمام بالفضل ان انتم توقنون و هم عترة الله بينكم و اهل بيته فيكم و رحمته على العالمين ان انتم تعلمون و منهم تهبّ نسمة الله عليكم و تمرّ على المقرّبين ارياح عزّ محبوب و هم قلم الله و امره و كلمته بين برّيته و بهم يأخذ و يعطى ان انتم تفقهون و بهم اشرفت الأرضين بنور ربّك و ظهرت آيات فضله على الَّذِينَهم آيات الله لا يجحدون إذاً من اذاهم فقد اذاني و من اعرض عنهم فقد اعرض عن صراط الله المهيمن القيوم فسوف تجد اعراض المعرضين و استكبارهم علينا و بغيهم على انفسنا من دون يبيّنة و لا كتاب محفوظ قل يا قوم انهم لآيات الله فيكم ايّاكم ان لا تجادلوا بهم و لا تقتلوهم و لا تكوننّ من الَّذِينَهم يظلمون و لا يشعرون و هم اسراء الله في الأرض و وردوا تحت ايدى الظّالمين في هذه الأرض التي وقعت خلف جبال مرفوع كلّ ذلك ورد عليهم حين الذي كانوا صغراء في الملك و لم يكن لهم من ذنب بل في سبيل الله القادر المقتدر العزيز المحبوب و الذي منهم يظهر بالفطرة يجرى الله من لسانه آيات قدرته و هو ممّن خصّه الله على امره أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و انا كلّ بأمره أمرون و نسأل الله بأن يوفّقهم على طاعته و يرزقهم ما يرضى به فؤادهم و افئدة الَّذِينَهم الى شطر الله هم في كلّ حين يتوجّهون و يتجاوز عن جريراتهم و يجعلهم من الَّذِينَهم يتوارثون جنّة الفردوس من لدى الله العزيز المهيمن القيوم كذلك منّا عليك في هذا اللّوح و كشفنا لك ما ستر عن دونك فضلاً من لدناّ عليك و على الَّذِينَهم بهداية الله في هذا الفجر هم مهتدون و انك انت فاحفظ هذا اللّوح كعينك ايّاك ان لا تكشف لأحد الا لأهله كذلك يأمر الله بما هو الممكنون و لا تجاوز عمّا امرت به لأننا وجدنا ملأ البيان اشدّ احتجاباً عن ملل الأرض الا من شاء ربّك و كذلك احصينا الأمر ان انتم تحصون و نسأل الله بأن يوفّقهم على امره ليخرقوا الحجابات و يخرجوا عن خلف السّحاب بسُلطان من لدى الله المقتدر القدّوس

ثمّ اعلم بانّا اجبناك مسائلك حين الذي حضر بين يدينا كتابك بلسان عجميّ مبين فلما ما وجد من رسول لمرسله اليك محوناه في اليمّ بأمر من لدناّ لئلا يرفع به ضوضاء المشركين و بيده ملكوت كلّ شيء و يمحو ما يشاء و يبث و عنده الواح قدس حفيظ إذا اجبناك في ثلاثة منها بلسان عربيّ بديع و امسكنا القلم عن الاثنيين بحكمة التي لا ينبغي ان يطّلع بها احد الا الله ربّ العالمين و يجرى القلم في حينه اذا جاء الأمر من افق قدس منبع اذا شاء الله و اراد الله لا اله الا هو يحكم ما يشاء و يظهر ما يريد كلّ الرّوح و التّكبير و البقاء عليك ان تكون في امر ربّك لمن الرّاسخين

هو الله العزيز الجميل

توحيد بديع مقدّس از تحديد و عرفان موجودات ساحت عزّ حضرت لايزالي را لايق و سزا است كه لميزل و لايزال در مكمن قدس اجلال خود بوده و في ازل الأزال در مقعد و مقرّ استقلال خود و استجلال خود خواهد بود چه قدر غنى و مستغنى بوده ذات منزّهش از عرفان ممكنات و چه مقدار عالى و متعالى خواهد بود از ذكر سكّان ارضين و سموات از علوّ جود بحت و سموّ كرم صرف در كلّ شيء ممّا يشهد و يرى آية عرفان خود را وديعه گذارده تا هيچ شيء از عرفان حضرتش على مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آيه مرآت جمال او است در آفرينش و هر قدر سعى و مجاهده در تلطيف اين مرآت ارفع ابدع امع شود ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آيات در آن مرآت منطبق و مرتسم گردد على مقام يشهد كلّ شيء في مقامه و يعرف كلّ شيء حدّه و مقداره و يسمع عن كلّ شيء على انه لا اله الا هو و انّ عليّاً قبل نبيل مظهر كلّ الأسماء و مطلع كلّ الصّفات و كلّ خلقوا بارادته و كلّ بأمره يعملون و اين مرآت اگرچه بمجاهدات نفساني و توجّهات روحاني از كدورات ظلماني و توهمات شيطاني بحدايق قدس رحمانى و حظاير انس ربّاني تقربّ جويد و واصل گردد ولكن نظر بآنكه هر امرى را وقتى

مقدّر است و هر ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی ایام الله بوده اگرچه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی علیه عنایت فرموده و لکن ایام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات و الأرض در آن ایام خوش صمدانی بآن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجّه نمایند جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الذی ما سبقه من فضل فتعالی من هذه العنایة الّتی لم یکن له شبه فی الابداع و لا له نظیر فی الاختراع فتعالی عمّا هم یصفون او یذکرون اینست که در آن ایام احدی محتاج باحدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلم و حکمتی ناطق شدند که بحر فی آن دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگرچه الف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند اینست که احبّای الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه بنیای علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساری است

ای هادی انشاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهدی شده تا قلب از نفوس مظلّمه فانیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی چه که او است کتاب جامعه و کلمه تامّه و مرآت حاکیه کلّ شیء احصیناه کتاباً ان انتم تعلمون

و بعد سؤال از انقطاع شده بود معلوم آن جناب بوده که مقصود از انقطاع انقطاع نفس از ما سوی الله است یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ شیء از اشیاء از آنچه در مابین سموات و ارض مشهود است او را از حقّ منع ننماید یعنی حبّ شیئی و اشتغال بآن او را از حبّ الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید چنانچه مشهوداً ملاحظه میشود که اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیه و تشبّث باسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند اگرچه سالک سبیل حقّ بمقامی فایز گردد که جز انقطاع مقامی و مقرّی ملاحظه ننماید و لکن این مطلب را ذکر ترجمان نشود و قلم قدم نگذارد و رقم نزند ذلک من فضل الله یعطیه من یشاء باری مقصود از انقطاع اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجّه الی الله و توسّل باو بوده و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیء ظاهر و مشهود گردد او است انقطاع و مبدأ و منتهای آن اداً نسأل الله بأن ینقطعنا عمّن سواه و یرزقنا لقاءه انّه ما من اله الا هو له الأمر و الخلق یهب ما یشاء لمن یشاء و انّه کان علی کلّ شیء قدیر

و دیگر سؤال از رجعت شده بود این مسئله در جمیع الواح مفصّل و مبسوط ذکر شده بیانات شتی و حکم لایحصى انشاء الله رجوع بآن فرمایند تا بر کیفیت آن اطلاع بهم رسانند بدء کلّ من الله بوده و عود کلّ الی الله خواهد بود مردی از برای احدی نیست رجوع کل بسوی حقّ بوده و لکن بعضی الی رحمته و رضائه و بعضی الی سخطه و ناره و در الواح فارسیه و عربیه این مطالب بأسرها و اتمّها ذکر شده فارجعوا الیها ان انتم تریدون ان تعرفون و همچنین نقطه اولی جلت کبریائه در بیان فارسی بتفصیل مرقوم داشته اند رجوع بآن نمایند که حرفی از آن کفایت میکند همه اهل ارض را و کان الله ذاکر کلّ شیء فی کتاب مبین و هم چنین مشاهده در بدء خود نما که من الله بوده و الی الله خواهد بود کما بدئتم تعودون و الیه ترجعون

و اما ما سألت فی حدیث المشهور من عرف نفسه فقد عرف ربه معلوم آن جناب بوده که این بیان را در هر عالمی از عوالم لانهایه باقتضای آن عالم معانی بدیعه بوده که دون آن را اطلاع و علمی بآن نبوده و نخواهد بود و اگر تمام آن کما هو حقّه ذکر شود اقلام امکائیه و ابحر مدادیّه کفایت ذکر ننماید و لکن رشحی از این طمطام بحر اعظم لانهایه ذکر میشود که شاید طالبین را بسر منزل وصول رساند و قاصدین را بمقصود اصلی کشاند و الله یهدی من یشاء الی صراطه العزیز المقتدر القدیر مثلاً ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیّه است در انفس انسانیه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون آن و فوق آن و هم چنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواسّ ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن

موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقلّ من آن مقطوع شود جمیع این حواسّ از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلّی سلطان احدیّه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده میشود که سمع بتوجّه باو مذکور و کذلک دون آن از کلّ ما یجری علیه الأسماء و الصّفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیّه ظاهر و مشهود ولکن او بنفسها و جوهریّتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحث است و اگر الی ما لا نهایه بعقول اولیّه و آخریّه در این لطیفه ربّانیّه و تجلّی عزّ صمدانیّه تفکر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیّه و شمس عزّ قدمیه بعین سر و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتها مقام عرفان عبد است و منتها بلوغ عباد و اگر بمدارج توکّل و انقطاع بمعارج عزّ امتناع عروج نمائی و بصر معنوی بگشائی این بیان را از تقیید نفس آزاد و مجرد بینی و من عرف شیئاً فقد عرف ربّه بگوش هوش از سروش حمامه قدس ربّانی بشنوی چه که در جمیع اشیاء آیه تجلّی عزّ صمدانیّه و بوارق ظهور شمس فردانیّه موجود و مشهود است و این مخصوص بنفس نبوده و نخواهد بود و هذا لحقّ لا ریب فیهِ ان انتم تعرفون ولکن مقصود اولیّه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر عهد و عصری زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کلّ عرفا راجع بعرفان مظاهر امر او بوده و ایشانند نفس الله بین عباد و مظهره فی خلقه و آیه بین بریّه من عرفهم فقد عرف الله و من اقرّ بهم فقد اقرّ بالله و من اعترف فی حقّهم فقد اعترف بایات الله المهیمن القیوم کذلک نصرّف لکم الآیات لعلّ انتم بایات الله تهتدون

ان یا هادی فاهتد بهدایة الله ربّک و ربّ کلّ شیء ثمّ اشدّد ظهرک لنصرة امر الله و لا تعقبّ الذین اتّخذوا السامریّ لأنفسهم ولیّاً من دون الله و یستهزئون بایات الله سخریّاً و یكوننّ من المعتدین و اذا تتلی علیهم آیات ربّک یقولون هذه حجبات قل فبائی حدیث آمتمم بالله ربّکم فأتوا بها ان انتم من الصادقین حال امر بمقامی رسیده که فوالذی نفسی بیده که کلّ من فی السموات و الأرض بعین سرّ بر مظلومیّت این عبد نوحه و ندبه مینمایند و نحن توکلنا علی الله ربّنا و ربّ کلّ شیء و لن اشاهد کلّ من فی الملك الا ککفّ من الطین الا الذینهم دخلوا فی لجة حبّ الله و عرفانه و کذلک نذکر لک لتکون من العارفین و اما ما سألت فیما ورد فی الحدیث بأنّ المؤمن حیّ فی الدارین بلی ذلک حقّ بمثل وجود الشمس الّتی اشرقت فی هذا الهوّاء الّذی ظهر فی هذا السماء الّذی کان فی هذا العماء ان انتم من العارفین بل انک لو تثبت فی حبّک مولاک و تصل الی مقام الّذی لن یزلّ قدماک یظهر منک ما یحیی به الدارین و هذا تنزیل من لدن عزیز علیم اذا فاشکر الله بما رزقک من هذا الکوثر الّذی تحیی به ارواح المقرّبین و رفعک بالحقّ و انزل علیک الکلمات الّتی بها تمّت حجّة الله علی العالمین فوالله لو یذلل قطرة منه علی اهل السموات و الأرض لتجد کلّها باقیة ببقآء ربّک العزیز القدیر معلوم آن جناب بوده که کلّ اسماء و صفات و جمیع اشیاء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غیر مشهود بعد از کشف حجبات عن وجهها لن یقی منها الا آیه الله الّتی اودعها الله فیها و هی باقیة الی ما شاء الله ربّک و ربّ السموات و الأرضین تا چه رسد بمؤمن که مقصود از آفرینش وجود و حیات او بوده و چنانچه اسم ایمان از اوّل لا اولّ بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود و هم چنین مؤمن باقی و حیّ بوده و خواهد بود و لم یزل و لایزال طائف حول مشیّة الله بوده و او است باقی ببقآء الله و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او و این مشهود است که اعلی افق بقا مقررّ مؤمنین بالله و آیات او بوده ابداً فنا بآن مقعد قدس راه نجوید کذلک نلّقی علیک من آیات ربّک لتستقیم علی حبّک و تکون من العارفین چون جمیع این مسائل مذکوره در اکثر از الواح مفصّل و

مبسوط ذكر شده ديگر در اين مقام بنهايت اختصار مذكور گشت انشاءالله اميدواريم كه بمنتها افق قدس تجريد فائز شوى و بحقيقت اسفار كه مقام بقاى بالله است واصل گردى و مثل شمس در عالم ملك و ملكوت مؤثر و مضىء و منير شوى و لا تياس من روح الله و انه لا يياس من جوده الا الخاسرون

ثم ذكر من لدنا مصاحبك الذى سمى بالرضا ثم بشره بما اراد الله له ليكون من الفرحين ثم ذكر العباد بان لا يضلوا اذا اتاهم امر عظيم قل كونوا مستقيماً على امر الله و ذكره و لا تتعدوا عن حدود الله و لا تكونن من المعتدين

بارى اليوم بر جميع لازم كه بمقامى واصل و ثابت شوند كه اگر جميع شياطين ارض جمع شوند كه ايشان را از صراط الله منحرف نمايند نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمايند قل كونوا يا قوم قهر الله لأعدائه و رحمته لأحبابه و لا تكونن من الذين غلبت عليهم رطوبات الهوائية و لن ييقى فيهم اثر الذكر و الأنتى و يكونن من الكاهلين قوموا يا قوم عن مراقد الغفلة بنار التي لو يقابلها كل من فى السموات و الأرض لتجدوا اثرها و ان هذا ما يوصيكم الله به لتكونن من العالمين

و اذا وردت مدينة الله ذكر اهلها ثم بشرهم بذكر الله فى ذكراهم لتكونن من المستبشرين ثم ذكر البيت و اهلها و الذين تجرد منهم روايح القدس من هذا المنظر المقدس الكريم ثم بشر الرضا و الذينهم معه من احباء الله ثم ذكرهم من لدنا بذكر جميل ثم اقصص لهم ما ورد علينا من الذين ارادوا ان يفدوا انفسهم فى سيلنا و كان فى صدورهم غل اكبر عن كل جبل باذخ رفيع كذلك يظهر الله ما فى قلوب الذينهم كفروا و اشركوا بالله رب العالمين و منهم من اعرض ثم تاب ثم كفر ثم آمن الى ان انتهى بمبداه فى اسفل الجحيم

ان يا ملاً البيان خافوا عن الله ثم اتقوا فى انفسكم بحيث لا تعاشرنا معه و لا تستأنسوا به و لا تجالسوا آياه و لا تكونن من الغافلين ففروا منه الى الله ربكم ليحفظكم الله عنه و عن شره و عن جنوده كذلك نخبركم بالعدل ليكون رحمة من لدنا عليكم و على الخلايق اجمعين فوالله لو يكون لكم نظرة الايمان لتجدوا من وجهه اثر الجحيم فوالله يهب منه روايح الكره التي لو يهب على الممكنات ليقلبهم الى اسفل السافلين كذلك تتلو عليكم من آيات الله و نلقى عليكم من كلمات الحكمة و نعلمكم سبل التقوى خالصاً لوجه الله العزيز المقتدر القدير فوالله يشهد بكفره وجهه و على نفاقه بيانه و على اعراضه هيكله ان انتم من الشاعرين و هو يدعى فى نفسه جوهر الانقطاع كما ادعى الشيطان و قال خلصت وجهى لله رب العالمين و لذا ما سجدت آدم من قبل و لن اسجد لأنى لو اسجد غير الله لأكون اذا لمن المشركين قل يا ملعون انك لو آمنت بالله لم كفرت بعزه و بهائه و نوره و ضيائه و سلطنته و كبريائه و قدرته و اقتداره و كنت من المعرضين عن الله الذى خلقك من تراب ثم من نطفة ثم من كف من الطين فوالله يا قوم انه لو يذكر الله لن يذكر الا لمكر الذى كان فى صدره اتقوا الله و لا تقربوا به يا ملاً الموحدين و انه لو يأمركم بالمعروف بالمنكر لو انتم من العارفين آياكم ان لا تطمئنوا به و لا بما عنده و لا تقعدوا معه فى مجالس المحبين فوالله ما اردنا فيما ذكرناه لكم الا لحببى بكم يا معشر المخلصين و انتم يا معشر البيان فانصروا الرحمن بقلوبكم و نفوسكم و السنكم و ابدانكم و ما لكم و عليكم و لا تكونن من الصابرين فوالله يا جنود الله و حزيه قد فعل بنا هذا المنافق ما لا فعل الشيطان بآدم و لا التمرود بابرهم و لا الفرعون بموسى و لا اليهود بيسى و لا ابوجهل بمحمد و لا الشمر بحسين و لا الدجال بقائم و لا السفينانى بالله المقتدر المهيمن العزيز الكريم فوالله ييكى علينا غمام الأمر ثم سحاب الجود ثم اعين المقرين كذلك ورد علينا فى ديار الغربية فى سجن الأعداء قد اخبرناكم بحرف منه بل اقل منها لتكونن من المطلعين و لعل تحدث فى قلوبكم نار المحبة و تنصرونا فى كل شأن و لا تكونن من الغافلين

ثم ذكر المهدي الذى ورد عليه ما يحزن عنه قلوب العارفين قل يا عبد ان اصطبر فى امر الله و حكمه ثم استقم فى كل شأن و لا تكن من المضطربين و ان مستك الذلة لاسمى لا تخمد فى نفسك ثم استقم فى حبك ثم ذكر آيام التي كان

ان يهب بينكم رويح الله العليّ المقتدر العظيم ثم انقطع بنفسك و روحك و ذاتك عن مثل هؤلاء و كن في الملك من عبادنا المستقيمين

ثم ذكر المجيد من لدنا ثم الذين معه من اصفياء الله و احبائه لتكونن من الفرحين قل اياك ان لا تجمع مع اعداء الله في مقعد و لا تسمع منه شيئاً ولو يتلى عليك من آيات الله العزيز الكريم لأن الشيطان قد ضلّ اكثر العباد بما وافقهم في ذكر بارئهم بأعلى ما عندهم كما تجدون ذلك في ملا المسلمين بحيث يذكرون الله بقلوبهم و السننهم و يعملون كل ما امروا به و بذلك ضلوا و اضلوا الناس ان انتم من العالمين فلما جاءهم عليّ بالحقّ بآيات الله اذاً اعرضوا عنه و كفروا بما جاء به من لدن حكيم خبير كذلك يلقي الله عليكم ما يحفظكم عن دونه رحمة من عنده على العالمين ثم ذكر الرحيم من لدنا ليكون متذكراً في نفسه و يكون من الذاكرين

قل يا عبد ذكر العباد بما علمك الله ثم اهد الناس الى رضوان الله ثم امنعهم عن التقرّب الى الشياطين قل فوالله في ذلك اليوم لم يكن ميزان الله الا حبّ الله و امره ثم حبي ان انتم من العارفين ان الذينهم اعرضوا عنّي فقد اعرضوا عن الله و ان هذا حجتي لو انتم من الناظرين و يا قوم قدسوا ابصاركم ثم قلوبكم ثم نفوسكم لتعرفوا وجه الله عن وجوه المشركين ثم ذكر الذينهم آمنوا بالله و آياته ثم نوره و بهائه ثم بالذي يظهر في المستغاث ليكون رحمة من لدنا عليهم و ذكرى للعالمين و من اعرض عنّي فأعرضوا عنه و لا تقبلوا اليه ابداً و ان هذا ما رقم في الواح عزّ حفيظ و الحمد لله رب العالمين

جناب حيدر قبل على عليه بهاء الله الابهي

هو الكريم ذو الفضل العظيم

جذب و ولهي در مدينه عشاق ظاهر چه كه جوهری از جواهر ثمينه قصد كان خود نموده و عاشقی از عشاق سبقت گرفته و خود را در سبيل مقصود عالميان فدا کرده ان الذّب افترس و الظالم عقر و التّعبان فاغر و بلع سبحان الله اعماليكه سبب حيرت ملاً اعلى است در عباد جاهل تأثير نموده جذب ايام و ظهور انوار و بروز اسرار امام وجوه مشهود ولكن بي اثر مشاهده ميشود و بي ثمر ملاحظه ميگردد چه كه عصيان سدره استحقاق را قطع نموده و رجا را از قلوب محو کرده الی حين در وجود عباد نور امر و لطافت آن و جوهریت آن ظاهر نه از حق بطلب تبديل فرمايد تغيير دهد انه هو الجواد الكريم

حی عليك نور الله و رحمته و عزّ الله و عنايته واقعه ارض صاد را سبب عدم فساد بوده اراده ظالمين و قصدشان چون مقبول نيافتاد بر ظلم قيام نمودند آنجناب شاهد و مقرّبين و مخلصين گواه كه اينمظلوم بجنود مواظ و نصايح و حكمت و بيان آن نفوس را حفظ نمود ولكن نظر بعدم ذكر اين عنايت كبرى مستور مانده و سترش عند الله اولی از جهر انهم بريئون ممّا عمل و انا برئ ممّا يعملون ولكن اوليا طراً را بصبر و اصطبار و صيّت مينمائيم بايد كل بافق اعلى ناظر باشند امور را بحق جلّ جلاله تفويض كنند طوبى للمتوكّلين الذين توكّلوا في الامور على الله مالك يوم النّشور ييقين ميين بدان اين ظلمهاى وارده عظيمه تدارك عدل اعظم مينمايد ظلم فرعون عدل موسى را تدارك نمود و يد اقتدار از بيت او ظاهر كرد آنچه را كه بتمام جد و جهد از آن احتراز مينمود و در رفعت ميكوشيد شوكة الله فوق شوكتهم و امر الله فوق اوامرهم و ارادة الله فوق اراداتهم

نامه آنجناب كه باسم جود ارسال نموديد در ساحت مظلوم حاضر و آنچه مذکور باصفا فائز طلب شهادت نموديد و مقامش را از حق جلّ جلاله از قبل و بعد سائل شده ايد و قلم اعلى شهادت ميدهد بر شهادت شما اشكر ربك بهذا الفضل

در بارهٔ سلطان الشَّهَداء قبل از شهادت ظاهره قلم اعلیٰ بر شهادتش شهادت داده و باینکلمه علیا ناطق انَّ الشَّهید یمشی و یتکلم و یخدم امر مولاه چند سنه قبل از صعود در دفتر شهدا اسمش از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور امروز خدمت شما و نصرت امر اعظم است از هر عملی سبحان الله کورهای عالم از مشاهده محرومند و کرها از اصغا ممنوع یا ایها النَّاطق باسمی و الذَّاكر بشائی اغنام الهی ما بین ذیاب محصورند حارس و حافظی جز حق نداشته و ندارند و آنجناب باید بکمال حکمت حرکت نماید و بآنچه الیوم لازمست تمسک جوید اوّل آنکه در قری و مداینیکه نار فتنه مشتعل توجّه بآنشطر جایز نه عدل و انصاف در ایران بمثابهٔ عنقا شده مدّتی بود که حضرت سلطان در حفظ اغنام الهی همّت گماشته بود در هر صورت از سایر عباد رجحان داشته و دارند شفقت و رحمت و عنایتش نسبتی بسایرین نداشته و ندارد از ارض صاد مفتریاتی ذکر نموده و ارسال داشته‌اند انا لا نحبّ ان نظهر ما هو المستور خلف سرادق العلم و ثانی اولیاییکه در بأسا و ضراً مضطرب و خائف مشاهده میشوند بآسی بر آن نفوس نه چگونه است حال مرغیکه عقاب بیند و حال غنمیکه از اطراف ذیاب مشاهده کند کمال مرحمت را باید در بارهٔ آن نفوس مبذول داشت و اگر هم امر خلافی و یا کلمهٔ نالایقی از ایشان ظاهر شود باید بصبر جمیل تمسک جست و بستر اکبر که از نتایج اسم ستار الهی است تشبّث نمود چه اگر ترک اولی از بعضی ذکر شود سبب حزن آن بیچاره و انفعال او شود و این لدی الله محبوب نه حالت اینمظلوم بر کل معلوم است و اراده‌اش واضح و هرگز ملاحظهٔ حفظ خود ننموده و نمینماید در لوح حضرت سلطان اینکلمهٔ علیا از قلم اعلیٰ نازل که معنی آن بفارسی اینست اینمظلوم جالس است در تحت سیفیکه بخیطی یا بشعری معلق معلوم نیست حال وارد شود و یا ساعت دیگر و یا یوم دیگر بکرات در حبس رفتیم و در کوچها و بازارها مثل اسرا ما را گرداندند و جمیع آنچه وارد شد و حمل نمودیم مقصود آنکه عموم اهل عالم از ضغینه و بغضا مقدّس شده بنور محبّت و مودّت و اتفاق منور گردند باری این ایام توجّه بارض شین و صاد جایز نه نفوس مقبلهٔ ثلثه و رابع علیهم بهاء الله را دوست و دشمن هر دو موجود شیاطین ارض و ذیاب آن در صدد بوده و هستند لذا ورود آنجناب در آن ارض مصلحت نه در ارض صاد باید حال نفسی از اهل آن ارض بر خدمت قیام نماید و بحکمت تمسک جوید و بنور بیان افنده و قلوب را منور نماید نسئل الله ان یبعث فیها من یدکرنی و ینصرنی و لا یمنعه الظلم عن العدل و لا الضوضاء عن الاستقامة علی نبأ الله ربّ العرش العظیم

و این ایام ذکر اسامی اولیا بر رؤس الواح مقدّسه جایز نه ولکن من غیر اسم عدد اسم اعظم الواح منزله بخطّ غصنین و خادم و عدد ها بخطّ غصن اکبر ارسال شد باسم جود امر نمودیم تفصیل اعطاء الواح را مذکور دارد

ذکر جناب میرزا مهدی خا علیه بهاء الله را نمودید آنه معه یشهد و یری و هو السّميع البصیر بعنایت حق مطمئن باشند و بفضلش موقن لله الحمد از اوّل ایام از کوثر بیان آشامیدند و از رحیق مختوم قسمت عظیم بردند او و اولیای آن ارض را سلام و تکبیر میرسانیم و بانوار تجلیات آفتاب حقیقت بشارت می‌دهیم در این ایام مجدّد ذکرشان از قلم اعلیٰ نازل لو نشاء نرسله فضلاً من عندنا ان ربک هو الفضل الکریم

اولیای آن اطراف طراً را از قبل مظلوم ذکر نما بگو از ظلم ظالمین محزون مباشید نسئل الله تبارک و تعالیٰ ان یعرفکم مقامات الّذین اقبلوا و اجابوا اذ ارتفع النداء بین الارض و السّماء و شربوا رحیق الاستقامة من هذه الکأس الّتی تفتخر علی البحور

یا حیدر قبل علی علیک بهائی قل

الهی الهی عندک کنوز الابصار و الآذان اسئلک بعینک الّتی لا تنام و باسمک الّذی به سخرت الانام و ببحر آیاتک و ملکوت بیانک بان لا تحرم عبادک عن المشاهدة و الاصغاء انک انت مولی الوری لا اله الا انت الفضل البصّار صلّ اللهم یا

الهی علی اصفیائک و امنائک الذین ما خوفتمہم اسیاف العالم و ما منعتمہم سبحات الذین کفروا بیوم الدین انک انت المقتدر العظیم الحکیم

* * *

جناب قاسم علیہ بہاء اللہ

هو اللہ تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

جميع انبیا و اولیا از نزد حقّ جلّ جلاله مأمور بوده‌اند که اشجار وجود انسانی را از فرات آداب و دانائی سقایه نمایند تا از کلّ ظاهر شود آنچه که در ایشان بنفس ایشان من عند اللّٰه ودیعه گذاشته شده هر درختی را ثمری مشهود چنانچه مشاهده میشود شجر بی‌ثمر لایق نار است و مقصود از آنچه فرموده‌اند و تعلیم داده‌اند حفظ مراتب و مقامات عالم انسانی بوده طوبی از برای نفسیکه در یوم الہی باصول اللّٰه تمسک جست و از قانون حقیقی انحراف نجست اثمار سدره وجود امانت و دیانت و صدق و صفا و اعظم از کلّ بعد از توحید حضرت باری جلّ و عزّ مراعات حقوق والدین است در جمیع کتب الہی این فقره مذکور و از قلم اعلی مسطور ان انظر ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تعالی و اعبدوا اللّٰه و لا تشركوا به شیئاً و بالوالدین احساناً ملاحظه نمائید احسان بوالدین را با توحید مقترن فرموده طوبی لکلّ عارف حکیم یشہد و یری و یقرأ و یعرف و یعمل بما انزله اللّٰه فی کتب القبل و فی هذا اللّٰوح العظیم یا قاسم انشاء اللّٰه موفق باشی بر آنچه که رضای دوست در او است جناب والد از نفوسی است که در اوّل ایام عرف صبح ظهور را ادراک نمود مکرّر بلقا فائز شد قدرش را بدان و رضای او را تحصیل نما تا برضای محبوب عالمیان فایز شوی اذا فزت بأثر قلمی الأعلی و لّ وجهک شطر السّجن و قل اسألک باسمک الذی به ارتعدت فرائض الأسماء و اضطربت افئدة العلماء و الأمرأ بأن تؤیّدنی علی ما امرتني به فی کتابک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الجواد الکریم الحمد لک یا محبوب من فی السّموات و الأرضین

* * *

بنام پدیدآرنده عالم

جميع اهل عالم از برای معرفت حقّ تعالی شأنه و سلطانه خلق شده‌اند و جمیع هم بیوم ظهور وعده داده شده‌اند ولکن چون آفتاب معرفت از افق ظهور طالع و مشرق شد و بحر بیان بامواج باهر گشت کل غافل و از او محجوب مشاهده شدند مگر نفسیکه سلاسل اوهام را باسم حقّ شکستند ایشانند که از چشمه صافی یقین نوشیدند و از عالم لفظ و ظنون گذشتند و بیحر معانی فائز گشتند تفکر در اعصار قبل نمائید هر وقت و هنگام که مشارق الهام در ارض ظاهر شدند نفوس غافله بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و اکثری را باسیاف غل و بغضا شهید کردند الا لعنة اللّٰه علی القوم الظّالمین قد خسر الذین کفروا و اشركوا و غفلوا و ظلموا و ربّ الذین استشهدوا فی سبیل اللّٰه ربّ العالمین از حقّ میطلبیم آنجنابرا تأیید فرماید تا در این یوم که بانوار ملکوت عرفان منور است بآنچه حقّ منبع اراده فرموده فائز شوند و از اشراق آفتاب فضل محروم نگردند فنای عالم بر هر کسی واضحست احتیاج بذکر نیست لذا باید در طلب مقامی که مقدّس از ظنون و اوهام و منزّه از شئون و الوان است بود قل

يا اله العالم و سلطان الأمم اسألك بأبدية ذاتك و ازلية نفسك بأن تؤيدني على الاقبال الى افقك الأعلى و مقامك
الأسنى اى ربّ ترانى مقبلاً اليك و ناطقاً بثنائك اسألك بأن تجعلنى قائماً على خدمتك و منقطعاً عن دونك ثم اكتب لى يا
الهى ما كتبه لأصفيائك الذين فازوا بعرفان مطلع آياتك و مظهر بيناتك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيم
القيوم

* * *

سمى مقصود جناب اسمين ح ع

هو الميّن العليم

جميع عالم منتظر يوم الله و بكمال خضوع و خشوع از حقّ جلّ جلاله ظهور موعود را در ليالى و ايام سائل بودند و چون آفتاب
حقيقت از افق ظهور مشرق و لوح محفوظ از سماء عنایت نازل كل باوهم خود متشبّث و از سلطان يقين معرض مشاهده
شدند الا من اتى الله بقلب سليم منير موقن مستقيم اى دوستان جهد نمائيد و بمباركى اسم اعظم در اين يوم الهى مقامى را
مالک شويد که بمثابة شمس از افق بقا طالع و مشرق باشد آنچه سزاوار اين روز مبارکست عامل شويد از قليل و كثير مقرر فانى
و دريوزه فانيه چشم برداريد و بيحر لا اول و لا آخر له ناظر باشيد بگو اى دوستان بمثابة اطفال بالوان مختلفه مسرور نشويد و
مشغول نگريد با عزم ثابت و قلب راسخ و بصر حديد و نور يقين با کمال امانت و اخلاق حسنه مابين ناس ظاهر باشيد انا
وجدناک مقبلاً الى کعبة الوجود ارسلنا اليک هذا الكتاب الذى لا يعادله ما ستر فى البحر و ما خزن فى الأرض و ما کنز فى
الجبال ان ربک ينطق بالحقّ و انه لهو الغنى المتعال

* * *

سر چاه

جناب ملا علی اکبر اخ من فاز

بنام خداوند یکتا

جناب احمد فائز و عملش لدى الله مقبول جميع عالم بشهادتى که در اين لوح از قلم اعلى جارى شده معادله نمينمايد
انشاءالله مؤيد شود بر امورى که لایق ايام الله است و اين مقام اعلى را باسم مالک ورى حفظ نمايد يا على قبل اکبر فضل و
عنایت الهى در باره شما بوده و آنچه در سيلش وارد شده در کتاب اسماء از قلم امر جارى و ثابت در سبيل حقّ وارد شد بر
شما آنچه که لسان عظمت آن را ذکر فرموده محزون مباش و بکمال روح و ريحان بذکر حقّ مشغول باش چه که آنچه وارد
شده لله و فى سبيل الله بوده کدام مقام اعظم از اينست و کدام امر اعزّ و احسن لا ونفسه الحقّ از برای نفوس مقبله مستقيمه
مقاماتيست که قلم و لسان و بيان از او عاجز و قاصر است دو حرف از شما بکتاب راجع و دو طير باشيان اعلى و دو نفس
بوطن ابهى توجه نمودند لعمر الله اتّهما فى الرقيق الأعلى ينظران و يسمعان ما نطق به لسان الفضل فى هذا الحين لو ينظر احد
مقامهما لينصق ان افرح بهذا الفضل العظيم

و نذکر فی هذا المقام اخاک الّذی سمّی بمحمّد قبل علی و صعّد الی اللّٰه نشهد أنّہ اقبل الی الأفق الأعلى و اجاب مولی الأسماء اذ نادى من ملکوت البیان أنّہ لا اله الاّ انا المہیمن القیوم قد کتّمٰ معہ حین صعودہ و استقبلہ قبیل من الملائکة المقرّبین البہاء علیہ و علی من ذکرہ بما نطق بہ قلمی فی هذا المقام الرّقیع لا تحزن من شیء انّ ربّک معک أنّہ یدک علی الاقبال و عرّفک ما غفل عنہ ابطال الرّجال انّ ربّک لذو فضل علی اولیائہ ولكنّ النّاس اکثرہم من الغافلین للّٰہ الحمد بفضل عظمی فائز شدید چه کہ رحمت حقّ و عنایتش شما را احاطہ نموده و آثار آن بمثابة شمس مشرقہ از آفاق الواح مشرق و لائح از برای حرفین محزون مباش دو حرف بودند از کتاب محبتّ الہی و بأمّ الكتاب راجع گشتند در این فضل تفکر نما کہ علمای عصر مع آنکہ در قرون و اعصار منتظر ظهور حقّ بوده اند چون فجر یوم اللّٰہ طالع و عالم از انوار آفتاب حقیقت منور کل بحجبات اوہام محروم ماندند و از دریای کرم ممنوع و اطفال شما بمقامی فائز کہ از قلم اعلی ذکرشان جاری رغماً لأنفہم و انف الّذین کفروا بما وعدوا فی کلّ کتب و کلّ صحف و کلّ زبر و کلّ لوح عظیم انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین تمّ الّذین معک و الّذین سمعوا و اجابوا مولاہم المظلوم الغریب

* * *

هوالبہی

جناب سلمان انتہای شب است و ابتدای طلوع صبح کہ این عبد قلم برداشته تا رشحی از ابحر حبّ کہ در قلب موج است از مجرای قلم باعانت مداد بر لوح سداد جاری گردد ولكنّ قلم امکان را طاقت اظهار نہ و الواح وجود را گنجایش این فضل مشہود نیست اگرچہ در این ایام کہ رایحہ رحمانی از یمن قدس روحانی در ہبوبست جمیع این مراتب حبّ بقلب راجع است و نفحات قلبیہ و نسایم روحیہ در عبور و مرور فہنیئاً للفائزین باری بقوۃ الہی چون شعلہ نار بکلّ آفاق و دیار گذر کن و حجبات غافلین را بانامل ذکر و یقین خرق کن چه کہ اکثری از نفوس محتجبه از کیفیّت و کمّیت امور غافل و از خفیّات اسرار بکلی جاہل و تو در مطلع انوار جمال مختار حاضر شدی و از تفصیل مطّلع لئن یهدی بک نفساً خیر لک من حمر النّعم ای سلمان بعنایات جمال منّان مسرور باش از ہیچ امری محزون مشو چه کہ کل فانی الاّ الطاف ربّک الباقی در استقامت بر امر اللّٰہ چون اوتاد وجود باش و در حبّ اللّٰہ چون شمس در سماء شہود ای سلمان از الطاف خفیّہ الہیہ کہ لم یزل بر تو سبقت داشته مستریح باش کہ لم یزل تلقاء وجہ حاضری کمال مرحمت در حقّ تو بوده و خواهد بود در اینصورت باید چون باز در پرواز باشی و چون شمع در ہر جمع بذکر حقّ برافروزی و انشاء اللّٰہ بصحّت و سلامت وارد بغداد شدہ اید در ارسال پوستہ قدری تأخیر رفت لا بأس و ذلک من تقدیر ربّک العزیز الکریم و در خصوص تفسیر آن دو بیت فوالذی نفسی بیدہ از آن حین تا بحال آنی فرصت نمودم و حال ہم نزدیک صبح است کہ توانستم کہ این دو کلمہ را مرقوم دارم بجان تو از آن روزی کہ از حضور مرخص شدی تا بحال همان یک شب را کہ نظر نموده بودم در فراش خواب وارد شدم انشاء اللّٰہ اگر ملاقات شد از عہدہ جمیع اینہا خلاص می شوم و جناب عبدالکریم و محمّد حسن و علی آقا را بکمال حبّ ذاکر شوید و جمیع احبّاء اللّٰہ را از صغیر و کبیر تکبیر برسائید باقی ہمیشہ در ابحر حبّ اللّٰہ مستغرق باشید

* * *

جناب میرزا مہدی

هو الله

جناب میرزا مهدی برحمت محیطه مخصوص بوده و در جمیع حال از استکتاب کلمات الله و ارسال آن بیدار تغافل ننموده و در کمال انقطاع بر رفق امتناع مستریح باشند و در نهایت اتحاد با مظاهر حبّ ایام بگذرانند دنیا در گذر و مرور است و اگر مقامی در او مشهود میگشت البته ساذج صرف خود را بمهالک لایحصی مبتلا نمینمود فاعتبروا حرم را ذکر منبع برسائید و در استرضای او تغافل ننمائید چه که بسیار ضرر باو وارد شده ولکن در سیل محبوب سهل است جناب آقا محمد علی تفصیل امور ذکر مینماید و موقن میشوید بآنکه ضرر جمیع عالم در جنب ضرر مفقود صرف میهمان را ذاکر شوید از جناب منیب خبری نرسید و الروح علیکم بجناب محمد حسین معروف که در ارض کاف توطن نموده لوحی ارسال شد و بجناب آقا سید مهدی مرقوم شد که برساند و اگر سواد بعضی از الواح و سور باو برسد محبوب است

* * *

* * *

هو العلیّ العالیّ الأعلیّ

جوهر تسبیح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منبع قیومی را سزااست که از رشحات طفحات ابحر عنایت و مکرمت خود هوّیات موجودات و کینونات ممکنات را از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزّت و هستی جالس فرمود و باسرافیل قدرت و سلطنت نفخه حیات را بر اجساد جواهر مجردات و سواذج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرایز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخت تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوطات شهادت دهند بر اینکه او است سلطان وجود در اعراش ممکنات و او است ملیک مقصود در هوّیات معلومات منزّه است ذات مقدّس او از هر وصف ساذجی و مقدّس است کینونت منزّه او از هر نعت مجردی بسطان وحدت خود بر عرش تفرید جالس است و بملیک عزّت بر کرسی مکرمت خود ساکن

و بعد طمطمافم رأفت کبری بجوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل بتلاطم آمد و انهر جود بطمطمافم تا آنکه قمیص جلال از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدسیّه و بلور صمدیّه بجوهر وجود و مجرد شهود علم هستی برافراخت و غطاء نورانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشر باشد از هوّیه نور و وجهه ظهور و نقطه احدیه در اعراش طور که جمیع من فی الملک مترصد امر الله و طلعه الله باشند تا سراج ازلیّه در زجاج افنده عباد مستضیء شود و مصباح صمدیّه در مشکاکه صدور ناس مستتیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عما و مستجلی شوند از ملیک سنا معزز فرمود این دقیقه ربّانی و لطیفه صمدانی را بطلعت ثالث کما اشار عزّ شأنه بشان عجزت الموحّدون عن ادراکها و قصرت المقدّسون عن عرفانها و هو هذا اول ما نزلنا فی الکتاب ذکر منبع و آخر ما اظهرنا امر عجیب فکذبوهما فعزّناهما بهیکل الثالث ذکر من لدی الله العزیز الجمیل اینست که سموات ازلیّه مرتفع شد و انجم صمدیّه باهر گشت و اقمرا احدیه طالع آمد جذبّه سرور برتات محبور مزین گشت و حمامات شهور بر اغصان شجره کافور مغرّد شد و عندلیب سنا بر افنان سدره سینا برترّم آمد و ورقاء بیضا بر اوراق دوحه غنا بتغنی آمد و فلک بهیجت در سموات رفعت متحرک و فلک قدم بر بحر عظم جاری و ساری گشت سلطان امر بر

سریر حکم جالس و متمکن شد کما استغرد ورقاء السناء فی خطبة النوراء و استرنّ بلبل الوفاء علی افان دوحه العماء بأن جلوسه خیر من عبادة الثقلین الا انّ بذلك فلیتنافس المتنافسون الا انّ بذلك فلیستدّف ورقاء المخلصون

قسم بجوهر سنا و نقطه امضا بر عرش قضا که جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است که بنفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکه مسّ کند او را ناری بلکه این ظهور شمس عما بخاطر احدی از مقرّبین و مخلصین نگذشته چنانچه نقطه اعلی و طلعت ابهی روح من فی اعراش الظهور فاده در حشّشان میفرماید لن یخبره الأخبار و لن یفکره الأفکار و لن یبلغ الی بساط عزّه اعلی جواهر افئدة الموحّدين و لن یصل الی ساحة قدسه ابهی مجرد عقول المقدّسین مفرّج ظهوراتند و مظهر شئونات من عند الله خالق الأرض و السموات متفرّدند از اشباه و امثال و مقدّسند از اشراک و اجلال سبحان الله از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده

ای اهل بیان بشنوید ندای مرا و از کینونات فانی خود رجوع کنید بطلعت باقی و از افکار عدمیه متصاعد شوید بسوی سموات قدمیه که شاید نسیم رحمت و عنایت بوزد و انوار الهی شما را فروگیرد و بعد بر خیام رفعت و قباب عظمت جالس شوید و بر فسطاط مکرمت و اکراس مرحمت مستریح باشید تا نداء سروش غیب را از گوش هوش بشنوید و از سکر غفلت بهوش آئید و جلوس سلطان ازلی را از یمین قوّت و قدرت مشهوداً مشاهده نمائید که اینست نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم اگر عامل شوید بآنچه ذکر شده در اینورقه مبیضه منیره خواهید شنید ندای غنّات طیور را بر اغصان شجره کافور که بساذج جذب و جوهر وله از جمیع جهات میخوانند شما را و کفّات طلعات سرور را بر اعراش محبوب ملاحظه مینمائید که چگونه طائفند شما را پس بجبال افئدة صافیة منیره متصاعد شوید که تا نسایم رحمت الهی از مشرق جان میوزد و نفعه عبیر از شمال شعر محبوب میآید قسمت عمر را بردارید و نعمت جاوید نامتناهی را اخذ نمائید اینست حیات ابدی و عنایت سرمدی قدر این ایام را بدانید همیشه طلعت امر ظاهر نیست سیخفی الجمال فی قمص الجلال انتم حینئذ تنضرعون و تصرخون پس تا عیون مرحمت جاری است و سحاب مکرمت مرتفع و بحار مودّت متموج است سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی بازنمائید

این عبد فانی دانی قسم بخدا که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کلّ آن بر کلّ ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکلّ لسان سائل و آلمم رحمتشان را ان اشهدوا بانّی ما خلّیت من ارض الا و قد وقعت وجهی علیها سجّداً لله المقنّدر العزیز الحمید و ما ترکت من لسان الا و قد نادیت به الله و کان الله علی ما اقول علیم نیستم مگر عبد ذلیل در ساحت قدسشان چشمهای غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف پیوسته منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده‌اند و این جسد بر ذلّت خاک مترصد عنایت اینست که در عرایض بایشان عرض شده

سبحانک اللهم یا الهی تری بأنّ کلّ العیون نائمون علی فراشهم و عیون البهآ منتظرة لبدایع رحمتک و کلّ العباد مسترقدون علی بساط عزّمهم و طلعة الرّجاء علی وجه التراب مشتاقه لطرایز رافتک

سبحان الله کجا از برای غیر تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء تظهر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک در نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و میشود کلّ معلوم صرفیم و مفقود بحت و لا نملک لأنفسنا نفعاً و لا ضرراً و لا حیوة و لا نشوراً کلّ در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر زیرا که کلّ من فی الملک در ارض وجودند و ارض در قبضه اقتدار مقنّدر و الأرض جمیعاً قبضته یوم القیامة و السموات مطویّات بیمنه سبحانه عمّا انتم تصفون

چه لطیف است این رتبه طور از حمامه سرور و چه بدیع است این خمر طهور از طلعت مجبور و چه ملیح است این غنّه ابهی از حنجر روحا و چه رقیق است این جذبّه حمرا از وجهه بیضا تا نار مخموده بفوران آید و تراب مخموده بدویان و کینونت افسرده ملنّد شود و جسد پژمرده مهتر گردد و بعد حدود الله را حجاباً لله عامل شوید که اعظم از کلّ خیر است و اعلی از کلّ علم زیرا که آنچه از مراتب علم من عند الله حکم شده نفس معلوم است و معلومی احسن از رضای خدا و اوامر او نیست و با یکدیگر در کمال رحمت و رأفت سلوک نمائید اگر خلافتی از نفسی صادر شود عفو فرمائید با کمال حبّ او را متذکر دارید سخت مگیرید و بر یکدیگر تکبر و عجب نکنید که قسم بخدا که از لوازم نفس غفلت است و منتهای غفلت بر هلاکت پناه میبرم بخدا از شرّ او و از مکر او شما هم پناه برید که شاید اسکندر عما سدّی از زبر سنا مابین حایل گرداند تا از یاجوج هوی و مأجوج عمی آسودگی حاصل شود هذه ورقة تحکی عن سرّ الجذب لو انتم تعلمون لتقرؤنها و لتشهدنّ بانه لهو الحقّ لا اله الا هو و انا کلّ له عابدون و توقننّ بانّی عبد آمنت بالله و آیاته ان انتم قلیلاً ما تفقهون

همین ذلتّ کلّ اهل بیان را کفایت میکند که سلطان امر در سراق کون مکنون است و در خزاین ستر مخزون کسی نیست که بداند در چه ارض ساکنند و در کدام دیار سایر اذاً صاحب الورقاء فی قطب فلک العماء و تزلزلت ارکان عرش عظیم و تقمّصت قمص السوداء طلعات الأبهی علی اکراس عزّ رفیع و تغرّدت حمامة الحزن فی سرّ الکلمات بنداء سرّ خفی فلتبکین القاصرات فی عرش الغرفات بآیات بدع حزین و لیجرینّ دموع المحمّرات من عیون الطّاهرات علی حدود مجد لمیع حیثنذ لّمّا سمعت صریخ البکاء من ملکوت الأشیاء ترکت القول و رجعت الی ذکر الله العزیز الحمید الذی له ملک الآخرة و الأولى و کلّ له راجعین و الحمد لله ربّ العالمین

از اهل بیان یک توقع دارم و استدعا مینمایم ثمّ اقسامهم بالله المقتدر المتعالی المهیمن القیوم بأن لا یذکرونی لا بالحبّ و لا بالودّ و لا بالبغض و لا بالکره گویا رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله بینی و بینهم بالحقّ شهیدا ثمّ علی وکیلا کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کلّ اهل بیان جناب ملّا زین العابدین صلوات الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند فوربّ السّموات و الأرض انه لکتاب عزّ محبوب و آیات مهیمن قیوم ان اکتبوه بأحسن الخطّ علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبون ثمّ اقرؤوها بالحبّ ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون و الی عماءات القدس تصعدون

قریه

مخدوم مکرم جناب حاجی محمد علی علیه بهاء الله ملاحظه فرماید

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

جوهر حمد و سادج ثنا و حقیقت ذکر ساحت امنع اقدس ارفع ابدع حضرت مقصودی را لایق و سزاست که فناء بابش لازال مقررّ مقرّبین و ملجأ موحدین و مخلصین بوده و هست اوست مقتدری که نباح کلاب ارض و قباع خنازیر بلاد او را از اراده اش منع نمود سیوف و صفوف عالم او را از مشیتش بازداشت گاهی از بر و هنگامی از بحر و حینی از جبال ندایش مرتفع بشأنی

که هر صاحب سمعی اصغاً نمود و هر صاحب قلبی آگاه شد هر قدر عباد غافل بر ضریش افزودند امرش اظهر و ندایش مرتفع‌تر نفوسی که باسمش معزز و معروف بودند در اوّل ظهور باعراض و اعتراضی قیام نمودند که شبهش در عالم دیده نشده و سبب و علّت اعتراض و در رتبه اولیّه علمای عصر بودند و ناس جاهل بایشان اقتدا نمودند و بشأنی بر ضرر قائم که جمیع اشیاء بصیحه و ندبه مشغول و بشأنی بر اولیای الهی امر سخت شد که مقرر امن و محلّ اطمینان از برای ایشان مفقود مع بلائی وارد و رزایای نازله نفوس مستقیمه هر یک از افق سماء استقامت بمثابه نیر اعظم روشن و منیر چه که عالم بقدر پرّ پشه بل احقر نزدشان قدر و شأنی نداشته هم ایادی امر الله و آیاته بین عباد و آیاته فی بلاده اولئک عباد خضعت اعناقهم لوجه الله مولی الوری و خشعت اصواتهم عند ذکر اسمه الابهی و ذرفت عیونهم بما ورد علی الله من الدین نقضوا میثاقه و عهده و نبذوا کتابه و جادلوا بآیاته الی ان حاربوا بنفسه و ارسلوه بظلم مبین الی هذا المقام الذی سمی بالسجن الأعظم بلسان مقصودنا و مقصود من فی السموات و الارضین

سبحانک یا من باسماک نصبت الرّایات و ظهرت العلامات و غرست اشجار البیان فی روض العرفان و جری کوثر الحیوان فی الامکان اسألك بأن تؤیّد الذّین ما منعتهم الاشیاء عن ذکرک یا مالک الاسماء و ما حجبتهم قوّة الاقویاء عن الأفق الأعلى ثمّ اسألك یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشّهود بأن تنصر احبتک بجنود الحکمة و البیان انک انت المقتدر العزیز المنان لا اله الا انت الفرد الواحد المستعان

و بعد نامه‌های آن جناب رسید و هر یک گواهی بود صادق و شاهدهی بود ناطق بر ذکر و ثنای محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم و معبود من فی الأرض و السماء فی الحقیقه عرف محبت آن مخدوم از او متضوّع هنیئاً لجنابک و مریناً لجنابک چه که از کأس محبت رحمن آشامیدند و از رشحات بحر ایقان قسمت بردند این عبد از کلماتش مسرور و منبسط بشأنی که قلم از عهده ذکرش برنیاید چه که این بسی واضح و معلوم است که هر ذکر و بیانی که عرف محبت محبوب عالمیان از او متضوّع است جان را تازه و روان را فرح بی اندازه عطا مینماید فی الحقیقه این مقام از وصف خارج و از نعت مقدّس است صد هزار طوبی از برای آن جناب که فائز شدند بآنچه که عالم بعد از انتظار از او غافل مشاهده شد الا من شاء الله

باری بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام کان الله و لم یکن معه من شیء نموده بعد از حضور و صمت اذن حاصل عریضه و نامه آن جناب بتمامه عرض شد و این کلمات عالیات در جواب از ملکوت بیان حقّ جلّ جلاله نازل قوله عزّ اقتداره و عظم شأنه

بسمی السّامع و بسمی المّجیب

یا محمّد قبل علی این ایام در هر حین از خیر کثیر معانی که از یمین عرش الهی جاری کلمه‌ئی اصغاً میشود و این کلمه علیا در این حین باصغاء مالک اسماء فائز طوبی لمن سمع و اجاب و قام علی خدمة امر الله ربّ العالمین لعمر المقصود من فاز به یشتاقه الفردوس الاعلی و اهل الجنّة العلیا و الذّین طافوا عرشه العظیم یا محمّد قبل علی قد سمعت نداء المظلوم مرّة بعد مرّة و هذه کرّة اخری فضلاً من عنده و هو الفضل المشفق الکریم قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقاء الوجه از کان المظلوم فی حزن مبین لعمر الله لیس حزنی من سجنی و ما ورد علیّ من اعدائی بل من الذّین ینسون انفسهم الینا و یرتکبون ما ذرفت به اعین العارفین هذا یوم ینبغی لكلّ نفس اقبل الی الوجه ان یتخلّق بأخلاقی و یتمسک بما نزل فی کتابی البدیع بلسان پارسی بشنو لازال حزن حقّ از اعمالی بوده که از دوستانش ظاهر شده سجن اسمی مهدی و الذّین معه و ما ورد علیّ فی سبیل الله سبب و علّت حزن نبوده و نیست بلکه این مقام مقام فرح اعظم است و بهجت اکبر و سرور اتمّ امروز در

یکی از الواح این آیه کبری از قلم اعلی جاری و نازل طوبی للذین دخلوا السجن فی سبیلی و مستهم البأساء لاسمی لعمر الله لا يعادل بذلهم عز العالم و لا بفقرهم ثروة الأمراء و لا كنوز الذین شغلتهم الأموال عن المآل

یا محمد قبل علی اعراض و اعتراضات امرا و علما و فقها بمثابة أبست از برای سدره و اریاح ربیع است از برای او اثرش ظاهر و ثمرش باهر ولكن اعمال و اخلاق غیر طیبه که مخالف است با کتاب الهی بمثابة سموم مشاهده میشود چه که ناس غافل آن را بحق نسبت میدهند امروز باید بجنود اخلاق روحانیه و کلمه طیبه و اعمال راضیه مرضیه امر الله را نصرت نمود این جنود اقوی از جنود عالم بوده و هست

یا محمد براستی میگویم هر کلمه که از مشرق بیان الهی اشراق مینماید بمثابة آفتابست و هر حرفی بمثابة بحر نیکوست حال نفسی که از اشراقات انوار آفتاب بیانش منور شد و از بحر معانی آشامید یا علی ناس غافل در دبستان آگاهی قدم نگذاشته‌اند و از بحر دانائی نوشیده‌اند انامل قدرت از زیر بیان درع ایقان مهیا نموده و اهل امکان اکثری از طراز اول گذشته باثواب ظنون و اوهام تشبث نموده‌اند اف لهم و للذین اتبعوهم من دون بینة من لدنا و برهان من عندنا

اولیای آن اطراف و آن محل را بعنایت و شفقت حق جلّ جلاله مسرور دار بگو قدر ایام الهی را بدانید و بما ینبغی قیام نمائید امروز میزان ظاهر و صراط مشهود و صیحه مرتفع و امّ الكتاب ناطق جهد نمائید شاید بکلمه رضا از قلم اعلی فائز گردید و یا بعملی مؤید شوید که عرفش منقطع نشود قسم بآفتاب حقیقت که از افق سجن اعظم مشرق و لائح است اگر نفسی اقلّ از خردل بمکافات اعمال حسنه آگاه شود رایگان جان را در تحصیل آن انفاق نماید ای دوستان این ایامی است که قرون و اعصار طائف اوست و این وقتی است که جمیع وقتیهای عالم نزدش خاضع و خاشع بالوان مختلفه دنیا خود را از فیض ابدی و نعمتهای باقیه دائمه محروم نمائید از حقّ جلّ جلاله میطلبیم مدن و دیاری که منظر اولیائش واقع از اشراقات انوار آفتاب دیانت و صداقت و امانت بی نصیب نفرماید اوست مقتدری که حجبات عالم او را منع نمود و سطوت امم او را از ارادهاش بازداشت آنک لا تحزن من شیء ان افرح بهذا اللوح الأعظم الذی وجد منه المأل الأعلى عرف عنایة ربک مولی الوری البهء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی اولیائی الذین انتبهوا من التداء و اجابوا ربهم الغفور الکریم انتهى

لسان بیان رحمن ناطق خود مبین و خود معرف اذکار و بیانات و عرایض این فانی بمثابة عدم است تلقاء قدم و بمثابة کلیل است تلقاء ملکوت بیان ولكن چون یوم یوم فضل اکبر و عنایت کبری است هر نفسی باطمینان بذکر حضرت دوست مشغول اگر رحمت سبقت نگرفته بود و یا فضل مشاهده نمیشد این فانی جسارت بر ذکر حرفی نینمود در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله عفو میطلبیم و از اولیائش رجا مینماییم در احیان ذکر و فکر و فراغت قلب این عبد را فراموش نفرمایند آنچه از لسان عظمت جاری شده مراتب محبت و رحمت و عنایت و شفقت حقّ جلّ جلاله نسبت بان جناب واضح و مشهود است لله الحمد فائز شدید آنچه مثل از برای او نبوده و نیست باید آن مخدم و این فانی و سایر دوستان از حقّ مسئلت نمائیم تا عالم را بنور عدل و انصاف مزین فرماید و معتدین را هدایت نماید اوست بر هر شیء قادر و توانا

اینکه ذکر رضوان و وصول آیات الهی و فرح و سرور دوستان را مرقوم داشتید این مراتب تلقاء عرش بشرف اصغاء مالک اسماء فائز قوله عزّ کبریائه مره آخری

یا ایها المقبل طوبی لمن فاز برضائی فی رضوانی و عمل بما امر به فی کتاب الله المهیمن القیوم قد سمعت التداء من قبل و من بعد ان استمع فی هذا الحین الذی نطق فيه جمال القدم انه لا اله الا انا الفرد الواحد العزیز الودود وصّ احبائی بالحکمة و البیان لئلا یظهر ما تضطرب به افئدة الضّعفاء هذا ما نزل هذا الحین و من قبل فی الواح ربک مالک الغیب و الشهود قل یا اهل القرية ان اعملوا ما امرتم به فی کتابی انه یكون معکم فی کلّ عالم من عوالم ربکم ان انتم تعلمون ان افرحوا بذکری ایاکم انه لا يعادله ما خلق فی الأرض یشهد بذلک عباد مکرمون لیس لأحد ان ینطق بما یرتفع به الضوضاء بین المدن و القرى

آنه ينصحکم فضلاً من عنده و هو النَّاصِح العَطوف انتهى طوبى از برای نفوسى که برضوان الله فائز شدند يعنى برضايت او در رضوان هنيئاً لهم و مريئاً لهم لازال عنايت اين كأس منع نشود و اوليا از فيض اين قدح محروم نمانند آنه لهو البازل المشفق الکریم

اينکه تمناى طواف و توجه بافق اعلى را نمودند اين دو فقره در ساحت عزّ احدیه عرض شد اما طواف بشرف اذن فائز و اين فانی بوکالت آن جناب بعمل بان مفتخر لله الحمد فى کلّ الأحوال قسم بمحبوب عالم اگر اين عبد عرض نمايد یک طواف حول بر عبادة ثقلين زيادتی نموده حقّ است بلکه خود را در اين ذکر خاطی و قاصر ميداند چه که اجر اين عمل محدود نبوده و نيست و جز علم الهی احدی او را احاطه ننموده چنانچه حضرت اعلى روح ما سواه فداه ميفرمايد مخاطباً لجناب العظيم عليه من کلّ بهاء ابهاء قال و قوله الحقّ جلوس ساعة فى محضره خير من عبادة الثقلين

و اما در باره لقا بعد از عرض در ساحت اقدس اين کلمه عليا از افق اعلى ظاهر قوله جلّ جلاله و عظم کبريائه يا محمد قبل على قد خلق الله العالم للتوجه الى وجهى و القيام لى بابى و النظر الى افقى و التکلم بثنائى الجميل فلما انار افق العالم بالتبیر الأعظم اعرض عنه الأمم الا من شاء الله ربّ العالمين قد نطقت كتب الله بهذا الاسم و بشرت الكلّ بهذا اليوم الذى فيه ينطق مکلم الطور انه لا اله الا انا المقتدر القدير قد ارتفعت الصيحة و نادى السدرة و قرعت القارعة و ظهرت الحاقّة و ارتفع نداء الصور و ظهر السرّ المستور ولكنّ القوم اکثرهم من الغافلين قد قاموا على الاعراض على شأن انكروا ما نزل فى كتب الله العليّ العظيم قد نقضوا ميثاق الله و نبذوا كتابه عن ورائهم الا انهم من الأخسرین فى كتاب مبین

يا محمد قبل على بلسان پارسی احلى بشنو جميع عالم از برای لقا و عرفان اين يوم مبارک خلق شده اند و هيچ عملی با اين عمل معادله نمينمايد اين عمل بر سرير عزّت مستوى و در صدر عالم مقرر گرزيده مع ذلك قوم قدر يوم و ما ظهر فيه را ندانسته وارد آوردند آنچه را که ذرات کائنات و اهل غرفات و مظاهر آيات کل بنوحه و ندبه مشغول لعمر الله سبيل لقا واضح و مشهود و اوليا طالب ولكن عباد غافل حایل اهل بهاء را از افق اعلى منع نموده اند و اصحاب سفینه حمرا را از حرکت بازداشته اند ظلمت ظلم عالم را احاطه نموده و تا اين ظلم موجود ملوک و مملوک امرا و غيرهم راحت نيابند هر يوم عسر جديدى و فساد جديدى احداث شود چنانچه ديده و شنیده ايد اين ایام نظر بفتنه ارض طاء در اين ارض هم فى الجملة گفتگوهاى نالايقه بميان آمده لذا در اذن توقّف نموديم و از حقّ جلّ جلاله ميطلبيم اجر لقا را از قلم اعلى مرقوم فرمايد آنه على کلّ شىء قدير و بالاجابة جدير انتهى

انسان صدهزار چشم ميخواهد تا بگريد چه که وارد شده بر نفس حقّ جلّ جلاله آنچه که جميع کائنات و موجودات از ذکرش عاجزند بحر اصلاح را بفساد نسبت داده اند و مطلع انوار باقيه را بغير عدل سبحان الله اين چه غفلتى است که عوالم دانائى از او متحير است در هر حال چون رحمت حضرت مقصود سبقت گرفته بايد بکمال تضرّع و ابتهال از حقّ متعال بطلبيم عباد خود را محروم نمايد و از درياى بينائى قسمت عطا فرمايد شايد بشعور آيند و بما ينبغى قيام کنند اوست کریم و اوست رحيم و اوست بخشنده و مهربان لا اله الا هو العزيز المستعان

اينکه در باره حمّام و مشرق الأذکار نوشتيد در ساحت من لا يعزب عن علمه من شىء عرض شد هذا ما نطق به لسان المختار فى مشرق الأذکار قوله جلّت عظمته و جلّ اقتداره

حمد کن مقصود عالم را که ترا مؤيد فرمود بر خدمت امرش و مع ضوضاى اهل عالم و فتنه و فساد و قيام کل بر اطفاء نور ذکر الهی از شما و اوليا ظاهر و هویدا گشت

اين بنا را ذکر جاودانى همراه چه که باسم حقّ در ایام حقّ بنا شده و بطراز امضا مزين گشته از حقّ بطلبيد کل را مؤيد فرمايد بر خدمت امر و استقامت و ما انزله الله فى الكتاب

دنیا فانی زود است کل بعدم راجع و بقی ما قدر من القلم الأعلى من لدى الله المهيمن القيوم انتهى
و اما در باره حتمّ و مدد دوستان آن ارض که ذکر نمودید این بیان از مطلع وحی ظاهر قوله تبارک و تعالی
طوبی از برای نفوسی که بمعروف عمل نمودند و در ایام الهی بر خدمت امر قیام کردند طوبی از برای آنان که زحمت
کشیدند و آنان که مدد نمودند کل را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو مکافات اعمال حسنه عندالله مکنون و مخزون است ان
افرحوا بهذه الكلمة العلیا ان ربکم الرحمن لهو المبشر العلیم هر عملی الیوم فی سبیل الله ظاهر شود او از سلطان اعمال در
کتاب اسماء مذکور و از قلم اعلی مسطور طوبی للعالمین و طوبی للعارفین ان الحمد لله رب العالمین انتهى دوستانی که الیوم
عملشان لدى العرش مذکور و ذکرشان از لسان عظمت جاری لعمر محبوبنا و محبوبکم آن نفوس در مقام اول قائمند و از اعلی
الخلق لدى الحق مذکور امید از فضل و عنایتش آنکه این فانی و سایر آقایان و دوستان را مؤید فرماید بر تدارک ما فات عنا فی
ایام الله یک جهان لسان باید تا ذکر نماید آنچه را که از عیون مستور است مقتضیات حکمت بالغه را احدی آگاه نه ان ربنا
الحکیم هو العلیم الخبیر

بشارت دیگر آنکه ذکر والدین آن جناب تلقاء وجه عرض شد و کلمه غفران از لسان مقصود ظاهر ان الخادم یحمده
و یشکره علی بدائع فضله و عنایته لمن اقبل الیه و قام علی خدمته
اینکه در باره ضلع و اخت و سایرین مرقوم داشتید لدى العرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قوله
جلّ جلاله

یا محمد قبل علی بشر ضلعک من قبلی و ذکرها بآیاتی ان ربک یجیب من ناداه و یذکر من ذکره و یتوجه الی من
توجه الیه فضلاً من عنده و هو الغفور الکریم انا ذکرناها و ذکرنا الأخت رحمة من لدن ربک الرحمن الرحیم نعیماً لعبد آمن بالله
فی الیوم الآخر و لأمة اقبلت و فازت بأنوار العرش الّذی استوی علیه ربک العلیّ العظیم کبر من قبل المظلوم علیهما و علی
اللائئ آمن بالله رب العالمین کم من ملک وجدناه غافلاً عن الیوم و کم من امة فازت بهذا الأمر الّذی به زلت اقدام العلماء الآ
من شاء الله العزیز الحمید سوف یفنی ما عند الملکات و بقی ما نزل لامائی من لدن منزل قدیم البهآ علیک و علیهنّ و علی
کلّ امة ما منعتها ضوضآء المشرکین انتهى

فضل بعد فضل رحمت بعد رحمت عنایت بعد عنایت شفقت بعد شفقت ظاهر و مشهود کدام حامد از عهده حمد
برآید و کدام شاکر از عهده شکر در هر شفقت صد هزار نعمت مستور و هر نعمتی را صد هزار شکر لازم استغفرالله از این
تحدید بیمعنی بلکه شکر نامتناهی قابل نبوده و نیست تا چه رسد بشکر محدود معدود من یقدر ان یشکره حقّ الشکر و من
یقدر ان یشیه حقّ الثناء لا ونفسه الحقّ کلّ عاجزون و کلّ قاصرون

و اینکه در باره وصیّت مرحومه مرفوعه مصعوده مخدّره ورقه بنت اخت ورقة الفردوس علیها بهآ الله الأبهی مرقوم داشتید
در ساحت امنع اقدس کان الله و لم یکن معه من شیء این بیان آن جناب باصغا فائز فرمودند طوبی لها أنّها شربت کوثر
محبتی و طارت فی هوائی و نطقت بشنائی و فازت باصغآ ندائی و خضعت لأمری و اقبلت بقلبها الی افضی انا ذکرناها بذکر
یجد منه المقربون عرف البقاء یشهد بذلك مولی الوری فی هذا السّجن المبین از منتسبین ورقه قبول نمودیم اعمالی را که از قوه
بفعل نیامده قلنا من قبل نیّة المؤمن خیر من عمله نیّت آن مخدّره علیها بهآ الله و رحمته بطراز قبول مزین طوبی لها و نعیماً لها
انا ذکرناها من قبل و نذکرها فی هذا الحین لیشهد کلّ ذی اسم بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت من فی السّموات و
الأرضین یشهد لها لسان العظمة کما شهد من قبل و أنّها سمعت ندآ ربّها و اقبلت الیه و اجابت مولاها العزیز الکریم لا یعادل
بشهادتی ما یراه الخلق یشهد بذلك من یطلق فی کلّ شأن أنّه لا اله الا انا الفرد الخبیر طوبی لمن یقرأ ما نزل لها من سمآء
عنایتی نشهد أنّه من الفائزین البهآ المشرق من افق سمآء رحمتی علیها و علی اللّائی اقبلن اذ اتی المقصود بأمر عظیم انتهى

ذکر آن جمع در ساحت امع اقدس از یوم اوّل الی حین بوده یشهد الخادم بآنهنّ و آنهم فازوا بما نزل فی کتب اللّٰه ربّ العالمین و از حقّ میطلبم ایشان را حفظ فرماید و مؤیّد نماید بر آنچه سبب ارتفاع امر است آنه علی کلّ شیء قدیر و همچنین خدمت هر یک تکبیر میرسانم و بکمال عجز و ابتهاج مستدعیم که از برای این فانی تأیید بطلبند که شاید از عهده این خدمت عظیم برآید

و اینکه مرقوم داشتند معلوم نیست ذکر بعض امور در ساحت امع اقدس جایز است و یا نه البتّه جایز بل لازم چه که حکم بر حسب ظاهر جاری میشود و امورات اولیا مخصوص نفوسی که تحت لحاظ فضل الهی بوده و هستند البتّه باید ذکر شود تا حکم از مصدر امر جاری و نازل گردد ذکر جناب آقا میرزا محمد حسین علیه بهاء اللّٰه را فرمودند در ساحت امع اقدس عرض شد و یک لوح منبع مخصوص ایشان از سماء فضل نازل و ارسال شد انشاء اللّٰه از مائده معنویّه اش قسمت برند و از بحار معانیش نصیب اخذ نمایند انّ ربّنا الرحمن لهو الغفور الکریم همچنین مخصوص جناب آقا ابوالحسن لوح امع اقدس نازل و ارسال شد هذه عطیة اخرى فضلاً من لدن ربّنا و ربّ الأرض و السّماء طوبی لمن فاز و ویل للغافلین و اما مخصوص اهل قریه این آیات باهرات نازل قوله عزّ یبانه و جلّت عظمته

بسمی المهیمن علی الأسماء

ان یا قلم الأعلى ان اذکر من قبلی اهل قریتی الذین سمعوا و اقبلوا و اجابوا ربّهم الرحمن الرحیم انّا ذکرناکم من قبل بذکر اذا خرج من فم مشیّتی خضعت له اذکار العالم یشهد بذلک من عنده کتاب مبین هذا یوم فیه جرت انهار البیان باسم ربّکم العزیز الکریم طوبی لکم بما سمعتم نداء ربّکم من الأفق الأعلى و اقبلتم الیه بخضوع خضع له الکائنات و عن ورائها کلّ عالم بصیر ایّاکم ان تخوّفکم سطوة الأمراء او یحجبکم اعراض الجهلاء الذین یدعون العلم من دون بیّنة من اللّٰه العلیم الکریم خذوا کأس البیان باسم ربّکم الرحمن ثمّ اشربوا منها بالحکمة الّتی انزلناها فی الواح شتیّ و فی هذا اللّوح البدیع هذا امر اذ ظهر ناحت به الأصنام و انصعق کلّ جبار عنید طوبی لناطق نطق بما شهد به اللّٰه و لسامع سمع ما نزل من ملکوته المنیع کذلک نطق لسان القدم فی سجنه الأعظم فضلاً من لدنه للذین اقبلوا الیه بوجه نورآء و عملوا بما امروا به من لدی اللّٰه العزیز یا اهل القرية علیکم بهائی و علیکم عنایتی و علیکم رحمتی بدوام ملکوتی و جبروتی و اهل مدائن عزی الّتی ما اطّلع بها الا من ینطق فی هذا الحین انّه لا اله الا انا الحقّ المبین انتهى

این عبد فانی خدمت هر یک از اهل قریه تکبیر و سلام میرساند و عرض مینماید باید کل بکمال حکمت بخدمت امر مشغول باشند و آنچه فوت شده الیوم بتدارکش قیام نمایند چه که ایّام دیگر ممکن نه از حقّ سائل و آمل که اعمال و افعال و اخلاق طیبیه روحانیّه دوستان خود را در کنائز عصمت خود حفظ فرماید و از برای هر یک ذخیره نماید اوست عادل و اوست امین خود فرموده انّه لا یضیع اجر المحسنین جهد نمائید شاید از شما اعمالی ظاهر شود که فنا و سهو و نسیان عالم ملک او را محو ننماید و از نظر ستر نکند اوست بر هر امری مقتدر و توانا

و همچنین یک لوح امع اقدس مخصوص جناب آقا ملاً حسن علیه بهاء اللّٰه نازل انشاء اللّٰه مؤیّد شوند بر قرائت آن بقرآته تنشرح الصدور و تقرّ العیون

و اینکه بعضی از عباد اللّٰه و امائه علیهم و علیهنّ بهاء اللّٰه موفّق شدند بر ادای حقوق و ارسال نمودند رسید لّٰه الحمد مؤیّد گشتند بانچه در کتاب از قلم اعلی نازل و بعضی از برکهای مرسوله بمقصوده و مقصود العالم فائز یعنی بمساس بدن مبارک مزین نعیماً لمرسلها و ناسجیها و لها هر شیء از اشیاء که امروز بحضور فائز شد او بثمره وجود خود فائز حسب الامر آن

جناب هر يك را تكبير برسانند و بكلمه قبول مسرور دارند البهَاء و التَّشَاء و التَّكْبِير على جنابكم و على الَّذِينَ فازوا بِأَيَّامِ اللَّهِ رَبِّ
العالمين

مخصوص بعضی الواح منیعه ارسال شد و از بعد هم لو شاء الله ارسال میشود و بعضی از الواح بخط این عبد ارسال
شده و میشود

خادم

فی ۱۵ شهر محرم الحرام سنة ۱۳۰۲

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

۱۵۲^۱

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

جوهر حمد و لطیفه ثنا و ساذج شکر بساط اقدس اعزّ حضرت محبوبی را لایق و سزااست که اولیای خود را از کوثر اطهر زندگانی بخشید و بر خدمت امر قائم نمود تا بکمال روح و ریحان و استقامت کبری عالم را از نفحات بیان رحمن معطر نمایند اولتک عباد قد انزل الله ذکرهم و ثنائهم فی کتبه و زبره و صحفه و الواحه هم الذین ما منعهم شئون الخلق عن الاقبال الیه و القيام علی خدمته یصلین علیهم المألاً الاعلی و اهل الجنّة العلیا و الذین یطوفون العرش فی صباح و مساء

سبحانک یا الهی و محبوبی و مقصودی اید اولیائک علی ذکرک و ثنائک علی شأن یرتفع به رایات امرک ای ربّ وفقهم علی خدمتک ثم انصرهم بجنود الغیب انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير

عرض اینفانی خدمت آنمحبوب مکرم آنکه دو پاکت یکی باسم جناب محبوبی ملاً علی اکبر علیه بهاء الله و دیگری باسم جناب ابن اسم الله الاصدق علیهما بهاء الله ارسال شد انشاء الله آنمحبوب کمال جد و جهد را در وصول آن مبذول دارند هر چه زودتر برسد احبست عند الله از حق میطلبم که آنجناب را مؤید فرماید بر خدمت امر خود الحمد لله مؤید بوده و هستید و عنقریب آثار آن ظاهر خواهد شد انه لا یضیع اجر المحسنین از قبل عرض شده بود مکتوبی این خادم فانی در جواب دستخط عالی ارسال میدارد تعویق آن تا حال سبب خجالت شده و حال هم چنین اتفاق افتاد که این عبد در خارج سجن بارسال جواب مراسلات جنابین مذکورین مشغول بود و جواب آنمحبوب از قبل نوشته در شهر مانده و مجال هم نبود اینبعد تدارک آن نماید و ارسال دارد امید عفو بوده و هست انشاء الله دفعه دیگر ارسال حضور میشود دستخطی حضرت غصن الله الاکبر روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدمه الاطهر فدا مخصوص آنمحبوب مرقوم داشتند ارسال شد خدمت جمیع اولیا و دوستان آن ارض که از کوثر استقامت آشامیده اند و بافق امر ناظرند تکبیر معروض میدارم و از برای کل از حق جلّ اجلاله توفیق و تأیید میطلبم انه لهو المؤید الموفق العلیم الحکیم و الحمد لله رب العالمین

خادم

فی ۲۹ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو الله تعالى جلت عظمته و جلت برهانه

حَبِّدَا يَدِ ارَادَةُ حَقِّ جَلِّ جَلَالِهِ مَسَاعِدِ وَ نَجْمِ مِنْ ظِلْمَتِ سَمَاءِ سَجْنِ فَارِغٍ وَ بَاذِغٍ وَ مَنِيرٍ وَ مَشْرِقِ اِذَا سَجْنِ بِسْمَاءِ نَامِيْدَةٍ شَدَّةِ بِأَسَى نَهْ چِهْ كِهْ مَحَلِّ اَوْلِيَايِ حَقِّ وَاوَقِعِ وَ لِلْحَقِّ وَاوَرِدِ وَ اِلَى الْحَقِّ رَاوَجِعِ وَ مِنْ الْحَقِّ نَاطِقِ حَمْدِ سَاوَحْتِ اَمْنَعِ حَضْرَتِ مَقْصُوْدِي رَا سَزَاوَسْتِ كِهْ اَزْ سَجْنِ مَخْلَصِيْنَ اَيَّهْ مَبَارَكُهُ كَلِّ يَوْمِ هُوَ فِي شَأْنِ رَا تَفْسِيْرَ فَرْمُوْدِ بِاَسْمِ سَجْنِ دُوَسْتَانِ خُوْدِ رَا بِمَقَامِيْ مَرْتَفَعِ نَمُوْدِ كِهْ السَّنِ عَالَمِ اَزْ ذِكْرَشِ قَاوَصِرِ يَعْطِيْ وَ يَمْنَعِ وَ هُوَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ يَرْفَعُ حِزْبًا بِسُلْطَانِ مِنْ عِنْدِهِ وَ يَضَعُ الْاٰخِرِيْنَ اَنَّهُ عَلِيٌّ كَلِّ شَيْءٍ قَدِيْرِ قَدْرَتَشِ اَزْ نَارِ سَرِّ نُوْرِ ظَاوَهْرِ فَرْمَايِدِ وَ اَزْ نُوْرِ نَتِيْجَةُ نَارِ عَصِيَانِ اَهْلِ عَالَمِ اَزْ رَحْمَتَشِ نَكَاوَهْدِ وَ اَبْقَانِ اَهْلَشِ بَرِ اَوْ نِيْفَزَايِدِ اِذَا اَسْمِ كَرِيْمَشِ اَقْلِّ اَزْ سَمِّ اِبْرَهْ تَجَلِّيْ فَرْمَايِدِ اَتَاْرَ عَصِيَانِ دَرِ اَمْكَانِ نَمَانْدِ وَ اِذَا اَسْمِ عَدْلَشِ تَجَلِّيْ فَرْمَايِدِ قَاوَمَتَهَايِ عَالَمِ اَزْ وَزْرِ عَصِيَانِ خَمِ مَشَاوَهْدَهْ گَرْدِدِ اَوْسْتِ كَرِيْمِيْ كِهْ اَزْ غَفْلَتِ مَنَعِ نَعْمَتِ نَمَايِدِ وَ اَزْ عَاوِصِيْ رُوْزِيْ بَاوَزَنْگِيْرِدِ رَحْمَتَشِ چُوْنِ فِرَاتِ جَارِيْ وَ كَرْمَشِ چُوْنِ كَلْمَةُ اَمْرَشِ نَاوَفِذِ وَ مَسْرِيْ لَهْ الْحَمْدِ فِيْ كَلِّ الْاَحْوَالِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْمَتَعَالِ وَ بَعْدِ دَسْتَخَطَّهَايِ اَنْ حَبِيْبِ رُوْحَانِيْ كِهْ بَجَنَابِ عَبْدِ حَاوِضِرِ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللهِ مَرْقُوْمِ دَاوَشْتَنْدِ رَسِيْدِ وَ دَرِ سَاوَحْتِ اَمْنَعِ اِقْدَسِ اِبَهِيْ بَشْرَفِ اِصْغَا فَاوَزِ هَذَا مَا نَطَقَ بِهْ لِسَانِ رَبِّنَا الرَّحْمٰنِ فِيْ مَلَكُوْتِ الْبِيَانِ قَوْلُهُ عَزَّ اَعَزَّ وَ عَظْمِ مَقَامِهِ

هو النَّاصِرُ الْقَدِيرُ

يَا اَيُّهَا الْمَسْجُوْنُ فِيْ سَبِيْلِيْ اِنْ اَسْتَمَعْتَ نِدَائِيْ اَنَّهُ يَذْكُرْكَ فِيْ حِيْنِ اِحَاوَتِهِ الْاَحْزَانِ مِنْ كَلِّ الْاَشْطَارِ اَنَّهُ اَخْرَجَكَ مِنْ السَّجْنِ لِيَعْلَمَ الْغَاوِلُوْنَ اَنَّهُمْ غَيْرُ مَعْجُزِيْ اللهِ اَنَّهُ يَشْرَهُمْ فِيْ هَذَا الْحِيْنِ بَعْدَ اَبْءَابِ الْيَمِّ لَا تَحْزَنْ مِنْ اَلَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ اَعْرَضُوْا سُوْفَ يَرْوُنْ مَا قَدَّرَ لَهُمْ مِنْ لَدُنْ مَقْتَدِرِ قَدِيْرِ لَعْمَرِ اللهِ لَا يَنْفَعُهُمْ حَتِيْبُهُمْ وَ بَكَائُهُمْ سُوْفَ يَجِدُوْنَ اَنْفُسَهُمْ فِيْ عَذَابِ اللهِ مِنْ غَيْرِ نَاوِصِرٍ وَ مَعِيْنٍ اِنَّ الْغَاوِلِيْنَ اَسْتَنْصَرُوْا عَلَيْنَا بِجَنُوْدِهِمْ وَ صَفُوْفِهِمْ وَ سِيُوْفِهِمْ وَ خِيُوْلَهُمْ وَ نَحْنُ اَسْتَنْصَرْنَا عَلَيْهِمْ بِاللّٰهِ الْقَوِيِّ الْغَاوِبِ الْمَقْتَدِرِ الْقَدِيْرِ قَدْ حَضَرَ كِتَابَكَ وَ قَرَأَهُ مِنْ كَانِ حَاوِضْرًا لَدَى الْعَرْشِ اِجْبِنَاكَ بَايَاتِ لَا تَعَاوَدِلَهَا مَا فِيْ الْعَالَمِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ هَذَا الْكِتَابِ الْمَبِيْنِ قَدْ وُرِدَ عَلَيْكُمْ فِيْ سَبِيْلِيْ مَا نَاوَحَ بِهْ قَلْمِيْ وَ صَاوَحَ مِنْ طَاوَفِ حَوْلِ عَرْشِيْ الْعَظِيْمِ طُوْبِيْ لَكَ وَ لِلَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَ شَكَرُوْا فِيْ الْبَاْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ اِلَّا اَنَّهُمْ مِنَ الْمَقْرَبِيْنَ عِنْدَ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَنَا ذِكْرُنَاكَ وَ الَّذِيْنَ سَجَنُوْا مِنْ قَبْلِ بِذِكْرِ يَجِدُ مِنْهُ الْمَقْرَبُوْنَ عَرَفَ الْبَقَاءَ كَذَلِكَ قَضَى الْاَمْرَ مِنْ لَدَى اللهِ الْعَلِيْمِ الْحَكِيْمِ خَذْ كِتَابِيْ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِيْ اَنَّهُ يُؤَيِّدُكُمْ وَ يَقْرَبُّكُمْ اَنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ قَدْ اَنْزَلْنَا الْاَيَاتِ وَ الْقُوْمِ هُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ وَ اَظْهَرْنَا الْبَيِّنَاتِ وَ النَّاسُ هُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ قَدْ نَبَذُوْا الْعِلْمَ وَرَاثَتَهُمْ مَسْرَعِيْنَ اِلَى وَهْمِ مَبِيْنِ الَّذِيْ اَعْرَضَ عَنِ اللهِ اِذَا ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَ اَتَى بِسُلْطَانِ عَظِيْمٍ قُلْ يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللهَ وَ لَا تَجْعَلُوْا الْوَهْمَ لْاَنْفُسِكُمْ رِبًّا مِنْ دُوْنِ اللهِ ضَعُوْا مَا عِنْدَكُمْ خُذُوْا مَا اَمْرَتُمْ بِهْ مِنْ لَدُنْ عَلِيْمِ خَبِيْرٍ اَنَا ذِكْرُنَاكَ وَ الَّذِيْنَ ذَكَرْتَ اَسْمَاءَهُمْ وَ كَتَبْنَا لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا يَكُوْنُ مَعَهُمْ فِيْ عَوَالِمِ رَبِّهِمْ الْمَشْفُقِ الْكَرِيْمِ وَ نُوْصِيَهُمْ بِحَفِظِ مَا فَاوَزُوْا بِهْ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ النَّاصِحُ الْاَمِيْنُ

یا علیّ قبل اکبر قد رحب المنظر الأكبر بذكر الله و ثنائه و تقدیسه و تنزیهه و عظمته و کبریائه و ثناء اولیائه و اصفیائه و ادلائه و اودائه قد سمع المظلوم ندائک و حنینک و ما نطق به لسان فؤادک فی ذکر الله موجدک و مؤیدک و خالقک و رازقک و معینک ذکرنتی اذکرک شکرنتی اشکرک انّ ربّک هو الفیاض العزیز العظیم طوبی لک و للذین ما اضعفتهم قوّة الأقیاء قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ من فی السموات و الأرض اولئک عباد وصفهم الله فی کتبه من قبل و من بعد و هم عباد اعترف لسان اولیائه بعلوهم و سموهم بقوله طوباهم افضل من طوبانا كذلك نطق لسان العظمة فی هذا المقام العزیز المنیع البهّاء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی الذین فازوا بحفظ امانات الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ هذا المقام الرقیع انتهى

اشراقات شمس عنایت حقّ از کلمات درّیات واضح و مبرهن است قسم بمقصود من فی السموات و الأرض این کرّه در باره مسجونین نازل شد آنچه که هر ذی وجودی رجای حبس نمود و از حقّ جلّ جلاله در کلّ حین سائل و آمل که از این فیض محروم نمانند آنّه هو الفیاض الکریم لله الحمد کلّ خسارت بمعتمدین راجع و جمیع ربح بمقرّبین یعنی مسجونین این از بدایع فضل پروردگار عالمیانست اگر این عبد در ظاهر لیتنی کنت معکم نگفته ولكن قلب لازال به یا لیتنی ناطق بوده الحمد لله از جمیع جهات خبر فرح رسید کلّ از ورود در سجن محزون و از خروج از آن مسرور این نعمتی بود بجمیع امزجّه عوالم معانی و بیان موافق رغماً للذین کفروا بآیات الله مالک هذا الیوم العزیز البدیع تازهتر از کلّ ظهور رأفت و شفقت حضرت سلطان از لسان عظمت در خباء مجد مکرّر این کلمه شنیده شد فرمودند از حضرت سلطان معروف عظیمی ظاهر از حقّ تأیید و توفیق از برایش میطلبیم مشابه این کلمه علیا مکرّر نطق فرموده اند له الحمد و المنّة حضرت سلطان را مؤید فرمود باین خیر بزرگ از حقّ میطلبیم باب حقیقت را بر وجهشان مفتوح نماید و بانوار آفتاب عدل منور فرماید آنّه علی کلّ شیء قدير

اینکه مرقوم داشتند نامه های متعدده بنام حضرت خادم علیه من کلّ بهآء ابهآء ارسال داشته اند و جواب نرسیده حال حضرت ایشان چند یومست اول طلوع بیستان توجه مینمایند و بعد از غروب مراجعت گاهی بغرس اشجار و گاهی بقلع مشغولند از ده تا پانزده یوم اذن حاصل نموده اند ولكن بنظر حقیر نمیآید در جواب آن حضرت اهمال کنند و یا در جواب مطلبی توقف نمایند این مدت هر چه از هر جا رسیده عرض نموده و جواب کلّ را فقره بفقره نوشته مع آنکه از جمیع جهات رسائل بمثل امطار وارد بقدر قوه کوتاهی نشده اگر عنایت حقّ جلّ جلاله شامل نشود کجا میتوان از عهده این شغل عظیم خطیر برآمد با تأییدش جمیع مشکلهآسان و من دون آن هر آسانی مشکل لله الحمد ذکر آن حیب روحانی در ساحت امنع اقدس بوده و هست در ایام سجن اولیا جواب گاه گاهی صادر و نازل و این نظر بحکمت بوده چه که وقتی این کلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده شد فرمودند تا در سجن هستند باقلّ واجب باید عمل نمود چه که اولیای الهی محاطند و معتدین بحسب ظاهر محیط حکمت بالغه ارسال الواح را تصدیق نمینماید الا علی قدر مقدور شاید باین جهت هم جواب بعضی از نامه ها تأخیر شده باشد در هر حال آنچه یک بار برسد کافیست چه که در هر بار کتابی ارسال شده و میشود از حقّ میطلبیم آنچه از الواح و صورت آن بر باد رفته جمع شود اهل ظلم غافلند و شئونات ظاهره بقسمی مغرورشان نموده که جز بمشتهیات نفسانیّه توجه نداشته و ندارند هر عملی را عامل و هر عصیانی را تابع از حقّ جلّ جلاله میطلبیم آنچه را بظلم اخذ نموده اند یعنی آیات الهی بصاحبانش راجع شود

و اینکه در باره اخوان جناب آقا عبدالعظیم و آقا حیدر علیّ علیهما بهآء الله مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل لهما من ملکوت حکمة ربّنا العظیم الحکیم قوله عزّ یبانه یا علیّ قبل اکبر عظیم و حیدر در منظر اکبر بذكر مالک قدر فائز لعمری ذکرناهما بما لا یعادلہ ما یری فی الأرض و ما ستر فیها یشهد بذلک امّ الکتاب فی هذا المقام کبرّ علیهما من قبلی و ذکرهما بلسانی و بشرهما برحمتی الّتی سبقت الافاق بگو امروز روزیست بر عظمتش حقّ در جمیع قرون و اعصار شهادت داده صحف و کتب و زبر کلّها بر فضلش ناطق و بر مقامش معترف و مقرّ دنیا را شانی نبوده و نیست باید در محبّت

الهی بمثابه نار مشتعل باشند و در معرفتش بمثابه نور بازغ و روشن بشانی که عرف استقامت متضوع باشد نفس مطمئنه و روح فارغ از کلمه مبارکه حق جل جلاله پرواز مینماید و فوق عالم سیر میکند نه قوت معتدین او را ضعیف مینماید و نه سطوت ظالمین او را از حق باز میدارد لکن نفس ذائقة الموت مردن یک بار است و زندگی ابدی در عقب یا لیت قومی یعلمون از حق میطلبیم ایشان را مؤید فرماید و موفق دارد با کمال حکمت مابین عباد مشی نمایند و بذکر و ثنای حق مشغول باشند آنچه پاینده است اینست که ذکر شد کان الله علی ما اقول شهیدا

جميع منتسبين را تکبير برسان و بطراز ذکر الهی مزین دار آنه مع کل ذاکر و کل مقبل و کل متوجه و کل متمسک و کل متشبث و کل ناظر الی افقه الأعلى و الذروة العليا البهاء الظاهر من افق سماء فضلی علیهما و علیهن و علی الذین تمسکوا بعروتي الوثقی و تشبثوا بذیلی المنیر انتهى له العنايه و الجود و الکرّم و له الفضل و العطاء علی من فی العالم فی الحقیقه جميع متحیر چه که آفتاب فضل بشانی اشراق نموده که قطره‌ای از ذکر را یک بحر اجر عطا فرموده و ذره‌ای خیر را مکافات طراز خورشید بخشیده و این مخصوص عموم مشاهده شده و میشود و لکن امثال آن حضرت و بستگان ایشان فائزند بآنچه که ذکر و فکر از احصای آن عاجز و قلم قاصر من یقدر ان یصف من قام علی خدمه من لا وصف له چندی قبل این عبد در حضور قائم و همچنین عبد حاضر علیه من کل بهاء ابهاه لسان عظمت خدمات ورقه ضلع آن حضرت و همچنین منتسبین اخری را ذکر میفرمودند این عبد شهادت میدهد که هیچ یک فراموش نشده‌اند خدمات کل عند مالک ازمنه علوم ظاهر و باهر و هویدا طوبی از برای نفسی که بخدمت فائز شد و بذکر حق جل جلاله مشرف این ذکر را مقامیست که بوصف درنیاید عمر مقصودنا و مقصودکم و محبوبنا و محبوبکم ان البقاء یستحیی ان ینسب الیه فی الحقیقه از برای ذکر حق جل جلاله مقامیست ادراک بان نرسد و فهم انسان پی نبرد الا باعانتہ تبارک و تعالی این عبد خدمت کل سلام و تکبیر میرساند از حق میطلبد کل را فائز فرماید بآنچه لایق ایام اوست

و آنچه در باره حقوق مرقوم داشتند بعد از عرض در پیشگاه عرش رحمانی این کلمات باهرات از افق سماء الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا علی قبل اکبر علیک بهائی الیوم بر هر نفسی ادای حقوق واجب و لازم اخذ آن را امر نمودیم در صورتی که بروح و ریحان واقع شود یعنی عباد رحمن بصرافت طبع و بکمال خوشی و خوشوقتی ادا نمایند اگر من دون این واقع شود اخذش لازم نه در سنین معدودات امنا را از اخذ آن منع نمودیم بعد نظر بمقتضیات حکمت ضرورت اقتضا نمود امر باخذ فرمودیم بشرائط مذکوره طوبی از برای نفسی که فائز شد بادای آن لعمر الله نفعش بخود نفوس راجعت لو هم یعرفون باید اخذ شود و بامر الهی صرف گردد جميع باید بآنچه ذکر شد عمل نمایند من غیر اذن تصرف در آن جائز نه مقصود از این بیانات آنکه هرج و مرج واقع نشود و امور از قانون الهی تجاوز نمایند ایادی امر باید در اجراء قانون و اصول احکام الهی سعی و جاهد باشند تا کل باوامر الله مطلع و آگاه گردند

و آنچه جناب عظیم علیه بهائی داده بشرف قبول فائز طوبی له ثم طوبی له انا غفرناه و طهرناه فضلاً من عندنا ان ربک هو الفضل الکریم آنچه در باره آن جناب عمل نموده لدی الوجه مقبول بشره بهذا الذکر الحکیم و آنچه رسیده از حقوق محسوب گشته و این خدمت در کتاب از قلم اعلی مذکور و مسطور انتهى امروز روزیست هیچ عملی در او ضایع نشده و نخواهد شد اگر انسان تفکر نماید در آنچه در شأن عمل جناب عظیم نازل شده بمعرفت یوم و معرفت اولیا و مقام اعمال فائز میگردد آنچه در باره آن حبیب روحانی صرف نموده‌اند از حقوق محسوب شده الحمد لله الذی ائده علی اداء حقوقه و اطاعة امره المبرم فی کتابه المبین

و اینکه در باره اخت علیها بهاء الله مرقوم داشتند قد فازت بأمر عظیم الحمد لله الذی ائدها و وفقها علی امر ذکره الملاء الأعلى و اهل الجنة العليا و الذین طافوا و یطوفون العرش العظیم ذکر اخت در الواح متعدده نازل خلعت هم مخصوص

ایشان ارسال شد امام وجه قدم مذکور بوده و هستند طوبی لها و لامرأة عملت فی سبیل الله ما ذكره القلم الأعلى فی مقامه الرقیع لله الحمد این کره اخوان آن جناب کلّ بعنایات مخصوصه فائز گشتند از حقّ سائل و آمل که کلّ را بر خدمت امرش تأیید فرماید و موفق دارد

و اینکه در باره لقا مرقوم داشتند بعد از عرض این کلمات عالیات از سماء اراده نازل قوله عزّ اعزازه این ایام در این ارض امور جدیده احداث شده لذا در اذن توقّف نمودیم و بعد هم بمقتضیات حکمت ربّانیّه عمل میشود جمیع را مجدداً از قبل مظلوم تکبیر برسان ليقربهم الفرح و السرور الی مقام لا تحزنهم اعمال المعتدین و قباع الظالمین و نباح الملحدين من كان لله كان الله له این کلمه مبارکه نوشته شد تا اولیا یقین مبین بدانند حقّ با ایشان بوده و هست و اگر در ظاهر لقا از برای بعضی حاصل نشود اجرش در کتاب از قلم وهّاب جاری و نازل این کلمه بشارتیسست از برای نفوسی که لله عمل نموده و مینمایند انتهی

اینکه در باره احبای ارض طال و الف و شین و دیار اخری علیهم بهاء الله و عنایته و رحمته و الطافه مرقوم داشته بودند این تفصیل در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل لهم من سماء العظمة و الاقتدار قوله جلّت عظمته یا حزب الله فی الطاء قد سمعتم النداء اذ ارتفع بین الارض و السماء ان استمعوه مرّة اخری من هذا المقام الأبهی الذی يطوفه الملاء الأعلى فی الغدوّ و الأصال قد ورد علیکم ما نوح به الروح و صاح به القلم الأعلى فی مقام قدسه الله عن الأوصاف بیشرکم اهل الفردوس و الجنة العلیا و سکان القصر فی العشیّ و الاشراق یا علیّ قبل اکبر کبر من قبلی علی وجوههم و ذکرهم بما نزل لهم من ملکوت بیان ربّک المختار قل ایاکم ان تخوفکم سطوة الذین یدخلون بیوتهم فی الأصيل و فی الاشراق تسوقهم ملائكة العذاب الی بئس القرار انتم الذین سمعتم شماتة الأعداء و ما نوح به الروح و سلطان الرّسل فی اعلى الغرفات قد فزتم فی سبیلی بما انزله مالک الأسماء من قلمه الأعلى ان افرحوا بذلك یا ولی الألباب كذلك انزلنا لكم الآيات فضلاً من لدنا لیجذبکم الی مقام لا تحزنکم اشارات الذین کفروا برّب الأرباب البهّاء علیکم و علی من فاز بهذا الأمر الذی به نادت الأشیاء الملك لله الواحد الغفار انتهی

و هذا ما نزل من سماء عنایة ربّنا المتعال لأهل الطالّ قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

هو الناطق المحیب

یا اهل طال علیکم بهاء الله الغنی المتعال مظلوم عالم در سجن اعظم محض فضل بشما توجه نموده جمیع امرا و علما و فقها و ادبا طالب این یوم و از حقّ در لیالی و ایام لقایش را طالب و آمل چون تیر اعظم از افق سماء ظهور طالع و لائح و مکلم طور ناطق و ذاکر کلّ محجوب مشاهده گشتند الا معدودی لقلیل لعمر الله انه نطق بکلمة و انصعق من فی السموات و الارض الا عدّة احرف وجه الله المهیمن القیوم لله الحمد شما باین فیض اعظم و موهبت کبری فائز گشتید حال از حقّ بطلبید تا باستقامت کبری مؤید شوید در علمای شیعه و آن حزب تفکر نمائید کلّ عجل الله میگفتند چون امطار علم و عرفان از سحاب عنایت مالک ظهور نازل کلّ بنقمة الله راجع گشتند در اعمال آن فئه خبیثه تفکر نمائید شاید از بعد محفوظ مانید مجدّد بامثال آن اذکار از سبیل مستقیم و راه واضح مبین محروم نمائید البهّاء علیکم و الرحمة لکم و علی من معکم انتهی

هذا ما نزل لأهل الألف و الشین

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا حزب الله فی الألف و السّین جناب امین علیه بهائی ذکر شما را از قبل نموده مجدّد جناب علیّ قبل اکبر علیه بهائی الّذی سجن لاسمی از بعد شما را ذکر نموده لذا قلم اعلیٰ بذکر شما مشغول از حقّ میطلبیم کلّ را مؤیّد فرماید بر آنچه در کتاب الهی از قلم ابدی جاری و نازل شده ایّام در مرور است و عنقریب ما فی الدنّیا بفنا راجع و یقی لکم ما نزل لکم و یشهد لکم فی کلّ عالم من عوالم ربّکم ان اشکروا الله بهذا الفضل العظیم عنایت حقّ شامل بوده و فضلش با شما خواهد بود جهد نمائید تا فائز شوید بعملی که فنا او را اخذ ننمایید و بدوام ملک و ملکوت پاینده ماند ذکر کلّ در ساحت اقدس بوده و خواهد بود البهآء علیکم و علی من معکم و یحبّکم و هذا ما نزل لجناب محمّد

یا محمّد تفکر نما در آنچه شده تا بر آنچه مشرکین تازه اراده دارند آگاه شوی فرقه شیعه که خود را اقدم خلق و اعظم عباد و اهذب نفوس میدانستند لدی الوجه از ادنیّ النّفوس و اشقیّ العباد مذکور گاهی بذکر وصیّ مغرور و هنگامی بذکر ولیّ مشغول وقتی به جابلقا و جابلصا و ناحیه کذبه متباهی چه مقدار از نفوس که باین اوهامات کشته شدند و سیّد عالم بسیوف کذب آن نفوس شهید شد حال هم جمعی در ارض کاف و راء یافت شده‌اند و فرس ظنون را بسرج هوی آراسته و اراده جابلقا و جابلصا نموده‌اند اعاذنا الله و ایّاکم یا معشر المخلصین باری مجدّد آن کذبها بمیان آمده تا حین عارف نشده‌اند که الیوم یوم الله است و ذکری دون ذکر او محبوب نه آیا از گفته‌های پیش آن حزب غافل چه ثمر بردند که این نفوس مجدّد اراده کرده‌اند افّ لهم و بما اکتسبت ایادیهم بحقّ جلّ جلاله متمسک باش و از دوش فارغ و آزاد امروز کتب عالم نجات نمی‌بخشد الاّ بهذا الكتاب المبین اهل آن دیار را از قبل مظلوم تکبیر برسان که شاید از کوثر استقامت بیاشامند و از ما سوی الله بگذرند الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید انتهی و اینکه در باره اهل میم مرقوم داشتند و همچنین مسجونین کلّ لدی العرش مذکور و بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز جمیع را بشارت دهید و بعنایت الهی مطمئن نمائید و اما ما ذکر جنابک فی اهل السّین و السّین بعد از عرض در منظر اکبر این آیات واضحات از سماء مشیّت مالک قدر نازل قوله عزّ ذکره و عزّت عظمته

هو الكتاب المبین

انه ینطق فی هذا الحین بما نطق لسان العظمة قبل خلق السّموات و الأرضین انه لا اله الاّ انا العلیم الحکیم یا اولیائی فی السّین ان استمعوا ندائی من شطر سجنی ثمّ اذکروا ما ورد علیّ و علی اولیائی من الذّین نذبوا الحقّ ورائهم مقبلین الی کلّ مشرک مریب قد منع العلماء اهل الانشاء عن التّقرّب الی الله مالک الأسماء از اتی من السّماء بسلطان عظیم کذلک سوّلت لهم انفسهم الاّ انهم من الأخسرین فی کتاب الله ربّ العالمین قد ماج البحر الأعظم و انار افق البیان بشمس عنایت ربّکم المقتدر القدیر انا نوصیکم بما یرتفع به الأمر و بالأمانة الّتی ذکرناها من قبل امرأ من لدنا و انا الأمر العلیم قولوا یا قوم خافوا الله و لا تجحدوا الحقّ بما عندکم لعمر الله لا ینفعکم کتب العالم و لا صحف الأمم اتقوا الله یا ملأ الأرض و لا تكونوا من الغافلین قد ظهر من کان مکنوناً فی حضرة العلم و مسطوراً فی کتب الله العزیز الحمید قد ارتفع التّعاق و ظهر ما اخبرناکم به من قبل انه هو الحقّ علامّ الغیوب سوف یأتیکم ناعق بکتاب الفجّار لیمنعکم عن صراطی المستقیم مرّة یری بخضوع و اخری بمکر کبیر کلّ را از قبل وصیّت نمودیم و بناعق اخبار فرمودیم طوبیٰ از برای نفسی که ناعقین از او عرف استقامت کبریٰ بیابند بشأنی که فرائص شرک مرتعد شود و افتدۀ منافقین مضطرب هر نفسی الیوم غیر ذکر الهی بذکری ناطق شد او لدی الله مردود بوده و هست بعد از زحمتهای زیاد و حمل شدائد و نفی دیار بديار فی الجملة آفتاب ظهور اشراق نمود و

تجلیاتش احاطه فرمود جمعی از خلف ستر و حجاب بیرون آمده و باضلال اولیای حق کمر را محکم نمودند هر نفسی در ثمره اعمال فرقه فرقان تفکر نماید و همچنین در روایات کذبیه که ناس بیچاره را بآن روایات از صراط مستقیم منع نموده‌اند بهیچ وجه بآن نفوس تقرّب نمیجوید و هدیانات آن گروه را قابل اصغا نمیداند نسأل الله بأن یوفّقکم و یقرّبکم و یرزقکم خیر الآخرة و الأولى انه علی ما یشاء قدیر یا اهل السّین قدر ذکر الهی را بدانید و بر لوح قلب بقلم استقامت ثبت نمائید تا از نظر نرود و سارقین و خائنین بآن راه نیابند انتهى
ما نزل لأولیاء الله فی الشّین

هو التّاطق الأمين

یا اهل الشّین محبوب عالم شما را تأیید فرمود بر توجّه و اقبال و فائز نمود شما را بر عرفان امری که انبیا و مرسلین عرفان و لقایش را سائل و آمل بودند این فضل عظیمست و این مقام کبیر در حفظش جهد بلیغ لازم این روزیست که خلیل را بآن بشارت دادیم و کلیم را آگاه نمودیم و اشعیا و یوحنا و مسیح را بآن راه نمودیم و خاتم انبیا کلّ را بر عظمت آن اخبار فرموده اگر وصفش را از کتب الهی اخذ نمایند کلمه‌ئی باقی نمی‌ماند لکن عارفین بر این مقام مطّلع و آگاهند از اول امر تا حین جمیع بلائی ارض را لوجه الله قبول نمودیم در لیالی و ایام قلم اعلی متحرّک و فرات رحمت از یمین عرش جاری چون عالم باین طراز بدیع مزین و جدید شد منافقین بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس ساعی و جاهد وصیّت قلم اعلی اولیای خود را آنکه بافق اعلی وحده ناظر باشند و گوش را از حکایات قبل و بعد مقدّس دارند تا باصغاء حقیقی فائز شوند نسأل الله ربّ العرش و الثّری بأن یوفّقکم و یقرّبکم و یرزقکم کوثر الاستقامة انه علی کلّ شیء قدیر و بالاجابة جدیر انتهى این فانی از حقّ باقی سائل و آمل که اهل آن دیار را از ریح مختوم و عنایت حضرت قیوم محروم نفرماید و ایشان را مؤیّد فرماید بر استقامت کبری تا جمیع خائنین و ماکرین و ناعقین خود را از منع عاجز مشاهده نمایند انّ ربّنا الرّحمن لهو القویّ القادر العلیم الحکیم و خدمت کلّ ذکر تکبیر و سلام منوط بجناب عالیست

ذکر امه الله مریم در ساحت امنع اقدس معروض هذا ما نزل لها من سماء عنایة ربّها الغفور

هو الذّاكر العلیم

یا علیّ قبل اکبر انّا نذکر فی هذا المقام من سمی یحیی و نبشّره بعنایات ربّه الغفور الرّحیم انّا ذکرنا الّذین اقبلوا الی الّأفق الّأعلی و شربوا ریح الوحی من ید عطّاء ربّهم الکریم یا یحیی طوبی لک اخذت الکتاب بقوّة من عند ربّک و نوصیک فی هذا الحین بحفظ هذا المقام العظیم و نذکر امتی الّتی زیّناها بطراز حبّی و سقیناها کوثر ذکر الّجمل انّها ذکرت ربّها حین الصّعود و ذکرناها فضلاً من عندنا و ادخلناها فی ظلّ سدرتی الّتی تنطق اوراقها انه لا اله الاّ انا الفرد الخبیر انّا غفرناها رحمة من لدنا و انا الغافر الحکیم انتهى

اینکه مرقوم داشتند اگر اذن حاصل شود بارض میم مخصوص تسلّی اولیای آن ارض توجّه نمایند عرض شد قوله تبارک و تعالی یا علیّ قبل اکبر این فقره بسیار محبوبست لازمست نفسی باین خدمت عظیم قیام نماید و مظلومان وادی ظلم را بنور عدل منور سازد تسلّی بدهد و بحر رحمتی که در قمیص لفظ نیاید از قبل حقّ بر آن مظلومان نثار نماید یا علیّ کلّ بعنایت حقّ فائز شدند و کلمه غفو از برای کلّ نازل بعضی را خوف اخذ نمود و سطوت ظلم مضطرب ساخت بلا عظیم بود و نار ظلم مشتعل و قلوب معتدین قاسی عمل نمودند آنچه را که قلم از ذکرش حیا مینماید ولکن عمر دنیا کوتاهست محزون نباشند چه

که آنچه واقع شده لله بوده و فی سبیل الله وارد گشته این عذاب در کام عشاق عذب بوده و هست لکن توجه آن جناب باید در آن ارض مشورت نمایند و بآن عامل شوند بسیار حکمت باید لثلاً يحدث ما حدث من قبل باید بکمال حکمت حرکت نمود ناس جاهل مترصد ضوضا بوده و هستند ولكن الله يحفظ عباده انه على كل شيء قدير بعد از مشورت اگر عازم شدند آن وجه را هم خرج سبیل نمایند کذلک امرناک ان ربک هو الامر العليم الحكيم انتهى

لوحی از قبل مخصوص آن حضرت نازل و ارسال شد و همچنین لوح امنع اقدس دیگر نازل و در ارسال آن تأخیر رفت حال حسب الامر آن هم ارسال شد انشاء الله از بحر معانی مستوره در آیات منزله و الواح مبارکه بنوشند و بنوشاند هنیئاً لجنابک و لمن شرب من یدک كأس عطاء ربنا و ربک و دو لوح مذکور در آیامی که در حبس تشریف داشتند از سماء عنایت نازل فی الحقیقه فضل و عطا را احدی قادر بر احصا نه له الحمد فی کل الأحوال حضرت غصن اعظم و همچنین حضرت غصن اکبر روحی لهما الفداء تکبیر میرسانند و اظهار عنایت از قبل و بعد از ایشان ظاهر با حزن شریک بودند و با سرور شریک جمیع اهل سرادق عظمت و عصمت بآن حضرت و ورقه ضلع و اخت و منتسبین آن جناب از رجال و اماء تکبیر میرسانند و اظهار محبت میفرمایند فی الحقیقه این حبس جدید غیر حبسهای قبل واقع شد چه که مطلع حزن اکبر و همچنین فرح اکبر بود لله الحمد و المنه على كل ما يفعل يضع و يرفع و هو المقتدر القدير تعالى الذي كان محموداً في فعله و مطاعاً في امره و هو العزيز الحكيم السلام و التکبیر و البهَاء و الذکر و الثناء علیکم و علی من معکم و علی من شرب رحيق الوحي منقطعاً عن الذين كفروا و غفلوا و اشركوا و اعرضوا عن الله المقتدر العليم الخبير

حسب الأمر باین جناب اصدق المقدس تکبیر برسان تأخیر جواب عرایض او سبب انقلاب این ارض بوده از حین انقلاب ارض طاء تا حین در این ارض گفتگو بمیان آمده از هر چیزی تفحص مینمایند و همچنین جواب عرایض جناب میرزا اسدالله علیه بهاء الله انشاء الله در این آیام میرسد و اهل جناب حرف عین و همچنین اصحاب آن ارض را از قبل مظلوم مجدد تکبیر میرسانی و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت میدهی بگو حقیقت شما بمثل آفتاب واضح و هویدا شد چه که تا الیوم یعنی از اول ابداع تا حین بر اهل حقّ وارد شده آنچه بر شما وارد شد آنها گواه شما هستند و شما گواه آنها و حقّ گواه هر دو یا علی قبل اکبر علیک بهائی و عنایتی باید کلّ بحکمت عمل نمایند و بآن متمسک باشند معنی حکمت را القا نما تا کلّ به ما امروا به من عند الله عامل شوند اینست خیر عظیم البهَاء و التکبیر علیهم و علی عباد الله الراسخین

* * *

جذباً

محبوب مکرم جناب آقا میر محمد حسین بک علیه بهاء الله و عنایت ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبھی

حبذا يوم الله ظاهر و عرف قمیص متضوع و سدره ناطق امروز از حقیقت اینکلمه علیا ظاهر العزّة و القدرة و العظمة لمن اتی بالحقّ بجنود الوحي و الالهام در جمیع احيان آیات الهی نازل و بیناتش ظاهر امروز روز توحید خالص است لله الحقّ جلّ جلاله چه که يوم اوست و لا يذكر فيه الا هو رغماً لأهل البیان الذين نذوا ما امروا به فی کتاب الله مالک الأسماء و فاطر السماء بقدّم اول راجع شده اند لعمر محبوبنا و محبوب من فی الأرض و السماء پست تر از حزب شیعه مشاهده میشوند در آنی تفکر

نمودند آیا ثمر آنقوم چه بود و حاصل عقاید و اعمالشان چه جز آنکه فتوی بر قتل سیّد عالم و اولیای الهی دادند و بر منابر و مساجد بسب و لعن مشغول فضّ الله فاهم و الصلوة و السلام على اولیاء الله فی هذه الايام نفوسیکه اسماء ایشان را منع نمود و اعراض و اعتراض قوم ایشانرا از توجه بازداشت باسقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمودند ایشانند نفوسیکه کتب قبل و بعد بذکرشان ناطق و بر مقامشان گواه صد هزار طوبی از برای آن نفوس که بحق ناظرند و از غیرش منزّه و مقدّس و میرا علیهم سلام الله و تکبیره و رحمة الله و فضله اسأل الله بهم ان يجعلنی و اولیائه قائمین ثابتین راسخین علی شأن لا یمنعنا نعاق کلّ ناعق و مکر کلّ ماکر غدار

و بعد یا حبیبی چندی قبل نامه آنجناب رسید عرف توجه و اقبال و استقامت از او متضوّع بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده حضرت و عرضت تلقاء الوجه فلما تمّ نطق لسان العظمة بما لا یعرف بذکری و ذکر امثالی اسأله فیکلّ الأحوال بأن یؤیّدنی علی حفظ ما ینطق به لسان العناية فیملکوت البیان قوله تبارک و تعالی بسمی الناطق فی السجّان الأعظم انه یمهدی الأمم الی الله مالک القدم و یقرّبهم الیه فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم

یا ایّها الناظر الی الأفق الأعلی قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقاء الوجه و انزلنا لک ما تجد منه عرف عنایتی الّتی سبقت من فی السموات و الأرض یشهد بذلك امّ الكتاب فیهذا المقام الرقیع وجدنا منک عرف حبّی و الاستقامة علی امری طوبی لک و لمن فاز بهذا المقام العظیم فانظر تمّ اذکر ما نطق به اهل البیان الّذین اعرضوا عن الحقّ و کفروا بالله ربّ العالمین یدعون الایمان بنقطة البیان و کفروا بالذی ارسله بالحقّ و جعله مبشراً لهذا النبی الّذی به اضطربت ارکان العلماء و اخذت الرّیازل کلّ القبائل الا من شاء الله ربّک العزیز الحمید لم ادر بأی برهان آمنوا بالله من قبل و بأی امر اعرضوا عن هذا الأفق المنیر

بلسان پارسی ذکر میشود تا کل بیابند و بر خدعه و مکر و غفلت نفوس مشرکه آگاه شوند سلطان وجودیکه معادل جمیع کتب الهی بل ازید از ملکوت مشیتش نازل چنانچه عالم را احاطه نموده او را انکار نموده اند و بگمان خود خود را از اهل ایمان میشمردند لعمر الله نقطه بیان از ظلم آن نفوس بنوحه و ندبه مشغول است امروز حقّ جلّ جلاله در اثباتش بهیچ امری محتاج نه انه یستدلّ بما انزل من عنده و اظهر من لدنه دوستان آن ارض را تکبیر برسان و عنایت و الطاف حقّ جلّ جلاله بشارت ده سوف تقرّ عیونهم بما وعدهم الله انه هو ارحم الراحمین و المهیمن علی من فی السموات و الأرضین انتهى

صد هزار حمد و شکر مقصود عالمیان را که دوستان خود را از عرف محبت یکدیگر مسرور میفرماید و همّ و غم را بیهجت و ابتهاج تبدیل مینماید یک کلمه که از قلب طاهر پاک ظاهر میشود عالم خلق را تربیت مینماید و به شطر دوست میکشاند له الحمد و المنة فیکلّ الأحوال و از او سائل و آمل که آنجناب را از اعلام منصوبه محسوب فرماید و بشأنی توفیق عنایت نماید که از برای احدی مجال اعراض و اعتراض نماید ناله این عبد و حنینش از نفوسی است که آفتاب را مشاهده مینمایند و بر ستر آن همّت گماشته اند و نفسه الحقّ بیم آنست مجدّد بظنون و اوهام قبل خلقرا محجوب نمایند و هزار و دوپست سنه دیگر بل ازید بمجادله با یکدیگر مشغول شوند امید آنکه حزب الله ناس را حفظ نمایند جاهلانرا آگاهی بخشند و غافلان را متنبّه سازند طوبی لمنصف انصف فیما ظهر و ویل للغافلین و التّارکین

اینکه در باره علیا مخدّره معظمه ورقة الفردوس علیها بهاء الله الابهی مرقوم داشتند در ساحت امع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة جمیع اهل عالم از برای عرفان نفس حقّ و خدمت امرش خلق شده اند و لکن حبّ زخارف و اشتغال بان کل را از عنایات مخصوصه حقّ جلّ جلاله منع نموده و محروم ساخته بشأنیکه در اداء حقوقیکه بنفس حقّ راجعست متوقّفند و حال آنکه ثمره اش بخود آن نفوس راجع طوبی از برای نفوسیکه بنار محبت مشتعلند و بما نزل فی الكتاب عامل تا حین بقدریکه در نصرت امر صرف شود مؤیّد نشده اند لعمری کل غافلند الا من شاء الله چه اگر بر مقام اعمال این ایام مطلع

شوند جان رایگان ایثار نمایند تا چه رسد باموال فانیه انتهی این خادم فانی از حقّ میطلبید جمیع را مؤید فرماید تا کل حجبات را خرق نمایند و بر خدمت امر قیام کنند

و اینکه مرقوم داشتند امر صادر شود بر تسلیم حقوق الی الورقة علیها بهاء الله و عنایتیه حسب الامر باید نفسی عباد را لله متذکر نماید که شاید بر اداء حقوق موفّق شوند و تحصیل مقام عالی و اجر باقی نمایند نزد امینی جمع شود و اخبار نمایند تا بارادة الله عمل شود و از آنجوه مقداریکه بحضرت ورقه علیها بهاء الله از قبل میرسید برسانند و تفصیل را بنویسند امید هست که وراثت حضرت میرزای مرفوع علیه بهاء الله و رحمتیه موفّق شوند و بر اثر قدم والد مشی نمایند حال که بعضی محجوب و بعضی متوقّف و بعضی متدنند امید هست که نیت خالص آنمرفوع مرحوم سبب و علت فیوضات کلیّه گردد و ابنا را از اجر جزیل و خلق جمیل و انفاق فی سبیل الله محروم نفرماید از حقّ میطلبیم ایشانرا مؤید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع کلمه است انشاءالله حزب الهی موفّق شوند بر آنچه در کتاب نازل شده

و اینکه در باره نهال بستان عرفان و اوراق سدره محبت رحمن علیهم بهاء الله که بانجناب منسوبند مرقوم داشتند در پیشگاه حضور عرض شد و بشرف اصغا فائز هذا ما نزل للابن ولی آقا علیه بهاء الله

هو المشرق من افق سماء البیان

ذکر من لدنا لمن فاز بانوار الملكوت اذ اتی مولی الجبروت بسلطان مبین قل
سبحانک یا من باسمک ماجت بحار الحکمة و العرفان و بنور وجهک اشرق افق البرهان اسألك بأتم الكتاب و نفحات
و حیک فی المآب بأن تجعلنی مؤیداً بتأییداتک و مستقیماً علی امرک و ناظراً الی افقک و ناطقاً بثنائک بین عبادک لک الحمد
یا الهی بما اظهرتنی فی ایامک من صلب احد من اولیائک اسألك بقدرتک و قوتک ان لا تجعلنی محروماً عمّا عندک و لا
تخیننی عمّا قدرته لأصفيائک و امنائک انا الذی اعترفت یا الهی بوحدانیتک و فردانیتک و بما انزلته فی کتابک لا اله الا انت
المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یکون انتهی
و هذا ما نزل للبنین نوریه علیها بهاء الله

بسمی المقدّس عن الأسماء

یا ورقه ندای الهی را از طور معانی بشنو از اول خلق عالم تا حین چنین ندائی مرتفع نشده لعمری بندائی الأحلی انجذب من
فی السّماء و سکّان ملکوت الأسماء طوبی از برای امیکه ترا شیر داد و از برای اییکه ترا تربیت نمود قدر و مقامش را بدان چه
که اوست واسطه وجود تو و اوست سبب اقبال تو جمیع عالم طالب و چون انوارش از افق ظهور لامع و ساطع کل اعراض
نمودند و تو از اوراقی محسوبی که در صحیفه حمرا از قلم اعلی مذکورند قدر اینمقام اعلی را بدان و حقّ جلّ جلاله را شاکر
باش البهّاء علی اییک و امک و علیک و علی اللّائی آمنّ بالله المهیمن القیوم
و هذا ما نزل لبنت اخری علائیه علیها بهاء الله

بنام دوست یکتا

امروز هر نفسی بمعرفت حقّ جلّ جلاله فائز شد او از اهل فردوس اعلی در کتاب مذکور و مسطور و هر نفسی غفلت نماید
او از اهل سجّین در کتاب مبین طوبی از برای نفسیکه دنیا او را از مالک وری منع نمود لعمر الله او اگر از اوراق است از

اقوی الرجال محسوب و اگر از اضعف عباد است از ابطال عند غنی متعال معروف طوبی لورقة ما منعها ارباح عاصفات عن الله ربها از حقّ میطلبیم اهل آن بیت را بر امرش مستقیم فرماید و باسمش معروف اوست مقتدریکه ضوضاء عالم و ظلم امم او را منع ننماید اراده اش قاصم اراده های عالم و مشیتش قاطع مشیّات آنه لهو الفرد الواحد المقتدر القدير انتهى و هذا ما نزل للأخت عليها بهاء الله

هو المقتدر على ما اراد و يريد

کتاب انزله المظلوم فی السجن الأعظم و فيه يذكر امة من امائه و ورقة من اوراقه لتأخذها حلاوة بياني و تقرّبها الى ملكوتي العزيز المنيع انا ذكرناك بهذا الذكر البديع نسأل الله بأن يجعله كنزاً لك عنده أنه على كلّ شيء قدير و هذا ما نزل للأخت اخرى عليها بهاء الله

هو الناطق العليم

سبحان من انزل الآيات و اظهر البيّنات و نطق فيكلّ شأن الله لا اله الا انا المهيمن القيوم قد سمع كلّ شيء نداء ربه و القوم هم لا يفقهون انا اظهرنا ما كان مكنوناً في العلم و مخزوناً في كتب الله مولى الوجود طوبى لأمة فازت بالايمان و آمنت برّبها اذ اتى بسطان مشهود خدى كتاب الله بقوة من عنده ثم اشكرى ربك العزيز الودود كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتذكرى ربك مالك اليوم الموعود و هذا ما نزل للضلع عليها بهاء الله

هو الناظر من افق الملكوت

کتاب انزله مالك الملوك و فيه يذكر امائه اللّائى آمن بالله الفرد الخبير قد خلقنا كلّ شيء لاصغاء ندائى و عرفان نفسى المهيمنة على من فى السموات و الأرضين من الناس من فاز بالعرفان منقطعاً عن الامكان و منهم من اتخذ الشيطان لنفسه رباً من دون الله الا أنه من الصّاغرين فى كتاب الله العليّ العظيم خدى كتاب الله بقوة من عنده ثم اشكرى ربك العزيز الحميد انا ذكرنا كلّ عبد اقبل الى الله و كلّ امة اقبلت الى افقه المنير بهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على كلّ امة ما منعها شبهات العلماء و لا اشارات المعرضين انتهى عنایت حقّ جلّ جلاله بمقاميست که جميع السن عالم از شکرش عاجز و قاصر ولكن عباد غافل از اينمقام بلند ارجمند آگاه نه باوهم خود مشغول يا حبيب فؤادى فى الحقيقه عالم از نار ظنون و اوهم سوخته و خلق را از حقّ منع نموده امروز یک کلمه که از قلم اعلى در باره نفسى جارى و نازل او بعنایت سرمدى فائز است اکثرى از خلق از عرفان اينمقام بى بهره و بى نصيب مع آنکه کل میدانند جز حقّ جلّ جلاله معين و ناصر نبوده و نخواهد بود عنایت و آثارش عالم فانى را بطراز باقى مزین فرماید در جناب مستوفى مرفوع عليه بهاء الله ملاحظه فرمائيد در دنيا بسیار زحمت کشيد اولادش را بر چشمهائش ترجيح ميداد معذلك بعد از او قدر و مقام او را ندانستند و بر قدمش مشى نمودند لعمر مقصودنا آنچه با اوست و سبب فوز ابدى او آياتى بود که از قلم اعلى مخصوص او نازل شد بيك آيه آن هزار وارث و صدهزار اولاد معادله نمينمايد علاوه بر الواح منيعه يك لوح اقدس در زيارتش نازل لعمر الله لا يعادله شيء من الأشياء از حقّ میطلبیم اولاد ايشانرا هم مؤيد فرماید که شايد از بحر حيوان محروم نمانند و از فضائل پدر قسمت برند آنه على كلّ شيء قدير

اینکه در باره مخدّره مرفوعه مبروره والده علیها بهاء الله و عنایته مرقوم داشتید عرض شد هذا ما نزل لها من ملکوت مشیة ربنا العلیم الخبیر

هو الغفور الکریم

سبحانک یا من باسمک امطرت السّماء و نبتت الأرض و اشرقت الشّمس و ظهرت الأسرار و برزت الآثار اسألك ببحر رحمتک و نفحات وحیک و ظهورات آیاتک بأن تغفر امتک الّتی صعدت الیک و ارادت فضلک و جودک و مواهبک و الطافک ای ربّ فأنزل علیها من سحاب الکرّم ما ینبغی لفضلک یا مالک القدم ایربّ هذا یومک و فیه هاج عرف قمیص جودک و تضوّعت رائحة بیانک اسألك بأن تفعل بها ما ینبغی لک و لأیامک و یلیق لعزّک و سلطانک أنّک انت الّذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر لا اله الا انت المقتدر الغفور الکریم انتهى لله الحمد مخدّره مرحومه را از جمیع جهات رحمت الهی احاطه نمود ینبغی لنا ان نشکره فی کلّ الأحوال و نحمده فی الغدوّ و الآصال و همچنین ذکر صعود جناب ملاّ محمّد حسن علیه بهاء الله تلقاء عرش رحمانی باصغا فائز هذا ما نزل له من سماء الفضل و العطاء قوله تبارک و تعالی

بسمی الّذی به ماج بحر الغفران فی الامکان

سبحان الّذی انزل الآیات بالحقّ و اظهر الدلیل و اوضح السّیبل و نطق و انطق الأشياء علی أنّه لا اله الا هو المهیمن القیوم شهد الله أنّه لا اله الا هو و الّذی اتی بالحقّ أنّه مالک الظهور و مکلم الطور و المذکور فی کبد البهّاء بالسّرّ المستور و المرقوم من القلم الأعلى فی الفرقان و الانجیل و التوریه و الزّبور به ظهر الصّراط و نصب المیزان و نفخ فی الصّور و رجع کلّ امر الی الله مالک یوم النّشور

ان یا قلم اذکر من سمّی بالحسن بذکر يتضوّع منه عرف عنایة الله ربّ ما کان و ما یكون طوبی لک یا حسن بما شهدت بما شهد الله قبل خلق السّموات و الأرض و اعترفت بما اعترف به لسان العظمة فی مقامه المحمود اشهد أنّک اقبلت الی الله اذ اعرض عنه العباد و اجبت مولاک اذ ارتفع النداء بین الأرض و السّماء انت الّذی فزت بلوح الله و ذکره و ایام الله و ظهوره طوبی لک و لمن تقرّب الی رمسک و زارک بما انزله الرّحمن من سماء الايقان أنّه من المحسنین فی کتاب الله ربّ الملک و الملکوت انت الّذی زینک الله بنور الايمان و غفرک فضلاً من عنده و ادخلک فی الجنّة العلیا و سقاک کوثر العطاء باسمه المهیمن علی الغیب و الشّهود

سبحانک یا مالک الأسماء و فاطر السّماء تعلم و ترى أنّه سمع ندائک و اقبل الی افقک و اشتعل بنار حبّک فی ایام فیها اعرض عنک العلماء و العرفاء و الأدباء ایربّ زینّه بطراز الغفران بین اهل الجنان و نورّه بنور الموهبة و العطاء یا من فی قبضتک ناسوت الانشاء و ملکوت البقاء لا اله الا انت المقتدر المهیمن العزیز العظیم الحمد لله العلیم الحکیم انتهى طوبی له و نعیماً له و هنیئاً له فائز شد بانچه که این عبد و ملاّ مقرّبین و مخلصین آنرا راجی و آملند قسم بافتاب افق بیان این ایام موت بسیار محبوبست اگر باثر قلم الله فائز شود ولكن زندگی را هم این خادم بسیار طالب چه که شاید خدمتی از او ظاهر شود که لایق و قابل ذکر باشد شهادت میدهم این خدمتی که باین فانی راجعست عظیم و بسیار عظیمست از حقّ جلّ جلاله توفیق میطلبیم و از آنجناب هم التماس دعا مینمایم که شاید موفق شوم و از عهده برآیم

و اینکه در باره جناب ابوطالب بیک و جناب خلیل آقا علیهما بهاء الله مرقوم داشتند چند شهر قبل جناب آقا عزیزالله علیه بهاء الله و عنایت نوشته بودند که جناب ابوطالب بیک چندی قبل قصد طبس نمودند و جناب میر علیه بهاء الله الأبھی او را تبلیغ نموده و بشرف ایمان فائز گشته و او جناب خلیل آقا را و این تفصیل از قبل در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و دو لوح مخصوص ایندو از قلم اعلی نازل و نزد جناب آقا عزیزالله علیه بهاء الله ارسال شد که برسانند و این کره هم که عرض شد اینکلمات عالیات در باره این دو نازل قوله تبارک و تعالی

بسمی المشرق من الأفق الأعلى

یا میر انّ القدير يناديك فيهذا الحين الذي استوى على سرير الايقان و يدع الكلّ الى افقه المنير اذكر من سمّي بأبيطالب الذي اوضحت له السبيل و دعوته الى الله الفرد الخبير انا ذكرناه من قبل بلوح لاحت من افقه شمس عنایت ربك المشفق الكريم طوبى لك بما سقيته كوثر العرفان و عرفته سبيلي المستقيم انا نوصيه بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر البديع و نذكر الخليل الذي اقبل الى الجليل في يوم اعرض عنه كلّ جاهل مريب انا ذكرناه و الذين آمنوا بما يجد منه المقربون عرف عنایت ربهم العزيز الحميد طوبى از برای ابوطالب که سلاسل قوم را در يوم الهی باسم حضرت قيوم شکست و بافق اعلى توجه نمود اهل طريق در اينظهور اكثرى غافل مشاهده گشتند طوبى از برای نفسیکه بعرفان مکّم طور فائز شد نسأل الله بأن يوفقه و يقربه و يؤيده على محو ما سمع من قبل و صحو ما يسمع اليوم من شطر السّجن الذي اشرقت من افقه شمس البيان امراً من لدن مقتدر قدیر البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و عليه و على الخليل و على كلّ ثابت راسخ مستقيم انتهى اينفانی از حقّ سائل و آمل که ايشانرا مؤيد فرمايد بر آنچه سبب ارتفاع امر اوست امروز استقامت از اعظم اعمال لدى الله مذکور چه که شياطين بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس مقدسه ساعی و جاهدند مع آنکه از اصل امر بيخبر و غافلند اين عبد هم خدمت ايشان سلام و تکبير ميرساند و از برای هر یک توفيق و تأييد ميطلبد

اینکه در باره حضرت افنان جناب آقا سيّد علی علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتند ايشان و حضرت افنان کبير و اخوی و امّ و اخت و بنين اخت و من معهم حال در جوار ساکن و این کره کره سيم است که حسب الاذن بسجن فائز و در ظلّ سدره مستريح قد جعل الله التوفيق رفيقهم و اسکنهم فی جواره و رزقهم ما کان مسطوراً من القلم الأعلى و مذکوراً فی کتب المرسلين اينفانی تبلیغ ذکر آنحضرت را نمود و ايشانهم بذكر آنجناب ناطق حاملين و طائفين و مهاجرين و مسافرين کل سلام و تکبير ميرسانند حبّدا هذا المقام العزيز المنيع لازال اينبعد از محبوب بيزوال مسئلت نموده که آنحضرت را تأييد فرمايد بر تأليف قلوب و اشتعال نفوس بنار محبة الله و کل موفق شوند بحکمت هذا امر من لدى الله با کمال شوق و اشتياق و شعف و اشتعال متمسک باشند و متشبث اين فضلى است از برای ضعفا بايد اقويا ملاحظه نمايند البهاء و الذکر و الثناء على حضرتکم و على من معکم و على الذين اعترفوا بما اعترف به لسان العظمة انه لا اله الا هو العزيز المحبوب

عرض ديگر ذکر مرفوع مبرور جناب آقا محمّد علی علیه بهاء الله که در جدّه صعود فرمودند در دو مقام از قلم اعلى نازل یکی در لوح مخدّره امّ ايشان و آخر در لوح جناب ملا غلامحسين قد فاز بما کان امل الخادم و آمال المقرّبين

خادم

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

هو الله المقتدر القيوم

حرّك يا عبد هذا القلم السنّا على هذا اللّوح الدّرّيّ البيضآء ليحكى عمّا يغنّ الرّوح في قلبك من الحان الهويّة في هذا الجنّة البديعة على هذا اللّوحة الصّمدية لتستبشر بذلك عباد مكرمون الذين فيهم غرس شجرة الرّبّاني و اشرفت شمس الصّمداني و النور السّبحاني و الظّهور القدماني و بهم فجّرت عيون الالهية و استورقت سدرة العمائية و اثمرت ورقة الكافورية و منهم استقرّ جوهر الهويّة على عرش القدم و تغرّد الورقآء في هيكل المكرّم و طلعت انوار الصّبح من شمس الهويّة في قمص المفخّم و بهم ظهرت الموجودات و اليهم اعادت و منهم طلعت الممكنات و اليهم رجعت و بهم ليس هيكل الفناء ردآء البقاء و تنوّب جوهر الفقر قميص الغنآء و ساذج الدّلّ ثوب الكبرياء

فسبحانك اللهم يا الهى لم ادر ما اذكرك حينئذ اذكرك بما تنطق في صدرى او بما تلهم في قلبى او اذكرك بما وفيت بعهدك فى حقّى و حقّ عبادك كما وعدت من قبل فى محكم كتابك و متقن آياتك قلت و قولك الاحلى و وعدك الصّدق فى ملكوت الاعلى يوم يعنى الله كلّ من سعته اشهد حينئذ بين يديك بانك وفيت بكلّ ما وعدت و ادّيت بكلّ ما حتمت و قضيت كلّما ثبتّ بحيث جعلت كلّ شئى مكمّن غنآئك و معدن افضالك فيما عرفتهم مناهج امرك و سبل احكامك و جواهر حكمتك و ساذج علمك و معانى آياتك و كشفت عن وجهك براقع الجلال ليشهدن الكلّ من انوار الجمال فى هيكل ذكرك و قمص عزّك و جوهر علمك و مخزن وحيك و معدن امرك و مكمّن نورك حتّى استغنيت به عن دونه و استكفيت به عن كلّ ما سواه و استفرغت به عن كلّ من فى السّموات و الارض بحيث كلّ العباد يطلبون قربك و جوارك و الطّوف فى كعبة ذاتك و الورود فى حرم لقآئك ولكن ائى فوعزّتك ما عرفت بعدك حتّى اطلب قربك و وصالك و ما شهدت فراقك لكى اتمنى واصلك و لقآئك فما ظنّى بك يا الهى و ما همّ العباد اليك يا محبوبى لانك كنت قائماً فوق كلّ شئى و باقياً على كلّ شئى فاستلک حينئذ بشمس ازليّتك و انوار عزّ قدس ربوبيّتك بان تجعل هؤلاء من آيات عزّ سلطنتك و من اثمار شجرة فردانيّتك و من اوراق سدره كينونتك ثمّ اشتعل يا الهى فى قلوبهم سراج محبّتك و مشكوة عنايتك و مصباح ولايتك لتحرق اكبادهم شوقاً للقآئك و حبّاً لوصالك و طلباً لزيارة جمالك اذ هذا شأن لم يكن فى الملك شأن اعظم من ذلك و لتحركهم ارياح القدس عن شمال الحدية الى يمين الاحدية ليقدرن على الصّعود الى رفر العمآء خلف سرادق المجد فى ملكوت السنّا و جيروت البقاء فى حديقة الكبرى عند قميص العلى فى هيكل الاعلى ثمّ استقرّهم يا الهى على مقام الذى خلقت لهم بهم بانفسهم ثمّ البسهم من خلع هدايتك و قميص الذى نسجته من ايدى قدرتك و انامل عزّتك ثمّ اثبت يا الهى على الواح قلوبهم من قلم الامضاء ممّا ينبغى لاهل القضاء و ائك فعّال لما تشآء و ائك انت على كلّ شئى قدير ١٥٢

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب میرزا ابوالقاسم علیه بهاء الله

بسمه المهیمن علی الاسماء

حضرت خاتم انبیا روح ما سواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر و با عنایت کبری و فضل بیمنتھی ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و آوردند آنچه را که معشر انبیا در جنّت علیا نوحه نمودند در انبیای قبل تفکر نما هر یک باعراض قوم مبتلا گشتند بعضی را بجنون نسبت دادند و برخی را سحر گفتند و حزبی را کذاب بمتابۀ علمای ایران سالها از حق جلّ جلاله ظهور این ایام را میطلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت کل اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند آنک اذا سمعت تغرّادات حمامة بیانی علی اغصان دوحه عرفانی قل

الهی الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بان لیس لک شریک فی ملکک و لا شبیه فی مملکتک اسئلک بامواج بحر قدرتک و اشراقات انوار شمس احدیتک بان تحفظنی من شرّ اعدائک و تقرّبنی الیک ای ربّ ترانی مقبلاً الی افقک معرضاً عن دونک اسئلک بنار سدرتک و نور امرک ان تکتب لی ما کتبه لاصفیائک آنک انت المقتدر الغفور الکریم لا اله الا انت العلیم الحکیم

جناب آقا میرزا اسدالله ابن نجّارباشی علیه بهاء الله

بنام دوست یکتا

حقّ جلّ جلاله اهل عالم را بحیات دائمه میخواند و لکن عباد او را بظنون و اوهام غفلت بشأنی ناس را احاطه نموده که در لیالی و ایام بغیر حقّ مشغولند و شاعر نیستند در کلّ حین عذاب مبین از برای خود مهیا مینمایند عنقریب ثمرات اعمال خود را مشاهده کنند و بر خسران خود گواهی دهند طوبی از برای نفسیکه زخارف فانیه و الوان مختلفه و اقتدار فراعنه او را از مطلع نور احدیه منع نمود بحقّ متمسک و باو متشبّث از حقّ میطلبیم عباد خود را محروم نسازد و از رحیق مختوم قسمت عطا فرماید

ضلع جناب ابوالحسن الّذی هاجر

بنام دوست مهربان

حقّ عزیز میفرماید ای کنیز من ذکرت لدى العرش مذکور و لسان الهی باین لوح ناطق تا از بدایع فیوضات رحمت محیطه اش مسرور شوی و بعنایاتش مطمئن در کلّ احیان بذکر محبوب امکان مشغول باش و از دونش فارغ آنچه مقصود از آفرینش بوده عرفان الله است الحمد لله بمعرفتش فائز شدی و از بحر محبتش آشامیدی این نعمت بزرگ را غنیمت دان و سهل مشمر و از سارقین و منکرین و شیاطین حفظش نما چه که لؤلؤ ثمین را سارقین از کلّ جهات در کمین بوده و خواهند بود انشاءالله بتأییدات اسم اعظم الهی مکنون و محفوظش داری

* * *

هو المبین الحکیم

حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضا نمائید این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده

ای اهل بهاء کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد در محاربه واقعه بین دولت علیّه و روس ملاحظه نمائید طرفین از جان و مال گذشتند چه مقدار قریه ها کأن لم یکن مشاهده شد

مشکوة بیان را این کلمه بمثابه مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبت و اتحاد و موّدت و اتفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست

جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میآید و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای عصر گاهی بلسان شریعت و هنگامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایه قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده کفی بالله شهیدا

ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمهئی و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والا او را باو گذارید و در باره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائده روح و بمثابه معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

اگر اهل فرقان بشریعت غرّا بعد از حضرت خاتم روح ما سواه فداه عمل مینمودند و بذیلش تشبّث بنیان حصن امر مترعز نمیشد و مداین معموره خراب نمیگشت بلکه مدن و قری بطراز امن و امان مزین و فائز از اختلاف امت مرحومه و

دخان انفس شریبه ملت بیضا تیره و ضعیف مشاهده میشود اگر عامل میشدند از انوار آفتاب عدل غافل نمیگشتند سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضا و نون دیگر معین و یاور او و هر دو بر حسب ظاهر با جنود و عساکر ایشان در قلعه حدید ساکن و مظلوم در بیتهی که جدار آن بمثابه قرطاس الأمل مقطوع الا من الله انه لو يشاء يجعل القرطاس حديداً اغلظ من الجبل و الحديد رقيقاً ارق من جفن العين لعمر الله ادعوهم الى التور و يدعونني الى التار و ما دعاء الظالمين الا في ضلال اردت لهم العزة و ارادوا لي الذلة الكبرى از اول ايام در دست غافلین مبتلا گاهی به عراق و هنگامی به ارض سر و از آنجا به عکا که منفای قاتلین و سارقین بوده من غیر جهت ما را نفی نمودند و از این سجن اعظم معلوم نیست بکجا و چه جا محل گیریم العلم عند الله رب العرش و الثرى و رب الكرسي الرقيع ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلى ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع امر بوده و هست خذوا امر الله و تمسكوا به انه نزل من لدن امر حكيم

با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را به ما یتتبع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم قسم بافتاب حقیقت که از اعلى افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصغا نماید امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشانی که مشرق آیات و مطلع بینات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران بدریای بخشش بی پایان بی برزند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر که بدکار گمان مینمود از اختیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس را سبب علمای شیعه و اعمال ناشایسته بوده سبحان الله در کودکی میشنیدیم فلان عالم در کلمه قائم سخن میگوید که از احادیث و اخبار بما رسیده یوم ظهور آن حضرت بکلمهئی تکلم میفرماید و نقبا کل از آن کلمه علیا اجتناب مینمایند و فرار اختیار میکنند آیا آن کلمه چیست که اعلى الخلق از حق اعراض مینمایند ای معشر جهلا آن کلمه اینست و در این حین میفرماید هو در قمیص انا ظاهر و مکون به انا المشهود ناطق نشنیده فرار نمودید بگو این است آن کلمهئی که از سطوتش فرائض کل مرتعد الا من شاء الله مقصود از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی بحر احدیه منع نموده اند والا عالم عامل و حکیم عادل بمثابه روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمی که تارکش بتاج عدل مزین و هیکلش بطراز انصاف

قلم اعلى حزب الله را وصیت میفرماید و بمحبت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید مظلوم امروز مسجون ناصر او جنود اعمال و اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و توپ یک عمل پاک عالم خاک را جنت علیا نماید ای دوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حق جل جلاله را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید به ما له ناظر نباشد بل به ما عند الله لیس له ان ينظر الى ما ينفعه بل بما ترتفع به كلمة الله المطاعة قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیة نصر تقوی الله بوده و هست او است درعی که هیکل امر را حفظ میکند و حزب الله را نصرت مینماید لازال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح المقریون مدن القلوب باذن الله رب الجنود

عالم را ظلمت احاطه نموده سراجی که روشنی بخشد حکمت بوده و هست مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حکمت ملاحظه مقامات است و سخن گفتن باندازه و شأن و از حکمت حزم است چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول نماید از قبل نوشتیم لا تطمئنوا من کلّ وارد و لا تصدقوا کلّ قائل در جمیع احوال از حق جل جلاله بطلیب عبادش را از رحیق مختوم و انوار اسم قیوم محروم نفرماید

یا حزب الله قلمی الاعلیٰ یوصی العباد بالامانة الکبریٰ لعمر الله نورها اظهر من نور الشمس قد خسف کلّ نور عند نورها و ضیائها و اشراقها از حقّ میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقات شمس امانت محروم نفرماید جمیع را در لیالی و ایام بامانت و عفت و صفا و وفا امر نمودیم طوبی از برای عاملین از اول ایام که انوار آفتاب امر از افق عراق اشراق نمود تا حین قلم بیان از حرکت بازماند بکمال روح و ریحان اهل امکان را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه وصیت نمود در لیالی و ایام صریر قلم مرتفع و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت تفویض ظاهر سی سنه و ازید آنچه بر این حزب مظلوم وارد صبر نموده‌اند و بخدا گذاشته‌اند هر صاحب عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد شهادت داده و میدهد این مظلوم در این مدّت بمواعظ حسنه و نصایح شافیة کافیه تشبّث نمود تا بر کل ثابت و واضح شد که حقّ از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس آمده نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان تبارک الرحمن الّذی خلق الانسان علّمه البیان بعد از همه زحمتها نه امراء دولت راضی و نه علمای ملّت یک نفس یافت نشد که لله امام درگاه حضرت پادشاه کلمه‌ئی بگوید لن یصینا الا ما کتب الله لنا بمعروف عمل نمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت انصاف بمثابه عنقا شد و صدق مانند کبریت احمر نفسی بخیر تکلم نمود گویا عدل بمثل اهل حقّ مبعوض عباد و مطرود بلاد گشته سبحان الله در فتنه ارض طاء احدی به ما حکم به الله تکلم نمود نظر باظهار قدرت و ابراز خدمت در حضرت سلطان معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته‌اند امثال آن نفوس قطره را دریا نمایند و ذره را آفتاب بیت گلین را حصن متین گویند و از حقّ مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم را بتهمت فساد اخذ نمودند لعمر الله آن نفوس جز عزّت دولت و خدمت ملّت قصدی و املی نداشته و ندارند لله گفته و لله میگویند و فی سبیل الله سالکند

ای دوستان از مقصود عالمیان مسئلت نمائید حضرت سلطان را تأیید فرماید تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز امن و امان مزین گردد از قرار مذکور بصرافت طبع بستگان را گشود و مقیدین را آزادی بخشود بعضی از امور عرضش امام وجوه عباد فرض است و اظهارش از سجدّه ابرار تا اختیار مطلع شوند و آگاه گردند انه یلهم من یشاء بما اراد و هو المقتدر الامر العلیم الحکیم از آن ارض کلمه‌ئی بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا معتمدالدوله فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب نه این مظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم ملاقات نمود آنچه در نظر است دو بار در مرغ محله شمیران که مقرّ مظلوم بود تشریف آوردند کرّه اول طرف عصر یومی کرّه ثانی یوم جمعه صبح تشریف آوردند نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان عالم و آگاهند نباید بغیر حقّ تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید این کلمات را امام وجه از قبل مظلوم مذکور دارد

هو العلیم الخبیر

یا ابن الملک حضرتک رأیتی من قبل كأحد من الناس لو تتوجّه الیوم ترانی بنور لا یدری احد من اظهرة و بنار لا تدری نفس من اشعلها ولكنّ المظلوم یدری و یعرف و یقول اظهرته ید ارادة الله ربّ العالمین و اوقدتها ید القدره تسمع من زفیرها تالله قد اتی الوعد و مکلم الطور ینطق فی سدره الظهور و القوم اکثرهم من الغافلین یا امیر قد کنت ساتراً امری اظهری ربّی و کنت راقداً ایقظتني نسمة الله فلما رفعت رأسی سمعت من کلّ الجهات یا ایها التاطق فی السدره طوبی لأرض تشرقت بقدمک و لنفس فازت بندائك و لوجه توجّه الیک قم و قل یا ملاء الأرض لیست افکارک و لا امشی فی طرقکم اذکروا ما وعدتم به فیما نزل من قبل و فی کتابی المبین اذا قمت و نطقت بما امرت به لیس هذا من عندی بل من لدن مقتدر قدیر اسأل من حضرتک العدل و الانصاف فی هذا النبأ العظیم و هذا البناء الکریم لحضرتک ان تسأل الامر الّذی فی سبيله سفکت الدماء و نصبت

الرَّؤُوسِ وَتَشَبَّكَتِ الصُّدُورُ وَذَابَتِ الْأَكْبَادُ وَانصَعَقَ الْعِبَادُ إِلَّا مِنْ شَاءَ اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَيْسَ الْأَمْرُ بِيَدِي بَلْ بِيَدِهِ أَنَّهُ هُوَ الْقَوِيُّ
الْغَالِبُ الْقَدِيرُ قَدْ نَطَقَ اللِّسَانُ عَلَى قَدَرٍ مَقْدُورٍ وَهُوَ الْمَقْدَرُ الْحَكِيمُ

طوبی از برای نفسی که شبهات اهل هوی او را از مولی الوری منع نمود و از افق اعلی بازداشت عظمت امر و
عظمت ایام در کتب الهی مذکور و مسطور است طوبی لعین رأت و لأذن سمعت ما نطق به لسان ارادة الرحمن علی الأغصان
و ویل لكل غافل بعید

ای دوستان جناب حیدر قبل علیّ و محمّد قبل حسین علیهما بهائی ذکر اولیای الهی را نمودند شهر شهر و خانه خانه
قصه کرد بل قصه‌ها گفتند و از عدم حضور کل لدى الباب غصه‌ها خوردند یا حزب الله فی المدن و الدیار قد ذکرت
اسمائکم لدى الوجه و نزل لکم ما انقطع عنه ایادی التّغییر و الفناء و یوصیکم بحفظ ما اوتیتم به من لدى الله رب العالمین این
مقام اعلی را باسم مالک اسماء حفظ نمائید از حقّ بخواهید کل را مؤید نماید بر امری که عرفش و ذکرش بدوام ملک و
ملکوت باقی و پاینده ماند

و فی آخر الكتاب نوصیکم مرّة اخرى بالعفة و الأمانة و الدّیانة و الصدق و الصّفاء ضعوا المنکر و خذوا المعروف امرأ
من لدى الله العلیم الحکیم در این حین قلم اعلی نوحه مینماید و نطق میکند آنچه در کتب الهی از قبل و بعد بود ظاهر لعمر
الله ظاهر شد آنچه که چشم عالم شبه آن را ندیده مع ذلك مشاهده میشود بعضی از دوستان از گفته‌های اهل بیان توقّف
مینمایند و یا از ضوضاء منافقین مضطرب میشوند اینست آن امری که بنفسه ظاهر است و بر کل لازم که وجه امر را بچشم او
ملاحظه نمایند شأن انسان آنکه اگر جمیع عالم اراده نمایند او را از افق اعلی منع کنند یا از صراط مستقیم منحرف سازند
خود را عاجز مشاهده نمایند از قبل کل را بنعیق ناعقین و ضوضاء معتدین اخبار نمودیم حزب الهی باید بسیف این کلمه مبارکه
که از مطلع فم نقطه اولی روح ما سواه فداه اشراق نموده که میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار بشارتی
و لا بما نزل فی البیان و بدرع کلمه مبارکه اخرى که میفرماید ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانیه و ایّاک ان تحتجب
بما نزل فی البیان خود را از مفسدین اهل بیان حفظ نمایند در ظهور خاتم انبیا روح ما سواه فداه و امورات بعد آن تفکر نمائید
و پند گیرید و راضی نشوید مجدّد ناحیه کذب و بثر موهمه و جابلقا و جابلسای ظنوتیه بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد
بافق اعلی ناظر باشید و از دونش فارغ و منقطع و آزاد از اوّل امر تا حین آنچه گفته شد امام وجوه بوده حقّ جلّ جلاله آگاه و
عمل گواه لا حول و لا قوّة الا بالله البهّاء المشرق من افق سماء عنایتی علیکم و علی من یدکرکم و یحبکم و علی کلّ مقبل
ثابت مستقیم و الحمد لله العلیّ العظیم

بنام خداوند یکتا

حقّ جلّ جلاله اهل عالم را مخصوص معرفت خود خلق فرموده و جمیع را بطراز دانائی و بینائی مزین نموده تا از ریحیق حیوان
که معرفت حضرت رحمن است محروم نمانند و اسبایکه سبب و علّت علوّ وجود و سموّ نفوس بوده بلسان رسل ذکر شده
ولکن بعضی را هواهای نفسانیه منع نموده چنانچه مشاهده مینمائید مع آنکه خلق باعتقاد کلّ مخصوص عرفان الله خلق
شده‌اند از او محجوبند و بغیر او متوجّه اعادنا الله و ایّاکم عن شرّ الذّین اعرضوا عن الله و غفلوا عمّا امروا به فی کتابه العظیم
باید آنجناب متوکلاً علی الله بانچه الیوم سبب ارتفاع امر و علّت تذکر عباد است مشغول باشند این کلمه‌ایست که از قبل و

بعد حقّ جمیع را بآن امر فرموده طوبی للعاملین جمیع دوستان آن اراضی را اگر ملاقات نمودید از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسانید البهّاء علی من استقام علی امر اللّٰه و اتّبع ما انزله اللّٰه من ملکوته العزیز المنیع

* * *

جناب حیدر قبل علی علیه بهّاء اللّٰه الأبھی

بسمی الذی ینطق فی بحبوحه الأحران

حقیقت مدح و جوهر ثنا اهل بها را لایق و سزا که ثروت و زینت و الوان ناسوت انشاء ایشانرا از توجّه بافق اعلی منع نمود اقتدار جابره و اختیار فراعنه حائل نشد بنور تقوی و نفوذ کلمه علیا عالم را بحیات تازه و زندگی پابنده مزین نمودند ایشانند رجالی که تجارت عالم ایشانرا مشغول نساخت و از توجّه بمالک قدم بازنداشت در بلایا صابرند و در رزایا ساکن چه که از خلق بریده اند و بحقّ پیوسته اند تعالت مقاماتهم و تعالی اصطبارهم نسأل اللّٰه تبارک و تعالی ان یرفعهم بین عباده و یرتّبهم بطراز العدل فی مملکتهم و یقدرّ لهم ما یجعلهم حروفات کتابه و کلمات الواحه انه هو الحاکم علی ما یشاء و الامر بما اراد لا اله الا هو مالک الایجاد و المهیمن علی من فی البلاد

یا حیدر قبل علی علیک بهائی لازال در ساحت مظلوم مذکور بوده و هستی لله الحمد فائز شدی بآنچه که در کتب الهی از قلم ابدی مرقوم و مسطور آنچه در باره توجّه و اشتعال اولیای ارض الف و راء ذکر نمودی باصغا فائز لله الحمد از اول ایام نور ایمان از افق سماء آن ارض طالع و لائح و ساطع و مخصوص در این کره از سماء عطاء مالک نور احدیه آیات بدیعہ منیعہ نازل و ارسال شد نسأل اللّٰه ان یسقیهم من کؤوس آیاته کوثر عرفانه و من کتوب بیانہ سلسبیل حبّه و رضائه و نسأله ان یؤیّدہم علی ما یرتفع به امر اللّٰه فیما سواه

اینکه ذکر رجوع از ارض صاد از قلم اعلی نازل مقصود آنکه در مدینهئی که ذنب در آنست توقّف زیاد جائز نه و قبل هم اینکلمه از ملکوت امر الهی جاری اکثری از امرا و رؤسا در ظاهر اظهار محبّت مینمایند و در باطن بتحریک مشغول سبحان اللّٰه الی حین اعمال عظیمه و عنایت کبیره اینمظلوم معلوم نه و احدی بآن آگاه نه قریب چهل سنه حزب اللّٰه را از نزاع و فساد و قتل و غارت و اعمال و افعال مردوده منع نمودیم چنانچه کل اگر بانصاف آیند شهادت میدهند که فضل اعظم از اینمظلوم ظاهر و هویداست از قبل در هر سنه نار حرب مشتعل چنانچه دیده اند و شنیده اند و بعد از ورود اینمظلوم در عراق عرب احدی بغیر ما اراده المظلوم حرکت ننمود مع عناد غافلین و بغضای ناعقین نفسی بر تلافی و دفاع قیام نکرد نصایح الهی و مواعظ ربّانی چنان تأثیر نمود که اولیا را کشتند و شهید نمودند و ایشان نکشتند و بحقّ گذاشتند مع ذلک نه دولت و نه ملّت اظهار رضایت ننمودند گویا از اینعمل غافلند و الی حین باین رحمت کبری و عنایت عظمی آگاه نگشته اند از حقّ بطلبید آگاهی بخشند و انصاف عطا فرماید در اکثری از الواح حضرت پادشاه آیده اللّٰه را ذکر نمودیم و از برایش حفظ و حراست از حقّ مسئلت کردیم باری معروف اینمظلوم مستور چه که مظاهر انکار بیشمار آیا چه شده که وزرا و امرا در تدبیریکه سبب حفظ و حراست و راحت عالم و امم است توجّه نمینمایند امروز میتوان باموریکه سبب بقاء دولت و ترقّی ملّت است تمسّک نمود ولکن ایام بعد را این فضیلت نبوده و نیست یشهد بذلک من عنده نور المعرفة و البیان

یا حیدر قبل علی اگر چند یومی بارض خاء توجّه نمائی و بحکمت ناظر باشی شاید ثمریکه سبب نجات خلق است از سدره امید بروید و ظاهر گردد صحیفه منزله که باسم جناب نبیل اکبر نازل و همچنین صحیفه اخری که مخصوص جناب

محمد قبل علی از سماء بیان نازل اگر با شما باشد خوبست فی الحقیقه این دو صحیفه یکی است باید در یکجمله جمع شود و همچنین سور و الواحیکه سبب جذب و ابتهاج و علت هدایت و انبساطست ولکن در جمیع احوال ملاحظه حکمت اعظمست از جمیع امور از قبل در حفظ الواح بآنجناب نوشته شد آنچه که تکرار ذکر لازم نه در خضرا دو سنه قبل شخصی که نزد اینمظلوم معروف بوده ملاقات با یکی از اولیا را طلب نمود و مقصودش آنکه ادراک نماید و بیاید آنچه را که مقصود اینظهور اعظمست و با یکی از اولیا ملاقات نمود ولکن از آنملاقات ثمری حاصل نه چه که بستر و کتمان مجلس بآخر رسید و نظر بحکمت مطلب مستور ماند از برای حکمت اندازه و مقدار است معلوم چه اگر این قسم حکمت عمل شود ناس ممنوع و محروم مانند در هر امری اعتدال لازم حال اگر آنجناب قصد آن اطراف نمایند لأجل زیارت و ملاقات اولیا اثر ظاهر شود البتّه عملیکه لوجه الله ظاهر گردد آثار بدیعۀ منیعۀ از عدم بوجود آید و بطراز تأثیر فائز شود بعضی از کتب منزله و آیات و الواح را اگر بعضی مشاهده نمایند عندالله محبوب و مقبول چه که اکثری از خلق از اصل امر آگاه نه بمفتریات کاذبین و روایات ناعقین از تقرّب الی الله منع شده و میشوند آنچه بر کل الیوم لازم و واجب اینست که لله بیصر خود در آنچه ظاهر شده و نازل گشته ملاحظه نمایند و فی سبیل الله در حفظ عباد توجه کامل مبذول دارند که شاید حزب الله باوهامات حزب شیعه مبتلا نگردند اسماء اصنام عباد گشته باید بعضد قدرت و قوت آنها بشکنند و بریزند و مقصود از قدرت و قوت قدرت و حکمت و بیان است لعمر الله این قوت غالب بوده و هست و صفوف عالم و سیوف امم آنها منع ننماید و ضعیف نسازد ان ریگ یعلم و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون از حقّ بطلب کنوز مودعه در ارض را ظاهر فرماید و هم رجال لا تضعفهم قدره و لا تعجزهم قوه و لا تمنعهم حجبات الأرض و لا سبحاتها ینصرون الأمر باللسان و البیان نشهد انهم اولیاء الله فی ارضه و اصفیائه فی بلاده طوبی لمن سمع و اجاب و لمن عمل بما امر به فی الكتاب

از برای نفوسیکه از قبل الواح طلب نمودی بعضی از قبل ارسال شد و حال مخصوص نفوس الف و راء ابناء مرحوم فا و همچنین ابناء مرفوع را الواح مقدسه ارسال شد نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیدهم علی ذکره و ثنائه و خدمه امره انه علی کلّ شیء قدیر لازال اهل آن ارض در ساحت مظلوم مذکور ولکن کشف کامل و ستر کامل محبوب نه چه که ان الذّنب یعوی و الکلّب ینبح یا حیدر قبل علی از برای کل تأیید طلب نما در آن ارض بذر حکمت و بیان ودیعه گذارده شده سوف یظهر ما اراده الله ربّ العالمین در هر ارض که وارد شدی اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما لتنجذب افتدتهم من ذکر الله المهیمن القیوم اولیای شاهرود را ذکر نما لحاظ عنایت بایشان متوجه از حقّ میطلبیم کل را از سموم رقتشا حفظ فرماید در پست فطرتی هادی تفکر نما تازه باذکاری ناطق که اذن واعیه ابدأ اصغای آنها دوست نداشته و ندارد تازه مرآت و وصی و امثال آن ظاهر شده بگو بریزید این اسماء مانع را و به ما ینبغی لأیام الله تمسک جوئید امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ناطق و سدره باثمار جنیه مزین و مشهود قل

الهی الهی اسألک بآیاتک الکبری و حفیف سدره المنتهی و صریر قلمک الأعلى ان تؤید اولیائک علی استقامه لا تمنعها جنود الشبهات و لا صفوف الاشارات و لا الأسماء و الصّفات اهل بها بحقّ ناظرند و از دونش فارغ و آزاد سست عنصرهای عالم بمفتریات قبل تمسک جسته اند از بحر معرضند و بغدیر متمسک از تشعشات آفتاب ممنوعند و بمطلع ظلمت مقبل انصاف و عدل در ایران مرحوم شده و از عیون و ابصار مستور یا حیدر قبل علی اینمظلومها در ارض صاد و عشق کشته شدند و تعرّض نکردند و دست درنیآوردند و بصبر و اضطبار متمسک جستند مع ذلک عناد اهل ایران نسبت بقبل بمراتب زیادتر و کاملتر مشاهده میشود در مراجعت عمل نموده آنچه را که دموع مقررین جاریست نسأل الله تبارک و تعالی ان یزین بلاده بمواهبه و الطافه و جوده و احسانه انه علی کلّ شیء قدیر چهل سنه میشود حضرت پادشاه را بر حسب ظاهر اینمظلوم باراده حقّ جلّ جلاله حفظ نمود مع ذلک ثمری ظاهر نه و اثری هویدا نه نشکر و نحمد و نقول

یا نَوَّار الوجود و سِتَّار الأمور اسألك بمشرق ظهورک و مطلع آیاتک و مخزن لآئی علمک و حکمتک ان تؤیّد الغافلین علی التّوجّه الی بحر عطائک و شمس فضلک ثمّ قدرّ لهم یا الهی ما قدرته بحدوک و عنایتک انک انت المقنن المختار یا حیدر قبل علی آنچه الیوم لازم منع عباد است از توجّه بافق اعلی برستی میگویم و بلسان حقیقت ذکر مینمایم هر نفسی از عشاق که مشتعل بنار اشتیاق و حضور است باید بآنچه از قبل ذکر شد عمل نماید لعمر الله در اینصورت از اهل حضور و لقا و اصحاب مشاهده و اصغا در صحیفه حمرا از قلم اعلی ثبت میشود بشرّ العباد بذلک آنچه از قلم الله نازل و جاری باقی و ثابت است بشأنیکه محو آنرا اخذ ننماید و تغییر نپذیرد ان ریّک هو المبین المشفق العزیز الوهاب سبیل بعید و مشقتهای آن بسیار امروز باید کل بکلمه الهی متمسک باشند و باراده او متشبّث آنچه از ملکوت امر نازل آن محبوب و مطاعست طوبی للعارفین و للعالملین اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان مخصوص من طار فی هوآء محبّتی و اشرق من افق الانقطاع فی ایّامی و شرب ریحق الوحی من کأس عطائی الذی سمی بعلی قبل حیدر علیه بهآء الله مالک القدر و المنظر الأكبر فی الحقیقه عمل نمودند آنچه را که در این عصر از احدی ظاهر نه از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه که سزاوار آنعمل مبرور مشکور است نامه جناب امین علیه بهائی و عنایتی رسید و لکن هنگامیکه بر حسب ظاهر وقت باقی نه لذا جواب معلّق است بکرة اخری لازال در ساحت مظلوم مذکورند و بر خدمت مؤیّد انشاءالله در جمیع احوال بحر عطا باشند از برای وری و فرات شفقت و محبّت نسبت بکل از قبل فرموده خلقتنا النفوس اطواراً لذا باید ایادی امر مدارا نمایند چه که ایّام ظهور است رحمت و عنایت سبقت گرفته جناب امین از اوّل ورود در لجة احدیه الی حین مدارا نموده اند نسأل الله ان یوفّقه و یؤیّده بجنود الغیب و الشّهادة علی ذکره و ثنائه و خدمة امره المحکم المتین جناب ابن ابهر در آن ارض بمانند نسأل الله تبارک و تعالی ان یجعله مبلغ امره بحیث تنطق السنن الکائنات بذکره و قیامه و استقامته و خضوعه و خشوعه لله ربّ العالمین انا نکبر علیه من هذا المقام الأعلی و نبشّره بما نزل فی هذا اللّوح المبین یا ابن ابهر علیک بهآء الله مالک القدر بیت معهود مذکور بطراز قبول فائز بشرهما من قبلی و نسأل الله ان یوفّقهما و یقدّر لهما ما یقرّیهما الیه انه هو السّميع البصّار البهآء المشرق من افق سماء بیانی علیکم یا اولیائی و علی امائی اللّائی اقبلن و سمعن و آمنن بالله الفرد الواحد العزیز النّوار

محبوب فؤاد حضرت امین جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهآء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد بساط حضرت موجودیرا که وجود را موجود فرمود و عالم را بانوار اسم اعظم منور نمود در عالم معنی و معنی معنی و معنی عظم شأنه و لا اله غیره و الصلوة و السلام و التکبیر و البهآء و الذکر و الثناء علی اولیائه الذین ما نقضوا عهده و میثاقه و قاموا علی خدمة امره العزیز البدیع

و بعد یا محبوبی این نامه ششم است که ارسال میشود دستخطهای آنمحبوب نمره اوّل ۱۷ ربیع الأوّل و ثانی دهم جمادی الأوّل و ثالث پنجم جمادی الثانی رسید رسیدن ارمغان بیان در حدیقه معانی آنچه در او مذکور مکرر قرائت شد نفعات محبّت از او ساطع و فوحات خلوص از او در هبوب هر کلمه آن شاهدهی بود صادق و گواهی بود امین بر اقبال و توجّه و

خدمت حضرت امین و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقصد اعلیٰ نموده امام وجه بعد از اذن عرض شد و باصغاء محبوب عالم
فائز گشت هذا ما انزله الرحمن فی الجواب قول الربّ تعالیٰ و تقدّس

انا المیین الحکیم

یا امین طوبی از برای کلمه‌ئی که در ایام الله باصغاء مقصود فائز گشت و طوبی از برای حرفیکه در محضر اقدسش حاضر شد
و طوبی از برای لفظیکه در مدینه‌اش ظاهر گشت قل ان تعدّوا نعمه الله لا تحصوها ظاهر شد و ظاهر فرمود آنچه را که از
قلوب و عیون مستور بود راهش نمودار امرش پدیدار من غیر تعطیل و تعویق اشراقات انوار آفتاب عنایتش رسیده و میرسد سرج
امر باسمش ظاهر و آیات عظمت بامرش نازل اوست قادر یکتا و گوینده یکتا حزب الله را از ذکور و اناث که در بلاد حقّ
جلّ جلاله ساکنند یعنی مدائن ایمان و ایقان هر یک را تکبیر و سلام برسان و بانوار آفتاب بخشش الهی بشارت ده و آثار قلم
اعلیٰ متذکر دار طوبی لک یا امین شاهد قلمی الأعلیٰ بانک فزت بالحضور و اللّقاء و المشاهده و الاصغاء کن سحاباً للبلاد و
نیسان العنایة للعباد از حقّ میطلبیم حزب خود را بطراز انقطاع مزین فرماید بشأنیکه بتمام همّت بر خدمت قیام نمایند و بهدایت
من علی الأرض توجّه کنند

بگو ای اهل عالم ندای مظلوم را بشنوید و بآنچه سزاوار است تمسک نمائید بر هر نفسی راه خدا معلوم و واضح بمثابه
آفتاب نورش مشرق و اشراقش ظاهر هر نفسی بر خدمت قیام نماید ذرات عالم و اهل فردوس اعلیٰ و جنّت علیا از حقّ تأییدش
را میطلبند و توفیقش را میخواهند بعنایت حقّ جلّ جلاله قدم را از مکان بردارید و بر لامکان گذارید و آن مقام انقطاع از کل و
قیام بر خدمتست امروز نور ندا مینماید و طور بشارت میدهد اثمار میگوید یا اشجار روز روز شادبست و یوم فرح و سرور است
چه که محبوب ظاهر و مشهود است عجب جذبی عالم را اخذ کرده و عجب شوری بین ملاً اعلیٰ بساط ابتهاج بکمال
انبساط مبسوط طوبی از برای لسانیکه بذکرش ذاکر و سمعیکه بترتّمات اشیاء فائز ای صاحبان سمع اطیبار فردوس اعلیٰ در تغنی
ای صاحبان بصر انوار اسم اعظم مشهود خود را محروم نممائید قدر ایام را بدانید قلم اعلیٰ در لیلالی و ایام بذکر حزب الله
مشغول طوبی لهم و لهم حسن مآب و لله الأمر فی المبدء و المعاد انتهى الحمد لله فائز شد آنمحبوب بآنچه که امل مقرّین و
امل مخلصین بوده

اینکه در ذکر مخدّره مکرمه عمّه و بنت علیهما بهاء الله مرقوم داشتند و همچنین ذکر حاجیهای ارض کاف علیهم بهاء
الله و ذکر ضیافت ورقه خدیجه سلطان علیها بهاء الله کل بشرف عرض امام حضور ربّ فائز و هر یک از لسان عظمت مذکور
این نعمت عظیم است مقامش را بدانید چندی قبل حضرت اسم الله مه علیه منکلّ بهاء ابههه ذکر ضیافت نمودند و بعد از
قبول عمل فرمودند در همان لیله ذکر ایشان از قلم اعلیٰ جاری و ارسال شد

اینکه در باره جناب آقا سید فرج الله علیه بهاء الله و محبّت و استقامت ایشان نوشته بودند بعد از عرض آفتاب عنایت
از افق سماء فضل مشرق و از قبل هم حضرت اسم الله از جانب ایشان عمل نمود آنچه را که ذکر شده بود و اینکه در باره
ابناء خلیل و وراثت کلیم علیهم بهاء الله در ارض هاء و میم مرقوم داشتند در ایامیکه آنمحبوب بشرف حضور فائز بودند یک
صحیفه مبارکه از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل نظر بحکمت الی حین ارسال نشد و حال ارسال میشود از حقّ میطلبیم
ایشانرا مؤید فرماید بر استقامت کبری چه که ناعقین و ناهقین کالجراد المنتشر در مدن و دیار متفرّق شده‌اند نسل الله ان
یحفظ الکل بفضل و جوده انه هو جواد کریم

اینکه مرقوم داشتند مکتوب اینعبد که تاریخ آن ۲۶ ربیع الأوّل بود رسیده و قبل آن نرسیده صورت آنچه ارسال شد موجود
یازدهم ربیع الأوّل مکتوب اینعبد که مزین بود بآیات الهی مع عدد تسع ۹ اوراق وصول ارسال شده امید است که تا حال رسیده

باشد

اینکه در باره حبيب روحانی جناب آقا یحیی علیه بهاء الله مرقوم داشتند هر صاحب بصر و انصافی اگر ملاقات نماید میگوید آنچه را که جناب آقا یحیی گفته ولكن نظر بحجبات نفس و هوی و حب ریاست و اختلاف و فتنه و نفاق میگویند آنچه را که سبب اضلال خلق بیچاره است بمثابه مفتریات قبل که چند نفس غافل نظر بحب ریاست از حق گذشتند و بیانات موهومه عباد بیچاره را در بیدای حیرت و اختلاف و کذب مبتلا نمودند آنچه گفته اند جمیع کذب مثل ناحیه و جابلقا و جابلسا و امثال آن چنانچه بکرات اینفقرات در نامه های اولیا ذکر شده که شاید بعضی متنبه شوند و مره اخری باوهامات قبل مبتلا نگردند این ایام احمد کرمانی ابن ملا جعفر و آقا خان بجزیره رفته اند و با مطلع اوهام تدبیرات کرده اند و مراجعت نموده اند حال ملاحظه نمائید اگر آن نفوس فی الجمله منصف بودند و یا لله حرکت مینمودند باید باین ارض که از اول امر الی حین ندای حق بأعلی النداء مرتفعست بیایند به حاجیه از اهل کاف و راء علیها بهاء الله گفته اند که به عکا هم میائیم مع ذلک نیامده اند سبحان الله بخدعه و مکرری ظاهر شده اند که غیر از حق از احصای آن عاجز حق شاهد و اولیائش گواه که آن نفوس ابداً از اصل امر آگاه نبوده و نیستند باری ذرهم فی خوضهم یلعبون مقصود از تحریر اینکلمات اطلاع آنمحبوب بوده لا غیر

در این حین تلقاء وجه حاضر و لسان عظمت باینکلمه ناطق قوله جلّ جلاله یا امین علیک بهائی لازال در نامه های تو که بعبد حاضر ارسال نمودی ذکر اتحاد و اتفاق و الفت و محبت و وداد حزب الهی بوده مخصوص نفوسیکه مابین عباد اختصاص یافته اند و بشرف عنایت مخصوصه فائزند ولكن الی حین آنچه سزاوار است مشاهده نگشت زهی حسرت اگر بنصایح قلم اعلی لوجه الله منقطعاً عن ملهمات النفس و الهوی عمل مینمودند ارض غیر ارض و عباد غیر عباد مشاهده میگشت از حق میطلبیم و بطلب تا ظاهر شود آنچه که سزاوار است امروز انقطاع و تقوی معین و ناصر امرند طوبی لمن فاز بهما فاسئل الله ان یمدهم بجنود الذکر و یلهمهم ما ینبغی لهم فی ایام ربهم المبین العلیم الحکیم

یا محبوب فؤادی اینبعد در این حین از حزن جمال قدم بشائی محزون که فی الحقیقه عدم را بر وجود ترجیح دادم چه که حالتی مشاهده شد که لسان یارای ذکر و قلم یارای بیان ندارد و کفی بالله شهیدا و اینکه مرقوم داشتند دوستان الهی را در هر ارضی ملاقات نمایند بعد از عرض اینفقره در ساحت اقدس فرمودند امین علیه بهائی سبب تذکر عبادند و در جمیع احوال خیرخواه کل از حق میطلبیم او را تأیید فرماید انشاءالله در جمیع احوال بعز امر ناظر باشند ادای حقوق بر کل واجب و نفع آن بانفس عباد راجع ولكن قبول آن معلق است بروح و ریحان و رضای نفوس عادلّه عامله در اینصورت اخذ جایز والا فلا ان ربک هو الغنی الحمید انتهى

اینکه در باره محبوب روحانی جناب عندلیب علیه بهاء الله و عنایته مرقوم داشتید لله الحمد موفّقند بر خدمت امر حضرت محبوب فؤاد جناب سمندر علیه بهاء الله الأبهی مکرر ذکر ایشانرا نموده اند و این ایام نظم و نثر ایشان در حضور عرض شد و ورقه نظم را التفات فرمودند باهل سرادق عصمت و عظمت ان ربنا هو الفضل الکریم بایشان بشارت بدهید لازال ذکر ایشان و تبلیغ ایشان و خدمت ایشان مذکور یسئل الخادم ربّه ان یؤیّد فی کلّ الأحوال

اینکه مراتب خلوص و محبت و اشتعال مخدره ورقه ضلع مرفوع مرحوم آقا محمد جعفر علیهما بهاء الله و همچنین ذکر اشتعال جناب حاجی ابوالقاسم علیه بهاء الله و توجه ایشانرا مرقوم داشتند هنیئاً لهما الحمد لله بعنایت حق جلّ جلاله فائزند و مخصوص ذکرشان از لسان عظمت جاری کل را بعنایت الهی بشارت دهید اینبعد هم خدمت هر یک سلام و تکبیر میرساند و از حق تعالی شأنه از برای هر یک میطلبد آنچه را که باقی و پاینده است ذکر جناب آقا میرزا مهدی علیه بهاء الله و محبت و استقامت ایشانرا فرموده بودند و همچنین ذکر من معه الذی سمی باسمه الحمد لله این ایام در ساحت اقدس مذکورند و ذکر ایشان در آیاتیکه مخصوص حضرت محبوب فؤاد جناب ورقا علیه بهاء الله الأبهی از سماء مشیت نازل شده نازل و ارسال شد

انشاء الله بان فائز شده و ميشوند و باشراقات انوار نير بيان الهی مزيّن ميگردند ان ربنا الرحمن هو المبيّن العليم و هو المشفق الكريم حسب الاستدعاى آنمحبوب اين خادم نبيايت بزيارت فائز نسل الله تعالى ان يجعل حرف عملنا و آمانا كتاباً من عنده انه على كلشىء قدير

اينكه در دستخط ديگر آنمحبوب ذكر ورود به راء و شين و ذكر اولياى آن ارض و اشتعال و استقامتشانرا در محبت الهى مرقوم داشتند بعد از عرض حضور مالك يوم النشور اين آيات از مطلع عنايت اشراق نمود قوله تبارك و تعالى يا اولياي فى الرّاء و الشّين اسمعوا نداء الله الملك الحقّ المبين انه لا اله الا انا الفرد الخبير امروز اشياء مترنم و عنادل بيان بر اغصان سدره عرفان مگرد امروز هر يك از اشياء محلى اختيار نموده و در آنمحل بذكر حقّ جلّ جلاله مشغول از عرف آيات مالك اسماء و صفات و شوق ظهور مظهر بيّنات كل منجذب آيات سرور و ابتهاج كل را اخذ نموده ولكن معشر عباد اكثرى غافل يا حزب الله اگرچه السن عالم از ذكر مالك قدم على ما يبغي عاجز و قاصر است ولكن چون كل را امر بذكر و ثنا فرموده لذا مقبول عنايت حقّ جلّ جلاله نسبت بشما بمثابة آفتاب روشن و منير خلق فرمود تربيت نمود بصراط مستقيم راه داد و از كاس محبت قسمت عطا فرمود لعمر الله ملاً اعلى در جميع احيان بذكر اهل بها مشغول يشهد بذلك لسان العظمة فى مقامه المحمود نسل الله ان يوفّقكم و يؤيّدكم على ما امرتم به فى الكتاب و يمدّكم بأسباب الأرض و السّماء و يقرّبكم اليه و يوصيكم بالمحبّة و الاتّحاد و بالحكمة و البيان انه هو الأمر الحكيم كل بكمال اتّحاد و اتّفاق رفتار نمائيد و حكمت را از دست مدهيد فساد و نزاع مردود است يا حزب الله انصروا المظلوم بالأعمال و الأخلاق هذا ما نزل فى الواح شتى من لدى الله مولى الورى البهّاء من لدنا عليكم و على الذين ما منعهم ظلم العالم عن الله مولى الأمم انتهى

و همچنين ذكر سادات خمس عليهم بهّاء الله را نمودند هذا ما نزل لهم من جبروت عنايت ربنا المشفق الكريم قول الرّبّ تعالى و تقدّس يا امين عليك بهائى لله الحمد سادات مذكوره عليهم بهائى مكرّر باتار قلم اعلى فائز بشرهم بذكرى فى هذا الحين انا ذكرنا الذين اقبلوا الى الله رب العالمين نسل الله ان يوفّقهم و يكتب لهم ما ينفعهم فى الآخرة و الأولى انه هو السّامع المجيب انتهى

و همچنين ذكر جناب آقا محمّد حسين (ص) عليه بهّاء الله را نمودند بعد از عرض اين آيات از مطلع عنايت ربنا الرحمن نازل قوله تبارك و تعالى انا ذكرناه من قبل و من قبل قبل و ايدناه على الاقبال الى الله الفرد الخبير لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند اين ايام لوحى مخصوص او نازل و بتوسط اسم الله مه ارسال شد بشره بعنايتى و فضلى و رحمتى انتهى فى الحقيقه ايشان در اياميكه فارس تشريف داشتند بذكر ناطق بودند و بر خدمت قائم انه لا يضيع اجر المحسنين اينبعد هم خدمت ايشان سلام و ثنا ميرساند و تكبير عرض مينمايد

ذكر ارض قاف و اولياى حقّ و ضيافتهائى ايشان و همچنين ضيافت جناب حاجى محمّد جواد عليهم بهّاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس اين بيان از ملكوت برهان نازل قوله تبارك و تعالى طوبى از براى نفوسيكه بخدمت اولياى الهى مشغولند لله الحمد اولياى ارض قاف هر يك بعنايت فائز و بانوار آفتاب استقامت منور كل را ذكر مينمائيم و بشارت ميدهيم يا جواد عليك بهائى جناب امين ذكر شما را نموده از حقّ ميطلبيم در جميع احوال شما را تأييد فرمايد و از اثمار ايقان اشجار بديعه در ارض طيبه مباركه بروياند و از آن اشجار اثمار ديگر و اوراق ديگر ظاهر فرمايد اوست قادر و توانا لا اله الا هو العلىّ الأبهى يا جواد افرح بذكرى اياك و اقبالى اليك من شطر السّجن انه لا يعادل بذكرى شىء من الاشياء يشهد بذلك من عنده امّ الكتاب انتهى

اينكه در باره محبوب فؤاد حضرت حاجى ميرزا حيدر على عليه بهّاء الله الأبهى مرقوم داشتند و همچنين مراتب خدمت و توكلّ و انقطاع و اشتغال و قيام و استقامت ايشانرا فى الحقيقه ايشان همان قسمند كه آنمحبوب نوشته اند لله الحمد باخلاق

طیبه مزینند و بر امر مستقیم و بنور منیر و بنار سدره مشتعل از حقّ تعالی شأنه از برای ایشان میطلبم آنچه را که از افق کتاب الهی محو نشود

اینکه ذکر شیخ محمد کرمانشاه نمودید او از معرضین کبار است بیچاره کورکورانه میدود از امور اطلاع ندارد آنچه از غافلین شنیده بآن تمسک بسته حاجی ابراهیم اهل قاف لبلاً و نهراً با منافقین معاشر یا محبوب فؤادی استقامت بمثابه عنقا ذکرش موجود و هیکلش مفقود اکثری بهر ریخی متحرک از حقّ میطلبم بصر انصاف را بگشاید و راستی عطا فرماید بسیار حیف است این ایام عباد از بحر بیان محروم مانند الأمر بیده يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

اینکه در باره وجوهاتی که حواله شده بود بعضی برسانند مرقوم داشتید فی الحقیقه این امورات هر یک بایست از برای خیرات مع ضیق و تنگی این ارض و مصارف لاتحصی آنچه برسد اراده حقّ جلّ جلاله آنکه بنفوس راضیه مرضیه برسد تا باستغنا کامل بتعلیم و اصلاح و تهذیب قبائل مشغول شوند در این حین اینکلمه علیا از مطلع عنایت کبری نازل قوله تبارک و تعالی هر نفسی الیوم اراده نصرت امر نماید یعنی بتبلیغ مشغول شود باید اولاً بطراز انقطاع مزین گردد از حقّ میطلبیم کل را موفق فرماید بر آنچه لایق ایام اوست انتهى

اینکه در ذکر ورقه ثمره علیها بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس لسان عظمت باینکلمه مبارکه ناطق قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهائی وجه هدهد علیها بهائی را امر نمودیم به ثمره برسد که او برساند چه که واسطه او بوده اما وجه میرزا محمد را مخصوص نوشتیم باید بدست خود او برسد اینفقره معلق بمشورت کسی نبوده آنچه از سماء مشیت نازل باید بآن تمسک نمایند تا مطابق امر مبرم الهی واقع شود مقصود آنکه اینفقره اشتها نیابد ستر این امور نزد حقّ محبوب بوده و هست انه هو الستار یامرک بالستر الجلیل و هو الصّبار یامرک بالصّبر الجمیل انتهى

اینکه در باره برات معلوم مرقوم داشتند و همچنین ردّ آنرا که مصلحت ندیده اند بلی باید مدارا نمود سبحان الله عالم شاهد و گواه که در الواح الهی مطلب واضح و هویدا مع ذلک الی حین مقصود معلوم نه مکرر از لسان عظمت اینکلمه علیا استماع شد قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر اینظهور از برای اصلاح عالم و الفت امم آمده که شاید بکثر بیان که از قلم رحمن در کلّ احیان جاری نار ضغینه مکنونه در صدور بیفسرد و هیکل عالم از این مرض ادهم ظاهر شود و شفا یابد و همچنین هنگامی دیگر اینکلمه مبارکه از لسان مبارک شنیده شد فرمودند لعمر الله اگر ضرر بر نفس حقّ وارد شود نزد مظلوم اولی و احسنست از آنکه بغیر واقع گردد مکرر امثال این بیان از لسان رحمن استماع شد و نفس کتب و زبر و الواح ناطق و مبین طوبی للنظرین میتوان بعضی معاذیر تمسک نمود که هم ایشان فارغ شوند و هم معین مطمئن این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که مخدوم مکرم جناب سی را مؤید فرماید بر آنچه که خیر و صلاح کل در آنست اگر راضی شوند بآنچه که در حضور القا شده البتّه حقّ جلّ جلاله نصرت نماید و اعانت فرماید و این نصرت و اعانت باسباب ظاهره معلق نبوده و نیست بل مسئلت عبد است از حضرت باری جلّ جلاله و عمّت نعمائه و احاط فضلّه و کرمه و ملاقات آنمحبوب با نفوسیکه ذکر نمودند جایز نه هر قدر از آن نفوس مستور باشید اولی و احبّست

و اینکه در باره جناب آقا علی حیدر علیه بهاء الله مرقوم داشتید ایشان لازال لدی الوجه مذکورند اجر عاملین در کتاب از قلم اعلی مسطور بعد از عرض ذکر ایشان امام عرش اینکلمه علیا از لسان مولی الوری ظاهر قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهائی جناب علی قبل حیدر بذكر حقّ فائز لازال حقّ اعانت فرموده و او را بخدمت امر فائز نموده آنچه در باره او و خدمتش و همچنین اشتعالش بنار محبت الهی ذکر نمودی صحیح و لکن مرقاة را پله بسیار است و عرفانرا مراتب لانهایه از حقّ میطلبیم در هر یوم بر او بیفزاید و تأیید نماید لیصل الی مقام تکون اعماله کلّها ذکراً واحداً و یجد منه المخلصون عرف عنایة الله ربّ العالمین البهّاء من لدنا علیه و علی الذین ما غرّتهم الدنیا و ما منعهم عن التّقرب الی الغنی المتعال انتهى اینعبد فانیهم خدمت

ایشان تکبیر و سلام میرساند در لیالی و ایّام مذکورند من کان لله کان الله له آنچه از ایشان مشهود است خدمت امر الهی است یشهد الخادم بما یری و الأمر بید الله مولی الوری

و اینکه ذکر احبّاء الله سیسان علیهم بهاء الله را فرمودند لوح اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و همچنین لوح امة الله ضلع جناب آقا محمد قلی و یک صحیفه مبارکه مخصوص ابناء خلیل علیهم بهاء الله در ارض هاء و میم و همچنین اوراق وصول آنچه آنمحبوب نوشته اند و طلب نموده اند ارسال شد اولیا و دوستان الهی در هر ارض و بلد که ساکنند اینعبد خدمت هر یک سلام و تکبیر میرساند ربّ مطلوب و ایشان طالب ایشان سائل و حقّ مجیب لذا استدعا آنکه عباد خود را بنار محبّت مشتعل فرماید و بنور معرفت منور اوست خداوند یکتا و المقتدر علی ما یشاء شاید از ذکر این خادم فانی متذکّر شوند و به ما ینفعهم قیام نمایند السّلام و الثّناء و الذّکر و التّکبیر و البهّاء علی حضرتکم و علیهم و علی کلّ ثابت راسخ مستقیم و کلّ قائم ناطق مبین علیم و الحمد لله المقتدر العزیز الحکیم

خادم

فی شعبان المعظّم سنة ۱۳۰۴

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو الشاهد السامع العليم الخبير

حمد حضرت قیوم را لایق و سزااست که بایادی عطا رحیق مختوم را بر عالمیان مبذول داشت امواج دریای غضب رحمتش را منع نمود و زماجیر ملوک و سلاطین لسان عظمتش را از نطق بازداشت اوست مکلم طور و مالک ظهور که بکلمه علیا اصحاب قبور را حیات تازه بخشید و بخدمت بازداشت و لا یعرفهم الا من ينطق فی السجن الاعظم امام وجوه الامم قد اتی المالك الملك لله المهيمن القيوم

التكبير و البهاء و التور و الضياء على ايدى امر الله الذين نصرنا امره في البلاد و الديار اولئك عباد جعلناهم مفاتيح ابواب العلم و العرفان في الامكان تعالى الرحمن الذي ايدهم على القيام على خدمة امره المحكم المتين

قد حضر حضرة غصني بكتابتك الذي ارسلته الى الحبيب عليه بهائي و عنایتی و قرأه امام وجهي اجنالك بايات انجذبت بها الاشياء و نادت الذرات امام الوجوه الملك لله المقندر العزيز المختار لو يسئلك احد عن البهاء قل لعمر الله انه تحت برائن البغضاء و يذكر اوليائه بما لا ينقطع عرفه بدوام الله مالك السر و الاجهار يا فضل الله اسمع النداء من افق عكاء انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقندر العزيز العالم لا يعزب عن علمه من شئ يشهد و يرى و هو العزيز الوهاب طوبى لك بما ذكرت ربك في حين احاطته الاحزاب من كل الجهات قل هذا يوم النصر انصروه بالذكر و البيان هذا ما حكم به الرحمن في الزبر و الالواح قد بكت عيون الاصفياء في الفردوس الاعلى بما ورد على اولياء الله في مدينة الباء كذلك قضى الامر من لدى الله رب الارباب لعمر الله بذلك نصر الله امره و رفعه الى مقام انقطعت عنه الاذكار سوف يرون المخلصون قدرة الله و سلطانه كذلك نطق لسان العظمة اذ كان يمشى في قصر جعله الله مشرق الانوار

يا على قبل محمد انا ذكرناك من قبل بلوح فاحت به نفحات الله في الاشطار قد كنت مذكورا لدى العرش بايات زلت بها الاقدام الا الذين احاطتهم عنايات ربهم مالك الرقاب نسئل الله تبارك و تعالى ان يؤلف بك بين القلوب و يؤيدك في كل الاحوال اقرء ما انزلناه في كتابنا الاقدس و بشر به عبادي الذين قاموا على خدمة امري و طاروا في هوائى و نطقوا بما نطق به لسان عظمتى في اعلى المقام قل يا قوم هذا يوم التبليغ ضعوا ما عندكم متمسكين بحبل الله مالك يوم القيام البهاء من لدنا عليك و على الذين يحبونك لوجه الله المهيمن على المشعر و المقام

يا محمد قبل حسن اوليائى ارض هاء و ميم لا زال در نظر بوده و هستند ما بين مظلوم و ايشان حجابى نه يشهد بذلك ام الكتاب و عن ورائه لسان الله العزيز الفياض يا اوليائى امروز روز نصرتست و روز بيانست بتبليغ امر الهى مشغول شويد و در جميع احوال بروح و ريحان و حكمت و بيان از رحیق مختوم كه باصبع عنايت حضرت قیوم باز شده عطا نمائيد شايد غافلهاى عالم بدریای آگاهی راه یابند و بر خدمت قیام کنند یا حزب الله و اولیائے و اصفیائے آنچه را که از آن رائحه فساد استشمام شود

از آن اجتناب نمائید و بطراز صبر و اصطبار خود را مزین دارید لعمر الله حقوق اعمال شما باطل نشده و نمیشود و نزد امین مکنون و مخزونست افرحوا بهذه الكلمة التي لا تعادلها كلمات العالم يشهد بذلك مالك القدم في هذا الحين المبین
اَنَا اردنا ان نذكر في هذا الحين من سَمَى بجواد في كتاب الله النَّاطِق في المَثَاب يا جواد ظاهر شد آنچه که شبه آن را عین عالم ندیده و سمع امکان نشنیده ولكن بعضی از متوهمین مشاهده میشوند بمثابة اهل بیان و فرقان بحبل ظنون متمسکند و از انوار نیر ایقان محروم بگو ای قوم امروز بحر معانی مَوَاج و آفتاب علم الهی مشرق و لانج بر خود و امر رحم نمائید مجدد سبب اختلاف مشوید بافق ظهور وحده ناظر باشید اینست مقام توحید حقیقی و نور حکمت ربّانی حزب قبل هر یوم ربّی اخذ نمودند و ثمر آن در یوم جزا آن شد که دیدید و شنیدید طوبی لک و لمن نبذ الاوهام فی ایام الله ربّ الارباب اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما و آنچه از سماء رحمت رحمانی و فضل سبحانی نازل شده بشارت ده لیجذبهم بیان الرحمن و یقرّبهم الیه فی کلّ الاحیان

یا قلم اذکر من احبّی و نبذ ما سوائی متمسکاً بما نزل فی الزّبر و الالواح اَنَا نحبّ ان نختم البیان فی هذا اللّوح بذکره لیفرح بعناية ربّه مالک الایجاد نشهد انه فاز بما کان مذکوراً مرقوماً من القلم الاعلی فی کتاب الله العزیز الوهاب یا ایها الناظر الی الوجه ندای مظلوم را بلسان پارسی بشنو این ایام وارد شده آنچه که قلب عالم محزون مشاهده میشود شهادت نفوس مطمئنّه سبب اعلاى کلمه بوده و هست و اما بر بعضی افزود آنچه را که لایق ذکر نه سبحان الله نفوسیکه خود را مطلع استقامت میدانستند مشرق اوهام مشاهده میشوند دعا در حقّ اینمظلوم لازم

یا حیدر قبل علی لو یسئلك احد عن المصباح قل تالله بین الاریاح و لو یسئلك احد عن السّدره قل تحت اسیاف الضّغینه آیا کتاب اقدس را قرائت نموده‌اند و آیا عرف آیات را نیافته‌اند ذلّت و زحمت و شهادت و نعمت و عذاب در سیل الهی شهیدیست احلی و نعمتی است عظمی ولكن ظنون بعضی از اولیا قلب را گداخت لعمری قد ذابت الاکباد بما احاطت امواج البغضاء سفینه الله مولى الوری

اولیای حقیقی را تکبیر و سلام و ذکر و بها برسان از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه سبب اعلاى کلمه اوست اوست مقتدر و توانا در جمیع احوال بتهذیب نفوس مشغول باشید انه یعلّمکم و یحفظکم و ینصرکم بصفوف الحکمة و البیان من لدى الله العزیز المنان البهّاء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی اولیائی الذین نبذوا الوری ورآتهم و قاموا امام الوجوه و قالوا الله ربّنا و ربّ آبائنا و ربّ العرش العظیم و الکرسی الرقیع

طوبی لعلی قبل اکبر الّذی اخبرناه من قبل باسره و ما یرد علیه من جنود الظالمین اسیری آن نفس مطمئنّه راضیه از قبل از قلم اعلی جاری اَنَا اخبرناه بذلك فضلاً من لدى الله المقتدر القدير طوبی لمن یذکره و یعینه و یحبّه فی هذا الیوم المبارک العزیز البدیع کبیر من قبلی علی ضلعه و بشرها بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الاشیاء لا اله الا هو العلیم الحکیم و نذکر فی هذا الحین من سَمَى بامین فی کتابی المبین نسئل الله ان یحفظه من شرّ الغافلین و ینصره بجنود العالین و یقرّبه الیه فی کلّ حین انه هو ارحم الرّاحمین الحمد لله ربّ العالمین

محبوب فؤاد حضرت ورقا علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد حضرت مقتدری را لایق و سزااست که بنقاط قلم اعلی صفوف اقتدار را بیاراست و حروف و کلمات را بطرز جدید و طور بدیع ترکیب نمود و از آن علم کلمه آنه هو الله را برافراخت و با معدودی محدود امام جنود اعدا سطوت کبری ظاهر فرمود ناصرش در رتبه اولی قلم اعلی و در رتبه اخری مظاهر تقوی جلّ بیانه و عظم سلطانه و التّکبیر و البهآء علی المخازن المکونة فی ناسوت الانشاء الّتی منها ظهرت صفوف الحکمة بأعلام البیان اولئک عباد ما اخذهم سکر الهوی بل نشاط الهدی قاموا امام الوجوه و دعوا الکلّ بأمر الله المحتوم الی الرّحیق المختوم طوبی للذین فازوا و ویل للذین انکروا و کفروا اولئک من اصحاب التّار لدى الله العزیز المختار

یا محبوب فؤادی آثار خامه محبّت و وداد بهیئت اثمار سدره وفا ظاهر اوراق سدره بنغمات بدیعۀ مجذبه مغرّد و اثمارش بذكر آثار قلم اعلی ناطق بعد از استماع و اصغا و وجد و طرب قصد مقام مولی الأنام نموده و بعد از حضور امام مکلم طور قال روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداه ما فی یدک بعد العرض امرنی بالقراءة عرضت و قرأت امام الوجه فلما تمّ و انتهى نطقت سدره المنتهی بآياتها الکبری قوله تبارک و تعالی

بسمی المحزون فی ناسوت الانشاء

یا ایها الناطق بذکری و القائم علی خدمة امری و الناظر الی افقی اسمع ندائی أنه ارتفع من مقام احاطته احزان العالم بما اکتسبت ایادی الذین ادّعوا قریبی و حبّی و ارتکبوا ما ناحت به یراعة الله المهیمن القیوم قد فتح باب فی المدینة الکبیرة لیکون مهبط الأمانة و العفة و الوفاء و الدیانة و الصّدق و الصّفاء و لکنّ الظالم جعله محلاًّ للسرقة و الخیانة و الظلم و الجفآء بذلك صاح المقرّبون و ناح المخلصون ثمّ الذین طافوا العرش الأعظم و شهدوا بما شهد الله أنه لا اله الا هو الفرد الواحد المهیمن علی ما کان و ما یرکان

یا ورقآء ینوح البهآء و ینطق بما ورد علی هیکل الأمانة ضریبة و علی وجه الصّدق لطمة من الّذی شقّ بأصابع الظلم ستر الحرمة و عمل ما ظهر منه الفزع الأكبر فی مدینة عدل الله مالک الوجود انا اردنا له المعروف و هو اراد لنا المنکر بذلك فتح باب الشّماتة و الاستهزاء علی الله ربّ الغیب و الشّهود انّ المظلوم ینادی و یدع الکلّ الی الوفاق و الاتّفاق و لکنّ الذین نقضوا الميثاق قاموا بنفاق ارتفع به صریخ الأشياء من الآفاق و القوم اکثرهم لا یسمعون قد راج سوق الکذب بما اکتسبت یداه و الصّدق فی حزن ما اطّلع به الا الحقّ علامّ الغیوب لعمری قد نبذ التّقوی و اخذ الفحشاء بعدما منعناه و اولیائی عنه فی الواح شتّی یشهد بذلك عباد مخلصون انا اردنا له التّجارة و الغافل اراد لنا الخسارة قل خذ المعروف و ضع المنکر امرأ من لدى الله ربّ الجنود ربح المظلوم هو العدل و الانصاف لا الرّخارف الّتی بها فتح باب الحرص و الهوی علی وجوه الوری قل ایاکم یا قوم اتّبِعوا عدل الله بینکم و لا تتّبِعوا الأوہام و الظّنون

یا ورقا علیک بهآء الله مولی الوری در مدینۀ کبیرہ وارد شد آنچه کہ کبد عدل را سوخت نفسی کہ کمال عنایت در باره اش مجرا شد نار حرص و طمع بشأنی در قلبش مشتعل کہ حقّ جلّ جلاله و نعمت و عنایتش را فراموش کرد در لیالی و ایام با عدوّ الله محشور و مأنوس قد ارتکب ما ناحت به الأفئدة و القلوب اعلم یا ورقآء انّ المحبوب فی ضرّ مبین و فی حزن مبین و فی غمّ مبین و فی جمیع الأحوال الحمد لله ربّ العالمین انتهى

از نفعات بیان مقصود عالمیان حالت این عبد معلوم چندی قبل آن محبوب ذکر نفسی را فرمودند کہ از مدینۀ کبیرہ مکتوبی بان شطر فرستاده آن غافل نزد مؤمن مؤمن نزد منکر منکر نزد کافر کافر نار نفاق در قلبش مشتعل با نفس دیگر در جلب زخارف و خیانت متّحد گشت مبالغی مال مردم از میان رفت و حال بنفاق ظاهر چه کہ تصدیق خیاناتش نشده و نمیشود و طغیان بمقامی رسیده مع آنکه حقّ جلّ جلاله عاشروا مع الأدیان فرموده از معاشرت او و منافقین اولیای خود را منع نموده از

حقّ میطلبم آتش طمع را بماء قناعت ساکن نماید و شعلۀ حرص را تسکین عطا کند مع آنکه کمال عنایت امام وجوه در باره اش مجرا اولیا از برایش محل معین نمودند و باموال مدد کردند مع ذلک از او ظاهر شد آنچه که ذکر از ذکر آن در گریز است در لیالی و ایام از حقّ جلّ جلاله میطلبم آنچه را که سزاوار است

اینکه در ذکر اولیای آن ارض و اطراف آن و اشتعالشان را بنار محبت الهی مرقوم داشتند بعد العرض امام الوجه فی الأفق الأعلى لسان بیان در ملکوت عرفان باین آیات محکّمات ناطق قوله تبارک و تعالی یا اولیائی فی التّاء و ضواحیها اسمعوا نداء المظلوم به خلق عالم البیان و عالم الآذان یشهد بذلک هذا الكتاب الأعظم المبین هذا نداء کان اصغائه منتهی امل المقرّین و المخلصین ذکرکم من کان مشتعلًا بنار حبّی و ناطقًا بشنائی الجمیل ذکرناکم بآیات تنجذب بها افئدة الملاّ الأعلى و اهل خبآء المجد و سراق عصمة الله ربّ العالمین انا نبشّره بعبائی و نذکرهم بآیاتی و انا المشفق الکریم قد اثبتنا اسمائهم من قلمی الأعلى فی الصّحیفة الحمراء الّتی ما اطّلع بها الاّ الله مالک هذا الیوم البدیع طوبی لکم بما اخذتم کوثر بیانی من ید عطائی و شربتم منه باسم الله الملك الحقّ العدل المبین

یا ورقا علیک بهائی و رحمتی قل لا تعادل بقطرة منه بحور العالم طوبی لمن فاز به و ویل للغافلین عباد بیچاره را علمای ایران از عرفان مقصود عالمیان در یوم ظهور منع نمودند ایشانند حجاب اعظم خود و امم هر دو را محروم داشتند اولیا را بشارت ده چه که هر یک فائز شد بآنچه که شبه و مثل نداشته در این حین کعبه الله بایشان توجّه نموده و ظهور الله بان اشطار ناظر نسأل الله ان يجعلهم مخازن حبه و کناز استقامته و مطالع جوده بین عباد و نوره فی بلاده انه علی کلّ شیء قدیر سوف نفتح ابواب اللسان بذکرهم و ثنائهم و تؤید القلوب بتوجّها الیهم ان ربهم الرحمن هو السّامع الناظر العلیم البصیر البهآء من لدنا علیهم و علی الذین ما منعهم الضّوضآء عن التّوجّه الی الأفق الأعلى و ما خوّفهم جنود الذین کفروا بالله العزیز الحمید انتهى ربّنا و سیدنا و مولانا نشکر بدائع فضلک و نحمد ظهورات الطافک و عطائک و مواهبک اسألک یا مولی العالم و سید الأمم بأن تحفظ المقبلین من شرّ المعرضین و المقرّین من ظلم المنکرین و المقرّین من اعتساف الذین کفروا بک و بآیاتک فی یومک المقدّس العزیز المنیر

امید هست عنقریب در آن ارض و اطراف ظاهر شود آنچه که کل را بصراط مستقیم و نبأ عظیم هدایت نماید ان ربّنا هو المقتدر القدیر

اینکه در باره توجّه و اقبال جناب آقا سید مهدی علیه بهآء الله الّذی فاز بالرحیق المختوم فی هذا الیوم المبارک المحتوم مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی یک لوح ابدع ابهی از سماء عنایت مولی الوری مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله از رحیق بیان که در کلمات مالک ادیان مکنون و مستور است بیاشامند و بحکمت و بیان عباد غافل را آگاه فرمایند شاید از فیوضات حضرت قیّاض از این ایام محروم نمانند انه هو الفضّال الکریم

ذکر جناب حاجی علی عسکر علیه بهآء الله را فرمودند لله الحمد فائز شدند بآنچه که امل مخلصین بوده و مخصوص اولیای میلان علیهم بهآء الله هم لوح منیع ارسال گشت انشاءالله الی حین رسیده و ابصار بنورش منور گشته مکرّر از لسان عظمت ذکر مهاجرین و فائزین ارض میلان جاری مخصوص نفوسی که بمحبوب مکرّم حضرت حاجی الف و حاء علیه بهآء الله الّذی منسوبند کل مذکورند و بعزّ عنایت الله فائز هنیئاً للذین شربوا رحیق حبه و فازوا بالاقبال الی افقه یسأل الخادم ربّه بأن یحفظهم و یؤیدهم علی ما یحبّ و یرضی این ایام مکرّر از ابناء ایشان که در تاء و فاء تشریف دارند نامه رسیده و ذکرشان تلقاء وجه مذکور صد هزار شکر که تأیید فرمود و توفیق بخشید و فائز نمود احبّای خود را بآنچه که در کتب و صحف و زبر از برایش شبه و مثل ذکر نشده انه هو القیّاض و هو الفضّال و هو الغفور و هو الکریم

و اینکه ذکر امة الله ضلع جناب حاجی علی عسکر علیهما بهاء الله را فرمودند و همچنین توجّه و حضور را بعد از عرض امام کرسی ربّ این کلمه علیاً از مصدر امر مالک الرقاب نازل قوله تبارک و تعالی یا ورقا علیک بهائی امة الله را از قبل مظلوم تکبیر برسان او را بشارت ده چه که اراده اش امام نیر اراده الهی مشهود و واضح و لسان عظمت باین کلمه علیاً ناطق یا امتی علیک بهائی از حقّ جلّ جلاله میطلبیم ترا مؤیّد نماید و اراده ات را که حال در عالم قول است بعمل مزین فرماید و قبول نماید آنچه را که طلب نمودی و مقدر فرماید از برای تو اجر امائی که قصد مقصد اقصی نموده اند و بحضور و اصغا و مشاهده فائز گشته اند اشکری ربّک بهذا الفضل الذی احاط العالم ثمّ احمدی مولاک بهذه الرّحمة الّتی سبقت الأمم قولی قولی

لک الحمد بما هدیتنی و عرفتنی و قدرت لی اجر من شرب رحیق قریبک و فاز بانوار نیر لقائک ای ربّ انت الکریم لا اله الا انت الغفور الرّحیم اسألک بأن تقدّر لی فی کلّ عالم من عوالمک کلّ خیر قدرته لامائک القانتات انک انت المقتدر العزیز العظیم انتهى

طوبی از برای نفسی که بچنین مقامی فائز شده و یا بشود چه که از فضل و رحمتش عالم قصد بمقصود واصل و از مقام طلب بمقام فعل آمد ان تعدّوا عنایاتها لا تحصوها این بنده هم از برای آن مخدّره میطلبد آنچه را که سبب فلاح و نجات است ان ربّنا هو الغفور الکریم

و همچنین ذکر جناب مشهدی الله ویردی علیه بهاء الله بساحت اقدس فائز و این جواب از سماء عطا نازل قوله تبارک و تعالی

بسمی المقدّس عن الأسماء

یا الله ویردی طوبی لک و لاسمک چه که این اسم مدلّ و مشعر است بر دریاهاى فضل و عطا و بخشش و عنایت مولی الوری حمد کن مالک قدم را که ترا تأیید فرمود بر فضل و عنایتش و قرب و عرفانش بگو

الهی الّهی اشهد انک خلقت الوجود بقطرة من بحر جودک و اظهرت منه من نیشان رحمتک ما اردته بقدرتک و فضلک ای کریم تویی آن مقتدری که حجبات عالم ترا از اراده ات بازداشت و سبحات امم حایل نشد باصبع اقتدار شقّ استار فرمودی و اولیا را بخواه مجد راه نمودی باب کرم بر وجوه امم مفتوح و سبیل رستگاری امام عیون عالم مشهود ای کریم افنده و قلوب را از نفحات وحیت محروم مفرما و ابصار و آذان را از مشاهده و اصغا منع منما تویی آن قادری که بدو حرف نیست بحت را طراز هستی بخشیدی و فانی باتّ را بعالم باقی دعوت فرمودی ای رحیم این عبد فانی را از کوثر بقا قسمت عطا کن و از دریای دانائی آنچه سزاوار بخشش تو است روزی نما تویی بخشنده و مهربان و فی قبضتک زمام من فی الامکان انتهى

و ذکر جناب حاجی محمّد علی (مر) علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمات مبارکات از امّ الکتاب ظاهر قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا ایّها القائم علی خدمتی و الناطق بثنائی بشره من قبلی بعنایتی و رحمتی انا ذکرناه من قبل و من بعد و ایدناه علی الاقبال و سقیناه کوثر عرفانی من ید عطائی و انا الجواد الکریم نسأله تعالی ان يجعله حرفاً من حروفات کتابه و علماً باسمه بین خلقه انه هو المقتدر القدير

و نذکر فی هذا المقام ابن الدخیل الذی اخذه سکر بیانی و اجتذبه الی افقی و انطقه بثنائی الجمیل بین عبادی الذین شربوا کوثر العرفان من ایادی فضل ربّهم الرّحمن الرّحیم انتهى لله الحمد لازال اولیا مذکور بوده و هستند فضل احاطه نموده و اسباب تأیید فرموده تا آنکه افنده مقدّسه بنور معرفت منور و بنار سدره مشتعل اشتعالی که امید است سبب اشتعال عالم گردد باری این عبد خدمت هر یک تکبیر و سلام میرساند و از حقّ میطلبد آنچه را که سبب حیات کل است یا محبوب فوادی قسم

بآفتاب حقیقت اگر ناس بر عنایت و فضلش علی قدر سمّ ابره آگاه شوند کل خود را از دوش فارغ و آزاد مشاهده نمایند طوبی لمن شرب الرّحیق و فاز بما فاز به المقربون و المخلصون

و همچنین ذکر جناب کربلائی محمّد جعفر علیه بهاء الله باصغا فائز و بعد از عرض در حضور این کلمه علیا از افق سماء طور مشرق و نازل قوله تبارک و تعالی یا جعفر لعمر الله مظلوم حمل نموده آنچه را که عالم از حملش عاجز بوده و هست و مقصود آنکه از بیان و اراده حقّ جلّ جلاله در این فجر ظهور نسیم عنایتی مرور نماید ظاهر را بطراز عدل و انصاف مزین دارد و باطن یعنی افنده و قلوب را از ضغینه و بغضای اهل عالم مطهر فرماید آنچه سبب ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس است بیان واضح صریح در زیر و الواح از قلم الله نازل و جاری ولکن آذان واعیه و ابصار حدیده و صدور منشرحه و افنده منیره اقلّ از کبریت احمر مشاهده میشود یا حزبی همّ این مظلوم و بلا و حزنش از ما ورد علیه من الأعداء نبوده و نیست ولکن از مدعیان محبت ظاهر شد آنچه که صخره صیحه زد و سحاب نوحه نمود و ما سوی الله بکلمه و اسفا ناطق گشت بهتر آنکه این مقام مستور ماند لئلا تتکدّر قلوب اولیائی و اصفیائی نسأل الله تبارک و تعالی ان یوفّقک و یؤدّک علی ما یرفعک بین العباد انه هو العزیز الفضّال انتهى

از ذکر و بیان عنایت مقصود عالمیان نسبت باولیا واضح و مشهود از حقّ میطلبم اولیا را بشأنی از نار بیان و نور تبیان منور فرماید که جمیع آفاق منور گردد تا اهل عالم بظهور اعمال و اخلاق طیبیه روحانیّه بصرای مستقیم و نبأ عظیم توجه نمایند و خود را از کدورات و غبار شبهات و اشارات قوم مقدّس و میرا ملاحظه کنند رحمتش احاطه نموده و فضلش بمثابة آفتاب از افق هر حرفی از حروفات کتابش مشرق و لائح ان ربنا هو المعین المعطى الکریم انشاءالله قطعهُ مقطّعهُ مذکوره مخصوص جناب آقا میرزا عبدالحسین علیه بهاء الله ارسال میشود لتقرّ بها عین من ارادها و یک قطعهُ مبارکه هم از خطّ حضرت غصن الله الأكبر روحی لتراب قدومه الفداء مخصوص جناب ابن دخیل علیه بهاء الله و عنایت ارسال میشود

و اینکه در باره وصول و ایصال الواح مبارکه مخصوص اولیای بناب و میان دوآب مرقوم داشته اند فی الحقیقه بشارتی بود مشهود و بر قوت باصره افزود الحمد لله آن اشطار فائزند وقتی از اوقات این کلمه مبارکه علیا از لسان مولی الوری استماع شد قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر اگر ما در مملکت دیگر بودیم و این الواح که بمثابة امطار بر ایران بارید بر ممالک دیگر این کرم مبذول میشد هرآینه اکثری از اهل مدن و دیار خارجه بمطلع نور احدیه توجه مینمودند انتهى فی الحقیقه اینست آن محبوب میدانند چه مقدار آیات نازل چه مقدار بیّنات ظاهر هر لوح از الواح الهی مفتاح اعظم بود از برای کنوز معانی و شأن و مقامش را احدی انکار ننموده این ایام نفسی از اختیار باین کلمه مولی الوری ناطق و از ارض طاء نوشته که عباد در نزد ظهور لآلی حکمت و بیان که از خزانه قلم اعلی ظاهر خاضعند و احدی ملاحظه نشد که انکار نماید و یا نپسندد مع ذلک سکر نفس و هوی بشأنی اخذشان نموده که در حین اقرار منکر مشاهده میشوند چه که قول مسموع و مشهود و عمل مفقود چه اگر بعمل فائز میگشتند حال قطعات عالم یک قطعهُ مشاهده میشد و از جنت ابهی محسوب میگشت صد هزار افسوس و دریغ که الی حین بر خسارت و ربیح حقیقی پی نبرده اند و آگاه نگشته اند اشهد انهم من الغافلین

اینکه در باره جناب ملا حسین (می) علیه بهاء الله مرقوم داشته اند بعد از عرض در ساحت اقدس فرمودند یا حسین خذ کتابی بقوة لا تمنعک قوّة العالم و بقدره لا تضعفک ضوضاء الأمم و باستقامة لا تزلّک شبهات المرییین و لا ضوضاء التّاعقین و لا کّر الملوک و لا فرّ السّلاطین انا اقبلنا الیک فی هذا الحین و انزلنا لک ما لا تعادله خزائن السّموات و الأرضین افرح و قل لک الحمد یا مولی العالم و لک البهاء یا محبوب افنده المخلصین انتهى

و اما در باره حقوق بطراز عفو حقیقی فائز شدند عفا الله عنه فضلا من عنده ان ربنا هو الفضّال الکریم ولکن امید آنکه بهدایت خلق مشغول شوند که شاید بحکمت مقدّره و بیانات منزله نفوس غافله را آگاه سازند و از کوثر معرفت مرزوق

دارند ان ربنا هو المؤيد الحكيم انتهى

و هذا ما نزل لجناب اخيه ملاً احمد عليه بهاء الله يا احمد عليك بهاء الله رب العالمين در ظهور و آثارش تفکر نما
امطار حکمت و بیان در جمیع احیان از سماء رحمت رحمانی و سحاب حکمت لدنی نازل و آفتاب قدرت و عظمت و اقتدار
از اعلی افق عالم امام وجوه امم مشرق و لائح و لالی عرفان در کل احیان از خزانه قلم اعلی ظاهر و مشهود نور ساطع بحر
مواج مع ذلک کل محجوب و مخمود الا من شاء ربک یا احمد ندای مظلوم را بگوش جان بشنو و از عالم و عالمیان بگذر
لازال باین کلمه علیا که از افق ام الكتاب مشرقست ناظر باش قوله تبارک و تعالی یا اولیاء الله فی ارضه و اصفیائه فی بلاده و
حزبه بین خلقه طهروا قلوبکم من القصاص الأولى التي بتمسکها زلت اقدام حزب القبل الذين افتخروا علی العالم و الأمم یا
احمد انا اردنا ان نسقیک کوثر البیان ليقدسک عن الظنون و الأوهام التي بها منعت الشيعة عن مطلع نور الأحديّة اسمع النداء
من افق هذه السماء و خذ ما امرت به انه ینجیک فضلاً من عنده و يعرفک نبأ العظيم یا احمد اهل سنة فتوی بر شهادت سید
عالم ندادند و بجابلقای موهوم و جابلسای ظنون تمسک نجستند و یهود طلعت ظهور را رد نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی
ندادند یا احمد خوب تفکر نما قلمی که از آن نصح الله جاری و کلمه الله ظاهر حال بتو توجه نموده و ترا ذکر مینماید بگو
ای مردم اگر بنور ایمان فائز نمیشوید از ظلمت حزب شیعه خود را خارج نمائید لعمر الله اعمال غیر اعمال رسول و همچنین
اقوال عمل نمودند آنچه را که عبده اصنام علی قولهم و عبده اوهام عمل نمودند ایکاش ضحیح منابر ایران را اصغا مینمودی
بلسان فصیح ذاکر و هر یک در هر آن بکلمهئی ناطق میگوید الهی الهی خلقتی لذکرک و ثنائک اذا تسمع من الذی ارتقی
علی سبک و سب اولیائک یا لیت ما غرست و ما خلقت یا احمد ادعای آن حزب چه بود و عمل چه شد فکر لتکون من
الراسخین یا احمد اگر از این بحر قطرهئی ظاهر شود و یا از صحیفه مکتونه که بصحیفه حمرا مذکور است کلمهئی بمیان آید
و گفته شود بید خود عنقت را قطع نمائی باری حق از برای حیات ابدی آمده نه از برای موت کل را بحفظ امر نموده نفس
حق شاهد و الواح گواه قل

الهی الهی لک الحمد بما ذکرنتی اذ کنت فی السجین و اقبلت الیّ اذ کنت غافلاً عن ظهورک و طلوعک و اقتدارک
اسألک بأمرک الذی جعلته علّة وجود العالم و ظهور الأمم بأن تجعلنی ثابتاً فیما ظهر و متمسکاً بحبلک المتین و نیاک المبین
انتهی

ذکر حبیب روحانی جناب آقا محمد صادق علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این عطیّه کبری از
افق سماء عطا نازل قوله تبارک و تعالی الف و حاء و منتسبین کل فائزند بآنچه که سبب اعظمست از برای هدایت امم
اسمشان در اراضی معارف غرس شده اغصان و افنان و اوراق و اثمارش بدوام ملک و ملکوت باقی و برقرار طوبی لهم و نعیماً
لهم نشهد انهم من الفائزین فی کتابی المبین کل را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایات لاتتناهی الهی بشارت ده
و اما در باره اسم اولیا را از قبل اذن دادیم باسمین اعلیین یا اسامی اغصان نسأل الله ان ینزل علیهم رحمة من سماء
عطائه و برکة من لدنه انه هو الفیاض الفضال انتهى

اینکه مرقوم داشتند جناب آقا علی (م) علیه بهاء الله رجا نموده که هر گاه فرشی یا چیز دیگر که بقدر چهل پنجاه
تومان بشود لازم باشد امر و عنایت فرمایند و هر گاه وجه الزم لدی الاشارة ارسال میشود بعد از عرض این فقرات در ساحت
امنع اقدس قوله تبارک و تعالی انا عفونا عنه فضلاً من لدی الله العزیز الحمید نسأل الله تعالی ان يجعله مستقیماً علی امره و
ناطقاً بثنائه لله الحمد بخدمت فائز شد و آنچه ظاهر شده لدی الله مذکور و مخزون انا نبشّره بعنایتی و نذکره بآیاتی لیاخذه
الفرح الأكبر فی ایام الله مالک القدر و موجد البشر انشاءالله بنار محبت الهی نفوس افسرده را مشتعل سازد و بظهور انوار نیر
اعظم راه نماید انتهى این عبد هم خدمت ایشان و سایر اولیا تکبیر و سلام میرساند الحمد لله از نفوس قائمه لدی الله مذکورند

امید آنکه هر یک از اولیا بر هدایت عباد قیام نمایند و نطق بگشاید و لکن بحکمت باید در جمیع احوال بحکمت تمسک نمایند نفوسی که بساحت اقدس فائز گشته‌اند عمل اغصان سدره مبارکه و اصحاب را دیده‌اند و آگاه گشته‌اند اقرار و اعتراف منع شده بعد از اربعین سنه او ازید که مطالع اوهام بدسایس و خدعه مشغول و خلف دنان مستور یکی از آن نفوس این ایام ظاهر و شانش باهر و آن میرزا هادی دولت‌آبادی است که در ارض صاد ساکنست باری در این ایام بعد از شهادت حضرت اشرف روح المقرین له الفداء او را باسم بابی ذکر نمودند خوف اخذش نمود و اضطراب او را بر آن داشت که بر منبر ارتقا جست و از اول امر الی حین تبراً نمود آن نفس ظالمه از برای حیات دو یوم ارتکاب کرد آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود حال در نفوسی که متابعت امثال او مینمایند تفکر فرمائید خسر الطالب و المطلوب و آن غافل ظالم مجدد در اضلال ناس مشغول است حال شهادت اشرف شهید و حیات آن غافل دو شاهد عظیمند بر حقیقت مقام و اعمال آن دو این فقره مکرر ذکر شده چه که از برای تنبه خوبست لعل الغافل یتذکر او یخشی چه مقدار از نفوس که در این ظهور اعظم رایگان جان نثار نمودند العلم عند الله ربنا و رب العرش العظيم

اخبار جدید آنکه جمعی از حضرات افغان و اوراق سدره و حضرت امین علیهم بهاء الله رب العالمین در بیستم شهر رمضان حاضر و بمطاف ملاً اعلی فائز جناب امین مکرر ذکر آن محبوب را نموده فی الحقیقه مخلصین و مقرین را بسیار دوست میدارد هنیئاً له

جناب آقا محمد حسین اسکوئی علیه بهاء الله الابدی ذکرش در این حین در ساحت اقدس ابهی مذکور و باصفا فائز و هذا ما تحرک به لسان العظمة اذ کان مستویاً علی کرسی العطاء قوله تبارک و تعالی

هو السامع المجیب

یا محمد قبل حسین ذکرک من احبب ذکرناک بما اشرق به نیر العطاء من افق لوح الله المهيمن القیوم قد لاح به التور و ظهر ما کان مکنوناً فی علم الله مالک الوجود هذا یوم فیه ظهرت الأسرار من کنز حکمة الله رب ما کان و ما یكون انه ظهر بالفضل و حکم بالعدل طوبی لعبد ما منعه حجبات العلماء و ما خوفته سبحات الالذین انکروا ما نزل من لدى الحق علام الغیوب قل یا ملاً الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا کل جاهل مردود قد خرقت الأحجاب و هتکت الأستار من اصبع الاقتدار امرأ من لدن مالک الغیب و الشهود طوبی لسمیع سمع النداء و لبصیر فاز بمشاهدة آثار الله الملك العزیز الودود انک اذا اخذتک نفحات الآیات قل

سبحانک اللهم یا مظهر البینات و مالک الأسماء و الصفات اسألک بنورک الالذی سطع من افق ظهورک و استضاء به آفاق مدائن فضلک و عطائک و بأمرک الالذی احاط بالأشیاء و بسلطانک الالذی غلب من فی الأرض و السماء بأن تؤیدنی علی ما ینبغی لسماء جودک و بحر کرمک ای رب تری الجاهل اراد بحر علمک و الخاطی قلم عفوک و عطائک اسألک ان لا تخیبه بجودک و کرمک انت الالذی بندائک نادت بالأشیاء و لاسمک خضع من فی الأرض و السماء لا اله الا انت المهيمن العزیز الفضال انتهى

حسب الأمر این لوح مبارک بخط حضرت غصن الله اکبر روحی لتراب قدومه الفداء هم نوشته ارسال شد امید آنکه از آیاتش عبرت مشتاقین نازل گردد این بکا بکاء شوقست و محبوبست و از صد هزار فرح افضل دیگر عشاق این مقام را یافته‌اند هنیئاً لهم

ذکر جناب آقا میرزا محمد ابن مرحوم مغفور علیهما بهاء الله را نمودند لله الحمد و المنة مجدد ذکرشان در انجمن مقرین و مخلصین مذکور آمد این عبد لازال از حق متعال طلب نموده او را مؤید نماید بر خدمتی که سبب اعلاء کلمه و

علّت ظهور انقطاعست باری بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس یک لوح مقدّس مخصوص ایشان از سماء عنایت مقصود عالمیان نازل و ارسال شد اسأله تعالی ان یجذبہ بآياته و یقرّبه بفضله و یقدّسه عمّا لا ینبغی لأتّامه أنّه هو السّامع المجیب

و ذکر جناب میرزا محمّد خا و میرزا علی علیهما بهاء اللّٰه بعد از عرض امام وجه این آیات ینّات از سماء مشیّت نازل قوله عزّ بیانه و عزّ برهانه

بسمی الظّاهر امام وجوه الأدیان

یا محمّد علیک بهائی آیات الهی عوالم غیب و شهود را احاطه نموده و تجلّیات انوار آفتاب ظهورش بر کل پرتو افکنده لعمری بحر بیان بامواجی ظاهر که از اوّل دنیا الی حین شبه آن دیده نشده معذلک عباد بیشعور خود را در این ظهور از فیوضات مکّم طور محروم نموده اند بهوی متمسکند و از تقوی معروض و از حقّ بعیدند و باوہام خلق متشبّث از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید تا باستقامت تمام بر خدمت امرش قیام نمائی و از ریحق عنایتش بیاشامی سبحان اللّٰه جمیع احزاب بذکر مالک رقاب مشغول و بشنایش ناطق ولکن اکثری غافل از حقّ در جمیع احوال از برای کل میطلبم آنچه را که وجود را مرّۀ اخری موجود فرماید و بطراز ابدی مزین دارد اوست قادر و توانا

و هذا ما نزل لجناب آقا میرزا علی علیہ بهاء اللّٰه قوله تبارک و تعالی

بسمی العزیز البدیع

یا علی ماکان گذشت و مایکون از بعد میآید باید این حین را غنیمت شمرد و بما ینبغی تمسک جست امروز هر شجری را ذکرست و هر مدری را بیانست قسم بآفتاب حقیقت اذن واعیه از جمیع اشیاء ندای الملک للّٰه مولی الوری اصغا مینماید در شرق ظاهر و آثارش از غرب هویدا و در غرب بر سریر بیان مستوی و از شرق ندایش مرتفع از حقّ میطلبیم اولیای خود را مدد فرماید و از اشراقات انوار نیر بیان محروم ننماید اوست بخشنده و اوست عطاکننده و هو الکریم الفیاض انتهی باسم هر یک سلسیلی جاری و کوثری ساری از شیء میان خالی چه مقدار لآلی حکمت و بیان ظاهر شده و میشود طوبی لذی بصر لینظر و لذی سمع یسمع نداء اللّٰه ربّنا و ربکم و ربّ هذا المقام الکریم

بعد از عرض ذکر سمی حضرت مقصود ابن من صعّد الی اللّٰه علیهما بهاء اللّٰه الأبھی من لدی اللّٰه مولی الوری این کلمات عالیات از بحر فضل و عطا و مطلع صفات و اسماء نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا ایّها المذکور لدی المظلوم مکرّر ذکرت مذکور و از قلم اعلی باسمت نازل شد آنچه که شهادت میدهد بر فضل و رحمت و عنایت حقّ جلّ جلاله هر صاحب شمی از آیات عرف عنایات استشمام نموده و هر صاحب بصری از مشاهده آثار بافق اعلی راه یافته نسأل اللّٰه تبارک و تعالی ان ینزل علیک من سماء العطاء ما یقرّبک الیه و یکتب لک من قلمه الأعلى اجر الحضور و اللّقاء أنّه هو المشفق الکریم و هو الفیاض الغفور الرّحیم

و اردنا ان نذکر ضلعک الّتی آمنت باللّٰه الفرد الخبیر یا امتی و یا ورقتی قد ذکرک من احبّنی و طاف حول امری ذکرناک بهذا الذکر الأعظم ليقربک الیه أنّه هو السّامع المجیب اشکری ربک أنّه سمع ندائک و انزل لک ما یكون باقیاً ببقاء اسمه المهیمین علی الأسماء ان ربک هو الذّاکر العلیم افرحی بعنایتی و قولی

لك الحمد يا من نور قلبى بنور معرفتك و ايدتى على الاقبال فى يوم فيه اضطربت افئدة المريين من عبادك اذك
انت القوى الغالب القدير

البهآ عليك و على ابنيك و بنتيك من لى الله منزل هذا الذكر المبين انتهى
له الحمد و البهآ و له العناية و الثآء نفوس مذكوره هر يك به ما لا عدل له فائز و اين عبد هم از حق جلّ جلاله از
برای هر يك ميطلبد آنچه را كه نهر ابدى از آن جارى و عرف سرمدى از آن ظاهر ان ربنا هو المقتدر على ما يشآء بقوله
المبارك العزيز البديع

در باره لقا سبيل بعيد و حایل و مانع هم موجود لذا در اذن توقّف رفت از ورود حاكم كُرد الى حين مابين ناس بعضى
سخنها مذکور نسال الله ان يرفع المانع بقدرته انه هو القوى القدير

در آخر نامه ذكر قرر عيون عليهم بهآ الله و رحمته و عنايته امام حضور مذکور و هر يك بامواج بحر فضل فائز يسأل
الخدام ربّه بأن يؤدّهم على خدمة امره لينصروا المولى بجنود الحكمة و البيان انه هو العزيز المتان

ذكر حبيب روحانى جناب عين و باء عليه بهآ الله الأبهى و نوره الأسنى لازال بوده و هست و اين ايام خبر ايشان
بتفصيل رسیده لله الحمد بر امر مستقيمند و بر خدمت قائم عليه بهآ الله ربّ الغيب و الشهود البهآ و الذكر و الثآء على
حضرتكم و على من معكم و يسمع قولكم فى هذا الأمر العزيز البديع و الحمد لله المقتدر الفرد المنيع

خادم

فى ۱۲ شوال سنة ۱۳۰۶

عريضة جناب آقا مير على اصغر (اسكوئى) عليه بهآ الله بعد از عرض در پيشگاه اذن توجه عنایت شد يسأل الخادم ربّه ان
يؤدّه على التوجه و الاقبال انه هو الغنى المتعال و همچنين توجه جناب مشهدى حسن عليه بهآ الله اگر بحکمت واقع شود
در هر حال بايد بحکمت ناظر باشند خلاف آن محبوب نه البهآ عليهم

اس

شطر الاسمين جناب م ح عليه بهآ الله الابهى

۷ ذى الحجه سنة ۱۳۰۷

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد حضرت مقصود را سزاوار كه بكلمه مباركه طيبة طاهره عباد نورانى شفقتلى مرحمتلى خلق فرمود بجمع لسان آشنا و
در جميع آن صادق دسايس و وساوس در شريعت ايشان مردود با صدق مؤانسند و از دوش در گريز آنچه از ايشان ظاهر شود
گواهيست صادق بر صادق نيتشان و اخلاص حقيقتشان اميد آنكه از انوار وجوه مخلصين و مقرين عالم منور گردد و اين
كدراتيکه بمثابة طين سبب آلايش وجود گشته از كوثر بيان مقصود عالميان طاهر شود و سبيل واضح و طريق لايع گردد اين

خادم فانی از حق جلّ جلاله میطلبد قلوب اولیای آن ارض را متحد فرماید و الفت بخشد و بنور توکل و تفویض روشن و منیر دارد آنه علی کلّ شیء قدیر

یا محبوب فؤادی دستخطهای سامی و نامه‌های عالی هر یک چون نجم سحری آفاق قلوب را منور نمود و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام نموده امام وجه عرض شد و بعز اصغا فائز گشت فرمودند یا محمد علیک سلامی امریکه الیوم امام آمر حقیقی مقبول و مرغوب حفظ صیت اولیای الهی است در آن ارض که از فضل حضرت باری و مقتضیات اسم رحمانی و ربّانی صیثان عالم را احاطه نماید و هر جهتی از جهات کسب امانت و دیانت و صدق و صفا از مشارق آن ارض نمایند شأن دنیا معلوم و واضح و فنای آن نزد هر صاحب بصر و ادراکی ظاهر و مشهود در شهر عشق یک امر ظاهر و آن شهادت حضرت مذکور در الواح بوده و اولیا نظر پنهانی تعرض که از قلم اعلی نازل شده تعرض نمودند و بصبر جمیل و ستر جلیل تشبث جستند سبحان الله بمظلومیّت کبری حق جلّ جلاله امرش را نصرت نمود و شرق و غرب را اخبار فرمود امید آنکه جمیع اولیا بما اراده الله تمسک نمایند انشاء الله نفوس مطمئنه مستقیمه سبب اعلاء کلمه و ارتقاء وجود گردند و در هر محل و مقام نار ضغینه و بغضا و بغی و فحشا را بماء صافی صبر و اصطبار و توکل و انقطاع افسرده نمایند و اطفا کنند این ایام قلیله را لدی الله و اولیای او شأنی نبوده و نیست انسان بصیر البتّه خود را بحبّ آن آلوده ننماید و ذیل اطهرش را نیالاید طوبی از برای نفوسیکه بروح آمدند و بریحان گذران نمودند و بتوکل کامل بحضرت مقصود راجع گشتند یا محمد اولیای آن ارض و اطراف نزد مظلوم مذکورند و بنور بیان منور کل را سلام برسان و بتجلیات انوار نیر مواهب و الطاف الهی مسرور دار آنه یمدک و یؤیدک و ینصرک بجنود الحکمة و البیان لا اله الا هو المقتدر العزیز المنان انتهى

حمد خدا را که این بی بضاعت را توفیق عطا فرمود و قدرت بخشید تا در لیالی و ایام بخدمت امرش مشغول و از دوش غافل لله در عمل المقرّین و المخلصین چه که رایحه طلب آمال از آن مقطوع و ممنوع له الفضل و العطاء و له الجود و البهّاء قدرت عالم و آمال امم او را منع نمود و از اراده قویّه غالبه بازداشت تعالی سلطانه و تعالت قدرته بیک کلمه روح بخشید و بکلمه اخری اخذ فرمود من یقدر ان یقول لم و بم الا من ینخرج عن سلطانه و یفرّ من حکومته لیس له مقام و لا ذکر و لا وصف فی الحقیقه امثال این وجود نزد مستقرّین سفینه حمرا معدوم و مفقود باری در جمیع احوال این خادم از خداوند یکتا از برای آنحضرت میطلبد آنچه را که سبب حیات ابدی است آنه هو القادر البصیر و هو السّامع المجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الخبیر

نامه‌ئی در این کرّه حسب الامر بجناب آقا علی علیه سلام الله و عنایت نوشته شد و نزد آنمحبوب حقیقی ارسال شد تا ملاحظه نمایند و اگر مصلحت بیند بدهند نسل الله ان یحفظه بقدرته و سلطانه و یجعله من التّاصرین
اینکه در توجّه پیرت سعید و مصر و مقامات دیگر مرقوم داشتند از لقای آنمحبوب فؤاد در هر ارضی انشاء الله از آن ثمری ظاهر و نور محبتی ساطع در هر امری از امور و هر شیئی از اشیا از قدرت کامله الهیه اثری و کنزی مکنون و لکن باسباب ظاهره بعد یوماً فیوماً ظاهر میشود و نفس آثار عباد را آگاه مینماید و خبر میدهد ان الله علی کلّ شیء قدیر انشاء الله از حرارت محبت آنمحبوب آثار حرارت در اطراف ظاهر گردد حضرت افنان علیه الابهی لا زال مذکور بوده و هستند فی الحقیقه سبب ارتفاع امرند نسل الله ان یؤیده و یوقّه بسطان من عنده آنه هو القادر الحکیم

حضرت وزیر ایده الله تبارک و تعالی الحمد لله از ما لا ینبغی مقدّسند و بما ینبغی و یلیق مزین انشاء الله مؤید شوند بر اعلاء این امر اعظم حسب الامر باید آنمحبوب در جمیع احوال بحکمت و بیان متمسک باشند خود لقا من غیر حرف در بعضی از نفوس مستعدّه مؤثر واقع میشود بی لفظ هدایت مینماید و بی وصف راه نشان میدهد باید قدر همچو وزیری را دانست و بقدر مقدور محبت و مودت و صدق و صفا بایشان لازم باید اینعزب از حق بطلبند عزت و رفعت ایشانرا ان الله هو السّامع

البصیر و جناب خان و فقه الله انشاء الله در عمل محمودند و در ذکر محمود و در بیان محبوب شکر خدا را که از برای او عبادی هست که بطراز صدق و صفا و محبت و وفا مزینند

ذکر جناب حاجی و تفصیل حضور در آنحضرت مبارک را نمودند و البته مبارکست چه که مجمع اولیا واقع هر بقعه از بقاع ارض که در آن ذکر حق میشود آن بر سایر بقاع افتخار مینماید هذا حق لا ریب فیه اگرچه آن بقعه در آن ایام محزون چه که بحزن حضرت حاجی و من معه علیهم بهاء الله اولیا و آشنا را صاحبان ابصار حدیده محزون مشاهده مینمودند و لکن الواح منزله که از افق هر یک شمس عطا مشرق جمیع کدورات را بفرح و سرور و نشاط و انبساط مبدل نمود و اینکه مرقوم داشتند بعد از قرائت سجده شکر بعمل آوردند سبحان الله عرف این شکر یقین است که صعود نمود و بمقام اعلی فائز گشت فرمودند اینکلمه را ذکر نما قسم بآفتاب حقیقت که عوالم عدل و انصاف و افنده و قلوب اصحاب را منور نمود اگر کشف حجاب شود و آنمقام را ملاحظه نمایند بفرحی ظاهر شوند که در عالم شبه نداشتند و ندارد آنها فائز و صعدهت الی مقام حین ورودها نادت الحوریات من الغرفات قد تضحّو عرف ورقة السدره المبارکه بشرن بلقائها ثم افرحن بحضورها باری لعمر الله جذب این ندا در جنت ابهی و فردوس اعلی همه را اخذ نمود ان الله هو الفضل الکَرِیم و هو الغفور الرَّحِیم انتهى

حضرت محبوب فؤاد جناب آقا سید علی علیه سلام الله و عنایته را سلام میرسانم فی الحقیقه اذکار محبتیه ایشان جذّاب افنده و قلوبست و مُجَدِّد وجود از حق جلت عنایته از برای ایشان میطلبم آنچه را که سبب نزول رحمت و عنایتست از سحاب کرم و فضلش و از برای خود تأیید میطلبم که هر کزّه ذکر نمایم آنچه را که در قلب مستور است سایر اولیای آن ارض را ذکر مینمایم و از حق از برای هر یک توفیق میطلبم چه قدر محبوبست عند الله ظهور محبت احباب با یکدیگر هنگامیکه ذکر جناب حاجی عباس علیه سلام الله عرض شد که در ایام مصیبت در بیت حضرت حاجی بمحبت مشتعل و بهمت تمام بر خدمت قائم مکرر فرمودند هنیئاً له ثم هنیئاً له باید در لیالی و ایام بشکر و حمد مشغول باشیم که عنایت فرمود راه نمود عزت عطا کرد ذلت کبری که در ایران مخصوص اینحزب بود حال الحمد لله بعضی ادراک نموده اند که اینحزب را نیت دیگر است و امل دیگر جز راحت امم و عمار عالم خیالی نداشته و ندارند هر بصیری تصدیق مینماید و هر سمعی اعتراف میکند و اگر بعضی از کلوخهای عالم بمقتضای عدم انصاف و عدل سخنی گفته و یا بگویند خارج از دیرستان عدل حق است عنایات و الطاف و شفقت بمقامی است که السن عالم از ذکرش عاجز

یومی از ایام بیستان توجّه فرمودند و در محلّ جدید خباء مجد مرتفع و حسب الامر اولیا در آنمقام حاضر و مجتمع و بعد از تعلق اراده و حضور جمع از بستان اول مع اغصان سدره مبارکه بآنمحل توجّه فرمودند و بعد از جلوس و قرائت حروفات عالین ذکر مصیبت جدیده را بقسمی فرمودند که کل متأسف گشتند و بعد بکلمه اخری ذکری فرمودند که فی الحقیقه ارواح مجرّده قصد عروج نمودند که بعد از عروج بچنین مجلسی فائز شوند و در دو یوم که فی الحقیقه آفتاب عنایت از افقش طالع ظاهر شد آنچه که از عنایت کبری و شفقت عظمی حکایت مینمود و در حضور عمل شد آنچه سزاوار بود ان الله ربنا و ربکم هو الفیاض الکَرِیم و هو المشفق الغفور الرَّحِیم

و همچنین ذکر اعمال خیریه آنمحبوب فؤاد مکرر از لسان مبارک جاری فی الحقیقه اجر احدی علی قدر سم ابره ضایع نشده و نمیشود فرمودند جناب محمد از اول ایام الی حین بخدمت قائم و بحبل فضل متمسک و از ایشان در اینمذت مدیده امری ظاهر نشد که مخالف رضا باشد هذا وصف یرجوه الفردوس الاعلی و الجنة العلیا ینبغی فیهذا المقام ان نقول الحمد لله الذی اید حضرتکم و وفقکم و اظهر منکم ما وصفه مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود نسل الله ان يجعل

حضرتکم مفتاحاً لكلّ باب و قائماً علی کلّ امر و ذاکراً فیکلّ حین أنّه هو اقدر الاقدرین لا اله الا هو المهیمن علی من فی السموات و الارضین

دیگر ارمغانهای آنحضرت محبوب رسید چون بتوجه و ذکر آنمحبوب فائز شده‌اند البتّه مقبول واقع شود چون نسبتش بحق جلّ جلاله است هر ورقی از اوراقش رشک جنانست از حق جلّ جلاله میطلبم اجر آنرا در حدیقه معانی و بیان ثابت فرماید و ظهوراتش را در بستان مذکور لیس هذا علیه بعزیز یشهد الخادم بقدرته و سلطانه و عزّه و اقتداره و یسئله ان یقدّر لحضرتکم خیر کلّ عالم من عوالمه أنّه هو المقتدر العزیز الحکیم

خدمت نور فؤاد حضرت حاجی سید جواد علیه بهاء الله مالک الایجاد سلام و ثنا عرض مینمایم و بکمال خلوص از حق جلّ جلاله میطلبم که ایشانرا در جمیع اوان و احیان مؤید فرماید بر خدمتش خدمتیکه لازال گواهی دهد بر توجه و تشبّث و محبّت و استقامت ایشان در انجمن عشاق ذکرشان بوده و هست امید آنکه در ایام باقیه بهیئت اجتماع بر خدمت قیام نمائیم و بما اراده الله مشغول شویم أنّه هو المؤید العظیم الخیر الحمد لله نامه بذکر ایشان ختم شد این ختم با بدء توأم است بلکه در مقامی میتوان گفت سبقت دارد چه که مقام حضرت خاتم روح ما سواه فداه از بدیع اول که بدء بوده زیاده از وصف و بیانست این است ذاکر و اینست گواه الذکر و الثناء من الله علیکم یا مهابط الحبّ و الوداد و معادن المحبّة و الاّتحاد لا اله الا هو العزیز الفیاض

اولیا و اصفیای آن ارض در قلب مذکور و بحراست عنایت حق جلّ جلاله محفوظ عالم محبّت مقتضباتش در هر حین ذکر و ثنای اولیا بوده و هست خاصّه نهالهائیکه در ظلّ رحمت تربیت شده‌اند و پرورده گشته‌اند و از ریح تازہ مرزوقند چنین نفوس را لسان طاهر باید ذکر نماید و قلب مقدّس شاید که اظهار حبّ نماید باری در نقطه قلب مذکورند و بحرارت فؤاد مشتعل الحمد لله فائزند بآنچه که ضد نداشته و از ند مقدّس ذکرشان مفتاح کنوز است و حبّشان باب فتوح کلّ ذلک من عنایة الله و فضله و جوده و نسئله ان یجمعهم فی ظلّه و یرفعهم باسمه و ینطقهم بثنائه الجمیل السّلام و الذّکر و البهَاء ثمّ العزّة و الرّفعة و العلاء علی حضرتکم و علی من یحبّکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّ العالمین

ب

حضرت افنان جناب حاجی سید علی علیه بهاء الله الأبھی

ربیع الأول سنه ۱۳۰۷

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد حضرت مقصودی را سزاست که بانوار آفتاب حقیقت مدن و دیار را بنور معرفت مزین فرمود و آذان طاهره مقدّسه را باصغاء ندا مؤید ساخت من فاز بالاصغاء فاز بالاستقامه مقصود از اصغاء حقّ الاصغاء بوده و هست چنانچه مشاهده شد از قبل قد سمعوا و اعرضوا و یسمعون و یعرضون و الصّلوة و السّلام علی حبیبه و صفیه الّذی اختاره لاطهار امره و ابراز احکامه و اوامره و علی آله و اصحابه الّذین بهم تمّت حجّة الله علی خلقه و ظهرت سطوة الله بین عباده

روحی لذکرکم الفداء و لاستقامتکم الفداء دستخط مبارک رسید فی الحقیقه حامل مژده‌ها بود چه که صحّت و سلامتی مزاج عالی را مبشّر و همچنین مراتب و مقامات خلوص و انقطاع و تشبّث و توسّل را مخبر خبیری بود دانا و حنیفی بود ناطق و

توانا و بعد از مشاهده و قرائت قصد مقام نموده امام وجه عرض شد فرمودند نَسألُ اللهَ تبارک و تعالی ان یوفِّقهُ علی ما یبغی و یفتح علی وجهه ابواب البرکة و العنایة و یظهر منه ما یرید النّاس الی صراطه و یرزئهم بطراز الأمانة و العفّة انه علی کلّ شیء قدیر

و نذکر افنانی من اهل الوفاء الذی سمّی بسید آقا و نبشّر من سمّی بمحمّد قبل رضا و نسال الله تعالی ان یرکتب لهما من قلمه الأعلى ما لا ینفد و یكون باقیاً ببقاء اسمائه الحسنی و صفاته العلیا و نذکر اولیائی هناك و نسال لهم البرکة و العافیة من الله مولی البریة و نقول الهی الهی فاجعل عاقبة امورهم خیراً انتهى

این خادم فانی لازال از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک از افنان طلب نموده آنچه را که سبب فیض اعظم است از برای امم آنه مالک العالم و هادی عباده الی اسمه الأقدم الأکرم و همچنین از برای اولیا علیهم سلام الله طلب نموده آنچه را که سزاوار بخشش اوست آنه هو المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر

ذکر محبوب روحانی جناب آقا میرزا ابوالفضل علیه بهاء الله را نمودند و همچنین حبیب روحانی جناب آقا میرزا عبدالکریم و اولیای آن ارض یعنی عشق آباد را فرمودند بعد از عرض فرمودند آنچه را که امطار ربیع عنایت است از برای نهالهای وجود و نسیم مکرمت است از برای نفوس مستعدّه از غیب و شهود از قبل دو ورق از بیانات که از هر کلمه آن عرف فضل و رحمت و عنایت متضوّع بود بتوسط آقای مکرم حضرت افنان علیه بهاء الله الأبهی بآن ارض ارسال شد و در ثانی هم چون آن حضرت اراده ذکر فرمودند امر بارسال سیّالة برقیّه شد یسأل الخادم ربّه بأن یؤید الکّل علی ما یحبّ و یرضی و یوفّیهم علی ما ترتفع به مقاماتهم بین الأحزاب آنه هو المقتدر علی ما اراد و هو الأمر الحکیم

اما فقره جناب ملا محمد علی (تفتی) علیه بهاء الله بعد از عرض فرمودند جناب مذکور حین ورودش در سجن آنچه داشت ارسال نمود و امر باخذ شد ولکن الی حین تصرف نمودیم و حال نظر باینکه ایشان مجدد اراده ارسال مقداری نموده اند آن وجه را قبول مینمائیم که او هم این وجه ثانی از جانب ما قبول نماید هذه عنایة من عندنا از قبل مظلوم باو سلام برسان و بعنایات لاتحصی بشارت ده افنان میدانند و مطلعند قبول این مظلوم وجه قبل را محض محبت بایشانست الی حین از اکثری قبول نشده و از ایشان مرتبه اول بطراز قبول فائز ليقبل منّا فقرة الثانیة نسال الله ان یفتح علی وجهه ابواب عنایت و فضله و برکت و یجعل من الذین فازوا بذکره فی بلاده و نصرة امره بین عباده بالحکمة و البیان آنه هو المقتدر العزیز المنان انتهى

مجدد در ذکر اولیای ارض عین و شین فرمودند یا اولیاء الله بالحکمة و بما ترتفع به مقاماتکم و شؤونکم طوبی لکم و لمن یحبّکم خالصاً لأمر الله ربّ الأرض و السماء و ربّ العرش العظیم ایاکم ان تخوفکم وضوء القوم الذین نذوا العدل ورائهم متمسکین بالظلم الا انهم فی عذاب مهین لیس لهم ناصر و لا معین سوف تأخذهم نفحات العذاب من کلّ الجهات آنه هو الأحد المقتدر القدیر آنچه لازم است اتّحاد و اتّفاق و حکمت و اعتدال در امور است طوبی للذین تمسکوا بحبل الاتّحاد و عملوا بما امروا به من لدن علیم حکیم

و اما فصل در هیچ احوال جایز نه فصل در آن ارض سبب اشتعال نار بغضا میشود در جمیع بلاد ایران آن ارض چون متعلّق بدولت دیگر است اسباب حرّیت بدست میآید ولکن این حرّیت سبب ربّیت سایر احبّا است در بلاد ایران باری در جمیع احوال باعتدال و اسبابی که سبب تقرّب و انجذاب قلوبست باید تمسک نمود و این فقره منوط باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه است که سبب هدایت و تقرّب نفوسست آنه معکم یشهد و یری و هو السّميع البصیر انتهى

در باره جناب میر محمد حسین بیک علیه بهاء الله و بعض عراض آن جهات مرقوم داشتند چندی قبل مخصوص ایشان نازل شد آنچه که حجّت باقیه است از برای عالم و اهل آن و ارسال گشت یسأل الخادم ربّه بأن یقرّ الأبصار بمشاهدته

و الآذان باصغائه آتّه هو المؤيّد الحكيم لازال محبوبى مير و اوليى آن اطراف از ذكور و اناث در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند مقامشان از الواح الهى معلوم و واضحست هنيئاً لهم آن حضرت جواب نامه‌هاى ایشان را مرقوم فرماید و اظهار عنایت از قبل حقّ مذکور نمایند

در باره امورات عليه مرقوم داشتند در جميع احوال از حقّ سائل و آمل اعزاز امرش را در مدن و ديار و نصرت حضرت افنان را آنّه مجيب السائلين

و اما در باره قرآن بايد با قرآن از آقا حسينعلى اخذ شود با نوشته معتبرى بمهر جمعى و تفصيل در آن مذکور گردد و در ارض طاء نزد جناب حاجى ميرزا حسن عليه بهاء الله ارسال شود و اين فقره بسيار لازم است چه كه بسيار ذكر نموده‌اند و مفترىاتى نسبت داده‌اند ولكن بدوستى از آقا حسينعلى خواهش نمايند طرف معارضه واقع نشوند با هر نفسى لوجه الله محبت و شفقت لازم مگر نفوس معرضه اين حكم در كتاب اقدس از سماء امر نازل طوبى للعاملين السلام و الذكر و البهاء على حضرتكم و على من يحبكم و يسمع قولكم

* * *

هو المشرق من افق سماء البيان

حمد حضرت مقصودى را لايق و سزااست كه آن جناب را مؤيّد فرمود بر اقبال و توجه و نصرت و تبليغ و بكلمه مباركه الملك لى اشراف ساعت و اسرار قيامت را ظاهر نمود له الحمد و الثناء و له الشكر و البهاء از اول ايام اقبال نمودى و از كاس اقرار امام وجوه اخيار و اشرار آشاميدى و باستقامت تمام بر امر مالك انام قيام نمودى در ايامى كه اوهام كلّ را از افق اعلى محروم داشت باصبع يقين خرق حجابات ظنون نمودى و بعضد ايقان ظهر اصنام را شكستى از حقّ ميطلبيم در جميع احوال بتأيدات بديعه جديده شما را مؤيّد فرمايد حتى يجعل اعمالك كلها ذكراً واحداً عند ربك و يتضوع منها ما يهدى الناس اليه آتّه هو المقتدر القدير چندی قبل اسم جود عليه بهائى نامه شما را نزد مظلوم ارسال داشت وجدنا منه ما ابتمس به ثغر الحب ان ربك هو الغفور الرحيم يا ايها الشارب رحيق الوحى من كاس عطائى اسمع ندائى من شطر سجنى آتّه يناديك فضلاً من عنده و يذكرك رحمةً من لدنه آتّه هو الفضال الكريم

يا سمندر در اقتدار حقّ جلّ جلاله تفكر نما و همچنين در مظاهر ظنون و اوهام حضرت مبشر نقطه اولى روح ما سواه فداه ميفرمايد و قد كتبت جوهره فى ذكره و هو آتّه لا يستشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان ايكاش اين يك كلمه را ادراك مينمودند و بان تمسك ميچستند با ذكر اين كلمه محكمه مطاعه كه بشهادت حقّ جوهر بيان است آيا جايز است اهل بيان اليوم از منزل و مرسل آن محبوب و غافل شوند هر منصفى در اين ايام صمت اختيار مينمايد تا از صرير قلم اعلى اصغا نمايد آنچه را كه عرف امر الله از آن متضوع است حضرت نقطه در رفيق اعلى بكلمه مباركه آتتى انا اول العابدين ناطق قل يا قوم اتقوا الله انظروا افقه ثم اسمعوا ندائه لا يشته ذكره بأذكار العالم و لا ما ظهر من عنده بما ظهر بين الأمم آسمان برهان الهى اليوم مزين است بشموس حكمت و بيان و انجم اوامر و احكام اقبلوا اليها و لا تكونوا من المعرضين اين ظهور اعظم محيط بوده نه محاط حضرت مبشر ذكر فرموده آنچه را كه شبه و مثل نداشته و از ظهور و بروز خود مقصود اعلاء اين كلمه بوده و اين در يك مقام ذكر ميشود و در مقام ديگر لا يعرفه الا هو هذا حقّ لا ريب فيه تالله الحقّ اين امر اعظم و حجّت كبرى در اثبات ظهور بامرى محتاج نبوده و نيست بحر بيان امام وجوه اديان ظاهر و آفتاب برهان فوق رؤس مشرق و لائح سدره منتهى بانمار بديعه منيعه و اوراق جديده لطيفه باهر و هويدا قل ضعوا ما يمنعكم عن الله رب العالمين و خذوا ما امرتم به من لدن مقتدر

علیم حکیم امروز بیان بقبول این ظهور اعظم معلّق و منوط انا انزلنا لمبشّری ما قرّت به عیون کتب اللّٰه المهیمن القیوم و ارسلناه الیه فلمّا حضر و قرأ انجذب من نفحات الوحی علی شأن طار بکلّه فی هوائی و قصد الحضور امام وجهی قد هرّته الکلمات بحیث لا ینتهی ذکره بالقلم و المداد و لا باللّسان یشهد بذلك امّ الكتاب فی المآب انا سترنا اصل الامر لحفظه حکمة من عندنا و انا العزیز المختار اّنه یفعل ما یشاء و لا یسأل عمّا شاء و هو المقتدر العزیز العلام

یا سمندر خراطینهای طین لایق صعود و طیران نبوده و نیستند و حزب قبل یعنی شیعه فی الحقیقه بظنون و اوهام تربیت شده‌اند لعمری بر امری از امور آگاه نبوده و نیستند الی حین اسرار ظهور معلوم نه بیک اسم و یک لفظ دین اسلام ضعیف شد و از دست رفت یا سمندر حروفات هر ظهوری باید در ایام ظهور حاضر باشند و بشرف لقا فائز گردند فکر تمّ استر و کن من الحافظین الی حین معنی توحید را ادراک نکرده‌اند ینبغی ان ندع ذکرهم و نذکر ما ینهتزّ به الجبال فضلاً عن العباد اّنه هو المقتدر القدر

ذکر نفوسی که اراده اقبال ببحر اعظم کرده‌اند نموده بودید یا سمندر ابصار و آذانی که قابل و لایق اصغا و مشاهده باشد چون کبریت احمر کمیاب ولکن امید هست از یمن خلوص آن جناب و قیامش بر خدمت کلمه نفوذ نماید و عباد را بافق اعلی هدایت کند از حقّ میطلبیم ایشان را مؤیّد فرماید بر ادراک حزب شیعه و اعمال و اقوالی که مخالف امر اللّٰه بوده چه اگر هر نفسی فائز شود باین مقام خود را ثابت و راسخ مشاهده کند بشأنی که اسماء او را از حقّ منع نکند و قصص کذبّه اولی او را محروم نسازد اولیای آن ارض هر یک را از قبل مظلوم ذکر نما کلّ تحت لحاظ عنایت بوده و هستند نسأل اللّٰه ان یوقّهم علی اظهار امره بالحکمة و البیان و ینزل علیهم من سماء عطائه فی کلّ حین ما یقرّبهم الیه اّنه هو العزیز الفضّال اذا اخذک جذب ندائی اقبل الی شطری و قل

الهی الی تری اقبالی و تمسّکی و توجّهی و تشبّتی اسألک بعروتک الوثقی و اذیال ردآء عنایتک یا مولی الوری و بنور امرک الّذی به اشرفت الأرض و السّماء ان تجعلنی فی کلّ الأحيان مقبلاً الی افقک و ناطقاً بشنائک و مبلّغاً امرک بالحکمة و البیان اّنک انت العزیز المنان ای ربّ نور افئدة عبادک بنور معرفتک تمّ افتح ابواب قلوبهم بمفاتیح جودک و عطائک ای ربّ تراهم هائمین فی هوآء الحیرة و الضلال خلّصهم باسمک القدر و انقذهم باسمک القوی تمّ انصرهم یا الی بآیاتک و بیّناتک و عرّفهم سبیلک و علّمهم ما یرفعهم الی سماء عزّک و قبولک اّنک انت المقتدر الّذی لا تمنعک حجبات المعتدین و لا اعراض المعرضین و لا شماتة المشمتین اّنک انت العلیم الحکیم

ذکر ملاقات با حاجی میرزا ابوالفضل را نموده بودید یا سمندر در ایامی که نیر اعظم از افق سماء ارض سرّ مشرق و لائح بعد از ارسال الواح و انزال آیات ملاً اسمعیل به عبد حاضر نامه‌ئی ارسال نمود و در آن نامه اقرار و اعتراف خود را بمن ینظر اظهار داشت و بعد باین کلمه غیر لایقه ناقابله نطق نمود که اگر این مقام را در ارض قاف اظهار نمایم نان مرا ملاً هادی قطع مینماید حال ملاحظه نما سمع الطف ابهی چگونه امثال این کلمه را اصغا نماید ولکن فی سبیل اللّٰه شنیدیم و بصبر و اضطبار امر نمودیم یک لوح امنع اقدس در جواب آقا سیّد موسی علیه بهآء اللّٰه از سماء عنایت نازل و ارسال شد لیجد منه عرف اللّٰه المهیمن القیوم انا لله و انا الیه راجعون

یاء

جناب حاجی میرزا محمّد افشار علیه بهآء اللّٰه

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزااست که از حرکت قلم اعلى اهل ناسوت انشاء را مسخر نمود و از کوثر مکنون در آن عظام رمیمه را بحیوة جدیدة بدیعه فائز فرمود تعالی تعالی فضله و تعالت رحمته و تعالت عظمته و سلطنته من یقدر ان یحصی بدائع عنایاته و جوامع اوامره و الطافه هو الذی جعل کلمة من کلماته علم الهدایة من عنده و رایة امره بین عباد و بها اظهر القیامة و اسرارها و السّاعة و اشراطها طوبی لعارف عرف ما ظهر من عنده و لعالم شاهد ما اشرق من افق سمآء جوده البهآء و الذکر و الثّناء علی اولیائه و اصفیائه الذین سمعوا ندائه الأهلی و فازوا بكلمة بلی بلی یا فاطر السّمآء و مالک ملکوت الأسّمآء اولئک عباد فائزون و عباد مکرمون و عباد مستقیمون و هم انصار الله و ایادی امره و مطالع اسمائه الحسنی و صفاته اخذوا الرّحیق من ید عطائه رغماً لأعدائه و شربوا باسمه امام وجوه خلقه انه هو مؤید اولیائه و مشید ارکان امره و رافع احبائه و مظهر مقاماتهم و شؤونهم فی مملکته انه هو القویّ الغالب العلیم الحکیم

دستخطّ عالی با ارمغان بیان و معانی باین خادم فانی رسید فی الحقیقه هر کلمه اش کأسی بود مملوّ از سلسیل محبّت و وداد چه که مزین بود بذکر و ثنای مالک ایجاد و مولی العباد مکرر قرائت شد و از هر کره عرف جدیدی بمشامّ حقیقی رسید سبحان الله نفحاتش بساط سرور گسترد و فوحاتش فرحی مقدّس از مقام عباد آورد و بعد قصد جنت علیا و فردوس اعلى نموده امام مولی الوری عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت اذاً ماج بحر بیان ربنا الرّحمن و نطق مکلم الطّور اذ کان مستویاً علی عرش الظّهور بما ظهر به کنوز العرفان فی الامکان امام وجوه الأدیان و نادى المناد من شطر السّجن اسمعوا ندآء الله المرتفع من اعلى المقام قوله تبارک و تعالی

هو التور اللامع الساطع من افق سمآء العرفان

مح افرح بما اراد ان تتحرک علی ذکرک یراعة الله المهیمن القیوم انا ذکرناک مرّة بعد مرّة و ارسلنا الیک الواحاً شتیّ الّتی ماج فی کلّ کلمة من کلماتها بحر بیان ربک المهیمن علی الغیب و الشّهود و لاحت من آفاقها شمس المواهب و الألطاف ان ربک یرید من اراده و یحبّ من احبه و یذکره بما یتقی به اسمه و اثره بدوام الملک و المملکوت انّ المظلوم یدکرک فی بحبوحه الأحزان فضلاً من عنده علیک لتشکر ربک مالک الوجود لم یمنعه ظلم الأعداء و لا سطوة کلّ أمر محجوب کنا مستویاً علی اریکة العدل ورد العبد الحاضر بکتابک و قرأه امام الوجه وجدنا منه عرف خضوعک و خشوعک و توجّهک الی الله ربّ هذا المقام المحمود طوبی لأذنک بما سمعت ندآء الله و لعینک بما فازت بمشاهدة آثاره و للسانک بما نطق بثنائه بین عباده ان ربک هو الحقّ علّام الغیوب اشهد انه بالبلاء رفع اسمه الأبهى و اظهر ما کان مکنوناً فی کنز علمه العزیز المحبوب انا امرنا الكلّ بالأمانة و الدّیانة و الصّدق و الوفاء من النّاس من نبذ امر الله ورائه و ارتکب ما ناح به المقربون اخذ البغی و الفحشاء و نبذ البرّ و التّقوی و نطق بمفتریات ما سمعت اذن الدّنیّا شبهها یشهد بذلك من ینطق فی هذا البیت المعمور قل

الهی الھی تری اغنامک بین ذناب الأرض و امنائک تحت برائن الخیانة ای ربّ اسألک ببحر آیاتک و انوار فجر ظهورک و بندائک الذی جعلته کوثر الحیوان لأهل الامکان و باسمک الذی به اضطربت افئدة الأدیان ان تزین عبادک بطراز الصّدق و الانصاف و فقههم علی هدایة ما فات عنهم عند تجلیات انوار شمس ظهورک ثمّ یدهم علی الرجوع الی بساط عفوک و غفرانک

و القیام لدى باب جودک و کرمک ای ربّ خلّص عبادک من ظلم الظّالمین و سطوة المعرضین ثمّ احفظهم بجنود الغیب و الشّهادة أنّک انت المقتدر علی ما تشاء و المهیمن علی الأشياء لا اله الا انت الفیاض الفضّال العلیم الخبیر

یا ایّها الشّارب رحیق بیانی قد سمعت ندائی الأهلی باللّغة الفصحی و نحبّ ان نذکرک باللّغة التّورآه لازال این مظلوم در دست اعدا بوده وارد آوردند آنچه را که جز حقّ از احصای آن عاجز و قاصر این ایّام ذناب ارض احاطه نموده و در سرّ سرّ بضرّ این مظلوم مشغول و لکنّ الله یعلم خائنه الأعین و خافیه الصّدور آنچه در سبیل الهی وارد شود محبوبست کلمه یعقوب را بلا ملحق نمودیم اگرچه این ایّام من غیر ناصر و معین مشاهده می‌شویم سوف یبعث الله کناز ارضه و یظهر خزائنها و آن رجالی هستند که مبعوث میشوند بنصرت نبأ عظیم بشأنی که هیچ معنی و هیچ سدّی حائل نشود ایشانند مشارق قدرت و مظاهر قوت الهی هیچ امری از امور این جواهر لامعه مشرقه را منع نکند و ستر ننماید سبحان الله اهل بیان الی حین نفحات یوم را ادراک نموده‌اند احجب از حزب قبل مشاهده میشوند قل

اسألک یا مالک ملکوت الأسماء و فاطر السّماء بمصباحک الذی ما اراد الا اصلاح العالم و ما اتخذ لنفسه زجاجاً و لا بلوراً و لا حافظاً دونک ان تنور افئدة عبادک بنور معرفتک و زین رؤسهم بأکلیل العدل و الانصاف ای ربّ تری الظّالمین اتحدوا فی تضييع امرک و مقامات امنائک اسألک بارادتک المحیطة و مشیتک التّافذة ان تحفظهم من شرّ هؤلاء الذّین نقضوا عهدک و میثاقک و کفروا بآیاتک الکبری و بیّناتک العظمی لا اله الا انت العلیّ الأبهی

اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان تکبیری که نفحاتش افئده و قلوب را جذب نماید و بافق منیر الا رساند و کل را از قبل مظلوم وصیّت نما بامانت و دیانت و تقوی الله مالک الوجود و مربی الغیب و الشّهود مکرّر فرمودیم در این ظهور اعظم نصرت بحکمت و بیانست نه بسیف و سنان در هر حال باید بتألیف قلوب و اتحاد نفوس مشغول باشند اعمال طیبه جند الله بوده و هست و اخلاق مرضیه هادی عباد آنچه سبب اجتناب و احتراز عباد است بعزّ قبول فائز نه و بطراز رضا مزین نه اگرچه در محرّم نقطه اولی از ملکوت اعلی ظاهر البتّه این فقره محبوب جانست و علّت فرح و انبساط و سبب سرور و نشاط و لکن اکثری از عدم آگاهی اگر فرحی در آن ایّام مشاهده نمایند نعوذ بالله حمل بر ضغینه و بغضا کنند لذا از مقتضیات حکمت حرمت آن یوم لازم چنانچه این مظلوم در عراق در ایّام محرّم مصائب آن حضرت را ذکر مینمود و در بعضی از مجالس مصیبت حاضر میشد رحمة للعباد و شفقة لهم و حضرت اعلی روح ما سواه فداه هم حرمت آن ایّام را ملاحظه می‌فرمودند آنچه سبب تقرّب ناس و علّت اقبال و توجّه است باید بآن تمسک نمود الی ان یظهر الأمر لهم این حکم محکم را بعباد برسانید تا کل آگاه شوند و به ما اراده الله تمسک نمایند البهآء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی من معک و یحبّک و یسمع قولک فی امر الله المقتدر العلیم الحکیم انتهی امید آنکه اولیای الهی با قلوب طاهرة مقدّسه و جنود مذکوره که اخلاق و اعمال طیبه است بر نصرت امر قیام نمایند از افق هر لوحی نیر حکمت و بیان مشرق و لائح و کل بآن مأمورند انشاء الله آن محبوب نفوس غافله را از اوامر و نواهی الهی آگاه نمایند اگر الی حین به ما اراده الله عمل میشد ایران بل ممالک اخری هم بنور امر ساطع و لائح مشاهده میگشت این خادم فانی لازال عرض مینماید

الهی الهی اید اولیائک علی ما یظهر به عنایاتک علی خلقک و امواج بحر عطائک فی مملکتک ای ربّ طهر افئدة المقبلین من کوثر بیانک و قدر لهم ما یزینهم بطراز العدل و الانصاف فی ایّامک لا اله الا انت الفضّال العزیز الحکیم و اما استدلالیه محکمه آن جناب باصفا فائز و قبول فرمودند لو شاء الله این ایّام ارسال میشود و اذن طبع هم از افق بیان طالع یسأل الخادم ربّه ان یفتح بخلوصکم و خضوعکم و اقبالکم و ذکرکم و بیانکم ابواب افئدة النّاس انه اله النّاس و مربیهم باسمه المرّبی الحکیم صدهزار شکر مقصود عالمیان را که هیچ مقبلی را از تجلیات نیر کلامش محروم نمود و عرض جدید آن محبوب امام وجه مالک ملکوت بیان بشرف اصفا فائز و بنور قبول منور و مخصوص هر یک از اسامی مذکوره لوح منع

اقدس از سماى عطا نازل و ارسال شد الحمد لله آن محبوب واسطهٔ فيض فياض گشتند و همچنين سبب نزول امطار رحمت فضال شدند امر نزول آيات بشانبيست كه كل از احصايش عاجز و از جميع جهات در ليالى و ايام عرايض ميرسد و جواب عنایت ميگردد و اگر گاهى تأخير شود دو جهت دارد اول آنكه از فضل حقّ جلّ جلاله آن حضرت در مقام اعلى يعنى اطمينان و ايقان ساكن لذا در تأخير باسى نه و ثانى كثرت تحرير در جواب عرايضى كه بدعاً فائز شده‌اند و البته آن محبوب راضى و شاكرند چه كه بمائده‌هاى سماوى و نعمتهاى حقيقى مكرّر فائز گشته‌اند هنيئاً لحضرتكم وقتى از اوقات اين كلمهٔ عليا از لسان مالك ملكوت اسماء در ذكر آن جناب استماع شد قوله عزّ بيبانه يا عبد حاضر جناب ميم و حاء بر خدمت قيام نموده انا جعلناه ساقى كوثر بيان الله ربّ العالمين انتهى

سبحان الله فضل بمقاميست كه صاحبان السن و اقلام از عهدهٔ ذكرش برنبايند تشهد بذكر اوراق جنان الله الميبين العليم الحكيم اولياى آن ارض را اگر حكمت اقتضا مينمايد و اجازه ميدهد از جانب اين خادم تكبير و ثنا برسانيد حقّ آگاه كه در اكثرى از احبان از مقصود عالميان ميطلبم آنچه را كه در امّ الكتاب مخلص است انه هو السامع المجيب و هو المقتدر القدير البهاء و الذكر و الثناء عليكم و على من معكم و يسمع قولكم فى امر الله المهيمن القيوم انا لله و انا اليه راجعون

محبوب فؤاد جناب ابن ابهر عليهما بهاء الله الأبهي ملاحظه فرمايد

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهي

حمد حضرت موجودى را لايق و سزااست كه بانوار ملكوت عالم ناسوت را از براى القاء كلمهٔ حكمت و بيان مؤيد نمود و مستعدّ فرمود و بعد از القاء كلمه خلقى موجود و بكلمهٔ اخرى تغيير حاصل جمعى بشطر احديه توجه نمودند چه كه نفحهٔ دوست را ادراك كردند و برخى بتفحص مشغول و شردمهئى بر اعراض و اعتراض قائم و ناطق ولكنّ الله ربنا و مقصودنا اظهار ما اراد رغماً لهم انه هو المقتدر المختار و التكبير و البهاء و السلام و العطاء على اولياء الله و اصفيائه الذين انفقوا ارواحهم فى سبيله اولئك عباد ذكرهم فى كتبه و امرهم باصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم و انهاهم عن الخيانة و الضغينة و الفساد تعالى الله ربنا و ربّ العرش العظيم و مقصودنا و مقصود من فى السموات و الأرضين

يا محبوب فؤادى در اين حين بحضور فائز و در يد مبارک عريضةٔ آن محبوب كه بحضور اطهر آقائى و مولائى حضرت غصن الله الأكبر روحى و ذاتى لتراتب قدومه الفداء ارسال داشته بودند و بعد از فوز بلحاظ اقدس اعلى اين كلمات عاليات از منزل آيات ظاهر و نازل قوله تبارك و تعالى

هو السامع و هو المجيب

يا بن ابهر مالك قدر از منظر اكبر بان شطر توجه نمود و ترا ذكر مينمايد هل تقدر ان تسمع هذا النداء الذى ارتفع من هذا المقام الأعلى باصغاء تظهر من التراب آذان واعية و ابصار حديده و افئدة منيرة للمشاهدة و الاصغاء قل لا ونباك العظيم الا بفضلك و جودك و عنایتك و عطائك و ان ترید ان تذكرنى لك ان تذكر بذكر تنطق به السن العالم بذكر ربك الذى به ظهرت الأسرار و جرت الأنهار و نطقت الأشجار الملك لله ربّ العالمين انا ذكرناك من قبل بايات احاطت شرق الأرض و غربها أ نسيت ام تقول زدنى بياناً يا مولى العارفين انا نحبّ ان نراك قائماً فى الجمع و ناطقاً بذكرى الجميل و نحبّ ان نراك

غافلاً عن دونى و منادياً باسمى و متمسكاً بعروة عنايتى و متشبهاً بذيلى المنير انا خلقناك و القيناك ما يقربك الى الله و ينطقك بما تنجذب به افئدة المقبلين ضع ما سوائى و خذ ما امرت به فى كتابى المبين هذا يوم فيه انصعق الطورون اذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء و نادى المناد الملك لله ربّ العرش العظيم هذا يوم فيه تنطق البحار بأمواجها و الكتاب بآياته و الشمس بأنوارها و السماء بأنجمها و الأشجار بأثمارها و الأرض بالأنها ولكنّ القوم اكثرهم لا يسمعون يرون و ينكرون الا أنّهم لا يشعرون انا نراهم من عبدة الظنون و الأوهام يشهد بذلك عباد مكرمون نبذوا البحر الأعظم ورائهم مسرعين الى التهر الا أنّهم لا يعلمون يا بن ابهر اسمع النداء بأذن قلبك أنّه يجذبك و يقربك الى مقام لا يعتره التغيير و الزوال كذلك نطق لسان العظمة أنّه هو الحقّ علامّ الغيوب انا زينا رأسك باكليل الاقبال و هيكلك بطراز العرفان لتبّلع امر ربك بالحكمة و البيان أنّه هو المشفق العطوف أنّك قمت لدى باب عظمتى و سمعت ندائى و رأيت امواج بحر بيانى و شمس سموات حكمتى بشّر بما اريناك و اسمعناك فى هذا المقام الأقدس الأمتع العزيز المرفوع كذلك هطلت امطار رحمتى و اشرق نير فضلى من افق سماء عطائى قل

الهى لك الحمد بما نورّت افق رجائى و سقيت ظمأ فؤادى و بدلت همى و غمى اسألك يا مالك القدم بأنوار عرشك الأعظم ان تؤيدنى فى كلّ الأحوال لظهورك و ايامك و بروزك و اقتدارك اى ربّ ترانى منادياً باسمك بين عبادك و ناطقاً بذكرك فى بلادك و اعترفت فى أول الأيام بوحدايتك و فردائيتك و صرت منجذباً بآياتك و طائرأ فى هوائك و قائماً على خدمتك ارحمنى يا الهى برحمتك الكبرى ثمّ انطقنى بذكرك الأحدى انا الذى يا الهى ندائك حيرنى و اخذ زمام الاختيار عن كفى ادعوك يا الهى باسمك الكريم و ناديك باسمك الرحيم و اقسمك باسمك العليم ان تقدّر لأوليائك ما يقربهم الى بساط عزّ احديتك و ساحة قدس فردائيتك ثمّ افتح بهم ابواب قلوب عبادك و انر بهم يا الهى افئدة خلقك ثمّ اكتب لى و لهم اجر من فاز بلقائك و شرب رحيق الوصال من يد عطائك أنّك انت الذى لا يمنعك شىء و لا يعجزك امر تفعل ما تشاء بسلطانك و تحكم ما تريد بقدرتك ثمّ اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء بلائى بحر حكمتك و تجليات انوار نير فضلک ان تقدّر لأمتك التى صعدت اليك اجر لقائك ثمّ ادخلها يا الهى فى جوار رحمتك و اسمعها نغمات حمامات احديتك على اغصان سدره عرفانك ثمّ اشربها يا مقصودى كوثر بيانك من يد عطائك ثمّ انزل عليها من سحب رحمتك امطار جودك و كرمك اشهد يا الهى أنّها سمعت ندائك و اجابت خطابك و امرك و تمسكت بحبلک بحيث ما منعها شبهات المرييين و لا اشارات الناعقين و لا سطوة المشركين و لا ظلم الظالمين و اخذها جذب ندائك على شأن اشتعل قلبها بنار محبتك و حقيقتها بحرارة مودتك قد ورد عليها فى سبيلك ما انت اعلم به من دونك اغفر يا الهى لها و لمن احبها و ذكر ايامها و زار رسمها و ما نزل من قلمك الأعلى أنّك انت المقتدر على ما تشاء بأمرک ماج بحر الغفران و هاج عرف عنايتك يا من فى قبضتك زمام الامكان لا اله الا انت العزيز المتان

انا اردنا ان نذكر فى هذا الحين امتنا التى صعدت الى الرقيق الأعلى بما جرى عليها حكم القدر و القضاء من لدى الله مالك ملكوت السماء و فاطر السماء يا امتى و يا ورقى نشهد أنّك اخذت كأس البيان من يد عطاء ربك الرحمن و شربت منها رغماً للاماء اللائى منعهنّ الأوهام و الظنون عن الله المهيمن القيوم يا ايّتها المذكورة لدى المظلوم انت فى الفردوس الأعلى و مقصودك فى سجن عكّاء اشكرى ربك بهذا الفضل الذى اذ اشرق نوره خضعت له الأسماء و الصّفات نشهد أنّك سمعت النداء و اقبلت و قلت بلسان سرّك بلى بلى يا مولى الورى لييك لييك يا من فى قبضتك زمام الأشياء انت التى خرقت حجيات الضلال و سبحات الجلال و فزت بعرفان ربك فى ايام فيها انكره الرجال و الاناث الا من انقذته يد عناية الله رب العالمين طوبى لك بما اعترفت بوحدايتة الله و فردائيتة و ما انزله فى كتابه و بما نطق به لسانه كم من ايام فيها صعدت زفراتك و نزلت عبراتك فى حبك لله ربك ربّ العرش و الثرى و مالك الآخرة و الأولى انت التى احرقتك نار الفراق و اضغفتك سطوة الحجر فى ايام ربك منور الآفاق و اخذتك الأحزان و بها ذاب كبدك و اضطرب قلبك و تزلزلت اركانك و انفطر وجودك و لو لا

حفظ ربك لتشئت اعضائك و جوارحك و تتفرق عروقك و اساريرك طوبى لك يا ايها الورقة المتمسكة بسدره المنتهى و يا ايها المذكورة عند اهل البهَاء في ناسوت الانشاء بحزنك احاطت الاحزان اهل مدائن العرفان و بمصيبتك ناح سگان حديقة البيان نسأل الله تبارك و تعالى ان ينزل عليك في كل الأحيان ما ينبغي لسماء جوده و بحر كرمه و شمس عطائه انه هو المقتدر العزيز المختار السلام و البهَاء و الذكر و الثناء عليك و على اولك و آخرك و ظاهره و باطنك و رحمة الله و بركاته و عزه و نعمته و لانه ان العناية في قبضته و الفضل في يمينه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر المهيمن العزيز الوهاب انتهى لله الحمد از برای آن ورقة طيبه از سحاب رحمت الهی نازل شد آنچه كه ذكرش باقى و عرفش باقى و نورش باقى صدهزار شكر كه در ايام الله صعود نمود ايامى كه جميع انبيا و اصفيا بان بشارت داده‌اند و از برای خود خواسته‌اند كه حاضر باشند و فائز باشند يا محبوب فؤادى قدرت يفعل ما يشاء را اشياء ارض و سماء منع نمايد هر قسم اراده فرمايد ثابت و محتوم الامر لله ربنا المهيمن القيوم باری فضلش احاطه كرد و رحمتش سبقت گرفت و آن زفراتها كه در ليالى و ايام در فراق مالك انام از ايشان ظاهر اثرش را ظاهر نمود انه لا يضيع اجر المحسنين و اجر المحسنات تا آنكه در اين ايام مباركه ظاهر شد آنچه كه شبه نداشته و ندارد الحمد له فى كل الأحوال

ذكر جناب آقا سيد ابوتراب عليه بهاء الله را نموده بودند و خدمت و توجه و محبت ايشان را بعد از عرض در ساحت امنع اقدس لسان عظمت باين آيات ناطق قوله تبارك و تعالى يا الف و الباء يذكرك فى هذا الحين من احاطته اشرار العباد من كل الجهات منهم من انكره و منهم من اعرض عنه و منهم من اعترض عليه و منهم من تمسك بالظلم و الاعتساف و مفتريات ناح بها سگان الملكوت و الجبروت و الملاء الأعلى و الجنة العليا كذلك قضى الأمر و نحن فى فرح مبين نسأل الله ان يؤيدك على ما يرتفع به مقام الانسان و يمدك بأسباب الأرض و السماء و يقدر لك من سماء عطائه و سحاب رحمته ما تفتح به ابواب القلوب انه هو المقتدر العزيز المحبوب خذ كوب البقاء باسمى الأبهى انه يجذبك الى مقام تسمع نداء الأشياء فى ذكر هذا النبأ الأعظم الذى به اضطربت اركان الأمم الا من شاء الله رب العرش العظيم انا ذكرناك من قبل و فى هذا الحين لتفرح و تكون من الشاكرين نسأل الله ان يجعل اجرورك فى احبائه كنوزاً عنده انه هو المقتدر الحافظ الأمين انتهى

و همچنين ذكر جناب مشهدى رحيم (ص) و جناب آقا محمد رحيم (ع ط) و آقا محمد عليهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض اين اسامى در ساحت امنع اقدس اعلى اين كلمات عاليات از سماء منزل آيات نازل قوله جل جلاله يا مشهدى رحيم قد اتى الوعد و الأمر لله المهيمن القيوم انه ظهر و اظهر امره و انجز وعده و نطق بما يقرب الناس الى الله مالك الوجود يا اوليائى انا سمعنا نداءكم و رأينا حبكم اقبلنا اليكم من هذا الشطر الممنوع و انزلنا لكم ما فاح به عرف عناية الله مالك الوجود يا محمد قبل رحيم اشكر ربك بما ذكرك فى السجن بايات لا ينقطع عرفها و لا تتغير بدوام الملك و الملكوت قل

لك العزة يا الهى و لك العظمة يا سيدى و لك الفضل يا محبوبى بما عرفتنى مشرق آياتك و مطلع بيناتك اسألك بأن تجعلنى فى ايامك نهراً جارياً باسمك و جبلاً راسخاً فى حبك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الغيب و الشهود

انا سمعنا نظمك و ما انشأته فى ذكر هذا الأمر الذى اذ ظهر انفطرت السماء و انشقت الأرض و اضطرب قلب كل غافل محبوب افرح بما اقبلنا اليك من هذا المقام و انزلنا لك ما انجذبت به حقائق الأشياء و افتدة عباد مقبلون البهَاء عليك و على الذين تمسكوا بهذا الحبل الممدود يا محمد طوبى لك بما ذكرت لدى الوجه و اقبلت الى من اعرض عنه العباد الا من شاء الله مالك هذا المقام المحمود انا نوصيك و الذين آمنوا بالأمانة و العفة و الوفاء طوبى لمن نبذ ما عند القوم و اخذ ما عند الله رب الملائكة و الروح انتهى

اینکه ذکر جناب آقا میرزا رضا (من ارض کاف و راء) علیه بهاء الله را نمودند و همچین ذکر اشتعال و علو ادراک و سمو عرفانشان را مرقوم داشتند بعد از عرض این فقرات امام کرسی ربنا منزل الآيات این بیان از سماء مشیت مقصود عالمیان نازل قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو المبین العلیم

قد انزلنا کتاباً حین نزوله خضعت له کتب العالم یشهد بذلك الاسم الأعظم الّذی به ارتعدت فرائص الأمم الّا من شاء الله ربّ العالمین قد جرت انهار المعانی و البیان فی حدیقة العرفان طوبی لمن سمع خریرها و حفیف اشجارها و ویل لكلّ غافل مریب یا میرزا رضا اسمع التّداء الّذی ارتفع فی سجن عکاء عن یمین البقعة النّوراء من السّدرة المبارکة الحمرآء الله لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم قل یا ملأ البیان اتقوا الرّحمن ثمّ انصفوا فیما ظهر بالحقّ و لا تكونوا من الّذین انکروا ظهور الله و سلطانه و نقضوا عهده و جاحدوا ما ظهر من عنده الا انهم من المعرضین فی کتاب الله العزیز العظیم یا رضا هل تقدر ان تدع ما عند القوم ورائک و هل تقدر ان تنادی بین العباد بهذا الاسم المهیمن علی من فی السّموات و الارضین نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک علی اعلاء کلمته و اظهار امره باستقامة لا ترلّها جنود الأوھام و لا ظنون المعرضین و یجعلک قائد عباده و یرفعک باسمه المهیمن علی کلّ صغیر و کبیر قل یا قوم هذا یوم فیہ ینادی المناد من کلّ الأشطار و یدعو الكلّ الی صراط الله المستقیم انک اذا اخذک جذب آیاتی و شریعت رحیق البیان من کأس عطائی قل

لک الحمد یا الهی و لک الفضل یا مقصودی بما هدیتنی الی افق ظهورک و اسمعتنی التّداء الّذی ارتفع بین عبادک و اریتنی آثارک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک متمسکاً بحبل جودک و متشبّثاً بذیل فضلک اسألک ان لا تجعلنی محروماً عن امواج بحر بیانک و لا ممنوعاً عن النّظر الی تجلیات انوار شمس عطائک ای ربّ ترى السّائل قائماً لدى باب عظمتک و خباء مجدک اسألک ان لا تخییبه عمّا قدرته للمخلصین من عبادک و المقرّبین من خلقک ای ربّ انر قلبی بأنوار ملکوتک و وفّقنی علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و رضائک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ الغالب القدير انتهى

من یقدر ان یحصی ما ظهر من ملکوت بیان الله ربّنا و ربّ العرش العظیم هل یقدر احد ان یحصی قطرات البحار او رمول العرآء او اوراق الأشجار لا ونفسه الا بحوله و قوته قد نزلت آیات الله علی شأن عجز القلم عن تحریرها و اللسان عن ذکرها و القوّة المدركة عن احصائها یسأل الخادم ربّه ان یزین عباده بخلع العدل و الصدق انه هو اقدر الأقدیرین لا اله الا هو مالک یوم الدّین

ذکر بعضی از نفوس مقبله موقنه مطمئنّه علیهم بهاء الله و تأییده را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات محکّمات از مشرق عنایت الله مالک الجهات نازل قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه یا ایّها الطائر فی هوائی قد حضر لدى المظلوم اسماء الّذین ذکرتهم اردنا ان نذکرهم بما یبقی به ذکرهم بین الأذکار ان ربّک هو العزیز المختار

بسمی السّامع المجیب

یا لسانی کن منادياً فی ملکوت بیانی لعلّ یجذب التّداء من فی ناسوت الانشاء و یقرّبهم الی الأفق الأعلى المقام الّذی جعله الله مطاف الجنّة العلیا و الفردوس الأبھی ان ربّک هو الأمر العلیم الحکیم یا اولیاء الله و احبّائه علیکم بهائه و رحمته قد حضرت اسمائکم لدى المظلوم ذکرناکم بذکر جرى من کلّ حرف من حروفاته نهر الحیوان لحویة العالم ان ربّکم الرّحمن هو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته زمام من فی السّموات و الارضین خذوا کتاب الله بقوّة من عنده و قدرة من لدنه بحیث لا

تمنعكم ضوضاء الجهلاء الذين يدعون العلم من دون بيته من الله العليم الحكيم اولئك عباد انكروا حجج الله من قبل و من بعد يشهد بذلك كتابه المبين اقرؤوا ما انزله الرحمن فى الفرقان لتطلعوا على ما ورد على مشارق آياته و مطالع ظهوراته و مهابط وحيه و مصادر امره المحكم المتين بهم ناح الرسول و صاحبت البتول و بكى الروح بما ورد عليهم من هؤلاء الظالمين باسمهم غصبوا مقامهم الا انهم من الاخسرين فى كتاب الله العزيز الحميد يذكرون الله بألسنتهم و يفتنون على سفك دمآء اصفياه و لا يشعرون يتصرفون فى اموال الناس بالباطل و لا يفقهون قولوا موتوا بغيضكم انه اتى من افق الاقتدار برايات الآيات لاصلاح العالم و تقرب الأمم يشهد بذلك ام الكتاب فى هذا المقام المرفوع لعمر الله ما منعنا حوادث الأيام و ظلم الأنام و لا سجن ارض الطآء و لا العكآء قمنا امام الوجوه و دعونا الكل الى الله المهيمن القيوم قد نبذوا امر الله ورائهم متمسكين بما عندهم الا انهم لا يعلمون ستفنى الدنيا اذآ يرون جزآء اعمالهم و يستغيثون و لا يغاثون كذلك اظهر القلم كنوزه و البحر امواجه طوبى لقوم يعرفون البهآء المشرق من افق سمآء رحمتى عليكم يا مشارق حبي و على الذين ما منعتم شبهات كل غافل محجوب انتهى لله الحمد از تجليات انوار نير بيان منور گشتند ذكر اسامى ستر شد نظر بمقتضيات حكمت بالغه اين خادم از حق جل جلاله سائل و آمل كه آن نفوس فائزه را تأييد فرمايد و مقدر نمايد آنچه را كه سبب بقاء ابدى و عز سرمديست سبحان الله انسان متحير چه كه مشاهده مينمايد بسبب دو يوم اكثرى از نعمتهاى ابدية الهى و عنايات سرمدية ربانى خود را محجوب مينمايند زهى خسارت اميد آنكه از توجه و عنايت مقصود عالميان حجبات جميع اهل ايران خرق شود و كل فائز شوند آنچه كه شبه و مثل نداشته و ندارد ان ربنا هو الفضل الكريم و هو الغفور الرحيم

يا محبوب فؤادى يك فقره از فقرات نامه آن محبوب كه در پيشگاه حضور مكلّم طور عرض شد بعزّ قبول فائز و بعنايت رضا مزين و حسب الامر در اين مقام آن فقره ذكر ميشود قولكم و ذكركم الهى الهى عالمى و واقفان اسرار مىدانند كه اين مظلومان بترييت و تعليم قلم اعلايت جز فرح و اطمينان عباد و ترقى و ارتقاى من فى البلاد در ظلّ مرحمت و عطوفت همين سلطان ناصرى كه گاهى بقره و سطوت اتباعاً للجهلاء المعتدين و حال بشفقت و مرحمت بميل و اراده خودشان بر نصرت دين ميبينت قيام داشتهاند امرى را نخواسته‌ايم و غير از ظهورات اعمال طيبه طاهره و اخلاق مرضيه فاضله از عالميان چيزى نمىخواهيم و ميخواهيم مدعيان ايمان اهل امكان را طراً در اين دارى كه جميع شئونش را فنا احاطه دارد اهل بقا و اصحاب جنّت عليا نمايند پس الهام فرما بصرف فضل و عطا بايشان آنچه را كه مقدّسشان گرداند از شئونات نفس و هوى و مؤيدشان دارد بر عصمت و عفت و بر و تقوى و ما ظهر من عندك فى زبرك و الواحك لا اله الا انت مولى الورى و ملك العرش و الثرى و انك انت الرحمن ذو الفضل العظيم اميد آنكه آنچه آن محبوب مسئلت نموده باجابت مقرون گردد و اولياى حق جل جلاله مؤيد شوند بر آنچه كه سبب اقبال اهل عالم است وقتى از اوقات اين كلمه مباركه عليا از لسان مالك اسماء ظاهر قوله تبارك و تعالى بايد هم اوليا عليهم بهائى و عنايتى بر تقديس و تنزيه نفوس باشد نه ترتيب امور خود از حق ميطلبيم چشم روزگار را بمشاهده چنين نفوس منور و فائز فرمايد انتهى

ذكر جناب آقا ميرزا محمد تقى و جناب آقا ميرزا على عليهما بهآء الله را نمودند بعد از عرض امام عرش مقصود عالميان بجواب فائز قوله جل جلاله و عم نواله يا محمد تقى عليك بهائى يوم مباركست انشاء الله اهل بهاء از كوثر استقامت بياشماند لثلاً تمنعهم الاسماء عن ملكوتها وخالقها و لا الدنيا و ثروتها و زخرفها انا ذكرناك من قبل و فى هذا الحين بذكر خضعت له الاشياء كلها يشهد بذلك ام البيان فى هذا المقام المنير و نذكر من سمى بعلى لسمع و يكون من الشاكرين يا على قد ذكر اسمك لدى المظلوم انزل لك ما فاحت به نفحات البيان فى الامكان نسأل الله ان يؤيدك على الاقبال بكلك و يرفعك باسمه انه على كل شىء قدير انا اردنا ان نذكر فى هذا الحين اباكما فضلاً من عندنا و انا الفضل الكريم نسأل الله ان

ينزل عليه في هذا الحين رحمة من عنده و يدخله في الفردوس الأعلى و يقدر له كل نعمة و كل مائدة قدرها لأصفيائه و امنائه
أنه هو العزيز العلام قد سبقت رحمته و احاط كرمه لا اله الا هو المقتدر الفيض انتهى

ذكر جناب ربيع عليه بهاء الله المذكور و معروض و اين آيات مخصوص ايشان از سماء فضل نازل قول الرب تعالى و
تقدس يا ربيع الحمد لله در ربيع الهى باوراد معانى اقبال نمودى و از مياہ جاريه روحانى قسمت بردى انا نوصيك بحفظ هذا
المقام الأعلى و نسأل الله ان يحفظك من شبهات المريين و سهام المعتدين و يمدك بجنود البيان انه هو العزيز المتان قد
نزلت الآيات و ظهرت البيئات ولكن القوم فى ريب عجاب طوبى لك بما نذت الأوهام و اخذت سبيل الايقان من لدى الله
مالك الأديان و نذكر فى هذا المقام من سمى بمجيد الذى اقبل الى افقى و سمع ندائى الأحدى الذى انجذب به الملاء
الأعلى و فاز بما كان مرقوماً فى كتب الله رب الأرباب يا ربيع ان رأيت بشره من قبلى نسأل الله ان يؤيده على ذكره و ثنائه و
الاستقامة على هذا النبأ العظيم انا ذكرناه من قبل بايات لا يعادلها شىء من الأشياء و ذكرناه بذكر لا ينقطع عرفه بدوام ملكوت
الله العزيز الوهاب انه شرب رحيق البيان من يد عطائى و فاز بما لا فاز به اكثر العباد البهآء من لدنا عليه و عليك و على كل
مقبل اقبل الى مالك الرقاب انتهى

ذكر قرر عيون اثرين حضرت مرفوع مرحوم حاجى ميرزا كمال الدين عليه بهاء الله الأبهى باصغاء مقصود عالميان فائز هذا
ما نزل لهما من سماء عطاء ربنا المجيب قوله عز بيانه و جل برهانه

هو المشفق الكريم

يا نورالدين قد شرب كمال الدين من يد عطاء رب العالمين رحيق البيان و فاز بلقاء الله العزيز المتان انه من الذين فازوا بما انزله
الله فى البيان و فى سنة التسع انتم كل خير تدركون نشهد انه فاز و ادرك كل الخير و نزل له تفسير ما انزله الرحمن فى الفرقان
بقوله تعالى كل الطعام كان حلاً لبنى اسرائيل كذلك احاطه فضل ربه المقتدر الغفار يا نور رأينا اسمك ذكرناك فضلاً من عندنا
لتقر به عينك و تشكر ربك الفضال نسأل الله ان ينزل عليك عناية من عنده و بركة من لدنه انه هو الفرد الواحد المقتدر الجبار
و نذكر اخاك الذى سمى بعلى انه كان مذكوراً لدى المظلوم و ناطقاً بهذا الاسم الذى به سخر الله افئدة العباد قل

لك الحمد يا الهى بما ذكرتنى فى السجن و انزلت لى ما قررت به الأبصار اى رب انا عبدك و ابن عبدك قد عرفتنى
صراطك و هديتنى الى مقامك اشهد ان فى قبضتك زمام من فى الأرضين و السموات

كذلك اظهر المصباح انواره و الكتاب آياته و التور اشراقه فضلاً من لدى الله العليم الحكيم انتهى ندا من جميع جهات
مرتفع و آثار منتشر ولكن قوم غافل و محجوب الا من شاء الله ربنا رب من فى السموات و الأرضين در جميع احوال از حق
جل جلاله از برای عباد تأييد ميطلبم شايد در اين يوم مبارك از امواج بحر عنايت محروم نمانند و فائز شوند بانچه كه عرفش
ابدست انه هو المقتدر على ما يشاء يشهد و يرى و هو السامع المجيب

و همچنين ذكر قره عين جناب آقا ميرزا عطاء الله ثمر حبيب روحانى جناب آقا محمود عليه بهاء الله و عنايته را نمودند
بعد از عرض در افق اعلى امام كرسى مولى الورى اين بيان از ملكوت عنايت ظاهر قوله تبارك و تعالى يا عطاء الله ان المظلوم
يذكرك و اقبل اليك فى هذا الحين بذكر تضوع منه عرف رحمة ربك فى العالم يشهد بذلك الاسم الأعظم فى هذا المقام
المنيع

و نذكر المحمود الذى اقبل اذ ظهر الأمر و اخذه جذب النداء على شأن سرع الى مطلع الآيات و قطع البر و البحر
الى ان حضر امام الوجه و شهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض طوبى له و نعيماً له نشهد انه من الفائزين فى كتابى
المبين البهآء المشرق من افق سماء رحمتى عليه و عليك و على الذين يحبونكم لوجه الله رب العالمين انه يذكر من ذكره و

يحبّ من اقبل اليه الله لا يضيع اجر المحسنين الحمد لله مولى العارفين انتهى اين عبد فاني خدمت هر يك تكبير و سلام ميرساند و در ليالي و ايام اوليا را ذكر نموده و مينمايد و از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل كه قرر عيون و اصفيا و اولياى آن ارض را فائز فرمايد بآنچه كه سبب اعلاء كلمه اوست و همچنين علّت ارتقاء عباد او ليس هذا على ربّنا بعزير چه بسيار از عباد كه بمجرّد قبول كلمه مباركه باعلى مقام نصر و ظفر فائز گشتند و چون نار سدره مشتعل كل بآن شعله منوره مقدسه مشتعل گشته بهدايت عباد مشغول شدند و آنچه از آن نفوس مقدسه ظاهر از نفوذ اسياف عالم انفذ بوده اميد آنكه در اين ظهور اعظم هم اولياى حقّ باين مقام فائز شوند و راقدين را بكلمه آگاه سازند و بنورش هدايت نمايند ان ربّنا هو المقتدر القدير

و همچنين ذكر جناب سينا و نير عليهما بهاء الله و قيامشان را بر خدمت و توجهشان را بحكم تبليغ نمودند اين مراتب امام وجه مالك غيب و شهود عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارك و تعالى يا بن ابهر انا ذكرناهما من قبل بايات تضرّع منها عرف عناية الله المهيمن القيوم نسأل الله ان يحفظهما بفضله و ينصرهما بجنود الغيب و الشهود و يؤيدهما على جذب الأفتدة و القلوب طوبى لهما و لمن تمسك بحبل الاقبال فى هذا اليوم الموعود نعيماً ليد ارتفعت الى سماء فضله و لوجه توجه الى افق عنايته و لعين رأت ما منع عنه بصر كل غافل محجوب هذا يوم فيه ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و برزت اسرار ما كان و ما يكون انا ذكرناهما بجودى و بشرناهما برحمتى التى سبقت الوجود نسأل الله ان يظهر بهما ما يقرب الناس الى افقه و يسقيهم رحيقه المختوم البهاء المشرق من افق ملكوت عنايتى عليهما من هذا المقام المرفوع انتهى

در باره ابن حضرت شهيد از قبل نازل شد در حقّ منفقين آنچه كه بدوام ملك و ملكوت ذكرش باقى و دائم است طوبى لنفس تمسك فى امره بالمعروف و لعبد انفق له ما تيسر انه لا يضيع اجر المحسنين

آنچه در باره جناب فخرالدين ابن اخ و اخت و اخت اخرى عليهم بهاء الله مرقوم داشتند امام وجه مولى العالم عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نزل لهم من سماء ارادة الله ربّ العالمين قوله تبارك و تعالى

هو المؤيد الحكيم

يا فخرالدين قد اتى الله بسطان مبين و ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مستوراً عن اعين الغافلين يا فخرالدين قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا كل غافل بعيد هذا يوم اخبر به الرسل و شهدت له كتب الله ربّ العالمين قل لا تنفعكم علماتكم و ما عندهم اما سمعتم النداء الذى ارتفع فى اول الايام من لدى الله قال و قوله الحقّ يا معشر العلماء ضعوا اقلامكم قد ارتفع صرير القلم الأعلى و ضعوا ما التفتموه بأيدى الظنون و الأوهام قد اتى الأمر و اشرق نير الايقان من افق سماء ارادة الله العزيز الحميد يقرؤون الكتاب و يكفرون بالله الا انهم من الأخرسين فى كتابي العظيم قد حضر اسمك لدى المظلوم و انزلنا لك ما تفرح به افئدة العارفين اذا وجدت نفحات آياتى و اخذك جذب ندائى قل

الهي الهى ترى الفقير قصد بحر كرمك و اراد بدائع فضلك و ظهورات عطائك اسألك بالكوثر الذى احببت به العباد و بالنور الساطع الذى نورت به البلاد ان تجعلنى من الذين ما الهتهم ثروة العالم و لا زينة الأمم و لا خزائن الملوك اى ربّ اقبلت بكلى اليك و تمسكت بحبلك اسألك ان لا تخيبنى عمّا اردته من سماء عطائك و بحر جودك انك انت المقتدر على ما تشاء باسمك العزيز القدير

و هذا ما نزل للورقة اخت عليها بهاء الله قوله تبارك و تعالى يا ورقتى و يا امتى انا ذكرناك بايات لا ينفد ذكرها و لا تنحمد حرارتها ان ربك هو الفضال الكريم قد نزل اسمك فى اول الايام من لسان الله ربّ هذا المقام العظيم قد احاطك فضلى و سبقتك رحمتى يشهد بذلك هذا الكتاب المبين و ذكرنا امك اذ صعدت الى الأفق الأعلى و انزلنا لها ما يجد منه كل

ذی شَمَّ عرف الله العليم الحكيم نسأل الله ان ينزل عليها في كلِّ الأحيان مائدة من سماء عطائه ورحمة من سحاب فضله أنه هو مقصود العارفين و محبوب العاملات و العاملين

و نذكر اختك الأخرى فضلاً من لدنا و رحمةً من عندنا و انا المشفق الغفور الرحيم يا امتي و يا ورقتي قد حضر اسمك و ماج بحر العطاء و هاج عرف عناية الله العليم الخبير انا ذكرناك من قبل و في هذا الحين بايات انجذبت بها افئدة المقرئين اشكرى ربك و سبحى بحمده أنه ذكرک بما لا ينفد ذكره بدوام ملكوتى العزيز البديع البهاء من لدنا عليك و عليها و على كلِّ امة آمنت بالفرد الخبير انتهى كينونة الفضل ينادى و يقول

لك الحمد يا مقصود العارفين و محبوب من فى السموات و الأرضين قد نورت آفاق قلوب احبائك بنور معرفتك و عرفتهم ما منع عن عرفانه اكثر عبادك اسألك ببحر عطائك و سماء جودك ان تقدر لعبادك و امائك ما يجعلهم من الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ثم ايدهم على ما ترتفع به اعلام هدايتك و ظهورات رحمتك بين خلقك أنك انت المشفق المعطى العليم الخبير

ذكر حبيب روحانى جناب آقا ميرزا جليل عليه بهاء الله را نمودند چندی قبل عريضه ايشان بساحت اقدس فائز و اسامى مذکوره در آن واحداً بعد واحد بامواج بحر عنايت و بيان الهى مزین هنيئاً لهم و مريئاً لهم و هذا ما نزل لجناب الجليل عليه بهاء الله فى هذا الحين قوله تبارك و تعالى

يا بن ابهر اذكر من قبلى عبدى الجليل انا ذكرناه و الذين آمنوا بايات احاطت الوجود من الغيب و الشهود لا تمنع ربك حوادث العالم و لا تخوفه سطوة الجنود قد ظهر و اظهر ما اراد امراً من لدنه أنه هو المهيمن القيوم انصروا ربكم بالحكمة و البيان أنه يمدكم بأعمال و اخلاق تنجذب بها العقول و القلوب كذلك نطق المظلوم فى هذا الليل الذى اراد فيه ان يؤلف بين امة من امائه و ورقة من اوراقه و بين ذكراً من كتابه الذى سمى بعدالبهاء فى الأفق الأعلى و فى كتاب الأسماء عليهما بهائى و عنايتى التى سبقت ما كان و ما يكون نسأل الله ان يؤيد احبائه على خرق الأحجاب أنه هو المقتدر على ما يشاء بأمره كن فيكون انتهى اين ليله شبى است مبارك چه كه حسب الارادة ذكر حضرت سلطان الشهداء روح المقرئين فداه بميان آمد و فجر اين ليل مابين ورقه مخدره و حضرت محبوب فؤاد جناب عبدالبهاء عليهما بهاء الله الأبهى الفت و اتحاد از عالم باطن كه عالم قضای حقّ جلّ جلاله است بر حسب ظاهر بامضا فائز و مزین ميگردد فى الحقيقه ملاحظه اهل بيت ارض صاد بر كل لازم وارد شد بر ايشان آنچه كه بر احدى وارد نه خوف آن ايام اطفال صغار را از نشو و نما منع نموده ضعيف مشاهده ميگردند ولكن الحمد لله بحضور و لقا فائزند محل ظلّ قباب شراب كوثر لقا غذا مائدة سماء البسه و اثواب مواهب و الطاف مالك ملكوت اسماء يسأل الخادم ربه ان يزيّنهم فى كلِّ الأحيان بما يقرّبهم اليه أنه هو السميع المجيب

اهل بيت محبوب فؤاد جناب عين و طاء عليه بهاء الله الأبهى لازال مذكور بوده و هستند و در اين حين اين كلمات عاليات از مشرق عنايت مولى الأسماء و الصفات نازل قوله جلّ جلاله و عزّ بيانه لازال اهل بيت عين و طاء در ساحت اقدس مذكور انا نذكرهم باياتى و نبشّره بعنايتى و نزل لهم ما يتضوّع منه عرف عطائى يا ابن ابهر عليك بهائى و رحمتى ذكر اهل آن بيت از اراده و مشيت و قلم و لسان جارى جناب عين و طاء عليه فضلى و رحمتى را از قبل مظلوم تكبير برسان هنيئاً له قد شهد له لسان العظمة باقباله و توجهه و حبه و انفاقه و انفاق امه و ما عمل به من سعد الينا فى هذا السبيل المستقيم و هذا النبأ العظيم جناب امين عليه بهائى مكرّر ذكر اختين عليهما بهائى و ذكر عين و طاء و سايرين را نموده فى الحقيقه اهل آن خانه از اول ايام اقبال نموده اند و بذكر و ثنا و خدمت امر فائزند نذكر بنت اسمى عليهما بهائى و عنايتى نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيدها على التمسك بحبل حبى فى كلِّ الأحيان البهاء عليها و على من معها من لدى الله المشفق الكريم و نذكر من فاز

بلقائى و ضلعه التى عملت بما امرت به فى كتابى المبين طوبى لهما و نعيماً لهما نشهد أنّهما من الفائزين فى محضر ربهم الأمر الحكيم البهاء من لدنا عليهم اهل ذاك البيت و الذى شرب كوثر اللقآء من يد العطاء فضلاً من لدن فضال فياض كريم و نذكر ابن الذبيح و ضلعه ليحمدا ربهما و يكونا من الشاكرين انا نبشّرهما كما بشّرناهما من قبل و نسأل الله ان يقرّبهما اليه أنّه وليّ المحسنين

يا ابن ابهر جناب حاجى سيّد نصرالله عليه بهائى نزد مظلوم مذکور بشّر به باقبالى اليه من شطر السّجن و نورّه بأنوار بيانى البديع قد شهدنا باقباله و توجّهه و قيامه على خدمة امر الله ربّ العالمين

انا نحبّ ان نذكر فى هذا المقام اوراقى و امائى نشهد أنّهنّ شربن رحيق الوحي من ايدى العطاء و شهدن بما شهد الله قبل خلق السموات و الارضين أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير فى الحقيقة اوراق مذكورات يعنى عمّه و بنتها خديجه و بنتها الأخرى بذكر و ثنا و خدمت و خضوع و خشوع و استقامت فائز بوده و هستند هنيئاً لهنّ من لدى الله العليم الحكيم الحمد لله ابناء عمّه هم فائز شدند بآنچه كه شبه و مثل نداشته و ندارد نسأل الله ان يحفظهم من اعدائه و يحرسهم بسلطانه و ينزل عليهم بركة من عنده أنّه على ما يشاء قدير لا اله الا هو العزيز العظيم انتهى اين عبد هم خدمت هر يك از اوراق و اوليا تكبير ميرساند و از حقّ جلّ جلاله مطلبد از برای هر يك بمفتاح اسمى از اسماء حسنى بابى بگشايد تا كل بذكرش ذاكر و بنشایش ناطق و بر خدمتش قائم گردند امید است كه بحر رحمت آنچه مسئلت شد باجابت مقرون فرماید اوست فضالى كه فضلش احاطه نموده و فيضش پیشی گرفته يظهر ما اراد فى الملك رغماً للذّين كفروا به و باياته و انكروا ظهوره و سلطانه المبين نامه جناب اخوى عليه بهاء الله و عنايته كه بان جناب نوشته اند و ارسال داشته اند آن نامه هم تلقاء وجه مولى الورى عرض شد و باصفا فائز گشت امید آنكه مخصوص ایشان هم از بعد از سماء عنایت نازل شود آنچه كه ایشان را از كدورات عالم مقدّس فرماید تا بنا بر محبّت جدیده آن اطراف را مشتعل نمایند حال اين عبد بنقد خدمت ایشان سلام و ثنا و ذكر و بهاء ميرساند امید آنكه اساس اين دو يوم ایشان را از توجّه بعالم ابدى و نعمتهای سرمدى الهى منع ننماید بقوّه ايقان بر منبر انقطاع بكلمه مباركه قل الله ثمّ درهم فى خوضهم يلعبون ناطق گردند

يا محبوب فؤادى در قدرت قلم اعلى تفكّر فرمائيد كه در جميع سرهای عالم ندا را وارد نموده فى الحقيقة اگر نفوس عالم بانصاف تكلم نمایند بجمع ارکان حتّى شعرات بكلمه مباركه أنّه هو اقدر الأقدرين ذاكر شوند سبحان الله ندای باین بلندی كه در اين ايام شخص بزرگ معروفى در يكي از مدن كبيره ذكر نموده كه از مشايخ و عرفای عالم امرى كه قابل ذكر باشد مشهود نه فى الحقيقة امروز ندا از عكاً مرتفع و حال آنكه بر حسب ظاهر نه بشرف لقا فائز و نه بآثار مع ذلك ناس غافل و محجوب اگر بيبك قطره از بحر انصاف مرزوق شوند جميع بكلمه النداء لله نطق نمایند منقطعین عمّا على الأرض كلّها طوبى للمنصفين و طوبى للمتصّبرين لله الحمد اسامى مذكوره كل فائز شدند و از بحر بيان مقصود عالميان مرزوق گشتند

و بعد از اتمام اسماء قال و قوله الحقّ انا نحبّ ان نختم البيان بذكر أيوب عليه بهائى و عنایتى و من معه يا أيوب اسمع النداء من الجهة العليا و الأفق الأعلى ثمّ اشكر من اقبل اليك و انزل لك ما طارت به الأفئدة و العقول انا نحبّ الوفاء و نذكر من ذكرنى و اقبل الى وجهى و عمل فى سبيلى ما تضرّع به عرف الرضآء ان ربك يسمع نداء اوليائه و يرى توجّههم اليه أنّه هو الحقّ علامّ الغيوب قد ذكرناك من قبل و فى هذا الحين المبين نسأل الله تبارك و تعالى ان يحفظك من طغاة عباده و يحرسك بجنود الغيب و الشهود قل

الهى الهى اسألك بمصباحك الذى تنوّرت به افئدة اوليائك و استضاء منه ما كان و ما يكون ان تؤيّدنى على ذكرك و ثنائك بالحكمة و البيان و نصره امرك بين الأديان أنّك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأمور اى ربّ لا تمنعنى

عن بحر عطائك و لا تحرمنى من اللآئى المخزونة فى خزائن قلمك الأعلى انك انت مالك ملكوت الأسماء و فاطر السمآء قد
شهد كل لسان بقدرتك و اقتدارك و بعظمتك و سلطانتك لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم انتهى
لحافظ عنایت لازال متوجه اولیا بوده و هست اگر خدای نکرده سهوی بر ما وارد شود حق بنفسه یادآوری فرماید و ذکر
نماید نسأله فى هذا الحین ان يؤید اولیائه و عبادہ و امائہ و اوراقه على الاستقامة على امره و القيام على خدمة اولیائه انه هو
المقتدر العزيز الفضال این عبد خدمت کل باین کلمه ناطق بهاء و الذکر و الثناء و التکبیر الذى فاز بعزّ القبول فى منظر ربنا
الأبهى علیکم یا اولیاء الله و امائہ و اوراقه و اسأل لهم ما یزین اعمالهم بطراز القبول و یعزها ببقاء الملكوت انه على کل شیء
قدیر لا اله الا هو الأمر الحاکم الخبیر

خادم

فى ۱۹ شهر ذی الحجّة الحرام سنة ۱۳۰۷

بسم الذى هو منفخ الروح فى اجساد الكلمات بروح قدس منیر

حمد خدا را که عیون حیوان غیبی که در حجابات ستر الهی مستور بود بتأییدات روح القدس علوی از حقایق کلمات جاری و
ساری گشت بلی چشمه حیوة مشهور که بعضی از عباد در طلب او شتافتند حیوة ظاهری عنصری بخشید و این چشمه حیوة
که در کلمات سبحانی جاری و مستور است حیوة باقی و روح قدسی بخشید مبدء و محل آن چشمه ظلمات ارض است و
مبدء و سبب این چشمه جعد محبوب چون حور معانی که ازل الازل خلف سرادق عصمت صمدانی مستور بود وقتی از
ساحت قدس سلطان لا یزالى اذن خواست که از غرفات خلوت روحانی بانجمن رحمت ربّانی درآید و یک تجلّی از تجلّیات
مکنونه بر عوالم قدس احدیّه اشراق فرماید در این حین منادی از مصدر الوهیت کبری و مخزن ربوبیت عظمی ندا نمود که
خلقى که قابل این تجلّی و اشراق شوند مشهود نه امر بخلق جدید و صنع بدیع گشت جمیع اهل ملاء اعلى و سگان رفارف
بقا متحیر گشتند که این خلق بدیع از چه عنصری مخلوق شوند و از چه حقیقتی موجود آیند در این حین نسیم صباى قدسی
از سیای فردوس معنوی بوزید و غبار لطیف معطرّی از گیسوی آن حوری روحانی آورد و در آن ساعت چند قطره شراب نورانی از
کوثر جمال حضرت رحمانی در آن غبار چکید و دست قدرت صمدانی از کنز غیب رحمت سلطانی ظاهر شد و آن غبار
روحانی را بماء عذب نورانی عجین فرمود و بعد نفّسی از نفس قدمانی در او دمید اذاً قاموا خلق لو ينظر احد منهم بطرف طرفه
على اهل السموات و الارض لینعدمن کلّهنّ و ینقلبن و یرجعن الی عدم قدیم و بعد امر مبرم از سماء امر الهی شد که اهل
سرادق عظمت و اهل حجابات قدرت و ملاء کرویین و حقایق صافین جنّت خلد را بانوار جمال تزیین نمایند و بفرش سندس و
استبرق قدسی فرش نمایند و بعد اذن خروج از سماء ظهور رسید و آن حوریّه روح از خلف سرادق کبری بیرون آمد و بر سگان
اهل سموات و ارض بذل روح حقیقی فرمود و بعد از قیام بر فراش سندسی حرکتی فرمود و از آن حرکت از شعرات او چند
نقطه سودا که حاکی از آن ظلمت نورا بود بر ارض استبرقی چکید و از آن نقطه‌های معدوده این کلمات بدیعه تزیین یافت و
کوثر حیبه در ظلمات عیون این کلمات مستور گشت پس ای همپران هوای قدسی از توجه بدنای فانی خود را از این سلسبیل
باقی ممنوع ننمائید که شاید بررفارف بقای لقای جمال ذو الجلال اذن دخول یابید و کذلک نذکر لکم الاسرار فیما ستر علی

عقولکم و قلوبکم فی ماء الذی ذکر فی کلّ الالواح بالحيوان لعلّ انتم الی هذا الماء فی هذا المعین بعد انقطاعکم عن کلّ من فی السموات و الارض تصلون و الی بدايع فیض فضله ترجعون

* * *

* * *

ع ش

حضرت افنان جناب حاجی سیّد علی

۱۲ جمادی الأولى سنه ۱۳۰۸

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد خداوند یکتا را لایق و سزا که عالم ملک و ملکوت را بوجود انسان کامل بیاراست بعدل امر فرمود تا اصل شجره ظلم را از زمین برآرد و به ما ینبغی له و قدر له راجع فرماید سبحانه سبحانه ما اعظم سلطانه و اعزّ بیانه حکمت بالغه اش در هر شیء ظاهر و هویدا و نیر امرش فوق کلّ شیء باهر و مهیّا طوبی لمقبل اقبل الیه و لناصر قام علی نصرته و لمعین اعانه فی ایام سجنه و الصلوة و السلام علی ایادی امره الذین داروا البلاد لاعلاء کلمته و ما نقضوا عهده و میثاقه و فازوا برحیق الوحی فی ایامه انهم من اعلى الخلق فی کتابه یصلی علیهم الملائکة و الروح باذنه نسأل الله تبارک و تعالی ان یوفّقهم و یؤیّدهم علی ما ینبغی لنسبتهم الی امره المحکم المتین انا کلّ الیه لمن الرجاعین

روحي لذکرکم الفداء دستخطّ حضرت عالی از بادکوبه و از جهات دیگر بمثابه نور ساطع و سبب و علّت روشنی قلب مبتلای بظلمت احزان گردید ذکر و یاد افنان مائده ایست حقیقی چه که قوت ارکان از آن حاصل نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّد افنانه علی ما ینبغی لأیامه انه هو منزل الآیات و قاضی الحاجات و بعد از قرائت قصد مقام اعلى نموده و بعد از حضور و اذن تمام آن امام وجه مولی العالم عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان قوله تبارک و تعالی

هو الأمر الحکیم

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی نظر بعدم استعداد اهل عالم حوادث لاتحصی امم را احاطه نموده این مظلوم کل را به ما یحفظهم و یرفعهم آگاه فرموده رشحات بحر اعظم الهی در ایام ظهورش بر خلق میذول حقّ جلّ جلاله گواه که این مظلوم جز نصرت امر و اعلاى کلمه و هدایت برّیه اراده نداشته و ندارد براستی میگویم و لوجه الله میگویم امروز باید اهل بهاء بر نصرت امر قیام نمایند و بروح و ریحان و حکمت و بیان خلق افسرده و پژمرده را تازه و خرم دارند و از ما عندهم به ما عند الله توجه کنند و بآنچه سبب تقرّب عباد است تمسک جویند آن جناب و افنان طرّاً میدانند که اعمال این حزب از قبل چه بود و از بعد چه شد و مشرکین و متوهمین اهل بیان حال برعکس سابق بظاهر تمسک نموده اند بآنچه که سبب حضور و لقا است

جناب حیدر قبل علی نوشته هادی دولت‌آبادی در ارض طاء وارد و در ایام جمعه بر منبر بذکر مصیبت سیدالشهداء مشغول و در عراق بعضی به غیر ما اذن الله لهم در اول محرم بفرح و سرور و عیش که منافی جمیع احزاب عالم است عمل نمودند و الی حین اهل آن بلد بعضی همچو گمان نموده‌اند که این حزب نعوذ بالله به سیدالشهداء علیه السلام محبت نداشته و ندارند بلکه قلوبشان بنار ضغینه و بغضا مشتعل فی الحقیقه این فقره سبب لغزش عباد است چه که عارف نیستند بر عنایت و فضلی که در آن یوم ظاهر شده و از آن گذشته این اصحاب بیقین مبین آگاهند که آن حضرت باذن الهی از قبر برخاسته لذا ملاً اعلی و اهل فردوس ابهی و جت علیا کل با آن حضرت بفرح و سرور مشغول باری تا حجاب جهل و عدم آگاهی موجود باید بقواعد قوم لأجل قرب و هدایت عباد تمسک جست خلق اکثری جاهلند و احداث جهل هم از عدم تربیت حاصل شده ارباب عمائم بی‌انصاف در ایران گفته‌اند آنچه را که از وهم و ظنون متولد شده و حال اکثری قادر بر خرق احجاب نبوده و نیستند مگر فضل الهی مدد فرماید و این فقرا را نجات بخشد اهل بیان دیگر از آن نفوس احجب مشاهده میگردند خود معترفند بر اینکه بعد از قائم ظهور حسینی است و جمیع انبیا در زیر علم آن حضرت جمع میشوند مع ذلک یرون و ینکرون یشهدون و لا یعرفون

باری دلایل حقیقت فوق احصاست ولکن آذان واعیه مفقود نفوسی که بمنکر متمسک بودند حال اظهار معروف مینمایند حیل و مکر بمقامی رسیده که قلم از ذکر آن عاجز است و این مظلوم از اول الی حین کل را باعملی که سبب هدایت عباد و تقرّب ایشانست امر نموده و مینماید و دو یوم محرم را به حسین ابن علی علیه السلام اول بوکالت نقطه اولی و ثانی بالاصالة طوبی نفس عملت بما امرت به فی الکتاب یا حزب الله باخلاق طیبه و اعمال مرضیه تمسک نمایند چه که این دو افتده و قلوب عالم را جذب نماید حقّ جلّ جلاله در این ظهور این دو را ناصر و معین قرار فرموده اهل بهاء باید بهمت کامل باین دو تمسک نمایند و بتسخیر افتده و قلوب مشغول گردند نسأل الله تعالی ان یوقّهم و یؤیدهم علی ما یرتفع به امره بین عباده فی الحقیقه اصحاب عشق علیهم بهاء الله و رحمته و عنایته فائز شده‌اند بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد امید آنکه از بعد بمثابه پدر مشفق مهربان با عباد رفتار نمایند و در حفظ صیت طیب ظاهر جهد بلیغ مبذول دارند

یا علی یا افنانی اولیا طراً را از قبل مظلوم ذکر نما و بعنایت و رحمت حقّ بشارت ده و از حقّ میطلبیم از شما ظاهر فرماید آنچه که سبب انقطاع اهل عالم شود از ارض طاء عرایض متعدده رسیده ولکن قائم بر خدمت اظهار تسلیم و رضا نموده بهیچ وجه شکایتی از او ظاهر نشده بلکه بهمت تمام بر عدم ورود این اخبار در ساحت اقدس قائم طوبی له و نعیماً له باید جمیع افنان و اولیا بر مکافات این عمل مبرور نادر الوجود برخیزند ان الله هو المؤید الحکیم و هو الموقّ العلیم انتهی حقّ شاهد و گوا هست که از عمل قائم بر امر ظاهر شده آنچه که سبب فرح و سرور مقرّبین و مخلصین است این خادم فانی یقول

الهی الهی خذ ایادی افنانک و اولیائک و ایدهم علی خدمه امرک تراهم یا الهی متمسکین بک و بحبلک المتین فأنزل علیهم امطار رحمتک من سحاب عنایتک ثم افتح علی وجوههم ابواب جودک و کرمک انک انت المقتدر الامر الحکیم نظر بعملی که از جناب قائم بر امر ظاهر شده یقین است که این عمل طاهر مقدّس را مکافات الهی خواهد رسید و در دنیا و عقبی این عمل را بخلع ابدی و قبول سرمدی فائز فرماید ان ربنا هو الفضال الکریم این ایام مکرّر از لسان عظمت ذکر این عمل مبرور استماع شده لابد فضل احاطه نماید و رحمت عنایت فرماید و ید قدرت اعانت کند انه علی کلّ شیء قدیر یجیب من دعاه و یعطی من سأله لا اله الا هو الغفور الرحیم

اینکه در باره اولیای بادکوبه علیهم بهاء الله مالک الأحدیّه مرقوم داشتید فی الحقیقه مشتعلند و ذکرشان مکرّر در ساحت اقدس بوده و هست مخصوص مبلغین که سبب اقبال عباد و توجّهشان بمبدأ و معاد است از حقّ سائل و آمل که بر همت و

استقامتشان بیفزاید بشأنی که مابین اهل عالم بخدمت امر معروف و مذکور باشند نسأل الله تبارک و تعالی ان یرفع اولیائه هناك و یثبت اقدامهم علی الصراط انه هو العزیز الوهاب فی قبضته زمام الامور و فی یمینه ملک الارضین و السموات آنچه در باره توجّه جناب کربلائی قاسم علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض فرمودند این ایام برودت هوا و انقلاب بحر مقتضی توجّه نیست و لکن اذن عنایت شد هر هنگام صولت سرما رفع شود در توجّه بشرط سجن باسی نبوده و نیست هذا ما امر به الامر الحکیم انتهى

اینکه در باره توقّف محبوب فؤاد جناب ورقا علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتید چندی توقّف نمایند فی الحقیقه الیوم جمیع باید بخدمت امر مشغول باشند و خدمت امر تبلیغ است و انشاءالله کل موقّف شوند فرمودند یا ورقاء علیک بهاء الله مولی الوری انشاءالله بوصایای الهی متمسکید و منقطعاً عن دونه متشبّث این مقام فخر مقامها و سبب اقبال قلوب و توجّه وجوه است لله الحمد بحضور و لقا و مشاهده و اصفا مکرّر فائز شدی انه یعینک و یؤیدک و هو الفضال الکریم و هو الغفور الرحیم ابناء امام وجه مذکورند و بفضل و رحمت مرزوق نسأل الله ان یوفّقهما علی ذکره و ثنائه و خدمته العزیز الرقیع انتهى

انشاءالله آن محبوب فؤاد بآیات الهی و ما ظهر من عنده عباد را آگاه نمایند و از نوم غفلت بیدار فرمایند این ایام عباد از قبل بهتر مشاهده میشوند اکثری اراده ادراک این امر را نموده اند حال باید آن محبوب فؤاد مادامی که در آن ارض تشریف دارید بهدایت خلق بروج و ریحان مشغول گردید مکرّر تبلیغ را بحکمت معلّق فرموده اند که مباد امری حادث شود که سبب تزلزل ضعفا گردد در سجن حضور داشته اید و حکمتی که اولیا بآن مأمورند دیده اید و مشاهده نموده اید امید آنکه اولیای آن ارض کل بحکمت تشبّث کنند و عمل نمایند آنچه را که سبب تقرّب عباد است ان ربنا هو المشفق الکریم

قرر عیون عزیزالله و روح الله علیهما بهاء الله که فی الحقیقه در قلب و لسان هر دو مذکورند و امام وجه مشهود نسأل الله ربنا ان یقدّر لهما ما ینبغی لعظمته و الطافه و کرمه و مواهبه انه هو السامع المجیب انشاءالله این دعاها باجابت مقرون ان ربنا هو الغفور الرحیم

اینکه در باره جناب افنان آقا میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتید وارد و بشرف لقا و حضور فائز و بضيافت لیلۀ قبل مزین و مشرف نسأل الله ان یوفّق جنابه و یقدّر له العزّة و الغناء انه هو مولی الوری و هو المقتدر القدير اینکه در مراجعت اذن طلب فرمودید که اگر بشود نفس او نفسین همراه بیاورید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس بعزّ قبول فائز نفسی لفضله الفداء امید آنکه از آن حضرت ظاهر شود آنچه که سزاوار است تا صیتش عالم را احاطه نماید و کجیهای دنیای بی وفا را راست فرماید این فقره بسیار عزیز و مرغوبست و البته تأییدات الهی مدد فرماید و ظاهر نماید انه هو الکریم ذو الفضل العظیم

آنچه در باره ارض غرس مرقوم داشتید انشاءالله تدارک و عمل میشود این ایام قریب یک شهر تمام بل ازید آسمان از غفلت غافلین و ظلم ظالمین هم گریه کرده و هم نوحه نموده لذا سبیل مسدود و طرق ممنوع و چون فضل الهی مدد فرماید و عرصه طرق و سبیل از نسایم ربیع رحمانی معتدل شود بوصایای آن حضرت عمل میشود ان ربنا هو المؤید الموقّق المقتدر الحکیم البهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من یحبّکم و یسمع قولکم فی امر الله ربنا رب ما یری و ما لا یری رب العالمین و الحمد له اذ هو مالک یوم الدین

اینکه در باره ارسال اشجار و اقلام آن و اثمار مکنونه در آن که فی الحقیقه نفس اسرار است ذکر فرمودید فی الحقیقه این امور دارای ذکر و ثنای ابدی است چه که مقصود حضور اثمار جنیئه لطیفه مبارکه است امام وجه مقصود و اولیا و اصفیا و عباد او لذا هر صاحب اقتداری بقدر قوه باید ملاحظه فرماید مخصوص افنان سدره مبارکه علیهم بهاء الله الأبھی که خود منتسبند البته در خدماتی که باسم حقّ جلّ جلاله است توقّف نکرده و نخواهند کرد نسأل الله ان یوفّقههم و یرفعهم و یؤیدهم و

يفتح على وجوههم ابواب العناية و الثروة و العزة انه هو المعطى الغفور العزيز العظيم و نسأل الله تبارك و تعالى ان يوفق معيها و اخذها و مرسلها و حاملها الذي يأخذ و يؤدى الى مقام قدّره الله لغرسها ثم نسأله تعالى ان يقدر للمرسل ما ينبغي لجهوده و كرمه و يجعل ذكره باقياً ببقاء الأشجار و اثمارها فى الأرض انه هو وليّ الذين قصدوا من اعمالهم و افعالهم منفعة العباد و عمار البلاد انه يسمع صوت من ناداه و ذكر من ناجاه و قاضى الحوائج من قبل و من بعد انه هو الفرد الواحد المقنن العزيز المختار

بسم الله ربّ الأرض و السّمآء

حمد ساحت امع اقدس حضرت مقصودى را لايق و سزا كه اسرار قلوب را ظاهر فرمود و مكنونات ضمائر را هويدا ساخت آه آه عمّا ورد على هيكل التّقدّيس و التّنزيه و الأمانة و الوفاء سهام الحرص و الطّمع و الهوى نفس مذكور مع محبّتهاى حضرات افنان عمل نمود آنچه را كه هر امينى نوحه نمود و هر صادقى گريست بامانت نصحيّت نموديم خيانت نمود و بصدق وصيّت كرديم بكذب خود را بياراست انصاف را باعتساف تبديل نمود و امانت را بخيانت در اعمال آن غافل هر آگاهى متخيّر مقام محبّت عداوت ظاهر و محلّ شكر شكايّت نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيد الكلّ على ما يحبّ و يرضى و يعرفهم ما ينفعهم و يقربهم انه هو العزيز الوهاب

نامه جناب ميرزا عبدالكريم عليه سلام الله ملاحظه شد و عرف محبّت از كلماتش متضوّع و همچنين نور استقامت ساطع و از شطر آخر نامه جناب فضل عليه سلام الله و عنايته رسيد انه قام على خدمة الأمر و نطق بثناء مولا و آنچه از شهادت مرحوم ذكر نموده اند اصغاً شد هنيئاً له بما سقاه الله من كأس الوفاء جرعة و من قدح الانقطاع غرفة و من بحر الشّهادة شربة و حين صعوده استقبلته الأرواح المجرّدة و الحقايق المنوّرة بعد از احاطته انوار العفو و الغفران نعيماً له و لمن ذكره و يذكره بالخير انّ الله هو الغفار و هو الفضل الكريم و سبب ظهور اين امر امور حادثه در محرّم الحرام بوده بعد از وقوع واقعه آنچه ذكر نموده اند از اخبار بحكومت و حاكم مملكت مقبول اطلاع آمين بر امثال اين امور لازم و لكن در سؤال و جواب بايد گفته شود اسلام حقيقى ما بوده و هستيم و لكن اختلافى مابين واقع و آن اينكه بظهور قائمى از اولاد رسول موعود بوده ايم و اين حزبى كه معروفند به بابى ميگوئيم آن حضرت ظاهر شده و حزبى از احزاب اسلام كه خود را شيعه ميدانند منكر اين ظهورند و ميگويند بايد از جابلقاى موهوم و جابلساى ظنون كه اسم دو مدينه است بعلامات مجعوله آن حضرت ظاهر شود اين فقره سبب اختلاف شده و آن قائمى را كه ما بظهورش قائل شديم او را شهيد نمودند و اين فقره هم سبب ضعيفه و بغضائى كلّى گشت و در سنين اوليه در ايران نزاع و جدال مكرّر واقع شد و آن قائم ما را بشارت بظهور اسم قيوّم داد كه بعد ظاهر ميشود و اين ظهور مبارك كلّ را از نزاع و جدال نهى فرمود نهايماً عظيماً فى الكتاب و بمعاشرت و محبّت با جميع اديان امر نمود امراً محكماً فى الألواح چنانچه در كتاب اقدس فرموده عاشروا مع الأديان بالرّوح و الرّيحان در مقام ديگر فرموده ان تقتلوا خير لكم من ان تقتلوا و همچنين بلسان پارسي ميفرمايد اگر نزد شما لؤلؤ ثمينى و يا جوهر منيرى باشد بنمائيد و عرضه داريد اگر قبول شد مقصود حاصل والا او را باو واگذاريد و در باره او دعا نمائيد نه جفا و حال قريب چهل سنه ميشود نزاع و جدال بفضل الله و عنايته بكملى مرتفع گشته و در اين سنين متواليات در هر بلدى مكرّر از اين حزب مظلوم شهيد نموده اند و ايشان تعرّض نكرده اند و بحق گذاشته اند و شهادت اين مظلوم كه در اين ايام واقع شده گواهي است صادق بر مظلوميّت اين حزب و ظلم اعدا اين حزب مظلوم از براى كلّ از حقّ راحت و نعمت و عزّت و سلامتى ميطلبند و لكن اعدا در مقابل بقتل و

نهب مشغول بوده و هستند و حال از حقّ تعالی شأنه سائل و آملیم از برای این حزب مظلوم ناصر و معین ظاهر فرماید آنّه علی کلّ شیء قدیر و سبب این قتل و نهب بعضی از علمای ایران بوده‌اند که من غیر دلیل و برهان فتوی بر شهادت این حزب داده‌اند و حضرت سلطان ایران ائده الرّحمن هم چند سنه میشود باین حزب تعرّض نفرموده و بلکه حمایت فرموده و در بعضی از مواقع این حزب را از شرّ جهلا حفظ نموده نسال الله تبارک و تعالی ان یؤدّد حضرته علی حفظ المظلومین من مطالع الظلم و الاعتساف آنّه هو السّامع المجیب

و در مقررّ و محلّ ذکر عکّا وحدها کافی است مکرّر در شهر محرم الحرام این امور واقع حین خروج از عراق عرب کلّ را وصیّت نمودیم بحکمت و بآنچه سبب فلاح و نجاح کلّ است ولکن بعد از توجّه مظلوم به مدینه کبیره در ماه محرم بعضی عمل نمودند آنچه را که سبب ضوضای عظیم شد چه که عامّه خلق بقطرهئی از بحر آگاهی فائز نشده‌اند همچو گمان مینمایند نعوذ بالله عقاید این حزب و یا محبّشان نسبت بآن حضرت کم شده و یا سستی پذیرفته حاشا و کلاّ بلکه فرح آن ایام نظر بآنست که رجعت فرموده‌اند و ظاهر گشته‌اند موافق عقیده حزب شیعه چه که از اخبار محقّقه آنکه در ظهور قائم ائمه فرقان از قبور برمیخیزند و ظاهر میشوند غافل از آنند که در این ایام امر دیگری ظاهر شده و کنز مکون باهر گشته این امور در مثل این ایام جایز نه چه که خارج از حکمت است اکثری از خلق غافل و محجوبند از حقّ غافل و بخود ناظر لذا آنچه سبب فصل است عندالله محبوب نه فصل سبب اجتناب و بعد است اصبروا یا حزب العدل زود است ایامی ظاهر شود که کلّ مقصود را ادراک نمایند و بر خدمت قیام کنند

جناب شهید الّذی احاطته رحمة ربّه من کلّ الجهات از اشراقات نیر محبّت و تجلیات نور مودّت مراعات حکمت را علی ما ینبغی ننموده لذا واقع شد آنچه واقع شد عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین امروز باید باسبابی تمسک نمود که سبب تقرّب و توجّه عباد گردد یا اولیاء الله تمسکوا بما تنجذب به الأفئدة و القلوب اعمالی که سبب انقلاب و اشتعال نار بغضاست جایز نه و بعزّ قبول فائز نه این ظهور از برای وصل کلّ است نه فصل و آنچه الی حین ظاهر شده در آن باسی نبوده و نیست و استقامت بعضی از نفوس هم ظاهر از حقّ میطلبیم در جمیع احوال کلّ را تأیید فرماید و آنچه الیوم لازم اتّحاد و اتّفاق اولیاست بر کلّ لازم در این فقره جهد بلیغ مبذول دارند ذکر اولیای آن ارض را نموده‌ایم ولکن نظر بحکمت ارسال نشد سوف نرسله آنّه هو المشفق الغفور الرّحیم السّلام و الذّکر و البهآء علیکم و علی الذّین عملوا بما امروا به فی کتاب الله ربّ العرش العظیم یا احبّائی ملاحظه حکمت و متابعت دولت از اوامر محتومه الهی است تمسکوا بهما امرأ من لدن ناصر امین

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزاست که بکلمه علیا در یوم میثاق نفاق مستوره در قلوب اهل شقاق را ظاهر فرمود و بهمان کلمه مبارکه وفاق اصحاب اتّفاق را اوست مقتدری که نعمتش را برای مشرکین نعمت نموده و نورش را نار بیک کلمه حساب کل را رسیده و بمیزان سنجیده نه اقبال مقبلین بر او افزایش و نه اعراض معرضین از او بکاهد لم یزل مستغنی از ذکر و بیان بوده و لایزال خواهد بود جمیع خلق در صقع واحد حاضر و خطاب صادر از شطر کبریا شامل کل و بعد باعمال و اقوال مقامات مختلف و شتون متشتت من اقبل و صدق بالحسنی آنّه من اهل السّفینة الحمراء و من کذب و تولّی آنّه من اهل النّار فی کتاب الله ربّ العرش و التّری و الصّلوٰة و السّلام و التّکبیر و الثّناء علی الذّین ما بدّلوا نعمة الله و ما انکروا سلطانه اولئک ما خوّفتهم جنود العالم و لا صفوف الأمم و ما منعهم اشارات القوم الذّین جادلوا بآياته و انکروا بیّناته و حاربوا

بنفسه يسأل الخادم ربّه بأن يفتح الأبصار و يؤيد الكلّ على العدل و الانصاف أنّه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيمن القيوم

و بعد نامه آن جناب مکرم و دوست معظم رسيد قد وجد الخادم منه عرف خلوصکم و اقبالکم لله و الى الله ربنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من في السموات و الأرضين و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام مالک ابداع نموده فلما حضرت عرضت تلقاء الوجه هذا ما نزل في الجواب من لدن ربنا العزيز الوهاب قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمي السامع المجيب

مطلع آياتي را که معادل جميع کتب الهی از قبل و بعد از ملکوت بيانش نازل و آنچه از بعد ظاهر شد بتصريح مبین از آياتش مشهود و ظاهر انکار نموده‌اند و بوهم صرف تمسک جسته‌اند اينست شأن عباد تازه باوهامات بر اعتراض قيام نموده‌اند بگو ای بی‌انصافان از يفعل ما يشاء چه ادراک نموده‌اید لعمر الله باسمی رفعت رايه آنه لا اله الا هو و نصب علم يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد اگر متوهمين در اين کلمه مبارکه عليا تفکر نمایند صيحه زنند و بکلمه تبنا اليک يا اله العالم و محبوب الأمم ناطق شوند ولكن ظنون و اوهام حائل گشته و حجاب شده و ایشان را از انوار آفتاب عدل محروم ساخته سوف يعرفون ما فات عنهم في أيام الله المهيمن القيوم در اين ظهور هر کلمه‌ئی که از افق اراده حقّ جلّ جلاله اشراق نمود جميع اذکار بل جميع کتب نزدش خاضع است اين البصر ليري و اين السمع ليسمع و اين القلب ليفقه شأن غافلین آنکه باوهامات خود لعب نمایند چنانچه هزار و دويست سنه بل ازید بآن مشغول بوده‌اند نفسی که از غدیر اوهام آشامیده لایق تقرّب ببحر اعظم نبوده و نیست الا بفضل من لدى الله رب العالمين انتهى

از روی عدل و انصاف عرض میکنم اگر نفسی فی‌الجملة بطراز انصاف مزین باشد شهادت میدهد که آنچه در اين حين از قلم اعلى نازل کل را کافيست و اقلام عالم از تفصيلش عاجز و قاصر اگر حقّ را يفعل ما يشاء میدانند ديگر اعتراضات چه معنی دارد و اگر منکر اين کلمه مبارکه‌اند امر ثابت و رجعت الآيه الى مطلعها و مبداهها و مرجعها ديگر گفتگو لازم نه ای برادر من هزار و دويست سنه و ازید امثال آن نفوس بمعارضه و جدال و نزاع مشغول بودند و در حين مباحثه برگهای گردن بمثابه خرطوم بر سر هم میکوفتند و يکديگر را انکار مينمودند بلکه لعن و شتم از هر حزبی بحزب ديگر ظاهر و مشهود مع آنکه در يوم امتحان جميع اهل سقر و در آن مقررّ يافتند و عقايد و اعمال هيچیک بکار نیامد و ثمری از او ظاهر نشد بگوئيد آخر فکر نمايد حزب شيعه که خود را در اعمال و عقايد سيد احزاب عالم و اعلم امم ميشمردند ثمرات اعمالشان چه بود و حاصل عقايدشان چه اين عبد ميداند و خوب ميداند ثمر آن آنکه سيد عالم را شهيد نمودند آن نفوس و امثالهم در قرون و اعصار باوهم تربيت شده‌اند کجا ميتوانند در مقامی که ميفرمايد طوريون منصعق ميشوند درآيند و يا تقرّب جويند هيئات هيئات الا بكف الصفر عن کلّ ما سمعوا و رأوا امر عظيم است و يوم عظيم غافلین اهل بيان بهمان اوهامات فرقه شيعه متمسکند و بحبال ظنون در اضلال نساء و رجال مشغول چنانچه از قبل بوده‌اند بگوئيد قدری در کذبهای قبل تفکر نمايد شايد متبّه شويد در مقامی اين کلمه عليا از ملکوت بيان مالک اسماء نازل قوله جلّ جلاله يا عبد حاضر طوبی از برای نفسی که اسماء او را از مالک آن منع نمايد و اوهام او را از انوار فجر يقين محروم نسازد بگمان خود اين آيام را بمثابه آيام قبل فرض گرفته‌اند قل لا ونفسي هذا يوم يقوم الناس لرب العالمين هذا يوم بشر به الکليم و انزله الرحمن في الفرقان بقوله تعالى ان اخراج القوم من الظلمات الى النور و ذکرهم بايام الله اگرچه آيام ظهور مظاهر الهی در مقامی يوم الله بر او صدق مينمايد ولكن اين يوم اعظم مخصوصست و نبأ عظيم در او ظاهر قل اتقوا الله يا قوم و لا تدحضوا الحقّ بأهوائکم اذا وجدتم عرف بياني و رأيتم انوار افقی و سمعتم ندائی قوموا و قولوا لبنيک يا مقصود العالم لبنيک يا محبوب من في السموات و الأرضين انتهى

ای برادر انسان متحیر است چه ذکر نماید و چه بگوید نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید اگر بر سماء حکم ارض بفرماید و بر ارض حکم سماء لیس لأحد ان یعترض او یقول لم و بم و من قال فقد کفر در این ظهور اعظم ذکر هر اسمی که در ساحت اقدس عرض شد مخصوص او از سماء مشیت الهی آیات نازل و این نظر بوعده ایست که در لوح حضرت اسم جود علیه بهاء الله الأبهی میفرمایند اگر بعد ذرات اسماء در ساحت اقدس حاضر شود مخصوص کل آیات الهی نازل میگردد و لکن از برای مقبلین و مستقیمین و راسخین این فضل محقق و ثابت و هر نفسی اعراض نمود یرجع التور الی اصله و هو یقی فی خسران مبین این اعتراضات کل از عدم بصیرت و انصاف ظاهر در عراق لوحی باسم سید محمد اصفهانی نازل بعد از مدتی یومی از ایام بان جانب تشریف میبردند و این عبد بمسافتی از عقب میرفت در وسط جسر بگفته فرمودند من غیر آنکه باین عبد نظر فرمایند و یا رأس مبارک را بجهتی میل دهند این لوح از این محمد نیست محمد نامیست که در سه هزار سال بعد بان فائز میشود بفرماید از برای خدا بر خود و عباد رحم نمائید اوهامات قبل را مجسم مکنید و سبب قتل اولیای الهی مشوید دنیا را وفائی نه شما از اصل امر آگاه نبوده و نیستید حجتی که معادل جمیع حجج الهی و براهین صمدانی ظاهر فرموده اگر انکار نمائید چه اثبات میکنید ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فداه در قمیص بایست ظاهر اظهار اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت باو مشهود تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال فرمودند و در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی اننی انا القائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون بعد از قرائت صحیحه زد و باعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طاء بسبب او اعراض نمودند بگوئید ای منصفین امروز این اعتراضات لایق نه شما از اسرار مطلع نیستید علم الهی محیط بوده و هست آنچه از بعد ظاهر شده از قبل از قلم اعلی بتصریح تمام در سور نازل و کل آگاه و گواهند که این فانی بصدق تکلم مینماید آیا سوره رئیس را ندیده اند و یا سور ملوک را نخوانده اند چندی قبل این عبد اوراقی خدمت یکی از اولیای الهی معروض داشت و لکن از کثرت مشاغل تا حین موفق بر اتمام آن نشده از حق مطلب مؤید شوم البتّه آن جناب سبب را میدانند در لیالی و ایام بتحریر مشغول از جمیع جهات مراسلات میرسد و در جواب الواح از سماء عنایت نازل و این عبد بتحریر مشغول و چه مراسلاتی که باسم این عبد میآید و باید جواب عرض نماید و از این امر خطیر عظیم گذشته مدتیست شغل دیگر احداث شده و این فانی را مشغول نموده باید در حق نفوس غافله دعا نمود فی الحقیقه بسیار بعیدند آگاه نیستند باید آن نفوس در آنچه از قبل واقع شده تفکر نمایند و متنبّه شوند یسأل الخادم ربّه بأن یوقّهم علی ما یحبّ و یرضی و یجعلهم من المنصفین و من الثّابّین و من الرّاجعین

و اینکه ذکر نمودند بعضی از نفوس ثابته مستقیمه مضطرب مشاهده میشوند و هم چنین بعضی نعوذ بالله نفی علم از حقّ جلّ جلاله مینمایند این فانی عرض مینماید ایشان خوبست چندی الواح منزله را قرائت نمایند شاید بقطرهئی از بحر علم الهی آگاه شوند هیهات هیهات لا یعزب عن علمه من شیء یشهد بذلک ما نزل من لدن ربنا و ربکم و رب من فی السموات و الأرض ای برادر هر نفسی قابل این بساط نبوده و نیست و هر کسی محرم اسرار حقّ نه غفلت بعضی بمقامیست که تا حین بر جهل خود آگاه نشده اند چه اگر آگاه میشدند نفی علم از منبع آن نمینمودند حیرت اندر حیرتست امروز مستقیمین و ثابتین نفوسی هستند که اگر کلّ من علی الأرض مطالع اسماء و مظاهر صفات شوند و در این امر اعظم و نبأ عظیم اقلّ من آن توقّف نمایند کل را معدوم و مفقود مشاهده کنند طوبی للثّابّین یا حبیبی این الثّابّین و این الرّاسخین و این المستقیمین از حقّ سائل و آمل عالم را از انوار وجوه مستقیمین و راسخین و ثابتین و قائمین و قانتین و عاملین محروم نفرماید و اینکه نوشته اند در آیات آن شخص نازل شده انا ذکرناک بذکر خضعت له الأذکار هر حرفی که از لسان اراده مالک غیب و شهود ظاهر میشود حروفات عالم و اذکار امم و ما عندهم کل نزدش خاضع است این شرافت راجع است بذکر حقّ و کلمه منزله از سماء مشیت همه عالم لدى الحقّ مذکورند هر نفسی الیوم بذکر حقّ فائز شد او بکلّ خیر فائز است و لکن این مقام معلق و منوط

است باستقامت و در اکثر الواح این فقره نازل اگر جمیع عالم الیوم اقبال نمایند در جمیع اثر تجلی حق ظاهر این مقام باقی تا اقبال باقی والا یرجع التجلی الی المجلی و هو یرجع الی اصله این امور واضح و مبرهنست چنانچه در کتاب بدیع و کتب دیگر و هم چنین الواح این مقامات بکمال وضوح و تصریح نازل شده آن آیات دو سنه قبل نازل و آن تغییرات از بعد واقع بگوئید ای مظاهر اوهام بشکنید اصنام را بعضد یقین و بحق جلّ جلاله تمسک نمائید و متشبث شوید در این حین کلمهئی نازل میشود در حق شخصی و حین دیگر نسخ میفرماید یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید در ناسخ و منسوخ فرقان تفکر نمائید این عبد اگر بخواهد این مراتب را بتمامه ذکر نماید از اموری که صدهزار بار اعظم از این اذکار است باز میماند و آنچه عرض شد و ذکر شد نظر بمحبتی است که با آن جناب بوده و هست بگوئید از خدا شرم نمائید اقللاً ساکت باشید لعلّ تجدون الی الحقّ سیلا بگوئید اگر مقصود نفی علم است خود بآن اولی یشهد بذلک کلّ منصف بصیر باری اگر بنفی علم خود مشغول شوند اولی و انسب است اولیاء آن ارض را از لسان این فانی تکبیر برسانید نمیدانم چه شده نفوسی که ابداً اطلاع نداشته و ندارند قول آن نفوس مسموع و نفوسی که لازماً با شخص معهود بوده غیر مسموع البتّه این فقره از درایج عالیّه عرفانست خدا حفظ فرماید بشارت آنکه چندی قبل یک لوح امنع اقدس مخصوص آن جناب نازل ارسال شد لتقرّ به عینکم و تجد منه عرف محبوبنا و محبوبکم و این نامه را بهر نفسی دادن جایز نه چه که دست بدست بمشکرین میرسد و آن نفوس آنچه از آثار بدستشان آید جمع مینمایند از آیات حقّ جلّ جلاله بسیار سرقت نموده اند آنّه هو العلیم الحکیم از برای هر نفسی قرائت نمائید لیعلم کلّ نفس مقداره

اینکه در باره اعیاد ذکر نمودند اول و ثانی شهر محرم الحرام است ولکن حال حکمت اقتضا نمینماید چه که حزب غافل یعنی شیعه گمانهای دیگر نموده و مینمایند لذا این حکم و احکام دیگر از برای ایام بعد است و زمانش خواهد آمد هذا ما نطق به لسان ربنا العلیم الحکیم و ما ذکرت فی التیروز آن یوم عید است تحویل چه اول نهار واقع شود و چه آخر آن چه که تجلی شمس آن یوم جمیع ساعات آن را فراگرفته لذا آن یوم از صبح از عید محسوبست و هم چنین عید اعظم سی و دو یوم از نوروز گذشته همان عصر یوم سی و دوم ابتدای عید است طوبی از برای نفسی که نفعات این یوم مبارک بدیع را بیابد و از انوارش محروم نماند در یکی از مناجاتها این کلمه علیا از قلم مالک اسماء نازل قوله تبارک و تعالی ای ربّ هذا یوم قد جعلت نوره مقدساً عن الشمس و اشراقها اشهد أنّه تنور من نور وجهک و اشراق انوار صبح ظهورک و در کتب مقدسه الهی این مقام مذکور این عبد باین مقدار ختم نمود اینقدر هم که ذکر شده و میشود بر بغضای غافلین بیفزاید چه که فرموده نعمه للابرار و نعمة للفقار تا امروز نشنیدیم اگر فضل الهی نفسی را اخذ نماید سبب اعراض او شود این شکئی نبوده و نیست که احدی بنفسه سزاوار ذکر حقّ نبوده و نخواهد بود این مراتب که قلم مقصود عالم بذکر عباد مشغول میشود این از اشراقات انوار آفتاب فضلست فرمودند یا عبد حاضر اگر اسم ستار آنچه در نفسی است ستر نماید و اسم فضال او را بخیر ذکر فرماید آیا این محلّ اعتراض است لعمری اگر نفسی بنفحه این فضل فائز شود طرف یمین وجه را بر تراب بگذارد و به تبت الیک یا فضال الکریم ناطق شود انصاف کو شامه کو از حقّ میطلبیم او را موفق فرماید بر تلاوت و قرائت همان آیات با قلب منیر و بصر حدید که شاید نفحه قمیص را بیابد و محروم نشود انتهی

حقّ شاهد و گواهست که این کلمه مبارکه کبد را میگذارد حال فضل و عنایت حقّ را ملاحظه نمائید در چه مقامست و اوهمات ما در چه درجه از حقّ اصلاح میطلبیم و عنایت میجوئیم و فضل میخواهیم اگر نیر عدلش در یک آن تجلی فرماید جمیع عالم مستوجب عذاب دائمی و اگر آفتاب فضلش بقدر سمّ ابره اشراق فرماید اسم عصیان از امکان محو و

فانی

بارها پروردگارا ضعیفیم و بفضلت امیدواریم بحبل کرمتمسکیم و باذیال رداء جودت متشبث ما را بخود وامگذار ای قوی دست ضعیفان را بگیر و از غرقاب ظنون و هوی نجات بخش توئی معین و توئی مقتدر مائیم مانده و مائیم ضعیف روح را بی عنایت رُوحی نه و جان را بی بخشش اثری نه ای کریم اعمال نالایقه را بطراز قبول مزین فرما و اقوال ناشایسته را بحلمت ستر نما جز تو نداریم و جز تو نخواهیم ما را در پناه عصمت مأوی ده و در ظلّ قباب عظمت مسکن عطا فرما و از نار نفس و هوی و ظنون و طغی حفظ فرما جز تو حافظی نداریم بیاب فضلت متوجهیم و بدایع رحمتت را منتظر آن کن که لایق بزرگی تو است و سزاوار جود و کرم تو لا اله الا انت الغفور الکریم

اینکه در باره خاتم مبارک ذکر نمودید این فقره بتمامه در ساحت امنع اقدس عرض شد تبسم فرمودند و فرمودند بنویس انشاءالله فائز میشوی ان اصبر حتی یأتیک الله بعنایته الأخری انه مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولى انتهى ذکر حبیب روحانی جناب آقا طاهر علیه بهاء الله که در سنین قبل حاضر و فائز شدند در ساحت اقدس بوده و هست در این حین هم فرمودند باو تکبیر برسان و از قبل مظلوم ذکر نما لیفرح بذکری و یكون من الشاکرین انتهى این عبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبد مخصوص ایشان آیات بدیعه منیعه نازل و همچنین ذکر بعضی که در نامه ایشان بوده لو شاء الله این ایام ارسال میشود از حقّ میطلبم از بحر عنایت بیاشامند و از انوار آفتاب فضل منور گردند یعنی از معانی مستوره در آیات الهی که فی الحقیقه مائده سماء و روح ملکوت بقاست قسمت برند البهَاء و التّکبیر و الثّناء علی جنابکم و علی الذّین قاموا بالاستقامة الکبری و قالوا الله ربّنا و ربّ العرش و الثّری

خادم

فی ۷ شهر رجب سنة ۱۳۰۲

در این یوم نامه جناب دوست مکرم آقا محمد حسن علیه بهاء الله رسید خدمت ایشان تکبیر برسانید انشاءالله جواب ایشان هم میرسد رنگ و حنای مرسوله رسید یسأل الخادم ربّه بأن ینزل له ما تقرّ به عینه انه هو الجواد الکریم

اسمین محمد و حسین علیهما بهاء الله

هو الناطق امام وجوه العالم

حمد مالک اسماء و فاطر سماء را لایق و سزااست که بکلمه علیا نطق فرمود فی الحین ماج بحر العرفان و هاج عرف الرحمن و سطح نور الايقان من افق البرهان تعالی تعالی هذا الفضل الأعظم و تعالی هذا الجود الذی احاط الوجود و تعالی هذا الکریم الذی احاط الأمم

یا حزب الله یوم استقامت کبری است اهل بهاء نفوسی هستند که از خلیج اسماء گذشته‌اند و در شاطی بحر حقیقت علم توحید حقیقی برافراخته‌اند اسماء بمتابۀ حزب شیعه ایشان را از نور احدیّه منع نمود بحقّ وحده متمسک و ناظرند ایشانند از اهل سفینه حمرا که در قیوم اسماء ذکرشان از قلم اعلی جاری

یا محمّد قد اقبل الیک وجہ القدم من شطر سجنه الأعظم و ذکرک بما یبقی به ذکرک فی کتاب اللّٰه ربّ الأرباب هذا یوم بذکره زین کتب اللّٰه من قبل و من بعد طوبی لمن عرف و فاز بفیوضاته و ویل لكلّ غافل مرتاب قل یا قوم تالّٰه قد اتی الیوم و الیوم فتح ختم رحیقه المختوم اقبلوا تمّ اشربوا منه باسمه المهیمن علی من فی الأرضین و السموات

یا حسین اسمع نداء المظلوم انه یذکرک بما یقرّبک الی اللّٰه مشرق الأنوار اذا وجدت عرف بیان الرحمن قل
لک الحمد یا الهی بما سقیتنی کوثر عرفانک من کأس عطائک و نور حقیقتی بنور معرفتک و عرفتنی سبیلک الواضح
المستقیم و نبأک العظیم اسألك بالرّایة الّتی نصبت بأمرک علی اعلی بقاع ارضک و بالعلم الّذی ارتفع باسمک و ینطق امام
وجوه خلقک ان تقدّر لی ما ینبغی لبحر کرمک و سماء عطائک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اسألك ان لا تخیننی عمّا
قدّرته لأصفيائک و امنائک الّذین انفقوا اموالهم و ارواحهم فی سبیلک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز
الفضّال

از حقّ میطلبیم شما را مؤیّد فرماید و همچنین اولیایش را بر استقامت چه که امر الهی در این ظهور بسیار عظیم است
اکثری از مقبلین الی حین از اصل امر آگاه نه یشهد بذلک امّ الکتاب فی هذا المقام الرّیعی انوار ظهور مکّم طور عالم را
احاطه نموده و لکن ابصار مرمود و از مشاهده ممنوع نسأل اللّٰه ان یؤیّد الكلّ علی ما یقرّبهم الیه فی کلّ عالم من عوالمه انه هو
المقتدر علی ما یشاء و هو الفیاض البهّاء المشرق من افق سماء ملکوتی علی ابن الشّهید و علیکما و علی من سمی بمیرزا آقا و
علی کلّ ثابت مستقیم و راسخ امین

* * *

ع ش

جناب استاد علی اکبر علیه بهاء اللّٰه

هو النّاطق امام وجوه الأمراء و العلماء

حمد مالک فضل و عطا را لایق و سزا که بکلمه مبارکه علیا بحر جود مّواج و مشرق ظهور بر کرسی عدل مستوی و نور
رحمت ظاهر و محیط طوبی از برای نفوسی که ظهورات نفس و هوی و شئونات بغی و فحشا ایشان را از توجّه بافق اعلی منع
نمود بقوّت الهی و قدرت صمدانی ما فی الامکان را گذاردند و کتاب الهی را بقوّتی فوق احصا برداشتند اولئک عباد لم
تمنعهم الوان العالم و لا سطوة الأمم و لا جنود الأمراء و لا منع العلماء نسأل اللّٰه ان یحفظهم بقدرته و یحرسهم باقتداره و ینزل
علیهم فی کلّ الأحيان آیات فضله و بیّنات رحمته الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود

یا علی قبل اکبر علیک بهائی اسمی علیه بهائی نامہات را که بذکر شهداء ارض یاء مزین بود بساحت اقدس فرستاد
اگرچه آنچه واقع شد سبب احزان ملاً اعلی و جنّت علیا و سرادق ابھی گشت و لکن در سرّ سرّ ارتفاع عظیم و ارتقاء مبین از
آن ظاهر لعمر اللّٰه در سرّ سرّ آن بشارت علیا مکنون و مخزون سوف یظہرها اللّٰه فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم امید
آنکه جمیع اولیای الهی بر نصرت امر قیام نمایند و در جمیع احوال از فساد و نزاع و جدال فارغ و آزاد باشند امروز جمیع اشیاء
بآنچه واقع شده ناطق و ذاکر اگر آمرین باصغاء سطری از آن موفق شوند خود را بدست خود هلاک نمایند یا لیت کشف لهم
الغطاء و عرفوا ما عملوا فی ایام اللّٰه العزیز الحمید

جناب محمّد قبل کاظم علیہ بهائی از قبل ارسال نمود آنچه را که ناطق بود باقبال و استقامت اولیا علیهم بهاء الله در آن ارض مبارکه انّ المظلوم یسأل الله ان یقدّر لهم خیر الآخرة و الأولى و یقرّبهم الیه فی کلّ الأحوال انه هو العزیز الفضّال الثّور المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی احبّائی و اصفیائی الذّین ما منعتهم سطوة العالم عن التّقرّب الی الله ربّ العرش العظیم

ط

جناب آقا میرزا حسن علیہ بهاء الله الابھی

بسمی الذّی به ماج بحر البیان و هاج عرّف الرّحمن

حمد مالک ملک و ملکوت را سزا که بکلمه علیا ارض و سما را بطراز هستی مزین فرمود و علم یفعل ما یشاء را بر اعلی علم عالم برافراخت سطوت اُمرأ و ظلم و جهل علما او را از ذکر افق اعلی منع ننمود تعالی سلطانه و تعالی برهانه و تعالت حجّته و عظمت سلطنته هذا یوم فیه نطقت السّدره اُمام وجوه البریة ولكنّ النّاس فی حجاب غلیظ قل تالله قد اتی الیوم و القوم فی ضلال مبین اخذوا اوهامهم و نبذوا الهمهم الا انّهم من الغافلین قد ارتفع النّداء من افق عکاء و النّاس اکثرهم فی بُعد مبین یا ایّها المذکور لدی المظلوم لعمر الله اذان و ابصار از برای مشاهده و اصغاء آنچه در این ایام از افق اعلی ظاهر و مرتفع است خلق شده ولكن ممنوع مشاهده میشوند قد منعتهم اعمالهم و حجبتهم اوهامهم و هم لا یفقهون از قبل در یکی از الواح اینکلمه علیا از قلم مظلوم جاری یا ابن اسمی اگر عالم روح بتمامه بقوه سامعه تبدیل شود میتوان گفت لایق اصغاء این نداست که از افق اعلی مرتفع والا این آذانهای آلوده بقصص کاذبه لایق اصغاء نبوده و نیست از حق بطلیبید کل را مؤید فرماید بر آنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده اند ندا بشأنی مرتفع که از برای احدی مجال انکار نه از اول ایام الی حین من غیر ستر و حجاب ناس را بما یقرّبهم و یعرّفهم و یرفعهم و یعزّم دعوت نمودیم ظلم عالم حجاب نشد و ضرّش حایل نگشت و چون نور امر از آفاق عالم فی الجملة اشراق نمود نفوسی از خلف حجاب با اسیاف بغضا بیرون آمده قصد آفتاب حقیقت نمودند کذلک سوّلت لهم انفسهم لعمری انّهم لا یفقهون هزار و دویست سنه حزب قبل باسما متشبّث و بر اصنام هوی عاکف و در یوم جزا ظاهر شد از ایشان آنچه که قلم اعلی گریست و لوح بندبه مشغول

از صدر اسلام الی یومنا هذا علمائیکه خود را هادی ناس و حافظ شریعة الله میشمردند احدی از ایشان از کیفیت ظهور آگاه نه حال بر آنجناب و نفوس مقدّسه مطمئنّه لازم و واجب که عباد بیچاره را حفظ فرمایند که مباد مجدّد باوهامات قبل مبتلا شوند اینمظلوم جمیع بلایا را حمل نمود لاجل تطهیر قلوب و تزکیه نفوس که شاید مقصود را بیابند و از اثمار سدره مبارکه که امام وجوه عالم مرتفع است محروم نمانند امروز حقیقت منتهی مرتفع و خریر کوثر بقا مسموع ولكن عباد اکثری غافل و محجوب در لیالی و ایام بیابادی ظنون و اوهام شهرها بنا نمودند و نفوسی ذکر کردند و جمیع ناس منتظر که امور مذکوره ظاهر شود و فوز و فلاح خود را در ظهور هیاکل موهومه میدانستند و خلق بمفتریات مذکوره مشغول لذا چون فجر ظهور دمید و تجلیات انوار نبی حقیقت از افق ارادة الله مشرق کل اعراض نمودند الا معدودی از اصحاب حضرت شیخ علیہ بهاء الله الابھی ایکاش بان اکتفا میکردند بالاخره علمای بلاد مع تابعین بسب و لعن ناطق و همچنین فتوی بر سفک دم اطهر دادند مقصود از این اذکار اینکه آنجناب لوجه الله قیام نمایند بر آنچه که سبب حفظ عباد است از ظنون کاذبین و مفترین

حال مجدّد جمعی بترتیب حزبی مثل حزب قبل مشغولند نسئل الله ان یحفظ عباده من ظنونهم و اوهامهم و یقرّبهم الیه انه علی کلّ شیئی قدیر امروز امّ الكتاب ظاهر و ناطق عالم را از قبل و بعد بکمال تصریح تبلیغ فرموده و باین آیات باهرات محکّمات ناطق یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد تحرّک القلم الابهی فی الأفق الاعلی و ذروا ما الّتموه بایادی الظّنون و الاوہام تالّله الحقّ قد فتح باب العرفان بمفتاح الایقان و انه کتاب انزله الرّحمن فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم و همجین در باره ملوک اینکلمه علیا و آیة کبری نازل یا معشر الملوک قد اتی المالک و الملک لله المهیمن القیوم و باین آیات محکّمات کل را دعوت نمودیم

هو الناطق فی ملکوت البیان

نور الانوار من افق سمآء الاسرار علی السّرّ المستسرّ و السّرّ المقنّع بالسّرّ قد کان علی هیئة الالف القائمة فی دبیاج الكتاب الاعظم بعد البآء و الهآء بالحقّ مشهوداً بها دارت افلاک المعانی و البیان و استوی الرّحمن علی عرش البرهان و اظهر ما کان عن الابصار بالعدل مستوراً طوبی للذین طاروا باجنحة الایقان فی هذا الهوآء الّذی یسمع من هزیز اریاحه قد اتی الموعود بسلطان کان فی امّ الكتاب من قلم الوهّاب بالحقّ مسطوراً یا ملاً الارض ضعوا کتب و الاقلام قد ظهر امّ الكتاب فی المآب امام وجوه الاحزاب و القلم ینطق بالحکمة و البیان و یتحرّک علی ذکر الّذین نزل لهم فی قیوم الاسمآء ما انجذب به فؤاد من کان فی سرّ السّرّ امام الوجه بالحقّ مذکوراً كذلك اظهرنا من خزائن قلمی الاعلی لئالی الذکر و الثنآء بامواج بحر علمی الّذی کان امام الابصار من غیر السّرّ مشهوداً

انظروا یا اهل البهآء آیاته الکبری ثمّ انصروه بجنود العدل و الانصاف و لا تكونوا من الّذی کان عن بحر الفضل بالعدل محروماً كذلك خرق القلم الاعلی حجبات ملاً الانشآء و اسمعهم ما قرّبهم الی مقام کان عن العرفان مرفوعاً سبحان الّذی انزل الآیات و اظهر البیّنات و عرف العباد نبأه الاعظم الّذی به اضطربت افئدة الامم الّا من انقذته ید الاقتدار بسلطان کان علی العالمین محیطاً قل یا ملاً العرفان تالّله انفطرت سمآء الاوہام و اتی الرّحمن بامر لا تقوم معه جنود الارض و السّمآء یشهد بذلك امّ الكتاب الّذی خضع له رقاب الّذین شربوا ریحق الوحی من قدح کان علی سریر التّور امام الظهور مشهوداً

یا ایّها الطّائر فی هوآئی و الناظر الی وجهی و القائم علی خدمة امری اسمع ندآئی مرّة بعد مرّة انّ ربّک کان معک و ذکرک بما یشهد بالحقّ الّذی انزل الّذی اتی بالحقّ انه بحر العرفان لمن فی الامکان و الكتاب الاعظم بین الامم و سلسبیل الثنآء لاهل الانشآء و ریحق البیان للادیان طوبی لمن نبذ الاوہام و اقبل بقدره الایقان و آمن بالله مولی الاحزاب قل یا ملاً الارض انّ السّدرة تنادی بالحقّ اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلین آیاکم ان یمنعکم ما عند القوم ضعوه ورائکم مقبلین الی الله الفرد الخبیر انه اتی بآیات لا ینکرها الّا الّذین اعرضوا عن الحقّ فی یوم فیہ اقبل کلّ عالم بصیر و کلّ عارف خبیر لعمر الله لا ینفعکم ما عندکم یشهد بذلك قلم الله الاعلی فی مقامه الرّقیع اسمعوا یا ملاً الارض ما ارتفع من شطر السّجن ثمّ انظروا ما اشرق و لاح من هذا الافق المنیر قد سرت نسمة الفضل و هیکل العدل ینادی امام وجوه من فی السّموات و الارضین ارحموا علی انفسکم و لا تتبعوا کلّ جبار عنید قل انظروا بعین العدل الی السّدرة و اثمارها و الی الالواح و آیاتها و الی کتب و اسرارها و الی البحر و امواجه و التّور و اشراقه و لا تكونوا من الغافلین

یا ایّها المذکور لدى المظلوم بعد از خروج از ارض طاء در لیالی و ایام حزب الله را بمعروف امر نمودیم و از منکر نهی تا آنکه سلاح باصلاح تبدیل شد حال قریب چهل سنه میشود نزاع و جدال مرتفع گشته بشأنیکه در بعضی از مڈن کشته شدند و نکشتند و قبل از اربعین آنجناب میدانند و شنیدهاند در هر سنه محاربه واقع و جمع کثیری از نفوس مقتول جمیع اشیا

شاهد و گواه که اینمظلوم عمل نمود آنچه را که سبب خیر و حفظ اهل ارض بوده ولكن ملت و دولت هیچیک آگاه نگشتند و ملتفت نیستند چندی قبل واقعه عظیمی در عشق آباد ظاهر یکی از اولیای حق را بقسمی شهید نمودند که آثار مظلومیتش بر دول خارجه تأثیر نمود و نفسی از اینحزب تعرض نکرد و بر قصاص قیام نمود بلکه از قاتل شفاعت نمودند مع ذلک مشاهده میشود بغضای معرضین اعظم از قبل ظاهر سبحان الله انصاف بمثابه عنقا معدوم و نیر عدل تحت سحاب ظلم مستور نسل الله تبارک و تعالی ان یؤید عباده علی الرجوع الیه و الانابة لدی باب فضله انه علی کل شیئی قدیر البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیکم و علی من معکم و علی کل ثابت مستقیم و کل راسخ امین

* * *

یاء

جناب افشار علیه بهآء الله

۲۴ رجب سنه ۱۳۰۸

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد مالک ملک و ملکوت را لایق که از کلمه علیا حقایق وجود را بطراز اقبال و قلوب را بنور معرفت منور و مزین فرمود امروز الحمد لله آفتاب توحید حقیقی از افق اراده الهی اشراق نموده ولكن متوهمین باینمقام نرسند و فائز نشوند از حق بطلبید وجوه و قلوب را خالصاً لوجه تأیید فرماید بشأنیکه امور حادثه دنیا و زخرف و الوان آن از افق اعلایش منع نفرماید و بر دین مبین مستقیم دارد انه هو المقتدر علی ما یشآء لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم دستخط عالی که بمثابه انائی بود که حامل عطر محبت بود چون ختمش گشوده شد عرفش ساحت وجود را معطر نمود حمد خدا را تأیید عطا فرمود و باسباب لا تحصی توفیق عرفان و اقبال و توجه کرم نمود جودش وجود را موجود نمود و بصراط عدلش دلالت فرمود بعد از توجه وقرائت و فرح و انبساط قصد بساط اعلی و ذروه علیا نموده امام وجه مالک اسما بعد از اذن عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة بعد الاصغآء قوله جل بیانه و عز برهانه و لا اله غیره

بسمی الذی به ماج بحر علم الله المهیمن القیم

یا ایها الناظر الی الوجه و التاطق بین العباد قل یا ملأ الارض تالله الحق ان الندآء ارتفع من سجن عکآء انه ندآء مات فی حسرة اصغائه خلق کثیر یشهد بذلک لسانی فیهذا المقام العزیز البدیع هذا یوم فیہ ماج بحر بیان الله رب العالمین طوبی لمن اقبل و شرب باسمه العزیز الکریم قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن هذا الفضل الذی زین الله بذکره دیاج کتبه و صحفه و لوحه المقدس العزیز المنیر ضعوا ما عندکم مقبلین الی الافق الاعلی و کسروا اصنام الاوهام بجنود الحکمة و البیان هذا خیر لکم عمآ عندکم کذلک نطق اللسان فیملکوت البیان طوبی للسامعین

یا ایها الطائر فیهوآئی بهمت تمام غافلین را بافق دانائی هدایت نما طوبی از برای صدریکه از نقشها و قصصهای قبل مقدس شده بآء الکتاب اقبال نمود امروز فرات حکمت و بیان از یمین عرش رحمن جاری و از خزینة قلم اعلی لثالی علم و جواهر عرفان ظاهر و باهر بگو ای قوم انصاف دهید و خود را باقوال کذبہ نالایقه و قصصهای جعلیه میالائید قسم بآفتاب عرفان

که از اعلیٰ افق بیان مشرق و لائح از اول عالم الی حین شبه اینظهور ظاهر نه اوست مکلم طور که بر عرش ظهور مستوى اوست نبأیکه در کتب قبل ذکرش مذکور و انبیا و رسل احزاب را بظهورش بشارت داده‌اند خذوا یا قوم کتاب الله بقوه من عنده و لا تكونوا من الغافلین قد قدر للمقبلین من لدی الله رب العالمین ما عجزت الالسن و الاقلام عن ذکره و احصائه اتقوا الله ثم اقبلوا بوجهه بیضاء امراً من هذا الامر الحکیم

یا میم علیک بهائی و عنایتی انصر امر الله بجنود الحکمة و البیان و بما یقرّب الناس الی افقه العزیز البدیع انه ینکون معک و یؤیدک بسلطانه و یمدک بجنوده انه علی کلّ شیئی قدیر طوبی لقلمک بما جرى منه ما فاز بطراز القبول رحمة من لدی الله العزیز الحمید امور حزب شیعه نزد آنجناب معلوم فی الحقیقه آنچه ذکر نمودی سبب اقبال و هدایت ناس است لو تکونوا من المنصفین اینمظلوم بقدرت و قوت الهی امام وجوه اعالی و ادانی من غیر ستر و حجاب ذکر نمود آنچه را که سبب هدایت و نجات و راحت خلق بوده منع مانعین و سطوت ظالمین او را از اظهار اسرار منع نمود در جمیع احوال بنصایح و مواعظ تکلم نمودیم و چون تجلیات انوار نیر برهان از آفاق قلوب اشراق نمود کل بر اطفاء آن نور ساطع لائح قیام نمودند الا من شاء الله مع آنکه در کتب و صحف و زبر و الواح نزاع و فساد و جدال را منع نمودیم و بآنچه سبب نجات و تقرّب الی الله و افعال طیبه و اخلاق مرضیه بود امر فرمودیم سبحان الله مع آنکه آفتاب حقیقت مشرق و لائح و بحر علم و معرفت موج و انهر عنایت جاری و سدره مبارکه مقدسه ناطق کل محجوب مشاهده میگردند مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور قل یا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائکم اتبعوا من اتیکم سلطان مبین

در مدینه کبیره معدودی بر عناد قیام نموده‌اند و بتضییع کلمه علیا مشغول نفسیکه چهل سنه و ازید در ظلّ قباب عظمت ساکن و مستریح الیوم با معدودی متحد و بظلم لا حدّ له ظاهر هر یوم عمل نموده‌اند آنچه را که سبب احزان مقرّین و مقدّسین بوده از مفتریات جنودی اخذ نموده‌اند و از اکاذیب صفوفی و بمحاربه مشغولند کذلک اظهر الله خافیة صدورهم و خائنة اعینهم جناب افنان الف و حاء علیه بهائی و عنایتی باین شطر توجه نمود از عقب بسیّاله برقیه خیر دادند که سید احمد و من معه مبلغی نقد و همچنین اوراق نقدیه سرقت نموده‌اند و بعکّا رفته‌اند و جناب افنان کبیر علیه بهاء الله الابهی که در این ارض جز اعتکاف خیالی نداشته و ندارند در باره ایشانهم نوشته‌اند آنچه را که خود گواهی میدهند بر کذبش این امور ظاهر شد تا کل یحیی را بشناسند و بر آنچه بر اینمظلوم وارد شده آگاه گردند اسرار سورة لقمن در این ایام ظاهر و مشهود ولکن این امور و امثال آن معدوم صرف بوده و هست ذکرش نظر بحکمت بالغه است تا اولیا بیابند و بشناسند قل یا قوم تالله ان السدره تنطق و النار تتکلم و التور ینذکر و ینادی قد اتی محبوب من فی السموات و الارضین عند ذلک ارتفع النداء من کلّ الجهات طوبی لک یا عکاء بما جعلک الله مشرق وحیه و مطلع الهامه و شرفک بقدمه و نعیماً لک یا عکاء بما ارتفع فیک النداء و ظهر ما کان مکنوناً مخزوناً فی العلم و مستوراً عن الابصار

منتسبین هر یک را از قبل مظلوم تکبیر برسان و آیات منزله از سماء احدیه بشارت ده تا کل از ما عند القوم خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند و بما عند الله توجه کنند بهاء المشرق من افق سماء العطاء علیک و علی من معک و یحبک و یسمع قولک فی هذا الامر الذی جعله الله مقدساً عن الشبه و المثل و جعله طالعاً مشرقاً من افق الفضل لمن فی السموات و الارضین انتهى

صد هزار شکر مقصود عالمیان را که بنفحات آیات افنده و قلوب را مستعد فرمود و الفت بخشید سبحانه سبحانه له العظمة و الاقتدار و القدرة و الاختیار اوست قادریکه صدور مخلصین را بنور عنایت منور نمود و قلوب را بحرارت محبت مشتعل داشت این اشتعال را تأثیرهاست حزبی را بمشهد فدا میفرستد و برخی را بر سریر انقطاع مقرر عطا میفرماید در لیالی و ایام لسان عظمت بما یؤلف القلوب ناطق چه بسیار از شبها که عین عظمت حباً لاولیائه نیاسود و نوم اخذش نمود آیات بمتابیه

غیث هاطل نازل سبحان الله بی انصافهای عالم الی حین غافل و محجوب نار سدره و نار نفس و هوی را امتیاز نمیدهند سجّتهم الاعراض و عملهم الاغماض فی الحقیقه حیرت اندر حیرتست حزب فرقان بکتاب الله متمسک و کل مشاهده نموده‌اند و قرائت کرده‌اند و اصحاب روح علیه سلام الله و بهائیه بانجیل متمسک و کل دیده‌اند که جمیع بیان آن مبین علیم از جزوی تجاوز نمی‌نماید و حال در هر حین نازل میشود آنچه که اقلام عالم از تحریرش عاجز و السن امم از احصایش قاصر حال بکمال عجز عرض مینمایم

الها محبوبا کریم رحیما عبادت را خلق نمودی و از برای معرفت از عدم بوجود آوردی حال محروم منما تویی آن صانعیکه صنایع عالم و الاسباب الظاهرة بین الامم کل بر توانائیت گواهند و بعنایت و فضلت مقرر و معترف اگر ایشانرا منع نمائی من الذی یعترف باقتدارک و یقرّ باختیارک ای پروردگار شهادت میدهد هر ذی درایتی بر قدرت و سلطنت و عظمت تو اولیائت را بایادی کرم از طین اوهام نجات ده و بجنود وحی و الهامت حفظ فرما تویی توانا و عالم و دانا اظهار شکر و خلوص و فنا و نیستی که تلقاء ظهور مکلم طور روح من فیملکوت الامر و الخلق لذکره الفداء نمودید فی الحقیقه عرف انقطاع و صفا و خضوع و خشوع و وفا از آن متضوع و بعد از عرض اینفقره در ساحت امنع اقدس این بیان از لسان محبوب عالمیان ظاهر و مشرق قوله عزّ بیانیه و عزّ برهانه

بسمی الظاهر امام الوجوه

یا ایها الطائر فیهوائی و الناظر الی افقی و المتوجّه بانوار وجهی و الناطق بشائی و المتمسک بحبل عطائی اسمع ندائی فیهذا الیوم الذی سُمی بیوم الله فی الزّبر و الالواح قل یا قوم اسمعوا اسمعوا قد ارتفع النداء من شطر عکاء و ماج بحر البیان امام وجوه الادیان و اشرق نیر البرهان بنور خضعت عند ظهوره الانوار یا قوم اتقوا الله تم انصفوا فیما ظهر بالحقّ انه یجذبکم الی اعلى المقام یا قوم لا تنکروا حجّة الله و برهانه اقبلوا بالقلوب الی الله ربّ الارباب انا سمعنا ما نادیت به الله و وجدنا منه عرف حبک و اقبالک و توجّهک الی العزیز الوهاب سبحان الله حزب فرقان بشهادت ما ظهر من لسان العظمة ولكنّه رسول الله و خاتم النبیین نفحات وحی و فوحات الهام بعد از آنحضرت منقطع است و اینکلمه مبارکه منتهی میشود بقوله تعالی یوم یقوم الناس لربّ العالمین بشهادت فرقان یوم الله است و ظهور ظهور الله مع ذلك احدی ادراک نموده مطلع جهل و کذب و نزاع و فساد گفته سوره توحید را باید ترجمه نمود چه که باینها بریویّت و الوهیت قائلند بگو یا قوم انصاف دهید اگر نفحات وحی منقطع هادی عباد که و که بوده اگر قول مخبر صادق را اصغا مینمائید بعد از خاتمیّت ظهور الله است و جمیع کتب بر این شاهد و گواه و همچنین گفته‌اند دعائیکه در اسحار ماه مبارک رمضان قرائت میشود و باین اسم مزین ترک آن لازم مع آنکه بقول او بشارت داده‌اند که اسم اعظم در این دعا موجود و مذکور جمیع عالم را آیات و ظهورات و اشارات اینظهور اعظم احاطه نموده مع ذلك قوم بما عندهم از ما عند الله محجوب باری فضیلت این دعا را انکار نموده‌اند و قرائتش را نهی کرده‌اند اینست شأن علما دیگر شأن جهلا معلوم نشهد انهم هم الجهلاء و ما دونهم افضل منهم نقطه اولی روح ما سواه فداء میفرماید انه ینطق فیکلّ شأن اننی انا الله لا اله الا انا ربّ کلّشیئی و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون در اول بیان ذکر من یظهر را بآنچه ذکر شد بیان فرموده طوبی للناظرین و للفاضلین یا ایها الناظر الی الوجه بر شما و بر کل لازمست که زمام امر را باذن الله اخذ نمائید شاید اینحزب باوهام حزب قبل مبتلا نشوند این از افضل اعمال نزد غنیّ متعال مذکور انتهی

ذکر جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در افق اعلى این آیات از افق ارادة الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا احمد آذان عالم از برای اصغاء این ندا خلق شد این ندا نوری است ساطع دوستان را آگاه کند و راه نماید و ناری است مشتعل یک تجلیّی از تجلیّیات آن بر سدره طور زد ندای اننی انا الله مرتفع و بر روح زد از عالم جسم و

جسمانی قصد مقام ابدی نمود و فلک چهارم مقرّ استوا شد یا احمد یوم الله را ندانستند و از آفتاب حقیقت محرومند اما حزب شیعه چه میگویند اگر اعمال مطابق اقوال بود ثمرش کو و اگر سدره اقبال غرس شد اوراق و افانش کو یوم یقوم الناس را قرائت مینمایند و از آن محرومند اقرء ما انزله الرحمن فی الفرقان آنها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صحرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر یا احمد فرعون ایام با سیف بغضا از خلف سحاب بیرون آمده البته تفصیل را شنیده مظلوم آفاق کل را وصیّت مینماید بر حفظ عباد که شاید مجدد سبحات اوام حائل نشود و مردم را از تجلیات نیر ظهور منع نماید انه علی کلّ شیء قدیر قل یا قوم خافوا الله قد ظهر ما لا ظهر فی الابداع و اتی من کان مرقوماً من القلم الاعلیٰ ضعوا ما عند القوم مقبلین الی الله المهیمن القیوم نسئل الله ان یؤدک و یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی انه ولیّ المحسنین قل لک الحمد یا الهی بما جرى اسمی من قلمک اشهد انک ظهرت و اظهرت ما کان مخزوناً فی العلم و مکنوناً فی کنز عصمتک انک انت المقدر القدر اسئلک یا مقصود العالم و محیی الامم بالتور الّذی ما منعه حجبات الامم ان تؤیّدنی علی القيام علی خدمتک و نصرة امرک بالحکمة و البیان انک انت العلیم الحکیم

اینبعد هم خدمت ایشان تکبیر و ثنا و ذکر و بها عرض مینماید امید آنکه حجبات خلق را باصبع استقامت خرق نمایند شاید فائز شوند بآنچه که از برای آن بطراز وجود مزین شده‌اند الامر بید الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم و اما در باره طبع لله الحمد بقبول فائز حضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی لتراب قدمه الفداء حسب الامر ملاحظه فرمودند فی الحقیقه نادانی و گمراهی حزب قبل از آنچه ذکر شد واضح و هویدا طوبی لمن انصف فیما ظهر و طوبی للفائزین بهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم و یسمع قولکم فی اثبات ظهور الله رب العالمین در این حین خادم بحضور فائز قد اقبل الیه جمال القدم و قال نحبّ ان نذکر ابن من احبّنی الّذی اقبل و فاز و ورد اخذ و شرب کوثر البیان من ید عطاء ربّه مالک الانام انا ذکرناه من قبل و فی هذا الحین و نشهد انه من الفائزین یا محمّد علیک بهاء الله کبرّ علیه من قبلی و بشره بعنایتی انه فاز بالقیام الّذی اخبر به الفرقان یوم یقوم الناس لربّ العالمین انتهى

اینبعد هم خدمت ایشان تکبیر و بها میرساند و از مشرق عنایت کبری از برای ایشان طلب مینماید ان ربنا هو السّامع و هو المجیب و هو العزیز الحمید و فاز ما ارسله بطراز القبول فضلاً من لدن ربنا و ربکم و ربّ هذا السّجن المعمور بهاء و الذکر و الثناء علیک مرّة اخری و علیه و علی کلّ صبار شکور

جناب آقا سیّد نصرالله علیه بهاء الله

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مالک وجود و سلطان غیب و شهود را لایق و سزااست که بیک تجلّی از تجلیات نیر اسم قیومش اسرار کلمه مبارکه و نُفخ فیهِ اخری اذا هم قیام ینظرون ظاهر یوم عظیم است و شرایطش اعظم امروز خافیة صدور و خائنة عیون امام وجوه مشهود یا نصر علیک بهاء الله مالک القدر از حق بطلب عباد را از فیوضات مالک ایجاد در معاد محروم نفرماید حیات انسان در عالم بمتابۀ نسیمی است که از دری وارد شود و از دری خارج باید امروز اولیای مقصود عالمیان که از بحر عرفان نوشیده‌اند و بافق رحمن ناظر بکمال محبت و روح و ریحان و حکمت و بیان غافلین را آگاه نمایند و نائمین را بیدار بگو ای دوستان

امروز بامداد یوم داد است جهد نمائید تا مظاهر و مطالع و مشارق اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیّه گردید در این ایام انسان قادر است بر تحصیل آنچه سبب بقای ابدی و حیات سرمدیست

جناب اسد علیه بهائی با نامه آنجناب حاضر لله الحمد عرف خدمت و استقامت از آن متضوع امروز هر امری از امور که رائحه عدل و انصاف و معروف از آن ساطع باید بآن تمسک نمود خالصاً لوجه الله مالک الوجود و الامر فی یوم الموعود لا زال این امر مبرم از امر حکیم علیم ظاهر و گواه آن کتب الهی کل را امر فرموده بیر و تقوی و نهی نموده از بغی و فحشا طوبی لمدينة ما منعها الحوادث عن نور الدیانة و الامانة و العفة اینکلمه مبارکه بمثابه نیر اعظم از افق سماء الواح الهی مشرق و لائح طوبی لمن عرف و عمل و ویل للغافلین

یا نصر تو آگاهی که کمال عنایت بر حسب ظاهر در باره نفسیکه در آستانه موجود مجری گشت و لکن آن بی وفا باتش حرص و هوی امانت را گداخت و ضرب قوی بر عدل و انصاف وارد عمل نمود آنچه را که شبه نداشته و ندارد لا زال خیانتش ظاهر و باهر و لکن اسم ستار ستر فرمود تا بالاخره باغواى عدو الهی ستر را درید حال در مدینه عدل الهی ناله‌ها مرتفع چه که ضرر اعمالش بنفس سدره وارد حضرات افغان اعانتش نمودند و از هر جهتی از جهات تجارت احباب باو راجع مع ذلک حرص را بر قناعت ترجیح داد و همچنین ظلم را بر عدل قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء اراده اشراق نموده دیناری از آن دو مخزن نسبتش بحق نبوده اینفقره را لاجل انتفاع او تصدیق نمودیم یعنی تجارت او را در آستانه و همچنین لاجل ظهور نیر امانت ما بین امت و لکن آن بی انصاف در لیالی و ایام بکذب و خیانت مشغول تا بالاخره بایادی طمع و حرص ناری مشتعل نمود که اکباد امانت و دیانت و صدق و صفا را گداخت سبحان الله مقام وفا جفا ظاهر و مقام امانت خیانت نسئل الله ان یؤیده علی الانابة و الرجوع انه هو التواب الغفور الکریم خیانت و حرص و اعتساف بمقامی رسیده که محو آن ممکن نه الا برارده الله رب العرش و الثری و مالک الآخرة و الاولى

اینکه در باره مجلس شور و اولیای آن ذکر نمودید بعز قبول فائز اولیای الهی در جمیع احوال باید بآنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء وجود و ارتفاع کلمه الله است مشغول باشند و ظهور آن منوط و معلق است بمشورت امانی بیت عدل طوبی از برای نفوسیکه همت بر خدمت عالم نموده‌اند آثار آن نفوس عالم را از زحمت براحته و از فقر بغنا و از ذلت بعزت رساند نسئل الله ان یوقفهم علی البرّ و التقوی و یفتح علی وجوههم ابواب العنایة و الرّحمة و البرکة و الغناء انه هو فعّال لما یشاء و فی قبضته زمام الاشیاء یفعل و یحکم و هو الامر القدیم و الحاکم العلیم

لله الحمد جناب محمّد قبل علی موفق گشتند بر خدمت اهل عالم انشاء الله نفس اراده نافذ و مؤثر است و از آن ثمرات کلیّه ظاهر خواهد شد کل باید در جمیع احوال باینکلمه علیا ناظر باشند یا اهل البهآ انصروا الربّ بالاعمال و الاخلاق اثر اعمال انفذ است از اثر اقوال اعمال طیبه و اخلاق روحانیّه هر یک منادی حق است ما بین عباد نصرت امر الله باین جنود معلق و منوط شاید نفوسی لوجه الله ظاهر شوند و عباد را از ظلم درنده‌های ارض نجات بخشند تا فساد باصلاح تبدیل شود و حرب بصلح و نفاق بوفاق قل

الهی الهی زین عبادک بطراز صفاتک و اخلاقک لیظهر ما اردت لهم بجودک و کرمک

یا نصر لعمر الله اینمظلوم فی فم التّعبان کل را بافق رحمن دعوت مینماید قل تمسکوا یا قوم بذیل التقوی انه ینجی العباد و یقرّبهم الی الله مالک الایجاد اولیاء الله در آنجهات باید بقدر مقدور جناب مذکور را اعانت نمایند هر عملی امروز ظاهر شود آن از سید اعمال مذکور و از قلم اعلی مسطور طوبی للعاملین

ذکر جناب میرزا محمّد علیه بهائی را نمودید لله الحمد مؤیدند بر ذکر و ثنا و بما ینتشر به حبّ الله فی الاطراف نسئله تعالی ان یوقفه و یؤیده علی الاستقامة الکبری مفسدین آستانه بانتشار اخبار کذب مفتریه مشغول سبحان الله هر صاحب بصری

متحیر خیانت وجودیکه بمثابه آفتاب ظاهر و هویداست اظهار دیانت و امانت هم مینماید حال مال جمعی از اصحاب در قبضه خیانت خائن معذب و مبتلا یا نصرالله در دیار غربت در سجن بر اینمظلوم وارد شده آنچه که قلم و مداد از احصای آن عاجز است اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایت حق جلّ جلاله بشارت ده هر یک بانوار نیر فضل فائز است در ذکر اسامی نظر بمقتضیات حکمت توقّف نمودیم ولكن اصحاب سفینه حمرا لدى الوجه حاضر و لدى الباب قائم طوبی لهم و همچنین اماء آن ارض را بعنایات مخصوصه مسرور دار قل

الهی الهی لك الحمد بما اظهرت لعبادك امواج بحر بیانك و تجلیات نیر ظهورك اسلك یا سلطان الوجود بحبلک المتین و بیانک المبین و بالكلمة العلیا الّتی احییت بها المقربین من عبادک مرّة اخری بان تؤیّد اولیائک و اصفیائک علی استقامة لا ترلّها شبهات الامم و ضوضاء النّاعقین و سطوة الذّین کفروا بیوم الذّین ای ربّ و فقههم بالحکمة الّتی انزلتها فی کتیبک و زیرک و صحفک ثمّ انزل علیهم من سماء رحمتک امطار الفضل و العطاء و قدر لهم ما یقرّبهم الی ساحة عزّک و بساط انسک انک انت المقتدر القدير لا اله الا انت الفرد الواحد العليم الخبير

* * *

جناب آقا صمد علیه بهاء الله

بنام یکتا خداوند دانا

حمد مالک وجود و سلطان غیب و شهود را لایق و سزااست که بانوار اسم اعظم عوالم افتده و قلوب را منور فرمود و بافق اعلی در سجن عکا راه نمود اوست مقتدری که قوت عالم ضعیفش نمود و از اراده اش بازداشت جلّت عظمته و علت سلطنته سبحان الله مدعیان محبت الهی نقض عهد نموده اند و باعدا پیوسته اند نصائح مشفقانه و مواعظ حکیمانه اثر نمود از حقّ جلّ جلاله سائل و آملیم عباد خود را بطراز عدل و انصاف مزین فرماید اوست قادر و توانا لا اله الا هو العلیّ الاعلیّ اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو چون قضیه مظلوم علّت غصّه است لذا از ذکرش صرف نظر نمودیم سفینه الهی را امواج احاطه نموده و مصباح ربّانی را اریاح از حقّ میطلبیم ظاهر فرماید آنچه را سبب و علّت صدق و امانت و دیانت و عدل و انصافست عالم و امم گواهند که این مظلوم جز اعلاى کلمه و ارتقاء وجود اراده نداشته و ندارد طوبی لمن زین رأسه باکلیل العدل و هیكله بطراز الانصاف و ویل للمعرضین و المنکرین

* * *

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد محبوب امکان و مقصود عالمیان را لایق و سزا است که اولیای خود را مؤیّد فرمود بر نصرت امر و اعلاى کلمه و موفق فرمود بر اجراء اوامر و احکام که سبب نظم عالم و حفظ امم است ایشانند ایادی امر و حروف کتاب بایشان قدرت و غلبه در عالم ملک ظاهر شد و باهر گشت ایشانند انجم سماء ظهور و اعلام نصر من لدى الله مالک النّشور بهم امطرت السّماء و اشرفت الشمس و انارت الآفاق

دستخط آن حضرت فی الحقیقه کتابی بود که عشاق جمال بیمثال را جذب مینمود چه معطر بذکر محبوب عالم و منور بشمس اسم مبارکش بود علم الله نرجس و نسترن را این عرف نباشد و کذلک عبر و یاسمن را بعد استشمام آن و اطلاع بما فیہ باسما آسمانها توجه نموده مراتب عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم جلّ جلاله

یا اسد علیک بهاء الله الفرد الأحد الحمد لله بذکر حقّ مشغولی و بخدمت امر قائم بگو ای عباد امروز روز دیگر است لسان دیگر باید تا قابل ثنای محبوب عالم شود و عمل دیگر باید تا مقبول درگاه گردد جمیع عالم طالب این یوم بودند که شاید موفق شوند بآنچه لایق و سزاوار است طوبی از برای نفسی که امورات دنیا او را از مالک الوری منع ننمود غفلت ناس بمقامی رسیده که از خسف مدینه و نسف جبل و شقّ ارض آگاه نشده و نمیشوند اشارات و علامات جمیع کتب ظاهر و در هر حین صبحه مرتفع معذلک جمیع از خمر غفلت مدهوشند الا من شاء الله هر روز ارض در بلای جدیدی مشاهده میشود و آنّا فائاً در تزیید است از حین نزول سورۀ رئیس تا این یوم نه ارض بسکون فائز است و نه عباد باطمینان مزین گاهی مجادله گاهی محاربه گاهی امراض مزمنه مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک بیأس است چه طیب ممنوع و متطبّب مقبول و مشغول در این اطراف در بعض بلدان آثار خسف ظاهر امورات عجیبه ظاهر شده و میشود ولكن غافلین در حجاب مبین آیا تفکر نمینمایند کجا است صدر اعظم ایران و عزّت و ثروت او کجا است قدرت و قوّت او غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف یرون ما عملوا فی ایام الله کذلک ینبک الخبیر من لدن مقتدر قدیر انشاءالله بذکر حقّ و بشنای حقّ و خدمت امر حقّ لازال مؤید باشی بشائی که آثار آن از آفاق عالم و آفاق قلوب امم ظاهر شود اولیای حقّ جلّ جلاله را باسم ابهی رحیق بقا بنوشان و کل را بذکر حقّ و عنایتش مسرور دار بگو جهد نمائید تا از ملکوت بیان بکلمهئی فائز گردید انتهی لله الحمد که کوب وصال در راه است بقول اهل پارس پی در پی میرسد از حقّ میطلبم این کأس همیشه در دور باشد چه که بظلم حبیب ممزوج است و باسم محبوب مشهور انشاءالله این نعمت را زوال اخذ نکند و ایادی معتدین تغییر ندهد هی خادم بنوشد و هی هنیئاً بشنود

دو دستخط آن جناب که بتاریخ ۹ ذیقعدہ و ۲۴ آن مرقوم بمتابه دو شمس بازغ بود از برای قلب فانی انشاءالله امثال آن شمس همیشه بازغ و طالع و مشرق و لائح باشد این عبد از حقّ سائل و آمل که در عرض جواب مؤید شود و تأخیر نرود چه در هر کره از اطراف میرسد آنچه که از اداء جواب آن عاجز است در جمیع احوال تأیید از حقّ جلّ جلاله است انه لهو المؤید القدیر

اینکه در باره جناب صاحب علیه بهاء الله مرقوم داشتند از قبل جواب آن در دو مکتوب عرض شد تا حال رسیده انشاءالله مؤید شوند بآنچه که اثر آن بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند الحمد لله که آن جناب در جمیع احوال بحکمت مؤیدند اینکه ورود قم و معاشرت با دوستان حقّ جلّ جلاله را مرقوم داشتند این تفصیل عرض شد هذا ما نطق به لسان المقصود قوله عزّ اجلاله انشاءالله لازال بخدمت امر مشغول باشند و بهدایت غافلین موفق انتهی

و اینکه در باره جناب آقا محمد ابرهیم و همچنین ندافها علیهم بهاء الله و اشتعالشان مرقوم داشتند انشاءالله همیشه مشغول باشند طوبی لهم و لهم حسن مآب

و اینکه مرقوم فرمودند گاهی اگر نفسی بان اطراف توجه نماید محبوب است هذه کلمة یصدّقها کلّ عالم خبیر و کلّ عارف حکیم لازال از لسان مبارک شنیده شد که باید نفوس چندی که باخلاق مزینند و بمقتضیات وقت و حکمت ناظر بان جهات توجه نمایند و روح حیوان مبذول دارند نسایم بیان رحمن باید همیشه در مرور باشد این فقره حسب الأمر لازم و واجب طوبی للعاملین

اینکه در باره جناب نایب علی اکبر بیگ علیه بهاء الله مرقوم داشته بودید جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله در دو مراسله که باین فانی ارسال داشتند ذکر ایشان و مراتب محبت ایشان را نوشته بودند و هم چنین ذکر یک مرکوب را بتفصیل نوشته بودند ایشان در این امورات تا حال کمال ملاحظه را نموده اند و آنچه بایشان از هر کسی رسیده بساحت اقدس رسانده اند هذا ما شهد به الخادم علی قدره و مقامه و العلم عند الله العالم الخبیر

اینکه در دستخط دیگر ذکر احبّاء الله قم علیهم بهاء الله مرقوم بود بعینه همان فقرات مذکوره در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله عزّ کبریائه

یا اسد علیک بهائی سکر غفلت عالم را احاطه نموده مبین لازم نفس دوستان حقیقی الهی بمثابه نسائم لطیفه ربیع است در هر بلاد که مرور نماید اشجار وجود را خرم فرماید و باثمار بدیعه منیعه فائز کند ان احمد الله ربّک و ربّ من فی ملکوت الأمر و الخلق بما آیدک علی خدمه امره و عرفک ما کان مستوراً عن الأبصار الا من شاء الله جناب احمد و ابرهیم و ندافها علیهم بهاء الله و سایر دوستان آن ارض را تکبیر میرسانم انشاء الله بمقامی فائز شوند که سطوت غضب نفوس ظالمه ایشان را از مطلع نور احدیه منع ننماید بگو ای دوستان امروز روز پرواز و روز ذکر و بیان است باید باسم حق بقوادم ایقان در هواء محبت رحمن طائر و سائر باشید نسائم رحمت در مرور است و کأس ریحیق بایادی عطا امام وجوه موجود ان اشربوا منها باسم ربکم مالک الغیب و الشهود قدر این ایام را بدانید یکبار مرگ محتومست اگر در سبیل حق واقع شود احبّ بوده و خواهد بود اهل بها باید باخلاق حسنه مرضیه و آداب ملاء اعلی ظاهر باشند و بحکمت ناظر در این صورت آنچه وارد شود لعمر الله احسن است از حیوة عالم ای دوستان وقت را از دست مدهید بکمال وقار و تمکین به ما امرتم به فی الكتاب تمسک نمائید انه یسمع و یری و هو السميع البصیر انتهى

و اینکه مرقوم داشتید که جناب آقا محمد ابرهیم علیه بهاء الله در آن ارض مشتعلند لوح امنع اقدس مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاء الله بان فائز شوند قوله عزّ کبریائه

هو السامع المجیب

یا ابرهیم یذکرک الخلیل الذی دعا کلّ الی الله ربّ العالمین انّ المظلوم سمع ذکرک و اشتعالک بنار محبه الله ذکرک بهذا اللوح المنیر انا دخلنا السجن الأعظم و اظهرنا ما اراده الله العزیز الحکیم من الناس من نبذ ما عند القوم و اقبل الی الأفق الأعلی و آمن بالفرد الخبیر و شرب کوثر الحیوان من ایادی عطاء ربّه الرحمن و منهم من اعرض و استکبر علی الله العزیز الحمید طوبی لعین رأت بینات ربّها و لسمع سمع آیاته الکبری و لسان نطق بذكره الجمیل خذ الكتاب بقوة من عندنا علی شأن لا تمنعک حجبات العلماء و لا تخوفک شؤونات الظالمین قل یا ملاء الأرض تالله قد فتح باب السماء و اتی مالک السماء بسلطان عظیم و اراد ان یحیی الأرض بعد موتها اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلین بظلمهم ناح الملاء الأعلی و ذرفت عیون المقرّین سوف تفتنی الدنیا و ما عند الناس و یرقی لک ما نزل فی هذا المقام الکریم انا نذکر احبّائی فی هناك الذین تمسکوا بما امروا به فی الكتاب من لدن آمر حکیم قل لو یأتیکم احد بغير ما اراده الله دعوه بنفسه متوکّلین علی الله المقنن القدير یا احبّائی انا نذکرکم لوجه الله لیرقی به اسمائکم فی لوحه الحفیظ کذلک نطق لسان المظلوم از کان بین ایدی المعرضین ان افرحوا فی ایام ربکم تالله قد ماج بحر الفضل و انار افق الظهور بشمس ذکری المقدّس العزیز البدیع انتهى انشاء الله زیارت این لوح امنع اقدس فائز شوند بنورش منیر و بحرارتش مشتعل گردند بشأنی که آثار آن در ملاء اعلی ظاهر شود تا چه رسد باهل ارض ولکن در جمیع احوال باید بحکمت ناظر باشید که مباد نعیق مرتفع شود و ریحیق مستور ماند و مخصوص جناب آقا سید احمد و جنابان ندافها علیهم بهاء الله از قبل الواح منیعه مقدّسه نازل شده انشاء الله بان فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند

و اینکه مرقوم فرمودند بارض جاسب توجّه نموده احباب الهی را ملاقات فرمودند مکتوبی این خادم فانی در جواب مراسله جناب ملا غلام رضا نوشته و در آن مکتوب یک لوح امنع اقدس از سماء مکرمت مخصوص جناب ایشان نازل و هم‌چنین نفوس مذکوره در کتاب ایشان از برای هر یک لوح مبارک نازل تعالی تعالی فضل محبوبنا و عنایه مقصودنا و رحمته الّتی سبقت من فی الوجود اسم هر یک از دوستان که تلقاء وجه عرض شد حیّاً میثاً نازل شد آنچه که شاهد و مدلّ و گواه است بر عنایت و شفقت و رحمت انشاءالله اهل بها بر مقامات خود مطلع شوند و حفظش نمایند لله عمل الذین اعترفوا بما نطق به لسان العظمة صدهزار طوبی از برای نفسی که بتبلیغ امر الله قیام نمود و از برای نفوسی که باصفا فائز شدند و بکمال ثبوت و رسوخ بر امر قیام نمودند یسأل الخادم ربّه بأن یوفّق من فی العالم و یعرفهم ما فات عنهم فی هذه الأيام الّتی ما رأّت العیون شبهها و نظیرها و مثلها

و اینکه توجّه بارض بادقان و ذکر جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله و اشتعال ایشان را بنار محبّه الله نموده بودید ذکر ایشان در مکتوب جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله بوده و این عبد این فقره را عرض نمود یک لوح امنع اقدس از سماء مرحمت مخصوص جناب ایشان و احبّای آن ارض نازل نزد جناب مذکور ارسال شد که برسانند آن محبوب باید بشارت لوح مبارک را بایشان بدهند تا بتأییدات الهی بیشتر از پیش بخدمت امر مشغول باشند و مخصوص جناب آقا محمد ابرهیم علیه بهاء الله از اهل قم هم لوح امنع اقدس نازل نزد جناب حاجی میرزا ابوالحسن ارسال شد که برسانند چه که ایشان ذکر جناب مذکور را نموده بودند و چون آن محبوب هم ذکر نموده‌اند یک لوح اعتراف امر مشغول نازل و تفصیل آن عرض شد انشاءالله آن محبوب میرسانند جناب مذکور صاحب دو لوح شده‌اند انشاءالله این دو لوح دو جناح شود از برای پرواز ایشان در هواء محبّت رحمن

و اینکه در باره نراق و احبّای آن ارض مرقوم داشتید تلقاء وجه عرض شد و ذکر هر یک از انفس مذکوره از لسان مبارک جاری و فرمودند الحمد لله جناب اسد علیه بهائی فائز شدند بخدمت حقّ و ذکر و ثنایش امری که الیوم اهمّ است و لدی الله از رکن اعظم تبلیغ است و او بکمال روح و ریحان بان مشغول است طوبی له و لمن یسمع منه ما انزله الله فی الکتاب احبّای ارض ن و راء تحت لحاظ عنایت بوده‌اند انشاءالله موفق شوند بآنچه سزاوار یوم الله و مؤید گردند بآنچه سبب و علّت بقای ذکر است فرات جاری و بحر ظاهر طوبی للفائزین انتهى این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر و ثنا معروض میدارد امید از فضل عمیم حقّ جلّ جلاله که جمیع را مؤید فرماید بر اتّفاق و اتّحاد و بر آنچه الیوم سبب ارتفاع امر الله است

و اینکه مرقوم داشتید در حین نوشتن جناب آقا میر علیه بهاء الله از اهل فتح‌آباد هم استدعا نمودند که ذکر ایشان بشود این فقره عرض شد هذا ما نطق به لسان المحبوب فی الجواب قوله عزّ کبریائه یا میر انشاءالله انوار یوم ظهور در کلّ حین شما را منور دارد و بذکر دوست یکتا مشغول مشاهده در ناس نما عالمی را که کلّ بفنایش مقررّ و معترفند او را معبود اخذ نموده‌اند و از معبود حقیقی و انوار آفتاب معنوی محجوب و ممنوع شده‌اند یا میر ندای این اسیر را بشنو آنه یؤیدک و یقرّیک الی الله الفرد الخبیر ذکر نفوس مستقیمه از قلم اعلیّ جاری و نازل انشاءالله به ما اراده الله متمسک شوند و از دوش فارغ و آزاد جمیع دوستان آن ارض و دیار اخری را تکبیر میرسانم و بآنچه سبب علوّ و سموّ مقام انسان است وصیّت مینمایم طوبی للعاملین و ویل للغافلین البهّاء المشرق من افق ارادة ربکم الرحمن علیک و علیهم و علی کلّ صبار شکور الحمد لله العطوف الغفور انتهى

ذکر جناب حاجی محمد رضا علیه بهاء الله از ارض صاد را مرقوم داشتند ذکرشان در ساحت من لا یعزب عن علمه من شیء عرض شد و این کلمات عالیات از سماء مشیّت منزل آیات مخصوص ایشان نازل انشاءالله بان فائز شوند و از بحور معانی آن بیاشامند آشامیدنی که اثر آن در ملک باقی و پابنده ماند قوله تعالی

هو الشاهد السامع العليم الخبير

يا محمد قبل رضا حمد كن محبوب عالم را كه بعنايت اسم اعظم تو را تأييد نمود و آنچه كه اليوم اكثر اهل ارض از آن غافل و محجوبند هدايت فرمود سبيل الهى واضح و آياتش نازل و بيئاتش ظاهر مع ذلك كل غافلند الا من شاء الله قدر اين ايام را بدان و بذكر و ثناء حق جل جلاله مشغول باش حشمت جباره و سطوت فراعنه و شوكت اكاسره و ثروت قياصره كل فانى و معدوم مشاهده شد و آنچه هم اليوم مشهود است البتة بفنا راجع خواهد گشت سزاوار اينكه انسان متشبث شود بامرى كه پاينده و باقى است ان احمد ربك بما عرّك مشرق وحيه و مطلع آياته و مظهر نفسه و انزل لك ما لا تعادله ممالك الأرض كلها ان ربك لهو الغفور الكريم ثم اسأله بأن يؤيدك على ما ينبغى لأيامه أنه لهو السامع المجيب الحمد لله مالك هذا اليوم البديع انتهى انشاء الله در كل احيان از كلمات الهى اخذ نمايند آنچه را كه سبب حيوه و بقا است ان الخادم يحب ان يذكر من اقبل الى الله و فاز بعرفانه و خضع لسلطانه و نطق بشائيه اينكه مرقوم فرموده بودند بنيابت آن محبوب بزيارت فائز شوم دو ساعت از شب سه شنبه ۲۵ ربيع الأولى قصد محضر مالك الورى نموده و بعد از حضور و اذن زيارت و طواف بعمل آمد و الحمد لله بطراز قبول فائز شد هنيئاً لحضرتك

ولى اينكه ذكر ارض كاف و جناب نواب عليه بهاء الله و جناب حاجى سيد محمد و جنابان آقا سيد نصرالله و آقا سيد هاشم عليهم بهاء الله فرموده بودند اين باصغاء مالك اسماء فائز و نسبت بهر يك تجليات آفتاب عنايت مشرق و لائح چندى قبل خدمت جناب نو تفصيلى اين عبد نوشته ارسال داشت و هم چنين لوح امنع اقدس مخصوص ايشان ارسال شد و هم چنين مخصوص جناب حاجى سيد محمد و ساير دوستان بهمراهى جناب شيخ س عليه بهاء الله الواح بديعه منيعه ارسال شد اين خادم فانى از حق جل جلاله سائل و آمل است كه كل را بشأنى مؤيد فرمايد كه اشياء متلونه اين دوروزه دنيا از مالك اسماء منع نمايد موقف شوند آنچه كه سزاوار است و مؤيد گردند آنچه كه بطراز بقا مزين است و هم چنين دستخط ديگر آن محبوب كه بتاريخ ۲۷ ذى الحجة الحرام مرقوم فى الحقيقه درياق بود از براى اين خادم عليل چه كه مزين و معطر بود بعرف خلوص آن محبوب لله الفرد العزيز الودود

و اينكه ذكر مراجعت بارض قمص و هم چنين ملاقات با جناب حاجى سيد ابراهيم عليه بهاء الله فرموده بودند ذكر ايشان در ساحت امنع اقدس عرض شد يك لوح مخصوص ايشان از سماء عنايت نازل و هم چنين مکتوب اين عبد جناب آقا مير عبدالرحيم عليه بهاء الله و مخصوص ايشانهم در مکتوب اين عبد لوح امنع اقدس نازل و هم چنين مخصوص نفوس مذكوره در مکتوب ايشان فرداً فرداً از افق سماء فضل الواح بديعه منيعه ممتعه اشراق نمود انشاء الله بان فائز شوند و هم چنين مخصوص جناب ملا غلام رضا عليه بهاء الله از ارض جاسب و نفوس مذكوره در مکتوب ايشان كه باين عبد نوشته بودند و هم چنين مخصوص جناب شيخ حسن عليه بهاء الله و نفوس مذكوره در مکتوب ايشان الحمد لله در باره جميع اسامى مذكوره در پاكتهاى آن محبوب اظهار فضل و عنايت كبرى از مشرق رحمت مالك اسماء مشهود و لائح آن محبوب ملاحظه فرمايند و بعد از اخذ صورت اصل را ارسال دارند نزد جناب حاجى سيد ابراهيم عليه بهاء الله و ايشان بعد از ملاحظه بصاحبانش يعنى نفوس مذكوره برسانند

و اينكه در ذكر حقوق مرقوم داشته بودند بيع املاك حسب الأمر جازي نه نفوسى كه حقوق بر ايشان تعلق گرفته در صورت استطاعت باداى آن فائز شوند فرمودند املاك را بخود آن نفوس واگذاشتيم لهم ان يتصرفوا فيها كيف يشاؤون انتهى خير اعمال حسنه بخود نفوس عامله راجع است مخصوص نفسى كه باداى حقوق الله موقف گردد اين امرى است كه بايد بكمال اعزاز جارى شود هر نفسى اقبال نمايد و بكمال ميل و رضا ادا كند امنا از او پذيرند والا انه غنى عن العالمين

این کلمه علیا از قلم اعلیٰ مخصوص ابوالحسن اردکانی صادر از جمیع دنیا بگذرید و از یک ذره اعزاز امر الله نگذرید انتهی طوبی از برای نفوسی که فی الحقیقه الیوم بخدمتی قیام نموده‌اند و بما ینبغی مؤید گشته‌اند و اینکه در باره مبلّغین مرقوم داشتند در ساحت اقدس مقبول افتاد فی الحقیقه باید هر نفسی که بر این امر خطیر اعظم قیام نماید بجمیع صفات ظاهره و باطنه مزین باشد و بقدر کفاف با او باشد و در هر ارض که وارد شود عرف انقطاع از او متضوّع گردد فی الحقیقه آن محبوب در این مقام بیان مرغوبی فرموده‌اند انشاءالله آن محبوب در جمیع احوال مؤید و موفق باشند بر اموراتی که سبب اعزاز امر الله است فرمودند زاد مبلّغین دو قسم است و هر دو لازم الأوّل التّوکل علی الله و الثّانی باید آنچه از حقوق الله حاصل بعضی بایشان یعنی بمبلّغین داده شود انتهی و از سنین قبل در شرایط مبلّغین از قلم اعلیٰ نازل شده آنچه کافی است فی الحقیقه این امر بسیار عظیم است طوبی لمن فاز به انه ممّن نصر الله ربّه بکمال ما یمکن فی الابداع انشاءالله نفوس متمولّه باثروت موفق شوند بر ادای حقوق تا این امورات بکمال روح و ریحان در ارض جاری شود لو عرفوا لأنفقوا ارواحهم و ما عندهم فی سبیل الله و دیگر خود آن محبوب در اخذ حقوق مأذونند الحمد لله تجلیات آفتاب عنایت آن جناب را اخذ نموده له الحمد فی کلّ الأحوال و هو العطوف الکریم و قرار آن محبوب در امر حقوق فی الحقیقه درست و محکم بود و لکن چون این فقره معلق بعمل نفوس کثیره است در مدن و قری البتّه انتشار یابد و انتشار آن سبب ضوضای غافلین و جاهلین گردد لذا باید به ما حکم به الله عمل نمود و در باره دو واحد در حقوق که ذکر فرموده بودند حسب الأمر عدد اسم اعظم خود جناب حاجی سید ابرهیم تصرف نمایند و در اعیاد صرف کنند و یا بفقرا بدهند هر دو لدی الوجه محبوب است و مابقی بآن محبوب یا بجناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله میرسد

اینکه ذکر جناب آقا محمد هاشم و سه نفس دیگر که برحیق ایمان فائز شدند مرقوم داشتند تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل فی الجواب من ملکوت الله مالک المآب قوله عزّ کبریا

هو الأقدس الأعظم الأبهی

یا هاشم قد ذکرک من قام علی خدمتی و اقتصر اموره علی نصره امری نذکرک فضلاً من لدنا و انا الفضل الکریم طوبی لبیت فیهِ ارتفع ذکرى و لعبد تزیّن بطراز حبّی العزیز البدیع ان احمد الله بما ایدک علی عرفانه و هداک الی صراطه المستقیم لک ان تشکر الله فی کلّ الاحیان ان ربک لهو السامع المجیب

و نذکر محمد الذی اقبل الی الأفق الأعلیٰ و فاز بهذا الأمر الذی اعرض عنه من علی الأرض الا من شاء الله ربّ العالمین یا محمد ان اسمع التّداء من شطر السّجن و قل لک الحمد یا الهی بما عرّفنتی و شربتی کوثر البیان من ایدى العطاء اشهد ان فضلک سبق العالم لا اله الا انت الغفور الرّحیم

و نذکر امة الله التّی اقبلت و ارادت ان تشرب کوثر البیان فی ایام ربّها الرّحمن طوبی لكلّ امة فازت بهذا المقام الکریم و نذکر امة اخرى و نبشّرها بفضلی و عنایتی و نامرها و امائی بالاستقامة علی الأمر و العمل بما ینبغی لأیام الله الفرد الواحد الخبیر انتهی

استدعای جناب آقا محمد هاشم تلقاء وجه عرض شد لسان عنایت باین کلمه مبارکه ناطق نسال الله تعالیٰ بأن یقدّر لها ما ینفعها فی الآخرة و الأولى انه یعلم ما عنده و هو الشاهد السامع العلیم انتهی

و اینکه مرقوم داشتند که جناب آقا محمد هاشم از اهل ص بیت خود را اراده نموده‌اند باسم حقّ فائز شود و محلّ عبور و مرور احبّاء الله واقع گردد این مراتب عرض شد هذا ما نطق به لسان مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض قوله عزّ اجلاله یا اسد علیک بهائی انا قبلنا ما کتبه بشّر من قبلی من سمی بمحمد قبل هاشم لیشکر الله ربّه بهذا الفضل العظیم

طوبی از برای نفوسی که مقام یوم الهی را ادراک نمودند و بفیوضات حضرت قیاض فائز گشتند جمیع انبیا و مرسلین لقای این یوم را از حقّ جلّ جلاله آمل و سائل بودند و این امر در جمیع کتب و صحف الهی مذکور و مسطور است مع ذلک فائز نشد مگر اهل سفینه حمرا که از قلم اعلی در قیوم اسماء ذکر آن نازل انشاءالله بتأییدات حضرت مقصود نفوسی که بضغینه و بغضا آلوده نشده‌اند نفحات وحی را ادراک نمایند و بآنچه مقصود است فائز شوند کبر من قبل احبائی فی المدن و الدیار و بشرهم بفضل الله و عنایته و رحمته الّتی احاطت الملک و الملکوت انتهى

یا محبوب فؤادی نفوسی که نفحات محبت محبوب عالمیان در ایشان ساطع و متضوع است فی الحقیقه عدل و مثل و شبه نداشته و ندارد و این خادم فانی لازال ذکر ایشان را دوست داشته و دارد بشأنی که اگر جمیع ایام و لیالی بذکر ایشان مشغول شود مع ذلک اقلّ از ذرّ بنظر میآید از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل است که مقامات لا مثل لها از برای ایشان مقدر فرماید آنّه لهو الغفور الرحیم

و اینکه ذکر جناب محمد حسین ابن مرفوع آقا محمد باقر علیهما بهاء الله فرمودید این فقره در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله جلّ و عزّ

هو الشاهد التّاطق العلیم

یا محمد قبل حسین امروز روز اقبال و توجّه و ذکر و ثنا و خدمت است انشاءالله از نسائم ربیع بهار الهی تازه و خرم باشی و بذکر محبوب عالمیان ناطق قسم بافتاب افق ظهور یک ذکر الیوم اعزّ است عندالله از ذکر خلق کثیر که در غیر این ایام واقع شود تمسک بحبل عنایه ربّک و توکل علیه آنّه یؤید من یشاء امرأ من لدنه و هو الفضال الکریم از حقّ جلّ جلاله بطلب تا تو و اهل آن ارض را از نعیق ناعقین و ضوضاء کاذبین و خادعین حفظ فرماید آنّه هو المقتدر العلیم الکریم انا نکبر من هذا المقام علیک و علی احبائی الذین اجابوا اذ سمعوا ندائی العزیز البدیع انتهى

الحمد لله هر نفسی که از قلم آن محبوب ذکرش جاری شد بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز گشت انشاءالله قدر این مقام اعزّ اعلی را بدانید و باسم محبوب امکان حفظش نمائید اکثر امور الیوم مستور است یا لیت وجدت نفحات الاذن و ذکرت لأولیاء الله ما قدر لهم من لدی الله ربّنا و ربکم و ربّ من فی السموات و الارضین

اینکه در باره جناب حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله مرقوم داشتند که بحکم مشاورت قرار شد در ارض ک بمانند و در هر چندی باطرف آن عبور نمایند و ناس را بامر الهی متذکر دارند این فقره لدی الوجه مقبول افتاد انشاءالله باین خدمت اعظم فائز شوند و به ما اراده الله عامل و در جمیع احوال باید بحکمت ناظر باشند اگرچه الحمد لله خدمات ایشان بمثابه آفتاب روشن است احتیاج بعرض این خادم نبوده و نیست ولکن این عرض نظر بتأکید جمال قدم است یومی از ایام این کلمه علیا از لسان مبارک ظاهر فرمودند مهاجرین لله که مخصوص تبلیغ امر بمدن و دیار توجّه مینمایند اگر امام وجوه ناس به بیت یکی از احبای الهی که معروف است وارد شوند این از حکمت خارج است و از این بیان محبوب امکان اهمّیت حکمت معلوم و واضح است و هم چنین فرمودند باید از برای ایشان از حقوق الهی بقدر احتیاج معین شود و اینکه حال هم بسمت مازندران توجّه نموده‌اند آنهم لدی الله مقبول است انشاءالله نفوسی مخصوص این خدمت بزرگ مبعوث شوند و بکمال زهد و ورع و تقوی بمدن و دیار توجّه نمایند که شاید عظام ریمه از رشحات بحر بیان الهی زنده شوند تا کل بطراز انا لله و انا الیه راجعون مزین گردند

و دستخطّ چهارم آن حضرت که بتاريخ ۶ محرم الحرام سنه ۱۲۹۹ مرقوم شده بود غم برد و بهجت آورد لله الحمد فی کلّ الأحوال و بعد از قرائت و اطلاع قصد اعلی المقام نموده و در منظر اکبر تلقاء وجه تمام آن عرض شد قوله عزّ اجلاله یا

اسد علیک بهائی صریر قلم اعلیٰ در لیالی و ایام قطع نشده انشاءالله خلق عالم باصغاء آن فائز شوند امروز آفتاب حقیقت در جمیع احوال در وسط الزوال مشاهده می شود ابصراری که قابل مشاهده باشد بسیار کمیاب انشاءالله آن جناب بکحل حکمت رمد ابصار را رفع نمایند شاید در این ایام که سلطان ایام است محروم نمانند مکرر میگوئیم دوستان الهی را در هر دیار که ملاقات شد از قبل مظلوم تکبیر برسان شاید بنفحات تکبیر الهی فائز شوند و به ما یرتفع الأمر مشغول گردند انتهی مکرر در این دستخط آن حضرت هم ذکر حقوق بوده در این فقره آنچه از لسان مبارک اصغا شد عرض شد حق جمیع را مؤید فرماید که هر وقت قدرت و قوت ظاهر شد ادا نمایند طوبی للعاملین و طوبی للفائزین

و اینکه در باره جناب اخوی علیه بهاء الله و مراتب اقبال و خلوص و خضوع و خشوع ایشان را مرقوم داشتید سبب و علت سرور جدید گردید در الواح الهی در باره ایشان نازل شده آنچه که ثمر آن ظاهر شده و میشود و آنچه آن محبوب در این مقام مرقوم داشتند در شبی از شبها این خادم فانی بتفصیل تلقاء وجه عرض نمودم تبسم فرمودند و بعد باین کلمه مبارکه نطق فرمودند قوله عز کبریا انشاءالله بتأیدات الهی مؤیدند قد انزلنا له ما لا یعادلہ شیء انا نکبر من هذا المقام علیه و نبشره بما اراده الله رب العالمین ان الامور کلها فی قبضة قدرته یفعل ما یشاء بسلطانه لا اله الا هو المقتدر القدير انتهی الحمد لله آثار فضل و عنایت و رحمت در باره آن جناب و بستگان ظاهر و هویدا است هم از او میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر آنچه باقی و دائم است و مقدر فرماید از برای ایشان خیر دنیا و آخرت را انه هو القوی الحکیم این فانی خدمت ایشان تکبیر میرساند انشاءالله بخیر ظاهر و باطن فائزند و از نظر این فانی نرفته و نخواهند رفت

و اینکه در دستخط دیگر ذکر خدمت بعضی و عدم قبول اعزازاً لأمر الله مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس اعلیٰ عرض شد این کلمه علیا از لسان مطلع امر ظاهر قوله تعالی لله دره و در من یسمع قوله آنچه نوشته اند صحیح و تمام است انتهی

و اینکه در باره جناب ملا غلام رضا علیه بهاء الله از اهل فاران و حکایت اسب مرقوم داشتید فرمودند عمل او لله بوده و عدم قبول آن البتہ سبب و علت حزن میشد انا نذکره فی هذا الحین و فی هذه الساعه هذا اللیل و فی هذا السجین و فی هذا المقام الّذی عجز الألسن عن ذکره و الأقلام عن ثنائه و نبشره بقبول ما عمل فی سبیلی و نذکره کما ذکرناه من قبل و انا الذاکر العلیم انتهی انشاءالله آن محبوب فائزند بآنچه لدى العرش محبوب است و عاملند بآنچه سبب عزت امر است و اینکه مرقوم داشتید که اراده توجه بارض الف و راء و ص و ن ج و اطراف فرموده اند این مراتب بتمامه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة انشاءالله بمثابه نسیم سحری بر دیار الهی مرور نمایند و جمیع را متذکر دارند که شاید اشجار بستان معنوی باثمار بدیعہ منیعہ یعنی اعمال طیبیه حسنه مزین شوند انتهی

عرض این فانی اینکه اهل خاء یعنی جناب آقا خداداد و آقا عزیزالله علیهما بهاء الله و سایر دوستان الهی ذکر شما را نموده اند چنانچه خود آن جناب هم در این باب سبقت گرفته و ذکر اولیا و دوستان ارض خاء را بتفصیل از قبل نوشته اند در این ایام بعضی مسألت نموده اند که آن جناب بآن سمت توجه نمایند مخصوص جناب آقا عزیزالله انشاءالله بتأیدات الهی باراضی مذکوره کلها توجه نمایند و جمیع را متذکر دارید عرض دیگر این فانی خدمت محبوبی جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله مالک القدر عرض خلوص و فنا و نیستی این فانی منوط بعنایت آن محبوب است دستخط ایشان الحمد لله علت فرح و انبساط شد و هم چنین دستخطی که بجناب آقا حسین علیه بهاء الله مرقوم داشته بودند در ساحت اقدس عرض شد کمال عنایت ظاهر و فی الحقیقه سبب تذکر بعضی واقع گشت کلمه حق در هر حال مؤثر است و هم چنین مراسلهئی هم بجناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی ارسال داشته بودند آنهم در ساحت اقدس معروض گشت و این عبد باطمینان اینکه در ارض طاء تشریف دارند در ارسال جواب این کره تعویق نمود انشاءالله کره بعد امید هست این فانی بعرض جواب موفّق شود

عریضه جناب آقا میرزا صادق ابن جناب آقا میرزا محمود علیهما بهاء الله بساحت اقدس فائز و تلقاء عرش عرض شد
هذا ما نزل من ملكوت بيان ربنا الرحمن قوله تعالى

هو الناطق من افقه الأبهى

يا صادق قد حضر كتابك و سمعنا منه ندائك وجدنا عرف حبك طوبى لأبيك و أمك و لمن رزقه الله ذرية طيبة نطقت بثناء
المحبيب و قامت على خدمة امره الميرم الحكيم ان افرح بما اجبتاك بما يقربك الى الله رب العالمين انا ذكرنا اباك و اخته
من قبل بايات لا يعادلها شيء من الأشياء ان ربك لهو الناطق العالم الخبير و ارسلناه مع السلطان الذي دار البلاد بألواح ربه
المقتدر القدير البهاء عليك و على من كتب كتابك (كمال الدين) و على من اقبل الى الأفق الأعلى المقام الذي فيه ينطق
لسان العظمة الملك لله مالك هذا اليوم البديع

و نذكر من سمى بنصرالله الذي ذكرني و انا الذّاكر العليم قل اياك ان تمنعك شؤونات العالم عن مالك القدم دعها و
خذ ما امرت به من لدن عزيز حكيم قد سمعنا ندائك اجبتاك و اقبلنا اليك من هذا المقام البعيد البهاء عليك و على الذين
ذكرت اسمائهم في كتاب من سمى بصادق الذي توجه الى وجه ربه العزيز الحميد ان افرحوا يا احبائي انه اتى ببحر الفضل و
غفر الذين ارادوا الغفران انه لهو الغفار الفضل العطوف الكريم انتهى

انشاءالله نفوس مذكوره بايات بديعه فائز شوند الحمد لله ذكرشان در مقام ليس كمثل شئ معروض گشت و نسبت
بهر يك شمس بنخشش حق جلّ جلاله مشرق

عرض ديگر اين فاني آنکه محبوب فؤاد ابن جناب اسم الله الأصدق عليهما بهاء الله و عنايته دو دستخط باين عبد
ارسال داشته اند جواب دستخط اول عرض شد و اراده بود که اين کره ارسال شود بعد دستخط ثاني رسيد اين عبد فاني اراده
نمود که جواب آن را هم عرض نمايد و یکمرتبه ارسال دارد و دستخط ثاني وقتی رسيد که پوسته عازم بود و وقت غير موجود
عرض فنا و نيستی خدمت ايشان بسته بمرحمت آن محبوب است انشاءالله در خدمت محبوب عالميان بمثابة برق متحرک و
منير باشند و بمثابة شريان در هيكل عالم نباض الأمر لله المقتدر العزيز الفياض مکتوب آخر رسيد و افسردگی دست داد چه که
حق شاهد حال است زمانی که بذکر آقايان يعنى نفوس قائمه بر امر الله مشغولم حرارت محبت ارکان را اخذ مينمايد بكمال
شوق و شغف و شغف عرض ميشود و قريب بانتهای حزن دست ميدهد يسأل الله الخادم الفرح و الفرح و السرور لحضرتک و
لمن فاز بخدمة الأمر في أيام الله رب العالمين استدعا اینکه در هر ديار که وارد ميشويد سلام و تکبير اين فاني را خدمت
دوستان الهی برسانند انشاءالله جميع بكمال اتحاد و اتفاق که في الحقيقه اکسير اعظم است از برای هياکل نحاسيه عالم موفق
شوند البهاء على حضرتکم و على احبائه الله و اوليائه في الأقطار انه لهو السامع البصّار

في ۴ ربيع الثاني سنة ۱۲۹۹

۵

میرزا علی

بنام مقصود عالمیان

حمد محبوبی را لایق و سزا است که لم یزل بوده و لا یزال خواهد بود رحمتش جمیع من فی الوجود را احاطه نموده و سبقت یافته و این رحمت در رتبهٔ اولیّه اظهار برهان است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر میشود تا کلّ بعرفان آن بحر قدم که مقصود اصلی از خلق عالم است فائز شوند و در رتبهٔ ثانیه اوامر الهیه بوده تا کلّ باین مرقاة اکبر اعظم بمکامن قدس تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقا جویند طوبی از برای نفوسیکه الیوم باخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه بنصرت امر مالک بریّه قیام نمایند انشاء الله باید جمیع احباب با کمال محبت و و داد باشند و در اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند و معنی مواساة که در کتاب الهی نازل شده این است که هر یک از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند یعنی خود را اعلیٰ نشمرند و اغنیا فقرا را از مال خود محروم ننمایند و آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار مینمایند از برای سایر مؤمنین هم همان را اختیار کنند اینست معنی مواساة حدّ مواساة تا اینمقام بوده و تجاوز از آن از شئونات هوائیه و مشتهیات نفسیه عند الله مذکور اعادنا الله و ایاکم عن کلّ ما لا یحبّه انشاء الله باید جمیع بکمال تقدیس و تنزیه بذکرش ذاکر باشند آنه لهو الامر السّمیع العلیم

* * *

مخدوم مکرم جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد محبوبی را لایق و سزا است که حین استوای بر عرش در بستانی که به رضوان نامیده شده بسه آیه مبارکه تکلم فرمود بیک آیه نزع و جدال و قتل و غارت را از عالم برداشت و بیان واضح مبین فرمود نصرت امر بحکمت و بیان مقدر شده طوبی از برای نفوسی که باستقامت کبری بآنچه مأمور شده‌اند عاملند قد شهد مالک القدر فی مقام آخر انّی جئت للألفة و الأتحاد بین العباد و امثال آن که از قلم اعلیٰ در زبر و الواح نازل شده معذلک دیده میشود بعضی از امر مبرم محکم الهی بیخبرند و اطلاع ندارند فی الحقیقه اگر نفسی ارادة اذیت نفسی نماید آن اذیت بنفس حقّ وارد است و این کلمه ایست که این خادم فانی مکرر از لسان قدم استماع نموده امروز یوم فرح اکبر است و یوم نطق و بیانست ولكن بالحکمة الّتی انزلها الرّحمن فی کتابه العظیم باید قلوب اهل بهاء از انوار نیر ظهور منیر و روشن باشد با جمیع اهل عالم بکمال محبت حرکت نمایند در این کلمه مبارکه که فی الحقیقه یکتا گوهر بحر معانیست تفکر نمایند قوله عزّ کبریائه لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم صد هزار جان فدای این کلمه الهیه که در هر حرف آن بحر عنایت مّواج و فرات شفقت جاری چندی قبل لوحی بحضرت اسم الله جمال علیه من کلّ بهاء ابهاه از سماء مشیّت نازل و این فقره مبارکه بلسان پارسی از قلم اعلیٰ جاری قوله جلّت عظمته و نفسه الحقّ اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حقّ مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و ارادة سوء قصد از او مشاهده گردد البتّه متعزّض او نشویم و او را باو واگذاریم انتهی

حیف است قلوب منیره باین غبارهای تیره از لطافت خود بازماند و محروم گردد اگر ارض مستعدّه یافت شد باید بکمال روح و ریحان بذر حکمت رحمن را در او ودیعه گذاشت و الاّ انه غنیّ عن العالمین هذا یوم فیه اشرفت الأرض بنور ربّها و فیه جاء ربنا و الملک صفّاً صفّاً باید انسان به ما ینبغی له در ایام الهی عامل شود لعمر الله قد خلقه الله لعمار العالم از برای آبادی آمده نه از برای خرابی حقّ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است از قبل در زمان رسول الله روح ما سواه فداء حکم جهاد

نازل و در این ظهور اکبر اعظم آن حکم مرتفع لا یسأل عمّا اراد الله هو الأمر السائل العليم الحكيم نفسی لشفقته الفداء و روح العالم لألطافه الفداء باید امروز کل به ما انزله الله فی الكتاب ناظر باشند و بالسن صادق و اعمال مقدّسه و اخلاق روحانیّه بنصرت امر قیام نمایند تا از نفحات اعمال طیبّه طاهره اهل ارض بنور اقبال فائز شوند و بافق اعلیّ توجّه نمایند الحمد لله الّذی ظهر و اظهر صراطه المستقیم و هدیّ الناس الی افقه المبین و اسمه الأعظم العظیم الیوم بر کل لازم است که بر دوستان القا نمایند آنچه را که عندالله محبوب و مقبولست که مباد نفسی از غفلت سبب و علّت ضرّ جمعی شود آنّه یقول الحقّ و یهدی السبیل لا اله الا هو العزیز الجمیل

و بعد قد فاز الخادم بکتابکم الّذی کان یحکی عن اقبالکم و خضوعکم و خشوعکم و رسوخکم و استقامتکم علی امر مولانا و مولاکم الّذی به تزعزع بنیان علوم العلماء و اصول ابنیه معارف العرفاء الا من شاء الله ربّنا و ربکم و ربّ من فی السموات و الأرضین فلما قرأت و اطّعت عرضته بعد الاذن تلقّاء الوجه قوله عزّ کبریائه انشاءالله لازال از ریحق بیان رحمن بیاشامند و بآنچه الیوم لایق و سزاوار است عمل نمایند مخصوص بعضی از نفوس مذکوره آیات بدیعّه منیعّه نازل و ارسال شد که شاید بقرائت آن فی الحقیقه فائز شوند و به ما یحبّ و یرضی موفق گردند امروز روز فضل اعظمست اگر جمیع عالم اظهار محبّت نمایند ولو از حقیقت عاری و محروم باشند از ساحت اقدس اظهار عنایت شده و میشود که شاید نفحات آیات دستگیری نماید و از عالم ظنون بملکوت یقین کشاند و از مجاز بحقیقت فائز نماید عند ربک علم کلّ شیء فی کتاب مبین و اگر از برای بعضی بر حسب ظاهر لوح امنع اقدس نازل نشد این نظر بحکمت بوده و ما اطّلع بها الا الله وحده و از برای نفوس مستقیمه ثابتّه از سماء مشیّت ربّانیّه نازل میشود آنچه که سبب علوّ و سموّ است و اگر ظاهراً نظر بحکمت در ارسال الواح توقّف رود البتّه فیوضات سبحانه رحمت الهی در باطن و باطن باطن مدد فرماید آنّه یسمع و یری و هو السميع البصیر یعطی و یمنع و هو المقنن القدر طوبی للذین ما منعهم القصص الأولى عن الله مالک الوری قل الله لبديع السموات و الأرض و انه لهو الّذی لا یعرف بدونه قد شهد بذلك مبشّری ولكنّ القوم اکثرهم من الغافلین قد انزلنا لك هذه الآيات و عن ورائها نزل لوح منیع لو تقرّاه بلسان الحقیقه یجذبک الی مقام لا تأخذک الأحزان فی الامکان یشهد بذلك مالک الأديان من هذا الأفق المنیر

بسم الله العليم الحكيم

یا محمد قبل تقی انا نذکر الّذی ذکرته فی کتابک و نستر اسمه حکمه من عندنا ان ربک لهو العليم الحكيم نسأله تعالی بأن یؤیّده علی ما یقی به ذکره بدوام اسمائه الحسنی ان ربک لهو الفضل الکریم له ان یذکر الله بما نطق به القلم الأعلى سبحانک یا الهی و اله الأسماء و فاطری و فاطر السماء أسألك بالاسم الّذی به سرت سفینه امرک علی البرّ و البحر بارادتک و به اضطرب کلّ عالم و ارتعد کلّ غافل و تزعزع کلّ بنیان متین بأن تؤیّدنی علی هذا الأمر الّذی به زلت اقدام العلماء و العرفاء و الأدباء الا من انقذته بجدوک و الطافک ای ربّ أسألك بأن لا تخیّنی عمّا عندک و لا تجعلنی محروماً عن بحر علمک و شمس فضلک ثمّ ارزقنی یا الهی کوثر الاستقامه بأیادی عطاک انک انت المقنن علی ما تشاء لا تمنعک الصّفوف و السیوف و لا تعجزک الشؤون و الألوف تفعل ما تشاء بسلطانک و تحکم ما ترید انک انت المقنن المتعالی العليم الحكيم

هو المعلم الحكيم

أنا نذكر من سمى بمحمد قبل تقى ليفرح بهذا الذكر الذى به نطقت الأشياء الملك لله المهيمن القيوم انّ المظلوم يذكر عباد الله فى الأرض و يدعوهم الى الله مالك الوجود طوبى لبصير عرف مولاة و لسميع اذا سمع النداء عن وراء قلزم الكبرياء قال لبيك لبيك يا اله الغيب و الشهود قل انّ المظلوم ما نطق عن الهوى يشهد بذلك مالك العرش و الثرى ولكنّ القوم اكثرهم لا يفقهون هذا يوم انزله الرحمن فى الفرقان الملك يومئذ لله ولكنّ القوم اكثرهم لا يشعرون قد نبذوا كتاب الله عن ورائهم و اتبعوا كلّ عالم مردود قل هذا يوم الظهور لو انتم تعلمون و هذا يوم البيان و انتم صامتون قوموا عن رقد الهوى ثمّ اقبلوا الى الأفق الأعلى الذى انار بهذا الاسم الذى به فتح باب السماء و نزلت قبائل الروح البهّاء على اهل البهّاء الذين سمعوا و اجابوا اذ اتى الحقّ علام الغيوب

بسمه المهيمن على الأسماء

ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمى بزین العابدين ليجذبه ذكر المظلوم الى مقام يشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرضين أنا نبشّر الذين نبذوا الأوهام عن ورائهم مقبلين الى الله الواحد الفرد الخبير يا قوم ان افرحوا بهذا الظهور الذى كان موعوداً فى كتب الله و به ظهر ما كان مستوراً فى حجب الغيب ان ربكم الرحمن ينطق بالحقّ أنّه لهو العزيز العظيم كذلك نطق اللسان و ظهر البرهان طوبى لنفس سمعت و اجابت و ويل للغافلين

هو العليم الخبير

يا احمد أنا تلقى عليك ما ينفعك فى كلّ عالم من عوالم ربك ان احمد و كن من الشّاكرين ايّاك ان تمنعك زخارف الدنيا عن مالك الأسماء سيفنى الملك و يبقى ما قدر من لدن مقتدر قدير تمسك بحبل عناية ربك و تشبّث بأذيال رحمته و قل يا مالك القدم و سلطان الأمم اسألک باسمك الذى جعلته سلطان الأسماء فى ملكوت الانشاء بأن تؤيدنى على الاقبال اليك و التوجّه الى افق امرک اى ربّ انت الكريم و انا السائل ببابك و انت الغفور و انا العاصى الرّاجى رشحات بحر غفرانك فأنزل عليّ من سحاب جودك ما يطهرنى عن دونك و يقدّسنى عن سوائك و ينطقنى بذكرک و ثنائک بين خلقک أنّك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم انتهى

این چند لوح مبارک از سماء مشیّت نازل و در این مکتوب ثبت شد و بعد امر فرمودند مجدداً صورت آن در الواح دیگر ثبت شده ارسال شود تا هر یک از آن نفوس بلوح على حده فائز گردند و اسم یک نفر از آن نفوس در اوّل لوح نظر بحکمت ذکر نشد باید آن جناب ملاحظه نمایند اگر موافق حکمت است الواح را بدهند چه که بعضی از عباد اهل تفتیشند داخل میشوند تا اطلاع یابند لذا کمال حکمت باید ملاحظه شود

و اینکه در فقره اتحاد و قیام بر خدمت امر مرقوم داشتید انشاءالله همیشه بر این امور مؤید باشید این مراتب هم تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان الله فى ملكوت البيان انشاءالله باید بخدمت امر بشأنى قیام نمائى که رائجة اختلاف در آن ارض نماند این کلمه یکتا لؤلؤ بحر اوامر الهی است طوبى لمن قام على هذا الأمر العظيم هر نفسى اليوم سبب اتحاد و اصلاح شود او لدى الله از اوتاد و افراد مذکور انتهى

اینکه در باره بعضی از اصحاب حضرت روح العالمین فداه نوشته بودید بعد از عرض بساحت اقدس فرمودند اليوم حضرت مسیح در بیداء اشتیاق راکض و ناطق ولكن اصحابش محروم مشاهده میشوند الا من شاء الله بسیار مشکل است آن نفوس بافق اعلى توجّه نمایند و از ما عندهم به ما عند الله ناظر گردند اکثر آن نفوس بمتابۀ اهل فرقان مشاهده میشوند از اوام

ظاهر و باوہام ناطق و الی الأوہام راجع عجبست از بعضی از نفوس کہ بکلمات نالایقہ آن نفوس موہومہ توجّہ نمودہ و مینمایند
لعمر اللہ لیس عندہم ما یکون لائقاً للاصغاء و الاستماع حرفی کہ لایق شنیدن باشد نزد آن نفوس نبودہ و نیست انتہی
و اینکه در بارہ جناب رستم علی نوشتہ بودید و تعہد لوح منیع از برای او فرمودند در مقام امنع اقدس اعلیٰ عرض شد
و لوح بدیع منیع مخصوص او از سماء مشیت نازل و مخصوص دو اخت آن جناب ہم لوح اعترّ امنع از سماء فضل نازل ذکر
ورقہ مخدرہ امّ علیہا بہاء اللہ در ساحت اقدس بودہ کمال عنایت نسبت باو ظاہر آنچه بر او در سبیل الہی وارد شد نزد
محبوب عالمیان مشہود ذکرشان کرّہ بعد کرّہ از سماء مشیت الہی نازل انّ ربّنا الرحمن لہو المشفق الکریم و هو الناطق البصیر
مخصوص جمیع اسامی کہ در دستخطّ آن جناب بود و همچنین نفوسی کہ عریضہ عرض نمودند الواح بدیعہ منیعہ از
سماء عنایت نازل انشاء اللہ کلّ بان فائز شوند و بتبلیغ امر بالحکمۃ المحضۃ مشغول گردند عنایت حقّ جلّ و عزّ بمقامی رسیدہ
کہ آنچه از نفوس ذکر شدہ و یا بشود حیّاً و میّتاً مخصوص کلّ الواح منیعہ از سماء مشیت نازل از حقّ بطلبید تا نفوس از
حرارت نار مشتعلہ در سدرہ مشتعل شوند و بمحبّت اللہ ظاہر و بخدمت امرہ عامل مشاهده گردند ای دوستان الہی امروز
روزیست کہ در ہمہ کتب و صحف و زبر و الواح مذکور و مسطور است لعمر اللہ اّہ اعترّ من کلّ شیء عند اللہ ربّ العالمین
نیکوست حال نفوسی کہ باو عارف شدند و بہ ما ینبغی لہ عمل نمودند انشاء اللہ کلّ باین مقام بلند اعلیٰ فائز شوند و از
نفحات ایّام قسمت برند انّ ربّنا الرحمن لہو الغفور الکریم و اّہ لہو المؤید المدبّر الناصح الکریم
و لوحی مخصوص جناب الف و حاء عکّاس نازل اگر ممکن باشد بایشان برسانند و الاّ نزد امّ ایشان امانت بگذارند در
این کرّہ بعضی از این الواح منیعہ را این عبد خادم از اصل تنزیل نقل نمودہ و ارسال داشتہ چہ کہ حضرت غصن اللہ الأكبر
روحی و ذاتی و کینوتی لثراب قدومہ الأطہر فداہ تشریف نداشتند

عریضہئی از جناب اسم ہاء علیہ بہاء اللہ بساحت اقدس فائز و جمعی توقّف آن جناب را در آن ارض طلب نمودہ اند
عرضشان لدی الحقّ مقبول افتاد فرمودند اگر بروح و ریحان واقع شود نیکوست لو شاء اللہ لیجمع ما تشتّت رجای این فانی
آنکہ تکبیر این عبد فانی را خدمت حضرت اسم اللہ جمال علیہ من کلّ بہاء ابہاء و جناب من سمّی لدی منظر الأكبر بعلی
قبل اکبر علیہ بہاء اللہ مالک القدر برسانید این فانی خدمت جمیع دوستان عرض خلوص و نیستی اظہار مینماید جناب ذبیح
علیہ بہاء اللہ و جناب آقا میرزا ابوطالب علیہ بہاء اللہ و جناب حیدر قبل علی علیہ بہاء اللہ و جناب اسم ہاء علیہ بہاء اللہ
الحمد لله بعنايات الهيّة فائز شدند و مخصوص ہر یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد خدمت ایشان و سایر دوستان کہ
بلوح الہی فائز شدند عرض فنا و نیستی این عبد را برسانید و همچنین نفوسی کہ ذکرشان در ساحت اقدس بودہ و ہست
انشاء اللہ از کأس اتّحاد بنوشند و بہ ما ینبغی لہذا الیوم عامل باشند امروز روز ذکر و بیانست امروز روز خدمت است انشاء اللہ
کلّ بان فائز شوند باید جمیع ما الیوم بآنچہ سبب علوّ امر است ناظر باشیم از ما عند التّاس معرض و بہ ما عند اللہ اقبال کنیم
ای دوستان ہمیشہ باب سماء مفتوح نہ و ابر رحمت مرفوع نہ باید انشاء اللہ جہد کنیم و بآنچہ از ما در ایّام این ظہور اعظم
کہ در کلّ کتب الہی مذکور و مسطور است فوت شدہ بتدارک آن قیام نمائیم جمیع باید بایادی رجا باذیال کرم متشبّث شویم
اّہ لہو الغفور الکریم اّہ لہو المعطی الباذل العطوف الکریم

عرض دیگر آنکہ خدمت حضرت اسم اللہ جواد علیہ بہاء اللہ الأبھی عرض فنا و نیستی برسانید و همچنین خدمت
جناب زین علیہ بہاء اللہ از اہل بَر در این ایّام عریضہئی از ایشان بساحت اقدس رسیدہ امید است جواب از سماء عنایت
نازل و ارسال شود انشاء اللہ امورات کلّ بر وفق مرام ظاہر شدہ و میشود اگر تا حال بآنچہ از قلم اعلیٰ جاری شدہ عمل میشود
کلّ خود را در مہد امن و امان و راحت کبری مشاهده مینمودند بہاء علیک و علیہم من لدی اللہ العلیم الکریم

خادم

۱۹ جمادى الأولى سنة ۱۲۹۸

عرض میشود الواح منزله در این کره جميع ارسال نشد چه که حکمت مقتضى نه لذا عدد واحد ۱۹ الواح ممتنعه منيعه در این
پوسته ارسال شد و ما بقى لو شاء الله در کره بعد ارسال میشود

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

الحیّ القدیم

حمد مشعشع مطرّز متلامع مترافع متصاعد هواء قرب قدس حضرت محبوبی است که بیک رنه از رنات حمامه ملکوتی و بیک غنه از غنات دیک سرمدی و بیک نفعه از نفعات طایر هاهوتی کلّ عمائیان را بتنور انوار بهاء قدس خود منور فرموده و جمیع جزرات مطروحه را بتشعشع جمال انس خود مطرّز نموده و یک نقطه از کتاب بهاء خود بیش ظاهر نفرموده که کل مغرور شده مفقود گشته‌اند و از وصاید و سرایر رفرغ خضر و عبقری حسان بازمانده‌اند و یحسبون انهم مهتدون و محسنون لا فوربّ السموات هم کاذبون و مفسدون حال که نواریت صبح وفا در هوای غیب فرو رفته و ظلمانیّت لیل عما صحن زمین را احاطه نموده کدورات احباب چنان بر صفحه مداد نازل گشته که ذکر آن موجب کدورت غیب و شهود گشته سبحان الله بشدتی که طراز حزن از طلعت ظاهر گشته انا لله و انا الی ربنا لمنقلبون بگو ای اهل بیان اگر فی الجملة بشعور بیائید و قدری متصاعد بسماء قدس سلطان ازلی شوید ملتفت میشوید که کلمه جامعه مبارکه ازلیه را چگونه تفریق نموده‌اید بحق مرتبی غیب و شهود و سلطان وجود و مقصود که آنچه کسب نموده ایدی و السن شما عند من لا یعزب عن علمه من شیئی فی ملکوت السموات و الارض مبرهن و واضح است و ثمر آن را عنقریب خواهید دید و همین افعال و اعمال شما هنگام رجوع بشما رجعت خواهد نمود انا لله و انا الیه راجعون

فیا الهی و سیدی و محبوبی لم ادر ای امر اردت فی حقّی و ای شیئی قضیت علی طلعتی اترید ان تخذلنی بین طغاة العباد فانی لیدیک حاضرّاً بالوفاء او ان تقبض روحی فی البیت بالذلة الكبرى فوعزّیک ما اطلب ملجأ الا جمالک الجذبا فسبحانک یا محبوبی لاشهدنک فی ذلک الحین بین یدی طلعة حضرة ملیک وهائیتک و لانادینک فی سرایر القدس تلقاء حضرة سلطان اقدوسیّتک بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم یزل کنت مستقیماً فی سرّ البهآء و لا یزال انک انت قد کنت مستریحاً فی عرش العماء و لن یقدر احد ان یتصاعد الی جوّ هواء ملیک جذائیتک و لا یمکن لاحد بالتعارج الی بساط سلطان قیومیّتک و کلّ یرید وصلک و لقائک و لا لاحد سبیل بالطیران الی سماء عزّ فردائیتک و لا لاحد دلیل بالورود فی بساط انس ملیک هاهوتیتک فسبحانک یا الهی و سیدی لما لا اجد حظّاً الا فی تغرّد آیاتک و لا عزّاً الا فی ذکر الآتک لاجترح فی ذلک اللیل بین یدیک بشآء ذاتک ذاتک و نعات نفسک نفسک لعلّ یسکن قلبی عند تموج اریاح الحزن عن احبتک و یستریح فؤادی عند تظهر رایات الهمّ من اهل صفوتک فسبحانک یا الهی انت تشهد حالی فی تلك البیت الوحدا و یفعلون الاحباء علی طلعتک ما یشآءون ءانت تعلم سرّی عند احرف العماء و یعملون الاصفیاء علی بهآءک ما یحبون ءانت تسمع ضجیجی بالذلة الكبرى و الاتقیاء یظنون فی حقّک ما یریدون فسبحانک سبحانک ما اری کلّ ذلک الا من فعلک بی و احسانک علیّ فلک الحمد فی جمیع ذلک فلک الشکر فی جمیع هذا اذ انک انت الحقّ لا اله الا انت و انا کلّ بذلک مؤمنون

و الحمد لله الذى قد اغتنّ البهَاء بالسّرّ الوفاء فلقد اجلسه على سرير الحمراء فلقد اغرده بآيات الجذب فى ذلك الليل الحزنا ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون و لا يشكرون و الحمد لله الذى قد اقام التّور فى سرّ البهَاء فلقد اشهده من هاهوت الامر بين طلعات العماء فلقد ابتلاه بين ايدى المشركين فى ارض الانشاء ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون و لا يعرفون و الحمد لله الذى قد اركبنى على براق التّور فلقد اقامنى على رفرف صفر الجبروت فى مستسرات هويّات الابهى ولكنّ الناس اكثرهم لا ينظرون و لا يعقلون و الحمد لله الذى قد اصعدنى الى ساحة عزّ الهاء فلقد ابدعنى فى الوجود عند تشعشع طلعة الباء فلقد ادخلنى فى بيت الهويّة باستار الكبرى ولكنّ الناس اكثرهم لا يشكرون و لا يفهمون ثمّ بعد ذلك ينكرون و يقولون ما لا يعلمون و يحكمون ما لا يشعرون

ان يا حمامة الازليّ و ديك الاحدى و طائر الابهاى و تظّهّر الالهى و تشعشع الجمالى قل ان يا اهل الكتاب لم تكفرونا بم تجحدونا السنا آيات السّرور السنا تغرّد الرّبّ فى جبل الطور لم تؤذونا كيف تحزنونا السنا مستسرّ النزول فى الزبور السنا طلعة حىّ غفور السنا عماء الكافور السنا يينات الاحديّة بالظهور كيف تخرجونا عن ديارنا لم تحبسوننا فى بيوتنا السنا جمال العزّ فى ظلمات الديجور السنا المحبوب فى كبد الهاء بالسّرّ المستور السنا الحبيب فى قلب البهَاء برنّات النّشور السنا المرّم فى لاهوت الفؤاد برنّات الطيور لم تعرضونا و تقتلوننا و تخذلوننا تالله الحقّ سينزل عليكم اخذ عزيز مقتدر و سيظهر عليكم بطش شديد مقتهر فسوف تعلمون من ياتيه عذاب يخزيه و ما لكم عن اخذنا مفرّ

فسبحانك سبحانك يا محبوبى و مونسى و مشهودى استغفرک فى ذلك الآن من اجترحاتى بين يديک و من تغرّداتى فى مملکتک و ايقنت بانّ کلّ ما نزلت و تنزل کان وصف نفسک لا سواک و سمة رحمتک لا دونک و يا الهى و سيّدى كيف استغفرک بجزيراتى العظمى و خطيئاتى الكبرى بعد علمى بانّ کلّ ذلك ما کان الاّ من تغرّد حمامة ازليّتک فى قلبى و من تموج رشحات محبّتک فى صدرى و من تظّهّر طلعة هويّتک فى فؤادى فسبحانک يا الهى ما انا بوجود حىّ الحجّ بين يديک و ما انا بشيئ حىّ اذکر نفسى تلقاء مدين عزّک و ما انا بطلعة حىّ اشعشع فى مملکتک و ما انا بقائم حىّ اظهر رايات نصرک و ما انا ببهاء حىّ الألب فى سماء ظهورات مجدک و ما انا بمننظر حىّ انتظر ايام ظهورک و ما انا بجالس حىّ اقيم على امرک و ما انا بوجهة حىّ اباقى فى بيت بهائک لانّ کلّ ذلك کان آثار ايتّک فى ملکک و علامات نفسانيتک فى بلادک و لن يتعارجوا الى سماء هويّتک و لن يتصاعدوا الى عماء احديتک فسبحانک انى لکنت لديک من المذنبين و اولّ الثائنين و اولّ العابدين

ابداً محزون نشويد که جايز نيست جناب جناب صلوات الله عليه مفقود شده پيدا نيست و جناب اکبر ميرزا و اسمعيل ميرزا را ذاکرم حبّ ديگر نبات را قسمت کنيد خدمت ايشان بدهيد حضرت املح الاملحين را کمال حسن و داد هست اين نوشته بعضى از شما است بعضى شکايت از احبّا که دخلى بشما ندارد

* * *

جناب ميرزا ابوالفضل عليه بهاء الله

بنام خداوند يکتا

حمد مقدّس از ذکر و بيان مقصود امکان را لايق و سزااست که بيک کلمه مبارکه عليا عالم را بميزان عدل سنجيد و جزا بخشيد اين کلمه گاهى کوثر بقا از او جارى و هنگامى نفعه روح القدس از آن متضوّع اوست بحر حيوان لمن فى الامکان و

اوست آیت قدم مابین امم و مطلع الهام لجذب انام تعالت قدرتها و تعالت سلطنتها و احاط نورها بظهورها نفتح فی الصّور و قام من فی القبور و بتوجّھها توجّھت الکائنات الی انوار الوجه و بحرکتها تحرّکت الممکنات فی ساحة العرش

یا فضل علیک بهاء الله مالک العدل در جمیع احوال در سجن اعظم از قلم و لسان مالک قدم مذکور بوده و هستی لله الحمد از ید عطا رحیق بیان را باسم مالک ادیان آشامیدی روز روز نصرتست طوبی لناصر ما منعه فراغته القوم و لا جابرة اليوم انت الذي ما منعك ضوضاء الناعقين و لا سطوة الظالمين نسأل الله تبارک و تعالی ان يجعلک ناصر دینه و حافظ ذکره و القائم علی خدمة امره المتین كذلك نطق لسان الايقان فی ملکوت البیان فضلاً من لدى الله مالک هذا اليوم البديع انک اذا فزت بلوحي و وجدت منه عرف بیانی قل

الهی الھی لک البهَاء بما هدیته الی افق ظهورک و نورتهی بأنوار فضلک و رحمتک و انطقتهی بشائک و اریتهی آثار قلمک اسألک یا مالک ملکوت الأسماء و فاطر الأرض و السّمَاء بحفیف سدره المنتهی و بیانک الأهلئ الذي به انجذبت حقائق الأشياء ان ترفعی باسمک بین عبادک انا الذي طلبت فی اللّیالی و الاّیام القیام لدى باب فضلک و الحضور امام کرسی عدلک ای ربّ لا تطرد من تمسک بحبل قریک و لا تمنع الذي قصد مقامک الأعلى و الذّروة العلیا و الغایة القصوى المقام الذي فيه تنادی الذّرات بأفصح البیان الملک و الملکوت و العظمة و الجبروت لله المقتدر العزیز المنان

یا فضل علیک بهائی و عنایتی اولیا را آگاه نما یوم یوم بیانست باید بجنود حکمت و برهان اهل امکان را هدایت نمود و بشاطی بحر عرفان راه فرمود امر الله اعظم است از کلّ عظیم و در لوح دنیا این کلمه علیا از قلم اعلی نازل از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیا عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که از قلم اسم اعظم جاری شده طوبی للمتصّیرین انک اذا وجدت نفحات الوحي و اخذتک انوار الوجه قل لک الحمد یا الھی بما هدیته الی افق ظهورک و جعلتهی مذکوراً باسمک اسألک بتجلیات انوار شمس عطائک و تموجات بحر کرمک ان تجعل فی بیانی اثرأ من آثار کلمتک العلیا لتنجذب به حقائق الأشياء انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک العزیز البديع

بسمه الظاهر الناطق فی ملکوت البیان

حمد مقدّس از ادراک عقول ساحت امنع اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزاست که بیک کلمه علیا که از مشرق سماء امّ الكتاب اشراق نمود بحر بیان ظاهر و امواجش باهر و سماء علم مرتفع و بشموس و اقمار مزین و بها انشقت الأرض و انفطرت سماء الأوهام و تنزلت ارکان الجبت و ناح الطّاغوت و اخذت الزّلازل قبائل الأرض کلّها الا من انقذته ید عطاء الله ربّ العالمین طوبی از برای نفسی که باصغاء آن فائز شد و باو تمسک نمود او از جواهر وجود لدى الله مذکور و از قلم اعلی مسطور

یا احمد علیک بهائی و عنایتی نامه های متعدّده شما رسید و عبد حاضر امام وجه عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت از هر کلمهئی عرف اقبال و استقامت و قیام بر خدمت و توجّه و انقطاع منتشر نحمد الله علی فضله و عنایته و الطافه بما یدکم و قریکم و انزل لکم ما ینادی فی عوالم العلم و العرفان و علی خضوعکم و خشوعکم لأمر الله ربّ الأرباب یا احمد اسمع النداء من الأفق الأعلى مرّة اخرى انه لا اله الا هو الفرد الخبیر قل یا ملأ البیان اتقوا الرّحمن و لا تتبعوا هواء الذين كفروا بیوم الدّین من یعرض علی هذا الأمر انه یعرض علی الله ربّ العالمین قل ضعوا ما عند القوم و سارعوا الی مرضاة الله كذلك

نطق لسان العظيمة فى مقام لا يرى فيه الا انوار الوجه و لا يسمع فيه الا آيات الله العزيز الحميد قد سمعت النداء اذ ارتفع من سجن عكّاء و رأيت الأفق الأعلى اذ كان القوم فى وهم مبین طوبى لك بما اعترفت بما جرى من القلم الأعلى اذ كان المظلوم فى هذا الحصن المتين قل يا ملاً الأرض قد اتى مالك السماء من الأفق الأعلى بجنود الوحي و الالهام اتقوا الله و لا تتبعوا كل متوهم بعيد الذين تحرّكهم قواصف الظنون كيف تشاء الا أنهم من الظالمين فى كتاب الله ربّ العرش العظيم انا ذكرناك من قبل بذكر انجذبت به افئدة المخلصين و انزلنا لك ما قرّرت به عيون المقرّبين و اظهرنا لك من خزائن قلمى الأعلى لآئى الحكمة و البيان اشكر و قل لك الحمد يا مولى العالم و لك الشّاء يا مقصود العارفين

قد اوقدنا لك سراج العرفان فى مشكاة البيان و حفظناه بزجاج الحكمة ان ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد قل يا معشر الفرقان انظروا ثم اذكروا ما انزل الرحمن فى هذا النبأ العظيم انصفوا بالله و لا تتبعوا علمائكم الجهلاء الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه اذ اتاهم بملكوت البيان من لدن مقتدر قدير و يا ملاً البيان اسمعوا ما نطق به مبشّرى و لا تعترضوا على الذى اتاكم من مطلع الأمر بأمر بديع و يا ملاً الانجيل اقرؤوا ما انزل الله على الروح و لا تكونوا من الظالمين اننى انا المقام الذى اليه صعد الروح لو كنتم من العارفين و انا الكتاب الذى منه فصلت كتب الله لو كنتم من المنصفين قد ظهر ما لا ظهر من قبل يشهد بذلك لسان العظيمة من هذا المقام الرّبيع طهروا افئدتكم من غبار الأوهام ثم انصروه بعمل يجد منه كل ذى شم عرف التقديس و رائحة الخلوص لله الفرد المقتدر العليم الحكيم

ذكر اوليائى هناك و بشرهم بعنايتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين قل يا اهل البهّاء اياكم ان يمنعكم نفاق كل ناعق بعيد سوف يأتىكم من ينطق بأهوائه الا انه من المفترين فى كتاب الله ربّ الكرسى الرّبيع لا تصدّقوا من يأتىكم بما تختلف به الأمور قل اتقوا الله يا قوم و لا تكونوا من الجاهلين خذوا كأس الاستقامة باسمى ثم اشربوا منها بذكرى الحكيم قل اقبلوا بقلوب نوراء الى الأفق الأعلى منقطعين عن الذين يتكلّمون بما لا اذن الله لهم كذلك تعلّمكم السّدره المنتهى و ينصحك لسان الله فى هذا اللوح الذى لاحت من افقه شمس العناية و الألطاف من لدن مشفق كريم اذ اخذك سكر بيان ربك الرحمن و اجتذبتك كوثر العرفان قل

اسألك يا ربى المنان بأمرك المهيمن على الامكان و باشرافات انوار شمس ظهورك و لآئى بحر توحيدك ان تجعلنى ناطقاً بذكرك و متمسكاً بحبلك بحيث لا تمنعنى فراعنة البلاد و لا جبابرة العباد ثم اظهر يا الهى من عبدك هذا ما يبقى عرفه بدوام ملكوتك و جيروتك اى ربّ انا الذى نذت الأوهام سارعاً الى انوار وجهك و تركت الظنون راکضاً الى ساحة عزك اسألك بسراج امرك و بما كان مكنوناً فى علمك ان توقّفتنى على ما تحبّ و ترضى و قدّر لى خير الآخرة و الأولى انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرّحيم

بلسان پارسی بشنو لله الحمد بعنايت مخصوصه فائز شدى و نزد مظلوم مذکور بوده و هستى منتسبين طراً را از قبل مظلوم تكبير برسان و بامواج بحر فضل و كرم الهى بشارت ده و همچنين دوستان آن ارض را تا كل از كوثر بيان مقصود عالميان يباشامند و بنور استقامت منور گردند لازال اين كلمه در الواح از قلم قدم جارى و نازل انّ الأمر عظيم عظيم و اليوم عظيم عظيم بايد ابصار اوليا بافق اعلى متوجّه باشد و همچنين آذان بنداء مالك اسماء نفوس موهومه لاعددّ و لاتحصى مشاهده ميشوند بارى هر نفسى به غير ما اراده الله نطق نمايد انه كذاب مفتر يشهد بذلك مالك القدر فى المنظر الأكبر بعضى اختلاف را دوست داشته و ميدارند حال بر كل لازم بل واجب هر كلمهئى كه سبب اختلاف شود از آن احتراز نمايند ولو يظهر من الذين طافوا العرش فى العشى و الاشرار امروز بايد كل بقلوب نورا بخدمت امر مشغول شوند و باعلاء كلمة الله اينست حكم محكم الهى كه در صحيفه حمرا از قلم اعلى ثبت شده اولياى هر مدينه و ديار بايد مبلغين از اهل خود معين نمايند لييشروا العباد بما ظهر و لاح

جناب علی قبل حیدر هم از برای آن اطراف بسیار خوب و مقبولست بعد از قرائت لوح و اصغاء ما فیه صورت آن را از برای جوان روحانی بفرستید تا مطلع باشد بآنچه از قلم مالک قدم در این لیلۀ نورا جاری شده البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی من معک و علی الذین ما منعهم نعاق التآعقین و مفتريات المریبین عن الله رب العالمین

قوجان

جناب آقا ملا عبد الوهآب علیه بهآء الله

۱۴ شوال سنه ۱۳۰۴

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد مقدس از ادراک و عقول بساط قدس حضرت قیومی را لایق و سزاست که بنفس خود من غیر معین امام وجوه غافلین قیام فرمود و من علی الارض را از امرا و علما و فقها بافق اعلی دعوت نمود سطوت عالم اراده اش را منع نمود و اعراض امم از ذکر و بیان بازداشت هر هنگام ضرر بیشتر بیان محکمتر تا آنکه جمیع ملوک ارض را من غیر ستر و حجاب تبلیغ فرمود آیات عالم را احاطه نمود و بیّنات بمثابۀ آفتاب افنده و قلوب مستعدۀ را روشنی بخشید جلّت عظمته و علت سلطنته و غلبت شوکت و اقتداره

سبحانک یا اله الکائنات و ربی الممکنات تری اولیآتک بین ایادی اعدآتک و نفسک فی سجن عکآء بین ایادی الغافلین من بریتک اسئلک یا مقصود العالم بامرک الذی به نزلت امطار عرفانک علی افئدة المقریین من خلقتک و المقبلین من عبادک و بنفوذ کلمتک و اقتدار ارادتک بان تؤید اولیآتک و اصفیآتک علی انتشار آثارک و ذکرک و ثنائک بین عبادک ای رب قدر لهم من قلم التقدير ما یقریبهم الیک فیکلّ الاحوال انک انت الغنی المتعال

و بعد عرض میشود نامۀ دوست مکرم جناب آقا محمد کاظم علیه بهآء الله بمحبوب فؤاد حضرت اسم جود علیه بهآء الله الابهی ارسال نمودند و در آن نامه ذکر آنمحبوب فؤاد و جناب آقا میرزا محمدحسین علیهما بهآء الله بوده و همچنین عریضۀ آنجناب که بساحت اقدس ارسال داشته بعد از ملاحظه و مشاهده و قرائت قصد مقام اعلی نموده تلقاء وجه آنچه در عریضه مسطور عرض شد و بشرف اصغافائز گشت هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو الناظر من افقه الاعلی

یا عبد الوهآب علیک بهآء الله العزیز الوهآب اسمع ندآء المظلوم انه یدکرک فی سجن عکآء بما کان بحر الرحمة للامکان و نفحة الرحمن لاهل الادیان طوبی لمن وجد نفحات الوحی و اخذ الكتاب بقوة من لدى الله رب العالمین انا سمعنا ندآتک من کتابک ذکرناک بما یقریبک الی افق الظهور فی آیام الله العزیز الحمید انا فتحنا باب العرفان بمفتاح البیان ولكنّ القوم فی ضلال مبین نبذوا کتاب الله وراثتهم متمسکین بما عندهم من همزات المتوهّمین قل یا قوم خافوا الله قد اتی الیوم و القیوم ینادی باعلی الندآء قوموا عن رقد الهوی مسرعین الی الله العلیم الحکیم قد طوی بساط الالوهام و اتی الرحمن بامر عظیم انه هو النبأ العظیم الذی انزل ذکره الرحمن فی الفرقان طوبی لمن وجد عرف البیان و فاز بهذا الیوم البدیع قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن البحر

الاعظم و لا تتبّعوا كلّ جاهل بعيد بشرّ الذين آمنوا هناك قل طوبى لكم بما سمعتم التّداء من الافق الاعلى و اقبلتم اليه سوف ترون ثمرات اعمالكم من لدى الله المقتدر القدير يا وهّاب اذا اجتذبتك ندائى الاحلى و صرير قلمى الاعلى قل الهى الهى لك الحمد بما فتحت على وجه اولياتك ابواب الحكمة و العرفان و هديتهم الى صراطك و نور قلبهم بنور معرفتك و عرفتهم ما يقربهم الى ساحة قدسك اى ربّ اسئلك بالذين سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للقائك و ما منعهم سطوة الامراء عن التوجّه اليك و الاعتراف بما انزلته فى كتابك ثمّ اسئلك بالذين اقبلوا الى افكك باذنك و قاموا لدى باب عظمتك و سمعوا ندائك و شاهدوا افق ظهورك و طافوا حول ارادتك بان تقدّر لاولياتك ما يؤيدهم على ذكرك و ثنائك و تبليغ امرك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحيم

يا قلمى الاعلى بدّل اللّغة الفصحى باللّغة التّوراء بگو لله الحمد امروز افق سماء عرفان بافتاب حقيقت روشن و منور مکلم طور بر عرش ظهور مستوى از حفيف سدره منتهى كلمه مبارکه قد اتى الموعود اصغا ميشود بايد آنجناب بنور بيان و نار سدره قلوب و افنده را منور و مشتعل نمايند تا کل فائز شوند آنچه که از برای آن موجود شده اند اينمظلوم از اول يوم الى حين من غير ستر و حجاب کل را بما اراده الله دعوت نمود طوبى از برای نفوسیکه بجواب فائز گشتند و بکلمه بلى ناطق شدند سبحان الله معلوم نیست معرضين بچه تمسک نموده اند آيات عالم را احاطه نموده و بينات اظهر من الشمس مع ذلك عباد غافل و محجوب الا من شاء الله ولكن قدرت حق سبقت گرفته و اقتدار کلمه احاطه کرده بشأنيکه مع اعراض ملوک و مملوک و عبده اوهام و مع استعداد و منع کل نور امر در هر ارضى مشرق مشاهده ميگردد سوف يظهر ما انزلناه فى الزّير و الالواح كما ظهر ما اخبرنا القوم به من قبل انه هو العزيز العلام انتهى لله الحمد آنجناب باثار قلم اعلى فائز گشتند و بذكر حق جلّ جلاله مزین اگرچه امروز ثمرات امور از عيون مستور ولكن عنقریب ظاهرشود آنچه که از لسان عظمت جارى شده و مقبلين ثمرات اعمال خود را مشاهده نمايند انه لا يضيع اجر المحسنين

و اينکه سؤال شده بود نفس بعد از فناى بدن باقيست يا نه و بر فرض بقا چه حالت خواهد داشت بعد از عرض اينفقره در ساحت امنع اقدس اعلى اينکلمات عاليات نازل قوله تبارک و تعالى و اما ما سئلت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده اعلم انه يصعد حين ارتقائه الى ان يحضر بين يدي الله فى هيكل لا تغير القرون و الاعصار و لا حوادث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقياً بدوام ملكوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنايه الله و الطافه انّ القلم لا يقدر ان يتحرّك على ذكر هذا المقام و علوه و سموه على ما هو عليه و تدخله يد الفضل الى مقام لا يعرف بالبيان و لا يُذكر بما فى الامكان طوبى لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم انه يتحرّك فى هواء ارادة ربه و يدخل فى الجنة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الاعلى و يعاشر مع انبياء الله و اوليائه و يتكلّم معهم و يقصّ لهم ما ورد عليه فى سبيل الله ربّ العالمين لو يطّلع احد على ما قدر له فى عوالم الله ربّ العرش و الثرى ليشتمل فى الحين شوقاً لذاك المقام الامنع الارفع الاقدس الابهى بلسان پارسی بشنو يا عبد الوهّاب عليك بهائى اينکه سؤال از بقاى روح نمودى اينمظلوم شهادت ميدهد بر بقاى آن و اينکه سؤال از كيفيت آن نمودى انه لا يوصف و لا ينبغى ان يذكر الا على قدر معلوم انبيا و مرسلين محض هدايت خلق بصراط مستقيم حق آمده اند و مقصود آنکه عباد تربيت شوند تا در حين صعود با کمال تقديس و تنزيه و انقطاع قصد رفيق اعلى نمايند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقّيات عالم و مقامات امم است ايشانند مایه وجود و علّت عظمى از برای ظهورات و صنايع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الارض هيچ شئى از اشيا بى سبب و علّت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردّه بوده و خواهد بود و فرق اين عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنين و اين عالم است بارى بعد از صعود بين يدي الله حاضر ميشود بهيکليکه لابق بقا و قابل آن عالم است اين بقا بقاء زمانيست نه بقاء ذاتى چه که مسبوقت بعلّت و بقاء ذاتى غير مسبوق و آن مخصوص است بحق جلّ جلاله طوبى للعارفين اگر در اعمال انبيا تفکّر نمائى ييقين مابين شهادت

میدهی که غیر این عالم عالمهاست حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند ولکن طبعین که بطبیعت قائلند در باره انبیا نوشته اند که ایشان حکیم بوده اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنت و نار و ثواب و عذاب نموده اند حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمیکه بوده و هستند انبیا را مقدم بر کل میدانند بعضی آنجواهر مجرد را حکیم میگویند و برخی من قبل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقتیکه شبه و مثل نداشته تحمل نمیفرمودند اگر نفسی بقلب صافی و بصر حدید در آنچه از قلم اعلی اشراق نموده تفکر نماید بلسان فطرت بالآن قد حصص الحق ناطق گردد

و اینکه از بعثت سؤال نمودید در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیت طوبی للعارفین

جناب من علیه بهاء الله را تکبیر میرسانیم امروز باید اولیا بخدمت امر مشغول باشند و خدمت تبلیغ است آنهم بحکمت و بیان باید کل بان متمسک باشند از حق میطلبیم شما را تأیید فرماید و مدد نماید بر آنچه سزاوار یوم اوست و نذکر فی هذا المقام من سُمی بعبد الحسین و نذکره بآبائی و نبیره بعنایتی نسئل الله ان یوفقه علی ما یقرّبه الیه فیکلّ الاحوال انتهى

این خادم فانی اولیای الهی را ذکر مینماید و از برای هر یک توفیق میطلبد تا جهد کامل مبذول دارند که شاید آفاق بنور اتفاق منور گردد در هر حال امر الله مهیمن بوده و هست باید جمیع استدعا نمائیم نفوسی را مؤید فرماید مخصوص تبلیغ امر ولکن نفوسیکه بشرایط منزله از قلم اعلی مزین باشند در یکی از الوح اینکلمات عالیات از سماء مشیت مالک الرقاب نازل قوله تبارک و تعالی طوبی از برای نفسیکه رأسش باکلیل انقطاع و هیکلش بطراز تسلیم و رضا مزین باشد مبلغین باید بکمال تقدیس و تنزیه عباد را بافق اعلی دعوت نمایند لله بگویند و لوجه الله عمل کنند انتهى امثال این بیانات در کتاب الهی و صحف و الواح ربّانی مکرر نازل بعضی لله الحمد بنور ایقان منورند و باوامر و احکام عامل ولکن بعضی مع اقرار و اعتراف بر آنچه ظاهر شده در اعمال متوقف در اینمقامات یک آیه ذکر میشود قوله تبارک و تعالی لیس بلیتی سجنی و ما ورد علی من اعدائی بل عمل احبّائی الذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی الی آخر الآیه امثال این آیات مکرر از سماء مشیت نازل طوبی لمن تمسک بها و عمل بما أمر به فی کتاب الله رب العالمین البهآء و الذکر و الثناء علیکم و علی من معکم فی هذا الامر الاعظم و النبأ العظیم الحمد لله العظیم الحکیم

ط

حبيب روحانی جناب آقا میرزا محمد ناظم علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبھی

حمد مقدس از بیان سلطان امکان و ملیک اکوان را سزااست که از کوثر حیوان عوالم معانی و عرفان را بخلع تازه مزین فرمود و این کوثر حیوان گاهی بمتابۀ حروف ظاهر و هنگامی بمتابۀ آفتاب مشرق و لائح رطوبات زانده را جذب نماید تا حرارت محبت الهی افنده و قلوب مستعدۀ را مشتعل فرماید جلت عظمته و جل اقتداره سبحان الله از سدره اننی انا الله ظاهر فرمود تا کل

مستعدّ باشند از برای اصغاء ندای الهی در این ظهور اعظم ربّانی ولكن چون از سدره منتهی در قطب فردوس اعلى ندای انى انا الله مرتفع کل بحجيم که جزای انکار است راجع الّا من شاء ربّنا باری از شجر پذیرفتند و بر خالق آن رد نمودند سبحانک یا الهی و مقصودی فی قبضتک زمام الآيات و بأمرک تتحرّک الممکنات اسألک بعرف الوحى فى آيماک و بمظلوميّک بين عبادک بأن تؤيّد خلقک على الانصاف فى امرک و العدل فى بلادک أنّک انت المقتدر الذى ما منعتک الشؤونات و لا الشبهات و لا الاشارات اظهرت ما اردته بقدرتک و سلطانک أنّک انت المقتدر القوىّ الغالب القدير و بعد نامه نامی از جناب عالی رسید از نجاتش عرصه ذکر معطر و عالم قلب محظوظ و منور چه که بذکر دوست یکتا ناطق بود و بنمایش متکلم فی الحقیقه هر حرفی از آن مثنی کتاب الهی و هر کلمه آن شاهد بر اشراق نیر صمدانی و بعد از مشاهده و قرائت قصد مقام قرب قدس نموده تلقاء وجه مالک قدم حاضر و بعد از اذن عارض اذّا ماج البحر و هاج العرف و ظهر من لسان ارادة ربّنا و ربّ العرش ما انجذبت به الأرواح و العقول قوله تبارک و تعالی

بسمی المهیمن على الأسماء

یا ایها المذكور لدى المظلوم و الشارب الرّحیق المختوم باسمه القیوم اسمع ندائی من شطر سجنی أنّه ارتفع بالحقّ لحيوة من فی السموات و الأرضین به ماج بحر العرفان فی الامکان و ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً فی خزائن عصمة الله ربّ العالمین به نطق الفردوس الأعلى یا اهل ناسوت الانشاء ابشروا فی انفسکم قد اتی مالک الأسماء و فاطر السّماء بسطان مبین و نادت الجنّة العلیا تالله قد ظهر مقصود العالم و محبوب الأمم الذى به انفطرت السّماء و انشقت الأرض و ظهر کلّ امر حکیم و نطق عن ورائهما لسان العظمة یا ملاً الأرض قد انار الأفق الأعلى بهذا الظهور الذى کان امل المخلصین و المقرّین آیاکم ان یمنعکم الحجاب عن النظر الیه او تبعدکم شبهات الدّینا عن التّقرّب الی الله ربّ العرش العظیم لعمر الله لا ینفعکم ما عندکم الّا بهذا الأمر الذى به سقطت الأصنام و نکست رايات المشرکین و ارتفعت اعلام التّوحید باسمه المقتدر القدير و آیاکم ان تمنعکم الأوهام عن مالک الأنام او الظنون عن هذا القیوم الذى قام امام وجوه العالم بقیام لم تمنعه سبحات الأمم و لا شبهات الذّین کفروا بیوم الدّین قل اتقوا الله یا قوم و لا تنکروا الذى اتاکم بما کان مستوراً فی افئدة الأنبیاء و مسطوراً من القلم الأعلى فی کتبه و صحفه لعمره انا ننصحکم لوجهه انصفوا و لا تكونوا من الصّاغرين خذوا کتاب الله بقوّة من عنده و سلطان من لدنه و لا تتبعوا سنن الجاهلین أنّه اظهر لكم ما کان مکنوناً و انزل علیکم آیات الله ربّ الکرسىّ الرّقیع أنّه ما اراد لكم الّا ما یقرّبکم الی الله یشهد بذلك کتبه و صحفه و زبره ان انتم من العارفين قد حضر العبد الحاضر امام وجه المظلوم و عرض کتابک اجبتک بهذا الكتاب المبین قد وجدنا من ذکرک نفعات حبّی و من بیانک فوحات ودى و انزلنا لک ما یكون باقیاً بقاء ملکوتی و جبروتی یشهد بذلك لسان عظمتی فی هذا المقام العزیز البدیع لعمری لا ابدل سجنی بما فی العالم و لا حزنی بفرح العالمین و لا عبراتی ببحور الحیوان و لا زفراتی بما ظهر بارادتی المهیمنة على من فی السموات و الأرضین طوبی لک بما اقبلت الی من اعرض عنه اکثر الخلق و احببت من ابغضه کلّ مشرک بعید نسأل الله ان یوفّقک و یؤیّدک على ذکره و ثنائه و خدمة امره بالحکمة و البیان أنّه هو الأمر الحکیم كذلك اظهر القلم اللّائىّ المکنونة فیہ لتقرأ و تكون من الشّاکرین قد غفرک الله و اباک فضلاً من عنده و هو الغفور الرّحیم بذکری ماج بحر الغفران و سرت نسائم رحمة ربّک الرّحمن أنّه هو السّامع المجیب یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الفرد الواحد العلیم الخیر ذکّر احبّائی من قبلی و بشرهم بسماء رحمتی و شمس عطائی و نورهم بأنوار بیانی البدیع النور المشرق اللّائىّ من افق ملکوت بیانی علیک و على من معک و على الذّین ما منعتهم سبحات الجلال و ما خوّفهم حزب الضّلال اقبلوا و اجابوا ربّهم الظّاهر البصیر

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو شاید عباد ارض فائز شوند بآنچه که الیوم از آن محرومند سبحان الله مقامی که در لیالی و ایام بمثابة غیث هاطل آیات الله از آن نازل آن را انکار نموده‌اند و خود را از اختیار می‌شمردند و اهل اقرار میدانند سد اعظم و حجاب اکبر مطالع اوهام بوده و هستند اکثر اهل عالم بظنون تربیت شده‌اند و باوهام انس گرفته‌اند طوبی از برای قوی قادری که باصبع ایقان خرق حجاب اوهام نمود و بانوار نیر ظهور فائز گشت

یا ایها الناظر الی الوجه اسماء اکثری را از بحر معانی منع نموده و بذکر اسم وصی و ولی و مرآت از مشرق آیات و مطلع بیانات محروم داشته لعمر الله احدی قادر بر طیران در این هواء لطیف روحانی نبوده و نیست مگر بمحو آنچه شنیده انصاف معدوم شده عدل بنوحه مشغول نفوسی که با ما نبوده‌اند و از اول امر آگاه نه گفته آنچه را که هیچ ظالمی نگفته قد اخذوا الأوهام لأنفسهم ارباباً من دون الله الا أنهم من الخاسرین بگو ای عباد نصح الله را بشنوید وقت را از دست مدهید سدره مبارکه باثمار لاتحصی مشهود و بحر بیان بامواج لاتحد موجود آفتاب حقیقت بانوار بدیعه و تجلیات محبوبه ظاهر و مشرق بچشم خود مشاهده نمائید نه بابصار مغلین و بگوش خود بشنوید نه باذان معرضین شاید باجنحه انقطاع در هواء معرفت الهی طیران نمائید و بآنچه الیوم از آن ممنوعید فائز گردید بمرقاة توکل قصد سماء عطاء الهی کنید و بسلم تفویض توجه نمائید انه يقول الحق و یهدیکم الی صراطه المستقیم من شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض انه هو المقدس القوی الغالب القدر انتهى له الحمد و الثناء و له العناية و العطاء در هر حین ظاهر شده آنچه ابصار عالم و عیون امم از آن روشن و منیر ولکن این فقره معلق است بعدل و انصاف قوم اگر از ما عندهم به ما عند الله توجه نمایند و قصد عرصه عدل و انصاف کنند فائز میشوند بآنچه که منتها مطلب قاصدین و غایه رجاء مخلصین است فی الحقیقه طلسم غریبی ظاهر گشته نفوسی که الیوم از حق معرضند ممنوعند از تقرّب و محرومند از استماع کلمه حق این عبد فانی حق باقی شاهد و اهل عالم انصاف کل گواه که قریب چهل سنه میشود که بخدمت قائم بوده و از جمیع امور مطلع و آگاه مع ذلک نفسی از معرضین از این عبد سؤال ننموده که شاید از ذکر وقایع برشخی از بحر آگاهی فائز شود و خود را از ظلمت نفاستیه و اوهام خناسیه و بغضای مغلین و معرضین نجات دهد مثلاً هادی دولت‌آبادی ابدأ از اول امر اطلاع نداشته و ندارد حق شاهد که آنچه گفته و میگوید من غیر اطلاع بوده و هست محض تقلید گفته و میگوید آنچه را که هیچ بی‌انصافی نگفته بمثل ارباب عمائم قبل ریاستی بدست آورده و از دست نمیدهد معجون قوی اوهام اخذش نموده و غرور او را از سلطان ظهور محروم داشته یا لیت که نزد عبد حاضر میشد و بعدل و انصاف میشنید آنچه را که نشنیده و بان نرسیده این خادم در حق کل دعا مینماید و از حق جلّ جلاله میطلبد نفوس عالم یعنی احزاب مختلفه امم را از کوثر حقیقی و بحر عنایت محروم نفرماید انه قریب مجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم

نفوس مذکوره در نامه بعد از عرض در ساحت امنع اقدس مخصوص هر یک نازل شد آنچه که حیات بخشد و زندگی تازه عطا نماید انه هو المنزل القديم

هذا ما نزل لأمة الله فاطمه عليها بهاء الله قوله تبارک و تعالی

هو المستوی علی عرش العطاء

یا فاطمه یا امتی اسمت نزد مظلوم مذکور و باین کلمات مبارکات که هر یک منبع فیض الهی و مطلع بیان ربانیت ترا ذکر نمودیم ملکات عالم محرومند و اماء مقبلات فائز لله الحمد از رحیق بیان مقصود عالمیان نوشیدی و بافق اعلی توجه نمودی انه ظهر و اظهر ما اراد فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم وصیت مینمائیم تو و سایر اماء را بآنچه سزاوار یوم الله است طوبی لأمة اقبلت و فازت و ویل لكل عالم مریب

هذا ما نزل لأمة الله خدیجه علیها بهاء الله

هو المستوی علی کرسی بیان

یا خدیجه علیک بهاء الله رب العرش و الثری امروز آفتاب ظهور از افق سماء سجن مشرق و لائح و بحر فضل امام وجوه مواج و نار در سدره مبارکه بأعلى النداء ناطق ولكن عباد غافل و محجوب بظنون تربیت شده اند و باوهام مانوسند طوبی از برای نفسی که حجیات اوهام را خرق نمود و بانوار یقین فائز گشت از حق جل جلاله بکمال عجز و ابتهاج بطلید که شاید اماء ارض را محروم ننماید و عباد را از بحر معانی منع نفرماید اوست کریم و اوست رحیم لا اله الا هو الواحد العزیز العظیم
هذا ما نزل لضيآء عليه بهآء الله

هو الناطق امام الوجوه

یا ضیآء علیک بهآء الله مالک ملکوت الأسمآء ذکرت مذکور و اسمت حاضر قسم بآفتاب افق بیان جمیع آنچه مشاهده میشود معادله بکلمهئی از کلمات الهی ننماید آفتاب فضلش عالم وجود را منور نموده و آسمان عنایتش بانجم رحمت و شفقت مزین گشته طوبی از برای نفسی که بمشاهده فائز گشت و بطراز ذکرش مزین نعیماً لک و لأیک و لأختک من لدی الله الفرد الواحد المهیمن القیوم
و هذا ما نزل لأمة الله ربیعه علیها بهآء الله

هو السامع المجیب

یا امتی اذا سمعت ندائی و وجدت عرف بیانی قولی
الهی الهی لک الحمد بما ایدتني علی الاقبال الیک و التوجه الی افق ظهورک ای رب انا امة من امائک و ورقة من اوراق سدره عنایتک اسألك بالحبیل الذی اذا تحرک تحرکت الکائنات بأن تؤیدنی علی ذکرک و ثنائک ثم اکتب لی من قلم فضلک ما کتبه لأوراقک و امائک اللآئی فزن بالطواف حول کعبة لقاؤک و شربن رحيق الوحی من ید عطائک ای رب ترانی مقبلة الیک و متمسكة بحبلک اسألك بأن لا تخیننی من بدائع جودک و فضلک انک انت مالک الجود و سلطان الوجود لا اله الا انت ربی الغیب و الشهود
و هذا ما نزل لجناب محمد صادق علیه بهآء الله

بسمی الذی به تضرع عرف الرحمن فی الامکان

یا ایها المذكور لدى المظلوم اسمع النداء من الأفق الأبهی انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير انه ينادی فی کلّ الأحيان لنجاة من فی الامکان ولكن القوم لا يسمعون ما ارتفع بالحق الا انهم من الأخسرین فی کتابی المبین قد ذکرک من احببني ذکرناک بما یقی بدوام ملکوت الله رب العالمین اذا فزت بآیاتی ول وجهک شطر الله ربک و رب آبائک الأولین و قل
الهی الهی اشهد ان باسمک محت الأسماء و بظهورک سقطت الأصنام و نکست الأعلام و اضطربت الأوهام و بعنایتک جرى کوثر الحیوان الذی جعلت منبعه قلمک الأعلى ای رب ترانی مقبلاً الیک و راجياً بدائع فضلک و آملاً ما قدرته لأصفيائک اسألك باقتدار کلمتک العلیا و اثمار سدره المنتهی بأن تجعلنی ناطقاً باسمک و ذاکراً ما ظهر من عندک ای رب ان المسکین

اقبل الى بحر جودك و القاصد نير عطائك اسألك بأن تكتب لى اجر الذين فازت اعمالهم بالقبول و حضروا امام وجهك فى
سجنتك الأعظم أنك انت مولى العالم و مرئى الأمم لا اله الا انت المقتدر العليم الحكيم
و هذا ما نزل لربابه ضلع المذكور عليها بهاء الله مالك يوم النشور

بنام مقصود يكتا

يا امة الله عليك بهائى لله الحمد فائز شدى بآنچه كه در كتب الهى مذکور و مسطور حقّ جلّ جلاله جميع احزاب عالم و
اشياء كلّها را باين ظهور اعظم بشارت داده و كل را از برای اين يوم مبارك خلق فرموده ولكن شبهات جهلا و اشارات علما و
سطوت امرا كل را از بحر بيان مولى الورى منع نموده كل بخود مشغول و از او غافل الا من شاء ربك زخارف دنيا اهل ناسوت
انشاء را محروم داشته چه بسيار از رجال كه از فرات رحمت محرومند و از تقرب بحقّ جلّ جلاله ممنوع اشكرى ربك انه
وفّقك و ايدك و ذكرك فى سجنه العظيم لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم
و هذا ما نزل لجناب على اكبر عليه بهاء الله

بسمى العظيم

يا على قبل اكبر متوهّمين بمثابه حزب قبل بظنون متمسّكند و از بحر علم الهى غافل و محجوب اقوال قبل بميان آمده و سيل
اوهام ظاهر گشته از ضعيفه و بغضاي آن حزب ظاهر شد آنچه كه ملائكة مقرّبين و مشارق ظهور ربّ العالمين بنوحه و ندبه
مشغول گشتند و حال هم معرضين بيان بمثابه آن قوم بل اخسر مشاهده ميشوند عمل نموده اند آنچه را كه هيچ ظالمى عمل
نموده و در اطفاء نور الهى و اخماد نار محبت ربّانى بسعى تمام و جهد كامل مشغولند سبحان الله غفلت بمقامى رسیده كه نور
آفتاب حقيقت را انكار مينمايند و امواج بحر بيان را ستر ميكند بمثابه سحاب حائل گشته اند و عباد را از تجليات نير برهان
منع کرده اند كذلك سؤلت لهم انفسهم از حقّ جلّ جلاله ميطلبيم بصر عطا فرمايد و سمع بخشد شايد غافلين آگاه شوند و
بشطر الله توجه نمايند أنك خذ كتابى باسمى و قوتى انه يقربك الى ملكوتى و يحفظك من شبهات المريبين و اشارات
التاعقين نسأل الله ان يؤيدك على الاستقامة و يكتب لك خير الدنيا و الآخرة انه هو المقتدر القدير بهاء من لدنا عليك و
على ضلعك التى آمنت بالله ربّ العالمين يا خديجه بحبل عنایت متمسّك باش و بافق فضلش ناظر از حقّ ميطلبيم اماء خود را
بطراز عفّت و امانت و صدق و صفا مزين فرمايد انه هو الفيّاض الكريم اماء الله را در اين حين ذكر مينمائيم و بعنايت و
شفقت و توجه حقّ جلّ جلاله بشارت ميدهيم و از برای كل تأييد ميطلبيم بر اعمالى كه سبب ارتفاع كلمه الهى است انه
يقول الحقّ و يأمر عباده و امائه بما ينفعهم فى كلّ عالم من عوالمه انه هو الغفور الرحيم انتهى

الحمد لله هر يك از اوليا و اوراق فائز شد ببحر بيان و نور ظهور اين خادم فانى از حقّ ميطلبد كل را مؤيد فرمايد بر
اخذ لآلى بيان كه از عمّان فضلش ظاهر شده اگرچه ظاهر بوده و هست ولكن رسيدن بان بى تأييدات و عنايات حقّ ممكن
نه انه يؤيد من يشاء كما ايدهم على الاقبال و ذكرهم بذكر لا تعادله اذكار الأمم انه وليّ المحسنين و مقصود العارفين
اذن حضور طلب نموده اند بعد از عرض امام وجه اين كلمه عليا از فم مشيت ظاهر قوله تبارك و تعالى يا ايها الناظر الى
الوجه عالم را حبّ مال و جاه از فيوضات يوم مآل محروم نموده بشأنى كه مصلح عالم را مفسد دانسته اند و بحر عدل را ظلم
انگاشته اند بكمال جدّ و جهد بمنع عباد از ساحت حضور مشغولند اهل اعتساف حايل گشته اند از حقّ ميطلبيم انصاف عطا
فرمايد بارى اگر حكمت اقتضا نمايد توجه نمايند ولكن توجهى كه توجه به الموجودات الى الله مالك ملكوت الآيات اشكر

ربك بهذا الفضل الأعظم الذي ظهر من نباه العظيم انتهى الحمد لله نير اذن از افق سماء عطا اشراق نمود اشراقی که ظلمت حزن را بسرور تبدیل فرمود حسب الأمر اگر نفسی هم و یا نفسین توجه نمایند باسی نیست یا حییبی لازال حقّ جلّ جلاله اولیای خود را دوست داشته و دارد و عنایتش بمثابه آفتاب مشهود ولكن باسباب اخرى ممنوع گشته اند اول سبطوت امر تانی ضوضاء علما و ثالث كلمه مبارکه که از فم مشیت استماع شده قوله تبارک و تعالی ارض سجن ظاهرش ساکن و باطنش متحرک انتهى العلم عند الله ربنا و ربّ العرش العظيم

اینکه ذکر یکی از اعمام را فرمودند که قبل از فوز بایمان صعود نموده بعد از عرض در موقف اعلی این کلمه علیا نازل قوله تبارک و تعالی نسال الله ان یغفره بجموده و کرمه و ینزل علیه رحمة من عنده و نوراً من لدنه انه هو اکرم الأکرمین و ارحم الرّاحمین

یا محمد علیک بهاء الله الفرد الأحد حمد کن مقصود عالمیان را که ترا تأیید نمود بر اقبال و ذکر انه یؤید من یشاء بجموده و کرمه و هو القویّ القدیر و اجابت فرمود آنچه را اراده نمودی انّ الأمر فی قبضته یعطى و یمنع و هو الأمر الآخذ العلیم الحکیم انتهى بحر غفران و عنایت حقّ جلّ جلاله امام وجوه کل موجود و لکن ناس نسناس این فضل اکبر را باوهامات انفس خود انکار نموده اند این ایام غافلگی که جمیع اشیاء بر غفلت و نادانیش گواهند ذکر نموده آنچه را که هر حرفی از آن شاهد بر جهل اوست ایکاش معرضین از اصل امر آگاه میشدند الی حین نمیدانند آنچه نزد نقطه اولی روح ما سواه فداه رفته از که بوده باری حقّ از دوش بمثابه آفتاب مشهود و واضح و لکن کوران و بی بصران از مشاهده محرومند ذرهم فی خوضهم یلعبون انا لله و انا الیه راجعون

اینکه فوز و فلاح خاتمه را طلب نموده اند بعد از عرض در ذروه علیا لسان عظمت باین آیات محکّمات ناطق قوله تبارک و تعالی یا ایها الشّارب ریحی ندایت را شنیدیم و عرض العبد الحاضر ما ناجیت به الله ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الأولى الذی اتی من افق الاقتدار بسلطان مبین طوبی للسانک بما نطق بالحقّ نساله تعالی ان یوقّک علی ما تنجذب به افئدة المقبلین و یرفعک بین العباد باسمه انه هو المقتدر القدیر قل

الهی الاهی لک الحمد بما جعلتني مقبلاً الیک و مقراً بوحدانیتک و معترفاً بما انزلته فی کتابک ای ربّ ترانی منجذباً بآیاتک و متمسکاً بحبلک و راجياً الورد فی لجة بحر احدیتک و القیام لدى باب عظمتک و الحضور امام وجهک اسألك یا موجد العالم و محیی الأمم بالاسم الأعظم بأن تقدّر لی ما یقرّنی و یحفظنی و ینصرنی و یكون نوراً لی فی کلّ عالم من عوالمک ثمّ قدرّ لی یا اله الأسماء و فاطر السّماء خیر الآخرة و الأولى انک انت الله لا اله الا انت لم تزل کنت مقتدراً بارادتک و مهیماً بمشیتک تفعل ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشیاء لا اله الا انت السّامع المجیب ای ربّ قدرّ لی و لمن معی و لمن تمسک بحبل عطائک و تشبّث بذیل رحمتک ما قدرته لأصفيائک و امنائک انک انت المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر انتهى

لله الحمد امواج بحر عطا متتابعاً مترادفاً ظاهر و مشهود هنیئاً لجناحک و مریناً لحضرتک یسأل الخادم ربّه بأن یجعلک قائماً علی خدمته و ناطقاً بذكره بین عباده انه هو المقتدر القدیر دوستان آن ارض را از قبل این خادم تکبیر برسانید از برای هر یک از حقّ جلّ جلاله استقامت میطلبم چه که غافلین و ناعقین و معتدین در کمین بوده و هستند اسأله تعالی بأن یحفظهم و یقدرّ لهم ما یقرّبهم و یوقّهم علی الاستقامة الکبریّ انه هو المؤید الحکیم البهاء و الذکر و الثّناء علی جنابکم و علی من معکم و علی کلّ ثابت راسخ قائم ناطق مستقیم الحمد لرّبنا العزیز الحکیم

خادم

فی ۱۹ جمادی الأولى سنة ۱۳۰۶

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

سرور معظم مکرم حضرت طیب الهی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مقدس از بیان و عرفان محبوبی را لایق و سزااست که عنایتش جمیع عالم را احاطه نموده و رحمتش جمیع امم را سبقت گرفته اوست یکتا و اوست بینا و توانا لم یزل مقتدر بوده و لایزال خواهد بود و شمس عنایتش بشأنی از افق فضل اشراق نموده که حکم سیف را از میان برداشت و نصرت امر را بحکمت و بیان مخصوص فرمود تعالی فضلته تعالی تعالی کرمه چه نیکوست حال نفوسیکه از این کأس آشامیدند و بما اراده الله عامل گشتند قلم اعلی باعلی التداء جمیع عالم را بمحبت و وداد امر نموده و کل را از آنچه سبب فصل و اختلاف و کدورت و امثال آنست نهی بلیغ فرموده لیظهر فضلته و جوده و کرمه و احسانه

سبحانک یا من باسمک نطقت السدرة فی اعلى الطور و اشرفت شمس علمک من افق الظهور بان تؤید اولیائک و اصفیائک علی ما نطق به القلم الاعلی ثم علمهم یا الهی ما اردته فی ایامک من اظهار امرک لئلا یظهر من الخلق ما یرتفع به ضجیح عبادک و صریخ خلقک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک اسرار ما کان و ما یکون و اصلی و اسلم علی اولیائک الذین نبذوا الظنون و الاوهام باسمک و قاموا علی خدمة امرک و فازوا برحیق الرضاء من ید عطائک ای رب ایدهم فیکل الاحوال علی ما تحب و ترضی انک انت مولی الآخرة و الاولی لا اله الا انت المهیمن القیوم

و بعد قد فاز الخادم الفانی باثر مدادکم و اجتذبه علی شأن قرئه مره بعد مره فلما عرفت ما فیه من ابکار عرفانکم و ما ظهر من خضوعکم و خشوعکم و فنائکم لله ربنا و ربکم قصدت المنظر الاعلی الی ان حضرت تلقاء الوجه و عرضت ما فیه قال و قوله الاحلی

انشاء الله بعنایت الهی فائز باشید و بما یهدب به اخلاق العباد متوجه و ناطق یا طیب ناس غافلند و مربی لازم دارند و بمعلم محتاجند باید بعنایات اطبای الهی و حکمای عصر امراض خود را بیابند و در صدد معالجه برآیند جهد نمائید که شاید ناس غافل ثمره اعمال حسنه و اخلاق مرضیه را ادراک نمایند اگر باینمقام فائز شوند هر یک خو را مصلح و مهذب و موصل غافلین و تارکین مشاهده نماید قلم مظلوم در اکثر احیان بمحبت و شفقت و اتحاد امر فرموده و نصرت مذکوره در الواح را بتصریح تمام ذکر نموده مع ذلک ملاحظه میشود بعضی فساد را اصلاح دانسته اند و از نصرت شمرده اند لا فوالذی خلق العالم بکلمه من عنده نصرت امر الله بحکمت و بیان بوده و آنها بکمال روح و ریحان معلق کشته از حق میطلبیم جمع را مؤید فرماید بآنچه زیور است

بگو ای عباد از برای عمار عالم از عدم بعرضه وجود آمده‌اید فساد و جدال شأن انسان نبوده و نیست الیوم اگر نفسی سبب حزن نفسی شود من ای ملة کان لدی المظلوم محبوب نبوده یشهد بذلک لسان ظاهری و لسان باطنی و عن ورآئهما کلّ عارف بصیر و کلّ عالم سمیع اصل مذهب که از سماء امر الهی نازل شده مقصود اتحاد و اتفاق خلق بوده یا طیب حال ملاحظه کن که این گوهر پاک چگونه بغبار اوهام آلوده گشته و از ظلم نادانان بمقامی رسیده که سبب و علت بغضا ما بین عباد الله شده اینست زلال کوثر بیان که از ملکوت علم الهی جاری گشته طوبی از برای نفسیکه تقرّب جست و باسم حق از او نوشید امید چنانست که اهل بها بما اراده الله فائز شوند و مطالع الفت و اتحاد گردند که شاید بعنایت الهی و فیوضات رحمانی سبب اصلاح عالم و تعمیر آن گردند دوستان آن ارض را از قبل این غریب تکبیر و سلام برسان و بگو انشاء الله بکمال حکمت بذکر حق مشغول باشید بشأنیکه اذکار شما در قلوب تأثیر نماید و وصیت میکنیم شما را برأفت و رحمت و حلم و امانت و صدق که شاید عالم تیره بعنایت سراجهای اخلاق مرضیه و اعمال طیبه روشن و منیر گردد اینست معنی نصرت که در کتاب نازل شده اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلا و ضرر نفسی گردد فی الحقیقه آنعمل بمظلوم راجعست اتقوا یا احبّائی عن کلّ ما تکرهه العقول کذلک ینصحکم قلمی و یوصیکم لسانی الصّادق الامین انتم امام عینی نذکرکم و تتکلّم معکم و نبشّرکم بما قدرّ للمخلصین فی ملکوت الله ربّ العالمین انتهى الحمد لله عنایت و مرحمت بشأنیست که بذکر و تفصیل اینفانی محتاج نه هم تو برخوان باقی این گفتگو لله الحمد فیکلّ الاحوال انه لهو الغنی المتعال

دستخط عالی که تاریخ آن ۲۰ ذالحجه بود این خادم فانی بزیارت آن فائز مایه بهجت و سرور لا یحصی گشت تأخیر جواب از مثل این عبد معلوم و واضحست که از کثرت اشغال بوده و خواهد بود چه که از جمیع جهات معلوم و اینبعد وحده باید تدارک کل نماید از حق جلّ جلاله سائل و آلم که اینفانی را از قطره‌های بحر باقی بیاشاماند و بر این امر خطیر مؤید فرماید بکرات اینبعد متفکّر که چگونه میتوانم از عهده آنچه لازمست برآیم باز ملاحظه میشود که حق تعالی جلّ جلاله و عظمت سلطنته تأیید میفرماید و همچنین نظر باطمینانیکه اینبعد از آنحضرت داشته و دارد اگر در جواب تأخیر رود خود را مسئول نمیداند انشاء الله فضل بدیعی ظاهر شود و اینبعد را بما اراد المقصود بدارد

و اینکه در باره آقا عبد الحسین ابن جناب علی پاشا خان مرقوم فرموده بودید در این ارض ذکری از او نبود تا آنکه از ارض طا نوشته بودند که خان بسیار محزون و مهموم است از جهت اینکه ابن ایشان همراه جناب صبری افندی علیه بهاء الله رفته و مقصود آن بود که بساحت اقدس فائز گردد و حال اگر اذن باو عنایت نشود این سبب حزن لا نهاییه از برای خان شود لذا از مشرق فضل شمس اذن مشرق اصل این بوده که اذن عنایت شد لاجل فرح قلب سرکار خان و حال هم آنچه واقع شد مقبولست و احدی نسبت بآنحضرت بکلمهئی نطق نمود از اینجهات مطمئن باشند من فاز بعنایة الله انه لا یذکر الا بالخیر و هر که از اینمقام تجاوز نماید معلوم میشود از اهل غفلت است

و اینکه در باره اکراد و عبیدالله ثانی مرقوم فرموده بودید خدا شاهد و گوا هست که این از اعمال عباد است ظلم که از حدّ اعتدال تجاوز نمود ثمره آن اینست که دیده و شنیده شد دو نفس مظلوم را که بشهادت کل بخدمت عباد الله قیام نمودند از برای زخارف معدوده و دراهم فانیه چه کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین آنچه بر ما میرسد از اعمال ماست چه مقدار نفوس از میان رفت و چه مقدار ضرر بدولت و ملت واقع و چه مقدار از ارض که قاعاً صفتاً مشاهده میشود باری اعوذ بالرحمن من شرّ النفس و الهوی

و اینکه در باره حرکت و توجه آنحضرت مع اهل مرقوم داشتند عرض شد فرمودند حال مصلحت نبوده و نیست عنده حکمة کلشی فی کتاب مبین این ارض هم نظر بعضی از امور یوماً فیوماً در تنزل مشاهده میشود شما در نظرد و آنچه

مصلحت است البتّه ذکر شده و میشود کبّر من قبلی علی وجهها و بشرّها بذکری انشاء الله عنایت مخصوصه الهیّه در باره ایشان بوده و خواهد بود اجر هیچ عاملی ضایع نشده و نخواهد شد ان ربّک لهو الفضل الغفور الکریم انتهى

و اینکه در باره جناب سعید علیه بهاء الله مرقوم داشتید عرض شد فرمودند یا سعید قد ذکر ذکرک لدى المظلوم ذکرناک بهذا الذکر نسئله تعالی بان یرزقک حسن المآب و یقدّر لک ما یقرّبک الیه و یکتب لک ما ینفعک فی الدنیا و الآخرة انه لمولی البریة و مالک الاحدیة لا اله الا هو المقنن العظیم الحکیم

و اینکه در باره حبیب روحانی جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله مرقوم فرموده بودید انشاء الله بعنایت حق فائز بوده و هستند و در جمیع احوال بافق اعلی ناظر باشند ذکرشان عرض شد و اظهار عنایت از مطلع فضل ظاهر و همچنین بسایر دوستان که در کتاب آنحضرت بود در حین تحریر اینورقه اینفانی بحضور احضار شد فرمودند بنویس بطیب علیه بهائی یا طیب کبّر من قبلی علی وجوه احبّائی و سلّم علیهم بامری و بشرهم بارادتی و عنایتی و اقبالی و وصّ الکلّ باذنی بالحکمة و بالحکمة و بالحکمة لئلا یتظهر من احد ما تتکدّر به بعوضه فکیف الانسان تعالی الرّحمن الّذی علّمنا ما اراد و هدانا الی سوّی الصّراط عرض دیگر آنکه خدمت دوستان و آقایان که از زلال ریحی عرفان نوشیده‌اند و بافق اعلی ناظرند تکبیر اینعبده که مقامش محدود است بمقام اینعبده منوط بعنایت و مرحمت آنحضرتست اینعبده امیدوار است که از فضل محبوب جمیع بما یحبّ و یرضی موفّق شوند

و اینکه در دستخط آخر مرقوم فرموده بودید که جناب ملا محمدعلی دهجی علیه بهاء الله از سمت کرمانشاه عازم هستند سبب بهجت و فرح شد انشاء الله صحیح و سالم بوطن وارد شوند

در یومی از ایام اینعبده فانی در ساحت اقدس فائز ذکر ابن آنحضرت جلال الدین علیه بهاء الله معروض شد بسیار اظهار عنایت فرمودند اینعبده در این حین بخاطر آمد انشاء الله در ظلّ سدره فضل ساکن باشند و از ریحی مختوم محبوب بیاشامند و از حق جلّ جلاله سائل و آلمم که جناب اخوی که از فراقشان محزونند بایشان برسند و آن حزن بکمال سرور مبدّل گردد انه معجیب کریم

عرض دیگر آنکه عریضه جناب محمدامین بیک رسید و در ساحت اقدس معروض گشت هذا ما نطق به ملکوت البیان یا محمد قبل امین قد حضر کتابک و قرئه العبد الحاضر لدى المظلوم و اجنباک بما تقرّر به العیون قل

سیحانک یا من باسمک هاج عرف البیان فی الامکان و ماج بحر العرفان بان تؤیّدنی علی ما امرتنی به فی کتابک و توقّنی علی ذکرک و ثنّاک بین عبادک ای ربّ ترانی متمسکاً بحبل فضلک و متشبّثاً بذیل عنایتک اسئلك بالاسم الّذی به سرت نسماک الکریم علی العالم و فاحت نفحة قمیص الظهور بین الامم بان تجعلنی فیکلّ الاحوال ناطقاً بذکرک و ناظراً الی شطر فضلک و عاملاً بما امرتنی به من مطلع وحیک ای ربّ انا المسکین الّذی اراد جودک و الطافک و الفقیر الّذی سرع الی بحر غنائک اسئلك بان تکتب لی ما کتبه لاصفیائک الّذین اقبلوا الیک و اعرضوا عمّا دونک انک انت المقنن الّذی لا تعجزک شئون العالم و لا تمنعک اشارات کلّ غافل مریب لا اله الا انت الغنی الغالب المقنن القدر انتهى

انشاء الله موفّق شوند بقرائت این مناجات و راضی باشند بما اراده الله له انه لهو الغفور الکریم و همچنین ذکر صلوتیکه جناب میرزا محمد نوشته بودند دیده شد و بساحت اقدس فائز این جواب از مطلع عنایت ظاهر یا محمد قد رأینا ما ارسلته لدى المظلوم نسل الله تعالی بان یعرفک ما ینفعک و یعلّمک ما یهدیک الی صراطه المستقیم سدره الحکمة و اصلها و فرعها و غصنها عرفان الله جلّ جلاله و عظم شأنه و کبر کبریّاته و انه لا یعرف بدونه و لا یوصف بما عند النّاس فاعلم بانّ کلّ الذاکرات و الاوصاف و العرفان یرجع الی سفرائه و یتتبی الی اولیّائه الّذین ارسلهم الی عبادته و خلقه طوبی لمن عرف هذا المقام الاعلی و فاز بما اراده الله مالک الاسماء و فاطر السّماء انشاء الله باید جهد نمائید تا بحکمتی فائز

شوید که آنجناب و سایر خلق ظاهراً و باطناً از او منتفع شوند و نصیب برند حکمت اهل ایران که بعضی از علمای اعلام علی قولهم بآن ناطقند محض حرف بوده و هست قد بدئت من اللفظ و ختمت الیه یشهد کلّ عارف بما شهد المظلوم فی هذا السّجن المتین انشاء الله بعنایت عالم حقیقی از دریای علم الهی بیاشامی و از آفتاب حقیقت منیر و روشن باشی بعضی از حکمای ایران بعض کلمات حکمای قبل را از اینمظلوم سؤال نموده‌اند و شخص سائل در خدمت حکیم سبزواری تحصیل نموده اینمظلوم در اوائل بجواب اینگونه سؤالات مشغول میشد باری در جواب سؤالشان از بسیطة الحقیقه ذکر شد آنچه که هر ذی بصر و ذی سمعی مشاهده و استماع نماید او را بافق هدایت دلالت کند مع ذلک از شخص سائل اثری ظاهر نه فاسئل الله الذی لا اله الا هو بان یوفّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی انه مالک العرش و الثّری و سلطان الآخرة و الاولی جمیع ناس از رحیق انصاف گذشته‌اند و بصدید اعتساف مشغولند عالم را جاهل و جاهل را عالم دانسته‌اند و در بیدای غفلت و جهالت هائم و بما تأمرهم اهوائهم عامل الا من شاء الله مالک الوری و السّلام علی من اتّبع الهدی انتهى

حسب الامر آنکه از اینگونه اشخاص مطمئن نشوید چه که مقصودشان حرفیست که گفته شود چنانچه معلوم و واضع و مبرهن شد آنچه ذکر شد جواب داده میشود و لکن ارض جز قابل انبات نه یشهد بذلک کلّ عالم بصیر انتهى
عرض دیگر آنکه عریضه حکما را که ارسال داشته بودند عریض ایشان بعضی از قبل و قبل رسیده و جواب از ساحت اقدس حیاً و میتاً ارسال شد و همچنین در این ایام از ارض هم تفضیلی از ایشان و اقبالشان معروض داشته‌اند جواب ارسال شد جمعی از ابناء خلیل و ملائک کلیم اصنام اوهام را شکستند و بافق یقین توجّه نمودند انشاء الله حق جلّ جلاله کل را هدایت فرماید تا این ضعیفیکه بر دین اسلام عارض شده بقوت و غلبه مبدل گردد انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا اله الا هو العزیز الحمید

و اینکه در باره جناب محمد از اهل کابل مرقوم داشتید لدی العرش عرض شد و این کلمات عالیات در جواب صادر یا محمد اینمظلوم جمیع اهل عالم را بمالک قدم دعوت نمود و بآنچه سبب و علت آسایش خلق است هدایت فرمود و لکن ناس غافل باوهام و ظنون تشبّث نموده‌اند و از حقّ مبین اعراض کرده‌اند و هم را بجای یقین اخذ نموده‌اند و صنم را صمد دانسته‌اند و بان سجده کرده‌اند اینست شأن خلق قسم بافتاب افق سماء بیان اینمظلوم جز خیر محض اراده نداشته و جز امر بمعروف و ما یظهر به شأن الانسان تکلم نموده وارد آوردند بر او آنچه بر احدی وارد نیامد قد سمعنا فی سبیل الله صلیل سیوف الاعداء و صهییل خیول الاشقیاء و صبرنا بفضلہ و عنایتہ و نسله فی کلّ الاحوال بان یؤید العباد علی ما اراد و یوفّقهم علی ما یحبّ و یرضی انه مولی الوری و مالک الآخرة و الاولی انشاء الله آنجناب بیصر حدید و قلب منیر و صدر منشراح در امر الله نظر نمایند و تفکر کنند شاید بلغالی بحر معانی فائز گردند انا سمعنا ذکرک ذکرناک بهذا الذکر الذی به فُتح باب العرفان علی من فی الامکان تعالی الرحمن الذی ظهر بمظهر امره المبرم الحکیم سوف تفتنی الدنیا و ما فیها من الرّخارف و النّفوس و العلوم و الفنون و یرقی الامر لمن شهد بذاته لذاته قبل خلق الاشیاء انه لا اله الا هو العزیز العلیم و للکلّ ان یتمسکوا بالحکمة و یعاشروا مع العباد بالروح و الرّیحان و یرفّهم بالحکمة ما هو المستور عن انظر الغافلین الحمد لله ربّ العالمین انتهى اینکلمات عالیات مخصوص جناب سید محمد از اهل کابل مرقوم شد و لکن فرمودند امثال این نفوس بسیار مشکل است بملکوت ایقان صعود نمایند و لله تکلم کنند و الی الله توجّه نمایند بسیار از این نفوس ذکرشان در مراسلات احبّای الهی بوده و الواح متعدّده مخصوص هر یک نازل و بعد بهیچوجه خبری از آن نفوس اصفا نشد از حقّ جلّ و عزّ بطلید تا ناس را مؤید فرماید بر آنچه رضای او در اوست اقلّاً اینقدر ادراک نمایند که فساد و نزاع و جدال شأن حق و اولیای او نبوده و نیست انسان باید در صدد اصلاح برآید انه بمنزلة البصر بین البشر کذلک ذکر من قبل و فی هذا الحین انتهى

عرض ديگر حضرت غصنين اعظمين اكبرين امنعين اقدسین روحی و ذاتی و كینونتی لتراب اقدام عزهما الفداء بابدع
ذکر و ابھی تکبیر آنحضرت را ذاکر و همچنين جميع طائفان و عاكفان عرض خلوص و تکبیر لا نهاییه معروض میدارند البهَاء
علی حضرتکم و علی من معکم و اهلکم و علی کلّ من عمل بالمعروف و اتّبع ما أمر به فی کتاب اللّٰه ربّ العالمین

خادم

۳ ربیع ۲ سنه ۱۲۹۸

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

ناصره

حبيب فؤاد جناب آقا علی اکبر علیه سلام الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة والاعتدار

حمد مقدّس از حدود حضرت محمودیرا لایق و سزااست که باسمش مقام محمود ظاهر و بمقامش مقام و رفعاها مقاماً علیاً باهر اوست قائممقام حق جلّ جلاله ما بین خلق اوست ختم رُسل و شاه سُبل باو حجاز منور و مجاز بحقیقت مبدل بطحا بآب معارف فائز و یثرب بضیاء آفتاب ظهور مزین علیه و علی آله و اصحابه صلوة الله و سلامه و فضله و الطافه و رحمته و احسانه و بعد نامه آنحبيب فؤاد رسید فرح لا نهایه دست داد از صحت شما روح راحت یافت و از مولود شما قلب بشارت لله الحمد نعمت و رحمت فضل و عطا در صباح و مسا بر دوستانش مبدول فرموده و میفرماید السن عالم و اقلام امم از ذکر اینمقام عاجز و قاصر بعد از عرض امام وجه مولی لسان شفقت باینکلمه مبارکه ناطق یا علی اکبر نعمت لا تحصی و عزت لا تفنی مخصوص اولیای حق بوده و هست قسم بافتاب افق بیان مخصوص انبیا و احبای ایشان اسما و صفات الهی در عالم ظاهر و باهر العزة لله و لرسوله و للمؤمنین عزت همشأن میطلبد جمیع صفات طالب محل و عاشق مقامند و مقام و محل اولیا و اصفیای الهی بوده و هستند آنک اذا سمعت ندائی و شربت رحيق بیانی قم ثم ولّ وجهک الی القبلة و قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی الی صراطک المستقیم و علمتني عرفانک و الاقبال الیک و عرفتني توحید ذاتک و تقدیس نفسک اسئلک بمشارق امرک و مطالع فضلک و مهابط علمک و حکمتک بان تبارک لی ما اعطیتني بجدوک و عطائک و قدر لی و لامها و لها خیر الآخرة و الاولى آنک انت مولی الوری و آنک انت السامع المجیب و اما الورقه سمیناها ظهوریه انتهى

الحمد لله آنحبيب فؤاد مورد عنایت و الطاف واقع اینفانی از حقّ باقی میطلبد برکت و نعمت از سماء عطا عطا فرماید اوست معطی و اوست کریم ورقه اهل علیها سلام الله را سلام میرسانم و از برای او توفیق طلب مینمایم السلام و الثناء علیکم و علی من معکم و علی عباد الله الصالحین

خادم

فی ۲۵ شهر ربیع ۱ سنه ۱۳۰۵

قدری هم نبات عنایت شد این شیرینی شما امّا شیرینی ما با شماست این طلب ما از حق میطلبم شما را تأیید فرماید تا وقتی از اوقات عالم ادا فرمائید

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

النَّاطِرُ إِلَى وَجهِ اللَّهِ الْبَهِيِّ الْجَنَابِ الْوَرَقَاءِ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللَّهِ مَالِكِ الْعَرْشِ وَالْقَرِيِّ

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْإِبْهِيِّ

حمد مقدّس از ذکر و اصغا مالک اسماء را لایق و سزاست که از آفتاب آسمان علم عالم انسان را منور فرمود و سماء دانائی را بانجم بینائی مطرّز نمود جهان دانش نزد قطرهئی از دریای دانائی او خود را جاهل و ابکم و الکن مشاهده نماید و عالم بینائی نزد ظهور نقطه کتابش خود را اعمی و اصم ملاحظه کند عند ظهور اختیارش یفعل ما یشاء متحرّیر و مبهور و عند بروز اقتدارش یحکم ما یرید منصعق و مطروح عرصه معانی از حرکت قلم اعلی متزلزل و ملکوت عرفان نزد اشعه انوار شمس بیانش خاضع و خاشع نسیم قمیصش حدائق قلوب عشاق را تازه و خرّم نموده و عرف عنایتش ممالک جان را معطر فرموده از یک ذکرش آسمان دانش مرتفع گشته و از یک ندایش جهان پژمرده تازه شده زهی جسارت که خادم فانی در این مقام نطق نماید و زهی خسارت که خود را از اهل حیات شمرد مردگانیم در فنای عشق افتاده و مدهوش تا کوثر بیان چه کرم مبذول دارد هیکل فانی را بعدم راجع کند یا حیات پاینده عطا فرماید الأمر بیده یعطی و یمنع و هو الأمر الحاکم النَّاطِرُ الشَّاهِدُ الْخَبِيرُ

از حقّ جلّ جلاله فضل و رحمت و شفقت و عنایت و الطاف و مواهبش را این خادم فانی سائل و آمل است در لیالی و ایّام بکمال عجز و ابتهال تأیید اصفیا و اولیا را مسئلت مینماید تا کل بذکر و ثنا و خدمت امر قیام نمایند و به ما اراده الله عامل شوند انشاءالله امید است که نفوس مقدّسه منقطعۀ مطمئنۀ از ریح بیان سرمست شده در عرصه امکان درآیند و جمیع ادیان را بافق رحمن هدایت نمایند حبّذا هذا اليوم المبارک حبّذا هذا اليوم المقدّس الَّذی فیه سرت التّسمه و نطق لسان الأحدیة و ظهر ما کان مکنوناً فی خزائن قدره ربّنا المقتدر القدير

سبحانک یا من الیک توجّهت الأشياء و بک انشقت الأرض و انفطرت السّماء و الی بحر اسمک الأعظم سرعت حقائق الأسماء اسئلک باسمک القیوم و سلطانک المهیمن علی ما کان و ما یرکان بأن تکتب لأولیائک من قلمک الأعلی ما ینفعهم فی الآخرة و الأولى ای ربّ تری احبتک بین اشقیاء خلقک و تسمع صریخهم و ضجیحهم و حنینهم فی ایّامک اسئلک بالاسم الَّذی به سخّرت الوجود من ممالک الغیب و الشّهود بأن تکشف الحجاب عن وجوه عبادک و خلقک لیتوجّهوا الیک و یسمعوا ندائک الَّذی ارتفع بین الأرض و السّماء ای ربّ خلّصهم عمّا یمنعهم عن التّقرب الیک و الوفود فی فناء قباب عظمتک ای ربّ فاکشف لهم کما کشفتم لأولیائک و عرفهم نفسک و ما اظهرته بقدرتک و سلطانتک انت الَّذی لا تعجزک الشّئون و لا تمنعک الاشارات تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید و عندک علم کلّشیء فی کتاب ما اطّلع به الا نفسک لا اله الا انت العلیم الخبیر

یا محبوب قلبی و حبیب فوادی قد اخبرنی صغیر طیر بیانک و علّمتنی هدیر عندلیب ذکرک و ثنائک ما سرّتی بسرور عجز الخادم عن وصفه علی ما هو علیه یشهد بذلك محبوبک و محبوبنا و مقصودک و مقصودنا و مقصود من فی السّموات و

الأرضين فلما هزّنتي أرياح المحبّة و اجتذبتني ما نطقت به في ثناء مالك الأحديّة اخذت الكتاب و اقبلت الى العزيز الوهاب الى ان دخلت و حضرت تلقّاء العرش و عرضت ما فيه اذاً توجّه اليّ وجه المحبوب قال جلّ كبريائه يا ورقاء قد ظهر ما هو الموعود في الكتاب و اظهر ما عجز عن عرفانه اولوا الألباب لعمره قد اتى بآيات طاف حولها امّ الكتاب يا ورقاء انّ الكتاب ينطق و الناس هم لا يفقهون و الميزان ينادي و هم لا يشعرون و الصّراط يصبح و هم لا يفقهون قد نبذوا الواح الله عن ورائهم و اخذوا ما امروا به من مطالع الظنون الذين جادلوا بآيات الله و نقضوا ميثاقه و انكروا امره الذي احاط الوجود قل هذا يوم فيه ماج بحر الحيوان امام وجه الرّحمن و جرى فرات العلم و البيان عن يمين العرش ان انتم تعلمون هذا يوم فيه ظهر ما لا ظهر من قبل و اشرفت من افق سماء السّجن شمس الحكمة و البرهان و ملاً الأديان هم عنها معرضون قل يا اهل الأرض قوموا عن مقاعدكم ثمّ اقبلوا الى الأفق الأعلى تالّله أنّه انار باسم ربّنا الأقدس الأبهي أيّاكم ان تمنعكم شئوننا الوري عن مالك الغيب و الشّهود قل أنّه ظهر بالحقّ و لا يمنعه ظلم العلماء و لا شوكة الأمراء و لا سطوة الذين اعرضوا عن الحقّ علّام الغيوب قل هذا يوم البيان قوموا عن رقد الهوى ثمّ اذكروا مالك الأسماء أنّه خير لكم لو انتم تعرفون هذا يوم فيه قام كل قائم لخدمة الأمر و نطق كلّ ناطق بثناء الله المهيمن القيوم قل يا قوم ضعوا ما عرفتموه من قبل و خذوا ما ترونه اليوم في مقامه المحمود يا ورقاء قد حضر العبد الحاضر بكتابتك و قرأه لدى الوجه انّ ربّك لهو السّميع قد سمعنا ذكرك و ثنائك و مناجاتك و وجدنا عرف حبّك و خضوعك و خشوعك و اقبالك الى الله ربّ العالمين قد شهد كلّ كلمة من كلماتك لعظمة الله و سلطانه و ظهوره و بروزه و كبريائه انّ ربّك لهو العليم ان افرح بهذا الذّكر الذي به جرى كوثر الحيوان في الامكان و هدرت طير البقاء على الأغصان أنّه لا اله الا انا الفرد الخبير انا ذكركناك بعد رجوعك في الواح شتّى بذكر انجذبت به افئدة العارفين كن قائماً على خدمة امر ربّك و ناطقاً بشائئه و هادياً الى سبيله المستقيم يا ورقاء در ایامیکه ملاً بیان از سطوت اهل ادیان مضطرب و پریشان اینمظلوم فرداً واحداً بر امر قیام نمود بشائیکه منع علما و وضوای عرفا و ظلم امرا او را از ما اراد منع نمود انّ قلمی الأعلى قد جال فيکلّ الأحيان في ميدان الحكمة و البيان الى ان اسمع الكلّ ندائه و اظهر للكلّ حجّته و برهانه در بعض سنين بلايائي وارد که غير علم الهی از احصای آن قاصر و عاجز مع ذلك قلم در ليالی و ایام از حرکت بازماند و لسان صمت اختيار نمود و چون کلمه علیا انتشار یافت و اعلام ذکر و ثنا بر اعلى الأعلام منصوب و شمس اطمینان في الجملة اشراق نمود نعیب غراب و طنین ذباب از خلف حجاب ظاهر قسم بنیادى مالک اسماء که از شطر سجن مرتفعست بشائى خوف و اضطراب نفوس غافله را اخذ نموده بود که دیار بديار میدويدند و از جبل بجبل پناه میجستند حال بکمال ضغينه و بغضا ظاهر گشته اند و در اضلال نفوس بهر وسیله ئی متمسّکنند عجب است از نفوسیکه بمصدر ظنون و مطلع اوهام تشبّث نموده اند قد خسر الذين كفروا بالله و آیاته و سلطانه و عظمته و اقتداره و اتّبعوا من هو اخسر منهم لدى الله العلیّ العظيم انتهى يا حبيب فؤادی في الحقیقه عباد باوهام راغب ترند از ظهورات یقین جمیع اهل بیان مطلقند که این عبد با نفس مستوره بوده و در سنين متوالیه غير این عبد کسی با او نبوده مع ذلك از نفوسیکه ابدأ اطلاع نداشته و ندارند آنچه بگویند میپذیرند و از اینبعد تا حال احدى از آن نفوس سؤال نموده تا مطلع شود بر آنچه اليوم از او غافل و محجوب است فوالذی انطق الأشياء بذكره و ثنائه که مطیعین مع قلت درایتشان چندین رتبه اعلى و ارفع از مطاعشان مشاهده میشوند فوالذی نفسی بیده لله گفته و لله عرض مینمایم که شاید بعضی بقوت بیان حجبات را خرق نمایند و بانوار فجر يوم الهی و ما ظهر فيه فائز شوند انشاءالله حقّ جلّ جلاله تأیید فرماید تا بمقام اطفؤوا سراج الأوهام قد طلع صبح یقین فائز شوند ولكن هیئات هیئات چه که اغراض نفسانیّه اغماض آورد و حجبات اوهامیه قلب و بصر را از مشاهده منع نمود بعضی از احزاب که باوهام و ظنون تربیت شده اند بسیار مشککست نجات ایشان چه که بسلاسل ظنون و قیود اوهام مقید مشاهده میشوند و حزب فرقان احجب از جمیع ملل دیده میشوند چه که امام وجوههم قصص فارغة و عن ورائهم اخبار کاذبه و عن یمینهم اذکار ظنویّیه و عن یسارهم افکار وهمیّیه این ایام در اینمقامات اینکلمه مقدسه مبارکه از افق اراده منزل آیات

اشراق نمود قوله جلّ کبریائه از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولادی ماند فرمودند طفلی بود و فوت شد بعد که هیاکل معجوله اینکلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه نمائید که ظلم بچه مقام بود و افترا بچه رتبه رسید بعد ذکر ناحیه مقدسه و ظهور توابع بمیان آمد بهمان تفصیلات که از قبل شنیدید حقّ انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتبّ از ابی لهب گذاشتند حال مدتها هم این لقب کذاب از برای آن ناطق صادق مابین آل فرعون خواهد بود این نفوس معجوله کذب بهمان تشبّهات متشبّهتند اصل مشیشان بهمان طریق و سیبل است باید نفوس مقبله را آگاه نمود تا مطلع شوند و بوساوس حزب شیطان از ما اراده الله محروم نمانند قسم بروشنی آفتاب عدل مقصود اینمظلوم آنکه نفوس قویه بر امر قیام نمایند و ناس را از شرّ شیاطین حفظ کنند تا بمقامی وارد شوند که خود را از آنچه گذشته مستغنی مشاهده نمایند و غیر حقّ را معدوم و مفقود شمرند بگو ای دوستان بافق امر ناظر باشید و به ما ظهر منه اینست و صیّت حقّ دوستان خود را و در مقام دیگر اینکلمه علیا از افق سماء بیان مولی الوری اشراق نمود قوله جلّ کبریائه تا حال حجابیکه مابین اهل فرقان بوده تمام آنرا خرق نمودیم و اصنام اوهام را بتمامه نشکستیم اگر این دو واقع شود وربّ العالمین ملأ البیان بیرون انفسهم فی اسفل السّافلین بعضی را اصبع قدرت خرق نمود و عضد قوت از هم ریخت و لکن بسیاری باقی و برقرار است اگر استعداد در اهل بیان مشاهده میشد هرآینه کل بعرفان آنچه لدی الحقّ مذکور است فائز میشدند و لکنّ الله یشهد أنّهم احجب من حزب الفرقان و من سایر الملل و انا المحصى العلیم انتهى بشأنی اوهام اهل فرقان را احاطه نموده که هر صاحب قلمی از ذکر آن عاجز مخصوص حزیکه خود را ناجی می‌شمرند اهل سنّه و جماعت را عقیده آست که حضرت قائم باید متولّد شود چه که میگویند از رسول الله روح ما سواه فداه حدیثیکه مدلّ بر وجود آنحضرت باشد در جابلقا و یا جابلسا و یا مقام دیگر دیده نشده بلکه حدیث سیّد البشر علیه بهاء الله مالک القدر و همچنین روایت شیخ اکبر مشعر بر تولّد قائم در بلاد عجم است چه مقدار از نفوس مقدسه را که بتولّد قائل شدند بظلم آشکار شهید نمودند عجب در اینست مع آنکه مشاهده مینمایند که فئه ناجیه فئه طاغیه باغیه بوده‌اند و عند ظهور امتحان از جمیع من علی الأرض اشقی و اضلّ مشاهده شدند چه که این فرقه غیر ناجیه جمال احدیه را در هوا آویختند و وارد آوردند آنچه را که اولین و آخرین از او احتراز می‌جستند بر اهل بیان لازمست که در آنچه مابین اهل فرقان بوده تفکر نمایند که شاید چشم حقیقی باز شود و ببیند آنچه را که دیدن آن لازمست در اینصورت از اهل بصر در منظر اکبر مذکور و الا حیوان اشرف از او از حقّ جلّ جلاله در جمیع احوال این خادم ذی الجلال سائل و آمل است که بکرم و شفقت و عنایت خود ملاحظه فرماید نه بمعرضین و منکرین و ما عندهم که شاید نسیم رحمت صبحگاهی در این یوم الهی مرور نماید و کل را بطراز مشاهده و عدل و انصاف مزین فرماید

اینکه در باره حضرت والد علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتید چندی قبل در ساحت اقدس بابدع بیان مذکور و فائز شدند تفکر در خلوص و مقام آن نفس مقدسه نمائید که در مقامی واقع شدند که در ذهاب و ایاب جمال قدم توقّف می‌فرمودند و بابدع بیان ذکر مینمودند لعمر المحبوب هذا مقام عظیم و فضل عظیماً له و مریناً لحضرتّه انّ الفضل بیده یعطی کیف یشاء انه لهو الغفور الکریم آن لوح مبارک مع جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله ارسال شد انشاء الله میرسد و بان فائز میشوند و همچو بنظر میآید که حین تنزیل خود جناب مذکور علیه بهاء الله حاضر بودند

و اینکه مرقوم داشته بودید که سواد آنچه ارسال شده بود باطراف فرستادید لدی الوجه مقبول افتاد فرمودند انشاء الله مؤید باشند بانشار آیات الهی و بیّنات و شئونات و ظهوراتش

و اینکه اراده توجّه بآنجهات فرمودید بسیار محبوبست چه که ناس ضعیفند از بعض امورات مطلع نبوده و نیستند بسا هست که طنین ذباب را از حقیف سدره منتهی فرق نمی‌گذارند شاید از ملاقات آنجناب حجابات خرق شود و فی الحقیقه بدیع شوند از جمیع جهات وقتی از اوقات اینکلمه محکمه متقنه مبارکه از افق فم مالک احدیه مشرق و ظاهر قوله جلّ کبریائه

مادامیکه خلق بیان باعمال و اقوال و اشارات و دلالات ملل قبل ناظر و ناطقند از امر بدیع و خلق بدیع و مقام بدیع و شأن بدیع غافل و محرومند و در مقام دیگر اینکلمه مبارکه مشرق و ظاهر آئی انا بدیع السموات و الأرض چه که بقبل و بعد شبیه بوده و نیست اینست بدیع من جمیع الجهات طوبی للعارفین و طوبی للفائزین انتهى و اینکه در باره دوستان ارض یاء بهاء الله عليهم مرقوم داشتید اینجواب از سماء مشیت الهی نازل

هو الأقدم الأعظم الأقدس العلیّ الأبهی

یا اهل یاء ان استمعوا نداء مالک الأسماء الذی ینادیکم فی السجن الأعظم و یدعوکم الی مقام جعله الله مقدساً عن اوصاف الملل کلّها و منزهاً عن اذکارهم و اشاراتهم انه لهو المقتدر الذی به نصب علم یفعل ما یشاء و ارتفعت رایة یحکم ما یرید طوبی لقویّ نطق بهذا الذکر الأعظم و لنفس اقبلت الی صراطه المستقیم انا دخلنا السجن و دعونا کلّ الی الله ربّ العالمین علی شأن ما منعنا الجنود و لا الصفوف و لا زماجیر الأبطال و الأمرآ و لا ضوضاء العلماء و العرفاء طوبی لعبد فاز بما اراد الله و ویل للغافلین هذا یوم فیه ظهرت الزلازل و ناحت القبائل و صاحت الأرامل و اقشعرت جلود الذین جادلوا بآیات الله و برهانه و انکروا کتابه الظاهر المبین قل یا اهل البیان دعوا ما عندکم تالله قد اتی الرحمن ببرهان لا یقوم معه ما عند الأحزاب یشهد بذلك مالک الرقاب فی هذا اللوح العظیم قل انّ المظلوم ینهدیکم لوجه الله و یأمركم بما تقرّ به عیون الذین اذا سمعوا النداء سرعوا الی الأفق الأعلى و اجابوا ربهم الناطق البصیر ایاکم ان تمنعکم شئون الخلق عن الحقّ دعوا ما عند الناس بهذا الاسم الذی ظهر به کلّ امر حکیم ان انصروا ربکم الرحمن بالحکمة و البیان هذا ما امرتم به فی سنین متوالیات و فی هذا اللوح الذی ینطق امام وجوه العالم بما نطق لسان القدم انه لا اله الا انا العزیز الکریم انا حملنا الشدائد و المحن فی السرّ و العلن لارتفاع امر الله فلما ارتفع بالحقّ ظهر طنین الذباب عن خلف الحجاب بما نوح به کلّ نبیّ و صاح کلّ رسول امین قل یا ملأ البیان ان انصفوا فی امر ربکم الرحمن ایاکم ان یمنعکم ما منع اهل الفرقان عن التوجّه الی البحر الأعظم و ایاکم ان تحجبکم ما احتجب به الأمم اتقوا الله و لا تتبعوا کلّ ناعق بعید ان اقبلوا بالاستقامة الی الأفق الأعلى لعمر الله هذا خیر لکم عمّا خلق فی الأرض و السماء یشهد بذلك مالک الأسماء فی هذا اللوح البدیع کم من عبد انجذب من آیات ربّه علی شأن ما خوفته سطوة الأمرآ و لا شوكة الأقویاء سرعوا فی بیداء المحبّة و الوفاء و قالوا لییک لییک یا محبوب القلوب و لییک لییک یا مقصود من فی السموات و الأرضین كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده لیظهر ما کان مستوراً فی کنز الله و مسطوراً فی کتب المرسلین خذوا کتاب الله بقوة من عندنا و قدرة من لدنا لعمر الله هذا یوم واعدنا من قبل بأن نجعلکم ائمة فی الأرض و نجعلکم الوارثین تمسکوا یا عباد الله بالحبل الأعظم و تشبّثوا بذیل الله المقتدر التقدير قوموا علی الأمر باستقامة لا تمنعها شئون العالم و لا شبهات المعرضین كذلك نورنا افق الکتاب بشمس ذکر ربکم الفرد الخبیر قلم اعلی دوستان ارض یاء و اطراف آنرا ندا میفرماید و بأحسن اذکار ذکر مینماید که شاید ریحیق بیان رحمن بشأنی ایشانرا اخذ نماید که اشارات عالم و کلمات امم قادر بر منع نباشد باینکلمه طیبه محکمه مبارکه که بمثابة غیث هاطل است از برای ریاض بیان رحمن ناظر باشید و از آن بیاشامید بچشمهای خلق حقّ منیع را نبینی و نیابی چشم از کل بردار تا بمشاهده و لقا فائز شوی امروز روزیست که اعمال و مراتب و مقامات کل ظاهر شده و میشود چه که ممیز علیم ظاهر و مفصل خبیر آشکار و هویدا جهد نمائید تا از فیوضات نامتناهیة قیاض محروم نمایند و از آنچه سزاوار این یوم اقدس امع است ممنوع نشوید بساط اوهام ابسط از قبل مشاهده میشود جنود ظنون اقوی از ماکان انشاءالله بعنایت رحمن مؤید شوید بر امریکه ذکر آن بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند الحمد لله بیوم الله فائز شدید و نفعات قمیص وصال را ادراک نمودید نفوسیکه خود را اعلی الخلق و اعظمهم و اعزهم و اکبرهم میشمردند از دریای دانائی محروم و از افق امر الهی محجوب و ممنوع و شما از رحمت مسبوقة و عنایت محیطه فائز شدید

بامریکه لم یزل و لایزال امل مخلصین و مقرّین بوده از حقّ جلّ جلاله در کلّ احوال مسئلت نمائید تا بر حفظ این درّ ثمین مؤید گردید و از ابصار سارقین و خائنین محفوظ و مستور دارید آنّه یقول الحقّ و یهدی السبیل لا اله الاّ هو العزیز الجمیل انتهی انشاءالله از عنایات لایتناهیة الهیة کوثر جذب و شوق و سلسبیل استقامت و اشتیاق از کلمات عالیات که از مصدر امر صادر شده کل بیاشامند چه هر نفسی فی الحقیقه بآن فائز شود جمیع عالم را معدوم مشاهده نماید و بر صراط الهی بایستد باستقامتیکه محرّکین عالم ضغینه و بغضا از حرکت او خود را عاجز مشاهده نمایند لعمر المحبوب از انوار امثال این نفوس افق قدرت و استقامت منیر و روشنست ملاحظه در قول ناعق نمائید برداشته بعدة خود نوشته دو کلمه از بیان و دو کلمه از فرقان اخذ مینمایند و آیه درست میکنند و باطراف میفرستند ملاحظه فرمائید که چه مقدار مردم را ابله و احمق میدانند که باین مزخرفات قائل است و معدّک او را حجّت و دارای بیّنه و برهان میدانند لعمرک یا حبیب فؤادی این خادم بسیار در ناس متحیر است آیا چه شده و خلق چه ارتکاب نموده اند که بارشاد چنین بی دانشی مبتلا گشته اند از اوّل دنیا تا حال مانند این شئون بدیعه و آیات منیعه دیده نشده و چشم بیان و بصر عرفان شبه آن مشاهده نکرده با یک لوح اقدس برابری نمینماید کلّ کتب یشهد بذلک من فاز بقطرة من بحر الانصاف عالم را آیات بدیعه منیعه احاطه نموده و معادل جمیع کتب سماوی آیات باهرات نازل و بر حسب ظاهر ظاهر آنچه از قبل واقع شده و یا از بعد بشود از قبل بکمال تصریح در کتاب الهی مذکور معذلک گفته و میگویند آنچه را که هیچ غافل معرضی نزد ظهور مظاهر نگفته و بی شرمی این فئه باغیة طاغیة بمقامی رسیده که در ظهور مظهر و مرسل باینکلمات مزخرفات تکلم نموده و مینمایند حقّ انصاف عطا کند و بصر کرم فرماید

از جمله اخبار جدیده آنکه میرزا احمد ارض ک و راء شبی در مدینه کبیره بعد از استعمال بعض اشیاء آنچه نوشتجات معرض بالله نزدش بود آتش زده و گفته خوشم میآید فی الحقیقه بمثابه حریا مشاهده میشود معلوم نیست بآیّ جهة اراد و الی ایّ جهة یرید و بآیّ وجه توجّه و الی ایّ وجه یتوجّه انشاءالله حقّ جلّ جلاله ذیل امر را از امثال این نفوس مطهّر دارد و یا از فضل و عنایت خود رحیق ایقان و اطمینان کرم فرماید آنّه لهو المعطی الکریم

اینکه در باره جناب آقا میرزا ع ب علیه بهاء الله مرقوم داشتید و ذکر محبتهای ایشانرا فرموده بودید و همچنین عنایت مخصوص از حقّ جلّ جلاله استدعا شده بود اینمراتب تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فیملکوت البیان قوله عزّ اعزازه لحاظ عنایت حقّ باو متوجّه الحمد لله امریکه اکثر اهل ارض از آن محرومند بآن فائز شدند چندی قبل بهمراهی جناب ابوالحسن یک لوح مخصوص شما و یک لوح دیگر باسم ایشان ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند وصیت مینمائیم او را بحکمت و استقامت انشاءالله موفق شوند باین دو امر عظیم و عنایت مخصوصه هم از سماء عنایت ظاهر خواهد شد آنّه لهو الفضال الکریم الحمد لله العلیّ العظیم انتهی

و اینکه در باره شهدای میان دوآب از حقّ جلّ جلاله فضاله مسئلت نمودید عرض شد و اینکلمات مشرقات از سماء مشیّت نازل یا قلمی الأعلى ان اذکر الذین اقبلوا الی افقی الأبهی و سمعوا ندائی الأحلی و تمسکوا بعروتی الوثقی و تشبّثوا بأذیالی التوراء و توجّهوا الی وجهی بعد فناء الأشیاء و طاروا فی هواء محبة ربّهم مالک الأسماء و شربوا من الکؤوس الحمراء خمر القضاء طوبی لکم بما فرتم بالغایة القصوی و المقام الأعلى و الرّبة العلیا نعیماً لکم و هنیئاً لکم بما یدکرکم محبوب العالم و الاسم الأعظم بما یجد منه کلّ مقبل عرف القمیص و کلّ ذی شمّ رائحة اسمی الرّحمن الرّحیم اشهد انکم فرتم عرفان الله فی ایّام فیها ناحت الأشیاء و الملاء الأعلى بما ورد علی الذین اخذوا کتاب الله بقوّة من عنده و انفقوا ما عندهم فی هذا السبیل المستقیم ان افرحوا فی الرقیق الأعلى بما یدکرکم مولی الوری فی هذا السجّن الّذی سمی بکلّ الأسماء و بالسجّن الأعظم فی کتاب الله العزیز الحمید قد سفکت دمائکم از کانت ممزوجة بمحبة الله و صعدت ارواحکم از کانت معطرّة بنفحات الایّام و طرحت اجسادکم از کانت مزینة بطراز الشّهادة فی هذا الأمر الّذی به انفق المقرّبون و المنخلصون ما عندهم و لهم کذلک نطق

لسان العظمة بذكرکم و تنائکم انه لهو الغفور الکریم النور المشرق من افق سماء رحمة الرحمن علیکم یا مظاهر السماء فی الامکان و مشارق العرفان بین ملاء الأديان انتم الذین ما منعکم منع مانع و لا شماتة مشرک سمعتم و سرعتم الی ان فزتم بالمقام الذی کان مسطوراً من قلم الله الفرد الخبیر نعیماً لکم و طوبی لکم و للذین یذکرونکم و یزورونکم بما نطق به لسان المظلوم اذ احاطته الأحزان من الذین انکروا حقّ الله و اولیائه و اعرضوا عن الوجه اذ اشرق من افق الظهور بنور مبین

و نذکر الأمین الذی ذکرناه فی کتابی المبین انه سبق اکثر الخلق فی خدمة الله و امره و فاز بالعناية الّتی ما اطّلع بها الاّ المحصى الخبیر انا کتاً معه اذ صعد روحه الی الرقیق الأعلى و سقیناه الکوثر الأصفی مرّة بعد مرّة و احاطته رحمة ربّه علی شأن عجزت عن ذکره الأقلام یشهد بذلك من نطق و ینطق فیکلّ الأحيان انه لا اله الاّ هو العزیز الجمیل یا امین انت حرف من صحیفتی الحمراء و ذکر من هذا کتاب الذی ینطق بالحقّ و یذکر احبائه بما یزورهم به الملاء الأعلى و الذین سجّدوا لوجه ربّهم مالک هذا الیوم البدیع طوبی لمن یذکرک و یتقرّب بک الی الله ربّ العالمین

یا ورقاء یا ایها الناظر الی الأفق الأعلى و الشارب ریحی المختوم من انامل عنایتی البیضاء قد ذکرنا العباد الذین سئلت الله ذکرهم و ظهور الطافه و عنایتهم لهم ان اشکر الله ربّک بهذا الفضل العظیم لک مقام عند ربّک العزیز الحمید انه یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی و یؤیّدک علی ذکره علی شأن تنجذب به الأفئدة و العقول ان ربّک لهو المقتدر القدير انتهى

اینکه در باره جناب میرزا محمّد خان و جناب میرزا محمّد علی مرقوم داشته بودید در ساحت امنع اقدس عرض شد و دو لوح اعزّ ارفع مخصوص ایشان از سماء مشیّت نازل و ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند و به ما اراده الله مؤیّد گردند و اینکه در باره جناب سبزی علی ذکر فرموده بودند و همچنین توجّه به زنجان و توقّف در آن ارض بجهة تبلیغ امر الله تمام اینمراتب معروض افتاد قال جلّ کبریائه بسیار محبوبست توجّه بان ارض چه که اکثری اطلاع ندارند و در معزلی از امر مشاهده میشوند انشاءالله بنار محبّت رحمن سبب اشتعال شوید و قلوب متوقّفه پژمرده را از کوثر ذکر رحمن تازه نمایند جناب رسول علیه بهاء الله را از لسان اینمظلوم بطراز تکبیر مزین دارید قل لعمر الله انت المذکور لدى العرش و انت المسطور فی کتابی المبین لحاظ حقّ بتو متوجّه بوده و انشاءالله خواهد بود کن قائماً علی خدمة امر ربّک فی کلّ حال من الأحوال سوف یفنی ما تری و یقی لک ما ظهر من القلم الأعلى بدوام ملکوت الله العزیز الحکیم جمیع دوستان آن ارض را بطراز بیان مالک ادیان مزین کن نیکوست حال قلبیکه در محبّتش مشتعل شود و لسانیکه بذکرش ناطق گردد بگو ای دوستان رحمن جهد نمایند تا هر یک بمثابه آفتاب از افق سماء استقامت مشرق و منیر مشاهده شوید بشأنیکه مشرک بالله و ما عنده و من معه را مثل قبضه طین مشاهده کنید اینست مقام استقامت کبری که آفاق الواح الهی بذکر آن منیر و روشنست انتهى یا حبیب فؤادی بعضی از نفوس ضعیفه در دیار آنجناب و حوالی آن در شفا جرف هار مشاهده میشوند چه که شنیدند آنچه را که قابل اصغاف نبود و اخذ کردند از نفوسیکه از اطلاع عاری بودند هذا ما عرفت من تأویل بیانات منزل الآیات و عرضته لجنابک انشاءالله بذراعی قدرت و قوّت و ایادی اقتدار الهی و بیانات شافیّه کافیه از شمال ظنّ یمین یقین توجّه نمایند و از کوثر استقامت بیاشامند عجب است از مردم که از سها اشراقات و انوار شمس را سؤال مینمایند بفرمائید ای صاحبان بصر بخود شمس توجّه نمایند و او را باو بشناسید او در اثبات امرش محتاج بغیر نبوده دلیله آیاته و وجوده اثباته آیا اینکلمه را نشنیده اند و یا آفتاب عنایت را که از افق سماء ظهور مشرقست ندیدند و یا نفحات بیانات را ادراک نمودند باری در اینظهور اعظم کلّ مأمورند بعین او باو نظر نمایند و او را بشناسند مع آنکه جمیع عالم کتابیست در اثبات این امر مبرم و جمیع اشیاء و کتب و صحف و زبر و الواح بأعلیّ البیان ندا مینمایند و کلّ را بشارت بایام الله میدهند و نفس المحبوب این خادم بل هر ذی درایتی از محتجبین و اقوال آنها متحیر است آنچه اینعبد عرض نموده اگر بعضی از دوستان و آقایان ملاحظه نمایند بسیار محبوبست که شاید عباد را از تیرگی ظنون و اوهام فارغ نمایند و بصبح یوم الهی منور کنند اگر تفکر نمایند بر عظمتیکه در کلّ کتب در ذکر این امر امنع اقدس مذکور است

آگاه شوند در یکمقام میفرماید هذا یوم لا یذکر فیہ الا اللہ وحده نفحات کاذبه که از قبل بوده ناس را از جوهر صدق در این یوم بدیع منبع منع نموده در اینمقام بیاناتی از لسان قدم ظاهر که اگر آذان واعیه اصغا نماید البتہ از ما عند التاس فارغ و آزاد شود له الأمر و له العظمة و الاقتدار و هو الحاکم علی ما اراد و هو القویّ القدر شب گذشته چند لوح از سماء علم الهی نازل و حاوی بعض اذکار بود که فی الحقیقه جان را میگذاخت و جسد را مشتعل مینمود اینعبد فانی اراده کرد که سواد آنرا ارسال نماید بعد مجال نیافت چه که جمعی مسافرین موجود و هر یک الواح عدیده از سماء احدیّه استدعا دارند و این خادم فانی بتحریر آن مشغول بصد هزار لسان استدعا مینمایم که این فانی را تأیید فرماید تا از عهده این امر خطیر برآید آنه لهو المؤید القدر و یستل الخادم ربّه بأن لا یمنع عباده عمّا ظهر فی الملک باسمه الأعظم العظیم

و اینکه مرقوم داشته بودید یکی از دوستان رسالهئی نوشته تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل فی الجواب الیوم آنچه نوشته میشود باید بکمال دقت ملاحظه نمود تا سبب اختلاف واقع نشود و محلّ ایراد قوم نگردد آنچه الیوم دوستان حقّ بآن متکلمند بر مسمع اهل ارضت در لوح حکمت اینکلمه نازل ان آذان المعرضین ممدودة الینا لیستمعوا ما یعترضون به علی اللہ المهیمن القیوم اینقره خالی از اهمیّت نیست باید آنچه نوشته میشود از حکمت خارج نشود و در کلمات طبیعت شیر مستور باشد تا اطفال روزگار بآن تربیت شوند و بمقام بلوغ فائز گردند از قبل ذکر نمودیم که یک کلمه بمتابۀ ربیع است عالم قلوب از او تازه و خرم شود و کلمه دیگر بمتابۀ سموم ازهار و اوراد را بسوزاند انشاء اللہ مؤلفین از دوستان حقّ باید بنویسند آنچه را که نفوس منصفه پذیرند و نزد قوم محلّ ایراد واقع نشود انتهی

از آیه مبارکه تحریم که در کتاب الهی نازل سؤال شده بود تلقاء عرش عرض شد فرمودند اولی و محبوب آن بود که تلقاء وجه لساناً بشما ذکر میشد حال ذکر آن در مکتوب جایز نه الی ان یأتی یومه انتهی و همچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود قوله عزّ اجلاله اذا غیض بحر الوصال الی قوله عزّ اعزازه الذی انشعب من هذا الأصل القویم مقصود الهی حضرت غصن اللہ الأعظم و بعده حضرة غصن اللہ الأكبر روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومهما الفداء بوده

و اینکه از اغصان اللہ و افنانه سؤال فرموده بودید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلی جاری شد مقصود نفوس منتسبه بنقطه اولی بوده چه که در این ظهور کل را بافق اعلی دعوت نمودیم و ببحر اعظم هدایت کردیم در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدر انشاء اللہ به ما اراده اللہ عامل باشند و بر این امر اعظم اعظم ثابت و راسخ طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الذی تضرعت منه رائحة الرحمن فی الامکان و ایشان را باین سدره نسبت داده ایم فضلاً من لدنا علیهم فاستل اللہ بأن یحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فضّلنا بعضهم علی بعض فی کتاب ما اطّلع به الا اللہ ربّ العالمین و سوف یظهر ما قدر لهم من لدن مقدر خیر و نفوسیکه حال بسدره منتسبند به ذوی القربی در کتاب اسماء مذکور اگر به ما اراده اللہ عامل باشند طوبی لهم بما قبلوا و فازوا و لهم ان یسئلوا اللہ بأن یحفظهم و یوقّهم علی الاستقامة علی ما هم علیه امروز روزیست که جمیع نفوس باید جهد نمایند تا بکلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز شوند و مقصود از اغصان موجوده و لکن در رتبه اولیه غصنین اعظمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار و اوراق شمرده میشوند و در اموال ناس از برای اغصان حقّی نبوده و نیست انتهی و این آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جلّ کبریائه ان ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم مقصود از کتاب کتاب اقدس و فرع منشعب غصن بوده انتهی

در باره صوم مسافر و حدّ سفر این سؤال شده بود (حدود سفر و مسافر بیان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر میشود و در بین مسافرت هر گاه در محلّی چند روز اقامت شود تکلیف او چیست و در روزیکه مسافر قصد سفر میکند مثلاً وقت ظهر یا بعد از ظهر مسافر میشود تکلیف او در آن یوم از صبح الی ظهر چیست) حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی

معین شده یعنی از مقامیکه حرکت مینماید تا مقامیکه اراده وصول بان نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است و اگر مسافر در محلّی توقف نماید و معین باشد توقف او تا نوزده یوم باید صائم شود و اگر کمتر باشد صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صیام در محلّی وارد شود و اراده نماید یکشهر بیان در آن ارض توقف کند باید سه روز افطار نماید و بعد مابقی ایّام صوم را صائم شود و اگر در وطن خود وارد شود باید همان یوم صائم گردد و یومیکه قصد سفر مینماید آن یوم صوم جایز نه عرض اینفانی آنکه آنچه اسامی در مراسلات آنجناب از قبل و بعد مرقوم بود و باینفانی رسید جمیع در ساحت اقدس عرض شد اظهار عنایت فرمودند و ارسال گشت یک لوح امنع اقدس هم مخصوص جناب آقا سبزعلی نازل و ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند استدعای اینفانی آنکه خدمت جمیع بهر قسم که لایق و سزاوار است عرض فنا و تکبیر اینعبد را مذکور دارند امورات غریبه عجیبه از جزیره معروفه ظاهر شده در این ایّام خبر جدیدی رسید که سبب خجالت است و اینعبد از ذکرش شرم دارد بحقّ جلّ جلاله وامیگذاریم انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید جناب آقا سبزعلی الحمد لله حجاب را خرق نمودند و صنم وهم را شکستند و از ید روح الامین کوثر یقین آشامیدند انشاءالله باینمقام اعلی همیشه فائز باشند

حسب الامر آنکه در ارض زاء منتسبین جناب ابابصیر و آقا سید اشرف علیهما بهاء الله الابهی را از قبل حقّ تکبیر برسانید و نسبت بکل عنایة الله را اظهار دارید تا کل از انوار آفتاب حقیقت منور شوند و از دریای استقامت بیاشامند انه ولیّ المقرّبین و ولیّ المخلصین

جناب ناظر علیه بهاء الله در این ایّام وارد و در جوار ساکن

و اینکه در باره جناب حرف حیّ علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از شرف زیارت حسب الامر و اراده مراجعت نمودند و بعد اذن خواستند که در مدینه کبیره توقف نمایند اذن فرمودند بعد از چندی بافق اعلی صعود نمودند طوبی له انه ممن فاز بما اخبر به التّقطة الأولى روح ما سواه فداه و کان من الفائزین

و جناب ملا محمد علی ده علیه بهاء الله مدّتیست توجّه نموده اند و اخبار ایشان از مدینه الله و سایر جهات رسیده یا محبوب فؤادی ذکریکه در آخر کتاب آنجناب بود بعد از عرض مطالب مجدداً در ساحت عرش عرض شد اینجواب از سماء مشیت الهی نازل قوله جلّ کبریاؤه یا ورقاء یا ایها الناظر الی وجه ربک الابهی قد سمعنا ما ناجیت به الله فی آخر کتابک طوبی لوجهک بما توجّه و للسانک بما تکلم ان اذکر ربک بین العباد لیجذبهم الذکر و البیان الی افق الرحمن و یقرّبهم الی مقام لا تمنعهم شئون الخلق عن الحقّ و لا شبهات الذین کفروا بالله العلیّ العظیم طوبی لک و لمن سمع قولک فی امر الله ربّ العالمین البهاء المشرق من افق البقاء علیک یا من فزت بالرحیق باسمى العزیز البدیع انتهى اظهار ذکر و ثنا و تسبیح و تکبیر و سلام خدمت دوستان مدینه و دیار الهی از جانب این خادم فانی بسته بعنایت آنمحبوب است البهاء علی جنابکم و علی ذوی قرابتکم و علی الذین وفوا بميثاق الله فی یومه العزیز البدیع و الحمد لله الفرد الواحد العزیز الحکیم

خادم

فی غرة شعبان سنة ۱۲۹۸

۱۴ شوال سنة ۱۳۰۴

جناب عباسقلی خان علیہ بہاء اللہ

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى

حمد مقدّس از ذکر و بیان بساط امنع اقدس حضرت مقصودی را سزاست کہ عالم را بکلمہ علیا خلق نمود و بطراز بینش و دانش بیاراست له الحمد و البهآء و له العزّة و الثناء قوتش را شوکت امرا ضعیف نمود و ارادہ اش را ضوضاء علما منع نکرد از اوّل ایام امام وجوه انام از عالم و جاهل و صاحبان عزّت و ثروت و قدرت و عظمت قیام فرمود و بأعلیٰ التّدآء کل را بافق اعلیٰ دعوت نمود کجا بودند آن ایام نفوسی کہ الیوم بمعارضه قیام نموده اند لعمر مقصودی خلف دنان ظنون و اوہام و سبحات و حجبات منزوی و مستور و چون آفتاب برہان از مشرق ارادہ رحمن اشراق نمود با اسیاف بغضا از خلف حجاب بیرون آمدند ہر صاحب بصر و عقل و شعور انکار آنچه ذکر شد نماید چه کہ امر این ظهور اعظم هیچوقت مستور نبوده لازال دست اعدا مبتلا

سبحانک یا مالک الامکان و المستوی علی عرش العظمة و البرہان اسألک بتغرّادات حمامات فردوسک الأعلیٰ بأن تؤیّدنی علی ذکر اولیائک و ثنائهم ای ربّ تری من اقبل الیک و اراد بحر علمک و شمس بیانک اسألک ان لا تخیّبه عمّا اراد انک انت المقتدر العلیّ الوہّاب

و بعد عرض میشود نامہ آن جناب در سجن عکّا باین خادم رسید و چون کلماتش گواہی داد بر اقبال و موّدت و محبّت آن جناب لذا باب سرور مفتوح و افق بهجت مشہود بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلیٰ و ذرّوہ علیا نموده مناجات آن جناب را لیلہ چهاردهم شهر شوال المکرّم امام وجہ مالک قدم و مقصود عالم بعد از اشراق نیر اذن عرض شد و بشرف قبول فائز اینست بشارہ کبری کہ عرض شد در آن حین این آیات محکمات و کلمات مشرقات از افق ارادہ مالک اسماء و صفات اشراق نمود قولہ عزّ بیانہ و جلّ برہانہ

هو النّاطق من افقه الأعلیٰ

یا ایّها النّاطر الی الوجہ عبد حاضر در این حین امام وجہ حاضر و قرأ ما ناجیت به اللّہ ربّ العالمین و ربّ العرش العظیم انا سمعنا ندائک اجیناک بما لا تعادله کلمات العالم و لا ما عند الأمم اشکر ربّک بما انزل لک فی السّجن الأعظم ما یقرّبک الیہ أنّه هو الفضّال الکریم لا یعزب عن علمہ من شیء و لا تمنعه حوادث الدّنیاء و لا تحجبه سبحات اهل البغی و الفحشاء قد اشرق من افق الاقتدار بنور مبین به ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً فی خزائن عصمة اللّہ المقتدر القدير انا وجدنا من کتابک عرف محبّتی و قیامک علی ذکری و ثنائی بین عبادی و انا العلیم الحکیم طوبی للسان تزین بذكر المقصود و لأذن سمع ما ارتفع به التّدآء بین الأرض و السّماء و لعین فازت بمشاهدة آثاری و لقلب اقبل الی افقی المنیر اذا اخذتک نفحات بیانی و فزت بأیاتی قل

الهی الہی لک الحمد بما ذکرتی من قلمک الأعلیٰ فی سجن عکّآء اذ کنت بین ایدی الأعدآء الذین اعرضوا عنک و جادلوا بأیاتک و انکروا ما انزلتہ فی کتابک اسألک یا مولی العالم بأنوار جبروتک و اسرار ملکوتک و بلائی اصداف بحر حکمتک و بمظاہر امرک و مشارق وحیک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال ثابتاً علی حبّک و راسخاً فی امرک بحيث لا تمنعنی سبحات الجلال و لا صلیل سیوف اهل الضّلال ای ربّ تری عبدک مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونک و ناظراً الی افق فضلک فأنزل علیہ من سحاب سمآء رحمتک ما یقرّبه الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنیّ المتعال

بلسان پارسی ندای الهی را بشنو لعمر الله هر نفسی باصفا فائز شد سطوت جباره و شوکت فراغه او را از مشرق نور احدیه و مطلع آیات قدمیه محروم نساخت بیقین کامل و نور مبین ظلمت اوهام را محو نمود اوست فارس مضممار بیان فراغه و جباره که در الواح نازل شده و یا بشود مقصود ارباب عمائمند یعنی علمائی که ناس را از شریعه الهی و فرات رحمت رحمانی منع نموده اند در علمای شیعه تفکر نما در قرون و اعصار یکدیگر را بر منابر سب و لعن نمودند و در لیالی و ایام بکلمه مبارکه یا قائم ناطق و چون عالم بانوار فجر ظهور منور کل با اسیاف ضغینه و بغضا قصد مقصود عالم و مربی امم نمودند منصفین میدانند که آن قوم چه کردند و چه گفتند حال هم در ایران بر جمیع منابر بسب و لعن مشغولند سبحان الله معرضین بیان هم بهمان اوهامات متمسک و متشبثند بر حزب الله واجب و لازم کمال جهد را در حفظ نفوس مبذول دارند که مباد بشبهات ناعقین و اشارات معتدین باوهامات حزب قبل مبتلا گردند مکرر این بیانات از مشرق علم الهی ظاهر که شاید مقبلین بطراز آگاهی فائز شوند و باسم حقّ جلّ جلاله خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنند نسأل الله ان یؤتک علی ما یحبّ و یرضی و علی ما یرتفع به امره بین عباده انه هو ولیّ المخلصین لا اله الا هو الملك الفرد الواحد الحقّ العدل المبین انتهى

لله الحمد آن دوست مکرم بانوار بیان مالک قدم منور و باثر قلم اعلایش مزین این نعمت کبری را السن عالم از عهده شکر برنیاید و این مائده عظمی را قلم وصف نداند و ادراک احاطه نکند یسأل الخادم ربّه و ربکم و ربّ العرش و الثّری ان یسقیکم ریحی البقاء انه هو مولیّ السماء و فاطر السماء

و اینکه سؤال از روایت قبل نمودند که میفرماید العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمع ما جاءت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس حتّی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً بعد از عرض در ساحت امع اقدس این کلمات عالیات از مشرق علم الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بنیاز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید عطش و ظمأ نفس و هوی او را اخذ نماید اوست آن کلمه‌ئی که جمیع علوم و فنون در او مستور اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام هر نفسی باو فائز شد او فائز است بآنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت بعالم اراده تجلّی فرمود و از اراده بعالم لاهوت و از لاهوت بجبروت و از جبروت بملکوت و تجلّی آن بصورت کلمه جامعه در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بأنا المشهود ناطق اینست آن کلمه‌ئی که صدر مغلّین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه باین کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفائزین و طوبی للعارفین و در یک مقام مقصود از آن علوم و فنون بوده این مظلوم در این ایام بتفسیر کلمات قبل مایل نه نظر بعنایتی که در باره آن جناب بوده ذکر نمودیم آنچه که عرف بیان الهی از آن متضوع و اگر نفسی در آن تفکر نماید و مستقیم شود از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور البهآء علیک و علی الذّین وفوا بعهد الله ربّ العالمین انتهى

عنایت حقّ از اشراقات انوار کلمات ظاهر و هویدا فضلش اخذ نموده رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده هل یقدر احد ان یشکره حقّ الشّکر او یحمده حقّ الحمد نفس شکر شکر لازم دارد چه که تأیید شکر از اوست و همچنین حمد انسان بصیر فی الحقیقه متحیر است در بدایع فضل فضال و عنایات غنیّ متعال اولیای آن ارض را تکبیر و سلام میفرستم و بفضل و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله بشارت میدهم و از برای هر یک تأیید میطلبم امروز اهل بهاء بحزب الله در زیر و

صحف و کتب و الواح مذکور و مسطور امید هست از فضل بیمنتهايش به ما ینبغی لأیامه و لأمره قیام نمایند تا از محبتشان عالم بنور محبت منور گردد و از اشتعالشان مشتعل آن ربنا هو المقتدر القدير و المؤید العليم بهاء و الذکر و الثناء علیکم و علی الذین شهدوا بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير

در این حین در نظر این خادم فانی جناب مخدوم مکرم آقا علی حیدر علیه بهاء الله آمد کأن جنابه حاضر امام وجه الخادم نسأل الله تعالی ان یؤیده و یوفقه علی ما یحب و یرضی ولكن این دعا قبل از ذکر بشرف اجابت فائز شده باری خدمت ایشان و جناب بیک علیه بهاء الله و جناب ع ب علیه بهاء الله و عط علیه بهاء الله و نفوس مذکوره در نامه ایشان سلام و تکبیر میرسانم و میطلبم از برای هر یک آنچه را که شبه و مثل نداشته ان ربنا الرحمن هو المقتدر الغفور الکریم حضرت محبوب فؤاد جناب امین علیه بهاء الله الأبهی در هر نامه ذکر ایشان و اولیای آن ارض را مینمایند فرمودند امین کتابت مبین در ذکر اولیاء الله رب العالمین خدمت جمیع اولیای آن ارض سلام و تکبیر عرض مینمایم مخصوص آقایانی که بطراز تخصیص من عند الله مزین و مشرف و مفتخرند بهاء علیهم و علی من یحبهم

* * *

هو السامع من افقه الأعلى

حمد مقدس از ذکر و بیان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزاست که از قلم اعلی کوثر بقا جاری فرمود و از قطره آن مقبلین را حیوة ابدی عطا نمود و این قطره در مقام اول و رتبه اولی بهیئت نقطه ظاهر و از او علوم اولین و آخرین را از عالم غیب بعرضه شهود آورد و چون خدمتش مقبول افتاد بحرف باء مؤانس گشت و باو علم الله لا اله الا هو مرتفع و رایت نصر و ظفر منصوب اوست مقتدری که اراده اش را قدرت کائنات و قوت ممکنات منع نماید طوبی از برای نفوسی که از سلسیل کلمه یفعل ما یشاء نوشیدند و خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده نمودند آنک اذا سمعت صریر قلمی الأعلى و شریف رحیق الوحی من كأس عطاء مولی الوری قل

سیحانک یا مولی الأسماء و فاطر السماء اشهد بوجدانیتک و فردانیتک و بعظمتک و اقتدارک اسألك بسراج امرک الذی به نور العالم و باسماک الأعظم الذی به هدیت الأمم ان تجعلنی فی کل الأحوال ناطقاً بثنائک و قائماً علی خدمة اولیائک و متمسکاً بحبلک ای رب تری اقبالی الی افقک و توجهی الی انوار وجهک اسألك ان لا تجعلنی محروماً عما کتبه لأصفيائک الذین ما منعهم سیوف الأعداء عن الاقبال الی افقک الأعلى و لا ضوضاء العلماء عن ذکرک یا مالک العرش و الثری و رب الآخرة و الأولى ای رب تری العاصی اراد بحر غفرانک و عفوک اسألك بکرمتک الذی احاط علی العالم ان تغفر جریراتی و خطیئاتی و قدر لی ما یجعلنی مستقیماً علی امرک بحیث لا یمنعنی ظلم المعتدین و لا شبهات المریین و لا اشارات الذین کفروا بیوم الذین ای رب لا تمنعنی عما اردت من سماء فضلك نور ارکانی بجدوک و رحمتک و قلبی بانوار نیر ظهورک آنک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم

نامه‌ئی که بعد حاضر ارسال نمودی نزد مظلوم مذکور عرف اقبال و ایمان از آن متضوع از حق میطلبیم از هر یک از احبای آن ارض ظاهر فرماید آنچه را که سبب هدایت خلق است و همچنین جاری نماید آنچه را که علت حیوة اهل عالم است لیس هذا علی الله بعزیز در سلمان و ابادر تفکر نما که بعد از قبول بچه مقام فائز گشتند عنایتش تمار را از اختیار نمود و عدلش ابرار را از اشرار اینست معنی کلمه یجعل اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم در اصحاب عیسی بن مریم تفکر نما باخذ اعشار و سمک مشغول بودند ولکن از پرتو انوار نیر برهان بمقامی رسیدند که عالم را صید نمودند چه که از خود و ما

عندهم گذشتند و به ما عند الله اقبال کردند و تمسک جستند اراده و مشیت خود را در مشیت الله محو و فانی نمودند و بخدمت قیام کردند قیامی که سطوت یهود عنود و عبده اصنام ایشان را از مالک ایجاد منع نمود از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید و حفظ نماید و لکن بعضی از اهل بیان باسبابی که سبب تفریق و اختلافست مشغول اصل را گذاشته‌اند و در فکر آند عجلی یافت شود و بان تمسک نمایند و سبب فتنه آخری گردند باید کل از حق جلّ جلاله مسئلت نمایند آنچه را که سبب اعلاء کلمه و علّت استقامت بر آن است قلم اعلی ترا وصیت مینماید بآنچه سبب ابقا و ارتفاع است و دوستان آن ارض طراً را بحکمت امر نموده و مینماید لئلا یظهر منهم ما تضطرب به الأفئدة و التّفوس لازال اولیای آن ارض تحت لحاظ بوده و هستند انا ذکرنا الذی صعّد الی الله بذکر لا یتغیّر عرفه و لا تقطع نفعاته انّھا تکتون باقیة بقاء الملك و الملکوت یشهد بذلک مالک الجبروت اذ استوی علی العرش بسطان مبین الذی سمی بمحمّد قبل علی فی کتاب الأسماء علیه بهاء الله و بهاء من فی السموات و الأرضین انا طهرناه عمّا لا ینبغی و رفعناه الی مقام عجزت عن ذکره الأقالم

و نذکر ابنک الذی سمی بمحمّد قبل حسن و ذکرناه بما نزل له فی هذا الحین امطار رحمة ربّه الغفور الکریم یا رفیع امروز کلمة الله از صد اولاد افضل بوده و هست جهد نمائید برضای دوست فائز شوید و ظاهر شود از شما آنچه که ذکرش در کتاب الهی مخلّد گردد اینست اولاد حقیقی و قره عین حقیقی و ذریه حقیقی کذلک نطق المظلوم از احاطت به الأحران بما اکتسبت ایدی الظالمین یا اهل البهَاء لا تحزنوا من شیء الا فیما ورد علینا من جنود الغافلین انا صبرنا فی البأساء و الضراء و امرنا اهل البهَاء بالصبر الجمیل

امّ طفل را ذکر مینمائیم و بشارت میدهم بآنچه که در این ليله نازل شده البهَاء من لدنا علی الذین اخذوا كأس البقاء باسمی الأبهی و شربوا منها رغماً لكلّ غافل بعید و کلّ عالم مریب

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مقدّس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لایق و سزاست که عالم را بانوار توحید منور فرمود و رایت عظمای آنه لا اله الا هو را بر اعلی مقام عالم برافراشت سطوت امرا او را منع نمود و از اراده بازنداشت رسل فرستاد و کتب نازل فرمود تا کل بصراط مستقیم فائز شوند و از برای عرفان نبأ عظیم در یوم قیام مستعدّ گردند له الحمد و المنّة و له الفضل و العطاء خلق فرمود و راه نمود تا کل فائز شوند بآنچه که مقصود از خلقت خلق بوده تعالی فضله و تعالی کرمه العمیم و جوده العظیم الصلوة و السلام علی سیّد العالم و مربی الأمم الذی به انتهت الرّسالة و النّبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً

و بعد جناب محمّد قبل علی علیه سلام الله وارد ذکر شما را نمود لذا این مظلوم مرّة آخری بان شطر اقبال فرمود لیسقیک سلسبیل المحبّة من كأس الوفاء نسأل الله تعالی ان یؤیّدک و یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی انّه هو مالک یوم الدّین و ربّ العرش العظیم اگر دوستی یافت شود از قبل مظلوم سلام برسان ليقربّه السلام الی مولی الأنام و یؤیّده علی ما انزله فی الكتاب

جناب ابن دخیل علیه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو التاطق في ملكوت البيان

حمد مقدّس از شئون عالم و اشارات امم و شبهات معتدين و ضوضاء معرضين ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را سزاست که در هر حینی بمثابه غیث هاطل از سماء عنایتش آیات نازل هیچ ذاکری از فضلش محروم نشد و هیچ قاصدی از بحر آیاتش ممنوع نگشت فضلش احاطه نموده و رحمتش سبقت گرفته در لیالی و ایام مقبلین را بنفحات وحی معطر نموده تعالی تعالی فضله و تعالت رحمته جلّ جلاله و عظم برهانه

یا ایها المقبل الی الله و الشارب كأس لقائه و التاطق بثنائه اسمع ندائه الاحلی من افقه الاعلی انه یدکرک بآیات تنادی فی العالم و تدعو الکل الی العزیز الوهاب انا ذکرناک مرّة بعد مرّة لشکر ربک مالک الرقاب قد حضر کتابک لدی المظلوم و قرئه العبد الحاضر اجنباک بکتاب جعله الله امّ الالواح لا تحزن من شیئی توکل علی الله ربّ الارباب انه ایدک علی ذکره و ثنائه و جعلک ساقیاً لهذا الریحق الذی اذ فکّ ختمه تعطّرت الآفاق هنیئاً لقاصد قصد المقصود و فاز بما لا فاز به اکثر العباد قل الآیات مسخّرات بامرہ و الامور فی قبضة قدرته و هو المقتدر العزیز العلام قد فزت بما لم یفز به علماء الارض و فقہائہا شہد بذلك امّ الکتاب فی المآب قد حضرت لدی المظلوم الاسماء الّتی کانت مذکورة فی کتابک و انزلنا لهم ما انجذبت به القلوب و قرّت به الابصار و هو المقتدر المختار

یا تیمور یدکرک الغفور بذکره و یدکرک بآیاته و یوصیک بالمحبّة و الوداد و بالاتحاد و الاتّفاق طوبی لک بما سمعت و اقبلت و ویل لکلّ معرض کفر بالله و آیاته مقبلاً الی اوهام
یا منصور قد اتی التصر و هو ظهوری و اتی الظفر و هو ندائی و اتی السلطان و هو امری و ظهرت الاسرار و هی کتابی
کذلک اظہرنا لئالی البرهان من اصداق عمّان ربک العزیز المّان

یا فیاض قد اتی الفیاض بجنود الحکمة و البیان و نادى المناد من کلّ الجهات و مرّت الجبال و وُضع المیزان و القوم اکثرهم فی نوم عجاب منعتهم احوائهم عن الله نبدوا الکتاب وراثتهم و ارتکبوا ما تبرّء منه اهل سرادق العظمة و الاجلال البهّاء علیک و علی اهلک و علی امائی اللّائی آمنّ بالله الواحد المختار

یا محمّد علی اسمع نداء المظلوم انه اتی امر الله الذی کان حصناً للواردين و درعاً لهیکل من اقبل الی الافق الاعلی و اجاب مولی الوری اذ ارتفع النداء بین الارض و السّماء قل یا قوم اعرفوا مقام امر الله و حکمه و لا تکنوا من الجاهلین کذلک
ظہر النور من ملکوت بیان ربک العظیم الحکیم البهّاء علیک و علی ضلعک من لدن غفور رحیم
یا پاشا یدکرک مولی الانام فی هذه اللیلة الدّلماء و یدکرک بما یقرّبک الی مقام تشرفّ بذكر الله و تزیّن بقدم اولیائه انه ینطق فیکلّ الاحیان و یقول یا ملأ الامکان ارفعوا رؤسکم ثمّ انظروا الی ما اشرق و لاح من افق سماء العلم من لدن قویّ آمر
قدیر

یا فرج قد فتح باب السّماء و اتی الفرّج بسطان لا تقوم معه جنود الانشاء و لا صفوف الاقویاء و لا اوهام العلماء و ینطق باعلی النداء بین الارض و السّماء یا ملأ الانشاء قد اتی من ارتعدت به فرائص الاسماء و ظہر من کان مذکوراً فی افئدة
المقرّین

یا ملأ بابا قد قبلنا بلاء الدّنيا و شدائدها لنجاة العباد و هم قاموا علی الاعراض انکروا حجّة الله و برهانه و جادلوا بآیاته و اعرضوا عن انوار وجهه و کفروا بنفسه کذلک سوّلت لهم انفسهم و هم الیوم من الاخسرین فی کتاب ربک العظیم

يا صمد اسمع نداء الصمد الفرد الواحد الاحد انه يأمرک بما يرفعک و یوصیک بعهد الله و میثاقه و بما نزل فی کتابه انه مع الذين تمسکوا باوامره و عملوا ما أمروا به من لسان الوحى فى هذا اليوم المبارک المقدس المبين
يا عبد الحسين طوبى لك و لاسمک اسمع بأذن الفؤاد ما نزل من ملکوت عناية مالک الایجاد الذى اتى برایة الوداد و امر الكل بالاتحاد نعيماً لمن تمسک بما أمر به من لدى الله رب ما كان و ما يكون
يا حسن قل

الهی الهی اسئلک برحیقتک المختوم و اسمک القیوم و بکوثر بیانک و سلسیل عرفانک و لبن فضلک و خمر رحمتک بان تجعلنى فى کلّ الاحوال راضياً برضائک و مقبلاً الى افقک و ناطقاً بآیاتک و متمسکاً بحبلک الممدود
يا قلمى اذکر من سُمى بعلى قبل اکبر الذى ما منعه سبحات الجلال عن الغنى المتعال سمع النداء من الافق الاعلى و اقبل اليه فى يوم فيه اعرض من فى ناسوت الانشاء الا من اخذته يد الاقتدار و ذكره لسان العظمة فى مقامه المحمود
يا على انا نوصیک و الذين آمنوا بتقوى الله و بالصدق و الصفاء ان ربک ما اراد لاحد الا ما يرفعه الى الجنة العليا و الفردوس الاعلى المقام الذى لا یرى فيه الا ظهورات اسمائه و صفاته انه هو الفضل الذى لا يمنع فضله اعراض الامم و لا حوادث العالم قد سبقت رحمته و احاطت الطافه ولكنّ القوم هم لا يفقهون
يا جعفر حضر اسمک لدى الوجه و نزل لك ما لا تعادله خزائن الارض و لا ثروة الخلق و لا ما يفتخر به اصحاب الغناء فى ناسوت الانشاء و لا ما جمعه الامراء و الملوك اشکر ربک بهذا الفضل الاعظم و قل

الهی الهی لا تمنعنى عما قدرته لاصفیاتک و لا تجعلنى محروماً عما یقرّبنى الى افقک انک انت المقتدر العزیز الودود
يا آقا بالا عليك بهاء الله مالک الاسماء و فاطر السماء طوبى لوجهک بما توجه و لقلبک بما اقبل و لسمعک بما سمع و ليدک بما ظهرت منها قدرة الله و قوته الذى لا تعادله الدنيا كلها يشهد بذلك هذا المظلوم فى هذا المقام المرفوع افرح بهذا الذکر الاعظم الذى جرى من قلم الله ربک مالک الغیب و الشهود
يا ابراهيم قد اتى الخليل من لدى الجليل و القوم انكروه و اعرضوا عنه و جادلوا بما ظهر من عنده و كفروا بالذى ارسله بالحق الى ان اشتعلت نار البغضاء فى صدور اهل البغى و الفحشاء و ارتكبوا ما ناح به كل حبيب و صاح كل صديق كذلك قضى الامر و القوم اكثرهم يذكرون و لا يشعرون

يا قلم اذکر من سُمى بمشهدى ابراهيم ليفرح بذكر الله المستوى على عرش البيان فى المأب انا نوصیک بما يرتفع به مقام الانسان و بما انزله الرحمن فى الكتاب لا تحزن من شئى توکل على الله فيکل الامور انه ينصر الذين اقبلوا اليه فى يوم نادى المناد الملك لله رب الارباب

يا محمد على خذ المعروف و ضع المنکر هذا ما أمرت به فى قیوم الاسماء و فى هذا اللوح المبين الذى اذا ظهر خضعت له الالواح ان ربک هو المبين العليم

يا عبد الاحد خذ الانصاف و ضع الاعتساف كذلك جرى الامر من قلم الله رب العالمين انه ذکرك بما لا تعادله اذکار العالم ان ربک هو المشفق الکریم

يا محمد قبل على اذا شربت رحيق الوصال و فزت بما كان مخزوناً فى علم الله و مسطوراً من القلم الاعلى فى كتبه و زبره و الواحه اشکر ربک بهذا الفضل العظيم

يا محمد اسمع نداء المظلوم قل يا ملاً الارض خذوا العدل و ضعوا الظلم كذلك اتى الامر المبرم من الله مالک القدم و مولى الامم انه هو الفرد الواحد المهيم العليم الحكيم

يا احمد انّ المسجون قد اقبل اليك من شطر السّجن و يقول دع الموتى و خذ الكأس من كوثر الحَيوان باسم ربّك
الرحمن أنّه يقربك اليه و يهديك الى صراطه المستقيم

يا قلمي الاعلى اذكر من سُمّي بأقا ملاً ليجذبه ذكرك الى الدّروة العليا و يقربه اليك و يؤيّده على ما يكون باقياً ببقاء
الملك و الملكوت و يوفّقه على الاستقامة على هذا الامر الذي به زلّت الاقدام و اسودّت الوجوه و سُقطت اصنام المتوهّمين
يا قنبر خذ الامانة باسمى و ضع ما يخالفها قد جعلها الله الطراز الاول لهياكل الملل طوبى لمن تمسّك بها و عرف
مقامها و تنور بنورها و تشبّث بذيلها كذلك نطق لسان العظمة اذ كان مستويّاً على عرش البيان أنّه هو الفرد الواحد العزيز الجميل
يا عبد الاحد اذكر الايام التي فيها حضرت امام وجهى و سمعت ندائى و رأيت افقى و شربت رحيق اللّقاء من يد
عطائى ايّاك ان تمنعك شئون الدّنيا عن ذكرى و ثنائى و عمّا سمعته من لسانى فى سجنى هذا ما امرناك به من قبل و فى
هذا الحين امراً من لدن قوىّ عزيز حميد

يا مشهدى حسين خذ الوفاء امراً من لدن فاطر السّماء طوبى لهيكل تزّين به و ليد تمسّكت به و لعبد عرف مقامه امراً
من لدى الله المقتدر المهيمن القيوم

انا اردنا ان نذكر من سُمّي بملاً اسلام و نُذكره بآياتى و نُبشّره بعناياتى و نُعرقه ملكوتى و جبروتى و اهل مدائن قدرتى و
عظمتى ليفرح و يشكر من اتى بالحقّ بسُلطان غلب الارض و السّماء طوبى لمن عرف و شهد و قال لك الحمد يا مالك
الغيب و الشّهود

يا شيخ قبل كاظم نوصيك بالحكمة و البيان و بما يبقى به ذكرك فى كتاب ربّك الرحمن ايّاك ان تخوّفك سطوة
العالم ضعه تحت قدمك و قل

الهى الهى لك الحمد بما وجدتُ عرف آياتك و رأيت آثار قلمك و اعترفت بما نطق به لسانك اسئلك يا مظلوم الآفاق
باسمك الذى به خضعت الاعناق بان تؤيّدنى على ذكرك و على الاستقامة على حبّك اى ربّ لا تمنعنى عن بحر فضلك و لا
عن سماء كرمك لا اله الا انت الغفور العطوف

انّ المظلوم اراد ان يذكر من سُمّي بملاً نورمحمد لتجذبه نفحات الوحي الى الافق الاعلى و يتمسّك بما أمر به من
لدن فاطر السّماء و مالك ملكوت الاسماء ستفنى الدّنيا و يبقى للمقبليين ما نزل لهم من سماء الفضل و العطاء يشهد بذلك
عباد مكرمون الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون

يا على هذا يوم الذّكر و البيان و هذا يوم العناية و العطاء و هذا يوم العظمة و الاجلال طوبى لعبد اقبل و فاز و عمل بما
أمر به من لدى الله مالك الوجود

يا على قد ظهر مقصود العالم برايات الفضل و العطاء و اعلام العزة و الهدى ولكنّ القوم نبذوا امر الله ورأتهم و ارتكبوا ما
أمروا به من مطالع الظلم ان ربّك هو العليم الحكيم

يا پاشا يذكرك مالك الاسماء و فاطر السّماء قل يا ملاً الارض اسمعوا صرير القلم الاعلى خذوا كتاب الله بقدره و قوّة
لا تمنعها قدرة العالم و لا سطوة الامم ان ربّك هو الامر القديم

يا اسمعيل طوبى لك و لعبد نبذ الاوهام مقبلاً الى افق منه اشرق نير الايقان فى يوم فيه نطق الصّراط تالّله قد اتى
الميقات و قال الميزان قد كُشف الغطاء و اتى من سماء الاقتدار من عنده كتاب مبين

يا محمّد اذكر اذ اتى محمّد رسول الله اعرض عنه من على الارض منهم من قال انه كفر بالله و منهم من قال انه
كذاب مفتر و منهم من قال انه ساحر ينطق عن الهوى كذلك نطق القوم فى امره المبرم المقدّس العزيز البديع

يا اهل شيشوان اسمعوا نداء ربكم الرحمن انه يذكركم اذ كان بين ايدي الذين اعرضوا عن التقوى و اتبعوا البغي و
الفحشاء و ارتكبوا ما ناحت به طلعات الفردوس الاعلى و الجنة العليا و ارتفع حنين شجرة الطوبى و سدره المنتهى اياكم ان
تخوفكم ظلم المعتدين و ضرب الملحدين خذوا الحكمة فى ايام الله انها تقربكم اليه ان انتم تعلمون

يا حاجى آقا اسمع النداء من شطر السجن انه يدعوك الى الحق و يامرک بالعدل و الانصاف قد ظهر و اظهر ما اراد
امام وجوه العباد فى يوم فيه امطر سحاب القضاء سهام البلاء يشهد بذلك من عنده لوح محفوظ
يا ملاً صادق قد جرى من قلمى الاعلى فرات الحكمة و البيان فى يوم فيه اعرض كل مقبل و انكر كل مقرر و كفر كل
مؤمن و شتم كل صامت كذلك ورد علينا من الذين ما انصفوا فى امر الله و سلطانه و نبذوا العدل و رأتهم آخذين ما ناح به
الروح فى مقامه المقدس العزيز المحبوب

يا محمد قبل حسين انظر ثم اذكر اذ اتى الرحمن بقدرة و سلطان و ورد عليه من اهل الطغيان ما صاحت به الصخرة و
ناحت الارض و السماء و اضطربت افئدة الاولياء و ارتفعت الصيحة و نسف كل جبل باذخ رفيع
يا اباالقاسم قل

الهى الهى ترانى مقبلاً اليك و متوجّهاً الى انوار وجهك و منتظراً بدائع فضلك اسئلك بالسراج الذى حفظته بقدرتك و
سلطانك و باسمك الاعظم الذى به ارتعدت فرائض المعرضين من عبادك و المشركين من خلقك بان تقدر لعبدك هذا من
قلمك الاعلى خير الآخرة و الاولى انك انت الله لا اله الا انت الفرد الواحد الغفور الكريم

يا مير على اكبر انظر فى امرى و ما ورد على نفسى بعد ما جنث من الافق الاعلى لاصلاح العالم و تهذيب الامم قل آه
آه لم يدر عبدك هذا اى بلائك يذكر تلقاء وجهك ان القلم انصعق عند ذكر بلائك و ما ورد عليك من طغاة خلقك و بغاة
عبادك اشهد انك اظهرت نفسك لحيوة العالم و اصلاح الامم و حملت الشدائد اظهاراً لعنايتك و ابرازاً لفضلك نفسى
لعنايتك الفداء يا مقصود العارفين و روحى لنفسك الفداء يا ايها المسجون بين ايدي الغافلين
يا على يا عطار اذا سمعت صرير قلمى الاعلى و وجهك شطر الله مولى الورى و قل

الهى الهى لم ادر فى اى مقام ارتفع ندائك و فى اى مقر استقر عرش عظمتك اسئلك يا مالك الملوك و راحم
المملوك باسمك الذى به سخرت مدائن الافئدة و القلوب و باقتدار مشيتك و نفوذ ارادتك و بحر آياتك و سماء حكمتك بان
تقدر لى ما يجعلنى راضياً برضائك و متحرّكاً بارادتك و متمسكاً بالحكمة التى امرت بها فى محكم كتابك انك انت الفرد
الواحد العزيز العظيم

يا قلم اذكر من سمي بعباس ليفرح و يكون من الشاكرين قل

الهى الهى لك الحمد بما خلقتنى و اظهرتنى و عرقتنى سيبلك و اعلم بعلم اليقين بانك خلقتنى لاصغاء ندائك و
مشاهدة انوار افقك لم ادر يا الهى ما قدرت لى من قدرك و قضائك و ما اردته فى ايامك ان تمنعنى عن التقرب الى مقر
عرشك لا تمنعنى حيوتى و لا وجودى و لا قيامى و قعودى آه آه ان يمنعنى قضائك عن القيام لدى باب عظمتك و اصغاء
ندائك و عزتك يا مقصود العالم و محبوب الامم لا يسكن ظمأى الا بالتقرب الى ساحة قدسك و لا يسكن قلبى الا بالاقبال الى
شطر عرشك و لا تستريح كينونتى الا بكوثر لقائك و سلسيل وصالك ترى يا الهى تبلبلنى و اضطرابى و حزنى و همى و غمى
فى ايامك اين فرجك يا مفرج العالم و اين اعانتك يا معين الامم و عزتك قد تجاوز حالى عن الذكر و البيان يا ربى الرحمن
ارحمنى بفضلك ثم اكتب لى ما تقر به عينى و عيون عبادك انك انت المشفق الكريم و انك انت ارحم الراحمين

بنام دانای یکتا

یا سلیمان بزبان پارسی گفتار کردگار را بشنو امروز راز بیناز بی پرده آشکار نیکوست حال نفسیکه باسم قیوم رحیق مختوم را آشامید و در سجن اعظم یادش نمود گیتی را غبار اخذ نموده و دخان فراگرفته از او مسئلت نمائید شاید عفوش کل را اخذ نماید و بآنچه مقصود از آفرینش است آگاه فرماید منتسبین را از قبل مظلوم ذکر نما و بآیات دوست یکتا بشارت ده

یا زین العابدین آنچه پنهان بود آشکار شد روشنی نخستین از آن پدیدار نیکوست حال نفسیکه ندایش را شنید و بقلب اقبال نمود و بانوار وجه توجّه کرد

یا رسول گیتی را الوان مختلفه از اقبال و توجّه بافق امر الهی منع نموده و از دریای گفتار کردگار محروم ساخته از حق بطلب شاید عباد را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار یوم اوست اوست قادر و اوست توانا

یا سید قبل محمد خامه بتو رو نموده و ترا یاد مینماید شاید بآنچه سزاوار است تمسک نمائی و بمقام قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون فائز شوی

یا علی اصغر مالک قدر در منظر اکبر ترا ذکر مینماید اولیای ارض در حسرت استماع این ذکر برفیق اعلی شتافتند آنچه امروز از خامه کرم جاری میشود شبه و مثل نداشته و ندارد بشناس مقامش را و چون بصر حفظش نما

یا علی سراج میگوید یا اهل ارض قسم بنیر بیان سراج الهی امام وجوه روشن و ظاهر خود را از نورش منع نمائید و از آثار و ضیائش در خباء مجد ربّانی درآئید امروز بحر بیان رحمن مواج و آسمان فضل مرتفع خود را محروم مسازید از غیر بگذرید و بدوست تمسک جوئید اوست کریم و اوست مهربان

یا قلم قاسم را ذکر نما شاید از بحر بیان بیاشامد و از آفتاب علم الهی منور گردد و فائز شود بآنچه سبب استقامت است امروز صیحه مرتفع و جبل مندک و عباد منصع طوبی از برای نفسیکه باصغاء آن فائز شد و مقصود را شناخت و باو عارف گشت از حق بطلب عباد خود را حفظ فرماید و بر اعلاء کلمه مؤید نماید

یا اسد انشاء الله ضرغام میدان حکمت و بیان باشی و در افنده و قلوب تصرّف نمائی صولت صولت حقیقی باشد و سطوتت سطوت معنوی ایذا و اذیت شأن درندگانست از سجویه خرد انسانی محبت و شفقت و رحمت است خدایا بامری ان ربک هو العلیم الحکیم

یا ایها الكتاب اذکر من سُمی بدرویش رحیم لتجذبه آیات ربّه و تقرّبه الیه و تؤیّده علی ذکره و ثنائه بین عباد و خدمه امره فی ایامه انه هو الحاکم علی ما یشاء و فی قبضته زمام من فی السموات و الارضین البهائم من لدنا علیه و علی ضلعه الّتی حَضَرَ اسمها لدی المظلوم فی سجنه العظیم

یا درویش خلیل قد اتی امر الله و القوم اعرضوا عنه و اعترضوا علیه بما نقضوا میثاقه و عهده و اتبعوا الذین کفروا بالله و بآياته عند ربک علم کلّ شیئی فی کتاب مبین و نذکر ضلعک الّتی اقبلت فی یوم اعرض فیه اکثر اماء الارض ان ربک هو المحصی العلیم

یا میرزا آقا انا اردنا ان نذکرک من هذا الشطر و نذکرک بآیات الله الّتی نزلت من ملکوت بیانه لتقرّ بها عینک و یفرح قلبک و تقوم بالروح و الریحان علی خدمه الامر فی هذا الیوم الّذی فیه اتی المیقات و نزلت الآیات و ظهرت البیئات و حدثت الارضون و السموات کذلک انزلنا ما یکون باقیاً ببقاء اسمائی الحسنی ان ربک هو العزیز الکریم

یا کربلائی احمد محمد روح ما سواه فداه آمد انکارش نمودند و بر شهادتش فتوی دادند صاحبان فتوی علمای عصر بودند بشقاوت آن نفوس نار ضغینه و بغضا در صدور مشتعل و امر بشائی شدید که آیه هجرت نازل و مالک ملکوت اسما از حجاز قصد یثرب فرمودند بذک ذرفت الدموع و ذابت القلوب و ناحت الاشیاء کلّها و القوم اکثرهم من الغافلین

یا غفّار مختار آمد با رایة انا الله آمد با عَلم المُلک لی آمد از یمینش فرات رحمت جاری و از قلمش اسرار حکمت
ظاهر امام وجهش بحر بیان مّواج ولکن اهل دانش و ینش کمیاب بل مفقود کل افسرده بل مرده مشاهده میشوند انا لله و انا
الیه راجعون

یا حسن یا عمو اذا فزت بآیاتی و سمعت ندائی قل

الهی الاهی انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد سمعتُ ندائک اقبلت الی بحر عرفانک اسئلک بقدرتک الّتی غلبت
الاشیاء و بانوار وجهک الّتی بها اشرفت الآفاق بان تجعلنی ثابتاً علی امرک و قائماً علی خدمتک و راسخاً فی حبّک و ناطقاً
بشأنک انک انت القویّ الغالب القدير

یا حیدر قبل علی وّل وجهک شطر البیت و قل

الهی الاهی لک الحمد بما سقیتنی کوثر عرفانک فی ایامک و ایدتنی علی الاقبال الیک اذ اعرض عنک اکثر خلقک
اسئلک بالاسرار المکنونة فی علمک و اللّالی المخزونة فی کنائز عصمتک بان تقدّر لی ما یقرّبنی الیک و ما یرفعنی بین عبادک
انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الحقّ علامّ الغیوب

یا حسین اینمظلوم اراده نموده ترا ذکر نماید در چه مقام در سجن اعظم در چه حالت در بحیوچه احزان ولکن بلاى
امم و ظلم عالم او را از ذکر باز نداشته ذرات کائنات بر آنچه ذکر شد گواهی میدهد از حق بطلب ترا تأیید فرماید بر آنچه
سزاوار مقام اوست

یا علی بگوش جان بشنو و بچشم حقیقت مشاهده نما که شاید ندای دوست را بشنوی و آثارش را ملاحظه کنی چه
بسیار از عباد که بینا و شنویند ولکن در دفتر الاهی اعمی و اصم و ابکم مذکور و مسطور

یا محمد کتاب نازل و اسرارش از قلم اعلی مذکور و مسطور ولکن عباد غافل و محجوب مگر نفوسیکه بایادی اقتدار
حجبات و سبحات را خرق نمودند و قصد مقام اعلی که مقام معرفت دوست یکتاست کردند

یا جواد بحر بیان در امواج آفتاب حقیقت فوق رؤس مُشرق و طالع و نور عنایت از افق فضل ساطع از حق میطلبیم عباد
خود را از این فضائل منع ننماید و محروم نسازد فیضش احاطه نموده و فیاض بر عرش رحمت مستوی هنیئاً للعارفين

یا ستّار روز رستخیز آمد و ستّار بر عرش اسم غفّار مستوی ستر نموده کرم فرموده باب عنایت باصبع قدرت گشوده
ولکن عباد غافل بر ظلم قیام نموده اند عمل کردند آنچه را که سینه ها شکافت و کبدها مشتعل گشت این امور کل از شقاوت
علمای ایران احداث شده عمل نمودند آنچه را که از اوّل دنیا الی حین شبه آن شنیده نشده انّهم من الاخسرین فی کتابی
المبین

یا حبیب محبوب عالم را ذیاب ارض احاطه نموده و مظلوم آفاق را اهل نفاق حبس کرده هر حین ظلمی ظاهر و هر
آن شدتی وارد معلوم نیست از قبل بچه اقبال نموده اند و بچه حبلی متمسکند و حال بچه جهت اعراض کرده اند لعمر الله انّهم
لا یشعرون و لا یعرفون و لا یعلمون

یا حسین ندای حسین را بشنو از شطر سجن بتو توجه نموده و لله تکلم مینماید و فی سبیل الله میگوید آیا آذان واعیه
یافت میشود و یا ابصار حدیده موجود قسم بافتاب حقیقت حجّت ظاهر و باهر نعمت نازل و رحمت هاطل طوبی از برای
صاحبان بصر و سمع و ویل للغافلین

یا قلم الله قلی را از قبل اسم اعظم ذکر نما که شاید ذکرت بمثابة جناح او را تأیید فرماید بر طیران در این هواء لطیف
منیر ندا را شنیدی آثار را دیدی از حق بطلب ترا مؤیّد فرماید بر استقامت کبری اوست آیه عظمی و غایة قصوی خذ ما أمرت به
و ضع ما نهیت عنه امرأ من لدن قویّ قدیر

یا ابراهیم آن نار بغضا که در آن ایام مشتعل شد در ایام اینمظلوم اعظم و اکبر آن مشتعل اخماد هر ناری سهل و آسان
ولکن نار ضغینه و حسد را میاه عالم نیفسرد نار ظاهره در ساعتی ساکن شود و این نار در قرون و اعصار باقی و پاینده ماند از
حق میطلبیم اولیائش را از این نار حفظ فرماید و بنور معرفتش منور دارد اوست بر هر شیئی توانا

یا مهدی اوّل امر معرفت الله بوده و خواهد بود و آخر آن استقامت چه که ناعقین بر مرصّد قائمند و باضلال خلق
مشغول طوبی از برای نفسیکه ما سوی الله را معدوم و مفقود مشاهده نماید آنّه من اهل هذا المقام المنیر و هذا المقرّ العزیز
المنیع

یا قلم رحمن را ذکر نما شاید جذب ذکر الهی او را اخذ نماید بشأنیکه بر امر ثابت و مستقیم ماند در جمیع احوال در
عظمت امر و یوم ناظر باش طوبی لمن عرف و وجد عرف بیان ربّه العظیم الخبیر
یا عبدالله یوم آمد و وقت آمد ولکن بندگان مقصود عالمیانرا در این جامه نشناختند کل از شناسائیش محروم و ممنوعند
الا من شاء ربک طوبی از برای عبدیکه بعرفان مولایش فائز گشت و از جهان و آنچه در اوست گذشت و باو پیوست اینست
مقام اشراق نور توکل حقیقی و تفویض معنوی

یا اسدالله در قدرت مظلوم تفکر نما فرداً واحداً امام وجوه عالم قیام فرمود و در لیالی و ایام آیاتش نازل و بیئاتش ظاهر
من غیر ستر و حجاب حجبات جلال و سبحات اجلال را باصبع اقتدار شق نمود و کل را باعلی النداء بصراط مستقیم و نبأ
عظیم هدایت فرمود اوست مقتدریکه ضغینه و بغضای امرا و علما او را از ذکر حق و ما اراده منع نکرد فکر و قل لک العظمة
و الاجلال و لک القدرة و الافضال

یا سرباز یا حبیب امید هست که در این یوم بدیع الهی از تجلیات انوار اسم اعظم بجای سربازی تاج بخشی کنی ابادر
راعی اغنام بود بیک کلمه آمنت حافظ بیضه اسلام و هادی انام گشت لیس هذا علی الله ربک بعزیز
یا حسن گفتار مخصوص لسانست حال دریا متکلم و حرارت از نار است و این حین آفتاب معطی و باذل جهد نما
شاید بحول و قوه حق دارای مقام شوی و مستحق اکرام من لدی الله مولی الانام

یا محمد قبل باقر حجبات اسما اهل ناسوت انشا را از افق اعلی منع نموده هزار و دویست سال شیعه شنیعه باسم
وصایت و نیابت و نجابت مشغول و چون آفتاب ظهور از افق اراده مشرق و لائح بر ضرش قیام نمودند و بر سفک دمش فتوی
دادند بحق وحده ناظر باش تا از موحدین حقیقی در کتاب الهی مذکور و از قلم اعلی مسطور گردی

یا کاظم اذا وجدت نفحات بیانی و سمعت ندائی من شطر سجنی اقبل بقلبک الی المقام الاعلی و الذروة العلیا و قل
الهی الهی قد اخذتني الاحزان فی ایامک این فرج العالمین و اهلکنی بعدک این کوثر قریک یا مقصود
العارفین و ذاب کبدی فی هجرک این عنایتک یا مولی العالم و معبود الامم اسئلک بصریر قلمک و بالسّر الذی جعلته مستوراً عن
اعین خلقک بان تؤیّدنی علی العمل بما انزلته فی کتابک لا اله الا انت الغفور الرحیم
یا قلم اذکر من سُمی بمحمد قبل جعفر لیفرح بذكر الله مالک القدر و یقول

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی بآیاتک الکبری الی صراطک المستقیم و نور قلبی بنور ذکر نبأک العظیم اسئلک
بامرک الذی به سخرت العالم و بالکلمة الّتی بها انجذبت افئدة الامم بحیث سرعوا الی مقرّ الفداء شوقاً لرضانک و لقائک ای
ربّ ترى المسکین تمسک بحبل فضلک و العاصی تشبّث باذیال رداء اسمک الغفور الرحیم قدر له ما ینبغی لعنایتک یا اله
العالمین

یا محمد قبل علی اسمع ندائی من شطر سجنی آنّه یجذبک الی افق فضلی و یقرّبک الی بساط عظمتی قل

الهي الهى اقبلت بوجهي الى انوار وجهك و بقلبي الى افق جودك نور يا الهى ظاهري بانوار عنايتك و باطنى بنور معرفتك انت الذى لا يعزب عن علمك من شئى و لا يعجزك امر من الامور فى قبضتك زمام العالم تفعل ما تشاء لا اله الا انت المهيمن على ما كان و ما يكون

يا سيد محمد قل

الهي الهى اشهد انك اظهرت نفسك و انزلت آياتك و ابرزت بيناتك لهداية خلقك و ارتفاع مقاماتهم فى ايامك اسئلك يا فائق الاصباح و مسخر الارياح باصبع اقتدارك الذى به انشقت حجبات خلقك بان تجعلنى ناصراً لامرك و ثابتاً فى حبك لا اله الا انت المقتدر القدير

يا قلمى الاعلى اذكر اوليائى الذين صعدا الى الرقيق الابهى و طاروا باجنحة الايقان الى الافق الاعلى قد سبقت رحمتك الممكنات و فضلك الموجودات اسئلك ببحر جودك و سماء كرمك بان تنزل لهم فى كل حين من سماء عطائك ما تقر به اعين اوليائك و اصفيائك انك انت المقتدر على ما تشاء تشهد بكرمك الكائنات لا اله الا انت المقتدر المهيمن على الغيب و الشهود ثم اذكر الحسين الذى صعدا الى مولاه و قدر له فى الفردوس الاعلى فيكل حين ما ينبغى لبحر كرمك و سماء فضلك انك انت الغفور الرحيم

و نذكر من سمي بالله ويردى الذى اقبل الى افقى و قطع البر و البحر حباً للقاءى الى ان حضر امام وجهى و سمع ندائى طوبى لك بما فرت باثارى من قبل و فيهذا الحين المبين اشكر ربك بهذا الفضل العظيم بهاء عليك و على اختك و بنتها و على اللائى آمن بالله رب العالمين و نذكر اماتى فى آخر اللوح و نبشروهن بنير عنايتى الذى اشرق و لاح من افق سماء رحمتى فى سجنى العظيم

يا ملا باجى يا امتى اشكرى ربك انه ذكرك بما يبقى به ذكرك فى كتاب الله العزيز الحميد افرحى بعناية ربك و سبحى باسمه العزيز البديع

انا ذكرنا عباد الله و اماته و انزلنا لهم ما لا تعادله الدنيا و زينتها و زخرفها و ما ظهر منها و كُيز فيها ان ربك هو الفياض الكريم

يا ابن دخيل لله الحمد جميع اسامى مذكوره هر يك باثار قلم اعلى فائز بشهرهم من قبلى و نورهم بنور بيانى انا قدرنا لهم فى ملكوتنا الاعلى ما عجزت عن ذكره الالسن و الاقلام يشهد بذلك من ينطق فى هذا الحين امام الوجوه انه لا اله الا هو الفرد الواحد المهيمن على كل صغير و كبير اوليا را تكبير برسان بگو امروز روز ذكر و ثناست و روز جذب و انجذاب سعى نمائيد بكلمة الهى افئدة عباد را جذب نمائيد و بافق اعلى كشانيد وصيت مينمائيم كل را بانچه سزاوار ايام الله است و باصلاح عالم و تهذيب امم ان ربك هو الامر القديم لا اله الا هو مالک يوم الدين و هذا الامر الحق المبين بهاء المشرق من افق سماء بيانى عليك و عليهم الذين نبدوا سوائى و اخذوا ما امروا به فى كتابى المبين

انا نذكر فى هذا الحين احباء الرحمن فى ميلان لتجذبهم نفحات الذكر و البيان الى مقام خضعت له بقاع الارض كلها انه هو المقتدر العزيز الوهاب

قد سمعتم النداء مرة بعد مرة ثم استمعوا ما نطق به القلم الاعلى انه لا اله الا هو الفرد الواحد المختار طوبى لكم بما اقباتم اذ اعرض عنه اكثر الورى و نطقتم بالثناء اذ تكلم المشركون بما ناح به اهل الفردوس الاعلى على اعلى المقام يا اهل ميلان لعمر الله قد خزن فيكم لثالى المحبة و الوفاء يشهد بذلك ام الكتاب از حق ميطلبيم جميع را تأييد فرمايد و توفيق عطا كند تا كل بر خدمت امر قيام نمايند و قلوب فارغه را بانوار اسم اعظم منور كنند و بتهذيب نفوس غافلهم و اصلاح عالم مشغول كردند نار ضغيته و بغضا را كه در قرون و اعصار در افئدة احزاب مشتعل بماء حكمت و بيان ساكن نمايند تا كل باتفاق در

اصلاح آفاق جهد بلیغ مبذول دارند ذکر هر یک عند الله مذکور و از قلم اعلی مسطور نظر بحکمت ستر نمودیم و از قلم اعلی جاری فرمودیم آنچه را که سبب حیات باقیه است باعمال طیبیه تمسک نمائید و باخلاق مرضیه تشبث بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله استقامت و امانت و دیانت امانات حقد بین خلق کل را بحفظ آن وصیت مینمائیم طوبی از برای نفسیکه حوادث و زخارف عالم او را از بر و تقوی الله منع نمود و فائز شد بانچه که ذکرش بدوام ملک و ملکوت در کتاب الهی از قلم عنایت جاری و مثبت قدر ایام را بدانید و باتحاد تمام بذکر و ثنای مقصود عالمیان مشغول باشید آنچه سبب ضوضا و علت فساد و نزاع است در کتاب الهی نهی شده له الفضل و العطاء و هو المشفق الکریم کل باید بنفوسیکه در اقبال و ایمان و عرفان سبقت گرفته اند بکمال محبت حرکت نمایند اینفرقه در کتب الهی از قبل و بعد مذکور و فی الفرقان السابِقون السابِقون اولئک المقربون البهَاء و التّکبیر و الثّناء علی عباد الله المقربین و اصفیائهم المخلصین الذّین ما نقضوا عهد الله و میثاقه و عملوا بما أمروا به فی کتابه المبین

در این حین لسان بیان در ملکوت عرفان باهل سیسان توجّه فرموده و لوجه الله ایشانرا ذکر مینمائیم ذکر الهی در یکمقام بمنزل روح است از برای اجساد اهل عالم و در مقام آخر بمثابة کوثر باقی از برای هیکل فانی و در یکمقام آیه رحمن است از برای ابرار و غضب اوست از برای اشرار طوبی از برای نفوسیکه ندا را شنیدند و از قبور غفلت برخاستند یا اولیائی فی سیسان بشنودند ندای مظلوم را و تمسک نمائید بانچه سبب علو و علت سمو است شما نهالهای بستان عنایت حقیق و از کوثر بیان رحمانی نموّ نموده اید و بمقام بلوغ که مقام عرفان حق جلّ جلاله است فائز گشته اید اینمقام را باسم مالک ایام حفظ نمائید و چون جان عزیزش دارید زود است آنچه مشاهده میشود بفنا راجع الا ما قُدّر لکم من لدی الله العلیم الخبیر البهَاء و الذّکر و الثّناء علیکم و علی امائی اللّائی ما منعتهنّ ضوضاء الاماء و لا زماجیر الاشرار عن الله الفرد العلیم الحکیم انا ذکرنا کلّ امة اقبلت و فازت لا یعزب عن علم ربکم من شیء یسمع و یری و هو الفرد الواحد المقتدر القدر بعضی از نفوس مذکوره در اراضی اخری چون عرف استقامت بتمامه از ایشان تضوّع نمود لذا ذکرشانرا بوقت آخر و یوم آخر مقدر نمودیم ان ربک یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

جناب ابن دخیل علیه بهاء الله

صحیفة الله المهیمن القیوم

هو التّاطق فی ملکوت البیان

حمد مقدّس از شئون عالم و اشارات امم و شبهات معتدین و ضوضاء معرضین ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را سزاست که در هر حینی بمثابة غیث هاطل از سماء عنایتش آیات نازل هیچ ذاکری از فضلش محروم نشد و هیچ قاصدی از بحر آیاتش ممنوع نگشت فضلش احاطه نموده و رحمتش سبقت گرفته در لیالی و ایام مقبلین را بنفحات وحی معطرّ نموده تعالی تعالی فضله و تعالت رحمته جلّ جلاله و عظم برهانه

یا ایها المقبل الی الله و الشّارب كأس لقائه و التّاطق بثنائه اسمع ندائه الاحلی من افقه الاعلی انه یدکرک بآیات تنادی فی العالم و تدعو الکل الی العزیز الوهاب انا ذکرناک مرّة بعد مرّة لتشکر ربک مالک الرقاب قد حضر کتابک لدی المظلوم و قرئه العبد الحاضر اجیناک بکتاب جعله الله امّ الالواح لا تحزن من شیء توکل علی الله ربّ الارباب انه یدک علی ذکره و

ثَنَاءَهُ و جعلك ساقياً لهذا الرِّحيق الَّذِي اذ فكَّ ختمه تعطّرت الآفاق هنيئاً لفاصد قصد المقصود و فاز بما لا فاز به اكثر العباد قل الآيات مسخّرات بامرهِ و الامور فى قبضة قدرته و هو المقتدر العزيز العَلام قد فزت بما لم يفز به علماء الارض و فقهاؤها شهد بذلك امّ الكتاب فى المآب قد حضرت لدى المظلوم الاسماء التى كانت مذكورة فى كتابك و انزلنا لهم ما انجذبت به القلوب و قرّت به الابصار و هو المقتدر المختار

يا تيمور يذكرك الغفور بذكركه و يذكرك بآياته و يوصيك بالمحبّة و الوداد و بالاتّحاد و الاتّفاق طوبى لك بما سمعت و اقبلت و ويل لكلّ معرض كفر بالله و آياته مقبلاً الى مطلع الاوهام

يا منصور قد اتى النَّصر و هو ظهورى و اتى الظَّفَر و هو ندأتى و اتى السُّلطان و هو امرى و ظهرت الاسرار و هى كتابى كذلك اظهرنا لنالى البرهان من اصداف عمّان ربّك العزيز المتّان

يا فيّاض قد اتى الفيّاض بجنود الحكمة و البيان و نادى المناد من كلّ الجهات و مرّت الجبال و وُضع الميزان و القوم اكثرهم فى نوم عجاب منعتهم اهوآتهم عن الله نبذوا الكتاب ورائتهم و ارتكبوا ما تبرّء منه اهل سرادق العظمة و الاجلال البهآء عليك و على اهلك و على امائى اللآئى آمنّ بالله الواحد المختار

يا محمّد على اسمع ندآء المظلوم أنّه اتى امر الله الَّذِي كان حصناً للواردين و درعاً لهيكل من اقبل الى الافق الاعلى و اجاب مولى الورى اذ ارتفع النّدآء بين الارض و السّمآء قل يا قوم اعرفوا مقام امر الله و حكمه و لا تكونوا من الجاهلين كذلك ظهر النور من ملكوت بيان ربّك العليم الحكيم البهآء عليك و على ضلعك من لدن غفور رحيم

يا پاشا يُذكرك مولى الانام فى هذه الليلة الدلّمآء و يُذكرك بما يقربك الى مقام تشرف بذكر الله و تزيّن بقدم اوليآته أنّه ينطق فيكلّ الاحيان و يقول يا ملأ الامكان ارفعوا رؤسكم ثمّ انظروا الى ما اشرق و لاح من افق سمآء العلم من لدن قوى آمر قدير

يا فرج قد فتح باب السّمآء و اتى الفرج بسُلطان لا تقوم معه جنود الانشاء و لا صفوف الاقويآء و لا اوهام العلماء و ينطق باعلى النّدآء بين الارض و السّمآء يا ملأ الانشاء قد اتى من ارتعدت به فرائص الاسماء و ظهر من كان مذكوراً فى افئدة المقرّبين

يا ملأ بابا قد قبلنا بلاء الدّنيا و شدائدها لنجاة العباد و هم قاموا على الاعراض انكروا حجّة الله و برهانه و جادلوا بآياته و اعرضوا عن انوار وجهه و كفروا بنفسه كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم اليوم من الاخسرين فى كتاب ربّك العزيز العظيم

يا صمد اسمع ندآء الصّمد الفرد الواحد الاحد أنّه يأمرك بما يرفعك و يوصيك بعهد الله و ميثاقه و بما نزل فى كتابه أنّه مع اللّذين تمسّكوا باوامره و عملوا ما أمروا به من لسان الوحي فى هذا اليوم المبارك المقدّس المبين

يا عبد الحسين طوبى لك و لاسمك اسمع بأذن الفؤاد ما نزل من ملكوت عناية مالك اليجاد الَّذِي اتى براية الوداد و امر الكلّ بالاتّحاد نعيماً لمن تمسّك بما أمر به من لدى الله ربّ ما كان و ما يكون

يا حسن قل

الهى الهى اسلك برحيفك المختوم و اسمك القيوم و بكوثر بيانك و سلسيل عرفانك و لبن فضلك و خمر رحمتك بان تجعلنى فى كلّ الاحوال راضياً برضاتك و مقبلاً الى افقك و ناطقاً بآياتك و متمسكاً بحبلك الممدود

يا قلمى اذكر من سُمى بعلى قبل اكبر الَّذِي ما منعت سبحات الجلال عن الغنىّ المتعال سمع النّدآء من الافق الاعلى و اقبل اليه فى يوم فيه اعرض من فى ناسوت الانشاء الّا من اخذته يد الاقتدار و ذكره لسان العظمة فى مقامه المحمود

يا على انا نوصيك و اللّذين آمنوا بتقوى الله و بالصّدق و الصّفآء انّ ربّك ما اراد لاحد الّا ما يرفعه الى الجنّة العليا و الفردوس الاعلى المقام الَّذِي لا يرى فيه الّا ظهورات اسمائه و صفاته أنّه هو الفضال الَّذِي لا يمنع فضله اعراض الامم و لا

حوادث العالم قد سبقت رحمته و احاطت الطافه ولكنّ القوم هم لا يفقهون
يا جعفر حضر اسمك لدى الوجه و نزل لك ما لا تعادله خزائن الارض و لا ثروة الخلق و لا ما يفتخر به اصحاب الغنّاء
فى ناسوت الانشآء و لا ما جمعه الامراء و الملوك اشكر ربك بهذا الفضل الاعظم و قل
الهي الهى لا تمنعنى عمّا قدرته لاصفيآئك و لا تجعلنى محروماً عمّا يقربنى الى افئك أنك انت المقتدر العزيز الودود
يا آقا بالا عليك بهآء الله مالك الاسماء و فاطر السّمآء طوبى لوجهك بما توجه و لقلبك بما اقبل و لسمعك بما سمع و
ليدك بما ظهرت منها قدرة الله و قوته الذى لا تعادله الدنيا كلّها يشهد بذلك هذا المظلوم فى هذا المقام المرفوع افرح بهذا
الذكر الاعظم الذى جرى من قلم الله ربك مالك الغيب و الشهود
يا ابراهيم قد اتى الخليل من لدى الجليل و القوم انكروه و اعرضوا عنه و جادلوا بما ظهر من عنده و كفروا بالذى ارسله
بالحق الى ان اشتعلت نار البغضآء فى صدور اهل البغى و الفحشآء و ارتكبوا ما ناح به كلّ حبيب و صاح كلّ صديق كذلك
قضى الامر و القوم اكثرهم يذكرون و لا يشعرون
يا قلم اذكر من سُمى بمشهدى ابراهيم ليفرح بذكر الله المستوى على عرش البيان فى المأب انا نوصيك بما يرتفع به
مقام الانسان و بما انزله الرحمن فى الكتاب لا تحزن من شئى توكل على الله فيكلّ الامور انه ينصر الذين اقبلوا اليه فى يوم نادى
المناد الملك لله ربّ الارباب
يا محمدعلى خذ المعروف و ضع المنكر هذا ما أمرت به فى قيوم الاسماء و فى هذا اللوح المبين الذى اذا ظهر
خضعت له الالواح ان ربك هو المبين العليم
يا عبد الاحد خذ الانصاف و ضع الاعتساف كذلك جرى الامر من قلم الله رب العالمين انه ذكرك بما لا تعادله اذكار
العالم ان ربك هو المشفق الكريم
يا محمد قبل على اذا شربت رحيق الوصال و فزت بما كان مخزوناً فى علم الله و مسطوراً من القلم الاعلى فى كتبه و
زبره و الواحه اشكر ربك بهذا الفضل العظيم
يا محمد اسمع نداء المظلوم قل يا ملاء الارض خذوا العدل و ضعوا الظلم كذلك اتى الامر الميرم من الله مالك القدم و
مولى الامم انه هو الفرد الواحد المهيمن العليم الحكيم
يا احمد ان المسجون قد اقبل اليك من شطر السجن و يقول دع الموتى و خذ الكأس من كوثر الحَيوان باسم ربك
الرحمن انه يقربك اليه و يهديك الى صراطه المستقيم
يا قلمى الاعلى اذكر من سُمى بأقا ملاً ليجذبه ذكرك الى الذروة العليا و يقربه اليك و يؤيده على ما يكون باقياً ببقآء
الملك و الملكوت و يوفقه على الاستقامة على هذا الامر الذى به زلت الاقدام و اسودت الوجوه و سقطت اصنام المتوهمين
يا قنبر خذ الامانة باسمى و ضع ما يخالفها قد جعلها الله الطراز الاول لهياكل الملل طوبى لمن تمسك بها و عرف
مقامها و تنور بنورها و تشبث بذيلها كذلك نطق لسان العظمة اذ كان مستويآ على عرش البيان انه هو الفرد الواحد العزيز الجميل
يا عبد الاحد اذكر الايام التى فيها حضرت امام وجهى و سمعت ندائى و رأيت افقى و شربت رحيق اللقآء من يد
عطآتى اياك ان تمنعك شئونات الدنيا عن ذكرى و ثنائى و عمّا سمعته من لسانى فى سجنى هذا ما امرناك به من قبل و فى
هذا الحين امراً من لدن قوى عزيز حميد
يا مشهدى حسين خذ الوفاء امراً من لدن فاطر السّمآء طوبى لهيكل تزين به و ليد تمسكت به و لعبد عرف مقامه امراً
من لدى الله المقتدر المهيمن القيوم

أنا اردنا ان نذكر من سُمى بملاً اسلام و نُذكره آياتى و نُبشّره بعناياتى و نُعرّقه ملكوتى و جبروتى و اهل مدائن قدرتى و عظمتى ليفرح و يشكر من اتى بالحقّ بسُلطان غلب الارض و السّماء طوبى لمن عرف و شهد و قال لك الحمد يا مالك الغيب و الشّهود

يا شيخ قبل كاظم نوصيك بالحكمة و البيان و بما يبقى به ذكرك فى كتاب ربك الرّحمن ايّاك ان تخوّفك سطوة العالم ضعه تحت قدمك و قل

الهى الهى لك الحمد بما وجدتُ عرف آياتك و رأيت آثار قلمك و اعترفت بما نطق به لسانك اسئلك يا مظلوم الآفاق باسمك الذى به خضعت الاعناق بان تؤيدنى على ذكرك و على الاستقامة على حبك اى ربّ لا تمنعنى عن بحر فضلک و لا عن سماء كرمك لا اله الا انت الغفور العطوف

انّ المظلوم اراد ان يذكر من سُمى بملاً نورمحمد لتجذبه نفحات الوحي الى الافق الاعلى و يتمسك بما أمر به من لدن فاطر السّماء و مالك ملكوت الاسماء ستغنى الدنيا و يبقى للمقبلين ما نزل لهم من سماء الفضل و العطاء يشهد بذلك عباد مكرمون الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون

يا على هذا يوم الذّكر و البيان و هذا يوم العناية و العطاء و هذا يوم العظمة و الاجلال طوبى لعبد اقبل و فاز و عمل بما أمر به من لدى الله مالك الوجود

يا على قد ظهر مقصود العالم برايات الفضل و العطاء و اعلام العزّة و الهدى ولكنّ القوم نبذوا امر الله ورأهم و ارتكبوا ما أمروا به من مطالع الظلم ان ربك هو العليم الحكيم

يا پاشا يذکرک مالک الاسماء و فاطر السّماء قل يا ملأ الارض اسمعوا صرير القلم الاعلى خذوا كتاب الله بقدرة و قوّة لا تمنعها قدرة العالم و لا سطوة الامم ان ربك هو الامر القديم

يا اسمعيل طوبى لك و لعبد نبذ الاوهام مقبلاً الى افق منه اشرق نير الايقان فى يوم فيه نطق الصّراط تالله قد اتى الميقات و قال الميزان قد كُشف الغطاء و اتى من سماء الاقتدار من عنده كتاب مبین

يا محمد اذكر اذ اتى محمد رسول الله اعرض عنه من على الارض منهم من قال انه كفر بالله و منهم من قال انه كذاب مفتر و منهم من قال انه ساحر ينطق عن الهوى كذلك نطق القوم فى امره المبرم المقدّس العزيز البديع

يا اهل شيشوان اسمعوا نداء ربكم الرّحمن انه يذکرکم اذ كان بين ايدي الذين اعرضوا عن التقوى و اتبعوا البغى و الفحشاء و ارتكبوا ما ناحت به طلعات الفردوس الاعلى و الجنّة العليا و ارتفع حنين شجرة الطوبى و سدرة المنتهى ايّاكم ان تخوّفكم ظلم المعتدين و ضرّ الملحدين خذوا الحكمة فى ايام الله انها تقرّبكم اليه ان انتم تعلمون

يا حاجى آقا اسمع النداء من شطر السّجن انه يدعوك الى الحقّ و يامرک بالعدل و الانصاف قد ظهر و اظهر ما اراد امام وجوه العباد فى يوم فيه امطر سحاب القضاء سهام البلاء يشهد بذلك من عنده لوح محفوظ

يا ملأ صادق قد جرى من قلمى الاعلى فرات الحكمة و البيان فى يوم فيه اعرض كلّ مقبل و انكر كلّ مفرّ و كفر كلّ مؤمن و شتم كلّ صامت كذلك ورد علينا من الذين ما انصفوا فى امر الله و سلطانه و نبذوا العدل ورأهم آخذين ما ناح به الرّوح فى مقامه المقدّس العزيز المحبوب

يا محمد قبل حسين انظر ثمّ اذكر اذ اتى الرّحمن بقدرة و سلطان و ورد عليه من اهل الطّغيان ما صاحت به الصّخرة و ناحت الارض و السّماء و اضطربت افئدة الاولياء و ارتفعت الصّيحة و نسف كلّ جبل باذخ رفيع

يا اباالقاسم قل

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متوجّهاً الی انوار وجهک و منتظراً بدائع فضلک اسئلك بالسراج الّذی حفظته بقدرتک و سلطانتک و باسمک الاعظم الّذی به ارتعدت فرائض المعرضین من عبادک و المشرکین من خلقک بان تقدّر لعبدک هذا من قلمک الاعلی خیر الآخرة و الاولى انک انت الله لا اله الا انت الفرد الواحد الغفور الکریم

یا میر علی اکبر انظر فی امری و ما ورد علی نفسی بعد ما جئتُ من الأفق الاعلی لاصلاح العالم و تهذیب الامم قل آه آه لم یدر عبدک هذا ایّ بلائک یدکر تلقاء وجهک انّ القلم انصعق عند ذکر بلائک و ما وُرد علیک من طغاة خلقک و بغاة عبادک اشهد انک اظهرت نفسک لحيوة العالم و اصلاح الامم و حملت الشدائد اظهاراً لعنایتک و ابرازاً لفضلک نفسی لعنایتک الفداء یا مقصود العارفين و روحی لنفسک الفداء یا ایها المسجون بین ایدی الغافلین
یا علی یا عطّار اذا سمعت صریر قلمی الاعلی وّل وجهک شطر الله مولی الوری و قل

الهی الهی لم ادر فی ایّ مقام ارتفع ندائک و فی ایّ مقرّ استقرّ عرش عظمتک اسئلك یا مالک الملوک و راحم الملوک باسمک الّذی به سخرت مدائن الافئدة و القلوب و باقتدار مشیتک و نفوذ ارادتک و بحر آیاتک و سماء حکمتک بان تقدّر لی ما يجعلنی راضياً برضائک و متحرّکاً بارادتک و متمسّکاً بالحکمة الّتی أمرت بها فی محکم کتابک انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم

یا قلم اذکر من سُمّی بعبّاس لیفرح و یكون من الشاکرین قل

الهی الهی لک الحمد بما خلقتنی و اظهرتنی و عرّفتنی سیلک و اعلم بعلم الیقین بانک خلقتنی لاصغاء ندائک و مشاهدة انوار افقک لم ادر یا الهی ما قدرت لی من قدرک و قضائک و ما اردته فی ایامک ان تمنعنی عن التقرّب الی مقرّ عرشک لا تنفعنی حیوتی و لا وجودی و لا قیامی و قعودی آه آه ان یمنعنی قضائک عن القیام لیدی باب عظمتک و اصغاء ندائک و عزّتک یا مقصود العالم و محبوب الامم لا یسکن ظمأی الا بالتقرّب الی ساحة قدسک و لا یسکن قلبی الا بالاقبال الی شطر عرشک و لا تستریح کینونتی الا بکوثر لقائک و سلسیل وصالک تری یا الهی تبلبلی و اضطرابی و حزنی و همّی و غمّی فی ایامک این فرجک یا مفرّج العالم و این اعانتک یا معین الامم و عزّتک قد تجاوز حالی عن الذکر و البیان یا ربّی الرحمن ارحمنی بفضلک ثم اکتب لی ما تقرّ به عینی و عیون عبادک انک انت المشفق الکریم و انک انت ارحم الراحمین

بنام دانای یکتا

یا سلیمان بزبان پارسی گفتار کردگار را بشنو امروز راز بینای بی پرده آشکار نیکوست حال نفسیکه باسم قیوم رحیق مختوم را آشامید و در سجن اعظم یادش نمود گیتی را غبار اخذ نموده و دخان فراگرفته از او مسئلت نمایند شاید عفوش کل را اخذ نماید و آنچه مقصود از آفرینش است آگاه فرماید منتسبین را از قبل مظلوم ذکر نما و آیات دوست یکتا بشارت ده
یا زین العابدین آنچه پنهان بود آشکار شد روشنی نخستین از آن پدیدار نیکوست حال نفسیکه ندایش را شنید و بقلب اقبال نمود و بانوار وجه توجّه کرد

یا رسول گیتی را الوان مختلفه از اقبال و توجّه بافق امر الهی منع نموده و از دریای گفتار کردگار محروم ساخته از حق بطلب شاید عباد را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار یوم اوست اوست قادر و اوست توانا
یا سید قبل محمّد خامه بتو رو نموده و ترا یاد مینماید شاید آنچه سزاوار است تمسّک نمائی و بمقام قل الله ثمّ درهم فی خوضهم یلعبون فائز شوی

یا علی اصغر مالک قدر در منظر اکبر ترا ذکر مینماید اولیای ارض در حسرت استماع این ذکر برفیق اعلی شتافتند آنچه امروز از خامه کرم جاری میشود شبه و مثل نداشته و ندارد بشناس مقامش را و چون بصر حفظش نما

یا علی سراج میگوید یا اهل ارض قسم بنبر بیان سراج الهی امام وجوه روشن و ظاهر خود را از نورش منع نمائید و از آثار و ضیائش در خباء مجد ربّانی درآئید امروز بحر بیان رحمن مواج و آسمان فضل مرتفع خود را محروم مسازید از غیر بگذرید و بدوست تمسک جوئید اوست کریم و اوست مهربان

یا قلم قاسم را ذکر نما شاید از بحر بیان بیاشامد و از آفتاب علم الهی منور گردد و فائز شود آنچه سبب استقامت است امروز صیحه مرتفع و جبل مندک و عباد منصعق طوبی از برای نفسیکه باصغاء آن فائز شد و مقصود را شناخت و باو عارف گشت از حق بطلب عباد خود را حفظ فرماید و بر اعلاء کلمه مؤید نماید

یا اسد انشاء الله ضرغام میدان حکمت و بیان باشی و در افنده و قلوب تصرف نمائی صولت صولت حقیقی باشد و سطوت سطوت معنوی ایذا و اذیت شأن درندگانست از سچیّه خرد انسانی محبت و شفقت و رحمت است خذها بامری ان ربک هو العلیم الحکیم

یا ایها الكتاب اذکر من سُمی بدرویش رحیم لتجذبه آیات ربّه و تقرّبه الیه و تؤیّده علی ذکره و ثنائه بین عباده و خدمه امره فی ایامه انه هو الحاکم علی ما یشاء و فی قبضته زمام من فی السموات و الارضین البهائم من لدنا علیه و علی ضلعه التی حصر اسمها لدی المظلوم فی سجنه العظیم

یا درویش خلیل قد اتی امر الله و القوم اعرضوا عنه و اعترضوا علیه بما نقضوا میثاقه و عهده و اتبعوا الذین کفروا بالله و بآياته عند ربک علم کل شیئی فی کتاب مبین و نذکر ضلعک التی اقبلت فی یوم اعرض فیه اکثر اماء الارض ان ربک هو المحصى العلیم

یا میرزا آقا انا اردنا ان نذکرک من هذا الشطر و نذکرک بآیات الله التی نزلت من ملکوت بیانہ لتقرّ بها عینک و یفرح قلبک و تقوم بالروح و الریحان علی خدمه الامر فی هذا الیوم الذی فیه اتی المیقات و نزلت الآیات و ظهرت البینات و حدثت الارضون و السموات کذلک انزلنا ما یكون باقیاً ببقاء اسمائی الحسنی ان ربک هو العزیز الکریم

یا کربلائی احمد محمد روح ما سواه فداه آمد انکارش نمودند و بر شهادتش فتوی دادند صاحبان فتوی علمای عصر بودند بشقاوت آن نفوس نار ضغینه و بغضا در صدور مشتعل و امر بشائی شدید که آیه هجرت نازل و مالک ملکوت اسما از حجاز قصد یثرب فرمودند بذلک ذرفت الدموع و ذابت القلوب و ناحت الاشیاء کلّها و القوم اکثرهم من الغافلین

یا غفار مختار آمد با رایة انا الله آمد با علم الملک لی آمد از یمینش فرات رحمت جاری و از قلمش اسرار حکمت ظاهر امام وجهش بحر بیان مواج ولکن اهل دانش و ینش کمیاب بل مفقود کل افسرده بل مرده مشاهده میشوند انا لله و انا الیه راجعون

یا حسن یا عمو اذا فزت بآیاتی و سمعت ندائی قل

الهی الهی انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد سمعتُ ندائک اقبلت الی بحر عرفانک استلک بقدرتک التی غلبت الاشیاء و بانوار وجهک التی بها اشرفت الآفاق بان تجعلنی ثابتاً علی امرک و قائماً علی خدمتک و راسخاً فی حبک و ناطقاً بشنائک انک انت القویّ الغالب القدر

یا حیدر قبل علی ولّ وجهک شطر البیت و قل

الهی الهی لک الحمد بما سقیتنی کوثر عرفانک فی ایامک و ایدتنی علی الاقبال الیک اذ اعرض عنک اکثر خلقک استلک بالاسرار المکنونة فی علمک و اللالی المخزونة فی کنائز عصمتک بان تقدّر لی ما یقرّبنی الیک و ما یرفعنی بین عبادک انک انت المقدر علی ما تشاء لا اله الا انت الحقّ علام الغیوب

یا حسین اینمظلوم اراده نموده ترا ذکر نماید در چه مقام در سجن اعظم در چه حالت در بحبوحه احزان ولکن بلای امم و ظلم عالم او را از ذکر باز نداشته ذرات کائنات بر آنچه ذکر شد گواهی میدهد از حق بطلب ترا تأیید فرماید بر آنچه سزاوار مقام اوست

یا علی بگوش جان بشنو و بیچشم حقیقت مشاهده نما که شاید ندای دوست را بشنوی و آثارش را ملاحظه کنی چه بسیار از عباد که بینا و شنویند ولکن در دفتر الهی اعمی و اصم و ابکم مذکور و مسطور

یا محمد کتاب نازل و اسرارش از قلم اعلی مذکور و مسطور ولکن عباد غافل و محجوب مگر نفوسیکه بایادی اقتدار حجابات و سبحات را خرق نمودند و قصد مقام اعلی که مقام معرفت دوست یکناست کردند

یا جواد بحر بیان در امواج آفتاب حقیقت فوق رؤس مُشرق و طالع و نور عنایت از افق فضل ساطع از حق میطلبیم عباد خود را از این فضائل منع ننماید و محروم نسازد فیضش احاطه نموده و قیاض بر عرش رحمت مستوی هنیئاً للعارفين

یا ستار روز رستخیز آمد و ستار بر عرش اسم غفار مستوی ستر نموده کرم فرموده باب عنایت باصبع قدرت گشوده ولکن عباد غافل بر ظلم قیام نموده اند عمل کردند آنچه را که سینه‌ها شکافت و کبدها مشتعل گشت این امور کل از شقاوت

علمای ایران احداث شده عمل نمودند آنچه را که از اول دنیا الی حین شبه آن شنیده نشده انهم من الاخسرین فی کتابی المبین

یا حبیب محبوب عالم را ذیاب ارض احاطه نموده و مظلوم آفاق را اهل نفاق حبس کرده هر حین ظلمی ظاهر و هر آن شدتی وارد معلوم نیست از قبل بچه اقبال نموده اند و بچه حبلی متمسکند و حال بچه جهت اعراض کرده اند لعمر الله انهم لا يشعرون و لا يعرفون و لا يعلمون

یا حسین ندای حسین را بشنو از شطر سجن بتو توجه نموده و لله تکلم مینماید و فی سبیل الله میگوید آیا آذان واعیه یافت میشود و یا ابصار حدیده موجود قسم بافتاب حقیقت حجت ظاهر و باهر نعمت نازل و رحمت هاطل طوبی از برای صاحبان بصر و سمع و ویل للغافلین

یا قلم الله قلی را از قبل اسم اعظم ذکر نما که شاید ذکرت بمثابة جناح او را تأیید فرماید بر طیران در این هواء لطیف منیر ندا را شنیدی آثار را دیدی از حق بطلب ترا مؤید فرماید بر استقامت کبری اوست آیه عظمی و غایه قصوی خذ ما أمرت به و ضع ما نهیت عنه امرأ من لدن قوی قدیر

یا ابراهیم آن نار بغضا که در آن ایام مشتعل شد در ایام اینمظلوم اعظم و اکبر آن مشتعل اخماد هر ناری سهل و آسان ولکن نار ضغینه و حسد را میاه عالم نیفسرد نار ظاهره در ساعتی ساکن شود و این نار در قرون و اعصار باقی و پابنده ماند از حق میطلبیم اولیائش را از این نار حفظ فرماید و بنور معرفتش منور دارد اوست بر هر شیئی توانا

یا مهدی اول امر معرفت الله بوده و خواهد بود و آخر آن استقامت چه که ناعقین بر مراصد قائمند و باضلال خلق مشغول طوبی از برای نفسیکه ما سوی الله را معدوم و مفقود مشاهده نماید انه من اهل هذا المقام المنیر و هذا المقرّ العزیز المنیع

یا قلم رحمن را ذکر نما شاید جذب ذکر الهی او را اخذ نماید بشأنیکه بر امر ثابت و مستقیم ماند در جمیع احوال در عظمت امر و یوم ناظر باش طوبی لمن عرف و وجد عرف بیان ربه العلیم الخبیر

یا عبدالله یوم آمد و وقت آمد ولکن بندگان مقصود عالمیانرا در این جامه نشناختند کل از شناسائیش محروم و ممنوعند الا من شاء ربک طوبی از برای عبدیکه بعرفان مولایش فائز گشت و از جهان و آنچه در اوست گذشت و باو پیوست اینست مقام اشراق نور توکل حقیقی و تفویض معنوی

یا اسدالله در قدرت مظلوم تفکر نما فرداً واحداً امام وجوه عالم قیام فرمود و در لیالی و ایام آیاتش نازل و بیناتش ظاهر من غیر ستر و حجاب حجبات جلال و سبحات اجلال را باصبع اقتدار شق نمود و کل را باعلی التداء بصراط مستقیم و نبأ عظیم هدایت فرمود اوست مقتدریکه ضغینه و بغضای امرا و علما او را از ذکر حق و ما اراده منع نکرد فکر و قل لک العظمة و الاجلال و لک القدرة و الافضال

یا سریاز یا حبیب امید هست که در این یوم بدیع الهی از تجلیات انوار اسم اعظم بجای سریازی تاج بخششی کنی اباذر را عی اغنام بود بیک کلمه آمنت حافظ بیضه اسلام و هادی انام گشت لیس هذا علی الله ربک بعزیز

یا حسن گفتار مخصوص لسانست حال دریا متکلم و حرارت از نار است و این حین آفتاب معطی و باذل جهد نما شاید بحول و قوه حق دارای مقام شوی و مستحق اکرام من لدى الله مولی الانام

یا محمد قبل باقر حجبات اسما اهل ناسوت انشا را از افق اعلی منع نموده هزار و دوست سال شیعه شنیعه باسم وصایت و نیابت و نجابت مشغول و چون آفتاب ظهور از افق اراده مشرق و لائح بر ضرش قیام نمودند و بر سفک دمش فتوی دادند بحق وحده ناظر باش تا از موحدین حقیقی در کتاب الهی مذکور و از قلم اعلی مسطور گردی

یا کاظم اذا وجدت نفحات بیانی و سمعت ندائی من شطر سجنی اقبل بقلبک الی المقام الاعلی و الذروة العلیا و قل الهی الهی قد اخذتني الاحزان فی ایامک این فرجک یا فرج العالمین و اهلکنی بعدک این کوثر قریک یا مقصود العارفین و ذاب کبدی فی هجرک این عنایتک یا مولی العالم و معبود الامم اسئلک بصریر قلمک و بالسر الّذی جعلته مستوراً عن اعین خلقک بان تؤیدنی علی العمل بما انزلته فی کتابک لا اله الا انت الغفور الرحیم

یا قلم اذکر من سُمی بمحمد قبل جعفر لیفرح بذكر الله مالک القدر و یقول الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی بآیاتک الکبری الی صراطک المستقیم و نور قلبی بنور ذکر نبأک العظیم اسئلک بامرک الّذی به سخرت العالم و بالکلمة الّتی بها انجذبت افئدة الامم بحیث سرعوا الی مقرّ الفداء شوقاً لرضائک و لقاءک ای ربّ ترى المسکین تمسک بحبل فضلک و العاصی تشبّث باذیال رداء اسمک الغفور الرحیم قدر له ما ینبغی لعنایتک یا اله العالمین

یا محمد قبل علی اسمع ندائی من شطر سجنی انه یجذبک الی افق فضلی و یقرّبک الی بساط عظمتی قل الهی الهی اقبلت بوجهی الی انوار وجهک و بقلبی الی افق جودک نور یا الهی ظاهری بانوار عنایتک و باطنی بنور معرفتک انت الّذی لا یعزب عن علمک من شیئی و لا یعجزک امر من الامور فی قبضتک زمام العالم تفعل ما تشاء لا اله الا انت المهیمن علی ما کان و ما یرکون

یا سید محمد قل الهی الهی اشهد انک اظهرت نفسک و انزلت آیاتک و ابرزت بیناتک لهداية خلقک و ارتفاع مقاماتهم فی ایامک اسئلک یا فالح الاصباح و مسخر الاریاح باصبع اقتدارک الّذی به انشقت حجبات خلقک بان تجعلنی ناصرراً لامرک و ثابتاً فی حکک لا اله الا انت المقتدر القدير

یا قلمی الاعلی اذکر اولیائی الّذین صعّدوا الی الرقیق الابهی و طاروا باجنحة الايقان الی الافق الاعلی قد سبقت رحمتک الممكنات و فضلک الموجودات اسئلک ببحر جودک و سماء کرمک بان تنزل لهم فی کلّ حین من سماء عطائک ما تقرّ به اعین اولیائک و اصفیائک انک انت المقتدر علی ما تشاء تشهد بکرمک الکائنات لا اله الا انت المقتدر المهیمن علی الغیب و الشهود ثم اذکر الحسین الّذی صعّد الی مولاہ و قدر له فی الفردوس الاعلی فیکلّ حین ما ینبغی لبحر کرمک و سماء فضلک انک انت الغفور الرحیم

و نذکر من سُمّی باللّه ویردی الّذی اقبل الی افقی و قطع البرّ و البحر حبّاً للقتائی الی ان حضر امام وجهی و سمع ندائی طوبی لک بما فزت بآثاری من قبل و فیهذا الحین المبین اشکر ربّک بهذا الفضل العظیم البهّاء علیک و علی اختک و بنتها و علی اللّائی آمنّ باللّه ربّ العالمین و نذکر امّاتی فی آخر اللّوح و نبشّرهنّ بنیرّ عنایتی الّذی اشرق و لاح من افق سمّاء رحمتی فی سجنی العظیم

یا ملّا باجی یا امتی اشکری ربّک أنّه ذکّرک بما یبقی به ذکّرک فی کتاب اللّه العزیز الحمید افرحی بعنایة ربّک و سبّحی باسمه العزیز البدیع

انّا ذکرنا عباد اللّه و امّاته و انزلنا لهم ما لا تعادله الدّنیة و زینتها و زخرفها و ما ظهر منها و کُزِرَ فیها انّ ربّک هو الفیاض الکریم

یا ابن دخیل للّه الحمد جمیع اسمای مذکورہ ہر یک بآثار قلم اعلیٰ فائز بشّرہم من قبلی و نورہم بنور بیانی انّا قدّرنا لهم فی ملکوتنا الاعلیٰ ما عجزت عن ذکرہ الالسن و الاقلام یشہد بذلك من ینطق فی هذا الحین امام الوجوه أنّه لا الہ الاّ هو الفرد الواحد المہیمن علی کلّ صغیر و کبیر اولیا را تکبیر برسان بگو امروز روز ذکر و ثناست و روز جذب و انجذاب سعی نمائید بکلمۃ الہی افئدۃ عباد را جذب نمائید و بافق اعلیٰ کشانید وصیّت مینمائیم کل را بآنچه سزاوار ایّام اللّه است و باصلاح عالم و تہذیب امم انّ ربّک هو الامر القدیم لا الہ الاّ هو مالک یوم الدّین و هذا الامر الحقّ المبین البهّاء المشرق من افق سمّاء بیانی علیک و علیہم الّذین نبذوا سوّائی و اخذوا ما أمروا به فی کتابی المبین

انّا نذکر فی هذا الحین احبّاء الرّحمن فی میلان لتجذبہم نفحات الذّکر و البیان الی مقام خضعت له بقاع الارض کلّہا أنّه هو المقتدر العزیز الوہّاب

قد سمعتم النّداء مرّۃ بعد مرّۃ ثمّ استمعوا ما نطق به القلم الاعلیٰ أنّه لا الہ الاّ هو الفرد الواحد المختار طوبی لکم بما اقباتم اذ اعرض عنه اکثر الوری و نطقتم بالثناء اذ تکلم المشرکون بما ناح بہ اهل الفردوس الاعلیٰ علی اعلیٰ المقام یا اهل میلان لعمر اللّه قد خزن فیکم لثالی المحبّۃ و الوفاء یشہد بذلك امّ الكتاب از حق میطلبیم جمیع را تأیید فرماید و توفیق عطا کند تا کل بر خدمت امر قیام نمایند و قلوب فارغہ را بانوار اسم اعظم منور کنند و بتہذیب نفوس غافلہ و اصلاح عالم مشغول گردند نار ضعیفہ و بغضا را کہ در قرون و اعصار در افئدۃ احزاب مشتعل بماء حکمت و بیان ساکن نمایند تا کل باتّفاق در اصلاح آفاق جہد بلیغ مبذول دارند ذکر ہر یک عند اللّه مذکور و از قلم اعلیٰ مسطور نظر بحکمت ستر نمودیم و از قلم اعلیٰ جاری فرمودیم آنچه را کہ سبب حیات باقیہ است باعمال طیبہ تمسک نمائید و باخلاق مرضیہ تشبّث بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلالہ استقامت و امانت و دیانت امانات حقّند بین خلق کل را بحفظ آن وصیّت مینمائیم طوبی از برای نفسیکہ حوادث و زخارف عالم او را از بر و تقوی اللّه منع نمود و فائز شد بآنچه کہ ذکرش بدوام ملک و ملکوت در کتاب الہی از قلم عنایت جاری و مشبوت قدر ایّام را بدانید و باتّحاد تمام بذکر و ثنای مقصود عالمیان مشغول باشید آنچه سبب ضوضا و علّت فساد و نزاع است در کتاب الہی نہی شدہ لہ الفضل و العطاء و هو المشفق الکریم کل باید بنفوسیکہ در اقبال و ایمان و عرفان سبقت گرفته اند بکمال محبت حرکت نمایند اینفرقہ در کتب الہی از قبل و بعد مذکور و فی الفرقان السّابقون السّابقون اولئک المقربون البهّاء و التّکبیر و الثّناء علی عباد اللّه المقربین و اصفیّاتہ المخلصین الّذین ما نقضوا عهد اللّه و میثاقہ و عملوا بما أمروا بہ فی کتابہ المبین

در این حین لسان بیان در ملکوت عرفان باہل سیسان توجّہ فرمودہ و لوجہ اللّه ایشانرا ذکر مینمائیم ذکر الہی در یکمقام بمنزلۃ روح است از برای اجساد اهل عالم و در مقام آخر بمثابة کوثر باقی از برای ہیکل فانی و در یکمقام آیۃ رحمن است از برای ابرار و غضب اوست از برای اشرار طوبی از برای نفوسیکہ ندا را شنیدند و از قبور غفلت برخوردارند یا اولیائی فی

سیسان بشنوید ندای مظلوم را و تمسک نمائید بآنچه سبب علو و علّت سمو است شما نهالهای بستان عنایت حقید و از کوثر بیان رحمانی نموّ نموده‌اید و بمقام بلوغ که مقام عرفان حق جلّ جلاله است فائز گشته‌اید اینمقام را باسم مالک ایام حفظ نمائید و چون جان عزیزش دارید زود است آنچه مشاهده میشود بفنا راجع الا ما قُدر لکم من لدی اللّٰه العلیم الخیر البهّاء و الذّکر و الثّناء علیکم و علی امائی اللّائی ما منعتهنّ ضوضاء الاماء و لا زماجیر الاشرار عن اللّٰه الفرد العلیم الحکیم انا ذکرنا کلّ امة اقبلت و فازت لا یعزب عن علم ربکم من شیء یسمع و یری و هو الفرد الواحد المقتدر القدیر بعضی از نفوس مذکوره در اراضی اخری چون عرف استقامت بتمامه از ایشان تضوّع نمود لذا ذکرشانرا بوقت آخر و یوم آخر مقدر نمودیم ان ربک یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

* * *

آقای مکرم حضرت افنان جناب آقا میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الابهی

حمد مقدّس از عرفان اهل امکان مقصود عالمیان را لایق و سزااست که بلا را مخصوص اولیا قرار فرمود طوبی از برای مقربین یعنی نفوسی که بسلم بلا بذروه علیا ارتقا جسته‌اند ایشانند اولیای حقّ جلّ جلاله لازال بافق اعلى ناظر بوده و هستند بأساء ایشان را از توجه منع نمود و ضراء از اقبال بازنداشت بلکه حوادث عالم و مصیبات آن نار محبت را مدد نمود و بر شعله افزود هر نفسی فی الحقیقه بر تغییر و تبدیل و فنای عالم آگاه شود او را هیچ شیئی از اشیاء پزمرده نماید و از روح و ریحان بازندارد فرحش بالله است و عیشش لله همدمش انا لله و مصاحبش انا الیه راجعون بعد از آنکه قلب بانوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودت حقّ جلّ جلاله پر گشت دیگر محل باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازلّه در آن وارد شود و یا داخل گردد

سبحانک یا نور العالم و منور العالم و مسخر العالم و مذهب احزان الأمم اسألک بالاسم الأعظم الذی به سرت نسلمات فجر عنایتک علی عبادک بأن تؤید افنانک علی الحضور امام وجهک و التمسک بما قدر لهم بجودک و الطافک ثم احفظهم من شرّ اعدائک و شماتة الذین کفروا بک و آیاتک اسألک یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود بأن تفتح علی وجوههم ابواب عنایتک لتجذبهم نفعات بیانک الی مقام لا تحزنهم شؤونات الدنیا و کدوراتها و لا تخمدهم اعمال الذین اعرضوا عن افقک الاعلى ثم وفقهم یا الهی علی ما یقرّبهم الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنی المتعال

روحی لذکرکم الفداء و لخدمتکم الفداء دو دستخط حضرت عالی از قبل و بعد رسید هر یک مفتاحی بود از برای مداین محبت و مودت و توجه و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلى نموده تلقاء وجه عرض شد قوله تبارک و تعالی یا افنانی علیک بهائی و عنایتی در بلایای وارده بر نفس حقّ و همچنین آنچه بر انبیا وارد شد تفکر نما جذب محبت الهی چنان اخذشان نمود که بلایا و رزایای عالم نزدشان مائده فرح و سرور محسوب اعراض عالم و انکار امم ایشان را از اقبال منع نمود و از فرح اکبر بازنداشت از حلاوت بیان رحمن و ما قدر لهم عالم را معدوم و مفقود مشاهده مینمودند در هر حین باجنحه ابتهاج قصد معراج که مقام قرب و لقااست میفرمودند و اگر عوالم و شؤوناتش منحصر باین عالم بود هرگز خود را بین ایادی اعدا تسلیم مینمودند قسم بافتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و لائحتست لازال آن جواهر وجود در مقام تسلیم و

رضا واقف و قائم بودند بشأنی که ظلم و تعدی اهل عالم ایشان را از استقامت بر امر بازنداشت چون قلب ببحر اعظم متصل شد عالم و ما عند الناس را بمثابة ظلّ مشاهده نماید که عنقریب فانی شود و زوال پذیرد شاید آنچه وارد شده بر شما سبب و علّت ظهورات عنایات غیبیه الهیه شود شما باو منسوبید آنچه بر شما وارد شده بعد از ایقان و اقبال بوده لعلّ یحدث بذلک ما تقرّب به العیون و تفرح به القلوب بر اسرار حکمت بالغه احدی مطلع نه یشهد بذلک هذا المظلوم فی هذا السّجن البعید قل
الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متمسکاً بک و ترى ضعف اولیائک و قوّة اعدائک و ظلمهم فی بلادک اسألك بحركة قلمک الأعلى الذی به سخرت الأشياء و بنفوذ آیاتک الکبری بأن تؤیّدنی علی ما یقرّینی الیک ای ربّ ترانی فی بحیوۃ الأحران اسألك بأن تنزل لی من سماء عطائک ما یجعلنی طائراً فی هوائک و منجذباً بآیاتک و لانذاً بحضرتک ای ربّ قدر لی من قلمک الأعلى ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انا الذی یا الهی اعترفت بوحدانیتک و فردانیتک سبقنی علمک المحیط و تعلم ما یرفعنی و یوقّنی علی ما تحبّ و ترضی أنّک انت مالک العرش و الثری لا اله الا انت المقتدر العلیم الحکیم انتهى
فی الحقیقه عواقب امور از ادراک و ابصار مستور غیر حقّ جلّ جلاله آگاه نبوده و نیست بسا میشود از این احزان ابوابهای فرح و سرور و بهجت و ابتهاج مفتوح گردد الیوم هیچ مقامی و هیچ فضلی و هیچ شأنی اعظم از آنچه بافنان عطا شده نبوده و نیست وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مولی الوری در این مقام استماع شد قوله تبارک و تعالی یا عبد حاضر بسا بُعد که حقّ جلّ جلاله آن را علّت قرب قرار فرمود و بسا حزن را که سبب فرح اعظم نمود و چه مقدار بساط هم که بانسب تبدیل شد الفضل بیده و فی قبضه قدرته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العلیم الحکیم انتهى این خادم فانی در لیالی و ایام از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید آنچه را که جان از او مسرور و تازه گردد ان ربنا الرحمن هو المشفق الکریم
در فقره وجه حضرت ورقه العلیا علیها من کلّ بهاء ابهات حضرت افنان کبیر علیه من کلّ بهاء ابهات امر شد که بنویسند به ارض یاء نزد هر نفسی باشد بمخدره کبری والده آن حضرت داده شود چندی قبل این فقره القا شد از حقّ میطلبم نفوس را مؤیّد فرماید بر عمل بانچه از سماء امر نازل
نامه جناب ملا شفیع علیه بهاء الله که ارسال فرمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد و جواب نازل در کره بعد ارسال میشود و همچنین یک لوح مبارک مخصوص مخدره کبری علیها بهاء الله الأبھی نازل و ارسال شد الحمد لله در هر حال مذکور بوده و هستند چندی قبل از حکومت ظالمی ضرر وارد و در هر یوم احدائی و بلائی ظاهر و مشهود بدّله الله امرأ من عنده انه علی کلّ شیء قدیر مقصود آنکه آن حضرت هم در احزان با سدره شریک بوده اند خدمت حضرات آقایان افنان آن ارض تکبیر و ثنا و بهاء عرض مینمایم و همچنین خدمت اولیای آن ارض از حقّ میطلبم آن اطراف را از نور افنان منور فرماید و عالم جدید ظاهر نماید اوست مقتدر و توانا لا اله الا هو مالک العرش و الثری البهّاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبّکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّ الکرسی الرقیع

خادم

فی ۲۶ شهر ذی الحجّة الحرام من سنة ۱۳۰۴

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو البهیّ الباهی الأبهی

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بی‌مثالی را سزا است که لم‌یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود احدی بسّموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج نموده و از هر شأنی از شئونات عزّ احدیّتش تجلّیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلّی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب‌تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان موجی از طمطم رحمت بی‌زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفعه‌ئی از نفعات رضوان بی‌مثالش تمام موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته و برشحه مطفحه‌ئی از قماقم بحر مشیّت سلطان احدیّتش خلق لا نهاییه بما لا نهاییه را از عدم محض بعرضه وجود آورده لم‌یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ ننموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلّیات ظهورات فطرت‌های بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سموات و ارضین اند چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده رحمت خمخانّه عزّ احدیّتش محروم نمانند و از رشحات فیوضات سحاب مکرمتش مأیوس نگردند

چه قدر محیط است بدایع فضل بی‌منت‌هایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که ذره‌ئی در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیّت او و ناطق است بشای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم‌یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لایزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسرمنزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند چه قدر متحیر است این ذره لاشیء از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم بیصر درآئی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ئی و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر

معروف مانی اگرچه لم یزل ابواب فضل وصل و لقاییت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بی‌مثالت بر اعراض وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتمّ اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معرفی و بذات خود موصوف و چه قدر از هیاکل عزّ احدیّه که در بیدای هجر و فراق جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیّه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نارفراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصالت جان داده‌اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت درآید و چون ابواب عرفان و وصول بان ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرمود و آن جمال عزّ احدیّه را از مابین بریّه خود منتخب نمود و بخلعت تخصیص مخصوص فرمود لأجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسال کوثر بی‌زوال و تسنیم قدس بی‌مثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدّس شده بجزروت عزّ لقا که مقام قدس بقا است درآیند و او است مرآت اولیّه و طراز قدمیّه و جلوه غیبیّه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیّه و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین اطاعت الله است مأمور فرمود تموجات ابحر اسمیّه از اراده‌اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیّه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باین مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیّت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه چه که وصول بغیب لایدرک بالبدیهه محال و ممتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این ظهور سبحانی مشهود و اشراقات آن شمس غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و این کینونات مشرقه از صبح احدیّه را بحجّتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده‌اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحیّه حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود و لکن تخصیص آن حجّت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشیّت بوده و خواهد بود و منوط و معلق باراده دون او نبوده

حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود مسئلت نموده که شاید از طماطم یمایم جود و فضل خود تشنگان را از سلسیل بی‌زوال و تسنیم بی‌مثال خود محروم نفرماید چه که جمیع مقامات ما لا نهاییه عرفان و منتها ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبه بلند اعلی و مقام ارجمند ابهی بوده جهدی باید تا از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه نموده فارغ شده باصل شجره مرتفعه مبارکه الا فایز شوید که اینست تمام رستگاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدأ و منتهای آن و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت و سلطان حقیقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقه از آن کینونت احدیّه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اولیّه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لایح خواهد بود دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لایح و مشرق و مضمیّه است و هم‌چنین کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احدیّه بوده‌اند دیگر در این مقام ردّ و اعراض و یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجّت نبوده و نخواهد بود

باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهره من‌عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی هر آن و یومی که قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی پس نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیّه و ظهورات اسمائیّه برداشته و باصل ظهور ناظر باشید که مباد در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بان نباشید و نعوذ بالله عن ذلک فلتراقبن

يا ملاً البيان لتعرفوا الظهور بنفسه و بما يظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن يغنيكم ولو يكون كلّ من في السموات و الأرض و هذا خير النصّح متى عليكم ان اتمم تقبلون باری بصر سرّ و شهاده را از توجّه ما سوى الله پاک و مقدّس نموده تا بجمال او در هر ظهور فايز شويد و بلقاي او که عين لقاء الله است مرزوق گردید و اينست قول حقّي که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب درنبايد او را باطلی لميزل در مشکاة کلمات چون سراج منير ربّانی روشن و مضیء بوده و خواهد بود چه نیکو است حال نفسی که بنفس خود بانوار اين ضياء قدس صمدانی منير گردد فهنيئاً للعارفين

* * *

۱۵۲'

بسم ربّنا الأبدع الأمتع الأعزّ الأقدس العليّ الأبهی

حمد مقدّس از عرفان کائنات حضرت مقصودی را لایق و سزاست که بیک نظر عنایت ذره را بطراز آفتاب ظاهر فرماید و قطره را دریا نماید و اگر نعوذ بالله عنایت مخصوصه خود را منع فرماید معنی كلّ شيء هالك الا وجهه هویدا گردد پاک و مقدّست ساحت اقدسش از ذکر فصحا و بلغای ارض هر عارف منصفی اعتراف نموده بر عجز و هر عالم صادقی اقرار نموده بر قصور سبحانه سبحانه عمّا يقولون المقرّبون و الموحّدون و المخلصون اوست مقتدری که بیک تجلّی از تجلّیات اسم اعظم عالم را منور فرمود و میزان را ظاهر نمود و صراط را امام وجوه عباد نصب کرد و بهمان تجلّی که در مقامی بکلمه ذکر میشود و در مقامی بمشیت و در مقامی باراده و امثال ذلک صور ظاهر و صیحه مرتفع و اهل قبور متحرک تعالی سلطانه و تعالی قدرته و تعالی عظمته قد خلق كلّ شيء بكلمة من عنده كيف يقدر ان يعرف منشئها و خالقها و مظهرها يسأل الخادم ربّه بأن يوفّق عباده على الاقبال الى الأفق الذي انار بأنوار الوجه و البحر الذي ماج بأمره المحكم المتين

و بعد مکتوب آن جناب که تاریخ آن ۲۵ شهر صفر بود رسید و چون بذکر مقصود عالمیان فائز بود نهایت فرح و سرور حاصل شد انشاءالله از اشراقات آفتاب حقیقت و رشحات بحر عنایت محروم نباشید لازال کأس محبّت الهی را پی در پی بنوشید و بیاشامید و بنوشانید عجب است از ناس که مثل چنین یوم مبارکی را از دست داده‌اند و از عرفانش محروم مانده‌اند ابصار عباد ضعیف و شمس حقیقت در کمال نور و ضیاء از حقّ جلّت عظمته و جلّ سلطانه سائلم که چشمهای ضعیفه را قوت عطا فرماید تا از مشاهده آفتاب معنوی محروم نماند انه لهو المقتدر القدير و همچنین مکتوب دیگر که تاریخ آن دهم ۱۰ ربیع اول بود رسید و بعد از مشاهده و اطلاع به ما فيه بمنظر اکبر توجّه نموده و بعد از اذن و اجازه تلقاء وجه مالک قدر عرض شد قال عزّ کبريائه يا ابالحسن ان افرح بما ذكرت لدى العرش مرّة بعد مرّة و توجّه اليک وجه المظلوم من هذا السّجن البعيد قد انزلنا لك في القصر ما تضرّعت به نفحة الرّحمن في الامکان و في هذا السّجن ما اهتزّ به كلّ منجمد ثقيل ان لا تنظر الا الله و امره هذه کلمة به لاح افق اللّوح و ابيضّت وجوه المخلصين يا ابالحسن انشاءالله بکثر معانی و بیان که در کلمات الهی مکتون و مستور است برسی و از آن بیاشامی کلّ بكلمة الله ناطقند ولكن یک نفس باصغاء کلمة مبارکة قل الله ثمّ درهم فی خوضهم يلعبون جان داد و نفس دیگر بعد از اصغاء آیات الهیّه که از حدّ احصا خارجست از محلّ خود برنخاست از نفحات ایام محروم ماند و از انوار وجه بی نصیب بلفظ ذکر کوثر و سلسبیل مینمایند و هر دو امام وجوه ظاهر و از آن بغایت بعید و دور قلم اعلی در كلّ احیان اهل امکان را نصیحت میفرماید بآنچه ظاهراً و باطناً منفعت آن بخود آن نفوس راجعست مع ذلک گوش را از اصغاء منع نموده‌اند و چشم را بحجبات هوايّه از مشاهده انوار محروم داشته‌اند يا ابالحسن ان اشکر ربّک

بما آیدک علی عرفانه و احضرك فی السّجن الأعظم تلقّاء وجهه و اسمعک ندائه العزیز المحبوب خدمات شما بطراز قبول مزین و این از نعمت بزرگ الهی است ان اعرف و کن من الشّاكرین چه بسیار از عباد که بعرفان حقّ فائز نشدند و چه مقدار از نفوس که بشرافت عرفان فائز گشتند اما بر خدمت امر موفق نگشتند و چه مقدار از نفوس که بخدمت قیام نمودند و لکن از قلم اعلی ذکر آن ظاهر نه و تو الحمد لله باین نعمت بزرگ فائز شدی احقر اهل ارض اگر نفعه خلوص از او متضوّع شود از طائفین عرش و از اهل بهاء لدی الله محسوب و مقبول است طوبی از برای نفوسی که ظنون و اوهام عباد ایشان را از بحر یقین منع نمود و ظلم اهل عالم از انوار ظهور محروم نساخت جمیع دوستان را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو یا احبائی تمسکوا بحبل الاستقامة بقدرتی و تشبثوا بذیل الاضطبار باسمی الصّبّار العزیز الحکیم قدر این ایام را بدانید و خود را از فیوضات نامتناهیة محروم نسازید بکمال اتحاد بر امر الله قیام نمائید یعنی بذکر و ثنا و تبلیغ امرش مشغول باشید امری که الیوم سبب و علّت اعراض نفسی شود و یا علّت حزن گردد نزد حقّ مقبول نه بکمال روح و ریحان با عباد رحمن سلوک نمائید کذلک امرتم من قبل من قلمی الأعلی ان ربکم الرّحمن لهو المقتدر المتعالی العلیم الخبیر انتهی ای برادر مکرم الحمد لله بعنایت حقّ فائزی و بطراز امانت مزین از حقّ جلّ جلاله بخواهید که جمیع احبّاء را بآنچه الیوم لایق و سزاوار است مؤیّد فرماید تا شئونات فانیة و ظهورات آن ایشان را از ملکوت باقی محروم نسازد

اینکه در باب تجارت و ربح آن نوشته بودید معلومست چون آن جناب لله عمل نموده‌اند و از خود مقصودی نداشته‌اند برکت عنایت شد هر امری لله واقع شود البته اثر آن در ملک ظاهر میشود هنیئاً لک بما فزت بعرفان الله و برحیق الوصال از عرض عنه کلّ غافل بعید از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایم که آثار خدمات آن جناب را ظاهر فرماید ای حبیب من ملاحظه در فضل الهی نمائید مع آنکه احتکار منع شده و لکن چون آن جناب آگاه نبودند و آنچه را هم که عامل شدند لوجه الله بوده لذا بطراز قبول فائز شد و همچنین برکت عطا شد آنه لهو الفضّال الکریم و امیدوار از فضل الهی بوده و هستم و مسئلت مینمایم که جناب امین و آن جناب را بنور امانت همیشه منور دارد

و اینکه در باره اهل ممقان نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الرّحمن من ملکوت البیان

هو الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

یا احبّاء الله فی ممقان ان استمعوا نداء الرّحمن الّذی ارتفع فی هذا المقام الّذی جعله المعتدون سجناً لمن یدع النّاس الی الصّراط المستقیم انه یامرکم بالبرّ و التّقوی و التّوجّه الی الأفق الأعلی بقلوب نوراء کذلک حکم محبوب الامکان انه لهو المقتدر علی ما یشاء لا تعجزه شؤونات الخلق و لا تمنعه حجبات الّذین کفروا بالله ربّ العالمین هذا یوم فیہ انار افق الظهور و صاحت الأشياء الملك لله المقتدر العلیم الحکیم نعیماً لمن نبذ العالم و اخذ ما امر به من لدی الله مالک الأمم انه من اهل البهّاء فی لوح حفیظ انشاء الله بعنایت رحمن فائز باشید و از دوش فارغ و آزاد چه مقدار از نفوس منتظر ایام الهی بودند و چون نبیر اعظم از افق عالم طالع جمیع امم اعراض نمودند مگر نفوسی را که حقّ جلّ جلاله بقدرت کامله خود حفظ فرمود و از ظلمت نفس و هوی نجات بخشید قدر امروز را بدانید اصنام اوهام را باسم مالک انام بشکنید و بافق یقین ناظر شوید وصایای حقّ را فراموش نکنید و لآلی کلماتش را در صدف قلب محفوظ دارید الحمد لله فضلش شما را بخود نگذاشته در لیالی و ایام بذکر و ثنائش مشغول باشید زود است که عالم ترابی و آنچه در اوست فانی و معدوم شود و آنچه از قلم الهی در باره احبّای او ثبت شده باقی و دائم ماند ان اجهدوا فیما ینفعکم و یغنیکم عن دونکم کذلک یامرکم المظلوم فی هذا السّجن الممتین

یا احبّاء الرّحمن فی سیسان ان افرحوا بما یدکرکم القلم الأعلی فی ملکوت ربکم العزیز الوهّاب تمسکوا بالعروة الوثقی و تشبثوا بذیل کرم ربکم مالک المآب تالله الحقّ قد انار افق الظهور و ینطق مکلم الطور فی هذا الیوم الّذی کان موعوداً فی

کتاب الله مالک الرقاب طوبی لنفس نبذت ما منعها عن التقوی و اخذت ما امرت به من لدى الله منزل الآيات طوبی لغریب قصد الوطن الأعلى و لفقییر سرع الی بحر الغنآء و لمقبل اقبل الی الکلمة العلیا باذن الله فالق الأصباح کم من عالم منع عن بحر العلم و کم من محجوب سرع و شرب و قال لک الحمد یا ربّ الأرباب اشهد أنّک قد اظهرت مظهر نفسک و انزلت ما عجز عنه العباد و زلّت به الأقدام كذلك زیّنا افق البیان بیّره البرهان طوبی لمن وجد عرف القمیص و تمسک بأمر الله العزیز المَنَّان

انّا نذکر احبائنا فی ارض المیم و التآء لیفرحوا بذكر الله مالک الأسماء و یشکروه فی العشیّ و الاشرار قد انار سراج الله فی العالم تقرّبوا یا اهل الأرض و لا تتبعوا کلّ مشرک مکّار انّ الذین منعوا العباد عن البحر الأعظم اولئک فی غفلة و حجاب قد نبذوا علم الله عن وراثتهم و اتبعوا الظنون و الأوهام خذوا ما امرتم به و دعوا الذین کفروا بالرّحمن بعدما جاءهم بالحجّة و البرهان تمسکوا بحبل الاستقامة فی هذا الأمر الذی به اضطربت النفوس و انارت وجوه الأبرار

ای دوستان انشاءالله بعنایت رحمن از کوثر حیوان که در امکان باراده حقّ جاری شده بیاشامید و قسمت برید امروز آفتاب کرم مشرقست و بحر جود مواج خود را محروم مکنید در جمیع احوال بحبل ذکر متمسک باشید و بشنای حقّ جلّ جلاله مشغول شیاطین ارض در اضلال عباد کوتاهی نموده و نخواهند نمود باید لآلی محبت او را باسم او محفوظ دارید تا دست خائنین آن را آلوده ننماید و از طراوت بازندارد قدر این ندا را بدانید همیشه این یوم ظاهر نیست و این ندا مرتفع نه چه مقدار از اولیا و اصفیا که در حسرت ندای الهی جان دادند و بآن فائز نشدند ان اعرفوا قدر تلك الأيام و هذا الذکر الذی نطق به لسان العظمة فی هذا السجّن العظیم و الحمد لله ربّ العالمین انتهى

آنچه آن جناب در باره اهل ممقان و سیسان و متانه استدعا نمودند الحمد لله بفیض اجابت فائز و مزین شد حسب الامر این خادم فانی نوشته ارسال داشت ولكن آن جناب باید بکمال حکمت حرکت نمایند و در کلّ احوال حکمت را از دست ندهند که مباد امری احداث شود و سبب اخماد نفوس مشتعله گردد ناس ضعیفند و از اراده حقّ غافل چه اگر بقطره‌ئی از بحر اراده مطلع و آگاه میشدند جمیع را مقبل مشاهده مینمودید باری در کمال حفظ کلمات الهی را بر ایشان القا نمائید و آن نفوس را هم بحکمت امر نمائید نزاع و جدال جایز نبوده و نیست

اینکه در باره حضرت افغان آقائی جناب الف و حاء علیه من کلّ بهاء ابهات نوشته بودید از قبل حکم محکم صادر که آنچه مرقوم فرموده‌اند عمل نمائید و وجوه ارض خاء بتمامها موافق ثبت که در همین مکتوب ارسال میشود قسمت شد و ایشان حسب الامر بنفوس مذکوره رسانده و میرسانند باید آنچه نزد آن جنابست بایشان برسانند

و اینکه در ذکر جناب آقا محمد صادق و سایرین نوشته بودید عرض شد و شمس عنایت نسبت بهر یک مشرق و از قبل ذکرشان در ساحت اقدس بوده و آیات بدیعہ منیعہ مخصوص ایشان نازل از حقّ میطلبم جمیع را به ما یحبّ و یرضی موفق فرماید و همچنین ذکر جناب آقا میرزا غلامعلی علیه بهاء الله را نموده بودید ایشان از نظر نرفته و انشاءالله نخواهند رفت ذکرشان در ساحت اقدس بوده این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل است که ایشان را مؤید فرماید بر اموری که سبب علو مقام و سمو امر است رجا آنکه خدمت ایشان و سایر دوستان علیهم بهاء الله که از کوثر تجرید نوشیده‌اند و بافق توحید ناظرند از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید

و دیگر آنکه چند یوم قبل جواب مکتوب آن جناب بتفصیل ارسال شد و ذکر نفوسی که در آن ورقه بود در ساحت اقدس عرض شد و مخصوص هر یک فرداً فرداً حیاً و میتاً آیات بدیعہ منیعہ نازل و ارسال شد انشاءالله بزیارت آن فائز شوند زندگان را حیوة تازه عنایت فرماید و مردگان را ذکر باقی عطا نماید له الفضل و الکرّم و الجود و العطاء انشاءالله همیشه ایام در ظلّ سدره مبارکه ساکن و مستریح باشید مکتوبی از محبوبی جناب ن ظ علیه بهاء الله باین فانی رسید و جواب آن لو شاء الله

عرض میشود باید آن جناب در امورات با ایشان مشورت نمایند و آنچه مصلحت دانند عمل کنند دیگر از جانب این خادم فانی خدمت حبیب مکرم جناب ورقا علیه بهاء الله تکبیر برسانید انشاءالله بعنایت حق بنار محبتش افسردگان را مشتعل نمایند و تشنگان را بفرات رحمت رحمانی دلالت کنند

و دیگر آنکه اراده چنین بود که در جواب دستخط محبوب معظم جناب نبیل فاین علیه بهاء الله عریضه معروض دارم ولکن مرقوم فرموده بودند که اراده حرکت دارند لذا تأخیر شد تا محل سکونشان معلوم شود اگرچه فی سبیل الله آواره‌اند یا لیت کنت شریکاً معه فیما ورد علیه فی امر الله محبوبنا و مقصودنا و مقصود العالمین خدمت جناب امین علیه بهاء الله از قبل این فانی تکبیر بدیع منیع برسانید انشاءالله به ما اراد الله ناظر باشند و در خدمتش ثابت و راسخ البهآء علیک و علیه

خادم

۱۱ جمادی‌الأولی سنه ۱۲۹۷

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب خداداد ابن نصیر علیه بهاء الله

فی شوال سنة ۱۲۹۸

بسم ربنا الأقدس الأعظم الأبدع العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از لسان و بیان ساحت اقدس حضرت لمیلد و لمیلدی را سزاست که از رشحات بحر یفعل ما یشاء در هر قرن و عصری باقتضا امری ظاهر فرمود و جمیع را معلق و منوط بظهور اعظم نمود هر کتابی بیانست از اشراقات انوار شمس حقیقت و هر صحیفه‌ئی ذکریست از رشحات بحر عنایت کلّ کتب مبشّرند باین یوم امع اقدس اعلی و کلّ رسل ناطقند بذکر این ظهور اعزّ اقدم ابهی اگرچه جمیع مظاهر امر بحقّ منسوب بوده‌اند و ایامشان هم در مقامی بایام الله مذکور ولکن عارف بصیر مشاهده مینماید که این یوم بدیع مخصوصست بظهور غیب مکنون و سرّ مخزون جمیع کتب شهادت باینمقام اعزّ امع اقدس اعلی داده مقصود از این عرایض اینکه نفوس مقدّسه مطمئنّه که الیوم از ریح عرفان آشامیده‌اند و در انجمن امکان باسم رحمن معروفند مقامشان و شأنشان بر عالمیان واضح و هویدا گردد قسم بمحبوب عالم که الیوم نفوس قائمه مستقیمه از لآلی بحر اسماء لدی الله مذکورند و از حروفات کتاب از قلم اعلی مسطور

سبحانک یا من بحلاوة بیانک انجذب اهل مملکتک و بانوار شمس وجهتک اشرفت الأرض و من فیها من خلقتک و بریتک اسألک یا مالک القدم بالاسم الأعظم بأن تسقی احبائک من کوثر عطائک علی شأن لا تمنعهم شئونات الذین اعرضوا عن جمالک و لا شبهات رؤساء عبادک الذین یدعون العلم من دون بیته من عندک و لا برهان من لدنک قد وضعوا جبال الجهل علی رؤوسهم و یفتخرون بها معرضین عن مشرق علمک و مطلع حکمتک و مظهر آیاتک و مصدر بیّناتک انت تعلم یا الهی قد جعلوا عمائمهم شرکاً لضعفاء خلقک ای ربّ تری اصفیائک قائمین علی خدمتک فی هذا الیوم الذی فیهِ توارت شمس عدلک خلف غمام الظلم من الذین یسعون الی المساجد لذکرک و ثنائک و ینکرون الذی باسمه ارتفعت الجوامع و المساجد و الهیاکل و بقدمه تشرّف کلّ ارض و کلّ مقام رفیع ای ربّ عرف عبادک ما قدرته لأولیائک و انر ابصارهم بانوار معرفتهم فی ایامک ای ربّ انت القدر ذو العزم القوی فاکتب لهم من قلمک الاعلی ما یؤیدهم علی ذکرک و ثنائک فی کلّ صباح و مساء لا اله الا انت المقتدر العلیم الخبیر و اصلّی و اسلمّ علی الذین سمعوا النداء و سعروا الیک یا مالک الاسماء اولئک عباد نبذوا مشیئاتهم و اراداتهم آخذین ما امرتهم به فی کتابک ای ربّ فأظهر شئونهم علی بریتک و اهل مملکتک ثمّ اجعلهم من ایادی امرک بین خلقک لا اله الا انت المقتدر القدر

و بعد عرض اینفانی آنکه مکتوب آنجناب که لیل ۹ جمادی الثانیة تاریخ آن بود رسید سبب بهجت تازه و فرح بی اندازه شد لله الحمد که نفعه کلّ الأعمال صار ورداً واحداً فی یوم الله از او متضوع چه که هر کلمه‌ئی از کلمات آنجناب مدلّ بر

اتّحاد و اتّفاق و استقامت اولیای حقّ بوده طوبی لهم و لهم مقام الأمن فی المبداء و المآب انشاء الله کل باينمقام بلند اعلى فائز باشند و بر آن مستقیم مانند لآلی بحر معانی را دزدان از پی باید نفوس موقته در حفظ و حراست آن جهد بلیغ مبذول دارند و بعد از مشاهده نامۀ آنجناب و قرائت و اطلاع بما فيه بمقام مقدّس از ذکر و بیان توجّه نموده و بعد از حضور و اذن تلقاء وجه معروض داشت اذاً توجّه الی وجه المحبوب ببشاشه و تبسم کأنّ لوائح الرضا تلوح عن وجه مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرضین قال جلّ کبریائه الحمد لله بانوار صبح یوم الهی منور شدی و باصغاء ندای احلی فائز گشتی شنیدی و اقبال نمودی کأنّ نسمة الله فی ایامه اقامتک علی ذکره و ثنائه بین خلقه امروز روزیست که روح اعظم مبشّر آن بوده و در بیدای شوق باسم او ندا نموده باید شاریان رحیق بحکمت ناظر باشند و بتبلیغ امر مشغول و در هر امری از امور بحبل مشورت متمسک و بذیل شفقت متشبّث تا اطفال روزگار بشفقت و مهربانی حکمای الهی ببلوغ فائز شوند و بصحّت تمام مرزوق اینکلمه مبارکه در صحیفه حمرا از قلم اعلى جاری و نازل

آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظنّ و گمان را یقین تبدیل نماید اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی راه نماید و هدایت کند از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود و بلوغ و ظهور خرد بمشورت ظاهر و هویدا و اینکلمه مبارکه نیز در صحیفه حمرا از قلم اعلى ثبت شده خرد بمثابة آسمانست آفتاب و ماه او بردباری و پرهیزکاری قسم بآفتاب آسمان حقیقت که از برای خرد جندی اقوی از این دو نبوده و نخواهد بود یا خداداد انا ذکرناک فی المبداء و المعاد لتشکر ربّک و تکون علی فرح مبین قد فزت باثار الله و ایامه ان هذا الا فضل عظیم کبر من قبلی علی وجوه احبائی ثم اذکر لهم ما نطق به قلمی ان ربّک لهو المشفق الکریم قد خلقناهم و اظهرناهم و علمناهم و عرفناهم هذا الفضل الّذی بشر به کلّ رسول امین و نامرهم بالاستقامة الکبری فی هذا الیوم الّذی خضعت له القرون و الأعصار یشهد بذلك من اعترف بما اعترف به الله فی کتابه المبین بگو ای دوستان امروز باید کل بر امری قیام نمائید که سبب و علت اتّفاق و اتّحاد گردد هر عظم ریمی بحرکت قلم اعلى متحرک و بتسنیم بیان محبوب امکان قائم و ناطق انشاء الله هر یک بمثابة روح باشند از برای اجساد عباد و بمنزله نور از برای بلاد البهآء علیک و علی احبائی فیهناک و علی ضلعک و علی اللآئی آمن بالله الفرد الخیر انتهى

فی الحقیقه اینخادم فانی از ذکر اتّحاد آنجناب و الفت و اتّفاق اولیای الهی زیاده از حدّ حصر و احصا مسرور شده و میشود لله الحمد که آنجنابرا مؤید فرموده فی الحقیقه نامه‌های آنجناب مبشّر است چه که امری که الیوم سبب ارتفاع کلمه الهی است اتّحاد و اتّفاق اولیا و اصفیای اوست و در هر نامه این بشارت از آنجناب میرسد از حقّ جلّ جلاله آنجناب و اینفانی میطلبیم تا جمیع بلاد را باین نور اعزّ اقدس منور فرماید انه لهو القدر انه لهو القویّ الحکیم اینکه در ذکر الواح مقدّسه نوشته بودید که بکمال اعزاز بصاحبانش رسیده مکافات این اعمال با حقّ جلّ جلاله است انشاء الله آنجناب را یوماً فیوماً بر خدمت امرش موفق فرماید از حقّ جلّ جلاله میطلبیم اولیای خود را تأیید نماید بر ادراک حلاوت آیات خود انه لهو المؤید الکریم

در باره رضوان مرقوم داشتید و اجتماع احبّای حقّ در مجالس متعدّده و ذکر جذب و انجذاب و شوق و اشتیاق و اتّحاد و اتّفاق ایشان در حین عرض این فقرات جمال قدم متبسماً فرمودند یا عبد حاضر انه ممن قام علی خدمة الأمر فاسأل الله بأن ینزل علیه ما کان مستوراً فی کناز فضل و عنایت و الطافه لعمری انه ذکر ما سرّی هذا یکفیه واسمی المهیمن علی الأسماء انتهى

و اینکه ذکر فرمودید جناب عزیزالله علیه بهآء الله بعد از وصول لوح مبارک دو واحد از اولیای الهی را در بیت جناب ملاً علی علیه بهآء الله ضیافت نمودند این اعمال مقدّسه فی الحقیقه سبب انتشار امر الله شده و میشود ملاحظه در ظاهر

مفرمائید چه که یومی از ایام در حین تنزیل آیات تلقاء وجه ذی الجلال بتحریر مشغول بودم در آن اثنا لسان عظمت باینکلمه متکلم فرمودند یا عبد حاضر آیات الهی در حینیکه باب مسدود است معذک نفعه آن عالم را احاطه نموده و مینماید چه که کلمه نافذ بوده و هست اریاح بسیار نافذ است و در عروق ارض نفوذ مینماید و هر چیزی را باقتضای آن بامر مبرم بطراز الوان مزین میکند ظهور الوان بید تدبیر او از نزد مدبر حقیقی معلّق و منوط ولکن نفوذ او از کلمه ظاهر و نزد نفوذ خود کلمه معدوم و مفقود بوده تعالی سلطانه تعالی نفوذه تعالی قدرتها و اقتدارها و همچنین وقتی از اوقات اینکلمه مبارکه از مطلع نور احدیه اصغا شد فرمودند اگر از نفسی نفسی لله ظاهر شود آن نفس در عالم مؤثر بوده و خواهد بود انتهى انشاءالله آنجناب و سایر دوستان به ما یحبّه الله مؤید و موفّق باشند باری تفصیل ضیافت جناب عزیزالله علیه بهاء الله و صدمهئی که در سبیل بر ایشان وارد شد جمیع اینمراتب تلقاء وجه معروض افتاد این آیات باهرات از مطلع ارادة مالک اسماء و صفات ظاهر و باهر قوله عزّ بیانه یا عزیز جمیع حکما و علما و عرفا و فقها و امرا منتظر این یوم مبارک بودند و بعضی از سلاطین باسم قائم خزائن ترتیب نمودند و این ایام در هند مخصوص باسم آنحضرت در صدد جمع اموالند معذک در یومیکه آفتاب ظهور از افق آن طالع و کوثر حیوان از یمین عرش رحمن جاری کل غافل و محجوب و محروم مشاهده شدند و تو از فضل الهی بان فائز شدی لعمر الله بمقامی فائز گشته‌اید که اگر شأن و مقام آن در عالم ظاهر شود کل به تبارک الله مظهر هذا المنظر الکریم ناطق شوند در قدرت الهی تفکّر نما و همچنین در فضلش شما را از پست‌ترین عباد می‌شمردند حال از عنایت حقّ از اعلی العباد و اعزّهم و اعلمهم و اعرفهم لدی الله مذکورید از قبل خبر داده نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین این بیان مکرر از لسان رحمن جاری عنایت لکم و لمن معکم ان احفظوا هذا المقام الأعزّ الأقدس الأعلی باسم ربکم مالک الوری جمیع دوستان آن ارض را در این حین ذکر نمودیم کل بطراز عنایت فائزند انا نبشّره بهذا الفضل البدیع

و نذکر العلیّ و الکاظم لیفرحا بهذا الذکر العظیم انا ذکرناهما من قبل و نذکر الذین اخذوا کتاب الله بقوّة من عنده و عملوا بما امروا به من لدن عزیز حکیم انتهى الحمد لله عنایت و فضلش بمقامیست که از برای اینعبد مجال ذکر نبوده و نیست بکمال ظهور و تصریح اظهار عنایت فرموده‌اند بصد هزار لسان باید محبوب امکانرا شکر نمائیم که آنجناب و سائرین را از قلم اعلی بابناء خلیل و وراثت کلیم نامیده و صدمهئی که بجناب عزیز علیه بهاء الله رسیده علامت قبولست طوبی له انشاءالله جمیع ظاهراً باطناً موافق و متحد مشاهده شوید جمیع دوستان در یکمقام از افنان و اوراق و اثمار مذکورند ان هذا الا فضل کبیر و اینکه ذکر نموده بودند که امر م‌ش در دو محل جاری یکی در منزل جناب آقا میرزا محمد کاظم علیه بهاء الله و یکی در منزل جناب عزیز علیه بهاء الله اینمراتب هم عرض شد هذا ما تکلم به لسان المقصود فی الجواب لهما ان یحمدا ربّهما انه اسمعهما و عرفهما و انطقهما و ایدهما علی ذکره العزیز البدیع انا نذکر الکاظم و اباه الذی انفق ما عنده فی سبیل الله المهیمن القیوم انه قد فاز باللقاء و قام علی امر ربّه باستقامة نطقت بها السن المقرّین تبارک الذی ایدّه و اقامه علی نصره امره و انطقه بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا هو الحقّ علام الغیوب یا کاظم ان اعرف قدر اییک و کن ماشیاً علی اثره امرأ من لدی الله ربّ ما کان و ما یكون انا احببناه و ذکرناه فی مواضع شتی بذکر لا ینقطع نفحاته بدوام الملک و الملكوت و نذکر العزیز مرّة اخری و نوصیه بما یتضوّع عرفه بین السموات و الأرض کذلک نطق القلم از کان المظلوم فی سجن ممنوع انتهى

و اینکه در باره جناب آقا ملا علی علیه منکّل بهاء ابهه نوشته بودید که اراده نموده‌اند در این ایام جاری نمایند اینفقره بسیار محبوبست الحمد لله ایشان بخدمت و تبلیغ امر الهی موفّق شده‌اند و تحت لحاظ عنایت حقّ جلّت عظمته بوده و هستند در جمیع امور باید شاریان رحیق معانی بحکمت ناظر باشند مثلاً امر مشرق الأذکار که در کتاب اقدس نازل شده و

حکم آن در آن دیار جاری گشته و بطراز قبول هم فائز اگر سبب ضوضا و هیجان اشرار شود منع آن و ترک آن جایز اینفقره ذکر شد تا کل مطلع باشند که حکمت لدی العرش مقدم است بر کلّ امور استدعای اینفانی از نفوس متوجه آنمقام مبارک عالی آنکه اینخادم لاشیء را فراموش ننمایند و بذکری یاد نمایند که شاید از شرکا محسوب شوم و از ذاکرین در کتاب مبین مذکور آیم

و اینکه در باره جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله از اهل یاء نوشته بودید در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما نطق به لسان الکبریاء یا باقر اسمع اسمع هذا ندائی الأهلی ارتفع من سجن عکا لعمری به طار قلب کلّ نبی و انار وجه کلّ رسول امین یا باقر انظر انظر هذا وجهی قد اظهرته لعبادی انه توجه الیک من هذا المقام الرقیع یا باقر لعمری هذا یوم الاصغاء و هذا یوم المشاهدة و اللقاء و هذا یوم البیان طوبی لناطق و لسامع و لشاهد تکلم بکلمتی العلیا و سمع آیاتی الکبری و شاهد افقی الأعلى کذلک نورنا افق سماء العرفان بنیر البیان نعیماً لمن عرف و شهد و رأى و ویل للغافلین انتهى فی الحقیقه این آیات بدیعه منیعه بمنزله روحست از برای جسد عالم تا چه جسدی قابل قبول این روح شود و لایق این ذکر محبوب از سلطان بیزوال لازال مسملت مینمائیم تا جمیع را از بحر فضل محروم نفرماید انه لهو الغفور الکریم و الحمد لله رب العالمین

و اینکه مرقوم داشته بودید که در حین حضور تلقاء وجه معبود از قبل آنجناب و سایر دوستان طلب نماید و بنیابت ایشان فائز شود اینفقره بعد از عرض بشرف قبول فائز و بطراز اذن مزین در همان حین اینبعد بنیابت زیارت مقصود عالمیان و طواف فائز شد هنیئاً لکم و مریتاً لی

و اینکه در باره جناب حاجی محمد از اهل تاء علیه بهاء الله ذکر نمودید اینفانی مکرراً ذکر ایشانرا از لسان قدم استماع نموده و شمس عنایت از افق اراده حقّ جلّ جلاله در باره ایشان مشرق و لائح هنیئاً له و مریتاً له بما فاز بالاقبال و تبلیغ امره بالحکمة و البیان فی الامکان باری اینکلمات محکّمات در این حین از سماء عنایت منزل آیات در باره ایشان نازل قوله جلّ کبریائه

هو الأقدم الأعظم الأبھی

یا محمد انا ذکرناک من قبل و من قبل القبل و فیهذا الحین الّذی ینطق لسان المظلوم فی السّجن الأعظم بین الأمم الملک لله ربّ الأریاب شهد لک القلم الأعلى بأنک اقبلت الی الله مولی الوری اذ ظهر و اظهر ما اراد لعمر الله لا تعادل بهذه الشّهادة خزائن العالم و لا ما عند الأمم یشهد بذلك الكتاب الأعظم الّذی ینطق انه لا اله الاّ انا العزیز الوهاب طوبی لک بما شربت رحیق الحیوان فی ایام ربّک الرحمن و فزت بما لا فاز به اکثر العباد ان اشکر ربّک بما ذکرک و عرّکت و انطقک و هداک الی سوء الصّراط قل

سبحانک یا من باسمک مرّت الجبال و ظهر یوم المآل اسألک بالاسم الّذی به ظهر التاقور و نفخ فی الصّور و قام اهل القبور بأن تؤیّدنی علی خدمة امرک و توفّقی علی ما ینبغی لأیامک و تعرّفنی ما کان مکنوناً فی خزائن علمک ای ربّ ترانی مقبلاً الی افقک الأعلى و ناظراً الی شطرک یا مالک الأسماء و فاطر السّماء اسألک بظهورک و بروزک و قیامک و استوائک بأن تکتب لی ما کتبه لأصفیائک الّذین نبذوا کؤوس العالم و اخذوا كأس الاستقامة باسمک و امرک ای ربّ انا الفقیر المحتاج و انت الغنیّ الکریم قد سرعت من الأحزاب الیک و اتکتلت علیک و تمسکت بحبلک فاعمل بی ما ینبغی لسماء جودک و بحر فضلک و شمس کریمک لا اله الاّ انت الغفور العطوف انتهى

چندی قبل ابن اسم الله الأصدق جناب آقا میرزا علیمحمد علیه بهاء الله الأبھی دستخطی باینبعد ارسال داشتند و ذکر جناب حاجی محمد علیه بهاء الله در آن بود و از حقّ جلّ جلاله مسملت نموده بودند که اظهار عنایتی در باره ایشان بشود لذا

آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد لتقرّ بها عینه و عیون من فی السموات و الأرض و از قبل قبل هم اینفانی ذکر ایشانرا چنانچه عرض نمود از لسان عظمت کرّۀ بعد کرّۀ استماع نمود انشاءالله در ظلّ قباب عنایت ساکن و مستریح باشند اینفانی هم خدمت ایشان تکبیریکه مقدّس از ذکر اینفانیست معروض میدارد

و اینکه مرقوم داشتند جناب ابن شهید علیهما بهاء الله رجا نموده‌اند که ذکرشان در ساحت اقدس معروض شود و همچنین خواسته‌اند که ایشانرا در هیچ حالی از احوال بخود وانگذارند فی الحقیقه این ذکر بسیار محبوبست چه که نفحۀ خضوع و خشوع و تسلیم و رضا و عجز و ابتهاج از او متضوّعست و اینمقامیست که هر نفسی بآن فائز شد و بر آن مستقیم ماند از ملاً اعلیٰ در صحیفۀ حمرا محسوبست باری اینفقرات هم در ساحت امنع اقدس اعلیٰ عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فیملکوت البیان قوله جلّ کبریائه انشاءالله بحکمت و بیان و اعمال و اخلاق حقّ منیع را نصرت نمایند لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند له ان یحمد الله ربّه و یشکره فی اللیالی و الاّیام انا ذکرناه و اباه فی کتاب نزلّ بالحقّ من لدی الله ربّ العالمین و نکبّر علیه من هذا المقام الأقدس الأعزّ الأعظم البدیع انتهى

و اینکه ذکر جناب میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله را نموده بودید مخصوص ایشان لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد انشاءالله فائز شوند

و اینکه ذکر جناب ملاً علی علیه بهاء الله و عنایتۀ را مرقوم داشتید و از حقّ جلّ جلاله طلب نموده‌اند که ایشانرا به ما یحبّ و یرضی مؤیّد فرماید اینفقره تلقاء عرش عرض شد هذا ما نزلّ فی الجواب یا علی الحمد لله بخدمت امر فائز شدی و در یومیکه کل بحجبات ظنون و اوهام محجوب بودند تو بصراط مستقیم راه یافتی و بافق اعلیٰ فائز گشتی و بآنچه مقصود کتب الهی از قبل و بعد بوده رسیدی اینمقام بلند اعلیٰ را باسم محبوب عالم حفظ نما امروز روزیست که انسان میتواند مالک شود آنچه را که زوال آترا اخذ نماید و فنا از پی نیاید و تغییر و تبدیل نپذیرد ان افرح بذکری ایّاک ثمّ اشکر الله بهذا الفضل العظیم کن متمسکاً فیکلّ الأحوال بتبلیغ امر ربّک بالحکمة الّتی نزلت فی لوح مبین انتهى

و ما ذکرک فی جناب الاسحق علیه بهاء الله مالک الميثاق قد عرضت ما نطق به تلقاء وجه القدم قال و قوله الحقّ یا

اسحق انا ذکرناک من قبل و فیهذا الحین الّذی ینطق لسان العظمة انه لا اله الاّ انا المهیمن القیوم قل یا الهی و الهه الأسماء و فاطری و فاطر السماء و محبوبی و محبوب من فی ملکوت الانشاء أسألک بنار امرک و نور وجهک و امطار سحاب رحمتک و شمس سماء ظهورک بأن تکتب لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک ثمّ اقض لی ما یؤیّدنی علی خدمۀ امرک انک انت تعلم ما یقرّبنی و ما یمنعنی و ما یضربنی و ینفعنی انّی اکون غافلاً جاهلاً عمّا فی علمک لا اله الاّ انت العلیم الخبیر ترانی یا محبوبی مقبلاً الیک و متمسکاً بک فاکتب لی ما ینبغی لفقری و یلیق لغنائک و ما یرحمه عجزی و ینبغی لقوتک و قدرتک و اقتدارک ای ربّ قد وجّهت الی وجهک و القیت نفسی و روحی و فؤادی و ما ملکتنی امام امرک فافعل کیف تشاء بسلطانک انک انت المعطی البادل المقنن الغفور الرحیم انتهى

و هذا ما نزلّ لسمیّ جنابک ابن موسی علیه بهاء الله یا بن موسی قد فاز اسمک بالمنظر الأكبر و توجه الیک مالک القدر و ذکرک بما یقی به ذکرک بدوام اسمائی الحسنی ان اشکر ربّک بذلک و قل لک الحمد یا من نادیتنی اذ کنت فی السّجن بین ایدی الغافلین یا بن موسی قسم بأفتاب سماء حکمت الهی اگر لذت زحمت را در سبیل الهی بیابی از جمیع لذات عالم بگذری و بآن تمسک نمائی شماتت مشرکین و اعراض معرضین بنفسه شهادت میدهند بر اینکه تو از خلق بریدی و بحقّ پیوستی و این دو دو منادیند که در هر حین ترا اخبار مینمایند که از قبل و قبل قبل و قبل قبل ملازم اصفیای الهی بوده‌ئی یا خداداد یا بن موسی قسم بمالک اسماء که هیچ نبی و رسولی در عالم ظاهر نشد مگر آنکه شماتت قوم را اصفا نمود

و اعراض معرضين را مشاهده فرمود انشاءالله در سبيل محبوب عالميان بروح و ريحان با خلق امکان معاشرت نمائی اين دو يوم فانی قابل نبوده و نيست سوف يظهر في الأرض ما نزل في الكتاب امرأ من لدن عزيز عليم انتهى
و هذا ما نزل لمن سمى بمحمد قبل تقى بعدما عرضته لدى العرش قوله جلّ كبريائه

يا محمد قبل تقى فائز شدى بآنچه اگر خزائن عالم را صرف مينمودى بمثل آن فائز نيمگشتى تفكر در اهل ارض نما مساجد و جوامع و هياكل و كنائس و پلها بنا مينمايند لأجل ابقای اسم و اجر و همچنين طالب اولادند لأجل ابقای ذكر و اجر يكه در نظر دارند اگر صالح باشد و اين اسباب معلومست نزد هر ذى درايى كه بفنا راجع شود اما كلمه نى كه از برای تو از قلم اعلى جارى شد بدوام ملك و ملكوت باقى و پاينده است و بمثابة آفتاب از افق سماء كتاب مشرق و لائح عمر الله از صدهزار اولاد اولى و از كنوز ارض ارفع و اعلى بوده و خواهد بود ينبغى لكلّ نفس فاز بكلمة الله ان يعرف مقامها و يحفظها باسم ربّه المقتدر القدير انا نذكر ضلعك في هذا المقام و تكبر على وجهها طوبى لها بما سمعت و اجابت ربّها العزيز البديع و نبشّرها بما تحرّك على ذكرها قلمي الأعلى ان ربك لهو المشفق الكريم انتهى

و اينكه در باره جناب محمد صادق عليه بهاء الله نوشتيد تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة انشاءالله بعناية حقّ فائز باشند و از خلق فارغ و آزاد چون اعلاى كلمه و تبليغ امر را بكمال همّت طالبند انشاءالله باجر آن فائز خواهند شد يا خداداد ان اذكره من قبلى و بشّره بفضلى و رحمتى و عنايتى التى سبقت الوجود انتهى

اينكه ذكر جناب شاهويدى و جناب اسدالله و رحمةالله و سايرين عليهم بهاء الله كه در كتاب آنجناب مذكور بودند و از رحيق رحمت رحمن در سيد ايام آشاميدند كل در ساحت امنع اقدس اعزّ اعلى عرض شد مخصوص هر يك شمس عنايت مشرق طوبى لهم بما فازت اسمائهم باصغاء مقصودنا و مقصودهم و معبودنا و معبودهم و معبود من فى السموات و الارضين كل از بدايع فضلش بكوثر بيانش فائز شدند و از بحر رحمتش قسمت و نصيب برداشتند هنيئاً لهم و مريئاً لهم

اينكه در باره مغفرت از مطلع نور احديّه استدعا نموده بوديد عرض شد هذا ما نطق به لسان المقصود انت الذى فزت بفضل الله و رحمته انه ايدك و وفقك و قرّيك و انطقك و ايقظك و اقامك على خدمة امره العظيم الحمد لله رحمت و شفقت و عنايت الهى شامل حال تو بوده و هست ان افرح بهذا الفضل البديع الحمد لمن نطق بالحقّ فيمقامه العزيز المنيع انتهى

و ديگر مراسلاتيكه بجناب آقا ميرزا محمد على قائمى عليه بهاء الله الأبهى ارسال شده بود جميع لدى العرش عرض شد و مكرراً آن اسامى بذكر و عنايت و شفقت الهى فائز گشتند و همچنين مراسله نى كه جناب عزيزالله بجناب آقا ميرزا محمد عليه منكلّ بهاء ابهاه نوشته در ساحت اقدس عرض شد و باصغا فائز گشت از حقّ جلّ جلاله اينخادم فانى مسئلت مينمايد كه جميع من فى العالم را مؤيد فرمايد بر اينكه نفحات آيات را بيانند و عرف قميص را ادراك كنند چه اگر باقلّ از شعر بان فائز شوند كل بمطلع نور و مشرق ظهور اقبال نمايند فى الحقيقه اين شعر كه از قبل گفته شد در ذكر اين ايام است

و لو عبقت فى الشرق انفاس طيبها

و فى الغرب مركزوم لعاد له الشّم

از جانب اينفانى خدمت شاربان رحيق معانى تبليغ تكبير بديع منوط بعنايت آنجنابست البهّاء على جنابك و على الذين نبذوا و اخذوا ما ينبغى ليوم ربّ العالمين

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

حمد مقدّس از لفظ و بیان سلطان بیزوالی را لایق و سزااست که جمیع کتب و صحف و زبر و الواح عالم باسّمش مزین و بنمایش ناطق و کلّ باین کلمه محکمه متقنه جامعه الهیه که از افق قلم اعلی اشراق نموده مکلف و مأمور سوف یظهر من لا یشار باشارة الکتب کلّها و شهد بذلک ما انزله الرحمن فی البیان بقوله جلّ و عزّ و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان هل من ذی سمع لیسمع ما نطق به العنلیب علی الأغصان و هل من ذی بصر یراه بعین الرحمن قد اخبر کلّ نبیّ و کلّ رسول فی هذا الظهور الأعظم بانه لا یعرف بدونه و لا بعین خلقه و این کلمه مبارکه در جمیع کتب الهی مخصوص باین ظهور بوده و هست ولكن آذان را اشارات اهل فرقان و شبهات اهل بیان از اصغاء ندای رحمن منع نموده و ابصار را رمد ظنون و اوهام از مشاهده انوار آفتاب معانی محروم ساخته هل من سابح یسبح فی هذا البحر من غیر اشاره و هل من متوجّه یتوجّه الی الوجه من دون جهة این فوارس مضمار الحکمة و البیان الذین ما منعهم سبحات اهل الامکان عن التوجّه الی الله مالک الأدیان هل من ذی شمّ یجد عرف القمیص فی ایام الله منقطعاً عمّا سواه و هل من ذی استقامه یقوم و یقول ما انزله الرحمن فی الفرقان و ما صاح به الصّائح فی ملکوت البیان الملک یومئذ لله الفرد الواحد العزیز المّتان اوست ظاهر و اوست ناطق بشأنی که اشارات و سبحات اولی الجدل و الجلال او را از ما اراد منع ننمود بأعلی التّداء اهل ملکوت انشاء را بافق اعلی دعوت فرمود بشأنی که از برای احدی از منصفین مجال اعراض و اعتراض نبوده و نیست هو الذی باسمه نصبت الرّایات و ارتفعت الأعلام طوبی لقویّ ما منعه ظنّین الذّباب عن ربّ الأرباب قام علی خدمة مولاه و شهد بما شهد الله به و اعترف بما اعترف به الله انه من اعلی الخلق لدی الحقّ یصلّین علیه کلّ عارف بصیر و کلّ عالم خبیر

سبحانک یا الهه الأسماء و فاطر السّماء تسمع حنین اصفیائک فی فراقک و انین اولیائک و احتراق قلوبهم فی ایامک ای ربّ فاكتب لهم من قلم عطائک اجر لقائک و الذین شربوا من کوثر وصالک ای ربّ اسألك بالاسم الأعظم الذی اضطربت به افئدة الأمم بأن توفّق اهل البیان علی الاقبال الی افق ظهورک و العمل بما امروا به فی کتابک ای ربّ تراهم معرضین عن شطر عنایتک و متمسّکین بما تمسّک به اهل الفرقان فی ایامک تعلم یا الهی بأنهم یرون الآیات و ینکرونها و یتکلمون بما تکلم به اولو البغضاء و العناد عند ظهور مطالع وحیک و مظاهر نفسک و مصادر امرک و مشارق عرفانک قد احاطت الآیات کلّ الجهات و هم عنها معرضون و ظهرت البینات کالشمس فی وسط الزّوال و هم لا یشعرون ای ربّ وفّقهم علی کسر اصنام الأوهام و الاقبال الیک یا مولی الأنام انت الذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید لا اله الا انت المقتدر القدیر

و بعد مکتوبی که آن جناب از بیروت ارسال نمودند رسید سبب فرح شد انشاءالله کل بفرح اعظم موفق شوند یعنی بانچه الیوم از افق عالم ظاهر و هویداست جمیع کتب الهی بذکر این یوم امنع اقدس ابداع ناطق ولكن کل محجوب مشاهده میشوند چه مقدار جمال قدم حمل شدائد فرمودند تا آنکه بعضی از حجبات جدال و سبحات جلال خرق شد حال مشاهده میشود جمعی از ناعقین و مغلّین و مرییین در صدد آند که ناس را احجب از قبل نمایند هزار و دویست سنه و ازید فئه فرقان یعنی حزب شیعه بکلماتی متکلم بودند و خود را اعلی الخلق و فرقه ناجیه مرحومه میشمردند در ظهور امتحان اشقی از کل مشاهده شدند چنانچه محبوب امکان را برصاص غل و بغضا در ارض تاء شهید نمودند قسم بافتاب افق بیان محتجبین اهل بیان حال بهمان کلمات و اشارات و شبهات و ظنون و اوهام متمسک و ناطقند بگوئید ای بی بصران قدری تفکر نمایند که حاصل آن همه جدالها چه بود و ثمره آن نزاعهای بیمعنی کدام وقتی این کلمات محکّمات را از فم مشیّت مالک اسماء و صفات این خادم فانی استماع نمود قوله جلّ کبریائه

این نادانان امکان اراده نموده‌اند خلق بدیع را بمثابه خلق فرقان محتجب نمایند ای عبد حاضر ندای مظلوم را برسان که شاید محتجبین بیان بقطره‌ئی از بحر انصاف مرزوق شوند بگو امروز یوم الله است و لا یذکر فیہ کلّ ما عندکم و عند الخلق اگرچه هنگام ظهور مظاهر احدیّه در عالم ملک لفظ یوم الله بر او صادق و لکن این ظهور اعظم در کلّ کتب بظهور کنز مخزون و غیب مکنون اختصاص یافته طوبی للمتفرّسین و طوبی للعارفين اینست آن روزی که میفرماید یوم یقوم الناس لربّ العالمین و اینست آن یومی که میفرماید الملک یومئذ لله کتب الهی مشحونست باین اذکار معذلک تازه بذکر نقبا و نجبا و امام و خلیفه و امثال آن تمسک و تشبث نموده‌اند بگو آیا این اذکار از قبل نبوده فأتوا بثمرها و اثرها لو انتم من القادرین بگو اتقوا الله یا قوم و لا تجادلوا بآیات الله و عظمته و سلطانه و برهانه و حجّته و بیّنه ضعوا ما عندکم امرأ من عندنا و خذوا ما نزل من هذه السماء المقدّسة المرفوعة بگو در احزاب قبل تفکر نمائید کلماتی را از قائلین اصغا نمودند و بحمیّت جاهلیّه بقسمی بآن تمسک جستند که دون آن را نمیپذیرفتند و از اصغاء آن ابا مینمودند ای عبد حاضر لله بگو که شاید الی الله توجه نمایند نگویند آنچه را که از قبل گفته‌اند و عمل نمایند آنچه را که از قبل خائنین و غافلین بآن عمل نموده‌اند بگو ای اهل بیان ندای مشفق امین را بشنوید و ضحیح ناصح کریم را اصغا نمائید این آیات بآیات قبل شبیه نبوده و نیست و این ظهور از جمیع ظهورات ممتاز لله بشنوید و لله انصاف دهید شما هیچ یک از مبدأ ظهور این امر مطلع نبوده و نیستید فوالذی انطق الأشياء بثناء نفسه نفسی را که بسبب او از صراط مستقیم محروم مانده‌اید و از امّ الكتاب ناطق ممنوع قابل ذکر نبوده و نیست در آثارش از عربی و فارسی نظر نمائید و تفکر کنید لعلّ تتخذون لأنفسکم الی الحقّ سیلا بشنوید پند این مظلوم را نعیق را بناعقین بگذارید و بحفیف سدره منتهی توجه نمائید غدیر اوهام را باهل ظنون دهید و بیحر حیوان که امروز باسم رحمن ظاهر است بشتابید از عرصه الفاظ بگذرید و از مضممار روایات فارغ و آزاد شوید امروز روز اباهر و خوافی نیست بقوادم انقطاع پرواز نمائید که شاید از هزیز اریاح آنه لا اله الا هو استماع کنید از جداول و انهار چشم بردارید چه که بحر اعظم امام وجوه است از ناسوت و شعونات آن که سبب و علت بغی و فحشا و ضغینه و بغضاست بگذرید و بر فراز ملکوت مقرر گزینید ای اهل بیان لعمر الرحمن کلّ حرف من الحروف ینطق بأعلى النداء بانّی انا مالک البیان لو انتم تسمعون بیصر حقیقی مشاهده کنید لعمر الله از هر کلمه‌ئی جوهر معانی جاری بگو امروز روز سمع و بصر است ببینید و بشنوید لعمر الله آنچه فوت شود ابداً بر تدارک آن قادر نبوده و نخواهید بود بر خود و بر عباد رحم کنید و سبب ضلالت و گمراهی نشوید شنیده را بگذارید و بآثار رجوع کنید تا قدرت حقّ و سلطنت حقّ و علو حقّ و سمو حقّ و علم حقّ و احاطه حقّ را بفهمید و ادراک نمائید این هوای ارقّ الطّف را بانفاس آلوده خود میلائید و انوار صبح یوم الهی را بغمام ظنون و اوهام ستر نمائید ای اهل بیان ملکوت بیان از کلمه رحمن در اهتزاز و شما در طین دور خراطین مجتمع و به قال و یقول عمر را تلف نموده و خواهید نمود لعمر الله از سراب ممنوع مشاهده می‌شوید تا چه رسد بیحر معانی ای بی‌انصافان بیصر اطهر بمنظر اکبر توجه نمائید و براستی تکلم کنید امروز روز مکاشفه و شهود است نه یوم اوهام و ظنون قسم باسم اعظم که عالم معانی و بیان و اهل جنان از ظلم شما بنوحه و ندبه مشغول ان استمعوا ندائی و توبوا الی الله لعلّ یکفر عنکم سیئاتکم و یقرّبکم الی مقام ینطق فیہ لسان العظمة انه لا اله الا انا المهیمن القیوم انتهى

اگرچه بیانات مالک اسماء زیاده بر این بود که ذکر شد و لکن این عبد بقدری که مقتضای مقام بود و مصلحت این ایام ذکر نمود که شاید نفوس مرده بنفحه بیان رحمانیّه بطراز زندگانی مزین شوند و از تقلید و تقیید و ظنون و اوهام فارغ و آزاد مشاهده گردند آنه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم

و اینکه در باره جناب آقا محمد جواد والد سمی حضرت مقصود و استدعایشان و جناب آقا محمد حسن ع ط و همچنین در باره جناب ملا ابراهیم علیهم بهاء الله ذکر نموده بودید در ساحت اقدس مطالب و عرایض عرض شد مخصوص

هر یک آیات بدیعه منیع نازل و در مکتوب بان جناب که از قبل ارسال شده ارسال شد انشاءالله بان فائز شده‌اید و نفوس مذکوره را فائز نموده‌اید و آن مکتوب تا حال جوابش نرسیده به مدینه کبیره ارسال شده بود تا نزد آن جناب ارسال دارند در این حین حسب الأمر بساحت اقدس مشرف و فائز فرمودند یا عبد حاضر اراده آنکه احبای یاء و الف و راء را ذکر نمائیم که شاید بر صراط الهی مستقیم مانند و از هبوب اریاح منتنه انفس غافله محفوظ قوله جل کبریائه

هو الظاهر من افق السحجن

یا احبائی فی الیاء یذکرکم المظلوم فی سجن عکاء و یوصیکم بالاستقامه الکبری علی هذا الأمر الذی به انشقت الأرض و نسفت الجبال ایاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن مقام القرب و القدس و الجمال قوموا باسم ربکم مالک الأسماء علی شأن لا تخوفکم زماجیر الرجال انه ذکرکم من قبل بما انار به افق البرهان و یذکرکم بآیات اذا نزلت خضعت لها الأعناق ان انظروا ثم اذکروا القرون الخالیة و الأعصار الماضیة و ما ورد فیها علی مشارق الوحی من الذین کفروا بالله رب الأرباب ایاکم ان تحجبکم شؤونات الجهلاء عن هذا الأمر الذی به شهدت الذرات انه لا اله الا هو العزیز الوهاب ان استعدوا یا قوم لاصغاء صریر قلمی الاعلی الذی ارتفع فی السجن بأمر ربکم مالک الأسماء الذی به دلح دیک العرش و هدرت حمامة العرفان علی الأغصان تالله هذا یوم لا یذکر فیہ الا الله وحده یشهد بذلك کتب الله و ما انزله الرحمن فی البیان هذا یوم اخبرناکم به من قبل اذ کان نیر الأمر مشرقاً من افق العراق قد ظهر ما وعدناکم به فی هناك ان ربکم الرحمن لهو العزیز العلام ضعوا یا قوم ما عندکم و خذوا ما نزل لکم من سماء مشیة ربکم مالک الأدیان كذلك اشرفت من افق سماء الحجّة شمس ذکر ربکم منزل الآیات ای اهل یاء ندای مظلوم آفاق را بگوش جان اصغاً نمائید که شاید اشارات ملحدین و شبهات مغلبین شما را از مالک یوم مبین محروم نماید امروز سید ایامست و جمیع قرون و اعصار طائف حول او قدر این روز امنع اقدس مبارک را بدانید و به ما یرتفع به امر الله عمل نمائید جهد کنید تا بمثابة اوراق خریف دیده نشوید چه که بیک هبوب ساقط مشاهده میشوند باید در سبیل محبت الهی بمثابة جبل ثابت و راسخ ملاحظه گردید امروز نسمة الله در مرور و روح الله در بیدای امر بلیک ناطق قدر خود را بدانید و مقام خود را بشناسید و بمکر و حیل خادعین سبیل مستقیم را از دست مدهید لآلی محبت رحمن را باسمش در کنائز جان محفوظ دارید امروز روز ذکر و ثناست و امروز روز عمل و انقطاع مشاهده در اوراق اشجار نمائید که نزد هبوب اریاح چگونه خاضع و خاشع و با تسلیم مشاهده میشوند اگر از جنوب در هبوست بان جهت مایل و كذلك بجهت اخری انسان نباید کمتر از اوراق مشاهده شود انشاءالله باید کل نزد هبوب اریاح مشیة الهی بکمال تسلیم و رضا ظاهر شوند یعنی باراده او حرکت نمایند و بمشیة او ناطق و ذاکر و عامل از حق بطلید تا شما را مؤید فرماید بر استقامت کبری بشأنی که ندای غیر حق را از نعیق و نعیب شمیرید یا ابالحسن ان استمع نداء مالک السرّ و العلن انه یذکرک فضلاً من عنده ان ربک لهو الفضال الکریم

انا نذکر الأحباء فی الألف و الرّاء و نبشّهم بما تحرّک علی ذکرهم قلمی الاعلی فی سجن عکاء ان ربک لهو الغفور الرحیم قل انا نوصیکم بالأمانة و الصّداقة و ما یرتفع به امر الله فیما سواه ان اعملوا و لا تكونوا من الغافلین ایاکم ان تمنعکم زخارف الدنیا عن مالک الوری دعوا ما فیها ثم اقبلوا بوجه نوراء الی الأفق الاعلی المقام الذی ینطق فیہ فاطر السّماء انه لا اله الا انا العلیم الحکیم قل هذا یوم فیہ انجذبت الأشياء من عرف قمیص ربکم الأبهی و انتم من التّائمین قل تالله قد قام اهل القبور من نسמת الوحی و انتم من السّاکنین و نطق لسان العظمة فی ملکوت البیان و انتم من الصّامتین قل قد قصد کلّ ذی قلب الی الغایة القصوی و انتم من الرّاقدین قل قوموا باسمی علی امری و تمسکوا بحبل التّبیغ هذا امر الله من قبل و من بعد ان انتم من العارفین قولوا

یا من فی فراقک ارتفع حنین المقرّبین و نوح المخلصین اسألك بصراطک المستقیم و اسمک الأعظم العظیم بأن تؤیّدنا علی الاستقامة علی امرک و توقّفنا علی ما تحبّ و ترضی ای ربّ نحن عبادک و ارقائك اسألك بنفحات و حیک فی ایامک و فوحات قمیصک عند اشراق انوار وجهک بأن تکتب لنا من قلمک الأعلى ما یحفظنا عن اشارات الدّین کفروا بآیاتک و اعرضوا عن سلطانتک و شبهات کلّ منکر جادل بآیاتک و انکر برهانتک انک انت الذی لا تعجزک شؤونات الخلق تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید و فی قبضتک ملکوت ملک السموات و الارضین

ای اهل دیار الهی انشاءالله ثابت و مستقیم باشید شما از عناصر قویّه قديره غالبه مهیمنه محیطه ظاهر شده اید این مقام بلند اعلی را از دست مدهید بحبل قدرت متمسک باشید و بذیل عنایت متشبّث امروز باید شأن هر صاحب وجودی ظاهر و هویدا گردد چه که امروز روز حشر اکبر است و نشر اعظم هر مکنونی بشهود آید و هر مستوری واضح و آشکار گردد امروز آن روزیست که لسان رحمن در فرقان از آن خبر داده یا بنی آنها ان تک مثقال ذره من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الارض یأت بها الله جهد نمائید تا اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و استقامت کامله در امر مالک بریه از شما ظاهر شود انشاءالله بقسمی بر امر الله ثابت و راسخ و مستقیم مشاهده شوید که جمیع عالم قادر بر منع نباشند و خود را عاجز مشاهده نمایند اینست نصیحت مظلوم و وصیت او انشاءالله بان فائز شوید و عامل گردید چه که امروز روز عمل خالص است لوجه الله ربّ العالمین الحمد لله العزیز الامین انتهى

ذکر جناب آقا محمد حسین نوّ علیه بهاء الله نموده بودید عریضه ایشان چندی قبل بساحت اقدس فائز و همچنین مکتوبی باین عبد فانی مرقوم داشتند انشاءالله لم یزل و لایزال بخدمت امر مشغول باشند فی الحقیقه نفحات محبت الهی از ایشان استشمام میشود از قول این فانی تکبیر خدمت ایشان برسانید و بعنایت حقّ بشارت دهید این خادم فانی از حقّ سائل که ایشان را در کلّ احوال مؤید فرماید بشأنی که به ما ینبغی لایام الله قیام نمایند و در اسباب هدایت خلق جهد بلیغ مبذول دارند اینست آن شأن و مقامی که فنا آن را اخذ نماید و حوادث زمان آن را تغییر ندهد نعیماً له و هنیئاً له از کثرت تحریرات این کرّه فرصت نشد خدمت ایشان مراتب خلوص در مکتوب علیحده ارسال شود چه که نامه آن جناب رسید و بکمال تعجیل این جواب اظهار رفت انشاءالله در همین چند روز جواب دستخطّ ایشان که بتوسط جناب شیخ س رسید ارسال میگردد

ذکر جناب آقا محمد علی و اخوی ایشان آقا محمد حسین و ابن عمّشان عباسقلی نموده بودید ذکرشان در ساحت اقدس عرض شد و این کلمات عالیات از سماء مشیت منزل آیات نازل قوله تعالی یا ابالحسن هر یک را از قبل حقّ تکبیر برسان و باستقامت کبری وصیت نما الحمد لله بذکر قلم اعلی فائز شدند و این مقامیست که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده خواهد ماند انشاءالله مؤید شوند بر اموری که سبب ارتفاع امر الله است بگو امروز دو ندا مرتفع محبوب امکان باعلی النداء عباد را بافق اعلی دعوت میفرماید و همچنین مطلع اوهام باسم حقّ خلق را اغوا مینماید انشاءالله بحقّ ناظر باشید و بحبل امرش متمسک و بذیل عنایتش متشبّث هر عملی که امروز از اولیای الهی ظاهر شود از اعظم اعمال لدى الغنی المتعال مذکور است طوبی للذین وفوا بعهد الله و میثاقه و ویل للذین نبذوا العهد و نکصوا علی اعقابهم الا انهم من الهالکین انتهى از جانب این عبد فانی هم خدمت هر یک تکبیر برسانید انشاءالله مؤید شوند بر آنچه رضای الهی در اوست نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید که جمیع از برای آنست که بکلمه رضا از نزد او فائز شوند حال الحمد لله نفوس مذکوره بذکر الهی فائز گشتند و بانوار عنایتش منیر این فضلی است بزرگ و عنایتی است کبیر یشهد بذلک کلّ بصیر خبیر

و همچنین ذکر اهل میلان نموده بودید در باره ایشان الواح متعدّده از سماء مشیت نازل و از قبل ارسال شد و در این حین هم در ساحت اقدس عرض شد این بیان از ملکوت عرفان ظاهر قوله عزّ کبریائه یا ابالحسن طوبی لک بما ذکرک احبائی و ارسلت اسمائهم الی سجنی بشرهم بفضلی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت الوجود یا اهل میلان یذکرکم ربکم الرحمن من

هذا المقام المرفوع طوبى لكم بما شريتم رحيقى المختوم باسمى القيوم و فرتم بهذا الأمر الذى انكره علماء الأرض الا من شاء الله رب ما كان و ما يكون انا ذكرناكم من قبل و فى هذا الحين الذى يمضى المظلوم فى سجنه الممنوع كم من عارف منعه العرفان عن الرحمن و كم من صبى اقبل و فاز بهذا الأمر المحتوم طوبى لعبد فاز بالاستقامة الكبرى على امر الله مالك الورى و ويل لمن اعرض و اتبع كل عالم محجوب ان افرحوا بما ذكرتم من قلمى الأعلى فى هذا الفجر الذى ينطق فيه لسان الله مالك الأسماء قد اتى الميقات و ظهر منزل الآيات بلوح محفوظ انشاء الله از اصغاء ندادى الهى كل مشتعل شوند و بحرارت كلمه عليا سرگرم شده در انجمن عالم بذكر اسم اعظم ناطق گردند بگو قدر اين يوم عزيز را بدانيد و به ما امرتم به فى الكتاب عمل نمائيد قسم بافتاب افق امر هر نفسى اليوم بعرفان حق فائز شد او از مقرئين در كتاب مبین مذکور و مسطور است بايد كل باعمال خالصه و اخلاق مرضيه و آداب حسنه مابين عباد ظاهر شوند بگو اى دوستان حق از برای و داد و اتحاد آمده نه از برای ضغينه و عناد كل در ظل سدره منتهى يعنى كلمه عليا جمع شويد و بذكر و ثنای حق جل جلاله مشغول گرديد و از كنوس حمرا كوثر اصفى را باسم مالك اسماء بنوشيد امروز روز فرح اعظم است بلکه فرح اعظم طائف حول اين فرح بوده و خواهد بود بياد دوست يكتا مسرور باشيد و در جنات محبتش سائر طوبى لكم ثم طوبى لكم نوصيكم فى آخر البيان بالاستقامة على امر ربكم مالك الأديان البهاء المشرق من الأفق الأعلى عليكم و على الذين ما حركتهم قواصف الظنون و لا عواصف الأوهام عن الله المهيمن القيوم انتهى و همچنين اين خادم فانى استدعا مينمايد ذكر فنا و نيستى او را در انجمن دوستان الهى مذکور داريد حق عالم و گواهست كه ذكرشان امام وجه و قلم بوده و انشاء الله خواهد بود

و ذكر جناب سمى مقصود ابن مرحوم حاجى غلام حسين از ارض ياء در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله تعالى

بسمنا الأقدس الأعظم

يا حسين قبل على قد حضر لدى المظلوم كتاب من الذى سمى بأبى الحسن فى كتاب الأسماء و فيه ذكرك ذكرناك فضلاً من عندنا ان ربك لهو الحق علام الغيوب ان افرح بهذا الذكر الذى اذا نزل من سماء مشية ربك انجذبت الأشياء و نادت الملك لله المهيمن القيوم تمسك بحبل عناية ربك و قل

يا من بك نصب الصراط و وضع الميزان و باسمك سرت نسمة الله على الامكان و يا من بندائك الأهل انصعق من فى الأرض و السماء اسألك بالكلمة العليا التى بها سخرت مداين الغيب و الشهود بأن تؤيدنى على ذكرك و خدمة امرك و توفقنى على الاستقامة التى ذكرتها فى اكثر الواحك و وصيت بها خلقك و عبادك انك انت المقتدر الذى خضعت عند ظهورك مظاهر القدرة لا اله الا انت الأمر المقتدر العليم الحكيم انتهى

عرض اين فانى در اين مقام معلوم و واضح است يعنى خدمت ايشان هم از اين فانى مذکور داريد آنچه كه سبب و علت اشتعال نار محبت است اميد هست كه كوثر حيوان را از آيات محبوب امكان بياشامند و از عالم و عالميان منقطع و فارغ شده بر امر الهى ثابت و راسخ و مستقيم مشاهده گردند الأمر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد

و اينكه در باره اولياى الف و راء نوشته بوديد چندی قبل مخصوص هر يك لوح امنع اقدس از سماء عنايت رحمانى نازل لو شاء الله و اراد بان فائز خواهند شد ذكر جناب فتح اعظم عليه من كل بهاء ابههه همیشه در ساحت اقدس بوده و هست قلم اعلى در باره او شهادت داده بآنچه ذكرش بدوام اسماء حسنى در ملكوت انشاء باقى و پاينده خواهد ماند اين فقره هم در ساحت امنع اقدس عرض شد اين كلمات عاليات از مطلع بيان رحمن مشرق و هويدا قوله تعالى

بسمه المقدس عن الأذكار و الأمثال

يا اباالحسن قد حضر كتابك لدى المظلوم و فيه ذكر احبائى الذين اقبلوا الى افقى و طاروا فى هوائى و سمعوا ندائى الا انهم من الفائزين انا ذكرناهم من قبل بذكر وجد منه مظاهر الاسماء عرف قميص ربهم الابهى الذى اتى من سماء القضاء بسطان غلب من فى السموات و الارضين ان يا قلم الاعلى ان اذكر من سمى بالفتح الاعظم من لدن مالك القدم ليفرح بذكره كل ذى هم و يطير باسمه كل منجمد و يسرع به كل متوقف و ينطق به كل صامت منع عن هذا الذكر الحكيم و نذكر اخاه الذى اقبل الى الأفق الأعلى اذ عرض عنه كل غافل بعيد انا نبشره بفضل الله و رحمته و هذا الذكر الذى نطق به لسان المظلوم فى هذا السجن العظيم كن كما كان اخوك كذلك يوصيك من عنده كتاب كريم قم على الأمر بالاستقامة الكبرى و ذكر الناس بهذا النبأ الذى كان مذكوراً فى كتب الله العلي العظيم و نذكر المحمّد فى هذا المقام الذى كان مذكوراً لدى الوجه و فاز بعرفان الله فى ايامه و نطق بثنائه الجميل انا نوصيه بحفظ ما اعطيانه و العمل بما انزله الله فى كتابه المبين و نذكر الحبيب الذى اقبل الى الأفق الأعلى و شهد بما نطق به لسان العظمة فى هذا المقام المنير و نذكر احبائى فى هناك و ندعوهم الى مقام يطوفه الملاء الأعلى و الذين اخذوا الكتاب بقوة من لدن قوى قدير طوبى لكم يا احباء الرحمن و نعيماً لكم يا اصفياى انتم الذين ما منعكم الظنون عن الاسم المكنون و لا حجبتكم الأوهام عن هذا اليوم المنير انتم الذين سمعتم نداء ربكم و سرعتم الى البحر الأعظم و كنتم من الفائزين

قلم اعلى دوستان آن ارض را ذكر مينمايد و بآنچه سزاوار يوم الهى است امر ميفرمايد اول امر معرفت حق جل جلاله بوده و بعد استقامت بر اين امر اعظم جميع صحف و كتب و زير الهى بعظمت اين يوم گواهی داده طوبى از برای نفوسى كه ضوضاى مطالع ظنون و اوهام ایشان را از مالك انام منع نمود امروز روز خدمت و ظهور استقامت است چه كه طيور اوهام و طيور ليل در هواى ظلمانى طایرند و طالب جنس خود قلم اعلى از قبل باين امور اخبار فرموده اى دوستان بابصار حدیده در افق اعلى نظر نمائيد و با رجل مستقيمه قيام كنيد تا از ارياح خريف محفوظ مانيد نفوسى كه سالها از بيم جان خلف حجاب مستور بودند حال بكمال خدعه و مكر در اضلال نفوس مقبله مشغولند اى دوستان حق بكمال قدرت و قوت بايستيد و ناس را از مطالع ظنون و مشارق اوهام حفظ نمائيد كه شايد از انوار آفتاب حقيقت ظلمت اوهام رفع شود و صبح منير يقين از افق اراده ظاهر گردد هر كلمه ئى را عرفى بوده و خواهد بود طوبى از برای نفوسى كه بعرف فائز شدند و بمطلع آن پي بردند يا اله الاسماء و فاطر السماء تسمع ضجيج البهء و حنينه بما ورد عليه من طغاة خلقك و بغاة عبادك اى رب ان الذى ربيته بأيدى الرحمة و العناية قد قام على تضييع امرك و اضلال خلقك و بريتك انت تعلم يا الهى بانى ما اردت فى الأرض الا ما امرتى به بأمرك و سلطانك اى رب ائد عبادك على عرفان مشرق آياتك و مظهر بيناتك ثم اشربهم كوثر الاستقامة بأيدى عطائك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم انتهى

و مخصوص جناب رف و م ح و ح ب الواح بديعه منيعه نازل و بجناب شيخ س داده شد كه برساند انشاء الله بان فائز شوند و از بحر معانى بياشامند اين عبد فانى اگرچه بعد از شمس مشرقه كلمات الهيّه از افق بيان رحمن خود را لايق ذكر و ثنا خدمت دوستان الهى نميداند ولكن نظر بآنكه جميع بمحبت و اتحاد مأمورند لذا بقدر و اندازه خود اظهار فنا و نيستى خدمت اوليا و اصفيا را از وظيفه خود ميشمارم در اين صورت خدمت دوستان آن ارض يعنى نفوسى كه از كوثر اطهر آشاميده اند و بمنظر اكبر ناظرند سلام و تكبير ميرسانم و عرض مينمايم انشاء الله در اين ربيع روحانى از امطار رحمت رحمانى سرسبز و خرّم باشيد و از ازارها و اوراد حديقه معانى محسوب شويد بايادى همت اذبال استقامت را اخذ نمائيد كه شايد از ارياح اشارات غافلين محفوظ مانيد يسأل الخادم ربه بأن يوفقكم و يؤيدكم على ما يحب و يرضى انه لبالمنظر الأعلى و السلام على من اتبع الهدى

و ذکر اهل مراغه نموده بودید یعنی از جناب آقا محمد علی و جناب آقا میرزا عبدالحسین و جناب آقا عبدالصمد و ابنشان و سایر دوستان علیهم بهاء الله انشاءالله کل از اشراقات انوار آفتاب معانی منور شوند و بذکر و ثناء محبوب ابدی مؤید گردند این فقره هم در منظر اکبر تلقاء وجه مالک قدر عرض شد این جواب از ملکوت بیان رحمن نازل قوله تعالی

هو المشرق من افق العالم بالاسم الأعظم

یا احبائی فی مراغه ان استمعوا نداء مالک الأحدیة انه یدکرکم كما ذکرکم من قبل فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم انا انزلنا لکم الواحاً شتی و ارسلناها الیکم امراً من لدنا و انا الامر المقتدر القدير ان اقبلوا بکلکم الی الله ثم اعملوا ما امرتم به من لدن حاکم خبیر هذا یوم فیہ ینطق المیزان تالله قد اتی الرحمن بأمر عظیم و فیہ ینادی الطور و یقول قد اتی یوم الظهور الملك لله المقتدر العزیز العظیم ان اشکروا من ایدکم علی عرفان مطلع وحیه و مشرق عرفانه و عرفکم هذا الصراط المستقیم انه هداکم الی الأفق الأعلى و اسمعکم ندائه الأحلی اذ کان مظلوماً بین ایدی الغافلین یا اهل مراغه از قبل بأحلی البیان ذکر شما از قلم اعلی جاری و ساری انشاءالله کل بآن فائز شوید و جهد نمائید تا فی الحقیقه بحلاوت بیان مرزوق گردید چه اگر نفسی بآن فائز شود اشارات اهل عالم و سبحات امم و الواح معرضین و السن مغلین او را از محبوب من فی السموات و الأرضین منع نماید لعمر الله اگر نفسی این رحیق اطهر را که از ید قدرت مالک قدر گشوده شد بیاشامد خود را از عالم و عالمیان در سبیل محبوب امکان فارغ و آزاد مشاهده نماید بشأنی که مغلین و معرضین و ملحدین و معتدین را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد باستقامت تمام بر امر مالک اقام نمایند امروز روزیست که هر نفسی آنچه اراده نماید بآن فائز میشود چه که ابواب عنایت مفتوح است و بحر کرم در امواج و آفتاب جود در ظهور و اشراق و اگر در بعض امور ظهورات عنایت تأخیر شود این نظر بحکمت بالغه الهیه بوده و خواهد بود نباید از آن محزون شد کذلک یعلمکم الكتاب الأعظم بما انا به العالم ان ربکم الرحمن لهو العزیز الودود انتهى

اینکه در باره احبای ارض قم ذکر نموده بودید لدى العرش معروض گشت اذاً نطق لسان العظمة بما انجذبت به قلوب العالم و انصعق الأمم الا من شاء الله العلی العظیم قوله جل کبريائه یا ابالحسن انا ذکرنا احبائنا فی هناك و نزلنا لمن سمی بالرضا ما انجذب به ملا الانشاء و انزلنا لمن سمی بالحسین ما فاح به عرف البیان فی الامکان تعالی الرحمن مظهر هذا الأمر العظیم و ارسلنا الیهما من قبل ما تعطرت به الآفاق ولكن القوم فی حجاب مبین انک ان رأیتهما کبر من قبل المظلوم علیهما و بشرهما بعناية الله رب العالمین قل طوبی لکما بما اقبلتما الی افق اعرض عنه کل جبار عنید و کل عالم مریب قد شهد لکما قلمی الأعلى ان افرحا بهذا الفضل الأعظم و هذه الرحمة الئی سبقت من فی السموات و الأرضین

ای دوستان این مظلوم در این حین که آفتاب در وسط الزوال است بشما توجه نموده و شما را ذکر مینماید و وصیت میکند بآنچه که سبب استقامت بر امر الله است چه که معتدین و مغلین و شیاطین بکمال جهد در اضلال احبای حق کوشیده و میکوشند بر حق جل جلاله بوده که اولیای خود را اخبار نماید لذا از قبل بظهور ناعقین و نعیب غافلین کل را آگاه نمودیم تا در این یوم بدیع باسم حق محفوظ مانند انشاءالله باید بشأنی بر امر الله ثابت و راسخ مشاهده شوند که احدی قادر بر تکلم نباشد تا چه رسد بمنع کذلک نطق اللسان فی ملکوت البیان طوبی لکل سامع و ویل للغافلین و آنچه در سبیل الهی از شما ظاهر شد لدى الحق واضح و هویدا است انه یقرّب الی من تقرّب الیه و یجزی من عمل فی سبیله احسن الجزاء انه لهو الشاهد البصیر العلیم انشاءالله از دشمنان حق و اشاراتشان محفوظ باشید یا ابالحسن بعضی از منتسبین هم در آن ارض ساکنند از قبل الواح بدیعه منیعه مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شده اند و اگر در این کره ملاقات نمودید تکبیر بلیغ از قبل حق برسان و بگو انشاءالله بعنایت الهی فائز باشید و بامرش عامل مخصوص دو نفس مذکور هم حسین و رضا

عليهما بهاء الله دو لوح امنع نازل و با حرف سين ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند العاقبة للمتقين و الحمد لله رب العالمين انتهى

اينکه در باره ابناء جناب ملاً عبدالغفور از اقربای جناب ملاً رج عليه بهاء الله نوشته بوديد در منظر اكبر عرض شد هذا ما انزله الوهاب في الجواب يا اباالحسن انا ذكرنا من سمى بملك حسين و نذكره في هذا الحين الذي يمشى المظلوم في سجنه الأعظم و يشهد بما شهد به قبل وجود الكائنات انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم لعمر الله هذا يوم تزيّن بذكره كتب العالم و نطق بشائه اهل الفردوس الأعلى و الذين طافوا حول العرش امراً من لدى الله الخبير هذا يوم فيه توضع عرف البيان ولكن القوم اكثرهم من الغافلين قد نبذوا اليقين عن ورائهم و اتبعوا مطالع الأوهام كذلك سؤلت لهم انفسهم الا انهم من الأخسرين في كتاب الله رب العالمين يا ملك قبل حسين هل تسمع ندائي الأحملي من الأفق الأعلى ام تكون من الغافلين ان افتح بصرك باسم ربك لترى الشمس مشرقة من هذا الأفق المنير لا تلتفت الى الذين تراهم في مرية عن امر ربك توكل في كل الأمور على الله الناطق الخبير ان يأتيك احد بالقصص الأولى دعه عن ورائك مقبلاً الى مقام ينطق فيه لسان العظمة انه لا اله الا انا العزيز البديع

و نذكر من سمى بمحمد قبل باقر ليقره نداء الرحمن الى ملكوت البيان و يؤيده على الاستقامة على هذا الأمر الذي به زلت اقدام العارفين أنك اذا سمعت النداء من شطر البقعة التوراء قل

لك الحمد يا مالك الأسماء و فاطر السماء بما عرفتنى مشرق امرك و مطلع وحيك و هديتى الى صراطك المستقيم و نذكر من سمى بعلي و نبشره بهذا الذكر الذي لا تعادله خزائن الأرض كلها و لا ما عند الملوك و السلاطين يا على يذكر المظلوم اذ احاطته الأحران من الذين جادلوا بآيات الله و برهانه و اعرضوا عما امروا به في كتب الله العزيز الحميد خذ رحيق الاستقامة باسم مالك الأحديّة ثم اشرب منه مرّة بذكرى و اخرى باسمي العزيز الحكيم

يا رضا ان اقبل الى الأفق الأعلى تالله قد خلقت لهذا اليوم يشهد بذلك صحف الله من قبل و من بعد و عن ورائها هذا الذكر الأمتع الأقدس العزيز العظيم قم على خدمة امر ربك مالك الورى بالاستقامة الكبرى و قل

لك الحمد يا من ذكرتنى بفضلك و آيدتنى على الاقبال الى بحر علمك و حكمتك اسألك بأن لا تخيبنى عما قدرته لأصفياتك الذين نبذوا العالم في حبك و سبيلك و سرعوا الى مشهد الفناء بذكرك و اسمك اي رب انت القوى و ترى الضعيف متمسكاً بحبل عنايتك فاكتب له ما ينبغي لعظمتك و اقتدارك لا اله الا انت الغفور الرحيم

و نذكر في هذا الحين من سمى بالحسين لتجذبه نفحات الذكر الى مقام تنطق فيه لسان الله المهيمم القيوم يا حسين يذكر الحسين الذي قام على الأمر في أيام فيها ارتعدت فرائص العالم من سطوة الأمراء و اعراض العلماء كذلك نطق مالك الأسماء من الأفق الأعلى و القوم اكثرهم لا يفقهون قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و اخبرنا الكل بما ظهر و يظهر في الأرض يشهد بذلك من شهد بما شهد به الله قبل خلق السموات و الأرض و قبل ذكر الكاف و التون تمسك بحبل اليقين معرضاً عن الذين نراهم في ريب عن هذا الأمر العزيز الممنوع انه غفر اباكم فضلاً من عنده و هو العطوف الغفور

يا حسن قلم اعلى بلسان پارسی تکلم میفرماید که شاید کل به ما اراده الله فائز شوند بگو بشنويد نداى مظلوم را و بشبهات منكرين و معرضين از مالك يوم الدين محروم نمايند امروز روز فزع اكبر است و همچنين فرح اعظم طوبى از براى نفسى كه سبحات و حجابات و اشارات اهل ظنون او را از عرفان اسم ظاهر مكنون منع نمود امروز مالك اسماء بايادى بيضا كوثر بقا عطا میفرماید تقرّبوا بحوله و خذوا باسمه ثم اشربوا منه بذكره الحكيم شياطين در كمين بوده و هستند و همچنين ماكرين و خادعين بر مرصّد منتظر كه شايد نفسى را از حقّ منع نمايند و از فيوضات فياض حقيقى محروم سازند جهد نمائيد تا كاسر اصنام اوهام شويد آنچه در ارض ظاهر شده و بشود از قبل از قلم اعلى جارى شده بگو اى عباد در الواح ملوك نظر

کنید و در لوح رئیس تفکرّ نمائید که شاید بانصاف تکلم کنید و در عرصه عدل قدم گذارید امر اعظم از آنست که باقول سخیفه نالایقه مستور ماند اتقوا الله یا قوم و لا تتبعوا أهواء الذين كفروا بالرحمن اذ اتى بالبرهان كذلك يذکرکم من عنده کتاب عظیم

و نذکر فی هذا المقام امائی اللّائی آمن بالله رب العالمین و نبشّرنّ بعنایة الله و فضله الّذی احاط من فی السموات و الارضین ای کنیزان حقّ انشاء الله از شبّهات و اشارات خلق مقدّس و منزّه مشاهده شوید و در کلّ احوال بغنیّ متعال متمسک این ایامی است که حقّ جلّ جلاله بكل متوجّه و کل را بطراز ذکر مزین فرموده عیسی بن مریم که بیک کلمه مبارکه که از مطلع بیان الهیّه اصغا نمود بنار محبت مشتعل شد اشتعالی که میاه عالم او را منع نمود و محمود نساخت و آن کلمه این بود که فرمود ای بنده من و فرزند کنیز من و حال فضل بمقامی رسیده که مکلم طور از مقرّ عرش ظهور ذکور و اناث و صغیر و کبیر را بیدایع اذکار خود ذکر میفرماید اگر نفسی فی الحقیقه در این کلمه مبارکه تفکرّ نماید تمام عمر به لک الحمد یا اله العالمین ناطق شود از حقّ بخواید آذان را باذکار مغلّین و معتدین و خائنین نیالاید و ابصار را با اشارات منکرین از مشاهده انوار منع نفرماید تا جوهر بیان را اصغا نمایند و جوهر نور را ادراک کنند آیا سامع منصفی در عالم هست تا بشنود و بحقّ ناطق شود و آیا بصیر عادلّی یافت میشود تا حقّ را مشاهده نماید و به ما شهد به الله شهادت دهد کذلک نطق اللسان فی بحیوّة الأحران بما اکتسبت ایادی الّذین نبذوا الههم و اخذوا الأصنام لأنفسهم اولیاء من دون الله المقتدر القدير بهاء المشرق من افق البقاء علی الّذین توجّهوا الی المنظر الأكبر بالبصر الأطهر و علی الاماء اللّائی سمعن التّداء و اقبلن الی الله مالک الأسماء فی هذا الیوم العزیز المنیع انتهى الحمد لله جمیع نفوس مذکوره بآیات الهیّه فائز شدند و در باره هر یک بحر بیان موج انشاء الله بآنچه سزاوار این عنایت کبری است قیام نمایند و به ما اراده الله فائز شوند این عبد فانی در هر حین از حقّ سائل و آمل است که نفوس را بر عرفان این فضل اعظم که عالم را احاطه نموده مؤید فرماید انه لهو المقتدر المتعالی العلیم الحکیم و دیگر ذکر جناب حاجی محمّد رضا علیه بهاء الله را نمودید بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمات مشرقا از مصدر امر ظاهر و مشرق قوله جلّ اجلاله

بسمه المقدّس عمّا کان و ما یكون

یا محمّد قبل رضا تالله الحقّ قد ظهر الوعد و اتی الموعد و ینطق فی قطب العالم انه لا اله الا انا المهیمن القیوم قد خلقت الخلق لهذا الیوم و بشّرتهم بهذا الظهور الّذی فیہ نطقت الحصاة الملك لمنزل الآیات و هدر العندلیب علی الأغصان العظمة لله ربّ ما کان و ما یكون من الناس من جادل بآیات الله و انکر برهانه و منهم من افتری علیه من دون بیّنة و لا کتاب معلوم و منهم من افتری علیه کذلک نطق لسان الوحی اذ کان فی هذا السّجن الممنوع کم من عالم منع عن المعلوم بما اتّبع الظنون و کم من امّیّ سرع و فاز برحیقی المختوم هذا یوم فیہ ینطق لسان الظهور و ظهر ما اخبر به الله بلسان الرسول یوم یقوم الناس لربّ الغیب و الشّهود دع الأذکار کلّها و تمسک بهذا الذّکر العزیز المحبوب قل

یا الهی اسألک بمسخر آیاتک و ظهورات قدرتک فی ملکوت الانشاء و بأسمائک الحسنی و صفاتک العلیا بأن تجعلنی مستقیماً علی هذا الأمر الّذی به انشقت الأرض و نسفت الجبال لا اله الا انت الغنیّ المتعال ای ربّ ترانی معرضاً عن دونک و مقبلاً الی کعبة ظهورک اسألک بأن لا تمنعنی عن بدایع جودک ثمّ اکتب لی من قلمک ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر علی ما تشاء و بیدک زمام الأسماء لا اله الا انت الغفور الکریم

کبّر من قبلی علی وجوه الّذین نسبهم الله الیک لتجذبهم نفحات التکبیر الی الله الفرد الخبیر قل یا قوم تالله قد اتی الیوم و القیوم ینادی بهذا الاسم الّذی به سخر الله ما کان و ما یكون قل ایاکم ان تمنعکم سبحات المحتجین عن الله ربّ

العالمین دعوا ما عند النَّاس و خذوا ما اوتیتم به من لدن فضّالّ قدیر کذلک اشرقت شمس البیان من افق لوح ربّکم الرّحمن طوبی لمن اقبل و ویل للمعرضین انتهى قسم بآفتاب افق تقدیس که عنایت بمقامی رسیده که السن عالم از ذکرش عاجز و قاصر است ولکن یا حبیبی ناس نسناس موهومی را که اطلاع از او نداشته و ندارند اخذ کرده‌اند و از دریا‌های فضل الهی خود را محروم نموده‌اند در لیالی و ایّام از قادر علیم بکمال عجز و ابتهاج بطلبید تا این نفوس را مجدّداً بظنون و اوهام مبتلا نماید در کلّ حین رایحهٔ دفرا در حرکت و مرور بشأنی که قلم رغبت بذکرش ننموده و نماید یسأل الخادم ربّه بأن یحفظ عباده عن جنود النَّاس و الهوی و یؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی هذا ما ینفعهم فی الآخرة و الأولى و أنّه لهو الشّاهد الخبیر و دیگر ذکر جناب ملاً عبدالغنیّ علیه بهاء الله را نموده بودید آنچه مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما اشرق من افق عنایة ربّنا الرّحمن قوله جلّ کبریائه

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا عبدالغنیّ ان استمع ندائی من شطر سجنی لعمری لو تسمعه حقّ الاستماع أنّه یجذبک الی مقام قدّسه الله عن ذکر الأولین و نبی الآخین ان استعدّ لاصغاء کلمات ربّک أنّها نزلت علی شأن تَضَوّع منها عرف القمیص بین السّموات و الأرضین طوبی لسمیع ما منعتہ الأحزاب و لبصیر ما حجّبتہ السّبحات و لمقبل ما خوّفه اعراض المعرضین أنّک اذا فزت بلوح الله و اثره ان اقبل بقلبک الی مطلع الأسماء المقام الّذی اشرقت من افقه انوار وجه ربّک مولی الوری و قل

لک الحمد یا محبوبی و لک الثّناء یا مقصودی بما اسمعتنی ندائک از کنت غافلاً و جعلتنی مقبلاً از کنت غافلاً و انطلقتی از کنت صامتاً اشهد أنّک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشیاء لا اله الا انت الغفور الکریم ای ربّ لمّا اسمعتنی ندائک لا تمنعنی عن فیوضات ایّامک طوبی لهوآء فاز بنفحاتک و لأرض تشرّقت بقدمک و لجبل مرّت علیه نسایم و حیک و لریاض تعطرّ من اوراد حدائق عرفانک ای ربّ انا الفقیر المسکین و انت الغنیّ الکریم فانظرنی یا الهی بلحظات عنایتک ثمّ ارزقنی ما کتبه لأصفیائک الّذین نطقت بثنائهم کتبک و صحفک و الواحک ای ربّ تبتنی علی امرک و ایدنی علی خدمتک و وفّقنی علی الاستقامة علی حبّک أنّک انت الّذی شهدت الکائنات بقدرتک و اقتدارک و الممکنات بعظمتک و سلطانتک لا اله الا انت المتعالی الغفور الرّحیم انتهى

فضل و عنایت و شفقت و رحمت حقّ جلّ شأنه و عظم کبریائه از آیات منزله از سماء احدیه ظاهر و هویدا است ای دوستان الهی قدر خود و این ایّام را بدانید که شاید از سهام شیاطین و اشارات مغلّین محفوظ مانید و آنچه آن جناب در مکتوب خود اظهار نمودند جمیع در ساحت اقدس عرض شد و بکمال فضل و شفقت جواب هر یک نازل و ارسال شد تا جمیع از بحر فیض فیاض حقیقی قسمت برند استدعا آنکه از جانب این خادم فانی خدمت اولیای الهی عرض تکبیر و ثنا و سلام برسائید انشاء الله کل به ما یحبّه الله قیام نمایند و بکمال روح و ریحان در تبلیغ امر محبوب عالمیان جهد بلیع مبذول دارند اینست وصیّت الهی از قبل و بعد از حقّ میطلبیم کل را بخدمت امرش موفّق فرماید بی عنایات او احدی قادر بر امری نبوده و نیست و اینکه این فانی را وکیل نمودید در زیارت حسب الخواش آن جناب در این حین بساحت اقدس توجّه نموده بنیابت آن جناب عمل نمود آنچه مقصود عالمیانست هنیئاً لک و لی و بعد از حضور و عرض و زیارت لسان عظمت باین کلمات ناطق قوله جلّ کبریائه

یا اباالحسن الحمد لله بعنایات الهیه مرّة بعد مرّة فائز شدی و ذکر اولیای حقّ و دوستان او را نمودی نشهد أنّک ذکرت اسمائهم و زرت من قبلهم و عرضت ما عملوا فی سبیل الله ربّ العالمین در فضل الهی تفکّر نما امری را که جمیع من علی الأرض بکمال شوق و اشتیاق طالب بودند فائز نشد باو مگر معدودی و تو از فضل و رحمت او بلقا فائز شدی و از کوثر وصال

آشامیدی و یومش را ادراک نمودی و موفق شدی بر ذکر احبّایش این مقامات هر یک بسیار بزرگ و بلند است جهد نما تا باسم حقّ و عنایت حقّ محفوظ ماند آنّه لهو الحافظ العظیم الخبیر انتهی

عرض فانی آنکه چند یوم قبل کلمه‌ئی از لسان مبارک اصغا شد که مشعر بود بر اضطراب بعض نفوس ضعیفه از شبهاتی که معرضین و مغلّین القا نموده‌اند شاید در اقربا هم فی الجملة اثر نموده باشد حسب الأمر باید آنچه بآن جناب ارسال شد و همچنین بجناب ورقا علیه بهاء الله الأبهی و بعضی اولیا در ارض طاء جمع شود تا دوستان الهی مشاهده نمایند آنّه لهو الأمر الحکیم و اگر صورت آن بجناب ملاً رج علیه بهاء الله هم داده شود بسیار محبوبست البهآء علیک و علی من سمع نصح المولی و علی الذین شربوا ریحی الاستقامه فی امر الله العزیز البدیع

خادم

فی ۱۴ شعبان سنه ۱۲۹۸

جناب شهید ابن اسم الله الأصدق محبوب مکرم حضرت نبیل بعد علی علیه من کلّ بهآء ابهاه ملاحظه فرمایند

۱۵۲۱

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از لم یزل و لایزال ساحت قرب قدس حضرت محبوب بیزوالی را لایق و سزاست که افق سماء انسان را بنیّر عرفان منور فرمود زهی حسرت و افسوس که معشر کرویّین و مقرّبین در تغنی و حوریّات غرفات فردوس در ترنّم و ساقی الهی قائم و بر دستش ریحی باقی ولکن نه گوشیکه از اوّل قسمت برد و نه لبیکه بثنائی فائز گردد جلّ من اظهر للموحّدين من عباده و ستر عن المشرکین من بریته اوست ذات مقدّسیکه السن عالم از ثنایش عاجز و افتدّه امم از عرفانش قاصر بقدرت کامله از آب آتش هویدا نموده و از نار نور ظاهر فرموده دست قدرتش زمام عالم را اخذ نموده ولکن ابصار از او غافل و سلطان اراده اش کل را احاطه فرموده ولکن ادراک عباد قاصر طوبی از برای نفوسیکه ببصر حدید فائز شدند و باذن واعیه تازه مزین گشتند ایشان از بحر دانائی نوشیده‌اند و از اثمار سدره بینائی چشیده‌اند امثال این سمع و بصر مطهر و مقلّب و منور بوده و هست طوبی از برای نفوسیکه منظر آن بصر واقع شدند و محلّ اصغا لله الأمر من قبل و من بعد

سبحانک یا من فی فراقک ارتفعت ضجیح المقرّبین و المخلصین و فی هجرک صعدت زفرات الموحّدين و الفائزین و نزلت عبرات المشتاقین اسئلک بنار سدرتک و انوار وجهک و لآئی بحر بیانک و اسرار ملکوتک و جبروتک بأن تؤیّد اصفیانک علی القيام علی خدمتک و التوجّه الی دیارک ای ربّ تری الذین انقطعوا عن دونک و قاموا علی خدمه امرک و اختاروا مکاره الغریه فی حبّک و رضائک و شدائد البریّه رجآء ما عندک اسئلک بیحر جودک و سمآء فضلک بأن تحفظهم عن الذین سعوا فی اطفآء نورک و نقضوا عهدک و میثاقک انت الذی یا الهی خضعت کینونه القدره عند ظهورات قدرتک و سجد هیکل القوه لدی شئونات قوتک ای ربّ فأنزل علی من قام علی خدمتک ما يجعله ناطقاً علی شأن لا یعتریه الضمّت بما اکتسبت ایادی الأشرار فی مملکتک اسئلک یا محبوب القلوب و مقصود الوجود بأن تکتب له من قلمک الأعلى ما ینظره باسمک بین عبادک و یرفعه بعنایتک بین خلقتک لا اله الا انت المهیمن الغفور الکریم اصلی و اسلمّ یا الهی علیه و علی الذین طافوا لارتفاع

کلمتک و اظهار امرک ای ربّ فاجعلهم سرج هدایتک و اعلام نصرتک أنّک انت الّذی لا تمنعک شیء عن ارادتک لم تزل کنت مقتدرّاً علی ما تشاء و لا تزل تكون بمثل ما قد کنت فی ازل الازال لا اله الا انت الغنیّ المتعال و بعد یا محبوب فوادی قد کنت راقداً ایقظتنی نسائم حبّکم الّتی سرت من آثار قلمکم و اسرت من عالم المحبّة ما عجز عن ذکره قلمی و لسانی فلما عرفت و اطّعت قصدت الارتقاء الی مقام استقرّ فیہ کرسی مالک الاسماء حضرت و عرضت اذا نطق لسان المقصود بما انجذب به حقایق الاشیاء قال و قوله الّحلی

هو الحافظ الناظر العظیم الخبیر

یا ایّها الطائر فی هوائی و المقبل الی ملکوتی و الناظر الی افقی و الناظر بثنائی فی ایامی و القائم علی خدمة امری قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه لدى المظلوم اذ کان یمشی فی مقام جعله الله المنظر الأكبر ان ربّک لهو المقتدر القدر سمعنا ندائک اجبتک و وجدنا عرف خلوصک ارسلنا الیک ما تضوّع منه رائحة قمیصی المنیر طوبی لعبد هزته جذبات بیانک فی ذکر الله ربّک و ربّ العالمین قد کنا معک فیکلّ الأحوال و انزلنا لک من قلمی الّعلی ما یكون باقیّاً ببقاء اسمائی الحسنی ان افرح بهذا الفضل المبین انشاءالله در جمیع احوال مؤیّدی و لحاظ عنایت با شما بوده و خواهد بود احبّای الهی را از قبل مظلوم تکبیر برسان و جمیع را بفضل و عنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده انشاءالله موفّق شوند بر آنچه لایق این یوم عزیز عظیم است طوبی از برای نفسیکه الیوم بخدمت امر قیام نمود نفوسیکه صاحب بیانند باید بتبلیغ مشغول شوند اینست امر مبرم الهی که در کتب و صحف از قلم اعلی جاری و نازل گشته اینفقره بسیار بزرگست از حقّ جلّ جلاله بخواهید تا کل را از اینمقام بلند محروم نفرماید اگر از اول امر نفوس مشتعلّه مطمئنّه بتبلیغ متمسک میشدند هرآینه عالم از تیر اعظم منور و روشن مشاهده میگشت امید هست که اولیای حقّ طراً بر تبلیغ امر قیام نمایند قیامیکه سبب قیام اهل عالم شود ببیانیکه سبب نطق و بیان امم گردد در سحرگاهان هزیز نسایم عنایت رحمن بر کل مرور مینماید و اسرار وصل و لقا بر هر شیء القا میفرماید برخی باصفا فائز و بعضی محروم کلّ یعمل علی شاکلته قسم بآفتاب بیان که هر نفسی از عظمت این یوم آگاه شود عالم زخارف و عالم اشیاء و عالم کتب او را منع ننماید و محروم نسازد جمیع را بر اتحاد امر نمودیم انشاءالله کل بهمتّ اولیا باینمقام فائز شوند یا علی قل لا انسان الا بالانصاف و لا قوّة الا بالاتحاد و لا خیر و لا سلامة الا بالمشورة یا محمّد قلم اعلی در کلّ حین مشغولست از حقّ بخواه تا تشنگان بادیّه عشق از این فرات جاری محروم نمانند و ممنوع نشوند در اطراف عالم این ذکر منتشر و انوارش ظاهر و لائح معذلک اهل ارض محجوب و غافلند هر طائفه از طوائف امّت عظیمه در مدن کبیره بامری از امور تمسک مینمایند و در اعلاء آن جهد بلیغ مبذول میدارند بشأنیکه از بذل جان و مال دریغ ندارند و اهل ایران از این امر اعظم که بمثابة آفتاب در قطب زوال روشن و منیر است غافل و محتجبند ذرهم فی خوضهم یلعبون انشاءالله نفوسیکه الیوم بحقّ منسویند و باشمش مذکور مقامات خود را بشناسند و حفظ نمایند شأن ایشان عندالله عظیمست از حقّ بطلبید تا کل را مؤیّد فرماید بر حفظ مقامات خود بشأنیکه هیچ امری از امور و هیچ شیئی از اشیاء ایشانرا سد ننماید و غافل نسازد انتهی

یا محبوبی اهل ارض از این فضل اعظم و عطیّه کبری غافلند بایادی خود صنم میتراشند و بکمال جدّ و جهد او را تقویت مینمایند و بعد از ظلمش نوحه میکنند مقصود از صنم که ذکر شده و میشود جاهلی است که باسم علم معروف در هر عهد و عصر سبب و علّت منع عباد از فیوضات مالک ایجاد در مبدء و معاد بوده و هستند اگر صاحب بصری تفکر نماید و در کتب الهی از قبل و بعد تفرّس کند بآنچه ذکر شد گواهی دهد

اینکه مرقوم داشته بودند باتفاق جناب محبوبی حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله بارض هم تشریف برده اند لأجل اعلاء کلمه الهی اینفقره تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان الوحی فی هذا المقام قوله تعالی انشاءالله نهالهای بستان

الهی از آب بیان اولیانش بخلع تازه فائز شوند و از حرارت محبتشان بمنتهی نمو و اثمار مزین گردند آنه لهُو المؤید الحکیم و الموفق العلیم انتهى

البته از توجه بجهات لأجل اظهار امر و اعلاء کلمه خالصاً لوجه الله ثمرهای کلیه ظاهر شده و میشود بیان فی سبیل الرحمن مؤثر بوده و هست

اینکه مرقوم داشتند نظر بحکم قبل اراده توجه بارض ص و اطراف آن نموده اند اینفقره بسیار محبوبست امر تبلیغ الیوم بر مثل آنمحبوب لازمست حسب الأمر آنکه هر نفسی را مصلحت بدانند یعنی دارای بیان و قلب فارغ باشد بمدن و دیار الهی از برای تطهیر نفوس از کوثر جاری از قلم اعلی بفرستند لدی الوجه محبوب و مقبولست انتهى

جمیع نفوس از برای این یوم خلق شده اند انشاءالله باید آنمحبوب در اینفقره سعی بلیغ مبذول دارند و اگر نفوسیهیم بقبایل توجه نمایند مثلاً بسمت کرمانشاه و همچنین محالّ بختیاری از اطراف فارس و غیره محبوبست بلکه لازم ولکن در صورتیکه آن نفوس بطراز حکمت منزله مزین باشند در هر محل که وارد شوند سبب تزکیه نفوس و اصلاح اهالی و اعمال طیبه و اخلاق حسنه گردند امید هست که از نار سدره انجمنی در عالم از این قبیل یافت شوند و بنور حکمت عالم را منور دارند ان ربنا الرحمن لهُو الغفور الرحیم و هو المقتدر القدر امروز روزیست که اشعیای نبی از آن خبر داده اخبار این یوم بمثابه نیر اعظم از آفاق صحف الهی مشرق جمیع انبیا اهل عالم را باین یوم اعظم بشارت داده اند و جمیع کتب الهی شاهد و گواهدست ولکن جهل حایل شده و ناس را از دریای علم محروم ساخته بقسمیکه نمیدانند چه نافع است و چه مضرّ عالم را بلا و ظلمت احاطه نموده معذلک احدی ملتفت نه صدق ربنا العلیّ الأبهی اگر نفسی در سور و الواحیکه از قبل نازل شده بیصرا انصاف ملاحظه نماید و تفکر کند شهادت میدهد بآنچه ظاهر شد حرف بحرف از ملکوت علم الهی بکمال تصریح نازل گشته خلق را گمان آنکه اهل انصاف و علم و حکمت و زهد و تقوی علمای ارضند غافل از اینکه نزد حقّ از جهلا مذکور و محسوب این نفوس غافله سبب غفلت و منع عباد از افق اعلی بوده و هستند میفرماید انّ العالم من هدی الناس الی صراطی و علمهم سبیلی المستقیم عالمیکه باینمقام فائز شود او بمنزله بصر است از برای هیکل عالم قوله عزّ اجلاله حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم انشاءالله ارض از این دو عطیه کبری محروم نماند و ممنوع نشود انتهى

اینکه در ذکر اوراق ناریه و انتشار آن مرقوم داشتید حقّ شاهد و گواهدست که همان میرزا هادی که حال در ارض طاء باضلال نفوس مشغول است ابداً از امر نفسیکه خود را باو نسبت میدهد مطلع نبوده و نیست ای کاش خرق حجاب میشد و لله در دقائق معدوده باصغا فائز میگشت یعنی باصغاء کلماتیکه اگر بر صخره صماء القا شود مثل ماء جاری گردد معشر معشر غافلین است قسم بافتاب افق بیان که بمثابه آنست که کوری کور دیگر را راه نمائی نماید و یا غافلای بغافل دیگر متمسک شود یتکلّمون بأهوائهم و لا یشعرون ای کاش موفق میشدند اقللاً باتار رجوع مینمودند این خادم فانی متحیر و مبهوت آیا بچه متمسکند و چه میگویند عالم را آیات الهی احاطه نموده علی شأن ملئت الآفاق منها و واللّه الذی لا اله الا هو اینعبد و امثال او از احصای آن عاجز و جمیع نفوس مقبله بر این شهادت میدهند معذلک رئیس المفترین نوشته دو کلمه از اینجا دو کلمه از آنجا اخذ مینمایند و باطراف میفرستند ملاحظه نمائید چه مقدار از غفلت و عدم درایت و بیبصری تبعه خود مطمئن است اگر مطمئن نبود باین هدیانات که کذبش بمثل آفتاب روشنست تکلم نمینمود اگر کسی لله فی الجملة تفکر نماید در شئون ظاهره از افق اعلی بر اول امر و اصل آن مطلع میشود که چه قسم بوده از حقّ میطلبم غافلین را بطراز آگاهی مزین فرماید و باکلیل انصاف سرفراز نماید آنه لهُو المقتدر القدر

و اینکه در باره محمد تقی مرقوم داشتید از او سؤال شود که در حین مرخصی باو چه فرمودند لعلّ یتذکر او یخشی بزخرف فانیه از مطلع نور احدیه گذشت و یوسف الهی را بدراهم فانیه تبدیل نمود در پست فطرتی او همین کافیهست که حسین

سوخته او را از حقّ منع نموده و بجزیره معروفه برده العجب کلّ العجب و آنشخصهائی که در طهران باو جبّه داده قسم بجمال حقّ که او هم مثل او ابدأً از اصل این امر اطلاع نداشته او و دو اخوی او از اوّل خارج بودند و از امر نقطه اولی روح ما سواه فداه بیخبر بلکه تبرّی مینمودند بیت آن نفوس در محلهائی و بیت مقصود در محلهٔ اخری و نظر باعراض سالها مابین فصل بود و اکثری بر اینفقره گواه بوده و هستند

اینکه ذکر جناب حاجی میرزا حس علیه بهاء الله و ارادهٔ جناب وزیر را نمودید اینمراتب تلقاء وجه عرض شد فرمودند آنچه الیوم لازمست تمسک بامر تبلیغ است اگر فی الجمله علوّ امر الله ظاهر شود جمیع وزرا باعانت قیام نمایند و آنچه هم الیوم سبب و علّت آسایش و حرّیت شود محبوبست انتهی

عرض اینفانی آنکه در جمیع امور مشورت لازم باید آنمحبوب در اینفقره بسیار تأکید فرمایند تا امر مشورت مابین کل جاری شود آنچه در اینفقره از قلم اعلی جاری شده و میشود مقصود آنکه امر مشورت مابین دوستان محقق گردد چه که او سبب و علّت آگاهی و هوشیاری و خیر و سلامتی بوده و خواهد بود

اینکه در بارهٔ دوستان الهی در هر محل مرقوم داشتید انشاءالله در جمیع اوان باصلاح خود و عالم مشغول باشند و بانوار وجه منور و فائز فی الحقیقه نفوسیکه الیوم بناموس اکبر تمسک جستند و بافق اعلی ناظرند بمنزلهٔ سرچند در عالم انشاءالله در صدد آن باشند که در ایام الهی ظاهر شود از ایشان آنچه که بدوام ملک و ملکوت ذکرش از دفتر عالم محو نشود اگر بر مقامات خود آگاه شوند لعمر المحبوب بفرح اکبر فائز گردند در سیل الهی حمل نمودند آنچه را احدی از قبل حمل نمود از حقّ میطلبیم اولیا را مؤید فرماید بر حفظ مقامات خود آنه علی کلشیء قدیر

اینکه از ارض خ و ک و ق و ه تعریف فرمودند لله درهم و طوبی لهم انشاءالله بکمال همّت بر این امر اعظم ثابت و راسخ و مستقیم باشند ذکرشان در ساحت اقدس عرض شد آفتاب عنایت نسبت بهر یک مشرق از حقّ میطلبیم بر نار محبت و نور معرفتشان در هر حین بیفزاید بشأنیکه شئونات جابره ایشانرا از ما هم علیه منع ننماید جابره و فراغنه و امثال آن که از قبل و بعد ذکر شده در رتبهٔ اولیّه جهلائی هستند که بعلما معروفند مابین همج رعاع لعمر الله ایشانند قاطعان طریق الهی و ایشانند حجب مانعه و کتب کاذبه فی الحقیقه علمای ایران بسیار غافلند آنچه در دست آن فئه ضالّه مضلّه بوده اکثر مفتريات خود آن نفوسست که از قبل و بعد گفته‌اند و در کتب نوشته‌اند ایشانند صحف اوهامیه و دفاتر ظنونیه و تواقیع ناحیهٔ کذب که بمقدسه نامیده‌اند وقتی از اوقات اینفانی قصد مقصد اعلی و ذروهٔ علیا نموده بعد از حضور در ساحت اقدس فرمودند ای عبد حاضر بگو ببینم آن رصاصیکه حضرت اعلی و مبشّر جمال کبریا را شهید نمود از چه معدن و حقیقت آن چه بوده و آن سیوفیکه اجساد اولیا را قطعه قطعه نمود از چه فلز و از کدام معدن بیرون آمده یا عبد حاضر لدی الوجه در بیانات مظلوم آفاق تفکر نما که شاید از تفکر تو در اهل ارض این قوه ظاهر شود و کل بیصیرت تمام در آنچه واقع شده تفکر نمایند در آنحین اشعهٔ انوار بیان رحمن اینفانی را بشأنی اخذ نمود که قادر بر ذکر آن نشده و نخواهد شد مدتی این عبد قائم و جمال قدم صامت و ساکت بالأخره فرمودند یا عبد آنحدید و رصاصیکه سبب نوحهٔ مقرّین و ضجیح مخلصین شد آنکلمات نفوس غافله بوده که سالها در معادن جهل و کذب تربیت یافته و بالأخره از فم علما ظاهر شد و آن جوهر وجود و اولیائش را شهید نمود یا عبد درست تفکر نما اگر ذکر جابلقا و جابلسا و ناحیهٔ مقدسه و وجود قائم باوصاف مذکوره نبود وارد نمیشد آنچه وارد شد و دیده نمیشد آنچه که قلم و لسان از ذکر آن مضطربست فرمودند یا عبد حاضر اگر نفسی بانصاف نظر نماید همان کلمه که از معدن کذب ظاهر شد که گفته آنحضرت موجود است و قائل بر تولّد او از کفّار محسوب رصاصی بود که بر بدن آن سیّد عالم وارد شد و حال معرضین بیان بهمان طریق مشی مینمایند و در ترتیب همان موهوماتند انتهی

اعاذنا الله و معشر الانسان من مكرهم و افترائهم و ما يخرج من افواههم انه لهو الحافظ المقتدر القدير آيا يك گوش يافت نميشود آيا حكم بصر محو شده آيا انصاف بكدام عالم سفر نموده و يا صدق وفات کرده اين كليل نادان نميداند چه عرض نمايد اين مقامات از ذكر و بيان خارج است زفات مرتفع و عبرات نازل و الأمر بيد الله ربّ الذّاكر و القائل و اينكه در باره يكي از اماء الله مرقوم داشتيد كه از حقّ جلّ جلاله طلب عنايت از برای زوجهش نموده اين مراتب در پيشگاه حضور مالك قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة في الجواب قوله عزّ اجلاله يا علي يا ايها القائم علي خدمتي يا محمد يا ايها الناظر الي افقى و المتوجّه الي وجهي ان استمع ندائي و بشرها من قبلي لها ان تقرأ ما نزل من قلمي الأعلى في هذا المقام الكريم

سبحانك يا من باسمك ماج بحر الكرم و هاج عرف الفضل بين الأمم اسئلك بنداك الأحلى و حفيف سدره المنتهى بأن تقدّر لي من قلمك الأعلى ما ينفعني في الآخرة و الأولى ثم اكتب لعبدك ما يقربه اليك و يعرفه ظهورك و بروزك و سلطانك و يعلمه ما كان غافلاً عنه في أيامك اي ربّ فضلک سبق و رحمتک سبقت كلّ الأشياء اسئلك بسلطان الأسماء بأن لا تخيبي و آياه عن بحر جودك و سماء فضلک و شمس عطائك اي ربّ أنا لا نعلم ما ينفعنا انت اعلم بنا منّا لا اله الا انت الغفور الكريم انتهى

ملاحظه عنايت حقّ جلّ جلاله را نمايند بمقامي رسیده كه هر منصفی اقرار و اعتراف نموده به ان لا مثل لها و لا نظير لها انشاء الله جميع من على الأرض مؤيد شوند و بباب فضلش توجه نمايند و البته خائب نشوند آنچه در اين مقام نازل شد بامه الله عليها بهاء الله برسانند

و اينكه ذكر منتسبين مرحوم مرفوع حضرت اسم الله الأصدق عليه من كلّ بهاء ابههه را نموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند نظر عنايت بايشان بوده و لحاظ فضل قطع نشده و نخواهد شد جميع را از قبل حقّ تكبير برسانيد از قبل و بعد ذكر ايشان در كتاب الهی نازل و الواح مقدسه هم از قبل ارسال شد جميع را از قبل حقّ باذكار بديعه منيعه كه سبب و علت فرح و ابتهاج است متذکر دار انا معهم نسمع و نرى انشاء الله ظاهر ميشود آنچه كه از برای ايشان مقدر شد انه ييسط امراً من عنده و هو المقتدر الباذل الكريم انتهى

اينكه در باره سرور مكرم جناب حاجي منشی حقيقي عليه بهاء الله و عزه مرقوم داشتيد في الحقيقه همان قسم است كه اتمحوب مرقوم داشته اند از حقّ منيع اين خادم فانی مسئلت مينمايد كه در هر حين بر شوق و شغف و محبت ايشان بيفزايد ذكرشان در ساحت اقدس بوده و هست و اينفانی هم مكتوبی در جواب دستخطشان عرض و ارسال ميدارد

و اينكه مجدد در دستخط ديگر ذكر جناب وزير نموده ايد ايشان و حزبشان در رفاهيت و حرّيت كليّه ساعی بوده و هستند هنگاميكه اشعه انوار ظهور از افق زوراء ظاهر و لائح بود قنصلی كه در عراق بودند بكمال محبت بحضور آمدند و هر امری بايشان ذكر ميشد همان حين بر اجرای آن قيام مينمودند و جمال مبارك هم يك روز بمنزل ايشان تشریف بردند و كان يومئذ يوماً مشهوداً و بحرارتی استقبال و مشايعت نمودند كه سبب حيرت بعضی شد و در هنگام هجرت از آن ارض جناب ميرزا مهدی حضور را كه منشی سفارت بود فرستادند و بعد از حضور در ساحت اقدس معروض داشت كه جناب صاحب سلام ميرساند و ميگويد اگر بسمت ما توجه فرمايند جهاز حاضر است و اگر هم مطلبی باشد مرقوم فرمايند بجلالت ملكه ارسال ميدارم و جواب آنها بزودی ميرسانم فرمودند في الحقيقه كمال مسرت از محبت جناب صاحب و دولت ايشان حاصل ولكن حال نظر باستدعای والی و وزرای دولت عليه بانسمت توجه ميشود الأمر بيد الله يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو العليم الخبير از قول ما خدمت صاحب سلام برسان و بگو كمال ممنونيت از مهربانيهای شما داريم و از حقّ جلّ جلاله ميطلبيم مكافات اينعمل مبرور را بدولت بهيه عطا فرمايد انتهى و اينعمل ايشان از جميع اعماليكه از اول ظهور و بروز دولت بهيه تا حال

ظاهر شده مقلّم بوده و خواهد بود چه که ذکر اینفقره بدوام ملک و ملکوت باقیست انشاءالله امروز موفق شوند بر امریکه سبب علّو و سموّ و رفعت و ذکر ایشان بدوام اسماء و صفات الهی گردد

و همچنین ذکر جناب آقا میرزا ابراهیم علیه بهاء الله نموده بودند تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به ملکوت البیان قوله عزّ کبریائه یا ابراهیم یوم عظیم است و امر بزرگ هر نفسی الیوم از بحر ایقان آشامید و بافق اعلی راه یافت او از سیّد نفوس لدی الله مذکور طوبی از برای بصریکه بانوار وجه فائز شد و از برای سمعیکه ندای مظلوم را اصغا نمود امروز بعد از عرفان مشرق امر و مطلع وحی الهی استقامت از اعظم اعمال است هر نفسی بآن فائز شد او بذروه علیا فائز انشاءالله بانمقام اعظم بعنایت حقّ برسی و باسم حقّ حفظش نمائی طوبی لمن سقاک و عرقک ما احتجب عنه العباد الا من شاء الله ربّ العالمین
انتهی

مخصوص نفوسیکه ذکرشان از قلم آنمحبوب جاری عنایات لانهایات حقّ جلّ جلاله ظاهر و لائح انشاءالله کل از کأس عنایت بنوشند و بفضل و رحمتش شاکر و حامد و مبسوط و مسرور باشند انّ الخادم يدعو لهم فیکلّ الأحوال و ربّنا الرحمن لهو السّامع المجیب

دستخطّ دیگر آنحضرت که بتاريخ ۲۰ صفر ارسال نمودید نفعه جان از او متضوّع بود چه که مزین بطراز محبت محبوب عالمیان مشاهده شد الحمد لله بشارت بشیر معنوی پی در پی میرسد له الحمد و الشکر و الثناء فی کلّ صباح و مساء و چون خادم فانی از حرارت محبت گرم شد و از کأس ذکر و بیان سرمست گشت قصد ذروه علیا و غایه قصوی نمود و مراتب را تلقاء وجه معروض داشت هذا ما نطق به لسان مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض قوله جلّ جلاله یا ذاکری و ناظری و الطائف حول امری لعمری اگر نسیم گلشن بیان رحمن بر عظم ریم مرور نماید هرآینه از هزیز آن بمقام فکسوناً لحماً فتبارک الله احسن الخالقین فائز گردد و بر نفوس غافله مرور نمود و اثری از آن ظاهر نه چه که از ثدی ظنون آشامیده‌اند و از بحر یقین محروم و ممنوعند از خود بهیچوجه صاحب بصر و سمع نبوده و نیستند جاهلی چند زمام آن نفوس را اخذ نموده و بهر سمت اراده نمایند میرند تحرکهم اهوائهم الا انهم فی خسران مبین و لکن عنقریب ثمرات اعمال خود را مشاهده نمایند و به یا لیتنا کتاً تراباً ناطق شوند دوستان الهی را که از صهبای توحید آشامیده‌اند و بنار حبّ مشتعلند از قبل مظلوم تکبیر برسان که شاید از نفعه تکبیر بحیوة جدید فائز شوند و بکمال اتّحاد بر امر مالک ایجاد راسخ و ثابت و مستقیم مشاهده گردند البهّاء علیک و علی الذین نسهم الله الی اسمی الأصدق علیه بهائی و عنایتی و رحمتی و شفقتی بگو از شئون دنیا و مکاره آن محزون مباشید انشاءالله ظاهر میشود آنچه که سبب و علّت فرح و نشاط مقرّبین و موحدین و مخلصین است انتهی

اشراقات آفتاب فضل بشأنیست که صدهزار مثل اینعبد از تحریر آن عاجز است خود آنجناب مشرفّ بوده‌اند و امواج بحر اعظم را مشاهده نموده‌اند دیگر محتاج بذکر اینفانی نبوده و نیست

و اینکه در باره مخدره امّ و اخت علیهما بهاء الله که در طاء ساکنند مرقوم داشتید اظهار عنایت نسبت بایشان شده و میشود و اینفانی بر اینفقره شاهد و گواهد مع ذلک تفصیل عرض شد و بشرف اصغاء محبوب عالمیان فائز گشت قوله جلّ کبریائه یا امة الله ذکر در احیان متعدّده از قلم احدیّه جاری و نازل آنچه شما بآن فائز شدید ملکه‌های ارض بآن فائز نشدند بگوشت از لسان حقّ جلّ جلاله کلمه یا امتی میشنوی فوالذی سخر السموات و الأرض بکلمه من عنده لآلی و جواهر ثمینة ارض باینکلمه معادله نمینماید ان افرحی بذکری و اطمئنی بعنایتی اماء موقنّه ثابتّه راسخه از اوراق سدره محسوبند و باماء در کتاب مذکور و بحقّ منسوب کدام مقام اعظم از اینست انشاءالله به ما یحبّه الله متمسک باشید و بشرط سجن ناظر جمیع اماء آن ارض را تکبیر میرسانیم و بعنایت و شفقت و مکرمت حقّ بشارت میدهیم البهّاء علیک و علی بنتک و علیهنّ انتهی

اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد کاتب علیه بهاء الله نمودید هذا ما نزل له من سماء مشیة ربنا الغفور الکریم قوله عزّ

کبریائه

هو الشاهد السامع العليم الخبير

ان يا قلم الأبهى ان اذكر من اقبل الى افقى الأعلى و سمع النداء اذ ارتفع بين الأرض و السماء و اجاب مالك الأسماء الذى اتى بسطان احاط من فى السموات و الأرض و بأمر خضعت له الأعناق يا محمد هل تعرف من يذكرك فى السجن لعمر الله يذكرك مكلّم الطور و اقبل اليك مالك الوجود الذى به نفخ فى الصور و نصب صراط الله ربّ الأرباب لو تطّلع بعنايتي و تجد عرف قميصي لتقوم على ذكرى و ثنائى على شأن لا تمنعك شئون الأرض و الوانها ان ربك لهو العزيز العلام طوبى لبصر رأى آياتى الكبرى و لسمع سمع ندائى الأحلى و لوجه توجهه الى افقى الأعلى و ليد اشتغلت بتحرير ما نزل من سماء عناية ربها العزيز الوهاب انا سمعنا ندائك اجبتك و رأينا اقبالك ذكرناك بهذا اللوح الذى يكون باقياً ببقاء اسمائى فيملكوتى ان ربك لهو المقتدر على ما يشاء يعطى و يمنع و هو العزيز الفضال انا دخلنا السجن و دعونا الكلّ الى البحر الأعظم من الناس من نقض ميثاق الله و عهده و منهم من قال لييك لييك يا منزل الآيات انا ذكرنا كلّ من اقبل الى الوجه يشهد بذلك قلمى و لسانى و عن ورائهما علمى الذى احاط الآفاق انك اذا فزت باللوح و سمعت ما نزل من سماء مشیة ربك و وجهك شطرى و قل اشهد ان بك نزلت الآيات و ظهرت العلامات و ما كان مكنوناً مخزوناً مستوراً فى ازل الآزال اسلك ان لا تخيبنى عن بدایع فضلك يا من فى قبضتك زمام الكائنات كذلك ارسلنا اليك من فرات رحمتى ما جعله الله علّة الحياة لمن فى الأرضين و السموات انا غفرنا التى اردت غفرانها ان ربك لهو العزيز الغفار البهاء عليك و عليها و على الذين نبذوا العالم و اقبلوا الى الاسم الأعظم الذى ينطق فيكلّ شأن انه لا اله الا انا المقتدر المختار انتهى انشاء الله از اشراقات انوار آفتاب كلمه الهى منور باشند و از بحور مودعه در آن باسم دوست يکشامند هنيئاً له و مريئاً له

و همچنين عرايضيكه در بين پاكت آنمحبوب بود جواب آن از سماء عنايت نازل و ارسال شد انشاء الله برسد و از بيانات منزله از سماء مشیة حقّ جلّ جلاله قسمت و نصيب بردارند و فائز شوند بانچه اليوم لايق و سزاوار است و اينکه از حرکت سجن اعظم که در الواح از قلم اعلى جارى شده سؤال فرمودند عرض شد فرمودند انه يظهر و يرى الأمر بيد الله مالك الورى انتهى

و اينکه در شهادت فى سبيل الله مرقوم داشتيد عرض شد قال جلّ کبریائه انا کتبنا له هذا المقام الأعلى و هذا الذکر الأسنى طوبى له بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه ما اراد فى الله الواحد الفرد العليم الخبير انتهى اينکه در باره جناب ملا محمد قاضى مرقوم داشتيد یک لوح اقدس مخصوص ایشان از سماء مشیة نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند و از بحر معانى بياشامند و همچنين عدد اسم اعظم ۹ الواح منيعه من غير اسم ارسال شد بنفوس مذکوره در ورقه اسامى برسانند اسماء ایشان حکمةً للأمر نوشته نشد الواح مقدسه بي اسم از اينقرار بايد داده شود آنمحبوب اول بذکر الهى بعدد اسم اعظم مشغول شوند و بعد بوضو شروع نمایند و بعد از وضو مره اخرى بذکر اول مشغول گردند و الواح را در محلّ مرتفعى بگذارند و بمنديل لطيفى روى آن را مستور دارند و بعد باسم هر که اراده نمایند دست برده یک لوح بيرون آورند و آن اسم را بنويسند و بدهند انشاء الله از بعد هم الواح مقدسه بهمين نحو ارسال ميشود يکمرتبه ارسال آن جايز نه از حقّ جلّ جلاله اين خادم فانى ميطلبد که از نفس آنمحبوب هياکل افتاده بيشعور بشعور آيند و بخدمه الله قيام نمایند

ذکر توجه بارض خاء نموده بودند جميع دوستان آن ارض را حسب الأمر تکبير برسانيد اين ايام مخصوص نفوسیکه عرايضشان بساحت اقدس رسيد و همچنين بعض مراسلات که بحضرت مرفوع اهل قائن عليه منکلّ بهاء ابهه ارسال داشته

بودند جواب بعضی نازل و ارسال شد لتقرّ عیونهم و تستتیر وجوههم و تطمئنّ افئدة الذین سرعوا الی صراط اللّٰه ربّ العالمین امریکه در این ایام در سجن اعظم بظهور رسیده ارتقای حضرت نبیل قبل علی از اهل قائن علیه من کلّ بهاء ابهاه و من کلّ نور انوره بوده ایشان در اوّل فجر چهارشنبه بیستم ۲۰ شهر ربیع الأوّل برفیق اعلیٰ صعود فرمودند و حسب الأمر حضرت غصن اللّٰه الأكبر روحی و ذاتی لتراب قدومه الفداء و همچنین غصنین انورین روحی لهما الفداء که در قصر حضور داشتند بتشییع مأمور شدند و پیاده تشریف بردند و حضرت غصن اللّٰه الأعظم روحی و ذاتی و کینوتنی لتراب قدومه الفداء در ارض سجن تشریف داشتند و در آن لیل و صبح یوم عند من سعد الی اللّٰه حضور داشتند و اینعبد هم طلب اذن نمود لأجل تشییع توجّه نماید فرمودند توجّه تو جایز نه چه که هوا سرد است و آثار ضعف در تو مشاهده میشود بعد اینفانی مع اوراق و قلم و مداد در ساحت اقدس امام وجه حاضر و قائم در همان یوم از سماء فضل مخصوص آنمرحوم مرفوع نازل شد آنچه که عرف آن بدوام ملک و ملکوت باقی و ذکرش از السن اهل عالم جاری فضل و عنایت و شفقت و رحمت حقّ بمقامی است که جمیع عالم از ادراک آن علی ما ینبغی عاجز و قاصرند از قبل اینفانی دوستان الهی را تکبیر برسانید انشاءاللّٰه فائز شوند بآنچه که لدی اللّٰه محبوب و در کتاب مسطور است البهّاء علی حضرتکم و علی الذین شربوا کوثر العرفان من ایادی عطّاء ربّهم الکریم الحمد لله العلیّ العظیم

خادم

فی ۲۹ جمادی الأولى سنة ۱۲۹۹

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب نبیل مسافر علیه بهاء الله

فی سنة ۱۲۹۸

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد مقدّس از ما عند النَّاسِ محبوبی را سزااست که جمیع عالم را بکلمهٔ واحده خلق فرمود و بعرفان و دانش مزین نمود تا کل از ریح وصال بیاشامند و از کوثر بیان بعرفان مرزوق گردند برخی از عباد از جذب کلمهٔ الهیهٔ بکمال شوق و شغف و جذب و انجذاب بمطلع ظهور و مشرق وحی اقبال نمودند و بعضی نظر باحتجابات ظنون و اوهام از محبوب خود محروم ماندند نه ندایش را اصغا نمودند و نه بافکش فائز گشتند از کوثر وصال محرومند و از ریح لقا ممنوع مع آنکه نار طلب در کل مشتعل و در لیالی و ایام بذکر ایام ظهور مالک انام مشغول و لکن چون ید قدرت حجاب را خرق نمود و انوار آفتاب حقیقت از خلف سحاب اشراق نمود کل در تیه اوهام و بادیه‌های ظنون سرگردان مشاهده شدند طوبی از برای نفسیکه فائز شد بآنچه مقصود عالمیانست لله الحمد که آنجناب مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه بغایت قسوی و مقصود من فی الارض و السّماء فائز شدند ندای مالک اسما را شنیدند و بعنایتش فائز گشتند هنیئاً لک و مریتاً لجنابک حق شاهد و گوا هست که از روزیکه آنمحبوب حسب الامر بوطن ظاهر راجع شدند در کلّ اوان در نظر اینعبد بوده‌اند و در ساحت امنع اقدس اعلا هم مذکورند دو طغرا دستخط آنجناب مسرّت و ابتهاج بخشید یکی از آن دو در این لیل که لیل پانزدهم ماه مبارک رمضانست رسید و بعد از ملاحظه اینعبد بساحت اقدس فائز و تمام آنرا معروض داشت هذا ما نطق به لسان القدم فیهذا المقام قال عزّ کبریّانه

یا نبیل یا ایها المسافر الی الله قد سمعنا ضجیجک و صریخک و حنینک فی حبّ الله انا کنا معک و نکون معک فضلاً من لدنا ان ربک لهو الفضل الکریم و اریناک فی المنام ما سرّ به فؤادک و انشرح به صدرک و قرّت به عینک ان ربک لهو الشاهد السّمیع قد عرض العبد الحاضر ما فی کتابک اجنابک من قبل و فیهذا الحین ان ربک لهو الکریم الحمد لله از نسیم صبح الهی بیدار شدی و یوم الله را ادراک نمودی ندائش را شنیدی و از قلب و لسان و ارکان بقول بلی و لبیک مؤید گشتی در وقتیکه غفلت ارض را احاطه نموده بود تو از کلمه آگاه شدی جمیع ابصار از برای این یوم خلق شده و جمیع آذان از برای این یوم بوده و لکن بعد از طلوع و ظهور و اشراق کل محروم و محجوب مشاهده شدند الا معدودی و آن معدود از اهل فردوس اعلی لدی الله مذکور یا ایها السّالک الی سیلی و التّائظر الی افقی حمد کن مالک قدم را که ترا بمقامی فائز فرمود که قلم اعلی در بارهات شهادت داده اینمقام بسیار عظیم است ان اعرف و کن من الشّاکرین انشاء الله باید آنچه تلقّاء وجه اصغا نمودی بعمل بآن فائز شوی حکمت از نظر نرود چه که از اعظم احکام الهی بوده و هست باید در کلّ احوال باو متمسک باشی کوثر عرفان را آشامیدی و لکن باید اثر آن از لب ظاهر نشود اینست حکمیکه بآن مأموری و باید بآن عامل شوی آنچه الیوم سبب تسکین عباد است بآن باید تمسک جست چه اگر ضوضا مرتفع شود سبب اضطراب و انقلاب نفوس ضعیفه خواهد

شد حق جلّ جلاله کریم است و رحمتش سبقت گرفته کلّ وجود را از غیب و شهود انا قلنا من قبل لا تطمئن من کلّ وارد و لا تصدق کلّ قائل از هر نفسی نباید مطمئن شد و نزد هر نفسی هم نشاید لؤلؤ محبت الهی را اظهار نمود چه که اکثر عباد سارق و خائن و ملحد مشاهده میشوند ان ربک يقول الحقّ و یهدی السبیل و هو العزیز الجمیل انتهى

از آیات منزله و بیانات مالک احدیه فضل و رحمت و عنایت و شفقت حق جلّ جلاله نسبت بآنجناب واضح و لائحتست یا محبوب فؤادی لعمر الله بمقام عظیم فائز شدید شأن آن معلوم نیست چه که ظاهر نیست ولكن البتّه اینمقام بر عالمیان ظاهر و هویدا خواهد شد حسب الامر باید آنجناب بجمیع وسائل ستر متمسک باشند چه اگر امر آنجناب واضح شود بیم آنست که ضرر وارد گردد و این منافی است با حکمتیکه مأمورید بآن از نزد حق با کل بحکمت و مدارا رفتار نمائید حال حفظ وجود آنجناب بر خود آنجناب و سایر دوستان لازم است چه که بخدمت امر قائمید و اینمقام اعظمست از سایر مقامهای بلند اعلی که استماع شده و میشود از حق این خادم فانی میطلبد که شما را بآنچه امر فرموده مؤید فرماید انّه لهو المقتدر القدیر

از جمله عنایت حق آنکه در حینیکه مکتوب آنجناب عرض شد همان حین جواب از سماء مرحمت و عنایت نازل ان ربنا الرحمن لهو الفضل المشفق المعطى الغفور الکریم اینکلمه در دستخطّ آنمحبوب مرقوم بود گردنیکه بعشق بلند شد البتّه بشمشیر افتد و سربیکه بحبّ برافراخت البتّه بیاد رود و قلبیکه بذکر محبوب پیوست البتّه پرخون خواهد شد اینمراتب در پیشگاه حضور معروض گشت فرمودند شما از فضل الهی و رحمت نامتناهی ربّانی بشهادت کبری فائزید و اینمقام فوق شهادت ظاهر است هر نفسی الیوم باراده الهی تمسک جست و بمشیت او فائز گشت او بشهادت کبری فائز است چه که از خود و اراده و مشیت خود فانیست و باراده و مشیت حق جلّ جلاله و عمّ نواله باقی و متحرک لذا ابدأ در فکر شهادت ظاهره مباح باعلای از آن فائزى بکمال صبر و سکون و وقار باید حرکت نمائی اظهار کلمه‌ئى که سبب ضوضا و غوغای عباد شود جایز نه و در کتاب الهی نهی شده نهیاً عظیماً با دوستی و بذکر او مشغول و مشغوفی و بخدمتش قائم کدام مقام اعظم از اینمقام است قسم بافتاب بیان که از افق سجن طالعت که مقامی اعظم از اینمقام نبوده و نیست و دقیقه این حیات و زندگانی را قرون متوالیه و احقاف مترادفه و عهدهای متعدده معادله نمایند اینست آفتاب بیان که از افق سماء عنایت رحمن اشراق نموده انشاء الله باو منور و مسرور و متمسک و متشبث باشید انتهى

و اینکه مخصوص جناب محمد قبل علی علیه بهاء الله استدعای لوح امنع اقدس نمودند در ساحت عزّ احدیه عرض شد و باجابت مقرون لوحی از سماء فضل نازل و مخصوص ایشان ارسال شد برسائید انشاء الله بذکر حق و ثنای حق و خدمت امر حق مشغول باشند و باخلاق روحانیه و اعمال مرضیه مزین وقتی لسان قدم باینکلمه محکمه مبارکه ناطق قوله عزّ کبریانه

یا خادم و یا عبدی الحاضر بنویس بجناب نبیل الذی توجّه بعد الاذن الی الافق الاعلی دوستان الهی را بکمال روح و ریحان از قبل حق وصیت نماید و جمیع را باداب حسنه و اعمال طیبه و اخلاق روحانیه دعوت کند تا کل بما یحبّه الله و یرضی فائز شوند و همچنین بگویند و اخبار نمایند که فساد و نزاع و جدال و امثال آن شأن سجع ارض است شأن انسان مقدّس و منزّه و مبرّا از این امور

یا اهل البهّاء باعمال حق جلّ جلاله را نصرت نمائید و مدائن قلوب را باشمش فتح کنید مدن ظاهره و برّ و بحر را حق تعالی شأنه بملوک واگذاشته لایق توجّه دوستان الهی که فی الحقیقه از کوثر بقا آشامیده‌اند و بافق اعلی ناظرند نبوده و نیست و همچنین جمیع را امر نمودیم که بامری از امور و بشغلی از اشغال مشغول باشند طوبی از برای نفسیکه حمل نمود و حمل نشد

بکسب و اقتراف توجه نمایند فلسفی از آن عند الله احب است از کنزیکه بغیر حق جمع شود و آماده گردد انشاء الله کل فائز شوند بآنچه از قلم اعلی نازل شده انه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم الحمد لله العزیز الحکیم انتهى

این خادم فانی بصد هزار عجز و نیاز و ناله و ابتهاج از حق منبع سائل است که دوستان خود را مؤید فرماید بر عمل بآنچه در کتاب نازل شده انه یحفظهم و یقریبهم و یغنیهم عن دونه ان هذا الا فضل عظیم

و اینکه در باره زیارت مرقوم داشتند بعد از عرض مکتوب در ساحت اقدس بنیابت آنجناب زیارت مفصل بعمل و الحمد لله بطراز قبول فائز شد هنیئاً لجنابک و لعبد القائم لدی العرش

و اینکه در فقره عطر نوشته بودند انشاء الله میرسد و بنعمت وصال فائز میگردد حال مزرعه منظر اکبر واقع است مکتوب جناب آقا محمدعلی هنوز نرسیده انشاء الله میرسد

و در باره قطعه مبارکه مرقوم داشته بودند انشاء الله میرسد و بان فائز میشوند انشاء الله در جمیع احوال بخدمت امر و حفظ نفس خود لاجل خدمت موفق و مؤید باشند

ان ربنا الرحمن لهو الحافظ المقتدر العليم الحکیم البهآء علی حضرتک و علی من معک و علی الذین فازوا بهذا الامر العظیم

* * *

محبوب حقیقی حضرت ورقا علیه بهآء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبھی

حمد مقدس از ما یشهد و یری مالک ارض و سماء را لایق و سزااست که بجنود قویّه غالبه قادره قاهره قلم اعلی و خرائنش مدائن افنده و قلوب اولی الالباب را فتح نمود و عالم مرده را حیات تازه بخشید کلاً یتفکر الوجود فی جوده و جنوده و عظمته و سلطانه و ما ظهر من عنده و آیاته و بیاناته یجد نفسه متحیراً حیرت اندر حیرت من غیر جنود مصفوفه و اسباب ظاهره و اسلحه نافذه از اول ایام تا حین باستقامتی که ارکان عالم از آن مضطرب کل را به ما اراده الله بأعلی النداء دعوت فرمود تا آنکه نور امر از افق هر بلدی علی قدر مقدور مشرق و ساطع جلت عظمته و جلت سلطانه لا اله غیره

سبحانک یا اله الممکنات و مربی الموجودات اسألک بقدرتک الّتی استضعف عند ظهورها قدرة العالم و قوه الأمم بأن تؤید اولیائک علی استقامه تضطرب بها افنده العالم و علماء الأمم ای ربّ تریهم حالوا بینک و بین عبادک قد منعوهم عن فرات رحمتک و بحر قریبک ای ربّ اسألک بجدوک الّذی ما منعه غفلة عبادک و عصیانهم و طغیان من فی البلاد و اعراضهم بأن تؤید خلقک علی الاقبال الیک و التمسک بحبل طاعتک و التّشبّث بذیل رحمتک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير

و بعد یا محبوب فؤادی دستخطهای عالی متواتر و متوالی رسید لله الحمد حروفاتش مفرح قلوب و کلماتش مبشر نفوس نامه‌های اولیای الهی فی الحقیقه در رتبه اولیّه دریاق اکبر است از برای عالم وجود و نمودار کرم است مابین عباد و رایه ذکر است لمن فی البلاد چه که مزین بود بنفحات حبّ محبوبنا و محبوبکم و محبوب من فی السموات و الأرض و هر یک بحضور فائز و جواب نازل و لکن شغل اعظم که نزد آنمحبوب معلوم و مشهود است سبب و علت تأخیر اجوبه گشته و اینفقره نزد آنمحبوب واضح و مبرهنست حین عرض اشراقات انوار آفتاب عنایت بشائی ظاهر که اینبعد فی الحقیقه از تحریر آن در

آنحین عاجز روحی لعنایته الفداء و لذکره الفداء و لشفقته الفداء ولكن اینعبد مدتی قبل جواب دستخط آنمحبوب را شروع نمود از حق تأیید میطلبم بر ارسال آن بزودی و حال که بیست و پنجم شهر ربیع الأولست دستخط جدید عالی که تاریخ آن پانزدهم صفر بود رسید لله الحمد قلب را مجذوب و روح را مسرور نمود از بهجتش اثر کلی ظاهر و بعد از مطالعه و مشاهده قصد مقام مالک اسماء و فاطر سماء نموده تلقاء وجه عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قول الربّ تعالی و تقدّس

هو الناطق فی ملکوت البیان

یا ورقا سدره منتهی در قطب فردوس اعلی باینکلمه علیا ناطق یا ملاً الأرض قد فتح باب السّماء و اتی مالک ملکوت الأسماء ضعوا ما عندکم و خذوا ما عنده ایّاکم ان تمنعوا انفسکم عن ظهوره و بروزه و سلطانه سوف یحیط امره المبرم من فی العالم و ینادی المناد من الشّطر الأیمن الملک لله الواحد المقتدر المختار طوبی از برای نفسیکه فائز شد و عمل نمود و ویل لكلّ غافل مریب یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی قد ذکرناک بما سطع منه النور فضلاً من عندنا علیک و انا الفضّال الکریم لله الحمد باستقامت فائزی و بذکر و ثنا مشغول بحر ظاهر نور لائح آیات نازل بیّنات باهر مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و صریر قلم و حقیف سدره مرتفع ولكنّ القوم فی ضلال مبین بگو ای عباد خود را محروم نمائید عنقریب کل به تبنا الیک یا اله العالمین ناطق و به رجعنا الی ساحة فضلک یا محبوب العارفين ذاکر جهد نمائید شاید از خزائن قلم اعلی قسمت برید و نصیب بردارید در جمیع اوان لآلی حکمت و بیان از او ظاهر ایّاکم ان تجعلوا انفسکم من المحرومین اولیای آن ارض طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان انا نذکرهم بعنایتی و نذکرهم بآیاتی و نبشّرم بفضلی الّذی احاط من فی الملک و الملکوت البهّاء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا الأمر المبرم الحکیم و الثبّ العظیم انتهى فی الحقیقه انسان متحیر که بچه لسان شکر گوید و چگونه از عهده برآید اگر جمیع اشیاء و کتیب عالم انشاء و قطرات بحار و اوراق اشجار کل لسان شوند از عهده برنیابند و اینعبد از قبل آنمحبوب با کمال عجز شکر نموده و مینمایم و چون اذن فرموده اند البتّه بقبول مزین و بطراز فضل منور است

و عریضه جناب آقا میرزا عبدالله خا علیه بهاء الله در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و یک لوح امنع اقدس از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل انشاءالله از بحر معانی کلمات الهی بنوشند و بنوشانند و بنار سدره مشتعل شوند اشتعالیکه اعراض و اعتراض و انقلاب و حوادث و شبهات و اشارات او را خاموش نماید اینعبد هم خدمت ایشان تکبیر و سلام میرسانم و از حقّ جلّ جلاله از برای ایشان تأیید میطلبم ان ربّنا هو المقتدر القدير و بالاجابة جدیر و اختتم القول بانّه لا اله الا هو المهیمن القیوم و هو الحقّ علام الغیوب اولیای آن ارض را طراً تکبیر و ثنا و سلام عرض مینمایم و از برای کل میطلبم آنچه را که سبب اصلاح عالم و تربیت امم است امید هست جواب دستخطهای متعدّده ارسال شود البهّاء و الذّکر و الثّناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر ربّنا و ربّکم ربّ العرش العظیم و ربّ الكرسيّ الرّقیع

خادم

فی ۲۹ شهر ربیع الأولی سنة ۱۳۰۴

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

حمد مقدّس عمّا يخطر بالبال بساط امنع اقدس حضرت غنّیّ متعالی را لایق و سزااست که بکلمه اولی که از مطلع فم اراده اشراق نمود عالم امر و خلق پدیدار شد و بآنکلمه ظاهر شد آنچه ظاهر شد هر چه تصوّر شود از قیامت و ساعه و شرایط آن دو از او ظاهر سبحان الله تفصیل اکبر از او باهر نار و نور علوّ و دنوّ سعادت و شقاوت هدایت و ضلالت کفر و ایمان از ظهور او در امکان پدیدار جلّت عظمت و تعالت قدرته و احاط سلطانه اوست مقتدریکه نعیق ناعقین و الحاد ملحدین و ضوواء مشرکین و اعراض علما و سطوت امرا او را از اراده اش بازنداشت

سبحانک یا اله الأسماء و فاطر الأرض و السّماء اسألك بأن تقدّر لأوليائك خیر الآخرة و الأولى ای ربّ هذا یومک قد ماج فیہ بحر عنایتک و هاج عرف فضلک و ارتفعت سماء جودک و اشرفت شمس عطائک اسألك بأن لا تطرد المقبلین عن بابک و لا تمنعهم عن فیوضات ایامک و امطار سماء رحمتک انت الذی بحرف من اسمک المکنون فتحت ابواب اسرار کتیبک و زبرک و بحرف اخری ظهر سیلک و دلیلک و صراطک ای ربّ خذ ایادی اولیائک بأیادی قدرتک و اقتدارک انک انت المختار و مولی الأخیار لا اله الا انت العزیز الجبار

و بعد چندی قبل این خادم فانی مکتوب مفصّلی بآنمحبوب روحانی ارسال داشت که حاوی الواح و آیات و اوراق بود چون جواب تأخیر افتاد لذا مجدّد عرضی نشد تا در این یوم که دویم شهر ذی قعدة الحرام است مکتوب آنجناب که بحضرت افغان علیه بهاء الله الأبهي نوشته بودند ارسال باین ارض نمودند و در آنمکتوب بشارت رسید مکتوب مذکور رسید الحمد لله خبر صحّت و سلامتی و خوشی و خوشوقتی و رسید نامه و پیام در یک آن قلب و جان را بطراز سرور و فرح مزین نمود از حقّ تعالی شأنه سائل لازال این پروانه ها را قوت عطا فرماید تا در کلّ حین طائر باشند و در مدن و دیار سائر بعد از قرائت و اطلاع بر آن بعرض اینمکتوب پرداخت اگر از امورات این ارض بنخواهید الحمد لله كما فی السّابق جمیع بذکر و ثنا و حمد حقّ جلّ جلاله مشغولند و حضرات افغان علیهم بهاء الله الأبهي مدّتی در این ارض در ظلّ سدره مبارکه قدمیه ساکن در هر آن بعنایتی فائز و بنعمتهای بیان محبوب امکان مرزوق و بعد از وفای بوعده حسب الأمر به بیروت مراجعت فرمودند جای همه خالی بود و نبود چه که مخصوص در هر مجلس ذکر حضرات افغان و سایر دوستان در ساحت اقدس بوده فی الحقیقه اینست رستگاری ابدی و فوز سرمدی الحمد لله الذی وفی بوعده و اظهر ما کان مرقوماً من قلم الوحی فی کتاب ما اطّلع به الا ربّنا العلیم الخبیر در این حین امر مبرم از سماء حکم مالک قدم نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه

یا امین علیک بهائی در جمیع احوال باعزاز امر ناظر باش قلم اعلی در باره شما شهادت داده و میدهد و زحمتها و خدمتهای شما را خالصاً لوجه ذکر فرموده ذکریکه بمثابه آفتاب در کتاب مشرق و لائح است ان اشکر ربک بهذا الفضل العظیم ولكن وصیت مینمائیم ترا که بافق عزّت ناظر باشی احبّای الهی را باید بکمال روح و ریحان ناظرأ الی الکلمه بقوله تعالی ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین متذکر نمود هر نفسی بروح و ریحان مؤید بر اعمال شد او از مخلصین در کتاب مبین مرقوم والا نباید ابدأ باو تعرّض نمود امروز حقّ جلّ جلاله بقلوب و لالی مکنونه در او ناظر است اینست شأن حقّ و اولیای او جلّ جلاله باید در باره احبّ و دوستان مسئلت نماید تا حقّ کل را بر عمل بما فی الکتاب مؤید نماید و اوهمات و شعونات دنیا ایشانرا منع نماید یا ابالحسن علیک بهائی بعزّت امر ناظر باش و به ما تنجذب به الأفئدة و العقول تکلم نما مطالبه حقوق ابدأ جایز نبوده و نیست این حکم در کتاب الهی نازل لأجل بعض امور لازمه که من لدى الحقّ باسباب مقدّر شده اگر نفسی بکمال رضا و خوشوقتی بلکه باصرار بخواهد باین فیض فائز شود قبول نمایند والا فلا انتهی در این امر جهد بلیغ نمائید که بآنچه نازل شده عمل شود

الواح ارض خاء را بفرستید بسیار طول کشید از آنجا جناب حاجی احمد علیه بهاء الله بکرات عجز و التماس نموده اند که الواحیکه خواسته اند ارسال شود نسأل الله ربنا تبارک و تعالی بأن یوفق جنابکم علی خدمته كما وفقکم من قبل الحمد لله در هر محفل و مجلس در این سجن مبارک مذکورند لسان عظمت مکرر نزد مهاجرین و مجاورین و مسافریں ذکر شما را فرموده انه هو الفضل الکريم و مقصود من فی السموات و الارضین این ایام جواب مراسلات ارض یاء حسب الأمر ارسال میشود از حق تعالی شأنه سائل و آمل بصر و سمع عنایت فرماید تا کل ندا را بشنوند و افق امر را ببصر خود مشاهده نمایند در هر ارض تشریف دارند اولیا و دوستان آن ارض را از قبل فانی تکبیر و سلام برسانند از حق جل جلاله سائل و آمل که هر یک از حزب خود را کوه فرماید نه کاه عواصف و قواصف مشرکین قادر بر حرکت اول نبوده و نیست بحول الله و قوته ولكن ثانی از هر ریخی حرکت نماید و بهر جهتی میل کند از حق میطلبم کاه را هم بمثل کوه قوت عطا فرماید و عظمت بخشد اوست بر هر شیء قادر و توانا بهاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی من معکم و یحبکم لوجه الله رب العالمین و الحمد له اذ هو مقصود العارفين

خادم

فی ۲ ذی قعدة سنة ۱۳۰۲

هو الله تعالى شأنه

حمد مقصود عالم و معبود امم را لایق و سزاست که بکلمه علیا ارض و سماء را خلق فرمود و از عدم بوجود آورد لأجل عرفان ذات مقدسش و این عرفان حاصل نشود الا بمشارق وحی و مطالع الهام و مصادر امر و مهابط علمش طوبی از برای نفسی که بحبل عرفانش تمسک نمود و از ماسوايش منقطع گشت خلق را بلسان کتب و رسل تربیت فرمود تا بمقام فتبارک الله احسن الخالقین فائز گشتند مکرر آن جناب را ذکر نمودیم جناب محمد قبل علی کره اخری طلب اظهار محبت نمود لذا آن جناب را ذکر نمودیم اولیای حق طراً را وصیت مینمائیم بتقوی الله و به ما تستر به الأفئدة و القلوب قل

الهی الهی اسألك بالذی به سالت البطحاء و به اشرق التور من افق الحجاز ان تنزل لعبدک هذا من سماء فضلك امطار عنایتک ای رب ترانی مقبلاً الیک منقطعاً عن دونک اسألك ان تجعلنی فی کل الأحوال مستقیماً علی امرک و متمسکاً بما انزلته فی کتابک ثم قدر لی خیر الآخرة و الأولى انک انت مولی الوری لا اله الا انت مولی الأسماء و فاطر السماء

سر چاه

حبيب روحانی جناب آقا محمد رضا علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

حمد مقصود عالم و مولی الأمم را لایق و سزاست که اسرار مکنونه مخزونه را محض فضل ظاهر فرمود بیان را رونق جدید بخشید و کتاب را طراز بدیع کلمه‌اش عالم بیان را روح معانی داد و عالم الفاظ را نفوذ حقیقی قدرتش را قدرت عباد منع نمود و سطوت من فی البلاد از اراده‌اش بازداشت بنفسه امرش را نصرت نمود صور معنوی کلمه‌اش بوده هم منصعق نمود و هم حیات بخشید و آگاهی داد صراط از او ظاهر میزان از او باهر در هر حرفی از حروفات بحر عرفان مستور و کوثر ایقان مکنون و این کوثر و بحر مخصوص اولیا بوده و هست یعنی نفوسی که شبهات و شئون اهل عالم ایشان را منع نمود از کأس صبر نوشیدند هنگامی که سمّ بلا را چشیدند ایشانند مظاهر اصطبار و جواهر اخیار علیهم صلوة الله و عنایاته و رحمة الله و مواهبه

سبحانک یا مولی الأسماء و فاطر السماء أسألک بأنوار عرشک و امواج بحر رحمتک و اشراقات نیر فضلک بأن تؤیّد اولیائک علی خدمة امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک ثمّ وفّهم علی الحکمة الّتی نزلتها فی زیرک و الواحک ثمّ أسألک یا مالک الوجود و مربی الغیب و الشّهود بأن تغفر من صعد الیک و رفعته الی افقک الأعلى بقدرتک و قوّتک و سلطانتک و لمنتسبیه ما یقرّبهم الیک انک انت المقتدر العزیز المختار لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الوهّاب و بعد نامه آن حبیب روحانی رسید در ایامی که جناب جوان روحانی علیه بهاء الله الابدی در سجن ساکن و در ظلّ موجود و مزین بود بذکر و ثنای مقصود عالمیان لذا عالم عالم سرور دست داد و بعد از مشاهده و اطلاع قصد افق اعلی نمود تلقاء وجه عرض شد هذا ما انزله المقصود فی الجواب قوله تبارک و تعالی

بسمی الذّاکر العلیم

قد حضر کتابک لدى المظلوم و عرضه العبد الحاضر وجدنا منه عرف حبّک و خضوعک و خشوعک و اقبالک الی الأفق الأعلى و اصغائک حقیف سدره المنتهی و استقامتک علی هذا الأمر الّذی به زلّت الأقدام انا انزلنا لکم من قبل ما نطق بفضلی و عنایتی و شهد برحمتی و عطائی كذلك قضی الأمر من قلم الله مالک الرقاب و کان فی کتابک ذکر من صعد الی افقی و توجّه الی الفردوس الأعلى و الذروة العلیا انزلنا له ما انجذبت به افئدة الأخیار یا قلمی الأعلى اذکر من سمّی بأحمد الّذی انقطع عن سوائی و اقبل الی افقی و حمل الشّدائد فی سبیلی و سمع شماتة الأعداء لنفسی فی ایامی و قصد المقصد الأقصی و الأفق الأعلى و قطع السبیل للقاء الجلیل و اصغاء الحجّة و الدلیل من لسان ربّه العزیز الجمیل الی ان ورد فی السّجن و قام لدى الباب و سمع التّداء بأذنه و رأى الأفق الأعلى بعینه نشهد أنّه فاز بما انزله الرّحمن فی کتب القبل و بشّر العباد به بالفضل و اخذ کأس اللّقاء باسم مولی الوری و کوثر الوصال بأمره البدیع طوبی له و نعیماً له و هنیئاً و مریناً له أنّه حضر و فاز و سمع و اجاب انا طهرناه حین صعوده و غفرناه فضلاً من عندنا و نسأل الله ان ینزل علیه فی کلّ حین نعمة من عنده و رحمة من لدنه أنّه هو ارحم الرّاحمین و اکرم الأکرمین و هو الفضّال القدیم طوبی لمن زاره بما نطق به قلمی فی سجنی و جرى من لسان عنایتی أنّه من اهل هذا المقام الرّقیع

یا محمّد رضا علیک بهاء الله فاطر السماء قد ذکرنا اباک بما لا یعادلّه ذکر من الأذکار اشکر ربّک بهذا الفضل الّذی به انارت الآفاق انا نامرک و الّذین معک بالصّبر الجمیل و انا الصّبار الحکیم لعمر الله لو یظهر ما قدر له اقلّ من سمّ الابرّة لتطیر الأرواح و تهتّزّ الأجساد ان ربّک هو التّاطق فی المآب

بلسان پارسی بشنو الحمد لله فائز شد بانچه که در کتب الهی از قبل و بعد مذکور و مسطور است شنید و دید آنچه را که از برای او از عدم بوجود آمد قبل از صعود و بعد باثار قلم اعلی فائز گشت قد ذکره بذکر لو یلقى علی التراب یهتّزّ و یقول لک الحمد یا مولی الأسماء و لک الثّناء یا فاطر السماء ترا وصیت مینمائیم بصبر و اصطبار و عمل خالص پاک چه که او در

مقامی است که میشوند و می‌بیند هیچ امری از امور شما نزد او مستور نیست یسمع و یری انّ ربّه هو السّمیع البصیر دوستان آن ارض را مکرّر ذکر نمودیم مخصوص در این ایّام از برای هر مدینه و شهر و قریه نازل شد آنچه که عرفش قطع نشود و بافصح بیان اولیا را ذکر نماید طوبی للفاضلین الحمد لله رب العالمین انتهى لله الحمد قبل از صعود بحضور فائز و بعد از صعود فائز شدند بآنچه که ببقآء ملک و ملکوت باقی و دائم است و در حین نزول زیارت ملاً اعلیٰ بهنیئاً ناطق و بمریئاً ذاکر فی الحقیقه این ایّام صعود است چه که فائز میشود انسان بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد باری در هر حال حقایق الفضل و العطاء و زمام الذّکر و الثّناء در قبضه قدرت اوست انّه هو الفرد الواحد المشفق الباذل الکریم لا اله الا هو العلیم الحکیم

و اینکه مرقوم داشتند مدّتهاست خبری از ساحت مقصود نرفته یک سنه قبل بل ازید که آن مرحوم بطراز حیات ظاهره مزین بود جواب نامه آن حبیب مکرم را این عبد نوشته ولكن نظر بظلم ظالمی که بر سریر حکومت این ارض ساکن در ارسال آن تأخیر رفت چه که آن ظالم هر یوم در صدد بوده و بعد از تغییر و تبدیل او آن نامه ارسال شد امید هست تا حال رسیده باشد الحمد لله در ساحت امنع اقدس مذکور بوده و هستید تأخیر جواب را حوادث ایّام سبب بوده و هست چندی است در این ارض منکرین و معرضین بکلمات نالایقه ناطق اگر در ارسال تأخیر رفت ولكن حقّ جلّ جلاله را از اظهار امر هیچ شیئی از اشیاء نه از بآساء و نه از ضراء و نه اعراض معرضین و نه انکار معتدین و نه سطوة ظالمین منع نموده و نخواهد نمود انّ ربنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم هو المقتدر القدیر

در این حین نامه‌ئی که بحیب روحانی جناب آقا محمّد علیه بهآء الله ارسال نمودند بساحت اقدس ارسال نمود و امام وجه بشرف اصغا فائز و از برای مرحوم مرفوع علیه بهآء الله و رحمته و فضله طلب آموزش نمود و همچنین از برای منتسبین مرحوم ذکر بدیع مسئلت کرد مجدّد هر یک بذکر مقصود عالمیان و عنایت و رحمتش فائز گشتند واحداً بعد واحد لدی الوجه مذکور این خادم فانی از حقّ میطلبید از برای کل خیر دنیا و آخرت را مقدّر فرماید و اینکه مذکور نمودند رمس مطهر یعنی قبر را شکافتند لله الحمد بعد از صعود هم بر او وارد شد آنچه که ملاً اعلیٰ بذکرش ناطق این اعمال شنیده است که سبب محرومی عباد و نزول بلایا از قبل و بعد شده بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس اعلیٰ فرمودند از این فقره محزون مباش قسم بافتاب عدل که از افق سماء امر اشراق نموده آثار این عمل از دفتر عالم و صحف الله محو نخواهد شد مشرکین حضرت قدّوس را بعد از شهادت سوختند و نقطه اولی روح ما سواه فداه را بعد از ارتقاء روح من غیر کفن و ستر عمل نمودند آنچه که آثار شقاوت و قساوت آن نفوس بدوام ملک و ملکوت باقی و دائم است یا محمّد رضا از ظلم فراعنه ارض و جبابره عصر ظاهر شده آنچه که اهل مدائن عدل و انصاف نوحه مینمایند جمیع بلایا که از اوّل امر تا حین باین مظلوم رسیده چون لله و فی سبیل الله بوده محبوب بوده و هست مجدّد منتسبین را از جانب مظلوم ذکر نما و تسلّی ده بگو اگر بلایای وارده بر نفس حقّ ذکر شود عالم وجود رجای عدم نماید انّ ربکم هو الصّبار و هو السّتار و یا امر احبائه بالستّر الجلیل و الصّبر الجمیل منتسبین جناب محمّد الّذی فاز و طاف و یكون حاضراً لدی الوجه را از قبل مظلوم تکبیر برسان انا ذکرنا اباه من قبل بذکر جعله الله مالک الأذکار البهآء من لدنا علیکم و علی من تمسک بحبل الله ربّ الأرباب انتهى امواج بحر رحمت بی در بی بکمال اوج ظاهر طوبی از برای نفوسی که این ایّام صعود نمودند چه که فائز شدند بآنچه شبه و مثل نداشته و ندارد باری این خادم کل را تکبیر میرساند و از برای هر یک تأیید می‌طلبید تا فائز شوند بآنچه که ذکرش در کتاب الهی مخلّد شود انّ ربنا الرحمن هو العزیز الفضال السلام و الذّکر و البهآء علی عباد الله الّذین ما منعهم ضغائن الأشرار عن التّوجّه الی الله مالک الرقاب

خادم

* * *

ط

ورقه مخدّره خدیجه بیگم علیها بهاء الله ملاحظه نمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

حمد مقصودی را لایق و سزااست که بیک کلمه خرق حجبات غلیظه فرمود و اهل عالم را بافق اعلی راه نمود اینکلمه علیا اگرچه واحد است ولکن آثار مختلفه از او ظاهر گاهی اثر سیف از او مشهود چه که تسخیر قلوب مقدّسه و فتح مدائن افتده و نفوس زکیّه در اینظهور اعظم با او بوده و هست و هنگامی ماء حیوان از او جاری و آثار آن از او ظاهر چنانچه مشاهده شد چه بسیار از تشنگان بادیه‌های هجر و فراق را کوثر وصال بخشید و چه بسیار از مردگان را از نفعه‌اش بزندگی دائمی فائز نمود سبحان الله نفوس غافله که در هیماء هاویه ساکنند ظلمت را بجای نور اخذ نموده‌اند و جغد را مقام عندلیب السن ذرات شهادت می‌دهد بر غفلت و نادانی و ضلالت و بیخبری آن قوم آگاه نیستند و گواهی می‌دهند در بحبوحه عدم دعوی وجود مینمایند آنچه بگویند نزد صاحبان بیان از نعیق پست‌تر است و از نعیب کمتر ساجد خفاشند و بگمان خود بحق مقبل آنه بری منمهم و من الذین اتبعوهم من دون بیته و امر من لدی الله العلیم الخبیر پست‌فطرتی و بی‌شعوری بمقامی رسیده که داهیه دهما را مخلص و تابع و خاضع و ساجد و راکعند شصت سنه از عمرش رفته تازه دلبری آغاز نموده و همج رعاع ارض را بهاویّه خود دعوت مینماید سبحان الله عجب طالبها و عجایب مطلوب در عالم ظاهر شده آیا انصاف از ما بین ناس فرار نموده و یا آفتاب بینائی غروب کرده چه شده که صاحبان ابصار ظاهره از مشاهده محرومند و دارای آذان از شنیدن ممنوع از قبل شنیده بودیم بعضی ساجد بقرند و برخی عابد عجل ولکن اینکلمه را تصدیق درست نمینمودیم و بعوالم ظنون و اوهام راجع می‌کردیم حال در ظاهر ظاهر مشاهده شد که رب العالمین را گذارده‌اند و بخراطین تمسک جستند فرات رحمت الهی را گذاشته‌اند و بصدید جحیم مقبل و متوجه این خادم متحیر که چه بگویند و چه تحریر نماید آنمخدّره و سایر اوراق و کنیزان الهی و عباد منصفین شاهد و گواهند که احدی از آن لجوج عنود اطلاع نداشت اینعبد بامر حق جلّ جلاله سالها با او بوده مع علم کلّ باینفقره از اینعبد حرفی استفسار نمودند سیلی از ظنون و نفوسی از اوهام آن ممدود و این سالک ضعیف الطالب و المطلوب و السالک و المسلوک حال از رجال گذشتیم داهیه دهما چه می‌گویند در اول ظهور حضرت اعلی روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه او و دو برادرش در کمال عداوت و بغضا بودند اکثری از اهل بلد بر اینفقره مطلعند در منازل و محافل و مجالس گفته‌اند آنچه را که قلم از ذکرش شرم مینماید در این ظهور نظر بنسبت چند یومی اظهار اقبال نمودند و بعد بدسیسه‌های خناسیه و اعمال فاسده مشغول گشتند حال بعد از شصت سال عشاق جدیده یافت شده تبّاً للعشاق و تبّاً للمعشوق اگر فی الجملة در اطوار و رفتار او تفکر نمائید حقیقت دنیا را مشاهده مینمائید که در لباسهای ملوّنه ظاهر شده سبحان الله هر صاحب بصری متحیر و هر ذی فکری متفکر انسان که از مذهب عاری شد می‌گوید آنچه را که میخواهد و عمل مینماید آنچه را که نفسش بان مایل است کنیزان الهی را جمع نمائید از قول اینفانی تکبیر برسانید و بگویند امروز روز بصر است چه که حق ظاهر و آثارش باهر و

امروز روز آذانتست چه که ندایش مرتفع بشنوید و باو تمسک نمائید تمسکیکه نار است از برای قلب معرضه کبری و معرضین و معرضات و نور است از برای دوستان حق جلّ جلاله نار نفس و هوی بشائی در او مشتعل که جز حق از احصای آن عاجز و قاصر است و جمیع قصور بنفوس مقبله راجع چه که عبودیت آن نفوس سبب طغیان داهیه شده تا حال اینعبد فانی نظر ببعض امور اطوار او را ستر مینمود ولکن در این سنه که هزار و دوپست و نود و نه است ظاهر شد از او امریکه از شیاطین قبل و بعد ظاهر نشده یشهد بذلک من عنده امّ الکتاب بیست سنه حق جلّ جلاله فواحش او را ستر نمود و همچنین اینعبد فانی ولکن در این کرّه واجب شد که بعضی از اطوارش ذکر شود تا عباد الله و امائه اطلاع یابند و او را بشناسند باری هر ذی بصری ادراک نموده و مینماید و از اطوار اشرار و اخیار ممتاز میشوند شیریه کبری که جمیع امورش واضح و معلوم است طوبی للمتفرّسین و نعیماً للتّأظرین الحمد لله ربّ العالمین بعد از وصول نامه آنمخدره و اطلاع بما فیه توجه بافق اعلی و ذروه علیا نموده در ساحت امنع اقدس اعزّ ابهی عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فیملکوت البیان قوله عزّ و جلّ

بسمی الظاهر الخبیر

یا امتی امروز ندای الهی از جمیع جهات مرتفعست و ذرات کائنات بشنای منزل آیات مشغول ولکن کلّ غافل و محبوب خلق عالم در لیالی و ایام منتظر ظهور حق جلّ جلاله بودند و بیادش مسرور و بخیاالش مشغول و چون مشرق ظهور و مکلم طور از افق سماء معانی ظاهر و مشهود بعضی بر اعراض و برخی بر انکار و حزبی بر اعتراض و گروهی فتوی بر قتلش دادند لم یزل و لا یزال احزاب ارض باین اعمال شیعه مردوده مشغول بوده و هستند مگر نفوسیکه پا بر عالم گذاشتند و قصد مالک قدم نمودند این نفوس را دمدمه مدافع ظالمین و صلیل سیوف منکرین و طنطنه صفوف و سطوت الوف و اعراض علما و ضوضاء عرفا منع نموده و نمینماید ایشان بحق ناظرند و بذیلش متشبّث این نفوس از بحر اعظم میآشامند و از دوش فارغ و آزاد انشاء الله نعیق اکبر اماء آن ارض را از ریح اظهر منع ننماید بگو ای کنیزان الهی شما بحق منسوید و باسمش مذکور جهد نمائید تا حبل محکم این نسبت قطع نشود و در هر حین محکمر مشاهده گردد امروز روز ذکر و بیانست و روز ظهور مراتب و ایقان چه که مقصود عالمیان بر عرش مستوی مبارک نفسیکه از انوار صبح ظهور منور شد و بعرفان حق جلّ جلاله فائز گشت قسم بنقطه توحید که از افق سماء کتاب الهی لائح و مشرقست اگر خلق عالم در یک ساعت بانصاف آیند و تفکر نمایند بانوار ظهور حق منور گردند از برای بعضی آمال سبحات جلال گشته و از برای برخی عمّامه و عصا از حق بطلبید حجاب اکبر را باصبع قدرت خرق فرماید تا کلّ بافق اعلی توجه نمایند و باشراقات انوار آفتاب ظهور فائز گردند بگو ای کنیزان حق از کأس علیا بنوشید و از قدح اعلی بیاشامید صد هزار بحر طائف این قدح و هزاران دریا خاضع این کأس بذکر دوست مشغول شوید و از فرات محبتش بیاشامید حزیکه الیوم خود را از اهل حق میشمزند از جمیع خلق پست‌ترند بگو ای بی‌بصران اوراق غافلین را بخوانید و در او تفکر نمائید که شاید از طنین و سجین فارغ و آزاد شوید و قصد علّیین نمائید حمد کن محبوب عالم را که از قبل و بعد ترا ذکر نموده انشاء الله سبب اتحاد شوی و بآنچه سزاوار یوم الهی است توجه نمائی انتهی

لله الحمد آفتاب عنایت حق مشرق و سماء فضلش مرفوع دیگر احتیاج باذکار نالایقه اینعبد نبوده و نیست بیانات ملاً عالین نزد عرف بیانش معدوم تا چه رسد برطب و یابس این بنده و امثال این بنده از حق سائل و آلمم که اماء آن ارض را تأیید فرماید بر استقامت کبری انشاء الله آنمخدره در جمیع احوال بذکر غنی متعال مشغول باشند اگر گاهی در ارسال جواب خادم تأخیر رود این از تقصیر نبوده و نیست حق شاهد و گوا هست که از کثرت تحریر جواب بعضی از دوستان الهی یکسسه گذشته و هنوز موفق بر جواب نشده‌ام از او اعانت میطلبم که قوه عنایت فرماید و قوت بخشد و اعانت غیبیه دست گیرد که شاید از

عهده این خدمت مهمّ خطیر برآیم آنمخدره در جمیع احیان بذکر حق مأنوس باشند و بفرح اعظم مسرور چه که بذکر حق فائزند و در محضرش مذکور ان اعرفی هذا الفضل العظیم و قولی لک الحمد یا اله العالمین

عریض اماء الله در ساحت امنع اقدس بتفصیل عرض شد فرمودند ای کنیزان الهی دوستان حضرت محبوب از ذکور و اناث از اوراق و اثمار شجره مبارکه محسوبند و جمیع در منظر اکبر در یک صف قائم و محترم امتیاز از مراتب استقامت و محبّت و شوق و شغف ظاهر میشود انّ اکر مکم عند الله اتقیکم بالاعمال یظهر مقامات النساء و الرجال و الا کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند مگر نفوسیکه از اثر قلم اعلی تخصیص یافته اند جمیع را امر باخلاق روحانیّه و کلمه طیّبه و اعمال مرضیه نمودیم ای دوستان شأن شما عنایت و شفقت و مرحمت است بر کنیزان حق تعدی منمائید بکمال رفق و مدارا سلوک کنید آیا نشنیده اید ما انزلناه بلسان القوم جمیع بار یکدارید و برگ یکشاخسار و عرف این بیان از کتاب اقدس هم استشمام میشود قسم بآفتاب ظهور از جمیع بیان اینمقام ظاهر حق جلّ جلاله از ملکوت فضل در سجن اعظم کلّ را بمحبّت و مودّت و وداد و اتحاد امر نموده ای دوستان از شما انوار عدل باید مشاهده شود بشأنیکه بر ظلمت ظلم فائق آید اگر از قلم اعلی بشنود آنچه را که بان امر فرموده البتّه در ملک ظاهر شود آنچه که سبب و علّت نجات و فراغت کلّ است یا خدیجه بشنو ندای مشرق نور احدیه را دوستان از رجال را وصیت نمودیم بآنچه که سزاوار است و همچنین اماء الله را وصیت مینمائیم بسکون و وقار و محبّت و مودّت خلق ذکور و اناث از برای امتزاج و ایترافست نه از برای مخالفت و مباینت کلّ را در این حین که اول ظهر است وصیت مینمائیم باعمالیکه از شنیدن آن بهجت و سرور حاصل شود العاقبه لمن تمسک بالتقوی معرضاً عن الهوی و الحمد لله ربّ الآخرة و الاولى انتهى

انشاء الله انوار آفتاب نصح قلم اعلی قلوب من علی الارض را منور سازد و باسایش حقیقی رساند یا اینها الورقة انسان هنگامیکه در بدایع عنایات و ظهورات الطاف الهی تفکر مینماید تحیر او را اخذ میکند بشأنیکه قادر بر تکلم نیست حال ملاحظه کنید و در بیانات منزل آیات نظر نمائید هر کلمهئی بشفقته نازل که عرف آنرا هر صاحب انصافی مییابد جمیع اشیا امروز متحرک و منجذبند سبحان الله چه شده که بعضی مخمود دیده میشوند امید هست که از ظهورات فضل بیمنتهاش افنده و قلوب باقلیم محبت و وداد توجه نمایند حق شاهد و گواهد که اینفانی در لیالی و ایام مسئلت مینماید که کلّ را بنور اتفاق منور سازد و باخلاق روحانیّه موفق دارد اوست شنوا و اوست مجیب و اوست توانا و اوست دانا انشاء الله آنمخدره قانتات آن ارض را بعنایات حق جلّ جلاله بشارت دهد تا کلّ در این یوم الهی بآنچه سزاوار است قیام نمایند و اینعبد هم رجال یعنی دوستان حق را بکمال عجز و ابتهال ذکر مینماید و از حق مسئلت میکند که ایشانرا باظهار مودّت و محبّت و شفقت مؤید فرماید انّ ربنا الرحمن لهو المقتدر علی ما اراد لا اله الا هو التّاصح المشفق العلیم البهّاء الظّاهر الباهر السّاطع اللّاح المشرق من افق عنایة ربنا علیک و علی القانتات اللّائی شربن کوثر الاستقامه من ایادی عطاء ربهنّ فی هذا الیوم العزیز البدیع

خادم

فی ۸ شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۹

مکتوب دیگر آنورقه که از قبل دو ورقه از اوراق نرجس خاتون و سکینه خاتون علیهما بهاء الله نوشته بودند رسید الحمد لله عرف محبّت محبوب عالمیان از آن استشمام شد انشاء الله آنمخدره لا زال بذکر حق و خدمت حق مشغول باشند آنچه ذکر نمودید تمام در ساحت امنع اقدس اعرفی اعلی عرض شد مخصوص هر یک از اوراق مذکوره آیات الهی نازل انشاء الله بان فائز شوند و از بحر عنایت بیاشامند

هذا ما نزل للورقة نرجس عليها بهاء الله قوله جلّت عظمته

هو السّامع المجيب

یا امتی یا ایّتها النّاطرة الی افقی ان افرحی بما ذكرت لدى المظلوم و نُزلت لك آیات الله المهیمن القیوم در عنایت و الطاف حق تفكّر نما چه مقدار از علما و فضلا و فقها که در لیالی و ایام بذکر حق مشغول بودند و در مساجد باسمش ناطق و در جمیع احیان سائل و آمل که بلقائ مطّلع امر فائز شوند و چون فجر ظهور طالع و انوار وجه مشرق کلّ بر اعراض قیام نمودند الاّ من شاء الله قدر مقام خود را بدان و بگو

لك الحمد یا الهی بما عرفتنی ما احتجب عنه علماء ارضك و فقهاء دیارك و ایدتنی علی شأن تحرّك علی ذكری قلمك الاعلی فی مقامك و سجنك اسئلک بانوار وجهك و نار سدرتك بان تكتب لامتك هذه ما ینبغی لعزّك و کرمك و الطافك انّك انت المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یكون

طوبی لك یا نرجس بما اقبلت الی المظلوم و اردت ما کان مسطوراً فی كتب الله ربّ العالمین ان اشکری ربّك الرّحمن انه زین اباک بطراز الغفران فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم و ما اردت فی اللّقاء انه یكتب لك اجره و یوصیک بالتّقوی الخالص و ما ینبغی لایام الله العلیم الخبیر كذلك ذکرک لسان العظمة بما لا یعادله شیء فی الارض ان احمدی بذلک انه لهو السّامع المجیب

و هذا ما نزل لاختها سکینه علیها بهاء الله قوله جلّ و عزّ

بسمی الظّاهر المقتدر علی الاسماء

یا سکینه جمال قدم از شطر سجن اعظم ترا ذکر مینماید و بآنچه که سبب و علّت علوّ و سموّ است وصیّت میفرماید امروز روز عمل خالص است و روز استقامت کبری انشاء الله بشأنی بر امر مستقیم باشی که ضوضای مشرکین و مشرکات ترا از منزل آیات محروم نسازد شیاطین بهر اسم و هیئت و هیکلی ظاهر و بر مرصّد منتظر انشاء الله لا زال در ظلّ حق محفوظ باشی و بانوار فضلش منیر البهّاء علیک و علی امّک انا نبشّرها بعنایتی و فضلی الّذی سبق من فی السّموات و الارضین انتهى

الحمد لله دو ورقه که ذکرشان نمودید بشرات کبری فائز و باین آیات محکّمات ذکرشان از سماء مشیّت در کتاب الهی مذکور طوبی لهما چه که فائز شدند بآنچه که از برای آن مثل و شبه نبوده و نیست آنچه از بحر جود طلب نمودند فائز شدند چه که کلمه غفران از لسان رحمن در باره آب جاری و نازل ان ربّنا الرّحمن لهو العطوف الغفور الکریم و اینکه آنمخدره ذکر جناب محبوب فؤاد حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله و عنایته نموده بودند و همچنین ذکر وصلت را اینفرقه تلقاء وجه محبوب عالمیان عرض شد و بطراز اذن فائز فرمودند انشاء الله مبارکست الیوم هر نفسی بجناب میرزا علیه بهائی بهر قسم اظهار خلوص و محبّت و مودّت نماید نزد حق جلّ جلاله مذکور و در کتاب مسطور انتهى

اینکلمه مبارکه فی الحقیقه عرف عنایات لا نهاییه از او استشمام میشود طوبی لمن وجد و فاز و بشارت دیگر آنکه ذکر ابناء و اختین و بنت آنمخدره علیهم بهاء الله که در نامه مذکور تلقاء وجه مالک ظهور عرض شد و مخصوص هر یک از سماء فضل آیات باهرات و کلمات طیّبات نازل انشاء الله بزیارت و قرائت آن فائز شوند و بما ینبغی عامل

هذا ما نزل لجناب نصرالله قوله جلّ اجلاله

بسمی العزیز العلیم

ای نصرالله بحبل تقوی تمسک نما و بذیل تقدیس تشبثت عالم را غبار تیره هوی از فیوضات مالک وری منع نموده از حق بخواه تا ترا باستقامت کبری مؤید فرماید و هر نفسی باو فائز شد از اهل بها در کتاب اسما مذکور و مسطور و محسوب جهد نما تا بان فائز شوی و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد گردی قد ذکرناک بهذا الذکر لتشکر ربک الذاکر الحکیم و هذا ما نزل لجناب میرزا آقا قوله جلّت عظمته

بسمی المشرق من افق العالم

یا عبد ان استمع نداء من خُلق العالم لعرفانه و نزلت الکنب لاطهار امره و الرّسل لتبلیغ احکامه و ایامه انه ینطق فیکلّشأن انه لا اله الا انا المظلوم الغریب قد اخترت الذلّة لعزّ العالم و البلاء لعلو اهل البهَاء و الغریة لبلوغ العباد الی الوطن الاعلی المقام الذی جعله الله مقدساً عن کلّ ذکر بدیع انک اذا سمعت ندائی و فرت بآیاتی قل
لک الحمد یا من ذکرنتی بلسانک اشهد انک جئت لنجاة الامم لا اله الا انت المقتدر القدير
کذلک ذکرناک و انزلنا لک ما تضوّع به عرف عنایتی و رحمتی الّتی سبقت من فی السموات و الارضین
و هذا ما نزل لمن سمی بحیب الله قوله تبارک و تعالی

بسمی العزیز الکریم

یا حیب زین لسانک بذکری و قلبک بطراز حبّی و رأسک باکلیل الاستقامة علی هذا النبأ العظیم دع ما عند القوم و تمسک بحبلی المتین انه ینجیک و یحفظک و یسقیک ریحی حبه ید عطائه انه لهو المعطى الکریم اذا فزت بآیاتی ان اشکر الله الذی ایدک علی عرفانه اذ کان الناس فی ریب مبین کذلک ماج البحر اذ سرت نسماط الوحی فیهذا الحین
و هذا ما نزل للورقة الّتی سمیت بملکه قوله جلّ کبریآته

بسمی المشفق العطوف

یا ملکه طوبی از برای تو چه که فائز شدی بانچه که اکثر رجال از او محرومند انشاء الله در حبّ و اقبال ثابت و راسخ باشی چه که اریاح امتحان و افتتان در مرور است مقام اعظم لا مثل له رایگان بدست نیفتد الا بفضل و جوده مخصوص این ایام که دخان تیره در مکانی ظاهر و ابصار بعضی را از مشاهده انوار وجه محروم داشته و میدارد در جمیع احوال بحق ناظر باش و بذیلش متشبثت انه مع کلّ عبد استقام و کلّ امة استقامت البهَاء علیک و علی امک و اخوانک من لدن ربک الفضال القدیم
و هذا ما نزل للاخت قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمی الغفور الرحیم

ای امة الله مالک اسما از سجن عکّا بتو توجه نموده و ترا بافق اعلی دعوت مینماید طوبی از برای امائیکه بانوار عرفان منور شدند و از ریحی مختوم الهی آشامیدند ایشان فی الحقیقه رجالد بل فوارس میدان چه مقدار از عباد که بظنون و اوهام از انوار یقین محروم مشاهده میشوند و چه مقدار از اماء که باسم مالک اسما جمیع حجبات را خرق نمودند و بحق وحده ناظر و متوجهند نعیماً لعبد فاز و لامة فازت

و هذا ما نزل للاخت اخرى قوله جلّ و عزّ

بسمی التّاصح العلیم

یا امة الله بحق ناظر باش و بحبل عنایتش متمسک بهترین جامه عالم جامه خُلق است نعیم از برای نفوسیکه باین طراز امنع اقدس مزین شدند و بما انزله الله فی الكتاب عاملند امروز روزیست عزیز قدرش را بدانید و آنچه سبب و علت ذکر باقیست توجّه نمایند آنه ینصح عبادہ و امّانہ طوبی لكلّ سامع مجیب و لكلّ عامل مستقیم انتهى

فی الحقیقه فضل بیمنتھی ظاهر چه که چند شهر قبل جواب نامه آنمخدره نوشته شده نظر بانقلابات اطراف در ارسال آن بملاحظه حکمت تأخیر رفت در این حین که آخر نهار یوم دوشنبه سیزدهم شهر صفر است جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله عریضه بساحت اقدس ارسال نمود و نامه آنمخدره را ارسال داشت و بعد از مشاهده و اطلاع در ساحت اقدس اعلی عرض شد و گمان نمیرفت که این حین بحر عنایت بر حسب ظاهر باین فضل اعظم مشاهده شود چه که وقت ارسال مراسلات بود و از یکطرف تحریر آیات باری بعد از اطلاع و عرض فی الحین مشاهده شد شمس بیان از افق فضل مقصود عالمیان تجلّی فرمود بشأنیکه از برای اینبعد مجال تحریر بتمامه نماند تشهد الذّرات بفضله و عنایتہ و رحمتہ بمجرّد عرض مخصوص هر یک از اسامی مذکوره آیات باهرات از سماء مشیّت ظاهر و نازل چنانچه مشاهده شده و میشود آنمخدره کلّ را بعنایت حق بشارت دهند و آنچه الیوم اهمّ از کلّ امور است اتّحاد دوستان الهی است نیکوست حال نفسیکه سبب اتّحاد شود و مقام سابقین و قائمین را بشناسد آنه بهدی من یشاء الی صراطه المستقیم فی الحقیقه فضل حق در باره آنمخدره بشأنی ظاهر که اگر بدوام ملک و ملکوت شکر نمایند هرآینه از ادای شکر حرفی از آنچه نازل شده برنیاثید اینبعد و آنمخدره و من علی الارض کلّ عاجز و قاصریم و از او مدد میطلبیم که شاید در یومش خدمتی از ما برآید و یا نفس فارغی در حبّش ظاهر شود اینبعد هم نفوس مذکوره و همچنین اماء الله آن ارض را تکبیر و سلام میرساند و از برای کلّ توفیق طلب مینماید آنه هو الفیاض الکریم لا اله الا هو العلیّ العظیم

و اینکه در باره حقوق الله نوشته بودید و همچنین سفر زیارت حسب الامر حقوق را دو ثلث صرف امر خیر یعنی عیش جدید نمایند و یک ثلث بساحت اقدس ارسال دارند و اگر بتوانند از مصروف توجّه بساحت اقدس عدد اسم اعظم یعنی نه تومان نزد جناب سمندر علیه بهاء الله ارسال نماید که او بجناب جواد ذاکر برساند و این امور در صورتی محبوب و مقبول است که اسباب آن فراهم آید و بروح و ریحان بگذرد السّلام و الثّناء علی الورقات المقبلات و القانتات المستقیمات المغنیات علی دوحه العرفان آنه لا اله الا هو المقتدر العزیز المتّان

خادم

فی ۱۳ شهر صفر سنه ۱۳۰۰

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

حمد مولی العالم را سزااست که جمیع امم را وحده باسم اعظم دعوت نمود بشأنی که مدافع جدیده و جنود مصفوفه و ضوواء جهلا که باسم علما معروفند او را از اراده مقدّسه اش منع نمود بیک اشراق از آفتاب مشیّت اراده ظاهر و از او کلمهئی در عالم ملک ظاهر و از آن کلمه عوالم ما لا نهاییه خلق شد گاهی بصورش نامید و هنگامی بناقور مرّه بالصراط و اخری بالمیزان و جمیع علامات قیامت و اشراط ساعت بامر مالک احدیّه از این کلمه محکمّه بدیعه ظاهر جلّت قدرته و عظمت قوّته و تعالی سلطانه اوست واحدی که مقدّس از اعداد است و ظاهری که منزّه از شهود و ظهور و بیان کلّ رسل در طور عرفان ارنی گویان و این عبد تلقاء حضور متحیّر و حیران

سبحانک یا اله الأسماء و المقدّس عمّا خلق فی الأرض و السّماء أسألک بأنوار وجهک بعد فناء الأشیاء و ظهورات قدرتک فی ملکوت الانشاء بأن توفّق عبادک الّذین منعوا عن الاصفاء اذ ارتفع ندانک الاحلی و بعدوا عن منظرک الأعلى اذ ماج بحر عنایتک و فتح باب اللّقاء علی من فی ارضک و سمائک ای ربّ أسألک بقدرتک الّتی احاطت الأسماء بأن تعرّفهم ما غفلوا عنه و تؤیّدهم علی عرفان مطلع ذاتک و مشرق آیاتک و معدن علمک و مظهر نفسک اسألک یا الهی بشؤوناتک و ظهوراتک و آیاتک و بیّاتک بأن ترزّین عبادک بأثواب الصّدق و الانصاف لیتفکّروا فی امرک و ینصفوا فیما ظهر من عندک فی ایامک هذا یوم یا الهی امرت الکلّ بلسان مبشّر امرک و الناطق باسمک بأن ینظروا الیک بعینک لا بما فی البیان فلمّا ظهر من کان مکنوناً فی ازل الازال اعرضوا عنه عبادک و خلّک الّذین تمسّکوا بحبال الأوهام ای ربّ اید عبادک علی عرفانک ثمّ اشریهم رحیق وحیک لیجذبهم الی سماء علمک و ینورهم بأنوار شمس الیقین الّتی اشرقت باذنک و ارادتک ای ربّ تراهم یتکلّمون بما تکلمت به امّة الفرقان فی القرون و الأعصار و اذا جاء الامتحان ظهرت منهم الضّغینه و البغضاء علی شأن افتوا علی من ذکره فی اللّیالی و الاّیام ای ربّ خذ ایدای عبادک بذراعی قوّتک و قدرتک ثمّ خلّصهم من غمرات الظّنون و الأوهام لیدعوا ما عندهم و یتوجّهوا الی مشرق وحیک الّذی به ظهر ما کان مکنوناً فی کنائز کتیبک و مخزوناً فی خزائن علمک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم تعطی و تمنع و انت القادر العالم العزیز الحکیم الصّلوّ الطّاهر من الأفق الأعلى و السّلام النّازل من سماء عنایتک یا مالک الأسماء علی الّذین قاموا علی الذّکر و البیان لنصرة امرک و اعلاء کلمتک بین الأدیان و علی الّذی قام فی أوّل ایامک علی ذکرک و ثنائک بین خلّک و شهد له القلم الأعلى باقباله و خضوعه و خشوعه لطلعتک هو الّذی سمع شماتة الأعداء و ورد علیه فی سبیلک ما ناح به اصفیائک ای ربّ فاكتب له من قلمک الأعلى ما یرتفع به ذکره فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم

یا محبوب فوادی قد سرّی اثر قلمکم و اجتذبنی ما جرى منه فی ذکر محبوبنا و محبوبکم لعمر المحبوب قد اخذنی الشّوق و الاشتیاق من بیاناتکم الّتی ما حکت الا عن ظهور الله و سلطانه و ما دلّت الا الی صراطه و شربت من کلّ حرف من

حروفاته کوثر المحبّة و الوداد فلما اسكرنى رحيق بيانكم الأحدى فى ذكر الله مالك الورى قصدت الأفق الأعلى و حضرت تلقاء العرش و عرضت ما ناديت به الله ربنا و ربكم و رب من فى السموات و الأرض اذا نطق لسان العظمة بما تعجز عن ذكره السن البرية قوله جل كبرياته

طوبى لك يا على و طوبى لك يا اكبر نعيماً لك يا ذاكرى و رحمتى عليك يا ايها المقبل الى افقى در احتجاجات خلق تفكر نما مع آنكه گواهی داده و میدهند بر ظهور حقّ جلّ جلاله ایام را بانتظار میگذرانند و از سلطان ظهور محروم و ممنوعند حقّ منبعی که مقدّس و منزهست از اشارات و دلالات و کلمات من على الأرض او را باوهم خود میسجند و بر اعراض قیام مینمایند بیک کلمه تمسک جسته‌اند و از کتب لاتحصی خود را محروم نموده‌اند اینکه ذکر شد شأن ملل قبل است در اهل بیان ملاحظه نما که فى الحقیقه سبب و علت حیرت است هیچ ملتی باحتجاب این قوم دیده نشد آفتاب حقیقت مشرق و ظاهر و نیر اعظم طالع و لائح مع ذلك غافل و ایکاش بغفلت کفایت میشد گفته‌اند آنچه را که ملاً روح در ظهور خاتم انبیا نگفته و یهود در ظهور مسیح بامثال آن تکلم نموده مع آنکه نقطه بیان بأعلى النداء ندا فرموده و جمیع سبل را قطع نموده چنانچه اگر ذکر صلوة شده فرموده مباد بصلوة در آن یوم اعظم محتجب شوید و اگر ذکر صوم فرموده فرموده ایاک ایاک ان تحتجب به و اگر علامات و اشاراتی بیان فرموده بکمال تصریح فرموده انه لا یشار بشارتی و لا بما ذکر فى البیان یا على این کلمه سلطان کلماتست در بیان میفرماید جمیع بیان ورقه‌ئی از حدایق اوست اگر مقبول واقع شود یا على جمیع عبادات و عبارات و کلمات و آیات و بینات را معلق بارادة سلطان احدیه نموده از برای هیچ صاحب بصری مجال توقّف نبوده و نیست سبحان الله مع ذلك چه وارد شده و ایکاش نفوس مجعوله موهومه از امر مطلع بودند لعمر الله احدی جز نفسین مطلع نبوده چنانچه از قبل از قلم اعلى جاری این اذکار که از قلم اعلى جاری میشود نظر بانست که شاید بعضی از نفوس که دارای رمقى از حیوة هستند عارف شوند بآنچه که از او غافلند هذا من فضل ربك البازل الکریم لو لا ذکرى ما نزل البیان یشهد بذلك کلّ الأشياء و لکن القوم فى اعراض مبین

دوستان آن ارض را که از رحيق عرفان آشامیده‌اند و بطراز یقین مزینند از قبل مظلوم تکبیر برسان قل ان اعرفوا مقاماتکم ثم احفظوها باسم ربکم الرحمن هر یک در سبیل الهی حمل بلایا و رزایا نموده شنیدند آنچه را احدی نشنیده و دیدند آنچه را نفسی ندیده حال باید قدر خود را بدانند و مقامات خود را حفظ نمایند عنقریب اشجار وجود باثمار خود فائز شود و مشاهده نمایند طوبى لهم و نعيماً لهم انشاء الله شئونات مختلفه دنیا اهل حقّ را از آنچه سزاوار این یوم امنع اقدسست منع نماید دنیا در کلّ حین بزوال و فنای خود شهادت میدهد صاحب سمع و بصر ندایش را می‌شنود و از او فارغ و به ما عند الله ناظر و متمسک انتهى

اینکه در ذکر وصول الواح الهیه و قرائت آن در مجالس متعدده و همچنین در اشتعال احبای الهی در آن ارض مرقوم فرموده بودند نهایت مسرت و انبساط حاصل الحمد لله آن حضرت بر خدمت امر الهی قائمند و در ارتفاع کلمه ساعی و جاهد اگر در نظر باشد در اول ورود ارض سجن حقّ جلّ جلاله آن جناب را امر فرمودند بر حفظ و حراست بیت امر الحمد لله بان موفق بوده و هستید لازال بثناء الله ناطق بودید و بارشاد خلق متمسک این مقامیست که این عبد از ذکر و وصف آن عاجز است ان ربنا الرحمن لهو الشاهد البصیر

و اینکه ذکر نفوس غافله موهومه خناسیه فرموده بودند حقّ شاهد و گواهد که کل باجنحه اوهم طائزند و بالسن ظنون ناطق ابداً خبر نداشته و ندارند يتكلمون بأهوائهم و يحسبون أنهم من المحسنين مقام اقدس امنعی را که نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید بمن از او محتجب نشوید و به بیان و حروفات آن در امرش توقّف نمائید و میفرماید هر وقت ظاهر شود

انا اول العابدین مع ذلك این قوم بی شرم و بی درایت عمل نمودند آنچه را که از اهل تابوت ظاهر نشده انشاء الله بقوت و قدرت الهی مثل جبل راسخ سدی باشید حایل تا طاغین و باغین تجاوز نمایند آنه علی ما یشاء قدیر و اینکه مرقوم فرمودند اراده حرکت بسمت ارض ص بود ولکن از مشورت چنین ظاهر شد که در ارض ط تشریف داشته باشند لأجل حفظ نفوس ضعیفه فی الحقیقه این فقره عین مصلحت و صواب بوده البتّه در مثل چنین وقت حضور آن محبوب در آن ارض لازم انشاء الله در جمیع لیالی و ایام و در جمیع احوال ناظر و مراقب باشند در اکثر الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل خائنین مستعدّ و شیاطین بر مرصّد منتظر انتهی

باید اهل الله ناس را از جنود نفس و هوی باسم مالک وری حفظ نمایند آنه لهو الحافظ المقتدر العلیم الخبیر و اینکه در باره دو جوان مرقوم داشتید که از عنایت حقّ محفوظ ماندند و ببحر اعظم توجه نمودند طوبی لهما ثمّ طوبی لهما این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبد که ایشان را مؤید فرماید بر استقامت بر این امر اقدس اعظم و بحرارت محبت خود ایشان را مشتعل نماید بشأنی که حجبات ظنون و اوهام ایشان را از مالک انام منع نماید ندای رحمن مرتفع و هم چنین نعیق شیطان ایکاش هیاکل موهومه آگاه میبودند لعمر الله کل در بحر غفلت و جهالت مستغرق مشاهده میشوند

اینکه در باره اهل جناب مشکین قلم علیه بهاء الله مرقوم داشتید لله الحمد حقّ جلّ جلاله بعضی از دوستان خود را مؤید فرمود بر اجرای آنچه اراده بر آن تعلق گرفت فی الحقیقه جناب آقا ابوالقاسم علیه بهاء الله بسیار زحمت کشیده اند بکمال روح و ریحان امّ و ابن را بارض مقصود آوردند و ایشان از آن محبوب کمال رضامندی اظهار نمودند اجر حضرتکم علی الله نظر بشفاعت آن حضرت توجه جناب آقا ابوالقاسم بشرف اذن حقیقی فائز و نوشته آن محبوب را هم باین بنده دادند و در ساحت امنع اقدس عرض شد متبسّمأ فرمودند عمل جناب علی قبل اکبر علیه بهائی مبرور و مقبول انشاء الله در جمیع احوال بما ینبغی عامل باشند و در نصرت امر قائم از اول یوم تا حین به ما اراده الله مشغول چه که لازال در صدد هدایت غافلین و اجرای اوامر الهی مؤید بوده و هستند انّ اجره علی الذی فطره بالحقّ انتهی

ذکر جناب آقا محمد حسین علیه بهاء الله هم از لسان عظمت جاری شد و اظهار عنایت فرمودند الحمد لله موقّ شدند با اجرای اراده محبوب عالمیان آن محبوب ایشان را بشارت دهند بقبول ما عمل فی سبیل الله

اینکه در باره جناب میرزا محمد حسین خا علیه بهاء الله مرقوم داشتید چندی قبل از ارض ق تفصیل ایشان را نوشته بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد یک لوح مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاء الله از نفعات بیان رحمن بمقام بلند استقامت فائز گردند طوبی بما حضر مثاله عند من لا مثال له فرمودند طوبی از برای نفسی که در اول جوانی و ریعان شباب بر خدمت امر مالک مبدأ و مآب قیام نماید و بحبش مزین شود ظهور این فضل اعظم از خلق سموات و ارض است طوبی للراسخین و نعیماً للثابتین انتهی

و اینکه در باره جناب آقا شیخ عبدالحسین علیه بهاء الله مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و یک لوح مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاء الله از کلمه الهیه بحور معانی مستوره را ادراک نمایند و از کأس محبت الهی بیاشامند آشامیدنی که اعتراضات علما و اشارات اهل بغضا ایشان را منع ننماید بکمال قدرت و قوت و استقامت بر این امر عظیم قیام نمایند و بخدمت مشغول گردند لذت عالم در این فقره بوده و هست و اگر ثمرات آن در ارض ظاهر شود کل متحیر بل منصعق مشاهده شوند این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که ایشان را از ندای سدره مشتعل نماید اشتعالی که اثر آن در اشجار وجود ظاهر شود لیس هذا علی الله بعزیز و اینکه ذکر عریضه ایشان نمودید در پاکت نبوده نفس اقبال

کتابیست بزرگ و عریضه‌ایست مبسوط هر نفسی که اقبال مینماید نفعه قلبیه او در آن حین بساحت اقدس فائز و بعنایت مخصوصه الهیه مشرف و این از خصائص این ظهور اعظم است لله الحمد باین مقام فائزند

ذکر جناب امیر خان را مرقوم داشتید یک لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و هم‌چنین مخصوص جناب آقا میرزا مهدی لوح اقدس ابداع نازل و ارسال شد امید این فانی آنکه کل از کوثر حیوان بیاشامند و از دریای فضل قسمت برند بسیار حیف است در این ایام که عالم بنور ظهور روشن و آسمان عنایت بنیر اعظم مزین اهل ارض غافل مشاهده شوند امروز روز ظهور عنایات و مواهب الهیست صدهزار طوبی از برای نفسی که فرصت را از دست نداد و در تدارک آنچه از او فوت شد قیام نمود فی الحقیقه اگر نفسی باذن حقیقی توجه نماید از هر ذره‌ئی از ذرات و از هر شیئی از اشیاء این کلمه استماع مینماید ای اهل ارض یوم یوم الهی است ندائی مرتفع است که لم‌یزل و لایزال شبه آن را احدی استماع ننموده و نخواهد نمود و انواری از افق وجه مشرقست که نظیر آن دیده نخواهد شد در این صورت آن محبوب و این فانی و سایر دوستان الهی باید دست بدعا برداریم که شاید احدی از این فیض اعظم و فضل اکبر محروم نشود ناله‌ها و حنینها در قلب مستور و اظهار آن ممنوع الامر بیده وحده لا اله الا هو

اینکه در باره جناب حزقیل علیه بهاء الله و حضور او مرقوم داشتید در مقام کان الله و لم یکن معه من شیء عرض شد هذا ما نطق به لسان الکبریاء

بسمه الفرد الصمد العزیز العلیم

یا حزقیل یا ابن خلیل ان استمع نداء الجلیل الذی یدکرک من هذا المقام التبیل و یدعوک الی الله الفرد الخیر قد تزین الطور بانوار الظهور و السدرة تنادی انه لا اله الا انا الشاهد السميع ان اشکر الله بما جعلک فائزاً بما فاز به الکلیم اذ سمع نداء الله العزیز الحکیم قد انار العالم من انوار الوجه و الأبصار فی حجاب غلیظ هذا یوم فیہ ینادی الکلیم و یقول یا اهل التوریه قد اتی منزل الآیات الذی به ظهر ما کان مکنوناً فی ازل الآزال ان انتم من العارفين ضعوا ما عندکم و خذوا ما امرتم به من لدی الله مالک هذا الیوم البدیع انا نذکرک و الذین آمنوا بهذا الكتاب المبین الذی ینطق فی السجن الأعظم بسطان لا یقوم معه من فی السموات و الأرضین یوصیکم الله بالمحبة و الأمانة و الاتحاد و یامرکم بما ینظر به جوهر الانسان فی الامکان تعالی الرحمن الذی یفعل ما اراد و یحکم ما یرید کذلک ارتفع صریر القلم الأعلى طوبی لمن فاز بالاصغاء و ویل للغافلین انتهى

قسم بافتاب حقیقت که هر نفسی در او فی الجملة استعداد یافت شود البتة از نار کلمه الهی مشتعل گردد ناس غافل و این عبد متحیر و مبهور انشاءالله جمیع از انوار یوم الهی منور شوند و بقلب و جان بافق اعلی توجه نمایند امید هست که غواصان بحر حقیقت لآلی عرفان را امام عیون عالم بحکمت تمام عرضه دارند

یک شر از نار بر جانها زده

صدهزاران سدره بر سینا زده

آیا چه قساوتی قلوب عالم را اخذ نموده که از این حرارت حقیقی معنوی محروم مانده‌اند آیا چه علّتی ابصار را احاطه کرده که از مشاهده انوار محروم گشته اگر این خادم فانی آنچه را که باصغای آن فائز شده عرضه دارد ارض غیر ارض مشاهده شود این بی‌لسان کجا قادر است در مضمار بیان حرکت نماید و این بی‌بصر کجا لایق که در عرصه مکاشفه و شهود قدم گذارد در هر حال بحبل عنایت متمسک و بذیل فضل متشبث باب رجا الحمد لله مفتوحست انشاءالله کل بما ینبغی فائز شوند و پرتو آفتاب عدل تیرگی عالم را محو نماید ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدر

و ذکر جناب نصرالله خان علیه بهاء الله شده بود الحمد لله لدى الوجه مذکور بوده و انشاءالله خواهند بود از تشمت امور محزون نباشند بعد از تفریق نور جمع اشراق نماید این مراتب در بساط عظمت عرض شد هذا ما نطق به لسان الوحي قوله جل کبریائه

يا على قبل اكبر يا ايها الناظر الى وجهي و الساكن في قباب عنایتی ان استمع ندائی من حول ضریحی انه لا اله الا هو الحق علام الغيوب کبر من قبلی علی وجه من سمی بنصرالله فی ملکوت السماء و بشره بما قدر له من لدى الله المهيمن القیوم قل يا الهی و اله العالم و مقصودی و مقصود الأمم اسألك بحفیف سدره المنتهی و لآئی بحر علمک یا مالک السماء و فاطر السماء بأن تكتب لی من قلمک الأعلى ما يجعلنی فی کل الأحوال ناظراً الیک و راضياً بما ينزل من سمآء امرک و ناظراً بشأک بین خلقک ای رب ایدنی علی ما یقی به ذکری فی کتابک انی لا اعلم ما عندک و انک انت المقتدر العالم الخیر ثم اسألك یا الهی بمظهر نفسک الّذی به انار افق سمآء ظهورک بأن تقدّر لی ما ینفعنی فی الآخرة و الأولى انک انت المقتدر علی ما تشآء و فی قبضتک زمام الأشياء لا اله الا انت الغفور الکریم انتهى

و هم چنین دو لوح اقدس مخصوص جناب آقا میرزا محمد تقی و رفیق ایشان جناب شیخ عبدالحسین علیهما بهاء الله ارسال شد لتقرّ عینهما تأیید ایشان را از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم بحر عنایت احصا نشده و نخواهد شد و آفتاب فضل بحدودی محدود نه ولكن مبین و مذکر کمیاب انشاءالله بهمت آن حضرت و اولیای حقّ نفوسی مخصوص خدمت امر معین شوند تا جمیع من علی الأرض را بصراط الله هدایت نمایند این فقره بسیار عظیمست طوی لمن فاز و اینکه در باره مخدره اهل علیها بهاء الله مرقوم داشتید تلقاء وجه عرض شد و یک لوح که مزین بطراز عنایت حقّ جلّ جلاله است مخصوص ایشان نازل انشاءالله بنفحات آیات مظهر بیئات فائز شوند و هم چنین مخصوص ورقه اخت آن جناب علیها بهاء الله لوح اقدس نازل انشاءالله بزیارت لوح الهی فائز شوند و اینکه ذکر جناب آقا سید ابوالقاسم از اهل ص علیه بهاء الله نموده بودند ذکر اولیای ارض ص و مهاجرین لازال در ساحت اقدس بوده و این عبد شهادت میدهد که طرف عنایت متوجه نفوسی که از کوثر استقامت نوشیده اند بوده و هست معذلک در ساحت اقدس مراتب خلوص ایشان عرض شد هذا ما نزل له من القلم الأعلى قوله عزّ اجلاله

بسمی الشاهد الخیر

يا ابالقاسم آنچه بر نورین نیرین از ظلم جهلای ارض که بعلمنا معروفند وارد شد اصغفا نمودی حال در آنچه بر این مظلوم وارد شد تفکر نما در ایامی که ظلمت عالم را احاطه نموده بود و از سطوت ظالمین اهل بیان مضطرب و مستور این مظلوم وحده بر امر الهی قیام نمود یشهد بذلک انجم سمائی و شمس افق اقتداری و اکثر اهل ارض اصغفا نموده اند آنچه وارد شد تا آنکه فی الجملة اطمینان حاصل ادا ارتفع الطین و انتشرت اوراق النار بأیادی الفجار در هادی دولت آبادی تفکر نما قسم بافتاب افق بیان که از اصل امر غافل بوده و هست و از این گذشته شعورش اقلّ از حیوان مشاهده میشود حال بمثابه خراطین بطین مشغول شده افّ له و للذین اتبعوه بگو ای دوستان بحبل صبر تمسک نمایند عنقریب کذب آن نفوس مجعوله واضح و هویدا خواهد شد انک لا تحزن من شیء انا ذکرناک من قبل و من بعد دوستان آن ارض را تکبیر برسان باید باسم حقّ بقوت و قدرتی ظاهر شوند که عالم را مفقود و معدوم مشاهده نمایند تا چه رسد بطنین ذباب ان افرح بذکری ایاک ثم اشکر ربک المبین العلیم انتهى

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا زین العابدین علیه بهاء الله نموده بودند از حقّ جلّ جلاله میطلبم که موفق شوند بر تحریر آیات الهی و این از فضلهای عظیم محسوب انشاءالله موفق و مؤید باشند بر آنچه سبب و علت بقاست اثر ایشان که از قبل

ارسال شده بود بطراز قبول فائز و نزد این فانی موجود امروز که یوم بیست و پنجم جمادی‌الأولی است این کلمات عالیات از
سماء عنایت منزل آیات مخصوص ایشان نازل قوله جلّ اجلاله

هو الشاهد العليم

کتاب انزله الرحمن من سماء الفضل ليقرب العباد اليه و يبشرهم بما قدر لهم من قلمه الأعلى انه لهو الغفور الكريم لا تعجزه
شؤونات العالم و لا يمنعه نفاق الغافلين ينادي في كلّ الأحيان بأعلى النداء و يهدى الناس الى صراط الله المستقيم طوبى لسمع
ما منعه ضوضاء كلّ معرض و لبصر ما حجّبه حجابات الغافلين هذا يوم بشر به محمّد رسول الله من قبل و شهدت له كتب الله
ربّ العالمين أنّ الذين اخذهم سكر الهوى اعرضوا عن مولى الورى و تمسّكوا بما عندهم من الأوهام و التّمائيل أنّك يا زين ان
استمع نداء المظلوم من شطر السّجن انه يذكرک فضلاً من عنده و يوصيک بما يرتفع به امر الله العليم الخبير ايّاك ان تمنعک
ظهورات العالم عن مالک القدم ان احفظ مقامک باسم ربّک المقتدر القدير تفکر فيما ظهر من عند الله و تفکر في آثاره
کذلك يأمرک من عنده کتاب مبين أنّا ذکرناک من قبل و نذکرک هذا الحين في هذا المقام الكريم کن قائماً على خدمة الأمر
و ناطقاً بثناء الله العزيز الحميد كذلك نزلنا الآيات و ارسلناها اليک لتجد منها عرف عنایت ربّک و تكون من الشّاكرين انتهى

این عبد فانی خدمت ایشان و جناب آقا میرزا ابوالقاسم علیهما بهاء الله تکبیر میرساند و عرض مینماید امروز روزیست
که جمیع دوستان الهی باید کمال جدّ و جهد را مبذول دارند که شاید گمگشتگان وادی نفس و هوی بوطن اعلی راه یابند و
تشنگان بادیه هجر و فراق از سلسبیل وصال بیاشامند امید هست که هر نفسی بکمال روح و ریحان بتبلیغ امر محبوب عالمیان
مشغول شود یا محبوب فؤادی اگر فی الحقیقه نفوس مستقیمه بآنچه در الواح الهی از تقوی و پرهیزکاری و اخلاق طیبیه و اعمال
مرضیه نازل شده مزین شوند و بتبلیغ امر متمسک عنقریب اکثر نفوس را جذبۀ خلوص و اثر آن اخذ نمایند در این صورت کل
فارغ و آزاد و مستریح بر سر عزّت و رفعت مشاهده شوند حسب الأمر در جمیع امور باید بحکمت تمسک جست و از
اعتدال تجاوز نمود

اینکه ذکر جناب علی اکبر بیک علیه بهاء الله نموده بودند الحمد لله لحاظ عنایت بایشان متوجّه ذکر ایشان مفصلاً
در مکتوبی که بجناب محبوبی آقا میرزا اسدالله علیه من کلّ بهاء ابهه ارسال داشته شده انشاءالله ملاحظه میفرمایند و مطلع
میشوند و حال هم مجدداً ذکر ایشان و جناب مشهدی حیدر علیهما بهاء الله که ذکرشان در آخر کتاب آن حضرت بود تلقاء
عرش عرض شد شمس عنایت نسبت بهر یک مشرق و لائح قوله عزّ اجلاله أنّا رأینا اقبالهما و سمعنا ندائهما انه لا يعزب عن
علمه من شیء و يظهر لهما ما قدر من لدى الله انه لا يضيع اجر المحسنين انتهى

و اینکه در باره نصاب حقوق مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب
این فقره در کتاب اقدس بما نطق به البیان نازل شده و بعد حکم نصاب لدى الوجه بعدد واحد ۱۹ مقرر حکمة من لدنا انتهى
و مقصود از این حکم غنای خزینۀ عمومیّه از بعد بوده و شاید تفصیل آن از بعد عرض شود تا این مقام جواب دستخطّ آن
حضرت که تاریخ آن هفتم ذی‌العقده الحرام بود واحداً بعد واحد عرض شد و دستخطّ دیگر آن محبوب که بذکر و ثنای
محبوب عالمیان مزین بود و تاریخ آن بیست و هفتم ذی‌الحجّة الحرام قلب و بصر را روشن و منور نمود

و اینکه مرقوم فرموده بودند که اراده هست در هر شهر مراتب عبودیت و خضوع و خشوع خود را عرض نمایم و از ربّ
مقتدر توفیق طلب مینمایم که موفّق شوم بر خدمت امر این مراتب تلقاء وجه عرض شد قوله جلّت عظمته

هو القائم باسمه القيوم

أنا أيديناك على عرفان مطلع آياتي و مشرق وحيي و مظهر امرى الحكيم و اسمعناك ندائي في طور العرفان و اربناك جمالى المشرق المنير و اقمناك على خدمة امرى فضلاً من عندى و انا الفضال القديم يا أيها الطائر فى هواء حبي ان استمع ما يقولون المشركون الذين اتخذوا لأنفسهم مقاماً خلف الحجاب و اذا اظهرنا الأمر بقوة من عندنا خرجوا بطنين الذباب و اعترضوا على الله رب العالمين لعمر الله ان الذى اتخذ المشركون صنماً لأنفسهم من دون الله لا يقدر ان يتكلم تلقاء الوجه يشهد بذلك كل منصف بصير قد كنت قائماً على الأمر فى يوم فيه ارتعدت فرائس فوارس القدرة و الاقتدار ظهرت و اظهرت ما نطقت به الأشياء تالله قد ظهر المكنون و الغيب المخزون بأمر لا تقوم معه جنود الأرض و السماء كذلك تكلم مكلّم الطور فى سيناء البيان طوبى لمن سمع و ويل للمعرضين كبر من قبلى على وجوه احبائى و بشرهم بعناتى و فضلى و رحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين أنا ذكرناهم مرة بعد مرة ان ربك لهو المشفق الكريم قل هذا لهو الذى اخبر به نقطة البيان بقوله انه هو الذى ينطق فى كل شأن اننى انا الله لا اله الا انا رب العالمين قل تالله هذا يوم فيه لا ينفعكم البيان الا بتصديق ما نزل فيه فى ذكر هذا الذكر الحكيم ذروا ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الله القوى القدير كذلك انار افق البرهان بنير بيان ربك الرحمن انه لهو المبين العليم البهاء عليك و على الذين هاجروا فى سبيلى و حملوا الشدائد لاسمى و عملوا بما امروا به فى كتابى المبين انتهى

و عرايض امة الله هدهد عليها بهاء الله در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد قوله تعالى اى كنيز الهى و ورقه سدره محبت رحمانى ظهور حق جل جلاله از براى آن بوده كه جميع من على الأرض بعرفانش فائز شوند و از كوثر لقا و وصالش بياشامند جميع كتب الهى بر اين مطلب گواهى ميدهد جميع ايام بحق منسوبست ولكن در صحف و زبر اين يوم تخصيص یافته و بيوم الله معروف گشته اوليا و اصفياء لزال از حق جل جلاله لقائش را سائل و آمل و حق هم لقاي اولياى خود را دوست داشته و دارد ولكن شئون غافلين و ظلم ظالمين سدى است حايل بايد آن امة در جميع احوال راضى باشد و باراده حق تعالى ناظر و متوجه املت بسيار بلند است و طلبت مقبول ولكن قلم اعلى عباد و اماء خود را بحكمت امر فرموده لذا توجه باين شطر اين ايام مقتضى نبوده و نيست انشاء الله موفق شوى بر اعمالى كه سبب تذکر اماء الهى شود هر يك از اماء كه باين مقام بلند اعلى فائز شد اجر لقا در باره او از قلم اعلى در صحيفه حمرا نازل و مسطور ان اعرفى هذا الفضل الأعظم ثم اشكرى ربك الكريم

يا على قبل اكبر بلغها ما نزل من سماء مشيتى و كبر على وجهها من قبلى و بشرها بما رشح اناء فضلى كلم معها من عند بارئها بما تقر به عينها و يفرح قلبها البهاء عليك و عليها و على اماء الله رب العالمين انتهى الحمد لله بذكر الهى فائز شدند نفس آيات شهادات ميدهد بر عنایت حق جل جلاله از قبل هم بخدمت ورقه كبرى حضرت اخت عليها من كل بهاء ابهات و حبشان فائز بوده هر هنگام دستخطى از ایشان ميرسيد ذكر او را مي فرمودند جناب محبوبى ابن اسم الله الأصدق عليهما بهاء الله هم مكرّر ذكر او را نموده اند و بعنايات حق جل جلاله فائز گشت اگر حجبات اوهاميه خرق شود و مقام يك ذكر كه از قلم اعلى جارى ميشود بر اهل عالم تجلى نمايد آن وقت قدر عنايتها و اذكار و كلمات مقصود عالميان فى الجملة معلوم و واضح ميگردد تعالى فضله و جلّت عظمته و علت عنايته لا اله غيره

و اينكه در باره بيع ملك و حقوق الله مرقوم داشتيد اين فقره عرض شد تبسم فرمودند و بعد اين كلمه عليا از مطلع بيان مالك اسماء نازل قوله جل كبريائه طوبى له ثم طوبى له انه اراد ان يعمل بما امر به فى كتاب الله العليم الخبير فى الحقيقه او و امثال او سزاوار اين عمل طيب مبرور بوده و هستند انا قبلنا منه ما اراد فى الله و عفوانه فضلاً من عندنا و هبة من لدنا و انا

الوهاب الفضال المؤید الکریم انتهى هنیئاً لحضرتکم چه که از این فقره جمال قدم متبسم مشاهده شدند این یک عمل بزرگ که از عرض اراده آن جناب حاصل شد و دیگر آنکه اراده مقبول افتاد و بعد ببخشش حقّ جلّ جلاله مزین گشت و فضل اعظم ذکری که در این مقام از لسان عظمت جاری شد انشاءالله لازال بامثال این عنایات فائز شوند و فی الحقیقه اینست آن نیتی که از قبل بان خیر داده‌اند فرموده‌اند نیت المؤمن خیر من عمله این کلمه مقام خود را در این مقام اخذ نمود هذا من فضل ربنا الرحمن الرحیم و در مقامی فرمودند یا عبد حاضر بنویس بجناب مذکور علیه بهائی حضرت فیاض میفرماید بفیضی که اراده نمودی فائز شدی و از نفوس مقدسه که ادای حقوق الله نموده‌اند محسوب گشتی ان احمد و کن من الشاکرین انتهى

و اینکه در باره جناب آقا سید ابوطالب علیه بهاء الله و عنایت مرقوم فرمودید الحمد لله فارغ شدند اگرچه فراغت فی الحقیقه از برای نفوسی که در بحر محبت الهی مستغرقند بوده و خواهد بود و ایشان از فضل محبوب عالمیان باین مقام فائز بوده و هستند مکرر ذکر ایشان را این خادم از لسان احدیه استماع نمود یک بار این کلمه مبارکه از لسان رحمن اصغا شد قوله تعالی انه حبس فی سبیل الله و وجدناه صابراً فیما ورد علیه الی آخر بیانه جلّ و عزّ و کره دیگر این کلمه علیا اصغا شد فرمودند ابوطالب اقتدا نموده بمولایش در سجن انتهى و یک لوح منیع هم چندی قبل مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاءالله ارسال میشود

و در این حین که این فانی بتحریر مشغول بساحت امنع اقدس احضار شد بعد از شرف حضور فرمودند بنویس به ابوطالب علیه بهائی یا اباطالب ناله‌های را شنیدیم و حنیت باصغای مالک اسماء فائز شکر کن محبوب عالم را که ترا مؤید فرمود بعرفان مشرق وحی و مطلع آیات در بلایای وارده بر نفس حقّ جلّ جلاله تفکر نما قریب چهار شهر در سجن ارض طاء تحت سلاسل و اغلال بوده مکرر بحبس وارد شدیم و بکمال فرح و انبساط باحسن اذکار ذاکر و ناطق و بعد از خروج باسیری رفیم تا این سجن اعظم مقرر کرسی واقع شد در آنچه بر شما وارد شد مسرور باش ولکن در جمیع احوال بحکمت تمسک نما و تبلیغ وقتی محبوبست که محلّ مستعدّ مشاهده شود والا سبب و علت فساد میگردد بحکمت تکلم کن و بحکمت ناظر باش و بحکمت عمل نما یا اباطالب انا ذکرناک من قبل بما لا یعادلہ شیء من الاشیاء و نذکرک فی هذا الحین فضلاً من لدن ربک الکریم و نذکر اباک الذی شهد له الرحمن فی کتابه المبین انه ممن فاز بلقاء الله اذ منع عنه من علی الارض الا من شاء ربه المقتدر القدر قد کان قائماً لدى الباب و عاملاً بما امر به من لدن امر حکیم طوبی لمن ذکره بما نزل له من قلم الله الاعلی و لمن احبه لوجه الله رب العالمین یا اباطالب نوصیک مره اخرى بالحکمة الکبری تمسک بها و لا تجاوز عنها ان ربک اختار الحکمة و هو المختار العلیم البهاء علیک و علی اهلک و علی کلّ موقن بصیر انتهى این فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام میرساند حقّ علیم شاهد و گوا هست که لازال در نظر بوده‌اند و سبب و علت اینکه این خادم فانی در عرض عرایض خدمت ایشان توقّف نموده این نظر بحکمت بوده

و اینکه سؤال از تکلیف خود نموده بودند این فقره تلقاء وجه عرض شد فرمودند امر الهی را باید از غیر اهلش ستر نمایند لؤلؤ ثمین نزد اعمی و تغرّادات عندلیب نزد نفوسی که از قوه سامعه محرومند ثمر نداشته و نخواهد داشت لذا ذکر امر در حکومت جایز نبوده و نیست در هر حال باید در اراضی مستعدّه حبه‌های حکمت را ودیعه گذاشت انه یأمر بما هو خیر لکم ان اعملوا به و کونوا من الراسخین انتهى عرض میشود بعضی از اذکار نزد حکومت و یا نفوس ضعیفه جایز نبوده و نیست از جمله ذکر ارسال عرایض بساحت اقدس و جواب آن از سماء مشیت الهی لدى الحقّ ممنوع است منعاً شدیداً چه که شاید این ذکر سبب ضرر شود امر تبلیغ معلق است بشروطی چند باید کل بان شروط ناظر باشند تا سبب اقبال شود نه علت اعراض و هم‌چنین سبب اطفای نار فساد گردد نه اشتعال آن محبوب باید این مراتب را ببعضی القا نمایند تا کل بانچه لدى الله مقبول است قیام کنند

قریب سی سنه میشود که حقّ جلّ جلاله جمیع را از فساد و جدال و نزاع منع نموده چه مقدر بلایا که بر اولیا وارد شده و احدی تعرّض نموده مع ذلک هنوز دست برنداشته‌اند در هر حین بظلم مشغولند و مبدأ این ظلم علما بوده و خواهند بود حکومت هم تا حین مع شفقت و رحمت و عنایت و الطاف حقّ اصل مقصود را نیافته چه اگر حقّ جلّ جلاله را صادق میدانستند بیقین مبین شهادت میدادند که این امر مقدّس از نزاع و جدال و فساد است اعمال بعضی از قبل که بهوایای نفسانیّه آلوده بود سبب شبهه بعضی شد اگر حکومت فی الحقیقه مطلع شود بر آنچه مقصود است البتّه بتدارک مافات قیام نماید لکن اثر صدق البتّه در عالم ظاهر شود چه که عرفش واضح و هر ذی شمی ادراک مینماید اسأله تعالی بأن یؤیّد الأمرآء علی اجراء العدل و اگر بانصاف و عدل مزین شوند و بالواح توجّه نمایند شهادت میدهند بر اینکه این امر منافی با حکومت نبوده و نیست بلکه مؤیّد اوست در اجرای عدل یا محبوب فؤادی این عبد متحیر نمیداند چه عرض مینماید اکثری از عباد در بحر غرور افتاده و مدهوش و نظر بامتحان این عبد اذن اظهار مطالب نداشته و ندارد و الا فوالله الذی لا اله الا هو اگر یک ترنم از ترنمات طیر امر را اصغا نمایند کل بکلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون ناطق گردند فی الحقیقه تا این حین احدی باین کلمه مبارکه نطق نموده مع آنکه کل بر حسب ظاهر بان ناطقند چه که این مقام فنای بحت باتّست از خود و مشیّت و اراده خود و رجوع بحقّ و عرفان او و قیام باو

چندی قبل این کلمه علیا از فم اراده مالک اسماء استماع شد قوله عزّ و جلّ یا عبد حاضر ما دو کلمه در معنی لا اله الا الله اظهار نمودیم مشاهده شد بعضی از عارفین از ادراک آن اظهار عجز نمودند در لیالی و ایام باین کلمه ناطق و از معنی آن تا حین محتجب مشاهده میشوند انتهى انشاءالله جمیع من علی الأرض بطراز انصاف مزین شوند و بملکوت صدق صعود نمایند

اینکه در باره جناب آقا میرزا مهدی علیه بهاء الله ابن جناب مرحوم مرفوع وزیر علیه من کلّ بهاء ابهات مرقوم داشتید در ساحت اعزّ اقدس ارفع ابهی عرض شد هذا ما نطق به لسان المقصود

بسمه العلیم الخبیر

مه انا ذکرناک من قبل و هدیناک الی صراط الله و میزانه انه لهو المیین الحکیم و نذکرک فی هذا الحین و نوصیک بالاستقامه الکبری علی امر الله مالک الوری و نبشّرك بفضله العظیم جمیع عالم از برای عرفان این یوم بدیع منبع خلق شده‌اند چه که مشرق ظهور و مطلع نور و مکّلم طور ظاهر و باهر است امروز حقیف سدره منتهی مرتفع و خیر کوثر زندگانی بغایت واضح و هر صاحب سمعی استماع مینماید انشاءالله بعنایت مخصوصه حقّ فائز شوی و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد گردی امروز ندای رحمن مرتفع و هم‌چنین ضجیح شیطان نفوسی که الیوم خود را بمعرض بالله نسبت میدهند از این امر مطلع نبوده و نیستند بهوی تکلم مینمایند و بگمان خود بحقّ ناطقند افّ لهم و للذین کفروا بآیات الله و برهانه و حجّته و سلطانه باید بکمال جدّ و اجتهاد بر خدمت امر قیام نمائی بشأنی که مطالع ظنون و اوهام را مفقود دانی و معدوم شمیری یا مهدی کن سداً حائلاً لئلا یتجاوز یأجوج التّفس و مأجوج الهوی کذلک یامرک من عنده کتاب مبین انشاءالله بعملی فائز شوی که ذکر بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند انه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم الحمد لله العزیز العظیم انتهى در جمیع احوال باید آن جناب مراقب باشند و بحراست مشغول چنانچه از قبل و بعد باین خدمت بزرگ مأمور شده‌اند و اینکه ذکر اخوان علیهم بهاء الله را مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس اظهار عنایت فرمودند قوله تعالی انهم تحت لحاظ عنایتی و المذکورون فی ملکوت بیانی علیهم بهائی و رحمتی و شفقتی و الطافی انتهى

و اینکه ذکر جناب آقا حسنعلی علیه بهاء الله که از منسوبان آن محبوبست فرموده بودند بعد از عرض این کلمات عالیات از منزل آیات نازل و ظاهر قوله عزّ اجلاله

بسمی المظلوم الفرید

یا حسن فته باغیه سالها منتظر ظهور حسینی بوده‌اند بعد از قائم قائم را مشاهده نمودی که شیعه شنیعه بر آن ملکوت روح چه وارد آوردند در کتب آن فته این نبأ عظیم مذکور و مسطور و گفته‌اند بعد از قائم ظهور حسینی عالم را منور فرماید و جمیع انبیا و مرسلین حتی قائم در ظلّ علم آن حضرت جمع شوند و چون عالم از انوار ظهور روشن شد کل منصعق و مدهوش و غافل نفوسی که عرفان قائم فائز نشدند اگر انکار نمایند عجیب نیست عجب در این است که معرضین بیان که بزعم خود عرفان قائم فائزند از این ظهور اعظم که بمثابه آفتاب منیر و واضح است محتجب و غافل مشاهده میشوند بلکه بانکاری قیام نموده‌اند که بصر و سمع شبه آن را ندیده و نشنیده طوبی لک یا حسن قبل علی بما یدکرک المظلوم و یامرک بما یرتفع به امر الله ربّ الکرسی الرقیع البهآء علیک و علی کلّ مقبل ثابت راسخ مستقیم انتهى استدعا آنکه از جانب این خادم فانی خدمت منتسبین کلهم اجمعین تکبیر و سلام برسانید از حقّ میطلبم کل را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار این یوم مبارکست و اینکه در آخر دستخطّ ذکر امة الله ضلع جناب حاجی میرزا حسن کرمانی علیهما بهاء الله فرموده بودید آنچه آن محبوب در این مقام مرقوم داشت تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان ربنا الأقدس الأعزّ الأبهی قوله جلّ کبریا

بسمی المغرّد علی الأغصان

امتی امتی ان افرحی بما ذکرک من قام علی خدمتی و نطق بثنائی و ورد علیه فی سبیلی ما ناح به اهل الفردوس الأعلى یا ورقتی یا ورقتی ان السدرة تذکرک و تنادیک بما انجذبت به افئدة الحوریات فی الغرفات ای امة الله امروز ملکه عالم فائز نشد آنچه که تو فائز شدی ندای الهی را شنیدی و بافق اعلی اقبال نمودی و بنمایش ناطق گشتی در یومی که علمای ارض از آن غافل و محجوبند اگر بعدد رمول و اوراق بشکر و حمد محبوب یکتا ناطق شوی نزد این نعمت کبری و عنایت عظمی معدوم مشاهده شود هنیئاً لک بما شربت ریحی حبیبی و مریناً لک بما فزت بنعمة امری انشاء الله لازال مؤید باشی بر ثبوت و رسوخ و استقامت جمیع اماء آن ارض را ذکر مینمائیم تا کل از نفحات بیان رحمن بکمال شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب بافق اعلی ناظر باشند و بذکر سدره منتهی ناطق

یا علی قبل اکبر علیک بهائی و عنایتی بلّغ ما امرت به و ذکر احبائی بما نزل من ملکوت فضلی و جبروت عنایتی و بشرهم باقبالی الیهم و ذکری لهم من هذا المقام البعید انتهى دیگر این عبد فانی چه عرض نماید از افق بیانات منزل آیات اشراقات شمس فضل و رحمت و عنایت بقسمی است که از برای احدی مجال عرض نمانده آیا نفسی از عهده این شکر میتواند برآید لا وعمرک جمیع عالم عاجز و قاصرند ولکن نظر باشتعال قلب بنار محبت انسان را تحریص مینماید بذکر و بیان باری مع عجزی و قصوری استدعا آنکه خدمت ورقه مذکوره علیها بهاء الله تکبیر و ذکر و ثنا از قبل این خادم ابلاغ دارید فی الحقیقه آنچه آن محبوب در باره آن ورقه مرقوم داشت در قلب حرارتی احداث نمود از حقّ منبع سائل که او را تأیید فرماید و امثال او را در ارض ظاهر و مبعوث نماید آنه لهو المقندر القدير و الحمد لله العزیز الحمید البهآء علی حضرتکم و علی الذین نسبهم الله الیکم و علی الذین خرقوا الأحجاب و کسّروا الأصنام باسم مالک الأنام و سلطان الأیام

عرض این فانی آنکه یک قبضه قلم تراش که مرقوم داشتید که جناب آقا محمد و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله داده و استدعا نموده اند خدمت حضرت غصن الله روحی و ذاتی لثراب قدومه الفداء انفاد شود رسید انشاء الله بفضل و عنایت حق جلّ جلاله فائز باشند و بانوار محبت الهی منور و هم چنین آنچه بنت جناب اسم الله الأصدق و بنت خاله ایشان علیهم بهاء الرحمن مخصوص اهل سرادق عصمت و عظمت ارسال داشتند جمیع رسید و یک فرد غالی که از قبل تفصیل آن را مرقوم داشتند رسید انشاء الله آن ورقات در ایام الهی باعملی مؤید شوند که ذکرش سبب تذکر جمیع نساء عالم گردد آنه هو المؤید السميع المجیب

خادم

فی ۲۹ جمادی الأولى سنة ۱۲۹۹

* * *

ع ش

جناب میرزا ابوالفضل الذی فاز بالعناية الكبرى من لدى الله مولی الوری

بنام یکتا خداوند بیهمتا

حمد و ثنا متغمّسین بحر تجرید را لایق و سزا که در ظلمت ایام و اعتساف انام و احزان وارده و هموم و غموم نازله از توجّه بیحر احدیه و شمس ابدیه محروم نماندند سبحات اسماء ایشان را از مالک اشیاء منع نمود اسماء را گذاردند و بیحر معانی توجّه نمودند انهم عباد شربوا باسمی القیوم ریحی القیوم المختوم ما سوی الله در نظرشان بمثابة کفی تراب و قبضهئی رماد بوده و هست باسم از مالک آن محروم نشدند باستقامتی بر امر قیام نموده اند که فرائض معرضین بیان از آن مضطرب جلّت قدرته و جلّت عظمته و لا اله غیره

یا ایها الناظر الی افقی و الناشر لواء نصرتی بالحکمة و البیان اشهد انک اردت الاصلاح فی کلّ الأحوال و نصحت العباد بالبرّ و الفلاح طوبی لک و لمن احبک لوجهی و سمع قولک فی امری نسأل الله تبارک و تعالی ان یمدک بجنود الغیب و الشهادة انه ولیّ المحسنین قد سبقت رحمته و احاطت عنایته طوبی لمنصف انصف فی امره و لعادل نطق بالعدل فیما ظهر من عنده

یا ابوالفضل علیک بهائی و عنایتی و رحمتی آنچه در آن ارض واقع شد معلوم و مشهود تبارک الذی منع اصفیائه عن الفساد و البغی و الفحشاء و امرهم بالبرّ و الصّلاح و التّقوی لله الحمد در سبیلش کشته شدید و نکشتید اولیا را در جمیع احوال بسکون و اطمینان و اصلاح امور عباد و تهذیب نفوس و امانت و دیانت و عصمت و عفت و وصیت نما انا کنا معک فی الهاء و المیم و فاز عملک فیها بعزّ قبولی و شرف رضائی و فی ارض الیاء بما ینبغی لک فی امر ربک الملهم المشفق الامین بگو ای عباد براستی گفته میشود و براستی بشنوید حقّ جلّ شأنه ناظر بقلوب عباد بوده و هست و دون آن از برّ و بحر و زخارف و الوان کل را بملوک و سلاطین و امرا واگذارده چه که لازال علم یفعل ما یشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متلائی آنچه امروز لازمست اطاعت حکومت و تمسک بحکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حقّ چنین خواسته و چنین مقدر فرموده قسم بافتاب راستی که از افق سماء سجن اعظم مشرق و لائحست

یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب عمائم عندالله اقدم و افضل و ارحم است چه که این نفس در لیالی و ایام بخدمتی مأمور است که آسایش و راحت عباد در اوست ولکن آن فوج در لیالی و ایام در فساد و رد و سب و قتل و تاراج مشغولند مدتیست که در ایران حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی این مظلومهای عالم را از شر آن نفوس حفظ نموده و مینماید معذک آرام نگرفته اند هر یوم شورش برپا و غوغائی ظاهر امید هست که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمته و الوفاء بعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند و لازال بحبل وفا متمسک باشند طوبی لمن سمع و عمل و ویل للتارکین

یا قلم دع الأذکار متوکللاً علی الله المهیمن القیوم ثم اذکر من صعد الی الرقیق الأعلى بالوجهة الحمراء و اشتعل بنار العشق فی مدینة العشق و قل

اول نفعه فاحت من مسک المعانی و البیان علیک یا من انفتحت روحک فی سبیل الرحمن اشهد انک نبذت الأوهام و اقبلت بنور الیقین الی مشرق الالهام و اجتذبتک جذب النداء الی الأفق الأعلى فی ایام فیها اشتعلت نار البغضاء فی صدور الذین نبذوا التقوی و انکروا حجة الله مولى الوری و رب العرش و الثرى اسألک یا مقصود العالم بهذا الدم الذى سفک فی حبک ان تغفر عبادک الذین وفوا بعهدک و میثاقک و اعترفوا بما انزلت فی کتابک المبین الحمد لک یا اله العالمین

حبيب روحانی جناب آقا میرزا عبدالله عليه سلام الله و عنایتہ ملاحظہ فرمایند

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد و ثنا مخصوص مالک آفاق و معبود علی الاطلاق است که آجال را باب وصول و لقا قرار فرمود بعد ظاهر اضطراب آرد و حزن و هم و غم پدیدار نماید ولکن علم الله سبب اعظم است از برای وصال و علت کبری است از برای لقا یعنی لقاء انوار تجلیات اراده و مشیتش والا انه لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير

وقتی از اوقات حضرت مولى باين كلمه علیا ناطق فرمودند اگر مراتب موحدین و مخلصین و موقنین اقل از سم ابره بر اهل عالم ظاهر شود کل موت را بر حیات ترجیح دهند و قصد رفیق اعلی نمایند سبحان الله موت در حبس علت حیات ابدی و بقاء سرمدی گردد عشاق کجایند که از لسان مولى بشنوند آنچه را که اجساد فضلاً عن الأرواح طیران نماید انتهى در زحمت موت راحتها مقدر و در عذابش نعیم باقی مستور هنیئاً لمن فاز براحة لا تبدله القرون و لا تغیره الأعصار موقنین را این نقل مکان سبب ورود در جنت علیا است و علت نعمائی که غیر از حق قادر بر احصاء آن نبوده و نیست

الهی الهی اسألک بصریخ العاشقین و اشتیاق المشتاقین بأن تؤید اولیائک فی مقامات المصیبة و الفراق علی الصبر الجمیل و الاضطراب الجلیل ای رب عرفهم ما کان مستوراً عن الأبصار و مکنوناً عن مشاهدة الأخیار ثم اسألک یا مقدر الموت و الحیاة بأن تکشف لأحبائک ما سترته عن دونهم ثم افتح علی وجوههم ابواب المکاشفة و الحضور انک انت المقندر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحیم

و بعد نامۀ آن حبيب روحانی در بهترین وقتی از اوقات که حضرت موجود قصد مقام آخر فرمودند بعد از ورود رسید سرور لانهایه آورد و هم چنین حزن لابدایه چه که خبر صعود طیر عرفان باشیانه بیان آمد حق شاهد و عالم گواه که این فانی

نظر باسباب ظاهره بشأنی محزون که جز حق آگاه نبوده و نیست و همچنین بشأنی مسرور که قلم و بیان آن را محدود ننماید چه که سمعت من سیدی و مولای قال و قوله الأحلی حین صعوده کان مزیئاً بحبّ الله و منوراً بأنوار توحیده و وجد منه المألّ الأعلی عرف محبّة الله مولی الوری انتهی و بعد از قرائت و تفکّر و اشتیاق صعود در این ایام قصد مقام نموده تلقاء وجه عرض شد فرمودند یا عبدالله علیک بهاء الله و سلامه وارد شد بر شما آنچه که بر این اسرا در اوّل ورود سجن وارد گشت ولکن حکم محکم الهی و قضای مبرم ربّانی از برای اشرار نار است و از برای ابرار نور اگر جمیع عالم قلم شود و افلاک و ارض لوح و بحور عالم مداد از شرح مقام موحدین و نعماء مقدّره مخصوص ایشان برنیاید جلّ جلاله و عظمت نعمائه ولکن فراق و فصل انسان را محزون مینماید این بسی واضح و معلوم است که بعد از مؤانست شهور و سنین تفریق و تبعید علّت و سبب هموم و غموم است یا عبدالله قد احزنی حزینک و حزن امة من امائی و ورقة من اوراقی انّ الذی سعد انه استظلّ فی ظلّ قباب رحمة ربّه و کان معاشراً مع اصفیاء الله و امنائه فی جنّة عالیة نسأل الله ربّ العرش العظیم و الکرسی الرقیع بجنود الوحی و الالهام و بأمواج بحر بیانه و اشراقات نیر کرمه بأن ینزل علیه فی کلّ حین رحمة من عنده و موهبة من لدنه و مائدة من جنباه و یزینّه بطراز العفو و العطاء و یقبل منه ما عمل فی سبيله و یکتب له اجر لقاء آیاته و تجلیاته و یسقیه من الکوثر و السلسبیل انه هو هادی السبیل و منزل الدلیل لا اله الا هو الفرد الواحد العزیز الحمید انتهی هنیئاً له و مریئاً چه که فائز شد بآنچه که عالم از برای او موجود گشت و از عدم بعرضه شهود آمد بعد از ورود خبر اهل سرادق عزّت و عصمت کلّ را حزن اخذ نمود ولکن بعد از اظهار عنایات مولی و کشف ما هو المستور کلّ مسرور و در حقّ مرحوم مغفور مبرور از حقّ جلّ جلاله طلب عنایت و رحمت و جود و فضل و کرم نمودند و مخصوص ورقه امّ مرفوع هر یک اظهار عنایت فوق العاده فرمودند و این اسباب شاهد و مدلّ است بر علوّ مقام آن مرفوع علیه سلام الله و رحمته و عنایته

در این حین بسببی از اسباب بحضور فائز فرمودند یا عبد حاضر نحبّ ان نذکر امتی و ورقتی امّ من سعد الی الله ضلع من قام علی خدمتی ای ورقه ندای مظلوم را بشنو و محزون مباش انا نحبّ الصبر و نامرک بالصبر الجمیل دنیا مقام تفریق بوده و هست و این تفریق سبب اجتماع عظیم بوده و هست هر فصلی را از بی وصلی مقدّر و هر هجری را لقائی معین دنیا دار محنت و بلا است کدام غنی را حقیر نمود ایام و لیالی و همچنین الوان مختلفه و اشیای متفرقه گواهند بر تغییر و تبدیل آن قبور در هر حین ندا مینماید ای اهل قصور مرا فراموش نمائید جهد نمائید بلکه از عنایت حقّ جلّ جلاله آنچه لازمست با خود بیاورید موت در هیكلی مشهود و ندا مینماید ای صاحبان حیات الوان دنیا شما را فریب ندهد و از من غافل ننماید قصر کسری را ملاحظه نمائید و هم چنین خورنق و سدیر نعمان را عنکبوت بر مقام ملوک مقررّ گزیده و پرده کشیده و جغد حکمران یا امة الله بحقّ انس گیر و باو مؤانس باش با یک کلمه از کلماتش ثروت عالم معادله نماید دنیا را اگرچه اکثری کاذب و محیل دانند ولکن نزد حقّ صادق و امین در هر آن فنای خود را مینماید و تغییرات خود را بشهود میآرد عالم بصر و سمع مفقود و غیر موجود تا بشنود و ببیند کلّ بر فنای او گواهند معذک باو مشغول و از حقّ غافلند اهل حقّ بکمال شوق و اشتیاق از مقام فانی قصد مقام باقی نمایند مردانه میزیند و مردانه میروند حقّ را موجود و غیر او را معدوم مشاهده کنند در عنایت مظلوم تفکّر نما در حزن خود را با تو شریک نموده و در مصیبت قرین گشته قسم بنیر بیان که از افق سماء سجن مشرق و طالع اگر آنچه از قلم اعلی جاری شده لذت آن را بیابی صبر را احلی و تسلیم و رضا را ابهی و اعزّ از نعمتهای عالم مشاهده کنی اصبری یا امة الله و قولی

لک الحمد یا الهی بما ایدتنی علی الاقرار بتوحید ذاتک و صفاتک و عرفتنی صراطک و میزناک اسألک یا مولی العالم و مرّبی الأمم بالاسم الأعظم و بیبتک الحرام و ببحر عنایتک الذی ماج فی المشعر و المقام و بالحیب الذی بقدمه تشرقت الأفلاک بأن تجعلنی راضیاً بقضائک و ناظراً الی مشیتک و ارادتک ای ربّ و عزّتک و سلطانتک و عظمتک و اقتدارک لو اجزع

فی ظهورات قضائک و قدرک اجد نفسی خائنة امام وجوه اصفیائک اشهد یا الهی و سیدی و مقصودی و معبودی قد اودعت
بیدی امانه من عندک و اخذتها مئی بارادتک و مشیتک اذاً لا ینبغی جزعی و فرعی و صریخی و ضجیجی و ما یدلّ علی عدم
رضائی عند ردّ امانتک ای ربّ نور قلبی بنور معرفتک و بصری بمشاهدة آثارک زینتی یا الهی بطراز الصبر و الاضطبار انک انت
المختار فی فعلک و المطاع فی امرک لا اله الا انت الغفور الرحیم انتهى

لله الحمد و المنة هر زحمتی را راحتی مقدر فرموده و هر ذلی را عزّی و هر عسری را یسری و هر شدتی را رخائی در
جمیع احوال رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه نموده اوست مشفق و اوست مهربان این خادم فانی از حقّ باقی سائل و
آمل که آن حبیب روحانی و مخدّره ورقه و سایر منتسبین را صبر عنایت فرماید و بطراز اضطبار مزین دارد قرر عیون هر یک را
سلام می‌رسانم و از حقّ عزّت و نعمت از برای کلّ میطلبم آنه جواد کریم محبوب معظم حضرت اسم‌الله علیه من کلّ بهاء
ابهاه یوم قبل نامه شما را ارسال داشته و هم‌چنین از قبل نامه یکی از قرر عیون را و مکرّر آن جناب و منتسبین را ذکر نموده‌اند
چه که آنچه بایشان ارسال میشود بحضور می‌فرستند لله الحمد مؤیدند بر ذکر و ثنا و تحریر و خدمت فضل حقّ ایشان را
احاطه نموده از اعمال و اقوال مراتب فضل واضح و مبرهن میشود چندی قبل این عبد خدمت حضرت محبوب فؤاد جناب
طیب علیه بهاء الله الأبھی نامه ارسال داشت و هم‌چنین خدمت آن حبیب روحانی حال هم مجدّد هم خدمت ایشان و هم
خدمت شما ارسال شد نامه‌هائی که حاوی بیانات مولی ارواحنا فداه بوده انشاءالله رسیده و میرسد اولیای آن ارض را از قبل این
خادم فانی سلام برسانید از حقّ میطلبم ایشان را بنار حبّش مشتعل فرماید و بنور معرفتش منور و بر عمل بانچه در کتابش نازل
مؤید نماید اوست قادر و توانا

اینکه از ترکه من سعد سؤال نمودند که تسلیم که شود و ولیّ آن از طرف اب باشد یا امّ بعد از عرض این فقره امام
حضور فرمودند باید نزد شخص امین موثقی بماند و این حکم در کتاب اقدس واضح و مشهود
و اما در باره طلاق بعد از انقضاء مدّت طلاق حاصل و لکن در ابتدا و انتها شهود لازم که عند الحاجة گواهی دهند
انتهی

السّلام و الثّناء و الذّکر و البهّاء علی جنابکم و علی من معکم و علی الّذین آمنوا باللّهِ الفرد العلیم الخبیر و الحمد لله
العزیز الحکیم

خادم

فی شانزدهم شهر صفر سنه هزار و سیصد و پنج

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله و عنایته

ربیع الثانی سنه ۱۳۰۵

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد و ثنا مقصود عالمیان را سزااست که بسیف بیان امکان را تصرف فرمود و قلوب اهل عالم را بنور معرفت منور داشت و بمبلغین و مبشرین آفاق جهان را باتحاد و اتفاق بیاراست اوست مقتدری که شرک مشرکین و مقالات معرضین یکتائیش را ستر نمود و مخلصین و مقررین را از اقبال بازداشت جلّت آیات سلطنته و ظهورات قدرته و عظمته

سبحانک یا من بمشیتک جرت انهار المعانی فی حدائق البیان و انجذبت افئدة الموحّدين بما نطق قلم امرک فی مدائن العرفان یشهد الخادم بتوحید ذاتک و تفرید نفسک و یعترف بما نطق به لسان عظمتک فی ملکوت الايقان بأنک انت الله لا اله الا انت قد ارسلت الرّسل و انزلت الكتب و جعلتهم مبشّرين بين عبادک و معترفين بما اردت لهم بحدودک و الطافک الی ان انتهت الظهورات بظهورک الأعظم و نباک العظیم اذاً اظهرت نفسک بين خلقک و دعوتهم الی افقک الأعلى و ذروتک العلیا من النّاس من منعه اهوائه عن التّوجّه الیک و اوهامه عن التّقرب الی بساط عزّک و منهم من انقطع عمّا عند القوم سارعاً الی مرضاتک و ناظراً الی افق ظهورک و راجياً بدائع فضلک و آملاً ما بشرتهم به فی کتیبک و الواحک ای ربّ اسألك بضيآء وجهک و بأنوار آیامک بأن تؤیّد من اراد ذکرک و ثنائک و نصرة امرک بجنود الحکمة و البیان ای ربّ اسألك بقدرتک الّتی احاطت بالممکنات بأن توفّقه علی اعلاء کلمتک و اظهار ما امرت المخلصین به فی کتابک أنّک انت القویّ الغالب القدير

و بعد دستخطّ آن محبوب فؤاد بمثابة طایر فردوس محبّت و موّدت و انجذاب رسید اشاراتش بشاراتی بود حقیقی و بیاناتش رسائلی بود معنوی لله الحمد عرف استقامت و توجّه و انقطاع در سبیل خدمت مالک ابداع از آن متضوّع و منتشر قلب را جذب نمود و شامه جان را معطر داشت له الجود و له الفضل عنایتش احاطه نموده و فضلش افئدة مقررین را اخذ فرموده بشأنی که از خود و غیر خود گذشته اند و باو پیوسته اند ارواح و اجساد و اعضا کل را در سبیل امرش اتفاق کرده اند بعد از قرائت و اطلاع و انبساط و انجذاب قصد مقام نموده تلقاء وجه مولی الأنام بتمامه عرض شد و این آیات از موجد اسماء و صفات نازل قول الرّبّ تعالی و تقدّس

هو المبین العليم

کتاب انزله المظلوم لمن شرب رحيق البیان من ایدى عطآء ربّه الرّحمن لتجذبه نفحات الوحى و تقرّبه الی الله ربّ العرش الأعظم و مالک الکرسی الرّقیع اسمع النّدآء مرّة اخرى من سدرة المنتهى أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحکیم قد جرى بحر البیان من منبع قلم ربّک الرّحمن اشرب منه مرّة من كأس عنایتی و اخرى من کوب رحمتی و تارة من غرفة یدى ان ربّک هو الفضّال الکريم لعمر الله لو یسمع احد ندائی بأذن الفطرة أنّه یجعله منقطعاً عن سوائی و متمسکاً بحبل عنایتی بحيث لا تمنعه سیوف الأعدآء و لا سهام الأشقیآء كذلك نطق القلم الأعلى فضلاً من لدى الله فاطر السّمآء لتشکر ربّک الغفور الرّحیم أنّه ذکرک من قبل بآیات خضعت لها کتب العالم و ما عند الأمم یشهد بذلك امّ الألواح فی هذا الأفق المشرق المنیر قل یا ملأ الفرقان اتّقوا الرّحمن و لا تعترضوا علی الذی به ثبت کلّ امر و کلّ کتاب مبین و قل یا ملأ البیان خافوا الله و لا تدحضوا الذی به ظهرت حجّة الله و برهانه و غرّدت طیر العرفان علی اعلى الأغصان تالّله قد اتی الرّحمن بسلطان عظیم لا تعجزه قوّة العالم و قدرة الأمم و لا تخوّفه سطوة الذّین نقضوا عهد الله و میثاقه و کفروا بیوم الدّین انصفوا فی هذا الظّهور و سلطانه ثمّ انظروا ما نزل بالحقّ من ملکوت بیانه البديع هو الذّی کان موعوداً فی کتب الله و بشرّ به النّقطة الأولى و خضع عند ذکر اسمه بقوله انا اولّ العابدین یا ملأ البیان انظروا ثمّ اذکروا اذ اتی نقطة البیان انکره علماء الأرض و فقهاؤها كذلك سوّلت لهم انفسهم ما ناح به روح القدس فی الفردوس و الرّوح الأمين فی هذا المنظر المبین نسأل الله ان یمدّک بجنود البیان و یوفّک علی نصرة امره ببرهان سطع نوره من مشرق بیان ربّک العليم الخبير ذکرّ حزب الله بآیاتی و کبر علی وجوههم من قبلی ثمّ اقرأ لهم ما نزل من سمآء مشیّتی و هوآء ارادتی لتقرّ به عیونهم و تفرح به قلوبهم ان ربّک یحبّ اولیائه یشهد بذلك امّ الکتاب فی هذا المقام

العزیز المنیع قل یا حزب اللہ انا وصیناکم من قبل و نوصیکم فی هذا الحین بالأمانة و الدیانة لعمر اللہ بهما ترتفع مقاماتکم و ترتقی شؤوناتکم تمسکوا بهما و لا تكونوا من الغافلین قل یا اهل البهآء خذوا ما امرتم به من لدی اللہ ثم اعملوا ما وصاکم به لسان العظمة انه یرفعکم و یرقیبکم الی الفرد الواحد المقتدر العزیز الحمید البهآء المشرق اللائح الساطع من افق عنایتی علیک و علی من یحبک و یسمع قولک فی هذا الذکر الحکیم الحمد لله العلیّ العظیم

یا ابن ابهر علیک بهائی حزب اللہ را آگاه نما بآنچه ظاهر شده اگر تفکر نمایند در حزب قبل و اعمال و افعالشان در یوم قیام مجدد باوهامات نفوس غافلہ جاهله مبتلا نمیشوند و خود را از ما سوی اللہ فارغ و آزاد مشاهده مینمایند نفوس غافلہ آنچه را ببصر خود دیده‌اند از آن غافل شده‌اند تا چه رسد باموری که طیر افنده و قلوبشان از طیران در آن فضا عاجز و قاصر است خود خسارت حزب شیعه را بچشم خود دیده‌اند و حال مجدد باوهاماتی افتاده‌اند هزار مرتبه اعظمتر از اوهامات آن حزب هادی دولت‌آبادی قائد قوم شده و اراده نموده عباد بیچاره را بدار البوار بفرستد و در سقر مقرّ دهد بگو ای عباد در آنچه ظاهر شده و حال مشهود است و در آنچه گذشته و مستور گشته تفکر نمائید شاید بعنایت حقّ کمر خدمت را لوجه اللہ محکم کنید بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مسئلت نمائید که عباد را مجدد بمثابه اوهامات قبل مبتلا نفرماید سبحان اللہ ابصار را چه منع نموده آذان را چه از اصغاء کلمه حقّ بازداشته عوالم دانائی و بینائی متحیر یا ایها الطائر فی هوائی آذان موجوده و ابصار مشهوده قابل اصغاء و لایق مشاهده نبوده و نیست مگر عنایت حقّ جلّ جلاله مدد فرماید و غافلین را بشطر آگاهی کشاند و نائمین را از نوم غفلت بیدار فرماید این ایام ظهور آیه مبارکه است که فرموده یجعلون اصابعهم فی آذانهم لئلاّ یسمعوا قول الحقّ چه که مطالع اوهام اولیای خود را از تقرّب باهل بهاء منع نموده‌اند سبحان اللہ باعمال مشرکین قبل عاملند و بهمان اقوال ناطق و شاعر نیستند قهر اللہ اخذشان نموده و نفحات عذاب احاطه کرده کذلک قضی الامر جزاءً لأعمالهم انه اشدّ المنتقمین و مهلك المعتدین انتهی

یا محبوب فؤادی مدتها باب مسدود و خبری از آن محبوب نبود لله الحمد عنایت حقّ جلّ جلاله بمثابه مفتاح ظاهر و ابواب ذکر و بیان و حضور و لقا را گشود نار محبت بتجلی و شعله اولی ظاهر حوریات ذکر که در غرفات معانی مستور بودند کشف حجاب نموده قصد انجمن نمودند قسم بافتاب بیان ربنا الرحمن اگر آذان اهل عالم مقدّس شود یک کلمه از کلمات علیا که از مشرق اراده مولی الوری ظاهر شده کل را هدایت مینماید و کفایت میفرماید باری در هر حال باید از حضرت مقصود طلب فرج نمود و فرج تنبه عباد است و تفکر در آنچه ظاهر شده در لیالی و ایام این خادم مسکین با عجز مبین از مالک یوم الدین نجات میطلبد چه که رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده شاید سبحات و حجبات را مجدد خرق فرماید تا عیون از مشاهده بازماند با کرمش یأس را راهی نه و از برای رجا سدّی و منعی نه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

و اینکه در باره بعضی از اولیا علیهم بهآء اللہ مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی مخصوص هر یک نازل شد آنچه که سبب ذکر ابدی و ثناء سرمدیست و همچنین مخصوص ورقه کبری و صغری اختین مخدّره معظّمه ام علیها و علیهما بهآء اللہ بعد از عرض در حضور دو لوح امنع اقدس از سماء فضل نازل و عریضه آن حضرت که بساحت اقدس ارسال داشتند در ذروه علیا امام وجه مولی الوری عرض و قرائت شد انه یعلم ما نزل من سماء فضله فی الجواب و هو العزیز الوهاب و مخصوص اسامی مذکور در آنها الواح بدیعه منیعه مقدّسه نازل از حقّ میطلبم اولیای خود را مؤید فرماید تا از کأس بیان مقصود عالمیان کوثر حیوان بیاشامند و بطراز زندگی ابدی فائز شوند

در این مقام مجدد ذکر آن محبوب از لسان عظمت جاری و نازل و بعد از امواج بحر بیان این موج ظاهر یعنی این کلمات مشرق و لائح قوله تبارک و تعالی یا ابن ابهر علیک بهآء اللہ مالک القدر نشهد انک فزت باثار قلمنا و بما نطق

به لسان الفضل فی مقام سَمَى بالسَّجْنِ الأعظم فی کتاب اللّٰه ربّ العالمین انا ذکرنا اباک من قبل بذکر فاحت به نفحات البیان فی الامکان یشهد بذلك من عنده کتاب مبین أنّه صعد الی اللّٰه بقلب خضعت له افئدة المقبلین لعمری استقباله المأی الأعلیٰ حین صعوده و ادخلته ید الفضل فی مقام عجزت عن ذکره السن الذّاکرین البهّاء المشرق من افق سمّاء رحمتی علیه و علیک و علی امّک الّتی فازت بآیات اللّٰه العزیز الحمید انتهى

الفضل احاط و النور الاح و العنایة احاطت و الرّحمة سبقت سبحان اللّٰه جود و کرم بمقامی رسیده که از ذکر و بیان و شرح و تفصیل مقدّس و منزّه گشته جمیع جودهای عالم نزد بحر عطایش با قطره مقابله نکند عجز شأن عبد است و فی الحقیقه عاجز است این کلمه از شکسته نفسی نیست بر فرض انسان تصوّر نماید نجمی موجود حال آن نجم نزد شمس مشرقا و اقمار لائحات و انجم لائحی چه شانی داشته و یا دارد در هر حال از حقّ منیع سائل و آمل که عالم را بطراز آگاهی مزین فرماید و از کوثر حقیقی مبذول دارد شاید قابل درگاه و لایق بارگاه گردد آنّه علی کلّ شیء قدیر

یا محبوب فؤادی آیا کدام لسان قادر بر ثنا و کدام بیان لایق وصف این مقام یک موج از بحر بیان عالم را زنده نماید و یک تجلّی از تجلّیات آفتاب فضلش امم را بافق اعلیٰ کشاند فضل و عنایت و شفقت و رحمت بمقامی رسیده که کل مقررّ و معترفند بر عدم بلوغ و احاطه ناس غافل و محجوب و حقّ ظاهر و مشهود صد هزار افسوس از برای این بندگان که در چنین ایامی بخود مشغولیم و از او غافل معرضین بیان در بحر اوهام متغمّس مع ظهور و بروز آفتاب حقیقت کل غافل مشاهده میشوند الحمد لله آن محبوب در سجن وارد شدند و مشاهده نمودند آنچه از عالم مستور است و همچنین اجتماع نفوسی را که طائف حولند شکّی نبوده و نیست که این اجماع از برای نفس مبارک مضرّ است چه که دول در فکر مذهب نبوده و نیستند و لکن از اجماع در گریزند و با مطلع و مصدرش معاند معذلک اعتنا نفرموده اند و از برای راحت وجود مبارک دوستان را از لقا و وصال محروم نساخته اند یک نفس در جزیره با شخص موهوم معاشر حال از او سؤال نمائید بقید قسم که آنچه دیده و آنچه در آن ارض عمل شده ذکر نماید یا محبوب فؤادی این فانی سالها با او بوده بیست سنه میگذرد و الی حین نفسی در آن ارض موجود نه حتّی ابناش را جواب نموده و بیرون کرده اگر آن محبوب آن شخصی که بآنجا رفته و در آن ارض ساکن بوده ملاقات نمایند و سؤال فرمایند بسیار از امور ظاهر شود و لائح گردد و لکن اگر بصدق تکلم نماید باری این عبد خدمت جمیع دوستان و آفایان تکبیر میرساند و از برای کل فوز اعظم مسئلت مینماید انّ ربّنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم هو الشّاهد النّاطر المتکلم المبین العلیم الخبیر

اینکه در باره مهاجر فائز جناب ملاً حسین علیه بهّاء اللّٰه و عنایته مرقوم داشته اند فی الحقیقه همانست که آن محبوب نوشته اند بحرارت ذکر الهی مشتعلند امید هست از فضل حقّ جلّ جلاله این حرارت احاطه نماید و ناس غافل را بافق دانائی کشاند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس یک لوح مبارک که نیر عنایت از افقش لائح و مشرق مخصوص ایشان نازل لیشرب منه بحور المعانی و البیان الأمر بید اللّٰه ربّنا الرّحمن از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آنچه در خزائن کلماتش مکنون و مخزونست ظاهر فرماید تا کل نفحات بیان رحمن را بیابند و از ما فی الامکان به ما عند اللّٰه توجّه نمایند زود است آیات و بیّنات حجابات خلق را بردرد تا کل باشراقات انوار آفتاب ظهور فائز شوند و منور گردند انّ ربّنا الرّحمن هو المقتدر علی ما یشاء و هو السّامع المجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم البهّاء و الذّکر و الثّناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر اللّٰه ربّنا و ربکم و ربّ العرش العظیم

خادم

جناب حاجی میرزا علی اکبر من ارض نون و راء علیه بهاء الله

جمادی الأولى سنه ۱۳۰۴

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد و ثنا نفوس مطمئنّه و افتدّه قویّه را لایق و سزا که سیوف اشرا ایشان را از آثار حضرت مختار منع نمود و صفوف ظلم از اظهار عدل بازداشت از استقامتشان ارجل غافلین متزلزل و از قیامشان مظاهر قدرت قاعد ایشانند مطالع اقتدار بین عباد و مظاهر ما اراده الله فی البلاد یصلینّ علیهم الکائنات عند تجلّی انوار الصّفات

سبحانک یا الهی تری ضعفی و عجزی اسألك بأنوار عرشک و اخیار عبادک و بالنّسمة الّتی بها احییت خلّقتک بأن تؤیّد اولیائک و احبائک علی ذکرک و ثنائک و القیام علی خدمه امرک ای ربّ تری و تعلم بأنّی اردت ان اذکر عبداً من عبادک الّذی اتی منه و من ابنه کتب عدیده فی ذکرک و ثنائک ولكن منعنتی عن الجواب کثرة التّحریر امام وجهک اسألك یا مالک الملکوت بأن تمدّنی بزمان لا ینتهی بالسّاعات و الدّقائق لأذکر احبائک و ابشرهم بعنایتک و فضلک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

و بعد عرض فانی آنکه نامه‌های آن جناب و جناب ابن علیک و علیه بهاء الله پی در پی مانند غذای یومیّه رسید فی الحقیقه غذائی بود مقوی و جوارشی بود مفرّح چه که هر یک مزین بود بذکر و ثنای مقصود عالمیان ولكن تأخیر جواب نه از غفلت و یا عدم اعتنا و تقصیر این عبد بوده بلکه از کثرت تحریر امام عرش و عدم فرصت و وقت بوده کفی باللّهِ شهیدا حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه که لازال نزد خادم فانی مذکور بوده و هستید یاد شما و ذکر شما از دل نرفته تا چه رسد بلسان وقتی از اوقات بعد از عرض نامه آن برادر مکرم و رفیق شفیق مقدّم در ساحت امنع اقدس این آیات باهرات از مالک ارضین و سموات نازل قوله تبارک و تعالی

هو الشّاهد السّامع الخبیر

لازال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرّک گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مبین از او نازل اوست یکتا و خطیب اول دنیا لازال بر منبر تمکین متمکن و بمواعظ کافیه و نصایح نافعه ناطق حقّ شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر نکرده و حفظ نموده امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر باتّحاد و اتّفاق و آن حاصل نشود مگر بنصایح قلم اعلیّ بیانش آفاق را بنور اتّفاق منور فرماید ذکرش نار محبّت برافروزد و سبحات مانعه و حجبات حایله را بسوزد یک عمل پاک را از افلاک بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را بازآرد حزب شیعه از ناسپاسی و حقّ‌نشناسی از پستترین احزاب عالم نزد مالک رقاب امم مذکور هزار و سیصد سنه یا حقّ گفتند و بعد بسیوف بغضا شهیدش نمودند جزا در یوم جزا این بود و از آن مقام اعمال ظاهر و مشهود الی حین اهل توحید بر ذلّت وارده آگاه نه که سبب چیست و علّت چه اقویّ الاحزاب بودند و حال اضعف الاحزاب مشاهده

میشوند قدرت بضعف و ثروت بفقیر و عزّت بذلّت و ربح بخسارت تبدیل شد لعمر الله کل از جزای اعمال بوده و هست و حال بمثابة قارون در هر حین باندازه یک اندازه بر زمین فروریزند و شاعر نیستند عنقریب آنچه در الواح از قلم اعلی نازل در ظاهر مشاهده نمایند یا حزب الله التقدیس التقوی التقوی بمثابة سرو آزاد باشید و چون قلب بهاء فارغ و آزاد بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حقّ در زیر و الواح بمثابة آفتاب ظاهر و لائح آن جنود اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی الیوم بجنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البتّه آثارش در اشطار ظاهر و هویدا گردد یا علی قبل اکبر اذا فزت بلوح الله و اثره قل

الهی الی لک الحمد بما هدیتنی و رزقتنی و لک الثناء بما عرّقتنی و قرّبتنی اسألك یا مالک القدم بالاسم الأعظم و بأمرک المبرم الذی به سخّرت الأمم بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال متمسکاً بحبل فضلک و متشبّثاً بذیل عطائک ای ربّ ترانی مقبلاً الی مشرق امرک و مصدر عنایتک اسألك بأنوار وجهک و بما جرى من قلمک بأن تؤیّدنی علی ما ینبغی لأیامک و یتضوّع منه عرف رضائک ثمّ قدر لی و لمن معی خیر الآخرة و الأولى انک انت مولی الوری لا اله الا انت القویّ القدر انتهی

من یقدر ان یحصی انوار نیر فضله و من یقدر ان یصل الی الذرّوة العلیا مقام ذکره و بیانها هو الذی بکلمه من عنده ظهرت البحار و امواجها و ما ستر فیها و الأشجار و اثمارها و اوراقها و اغصانها و ما کان مکنوناً فیها و الجبال و ما کان فیها من المعادن و اسرارها و الأرض و ما کنز فیها و ظهر منها و السّماء و شمسها و انجمها و خلقها این مقام یک کلمه از کلمات الاهی است که بکمال اختصار ذکر شد اگر انسان فی الجملة در بحر قدر تفکر نماید خود را متحرّی مشاهده کند فی الحقیقه السن و اقلام و الواح از عهده برنیاید و بانها نرساند جلّت عظمته و علت آیاته و کملت الطافه و سبغت نعمائه و آتاه این عبد چه مقدار در لیالی و ایام خود را متحرّی و متفکر مشاهده مینماید چه که از یک سمت آثار قدرت و عظمت و رفعت و عنایت و شفقت حقّ جلّ جلاله مشاهده میشود و از جهت دیگر خلق را محجوب ممنوع محروم غافل عاطل میبند سبحان الله چه غفلتی است افنده و قلوب را احاطه نموده عالم عالم قدرت و قوّت و رحمت و نعمت را بعد از مشاهده و ملاحظه میگذارند و باموری مشغول میشوند که قابل ذکر نه این عبد و آن جناب و سایر دوستان و احبّا باید بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مسثلت نمائیم شاید عباد افسرده را از امطار رحمت تازه نماید و از بحر فضل آگاهی بخشد اوست قادر بر هر چه اراده نماید و اوست مثبت هر چه بخواهد

از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبم و توفیق میخواهم تا ذکر قرّۀ عین جناب آقا محمّد تقی علیه بهاء الله را نمایم و از عهده برآیم چه که این کلمه فی الحقیقه مقام اعتذار ذکر میشود چه که مکرّر نامۀ ایشان رسید و لکن خامۀ این عبد توفیق نیافت و لکن حقّ شاهد و گواهیست که لازال در نظر بوده و هستید و هستند آن جناب و منتسبین لازال در منظر اکبر مذکور بوده اند امید است ثمر کلتی حاصل شود و آثار باقیه ظاهر گردد چه که هر عملی لله واقع شود چه از ذکر و چه از بیان و چه از عمل بی اثر نخواهد بود آنّه جواد کریم و آنّه فضال رحیم و غفار مبین لا اله الا هو العلیّ العظیم البهّاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و جناب الابن و علی الذین ما منعهم النار عن التّقرّب الی النور و الحمد لمالک الظهور

قریه

جناب حاجی محمّد علی علیه بهاء الله

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد و ثنا و ذکر و بها صفدران مضمار معانی و بیانرا لایق و سزا که ضوضاء مشرکین و غوغاء منکرین و نفاق رجال و زماجیر ابطال ایشانرا از نور مآل منع نمود باستقامت تمام بر امر الله قائم و راسخند ایشانند مطالع نصرت و بیان و مشارق قدرت و عرفان شنیدند و لبیک گفتند دیدند و به لک الحمد یا اله العالم ناطق گشتند حجبات عالم ایشانرا منع نمود و از افق اعلی محروم نساخت کتب الهی از قبل و بعد بذکرشان ناطق و بنائشان ذاکر

سبحانک یا ربّ البيت و مشید ارکانه و منور جدرانه و مبین آثاره و مظهر اثاره اسألک بحفیف سدره المنتهی و انوار وجهک من الأفق الأعلى و خزائن اسرارک فی اسمک المقدّس عن الأسماء بأن تؤیّد اولیائک علی الاستقامه علی امرک و القيام علی خدمتک ای ربّ ایدهم بقدرتک و قوتک و سلطانتک ثمّ عزّهم برحمتک و رأفتک و مواهبک انت الذی خضعت الآیات لآیاتک و الأنوار لنورک و الکتب لکتابک و المظاهر لظهورک و المطالع لطلوعک و البحار لبحرک قد ثبت بالبرهان قدرتک و اقتدارک یا مالک الامکان و سلطان الانس و الجنّ لا اله الا انت القویّ القدير و بالاجابة جدير

و بعد نامه آنجناب رسید فرح بخشید و سرور آورد بهجت عطا نمود و بعد از قرائت و اطلاع بافق اعلی توجه نموده تمام آن تلقاء وجه بشرف اصغا فائز قوله تبارک و تعالی فی الحقیقه قلم اعلی متحیر است چه که مشاهده میشود نفوس عالم قابل اصغاء کلمات الهی و مشاهده انوار وجه صمدانی نبوده و نیستند خلقیکه در قرون و اعصار باوهم تربیت یافته لایق مشاهده انوار آفتاب یقین نبوده و نخواهند بود الی حین اهل بیان عرف یوم الله را نیافته اند و از اسرار مستوره در کلمه مبارکه یفعل ما یشاء آگاهی حاصل نکرده اند بنمی از این یم فائز نگشته اند کورکورانه و بی شعورانه میدوند و میگویند گاهی ذکر تحریف بیان مینمایند و هنگامی ذکر دون آن مفتریاتی ترتیب داده اند که شاید انوار آفتاب افق اعلی را بآن ستر نمایند فی الحقیقه اخسر احزاب عالم مشاهده میشوند از حقّ میطلبیم حزب خود را در آن اراضی و اطراف از شرّ نفوس ختاسیه حفظ فرماید آنه علی کلتشیء قدیر دوستان آن ارض را تکبیر برسان و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت ده شاید از عرف ذکر رحمن باستقامت و اطمینان فائز گردند انا نذکرهم و نبشّهم بعنایة الله ربّ العالمین نسأله تعالی ان یمدّهم بجنود الغیب و الشّهاده و یقرّبهم الیه آنه هو السّامع المجیب البهّاء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی الذّین نصرُوا امر الله ربّ العالمین انتهی

الحمد لله نور لائح و عرف ساطع و ظهور مشهود و مکلم طور ناطق امروز روز فضل و عطاست و یوم عنایت و لقا طوبی از برای نفوسیکه فائز شدند بآنچه در کتاب الهی از قلم اعلی جاری و نازل اولیاء آن ارض الحمد لله تحت لحاظ عنایت محبوبنا و محبوب من فی الأرض و السمآء بوده و هستند و هر یک بذکر قلم اعلی فائز از حقّ میطلبیم کل را بر این امر اعظم مستقیم فرماید استقامتیکه سبب اقبال و استقامت اهل عالم گردد

و اینکه در باره حقوق الهی مرقوم داشتند فی الحقیقه بسیار بر آنجناب زحمت وارد شد بعد از عرض در ساحت امنع اقدس فرمودند منافع امورات خیریه بخود نفوس راجع و در اینمقامات نطق یک کلمه کافیسست هر نفسی بکمال روح و ریحان و تسلیم و رضا ادا نمود لدى الله مقبول والاّ آنه غنی عن العالمین طوبی لک یا محمّد قبل علی بما کنت قائماً و ناطقاً و مقبلاً الی الله ربّ العالمین طوبی از برای نفوسیکه فائز گشتند بآنچه در کتاب الهی مذکور و مسطور است باید کل به ما اراده الله عامل شوند چه که آنچه در کتاب از قلم اعلی نازل سبب و علّت تطهیر و تنزیه و تقدیس و نعمت و برکت بوده و هست طوبی للفائزین ولکن در ذکر حقوق بیک کلمه کفایت نمایند و لوجه الله بآنکلمه نطق کنند و بس اصرار لازم نه چه که حقّ دوست نمیدارد بر نفوسیکه بخدمت قائمند تعبی وارد شود آنه هو الغفور الرحیم و هو الفضّال الکریم انتهی

نفوسیکه باداء حقوق از قبل و بعد موقّف گشته‌اند و آنجناب ذکر نموده‌اند کل بذكر حقّ جلّ جلاله فائز گشتند هیچ عملی ضایع نشده و نخواهد شد اعمال خیریه کُلّها کنوزند عندالله از برای صاحبانش طوبی لعبد عمل و لأمة عملت فی سبیل الله ربّنا و ربّ العالمین

و اینکه در باره جناب آقا محمّد حسن مع ضلع علیهما بهاء الله مرقوم داشتند بعد از عرض فرمودند نعم ما عملت یا محمّد قبل علی و نعم ما عملا فی سبیل الله حقوق الهی باید در صورت امکان و روح و ریحان داده شود نفوسیکه استطاعت ندارند بطراز عفو الهی مزینند انتهی امثال اینفقرات از قلم اعلی جاری و نازل باید در کلّ احوال باعزاز امر ناظر بود اینفقره اقدم و احبّ است عند الله ربّنا و ربکم و ربّ العرش العظیم لله الحمد جناب مذکور و امه الله ضلع و دو ورقه علیهم بهاء الله کل بطراز ذکر الهی مزین گشتند قد احاطهم الفضل من لدی الله العلیّ العظیم مرسله ایشانهم بطراز قبول فائز گشت هذا فضل آخر انه هو الفضل الکریم

اینکه در باره جناب ملاً محمّد رفیع علیه بهاء الله و عریضه ایشان از قبل مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس اعلی بشرف اصغا فائز و این آیات محکّمات از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ بیان و جلّ برهانه

بسمی السّامع المّجیب

یا رفیع علیک بهائی یقین مبین بدان هر نفسی ظاهراً و باطناً بافق اعلی اقبال نمود و بانوار وجه متوجّه او بذكر حقّ جلّ جلاله فائز بوده و هست مقبلین لازال تحت لحاظ فضل بوده و هستند در اینمقام که مقام صرف فضل است حجابات و سبحات حائل نبوده و نیست یسمع و یجیب و هو السّمع البصیر طوبی از برای نفوسیکه سبحات و اشارات بشر ایشان را از مالک قدر منع نمود و محروم نساخت از حقّ جلّ جلاله میطلبیم حزب خود را بطراز استقامت کبری مزین فرماید اوست بر هر شیء قادر و توانا انتهی

و اینکه ذکر جناب محمّد حسن علیه بهاء الله و مرسله ایشان از قبل و جناب محمّد علی علیه بهاء الله و مرسله ایشان و همچنین جناب آقا محمّد علی ابن خال آنجناب و مرسله ایشان و جنابان محمّد حسن و حاجی اسمعیل و همچنین ذکر انباء خاله آنجناب علیهم بهاء الله کل در ساحت امنع اقدس اعلی مذکور و بذكر مقصود عالمیان فائز له الحمد و المّنه هر یک از کوثر بیان رحمن آشامیدند و در افق اعلی مذکور گشتند این خادم فانی از حقّ سائل و آمل که ایشانرا مؤیّد فرماید بر اعمالیکه عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده باشد اوست مشفق و اوست کریم لا اله الا هو المقتدر القدر و آنچه از قبل و بعد ارسال شد کل رسید الحمد لله الّذی وفقهم و ایدهم و عرفهم سبیله الواضح المستقیم

اینکه مرقوم داشتند اگر اذن باشد بجهات دیگر توجه نمایند لأجل امورات خیریه بعد از عرض اینفقره در ساحت اقدس اینکلمه علیا از افق اعلی ظاهر یا محمّد علی حزب الله باید کل در اعلاء کلمه الهی جهد نمایند ولکن در جمیع احوال ملاحظه حکمت لازم اما در باره حقوق ذکرش یکبار کافیهست آنهاً عموماً ذکر شود هر نفسی فائز شد باداء آن او به ما نزل فی الکتاب فائز است از حقّ بطلب عباد را مؤیّد فرماید بر عمل بانچه سبب خیر دنیا و آخرت است هذا ما حکم به الله فی کتابه المحکم المتین یوم الله است و اعزاز امر مقدّم انه یحکم بما ینتفع به النّاس و هو المشفق الفضل انتهی در اینمقامات از قلم اعلی نازل شد آنچه که هر ذی شمی عرف عنایت و غنا را استشمام مینماید و نفع آنچه ذکر شد بخود عباد راجع است یشهد بذلک کلّ عامل بصیر

در خصوص بناء حمّام مرقوم داشتید انشاءالله جمیع آن اطراف مؤیّد شوند بانچه در کتاب الهی نازل

اینکه در بارهٔ امه‌الله ضلع جناب آقا محمد حسن علیهما بهاء الله مرقوم داشتند که خود را حبس خدمت مشرق الأذکار نموده اینمراتب امام وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارک و تعالی انا نذکر امتی التي آمنت بالله و آیاته و فازت بخدمة بيت بنی باسمه العزيز البديع انا نكبّر من هذا المقام عليها و على اللّائى سمعن التّداء و اجبن الله مالک هذا الأمر العظيم انتهى

اینکه ذکر اماء الله سبعة را نمودند لله الحمد ذکرشان بشرف اصغا فائز و هر یک بعنايات لايتناهى الهی مزین سعیشان مشكور و عملشان مقبول بشرهّن من قبل الله ربّنا و ربّكم و ربّ العرش العظيم

اینکه مرقوم داشتند در آخر نامه جناب محمد صادق خان و جناب آقا میرزا لطفعلی علیهما بهاء الله رجای مغفرت نمودند اینمراتب در حضور عرض شد و این آیات باهرات از مطلع عنایات حقّ جلّ جلاله نازل قوله تبارک و تعالی

هو السّامع و هو المّجيب

يا صادق قد اقبل اليك وجه القدم من شطر سجنه الأعظم و ذكرک بما ييقى عرفه بدوام الملك و الملكوت و اسمائه الحسنی تمسّک به انه يؤيدک على الاستقامة على هذا الأمر العظيم قل

الهی الهی لك الحمد بما ايدتنی على الاقبال الى افقک الأعلى و اصغاء ندائك الأهلی الذى ارتفع بين الأرض و السّماء و لك التّناء يا مقصود الملاء الأعلى و المذكور فى افئدة الأنبياء بما وفقتنى على عرفان مظهر نفسک و مطلع وحیک و مشرق الهامک و مهبط علمک انت الذى يا الهی اظهرت لعبادک صراطک المستقیم و سبيلک الواضح المبین اسألك يا مالک الوجود و مرّی الغیب و الشّهود ببحر علمک و شمس جودک بأن تؤيدنى فيکلّ الأحوال على خدمة امرک ای ربّ ترى العاصی سرع الى بحر غفرانک و الفقير الى مکمن غنائک فاكتب له من قلمک الأعلى ما يطهره عمّا لا ينبغى له انک انت الجواد الکریم لا اله الا انت الغفور الرّحيم

و هذا ما نزل لجناب ميرزا عليه بهاء الله

بسمی المهيمن على الأسماء

يا لطفعلی اشکر الله بما جرى اسمک من قلمه الأعلى قل

الهی الهی انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد اقبلت اليک معرضاً عن دونک و مشتعلأ بنار حبّک و ناطقاً بننائک و ناظراً الى افقک و متوجّهاً الى وجهک اسألك بنفحات ايامک و ظهورات قدرتک بأن لا تخيبنى عمّا عندک ترانى يا الهی قائماً لدى باب عظمتک و سائلاً بدائع جودک و مواهبک ای ربّ لا تمنعنى عمّا قدرته لأوليائك قدرّ لى ما ينفعنى فيکلّ عالم من عوالمک ثمّ اسألك يا مولی العالم و مقصود الأمم بأن تغفر لى و ترحنى انک انت التّواب الغفور الکریم لا اله الا انت العزيز العظيم انتهى

لله الحمد آیات از سماء فضل نازل و امطار از سحاب رحمت هاطل از حقّ میطلبم کل را فائز فرماید و از نفحات ایامش محروم ننماید سبحان الله مع آنکه در هر حین بحری مّواج و در هر یوم آفتاب جود مشرق مع ذلك اکثری محبوب و غافل محتجبتر از جمیع احزاب اهل بیان معلوم نیست این حزب بچه مقبل بوده‌اند و از چه معرض اینفانی از حقّ سائل و آمل که کل را قسمت عطا فرماید و صدور اهل عالم را از نار کذب و بغضا مطهر نماید اوست مقتدریکه جمیع ممکنات بر قدرتش گواهی داده و میدهند لا اله الا هو المقتدر العليم الحكيم

اینکه در باره لوح اقدس نوشته بودند که در آن لوح مبارک امر بعمل ما نزل فی الفرقان شده اینقره مخصوص بسجن اعظم بوده چه که اصحاب این ارض بقسمی رفتار نمودند که خارج بر جمیع امور مطلع شدند و همچنین یکی از اصحاب نظر باختلافی که مابینشان واقع شد در ملاً بعضی حرفها بمیان آمد و سبب ضوضاء خلق گشت لذا حفظاً للنفوس یک لوح باسم جناب آقا فرج علیه بهاء الله از سماء امر الهی نازل و در آن لوح امر بصوم فرقان فرموده‌اند و این حکم مخصوص این ارض نازل و لکن در الواح امر بحکمت شده یعنی اموری که سبب ضوضای ناس و ابتلای احباً گردد اگر مستور ماند البتّه اولی و احبست طوبی از برای نفوسیکه در مشرق الأذکار بذکر مولی الأخیار مشغولند طوبی از برای نفوسیکه بر خدمت آن بیت قائمند و طوبی از برای نفوسیکه سبب عمار آن بیت شده‌اند یدخلون بسلام و اشتیاق و یخرجون بأسف نسأل الله تعالی ربنا و ربکم بأن یمدکم بأسباب الغیب و الشهادة و یقدر لکم ما یكون باقیاً ببقاء اسمه المهیمن علی الأسماء لا اله الا هو الغفور الرحیم و اگر امر جدیدی از سماء امر آمر حقیقی صادر شود البتّه بان دیار ارسال میشود آنه هو المخبر العزیز العظیم

اولیای ارض باء و ش و جذبا و فاران و قاف و فاء و تاء و خاء کل در ساحت اقدس مذکور و بعنایت حقّ فائز قوله تبارک و تعالی

یا حزب الله فی الدیار اسمعوا نداء المظلوم انه یرید ان یقدسکم عن الظنون و الأوهام و یطهرکم بما جرى من القلم الأعلى لئلا یمنعکم اسم من الأسماء و شیء من الأشیاء عن الله الواحد المختار یا حزب الله معرضین اهل بیان باموری تمسک نموده‌اند که لم یزل و لایزال عندالله مردود بوده اگر نفسی الیوم در کلمه مبارکه یفعل ما یشاء تفکر نماید خود را از مطالع ظنون و اوهام فارغ و آزاد مشاهده کند هر نفسی از کوثر مکنون اینکلمه مبارکه آشامید او را ضوضاء اهل فرقان و شبهات اهل بیان از مقصود عالمیان منع ننماید امروز هیچ ذکری و هیچ اسمی و هیچ کتابی انسان را کفایت ننماید و بکار نیاید چه که کل معلق است بقبول حقّ جلّ جلاله اهل بیان بظنونات قبل مشغولند و باوهامات محتجبین ناطق آنچه که سبب غفلت و اضلال است بان تمسک نموده‌اند مع آنکه ابداً از امر آگاه نبوده و نیستند باید حزب الله بر امر بشائی ثابت و راسخ باشند که جمیع اهل عالم قادر بر منع نباشند هذا حکم الله لو هم یسمعون و هذا امر الله لو هم یعرفون کل را تکبیر میرسانیم و بعنایت حقّ بشارت میدهم البهائم من لدنا علیهم و علی الذین فازوا بهذا الأمر العظیم انتهى

الحمد لله کل بنفحات آیات فائز گشتند و از بحر عنایت قسمت بردند این خادم فانی از حضرت باقی سائل و آمل که باب رحمت را بر وجوه کل بگشاید تا جمیع از فیض اعظم محروم نمانند اینفانیهم خدمت هر یک سلام و تکبیر عرض مینماید و از برای کل توفیق و تأیید میطلبد تا جمیع بنار کلمه علیا که از قلم اعلی روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فدا نازل شده مشتعل شوند و عالم را مشتعل نمایند ان ربنا الرحمن علی کلشیء قدير البهائم و الثنّاء و الذکر علیکم و علی من معکم و علی الذین سمعوا و اجابوا ربهم المتکلم الصادق المجیب و الحمد له انه هو الظاهر الباهر الرقیب القریب

سمى الذى به انار افق العالم

حمد و ثنا و شکر و بها مقصودی را لایق و سزاست که بحرکت اصبع اقتدار سبحات و حجبات عالم را شقّ نمود و شبهات و اشارات امم را معدوم ساخت سحاب نیر امرش را منع نمود و غمام حجاب نگشت باسم قیوم امام وجوه قوم قیام فرمود و کلّ را بافق برهان دعوت نمود اعراض ملوک و اغماض ملوک او را از اراده‌اش بازنداشت بصیریر قلم اعلی امرش را نصرت فرمود و

خیمه آنه لا اله الا هو بر اعلى المقام برافراشت طوبى از برای مقبلین که بحبل متینش تمسک جستند و بذیل منیرش تشبث قوت امرا ایشان را منع نمود و ضوواء علما محروم نساخت جلّت عظمته و جلّت قدرته و جلّ سلطانه و جلّ برهانه و عزّ ثنائه سبحان الله مع آنکه ندای سدره از اعلى المقام مرتفع و اشراقات انوار آفتاب حقیقت ظاهر و هویدا کلّ محجوب و محروم و ممنوع مشاهده میشوند

سبحانک یا سرّ الوجود و مالک الغیب و الشهود اسئلك بالكلمة الّتی بها سخرت العباد و نورت البلاد و بامطار رحمتک فی ایامک الّتی بها نبئت اوراد الحقائق و المعانی فی حدائق عرفانک و باسمک الّذی فتحت به مدائن القلوب و اظهرت المفقود و زینته بطراز الوجود بان تؤیّد عبادک علی الاستقامة علی امرک و التوجّه الی وجهک و القيام علی خدمتک ای ربّ تسمع ضوواءّ النّاعقین من المدن و ضواحيها الّذین نقضوا عهدک و میثاقک و قالوا ما ناح به سگان فردوسک و اهل خبآء مجدک ای ربّ اسئلك بقوّة مشیتک و نفوذ ارادتک و قدرة کلمتک العلیا و اقتدار قلمک الاعلى بان تؤیّد عبادک علی حفظ لئالی محبتک و جواهر علمک و عرفانک انت الّذی شهد بقدرتک من فی ارضک و سمآئک و اعترف بسلطانک من فی ملکوتک و جبروتک لا اله الا انت المقتدر المهیمن العلیم الحکیم

نامه آنجناب و آنچه سؤال شد رسید باید آنجناب بنیر این کلمه علیا که از افق سماء قلم اعلى اشراق نموده ناظر باشند یا ملاً الارض دعوا الیوم ما عند القوم متوجّهین الی الله المهیمن القیوم این روز غیر روزهاست و یوم غیر ایام باید آنجناب بر خدمت امر قیام نمایند و عالم را بنور توحید حقیقی منور سازند اینمظلوم متحریر که چه گوید و چه ذکر نماید که عرف یوم الهی از او متضوع گردد

یا ایّها المقبل نفحات برهان از روایح ما فی الامکان بمثابة آفتاب واضح و معلوم ولكن عباد از او غافل و محجوب امروز از حقیف سدره منتهی این کلمه علیا اصغا میشود هذا یوم الله لا یذکر فیہ الا هو اگر نفسی باصغاء این کلمه فائز شود بکلّ خیر فائز است لعمر الله اینکلمه جمیع اوهام و ظنون را محو و معدوم نماید طوبی للسامعین نیکوست حال کسیکه بان موفق شود و این ذکر را که سیّد اذکار است بیاید آنچه گفته شده باندازه بوده و لله اظهار شده و قلم اعلى تا حال بلحن خود علی ما ینبغی نطق نموده سارقین در پی و خائنین بر مراصد منتظر در صدد منع عباد و جمع آثار قلم اعلى بوده و هستند مقصودشان عند الله واضح و مشهود و از عباد مستور

قائمی در دنیا نبود مع ذلک وجود موهومی را با جنود کذب بر مقام عالی مقرر دادند و بایادی اوهام شهرها بنا نهادند و بمعمارهای ظنون مدن و دیار تعمیر نمودند عاقبت آن ظنون و اوهام در یوم قیام بیغضا تبدیل شد و بر سیّد انام وارد شد آنچه که عیون اهل فردوس اعلى گریست و سدره منتهی نوحه نمود جعفر از روی راستی و حقیقت بیک کلمه نطق نمود الی حین کذابش گفتند اینست شأن مظاهر اوهام و ظنون علمای ایران طراً در سنین اولیّه بر قطع سدره مبارکه قیام نمودند و بر قتلش فتوی دادند حال تفکر نمائید یکنفر از علمای آن دیار بقدر سمّ ابره بر حقیقت امر آگاه نه بسیار تفکر لازم که شاید آنجناب لله قیام نمایند و ناس را از ظنون و اوهام حفظ کنند تا مجدّد بمثابة اوهامات قبل مبتلا نشوند الیوم از ظلم مشرکین چشم انصاف میگردید و هیکل عدل نوحه مینماید حال مظاهر اوهام از سیل واضح مستقیم گذشته‌اند و ناس را براههای مهلک ظنون دعوت مینمایند انّ ربک یعلم و الناس هم لا یعلمون طوبی لمن تمسک بحبل العدل و کان من المنصفین حقیکه معادل کتب الهی از سماء مشیتش نازل او را باوهامات خود میسجد و انکار میکنند و از برای دوش اثبات حقیقت مینمایند اگر این نبأ عظیم و امر ظاهر مبین انکار شود چه اثبات میشود قاتلهم الله باری از حقّ میطلبیم آنجناب را مؤیّد فرماید بر نصرت امر لله بایستید و لله بگوئید اینمظلوم تا حال اصل امر را ذکر نمود ولكن هر ذی بصر و انصافی از نفحات آیات و ظهورات بیّنات و قیام مظلوم امام وجوه ادراک مینماید آنچه را که لایق و سزااست

الها معبودا مقصودا کریماً رحیماً جانها از تو و اقتدارها در قبضه قدرت تو هر که را بلند کنی از ملک بگذرد و بمقام رفعا مقاماً علیاً رسد و هر که را بیندازی از خاک پستتر بلکه هیچ از او بهتر پروردگارا با تباہکاری و گناهکاری و عدم پرهیزکاری مقعد صدق میطلبیم و لقای ملیک مقتدر میجوئیم امر امر تو است و حکم آن تو و عالم قدرت زیر فرمان تو هر چه کنی عدل صرفست بل فضل محض یک تجلی از تجلیات اسم رحمانت رسم عصیان را از جهان براندازد و محو نماید و یک نسیم از نسائم یوم ظهورت عالم را بخلعت تازه مزین فرماید ای توانا ناتوانانرا توانائی بخش و مردگان را زندگی عطا فرما شاید تو را بیابد و بدریای آگاهی راه یابد و بر امرت مستقیم مانند اگر از لغاه مختلفه عالم عرف ثنائی تو متضوع شود همه محبوب جان و مقصود روان چه تازی چه فارسی اگر از آن محروم ماند قابل ذکر نه چه الفاظ چه معانی ای پروردگار از تو میطلبیم کلّ را راه نمائی و هدایت فرمائی توئی قادر و توانا و عالم و بینا

یا ایّها المذكور لدی المظلوم لله الحمد بعنایت قلم اعلی و آثارش فائز شدی از حقّ میطلبیم ترا مؤید فرماید و مستقیم دارد و یجعلک علم الهدایة بین العباد و رایة الثناء فی البلاد اشکر الله انه ذکرک بما لا یعادله شیء من الاشیاء اعرف ثم احفظ و کن من الحامدین انا وجدنا من کتابک عرف المحبّة و الاقبال ذکرناک بهذا اللوح المبین الذی لا تحت من افقه شمس عنایة الله ربّ العالمین طوبی لاذن سمع النداء و لوجه توجّه الی الافق الاعلی و لعین رأت الآیة الکبری و لرجل قام علی خدمة امر الله ربّ الکرسی الرقیع قد خلقت الآذان لاصغاء نداء الرحمن و الابصار لمشاهدة الآثار طوبی لمن سمع و رأى و ویل للغافلین انّ البحر الاعظم اراد ان یقذف علیک لثالی الحکمة و البیان لتفرح و تكون من الشاکرین قل یا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا الذین بدلوا نعمة الله کفراً ضعوا الیوم ما عند القوم مسرعین الی الله الفرد الخیر اجیبوا داعی الله بینکم ثم اتخذوه معیناً لانفسکم انه اتی لنجاتکم یشهد بذلك کلّ عالم خیر و عارف بصیر قل

الهی الھی اسئلك بآیاتک الکبری و مظاهر قدرتک یا مولی الوری و بامرک الذی به سعّرت الملك و الملكوت و برحیقتک المختوم الذی فتحت ختمه باسمک القیوم بان تؤید عبادک علی الاقبال الیک و التمسک بحبل عنایتک و التّشبت بذیل رحمتک ای ربّ لا تمنعهم عن لثالی بحر علمک و عن مائدة بیانک و عمّا انزلته من سماء مشیتک ثم زینهم یا الھی بطراز التقوی انک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثری لا اله الا انت السامع المجیب و السّميع البصیر

در جواب مسائل توقّف رفت چه که اینمظلوم بر حسب ظاهر علوم معروفه را نیاموخته در مدارس وارد نشده و از مباحث اطلاع نداشته و از ما عند الخلق گذشته و بما عند الله متمسک مقصود آنکه آنجناب این ایام بخدمت امر مشغول شوند اینست مقام اعلی اگر بان تمسک نمائید یکشف الله لک ما اردته من عمّان علمه المحيط چه که این ایام اشتغال باین مراتب انسان را از امر اعظم و افق اعلی و ذروره علیا باز میدارد از قبل شئون علمیه از قلم اعلی نازل و این ایام اقتصرنا الامور علی انه لا اله الا انا المقتدر القدير قد جئت من مطلع البیان بیرهان مبین در یکی از الواح این آیه مبارکه نازل لیس الیوم یوم السّؤال و الجواب ینبغی لکلّ نفس اذا سمع النداء من الافق الاعلی یقوم و یقول لّیک یا مقصود العالم و لّیک یا محبوب من فی السّموات و الارضین

و نذکر لجنابک ما نزل فی اول ورودی فی السّجن فی جواب من سئل عن العالم و مبدئه و علّة خلقه و ظهوره الی ان قلنا لیس لجنابک ان تلتفت الی قبل و بعد اذکر الیوم و ما ظهر فیہ انه لیکفی العالمین انّ البیانات و الاشارات فی ذکر هذه المقامات تخمد حرارة الوجود لک ان تنطق الیوم بما تشعل به الافئدة و تطیر اجساد المقبلین امش بقوّة الاسم الاعظم فوق العالم لترى اسرار القدم و تطّلع بما لا اطلّع به احد ان ربّک هو المؤید العلیم الخیر

کن نباضاً کالشریان فی جسد الامکان لیحدث من الحرارة المحدثه من الحركة ما تسرع به افئدة المتوقّفين طوبی لمن فاز بفیضان هذا البحر فی ایام ربّه الفیاض الحکیم کن مبلّغ امر الله ببيان تحدث به النّار فی الاشجار و تنطق انه لا اله الا انا

العزیز المختار قل انّ البیان جوهر یطلب التّفوذ و الاعتدال اما التّفوذ معلّق باللّطافة و اللّطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصّافیة و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی انزلناها فی الزّبر و الالواح

قد تضوّعت نفحات الآیات و ظهرت اعلام البیّنات ولكنّ القوم فی وهم عجاب انشاءالله بقوّة ملکوتی نصرت نمائی و احداث آن و ظهور آن از قلوب فارغۀ صافیہ بوده و هست اوست آیه الله در وجود و امانت او در افئده و قلوب علما از عرفانش علی ما ینبغی قاصر و حکما عاجز این آیه عظمی حاکم است در عالم و متصرّف است در امم اسماء طائف حول او و اسباب مطالع ظهور صفات او توجّهش باسباب بصر بصیر است و باسباب سمع سمیع و باسباب نطق ناطق اگر این قوّه را مانعی منع نماید و حجابی حایل نشود نافذ و قدیر است او است آفتابیکه از افق سماء عالم ادراک اشراق نموده اگر حجبات اوام حجاب نشود عالم را منور نماید دارای اینمقام اعزّ اعلی را سطوت عالم و جنود امم و شبهات علما و اشارات فقها از مالک اسماء منع نماید اینست مقام ما انزله الرّحمن فی الفرقان قل الله تمّ ذرهم فی حوضهم یلعبون بقول خلیل علیه بهائی و عنایتی بل فی حوضهم کذلک نطق بالعدل انّ ربّک هو السّميع البصیر

لله الحمد از برای آنجناب نازل شد آنچه که هر کلمه آن بر فضل و عنایت حقّ شهادت داده و میدهد نحمده علی فضله و عنایته و علی رحمته الّتی سبقت من فی السّموات و الارضین بهاء علیکم و علی الذّین ما منعهم شی من الاشیاء عن مالک الاسماء و فاطر السّماء سمعوا التّداء و اقبلوا و قالوا الله ربّنا و ربّ العرش العظیم

* * *

سر چاه

حیب روحانی جناب آقا محمّد رضا علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد و ثنای اهل بقا مالک اسماء را لایق و سزااست که ذیل اطهرش از مفتریات اهل بغضا مقدّس و میرا بوده و هست آنچه از افواه مغلّین ظاهر بساحت عزّش راه نداشته و ندارد این خلق جاهل بیوفا مقام یفعل ما یشاء را ادراک نمودند و بنفس و هوی ناطق و ذاکر تقدّس ذکر ربّنا من همزاتهم و همساتهم و فوّهاتهم و دعواتهم و مناجاتهم جلّت عظمته و علت سلطنته و لا اله غیره

نامه آن حیب مکرم رسید آنچه در آن مذکور علّت سرور گشت چه که نفحات حبّ مالک ظهور از آن متضوّع و بعد از قرائت قصد مقام احدیّه نموده امام وجه مالک بریّه عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق به لسان العظمة اذ کان مستویاً علی العرش فی مقام سمی بجینی قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه و لا ظهور الا ظهوره

بسمی المظلوم الغریب

یا رضا علیک بهاء الله مالک الاسماء قد حضر کتابک و عرضه العبد الحاضر لدى العرش فی حین احاطتني الأحزان من کلّ الجهات انّ المیم اتّبع المیم فی بغیه و ظلّمه نبذ المولی و اتّبع من لا ذکر له فی ساحة عزّ الله فاطر السّماء قد خسر فی عمله و ضلّ فی سعیه سوف یری نفسه فی ذلّة و خسران اسمع التّداء من شطر عکاء انه ینادی فی ناسوت الانشاء و یأمر الكلّ بالبرّ و التّقوی و بالأمانة و الدیانة و الصّدق و الوفاء طوبی لمن سمع و عمل بما امر به من لدى الله مالک الرّقاب نعیماً لک و لأیک

الَّذِي اتَّخَذَ لِنَفْسِهِ مَقَامًا فِي ظِلِّ عَنَاءِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ أَنَا ذَكَرْنَا بِآيَاتِ لَا يَنْقُطُ عَرَفُهَا وَلَا تَغْيِرُهَا حَوَادِثُ الْعَالَمِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْبِهَاءِ مِنْ لَدُنَّا عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ فَازُوا وَصَعَدُوا بِنُورِ الْعِرْفَانِ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْأَرْبَابِ

بلسان پارسی بشنو منتسین طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان اولیا لازال مذکور بوده و هستند جناب جوان روحانی علیه بهائی و عنایتی لازال مذکور و لدی العرش مشهود نامۀ ایشان از قبل رسید و جواب هم در عالمی که مقدّس از الفاظ است نازل ولکن الی حین از عالم معانی قصد عالم الفاظ نموده بیقین مبین بدانید اولیای حقّ از نظر نرفته و نمیروند و لحاظ عنایت لازال متوجّه بوده و هست دوستان را وصیّت مینمائیم بحکمت و باعملی که سبب انجذاب افنده و اقبال عباد است در ارض عین و شین از ظالمین وارد شد آنچه که عالم فرح را بهمّ تبدیل نمود سبحان الله در امثال این مقام سرور اعظم و همّ مبرم هر دو ظاهر فاعتبروا یا اولی الأبصار لله الحمد که کشته شدند و نکشتمند بوصایای الهی عمل نمودند قد اتّخذوا الصبر لأنفسهم معیناً فی سبیل الله ربّ العالمین از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید تا در جمیع احوال بنصایح و مواعظش ناظر باشند آنچه در ماه محرّم در ظهور مبشّر و نبأ عظیم واقع شده جز اهل حقّ بر آن آگاه نبوده و نیستند لذا فرح آن ایام سبب انقلاب و ضغینه و بغضای عباد می گردد حکمت اظهار فرح و سرور آن ایام را تصدیق نینماید یا اولیاء الرحمن فی البلدان خذوا ما تنجذب به افنده العباد و یقرّبهم الی الله مالک الایجاد اولیا طراً را ذکر مینمائیم و بتجلیات انوار نیر عنایت الهی بشارت میدهیم یا حزب الله همّت لازم امید آنکه نهالهای وجود از کوثر بیان شما بمقام بلوغ و رشد فائز شود و از اثمار و آثارش من علی الأرض مرزوق گردند امر نبأ اعظم عظیم است امرا و علما معرض و قوم هم تابع حکمای عباد باید بآنچه که سبب تطهیر وجود است از مرض جهل و نادانی تمسک نمایند در هر حال اعمال طیّبه طاهره و اخلاق نورانیّه مرضیه ناصر و معین امر است طوبی للمتمسکین جناب احمد ابن من نام فی ظلّ عنایة ربّه مذکورند و نامه های ایشان مکرّر رسیده نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّده علی ما یرتفع به ذکره بین خلقه انه علی کلّ شیء قدیر قل یا قوم بر مبارکی این ایام کتب الهی از قبل و بعد شهادت داده چه که آفتاب حقیقت امام وجوه مشرق و لائح و نور بیان ساطع و لامع و فرات رحمت جاری و ساری و نسمة الله در هبوب اگر نفسی در مقام عنایتی که بیرگی از شاخسار متوجّه است تفکر نماید مادام الحیات به انت الرحیم و انت الکریم ناطق شود البهآء المشرق من افق سمآء عنایتی علیکم یا اهل البهآء و علی کلّ ثابت مستقیم و کلّ راسخ امین انتهى نفحات وحی الهی عالم معانی و بیان را اخذ نموده ولکن عباد غافل در هر حین بر منع آن مشغول هذه من سنّة قد خلت من قبل در جمیع ایام ظهور بر اطفال نور احدیّه و اخمد نار سدره ساعی و جاهد بوده و هستند یسأل الخادم ربّه ان یرزین عباده بما ینبغی لأیامه انه هو الغفور الکریم

ذکر جناب محمّد قلی خا علیه بهآء الله را نموده اند و همچنین عمل میروند ایشان را لله الحمد بعد از عرض عملشان بعزّ قبول فائز و یک لوح امنع اقدس از سماء مشیّت ربّانی مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند هنیئاً له بما عمل فی سبیل الله

و همچنین ذکر اولیای خوسف علیهم بهآء الله الملک العزیز العطوف الرّؤف و سائر اولیا علیهم بهآء الله امام وجه مولی الوری بعزّ اصغا فائز

هذا ما نزل لجناب محمّد علیه بهآء الله قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

هو الذّاكر العالم الخبیر

یا محمّد قد ورد علینا فی السّجن الأعظم ما نأح به حقائق الوجود قد اشتعل الظّالم بنار الحرص و الهوی و اکل اموال التّاس بالباطل الا انه من اهل الطّاغوت نبذ التّقوی و اخذ الهوی و ارتكب ما ذرفت به الدّموع من العیون انا سمعنا ندائك نادیناک من

طور العرفان الله لا اله الا هو المهيمن القيوم احفظ آيات ربك ثم اقرأها بربوات تنجذب بها القلوب ثم اشرب باسمى من كأس بيانى رحيقى المختوم بهاء من لدنا عليك وعلى الذين آمنوا بالله مالك الغيب والشهود وهذا ما نزل لجناب ملا على عليه بهاء الله الأبدى قوله تبارك وتعالى

هو العلى الأعلى

يا على ذئاب ارض اغنام الهى را احاطه نموده و سيع عالم بيراثن بغضا قصد اولياى اسم اعظم کرده جباره از هر جهتی متجاهر بظلم و فراغته از هر سمتی باعتساف مشغول و لسان عظمت در چنین حالتی بذکر اولیا ناطق چه که این یک شبر خاکی نزد حق و اولیائش معدوم و مفقود لعمر الله زماجیر عالم نزد اصحاب وفا بمثابة طنین ذباب و عمار و آبادی آن بمثابة بیت عنكبوت بل احقر از آن اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان عنقریب ایام باخر رسد جهد نمائید شاید فائز شوید آنچه که بعز قبول فائز گردد و بطراز ابدی مزین شود یوم یوم عمل است بامانت ناظر باشید و بدیانت متمسک آنه نصح عباد و یمنصحههم بما یرفعهم انه هو الفیاض الکریم

و هذا ما نزل لجناب على خا عليه بهاء الله قول الربّ تعالى و تقدّس

هو الأقدس الأعظم

يا على عليك بهائى ظالم عالم باب نصحيته گشوده قل يا غافل ينبغي ان تنصح اولاً نفسك لعمر الله قد سفك الدماء و نهب الأموال و قام بالظلم و ارتكب ما ناح به الأشياء و اهل الفردوس و الذين طافوا العرش فى العشى و الاشرار قد اخذ بذنبه ولكن ما استشعر فى نفسه سوف يرى جزاء عمله من لدى الله المنتقم القهار ان الطاغى اتبع الباغى فى ظلمه و كتب ما صاح به الأصحاب و اشتعل بنار البغضاء على شأن ارتعدت به حقائق الوجود و ذرفت دموع الأبرار نسأل الله ان يحفظ عباد من شره انه هو المقتدر المختار قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكرك بذكر طارت به الأحجار البهاء عليك و على الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التوجه الى الله رب الأرباب

يا اوليائى فى الخاء و الواو (خوسف) اسمعوا ندائى انه يقرّبكم الى الأفق الأعلى و يهديكم الى مطلع الرّشاد لا تمنعوا انفسكم عن مشرق الوحي ضعوا ما عند القوم متمسكين بما امرتم به من لدى الله مالك الجهات انا ذكرناكم من قبل فى الواح شتى بذكر منه تنوّرت الآفاق انتهى له الحمد و الثناء و له الشكر و البهاء قد ذكر اوليائه بما تبقى به اسمائهم بدوام اسمائه الحسنى و صفاته العليا ان ربنا هو المقتدر العزيز الوهاب از حق ميطلبيم جميع را فائز فرمايد آنچه که سبب انتشار آثار اوست مابين عباد و اين انتشار در الواح منزله سبب و علّتش اعمال طيبه و اخلاق مرضيه بوده و هست چه که اعمال و اخلاق که فى سبيل الله ظاهر شود جذّاب افنده و قلوب است و جذب سبب تقرّب است و تقرّب علّت آگاهی و مقام انتشار انشاء الله كل بان فائز شوند

ذكر عمّ مكرم جناب ملا على اكبر عليه بهاء الله را نموده بودند هذا ما نزل له من سماء عناية ربنا الأبهى قوله جلّ

جلاله و عزّ بيانه

بسمى المنادى من الأفق الأعلى

یا اکبر بعد علی امورات عجیبه ظاهر و آثار غریبه باهر ذئب غنم الله را نصیحت مینماید و میگوید خون مخور و حیوان مدر ثعبان حوت را ببردباری وصیت میکند و دب دیک را و هیکل ظلم بهیکل عدل میگوید ظلم مکن مال مردم را میر از خدا بترس فی الحقیقه عالم تغییر نموده بغی و فحشا بر و تقوی را موعظه میکند و پرهیزکاری امر مینماید خدعه و مکرری در عالم ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد نفسی که بیک فلس عالم تقدیس را میفروشد ادعای خدمت عالم و محبت امم مینماید لعمر الله بیک دینار اخیار را بدست اشرار و فجار میسپارد حبّ وطن ذکر مینماید و دم سلطان سرّ و علن را میریزد عبده دینارند و از اخیار خود را می شمارند ینبغی ان ندع اذکارهم و نذکرک بما اقبلت الی امر اعرض عنه من فی البلاد الا الذین انقذتهم ایادی الاقتدار من لدی الله مولی العباد انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین آیات اذ نزلت اشرفت بها شمس العلم و اضاءت بها البلاد اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو در حینی که مابین اعدا مبتلا و از یمین و یسار حیّات مشهود بآیات ناطق و شما را ذکر مینماید جهد نمائید شاید فائز شوید بعملی که الیوم لایق و سزاوار است البهآء من لدناّ علیک و علی الذین نسبهم الله الیک من الذکور و الاناث ان ربک هو العزیز الفیاض انتهى ایام عظیم و بزرگیست بسیار حیف است بغفلت بگذرد یا اولیاء الله و احبائهم جهد لازم شاید فائز شوید بعملی که در کتاب الهی باقی و پاینده ماند آنه هو الکریم و هو الرّحیم و هو العزیز العظیم منتسبین آن حبیب مکرم مکرر از لسان عظمت ذکرشان ظاهر عنایات الهی خارج از احصاء عباد است ان تعدوا عنایاته لا تحصوها ولكن خلق غافل عامل شدند آنچه را که هیچ ظالمی در هیچ عهدی عمل نموده تشهد بذلک اعمالهم امام الوجوه سوف یرون جزائها من لدن عادل حکیم

ذکر ابن عمّ علیهما بهآء الله را فرمودند بعد از عرض در ساحت عزّ احدیّه این آیات بدیعۀ منیعۀ نازل قوله تبارک و تعالی

هو الذاکر العلیم

یا محمد امروز جمیع اشیاء بظهور مالک ملکوت اسماء در جذب و وله و شورند و با یکدیگر تهنیت میگویند و بکلمه قرتّ عیوننا ناطق طوبی از برای نفسی که بمقام ایام عارف شد و بحمد و ثنای مقصود عالمیان مشغول گشت امروز عالم را نوری دیگر و بحر را موجی دیگر و سدره طور را نعمه دیگر است طوبی لذی اذن و لذی بصر سمع و رأی و ویل للغافلین قل لک الحمد یا الهی بما نورت قلبی بنور عرفانک و اذنی باصغآء ندائک و بصری بمشاهده آثارک اسألک بملکوتک و اسراره و سمآء بیانک و انجمها ان تکتب لی ما یرفعنی بین عبادک و یقرّینی الیک و یرزقنی مائدة سمآء فضلک انک انت المشفق الکریم

البهآء علیک و علی امّک و اخوانک و اختک من لدی الله ربّ من فی السموات و الأرضین انتهى

ذکر والده و ضلع و غلامین الموسومین بغلامحسین و حبیب الله علیهم بهآء الله را نمودند بعد از عرض امام وجه مولی الوری این آیات مبارکات از سمآء فضل نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا محمد قبل رضا لله الحمد بکوثر بیان مقصود عالمیان فائز شدی و از ریحیق مختوم آشامیدی و منتسبین از امّ و ضلع و ابنین کل بذکر مالک اسماء فائز گشتند باین ذکر معادله نمینماید اذکار عالم و ما عند الأمم چه که ذکر الهی در لوح بدوام ملک و ملکوت باقی و دائم است و مادونش بفنا راجع هر یک را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بتجلیات انوار نیر عنایت بشارت ده لازال اولیا تحت لحاظ فضل بوده و هستند یشهد بذلک من عنده کتاب عظیم

و نذکر فی هذا الحین اخاک الّذی سمّی بعلی لیجذبہ الذکر الی الأفق الأعلى و تسقیه ید العطآء کوثر البقآء طوبی

لمن فاز بفیوضات الایام و ویل للغافلین یا علی علیک بهائی قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیت الظّمان الی بحر رحمتک و الجوعان الی مائدة سمائک و المحتاج الی شمس کرمک و العاصی الی سماء غفرانک اسألك یا من باسمک جری کوثر العطاء من قلمک الأعلى ان تقدّر لی ما یرفعنی و یحفظنی و ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک و انک انت المقتدر العزیز الوهاب

یا محمّد قبل رضا البهّاء من لدنّ علیک و علی اخیک و نبشّرکما بما نزلّ لکما من لدنّ علیم حکیم و انزلنا لمن شرب کوثر اللّقاء و فاز بما کان مسطوراً فی کتب اللّهِ العزیز الحمید ما اشرقت به شمس عناية الرّحمن و ماج بحر الغفران و هاج عرف رحمة ربّه الغفور الرّحیم انّ الذّین صعّدوا فی ایامی اولئک فازوا بما لم یفز به احد من قبل یشهد بذلك ما نزلّ من لدنّ عزیز عظیم و نذکر اولیائی هناك انّ المظلوم فی بحبوحة البلیا و الأحزان یدکرهم بما لا تعادله کنوز العالم لیفرحوا و یكونوا من الشّاكرین کثیر من قبلی علی وجوههم و ذکرهم بما نزلّ لهم من سماء عناية ربّهم الکریم یا اولیاء اللّهِ هناك شبه این ایام دیدہ نشده یوم یوم عمل و استقامت است باید کل باصلاح ناظر باشند و بنور محبّت با عموم اهل عالم مجالس و معاشر الا من اعرض عن هذا النّبیا الأعظم الّذی کان لقائه امل المقرّین متمسّکین باین حبل باید از عالم منقطع باشند از عالم اسم بگذرند تا فائز شوند بمقامی که مقدّس است از شبه و مثل و رب و ظنون و اوهام عباد بیقین مبین بدانید هر نفسی الیوم بکلمه نئی فائز شد او از اهل ملاء اعلی در کتاب الهی مذکور یا اولیا همّت نمایند شاید بحکمت و بیان نفوس غافله را آگاه سازید و از کوثر استقامت بنوشانید مقام استقامت مقامی است که اگر ما سوی اللّهِ کل اراده نمایند نفسی را از صراط مستقیم منع کنند خود را عاجز مشاهده نمایند اینست مقام اعلی و ذروه علیا و سدره حمرا طوبی لمن نبذ العالم و اخذ ما امر به من لدنّ آمر قدیم یا محمّد قبل حسین یا کفّاش در فضل و عنایت حقّ تفکر نما کفّاش از صراط گذشت و علما لغزیدند تو بکوثر عرفان فائز شدی و رسیدی و فقها در هیماء اوهام متحیر قل

لک الحمد یا اله من فی السّموات و الأرضین و لک الشّکر یا من فی قبضتک زمام الأوّلین و الآخیرین قد هدیت من اردت و ارادک و ترکت من قصد غیرک اشهد انک تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید لا اله الا انت العزیز الحمید یا حسین یا زارع طوبی از برای تو چه که حجاب وهم را بتأیید الهی دریدی و سبحات حائله را بعنایتش خرق نمودی از حقّ بطلب استقامت عطا فرماید چه که ناعقین در کمین بوده و هستند و متوهّمین بر مراصد منتظر قل الهی الهی زد فی نور معرفتی ثمّ احفظنی بقدرتک الّتی غلبت الکائنات لثلاً یزلّ قدمی من شبهات المربیین و نعاق التّاعقین الذّین نقضوا میثاقک و ارادوا ان یمنعوا عبادک عن فرات رحمتک و سیبک الظّاهر الواضح المبین انتهى ذکر مسألّت زیارت و طواف که بوکالت این خادم فانی نموده بودند در این یوم که ششم شهر ربیع الثانی است شش ساعت از روز گذشته از قبل آن حبیب روحانی زیارت بعمل آمد و بعزّ قبول فائز گشت هنیئاً لی و لجنابک و لمن فاز بهذا الفضل الأكبر و الفیض العظیم

ذکر محبوبی جناب حاجی محمّد کاظم علیه ۹ ۶۶ نموده بودند و همچنین اخبار ایشان را در آنچه در مدینه کبیره واقع شده سبحان اللّهِ حرص و طمع آن نفوس را از شاطی بحر امانت و دیانت و عدل و انصاف محروم نموده ایکاش باین فقره ختم میشد لا واللّهِ هر یوم بافترائی ناطق و بکذبی متمسّک نفسی که بیغی و فحشا معروف و از تقوی معرض در این ارض بوده محض عنایت و حفظ او را امر بخروج فرمودند به مدینه کبیره رفته مع مثل خودی متّحد گشت و بمفتریاتی تمسّک جستند که فرغ اکبر از جمیع اشیاء ظاهر و عدل و انصاف بنوحه و ندبه مشغول هذه من سنّة القوم و لن تجد لسنّتهم تبدیلاً حاجی محمّد کریم خان کرمانی در هر سنه کتاب ردّی نوشته و همچنین شعرای عصر بعضی گفته اند آنچه را که جزایش نزد عادل حکیم ثابت و محقّق و جزای این عصیان انتها نیابد و تمامی نپذیرد و همچنین سپهر صاحب تاریخ نوشته آنچه که قلم از شرش بحقّ

پناه برده باری این امور در باطن سبب اعلاء کلمه و انتشار امر بوده و هست یسأل الخادم ربّه ان یزین عباده بما یقرّبهم الیه و ینطقهم بالعدل و الانصاف انه ولینا و مقصودنا و هو التّوّاب الکریم

حیب روحانی جناب آقا محمّد علیه بهاء الله و عنایتہ نامہای شما را باین عبد داده و در ساحت امنع اقدس هر یک عرض شد و فی الحقیقه آن نامہا سبب ظهور فضل اکبر گشت هنیئاً لمن فاز بکأس بیان ربّه الرّحمن یشهد الخادم انه من المقرّین فی کتاب الله ربّ العرش العظیم خدمت اولیای آن ارض از صغیر و کبیر اناث و ذکور تکبیر و بها میرسانم و از برای هر یک طلبیده و میطلبم اجر ابدی و خیر سرمدی را و اسأله تعالی ان یحفظهم بجوده و یسقیهم كأس الاستقامة من ایادی عطائه انه هو الجواد الکریم اغصان سدره الهیّه روحی لثراب قدومهم الفداء آن حیب روحانی و منتسبین و اولیای مذکورین علیهم بهاء الله را ذکر میفرمایند و از برای هر یک نعمت باقیه و مائده سمائیّه از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایند انه هو الله لا اله الا هو مظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مستوراً عن الأبصار انه هو المؤید المختار

ذکر جناب حاجی ملا باقر و حاجی رضا و آقا محمّد حسین و آقا علی علیهم بهاء الله را نموده بودند بعد از عرض امام وجه مخصوص هر یک نازل شد آنچه که بحیات ابدی بشارت میدهد طوبی للفائزین
هذا ما نزل لجناب حاجی ملا باقر علیه بهاء الله قوله عزّ بیانہ و جلّ برهانه

هو الذّاکر العلیم الّحکیم

یا محمّد قبل باقر اسمع نداء المظلوم انه ظهر بالحقّ و نطق امام الوجوه الأمر لله المقتدر المهیمن القیوم قد تمّت حجّة الله علی خلقه و برهانه علی عباده ولكنّ القوم اکثرهم لا یشعرون قد فاضت عین الحيوان امام وجوه الأديان و جرى فرات الرّحمة من قلم الله ربّ ما کان و ما یكون هذا یوم فیہ سطر نور البیان من آفاق سماء الواح ربّک مالک الوجود طوبی لعین فازت بالآثار و لأذن سمعت ندائه الأحمی و لید اخذت کتابه المحتوم انصر ربّک بالحکمة و البیان ثمّ افتح ابواب القلوب باسمه العزیز الودود كذلك اوقدنا مصباح البیان فی مشکوة حکمة الله مالک الغیب و الشّهود قد سمع الله ندائک و انزل لک ما قرّرت به العیون البهّاء من لدنا علیک و علی الذّین فازوا برحیقنا المختوم
و هذا ما نزل لجناب حاجی رضا علیه بهاء الله

بسمی الذّی به هاج عرف العرفان فی الامکان

یا رضا قد حضر اسمک فی المنظر الأبھی ذکرناک بما فاح به عرف عنایة ربّک مالک الأنام قل لعمر الله انّ البحر ماج امام الوجوه و هاج عرف الله ربّ الأرباب طوبی لمن شاهد و وجد و ویل لمن انکر ما نزل من سماء عطّاء الله مالک المبدأ و المآب انک اذا فزت بقراءة آیاتی و مشاهدة آثاری قل

الهی الهی اشهد انک اظهرت نفسک لمن فی الامکان و جرى فرات رحمتک بین الأديان اسألك بأنوار عرشک الأعظم و اسرار امرک یا مالک القدم ان تجعلنی منقطعاً عن دونک و متمسکاً بحبل فضلک ای ربّ ترى اولیائک بین الظالمین من عبادک و اصفیائک بین المنکرین الذّین اشتعلوا بنار البغضاء فی ایامک اسألك بقدرتک الّتی احاطت الکائنات ان تحفظهم بجودک و تصرهم بقدرتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الوهّاب

و هذا ما نزل لجناب محمّد حسین علیه بهاء الله

بِسْمِ الَّذِي بِهِ نَادَى الْمُنَادُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

یا محمد قبل حسین این مظلوم بین ایادی اعدا بتو توجه نموده و ترا ذکر مینماید که شاید بحرارت ذکر الهی مشتعل شوی اشتعالی که شبهات اهل بغی و فحشا ترا از افق اعلی منع نماید جمیع اهل عالم منتظر بوده و هستند و چون نیر ظهور از افق سماء طور اشراق نمود کل اعراض نمودند الا من شاء ربک حمد کن مقصود عالم را که ترا بر اقبال تأیید فرمود و ترا ذکر نمود بآیاتی که مخلّد است در کتاب مبین ینبغی ان تقول فی هذا المقام لک الحمد یا مقصود من فی السموات و الارضین و هذا ما نزل لجناب علی علیه بهاء الله

بِسْمِ الَّذِي بِهِ اشْرقتْ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ

یا علی علیک بهائی امروز ابر رحمت الهی در کلّ حین عطا میفرماید آنچه را که سبب و علت انبات سنبلات معارف و معانی است آفتاب کرم رحمانی امام وجوه عباد مشرق و لائح و لکن قوم غافل و محجوب الا من انقذته ید اقتدار ربک الفیاض الکریم از حقّ میطلبیم اولیای خود را تأیید فرماید بر ادراک بخششهای لایحصایش لعمری اگر اهل ارض فائز شوند بعرفان یک کلمه از کلماتش و آثار آن در ملک و ملکوت هرآینه کل از ما عندهم به ما عند الله تمسک نمایند قل الهی الهی لا تمنعنی من فیوضات ایامک و لا تجعلنی محروماً عمّا قدرته لأصفیائک اشهد أنّک انت الکریم ذو النّبیا العظیم انتهى

قد اشرق نیر الجود و الکرّم و تجلّی بأنواره علی اولیائه و اصفیائه و احبّائه طوبی لمن تنور به منقطعاً عن دونه انه من الفائزین فی کتب الله و زبیر و الواحه فی الحقیقه عنایت و عطا بمقامی رسیده که قطره مقام بحر را رجا نموده و ذره مقام شمس را این خادم فانی لازال عرض مینماید

الهی الهی لا تحرم عبادک من کوثر الاستقامه علی امرک بحیث لا تمنعهم الأسماء عن مالکها

در این مقام حکایتی بنظر آمد عرضش محبوب است و آن اینکه سید تقی نامی چند سنه قبل بحضور فائز مدّتی در این ارض ساکن و بعد از رجوع در عرض راه به حسین معروف به سوخته رسید سؤال از او نمود از کجا می آئی ذکر نمود از عکا گفت چرا به جزیره نمیروی میرزا یحیی وصی نقطه است باین کلمه جمیع مراتبش از استقامت و ایمان و اقبال بر باد رفت و بعد به جزیره رفته به ایران مراجعت نمود با یک کتاب کذب سبحان الله چگونه میشود مدّعی محبّت الهی بیک کلمه از صراط مستقیم ربّانی منحرف شود و حال آنکه خود آن شخص آگاه بود که حسین مذکور از جائی اطلاع نداشته و ندارد باری جزای اعمال است که انسان را باوهم راه مینماید و از نور یقین محروم میسازد امروز اهل بهاء از خلیج اسماء گذشته اند و قصد بحر معانی نموده اند جمیع عالم را زیر قدم گذارده اند و قدم آخر بر مقام اعلی الامر بید الله ربنا ربّ الارض و السماء نفسی هم از جذبا چند سنه قبل به کرمان رفته و در آنجا بیک کلمه مجعوله از امّ الکتاب محروم گشته و کاش باین قدر کفایت می نمود بخدعه و تزویر و کذب و افترا پرداخت یکی از مکاتیب این عبد را که نزد یکی از اولیا ارسال شده بود بحیله و مکر اخذ نموده و سواد آن را اراده کرده نزد معاندین ارسال دارد این عبد عرض میکند

الهی الهی عبادت را حفظ نما از شرّ معرضین و منکرین و ناعقین و کل را تأیید فرما بر عدل و انصاف لینظروا آثارک بعیونهم و یسمعوا آیاتک بأذانهم أنّک انت علی کلّ شیء قدیر

هر حرکتی از حرکات مقصود عالمیان حجّتی است واضح و برهانی است لائح و لکن غرض حجاب شده یومی از ایام لسان عظمت باین کلمه علیا نطق فرمود که کبد را گذاخت قوله جلّ بیانه و عزّ سلطانه یا عبد حاضر کاش معرضین بیان این

قدر تأمل مینمودند که ما این امر را مابین اهل ایران ثابت و راسخ مینمودیم و بمقام اعلی و رتبه علیا میرساندیم آن هنگام هر نفسی قابل بود باو میسپردیم هر یوم بعد از زحمتهای لاتحصی که امر فی الجمله مرتفع شد نفوسی محض بغضا ارتکاب نمودند آنچه را که سبب تضييع امر الله بوده در ایام شداد کل خلف حجاب مستور و چون نور ساطع و امر ظاهر با اسیاف میتاختند و عمل مینمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نموده حال بعضی با عمامه و ردا مثل حزب قبل بوسوسه مشغول انا نشهد و نری و نستر و انا الستار العليم الحكيم انتهى این خادم لازال طلب حفظ نموده و می نماید ولکن عبادی که از اصل امر آگاه نبوده اند ادعای آگاهی نموده اند و سبب اضلال ناس شده و میشوند در هر حال از فضل و بخشش او امید هست اولیای خود را مقدس فرماید از آنچه سزاوار نیست اوست قادر و توانا لا اله الا هو العلی الأبهی

ذکر جناب آقا میرزا قوشید خا علیه بهاء الله را مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات محکمت از سماء عنایت حق جل جلاله نازل قوله عز بیهانه و جل سلطانه

هو الحاكم علی ما یشاء

قد حضر اسمک لدی المظلوم ذکرک بآیات اشرفت من افق کل کلمة منها شمس عنایة الله رب العالمین هذا یوم فیه تنطق الشمس الملك لله العزیز الحکیم و ینادی البحر العظمة لله مقصود العارفين طوبی لعبد سمع النداء من الأشياء فی ذکر الله مولی الوری و ویل لكل غافل بعید نسأل الله تبارک و تعالی ان ینورک بنور العرفان و یشعلک بنار محبته انه هو الکریم و فی قبضته زمام من فی السموات و الأرضین اذا فازت عینک بآثار قلمی الأعلی قل

الهی الهی لک الحمد بما ذکرتنی و اسمعتنی و اریتنی و لک الثناء بما عرفتنی سیبک الواضح المبین و امرک الظاهر المحکم المتین اسألك بجودک الذی احاط الوجود ان تجعلنی مستقیماً علی امرک لئلا یزل قدمی من شبهات المعرضین عن صراطک المستقیم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العليم الحکیم انتهى و همچنین بعد از عرض ذکر جناب حاجی محمد حسن علیه بهاء الله این آیات کبری از ملکوت مشیة الله نازل قوله جل جلاله و عز برهانه

هو الظاهر القائم امام الملوک و المملوک

کتاب ینطق بالحق و یدعو الخلق الی الأفق الأعلی المقام الذی فیه ارتفع النداء و ظهر ما کان مسطوراً من قلم الوحی فی کتب الله رب العرش العظیم قد اتی من کان موعوداً من لسان العظمة و ظهر من کان مرقوماً من قلم الله العزیز الحمید طوبی لنفس سمعت و اقبلت و فازت و ویل لمن اعرض عن هذا الفضل المبین

یا محمد قبل حسن سمعنا ندانک ذکرناک بما لا تعادله اذکار القوم لتنصر ربک بالحکمة و البیان و تكون من الموقنین خذ کوثر الاستقامة من ید عطاء ربک ثم اشر به باسمه المهیمن علی الأسماء ان ربک هو الأمر الناصح العليم ایاک ان تمنع همزات اهل العمائم عن البحر الأعظم و ایاک ان تحجیک اشارات عبدة الأسماء عن هذا الأفق المشرق المنیر قل یا قوم هذا یوم الله لو انتم تعلمون و هذا یوم بشرت به کتب الله من قبل و من بعد لو انتم تعرفون قد اتی من کان مکنوناً فی العلم و موعوداً من لدی الله المهیمن القیوم قل اتقوا الله یا ملاً الأرض ضعوا ما عندکم و خذوا آثار الله بقدره من عنده ثم اقرؤوها بنغمات الفردوس الأعلی انها تهذیکم و تقریکم الی مقامه المحمود من کان موقناً باقتداره و اختیاره لا تزله شبهات العباد و لا اشارات الذین کفروا بالیوم الموعود قل

الهی الهی لا تمنعنی عن الاستقامة الكبرى فی امرک یا مولی الوری و لا تجعلنی من الذین آمنوا بحجّتك ثم انکروها بما اتّبعوا مظاهر الأوهام و الظنون قوتی یا الهی لأخرق الحجبات کلّها باسمک القویّ الغالب المهیمن علی ما کان و ما یکون كذلك تضوّع عرف الوحی و تعطر الامکان من نفحات بیان ربّک الرّحمن اشکر و قل لک الثناء یا مولی الأسماء و لک البهَاء یا مقصود الأفئدة و القلوب ثم اعلم قد انزلنا فی کتابنا الأقدس فی أوّل ورودنا فی السّجن الأعظم ما ظهر فی ارض الکاف و الرّاء و اخبرنا النّاس بما یظهر فیها ان ربّک هو الحقّ علّام الغیوب نسأل الله ان یؤیّدک و یجعلک مستقیماً علی امره بحيث لا تمنعک و اولیائه همزات من اعرض عن الحقّ انه هو المقنن علی ما اراد و فی قبضته زمام الأمور نسأل الله تعالی ان یؤیّدک علی خدمة امره و ذکره بین عباده انه هو المؤیّد الغفور العطوف البهَاء علیک و علی الذین سمعوا و قالوا لک الحمد یا مالک الملک و الملكوت انتهى امید آنکه نفحات آیات الهی عالم را اخذ نماید و اولیای خود را از امورات واقعه در حزب قبل متنبّه سازد تا باسما از مالک آن محروم نمانند و وساوس هر ملحدی را نپذیرند بیقین مبین بر خدمت قیام نمایند که شاید ارض بنور حکمت الهی منور گردد ان ربّنا هو السّميع البصیر و بالاجابة جدیر مجدّد ذکر مینمایم اولیا هر یک را باذکار قلبیه متذکّر بوده و هستم و از برای کل از بحر عطا عطا میطلبم و از شمس بقا بقا انه ولیّ المحسنین و مقصود الطّالین البهَاء و الذّکر و الثناء علی جنابک و علی من معک و علی اولیاء الله و احبائه هناك و فی کلّ الجهات و الحمد له اذ هو مقصود من فی الارضین و السّموات

خادم

فی ۴ جمادى الأولى ۱۳۰۷

صورت آنچه ارسال شده اگر بارض جذبا و باء و شین و بعض جهات اخری ارسال شود محبوب است دو فرد قالی که از قبل ارسال داشتند رسید و بعزّ قبول فائز حسب الأمر آنچه بان اطراف ارسال میشود بمحبوب فؤاد جناب جوان روحانی علیه بهاء الله و عنایت و فضله و رحمته برسد سواد بردارند و بصاحبش برسانند این خادم فانی خدمت حضرت روحانی علیه بهاء الله الأبھی و قرّة عین و بصر جناب احمد تکبیر و بها و ثنا میرسانم لازال ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست مخصوص در این حین لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق یا عبد حاضر انشاءالله جواب جناب روحانی علیه بهائی و عنایتی ارسال میشود و همچنین جواب جناب احمد علیه بهائی هنیئاً لهما و مریناً لهما من لدی الله مولاها انتهى

آقای معظّم حضرت افنان جناب آقا میرزا آقا علیه منکلّ بهاء ابهاه ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلیّ الابھی

حمد و شکر اولیا و اصفیاء حق را لایق و سزااست آنکه کوثر حیوانرا که از قلم مقصود عالمیان جاریشد آشامیدند و عطا نمودند ایشانند ایادی امر بین عباد و ایشانند انوار آفاق بهم لاح النور و انتشرت اوامر الله و احکامه بین ملاً الظهور ایشانند ساقی کأوس مواهب الهی و عطایای ربّانی باسم حق اخذ مینمایند و بذکر حق مینوشند و بهر طالب و قاصدی عطا مینمایند ایشانند نفوسیکه از خود اراده و مشیّتی نداشته و ندارند بافق رحمن ناظرند و بامرش عامل علّة حیاتشان ذکر حق و سبب بقا یاد

دوست یکتا بکلمه قم قیام مینمایند قیامیکه قعود او را اخذ نماید چنانچه در مناجات صوم میفرماید ایشان عبادی هستند اگر باصغاء کلمه صوموا از جهة امر مبرم فائز شوند و اینحکم معلق بمیقات و حدود نشود صائمند الی ان یخرج الروح من اجسادهم حبدا هذا المقام الاعلی و هذه الرتبة العلیا

سبحانک اللهم یا من باسمک انار افق الافتداری و بذکرک اشرفت الانوار اسئلک بارادتک الّتی سخرت الممكنات و بمشیتک الّتی احاطت الذرات بان تؤید عبدک هذا علی ذکرک و ذکر افنانک الّذین نسبتهم الی نفسک و رفعتهم بکلمتک العلیا و جعلتهم مشارق حبک فی ناسوت الانشاء اربب ان الخادم یعترف بعجزه و قصوره و خطایاه الّتی منعه عما ینبغی لایامک و جریراته الّتی غفلته عن ذکر اصفیاتک اسئلک یا سابع النعم بالاسم الاعظم بان تعلمنی ما تحبّ و ترضی انک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثری

و بعد روحی لاستقامتکم و ذکرکم و اقبالکم الفداء قد فاز الخادم بدرج کان مملواً من لثالی الذکر و الثناء فلما تفرست فزت بها و برونقها و صفاتها و لطافة لونها قصدت مقام موجدها و خالقها و ملهمها و مؤیدها و عرضتها بین یدی مالکی و مالکها و سلطانی و سلطانها و بعد ما فازت بلحاظ موجدی و موجدها فتح باب البیان و نطق لسان العظمة بما لا یعادله ما فی الامکان قوله تبارک و تعالی

هو المهیمن علی من فی الارض و السماء

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی احاطت الآفاق قد اتی الرحمن بملکوت البرهان و الناس اکثرهم فی مرية و شقاق قد منعت عیونهم عن مشاهدة امواج البحر و ما اشرق و لاح من افق به اشرفت الانوار یعبدون الالهام و لا یشعرون یسمعون الآیات و هم لا یفقهون هزار و دویست سنه باوهامات انفس غافله تمسک نمودند و در یوم جزا فتوی بر سفک دم مولی الوری دادند بخلیج اسما متمسک و از بحور معانی محروم و ممنوع سبحان الله یکنفر از علما عرفان حقیقی فائز نشد از وهم ظاهر و بوهم راجع هر صاحب بصری متحیر و هر صاحب قلبی مبهور الیوم باید حزب الله بکمال همّت بر خدمت امر قیام نمایند که شاید عباد از اوهام قبل محفوظ مانند و نهالهای مغرسه جدیده را از ریح سموم حفظ نمایند لعمر الله نفس معرضین بمثابه سم مهلک است از حق بطلبید کلرا حفظ فرماید اوست قادر و توانا لا زال ذکرک در ساحت اقدس بوده و خواهد بود قد حضر العبد الحاضر بکتابک و قرئه لدى المظلوم وجدنا منه عرف الخلوص لله رب العالمین سمعنا ما فیه و اجبتناک بآیات لا یعادلها ما فی العالم ان ربک هو الشاهد الخبیر انه معک و یؤیدک فضلاً من عنده و هو الفضل الکریم کذلک اظهر النور ظهوره و الشمس اشراقها طوبی لک و لمن فاز بما سطر و لاح من افقی المنیر البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی من یحبک و یكون معک و یسمع قولک فیهذا الامر العزیز البدیع انتهى

له الحمد و المته چه که لا زال افنانشرا ذکر فرموده و میفرماید و هر یک باثر قلم اعلی فائز و لکن الله فضل بعضهم علی بعض هذا ما نطق به لسان الله ربنا من قبل انه هو العلیم الخبیر فی الحقیقه فضلی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد اینخادم فانی از حق باقی مسئلت مینماید که در هر حین بر عنایتش بیفزاید و از کوثر بیانش مسرور و پاینده دارد اینکه در باره وجه حضرت ورقه علیا علیها منکّل بهاء ابهاه مرقوم داشتند آنچه ارسال شد رسید و لکن باقی باید بعلیا مخدره والده آنحضرت برسد و اختیار البسه هم حسب الامر بانمخدره واگذارده شده فرمودند اگر بتوانند بعضیرا در صندوقی حفظ نمایند لدى الله محبوب و مقبولست و فرمودند حضرت افنان در زحمات ورقه علیا خدمت کامل باصل امر نموده‌اند و اینخدمت لدى العرش بسیار مقبول افتاد چنانچه مکرر خادم اینذکر را از لسان عظمت استماع نمود هنیئاً لحضرتکم و مریناً

اما بیت تولیت آن بعلیا مخدّره ورقه امّ آنحضرت تفویض شده و هذا ما نطق به لسان العظمة في هذا الحين يا افناني عليك بهائي و عنایتی مخدّره علیا امّ آنجناب احقّ است بسکون در آن بیت تولیت آن بیت را باو واگذارديم و عنایت فرموديم و بعد بذریّه او لیکن تذکره لها من لدى الحقّ و ذکرًا لها فی القرون و الاعصار انتهى فی الحقیقه عنایت حقّ جلّ جلاله بمقامیست که اینفانی از ذکرش عاجز است و بعد باید آن بیت اعظم بما نطق به لسان العظمة بتربیّکه امر فرموده اند اولیا عمل نمایند و تعمیر کنند بر کلّ احترام آنواجب و لازم اینعطیّه کبری امروز از قلم اعلی مخصوص علیا مخدّره نازل فضلہ احاط و کرمه اخذ و رحمته سبقت تعالی ربّنا و الهنا و محبوبنا و مقصودنا نسئله ان یؤیّدنا علی ذکره و ثنائه و تبلیغ امره انه علی کلّ شیئی قدیر

و اما چای مرسله آنحضرت رسید فی الحقیقه پاک و ممتاز و مرغوب بود ولکن خالی از حدّت نیست معذک صرفشده و میشود بسته مرسله هم رسید در جواب عریضه علیا مخدّره حضرت امّ و ورقه علیهما بهاء الله الابهی دو لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند و از امطار رحمت ربّانی خرم و مسرور گردند
عرض دیگر دستخطّ ثانی آنحضرت که بتاريخ ۲ ربیع الثانی مزین بود عالم ذکر را تجدید نمود و نهال املرا طراز بدیع بخشید اسئله تعالی ان یرزقنی لقاءکم و الاجتماع معکم فیظللّ سدره عنایته و قباب عظمته در زیارت دستخط بسیار اینبعد متأثر شد چه که در عرض جواب تأخیر رفت ولکن حق شاهد و آنحضرت گواه که لا زال امام عین حاضرند فراموشی در اینمقام راه ندارد و نسیانرا حکمی نه ان ربّنا الرحمن هو الشاهد العلیم

خدمت آقایان افنان علیهم بهاء الله الابهی که در آن ارض تشریف دارند و دوستان الهی سلام و تکبیر عرض مینمایم و از برای کلّ عنایت بدیع و فضل جدید میطلبم اغصان سدره مبارکه روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدمهم الفدا و اهل سراق عصمت و عظمت کلّ تکبیر و سلام ابلاغ میفرمایند البهّاء و الذکر و الثنّاء علی حضرتکم و علی من معکم و علی من یحبّکم لوجه الله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۶ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۳

عرض دیگر جواب جناب آقا سید حسین زوارهئی علیه بهاء الله از سماء مشیّت الهی لوح امنع اقدس مفصل نازل ارسال شد انشاء الله زود ارسال میفرمایند و لوحی هم مخصوص جناب حاجی میرزا محمد تقی علیه بهاء الله ارسال شد مخصوص شخص مذکور هم لوحی نازل انشاء الله بان فائز میشوند از حق میطلبم ریحی مختوم کلاً اخذ نماید و بمقام محمود کشاند

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب رسول علیه بهاء الله من رشت

رجب سنه ۱۳۰۵

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد پروردگار عالم را که کل را تربیت فرمود و خود را در کتاب اعظم رب العالمین نامید ظهور و بروز اینمقام اعلی در این ظهور اعظم ظاهر چه که عنایتش کل را اخذ نموده و سحاب رحمتش بر جمیع احزاب باریده فیضش وجود را احاطه نموده و فضلش غیب و شهود را و بعد دو نامه از آنجناب مکرم و دوست معظم رسید اما اول مصلحت ندانست که امام وجه عرض شود و اما ثانی عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق مالک المآب فی الجواب قوله تبارک و تعالی

هو السامع المجیب

... ل اسمع نداء الله العزيز الودود ان السدرة تنطق و الأثمار تنادی و المبشر امام الوجه يقول لك الحمد بما اظهرت جمالک و ما كان مستوراً فی علمک و مرقوماً فی کتیبک و زبرک و الواحک لا اله الا انت المهيمن القيوم هذا يوم فيه افتتر ثغر العالم بما اتى مالک القدم باسمه الأعظم ابشروا يا ملاء الأرض ثم استمعوا ما ينطق به مکلم الطور اياکم ان يمنعکم ما عند القوم عن رحيقه المختوم اقبلوا بقلوب نوراء و خذوا كأس الرحيق باسمه الأبھی ثم اشربوا منها بذكره العزيز المحبوب يا رسول كنت حاضراً لدى المظلوم رأيت آثاره و سمعت بيانه و عرفت اخلاقه ينبغي لك ان تذكره بين الأديان بالروح و الریحان ان ربك هو الأمر المهيمن على ما كان و ما يكون اعلم ... ليقين انه لا يعزب عن علمه من شيء و هو الحق علام الغيوب نسئل الله ان يؤيدک و يقدر لك ما يجعلک مستقيماً على امره و متمسكاً بحبله الممدود انا ذکرناک مره بعد مره قبل ورودک و بعده يشهد بذلك عباد مکرمون احفظ ما اوتيت باسم ربک و قل

لك الحمد يا مالک الوجود بما ايدتنى على الاقبال اليک و الحضور امام وجهک بعد علمک بجزيراتی اشهد انک انت

العطوف الغفور قل

الهی الهی اسئلك بعناياتک الكبرى و آياتک العظمی و امواج بحر غفرانک و باسراقات نیر عفوک بأن تقدّر لی ما يقربنی

اليک ثم ايدنی يا الهی على ما يرتفع به امرک انک انت الله الفرد الواحد المهيمن القيوم انتهى

لله الحمد فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله شامل احوال آنجناب بوده مدتی تشریف داشته اند و ظهورات عنایات حقّ جلّ

جلاله را ببصر خود مشاهده نموده اند قبل از سؤال عنایت فرمودند پذیرائی نمودند خود گواهند بر اشراقات آفتاب فضل و

رحمت حين رجوع عمل شد آنچه که دليل بود بر عدم اسباب اينقدر عرض میکنم آنچه در آن يوم بانجمع داده شد الى حين

دینش باقیست و اینعبد هم بجهت کثرت تحریر که خود آن برادر مکرم میدانند و هم اینکه متحیر بود که چه عرض نماید در ارسال جواب توقف نمود باری از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم باب عنایتش را بگشاید و این تنگیها را بوسعت تبدیل فرماید اوست قادر و توانا محزون مباشید قسم بافتاب حقیقت که از افق سجن مشرق وقتی شد که خود جمال قدم بر حسب ظاهر پیراهن عوضی نداشتند همان که بود میشستند و خشک مینمودند و میپوشیدند اینکلمه را مستور دار مقصود آنکه آنجناب بدانند که از قبل امور بچه نحو بوده و از تنگی که بر ایشان وارد شده محزون نباشند فقر و غنا نزد خلق سبب علوّ و دنوّ است ولکن عند حقّ مقام و رتبه باقبال و استقامت و ایقانست آنجناب در سجن بوده‌اند و رفتار و معاشرت حقّ را دیده‌اند احتیاج بعرض اینفانی نیست لله الحمد حبّ حقّ در قلب شما هست و این درّ ثمین را مقومین عالم قیمت ندانند و از تعیین و تحدید و قدر و مقام عاجز و قاصر دوستان را تکبیر و سلام برسانید بهاء و الذکر و الثناء علی جنابک و علی من تمسک باللّه العزیز الجمیل و الحمد لله العلیم الخبیر

* * *

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة والافتقار

حمداً لمن اظهر بكلمته العلیا ملكوت الانشاء و انطق السدرة في الفردوس الاعلی بما نطق به لسان العظمة قبل خلق الاسماء انه لا اله الا هو فاطر السماء و الصلوة و السلام علی الذی نوح به المشركون و فرع المنكرون و استفرح به عباد مكرمون الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون و علی آله و اصحابه الذین بهم انارت آفاق سموات البیان لملاً الامکان و ارتفعت رايات التوحید بین الادیان و بعد قد فتح باب الوصال بمفتاح ذکرکم و بیانکم و ثنائکم مقصودنا و مقصود من فی السموات و الارض هنیئاً لمن فاز بالمقام المحمود و عمل بما نزل فی کتاب اللّه مالک الوجود فلماً شربت ریحق الحبّ من کاؤس کلماتکم اقبلت الی ان حضرت و عرضت لدى الوجه و سمعت فی الجواب ما تضوّع به عرف القمیص فی الجهات سوف یسمع جنابکم حین الحضور الامر لله مالک الغیب و الشهود

این ایام الحمد لله بحر لقا در موج و کاؤس وصال هر یک در نغمه و شور فضلاً عن الطیور له الحمد و المنّة فی کلّ الاحوال و از او میطلبیم کلّ را در این سنه زیارت بیت فائز فرماید و لله علی الناس حجّ البیت سکر کوثر اینکلمه مبارکه چنان عباد را اخذ کرده که در قرون و اعصار از جهات قریبه و بعیده توجه نموده‌اند بشأئیکه امراض مزمنه و مشقتهای عظیمه و بلایای وارده ایشانرا منع نموده بجان شتافتند و بمقصد رسیدند طوبی لمن فاز عمله بطراز القبول و ویل لکلّ غافل محجوب و آنچه مرقوم داشتند دیده شد جواب کلّ معلّق و منوط بحضور است چون وعده وصال نزدیک شد لذا بعرض جواب نپرداخت خدمت آقای معظم حضرت افنان علی حضرته و علیهم من کلّ بهاء ابهه عرض فنا و نیستی معروض میدارم الحمد لله بما یحبّه الله فائز و مرزوقند و همچنین خدمت محبوبی جناب آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله الابهی و من معه و جناب حبیب روحانی حاجی عباس و سایر دوستان تکبیر و سلام میرسانم و از برای کل تأیید و توفیق میطلبیم ان ربنا لهو المؤید الموفق المعین و الحمد لله رب العالمین

خادم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

بسم ربنا الأقدس الأعظم الأبهی

حمداً لمن لا یوصف بالمقال الذی لا یقوم معه الرجال و الأبطال و هو الظاهر فی یوم المآل لا اله الا هو الغنی المتعال و بعد عرض میشود مکتوب جناب س م علیه بهاء الله الأبهی که بآنجناب نوشته‌اند در ساحت اقدس عرض شد اینست بیانی که از ملکوت بیان بامر رحمن ظاهر یا سمندر قد عرض العبد الحاضر ما ارسلته الی اسم الجود

اینکه در باره جناب آقا مرتضی قلی نوشته بودید لدى المظلوم ذکر شد انشاءالله عنایت محبوب امکان جمیع دوستان را شامل شود و از خسران در جمیع عوالم محفوظ دارد ولكن فی الحقیقه خسران از برای نفوسی است که الیوم از حق محروم و ممنوعند والا نفوسیکه بانوار وجه فائزند و باقی اعلی ناظر صاحب مقامی هستند که کنوز ارض و خزائن آن و لآلی بحر و معادن جبال باو معادله نمایند وقتیکه جناب اسم الله مه در عراق بود مبلغی نزد او جمع شد و اراده نمود بسجن ارض سر ارسال دارد بعد سارقی مطلع شد و آن مال را سرقت نمود و جناب مهدی عریضه بساحت اقدس فرستاد که نوحه و ندبه از آن مرتفع بود و کدورات و احزان لا تحصیه از آن مشهود و این کدورات او نظر بان بوده که اراده اش بظهور نرسید بعد از ساحت اقدس جواب نازل و ارسال شد باینمضمون ای مهدی اشیای فانیه قابل و لایق نفوس فانیه بوده و خواهد بود شما از اینفقره مکدر نباشید ان افرح بذکر ربک و ما یذکرک به مولاک جهد نمائید تا دارای شیئی شوید که فنا آنرا اخذ نماید و دست خائن و سارق باو نرسد یا سمندر چه مقدار از نفوس که بکمال سعی و اجتهاد مشتی از زخارف جمع مینمایند و کمال فرح و شادی را از جمع آن دارند ولكن در باطن از قلم اعلی بدیگران محول شده یعنی نصیب خود ایشان نیست بسا میشود که باعدای آن نفوس میرسد اعادنا الله و ایاکم من هذا الخسران المبین عمر تلف شد و شب و روز زحمت کشیده شد و مال هم سبب وبال گشت اکثر اموال ناس ظاهر نیست اگر ناس بما انزله الله عامل باشند البتة عنایت حق آن نفوس را محروم نگذارد در هر حال فضلش مراقب و رحمتش متوجه خواهد بود جناب آقا مرتضی قلی محزون نباشند انشاءالله دارا شوند امری را که ذکرش بدوام ملک و ملکوت در ارض باقی ماند چه که الیوم هر نفسی قادر است بر تحصیل مقامات باقیه این مناجات را قرائت نمایند

سبحانک یا من فی فراقک احترق المقربون و فی هجرک صاح الموحدون و فی بعدک ناح المخلصون اسألك بالاسم الذی به فتحت ابواب الخیرات علی من فی الأرضین و السموات و به سرت سفینه فضلک علی بحر عطائك و جرت جداول رحمتک فی جهات مملکتک بأن تؤیدنی علی ما تحبّ و ترضی و تقدر لی ما یحفظنی عن خیانة کلّ خائن و حیل کلّ محتال و ضرّ الذین کفروا بک و بآیاتک ای ربّ قد اخذت بأیادی الرجاء ذیل کرمک یا مالک الأسماء اسألك بأن لا تخیننی عمّا قدرته لأصفیائک الذین نبذوا ما عندهم و اخذوا ما امرتهم به فی کتابک ثمّ اسألك یا مقصود العالم و الظاهر بین الأمم بالاسم الأعظم بأن تنزل علیّ من سماء فضلک و سحاب جودک ما یجمع به ما تشئت منی ثمّ اکتب لی بعنایتک ما یجعلنی غنیاً عن دونک و ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک انک انت المقدر علی ما تشاء باسمک المهیمن علی الأشیاء لا اله الا انت العلیم

الحکیم ثمَّ اسألك بسلطان الأسماء بأن تنزل على اخي ما تصلح به اموراته التي منعته عن عرفانك اي رب انت اعلم به مني و منه و انك انت ارحم الراحمين

يا سمندر اينكلمات عاليات كه از سماء عنایت نازل تلاوت نمایند و اگر يك بار درست قرائت نمایند كافيست بايد جميع امور بروح و ريحان واقع شود در اينظهور امنع اقدس اعلى نهى نموديم عباد را از ذكر در معابر و اسواق چنانچه در كتاب اقدس كه از ملكوت مقدس الهى نازل شده اينفقره ثبت گشته طوبى لفس عملت بما امرت به من لدن علیم حكيم از حقّ جلّ و عزّ بخواهد تا غافلين را آگاه نمايد و از فيوضات سحاب عنایت خود محروم نفرمايد اين امورات كه در ارض حادث ميشود از قبيل خسران مال و اختلافات عالم و تغييرات آن جميع را بمثابة منادى ملاحظه كنيد انسان را بافصح بيان ندا ميكند و خبر ميدهد عما يرد عليه فى الاستقبال انشاءالله حقّ اذان واعيه عطا فرمايد تا كل بامرى قيام نمايند كه سبب نجاح و فلاح شود الأمر بيد الله ربّ العالمين

اي سمندر جناب مر عليه بهاء الله را بعنایت حقّ مسرور داريد قل لك ان تقرأ لوح الرئيس و لوح الباريس چه كه اين دو لوح مبارك انسان را بمقام ايقان فائز ميفرمايد و بعد از ايقان و عمل بانچه امر نموديم البتّه ابواب خيرات بر وجه شما مكشوف ميگردد لا تحزن من شىء توكل على الله ربك الكريم انه يأخذ كل يد ارتفعت اليه و يسمع كل ذكر نطق به عباد و يجيب كل سائل تمسك بحبله المحكم المتين الحمد لله ربّ العالمين انتهى از قول اينعبد خدمت ايشان تكبير برسائيد و بگوئيد انشاءالله بعنایت رحمن موفق خواهيد شد ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير

و همچنين فقره جناب آقا عبدالحسن عليه بهاء الله را ذكر نموده بوديد كه بتوسط ايشان مبلغ مذکور از ارض سلام و ارض هاء و م به حدبا ارسال شده در اين فقره جناب حاجى ميرزا ابوالحسن عليه بهاء الله هم از ارض تاء مكتوبى باينعبد نوشته بودند و سؤال نموده بودند كه مبلغ سى تومان در اينجا موجود شده كه بايد بارض حدبا ارسال شود و همچنين از جاى ديگر و بعد از عرض بساحت اقدس كلماتى از مطلع امر مشرق و حسب الأمر آنكه صورت همان كلمات عاليات نزد آنجناب ارسال شود كه ارسال دارند قوله عزّ ذكره فى جواب ميرزا ابوالحسن عليه بهاء الله اينكه در باره موصل نوشته بوديد فرمودند اولى آنكه بيشارة و بشر الصابرين بعد از كلمه مباركه و لنبلونكم ملتفت ميشدند اگرچه در اين سنه قحط اكثر بلاد را فراگرفته ولكن انتشار اينگونه امور از دوستان شايد سبب بعضى از حوادث شود ذكر اين امور و نشر آن در هر حال باذن بايد واقع شود انّه اعلم بعباده منهم انّه لهو الفرد العليم الحكيم انتهى و هر نفسى بكمال شوق و اشتياق اراده كند حقوق الله را ادا نمايد بايد بامثال آنجناب و معتمدين بدهد و قبض اخذ نمايد تا آنچه واقع ميشود باذن و اجازة حقّ واقع شود انّه لهو المعلم الحكيم

و فرمودند بنويس طوبى لك يا عبدالحسن بما سميت بهذا الاسم العظيم انا ذكرناك من قبل و نذكرك فيهذا الحين فضلاً من عندى و انا الذّاكر العليم طرف عنایت بشما متوجه بوده و خدمات شما فى سبيل الله مشاهده شد و نيات خيريه شما هم در ساحت اقدس مشهود بوده ان اشكر الله بهذا الذكر المبين

و اينكه در باره حدبا نوشته بودند بعبد حاضر امر نموديم كه آنچه به ابوالحسن از اهل الف و را نوشته شد بشما بنويسند تا مطلع شويد فاسأل الله بأن يجعلك مؤيداً على ما يرتفع به امره و يثبت به ذكرك فى كتابه الحكيم الحمد لله العليّ العظيم انتهى

و همچنين در باره قطعه ارضيكه مشابهه بقطعه صغيره اين عبد است خريدهاند تلقاء وجه عرض شد اين جواب از افق بيان مشرق نعم ما عملت انشاءالله از آثار باقيه محسوسست و در اين ارض هم حسب الأمر قطعه ارضى اخذ شد تا آثار باقيه باشد لمن اراد الخير انّ الفضل بيده يختص به من يشاء ان ربك لهو الفضل القديم امثال اين امور بدوام ملك و ملكوت باقى و پاينده خواهد بود چه كه باسم حقّ در ايام حقّ واقع شده انتهى

و اینکه در باره موقّیّت بعضی از احبّاً نوشته بودید که بعابریں سبیل و فقرای بلد گاهی انفاق مینمایند در ساحت اقدس عرض شد فرمودند اینفقره بسیار محبوب بوده و خواهد بود طویلی لمن وقفه الله على الانفاق فی سبيله انه ينزل عليه البركة من سماء الفضل انه وليّ الأغنیاء و الفقراء و المساکین

یا سمندر کبیر من قبلی احبائی فی هناک الذین ما منعتم الاوهام عن صراطی المستقیم قل تالله الحقّ سوف تجدون ما عملتم و صبرتم و رأیتم و سمعتم فی سبیل الله ربّ العالمین لا یعزب عن علمه ذرّة من اعمالکم انه یشهد و یری و هو السّميع البصیر یشهد لکم کلّ الاشیاء ولكنّ الناس اکثرهم من التّائمین سوف یقومون من نفحات العذاب و یرون ما انکروه فی اللّیالی و الاّیام ان ربّک لهو العلیم الخبیر

ثمّ اعلم انا ذکرنا الجواد بآیات تفرح بها افئدة المقبلین و نزّلنا للعنذلب ما فاح به عرف رحمة ربّک الغفور الکریم یا سمندر جمیع دوستانرا تکبیر برسان کلّ لدى العرش مذکورند و در هر کرّه قلم اعلیٰ بایشان متوجّه و از شطر سجین ایشانرا ندا مینماید انشاءالله در جمیع احیان باینمقام اعلیٰ فی الحقیقه فائز باشند و ثمر زحمات ایشان در ارض ظاهر خواهد شد جناب اسم جود علیه بهائی در این ارض ذکر منتسبین خود را نموده کلّ را بعنایت الهی بشارت ده و بذکرش مسرور دار انه یذکر من ذکره و انه هو خیر الذّاکرین و الحمد لله ربّ العالمین

این خادم فانی اراده نموده که خدمت آنمحبوب تکبیر بفرستد و لکن معلوم نیست که بچه طرزی از طراز و بچه قسمی از اقسام و بچه ذکری از اذکار و بچه قصّهئی از قصص عالم خود را موافق نماید تا ذکر نماید و یا بعرضه بیان جلوه دهد اشهد انّی انا الکلیل الحقیق الفقیر المسکین المحتاج الی الله الغنیّ المقتدر العلیم الحکیم و همچنین خدمت محبوبی جناب اخوی علیه بهاء الله الابهی و جمیع دوستان بهاء الله علیهم خلاف ادبست ذکرهای نالایقه این عبد و لکن از جمیع امید عفو است از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایم کلّ را بطراز وفا مزین دارد و بر صراط امر مستقیم بدارد هیچ ذکری از این محبوب تر بنظر نمیآید انه لهو الشّاهد البصیر

عرض دیگر آنکه متصلاً آثار قلم آنمحبوب میرسد اینفقره بسیار خوبست و مقبول است و لکن باید موافق حکمت واقع شود چنانچه از قبل عرض شد بعضی از نفوس بکلمهئی میآیند و بکلمهئی میروند لم ادر الی من یدهبون و ایّ وجه یریدون باری این نفوس باندک کدورتی آنچه واقع میشود ذکر مینمایند و شاید این سبب تحریک شود در هر صورت باید آنحضرت بحکمت ناظر باشند اگر بشود بقسمی ارسال شود که احدی مطّلع نشود محبوبست و الاّ چندی توقّف اولیٰ است و اینفقره بنظر خود اینعبد آمد که ذکر نمود چه که مشاهده شد که حقّ جلّ کبریائه بسیار در امر حکمت امر مبرم نازل فرموده انه لهو العالم الحافظ التّاصر المقتدر القدیر

* * *

حور بقا از فردوس علی آمد	هله هله هله یا بشارت
با چنگ و نوا هم با کاسه حمرا آمد	هله هله هله یا بشارت
با غمزه جانی با مزه فائی با رقص و نوا آمد	هله هله هله یا بشارت
با گیسوی مشکین با لعل نمکین از نزد خدا آمد	هله هله هله یا بشارت
دو سیف ز ابرویش صد تیر ز مژگونش بهر دل ما آمد	هله هله هله یا بشارت
با نغمه ورقا با رنّه ابهی با طبل و لوا آمد	هله هله هله یا بشارت
جانها برهش دلها بیرش جمله فنا آمد	هله هله هله یا بشارت

هله هله هله یا بشارت	با کفّه بیضا با گیسوی سودا چون اژدر موسی آمد
هله هله هله یا بشارت	این نغمه داودی از سدره لاهوتی با روح مسیحا آمد
هله هله هله یا بشارت	با جذب و وفا با شور عما از مشرق ها آمد
هله هله هله یا بشارت	با نور هدی از صبح لقا با طور سنا آمد
هله هله هله یا بشارت	این نغمه جان در منزل جانان از بلبل لا آمد
هله هله هله یا بشارت	با مزده وصلی این حور الهی از شاخه طویی آمد
هله هله هله یا بشارت	این عاشق فانی این طیر ترابی در ره معشوق فدا آمد
هله هله هله یا بشارت	بر صدر حبیبان تیر قضا از میر سما آمد
هله هله هله یا بشارت	بر گردن عاشق سیف جفا از عرش وفا آمد
هله هله هله یا بشارت	این نامه قدسی با هدهد ناری از شهر سبا آمد
هله هله هله یا بشارت	این وجهه باقی از امر الهی با ید و بیضا آمد
هله هله هله یا بشارت	این باز حجازی با لحن عراقی از ساعد شاه آمد
هله هله هله یا بشارت	این طلعت معراجی با جذبّه بهاجی از ساحت ادنی آمد
هله هله هله یا بشارت	هان بلبل معنی از گلبن قدسی با گفت و صدا آمد
هله هله هله یا بشارت	این ورقه نورا از مدین روحا با نور و ضیا آمد
هله هله هله یا بشارت	این شاهد یزدان و این مست می جانان با جام تولی آمد
هله هله هله یا بشارت	آن صرف جمال حق آن جوهر اجلال حق با آیت کبری آمد
هله هله هله یا بشارت	آن طلعت مقصود آن وجهه معهود با رحمت عظمی آمد
هله هله هله یا بشارت	جانها بوصالش دلها به نثارش کان ربّ علی آمد

این ذکر بدیع از گلشن باقی آمد تا عاشقان جمال جانان باتش حب از دل و جان در کمال اطمینان بیدایع لحنهای خوش بآن مشغول شوند که شاید از جذبّه آن عاکفان کعبه عرفان بشور آیند و وطن قدس الهی را فراموش نفرمایند والسلام

آباده

جناب میرزا محمد حسین خا علیه بهاء الله

بنام دانای یکتا

حس صریح قلم اعلی و حفیف سدره منتهی مرتفع طویی از برای نفسیکه باصفا فائز گشت یا ایها المذکور لدی المظلوم براستی میگویم امروز سبب ارتفاع و ارتقاء وجود تقوی الله است وصیّت حق را بخلق برسان بگو یا قوم جهد نمائید شاید باسم حضرت قیوم از رحیق مختوم بیاشامید امروز اهل فردوس اعلی و اصحاب جنت علیا یکدیگر را بظهور مکلم طور بشارت میدهند چه که جذب ندا کل را اخذ نموده و اشراق نیر جمال کل را منقلب ساخته من غیر قصد حرکت مینمایند طویی از برای عبادیکه خود

را از نفعات این ایام محروم نمودند و بذیل تقدیس و حبل تنزیه تمسک و تشبث جستند بهآء من لدنا علیک و علی من معک و یحبک لوجه الله رب العالمین

* * *

م ص

جناب حاجی میرزا حسن علیه بهآء الله

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حس علیک بهآء الله رب العالمین لازال نامه های آن جناب که بعد حاضر ارسال نمودند رسید و بعز اصغا فائز وجدنا من کلّ کلمة عرف حبک و اقبالک الی الله الفرد الخیر ظالمهای عالم بظلم مشغولند و بان افتخار مینمایند و لکن این مظلوم باین مناجات که چندی قبل از برای یکی از احباب نازل شده ناطق

سبحانک یا الهی لو لا البلیا فی سبیلک من این تظہر مقامات عاشقیک و لو لا الرزایا فی حبک بأی شیء تبین شؤون مشتاقیک و عزتک انیس محبیک دموع عیونهم و مؤنس مریدیک زفرا قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذ سم الردی فی سبیلک و ما اعز سهام الأعداء لاعلاء کلمتک یا الهی فأشربنی فی امرک ما اردته و انزل علی فی حبک ما قدرته و عزتک لا ارید الا ما ترید و لا احب الا ما انت تحب توکلت علیک فی کلّ الأحوال اسألك یا الهی بان تظہر لنصرة هذا الأمر من کان قابلاً لاسمک و سلطانک لیذکرنی بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انک انت المقدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم سبحانک اللهم یا الهی قو قلوب احبائک بقوتک و سلطانک ثم احفظهم من شرّ اعدائک ثم اجعلهم یا الهی مشرفاً من افق عظمتک و طالعاً من مطلع اقتدارک ای رب زینهم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبهم بأنوار المواهب و الألفاف انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم اسألك یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الأمم بالاسم الأعظم بان تبدل اریکة الظلم بسریر عدلک و کرسی الغرور و الاعتساف بعرش الخضوع و الانصاف انک فعال لما تشاء و انک انت العلیم الخیر اولیا را از قبل مظلوم سلام برسان و از برای کل میطلبیم عزت و نعمت و استقامت ان الله هو السامع المجیب مفتریات آن غافل مشاهده شد و ارسال امثال آن از بعد جائز نه انا فوضنا الأمور الی الله المقدر الغالب القدر نسأل الله ان یؤیدک و یکتب لک اجراً حسناً ثابتاً باقیاً فی کتابه المبین السلام علیک و علی من معک و علی عباد الله الصالحین

* * *

ط

جناب حس علیه بهآء الله

هو المستوی علی العرش

حس علیک بهآء الله و عنایتہ قد کنت مذکوراً لدى المظلوم و یذکرک فی هذا الحین ان سماء البیان ارادت ان ترسل الیک انجم الحکمة و العرفان و تذکر لک ما یقرّب الناس الیها طوبی لمن سمع و اجاب و قال لک الحمد یا مقصود العارفين قد حضر کتابک لدى المظلوم و قرأه الغصن الاکبر امام الوجه سمعنا باذن الفضل و اجبتاک بلسان العدل لیتضوع باسمک عرف عنایتی

بين عبادى و تهديهم الى هذا التّبأ الذى به ماج بحر البرهان و اشرق نير الايقان و انار افق الظهور و نطق مكلم الطور رغماً لاهل البيان الذين اعرضوا عن الرحمن و كفروا باللّه الفرد الواحد العليم الحكيم نسل اللّه ان يظهر بك ما يقرب القوم اليه و يسقيهم الرّيحى المختوم باسمى القيوم الماحتوم الذى به ارتعدت الاركان و تزلزلت الابدان و انصعق من فى الامكان الا من انقذته ايدى الفضل انه هو الفضال الكريم

يا ايها الحاضر لدى الوجه اسمع ما قاله المعرضون منهم من قال انه سرق آيات النّقطة و انزلها باسمه قل احضر لتسمع و ترى انه ظهر بسطان خضع عنده كلّ عارف بصير و كلّ عالم خبير قل لو كان النّقطة الاولى ليحضر تلقاء العرش و يحزّر ما نزل من سماء مشيئة اللّه ربّ العرش العظيم و منهم من قال انه حرّف الكلمة و افترى على اللّه القوىّ القدير ما اصغر شأنه و كبر قوله قد ناح من ظلمه الفردوس الاعلى و اصحاب هذا المنظر المنير انك لا تحزن من شئ توكل فى كلّ الامور على اللّه مالك يوم الدين انه معك و ينصرک سوف تظهر آثاره امراً من عنده عنده علم كلّ شئ فى كتاب ما اطّلع به احد ان ربك هو المبشّر الخبير

اذكر اولياتى من قبلى و بشرهم بعنيتى و نور قلوبهم بانوار ذكرى البديع نسل اللّه ان يؤيّدهم على خدمة امره و يقدر لهم ما ينبغي لاسمه الرّحيم

البهآء المشرق من افق سمآء عنائتى عليك و على من معك كبر على وجوههم من قبل المظلوم الذى حمل البلايا لارتقاء العباد و ارتفاع كلمة اللّه ربّ من فى السموات و الارضين

* * *

هو اللّه تعالى شأنه الحكمة و البيان

حس عليك بهآئى و عنائتى از حق بطلب عباد خود را بر آنچه از افق اراده اشراق نموده آگاه فرمايد تا لسان بقداى المالك ناطق و قلب بخاتم انى لله مزين و بصر بمشاهدة انوار منور گردد غفلت عباد نعمت الهى را منع نموده اگرچه خطاى عالم مالك قدما از عطا باز ندارد ولكن خلق خود انفس خود را از بدايح رحمت و فضل و عنایت محروم نمودند لله الحمد آنجناب بتجليات انوار آفتاب حقيقت فائز گشتند سوف يظهر اللّه ما قدر لك فى كتابه المبين لعمر اللّه اگر اهل ارض يك لوح از الواح الهى را بعدل و انصاف قرائت نمايند كل بافق اعلى توجه كنند و از ما عندهم بما عند اللّه راجع گردند ذكر العباد بالحكمة و البيان و عرفهم صراط اللّه الاقوم و نبأ العظيم البهآء المشرق من افق سمآء رحمتى عليك و على الذين وفوا بميثاق اللّه و عهده و عملوا بما أمروا به فى كتابه المبين

* * *

جناب ح قبل س عليه بهآء اللّه

اللّه ابهى

حس عليك بهآئى يد ظلم اراده نموده انوار آفتاب عدل را ستر کند و نور امر را از ابصار منع نمايد لعمر اللّه اين فوق مقام من على الارضت اولياى الهى من غير جرم مسجون اتا لله و اتا اليه راجعون نار بغضا مشتعل ولكن اللّه اخمدها بقدرته انه على

كلّ شئٍ قدِير البهَاء المشرق من افق عناية ربّك عليك و عليهم و على كلّ صابر ثابت مستقيم

ط

جناب حسن عليه بهاء الله

هو الاقدس الاعظم

حس قد حضرت كلمة من خطك لدى العرش و ذكر ذكرك في هذا المقام المنيع و ذكرناك رحمة من عندنا لتوقن بأنه يذكر من اقبل اليه و فاز بما اراد الله رب العالمين تمسك بالحكمة و توكل على الفرد الخبير كذلك ذكرناك و انزلنا الآيات انه لا اله الا هو العلي العظيم كبر من قبلي على من معك و بشره بذكرى البديع

جناب حاجي حسن في القاف

هو العزيز الغالب القيوم

حسن ذكر الله على سينا القرب عن شطر الأيمن على بقعة الرمان في فردوس العز قد كان مشهودا فاشهد بأنه لا اله الا هو و انه لهو الناطق في كل حين بانى انا الله لا اله الا انا قد كنت عن العالمين غنيا و انه تجلى عليك مرة في عالم الجبروت ثم مرة في عالم الملك و الملكوت ثم مرة في هذه الأيام التي كانت الأنوار عن شطر القدس من جهة الغرب مضينا و باسرافها اضاءت اهل ميادين البقاء ثم اهل ملا الأعلى ثم الذينهم اتخذوا في انفسهم الى الوجه سبيلا ان استقم على ما يأمرك قلم الله بالحق و كن على الأمر في صراط ربك مستقيما قل انه لصراط الله في السموات و الأرض و حجته في ملكوت الأمر و الخلق و انه سمى بعلى في ملا البيان ثم بمحمد في ملا الفرقان ثم بكل اسم من اسماء الحسنى في زمن قديما كذلك يعظك لسان القدرة و القوة بآيات التي كانت على العالمين محيطا لتستبشر في نفسك و تبشر الناس بهذا النبأ الذي كان عن العالمين خفيا و تبلغ الناس بما بلغناك في هذا اللوح و تأمرهم بالعدل الى جهة عرش عليا قل الحق يقول تالله لا يضرر مع حبه من شئ و انه لعين التي جرت عن معين اسم عظيما و من شرب منه لن يخاف من احد و لا يقوم معه السموات و الأرض و كذلك كان الأمر من قلم القدس مقضيا ان اثبت في امر الله و بما امرت به و لا تخف من احد فتوكل عليه و انه يحرسك عن كل مكار اثيما فوالله من كان في قلبه حب هذا الغلام ليجعله الله غالبا على كل من في السموات و الأرض و كان الله على ذلك شهيدا و يمشى على الماء كما يمشى على الأرض و يطير في هواء الروح في هذا الفضاء الذي كان في هذا السماء بسيطا فسوف تجدون المشركين يفرّون من هذا الغلام كما يفرّون الحمرآء من قساور البقاء و ينقلبون على اعقابهم و ينكتون عهد الله بعد توكيده و انه كان بكل ذلك عليما و انك انت فأتيت رجلاك على الأمر ثم ذكر الناس بأعلى صوتك في هذا الرضوان الذي كان بالحق رفيعا و الروح و البهاء و العز عليك و على ضلعك و على الذين اجابوا داعي الله اذا دعاهم و تمسكوا بعروة عز بديعا

هو العزيز

در اینوقت که سنت الهی جدید و تازه گشت و حسین بقا از ارض باء با جمعی صغیر و کبیر حرکت نموده هذه من سنّة الّتی قضت من قبل علی عباد الله المقربین ولكن اهل ارض بسیار غفلت نموده‌اند و چنان گمان کرده‌اند که میتوانند امر الله را معدوم نمایند و یا انوار الله را اظفا کنند و یا چراغهای قدسی را خاموش نمایند فباطل ما هم یظنون قسم بخدا که هر چه در اطفائش سعی نمایند روشن‌تر میشود و آنچه در اخمادش بکوشند مشتعل‌تر خواهد شد مشیّت الهی محیط بر همه مشیّتها است و اراده او فوق اراده‌ها است چه که جمیع من فی السموات و الارض بنفحهئی از نفحات مقدّسش که بکلمه امریه اطلاق شده موجود شده‌اند و بحرفی فانی خواهند شد لم یزل و لا یزال در علو سلطنت خود بوده و در سمو رفعت خود خواهد بود کل عاجزند نزد ظهورات قدرت او و کل معدومند عند بروزات سطوت او و همیشه ایام چشم دوستان او گریان بود و دشمنان او از غفلت خندان و لکن آن گریه را صد هزار رحمت از عقب و این خنده را هزاران نقت از پی و عنقریب ثمر هر دو از شجره قضا میروید زهی مفاخرت برای چشمی که قابل گریستن شود و زهی توفیق که گردنی قابل کمنند دوست گردد انشاء الله بانچه در ذر بقا عهد نمودیم ثابت و جازیم اگرچه مردود عباد و مطرود بلاد شویم چنانچه شده‌ایم و عنقریب دنیا و اهلش فانی شوند و اهل الله بر رفارف باقی درآیند انا لله و انا الیه راجعون و امیدواریم که آنجناب از این چشمه لطیف مشروب شوند تا جمیع این معدومان موجودمان را مفقود شمردند و سلطان احدیه را موجود و مشهود و ظاهر و باهر ملاحظه فرمایند باری انشاء الله مسرور باشید و بر سریر عزّ مستریح

و دیگر آنکه ناصر را روانه خدمت نمودیم و باو گفته‌ایم که از خدمت شما تغافل نماید

افنان جناب میرزا علیه بهاء الله

بسم الله الأقدس الأمنع

در جمیع احیان بیلایای متواتره متوالیه مبتلا بوده و هستیم و لکن مع ذلک بفضل الله و رحمته و قدرته و سلطانه بذکرش ذاکریم و بتبلیغ امر اعظم مشغول آنچه حمل شده و میشود مقصود آنکه افنده و قلوب از شئونات نفسیه و هواییه مقدّس شوند و بمنظر اقدس ناظر گردند تا بعنایت رحمانی در این دنیای فانیه کسب مقامات باقیه نمایند امطار رحمت رحمن در کلّ احیان از سحاب فضل نازل تا کی نفوس پژمرده بطراز حیوة بدیعه فائز شوند انما الأمر بیده یفعل ما یشاء بسلطانه طوبی لک بما فزت بما اراده الله و قمت علی خدمته فی یوم فیه احتجب اکثر الناس قد ورد علی احبائنا فی هناک ما ورد علینا فی هذا المقام المنیع اگرچه آنچه وارد شده ظاهر آن بسیار تلخ و ناگوار بوده و لکن در باطن چون فی سبیل الله بوده بسیار شیرینست عنقریب معرضین نادم و خاسر مشاهده شوند و مقبلین بکمال عزّ و تمکین هذا حتم عند ربک انه لهو العلیم الخبیر البهاء علیک و علی من معک

در ساعتیکه عروس حزن از قناع نقاب رخ برافراخت و شاهد هموم علم حسرت برافراشت و فراش باد صبا فراش مبسوط کدورت بگسترانید و خادم طلعت بقا بر سرایر مثنوی بیارمید و ابر قدرت از هواء مکظوم امطار فراق بیارید و حوریات وثاق سر از حجرات طلاق برآوردند و مخدّرات شقاق طلعت نفاق بیاراستند قاصرات جنان بر فرق زدند و خیرات حسان سراسیمه دویدند و وجهات قدس قمص سودا در بر نمودند و طلعات انس دم حمرا از عین وفا ریختند و خازن جنّت در نقاب خفا رفت و هادی ملّت در حجاب فنا مستور گشت اوراق شجره طویلی بلون صفرا میل نمود و اغصان سدره منتهی از هم فروریخت ابر رحمت ممنوع گشته و برق سطوت مرفوع شده حمامه غضب در طیران آمد و دیک بطشست در ذوبان بهجت سنا از عرش ذلّ برخاست و نعمت ظلما بر فرش عزّ بنشست زاغ شهر اغما طوطی مصر لقا را از شکرخائی منع نموده و صعوه جفا بلبل فنا را از نغمه سرائی بازداشته غراب غیور هدهد سرور را از سبای ظهور منع نموده و بوجهل مقهور طلعت محبور را از بیت معمور بیرون کرده شمع محفل ضیا مخمود گشته و شب پره عما بازی گر میدان گردیده سلطان مکمن عزّت بر نقطه ذلّت جالس گشته و زینم معدن نکبت بر عرش عظمت مستکن شده تنور حسد در سینه ارباب نخوت در فوران آمد و ابجر فتنه در صدور ارباب عبرت در هیجان شد ادیب عشق را از مصطبه توحید بیرون نمودند و لیب شوق را از ذوق استدراک بازداشتند حدیقه تقلید زینت گرفت و ثمره تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی محبت مبهوت گشتند و محجوبان وادی کسرت شاهد مقصود شدند باز سلطان در دست جفغان بیحیا گرفتار آمد و یوسف امکان در دست برادران بی وفا در چاه شد

جغدها بر باز استم میکنند

پر و بالش بی گناهی میکنند

که چرا تو یاد آری زان دیار

یا ز قصر ساعد آن شهریار

جرم او اینست کو باز است و بس

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

دشمن طاوس آمد پر او

ای بسا شه را بکشته فرّ او

در فقره جناب ملاً حسین و ابن ایشان علیهما بهاء الله مرقوم فرموده بودید مخصوص ایشان از قبل ذکر امنع اقدس شده و ارسال شد عجیبت که نرسیده و همچنین جمیع مطالب آنجناب را فرداً فرداً جواب فرموده اند و ارسال شده وجهی امر شده بآنشطر بیاورند بعد از رسیدن حفظ فرمائید و خبر بفرستید و همچنین از هر جا چیزی برسد در همان ارض بماند تا خبر برسد در باره زراعت در این امور حکم کلیه فرموده اند و آن اینست که بر هر نفسی واجب شده که بکسب یا زرع و یا صنعت مشغول شود و همان عمل نفس عبادتست نزد حق ولو بیومی توقّف در ارضی باشد چنانچه در ایام حرکت عراق با اینکه تدارک هجرت دیده میشد مع ذلک بزوع مشغول بودند و حین خروج امر شد که حاصل آن را ما بین احباب قسمت نمایند
 هذا ما جرى من قلم البيان في حقك ان يا نبيل قبل حسين عليك ذكر الله و ثنائه لا تحزن في شيء انه مع من ينصر
 ربه سبحانه بحمد ربك في كل حين امورات على ما اراد الله جاری خواهد شد بعضی از احبای آن ارض نظر بعسرت و مشقت تسلی لازم دارند از قبل این مسجون تسلی دهند باشید از نظر زرفته و نمیروند بمقتضای وقت و اسباب و حکمت بالغه فیوضات

رحمائیہ از سماء رحمت محیطہ ظاہراً و باطناً مبذول خواهد شد کبر من قبلی علی نفسک و علی من معک و علی الذین ہم آمنوا باللہ الفرد الخبیر

حضرت غصن اعظم

هو الله

دو ورقه در چهارشنبه رسید هر حرفی از آن شهادت داد بر توحید ذات و تقدیس نفس حقّ از شبه و مثل طوبی لقلمکم و مدادکم و لورق فاز بذکرکم نسأل الله ان یدخل بکم عبادہ فی لجة بحر احدیته و یسقیہم بذکرک کوثر الحیوان و بیانک رقیق العرفان و یمدک بجنود العلم و الحکمة بحیث تفتح بک مدائن الآفاق و القلوب لا اله الا هو العزیز المحبوب یا بصری علیک بهائی و بحر عنایتی و شمس فضلی و سماء رحمتی نسأل الله ان ینور العالم بعلمک و حکمتک و یقدر لک ما یفرح به قلبک و یقرّ عینک انه علی کلّ شیء قدير البهآء و الرحمة و الثناء علیکم و علی من یطوف حولکم

هو الأمر القديم

دوستان آن ارض را ذکر نموده و مینمائیم بذکری که باقی و دائمست و عرفش از عالم قطع نشود افرحوا یا اولیائی بهذا الفضل العظیم و کل را وصیت میفرمائیم بآنچه که سبب علو و سمو کلمة الله است بین عباد و همچنین در اموری که سبب ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس است و سبب اعظم تربیت اولاد است باید کل بان تمسک نمایند انا امرناکم بذلك فی الواح شتی و فی کتابی الأقدس طوبی للعاملین

از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید و توفیق بخشد بر اجرای این امر مبرم که از قلم مالک قدم ظاهر شده و نازل گشته ایاکم ان یخوفکم طنین الذباب او تضعفکم قوّة الظالمین بقوّة ایمان و بحکمت و بیان ناس را بشاطی بحر اعظم دلالت نمائید قسم بافتاب حقیقت که ضوضای ناعقین و معرضین عندالله احقر از طنین ذباب است ولکنّ القوم اکثرهم لا یعرفون یا حزب الله بذیل اطهر تشبث نمائید و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد باشید طوبی لکم و نعیماً لکم نشهد انکم فزتم بما لا فاز به امم قبلکم یشهد بذلك لسان العظمة فی هذا الحین المبین البهآء علیکم و علی من فاز بعرفان الله ربّ العالمین باید در هر مدینه معلّمی از این حزب معین شود لأجل تعلیم اطفال و باید اسباب معاش معلّم مهیا شود تا باطمینان کامل بآنچه لازم است مشغول گردد نسأل الله ان یؤید المعلّمین بقدرته و سلطانه و یوفّقهم علی تربیة ابناء عبادہ انه علی کلّ شیء قدير و بالاجابة جدیر

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزو است

دوست مهربان شکر خدا را که سلامتی فی‌الجمله حاصل است و مرآت صافیة قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاءالله مراد این حاصل شود و مرام آن واصل آید اگرچه خوشتر این است که لوح نور را که از صفحات افئدة منیره است از دلالات این و آن پاک سازیم و عریان در میدان وسیع روح بتازیم چنانچه حکیم الهی میگوید

سوی آن دلبر نیوید هیچکس با آرزو

با چنان گلرخ نخسبد هیچکس با پیرهن

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

چه جای پیراهن که وجود حجاب میشود و غیرت خود نقاب میگردد ادیب شیراز میگوید تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز چنانچه یعقوب حبّ اگر هوّیه قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک مینمود البتّه احتیاج قمیص مصر نداشت که بشیری مبشّر شود و یا سفیری مذکر آید بلکه نفعات طیبّه مقدّسه را از شمال روح میشنید و بجانان در عین وصال میآرمد شوق لقا و ذوق چشمه بقا را از عین صفا ذائقه مینمود و بحیات ابدی و دوام ازلی قیام میفرمود و بجنّت خلود بعد از حشر روح مخلّد میگشت و هزار چون یوسف را بی ندای و اسفا طائف حول میدید و لطیفه مصر وفا را از مدینه فنای احد اخذ میکرد بلی تا کدورات عالم کثرت که نتیجه آن هلاکت است زایل و هالک نشود طلعت باقی وجه بی نقاب سر از حجاب برنیارد و معنی کلّ شیء هالک الا وجهه از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که بوی جان از پشم شتر که منسوب به اویس است باید شنید چنانچه صاحب مثنوی میگوید

بوی جان میآید از پشم شتر

این شتر از خیل سلطان و پس در

ولیکن رایحه مشک جان و نسایم رحمن از یمن جانان مقطوع و ممنوع است بلی حقّه لؤلؤ بیضا در صدف دریا مخزون گشته زیرا که ناسفته آن مقبول‌تر آید و مطبوع‌تر باشد که قوّت قوای دل را قدرت کامل بخشاید و نور بصر را جودت قابل بیفزاید و شاید که این کمون سبب ظهور گردد و این ستر را از پی کشفی باشد و یا این تلویح را طفلی تصریح نماید و یا این ختم را قوّتی بگشاید

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سرّ آن سرسبزی بستان شود

تا چه کند قوّت بازوی دوست ای شفیق رفیقت میگوید که آسایش وجود را نزهتی از آرایش حدود باید که تا چون عنقای مغرب سر از مشرق جان برآورد در هوای قدس روح که مدینه جان است سایر گردد قسم بخدا که اگر عساکر ممات دواسبه بتازند بگرد این سوار نرسند و عزرائیل چون خادم بر در کمر خدمت بندد و از عازم حرم منت برد که شاید در حریم عزّ محرم شود و در آن بساط لطیف که الطف از دراری نور است طائف گردد و واقف شود سبحان الله نسیم حبّ برخاست و مجلس انس را معطر نمود روح نغمه بدیع ساز نمود عشاق بادیّه هوش از سروش غیب مدهوش شدند بقسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه نموده که نفعه روح القدس از عظم رمیم وزیدن گرفت و روح الامین با جناح نجاج در پریدن آمد اسرافیل حیات متحیّر گشته که بکدام نغمه این اصحاب را بهوش آرد و عجز مینماید که شاید از این بیهوشی قسمت برد و نصیب بردارد

بس کنم دلبر درآمد در خطاب

گوش کن و الله اعلم بالصواب

این زمان جان از تنم آمد برون

هو العلیّ الأعلى فی جبروت الأبھی

ذكر اسم ربك عبده اذ دخل بقعة الفردوس مقرّ الذي استشرقت عليه انوار الوجه عن مشرق الجمال بآيات مبين و قام تلقاء العرش منظر الله العليّ الأعلى و سمع نعمات ربه الرحمن الرحيم و فاز بكلّ الخير حين الذي هبت عليه نفحات القدس عن رضوان الله العليّ المقتر العزيز العظيم ان يا جمال القدم بشرّ الذي كان واقفاً بين يدي العرش بما قدر له في صحايف قدس حفيظ قل انّ ورودك على شاطئ الكبرياء مقام الذي فيه تموج بحر الأسماء باسم الله العليّ الأعلى لخير عمّا خلق بين السموات و الأرضين ان يا أيها المسافر الى الله خذ نصيبك من هذا البحر و لا تحرم نفسك عمّا قدر فيه و كن من الفائزين و لو يرزقن كلّ من في السموات و الأرض بقطرة منه ليغنينّ في انفسهم بغناء الله المقتر العليم الحكيم خذ بيد الانقطاع غرفة من هذا البحر الحيوان ثمّ رشح منها على الكائنات ليظهرهم عن حدود البشر و يقربهم بمنظر الله الأكبر هذا المقرّ المقدّس المنير و ان وجدت نفسك وحيداً لا تحزن فاكف برّبك ثمّ استأنس به و كن من الشاكرين بلّغ امر مولاك الى كلّ من في السموات و الأرض ان وجدت مقبلاً فأظهر عليه لآئي حكمة الله ربك فيما القاك الروح و كن من المقبلين و ان وجدت معرضاً فأعرض عنه فتوكّل على الله ربك و رب العالمين تالله الحقّ من يفتح اليوم شفتاه في ذكر اسم ربه لينزل عليه جنود الوحي عن مشرق اسمي الحكيم العليم و ينزلنّ عليه اهل ملاء الأعلى بصحاف من الثور و كذلك قدر في جبروت الأمر من لدن عزيز قدير و لله خلف سرادق القدس عباد يظهرنّ في الأرض و ينصرنّ هذا الأمر و لن يخافنّ من احد ولو يحاربنّ معهم كلّ الخلاق اجمعين اولئك يقومنّ بين السموات و الأرض و يذكرنّ الله بأعلى نداءهم و يدعونّ الناس الى صراط الله العزيز الحميد ان اقتد بهؤلاء و لا تخف من احد و كن من الذين لا يحزنهم ضوضاء الناس في سبيل بارئهم و لا يمنعمهم لومة اللّائمين اذهب بلوح الله و آثاره الى الذين هم آمنوا و بشرهم برضوان القدس ثمّ انذر المشركين قل يا قوم تالله قد جئتكم عن جهة العرش نبأ من الله المقتر العليّ العظيم و في يدي حجة من الله ربكم و رب آبائكم الأولين انتم و زنوها بقسطاس الحقّ بما عندكم من حجج التبيين و المرسلين ان وجدتموها على حقّ من عند الله أيّاكم ان لا تجادلوا بها و لا تبطلوا اعمالكم و لا تكوننّ من المشركين تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ و بها حقّق امره بين بريته و ارتفعت رايات التقديس بين السموات و الأرضين قل يا قوم هذه لصحيفة المختومة المحتومة التي كانت مرقومة من اصبع القدس و مستورة خلف حجب الغيب و قد نزلت بالفضل من لدن مقتر قديم و فيها قدرنا مقادير اهل السموات و الأرض و علم الأولين و الآخرين لن يعزب من علمه شيء و لن يعجزه امر عمّا خلق و يخلق ان انتم من العارفين قل قد جاءت كربة الأخرى و بسطنا يد الاقتدار على كلّ من في السموات و الأرض و اظهرنا من سرّنا الأعظم على الحقّ الخالص سرّاً اقلّ عمّا يحصى اذا ماتت الطوربون عند مطلع هذا الثور الحمراء على بقعة السيناء و كذلك جاء جمال الرحمن على ظلل البرهان و قضى الأمر من لدى الله العزيز الحكيم قل للحوريّة الفردوس ان اخرجي من غرف القدس ثمّ البسي من حرر البقاء كيف تشاء و من سندس السننا باسمي الأبهي ثمّ اسمعي نعمات الأبدع الأحلي عمّا ارتفع عن جهة عرش ربك العليّ الأعلى ثمّ اطلعي عن افق الثقاب بطراز الحوراء و لا تحرمي العباد من انوار وجهك البيضاء و ان سمعت تشهق اهل الأرض و السماء لا تحزني دعيهم ليموتنّ على تراب الفناء و ينعمنّ بما اشعلت في نفوسهم نار البغضاء

ثمّ غنّى على احسن التّغمات بين الأرضين و السّموات فى ذكر اسم ملك الأسماء و الصّفات و كذلك قدّرنا لك الأمر و أنّا كنّا قادرين أيّاك ان لا تخلعى عن هيكلك الأطهر قميص الأنور ثمّ زدى عليه فى كلّ حين من حلل البقاء فى جبروت الانشاء ليظهر منك طراز الله فى كلّ ما سواه و يتمّ فضل ربّك على العالمين و ان وجدت من احد رايحة حبّ ربّك ان افدى نفسك فى سبيله لأنّنا خلقناك له و لذا اخذنا عنك العهد فى ذرّ البقاء عند معشر المقرّبين و لا تجزعى عن رضى الظّنونات من اهل الاشارات دعيهم بأنفسهم لأنهم اتبعوا همزات الشّياطين ثمّ صحى بين الأرض و السّماء تالله الحقّ أنّى لحروريّة خلقنى البهآء فى قصر اسمه الأبهى و زيّن نفسى بطراز الأسماء فى الملاء الأعلى و أنّى لقد كنت محفوظة خلف حجبات العصمة و مستورة عن انظر البريّة اذا سمعت ابداع الألحان عن شطر ايمن الرّحمن شهدت بأنّ الجنان تحرّكت فى نفسها شوقاً لاستماعها و طلباً للقائها كذلك نزلنا فى قيوم الأسماء على لحن البقاء و على لحن الأحلى فى هذا اللّوح المبين قل أنّه لهو الحاكم فيما يشاء بسلطانه يحكم ما يريد بأمره و لا يسأل عمّا شاء و اراد و أنّه لهو المختار القادر الحكيم انّ الذين هم كفروا بالله و سلطانه اولئك غلبت عليهم النّفس و الهوى و رجعوا الى مقرّهم فى النّار فبئس مقرّ المنكرين و أنّك زيّن نفسك بحبّى ثمّ قلبك بذكرى ثمّ لسانك بتبليغ امرى و كذلك قدّر لك فى الواح عزّ حفيظ ثمّ امش بين النّاس بوقار الله و سكينته ليظهر منك آثاره بين العالمين ان اشتعل فى نفسك من هذه النّار الّتى اوقدها الله فى قطب الجنان ليحدث منك حرارة الأمر فى افئدة الذينهم آمنوا بالله و كانوا من المؤمنين ان امش على اثرى و لا تكلمّ الا على الصّدق الخالص ثمّ اخضع لعباد الله الموحّدين كذلك يعظك لسان الأمر ان استمع بما امرت ثمّ اعمل به لتكون من الفائزين انّ الذين لن يظهر منهم آثار الله فى اوامره اولئك لن يصدق عليهم حكم الايقان ولكنّ النّاس اكثرهم احتجبوا عن امر الله و كانوا من قوم سوء اخسرين قل يا قوم هل ينبغى لأحد ان ينسب نفسه الى ربّه الرّحمن و يرتكب فى نفسه ما يرتكبه الشّيطان لا فوطلعة السّبحان لو انتم من العارفين قدّسوا قلوبكم عن حبّ الدّنيا ثمّ السنكم عن ذكر ما سواه ثمّ اركانكم عنكلّ ما يمنعكم عن اللّقاء و يقربكم الى ما يأمركم به الهوى اتّقوا الله يا قوم و كونوا من المتّقين قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق بينكم و بين الذينهم قالوا الله ربّنا فلما جاءهم على ظلل القدس اذا كفروا به و كانوا من المنكرين خلّصوا انفسكم عن الدّنيا و زخرفها أيّاكم ان لا تقرّبوا بها لأنّها يأمركم بالبعى و الفحشاء و يمنعكم عن صراط عزّ مستقيم ثمّ اعلموا بأنّ الدّنيا هى غفلتكم عن موجدكم و اشتغالكم بما سواه و الآخرة ما يقربكم الى الله العزيز الجميل و كلّما يمنعكم اليوم عن حبّ الله أنّها لهى الدّنيا ان اجتنبوا منها لتكوننّ من المفلحين انّ الذى لن يمنعه شىء عن الله لا بأس عليه لو يزيّن نفسه بحلل الأرض و زيتتها و ما خلق فيها لأنّ الله خلق كلّ ما فى السّموات و الأرض لعباده الموحّدين كلوا يا قوم ما احلّ الله عليكم و لا تحرموا انفسكم عن بدايع نعمائه ثمّ اشكروه و كونوا من الشّاكرين

يا أيّها المهاجر الى الله بلّغ النّاس رسالات ربّك لعلّ يمنعهم عن شطر النّفس و الهوى و يذكرهم بذكر الله العليّ العظيم قل يا قوم اتّقوا الله و لا تسفكوا الدّماء و لا تعرّضوا مع نفس و كونوا من المحسنين أيّاكم ان لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و لا تتبعوا سبل الغافلين و منكم من اراد ان يبلغ امر مولاه فلينبغى له بأنّ يبلغ اولاً نفسه ثمّ يبلغ النّاس ليجذب قوله قلوب السّامعين و من دون ذلك لن يؤثّر قوله فى افئدة الطّالبيين أيّاكم يا قوم لا تكوننّ من الذين يأمرون النّاس بالبرّ و ينسون انفسهم اولئك يكذبهم كلّما يخرج من افواههم ثمّ حقايق الأشياء ثمّ ملائكة المقرّبين و ان يؤثّر قول هؤلاء فى احد هذا لم يكن منهم بل بما قدّر فى الكلمات من لدن مقتدر حكيم و مثلهم عند الله كمثل السّراج يستضىء منه العباد و هو يحترق فى نفسه و يكون من المحترقين

قل يا قوم لا ترتكبوا ما يضيّع به حرمتكم و حرمة الأمر بين العباد و تكوننّ من المفسدين و لا تقرّبوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبوا الاثم و أنّه حرّم عليكم فى كتاب الّذى لن يمسه الاّ الذين طهّروهم الله عن كلّ دنس و جعلهم من المطهّرين ان اعدلوا على انفسكم ثمّ على النّاس ليظهر آثار العدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين

إياكم ان لا تخانوا فى اموال النَّاس كونوا امانآ بينهم و لا تحرموا الفقراء عمآ اتاكم الله من فضله و انه يجزى المنفقين
ضعف ما انفقوا انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر يعطى من يشاء و يمنع عمّن يشاء و انه لهو المعطى البازل العزيز الكريم
قل يا ملأ البهآ بلّغوا امر الله لأنّ الله كتب لكلّ نفس تبليغ امره و جعله افضل الأعمال لأنّها لن يقبل الا بعد عرفان الله
المهيمن العزيز القدير و قدرّ التبليغ بالبيان لا بدونه كذلك نزلّ الأمر من جبروت الله العليّ الحكيم إياكم ان لا تحاربوا مع نفس
بل ذكروها بالبيان الحسنة و الموعظة البالغة ان كانت متذكّرة فلها والا فأعرضوا عنها ثمّ اقبلوا الى شطر القدس مقرّ قدس منير و
لا تجادلوا للدنيا و ما قدرّ فيها بأحد لأنّ الله تركها لأهلها و ما اراد منها الا قلوب العباد و أنّها يستخرّ بجنود الوحي و البيان
كذلك قدرّ الأمر من انامل البهآ على لوح القضاء من لدن مقضى عليم ان ارحموا على انفسكم ثمّ على ذوى القربى ثمّ عباد
الله المخلصين و ان وجدتم من ذليل لا تستكبروا عليه لأنّ سلطان العزّ يمرّ عليه فى مذ الأيّام و لا يعلم كيف ذلك احد الا
من كان مشيئته مشيئة ربكم العزيز الحكيم

ان يا ملأ الأغنيآ ان رأيتم من فقير ذى متربة لا تفرّوا عنه ثمّ اقعّدوا معه و استفسروا منه عمآ رشح عليه من رشحات
ابحر القضاء تالله فى تلك الحالة يشهدنكم اهل ملأ الأعلى و يصلينّ عليكم و يستغفرونّ لكم و يذكركم و يمجدنكم بالسن
مقدّس طاهر فصيح فى طوبى لعالم لن يفتخر على دونه بعلمه و يا حبذا لمحسن لن يستهزئ بمن عصى و يستر ما شهد منه
ليستر الله عليه جرياته و انه هو خير الساترين كونوا يا قوم ستاراً فى الأرض و غفاراً فى البلاد ليغفركم الله بفضله ثمّ اصفحوا
ليصفح الله عنكم و يلبسكم برد الجميل و ان استجاركم احد من المؤمنين و كنتم مستطيعاً فأجروه و لا تحرموه عمآ اراد ليحركم
الله فى ظلّ رحمته فى يوم الذى يغلى الصّدر و يشتعل الأكبّاد و يضطرب اركان الخلايق اجمعين

قل يا قوم عليكم بالصدّق الخالص لأنّ به يزيّن انفسكم و يرفع اسمائكم و يعلو مقداركم و يزداد مراتبكم بين ملأ الأرض
و فى الآخرة لكم اجر كان على الحقّ عظيم كذلك انصحننا الذينهم آمنوا لعلّ يسمعنّ ما نصحوا به فى كتاب الله و يجدنّ الى
ذى الفضل سبيل

ان يا ايّها الوارد بالمنظر الأكبر قد تمّت ميقات وقوفك لدى العرش قم باذن الله و خذ كتاب الفضل ثمّ اذهب به الى
الديار و بشر اهلها برضوان الله الملك العليّ العظيم ولكن حرّك من هذا الفردوس بنفحات الأوس لتحيى بها قلوب الذينهم
انصعقوا من صاعقة الأمر ليقومنّ عن قبور الغفلة و ينطقنّ بما نطق الرّوح يومئذ فى فردوس الأعلى بأنّه لا اله الا هو و الذى جاء
باسم علىّ قبل نبيل مظهر سلطانه و مطلع آياته و منبع فضله و اقتداره لمن فى السّموات و الأرضين ثمّ الذى ينطق حينئذ انه لعزّه
و شرفه و كبريائه ثمّ عظمته و بهائه على الخلايق اجمعين كذلك ينبغى لك و للذينهم استقروا على مقرّ الأمر و شربوا رحيق
المختوم من هذه الكأس المقدّس المنير

و اذا وصلت ارض التآ فانشتر هذا اللّوح بين يدي اسمنا الجواد لتقرّ به عيناه و يفرح فى نفسه و يكون من الفرحين ثمّ
بين يدي الذينهم خرجوا عن ظلمات الوهم و استقروا على مقرّ اليقين و فى هناك تسمع ضوضآ الذينهم كفروا و اعرضوا و
كانوا من المشركين قل يا قوم أ كفرتم بالله الذى خلقكم و سوّىكم و عرفكم مظهر نفسه و جعلكم من العارفين إياكم يا قوم لا
تمنعوا انفسكم عن بحور المعانى و لا تتبعوا كلّ شيطان مرید فانظروا بطرف القدس الى ميزان الله لتعرفوا ميزانه الحقّ المستقيم
قل اليوم حقّ لكلّ نفس بأن يطهرّ قلبه عن التعلّق عمآ خلق بين السّموات و الأرض و يقدّس اذنه عن كلّ ما سمع و يرجع
البصر الى ما كان بين يديه من حجج التّى بها اظهر الله امره فى كلّ عهد و عصر ثمّ فى حجّة التّى ظهرت يومئذ بسطان مبین
و يتفرّس فى آثار الله و يتفكّر فيها تالله اذاً يستشرق عليه شمس الايقان عن مطلع بيان ربّه و يستضىء بها قلبه و يكوننّ من
الموقنين قل صنع الله لن يشتهه بصنع احد من النَّاس ولكنّ النَّاس يشتهنّ على انفسهم فما لهؤلاء لا يكادون يفقهون حديثاً من
الله العزيز الخبير قل بعد اشراق الشّمس و ضيائها هل يبقى ضيآ ذى ضيآ لا فونفس الله المهيمن العزيز القدير كذلك اذكرونا

الأمر و اتمننا الحجة على من على الأرض كلهم اجمعين و نشهد الله و اصفياته ثم ملائكته بآنى ما قصرت فى كل ما امرت به و بلغت رسالاته الى شرق الأرض و غربها و كفى به و بهم على شهيد و عليم

و اذا وردت ارض الرّاء ذكرّ عباد الذينهم كانوا هناك بهذا الذكر العظيم قل يا قوم آمنوا بالله و بما نزل من عنده و لا تتبعوا الذين هم كفروا بآيات الرّحمن و سلطانه ثم يذكرونه فى كلّ بكور و اصيل قل مثلكم كمثل الذينهم كانوا ان يذكروا الله فى العشى و الاشراق فلما جاءهم الله على ظلل اسمه العلى كفروا به و كانوا من المشركين قل يا قوم ان انصروا الله بأنفسكم و اموالكم ثم استقيموا على امره على شأن لو يحاربكم كلّ من على الأرض لن يزلّ اقدامكم عن صراط الله العزيز القادر العليم ان استقيموا يا قوم حين الذى يدخل عليكم الشيطان و معه ما يمنع به الناس عن حبّ الله و يدعوهم الى طاغوت الأكبر و كذلك نخبركم لتكوننّ من العارفين تالله الحقّ كلما سمعتم فى هذا الأمر قد ظهر من امرى الغالب البديع و انا اشترناه الى غيرى هذا لحكمة من لدنا و لئلا يتوجه قلوب المشركين الى مقرّ واحد و ليكون الأمر محفوظاً عن ضرّ كلّ ذى ضرّ عنيد فوالله الذى لا اله الا هو انّ الذينهم كانوا ان يستروا وجوههم عن كلّ ذى بصير اذا قاموا على يظلم الذى لن يقاس بظلم الأولين و اذا رأيت محمداً قبل على بشره من لدنا ثم ذكره بما نزل عليه الواح عزّ حفيظ قل يا عبد ان استقم على الأمر و لا تشرك بالله ثم اكف به عن كلّ ما سواه و كن على استقامة منيع فانقطع عن دونى و آنس بذكرى و لا تكن من الممترين قم على العبوديّة الصرفة لأنّ بها يثبت امر الله ربك و تنزل الرّحمة على العالمين قل يا قوم لا تقاسوا امر الله بما سوّلت لكم انفسكم و لا تجاوزوا عن حدكم و لا تكوننّ من المفسدين و من يتعدّ اليوم عن حدّه لن يذكر عند الله و يكون من المعتدين ان اسجدوا لله ربكم و اذا اشرفت عليكم شمس الحكمة عن مشرق البيان خرّوا على التراب خضّعاً لرّبكم الرّحمن و كذلك ينبغى لكم يا ملاء المقربين و من وجد لذّة العبوديّة و حلاوتها لن يبدلها بشيء عمّا خلق بين السموات و الأرضين و بها تستضىء وجوهكم و تطهر صدوركم و تقدّس انفسكم و تعلق آثاركم بين العالمين ثم اعلّموا بأنّ اكرمكم عند الله اخضعكم و اتقاكم كذلك نزلنا من قبل و حينئذ و انا كنا منزلين ان اسمعوا يا قوم ما يأمركم به الله فى ملكوت امره و لا تكوننّ من الذينهم فرطوا فى جنب الله و تجاوزوا عمّا قدرناه لهم فبئس مثوى المتجاوزين

يا ايّها الحاضر بين يدي العرش عاشر مع الناس بالحكمة ثم احفظ نفسك لئلا يصيبك من ضرّ و يرجع الى سدرة قدس منيع تجنّب عن امور التى تحدث منها الفتنة ثم ابتغ فضل ربك فى كلّ حين اياك ان لا تنس هذه الأيام تالله لن يعادل بان منها زمن الأولين و الآخرين و لن يفوز احد بلقائها الا من شاء ربك كذلك قدرنا الأمر و انا كنا مقدّرين و لا تنس احيان التى كنت حاضراً تلقاء العرش فى فردوس الأعظم و استشرقت عليك شمس جمال ربك فى كلّ حين بأنوار بديع و شربت خمر الآيات من كوثر الرّحمن و رزقت بنعمة الله المنعم المعطى الكريم و اذا رأيت مقبلاً الى حرم الله ليدخل مقرّ عرش عظيم فامنعه من لدنا لأنّ بذلك تضطرب النفوس و يرجع الضّر الى نفسى العزيز العليم ان لا توجّهوا الى شطر الله الا بعد اذنه و كذلك ظهر الحكم عن افق امر حكيم ثم بلغ امر مولاك فى كلّ مدينة ان وجدت منقطعاً بشره برحمة الله و جوده ثم اذكر له ما ورد علينا من جنود الشياطين قل تالله قد ورد علينا ما لا ورد على احد من العباد و بذلك ارتفعت ضجيج كلّ عارف بصير و ما خلق فى الابداع شيء الا و قد ييكى على كرتى بل ما فى علم الله ان اتم من العارفين انّ الذينهم خلقوا بارادة من قلمى قد كفروا بنفسى و كتبوا فى ردّى الواحاً بها بطل اعمالهم و لا يكوننّ من الشاعرين و بذلك محت آثار الفضل و انقطعت مياه الرّحمة و منعت سحاب الجود و انقطعت هبوب ارياح القدس عن العالمين و أنك فاقصص من قصص الغلام على ما عرفته و لا ترد و لا تنقص و كن على صراط صدق مستقيم ثم نبئ الناس بمفتريات انفس الذينهم كفروا و اشركوا قل تالله ما ارادوا بها الا بأن ينصرفوا العباد عن جهة العرش تالله ان هم الا على ضلال مبين

و اذا وردت ارض البآء من الخآء ذكر من لدنآ اهلها من القانتين و القانتات ليستبشرنّ فى انفسهم و يكوننّ من الفرحين قل تاللّه قد ظهر سرّ الأعظم بطراز القدم و حرّك شفتاه بكلمة اذا انفصّوا عن حوله هياكل المقرّين و انتم يا قوم ان استقيموا على امر اللّه و سلطانه و لا تكفروا باللّذى آمنتم به من قبل كذلك ينصحكم العبد حين اللّذى احاطته الضّرآء عن كلّ الجهات من مظاهر المشركين و جلس فى السّجن و لن يجد لنفسه معيناً الاّ اللّه المقتدر العزيز الحكيم تاللّه الحقّ فى كلّ حين قتلت بكلّ الأسياف و لا يعرف ذلك احد الاّ اللّه المحصى العليم

ان يا ايّها المسافر قد نزل من قبل للقانتات لوح سمّينه بلوح البهآء و فيه ذكر ما ورد علينا بالتلويح انت خذ سواده ثمّ اذهب به اليهنّ ثمّ اقرء عليهنّ ليتذكرنّ بما ورد على الغلام من جنود الشّياطين قل يا احبآء اللّه ان احفظوا انفسكم لئلاّ يصدنكم الشّيطان عن ذكر الرّحمن ثمّ اذكروه بنغمات المجتدين لأنّ بذكره تطهّر القلوب و تهذبّ النفوس و تجتذب افئدة المحييين

و اذا بلغت الخآء ذكر فى هناك عباد اللّه المخلصين و بلّغهم من لدنآ ذكراً و رحمةً و نوراً ثمّ اذكر لهم نبأ الغلام ليكوننّ من الذّاكرين ثمّ اذكر اسم اللّه ص اللّذى كان من بقيّة آل الحسين بين السّموات و الأرضين اللّذينهم انفقوا ارواحهم فى سبيل اللّه بارئهم و كانوا من المجاهدين اولئك اللّذين جاهدوا بأموالهم و انفسهم تلقآء الوجه الى ان دخلوا جنّة الرّحمن و كانوا فيها لمن الآمنين اذا يحبرنّ فى جنّة الأعلى و يطوفنّ عليهم غلمان الأبهى بكؤوس البقآء و يخدمهم حوريّات العزّ فى كلّ بكور و اصيل كذلك يجزى اللّه اللّذينهم استشهدوا فى سبيله و يوفى اجور اللّذين اصابتهم الشّدائد فى امره فنعم اجر المجاهدين ثمّ توجه الى شطر اسمنا الأعظم بلوح اللّه و اثره ثمّ ادخل عليه ببشارة عظيم ثمّ ذكره بما القى عليك الرّوح من هذا المنظر الكريم ثمّ اخبره من قصص الغلام ليطلّع بما ورد علينا فى هذا السّجن البعيد ليكون شريكاً فى مصائبنا و يذكر ما ورد علينا فى هذه الأيّام و يكون من الذّاكرين قل يا ايّها الناظر الى منظر الأكبر لا تنس ذكر ربّك قم على الأمر باستقامة من عندنا و قدرة من لدنآ و بلّغ النّاس ما امرت به و لا تكن من الصّابرين فاستعن فى كلّ حين من اللّه ربّك ثمّ اخرق حجبات المتوهّمين كذلك امرناك من قبل و نامرك حينئذ بايات مبين ثمّ ذكر اللّذينهم كانوا هناك من عباد اللّه المنقطعين قل يا قوم قوموا على امر اللّه و دينه ثمّ انصروه و كونوا من النّاصرين ثمّ اعلموا بأنّه لغنيّ عمّا سواه و ما يأمر به النّاس هذا من فضله عليهم لأنّ بذلك يصعدنّ الى مقرّ القرب فى فردوس الأعلى و يشهد بذلك كلّ ذى بصر حديد كذلك امرناك و قدرنا لك ان اعلم بما امرت و كن على عدل مبين فسوف يجزى اللّه عمل اللّذينهم بلّغوا امره و ما منعهم لومة لائم و لا شماتة مشمت و لا منع مانع و لا كثرة المغلّين

و اذا رأيت اخيك اللّذى سمّى فى ملكوت الأسمآء بأحمد ذكره بذكر اللّه ربّه ثمّ اذكر له ما ورد علينا فى هذه الأرض البعيد قل يا عبد ايّاك ان لا تجزع فى نفسك حين اللّذى تجزع فيه انفس العباد من كلّ صغير و كبير طهّر بصرك عن الحجبات لتشهد ما اشرفت عن افق كلمات ربّك شمس المعانى و البيان و تكون من العارفين ان اثبت على امر مولاك و لا تلتفت الى اليمين و الشّمال و انّ هذا لفضل كبير ان استقرّ فى ظلّ الشّجرة و ذق من اثمارها و كن من الشّاكرين كذلك امرناك لتدع ما يأمرك به هواك و تأخذ ما امرك به مولاك تاللّه هذا خير لك ان تكون من العاملين و أنّك انت يا ايّها الحاضر لدى العرش و الناظر الى منظر الأكبر بشّر فى نفسك بما سمّيت فى ملكوت الأسمآء بمحمّد و فى جيروت الأعلى بمبلّغ و لدى العرش بمحمود و كذلك يختصّ اللّه بفضله من يشآء و أنّه لهو العزيز الكريم فطوبى لك بما فزت بكلّ الخير و منبعه و كنت من الواصلين و شربت تسنيم الفضل عن منبعه و اصله و كنت من الفائزين فسوف يظهر اللّه فضل ما فزت به و يجزيك ما عملت فى سبيله ان تكون عاملاً بما امرت من لدن حكيم عليم و كذلك تمّت حجّة ربّك عليك و على اللّذينهم آمنوا باللّه و

آياته و على كلّ من فى السّموات و الأرضين اذا سكن قلم الأمر عن حركته لحكمة التّى ما اطّلع بها احد الّا الله العزيز الجميل و الحمد له فى كلّ الأحوال أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ اليه لراجعين

جناب ملا احمد فى التّاء الّذى حضر تلقاء العرش

هو العزيز فى افق الأبهى باسمه العلىّ الأبهى

ذكر الله على هيئة النّار فى هيكل النّور من سدرة الانسان باذن الرّحمن قد كان فى قطب الجنان بالحقّ مشهودا و ينطق بالحقّ بأنّه لا اله الا هو و انّ هذا الجمال لجمال الأمر فى الملاّ الأعلى و سرّ البطون فى غيب العماء و طلعة الظّهور فى ملكوت البداء و هيكل القدم فى مدائن البقاء و اسم الأعظم فى مصر السنّا و جمال المشهود على هيكل قدس محبوبا ان يا ملاّ البيان خافوا عن السّبحان و لا تحتجّبوا عن الّذى اتى على ظلل القدس بسطان كان على الحقّ مبينا و يمشى عن يمينه ملكوت الله ثمّ عن يساره جيروت الأسماء و فى امامه جنود عزّ قويا ان اتبعوا يا قوم امر الله و حكمه و لا تتبعوا الشّيطان ان اتبعوا جمال الرّحمن فى تلك الأيّام و خافوا عن الله الّذى خلقكم بأمر من عنده و لا تكوننّ فى الأرض جباراً اثيما

ان يا احمد ان استمع ما يوحى اليك عن شطر القدم على بقعة المباركة الأزليّة الأبدية الّتى فيها استوى جمال الرّحمن على عرش عزّ عظيما لتجذبك نعمات الرّحمن الى عرش الرّضوان و ينقطعك عن الأكوان و يطهرك عن دنس الأرض و انّ هذا من فضل الله عليك ان تكون بذلك خبيرا ان استقم على امر مولاك ثمّ اخرق حجبات الوهم بقدره من عندنا و سلطان من لدناّ و لا تخف من احد ولو يحاربك كلّ من على الأرض جميعا قل اليوم لن ينفع احداً شىء ولو يقوم بعبادة اهل السّموات و الأرض الا بعد حبيّ و برهانيّ قيامى و ما يجرى من قلم عزّ عليما دع كلّ الاشارات عن ورائك و ضع كلّ الدلالات تحت قدمك و توجّه بوجه المنير الى ساحة قدس امينا و انك انت دخلت بقعة الفردوس و كنت جالسا فى مقابلة العرش حين غفلتك عنه لأننا كنا ساترا و جهنا فى تلك الأيّام خلف سبعين الف حجاب فلما تمّت الميقات اظهرنا الوجه بسطان كان على الحقّ عظيما فهنيئاً لك يا عبد بما فزت بلقاء الله و سمعت نعماته الأحدى بسمعك الأصفى و تجلّى عليك جمال القدم عن يمين العرش بأنوار قدس بديعا تالّه الحقّ نظرة منك الى وجه الله ربك لكان خير لك عن كنوز السّموات و الأرض و يشهد بذلك لسان الله عن خلف خباة القدس ان انت بذلك عليما طهّر اذناك لتسمع نعماته الأحدى مرّة اخرى لأنّه كان بالمحسنين قريبا قدس هيكلك عن حجبات البشر ثمّ عزّ الى منظر الأكبر مقرّ الّذى فيه تستضىء الأنوار و جعله الله مقدّساً عن انظر العالمين جميعا الا من دخل فى ظلّ رحمته و استقرّ على عرش حبه و كذلك قضى الأمر من لدن عزيز حكيم

اذا يخاطب لسان الرّحمن عن جهة الرّضوان عباد الّذين هم آمنوا بالبيان لعلّ يقومنّ عن النّوم و يرجعنّ عمّا فرطوا فى امر الله و يتوبنّ اليه و أنّه كان تواباً رحيماً و يقول ان يا ملاّ البيان اما وصّيناكم فى كلّ الألواح بأن لا تتمسّكوا فى حين الظّهور بشىء عمّا خلق فى الأرض و السّماء فلم اعرضتم عن جمالىّ الأبهى فى قميص ظهورى الأخرى اذا تبيّنوا يا ملاّ الغفلاء لنعلم ما منعكم عن هذا الفضل الّذى كان عن افق القدس مشروقا و اما اندرناكم بأن لا تتبعوا هواكم حين الّذى تنشقّ فيه سموات الأمر و يأتى ربكم الرّحمن على ظلل من الغمام فلما اتى يومئذ بالحقّ فلم اعرضتم عن لقائه و كفرتم بآياته و كنتم على شفا حفرة من النّار موقوفا و منكم من احتجب باسم من اسمائنا و كفر بالّذى آمن به و كان على اعقابه منقلبا و منكم من تمسّك بحبل هواه و اعرض عن جمال الّذى اليه منقلبه و مثواه و كذلك شهدناكم من الرّفيق الأعلى و كان نفسى الحقّ على ما اقول شهيدا ان يا

مألاً البيان تالله الحق ان آمنتم بنفسى تالله هذا نفسى قد ظهر بالحق وان كنتم موقناً بآياتى فوجمالي هذه آياتى قد نزلت بالفضل من جبروت اسم علياً خافوا عن الله ولا تدحضوا الحق بما عندكم ولا تتبعوا هواكم لأن كل الأمور ينتهى بآيات الله وانها لنزلت على احسن النعمات من سماء قدس بهياً ان اغتتموا قدر تلك الأيام ولا تجادلوا بحجتي ثم برهانى ثم عظمتى و كبريائى و لا تحاربوا بنفسى و ان ذلك خطأ كان فى ام الألواح عظيما ان اسرعوا الى شاطئ الفضل بقلوبكم و لا تحتجبوا انفسكم بحجبات الأوهام ثم كسروا الأصنام بقدره من لدنا و لا تخافوا من كل جبار شقيماً ايّاكم ان لا تحرموا انفسكم عن حرم الله و لا تبطلوا اعمالكم بهمزات الشيطان ثم اعتصموا بحبل الله فى تلك الأيام التى اخذ السكر كل من فى السموات و الأرض الا من اتى الله بقلب منيرا كذلك نطق لسان الرحمن فى قطب الرضوان اذا قاموا يا ملاً البيان و تداركوا ما فات عنكم و كونوا على صراط العدل مستقيماً و لا تجادلوا بآيات الله بعد انزالها و لا تحاربوا مع نفسه ثم انصروه بما استطاع به انفسكم و ان هذا لخير لكم و لأنفسكم و انه قد كان عن العالمين غنياً تالله قد ظهر البرهان عن افق السبحان و اشرفت شمس الايقان عن منظر قدس بديعاً اتقوا الله و لا تعقبوا انفسكم و هواكم ان اتبعوا ملّة الله فى امره و لا تجاوزوا عمّا امرتم به فى الكتاب و كذلك قضى الأمر من لدن مقتدر قديراً قل قد ظهر الأمر على شأن ما بقى لأحد مجال الاعراض الا بأن يكفر برسل الله و سفراته و بكتب الله و صحائف مجده و كذلك كان الأمر فى الألواح القضاء من قلم البهاء بالحق مرقوما ان الذين هم توقّفوا فى هذا الأمر اقل من ان يحصى تالله الحق قد حبطت اعمالهم كلها الا بأن يتوبوا الى الله و يرجعوا اليه و انه لغفار عباده و انه كان على الحق رحيماً يغفر من يشاء و يعذب من يشاء لا يعزب عن علمه من شىء و انه كان على كل شىء محيطاً

ان يا عبد اذا وصل اليك لوح البقاء قم عن مقامك ثم استقبله بخضوع حسن ثم خذ به بأيديك و ضعه على رأسك و

قل

يا الهى اشهد حينئذ فى موقفى هذا بانك انت الله لا اله الا انت و ان نقطة الأولى لظهورك و بروزك و سلطنتك و كبريائك و به اشرفت شمس مواهبك على العالمين جميعاً و اشهد ان الذى ظهر بالحق باسمك الأبهى عن افق الأعلى انه لبهائتك فى ملكوت الأسماء و ضيائك فى ارض الانشاء و عزك و سلطانك و قدرتك لمن فى ملكوت الأمر و الخلق و به تمت نعمتك و ظهر برهانك و لاح وجهك و نصبت رايات امرك على اتلال عز منيعاً

ثم اقرأ ما نزل فى اللوح ثم تفكّر فيه و بما نزل على النبيين و المرسلين لتكون فى امر ربك بصيراً و اذا وجدت راحة القدس عن لوح الله و اثره اذا غسّل نفسك فى ماء الطهور عمّا جرى من عين هذا الكافر هذا السلسيل الذى جعل الله معينه قلم امره و اظهر منه ما يطهر به افتدة كل عارف عليماً ثم انقطع عن كل من فى السموات و الأرض و كن منادياً بين العباد بهذا اللوح الذى ظهر و اشرف عن افق اصبع عز قديماً و كن صائحاً فى البلاد و مبشراً للذين هم آمنوا بآيات الله و برهانه و منذراً للذين هم كفروا بهذا الفضل الذى كان عن سحاب الأمر منزولاً ثم اشتعل فى نفسك بنار التى اشتعلناها فى رضوان تلك الكلمات لتشتعل بها الذين هم كانوا من برودة الأوهام مخموداً قل يا قوم فأنصفوا فى انفسكم ان تحتجبوا عن هذا الوجه بأى وجه تتوجهون و ان تمنعوا ذواتكم عن حرم القدس فبأى حرم تقصدون اليوم اذا تبيّنوا يا ملاً البيان لا فونفسى الرحمن لم يكن عندكم من مأمّن و كان الله على ذلك عليماً أ تؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون بمعناها و منيعها و منزلها فوا حسرتاً عليكم بما اعرضتم عن جمال القدم و اقبلتم الى هياكل ظلم موهوماً كذلك الهمناك بالحق و ارسلنا اليك ما تقرّ به عيناك و تكون مستبشراً فى نفسك و متذكراً بذكر الله فى كل اصيل و بكورا ايّاك ان لا تصبر فى نفسك اقل من ان ثم استقم على امر مولاك و كن على صراط ربك على الحق مستقيماً قل تالله الحق قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و به رفعت سحاب الفضل و اثمرت سدرة الجود و غرّدت الورقاء و صاح ديك العرش و قامت الأرواح و اهتت كل عظم رعيماً انتم يا ملاً البيان دعوا ما يمنعكم عن التقرّب الى الله ثم توجهوا الى هذا الفضل الذى كان على العالمين محيطاً

ان يا اسمنا الأحمد انا اعطيناك فى هذا اللوح قوّة من لدنا ثمّ اثراً من عندنا ليؤثّر قولك فى العباد ان تكون منقطعاً عن كلّ من فى السّموات و الأرض و متوجّهاً الى شاطئ قدس مبروكا قم باستقامة الكبرى ثمّ اسق النّاس من هذا السّلسيل الّذى اعطيناك فى كؤوس تلك الكلمات ليجذبهم الى سماء عزّ مرفوعا و ان وجدت نفسك مستطيعاً خذ القلم بأمر من لدنا ثمّ اكتب مالقى الرّوح على فؤادك فى اثبات هذا الأمر تالله الحقّ اذاً يؤيّدك روح الأعظم من لدنا و كذلك كان الأمر مقضياً و لا تمنع نفسك عن هذا الفضل ان اتّبع امر الله و حكمه لتكون من البالغين فى امّ الكتاب من قلم الأمر مسطورا و الرّوح و العزّ و البهاء عليك و على الّذين هم اتّبعوا امر ربّك و كانوا على مقعد القدس باذن الله موقوفاً

* * *

ح سين فى الصّاد

هو العزيز العلىّ الحىّ الجميل

ذكر الله فى شجرة الفردوس فى شاطئ البقاء على افنان العماء يمين الرّوح فى وادى المقدّس طور الجمال ان يا اهل البهاء فاسمعون هو الّذى انطق بالحقّ و انزل الآيات و ارسل الرّسل على أنّه هو الملك المقتدر المهيمن القيوم انّ فى خلق السّموات و الارض و اختلاف الثّور و الظّلّمه و تورّق الاشجار [و] جريان فلك الاحديّة على بحر النّار و هبوب نسيمات القدس عن فردوس الجمال و تصريف الآيات من غمام الهويّة لآيات لقوم يتفكّرون

قل يا قوم اتّقوا الله و لا تشركوا به و لا تظنّوا ظنّ السّوء و لا تفتروا باصفيآته و لا تأكلوا اموال النّاس و لا ترتكبوا البغى و الفحشاء ان انتم بحكم الله فى شجرة الامر توقنون هذا ما ينصحكم الرّوح فيما اجرى الله على قلم الاعلىّ فى الواح قدس مكنون ليوقننّ الكلّ بآياته فى ايّامه و يستبشروا الّذينهم طاروا بجناحين الانقطاع و هم من نعمة الله يستجذبون و اذا يلقي عليهم الآيات و جلت قلوبهم و تفيض عيونهم من قطرات الحمراء و هم عن نار الحبّ يشتعلون عليهم رضوان من الله و لهم الرّلفى فى معارج البقاء و قدّر لهم بين يدي الوجه سُرر من ياقوت البيضاء و هم عليها يتكئون كذلك نلقى عليك من الحان الهويّة لعلّ ينقطعك عن كلّ من فى السّموات و الارض و يقبّلك الى جوار رحمة الله و يؤيّدك على النّصر و يرزقك من ثمرات الخلد و يجعلك من الّذينهم اهتدوا بانوار الجمال و عن حياض الرّحمة يشربون كذلك صرّفنا الآيات بالحقّ و انزلنا الرّوح عليك لتنهزّ نفسك من الشّوق و تكون من الّذينهم فى رضوان الوصال يحبرون

يا حرف العزّ اقرء ما رتلناه لك ثمّ احفظها ليحدث فيك روح الحيوان و يقربك الى مكنم عزّ مخزون فاعمل بما امرت ثمّ استقم و لا تخف من احد ولو يعترض عليك كلّ من فى السّموات و الارض ليعثنك الله فى هواء الثّور و يهبك ملكاً فى اسمه الاعلىّ و ينزل عليك من غمام الرّحمة ما قدّر فى لوح محفوظ و الرّوح عليك و على الّذين كانوا لوجه الله ساجدون

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بسم الله العلي الاعلى

ذكر الله في مدينة الصبر عبده ايوباً اذ آويناہ في ظلّ شجرة القدس في فؤاده و اشهدناه نار التي توقد و تضيئ في سرّہ و تجلينا له بنفسه لنفسه و ناديناہ في بقعة الله التي بورك حولها بأنه هو الله ربّك و ربّ كلّ شئ و كذلك كان عليّ كلّ شئ لمقتدرًا قيومًا فلما اضاء وجهه من النار المشتعلة فيه اقمصناه قميص النبوة و امرناه بان يأمر الناس الى عين الجود و الفضل و يدعوهم الى شاطئ قدس محبوباً و مكناه في الارض و امطرنا عليه امطار الجود و جعلناه غنيًا على من على الارض مجموعاً و اتيناه سعة من المال و جعلناه في الملك غنيًا و رزقناه من كلّ شئ قسمة و اشددنا عضداه بعصبة من القدرة و وهبناه انباءً من صلبه و مكناه في الارض مقاماً رفيعاً و كان في قومه سنين متواليات و يعظهم بما علّمناه من جواهر علم مكنوناً و يذكرهم بأيام كان بالحقّ مأيّياً قال يا قوم قد تمّوجت ابحر العلم في نفس الله القائمة بالعدل فاسرعوا اليها لعلّ تجدون اليها سبيلاً و قد اشرفت شمس العناية بالحقّ و كانت حينئذ في قطب الزوال موقوفاً و قد لاح جمال الوجه عن خلف سرادقات القدس فاحضروا بين يديه لعلّ يستشرق عليكم من انوار قدس محبوباً و قد ارتفعت سموات العظمة و زينت بانجم العلم و الحكمة و كذلك كان الامر عن افق القدس مطلوفاً و يا قوم قد جآتكم من قبلي رسل برسالات الله و بلغوكم ما يقلبكم الى شاطئ عزّ مرفوعاً و اتت الساعات بالحقّ و اشرفت الانوار بالعدل و غنت ديك البقاء و رنت حمامة الامر و ارتفعت سحاب التور و فاضت ابحر الفضل و انتم يا ملاء الارض قد كنتم عن كلّ ذلك محروماً اتقوا الله و لا تفسدوا في ارض حكمة الله ثم اصغوا كلمة التي كانت من سماء القرب منزولاً و كذلك كنّا ناصح العباد بلسان الرّسل من اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له و كلّ اعرضوا عن نصح الله و كانوا على اعقابهم منكوصاً الا الذينهم سبقتهم العناية من لدنا و سمعوا نداء الله عن وراء حجبات عزّ مكنوناً و اجابوا داعي الله بسرّهم و علانيتهم و استجذبوا من نغمات جذب محبوباً اولئك بلغوا الى مواقع الهداية و عليهم صلوات الله و رحمته و اعطاهم الله ما لا يعرفه احد و بلغّهم الى مقام الذي كان عن اعين الخلايق مستوراً فسوف يظهر الله بامرهم و يفصل بين الحقّ و الباطل و يرفع اعلام الهداية و ينهدم آثار المشركين مجموعاً و يرث الارض عباده الذينهم انقطعوا الى الله و ما شربوا حبّ العجل في قلوبهم و اعرضوا عن الذينهم كفروا و اشركوا بعد ما جآتتهم البيّنات من كلّ الجهات و كذلك كان الحكم من اصبع العزّ على الواح التور مرقوماً

فاذكر عبدنا ايوب حين الذي ظهر باعلام الغناء في الملك حسدوا عليه قومه و كانوا يغبوه في مجالسهم و كذلك كان اعمالهم في صحايف السرّ محفوظاً و ظلّوا بأنه يدعو الله بما اتاه من زخارف الدنيا بعد الذي كان مقدساً عن ظنونهم و ايقانهم و عن كلّ من في الملك مجموعاً فلما اردنا ان نظهر آثار الحقّ في انقطاعه و توكله على الله انزلنا عليه البلايا من كلّ الجهات و فتناه فتوناً و اخذنا عنه ابناؤه و قطعنا عنه عطية التي اعطيناه بالحقّ و اخذنا عنه في كلّ يوم شيئاً معروفاً و ما قضى من يوم الا و قد نزل عليه من شطر القضاء ما سطر من قلم الامضاء و اخذته البأساء و الضرّاء بما قدر من لدن مقتدر قيوماً ثم احترقنا ما

حصد عن مزارعه بايدي ملئكة الامر و جعلنا كلها هبآ معدوماً فلما قدسناه عن زخارف الملك و نزهناه عن اوساخ الارض و طهرناه عن كل شئونات الملكية نفخنا في جلده من ملئكة القهر ريحاً سموماً و ضعف بذلك جسده و تبلبل جسمه و تزلزلت اركانه بحيث ما بقي من جسمه اقل من درهم الا و قد جعل مجروحاً و هو في كل يوم يزداد في شكره و كان يصبر في كل حين و ما جزع فيما ورد عليه و كذلك احصيناه متوكلاً و شاكراً و صبوراً و اخرجوه قومه عن قرية التي كان فيها و ما استحيوا عن الله بارئهم و آذوه بما كانوا مقتدرأً عليه و وجدناه في الارض مظلوماً و سد على وجهه ابواب الغناء و فتح ابواب الفقر الى ان مضى عليه ايام و ما وجد شيئاً ليسد به جوعه و كذلك كان الامر عليه مقضياً و ما بقي له لا من انيس و لا من مونس و لا من مصاحب و جعل في الملك فريداً الا زوجه التي آمنت بربها و كانت تخدمه في بلائه و جعلناها له في الامور سبيلاً فلما وجدته مصاحبه على تلك الحالة الشديدة ذهبت الى قومه و طلبت منهم رغيماً و ما كانوا ان يؤتوها هياكل الظلم و كذلك احصينا كل شئ في كتاب مبيناً فلما اضطرت في امرها دخلت الى التي كانت اشترى نساء الارض و ابت ان تعطيها رغيماً الى ان اخذت منها ما ارادت فوالله يستحي القلم عن ذكره و كان الله على اعمالهم شهيداً و جاءت الى العبد برغيف و لما التفت اليها وجد شعراتها مقطوعة اذاً اصرخ في سره و بذلك اصرخت السموات و الارض و قال يا امة الله قد اجد منك امراً كان على الحق ممنوعاً لم قطع شعراتك التي جعلها الله زينة جمالك قالت يا ايوب كلما طلبت من قومك رغيماً لاجلك فابوا كلهم الى ان دخلت في بيت امة من اماء الله و سئلتها برغيف منعت عني الى ان اخذت شعراتي و اعطتني هذا الرغيف الذي حضرته بين يديك و بذلك بغت على الله و استكبرت عليه و كذلك كان الامر بيني و بينها مقضياً يا ايوب فاعف عني و لا تأخذني بذنبي لاني كنت مضطراً في امرك فارحم لي و تب علي و انك كنت عطوفاً غفوراً و قضى بينهم ما قضى و حزن بشأن كادت السموات ان يتفطرن و تنشق ارض الحلم و يندك جبل الصبر اذاً وضع وجهه على التراب و قال رب قد مسني الضر من كل الجهات و انك انت الذي سبقت رحمتك كل شئ فارحمني بجودك و جد علي بفضلك و انك كنت بعبادك رحيماً فلما سمعنا نداءه اجرينا تحت رجليه اليمنى عين عذب سايع مفروتا و امرناه بان يغمس فيها و يشرب منها فلما شرب طاب عن كل الامراض و كان على احسن الخلق مشهوداً و رجعنا اليه كلما اخذنا عنه و فوق ذلك بحيث امطرنا عليه من جبروت الغنى ما اغناه عن كل من على الارض جميعاً و قرزنا عيناه باهله و وفينا له ما وعدنا الصابرين في الواح قدس محفوظاً و اصلحنا له الامور كلها و ايدناه بعضد الامر الذي كان بالحق قوياً و ارفعنا به الخاضعين و اهلكنا الذينهم استكبروا على الله و كانوا في الارض شقياً و كذلك نفعل ما نشاء بامرنا و نوفي اجور الصابرين و نعطيهم من خزائن القدس جزاء موفوراً

ان يا ملاً الارض فاصبروا في الله و لا تحزنوا عما يرد عليكم في ايام الروح فسوف تشهدون جزاء الصابرين في رضوان قدس ممنوعاً و قد خلق الله جنة في رفارف البقاء و سماها بالصبر الى يومئذ كانت اسمها في كتاب العصمة مخزوناً و فيه قدر ما لا قدر في كل الجنان و قد كشفنا حينئذ قناعها و اذكرناها لكم رحمة من لدنا على العالمين جميعاً و فيه انهار من ظلم عناية الله و حرّمها الله الا عن الذينهم صبروا في الشدايد ابتغاء لوجه الله الذي كان بالحق محموداً و لن يدخل فيها الا الذينهم ما غيروا نعمة الله على انفسهم و دخلوا في ظل شجرة الروح و ما خافوا من احد و كانوا بجناحين العز في هواء الصبر مطبوراً و صبروا في البلايا و كلما ازداد الضراء على انفسهم زادوا في حبهم مولاهم و اقبلوا بكلهم الى جهة قدس علياً و اشتدت غلبات الشوق في صدورهم و زادت نفحات الذوق في انفسهم الى ان فداوا انفسهم و بدلوا اموالهم و انفقوا كل ما اعطاهم الله بفضله و جوده و في جميع تلك الحالات الشديدة كانوا شاكراً ربهم و ما توسلوا الى احد و كتب الله اسمائهم من الصابرين في الواح قدس محتوماً فهنيئاً لمن تردى برداء الصبر و الاصطبار و ما تغير من البأساء و ما زلت قدماء عند هبوب ارياح القهر و كان من ربه في كل حين راضياً و في كل آن متوكلاً فوالله سوف يظهره الله في قباب العظمة بقميص الدرر الذي يتلأأ كتلاً التور عن افق الروح بحيث يخطف الابصار عن ملاحظته و على فوق رأسه ينادى منادى الله هذا لهو الذي صبر في الله في الحياة الباطلة

عن كلِّ ما فعلوا به المشركين و يتبرَّك به اهل ملاً الاعلى و يشناق لقائه اهل الغرفات و اعين القاصرات فى سرادق قدس
جميلاً

و انتم يا ملاً البيان فاصبروا فى ايام الفانية و لا تجزعوا عمّا فات عنكم من زخارف الدنيّة و لا تفرعوا عن شدايد الامور
التي كانت فى صحايف القدرة مقدوراً ثمّ اعلموا بان قدر لكلّ الحسنات فى الكتاب جزاءً محدوداً الا الصبر و هذا ما قضى
حكمه على محمد رسول الله من قبل و انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب و كذلك نزل روح الامين على قلب محمد
عريباً و كذلك نزل فى كلّ الالواح ما قدر للصابرين فى كتب عزّ بديعاً ثمّ اعلموا بانّ الله جعل الصبر قميص المرسلين بحيث ما
بعث من نبيّ و لا من رسول الا و قد زين الله هيكله برداء الصبر ليصبر فى امر الله و بذلك اخذ الله العهد عن كلّ نبيّ مرسلأ
و ينبغى للصابر فى اول الامر بان يصبر فى نفسه بحيث يمسك نفسه عن البغى و الفحشاء و الشهوات و عن كلّ ما انهاء الله
فى الكتاب ليكوننّ فى الالواح باسم الصابرين مكتوباً ثمّ يصبر فى البلايا فيما نزل عليه فى سبيل بارئه و لا يضطرب عند هبوب
ارياح القضاء و تموج ابحر القدر فى جبروت الامضاء و يكون فى دين الله مستقيماً و يصبر على ما يرد عليه من احبائه و يكون
مصطبراً فى الذينهم آمنوا ابتغاء لوجه الله ليكون فى دين الله رضىاً فارتقبوا يوم يرتفع فيه غمام الصبر و يغنّ فيه طير البقاء و يظهر
طاوس القدس بطراز الامر فى ملكوت اللقا و تطلق السن الكليلة بالحن الورقا و يكفّ حمامة الفردوس بين الارض و السماء و
ينفخ فى الصور و يجدد هياكل الوجود و تشتعل النار و يأتى الله فى ظلل من الروح بجمال عزّ منيعاً اذا فاسرعوا اليه يا ملاً
الارض و لا تلتفتوا بشئ فى الملك و لا يمنعكم منع مانع و لا تحجبكم شئون العلميّة و لا تسدّكم دلالات الحكميّة فاسرعوا
الى مكمن قدس مرفوعاً لانكم لو تصبرون فى ازل الأزال و توقّفون فى ذلك اليوم اقلّ من آن لن يصدق عليكم حكم الصبر و
كذلك نزل الحكم من قلم عزّ عليماً قل يا ملاً الارض اتقوا الله فى هذه الايام و لا تفتروا على امانته و لا تقولوا ما لا يكن لكم
فيه شعوراً لانكم عجزاء فى الارض و فقراء فى البلاد و لا تستكبروا فى انفسكم ثمّ اسرعوا الى ارض التي كانت بالحق مقبولاً
فوالله سيمضى تلك الدنيا و كلّ ما انتم تفرحون بها و يجمعكم ملئكة القهر فى محضر سلطان عزّ قوياً و تسئلون عمّا فعلتم فى
ايامكم و لا يترك شيئاً عمّا فى السموات و الارض الا و هو كان فى لوح العلم مكتوباً اذاً لن يغنيكم احد و لن يرافقكم نفس و
لن ينفعكم الا ما حرثتم فى مزارع اعمالكم فتنّبها يا ملاً الاشقياء ثمّ اسمعوا نصح هذا الشفيق الذى ينصحكم لوجه الله و ما
يريد منكم جزاءً و لا شكوراً انما جزائه على الذى ارسله بالحق و انزل عليه الآيات ليكون الحجّة من لدنه بالغة على العالمين
جميعاً الى متى ترقدون على بساط الغفلة و الى متى تتبعون الذينهم لم يكونوا فى الارض الا كهمج محروكاً قل فوالله انّ الذين
اتخذتموهم لانفسكم ارباباً من دون الله لم يكن اسمائهم و ذواتهم عند الله مذكوراً فارحموا على انفسكم و خافوا عن الله
بارئكم ثمّ ارجعوا اليه لعلّ يكفر عنكم سيئاتكم و انه كان عباده غفوراً قل فوالله انّ الذين تنسبون اليهم العلم و اتخذتموهم
لانفسكم علماء اولئك عند الله اشّر الناس بل جوهر الشّرّ يفرّ منهم و كذلك كان الامر فى صحف العلم مرقوماً و نشهد بانهم
ما شربوا من عيون العلم و ما فازوا بحرف من الحكمة و ما اطّلعوا باسرار الامر و كانوا فى ارض الشهوات فى انفسهم مركوضاً و
ما نزل على نبيّ و لا على وصيّ و لا على وليّ شيئاً من الاعراض و الانكار الا بعد اذنهم و كذلك كان الحكم من عندهم
على طلعات القدس مقضياً

قل يا ملاً الجهال اما نزلنا من قبل يوم يأتى الله فى ظلل من الغمام فاذا جاء فى غمام الامر على هيكل على بالحق
اعرضتم و استكبرتم و كنتم قوماً بوراً و اما نزل يوم يأتى ربك او بعض آيات ربك و اذا جاء بايات بينات بم اعرضتم عنها و كنتم
فى حجيات انفسكم محجوباً قل انّ الله كان مقدساً عن المجئى و النزول و هو الفرد الصمد الذى احاط علمه كلّ من فى
السموات و الارض و لن يأتى بذاته و لن يرى بكيونيته و لن يعرف بانّيته و لن يدرك بصفاته و الذى يأتى هو مظهر نفسه كما

اتى بالحقّ باسم عليّ و جمعتم عليه بمخاليب البغضاء و افتيتم عليه يا معشر العلماء و ما استحييتم عن الذي خلقكم و سواكم و كذلك احصينا امركم في الواح عزّ محفوظاً

ان يا سمع البقاء اسمع ما يقولون هؤلاء المشركون بانّ الله ختم النبوة بحبيبه محمد رسول الله و لن يبعث من بعده احد و جعل يده عن الفضل مغلولاً و لن يظهر بعده هياكل القدس و لن يستشرق انوار الفضل و انقطع الفيض و تمّ القدرة و انتهى العناية و سدّت ابواب الجود بعد الذي كانت نسيمات الجود لم يزل عن رضوان العزّ مهبوباً قل غلّت ايديكم و لعنتم بما قلمت بل احاطت يده كلّ من في السموات و الارض يبعث ما يشاء بقدرته و لا يسئل عمّا شاء و انه كان على كلّ شئ قديراً

قل يا ملاء الفرقان تفكروا في كتاب الذي نزل على محمد بالحقّ بحيث ختم فيه النبوة بحبيبه الى يوم القيامة و هذه لقيامة التي فيها قام الله بمظهر نفسه و انتم احتجبتم عنها كما احتجبوا ملل الارض عن قيامة محمد من قبل و كنتم في بحور الجهل و الاعراض مغروراً قل اما وعدتم بقاء الله في ايامه فلمّا جاء الوعد و اشرق الجمال عن افق الجلال اغمضتم عيونكم و حُشرت في ارض الحشر عمياً قل اما نزل في الفرقان بقوله الحقّ كذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً و فسّرتهم هذه الآية باهواء انفسكم و كنتم موقناً معترفاً بما نزل بالحقّ لا يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم و مع ايقانكم بذلك اولتم كلمات الله و فسّرتهم بعد الذي كنتم عن ذلك ممنوعاً و قتمت بالاعراض و الانكار للرّاسخين في العلم بل تقتلونهم كما قتلتموهم من قبل و كنتم باعمالكم مسروراً فافّ لكم و بما اكتسبت ايديكم و بما تظنون في امر الله في يوم الذي كانت انوار الهداية عن فجر العلم مشهوداً اذا فاسئل عنهم كيف يفسّرون ما نزل من جبروت العزة على محمد عربياً و ما يقولون في معنى الوسط لو ختم النبوة به فكيف ذكرت في الكتاب امة وسط الامم اذا فاعرف مقدارهم كآتهم ما سمعوا نعمات الورقاء و لو سمعوا ما عرفوا و كذلك كانت الحجّة من كتابهم عليهم بليغاً و هذا من قول الذي تكلم به كلّ الامم في عهد كلّ نبيّ فكلّمنا جآتهم رسول من رسل الله قالوا لست انت بمرسل و ختم النبوة بالذي جاء من قبل و كذلك زين الشيطان لهم اعمالهم و اقوالهم و كانوا عن شاطي الصدق بعيداً فاذا ذكر لهم نبأ محمد من قبل اذ جاء بسطان مبيناً و قال يا قوم هذه من آيات الله قد نزلت بالحقّ ان لا تختلفوا في امر الله ثمّ اجتمعوا على شاطي عزّ منيعاً

و يا قوم فانظروا الى بنظرة الله و لا تتبعوا اهوائكم و لا تكونوا بمثل الذينهم دعوا الله في ايامهم و لياليهم و لمّا جآتهم اعرضوا عنه و انكروه و كانوا على اصنام انفسهم معكوفاً و قالت اليهود تالله هذا الذي افترى على الله ام به جنّة او كان مسحوراً قالوا انّ الله ختم النبوة بموسى و هذا حكم الله قد كان في التورية مقضياً و لن ينسخ شريعة التورية بدوام الله و الذي يأتي من بعد يبعث على شريعته ليتشر احكامها على كلّ من على الارض و كذلك كان الامر من سماء الحكم على موسى الامر منزولاً و الذين اتوا الانجيل قالوا بمثل قولهم و كانوا من يومئذ الى حينئذ منتظراً و اطردهم الله بما نزل على محمد العربي في سورة الجنّ و انهم ظنّوا كما ظننتم ان لن يبعث الله من بعده احداً فوالله يكفى كلّ من على الارض هذه الآية النازلة و ما كنز فيها من اسرار الله ان يسلكوا في سبل عزّ معروفاً قل قد بعث الله رسلاً بعد موسى و عيسى و سيرسل من بعد الى آخر الذي لا آخر له بحيث لن ينقطع الفضل عن سماء العناية يفعل ما يشاء و لا يسئل عمّا يفعل و كلّ عن كلّ شئ في محضر العدل مستولاً اذا فاسمع ما يقولون هؤلاء المعرضون و ظنّوا في الله كما ظنّوا عباد الذينهم كانوا من قبل قل فوالله اشبه عليكم الامر قد قضت الساعة بالحقّ و قامت القيامة رغماً لانفسكم و انف الذينهم كانوا عن نعمات الله مضموماً قل انتم تقولون بمثل ما قالوا امم القبل في زمن رسول الله و تنتظرون بمثل ما هم انتظروا و زلّت اقدامكم على هذا الصراط الذي كان بالحقّ ممدوداً اذا تفكروا في تلويح هذه الآية لعلّ ترزقون من مائدة العلم التي ينزل من سماء القدس على قدر مقدوراً

يا قرّة البقاء فاشهد ما يشهدون المشركون في هذه الشجرة المورقة المباركة المنبئة التي كانت على جبل المسك مرفوعاً و طال اغصانها الى ان بلغت مقام الذي كان خلف سرادق القدس مكنوناً و يريدون هؤلاء المشركون ان يقطعوا افنانها قل انها

استحصنت في حصن الله و استحفظت بحفظه و جعل الله ايدي المنافقين و الكافرين عنها مقصوراً بحيث لن يصل اليها ايدي
الذينهم كفروا و اعرضوا فسوف يجتمع الله في ظلّه كلّ من في الملك و هذا ما كتب على نفسه الحقّ و كان ذلك في الواح
العزّ من قلم العلم محتوماً

يا قرّة الجمال ذكرّ العباد باذكار الرّوح في تلك الايام ثمّ اسمعهم نعمة من نعمات البقاء لعلّ يستشعرون في انفسهم اقلّ
من الذرّ شيئاً و لعلّ لا يظنون بمثل ما ظنّوا شركاتهم من قبل و يوقنون بانّ الله يكون قادراً على ان يبعث في كلّ حين رسولاً قل
يا ملاً البغضاء موتوا بغضظكم هذا ما قضى بالحقّ من قلم عزّ درياً اذاً فالتق عليهم ما غرّدت به حمامة الرّوح في رضوان قدس
محبوباً لعلّ يتبعون ما فسّر في الختم عن لسان الّذي كان راسخاً في العلم في زيارة اسم الله عليّاً قال و قوله الحقّ الخاتم لما
سبق و الفاتح لما استقبل و كذلك ذكر معنى الختم من لسان قدس منيعاً كذلك جعل الله حبيبه خاتماً لما سبقه من التبيين و
فاتحاً لما يأتي المرسلين من بعد اذاً تفكّروا يا ملاً الارض فيما القيناكم بالحقّ لعلّ تجدون الى مكنم الامر في شاطي القدس
سيلاً و لا تحتجبوا عمّا سمعتم من علمائكم ثمّ اسئلوا امور دينكم عن الّذي جعله الله راسخاً في علمه و كانت الانوار من نور
وجهه متلائماً و مضيئاً يا ايها الناس اتقوا الله و لا تتخذوا العلم من العيون المكدرّة الّتي كانت عن جهة النّفس و الجهل جرئاً
فأتخذوه من العيون السّائلة السّايغة الصّافية الجارية العذبيّة الّتي جرت عن يمين العرش و جعل الله للابرار فيها نصيباً ان يا طلعة
القدس هب على الممكنات ما وهبك الله بجوده ليقومنّ عن قبور اجسادهم و يستشعرون على الامر الّذي كان بالحقّ مأثماً ثمّ
ارسل عليهم من نسמת المسكيّة المعطرّة الّتي اعطاك الله في ذرّ البقاء لعلّ يحرك بها عظام الرّميّة و لنّلاً يحرم الناس
انفسهم عن هذا الرّوح الّذي نفخ من هذا القلم القدسي الازلي الابدى و يكوننّ في هذه الارض الطيّبة المباركة بين ايدي الله
على احسن الجمال محشوراً

ان يا قلم الامر انت تشهد و ترى بانّ الممكنات في لجج اللّاهيات ما يستقبلون بهذه الرّحمة المنبسطة الجارية الّتي
احاطت كلّ من في السّموات و الارض و ما يتوجّهون الى وجه الّذي منه اشرفت انوار الرّوح و بها اضاءت كلّ من في ملكوت
الامر و الخلق و أنّك كنت على ذلك شهيداً و يركضون في وادي النّفس و الهوى و يخوضون مع الّذين ما فازوا بلقائك في
يومك بعد الّذي بشرتهم من قبل من قلم عزّ جليلاً و قلت و قولك الحلو في جبروت البقاء و الامر يومئذ لله و كذلك كتب
حكم اليوم على الواح العزّ من اصبع روح قديماً فلمّا جاء اليوم و اتت السّاعة و قضى الامر و استوت انوار الجمال في قطب
الرّوال اذاً قاموا الكلّ بالتفانق لهذا التورّ المشرق من شطر الآفاق ثمّ احتججوا بحججات كفر غليظاً و كذلك فاعرفوا كلّ الملل في
كلّ الازمان بعد الّذي كلّ انتظروا بما وعدوا في ايام الله فلمّا قضى الوعد انكروه بما القى الشيطان في انفسهم و كانوا عن
شاطي القدس بعيداً كما تشهدون اليوم هؤلاء المشركين بحيث انتظروا في ايامهم بما وعدوا من لسان محمّد رسول الله و كلّما
سمعوا اسمه قاموا و تصاحوا بعجلّ الله فرجه فلمّا ظهر بالحقّ انكروه في انفسهم و اعترضوا عليه و جادلوه بالباطل و سجنوه في
وسط الجبال و ما اطفى غلّ صدورهم و نار انفسهم الى ان فعلوا به ما احترقت به اكباد الوجود في هياكل الشّهود و بذلك
تزلزلت اركان مداين البقاء في جبروت العماء و ناحت جمال الغيب على مكنم قدس خفيّاً ان يا طلعة العزّ فاذكر للمؤمنين من
اهل البقاء ما قال المشركون من قبل في ايام الّذي قتل فيها الحسين من هياكل ظلم شقيّاً و كانوا ان يزوروه في كلّ يوم و يلعنوا
الذينهم ظلموا عليه و كانوا ان يقرئوا في كلّ صباح مائة مرّة اللهمّ العن اولّ ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمّد فلمّا بعث
الحسين في ارض القدس ظلموه و قتلوه و فعلوا به ما لا فعلوا به حد من قبل و كذلك يفصلّ الله بين الصّادق و الكاذب و التورّ
و الظلمة و يلتقى عليكم ما يظهر به افعال الظالمين جميعاً

اذاً فاذكر في الكتاب عبد الله تقياً الّذي آمن بالله في يوم الّذي كان الامر عن مطلع الرّوح لميعاً و اعان ربّه بما كان
مقتدرّاً عليه حين الّذي دخل الوحيد في ارض حبّ شريقياً قال يا قوم قد جاء برهان الله بالحقّ و لاح الوجه ان يا ملاً الفرقان

فاسرعوا اليه و لا تكونوا على اعقاب انفسكم منكوصاً و يا قوم قد اشرق الجمال عن افق القدس و جاء الوعد بالحق فاسعوا الى رضوان الذى كان الوجه فيه مضيئاً ايّاكم ان لا تحرموا انفسكم و عيونكم عن لقاء الله و هذا يوم الله قد كان على الكافرين عسيراً و يا قوم قد وضع الكتاب بالحق و لن يغادر فيه اعمال العاملين على قدر نقيير و قطميراً و يا قوم لا تحتجبوا عن جمال الله بعد الذى جاء فى ظلل من الغمام و فى حوله ملكة القدس و كذلك كان الامر من جهة العرش مقضيّاً و اذ قال الوحيد يا قوم قد جئتكم بلوح من الروح من لدن على قيّوماً الا تنفروا فى امر الله و اجيبوا داعى الذى يدعوكم بالحق الخالص و يلقي عليكم ما يقربكم الى يمين عزّ محبوباً و يا قوم قد وعدتم فى كلّ الالواح بلقاء الله و هذا يوم فيه كشف الجمال و ظهر التور و نادى المناد و شقت السماء بالغمام اتقوا الله و لا تغمضوا عيونكم عن جمال قدس درّيّاً و هذا ما وعدتم بلسان الرسل من قبل و بذلك اخذ الله عنكم العهد فى ذرّ العماء اذاً اوفوا بعهودكم و لا تكونوا فى اراضى الاشارات موقوفاً و من الناس من وفى بعهد الله و اجاب داعى الحقّ و منهم من اعرض و كان على الله بغياً

و منهم الذى سمى باسم التقي فى الكتاب و آمن بالله ربّه و كان بوعدته على الحقّ وقيّاً و حضر بين يدى الوحيد و تمسك بالعروة الوثقى و ما تفرّق كلمة الله و كان على الدين القيم مستقيماً و نصر ربّه فى كلّ الاحوال و بكلّ ما كان مقتدرّاً عليه و بذلك جعل الله اسمه فى اسطر البقاء من قلم العزّ مسطوراً و مسته البأساء و الضراء و احتمل فى نفسه الشدايد كلّها و فى كلّ تلك الاحوال كان شاكراً و صبوراً و انّ الذينهم ينصرون الله باموالهم و انفسهم و يصبرون فى الشدايد ابتغاء لوجه الله اولئك كانوا فى ازل الازال بنصر الله منصوراً ولو يقتلون و يحرقون فى الارض لانهم خلقوا من الارواح و كانوا فى هواء الروح باذن الله مطيوراً و لا يلتفتون الى اجسادهم فى الملك و يشتاقون البلايا فى سبل بارئهم كاشتيق المجرم الى الغفران و الرضيع الى ثدى رحمة الله و كذلك يذكركم الورقاء باذكار الروح لعلّ الناس ينقطعون عن انفسهم و اموالهم و يرجعون الى مقرّ قدس مشهوداً

و قضى الايام الى ان اجتمعت فى حول الوحيد شردمة من قرية التى باركها الله بين القرى و رفع اسمها فى اللوح الذى كان امّ الكتاب عنه مفصلاً و اتبعوا حكم الله و طافوا حول الامر و انفقوا اموالهم و بذلوا كلّما لهم من زخارف الملك و ما خافوا من احد الا الله و كان الله على كلّ شئّ عليماً و كان قلوبهم زبر الحديد فى نصر الله و ما اخذتهم لومة لائم و ما منعهم اعراض معرض و كانوا فى مداين الارض كاعلام القدس باسم الله مرفوعاً و بلغ الامر الى مقام الذى سمع رئيس الظلم الذى كفر بالله و اشرك بجماله و اعرض ببرهانه و كان اشقى الناس فى الارض و يشهد بذلك رجال الذينهم كانوا فى سرادق الخلد مستوراً

ان يا اهل القرية فاشكروا الله بارئكم بما انعمكم بالحقّ و فضلكم على الذينهم كانوا على الارض بحيث شرفكم بلقائه و عرفكم نفسه و رزقكم من اثمار سدرة الفردوس بعد الذى كان الكلّ عنها محروماً و فازكم بايامه و ارسل عليكم نسيمات القدس و قلبكم الى يمين الاحدية و قربكم الى بقعة عزّ مبروكاً كذلك يمنّ على من يشاء و يختصّ برحمته عباد الذينهم كانوا عن كلّ من على الارض مقطوعاً اذاً فابشروا فى انفسكم ثمّ افتخروا على من فى الملك مجموعاً فاعلموا بانّ الله كتب اسمائكم فى صحايف القدس و قدر لكم فى الفردوس مقاماً محموداً فوالله لو يظهر مقام احد منكم على من على الارض ليفدون انفسهم ابتغاء لهذا المقام الذى كان بيد الله مخلوقاً ولكن احتجب عن عيون الناس ليميّز الخبيث من الطيب و كذلك يلوهم الله فى الملك ليظهر ما فى قلوبهم كما ظهر و كنتم عليهم شهيداً و كم من عباد عبدوا الله فى ايامهم و امروا الناس بالبرّ و التقوى و بكوا فى مصايب آل الله و غمضوا عيناهم فى حين الصلوة و قراءة الزيارات لاطهار توجّهم الى مبدأ قدس مسجوداً فلما جائهم الحقّ اعرضوا عنه و كفروا به الى ان قتلوه بايديهم و كانوا بافعالهم مسروراً كذلك يبطل الله اعمال الذينهم استكبروا عليه و يقبل اعمال الذينهم اقبلوا الى الله و خضعوا لطلعته و كانوا فى سبل الرضا مسلوفاً

فذكروا يا اهل القرية نعمة الله التي انعمكم بالحقّ و علمكم ما لا علمه كلّ علماء الارض الذينهم من كبر عمايمهم و ثقلها ما يقدر ان يمشوا على الارض و اذا يحركون كأنها يحرك على الارض جبل غلّ مبعوضاً فولله ينبغى لكم يا اولياء الله بان تقدسوا انفسكم عن كلّ ما نهيتم عنه و تشكروا الله في كلّ الايام و الليالي بما اختصكم بفضل الذي لم يكن لدونكم فيه نصيباً و تحكوا عن الله بارثكم بحيث تهبّ منكم رايحة الله و تكونوا بذلك ممتازاً عن الذينهم كفروا و اشركوا و كذلك تعظكم الورقاء و تعلمكم سبل العلم لتكونوا في دين الله راسخاً و على الحبّ مستقيماً اتقوا الله و لا تبطلوا اعمالكم بالغفلة و لا تمنوا على الله في ايمانكم بمظهر نفسه بل الله يمنّ عليكم فيما ايدكم على الامر و عرقكم سبل العزّ و التقوى و الهمكم بدايع علم مخزوناً فهنئاً لكم يا اهل القرية و بما صبرتم في زمن الله على البأساء و الضراء و بما سمعتم بأذانكم و شهدتم بعيونكم فسوف يجزيكم الله احسن الجزاء و يعطيكم ما ترضى به انفسكم و يثبت اسمائكم في كتاب قدس مكنوناً فاجهدوا بان لا تبطلوا اصطباركم بالشكوى و كونوا راضياً بما قضى الله عليكم و بكلّ ما يقضى من بعد لانّ الدنيا و زينتها و زخرفها سيمضى اقلّ من آن و لا بقاء لها و تحضرون في مقعد عزّ محبوباً فطوبى لكم و للذينهم فدوا انفسهم في ايام الله و كانوا من الذينهم طاروا في هواء الحبّ و وردوا على مقرّ الذي كان عن غيرهم ممنوعاً

فاذكر يا قلم القدس ما قضى على الوحيد من اعادى نفس الله ليكون امره في الملاء الاعلى بالحقّ مذكوراً فلما سمع الذي كفر و شقى ثمّ استكبر و بغى ارسل جنود الكفر و امرهم بان يقتلوا الذين ما حمل الارض بملهم في ايمانهم بالله و يسفكوا دمآء التي كانت بها كلّ شئ مطهوراً و امر الخبيث في الملاء بغير ما نزل الله في الكتاب و كذلك كان الحكم من عنده مقضياً و قرّر للجنود اللذين هما كفرا بالله و آياته و باعا دينهم بدنياهم و اشتروا لانفسهم عذاب الباقية الدائمة و كانا بظلمهم الى قهر الله مستقبلاً و اتيا مع جنود الكفر و عساكر الشرك الى ان حاصروا جنود الله و احبّاه و كانوا من اشرف الناس في امّ الكتاب من قلم الامر مكتوباً و حاربوا مع اصحاب الله و جادلوا معهم و نازعوا بهم و عاركوا بما كانوا مقتدرأ عليه ليغلبوا على جنود الحقّ ولكن جعلهم الله في حربهم بايدي المؤمنين مغلوباً فلما عجزوا عن حزب الله و اوليائه دبروا في الامر و مكروا في انفسهم و شاوروا بينهم الى ان ارسلوا الى الوحيد رسولاً بلسان كذب مكرباً و دخل رسول الشيطان الى الوحيد و قال انت ابن محمّد و انا كنا مقرّ بفضلك علينا و ما جئنا لنعارك معك بل نريد الاصلاح في امرك و نسمع منك ما تأمرنا و نتبع قولك و ما نخالفك في الحكم من اقلّ من الذرّ ذرّاً اذاً فتح فم الروح و نطق روح القدس بلسان الوحيد و قال يا قوم ان تقرّوا بفضلى و تعرفوني انا ابن محمّد رسول الله لمّ جئتم علينا بجنود الكفر و حاصرتمونا و كنتم عن امر الله معرضاً و عليه بغياً و يا قوم اتقوا الله و لا تفسدوا في الارض و لا تدعوا امر الله عن ورائكم و خافوا عن الله الذي خلقكم و رزقكم و انزل عليكم آيات عزّ بديعاً و يا قوم سيفنى الملك و جنودكم ثمّ الذي ارسلكم بالظلم فانظروا الى ما قضت على امم القبل و تنهوا في امور التي كانت من قبل مقضياً و يا قوم ما انا الا عبد آمنْتُ بالله و آياته التازلة على لسان عليّ بالحقّ و ان لن ترضوا بنفسى بينكم اسافر الى الله و ما اريد منكم شيئاً اتقوا الله و لا تسفكوا دمآء احبّاه و لا تأخذوا اموال الناس بالباطل و لا تكفروا بالله بعد الذي ادعيتم الايمان في انفسكم و كذلك انصحكم بالعدل فاتبعوا نصحي و لا تبعدوا عن امر الذي كان عن افق الروح مشروقاً و يا قوم اتقتلون رجلاً ان يقول ربّي الله و قد جائكم بايات التي تعجز عن ادراكها عقول الخلايق مجموعاً فارحموا على انفسكم و لا تتبعوا هواكم ستخرجون من هذه الدنيا الفانية و تحضرون بين يدي مقتدرأ قيوماً و تسئلون عمّا فعلتم في الارض و تجزون بكلّ ما عملتم في الدولة الباطلة و هذا ما قضى حكمه في الواح عزّ محتوماً و كرّر بينهم الرّسل و الرّسائل الى ان وضعوا كتاب الله بينهم و اقساموا به و ختموه و ارسلوه الى جمال عزّ وحيداً و كذلك كانوا ان يخدعوا في امر الله و عاهدوا بلسانهم ما لم يكن في قلوبهم و كان الغلّ في صدورهم كالنار التي كانت في خلال المكر مستوراً و استرجوا من الوحيد بان يشرف بقدمه اماكنهم و محافلهم و اكّدوا في العهد و الميثاق و كانوا على مهد النفس و الهوى مرقوداً

فلما حضر بين يدي الوحيد كتاب الله قام وقال للملأ في حوله يا قوم قد جاء الوعد و اتت القضايا بالحق و انا ذاهب اليهم ليظهر ما قدر لي خلف سرادق القضاء و كذلك كان على ربه في كل حين متوكلاً و دخل الوحيد على عساكر الظلم و جنود الشيطان مع انفس معدوداً اذا قاموا و استقبلوه و قدموه على انفسهم في المشى و الجلوس و كان بينهم اياماً معدوداً و كتبوا على لسانه الى اهل القرية بان تفرقوا و لا بأس عليكم الى ان جعلوهم اشتاتاً و دخلوا جنود الكفر في محلهم و مكروا عليهم مكرراً كبراً فلما اطمأنت قلوبهم و نفوسهم كسروا ميثاقهم و نقضوا عهدهم و خالفوا حكم الله بينهم و نكثوا عهد الكتاب بهواهم و بذلك كتب اسمائهم في الالواح من قلم الله ملعوناً الى ان اخذوا الوحيد و هتكوا حرمة و عروا جسده و فعلوا به ما يجرى من عيون اهل الفردوس مدامع حمر ممزوجاً الا لعنة الله على الذين ظلموا عليه و على الذينهم يظلمون في هذه الايام التي كانت الشمس في غمام القدس مستوراً و ما رضوا بما فعلوا و قتلوا من اهل القرية في سنين متواليات و اساروا نساءهم و نهوا اموالهم و ما خافوا عن الله الذي خلقهم و رباهم و كانوا ان يستسبقوا بعضهم على بعض في الظلم و بما القى الشيطان في صدورهم و كان الله باعمالهم شهيداً الى ان ارتفعوا الرؤس على الاسنان و الرماح و دخلوا في ارض التي شرقتها الله على جميع بقاع الارض و فيها استوى الرحمن على عرش اسم عظيماً و حين ورودهم في المدينة اجتمعوا عليهم الخلاق و منهم آذوهم بلسانهم و منهم رجموهم بايديهم و كان اهل السموات يعضون انامل الحيرة عما فعلوا هؤلاء المشركين بطلعات عز منيراً و دخلوهم في المدينة و كان الله يعلم ما ورد عليهم بعد الدخول و هو محصى كل شئ في كتاب عز كريم

ان يا جمال القدس ليس هذا اول ما فعلوا المشركون في الارض و قد قتلوا الحسين و اصحابه ثم اساروا اهله و اذا يكون عليه و يتضرعون في كل صباح و عشياً قل يا ملأ البهايم اما استدلتهم بحقية الحسين و اصحابه بما فدوا انفسهم و بذلوا اموالهم و كنتم بذلك متذكراً فكيف تنسبون هؤلاء الشهداء بالكفر بعد الذي بذلوا اموالهم و نساءهم في سبيل الله و جاهدوا فيه الى ان قتلوا بطرق شتى بحيث ما سمعت اذن و لا رأت اعين الخلاق مجموعاً جميعاً و اذا قيل لهم لم قتلتم الذينهم آمنوا بالله و آياته يقولون وجدناهم كفراء في الارض قل فوالله هذا ما خرج من افواهكم من قبل على النبيين و المرسلين الى ان قتلتموهم باسياف غل مشحوداً و كان الله على كل شئ محيطاً و ويل لكم بما كفرتم برسل الله و قمتم عليهم بالمحاربة الى ان سفكنتم دمائهم بغير حق و يشهد بافعالكم ما رقم على الالواح حفظ مسطوراً قل اما قرر الله في الكتاب ما يفصل به بين الصادق و الكاذب بقوله الحق فتمنوا الموت ان كنتم صادقين فلم كذبتم الذين شهد الله بصدقهم في الكتاب الذي لا يأتيه الباطل و كان من اللوح منزولاً و انتم ما استشعرتهم و نذتم كتاب الله عن ورائكم و قتلتم الذينهم تمنوا الموت في سبيل الله و تشهد بذلك اعينكم و السنكم و قلوبكم و من ورائكم كان الله شهيداً فاف لكم بما سفكنتم دماء الذين ما رأت عين الوجود بمثلهم و كذبتموهم بعد صدقهم بنص الكتاب و اتبعتم الذين ما يرضون في سبيل الله بان ينقص ذرة من اعتبارهم و ما همهم في الملك الا بان يأكلوا اموال الناس و يقعدوا على رؤس المجالس و بذلك يفتخرون في انفسهم على من على الارض جميعاً فوالله ينبغي لكم بان تتخذوا هؤلاء الفسقاء لانفسكم ولياً من دون الله و تتبعوهم الى ان تدخلوا معهم نار التي كانت للمشركين مخلوقاً قل فوالله لو تستشعرون في انفسكم اقل من ان لتمحوا كتبكم التي كنتم بغير اذن الله و تضربون على رؤسكم و تفرّون من بيوتكم و تسكنون في الجبال و ما تأكلون الا حمأ مسنوناً

قل قد قضى نحب الذينهم استشهدوا في الارض و حينئذ يطيرن في هواء القرب و يطوفن في حول عرش عظيماً و في كل حين تنزل عليهم ملئكة الفضل و تبشرهم بمقام عز محموداً و في كل يوم يتجلى الله عليهم بطراز الذي لو يظهر على اهل السموات و الارض يخزن منصعقاً قل يا ملأ الاشقياء لا تفرحوا باعمالكم فسوف ترجعون الى الله و تحشرون في مشهد العز في يوم الذي تزلزل فيه اركان الخلاق مجموعاً و يخاصمكم الله بعدله بما فعلتم باحائه في ايام الباطلة و لن يغادر من اعمالكم شيئاً الا و هو عليكم معروضاً و تجزون بما اكتسبت ايديكم و لن يعزب عن علم الله من شئ و هو الله كان على كل شئ محيطاً

فسوف يقولون الظالمون في اسفل دركات النار فيا ليت ما اتخذنا هذه العلماء لانفسنا خليلاً ان يا اهل القرية فاذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم على شفا حفرة من الكفر و انقذكم بالفضل و هداكم الى ساحة اسم وحيداً و اذ كنتم اعداء و ألف بين قلوبكم و جمعكم بالحق و رفع اسمكم و انزل عليكم الآيات من لسان عزّ محبوباً ثم اذكروا حين الذي مررنا عليكم بجنود من الملكة و فتحنا عليكم ابواب الفردوس و كنتم مجتمعاً يَمّ القلعة و وسوس الشيطان بعضكم و القى في قلوبكم الرّوع اذاً وجدنا بعضكم مضطرباً ثم منزلزلاً ولكن عفونا عن الذينهم اضطربوا رحمة من لدنا عليكم و على من على الارض جميعاً قل ان الذينهم كفروا من اهل القرية اولئك اشترّ الناس كما انتم اخير العباد و كذلك احصينا الامر في لوح الذي كان بخاتم العزّ مختوماً و ان الذينهم ما حضروا بين يدي الوحيد و حاربوا معه و جادلوه بالباطل اولئك نُعُتوا في الدنيا و الآخرة و حقّت عليهم كلمة العذاب من مقتدر حكيماً

يا احبّاء الله من اهل تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم اشكروه بما فضلكم بالحق و اصبحتم برحمة من الله و كنتم على مناهج القدس مستقيماً ان يا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئكم بما هبّت عليكم نسائم الربيع في فصل عزّ احدياً و ان يا ارض تلك القرية فاشكري ربك بما بدلك الله يوم القيامة و اشرق عليك انوار الروح عن افق نور عزّياً و ان يا هواء القرية فاذكر الله فيما صفك عن غبار النفس و الهوى و بعثك بالحق و جعلك على نفسه معروضاً فهينياً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي فيه خلقت السموات و الارض و اخذت كتاب الله بقوة ايمانك و صرت من نفحات ايامه الى حرم الجمال مقلوباً اذاً بشر في ملاء الاعلى بما ذُكرت في لوح الذي تعلقت به ارواح الكتب و من ورائها امّ الكتاب التي كانت في حصن العصمة محفوظاً كذلك يجزي الله عباده الذينهم آمنوا به و بآياته و يأخذ الذينهم ظلموا في الارض الا لعنة الله على الظالمين جميعاً

ان يا قرة البقاء غير لحنك و غنّ على نغمت الورقات المغنّيات عن وراء سرادقات الاسماء في جبروت الصفات لعل اطيّار العرشية ينقطعون عن تراب انفسهم و يقصدون اوطانهم في مقام الذي كان عن التنزيه منزوهاً ان يا جوهر الحقيقة غنّ و رنّ على احسن النغمات لانّ حوريات الغرف قد اخرجن عن محافلهنّ و عن سرادقات عصمة الله لينصتن نغمتك التي كانت على قصص الحق في قيوم الاسماء مغروداً و لا تحرمهنّ عمّا اردن من بدائع احسانك و انك انت الكريم في رفارف البقاء و ذى الفضل العظيم في جبروت العماء و كان اسمك في الملاء الاعلى بالفضل معروفاً

ان يا جمال القدس ان المشركين لن يمهلوا بان يخرج الهمس من هذا النفس و اذا يريد الصوت ان يخرج من فمى يصعّون ايادي البغضاء عليه و انت مع علمك بهذا تأمرني بالتداء في هواء هذا السماء و انك انت الفاعل بالحق و الحاكم بالعدل تفعل ما تشاء و تكون على كلّ شئ حكيماً و لو تسمع نداء عبدك و تقضى حاجته بالفضل فاعذرهنّ باحسن القول و الطف البيان ليرجعن الى رفارهنّ و مقاعدهنّ في غرفات حمر ياقوتاً و انت تعلم بانّي ابتليت بين المشركين من الحزين و انت الحاكم بالامريرين و الناظر على الحكمين و الظاهر في القمصين و المشرق بالشمسين و المذكور بالاسمين و صاحب المشرقين و الامر بالسريرين و كان الله من ورائك على ما اقول عليماً و تعلم بانّي ما اخاف من نفسي بل بذلت نفسي و روحى في يوم الذي شرقتنى بلقائك و عرفتنى بديع جمالك و الهمتنى جواهر آياتك على كلّ من دخل في ظلّ امرك مجموعاً ولكن اخاف بان يتفرّق اركان الامر في كلمة الاكبر كما تفرّقوها هؤلاء المغلّين في يوم الذي استويت على اعراش الوجود برحمتك التي وسعت كلّ من في العالمين مجموعاً و كذلك فضّلنا لهذا الامر تفصيلاً في لوح الذي كان حينئذ من سماء الروح منزلزلاً

ان يا قميص المرشوشة بالدم لا تلتفت الى الاشارات ثم احرق الحجبات ثم اظهر بطراز الله بين الارض و السماء ثم غنّ على نغمت المكنونة المخزونة في روحك في هذه الايام التي ورد على مظهر نفس الله ما لا رأت عيون الخلايق جميعاً ان يا جمال القدس الامر بيدك و ما انا الا عبدك المتذلّل بين يديك و المحكوم بامرک اذاً لمّا تأمرني بالذكر في ذكر الله الاكبر و كنز الله الاعظم ينبغي بان تأمر ملكة الفردوس بان تحفظنّ اركان العرش ثم على ملكة العالمين بان تحفظنّ سرادقات العظمة

لثلاً يشقّ ستر حجبات اللاهوت من هذا النداء الذي كان في صدر العزّ مستوراً ان يا بهاء الرّوح لا تستر نفسك بتلك الحجبات فإظهر بقوّة الله ثمّ فكّ الختم عن اناء الرّوح الذي كان في ازل الأزال بخاتم الحفظ مختوماً لتهدّب روايح العطريّة من هذا الاناء القدميّة على الخلايق مجموعاً لعلّ يحيى الاكوان من نفس الرّحمن و يقومنّ على الامر في يوم الذي فيه كان الرّوح عن جهة الفجر مشهوداً قل هذا للوح بأمركم بالصّبر في هذا الفزع الاكبر و يحكم عليكم بالاصطبار في هذا الجزع الاعظم حين الذي تطير حمامة الحجاز عن شطر العراق و يهبّ على الممكنات روايح الفراق و يظهر في وجه السّماء لون الحمراء و كذلك كان الامر في امّ الكتاب مقضياً قل انّ طير البقاء قد طارت عن افق العماء و ارادت سبأ الرّوح في سيناء القدس لينطبع في مرآت القدر احكام القضاء و هذا من اسرار غيب مستوراً قل قد طارت طير العزّ من غصن و ارادت غصن القدس الذي كان في ارض الهجر مغروساً قل انّ نسيم الاحديّة قد طلع عن مدينة السلام و اراد الهبوب على مدينة الفراق التي كانت في صحف الامر مذكوراً قل يا ملأ السّموات و الارض اذا فالقوا الرّماد على وجوهكم و رؤسكم بما غاب الجمال عن مداين القرب و اراد الطلوع عن افق سماء بعيداً كلّ ذلك ما قضى بالحقّ و نشكر الله بذلك و بما انزل علينا البلاء مرّة بعد مرّة و امطر حينئذ علينا من غمام القضاء امطار حزن معروفاً

ان يا جوهر الحزن فاختم القول في هذا الذّكر لانّ بذلك حزناً و حزنت اهل ملأ الاعلى ثمّ اذكر عبد الله الذي سئل عن نبأ قد كان بالحقّ عظيماً قل تالله الحقّ انّ النّبأ قد قضى في جمال عليّ مبيناً ثمّ اختلفوا فيه العباد و اعترضوا عليه علماء العصر الذينهم كانوا في حجبات النّفس محجوباً و انتم عرفتم جمال الله في قمص عليّ قيّوماً و سيعرفه كلّ من في السّموات و الارض و هذا ما رقم بالحقّ و كان على الله محتوماً و ستعلمون نبأه في زمن الذي كان على الحتم مأتياً ولكن انتم يا ملأ البيان فاجهدوا في انفسكم لثلاً تختلفوا في امر الله و كونوا على الامر كالجبل الذي كان بالحقّ مرسوخاً بحيث لا يزلّكم وساوس الشيطان و لا يقلّبكم شئ في الارض و هذا ما ينصحكم حمامة الامر حين الفراق من ارض العراق بما اكتسبت ايدى المشركين جميعاً ثمّ اعلموا يا ملأ الاصفياء بانّ الشمس اذا غابت تتحرّك طيور اللّيل في الظلمة اذا انتم لا تلتفتوا اليهم و توجّهوا الى جهة قدس محبوباً ايّاكم ان لا تتبّعوا السامريّ في انفسكم و لا تعقبوا العجل حين الذي يتنعر بينكم و هذا خير النّصح من قبلي عليكم و على الخلايق مجموعاً ستسمعون نداء السامريّ من بعدى و يدعوكم الى الشيطان اذا لا تقبلوا اليه ثمّ اقبلوا الى جمال عزّ خفياً اذا نخطب كلّ من في السّموات و الارض في هذه المدينة لعلّ يستفيز كلّ شئ بما قدّر له من لدن حكيم عليماً و أنّك انت يا حين لا تغفل عن هذا الحين الذي حان بالحقّ و فيه يهبّ نسمة الله عن جهة قدس غريباً و أنّك انت يا ايّها السّاعة بشرى بهذه السّاعة التي قامت فيك بالحقّ ثمّ اعرفى هذه المائدة الباقية الدائمة السّمائيّة التي كانت عن غمام القدس و ظلل النور من سماء العزّ على اسم الله منزولاً ان يا ايّها اليوم نور الممكنات بهذا اليوم الدّرّي المشرقيّ الالهيّ الذي كان عن افق العراق في شطر الآفاق مشهوداً و كذلك نفصل لكم الآيات و نلقى عليكم كلمات الرّوح و نعطي على كلّ شئ ما قدّر في كتاب عزّ مسطوراً ليعلم كلّ شئ معين الاحديّة في هذا الرّضوان الذي كان بالحقّ مسكوباً و الرّوح عليكم و على الذينهم طافوا في حول الامر و كانوا الى جهة الحبّ مسلوفاً

منشاد

جناب آقا سيّد حسين عليه بهاء الله

بسم الله الاقدس الابهي

ذكر الله من سدرة التار على بقعة التور في طور الظهور قد كان على هيكل الانسان باسم الرحمن على الحق مشهوداً ينطق في كل الاحيان بان الملك لله المقنن العزير المنان كذلك كان الامر من لدى الرحمن منزولاً

يا عبد الناظر قم فانذر الذين احتجوا قل قد اتى الرحمن بالبرهان اتقوا الله و لا تجعلوا الامر بينكم مهجوراً تمسكوا بالعروة الوثقى التي علقت بين الارض و السماء اياكم ان تتبعوا الذي كفر بالله و كان عن مكنم القرب بعيداً هذا يوم فيه خضعت الاعناق و قام المشركون بالتناق الى ان نقضوا الميثاق و اتخذوا الشيطان لانفسهم معيناً قل لا ينفعكم شئ اليوم و لا يغنيكم عن ملك العرش ما خلق في الاكوان كذلك نطق الرحمن في هذا اللوح الذي كان بانوار الوجه منيراً قل انا نبعث من كل حرف خلقاً لا يعلم عدتهم الا الله انه كان بكل شئ عليمًا قل ءاشتغلتم بالدنيا و اعرضتم عن مالک الاسماء الى م ترقدون و لا تقومون ان ارفعوا الرؤس تالله قد اشرفت شمس الفضل من افق العدل بنور كان على العالمين محيطاً ان الذين نذوا امر الله عن ورائهم قد حرّمنا عليهم كوثر الحيوان فسوف يجدون انفسهم في هاوية القهر و لا يجدون لانفسهم نصيراً ان افرح بلوح الله انه يذكرك في السجن حين الذي احاطته جنود الشرك ان فضله كان عليك عظيماً لا تبتس بما يفعلون انس بذكره ثم انقطع عما سواه انه يكفيك بالحق انه كان على كل شئ قديراً لا تحزن من شئ كل ما تراه سيفنى و يبقى الملك لله الحق و الخسران للذين ما اتخذوا اليه سبيلاً كبر من معك من قبل ربك من الذين هم آمنوا و بشرهم بما قدر لهم في لوح كان خلف حجاب العز مستوراً

احمد

هو العزيز المتعالى القيوم

ذكر بديع من العبد الى الذي آمن بالله و كان من المهتمدين في الواح الروح مسطورا لسمعك نغمات الفردوس و يعلمك من حكمة التي جعلها الله في خزائن العلم مخزونا و يبلغك الى مقام جعله الله فوق سرادق الأحديّة و يرزقك من ثمرات التي ظهرت من سدرة البقاء و كذلك كان الفضل عن افق الأمر مشهودا قل يا قوم هذا عبد الله يدعوكم الى الله و يهديكم سبل الهدى و يلقىكم من اسرار التي كانت عن العالمين ممنوعا و يهب عليكم نسيمات الحيوان و يرسل نفحات الرحمن عن مدينة التي جعله الله مقدساً عن العرفان و كان عن انظر العارفين مستورا قل يا قوم خافوا عن الله و مظاهر امره و لا يشغلکم الدنيا و زخرفها لأنها سيفنى و لم يكن عند الله الا اياماً معدودا فارفعوا رؤوسكم عن مراقد الغفلة ثم انقطعوا عن الملك و لا تكونوا كالذين نسوا الله و طرحوا كلمات الله وراء ظهورهم و كانوا في كتاب الأبرار باسم الفجار مكتوبا اولئك هم الذين ضرب الله على قلوبهم اكنة من التار و على ابصارهم غشاوة من الغفلة بحيث اعرضوا عن جماله في ايامه و كانوا عن نسيمات هذا الرضوان محروما و اشتغلوا بزخارف القول كأنهم ما سمعوا نغمات الهويّة و ما فازوا برحمة التي كانت على اجساد المذنبين مهوبيا كذلك يأخذ الله الذين كفروا و اعرضوا و يغفر الذين آمنوا و اقبلوا و سيرفعهم الى مقام القرب و يسكنهم في جوار رحمة ممدودا قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا هواكم ثم ارجعوا الى الله و اتبعوا الذي يدعوكم الى الحق و يلهمكم كلمة التقوى و ينصركم بجنود الغيب و يصلكم الى مقاعد قدس محبوبا و يهبكم حياة الباقية و يسقيكم من خمر الحيوان الدائمة و لا يريد منكم جزاءً و لا شكورا قل ان الذين قالوا بان تلك الكلمات ما نزلت على الفطرة اولئك غلبت عليهم حسدهم و كأنهم ما عرفوا لحنات القدس

و ما ذاقوا فواكه الفردوس و جعلهم الله من طينة الجعل فى قمص الانسان محشورا قل كذلك قال الذين هم كفروا مثل قولكم و اخذهم الله بذنبيهم و جعلهم فى تابوت النار فى كفر انفسهم مسجوناً قل ويل لكم و بما اكتسبت ايديكم و تحركت به شفتاكم ان روح الأحديّة يشهد بأنّ كلّ ذلك حقّ من عند الله و لم ير عين الدهر بمثل ما نزل من لدنه و بذلك يشهد كلّ من فى السموات و الأرض الاّ الذين تجد فى قلوبهم غلاًّ من الله قل موتوا بغيّلكم سينصر الله هذا الأمر بملائكة العالين و يرفعه الى مقام لن يصل اليه ايدى المنافقين و كان ذلك عليه حتماً محتوماً و الروح عليك و على الذين يعبدون الله فى ارضك و كانوا على صراط الحبّ بين يديه موقوفاً ١٥٢'

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هذه مدينة الرضا فادخلوها يا ملاء الراضين ثم استبشروا بأنوار الله الملك المهيمن العزيز الحكيم

بسم الذي لا اله الا هو و برينا العلي الاعلى

ذكر رحمة الله عبده بالحق ليفتخر بذلك في ملا العالمين و يشكر ربه في كل حين بما تمت نعمته عليه و على اهل السموات و الارضين و هذا من كتاب يذكر فيه ما يقرب الناس الى ساحة قدس مبين و يشهد بأنه لا اله الا هو و كل عباد له و كل اليه لراجعين مثل الذين يسمعون نغمات الله ثم يتبعوها كمثّل نور يستضيء من نور الله العزيز القدير كذلك فاشهد من بلور الذي يشتعل منه النار حين الذي يقابل الشمس و هذا ذكر من لدنا للذاكرين قل يا ملاء الأرض لو تقدسون انفسكم و ارواحكم لتجدوها الطف من البلور و هذا لحق يقين و ان تقابلوها بالله بارئكم لتطبع فيه من كلمة الله المهيمن القديم و تحدث فيها نار القرب و بها تستضيء ابدانكم و اجسادكم و كل ما لكم و عليكم بحيث توقد في شجرات انفسكم مشاعل الحب و بها تحترق حجابات التي حالت بينكم و بين انوار الوجه و كذلك نعلمكم سبل التقوى لتكونن من العارفين قل لو تبقى في قلوبكم رايحة الفناء فيما يكون متعلقاً بالدنيا و زخارفها لن تجدوا رايح البقاء عن قميص قدس منير فاتبعوا يا ملاء الأرض ما امركم الله و لا تختلفوا فيما حدّد في الكتاب ثم تمسكوا بعروة الله المقتدر العزيز الحميد و ان هذا لوح فيه تنطق الورقاء بلحنات البقاء و تلقى عليكم ما هو خير لكم عن كل ما قدر في ممالك الروح و فيه هدى و ذكرى للمؤمنين و كذلك يختص الله برحمته من يشاء و ينزل عليكم من سماء العز فواكه عز بديع

قل يا اهل الأرض قد اضاء مصباح النور في زجاج القدس و استضاء منه اهل ملا البقاء اتقوا الله و لا تحتجبوا عنه و لا تكونن من المحتجبين و قد صنعت فلک الله بأيدي ملائكة الفردوس فتمسكوا بها يا ملاء البيان و هذه لخير لكم عن كنوز الأرض و ما كنز فيها من جواهر عز منير و قد ارتفعت شمس الجمال في وسط الزوال و انتم رقداء على فراش الغفلة و منعمت عن هذا الفضل الذي ما ادركه عيون المقربين اتقوا الله ثم اسلكوا سبل الرضا في ايام الله المقتدر العزيز الحميد و ان لن تعرفوا سبيله انا نعلمكم بالحق بحرف مما اعطاني الله لتكون الحجة بالغة على كل من في الملك اجمعين

فاعلموا بأن للرضا مراتب لا نهاية له و انا نعلمكم بما يجرى الله من قلبي و هذا يكفيكم عن ملك الأولين و الآخرين و من يريد ان يسلك سبل الرضا ينبغي له بأن يكون راضياً عن الله بارئه فيما قدر له و بما جرى من قلم علي بالحق و بكل ما حدّد من عنده على الواح قدس حفيظ و بأن يكون راضياً عن نفسه و هذا لن يمكن لأحد الا بعد انقطاعه عن كل من في السموات و الأرض ان انتم من العارفين لأن الانسان لو يرتكب في نفسه اقل من ذر من الفحشاء لن يرضى عن نفسه و هذا ما شهدناكم بالحق لتكونن من الراضين و بأن يرتقى الى مقام يكون الشهد و السم عنده سواء لأن كل ذلك يقدر من مقتدر قدير و لو ان واحد يعبد الله في الأزل الأزال و يكره في نفسه بما يمسه من البأساء و الضراء لن يكتب اسمه في الألواح باسم الراضين من قلم قدس منير لأن الذين يقرّون في انفسهم بحب الله ثم يجزعون من البلايا في سبيله لن يصدق عليهم حكم

الرّضا و هذا ما نلقى عليكم بالحقّ لتكوننّ في الحبّ من الرّاسخين و كيف يمكن بأن يدعى احد في قلبه محبّة الله ثمّ يكره عمّا ينزل عليه من محبوبه العزيز الحكيم و بأن يكون راضياً عن احبّاء الله في الأرض و يخفض جناحه للمؤمنين لأنه لو يستكبر على الذين هم آمنوا كأنه استكبر على الله و نعوذ بالله عن ذلك يا ملأ المخلصين و من رضى عن الله ربّه يرضى عن عباده الذين هم آمنوا به و بآياته في يوم الذى انصعقت فيه كلّ من في السّموات و الأرض لأنّ رضآء العبد عن بارئه لن يثبت الا برضائه احبّاء الله الذين انقطعوا اليه و كانوا من المتوكّلين فارتقب يوم ينفخ فيه الصّور و تغنّ فيه الورقآء و يفتح ابواب الرّضوان و يأتي الله بأمر بديع اذا فاسرعوا اليه يا ملأ البيان و لا توقّفوا اقلّ من آن و هذا من اصل الرّضا لا تختلفوا فيه يا ملأ المقرّبين حينئذ تجدون نسايم الرّضا عن مشرق القدس و تأخذكم غلبات الشّوق و تقلّبكم الى مقعد عزّ امين

اياكم يا معشر البيان لا تصبروا في انفسكم و لا تحتجوا عن جمال الله العزيز الحميد فوالله قيامكم بين يديه مرّة واحدة لخير عن ملك السّموات و الأرضين ولكن انك انت يا ايها السّالك الى الله فاستبشر في نفسك لأنك وصلت في مدينة الرّضا و كنت الى ميادين القدس لمن السّالكين و انا حينئذ نشهد لك بأنك طيّرت في هوآء الرّضا و تجنّبت عن جنبك و تقرّبت بجنب الله العزيز الكريم و هاجرت عن ديارك و سافرت الى الله حتّى وردت في بقعة التي تزورها اهل سرادق الخلد في بكور و اصيل فطوبى لك و لمثلائك الذين وفقهم الله بالورود في شاطئ البقاء يمّ قلزم الحمراء و سمعوا نعمة الله من ورآء حجاب القدرة و زاروا بقعة التي تطوف في حولها سدرات السيّآء و تخلع فيها التّعال كلّ من دخل في قميص الوجود من الأوّلين و الآخرين ثمّ اعلم بأنّ حبّك ربّك هذا رضآء الله عنك و رضائك به و هذا من شريعة التي شرع عن يمين حكمة الله و لن يتغيّر بتغيير نبىّ و لا بتجديد رسول بل كلّ يأمرون النّاس بهذا و هذا من وداعة الله في قلوب المخلصين و هذا ما يكفيكم عن دونه و من ورد في هذه الشّريعة الجارية لن يترك حرفاً من الكتاب و لا يرضى الا بما رضى الله له و كذلك نفصل لك الآيات بالحقّ لتكون من الموقنين و انك اذا حيّيت روحك بنغمات الورقآء و جدّدت هيكل سرّك بقميص البقاء فارجع الى بيت الله في ارضك و كن مبشراً من لدنا على الذين هم كانوا بفرح الرّوح لمن المستبشرين و ذكّرهم بآيات الله و كن كنسايم الرّبيع على اهل ديارك ليجدّد بها انفسهم و ارواحهم و هذا ما نامرك بالحقّ ان كنت من المستمعين و لن تقدر على ذلك الا بأن تقبل الى الله بكلّك و تكون معرضاً عن كلّ ما في ايدى الخلق اجمعين و انك اذا جدّدت في نفسك لتقدر ان تجدّد النّاس و هذا ما تعظك الورقآء بالحقّ لتكون من المحسنين الذين سبقتهم الهداية من الله و ذاقوا حلاوة الحبّ و شربوا عن عيون التي تفجّرت عن جهة عرش عظيم

ثمّ ذكر من لدنا كلّ من آمن بالله و آياته في ارضك ثمّ الذين هاجروا الى الله و دخلوا في جوار الله العزيز الكريم و منهم حرف الكاف الذي سبق في الفضل و نذكره حينئذ في الكتاب بربوات المقدّسين و منهم حرف القاف الذي هاجر الى الله في ايامه و كان من المتّقين و كذلك حرف الهآء الذي هاجر ثمّ رجع باذن من لدنا و كان في بحر الحبّ لمن المتغمّسين و منهم حرف الرّآء الذي سمع نغمات الورقآء و دخل في ظلّ الله العزيز العليم و منهم الذين هاجروا و رجعوا و ما اذكرنا اسمائهم و كلّ بلغوا في الفضل مقاماً ما لا يدركه كلّ الخلايق اجمعين فسوف يظهر الله عليهم ثمرات اعمالهم و يطيرون بأجنحة الياقوت في رضوان قدس كريم و منهم الذين سافروا بقلوبهم و كتب اسمائهم من القلم القدرة على ارواح عزّ منيع و سيفتح الله على وجوههم ابواب الفردوس و يدخلون فيها بسلام و رحمة من لدنا و يكوننّ فيه لمن المحبرين فوالله لو يظهر على اهل السّموات و الأرض اقلّ من ان يحصى عمّا قدر للذين سافروا و هاجروا الى الله ليسرعنّ كلّ بعيناهم و رؤوسهم الى شاطئ قدس بديع ولكن احتجوا كلّ بما اكتسبت ايديهم في زمن الله و كانوا قوم سوء اخسرين قل يا ملأ المؤمنين فاصبروا بما جرى عليكم و لا تجزعوا عمّا مسّتكم من البأسآء و الضّرآء فسوف يوفّى اجور الصّابرين سيمضى الدّنيا و اهلها و كلّ يرجعون الى مقرّهم في النّار و لا مفرّ لهم من نقمة الله القاهر الغالب العزيز القدير

قل يا ملأ الأرض اما تشهدون تغيّرات الملك و تبدّلات الأرض بحيث ما يمضى من آن الآ و قد يتغيّر فيه اكثر الأمور
فبأى شىء اطمأنت قلوبكم و نفوسكم فويل لكم و بما علمتم فى الحيوه الباطله و أنكم اقبلتم الى انفسكم و اعرضتم عن الذى
خلقكم و رزقكم و كان عليكم ارحم من كلّ رحيم قل فوالله ما انتم الا كمسافر فى ظلّ شجرة و لا بدّ ان تزول و لا تطمئنوا به
و بما يفنى فاطمئنوا بما لا يأخذه الفناء و يكون باقياً ببقاء الله الباقي الدائم العزيز قل هل وجدتم اصباحكم بمثل لياليكم او
شبابكم بمثل مشيبيكم كلّ ذلك ذكرى لكم يا ملأ المسلمين و ما قدرت الاختلافات فى كلّ شىء الا بأن يذكركم بفناء
انفسكم لئلا تلتفتوا اليها و لا تكوننّ من المتمسكين فتمسكوا بحبل الله ثم اعتصموا بعروة البيان و هذا ما قدر لكم من اصبع
عزّ قويم كذلك علمناكم جواهر العلم و عرفناكم بدابع الحكمة و القيناكم حقايق العرفان و اشهدناكم سبل الفردوس لعلّ تطمئنن
به قلوبكم و قلوب العارفين و الحمد لله ربّ العالمين و الرّحمة عليكم يا ملأ البيانيين اذا أحبّ ان انقطع عن كلّ الأذكار و
انادى ربّى بنغمات الّتى تجتذب منها افئدة الموحّدين

فسبحانك اللهم يا الهى فأرسل على محيبيك ما تستريح به قلوبهم و تسكن به نفوسهم ليذكروك فى الجهر كما يذكروك
فى السرّ و هذا عند قدرتك المحيطة لسهل يسير ثمّ ارتفع يا محبوبى اعلام نصرک و انتصارک على اهل مملكتك ليجمعوا فى
ظلّ عنايتك هؤلاء المتفرّقين الذين تفرّقوا فى ديارك و تشتتوا فى بلادك و لن يجدوا لأنفسهم مأوى الا اليك و لا مهرباً الا بك
و لا ملجأ الا منك فاجمعهم فى ظلّ شجرة عنايتك ثمّ اكرمهم بفضلك و أنّك انت اكرم الأكرمين و انت تعلم يا محبوبى
كيف فعلوا اعاديك بأحبّائك بحيث اخذوا منهم كلّ ما اعطيتهم بجودك و وردوا عليهم ما لا سمعت اذن احد من قبل و ما
ترك من ارض الآ و قد سفك فيها دمائهم و ما بقى من حطب الآ و قد احترقت به اجسادهم و كم من صغير يا الهى بقى من
دون كبير و كم من امّ يضحّ لابنها و كم من ابن ييكي لأبيه و انت احصيت كلّ ذلك و كنت عليهم لشهيد و أنّك انت يا
الهى تشهد و ترى كيف احاط الظلم ارضك و ديارك بحيث لن يشهد من احد آثار العدل و كلّ اتبعوا الشياطين و كاد ان
يصل الأمر الى مقام يرتفع عن الأرض اسمك و آثارك و كلّ اتخذوا لأنفسهم الهة من دونك و أنّك تكون على ذلك لعليم
خبير و احاطت كلّ اهل ارضك ظلمات الغفلة بحيث لو يذكر احد من عبادك اسمك ليستهزئوا عليه و بذلك احترق قلبى و
اكباد الموحّدين فوعزّتك يا محبوبى لن اجد احداً من عبادك على سبيلك و لن استنشق منهم رايح حبّك و كلّ اتخذوا الدّنيا
لأنفسهم وليّاً الا الذين هم رجعوا اليك و كانوا من الرّاجعين و فى كلّ الأيام يا الهى اعاشر مع العباد و اشاهدهم فى غفلة عنك
بحيث يتوجّهون بكلّ وجه دون وجهك المنير و بكلّ مدينة سوى مداين عزّ ربوبيّتك كأنك ما خلقتهم و ما رزقتهم و كذلك
وجدنا الأمر بين هؤلاء المشركين و وصلت الذلّة الى مقام لن يقدروا احبّائك ان يذكروك و لو يريدون ان يقرؤوا كلماتك يخنقون
فى اماكنهم و بذلك استدمت قلوب العاشقين و لو تقبل يا الهى هذه الأمور على نفسك فوا حسرتاه على اصفياك فى ارضك
كيف يسمعون من اعدائك ما لا ينبغى لشأنك فيا ليت كلّهم يعمون و ما يشهدون و يصمّون و لا يسمعون ما لا يليق لجمالك
المنير و أنّك لو تدعهم على تلك الحالة فوعزّتك لينعدم آثار سلطنتك فى مملكتك و تنهدم اركان حكومتك فى ارضك و
يمحى اسمك و رسمك بين الخلق اجمعين فيا الهى و محبوبى لا تمهلهم بعد تلك الأمور فأنزل عليهم ما يقلبهم اليك ثمّ ارتفع
هذا الصبىّ الذى قام عليك بتمامه ثمّ الذين هم اتبعوه فى هواه لتطهر ارض تقديسك عن هؤلاء الكافرين و انّى يا الهى اعلم
بأنك اردت ذلك فى كلّ عامك ولكن ما جرى عليه لظهور بدانتك و هذا لحقّ يقين اذا فأنزل عليه يا الهى من قضاياك المشيئة
و احكامك النافذة الّتى لن يردها البداء و لن يغيّرها الهواء ثمّ اثبت يا محبوبى هذا على الواح عزّ حفيظ و كتاب قدس حكيم
الذى لن يأخذه المحو و لن يرجع اليه حكم الحكّ بل ثبت فيه الأمور من قلم حكم قدير ثمّ قدر بعده يا الهى ما هو خير
لعبادك و بيدك الخير كلّه و أنّك انت الحاكم القاضى العالم المعطى الحكيم الى متى يا الهى تصبر على اعادى نفسك
فوعزّتك قد بلغت فى الحكم الى مقام الذى شكّوا عبادك فى بدابع قدرتك بل ايقنوا دونها بعد ايقانى بأنك انت المقتردر على

كلّ شيء و أنّك انت اقدر الأقدارين و انت تعلم بأنّ جزعى لم يكن على نفسى و لا على ذلّة محيبيك بل لمّا اشاهد بأنّ الكلّ اعرضوا عنك و عن جمالك و اتخذوا آياتك سخريةً لذا تحرق كبدى و يضحّ سرى و تبكى عيني و أنّك تعلم ما فى نفسى و أنّك على كلّ محيط اذاً يا محبوبى فاغفر عنى و عن جريرتى التى ارتكبت بين يديك لأنّ ذكرى اياك خطيئة لا يعادلها شيء فى الأرض و السّمآء ثمّ اغفر ابواى و احبائى و عشيرتى و اقربائى و أنّك انت ارحم الرّاحمين ثمّ اغفر الذى سرع اليك و ورد عليك ثمّ عن ابواه و لا تأخذهم يا محبوبى بجريراتهم و خطيئاتهم و ارحمهم و تجاوز عنهم و أنّك انت ارحم الرّاحمين و اكرم الأكرمين

قائمين

قد نزل لعبد الله آقا بابا ليقرأ آيات ربّه و يكون من الفائزين

هو العليّ الأعلى

ذكر رحمة ربك عبده ليكون من المتذكّرين و تقرّ من اثر الله ربّه عيناه و يكون من الذينهم فازوا بعرفان الله و مظهر نفسه و ما منعهم منع الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا من الغافلين ان يا عبد نور بصرك من آيات ربك و قلبك بذكر اسمه العليّ العظيم و لا تحرم نفسك عن فضل الذى سبق الممكنات و كان ان ينتظر ظهوره هياكل الأمر فى قرون الأتولين قل أنّه قد ظهر على هيكل الانسان فتبارك الله مظهر هذا المنظر الكريم اياك ان لا يحزنك شيء و لا يمنعك امر عن سبيل الله المرتفع المستقيم و لا تلتفت الى الدّنيا و ما خلق عليها ثمّ ابتغ ما قدر عند ربك و أنّه يكفيك و يكفى العالمين ان اشرب كوثر الحيوان من عين التى جرت فى هذا الرّضوان ليجذبك الى وجه ربك و أنّه لهو العزيز الكريم أنّه لن يمنع نفساً من بدايح فضله و لن يقطع عن العباد امطار رحمته أنّه ما من اله الا هو يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد كذلك نزل الأمر من سمآء القدم لتتبع امر ربك و تكون من المحسنين انّ الذينهم كانوا فى غفلة عن لقاء ربهم و اعراض عن جماله اولئك لن يرحمهم الله فى الدّنيا ابداً و فى الآخرة لهم عذاب عظيم فسوف يرجعهم ملائكة العذاب الى مثاهم فيئس مثنوى المعرضين كذلك فصلنا لك الآيات و صرفناها فضلاً من لدنا عليك لتكون من الشّاكرين و الرّوح و البهآء عليك و على عباد الله المخلصين

۱۵۲'

هو الله تعالى عظم شأنه و عزّ اقتداره

ذكر قلم و مداد قبل از نگارش حروف و الفاظ ذكر مالك ايجاد بوده و خواهد بود و بعد فرزند عزيز ميرزا مصطفى هميشه از كوثر ذكر محبوب يكتا بنوشى و بيادش از عالم و عالميان فارغ و آزاد باشى مكتوبت كه مدلّ بر خلوص و حبّت لله بود رسيد و سبب روشنى و خوشى دل و دیده گردید چه كه هر ذكرى كه بذكر دوست مزین است او بمثابة شمع است در انجمن خوشا بحال آنان كه جميع اذكار و افكار و اوراد و اعمال و افعالشان امروز لله و لحبّ الله و لخدمة الله واقع شده و ميشود اى عزيز جان و روان از اله جاودان بطلب كه بآنچه لايق و سزاوار امروز است فائز شويم و آن اينست كه خود و غير خود را بكلى

فراموش نمائیم و بصد هزار تن و صد هزار جان بخدمت بایستیم و اول خدمت تطهیر قلب و بصر و سمع و فؤاد و جمیع ارکانست از آنچه لایق نبوده و بعد که بعنایت حیّ قدیم باین مقام عظیم رسید آن وقت سزاوار است کمر خدمت بندد و در صفّ بندگان ایستد ای نور چشم چشم عالم باز و یک چشم باز مشهود نه چه که مقصود از بازی دیدن و شناختن است و آن مثل اکسیر نایاب الّا الذّین اخذتهم ید فضل ربّنا العزیز الوهّاب ای عزیز جان نمیدانم قلم را سکر حبّ مالک قدم اخذ نموده که باین اذکار پرداخته و یا کاتب آتش حسرت‌های این ایّام را که بما ینبغی فائز نشده میخواهد بماء این اذکار تسکین دهد سبحان الله سبحان الله نعم ما قال وصف این هجران و این خون جگر الی آخر باری آنچه از لباس طلب نموده بودی ارسال شد انشاء الله بخوشی و خوبی و خرمی و نیک‌نامی پیوشی و بدری نه این یک جامه را بلکه جامه عالم را ای مصطفی از لسان مالک اسماء باین اسم نامیده شدی این امه و آن عزیز از ربّ بی‌مثل و نظیر بکمال ذلّت و عجز و ابتهاج میطلبیم که بآنچه از برای پاکان درگاهش مقدر فرموده ترا بآن موفق دارد انّه لهو المعطی الوهاب العزیز الحکیم

امه حرم صاحب

حال نوبت خادم است که نزد آن مخدوم مراتب حبّ و وداد اظهار دارد اگرچه بظاهر از نظر رفته قسم بمرئی کل که هرگز از دل نرفته و نخواهی رفت و از تمام دل و جان و زبان از پروردگار عالمیان مسئلت مینمایم که بزودی بمقام قرب قدس فائز شوی و از کأس وصال بیاشامی بیا بیا که گوشها از برای اصغای حکایت‌های مستعدّ گشته و هوشها از پیشاپیش آماده هر چه زودتر آئی دیر است و هر چه پیشتر آئی دور سرمست باده طهور میگوید وقت از دست رفت فرصت از دست رفت سال رفت و ماه رفت شبانگاه و صبحگاه رفت و هنگام اصغای کلمه ارجعوا نیامد فآه آه ثمّ آه آه اذا اxtm القول بلا حول و لا قوّة الا بالله

خادم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

بیرجند

جناب احمد الّدی فاز

هو الغفور الرّحیم

ذکر من لدنّاً لمن قصد المقام الأعلى و قطع البرّ و البحر الی ان ورد فی قبه نورآء المقام الّذی ارتفع فیہ ندآء مالک الأسمآء و فاطر السّمآء لعمر الله دخل و فاز بما کان مذکوراً فی الکتب و مسطوراً من القلم الأعلى فی الزّبر و الألواح یا احمد ان احمد الله بما یدک و وفّقک و رزقک لقائه الّذی لا یعادلہ ما فی الملکوت و لا ما فی الجبروت یشهد بذلك لسان الرّحمن فی ملکوت البیان نشهد أنّک حضرت و سمعت و عرفت ما منع عن عرفانه اکثر العباد قد انزلنا لکلّ من ذکرت لدى الوجه لوحاً شہد بفضل الله و عنایتہ طوبی لک و لکلّ عبد ما منعه ظلم الّذین کفروا بالمبدآء و المعاد قد اریناک افقی و اسمعناک ندائی و ایدناک علی عمل خضعت له الأعمال لا تحزن عمّا ورد علیک قد ورد علینا فی سبیل الله ما صاحت به الصّخرة و ناحت به الأشجار انا کنا معه حین صعوده لعمری قد استقبله الملائة الأعلى و وجدوا منه عرف ربّه الأبهی كذلك قضی الأمر من لدى الله ربّ الأرباب أنّه وفی بميثاق الله و عهده و شہد بما شہد الله قبل الأشياء أنّه لا اله الا هو الواحد المختار النور المشرق من افق سماء الفضل و التّفحة المتضوّعة من قميص مطلع العدل علیک یا من آمنت بالله و آیاته و هاجرت فی سبیلہ الی ان فزت بما کان مکنوناً فی علم الله و مسطوراً فی کتبه یشهد بذلك من عنده امّ الکتاب نشهد أنّک سمعت الندآء و اجبت مولاک و اقبلت الیه رغماً للّذین نبذوا الآيات ورائهم و کفروا بالله اذ اتی بقدره و سلطان علیک بهائی و بهآء من فی ملکوتی و بهآء من فی سرادق عظمتی و بهآء کلّ مستقیم ما اضعفته قدرة الأمراء قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ الأرضین و السّموات

یا احمد حمد کن محبوب عالمیان را ترا مؤید فرمود بر آنچه در کتابش مذکور و از قلم اعلی مسطور در اول ورود سجن غصنی از اغصان را فدا نمودیم لأمر ما اطلع به الا الله ربک دنیا قدری نداشته و ندارد و آن غصن در اول جوانی جان را نثار نمود و قصد مقام دیگر فرمود قسم بآفتاب افق معانی اگر اقلّ از سم ابره مقام ابنک الّذی سعد الی الله ظاهر شود کل از فرح منصعق شوند عالم را از برای امم غافله باید گذاشت مقامی که کلّ اشیا بر فنای او شهادت داده‌اند قابل توقّف نبوده و نیست مخصوص ارواح مجردة مطمئنّه طاهره در کلّ حین ارادة طیران دارند ولكن بمقتضیات حکمت بالغه چند یومی را صابرنند الأمر بیده و الحکم فی قبضته محزون مباش حقّ با تو بوده و هست بکمال فرح و سرور این ایام فانیه را بخدتم حقّ مشغول باش أنّه يقول الحقّ و یهدی السبیل و هو العزیز الجمیل دوستان را تکبیر برسان و بعنایت حقّ مسرور دار الواح موعوده با جناب امین یعنی ابوالحسن علیه بهآء الله ارسال شد انشاءالله اهلش باو فائز شوند و از بیان رحمن کوثر حیوان بیاشامند طوبی لک و نعیماً لک امروز یوم حزن نیست وقت را از دست مده ذکرت در ساحت اقدس بوده و هست وصیت مینمایم اولیای خود را بحکمت با ناس غافل مدارا نمائید رحمت حقّ سبقت گرفته بر غضبش بمقتضا تکلم کنید ناس بمثابه ارضند بعضی جرز و

بعضى مبروك اگر اراضى طيبه يافت شود غرس نهال معانى و بيان جاتز والا الصمت اولى البهآ الظاهر اللآئح المشرق من افق سمآ عنايتى عليك و على اوليائى الذين تمسكوا بحبلى المتين

* * *

احبآ الله فى فاران

هو الذآكر العليم

ذكر من لدنآ عباد الذين ذكرت اسمائهم لدى المظلوم الذى سجن فى هذا الحصن المتين يا حزب الله فى فاران انا ذكرناكم من قبل بما لا تعادله الاشياء كلها يشهد بذلك مولى الورى فى هذا المقام الرفيع اياكم ان تمنعكم ضوضآ اهل البيان عن ربكم الرحمن او تحجبكم حجابات كل عالم بعيد انا سمعنا ندائكم اجيناكم بهذا الكتاب المبين انه يرى ما تعملون و يسمع ما تقولون و هو السميع البصير قد حضر كتاب فى السجن و فيه اسمآ الذين اقبلوا الى افقى المنبر

يا محمد اسمع الندآ المرتفع فى هذا المقام الاعلى من سدره المنتهى انه لا اله الا انا الفرد العليم الخبير كن ناطقآ بشائى و متمسكآ بحبلى و متوجهاً الى وجهى و متشبثآ بهذا الثبأ العظيم الذى بشر به الكليم فى طور العرفان و الروح فى بيدآ الاشتياق و الحبيب بين اليرب و البطحاء كذلك قضى الامر من لدن امر قديم

يا على طوبى لنفس فاز بذكر قلمى الاعلى فى ايامى و وجد عرف قميصى اذ توضع بين العالم انه من اهل السفينة الحمراء فى كتابى المبين انا نوصيك و الذين آمنوا بالعمل الخالص و بما ينبغى لنسبتكم الى الله العزيز الحميد يا خليل قد اتى الجليل بسلطان لا تقوم معه جنود السموات و الارضين انه يشرك و الذين آمنوا بما قدر لكم امراً من لدنه و هو المقتدر العليم الحكيم

يا رضا قد ذكرك مولى الاسماء فى هذا المقام الاعلى اشكر ربك بهذا الفضل المبين انه ذكرك بما لا يعادله شىء من الاشياء يشهد بذلك لسان الله المقتدر القدير قل

الهى الهى لا تدعى بنفسى و لا تجعلنى محروماً عن نفحات وحيك و لا ممنوعاً عن باب فتح على وجوه من فى الارض و السماء و لا تخيبنى عما قدرته لأصفيائك الذين وفوا بعهدك و ميثاقك و عملوا بما امرتهم به فى كتابك العظيم نسأل الله ان يقربك اليه و يوفقك على الرضآ فى هذا الظهور العزيز البديع

يا فتحلى هذا يوم فيه جرى النهر و ماج البحر و اتى الأمر بسلطان مبين ضع ما عند القوم و قل تالله ما عنده خير عما عندنا يشهد بذلك كل عارف بصير هذا يوم فيه انار افق البيان بنير العرفان و غرّدت الحمامة على الأغصان انه لا اله الا انا المقتدر العليم الحكيم خذ كتاب الله بقوة من عندنا و لا تكن من الغافلين انا نوصيك و الذين آمنوا بالأمانة و الديانة و العفة و الصفاء ان ربك هو الناصح الخبير

يا درويش خدا قد ارسلنا اليك من قبل و فى هذه السنة لوحاً لاح من افقه شمس عناية ربك الكريم احمدى الله بما ايدك على الاقبال و هداك الى صراطه المستقيم و انزل لك ما يغنيك عن كل كتاب و يذكرك بما ينبغى لأيامه اشكرى ربك بهذا الفضل المبين

يا حزب الله نداى طير عربى و تغرّدت او را اصغا نموديد حال بلسان پارسى اصغا نمايد انه يقرّبكم اليه و يهديكم الى الصراط و ينجيكم من عذاب اليم انا ذكرناكم فى الواح شتى و ايدناكم على الاقبال الى هذا الأفق المنير اياكم ان يمنعكم

شیء من الأشیاء عن الله مالک الأسماء او تخوّفکم سطوة الظالمین از اول يوم الى حين قلم اعلى مکث نمود و راحت نیافت و حقّ جلّ جلاله را بحرکت خود و ذکر خود نصرت نموده و چون آیات نصرت الهی در بعضی بلاد مرتفع اهل بیان از خلف حجاب بمحاربه قیام نمودند لعمر الله گفتند آنچه را که عین الله گریست و لسان الله نوحه نمود یا حزب الله نفوس مشرکه ابدأ با ما نبوده و از این امر آگاه نه معذلک مفتریاتی ترتیب داده‌اند و قصد مقصود عالمیان کرده‌اند و بکمال جدّ و اجتهاد در اضلال نفوس ساعی و جاهلند نسأل الله ان يعرفهم مقاماتهم و يرجعهم الیه انه هو السامع المجیب

اینکه اراده زیارت بیت نمودید نزد مظلوم مقبول و محبوبست ولكن اگر بروح و ریحان واقع شود و مغایر حکمت نباشد بگو یا قوم اول امر عرفان حقّ جلّ جلاله و آخر آن استقامت و بعد تطهیر مال و ما عند القوم بما امر به الله بوده لذا باید اول حقوق الهی ادا شود و بعد توجّه بیت محض فضل این کلمه ذکر شد و از حقّ میطلبیم جمیع را مؤیّد فرماید بر خدمت امر بشأنیکه این دو یوم فانی و زخارف فانیه حایل نشود و از توجّه و اقبال بازندارد یا اولیاء الله هناك ندا در کلّ احیان مرتفع و قلم متحرّک و لسان ناطق که شاید عباد افسرده از نار کلمه علیا مشتعل شوند و بافق اعلى توجّه نمایند هر نفسی فائز شد او بخیر ابدی فائز است و بحیات قدمی مزین طوبی له و له حسن مآب البهآء المشرق من افق سمآء ملکوتی علیکم و علی من یسمع ندآء الله ربّ الأرباب

* * *

جناب ابن ابهر علیه بهآء الله مالک القدر

هو المشفق الکریم

ذکر من لدنا لمن اجتذب العباد ببيان ربّه الرّحمن و نطق امام الوجوه بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد انجذبت الأشیاء من ندآء مالک الأسماء و القوم لا يعرفون قد ترکوا ما امروا به و ارتكبوا ما نأح به الملاء الأعلى و الذین طافوا البيت فی کلّ اصیل و بکور کن ناطقاً بذكر ربّک و قائماً علی خدمة امره و مقبلاً الی افقه و متمسکاً بحبله الممدود کذلک اظهرنا لآلئ العرفان من صدف البیان طوبی لمن شهد و رأى و ویل لكلّ غافل محجوب البهآء المشرق من افق ملکوتی علیک و علی الذین سرعوا اذ سمعوا ندآء الله مالک الوجود

* * *

هو التّاطق المبین الخبیر

ذکر من لدنا لمن اقبل الی الله ربّ العالمین و حضر کتابه فی السّجن الأعظم و فاز باصغآء المظلوم اذ کان بین یدی الغافلین یا محمّد قبل علی ان استمع الندآء من شطر الکبریآء عن یمین البقعة الثّورآء من سدرة المنتهی انه لا اله الا انا العلیم الحکیم قد سمعنا ندائک و وجدنا منه عرف حبّک اقبلنا الیک و اجبتاک بهذا الكتاب الّذی یجد منه المخلصون عرف عناية ربّهم الکریم کم من عالم احتجب بالعلوم عن سلطان المعلوم و کم من امّیّ کسر اصنام الهوی باسم مالک الوری و اقبل الی الأفق الأعلى بوجه منیر کم من عارف صار العرفان سلاسل لعنقه و منعه عن شاطئ بحر یسمع من امواجه قد تنور العالم بأنوار الظهور و اتی مکلم الطور بسلطان مبین و کم من فقیه منعه الحجاب الأكبر عن مالک القدر و کم من جاهل خرقة باسم ربّه القویّ القدیر یا

محمد قبل علی قم علی خدمه مولاک بالحکمة و البیان كذلك نزل الأمر من لدى الرحمن و الناس اکثرهم من الغافلين من الناس من اعرض عن ام الكتاب متمسکاً بما عنده من الأوهام و التماثل هذا يوم نسب الی الله فی کتب التبیین و المرسلین هذا يوم یسمع من کل شیء من الأشياء قد اتی مالک الأسماء و فاطر السماء بأمر لا تقوم معه جنود السموات و الأرضین ضع القوم بقوة ربک و ما عندهم من القصص الأولى لعمر الله أنها منعتهم عن الأفق الأعلى ان ربک لهو المبین العزیز الحکیم قل یا قوم ان انصفوا بالله فی هذا الأمر الذی ظهر بالحق و لا تتبعوا اوهام الذین نبذوا ميثاق الله و عهده بما اتبعوا کل جاهل بعيد کسروا اصنام الظنون باسمه القیوم ثم اقبلوا بوجوه بیضاء الی مشرق وحی ربکم مالک الوری هذا ما ینفعکم فی الآخرة و الأولى ان انتم من العارفين هذا يوم لا یغنیکم ما عندکم من اشارات الذین غرّتهم العلوم علی شأن منعتهم عن سلطان المعلوم الذی ینادی بأعلى النداء بین الأرض و السماء أنه لا اله الا انا المقتدر العليم الحکیم قل یا معشر العلماء ان انظروا ثم اذکروا اذ افیتم علی رسل الله من قبل و انکرتم حقّ الله و سلطانه و جادلتهم بآياته و کفرتم بأمره المحکم المتین دعوا ما منعکم عن صراط الله و خذوا ما امرتم به فی کتابه العزیز ان افتحوا الأبصار لعمر الله قد ماج بحر الحیوان امام وجوهکم و هاج عرف الرحمن فی ديارکم اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمین مثلکم کمثل الذی تمسک بحرف من الحروف معرضاً عن الكتاب الأعظم الذی نزل فیہ اسرار ما کان و ما یكون قل تعالوا تعالوا لأنزل لکم ما عندکم من کتب الله و صحفه و ما نزل علی اصفيائی من الأول الذی لا اول له كذلك هدر طیر البیان علی الأغصان و لسان الرحمن فی ملکوت العرفان لو انتم تعرفون قل قد اخذتم القطرة و نبذتم البحر عن ورائکم ما لکم یا معشر المشرکین ان استمعوا نداء المظلوم من شطر اسمه القیوم و قوموا علی نصرة امر ربکم مالک الغیب و الشهود قل تالله ان المظلوم یدعوکم لوجه الله یشهد بذلك ما ورد علیه فی ایامه من الذین یظلمهم ناح الملاء الأعلى و بکت عیون الذین تمسکوا بالعروة الوثقی فی هذا اليوم المشهود كذلك انزلنا الآيات و صرّفناها بالحق لتشکر ربک العزیز الودود البهّاء المشرق من افق عناية مالک الأسماء علیک و علی الذین انصفوا فی امر الله سلطان الوجود

الحمد لله ان جناب باصغاء نداء مالک اسماء فائز شدند و بافق اعلى توجه نمودند نامهات رسيد و عبد حاضر لدى المظلوم ذکر نمود و باصغا فائز گشت طویلی لكلّ مقبل اقبل و لكلّ سامع سمع و لكلّ بصیر رأى الأفق الأعلى و الذروة العليا جمیع کتب و زبر بر عظمت این امر گواهی داده و حقّ جلّ جلاله مابین ایام این يوم را بخود نسبت داده مع ذلك کل از عظمتش غافل و محجوب عجب آنکه تا حال بعضی از علمای ارض که محجوبند تفکر نمودند که سبب و علت اعراض و اعتراض علمای اعصار قبل و قرون اولی بر مظاهر احديّه چه بوده لعمری ایشانند حجابهای بزرگ و سبحات مجلله که سبب منع ابصار خلق بوده و هستند بسیار حیف است نفسی اليوم خود را از فیوضات حضرت قیّاض محروم نماید چه که آنچه اليوم فوت شود تدارک آن از قوه بشر خارج است لله بایست و لله بگو هر کلمه‌ئی که خالصاً لوجه الله از لسان ظاهر شود مؤثر است عمل امروز از سلطان اعمال در کتب الهی مذکور و مسطور جهد نما تا از اشجار خلد برین در کتاب الهی محسوب شوی و ذکرت در دفتر عالم مخلّد بماند

اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید أنها آية الهیة و جوهرة ملکوتیة التي عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها أنها اول شیء حکى عن الله موجده و اقبل الیه و تمسک به و سجد له در اینصورت بحقّ منسوب و باو راجع و من غیر آن بهوی منسوب و باو راجع

اليوم هر نفسی شبهات خلق او را از حقّ منع نمود و ضوضاء علما و سطوة امرا او را محجوب نساخت او از آیات کبری لدى الله مالک الوری محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلى مسطور طویلی لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها

در مراتب نفس از آثاره و لوازمه و ملهمه و مطمئنه و راضیه و مرضیه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار قلم اعلی اقبال بذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و باو متمسک کلّ الأسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها

و در حین نوم تعلق بشیء خارج نداشته و ندارد در مقام خود ساکن و مستریح جمیع امور باسباب ظاهر و باهر و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف میشود

در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کل را مشاهده مینماید و بیک سبب جزئی از جمیع محروم تعالی من خلق الأسباب و تعالی من علق الأمور بها کلّ شیء من الأشیاء باب لمعرفة و آیه لسلطانة و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمته و اقتداره و سبیل الی صراطه المستقیم

یا محمد قبل علی ان اشکر الله بما اقبلنا الیک من شطر السجن و ذکرناک بذکر یدکرک به عباد مکرمون ان النفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سرّ من اسرار الله او است آیه کبری و مخبری که خبر میدهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد ان انظر الی نفس الله القائمة علی السنن و النفس الأمارة التي قامت علی الاعراض و تنهی الناس عن مالک الأسماء و تأمرهم بالبعی و الفحشاء الا انها فی خسران مبین ملاحظه در جهل و نادانی قوم نما که جمیع عالمند باینکه احدی از مطلع اعراض اطلاع نداشته مع ذلك قالوا ما لا قاله الأولون ان استقم علی الأمر بقیام یجد منه کلّ ذی درایة عرف الاستقامة فی امر الله رب العالمین قل یا معشر الجهلاء تعالوا لننظر فی الآثار انھا تهدینا الی سواء الصراط و تعرفنا ما کان مستوراً و تقرّبنا الی الله الواحد المقتدر العزیز الوهاب قل ضعوا ما عندکم و خذوا ما امرتم به فی الكتاب تالله انه اتی بسلطان لا ینکره الا الذین نذبوا الانصاف عن ورائهم و قاموا بالاعتساف قل تعالوا تعالوا لنریکم الشمس فی وسط الزوال اتقوا الله یا قوم و لا تكونوا من اصحاب الضلال انه قد اتی لنجاتکم و انزل لکم ما یقرّبکم الی الله مالک الرقاب ضعوا الغدیر تالله قد ماج البحر الأعظم امام وجوه الأمم ان اقبلوا الیه و لا تكونوا من الذین رأوا البرهان و انکروه بما اتبعوا کلّ غافل مرتاب كذلك استنّ القلم الأعلى فی مضمار الحجّة و البرهان طوبی لمن فاز بصریره و ویل لمن اعرض عن الله مالک المآب

و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا راجع میشود اگر بحق منسوب است برفیق اعلی راجع لعمر الله بمقامی راجع میشود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است هر نفسی که در امر الله ثابت و راسخ است او بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینماید او است مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او بامر سلطان حقیقی و مرئی حقیقی در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است بمایه و ارواح مجردّه مایه عالمند تفکر و کن من الشاکرین

این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده او است آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و او است ساکن طائر و سائر قاعد شهادت میدهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدّس از اول و آخر است در این لیل امری مشاهده مینمائی و بعد از بیست سنه او ازید او اقل بعینه آن را مشاهده مینمائی حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکر فی حکمة الله و ظهوراته و قل

لک الحمد یا الهی و سیدی و مقصودی بما ایدتنی علی عرفان بحر فضلک و سماء ظهورک و سقیتی کوثر الاقبال بآیادی عطائک اسألک بانوار شمس و جبهک و نار سدره امرک ان تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی خدمتک و تبلیغ امرک ای رب انت الکریم ذو الفضل العظیم لا تمنعک شؤونات العالم و لا تعجزک اشارات الأمم ای رب اسألک بنفسک ان تفتح باصبع قدرتک علی وجهی باب معرفتک ثم اکتب لی من قلمک الأعلى خیر الآخرة و الأولى انک انت مالک الوری لا اله الا انت القوىّ المقتدر القدير

و ما ذكرت أ للتصديق بك و بمظاهرةك له مراتب بحسب تفاوت الادراكات ام له حقيقة واحدة در این مسئله در قبل مابین فرق مختلفه فرقان گفتگوهای لاتسمن لاتغنی بمیان آمده و امثال این گفتگو فی الحقیقه سبحانه و حجاب است از برای ابصار حدیده و للذین اوتوا بصائر من الله العزيز الحميد البتة مقامات مختلف است و ادراكات متفاوت

در آثار صنع ملاحظه نما و تفکر کن خاتم انبیا میفرماید زدنی فیک تحیراً

و ما ذكرت فی انتهآء عالم الأجسام عرفان این مقام معلق است بابصار ناظرین در مقامی متناهی و در مقامی مقدس از آن حق لم یزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق الا ان الثانی مسبوق بالعلّة در اینصورت حکم توحید ثابت و محقق

و اینکه از افلاک سؤال نمودید اولاً باید معلوم شود که مقصود از ذکر افلاک و سماء که در کتب قبل و بعد مذکور چیست و همچنین ربط و اثر آن بعالم ظاهر بچه نحو جمیع عقول و افنده در این مقام متحیر و مبهور ما اطّلع بها الا الله وحده حکما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده اند در این مدّت سیارات را احصا نموده اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابت سیارات و لکلّ سیارة خلق عجز عن احصائه المحصون

يا ايّها الناظر الى وجهي امروز افق اعلى مشرق و نداء الله مرتفع قد انزلنا فى الألواح ليس اليوم يوم السؤال ينبغى لمن سمع النداء من الأفق الأعلى يقوم و يقول لبيك لبيك يا اله الأسماء لبيك لبيك يا فاطر السماء اشهد ان بظهورك ظهر ما كان مكنوناً فى كتب الله و مستوراً فى صحف المرسلين هر نفسى فى الحقيقه عرف بيان را بيابد بتمام همّت بر خدمت امر بحکمت و بيان قيام کند بشأنى که ضوضاء مشرکين و نفاق غافلين او را باز ندارد از قبل از قلم اعلى شئونات علميه ظاهر شده آنچه که از ادراکش اهل ارض عاجزند الا من شاء الله نقطه اولی میفرماید انه هو الذى ينطق فى كلّ شأن اننى انا الله لا اله الا انا و سدره هم باين كلمه عليا ناطق بوده و هست طوبى لمن وجد عرف الرحمن منقطعاً عما كان انه من اهل البهآء فى الصّحيفة الحمراء طوبى للفائزين نعيماً لك بما اقبلت و آمنت فى يوم فيه ناحت الأرض و صاحت السماء و ارتعدت فرائض الأسماء و زلت اقدام العلماء الذين نقضوا ميثاق الله و عهده بما اتبعوا الظنون و الأوهام ان اشكر الله بما ايدك و عرفك و انطقك و علمك ما هداك الى سوء الصراط انا وجدنا عرف حبك و اقبالك و اشتعال قلبك انزلنا لك هذا الكتاب و صرفنا فيه الآيات امراً من عندنا ان ربك لهو العزيز الوهاب قد رأينا ما انت عليه و سمعنا ما ناجيت به الله انه يشهد و يرى و هو السميع البصّار ان انظر ثم اذكر ما سمعت من قبل و ما ظهر فى هذا الظهور و قم على الأمر باستقامة تستقيم بها الأقدام كذلك وصاك المظلوم من شطر السجن و ذكرك بآيات لا يأخذها التفاد البهآء المشرق من افق عناية ربك عليك و على من تشبث بذيل الله مالک الايجاد

بسمى المنادى بين الأرض و السماء

ذكر من لدنا لمن اقبل الى المذكور اذ اتى الوعد و ظهر الموعود بسطان مبین هذا يوم لا يذكر فيه الا هو يشهد بذلك كتب الله من قبل و من بعد و هذا اللوح العظيم هذا يوم فيه ماج بحر البيان و انار افق العرفان بما استوى مالک القدم على العرش الأعظم و هدرت حمامة البيان على اعلى الأغصان قد اتى المالك و الملك لله المقندر العليم الحكيم لا يعزب عن علمه من شىء يسمع و يرى و هو السميع البصير

قد حضر كتابك لدى المظلوم و عرضه العبد الحاضر لدى الوجه اجبتاك بآيات اذ نزلت من سماء البرهان خضعت لها كتب الأرض يشهد بذلك من ينطق فى كلّ شأن انه لا اله الا انا العزيز الكريم كن ناطقاً بذكري و متوجّهاً الى انوار وجهي و

متمسکاً بحبلی و قائماً علی خدمة امری العزیز البدیع انا اسمعناک و عرفناک و اریناک و هدیناک الی صراطی المستقیم اشکر الله بهذا الفضل الأعظم و قل

لک الحمد یا الهی و سیدی و سندی بما دعوتی الیک و سقیتنی كأس الحضور من ید عطائک و جعلتنی مقبلاً الی افقک الأعلى اذ اعرض عنه علماء الأرض کلها اسألک بآیاتک الکبری و بالاسم الذی به جرت سفینه البیان علی بحر الأسماء ان تجعلنی فی کلّ الأحوال ناطقاً بثنائک بین عبادک بحيث لا تمنعنی سطوة الفراعنة و لا شوکة الجبارة انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوی الغالب القدير

قد اسمعناک آیات ربک بلسان عربیّ مبین و نرید ان نسمعک بلسان عجمیّ بديع اگر عباد ارض بر عظمت يوم و عظمت امر آگاه شوند کل از ما سوی الله منقطع گردند و ببحر اعظم که امام وجوه امم ظاهر و هویداست توجّه نمایند اوهام عباد را از مالک ایام محروم نموده هر حزبی بوهمی متمسک و از انوار نیر یقین محروم و ممنوع هزار و دویست سنه و ازید بلعن و سبّ یکدیگر مشغول الفت و ایتلاف مفقود و ایتلاف مشهود هر حزبی طریقی اخذ نمود و هر قومی سیلی ترتیب داد ان تعدوا طرق الأوهام لا تحصوها آیات بشأنی نازل که عالم را احاطه کرده و بیّنات اعلامش در لوح رئیس و سور ملوک مرتفع و هویدا اقتدار قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا نزد اهل بصر و اصحاب منظر اکبر واضح و مشهود از اول امر این مظلوم وحده من غیر ستر و حجاب بأعلی النداء امرا و وزرا و علما و فقها و حکما کل را بافق اعلی دعوت نمود مع ذلك عباد غافل جاهل متنبّه نشده اند و از بحر آگاهی نیاشامیده اند از اول ابداع تا حین شبه این ظهور ظاهر نه يشهد بذلك کتب الله المهیمن القیوم لازال این يوم عندالله مخصوص بوده العجب کلّ العجب از غفلت عباد و ظلم من فی البلاد از حقّ میطلبیم عباد خود را از فیوضات يوم جزا محروم نفرماید و از اصغاء کلمه خود و مشاهده افق منع نکند باب عدل را بمفتاح فضل بگشاید و اهل انصاف را ظاهر فرماید و باستقامت کبری مزین نماید که شاید خلق را از جهل نجات دهند و بحق کشانند الأمر بیده يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

و نذکر اخاک الذی سمی بمهدی و نبشّره بعناية الله ربّ العالمین یا مهدی بشنو ندای مظلوم را از اول ایام تا حین در دست اعدا مبتلا وارد شده آنچه که اهل جنّت علیا گریستند و اهل فردوس اعلی نوحه نمودند این مظلوم مقصّر در خاتم انبیا تفکر نما بر آن حضرت وارد شد آنچه که افتدّه مقربین و اکباد مخلصین را گداخت از برای صاحبان سمع یک آیه کافی بوده و هست ما ارسلنا من رسول الا کانوا به يستهزئون در عیسی بن مریم تفکر کن ظلم بمقامی رسید که حقّ جلّ جلاله او را باسماں چهارم برد بشنو ندای مظلوم را و سمع را از آنچه شنیدهئی مقدّس نما و همچنین بصر را و بعد بچشم انصاف و گوش مقدّس ببین و بشنو آیات در هر مقام موجود و بیّنات واضح و مشهود آثارش بمثابة آفتاب لائح ولكن منصفین بمشاهده انوار فائز امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ناطق طوبی لمن سمع و رأى و ویل للغافلین

و نذکر فی هذا المقام ضلعک و نسأل الله تعالی ان یؤیّدها و یوقّحها علی الاستقامة علی حبّه انه علی کلّ شیء قدير یا امة الله جمیع عالم از برای عرفان جمال قدم از عدم بوجود آمده اند و باین يوم مبارک در کتب و زبر و صحف وعده داده شده اند علمای ایران در لیالی و ایام بذکر مالک انام مشغول و بر منابر به عجل الله فرجه ناطق و چون عالم بانوار نیر ظهور منور کل بر اعراض قیام نمودند و بالأخره بر سفک دم مطهرش فتوی دادند و تو از فضل و رحمت و عنایتش اقبال نمودی و از رحیق حبّش آشامیدی قدر این مقام و مبلغ را بدان یعنی نفسی که ترا راه نمود و آگاه فرمود اشکری ربک و قولی

لک التّناء یا مولی الأسماء و لک البهَاء یا مالک العطاء بما هدیتنی الی صراطک و عرفتنی مشرق آیاتک و مطلع بیّناتک و سقیتنی کوثر حبک بأیادی فضلك اسألک ان تکتب لی من قلمک الأعلى ما کتبه لامائک اللّائی تمسکن بعروة احکامک و بحبل اوامرک انک انت الذی شهد بقدرتک لسان العظمة لا اله الا انت المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یکون

أنا لله و أنا اليه راجعون

* * *

افنان جناب میرزا علیہ بہاء اللہ

الأعظم الأقدم الأعلى

ذكر من لدنا لمن انار من انوار وجه ربّه العزيز الوهاب الذي اذا سمع النداء توجه و اذا دُعِيَ اجاب ان الذين وفوا بميثاق الله اولئك من اعلى الخلق لدى الحق المتعال ان الذين غفلوا اولئك من اهل النار عند ربك العزيز المختار قل قد ظهر ميزان الأعظم و توزن به الأعمال و انه لصراط الله لمن في الأرضين و السموات به اقبل كل مقبل و نطق كل شيء بذكر الله فالق الأصباح طوبى لك بما وجدت حلاوة البيان عما نزل من لدى الرحمن و عرفت مولاك في هذا القميص الذي منه اضاءت الديار قد ارسلنا اليك من قبل كتاباً فيه فاحت نفحات عناية ربك العزيز الغفار ثم من قبله كتاباً آخر الذي به اشرفت شمس الفضل من افق رحمة ربك على من في الابداع اياك ان يحزنك شيء او يمنحك طغيان الذين بغوا على الله اذ اتى في ظلل الغمام اذا اخذك حزن فانظر في امرى و تفكر فيما ورد على هذا المظلوم اذ ابتلى بين ايدي الحزين الذين عرضوا عن الله بعد الذي جاءهم بملكوت الآيات طوبى لقوى قام على امر ربّه و لمنادى ينادى بهذا الاسم بالحكمة و التبيان قل يا قوم اين الذين ظلموا في الأرض بغير حق و اين الأسرة و التيجان و اين الذين حاربوا مع الله و اصفياه قد اكلوا بما اكلوا اموال الناس بالباطل ان ربك لشديد العقاب ما يبقى انه ما قدر للمقربين كذلك قضى الأمر في الألواح لعمرى سيفنى ما عند الناس و يبقى العزة و الاقتدار لمن اقبل الى مطلع الأنوار تالله لو يسمعون صرير القلم الأعلى ليأخذنهم جذب الله على شأن يضعن الملك عن ورائهم و يقبلن الى الملكوت كذلك نزل من سماء الجبروت في هذا الحين الذي ينطق لسان العظمة الملك لله المقتر العزيز النوار مثلى كمثل الذي ركب البحر و اخذته الأمواج من كل الجهات انه في تلك الحالة ينادى البرية و يدعوهم الى الله رب الأرباب قل أ لمثل هذا المحبوب ينبغي الثناء او البغضاء فأنصفوا يا اولى الأغضاء و لا تكونوا كالذين رأوا قدرة الله و انكروها الا أنهم من اصحاب التيران هل يظنون أنهم على امر من الله لا ومالك الايجاد قد عبدوا الأوهام في الف سنة و اذا جاء الميقات و اتى مطلع الآيات فزعوا و صاحوا ان هذا الا مفتر كذاب قل اتقوا الله و لا تقابلوا الدرّ بالصدف و لا الجوهر بالخزف كذلك يأمركم ربكم حياً لعباده الذين خلّقوا بأمره المهيمن على الآفاق

ای عبد ناظر الى الله حمد كن محبوب عالميان را كه بحبش فائزى و بذكرش ذاكر و بشرطش ناظر اين از فضل اعظم بوده و خواهد بود انشاءالله در جميع احوال مراقب امر الله بوده چه كه آنچه منسوب بحق است باقى و دائم و ثابت و مادون آن فانى و معدوم نفوس ضعيفه اليوم شاعر نيستند بعضى در تيه غفلت مبتلا و بعضى بكلمات عتيقه باليه خلقه از شطر احديّه ممنوع هزار سنه او ازيد آن نفوس موهومه شخص موهومى را در مدينه موهومه معين نموده و باو عاكف و بعد از ظهور نير اعظم قليلى خرق حجبات اوهام نمودند و مابقى بهمان اوهام باقى طوبى لقوى خرق الأحجاب بسطان ربّه العزيز القدير آنچه در دست اهل فرقان از قبل بوده جميع را باين فقره مذكوره قياس نمائيد هميشه متوهمين بوده و هستند چنانچه حال مشاهده ميشود مشرك بالله و اتباعش بذكر خلافت مجعوله ناس را از مالك بريّه منع نموده اند ان هم الا فى ضلال وربك الغنى المتعال مع آنكه كل عالمند كه مطلع بر امر او نبوده و نيستند مع ذلك يهيمون فى هيماء الضلال و لا يشعرون بارى از اين امور هم محزون نباشيد چه كه از براى حق عباديست يحرقون حجبات الأوهام و يخرقون سبحات الأنام اولئك لا يمنهم ما فى ايدي الناس و لا

ما ينطق به السننهم الكاذبة أنهم انوار التوحيد في البلاد و انجم التجريد بين العباد سوف يظهر مقامهم على من على الأرض أنه
لهو المقتدر القدير

و اگر از احوال این ارض بخواید فی اضطراب مبین آنچه در الواح قبل اخبار آن نازل حال ظاهر آن ربک لهو العليم
الخبير يا ليت لم يدرك البلاء الا نفسى فى سبيل الله رب العالمين در جميع احوال شاکر بوده و هستيم و بذکر و ثنائيش ناطق
أنه لا يمنعه شيء لو يعترض عليه الملوك و يعرض عنه كل عبد مملوك نسال الله بأن يوفقك على خدمته و طاعته و ينصرک
بفضل من عنده أنه هو ارحم الراحمين

افان را تکبير منيع رفيع برسائيد و كذلك من فى حولك من عباد الله المخلصين انما البهَاء من لدى البهَاء عليك و
على من معك من احبَاء ربك القائم على الصراط

هو الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

ذكر من لدنا لمن توجه الى افقى و فاز بعرفانى و اخذ رحيق البيان باسمى و شرب منه بذكري العزيز البديع انا كنا معك اذ
سمعت و اجبت مولاك فى يوم فيه انصعق من فى السموات و الأرض الا من انقذته يد قدرة ربك القدير قد سمعنا ندائك مرّة
بعد مرّة و رأينا توجهك الى وجه الله العزيز الحميد قد اسمعناك ندائى و سمعنا ندائك و اريناك آياتى و رأيناك فضلاً من عندى
ان ربك لهو الفضال العليم الخبير و امسكنا زمام القلم الى ان اتى الميقات اذاً اطلقناه امراً من عندنا و ذكرناك بالحق ان ربك
لهو الغفور الكريم

قد حضر العبد الحاضر لدى العرش و فى يده كتابك قام و قرأ فى المنظر الأكبر المقام الذى استقرّ فيه عرش مالك
القدر الذى اتى من سماء الوحي بسطان مبین و مرّة اخرى ذكرك تلقاء الوجه قلنا ان اصبر ان ربك لهو الصبار الحكيم يا ايها
المقبل لنا قد سمعنا ما ناديت به الله و وجدنا منه شوقك و اشتياقك و عرف خلوصك لله رب العالمين قد شهد كل كلمة من
كلماتك بظهور الله و سلطانه ان احمد الله بما ايدك على هذا الأمر العظيم ان احفظ هذا المقام الأعلى باسم ربك الأبهي
كذلك يأمرك مالك الأسماء من شطر سجنه البعيد ان افرح ثم اشكر بما فاز ندائك باصغاء المظلوم و اجابك بما يبقى بدوام
اسماء الله و صفاته ان ربك لهو الصادق الأمين قل

يا اله الملكوت و مالك الملوك و سلطان الجبروت اسألك بأنوار وجهك بعد فناء الأشياء بأن تجعلنى فى كل الأحوال
مقبلاً اليك و منقطعاً عن سواك ثم اشربنى من زلال كوثر عطائك الذى من فاز به طار فى هوائك و نبذ ما دونك و اخذه
سكر الآيات على شأن ما خوفه سطوة العالم و لا وضوءاً الأمم اى رب انا الذى توجهت الى بحر فضلك و اعترفت بسلطنتك
و اقتدارك اسألك بأن تؤيدنى فى كل الأحوال على خدمتك و ذكرك و ثنائك أنك انت المهيم على من فى الأرض و السماء
تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و أنك انت الأمر المعط الغفور الرحيم

جناب ميرزا محمد تقى ابهرى عليه بهاء الله

هو السّامع المجيب

ذكر من لدنّا لمن توجّه الى الوجه و فاز بما كان مرقوماً من القلم و مسطوراً في اللّوح يا ابن ابهر اسمع نداء الله مالك القدر أنّه يأمرك بذكره و ثنائه و القيام على خدمة امره المحتوم قد حضر لدى المظلوم احد احبائي الّذي فاز بلقائي و شرب كوثر اللّقاء من يد عطائي ذكرك ذكرناك بلوح ينادى بين الأرض و السّماء و يدع الكلّ الى الله العزيز الودود قد غفر الله الّذين عملوا ما منعوا عنه في الكتاب امراً من لدى الله ربّ ما كان و ما يكون قل اتقوا الله يا قوم و لا تكونوا كالّذين يسمعون امر الله و حكمه و لا يعملون اشكروا ربّكم بما غفركم قبل ذكر عملكم أنّه هو الغفور العطوف نوصيكم بالأمانة و الدّيانة و ما نزل في كتاب الله مالك الوجود

يا ابن ابهر اذكر الحسين من قبل المظلوم و بشره بعناية الحقّ علام الغيوب قل يا حسين كن متمسكاً بحبل الحكمة و ناطقاً بالبيان لئلا ترتفع ضوضاء الّذين انكروا الغيب و الشّهود أنّا ذكرناك من قبل بآيات انجذبت به الأفئدة و العقول نسأل الله بأن يوفّقك على ذكره و ثنائه و على خدمة امره المحتوم

و نذكر من سمّي باسمعيل و نبشّره باقبالي اليه و بما نزل له من القلم الأعلى في هذا المقام المرفوع ايّاك ان يمنحك و الّذين آمنوا ما عند القوم عن الله المهيمن القيوم البهّاء من لدنّا عليك و على ابنك الّذي حضر اسمه في هذا المقام الممنوع أنّا اردنا ان نذكر امتي و ورقتي الّتي ذكرنا اسمها و انزلنا لها ما لا يعادله شيء من الأشياء و كتبنا لها في الصّحيفة الحمراء من قلمي الأعلى ما لا اطّلع بها احد الاّ الله مالك يوم النّشور يا أم اشرف لعمري تنطق حوريات الفردوس الأعلى بفضائلك و مناقبك افرحي باظهارى هذا السّرّ الأخفى و ربّك هو المشفق العطوف الغفور

يا ايمان قد فزت بذكرى مرّة بعد مرّة اعرف مقام هذا الفضل الأعظم و قل لك الحمد يا مولى العالم و مالك القدم اسألك باسمك الأعظم بأن تؤيّدني على العمل بما انزلته في لوحك المحفوظ سمعنا ندائك غفرناك ان ربّك هو الغفور الرّحيم أنّا اردنا ان نذكر في هذا الحين الّذي سمّي بمحمّد قبل قلى ليطمسك بالعروة الوثقى منقطعاً عن حبال العالم و انا التّاصح العليم قد ذكرت لدى المظلوم ذكرك بهذا اللّوح البديع لتفرح و تكون من الشّاكرين ايّاك ان يمنحك شيء من الأشياء عن صراط الله المستقيم

يا رسول قد اقبل في هذا الحين مالك يوم الدّين اليك و ذكرك بما تصوّع عرف البيان في الامكان و نطق الرّوح في اعلى الجنان اسمعوا اسمعوا يا اصحاب الفضل و العطاء تالله قد ارتفع نداء ربّكم الأبهي بين الأرض و السّماء و لمّا سمعوا انقلابت الأحوال منهم من انصعق و منهم من انجذب و منهم جعل اصبعه بين انيابه و ينظر الى اليمين و الشّمال كمولّه باهت و منهم من انفق روحه في سبيل الله ربّ العالمين كذلك تحرّك قلمي الأعلى و ظهر منه ما عجزت الألسن عن ذكره و القلم عن بيانه و الآذان عن اصغائه طوبى لمن وجد عرف الآيات و كان من الفائزين

يا سيّد حمزة أنّا ذكرناك من قبل و في هذا الحين فضلاً من لدى الله العليم الخبير طوبى لقائم ما اعدته سطوة العالم و طوبى لناطق ما اصمته ضوضاء الأمم و طوبى لقاصد قصد بقلبه الى الغاية القصوى و طوبى لمنصف انصف في هذا الأمر الأعزّ الأقدس الأبهي أنّه من اهل الفردوس عند الله ربّ العرش العظيم

يا ابن ابهر دوستان الهى را از قبل مظلوم تكبير برسان و بامواج بحر بيان حقّ جلّ جلاله بشارت ده لله الحمد امروز نبر اعظم مشرق و سماء كرم مرتفع بايد كل بنار محبّة الله مشتعل شوند و اهل امكان را بحكمت و بيان بافق رحمن هدايت نمايند آنچه از قبل نهى شد و عمل نمودند عفو حقّ جلّ جلاله محوش نمود و قبل از وصول خبر برحمت و بخشش و عفو الهى فائز گشتند قد شهد بذلك ما ارسلناه من قبل ان ربّك هو المخبر العليم قلم اعلى كل را نصيحت ميفرمايد بآنچه كه سبب و علّت

نجاتست در عوالم الهی یا ابن ابهر قسم بانوار آفتاب حقیقت که از افق سجن مشرق و لائحتست ضرراً اعمال شنیعه که در کتاب منع آن از قلم اعلی جاری شده بحق راجع و همچنین سبب توقّف ظهور امر است مابین عباد از حقّ میطلبیم از بعد کل به ما حکم به الله عامل شوند شاید بکلمه رضا فائز گردند امروز جنود حقّ و ناصرش اعمال و اخلاقت باید باین جنود افنده و قلوب و صدور عباد را تصرف نمود قل خذوا التّقوی بأیادی التّسلیم و الرّضآء انه ممدّکم و رافعکم و ناصرکم و منجیکم من لدى الله ربکم و ربّ الكرسيّ الرّبيع

* * *

ش

جناب خلیل الّذی سمّی لدى العرش بمبلّغ

بسم الله الأعظم الأعلّم الأحکم

ذکر من لدنّا لمن طار بذکر هذا الذّکر فی هواء الّذی تطیر فیهِ طیور الفردوس و تمرّ رایحة القمیص من هیکل الله المهیمن العزیز الحکیم قل لیس له من هیکل انّ الّذی ینطق قد جعله مقام نفسه لذا یصدق علیه ما یصدق علیه كذلك قدر الأمر من لدن مقتدر قدیر من قال انه غیره قد کفر بالله و لو یقول انه مثله قد کان من المشرکین لیس هو الا هو انه لظهور الله بین عباده و طلوعه لمن فی السموات و الارضین قل انّ الغیب لم یکن له من هیکل لیظهر به انه لم یزل کان مقدّساً عمّا یذکر و یبصر انه لبالمنظر الأكبر ینطق انّی انا الله لا اله الا انا العلیم الحکیم قد اظهرت نفسی و مطلع آیاتی و به انطقت کلّ شیء علی انه لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الخبیر انّ الغیب یعرف بنفس الظهور و الظهور بکینونته لبرهان الأعظم بین الأمم من شهد بما شهد به الرّحمن فی اعلی الجنان انه لمن المقرّین بما اقّر مالک الأدیان فی هذا اللیل الّذی فیهِ طلوع الفجر من افق البیان بالحکمة و التّبیان انه لهو الواحد الفرد العزیز الجمیل قد احییت الأموات من نفحات منزل الآیات و اولو الاشارات نراهم من المیتین انّ الحجر نطق بذکر مالک القدر ولكنّ الناس اکثرهم من الصّامتین ان اذکر مولی العباد بین الأنام لعلّ یتحرّکون من هذا التّدآء المبرم البدیع كذلك ذکرت لدى العرش و نزل لک هذا اللّوح المبین

* * *

هو الاقدس الاعظم

ذکر من لدنّا لمن فاز بانوار الايمان و اعترف بما انکره اهل الارض الا من شاء الله العلیم الحکیم انه کان قائماً بما امره الله و مستجیراً فی جوار رحمته الّتی سبقت العالمین ان افرح بعناية ربک و قل لک الحمد یا اله من فی السموات و الارضین و لک الحمد یا الهی بما جعلت السّجن الاعظم جنةً لاحبّائک الّذین ما منعتهم الهوی عن اتّباع امرک اسئلك بان تجعلنی فی کلّ الاحوال ناطقاً بشنائک و شاکراً بما انعمتنی به فی ایامک انک انت المقتدر العلیم الخبیر

شهد الله انه لا اله الا هو المقتدر علی ما یشآء یحکم فی الملک کیف یرید هذا یوم فیهِ أمر الرّحمن بالاقتران لیظهر منه من ینطق و یذکر الله ربّ ما یرى و ما لا یرى و ربّ العرش العظیم طوبی لک یا حسین بما شربت ریحی محبةً الله و فزت بهذا

المقام الكريم تمسك بالعروة الوثقى و تشبث بذيله المنير اياك ان يمنعك شئ عن الله و سلطانه ستفنى الدنيا و يبقى ما نزل لك من سماء مشية ربك الغفور الكريم لا تياس من روح الله و رحمته انه ذكرك فى هذا اللوح ليبقى ذكرك بين العالم ان احفظ هذا المقام العظيم ان اشكر الله بما انبت من ارض الحزن نبات السرور انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز الحميد البهاء عليك و على التى وهناها اياك ان اشكرا و قولاً
لك الحمد يا اله العالم و لك التناء يا بهاء العارفين

* * *

ط

جناب عبدالرحيم عليه بهاء الله

بسمى الذآكر العليم

ذكر و بيان مقصود عالميان بمقامى رسيده كه عالم و عالميان را احاطه نموده ولكن اهل عالم محروم و محجوب يا اهل بها عدم وجود رقيب فضلى است از براى شما بنوشيد از كأس عطا رحيق بقا رغباً للذنين كفروا بالله مولى الأسماء و فاطر السمآء لازال جناب حبيب عليه بهائى و تو تحت لحاظ عنايت بوده ايد الواح منزله شاهد و گواه قد نزل له ما شهد بفضل الله و عنايته و رحمته و الطافه و لك فى هذا اللوح ما لا يصمت ينطق امام وجوه العالم يشهد بذلك من ذكرك فى سجنه العظيم اولياى آن ارض را ذكر مينمائيم و بعنايت حق بشارت ميدهيم و بما يرتفع به الأمر وصيت مينمائيم طوبى لمن سمع و تمسك بما امر به من لدى الله رب العالمين البهاء عليكم يا اهل البهاء من لدن غفور كريم

* * *

هو العلى الاعلى

ذكر ورقة الهوىة فى شاطى القدس على اغصان سدره الفردوس ان يا اهل العرش فاسمعون هو الذى انطق بالحق و ارسل رسل الامر الا تعبدوا الا الله ثم بجماله لا تشركون و من الناس من اتبع هواه و اعرض عن الله و كان بمثل الذين هم عبدوا الاصنام و كانوا عليها عاكفون و من الناس من انقطع عنكل من فى السموات و ما اضطرب عن موارد الضراء و كان من الذين هم الى تجلى الانوار يسرعون اولئك هم الذين باسمهم رفعت سرادق الهوىة و ظهرت اسرار الامر و غنت الورقاء من بدايع علم مكنون كذا لك يرفع الله من يشاء بامره و يجزى الذين هم انقطعوا اليه و يشربهم فى كل حين عن عين التى انتم لا تعرفون و بذلك يعلمهم سبل التقى و يهديهم مناهج الهدى و هم فى كل آن الى سماء العلم يعرجون و على رؤسهم ملكة الروح تحركن باطوار ورقة البقاء و بباريق الثور فى حولهم يطوفون اولئك هم الذين يعرفون كل العلم من حرف من الكتاب و يحصون كل الاشياء و ينظرون بنظرة الله ان انتم تعلمون و رزقهم الله من اثمار الاحدية و بعثهم من مرقد فؤادهم و جعلهم من الذين هم فى ايام الله يستبشرون كذا لك فصلنا لك من شرايع المقربين لتشرب منها و تكون من ارواح التى هن فى هواء الروح معلقون و لتتبع سبيل الرشد فى سبلهم و تهتدى بهدى الله و تكون من الذين هم الى مرقد الروح يتوجهون قل يا قوم هذا سبيلى هديناكم به و القينا عليكم نصايح القدس ان انتم تستنصحنون و العز عليكم و على عباد المخلصون

دولت آباد
محمد باقر

الأقدس الأعظم

ذكرى لمن فاز بأيامى و اقبل الى شطرى و نطق بثنائى ليفرح بعنايات ربّه العزيز الحكيم طوبى لمن تحرّك على ذكره قلم الأعلّى و نطق باسمه لسان العظمة و الكبرياء الا أنّه من اهل البهآء عند ربّه العزيز العليم طوبى لك يا عبد بما شريت رحيق البيان فى ايام ربك الرّحمن و توجّهت بوجهك الى المنظر الأكبر و سمعت النداء اذ ارتفع بالحقّ بين السّموات و الأرضين ضع كؤوس الابداع و خذ هذه الكأس التورآء باسم ربك الأبهى ثم اشرب منها رحيق الأصفى مرّة اخرى كذلك يأمرك ربك اذ استقرّ على العرش بسطان مبین لعمرى من شرب منه لا تحزنه اشارات الابداع و لا تمنعه مقالات الذينهم كفروا باللّه العلى العظيم كذلك اختصصناك بهذه العناية التى احاطت العالمين

جناب ملا آقا بابا

هو الأقدس الأعظم الأعلّى

ذكرى من توجّه الى وجهى و اقبل الى افقى و سمع ندائى و اجاب مولاه اذ اعرض عنه كلّ غافل بعيد انا دعونا الكلّ الى اللّه ولكنّ الناس اعرضوا و انكروا الا من شاء اللّه ربّ العالمين كم من عبد ناح فى الفراق و اذا اشرفت شمس الوصال من افق الظهور كفر باللّه الفرد الخبير طوبى لذى شمّ وجد عرفى و لذى بصر رأى افقى و لذى لسان نطق بثنائى و لذى علم سرع الى بحر علمى العزيز القديم

يا ايّها الناظر الى الوجه انا ذكرناك فضلاً من عندنا و نذكر الذين سرعوا الى رحيق البيان فى ايام الرّحمن و كانوا من الفائزين طوبى لنفس وجدت عرف قميصى و قامت على خدمة امرى و نطقت بثنائى الجميل انا نوصى الكلّ بالاستقامة الكبرى و نسأل اللّه بأن يؤيّدهم على ما اراد و يكتب لهم من قلم التقدير ما ينبغى لسلطانه العظيم طوبى لغنى افتقر فى سبيل اللّه و لقوى اخذه الضّعف بما ورد عليه من جنود الظالمين طوبى لمن صبر فى البأساء و الضّرآء حبّاً لله يشهد قلمى الأعلّى بانه من المخلصين لا تحزنوا عمّا ورد عليكم ان افرحوا بهذا الذكر الحكيم أنّه يذكركم بما تضوّع به عرف المحبوب فى العالم يشهد بذلك اسمى الأعظم الذى ينطق أنّه لا اله الا هو الفرد الغفور الكريم كذلك دلح الديك و نطقت حمامة الأمر ولكنّ القوم اكثرهم من الثائمين البهآء عليك و على ابيك الذى اقبل و على اخوانك الذين فازوا بعرفان اللّه فى يوم فيه فرغ من فى السّموات و الأرض الا من اتى اللّه بنور مبین و بشرهم بذكرى اياهم ليأخذهم الفرح الأكبر فى ايام ربهم العزيز الفريد

الأعظم الأبهى

ذكرى نار تشتعل به قلوب المخلصين و نور تستضيء به وجوه المقرّبين و مرّة تراه فراتاً قد علّق به حيوة العالمين و طوراً تراه على هيكل الانسان تبارك الرحمن الذى انزله بسُلطان مبین انّ الذين كفروا ارادوا ان يطفئوا هذا النور المشرق من افق مشيئة ربك العليّ العظيم لا وعمرى لا يقدر احد بذلك سوف ترى آثاره من كلّ الجهات أنّه لهو الحاكم على ما يريد قل بعد ارتقاء النقطة رفعا الأمر أنّه لهو المقتدر القدير لو يسترون النور فى البرّ أنّه يظهر من قطب البحر و يقول أنّى محيى العالمين لا تمنعه السحاب و لا حجاب الذين كفروا بيوم الدين طوبى لمن سمع و سرع و سكن و طار لكلّ نصيب فى لوح حفيظ ان اذكر ربك قل لك الحمد بما ذكرتنى يا محبوب قلوب العارفين

* * *

* * *

باسم محبوب يكتنا

رايحة احزان جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب فرح و بهجت از ظلم اهل طغيان من ملاّ البيان مسدود شده افّ لهؤلاء اين بسى مسلّم و واضح و مبرهن است كه هر ظهور قبلى ناس را بظهور بعد بشارت فرموده على قدر مقاماتهم و استعداداتهم بعضى باشاره و بعضى بتلويحات خفيّه و امّا ظهور قبل فوق آنچه تعقل و ادراك شود در نصيحت و تربيت اهل بيان جهد فرموده اند و مع ذلك وارد شد آنچه وارد شد يك كلمه ذكر ميشود و از اهل بيان انصاف ميطلبيم آيا در هيچ موضعى از مواضع كتب الهيّه ذكر شده در حين ظهور بعد در امرش توقّف نمائيد قل فاتوا به لا وربى العليم الخبير از اين فقره گذشته آيا در هيچ موضعى از مواضع بيان ذكر شده كه اگر نفسى بايات ظاهر شود انكار نمائيد و يا بر قتلش قيام كنيد و اگر در اين آيات احدى شبهه نمايد اين بعينه همان شبهه ايست كه در احيان ظهور مظاهر امر مطالع سجين نموده اند قسم بشمس معانى كه اگر آيات منزله بديعه انكار شود احدى قادر بر اثبات آيات قبل نخواهد شد و چون نقطه بيان روح ما سواه فداه ناظر باين ايام بودند و ما يرتكب به عبادت از قلم اعلى جز وصايات محكمه و نصايع متقنه و مواظب حسنه در ذكر اين ظهور جارى نشده كتاب اسماء نازل شد آخر فكر نمائيد كه مقصود چه بوده مخصوص كتاب اسماء ناميده اند و در آن الواح جميع اسماء را واحداً بعد واحد ذكر فرموده اند و تفسير نموده اند و بعد مظاهر اسماء را بمبدع اسماء وصيت فرموده اند يا قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما يغرد به ورقاء الأحزان فى هذا الزمان الذى ارتفع نداء الشيطان وراء نداء الرحمن لأننا وجدنا ملاّ البيان فى غفلة و خسران عظيم و نفسه المحبوب هنوز نفسى ملتفت نشده كه كتب الهيّه از هر قسمى نازل مخصوصاً كتاب اسماء بچه جهت نازل شده كذا نبتاكم عليم خبير

ولكن كجا است آذان صافيه تا ندائى كه از شطر احدى در كلّ حين مرتفع است اصغا نمايد و كجا است ابصار حديده كه انوار حكمتيه الهيّه را از كلمات مشرقه ادراك كند ظاهر شد قيوم بجمال معلوم و او است جمال تسع كه كل باو وعده داده شده اند مع ذلك روايح منتنه حسد و بغضا بريّه را بشائى اخذ نموده كه بالمرّه از نفحات رحمانى و روايح سبحانى در گريزند قل يا قوم لا تعقبوا الذين حقّت عليهم كلمة العذاب و يظهر من وجوههم قهر الله الملك المقتدر العليم الحكيم معلوم

نیست که اگر باین وصایا و مواعظ قلم اعلی حرکت نمیفرمود چه میکردند لا والذی جعلنی مستغنیاً عن العالمین بما آتانی بفضل من عنده که فوق آنچه کرده‌اند و اراده دارند ممکن نبوده و نخواهد بود و عجب است که آیات الهی را تلاوت مینمایند تالله یلعنهم منزلها و هم لا یسعون محبوب امکان مع وصایای محکمه متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر شده و بعد خواهد شد مع هر نفسی که حرمةً لأمر الله اعتنا نشد اظهار خلوص و عبودیت نموده‌اند ترضیعاً لأمر الله و در اطراف ناس را بخود میخوانند آن عمل سرّ و این عمل جهر قدری انصاف لازم است آخر این غلام با نفسی عنادی نداشته این بسی واضح است که بهر نفسی که اعتنا نشد لأمر الله بوده و اظهاراً لسلطنته و اعزازاً لکلمته خواهد بود هر نفسی که باین جهت غلّی داشته باو اظهار عبودیت نموده‌اند ضمراً لأمر الله و بغیاً علیه و احدی از احبّای الهی خالصاً لوجه مشرکین را از این اعمال شنیعه منع نموده آیا اثر نار الهیه در قلوب بریه باقی نمانده و آیا انوار مصباح احدیه در افتدۀ خلیقه تجلّی نفرموده چه شده که هیاکل نفوس از این نار مشتعل نشده‌اند و از این انوار مستضیء نگشته‌اند

بگو ای کاروانهای مداین عرفان جمال رحمن فجر صادق از افق سماء مشیت سبحان طالع شده تعجیل نمائید که شاید بجنود مقرّبین ملحق شوید البتّه هر چه خفیف حرکت نمائید احسن است بیندازید ثقل اشارات مؤتفکه را و بشطر احدیه توجّه نمائید قلم قدم میفرماید ناله و حنینم را نمیشنوید یا میشنوید و ادراک نمینمائید اگر قادر بر طیران در هواهای خوش معانی نیستید در هوای الفاظ طیران نمائید اگر آیات بدیعه عربیه این ظهور را ادراک نمیکنید در بیان فارسی که از قبل نازل فرمودم و کلمات فارسیه که در این ظهور نازل شده تفکر نمائید لکی تجدوا الی الحقّ سیبلا فوالذی اشتعل نار حبه فی قلبی علی شأن لا تخمدھا میاه اعراض العالمین که طلعت بیان مقصودی جز این ظهور نداشته روحی لنفسه الفداء ما قصر فی تبلیغ امری ولكنّ الناس هم مقصرون و مفرطون هر نفسی که یک ساعت خود را لوجه الله از حجابات و اشارات مقدّس کند و در آنچه از ملکوت الهی بلسان عربی و پارسی نازل شده تفکر نماید تالله ینقطع عن العالمین و ینوح لهذا المظلوم المسجون الغریب احجار صلبه از کلمه الهیه در ناله و حنیند و لکن بریه در غفلت عظیم اینست که در کتب الهیه از قبل نازل که از احجار انهار جاری و لکن از قلوب اشراق اثری ظاهر نه صدق الله العلیّ العظیم

بدان ای سایل که کلمه الهیه جامع کلّ معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور طوبی لمن بلغها و اخرج الالکئی المکنونة فیها اشراق کلمه الهیه را بمثل اشراق شمس ملاحظه کن همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربّانیه اشراق فرمود بر کل تجلّی میفرماید استغفر الله من هذا التّشبیه چه که شمس ظاهره مستمدّ از کلمه جامعه بوده فکر لتعرف و لکن اشراق شمس ظاهره بیصر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه بیصر باطن فوالذی نفسی بیده که اگر آنی مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و مفقود خواهند شد و اگر نفسی بیصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش را در کل مشاهده مینماید و هم‌چنین اگر باذن ظاهره توجّه نماید نداء اول الهی را در کلّ حین اصغا مینماید ندای الهی لازال مرتفع و لکن آذان ممنوع و اشراق انوار نیر آفاق ظاهر و لکن ابصار محجوب

ای لیبیب طبیب لازم که شاید باکسیر اعظم رمد ابصار را رفع نماید و نحاس وجود را ذهب نماید ای کاش از وجود بالغین عرصه عرفان محبوب عالمین وسیع میشد تا از حروف ظاهره کلمه علوم لانهایه ظاهر و تفصیل فرماید مرضی عارض ناس شده که رفع آن بسیار مشکل است الا لمن استشفی من الدریاق الأعظم و آن اینست که هر نفسی که بگمان خود فی الجمله رایحه عرفان استنشاق نمود حقّ را مثل خود فرض نموده و اکثری الیوم باین مرض مبتلا و این سبب شده که از حقّ و ما عنده محروم مانده‌اند از خدا بخواهید که قلوب را ظاهر و ابصار را حدید فرماید که شاید خود را بشناسند و حقّ را از دوش تمیز دهند و مقصود حقّ را از کلمات منزله ادراک نمایند و اگر امم بمقصود الهی فایز میشدند در حین ظهور محتجب نمیمانند

مع آنکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بحرفی از معانی آن فایز نگشتند چنانچه بالمره از مقصود محتجب و غافل بوده‌اند مع آنکه جمیع در کتاب الهی مذکور و مسطور کل محروم بشأنی که بعضی از مطالبی که نزد عامه بود نفوسی که خود را از خواص می‌شمرند از او غافل مثل کون قائم در شهر معروف و بشأنی در این قول ثابتند که هر نفسی قائل شده آن حضرت متولد میشود حکم قتل بر او جاری نموده‌اند

ملاحظه کنید خواص چه مقدار بعید و محروم بوده‌اند تا آنکه در سنه ستین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود مشهود گشت و هم‌چنین قیامت و ما یعلق بها که احدی برشخی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی بوده فایز نه و کل سراب را آب توهم نموده چنانچه مشاهده شد و از این مراتب گذشته از اصل عرفان محبوب عالمیان محتجب بوده‌اند و غبار وهم و طین ظنون جمیع بریه را از منظر احدیه منع نموده تا آنکه آمد مطهر اکبر و ناس را بکوشر اطهر غسل داد و بمنظر انور دعوت فرمود و بشارت داد حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد محسناتی بود که جمیع از آن غافل بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکتون بود و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه طلعات معانی مقتعه در عرفات کلمات الهیه از خلف حجاب بیرون آمدند هذا حق لا ریب فیه و اگر گفته شود از قبل بر سیل اجمال ذکر شده و آمد مبین و مفصل حق لا ریب فیه و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و کل بدیع است این قول هم صحیح و تمام است چه اگر حق جل ذکره بکلمه‌ئی الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد بان تکلم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم تفکرون در کلمه توحید ملاحظه کنید که در هر ظهوری مظاهر حق بان ناطق و جمیع بریه از ملل مختلفه باین کلمه طیبه متکلم مع ذلک در هر ظهور بدیع بوده و ابداً حکم بدع از او سلب نشده کلمه‌ئی که حق بان تکلم میفرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده میشود و نفحات حیات از آن کلمه بر کلّ اشیاء ظاهراً و باطناً مرور مینماید دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاهر آفایه و انفسیه ظاهر شود

و اینکه بعضی از ناس بیعضی از مطالب موهومه متکلم و بان افتخار و استکبار مینمایند جمیع عندالله مردود و غیر مذکور چه که فخر در عرفان حق و ثبوت و رسوخ و استقامت در امر الله است نه در بیانات ظاهریه چنانچه ظهور قبلم این مراتب را بیان فرموده فانظروا لتعرفوا مثلاً نفوسی که بذروه عرفان ارتقا نموده‌اند و نفوسی که در ادنی رتبه مانده‌اند عندالله در یک مقام قائم چه که شرافت علم و عرفان به ما هو علم و عرفان نبوده اگر منتهی بحق و قبول او شود محبوب و الا مردود کلّ الفاظ در آن ساحت در رتبه واحده مذکور مثلاً لو یقول ولدت کفوله لم یلد و لم یولد اگرچه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتها مقام عرفان انام است چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی و ارفع است ولکن این امتیاز هم نظر بقبول حق است و باراده او محقق شده چنانچه در کور فرقان و بیان مشیت الهیه بتزیه صرف و تقدیس بحت تعلق گرفته لذا در افئده عباد تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر و الا آن بحر قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزّه نظر باید باصل امر الهی باشد نه بعلو و دنو مراتب عرفان لفظیه که بین بریه محقق شده یا لیت کنت مستطیعاً باظهار ما هو المستور و عدم استطاعت نظر باحتجاب نفوس است و الا انه لهو الغنی الحمید وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی باری الیوم هر نفسی که تصدیق نمود بانچه از سماء مشیت الهی نازل او بمنتها ذروه عرفان مرتقی و فایز و من دون آن محروم و معدوم نسأل الله ان یوقنا و ایاکم علی الاستقامه فی هذا الأمر الّذی منه انقلب ملکوت الأسماء و اخذ السکر سکان مداین الانشاء الا الذین سبقتهم الهدایه من الله المهیمن القیوم

ای مقبل در آنچه از قلم اعلی جاری شده درست تفکر فرمائید تا ابواب علوم لانهای بر وجه قلبت مفتوح شود و خود را از دون حق غنی و مستغنی مشاهده نمائی و همچه بدانید که ظهور حق مخصوص است باظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابتّه بین بریه بلکه در حین ظهور کلّ اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لانتحصی شده و خواهند شد و باقتضای وقت و

اسباب ملكيته ظاهر میشود و در این مقام مجملی در جواب سؤال یکی از قسیسین نصاری که در مدینه کبیره ساکن است از سماء مشیت رحمن نازل و در این مقام بعضی از آن ذکر میشود که شاید بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغه الهیه که از ابصار مستور است مطلع شوند قوله تعالی

قد حضر کتابک فی ملکوت ربک الرحمن و اخذناه بروح و ريحان و اجبتاک قبل السؤال فکّر لتعرف و هذا من فضل ربک العزيز المستعان طوبى لك بما فزت بذلك ولو هو مستور فسوف يكشف لك اذا شاء الله و اراد و ترى ما لا رأت العيون يا ايها المتغمّس في بحر العرفان و الناظر الى شطر ربك الرحمن اعلم بأنّ الأمر عظيم عظيم انظر ثم اذكر الذي سمى ببطرس في ملكوت الله انه مع علو شأنه و جلاله قدره و عظم مقامه كاد ان تزلّ قدماه عن الصراط فأخذته يد الفضل و عصمه من الزلّ و جعله من الموقنين أنك لو تعرف هذه النعمة التي هدرت بها الورقَاء على افنان سدره المنتهى لتوقن بأنّ ما ذكر من قبل قد كمل بالحقّ و اذا يأكل في ملكوت الله من النعمة الباقية الأبدية و يشرب من كوثر الحقائق و سلسيل المعاني ولكنّ الناس هم في حجاب عظيم ان الذين سمعوا هذا النداء و غفلوا عنه أنهم لو كانوا عدماً لخير لهم من ان يتوقفوا في هذا الأمر ولكن ظهر ما ظهر و قضى الأمر من لدى الله المقتدر العزيز المختار قل يا قوم قد جاء الروح مرة اخرى ليتمّ لكم ما قال من قبل كذلك وعدتم به في الألواح ان كنتم من العارفين انه يقول كما قال و انفق روحه كما انفق أول مرة حباً لمن في السموات و الأرضين ثم اعلم بأنّ الابن اذ اسلم الروح قد بكت الأشياء كلها ولكن بانفاقه روحه قد استعدّ كلّ شيء كما تشهد و ترى في الخلاق اجمعين كلّ حكيم ظهرت منه الحكمة و كلّ عالم فصلت منه العلوم و كلّ صانع ظهرت منه الصنایع و كلّ سلطان ظهرت منه القدرة كلها من تأييد روحه المتعالی المتصرف المنير و نشهد بأنه حين اذ اتى في العالم تجلّى على الممكنات و به طهر كلّ ابرص عن داء الجهل و العمى و برئ كلّ سقيم عن سقم الغفلة و الهوى و فتحت عين كلّ عمى و تزكّت كلّ نفس من لدن مقتدر قدير و في مقام يطلق البرص على كلّ ما يحتجب به العبد عن عرفان ربه و الذي احتجب انه ابرص و لا يذكر في ملكوت الله العزيز الحميد و انا نشهد بأنّ من كلمة الله طهر كلّ ابرص و برئ كلّ غليل و طاب كلّ مريض و انها لمطهر العالم طوبى لمن اقبل اليها بوجه منير ثم اعلم بأنّ الذي صعد الى السماء قد نزل بالحقّ و به مرّت روايح الفضل على العالم و كان ربك على ما اقول شهيدا قد تعطرّ العالم بروجعه و ظهوره و الذين اشتغلوا بالدنيا و زخرفها لا يجدون عرف القميص و انا وجدناهم على وهم عظيم قل انّ الناقوس يصيح باسمه و النافور بذكره و يشهد نفسه لنفسه طوبى للعارفين ولكن اليوم قد برئ الأبرص قبل ان يقول له كن طاهراً و انّ بظهوره قد برئ العالم و اهله من كلّ داء و سقم تعالی هذا الفضل الذي ما سبقه فضل و تعالی هذه الرحمة التي سبقت العالمين

انك يا ايها المذكور في ملكوت الله استقدر من ربك قم و قل يا ملاء الأرض قد جاء محيي العالم و مضمّن النار في قلب العالم و قد ناد المناد في بريّة القدس باسم عليّ قبل نبيل و بشرّ الناس بلقاء الله في جنّة الأبهى و قد فتح بابها بالفضل على وجوه المقبلين و قد كمل ما رقم من القلم الأعلى في ملكوت الله رب الآخرة و الأولى و الذي اراده يأكله و انه لرزق بديع قل قد ظهر الناوقس الأعظم و تدقّه يد المشية في جنّة الأحديّة استمعوا يا قوم و لا تكوننّ من الغافلين انشاء الله خلقى ظاهر شوند که مقصود حقّ جلّ و عزّ را از بیانات ادراک نمایند و در کمال خضوع و خشوع در مراقبت امر الله و حفظ و صیانت آن از انفس مشرکه مردوده جهد نمایند انه على ما يشاء قدير و هر نفسی که بر شحی از کوثر بیان مرزوق شد ادراک مینماید که در ظهور نقطه بیان ظاهر شد آنچه لازال مستور بود و این ظهور و ظهور قبل بعینه ظهور ابن زکریا و روح است و در بعضی از الواح نازله ذکر شده ملاحظه فرمائید اینست آن ظهور که برای استعداد اهل عالم آمده هنگام فنای عالم و اهل آن رسید آمد آن کسی که باقی بود تا حیات باقیه بخشد و باقی دارد و مایه زندگی عنایت فرماید ثابت شد آنچه در بیان نازل شده این است آن جمال موعود که فرموده بعد از من میآید و پیش از من است او بود آن ندا که مابین آسمان و زمین بلند شد که مقامهای الهی

را درست نمائید و تعمیر کنید یعنی قلوب را و آن همان ندا بود که ابن زکریّا قبل از روح فرمود من آواز آن کسم که در بیابان ندا میکند که راه خداوند را درست کنید اگر افعی از امّهات متولّد میشد احسن بود از اینکه انسان متولّد شود و در ملکوت الهی باعراض معروف گردد طوبی للعقائم فویل للمرضعات

بگو قلم اعلی میفرماید ای گم‌گشتگان برّیه هوی مرا قبول ندارید و دعوی نموده‌اید نفسی را که بذکرم ناطق بوده قبول دارید دروغ میگوئید اهل ظلمتید و از صبح منیر در گریز اگر تقرّب جوئید البتّه در روشنائی اعمال مردوده نفسانیّه دیده شود وای بر نفسی که از این ایّام و ثمر آن غافلند عنقریب بر خود نوحه نمایند و نیابند نفسی را که تسلّی دهد ایشان را خوشا حال صدیقان که بصدق مبین فایز شدند خوشا حال عارفان که سبیل مستقیم الهی را شناخته‌اند و بملکوت او توجّه نموده‌اند خوشا حال مسروران و مخلصان که سراجهای قلوبشان بدهن عرفان نفس رحمن مشتعل و روشن شده و بزجاجات انقطاع از هبوب اریاح احزان و افتتان محفوظ مانده نیکو است حال قویّ‌دلان که از سطوت ظالمان قلوبشان ضعیف نشده و نیکو است حال بینایان که بر بقا و فنا هر دو مطلع شده‌اند و بشطر بقا توجّه نموده‌اند و از اهل بقا در جبروت اعلی مذکورند البتّه قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل بصرند بگو ای بندگان در هر صورت مقتول و مذبحید چه بسیوف امراض و چه بسیوف اهل اعراض در اینصورت اگر بشمشیرهای مشرکان در سبیل محبوب عالمیان کشته شوید احبّ و احقّ بوده چه که دینه نفس محبوب است این ثمر مرغوب را فراموش نکنید و از دست مدهید نیکو است حال درست‌کاران که از اعمالشان عرف قبول رحمن ساطع است بد است حال غمّازان و مفسدان و ظالمان اگرچه مابین عباد بعزّت و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلّت ناگهان و غضب بی‌پایان آن نفوس را اخذ نماید کلمه قبل بروح بدیع در جمیع احوال این زمان از افق فم مشیّت رحمن مشرق و آن کلمه‌ایست که به ابن یعنی روح خطاب فرمودم که بگو موسی برای دین و آیین آمد و ابن زکریّا برای غسل تعمید و من برای آن آمده‌ام که حیات جاوید بخشم و در ملکوت باقی درآورم بگو ای دوستان سارقان و خائنان در کمین گاهان مترصدند ای حاملان امانت رحمن غافل مشوید و لآلی حبّ الهی را از دزدان حفظ نمائید قسم بنیّر افق سماء معانی که اگر نفسی الیوم حجبات اوهام را خرق نماید نداء الهی را اصغا نکند نیکو است حال نفسی که اصنام و همیّه را بقدرت الهیّه شکستند و ندای رحمن را شنیده از مابین اموات برخاسته‌اند علیهم نجات الله مالک الأسماء و الصّفات

ای اهل ارض ندای رحمن مابین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم از اصغای کلمه الهی بنار حبّ مشتعل ولكن افسردگان در قبور غفلت و نسیان مانده‌اند حرارت آن را نیافته‌اند تا چه رسد باشتعال هم فی القبور خالدون قوموا یا قوم علی نصره الله قد جاءکم الّذی بشرکم به القائم و به ظهر الزّوال الأكبر و الفرع الأعظم و المخلصون بظهوره یفرحون و المشرکون بنار الغلّ یحترقون قل اقسامکم باللّه یا ملاء البیان بأن تنصفوا فی کلمه واحده و هی انّ ربکم الرّحمن ما علّق هذا الأمر بشیء عمّا خلق فی الأكوان کما نزل فی البیان و انتم فعلتم بمحبوبه ما فعلتم و لو علّق هذا الظّهور بشیء دونه ما فعلتم به یا ملاء الظّالمین هل من ذی اذن واعیه او ذی بصر حدید لیسمع و یعرف قل قد تبکی عین الله و انتم تلعبون یا من تحیر فیکم و من فعلکم ملاء عالون

ای دوستان من شما چشمه‌های بیان منید و در هر چشمه‌ئی قطره‌ئی از کوثر معانی رحمانی چکیده بیازوی یقین چشمه‌ها را از خاشاک ظنون و اوهام پاک کنید تا از شما خود در امثال این مسائل مسئوله جوابهای محکمّه متقنه ظاهر شود در این ظهور اعظم باید کل بلعوم و حکم ظاهر شوید چه که کلّ بریه بل کلّ اشیاء از هبوب لواقح الهیّه در این ایّام لاشبهیّه علی قدرها حامل فیوضات ربّانیّه شده‌اند در غیاب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستوره مکنونه نازل انشاءالله بیصر الهی در کلماتش نظر فرمائید لتعرف ما اردت و این سؤال را بعینه از روح نموده‌اند که ابن زکریّا آمد و ناس را بحق خواند و

غسل تعمید داد مقصود از ظهور او چه بوده و از این ظهور چه فرمود او آمد که برای من شهادت دهد و وفا فرمود بآنچه مأمور بود و من آمدم از برای اشتعال اهل عالم

یا ایها الناظر الی المنظر الأكبر احزان بمرتبه‌ئی رسیده که لسان رحمن از بیان ممنوع شده فوالله تبکی عینی و يتحرک لسانی و یکتب ما یخرج منها من کان قائماً تلقاء وجهی چه که اهل بیان بشأنی محتجب شده‌اند که اگر الیوم از نفسی خلاف آنچه لم یزل و لایزال حقّ جلّ شأنه بآن امر فرموده بچشم خود مشاهده نمایند قبول دارند مثلاً رئیس الأفاکین نوشته آیات در اول ظهور حجّت بوده و حال نیست بگو ای اهل بیان انصفوا بالله ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات عزّ صمدانی که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را ملاحظه کنید و خود حکم نمائید شما که بحکم حقّ و ما نزل من عنده راضی نشدید و لکن حقّ بحکم شما اگر بانصاف واقع شود راضی است که شاید چشمی بانصاف باز شود و الی الله ناظر باشد و این بسی واضح است که جمیع بیان تصریحاً من غیر تأویل مخالف این قول معرض بالله است مع ذلک باین جرئت من غیر ستر مخالفت کلّ بیان نموده و مینمایند و خود را ناصر بیان میدانند فوالله انّ البیان یوح منہم و یلعنہم

حال لوجه الله فی الجملة تفکر نمائید سبب اینکه باین جسارت در هتک حرمت کتاب الهی جهد نموده‌اند چیست این بسی معلوم و واضح است که سبب قبول بعضی از اهل بیان است و الا فوالذی انطقنی بالحقّ و اظہرنی لاثبات امره اگر مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت نمینمودند این از حکمهای اعظم الهی است که در بیان نازل شده بشأنی که سطری مسطور نه مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحاً و چه تصریحاً که در ظهور بعد توقّف نمائید و جز آیات نخواهید مع ذلک انکار نموده‌اند و امثال این امور عظیمه که جمیع میدانید عامل شده‌اند و نفسی اعتراض نموده و لکن باین مقرر که باختیار او کلّ کتب ناطق است نسبت داده‌اند که احکام بیان را نسخ نموده الا لعنة الله علی القوم الظالمین مع آنکه بنصّ بیان این ظهور مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذکر و ثنایش ناطق و بظهورش مبشّر و ما یظہر من عنده هو ما ظہر من ظهور قبله و من فرق هو مشرک کذاب و منکر مرتاب و از آیات گذشته اکثری از اهل ادیان از مقرر اقدس خارق عادات دیده‌اند علی شأن لا یذکر بالبیان فاسألوا المدینة و من حولها لیظہر لکم الحقّ و معلوم نیست که آن نفس معرض در خود چه قائل است لا و نفس البهآء لیس الا علی افک کبیر از حقّ بخواهید توفیق عنایت فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لأنّ هذا الأمر عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود لا یبقی الا من کان ناظراً الی المنظر الأكبر و منقطعاً عمّن فی السموات و الأرض حبّاً لله المقتدر العزیز الحکیم

الیوم یوم نصرت امر الهی است بر هر نفسی لازم که در کمال استقامت ناس را بشرط الهی دعوت نماید انشاء الله جهد بلیغ نمائید که شاید گمگشتگان بریّه نفس و هوی بافق قدس ابھی توجه نمایند از نفوس اثر محبوب بوده و خواهد بود چه که ثمر هر نفسی اثر او است نفس بی اثر مثل شجره بی ثمر در منظر اکبر مذکور لله ناطق شوید و لله تبلیغ امر نمائید باعراض و اقبال ناظر نباشید بلکه ناظر بخدمتی که بآن مأمورید من لدی الله اینست فضل اعظم و رستگاری ابدی و ثمر جاودانی و عنایت حقّ در کلّ احوال و مدد فیضش در کلّ اوان رسیده و خواهد رسید من کان له انه معه و یؤیّده بالحقّ و انه علی کلّ شیء قدير و البهآء علیکم یا احبائى بدوام ملکوتی و بقآء جبروتی

* * *

شرح عما از جذبۀ ما میریزد

سرّ وفا از نغمۀ ما میریزد

از باد صبا مشک خطا گشته پدید
وین نفعه خوش از جعده ما میریزد
شمس طراز از طلعت حق کرده طلوع
سر حقیقت بین کز وجهه تا میریزد
بحر صفا از موج لقا کرده خروش
وین طرفه عطا از جذبۀ ما میریزد
گنجینه حبّ در سینه فا گشته نهان
زین گنج محبت در وفا میریزد
بهجت مل از نظره گل شد ظاهر
این لحن ملیح از نغمه را میریزد
نقره ناقوری جذبۀ لاهوتی
این هر دو بیک نفعه از جو سما میریزد
دور انا هو از چهره ما کرده بروز
کور هو هو از طفحه ما میریزد
کوثر حق از حقه دل گشته هویدا
این ساغر شهد از لعل بها میریزد
یوم خدا از جلوه ربّ شد کامل
این نغز حدیث از غنه طا میریزد
طفع بهائی بین رشح عمائی بین
کاین جمله ز یک نغمه از لحن خدا میریزد
ماهی سرمد بین طلع منزّه بین
صدر ممرّد بین کز عرش علا میریزد
نخله طوبی بین رنه ورقا بین
غنه ابهی بین کز لمع صفا میریزد
آهنگ عراقی بین دفّ نوائی بین
کفّ الهی بین کز ضریه ما میریزد
طلعت لاهوتی بین حوری هاهوتی بین
جلوه ناسوتی بین کز ساحت ما میریزد
وجهه باقی بین چهره ساقی بین
رقّ زجاجی بین کز کوبه با میریزد
آتش موسی بین بیضه بیضا بین
سینه سینا بین کز کفه ما میریزد
نالۀ مستان بین سبزه بستان بین

جذبۀ هستان بین کز صحن لقا میریزد
وجهۀ هائی بین طرزۀ بائی بین
نظرۀ هائی بین کز کلک بها میریزد
طرح ظهور است این رشح ظهور است این
غنّ طیور است این کز عین فنا میریزد

* * *

سرور و ... حضرت زین ... علیه بهاء الله ... بلحاظ انور ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

روحی فداک دستخطّ انور اطهر که مورّخه ۲۵ شعبان بود در اسعد اوان وارد الحمد لله و المنة گوش جان باصغای نغمات و ترنّامات و تغرّادات حمامات ذکر و ثنای محبوب بیهمتا از اغصان و افنان شجره بیان و سدره تبیان آنحضرت فائز شد هنیئاً للسامعین و مفضلاً در ساحت اقدس معروض افتاد قوله تبارک و تعالی یا زین المقرّبین قد سمعنا ندائک و قرأنا کتابک و عرفنا ما فی قلبک من محبّة الله المهيمن القیوم و نذکر کلّ من جرى اسمه من قلمک هذا من فضلی علیک ان اشکر و قل لک الحمد یا اله الوجود و فی کلّ ذلك نکون ناظرّاً الیک و هذا من فضل ینبغی ان تشکره بدوام السّموات و الأرض لا بل بدوام اسمائی الحسنی لا بل بدوام نفسی المهيمنة علی کلّ شاهد و مشهود و کلّ ذاکر و مذکور کبرّ من قبلی احبّائی و ذکّهم من لسانی و زینهم بأثواب عنایتی و نورهم بأنوار بیانی المشرق المحبوب انتهى

آنچه در باره جناب آقا جمال ذکر فرموده بودید هذا ما نزل فی حقّه انا ذکرناه فی ملکوت سجنی و قبلنا منه ما عمل فی سبیل الله طوبی له بما سمع منع الله و اجابه فی ذلك لعمری انّ عمله خیر من اعمال اللّذین توجّهوا الی شطر العرش من دون اذن الله المهيمن المبین الحکیم بشره بذلك لتأخذه نفحات محبّة ربّه العزیز الکریم انا نذکره كما ذکرناه فضلاً من عندنا و انا الذاکر الخبیر انّ اللّذین یدعون حکم الله ورائهم اولئک اتبعوا اهواء انفسهم یشهد بذلك قلم ربّک العزیز المنیع انّ الأمر یدیه یقبل عمّن یشاء ما عمل فی سبیله و یقدّر لمن اراد ما ینفعه فی عوالم ربّک المقتدر القدير انتهى

در ذکر قطعۀ صغیره مرقوم فرموده بودند از حقّ جلّ و عزّ میطلبم دعای آنحضرت را مستجاب فرماید و خود آنحضرت

هم در ساحت اقدس بخدمت مشغول باشند

و اینکه در باره جناب حاجی کاظم مرقوم داشتند این ارض بسیار جمعیت شده و سبب اراجیف ناس گشته سی و پنج نفس علاوه بر نفوسیکه با جمال قدم هجرت نموده اند در اینجا جمع شده اند دیگر ملاحظه فرمائید در ارض سجن مع ضبقها و عدم اسبابها و نفاق اهلهما و اضطراب سکّانها چه واقع شده و میشود در این ایّام از ارض خاء اب جناب بدیع علیهما بهاء الله و یک ابنشان و شخص دیگر وارد و جناب مح مص علیه بهاء الله الأبھی و نفس دیگر و همچنین آقا علی از اهل ق و یک نفر دیگر و نفوس عدیده که خبر رسیده این ایّام وارد میشوند و اخت آقا حسین و ابنها و اخت دیگر و زوجها و همچنین نفوسیکه در اطراف ارض سجن هستند علی الاتّصال وارد میشوند دیگر خود آنحضرت میدانند که مردم خارج از این اجماع چه گفته و میگویند از حقّ میطلبم احبّای خود را مؤیّد فرماید بر اصغای اوامره و نهیه باری ذکر جناب حاجی کاظم لدی العرش

معروض کمال عنایت در باره او ظاهر فرمودند ای کاظم بمحبه الله مسرور باش و از نهیش محزون مباش حق احبای خود را دوست داشته و دارد و آنچه مقتضای وقت و مصلحتست بان امر میفرماید الحمد لله در ساحت اقدس مذکوری و بذکرش مفتخر از عدم اذن محزون مباش لعمری بیانی احلی من کلّ حلو و ذکری ارقّ من النّسیم بان راضی باش و حقّ منیع را شاکر معطی اجر لقا اوست و ساقی کوثر وصال او غم مخور با فرح تمام مابین انام بذکرش مشغول باش و لکن بالحکمة و السلام انتهى

و دیگر وجهیکه مرقوم داشته بودید که یکی از اماء ارسال داشته بتوسط جناب نبیل رسید و لکن حسب الامر از قبل این بوده که اگر وجهی برسد خدمت آنجناب بماند و بساحت اقدس معروض دارند تا حکم آن نازل شود و گز هم که ارسال شده بود رسید و همچنین منظومه جناب آقا صدرا قدری از آن وقتی مخصوص در ساحت اقدس عرض شد قبول فرمودند خدمت او را و انتشار آن معلق بانست که تمام او عرض شود و شمس اذن مشرق گردد و این قدر شغل هست که فی الحقیقه این بنده و صد مثل این بنده عاجز و قاصر است مگر بتأییدات حضرت محبوب

و اینکه در باره جناب آقا غلامعلی مرقوم داشته بودند که آنحضرت مسرور شده اند که بی اذن وارد نشده فرمودند اذن تمام آنست که از ارض مسکونه اذن حاصل نمایند و او بعد از حرکت از آن ارض باین اطراف اذن خواسته و وارد شده لذا بعضی از اذن در باره ایشان صادق است نه تمام آن و در فکر عیال و طفل خود هم هستند و لکن در حین ورود ناخوش احوال بودند و هوای سجن هم معلوم هنوز صحّت تمام نیافته انشاءالله باحکام الهی که در کتاب مبارک اقدس نازل شده باید عمل نمایند

و در باره حبیب به ناصر اخبار داده شد که هرچه مقصود اوست بانجناب اخبار دهد و دیگر در باره احمد ولی مرقوم داشته بودند عرض شد هذا ما نزل له قوله جلّ کبریا ان یا احمد قد حضر ذکرک لدى المظلوم و ذکرناک فی هذا السّجن العظیم قل یا احبائی لا تحزنوا بما ورد علیکم فی سبیل الله المقتدر المهیمن العزیز العلیم فانظروا الى القرون الماضیه و الأعصار الخالیة و ما ورد فیها علی اماناء الله و اصفیائه الذین دعوا الناس الى الله رب العالمین لعمری انّ القوم فی حجاب عظیم و خسران مبین شهد الله انه لا اله الا هو و الذین صبروا ابتغاء مرضاته اولئک اهل الهدی بین الوری یصلین علیهم اهل الفردوس و هذا المنظر الکریم یا احبائی لا تجادلوا مع احد تمسکوا بالمعروف فی کلّ الأحوال فاقروا ما نزلناه من قبل من لدن علیم حکیم سوف یرفع الله اسمائکم و اذکارکم رغماً للذین احتجبوا عن هذا الامر الذی به انار افق البیان و نظقت حمامة التّبیان الملک لله العلیم الخبیر

ای زین المقرّین اسامی نفوسیکه در عرایض شما مذکور بوده ذکر آن نفوس از قلم اعلی جاری شده و این نظر بفضلی است که بانجناب بوده و هست مثلاً اگر اشقی الناس الیوم بانجناب متمسک شود لدی الله مغفور و مذکور خواهد شد اگرچه بانهم شاعر نشود هر نفسی را مصلحت بدانند جواب منزله را باو برسانند و الا فلا دیگر چه رسد بکسانیکه بشرط الله توجه نموده اند و آنجناب ذکر ایشان را معروض داشته انتهى

و اینکه در ذکر جناب آقا محمد صادق علیه بهاء الله مرقوم فرموده بودید عرض ایشان معروض افتاد قوله عزّ کبریا ان یا احمد قد حضر ذکرک لدى المظلوم و ذکرناک فی هذا السّجن العظیم قل یا احبائی لا تحزنوا بما ورد علیکم فی سبیل الله المقتدر المهیمن العزیز العلیم سوف یرفع الله اسمائکم و اذکارکم رغماً للذین احتجبوا عن هذا الامر الذی به انار افق البیان و نظقت حمامة التّبیان الملک لله العلیم الخبیر

و دیگر عریضه جناب محمد امین چلبی از اهل صلاحیه معروض افتاد هذا ما نزل فی جوابه

هو المبیّن العلیم الحکیم

کتابت لدى المظلوم حاضر و آنچه در او مذکور مشاهده گشت جميع ناس ليلاً و نهراً بذكر حق مشغولند ولكن از حق محتجب در هر عصر و عهدهی که عرف قميص رحمن مابين اهل امکان متضوع شد اکثري از ناس باوهامات لايعنيه از مطلع نور احديه محروم ماندند چنانچه اليوم نفسیکه لوجه الله کل را بصراط مستقيم الهی دعوت نموده در این سجن اعظم حبس نموده‌اند ولكن حق جل و عزّ این سجن را قطعهئی از رضوان نموده و در کمال روح و ريحان بذكرش مشغولیم و از جميع عالم منقطع نموده و نشکره بذلک انه لهو الشاهد العليم الخبير و نسئله تعالى بأن يوفقک و يؤيدک على الاستقامة على امره انه وليّ المحسنين انشاءالله در جميع احيان و اوان از کأس محبتش بنوشند و بذكرش ذاکر باشند اينست افضل اعمال لدى الغنى المتعال انتهى

این جواب را آنجناب بخطّ خوشی بنویسند و ارسال دارند

و اینکه سؤال از حلق رأس شده بود که در کتاب اقدس نهی از آن شده و در سورة حجّ امر بان قوله تعالى جميع اليوم مأمورند بکتاب اقدس آنچه در او نازل اوست حکم الهی مابين عباد و حلق رأس از قاصدان بيت عفو شده اليوم اعمالیکه سبب ضوضاء خلق نشود باید کل بان عمل نمایند انتهى از ارض خاء جناب اسم الله الجواد عليه بهاء الله که در کر بلا ساکن بودند سؤال نمودند که اليوم عدم حلق رأس سبب ضوضاء خلق میشود و ابتلاي اصحاب و تکلیف خود را سؤال نموده بودند حکم شد که عمل ببعضی اعمال در ایام ارتفاع امر است و قبل از ارتفاع کل باید بحکمت عمل نمایند چه که هر نفسی معروف شود در بعضی بلاد باین اسم ناس اجتناب مینمایند و امر تبلیغ تعویق میمانند

و اینکه سؤال شده بود که در کتاب ایقان که باسم جناب خال عليه بهاء الله الأبهی معروفست ذکر خوف در حق حضرت موسی (ع) شده و در کتاب بدیع نفی خوف از انبیا عرض شد قوله تعالى یا زین آنچه در کتاب ایقان نازل در مقام امتحانات الهیه ذکر شده نظراً لرفع توهمات الناس فی هذا الظهور لذا آنچه در فرقان نازل نصّ آیه مبارکه من غیر تأویل و تفسیر ذکر شد و دیگر از تلویح آیه معلومست که آنچه موسی عليه بهاء الله فرموده در مقام اسکات خصم بوده چه که آنحضرت گفته‌اند که تو همانی که قتل نفس کردی و فرار نمودی آنحضرت رغماً لأنفهم مضمون آیه مبارکه را ذکر نمود و تصدیق فرمود من همانم ولكن بخلعت غفران مزین شدم و برسالت مفتخر گشتم و ذکر خوف و امثال آن از اموریست که قبل از بعثت واقع شده و از برای خوف بیاناتیست در آنمقام که تفصیل آن سبب تطویل میشود و آنچه در کتاب بدیع نازل انه لحق لا ريب فيه مشاهده در عمل آنحضرت بعد از بعثت نمائید انه لقوی امین ان یا زین ان استمع ما تکلم به منادی الطور فی هذا الظهور کنت غافلاً او کنت نائماً مرت علی نسمة الرحمن و ایقظتني عن النوم و اقامنی علی الصیحة او النداء بین الأرض و السماء مع آنکه عرف الرحمن و نسمة السبحان از او ظاهر شده و بلکه موجد آن بوده تفکر و کن من الشاکرین و امثال این بیانات در لوح سلطان و ما نزل لبعض العلماء ذکر شده و این نظر بضعف عباد فضلاً من عنده نازل شده و میشود لو يظهر و ينطق بما هو عليه لترى الناس من الميئين الا من شاء ربك

و دیگر ذکر اسم الله الأصدق عليه رضوان الله و بهائه فرموده بودند لدى العرش مذکورند و زیارتی هم مخصوص ایشان از قلم اعلى نازل ولكن تا حال اذن بارسال آن نشده انشاءالله هر وقت شد ارسال میشود بان فائز میگرددن طوبی له بما فاز و حضر و سمع نداء الله الملك العزيز الجميل و صعد الى الله بالروح و الریحان و شهد بذلک قلم الرحمن فی هذا المنظر المنير و دیگر محبوب معظم جناب اسم الله مهدی عليه بهاء الله الأبهی مدّتیست که مراجعت فرموده‌اند و در جوار ساکنند تکبیر آنحضرت را ابلاغ داشتیم و ایشانهم تکبیر ما لا نهاییه ابلاغ میدارند کتب و الواح ایشان که باتفاق جناب مح مص علیه من کلّ بهاء ارسال شده بود بایشان رسید و آنچه نزد جناب استاد علی اکبر است ذکر نمودند اگر بطور خوشی دادند فيها والا

فلا

و دیگر استدعای این عبد فانی از آنحضرت آنکه ذکر خلوص و فنا و تکبیر ابدع امنع ارفع اعلی از جانب خادم
بجمیع آقایان و دوستان آن ارض ابلاغ فرمایند انما البهَاء علی حضرتک و علی کلّ من حضر بین یدیکم و فاز بخدمتکم

خادم

۲۷ ذی قعدة سنه ۱۲۹۲

غصنین اعظمین امنعین و افنان الله بجواهر ذکر و تکبیر آنجناب را ذاکر و مکبّرند

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

حکیم الهی الّذی سمّی بالرّکن الأوّل من الاسمین الأعظمین بلحاظ انور ملحوظ دارند

هو الأقدس الأبھی

روحی لك الفداء نفحات قلمیة آن حضرت جميع اركان و اعراق را مهتّز نمود طوعاً لكأس شربنا منها رحيق المحبّة و السّرور و چون مشعر بر صحت مزاج حضرت عالی بود کمال بهجت و انبساط روی داد و تلقاء وجه معروض شد هذا ما تكلم به لسان العظمة نسأل الله بأن يؤيده في كلّ الأحيان و يقربه اليه في كلّ الأوان و يرزقه ما قدر له من لدى الرحمن أنّه لهو العزيز المنان اينکه مرقوم فرموده بودند و استفسار از بیانات الهیّه در مجلس شده بود آنچه در نظر این عبد باقی مانده عرض میشود لیلۀ اولی حین صلوة عشا بود که بمجلس پاشا تشریف بردند و در آن مجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جميع در کمال وحشت و اضطراب جمال قدم در صدر مجلس متکناً جالس و ابدأً تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس بشوری و مکالمۀ بین خود مشغول بودند و در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم روحی لثراب مقدمه الفداء احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخاسته معروض داشت که شما در محلّ دیگر تشریف ببرید چه که حال میخواهیم حضرات آخذین را استتطاق نمایم لذا جمال احدیّه در محلّ دیگر که بمجلس اداره موسوم است تشریف بردند و در آن محلّ غصنین اعظمین و آقائی آقا میرزا محمد قلی و آقا محمد علی اصفهانی و آقا محمد جواد و آقا محمد حسین ابن حاجی علی عسکر تلقاء وجه حاضر و بعضی از اهل سرایه از ضبط و غیره و الی ساعت سابعه در آن محلّ تشریف داشتند و متصلاً بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند که در نظرت هست آياتی که در لیلۀ قبل نازل شده و بعد آن آيات را بأعلى البیان تلاوت فرمودند و آن آيات اینست

بسمه الباقي الدائم العزيز العظيم

قد ماج بحر البلاء و احاطت الأمواج فلك الله المهيمن القيوم ان يا ملاح لا تضطرب من الأرياح ان فالق الأصباح معك في هذه الظلمة التي احاطت العالمين توكل على الله في كلّ الأحوال و لا تخف من هبوب عواصف البغضاء ان استعد بالله ربك المقدر العليم أنّه يحفظ من يشاء بسطان من عنده أنّه لهو العليم الحكيم في بحبوحة الظلمة كان الوجه مشرقاً بضياء احاط من في السموات و الأرضين أنا في تلك الحالة ندع البرية الى الله و لا يخوفنا اجتماع الذينهم كفروا بالله اذ اتى بأمر بديع قد سرق السارق ما نزل من لدى العرش و احضره لدى الذين يحكمون على العباد كذلك فعل ذاك المشرك البعيد قل مت بغيطك يا أيها الجاهل هل تظنّ أنك تسبقنا لا واسمى الذي به فاحت نفحات الروح على كلّ صغير و كبير أنا بلغنا الأمر بأيدى الرسل من لدنا أنا كنا قادرين ثم نشرناه بأيدى الذين اعرضوا أنّه لا يضره مكر الماكرين انّ الخناس حضر بكتابي بين الناس و ظنّ بذلك يهجمون على مطلع الأمر و يحتقر به شأن الله فيما سواه كذلك سوّلت له نفسه و حقت عليه كلمة العذاب من لدن

غالب محیط قل بذلك یرفع امره و ینتشر آیاته و یعلو هذا الذکر الذی به قدر کلّ امر حکیم یا لیت یجتمعون علینا العباد و یسفکون دائماً فی هذا السبیل المستقیم انا فدینا ما عندنا فی سبیل الله یشهد بذلك ما انا فیہ من البلیا و عن وراثتها قلم الذی به ثبت امر الله العزیز الحکیم قل ائی اكون منتظراً یوم الذی فیہ اری نفسی بین الأحزاب من جنود الظالمین تالله اذا یسمعون ما لا سمعوا من قبل و یرون ما لا رأّت عیون الذین سبقوا انّه لهُو الحاکم علی ما اراد و انّه لهُو القویّ القدیر قل یا ایّها الذباب هل تقدر ان تطیر مع الورقآء فی هذا الهوّآء الذی ما طارت فیہ طیور العالمین کلّ ما یرد علینا انّه رحمة لنا یشهد بذلك کلّ موقن بصیر تنوح الذرّآت لضرّاً و نحن فی فرح مبین قد اظهرنا السّرور من افق الأحزان انّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انتهى

و در آن احوال ابدأ بمأمورین اعتنا نفرمودند وجه مبارک متوجّه بحضرت غصن اعظم و حضرت غصن اکبر روحی لهما الفداء و بعضی احبّا که در خدمت حاضر بودند بوده بعد بحر بیان رحمن مّوّاج از جمله فرمودند قد اوحی الله تبارک و تعالی الی بعض انبیائه فی بعض وحیه و عزّتی و جلالی لأقطعن رجآء کلّ مؤمّل یؤمّل غیری و لأکسوّنهُ ثوب المذلّة بین النّاس و لأبعدنهُ عن فضلی و فرجی أ یؤمّل عبدی فی الشّدائد غیری و مفتاحها یدیی ما لی اری عبدی معرضاً عنّی و قد اعطیته ما لم یسألنی أ فأسأل فلا اجود کلاً أ لیس الجود و الکرّم لی أ لیس الدّینا و الآخرة یدیی ولو انّ کلّ واحد من اهل السّموات و الأرض سألنی مثل السّموات و الأرض و اعطیته ما نقص ذلك من ملکی علی قدر جناح بعوضة و امثال این بیانات که اکثری در نظر نیست متّصلاً از کوثر فم رحمن جاری بوده قد تعاطی اقداح البیان من خمر ذکر ربّک الرّحمن چه عرض کنم که در آن لیله مبارکه آیات قدرت و عظمت و سلطنت چه قسم جاری و سایل و نازل بوده کأنّ سلسبیل البیان بذل علی من فی الامکان و بحر الکرّم ترشّح علی الأمم و سرّ المجلّل بالسّرّ تجلّی علی من فی الغیب و الشّهود بسیار از بیانات ابدأ در خاطر این عبد نمانده بعضی که در نظر مانده عرض شد بعد در ساعت سابعه یکی از ضبّاط آمده جمال قدم و غصنین اعظمین و آقائی آقا میرزا محمّد قلی را بردند جمال قدم و حضرت غصن اکبر را در محلّی که جنب لیمان است و آقائی را در محلّ دیگر و حضرت غصن اعظم را در لیمان تحت حدید این عبد و سایر احبّا را در نفس سرایه در محلّ بسیار مظلّمی تحت حدید حبس نمودند در لیله ثانیه تلغراف از والی آمده محلّ جمال قدم را تغییر دادند در قبّه مرتفعه که فوق لیمانست تشریف بردند و آنوقت حین صلوة عشا بود و حضرت غصن اعظم و حضرت غصن اکبر و آقائی هم در حضور امنع اقدس و توقّف در قبّه سی و هشت ساعت و نیم بعد مجدّداً یوم خمیس ساعت چهار از نهار بسرایه طلب نمودند لأجل سؤال و جواب حین توجّه بمجلس لسان عظمت باین کلمه ناطق اخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول الله عن وراثکم ما لکم لا تفقهون این آیه مکرّر از لسان عظمت جاری و بعد از ورود پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند که ما مکلف بتفحصیم چه که سه نفس کشته شده‌اند و جمیع اهل بلد خائف و هراسان لذا باید بموجب قانون عمل شود گویا بیچاره از قانون هم اطلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند که موجب قانون اینست که این سؤالات بشود و نوشته گردد فرمودند انّه اظهر من الشّمس مجدّد سؤال شد فرمودند لا ینبغی ذکر الاسم فانظروا فی فرمان الدّولة الذی عندکم و بعد بکمال ملایمت عرض نمودند که خود شما بفرمائید

إذا جلس هیکل العظمة مستویاً علی السّریر و نطق بلسان القدرة و القوّة اسمی بهآءالله و مسکنی نور اذا فاعرفوا ثمّ توجّه وجه القدم الی المفتی و قال عزّ کبریائه لو عرفتم لأسمعناکم هدیورقآء العظمة علی غصن سدره الرّبّانیّة لیظهر لکم ما قال العبودیّة جوهره کنهها الرّبویّة فهت من حضر من کلمة الله الأبدیّ و بعد مخاطباً الی الكلّ فرمودند ما المقصود من هذا الاجتماع و السّؤال و الجواب لو تریدون لأعترف بما هو مقصودکم و رجآء قلوبکم لأنّی ما احبّ ان اكون فی الدّینا علی قدر ساعة و از آیات سور ملوک تلاوت فرمودند از جمله این فقره مبارکه ما مررت علی شجر الآ و خاطبه فؤادی یا لیت قطعت

لاسمى و صلب عليك جسدى فى سبيل ربى و فى اثناء البيان قد اخذ الاهتزاز اركان الرحمن ثم بعد ذلك قام القيام و توجه
جمال العلام الى محل آخر خارجاً عن المجمع

بارى اى آقاى من چه عرض نمايم عجايب روزى و عجايب وقتى بوده در بعضى از ناس شمس كلمه الله اشراق نموده
اظهار محبت نمودند فى الحقيقه اين عبد از ذكر بيانات رحمانى عاجز است صاحب مثنوى ذكرى نموده مناسب اين مقام
است

آن خطاباتى كه گفت آن دم نبى

گر زند بر شب برآيد از شبى

روز روشن گردد آن شب چون صباح

من نتانم گفت باز آن اصطلاح

خود تو داني كآفتاب اندر حمل

مى چه گويد با رياحين با دغل

هم تو ميدانى كه آن آب زلال

مى چه گويد با رياحين با نهال

بارى اين عبد از ذكر بيانات الهيّه و اصطلاحات ربّانيّه عاجز بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستاد كه به بيت مراجعت فرمائيد و
معذرت خواست از آنچه واقع شده فرمودند رجوع بحبس اولى است چه كه جمعى محبوسند بعضى تلقاء وجه حاضر شده
معروض داشتند كه حال اهل بلد در حركتند نمیتوان محبوسين را بيرون آورد چند يومى اگر توقّف شود بهتر است بعد مراجعت
به بيت فرمودند و آنوقت ساعت يازده از نهار بود ابتدای خروج از حرم الى انتهای ورود در حرم شصت و نه ساعت و نيم
منقضی شد توقّف در سرايه ليله اولى پنج ساعت و نيم محبس جنب ليमान هيچده ساعت و نيم حبس قبه فوق ليमान سى و
هشت ساعت و نيم توقّف در سرايه مرّه ثانيه هفت ساعت فى الحقيقه مشاهده شد كه مکتوب بسيار مطول شده لذا باين
مقدار اكتفا نمودم اگرچه نار حبّ هل من مزيد ميگويد و بهر وسيله كه هست ميخواهد ذكر نمايد و زحمت دهد بارى نسأل
الله بأن يوفّق حضرتك و هذا العبد و ساير الأحبّاء على ذكره و ثنائه انه على كلّ شىء قدير

و اينكه مرقوم فرموده بودند كه جناب محمّد مصطفى عليه بهاء الله سواد روزنامه بيروت را فرستاده بودند اصل آن از
بيروت نيست در لندره طبع شده تفصيل آنكه بعضى از اهل اروپا آمده و كمال جهد نموده كه تلقاء وجه مشرف شوند قبول
نشد ايامى در خدمت حضرت غصن اعظم روحى لثراب مقدمه الفداء بودند و بعد ببلاد خود راجع شده تفصيل را ذكر
نمودند و در روزنامهها طبع شد در بيروت روزنامه لندره كه بلسان انگليزى بوده عربى ترجمه نموده بعضى را طبع کرده اند و
بعضى را جرئت نموده كه ذكر نمايند خوفاً من الدوله چه كه در روزنامه اصل كه الآن نزد اين عبد موجود است از بلايائى
وارده هم نوشته اند و هم چنين از پروسيه روزنامه آمده در آنجا هم تفصيل ذكر نموده و اظهار داشته اند كه چگونه دولت عليه
بمقتضای اين امر قيام نموده بلكه در صدد اذيت برآمده كلّ نزد اين عبد موجود است ولكن بعد از مقدمه جديده نفس خييشى
از اهل اين ارض مکتوبى بمدير مطبعه بيروت فرستاده و آن بيچاره من غير اطلاع در نجاج طبع نموده اگرچه بزعم خود آنچه
نوشته عداوة نوشته ولكن فى الحقيقه بلغ الأمر و لا يفقه در اين مقام آيه مباركه نازل انا بلغنا الأمر بأبأدى الرّسل من لدنا انا كنا
قادرين ثم نشرناه بأيدى الذين اعرضوا انه لا يضره مكر الماكرين

ديگر مستدعى از آن حضرت آنكه عرض فنا و نيستى و خلوص اين عبد فانى را خدمت هر يك از احبّ ابلاغ فرمائيد
مخصوص جناب زين المقرّبين و جناب حاجى عبدالمجيد و جناب آقا محمّد رضا و آقا محمّد صادق و آقا عبدالله كلّ را تكبير

ابدع ابھی القا فرمائید اغصان سدرۃ الہیہ بذکر بدیع منیع آن حضرت را ذاکرند و همچنین احباً بعرض خلوص ما لا نہایہ
مصدع انما الروح والعز و البہاء علیکم و علی من معکم و یحبکم

خادم الله

مورخہ ۲۰ صفر

بسم الله الأقدس الأعز الأبهی

روحی و نفسی لک الفداء کتاب مبارک کہ بطراز حبّ محبوب عالمیان مزین بود این خادم فانی بزیرت آن فائز حمد خدا را کہ در این سجن اکبر بنفحات حیّہ کہ از شطر مقربان درگاہ احدیہ در مرور است مسرور میفرماید خدای واحد شاهد است کہ در کلّ احیان ذکر آن حضرت در قلب و لسان بوده و هست و آنچه مشعر بر صحت مزاج سرکار عالی بود مایہ بہجت بی اندازہ شد و آنچه در ذکر بعضی از اعمال مدعیان محبت مرقوم فرمودہ بودند سبب احزان لانہایہ گردید چہ کہ آن حضرت میدانند کہ اعمال قبیحہ سبب احتجاب شدہ و اکثر از بریہ را از شاطی احدیہ محروم نمودہ در کلّ الواح حقّ متعال احبّای خود را بتقدیس و تنزیہ خواندہ و جمیع را از فساد و نزاع و جدال و اکل اموال ناس منع فرمودہ چنانچہ در یکی از الواح منیعہ نازل کہ معنی پارسی آن اینست کہ میفرماید اہل بہاء نفوسی هستند کہ اگر بر مداین ذہب مرور کنند نظر التفات بآن نمایند و اگر جمیع نساء ارض باحسن طراز و ابدع جمال حاضر شوند بنظر ہوی در آنها نظر نکنند خود آن حضرت میدانند کہ چہ مقدار در این مقامات از قلم مالک قدم نازل شدہ معذلک اینست کہ مشاہدہ میفرمائید کہ باعمال خبیثہ ردّیہ کفایت نمودہ بسدّ طرق مشغول شدہ اند و عجبست کہ امثال آن نفوس خود را بحقّ نسبت میدهند نسأل اللہ بأن یوفق الکلّ علی ما یحبّ و یرجعہم الیہ تائبین خاضعین خاشعین متوجّہین منقطعین اّنه ہو التّواب الرّحیم و همچنین جمیع را بحکمت امر فرمودہ اند معذلک اکثری عمل نکرده اند اگر احبّای الہی بآنچہ مأمور شدہ عمل مینمودند رأیت کلّ القلوب منقلباً الی قبلۃ العالمین و کلّ الوجوه متوجّہاً الی وجہ ربّک العزیز الحمید

بعد از وصول نامہ آن جناب وقتی از اوقات مناسب مقام در محضر اقدس حاضر شدہ آنچه مرقوم فرمودہ بودند بتمامہ معروض داشتم آثار حزن از وجہ مبارک مشہود گشت این کلمات محکّمات از مشرق امر مالک اسماء و صفات اشراق فرمود قولہ جلّ اجلالہ و عزّ بیانہ ای ذبیح در اکثری از الواح الہیہ از قلم امریہ نازل و جمیع احبّای الہی را وصیت فرمودیم کہ ذیل مقدّس را بطین اعمال ممنوعہ و غبار اخلاق مردودہ میالایند و همچنین وصیت فرمودیم کہ بما نزل فی الألواح ناظر باشند اگر وصایای الہیہ را کہ از مشرق قلم رحمانی اشراق فرمودہ بگوش جان میشنیدند و باصغای آن فائز میگشتند حال اکثر من فی الامکان را بخلعت ہدایت مزین مشاہدہ مینمودی ولکن قضی ما قضی حال کرۃ اخری در این ورقہ بیضا لسان قدم در این سجن اعظم میفرماید ای احبّای حقّ از مفازہ ضیقہ نفس و ہوی بفضاہای مقدّسہ احدیہ ہشتابید و در حدیقہ تقدیس و تنزیہ مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیہ کلّ بریہ بشاطی عزّ احدیہ توجّہ نمایند ابدأً در امور دنیا و ما یتعلّق بہا و رؤسای ظاہرہ آن تکلمّ جایز نہ حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاہرہ را بملوک عنایت فرمودہ بر احدی جایز نہ کہ ارتکاب نماید امری را کہ مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواستہ مداین قلوب عباد بودہ و احبّای حقّ الیوم بمنزلہ مفاتیحند انشاء اللہ باید کل بقوت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حقّ کہ در جمیع زبر و الواح از قلم فائق الأصباح جاری شدہ و

همچنین با ناس بمدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را امناء الله فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمانی طیر اوامر حقّ در طیرانست و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا بأجنحة الایقان فی هواء الّذی جرى من قلم ربّک الرّحمن ای ذبیح نظر باعمال حقّ کن و قل تعالی تعالی قدرته الّتی احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاعه الّذی علا علی الخلائق اجمعین تعالی تعالی مظلومیته الّتی احترقت بها افئدة المقرّیین مع آنکه بیلایای لایحصى در دست اعدا مبتلا جمیع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم آنچه را که ارادة الله بآن تعلق یافته بود لیلعلموا الأمم انّ البلاء لا یمنع قلم القدم انه یتحرّک باذن الله مصوّر الرّم حال مع این شغل اعظم لایق آنست که جمیع احبّاً کمر خدمت محکم کنند و بنصرت امر الله توجّه نمایند نه آنکه بارتکاب امور شیعه مشغول شوند اگر قدری در افعال و اعمال ظاهره حقّ مشاهده نمائی لنتخرّ بوجهک علی التراب و تقول

یا ربّ الأرباب اشهد أنّک انت مولی الوجود و مرّبی الغیب و الشّهود و اشهد أنّ قدرتک احاطت الکائنات لا تخوّفک جنود من علی الأرض و لا تمنعک سطوة من علیها و اشهد أنّک ما اردت الّا حیاة العالم و اتّحاد اهله و نجاة من فیه

حال قدری تفکرّ نمائید که دوستان حقّ در چه مقام باید حرکت نمایند و در چه هوا طیران کنند ان اسأل الله ربّک الرّحمن فی کلّ الأحيان بأن یوقّهم علی ما اراد انه لهو المقتدر العزیز العلام ای ذبیح ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست بلکه ضرّ اعمالیست که احبّای حقّ بآن عاملند و آن را نسبت بحقّ میدهند هذا ضرّی و نفسه المهیمنة علی العالمین و ضرّ اکبر دیگر آنکه هر یوم یکی از اهل بیان مدّعی امر شده و بعضی متمسک بغصنی از اغصان و بعضی مستقلاً گفته‌اند آنچه گفته‌اند و عاملند آنچه عاملند ای ذبیح لسان عظمت میفرماید و نفسی الحقّ قد انتهت الظّهورات الی هذا الظهور الأعظم و من یدّعی بعده انه کذاب مفتر نسال الله بأن یوقّقه علی الرجوع ان تاب انه لهو التّواب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انه لهو المقتدر القدیر مشاهده کن که اهل بیان آنقدر ادراک نموده‌اند که مظهر قبلم و مبشرّ جمالم آنچه فرموده ناظرأ الی الظهور و قیامه علی الأمر فرموده و الّا و نفسه الحقّ بکلمه‌ئی از آنچه فرموده تکلمّ نیمینمودند این جهّال امر غنیّ متعال را لعب اطفال دانسته‌اند هر روز بخیالی حرکت مینمایند و در مفازه‌ئی سایزند لو کان الأمر کما یقولون کیف یستقرّ امر ربّک علی عرش السکون تفکرّ و کن من المتفرّسین تفکرّ و کن من المتوسّمین تفکرّ و کن من الرّاسخین تفکرّ و کن من المظمّنین علی شأن لو یدّعی کلّ البشر بکلّ ما یمکن او فوکه لا تتوجّه الیهم و تدعهم عن ورائک مقبلاً الی قبله العالمین لعمری انّ الأمر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم طوبی لمن نذ الوری عن ورائه متوجّهاً الی وجه الّذی بنوره اشرفت السّموات و الأرضین ای ذبیح بصر حدید باید و قلب محکم و رجل نحاس شاید تا بوساوس جنود نفسیه نلغرد اینست حکم محکم که باراده مالک قدم از قلم اسم اعظم جاری و نازل شده ان احفظه کما تحفظ عینک و کن من الشّاکرین در لیالی و ایام بخدمت حقّ مشغول باش و از دوش منقطع لعمری ما تراه الیوم سیفنی و تجد نفسک فی اعلی المقام لو تکن مستقیماً علی ما امرک مولاک انّ الیه منقلبک و متواک انتهى کلمات الله

آنچه از بلایای وارده که بر آن حضرت وارد شده و مرقوم فرموده بودند از جهتی حزن فوق طاقت دست داد و از جهتی سرور زیاده از حدّ اما حزن بعلت آنکه بر حسب ظاهر بر آن حضرت امور مختلفه و بلایای کثیره وارد شده و اما السرور بسبب آنکه این عبد بیقین میدانند که عنقریب نفوس غافله نائمه بعد از شعور و انتباه جمیعاً باسم شما ذاکر شوند و بما ورد علیک ینوحون و ینکون ولكنّ الآن لا یشعرون و علاوه بر این در محنت و زحمت و بلایا با حقّ شریک بوده‌اید و جمیع شداید را لأمر الله حمل فرموده‌اید قسم بحقّ این مقامیست که بقلم ذکرش بانتهای نرسد و بیان ختم نشود نسال الله بأن یجعلک متمسکاً به و منقطعاً عن سواه و ناطقاً بذکره و ثنائه بین العباد و آنچه از پریشانی مرقوم فرموده بودند معلومست مال بتاراج رفته و نفس بشداید و محن مبتلا شده از خدا میطلبیم که در جمیع احوال آن حضرت را اعانت فرماید انه علی کلّ شیء قدیر

چندی قبل مبلغ پنجاه تومان حواله فرمودند برات و نوشته این عبد حسب الأمر الأقدس بشخص معهود نوشته و بجناب حسین از اهل یاء داد که بآن شخص بدهد و آن بشما برساند انشاءالله میرساند آن حضرت در جمیع حال بخدمت حق مشغول باشند اصلاح جمیع امور باین امر اعظم بوده و خواهد بود چه ظاهراً و چه باطناً روحی لحنک و بلائک و غربتک الفداء لوحی که مخصوص جناب عن دل ی ب علیه بهاء الله ذکر فرموده بودند از مطلع وحی نازل و ارسال شد کمال عنایت در باره ایشان از افق شمس قدم مشرق و مضيء است طوبی له ثم روحا له ان رأیته کبر من قبل هذا الفانی علی وجهه نسأل الله بأن یحفظه و یجعلہ مستقیماً فی امره انه لهو الغفور الرحیم انما البهَاء علیک ثم الذکر علیک ثم الروح علیک و علی من نسبه الله الی حضرتک

* * *

بسم الله الأمنع الأقدس الأعزّ الأبھی

روحی و نفسی لك الفداء یا روحا بما فاحت نفحة الروح عن جهة قریک و تضرّعت رائحة قميص وصلک و اهترّ بها هذا العظم الرّمیم کتاب جلیل آن طلعة جمیل که باکلیل کبریا و عظمت و تجلیل لاسم ربنا البهیّ الأبھی مزین بود چون افسر روحانی زینت بخش سر این فانی آمد و نفحات قمیص تقدیس از کلمات مقدّسه از اشارات عرضیه و دلالات انفس موهومه استنشاق شد العظمة لله ثم القدرة و القوّة و السلطنة لله که باشارة من اصبع قدرته خرق فرمود حجبات مجلّله باسماء را و لو اراد و اشار اشاره اخرى عن انملة المقدّسة الأخری لارتفع ملکوت الأسماء بأسرها و لاهوت الذوات بحقیقتها اذا ظهرت كلمة البقاء لله المقتدر البهیّ الأبھی و بعد بهمین اصبع منیع خلق فرمود خلق بدیع را که اگر جمیع ابداع و اختراع هیاکل اسماء شوند و بخواهند حرفی از احرف کتاب انشاء بغير عمّا نزل من قلم الله الأبھی تکلم او تفوه نمایند جمیع را معدوم بحت و مفقود صرف شمرند تعالی تعالی قدرة ربنا المهیمن العزیز القدير لله الحمد که آن جناب تلقاء منظر اکبر از انفس قویّه مستقیمه ظاهرند و بطراز خلق آخر مزین نسأل الله بأن یظهر من اثر استقامتک انفساً قویّة و ارجلاً مستقیمه لیستقیمن علی الأمر و ینصرنّ الرحمن بسیوف البیان انه علی کلّ شیء قدير

و اینکه از قبل اذن لقا خواسته بودند این عبد شهادت می دهد که در جمیع احیان حکم قرب و لقا در باره آن جناب ثابتست حال ایامیست که کل باید جمیع امور را در خدمت امر مصروف داریم و بتبلیغ مشغول شویم الحمد لله که حقّ سبحانه آن جناب را مؤید و موفق فرموده و بخدمات امر مشغول بوده و هستند نفسی لهمتک الفداء

و در باره احبای ارض س و م که از قبل و بعد مرقوم فرموده اند ذکر کل تلقاء عرش مذکور و اظهار عنایات لانهایه مخصوص کل عن مشرقها ظاهر جمیع تحت لحاظ مرحمت و نظر عنایت بوده و هستند و الواح الله هم از سماء مشیت نازل و انشاءالله بتدریج ارسال میشود و کل از بحر فیض لایزال مرزوق میگردند عرض خلوص و فنا و تکبیر این عبد فانی را خدمت کل برسانید روحی لهم الفداء بما اقبلوا و عرفوا ثم آمنوا و ایقنوا بالله نسأل الله بأن یستقیموا علی حبّ الله و امره و یكوننّ من الثّابتین در لوح آن جناب جمعاً بلسان قدم ذکر شده اند تکبیر حقّ را بجمیع برسانید عرایضی که بهمراه جناب آقا شیخعلی علیه بهاء الله بوده سببی واقع شده و در مدینه کبیره کل را محو نموده بودند و فی الحقیقه بحکمت رفتار کرده اند آن جناب تفصیل را باهل خاء مرقوم دارند دو لوح مخصوص جناب آقا سیّد محمد رضا و آقا سیّد ابوطالب یک سنه متجاوز بود که نازل شده بود و نرسید حال ارسال شد برسانند عدد واحد الواح منیعه نازل بعضی من غیر اسم ارسال شد آن جناب ملاحظه فرمائید و باقتضا برسانید و جمیع را بظهورات عنایات نامتناهی الهی و اشراقات شمس مرحمت ابهائی مستبشر و مسرور و منور فرمائید

اغصان سدره مبارکه الهیّه و افنانها و اثمارها و اوراقها کل بذکر و ثنا و تکبیر ابداع ارفع آن جناب را ذاکرند و دیگر عرض خلوص و وداد و تکبیر این عبد فانی را خدمت جناب والد و والده علیهما بهاء ربّهما برسانید و هم چنین جمیع متعلّقین و منسوبین و کلّ من یتشرّف بحضورک کل را بعرض خلوص و تکبیر لایحصى مصدّع انشاءالله کل از تأثیرات انفاست قدسیّه و نفحات روحیّه آنحضرت بر صراط امر ثابت و مستقیم باشند بشأنی که دلالات افکیّه و اشارات شرکیّه انفس معرضه ایشان را منع نمایند و محتجب نسازد تالله یا محبوبی انّ الأمر عظیم و اعظم فوق کلّ عظیم بل اعظم من ذلك وربک العلیّ العظیم

و دیگر حسب الامر آن جناب باید در این سفر بسیار بحکمت رفتار فرمائید و تأکید بلیغ در این امر فرموده اند انشاءالله معمول داشته و خواهند داشت و دیگر از امور وارده آنکه نفسین و اختهما در ارض سرّ باعمالی ظاهر شدند که مثل آن والله الذی لا اله الا هو در ابداع شنیده نشده و اذا انهاهم الله عمّا عملوا اعرضوا و اعترضوا الی ان کفروا بالله مالک یوم الدین در جمیع ایام و لیالی بما نهوا عنه مشغول قد استهزؤوا برسول الله و سفرائه و ظهر منهم ما نوح به سکّان الفردوس و الذین طافوا حول عرش ربّک العزیز الکریم ابدأ متدین بدینی نبوده و نیستند و لکن در ارض سرّ سرّاً باعراض و اعتراض مشغول بودند الی ان رأى النّصر قهر ربّه تاب حین الموت و غفر الله انّ ربّک لهو الغفور الرّحیم و بعد ارتقائه حضر رضا قلبی و تاب انّ ربّک لهو التّوّاب ذو الفضل المبین اگرچه نفاق باطنش معلوم بود و لکن نظر بسبقت رحمت و احاطه فضل ستر میفرمودند تا آنکه باین سجن وارد در اغوای بعضی جهراً مشغول شد چه که حقّ را مظلوم و مسجون یافت شرب الخمر جهراً و اخته تشرب و تحضر لدى الوجه کذلک ورد علی المحبوب قد ذکرت لحضرتک لتکون من المطّلعین و این از احسن اعمالشان بوده نعوذ بالله من اعمالهما الأخری و چون طغیان و بغی و کفران بمنتها رسید اطردهما الله و ترکهما فی عذاب الجحیم و ذهب و قال ما لا قاله الأوّلون افّ لهما و لوفائهما آنچه آیات الهیّه که نزدشان بود بعضی هم مجعولاً بآن ملحق نموده باهل این بلد داده اند و فتنه بزرگی برپا نموده اند و لکن ضلّ سعیمهم فی الحیوة الباطلة انه لهو الحاکم علی ما یرید جمیع اعمال شنیعه خود را بحقّ نسبت داده اند مشاهده فرمائید مع رحمت کبری و فضل محیط الهی چگونه طغیان نموده اند که آنچه طلب عفو نمودند مقبول نشد لذا خائباً خاسراً راجع و حال بشیطان متّحد شده اند لعنة الله علیهم مع آنکه آن نفوس از ابلیس و اتباعش چه مکاتیب در ارض سرّ نوشته و باطراف فرستاده اند باری ای محبوب من بیغضی ظاهر شده اند که شبه آن ظاهر نه بجمیع انبیا و مرسلین معاندند نسأل الله بأن يأخذهم بعدله انه لهو العزیز القدیر

و دیگر آنکه مدّتی بود که از سماء مشیت آیات نازل نه و باب لقا مسدود و طلعة مقصود وحده در بیت جالس چند روزیست سحاب عنایت مرتفع و امطار رحمت نازل انشاءالله از بعد هم الواح منیعه از شطر الهیّه ارسال خواهد شد لتقرّ بها عینک و عیون العارفین و الحمد لله ربّ العالمین و دیگر در باب نفس مطروده بجناب آقا میرزا حسین علیه بهاء الله هم مجملی نوشته شده ملاحظه خواهند فرمود و دیگر از قبل این عبد تکبیر منبع بجناب آقا میرزا سید حسین من اهل تاء و فاء برسانید و تفصیل بایشان بنویسید که مطّلع باشند و الرّوح و العزّ و القدس و البهّاء علی حضرتک و من معکم من اهل البهّاء

در اکثری از الواح منزله پاریسیّه و عربیّه تلویحاً و تصریحاً از قلم مالک ایجاد نهی عباد از توجّه باین شطر نازل و بسیار تأکید و تهدید و تحذیر در حکم محکم من لدن عزیز قدیر شده آن جناب باید مخصوصاً نهی نمایند و نگذارند احدی توجّه باین سمت نماید چه که ضرر کلّی در او مشهود در لوحی از الواح منیعه پاریسیّه نازل قوله جلّ اجلاله احبّای الهی را از توجّه باین شطر منع نما بگو ای دوستان ضرر ذهاب و ایاب باصل شجره وارد ایاکم ان تتجاوزوا عمّا حدّد فی الكتاب انه لهو العظیم الخبیر و امثال این فقره مبارکه و اشدّ و اعظم از این در مواضع متعدّده نازل و لکن بهمین یک فقره اکتفا رفت انشاءالله جمیع باید از حقّ جلّ شأنه توفیق طلب نمائیم که بامرش عامل شویم و در سبیل رضایش سالک گردیم انه ما یحکم لعباده شیء الا و هو خیر لهم عن ملکوت السموات و الارضین و الحمد لله ربّ العالمین

دو عریضه در پاکت است این عبد معروض داشته باسمین علیهما بهآء اللہ برسانید

* * *

سؤالاتی که در احکام الهیّه نموده بودند عرض شد از مطلع عنایت این جواب مشرق و لائح قوله جلّ کبریائه جناب زین‌المقرّین انشاء اللّٰه بعنایة اللّٰه در کلّ عوالم فائز باشید سؤالات شما لدى العرش مقبولست چه که منفعت کلّ خلق در اوست و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات الهیّه سؤال نمائی انا جعلناک مطلع الخیر للعباد باید در کلّ احیان ناس را باحکام الهیّه امر نمائید که شاید به ما امر به اللّٰه و ما ینتفع به انفسهم فائز شوند اگرچه نفوسیکه تابع اوامر الهی باشند کم مشاهده میشود چنانچه جمعی حال در بلدان بنور ایمان فائزند و لکن به عمل بما نزل من عنده هنوز فائز نگشته‌اند مگر قلیلی و از قبل بانجناب نوشتیم که اگر حقوق اللّٰه را ادا مینمودند عباد آن ارض آسوده بودند قبل از حکم نفسی مکلف نبوده و قلم اعلی در سنین معدوده در انزال احکام و اوامر توقّف نموده و این نظر بفضل الهی بوده و اگر اهل امکان بشمرات ما انزله الرحمن عارف شوند کل بامرش قیام نمایند و بآنچه فرموده عامل شوند و لکن نظر بحکمیتیکه در الواح اللّٰه نازل شده بعض احکام که الیوم سبب ضوضای ناس و علّت احتجاج خلق است اگر ترک شود لا بأس و اما اعمالیکه سبب اعراض و اشتها نیست مثل اذکار و ادای حقوق و امثال آن البتّه کل باید بان عامل شوند و در باره زکوة هم امر نمودیم کما نزل فی الفرقان عمل نمایند انشاء اللّٰه در این آیام بعض از آیات کتاب اقدس بلسان پارسی بیان میشود و در ضمن بعضی از احکام که نازل نشده ذکر خواهد شد ان ربک فی کلّ الأحوال اراد خیر احبائه و یعلمهم سبیلہ الحقّ الواضح المستقیم

اینکه مرقوم فرموده بودند که این بنده نوشته که حقوق اللّٰه هر صد مثقال نوزده مثقالست چه از ذهب و چه از فضّه و چه از اشیای موجوده و فرموده بودید که از این همچو مفهوم شد که این حقّی است که در مال میّت تعلق میگیرد و بعد از ادای آن سایر اموال تقسیم میشود قوله عزّ کبریائه قلم اعلی میفرماید نصاب حقوق اللّٰه نوزده مثقال از ذهبت بعد از بلوغ باین مقدار حقوق تعلق میگیرد و اما فضّه بعد از بلوغ او باینمقام قیمه لا عدداً و کذلک فی سائر الاشیاء و اما حقوق اللّٰه یکمرتبه تعلق میگیرد مثلاً شخصی مالک شد هزار مثقال از ذهب را و حقوق آنرا ادا نمود بر آن مال دیگر حقّ اللّٰه تعلق نمیگیرد مگر بر آنچه بتجارات و معاملات بر او بیفزاید و بحدّ نصاب برسد یعنی منافع محصوله از آن در این صورت به ما حکم به اللّٰه باید عمل شود الا اذا انتقل المال الی ید اخرى اذا یتعلّق به الحقوق کما تعلق اول مرّه در اینوقت حقوق الهی باید اخذ شود از حقّ جلّ جلاله بخواهید که احبّای خود را موفّق فرماید تا کل از بحر رضای الهی که سبب و علّت نجات اهل عالمست نصیب بردارند و بآنچه سبب تطهیر و ابقای وجود است بالطّوع عامل گردند نقطه اولی میفرماید از بهاء کلّشیء که مالکند باید حقوق اللّٰه را ادا نمایند و لکن نظر بفضل اعظم اسباب بیت و بیت مسکونه را عفو نمودیم یعنی اسباییکه ما یحتاج به است

و اینکه سؤال نموده بودند که حقوق اللّٰه و دیون میّت و تجهیز اسباب کدام مقدمست حکم اللّٰه آنکه تجهیز مقدمست و بعد ادای دیون و بعد اخذ حقوق الهی آنه یؤدی دیون احبائه و من اولی به فی ذلک انه لهو الموفی المؤدی الکریم و اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است بمقتضای آن قلیلاً و کثیراً قسمت شود امر دین اهمّست در کتاب طوبی لمن سعد و لم یکن علیه حقوق اللّٰه و عباده و معلوم بوده که حقوق اللّٰه مقدمست بر جمیع حقوق و لکن محض فضل حکم مطلع الوحی بما نزل فی هذا اللّوح من قلمه المحیی العلیم

اینکه مرقوم فرموده بودند که در باب ارث مقررّ شده که اگر ذریّه موجود نباشد حقوق ایشان به بیت العدل راجعست هر یک از طبقات هم هرگاه موجود نباشند مثل اب یا امّ یا اخ یا اخت یا معلّم حقوق آنها راجع به بیت العدل است یا قسم دیگر است اینقره بیان آن در کتاب الهی نازل شده قوله تعالی من مات و لم یکن له ذریّه یرجع حقوقهم الی بیت العدل الی

آخر و الذی له ذریّة و لم یکن ما دونها عمّا حدّد فی الکتاب یرجع الثّلاثان ممّا ترکه الی الذّریّة و الثّلت الی بیت العدل کذلک حکم الغنیّ المتعال بالعظمة و الاجلال اگر ذریّة موجود باشد و نفوس اخری از اب و امّ و اخ و اخت و سایرین کلّهم او بعضهم مفقود باشند حقوق آن نفوس سه قسمت میشود دو قسمت آن بذریّہ راجعست و یک قسمت آن به بیت العدل معنی آیه مبارکه چنین میشود نفسیکه از برای او ذریّہ بوده و نبوده است ما دونها ای ما دون ذریّة عمّا حدّد فی الکتاب ای نفوس مذکوره در آن از اب و امّ و زوج و اخ و اخت و معلّم راجع میشود دو ثلث از حقوق نفوس مذکوره عمّا ترکه المیت بذریّہ و یک ثلث الی بیت العدل و این حکم در کل و بعض هر دو جاریست

* * *

۹۱

برادر مکرم جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲^۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

ساذج حمد و جوهر آن ساحت امنع اقدس حضرت قیومی را لایق و سزاست که بکلمه علیا ارض و سماء را خلق فرمود به انا لله بدء نمود و به انا الیه راجعون ختم فرمود هر نفسی از بحر این کلمه مبارکه آشامید او غیر الله را معدوم و مفقود و خود را فارغ و آزاد مشاهده کند در این وقت حقیقت کلمه مبارکه اخری جلوه نماید قوله جلّ و عزّ قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون هذه کلمة انزلها الرحمن فی الفرقان طوبی لقوم یعرفون و هنیئاً لعباد هم یسمعون سبحان الله مع ذلك معرضین اهل بیان اجهل احزاب و اغفل ادیان مشاهده میشوند یوم الله را ادراک نموده اند و از ما انزله الرحمن فی البیان غافل و محجوبند نفوسی که بقطره‌ئی از بحر آگاهی فائز نشده اند مثل معرض کرمانی و من معه وادیهای ظنون و اوهام را پیمودند و از انوار صبح یقین محروم و ممنوع آمدند و به جزیره رفتند مطلع اوهام را دیدند و برگشتند مقامی را که از اول ایام تا حین امام وجوه امرا و علما و عرفا و عباد قائم و ناطق باو توجه نمودند باو هام خود مشغول و از نیر ایقان غافل شنیدند آنچه لایق اصغا نبوده و حاضر نشدند در مقامی که آذان عالم از برای اصغاء کلمه اش و ابصار امم از برای مشاهده افقش خلق شده معلوم نیست که آن نفوس یعنی نفوس معرضه آنچه میگویند چیست و از کیست لعمر ربنا و ربکم و ربّ الأرض و السّماء از اول امر احدی آگاه نه این خادم فانی سنین متوالیه در عراق و غیر آن با او بوده نفوس غافله حاضر نشدند تا بشنوند آنچه را که از او غافلند و بیابند آنچه را که حال از او محجوبند باری جزای اعمال آن نفوس را از تقرّب بافق اعلی منع نمود و از بحر اعظم محروم ساخت اقبلوا بآمال و رجعوا بخسران ولكن لا یشعرون هذا یوم الله لا یذکر فیہ الا هو سبحان الله آن نفوس غافله حال بترتیب فرقه موهومه یعنی شیعه مشغولند عابد لفظند و از معنی محروم بغدیر متمسکند و از بحر اعظم ممنوع هزار و دویست سنه و ازید حزب ضالّه شیعه خود را افضل و اعلم و افقه و اتقای اهل عالم میشمردند و چون امتحان رحمن بمیان آمد کل بسقر راجع چنانچه علمای آن حزب و فقهای آن بر جمیع منابر بسبّ مقصود عالم مشغول حقّش را انکار نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند اهل سنّه و یهود و مجوس و نصاری و سایر احزاب هیچ یک عمل نمود آنچه از آن قوم ظاهر شد قسم بافتاب حقیقت که اگر آن حضرت در مملکت دیگر ظاهر میشد البتّه مقامش مرتفع و امرش ظاهر و نورش باهر و کلمه اش محیط میگشت این خادم فانی

مکرر امثال این اذکار را که از لسان عظمت شنیده و در حین تحریر آیات از قلم اعلی نازل شده ذکر مینماید شاید اولیای حقّ جلّ جلاله که در مدن و دیار تشریف دارند ناس را از ظنون و اوهام حفظ نمایند تا اکاذیب قبل مجدّد نشود و نفوس از بئر ظلمانی اوهام نجات یابند دیگر تا همّت آن جناب و اولیای آن ارض چه کند در هر حال از حقّ میطلبیم اعانت فرماید و مدد نماید اوست قادر و توانا

سبحانک یا من بحركة اصبعک خرقت الأحجاب و سبحات الجلال اسألک بسراج امرک الّذی استضاء من افق سمآء مشیتک و بقدره کلمتک العلیا و نفوذ ارادتک یا مولی الوری بأن تقدّر لمن اقبل الیک خیر الآخرة و الأولى و ما یقرّبه الیک فی کلّ عالم من عوالمک أنّک انت المقتدر العلیم الحکیم ترانی یا الهی ناظراً الی وجهک و راجیاً بدائع فضلک لأولیائک أنّک انت الّذی شهدت بکرمک الکائنات و بعنایتک الممکنات و باقتدارک الموجودات تفعل و تحکم أنّک انت الفضّال الکریم و بعد نامه آن برادر مکرم رسید و در لیل شنبه دهم شهر شوّال المکرم امام وجه مالک قدم عرض شد و بشرف اصغا فائز هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان قوله عزّ بیانہ و جلّ جلاله

هو السّامع المجیب

ذکر من لدنّا لمن حضر کتابه لدى المظلوم و عرضه العبد الحاضر أنّا سمعنا ما نطق به لسان فؤاده اجنباه بهذا الكتاب المبین الّذی ینطق کلّ حرف من حروفاته امام وجوه العالم قد اتی الموعود من افق الاقتدار بنور عظیم أنّا وجدنا من کتابک عرف محبّة الله انزلنا لک ما قرّرت به ابصار العارفين أنّک اذا فزت بأیاتی و اخذتک نفحات بیانی قل
الهی الهی لک الثناء بما ذکرته و لک البهآء بما اقبلت الیّ و لک العزّة و العلاء و لک الرّعة و العظمة و البقاء اشهد فی موقفی هذا بوحدانیتک و فردانیتک و بأنّک ظهرت و اظهرت ما کان مکنوناً فی علمک و نطقت و انطقت الأشياء بذکرک و ثنائک اسألک یا مولی العالم و مالک القدم باسمک الأعظم بأن تؤیّد اولیائک علی نصره امرک ای ربّ ایدهم بقدرتک المهیمنة علی الأشياء و قوتک الثّافذة فی الأرض و السّمآء بأن تحفظ احبّائک من شرّ اعدائک ثمّ افتح باصبع الکرّم ابواب فضلک علی الأمم لیدخلوا فی دینک و یعرفوا صراطک و یعترفوا بما نطق به لسان عظمتک و قلم ارادتک ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و معرضاً عن دونک اسألک بأنور وجهک بأن تکتب لی ما قدرته لأصفيائک الّذین ما منعهم صفوف العالم و الوف الأمم عن الاقبال الی افقک الأعلى و اصغآء صریر قلمک الأبهی ثمّ ایّد یا الهی من توجّه الیک و اراد ان يعمل ما انزلته فی کتابک قدر له ما ینفعه فی کلّ عالم من عوالمک أنّک انت المقتدر القدير لا اله الا انت الغفور الرّحیم انتهى

لله الحمد نازل شد آنچه که هر کلبلی را ببحر بیان هدایت نماید و هر مرضی را بکوتر شفا ید فضلش دوستانش را اخذ فرمود و از غرقاب ظنون و اوهام نجات بخشید له الحمد و الثّناء و له الشکر و العطاء آن حبیب مکرم فائز شدند آنچه که شبه و مثل نداشته از حقّ میطلبیم بیانات منزله از لسان عظمت هر حرفی از آن را مفتاح هدایت فرماید و ابواب عنایت را بر وجوه کل بگشاید مخصوص حزب الله که بین ملاً اعلی باهل بهاء معروف و در قیوم اسماء باصحاب سفینه حمرا طوبی لجنابکم و لمن ذکرته و لمن فاز برحیق التّحقیق فی ایام الله

و اینکه در باره وجه مذکور مرقوم داشتید حضرت امین علیه بهآء الله الملك الحقّ المبین چندی قبل باین بنده نامهئی ارسال داشتند و در آن نامه این فقره را ذکر نموده اند طوبی للعالمین الحمد لله ربّ العالمین ورقه وصول هم حسب الخواش آن جناب ارسال شد بشما میرسد خدمت اولیا و اصفیای آن ارض تکبیر میرسانم مخصوص جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهآء الله که ذکرشان در نامه آن جناب بوده از قبل خادم خدمت ایشان سلام و تکبیر برسانید از سلطان یفعل ما یشآء روح من فی الملکوت و الجبروت لفتآء بابه الفداء از برای ایشان میطلبیم آنچه را که سبب هدایت عباد و علّت تقرّب من فی البلاد گردد

انّ ربّنا و ربّکم و مقصودنا و مقصودکم هو المشفق الفضّال و هو العزيز الکریم البهّاء و الذّکر و الثّناء علی جنابکم و علی من معکم و علی کلّ ثابت مستقیم و کلّ راسخ امین

خادم

۱۰ شهر شوّال سنه ۱۳۰۴

۱۵۲

بعد از ختم نامه حضرت محبوب فؤاد جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله و عنایتته نامه آن برادر مکرم را که بایشان نوشته بودند آورد از جمله ذکر صعود اخوی را مرقوم داشته بودند این فقره قبل از طلب باجابت مقرون چه که در ارض سرّ این کلمه مبارکه از لسان عظمت جاری و نازل قوله تبارک و تعالی

از جمله اموری که مخصوص است باین ظهور اعظم آنکه هر نفسی در این ظهور باقبال فائز و باسم قیوم از رحیق مختوم آشامید یعنی از کأس محبت الهی منتسبین او بر حسب ظاهر اگر مؤمن نباشند بعد از صعود بعفو الهی فائز و از بحر رحمت مرزوق خواهند بود این فضل محقق است از برای نفسی که از ایشان ضرری بحقّ و اولیای او نرسیده کذلک حکم الله ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الأولى انتهى معذلک مجدداً این فقره امام وجه مالک قدم عرض شد هذا ما نزل فی الجواب قوله عزّ ببیانه یا ایّها المقبل اشکر الله انه ذکرک و اقبل الیک من شطر السّجن انه هو المشفق الکریم و غفر الذی اردت غفرانه فضلاً من عنده و هو الغفور الرّحیم فی حین النّزول ادخلته ید العنایة فی جنّة عالیة رحمةً من لدی الله ربّ العالمین قل

نفسی لک الفداء یا مولیّ الأسماء و روحی لک الفداء یا مقصود العالمین قد شهدت بعنایتک الکائنات و بفضلک الممكنات انّک انت المقتدر علی ما تشاء و انّک انت العزيز الحکیم انتهى

لله الحمد بحر عنایت در هر حین بموجی ظاهر و آفتاب فضل در هر آن بنوری مشرق از حقّ میطلبیم این عباد را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار عنایت و بخشش اوست اگرچه این محال است ولکن با کریمان کارها دشوار نیست مرّة اخری البهّاء و الذّکر و الثّناء علیکم و علی الذّین سمعوا النّداء و قالوا لیبک لیبک یا محبوب العالم و لیبک لیبک یا مقصود العارفين

خادم

[یادداشت]

- ۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه "بهاء" است. ←
- ۲ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف "ب" و "ه" و "الف" است که مجموع آنها کلمه "بها" را تشکیل میدهد. ←
- ۳ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف "ب" و "ه" و "الف" است که مجموع آنها کلمه "بها" را تشکیل میدهد. ←

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

ساذج حمد و جوهر ثنا صریر قلم اعلی را لایق و سزااست که ضوضای علما و زماجیر اهل انشاء او را از ندا منع نمود در جمیع احیان در مضمار حکمت و بیان بشأنی متحرک که عوالم غیب کلّها از آنحرکت بشطر دوست توجّه نمودند حال مستور است سوف یظهره الله عدلاً من عنده انه لهو الفیاض الکریم این حرکت را سکون اخذ نماید و این ندا را صمت از عقب درنیاورد طوبی از برای نفوسیکه باصغای آن فائز شدند اولئک اهل البهآء و اصحاب السفینة الحمراء الّتی انزل الله ذکرها فی قیوم الأسماء لا اله الا هو الفرد الواحد المقنن القدير

سبحانک یا من عند ذکرک سجدت الأذکار و عند اشراق نورک خضعت الأنوار اسألک باسمک الّذی به سخرت الأشياء و فتحت مدائن ملکوت الأسماء بأن تؤید عبادک علی ذکرک و ثنائک و وقفهم علی العمل بما انزلته فی کتابک ای ربّ هذا یومک و فضلته علی الأيام و ذکرته فی الکتب و الزّبر و الألواح اسألک به و بما ینبغی له بأن تنزل من سماء مشیتک علی عبادک ما یقرّبهم الیک و یعرفهم صراطک و یسمعهم آیاتک و یعلمهم ما انزلته فی کتابک انک انت المقنن علی ما تشاء لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر انک انت المقنن القدير ای ربّ صلّ علی اصفیائک و اولیائک الّذین ما منعتهم شئون الجابرة عن التوجّه الیک و ما خوفتهم الفراعنة عن الاقبال الی شطرك تفعل ما تشاء بقدرتک و تحکم ما ترید انک انت العزیز الحمید

عریضه آنجناب را عبد حاضر در ساحت امنع اقدس عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت اینکه از ارض سؤال نمودی و ما نطق به الحکماء فی الحقیقه این امور تا حال بتمامه کشف نشده هذا هو الحقّ و ما بعده الا الضلال و لکن حکمای این اعصار نظر بآنکه از تجلیات انوار ظهور قسمت برده اند اعرف از قبلند تا حال عدد سیارات را بتمامه نیافته اند عنقریب کشف میشود و بر عدد سابق میافزاید این علم بحریست بی پایان از برای هر یک از ثوابت سیاراتیست و هر یک از سیارات عالمی است از عوالم پروردگار من یقدر ان یحصی جنود ربک فیها او صنائع عباده فیها روحانیت روح عالم انجیل را مزین نمود و لکن اهلش غافل و در هیما ضلالت سالکنند و بر فراش غفلت نائم از صیحه و صور بشعور نیامده اند و از قبور هوی برنخاسته اند عنقریب جزای اعمال را مشاهده نمایند ان ربک لهو العادل الحکیم

اینکه از روح و سیر او سؤال نمودی ارواح مستقیمه مجرد که مقدّس از شئون ارضند مرتبی عالم بوده و هستند لعمر الله بعد از صعود مهیم و محیطند لم یزل و لایزال اینمقام مستور بوده و بخاتم حفظ الهی مختوم و در خزانه عصمت محفوظ لسان از ترجمه عاجز و عقول و افئده از ادراک قاصر مترجم اول که بر صدر عالم مقرر اخذ نموده لسان بوده و او مکرر بر

عجز خود اعتراف کرده و آنچه در این مقام ذکر شد محض فضل و عنایت بوده اینقدر معلوم و واضح گردد که ارواح مقدسه مجرّده که از این عالم بنور انقطاع صعود نمایند سبب بزرگند از برای تربیت عالم و ظهور صنایع و حکم در رتبه اولیه مقصود از ارسال رسل و انزال کتب این بوده یعنی ترکیه نفوس و تصفیه ارواح و تنزیه و تقدیس آن طوبی از برای نفسیکه الیوم باصغاء حقیف سدره منتهی فائز شده‌اند و عرف قمیص را ادراک نموده‌اند ای دوستان امروز روز عمل خالص است و روز ذکر و ثناست جهد نمائید تا فائز شوید بآنچه که عرف هستی از او بدوام ملک و ملکوت استشمام شود قل خذوا کتاب الله بقوة من عنده ثم اعملوا ما امرتم به فیه انه لهو الامر الحکیم

و اینکه در باره کسب و معاملات ذکر نمودی این امور در کتاب الهی بمشورت معلّق شده با نفوس مؤمنه مستقیمه مشورت نمایند یعنی در کسب و اقتراف و امثال آن و آنچه ظاهر شود متوکلاً علی الله عمل کنند هذا حکم الله و هذا امر الله طوبی لمن سمع و عمل و ویل للغافلین

و اینکه در باره حقوق ذکر نمودی این مخصوص است بحقّ جلّ جلاله باید بساحت اقدس ارسال شود الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید چون آنجناب سؤال نمودند اینجواب از سماء عنایت نازل اینفقره فرض است بر کل و شرف کل در ادای آنست چه که سبب تطهیر اموال و برکت و ازدیاد نعمت بوده و هست و تا حال ناس از اینفقره غافلند سعی نموده و مینمایند یا از حلال و یا از حرام چیزی ذخیره نمایند و از برای وراثتیکه ثمر آن معلوم نیست بگذارند بگو امروز کلمه الله وارث است چه که مقصود از وارث ابقاء ذکر و اثر بوده و این بسی واضح و معلوم است که قرون و اعصار این اذکار را محو نماید و لکن هر کلمه‌ئی که از قلم اعلی در باره نفسی جاری شد بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است اینست فضل اعظم و نعمت کبری من شاء فلیعمل و من شاء فلیترک

ذکر توجه بشطر سجن را نمودند بعد از اشتعال نار ظلم در ارض طاء این ارض هم فی الجمله منقلب مشاهده شد گفتگوهای کاذبه بمیان آمد لذا نظر بحکمت امر بتوقف شد اگر بتدریج توجه نمایند متمسکاً بالحکمة باسی نیست اقرار در هیچ محل جایز نه متوکلاً علی الله واحد و اثنین عازم شوند در جمیع احوال باید حکمت را از دست ندهند تا ضوضا از آن ارض مرتفع نشود اعمالی را که از قبل بان عامل بوده‌اند باید تغییر ندهند حکمة من الله رب العالمین امروز باید نظر کل بافق اعلی وحده باشد آنچه را بان امر فرماید اوست حکم الله مابین عباد یشهد بذلک من ینطق انه لا اله الا هو الفرد الخبیر دوستان را تکبیر میرسانیم و به ما یرتفع به الامر امر مینمائیم و آن اعمال و اخلاقیست که سبب علو و سمو کلمه الله است بین عباد البهء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی احبائی الذین اقبلوا بالقلوب الی الله المقتدر العزیز المحبوب اماء آن ارض را تکبیر میرسانیم و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت میدهیم باید کل بکمال تقدیس و تنزیه در لیالی و ایام بذکر حقّ مشغول باشند هر یک از اماء الله که الیوم باصغا فائز و بجواب مؤید او از ورقات فردوس اعلی در کتاب اسماء مذکور و مسطور ان افرحن یا اماء الله طوبی لکنّ و نعیماً لکنّ کم من رجل منع عن الحقّ و کم من امة اقبلت و فازت بعرفان الله العلیّ العظیم حمد کنید محبوب عالمیتر که شما را از مابین اماء برگزید و بطراز عرفان خود مزین نمود البهء علیکنّ و علی اللائی فزن بهذا المقام العزیز المنیع

* * *

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار
تا که این مستور شیدائی درآید در خروش
تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمار
نار عشقی بفرروز و جمله هستیها بسوز
پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار
تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه
کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظلّ فقر
تا بهینی ملک باقی را کنون از هر کنار
گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا
گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار
رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب
ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار
گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق
چشم عبرت برگشا برپند راه افتخار
تا بهینی طور موسی طائف اینجا آمده
تا بهینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار
تا بیابی دفتر توحید از زلفین دوست
تا بخوانی مصحف تجرید از خدّین یار
هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق
تا بفیروزی سر اندازی همی در پای دار
مردگانند در این انجمن اندر ره دوست
ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر
تا که برپند اطیبار وجود از سجن تن
در فضای لامکان در ظلّ صاحب اقتدار
درویش جهان سوخت از این نغمه جانسوز الهی
وقت آن است کنی زنده از این نغمه زار

* * *

بسم الله

ساقی بده آبی زان شعله روحانی
تا که بشوید جانرا از وسوسه نفسانی

زان آب کزو شد صورت آتش پیدا
زان نار کزو ظاهر آن کوثر روحانی
یک جلوه ز عکسش بر صفحهٔ جان افتاد
واله از آن جلوه صد حکمت یونانی
یک جذوه از آن شعله بر سدرهٔ سینا زد
مدهوش از آن جذوه صد موسی عمرانی
یک شعله از آن آتش شد عشق و بزد خرگاه
در آب و گل آدم هم در دل انسانی
ای عشق چهئی تو کز تو جهان پر آشوب
هم از تو در آمد حیرت در حکمت لقمانی
گاه کنی دعوی که منم جلوهٔ محبوب بعالم
گه گوئی که منم خود آنطلعت سبحانی
چون از تو وزد بر جان رایحهٔ جانان
بر هر چه کنی دعوی گویم که به از آنی
هم مونس جانی هم آیت جانانی
هم جمعیت جانها هم از تو پریشانی
گر پرتوی از رویت در مصر لقا آرند
بینی بخیرداری صد یوسف کنعانی
هم بوی قمیص از تو هم روح مسیح از تو
هم موسی بیضائی هم شعلهٔ فارانی
سرها بنحمت بسته دلها ز غمت خسته
هم عامی شیدائی هم عالم ربّانی
من خود ز توام مخمور هم از تو شدم مشهور
که دهیم صد جان هم که کنیم قربانی
گر قابض ارواحی از چه کنیم زنده
ور محیی ابدانی از چه کنی ثعبانی
در خرگه سلطان یک بار چه بنخرامی
سلطان کنیش بنده هم بنده کنی سلطانی
یک شعلهئی از رویت در گلبن جان آمد
افروخت جمال جان چون لالهٔ نعمانی
وه وه چه نسیم آمد با مؤدهٔ جان بخش
کز مشرق جان آمد آنطلعت یزدانی
جانها به پرید از شوق دلها برمید از ذوق

هم عشق شدش عاشق هم جوهر امکانی
درویش مدر زین بیش این پرده اسرار
کز شهر فغان خیزد وز عالم حیوانی
از حکمت او الفت ما بین دو ضد ظاهر
هم عشق شده بنده هم عقل کند درباری

* * *

نی

اولیاء الله علیهم بهاء الله

بسمی الّذی به ارتفع علم الهدایة بین البریة

سبحان الله اظهر امره و انطق الأشیاء علی انه لا اله الا هو الحقّ علام الغیوب یشهد المظلوم بوحدانیته و فردانیته لم یزل كان
معروفاً بنفسه و مهیماً بسلطانه و ظاهراً بآياته لا اله الا هو الفرد المهیمن القیوم طوبی لنفس نذت الأوهام و الظنون و اخذت ما
امر به فی کتاب الله ربّ ما كان و ما یكون

یا محمّد انا سمعنا نداءک اجنناک بلوح لاح من افقه نیر عناية الله مالک الوجود اذا تنوّرت بنور بیانی و تمسّکت بحبل
عطائی قل

الهی الھی ترانی مقبلاً الیک و آملاً بدائع فضلک و راجیاً ما قدرته لأصفيائك اسألك بسلطانک الّذی احاط الوجود بنور
امرک الّذی احاط الغیب و الشّهود ان تجعلنی ناطقاً بثنائك و راسخاً فی حبّک و ثابتاً علی امرک و خدمتک انک انت المقتدر
العزیز الودود ای ربّ لا تمنعنی عن امواج بحر عطائك و لا عن تجلیات نیر ظهورک انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک کن
فیكون

البهّاء من لدنا علیک و علی من نسبهم الله الیک ذکرهم بآیاتی و بشّروهم بعنایتی و نورهم بنور فضلی الّذی احاط ما كان
و ما یكون

یا موسی هذا یوم فیہ فاز الکلیم بأنوار القدیم و شرب رحیق الوصال من كأس عناية الله ربّ العالمین قد فتح باب الفضل
و نصبت رایة العدل بما اتی الوهاب راکباً علی السحاب بسلطان مبین كذلك ارتفع صریر قلمی الأعلى فی ذکر من اقبل الی
الله العزیز الحمید البهّاء من لدنا علیک و علی اهلک و من معک فی هذا النّبیا العظیم

یا سیّد یا ابالقاسم اشکر الله بما اقبل الیک القلم امرأ من لدن اسمی الأعظم و اراد ان یذکرک بذکر یكون باقیاً بقاء
ملکوتی و جبروتی ان ربّک هو المقتدر القدير قل

لک الحمد یا اله الأسماء و لک الشکر یا مولی الوری بما هدیته الی صراطک و انزلت لی ما یقرّبی الیک انک انت
المقتدر العلیم الحکیم

یا لسان العظمة اذکر من سمی بزین العابدین ليقربه الی الله الفرد الخیر هذا یوم فیہ نزلت الأمطار و جرت الأنهار
و اثمرت الأشجار و ناد الأخیار الملك و الملكوت و العزة و الجبروت لله مالک یوم الدین طوبی لنفس قام علی خدمة امری و
نطق بثنائی الجمیل خذ کتابی بقوتی و تمسک بما فیہ من اوامر ربّک الأمر الحکیم

يا محمد اعمال و اقوال حزب شيعه عوالم روح و ريحان را تغيير داده مكدّر نموده در اول ايام كه باسم سيد انام متمسك بودند هر يوم نصرى ظاهر و فتحى باهر و چون از مولاي حقيقى و نور الهى و توحيد معنى گذشته و بمظاهر كلمه او تمسك جستند قدرت بضعف و عزت بذلت و جرئت بخوف تبديل شد تا آنكه امر بمقامى رسيد كه مشاهده نموده و مينمايند از براى نقطه توحيد شريكهاى متعدده ترتيب دادند و عمل نمودند آنچه را كه در يوم قيام حائل شد ما بين آن حزب و عرفان حقّ جلّ جلاله اميد آنكه از بعد خود را از اوهام و ظنون حفظ نمايند و بتوحيد حقيقى فائز شوند هيكل ظهور قائم مقام حقّ بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنى و مشرق صفات عليا اگر از شبيهى و مثلى باشد كيف يثبت تقديس ذاته تعالى عن الشبه و تنزيه كينونته عن المثل فكّر فيما انزلناه بالحقّ و كن من العارفين

شاهرود

جناب آقا ميرزا عبدالله عليه بهاء اللهه من ياء

فى ۲ صفر سنة ۱۳۰۰

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

سبحان الذى اظهر لنا ما كان مسطوراً فى كتابه و مكنوناً فى علمه و شرفنا بلقائه و عرفنا مشرق وجهه و مطلع آياته و هدانا الى صراطه و سقانا رحيق بيانه و ارانا افقه و اسمعنا ندائه اذ كانت الآذان كالكبريت الأحمر انها صمّاء و اذ كانت العيون عمياء و النفوس سكارى بل صرعى و سبحان الذى اظهر ما كان مستوراً فى ازل الأزال و انزل ما مرّت به الجبال انه لهو الذى لم تعجزه صفوف العالم و لا مدافع الأمم يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر العزيز المختار و السلام الظاهر من مدينة السلام و النور المشرق من افق عناية ربنا مالك الأنام على الذين سمعوا النداء و اقبلوا الى الأفق الأعلى و عملوا بما امروا به فى الزّبر و الألواح اولئك سرج الهداية بين البرية يصلّين عليهم الملائ الأعلى و اهل ملكوت الأسماء فى العشى و الاشراق بل فى كلّ الأوقات و بعد قد بلغ الخادم ما ظهر من مترجم فؤادكم و وجدت منه عرف خلوصكم و خضوعكم و خشوعكم لله محبوبنا و محبوبكم و مقصودنا و مقصودكم و مقصود من فى السموات و الأرضين فلما وجدت و عرفت طرت بقوادم الاشتياق الى ان حضرت تلقاء وجه مالك يوم الطلاق و عرضت ما فى كتابكم فلما تمّ و انتهى توجّه الى وجه القدم و نطق بما ماج به البحر الأعظم قال و قوله الأحلى

بسمى الظاهر الناطق الأمين

يا عبدالله ان افرح بما توجّه اليك وجه المظلوم من هذا المقام الذى سمى بالسجن الأعظم من لدن مالك القدم ان ربك لهو السامع المجيب قد وجدنا منك عرف حبي اقبلنا اليك من هذا المقام البعيد و انزلنا لك ما تجد منه عرف قميصى المنير طوبى لعبد نبذ الهوى و تمسك بالتقوى انه من اهل سفيتى الحمراء التى نزل ذكرها فى قيوم الأسماء و بشر بها مبشرى الذى فدى نفسه لنفسى و اخير الناس بظهورى و بروزى و اشراقى و قيامى و امرى المحكم المتين طوبى لأذن سمعت نداء المظلوم و لعين رأت ما اشرق من افق ارادة ربه المقتدر القدير يا عبدالله قد حضر العبد الحاضر بكتابك و عرضه تلقاء الوجه اذ كان المظلوم

یمشی فی هذا المقام الرقیع سمعناه و اجبتاک بما ترضو عنہ عرف عناية الله رب العالمين انا نکتب من هذا المقام عليك و على احبائى الذين نبذوا ما عند الناس رجاء ما عند ربهم الرحمن الرحيم انا نوصيهم بتقوى الله و ما يرتفع به امره العظيم قل يا اهل البهء اذا اتاكم احد بالواح النار و كتاب السجين دعوها عن ورائكم متمسكين بكتاب الله العليم الحكيم ان افرحوا يا احبائى تالله بكم تمطر السحاب و تعطى الارض ما فيها من النعمة و الآلاء كذلك ييشركم من عنده كتاب مبین اياكم ان تمنعكم شؤونات العباد عن مالک الايجاد او تخوفكم سطوة من فى البلاد الذين نبذوا كتاب الله عن ورائهم و اتبعوا كل فاجر بعيد تمسكوا بالمعروف فى كل الاحوال و تشبثوا بذيل الحكمة امراً من لدن عالم خبير عليكم بالأخلاق المرضية و الأعمال الطيبة انها جنود الله فى الأرض يشهد بذلك كل عارف بصير البهء عليكم يا احبائى طوبى لوجوهكم و لآذانكم قد فترتم بما كان المقصود فى كتب الله من قبل و من بعد ان ربكم الرحمن لهو المبین العزيز الامين انتهى

الحمد لله رشحات امواج بحر عنایت الهی دوستان را احاطه فرموده قسم بآفتاب افق بیان که جمیع عالم بآیهنى از آن معادله نمینماید اليوم من على الأرض غافلند و اثمار و اسرار و آثار ذکر حق جل جلاله را نمیدانند چه اگر ثمرات یک حرف آن بر من على الأرض القا شود و نفسه الحق کل منقطعاً عن الكل بافق اعلى اقبال نمایند ای دوست سکر غفلت کل را اخذ نموده و از فیوضات فیاض محروم ساخته الا من شاء ربك نیکوست حال نفسی که ذکرش در ساحت اقدس مذکور آمد نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید کل از برای آنست که یک مرتبه در ساحت او ذکر شود و همچنین در اعزاز کلمه الهی این بیانات عالیه از مطلع بیان رحمن ظاهر قوله عز ذکره اگر کسی یک آیه او را نویسد بهتر است از اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند انتهى اگر در این بیان قدری تفکر رود شأن معروضین از اهل بیان و سایرین و همچنین علو و سمو این امر اعظم واضح و معلوم میگردد طوبى للمنصفين طوبى للعارفين طوبى لكل عالم فاز بهذا المقام الأعلى و تزین بطراز هذا النبأ العظيم جمیع دوستان آن ارض را تکبیر و سلام میرسانم و عرض میکنم امروز روز ذکر و ثناست و روز عمل لله انشاءالله مؤید شوید بر امری که باقی و دائمست اگرچه بفضل الهی موفق شدهاید بر ذکر حق تعالی شأنه و تعالت عظمته و این مقامیست که وصف از عهده او برناید و نعت کائنات باو نرسد و انشاءالله این مقام باسم مالک انام محفوظ ماند چه که از قبل قلم اعلى اخبار فرموده بالواح نار و کتاب سجين و نعیق ناعقین و مکر ماکرین اعاذنا الله و اياکم من مکر کل ماکر و خدع کل خادع و شر کل شیطان رجیم

عرض سلام و تکبیر خدمت حبیب مکرم جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله و عنایته اظهار میدارم انشاءالله بعنايات لانهاية حق جل جلاله فائز باشند و بذکرش ذاکر و بخدمتش مشغول از سماء مشیت الهی مخصوص ایشان و همچنین مخصوص هر یک از اسامی مذکوره در کتاب ایشان نازل شد آنچه که چشم مقربین و مخلصین بان روشن و منور فی الحقیقه هر صاحب بصر و سمعی که یک آیه از آیات الهی را قرائت نماید و حلاوت آن را بیابد از من على الأرض و ما عندهم خود را فارغ و مقدس و آزاد مشاهده نماید الحمد لله ایشان بفیض کامل فائز شدند و همچنین سبب فیوضات گشتند طوبى له و لهم بحر فضل بشأنی مواج که هر منصفی متحیر لا اله الا هو المنزل المظهر المعطى الغفور الکریم و از ورای آنچه از سماء عنایت در این ورقه مخصوص آن جناب نازل لوح مخصوص دیگر هم از سماء فضل نازل و از افق هر کلمه آن شمس عنایت سلطان وجود و مالک غیب و شهود مشرق و لائح طوبى للذين فازوا بالواح لا يعادلها ما فى العالم البهء الظاهر اللائح من افق سماء فضل ربنا و ربکم عليكم و على الذين ذكروا من قلم الله الأعلى فى كتابه المبین و الحمد لله رب العالمين

افنان جناب خال علیه بهاء الله

بسمه المقتدر على من فى الأرض و السماء

سبحان الذى اظهر نفسه كيف شاء و اراد فى حين ما ادركته افئدة اولى الحجى و اعترض عليه العباد الذين ما وجدوا عرف الوحى بما اتبعوا الأوهام منهم من قال انه ظهر قريباً قل اى وربى الغنى المتعال هل الأمر بيده او بأيديكم انصفوا يا اولى الاغضاء انه حكم بما شاء و يحكم كيف يشاء انه لهو المقتدر على ما اراد قل هذا لبديع السموات و الأرض ان كنتم من اولى الأبصار انه ما حدّد بوقت و لا بأمر اخرى انه لخارق الأحجاب لولاه ما ظهر حكم البدع فى الابداع و لولاه ما تغرّدت ورقاء الأمر على الأفنان هذا لهو الذى ما ظهر شبهه فى الاختراع هذا لبديع الذى تحيّر فى عرفانه من فى الأرضين و السموات قل انه كما لا يعرف بذاته لا يعرف بحينه كذلك قضى الأمر من مالك الأقالم لما جاء الوعد اشرق من افق الأمر و ظهر بما لا تهوى اهواء الذينهم كفروا بالله منزل الآيات قل انه لا يدرك بما عندكم اقرؤوا البيان لتطّلعو على ما فيه من سرّ هذا الظهور الذى به انارت الآفاق هذا لأمر ما عرفه احد من قبل و ما ادركه اولو الأبصار بظهوره صاح التاقوس و غرّدت الورقاء و نادى الصّور الملك لله المقتدر العزيز الجبار قل الى من تهربون ليس لكم اليوم من مناص طوبى لمن استقام على هذا الأمر الذى اذ ظهر انفطرت سماء الأوهام و اضطربت افئدة الفجار قل يا قوم انظرونى بعينى هذا ما وصاكم الله به فى الزّبر و الألواح طوبى لمن نذ ما سوائى مقبلاً الى وجهى على شأن ما منعت سبحات الاشارات و لا كلمات اولى الأحجاب قد قدرنا الاقبال بالقلوب بما ارتفع بناح الكلاب حول المدينة التى فيها ارتفع نداء الله ربّ الأرباب اذا يرون احداً من الأحباب مقبلاً الى الوهاب يعترضون عليه الا أنهم من اهل التفاف يا افنان السدرة طوبى لكم بما وفيتم ميثاق الله و عهده و نبذتم ما تمسك به اهل الضلال انتم من الذين خرخوا الحجاب الأكبر اذ اتى مالك القدر بالعظمة و الاقتدار لو يأتىكم احد من البرهوت استعينوا بالله خالق الجبروت الذى اتى بملكوت البرهان ما نخبركم به انه لحقّ من الله انه لهو العزيز العلام سوف يعيق الناق و يرتفع نعيق الغراب يا قلم الأمر توجه الى الذى توجه اليك ثم اسمعه صريرك فى هذا الذكر الذى به تحرك الامكان استمع نداء الله من هذا المقام الأعلى من سدرة الأبهى انه لا اله الا هو العزيز المختار ليأخذك جذب بيان الرحمن على شأن لا تكدرك شؤونات الدنيا و تجد فى نفسك فرحاً لا تغيره الأحزان نشهد أنك ممن اقبلت الى الله و توجهت اليه فى يوم فيه زلت الأقدام افرح بشهادة الله ثم استقم على حبّ مولاك انه لأعظم الأعمال طوبى لك بما حضر كتابك فى السجن الأعظم اذا يدع المظلوم ربه فى السرّ و الاجهار فلما فتحنا ختمه فاحت نفحات حبّ ربك مظهر الأديان نسأل الله ان يوفّقك فى كلّ الأحوال و يجعلك مستقيماً على هذا الأمر الذى انهمز منه الفجار لا تحزن من شىء انه معك و قدر لك ما هو خير عمّا خلق فى الأكوان كذلك تموج بحر عطاء ربك اذ كان مطلع امره بين ايدى الفساق و صعب عبادى بكلمة من عندنا هذا ما يأمرك مظلوم البلاد قل لا تستمعوا ما لا ينبغى ان يستمع و لا تنظروا ما جرى من قلم الأشرار دعوا ما عند الناس خذوا ما عند ربكم مالك الرقاب

انشاء الله بعنايت رحمن لم يزل و لا يزال در ظلّ محبوب غنى متعال مستريح باشيد و از ماسوايش فارغ و آزاد مكتوب آن جناب در سجن اعظم وارد فى الحقيقه سبب فرح قلب محزون اين مسجون واقع گشت چه كه اصل سدره اطوار افنان و نفحات آن را دوست داشته و دارد لله الحمد كه از جذب بيان رحمن و اثر كلك محبوب امكان كلّ بشريعهُ باقىة الهية فائز و از فيوضات امطار رحمانيه مستفيض هذا ما اردناه من قبل و نزلناه فى الألواح ان ربك لهو العليم الخبير و اينكه مرقوم داشته بوديد عريضه نگارى مزيد روسياهى و گناه است ليس الأمر كذلك بل اصل صواب و حقيقت ثواب بوده و خواهد بود هر چه ميخواهى بنويس و هر چه ميخواهى بگو انه يحبّ ان يسمع كلماتكم و يجد عرف حبّكم محبوب العارفين امرى كه از آن جناب و كلّ اليوم محبوب است استقامت بر حبّ الله بوده بشأنى كه احدى قادر بر القاي اوهمات متوهمين و كلمات مشركين نباشد و اين مقام بسيار عظيم است چه كه شياطين در كمين و جنود مشركين بكمال كين ظاهر

هر نفسی بخواهد باین مقام فائز شود باید بتمامه از دون حقّ منقطع گردد تا باستقامت کبری که اصل کلّ خیر است فائز شود این امر از جهتی بسیار عظیم است و از جهتی بسیار سهل عظمت آن معلوم و مشهود و در الواح اللّٰه مذکور سهل و آسانی آن کلمه واحده بوده اگر ناس موفّق شوند بآن کلمه الهیه که جامع کلمات نامتناهیة ربّانیه است جمیع را کفایت نماید و بر صراط امر مستقیم دارد بشأنی که در کلّ احيان از ید عطاء رحمن رحیق حیوان بنوشند و بنوشانند و آن کلمه این است که میفرماید انظروه بعینه لا بعیونکم این بیانی است که هر نفسی بگوش قلب آن را اصغاً نماید ابدأً از صراط مستقیم منحرف نشود و از محبوب عالمین دور نماند اکثری از ناس بموهومات قبل و قصص اوّلین از مقصود عالم محروم مانده‌اند باید از آنچه در دست ناس موجود است از حکایات و کلمات و اشارات منقطع شد و بقلب و جان بکوی رحمن توجّه نمود اگر نفسی باوهم قبل ناظر باشد ابدأً از زلال کوثر بی‌مثال نخواهد نوشید این رحیق اطهر را مثل و شبه نه تا امثال بآن پی‌برد مشاهده در اهل فرقان نمائید که کلّ را قصص قبل و اوهم از سبیل مالک انام دور نمود اگر از علامات و اخبار و شرایط موهومه که در دستشان بود چشم می‌پوشیدند و بعین او مشاهده مینمودند البتّه بانوار وجه الهیه و ظهورات تجلّیات ربّانیه فائز میگشتند امر آن نفوس سهل است در اهل بیان تفکرّ نمائید مع آنکه مشاهده نمودند آنچه از قبل در دست داشتند موهوم صرف بوده و یک بیان از بیانات الهیه را از ذکر قیامت و ساعت و صراط و میزان و حشر و نشر و قائم و ظهور آن کما هو حقّه ادراک ننموده چنانچه قرن‌ها و عهدها عابد موهوم من غیر شعور بودند و خود را اعظم و اکبر و ازهد و اتقای کلّ من علی الأرض می‌شمرند مع‌ذلک بحجبات اخری البیوم بعضی از کوثر حیوان رحمانیه و بحر علم صمدانیه محروم مانده‌اند افّ لهم و لوفائهم و اگر بکلمه الهیه که ذکر شد عمل مینمودند ابدأً محتجب نمی‌ماندند بگو ای دوستان حقّ را بچشم او ملاحظه کنید چه که بغیر چشم او او را نخواهید دید و نخواهید شناخت این است کلمه حقّ که از مطلع بیان رحمن ظاهر و مشرق گشته طوبی للعارفین و طوبی للناظرین و طوبی للمستقیمین و طوبی للمخلصین و طوبی للفائزین البیوم آفتاب جهانتاب حقیقت در کمال ضیاء و نور مشرق و ظاهر و سماء عرفان بانجم حکمت و بیان مزین و مشهود طوبی از برای نفوسی که بی‌بصر خود توجّه نمودند و بآن فائز گشتند

و ما اردته من شمس عطاء ربّک این بسی معلوم و واضح است که شأن غنیّ متعال اعطا بوده و خواهد بود بهر قسم آن جناب بخواهند عطا میفرماید آسمان و زمین و آنچه در او است مخصوص احبّای او خلق شده کذلک جری من القلم الاعلیّ اذ تحرّک علی اللّوح باذن ربّک المحرّک العظیم الحکیم مطمئنّ باشید که تحت لحاظ الطاف مالک انام بوده و انشاءالله خواهید بود و آنچه مصلحت داند البتّه معمول دارد چه که از او محسوسید و باو منسوب اگر در امثال این امور تعویق رفته و یا تأخیر شده نظر بحکمت بالغه الهیه بوده و خواهد بود از بعد محزون باشید چه که لدی الوجهه از اهل قرب محسوسید و الحمد لله کوثر وصال را در مطلع ایّام از ید مالک انام آشامیدید و بآن فائز گشتید قد کتبنا لمن استقام علی الامر و انقطع عمّا سواه اجر من قام لدی الوجهه فی العشیّ و الاشراق نسأل الله ان یسقیک رحیق السّرور و یبلّغک الی مقام تطییر فی کلّ الاحيان بأجنحة الرّوح و الریحان الی هوآء محبّه ربّک الرّحمن انه لهو المقنن القدیر این مناجات را مداومت فرمایند قل

سبحانک یا الهی و مقصودی و رجائی و محبوبی تری انّ نفعات وحیک جذبته الی افق الطافک و فوحات الهامک قلبتی الی شطر مواهبک و ندآء مطلع امرک ایقظنی فی ایّامک اذا یا الهی اقبلت الیک بتمامی منقطعاً عن سواک و قائماً لدی باب فضلك الذی فتحتہ علی من فی الأرض و السّمآء اسألک بکلمتک الّتی بها سخّرت الکائنات و تحرّک بها الممكنات و بها سقیتم الموحّدين کوثر لقائک و المخلصین رحیق وصالک ثمّ باسمک الذی اذ ظهر ظهر غیب المکنون و الكنز المخزون ان تجعلنی فی کلّ الأحوال ذاکراً بذکرک و ناطقاً بشانک و طائراً فی هوآء عرفانک و سائراً فی ممالک امرک و اقتدارک ای ربّ قد سرعت الی ظلّک و توجّهت الی وجهک لا تمنعنی عن فرات رحمتک و لا عن بحر عطاءک یشهد کلّ جوارحی بهیمنتک علی الأشياء و قدرتک علی من فی الأرض و السّمآء قدر لی ما يجعلنی فارغاً عن دونک لأشاهد نفسی آیه تجریدک فی

مملكته و برهان تقدیسك فى بلادك ثم افض لى يا الهى ما اردته من سماء جودك و سحاب كرمك انك انت الذى احاط احسانك من فى الامكان و فضلک من فى الأکوان ثم اختر لى يا الهى ما ينفعى فى الدنيا و الآخرة انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت العليم الخبير و اسألك يا مالک الوجود و ربى الغيب و الشهود ان تغمسنى فى كل الأحوال فى بحر رضائك لأكون مريداً بارادتك و متحرکاً بمشيئتك و ناظراً بما اردت لى من بدائع افضالك اى رب قد تمسكت بحبل حبك اسألك ان تكتبنى من الذين طافوا حول عرشك بدوام جبروتك و ملكوتك و عزتك يا اله العالمين و مقصود العارفين هذا مطلبى و رجائى و املى و منى انت الذى امرتنى بالدعاء و ضمنت الاجابة فاستجب لى ما اردته بجودك و كرمك و فضلک و احسانك انك انت المعطى البازل الممتنع المتعالى الغفور الرحيم اى رب صل على البيان من اهل البهآء الذين استقرؤا على فلک الاستقامة بأمرک و سلطانك و سفينة الثبوت بقدرتك و اقتدارك و ايدتهم على اظهار امرک بين بریتك و ابراز سلطنتك بين عبادك انك انت المقتدر العليم الحكيم

ط

اسمى الجمال عليه من كل بهآء ابهآه

هو المنادى بين العباد

سبحان الذى انزل الآيات بالحق و اظهر ما اراد انه لهو الحق علام الغيوب قد تشرف العالم بقدم الاسم الأعظم اذا اخذت الزلازل قبائل الأرض كلها الا من شاء الله المهيمن القيم يا ايها الطائر فى هواء الرحمن ان استمع ما تتكلم به جنود الشيطان الذين كفروا بالله مالک الملوك ان الذى افتى على الحرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله قال ما انشق به ستر الملكوت و ناح به سكان الجبروت قد قتل بالظلم من ينبغى له ان يقبل ترب قدميه يشهد بذلك المظلوم فيهذا المقام المحمود و عن ورائه افتى على انفس معدودات و بذلك تدرقت عيون المألى الأعلى و سكان مدائن الأسماء تبأ له و لمن تبعه من الذين كفروا بالرحمن اذ اتتهم بسطان مشهود قل انا لما رجعنا من هجرتى الى الزوراء وجدنا انه تصرف فى حرم النقطة بذلك بكت عين سرى و ذاب قلبى لعمر الله سترت ذلك بكلّ الجهد لئلا يطلع به كلّ مغلّ مردود تالله ان القلم لا يقدر ان يقوم بذكر ما ارتكب فى الحياة الباطلة لأنه يستحيى ان يذكر ما لا ينبغى ذكره اليوم يشهد بذلك من كان معه و عاشره و عن ورائه الحق علام الغيوب انك تفكر فى صبرى بعد قدرتى و سترى بعد علمى و ما يتكلم به كلّ ظالم مجهول انا ذكرنا لك بعض ما ورد علينا من الذين لا يعرفون اليمين عن الشمال و كيف هذا المقام المرفوع اذا فزت باللوح ان اقرأ فى نفسك ثم اقرأه على الذين شربوا رحيق الحيوان فى أيام الله رب ما كان و ما يكون البهآء عليك و على من نبذ الأوهام باسم الله مالک الغيب و الشهود

رش

جناب ميرزا باقر عليه بهآء الله

بسمى العليم

سبحان الذى انزل الآيات و اظهر البيّنات و نطق بما قام به اهل القبور فى يوم فيه حدّثت الأرض اخبارها و سرت نسمة موجدتها و خالقها و ارتعدت فرائض الذين كفروا بالله المهيمن القيوم طوبى للذين سمعوا و اجابوا و قاموا على خدمة الأمر بالروح و الریحان على شأن ما منعهم الصّفوف و الجنود يا باقر ان استمع النداء من شطر السّجن ثم اشكر ربك بما توجه اليك و انزل لك ما انار به الوجود قد ذكرك اسمى عليه بهائى و انزلنا لك ما يبقى به ذكرك بدوام الملك و الملكوت و نذكر فى هذا المقام من سمى بعنديل الذى ذكرناه من قلمى الأعلى فى الصّحيفة الحمراء و انا المقتدر على ما اشاء بقولى كن فيكون طوبى لمن يسمع منه ما يهديه الى الله العزيز الودود البهاء عليك و على الذين سمعوا النداء اذ ارتفع من مقامى المحمود

* * *

هو العزيز الجميل

سبحان الذى بيده ملكوت ملك السموات و الأرض و الله كان بكلّ شىء عليمًا له الجود و الفضل يعطى لمن يشاء ما يشاء و انه كان عن العالمين غنيًا قل يا قوم اسمعوا نداء الله عن هذه الشجرة المرتفعة المباركة التى نبتت فى ارض القدس مقام قرب محموداً بأنه لا اله الا هو و ان نقطة البيان نفسه و جماله و ما هو المستور ظهوره و سلطانه بين السموات و الأرض و كذلك كان الأمر من شجرة النار فى بقعة النور مشهوداً قل هذا لوح تجلّى الله عليه بانوار قدس محبوباً قل ان الجبل لما تجلّى الله عليه اندكّ فى الحين فصار هباءً متروكاً و هذا اللوح جعله الله محلّ تجلّيه فى هذا الآن و يتجلّى عليه من جمال القدم بما يظهر من هذا القلم الذى كان باصبع الله حينئذ مانوساً ان يا اهل الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا خطوات انفسكم فاتبعوا امر الذى كان من فجر الله مشروقاً قل لن ينفعكم اليوم شىء فى الأرض ولو تأخذون كلّ العالمين لأنفسكم ظهيراً و لن يمدّكم اسباب السموات و الأرض ولو جعلوها لأنفسكم معيناً الا بأن تدخلوا فى ظلّ هذا الوجه الذى استوى على السّجن بما كان فى الألواح مكتوباً فادخلوا فى دين الله ثم اتبعوا ما حدّد فى البيان و كان من سماء القدس منزولاً ان لا تحرموا انفسكم عن بيت الله الحرام و لا تختلفوا فى امر الله و لا تدعوا صحايف الله وراء ظهوركم و هذا من امرى عليكم و على العالمين جميعاً يا قوم كنّا بينكم فى سنين متواليات و كنّا معكم كأحد منكم و كان الله على ما اقول شهيداً و وردتم علىّ فى كلّ حين ما لا ورد احد على احد كأتى كنت فى سجن انفسكم مسجوناً و دعونا الله فى صباح القدس و عشىّ القرب الى ان نجانا عن الذينهم كفروا الى ان وردنا فى هذا السّجن الذى كان خلف جبال مرفوعاً و نشكر الله فى ذلك و نحمده على ما جرى و نصبر بحوله و قوته و نذكره فى كلّ طلوع و افولاً و الروح عليكم يا ملاء البيان ان تسلكوا سبل عزّ محموداً و صراط قدس ممدوداً

* * *

هذه سورة الامر قد نزلناها بامر من لدنا و سلطان من عندنا و انا الأمر الحاكم العالم المقتدر المهيمن القيوم

هو الممتنع السلطان الفرد الغالب المقتدر القدير

سبحان الذى خلق الخلق بامرهِ و ابدع خلق كلّ شىء اقرب من ان يحصى ان انتم تعلمون و سيخلق كيف يشاء بقدرته و لن يقدر احد ان يمنعه عن ارادته و هو الحقّ المهيمن القيوم و انزل كلّ شىء فى الكتاب و اتقن خلق كلّ شىء بمقدار لعلّ الناس بآياته يوقنون و سينزل امر كلّ شىء فى الكتاب ان انتم تشعرون لا يقطع آياته و لا ينفد برهانه و لا يعزب حجّته و لا يبيد سلطانه

و أنه لهو القوى العالم العزيز المحبوب هو الذى انزل الكتاب و فيه فصل كل ما انتم لا تعلمون و سيفصل بالحق و ينزل الامر كيف يشاء ان انتم تعرفون و علم كل شئى مقادير العلم على ما هم عليه ان انتم تعلمون و سيعلم من بدائع العلم على عباده و انه لهو السلطان الرؤف قل هو الذى اضاء لكم سراج القدس لتستضيئوا به فى ظلمات انفسكم و لعلكم لا تضلّون و سيضيئ سراج الروح فى مصباح الامر ان انتم تشهدون هو الذى اوقد نار الامر فى بقعة البقاء وادى قدس مبروك و سيوقد بفضلته فى فاران البدع لعل انتم بهدى الله تهتدون و اشرق عليكم شمس الحكمة و البيان ان انتم يبصر الله تنظرون و سيشرق اذا شاء و اراد لا اله الا هو المهيمن القدوس لن يقدر احد ان يمنعه من سلطانه يحكم كيف يشاء بامر ان انتم تؤمنون و يتم امره بقدرته ولو يعترض عليه كل من فى السموات و ان هذا لحق معلوم و يمد عباده باسباب السموات و الارض الى ان يثبت امره و يعلو سلطنته و يظهر اقتداره كذلك كتب على نفسه فى الواح عز محفوظ قل مثل قدرة الله كمثل البحر هل ينقص باخذ الاقداح قل ما لكم كيف تحكمون قل مثل علم الله كمثل الارياح هل تنتهى بالهبوب ما لكم يا ملاء الغفلاء كيف تظنون قل ان امره مقدس عن الامثال كما ان ذاته مقدس عن كل ما انتم تعقلون ولكن يذكر بالامثال لعرفانكم امر الله و لعل انتم تجدون روايح القدس عن الرضوان و عن شطر قدس مكنون و لعل تستقر بذلك نفوسكم و لا تضطربون و لا تنكرون فضل الله و لا تنسون عهده و لا تكونن من الذينهم بهدى الله لا يهتدون و لعل تميزون بين الحق و الباطل ثم الى الله ترجعون قل ان الذينهم ينكرون فضل الله فسوف يأتيهم جزائهم و انتم اذا تشهدون ان لا تنكروا آيات الله اذا نزلت عليكم و لا تنقلبوا على ادباركم و لا تكونن من الذينهم كانوا على اعقابهم منقلبون و ان اثر الله يستضيئ كالشمس بين الكواكب لو انتم تشعرون و لن يشتهب على احد برهان الله و امره الا الذينهم يشتهبون على انفسهم و كانوا بنعمة الله ان يكفرون قل يا قوم فارحموا على انفسكم و لا تفرطوا فى جنب الله ثم بايات الله لا تجحدون سيفنى الملك و ما انتم اشتغلتم به بذواتكم ثم الى الله ركبم تحشرون فانظروا الى امم القبل ثم فى امرهم تتفكرون هل بقى فى الارض اعراضهم او انكارهم و كل ما كانوا ان يفعلون او يقولون ما جائهم من رسل الله الا و قد اعترضوا عليهم الى ان حبسوه و قتلوه كما انتم تعلمون و مع ذلك رفع الله امرهم و اثبت برهانهم و قطع دابر الذينهم اعترضوا على الله و كانوا بايات الله ان يجحدون فسوف تجدون هؤلاء الذينهم استكبروا على الله بمثل امم القبل و يأخذهم الله بكفرهم و يرجعهم الى مقرهم فى نار انفسهم و كانوا فيها بدوام الله هم معذبون قل يا قوم خافوا عن الله و لا تتبعوا هوىكم فاتبعوا امر الله المهيمن القيوم و لا تجاوزوا عما فصل فى الكتاب و لا تتعدوا عن حدوده ثم عن ذكره لا تغفلون اياكم ان تنسوا احكام الله و عن كل ما امرتم به فى الكتاب و هذا خير لكم ان انتم تعلمون و لا تتكلموا على اموالكم و اولادكم فتوكلوا على الله العزيز المحبوب فاتبعوا حكم الله فى انفسكم ثم الى وجهه تتوجهون كذلك نلقى عليكم من آيات الامر و نعلمكم سبل القدس لعل انتم تفقهون قل انكم ان لن تعملوا بما قضى بالحق من لدن حكيم قيرم فسوف يخلق الله خلقاً آخر كل بامرهم يعملون ثم بين يديه يسجدون قل انه لغنى عن كل من فى السموات و الارض و عن كل ما انتم تعلمون او تعرفون قل هذا سبل الحق قد اظهرناها بالحق ان انتم تريدون ان تسلكون اذا فاسلكوا فيها باذن الله و لا توقفوا اقل من آن ان انتم تؤمنون و لا تتبعوا الذينهم ظلموا على انفسهم و اظلموا العباد و كانوا من الذينهم كانوا فى ارض القدس ان يفسدون يقولون انا امنا بعلى من قبل ثم باياته حينئذ يجحدون و يظنون بانهم آمنوا بالله فى مظاهر القبل ثم بسلطانه اليوم يكفرون كذلك يظهر الله اعمال الذين كان فى صدرهم غل من الامر ولو كانوا بانفسهم يسترون كذلك يبطل الله الباطل باعماله و يثبت الحق بكلماته ان انتم تعرفون قل انا ما نريد الا بما اراد الله لنا و هذا مرادى فى الآخرة و الاولى و يشهد بذلك ملكة الذينهم فى حول العرش يطوفون و ما شئنا الا ما شاء الله لنا و نفرح بذلك فى كل حين ان انتم تعلمون قل قد قضت علينا ايام لن يعرف احد كيف مضت الا الله المقدر العزيز المحبوب و يقضى علينا ايام فى هذه الايام و لن يدري احد كيف تمضى الا الله الفرد السلطان المقدر القيوم و انا كنا شاكراً بكل ما ورد علينا و راضياً بما قضى لنا و نصبر فى بلاياه و ما نشكو فى شئ الا اليه و نتبع فى كل الامور اصفياته الذينهم

فى البلاء كانوا ان يصبرون و نصبر كما صبر عباد مكرمون اللذينهم كانوا من قبل و بعثهم الله بالحق على كل من فى السموات و الارض و دعوا الناس الى ان قتلوا فى سبيل الله العزيز المحبوب و كلما زادوا فى الذكرى زاد الناس فى شقوتهم و ما اجابوا داعى الله بينهم و كانوا بقاء الله ان يكفرون كذلك نذكر لكم من سنن الله التى قضت على عباده لتعلموا بما ورد على اصفياهم فى هذا الزمان لعل انتم فى انفسكم تتفكرون و لا تجحدوا آيات الله فى ايامكم و لا تتبعوا الشيطان فى انفسكم ثم اهدوا بانوار الله الملك العزيز القدوس هو الذى نزل البيان بالحق و انا به مؤمنون قد ابدع خلق السموات و الارض بامر و اتقن خلق كل شىء و هذا ما قدر من قلم الصنع على الواح قدس محفوظ و ما من اله الا هو له الخلق و الامر و كل اليه يرجعون و قدر مقادير كل شىء و انتم فى الكتاب تشهدون و فتح فيه ابواب الرضوان و فى كل باب خلق يعيشون و غرس فى كل رضوان اشجار عز مرفوع ثم اثمرت كلها باثمار القدس و الابرار منها يتنعمون و حدد فى كل واحد منها قصور من لؤلؤ عز مكنون و فى كل قصور حوريات كانهن خلقن من نور الله العزيز المتعالى المحبوب و كلهن يذكرن الله بارنهن بالحان جذب مرفوع و يتلذذن من نعمتهن اهل سرادق الخلد ثم بالحانهن هم يجذبون و جرت فى كل رضوان سبعة انهار لعل انتم منها تشربون و منها خمر البقاء تجرى عن يمين الرضوان كانهما ياقوت قدس مسبول و منها لبن السنن الذى لن يتغير لونه بدوام الملك ان انتم توفون و منها عسل مصفى الذى لن يتغير طعمه و لن يرزق منه الا اللذينهم توكلوا على الله المهيمن القيوم و منها ماء غير آسن الذى يجد الانسان منه كل اللذات و هذا ما قدر فيه من فضل الله العزيز المقتدر القدوس و منها نهر يجرى على اسم الحبيب و اهل الجنة فى كل حين عن الله ربهم يسئلون بان يسقون بشربة منه و هذا ما يطلبون عن الله فى كل عشى و بكور و منها نهر يجرى على هيئة التليث فى كلمة الترييع و يذكر الله فى سيلانه ان انتم تفقهون و يجتمعون فى حوله اهل الفردوس ليسمعوا ما يذكر من ذكر الله الغالب القدور و من يشرب قطرة منه ليصل الى ما اراد و يبلغ الى مقام الذى لن يصل اليه احد الا من شاء الله و اراد و كذلك نلقى عليكم بدايع صنع الله لعل انتم اليه تسرعون و منها نهر الذى جعله الله مقدساً عن كل لون و منزهاً عن كل طعم لانه خلق من ساذج فطرة الله ان انتم تعلمون و فيه قدر ما لا يجرى على البيان وصفه و لا يتم بالقلم امره ان انتم بذلك توفون و من شرب منه شربة يظهر عليه سر ما كان و ما يكون و يعرف كل شىء فى اماكنه و يطبع بكنوز الحكمة و يطير بجناحين الياقوت فى عوالم قرب محبوب يا ملاً البيان لا تتبعوا هوبكم و لا تجعلوا انفسكم محروماً عن هذه التفحات التى تهب عن شطر البقاء يمين الفردوس و توجهوا بقلوبكم الى هذا الشطر المقدس المحبوب لا تتخذوا الحكم هوبكم و لا تكونن من اللذينهم كانوا على اصنام انفسهم لعاكفون كسروا الاصنام باسم الله و هذا من اسمه الاعظم لو انتم بالمنظر الاكبر تنظرون قل قد هبت نسائم الجود و رفعت غمام الفضل و انبسطت كل شىء بما استوى هيكل النور على سحاب قدس ممنوع فاعرفوا قدر هذا الفضل المتعالى العزيز المرفوع اذاً ينادى منادى البقاء كل من فى السموات و الارض و يبشر كل شىء بقاء الله ان انتم تسمعون ان يا سماء القدس زيني نفسك بكواكب العزة ثم ارتفعى كيف تشاء بما فزت بهذه الايام التى ما فاز بها المقربون الا اللذين سبقتهم الحسنى فى هذا الامر و احاطتهم نفحات عز مخزون ان يا غمام الامر فامطر من لثالى القدس كيف تشاء و لا تلتفت الى احد لياخذ فضلك كل شىء بما استوى عليك جمال الله الملك المهيمن القيوم ان يا ارض الفردوس فابسطى فى نفسك ثم بشرى فى ذاتك بما مشى عليك قدم الروح و هذا لفضل مشهود ثم اظهرى اسرار التى كنزت فيك و هذا من يوم يحشر فيه عباد مقربون لان لدون هؤلاء ليس نصيب من هذا الحشر الذى يظهر فيه كلمات الله باتمها و هذه من كلماته لو انتم تقرئون و هذا من حشر الروح يحشر فيه ارواح القدسية و دونهم لن يستطيعوا على قدر انملة ان يقربون هذا مقام الذى لن يحرك فيه البراق و لن يصعد اليه رفر الخلد ان انتم تعلمون ان يا حدائق الارض زينوا انفسكم باوراد قدس محبوب ثم اظهروا كل ما كنز فيكم من لطايف القدس و روايح عز ملطوف ان يا اشجار الارض ارتفعوا باذن الله ثم اظهروا من اثمار القدس فيما قدر فيكم من امر الله المقدس المتعالى القيوم بما هبت عليكم ارياح البقاء عن هذا الشطر الذى فيه ظهر كل امر محبوب ان يا طيور

الفردوس غنّوا و تغنّوا على احسن النغمات ثمّ طيروا في هذا الفضاء بما خلقناكم باسم من الاسماء لتجتذب من هذه النغمات افئدة الذينهم انقطعوا عن كلّ الجهات و توجّهوا الى مقام قرب محمود كلّ ذلك من فضل الذى احاط كلّ من فى السموات و الارض و يستبشر به اهل ملاء الاعلى و من ورائهم اهل سرادق الخلد و انتم يا ملاء الارض حينئذ فاستبشرون و انك انت يا شطر العراق فابك بقلبك ثمّ بعينك بما خرج عنك جمال الله ثمّ استقرّ فى مقرّ السّجن خلف قلل من جبال صخر مرفوع فانزع عن هيكلك قميص السّرور بما انقطعت نسائم العزّ عن هذا اللؤلؤ المكنون تالله تبكى عليك عيون البقاء ثمّ استدمت اكباد اهل الفردوس بما ورد علينا من هياكل ظلم مبعوض ان يا هذا الشطر كيف تستقرّ فى مقامك بعد الذى تشهد مقام الله على حزن مشهود اتشهد مدينة الله بعد الذى خرجت عنها جواهر الامر و كانوا فى ارض البعد خلف القاف لمسجون ان يا مدينة كيف تستقرّين على مقامك و تحمّلين اجساد الذينهم كفروا و اشركوا بعد الذى خرجت عنك هيكل الله مع اصحاب معدود اذّا تكاد السموات ان تنفطرّ و تنشقّ ارض القدس بما جرت دموع الغلام على هذا الخدّ الذى ما توجّه الا الى الله العزيز المهيمن القيوم و تبكى بيكائه ذرّات الممكنات و تضحّ طلعات الخلد فى غرفات حمر ياقوت اذّا اسمع ضجيج اهل السموات ان انتم تسمعون و بقينا فى مقام انقطعت عن ذيلنا ايدى الممكنات و لن يرفع الينا ضجيج احد و لا صريخ الذينهم بلقاء الله لا يوقنون ولكن نصبر فى كلّ شأن و ما صبرى الا بالله و انّ عليه فليتوكّل المنقطعون قل يا ملاء البيان انا لا نريد منكم شيئاً الا الانصاف فانصفوا فى كلّ امر و لا تجادلوا فى آيات الله بعد الذى نزلت بالحقّ و لا تكوننّ من الذينهم الى جمال القدس لا ينظرون و يغمضون عيناهم عن الحقّ و يتبعون اهوائهم و يستكبرون على الله و هم لا يشعرون و اذا نزلت عليهم آيات الله يصرون مستكبراً ثمّ على اعقابهم ينكصون و يعترضون على الله فى كلّ حين و هم لا يفقهون قل اما خلقكم الله بما نفخ من القلم ارواح القدم و هذا من قلم الله ان انتم فى انفسكم تنصفون يا قوم فارحموا على انفسكم و لا تفتروا علىّ كما افترت من قبل و لا تتخذوا اللّه لانفسكم ولياً من غير الله ثمّ بآياته فى محضركم لا تلعبون و لا تقاسوا نفس الله بانفسكم و لا آيات الله بكلماتكم ان انتم بعين الله فى امره تفرسون و لا تقولوا فى امر الله ما لا يليق لشانكم و لا تتجاوزوا عن حدّكم و هذا خير النصح ان انتم فى انفسكم تنصفون صفوا انفسكم و ارواحكم و لا تحملوا اثقال الارض على اجسادكم و قلوبكم لعلّ تقدرون ان تطيرنّ فى هواء القرب ثمّ فى فضاء القدس انتم تدخلون اياكم ان نظروا الى الدنيا ثمّ الذين تجدون منهم ارياح النّفاق لعلّ تقع عيونكم الى صرف الجمال ثمّ فى خيام العزّ تدخلون قل انّ الله احصى بينكم عباد الذين يقرّون بفضل الله و يقرّون كلمات البيان و يأمرون الناس بالعدل و هم فى كلّ حين بآيات الله ينطقون و من اوتى بصر العلم من الله يشهد قلوبهم بغير ما ينطق به لسانهم و يجد منهم روايح الغلّ و النّفاق و هذا ما نزل حينئذ من قلم الله العزيز المحبوب ولكن سترنا فى الكتاب اسمائهم لعلّ فى انفسهم يتنبّهون و انتم يا ملاء البيان لا تقربوا اليهم و لا تقبلوا عنهم اقوالهم ان تريدوا ان تسمعوا حكم الله فى انفسكم ثمّ اليه ترجعون قل انّ الشيطان لما اراد ان يضلّ احداً من عباد الله ظهر على صورته و عمل بمثل ما يعمل و يذكر كلّما يذكره من ذكر الله العلىّ العالى المتعالى المهيمن القيوم و كان فى تلك الحالة الى ان اشتغل قلبه و الهمة عمّا اراد اذّا فرّ عنه و برئ منه و كذلك نمثّل لكم من كلّ مثل لئلا تضلّون اياكم ان تنسوا فضل الله عليكم و حين الذى كان بينكم و يلقي عليكم فى كلّ يوم من جواهر العلم و الحكمة و يستشرق على قلوبكم و ارواحكم من انوار عزّ مكنون و لا تنسوا حين الذى يمشى بينكم طلعة الله و يستتير من جماله قلوب الذينهم كانوا الى جماله يتوجّهون فاذكروا فى كلّ انكم ايام التى تطير بينكم عندليب البقاء و تعنّ عليكم من نغمات القدس و انتم كنتم فى كلّ حين ان تسمعون اتشغلون بانفسكم و تدعون ذكر الله عن ورائكم و هذا لغبن فى انفسكم ان انتم تعرفون اتشغلون بالخريف فى ايامكم و تنسون ربيع الله بينكم فما لكم كيف لا تتنبّهون تالله ما بقى من نصح الا و قد فصلناه لكم بالحقّ بلسان قدس محبوب لتستصحوا بنصح الله و لا تنقضوا ما عهدتم به فى ذرّ العماء فى محضر الذى اجتمعوا فيه المقربون

و ما من اله الا هو له الامر و الحق و كلّ اليه يرجعون و له يسبح من فى السموات و الارض و كلّ اليه يرجعون هو الذى قدر لكلّ نفس مقادير الامر كلّ ذلك فى الكتاب ان انتم تعقلون

هذا كتاب من جمال قدس منير الى الله العزيز المقتدر القدير و هذا لوح من الله العزيز القدير الى جمال قدس منير الذى يظهر من بعد كيف يشاء و اراد و هذا ما سطر من قلم الامر على الواح عزّ حفيظ و لا مردّ لذلك و لا مانع لهذا الحكم المتعالى المشرق الكريم هل يقدر احد ان يرده من سلطانه او يمنعه عن امره لا فورىّ ولو يقوم عليه كلّ العالمين سيظهر بالحق و ينطق بكلمة الله و يستضيئ وجهه بين السموات و الارضين ان يا ساذج الروح فاطهر بسطانتك و لا تلتفت الى احد من الشياطين ان يا كلمة الاعظم فالحق على العباد ما القى الله فى قلبك و لا تخف من احد ان ربك يحرسك عن ضرّ المشركين ان يا سماء القدس فارفع فى نفسك الى مقام الذى انقطعت عنه ايدى الكافرين ان يا شمس الاحديّة فاطلع على الممكنات باسراق انوار قدسك ثمّ ابذل على الكائنات ما اعطاك الله بوجوده و لا تمنع احداً عن فضلك لانك انت الفضال المعطى الكريم الرحيم ثمّ اسق العباد من خمر التّى جرت عن يمينك لانهم عطشان فى السرّ و ظمآن من الامر و انك انت الغفور الرحيم ان يا بحر الاعظم تموج فى ذاتك من امواج قدس منير بما تموجت ابحر الروح فى قلبك الطاهر البديع المنيع ان يا شجرة الله فانفق على المقرّبين من اهل البقاء من اثمار الجنّة البديعة المنيعة القدسيّة الطاهرة التّى وهبك الله قبل خلق السموات و الارضين لانّ منك بدئت الممكنات و اليك تنتهى الموجودات و منك ظهر الفضل قبل خلق الاولين و الآخريين و لو ينقطع فضلك فى اقلّ من آن لن يبقى شئى لا فى السموات و لا فى الارض و انا نشهد بذلك بلسان صدق مبين ان يا كنز الله فاطهر من كنوز الدائمة الباقية الازليّة الاحديّة لتظهر لئالى العلم و الحكمة و هذا كلّ الفضل من عندك على الخلايق اجمعين لا تمنع يدك عن الجود و لا ترتدّ البصر عن النظر الى العالمين لانك انت بنفسك تكون كتاب مبين و حجّة على من فى السموات و الارض و هدى و ذكرى لمن فى ملكوت الامر و الخلق اجمعين و انك انت برهان الله فى خلقه و حجّته لعباده و دليله لبريّه و كلمته بين السموات و الارضين و بيدك الامر كله تفعل بقدرتك ما تشاء و تحكم بسطانتك ما تريد من شرف بلقائك فقد شرف بقاء الله العزيز العليم و من يمشى بين يديك فقد يمشى على صراط عزّ قويم فمن نظر الى وجهك فقد نظر الى وجه الله فمن اعرض فقد اعرض عن الله فى ابد الابد فطوبى ثمّ طوبى لمن حضر بين يديك و يلتقى منك كلمات عزّ عزيز و ينظر جمالك و يسمع نعمات الله عن شفتاك و تهبّ عليه نسيمات جعلك المسلسل اللطيف المنير فطوبى لارض التّى جعلها الله موطاً قدميك و للمقام الذى يستقرّ عليه عرش جمالك و تستوى عليه بسطانتك مبين فطوبى للبيت الذى تدخل فيه و فيه يرفع ذكر اسمك الرحمن الرحيم و فيه يضيئ نورك و يعلو برهانك القويم فطوبى للحدائق التّى تمرّ عليها و تلتفت اليها بلحظات الطافك و تنظر الى ازهارها و اورادها و اشجارها ببصرك الحديد فوالله ينبغى لثراب الذى يقع رجلك عليه بان يفتخر على عرش عظيم فطوبى للذين يطوفون فى حولك و يستبقون فى خدمتك و لا يمنعمهم الشّماتة و البلاء عن الدخول فى لجة بحر امرك المقتدر القدير ان يا اهل السموات و الارضين ثمّ يا ملائكة البيان لا تضيعوا اعمالكم فى ذلك اليوم و لا تجزعوا فى هذا الفزع الاكبر العظيم فادخلوا فى ذلك الباب ولو تنزل عليكم الاحجار من كلّ الجهات و انّ هذا خير لكم ان انتم من العارفين لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل و لا تفعلوا بمثل ما فعلتم فى هذه الايام خافوا عن الله الذى خلقكم و لا تكوننّ من المعرضين اتقوا الله و لا تتبعوا اليوم احداً ثمّ اتبعوا امر الله فى انفسكم ثمّ الى شطر الله بعيونكم فاسرعون و لا تمسكوا بعذر و لا توقفوا بشئى من التّخارف و الى هذه البقعة المباركة فى وادى القدس برجل الانقطاع فاركضون و لا تحتجبوا عن جمال الله و تمسكوا بعروة الله المهيمن القيوم و ان كان فى الشّتا اذاً بهذه النار فى انفسكم فاصطلون و ان تجدوا حرّ الصّيف اذاً عن كأس الحيوان فاستبردون فاعلموا بانّ الله يؤيدّ الذينهم توجّهوا اليه و يحرسهم بجنود السموات و الارض ان انتم من العارفين تالله توجّهكم الى هذا الشّطر فى ذلك اليوم لخير عن عبادة الثّقيلين و هذا يوم فيه تهبّ نسائم الحيوان على عظام رميم و فيه يبرء كلّ

مريض عن دأته و يشفى كلّ عليل و سقيم و فيه يصل العاشقون الى جمال المحبوب و يرد كلّ الظّمّانين على ساحل سلسبيل عظيم و فيه يكسى كلّ عريان من رداءً قدس كريم فوالله حينئذ تبكى عيون سرى في بعدى عن لقائه و بما يرد عليه من جنود الشياطين فيا ليت كنت حاضراً بين يديه و نذكر له كلّ ما ورد علينا من هؤلاء الظالمين و انه يعلم بالحقّ لما يرد عليه و عنده غيب السموات و الارض و انه لهو العلام المتعالى العليم لو يريد ان يفصل من النقطة علم ما كان و ما يكون ليقدّر و هذا عنده اسهل من كلّ شئ لو انتم من العالمين ان يا ساذج البقاء لا تحزن في ذلك اليوم عن شئ ولو لا يستهدى بهداك احد من العالمين و انّ ذكرك نفسك خبير عن ملك الاولين و الآخرين و انّ لحظانك الى جمالك لاعلى عمّا قدّر في ملاء العالمين ان يسجدك خلق السموات و الارض هذا خير لانفسهم و ان يعترضوا عليك فانك بنفسك الحقّ لغنى عن العالمين و فى قبضتك ملكوت ملك السموات و الارض و عن يمينك جيروت من فى العماءات و الخلق و انك انت العزيز المقتدر القدير اذا فاعف عن جريراتي و خطيئاتي بما اكتسبت بين يديك فى هذه الكلمات لانّ هذا لم يكن الاّ لحبى نفسك و ذكرى بين يديك و انك انت على ذلك لعليم خبير قد جئتكم ببضاعة احقر من ان يذكر بمزجاة ان تقبلها انك انت خير الرّاحمين و ان تردّها و تطردها فانك انت خير العادلين و الامر بيدك و السلطان فى قبضتك لا تسئل فيما تؤمر و كلّ لدى باب فضلك لمن السائلين ان يا اسم الله ان اشهد فى نفسك بانه لا اله الاّ هو قد خلق الممكنات بحرف من كلمته و انه لهو السلطان الفرد العزيز الجميل ان يا اسمى ان اشهد فى ذاتك بانه لا اله الاّ هو قد خلق الموجودات بكلمة من امره و انه لهو الغالب المقتدر العزيز ان يا حرف البقاء ان اشهد فى روحك بانه هو الله لا اله الاّ هو قد بعث النّبين بالحقّ و ارسلهم على خلق السموات و الارض و انه لهو العليّ العظيم ان يا نسيم العزّ فاشهد فى كينونتك بانه لا اله الاّ هو قد يعث النّبين بالحقّ و انه لهو المبدع الحيّ الرقيع ان يا رضوان الحبّ فاشهد فى سرّك بانه لا اله الاّ هو قد اظهر القيّمة بامرّه و حشر كلّ من فى السموات و الارض اقرب من ان يرتدّ اليه بصر البصير ان يا نعمة العماء فاشهد فى قلبك بانه لا اله الاّ هو سيظهر القيّمة كيف يشاء و يحشر الخلايق كيف يريد فى يوم الذى يأتى بالحقّ و هذا ما رقم فى الواح قدس حفيظ لا يمنعه شئ و لا يردّه امر ولو يعترض عليه كلّ من فى الملك اجمعين ثمّ اعلم بانّا وردنا فى سجن عظيم بما قدّر من قلم قدس منير و اشتدّ علينا الامر من كلّ الجهات و هذه من سنّة الله المهيمن العزيز الحميد و فى ذلك لحكمة لن يبلغها افئدة احد الاّ من شاء ربك و سيظهر اذا شاء بين العالمين لن يظهر فى الارض من شئى الاّ و قد قدّر فيه مقادير القدر من حكيم عليم و لن يحرك من ذرّة الاّ و قد قدّر فيها حكمة بالغة و كيف هذا التباّ الاعظم القويم و ورد علينا ما ورد على علىّ فى الارض اذا فاعرفوا سرّ الامر يا ملاء العالمين و قد جرى علينا كلّما جرى عليه و هذا تقدير من ربّ العالمين قل انه حبس فى مقام الذى ما سمع اسمه احد من المحبّين كما حبسونا فى تلك الايام فى مقام الذى ما ذكر اسمه من قبل ان انتم من العالمين كذلك جرى بمثل ما جرى و قدّر بمثل ما قدّر و فى ذلك لايات للعارفين قل قد ظهر جمال الاولى فى هيكل الاخرى فتبارك الله ابدع الابدعين و يظهر جمال الاخرى فى هيكل الاولى فتعالى الله اقدر الاقدرين كذلك نذكر لك اشارات قدس خفىّ لتكون من الموقنين و نفصل لك ممّا كنز فى خزائن علم الله فى ازل الآزال قل انه قد بعثنى بالحقّ و انطقنى بايات بدع ميين التى تعجز عن عرفانها كلّ من فى السموات و الارضين لاهديكم صراط السوىّ و القى عليكم ما سطر فى البيان من لدى الله الغالب القاهر المهيمن القدير قل يا ملاء البيان خافوا عن الله ثمّ افتحوا عيونكم الى منظر الله المقدّس الكريم و لا تفسدوا فى امر الله و لا تتبعوا ظنون المفسدين اتبعوا حكم الله فى البيان و اجيبوا داعى الله فى انفسكم و لا تسلكوا سبل الذينهم اشركوا بالله و كانوا من المشركين قل ما اردنا الاّ ما اراد الله فى الكتاب و يشهد بذلك لسان صدق عليم و ما نشاء الاّ ما انزله الله فى كتاب العزّ بلسان عربىّ ميين قل هذه لايات نزلت بالحقّ و منها يجدد ارواح الخلايق اجمعين و منها يفصل احكام الله فيما نزل فى الواح قدس حفيظ و منها يرتقى هياكل الاسماء الى سرادق البقاء و يقدر مقادير الامر من لدن عزيز حكيم قل انّ المشركين ارادوا ان ينقطعوا فيض الله و يبدلوا كلمته و

يتمّوا امره و ينقلبوا حكمه فبئس ما ظنّوا فى انفسهم ان انتم من المتفرّسين و كذلك ارادوا بان ينقطعوا نعمات الله عن شطر العراق و ممالك اخرى و هذا ما شاؤوا فى انفسهم و انا كُنتا شاهدين و لذا يظهر الله فى اراضى القدس من يذكر الله باعلى صوته ليظهر بذلك برهان الله رغماً لانفسهم و هذا ما قدرناه حينئذ من هذا القلم الدرّى المنير لتعلموا بانّ الله يرفع امره بقدرته و لن يعجزه شئى فى السموات و الارض و لن يمنعه منع هؤلاء المغلّين قل انّ نفحات القدس تهبّ من هذا الشطر على كلّ الجهات و هذا من فضل الله العزيز القدير و لن ينقطع فى اقلّ من آن و يجده كلّ من فى السموات و من له فطرة سليم قل يا قوم اتمكرون فى امر الله و تخادعون به فى انفسكم فانّ الله اشدّ مكرّاً لو انتم من العارفين فسوف يأخذكم بمكركم و يرفع امره كيف يشاء و يعلن برهانه و يثبت آياته ولو يكرهونها هؤلاء المبغضين ان يا طير البقاء فاخرجى عن الرضوان باذن الله ثمّ غنى على افنان الامكان بالحن قدس منبع ان يا غلام الفردوس فاطهر عن الغرفات و غنّ باعلى صوتك فى عوالم الاسماء و الصفات و لا تصبر اقلّ من آن و لا تكن من الخائبيين ثمّ استضى من هذا الوجه الذى يوقد و يضيئ بين الارض و السماء و استضاء منه اهل ملاء الاعلى ثمّ هياكل الصّافين و الكرويين ثمّ امر الناس بما امرناك و بما حدّد فى البيان من لدى الله العليّ العظيم و كن على حفظ فى نفسك و على حكمة من لدن عزيز جميل و لا تلتفت الى المغلّين الذين ينسبون انفسهم الى الله و كانوا على تزوير و مكر مبين و اذا لقوكم يقولون انا آمنّا بالله و بما كنتم عليه و اذا يقعدون مع احد مثلهم يظهر منهم الغلّ و البغضاء و كذلك احصينا كلّ شئى فى كتاب مبين قل يا اهل البيان لا تتقرّبوا اليهم و لا بمثلهم و لا تسمعوا منهم ولو ينطقون بالحقّ لانّ الشيطان لو يتكلّم بالحقّ ليكون على مكر فى نفسه و انّ هذا لحقّ لو انتم من المتفرّسين قل من اعرض عن هذا التور المشرق عن هذا الشطر المقدّس المنير قد اعرض عن الله و برهانه و حجّته و آياته و دليله و عن كلّ التبيين و المرسلين قل يا ملاء الارض اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ بعل و حمير قل انّ هذه لشمس اشرفت لذاتها بذاتها و انّ هذه نار الله التى اوقدت لنفسها بنفسها و انّ هذه لهداية الله قد برزت لكيونتها بكيونتها ان انتم من العالمين فمن اعرض عنها لن يذكر عليه اسم الانسان و يكون محروماً عمّا قدر فى رضوان الله المهيمن المتعالى العزيز الكريم قل انّ حرفاً من ذلك لخير لانفسكم عن ملك الاولين و الآخرين كلّ ذلك جود من لدنا عليك و على عباد المخلصين قل يا ملاء البيان خافوا عن الله و لا تختلفوا فى امر الله و لا تتجاوزوا عمّا رقم فى البيان من اصبح الله الحيّ المتعالى القدير اياكم ان تغفلوا فى انفسكم و تشتغلوا بما يؤيّدكم هوكم ان اشتغلوا بذكر الله فى كلّ حان و حين فوالله ذكر منه عند الله اعزّ عن خلق السموات و الارضين و لا تنسوا مصائب التى جرت علينا ثمّ اذكروا ايماننا بينكم و لا تكوننّ من الغافلين و لا تبدّلوا كلمات الله بكلمات غيره ثمّ استقيموا على حبه ولو يعترض عليكم كلّ مكّار لئيم كذلك نفضّل لكم من كلّ شئى تفصيلاً و نلقى عليكم كلمات القدس و نذكركم باحسن ذكر بديع و ان يمسخكم من البلاء فى سبيل بارئكم لا تحزنوا و تفكّروا فيما ورد علينا من جنود الشياطين فوالله لو كان للدنيا و ما فيها قدر عند الله على قدر بعوضة لن تصل الذلّة فيها على احد من المؤمنين فافرعوا انظاركم عن الدنيا و اهلها ثمّ انظروا الى وجه الذى اشرق كالشمس عن افق قدس لميع ثمّ اجتمعوا على نصر الله و ارتفاع كلمته و لا تصبروا فى ذلك اقلّ من آن و هذا نصحى عليكم ان انتم من المقبلين انّ الله قد كتب على نفسه بان ينصر الذينهم نصرنا امره و كانوا من الناصرين و الحمد لله ربّ العالمين

سر چاه

جناب ملاء احمد

الأقدس الأبهي

سبحان الذي نزل الآيات بالحقّ و من قبلها البيان ليستعدّ من في السموات و الأرض لهذا الظهور الذي طلع و اشرق من افق مشيئة ربك الرحمن و جاء بملكوت البرهان و يدعو من في الأكوان الى الله العزيز الحكيم قل يا ملأ البيان هل وجدتم فيما نزل على عليّ قبل نبيل ما لا يكون مزيناً بطراز اسمي لا ورب العالمين لو لا ذكرى ما نزل البيان و لو لا نفسي ما اشرقت شمس التبيان عن افق المعاني و البيان و يشهد بذلك كلّ منصف عليهم أنّه جعل كلّ البيان هديّة منه لنفسى و ورقة من رضوانى فما لكم اعرضتم عن الذي فدى نفسه فى سبيلى الواضح المستقيم تالله حين الذي علّقه المشركون فى الهوآء استنشق نفحات قميصى و كان بصره متوجّهاً الى وجهى و قلبه متذكراً بذكرى المنيع قل أتخذتم امر الله هزواً ما لكم اعرضتم عن الذي به نطق كلّ شيء بما نطقته السدرة الالهية أنّه لا اله الا انا العزيز الكريم قل الكليم قد استمدّ من هذا الاسم العظيم و الروح كان مؤيداً بهذا الذكر الحكيم ان نسيتم كتب القبل فانظروا البيان لعلّ تعرفون ما اراد الله لكم و لا تكوننّ من الذين صاحوا فى الفراق و اذا هبت روايح الوصال عن شطر الله الغنى المتعال نقضوا الميثاق و كفروا بمالك يوم الطلاق اذ اتاهم بسلطان مبين قل لو يقرأ احد ما فى البيان لينوح لضربى و ما ورد على نفسى لعمرى ان منزله ما قصد فيه الا امرى و ذكرى و ثنائى خافوا عن الله يا ملأ المحتجين كذلك القيناك لتذكر الناس فى ايام ربك لعلّ يضعون الهوى و يأخذون كأس التقى بهذا الاسم العزيز البديع ان امع الناس عمّا منعوا عنه فى الكتاب ثمّ أمرهم بما امروا به من لدن ربك العزيز الحميد قل الى متى تشتغلون بالدنيا اما رأيتم فئاتها اين آبائكم و اسلافكم كلّهم رجعوا الى التراب و انتم ترجعون كما رجعوا هذا وعد محتوم ان انتم من العالمين طوبى لمن نبذ الدنيا عن ورائه حباً لله و اقبل بقلبه الى مولى العالمين أنّه اهل سرادق عظمتى و خبآء مجدى و قباب فضلى عليه صلواتى و الطافى و اتى انا الغفور الرحيم و الحمد لله مالك هذا اليوم العظيم

الأمنع الأرفع الأبهي

سبحان من اتى بالحقّ بملكوته العظيم و زين به من فى السموات و الأرضين الا من اعرض عن الوجه الا أنّه من الهالكين طوبى لمن اخذته نفحات ايام الله و كان من المنقطعين هذا يوم الصيحة طوبى لمن صاح بهذا الاسم العزيز المنيع ولكن بالحكمة كذلك امرتم من لدن عليم حكيم ليس الفساد شأن الانسان بل ما تصلح به امور من على الأرض كذلك نطق الحقّ أنّه لهو الغفور الرحيم ان انصرونى بالأعمال الحسنة هذا ينبغي لكم لو انتم من العارفين لكلّ يوم نصيب فى كتاب الله اذا جاء الميقات يرتفع ما اراد أنّه لهو الحاكم على ما يريد انّ الذين نبذوا امر الله اولئك خرجوا من حصن العدل الا أنّهم من الغافلين قد اتى مالك القدم لاصلاح العالم لو عرف الناس لطافوا حول العرش انّ ربك لهو العليم الحكيم مثلهم كمثل الصبيان انّ ربك لمرتبى العالمين لو اردنا لأخذناهم بكلمة من عندنا ولكن سبقت الرحمة غضب الله المقتدر العزيز القدير ان اقتدوا ربكم أنّه هو ارحم الراحمين طوبى لمن يدعو الناس خالصاً لوجه ربه الكريم كونوا رعاة اغنام الله ان احفظوهم من الذباب كذلك يعلمكم من عنده علم السموات و الأرضين طوبى لك بما القيت نفسك و اقبلت الى المنظر المنيع و فزت بأيام الله و عرفان هذا النبأ الذي منه اندكّ جبل الهوى و اشرق نير الهدى من افق ربك العزيز المنير

هو المقدّس عن الأمثال

سبحان من اظهر مظهر نفسه و انطقه بآيات انجذبت منها الأرواح قل هذا يوم فيه اضطربت الأنفس و مرّت الجبال و انصعق من فى السّموات و الأرض الآ من شاء الله مالك يوم المعاد طوبى ليد نبذت ما اخذت و لقلب اقبل الى قبلة الآفاق انّ الذين اخذوا لوح الله بأيادى القدرة و الاقتدار اولئك اهل البهَاء فى لوح البقاء يشهد بذلك مالك الأسماء الذى ينطق فى كلّ الأحيان الملك لله المقتدر العزيز المتّان قل يا قوم انّ لكلّ امر مرجع و لكلّ اشراق مشرق و لكلّ شىء مبدء تفكّروا لتعرفوا مراد الله يا اولى الألباب انّ الذين ينكرون مبدء الأمر اولئك همج رعا ع ليس لهم نصيب من الكتاب هل ينكرون الله بعد الذى يرون سلطانه احاط الامكان انّ الذين ينكرون ظهور الله ينبغى ان يتفكّروا فى هذه الأيام التى فيها ينادى مالك القدم فى قطب العالم بعد الذى كان مظلوماً بأيدي الفجار لو يقولون الطّبيعة اظهرت هذا الجوهر قل لو نصدّكم فى ذلك نقول هل ترون له من شبه او تشاهدون له الأمثال فلمّا كان متفرداً فى ذاته و متوحّداً فى نفسه ينبغى ان تتبّعوه يا ملاء الجهال لعمري يقولون ما لا يشعرون كذلك شهد الرّحمن فى المقام الذى كان اعلى المقام قل يا ملاء الأحباب لا تلتفتوا الى ما يقولون تمسّكوا بحبل الأمر و تشبّثوا بأذيال رحمة ربكم العزيز المختار طوبى لمن فاز اليوم و اقبل بالقلب الى الله مولى العباد و نبذ المتوهّمين عن ورائه ناطقاً بهذا الذّكر الذى جعله الله سلطان الأذكار

* * *

حبيب روحانى جناب على قبل نبيل عليه بهاء الله العزيز الجميل

١٥٢١

هو الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

سبحان من انار افق العالم بتبّير اسمه الأعظم الذى به اخذت الزلازل كلّ القبائل و اضطرب منه الأمم الآ من انقذته يد الاقتدار و أنّه لهو الفرد المختار و أنّه لهو الذى به نطق القلم الأعلى بين ملاء الانشاء و شهد بما شهد مالك الأسماء أنّه لهو السلطان الذى لا يحويه عرفان اهل الامكان و لا يطرأ اليه طيور افئدة اهل الايقان قد استضعف كلّ قوئى عند ظهور اقتداره و استعجز كلّ قادر عند بروز سطوته و كبريائه قد تزيّنت كتب السّماء بذكره و ثنائه و لوح المحفوظ باسمه و سلطانه لولاه ما انزل الرّحمن اسرار ما يكون و ما قد كان به شهد الاسم المكنون و سجد الاسم المخزون و به فتح باب الكنز و طلع الغيب المستور الذى كان مسطوراً فى الصّحف و الزّبر و الكتب ينادى و يقول يا ملاء الامكان قد اتى الرّحمن بالحجّة و البرهان طوبى لنفس اقبلت و فازت بالبحر الأعظم الذى جرى من معين بيانه بين خلقه اسأل الله بأن يوفّق عباده على الاقبال الى الأفق الأعلى و عرفان ما هو المستور من اعين اهل الانشاء أنّه لهو الفرد المهيمن على الأسماء لا اله الا هو المقتدر المتعالى العليم الحكيم و بعد قد فاز الخادم بكتابتك و وجد منه عرف خلوصك لله ربّ العالمين فلمّا عرفت و علمت و اطّعت بما فيه توجّهت الى الأفق الأعلى و استقرت الى الغاية القصوى الى ان حضرت و عرضت ما ناديت به مولينا و مولى العارفين اذاً فتح باب الفضل و اشرق نير عطاء مالك العدل قال جلّ كبريائه يا على قبل نبيل طوبى لعينك بما تشرّقت بمشاهدة جمال القدم و لأذنيك بما سمعت نداءه الأحدى فى ارض الزّوراء و لهيكلك بما حضر لدى المظلوم كذلك يذكرك القيوم فى هذا السّجن

المبين ثم طوبى لأُمّك بما توجّهت و حضرت و فازت بما هو المقصود من كتب الله العليم الخبير طوبى ثم طوبى لأبيك الذى به تزينت العبودية لله الحقّ لعمري أنّه قد فاز اذ قام لدى العرش بما لا فاز به اكثر العباد و أنّه لهو الذى فى مصيبيته نطق القلم الأعلى بما يبقى به ذكره فى ملكوت الله المقتدر العزيز الكريم نشهد أنّه خرج من بيته بأمر ربّه منقطعاً عن دونه و قطع الصّحارى و البرارى و الجبال و الأتلال الى ان ورد شاطئ البحر و مرّ عنه باسمه الى ان دخل البقعة التّوراء و الأرض البيضاء المقام الذى طافه الطّور السّيناء و سمع نداء الله مالك الأسماء و فاطر السّماء نعيماً له و لمن زاره بأمرى المبرم الحكيم قد نزل له ما فاحت به نفحة المحبوب بين العالم أنّ ربّك لهو المخبر الأمين ان اشكر الله بما عرّفكم و أيّدكم و رفع اسمائكم بين الخلق أنّه وليّ المخلصين

انشاء الله بايد بفضل نامتناهى الهى در جميع احيان مسرور باشى و بكمال روح و ريحان بذكر محبوب عالميان مشغول الحمد لله بشاطى بحر اعظم وارد شدى و از كوثر وصال آشاميدى و بمشاهده وجه محبوب در اياميكه جميع اشياء بفنا راجع فائز گشتى قدر اين نعمت كبرى را بدانيد و چون جان حفظش نمائيد اى على قبل نبيل حقّ بصير و سميع است آنچه بر شما در سبيلش وارد جميع را مشاهده نموده و در لوح محفوظ از قلم اعلى ثبت فرموده هيچ فضلى باين فضل برابرى نموده و نخواهد نمود لا تنظر الى الناس و اطوارهم ان انظر الى الأفق الأعلى و قل يا مالك الأسماء و فاطر السّماء قد اقبلت بكلى اليك ايّدى على العمل بما ينبغى لأيامك و نسبتى الى اسمك العزيز البديع

هر شىء را عرفى بوده و خواهد بود البتّه عرف عمليكه خالصاً لله ظاهر شود عالم را احاطه نمايد و هر ذى شىء آنرا بيابد ان اطمئنّ بفضل مولاك و تشبّث بذيله المنير در جميع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانيّه و افعال مرضيه به اسمى الأصدق المقدّس اقتدا نما او از نفوسيست كه فى الحقيقه بطراز عبوديه لله مزين شده ينبغى لكلّ نفس ان يذكره بما ذكره لسان عظمتى فى ملكوت بيانى البديع ان يا على قبل نبيل ان استمع ما يناديك به الرّبّ الجليل من هذا المقام الجميل أنّه لا اله الاّ انا المقتدر القدير ان استمع ما يقولون المشركون يقولون ما لا قاله اهل التّوراة و الفرقان و الانجيل منهم من قال أنّه ادّعى الرّبوبيّة قل اى وربّ البرية أنّه نطق بما اخبر به الرّحمن فى البيان يشهد بذلك من وجد عرف قميصى و توجه الى افق فضلى و طار فيهوائى و انقطع عمّا سوائى كذلك يذكرك قلمى الأعلى و انا الخبير

اهل بيان يعنى نفوسيكه از مالك امكان اعراض نموده اند بكلمات و اشارات اهل فرقان تشبّث و بان ناطق حال ملاحظه كنيد امر حقّ در چه مقام و عرفان نفوس غافله در چه مقام تباّ لهم و سحقاً لهم بما اعرضوا عن الحقّ و تكلموا بما لا يتكلّم به صبيان هذا الظهور يشهد بذلك كلّ ذى بصر و ذى دراية و عن ورائهما قلم الله العزيز الحميد اى على قبل نبيل بايد بعنايت الهى و فضل نامتناهى ربّانى باستقامت تمام بر امر الله ثابت و راسخ باشى و رحيق استقامت را باسم حقّ مبذول دارى تا دوستان الهى از افق ايقان و اطمينان مشرق شوند بعضى از نفوس موهومه مجعوله كه از طلعة احديّه اعراض نموده اند و بهيكل وهم تشبّث جسته اند در جميع احيان بوساوس شيطانيّه و دسايس خناسيه بگمراهى ناس بيچاره مشغول شده اند و باوهامات اهل فرقان تمسّك نموده اند بگو اى صاحبان بصر اهل منظر اكبر فوق عالم حركت مينمايند بايد در جميع اوقات بافق اعلى ناظر باشيد و ما سوى الله را يعنى نفوسيكه از مقصود گذشته اند و بموهوم تمسّك جسته اند معدوم صرف و مفقود بحت شمريد آنچه در خدمت امر از آنجناب ظاهر شده لدى العرش مذكور بوده و خواهد بود انا كنا معك اذ كنت متكلماً فى الرّضوان بين احبّاء الله و سمعنا ما كنت به ناطقاً فى ثناء موليك القديم فأسأل الله بأن يوفّقك و يؤيّدك على خدمته فيكلّ الأحوال أنّه لهو المقتدر القدير انا رأيناك فى ارض الهاء و الميم و فى ديار اخرى و سمعنا ما ذكرت به فى هذا الذّكر الحكيم انتهى

انشاء الله باید آنمحبوب در کلّ حین بنصرت امر الله بحکمت و بیان مشغول باشند که شاید قلوب پژمرده از رحيق ذکر احدیه تازه شوند و بافق امر توجه نمایند از حقّ جلّ جلاله میطلبیم جمیع را حفظ فرماید اکثری از ناس هنوز نمیدانند که این یوم چه یوم است و این امر چه امر مثلهم کمثل الأغنام اذا سبق احدها فی طریق یسلک کلّها عن ورائه ملاحظه در اسّ اساس دینیّه انفس غافلّه از اهل فرقان نمائید که خود را اعلی الخلق میشمردند و اعظم از کلّ میدانستند و در عهدها و قرنهای متابعت کلمات موهومه نمودند جابلقائی ترتیب دادند و سردابی بگل وهم ساختند و محلّ موهومی را باساس ظنون تأسیس نمودند و بناحیه مقدّسه نامیدند هل من ذی بصر لیبصر و هل من ذی سمع لیسمع ما یتکلّم به الصّادق الامین ای برادر حقیقی و محبوب واقعی صدق نمیتوان گفت چنانچه در اکثر احیان از قلم رحمن جاری میفرماید آنچه از حجبات غلیظه و سبحات ضخیمه که باصبع اقتدار خرق نمودیم باز مشاهده شد که ناس حجباتی اعظم از آن و سبحاتی اکبر از آن از برای خود درست نموده‌اند انتهی هزار سال بل ازید خلق موهوم که خود را جواهر وجود میدانستند بشهر موهوم و بسرداب غیر معلوم و بناحیه ظنون ناظر و متوجّه بودند و گاه گاهی هم ذکر توابع میشد که از آن ناحیه بیرون میآید یا لله هل من قوی لا تضعفه اوهام الناس و هل من مطمئن لا یخوفه ضوضاء العباد ملاحظه میشود بعضی از اهل بیان که از طلعه رحمن احتراز جسته‌اند بهمان خیالات مشغولند قوله تبارک و تعالی قل افّ لكم یا ملأ البیان بما عملتم ما لا عمله اهل الفرقان انهم اتبعوا الأوهام و انتم اتبعتم ظنونهم بعد الذی تبرّأتم عنها انتهی

از حقّ میطلبیم که نفوس مطمئنّه قویّه مبعوث فرماید تا بحکمت و بیان ناس غافل را بشریعه رحمن دعوت نمایند مع آنکه اهل بیان مشاهده نمودند که آنچه از قبل در دست داشتند اسّ اساس آن موهوم بوده مع ذلک نمیتوان همین یک فقره را درست بایشان القا نمود چه که فی الحین متزلزل و مضطرب مشاهده میشوند مثلاً چراغ علم را مشاهده مینمایند که خاموش است مع ذلک اگر همین یک چیزیکه مشهود ایشانست بلسان گفته شود منقلب میشوند و هم علی اعقابهم منقلبون و یتقهرون الی ان یرجعوا الی مقرّهم فی التّار لو کنت مأذوناً لذکرت ما تفتح به الأبصار باری ظنون و اوهام را بمقامی رسانده‌اند که سبب و علّت شهادت محبوب عالمیان نقطه بیان روح من فی الامکان فداه شد چه اگر توابع کاذبه مجعوله و ذکر شهرین موهومین و ما یتعلّق بهما عمّا کان الکتب مشحونه به نبود طلعه رحمن را انکار نمینمودند و بر سفک دمّ اطهرش قیام نمیکردند اگر بیش ازین شرح و بسط داده شود از جمیع جهات ضوضا و اوایلا بلند گردد العجب کلّ العجب ینکرون ما یشهدون نسأل الله بأن یبعث بسلطانہ رجالاً اولی استقامه عظیمه و اولی قوه شدیدة ليعرفوا اهل الأرض ما ینفعهم فی الدّنيا و الآخرة انه ولیّ المخلصین اینکه در باره متعلّقان نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد فرمودند انشاء الله حقّ مؤیّد میفرماید نفوسی را که حقوق الله را بقدر وسع ادا نمایند و بقدر احتیاج بایشان برسانند یا علی قبل نبیل شکّی نبوده و نیست که آنچه از قلم اعلی صادر و جاری شده از اوامر و نواهی نفع آن بخود عباد راجع است مثلاً از جمله حقوق الله نازل و اگر ناس بادای آن موفق شوند البتّه حقّ جلّ و عزّ برکت عنایت فرماید و هم آن مال نصیب خود آنشخص و ذریّه او شود چنانچه مشاهده مینمائی اکثری از اموال ناس نصیب ایشان نشده و نمیشود و اغیار را حقّ بر آن مسلط میفرماید و یا وراثتی که اغیار بر ایشان ترجیح دارد حکمه بالغه الهی فوق ذکر و بیانست انّ الناس یشهدون ثمّ ینکرون و یعرفون ثمّ یجهلون اگر باوامر عمل مینمودند خیر دنیا و آخرت را تحصیل میکردند فأسأل الله بأن یؤیّد عباده علی ما ینفعهم انه لهو المؤیّد الکریم انتهی

عرض اینبعد آنکه هر هنگام خدمت متعلّقان حضرة الأصدق المقدّس علیه من کلّ بهاء ابهاه و من کلّ ثناء ائنه و من کلّ نور انوره و من کلّ ضیاء اجمله چیزی مرقوم میفرمائید از قبل این فانی تکبیر لایحصی برسائید البهّاء علیه و علیک و علیهم عرض دیگر حسب الأمر این ایّام توجه بارض مقصود جایز نه باید انشاء الله بکمال روح و ریحان در دیار الهی بخدمت امرش مشغول باشید که شاید از اشعه آفتاب حقیقی مداین قلوب روشن و منور گردد هذا من اعظم الأعمال ونفسی المهمنة

علی العالمین انتھی

جمیع طائفین و عاکفین خدمت آنجناب و الّذی معکم تکبیر میرسانند و دیگر اینعبد خدمت حبیب معنوی جناب آقا محمد علی علیه بهاء اللّٰه تکبیر و ثنا میرساند

اینکه در باره علی نام از اهل قائن ذکر نموده بودید تلقاء وجه عرض شد قال جلّ کبریائه ای علی بحر اطمینان مّواج و آفتاب ایقان از افق سماء اراده محبوب عالم مشرق و ظاهر بذکر حقّ قدم بردار و باسمش بر مقامی گذار که جمیع ناس و اوهامات و ظنونانتشان تحت او واقع شود ای علی از شرایط مؤمن الیوم اینست که چون نسیم سحری تر و تازه از امکان مرور نماید و بمبارکی اسم اعظم بلامکان درآید اگر ناس بی انصاف حقّ را انکار نمینمودند و بمظلومیّت کبری در زندان نفوس حاسدین محبوس نمیشد البتّه ظاهر میفرمود آنچه را که همه عالم غنی و مستغنی شوند از کلّ اشیاء باری این آفتاب حقیقی معنوی را صاحبان غل و بغضا اراده نموده اند بسبحات ظنون و اوهام مستور نمایند لعمر اللّٰه یتحیّر القلم عن ذکر ما اکتسبوا فی الحیوة الباطلة سوف یرون انفسهم فی خسران مبین لو ینکر احد هذا المقام الی ایّ مقام یتوجّه یشهد له کلّ الوجود من الغیب و الشّهود ولكنّ القوم فی حجاب عظیم و الحمد لله ربّ العالمین انتھی

عرض دیگر آنکه خدمت جناب آقا محمد علی علیه من کلّ بهاء ابهات را از قول این فانی تکبیر بدیع برسانید نسأل اللّٰه بأن یوفّقه و یؤیّده علی امره الأعظم و یرزقه خیر الدّنیاء و الآخرة و یقدّر له ما تقرّ به العیون و تفرح به القلوب لوح ابداع امّنع اقدس مخصوص ایشان از سماء مشیّت نازل و ارسال شد انشاء اللّٰه بأن فائز شوند ثمّ البهات علیک و علیه و علی کلّ آمن باللّٰه و هدی

خادم

فی ۲۵ رمضان سنة ۱۲۹۵

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جذبا

حبيب مكرم جناب كربلائى آقا حسين عليه بهاء الله ملاحظه فرمايند

۱۵۲'

بسم ربنا الأعظم الأعزّ الأقدم العليّ الأبهى

سبحان من زين العالم بطراز العلم و العرفان و اقام المخلصين مقام امره بين ملا الامكان اولئك عباد نطقت بشنائهم كتبه و زبره و الواحه بهم انار افق اليقين و قام كلّ عظم رميم اولئك عباد ما منعهم جنود العالم عن التوجّه الى الاسم الأعظم و لا ضوضائهم عن هذا الأمر الأقدس الأظهر الأظهر الأكرم يصلّيّ عليهم الملائ الأعلی و سكاّن مدائن الأسماء
سبحانك يا سرّ الوجود و مقصود القلوب اسألك بعظمة عرشك الذى استويت عليه فى مقامك المحمود بأن تحفظ عبادك و خلقك و اوليائك و اصفياك عن الذين نقضوا ميثاقتك و جادلوا بآياتك و جاحدوا برهانك و كفروا بك و بما عندك اى ربّ انت الكريم ذو الرّحمة الواسعة و ذو الشّفقة الكاملة قد شهد بكرمك كلّ الوجود من الغيب و الشّهود اسألك بنسائم فجر يومك التى بها تحرّكت فى القبور عظام بريّتك بأن ترزقهم كوثر الاستقامة من ايدى عطاك و تكتب لهم من قلم العناية ما كتبه لأمنائك و اصفياك لا اله الا انت الغفور الكريم و انت السّامع المجيب و انت العالم البصير لا اله الا انت المقدر القدير و بعد قد سرّى كتابكم بما وجدت منه عرف ذكركم محبوبي و محبوبكم و مقصودى و مقصود من فى السموات و الأرض فلما قرأت و عرفت هزنتى نفحات حبّكم و فوحات ودّكم قمت و قصدت مقصد العالم و حضرت تلقاء العرش اذ كان مستويّاً فى سرادق عظمته على جبل من الجبال و عرضت ما فى كتابكم اذاً نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذكره السن العالم و الخادم يذكر لجنايبكم بعض ما حفظه بقدرته و امره و سلطانه قوله جلّ و عزّ

بسمى القائم على الأسماء

سبحان الذى انزل الآيات و اظهر العلامات و نطق بأعلى التّداء فى أوّل الأيّام أنّه لا اله الا انا العزيز الوهاب قد ظهر و اظهر للعباد ما ينفعهم فيكلّ عالم من عوالم ربّهم العزيز المختار من النّاس من عرف و تقرّب و منهم من اعرض و انكر بما اتّبع كلّ غافل مرتاب قل تالله هذا يوم تضوّع عرف القميص بين العالم و ينادى الاسم الأعظم بأعلى التّداء بين الأرض و السّماء و يدع الشّرق و الغرب الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه تنطق سدره المنتهى أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز الغفار كم من عاص اقبل و فاز و كم من عالم استكبر على الله منزل الآيات و كم من جاهل اخذه جذب الآيات على شأن نبذ ما عند القوم عن ورائه مقبلاً الى العزيز العالم كم من فقير سمع تغرّدات طير البقاء و كم من امير اعرض عن الله مالك الرقاب قل يا ملا الأرض

ان افتحوا ابصاركم لأريكم ما اشرق من افق الظهور تالله قد تجلّى الرحمن بأسمائه الحسنی ان اقبلوا و لا تتبعوا الأوهام كذلك نطق القلم الأعلى امراً من لدن مالك الأسماء طوبى لسمیع سمع و ویل لكلّ غافل مكّار قد حضر العبد الحاضر بكتابتك و عرضه تلقاء الوجه و نزل لك هذا الكتاب الّذی جعلناه فصل الخطاب اذا فزت به ان اقرأه بربوات المخلصین و قل لك الحمد یا مشرق الأنوار انا نذكر احبائنا فيهنّاك و نكبّر علی وجوههم من هذا المقام البهّاء المشرق من افق عنایتی علیك و علیهم و علی كلّ مقبل صبار و كلّ موحد بصّار انتهى الحمد لله از اشراقات انوار آفتاب معانی آنجناب و جمعی و نفوس مذكوره منوّر گشتند هر ذكری که مخصوص هر نفسی از قلم اعلى جاری شده و میشود او معطی حیات و ممدّ اوست در عالم ولكن ناس از این فضل اعظم و فیض اکرم غافلند نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید کل از برای آنست که یکبار در ساحت اقدسش مذکور آید در شب و روز از مطلع بیان رحمن فرات عنایت جاری ولكن کل غافل الا من شاء الله از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که عباد خود را از این رحمت کبری و عطیّه عظمی محروم نسازد در یکی از الواح میفرماید امروز جمیع اشیاء از آنچه مشاهده میشود بدو لسان نطق مینمایند هذا یوم فیه تحدّث الأرض اخبارها طوبی لنفس فازت باصغاء ندائه الأحلی و لوجه توجه الی الأفق الأعلى و للسان نطق بالذکر و الثناء

و اینکه ذکر نفوس مقبله نمودید در ساحت اقدس اعلى عرض شد مخصوص هر یک لوح اعزّ ابهی نازل انشاءالله بزیارت آن فائز شوند و نفعات رحمن را از او بیابند لعمر المقصود معادله مینماید بلوحي از الواح آنچه مشاهده میشود بل بکلمه‌ئی از کلمات گویا منادی امر میفرماید بنویس بلکه بحررفی از حروف ولكن فرات رحمت بشأنی جاری و آیات الله بشأنی نازل که تا حال چشم ابداع شبه آنرا ندیده نعمت که باینمقام رسید شاید نزد بعضی قدرش علی ما هی علیها مستور ماند ای کاش این خادم مؤید میشد بر ذکر آثار و اثمار آن اگر جمیع ذرّات کاتب شوند التّه از عهده ذکر مقام کلمه الله برنیابند در اینصورت اینفانی از مفقودین محسوب استغفر الله العظیم عمّا نطق به لسانی و خطر به قلبی

و اینکه در باره شخص مذکور مرقوم داشتید که بعضی از احبّ اظهار رضایت نموده‌اند امروز باید باقبال ناظر بود هر نفسی بآن فائز شد و اعتراف نمود بآنچه که لسان عظمت بآن نطق فرموده او لدی الوجه مذکور است چه که این ایامیست که از قبل و بعد بآن بشارت فرموده‌اند و ایام الله وقت رحمت و شفقت و عنایت است چه که در او آسمان فضل مرتفع است و آفتاب کرم مشرق لذا از بعضی غفلتها معفوئند مع ذلك باید دوستان ملاحظه نمایند و بحکمت ناظر باشند تا حال هر اسمی از اسماء در ساحت اعزّ اقدس اعلى مذکور آمد اظهار عنایت در باره او شده ولكن دوستان باید ملاحظه نمایند هذا حقّ لا ریب فیه چه بسا میشود ملحدی ادّعی دوستی مینماید و قصدش نفاق و اطلاع است الواح مبارکه را باید بنفوس موقنه داد و شخص مذکور انشاءالله از موقنین است انه یقول الحقّ و یرحمه الناس الی مقامه الأقدس العزیز المنیع

اینکه مکتوب آنجناب مزین بود بذکر من صعد الی الله یا لها من مقام لا یصل الیه ذکر الذّاکرین و لا ثناء العارفين قد نطق فیه لسان العظمة بما لا ینقطع عرفه بدوام الملك و الملكوت و لا ببقاء العزّ و الجبروت و لا بدوام اسمائه الحسنی و مکتوب دیگر آنجناب وارد و عرف محبت الهی از او ساطع الحمد لله در یوم الهی فائزید بآنچه که جمیع ناس از علما و عرفا و غیرهم از او غافلند الا من شاء الله و اینکه اراده نمودند بوکالت آنجناب اینفانی عمل نماید آنچه را که مقصود عالمیانست در لیل دهم ۱۰ ماه صفر اینعبد فانی مع مکتوب قصد مقصد اعلى نموده بعد از حضور و اذن آنچه در نامه بود عرض شد اذا نطق لسان الله بما طارت به الأجساد و کیف الأرواح قال جلّت عظمته و کبر کبریائه

یا حسین ذکرناک من قبل بما لاح به شمس عنایة ربک انه لهو المشفق الکریم ان افرح بما نزل لک من القلم الأعلى انه یشهد لک فیکلّ عالم من عوالم ربک العظیم الکریم قد اقبل الیک مالک الملل مرّة فی الجبل و اخرى فیهذا القصر الرقیع الّذی بنی لاستواء العرش حین غفلة بانیه رغماً للّذین حبسوا المظلوم فی هذا السّجن الممتین قد استقرّ عرش ربک علی اعلى المقام و رجعنا الظّالم الی اسفل السّافلین یا حسین ان انظر فی ارادة الله و ما اراده الظّالمون فی هذا الیوم البدیع انا اردنا حیاتهم و نجاتهم و هم ارادوا ضربی و قتلی الا انهم من الأخسریین قد حضر العبد الحاضر بکتابک الآخر و عرضه لدى المظلوم اجنباک بهذا اللّوح المبین و زار من عندک انا قبلنا عمله فضلاً من عندنا و انا المقتدر علی ما اشاء و الحاكم علی ما ارید ان اشکر الله بهذا الفضل الأعظم انه یرفع من یشاء امرأً من عنده و هو المقتدر القدر ان اذکر احبائى من قبلی و بشرهم بعنایة الله ربّ العالمین قل تمسّکوا یا احبّاء الرّحمن بما یرتفع به الأمر بین العباد کذلک انزلنا من قبل و فی هذا الحین قل ایاکم ان یمنعکم ضوضاء العلماء عن مالک الأسماء دعوهم عن ورائکم مقبلین الی الفرد الخبیر ان اقتصروا الأمور علی ما یبقی به اذکارکم بدوام ملکوت الله العزیز الحمید انا نکبّر من هذا المقام علیهم و علی امائی اللّائى اقبلن اذ اعرض کلّ عارف بعید یا امائی فیهنّا ان استمعن نداء المظلوم انه یذکرک فی هذا المقام الّذی جعله الله مطاف المقرّیین کذلک زیّنا افق سماء البیان بنبر العرفان طوبی لمن شهد و رأى و ویل للغافلین البهّاء من لدنا علیک و علی من شرب ریحق الوحى باسمی العزیز البدیع انتهى لله الحمد مرّة بعد مرّة بعنایات حقّ جلّ جلاله فائز شدید یک مکتوب آنجناب از قبل رسید و در یومیکه سراق عظمت بر جبلی از جبال این ارض مرتفع بود لیظهر ما نطق به اشعیا التّبیّ فی کتابه اینعبد تلقاء وجه حاضر و در آنمقرّ اعلى مکتوب را عرض نمود مخصوص آنجناب و نفوس مذکوره در نامه نازل شد آنچه که کنزیست باقی در نزد او و همچنین لوح امنع اقدس مخصوص اهل زیرک علیهم بهّاء الله نازل الحمد لله لحاظ عنایت بانشرط متوجّه است چندی قبل وقتی از اوقات اینعبد قصد افق اعلى نموده بعد از حضور ذکر دوستان ارض باء و ورقة الفردوس علیها بهّاء الله و عنایته و فضله و مخدّره روحانی علیها بهّاء الله و سایر دوستان را میفرمودند و همچنین ذکر قریة زیرک و دوستان آن ارض از لسان عظمت جاری و نازل و مخصوص ذکر جناب حاجی محمّد علی علیه بهّاء الله از مطلع بیان رحمن استماع شد و اینکلمه علیا از مشرق وحی و بحر فضل ظاهر قوله تبارک و تعالی انا عرفناهم و علمناهم و ایدناهم علی عرفانی و حبّی طوبی لهم و لهم حسن مآب طوبی لأمّتی فاز و ویل لعالم غرّته اهوانه الی ان کفر بالله العلیّ العظیم

یا محمّد قبل علی انا سمعنا ندائک و رأینا اقبالک و وجدنا عرف خلوصک ذکرناک فی الصّحیفة الحمراء من قلمی الأعلى ان اشکر ربک بهذا الفضل المبین ایقن انه لا یعزب عن علمه من شیء یسمع حنین المشتاقین و یری خضوع المتشبّثین کبّر من قبلی احبائى فی هناک و ذکرهم بذکری الجمیل قل طوبی لکم یا احبّائى بما نبذتم اوهام العلماء و اخذتم ما اتاکم من لدى الله ربّ العالمین ان افرحوا بهذا الفضل الأعظم ثم اشکروا ربکم الرّحمن الرّحیم انا ذکرناک مرّة علی الجبل و اخرى فیهذا المقام الرقیع قد فزتم بنعمة الله و المائدة المکنونة المخزونة و هی هذا اللّوح الّذی لاحت من افقه شمس عنایة ربکم العزیز الحمید نوصیکم بالتّقوی الخالص و نامرکم بما یرتفع به امر الله مالک ملکوت السّموات و الأرضین و نوصیکم فی ورقتی التّی سمّیناها بالورقة الفردوس فی کتابی الکریم و نذکر اوراقی و امائی اللّائى یذکرن الله فی اللّیالی و الاّیام و فی البکور و الاّصیل انتهى اظهار عنایت بشأنیست که صد هزار مثل اینعبد از ذکرش عاجز است و آنچه از آن ارض و ارض باء ارسال نموده اند بطراز قبول فائز و اسامی کل فرداً فرداً لدى الحقّ مذکور انه لا یعزب عن علمه من شیء و یومی از ایام اینکلمه علیا از مشرق بیان رحمن مشرق قوله جلّت عظمته ادای حقوق الهی منوط باستطاعت است اگر نفسی قادر بر او نباشد انه یعفو عنه و هو الغفّار الکریم انتهى آنچه واقع میشود باید بروح و ریحان واقع شود هذا ما حکم به المقصود الّذی خضع له کلّ امر علیهم این آیات باهرات محکّمات را آنجناب برسانند تا کل از فضل الهی و رحمت نامتناهیش مسرور گردند سروریکه احزان عالم از

مقابله با او عاجز و قاصر باشد و از پی درنیاید فی الحقیقه اگر انسان بصیر در آیات منزله اینظهور اعظم و همچنین در بیانات مشرقه و انوار ساطعه و ظهورات و بروزات عظیمه نظر نماید و تفکر کند خود را متحیر مشاهده نماید و لکن حیرتیکه از او فراغت کلیه حاصل شود و خود را از دوش غنی و آزاد بیند طوبی لجنابکم و لمن فاز بهذا الفضل العظیم

ذکر بعضی از نفوس موقنه مطمئنه آن ارض که صعود نموده اند و موجودند از لسان قدم جلّت رحمته و عظم فضله استماع شد لعمر المقصود بشأنیکه اینعبد از احصای آن خود را عاجز مشاهده نمود انّ الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المحصى العظیم الحکیم اینعبد خادم فانی خدمت جمیع دوستان آن ارض تکبیر و سلام معروض میدارد و عرض مینماید از حقّ جلّ جلاله میطلبم که هر یک از شما را مؤید فرماید بر آنچه عرف خلود از او استشمام شود یعنی عملیکه در کتاب الهی مخلّد ماند طوبی للعاملین طوبی للفاضلین

در این لیلۀ مبارکه فضل لانهایه از جمال قدم جلّ شأنه و عظم کبریائه و روحی و روح من فی الملكوت و من فی الجبروت و من فی اللاهوت فداه دیده شد و ذکر جناب مرفوع مغفور مبرور علیه بهاء الله و رحمته را مکرر فرمودند یا لیت فزت بما فاز به بعد العروج و همچنین ذکر سایرین را انشاءالله جمیع مستعدّ شوند از برای آنچه که زوال او را اخذ نماید و حوادث زمان او را تغییر ندهد البهاء المشرق من افق عنایة ربنا علی جنابکم و علی من معکم و علی الذین اذا سمعوا النداء من سدرة المنتهی قالوا لیبیک یا اله العالمین و مقصود المرسلین

و اینکه مرفوع داشتند که اگر بخواهند چیزی مرفوع فرمایند نزد که ارسال نمایند این بنده خود حاضر است و لکن یک شرط دارد و آن اینکه از تأخیر جواب مکدر نشوند چه که بسا میشود در یک روز عدد اربعین او خمسین او ازید او اقلّ عرایض و مراسلات باید در ساحت امنع اقدس عرض کنم و جواب از مصدر امر نوشته ارسال دارم و همچنین خود جواب عرض نمایم در اینصورت واضح و معلوم میشود که فرصت بمثابه عنقاست و مانند صبر نزد عاشق یا ذهب نزد مفلس حقّ شاهد و گواهدست حقّ منبع شاهد و گواهدست که در لیالی و ایام اینعبد مشغولست اگر عنایت مقصود عالمیان نباشد اینعبد از عهده هیچیک برنمیآید از کافه دوستان الهی و قاصدان کعبه لایزالی متوقع و مستدعی که از حقّ جلّ جلاله توفیق و تأیید از برای اینعبد مسئلت نمایند که شاید از عهده این امر خطیر برآیم آنه لهو السامع المجیب خدمت دوستان آن ارض طرّاً تکبیر و سلام معروض میدارم امیدوارم که هیچ شیء از اشیاء ایشان و دوستان آن اطراف را از مالک اسماء و فاطر سماء منع ننماید بگو بگیرید باسم حقّ جلّ جلاله و بنوشید بذکرش و بگوئید بیادش هذا مبدئکم و هذا معادکم و مآبکم و وطنکم الأعلى و مرجعکم الأسمى الأسنی جهد نمائید تا فی الحقیقه باینمقام بلند اعلی فائز شوید آنه یهدیکم الی الأفق الأعلى لا اله الا هو المبین الکریم البهاء الظاهر من عنایة ربنا علی جنابکم و اخیکم و من معکم و علی الذین سمعوا و اجابوا ربهم السامع المجیب

عرض اینفانی آنکه حبیب مکرم جناب حاجی میرزا حسین علیه بهاء الله و عنایته از ارض شین بارض کر و اطراف بجهة تبلیغ توجه نمودند و همچنین به نیریز و عریضه بساحت اقدس فرستادند و مخصوص چند نفس الواح بدیعه منیعه خواستند لذا از سماء عنایت نازل نزد آنجناب ارسال شد که بصاحبان الواح در شهر بابک و قصبه راوژ برسانند آنه ولی المرسلین و مؤید العالمین

خادم

فی ۱۰ شهر صفر سنة ۱۳۰۰

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

ط

جناب میرزا حسن علیه بهاء الله ص

هو المغرّد علی الاغصان

سبحان من ظهر و اظهر ما اراد انه لهو المقتدر الذي ما منعه شؤونات الخلق و القيوم الذي ما خوفته جنود السموات و الارض و نطق و انطق الاشياء على انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم شهد الله انه لا اله الا هو و الذي ظهر انه لبحر علمه و سماء فضله و شمس جوده من انكره قد انكر الله في ازل الازال و من اعترف به اعترف بما نزل من ملكوته الممتنع المنيع قد حضر كتابك و سمعنا منه ندائك و ضجيجك و صريخك في حب الله رب العالمين انه يجزيك خير الجزاء و نسئله ان يقدر لك ما ينفعك في الظاهر و الباطن انه لهو الفضال القدير كتابت ديدنه شد و ندايت اصغا گشت انشاء الله لا زال باثمار شجرة قلم اعلى متنعم باشي و بفيوضات نامتناهية الهية فائز با كمال روح و ريحان بذكر محبوب عالميان مشغول باش كه شايد نفوس غافله از دريای دانائی بياشامند و بافق ظهور توجه نمايند ان افرح بما ذكرت لدى المظلوم مرة بعد مرة و فاز كل اسم كان في كتابك بذكر الله رب ما يرى و ما لا يرى و رب العرش العظيم در جميع احيان لدى الوجه المذكور و بعنايتش فائز آنچه اليوم لا يقست استقامت كبرى است بايد بكمال حكمت و بيان اهل امكانرا باين مقام بلند اعلى دعوت نمود تا كل در امر مستقيم شونند و طائف حول كلمة الله گردند اذا لا ترى في الارض عوجاً و لا امتاً ان ربك يقول الحق و يهدي السبيل الملك لله الواحد العزيز الجميل البهاء عليك و على من معك

* * *

اح احمد مع

هو الله الملك المحبوب المستعان

سبحان من له ملك السموات و الأرض بيّن في الكتاب احكام كل شيء و يفصل الآيات لقوم يتقون و هو الذي اظهر رسله من قبل و اوصاهم بالهدى و الحق أ اله مع الله سبحانه و تعالى عما يشركون ان الذين يعبدون الله حق عبادته اولئك الذين يفوزون بمفازة ربهم و يرثون الرضوان و هم له يشكرون تلك الآية باقية عند ربك و تلك حياة دائمة فسبحان الله ربك عما يقول الذين كفروا اذ اتى كلمة الله و سبحان الله عما هم لا يعملون و له ما في السموات و ما في الأرض و ان الذين يجعلون لله شركاء من عباده اولئك هم اصحاب النار هم فيها يحضرون و من اعتصم بحبل الله و توكل عليه اولئك الذين نالوا حظاً من

رَبِّهِمْ وَ هُمْ فِي فِرْدَوْسٍ اَلْبَهِيِّ يَحْبِرُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ لِكُلِّ اِحْدٍ مَّقَادِيْرِهِ وَ مِنْ اِحْسَنِ مِنَ اللّٰهِ مَقَادِيْرًا اِنْ اَنْتُمْ فِيْ اٰيَاتِ اللّٰهِ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ الَّذِيْ اَيَقِنُ صَنَعَ كُلَّ شَيْءٍ وَ اَبْرَمَ اَمْرَ نَفْسِهِ وَ مِنْ اَجْرِيْ مِنَ اللّٰهِ اَمْرًا وَ اَرْفَعُ قَدْرًا سَبْحَانَهُ لَهٗ الْمَلِكُ وَ كُلٌّ لَهٗ يَشْهَدُونَ وَ هُوَ الْقَائِمُ عَلٰى اَمْرِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ اِنَّ رَبَّكَ الَّذِيْ خَلَقَكَ لِقَادِرٍ اِنْ يَرْزُقَكَ وَ يَرْجِعُكَ اِلَى مَا كُنْتَ فِيْهِ اِنَّهٗ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْمُهَيْمِنُ الْقَيُّومُ هُوَ اللّٰهُ الْمَعِيْدُ الْمَلِكُ الْمُبْدِيُّ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ

حاجى ميرزا محمد

بِسْمِ اللّٰهِ الْاَقْدَسِ الْاَقْدَسِ

سَبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ يَا اَلْهٰى اَسْأَلُكَ بِالَّذِيْ اَظْهَرْتَهُ وَ جَعَلْتَ ظَهْرَهُ نَفْسَ ظَهْرِكَ وَ بَطُوْنَهُ نَفْسَ بَطُوْنِكَ وَ بِاَوْلِيَّتِهِ حَقَّقَ اَوْلِيَّتِكَ وَ بِاٰخِرِيَّتِهِ ثَبَتَ اٰخِرِيَّتِكَ وَ بِقُدْرَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ شَهِدَ كُلَّ ذِيْ قُدْرَةٍ بِاِقْتِدَارِكَ وَ بِعَظَمَتِهِ شَهِدَ كُلَّ ذِيْ عَظَمَةٍ بِعَظَمَتِكَ وَ كِبْرِيَاثِكَ وَ بِقَيُّوْمِيَّتِهِ عَرَفَ قَيُّوْمِيَّتِكَ وَ اِحْاطَتِكَ وَ بِمَشِيَّتِهِ ظَهَرَ مَشِيَّتِكَ وَ بِوَجْهِهِ لَاحَ وَجْهِكَ وَ بِاَمْرِهِ ظَهَرَ اَمْرَكَ وَ بِاٰيَاتِهِ مَلَأْتَ الْاَفَاقَ مِنْ بَدَائِعِ اٰيَاتِ سُلْطَنَتِكَ وَ السَّمَاءَ مِنْ ظَهْرَاتِ عَزِّ اِحْدِيَّتِكَ وَ الْبِحَارَ مِنْ لَآئِيْ قُدْسِ عِلْمِكَ وَ حِكْمَتِكَ وَ زَيَّنْتَ الْاَشْجَارَ بِاَثْمَارِ مَعْرِفَتِكَ وَ بِهِ سَبَّحَكَ كُلَّ شَيْءٍ وَ تَوَجَّهَ كُلُّ الْاَشْيَاءِ اِلَى شَطْرِ رَحْمَاتِيَّتِكَ وَ اَقْبَلَ كُلُّ الْوُجُوْهِ اِلَى بَوَارِقِ اَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ كُلُّ النُّفُوسِ اِلَى ظَهْرَاتِ عَزِّ اِحْدِيَّتِكَ وَ مَا اَعْلٰى قُدْرَتِكَ وَ مَا اَعْلٰى سُلْطَنَتِكَ وَ مَا اَعْلٰى اِقْتِدَارِكَ وَ مَا اَعْلٰى عَظَمَتِكَ وَ مَا اَعْلٰى كِبْرِيَاثِكَ الَّذِيْ ظَهَرَ مِنْهُ وَ اَعْطَيْتَهُ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فِيَا اَلْهٰى اَشْهَدُ اَنَّ مِنْهُ ظَهَرَتْ اٰيَاتُكَ الْكُبْرٰى وَ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ الْاَشْيَاءَ لَوْلَا هٗ مَا هَدَرْتَ الْوَرَقَاءَ وَ مَا غَنَّتْ عِنْدَلِيْبِ النَّآءِ فِيْ جِبْرُوتِ الْقَضَاءِ وَ اَشْهَدُ اَنَّ اَوَّلَ كَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ فَمِهِ وَ اَوَّلَ نِدَاءٍ اَرْتَفَعَ مِنْهُ بِمَشِيَّتِكَ وَ ارَادَتِكَ اِنْقَلَبْتَ الْاَشْيَاءَ كُلَّهَا وَ السَّمَاءَ وَ مَا فِيْهَا وَ الْاَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ بِهَا اِنْقَلَبْتَ حَقَائِقَ الْوُجُوْدِ وَ اِخْتَلَفْتَ وَ تَفَرَّقْتَ وَ تَفَصَّلْتَ وَ اِثْلَفْتَ وَ اجْتَمَعْتَ وَ ظَهَرْتَ كَلِمَاتِ التَّكْوِيْنِيَّةِ فِيْ عَالَمِ الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ ظَهْرَاتِ الْوَاحِدِيَّةِ فِيْ عَالَمِ الْجِبْرُوتِ وَ الْاٰيَاتِ الْاِحْدِيَّةِ فِيْ عَالَمِ الْاَلٰهَوْتِ وَ بِذٰلِكَ النَّدَاءِ بَشَّرْتَ الْعِبَادَ بِظَهْرِكَ الْاَعْظَمِ وَ اَمْرِكَ الْاَنْتَمَّ فَلَمَّا ظَهَرَ اِخْتَلَفْتَ الْاُمَمَ وَ ظَهَرَ الْاِنْقِلَابَ فِيْ الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ اِضْطَرَبْتَ اَرْكَانَ الْاَشْيَاءِ وَ بِهِ ظَهَرْتَ فَتْنَةَ الْكِبْرٰى وَ فَصَّلْتَ كَلِمَةَ الْعَلِيَا وَ بِهَا ظَهَرَ الْاِمْتِيَازُ بَيْنَ كُلِّ ذَرَّةٍ مِنْ ذَرَّاتِ الْاَشْيَاءِ وَ بِهَا سَعَرْتَ الْجَحِيْمَ وَ ظَهَرَ النَّعِيْمَ طُوْبٰى لِمَنْ اَقْبَلَ الْيَكُ فَوَيْلٌ لِمَنْ اَعْرَضَ عَنْكَ وَ كَفَرَ بِكَ وَ بِاٰيَاتِكَ فِيْ هٰذَا الظُّهُورِ الَّذِيْ فِيْهِ اَسْوَدَتْ وَجُوْهُ الْمُشْرِكِيْنَ وَ اَبْيَضَّتْ وَجُوْهُ الْمُؤْمِنِيْنَ اَسْأَلُكَ يَا اَلْهٰى بِهٰذَا الظُّهُورِ اَنْ تَقْدِّرَ لَنَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ تَنْزِلَ عَلَيْنَا مِنْ سَمَاءِ جُودِكَ مَا يَجْعَلُنَا غَنِيًّا عَمَّا سِوَاكَ وَ مُنْقَطِعًا عَمَّا دُوْنَكَ وَ مُتَمَسِّكًا بِحَبْلِ عَنَايَتِكَ وَ مُتَشَبِّثًا بِذِيْلِ الطَّافِكِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْمَقْتَدِرُ الْمُهَيْمِنُ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ

هٰذَا دَعَاءٌ قَدْ نَزَّلَ حِيْنَ الْاِفْطَارِ مِنْ لَدٰى اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْمَخْتَارِ

هُوَ الْاَمْرُ

سَبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ يَا اَلْهٰى اَسْأَلُكَ بِالَّذِيْنَ جَعَلْتَ صِيَامَهُمْ فِيْ حَبِّكَ وَ رِضَائِكَ وَ اِظْهَارِ اَمْرِكَ وَ اِتِّبَاعِ اٰيَاتِكَ وَ اِحْكَامِكَ وَ اِفْطَارِهِمْ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ فَوْعَزَّتْكَ اَنْتُمْ فِيْ اَيَّامِهِمْ كُلَّهَا صَائِمُونَ وَ اِلَى شَطْرِ رِضَائِكَ مُتَوَجِّهُونَ وَ لَوْ يَخْرُجُ مِنْ فَمِ ارَادَتِكَ مُخَاطَبًا اَيَّاهُمْ يَا

قوم صوموا حباً لجمالى و لا تعلقه بالميقات و الحدود فوعزتك هم يصومون و لا يأكلون الى ان يموتوا لأنهم ذاقوا حلاوة نداءك و ذكرك و ثنائك و الكلمة التي خرجت من شفتى مشيتك

اى رب اسألك بنفسك العلى الأعلى ثم بظهورك كره اخرى الذى به انقلب ملكوت الأسماء و جبروت الصفات و اخذ السكر سكان الأرضين و السموات و الزلزال من فى ملكوت الأمر و الخلق الا من صام عن كل ما يكرهه رضاك و امسك نفسه عن التوجه الى ما سواك بأن تجعلنا منهم و تكتب اسمائنا فى اللوح الذى كتبت اسمائهم و انك يا الهى بيدائع قدرتك و سلطنتك و عظمتك اخرجت اسمائهم من بحر اسمك و خلقت ذواتهم من جوهر حبك و كينوناتهم من ساذج امرك و ما تعاقب وصلهم بظهورات الفصل و الانفصال و ما قدر لقربهم بعد و لا لبقائهم زوال انهم عباد لم تزل يحكون عنك و لا تزال يطوفون فى حولك و يهرولون حول حرم لقائك و كعبة وصلك و ما جعلت الفرق يا الهى بينك و بينهم الا بأنهم لما شهدوا انوار وجهك توجهوا اليك و سجدوا لجمالك خاشعين لعظمتك و منقطعين عما سواك

اى رب هذا يوم فيه صمنا بأمرك و ارادتك بما نزلته فى محكم كتابك و امسكنا النفس عن الهوى و عما يكرهه رضاك الى ان انتهى اليوم و بلغ حين الافطار اذا اسألك يا محبوب قلوب العاشقين و يا حبيب افئدة العارفين و يا وله صدور المشتاقين و يا مقصود القاصدين بأن تطيرنا فى هواء قربك و لقائك و تقبل عنا ما عملنا فى حبك و رضائك ثم اكتبنا من الذينهم اقروا بوحدانيتك و اعترفوا بفردانيتك و خضعوا لعظمتك و كبريائك و عاذوا بحضرتك و لاذوا بجنابك و انفقوا ارواحهم شوقاً للقائك و الحضور بين يديك و نذوا الدنيا عن ورائهم لحبك و قطعوا النسبة من كل ذى نسبة متوجهين اليك اولئك العباد الذين اذا يذكر لهم اسمك يذوب قلوبهم شغفاً لجمالك و تفيض عيونهم طلباً لقربك و لقائك

اى رب هذه لسانى تشهد بوحدانيتك و فردانيتك و هذه عينى ناظرة الى شطر مواهبك و الطافك و هذه اذنى مترصدة لاصغاء نداءك و كلمتك لأنى ايقنت يا الهى بأن الكلمة التى خرجت من فم مشيتك ما قدرت لها من نفاذ و تسمعها فى كل الأحيان الأذان التى قدستها لاستماع كلماتك و اصغاء آياتك و ان هذه يا الهى يدى قد رفعتها الى سماء مكرمتك و الطافك أ تطرد يا الهى هذا الفقير الذى ما اتخذ لنفسه محبوباً سواك و لا معطياً دونك و لا سلطاناً غيرك و لا ظلاً الا فى جوار رحمتك و لا مأمناً الا لدى بابك الذى فتحته على وجه من فى سمائك و ارضك لا فوعزتك انا الذى اكون مطمئناً بفضلك و لو تعدبني بدوام ملكك و يسألنى احد منك لينطق اركانى كلها بأنه لهو المحبوب فى فعله و المطاع فى حكمه و الرحمن فى سجيته و الرحيم على خلقه

فوعزتك يا محبوب قلوب المشتاقين لو تطردنى عن بابك و تدعنى تحت اسياف طغاة خلقك و عصاة بريتك و يسألنى احد منك ينادى كل شعر كان فى اعضائى بأنه هو محبوب العالمين و انه لهو الفضال القديم و انه قرينى ولو ابعدى و اجارنى ولو اطردنى و لم اجد لنفسى راحماً ارحم منه به استغيت عن دونه و استعليت على ما سواه

فطوبى يا الهى لمن استغنى بك عن ملكوت ملك السموات و الأرض و الغنى من تمسك بحبل غنائك و خضع لحضرتك و اكنفى بك عمّن سواك و الفقير من استغنى عنك و استكبر عليك و اعرض عن حضرتك و كفر بآياتك فى الهى و محبوبى فاجعلنى من الذين تحركهم ارياح مشيتك كيف تشاء و لا تجعلنى من الذين تحركهم ارياح النفس و الهوى و تذهب بهم كيف تشاء لا اله الا انت المقتدر العزيز الكريم

فلك الحمد يا الهى على ما وفقنتى بالصيام فى هذا الشهر الذى نسبته الى اسمك الأعلى و سمية بالعالى و امرت بأن يصوموا فيه عبادك و بريتك و يستقربن به اليك و به انتهت الأيام و الشهور كما ابتدأت اولها باسمك البهاء ليشهدن كل بانك انت الأول و الآخر و الظاهر و الباطن و يوقنن بأن ما حقق اعزاز الأسماء الا بعز امرك و الكلمة التى فصلت بمشيتك و ظهرت بارادتك و جعلت يا الهى هذا الشهر بينهم ذكراً من عندك و شرفاً من لدنك و علامة من حضرتك لئلا ينسون عظمتك و

اقتدارك و سلطنتك و اعزازك و يوقنن بانك انت الذي كنت حاكماً في ازل الآزال و تكون حاكماً كما كنت لا يمنعك عن حكومتك شيء عمّا خلق في السموات و الأرض و لا عن ارادتك من في ملكوت الأمر و الخلق
فيا الهى اسألك باسمك الذي به ناحت قبائل الأرض كلها إلا من عصمته بعصمتك الكبرى و حفظته في ظل رحمتك العظمى بأن تجعلنا مستقيماً على امرك و ثابتاً على حبك على شأن لو يعترض عليك عبادك و يعرض عنك بريتك بحيث لا يبقى على الأرض من يدعوك و يقبل اليك و يتوجه الى حرم انسك و كعبة قدسك لأقوم بنفسى وحده على نصره امرك و اعلاء كلمتك و اظهار سلطنتك و ثناء نفسك ولو اتى يا الهى كلما اريد ان اسميك باسم اتحير في نفسى لأننى اشاهد بأن كل صفة من صفاتك العليا و كل اسم من اسمائك الحسنى انسبها الى نفسك و ادعوك بها تلقاء وجهك هذا لم يكن إلا على قدر عرفانى لأننى لمّا عرفتها ممدوحة نسبتها اليك

والا تعالى تعالى شأنك من ان تذكر بدونك او تعرف بسواك او يرتقى اليك وصف خلقك و ثناء عبادك و كل ما يظهر من العباد أنه محدود بحدودات انفسهم و مخلوق من توهماتهم و ظنونهم

فآه آه يا محبوبى من عجزى عن ذكرك و تقصيرى فى ايامك لو اقول يا الهى انك انت عليم اشاهد لو تشير باصبع من اصابع مشيتك الى صخرة صماء ليظهر منها علم ما كان و ما يكون و لو اقول انك انت قدير اشاهد لو يخرج من فم ارادتك كلمة لتقلب منها السموات و الأرض

فوعزتك يا محبوب العارفين كل علم لو لا يقر عند علمك بالجهل أنه اجهل العباد و كل مقتدر لا يقر بعجزه لدى ظهورات قدرتك أنه لأعجز بريتك و اغفل خلقك مع علمى بذلك و ايقانى بهذا كيف اقدر ان اذكرك بذكر او اصفك بوصف او اثنيك بثناء اذا مع هذا العجز قد سرعت الى ظل قدرتك و بهذا الفقر قد استظلت فى ظل غنائك و بهذا الضعف قد قمت لدى سراق قوتك و قدرتك أ تطرد هذا الفقير بعد الذى ما اتخذ لنفسه معيناً سواك أ تبعد هذا الغريب بعد الذى لم يجد لنفسه محبوباً دونك

اي رب انت تعلم ما فى نفسى و انا لا اعلم ما فى نفسك فارحمنى برحمتك ثم الهمنى ما يسكن به قلبى فى ايامك و يستريح به نفسى عند ظهورات وجهك اي رب قد استضاء كل الأشياء من بوارق انوار طلعتك و قد الاح كل من فى الأرض و السماء من ظهورات عز احديتك بحيث لا ارى من شيء الا و قد اشاهد فيه تجليتك الذى مستور عن انظر الثائمين من عبادك اي رب لا تحرمنى بعد الذى احاط فضلك كل الوجود من الغيب و الشهود أ تبعدى يا الهى بعد الذى دعوت الكل الى نفسك و التقرب اليك و التمسك بحبلك أ تطردنى يا محبوبى بعد الذى وعدت فى محكم كتابك و بدائع آياتك بأن تجمع المشتاقين فى سراق عطوفتك و المريرين فى ظل مواهبك و القاصدين فى خيام فضلك و الطافك

فوعزتك يا الهى ان صريخى يمنع قلمى و حين قلبى قد اخذ الزمام عن كفى كلما اسكن نفسى و ابشرها ببدايع رحمتك و شؤونات عطوفتك و ظهورات مكرماتك اضطرب من ظهورات عدلك و شؤونات قهرك و اشاهد بانك انت المذكور بهذين الاسمين و الموصوف بهذين الوصفين و لا تبالي بأن تدعى باسمك الغفار او باسمك القهار فوعزتك لو لا علمى بأن رحمتك سبقت كل شيء لتعدم اركانى و تنفطر كينونتى و تضمحل حقيقتى ولكن لما اشاهد فضلك سبق كل شيء و رحمتك احاطت كل الوجود تطمئن نفسى و كينونتى

فآه آه يا الهى عمّا فات منى فى ايامك فآه آه يا مقصودى عمّا فات منى فى خدمتك و طاعتك فى هذه الايام التى ما رأت شبهها عيون اصفيائك و امنائك اي رب اسألك بك و بمظهر امرك الذى استقر على عرش رحاميتك بأن توفنى على خدمتك و رضائك ثم احفظنى عن الذين اعرضوا عن نفسك و كفروا بآياتك و انكروا حقك و جاحدوا برهانك و نبذوا عهدك و ميثاقك

كَبِّرَ اللَّهُمَّ يَا هَيْهَاتُ عَلَى مَظْهَرِ هَوَيْتِكَ وَ مَطْلَعِ احْدَيْتِكَ وَ مَعْدَنِ عِلْمِكَ وَ مَهْبِطِ وَحْيِكَ وَ مَخْزَنِ الْهَامِكِ وَ مَقَرِّ سُلْطَنَتِكَ وَ مَشْرِقِ الْوَهْيِيَّتِكَ التَّقْطِطَةَ الْأُولَى وَ الطَّلْعَةَ الْأَعْلَى وَ اَصْلَ الْقَدَمِ وَ مَحْيَى الْأُمَمِ وَ عَلَى أَوَّلِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ بَيِّنَاتِهِ الَّتِي جَعَلْتَهُ عَرِشاً لاسْتَوَاءِ كَلِمَتِكَ الْعَالِيَا وَ مُحَلِّلاً لظُهُورِ اسْمَائِكَ الْحَسَنَى وَ مَشْرِقاً لِأَشْرَاقِ شَمْسِ عَنَانِيَّتِكَ وَ مَطْلِعاً لَطُلُوعِ اسْمَائِكَ وَ صِفَاتِكَ وَ مَخْزِناً لِلْكَائِبِ عِلْمِكَ وَ احْكَامِكَ وَ عَلَى آخِرِ مَنْ نَزَلَ عَلَيْهِ الَّذِي كَانَ وَفُودَهُ عَلَيْهِ كُوفُودَهُ عَلَيْهِ وَ ظُهُورِكَ فِيهِ كَظُهُورِكَ فِيهِ إِلَّا أَنَّهُ اسْتِضَاءً مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِهِ وَ سَجْدَ لِذَاتِهِ وَ اِقْرَبَ بَعْبُودِيَّتِهِ لِنَفْسِهِ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِهِ وَ فَدَوْا أَنْفُسَهُمْ حَبّاً لِحَمَالِهِ

نَشْهَدُ يَا هَيْهَاتُ بِأَنَّهُمْ عِبَادٌ آمَنُوا بِكَ وَ بَيِّنَاتِكَ وَ قَصَدُوا حَرَمَ لِقَائِكَ وَ اِقْبَلُوا إِلَى وَجْهِكَ وَ تَوَجَّهُوا إِلَى شَطْرِ قَرِيبِكَ وَ سَلَكُوا مَنَاهِجَ رِضَائِكَ وَ عِبَادِكَ بِمَا أَنْتَ ارْتَدْتَهُ وَ انْقَطَعُوا عَمَّنْ سِوَاكَ أَي رَبِّ فَأَنْزِلْ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَ اجْسَادِهِمْ فِي كُلِّ حِينٍ مِنْ بَدَائِعِ رَحْمَتِكَ الْكَبِيرَى وَ أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُقْتَدِرُ الْمُسْتَعَانَ

أَي رَبِّ أَسْأَلُكَ بِهِ وَ بِهِمْ وَ بِالَّذِي أَقَمْتَهُ عَلَى مَقَامِ امْرُكٍ وَ جَعَلْتَهُ قِيُوماً عَلَى مَنْ فِي سَمَائِكَ وَ ارْضُكَ بِأَنْ تَطَهَّرْنَا عَنْ الْعِصْيَانِ وَ تَقَدَّرَ لَنَا مَقَرٌّ صَدَقَ عِنْدَكَ وَ الْحَقْنَا بِعِبَادِكَ الَّذِينَ مَا مَنَعْتَهُمْ مَكَارِهِ الدُّنْيَا وَ شَدَائِدَهَا عَنْ التَّوَجُّهِ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْمُهَيْمِنُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

ضا

بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَسِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

سَبِّحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا هَيْهَاتُ اسْأَلُكَ بِعِظَمَتِكَ الَّتِي مِنْهَا اسْتَعْظَمَ كُلُّ شَيْءٍ وَ بِأَنْوَارِ وَجْهِكَ الَّتِي مِنْهَا اسْتِضَاءَ كُلُّ شَيْءٍ وَ بِبَدَائِعِ اسْمَائِكَ الَّتِي مِنْهَا فَصَّلْتَ بَيْنَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بِاسْمِكَ الَّتِي جَعَلْتَهُ قَائِماً عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ بِسُلْطَانِكَ الَّتِي بِهِ اسْتَعْلِيَتْ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ بَيِّنَاتِكَ الَّتِي مِنْهَا اسْتَجَذِبْتَ حَقَائِقَ الْأَشْيَاءِ وَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي مِنْهَا فَرَعَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ بِبَدَائِعِ فِي بَرِيَّةِ الْقُدْسِ الَّتِي بِهِ اشْتَعَلَ قَلْبُ الْعَالَمِ وَ بِهِ اهْتَدَيْتِ الْمَخْلَصِينَ إِلَى شَاطِئِ بَحْرِ احْدَيْتِكَ وَ طَيَّرْتِ الْعَاشِقِينَ فِي هَوَاءِ قَرِيبِكَ وَ لِقَائِكَ وَ اسْتَجَذِبْتَ افْتِدَةَ الْمُقَرَّبِينَ إِلَى يَمِينِ عَرْشِ رَحْمَانِيَّتِكَ بِأَنْ تَقْبَلَ مِنَّا مَا عَمَلْنَا فِي حَبِّكَ وَ رِضَاكَ فِيَا هَيْهَاتُ يَا هَيْهَاتُ وَ سَيِّدِي وَ مُحِبُّوِي أَنْ الَّذِينَ ذَاقُوا حَلَاوَةَ نَدَائِكَ سَرَعُوا إِلَى ظِلِّ مَوَاهِبِكَ وَ جَوَارِ الطَّافِكِ وَ اتَّبَعُوا مَا أَمَرْتَهُمْ بِهِ حَبّاً لِنَفْسِكَ وَ ابْتِغَاءً لَوْجْهِكَ أَوْلَانِكَ لَا يَتَحَرَّكُونَ إِلَّا بِأَذْنِكَ وَ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بَعْدَ امْرُكٍ

فِيَا هَيْهَاتُ يَا هَيْهَاتُ سَيِّدِي أَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ قَدْ قَمْتُ عَنْ الْفَرَّاشِ فِي هَذَا الْفَجْرِ الَّذِي فِيهِ اشْرَقَتْ شَمْسُ احْدَيْتِكَ عَنْ أَفْقِ سَمَاءِ مَشِيَّتِكَ وَ اسْتِضَاءَ مِنْهَا الْآفَاقُ بِمَا قَدَّرَ فِي صَحَائِفِ قِضَائِكَ لَكَ الْحَمْدُ يَا هَيْهَاتُ مَا أَصْبَحْنَا مُسْتَضِيئاً بِنُورِ عِرْفَانِكَ وَ صَمْنَا خَالِصاً لَوْجْهِكَ أَي رَبِّ فَأَنْزِلْ عَلَيْنَا مَا يَجْعَلُنَا غَنِيّاً عَمَّا سِوَاكَ وَ مُنْقَطِعاً عَنْ دُونِكَ ثُمَّ اكْتُبْ لِي وَ لِأَحِبَّتِي وَ ذَوِي قَرَابَتِي مِنْ كُلِّ ذَكَرٍ وَ انْثَى خَيْرِ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى ثُمَّ اعْصِمْنَا يَا مُحِبُّوبِ الْإِبْدَاعِ وَ مَقْصُودِ الْإِخْتِرَاعِ بِعِصْمَتِكَ الْكَبِيرَى مِنَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ مَظَاهِرَ الْخِنَاسِ وَ يَوْسُوسُونَ فِي صُدُورِ النَّاسِ وَ أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُهَيْمِنُ الْقِيُومُ صَلَّى اللَّهُمَّ يَا هَيْهَاتُ عَلَى مَنْ جَعَلْتَهُ قِيُوماً عَلَى اسْمَائِكَ الْحَسَنَى وَ بِهِ فَصَّلْتَ بَيْنَ الْأَتْقِيَاءِ وَ الْأَشْقِيَاءِ بِأَنْ تَوْفَّقْنَا عَلَى مَا تَحَبُّبٌ وَ تَرْضَى وَ صَلَّى اللَّهُمَّ يَا هَيْهَاتُ عَلَى كَلِمَاتِكَ وَ حُرُوفَاتِكَ وَ عَلَى الَّذِينَ تَوَجَّهُوا إِلَيْكَ وَ اِقْبَلُوا إِلَى وَجْهِكَ وَ سَمِعُوا نَدَائِكَ وَ أَنْتَ أَنْتَ مَالِكُ الْعِبَادِ وَ سُلْطَانُهُمْ وَ أَنْتَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هو الله تعالى شأنه العناية و الألفاف

سبحانك اللهم يا الهى اشهد بقدرتك و قوتك و سلطانك و عنايتك و فضلک و اقتدارک و بتوحيد ذاتک و تفرید کينونتک و بتفديسک و تنزيهک عن الامکان و ما فيه اى ربّ ترانى منقطعاً عن دونک و متمسكاً بک و مقبلاً الى بحر عطائک و سماء جودک و شمس رحمتک اى ربّ اشهد بانک جعلت عبدک حامل امانتک و هو الروح الذى به اظهرت الحياة للعالم اسئلك بتجليات انوار نير ظهورک بأن تقبل منه ما عمل فى ايامک ثم اجعله مزيناً بعزّ رضائک و مطرراً بقبولک اى ربّ اشهد و يشهد الكائنات بقدرتك اسئلك ان لا تخيب هذا الروح الذى صعد اليک من فردوسک الأعلى و جنتک العليا و مقامات قریک يا مولی الوری ثم اجعل عبدک يا الهى معاشراً مع انبيائک و اصفیائک و اولیائک فى المقامات التى عجزت الأقلام عن ذکرها و الألسن عن وصفها اى ربّ انّ الفقير قصد ملکوت غنائک و الغریب وطنه فى جوارک و العطشان کوثر عطائک اى ربّ لا تقطع عنه مائدة فضلک و لا نعمة جودک انک انت المقتدر العزیز الفضّال اى ربّ قد رجعت اليک امانتک ينبغى لسماء جودک و کرمک الذى احاط ملکک و ملکوتک ان تنزل على ضيفک البديع نعمک و آلائک و اثمار اشجار فضلک انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الفضّال الفیاض العطفّ الکرام الغفار العزیز العلام اشهد يا الهى انک امرت الناس باکرام الضیوف و انّ الذى صعد اليک قد ورد عليك اذا فاعمل به ما ينبغى لسماء فضلک و بحر کرمک انى وعزّک اکون موقناً بانک لا تمنع نفسك عمّا امرت به عبادک و لا تحرم من تمسک بحبل عطائک و صعد الى افق غنائک لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الوهاب

* * *

هو الله تعالى شأنه الفضل و العدل و انه لهو المستعان و عليه التکلان

سبحانک اللهم يا الهى انت تعلم بانى ما اردت فى ذکر الا ذکرک و فى توجّهی الى جهة الا جهة فضلک و مواهبک و ما اردت الا ما اردته لعبادک و خلقک و ما قصدت فيما امرتني الا نعتک و ثنائک و ما شئت الا ما شئته بقضائک و ما تفوّهت الا ما امرتني به بين عبادک و بریتک و ما ارسلت الى احد كتاباً الا و قد اردت به حفظ خلقک و صيانة عبادک والا انى فونفسک العلیّ الاعلیّ ما قصدت فى امر نفسى ما اريد حفظها فى مملکتک و انفتحتها فى سبيلک و اعلاء کلمتک و انت تعلم يا الهى ما ورد على عبادک و انى ما اردت فى شأن الا ظهورک بين عبادک و اقتدارک بين بریتک اى ربّ انت تعلم بانّ السبل کلّها انقطعت و البلايا فى کلّ الجهات احاطت قد ورد على احبائک ما لا ورد على احد من قبل کم من رؤس ارتفعت على القناة فى سبيلک و کم من صدور تشبّکت من السهام فى حبّک و کم من دماء سفکت فى ارضک و کم من اخت ناحت فى فراق اخيها و کم من اب ضجّ لقتل ابنه و کم من رضیع انقطع عن ثدى امّه کلّ ذلك ورد على هؤلاء المظلومين بعد الذى کلّهم اقرّوا بوحدانيتک و اعترفوا بفردانيتک اى ربّ اسئلك باسمائک الحسنی و کلمتک التامة العليا بان تنصر هؤلاء المظلومين ثم ادخلهم فى حصن حمايتک لئلا يقدر احد ان يظلم عليهم و يأخذهم بالاعتساف و انک انت المقتدر العزیز المستعان

عرض اين بنده آنکه بیست و پنج سنه میشود که جمعی از عباد شئی نیاسوده‌اند و آنی مستریح نبوده‌اند لا زال بسطوت غضب مبتلا و بشئون قهر معذب بسا از اطفال که بی پدر مانده‌اند و بسا از آبا که بی فرزند شده‌اند چه مقدار از امّهات که در فراق ابناء خود گریسته‌اند و چه مقدار از اطفال که از فقدان امّهات نوحه و ندبه نموده‌اند و چه مقدار از رضیع که شربت شهادت نوشیده‌اند نه بر رجال ترحم نمودند و نه بر نسا بسا از لیلی که جمیع وحوش و طیور در ایکات خود آسوده و آرمیده‌اند

و این عباد در وحشت و اضطراب مقررّ امنی نیافته‌اند و مقام امنی نجسته‌اند چه بسیار از رجال که در شب صاحب غنا و ثروت بوده و در صبح بکمال فقر و ذلّت مشاهده شده چه که مالش بتاراج رفت و اسباب زندگانش بیغما ارضی نمانده مگر آنکه خون این مظلومان بر او ریخته شده و محلّی نمانده مگر آنکه مشهد این بی‌معینان گشته چه مقدار از نسا را که اسیر نموده دیار بديار و شهر بشهر برده‌اند و چه مقدار از رجال را که بمبلغی فروختند و چه مقدار از نفوس که سر بصحرا گذاشته و معلوم نیست که بکجا رفته‌اند و چه مقدار که الآن محبوسند ناله‌های این مظلومان در کلّ لیالی و انهار مرتفع و صریخ این اسیران در کلّ احیان مسموع و جمیع این امور من غیر جرم واقع شده

دو کلمه‌ئی از لسان مبارک شاهنشاه زمان بسمع مظلومان رسید که فی الحقیقه ملک کلامست و شبه آن از هیچ سلطانی استماع نشده کلمه اول در جواب دولت روس در وقتیکه از سبب و علّت محاربه سؤال نموده بود فرموده بودند که فریاد مظلومانیکه در بحر اسود من غیر جرم و گناه غرق شده‌اند در سحرگاه ما را از خواب بیدار نمود لذا بمحاربه قیام شد و این مظلومان مظلوم‌تر و درمانده‌ترند چه که بلائی آن نفوس در یومی بوده و رزایی این عباد در بیست و پنج سنه که در کلّ حین بی‌بلائی مبین مبتلا بوده‌ایم و کلمه محکمّه دیگر که فی الحقیقه کلمه بدیعی بود که در امکان ظاهر گشت و آن این بوده که بر ماست دادخواهی مظلومان و فریادرسی و اماندگان صیت عدل و داد سلطان جمع کثیر را امیدوار نموده تفقّد حال مظلومان از شیم سلطان جهانست و توجّه باحوال ضعیفان از خصلت ملیک زمان حال مظلومی در ارض شبه این مظلومان نبوده و نیست و ضعیفی نظیر این آوارگان مشهود نه چه که کلّ ذی روح از انسان و حیوان و وحش و طیر جمیع در مهد امن و امان مستریح مگر این ضعیفان که در هر ساعت و آن بسلاسل قهر بسته شده‌اند و باغلال غضب و بطش مبتلا دیگر طاقت این عباد تمام شد و صبر و اضطراب از صدر و دل منقطع گشت خواهش این عباد آنکه نظر مرحمتی فرمایند تا جمیع در ظلّ حمایت سلطان ساکن و مستریح شوند

جناب سیّاح و مشکین قلم این مناجات قرائت شود ولو یک دفعه باشد

سبحانک اللهم یا الهی انا عبادک و فی قبضتک و ما اردنا الا ما اردته بارادتک و ما شئنا الا ما انت شئته بقدرتک و سلطانک و قضیته فی لوح قضائک من قلم تقدیرک ای ربّ نشهدک و حوامل عرش عظمتک و سگان سراق عزتک ثمّ کلّ الممكنات بانّا کنا معترفاً بفرادیتک و موقناً بوحدانیتک و مدعناً بما نزلته علی انبیائک و رسلک و علی من جعلته خاتم اصفیائک و جعلته بشیراً لأصحاب الیمین من بریتک و نذیراً لأصحاب الشّمال من طغاة خلقک و ما ظهر منّا فی ملکک ما یکون مخالفاً لسنتک و حدوداتک اذا اسألك یا الهی بأسمائک الحسنی و صفاتک العلیا بأن تجعل هذا السّجن مبارکاً علینا ثمّ اجعله ذکراً لعبادک و آیه لبریتک انک انت المقتدر علی ما تشاء ای ربّ انت تعلم بانّا نحبّ ما قدرته لنا و ما نريد الا ما اردته بأمرک انا لا نعلم ما عندک ان کتبت لنا الخروج من هذا السّجن خلّصنا منه بقدرتک و سلطانک ثمّ اظهر ما فی قلوبنا بین عبادک لیعلمنّ بانّا ما اردنا الا انت و ما اخترنا لنفسنا الا حبّک و رضائک و ما کنا مفسداً فی مملکتک بل اردنا السّیاحة فی بلادک و زیارة بیتک الحرام و الوقوف فی المشعر و المقام اسألك بشعلة افئدة الموحّدين فی حبّک و احتراق المخلصین فی عشقک بأن تقدّر لنا ما هو خیر لنا ثمّ اجمعنا مع اولیائک فی رضوان عزّ احدیتک و بساط قدس رحمانیتک انک انت مقصودنا و معبودنا بنفسک استغینا عن سواک و بفضلک انقطعنا عن العالمین انک انت الغفور الکریم و انک انت ارحم الراحمین

* * *

ص
خديجه

بسم الله الباقي

سبحانك اللهم يا الهى ترانى بين ايدي الأعداء والابن محمراً بدمه امام وجهك يا من بيدك ملكوت الأسماء اى رب فديت ما اعطينتى لحيوة العباد واتحاد من فى البلاد اسألك يا محبى القلوب باسمك الذى به ظهر تفصيل الأكبر بين البشر بأن تنزل من سحاب رحمتك على احبتك ما يقربهم اليك ثم اخرق يا الهى حجاب الذى حال بينك وبين عبادك لكى يعرفوك فى ايامك و يقصدوا مقصودهم الذى اتى من سماء امرك ثم اكتب يا الهى للذين قصدوا مقرّ الأقصى و شطرك الأبهى ما كتبه للمخلصين من بريتك الذين فازوا بلقائك و سمعوا ندائك أنك انت المقتدر العزيز الكريم

* * *

بسمه الرحمن الرحيم

سبحانك اللهم يا الهى ترى مقرى فى السجن الذى كان خلف البحور و الجبال و تعلم ما ورد علىّ فى حبك و امرك انت الذى يا الهى بعثتنى بأمرك و اقمتنى على مقام نفسك و امرتنى بأن ادعو الكلّ الى شطر رحمانيتك و احدثتهم بما قدّرت لهم فى لوح قضائك من قلم وحيك و اشعل قلوب العباد بنار حبك و اقرب من فى البلاد الى مقرّ عرشك و لمّا قمت بأمرك و ناديت الكلّ باذنك اعترض علىّ عبادك الغافلون منهم من اعرض و منهم من كفر و منهم من توقّف و منهم من تحيّر بعد الذى ظهر برهانك على اهل الأديان و لاحت حجّتك بين ملائكة الأكوان و ظهرت آيات قدرتك على شأن احاطت من فى العالمين و عن وراء هؤلاء اعترض علىّ ذوو قرابتي بعد الذى انت تعلم بأنى احببتهم و اخترت لهم ما اخترت لنفسى و لمّا وجدونى فى السجن ارتكبوا فى حقّى ما لا ارتكب احد فى ارضك اذاً اسألك يا الهى باسمك الذى به فصلت بين النفى و الاثبات بأن تطهر قلوبهم عن الاشارات و تقربهم الى مطلع الأسماء و الصفات فى الهى انت تعلم بأنى قطعت جبل نسبتي من كلّ ذى نسبة الا من تمسك بنسبتك الكبرى فى ايام ظهور مظهر نفسك العليا باسمك الأبهى و عن كلّ ذى قرابة الا من تقرب الى طلعتك التوراء اى ربّ ليس لى من ارادة الا بارادتك و لا لى من مشيئة الا بمشيئتك و لا يجرى من قلمى الا ما ينادى به قلمك الأعلى و ما تكلم به لسانى الا بما نطق به الروح الأعظم فى ملكوت البقاء و ما تحركت الا بأرياح مشيئتك و ما تفوهت الا باذنك و الهامك لك الحمد يا محبوب قلوب العارفين و مقصود افئدة المخلصين بما جعلتنى هدف البلايا فى حبك و مرجع القضايا فى سبيلك فوعزتك ائى لا اجزع عمّا ورد علىّ فى حبك و فى أوّل اليوم الذى عرفتنى نفسك قبلت كلّ البلايا لنفسى و فى كلّ حين يناديك رأسى و يقول اى ربّ احبّ ان ارتفع على القناة فى سبيلك و دمي يقول يا الهى فاجعل الأرض محمراً بى فى حبك و رضائك و أنك تعلم بأنى ما حفظت نفسى فى البلايا و فى كلّ حين كنت منتظراً لما قضيته فى لوح قضائك اذاً فانظرنى يا الهى فريداً بين عبادك و بعيداً من احبائك و اصفياك اسألك بأمطار رحمتك التى بها انبتت فى قلوب الموحدين اوراد الذّكر و البيان و ازهار الحكمة و التّبيان بأن ترزق عبادك و ذوى قرابتي اثمار سدره فردائيتك فى هذه الايام التى استويت على عرش رحمانيتك اى ربّ لا تمنعهم عمّا عندك ثم اكتب لهم ما يصعدهم الى معارج فضلک و الطافك ثم اشربهم كوثر

عرفانك و قدّر لهم خير الآخرة و الأولى و أنّك انت ربّ البهَاء و محبوب البهَاء و المذكور في قلب البهَاء و التّاطق بلسان البهَاء
و المستوى على قلب البهَاء لا اله الا انت العليّ الأعلى و أنّك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم
يا ايّها الناظر الى الوجه قد حزناً بحزنك في المصيبة الّتي فيها بكت عين العظمة في سرادق العزّة و الاجلال تالّله بها
ناحت الأشياء و فرع من في لجاج الأسماء و قد نزل من القلم الأعلى في ذكرها بعد ارتقائها الى الرّقيق الأعلى ما يجرى به
دموع الأصفياء في ملكوت الانشاء طوبى لمن يقرأ ما نزل لها و يزورها بعد عروجها فسوف يستنشقنّ من تراب قبرها عباد مكرمون
ما وجد يعقوب من قميص اسم من اسمائنا لا بل الفرق بين الأرض و السّماء بأنّ يعقوب وجد من القميص ريح ابنه ولكن اهل
الايقان يجدنّ منه عرف الرّحمن كذلك نطق الانسان الّذى بأمره علّق الوحي و الالهام و نسأل الله بأن يجزيك خير الجزاء في
هذه المصيبة الكبرى ولكن لا تحزن ثمّ اصبر و اصطبر تالّله الحقّ أنّه اذاً في ملكوت الأبهى و انّ ربّك يوفّى اجر من صبر في
سبيله و أنّه على كلّ شىء قدير

بسم الّذى بذكره يحيى قلوب الملائ الأعلى

سبحانك اللهم يا الهى تشهد و ترى كيف ابتليت بين عبادك بعد اذ ما اردت الا الخضوع لى باب رحمتك الّذى فتحته على
من فى ارضك و سمائك و ما امرتهم الا بما امرتنى و ما دعوتهم الا بما بعثتنى به و عزّتك ما اردت بأن استعلى على احد بشأن
من الشّؤون و ما اردت ان افتخر عليهم بما اعطيتنى بجودك و افضالك لأننى لا اجد يا الهى لنفسى ظهوراً تلقاء ظهورك و لا
امراً الا بعد اذنك و ارادتك بل فى كلّ حين نطق فؤادى يا ليت كنت تراباً تقع عليه وجوه المخلصين من احبائك و المقرّبين
من اصفائك لو يتوجّه ذو اذن الى اركانى لىسمع من ظاهرى و باطنى و قلبى و لسانى و عروقى و جوارحى يا ليت يظهر منى ما
تفرح به قلوب الّذين ذاقوا حلاوة ذكر ربّى العليّ الأعلى و يصعد بندائى احد الى جيروت امرك و ملكوت عرفانك يا من بيدك
ملكوت البقاء و ناسوت الانشاء و ان قلت الّى الّى يا ملاء الانشاء ما اردت بذلك الا امرك الّذى به اظهرتنى و بعثتنى ليتوجّهنّ
كلّ الى مقرّ وحدانيتك و مقعد عزّ فردانيتك و انت تعلم يا محبوب البهَاء و مقصود البهَاء أنّه ما اراد الا حبّك و رضاك و يريد
ان يطهّر قلوب عبادك من اشارات النّفس و الهوى و يبلّغهم الى مدينة البقاء ليتحدوا فى امرك و يجتمعوا على شريعة رضائك
و عزّتك يا محبوبى لو تعدّبتنى فى كلّ حين ببلاء جديد لأحبّ عندى من ان يحدث بين احبائك ما يكدرّ به قلوبهم و يتفرّق به
اجتماعهم لأنك ما بعثتنى الا لاتّحادهم على امرك الّذى لا يقوم معه خلق سمائك و ارضك و اعراضهم عمّا سواك و اقبالهم
الى افق عزّ كبريائك و توجّههم الى شطر رضائك اذاً انزل يا الهى من سحاب عنايتك الخفيّة ما يطهّره عن الأحزان و عن
الحدودات البشريّة ليجدنّ منهم الملاء الأعلى روائح التقديس و الانقطاع ثمّ ايدهم يا الهى على التّوحيد الّذى انت اردته و هو
ان لا ينظر احد احداً الا و قد ينظر فيه التّجلى الّذى تجلّيت له به لهذا الظهور الّذى اخذت عهده فى ذرّ البيان عمّن فى
الأكوان و من كان ناظراً الى هذا المقام الأعزّ الأعلى و هذا الشّان الأكبر الأسنى لن يستكبر على احد طوبى للّذين فازوا بهذا
المقام أنّهم يعاشرون معهم بالروح و الرّيحان و هذا من التّوحيد الّذى لم نزل احببته و قدرته للمخلصين من عبادك و المقرّبين
من برّيتك اذاً اسألك يا مالك الملوك باسمك الّذى منه شرعت شريعة الحبّ و الوداد بين العباد ان تحدث بين احبائى ما
يجعلهم متّحدين فى كلّ الشّؤون لتظهر منهم آيات توحيدك بين برّيتك و ظهورات التّفريد فى مملكتك و أنّك انت المقتدر
على ما تشاء لا اله الا انت المهيمن القيوم

قلم اعلی میفرماید ای دوستان حقّ مقصود از حمل این رزایای متواتره و بلاای متتابعه آنکه نفوس موقنه بالله با کمال اتحاد با یکدیگر سلوک نمایند بشأنی که اختلاف و اثنبیت و غیرت از مابین محو شود الا در حدودات مخصوصه که در کتب الهیه نازل شده انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شأن او و پاکی فطرت او مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی این خضوع فی الحقیقه بحقّ راجع است چه که ناظر بایمان او است بالله در این صورت اگر نفس مقابل بمثل او حرکت نماید و یا استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر بعلو عمل خود و جزای آن رسیده و میرسد و ضرر عمل نفس مقابل بخود او راجع است و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار بحقّ راجع است نعوذ بالله من ذلک یا اولی الأبصار قسم باسم اعظم حیف است این ایام نفسی بشئونات عرضیه ناظر باشد بایستید بر امر الهی و با یکدیگر بکمال محبت سلوک کنید خالصاً لوجه المحبوب حجبات نفسانیه را بنار احدیه محترق نمائید و با وجوه ناضره مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید کل سجایای حقّ را بچشم خود دیده‌اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبای الهی از این غلام آزرده باشد قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است حیف است باین نار مشتعل نشوید انشاءالله امیدواریم که لیلۀ مبارکه را لیلۀ الاتحادیه قرار دهید و کل با یکدیگر متحد شوید و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مزین گردید و همتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا هدایت نمائید و در میانه عباد بقسمی رفتار کنید که آثار حقّ از شما ظاهر شود چه که شما نیز اول وجود و اول عابدین و اول ساجدین و اول طائفین فوالذی انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما گمان مکنید این سخن وهم است یا لیت انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمت قدرکم و سمو مقامکم نسأل الله ان لا تمنعکم انفسکم و اهوائکم عما قدر لکم امیدواریم که در کمال الفت و محبت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید بشأنی که از اتحاد شما علم توحید مرتفع شود و رایت شرک منهدم گردد و سبقت بگیرید از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا له الخلق و الأمر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و انه لهو المقتدر العزیز القدير

* * *

بسم الله الأقدس الأبھی

سبحانک اللهم یا الهی قد اقرّ کلّ عارف بالعجز عن عرفانک و کلّ عالم بالجهل تلقاء ظهورات علمک و کلّ قادر اعترف بالضعف عند ظهورات قدرتک و کلّ غنی اعترف بالفقر لدى ظهورات آیات غنائک و کلّ عاقل اقرّ بالحیره عند ظهور آثار حکمتک و کلّ معروف توجه الی حرم عرفانک و کلّ مقصود قصد کعبه وصلک و مدینه لقائک مع هذا المقام الذی تحیرت فی عرفانه افئدة العرفاء و عقول العقلاء کیف اقدر ان اقوم بذکره و ثنائیه لأنّ کلّ شیء یشئ ما ادركه و کلّ ذاکر یذکر ما عرفه و انک لم تزل لا تدرك بدونک و لا تعرف بما سواک فلما رأیت یا الهی بعین الیقین عجزی و قصوری عن الطیران الی هوآء قدس عرفانک و العروج الی سماء عزّ ثنائک اذکر مصنوعاتک الّتی لا یری فیها الا بدایع صنعک فوعزتک یا محبوب قلوب العاشقین و یا طیب افئدة المشتاقین لو اجتمع کلّ من فی السموات و الأرض علی احصاء ما قدرته فی ادنی آیه من آیاتک الّتی تجلیت لها بها بنفسها لیشهدن انفسهم عجزاء فکیف الکلمة الّتی منها خلقتها سبحانک سبحانک انت الذی شهد کلّ شیء بانک انت انت وحدک لا اله الا انت لم تزل کنت مقدساً عن الأمثال و الأشباح و لا تزال تكون بمثل ما قد کنت فی ازل الآزال کلّ الملوک مملوک عندک و کلّ الوجود من الغیب و الشهود مفقود لیدیک لا اله الا انت العزیز المقتدر المتعال ای ربّ صلّ علی الذین کسروا اصنام الهوی و توجهوا الی وجه ربهم العلیّ الأبھی ثمّ انزل علیهم کلّ خیر قدرته لأصفيانک ثمّ اجعلهم یا الهی

ثابتين على حبك و مستقيمين على امرك على شأن لا يحركهم عواصف الامتحان و قواصف الافتتان و أنك انت المقتدر العزيز
المستعان لا اله الا انت المهيم الغفور الرحيم

* * *

هو الاظهر الاظهر الابهي

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما جعلتنى اسيراً بايدى الظالمين فى سيلك فوعزتك لا يذهب عن مذاقى حلاوة ما شربت
من كأس القضاء فى حبك اى رب عرف عبادك جمالك و لا تجعلهم محروماً عن خمر رحمتك التى جرت من اصبع
مشيتك فى ايامك أنك انت المقتدر القدير

* * *

هو الله المقتدر العليم الحكيم

سبحانك اللهم يا الهى و اله من فى الوجود من الغيب و الشهود اشهدك و من فى ملكوت انشائك بانى عبدك و ابن عبدك
قد آمنت بك و باياتك و بانبيائك و بسفرائك اشهد أنك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت مقتدراً على الأشياء و مهيمناً
على الأرض و السماء و لا تزال تكون بمثل ما كنت فى ازل الأزال أنك انت المقتدر الغنى المتعال يا الهى و سيدى اسألك
بسماء مشيتك و بحر ارادتك بأن تجعلنى فى كل الأحوال ناظراً اليك و مستقيماً على حبك اى رب انت المولى و انا العبد
اسألك بأن تؤيدنى على خدمتك و توفقنى على ذكرك و ثنائك أنك انت المقتدر على ما تشاء فى ملكوت الأمر و الخلق لا
اله الا انت العزيز الكريم

* * *

هو الناطق من افق السجح

سبحانك يا اله الوجود و ربى الغيب و الشهود هذه ورقة من اوراق سدره امرك قد اجابت اذ ارتفع ندائك و اقبلت اذ اشرق نور
ظهورك اسئلك بالكلمة التى بها سرع المخلصون الى مقرّ الفداء فى ايامك و باسرار كتابك و لئالى بحر علمك بان تؤيدها
على ذكرك و ثنائك و الاستقامة على امرك ثم قدر لها ما قدرته لامائك اللائى طفن عرش عظمتك أنك انت المقتدر على ما
تشاء لا اله الا انت المهيم القيوم

* * *

بسم الله الباقي بلا فناء

سبحانك يا الهى ترى ما ورد على احبائك و ما مسه عبادك و امائك فى رضائك من كل شطر ارتفع ضجيج المشتاقين و انين
المكروبين و حنين المظلومين و منهم من حبس مع جمالك فى سجن العكا و منهم من حبس فى جهة اخرى و منهم من هاجر

اليك حباً للقائك و اراد الحضور في محضر قدسك و بعدما قطع السبيل من البرّ و البحر منع عن لقائك بما اكتسبت ايدى اعدائك و من امائك هذه الامة التي هاجرت في سيبلك و ارادت زيارة بيت الاعظم و الطواف في حلّ و الحرم اخذتها روايح قضائك و منعتها عن الورد في لجة بحر قريك و الدخول في جوارك ولو انى اشهد يا الهى بان الذين خرجوا من اماكنهم مسرعاً الى جهة عزك و ناظراً الى افق عنايتك انهم لم يزل في جوار رحمتك و شارباً من رحيق الذى ختم انائه بايدى قدرتك ولكن اسلك يا محبوب البهاء بان تكتب لها اجر الذين دخلوا ظاهراً في فسطاط عظمتك و سمعوا نغمات عزّ احديتك و شربوا من يد فضلك كوثر رحمتك فيا الهى انت تعلم حنين العشاق في هجرك و فراقك و انين المشتاق لزيارة طلعتك و ترى زفراتهم في بعدهم عن لقائك و اسفاتهم في منعهم عن التوجه الى سماء فضلك اسلك بان تقبل منهم اعمالهم و تنزل عليهم ما يجعلهم مسروراً عند نزول قضائك و راضياً بما قضيت لهم فى الواحك ثم انزل يا الهى عليها من بدائع رحمتك ما يستريح به قلبها و يطمئن ذاتها و يسكن جسدها انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المقتدر المهيمن العزيز المنان

بسم الله الأبدى بلا زوال

سبحانك يا الهى تعلم بانى ما اردت فى امرك نفسى بل نفسك و لا اظهار شأنى بل اظهار شأنك و ما قصدت راحتى و سرورى و بهجتى فى سيبلك و رضائك و كنت فى كلّ الأحوال ناظراً الى اوامرك و متوجّهاً الى ما امرتنى به فى الواحك و ما اصبحت الا بذكرك و ثنائك و ما امسيت الا و قد كنت مستنشقا نفحات رحمتك فلما انقلبت الأكون و اهلها و الأرض و ما عليها كادت ان تقطع نسيمات اسمك السبحان عن الأشطار و تركد ارياح رحمتك عن الأقطار اقمتنى بقدرتك بين عبادك و امرتنى باظهار سلطنتك بين بريتك فمت بحولك و قوتك بين خلقك و ناديت الكلّ الى نفسك و بشرت كلّ العباد بالطافك و مواهبك و دعوتهم الى هذا البحر الذى كلّ قطرة منه تنادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء بأنه محبى العالمين و مبعث العالمين و معبود العالمين و محبوب العارفين و مقصود المقرّبين و كلما احاطت هذا السراج هبوب ارياح البغضاء من الأشقياء انه ما منع عن نوره حباً لجمالك و كلما زاد الظلم زاد شوقى فى اظهار امرك و كلما اشتدّ البلاء فوعزتك زاد البهاء فى اظهار سلطنتك و ابراز قدرتك الى ان ادخلوه الظالمون فى سجن العكا و جعلوا اهلى اسارى فى الزوراء فوعزتك يا الهى كلما ورد علىّ بلاء فى سيبلك زاد سرورى و بهجتى فونفسك يا مالک الملوك ما معنى الملوك عن ذكرك و ثنائك ولو اجتمع علىّ كلهم كما اجتمعوا بأسياف شاحذة و رماح نافذة لا اتوقف فى ذكرك بين سمائك و ارضك و اقول يا محبوبى هذا وجهى قد فديته لوجهك و هذه نفسى قد فديتها لنفسك و هذا دمي يغلى فى اعضائى شوقاً لسفكه فى حبك و سيبلك ولو انت ترانى يا الهى فى محلّ الذى لا يسمع من ارجائه الا ترجيع الصدى و سدّت فيه على وجوهنا ابواب الرخاء و نكون فى ظاهر الأمر فى الظلمات الدهماء ولكن نفسى اشتعلت فى حبك على شأن لا تسكن نار حبها و لهيب شوقها تنطق بأعلى الصوت بين العباد و تدعوهم اليك فى كلّ الأحوال اسألك باسمك الأعظم بأن تفتح ابصار عبادك ليروك مشرقاً عن افق عظمتك و كبريائك و لا يمنعهم نعيب الغراب عن هدير ورقاء عزّ احديتك و لا ماء الآسن عن زلال خمر الطافك و كوثر مواهبك ثم اجتمعهم على هذه الشريعة التي اخذت عهدها من انبيائك و رسلك و نزلت حكمها فى الواحك و صحفك ثم اصعدهم الى مقام الذى يميزون ندائك انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت العلىّ الأبهى

ان يا عباد الرحمن اسمعوا ندائى و استقيموا على الأمر و اذكروا الذين غفلوا و اعرضوا من ملاّ البيان يا قوم اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها فكروا فى انفسكم هل ينبغى لأحد ان يعترض على الذى به نزلت امطار الفضل من سحاب

رحمة ربكم الرحمن و به نزل البيان و حقت الأديان فولدنى نفسى بيده لو يعترض عليه احد لا يقدر ان يثبت ظهور الله فى عصر من الأعصار و آيات الله العزيز المختار قل نالته ان الذى اخذتموه لأنفسكم رباً من دون الله به ضيع امر الله و ناح منه روح القدس فى الملكوت الأعلى و تدرقت عيون المرسلين عند السدرة المنتهى قل اسمعوا قول من منعت عنه ما خلق فى الدنيا من التعماء و الآلاء لا تحرقوا كلمة العليا عن موضعها و لا تفرقوا اركانها أنك انت يا عبد قم على الأمر بحول الله و قوته و ذكر الذين غفلوا اليوم لعلهم يتذكرون لعل يرتفع الخلاف و يمنعون انفسهم عن الاعتساف و يتوجهون الى مالك الأسماء و الصفات لا تسكن و لا تصطبر فيما امرت به و ربك ينصر من نصره و يؤيد من قام لأمره بالانقطاع الخالص و يرزقه ما يريد من خير الدنيا و الآخرة انه على كل شئ قدير

* * *

هو الابهى

سبحانك يا الهى دعوتى اجبتك ناديتنى سرعت اليك و دخلت فى ظل رحمتك و سكنت فى فناء باب فضلك اى رب من ربوبيتك ربيتنى و لنفسك اختصاصتى و لخدمتك خلقتنى و للقيام بين يديك عييتنى اسئلك باسمك الابهى و بجمالك المشرق عن افق ذاتك الاعلى بان تنسينى اليك كما نسيت و لا تفرق بينى و بينك ثم اظهر منى يا الهى ما ينبغى لك و أنك انت على كلشئ قدير

* * *

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

سبحانك يا رب الكائنات و مرجع الممكنات اشهد بلسان ظاهرى و باطنى بظهورك و بروزك و انزال آياتك و اظهار بيناتك و باستغنائك عن دونك و تقديسك عما سواك اسئلك بعز امرك و اقتدار كلمتك ان تؤيد الذى اراد ان يؤدى ما امرته به فى كتابك و يعمل ما يتضوع به عرف قبولك أنك انت المقتدر الفياض الغفور الكريم

* * *

جناب ميرزا على نايب

بسم الله الأقدس الأمنع الأعلى

سبحانك يا من اقر كل ذى قدرة بالعجز عند ظهورات قدرتك و اعترف كل ذى علم بالجهل عند ظهورات علمك انت الذى طرزت ديباج كتاب الانشاء بطراز اسمك الأبهى و زينت وجنة الوجود من الغيب و الشهود بطراز النقطة البارزة عنها الهاء ليم ما نزل من عندك على مظهر نفسك العلى الأعلى فلما فصلت النقطة بالباء و استقرت على الهاء بسططتك و اجلالك فزعوا بريتك و خلقك الا من رقم على جبينه من قلمك الأعلى هذا مالك ممالك البقاء و الحاكم على الأشياء و هذا لهو الرآكب على فلك البهائم فتعالى هذا الفضل الذى اختصاصته لأحبائك و قدرته لأصفيائك و ما كان ذلك الا من فضلك و الطافك و

جودك و مواهبك من دون استحقاق احد بذلك لأنك يا الهى لو تنظر بلحظات عدلك ليستحقّ كلّ غضبك و سخطك اسئلك بأن تنظر الينا بلحظات اعين فضلک و احسانک اذا نستحقّ رحمتک و عنايتک و مكرمته و احسانک اى ربّ نحن عجزآء و انت القوىّ ذو القدرة العظيم و نحن فقراء و انت الغنيّ ذو الكرم العميم يا كوثر من ظمأ فى عشقتك و هواك و يا مأمّن من هام فى بريّة الهجر و الفراق اسئلك باسمك الذى به ذلّت الأعناق لسلطنتك و اقتدارك و خضعت الوجوه لاشراق انوار وجهك بأن تحفظنا من شرّ اعدائك الذين كفروا بنعمتك و اعترضوا على مظهر نفسك بعد الذى اتى فى ظلل البيان لظهور معانى المكنونة فى الواحك و به ثبت ما شهدت لنفسك بنفسك و حقّق ما وصفت ذاتك بذاتك اى ربّ طهرنا عن دونك و قدّسنا عن ذكر ما سواك لنكون خالصاً لوجهك و ناصرأ لدينك و ناشراً لآثارك و ناطقأ بثنائك فاحفظ يا الهى هؤلاء الضّعفاء فى ظلّ قوّتك و هؤلاء الفقراء فى سرادق غنائك اى ربّ كينونة القدرة تشهد بضعفها عند ظهورات قوّتك و كينونة العلم تشهد بجهلها عند تجلّيات علمك و ذاتيّة العلوّ تعترف بدنوّها لدى ظهورات علوّك و استعلائك و مع علمنا بذلك لم ندر بأى ذكر نذكرک و بأى وصف نصفك و بأى قدرة نرتقى الى سماء امرک فوعزّتك انّ ضعفنا بحقيقته يستدعى قوّتك و انّ فقرنا بذاتيته يطلب غنائك اى ربّ قد اتيناك منقطعأ عمأ سواك و سرعنا الى شاطئ رحمتك و افضالك و بحر عظمتك و اقتدارك لا تحرمنا عمأ عندك و نسئلك بمحبوبك الأبهى بأن تحفظ البهآء من شرّ اعدائك فوعزّتك ابتلى بينهم على شأن لا يذكر بالبيان و أنّك الرحمن لا اله الا انت العزيز المستعان

* * *

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

سبحانك يا من باسمك سرع الموحّدون الى مطلع انوار وجهك و المقربون الى مشرق آيات احديتك انت الذى لم تزل كنت مستويأ على عرش مشيتك و حاكماً فى مملكته على ما تعلق به ارادتك لم تمنعك الأشياء عمأ تشآء و لا تعجزك سطوة من فى ملكوت الانشآء اسألك ببحر عطائك و سماء فضلک بأن تؤيّد اوليائك على ما اردته فى إيّامك ثمّ احفظهم يا اله العالم و مالك القدم عن الذين جادلوا بآياتك و قاموا على اطفآء نورك اسألك برحمتك الّتى سبقت الوجود بأن توفّق عبادك على الاقبال اليك ثمّ اسمعهم نداءك الذى ارتفع بين سمائك و ارضك اى ربّ تعلم و ترى ما ورد على اصفياك من طغاة خلقك سخّرم يا الهى باسمك الذى به سخّرت الجبابرة فى ارضك و الفراعة فى بلادك ثمّ انزل على اوليائك ما يجعلهم مزينين بطراز عنايتك ثمّ ارفعهم على شأن يظهر على من على الأرض عزّهم و اقتدارهم فى امرک انت الذى تفعل ما تشآء و تحكم ما تريد و فى قبضتك ملكوت ملك السموات و الأرضين أنّك تعلم و ترى يا الهى بأن قلبى ذاب بنار محبّة اصفياك و لسان سرىّ مستعدّ لثنائهم بين يديك و ذكرهم فى ساحة عزّك و انت تعلم يا الهى بأنّ بلايا الأرض و ضرّائها لم تمنعنى عن التوجّه الى وجوه الذين لا يشغلهم شأن من الشؤون عن ذكرک و ثنائك بحيث انّ الخادم بعدما عرض جواب احد اوليائك بلغ منه كتاب آخر فلمأ قرأته و عرفت ما فيه من اقباله و قيامه على خدمتك اخذت القلم فى هذا الحين مرّة اخرى و شرعت فى الجواب من دون ان تأخذنى رخوة او كسالة اشهد انّ هذا لم يكن الا من بدايع جودك و شؤونات الطافك و بما اودعت فى قلبى نارأ تسمع من زفيرها ذكر احبائك ثمّ الذى ترى طرفى متوجّهاً اليه و يغلى الدّم فى عروقى شوقأ لذكره بين يديك اسألك يا اله العالم بنفوذ اسمك الأعظم بأن تؤيّد فى كلّ الأحوال على خدمتك و القيام بين خلقك لاعلاء كلمتك العليا على شأن لا تمنعه الأشياء أنّك انت المقتدر على ما تشآء و أنّك انت السامع القريب الكريم المجيب

یا محبوب فؤادی حقّ واحد شاهد و گوا هست که از نار محبّت اولیای حقّ جلّ جلاله که در وجود مشتعل است لازل بذكر و ثنا مشغولم بشأنی که فتور دست نداده در اکثر احیان بلسان ذاکر و بقلم بتحریر و این عنایت نیست مگر از توجّه اولیای او چه که این فانی در این یوم که جواب دستخطهای آن محبوب را بتمامها واحداً بعد واحد ذکر نمود همان حین که ارسال داشت دستخط دیگر آن محبوب که تاریخ آن سیم ربیع‌الاولی بود بمثابه نسیم صبحگاهی بر قلب مرور نمود و آگاهی آورد فی‌الحقیقه سرور و بهجت این فانی در وقتی است که از مخلصین و مقرّین ذکر حقّ جلّ جلاله و خدمات ایشان در امر اصغا میشود لذا هر دستخطّ که میرسد مفتاحی است از برای باب فرح و ابتهاج از حقّ سائل و آمل که این مفتاح لازال بدست افتد و این نسیم همیشه مرور نماید انّ ربنا الرحمن لهو المقتدر العليم الحكيم و بعد از اطلاع قصد ذروه علیا نموده در ساحت امنع اقدس اعزّ اعلى عرض شد قوله تبارک و تعالی

بسمی السّامع الناظر المحیب

ان افرح یا علی بما ارتفع صریر قلمی الأعلى مرّة بعد مرّة فی ذکرک لعمر المحبوب لا يعادله ما يشهد و یری انّ ربک احاطک فضله انه لهو الفضل الکريم لو تجمع ما نزلناه لك من مقامی الأبهی لتری کتاباً ذات حجم عظیم کلّ حرف من حروفاته اعزّ عند الله عن کلّ الأشياء يشهد بذلك کلّ عارف بصیر کن ثابتاً علی امری و ناطقاً بشئائی و متمسکاً بحبلی و طائراً فی هذا الهواء الذی یسمع منه ما سمعه الکلیم فی الطور و الحیب فی المعراج انّ ربک لهو المبین الحكيم كذلك اسمعناک صغیر طیر المعانی من هذا الهواء العزیز البدیع یا اکبر انّ المظلوم یذکرک من شطر منظره الأكبر و یشرک برحمة الله و عنایته و یأمرک بما ینبغی لهذا الیوم الذی نسب الی الله فی کتب التّیین و المرسلین ذکر عبادی بما نزل من سمآء عنایتی لعمری به تنجذب افئدة الأمم و تشرح صدور المقبلین قل یا ملأ الأرض ان انصفوا بالله فیما ظهر من عنده و لا تتبعوا اوهام الذین نطقوا بما کان السبب الأعظم لشهادة محبوب العالم الذی اتی بالحقّ و بشر الكلّ بظهور الكنز المکنون الذی اذا ظهر انصعق من فی السموات و الأرض الا من شاء الله ربّ العالمین یا اکبر قد ارتفع صریر القلم الأعلى بین الأرض و السماء و طنین الذباب عن وراء الحجاب لعمر الله انّ القوم فی ضلال مبین فانظر فی الذین ینسبون انفسهم الی البیان قد نحتوا بأیادی الکذب صنماً و اتّخذوه لأنفسهم ربّاً من دون الله كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم الیوم من المشرکین قل ان تنکروا ما اتی به مطلع الأسماء بأی امر تستدلّون علی ما عندکم ان انصفوا و لا تكونوا من الذین بهم اشتعلت نار البغضاء فی ملکوت الانشاء اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمین انه ما ستر نفسه اقلّ من آن يشهد بذلك کلّ منصف بصیر قد قام بین الأعداء بقیام ما زلته سطوة من علی الأرض و ما منعه ضوضاء کلّ قویّ قدیر قد قام بین العالم و نطق بأعلى النداء و دعا الكلّ الی الأفق الأعلى من الناس من انصف و سمع و اجاب و منهم من اعرض و کفر بالله الذی خلقه بأمر من عنده كذلك نزلنا الآيات و ارسلناها الیک لتقرأها بروات الذین اخذهم سکر رحیق المعانی علی شأن نبدوا العالم عن ورائهم مقبلین الی الله المقتدر القدیر طوبی لقویّ ما اضعفته شؤونات العلماء و لبصیر ما منعت حجابات الذین کفروا بیوم الدین البهآء المشرق من افق الجبین علیک و علی الذین ینصفون فی امر الله و یسمعون نغمات طیر البیان علی الأغصان و علی کلّ ثابت مستقیم الحمد لله العلیّ العظیم انتهى

اینکه مرقوم داشتید که جناب آقا سیّد صادق علیه بهآء الله و عنایته بارض تاء لأجل تبلیغ معین شده این فقره تلقاء وجه امنع اقدس عرض شد قوله تعالی صرّاد قد انزلنا علیک الآيات من قبل و ارسلناها الیک انه لهو العزیز الکريم طوبی لك بما نبذت ما عند القوم و اخذت ما امرت به من لدى الله ربّ العالمین ان احمد الله بما جعلک فائزاً بالسّجن فی سبيله و سقاک کؤوس الرزایا فی حبه ان ربک الرحمن لهو المشفق الرحيم قد ورد علیک ما ورد علی اصفیائی من قبل و علی نفسی مرّة بعد مرّة يشهد

بذلك كلّ الأشياء و عن ورائها لسان الله الملك العزيز العليم تفكّر في القرون الأولى و ما ورد على سفراء الله من جنود الظالمين قل

لك الحمد يا الهى و اله من فى الأرض و السماء بما عرفتنى امرک و سقيتنى کوثر حبّک و اريتنى افکک الأعلى الذى اعرض عنه الورى و اسمعتنى ترنّمات طيور عرشک و نعمات العنديل على الأغصان أسألك بآياتک الكبرى و المائدة التى نزلت من سمآ عطائك يا مالک العرش و القرى بأن تکتب لى من قلمک الأعلى اجر اللّذين بلّغوا امرک بالحکمة و البيان و داروا مع عبادک فى ایام فيها ارتعدت فرائص الأسماء اى ربّ ترى الغریب اراد الوطن الأعلى فى جوارک و الفقیر توجه الى بحر غنائک و الدليل تشبّث بأذیال ردآ عزّک اى ربّ لا تخييه عمّا اراد من بدایع فضلک و جودک ثمّ وفقه على خدمة امرک بین عبادک انک انت المقتدر القوىّ الغالب القدير انتهى

الحمد لله که قلم اعلى در باره ایشان شهادت داده بآنچه که در سبیل الهی وارد شد آیا این شهادت را کنوز ارض معادله مینماید و آیا ما فى خزائن الملوک بآن برابری نماید لا و نفسه الحقّ جميع آنچه خلق شده بیک کلمه از عدم بوجود آمده طوبى از برای بصیری که شئونات خلق او را از حقّ منع نمود و نعیب غراب او را از هدیر حمامه امر بازداشت امروز روزیست که از برای او شبه و مثل مشاهده نمیشود باید نفوس ثابته مستقیمه که از بحر استقامت آشامیده‌اند و بمشرق آیات ناظرند کمال جدّ و جهد را در تبلیغ امر الهی مبذول دارند این خادم فانی از حقّ منیع میطلبد که اولیای خود را مؤیّد فرماید بر آنچه سبب و علّت تذکّر عباد است انشاءالله رحيق بقا را باسم مالک اسماء بر اهل ملکوت انشاء عرضه دارند که شاید از دریای رحمت رحمانی محروم نمانند و از آنچه مقصود است غافل نشوند این عبد خدمت ایشان تکبیر و سلام عرض مینماید و از حقّ در جميع احوال تأیید میطلبد

اینکه در باره جناب آقا عبدالکریم و اجتماع با یکی از نفوس موهومه مرقوم داشتید این تفصیل عرض شد فرمودند یا عبدالکریم تفکّر نما در سبب و علّت آنچه از بلایا و رزایا که بر نقطه اولی و اولیای حقّ وارد شد لعمر الله اگر نفسی تفکّر نماید پیرهای انقطاع در این هواء لطیف خفیف طیران کند سبب و علّت کلمات مجعوله انفس موهومه بوده نفسی که موجود نبوده باوهامات خود هیكلی ترتیب دادند و ناحیهئی معین نمودند و در مدن اوهام منزل دادند این موهومات سبب شد که آن جوهر وجود برصاص بغضا شهید گشت الا لعنة الله على القوم الظالمين در حزب شیعه تفکّر نما قریب هزار و سیصد سنه خود را اعلى و اتقى و افضل و اعلم من فى العالم میشمردند و چون امتحان الهی بمیان آمد بر سلطان وجود که شب و روز در انتظار ظهورش نوحه و ندبه مینمودند فتوى دادند و دم اطهرش را ریختند و معلوم و محقق شد که حزب شیعه از جميع احزاب عالم پستتر و جاهلتر بودند مگر نفوس معدوده که آن هم باسباب اخری باین مقام فائز گشتند حقّ شاهد و گواهیست حزبی که الیوم بکمال اعراض بر مظلوم قیام نموده‌اند ابدآ از اصل امر اطلاع نداشته و ندارند یفترون على الله و لا یشعرون و یقولون ما لا یعلمون و یحسبون انهم مهتدون لا و نفس الله المهیمن القیوم حال خراطین ارض اقتدا بنفوس موهومه قبل نموده و در ترتیب همان اوهام مشغولند اعاذنا الله و ایاک من شرهم و مکرمهم

انشاءالله بشأنی بر امر حقّ قیام نمائی که از برای من على الأرض مجال اعراض و اعتراض نماند انظر بعینک افقه الأعلى ثمّ اسمع بأذنک ندائه الأحلى هذا ما امرت به من لدى الله مولى الورى و مالک الآخرة و الأولى در حقّ معرضین و محتجبین دعا نما و از حقّ منیع بطلب تا کل را بصراط مستقیم هدایت فرماید و از فیض اعظم منع ننماید انه لهو المقتدر القدير و بالاجابة جدير انتهى این عبد فانی خدمت ایشان تکبیر میرساند و عرض مینماید انسان متحیر است از این همج رعاع این عبد بشهادت کلّ اهل بیان بامر جمال قدم دوازده سنه با نفس موهومه بوده احدی از نفوس معرضه از این عبد سؤال نموده تا تفصیل گفته شود و آگاه گردند حال مشاهده میشود نفوسی که اصلاً ندیده‌اند و از امر الله از قبل و بعد بیخبرند برخاسته‌اند

و باضلال نفوس طیبیه مشغولند تازه یک حزب از شیعه جدید اراده نموده ترتیب دهند دیگر از بعد تا بر قتل که فتوی دهند و خون که را مباح نمایند زفراتی تصعد و عبراتی تنزل فیما ورد و یرد علی اصفیاء الله و اولیائه من هؤلاء چه مقدار از نفوس صادقه را که بر قتلش فتوی دادند و بر شهادتش قیام نمودند هر نفسی که از بحر آگاهی آشامید و فرمود حضرت موعود از اصلااب ظاهر میشود خورش را ریختند و مالش را بتاراج بردند و جمیع این ظلم از نفوسی است که شیعه ایشان را بعد از ائمه مقتدای خود دانسته و میدانند و اطاعت ایشان را از ضروریات مذهب می‌شمارند سحفاً لهم و للذین اتبعوهم من دون بیته و لا کتاب مبین و احجب از این فئه و اغواهم و اطغاهم و اضلهم و ابدهم معرضین بیان بوده و هستند فی الحقیقه آن جناب کلمه بلیغی فرموده‌اند که ذکر نموده‌اند هیچ ملّتی باین مهملی و بی‌انصافی مشاهده نشده از حقّ این خادم فانی سائل که آن جناب را مؤید فرماید و باشتعالی ظاهر نماید که قلوب دوستان از او بحرارت محبت ظاهر شود و اکباد دشمنان بگدازد آنه ولیّ التوفیق فی الآخرة و الأولى لا اله الا هو العلیّ الاعلیّ

یا محبوب فؤادی در این مقامات وقتی از اوقات بیانی از حقّ جلّ جلاله ظاهر و بجناب محبوبی ابن اسم الله الأصدق علیهما من کلّ بهاء ابهاه نوشته ارسال داشت البته صورت آن بان حضرت میرسد و مشاهده میفرمایند و امثال این بیانات علیا که از قلم اعلی نازل شده بسیار مفید است چه که هنوز عباد باوهامات قبل از نیر بعد محتجب و محرومند چنانچه یکی از دوستان الهی از ارض خاء مکتوبی بیکی از مجاورین ارض مقصود نوشته و این فقره در او مذکور سیدی که از مشاهیر اهل تقوی میباشد بعد از اتمام حجّت بر او گفته این شخص که تو میگوئی اگر آسمان را زمین کند و عظام نخره را حیات بخشد که ما ایمان نمی‌آوریم چه که پدر و مادرش معلوم است حال ملاحظه نمائید که اوهامات قبل چگونه نفوس را از ارتقای باعلی المراقی منع نموده و از فرات رحمت الهی محروم ساخته همین کلمه که از قبل گفته‌اند قائم در جابلقا و جابلصا تشریف دارد سبب و علّت سفک دماء مطهره گشت چنانچه کل مشاهده نمودند حال هم محتجبین بیان بهمان اقوال مشغولند و در بنای ناحیه هم شب و روز ساعی بوده و هستند تباّ لهم و لمن اقبل الیهم و سمع قولهم و تشبّث بما عندهم

سبحان الله آیات الهی بمثابه غیث هاطل در لیالی و ایام جاری و نازل بشأنی که آفاق را احاطه نموده و البته تا حال چندین مقابل بیان نازل شده معذلک مرشد بی‌انصاف بتابعین خود نوشته دو کلمه از فرقان و دو کلمه از بیان میگیرند و آیه درست می‌کنند و باطراف میفرستند و نفوس غافلّه موهومه هم این هذیانات را پذیرفته‌اند بگوئید ای قوم انصاف کجا رفته شعور چه شده آخر لله ساعتی در آیات بدیعۀ منیعۀ تفکرّ نمائید که شاید اسرار مستوره کشف شود و افق برهان رحمن را بصیر او ملاحظه نمائید بهیچ وجه آیات این ظهور اعظم بآیات قبل شبیه نبوده و نیست این فانی خدمت آن نفوس عرض مینماید آیا احتمال نمی‌رود که شما بر خطا باشید یا محتمل است قدری بانصاف در امور گذشته تفکرّ نمائید و از روی بصیرت خود حکم باشید و حکم کنید هزار و سیصد سنه جمیع علمای شما بکمال جدّ و جهد بحجج و براهین و ادله‌های محکمه و سندهای متواتره بزعم خود ثابت نمودند که قائم در ارض موجود است و در جابلقا و جابلصا ساکن و هر عالم آگاهی که این هذیانات را انکار نمود و گفت حضرت موعود از اصلااب ظاهر میشود و متولّد میگردد او را از کفار شمرند و بر قتلش فتوی دادند چنانچه جمیع را بفتوای آن نفوس ظالمه که خود را پیشوای خلق می‌شمرند کشتند و بر کل این مراتب واضح و معلوم است تا آنکه بعد از هزار و دوپیست و شصت سنه آن جوهر وجود در شیراز در محلّ معلوم از بطن امّ ظاهر گشت و واضح و مبرهن شد که جمیع علما و تبعه در مدّت هزار و دوپیست و شصت سنه بر خطا بوده‌اند و یک نفر از آن نفوس بر حقیقت مطلع نه و اگر هم نفسی مطلع شد جرئت اظهار نمود چه که در آن حین ندای واشریعتا و وادینا بلند میشد چنانچه شد در این صورت انسان نباید غافل باشد باید در هر امری بعین انصاف نظر نماید بعد از آنکه محقق شد جمع کثیر در قرون کثیره کل غافل و خاطی و عاصی بوده‌اند احتمال می‌رود این نفوس معدوده هم بر خطا باشند این فانی بادب عرض مینماید چه که مولایش ادب

را دوست داشته و دارد وَاَلَا فَوَالَّذِي دَلَع لسان الفجر بذكره و ثنائه انهم كفروا بالله و اعرضوا عن الذي اخذ عهده النبيين من قبل و من بعدهم نقطة البيان الذي اتى من لدى الرحمن و بشر الكل بهذا الظهور الذي اذا ظهر ماج بحر العرفان و هاج عرف الله المهيمن القيوم يا محبوب فؤادي اين الانصاف و اين الأبصار و اين الآذان في الحقيقه چه شده كه اين خلق باين زودی اعراض نمودند از حضرت مقصودی كه نقطه بيان ميفرمايد انه لا يشار باشارتي و لا بما ذكر في البيان الأمر بيد الله ربنا و مالك الأديان

سبحانك يا الهی تسمع حنين قلبي في هذا المقام و ضجيج سرى و صريخ فؤادي انت الذي بشرت الكل بظهورك و بروزك و استوائك على عرش عظمتك و جعلت البيان كله ورقة من فردوسه و اخذت عهده عن الذين ادعوا الايمان بنفسك فلما انار افق الظهور و اتى مكلم الطور قاموا على الاعراض و اعترضوا عليه على شأن ينوح من ظلمهم سكان الفردوس الأعلى و اهل مدائن الأسماء اى رب اسألك بأمر الكتاب الذي ما اطلع به الا نفسك و ما احاطه الا علمك بأن تؤيد الذين غفلوا عن التفكر في آياتك و التوجه الى بيئاتك اى رب تراهم في الحمية الجاهلية و نقض عهدك يا مولى البرية اسألك ببحر قدرتك و سماء فضلک بأن تعرفهم ما اردته بمشييتك و حكمته بارادتك لا اله الا انت المقتدر القدير

قسم بافتاب افق راستی كه آنچه اين خادم فانی ذكر نموده لله بوده هر صاحب انصافی عرف راستی از او استشمام مينمايد و مقصودی نداشته و ندارد مگر نجات آن نفوس غافله كه در بحر اوهام مستغرقند اگر در آنچه ذكر شد في الجملة تفكر کنند كل را حيرت اخذ نمايد بشأني كه از ذكر آن خود را عاجز مشاهده نمايند اى اهل عالم حنين قلب اين خادم فانی را بشنوید و از شمال اوهام يمين ايقان توجه نمايد حيف است در مثل اين ايام كه جميع منتظر لقای آن بوده اند از او ممنوع شويد و محروم مانيد بصر خود در منظر اكبر نظر نمايد و باذان واعيه آيات الهية را بشنوید آنچه در سنين متواليات از آيات و بيئات و حجج و براهين ظاهر شده انسان از احصای آن عاجز است در بدیع اول تفكر نمايد تا منتهی شود بنقطه بيان و در حجج و براهين و دلائلی كه از بدء الی ختم نزد احزاب مختلفه و امم متفرقه بوده چه بوده هر نفسی بايد اليوم خود را مشاهده نمايد كه در محضر الهی ايستاده و بين يدي مالك غيب و شهود قائم تا از روی صدق حقيقی بگويد و بشنود البته در اين وقت بافق اعلى راه يابد و بعرفان نير اعظم موفق گردد هر منصفی در اقل من آن بكوثر بيان فائز شود دو جناح لازم يکی انصاف و ديگرى طلب باين دو ميتوان بافق اعلى فائز شد و در هواء كان الله و لم يكن معه من شىء طيران نمود قلب اين فانی مشتعل است از اينكه اشجار وجود از ظلم جهلاى ارض كه بعلما معروفند اوراق و اثمارشان ريخته حال ورقى چند و ثمرى چند باقى آن را بارياح سموم مسوزانيد و آنچه در سبيل محبوب از بلايا و رزايا ديده ايد و چشیده ايد ضايع منمايد و باسم حق جل جلاله حفظ نمايد آن محبوب و اين فانی بايد بكمال تضرع و ابتهاج از برای جهال كه از خمر غفلت بيهوشند از حق جلت عظمته تأييد طلب نمايم كه شايد بنفحات آيات الهی از قبور نفس و هوى برخيزند و بافق اعلى توجه نمايند اگرچه هيئات هيئات اعمال و اقوالی از آن نفوس ظاهر شده كه اين توفيق را بكلی منع نموده

انشاءالله آن محبوب بكمال قدرت و قوت بر امر الهی قيام نمايند و بگويند آنچه را كه بمنزله روح است از برای طالبان و بمثابة نار است از برای جاحدان و منكران و از فضل حق سالهاست كه آن محبوب باين مقام بلند اعلى فائزند هنيئاً لكم و مريئاً لكم و البهَاء على حضرتكم و على من سمع ذكركم و بيانكم في هذا الأمر الذي به ظهر ما اراده الله من قبل و من بعد طوبى لمن سمع و اقبل و ويل للغافلين و المعرضين

و اينكه در باره جناب ملا محمد على عليه بهاء الله مرقوم فرموديد كه الحمد لله بافق امر توجه نموده اند و از زلال كوثر بيمثال آشاميده اند در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل من ملكوت القدرة و القوة قوله تعالى يا محمد قبل على بشنو ندای صادق امين را كه از برای اصلاح عالم و تربيت اهل آن ظاهر شده و انواع بلايا و رزايا را حمل نموده كه شايد اهل

ارض بکوتر باقی فائز شوند و بافق اعلی راه یابند حقّ جلّ جلاله بدلیل و برهان بر اهل امکان ظاهر شده و لکن اکثر من علی الأرض بحجبات اوهام از مشاهده انوار فجر معانی محروم و ممنوعند بگو ای اهل عالم نیر اعظم مشرق و لائح و میفرماید آنچه در دست شماست از حجج و براهین و دلائل که بآن متمسکید و اثبات ادیان مختلفه خود مینمائید جمیع آن را از مشرق امر و مطلع وحی و مظهر نفس الهی بطلید اگر بآن فائز شدید اذیال مقرّین را بغبار اوهام میلائید و اعتساف را بانصاف تبدیل نمائید جمیع ذرات شاهد و گواهند که تا حین نازل شد آنچه که بصر عالم شبه و مثل آن را ندیده قل خافوا الله و لا تتبعوا اهوائکم ان اتبعوا من ینطق بینکم لیقرّیکم الی الله العلیم الحکیم انشاءالله در جمیع احیان بحبل عنایت حقّ متمسک باشید و بذیل رحمتش متشبّث البهّاء لمن اقبل و فاز و ویل للمعرضین انتهی این عبد خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ منیع میطلبد که ایشان را باستقامت کبری فائز فرماید آنه قریب مجیب اینکه در باره تقلید و اوهام عامه خلق عالم ذکر نمودند امید چنانست که ید قدرت الهی جمیع حجبات را خرق فرماید آنه علی ما یشاء قدیر و آن محبوب هم الحمد لله مؤیدند بر خرق احجاب و موفّقند بحکمت و بیان

اینکه در باره اخوی جناب آقا سیّد صادق علیه بهّاء الله مرقوم داشتید این عبد عرض مینماید بآنچه که لسان الهی از قبل بآن ناطق ایشان قرار بگذارند چندین مساوی حجج و براهینی که نزد احزاب مختلفه ارض است از این عبد اخذ نمایند و بافق اعلی توجه کنند انسان اگر بحبل انصاف متمسک شود از هیچ امری محتجب نماند امت فرقان الیوم به فرقان که من عند الله نازل شده متمسکند و بآن اثبات مینمایند حقّیت خود را و حال چندین مساوی آن و کتب منزله موجود و در دست و خاتم انبیا روح ما سواه فداه از عرب بوده و در عرب ظاهر و حال مشرق وحی و مظهر غیب از عجم و در عجم ظاهر و آیات عربیه و فارسیه بشائی نازل که کتاب از احصای آن عاجزند و از آن گذشته در بیّنات مشاهده نمایند و تفکر کنند آنچه در این ظهور اعظم ظاهر در هیچ عصری ظاهر نشده و امورات محدثه بعد را از قبل بکمال تصریح اخبار فرموده و جمیع منصفین بر آنچه ذکر شد شاهد و گواهند اگر در حجّت بالغه و قدرت غالبه و قوّت نافذ الهی تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید و بکلمه آمنت بک یا مقصود العالمین ناطق شوند انشاءالله کل باین مقام که اظهر از آفتابست فائز گردند و خود را از نعمت باقیه الهیه محروم نسازند هنگامی که نیر اعظم از افق ارض سرّ مشرق و لائح یکی از نفوس اهل قاف اظهار حیرت نموده و در حقّیت این امر اقدس اعلی متوقف لوحی از سماء مشیّت الهی نازل یا لها من لوح فی کلّ حرف منه ماج بحر البیان و هاج عرف الرحمن و آخر آن لوح باین مضمون از قلم اعلی جاری قوله عزّ اجلاله و ان تخاف من ایمانک خذ هذا اللّوح ثمّ احفظه فی جیب توکلک و اذا دخلت موقف الحشر و یسألک الله بأیّ حجّة آمنت بهذا الظهور اذاً فأخرج اللّوح و قل بهذا الكتاب المنزل المبارک القدیم ثمّ اقرأ ما نزل فیہ تلقاء وجه ربّک المقرّ الذی تشهد فیہ التّیین و المرسلین اذاً تمدّ ایدی الکلّ الیک و یاخذنّ اللّوح و یضعنه علی عیونهم شوقاً للقائی و شغفاً لحبّی و یجدنّ منه عرفی العزیز المنیع انتهی

اگر من علی الأرض اقلّ من سمّ الخیاط بانصاف فائز شوند و در آنچه از ملکوت الهی نازل تفکر نمایند کل بکلمه یا لیتنی ما اتّخذت فلاناً خلیلاً ناطق شوند سبحان الله با این بیّنات ظاهره و آیات نازله و شئون لائح و ظهورات مشرقه چگونه میشود انسان محتجب ماند و غافل مشاهده شود وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مطلع اسماء نازل فرمودند مثل امم قبل که حال از اشراقات انوار آفتاب حقیقت محرومند مثل کسی است که بقطره تمسک نماید و بر بحر اعتراض کند انتهی فی الحقیقه اهل ادیان بسیار غافلند یا باید بالمره حقّ را انکار نمایند و یا باین ظهور اعظم تشبّث کنند چاره جز این نبوده و نیست

و اینکه در باره اولیای آن ارض مرقوم داشتید عرض شد قوله تبارک و تعالی لله الحمد بما ظهر و اظهر ما اراد بقوله کن فیکون یا اجبائی فی هناک قد حضر کتاب من احبّ الله و فیہ ذکرکم ذکرناکم بذکر قامت به الاموات طوبی لکم بما فرتم و

وَبَلِّغْ لِكُلِّ غَافِلٍ مَّرَاتِبَ انْتِمَائِهِ الَّذِينَ أَخَذْتُمْ رَحِيقَ الْمَعَانِي مِنْ أَيْدِي عَطَاءِ رَبِّكُمْ مَالِكِ الْمَأْبُورِ أَنْ يَعْرِفُوا مَقَامَاتِكُمْ ثُمَّ احْفَظُوهَا بِهَذَا الْأَسْمِ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ خَضَعْتَ الْكُتُبَ وَانصَعَقَ الْعِبَادُ أَيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعَكُمْ وَسَاوَسَ الَّذِينَ اعْرَضُوا عَنِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْيَابِ دَعْوَهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ مُقْبِلِينَ بِقُلُوبٍ نُوْرَاءَ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ مِنْ عِنْدِهِ أَمَّ الْكِتَابِ وَقَوْلُوا يَا مَلَأَ الْأَرْضَ تَعَالَوْا ثُمَّ انصَفُوا فِيمَا ظَهَرَ مِنْ أَفْقِ إِرَادَةِ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَتَّبِعُوا كُلَّ ظَالِمٍ مَكَارٍ تَاللَّهِ قَدْ مَاجَ بَحْرُ الْمَعَانِي أَمَامَ وَجْهِ الرَّحْمَنِ وَنَصَبَ صِرَاطَ الْعَدْلِ وَجَرَى عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ فِرَاتِ رَحْمَةِ رَبِّكُمْ سُلْطَانَ الْأَفَاقِ قَوْلُوا دَعُوا الْغَدِيرَ عَنْ وَرَائِكُمْ أَنْ أَقْبَلُوا إِلَى الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ أَمْرًا مِنْ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الْأَنْامِ أَنَا ظَهَرْنَا وَدَعَوْنَا الْكُلَّ إِلَى الْغَيْبِ الْمَكُونِ الَّذِي أَتَى مِنْ سَمَاءِ الْأَمْرِ بِرَايَاتِ الْآيَاتِ قَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى مَلِكِ بَارِيسٍ مَا تَضَوَّعَ بِهِ عَرَفَ اللَّهُ فِي الْإِمْكَانِ أَنَّهُ أَخَذَ وَمَا أَجَابَ رَبَّهُ الْغَنِيِّ الْمَتَعَالَ إِذَا أَنْزَلْنَا لَهُ لَوْحًا آخَرَ وَذَكَرْنَا فِيهِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ بِشَهَادَةِ ذَلِكَ الْعِبَادِ الَّذِينَ طَافُوا الْعَرْشَ فِي الْعَشِيِّ وَالْأَشْرَاقِ أَنَا نُوْصِيكُمْ بِالْإِسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى وَنَبَشِّرُكُمْ بِمَا قَدَّرَ لَكُمْ فِي الْمَلَكُوتِ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ الْبِهَاءِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ يُحِبُّكُمْ وَيَذَكِّرُكُمْ بِمَا نَزَّلَ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى مِنْ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الرَّقَابِ أَنْتَهَى الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلِيَايَ حَقًّا لِأَزَالِ بَعْنَايَتِهِ فَائِزٌ بُوْدَهُ وَهَسْتُمْ أَنْشَاءَ اللَّهِ قَدْرَ إِيْنِ نَعْمَتِ رَا بَدَانْدِ وَبِرِ حَفْظِشِ مَتْنَتَهَا جِهْدَ رَا مَبْذُولِ دَارِنْدِ وَلَا زَالِ ذِكْرُ مَهَاجِرِينَ اَرْضِ صَادِ دَرِ مَحْضَرِ اِقْدَسِ وَمَنْظَرِ اِكْبَرِ بُوْدَهُ وَهَسْتُمْ أَنْشَاءَ اللَّهِ بِرِ صِرَاطِ مَسْتَقِيمِ بَمَانْدِ وَازِ كُوْثَرِ عِنَايَتِ دَرِ كُلِّ حِينِ بِيَاشَامَنْدِ وَمَنْتَسِيْنِ اَنْ مَحْبُوْبِ طَرًّا بِاَشْرَاقَاتِ اِنْوَارِ اَقْتَابِ عِنَايَتِ فَائِزِنْدِ يَسْأَلُ الْخَادِمَ رَبَّهُ بِأَنْ يُؤَيِّدَهُمْ عَلَى مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى وَ يُؤَفِّقَهُمْ عَلَى تَبْلِيغِ اَمْرِهِ الْاَقْدَسِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ عَرْضِ تَكْبِيرِ وَخُلُوصِ اَزِ جَانِبِ اِيْنِ عِبْدِ خِدْمَتِ اِيْشَانِ وَجَمِيعِ اَقَايَاْنِ وَدُوْسْتَانِ مَنْوُطِ بَعْنَايَتِ اَنْ حَضْرَتِ اسْت

و اینکه در باره ابن جناب رضا قلی خان علیه بهاء الله مرقوم داشتید خادم بسیار مسرور شد چه که بسیار متأسف بود از عدم اقبال ایشان از حقّ منیع سائل که او را مؤیّد فرماید بر عرفان ذات مقدّسش و مقدّر نماید آنچه خیر دنیا و آخرت در اوست این تفصیل در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله جلّ کبریّانه یا علی قبل اکبر و یا ایّها الناظر الی الله مالک القدر یذکرک المظلوم من شطر السّجن و یذکر من ذکرته فضلاً من عنده و هو الذّاکر العلیم ان اذکره من قبلی و بشّره بعنایة ربّه القدر انشاء الله بکمال روح و ریحان بر امر مستقیم و ثابت باشند و بحکمت رفتار نمایند عنایت حقّ جلّت عظمته شامل میشود آنّه لهو الفضّال الکریم کل باید بسببی از اسباب متمسک شوند و این حکم محکم در الواح شتی از قلم اعلی نازل آنّه انزل ما ینتفع به احبائه آنّه ولیّ المقبلین و معین العاملین انتهی

اینکه ذکر مرفوع مرحوم مغفور جناب ذبیح علیه بهاء الله فرمودند ذکر ایشان از قبل بتفصیل از قلم اعلی جاری شده انشاء الله آن محبوب بزیارت آن فائز میشوند و هم چنین ذکر منتسبین ایشان از حقّ سائل و آمل که هر یک را بآنچه که مخصوص او نازل شده فائز فرماید لوح امنع اقدس باسم جناب آقا میرزا غلامعلی علیه بهاء الله نازل و در آن لوح مبارک ذکر مرفوع مرحوم علیه بهاء الله و عنایت از قلم عنایت جاری قد نزل له ما لا ینقطع عرفه عن العالمین و هم چنین فضل اکبر ابن اخ ایشان را اخذ نموده چون والدش از کوثر عرفان محروم است و از افق اعلی ممنوع لذا در لوح امنع اقدس نسبت او بحضرت شهید ارض ک علیه بهاء الله از قلم اعلی در الواح مذکور چه که وقتی از اوقات ذکرش در ساحت اقدس عرض شد فرمودند یا عبد حاضر آنّه ابن من استشهد فی سبیل الله ربّ العالمین انا نسبناه الیه فضلاً من عندنا لیكون من الشّاكرین این فضلیست که اگر مادام عمر شکر نمایند هرآینه قلیل بوده و خواهد بود و این فقره مبارکه مرّه بعد مرّه نازل هنیئاً له و البهَاء علیه عریضه جناب حاجی میرزا حسن هراتی علیه بهاء الله که در بین دستخطّ آن محبوب بود تلقاء وجه مقصود عالمیان عرض شد هذا ما نطق به المقصود فی الجواب

بسمه العزیز العظیم

يا حسن قد توجه اليك طرف المظلوم من شطر السجن و سمع ندائك و حينك و عرف ما اردته في سبيل الله رب العالمين انه اتى بالحق لحيوة من في العالم و ظهور ما كان مسطوراً من القلم الأعلى في كتب المرسلين انه قد ظهر ليظهر حكم اللقاء الذي بشر به رسل الله من قبل و عن ورائهم ما انزله الرحمن في الفرقان ان ربك لهو العليم الحكيم طوبى لك بما اقبلت و سمعت و ناجيت ربك بربوات المقبلين ان اشكر الله بهذا الفضل الأعظم الذي لا يعادله ما عند الناس يشهد بذلك من ينطق في هذا المقام انه لا اله الا هو الواحد الفرد العزيز الحميد قد جرى كوثر الوصال امام وجه ربك المتعال ولكن القوم حالوا بينك و بينه الا انهم من الظالمين لا تحزن من شيء كن راضياً شاكراً بما قدر لك من لدن قوی خبير انا ذكرناك و امتي التي آمنت برّبها في يوم اعرضن عنه اماء الأرض الا من شاء الله رب العرش العظيم بهاء عليك و على الذين سمعوا و اجابوا في هذا اليوم البديع انتهى

تفصیل این ارض در مکتوب قبل نوشته شد دو پاکت ارسال شده یکی باسم آن محبوب و پاکت دیگر باسم محبوبی جناب ابن اسم الله الأصدق عليهما بهاء الله انشاء الله سرور مكرم جناب حاجی میرزا حسن عليه بهاء الله و عزه ميرسانند امروز از حق بخواهد دوستان را موفق فرمايد بر تبليغ و فراهم نمودن اسباب آن در یکی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلى نازل که اگر نفسی قادر بر تبليغ نباشد وکیل معین نماید انشاء الله ناس مؤيد شوند بر ادای حقوق الهی از جناب این فانی خدمت جناب حاجی مذکور عليه بهاء الله تکبير و سلام ابلاغ داريد این خادم از حق منيع استدعا مينمايد که يا این طلب بشرف اذن فائز شود و يا از قلم اعلى اجر لقا در باره ایشان ثبت گردد

اینکه ذکر جناب ابن عط عليه بهاء الله فرموده بودند مکتوب ایشان رسید و سبب و علت فرح شد الحمد لله در محضر قدس مذکورند و انشاء الله بکمال روح و ریحان بذکر مقصود عالمیان مشغول باشند ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل في الكتاب من لدى الله العزيز الوهاب قوله جلّ كبريائه

بسمی المشفق الکریم

يا كريم قد حضر العبد الحاضر بكتابتك و عرضه تلقاء وجه المظلوم قد سمعنا ما فيه و اجبتناك رحمة من عندنا ان ربك لهو المهيمن القيوم طوبى لك و لأبيك الذي صعد الى الله العزيز الودود انا ذكرناك من قبل و قبل القبل لتذكر ربك مالک الوجود ان الذي خضع له ملكوت البيان اعترض عليه من لا يعرف اليمين عن الشمال كذلك يقص لك الحق علام الغيوب قل يا ملأ البيان ان انصفوا بالله و لا تتبعوا اهواء الذين كانوا خلف الحجاب و اذا اظهرنا الأمر خرجوا و قالوا ما لا قاله المشركون قل تالله لا يغنيكم ما عندكم و لا ينفعكم الذي اخذتموه لأنفسكم رباً من دون الله اتقوا الرحمن ثم انطقوا بالحق الخالص في هذا الأمر الذي به خرقت حجابات الأوهام و الظنون و نذكر اخاك الذي فاز بما كان مسطوراً في كتب الله انه اقبل و حضر و رأى و سمع ان ربك لهو الحاكم على ما يشاء بقوله كن فيكون و نذكر اخاك الآخر قد شهد له القلم الأعلى بأنه فاز باللقاء اذ توجه الى انوار الوجه في مقام محمود و نذكر امك التي آمنت بالله اذ اعرض عنه العباد الذين نقضوا الميثاق و اتبعوا كل جاهل موهوم كذلك ذكرناك و اربناك لآلئ البيان من هذا البحر المسجور انا نذكر بنت اسمي الأصدق الذي فدى روحه في سبيلي و نذ العالم في حبي و نذكر ابنك الذي كان مذكوراً لدى المسجون و نذكر امائي في هناك اللآئي اقبلن و سمعن و آمنن بالله الفرد الواحد العزيز المحبوب البهاء عليك و على من معك من لدى الله مالک الوجود انتهى

این فانی جمیع را بشارت میدهد بعنایت حق جلّ جلاله و نعمت سابقه و رحمت سابقه اش انشاء الله اهل آن بیت طراً از کوثر استقامت بیاشامند و مقامات خود را باسم دوست یکتا حفظ نمایند چه که مقام نفوس مستقیمه بسیار عظیم و بزرگست مخصوص نفوسی که در سبیل محبت الهی محلّ بلايا و رزایا واقع شده اند ای دوستان مقام خود را بدانید و قدر خود را

بشناسید چه مقدار از نفوس شب و روز منتظر بودند و بعجز و ابتهاج ادراک یوم الهی را طلب مینمودند و کل در حین ظهور محروم مشاهده گشتند طوبی لکم بما کسرتم اصنام الأوهام بعضد الايقان نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ بیان هنیئاً لکم و مریئاً لکم امید هست کلمات مؤتفکات انفس موهومه در ساحت اولیای حقّ جلّ اجلاله مفقود مشاهده شود الأمر بید الله ربّ العالمین

اینکه در باره جناب سلیمان خان علیه بهاء الله نوشته بودند انشاءالله مؤید شوند بر ادای دیون

و اینکه در باره جناب مرحوم مرفوع آقا فتح الله علیه بهاء الله و رحمته و ما بقی منه نوشته بودند در ساحت امع اقدس عرض شد قوله تعالی انا انزلنا الكتاب و امرنا الكلّ بالمعروف و ما يرتفع به شأن الانسان تعالی الرحمن الّذی ظهر و اظهر ما اراد قد فضلنا فيه تفصیل کلّ شیء و وصّينا الكلّ بما ينفعهم فی الآخرة و الأولى انه لهو العزيز الوهاب تمسکوا بكتاب الله ثم اتبعوا ما نزل فيه من قلمی الأعلى الّذی ينطق انه لا اله الا انا العزيز المختار و نذکر من سمّی بفتح الله الّذی صعد الى الأفق الأعلى المقام الّذی جعله الله مقدساً عن الذکر و البیان انا شهدنا له بما يكون نوراً امام وجهه فی کلّ عالم من عوالم الله كذلك احاطه فضل ربّه الرحمن انه ممّن فاز بحبّ الله علی شأن وجدنا عرفه و هذا من فضلی الّذی سبق الکائنات انتهى

در کتاب الهی حکم ارث نازل و از قلم اعلی ثبت شده ولكن در این مقام فرمودند هر قدر از آن مال بمبلغین داده شود بسیار محبوبست چه که امر تبلیغ از اعظم امور عندالله مذکور بوده و هست طوبی لمن فاز به اینکه در باره ارث اخوان و همشیره جناب مرفوع مغفور حاجی علیه بهاء الله و رحمته نوشته بودند قبل از کتاب اقدس آنچه بشریعت فرقان عمل شد لدی الرحمن مقبول بوده و هست

و اینکه در باره بنت مهاجره علیها بهاء الله نوشته بودند معلوم است آنچه از ایشان برآید کوتاهی ننموده و نخواهند نمود امروز باید جمیع ناظر بیکدیگر باشند چه که کل اصابع یک دستند میفرماید قوله تعالی همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار انتهى ولكن باظهار محبت و قیام بر خدمت و عمل فی الله و توجّه فی سبیل الله امتیاز حاصل میشود و مقامات واضح و معلوم میگردد از حقّ سائل و آمل که آن جناب همیشه مؤید باشند بر خدمت امر و محبت با دوستان حقّ این عبد در حین حضور و عرض مطالب ذکر جناب دوست مکرم آقا محمد کر علیه بهاء الله و آنچه باین فانی مرقوم داشته بودند عرض شد و جواب در جواب مطالب دستخطّ آن محبوب نازل لذا این عبد بزحمت جدید راضی نشد و مکتوب مخصوص خدمت ایشان عرض نمود امید عفو است و آن محبوب هم آنچه در باره بنت مهاجره نوشته بودند تلقاء وجه عرض شد فرمودند ینبغی له ان يكون ساهراً فی ایام الله و قائماً علی ما امر من لدن علیم حکیم انتهى

و اینکه در باره جناب آقا شیخ محمد مرقوم داشتید در ساحت امع اقدس عرض شد لعمر المحبوب قد نطق لسان العظمة بما ذابت به الصخرة الصماء و سالت به البطحاء این فانی قادر بر اینکه تمام آنچه اصغا نمود عرض نماید نبوده و نیست اشهد بالله و کفی به شهیدا که مادون این خادم هم قادر نه وقت ناله و ندبه است و ربیع صیحه و ضجیح چه که نفسی که قادر بر تکلم نبوده او را ربّ اخذ نموده اند و از سلطان مقتدری که جمیع من علی الأرض از ملوک و مملوک را در ایامی که ظهر عالم از سطوت یوم مرتعش بود دعوت نمود غافل و محجوب این فانی متحیر است که چه عرض نماید حال از همه میگذریم بآثار نظر نمایند شاید اشراقات انوار معانی را از الفاظ بیانات منزل آیات بیابند و منور گردند چندی قبل در یکی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل قوله تبارک و تعالی باین کلمه مبارکه که بمثابة آفتاب از افق سماء لوح الهی مشرق است ناظر باش فارجعوا الى الآثار یا اولی الأبصار انتهى از غفلت من علی الأرض امر بمقامی رسیده که شمس حقیقت بر اشراقات انوار خود دلایل ذکر میفرماید

يا الهی و اله الموجودات یا سلطانی و سلطان الكائنات اسألك باسمك الذي به سرت نسائم رياض بيانك في أيامك و بالكلمة التي بها قامت القيامة بين خلقك بأن تؤيد عبادك على الانصاف في امرك و النظر الى افكك اي رب لا تخيبهم عن بحر جودك و لا تمنعهم عن باب فضلك تشهد و ترى يا محبوب العالم بأن الأكياد ذابت بما ورد عليك من طغاة خلقك و بغاة بريتك فاكتب لعبادك الضعفاء ما يجعلهم اقوياء في مملكتك ليعترفوا بما اعترف به لسان وحيك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم

باري تفصيل جناب شيخ و آنچه ذكر نمودند تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به اللسان في ملكوت البيان قوله تعالى

هو الأقدم الأقدس الأعظم

يا محمد يوم بزرگ و امر بزرگ در جميع كتب الهی و زبر ربانی اين يوم بيوم الله معروف اگرچه جميع ايام بحق منسوبست ولكن اين يوم از قلم اعلى از قبل و بعد تخصيص یافته منظر اكبر ظاهر ولكن بصر كمياب و ندا از سجن مرتفع ولكن آذان واعيه مفقود آثار حق بمثل وجودش ظاهر و باهر و هويدا ولكن اوهمات نفوس غافله ناس را از مشاهده انوار يقين منع نموده بشنو ندای مظلوم را و به ما يبنغي اليوم قيام نما انشاءالله از رحيق بيان رحمن مردگان وادی نفس و هوی را زنده نمائی لله بايست و لله بگو شاید حجبات غليظه خرق شود و ابصار بمشاهدة انوار فائز گردد بحر از غدیر ممتاز است بگو امروز روزيست که ميزان به انا المميز العليم ناطق خافوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان اقبلوا بقلوب نوراء الى مشرق عناية ربكم مالک الوری و لا تتبعوا ظنون الهائمين هذا يوم شهد له كتب الله من قبل و اخبر به الرحمن يوم يقوم الناس لرب العالمين قل يا ملاء الأرض قد ظهر الوعد و اتى الموعد الملك لله العليم الخبير دعوا ما عند العالم و خذوا ما امرتم به من لدى الله رب العالمين كم من عالم اعرض عن المعلوم و كم من جاهل سمع و سرع و قال لبيك يا اله من فى السموات و الأرضين كن ناظراً الى الأفق الأعلى و ناطقاً باسم ربك مالک العرش و الثرى و متمسكاً بالعروة الوثقى الذى ينطق فى العالم و يدع الكل الى الاسم الأعظم و يبشرهم بفرات رحمة ربهم الكريم ان استمع نداء المظلوم و قم باسمه القيوم و خذ رحيقه المختوم ثم اشرب منه تارة باسمى و اخرى بذكرى رغماً للذين كفروا بالله العلي العظيم ان اطلع من افق الصمت ناطقاً بهذا الاسم الذى اذا ظهر ظهرت الزلازل و ناحت القبائل و اخذ الدخان سكان السموات و الأرض الا من اخذته يد قدرة ربك الغالب القدير قل بأعلى النداء يا ملاء الانشاء هل فيكم من احد يجد حلاوة بيان الرحمن و هل منكم من ذى بصر لينظر ما اشرق من افق البرهان و هل من ذى سمع ليسمع نداء الله العزيز الفريد قل يا ملاء الفرقان قد اتى الرب على سحاب البيان و بشركم بالرحمن ان انصفوا بالله و لا تكونوا من الصاغرين ان الصراط يدعوكم الى الحق و الميزان ينادى لك الحمد يا مقصود العالمين ثم ول وجهك شطر ملاء الروح قل تالله قد ظهر ما وعدتم به فى الانجيل من لدى الله العزيز الجميل انه اتى بسطان لا يقوم معه من فى السموات و الأرضين قد فاز اورشليم بانوار الوجه و انتم من الغافلين ان تريدوا الظهور انه ظهر بالحق و ان تريدوا الآيات قد ملئت منها الآفاق اياكم ان تمنعكم ما عندكم عن هذا الأمر العظيم قل يا ملاء التوراة قد اتى منزل الآيات و ينادى الصهيون قد ظهر الاسم المكنون ان اسرعوا و لا تكونوا من الغافلين هذا يوم فيه تنادى الأشياء و يدع الكل الى البحر الأعظم ولكن الأمم استكبروا على الله الا من اتاه بقلب سليم كذلك ماج بحر البيان و هاج عرف قميص ربك الرحمن ان اشكر و كن من الذاكرين الحمد لله رب العالمين انتهى

انشاءالله جناب شيخ مؤيد شوند بر قيام و ندا بشأنى که طنين ذباب ایشان را از تغردات عندليب بقا منع ننماید اين خادم خدمت ایشان تکبير و سلام ميرساند و عرض مينماید قسم بآفتاب حقيقت نفوسى که اليوم معرضند غافل بوده و هستند ابداً اطلاع بر اين امر نداشته و ندارند سبحان الله بشأنى اوهام آن نفوس را احاطه نموده که بالمره از انوار آفتاب بى نصيب و محجوب مانده اند اولاً بر هر نفسى لازم که خالصاً لوجه الله آنچه شنیده بگذارد و باتار رجوع نمايد و هم چنين در قوت و

قدرت و قیام و آنچه که از نفس ظهور ظاهر شده تفکر کند امروز روزیست که ذکرش در جمیع کتب الهی بوده و هم‌چنین ذکر ظهور حقّ در این اراضی حضرت داود در زبور میفرماید رَنَمُوا لِلرَّبِّ السَّاكِنِ فِي صِهْيُونِ وَ صِهْيُونِ فِي اَرْضِ اِيضًا وَ قَاعِ وَ هَم‌چنین میفرماید طُوفُوا بِصِهْيُونِ وَ دُورُوا حَوْلَهَا عَدُوًّا اِبْرَاجِهَا ضَعُوا قُلُوبِكُمْ عَلٰى مَتَارِسِهَا تَأْمَلُوا قُصُورَهَا اَنْتَهٰى وَ هَم‌چنین میفرماید یا فِلَسْطِينَ اهْتَفٰى عَلٰى مَنْ يَقُوْدُنِي اِلَى الْمَدِيْنَةِ الْمَحْصَنَةِ اَنْتَهٰى بَابِ فِلَسْطِينَ عَكَا وَ هَم‌چنین مدینه محصنه میفرماید وَ اَنْ عَكَا وَ حَصْنِ اَوْسْتِ وَ بَسِيَارٍ مَحْكَمٍ بِنَا شُدِهٖ وَ دَرِ الْوَاْحِ شَتٰى بِحَصْنِ مَتِيْنٍ مَذْكُوْرٍ حَضْرَتِ اِسْعٰىا مِيْفِرْمَايِدِ اِصْحٰحِ ۲۴ ۲۱ وَ يَكُوْنُ فِيْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ اَنَّ الرَّبَّ يَطَالِبُ جِنْدَ الْعَلَاءِ فِي الْعَلَاءِ وَ مَلُوْكَ الْاَرْضِ عَلٰى الْاَرْضِ ۲۲ وَ يَجْمَعُوْنَ جَمْعًا كَأَسَارِي فِي سَجْنٍ وَ يَغْلِقُ عَلَيْهِمْ فِي حَبْسٍ ثُمَّ بَعْدَ اَيَّامٍ كَثِيْرَةٍ يَتَعَهَّدُوْنَ ۲۳ وَ يَخْجَلُ الْقَمْرُ وَ تَخْزِي الشَّمْسُ لِأَنَّ رَبَّ الْجُنُوْدِ قَدْ مَلَكَ فِي جَبَلِ صِهْيُونِ وَ فِي اُوْرشَلِيْمِ وَ قَدَّامَهٗ شِيُوْخٌ مَجْدٍ اَنْتَهٰى

یا اهل الأرض بیانات الهیه که از قبل در کتب سمائیه نازل شده نظر نمائید و تفکر کنید که شاید از بیوت عنکبوتیه بمدینه محصنه که الیوم مقرّ عرشست توجّه نمائید میفرماید خداوند در آن روز در علّیین بر جنود علّیین و هم‌چنین در زمین بر تمامی ملوک سیاست میفرماید چنانچه در آیامی که مقرّ عرش باب اورشلیم واقع شد جمیع ملوک و مملوک را بأعلی النداء بافق اعلی دعوت فرمودند بشأنی که جمیع ملأ اعلی آن ندای احلی را اصغا نمودند و به لک الحمد یا اله العالمین ناطق گشتند از جمله لوحی بود که بحضرت سلطان ایران ارسال شد مع قاصد اگر نفسی در سور ملوک و هم‌چنین لوح حضرت سلطان نظر نماید و تفکر کند بر سیاست حقّ مطلع شود و بر قدرت و عظمتش گواهی دهد لعمر الله بشأنی بیانات رحمن او را جذب نماید که خود را از امکان و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کند و بکمال ایقان و اطمینان بوجه واحد بوجه اهل بهاء توجّه نماید و ملأ انشاء را ببقعه نورا هدایت کند و هم‌چنین میفرماید جمیع بمثل اسیران جمع شده و بحبس‌خانه بسته خواهند شد حال ملاحظه نمائید در آنچه از قلم اعلی در اوّل ورود سجن نازل شده میفرماید عزّت از دو طائفه اخذ شد از ملوک و علما و این مضمون مکرر نازل و نفوس عارفه مستقیمه فائزه دیده و شنیده‌اند طوبی للفائزین اثر آن یوماً فیوماً در ارض ظاهر چنانچه اگر نفسی بیصر حقّ ملاحظه کند ملوک را اسیر و محبوس مشاهده مینماید

در ملک پاریس تفکر نمائید که چگونه اخذ شد آنچه در باره او نازل حرف بحرف ظاهر گشت و هم‌چنین در امپراطور روس مشاهده کنید امر بمقامی رسید که یکی را بکمال ذلّت بر خاک انداختند و دیگری در قصر را بسته و مقرّ جلوس را وطن قرار داده و جرئت خروج نه مگر با حفاظ و حرّاس کثیره لعمر الله قبر از آن قصر اولی و احسن است ای اهل ارض در قدرت حقّ مشاهده نمائید که چگونه ذلّت جمیع را احاطه نموده ای کاش سور ملوک و سور مبارکه رئیس و الواح مقدسه که در اوّل ورود در سجن اعظم نازل شده اهل عالم ملاحظه مینمودند تا بر قدرت و قوت و عظمت و علم حقّ آگاه میشدند و بکمال استقامت بر خدمت امرش قیام میکردند امپراطور المانیا که امروز شخص اوّل عالم است بلسان خود در ملأ عام باین کلمه نطق نمود از برای ما در استقبال امنیّت باقی نمانده چه که مشاهده شد ملک اعظم امپراطور روس و رئیس جمهور امریکان را بکمال جرئت و جسارت بذلّت تمام بقتل رساندند و این اضطراب و اغتشاش در جمیع جهات سرایت نموده و مینماید طوبی از برای سلطانی که الیوم بحقّ توجّه کند و از حقّ جلّ جلاله طلب عزّت و قدرت و ثروت نماید من دون این فقره چاره‌ئی نبوده و نیست کتب الهی جمیع را آگاه مینماید اگر باو توجّه نمایند در این ظهور بکمال تصریح ذکر شده آنچه که ادراکش از قلب و بصر مستور بوده لله درّ منصف انصف فی الله و قرأ ما انزله الرحمن فی الکتب و الزّیّر و الألواح انه من اولی الأبصار لدى الحقّ العزیز المنیع و این قوت و قدرت و عظمت در وقتی ظاهر که در قشله عسکریه جمال احدیه محبوس و باب هم مسدود و ضباط قائم بشأنی که وقتی حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه الفداء اراده

فرمودند که از باب قشله خارج آن را مشاهده نمایند ضباط عسکریه منع نمودند لیتّم ما نزل من قبل فی کتب المرسلین آنچه واقع شده جمیع در کتب الهی مذکور و مسطور و این عبد چون باختصار ناظر لذا باین چند کلمه کفایت نمود

عظمت این یوم را بشأنی ذکر نموده‌اند که فی الحقیقه اسّ سکون متزعزع گشته از حقّ این فانی میطلبد که نفس آن محبوب را مؤثّر فرماید تا از میاه حکمت و بیان اشجار وجود را سقایه نماید که شاید بفواکه جنیّه و اثمار لطیفه مزین شوند و بمقام اظهار ثمره که منتها مقام است فائز گردند اینست که در عظمت ایّام و عظمت امر اشعیاء نبی میفرماید ادخل الی الصّخره و اختبئ فی التراب من امام هیبة الرّبّ و من بهآء عظمته انتهی مقصود از این اذکار آنکه جمیع بدانند که اخبار این ظهور اعظم حتّی ورود سجن و مشی بر مشارف ارض و امثال آن در کتب قبل نازل و الا باید باذن جان هدیر حمامه بیان را که بر اعلی غصن سدره تبیان مرتفع است استماع نمود و بآن تمسّک جست قوله تعالی و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان انتهی اگر نفسی بانصاف در این فقره نظر نماید اعترف بما اعترف به الله و یشهد بما شهد به الله و الحقّ یقول انه لن یعرف بدونه و لا یری ببصر غیره و الذی اراد عرفانه ینبغی ان ینظر الیه بعینه و السلام علی من اتّبع الحقّ منقطعاً عمّا عند الخلق

و اینکه ذکر مخدوم مکرم جناب حاجی میرزا زین العابدین بر علیه بهآء الله فرمودید الحمد لله بعنایت حقّ جلّ جلاله فائزند و از هنگامی که از ارض سرّ تشریف برده‌اند تا حین فراموش نشده‌اند و انشاءالله لازال عندالله مذکور بوده و هستند عریضه ایشان در این ایّام بساحت اقدس رسید جواب عنایت میشود از جانب این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام برسانید از حقّ منیع سائل و آمل که ایشان را مؤید فرماید بر آنچه که سزاوار یوم الله است این عبد هم خدمت ایشان معروض میدارد آنچه که حاکی از خلوص و محبت قلبی این فانیست خدمت ایشان از حقّ تأیید میطلبم در جمیع احوال انه هو ولینا فی الدنیا و الآخرة و ولیّ الذین کسروا فی هذا الیوم اصنام التقلید باسم ربهم القویّ القدیر و اینکه مرقوم داشتید در امور دوستان منتهای جدّ و اجتهاد را مبذول میدارند الحمد لله الذی وفقه علی ذلک سزاوار ایشان همین قسم است که نوشته‌اید انشاءالله مکافات اعمال ایشان از عنایات حقّ جلّ جلاله خواهد شد انه ولیّیه فی الدنیا و الآخرة لا اله الا هو الشاهد السّمیع البصیر

این عبد اراده داشت که آن محبوب را ببعض عرایض اخری مصدّع شود و لکن چون چند یوم قبل مزاحم شد لذا این کره بگمان خود باختصار تشبّث نموده مستدعی از آن محبوب آنکه دوستان آن ارض که در جبینشان نقش خاتم الملک لله منطبع است از جانب این خادم فانی تکبیر و سلام برسانید امید هست که از استقامتشان هر مضطربی مطمئن و هر متزلزلی مستقیم و هر متحرّکی ساکن شود الأمر بید الله یفعل و یحکم و هو القویّ القدیر البهآء الظاهر اللّائح المشرق المنیر علی حضرتکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بأیام الله و عملوا بما امروا به فی کتابه العزیز

خادم

فی ۲ جمادی الثانی

بسم ربنا الامنع الاقدس الاعزّ الابهی

سبحانک یا من بک حقّ الذّات فی الذّات و تردی کینونه القدم بردآء الاسماء و الصّفات من اسمک الظاهر ظهرت الظهورات من اول الذی لا اول له و باسمک الباطن استبطنت البطونات فی غیب الغیب بحیث ما ظهر من قدم القدم و لن ینظر الی آخر

الَّذِي لَا آخِرَ لَهُ بَطْلُوعِ شَمْسِ اسْمِكِ الْإِبْهِي طَلَعَ نَبِيرَ الْأَعْلَى مِنْ أَفْقِ الْبَدَاءِ مَبْشَرًا لِمَنْ فِي لَاهُوتِ الْعَمَاءِ وَ مَلَأَ الْبَقَاءَ وَ أَهْلَ عَوَالِمِ الَّذِي لَا يَذْكَرُ بِقَلَمِ الْإِنْشَاءِ وَ لَا يَدْرِكُهَا حَقَائِقُ أَوْلَى التَّهْيِ ثُمَّ مِنْ فِي لَاهُوتِ الْأَدْنَى بَانَ هَذَا لِحِمَالِ الْإِبْهِي وَ الطَّلَعَةُ الْإِسْنَى قَدْ ظَهَرَ بِمَا هُوَ مُقَدَّسٌ مِنْ ذِكْرِي وَ إِشَارَتِي وَ عِرْفَانِي وَ دَلَالَتِي وَ تَقْدِيسِي وَ تَسْبِيحِي وَ تَنْزِيهِِي وَ تَمْجِيدِي وَ تَحْمِيدِي وَ تَوْحِيدِي وَ تَفْرِيدِي إِيَّاهُ وَ مَا هُوَ فِي جَوْهَرِ جَوْهَرِي وَ سَادِجِ سَادِجِي لَدَى ذِكْرِهِ وَ بَهَاءِ إِذَا يَا مِنْ خُلِقْتُمْ فِي الْبَيَانِ بَيَاتِي لِعِرْفَانِهِ لَا تَحْتَجِبُوا عَنِ الَّذِي كَانَ الْبَيَانُ كُلَّهُ كَحَلْقَةِ خَاتَمٍ فِي أَصْبَحِ ارَادَتِهِ وَ وَرَقَةِ لِرِضْوَانِ أَمْرِهِ سَبْحَانِكَ يَا مَنْ لَنْ يَقْدَرَ أَنْ يَشِيرَ بِذِكْرِكَ ذَكَرَ الْأَعْظَمُ وَ لَنْ يَقْدَرَ أَنْ يَجْرَى عَلَى ثَنَاتِكَ قَلَمُ الْقَدَمِ فَكَيْفَ يَقْدَرُ وَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجْتَرِحَ بِذِكْرِكَ هَذَا الْفَانِي الَّذِي يَكُونُ أَحْقَرُ الْخُدَامِ لَدَى بَابِ فَضْلِكَ الَّذِي فَتَحَ عَلَى وَجْهِ الْأُمَمِ الْأَبْتَرِشِحَ مِنْ أَبْحَرِ جُودِكَ الَّذِي تَمَوَّجَ عَلَى كُلِّ الْمَوْجُودَاتِ وَ بَطْفَحَ مِنْ طَمْطَامِ عِنَايَتِكَ الَّتِي تَلْجَلِجَتْ عَلَى مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَوَّلِيَّاتِ وَ الْآخِرِيَّاتِ حَيْثُ فَتَحْتَ السَّنَّ كُلَّ الْأَشْيَاءِ بِأَبْدَعِ الْأَذْكَارِ بِنِشَاءِ نَفْسِكَ الْمُخْتَارِ وَ ارْتَفَعَ النَّدَاءُ عَنِ قَلْبِ صَخْرَةِ الصَّمَاءِ فِي قَعْرِ الْبَحَارِ وَ فِي عُلى الْإِطْوَارِ بَانَكَ أَنْتَ اللَّهُ رَبُّ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى إِذَا يَا إِلَهِي اسْتَلْكَ بِهَذِهِ الْعِنَايَةِ الَّتِي أَحَاطَتْ بِأَشْيَاءِ وَ هَذِهِ الرَّحْمَةِ الَّتِي سَبَقَتْ مِنْ فِي الْإِنْشَاءِ بَانَ تَرْسُلَ حَيْنِئذٍ عَلَى هَذَا الْفَانِي نَسْمَةً مِنْ نَسَمَاتِ جُودِ وَهَائِيَّتِكَ وَ نَفْحَةً مِنْ نَفْحَاتِ بَدْعِكَ الَّتِي بِهَا اهْتَزَّتْ عِظَامُ الرَّمِيمَةِ وَ قَامَتْ أَجْسَادُ الْمَيِّتَةِ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْبَاقِي الدَّائِمُ الْقَدِيمُ لِأَقْوَمِ بِهَا عَلَى ثَنَاءِ أَحِبَّتِكَ وَ ذَكَرَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ أَنْوَارَ الْهُدَايَةِ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ مَشَاعِلِ التَّوْحِيدِ بَيْنَ عِبَادِكَ وَ بَرِيَّتِكَ وَ انْطَقَ بِمَا تَوَيْدُنِي وَ تَلَهْمَنِي مِنْ عِنْدِكَ لِأَنِّي لَا أَعْلَمُ شَيْئًا وَ أَنْكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ يَا إِلَهِي أَنْ حَبَبِي إِيَّاهُمْ وَ ذَكَرِي لَدَيْهِمْ يَكُونُ خَالِصًا لَوْجْهِكَ وَ مَطْهَرًا عَنِ مَشَاهِدَةِ غَيْرِكَ أَنِّي أَحَبُّ يَا إِلَهِي أَنَّهُمْ يَطَّلَعُونَ بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ فِي أَيَّامِكَ حَقَّ الْإِطْلَاعِ وَ يَعْرِفُونَ مَا هُوَ الْمَسْتَوْرُ عَنْهُمْ حَقَّ الْعِرْفَانِ لِيَقْمِيَ بِذَلِكَ كَيْنُونَاتِهِمْ وَ حَقَائِقِهِمْ وَ أُرْوَاهِهِمْ فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِكَ عَارِفًا بِحَقِّكَ وَ مَطَّلِعًا بِمَا ظَهَرَ مِنْ عِنْدِكَ وَ مَا أَرَدْتَ لَهُمْ فِي سِرَادِقِ عِنَايَتِكَ وَ فَضْلِكَ لِأَنَّهُمْ يَا إِلَهِي لَوْ يَطَّلَعُونَ بِكُلِّ الْأُمُورِ وَ يَحْتَجِبُونَ عَنْ شَيْءٍ قَدْ احْتَجَبُوا بِقَدْرِ ذَلِكَ عَنْ مَنْظَرِكَ الْأَكْبَرِ وَ مَا رَأَوْكَ بِتَمَامِ الْبَصْرِ وَ هَذَا لَمْ يَكُنْ إِلَّا بِتَقْدِيسِ الْبَصْرِ عَنْ كُلِّ مَا خَلَقْتَ وَ تَخَلَّقَ وَ ظَهَرْتَ أَوْ تَظْهَرُ حَيْثُ نَطَقَ بِذَلِكَ لِسَانُكَ الْحَقُّ الْمُبِينُ لَوْ يَكُونُ الْبَصْرُ عَلَى كِبَرِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَتَوَجَّهَ بِطَرْفِ طَرْفِهِ أَقْلًا عَمَّا يَحْصِي إِلَى جِهَةِ أُخْرَى لَمْ يَقْدَرَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى هَذَا الْمَنْظَرِ الْأَعْلَى عَلَى مَا يَنْبَغِي حَقَّ النَّظَرِ تَعَالَى تَعَالَى أَمْرِكَ يَا إِلَهِي تَبَاهَى تَبَاهَى ظَهُورِكَ يَا مَحْبُوبِي قَدْ صَعِبَ عَلَى هَذَا الْعَبْدِ فَوْقَ كُلِّ صَعُوبَةٍ بَانَ يَحْتَجِبُ أَحَدٌ فِي مِثْلِ تِلْكَ الْإِيَّامِ الَّتِي مَا رَأَتْ عِيُونَ الْإِبْدَاعِ شَبِيهَا وَ لَا أَبْصَرَ مِنْ فِي الْإِخْتِرَاعِ مِثْلَهَا حَيْثُ ظَهَرْتَ بِصَرْفِ جَمَالِكَ وَ كَافُورِ طَلْعَتِكَ وَ سَادِجِ مَحْبُوبِيَّتِكَ وَ أَحَاطَتْ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ ظَهُورَاتِ عِنَايَتِكَ وَ بَرُوزَاتِ الطَّافِكِ بِحَيْثُ طَلَعَ بِظَهُورِكَ كُلُّ أَمْرٍ مَكْنُونٍ وَ كَنْزٍ مَخْرُوزٍ وَ رَمَزٍ مَصُونٍ وَ اشْرَقَتْ شَمْسُ الْمَعَانِي عَنْ أَفْقِ سَمَاءِ التَّبْيَانِ وَ تَجَلَّتْ بِظَهُورَاتِ اسْمَاتِكَ الْحَسَنِيَّاتِ وَ صِفَاتِكَ الْعَالِيَا عَلَى مَنْ فِي الْأَمْكَانِ وَ الْأَكْوَانِ وَ الَّذِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يَدْخُلُوا فِي هَذَا الْبَسَاطِ الْمَمْتَنِعِ الْمُنِيعِ وَ هَذَا الْمَقَرُّ الْمُتَعَالَى الرَّبِّيعِ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ قُلُوبُهُمْ مُقَدَّسَةً عَنْ ذِكْرِ إِشَارَاتِ الْقَبْلِ وَ كَلِمَاتِ الَّتِي اسَّسُوهَا أَوْلَى الْجَهْلِ الَّذِينَ اشْتَهَرَتْ أَنْفُسُهُمْ بِالْعِلْمِ وَ الْفَضْلُ لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا قَدَّرْتَ لِلْوَارِدِينَ فِي هَذَا الْبَسَاطِ الْأَرْفَعِ الْأَعْلَى مَقَامًا لَا تَنَالُهُ طَيُورُ أَفْئِدَةِ أَهْلِ الْبَقَاءِ وَ لَا حَقَائِقُ مَنْ فِي الْإِنْشَاءِ كَمَا نَطَقَ بِهِ مَظْهَرٌ وَحِيكَ وَ مَطَّلَعُ الْهَامِكِ وَ نَقْطَةُ مَشِيَّتِكَ نَطْفَةٌ سَنَةِ ذَلِكَ الظُّهُورِ تَكُونُ أَقْوَى عَنْ كُلِّ خَلْقِ الْبَيَانِ وَ كَذَلِكَ نَزَّلَ فِي قِيَّومِ الْكُتُبِ وَ الْوَاخِ أُخْرَى فِي ذِكْرِ هَذَا الْمَقَامِ الْأَعْلَى عَلَى شَأْنِ تَحْتِيْرٍ مِنْهُ عَقُولُ أَوْلَى الْإِبَابِ فَمَا أَعْلَى أَعْلَى عَلَوْ هَذَا الْخَلْقِ الَّذِي خَلَقْتَهُمْ مِنْ سَادِجِ أَمْرِكَ وَ انْشَأْتَهُمْ مِنْ جَوْهَرِ فِطْرَتِكَ إِذَا يَا إِلَهِي كَيْفَ يَلِيْقُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْخَلْقُ الْبَدِيعِ وَ هَذَا الصَّنْعُ الْأَرْفَعِ الْمُنِيعِ أَنِّي أَكُونُ مُتَحَيِّرًا مِنْ وَقَرِ بَعْضِ الْأَذَانِ وَ غَطَاءِ الْإِبْصَارِ وَ غِشَاوَةِ بَعْضِ الْقُلُوبِ بِحَيْثُ مِنْ نَدَائِكَ اهْتَزَّتْ الْأَعْرَاشُ وَ انْفَطَرَتْ السَّمَوَاتُ وَ خَرَقَتْ حِجَابَاتِ اللَّانِهَائِيَّاتِ وَ انْدَكَّتْ جِبَالُ حَقَائِقِ الْمُمْكِنَاتِ بِتَجَلِّيٍّ مِنْ إِشْرَاقِ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ مَا أَنْتَبَهَ بَعْضُ عِبَادِكَ وَ بَرِيَّتِكَ مَعَ أَنَّكَ تَنَادَى فَيَكُلُّ الْأَحْيَانُ بِأَعْلَى النَّدَاءِ فَوْقَ رُؤْسِهِمْ وَ بِكُلِّ الْأَنْوَارِ تَكُونُ قَائِمًا تَلْقَاءَ عِيُونِهِمْ قَدْ أَخْرَجْتَ لَهُمْ مِنْ جَيْبِ الْإِرَادَةِ يَدَ الْمَشِيَّةِ وَ تَقُولُ بِسُلْطَانِ الْقُوَّةِ وَ الْعِظْمَةِ فَهِيَ هَذِهِ يَدُ اقْتِدَارِي الَّتِي بِسُلْطَتِهَا عَلَى لَاهُوتِ عِظْمَتِي وَ جَبْرُوتِ

قدرتی و ملکوت سلطنتی و ممالک قدمی و اقالیم امری و اطویت کلّها و ما قدرت فیها باحاطة علمی فی یدی و أنّها بیضآء من انوار وجهی و شعشاع من ضیآء طلعتی مثلثلاً من انوار جبینی قد أعطی بفضلی و کرمی لمن یدخل فی ملکوتی و جبروتی و هم یدکرون عند تموجات ابجر النور رُوات اولی الظلمة و الغرور فیا الهی قد خجل کلّ الوجود من اذکارهم و هم لا یخجلون و یتحیی کلّ الممكنات من اقوالهم و هم لا یتحییون هل الذی انتبه من ندائک و قام بروح امرک و حیّ من نفس رحمانیتک و شرب عن کأس عنایتک یدجری لسانه بذكر موهومات الّتی تكون فی السنة الغافلین و الجاهلین لا وجمالک المختار الّا الذی جعلت له السّمع آیة العذاب من عندک و البصر حفرة السّقر فی وجهه بامرک فیا الهی قد اجترحت بتلك الاذکار بین یدی سلطان عظمتک ولكن انک تعلم بانّ النار تلتهب من شعراتی بما اسمع اقوال الذین ما اطّلعوا باسرار امرک و خفیّات ما فی علمک و ترکوا مقامات العالیة و اقتنعوا بمراتب الدّانیة کانّهم نسوا ما نزل من جبروت امرک و سماء مشیتک قلت و قولک الحقّ یا بن البشر قدرت لک من شجر الابهی فواکه الاصفی کیف اعرضت عنه و رضیت بالذی هو ادنی فارجع الی ما هو خیر لک فی الافق الاعلی و اری بعض منهم یا الهی احتجوا بقول من الکتاب بعد الذی انه نزل بالتّصریح من غیر التّلویح بانّ کلّ البیان لا یعادل بکلمة من عنده و کلّ ما ذکر من الحجّة و البرهان ثمّ الدّلیل و الآیات و العلامات لم یکن الّا لهذا الظّهور الاعظم العظیم بحیث ما ذكرت فیہ کلمة و ما وجد فیہ شیء و ما نطق فیہ منزله بحرف الّا و یكون آیة لامرک و برهاناً لسلطنتک كما تکلم به لسان مشیتک من عندک کلّ ما خلق و یخلق یكون آیة له خلق بقوله من عنده لیكون حجّة لنفسه یوم ظهوره بل جعل یا الهی کلّ البیان معلّقاً باذنک و قبولک قال و قوله الحقّ فوعزّتک لو تغفرتّ البیان و من فیہ لا ینقص عن ملکک من شیء و ان لا تقبلنّ البیان و من فیہ لا یزید فی ملکک من شیء بل ان تقبل یدخل تلك الافئدة المتیمة فی ظلّ ظلال محبتک و ان تردّه یفنی کانّه لم یکن له ذکر من قبل اذاً اسئلک یا مالک الوجود و ملیک الغیب و الشّهود بان تؤیّد الکلّ علی التّوجّه الی افق فضلک و افضالک مقدّساً عن اشارات القبل و البعد و تعرّفهم ما نزلته فی کتابک لیتمسّکوا بجوهر ما فیہ لانّ هذا مقصودک فیما نزل بالحقّ و محبوبک فیما انزلته فی کتیبک و الواحک انک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الحکیم

ای اله ابدی تو شاهد و گواهی که این عبد در جمیع احیان و اوان جز طالب رضای تو نبوده و انشاء الله بعنایت تو نخواهد بود همیشه اوقات چشم این عبد بمنظر اکبر بوده و قلب بمصدر امر متوجّه و آنچه دیده و عارف بان شده خالصاً لوجهک خدمت دوستان تو معروض داشته که شاید نفوس قابله از کوثر حیوان که در ایام ظهور از اصبع فضل و احسان جاری شده بیاشامند و بمطلع امر و مشرق وحی توجّه نمایند و چندی بود که این عبد صمت را بر نطق اختیار نموده تا آنکه در این ایام مشاهده شد که اغبره تیره ظلماتیه از شطر نفوس غافله در حرکت آمده بیم آن رفت که بعضی از ابصار ضعیفه را تیره نماید لذا این عبد متوکلاً علیک و منقطعاً عمّا سواک بر خود لازم شمرد که بعضی از امور واقعه را خدمت احبّای تو که بر بساط استقامت آرمیده‌اند و از ریح عنایت نوشیده معروض دارد که شاید ضعفا را از ظلمت هواهای نفسانیّه و شبهات انفس شیطانیّه حفظ فرمایند قسم بعظمت تو ای پروردگار که در این وقت جمیع اعضا مرتعش و ارکان متزلزل این عبد کجا قابل آنست که کلماتش مقبول آید و یا بیانش مذکور شود نیست بحت چگونه علم هستی برافزاد و عدم صرف کجا تلقاء ظهور قدم اظهار وجود نماید چه که عرض همین مطالب اظهار وجود است و آن از اعظم خطیئات محسوب و لکن چون لاجل تقرّب عباد بشاطی قرب و لقا و اقبال نفوس بقبلة من فی الارض و السّماء عرض میشود لذا از بحر غفران طلب عفو مینمایم مع آنکه این عبد بییقین میدانند که تو لم یزل از اذکار و عرفان و اقبال ناس غنی بوده و هستی لا ینفک اقبالهم و لا یضرک اعراضهم هیچ وصفی بساحت اقدست نرسد و هیچ ذکری به بساط احدیّت درنیاید بلکه ذکر احدیّت در ساحت اقدست ذنب صرفست و غفلت محض چه که شرافت او بنسبتها الیک بوده لا بنسبتک الیها لو تطردها باسرها من یقدر ان یمنعک فی ذلک و لو ترفعها كما رفعتها من یقدر ان یعرض علی فعلک انک انت المحمود فی کلّ ما اردت و ترید و فی کلّ ما قلت و تقول و

فی کلّ ما اظهرت و تظهر فوعزّتک یا الهی لا احبّ ان اختار لنفسی الا ما اخترته لی و لا ارید ان اتکلم الا بما امرتني به یكون طرف کینوتی ناظرأ الی افق امرک و مشرق احکامک لو تطوی بساط الاذکار المنسطة المنتشرة فی الارض لاقول انت الحاکم فی امرک و لو تأمرنی بما ینکرنی من فی الملک لاقول انت المطاع فی حکمک اسئلک اللهم یا الهی بان تجعلنی من الذین لم یتکلموا الا باذنک و لم یتحرکوا الا بارادتك انک انت المقتدر المتعالی المهیمن القیوم

عرض میشود که حین ورود جمال قدم در سجن عکّا چندی امر بسیار شدید بود و تفصیل آن در همان ایام خدمت بعضی از دوستان عرض شد تکرار آن لازم نیست جمیع در کمال عسرت و مشقت بودند تا آنکه یومی از ایام لوحی از مصدر امر نازل و این عبد تلقاء وجه تحریر مینمود آیهئی از سماء مشیت نازل و این سجن را بسجن اعظم موسوم فرمودند این عبد گمان نمود که نظر باین شداید وارده است که باین اسم موسوم شده تا آنکه یومی از ایام آیاتی نازل مضمون آن اینست که میفرمایند تفکر نماید بچه سبب این سجن را باعظم نامیدیم این بیان که از مطلع وحی رحمن ظاهر شد این عبد خود را بسیار مضطرب و متزلزل مشاهده نمود و لکن متوکلأ علی الله ساکن بودم و بهیچوجه بر سؤال جسارت نمودم تا آنکه روزی ذکر محبت و اقبال یکی از اهل این مدینه تلقاء عرش عرض شد لوحی مخصوص او از سماء احدیت نازل در آن لوح مفصلاً امورات حادثه این ارض را ذکر فرمودند و آن لوح حال موجود است بعد از تنزیل آن لوح این عبد دانست که سبب اعظمت این سجن بلاای کلیه است که بر جمال احدیه وارد میشود تا آنکه یومی از ایام یکی از همراهان با بعضی از اصحاب بنزاع و جدال برخاست مع آنکه خود او خاطی و ظالم بود عریضه بساحت اقدس معروض داشت و در آن عریضه اظهار مظلومیت خود نمود در جواب او لوحی بلسان پارسی از سحاب حزن سبحانی نازل و صورت آن اینست

هو الله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه اگر خطوهئی از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه

نکند عشق نفس زنده قبول

نکند باز موش مرده شکار

بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عز مقصود نازل و بکلماتی ناطقست بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلی الاعلی لفدیتم انفسکم حباً لله مالک الاسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبلها بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسانست و لکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت سلطنت و اقتدار مشهود و لکن در معنی بمحنت و اضطراب لا یحصی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب همسفر و همسیر گشتیم قدریکه بادیه پیمودیم نار حب مخمود و جمال شوق محجوب تا آنکه از آنمقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات مشاهده نمودیم و سیئات را عین حسنات شمردیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودئ امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سایر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی بحب و گاهی بغفلت ایام و لیالی بسر میبردیم سلسبیل بیان در کلّ احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق

اجلال مشرق ولكن اقبال غير موجود هر روز بر وهم و گمان افزوديم و از توجه بحق كاستيم و با اين احوال غير مرضيه و شئونات غير لايقه چنان در غمرات غفلت و هوى غرق شديم كه از احوال خود هم غفلت نموديم و در جميع احوال طلعت محبوب را با كمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مينموديم بعضى از ما متحير كه اگر احاطه علميه الهيّه موجود چگونه ميشود با اين افعال رديّه مقبول شويم بالاخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمرديم غافل از آنكه رحمت كبرى مانعست از هتك استار و اگر خدمتى نموديم اتباعنا باليمن و الاذى و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً كل را از حضور منع نمودند مستشعر نشديم و متنبّه نگشتيم كه علت منع چيست و سبب چه مره اخري هجرت نموديم و با حضرت مقصود بادهها پيموديم تا آنكه وارد بارض اخري شديم و با دوست در يك محل آميديم و سرّاً بهواى نفس مشغول گشتيم تا آنكه آتش هوى غلبه نمود و از منظر ابهى ممنوع شديم و از كثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حيا از هم دريد و حال محبوب را در محلى حبس نموده ايم و در كلّ حين از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوه بر او دريغ نميداريم چه كه محبوس و مسجون و فريدش يافته ايم غفلت بمقامى رسیده محلى كه جميع اهل ملاً اعلى باو ناظرند و از او مستمد در آن محلّ مبارك جهرة باقبح كلمات ناطقيم و باضلّ اعمال و اخسر آن عامل فتياً لنا ما اثرت فينا كلمات الله و مع ذلك متنبّه نشديم و اقلّاً اگر وفا نموديم جفا نمائيم نه شبى بذكري ذاك و نه به توجهى مشغول

حكايه كنند كه فضيل خراسانى كان من اشقى العباد و يقطع الطريق انه عشق جارية و اتاها ليلة فصعد الجدار اذاً سمع احداً يقرأ هذه الآية الم يان للذين آمنوا ان يخشع قلوبهم لذكر الله و اثر فى قلبه فقال بلى يا ربى آن و حان فرجع و تاب و قصد بيت الله الحرام و اقام فيه ثلثين سنة الى ان صعد روجه الى الافق الاعلى عجب است كه كلمة الله را از لسان يكي از عباد شنيد و چنان مؤثر افتاد كه در يك آن از حضيض امكان بافق رحمن راجع شد و اين عباد در ليالى و ايام متتابعاً متوالياً نغمات نفس رحمانيرا از لسان قدرت و عظمت استماع نموديم و اينقدر تأثير نمود كه اقلّاً بقبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شويم حكايه كه باينمقام رسيد بيان بر جودى لسان منصعق و مدهوش و قلم از بنان منقطع و بيهوش لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا نسل الله بان يفتح ابصارنا و يعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفق على معرفة نفسه سبحانه نوفق على معرفة انفسنا الغافلة و يكشف عن وجوهنا حجابات المانعة لنراه مشرقاً عن افق الفضل و العناية و نقطع عمّن فى الامكان و الاكوان و نتوجه اليه بكلاً انه هو ربنا الرحمن و نسئله بان يوفقنا على التوبة و الانابة فى كلّ صباح و مساءً و يحفظ مشرق اشراق انوار وجهه من رماح احبائه لانه ما اراد معيناً سواه و انه مبدئه و مثواه و يقول لا اله الا الله

اگرچه بعموم نازل شده ولكن فرمودند مخصوصست بنفوس معرضه كه حال در ظاهر ادعای حبّ مينمايند و بعد ما فى سرهم ظاهر خواهد شد و از برای عدهئى از احباب قرائت شد و از خود او مستور بود جميع ناس دانسته و ميدانند كه بعضى از مدعيان محبت رحمانيه در عراق و مدن اخري باعمال ناشايسته مشغول بودند ولكن رحمت رحمانيه مانع از خرق حجاب و كشف اعمال بود و در اواخر ايام عراق گاهى از سر بجهت تجاوز مينمودند و مع ذلك طائفين حول ستر مينمودند مع آنكه متصلاً از مطلع آيات الهيّه كلمات نصحيّه نازل بود چنانچه در اكثرى از الواح منزله مذكور است و اعمال و افعال بعضى از اهل بيان در اول امر بر احدى پوشيده نبوده و نيست ولكن همچو ميدانستند كه اين امور مقبولست و از جانب حق تعالى شأنه مأذونند مع آنكه بساط اوامر حق مقدس از اعمال رديّه غير مرضيه بوده و ساحت اقدسش منزّه از شئونات مكرهه نالايقه و نفسه الحقّ كه در سنين توقف عراق و ايام هجرت ليلاً و نهاراً از سماء اراده آيات واضحه صريحه در نهي عباد از غير ما حكم به الله نازل و باطراف ارسال ميشد تا آنكه الحمد لله بعضى از عباد بما اراد به الله عارف شدند و عامل گشتند و نفعه تقديس و تنزيه امرية الهيّه ما بين بريّه مرور نمود له الحمد و المنة و نظر بعدم اطلاع ناس از اوامر الهيّه تفضلاً لهم از لسان احديه اين

کلمه مبارکه استماع شد عفا الله عما سلف نسئل الله ان يوفقهم على التقديس و التنزيه و العمل بما امروا به من لدن عليم خبير

باری نفس ظالم و رضاقلی لا زال سرّاً باعمال شنیعه مشغول بودند و این عبد بکرات هر دو را نصیحت مینمود چه در عراق و چه در ارض سر و چه در سجن اعظم که شاید متنبه شوند و از خواب غفلت مُنتبه گردند ابدأً تأثیری نمود ما تأثرت فیهما کلمات النَّصْحِيَّة و بیانات الشَّافِيَّة المعلنة تا آنکه رضاقلی با بعضی از نصاری جهرة بشر و اعمال شنیعه مشغول گشت لذا اطرده الله بسلطانة و با خبیثین هم یعنی سیّد محمّد و آقا جان متّصل شد چندی از میان گذشت یومی عریضه بساحت اقدس فرستاد مشعر بتوبه از خطیئات ما قبل و همچنین چند یوم بعد عریضه اخری ولیکن چون بکرات توبه نموده و نقض عهد و میثاق الله از او ظاهر لذا عریض مقبول نیفتاد و بعضی اعمال از او ظاهر که شبه و مثل نداشته و سبب تضييع امر الله بین عباد گشته این عبد فانی دوست نداشته که ذکر نماید شاید ملائکه ناشرات اعمال آنخبیث مردود را در ارض انتشار دهند آلا لعنة الله على القوم الظالمين و در اتّصال آنخبیث و خبیثین اشتعلت نار الفتنة و البغضاء على شأن لا يحصيه القلم و البيان ولیکن الرحمن اخمدها و اطفاها انه لهو المقتدر القدير هر ذی بصری از طرد جمال قدم امثال این نفوس را عرف قمیص تقدیس و تنزیه استنشاق مینماید چه که اعمال رضاقلی و آقا جان خبیث و ذنبه نزد کل واضح و مشهود است نسئل الله بان یفتح عیون الناس و یعرفهم من اعماله و احكامه جلّ و عزّ ما یدلّ علی تقدیس ذاته و تنزیه نفسه و ساذج امره اگرچه اکثری از ناس نائمند ولیکن بعضی از انفس زکیّه و ابصر حدیده بعنایت رحمانیّه موجود انهم یمیزون الحقّ عن الباطل و یعرفون من عرف کلّ امر ما یطمئنّ به قلوبهم و نفوسهم آلا انهم عباد مکرمون

باری امر بمقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر بسدّ باب از کل فرمودند و بهیچوجه ملاقات از برای احدی ممکن نه و بر حسب ظاهر آنچه از مفتریات مشرکین و جیل مبغضین استماع میشد ابدأً از مطلع اوامر الهیّه امری ظاهر نه تا آنکه یومی از ایام در شهر رجب او شعبان مکتوبی از جناب آقا سیّد علی قبل اکبر ابن اخ جناب اسم الله مه علیه بهاء الله الابهی لدی العرش حاضر بعد از عرض ما فی المکتوب لدی الوجه جواب لوح امنع اقدس الّذی جعله الله رحمة للمخلصین و نقمة للمشرکین از مطلع بیان رحمن نازل بهیمنت و اقتداری که ارکان این عبد متزلزل شد بعد از تنزیل آن لوح مبارک بعین یقین مشاهده عذاب الهی نمودم و افق این ارض تغییر نمود و بحمره تمام ظاهر و در هر یوم در ازدیاد بود تا آنکه یومی از ایام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل بعد از استماع آن این عبد مطمئن شد که الحمد لله که غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده بعضی از آیات آن لوح در شوق و اشتیاق عشاق نازل و بعضی در قهر و اقتهار اهل نفاق و صورت آن لوح منبع این است

ان یا اسمی مهدی قد حضر لدی الوجه ما انشاء ابن اخیک فی ثناء مولاہ و عرفنا منه الشوق و الاشتیاق و نزلنا له ما یحدث به الشغف و الاحتراق فی حبّ الله مالک یوم الطلاق طوبی لمن یقرء و یتفکر فیما نزل من لدی الله المقتدر القدير

بسم الله الاقدم الاعظم

قد احترق المخلصون من نار الفراق این تشعشع انوار لقائک یا محبوب العالمین
قد ترک المقرّبون فی ظلماء الهجران این اشراق صبح وصالک یا مقصود العالمین
قد تبلبل اجساد الاصفیاء علی ارض البعد این بحر قریب یا جذّاب العالمین
قد ارتفعت ایادی الرّجاء الی سماء الفضل و العطاء این امطار کرمک یا مجیب العالمین
قد قام المشرکون بالاعتساف فی کلّ الاطراف این تسخیر قلم تقدیرک یا مسخّر العالمین

قد ارتفع نباح الكلاب من كلّ الجهات أين غضنفر غياض سطوتك يا قهّار العالمين
قد اخذت البرودة كلّ البريّة اين حرارة محبّتك يا نار العالمين
قد بلغت البليّة الى الغاية اين ظهورات فرجك يا فرج العالمين
قد احاطت الظلمة اكثر الخليقة اين انوار ضيائك يا ضياء العالمين
قد طالت الاعناق بالتّفاق أين اسياف انتقامك يا مهلك العالمين
قد بلغت الذلّة الى التّهاية اين آيات عزّتك يا عزّ العالمين
قد اخذت الاحزان مطلع اسمك الرّحمن اين سرور مظهر ظهورك يا فرح العالمين
قد اخذ الهمّ كلّ الامم اين اعلام ابتهاجك يا بهجة العالمين
تري مشرق الآيات في سبحات الاشارات أين اصعب قدرتك يا اقتدار العالمين
قد اخذت رعدة الظّمأ من فى الانشاء أين فرات عنايتك يا رحمة العالمين
قد اخذ الحرص من فى الابداع اين مطالع الانقطاع يا مولى العالمين
تري المظلوم فريداً فى الغربية اين جند سمآء امرك يا سلطان العالمين
قد تُركت وحدة فى ديار الغربية أين مشارق وفائك يا وفاء العالمين
قد اخذت سكرات الموت كلّ الآفاق اين رشحات بحر حيوانك يا حيوة العالمين
قد احاطت وساوس الشّيطان من فى الامكان أين شهاب نارك يا نور العالمين
قد تغيّر اكثر الورى من سُكّر الهوى أين مطالع التّقوى يا مقصود العالمين
تري المظلوم فى حجاب الظلام بين اهل الشّام أين اشراق انوار صباحك يا مصباح العالمين
ترانى ممنوعاً عن البيان من اين تظهر نعماتك يا ورقاء العالمين
قد غشّت الظّنون و الاوهام اكثر الانام اين مطالع ايقانك يا سكينه العالمين
قد غُرِق البهآء فى بحر البلاء اين فلك نجاتك يا منجى العالمين
تري مطلع آياتك فى ظلمات الامكان اين شمس افق عنايتك يا نوار العالمين
قد خبت مصايح الصّدق و الصّفآء و الغيرة و الوفاء اين شئونات غيرتك يا محرّك العالمين
هل ترى من ينصر نفسك او يتفكّر فيما ورد عليها فى حبّك اذا توقّف القلم يا محبوب العالمين
قد كُسرَتْ اغصان سدره المنتهى من هبوب ارياح القضاء اين رايات نصرتك يا منصور العالمين
قد بقى الوجه فى غبار الافتراء أين ارياح رحمتك يا رحمن العالمين
قد تكدرّ ذيل التّقديس من اولى التّدليس اين طراز تنزيهك يا مزين العالمين
قد ركّد بحر العناية بما اكتسبت ايدى البريّة أين امواج فضلك يا مراد العالمين
قد غُلق باب اللقآء من ظلم الاعدآء أين مفتاح جودك يا فتاح العالمين
قد اصفرت الاوراق من سموم ارياح التّفاق أين جود سحاب جودك يا جواد العالمين
قد تغيّر الاكوان من غبار العصيان أين نفحات غفرانك يا غفّار العالمين
قد بقى الغلام فى ارض جدباء اين غيث سمآء فضلك يا غياث العالمين
يا قلم الاعلى قد سمعنا ندآئك الاحلى من جيروت البقاء استمع ما ينطق به لسان الكبرياء يا مظلوم العالمين
لولا البرودة كيف تظهر حرارة بيانك يا مبين العالمين و لولا البليّة كيف اشرفت شمس اصطبارك يا شعاع العالمين

لا تجزع من الاشرار قد خلقت للاصطبار يا صبر العالمين
 ما احلى اشراقك من افق الميثاق بين اهل التفاق و اشتياقك باللّه يا عشق العالمين
 بك ارتفع علم الاستقلال على اعلى الجبال و تموج بحر الافضال يا وله العالمين
 بوحدتك اشرفت شمس التوحيد و بغربتك زين وطن التجريد اصطبر يا غريب العالمين
 قد جعلنا الذلّة قميص العزّة و البليّة طراز هيكلك يا فخر العالمين
 نرى القلوب ملئت من البغضاء و لك الاغضاء يا ستار العالمين
 اذا رأيت سيفاً اقبل اذا طار سهم استقبل يا فداء العالمين
 اتنوح او انوح بل اصيح من قلّة ناصريك يا من بك ارتفع نوح العالمين
 قد سمعت ندائك يا محبوب الابهي اذا انار وجه البهَاء من حرارة البلاء و انوار كلمتك النوراء و قام بالوفاء في مشهد
 الفداء ناظراً رضائك يا مقدر العالمين

يا على قبل اكبر اشكر الله بهذا اللوح الذي تجد منه رائحة مظلوميّتي و ما انا فيه في سبيل الله معبود العالمين لو يقرئه
 العباد طراً و يتفكّرون فيه ليضرم في كلّ عرق من عروقهم ناراً يشتعل منها العالمين انتهى
 اين عبد تا آن يوم از لسان عظمت آيات قهريّه باين شأن استماع نموده لذا بسيار متفكّر كه چه واقع خواهد شد و چه
 امرى از مطلع غيب ظاهر شود بارى در هر يوم فساد و اعراض اشقيا در ترايد بوده تا آنكه رضاقلی يك بستۀ كبير سواد
 نوشته‌جات كه نزدش بود بعض فقرات آنرا بفقرات كفرآمیز مخلوط نموده و بدست اكثرى از اهل بلد داده و چنان مذکور نمود
 كه من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم او و آقا جان و سيّد محمّد هر سه نزد ناس اظهار ندامت نموده و
 خود را از اهل اسلام قلم دادند و بقسمى اين بلد منقلب شد كه اكثر ناس جهرة بستم و بغضا قيام نمودند و سيّد محمّد
 خبيث چون مشاهده نمود كه جمال قدم در بيت ساكن و باب بر حسب ظاهر مسدود و حضرت غصن اعظم هم از ما بين
 اصحاب خارج فرصت غنيمت نموده با بعضى از اصحاب بناى مروده و دوستى گذاشتند و اين عباد ساكن و صابر ابدأ در
 اين امور امرى از مصدر امر صادر نه متوكلاً على الله در محل نشسته تا چه ظاهر شود و از سرادق غيب بعرضۀ ظهور چه جلوه
 نمايد تا آنكه در يوم اثنين ثانى عشر شهر ذى القعدة ساعت يازده از روز غوغا برخواست مشاهده شد كه پاشاى بلد با جميع
 عسكرىه مع اسياف مسلولة بيت را احاطه نمودند و همچنين كلّ اصحاب را اخذ نمودند و اين عبد بتحرير آيات منزله مشغول
 بود و بقسمى مدینه در حركت و اضطراب مشاهده شد كه فوق آن ممكن نه بغتۀ جميع اهل بلد مع عساكر و ضباط بهيجان
 آمده و بقسمى نعره و ضوضا مرتفع كه قلم از ذكر آن عاجز است در آن اثنا تلقاء وجه حاضر فرمودند لا تلتفت الى ضوضائهم
 بعد لسان مبارك بايات ناطق و اين عبد بتحرير آن مشغول كه غصن اعظم عزّ ثنائۀ بين يدي حاضر و معروض داشتند كه بياب
 حكومت خواسته‌اند جمال قدم مع غصن اعظم تشریف بردند و غصن اكبر و آقا ميرزا محمّدقلی و اين عبد خواستيم همراه
 برويم منع فرمودند بعد از ساعتى آمدند غصن اكبر عزّ ثنائۀ و اين عباد را هم بردند بعد از ورود سرايه اهل حكومت مذکور
 نمودند كه هفت نفر از اعجام رفته‌اند آقا جان و سيّد محمّد و رضاقلی را كشته‌اند لله درّ من قال

في فتيّة من جنود القهر ما تركت

للرعد كراتهم صوتاً و لا صيتا

قوم اذا قولوا كانوا ملائكة

حسنا و ان قوتلوا كانوا عفاريّنا

و جميع ناس خائف و مضطرب مشاهده شدند و بشأنی آثار قهر احاطه نمود که اکثری از اهل بلد و اهل حکومت در آن لیل از اکل و نوم ممنوع ماندند عجب در آنست مع آنکه جمال قدم در اشهر معدودات مع غصنین اعظمین سدّ باب نموده و ابدأً با احدی از خارج و داخل معاشرت نمیفرمودند و خود سیّد محمّد خبیث باطراف نوشته که جمیع اصحاب اعراض نمودند مع ذلک بعد از وقوع این امر خبیثه کاذبه علیها لعنة الله و لعنة اولیائیه در مجلس حکومت رفته و ذکر نموده که جمال قدم امر فرموده که این نفوس را بقتل رسانیدند مع آنکه والله المهیمن القیوم ابدأً بر حسب ظاهر از مقرّ امر امری صادر نشد و لا زال کل را از ارتکاب این امورات نهی میفرمودند و میفرمودند انّ الکلب ینبح و الذئب یعوی اترکوهما و لا تعرّضوا بهما و کونوا من الصّابرين

باری یکی از احبّ تفصیل مجلس حکومت را از این عبد از دیار بعیده استفسار نمود این عبد آنچه در نظر بود خدمت ایشان معروض داشت و حال در این اوراق مکرراً ذکر میشود تا جمیع بریّه از بیانات الهیه در آن لیله مستفیض شوند لیله اولی حین صلوة عشا بود که مجلس پاشا تشریف بردند و در آنمجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت و اضطراب جمال قدم در صدر مجلس متکأً جالس و ابدأً تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس بشوری و مکالمه بین خود مشغول بودند و در آنمجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخواسته معروض داشت که شما در محلّ دیگر تشریف ببرید چه که حال میخواهیم حضرات آخذین را استنطاق نمایم لذا در محلّ دیگر که بمجلس اداره موسومست تشریف بردند و در آنمجلس غصنین اعظمین و آقا میرزا محمّدقلی و آقا محمّدعلی اصفهانی و آقا محمّدجواد و آقا محمّدحسین ابن حاجی علی عسکر تلقاء وجه بودیم و بعضی از اهل سرایه از ضباط و غیره و الی ساعت سابعه در آنمحل تشریف داشتند و متصلاً بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند در نظرت هست آیاتیکه در لیله قبل نازل شده و بعد باعلی البیان تلاوت فرمودند و آن آیات اینست

بسم الله الباقي الدائم العزيز العظيم

قد ماج بحر البلاء و احاطت الامواج فلک الله المهیمن القیوم ان یا ملاح لا تضطرب من الاریاح لانّ فالق الاصباح معک فی هذه الظلمة التي احاطت العالمین توکل علی الله فیکلّ الاحوال و لا تخف من هبوب عواصف البغضاء ان استعذ بالله ربک المقتدر العلیم انه یحفظ من یشاء سلطان من عنده انه لهو العلیم الحکیم فی بحبوحه الظلمة کان الوجه مشرقاً بضیاء احاط من فی السموات و الارضین انا فی تلك الحالة ندع البریة الی الله و لا یخوفنا اجتماع الذینهم کفروا بالله اذ اتی بامر بدیع قد سرق السارق ما نزل من لدی العرش و احضره لدی الذین یحکمون علی العباد کذلک فعل ذاک المشرک البعید قل مت بغیضک یا ایها الجاهل هل تظنّ انک تسبقنا لا واسمی الذی به فاحت نفحات الروح علی کلّ صغیر و کبیر انا بلغنا الامر بایدی الرّسل من لدنا انا کنا قادرین ثمّ نشرناه بایدی الذین اعرضوا انه لا یضرّه مکر الماکرین انّ الختاس حضر بکتابی بین الناس و ظنّ بذلك یهجمون علی مطلع الامر و یحتقر به شأن الله فیما سواه و حقّت علیه کلمة العذاب من لدن غالب محیط قل بذلک یرفع امره و ینتشر آیاته و یعلو هذا الذکر الذی به قدر کلّ امر حکیم یا لیت یجتمعون علینا العباد و یسفکون دماننا فی هذا السبیل المستقیم انا فدینا ما عندنا فی سبیل الله یشهد بذلک ما انا فیه من البلیا و عن ورآنها قلم الذی به ثبت امر الله العزیز الحکیم قل ائی اكون منتظراً یوم الذی فیهِ اری نفسی بین الاحزاب من جنود الظالمین تالله اذاً یسمعون ما لا سمعوا من قبل و یرون ما لا رأّت عیون الذین سبقوا انه لهو الحاکم علی ما اراد و انه لهو القویّ القدیر قل یا ایها الذباب هل تقدّر ان تطیر مع الورقآء فی هذا الهوآء الذی ما طارت فیهِ طیور العالمین کلّ ما یرد علینا انه رحمة لنا یشهد بذلک کلّ موقن بصیر تنوح الذرات لضرّاً و نحن فی فرح مبین قد اظهرنا السرور من افق الاحزان انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انتهى

و در آن احوال ابداً بمأمورین اعتنا نفرمودند وجه مبارک متوجّه بغصنین اعظمین ارواح العالمین لهما الفداء و بعضی از احبّاً که در خدمت حاضر بودند بوده بعد بحر بیان رحمن مّوّاج از جمله فرمودند قد اوحى الله تبارك و تعالى الى بعض انبيائه فى بعض وحيه وعزّتى و جلالى لا قطعنّ رجاء كلّ مؤمّل يؤمّل غيرى و لا كسوته ثوب المذلّة بين الناس و لا بعدنه عن فرجى ايؤمّل عبدى فى الشّدائد غيرى و مفتاحها بيدى ما لى ارى عبدى معرضاً عتّى و قد اعطيته ما لم يستلنى افاستل فلا اجود كلاً اليس الجود و الكرم لى اليس الدنيا و الآخرة بيدى و لو انّ كلّ واحد من اهل السّموات و الارض سئلنى مثل السّموات و الارض و اعطيته ما نقص ذلك من ملكى على قدر جناح بعوضة و امثال اين بيانات که اکثري در نظر نيست متّصلاً از کوثر فم رحمن جارى بوده قد تعاطى اقداح البيان من خمر ذكر الرّحمن چه عرض کنم که در آن ليلة مبارکه آيات قدرت و عظمت و سلطنت چه قسم جارى و سايل و نازل بوده کانّ سلسيل البيان بذل على من فى الامكان و بحر الكرم ترشّح على الامم و سرّ المجلّل بالسّرّ تجلّى على من فى الغيب و الشّهود و بسیار از بيانات ابداً در نظر نمانده باری در ساعت سابعه يکى از ضبّاط آمده جمال قدم و غصنين اعظمين و آقائى آقا ميرزا محمّدقلی را بردند در عريضه قبل عرض شده که جمال قدم و حضرت غصن اکبر را در محلّیکه جنب ليمانست و آقائى آقا ميرزا محمّدقلی را در محلّ ديگر و حضرت غصن اعظم را در ليमान تحت حديد اين عبد و ساير احبّاً را در نفس سرايه محلّ بسیار مظلّمى تحت حديد حبس نمودند در ليل ثانی تلغراف از والى آمده محلّ جمال قدم را تغيير دادند در قبه مرتفعهئى که فوق ليمانست تشریف بردند غصنين و آقائى هم در حضور امنع اقدس و توقّف در قبه سى و هشت ساعت و نيم بعد مجدداً يوم خميس که رابع يوم واقعه بوده ساعت چهار از نهار بسرايه طلب نمودند لاجل سؤال و جواب حين توجّه بمجلس لسان عظمت باينکلمه ناطق اخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول الله عن ورائکم ما لکم لا تفقهون اين آيه مکرّر از لسان عظمت جارى و بعد از ورود جمال قدم پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند که ما مکلف بتفحصيم چه که سه نفس کشته شده‌اند و جميع اهل بلد خائف و هراسان لذا بايد بموجب قانون عمل شود گویا بيچاره از قانون هم اطلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند که موجب قانون اينست که اين سؤالات بشود و نوشته گردد فرمودند انه اظهر من الشّمس که مجدّد سؤال شد فرمودند لا ینبغى ذکر الاسم فانظروا فى فرمان الدّولة الّذی عندکم بعد بکمال ملايمت عرض نمودند که خود شما بفرمائيد

إذا جلس هيكل العظمة مستويّاً على السّيرير و نطق بلسان القدرة و القوّة اسمى بهاءالله و مسكنى نور اذا فاعرفوا ثمّ توجّه وجه القدم الى المفتى و قال عزّ كبريائه لو عرفتم لاسمعناکم هدير ورقاء العظمة على غصن سدره الرّحمانيّة ليظهر لکم ما قال العبوديّة جوهره كنهها الرّبوبيّة فبهت من حضر من كلمة الله الابدی و بعد مخاطباً الى الكلّ فرمودند ما المقصود من هذا الاجتماع و السّؤال و الجواب لو تريدون اعترف بما هو مقصودکم و رجاء قلوبکم لآنى ما احبّ ان اكون فى الدنيا على قدر ساعة و از آيات سورة ملوک تلاوت فرمودند از جمله اين فقره مبارکه ما مررت على شجر الآ و خاطبه فؤادى يا ليت قُطعت لاسمى و صلب عليك جسدى فى سبيل ربّى و فى اثناء البيان قد اخذ الاهتزاز ارکان الرّحمن ثمّ بعد ذلك قام القيام و توجّه جمال العلام الى محلّ آخر خارجاً عن المجمع باری عجائب روزى و عجائب وقتى بوده در بعضى از ناس شمس كلمة الله اشراق نموده اظهار محبّت نمودند فى الحقيقه اين عبد از ذکر بيانات رحمانى عاجز و قاصر است صاحب مثنوى ذکرى نموده مناسب اينمقام است

آنخطاباتی که گفت آندم نبی

گر زند بر شب برآید از شبی

روز روشن گردد آنشب چون صباح

من نتانم گفت باز آن اصطلاح

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل

می چه گوید با ریاحین با دغل

هم تو میدانی که آن آب زلال

می چه گوید با ریاحین با نهال

این عبد از ذکر بیانات الهیّه و اصطلاحات ربّانیّه عاجز بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستاد که به بیت مراجعت فرماید و معذرت خواست از آنچه واقع شده فرمودند رجوع بحبس اولی است چه که جمعی محبوسند بعضی تلقاء وجه حاضر شده معروض داشتند که حال اهل بلد در حرکتند نمیتوان محبوسین را بیرون آورد چند یومی اگر توقّف شود بهتر است بعد مراجعت به بیت فرمودند و آنحین ساعت احدی عشر یوم خمیس بود مجمل آنکه ابتدای خروج جمال قدم از حرم الی ورود در حرم شصت و نه ساعت و نیم منقضی شد توقّف در سرایه لیلۀ اولی پنج ساعت و نیم حبس جنب لیمان هیجده ساعت و نیم حبس قبه فوق لیمان سی و هشت ساعت و نیم ورود سرایه و توقّف در آن مرّه ثانیه هفت ساعت کذلک قضی الامر من لدی اللّٰه المقتدر العلیم الحکیم و دیگر آنکه صحبت نامیست از اهل زاء علیه لعنة اللّٰه اذا حدّث کذب و اذا وعد خلف و اذا أوّتمن خان این صفات منافقین است و صد هزار فوق آن در آنخبیث موجود قبل از وقوع اینمقدمه مذکوره وارد این بلد شد و در مقرّ مشرکین منزل داشت و چندی با نفوس خبیثه معاشر و بعد با روایات کاذبه سقیمه مراجعت نمود و بهر محل که رسید مفتریاتی ذکر نمود او و آقا جان علیهما غضب اللّٰه راوی مجعولات مفتریه از ناحیه کذب شده اند چنانچه بعد از انقلابات مدینه کبیره و عزل مشیر و موت صدر اعظم نسبت دادند این امور لاجل ظلم بر ما واقع شده و رأس المشرکین خبر داده کلّ هذا کذب صرّاح و هر عاقل منصفی که فی الجمله بعرف انصاف فائز شده یشهد بکذبهم چه که جمیع نفوس از عرب و عجم و ترک در صدد جمال قدم بودند و بعداوت تمام قیام نموده بودند و سایرین را داخل وجود نمیدانستند و بر سایر آنچه واقع شده بالتبع بوده باری اخذ ظالمین و ما ورد علیهم و ما یرد کل در لوح رئیس و الواح اخری بکمال تصریح نازل و حال این عبد بعضی را ذکر مینماید تا کل بدانند که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود و مطلع آیات الهیّه و منبع فیوضات رحمانیّه بآنچه وارد شده خبر داده اند از جمله لوح جناب ابن نبیل علیه بهاء اللّٰه است که در اوّل ورود سجن اعظم نازل و اصل لوح نزد جناب مذکور حاضر و سواد آن نزد جناب زین المقرّبین علیه من کلّ بهاء ابهاه و احبّا بهاء اللّٰه علیهم موجود است جویا شوید و تحقیق نمائید تا یقین بدانید که زمام علوم بید مقتدر علیم بوده و خواهد بود لا یعلم الغیب الاّ هو یظهر لمن یشاء ما یشاء و یستر لمن اراد ما اراد انه لهو العلیم الخبیر بعضی از آیات منزله در آن لوح اینست

هو الاقدس الابهی

کظ نادیناک عن وراء قلزم الکبریاء علی ارض الحرمرآء من افق البلاء انه لا اله الاّ هو العزیز الوهاب ان استقم علی امری و لا تکن من الذین اذا اوتوا ما ارادوا کفروا باللّٰه ربّ الارباب سوف یأخذهم اللّٰه بقهر من عنده انه لهو المقتدر القهار فاعلم انّ الذین حکموا علینا قد اخذ اللّٰه کبیرهم بقدره و سلطان و بعد آیاتی چند نازل تا آنکه باین آیه میرسد قوله جلّ کبریائیه سوف نعزلّ الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار چنانچه چندی نگذشت نفسیکه سبب شد و مباشر نفی حق و آل اللّٰه بود از مدینه کبیره نفی نمودند و کبیرشان که جمیع حکم از او صادر بدرک رفت حال ملاحظه کنید مع این آیات منزله که از قبل در کتاب الهی نازل و در بلاد منتشر صحبت زنجانی بعد از وقوع گفته رئیس المغلّین اخبار داده الا لعنة اللّٰه علی الکاذبین و همچنین سوره رئیس را ملاحظه نمائید که بعد از هجرت ارض سیر و ورود شاطی بحر نازل شده و همچنین آیات هیکل که مخصوص ملک پاریس و اهل آن دیار نازل در آن آیات اخبار فرموده اند از آنچه بعد بر او واقع شده

قوله عزّ كبريائه ان استمع النداء من هذه النار المشتعلة من الشجرة الخضراء في هذا الطور المرتفع على البقعة المقدسة البيضاء خلف قلوب البقاء انه لا اله الا انا الغفور الرحيم الى ان قال عزّ كبريائه ان يا ملك انا سمعنا منك كلمة تكلمت بها اذ سلك ملك الروس عمّا قضى من حكم الغزا ان ربك لهو العليم الخبير قلت كنت راقداً في المهاد ايقظني نداء العباد الذين ظلموا الى ان غرقوا في البحر الاسود كذلك سمعنا و ربك على ما اقول شهيد نشهد بانك ما ايقظك النداء بل الهوى لانا بلوناك وجدناك في معزل ان اعرف لحن القول و كن من المتفرسين انا ما نحبت ان نرجع اليك كلمة سوء حفظاً لمقام الذي اعطيناك في الحياة الظاهرة انا اخترنا الادب و جعلناه سجية المقرين انه ثوب يوافق النفوس من كل صغير و كبير طوبى لمن جعله طراز هيكله ويل لمن جعل محروماً من هذا الفضل العظيم لو كنت صاحب الكلمة ما نبذت كتاب الله وراء ظهره اذ ارسل اليك من لدن عزيز حكيم انا بلوناك به ما وجدناك على ما ادعيت قم و تدارك ما فات عنك سوف تفنى الدنيا و ما عندك و يبقى الملك لله ربك و رب آباءك الاولين لا ينبغي لك ان تقتصر الامور على ما تهوى به هويك اتق زفريات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمين بما فعلت تختلف الامور في مملكتك و يخرج الملك من كفك جزاء عملك اذا تجد نفسك في خسران مبین و يأخذ الزلازل كل القبائل في هناك الا بان تقوم على نصره هذا الامر و تتبع الروح في هذا السبيل المستقيم اعزك عزرك لعمرى انه لا يدوم و سوف يزول الا بان تتمسك بهذا الحبل المتين قد نرى الذلة تسعى عن وراك و اتك من الراقدين

معلوم احبای الهی بوده در ایام توقّف در ارض سرّ الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک لاتمام حجّة الله نازل و ارسال شد از جمله بملک پاریس که در آن ایام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آن آنکه روزی تلقاء عرش حاضر بودم فرمودند بعد از دعوی روس و عثمانی ملک پاریس باعانت عثمانی برخواست و بعد از نزاع و جدال و قتل و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند و حکم مصالحه محقق شد بعد ملک روس از ملک پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل یک ملت بودیم سبب چه بود که تو باهانت اهل مذهب خود و اعانت غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را شما در بحر اسود بغتة بر ایشان هجوم نمودید و جمیع را غرق کردید ندای آنمظلومان مرا از خواب بیدار نمود و باعانت برخواستم بعد از اتمام این فقره فرمودند حال ما لوحی باو میفرستیم و او را امتحان مینمائیم اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخواست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته و الاّ يظهر کذبہ فیما ادعی و قال لذا لوحی باو نازل و ارسال شد ابدأ خبری از او نرسید مع آنکه وزیری از وزرای او که سرّاً اظهار حبّ مینمود بساحت اقدس معروض داشته که مخصوصاً لوح را بملک رساندم و تفصیل را هم لساناً معروض داشتم مع ذلک جوابی نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و بخطّ فرساوی شخصی نوشته و ارسال داشت حال ملاحظه در لوح نمائید آنچه بعد بر او وارد شده از قبل تصریحاً من غیر تلویح در آن نازل طوبی للقارئین طوبی للمتفکرین طوبی للمنصفین و همچنین در خلق بدیع و ارسال آن بعظمت و قدرت تفکر نمائید و ملاحظه کنید بعد از اتمام حجّت و اظهار قدرت چگونه بلایا از قحط و غلا و خوف عجم را احاطه نمود و اخبار این امور کل در الواح متعدّده نازل شده فوالله الذي لا اله الا هو اگر نفوس در خلق بدیع و ارسال او و لوح او و آنچه بعد وارد شده تفکر نمایند جمیع را کافست و برهان الهی اظهر از شمس بر کل واضح و مبرهن میشود ولكن کینونات جعلیه بعالم خود مشغولند از انفس سبحانیّه و عرف آیات رحمانیّه قسمتی نبرده و نخواهند برد الا من شاء الله چنانچه مشاهده میشود مع این اعلائی کبری و ظهور عظمی و آیات واضحات بعضی از عباد متابعت نفوسی را اختیار نموده اند که همیشه خلف قناع بوده و خواهند بود و ابدأ امری از آن نفوس ظاهر نشده چه فایده که این عبد فرصت ندارد و الاّ جمیع آنچه ظاهر شده و میشود کل را از آیات الله که بالتّصريح من غیر تأویل نازل شده معروض میداشت نسل الله بان یؤید العباد علی الانصاف و محو ما عندهم من الاوهام و ما ذکر فی الاسلاف انّ العجب فی الذین اتبعوا الدفراء بعد الذي تضحّو راحة المحبوب بین العالمین مثل آنکه بسید محمد اصفهانی و اقوال او که ابدأ از اصل امر مطلع نبوده و لا زال بفساد مشغول از حقّ امع اقدس محتجب

مانده‌اند اگرچه قول عوامست ولكن مناسب این مقام کوری نگر عصاکش کور دیگر شود فوالله فوالله هر ذی بصر و ذی شمی یکمرتبه او را دیده از وجهش اثر جحیم و از نفسش رائحه اهل سجین یافته هر روز بتدلیسی مشغول چون وارد سجن اعظم شدیم اسمش را قلدوس افندی گذاشت بگمان آنکه اسم بیمعی سبب اعلاى مسمی خواهد شد ویل له و لمن اتبعه و همچنین آقا جان را رئیس المشرکین سیف الحق نامید و عراق را باو وعده داد چنانچه مکتوب خود آقا جان الان موجود است که برئیس المشرکین نوشته و استغاثه نموده که آن وعده که دادید چند وقت دیگر ظاهر میشود باری در این ارض نزد هر شخصی ذکر نمود که من سیف الحق هستم و اکثر بلاد را عنقریب فتح میکنیم الا لعنة علی الکاذبین در اینمقام آیتی از سماء مشیت الهیه نازل قوله عز کبریائه

الافدس الاعظم الابهی

ان فی ابتلاء مالک الامکان فی کلّ الاحیان لآیات لمن فی الاکوان قد قبل الشدة لرخاء البریة و المشقة لراحة من فی الامکان نفسی لفضله الفداء و لکینونتی لرحمته الفداء و روحی لعنایته الّتی احاطت الآفاق ما اصبح الا و احاطته ظلمات الاشارات من الذین کفروا بالله منزل الآیات و انه لا یمنعه شیء عمّا اراد فی امر الله مالک یوم التناد مرّة ینادی بلسانه المبین و طوراً یشیر باصبع الیقین و یدع کلّ الی الله مالک الرقاب لو نذکر ما ورد علینا لتنفطر السماء و تخرّ الجبال ان الذین کفروا افتخروا بما عندهم من الالقباب ان الاخرس سمی نفسه بالقدوس و ادعی فی نفسه ما ادعی الخناس و الآخر سمی نفسه بسیف الحق و قال انی انا فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب علی فمه لیوقنّ کلّ بانّه ذنب الشیطان قطع من سیف الرحمن قد کان ان ینتظر ایام عزّه و ظهوره بما وعده من کفر بالله فالتی الاصلاح کذلک یاخذ الله من اعرض عنه و قام علی ترضیع امره بین العباد فلما هلكوا سرت اریاح الریبع و فتحت ابواب السماء و امطر السحاب طوبی لمن فاز بعرفان الله فی ایامه و انقطع بکله عن کلّ الجهات قل او لم یکفکم ربّ السموات و الارض انه قد اتی بالحق باسمه المهیمن علی الابداع انک نور قلبک بمصباح الاعظم الّذی اوقده مالک القدم ثم استقم علی الامر بسطان ربک المقتدر المختار انتهى

شخصی در این مدینه از علمای مدینه کبیره بوده آقا جان نزد او مرآوده داشت نزد او هم تفصیل را ذکر نموده که من سیف الحقم عنقریب فتوحات اکثر بلاد بدست من خواهد شد آنشخص عالم جاهل اگرچه از سبیل حق بعید بوده کلمه خوبی ذکر نموده کانّ روح القدس نطق علی لسانه چنانچه بعد از قتل مشرکین فی الفور مع پاشای بلد بر سر نعرش آقا جان حاضر مذکور نمود این ملعون میگفت من سیف الحقم حال معلوم شد که سیف الحق آن بود که بر کمرش خورد و باسفل الجحیم مقررش داد باری الحمد لله بعد از وقوع اینفقره و رجوع مشرکین باسفل الجحیم امطار رحمت لیلاً و نهاراً باریده بعد از آنکه در چند سنه رحمت ممنوع بود و ناس بقحط و غلا معذب و مبتلا وقتیکه در ادرنه بودیم کاغذی آنخیببت بشخصی نوشته بود از جمله ملاحظه شد یک فقره از فقرات لوحیکه در عراق نازل شده بود سرقت نموده و باسم خود نوشته و آن فقره اینست چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح و آن غافل پلید اینقدر ادراک نموده که عرصه سیمرغ جولانگه ذباب نشده و نخواهد شد و ظلمت را نمیرسد که دعوی شمسی نماید فوالله چون ناس را ضعیف و احمق دید لذا بمفتريات نفسیه قیام نمود چنانچه بعضی مجعولات قلمیه او را اخذ نموده و میخوانند قد خسر الکاتب و القاری و بوساوس و دسایس مختلفه ناس را از ربّ الناس منع مینمود و باوهم سابقه بعضی را گمراه نمود چنانچه شخصی بنده را در سوق ملاقات نمود و مذکور داشت که ساعتی میخواهم ترا ملاقات کنم بشرط آنکه احدی جز من و تو نباشد و این عبد از قبل او را ندیده بودم گفتیم بسیار خوب وقتی معین شد و آمد بعضی ذکرها بمیان آمد و معلوم شد که با مشرک بالله مرآوده دارد و ذکر نمود بمن گفته‌اند تو از شیعیانی در این اثنا این عبد را بشائی ضحک غلبه نمود که زمام صبر از دست رفت و آنشخص تعجب نمود گفت سبب ضحک چیست

گفتم ای بیچاره فقیر شیعیان شما که در دیار ایران مثل حصاة ریخته‌اند بچه مقامی رسیدند و یا چه شأنی عند الله داشته‌اند که تازه تو میخواهی بر اثر آن متوهمین مردوده مشی نمائی آیا ندیدی که کل باطل و در ضلالت صرف بوده‌اند چنانچه حقّ منیع را بایادی خود شهید کردند الا لعنة الله على القوم الظالمین بعد از القاء این کلمه بسیار متفکر شد بعد لوجه الله بعضی از کلمات منیعه که از مصدر امریه استماع نموده بودم باو القا کردم مشاهده شد که خالی از استعداد نیست از جمله مذکور داشتم که تو فکر کن از آنچه نزد شیعیان بود و از اساس مذهب و ملت خود می‌شمرند کدام یک صدق بود که حال تو میخواهی بر اثر آن اوهام و کلمات کذبه بیحر صدق و حکمت ربّانیه وارد شوی آیا این شیعیان که میگوئی معنی قیامت را ادراک نموده بودند قال لا گفتم آیا میزان را عارف شدند قال لا گفتم آیا حشر و نشر را فهمیدند قال لا گفتم آیا آنچه در ذکر قائم نزدشان مذکور است بقسمیکه ادراک نموده‌اند حق بوده قال لا بعد مذکور داشتم که خود شاهدهی که کل کذب بود حال این فقره که بتو گفتند از کجا دانستی که صدقست حیثند جلست مستویاً مقابلاً الیه و نطقت بما حفظت من آیات الله الملك المهیمن القیوم و القیت علیه ما امرت به من لدی الله العزیز المحبوب قلت یا عبد اما سمعت ما نطق به لسان العظمة اذا استوی علی عرشه المهیمن علی کلّ شاهد و مشهود قال و قوله الحقّ دعوا ما عندکم من الاوهام ثمّ استمعوا ما ینطق به لسان ربکم العزیز العلام الی متی تتبعون الهوی قد اشرفت شمس الهدی ان اقبلوا الیها مقدّسین عمّا ذکر من قبل من علمائکم تالله هذا لظهور الله و آیه بطونه لما سواه لا یقاس بما ذکر فی ازل الازال و لا یعرف بما عندکم من کلمات اهل الجدل تقرّبوا الیه بعیون نوراء و وجوه بیضاء کذلک امرتم فی الالواح من لدی الله المقتدر العلیم الخبیر قوله جلّ کبریائه مخاطباً لاحد قد نراک متغمّساً فی غدیر المحتجبین و میاه اوهام الغافلین ان اخرج منه باسمی و سلطانی ثمّ تغمّس فی هذا البحر الاعظم الّذی ینطق کلّ قطرة منه لا اله الا انا المقتدر المتعالی المهیمن العزیز الکریم گفتم ای مرد لوجه الله میگویم و خالصاً لله ذکر مینمایم بریز این اوهام را و از این مقامات کثیفه محدودّه متوهمه صعود نما تا به پره‌ای رحمت رحمانی بسموات حکم ربّانی صعود نمائی و فائز شوی الیوم یوم قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعون است و این آیه مبارکه از قبل مخصوص این یوم نازل شده چه که در این ظهور واضح و مبرهن گشت که نفس حق وحده سلطان است بر کل و شریک و شبیه اخذ نموده و نخواهد نمود اگرچه از قبل اهل ملل باین بیان مقرر و معترف بودند ولکن اکثر کاذب بودند چه که هر روز شریکی از برای حق قرار میدادند و بعد در این مقام آنچه سزاوار بود این عبد معروض داشت ذکر نمود الیوم تکلیف چیست گفتم تکلیف عمل بهمین آیه که عرض کردم بگذار این انفس موهومه و اقوالشان را و در فضای خوش بدیع وارد شو تا خمر باقی از آیه رحمت رحمانی که میفرماید بظهوری ثبت حکم البدع و انّ هذا لبديع السموات و الارضین بیاشامی از قبل و بعد بگذر بنفس ظهور بعین ظهور ناظر شو چه که کل در این ظهور اعظم باین مأمورند و این مختصّ باین ظهور است و بعد ذکر نمودم که بعضی از نفوس ضعیفه را آن نفس خبیثه بامثال این اذکار از مختار منع نمود چنانچه یحیی هم بعضی مینویسد انت من شیعتی و مقصود از این عبارت معلوم قد ضلّ کلّ کتاب کذاب حال مشاهده کن کجاست مقام اذکار آن نفس خبیث و مقامیکه حضرت ربّ الارباب از برای عباد خواسته ای برادر جمیع این الفاظ محدودّه نالایقه قبل را بریز و پیره‌ای بدیع در فضای خوش بدیع طایر شو تا بعنایت الهی از خمر بدیع بیاشامی و بسرّ این امر بدیع پی‌بری

و دیگر آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که طائف حولند شکایت نموده‌اند و آنرا بحق جلّ و عزّ نسبت داده‌اند چنانچه شخصی ذکر نموده که چگونه میشود مع اظهار حقّیت و اعلاّی این امر که عالم را احاطه نموده بعضی نفوس که خود را نسبت بحق میدهند باعمال ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از غفلت آن غافلست گویا این شعر که ما بین ناس مشهور است نشنیده که میگویند

گر جمله کاینات کافر گردد

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

روزی در ساحت عرش حاضر بودم قد توجّه الیّ وجه الله و قال أسمع انّ المخلصین فی خطر عظیم ای عبد حاضر لدی العرش علمای ظاهره در اصحاب حضرت رسول اختلاف نموده‌اند که آیا اسم صحابه بر چه نفسی صادقست بعضی گفته‌اند صحابی نفسی هستند که در یک سنه او اکثر در خدمت حضرت بودند و بجهد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته‌اند هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول را ملاقات کرد او از صحابه محسوبست اگرچه مره واحده بوده و بعضی گفته‌اند که این اسم در باره نفسی صادقست که مخصوص حضرت رسول او را باین اسم خطاب فرموده و بعضی گفته‌اند نفسی هستند که عند حضرت موثق بوده‌اند و در سفر و حضر حاضر ولکن اکثری از علما گفته‌اند کلّ من اسلم و رأى النبیّ صلی الله علیه و صحبه ولو اقلّ زمان انه من الصحابه از این قرار در حجّة الوداع چهل هزار نفس با حضرت بودند و در یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند بر کلّ این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق مع ذلک معدودی بودند که از زلال خمر ایقان نوشیده‌اند و بمبدء فیوضات رحمایته وارد شده‌اند باری امثال این سخنان از غفلت شده و میشود نسئل الله بان یؤید الكلّ علی ما یحبّ و یرضی

ای دوستان حق بسمع قناعت ننمائید و باوهم قبل دل منبید فوالله الیوم نفوس خبیثه ضعفا را باوهم قبلیه از شریعه الهیه منع نموده‌اند بشنوید عرض این خادم لدی العرش را و بارجل مستقیمه بر صراط احدیه قائم شوید حق بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نمانده جمیع کتب الهیه مشعر و مدلّ بر آن چنانچه چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بوده عریضه‌ئی عرض نموده و در آن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از لسان یونانی بلسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان فی جزیره ق و يمنع الناس عن الرحمن اذا حان ذاک الحین توجّهوا الی الارض المقدسه منها تمرّ نسمة الله انتهى و این مشهور است چنانچه اهل ترک قبرس را شیطان جزیره‌سی میگویند و ارض مقدسه هم معلوم که حال مقرّ عرش واقع شده و فقره ثانی یظهر الحباب فی جزیره المنسوبه الیه انه قصیر القامة کثیر اللحیه ضیق الجبهه و الصدر اصفر العین و الشعر لظهره وبر کالابل و لصدرة شعر کالمعز اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الکرم و لو بالکلکل ثمّ اقبلوا الی الواد المقدس ارض المحشر بقعة البیضاء انتهى معلوم بوده که حباب اسم شیطانست و حیّه است میفرماید ظاهر میشود شیطان در جزیره‌ئی که منسوب باوست که قبرص باشد چنانچه بجزیره شیطان معروفست و میفرماید اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الکرم و کرمل جبلیست مقابل عکا و لو بالکلکل اگرچه بسینه باشد ثمّ اقبلوا الی الواد المقدس ارض المحشر بقعة البیضاء این سه لقب ارض عکاست چنانچه بین کل مشهور و در کتب مذکور و کاش نفسی بقبرص میرفت و جمیع این صفات که مذکور است بعین ظاهر در آنشخص مشاهده مینمود باری ای عباد حق محتاج باین اذکار نیست و امثال این اذکار لاجل تفضّل صرفه است که این بنده ذلیل گمان نموده که بامثال آن بعضی از خواب غفلت بیدار شوند و الا حق مقدس از ذکر این و آن لا یعرف الا بنفسه و لا ینعت الا بما نعت به ذاته لذاته ما سواه مخلوق بامر و راجع الی اماکنه فی عوالم ابداعه و اختراعه امیدوارم که عریض این عبد چون خالصاً لوجه الله معروض شده شفای قلوب واقع شود و ضیاء صدور تا کل بحبّ الله بر شأنی قیام نمایند که احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند و جمیع ما قاله المشرکون او یقولون را لا شیء محض انکارند اداً اقول

تُبّت الیک یا الهی بما اجترحت فی ساحتک فاغفر لی بسلطانک و فضلک انک انت اکرم الاکرمین و الحمد لله ربّ

العالمین

بنام گوینده یکتا

سبحان الله صاحب بیان میفرماید به بیان از او محتجب ممانید و بحروفات از او اعراض مکنید جمیع بیان بمثابه ورقیست نزد او اگر قبول فرماید مقبول و اگر رد نماید آنه هو محبوب فی امره و مطاع فی حکمه مع ذلک معرضین بیان باسما تمسک نمودند و از خالق و مالک آن غافل و معرض آیا بچه امر و بچه حجت و بکدام برهان بیان را قبول نمودند و بر منزل و مرسلش وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است هر منصفی بر اقتدار قلم اعلی و کلمه علیا شهادت داده و میدهد و هر بصیری گواه بوده و هست یا اهل البیان اتقوا الرحمن و لا تعترضوا علی الذی علّق کلّ امر بقبوله و کلّ حکم بامضائه خافوا الله و لا تكونوا من الظالمین این مظلوم ضرّ عالم را قبول نمود لأجل اعلاء کلمه و اظهار امر الله از اول ایام الی حین دست ظالمین و غافلین بوده کل دیده و شنیده اند لو هم ینصفون از حقّ جلّ جلاله میطلبیم انصاف عطا فرماید عبادش را و بطراز صدق مزین دارد ذکرت نزد مظلوم مذکور و این لوح ابداع اعلی از سماء مشیت مولی الوری مخصوص تو نازل خذ به قوه من عنده انه هو المقتدر العزیز العلام

* * *

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

سبیل الهی اظهار از شمس و برهان احکم عمّا فی الامکان هو المحمود فی فعله و المطاع فی امره و المهیمن بسلطانه و الظاهر بآياته التي احاطت الآفاق خباء مجد بر اعلی المقام مرتفع و رایة امر بر اعلی الاعلام منصوب ولكن اهل ارض غافل و محجوب الا عدّة معدودات هم ایادی الامر بین العباد فی الحقیقه امروز ذکر و ثنا لایق این نفوسست که باصلاح عالم قیام نموده اند و بما ترتفع به کلمه الله مؤیدند والا ذات قدم جلّ جلاله از جمیع ما تدرکه العقول و ینطق به اللسان مقدّس و مبرّا و الصلوة و السلام و البهّاء علی اولیائه و احبائه الذین ما نقضوا عهده و میثاقه اولئک عباد وصفهم الله فی کتبه و زبره و الواحه سبحانک یا الهه الممکنات و مقصود الکائنات اسئلک بیحر علمک و شمس عطائک بان تؤید اولیائک فی کلّ حین علی ما یقرّبهم الیک و قدر لهم ما ینبغی لوجودک و مواهبک انک انت الله لا اله الا انت المقتدر القدير و بعد نامه آن محبوب روحانی رسید فی الحقیقه عندییبی بود مغرّد و آیتی بود مترّم یشهد الخادم أنّها کانت حمامة هدرت علی غصن العرفان تعالی الرحمن الذی ایدکم و وفّقکم و عرفکم و علّمکم و انطقکم بشأنه بین عباده عرف محبّة الله و استقامت از تمام آن نامه متضوّع و مشهود له الفضل و العطاء و له العظمة و الکبریاء از غنیّ متعال در جمیع احوال سائل و آمل که بر تأیید آن محبوب بیفزاید و باسباب غیب و شهود مدد فرماید لتتلق فی کلّ شأن بالحکمة و البیان بما یقرّب الناس الی الله مقصود العالمین فلما سمع الخادم ترنماتکم و تغرّداتکم قصدت المقام الاعلی و الذروة العلیا الی ان حضرت و عرضت امام الوجه اذا نطق لسان العظمة بما اشرق نیر الفضل و اللطاف و احاطت انواره البلاد قوله تعالی بیانه و تعالی برهانه

بسمه المهیمن علی من فی الارض و السماء

قد حضر العبد الحاضر لدى المظلوم و قرء ما نطق به لسان فؤادک حباً لله و آیاته و شوقاً لبدايع فضله و عطائه قد وجدنا منه عرف الخلوص و الابتهاال لله مالک الایجاد و التاطق فی يوم المعاد طوبی لک بما شربت الریحیق المختوم باسمی القيوم و فزت

بنفحات بیانی و طرت فی هوآء حبّی و اقبلت الی بحر عرفانی و توجّهت الی انوار الوجه و نطقت بشاء الله ربّ العرش العظیم و طوبی لاذنک بما سمعت التّدآء و لعینک بما شهدت و رأّت آیاتی الکبری نسئله تعالی ان یظهر منک ما تنتشر به آیاته و ما انزله فی کتابه و یؤیّدک علی کلّ خیر جرى من قلمه انه علی کلّ شیئی قدیر البهآء من لدنآء علیک و علی من یسمع قولک فی امر الله المهیمن القیوم انتهى

لله الحمد و المنة صریر قلم اعلى مرتفع و حقیف سدره منتهی مسموع عنایت حق جلّ جلاله ظاهر و مشهود از حق تعالی شأنه سائل و آمل که در هر حین عطا فرماید آنچه که سبب اعلاء کلمه اوست در حین عرض مناجات آن محبوب لسان عظمت باینکلمه علیا ناطق قوله تعالی انا وجدناه مؤیداً بتأییدات ربّه المهیمن علی من فی السموات و الارض و اینکه در باره جناب احمد علیه بهآء الله مرقوم داشتند عرض شد و یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال گشت انشاء الله بان فائز شوند و از بحر معانی قسمت برند اینعبد خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و از حق میطلبد از برای ایشان مقدّر فرماید آنچه که سبب و علت تقرّب است و موفّق دارد ایشان را بر ذکر و ثنایش ان ربنا الرحمن هو الفضل الکرم و اینکه در باره قطعه مرقوم داشتند چهار صفحه مبارکه ارسال شد انشاء الله برسد و فائز شوند ذکر و ثنا و تکبیر آنمحبوب را خدمت اغصان سدره الهیه روحی و کینوتی لتراب قدومهم الفداء معروض داشتم اظهار عنایت فرمودند و از حق جلّ جلاله از برای آنمحبوب تأیید طلب نمودند الذکر و التکبیر و البهآء علی جنابکم و علی من معکم من الدین فازوا بالاستقامة الکبری فی هذا الامر العظیم

خاد

فی ۱۲ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۳

بنام یکتا خداوند بی همتا

ستایش پاک یزدان را سزا است که بخودی خود زنده و پاینده بود هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی از هستی او نمودار گشته ای رستم انشاء الله بعنایت رحمن مرد میدان باشید تا از این زمزمه ایزدی افسردگانرا برافروزی و مردگان را زنده و پژمردگان را تازه نمائی اگر باین نار که نور است بی بری بگفتار آئی و خود را دارای کردار بینی ای رستم امروز نمودار کرم ذره را آفتاب کند و پرتو تجلّی انوار اسم اعظم قطره را دریا نماید بگو ای دستوران باسم من عزیزید و از من در گریز شما دستوران دیوانید اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را میشناختید ای رستم بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید بگو ای کوران جهان پناه آمده روز بینائی است بینای آگاه آمده هنگام جان بازی است در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر نیکوکاران مذکور آئید جز حضرت رحمن احدی بر آمرزش گمراهان و گناه کاران قادر نبوده و نیست کسیکه هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا درگذرد بگو ای دستوران محبوب عالمیان در زندان شما را بیزدان میخواند از او پذیرید و بلایای بی پایان را از برای خلاصی شما قبول نموده از او مگریزید از دشمن دوست نما بگذرید و بدوست یکتا دل بندید بگو ای مردمان برضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید او است پسندیده بگو ای دستوران کردار احدی امروز مقبول نه مگر نفسیکه از مردمان و آنچه نزد ایشان است

گذشته و بسمت یزدان توجّه نموده امروز روز راست گویان است که از خلق گذشته‌اند و بحق پیوسته‌اند و از ظلمت دوری
جسته پروشائی نزدیک شده‌اند ای رستم گفتار پرورگار را بشنو و بمردمان برسان

* * *

شمس الكلمات من افق بیان ملیک الاسماء و الصفات قد كانت فى احسن الساعات بانوار الله على الحق مشهوداً روح التبيان
من قلم السبحان على هياكل اهل الاكوان قد كان بالفضل مبدولاً سر الاسرار عن خلف الاستار بارادة الله العزيز المختار قد
كان بين الاخيار بالحق مذكوراً

يخاطب الله هياكل المقدسين الذين خلقوا من الكلمة الاولى التى خرجت من فم الله المقدر العلى الاعلى ثم الملاً
الاعلى ثم الذين قدسهم الله عن ادراك من فى الارض و السماء و بعثهم الله من مشيئته الخفية المتعالية عن عرفان اهل الانشاء
بان استبشروا فى انفسكم بما جاء احسن الاحيان و ظهرت الساعة التى طافت حولها الساعات التى وعدتم بها فى الواح الله
المقندر العزيز الرحمن و طلع عن مشرق القيوم الفجر المكنوم بهذا الاسم المكنون و نور به كل ما كان و ما يكون تبارك الكريم
مُظهر هذا الفضل العظيم قد ظهر يوم الله الموعود و استقرّ فيه مظهر المعبود على عرش اسمه الودود و تجلّى بشمس الفضل
على كل شاهد و مشهود انتم يا ملاً الحدود انقطعوا عما عندكم ثم زينوا هياكلكم بالطراز المحمود ثم انظروا بالنظر الاظهر
جمال الله الانور الذى استقرّ على العرش الاعظم بسلطانه المهيمن العزيز القدير سبحان المحبوب قد اظهر الجمال المستور
بسلطان مبين قد انتهت الايام الى احسن اليوم و بلغت الاوقات الى اشرف الوقت و اراد الغيب المكنون بان يظهر بكل الافضل
على من فى الارض و السماء و يبرهن ظهور الله و استعلائه ثم سلطنه الله و كبريائه على من فى جبروت الامر و الخلق ليتّم
نعمته على بريته و احسانه على خلقه فلما ظهر خطفت ابصار المنتظرين الا الذين عصمهم الله بسلطانه و طهر عيونهم عن
حجابات العالمين

تبارك الذى ظهر بالحق بطراز بدع منير و لما بلغ ميقات الظهور فى هذا اليوم المسطور شقّ حجاب القدر و طلع حكم
الامضاء بعد القضاء بخروج نير افق البقاء عن شطر الزوراء بما اكتسبت ايدى اهل التفاق فى هذا التور الذى اشرق و افاق
باشراق قدس بديع تبارك الذى نزل الامرئ بسلطانه الاعظم العظيم و من هذا الظهور استبشرت حقائق كل الاشياء و كل اخذوا
كأس السرور بانامل الوجد و الشوق و شربوا منها الرحيق الظهور على حبّ هذا الجمال الذى ظهر بالحق بطراز الله الملك العدل
الحكيم تبارك الذى اجتذب بهذا الظهور افئدة المقرّبين قل هذا يوم ما رقم مثله من القلم الاعلى و ما ادرك شبهه الملاً الاعلى
و لا حقائق التبيين و المرسلين تبارك الذى بعث هذا اليوم المبارك المقدس العزيز البديع و فيه اهتزت اركان العرش شوقاً لاستواء
الله عليه ثم تحركت اركان كرسى رفيع تبارك الله مظهر هذا الجذب الذى اخذ العالمين و فيه اشرقت شمس الجمال عن افق
وجه الله الكبير المتعال و امطرت سحب الافضل و اثمرت اشجار الفردوس بالاثمار التى جعلها الله مخصوصة لمن اقبل اليه
فى هذا الظهور بقلب منير تبارك الله الذى قدر هذا الفضل العظيم و فيه خرجت الارواح عن الابدان للنظر الى جمال القدم من
غير ستر و حجاب تبارك الذى اظهر هذا اليوم الكبير و فيه تصوّر الروح الاعظم على احسن الصور و ظهر من الافق الاعلى و
استقرب الى المنظر الابهى بضياء هلال من اشراقه الحوراء الى ان وقف تلقاء الوجه فى الهوآ بطراز انجذبت منه افئدة المرسلين
تبارك الله موجد هذا الملك الكريم و خرج اهل الفردوس ثم اهل حظائر القدس و مواقع الانس ثم اهل الجنان و الذينهم
استقروا خلف سرادق الست و الكتمان من قصورهم و اماكنهم و كانوا يتخافتون بينهم و يستخبر بعضهم بعضاً ما وقع فى الابداع
كان مالك القدم قد ظهر بذاته لذاته ثم لخلقها و عباده من جبروت الاختراع بسلطان عظيم تبارك الله محدث ما يريد بامره
الغالب القدير و نادى الروح بنداء احاط الممكنات و قال قد قرّت عيونكم يا سكان الارضين و السموات ثم يا مظاهر الاسماء و

الصّفات ثمّ يا اهل لجج الكبرياء وراء عوالم الذّكر و الاشارات اليوم يوم فيه يسقى الله العلى الاعلى بنفسه المقدّس الابهى كوثر القرب و اللقّاء كلّ وضع و شريف تبارك الله الذى ظهر بكلّ الفضل فى هذا اليوم العظيم و هذا يوم قد شقّ فيه الحجاب الاكبر و ظهر المنظر الاظهر و فيه ابتسم نعر الله شوقاً للقاءه و فتحت ابواب الوصال على مظاهر الجمال و الاجلال ثمّ على الذين خرّقوا سبحات الجلال بسطان الله المقتدر العليم الحكيم و فُتحت السن الوجود من الغيب و الشهود بان تبارك الله احسن المبدعين حينئذ منع الرّوح الاعظم عن النداء و اخذ جذب الله اهل مدائن البقاء ثمّ اهل الغرفات الحمراء ثمّ اهل ملكوت الاسماء و كلّ نزلوا عن مواقعهم الى ان وقفوا فى مقابلة الرّأس بين الارض و السّماء بخضوع و خشوع بديع تبارك الله مظهر هذا الامر المبرم العزيز المنيع و ارتفعت اصواتهم بالتكبير و التهليل فى هذا اليوم الجليل الذى ما كان نوره من الشّمس و ضيائها بل من نور وجه الله الملك المتعالى الكريم تبارك الله الذى اظهره بالحقّ و فيه بعث العالمين و نادى مناد آخر من شطر المنظر الاكبر تالله هذا يوم قد شقّت فيه حجبات الاضداد و هبت نسائم الاتّحاد و اتى مالك الابداع على ظلال الكبرياء فى يوم الميعاد بسطان مبین تبارك الله الذى نزل بالحقّ من جبروت قدس رفيع و هذا يوم فيه اتّحد الماء و النّار و كشفت الاستار عن وجه الاسرار بما ظهر جمال المختار بطراز نفسه المهيمن العزيز الجميل

فيا حبّذا هذا يوم فيه قرّت عيون المقرّبين فلما اخذ فرح الله كلّ ما سواه فكّ الرّوح الاعظم شفّيته مرّة اخرى نادى و قال يا اهل ملكوت السّموات و الارض ثمّ يا اهل جبروت الامر و الخلق طوبى لآذانكم بما سمعتم آيات الوصل و الوصال فاستمعوا حديث البعد و الفراق بما اراد ان يخرج من شطر العراق نير الآفاق بما اكّد هذا الميثاق فى اوراق الله المقتدر العليم الحكيم قد فرع بهذا النداء سكّان الارض و السّماء و ارتفع ضجيجهم و صريخهم على شأن خرّت الوجوه على التراب بحزن عظيم فيا عجباً من هذا الفراق الاصعب العظيم و تحيرّ بهذا النداء ملاً الغيب و الشهود و بلغوا فى تلك الحالة الى مقام نست الكاف ركنها التّون و الحبيب جمال محبوبه العزيز الحميد فوا حزنا من هذا القضاء الميثم فلما بلغ الامر الى هذا المقام تحرّك جمال القدم فى نفسه و تحرّك كلّ الاشياء فى سرّها و جهرها الى ان قام و قامت بقيامه القيامة العظمى بين السّموات و الارضين حينئذ نادى الرّوح مرّة بعد اخرى قدّام الوجه يا اسراييل تالله الحقّ قد خلقت لهذا اليوم انفخ فى الصّور فى هذا الظهور ليحيى به كلّ عظم رميم فنفخ كما أمر و انصعق كلّ من فى السّموات و الارض ثمّ نفخ فيه اخرى اذاً هم قيام ينظرون هذا المنظر الكريم و نطقوا بان تبارك الله احسن الخالقين و مشى جمال القدم و كان يمشى امامه ملكوت الوحى و ورآته جبروت الالهام و عن يمينه لاهوت الامر و عن يساره جنود المقرّبين فيا حبّذا هذا الامر الظاهر البديع الى ان بلغ صحن البيت حينئذ وقعت على رجليه وجوه ملاً القدس ثمّ تزلزلت اركان البيت من فراق الله المقتدر العزيز القدير و ناحت قبائل اهل المدائن كلّها و اضطربت افئدة الطّائفين فيا حزنا من هذا الفراق الذى به انفصلت اركان العالمين و توقّف جمال المحبوب بما سمع العويل و الاضطراب من سكّان التراب و بكت عين العظمة من بكائهم و ورد عليه من ضجيج احبّائه ما لا حمله من فى السّموات و الارضين ثمّ مشى مرّة اخرى الى ان بلغ قرب ستر الحجاب شاهد قدّام رجله طفلاً رضيعاً انقطع عن ثدى امّه اخذ ذيل الله بانامل الرّجاء و دعاه بنداء ضعيف و بذلك ستر غبار الحزن وجه كلّ ذى شعور و مرّت نسائم الهّم على الخلائق اجمعين فوا اسفا من هذا الحزن الذى به تغيّرت وجوه المخلصين و لو لا عصمة الله لانفطرت فى ذلك الحين السّموات السبع و خسفت الارض باهلها و اندكّ كلّ جبل شامخ رفيع ثمّ رفع انامل القوّة ستر حجاب العظمة و طلع عن خلفه جمال العزّة بسطان عظيم فلما اراد الخروج عن الباب ذات الله العزيز الوهاب نادى الرّوح فى آخر ندائه تالله قد خرج محبوب العالمين عن بيته بما اكتسبت ايدى الظّالمين ثمّ بكى فى نفسه و بكى بيكائه اهل الارض و السّماء و الواقفون فى الهوآء ثمّ الطّائفون حول جمال الكبرياء و قال فاعلموا بانّ فى الخروج فى يوم الظهور لآيات ثمّ يّينات للعارفين لعلّ اهل الارض و السّماء بهذا الخروج فى هذا اليوم الابدع الاعلى يخرجون عن حجبات النّفس و الهوى و يتقرّبون الى الله العلى الابهى و ينقطعنّ عمّا خلق

فى الدنفا و ما قدر فى ملكوت الانشاء كذلك اراد الله لهم فضلاً من عنده و انه لهو الفضال الغفور الكرىم تبارك الله مظهر هذا الفضل الاظهر المنيع خرج سلطان البقاء متوجهاً الى شطر القضاء مع جنود الغيب و الشهادة و من قدّامه يسمع حنين العاشقين و عن ورائه عويل المشتاقين الى ان بلغ الشطّ حينئذ تفرّد من اصفياته و فارق عنهم كانّ الروح فارق عن اجساد هؤلاء المخلصين و وصّاهم بالصبر و الاصطبار و امرهم بتقوى الله المقتدر العزيز المختار و مرّ عن الشطّ الى ان دخل روضة الرضوان و استقرّ فيها على العرش بسلطانه الابدع البديع تبارك الكرىم مبدع هذا الفضل العميم فلما استوى جمال القدم تجلّى باسمه القيوم على كلّ الاشياء ليثبت ما رقم من القلم الاعلى من لدى الله العلى الاعلى ثمّ تجلّى باسمه الغنى على الغيب و الشهود ثمّ باسمه الظاهر على ما هو المذكور و المستور و باسمه الاعظم على مظاهر القدم و سائر الامم و باسمه العليم على مطالع الاسماء طوبى لمن اقبل الى ما ظهر من الفضل الاعظم فى هذا اليوم العظيم فبا حبّذا هذا الاستواء الذى به استقرّت افئدة المقرّبين و استقرت قلوب العارفين و استضأت وجوه المقبلين و تزكّت نفوس المتوجّهين و قرّت عيون الملاء العالين و فتح لسان كلّ شىء من الغيب و الشهود بثناء الله الملك العزيز الجميل فبا حبّذا ذاك الشذا الذى منه تضرّع رائحة مسك المعانى بين العالمين و كان حين الاستواء حين قيام العباد لصلوة العصر لله العزيز الجميل و فى ذلك آيات للموقنين و بينات للمتفرّسين و اشارات للمتصّرين و توقّف فى الرضوان جمال الرحمن اثنى عشر يوماً و فى كلّ يوم و ليلة يطوفنّ حول سرادق العظمة و خبآء العصمة قبائل الملاء الاعلى و الملكة المقرّبون و ارواح المرسلين و يحفظنّ و يحرسنّ اهل الله من جنود الشياطين تبارك الله الذى اظهر هذا المقام العزيز المنيع و فى كلّ حين ينزل اهل غرفات الجنان بباريق من كوثر الظهور و اكواب من السلسيل الظهور و يسقون بها اهل خبآء المجد و فسطاط عزّ منير تبارك الله مظهر هذا الفضل الامنع المحيط فلما تمّ ميقات الجلوس و اتى حكم الركوب حينئذ قام جمال الرحمن و خرج عن الرضوان و ركب على خير حصان تبارك السبحان الذى ظهر بين الاكوان بسلطانه الذى استعلى على السموات و الارضين فلما خرج ضجّ الرضوان و اشجاره و اوراقه و اثماره و جداره و هوأته ثمّ ارضه و بناؤه و استبشر اهل البرارى و الصحارى ثمّ كئيبها و ترابها كذلك استوى جمال الكبرياء على رفرف البقاء بما كان ناظراً الى حكم القضاء الذى رقم من اصبع الله العلى الابهى على الورقة المباركة البيضاء و كذلك قصصنا لكم يوم الظهور و ما ورد فيه من الخروج بما اكتسبت ايدى يا جوج الذين كفروا و اشركوا بالله المقتدر العزيز الكرىم

* * *

محبوب روحانى حضرت ورقا عليه بهآء الله الأبهى ملاحظه فرمايند

١٥٢١

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

شهد الخادم بما شهد الله و اعترف بما اعترف به القلم الاعلى قبل خلق الاشياء انه لا اله الا هو قد ظهر و اظهر ما كان مكنوناً فى علمه و مسطوراً فى كتابه و مرموزاً فى لوحه و مخزوناً فى خزينة عصمته على شأن ما منعه شئون البشر و همزات الذين كفروا بمالك القدر قد قام بقيام تزعرعت منه اركان الأمراء و بنيان العلماء و نادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء انه لا اله الا هو العليم الذى باشارة من اصبعه ماج بحر العلم فى الامكان و مرّت نسمة الرحمن على البلدان طوبى لمن سمع و سرع و ويل لكلّ قاعد مرتاب و نعيماً لمن سمع و اجاب و ويل لكلّ مشرك كفّار و اصلى و اسلم و اكبر على اوليائه و اصفياته الذين ما

منعتهم سيوف الأعداء عن مالك الورى و ما خوفتهم جنود الظلم فى ايام ربهم مولى الأسماء اولئك عباد نطق كل كتاب بذكرهم و كل صحيفة بعزهم و علوهم و كل لوح بفضلهم و سموهم

سبحانك يا من باسمك تنور العالم و بذكرك فاح عرف البيان بين الأمم اسألك باسمك الذى جعلته قاصم شوكة المعتدين و ملجأ الموحدين و مأمّن الخائفين بأن تحفظ اوليائك من اشقياء عبادك و تنصرهم بنصرة ترتفع فى كل مدينة رايات اسمك و اعلام ذكرك اى رب ترى و تعلم ما ورد على الذين ما اخذتهم الغفلة فى سبيلك و ما رأتهم عين النوم مستريحاً على الفراش فى حبك داروا البلاد لاعلاء كلمتك و زاروا العباد لالقاء امرك الى ان طردوا و اخذوا و حبسوا لاسمك الذى به جرى فترات الحيوان و سرت نسيمات الوحي على من فى الامكان اى رب انت الذى شهد بعظمتك الممكنات و بقدرتك السن الكائنات زين اوليائك يا اله الأسماء و فاطر السماء بما يقرّبهم اليك فيكلّ الأحوال و يرزقهم كأس رضائك فى كل الأحيان أنك انت مالك الامكان و المهيمن على الأكوان

يا محبوب فؤادى لعمر الله قد سرّيتي ذكركم و ثنائكم و ما جرى من قلمكم و ما تفوّه به شفتاكم مرّة بعد مرّة كم من يوم قام الخادم و كان محاطاً بالأحزان بما ورد على حضرتك و اولياء الرحمن و بلغ اليه ما ارسلتموه الذى وجد منه كل ذى شم عرف خلوصكم و استقامتكم و عرف نصرتكم و وفائكم فى ايام فيها نذ العباد الوفاء ورائهم و نقضوا ميثاق الله بما اتبعوا اهوائهم فلما قرأت و عرفت اخذنى سكر كأس حبك على شأن فرّرت به الأحزان اذا قصدت المقام الأعلى و سماء السموات العاليات الى ان حضرت و عرضت تلقاء الوجه فلما تمّ توجه الى الخادم وجه القدم و قال جلّت عظمته و عزّ بيانه

انا الشاهد العليم

هذا يوم فيه ينادى ملكوت البيان فى قطب الامكان طوبى لمن نصر امر الله و قام على خدمة امره و شرب كأس الضراء فى سبيله و قدح البأساء فى حبه و سجن بما دعا الناس اليه و يسمع من امواج بحر المعانى نعيماً لمن تضرّع منه عرف الوفاء فى ناسوت الانشاء و فاز بالاستقامة الكبرى على امر به زلت ارجل ملكوت الأسماء الا من شاء الله رب العالمين يا ورقاء عليك بهائى و عنايتى قد حضر العبد الحاضر بكتابك و ما ارسلته اليه من قبل و من بعد انا وجدنا من كل كتاب و من كل كلمة و من كل حرف عرف محبتك و استقامتك و خلوصك و وفائك و عهدك فى امر الله العليم الحكيم نشهد أنك شمّرت الدليل لخدمة الله و نطقت بثنائه و بلغت امره و خرقت باسمه حجبات الذين منعوا عن مالك القدر بالحجاب الأكبر الذى سمى بالعالم نسأل الله بأن ينصرک و يعينک و يحفظک انه على كل شىء قدير انا ذكرناك فى كل يوم و فى كل ليل و ذكرنا ما ورد عليك فى هذا الأمر الذى اذ ظهر نادى الأشياء الملك لله العليم الخبير طوبى لمن اقبل اليك و احبك و سمع ذكرك فى هذا الأمر البديع قل يا ملا البيان و يا اهل الامكان اياكم ان تنكروا ما عبدتموه فى القرون و الأعصار و فى الليالى و الأيام ان انصفوا بالله ثم انظروا هذا البناء الأعظم و استمعوا ما يذكركم به هذا النبأ العظيم قل انه هو الذى بشر به التوراة و اخبر به الروح و نزل ذكره فى الفرقان من لدن منزل قديم اتقوا الله و لا تكفروا بآيات ربكم الرحمن و لا تعترضوا عليه انه يدعوكم الى الأفق الأعلى يشهد بذلك كل عارف بصير

انا نذكر فى هذا الليل اوليائى هناك و نبشّره بعنايتى و رحمتى و فضلى الذى سبق من فى السموات و الأرضين و نذكر العين و الباء الذى يشهد له الله باقباله و توجهه و ذكره و ثنائه و انفاقه فى هذا السبيل المستقيم ذكره و بشّره لعمرى انه فاز بذكر لا تعادله الأذكار و بكلمة لا ينقطع عرفه بدوام اسماء ربك السامع المجيب انا سمعنا ما ذكرته فى حقه و ذكره الأمين من قبل و ما عمل فى سبيل الله العلى العظيم كبر من قبلى عليه و على وجوه اوليائى و بشّره بعنايتى و ذكرهم بما انزلناه لك فى هذا اللوح المبين لعل يأخذهم جذب بيان الرحمن على شأن لا تضعفهم قوّة الأقوياء و لا تخوفهم جنود الظالمين

سوف يأخذهم الله كما اخذ قوماً قبلهم انه هو المقتدر القدير بهاء المشرق من افق سماء رحمتي عليك و عليهم و على كل ثابت مستقيم انتهى اين لآلى بحر بيان را ذیلی اوسع از ارض و سماء باید تا جمع نماید الله اكبر من يقدر ان يحصيها و من يستطيع ان يسبح في غمرات هذا البحر الأعظم بحر چه لآلى چه اين الفاظی است که خادم تفوه نموده و مينمايد في الحقيقه باید بدوام ملك و ملكوت باستغفار پردازد از آنچه گفته و ميگويد لكن حمد مقصود عالم و مالك امم را که اشراقات انوار آفتاب عنايتش نسبت بآنمحبوب روحاني واضح و لائح و مشهود است اميد چنانکه افنده و قلوب را باسم مالك وجود بحکمت و بيان مشتعل نمايند اشتعالیکه من على الأرض خود را از اطفاء آن عاجز مشاهده کنند آيا چه شده و چه سکری عالم را اخذ نموده بلی سکر نفس و هوی آذان را از استماع منع نموده و ابصار را از مشاهده مع ذلك اين خادم بحبل کرم متمسک و بذيل عنايت متشبث و مسئلت مينمايد عباد خود را از امواج بحر معاني محروم نفرمايد انه على كلشيء قدير

چندی قبل نامه های مخدوم مکرم جناب امين حاجی ميرزا ابوالحسن عليه بهاء الله رسيد و در دو نامه ذکر آنحضرت و جناب حبيب روحاني ع ب عليه بهاء الله را بتفصيل نموده بودند و بسيار مسرور و راضی بودند از حق جل جلاله سائل و آمل که ايشانرا مؤيد فرمايد بر آنچه سزاوار است و عطا فرمايد آنچه را که لايق کرم و رحمت اوست

و اينکه مرقوم داشته بودند در باره اسبابیکه سبب ترويج امر و نشر آيات و احکام الهی شود اينفقره تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارک و تعالی امروز بر هر نفسی خدمت امر الله لازم امورات ارض را حق جل جلاله باسباب معلق فرموده حقوق الهی را هر نفسی باید ادا نمايد و ثلث حقوق ارض طاء و اطراف آن باید بمصالح تبليغ و انتشار امر و اثبات آن صرف شود و باید جميع بکمال اتحاد در نصرت امر مشغول باشند و بقدر مقدور در اعلاء کلمه جهد نمايند حق جدال و نزاع را منع فرموده اينست فضل اعظم و عنايت کبری انتهى در جميع اعصار نفوس مطمئنه مستقيمه حسب الأمر بجان و مال نصرت امر مينمودند حال بمال وحده معلق است از حق خادم سائل و آمل است که کل را موفق دارد بر آنچه که مصلحت امر است انه هو المؤيد الكريم

اشيائیکه ارسال شده بود رسيد ولکن هنگامیکه عکسين بحضور مبارک فائز ملاحظه فرمودند و بعد متبسمًا باينکلمه عليا ناطق يا عبد حاضر در اين حين بشرف حضور فائزند و اجر لقا از قلم اراده ثبت شد هنيئاً لهما و مريئاً لهما انتهى گز هم رسيد و بحضور فائز و هر نفسی بين يدي حاضر چه در آنحين و چه بعد باو عنايت شد نحمد الله على ذلك وقتی از اوقات اينعبد با عريضه حبيب روحاني جناب ع ب عليه بهاء الله و عنايته بحضور فائز و بعد از اذن عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة في الجواب قوله جل جلاله

هو القريب المجيب

قد سمع المظلوم ندائك و اجابك بما فاحت به رائحة عناية ربك المشفق الكريم هذا يوم فيه ينادى ام الكتاب و يقول طوبى لنفس فازت بما كان مكنوناً في العلم و مذکوراً في كتب الله رب العالمين و ام البيان ينادى و يقول يا ملاء الأرض تالله قد خرقت الأحجاب و اتى المقصود و ينطق ظاهراً امام العالم قد اتى الوعد و هذا هو الموعود الذى ينطق انه لا اله الا انا الفرد الخبير و ام الألواح يصيح و يقول قد فتح باب اللقاء على من فى الأرض و السماء طوبى لمن تقرب و فاز انه من المقربين فى كتاب مبين و الصحيفه الحمراء بين ملاء الانشاء تنادى و تقول طوبى لمن فاز بأيام الله و عمل بما كان مذکوراً فى كتابه العزيز يا ايها المتوجه الى الوجه ان افرح بذكري اياك انا قبلنا ما عملته فى سبيله و انزلنا لك من قبل و فى هذا الحين ما لا تعادله الأشياء ان ربك لهو الذاکر العليم نشهد انك سمعت نداء الرحمن و اقبلت اليه و تمسكت بحبله المتين کم من عبد سمع و سرع ثم اعرض عن الله و کم من عبد فاز بالاستقامة الكبرى على شأن بقيامه ارتعدت فرائض المشركين ان اقرء ما انزلناه لك

بربوات اهل ملکوتی کذلک یأمرک من عنده کتاب مبین انا نوصیک بالحکمہ لئلا یرتفع ضوضاء کلّ فاجر بعید ان احمد اللّٰه بما فاز عملک بالقبول و ندائک بالاصغاء و کتابک بالحضور فی سجنی العظیم البهّاء المشرق من افق سمآء فضلی علیک و علی من معک من اهلک و علی الذین شهدوا بما شهد اللّٰه انه لا اله الاّ انا الفرد الواحد العلیم الحکیم انتھی لسان عظمت در باره ایشان نطق فرمود بآنچه که فنا او را اخذ نماید و در هر یوم ثمراتش ظاهر و هویدا شود این سنه کل را امر بستر فرمودند لئلا یرتفع الضوضاء بین الوری اینعبد فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام میرساند و عرض مینماید هنیئاً له چه که بعنایات مخصوصه حقّ جلّ جلاله فائز شدند آنچه نازل شهادت میدهد بر آنچه عرض شد و یک لوح امع اقدس هم علیحده ارسال گشت انشاء اللّٰه بآن فائز شوند و از بحور عنایتش قسمت برند سبحان اللّٰه این خادم متحیر است این ناس غافل بچه دل بسته‌اند و بچه مشغولند آیا فنای عالم را منکرند و یا از تغییر و اختلاف بیخبر بجای یقین ظنون اخذ نموده‌اند و مقام ایقان اوهام عنقریب کل بعدم راجع و یقی للمقرّین ما انزله اللّٰه فی الکتاب حسب الأمر باید بحکمت ناظر باشند و بآن عامل چه که از قلم اعلی در الواح عدیده اینفقره نازل عمل بآن بر کل فرض است انه یحفظ من یشاء و ینصر من یرید و هو العزیز الحمید این بسی واضح و مبرهنست که حافظ حقّ جلّ جلاله است ولکن عمل بآنچه هم که امر فرموده لازم و واجب چه که ناس کل در یکمقام مشاهده نمیشوند لذا باید اولیا مراعات نمایند و ایشانرا متذکر دارند

اینکه مرقوم داشتند چند نفسی از ارض س و ی بجهت زراعت بمصلحت حبیب مکرم جناب امین علیه بهاء اللّٰه باین ارض متوجّهند اینفقره را جناب امین عرض نمودند فرمودند امر سجن معلوم نیست چه که از قبل و بعد اضطراب سرتی آن ذکر شده لذا در همان ارض ساکن باشند اقرب بتقوی است انتھی امروز زراعت اولیّه کلیّه الهیه القاء کلمه مبارکه بوده و هست از حقّ میطلبیم ایشان و سایرین را مؤید فرماید بر خدمت امر

اینکه ذکر محبوبی جناب حاجی میرزا حیدر علی و محبوبی جناب ابن اصدق و محبوبی جناب آقا میرزا اسد اللّٰه علیهم بهاء اللّٰه را فرمودند این ایام نامه‌های ایشان با اسم این خادم فانی رسید لله الحمد هر حرفی از آن ناطق بود بشنای حقّ و گواهی میداد باقبال و توجه و خشوع و خشوع ایشان لله ربنا و رب من فی السموات و الارضین از حضرت اسم اللّٰه جمال علیه منکّل بهاء ابهه هم دستخط رسید و ذکر آنمحبوب فؤاد را فرموده بودند مقصودشان آنکه آنمحبوب بآنجهت توجه نمایند بعد از عرض در ساحت اقدس فرمودند بسیار خوبست ولکن باید مقتضیات حکمت ملاحظه شود چه که بعد از مقدمه ارض طاء در هر ارضی فی الجمله حرکتی ظاهر و فرمودند از حقّ میطلبیم اسم جمال را مؤید فرماید بر حکمت انتھی در باره حبیب فؤاد جناب الف و حاء علیه بهاء اللّٰه الأبهی و بستگان و دوستان آن ارض علیهم بهاء اللّٰه مرقوم داشتند مراتب در ساحت امع اقدس اعلی عرض شد هذا ما نزل لهم من لدی اللّٰه رب العالمین قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

هو اللّٰه تعالی شأنه العزّة و العظمة و البیان

یا اهل المیم یدکرکم مولیکم القدیم بما یقرّبکم الیه انه لهو الفرد الواحد العلیم الخبیر فی اللیالی ذکرکم القلم الأعلی و فی الایام یتحرک علی اسمائکم ان ربکم الرحمن لهو المشفق الکریم قد جرى فیکلّ الأحیان من قلم الرحمن فرات الحکمة و البیان طوبی للشاربین یا اولیائی هناک ان استمعوا نداء المظلوم اذ احاطته الأحران من الذین کفروا لیوم الدین لعمر اللّٰه اگر باصغاء حقیقی فائز شوید یعنی ندای حقّ را بسمع حقیقت بشنوید مشتعل گردید بشأنیکه اهل عالم قادر بر اطفاء آن نباشند امروز آفتاب ندا مینماید و امواج بحر ناس را بافق اعلی دعوت میکند حقیف سدره از جهتی مرتفع و کوثر بیان رحمن از جهت اخری گمگشته نفسیکه از بحر آگاهی نیشامیدند و از اصغاء ندای الهی محرومند باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمائید بشأنیکه معتدین و ملحدین و خادعین شما را از افق اعلی منع ننمایند امروز سموات ظهور بانجم بیان مزین و افق عالم

باشراقات انوار وجه منور جهد نمائید تا فائز شوید بآنچه که سزاوار ایام الله است حضرت کلیم کل را باین یوم بشارت داده و حضرت روح وعده فرموده خاتم انبیا روح ما سواه فداه در حصن متین فرقان بشارت یوم یقوم الناس لرب العالمین مأمور قدر وقت را بدانید لعمر الله از اکسیر احمر مرغوبتر و محبوبتر است چه که اکسیر از قرار مذکور لونی را بلونی و یا جسدی را بجسد دیگر تبدیل نماید ولكن این وقت و این حین که در فرقان بساعت تعبیر شده و بقیامت مذکور عالم را جان بخشد و روح حیوان عطا نماید یا حزب الله بما ینبغی قیام نمائید و بآنچه لایق است عامل شوید از سطوت امرا و قوت اقویا و شوکه علما محزون مباشید قسم بآفتاب افق بیان که در این حین ناطق است عنقریب کل بذلت و حسرت تمام بمقامیکه از نتیجه اعمالشان معین شده راجع گردند لله الحمد شما فائز شدید بآنچه که کل از او محجوبند نوشیدید آنچه را که جمیع از آن محروم مشاهده میشوند الا من شاء الله بعضد یقین کتاب مبین را اخذ نمائید هذا ما ینفعکم فیکلّ عالم من عوالم ربکم العلیم الحکیم انا سترنا ذکر من احببنا و فاز بالواحي حکمة من عندنا و سترنا من لدنا و انا السّائر الحکیم

یا اهل السّین و الیاء یذکرکم المظلوم من شطر السّجن و یشترکم بعنایة الله ربّ العالمین قد حضر لدى المظلوم کتاب من الّذی قام علی خدمة امری و طاف حولی و طار فی هوائی و کان فیہ ذکرکم ذکرناکم بهذا الذّکر البدیع ایّاکم ان یمنعکم شیء من الاشیاء عن الله مالک الاسماء ان احمدا الله بما خلقکم و رزقکم و ایدکم علی اصغاء ندائه الأهلی اذ ارتفع بین الأرض و السّماء ان ربکم الرّحمن لهو الغفور الرّحیم لا تحزنوا من شبهات اهل البیان و اشارات علماء الأرض الّذین نقضوا میثاق الله ربّ العرش العظیم طوبی از برای نفوسیکه الیوم بکلّهم بذکر و ثنا قیام نمایند ولكن بحکمت باید رفتار نمود چه که ناس غافل جاهل بمظاهر ظنون و اوهام متمسکند از ریحی مخنوم بیخبر و از کوثر بیان بی بهره مشاهده میشوند اولیای آن ارض باید با کمال اتّحاد و اتّفاق بذکر و ثنای حقّ مشغول گردند و بجنود اخلاق خلّاق را نصرت نمایند لعمر الله اگر آگاه شوید بآنچه از قلم اعلی مقدر گشته جمیع به لک الحمد یا اله العالمین ناطق گردید و از آنچه وارد شده و یا بشود محزون نشوید الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر البهّاء علیکم و علی من معکم و علی الّذین آمنوا بالله العزیز الحمید انتهى یکفقره فی الحقیقه سبب و علّت اسف کبیر شده و آن اینکه در هر محل که یکنفر از اصحاب گرفته شد اول کتب و الواح بدست آمد و بعد صاحب بیت سبحان الله آیا الواح و کتب محلّش امام بیوت احبّاست و یا بر محلّهائیکه مقابل وجوه و عیون واقع است در مقدمه ارض طاء کتب و الواح بسیار بدست ظالمین افتاد صدهزار افسوس چه که آنها حفظ ننمایند و شاید که کل را محو میکنند حزب الله باید در حفظ آیات الهی کمال جهد را مبذول دارند تا از عیون خائنه و ایادی سارقه محفوظ ماند اینعبد بیعضی از دوستان اظهار نموده انشاء الله مؤید شوند از جمله نوشتجات محبوبی جناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله الأبھی جمیع در دست اعدا افتاد باری اکثری را مع نوشتجات بیاب حکومت بردند از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آنچه در دست ظالمین افتاده حفظ فرماید انه هو الحافظ الحکیم

ذکر جناب حاجی محمد طاهر علیه بهاء الله را مرقوم داشتند اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل له مرّة اخرى من لدی الله مالک الوری قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو المشفق الکریم

یا محمد قبل طاهر یذکرک المظلوم اذ احاطته الأحران من مطالع الظّنون و الأوهام الّذین یدعون العلم من دون بیّنة و برهان هم الّذین کانوا ان یرتقوا علی المنابر لذكر الله مالک الایجاد فلما انتهت الأذکار بذكر الحجّة قاموا و قالوا عجلّ الله فرجه و لما خرقت الأحجاب و انشقّ الغمام قاموا علی الاعراض الی ان افتوا علیه بظلم ناحت به الأشجار فی الجبال قد افتوا علی الّذی ذکروه فی اللّیالی و الاّیام تالله بظلمهم بکت عیون الفردوس الأعلی و الجنّة العلیا یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب طوبی لک

بما نبذتهم ورائك و اقبلت الى الله بالروح و الریحان قد سمعنا ندائك و ما انشأته فى ذكر هذا المظلوم الذى طرد و نفى الى البلاد لعمر الله ندعو من على الأرض كما دعوناهم من قبل و نذكر ما ذكرناه امام الوجوه لا تمنعنا قوّة الأقویاء و لا ضواء العلماء و لا زماجیر الرجال لا تضعفنا جنود العالم يشهد بذلك مالک القدم الذى ينطق انه لا اله الا انا العزيز الوهاب انا نسأل الله بأن يؤيدك على حفظ ما قدر لك انه لهو المؤید الفضال طوبى لسان نطق بذكرى و لوجه توجّه الى وجهى و لأذن فازت باصغاء ندائى و ليد تمسكت بحبل الله ربّ الأرباب البهآء اللآئح من افق اللّوح عليك و على الذين نبذوا ما عند الناس مقبلين الى الله العزيز الوهاب انتهى لله الحمد و المنة فائز شدند بآنچه كه مثل و شبه نداشته و ندارد عنایت حقّ جلّ جلاله از نفعات آیاتش واضح و مبرهنست انشاءالله موفق شوند بر ذكر و ثنا و استقامت كبرى در جميع احوال اين خادم خدمت ایشان اظهار فنا و نیستى و ذكر و تكبير مينمايد و ميرساند

اینکه در باره حجاب مرقوم داشتید اگرچه بعضی از احکام از قلم اعلى جارى ولكن امر بستر شده و از كل مستور است ولكن نظر بحکمت آنچه مشاهده شد در اكثر امور حکم قبل جارى تا فصل اكبر واقع نشود و سبب بعد و اجتناب ناس نگرود شاید باصغاء كلمه فائز شوند و به ما اراده الله عامل گردند

در باره اكسير مرقوم فرموده بودند مكرّر اینكلمه عليا از لسان مالک اسماء شنیده شد قوله جلّ بيانه و عزّ برهانه يا عبد حاضر آنچه در باره اكسير از سماء مشييت الهى نازل نظر بسؤال عباد بوده مكرّر سؤال نموده اند تا آنكه نازل شد آنچه نازل شد و الا قلم اعلى تعرض نمينمود و اقبال بذكر اين امور نداشته و ندارد انبيا ذكر فرموده اند و همچنين حكما در وجود و عدم اين صنع گفتگوهاى لاتحصى بميان آمده بعضى گفته اند اجساد غيرذهب بواسطه امراض از بلوغ باينمقام ممنوعند و قوت و اعتدال اكسير رفع مينمايد و بلون و كينونت اصلى ظاهر ميشوند و برخى اينفقره را محال دانسته اند چنانچه گفته اند اين فلزات هر يك از اجزاء مختلفه تركيب شده اكسير عاجز است از تصرف در اشياء مختلفه متناقضه جمهورى از حكما قلب ماهيت را محال دانسته اند كتب قوم مشحونست باين اذكار و اعتراضات و اختلافات حكما از فلاسفه و غيرهم ولكن اگر صاحب فؤاد و بصر در بياناتيکه از قلم اعلى جارى شده تفكر نمايد امر وجود و عدم بر او ظاهر و هويدا و آشكار شود انتهى مكرّر اينعبد عرايض دوستان الهى را كه از اين امر سؤال نموده اند عرض نموده و بعضى در سؤال بكمال اصرار ظاهر لذا جارى شد از قلم اعلى آنچه موجود است وقتى اینكلمه عليا استماع شد فرمودند يا عبد حاضر اگر جواب نازل نشود بيم آنست بر عدم علم الهى حمل نمايند انتهى و بهر نفسى جواب نازل حکم منع در او بوده الا يك يا دو حکم منع بر اشتغال باينعمل مكرّر نازل حکمت قبل بالمره با حکمت حال مختلف شده در عناصر و در سيّارات و همچنين در حرکات و ارواح و اجساد اختلافات كلييه ظاهر چه در تأثيرات و چه در اعداد و البته در سنين بعد هم ظاهر شود آنچه حال از عيون مستور است و اينظهور اعظم سبب و علت است از برای فتح ابواب علوم و حکم احدى علوم و جنود حقّ را تا حين بتمامه احصا نموده چه بسيار از شمس ظاهره كه دیده نشده و چه بسيار از اقمار كه از ابصار مستور است اگر جميع عالم جمع شوند و بخواهند احصای خلق يکى از انجم ثوابت و سيّارات حول او را نمايند البته خود را عاجز مشاهده کنند و بكلمه مبارکه لا يعلم جنود ربك الا هو ناطق گردند

بشارت آنکه يوم قبل جمال قدم از قصر بهجى به قصر مزرعه توجّه فرمودند مع جمعى و چون بمضجع حضرت والد عليه من کلّ بهآء ابهاه رسيدند توقف فرمودند و نازل شد از برای ایشان آنچه كه عرفش باقى و ذكرش باقى و لفظ و معنیش باقى هنيئاً لحضرتّه و مريئاً لحضرتّه در ذهاب و اياب باين فضل اعظم كه چشم عالم مثل آن ندیده فائزند اينمقام فوق اذكار است

اینکه در باره مکاشفات یوحنا علیه بهاء الله الأبهی مرقوم داشتند صحیح است ایشان بکمال تصریح ذکر فرموده‌اند چنانچه میفرماید مدینه جدیده از آسمان نازل یعنی اورشلیم جدیده در اورشلیم نازل میشود چنانچه نازل شد باری اشارات بسیار است ولكن فرصت مساعد نه آنچه آنمحبوب مرقوم داشتند صحیح ولكن القوم هم لا یفقهون

اینکه ذکر در منظم و روایات مذکوره در آنرا فرمودند مطابق است و موافق ولكن ناس مخالف و منافق در این ارض هم بعضی اشارات واضح و براهین لائح و احادیث محکمه در کتب یافته‌اند که کل مدلل بر ظهور اسم مکنون و سر مخزون و کلمه جامعه تامه بوده و هست مع ذلک احدی آگاه نه جماعت پروساینها مع اعتراف باینکه باین ارض توجه نموده‌ایم تا بظهور فائز شویم چه که در کتب ما مذکور است که ظهور نزدیک است و یا گذشته است مع ذلک ملتفت نیستند عالم را سکر غفلت گرفته بومی از ایام اینکلمه از فم مشیت مالک انام استماع شد یا عبد حاضر امروز شمس گواهی میدهد بحر صبحه میزند ارض اخبار میدهد سکر هوی ناس را بشانی اخذ نموده که از خود و غیر غافلند تا چه رسد باینمقام و عرفان مقامیکه منتهی امل مقررین و موحدین و مخلصین بوده انتهی

و اینکه در باره حضرت شیخ و حضرت سید علیهما من کل بهاء ابهه مرقوم داشتند که در نزد بعضی از احباب در مراتب و مقامات ایشان صحبتها میشود که ظهور احمدی مقام سماوی محمدی است و رتبه رسالت بایشان معروض شد و قبول نمودند آیا این اقوال مأخذی دارد یا از اوهام افهام است البته از اوهام افهام بوده و هست اینفقره حینیکه تلقاء وجه عرض شد جمال قدم مدتی در بیان توقف فرمودند و بعد فرمودند بکمال تأسف میگویم اولیای الهی نباید تکلم نمایند بآنچه که از انصاف بعید است فخر احمد در آنست که بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل امانت گشت اینمقام بسیار عظیم است یکفیه ورب العالمین جمیع بروزات و ظهورات و ولایت و اوتاد و اقطاب و نقبا و نجبا و آنچه ذکر شده از مقامات حمیده نزد عباد بکلمه آنحضرت ظاهر شده و بمقامات عالیه فائز گشته‌اند بعضی از عرفا هم گفته‌اند آنچه را که شایسته نبوده بعضی باطن درست کرده‌اند و خود را از اهل آن دانسته‌اند لعمر الله در ساحت حق از بعوضه پستترند عارف بی انصافی گفته مقام نبوت مقام نبأ است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق آنست ثانی را مقام اولیا و اول را مقام انبیا دانسته این بی بصر بی حقیقت اینقدر ادراک نموده که نبأ انبیا بعد از مکاشفه و مشاهده بوده بلکه ایشان نفس مشاهده و مکاشفه و حقیقت آن بوده‌اند بهم ظهر کل امر حکیم و کل سر عظیم معدن نبوت و ولایت انبیا بوده‌اند و بکلمه انبیا اولیا در ارض ظاهر باری اکثری از عباد بهوی نطق نموده و مینمایند انتهی بکرات اینکلمات عالیات از منزل آیات استماع شده فرمودند هر یوم ملحدی ظاهر و نهی از بحر شریعت محمدی برده تا بالأخره بحر ضعیف مشاهده شد چنانچه الیوم دیده میشود امر واحد و سیل واحد و اتفاق و اتحاد هم در کتب و زیر و صحف الهی ممدوح مع ذلک این اختلافات که مشاهده میشود کل از معتدین و ملحدین بوده و هست هر نفسی بخواهد عدد شعبه‌های طریقت را که الیوم مابین ناس مذکور و مشهور است احصا نماید باید مدتی اوقات صرف کند یسأل الخادم ربه بأن یزین الکلب بحل الانصاف و کوثر العدل و یرزقهم كأس التقوی انه لمولی الوری و المقتدر علی ما یشاء حسب الأمر آنمحبوب ناس را متذکرند شاید این اوهامات محو شود نفوس جاهله غافله ناس را مبتلا نموده‌اند بکمال روح و ریحان و حکمت القا نمایند آنچه را که سزاوار است و مقام حضرت شیخ و مرفوع سید علیهما بهاء الله و عنایاته بسیار عظیمست وقتی از اوقات اینکلمه مبارکه از معدن حکمت الهی ظاهر فرمودند یا عبد حاضر حضرت احمد و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع و باخبر نظر بجذب قلوب بعضی بیانات فرموده‌اند و مقصود تقرّب ناس بوده که شاید بکلمه حق فائز شوند چنانچه فائز شدند نفوسیکه اول بشریعه الهی وارد گشتند آنحزب بوده و اینفقره گواهد است بر آگاهی و علم و حکمت و سیل مستقیمیکه بان متمسک بوده‌اند هنیئاً لهم انتهی در اواخر مکرر حضرت سید علیه من کل بهاء ابهه میفرمودند آیا

نمیخواهید من بروم و حقّ ظاهر شود اصل مقصود اینکلمه بوده ولكن نظر بمقتضیات حکمت ظاهر شد از ایشان آنچه ظاهر شد

و اینکه از مظاهر امر سؤال نمودند ایشان در بطن امّ دارای مقامات بوده و هستند و بمقتضیات اوقات و اسباب ظاهر

شده

اینکه از آیه مبارکه منزله در کتاب اقدس سؤال شده قوله تبارک و تعالی من يدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة الى اخر بيان الله اينفقره عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة يا ايها الناظر الى الوجه والطائف حول الأمر آنچه عرفانش بر کل لازم بود در این آیه مبارکه نازل و بر کل فرض است اقرار بان و تمسک بان اکثری از جهال غافلند و در سبیل اوهام سالک و ناس هم اکثری بيخبر لذا این آیه مبارکه محض فضل نازل تا متابعت هر ناعقی نمایند و سبب تضييع امر الله نشوند انتهى في الحقيقه این آیه مبارکه عنایتی است بزرگ از برای کل چه که آنمحبوب میدانند هر روز از شطری نعیقی ظاهر و همچنین اعمالیکه سبب و علت تضييع امر الله بوده گمانشان آنکه امر الله بمثابة لعب اطفال است هر یوم بلعبی مشغول و بکلمهائی ناطق قد خسر الذين نطقوا بما لا اذن الله لهم و عملوا ما بکت به عين العدل و الانصاف باید آنمحبوب ناس را متذکر دارند

و اینکه از آیه مبارکه اخری سؤال نمودند قوله تبارک و تعالی قل هذا لهو العلم المکنون الذي لن يتغير مقصود این بیان از باقی آیه مستفاد میشود قوله تعالی لأنه بدء بالطاء المدلّة على الاسم المخزون الظاهر الممتنع المنيع و عدد تقسيم با عدد جامع کسور تسعه مطابق و موافق است امروز عالم غیب و شهاده طائف طاء مدله است لعمر مقصودنا و مقصودکم و مقصود من في السموات و الأرض مخزونست در این سلطان حروف یعنی طاء آنچه که اقلام عالم از ذکرش عاجز و قاصر است

اینکه در باره جناب آقا علی علیه بهاء الله مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله تبارک و تعالی یا علی بعنایت حقّ فائز شدی بآنچه که مقصود از خلقت بوده اینمقام را بنام دوست یکتا حفظ نما ملحدین و معتدین در صدد بوده و هستند کن ثابتاً علی الأمر و ناظراً الى الأفق الأعلى و ناطقاً بثنائی الجمیل در امور مشورت نما و بعد عامل شو متوکلاً علی الله المهیمن القیوم انه معک و یعینک و هو العزیز الودود انتهى

و اینکه مکرر ذکر حبیب فؤاد جناب ع ب علیه بهاء الله و عنایته را فرمودند هرگز از نظر فانی نرفته و نمیروند الحمد لله بعنایت حقّ فائزند آنچه باین بنده مرقوم داشتند و همچنین عریضهائی که بساحت اقدس ارسال نمودند کل امام وجه عرض شد و بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله و عمّ نواله لازال بعنایت حقّ فائز بوده و هستند مطالب ایشان بسمع قبول اصغا شد آنچه در کتب الهی در ذکر این ایام نازل بان رسیدند هذا فضل لا یعادله فضل از حقّ میطلبیم مقدر فرماید از برای ایشان آنچه که سبب فوز و رستگاری ابدیست و ایشانرا محروم نفرماید از آنچه سزاوار است اذن لقا دادیم و اجر لقا نوشتیم یا عین و باء شکر کن مقصود عالمیانرا که ترا بر اقبال و معرفت و مودت و محبت و خدمت امرش مؤید فرمود له الحمد و المنّة ترا مزین فرمود بطرازیکه ذکرش از عالم محو نشود و مقدر فرمود آنچه را که از برای مقررین مقدر فرموده نشهد آنک فزت برضائی و شربت رحیق العرفان من ید عطائی ان احمد الله بهذا الفضل المبین انتهى فقره بفقره مطالب ایشان عرض شد و جواب عنایت فرمودند و در هر فقره شمس عنایت و فضل از افق اراده مشرق و لائح آنچه در باره آنمحبوب معمول داشتهاند کل لدی العرش مذکور و بطراز قبول فائز این خادم از حقّ سائل ایشانرا در جمیع احوال موفق فرماید حسب الأمر باید بحکمت ناظر باشند و باو متمسک خلعت و دائره هم انشاءالله میرسد

اینکه ذکر مرحوم مرفوع جناب میرزا ع ب علیه بهاء الله و عنایته را مرقوم داشتند آنچه آنمحبوب ذکر فرمودند صحیح بوده و هست قد نزل له من القلم الأعلى ما لا یعادله شیء من الأشياء اینفقره هم در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد قوله

بسمی الذاکر العلیم

ان یا قلمی الأعلى ان اذکر من صعد الی الأفق الأبهی و شرب رحیق الوحی من کأس عطاء ربّه مالک الأسماء و قل البهآء المشرق من افق سمآء رحمة ربک مالک الایجاد علیک یا من اقبلت الی الوجه اذ ارتعدت فرائص العباد اشهد انک سمعت الندآء اذ ارتفع بین الأرض و السمآء و اجبت مولاک اذ اخذت الزلازل قبائل الأرض و كانت القلوب مضطربة من خشية الله ربّ الأرباب طوبی لأذنک بما سمعت و لعینک بما رأت و لقلبک بما اقبل و لوجهک بما توجه الی قبلة الآفاق انت الّذی ما منعتک مفتریات العلماء و لا شوکة الأقویآء تمسکت بحبل الأمر و تشبّبت بذیل عناية ربک فی يوم فيه نفخ فی الصور و وضع المیزان و ظهر الصّراط و برز ما کان فی قلوب الّذین نقضوا میثاق الله و عهده و اعرضوا الی ان افتوا علیه طوبی لک یا عبدالله و للّذین اقبلوا الیک و زاروا قبرک بما نطق به قلمی الأعلى فی هذا السّجن الّذی سمّی بالأسماء الحسنی و طوبی لمن ذکر آیامک و ذکر ما نزل لک من لدی الله موجدک و خالقک و رازقک و معینک و مؤیدک و محییک و ممیتک البهآء علیک و التور علیک و السّلام علیک من لدی الله معبودک و محبوبک و مقصودک و مقصود من فی السّموات و الأرضین انتهی

از قبل هم مخصوص ایشان نازل شد آنچه که در حدیقه کتب الهی مخلّد است هنیئاً له و آنچه در این حین نازلشده شاهد و گواهدست لله الحمد رحمت الهی احاطه اش نمود و عنایتش دستش گرفت ثمّ هنیئاً له از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که جناب ابن ایشانرا مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است اینعبد خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و همچنین خدمت جناب آقا میرزا محمود علیه بهآء الله و عنایت و سایر اولیا و دوستان علیهم بهآء الله از حقّ جلّ جلاله میطلبم کل را از کوثر عالم معانی سرمست فرماید بشأنیکه غیر دوست نبیند و غیر دوست نجویند

جناب مسجون رش علیه بهآء الله که بآن ارض تشریف آوردند لازال امام عیون بوده و هستند مکرّر ذکرشان در ساحت اقدس از لسان عظمت استماع شد انشاءالله مؤید باشند بر آنچه سزاوار است ذکر قرر عیون و نتایج فؤاد جناب عزیزالله و روح الله فرموده بودند ذکرشان در ساحت اقدس اعلی عرض شد تلاوت فرمودند آنچه را که مظهر و مبین و مدلّ و مشعر بر فضل و عنایت و رحمت بوده و خواهد بود و دو لوح اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند ذکر اولیا و آقایان آن ارض را فرموده بودند هر یک بعنایت حقّ تعالی شانه فائز ذکر کل مذکور و از قلم امر مسطور عنایت حقّ بمقامیست که ذکر و وصف از اظهار قاصر است مخصوص جمعی الواح نازل و مخصوص جمعی دیگر در یک لوح نازل و این بحفظ اقریست باید سواد اخذ شود و بصاحبانش داده شود و آنچه این کرّه ارسال شد بیش از آن جایز نه و از بعد الأمر بید الله یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید السّلام و البهآء و التکبیر علی حضرتکم و علی من معکم و علی الّذین فازوا بما لا فاز به احد قبلهم و علی کلّ صبار شکور و الحمد لله المقتر العطوف الغفور

خادم

فی ۱۱ صفر سنة ۱۳۰۲

دستخطّ دیگر آنمحبوب مورّخه ۲۶ ذی الحجّة حین بستن پوسته رسید الحمد لله چشم روشن مخصوص جناب آقا میرزا محمّد علیه بهآء الله که مرقوم داشتند یک لوح اقدس ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند

و اینکه در باره اختلافات بعضی مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس عرض شد قال جلّ جلاله از امثال این امور و اعمال شنیعه محزون نباشند زود است که کل راجع شوند و بر خسران خود آگاه گردند استقامت آنجناب از برای انتباه آن نفوس کافیهست سوف یعترفون بنصحک و یرجعون الیک همان نفوس که حال مدح آن اعمال مینمایند بسیئاتش اقرار خواهند نمود طوبی لک و ویل لمن غفل ان ربک لهو المبین العلیم و هو الذاکر التّاصح التّاطق المشفق الکریم انتهى

عرض فانی آنکه آنچه از نزد آنمحبوب در اظهار خلوص و خضوع و خشوع خدمت حضرت غصنین اعظمین مبارکین روحی و ذاتی و کینونتی لثراب قدمهما الفداء رسیده اینبعد معروض داشته اظهار عنایت لاتحصی نمودند و ذکر ایام لقا را فرمودند و تکبیر و ثنا و بها فرستادند فرمودند انشاءالله قائم باشند بر نصرت امر الهی چنانچه بوده اند هر وقت ذکر میرسد اینفانی عرض مینماید و اظهار عنایت لازال از ایشان ظاهر و همچنین غصنین اطهرین انورین آخرین روحی لقدمهما الفداء و اهل سرادق عصمت و عظمت کل تکبیر میرسانند و ذکر مینمایند البهآء کلّ البهآء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

مش

حضرت محبوب فؤاد ابن اسم الله الاصدق علیهما بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

شهد الله انه لا اله الا هو قد اظهر امره بين العباد بسلطان ما منعه الاعراض و الاغماض و بقوة ما اضعفه من في البلاد قد نطق امام الوجوه قد اتى الوعد و الموعد هو هذا قد ظهر بامر لا يقوم معه من في السموات و الارض و ما اراد الا حفظ خلقه و تقرّبهم الى ساحة عزّه طوبى للذين سمعوا ما ارتفع بارادة ربنا ربّ العرش و الثرى و ويل لكلّ ناعق اتبع النفس و الهوى لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم

جواهر ذکر و ثنا که در قمائن الفاظ و عبارات مندرج بود علت ابتهاج حقیقی و فرح معنوی گشت از نفحاتش اهتزاز ظاهر و از عرفش سرور ابدی حاصل و بعد از ظهور لطائف لئالی محبت و وداد از اصداغ ذکر و بیان قصد مقام نموده امام وجه مولی الوری حاضر بعد از ظهور نیر اذن تمام نامه عرض شد و بعزّ رضا و قبول فائز گشت چه که هر کلمه اش گواهی داد بر اقبال و توجه و خلوص آنمحبوب فؤاد امید آنکه در جمیع احیان بخدمت امر الهی مشغول باشند که شاید غافلهای عالم باگاهی رسند و معرضین امم باقبال فائز گردند باری بعد از اصغاء نامه اینکلمات عالیات از مشرق بیان مقصود عالمیان ظاهر قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

بسمه المهیمن علی ما کان و ما یکون

کتاب الله امام وجوه ما سواه ناطق و بکلمه مبارکه قد اتى الموعد مبشّر لعمر الله جذب ظهور بر سدره المنتهی زد حقیقش مرتفع و بر انهار زد خیریش ظاهر و بر بحار زد لئالی علم و حکمت که از اول ابداع الی حین مکنون و از ابصار عباد مستور چون شمس مشرق و چون نور ساطع گشت سبحان الله بی قدری احزاب بمقامی رسیده که حق جلّ جلاله اسرار کتاب را ستر فرموده صهیون ندا مینماید اورشلیم بعیش مشغول از جهت یمین کرمل میگوید ای اصحاب کنائس ملوک و مملوک قرنها و عصرها منتظر بودند و حال محبوب امکان امام وجوه ظاهر و شما غافل ای دوستان دوست حقیقی ظاهر و نیر جود باراده سلطان وجود مشرق و لائح چرا غافل شده اید آیا بقصور از مکّم طور محرومید یا بثروت از این نعمت کبری غافل شده اید مطلع جلال آمده مظهر جمال آمده شعب خود را در هر دیاری ذکر مینماید و کل را بملکوت قرب و لقا دعوت میفرماید یا اوراق السدره و اثمارها مظلوم در سجن عکاّ بذکر شما مشغول چرا متوقّفید نور اقبال از مطلع وصال مشرق چرا خود را متحیر

دارید نورش بمثابة نار از اعلى علم ظاهر و ندایش فوق کل مرتفع ای عباد شما نهالهای جود منید بید عنایت غرس نمودم و از امطار سحاب فضل آب دادم آن آبی که در هر کتابی مذکور و از اقلام فضل و عطا مسطور حال وقت اظهار خدمت شماست و هنگام ظهور محبت بقدرت الهی و قوت صمدانی قصد مقصد اقصی و ذروه علیا نمائید یا شعبی فی برلین آنکه گفت میآیم آمده و آیات عنایتش عالم را احاطه فرموده آن دوست یکتا آمده آن یار بیهمتا حجاب را شق نموده بشتابید بشتابید وقت حضور است بیابید بیابید کنز مکنون ظاهر گنج مستور باهر وعدهای کتب ظاهر شده اشارات صحف مشاهده گشته خود را محروم نمائید و بی نصیب مگردانید

یا بن اصدق المقدس ارض خاء را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو یا مشهد مقامت را فراموش مکن از عنایت حق جمیع ارض خاء مجدّد بدم رضا مزین گشت تعالی هذا الفضل الاعلی بگو یا ارض خاء یا اهل المدن و الدیار حضرت مختار با اسرار آمد آن پوشیده پنهان با نور و ضیا آمد امروز جمیع اشیا در جذبند و بعیش مشغول و بفرح اکبر مسرور شما چرا ساکنید و پژمرده اید ماء و من الماء کلّ شیئ حیّ از یمین بیان رحمن جاری اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما ذکریکه بر سدره طور بیفزاید و عالم طراً را از غیر دوست برهاند و باو رساند و باو کشاند سبحان الله حزب الله کشته شدند و نکشتند و در آنچه واقع شد مظلوم صرف بودند و نزد آمر هم از قاتل توسط نمودند مع ذلک بر غل و بغضای غافلین افزود و این فضل اعظم را نزدشان مقامی نه و ثمر و اثری حاصل نه نظر بمظلومیّت و عدم معین و یاور مالک سلاح باصلاح برخواست مظلومیّت صرفه اثرها دارد و ثمرها آرد حال غرور و ثروت و غفلت و ضلالت اکثری را از عدل و انصاف محروم نموده در ظاهر اظهار عدل میشود و در باطن تحریک عظیم و ظلم صرف در علیه چند نفسی را جمع نموده اند در ظاهر بکلماتیکه عرف محبت از آن متضوع ناطقند و در باطن خشبهای یابسه را لاجل اشتعال نار بغضا ترتیب میدهند و شعله های نار نفس و هوی و کذب و افترا از طاء بآن مقام متصل ولکن آن نفوس خود را آگاه و حق را غافل میدانند فبأس ما هم یظنون باری ایام ایام ظهور خافیة صدور و خائنه اعین است زود است جزایهای اعمالشان میرسد انه لبالمرصاد لا اله الا هو المقتدر العزيز البصّار

قد حضر العبد الحاضر بکتابک و ذکره امام الوجه اجبناک بما تضوع منه عرف العنایة نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤدک و یوفّقک علی ما یرتفع بک امره بین عباده و ذکره فی بلاده و اسمه بین اولیائه جناب علی علیه بهاء الله را از قبل مظلوم ذکر نما قل یا علی ان العیون ترون السدرة و اثمارها و اوراقها و اغصانها ثم ینکرونها قل یا قوم اتقوا الله ان البحر امام وجوهکم انظروا لثالیه المنورة و امواجه الظاهرة و لا تکنوا من الذین نقضوا العهد و کفروا بنعمة الله رب العالمین یا علی انشاء الله جواب عرایض قبل شما عنایت میشود انه یحب اولیائه و یزینهم بطراز عنایته انه هو الفضل الکریم انتهى

تجلیات انوار نیر بیان الهی بشأنی احاطه نموده که فی الحقیقه کل از احصای آن عاجز و قاصرند از اول ایام الی حین نازل شده آنچه که جمعش مشکل و صعب بنظر میآید آنمحبوب و منصفین گواهند بر آنچه از سماء مشیّت محبوب امکان نازل گشته فی الحقیقه ملکوت بیان ظاهر ولکن هوش و گوش مفقود حسب الامر حال آنچه لازمست اموریست که سبب الفت و علت اتحاد است و تبلیغ بحکمت و بیان بقسمیکه فی الجملة از انظار مستور باشد چه که بعد از آنچه واقع شده و ظاهر گشته مع آنکه از اینحزب کشته اند و اینحزب بهیچوجه تعرض نکرده اند مع ذلک بر بغضای نفوس شریه افزوده معلوم نیست در اینفقره چه میگویند و بچه عذری متمسکند یکی از اولیا را در ارض صاد آویختند و شهیدش نمودند و بعد جسد مبارکش را سوختند و در ارض عشق عمل نمودند آنچه را که اهل فردوس بنوحه و ندبه مشغول و اولیا بهیچوجه تعرض نمودند بمجرد آنکه آمر آمدینه بر عدل قیام نمود و بانصاف احکام جاری فرمود نفوس غافله از صدق و وفا و امانت گذشتند و بتویخ و اذیت قیام نمودند حال ظلم ظالمین بمثابة آفتاب ظاهر یظلمون و یفرحون و لا یشعرون زود است که بجزای اعمالشان برسند چه که سر و کار با عادل حکیم است انه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون

سبحان الله اينعبد متحیر که اين هادی دولت‌آبادی دیگر چه میگوید از اول امر بهیچوجه اطلاعی نداشته او و سید محمد و امثالهما محض ریاست عمل نمودند آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرتست سید محمد اصفهانی یکی از خدام بوده و از عراق همراه بعد از ظهور مخالفت در ارض سر طردش فرمودند بعد شنیده شد قدوس خود را نامیده فی الحقیقه خوب قدوسی بود از برای اینحزب غافل و میرزا هادی دولت‌آبادی مکرر از قلم اعلی ذکر بغی و غفلت و انکارش جاری و در اواخر در الواح منزله او را احضار فرمودند که شاید حاضر شود و نفحات وحی او را جذب نماید ولکن اثری از او ظاهر نه لعمر ربنا بمثابة آن نفوس اربعه کاذبه که مقنن قوانین جعلیه و بانی شهرهای موهومه‌اند حرکت مینماید حال در غفلت این نفس شیریره تفکر نمائید مکرر در افنده و قلوب القای غل و بغضا از مالک وجود و سلطان غیب و شهود کرده جزای اعمال حزب قبل را دیده مع ذلک عمل نموده آنچه را که عین یقین میگردید بر اولیای حق جلّ جلاله که مظاهر عدل و انصافند لازم و واجبست که عباد را از اوهمات حزب قبل حفظ نمایند که مباد مجدّد مبتلا شوند از حق میطلبم اینحزب را حفظ فرماید و تأیید نماید بشأنیکه ما سواش را معدوم دانند و مفقود شمردند و باستقامت تمام بر اعلاء کلمه قیام کنند نفوس غافله مقدار عین نمله شعور ندارند چه که بهر کس رسیده و یا ملاقات کرده‌اند بیان استدلال نموده‌اند بر ازهاق حق و احقاق باطل مع آنکه میفرماید احدی در یوم ظهور ناظر بغیر حق نباشد از غایه تأکید که مبدا در آن روز در اعراض از او بیان تمسک نمایند میفرماید قوله جلّ ذکره و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان و حال آنکه جمیع بیان بذکر این امر مزین و مخصوص این امر نازل میفرماید آنچه ذکر خیر است در بیان مقصود او بوده در لیالی و ایام بذکر اسم اعظم مشغول تا آنکه بمقام ظهور این آیه مبارکه علیا رسید که در اول ایام در قیوم اسما نازل قوله جلّ ذکره و عز اسمه یا بقیه الله قد فدیت بکلی لک و ما تمیت الا القتل فی محبتک و الصلب فی سیلک باری از حق میطلبم رندهای ابصار را رفع فرماید تا کل فائز شوند بآنچه که الیوم از آن محرومند

ذکر جناب آقا میرزا محمدحسین علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اینکلمه علیا نازل قوله جلّ جلاله لله الحمد بعنایت ایام فائز گشتند و بآنچه کل از آن غافل اقبال نمودند کلّ ذلک من فضل الله و رحمته انشاء الله بلوح الهی جلّ جلاله فائز خواهند شد انتهی اینعبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حق ارتقاء مقامشان را در کلّ حین سائل و آمل ان ربنا هو المقتدر الفضال المجیب

ذکر اولیا را مرقوم داشتند لله الحمد نفحات وحی کل را اخذ نمود بعد از عرض در ساحت امنع اقدس الواح مقدسه منیره مبارکه از سماء عطا نازل انشاء الله بان فائز شوند و از بحور مکنونه در کلمات عالیات قسمت برند و نصیب بردارند ان ربنا هو المعطى الکریم و نفوس مذکوره که در نامه‌های آنمحبوب فواد از قبل و قبل قبل مرقوم کل باصغاء مولی الوری فائز و امید آنکه از برای کل نازل شود آنچه که عالم را قسمت بخشد و بر اقبال تأیید نماید از حق جلّ جلاله سائل و آمل که توفیق اصغا عطا فرماید یعنی حق اصغا چه که فی الحقیقه هر نفسی بان فائز شد اقبال نمود و بما ینبغی بذکر و ثنا و توجه مشغول هنیئاً للسامعین و هنیئاً للشاریین

ذکر مخدّره ورقه ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله را نمودند چند شهر قبل دو لوح امنع اقدس مخصوص آنورقه و ورقه مخدّره آقا شاهزاده علیهما بهاء الله ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند و حال هم فرمودند انشاء الله ضیاء الحاجیه مره اخری لوح ابهی که سبب و علت حیات عوالم لا نهایه است عنایت میشود کاغذ ترمه که ارسال داشتند رسید و الحمد لله بآیات بدیعہ منیعہ الهیه فائز گشت چه که کلمات مکنونه عربی و فارسی و همچنین بعض الواح اخری بر آن نوشته شد فی الحقیقه این کاغذ فائز شد بآنچه که کاغذهای عالم از برای آن محقق شده و ظاهر گشته سبحان الله علمای ایران الی حین بیک ذره ادراک و عرفان فائز نشده‌اند و کاغذ بان فائز گشت از قراریکه تازه ملاحظه و تخمین شد حال قریب صد جلد از سماء فضل

و عطا بر اهل ارض و سما نازل شده مع ذلك علمای آنجهات الی حین بر بستر غرور آرمیده‌اند بل خابیده‌اند بل مرده‌اند یسئل الخادم ربّه ان یبعث من یرفع به رؤسهم فی ایامه أنّه هو الفضّال الغفور الرّحیم

ذکر جناب ابن شهید علیهما بهاء الله را فرمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اینکلمات عالیات از مشرق اراده ظاهر قوله جلّ جلاله ابن شهید لا زال مذکور بوده و هست هر هنگام اولیای خاء را ذکر نمودیم ذکر او هم از سما عنایت نازل این ایام هم لو شاء الله و اراد لوح امنع اقدس انور عنایت میشود فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم انتهى

ذکر محبوب روحانی جناب بجستانی علیه بهاء الله الابدی را نمودند بعد از عرض امام کرسی فضل یک لوح ارفع اعزّ اعلی مخصوص ایشان نازل و همچنین مخصوص حبیب روحانی جناب ابن شهید علیه و علی ایبه بهاء الله العزیز الحمید لوح مقدّس ابهی نازل مخصوص هر اسمی لوحی از سما مشیّت الهی نازل و ارسال شد امید آنکه کل از آیات منزله حق جلّ جلاله بحیوة جدیدة باقیه فائز گردند ان ربّنا هو المؤید الکریم و المشفق الرّحیم

ذکر منتسبین را فرمودند مخصوص هر یک از سما عطاء مولی الوری یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد أنّه یعطی و یمنع و هو المقتدر المختار خدمت اولیای آن ارض و اطراف سلام و تکبیر میرسانم حق شاهد و گواه لا زال در ساحت امنع اقدس ابهی از برای هر یک رحیق مختوم طلبد و میطلبم تا کل از این باده باقیه و نعمت ابدیه مست شونند مستی‌یکه بر شعور و ادراک بیفزاید اگر انسان باثر این رحیق فائز شود غیر الله را مفقود شمرد دیگر از برای ناعقین و ملحدین مجالی و شائی نماند اولیای حق این ایام باید بایادی صدق و صفا و محبّت و وفا بنوشند و بنوشاند ان ربّنا هو المقتدر القدیر و هو الفضّال العلیم الخیر البهّاء و الذّکر و الثّناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبّکم و علی کلّ موقن ثابت راسخ مستقیم الحمد لله العلیم الحکیم

خادم

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع
آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

هو المستوى على عرش يفعل ما يشاء

شهد الله أنه لا اله الا هو له العظمة و الاقتدار و القدرة و الاختيار يفعل ما يشاء بسلطانه و يحكم ما يريد بامرہ أنه هو محمود
في فعله و مطاع في حكمه لا يسئل عما يفعل و هو الفرد الواحد المقندر العزيز العلام شهد الله أنه لا اله الا هو و الذي اتى
من افق الاقتدار أنه هو السرّ المكنون و الرّمز المخزون و هو الذي به ظهرت سلطنة الله و عزّه و عظمة الله و امره و به لاحت
حجّة الله و برهانه و كتاب الله و اسراره لو لاه ما ماج بحر الجود و ما تحقّق حكم الوجود و ما غرّدت عنادل البيان على
الاغصان و ما ثبت امر الغيب بين الاديان به نزلت كتب الله من قبل و من بعد و ارسل رسله و سقت رحمته و نزلت آياته و
ظهرت بيناته و شهدت السن الملاء الاعلى و الجنة العليا و قالت يا ملاء الارض و السماء تالله قد اتى من كان غائباً في ازل
الآزال تعالوا تعالوا هلّلوا كبروا و بشّروا بما سرت نسمة العناية و اللطاف من شطر الله مالک المبدء و المئاب

اذا ارتفع حفيف سدره المنتهى نادى و قالت الحمد لله الذي جعل الاقتران باباً لظهور مظاهر اسمه الرحمن و به تزينت
مدائن الذكر و البيان أنه هو سرّ البقاء و مستسرّ الامضاء بعد القضاء لاهل الامكان و به جرى سلسيل الحيوان لاصحاب الايقان
و الحمد لله الذي جعل التزيوج ترويحاً لامره بين العباد و اعلاّناً لكلمته في البلاد و به اشرق نير الظهور من افق السماء و ظهر
الهيكل المستور عن خلف ملكوت الاسماء و نادى الروح الامين من الشطر الايمن من الفردوس الاعلى هذا يوم فيه امر سلطان
الاديان بما ابتسم ثغر الوجود من الغيب و الشهود و الحمد لله الذي جعل النكاح كنز الفلاح و مطلع النجاح و به ظهر فيضه
الاعظم و فضله الاقوم الاكمل الاتمّ و رفع مقامه الى ان خطب بنفسه على عرش عطائه بذلك ماج بحر السرور امام الظهور
الذي به نطقت الاشياء و نادى الفردوس الاعلى الملك لله ربنا رب الارض و السماء

يا اهل البهآ ابشروا في هذا اليوم ثم اقرئوا ما نزل من قلمي الاعلى من آيات الفرح و الابتهاج انها تجذبكم الى مقام لا
تحزنكم حوادث الدنيا و لا دخان السماء و لا ما في ناسوت الانشاء كذلك اشرق نير الحكم من افق سماء ارادة الله فاطر
السماء و مالک الاسماء طوبى لمن وجد ما تضوّع اليوم من بيان الله مولى الآخرة و الاولى و سمع ما نطق لسان الوحي في اعلى
المقام أنه هو ربّ الانام و مالک يوم القيام

لك الحمد يا الهى و لك الثناء يا الهى و لك البهآ يا الهى و لك العظمة يا الهى و لك الكرم يا مقصود الامم و لك
الجود يا مالک الوجود و لك الفضل يا مظهر العدل و لك العطآء يا مولى الورى و لك العناية يا معبود البرية بما جعلت الاقتران
سبباً لاتحاد خلقك و اعلاء كلمتك بين عبادك و به آفت بين القلوب و اظهرت مظاهر اسمك المحبوب و به ظهرت
الاسرار المستورة خلف قاف قدرتك و اشرقت الارض و السماء بنور عنايتك اى ربّ استلك بنير برهانك الذي اشرق من افق
سماء سجنك بان تؤيد اوليائك على الاتحاد و الاتفاق ليستضيئ بهما آفاق مملكتك أنك انت المقندر الذي لا تعجزك شؤونات
خلقك و لا تخوفك ضوضآء عبادك لا اله الا انت القوى الغالب القدير و لك الشكر يا مقصود العارفين و لك الحمد يا ايها

المذكور فى افئدة المخلصين و لك البهآء يا بهآء العالمين بما وهبت ورقة من اوراق سدرتك الّتى سمّيت باللقآء فى ملكوت الاسماء الى غصنك الاكبر و جعلتها مخصوصة لخدمته فى هذا اليوم الّذى فيه تجلّيت على البشر باسمك يا مالك القدر اسئلك اللّهمّ يا الهى باسمك الّذى به نورّت البلاد و الّفت بين افئدة العباد بان تألّف بينهما ثمّ انزل عليهما بركات سمآئك ثمّ اظهر من الارض نعمك و آلائك انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت المقتدر الباذل الغفور الرّحيم

* * *

هذه زيارة نزلت من قلمى الأبهى فى الأفق الأعلى لحضرة سيّدالشّهداء حسين بن على روح ما سواه فداه

هو المعزّى المسلّى النّاطق العليم

شهد الله أنّه لا اله الا هو و الّذى اتى أنّه هو الموعود فى الكتب و الصّحف و المذكور فى افئدة المقرّبين و المخلصين و به نادى سدرة البيان فى ملكوت العرفان يا احزاب الأديان لعمر الرّحمن قد اتى أيام الأحران بما ورد على مشرق الحجّة و مطلع البرهان ما ناح به اهل خبآء المجد فى الفردوس الأعلى و صاح به اهل سرادق الفضل فى الجنّة العليا شهد الله أنّه لا اله الا هو و الّذى ظهر أنّه هو الكنز المخزون و السّرّ المكنون الّذى به اظهر الله اسرار ما كان و ما يكون هذا يوم فيه انتهت آية القبل بيوم يقوم النّاس لربّ العرش و الكرسيّ المرفوع و فيه نكست رايات الأوهام و الظّنون و برز حكم أنا لله و أنا اليه راجعون و هذا يوم فيه ظهر النّبأ العظيم الّذى بشر به الله و النّبيون و المرسلون و فيه سرع المقرّبون الى الرّحيق المحتوم و شربوا منه باسم الله المقتدر المهيمن القيوم و فيه ارتفع نحيب البكآء من كلّ الجهات و نطق لسان البيان الحزن لأوليآء الله و اصفياه و البلاء لأحيآء الله و امنائه و الهمّ و الغمّ لمظاهر امر الله مالك ما كان و ما يكون يا اهل مدائن الأسمآء و طلعات الغرفات فى الجنّة العليا و اصحاب الوفاء فى ملكوت البقاء بدّلوا اثوابكم البيضآء و الحمراء بالسودآء بما اتى المصيبة الكبرى و الرّزيّة العظمى الّتى بها ناح الرّسول و ذاب كبد البتول و ارتفع حنين الفردوس الأعلى و نحيب البكآء من اهل سرادق الأبهى و اصحاب السّفينة الحمراء المستقرّين على سرر المحبّة و الوفاء آه آه من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود و ورد على مالك الغيب و الشّهود من الّذين نقضوا ميثاق الله و عهدده و انكروا حجّته و جحدوا نعمته و جادلوا بآياته فآه آه ارواح الملاّ الأعلى لمصيبتك الفداء يا ابن سدرة المنتهى و السّرّ المستسرّ فى الكلمة العليا يا ليت ما ظهر حكم المبدأ و المآب و ما رأى العيون جسداك مطروحاً على التّراب بمصيبتك منع بحر البيان من امواج الحكمة و العرفان و انقطعت نسائم السّبحان بحزنك محت الآثار و سقطت الأثمار و صعدت زفرات الأبرار و نزلت عبرات الأخيار فآه آه يا سيّدالشّهداء و سلطانهم و آه آه يا فخر الشّهداء و محبوبهم اشهد بك اشرق نير الانقطاع من افق سمآء الابداع و تزيّنت هياكل المقرّبين بطراز التّقوى و سطع نور العرفان فى ناسوت الانشآء لولاك ما ظهر حكم الكاف و التّون و ما فتح ختم الرّحيق المحتوم و لولاك ما غرّدت حمامة البرهان على غصن البيان و ما نطق لسان العظمة بين ملاّ الأديان بحزنك ظهر الفصل و الفراق بين الهآء و الواو و ارتفع ضجيج الموحّدين فى البلاد بمصيبتك منع القلم الأعلى عن صريه و بحر العطآء عن امواجه و نسائم الفضل من هزيرها و انهار الفردوس من خريرها و شمس العدل من اشراقها اشهد انك كنت آية الرّحمن فى الامكان و ظهور الحجّة و البرهان بين الأديان بك انجز الله وعده و اظهر سلطانه و بك ظهر سرّ العرفان فى البلدان و اشرق نير الايقان من افق سمآء البرهان و بك ظهرت قدرة الله و امره و اسرار الله و حكمه لولاك ما ظهر الكنز المخزون و امره المحكم المحتوم و لولاك ما ارتفع الندآء من الأفق الأعلى و ما ظهرت لآئى الحكمة و البيان من خزائن قلم الأبهى بمصيبتك تبدّل فرح الجنّة العليا و ارتفع صريخ اهل ملكوت الأسمآء انت الّذى باقبالك اقبلت الوجوه الى

مالك الوجود و نطقت السدرة الملك لله مالك الغيب و الشهود قد كانت الأشياء كلها شيئاً واحداً في الظاهر و الباطن فلما سمعت مصائبك تفرقت و تشتت و صارت على ظهورات مختلفة و الوان متغايرة كل الوجود لوجودك الفداء يا مشرق وحى الله و مطلع الآية الكبرى و كل النفوس لمصيبتك الفداء يا مظهر الغيب في ناسوت الانشاء اشهد بك ثبت حكم الانفاق في الآفاق و ذابت اكباد العشاق في الفراق اشهد ان التور ناح لمصيباتك و الطور صاح بما ورد عليك من اعدائك لولاك ما تجلّى الرحمن لابن عمران في طور العرفان اناديك و اذكرك يا مطلع الانقطاع في الابداع و يا سرّ الظهور في جبروت الاختراع بك فتح باب الكرم على العالم و اشرق نور القدم بين الأمم اشهد بارتفاع يد رجائك ارتفعت ايدى الممكنات الى الله منزل الآيات و باقبالك الى الأفق الأبهى اقبلت الكائنات الى الله مظهر البنات انت النقطه التي بها فصل علم ما كان و ما يكون و المعدن الذي منه ظهرت جواهر العلوم و الفنون بمصيبتك توقّف قلم التقدير و ذرفت دموع اهل التجريد فآه آه بحزنك تزعزعت اركان العالم و كاد ان يرجع حكم الوجود الى العدم انت الذي بأمرك ماج كل بحر و هاج كل عرف و ظهر كل امر حكيم بك ثبت حكم الكتاب بين الأحزاب و جرى فرات الرحمة في المآب قد اقبلت اليك يا سرّ التوراة و الانجيل و مطلع آيات الله العزيز الجميل بك بنيت مدينة الانقطاع و نصبت راية التقوى على اعلى البقاع لولاك انقطع عرف العرفان عن الامكان و رائحة الرحمن عن البلدان بقدرتك ظهرت قدرة الله و سلطانه و عزه و اقتداره و بك ماج بحر الجود و استوى سلطان الظهور على عرش الوجود اشهد بك كشفت سبحات الجلال و ارتعدت فرائص اهل الضلال و محت آثار الظنون و سقطت اثمار سدرة الأوهام بدمك الأظهر تزيّنت مدائن العشاق و اخذت الظلمة نور الآفاق و بك سرع العشاق الى مقرّ الفداء و اصحاب الاشتياق الى مطلع نور اللقآء يا سرّ الوجود و مالك الغيب و الشهود لم ادر آية مصيباتك اذكرها في العالم و آية رزايك ابثها بين الأمم انت مهبط علم الله و مشرق آياته الكبرى و مطلع اذكاره بين الورى و مصدر اوامره في ناسوت الانشاء يا قلم الأعلى قل أول نور سطع و لاح و أول عرف تضوّع و فاح عليك يا حفيف سدرة البيان و شجر الايقان في فردوس العرفان بك اشرفت شمس الظهور و نطق مكلم الطور و ظهر حكم العفو و العطاء بين ملاّ الانشاء اشهد أنك كنت صراط الله و ميزانه و مشرق آياته و مطلع اقتداره و مصدر اوامره المحكمة و احكامه النافذة انت مدينة العشق و العشاق جنودها و سفينة الله و المخلصون ملاّحها و ركابها ببيانك ماج بحر العرفان يا روح العرفان و اشرق نير الايقان من افق سمآء البرهان بنائك في ميدان الحرب و الجدل ارتفع حنين مشارق الجمال في فردوس الله الغنى المتعال بظهورك نصبت راية البرّ و التقوى و محت آثار البغى و الفحشاء اشهد أنك كنت كنز لآئى علم الله و خزينة جواهر بيانه و حكمته بمصيبتك تركت النقطه مقرّها الأعلى و اتخذت لنفسها مقاماً تحت البآء انت اللوح الأعظم الذي فيه رقم اسرار ما كان و ما يكون و علوم الأولين و الآخرين و انت القلم الأعلى الذي بحركته تحرّكت الأرض و السماء و توجهت الأشياء الى انوار وجه الله ربّ العرش و الثرى آه آه بمصيبتك ارتفع نحيب البكاء من الفردوس الأعلى و اتخذت الحوريات لأنفسهنّ مقاماً على التراب في الجنة العليا طوبى لعبد ناح لمصيباتك و طوبى لأمة صاحت في بلاياك و طوبى لعين جرت منها الدموع و طوبى لأرض تشرّقت بجسدك الشريف و لمقام فاز باستقرار جسمك اللطيف

سبحانك اللهم يا اله الظهور و المجلى على غصن الطور اسألك بهذا النور الذي سطع من افق سمآء الانقطاع و به ثبت حكم التوكّل و التفويض في الابداع و بالأجساد التي قطعت في سبيلك و بالأكباد التي ذابت في حبّك و بالدمآء التي سفكت في ارض التسليم امام وجهك ان تغفر للذين اقبلوا الى هذا المقام الأعلى و الذروة العليا و قدّر لهم من قلمك الأعلى ما لا ينقطع به عرف اقبالهم و خلوصهم عن مدائن ذكرك و ثنائك اى ربّ تراهم منجذيين من نفحات وحيك و منقطعين عن دونك في أيامك اسألك ان تسقيهم من يد عطائك كوثر بقائك ثم اكتب لهم من يراعة فضلك اجر لقائك اسألك يا اله الأسمآء بأمرك الذي به سخرت الملك و الملكوت و بنائك الذي انجذب منه اهل الجبروت ان تؤيدنا على ما تحبّ و ترضى

و على ما ترتفع به مقاماتنا فى ساحة عزّك و بساط قريك اى ربّ نحن عبادك اقبلنا الى تجلّيات انوار نيّر ظهورك الّذى اشرق من افق سمآء جودك اسألک بأمواج بحر بيانک امام وجوه خلقک ان تؤيّدنا على اعمال امرتنا بها فى کتابک المبین أنّک انت ارحم الرّاحمين و مقصود من فى السّموات و الأرضين ثمّ اسألک يا الهنا و سيّدنا بقدرتک الّتى احاطت على الكائنات و باقتدارک الّذى احاط الموجودات ان تنور عرش الظلم بأنوار نيّر عدلک و تبدّل اريکة الاعتساف بکرسى الانصاف بقدرتک و سلطانتک أنّک انت المقتدر على ما تشآء لا اله الا انت المقتدر القدير

ع ش

جناب مشهدى على رش عليه بهآء الله

هو المقتدر على ما يشآء بقوله كن فيكون

شهد الله أنّه لا اله الا هو و الّذى اتى من سمآء البيان بالحجّة و البرهان أنّه مشرق وحى الله و مطلع امره و مصدر حكمه و مهبط علمه و قام مقام نفسه فى ناسوت الانشآء بين الورى من تمسّك به أنّه من خيرة الخلق عنده و الّذى توقّف أنّه من الظالمين فى كتاب الله ربّ العالمين قد اتى اليوم و القوم فى وهم مبین و ظهر ما كان مستورا عن الأبصار و نزل ما كان مكنونا فى سمآء العلم و به اثمرت الأشجار و جرت الأنهار و برزت الأسرار و غرّد عندليب البيان على اعلى الأغصان تالّله قد ظهر من كان مخزونا فى ازل الآزال و طلع من بشرت بظهوره كتب الله العزيز الحميد

يا على عليك بهائى و عنائى مکرر ذکرک از قلم اعلى نازل و بعنايت فائز اعرف مقام هذا المقام ثمّ احفظه باسم ربّک الحافظ القدير يا على در مدينه كبيره نار بغضا و خيانت و افترا و طمع و بغى و فحشا مشتعل قد اخذوا الخيانة و نبذوا الأمانة بغياً على الله و امره كذلك سوّلت لهم انفسهم الغافلة قد نقضوا ميثاق الله و عهده و ما تأثر فيهم نصح الله و كلمته نسئل الله تبارک و تعالى ان يؤيّدهم على الرجوع أنّه هو التّوّاب الغفور الرّحيم

يا قلم ذکرک من احبّک اذکر من شرب رحيق الشّهادة من ايدى التّسليم و الرّضآء و قصد الفردوس الأعلى امراً من لدى الله العليم الحكيم و قل

اول نفحة تضرّعت من قميص ربّک العلىّ الأبهى عليك يا ثمرة شجرة العطاء و ركن الوفاء فى ملكوت الأسماء و كلمة كتاب الله ربّ العرش و الثرى انت الّذى ما الهتك التّجارة و لا بيع عن ذکر الله اسئل الله بك و بمن احبّک ان يفتح على وجوه عباده ابواب العدل و الانصاف و ينزل عليهم من سمآء جوده امطار رحمته و عطائه أنّه هو العزيز الفضال

آقائى و محبوبى حضرت اسم الله مه عليه من كلّ بهآء ابهاه و من كلّ علاء اعلاه بلحاظ اظهر انور ملاحظه فرمايند

۱۵۲

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

شهد الله أنه لا اله الا هو والذى ظهر بين الأمم أنه هو مولينا و مولى العالم و مالك القدم الظاهر بالاسم الأعظم الذى اذا ظهر تززع كل بئان و اضطرب كل انسان الا من شاء الله ربنا و رب من فى الأرض و السماء و رب العرش و القرى لا اله الا هو الواحد الفرد المقتدر العليم الحكيم و العرف المتضوع من الجنة العليا و الفردوس الأعلى على اصفياء الله و اوليائه الذين بهم اشرق نور التوحيد من افق كل مدينة و كل ارض و بهم لاح نير البيان بين اهل العرفان و ظهر ما انزله الرحمن فى الفرقان يجاهدون فى سبيل الله و لا يخافون لومة لائم يشهد الخادم بانهم عباد نطقت كتب الله بذكرهم و ثنائهم و اعترف بسلطانهم و عظمتهم و قيامهم و استقامتهم و ما يرد عليهم فى الله من البلايا احد من الاولياء أنه لعل المرتضى فى ملكوت الاسماء بقوله طوبى لنا و طوبى لهم و طوباهم افضل من طوبانا الى آخر قوله بهم خرقت الأحجاب و ظهرت العلامات و نصبت الرايات الذين ما منعهم شئون الخلق عن الحق و ما حجبتهم حجاب العلماء عن مالك الاسماء اذا سمعوا النداء بين الأرض و السماء اقبلوا الى الأفق الأعلى و قالوا ليبيك يا فاطر السماء و الظاهر باسمك الأعظم الأبدع الأبهى ثم توجهوا بوجهه بوضاء الى المدائن و القرى و حدثهم بما ظهر من لدى الله رب العرش و القرى عليهم صلوة الله و رحمته و بهاء الله و نوره و عز الله و فضله و كرم الله و جوده يسئل الخادم ربه بأن يؤيدهم في كل الأحوال و يحفظهم عن الذين كفروا و اعرضوا عن الذى به رفعت مقاماتهم و علت مراتبهم لعمر الله قد ذاب كبد الخادم او كاد ان يذوب بما يرى العباد معرضين عن الذى يدعونه في كل صباح و مساء و فى الليالى و الأيام و يركضون الى بيته ليعملوا بما امروا به و تصعد زفرائهم حين الأعمال و اسفاتهم بالخضوع و الابتهاال فلما اشرق نير الامتحان و ظهر حكم القضاء من لدى الرحمن فرؤا كحمر مستنفة يا ليت يكتفون بالفرار و عدم الاقرار بل قاموا على الاعراض و الاعتراض و عملوا ما ناح به سكان الجبروت و اهل سراق الملكوت و عن ورائها سعد غبار الأحزان الى ان تعبّر به رداء الرحمن يسئل الخادم ربه فى هذا الحين الذى كان متمسكاً بحبل فضله و متشبثاً بذيل كرمه بأن يزين العباد بطراز الانصاف و يهديهم بجوده و عنايته الى سواء الصراط روح الخادم لحبكم الفداء و لخدمتكم الفداء و لغربتكم و كرتكم الفداء قد كنت متفكراً فى شئون العالم و حوادثه و ناظراً الى الأشياء كالمتهجّر المولء الباهت اذا اسمعنى صرير قلمكم ما اجتذبنى اليكم و امانلى الى شطركم فلما سمعت زمزمة البيان و هدير حمامة الشوق و الاشتياق قصدت مطلع الاشراق و عرضت ما فى كتابكم لدى الله مالك الآفاق فلما تم و انتهى ارتفع حفيف سدره المنتهى من المقام الأعلى قال جلّت عظمته و كبر كبريائه

بسمى الذّاكر العليم

يا اسمى بشأنى بيان از ملكوت عرفان نازل و ظاهر كه كينونت ذكر و بيان و حجّت و برهان و ايمان و ايقان منصعق و مدهوش مشاهده شد الا من شاء الله يا اسمى چه شده كه ناس از نسايم ربيع رحمت و نفحات ايام الهى محروم مانده اند علم و ادراك و شوق و اشتياق و جذب و انجذاب جميع از براى اين يوم خلق شده مع ذلك مراياى وجود از تجليات شمس ظهور بى نصيب اگر نفسى اين ندا را نشنود البتّه صاحب سمع نبوده و اگر بمشاهده انوار ظهور فائز نگردد داراى بصر نبوده و نخواهد بود بچه مقبلند و از چه معرض سبحان من كشف لكم و ستر عنهم بما اكتسبت ايديهم شكى نبوده و نيست كه سبب و علت اوليه در احتجاج و اعراض نفوس غافله اولياى امور ظاهره بوده اند يعنى نفوسيكه خود را از اهل علم ميشمرند و رؤساي دين ميدانند جميع اشياء بر ظلم آن نفوس غافله معرضه شهادت ميدهند و نوحه مينمايند يقولون انا آمنّا بالله ثم يفتون عليه و لا يشعرون يقومون و يصلون و لا يفقهون باسم حق معزّز بوده و هستند و از براى او ذلت كبرى خواسته و ميخواهند اگر در يك آن خالص شوند البتّه تغرّدات حمامه امر را اصغا نمايند و از شمال يمين توجه كنند طوبى لعالم ما منعه الهوى عن مولى الورى اذا سمع اقبل و اجاب و قام على خدمة الامر على شأن يرى الحق امام عينيه و الخلق عن ورائه كذلك نطق قلمى الأعلى قبل خلق الأرض و السماء و فى هذا الحين قد سمع منه كل ذى اذن ما سمعت اذن الكليم فى طور البيان و اذن الحبيب اذ توجه

الى الله العليم الحكيم تالله قد تمت حجة الله و انها بتمامها تطوف حول العرش و القوم فى رب ميين يرون الآيات و ينكرونها و يسمعون النداء و يعرضون عنه الا انهم فى خسران عظيم انك لا تحزن من شىء كن فى كل الأحوال قائماً على خدمتى و ناطقاً بثنائى و عاملاً بما نزل من ملكوت امرى و أمراً بما انزلناه فى كتابى العزيز قد حضر العبد الحاضر و قرء كتابك لدى المظلوم اجنباك بالحق و ارسلنا اليك ما تقر به عيون الذين ما نقضوا ميثاق الله و عهده و تشتتوا بأذيال رداء ربهم الغفور الكريم كبر من قبلى على وجوه اجبائى و بشرهم برحمتى التى سبقت و فضلى الذى احاط من فى السموات و الأرضين قل يا معشر الأولياء عليكم بالحكمة و بما يرتفع به هذا الأمر المبرم المتين و نذكر امائى اللائى سمعن و اقبلن الى الله الفرد الخبير يا مهدى امتياز از ماين برخاست چه كه مشاهده ميشود بعضى از نفوس غافله مجعوله ادراك مقام اثر را ننموده اند تا چه رسد بمؤثر آيات الهى را قرائت مينمايند و از مقامش غافلند و از نفحاتش بى نصيب و همچنين بيناتش را مشاهده مينمايند و از عرفانش محجوب سبحان الله ابصار را بشائى غشاه و رمد اخذ نموده كه نور را از ظلمت فرق نميگذارند فاسئل الله بأن يوفقهم و يؤيدهم و يطهرهم عن النفس و الهوى و يزيئهم بما يحب و يرضى انه مولى الورى و رب الآخرة و الأولى انتهى

يا محبوب ذاتى و كينونتى در هر آن از ملكوت بيان رحمن ظاهر ميشود آنچه كه هر ذى اقبالى عرف فردوس اعلى از او استشمام مينمايد و اگر عرض كنم حجر و مدر جوهر هوش شده و گوش فراداشته از براى شنيدن ندای حق جل جلاله حق است و شكى در او نبوده و نيست چه كه امروز جميع عالم بطراز هستى بديع مزين و نعمت مكنونه ظاهره الهى بر كل نازل عنايت باينمقام و مقدار مشاهده ميشود مع ذلك كل غافل و معرض الا من شاء الله

در باره عدم وصول عرايض و مراسلات مرقوم فرمودند تا حال آنچه دستخط آنحضرت عز و ورود يافت جواب بتفصيل عرض و ارسال شد و از حق جل جلاله سائل و آمل كه آنچه ارسال شد برسد و جميع مزين بايات باهرات و كلمات عاليات بوده چه مخصوص آنحضرت و چه مخصوص نفوس مذكوره

اللهم يا الهى بلغ ما انزلته الى اسمك ثم ارزقه نعمة بيانك و مائدة سمائك انك على كل شىء قدير تا حال عدد چهار اينعبد ارسال داشته مع كثر اشغال و كثر تحرير در جواب دستخطهاى آنحضرت بهيچوجه اهمال نشده و تأخير نرفته

اينكه در توجه بارض اشتهاى و احببى آنمحل از اماء و عباد عليهم و عليهم بهاء الله مرقوم داشتيد در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما نزل لهم من سماء مشية ربنا العلى العظيم قوله عز بيانه و عظم سلطانه و جل كبريائه

بسمى المشفق الكريم

قلم اعلى اهل الف و شين را ذكر مينمايد و به ما ينبغى لنسبتهم الى الاسم الأعظم وصيت ميفرمايد ايام معدوده و زخارف محدوده فانيه قابل ذكر و توجه نبوده و نيست بحق تمسك نمائيد و بذيل عنايتش تشبث قدر و مقام خود را بدانيد الحمد لله فائز شديد بانچه كه اكثر اهل ارض از آن غافل و محجوبند و همچنين علما و عرفا كه خود را قائد اغنام و پيشواى انام ميدانستند مگر علمائيكه باسم حضرت قيوم از رحيق مختوم آشاميدند و اصنام اوهام و ظنونرا بعضد يقين شكستند قدر و مقام عنايات الهييه را بدانيد و بذكرش مشغول باشيد عنايتش لاتحصى بوده و خواهد بود و فضلش محيط چنانچه مشاهده ميشود در سجن اعظم باباى ذكر و اسباب بيان از براى هر يك قصر عالى بنا فرموده و ميفرمايد و اين قصور را فنا از بى درنيايد و طول زمان او را خراب نمايد چه كه بيد قدرت تعمير شده و بعنايت محضه مرتفع گشته ان اعرفوا ثم اشكروا ربكم الغفور الكريم ضوضاى علما و نعاق جهلا و ظلم و سطوت امرا باقى نبوده و نيست عنقريب كل بفنا راجع آنچه باقى و دائمست عنايت حق بوده و خواهد بود باعمال طيبه تمسك نمائيد و باخلاق الهى ظاهر شويد تا كل از شما نفحات طيبه مقدسه يابند و بشرط

دوست توجه نمایند از حقّ منیع مسئلت نمائید تا جمیع اهل ارض را بنور انصاف منور فرماید و ظلم و تعدی را بعدل مبدل نماید اوست قادر و توانا و اوست عالم و بینا البهَاء علیکم و علی الذین ما منعتمهم النّفس و الهوی عن الله مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولى و هذا ما نزل لاماء الله علیهنّ بهاء الله

بسمی العلیم الخبیر

یا اماء الله فی الألف و الشّین ان افرحن بما یدکرکنّ المظلوم بذکر یبقی بدوام الملک و الملکوت و یقرأه عباد مکرمون طوبی لأمة سمعت و اجابت و فازت بذکر الله المهیمن القیوم و ویل لعبد اعرض عن الله اذ اتی بالحقّ بسطان احاط ما کان و ما یكون کم من عالم منع عن بحر العلم فی ایام الله و کم من امة تقرّبت الی ان فازت و شربت منه باسم ربّها مالک الوجود ای کنیزان الهی مظلوم عالم از سجن اعظم بشما توجه نموده و شما را ذکر مینماید اگر بر عظمت اینمقام اطلاع یابید بفرح اکبر فائز شوید فرحیکه احزان عالم او را تغییر نهد و وضای امم او را منع ننماید طوبی از برای شما بوده و هست چه که بافق اعلی توجه نموده‌اید و بذکر و ثنای حقّ جلّ جلاله مشغولید جمیع عالم از برای معرفت حقّ خلق شده‌اند مع ذلك کلّ محجوب و شما از بدایع فضلش بآن مرزوق باسمش بگؤید و بذکرش بنوشید و بیادش مسرور باشید شما از ورقات فردوس لدی الله مذکورید بذکرش ناطقید و بحبّش مشتعل شما فائزید بامریکه اکثر علمای ارض از او غافل و بشأنی حقّ جلّ جلاله شما را مؤید نموده که بیانش را میشنوید و ندایش را اصغا مینمائید یک تجلّی از تجلّیات نوری از انوارش بر طور اشراق نمود مندک شد و بر دوستان خود در این ایام من غیر انقطاع تجلّی فرموده و میفرماید و محلّ تجلّیات اینظهور حقایق انسانی بوده و هست تفکر نمائید تا اینمقام را بیابید و از کوثر بیان الهی لذت برید طوبی للشاربات و نعیماً للعارفات البهَاء علیکنّ من لدی الله مظهر البیئات و منزل الآیات انتهى

آفتاب عنایت الهی بر جمیع تائیده و فرات رحمت رحمانی مخصوص هر یک از مقرّبین و مخلصین ساری و جاری هی بگیرید و بنوشید انه لهو المعطی الکریم در این ایام حقّ جلّ جلاله بورقه مقدسه مبارکه روحی و ذاتی و کینوتی لها الفداء ورقهئی عنایت فرموده بعضی که در آنمحل حاضر مکدر شدند و آثار کدورت از اکثری ظاهر لوح مبارک از سماء مشیت نازل صورت آنرا این خادم ذکر مینماید تا جمیع من علی الأرض بر استوای هیکل عدل بر عرش بیان آگاهی یابند و متبّه شوند هذه صورة ما نزل من لدی الله ربّ العالمین قوله جلّ و عزّ

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

یا ورقتی ان اشهدی انه لا اله الا هو الواحد الفرد المهیمن القیوم و بعد جمیع بدانند و در اینفقره بانوار آفتاب یقین فائز و منور باشند اناث و ذکور عندالله واحد بوده و هست و مطلع نور رحمن بیک تجلّی بر کلّ مجلّی قد خلقهنّ لهم و خلقهم لهنّ احبّ الخلق عند الحقّ ارسخهم و اسبقهم فی حبّ الله جلّ جلاله ان افرحی ثم اشکری فیما اعطاک الله الّتی سمیناها فی ملکوت الأسماء بساره انه ولیّ کلّ امة و مولی کلّ عبد ثابت مستقیم البهَاء علیکنّ جمیعاً من لدی المظلوم الغریب انتهى از این لوح مبارک ظاهر و مبرهن که جمیع لدی الله در صقع واحد بوده و هستند ان اکرمکم عند الله اتقیکم در مراتب محبّت و تقوی و فرمان برداری و معروف و دون آن از هم ممتاز میشوند در اینمقام مکرر اینکلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده شد

باید دوستان حق بطراز عدل و انصاف و مهر و محبت مزین باشند چنانچه بر خود ظلم و تعدی روا نمیدارند بر اماء الهی هم روا ندارند آنه یطلق بالحق و یأمر بما ینتفع به عباده و امائه انه ولی کلّ فی الدنیا و الآخرة انتهى اینکه ذکر جناب آقا اسدالله از ارض الف و شین و والدهاش فرمودید بعد از عرض اینکلمه علیا از ام کتاب ظاهر قوله تبارک و تعالی

یا اسد انا ذکرناک من قبل و ذکرنا العباد الذین آمنوا فیہناک باللہ رب العالمین و ذکرنا امک الّتی صعدت الی بارئها و سمعنا ندائها ان ربک لہو السّامع البصیر قد غفرها اللہ فضلاً من عنده و زینہا بطراز ذکرہ الجمیل طوبی لها و لكلّ امة اقبلت و شهدت بما شہد اللہ انه لا الہ الاّ هو الفرد الخبیر انتهى

اینکه در باره حقوق مرقوم فرمودند آنچه آنحضرت عمل فرمایند لدى العرش مقبول است اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان البیان فی ملکوت العرفان قوله عزّ اجلاله

یا اسمی علیک بهائی بشما اذن عنایت شد کہ اخذ حقوق نمائید و آنچه را مصلحت دانید بدوستان حق برسانید اگر چند صباحی نظر بعدم استعداد عالم و امم دوستان حق فقیر و محتاج مشاهده شوند حق شهادت و گواهی میدهد بر علو و سمو و غنا و استغناى ایشان چه کہ این امور از اعراض محسوب جوهر را زیانی نداشته و ندارد انشاءاللہ اغنیای ارض موقّ شوند بر آنچه از قلم اعلى در کتاب الهی نازل شده جناب محمد قبل علی خا انشاءاللہ بذکر حق و خدمتش مؤید شوند کبر من قبلی علیه و بشره بذکری آياه انه لا تعادله کنوز الأرض انتهى

در باره ورود ارض ط آنچه مرقوم شد از مراوده و محبت و استعداد دوستان الهی جمیع اینمراتب تلقاء وجه عرض شد فرمودند یا اسمی جهد نما تا نقطه محبت الهی کلّ را جذب نماید و بر سریر اتحاد مقرر معین فرماید این امر مقدم است بر جمیع امور و اوست دریاق امراض مزمنه اهل عالم انا نذکرهم و نکبر علیهم من هذا المقام الأعلى و نبشرهم بما قدر لهم من لدى اللہ المہيمن القیوم و نامرهم بالمعروف و بما ینبغی لاسمى الأعزّ الأقدس الأطهر العزیز المحبوب جمیع عالم در صدد آند باسباییکه سبب و علت ظهور و اعلاء ذکر است تشبث نمایند و در طلب آن بشائی جدّ و جهد مبذول دارند کہ انسان عاقل را متحیر مینماید و مقصودشان فی الحقیقه بمثابة سراب مشاهده میشود الحمد لله اولیای این عصر بامری متمسکند کہ شبه آن در عالم دیده نشده لذا باید کلّ قیام نمایند بر آنچه کہ سبب و علت اعلاى کلمه الهیه است و ناصری در اینمقام عزّ و اقوی از اعمال طیبه و اخلاق مرضیه نبوده و نیست انشاءاللہ جمیع باین جنود ظاهره باهره قویّه حقّ جلّ جلاله را نصرت نمایند و افعال درنده‌های روزگار مقبول نبوده و نیست جمیع از برای وصل آمده‌اند نہ فصل و از برای التیام و اتفاق موجود شده‌اند نہ اختلاف و نفاق اگر چندی بآنچه حقّ فرموده عمل نمایند عنقریب خود را بر بساط راحت و عزّت و نعمت مشاهده کنند صدہزار طوبی از برای عاملین و مخلصین انتهى این خادم فانی از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل کہ جمیع را بر آثار و اثمار سدره بیان آگاه فرماید لعمر المقصود هر نفسی آگاه شود بکمال شوق و اشتیاق باحکام الهی تمسک نماید

ذکر صعود ورقه نورا حضرت حرم علیها منکلّ بهاء ابہاء فرمودند خبر رسید و در باره آن ورقه علیا و ثمره سدره منتهی نازل شد آنچه کہ معادله ننماید بان ما زین بطراز الوجود فی الحقیقه حزن فراق او را آب نمود یک فقره کہ از قلم اعلى در باره ایشان نازل شده اینکلمه علیاست قوله جلّ اجلاله قد احتیک آیه الوصال فی الأولى و اماتک آیه الفراق فی الأخری و ہم‌چنین میفرمایند قوله عزّ کبریائه ثمره علیا فی الحقیقه ذابت فی الفراق لذا از شهدا لدى اللہ مذکور و مکافات اینعمل ذکرست کہ در زیارتش از قلم اعلى نازل در آن لیل و یوم آن هر نفسی صعود نمود بخلع غفران فائز و این فضل مخصوص است باو مگر نفسیکہ انکار حقّ اللہ و آیات او را جهره نموده‌اند انتهى فی الحقیقه از سماء رحمت رحمانی و افق عنایت ربّانی نازل و اشراق

نمود آنچه که عرف بقا از او استشمام میشود و نفحات حیات از او متضوّع سبحان التّاطق و سبحان المبیّن و سبحان المکّم جلّت عظمته و جلّ سلطانه لا اله غیره

و همچنین ذکر صعود جناب آقا سیّد ابوطالب و جناب حاجی میرزا کمال الدین علیهما بهاء الله و رحمته و عنایتیته از قبل رسید و مخصوص هر یک مرّه بعد مرّه از سماء فضل نازل آنچه که فی الحقیقه لا نظیر له بوده طوبیٰ لهما یا لیت کنت معهما و فزت بما نطق لسان العظمته فی حقّهما

ذکر محبوب فؤاد جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الأبهی فرموده بودند اخبار ایشان از جمیع جهات رسیده از ارض خاء نفوس متعدّده ثابتّه مستقیمه ذکر ایشانرا و آنچه در آن ارض واقع شد بساحت اقدس عرض و ارسال نموده اند و همچنین در بعضی از الواح الهیّه و مراسلات اینعبد که باطراف رفته ذکر ایشان بوده وقتی اینکلمه علیا از لسان مالک اسماء و فاطر سماء ظاهر فرمودند حقّ قویّ قادر میرزا را ملجأ نمود بر آنچه که ظاهر شد و سبب اعلاء کلمه گشت متبسّمّاً فرمودند اگر غیر این بود از خلاف حکمت محسوب و مستحقّ حدّ انتهی اگرچه اینهم صرفه ایشانست چه که در حین حضور باید اجرا شود لذا قبل از اجرا حکم لقا ثابت و بعد هم فضل و کرم موجود شاید عفو فرمایند دیگر آنحضرت امواج بحر رحمت و ظهورات آفتاب فضل را مشاهده فرموده اند یفعل کیف یشاء و یحکم کیف یرید و هو المقتدر العزیز الحمید

و اینکه در باره حبیب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله مرقوم داشتید فی الحقیقه امر از قرار است که آنحضرت مرقوم داشته اند بجهت تبلیغ امر بسیار خوبند چه که چندی قبل از لسان قدم کلمهئی استماع شد که مدلّ بر اینمقام اعلیٰ بود لله درّه فیکلّ الأحوال بعد از عرض کلمات مذکوره آنحضرت در ساحت امنع اقدس لسان عظمت باینکلمه علیا ناطق قوله جلّ و عزّ یا اسمی الحمد لله ابن ابهر علیه بهائی بر خدمت قیام نموده اند و بطراز تبلیغ مزینند در جمیع احوال مؤید بوده و خواهند بود آنچه آنجناب در باره امورش مصلحت دیدند لدى المظلوم بشرف قبول فائز چه که اینفقره لعمری بر مقامش افزوده و میافزاید فی الحقیقه مالش یعنی ملکش فی سبیل الله محسوب تعالیٰ هذا المقام چه که از بیع فراغت حاصل و از فراغت ما اراده الله ظاهر طوبیٰ له یا اسمی طوبیٰ لأیه الذی شرب ریحیق الاستقامه من ید عطاء ربّه و کان من الموقنین فی کتاب مبین مقامش عندالله بسیار عظیمست طوبیٰ للعارفین و طوبیٰ للزائرین انه ممّن سترنا ذکره لضعف العباد بشّر ابنه من قبلی و کبر علیه من لدى المظلوم لیشکر ربّه الکریم عنایات الهیّه البتّه توجه نماید و منقطعین را دریابد انه لهو المقتدر القدر ذرّهئی از اعمال طیّبه عندالله ضایع نشده و نخواهد شد من یتفکّر فی القرون الأولى یشهد بما شهد به لسان المظلوم فی هذا المقام الکریم انتهی

اینفانی هم از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله این ایام مؤید شد بر جواب جناب ایشان انه مزین بذکر الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم انشاءالله بآیات الهی فائز شوند و از بحور معانی آن بیاشامند انّ فضله احاط من فی السموات و الأرضین آنچه بجناب مرحوم مرفوع مبرور جناب حاجی سیّد علی اکبر علیه بهاء الله و رحمتیته رسیده رسیده در این حین فرمودند آنچه از حقوق بر ذمه ایشان از قبل و بعد بوده ادا شد و بزینت قبول مزین لله الحمد فیکلّ الأحوال یهب لمن یشاء ما یشاء و یعطى کیف یرید و هو المقتدر القدر

و اینکه در باره جناب ملا اسدالله علیه بهاء الله مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اینکلمات عالیات و آیات باهرات از سماء عنایت مالک اسماء و صفات مخصوص ایشان نازل و بخطّ حضرت غصن الله روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدمه الفداء ارسال میشود قوله تبارک و تعالیٰ

هو الشّاهد السّمیع الخبیر

اَنَا اردنا ان نذكر من اقبل الى الأفق الأعلى اذ اعرض عنه العلماء و العرفاء الآ من شاء الله ربّ الأرباب هذا يوم فيه ارتفع حفيف سدره المنتهى و جرى فرات المعانى و البيان طوبى لمن شرب و فاز و ويل لأهل الضلال الذين نذبوا كتاب الله عن ورائهم و اتبعوا مظاهر الظنون و الأوهام قم باسم ربك الذى يذكرك فى السجن الأعظم ثم اخرق حجبات الأمم قل تالله هذا يوم المعاد و ينادى فيه أم الكتاب قل يا ملاء الأرض اتقوا الله و لا تنكروا الذى اذا ظهر ظهر ما كان مستوراً فى علم الله و مسطوراً فى الزبير و الألواح اياكم ان تمنعكم كتب العالم عن مالك القدم او تحجبكم شئون الدنيا عن التوجه الى الأفق الأعلى او تحزنكم وضوء العلماء قوموا بالروح و الریحان باسم الله مالك الأديان و قولوا قد اقبلنا اليك يا مقصود العالم و توجهنا الى وجهك يا سلطان الآيات كذلك نورنا افق اللوح بانوار البيان طوبى لمن اخذ و ويل لمن نقض عهد الله فى يوم الطلاق قم على خدمة الأمر ثم انطق بهذا الاسم الذى به افسحرت الجلود و تزعزعت الأركان قد سمعنا ذكرك ذكرناك و انزلنا لك ما يجد منه المخلصون عرف الخلود فى القرون و الأعصار اذا فزت بلوحى و وجدت منه عرف بيانى قم و قل

اشهد بما شهد به لسان قدرتك قبل خلق سمائك و ارضك انه لا اله الا انت العزيز الوهاب انت الغريب الذى عرفت العباد وطنهم الأعلى و اظهرت لهم ما يقربهم الى الله فيكل الأحوال و انت المظلوم المسجون الذى ناح بما ورد عليك اهل الفردوس الأعلى و ملكوت السماء فى العشى و الاشرار انتهى

اينعبد تكبير و سلام خدمت ايشان ميرساند و از حق منبع مسئلت مينمايد كه ايشانرا مؤيد فرمايد بر خدمت امرش و ناطق نمايد بشنايش بشاينكه برودت عالم اثر نمايد و حرارت آيات الهى در كل حين بر حرارت محبتشان بيفزايد تا باسم الله مذکور باشند و بمحبه الله معروف و مشهور انه مؤيد من اقبل اليه و نطق بشنايه

و اينكه ذكر جناب آقا محمد كريم عليه بهاء الله و اخوان و منتسبين ايشان عليهم بهاء الله فرموده بودند و همچنين نزول آنحضرت بخواهش ايشان در آن بيت اينمراتب تلقاء وجه قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان القدرة و القوه فى ملكوته قوله جلّ و عزّ جناب كريم و منتسبين او در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند عنايت حقّ تعالى شأنه شامل حالشان بوده باصغاء ندا فائز گشتند و بانوار يقين مطرّز آنچه در سبيل الهى عمل نمودند تلقاء وجه مذکور و در كتاب از قلم اعلى مسطور طوبى للذين اكرموا مثواك و اغتنموا لقاءك فى حبّ الله ربّ العالمين

جناب رحيم و اخوى را تكبير برسان قل يا رحيم اين اشتعالك و عرف اقبالك انا عززناك و رفعناك الى مقام رأيت الآيه الكبرى و سمعت نداء ربك الأبهى اينمقام بلند را فراموش مكن و از او غافل مشو قسم بنبر اعظم هر نفسى اليوم فى الجملة از ذكر و خدمت حقّ غافل شود حسرت و ندامت عنقریب او را اخذ نمايد حمد كن مقصود عالميانرا كه ترا مؤيد فرمود بشاينكه فائز شدى بانچه كه در كتب قبل و بعد از قلم اعلى جارى و ثبت گشته انشاءالله لازل باينمقام ناظر باشى و باسم حقّ جلّ جلاله حفظش نمائى البهآ عليهم من لدى الله العليم الحكيم انتهى

اينعبد چندی قبل جواب مراسله جناب آقا محمد كريم عليه بهاء الله را كه بجناب اسم جود عليه بهاء الله الأبهى نوشته بودند ارسال داشته و آنمراسله حاوى آيات الهى بوده بحر فضل و كرمش در آن آيات مواج انشاءالله بان فائز گردند و به ما اراده الله موفق شوند

اينكه اراده توجه نموده اند اگر بروج و ريحان واقع شود يعنى باسانى اسباب آن فراهم آيد باسى نبوده و نيست والا فلا در سنه قبل دو نفس از دوستان الهى در آن ارض يعنى ارض ط بعنايت مخصوصه فائز گشتند مع آنكه در ظاهر از توجه بشرط اقدس ممنوع ولكن عملشان و زيارتشان در ساحت عرش مقبول و مكرّر كلمه قبول در باره ايشان از لسان عظمت استماع شد و فائز شدند بانچه كه اينعبد بكلمه يا ليتنى فزت بما فازا متكلم لله الأمر من قبل و من بعد و هو الأمر العادل الحكيم

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد علی کد علیه بهاء الله فرمودند و همچنین ذکر آقا اکبر علیه بهاء الله الحمد لله جناب ایشان بعنایت حق فائز بوده و هستند و همچنین منتسبین ایشان انشاءالله در جمیع احوال بخدمت امر مشغول باشند و در اعلاء کلمه جهد بلیغ مبذول دارند بها تظهر مقاماتهم و مراتبهم و شئونهم بین الخلق ان ربنا الرحمن لهو البازل الغفور الکریم و بعد از عرض در ساحت اقدس این لوح امنع از سماء فضل مالک ایجاد مخصوص جناب آقا اکبر نازل قوله تبارک و تعالی

بسمی المهیمن علی الأسماء

کتاب انزله المظلوم و فيه ما یقرّب الناس الی الله العلیم الخبیر طوبی لذلّی بصر رأی الأفق الأعلى و لذی سمع سمع النداء اذ ارتفع من مطلع الکبریاء انه لا اله الا انا المقتدر القدر انا ذکرنا الذین اقبلوا الی الوجه و انزلنا لهم ما یجد منه المخلصون عرف عناية الله رب العالمین یا اکبر یذکرک المظلوم من شطر منظره الأنور بآیات لا تعادلها خزائن الأرض یشهد بذلك کلّ عارف بصیر هذا یوم فیه سرت سفینه البیان علی البرّ و البحر و نطق الرحمن فی ملکوت البیان بما انجذبت به افئدة المقرّین طوبی لمن نبذ العالم حباً لله مالک القدم و عمل بما امر به فی کتابه المبین هذا یوم فیه تمّت الحجّة و کملت النعمة و نزلت المائدة و القوم فی حجاب غلیظ طوبی لمن قام علی خدمة الأمر بالروح و الریحان و خرق حجابات من فی الامکان باسم ربّه القوی القدر کذلک نورنا قلوب المخلصین بأنوار البیان و انا المعطى البازل الکریم انتهى

انشاءالله از انوار آفتاب بیان حضرت رحمن منور شوند و بکمال روح و ریحان بذکر محبوب امکان مشغول گردند انّ الخادم یکبر علی جناب کدخدا و علیه و علی الذین آمنوا بالله فی یومه العظیم و آنچه آنحضرت مرقوم فرموده اند در توجّه بارض م و همچنین در رساندن اشیاء و امانات جمیع محبوب و در ساحت اقدس مقبول کلتشیء من الملیح ملیح انشاءالله مراسلات قبل بنظر مبارک برسد چه که حامل آیات بدیعۀ منیعۀ بوده من لدی الحقّ دیگر اینفانی لاشیء خدمت جمیع آقایان و دوستان و اولیا و اصفیای حقّ تکبیر و سلام معروض میدارد و از حقّ جلّ جلاله میطلبد کلّ را فائز فرماید بآنچه که سزاوار ایام اوست لیس هذا علیه بعزیز

عرض دیگر الحمد لله قرّة عین جناب حسین افندی و ورقه ورقائیه خانم علیهما بهاء الله بنعمت صحّت و سلامتی فائزند و در ظلّ سدره حفظ رحمانی محفوظ اغصان سدره مبارکه الهیه روحی و ما اعطانی الله لتراب اقدام عزّم الفداء و اهل سرادق عصمت و عظمت بحر تکبیر و بها و ذکر و ثنا ابلاغ فرمودند این خادم اگر بخواهد شرح اینمقام را علی ما هو علیه عرض نماید البتّه عاجز و قاصر بوده و خواهد بود و همچنین هر یک از طائفین تکبیر ابداع امنع اعلى عرض مینمایند و خلوص بحت بات اظهار میدارند البهائم اللائح المشرق من افق سماء فضل ربنا و مقصودنا و مقصودکم علی حضرتکم و علی الذین انصفوا فی امر الله و فازوا بعرفان یومه البدیع و الحمد لله المقتدر المتعالی العزیز المنیع

خادم

فی ۱۵ شهر ربیع الأولى سنة ۱۳۰۰

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

ط

جناب فضل علیه بهاء الله گل

هو الأقدس الأعظم

شهد الله أنه لا اله الا هو و الذي ينطق اليوم أنه لهو الكنز المخزون الذي بذكره تريت كتب الله في القرون و الأعصار و أنه كان مكنوناً في علم الله و مخزوناً في ازل الآزال و لما اتى الميقات ظهر بالحق و توجه اليه المخلصون من كل الجهات قل ان الصور هو ندائه و الصراط امره و الكتاب بيانه و الميزان ما ظهر من فضله العميم كم من عبد توجه و فاز بالأفق الأعلى و كم من عبد خسر بما اتبع كل عالم بعيد كذلك دلح الديك و هدرت حمامة الأمر على غصن رفيع

هو العزيز

شهد الله أنه لا اله الا هو و ان جمال القدم الذي جاء باسم على لحق من الحق على الحق و انا كل له عابدون و له يسجد كل من في السموات و الأرض و كل له ساجدون قل يا قوم هذا عبد الله و غلامه ثم حجتته و بهائه اتقوا الله و لا تشركون كذلك يعظكم الله ان انتم تسمعون ١٥٢'

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب آقا سيّد مهدي

هذه سورة العباد قد نزلت بالحقّ من لدى الله العليّ العظيم و أنّه لتنزيل من لدن عليّم حكيم

بسم الله الأبدع الأبدع

شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له عابدون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له ساجدون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له قانتون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له خاضعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له خاشعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له حامدون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له راعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له عاملون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ منه سائلون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ به ناطقون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له ناظرون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ به رافعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ به لمنقلبون

ان يا مهدي فاشهد كما شهد الله لنفسه قبل خلق السموات و الأرضين بأنّه لا اله الا هو و انّ هذا الغلام عبده و بهائه و أنّه لنبأ الذي قد كان في ازل الأزال في الواح العزّ العظيم و ما عرفه احد الا نفسه المهيمن العزيز القدير و لن يعرفه الا من شاء ربّه و هذا من امر الذي اخبرناك به من قبل ان انت من العارفين فاسمع نصحي ثمّ ما ينطق به لسان الله في هذا الزمّن البديع اياك ان لا يصدّك شيء و لا يمنّك امر فاسع في نفسك ثمّ اجهد في ذاتك لتكوننّ من الصالحين في هذا الأمر الذي به يفرّج اهل ملاّ العرفان ثمّ يجزّع اهل سرادق الايقان ثمّ ينصعق ارواح المقرّبين و يندكّ جبل المستكبرين طهر عيناك عن كلّ ما سواه ثمّ دع كلّ ما في ايداك ثمّ قدّس نفسك عن كلّ من في الأرضين و السموات لتستطيع ان تستقيم على امر الذي تزلّ عليه اقدام المخلصين ثمّ انقطع عن نفسك و عن ما سواك ثمّ عن نفوس المشركين فانظر بطرف البدء فيما نظرت الى آدم الأولى ثمّ من بعده الى ان يصل الأمر الى عليّ قبل نبيل قل تالله كلّهم قد جاؤوا عن مشرق الأمر بكتاب و صحيفة و لوح عظيم و اوتوا كلّ واحد منهم على ما قدر لهم و هذا من فضلنا عليهم ان انتم من العارفين و كلّهم بلّغوا رسالات ربّهم و بشرّوا الناس برضوان الله المهيمن العزيز القدير و اخرجوا الناس من الظلمات الى النور و بشرّوهم بلقاء الله كما انتم قرأتم في صحف الأولين حتّى اذا بلغ الأمر الى وجهه العزيز المقدّس المتعالى المنير اذا احتجب نفسه في الف حجاب لئلاّ يعرفه من احد بعد الذي كان ينزل عليه الآيات من كلّ الجهات و ما احصاها احد الا الله ربّك و ربّ العالمين فلما تمّ ميقات السّتر اذا اظهرنا عن خلف الف الف حجاب من النور نوراً من انوار وجه الغلام اقلّ من سمّ الابرّة اذا انصعقت اهل ملاّ العالمين ثمّ سجدت وجوه المقرّبين و ظهر بشأن ما ظهر مثله في الابداع بحيث قام بنفسه بين السموات و الأرضين و ما تداهن بأحد في امر ربّه و نادى العباد بأعلى نداءه و ما خاف من احد كما انتم كنتم من الناظرين و ابتلى بين العباد بحيث اجتمعوا عليه طغاة الأرض و انتم من الشّاهدين و ما استنصر من احد الا بالله العزيز المقتدر العليم و أنّه نصره بالحقّ و انزل عليه سكينه من عنده و ايّده بجنود الغيب

حين الذى اخرجته عن مدينة الأمر بسُلطان مبین و ظهر امره و علا برهانه و تَمَّت حَجَّتَه و كملت كلمته الى ان اشتهر امر الله بين الخلايق اجمعين الى ان قطعنا الأسبال و دخلنا الميادين كما انتم سمعتم من المهاجرين و فى كلِّ تلك الأماكن و الأيام ما سترنا الأمر و ما احتجبناه بل اظهرناه كطلوع الفجر عن افق صبح منير الى ان وصلنا الى البحر الذى ذكر اسمه فى الألواح ان انتم من الشَّاهدين و ركبنا السفينة باسمنا ثمَّ اجريناه على البحر باسمى العزيز المقتدر الجميل و حفظناه بقدرة من عندنا و حفظنا الذين ركبوا عليها الى ان وصلوا الى ساحله فى مدينة التى اشتهر اسمها بينكم ان انتم من العالمين و كنَّا فيها اربعة اشهر متواليات بما رقم فى الواح عزِّ حفيظ و فى تلك الشَّهور ما راودنا احد من الذينهم كانوا فيها لا من اعلامهم و لا من اسفلهم و كان الله على ذلك شهيد و عليم و ما ذهبنا الى احد و ما توجَّهنا الى نفس اظهاراً لسلطنة الله و امره و ابلاغاً لقدرة الله و هيمنته الى ان تَمَّت ميقات الوقوف و خرجنا عنها و قطعنا السَّييل الى ان دخلنا فى هذا السَّجن البعيد و نشكر الله فى كلِّ ذلك بما ائدنا على امره و جعلنا من عباده المقرَّبين الذين لا يخافون من احد و لا ينظرون الا بنظرة الله المهيمن العزيز القدير كذلك نزلنا الأمر اليك لتكون من العالمين و الحمد لله ربِّ العالمين اذاً اتمننا القول ولو ما اتمننا الأمر به لتذكر عباد الله المخلصين الذينهم سكنوا فى ارضك هناك و كانوا مستبشراً بأرياح القدس التى تفوح من جهة الله بارئهم و هذا من فضله عليهم و على العالمين قل انه يعلم سرِّكم و نجواكم و ما تستدفِّ به فى قلوبكم حمامة الحبِّ و كذلك كنَّا من العالمين لن يعزب عن علمنا من شىء و لا يفوت عن قبضتنا من شىء و كلِّ فى قبضة الأمر ان انتم من العارفين و بيدنا ملكوت كلِّ شىء نرفع من نشاء من عندنا و نذكر عبادنا المرئدين الذينهم شربوا من كأس عناية الله و رزقوا ما لا رزق به احد من الخلايق اجمعين قل تالله قد فزتم بكأس ما لا فاز بها احد من قبل فسوف تعرفون ان تكونن من الصَّابرين قل تالله قد حملتم ما لا حملة احد من الممكنات و ما سبقتكم فى ذلك نفس من الموجودات و لو يحمل على السَّموات لتنفطر و لو على الأرض لتشقِّ فى الحين كذلك نذكركم بالحقِّ لتعرفوا مقدار الذينهم آمنوا بالله و عرفوا ما لا عرفه احد من قبلهم ليفرحوا فى انفسهم و يكونن من الفرحين قل تالله من شرب من هذا الكأس لن يظمأ ابداً و يجعله الله غالباً على من فى السَّموات و الأرضين ان يكون مستقيماً فى حبِّ مولاة و لن يضطرب من خطرات الشَّياطين و الذينهم عرفوا نفسنا هذا من فضلى عليهم و على عبادنا المخلصين لأننا اخرجناهم عن خلف الحجابات و اشهدناهم ما لا شهدت عيون المقدَّسين و كلِّ ذلك من فضلى عليهم و رحمتى على عبادنا المقرَّبين و انت ذكَّر احبَّاء الله الذينهم كانوا فى ارضك و لا تكن من الصَّابرين

ذكَّر اسم الأوَّل فيها الذى جعله الله زين المقرَّبين و لقد ارسلنا اليه كتاباً من قبل و فيه ما يغنيه عن العالمين فوالله لو يعرف حرفاً منه لينقطع عن كلِّ شىء حتَّى عن نفسه و هذا ما نشهد عليه حينئذ بلسانى العليم الحكيم

ثمَّ من بعده ذكَّر المجيد بذكرنا و بشَّره بروح الله المقدَّس العزيز العليم و لقد ارسلنا اليه ما يطهِّره عن معاشره المشركين قل ان يا عبد فاستقم على حبِّ الله لأنك اطَّعت بما لا اطَّلع به احد ان انت من المتفكِّرين تفكَّر فى غيبتى لعلَّ تطَّلع بما اراد الله لك و تكون من المتفرَّسين و بذلك اتمننا النعمة عليك و ارسلنا الرُّوح من لدنا بلسان من عندنا عليك و على المؤمنين

ثمَّ ذكَّر اسمنا الرِّحيم و بشَّره بما اذكره الله فى ليل التى فيه ينطق الورقاء على افنان سدره البقاء و يغنِّ ديك العرش على افنان سدره عظيم قل ان يا عبد انا اردناك من قبل و اذكركناك فى الواح قدس عظيم ان استقم فى يوم الذى فيه تعمى الأبصار و يكلكل كلَّ اللسان و تضطرب افئدة المغلِّين قل تالله حينئذ تظلم الشَّمس بأنوارها و يخسف القمر بأزهارها و تسقط النجوم على ارض جرز لن تجد فيها من ثمار و لا كلاً و لا ماء معين و يضحجَّ فيه قبائل الأرض و يندكِّ كلَّ جبل شامخ رفيع الا من اغمض عيناه عن البشر و ينظر بالمنظر الأكبر فى هذا الجمال المشرق العزيز المنير ان يا عبد لا تخف من احد ثمَّ اخلع بخلع الله المهيمن العزيز القدير و كن صائحاً بين السَّموات و الأرض و مبشراً باسم الله العزيز الكريم و ان يعترض عليك كلِّ ذى

وجود و ذى روح و ذى شعور و ذى اشارة و ذى حدود عظيم لا تخف عن احد منهم و توكل على الله ربك ثم اعتصم بهذا الحبل المقدس المنير المتين و كذلك انزلنا اليك الآيات من هذا السماء الذى ظهر على هيكل الغلام و اذا تنظر اليه فى سرى تجده على هيئة عرش عظيم

ثم ذكر الرضا من بعده و الذينهم فى بيته الذينهم استجاروا فى جوار الله المهيم العزيز القدير اولئك هم الذين استظلوا فى ظل عنايته و اسكنهم الله فى بحبوحة قربه ان يعرفوا قدر ما انعمهم الله بفضله و يكونون من الشاكرين و يجهدوا فى انفسهم بأن لا يحبطن اعمالهم و كذلك يذكرهم لسان الله ليثبت رحمته على العالمين و لن ينكروا نعمة التى نزلت عليهم من سماء قدس منبع و يجودوا انفسهم ثبأ على الأمر و قدسآء عن كل من فى السموات و الأرضين و أنك انت يا مهدي فارفق به ثم اخفض جناحك للذينهم آمنوا بالله و آياته لأننا عظمتنا خلقك فى ملا الفردوس و خلقناك على احسن التقويم

ثم ذكر اللذان سافرا الى الله بارئهما و هاجرا اليه و كانا من المهاجرين و حضرا بين يدي الله و سمعا نعمات القدس عن هذا الحنجر المقدس العزيز المليح ثم بشرهما بعناية من عندنا و رحمة من لدنا و ان رحمتنا سبقت العالمين

ثم ذكر العبد قبل الرسول بما اذكره الله حينئذ بربوات قدسه و اذكره فى هذا اللوح العظيم قل ان يا رسول ارسلنا اليك رائحة هذا القميص لتقر به عيناك و عيون الذينهم سكنوا فى اقطار المشرق و المغرب و كانوا من عبادنا الموحدون ليحركهم ارياح الله و ينقطعهم عن كل شىء الا عن هذا القميص المرسل المنير قل تالله ان الانقطاع محبوب الا عن جمالى المشرق المقدس المنير و كل السؤال حرام الا عن نفسى المقدس العليم الحكيم و كل الصمت محبوب الا عن ذكرى المتعالى المتباهى العزيز المنيع

ثم ذكر عبدى الذى آمن بالله ثم سأل عن الله ربه من نبى العظيم قل تالله هذا لنبا الذى كان عظيماً فى على العماء ثم كبيراً فى ملا البقاء و تقشعر عنه جلود المشركين ان يا عبد اذا كشفنا لك الأمر فيما سألت من قبل لتطلع بما اراد و هذا اصل ما اراد الله لك ان تكون من المرادين اياكم ان لا تختلفوا فى هذا النبا و لا تضطربوا عن الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا من المعرضين قل يا قوم تالله هذا نبا الله فيكم و ظهوره بينكم و سلطانه بين السموات و الأرضين اياكم ان لا تختلفوا فيه بعد الذى حبس لكم فى هذا السجن الذى لن يصل اليه ارجل القاصدين الا من شاء الله ربك المنان المقتدر العليم الخبير و أنك انت يا عبدالله فاشكر الله بما اخرجك عن بلدك و جعلك من المطهرين فسوف تسمع نداء السامرى بينهم و تجدهم فى شرك عظيم فسوف يستدلون بما استدلو به اولو الفرقان ثم من قبلهم اولو الزبور و التوراة و الانجيل كفاهم الذلة بأنهم آمنوا بعلى من قبل بما نزل عليه من آيات الله المهيم العزيز القدير فلما نزلت اختها و ظهر جماله بالحق اعرضوا عنه و كانوا من المعرضين قل اذا لا تلعنوا غيركم بل فالعنوا انفسكم و لا تعترضوا بنفس فاعترضوا على ذواتكم فهذا ينبغى لكم يا ملا المشركين ان كنتم آمنتم بآيات الله تالله هذه آياته و حرفاً منها يكفى العالمين و ان تريدوا جماله فهذا ظهر بشأن ما ظهر شبهه فى الابداع ان انتم من المنصفين و ان تريدوا ان تمروا على صراطه فهذا صراطه فى السموات و الأرض مرؤا عليها يا ملا العارفين ولكن الذين منهم استقاموا على امر مولاهم و عرفوا بارئهم اولئك بهم يرفع الغمام و يمطر السحاب و يستضىء اهل ملا القدس و يحكى كل شىء عن هذا المقام المتعظم المتعزز المتعالى الباذخ المنيع

ثم ذكر من بعده الأسد قل ان يا اسد كن اسد الله فى ارضه و هذا خلع قد اعطيناك بفضل من عندنا و انا المعطى الكريم رغماً لأنف الذينهم كفروا بآيات الله و جادلوا بها ثم اعرضوا عنها و كانوا من الصاغرين ان يا هذا الاسم قد وهبناك هذا الاسم ان تمر عن ملكوت الأسماء و تنقطع عن كل من فى الأرض و السماء و تأتى الله بقلب سليم اياك ان لا تضيع ما اراد الله لك و لا تخمد عن نار حيك ثم اشتعل بنفسك على الذينهم كفروا و اشركوا و كن رحمة للمحبين و كن سيف الله لأعدائه و نعمته لأحيائه ثم احفظ نفسك عن مجالسة المعرضين و تجنب عنهم و لا تخف من احد و كن فى حصن حفيظ

ان يا مهدي قد ذكرنا هؤلاء كما ذكر اسمائهم في لوحك ليحيط رحمة الله عليهم و تمرّ عليهم هذه المرسلات اللطيف المحبوب المنير قل تالله لو يهبّ على الممكّنات ما يفوح من هذا الرضوان ليجعلهم حيّاً باقياً في ملكوت العالمين كذلك منّا عليك و عليهم رحمة من عندنا عليهم و على المخلصين ثمّ اعلم بأنّ حضر بين يدينا لوحاً و فيه نادى احد من المحيّن ربّه المئان المقتدر العزيز الجميل قل انا سمعنا نداءك و اجبتك بهذه الكلمات المقدّس المحبوب لشكر الله في نفسك ثمّ في لسانك و تكون من الذينهم بآيات الله لا يستهزئون ان استقم يا عبد في حبك مولاك و لا تضطرب اذا اتاك امر محتوم و لا تخف من احد فتوجّه بوجه ربك و توكل على نفسنا المهيمن القيوم و قل سبحانك اللهم يا الهى طهر عيني ثمّ ادنى ثمّ لسانى ثمّ روحى ثمّ قلبى ثمّ نفسى ثمّ جسمى ثمّ جسدى عن التوجّه الى غيرك ثمّ اشربنى عن كأس عزك المختوم

قل تالله قد ظهر عين الكافور في هذا الظهور و انفجر التسليم في هذا السلسيل الذى كان على هيئة الغلام لمشهود ان يا عبد فأدخل يدك فيه و لا تردّها الى نفسك خالياً ولو تقطع بسيف الذينهم كانوا بآيات الله هم معرضون فاستعن فى كلّ امر باسمى العزيز المقتدر المحبوب ثمّ اشرب منه فى سرّك ثمّ ابذل على الذين تجد فى قلوبهم نفحات الروح و كانوا من الذينهم بآيات الله هم مهتدون و كذلك اذكرناك فى اللوح و صرفنا لك الآيات لتوقن فى نفسك بأننا نعطي كلّ شيء ما يغنيه عن الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا برّبهم ان يشركون

ثمّ ذكرّ الأحباب فى ارضك الذين ما ذكر اسمائهم فى اللوح ليشروا كلّهم بشارات الله المهيمن القيوم و يفرحوا فى انفسهم و تجذبهم نعمات القدس و تقرّبهم الى مقام قدس محمود و وصّ الذينهم آمنوا بالله و آياته بأن لا يتجاوزوا عمّا امروا به و لا يكوننّ من الذينهم كانوا ان يعتدون و يا قوم ان اتبعوا ملّة الله و سننه و ذروا ما بين ايديكم و خذوا ما امرناكم به و لا تكوننّ من الذينهم اذا يؤمرون بأمر لا يعملون فاجتنبوا عن كبائر الاثم و هى الاعراض عن بدائع كلماتى قل انّ كلمات الله لهي العليا ان انتم تشعرون ثمّ اصلحوا ذات بينكم بحيث لن يهبّ منكم الا روايح الله و لن يشهد فى وجوهكم الا نضرة الفردوس و تكوننّ من الذينهم فى كلّ امر يفرحون و اذا يمسهّم الذلّة و البأساء و الضراء فى كلّ ما كان من البلايا او يكون هم يصبرون فى سبيل بارئهم و يتوكلون على الله ثمّ الى مرضاته هم متوجّهون و لا يصدّهم استكبار الذينهم استكبروا و لا اعراض الذينهم اعرضوا و لا مجادلة الذينهم جادلوا بعد الذى بلغت الحجّة الى اقصى الغاية و تمتّ نعمة الله عليهم و على الذينهم موقنون بما ينزل عليهم من آيات الله و لا يحزنهم غلّ الذينهم كفروا بها بعدما استيقنتها انفسهم و كذلك كانوا ان يفعلون بذلك امرناهم من قبل و نامرهم حينئذ بالفضل ليكوننّ من الذينهم كانوا بأمر الله هم عاملون

بسم الله الأعزّ الأمتع الأقدس الأعلى

شهد الله بلسانه الحقّ فيكلّ الألواح بأننى انا حىّ فى الأفق الأبهى و اذاً تالله فى هذا الأفق الأمتع الأقدس الأعزّ الأعلى يسمع و يرى و ينطق بأن يا جواد فطوبى لك بما فزت بما لا فاز به احد قبلك تالله الحقّ بك قرّت عيون اهل ملاّ الفردوس ولكنّ الناس هم لا يعرفون تالله لو نعرّك العباد ليضطربنّ النفوس و يزلنّ الأقدام و ينصعقنّ هياكل الغرور و يخرنّ على وجه التراب و يجعلون اصابع الاعراض فى آذانهم لئلا يسمعون لا تحزن عن الذينهم اشتغلوا بالدنيا و نسوا ذكر الله الأعظم تالله الحقّ سوف يأخذهم الله بقهر من عنده و انه لهو القوىّ القاهر القدير و يطهر الأرض عن دنس هؤلاء و يورثها عباده المقرّبين قل يا قوم تراباً على فمكم و رماداً على عيونكم بما بعتم يوسف الله بأخسر شيء فوا حسرتا عليكم يا ملاّ الغافلين أ تظنّون فى انفسكم بأنكم

تسبقونه في امره لا فونفسه المقتدر العليّ العظيم فسوف يأخذكم نفحات العذاب و يغشّيكم غيرة الجحيم انّ الذينهم استكبروا على الله بما اجتمع عليهم زخارف الدنيا اولئك خسروا في الدنيا و الآخرة فسوف يأخذ الله ما عندهم بأيادي قدرته و يجعلهم عريّا عن اثواب مكرمه فسوف يشهدون و تكون من الشّاهدين قل يا قوم لا تغرّبكم الدنيا بغرورها لأنّها و ما خلق فيها مقبوضة بقبضة ارادته يعطى على من يشاء و يمنع عمّن يشاء و أنّه لهو الفعّال لما يريد و لو كان لها عنده من قدر لم يؤتّها على اعدائه قدر خردل ولكن اشتغلكم بها بما اكتسبت ايديكم في امره و هذا عذاب لأنفسكم بأنفسكم على انفسكم ان انتم من الشّاعرين

هل تفرحون بما اوتيتم بما لا قدر له عند الله و به يمتحن عباده المتوهّمين و انك انت فاشكر الله ربك بما طهرك عن رجس هؤلاء تالله بوجودهم تكدر كلّ ما خلق من الماء و الطين و انك لو تطّلع بما قدر لك ليأخذك الجذب و الاشتياق على مقام لن تعرف اليمين عن الشّمال و لا اليوم عن اللّيل و لذا سترناه منك لتكون من السّاكين و تذكر ربك بين العباد فيكلّ الأوان و تكون من الذّاكرين و الرّحمة الّتي تنزل في كلّ حين عليك و على من معك و على من يحبّك و على من يعاشرك و يجالسك و يتوجّه اليك حبّاً لله و خالصاً لوجه الكريم ثمّ ذكر من لدنا اخيك الّذي سمّى بالرّحيم ليتذكّر بذكر الله و يكون من الشّاكرين و الضيّاء عليك و عليه من حينئذ الى يوم الّذي يقوم فيه النّاس لله ربّ العالمين

هو الأبدع الأقدس الأبهي

شهد الله في قطب البقاء بأنّه لا اله الا هو المهيمن العزيز المنيع القدير و اشهد في عرش العماء بأنّه لا اله الا هو المقتدر المرتفع العليم الحكيم شهد الله في جبروت الاجلال بأنّي انا الله لا اله الا انا العزيز الممتنع البديع و اشهد في ملكوت الاستجلال بأنّي انا الله لا اله الا انا المتعالى السّلطان العزيز الوحيد شهد الله على اعراش ما سواه بأنّه لا اله الا هو و انّ نقطة الأولى عبده و بهائه قد قضى ايام العبد و صعد الى رفيق الأعلى اذا اشرق البهّاء عن افق البقاء كرّة اخرى بسّلطان الّذي على الممكنات و خضعت لدى اشراق سلطانه اعناق الملوك و السّلاطين قد خرقت حجبات الوهم و انشقت سبحات السّتر و ظهرت رايات الجلال بين السّموات و الأرضين و اتى الله على غمام القدس بربوات المجد و عن يمينه ملائكة الأمر و عن يساره ملاء المقرّبين و قام بسلطانه في وسط السّماء و الأرض و نادى الممكنات بسطوة اضطربت منها افئدة سكّان الفردوس و تنزلت اركان كلّ الأشياء و هذا ما نزل بالفضل الخالص لعباده المستقرّين و نطق بلسانه الأفضح الأبلغ الأحلى

ان يا ملاء الأرض انا خلقناكم بأمر من عندنا و عرفناكم نفسنا الحقّ بمظهر نفسى العليّ العظيم و بعثناه بالحقّ و اختصاصناه بسّلطان من لدنا و ارسلناه اليكم بكتاب مبين و جاءكم عن مشرق الأمر بآيات الّتي اجتذبت عنها افئدة كلّ عارف منصف و كلّ ذى قدر رفيع و انتم كفرتم به و بما نزل عليه من آيات ربكم الرّحمن الرّحيم و آمن منكم انفس معدودات من الّذينهم كسروا اصنام الهوى بسّلطاني الأعلى و خرجوا عن حصن التّقليد و العمى باسمى المقتدر الغالب القدير فلمّا آمنتم بنفسى و اقررتم بسّلطاني و اعرفتم بكتابتى و صيّناكم في كلّ الألواح بأن لا تفعلوا كما فعلوا المشركون من عبادنا الغافلين و انا ما نزلنا البيان الا بأن نخبركم بظهورى في جبروت العالمين فلمّا ظهر سلطان القضاء على غمام الامضاء مرّة اخرى انتم انكرتم و لكنتم من المنكرين و كفرتم بما عرفتم و اعرضتم بما اقبتم و لكنتم من المشركين

ان يا ملاء البيان تالله هذا جمالى الّذى به افتخر في جبروتى و يستبرك بلقائى اهل ملكوتى بل ما سواه يحرك بارادة من عنده و أنّه لهو المقتدر على ما يشاء و أنّه لهو العزيز الكريم و ظهر بينكم بقوة الّتي تحيّرت عنها نفوس المقدّسين و قام بنفسه

فى مقابلة كلّ من فى السموات و الأرض بقوّة من لدنّا و انا العزيز الجليل كذلك نادى لسان الرّحمن ملأ البيان لعلّ يستشعرنّ فى انفسهم و يكوننّ متذكّراً بما وصّاهم الله به فى كلّ الألواح و يكوننّ من المتذكّرين و لن يتوقّفنّ على امر الّذى من توقّف عليه ليحبط اعماله ولو يأتى بعبادة الأوّلين و الآخرين و انهم توقّفوا فى امره و اعرضوا عن لقائه و جاهدوا بآياته و انكروا بما جاء به من لدنّ عليم خبير و انك قم على خدمة الله ثمّ انصر الّذى ما اتّخذ لنفسه ناصرّاً من دونه و انّ هذا من فضله عليك و أنّه لغنيّ عن نصر العالمين

قل يا قوم هذا غلام الله بينكم و قد جاءكم بسلطانه و قدرته و يتلو عليكم فى كلّ حين ما يعجز عنه الخلايق اجمعين و نصركم حين الّذى كنتم ضعفاء فى الأرض الى ان ارتفع اعلام النّصر على كلّ جبل باذخ منيع
ان يا نبيل فاعلم بأنّ المعرضين من قال بأنّ هذه الآيات ما نزلت على الفطرة قل ويل لكم و بما يخرج من افواهكم تالّله بها ظهرت فطرة الله المقتدر العزيز القدير و منهم من قال بأنّ هذا افترى على الله و بذلك كفر بآيات الله و انكر برهانه و لا يكون من الشّاعرين انهم يقولون كما قالوا ملأ الفرقان حين الّذى اتى علىّ بالحقّ و رجعوا الى أوّل مقرّهم مقعد المشركين تالّله سمعت من هؤلاء ما لا سمع اذن الممكنات و بذلك بكت عيون العظيمة عن وراء حجبات قدس منيع قل يا قوم انّى اصدّق بما عندكم من صحائف الله و الواح امره و امرت بأن لا اعبد الاّ اياه و اتل عليكم ما ينطق الرّوح فى صدرى تالّله ان هى من تلقاء نفسى بل من لدى الله الغالب المقتدر الحكيم و ان كان هذا جرمى فبأىّ حجّة آمنتم برسول الله من قبل فأتوا بها ان انتم من الصّادقين و قد ورد علىّ من هؤلاء ما لا ورد على احد فى الابداع و يشهد بذلك السنن العالمين

ان يا قلم الأعلى ذكّر النبيل بأسرار القضاء لعلّ يشرب عن هذا السلسيل الّذى جرى عن يمين العرش و يطّلع بما هو المستور عن انظر الغافلين لعلّ يستقيم على هذا الأمر الّذى لن يستقرّ عليه احد الاّ من ينظر بالمنظر الأكبر و يكون مطهّراً عن ريب الزّمان فى هذه الأحيان الّذى كلّ احتجبوا عن جمال الرّحمن الاّ من شاء ربك العزيز الحاكم الحكيم قل ان نبيل الأكبر الّذى صعد الى الله لمّا توقّف فى امر الغلام لذا ما فاز بزيارة المدينة و قبض روحه بسلطان القوّة من لدنّ عزيز قدير و ما بلغ الى شاطئ القرب و ما رزق بما اجتمع من زخارف الأرض و رجع الى التّراب بحسرة عظيم و مع ذلك ما تنبّه احد و ما استشعر الّذيهم يدعون الايمان فى انفسهم و كانوا على غفلة مبين و أنا ما كشفنا ذلك و سترناه فى حجبات السّتر ولكن الآن كشفناه لك لتكون على امر ربك لمن الرّاسخين ولكنّ الله عفا عنه و كفر عنه سيئاته و أنّه ما من حاكم الاّ هو له الأمر و الخلق يحكم ما يشاء و يفعل ما يريد كذلك اخبرناك و قصصنا لك من كلّ قصص لتجد نفحات ربك من هذه الكلمات المحكم المبرم القويم ثمّ اعلم بأننا عزلنا نفسنا و خرجنا عن بين الّذيهم كانوا معنا و جلسنا فى البيت وحده متّكلاً على الله ربّى و ربك و ربّ العالمين اذاً تفكّر فى ذلك لعلّ يفتح الله عيناك و تشهد ما عجزت عن ادراكه ابصر النّاطرين و الرّوح و العزّ و البهَاء عليك و على كلّ فطن بصير

جناب احمد الّذى حضر و فاز

هو المشرق من افق الاقنطار

شهد المظلوم بانك اقبلت الى المشعر و المقام و زرت بيت الله الحرام طوبى لك بما اجتذبتك ما انزله الرّحمن فى الفرقان و لله على النّاس حجّ البيت خرجت عن بيتك مقبلاً الى بيت الله و قطعت البرّ و البحر الى ان وصلت و رأيت و حضرت و طففت

نَسْتَلُ اللَّهَ انْ يَجْعَلَ عَمَلَك نَوْرًا لَكَ وَ ذَخْرًا وَ شَرْفًا لَكَ اِنَّهُ هُوَ مَوْلَى الْوَرَى وَ رَبُّ الْعَرْشِ وَ الثَّرَى لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْاَعْلَى

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

شهد المظلوم بما شهد الله قبل خلق الأشياء أنه لا اله الا هو لم يزل كان مقدساً عن الأشباه و الأمثال و منزهاً عما قيل و يقال قد كان واحداً فرداً احداً صمداً قيوماً الذي شهدت السن الكائنات بوحدانيته و فردانيته و انطق كل شيء بذكره و ثنائه و الذي بعثه و ارسله بالحق أنه لمصباح الهدى بين الورى و آية القدم بين الأمم و مطلع اسمائه الحسنى و مشرق صفاته العليا الذي سمى بمحمد ص في ملكوت الانشاء قد جعله الله مصدر وحيه و مهبط علمه و مظهر احكامه و به ظهر امر الرحمن بين الامكان و هدرت حمامة الأمر على الأغصان أنه لا اله الا هو العليم الخبير ان المظلوم يصلى عليه و على آله و اصحابه الذين بهم اشرق نير العرفان من افق العالم و ماج بحر الكرم بين الأمم اولئك عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون بهم ظهر صراط الله فيما سواه و ارتفعت كلمته بين عباده طوبى لمن تمسك بهم و فاز بلقائهم عليهم صلوات الله و رحمته و ذكر الله و ثنائه

و بعد اوليای حق را که از صافی سلسبیل محبت نوشیده‌اند و بافق اعلى ناظرند سلام میرسانیم و کل را وصیت مینمائیم بامانت و دیانت و عفت

ای دوستان هر نفسی باین صفات مزین است او از عباد حق محسوب و اسمش در ملاً اعلى مذکور و هر نفسی محروم ماند او از اهل حق محسوب نه جهد نمائید که شاید باخلاق و اوصافی مزین شوید که سبب و علت نجات ابدی گردد اثمار سدره امانت را باحجار خیانت میازارید و اغصانش را بالآت ظلم و اعتساف از هم مرزید طراز انسان صدق و صفا بوده و خواهد بود

ای دوستان زخارف دو یوم که کل شهادت بر فنای آن میدهند شما را از نعمت باقیه و مائده منزله سمائیه محروم ننماید بحق ناظر باشید و بر او توکل نمائید و از او طلب کنید آنچه را که شایسته است لکم ان تفوضوا الامور الى الله رب العالمین در قرون اولین تفکر نمائید کجایند اهل کبر و غرور و کجایند صاحبان شرور این خزانهم و قصورهم و معاقلهم و عروشهم در اعصار قبل و آنچه در او وارد شده تفکر نمائید و پند گیرید این مظلوم از حق میطلبد که کل را مؤید فرماید بر آنچه که رضای او در اوست

جناب شیخ ابوالقاسم را سلام میرسانیم لله الحمد از کأس عرفان نوشیده‌اند و بافق اعلى ناظرند در جمیع احوال متشبث باشید باموری که سبب تهذیب نفوس غافله گردد و علت آزادی ناس شود جناب مصطفی وارد فی الحقیقه در حمل اشجار بسیار زحمت کشیده‌اند اجره علی الله جناب عکاش را سلام میرسانیم و نبشیره بذکری ایاه چه که لازال مذکورند و همچنین سایر دوستان کل را ذکر نموده و مینمائیم از جانب مظلوم سلام برسانید أنه يقول الحق و یهدى السبیل لا اله الا هو القوى الغالب العزیز الجمیل یا مصطفی علیک سلامی حمد کن مقصود عالمیان را که عطا فرمود بتو از خزانه اسماء اسمی یعنی ولدی که باهلیت اهل فضل شهادت داده و میدهند نسأل الله بأن یوفقک و اهلک و من معک و یقدر لکم خیر الآخرة و الأولى انه لمولى الورى لا اله الا هو الغفور الکریم

هو العلیّ العالیّ الأعلیّ

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند فارسی که به بنگاله می‌رود

مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست ولکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل نمایند زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح‌بخشنده لاجرعه بیاشامند در صحراهای بی‌آب مهلک بیاد دوست مؤاجند و در بادیه‌های متلف بجان‌فشانی چالاک دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند چشم از عالم بریسته‌اند و بجمال دوست گشوده‌اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند پیر توکل پرواز نمایند و بجناح توسّل طیران کنند نزدشان شمشیر خون‌ریز از حریر بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیر امّ مقبولتر

زنده‌دل باید در این ره صدهزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکو است این ساعت و چه ملبیح است این وقت که روح معنوی سر جان‌افشانی دارد و هیكل وفا عزم معارج فنا نموده گردن برافراختیم و تیغ بی‌دریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم و سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر او است در کنار فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انس آشیان سازیم و بمنتهای مقامات حبّ منتهی گردیم و از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بی‌زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی‌مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت ربّ الأرباب سر برآریم این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طیّ نمایند و این وجه را پرده حجاب نشود

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته‌اند و بکمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته‌اند البته بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد ولکن بعنایت الهی و تأییدات غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد

باری ایام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیا و مبدأ اصفیا چه نازل شد تا چون روح خفیف شوی و چون نفس از قفس تن برآئی در نهایت احاطه اعدا و شدت ابتلا طایر قدسی نازل شد و این آیه آورد و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تتبغی نفقاً فی الأرض او سلماً فی السّماء هزار چشم باید تا خون گیرد و صدهزار جان باید تا ناله از دل برآرد و هم‌چنین در جای دیگر میفرماید و اذ یمکر بک الذین کفروا لیشتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین در این دو آیه مبارکه که از مبدأ الوهیه نازل شد بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن ستر و حجاب را سوختیم چون نار عشق برافروختیم ولکن چه فایده که جمیع عیون محجوب است و همه گوشها مسدود در وادی غفلت سیر مینمایند و در بادیه ضلالت مشی میکنند هم برینون عمّا عمل و انا بریء عمّا یعملون معلوم آن

جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره‌ایش نه و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده

فطوعاً لِقَاضِ اتِي فِي حَكْمِهِ عَجَباً

افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم

و بعضی حرفهای بی‌معنی هم بجمعی گفته و در همین روزها هم بشخصی معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده و آن شخص این دو روز به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت

آنچه در دل دارد از مکر و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آنها هم مکشوف و محقق از این بنده کتمان کنند از حضور من لا یعزب عن علمه من شیء چگونه مستور ماند و ندانستم که آخر بکدام شرع متمسکند و بچه حجّت مستدلّ این بنده که مدّتی است بالمرّه عزلت جسته‌ام و خلوت گزیده‌ام در از آشنا و بیگانه بسته‌ام و تنها نشسته‌ام این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت و معلوم نیست که بآخر خیر برزد و کام دل حاصل نمایند اگرچه ایشان بهوی سالکند این فقیر بخیط تقی متمسک و انشاءالله بنور هدی مهتدی کدورتی از ایشان ندارم و غلّ در دل نگرفته‌ام بخدا گذاشتم و بعروه عدل تشبّث جستم بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البتّه نمیگذرد آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطّلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد آن وقت حکم جاری کنند قضی و امضی دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند تا زمان ما نرسید هیچ نفسی را بر ما قدرتی نیست و چون وقت آمد بجان مشتاقیم و طالب نه تقدیم یابد و نه تأخیر انا لله و انا الیه راجعون ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الّذی ینصرکم بعده الی آخر و السّلام علی من اتّبع الهدی

بسم الله الرَّؤْف الرَّحِيم

ص وَاللّٰی الْعَظِيمِ قَدْ اتٰی الرَّحْمٰنُ بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ وَوَضَعَ الْمِيزَانَ وَحَشَرَ مِنْ عَلٰی الْاَرْضِ اِجْمَعِينَ قَدْ نَفَخَ فِي الصُّورِ اِذَا شَاحَصَتِ الْاَبْصَارُ وَاضْطُرِبَ مِنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِيْنَ اَلَّا مِنْ اَخَذَتْهُ نَفْحَاتِ الْاَيٰتِ وَ انْقَطَعَ عَنِ الْعٰلَمِيْنَ هٰذَا يَوْمَ الَّذِيْ فِيْهِ تَحَدَّثَتِ الْاَرْضُ بِمَا فِيْهَا وَ الْمَجْرُمُوْنَ اِثْقَالَهَا لَوْ اَنْتُمْ مِنَ الْعٰرَفِيْنَ وَ انشَقَّ قَمَرُ الْوَهْمِ وَ اتٰی السَّمَاءُ بِدَخَانٍ مُّبِينٍ نَرٰی النَّاسَ صٰرِعِيْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّكَ الْمَقْتَدِرِ الْقَدِيْرِ نَادِ الْمُنَادِ وَ انْقَعَرَتِ اعْجَازُ النَّفُوْسِ ذَلِكُمْ قَهْرٌ شَدِيْدٌ اِنَّ اَصْحٰبَ الشَّمٰلِ فِيْ زَفْرَةٍ وَ شَهِيْقٍ وَ اَصْحٰبَ الْيَمِيْنِ فِيْ مَقَامٍ كَرِيْمٍ يَشْرَبُوْنَ خَمْرَ الْحَيٰوَانِ مِنْ اِيَادِي الرَّحْمٰنِ اِلَّا اَنْتُمْ مِنَ الْفٰئِزِيْنَ قَدْ رَجَّتْ الْاَرْضُ وَ مَرَّتِ الْجِبَالُ وَ نَرٰی الْمَلٰٓئِكَةَ مُرْدِفِيْنَ اِخْذُ السُّكَّرِ اَكْثَرَ الْعِبَادِ نَرٰی فِيْ وُجُوْهِهِمْ اَثَارَ الْقَهْرِ كَذٰلِكَ حَشَرْنَا الْمَجْرُمِيْنَ يَهْرَعُوْنَ اِلَى الطَّٰغُوْتِ قُلْ لَا عٰصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ ذَلِكُمْ يَوْمٌ عَظِيْمٌ نَرِيْهِمُ الَّذِيْنَ اَضَلّٰهُمُ يَنْظُرُوْنَ اِلَيْهِمَا وَ لَا يَشْعُرُوْنَ قَدْ سَكَّرْتُ اَبْصَارَهُمْ وَ هُمْ قَوْمٌ حٰجِبَتِهِمْ مَفْتَرِيَاتٍ اَنْفُسُهُمْ وَ اَنْهَا دٰحِضَةٌ عِنْدَ اللّٰهِ الْمُهِيْمِ الْقِيَوْمِ قَدْ نَزَغَ الشَّيْطٰنُ فِيْ صُدُوْرِهِمْ وَ هُمْ الْيَوْمَ فِيْ عَذَابٍ غَيْرِ مُرْدُوْدٍ يَسْرَعُوْنَ اِلَى الْاَشْرَارِ بِكِتٰبِ الْفَجَّارِ كَذٰلِكَ يَعْمَلُوْنَ قُلْ طُوِيْتُ السَّمَاءَ وَ الْاَرْضَ فِيْ قَبْضَتِهِ وَ الْمَجْرُمُوْنَ اِخْذُوا بِنٰصِيَتِهِمْ وَ لَا يَفْقَهُوْنَ يَشْرَبُوْنَ مَآءَ الصَّدِيْدِ وَ لَا يَعْرِفُوْنَ قُلْ قَدْ اَتٰتِ الْقِيٰمَةُ وَ خَرَجَ النَّاسُ مِنَ الْاَجْدَاثِ وَ هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُوْنَ وَ مِنْهُمْ مُسْرِعًا اِلَى شَطْرِ

الرَّحْمَنُ وَ مِنْهُمْ مَكْبَأٌ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ وَ مِنْهُمْ مَتَحَيَّرُونَ قَدْ نَزَلَتْ آيَاتُ وَ هُمْ عَنْهَا مَعْزُومُونَ وَ آتَى الْبِرْهَانَ وَ هُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ إِذَا رَأَوْا وَجْهَ الرَّحْمَنِ سَاءَتْ وَجُوهُهُمْ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ يَهْطَعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهَا نُورٌ فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُظَنُّونَ قُلْ لَوْ تَفْرَحُونَ أَوْ تَمَيِّزُونَ مِنَ الْغَيْظِ قَدْ شَقَّتْ السَّمَاءُ وَ آتَى اللَّهُ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ تَنْطِقُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا الْمَلِكُ اللَّهُ الْمُقْتَدِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ثُمَّ أَعْلَمَ بَأَنَّا فِي سِجْنٍ عَظِيمٍ وَ أَحَاطَتْنَا جُنُودُ الظُّلْمِ بِمَا اكْتَسَبْتَ أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ وَلَكِنَّ الْغُلَامَ فِي بَهْجَةٍ لَا يَعَادِلُهَا مَا فِي الْأَرْضِ كُلِّهَا تَاللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَحْزَنُهُ ضَرُّ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ لَا سَطْوَةُ الْمُنْكَرِينَ قُلْ إِنَّ الْبَلَاءَ أَفْقٌ لِهَذَا الْأَمْرِ وَ مِنْهُ اسْتَشْرَقَتْ شَمْسُ الْفَضْلِ بِضِيَاءٍ لَا تَمْنَعُهُ سَبْحَاتُ الْأَوْهَامِ وَ لَا ظُنُونُ الْمُعْتَدِينَ إِنْ أَتَيْعَ مَوْلَاكَ ثُمَّ ذَكَرَ الْعِبَادَ كَمَا أَنَّهُ يَذْكُرُكَ تَحْتَ السَّيْفِ وَ مَا مَنَعَهُ نَعَاقُ الْغَافِلِينَ قَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ لَوْحًا مِنْ قَبْلِ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ كُلِّ بَلَدٍ نَزَلَتْ آيَاتُ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ تَقْرَأَ عَيْنُكَ بِهِ وَ بِهَا أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِنْ أَشْرَحْتَ نَفْسَكَ فِي الْأَطْرَافِ وَ لَا تَوَقَّفَ فِي أَمْرِهِ أَقَلٌّ مِنْ أَنْ سَوْفَ يَأْتِي نَصْرَةَ رَبِّكَ الْغَفُورِ الْكَرِيمِ ذَكَرَ النَّاسُ مِنْ قَبْلِ رَبِّكَ ثُمَّ أَجْمَعَهُمْ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ وَ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ عَلَى أَهْلِكَ مِنْ كُلِّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

صبح يوم مبارك جمعه از قصر سفر نمودیم و در بستان وارد هر شجر بکلمه‌ئی ناطق و هر ورق بذکری مترنم نخلها بذکر انظرُوا الى آثار رحمة الله ذاکر و نه‌رین بلسان فصیح بقرائت کلمه مبارکه و منّا کُلّ شئی حیّ مشغول سبحان الله باسراری ناطق بودند که تحیّر آورد آیا در کدام دبستان وارد شده‌اند و نزد که تعلیم گرفته‌اند بلی انّ المظلوم یعلم و یقول عند الله المهیمن القیوم و بعد از جلوس راضیه علیها بهائی بحضور حاضر و بنیابت آنجناب بزیمارت فائز خان نعمت گسترد و حاضرین را بار داد و ضیافت کاملی باسم آنجناب بعمل آمد فی الحقیقه ما تشتهی الأنفس و تلذّ الأعین حاضر و موجود بل ما ترید الآذان چه که اوراق از نسیم اراده الهی متحرک و از آنحرکت صوت خوشی مسموع و بکلمه مبارکی ناطق گویا از برای غائبین طلب حضور مینمودند و ابصار بمشاهده آثار قدرت و صنع الهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ الحمد لله الذی آیدک و آیدها

باری من فی البستان بنعمتهای بدیعۀ لطیفه متنعم و در انتها بحمد و شکر مولی الوری ناطق فی الحقیقه جای اولیا نمودار نسل الله تبارک و تعالی ان ینزل علیکم فی کلّ حین رحمةً من عنده و برکةً من لدنه و فضلاً من جانبه انه هو الغفور الکریم

اولیا را سلام میرسانیم و از برای هر یک میطلبیم آنچه را که عندالله مذکور و مقبول است السلام علیکم و علی عباد الله المخلصین و الحمد لله رب العالمین

مر

جناب آقا حسین علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

طوبی از برای نفسیکه بافق اعلیٰ ناظرند و بامر مالک اسما عامل و طوبی از برای نفسیکه در ایام الهی بصنعت یدی مشغولست هذه موهبة من الله چه که در این ظهور اعظم اشتغال بامریکه انسان را از انتظار منع نماید لدى الله مقبولست صنع هر صانعی از عبادت محسوب شده این از فضلهای بزرگ پروردگار است از برای عباد ان اشکر الله بما ایدک و عرفک و اشغلك بما کان مکنوناً فی کتابه المبین الحمد لله رب العالمین

هو المشفق الکریم

طوبی لمن یدخل البستان و یذکر الله ربّه الرحمن یا حزب المظلوم اذا بلغتم بابه قفوا و قولوا التسمات المعطرة التي تسری من اورادک و ازهارک علیک یا عبدالصالح و النور اللّائح اشهد ان آثارک فی البستان یشهد بحضورک و حیاتک و قیامک علی خدمة الله ربک الرحمن اشهد انک تكون حیاً فی الأفق الأعلى و مذکوراً فی الصحیفة الحمراء یا صالح یکفیک هذه الكلمة العلیا التي نطق بها المظلوم فی سجن عکا اشهد و یشهد الملاء الأعلى و سکان الفردوس و الجنة العلیا بانک ادركت ایام الله و سعدت فی ایامه و صرفت ایامک فی خدمة ایامه فاه آه تنوح الأشجار فی فراقک و الأوراد فی هجرک و التهران فی غیبتک قد اخذت الأحزان بساتین الأرض و حدائقها کلها یا صالح طوبی لک ثم طوبی لک ان الله بارک حیاتک و مماتک قد ذکرک القلم الأعلى فی الفردوس الأبوی فی يوم فيه اتخذت لنفسک سبیلاً الی الله مولی الوری هذا يوم فيه یجد منک اهل الجنان عرف البستان البهَاء المشرق و النور اللّائح علی الذین یقصدونک و یزورونک و یدکرونک فی سبیل الله رب العالمین النور علیک و علی اولک و آخرک و ظاهرک و باطنک و رحمة الله و فضله و عنایته و الطافه و برکاته

هو الغفور الکریم

نعیماً لک یا صالح قد اتخذت الیوم لنفسک فی جوار رحمة ربک مقاماً علیاً و ذکراً جلیلاً کبیر علی نفسک من قبلی ثم اسأل الله ان یرزقنا ما رزقک و یخلصنا عن الدنیا و شدتها و عذابها طوبی لمن یدکر ایامک و یتقرّب بک الی الله ربک من فی السموات و الأرضین یا صالح لا تنس احبائک فی مقامک المحمود و مقرک المرتفع المبارک المشهود

ولی الله علیه بهاء الله

هو التاطق فی ملکوت البیان

طوبی لک بما اقبلت فی اول ایامک الی ربک رب العرش العظیم قل الهی الهی ترانی مقبلاً الی سماء ظهورک و ناطقاً بثنائک و آیاتک و معترفاً بما اشرق من افق ملکوت عرفانک اسئلك بأن تجعلنی مؤیداً علی نصره امرک و اعلاء کلمتک بحیث ترتفع رایات امرک فی مدنک و دیارک انک انت مولی العالم و مرئی

الأمم لا اله الا انت القويّ القدير

* * *

سر چاه

جناب ملا آقا بابا

العليّ العظيم

طوبى لك بما نزلت لك من جهة السّجن آيات ربك هذا من فضلى عليك لتكون من الشّاكرين أنّه فى بحبوحه البلاء يدع
الأحبياء الى الله مالک يوم الدين ان اتحدوا فى الأمر انّ الذى تجلدونه فى معزل من الغفلة ذكروه بالحكمة فى ايام معدودات ان
اعرض و تولّى بعدما جاءه الهدى فأعرضوا عنه و اقبلوا بقلوبكم الى الله رب العالمين قد سبقت رحمتى غضبى ان اقتدوا ربكم
فى الأخلاق هذا خير لكم عمّا فى السّموات و الأرضين قل ان اجتنبوا كبائر الاثم و لا تقربوا الذى يدعوكم الى النّار اتقوا الله و
كونوا من المتّقين

* * *

هو الناطق فی ملکوت البیان

طوبی لک یا جواد بما وجدناک مستقیماً علی الأمر علی شأن ما منعتک جنود العالم عن مالک القدم و لا شؤونات الدنیا من هذا الأفق الأعلى ان ربک لهو العزیز العلام انا ذکرنا الذین آمنوا فی هناک و اجبنا الذین حضرت عرائضهم فی هذا المقام الذی جعله الله مطاف الملا الأعلى فی کلّ الأحيان ان استمع یا جواد مرّة اخرى ندائی الأهل الذی ارتفع فی ملکوت الانشاء انه لا اله الا انا العزیز الوهاب انا سمعنا ندائک و شاهدنا قیامک علی هذا الأمر الذی به قرّت الأبصار و ذکرناک بهذا الذکر الأعظم لتشکر ربک منزل الآيات

انشاء الله باید در لیالی و ایام بذکر مالک انام مشغول باشی انه یذکر من ذکره و یری من قام علی خدمة امره العظیم جمیع دوستان را تکبیر برسان مخصوص ورقاتی که در آن بیت ساکنند و نفحات محبت الهی از ایشان متضوعست قلم اعلی در کلّ احیان و اوان ندا میفرماید ولكن آذان واعیه قلیل بوده و خواهد بود البتّه هر گوشى قابل اصغای ندای مالک اسماء نبوده و هر قلبی لایق حبّس نه طوبی از برای نفسی که امروز بخدمت قیام نمود و بذکر حقّ مشغول شد چه که اعمال پسندیده بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند

در ناقه صالح تفکر کن چون در راه دوستی پی شد جمیع السن عالم از آن روز الی الیوم الذی لا آخر له بذکر و ثنائش ناطق بوده و خواهند بود ان ربک لهو المقتدر القدير یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید طوبی لنفس فازت بآياتی و تحرک علی ذکرها قلمی آنچه در ارض موجود و مشهود است معدوم خواهد شد و ما یبقی ما جرى من قلم ربک لک ان اشکر و قل لک الحمد یا بحر الکرم و لک الثناء یا محبوب العارفين الحمد لله رب العالمين

* * *

هو

طوبی لکم یا اسراء الارض انتم الذین اقبلتم الی ديار الغربية شوقاً للقاء مطلع نور الاحدیة و حملتم فی سبیل الله ما ناح به سکان الملكوت انتم الذین ما منعتکم سطوة الامراء عن مالک الاسماء و لا نعيب الغراب عن ربکم العزیز الوهاب

* * *

ایضاً از برای یکی از ملا کلبم

بنام خداوند یگانه

ظهور الهی واضح و میرهن است بقسمیکه اگر جمیع من علی الأرض من دون غرض در آثار و اطوار و شئونات او تفکر نمایند و یا مشاهده کنند یقین مینمایند که او است سلطان وجود در ممالک غیب و شهود آنچه در کتب عدیده مذکور و مسطور

امروز در انجمن عالم ظاهر و هویدا است و چون شمس سماء مشرق و بدر تمام از افق اراده طالع طوبی از برای نفوسی که بنفحات ایام فائز شدند و از غیر دوست آزاد گشتند پیر معنوی در این هوای قدس روحانی پرواز کن او است معین حقیقی و مؤید حقیقی و سلطان حقیقی جمیع کتب مبشر است باین ظهور اعظم و ناطق است بشنای مالک قدم بعضی چون چشمشان از رمد هوی علیل است لذا نشناختند و باین دنیای فانیه قانع شده و از ملکوت باقی گذشتند انشاءالله بر صراط مستقیم باشی و بذکر دوست یکتا ناطق البهآء علی اهله

* * *

هوالله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه اگر خطوه‌ئی از این سیبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه نکند عشق نفس زنده قبول

نکند باز موش مرده شکار

بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل و بکلماتی ناطق است بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلیّ الاعلیّ لفدیتم بأنفسکم حبّاً لله مالک الأسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل هاء بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدّعیان محبّت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسان است ولکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت سلطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی بمحنت و اضطراب لایحسی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبّت‌آمیز و شفقت‌انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادّعی آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب هم‌سفر و هم‌سیر گشتیم قدری که بادیه پیمودیم نار حبّ مخموم و جمال شوق محبوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات شمردیم و سیئات را عین حسنات دانستیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودیّ امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرّق و گاهی بحبّ و گاهی بغفلت ایام و لیالی بسر میردیم سلسبیل بیان در کلّ احیان از کوثر فم رحمن جاری ولکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق ولکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجّه بحقّ کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شئونات غیر لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیرّ که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردّیه مقبول شویم بالأخره حقّ را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالمنّ و الأذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً کلّ را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبّه نگشتیم که علّت منع چیست و سبب چه مرّه اخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه‌ها پیمودیم تا آنکه وارد ارض اخری شدیم و با دوست در یک محلّ آرمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب را در

محلّی حبس نموده‌ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوّه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته‌ایم غفلت بمقامی رسیده محلّی را که جمیع ملأً اعلیٰ باو ناظرند و از او مستمدّ در آن محلّ مبارک جهره باقیح کلمات ناطقیم و باضلّ اعمال و اخسر آن عامل فتباً لنا ما اثّرت فینا کلمات الله و مع ذلك متنبّه نشدیم و اقللاً اگر وفا نمودیم جفا نمائیم نه شبی بذکری ذاکر و نه بتوجهی مشغول

حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطّریق انه عشق جاریه و اتاها لیلۃ فصعد الجدار اذا سمع احداً یقرأ هذه الآیة أ لم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا ربّی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیہ ثلاثین سنة الی ان صعد روحه الی الأفق الأعلیٰ عجب است که کلمه الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نعمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و آنقدر تأثیر نموده که اقللاً بقیح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت که باین مقام رسید فلک بیان بر جودی لسان منصعق و مدهوش و قلم از بیان منقطع و بیهوش لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا نسأل الله ان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفّق علی معرفة نفسه سبحانه نوفّق علی معرفة انفسنا الغافله و یکشف عن وجوهنا الحجابات المانعة لراه مشرقاً عن افق الفضل و العنایه و نقطع عمّن فی الامکان و الأکوان و نتوجه الیه بکلّنا انه هو ربّنا الرّحمن و نسأله ان یوفّقنا علی التّوبه و الانابه فی کلّ صباح و مساءً و یحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح احبائه لانه ما اراد معیناً سواه و انه مبدأه و متواه و یقول لا اله الا الله

* * *

جناب میرزا آقا الذی حضر و فاز

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

عالم تغییر نموده خاک زر شده و زر خاک بسا اسامی که از اعلیٰ المقام بر تراب مقرّ یافتند نار بشکل نور ظاهر و خائن مقام امین قائم سبحان الله بشأنی انقلاب ظاهر که صاحبان بینش و دانش متحیر اختلاف عالم را احاطه نموده طوبی از برای نفسیکه قلب و بصر و سمع را از دنیا و آنچه در آن از آثار و اثمار و قصص و اخبار است مقدّس نمود و بیصر و سمع خود در آنچه ظاهر شده تفکر کرد او از اهل بها از قلم اعلیٰ در صحیفه حمرا مذکور و مسطور یا ایها الناظر الی الوجه لله الحمد در ساحت امنع اقدس مذکور بوده و هستی از حقّ بخواه ترا مستقیم فرماید بشأنیکه رجال کالجبال ترا از غنیّ متعال محروم نسانند عمّامه و ردا سبب هلاکت قوم شد عباد بیچاره از آن انفس غافله پذیرفتند آنچه را که سبب گمراهی شد و در یوم جزا نتیجه آن شد که دیدند و شنیدند علمای ایران طراً در سنین اوّلیّه بسبّ مقصود عالمیان مشغول عمل نمودند آنچه را که هیچ حزبی عمل نمود و وارد آوردند آنچه را که هیچ نفسی ارتکاب نکرد حنین اشیاء مرتفع و زفرات ملأً اعلیٰ متصاعد قلم نوحه مینماید و ذکر میکند لوح میگرد و حمل مینماید از حقّ بطلب بصر عطا فرماید دانائی بخشد آگاهی عنایت نماید نامۀ آنجناب رسید و عرف خضوع و خشوع لوجه الله از آن متضوّع نسل الله ان یؤیّدک علی ذکره بالحکمة و البیان انه هو العزیز المّان

اسامی مذکوره هر یک بعنایت کامله و حکمت بالغه نزد مظلوم مذکور طوبی لهم و نعیماً لهم نشهد أنّهم فازوا باثار قلمی الأعلیٰ و شربوا ریحیق الحبّ من ایادی الفضل و العطاء نسله تعالی ان یؤیّدکم علی حفظ لآلئ حبه فی اصداق القلوب

أنه هو المقتدر العزيز المحبوب بهاء من لدنا عليك وعلى الذين ما اضعفتهم فراعة العباد عن التقرب الى الله مالك يوم المعاد اولئك وصفهم الله في كتابه المبين قال وقوله الحق لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون

* * *

بنام مقصود عالمیان

عالم را حجابات اهل علم از حضرت معلوم محروم نموده چنانچه آنجناب آگاه شدند و در یوم ظهور نیر اعظم از افق عالم اسرار مستوره کشف شد و بر هر صاحب بصری واضح و مبرهن گشت در قرون و اعصار بذكر حقّ جلّ جلاله مشغول و باسم مبارکش بطراز عزّت کبری مزین و در مجالس و محافل بکلمه توحید ناطق و از طول غیبت متأسف و محزون و چون صبح ظهور دمید و آفتاب حقیقت از افق عالم اشراق نمود کل سبب و لعن مشغول ایکاش باینمقدار کفایت مینمودند بالأخره فتوی بر قتل سید عالم دادند باری اوهامات قبل سبب و علت این خطاء اکبر شد حال مجدد اهل بیان بهمان قدمها مشی مینمایند بگوئید ایغافلین در ثمرهای حزب قبل تفکر نمائید شاید متنبّه شوید و بساط ظنون و اوهامرا باسم مالک انام برپیچید در قول خود را اعلی العالم مینامیدند ولکن در یوم امتحان اخسر از جمیع ملل مشاهده گشتند از حقّ میطلبیم آنجناب را مؤید فرماید بر استقامت کبری لله بگوئید و الی الله دعوت نمائید شاید هیکل عالم از غبار ظنون و اوهام طاهر شود و بطراز اطمینان و یقین مزین گردد اولیاء آن ارض را تکبیر برسانید و باذکار قلم اعلی متذکر دارید که شاید مجدد سبیل کذب باز نشود کل مبدء و مرجع را بیابند و بحقّ وحده ناظر باشند اینست امر مبرم که ظاهر شد امید هست که اهل آن دیار عرف ایام را بیابند و منقطعاً عن الكلّ راجع شوند قل

الهی الهی انا الذی اقبلت الیک و تمسکت بعروة فضلک اسألک بنسایم ایامک و نفعات وحیک و الأسرار الّتی کانت مکنونة فی علمک و بالسّفینة الّتی جعلتها لأهل البهّاء فی کتابک بأن تؤیّدنی علی القیام علی خدمة امرک ای ربّ لا تنظر الی نفسی و ما عندی بل الی بحر فضلک و سمآء جودک و شمس کرمک الهی الهی اجد عرف ظهورک من اثر قلمک الأعلی و ارید القیام لدی بابک و الحضور امام عرشک لأری ما خلقت العیون لرؤیته و اسمع ما ذوّت الآذان لاصغائه او تکتب لی یا الهی من القلم اجر لقائک و ما ینبغی لفضلک و جودک أنّک انت ارحم الرّاحمین لا اله الا انت العلیم الحکیم

* * *

محبوب مکرم جناب سمندر علیه بهاء الله الأبھی بلحاظ انور منور فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

عرض این فانی خدمت سمندر نار الهی آنکه الحمد لله در هر پوسته از نفعات طیبیه آنحضرت شمّ جان معطر و روان در اهتزاز و منور در اینصورت آنچه ذکر شود البتّه کمست و آنچه نوشته شود البتّه اندک لذا آنمحبوب را وکیل مینمایم نزد آنمحبوب که آنچه از شرایط اتحاد و یکرنگی و اعلاء مقام محبت و مودت و یگانگی است از قول خود از جانب این بنده

بخود بگوئید از بیانات مظهر اسماء و صفات که بآنجناب و اسماء مذکوره در کتاب آنجناب ارسال شد معلوم میشود که این عبد لیلاً و نهراً در تحریر مشغول لذا اگر گاهی در ارسال جواب تأخیر شود انشاءالله عفو خواهند فرمود

و عرض دیگر آنچه بآنحضرت رسیده از بابت حقوق الله از هر نفس و هر جا بواسطه سلطان الشهداء حضرت اسم الله حاء علیه منکل بهاء ابههه باینعبد فانی رسید نسأل الله بأن یوفق الذین عملوا بما امروا به فی الکتاب و ینزل علیهم من سماء فضله نعمة و رحمة و برکة من عنده انه لهو العزیز الوهاب فی الحقیقه امر حقوق الهی امر بزرگی است بر جمیع ادای آن لازم چه که اوست سبب نعمت و برکت و خیرات و ما یكون مع کلّ نفس فی کلّ عالم من عوالم ربها الغنیّ الکریم

عرض دیگر چندی قبل یعنی چند شهر قبل جناب اسم الله حضرت جمال علیه منکل بهاء ابههه دستخطی باینعبد مرقوم فرموده بودند جواب عرض شد ولکن نظر بانقلابات اطراف ارسال نشد و همچنین چندی قبل باز هم جواب عرض شد و ارسال نشد تا در این کره دستخط سیم ایشان رسید تلقاء عرش عرض شد مخصوص ایشان و نفوس مذکوره که در کتاب ایشان بود آیات بدیعه منیعه نازل ولکن در این کره هم نظر بثقل پوسته ارسال نشد انشاءالله از بعد ارسال میشود و آنمحبوب بزیارت آن فائز میگردد و انشاءالله جواب عرایض لای هم ارسال میشود در هر حال باید آنمحبوب افق حکمت را ناظر باشند اکثری از نفوس عالم بمکر و حيله ظاهرند لذا باید حکمت را مراقبت نمود و در هر امری از امور باو ناظر بود مسئله تعالی بأن یؤید حضرتک كما یدک و یحفظک لخدمة امره بین خلقه انه لهو المقتدر القدر اگر مجال بود هرآینه از مدینه خلوص ریاحینهای وداد و گلهای اتحاد و نعمات عندلیب محبت و تغرّادات حمامه مؤدّت و اطوار طیور معرفت و اوراق اشجار ذکر و حکمت و صداهای خوش سدره های مرتفعه و آبهای خوش روحانی ارسال میشد ولکن از کثرت اشغال و تحریرات متواتره بیش از این این خادم فانی مجال نیافت انشاءالله اگر حیات عنایت شود بتلاقی مافات پردازد از حقّ میطلبیم لایزال این عبد را باثر کلک روحانی آنمحبوب جانی مسرور دارد

دیگر چه عرض نمایم از شعله نار محبت در حینیکه ذکر جناب اخوی علیه بهاء الله از قلم و یا لسان جاری میشود علم الله نار الشوق ظهرت و نور الخلوص قد بزغ در اینصورت قلم خود را عاجز مشاهده نماید ولکن نظر بآنکه اظهار خلوص نزد دوستان حقیقی لدی المحبوب محبوبست لذا اینعبد فانی بصد هزار شوق و اشتیاق خدمت ایشان تکبیر مقدّس از شئونات عرضیه معروض میدارد مسئله تعالی بأن تقرّ العیون بلقائه انه لهو المجیب البهاء علی حضرتک و علیه و علی کلّ مؤمن فاز بعرفان الله المهیمن القیوم

خادم

فی ۹ رمضان سنة ۱۲۹۶

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو

علت آفرینش ممکنات حب بوده چنانچه در حدیث مشهور مذکور است که میفرماید کنت کزناً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف لهذا باید جمیع بر شریعه حبّ الهی مجتمع شوند بقسمیکه بهیچ وجه رایحه اختلاف در میان احباب و اصحاب نوزد کل ناظر بر حب بوده در کمال اتحاد حرکت نمایند چنانچه خلافی ما بین احدی ملحوظ نشود در خیر و شر و نفع و ضرر و شدت و رخا جمیع شریک باشند انشاء الله امیدواریم که نسیم اتحاد از مدینه ربّ العباد بوزد و جمیع را جلّ وحدت و حب و انقطاع بخشد ۱۵۲

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو

علیکم یا اهل القبور سلام الله مالک الظهور و مکلم الطور طوبی لکم قد فرتم بالایمان فی ایام فیها ارتعدت فرائص الادیان البهَاء
علیکم و علی اولکم و آخرکم و ظاهرکم و باطنکم

جناب غفار

غفاری لا تحزن من الفراق انت ممّن وفیت الميثاق انا نحبک كما تحبنا و حبنا سبق حبک يشهد بذلك مالک يوم الطلاق لا
تحزن من البعد فارض بما رضى الله اياک ان تشتكى فى سبيلی من شىء سوف يظهر الله ما قدر لك انه وليک و ولي من والاه
فى کلّ حين يراک و متوجّهاً طرفه اليک انّ هذا فضل عظيم ان اشکر ربک انه معین من اراده و مقبل من اقبله انه ذو حبّ
شديد

یاء

محبوب روحانی حضرت افنان جناب آقا میرزا عبد الحسين عليه بهاء الله و عنایتہ ملاحظہ فرمائند

۱۵۲۱

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

غیب منیع جلّ جلاله و جلّت عظمتہ اراده ظهور فرمود و بکلمه کن نطق نمود اذا ظهرت النقطة و منها ظهر ما کان و ما یكون
و فضلت کتبه الحامل ما فى الغیب و الشهود و أنّها مائدة عرفانه و نعمة بیانه التی بها نفخ فى کلّ الاشیاء آیاته التی بها انجذبت
الافتدة و القلوب و التکبیر و البهَاء علی خزائن لثالی علمه و کناز جواهر حکمتہ الذین قاموا علی نصره امره منقطعین عن دونه
و متمسکین بحبله لانتشار اوامره و احکامه اولئک اهل البهَاء فى کتاب الاسماء من لدن مولی الوری الذی اتى من سماء العرفان
بالحکمة و البیان

روحی لذکرکم و لبیانکم الفداء دستخطّ عالی بمثابه نور صبحگاهی ساحت قلب و دل را منور نمود و کلبه وجود را
مزین از حق جلّ جلاله سائل و آمل که آن محبوب فؤاد را تأیید فرماید بر تبلیغ امر و انتشار آثار بالحکمة و البیان انه هو المقتدر

العزیز المَنَّان علم اللہ از قرائت نامہ فرح کامل حاصل و بہجت لا تحصی وارد و بعد از قرائت و تلاوت قصد ذرۃ علیا نمودہ امام وجہ مولی الوری عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما انزلہ المقصود فی هذا الرِّقّ المنشور قوله عزّ بیانہ و جلّ برہانہ

بسمی المظلوم و بسمی القيوم

ذکر من لدنّ لمن اقبل و فاز باللّقاء اذ اعرض عنه اکثر الوری الذین نبذوا امر اللہ ورائہم متمسکین بحبال الظنون و الاوہام قد سطع النور و اشرق الشمس و نادى المناد و القوم فی ریب عجاب قد خلق اللہ العباد لعرفان مشرق آیاتہ و مظهر نفسه و ہم نبذوا ما ارادہ اللہ متشبّثین باذیال اہوائہم الا انہم فی غفلة و ضلال قد اخذہم سکر خمر الغرور بحيث منعوا عمّا ینفَعہم مقبلین الی مطلع الظلم و الاعتساف انا ربینا احد اخوانی و حفظناہ تحت قباب عظمتی فلما طلع النور اعرض عني و قام علی ظلم بہ ناح القلم و صاح المداد لعمر اللہ انه اراد سفک دمی بما اغویہ احد عبادی فلما خرجنا عن بینہم قام و صاح فی نفسه و قال ما ذرفت بہ دموع الابرار ونفسی قد تحیر من فعلہ المألأ الاعلی و الجنة العلیا و اصحاب السفینة الحمراء يشهد بذلك امّ البیان فی اعلی المکان قد بدّل اللہ السّجن بالفردوس الاعلی بقدرۃ و سلطان قل یا قوم انظروا قدرۃ اللہ و اقتدارہ کیف فتح باب السّجن بمفتاح اسمہ العزیز الوہّاب

قد حضر العبد الحاضر امام الوجه بکتابک و عرضه بعد الاذن سمعناہ و اجبتناک بہذہ الآيات التي اشرفت من آفاقها شمس الحکمة و البیان انا وجدنا من کتابک عرف حبّک و اقبالک نسأل اللہ تبارک و تعالی ان یؤیدک بما یقی بہ ذکرک فی هذا المقام اللّذی جعلہ اللہ مطاف مظاهر الآيات یا افنانی علیک بہائی و عنایتی اصبحنا الیوم ناطقاً باسمک و ذاکراً بما انجذبت بہ افئدة الاخيار خذ كأس البقاء باسم ربک الابھی ثم اشرب منها رغماً للاعداء و قل لله الحمد و الثناء و الشکر و البهَاء بما هدانی الی نبأ انصعقت بہ افئدة الفجّار و ایدنی علی الاقبال الیہ باسباب السموات و الارض الی ان اقبلت و حضرت و سمعت ندائہ الاحلی و رأیت افقہ الابھی اسأله ببحر جوده و سماء عطائه ان یوقّنی علی ما یحبّ و یرضی لئلا یظہر منی ما لا ینبغی انّہ هو المقتدر علی ما یشاء بسلطانہ اللّذی غلب الممکنات ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک قد اقبلت بکلی الیک معرضاً عن دونک اسألك بامرک اللّذی بہ سخرت العالم و الامم ان تنزل علیّ فی کلّ الاحوال ما یقرّنی الیک یا من فی قبضتک زمام العمل و الآمال ای ربّ ترى الفقير قام لدى باب عطائك مقبلاً الی کعبة حضورک اسألك بیومک اللّذی فیہ نفخت فی الصّور و اظهرت حقائق الامور و الفت بین القلوب ان تجعلنی طائفاً حول ارادتک بحيث لا اتنفّس الا باذنک و مشیتک انک انت المقتدر العزیز الفیاض

انا نذکر فی هذا الحین احد افنانی اللّذی سُمی بمیرزا علیہ بہائی و عنایتی و رحمتی انا رفعناہ من قبل و ذکرناہ فی الواح شتی فضلاً من لدنّ و موهبة من عندنا ان ربک یفعل ما یشاء باسمہ المہیم علی من فی الارضین و السموات یا میرزا علیک بہائی الابھی اسمع النداء من افق عکاء انّہ لا تعادله خزائن الاغنیاء و لا جواهر الامراء و لا کنوز العلماء ان ربک هو العزیز المختار لم تمنعہ شدائد الدنیا و لا سطوتها و لا اعراض الذین کفروا بالمبدء و المآب یا میرزا خذ الكتاب بقوة من عنده ثم اعمل بما امرت بہ من لدى اللّہ فالق الاصباح انا رفعناک لعرفانی و خدمة امری ضع ما عند القوم و خذ ما انزلناہ لک فی اعلی المقام انا نرید ان نریک علی جانب عظیم من الانقطاع لیجعلک باباً لهذا الامر اللّذی بہ نادى المناد الملك لله ربّ الارباب لا تمنع نفسک عمّا قدرناہ لک دع القوم و ما عندهم انّہ یأمرک بما یقرّک الیہ فی کلّ الاحوال بشرّ افنانی بذکرى لیأخذہم جذب الآيات علی شأن لا تحزنہم حوادث العالم و لا ظلم الذین کفروا بمنزل الآيات قل لا تخافوا و لا تحزنوا اطلعوا من افق البيت بسلطان خضعت عند ظهوره الکائنات قل انا رفعناکم و ذکرناکم بما لا تعادله الاذکار سوف یظہر ما وعدتم بہ فی الكتاب لا یعزب عن عملہ من شیء یشہد و یرى و هو العزیز البصّار

یا افغانی اردنا ان نذکر الافشار الّذی قام علی خدمة الامر و نطق بشآء اللّٰه مولی الانام طوبی للسانه و طوبی لقلبه بما اقبل الی افقی و لسمعه بما سمع آیات اللّٰه مُظهر البیّنات

حال بلغت نوراً تکلم مینمائیم بعد از لغت فصیحی لتفرح و تكون من الشّاکرین حق جلّ جلاله در طور عرفان لابن عمران بدو کلمه تکلم فرمود و حال با تو دفتری باز نمود و نطق فرمود بآنچه که کنزیست باقی از برای تو جهد نما اینمقام محو نشود و تبدیل نیاید البتّه در فقره علیحیدر علیه بهائی و عنایتی جهد بلیغ مبذول داشته‌ئی فی الحقیقه خدمات عالیه از او ظاهر بر کل لازم مقام خدماتش را بدانند و بما ینبغی رفتار نمایند جناب افشار علیه بهائی فی الحقیقه مراتب عرفان شیعه را خوب ادراک نموده آنچه از قلم او ظاهر شد لدی الوجه مقبول افتاد سبحان اللّٰه حزب شیعه جز دو کلمه صدق نداشته و ندارند و آن اعتراف لسانی ایشان است بالوهیّت و رسالت هزار و دوست سال وصیّ بازی کردند بالأخره مولایش را بظلم مبین شهید نمودند قد نوح من ظلمهم الثّاموس الاکبر و کتب اللّٰه ربّ العالمین ایامیکه باسم رسول اللّٰه روح ما سویه فداه بخدمت مشغول بودند امر بمقامی رسید که السن مثبّین از ثنایش عاجز و محصّین از احصائش قاصر و چون تبدیل نمودند و بترتیب شرکا پرداختند قوّت بعجز تبدیل شد و عزّت بذلّت حضرت اعلی روح ما سواه فداه میفرماید اجساد حروف حی بمقام ارواح ائمه قبل است کتاب بیان را ملاحظه کنید و مردم را آگاه نمائید شاید مجدّد باوهم مبتلا نشوند حروف حی بمقامشان عبودیت است و بکلمه‌ئی خلق شده‌اند و یکی از آن نفوس جناب ملاً باقر بوده باری مقصود آنکه نفوس بانوار نیر توحید حقیقی فائز شوند قل یا افشار یذکرک المختار فی هذا الحین كما ذکرک من قبل انه هو المبین العلیم نفوسیکه با ما نبوده‌اند و از امر آگاه نه چون مشاهده نمودند اشراقات تجلّیات انوار نیر ابهی عالم را فی الجملة منور نموده از خلف حجاب با اسیاف بغضا بیرون دویندند و حال بترتیب حزبی مثل حزب شیعه مشغولند قد اتّخذوا الوهم لانفسهم ریاً من دون اللّٰه کذلک سوّلت لهم انفسهم و هم الیوم من الاخسرین فی کتابی المبین یا افشار علیک بهائی و عنایتی اسمع ندائی من شطر سجنی ثمّ نور قلوب العالم بنیر امری المشرق العزیز البدیع قل یا ملاً الارض تعالوا لاسقیکم کوثر البیان باسم ربّنا الرّحمن ثمّ اسرعوا بقلوب نورآء الی افق ظهور مکّلم الطّور فی سجن عکاء ایاکم ان تخوفکم زماجیر العباد او تمنعکم همزات الذّین کفروا بیوم الذّین انا ذکرناک مرّه بعد مرّه بما یقی به ذکرک و اسمک فی کتاب اللّٰه العلیم الحکیم البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا الامر الّذی به ارتعدت فرائض المشرکین

انا ذکرنا الالف و الفآء و اردنا ان نذکر من سمی بمحمّد قبل اسمعیل لتجذبه نفحات وحی اللّٰه ربّ العرش العظیم یا اسمعیل انظر ثمّ اذکر الذّین اقبلوا الی مقرّ الفداء فی سبیل اللّٰه مولی الوری و انفقوا ما عندهم من الاموال و الارواح شوقاً للقاء اللّٰه مالک هذا المقام العزیز الرقیع قل یا ملاً المعرضین انصفوا فیما ظهر بالحقّ و لا تكونوا من الظّالمین هل الاشراف الّذی اقبل و فدی بنفسه فی سبیل اللّٰه خیر ام الهادی الّذی اذ سمع الضّوضآء اضطرب و اخذ الخوف ارکانه و ارتقی علی المنبر و نطق بما نوح به الرّوح الامین لعمر اللّٰه ان حیوته تشهد بنفاقه و عروج الاوّل یشهد باقباله و اتّفاقه و استقامته الّتی بها اخذت الحیره کلّ عبد اقبل الی اللّٰه العزیز الحمید طوبی لک بما اقبل الیک وجه المظلوم من سجنه البعید قل

لک الحمد یا اله العالم بما اسمعتنی ندآءک و اریتنی آثارک و ایدتنی علی التّقرّب الیک باسباب السّموات و الارضین اسألک بیحر اسمک الفیاض ان تکتب لی ما کتبه لاصفیآتک انک انت المقتدر علی ما تشآء بامرک العزیز البدیع انا اردنا ان نذکر من سمی بابراهیم و نبشره بفضل اللّٰه و عطائه و نوصیه بما یقرّبه الی مقام تنادی فیهِ الذّرات الملک للّه المقتدر القدیر یا ابراهیم از اوّل ایام نفوس غافله از سطوت ظاهره مستور و بحفظ خود مشغول و چون نور الهی از افق سماء اراده ربّانی ساطع از خلف حجاب بیرون آمدند و وارد آوردند آنچه را که شبه نداشته قل

الهی الهی اید الغافلین علی الانصاف فی امرک و العدل فیما ظهر من عندک و وفّقهم علی الرجوع الی باب جودک
انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الامر القدیم انتهى

لله الحمد آقای مکرم حضرت افنان جناب حاجی سید میرزا علیه بهاء الله الابهی از اول ایام الی حین بخدمت امر
فائزند و بحبل متین الهی متمسک و در بساط امنع اقدس مقصود عالمیان روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه مذکور بوده
و هستند هنگامیکه دستخط انور ایشان رسید و در باره وجوهیکه نزد حضرت مرفوع مبرور الّذی استشهد فی سبیل الله جناب
حاجی شیخ محمدعلی علیه بهاء الله الابهی باقی مانده بود ذکر فرموده بودند که خود جناب مرفوع میدانستند مال ما نبود حال
جواب صاحبان آن را چه بگوئیم من بعد کسی نزدیک ما نمیآید بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس حضرت محبوبنا
و محبوب من فی الارض و السماء این کلمات عالیات از مطلع سماء عنایت الهی مشرق قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه یا عبد
حاضر بجناب افنان علیه بهائی و عنایتی بنویس شما در امور بیروت و آستانه ذکری نمودید و از اول طلب اذن نشد و مشورت
بمیان نیامد مع آنکه کل بان مأمورند مع ذلک مبلغ ششصد و هفت لیره عثمانی که وجه بیت بود و حاضر بود تسلیم جناب
افنان علیه بهائی و عنایتی شد که ارسال دارند انه لو یرید لیؤدی دیون العالم ان ربک هو المقتدر علی ما یشاء اقرء لوح الرئیس و
الواح الملوک لتوقن بان الامور فی قبضته یقلّبها کیف یشاء و هو الفرد الواحد العلیم الخبیر لا تحزن من شیء توکل فی الامور
علی الله مالک یوم الدین تمسک بما امرناک به ثمّ اعمل بما القیناک من قبل و من بعد انا نریدک و نجبک و نأمرک بما
ینفعک فی الآخرة و الاولی یشهد بذلک ما ظهر منی امام وجوه الامراء و السلاطین انتهى

فی الحقیقه بعد از ورود دستخط حضرتشان آنچه بر حسب ظاهر ممکن بود امر باجراء آن فرمودند و حضرت افنان
جناب حاجی سید علی و جناب آقا میرزا محسن علیهما بهاء الله الابهی آگاهند بر آنچه واقع شده و ذکرش مستور مانده
عنایت حق جلّ جلاله نسبت بحضرت ایشان فوق احصای این عبد و سایرین است از او میطلبم و مسئلت مینمایم ابواب
عنایت و جود و کرم را بمفتاح اسم اعظم بگشاید و آنحضرت را موفق دارد بر عمل بانچه بان مأمورند امید آنکه افتده و قلوب
را منور فرماید و خالص نماید تا آنچه عرض شده و میشود باجابت مقرون گردد ان ربنا هو الفیاض الکریم
ذکر حضرت افنان جناب حاجی میرزا محمد علیه بهاء الله الابهی را نمودند فی الحقیقه ایشان سزاوار عنایت حق جلّ
جلاله بوده و هستند محبتشان و توسلشان ثابت و راسخست و بعد از عرض ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس این آیات بیّنات
از سماء فضل نازل قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه

بسمی المهیمن علی الاسماء

یا محمد یا افنانی علیک رحمتی و بهائی انا ذکرناک من قبل بآیات بها تضوّع عرف المواهب و اللطاف و نذکرک فی هذا
الحین بما یقرّبک الی الله رب العالمین اشهد انک کنت مذکوراً لدى المظلوم فی اللبالی و الاّیام ان ربک هو المشفق الکریم و
نذکر حضورک و لقائک و قیامک لدى الباب ان ربک لا یعزب عن علمه من شیء یشهد و یری و یسمع و هو السّميع البصیر انا
نذکر افنانی علیه بهائی و عنایتی و نبشّره بما قدر له من لدى الله ربّ العرش العظیم لعمر الله لا یعادل بما قدر له خزائن العالم
یشهد بذلک من عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین نسأل الله ان یفتح علی وجهه ابواب العنایة و الفضل انه هو المقتدر علی
ما یشاء لا اله الا هو العلیم الکریم

و نذکر الاوراق الالائی فزن بما رُقم من القلم الاعلی فی کتب الله العزیز الحمید طوبی لهّن و نعیماً لهّن نشهد أنّهنّ
اقبلن الی الافق الاعلی و سمعن ندائیه الاحلی اذ ارتفع من سجن عکاء و فزن بما کان مرقوماً مسطوراً فی الواح الله مالک هذا

اليوم المنير البهآء المشرق من افق سمآء عنایتی علیک و علی اولیائی الذین ما نقضوا عهدی و میثاقی و شهدوا بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم انتهى

این عبد هم خدمت ایشان و اولیا تکبیر میرساند حق شاهد و گواه که آقایان و دوستان لا زال بلسان مذکورند و بقلم مرقوم ذکرشان و حبشان از قلب نرفته و نمیرود ذکرشان را اثری دیگر و ثمری دیگر است ایشانند اشجار حدیقه ذکر الهی از حق جلّ جلاله میطلبیم از سحاب فضل و سمآء عطا نازل فرماید آنچه را که سبب علو و ارتفاعست

الهی الهی این میوهها را از سدره ساقط مفرما و در هر حین کوثر عطا عطا فرما توئی مقتدر و توانا و بخشنده و دانا و الفضل و العطاء فی قبضتک لا اله الا انت العلیّ الابهی

البهآء و الذکر و الثناء علیکم و علی من یحبکم لوجه الله مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الارضین

خادم

فی ۲۴ شهر رجب سنه ۱۳۰۸

وجه سی و هشت تومان نرسید ولکن وصول نوشته شد

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

انت الذي تجيب دعوة الداع

فأظهر اللهم في هذا العيد قدرتك و سلطانك على من في سمائك و ارضك سبحانك اللهم يا الهى انت تعلم بانى كنت مقراً بوحدايتك و موقناً بعظمتك و اقتدارك قبل ان يرتفع صرير قلمك الأعلى في ملكوت الانشاء و سمعت نداك قبل خلق سمائك و ارضك و اجبتك بانك انت الكريم ذو الفضل العظيم و أنك انت القدير ذو البطش الشديد ذو الطول لا اله الا انت الحاكم على ما تريد فيا الهى أ تخيب هذا الفقير الذى تمسك بأذيال عطوفتك أ تطرد هذا العاصى الذى تقرب الى مدينة غفرانك أ تبعد هذا الذليل الذى سرع الى مدينة عزك أ تمنع هذا العطشان الذى تهول الى الكوثر الحيوان يا من دعوت نفسك بالرحمن لا فوجمالك يا مالك الممالك لن تمنعه ابداً و لن تطرده سرمداً ان تخيبنى يا محبوبى ادعوك ادعوك بانك انت الكريم و ان تطردنى يا مقصودى اناديك اناديك بانك انت الرحيم حينئذ نسألك بهبوب نسائم الطافك الذى تهب على الآفاق و بسلطانك الذى خضع له كل الأعناق بأن ترسل على احبتك ما يجعلهم خالصاً لوجهك و يغنيهم عن دونك و يقدسهم عمّا سواك فى هذا اليوم الذى اختصته لاشراق شمس اسمك الأبهى على كل الأشياء و اخترته لنفسك العليا بين الأرض و السماء ثم انزل عليهم ما قدرت لهم فى ملكوت تقديرك و عززهم بعزتك ثم اغلبهم بقدرتك على اعدائك لتطهر ارضك عن هؤلاء الذين كفروا بنفسك و انكروا حجّتك و جحدوا آياتك اذ أنك انت القدير بيدك ملكوت الخير ينزل على من تشاء كيف تشاء و تمنع عمّن تشاء كيف تريد لا اله الا انت الغالب المقنن المهيمن العزيز القدير اقسامك يومئذ باسمك الأفخم يا محبى الأمم و مصوّر الرّمم بأن تؤيدنا على ما امرتنا فى صحفك و الواحك و السلوك فى مناهج رضائك ثم وفّقنى يا الهى على نصرتك و تبليغ امرك و انتشار آثارك بين العالمين لترتفع اعلام هدايتك بين خلقك و تشتعل نار محبتك فى قلوب بريتك يا محبى الأرواح و يا من بيدك تصريف الرياح ثم اسألك يا محبوبى بجمالك الأبهى بأن تكرمنا السنأ طلقاً ناطقةً بيّنةً و ابصاراً ناظرةً شاحذةً حديدةً و وجوهاً منورةً مستبشرةً و شفاهاً ضاحكةً متبسمةً و آذاناً سامعةً واعيةً و قلوباً مقدّسةً مطمئنّةً و نفوساً مطهّرةً مرضيةً و ايدياً مرفوعةً مبسوطةً و ارجلاً قيّمةً قائمةً مستقيمةً و انفاساً مؤثرةً زكيةً لتقلّب من على الأرض كلّها بأمرك و ارادتك و تقرّبهم الى شاطئ بحرك الأعظم ليشهدنّ كلّ بانك انت الله لا اله الا انت المحبوب فى قلوب العاشقين و المقصود فى افئدة المشتاقين

فاجعل لى يا الهى هذه الأرض مباركاً و امنأ ثم احفظنى حين دخولى فيها و خروجى منها ثم اجعلها حصناً لى و لمن يعبدك و يسجدك لأكون متحصناً فيها بعنايتك و محفوظاً فيها عن رمى المشركين بقوّتك و أنك انت القادر المقنن العزيز الرحيم

* * *

جناب بزرگ

بسم الله الأقدس العلیّ الأعلى

فاعلموا يا اهل البهّاء بأنّ الشیطان اتّحد مع شیطان العجم و غدروا فی امر ربّهم الرّحمن و کتبوا رسائلًا باسم احد من احبائى و فیها کتبوا ما ارادوا ممّا یضطرب منه الملل و الدّول ثمّ احتالوا الی ان بلغت الرّسائل الی الأمرآ و اشتعلت نار الفتنة و البلاء و هاجت اریاح السّطوة و القضاة و اخذوا الشیطان و الّذى معه من قبلنا و بعد ابتلائه کتب الی شیطان العجم انّی کنت معک فاحفظنى من هذه الفتنة الدّهماء انه قال لا مهرب لک انّی برىء منک اذاً ظهرت شمس کلمة التّی اشرفت عن افق فم محمّد رسول الله قال و قوله الحقّ اذ قال الشیطان للانسان اکفر فلما کفر قال انّی برىء منک فأنصفوا بالله یا عباد الرّحمن فی امر الغلام کلّ ذی بصر و ذی انصاف یشهد بأنّ الغلام ما تمسّک بأحد فی امر الله و ما استنصر من نفس و به ارتفع ذکر الله بین ما سواه و شیدت ارکان الذّکر و البیان و لاحت شمس التّبیان عن افق مشیة الرّحمن و فاحت نسایم السّبحان عن یمن الايقان و مع هذا الأمر الّذى لا ینکره الا کلّ ذی ضغينة و بغضاء انکره المشرکون و اتّخذوا الشیطان لأنفسهم ربّاً فویل لهم و بما هم یعملون و الّذى کان فی العراق من جنود الشیطان انه اتّحد فی هناك مع الأعجام جهرة و کفر بالله المهیمن القیوم انک اسمع قولی و قم على نصرة هذا المظلوم و انّ نصرتک ایاه هو ذکرتک ربّک العزیز المنان کذلک امرک الغلام حبّاً لنفسک توکل فی کلّ الأمور على الله انه ینصر من یشآء بأمره و انه على کلّ شیء قدير

* * *

الأعظم

فجر عید است و نبید توحید در افتدۀ اهل تجرید در جوش نعیم از برای نفوسى که بآن فائز گشتند از خدا میطلبیم که بجمیع اهل عالم توفیق عنایت فرماید تا کل بطراز حبّ اسم اعظم مزین شوند انه هو الغفور الرّحیم ای عباد قسم بمالک ایجاد که باطن باطن باطن لانهایه قدح این خمر طهور و رحیق ظهور است جهد نمائید تا از آن بنوشید ای عبد حاضر لدى العرش حمد کن محبوب عالمیان را که بلقاء الله در لیالی و ایام فائزى و بخدمتش مشغول بحیل قناعت متمسک شو چنان ملاحظه میشوی که اگر الواح ابداع بطراز قلم مالک اختراع مزین شود تو به هل من مزید ناطقى این ایام بهر سمتی توجّه میشود قلم و لوحی خادم معین نموده که شاید بقلم قدم مزین شود نزدیک بآن رسیده که خامه و مداد بمالک ایجاد عرض حال و احوال معروض دارد زد یا الهی فیہ عشقک و حبّک سبحان من خلقه و ایدۀ و جعله خادم جماله و معاشر نفسه بین العالمین الحمد لله ربّ العالمین

* * *

فرمودند لو ملأ البیان کلّهم یتفکّر فی هذا النّوم الّذى اریناه فی المنام لیکفیهم اینکه فرمودند از سرّ سؤال سؤال کن و سؤال را بیان نما اشاره باین ظهور بدیع است یعنی در ظهور اول مقام سؤال بود و حال مقام سرّ سؤال است که مسئول باشد و آن سرّی است که در این ارض که عددش مطابق سرّ است ظاهر شده و بعد آنکه سؤال نمودی و فرمودند در رختخواب مخواب ای لا

تسكن فى نفسك و طر بجناحين الايقان الى هواء العرفان لتعرف ربك المقتدر العزيز الرحمن تالله لو تصل الى ذلك المقام و تسمع ضجيجيه و صريخه عمّا ورد عليه من جنود الشيطان ليسيل دمعك و تزيل نفسك و يذوب قلبك و تعدم اركانك تالله يا كمال ينبغي للذين احبوا الله بان يجزعتن و ينوحن و يبكين بما ورد على جمال القدم من الذينهم كفروا بآيات الله جهرة و ظلموا و استظلموا و كذلك مكروا من قبل عباد امثالهم و كانوا قوم سوء اخسرين ثم اعلم يا كمال بانّا ما كشفنا الغطاء حقّ الكشف اظهرنا نفسنا على مقدار طاقة الناس و الا لو يظهر جمال القدم بجماله لن يقدر ان يشهده احد عمّا خلق بين السموات و الارض كذلك نزل بالحقّ من لدى الله ربك و رب العالمين ان يا كمال فاشكر الله بما وفقك على عرفانه ثم اثبت اياك ان تخدم بماء الكذب المنتن الاجاج الذى يخرج من فم عبادنا المشركين كلما يفترون على المشركون انك تأمل ثم تفكر لانك رأيتنى و عاشرت معى يظهر لك كذبهم كظهور الشمس فى قطب الزوال كذلك يعظك قلم الاعلى حين الذى احاطته الكلاب و الخنازير و الروح و العزّ و البهآء عليك و على الذينهم استقاموا على الامر و انقطعوا عن العالمين

* * *

بسم ربنا العلىّ الأعلى

فسبحان الذى خلق السموات و الأرض اقرب من آن و هذا ما قدر بأمره ان انتم تعلمون و ما ذكر فى الكتاب من حدود السنّة لم يكن الا لحكمة من لدى الله المهيمن القيوم قل يا ملاء الأرض خافوا عن الله ثم ارحموا على انفسكم و تمسكوا بخيط الذى يحرّك فى كلّ الجهات باشارات عزّ محبوب و انتم لا تغفلوا عنه و تمسكوا به ان تريدون الى معارج القدس تعرجون قل يا ملاء الأرض تالله انّ الساعة قد ظهرت فى هيكل عزّ مشهود و انّ القيامة قد قامت و ظهرت من انوار عزّ محبوب و الصراط قد ارتفعت فى نفس الله المهيمن المحمود و انّ الجنّة قد ظهرت و تزينت بطراز على مقصود و انّ الأرواح تعلقت فى سماء عزّ مرفوع و انّ الوراق تغرّدت على اغصان شجرة الأمر ان انتم تسمعون و انّ الجمال قد ظهرت عن خلف القناع و اذا انتم فى حجاباتكم محتجبون فاسمعوا قولى ثم قوموا على ما غفلتم عنه ثم احترقوا كلّ الحجابات باسم الله المهيمن العزيز القيوم لعلّ تدخلون فى حدايق الرضوان و تجدون ارياح التى تهبّ عن ازهار قدس محبوب و لا تمنعوا انفسكم عمّا قدر لكم من فضل الله المهيمن العزيز القدوس فوالله سيطوى كلّ ما انتم تحبونه فى الحياة الباطلة و ترجعون الى الله و تسألون عمّا كنتم به ان تعملون و اذا يفوت عنكم تدارك ما فات عنكم و فى محضر القدس عند ملائكة العالين تخجلون و لن ينفعكم شىء فيما فعلتم فى حياتكم الباطلة و لا بما كنتم من زخارف الدنيّة و هذا لحقّ معلوم قد رقم من اصبع عزّ قيوم و ظهر بالحقّ ان انتم تعلمون قل فوالله قد مضت عليكم ايام الروح و كنتم عنها غافلون اذا فاستنصحو بنصحي هذا ثم اقبلوا الى وجه بارئكم ان انتم تعلمون و لا تستريحوا على فراشكم الا بذكر الله و هذا ما ينصحكم حمامة الروح لعلّ انتم بهدى الله تهتدون و لا تتحرّكوا فى الأرض الا بارادة من الله و هذا خير لكم عن كلّ ما كان و ما يكون و لا تنفّسوا الا بذكر المحبوب ان انتم بهذا النصّ تستنصحو قل فوالله حينئذ يغنّ حمامة الأمر بأعلى النداء فى وسط السماء ان انتم تسمعون نزهوا آذانكم ثم ابصاركم لعلّ انتم تبصر الله تنظرون فيما قدر لكم فى جبروت العزّة و ما سطر من اصبع الروح على لوح قدس محفوظ و انك انت يا على فاشكر الله ربك فيما عرّوك نفسه و اودع فى صدرك حبّه و هذا لغاية المقصود ثم ظهر لك ما رأيت فى المنام و هذا لفضل مشهود اذا قدس نفسك و طير بجناحين العزّ فى هواء عزّ محبوب و لا تخف من احد و لا تنس فضل ربك عليك و كن فى حبّ بارئك كالجبل الياقوت و لا تحرم نفسك من ذكر ربك ثم اذكره فى كلّ حينك و هذا فضل من الله العزيز القيوم و توكل على الله فى كلّ الأمور ثم اعرض عن الذين كفروا و كانوا عن لقاء الله هم معرضون و انا نشهد حينئذ بانك وفيت بعهدك و اجبت بارئك

فِي حِينَ الَّذِي مَا اجابَهُ الْمُبْغِضُونَ وَ كَذَلِكَ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا عَلَى اللَّهِ رَبَّهُمْ يَتَوَكَّلُونَ بِشَرِّ فِي نَفْسِكَ تَمَّ
اسْتَبْشَرَ فِي رُوحِكَ بِمَا وَرَدَتْ فِي أَرْضِ الَّتِي فِي حَوْلِهَا مَلَائِكَةُ الْقُدْسِ يَطُوفُونَ وَ كَذَلِكَ مَنَّا عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ آمَنُوا بِاللَّهِ
رَبَّهُمْ وَ كَانُوا إِلَى وَجْهِ الْعِزِّ يَتَوَجَّهُونَ وَ التَّكْبِيرِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي حَبِّهِمْ لِرَاسِخِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٥٢١

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو العزیز

فسبحان الّذی قدّر لعبده من البلیا ما لا قدّر لاحد من العالمین بحیث قضی علینا ما لا قضی حکمه فی جبروت العالین و قضت عشرين من السنین و ما وجدنا موطن الامن فی حین و فی کلّ یوم جدّدت علینا البلیا و کفی بنفسک علی ما اقول شهید و کلّما رفعت رأسی عن الفراش فی الاصبح شهدت بلاء بدیع کانه کان منتظراً فی اللیل حتّی اقوم عن الفراش و هذا ما قدّر فی الواح قدس حفیظ و اشکرک یا الهی بکلّ ذلک بکلّ لسان صدق منیع فلک الحمد یا الهی علی ما جعلتنا مواقع قضائک و انک انت المحبوب فی کلّ ما ترید

و الرّوح علیک و علی من ذکر هذا الفرید فی غربة بعید ۱۵۲

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هذا سورة النَّصْح لمن اراد ان يستصح بالله المقتدر المهيمن القيوم

بسم الله العلي العظيم المقتدر العزيز المحبوب

فسيحان الذي نزل الآيات بالحق على التبيين والمرسلين وينزل حينئذ على ما كان الناس في دين الله يعملون وفيها ما ينبأهم بصراط الله وفصل فيها كل شئ هدى وذكرى للذين هم في جنة الفردوس باذن الله يدخلون ويهديهم سبل النجات ويبلغهم الى شاطئ القدس في جوار الله المهيمن العزيز القيوم

ان يا حرف الجيم اسمع ما يلقيك حمامة الامر في ايام الذي اجتمعوا عليه اهل الكفر والبغضاء بغير اذن ولا كتاب من الله العزيز المحبوب ويريدون ان يخرجوه من الارض كما اخرجوه اول مرة وكذلك نلقيك من اسرار الامر ان انتم في ايام الله بشئ من الاسرار مطلعون ثم اعلم باننا اذكرناك من قبل و نذكرك حينئذ بايات التي تنقطع عنها ارواح الذين كفروا ثم تحيي به الموحدون الذين يطهرون في هواء القرب و يذكرون الله بلسان سرهم و جهرهم و هم من اثمار شجرة الروح في كل حين يرزقون و لا يظنون بالله ظن السوء و لا يتكلمون بغير اذن من الله المهيمن القدوس و اذا يسئلون عن شئ لا يتكلمون الا بعد اذنه و هذا ما تعلمك سبل التقوى لعل الناس كانوا في ايام ربهم يتذكرون و ما بعثنا من رسول الا و قد ارسلناهم بايات بينات و كل كانوا بهم مستهزون و منهم آدم ارسلناه بالحق و اسكنناه في قطب الجنة في وادي الذي ما بلغ اليها المقربون و علمناه من الاسماء كلها و اشهدناه اسرار الامر ثم آوينا في ظل شجرة الفردوس ان انتم تعلمون و امرناه بان يأكل من كل شئ مما يشتهي به نفسه ثم منعناه عن شجرة الروح و هذا من سر غيب مكنون هذه الشجرة شجرة نبتت من صرف الروح و لا ينبغي لاحد ان يقربها الا الله المهيمن العزيز المشهود فلما وجدناه على هواه اقل من الشعر اذا اهبطناه عن الجنة و جعلناه في الارض من الذينهم كانوا على مناكبها يركبون ثم نبأناه في امر من الامر و تبناه فيما عمل اذا صاح في نفسه سبعين الف سنة ثم اكب على التراب سبعين الف سنة اذا رفع رأسه و نادى سبحانك ان لا اله الا انت فارحمني و لا تأخذني بما اكتسبت ايدى و انك انت غافر كل شئ و راحمه و انك انت العزيز المرهوب فاغفر لي يا محبوبى عما فعلت بين يديك لانك اسكنتني في مقام كان مقدساً عن غيرك و انا الذي اشتغلت فيه بهوى نفسى و غفلت عن ذكرك تب على بفضلك و رحمتك و انك انت الحق علام الغيوب اذا انزلنا عليه من امطار الرحمة ثم غسلناه عن دموع عيناه و طهرناه عن كل دنس و جعلناه من الذينهم كانوا في هواء القدس يطهرون ثم بعد ذلك اصطفينا بالحق و جعلناه نبياً و ارسلناه على الذينهم سكنوا في الارض ليأمرهم بالعدل و ينهاهم عن الظلم و هذا ما رقم من قلم العز على الواح عز مكنون قال يا قوم انا عبد الله قد اصطفاني الله لامره و جعلني آية من عنده عليكم ان انتم تعرفون اتقوا الله يا ملاء الارض و لا تفسدوا فيها و ابتغوا الفضل من لدى الله المهيمن المحبوب و لا تتخذوا ولياً لانفسكم الا هو و لا ترتكبوا في ارض انفسكم عما يمنعكم الله بلسان صفوته لعل انتم في يوم القيامة بين يدي الله تحشرون اذا عرضوا عنه و كفروا باياته و قالوا ما نتبعك الا بان تاتينا بآية اخرى و كذلك عرضوا عنه و كانوا من الذينهم في غشوات انفسهم

مَيِّتُونَ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ اصْطَفَيْنَا ابْنَهُ بَعْدَهُ وَجَعَلْنَاهُ آيَةً مِنْ لَدُنَّا وَارْسَلْنَاهُ إِلَى قَوْمِهِ لَعَلَّ النَّاسَ كَانُوا بِوَجْهِ اللَّهِ يَنْتَوِجُونَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَيِّنَاتٌ بَيِّنَاتٌ إِذَا عَرَضُوا عَنْهُ وَكَانُوا مِنَ الَّذِينَ هُمْ فِي أَزْلِ الْأَزَالِ عَنْ وَجْهِ الْجَمَالِ مُعْرِضُونَ إِلَى أَنْ قَضَى الْأَيَّامَ وَمَضَتْ اللَّيَالِي ارْسَلْنَا التَّوْحَ بِالْحَقِّ وَاقْمِصْنَاهُ قَمِيصَ الرُّوحِ وَجَعَلْنَاهُ آيَةً لِلَّذِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يَهْتَدُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَفَارَانٍ مِنَ النَّارِ وَانْوَارٍ مِنَ الرُّوحِ إِذَا عَرَضُوا عَنْهُ وَاشْرَكُوا بِاللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْمَحْبُوبِ وَقَالُوا لَسْتَ بِمُرْسَلٍ وَمَا اهْتَدَيْتَ بِانْوَارِ اللَّهِ بَلْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ فِي الْأَرْضِ يَكْذِبُونَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا مُفْتَرٍ كَذَّابٌ وَارَادُوا قَتْلَهُ إِذَا حَفِظْنَاهُ مِنَ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا أَنْ يَشْرَكُوا فَلَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ عَلَيْهِ تَوَضَّأَ بِمِيَاهِ الْقُدْسِ وَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ بِخُضُوعٍ مَحْبُوبٍ وَارَادَ أَنْ يَدْعُو عَلَيْهِمْ لِيُنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءَ إِذَا ارْسَلْنَا عَلَيْهِ مَلَكَةَ السَّمَاءِ لِيَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ يَسْتَشْفِعُونَ وَنَزَلُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا يَا نُوحُ لَا تَفْعَلْ بِهَذَا كَمَا فَعَلُوا بِكَ فَارْحَمْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَأْخُذْهُمْ بِعَصِيَانِهِمْ لِأَنَّهُمْ ضَعَفَاءُ فِي الْأَرْضِ وَارْقَاءُ فِي الْمَلِكِ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا أَنْ اصْطَبَرَ فِي أَمْرِ اللَّهِ أَنَّهُ يُؤْفَى أَجْرَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَكَانُوا عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَهَذَا أَوَّلُ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى الْأَرْضِ فَاصْبِرْ عَلَى بَغْيِهِمْ وَإِذَا هُمْ سَيَجْزِيكَ اللَّهُ جَزَاءَ الَّذِينَ كَانُوا فِي مَرْضَاتِهِ أَنْ يَصْبِرُونَ وَقَامَ التَّوْحُ عَنْ مَقَامِهِ وَرَجَعَ عَمَّا ارَادَ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْمَحْبُوبِ كَذَلِكَ سَبَقَتْ رَحْمَتُنَا كُلَّ شَيْءٍ وَاحْطَطْنَا فَضْلَنَا كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ أَنْتُمْ فِي أَسْرَارِ الْأَمْرِ تَتَفَكَّرُونَ وَقَضَى سِنِينَ مُتَوَالِيَاتٍ وَمَا اهْتَدُوا قَوْمَهُ يَهْدِي اللَّهُ وَكَانُوا مِنَ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي أَزْلِ الْأَزَالِ لَا يَهْتَدُونَ وَمَا تَأْتَرُ فِيهِمْ نِعْمَاتُ اللَّهِ وَمَا زَادَتْهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا وَكُفْرًا حَتَّى اسْتَيْسَأَسَ التَّوْحَ عَنْهُمْ وَارَادَ أَنْ يَدْعُو عَلَيْهِمْ وَيَجْعَلَهُمْ كَهَشِيمٍ مَطْرُوحٍ إِذَا ارْسَلْنَا مَلَكَةَ مِنْ سَمَاءٍ أُخْرَى قَالُوا يَا نُوحُ لَا تَكُنْ أَوَّلَ سَبَبٍ لِبَلَاءِ الْأَرْضِ فَارْحَمْ عِبَادَ اللَّهِ وَتَجَاوَزْ عَنْهُمْ وَعَنْ سَيِّئَاتِهِمْ لَعَلَّهُمْ اهْتَدُوا بِانْوَارِ اللَّهِ ثُمَّ بَيِّنَاتُهُ يَهْتَدُونَ فَاصْبِرْ فِي الْأَمْرِ ثُمَّ اسْتَقِمَّ وَكُنْ كَالجَبَلِ الْحَدِيدِ فِي أَمْرِ اللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْمَحْبُوبِ وَصَبِرْ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ قَضَى عَهْدًا وَزَمَنًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ وَمَا آمَنُوا بِهِ فِي شَيْءٍ وَمَا قَامُوا عَنْ قُبُورِ هَوَاهُمْ وَمَا حَشَرُوا بَعْدَ الَّذِي نَفَخَ فِي الصُّورِ وَكَذَلِكَ كَانُوا فِي غَشَوَاتِ أَنْفُسِهِمْ مُحْتَجِبِينَ إِذَا نَادَاهُ اللَّهُ عَنْ خَلْفِ الْحِجَابِ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مِنْ قَبْلِ وَلَا تَحْزَنْ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ فَلَمَّا سَمِعَ نِدَاءَ اللَّهِ اهْتَزَّ نَفْسَهُ مِنَ الشُّوقِ وَرَفَعَ إِيْدَاهُ وَقَالَ يَا رَبِّ لَا تَذَرْ هَؤُلَاءِ عَلَى الْأَرْضِ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَامْرَأَتُهُ بَانَ يَصْنَعُ الْفَلَكَ فَلَمَّا تَمَّ سَفِينَةَ الرُّوحِ فِي كَلِمَةِ الْكَبِيرِ قَلْنَا يَا نُوحُ فَادْخُلْ فِيهَا مِنْ أَهْلِكَ الَّذِينَ سَبَقَتْ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ وَكَانُوا فِي دِينِ اللَّهِ أَنْ يَسْقُونَ إِذَا أَنْزَلْنَا مِنْ غَمَامٍ الْقَهْرَ امْطَارِ الْغَفْلَةَ وَاغْرَقْنَا كُلَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ كَانُوا عَلَى سَفِينَةِ الرُّوحِ رَاكِبِينَ ثُمَّ ارْسَلْنَا بَعْدَهُ هُودًا وَجَعَلْنَاهُ نَبِيًّا عَلَى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَإِيْدَانَهُ بِأَمْرِ مِنْ لَدُنَّا وَجَعَلْنَاهُ مِنَ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي مِصْرَ الرُّوحِ أَنْ يَدْخُلُونَ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَفْعَلُوا بِمِثْلِ مَا فَعَلُوا مِنْ قَبْلٍ وَأَنْتُمْ إِخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحْتَمٍ وَكُفَرُوا بِهِ وَاعْرَضُوا عَمَّا آتَيْتِهِمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْقَيُّومِ إِلَى أَنْ اخَذْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَجَعَلْنَاهُمْ تَذْكَرَةً لِلَّذِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَذَكَّرُوا

ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ ارْسَلْنَا صَالِحًا وَاصْلَحْنَا أَمْرَهُ وَامْرَأَتَهُ بَانَ يَأْمُرُ الْعِبَادَ بِالْعَدْلِ الْخَالِصِ وَيَذَكِّرُهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ قَالَ يَا قَوْمِ آمَنُوا بِالَّذِي خَلَقَكُمْ وَرَزَقَكُمْ ثُمَّ آمَاتِكُمْ وَاحْيَاكُمْ أَنْ أَنْتُمْ تَشْعُرُونَ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى الدُّنْيَا وَزَخْرَفِهَا وَخَافُوا عَنِ اللَّهِ ثُمَّ عَنْ حُدُودِهِ لَا تَتَجَاوَزُونَ وَارْحَمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْمَحْبُوبِ قَالُوا يَا صَالِحُ مَا نَعْبُدُ الْهَكَ وَمَا نَتَّبِعُكَ فِي الْقَوْلِ فَانْتَهُ عَمَّا تَقُولُ وَاللَّهِ لَنَرْجِمَنَّكَ وَنَقْتَلَنَّكَ وَبِذَلِكَ كَانُوا مِنَ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي دِينِ اللَّهِ يَعْتَدُونَ قَالَ صَالِحُ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ تَرَعَى فِي أَرْضِ الْقُدْسِ وَتَسْقِيكُمْ مِنْ لَبَنِ الْحِكْمَةِ وَلَا تَضْرَبُكُمْ فِي شَيْءٍ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءِ أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا هَوَاكُمْ أَنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ فَوْسُوسَ الشَّيْطَانِ فِي صُدُورِهِمْ وَبَغُوا عَلَى اللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْعَزِيزِ الْقَيُّومِ وَاشْتَدُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ إِلَى أَنْ عَقَرُوا النَّاقَةَ مِنْ غَيْرِ جَرْمٍ وَلَا ذَنْبٍ إِذَا اخَذْنَاهُمْ بِكُفْرِهِمْ وَمَا هُمْ كَانُوا أَنْ يَكْسِبُونَ

وَارْسَلْنَا بَعْدَهُ إِبْرَاهِيمَ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَيْنَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ وَجَعَلْنَاهُ آيَةً لِلَّذِينَ هُمْ كَانُوا إِلَى مَشَاهِدِ الْعَزِّ أَنْ يَسْلُكُونَ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ وَآمَنُوا بِهِ وَلَا تَشْرِكُوا فِي الْأَرْضِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ مُعْرِضُونَ وَلَا تَغْفَلُوا فِي أَنْفُسِكُمْ وَتَوَجَّهُوا إِلَى مِيَادِينِ الرُّوحِ أَنْ أَنْتُمْ تَشْعُرُونَ لَعَلَّ يَهَبَّ عَلَيْكُمْ نَسَمَاتُ الْقُدْسِ وَيَقْلَبُكُمْ إِلَى شَاطِئِ الْإِحْدِيَّةِ وَيَصْغِيكُمْ مِنْ حِكْمَةِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ

العزیز المحبوب قالوا ما تتبعك يا ابرھیم فی امرک و ما نذر الھتنا فاسئل الھک بان ینزل علینا ما وعدتنا و كذلك كانوا ان یقولون و ینستھزئون بہ فی کلّ یوم و فی کلّ حین ارادوا ان یقتلون کأنھم اتخذوا آیات اللّٰہ سخریاً و اعترضوا بحجج اللّٰہ و ادلائھ و كانوا عن شاطی هذا الفضل مبعدون حتّٰی بلغ الامر الی عبد من عبادنا الّٰذی اشتعلت فی صدره نار الکفر و کان من الّٰذینھم كانوا فی غشوات انفسھم مّیتون و اجتمع القوم و قال ارید ان اقتل ابرھیم او احرقه بعذاب النّار و كذلك كانوا ان یتدبّرون الی ان اوقدوا نار الکفر و اخذوا ابرھیم و دعوه فی النّار و كانوا علی اصنام انفسھم عاکفون اذا جعلنا النّار علیہ برداً و سلاماً و روحاً و رحمة و كذلك حفظناھ و نحفظ الّٰذینھم فی البلاء یصبرون

ثمّ بعد ذلك ارسلنا موسیٰ بآیات عزّ محبوب و بیّات امر محتوم و بلّغناھ الی شاطی القدس فی بقعة الفردوس و آویناھ فی سیناء الامر و حوریب الرّوح اذا نادیناھ عن خلف سبعین الف حجاب عن سدرۃ البقاء یمّ قلزم الکبریّاء ان یا موسیٰ اتّٰی انا اللّٰہ ربّک و ربّ آباتک اسمعیل و اسحق و یعقوب هذا جمالی قد کشفناھ علیک فانظر ماذا ترى و بذلك منّنا علیک و اتمننا النّعمة علیک اذا فاقبتس بهذا النّار لعلّ النّاس كانوا بنار الحبّ فی آیام اللّٰہ یشتعلون ثمّ ایدناھ بعضا من الامر و جعلنا یدھ یدی و اشرقناھ بالحقّ ثمّ جعلناھ درّٰی بیضاء للّٰذینھم كانوا بنظرة اللّٰہ ینظرون ثمّ امرناھ بان یدکرھم بآیامی من بعد حین الّٰذی تحرق فیہ الحجابات بقوّة من لدنا و یأتی طلعة الرّوح فی ظلل من النّور باسم علیّ ان انتم تشعرون اذھب الی فرعون و ملأھ ثمّ اھدھم بانوار القدس و نبّئھم بآیام الّٰذی کلّ فی محضر القدس یحضرون لعلّ یتبعون امر ربّھم و یتهدون بنار اللّٰہ و یقبلون الی شاطی الفضل فی جوار اللّٰہ المھیمن المحبوب و دخل علی فرعون و قال اتّق اللّٰہ و لا تتبع هواک و لا تکن من الّٰذینھم بانوار اللّٰہ لا یتهدون انّی قد جئتک من مشرق الرّوح بسیناء من الامر فاتّبع امر ربّک و لا تکن من الّٰذینھم بنار اللّٰہ لا یشتعلون و یا قوم لا تمسّکوا بعصم الکوافر فتمسّکوا بحبل اللّٰہ ان انتم فی انفسکم تشعرون و قوموا عن مرقد الغفلة ثمّ اشکروا اللّٰہ فی آیامه و هذا ما نبشّركم بالحقّ ان انتم تعلمون قال فرعون من ربّک یا موسیٰ قال الّٰذی خلقتی و ارسلنی بسطان من عنده ان انتم توقنون الّٰذی خلقک و رزقک و اعطاک من زخارف الملک و وهبک سلطاناً لتتبع امره و تكون من الّٰذینھم كانوا فی رضی الرّوح یسلکون و ما تذکر فرعون بشیء من الذّکر و ما آمن باللّٰہ طرفه عین اذا اغرقناھ و ملأھ فی بحر الکبر و جعلناھم عبرة للّٰذینھم یعقبوھم فی الارض و كانوا فی آیات اللّٰہ یتدبّرون فلما قضی ایامه ارسلنا الرّوح بالرّوح و سمّیناھ بعیسی فی ملکوت الارض ان انتم تعلمون و نزّهناھ عن کلّ مکروه و اسمعناھ نغمات الورقاء و اجذبناھ بنعمة من الغیب و طهّرناھ بماء قدس محبوب و نفخنا فیہ من سازج الرّوح و البسناھ خلع النّبوة و اصطفیناھ عن بین العباد و جعلناھ آية لمن خلق من کلمة اللّٰہ من قبل و من بعد كانوا ان یخلقون و احببناھ فی ملأ الاعلی من قبل ان یخلق کلّ من علی الارض من طین مسنون و امرنا کلّ من فی السّموات و الارض بامرھ و اخذنا لھ العهد عن کلّ شیء و هذا ما رقم فی الواح الرّوح من مداد مسک معطور و بعثناھ من نفحات القدس و جعلناھ آية للّٰذینھم كانوا فی فردوس العزّ یحبرون و امرناھ بان ینذل علی الممکنات رشحاً من طماطم الیمّ المسجور الّٰذی اکرمنناھ بالحقّ و ما یطلّع بذلك الّا نفسنا الحقّ و کان ذلك فی ازل الآزال فی حجبات القدرة لمحفوظ فلما تمّ هیکل الکلمة فی سرّھ قال یا قوم اتّقوا اللّٰہ و لا تتبعوا الشّیاطین فی انفسکم و اتّقوا من یوم کلّکم الی اللّٰہ ربّکم ترجعون و ما ادعوکم الّا الی اللّٰہ و ابشّركم بآیام الّٰذی فیها یغرّد الورقاء علی افان سدرۃ العزّ ان انتم تستطيعون ان تسمعون یوم الّٰذی یتظہر اللّٰہ بامرھ و یکلّمکم علی لسان علیّ محبوب هذا یوم الّٰذی یرجوه هیاکل القدس و ما فاز بہ احد الّا الّٰذینھم كانوا عن کلّ ما سوی اللّٰہ منقطعون و یا قوم فاستعدّوا للقاء اللّٰہ فی آیامه و هذا ما ینفعکم عمّا تطلع الشّمس علیہ ان انتم توقنون و یا قوم هذا کتاب اللّٰہ آمنوا بہ و لا تحرقوھ فیما امرتم فیہ بالحقّ ان انتم تعلمون و لیس بالنّعمة ان یحیی الانسان بل بکلّ کلمة تخرج من فم اللّٰہ القادر المقتر المھیمن القدوس و یا قوم فاسمعوا ما نلقی علیکم من کلمات الحکمة و لا تدعوا کتاب اللّٰہ و رآء ظھورکم و اجیبوا داعی الرّوح ثمّ بهذا النّور فی مصباح الحقّ توقدون و یا قوم ما نسئلکم من اجر و لا جزاء و لا شکور انما اجری علی الّٰذی فطرنی و ارسلنی بالحقّ و

جعلنى عليكم سلطاناً لاقرّبكم الى ساحة القدس و اهدىكم الى ميادين العزّ ان انتم تحبّون ان تدخلون و ما آمن منهم احد و ما اقبلوا الى هذا الوجه الدرى المكنون و من الناس من كفره و من الناس من اعرض عنه و منهم من جادله بالباطل و منهم كانوا به ان يستهزئون الى ان ضاقت الارض عليه بحيث ما بقى له من محلّ امن ليسكن فيه و كذلك احطنا امره و انزلناه عليك من قلم قدس محكوم حتىّ جاء نصرنا بالحقّ و نصرناه بجنود لن تروها و ارفعناه الى سمآء القدس و انقطعنا ايدى الكفر عن ذيل رداّته كذلك نعمل بالذّينهم كانوا فى مرضاتنا يصبرون و كذلك نلقى عليك من اسرار الامر فيما اكتسبت ايدى الناس من قبل كما كانوا اليوم يكتسبون بذلك فاعرف فى سنن القبل ممّا قضى على التّبيين و المرسلين لتكون مستبصراً فى امر دينك و تكون من الذّينهم كانوا فى دار السّلام ان يدخلون

و دارت الايام و اللّيالى الى ان بعث محمّد بالحقّ و اشرقناه عن مشرق البطحآء كاشراق شمس البقاء على مدينة بلور مبيوض و اضاء و استضاء منه يثرب القدس و بطحآء العزّ ان انتم تعلمون اذاً ارفعنا غمام الجود و امطرنا على مداين الطّهر من امطار فضل محبوب لينبت فى قلوب المقدّسين من نبات علم مخزون و اجرينا بوجوده يمام الفضل و جدّدنا به الاديان و اظهرنا كلّ شىء بطراز الرّبيع فى فصول قدس ممنوع قال يا قوم آمنوا باللّهِ الَّذى خلقكم و رزقكم ثمّ اشكروه بما اتاكم من نعمائه و لا تكوننّ من الذّينهم كانوا بنعمة اللّهِ ان يكفرون و يا قوم ما انا الاّ بشير و نذير ابشركم برضوان اللّهِ و اندركم من يوم اللّذى انتم عن التّراب تبعثون و تُسئلون عمّا اكتسبتم فى الحيوّة الباطلة و تجزون بما كنتم ان تعملون و يا قوم ما انطق عن الهوى يوحى الىّ انّه لا اله الاّ هو العزيز المقتر المشكور و يا قوم هذا سبيلى فاتبعوه و لا تتبعوا الذّين يرتكبون الفحشآء فى انفسهم و يفعلون ما انهاهم اللّهِ عنه و كانوا فى هواء انفسهم مغرقون و يا قوم ما نريد منكم من شىء و ما جزائى الاّ على الَّذى ارسلنى بالحقّ ان لا تختلفوا فى دين اللّهِ و لا تعقبوا علماء الباطل و لا تكوننّ من الذّينهم لا يرجون لقاء اللّهِ العزيز المهيمن القيوم و يا قوم لا تحرموا انفسكم و ارواحكم فاسرعوا الى مناهج القدس فى هذا الشّاطى الَّذى ما دخل فيه من احد الاّ الذّينهم كانوا فى رضى الرّوح يسلكون و يا قوم فاعرفوا قدر تلك الايام و انّ عيون البقاء ما شهدت بمثلها و ما وقعت عليها اتقوا اللّهِ ثمّ برسل اللّهِ لا تعتدون قالوا ما انت الاّ كاحد مثلنا و ما نتبعك فى امرك و ما نراك من فضل و ما انت الاّ رجل مسحور و اعرضوا عنه قومه و منهم قالوا ما هذا الاّ رجل افترى على اللّهِ و منهم قالوا ما هذا الاّ رجل مجنون و منهم من قال فانزل علينا كسفاً من السّمآء او تأتينا بقبيل من المملّكة او تفجر لنا ينبوعاً فى الارض او تظهر لنا كنوزاً من ذهب حُمر مسكوك قال يا قوم ما انا الاّ بشر مثلكم ابّلعكم رسالات اللّهِ و ما اقول حرفاً تلقآء نفسى و كان اللّهِ شهيداً بينى و بينكم اتقوا اللّهِ و لا تغرّبكم الدّنيا بزينتها و زخرفها فاعتصموا بحبل اللّهِ ثمّ عن امره لا تتجاوزون و ما نأمركم الاّ بما امرت من عند اللّهِ و يشهد بذلك ذرّات الممكنات ان انتم بسمع الرّوح تسمعون و يا قوم هذه آيات اللّهِ نزلت عليكم فباىّ حجة بعدها انتم تؤمنون و ما قدر اللّهِ حجة فى الملك اكبر عن الآيات و هذه من آياته خافوا عن اللّهِ ثمّ ببرهانه لا تستكبرون و هذه ما لا يقاومه شىء فى الارض و لا يعادله كلّ من فى السّموات ان انتم ببصر اللّهِ فى ايامه تتفرّسون قالوا لن نؤمن بك و لا باللّذى ارسلك و ما انت الاّ الَّذى تريد ان تنهانا عمّا يعبد آباءنا و كذلك عرفناك و ما نراك الاّ من الذّينهم كانوا على اللّهِ يفترون و كلّما انصحناهم بنصح الحقّ ما اقبلوا اليه الى ان زادت نار الشّقوة فى انفسهم و اجتمعوا على قتله و شاوخوا مع علماء العصر و كذلك كانوا فى دين اللّهِ يمكرون و نجّيناه بالحقّ و ارفعنا امره و اثبتنا الآيات رغماً للذّينهم كانوا فى الارض يسترفعون نبيّ عبادى باللّذى جآئهم بالحقّ باسم علىّ و اشرق عن افق القدس بانوار عزّ محبوب و جرت عن يمينه انهار الرّوح فى بدايع علم مكتوم قال يا قوم قد ارتفعت غمام الحكمة و جاء اللّهِ بامرهم و هذا ما وعدتم به فى كلّ الالواح اتقوا اللّهِ ثمّ الىّ فاسرعون و يا قوم انا ابن نبيّكم قد جتتكم بايات التّنىّ تحيّر عنها العارفون و هذه من حجة اللّهِ و برهانه لا تدحضوها بظنونكم ثمّ فى انفسكم فانصفون و هذه من شريعة اللّهِ قد شرع لكم بالحقّ ان انتم توقنون و يا قوم فواللّهِ ما اريد الاّ اصلاح اديانكم فى كلّ ما انتم اليوم فيه مختلفون و يا قوم هذه من نسّمات الرّوح يهبّ عليكم و يقلّبكم

من الموت الفانية الى الحياة الباقية ان انتم تتوجهون و يا قوم قد اثمرت شجرة العلم فى هذه السدرة الازلية و فصلت نقطة الاولية و تمت كلمة الله المهيمن القيوم و يا قوم قد كشف الجمال و رفعت الحجابات و غنت الورقاء و استنار جودى القدس و استضاء كل من فى السموات و الارض ان انتم بعين الروح تشهدون قالوا ما نراك على حق و ما وجدنا فى ايامك ما وعدنا به فى كتب آباءنا و ما نتبعك ولو تأتينا بكل آية قال يا ايها الملاء اتقون فانظروا الى ما جعله الله حجة باقية و برهاناً ثابتة لمن فى السموات و الارض ان انتم تعرفون و يا قوم كل ما انتم تنتظروه و سمعتم من آباءكم و علماتكم يثبت بالآيات و هذه من آيات القدس التى ملأت كل من فى السموات و الارض كما انتم تشهدون ان لن توقفوا بالآيات فباى شئ انتم اليوم فى دينكم تطمئنون و لدونكم تستدلون سيفنى الدنيا و ما فيها و عليها و انتم فى محضر القدس بين يدى الله تحضرون و يا قوم لا يمنعكم زخارف القول عما سمعتم عن علماتكم و لا تشبهوا الامر على انفسكم و استنصحو بنصحي ثم بنصح الله لا تكفرون كلما زاد الذكر فى ذكر الله ما زادوا الا طغياناً الى ان افتوا عليه العلماء كلهم الا الذينهم اطلعوا بسنن الله العزيز المحبوب و بلغ الامر الى ان اجتمعوا على قتله حتى علقوه فى الهواء و ضربوا عليه افواج الكفر رصاص قهر مبغوض و شبكوا جسد الذى يخدمه روح القدس و زاروا تراب قدميه اهل ملاء الاعلى و سكان الفردوس بنعاليه يتبركون و بذلك بكت عيون الغيب فى سرادق البقاء و تزلزلت اركان العرش و اهتزت جواهر الوجود و تمت سقاية الشجرة فى نفسه من هذا الدم المنير المسفوك فسوف يظهر الله سر هذه الشجرة و يرفعها بالحق و يغن بالله انا الله لا اله الا هو و كل عبادى خلقناهم لامرى و كل بامرى عاملون و هذا ما كتبنا لنفسنا الحق بان نرفع الذينهم استضعفوا فى الارض و نضع الذينهم يستكبرون و ما ارسلنا من رسول و لا من نبي و لا من ولي الا و قد اعترضوا عليهم هؤلاء الفسقة كما تشهدون اليوم هؤلاء الفجرة كانوا ان يعترضون و ما اعرض الناس فى عهد الا بعد الذى اعرضوا علماتهم و استكبروا على الله و كانوا بايات الله ان يجحدون فكلما اعرضوا اعرض الذينهم اتبعوهم فى هواهم و ما آمنوا منهم احد الا الذين اوتوا بصائر القدس و امتحن الله قلوبهم للايمان و سقاهم من كأس قدس مختوم ختامها من مسك الروح و هم عن خمر الايقان من هذا الكأس مسكرون اولئك هم الذين يصلون عليهم ملكة الفردوس فى جنة البقاء و هم فى كل ان بفرح الله يستفرحون و ما بعثنا من نبي الا و قد كفروه العلماء و فرحوا بما عندهم من العلم كما كانوا اليوم بعلمهم كانوا ان يفرحون قل يا معشر العلماء اتدعون بعلاً فى انفسكم و تذكرون الذى خلقكم و علمكم ما لا تعلمون و انتم يا ملاء الارض تفكروا فى امر هؤلاء الفسقاء و بما اكتسبوا من قبل و بكل ما كانوا اليوم كانوا ان يكتسبون و به يشتغلون قل ان لم يكن هذا الذى جائكم بايات بينات على حق من الله كما انتم اليوم فى مقاعدكم تقولون فباى بينة تستدلون بالحق لئلا ارسلناه باسم محمد من قبل اذا يا ملاء البغضاء فى انفسكم فانصفون قل هل تستدلون بغير ما نزلنا على محمد من قبل من آيات عز مشهود قل يا ملاء الجهال ان تستدلون بغير ما نزل عليه من لدى الله المهيمن القيوم فاتوا بها ان انتم تنصفون فى انفسكم او تكونوا فى اقوالكم لصادقون و ان لم يكن بينكم من حجة و لا برهان الا بما نزل من الآيات من سماء عز محبوب فلم لا تؤمنون بالذى جائكم بايات بينات التى ملأت شرق الارض و غربها و انصعقت منها كل من فى السموات و الارض الا الذينهم كانوا بايات الله مجتذبون لا فوالذى نفسى بيده هؤلاء الفسقاء هم الذين ما آمنوا بالله فى مظاهر امره و كفروا بها بعد ما استيقنتها انفسهم و كانوا عن لقاء الله معرضون بعد الذى كل وعدوا بذلك فى كل اللوح و يرجوه فى ايامهم و لياليهم فلما جائهم الوعد اذا اعرضوا و استكبروا و كانوا مريباً فى لقاء بارئهم و كانوا على اعقابهم منقلبون الى ان افتوا على الله و حكموا على مظاهر امره بما هم كانوا عليه مقتدرون و ما قتل احد من الرسل الا بعد اذنهم و بغوا على الله فى ايامه و افراطوا فى جنب الله و ما كانوا ان يشعروا اذا فانظر الذينهم كانوا على الارض و يدعون الايمان لانفسهم كأنهم اقبلوا الى التراب و اعرضوا عن رب الارباب و كانوا على اصنام انفسهم و هواهم لعاكفون و يستفخرون بالذينهم ما ادعوا فى الارض الا العبودية لله الحق ثم على الله ربهم يفترون و يقطعون البوادى الى ان يصلوا الى بقعة التى دفن فيها اسم من الاسماء ثم عن موجدتها فى ارضه يمرّون و لا يشعرون و منهم الذى سمى

بالعبد لهذا الاسم الذى انشعبت عنه بحور الاسماء و يشهد بذلك اهل سرادق البقاء و من ورائهم هذا القلم الدرّى المكنون و هذا هو الذى يفرّ الشيطان عن كفره و احترق من ناره اكباد الذينهم انقطعوا الى الله و كانوا على ربهم متوكّلون و ما آمن بالله طرفة عين و هذا هو الذى وسوس الشيطان فى نفسه حتّى غفله عن ذكر ربه و اخرجه عن جوار قدس محبوب و هذا هو الذى علّم القابيل بان يقتل اخيه و كان من الذى استكبر فى أوّل الامر على الله المهيمن القيوم و ما من كفر و لا من ظلم و لا من فسق الا و قد بُدء من هذا الشقىّ و سيعود كلّ ذلك اليه ان انتم بفراسة الله تتفرّسون اذا تشيرون اليه ملئكة الفردوس فى ملاء الاعلى باناملهم و يخبرون بعضهم بعضاً بانّ هذا هو الذى استكبر على الله فى ازل الآزال و اعترض بالنبيّين و المرسلين فاعرفوه ثمّ العنوه ان انتم تعرفون و لذا جعله الله خادماً لحروفات نفسه رغماً لانفه بحيث يعمرّ جدار الذى كان منسوباً اليهم و افنى عليهم و بذلك يفتخر و لا يشعر كذلك يأخذ الله الذينهم كانوا بجناحين الهوى فى هذا الهوآ يطيرون قل افّ لك يا خنزير و بما اكتسبت ايداك بحيث سلّلت سيف نفسك على وجه الله و استكبرت على الله المهيمن العزيز القدوس و فى ظنك بانك انت من الذينهم يخدمون آل الله بتمامهم و ما تدرى من ذنبك الذى ارتكبت فى الحيوة الباطلة و لا يعادله شىء فى السموات و الارض و لا كلّ ما كان و كلّ ما يكون و تحسب بانك تعمّر عماراتهم و تبني اساسها لا فوالذى نفسى بيده ما عمّرت بل خرّبت اساس البيت و انهدمت اركانها و انعدمت آثارها و يشهد بذلك لسان الغيب فى جبروت العزّ ولكنّ الناس هم لا يشهدون و انت الذى افئيت على صاحب البيت و اصلها و ما استحيت عن الله ربك و ربّ كلّ شىء و تحسب بانك تعمّرها و هذا بغى من نفسك الخبيثة على الله العزيز المحبوب فاسئلوا منه يا ملاء الارض اما تقولون بانّ الله انهى فى كتابه الحقّ بان لا تأخذوا اموال الناس بالباطل ثمّ عن اوامره لا تستنكفون و كيف يأخذ اموال الناس بالباطل عن الذى بغى على الله و كان ظلمه اظهر من الشمس فى وسط السماء ثمّ بها هذه البيوت تعمّرون و نشهد حينئذ بانّ صاحب البيت برئ منكم و من اعمالكم و يلعنكم بما اكتسبت ايديكم لو انتم فى اسرار الامر تتفكّرون و سمعنا بانّ هذا ملعون يفتخر فى المجالس باستكباره على الله قل قد افتحروا رجال من قبلك و كلّ حينئذ فى النار يستصرخون و لن يجدون لانفسهم من معين و لا من ناصر و كلّما يستغيثوا بماء العذب لا يغاثون الا بنقمة الله التى يعذب منها الذين كفروا و انك انت سترجع الى مقرّك فى النار التى يعذب فيها المشركون قل فوالله يا ايّها المشرك بالله و المعرض بآياته و الكافر بنعمائه اهل الدركات السفلى من نار نفسك يفرّون و يستعاذون بالله منك و من شرّك و فى كلّ حين عليك و على من تبعك يلعنون قل اما انهاكم الله عن التوجّه الى الذينهم ظلموا و كفروا بقوله الحقّ لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسّكم النار فبأى برهان انتم تفتخرون بهذا الظالم الفاجر الذى يرتكب فى نفسه كلّ ما انهى الله عنه و يضع كلّما امر به كما انتم من اعماله تشهدون و مع ذلك انتم تستقربون اليه و تعظّمونه و توقّرونه و تمدحونه فى مجالسكم و تعينونه فى امره ثمّ اليه فى اموركم تتوجّهون و هذا سرّ ما نزل من قبل على محمّد العربىّ من كلمات عزّ محفوظ و لكلّ وجهة هو موليها و الخبيثات للخبيثين و هذا هو الخبيث الذى تقرّب بالجبت و آمن بالطاغوت و كفر بالله و كان من الذينهم كانوا على الله ربهم يستكبرون و هؤلاء لا يلتفتون على ما فعلوا و ظلموا فى ايام الله و يكفرون و يلعنون الذينهم ظلموا و اعرضوا من قبل و هم لا يدرون ما يقولون و ما يلعنون الا على انفسهم و يكذبهم اقوالهم كلّما اكتسبت ايديهم و هؤلاء هم الذين كفروا بالله بعد ما عرفوه من قبل كما كانوا اليوم ان يكفرون و كذلك قصصنا لك من قصص الحقّ فى هذه الالواح و فصلنا من كلّ شىء تفصيلاً هدى و رحمة من لدنا لقوم يتّقون لنعرف كلّما جرت من قرون القبل على اماناء الله و سفرائه لئلا يزلّ قدمك و اقدام الذينهم على الصراط يمرّون حينئذ لما شغفت حماسة الامر من لحنات البقاء و استجذبت من نغمات الوراق طلعت عن رضوان القرب و يكفّ بين الارض و السماء و يدفّ باجنحة القدس فى فضاء هذا الهوآ و ينادى فى ذرّ البيان علماء الذين ظهروا من قبل او كانوا من بعد ان يظهرون الى يوم الذى فيه يأتى الله بامرهم و يقدرّ مقادير كلّ شىء بقوله كن فيكون و يوصيهم

ثمّ ينصحهم بنصح الذي هو خير لهم عن ملك الآخرة والاولى و عن كلّ ما هم يعلمون بان لا يطمئنوا بعلومهم و لا باعمالهم و لا بكلّ ما هم كانوا به ليدينون

ان يا معشر العلماء في البيان لا يمنعكم العلم عن بارتكم فاذا سمعتم نداء الله فانقطعوا عمّا عندكم ثمّ الى ساحة القدس بعيونكم فاسرعون و قدسوا انفسكم و ارواحكم عن كلّ ما عرفتم و علمتم من قبل لئلا يمنعكم شئ عن الله بارتكم لعلّ انتم في مشهد القدس بين يدي الله تقعدون لانّ كلّ ذلك حجبات و اشارات يحول بينكم و عرفان الله المهيمن العزيز القيوم نزّهوا مرآت قلوبكم في هذا اليوم لعلّ لا يمنعكم شئ عن الدخول في حرم الله المقتدر المحبوب و انّ المرآت لو يغطى بكدورات النفس و الهوى لن ينطبع فيها صور و اشكال و كذلك في مرآت قلوبكم فاشهدون اتقوا الله يا ايّها العلماء لا يغرّتكم العلم و لا الحكمة و لا دونهما فاستبقوا في هذا اليوم الى رحمة الله و لا تقعدوا على مقاعدكم ثمّ بين الناس لا تتحامون و من سمع منادى الله في يوم الذي يقوم على الامر بمظهر نفسه و يتأمّل او يصبر اقلّ من آن يبطل كلّما عمل في حيوته ولو انفق ملاً الدنيا من الذهب و الفضة او عبد الله في ازل الأزال كذلك نعلمكم سبل الحقّ لعلّ انتم باثمار شجرة القدس في ايام الله ترزقون اياكم يا ملاً البيان لا تفرحوا بعلمكم و لا بعلمكم بل بعلم الله فافرحون لانّ العلم ما شرح لكم من عند الله و العمل ما يقبل منكم من فضله اتقوا الله ثمّ باموالكم لا تستكبرون و انه لو يحكم على الجهل نفس العلم او على الظلم جوهر العدل لحقّ و انا كلّ بذلك مؤمنون انه ما من اله الا هو يفعل ما يشاء و لا يسئل عمّا شاء و كلّ عن كلّ شئ في محضر العدل يسئلون اتقوا الله و لا تكونوا بمثل الذينهم استكبروا على الله بعد الذي كلّ كانوا بلقاءه منتظرون مثل العلماء الذين يفتخرون بعلمهم في ايام الله كمثال الذين عبدوا الاصنام لانّهم اعتكفوا على اصنامهم و هؤلاء اعتكفوا على علومهم بل هذا اكبر لو انتم في انفسكم تتفكرون فاعلموا بانّ كلّ ما يمنعكم عن الله بارتكم هو اصنامكم لو انتم تشعرون فوالله قد نصحناكم غاية النصح و هذا خير لكم عن ملك الآخرة و الاولى لو انتم تحفظون و انك انت يا ايّها السائل فاقرأ تلك الالواح بروحك و لسان سرّك ثمّ انشر بين يدي الذين تجد منهم روايح الايمان ثمّ استرها غاية الستر عن الذين تجد منهم رايحة البغضاء اتق الله و لا تكن بمثل الذينهم كانوا اليوم في هواء انفسهم يسلكون و لا ينظرون بالمنظر الاكبر بعد الذي أمروا بذلك و ارادوا ان يخمدوا نار الله التي انارت منها كلّ من في السموات و الارض و لا يشعرون ما فعلوا من قبل و لا بكلّ ما كانوا اليوم ان يفعلون اما سمعت كيف اجتمعوا علينا في هذه السنة علماء العصر و انا اقمنا في معاركهم وحده و ما استنصرنا من احد الى ان فرّقهم الله بقدرته و اضاء النور بالحقّ بعد الذي كلّ ارادوا ان يطفئون فسوف يطهر الله الارض من دنس هؤلاء و يعلو حجّته و يثبت برهانه و يرث الارض عباد الذينهم انقطعوا الى الله المهيمن القيوم ثمّ اعلم بانّا افتخرناك بهذه الالواح بين المشرق و المغرب و جعلناها لك قميصاً لتجد منه رايحة السبحان و لو تضعه على بصر اهل السموات و الارض يرتدّ ابصارهم بصيراً و كذلك نفعل بالحقّ رغماً لانف الذينهم كانوا اليوم بايات الله يستهزئون قل يا ملاً الارض انّ هذا لنغمة ما فاز بها سمع الذينهم خلقوا من التراب ان انتم توقنون و هذه من كلمات ما ادركت افئدة احد في الملك ان انتم الى مقاعدها في سماء القدس تعرجون و هذا من جمال ما وقع عليه عيون احد في الملك ان انتم ببصر العزّ تبصرون و هذا سراج القدس ما قبل في نفسه المشكاة و يكتفى بمشكاة الله المهيمن القيوم قل تالله هذه نار تدندنت في حولها ملاً الفردوس و ما اقتبسوا منها الا الذينهم في حول الشجرة يطوفون و ما استثنى هؤلاء الا تشوّقاً للذينهم حضروا في بقعة المباركة ثمّ من هذا النار على قدر مراتبهم يصطلون لعلّ لا ينطقون عن هواهم و يفوّضون امورهم الى الله و لا يحزنهم الفقر و الاضطراب و لا يمسخهم البأساء و الضراء عن حبّ الله العزيز المحبوب قل هذه الكلمات لحوريّات ما طمتهنّ احد في الملك و كنّ باكرات في غرفات العزّ و قد اظهرناهنّ عن خلف الف الف حجاب لعلّ انتم عن جمالهنّ تستفيضون اقلّ من ان يحصى و من نغمتهنّ على افان سدرة تلك الكلمات تستجذبون اذاً لمّا بلغ القول الى ذلك المقام الالطف الارق الابهى الاعلى اذكر ربّي بلسان الخلايق كلّهم ثمّ عن قبل كلّ الاشياء باجمعهم

فسبحانك اللهم يا الهى تشهد حينئذ السن سرنا بوحدانيتك و شفتانا بفرديتكم و كينوناتنا بصمدانيتك و ذاتياتنا باحدانيتك فلك الحمد فى بدايع عطائك و جميل احسانك بحيث ارسلت الرسل من عندك و انزلت الكتب من لدنك و شرعت فيها شرايع قريك و اظهرت فيها مناهج وصلك و ما نزلت فيها من الاحكام الا و هو خير لنا عما تطلع الشمس عليها و ما قدرت فيها من خير و لا من فضل الا و هو يرجع الينا و انك انت كنت لم تزل مقدساً من ان تريد لنفسك من شئ او يرجع اليك من خير لم تزل كنت فى علو القدس و الفضل و الغناء و لا تزال تكونن فى سمو العز و النزه و الاستغناء كل الاغنياء فقراء لدى باب مدين فضلك و كل العزراء ذللاء لدى ساحة قدس رحمتك و كل الملوك مملوك عند ظهورات سلطنتك و كل الوجود منقاد لدى بروزات حكومتك الى ان انتهيت الامر الى جمال قدس الوهيتك و هيكل عز قدوسيتك و اظهرت عن خلف حجبات القدرة ما كنزته فى ازل الازال بقوتك ليمم بذلك بدايع نعمتك على اهل مملكتك و جواهر عنايتك على بريتك و بذلك وفيت كلما وعدته على المنقطعين من اصفياتك و اديت بكلما عهدته على المقرين من امنائك و به اتممت حججتك و اكملت برهانك و اثبتت دلائلك و اتقنت آياتك و دعوت الكل الى هذا الفضل الاكبر الاعلى و هذه الشجرة القصوى القصوى و من الناس الذين هم اجابوك فى ندائك و حدثت من كلمتك فى قلوبهم نار محبتك بحيث احترقوا من قبل ان تمسوا بنار سدره ازليتك و منهم الذينهم سرعوا الى شاطى قريك بقلوبهم و نفوسهم و ارجلهم حتى دخلوا فى حصن لقائك و وردوا فى جوار وصلك و رحمتك و منهم الذينهم انقطعوا بكلهم اليك حتى سكنوا فى ديارك و توطنوا فى بلادك و منهم اعرضوا و استكبروا عليك و بغوا على نفسك و امسكهم عن سبيل عنايتك و مناهج مغفرتك انفسهم و هواهم و علماء الذينهم ما شربوا عن كأس فضلك و ما تمسكوا الا بعروة هواهم و اتخذوها الهيم من دونك و منهم هؤلاء الذين اجتمعوا فى ارضك و اووا فى ظل عنايتك الكبرى و اسمك الاعظم الاعلى الاوفى الاحلى و فى كل ذلك يا الهى لم يكن الفضل الا من عندك و لم يكن العناية الا من لدنك من دون استحقاق احد بذلك لانك كشفت الغطاء عن وجوههم و احرقت الحجبات التى حالت بينهم و بين انوار جمالك و ظللت عليهم من غمام رحمتك و اجريت لهم من عيون علمك و رحمتك و رزقتهم من بدايع اثمار سدره قدسك و جودك و موهبتك و بلغتهم الى الفضل الى مقام عرفتهم نفسك الابهى فى اسمك العلى الاعلى و نورت قلوبهم و عيونهم بجمال النوراء و شرفتهم بلقاء وجهك الاسنى و اسمعتهم نعماتك الاحلى فلك الحمد يا الهى على ما اختصاصتهم بنعماتك الباقية فلك الحمد يا محبوبى على ما اصطفتيهم لالائك الدائمة اذاً يا الهى لما كان عادتك الجود و الاحسان و سجيته العناية و الامتان اسلك بوله قلوب عاشقيك و جذب افئدة مخلصيك الذينهم ما ارادوا غيرك و ما ذقت قلوبهم الا من بدايع ذكرك بان تهب حينئذ عن يمين رضوان قدس ازليتك نسمات الغفران ليذهب عن الامكان روايح العصيان ليرجعن كل اليك و يدخلن كل فى مداين اسمك و حدايق احسانك و انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت العزيز الكريم الرحيم الغنى المعطى الفاضل الباذل العليم الحكيم الخبير المعين العطوف الغفور ثم اسئلك اللهم يا الهى باسمك الظاهر المستور و بجمال غيبك المشهور و بانوار وجهك الذى بها استنار كل من فى السموات و الارض و ببهاء اشراق اسمائك الذى منها استضاء كل من فى البقاعات و العرش و بالذى تظهرنه فى ايامك و وعدت به كل امنائك و اصفياتك فى جميع الواحك بان تجمعنا على شريعة غنائك فى يوم قيامك و لا تحرم يا الهى فى هذا اليوم عيوننا عن ملاحظة انوار جمالك و لا آذاننا عن استماع نغمات عز فردانيتك و لا قلوبنا عن بدايع اذكار قدس ربانيتك و لا افئدتنا عن اصغاء كلمات صمدانيتك و لا السننا عن جواهر اذكار وحدانيتك و لا ايدينا عن اخذ الواح قدس الوهيتك و لا ارجلنا عن المشى الى ساحة قرب ازليتك و لا اجسادنا عن الحضور بين يدي سلطنتك و كبرياتك و اتى اسئلك حينئذ يا الهى بان لا تجعل هذا الفضل مخصوصاً ببعض دون بعض و لا تحرم فى ذلك اليوم احد من عبادك و لا تعر نفس عن جميل رداك لاني اشاهد فى هذا الآن بان كل الاشياء قائم لدى مدينة فضلك و رحمتك و وجودهم و هياكلهم تشهد بفقيرهم و افتقارهم و ضرهم و اضطرارهم ولو ان اكثرهم لا يشعرون فى

انفسهم و لا يفقهون فى ذواتهم فسبحانك يا الهى و محبوبى و ان كان اجسادهم ينكرون بدايع فضلک و جواهر احسانک ولكن سرهم و باطنهم سائلون من فضلک و منقادون لامرک من يقدر يا الهى ان يفرّ من سلطنتک او يهرب من حکومتک او ينهزم من قدرتك و اقتدارک فانزل يا الهى عليهم من سحاب مرحمتک امطار قدسک و عنايتک ثمّ على قلوبهم من غمام مكرمتک مياه فضلک و افضالك لينبت من اراضى وجودهم سنبلات علمک و حکمتک و حبات شوقک و رحمتک و انک المقتدر على ما تشاء و انک انت المتعالى المتفاضل المتقادر المتبادل العزيز الرقيع العليّ الحليم المقتدر المتعزّز الكريم المحبوب

و اما ما سئلت عن حکم الحديث فاعلم بانّ للسالك الى الله فى هذا المنهج الدرّىّ البيضاء ينبغى بان يقدّس مرآت قلبه فى تلك الايام عن كلّ ما سمع من قبل لانّ الناس بعد الذى غابت عنهم شمس العلم و الحكمة اختلفوا فى امر الله المهيمن القيوم و بعضهم ضلّوا و اضلّوا الناس و افتروا على الله فى كلماته و كلمات آل الله و تكلموا بما امرهم هواهم و نسبوه الى شمس العصمة و ما كانوا ان يفقهون و بعضهم اتبعوا سلاطينهم و ايدوهم فى كلّ ما امرتهم انفسهم و وضعوا لهم احاديثاً و نسبوها الى ائمة العدل ليقرّبوا اليهم و كذلك كانوا فى هواء انفسهم يحكمون و منهم الذينهم خافوا عن الله بارئهم فى ايامهم و سلکوا مناهج الحقّ و ما تكلموا الا بالحقّ الخالص و كلّ كان فى كتاب الحفظ المسطور و لما دارت الايام و اللبالي و مضى الامر و قضى الحكم ظهر الاختلاف بين العلماء و بذلك اختلفوا اقوال الصّحيحة بالكذبة كما انتم تشهدون فى اقوالهم ثمّ فى اعمالهم تنظرون و لما كان الامر بمثل ما القيناك كيف تقدر ان تعرف الحقّ من الباطل بعد الذى اختلفوا كلّ فى امر الله بحيث لن تجد اثنين منهم على امر واحد و كلّ فى كلّ شىء كانوا ان يختلفون فينبغى لك و للذينهم يتبعون الحقّ فى تلك الايام التى كلّ احتجاجوا عن الله الا عدّة انفس معدود بان تقدّسوا نفوسكم و قلوبكم عن كلّ ما يُشهد و يرى فى الارض لانكم بشىء عمّا سمعتم من قبل لا تحتاجون لانّ الذين ينسبون الناس تلك الكلمات و الاحاديث اليهم ليستضيء وجوههم كالشمس فى سماء قدس مرفوع و يتّوا للناس كلّما اختلفوا فيه و بما حدّد فى الكتاب من الله العزيز المحبوب و اولئك ان صعدوا الى الله و احتجاجوا جمالهم عن اعين الذينهم كفروا و اشركوا و ارتقبوا سراج الدرّىّ الذى يوقد و يضيء خلف مصابيح البلور و يهدى الناس الى ساحة القدس و الفضل و يبلغهم الى جوار عزّ مخزون و مع ذلك لن يحتاج احد بشىء الا بما شرع من شرايع الرّوح من لدن عزيز مشهود ولكن انك لما قمت على باب الذى ما خيب منه احد من الخلائق لذا القى عليك رشحاً من هذا الطمطمّام المتدخّر الممتوجّ المكفوف لتكون الحجّة بالغة من لدى الله على كلّ من فى السموات و الارض لعلّ الناس عن مرآد الغفلة بين يدي الله يقومون

فاعلم بانّ لكلمات الله و سفرائه معانى بعد معانى و تأويلات بعد تأويلات و رموزات و اشارات و دلالات و حکم بما لا نهاية لها و لن يعرف احد حرفاً من معانيها الا من شاء ربك لانّ معانيهم كنوزهم كنزوها فى خزائن الكلمات و لا يعلم اسرارها الا الله العزيز المقتدر المحمود و سيعلم تأويلها كلّ من عرج الى سموات القرب و القدس و قدّست بصره بذكر الله و بلغ الى مقام الذى شهد بلسان المودعة فى سرّه بانّه لا اله الا هو و انه لهو الذى كان و لم يكن معه من شىء اذا يلتفت بكلّ المعانى و العرفان المكنونة فى كلّ شىء من قبل ان يقول كن فيكون كذلك تلقىك الورقاء من نعمات البقاء و تعلّمك ما ينقطعك عن كلّ من فى الارض و السماء لتجهد فى نفسك و ترتقى من هذه الارض الادنى و تصعد الى سموات الاعلى فى مقعد قدس محبوب

فاعلم بانّ المقصود من الجمعة يوم الذى فيه يجتمع الناس بين يدي الله و فيه يقوم الله على امره بمظهر نفسه و هذا لحقّ معلوم و فيه تغرّد الورقاء و تدلع ديك العرش و ترفع سموات العدل و يحشر فيه كلّ الخلائق بكلّ ما عملوا فى الحيوة الباطلة و يجوزون بكلّ ما كانوا ان يفعلون و هذا من يوم الجمع قد نزل حكمه فى الفرقان كما انتم تقرّون و لذا لن يحدّد بحدّ و

لن يختصَّ بيوم بل كلَّ يوم قام فيه الله يسمّى بالجمعة لو انتم تعرفون و لَمَّا قام محمّد في ذلك اليوم على الامر لذا سمّى بهذا الاسم و صار مختصّاً به كما انتم تعدّون و هذا من يوم الذي سمّى بالتَّغابن و الرَّجوع و القارعة و الحاقّة و الواهية و غيرها من الاسماء لانّ فيه ظهر كلّ ذلك و كلّ ما انتم لا تعلمون و يسمّى بالقيامة لانّ فيه قام الله بقائه و ظهر بكلمة تفتّرت عنها السّموات و تزلزلت الارضين و ما بينهما الاّ الذينهم صبروا و كانوا بآيات الله هم موقنون و قضى القيامة بقيام الله و ما ادركها الاّ المخلصون اما سمعت من ايام الله كيف نزل على الذينهم آمنوا من سماء العزّة مائدة القدس و كلّ كانوا بها لمتنعّمون و في كلّ جمعة يأخذهم عنايات الله من كلّ شطر و هم عن فواكه القرب و الوصل في كلّ يوم يرزقون بل في كلّ آن افتخروا بفضل من الله و في كلّ حين نزلت عليهم آيات الله المقتدر القيوم بايدي من سفرأته فهنيئاً لمن فاز بآيائه في يوم القيامة و استبق في الفضل و كان من الذينهم كانوا باثمار الرّوح ان يتلذّذون قضت كلّ ذلك و مضت القيامة و انا نبكى بعيون سرّاً لفراقها و انتم يا معشر الحبّ حينئذ فابكون فوا حزنانه بما طوت القيامة و غطّ الجمال و رجعت الورقآء و سدّت ابواب الفضل بعد انفتاحها و احتجبت انوار الوجه و مُتعت مائدة السّمآء فيما اكتسبت ايدى الذين كفروا و بذلك احترقت افئدة الذينهم كانوا في سرادق الاسماء ان يسكنون فافّ لكم يا ملاء الارض و بالذين اتبعوكم في افعالكم و اعمالكم فانّكم اعرضتم عن جمال الله بعد الذي اظهر بالحقّ و اشرق عليكم من افق قدس محبوب و لا تشعرون بما فات عنكم و انتم حينئذ لا تستشعرون و لن يدركها احد الاّ في زمن المستغاث و هذا ما كتب الله بايدي القدرة على الواح عزّ محفوظ و هذه من سنّة الله التي قضت بالحقّ و لا تبديل لها فطوبى لمن يبعث عن مرقد فؤاده في يوم الذي يجتمع الكلّ في محضر الله المقدّس المتعالى القدور قل يا ملاء الارض قوموا عن مراقدم و تداركوا عمّا فات عنكم فارحموا على انفسكم ثمّ عن جمال الله لا تحتجبون فوالله لن ينفعكم شيئاً فى الملك الاّ هذا ان انتم اقلّ من آن فى انفسكم تتفكّرون قل يا قوم فوالله لو تلتفتون بما اكتسبت ايديكم فى زمن الله لن تستريحوا على مقاعدكم و لن تسكنوا فى البيوت و تقعدون على الرّماد و تنوحون كبكآء الذينهم على ابناهم ليكون بل اشدّ من ذلك بحيث لن يجرى حكمه و لا مقداره من القلم و سيظهر عليهم حين الذي يخرج الرّوح عن ابدانهم و الى التراب هم يرجعون ثمّ اعلم يا اخى بانّ لله فضل خفيّة و احسان مستورة و عوالم مكنونة ما اطّلع عليها احد الاّ الذينهم بجناحين الرّوح فى هواء القرب يطيرون و لو يلاقى احد من هذا العالم الى احد من عالم الاخرى الذي كان فوقه ليتخيّر و يقول سبحان الله الخالق البارئ المصورّ العزيز المقتدر المتعالى القيوم و من عوالمه عالم لم يزل تهبّ فيه نسائم الجود و الفضل و لا ينقطع فى آن و لو وصل اليه احد ليجد كلّ الفضل فى كلّ حين من الله العزيز المحبوب بحيث لا يفقد عنه شىء من الفضل و الرّحمة و العناية و الجود و الكرم الذي كان من اوّل الذي لا اوّل له الى آخر الذي لا آخر له و يتنعم فى كلّ دقيقة بكلّ نعمة و كذلك اتمنا النعمة عليك و ابلاغناك الى شاطى الذي تتخيّر فيها العارفون فهنيئاً لمن وصل اليه و يعرف قدر ما اعطاه الله بفضله الذي ما سبقه السابقون و ما يدركه الآخرون و الحمد لله الذي بدء منه كلّ الممكنات و اليه كلّ يرجعون

هذا لوح التّقى يذكر فيه عبد الله الذي سمّى بالتّيبيل قبل تقى ليكون تذكرة له و ذكرى لمن استظلّ فى ظلّ ربّه العلىّ و انّ هذا لخير عظيم

هو الله الامنع الاقدس الابهى

فسبحان الذي نزل الآيات بالحق من جبروت عزّ علياً و ينطق بالحق في ملكوته الاعلى بلسانه الابدع الاحلى لعلّ الناس يتخذن الى جهة الروح تلقاء عرش ربهم الرحمن بالحق سبيلاً قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا انفسكم ان ارتقبوا فضل الله و انّ فضله كان عليكم محيطاً و ان استشرقت عليكم شمس الكلمات عن افق مليك الاسماء و الصفات اذاً لا تستكبروا ثمّ اسجدوا لجمال ربكم الذي كان في جبروت البقاء باسم البهاء و في ملكوت الانشاء بالعلّيّ مذكوراً ان يا قوم لا تكفروا بآيات الله بعد انزالها و لا تتخذوا الشيطان لانفسكم ولياً ايّاكم ان لا تضطربوا حين الذي تضطرب فيه الاشياء و تنفطر فيه السماء و تنشق ارض السفلى و تندكّ الجبال و تتموجّ البحار و تضع كلّ ذات حمل حملها و يأخذ السكر سكّان السموات و الارض و كذلك نزل الامر بالحق من قلم القدس و كان الله على ما اقول شهيداً ضعوا ما يحجبكم عن الله ثمّ اصعدوا بجناحين التقديس الى هذا السماء التي قد ارتفعت بالحق و كانت على اسمى الابهى بالسّرّ مرفوعاً قل تالله قد هبت نسائم الفضل عن مشرق العدل و بها حملت كلّ الاشياء ان انتم بذلك خبيراً و سوف يضع الامكان حمله اذاً تشهد المشركين يفرّون من اليمين و الشمال و لن يجدن لانفسهم مقرأً اميناً و كذلك انباناك من نبأ الامر لتطّلع باسرار التي كانت خلف سرادق العزّ مقنوعاً قل يا قوم خذوا كأس الحمراء من انامل البهاء ثمّ انقطعوا عن كلّ من في الارض و السماء و ان استطعتم في انفسكم فاركبوا باسمى الاعلى على فلك الحمراء و سيروا على بحر الكبرياء لتصلنّ الى مقعد الذي كان عن رمى المشركين محفوظاً ان اسمعوا يا قوم نداء الله من كلّ الجهات و لا تلتفتوا الى الذينهم كفروا بالذي آمنوا به و كانوا عن سبل الحقّ بعيداً و من المشركين من كان مجاهداً بامواله و نفسه لاعلاء امرى فلمّا ظهر عليه جمالي اذاً كفر به و كان على عقبيه منقلباً

و انك انت يا عبد ولو ما حضر منك كتاب بين يدي العرش ولكن لما ذكر اسمك انزلنا اليك ما تقرّ به عيناك و عيون الذينهم آمنوا بالله و كانوا على صراط العزّ مستقيماً ان استقم في نفسك لئلا يزلك شئى عن الصراط ثمّ اشكر ربك بما نزل عليك لوح عزّ بديعاً كذلك منّا عليك من بدايح فضلنا و ارسلنا اليك ما تجد به روايح ربك و تتخذ في ظلّ عصمة ربك مقاماً كان على الحقّ اميناً

و من الناس من اعرض عن الله جهرة و اذا تتلى عليه آيات الله يسودّ وجهه و ينقلب الى اهله مبغوضاً و منهم من قال بانها ما نزلت على الفطرة قل تالله انّ الفطرة قد خلقت بحرف منها و يشهد بذلك ما يجرى من قلم قدس بديعاً و منهم من افترى على الله و قال ان هذا الاّ ساحر يسحر الناس و بما خرج من فمه حبطت اعماله و انكر التبيين و المرسلين و كان في دين الله بغياً قل يا قوم خافوا عن الله و لا تقولوا ما قاله المشركون حين الذي اشرفت شمس القدم عن مشرق الحجاز بسطان مبيناً و كذلك قالوا المشركون في زمن كلّ نبى الى ان انتهت الايام الى ايام الله و اشرق جمال القدم عن افق اسم علياً

و انك انت يا عبد قدّس اذن القدس عن كلمات المشركين ثمّ ادخل في غمرات هذا البحر باذن ربك الرحمن لتجد لئالى حكمة ثميناً قل انا اخذنا قبضة من التراب و عجنناه بمياه الامر من لدنا و نفخنا فيه روحاً من امرنا ثمّ زينناه باسمائنا الحسنى في ملكوت الانشاء و ارفعناه الى مقام الذي اشتهر اسمه بين كلّ صغير و كبيراً فلمّا بلغ اشدّه و اطمئنّ في نفسه اذاً استكبر على نفس الله و سلطانه الى ان حارب معه جهرة و كذلك كان حكم القضاء على جمال ربك العليّ الاعلى من اصبع الله مقضياً

قل يا قوم اتقوا الله و لا تفرطوا في جنب الله تالله هذا من نبأ الذي به قرّت عيون اهل ملاء البقاء و كان خلف حجيات التور بعصمة الله محفوظاً فلمّا تمت الميقات اشرق عن افق القدس ببرهان الذي كان على العالمين محيطاً و انتم ان تنكروا هذا البرهان فباى برهان يثبت ايمانكم لا فوالذي اشرفت السموات بنور وجهه اذاً لن تجدن لانفسكم الى الحقّ دليلاً قل يا قوم اذا دخل عليكم رسول الله باثره قوموا عن مقاعدكم و خذوه بانامل التسليم ثمّ استنشقه ان وجدتم منه رايحة الله محبوبكم اذاً لا تنكروه كذلك نزل الامر من جبروت القدس تنزيلاً من لدن عزيز قديراً و يا قوم ان اتبعوا ملّة الله و دينه و لا ترتكبوا ما نهيتهم عنه

فى الكتاب اتقوا الله و كونوا على الامر مستقيماً فسوف يدعون المشركون احداً من هناك و يدخلون فى قلبه بغض الله و مظهر نفسه و يرسلونه الى الديار و اليكم و معه ما يقلب الناس عن صراط عز منيراً فطوبى لمن لن يتحرك من اهتزاز الشرك و يكون مستقيماً على امر مولاه تالله انه لخير عند ربك عمّن خلق بين السموات و الارض جميعاً ذلك من انباء الغيب نوحيها اليك فضلاً من لدنا عليك و على كلّ موقن بصيراً و البهاء عليك و على الذين آووا فى ظلّ هذه السدرة التي ارتفعت بالحقّ و كانت فى قطب الرضوان بيد الله على الفضل مغروساً

فقد كتب الله لكلّ قرية ينتشر فيها هذا اللوح بان يعيدوا اهلها فى ذلك اليوم و يهللوا و يكبروا و يعيشوا باعلى ما عندهم و يكونن من الشاكرين

هو الباقي الظاهر

فسبحان الذى نزل الآيات بالحقّ و ينزل بامرہ كيف يشاء لا اله الا هو العزيز المقتدر القدير لن يمنعه شئ عن امره و سلطانه يفعل ما يشاء فى جبروت الامر و الخلق و يحكم ما يريد و له يسجد كلّ من فى السموات و الارض يحيى و يميت ثم يبعث من يشاء من هذا الكوثر العذب المقدّس المنير قل تالله انّ روح الامر قد ظهر بالحقّ و اشرق جمال الاحديّة عن مشرق القدس بسلطان مبین و به امتحن الله كلّ من فى ملكوت الامر و الخلق و انه لميزان الله بين السموات و الارضين قل انّ شجرة الطور فى هذا الظهور تنطق بالحقّ بانه لا اله الا انا الرحمن الرحيم

قل يا قوم اتقوا الله و لا تختلفوا فى كلمة الله و انها قد ظهرت بالحقّ بامر ينصق عنه كلّ من فى السموات و الارض الا من شاء ربك العزيز القادر المقتدر الحميد قل انها قد كانت بينكم و تتلى عليكم فى كلّ حين من آيات الله و انتم ما اطّعتم بها بما اخذتكم الاوهام و كنتم على غفلة مبین كذلك منع الله ابصاركم عن عرفان نفسه بعد الذى كان بينكم بجمال الذى ما ادرك شبهه احد من الاولين

ان يا عبد اسمع نداء الله عن هذه الشجرة التي ارتفعت على جبل القدس و تنطق بالحقّ بانه لا اله الا هو العزيز الجميل قل هذا نداء ما سمع شبهه احد فى ازل الازال و لن يسمعه احد الا بان يدخل فى هذا الرضوان المرتفع المنيع ان يا محمد انت بسمع الروح اسمع نداء الله من هذه الورقة المنبئة المتحركة المرتفعة المغنية على هذه الشجرة المرتفعة الاحديّة الالهية و لا تلتفت الى نفس فتوكّل على الله ربك و رب العالمين و توجه اليه و لا تخف من احد و لا تكن من الغافلين ثم اعلم باننا امرناك حين ذهابك عن بين يدينا و وصيناك بوصايا محكم عظيم و منها ما امرناك بان لا تزد عمّا رأيت فى هجرتك مع الله و لا تنقص عمّا شهدت و انّ هذا كان من امرى عليك و يشهد بذلك كلّ الوجود و عن ورائه لسان الله الملك العزيز القدير و انك زدت فى اوهام الناس و نقصت عمّا رأيت من قدرة الله ربك و رب آباتك الاولين ان يا محمد ان اتق الله و لا تتبع هواك و لا تغير نعمة الله على نفسك و على انفس العباد و لا تكن من الجاهلين اتق الله فى نفسيك ثم اشهد امر الله ببصرك ثم اخرق حجبات الوهم باسمى المقتدر العزيز الحكيم و انك لو لن تخرق السبحات عن وجه قلبك الى ابد الآبدين انا ما نمسك زمام الامر و نأمرك بذلك بدوام الله العزيز العليم الى ان تخرق الاحجاب و تطلع عن مشرق الامر بقدره و سلطان بديع ان يا محمد بلّغ نفسك ثم بلّغ الناس بما طلع الوجه عن خلف السبحات بانوار عز عظيم ثم ذكر الناس بما أمرت من لدى الله و لا تأخر فيه اقلّ من الحين فاشدد ظهرك بما أمرناك حينئذ فى هذا اللوح الدرّي المنير و لا تكن من

الَّذِينَ مَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا بِمَا يُأْمُرُهُمْ هَوَاهُمْ وَيَكُونُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ فاعلم بان ربك عالم بكل شئى و عنده علم السموات و الارض و غيب ما فى جبروت الامر و الخلق و ان هذا لحق ان انت من العارفين لن يشبه عليه امر و لن يحتجب عنه ما يخطر فى صدور الناس و انه لمحيط على العالمين اياك اياك يا محمد اسمع قولى و دع كل من فى السموات و الارض عن ورائك ثم استقم على الامر باستقامة من عندنا و امر من لدنا و لا تضطرب فى نفسك و لا تكن من الخائفين اما رأيت و شهدت سلطان القدرة و القوة و اما اطلعت كيف ظهرت يد الله عن رداء قدس كريم اما رأيت كيف انقادت الامور لسلطانه و خضعت له اعناق الفراعنة و ذلّ عنده كل ذى شوكة عظيم مع الذى كان بين يدي الاعداء فى كل صباح و مساء و فى كل بكور و اصيل و اما شهدت اعتراف كل العلماء و عجزهم حين الذى استشرقت عليهم انوار العلم و الحكمة من هذا الفم الدرّى الابدع البديع

ان يا محمد فانصف بالله ثم تفكّر فيما اشرق بالفضل و لا تتبع هواك و لا تكن من المعرضين طهر نفسك عن حدودات البشر و لا تجاوز عن حكم الانصاف و لا ترتدّ البصر عن منظر المشرق العليّ العظيم ان الله ما جعل لرجل من قليين و هذا ما نزلناه على محمد العربيّ من قبل و اظهرناه بلسان عربيّ مبين صفّ مرآت قلبك لينطبع عليه جمال الله و ان هذا لنصحى عليك و على عبادنا المقربّين فوالله قد تمتّ نعمه الله عليكم و ظهر سلطانه و طلع دليله و جاء برهانه و كملت حجّته ان انتم من الناظرين ان يا محمد انا سترنا وجهنا عنكم فى عشرين من السنين و يشهد بذلك انفسكم و ارواحكم و من ورائكم كل من سكن فى سرادق الخلد خلف لجج البقاء من هياكل المقدّسين و كان الناس مريباً فى هذا الجمال بحيث ما عرفه احد منهم بعد الذى كلّ حضروا بين يديه فى كل يوم و سمعوا آياته و شهدوا انواره بحيث احاطت على كل من فى السموات و الارض و على الاولين و الآخرين ان يا محمد قد كنت من قبل مبشّر الناس بهذا الظهور فى التسع بما بشرهم الله به فى كل اللواح بل فى كل صحف و زبر منير و انا منعناك عن ذلك لان فى تلك الايام ما تمتّ ميقات الله و ما جاء الوعد بما قدر فى الواح قدس حفيظ اذاً لما تمتّ الميقات و جاء الوعد امرناك بما اردت من قبل لتكون من الذّاكرين امر الذى لن يقوم معه السموات و الارض و هذا ما نزل حينئذ من جبروت الله العليّ العظيم

ان يا محمد اولاً غسل نفسك ثم روحك ثم ذاتك ثم جسدك ثم اركانك من هذا الكوثر الذى جرى بالحق من هذا القلم الدرّى القويم ثم غسل به الناس بما استطعت ليظهر به افئدة العارفين ثم اعلم بان ربك ليقدر ان يبدل كل من فى الملك بحرف من عنده و انه لهو المقتدر القدير ولكن تأخر فى ذلك بما قضى فى اللواح و ليمتاز الطيّب عن الخبيث و السعيد عن الشقى و يفصل به الموحدون عن المشركين قل تالله ان الفتنة قد جآت و بها ترجف اركان الناس و تزلزلت عنها قلوب المقربّين قل ان الذينهم استنكفوا عن عبادة ربهم اولئك استحبو العمى على الهدى و الظلمة على النور و اولئك لفى خسران مبين

ان يا محمد ذكرّ الناس بهذا الحلّ و الحرم لانّ هذا مقام الذى جعله الله مقدّساً عن كل دنس و مطهراً عن انظر المغلّين و انك انت فاصعد بهذا الجناح الذى اكرمناك الى مقام الذى تجد كل الارض و من عليها فى ظلك ثم بلغ الناس بما امرناك و لا تكن من الصّابرين ثم امش بين الناس بنور من لدنا و ان وجدت مقبلاً فاقبل اليه بتمامك و ان وجدت معرضاً فاعرض عنه فتوكّل على الله الفرد المتعالى العليم الخبير قل يا قوم فارحموا على انفسكم و انفس العباد و لا تسدّوا ابواب الفضل على وجوهكم و لا تكونون من الهالكين و يا قوم لا تفرحوا بما عندكم من الظنون و الاوهام بل فافرحوا بما عند الله و ان هذا لحكم الله عليكم ان انتم من الشاعرين ثم اعلم يا محمد بانّ المشركين ارادوا ان ينقطعوا نسمات الله عن هبويه و يبدلوا كلمة الله بما امرهم انفسهم و هواهم و لذا حبسونا فى هذه الارض التى انقطعت عنها ايدى الاملين ثم ارجل القاصدين قل الله غالب على امره و قادر على فعله و امره فوق امركم و تقديره فوق تدبيركم يفعل ما يشاء و لن يمنعه شئى عن قدرته و سلطانه و انه لهو الباقي الدائم العزيز القدير فسوف يظهر امره و يعلو برهانه و يرفع سلطانه الى مقام الذى ينقطع عنه ايدى المشركين كذلك

قصصنا لك من كل قصص و فصلنا لك ما كنا عليه ثم هذا النبأ الاعظم لتقرّ بذلك عينك و عيون الذينهم لن ينظروا الا بهذا المنظر الاعزّ الكريم

ان يا محمد فانفخ من روح الحيّ الحيوان على هياكل العالمين ثم انقطع نسبتك عن كلّ ذى نسبة و تمسك بهذه العروة المحكم الدري المنير لتهبّ منك ارياح الانقطاع على من فى الارض اجمعين و اذا وردت ارض القاف ذكر اهلها بما امرناك فى هذا اللوح لتكون مبشراً من لدنا على المخلصين

ثم ذكر من لدنا حرف الهاء ليستبشر فى نفسه ببشارات الله و يكون من الراضين قل يا حرف الهاء انك سئلت الله ربك فى سنين القبل فيما انزلناه بالحق بلسان اعجمي منيع و انا امسكنا زمام القلم فى جوابك لما وجدناك فى غفلة و سكر عظيم فوالله بذلك بكت السموات و تزلزلت ارض القدس و اندكت جبال العلم و ضاقت صدور المقرّبين قل ان يا هادى انك باى شئى آمنت بعلى من قبل و من قبله بمحمد رسول الله و من قبله بابن مريم و من قبله بموسى الكليم و من قبله بخليل الرحمن و من قبله بنوح التبي الى ان يرجع الرسالة بديع الاول فات به ان انت من الصادقين ان كنت آمنت بهم بما نزل عليهم من آيات الله قل تالله هذا لعينها و هذا الجمال جمالهم فاشهدوه ان انتم من الشاهدين و من دون ذلك ملئت الآفاق من انوار هذا الاشرار و ظهر سلطان الاسماء بكلّ فضل منيع و قميص بديع قل فوالله يا حرف الهاء قد بكت روحك حين الذى خرج هذا السؤال عن فمك و جرى عن قلمك و انك ما عرفت و كنت من الغافلين فاعلم بان ربك حين الذى كان فى سلطان غيبه لن يدركه الاسماء و لا الصفات و لا افئدة المرسلين و اذا استقرّ على عرش الظهور يخدمه كلّ الاسماء و الصفات كعبد الذى يخدم مولاه ان انتم من الناظرين و هو بنفسه مقدس عن كلّ ذلك و عن كلّ ما عرفتم و هذا ما نزل بالحق من جبروت عزّ رفيع اما شهدتم بانّ كلّ ذلك خلق بقوله و انتم ان لن تشهدوا فانا شهدناه بالحق و كنا على ذلك شهيد و عليم فاشهد بانّ الشمس خلق بامر الله و خلقها الله بالفضل و جعلها سراج عزّه بين السموات و الارضين و كذلك فاعرف كلّ الاسماء فى حوله ان انت من الناظرين و مع ذلك كيف ما رضيت باننا نرجع اسماً من الاسماء الى نفسنا بعد الذى اظهرنا عليكم الامر بحجة مبين و انا خلقنا الاسماء و ملكوتها بسلطان القدرة و القوّة و انك منعت موجدتها عن اسم منها و كذلك فعلت ان كنت من الشاعرين و انا عفونا عنك ان تستغفر الله ربك و تكون من التائبين يا عبد اتق الله ثم افتح عيناك لتشهد امر الله بصرك فوالله لن يكفيك اليوم شئى لو تميمت بالاولين و الآخرين الا بان تدخل فى ظلّ الله و هذا ظلّه قد احاط العالمين قل تالله الحق بعد ظهوره لن يكفيكم شئى و لن يغنيكم امر ولو انتم تستدلون بكلّ ما عندكم من تماثيل الغافلين ثم اعلم بانّ كلما انتم سمعتم قد ظهر بامرى حين الذى كنتم فى غفلة و حجاب غليظ و كلما انتم ادركتم و علمتم او عرفتم و استدلتتم به يرجع بقولى كما رجعت فى القرون الاولين قل هل تريدون ان تستروا جمال الشمس باكمام الغلّ و البغضاء او بسبحات ظنونكم يا ملاء المعرضين او ان تمنعوا بحر الله عن امواجه او نار الامر عن اشتعالها فبئس ما انتم ظننتم فى انفسكم و ساء ما انتم فعلتم و تكوننّ عليه لمن العاكفين اياكم يا ملاء البيان ان لا تشركوا بالله و لا تعترضوا عليه بما عندكم ذكروا ما وصّيتهم به فى الصحف و الالواح اتقوا الله و كونوا من المتقين اما كان هذه من آيات الله و اما كان هذا الغلام عبده و جماله ثم عزّه و بهائه ثم امره و ضيائه و قد اشرق بانوار التى خسف عند اشراقها كلّ الشموس و كيف هؤلاء المظلّمين قل تالله انه نزل من سماء الامر و فى يمينه ملكوت العزة و الاقتدار و يدعو الناس الى رضوان القدس و لن يخاف من احد ولو احاطته المشركون من هؤلاء الكافرين قل انه ظهر مرّة باسم بديع الاول ثم مرّة باسم الخليل ثم مرّة باسم الكليم ثم باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم على بالحق ثم باسم الحسين فى هذا الجمال المقدس المشعشع المنير كلّ ذلك نذكر لكم لما وجدنا الناس فى ضعف و الا فوالذى نفسى بيده لالتقيناكم من نعمات التى تستجذب عنها افئدة ملاء الاعلى و ينصعق عنها من فى جبروت الخلق اجمعين قل يا قوم فارحموا على الذى جائتكم ببرهان الله و حجّته و يدعوكم اليه و بما نزل من عنده و ان لن تؤمنوا به دعوه بنفسه و لا تتعرضوا عليه و لا تكوننّ من المعرضين

اما تشهدون كيف قام بنفسه و قام عليه كل الملل بكل ما عندهم اتكروا هذا الفضل بعد الذي شهدتم بعيونكم و تكونن من الشاهدين و هو بنفسه ما خاف من احد و لن يخاف بحول الله و قوته و بلغ الامر الى شرق الارض و غربها و ما بينهما من كل ذى شوكة و ذى سلطنة و اقتدار عظيم لو انتم تستطيعون فاطهروا عن اماكنكم ثم اخرجوا رؤسكم عن بيض الغفلة لتطلعوا بقدرة الله و بما ظهر من عنده و تشهدوا عجزكم و عجز الخلائق اجمعين اما ارتفعت اعلام النصر و اما ملاً من هذا الاسم اسم الله بين السماء و الارض و اما فديت نفسى فى كل يوم و فى كل حين قل تالله ما حفظت نفسى فى اقل من آن و كنت مشرقاً كالشمس فوق رؤوس الاعداء و انتم ما نصرتم الله فى اقل من آن و كنتم قاعداً فى بيوتكم و سترتم وجوهكم عن المحبين و كيف هؤلاء الظالمين و مع ذلك اشتغلتم بظنونكم بما امركم به نفسكم و هواكم و كذلك زين الشيطان لكم اعمالكم و كنتم من العاملين قل يا قوم افمن يطير فى هواء الروح كمن هو يلعب بالطين افمن كان مشرقاً فى مقابلة الاعداء كمن يستر وجهه فى الحجبات خوفاً من نفسه اذا فانصفوا ان انتم من المنصفين افمن كان ماشياً فى فاران القدس كمن كان قاعداً فى البيت فتبينوا يا ملاً الغافلين قل تالله ان اقبال كل من فى السموات و الارض و اعراضهم عندى كنداء نملة فى بيداء عز و سيع قل لن يرفع الى الله ضجيج احد و لا صريخ نفس الا بهذا الاسم الاعظم الاقوم القديم قل تالله الحق لن ينفعكم اليوم شئى عما كان و عما يكون الا بان تاووا بهذا الركن المحكم الشديد قل ان يا حرف الهاء لو كنت مستطعاً لامرناك بان تنفق جزءاً ما سئلت الف الف الف الى ان ينقطع النفس قطاراً من الماس بيض لان من سؤالك قد هبت روائح الكره و غبار الهمة على العالمين لان كلما نزل من عندى هذا ما استدلتتم به بحجة حجج الله فى كل عهد و قرن و عصر و انتم تشهدون بذلك و من ورائكم كل ذى علم عليهم فلم قبلت منهم ما ظهر من عندهم و تركت ما ظهر منهم فى قميص اخرى اتؤمن ببعض الكتاب و تعترض ببعض ان هذا لظلم عظيم فوالله قد بكت على عيون الغيب و الشهادة بما ظننتم فى حقي و كنتم من الظالمين و فى تلك الايام كنت ساتراً نفسى عن المقبلين و المعرضين و سترت نفسى فى الف حجاب لئلا يعرفنى من احد و لئلا يرفع ضوضاء المنافقين و كنا بينكم كاحد منكم و بذلك امتحن الله ابصاركم و وجدكم من المحتجين قل ان مرىي الممكنات و موجدكم قد كان فى ثوب الرعية و انتم ما رضيتم بذلك الى ان شجن فى هذا السجن اذا ظهر بالحق و كشف النقاب عن وجهه و اشرق عن فجر الله المهيمن العزيز السلطان المقتدر القدير فلما عادوا المشركون غدنا عليهم و اظهرنا نفسنا بالحق ليعلموا بان الله لن يخاف من احد و لن يشغله شأن عن شأن و لن يمنعه عن سلطانه اعراض المعرضين و سلطنة السلاطين

ان يا محمد فامر الناس بما امرك الله ثم علمهم بما علمك الله من عنده ثم انصره بقلبك و لسانك و كل ما لك و عليك و له نصر السموات و الارض و نصر ما يرى و ما لا يرى و نصر العالمين ثم قدرنا فى لوح القضاء من قلم الامضاء لمن خطر فى نفسه و توقف فى هذا الامر المبدع البديع و لمن اراد ان يتوجه الى شطر القدس و يحضر بين يدي الله العزيز العليم و يسمع نداء الله و ينظر جماله و يستنشق رائحة الله العزيز المقتدر المتعالى الكبير بان يخرج عن بيته مهاجراً الى الله الى ان يدخل فى المدينة التى سمى بدار السلام و اذا ورد فيها يكبر الله ربه بلسان السر و الجهر الى ان يصل الى الشط و اذا وصل اليه يلبس احسن ثيابه ثم يتوضأ كما امره الله فى الكتاب

و اذا غسل يده يقول

اي رب هذا ماء الذى اجرته بامرک فى جوار بيتک الحرام و كما غسلت يا الهى منه ايدى بامرک غسلنى عن كل دنس و ذنب و غفلة و عن كل ما يكرهه رضاك و انك انت المقتدر القدير

ثم يغسل وجهه و يقول

اي رب هذا وجهى الذى طهرته بارادتك اذا اسئلك بسلطان عز فردائيتك و بدابع اسماء مظاهر امرک بان تطهره عمّن سواک ثم احفظه عن التوجه الى غيرک و النظر الى الذينهم لم يقصدوا جمالك الظاهر الظاهر العزيز الكريم

ثم يعبر عن الجسر بوقار الله و سكينته و يكبر الله الى ان يصل الى آخر الجسر اذا يتوجه الى شطر البيت و يقول في
أول قدمه

اي رب هذه أول خطوة وضعتها في سبيل رضاك و أول قدم حركته بارادتك و قد هربت يا الهى من كل الجهات الى
جهة فضلك و افضالك و فررت عني و عن نفسي و عن كل ما سواك الى شطر جودك و الطافك الهى لا تخيب آمليك عن
سحاب رحمتك و عنايتك و لا تمنع قاصديك عن غمام مجدك و اكرامك فما انا يا الهى قصدت بيتك التي يطوفن في حولها
سكان ملاء الاعلى و من دونها ارواح المقرئين من الاصفياء اسلك بها و بهم بان لا تمنع بصرى عن بدايع انوار قدس جمالك
و لا تحرم وجهي عن ظهورات هبوات ارياح فجر لفاتك و لا تسد عن قلبي نفحات عز و حيك و الهامك و انك انت ذو
الجود و الجبروت و ذو الفضل و الرحمة و الملكوت و انك انت ذو القدرة و القوة و العظمت و انك انت لمن دعاك قريب
مجيب

ثم يتبهي الله و يشرع في الطواف و يطوفن حول البيت سعة مرّات و اذا تم عمله و قابل باب البيت يقوم و يستغفر الله
سبعين مرّة ثم يقول

يا الهى و سيدي لك الحمد على ما اكرمتني و انعمتني بحيث اقمتمنى على مقام الذي لا يرى فيه الا شئونات عز سلطان
احديتك و لا يشهد فيه الا بوارق انوار شمس جمالك اسلك بك و بنفسك بان تخلصني عن كدورات الدنيا و زخرفها و تخرق
عن وجه قلبي حجبات التي منعتني عن الدخول في غمرات ابحر عز توحيدك و احجبتني عن الورود في ميادين قدس وصلك و
لقائك اي رب لا ترجعني عن باب رحمتك خائبا و لا تطردني عن بيتك خاسرا اي رب فاغفر لي و لابوي و اخوتي و اهلي و
عشيرتي من الذينهم آمنوا بك و باياتك الكبرى في مظهر جمالك الاعلى و انك انت العزيز الكريم
ثم يمشى بكمال السكون و يتبهي الله الى ان يصل الى الباب يقوم و يقول

الهى هذا مقام الذي رفعت فيه صوتك و ظهر برهانك و طلعت آثارك و اشرق جمالك و نزلت آياتك و لاح امرك و
رفع اسمك و شاع ذكرك و كملت قدرتك و علت سلطنتك على من في السموات و الارضين
ثم يخاطب البيت و ارضها و جدارها و كل ما فيها و يقول

فطوبى لك يا بيت بما جعلك الله موطأ قدمه فطوبى لك يا بيت بما وقع عليك من لحظات عز كبريائه فطوبى لك يا
بيت بما اختارك الله و جعلك محلا لنفسه و مقرا لسلطنته و ما سبقك ارض الا ارض التي اصطفاه الله على كل بقاع
الارض بما رقم من قلمه الحفيظ فطوبى لك يا بيت بما يفصل الله بك بين السعيد و الشقي من يومئذ الى يوم الذي فيه يتجلى
الرحمن بانوار قدس بديع فطوبى لك ثم طوبى لك بما جعلك الله ميزان الموحدين و منتهى وطن العارفين و جعلك مقدسا عن
عرفان المبغضين و المشركين بحيث لن يدخل فيك الا كل مؤمن امتحن الله قلبه للايمان و لن يقدر ان يتقرب اليك الا من
يهب منه روايح السبحان فطوبى لك بما جعلك الله مخصوصا للمقرئين من عباده و المخلصين من بريته و لن يمسك الا
الذينهم انقطعوا بكلهم عن كل من في السموات و الارض و لم يكن في قلوبهم الا تجلى انوار عز وحدانيته و في ذواتهم الا
ظهورات تجليات قدس صمدانيته و هذا شأن اختصك الله به و بذلك ينبغي بان تفتخر على العالمين فطوبى لك و لمن بناك و
عمرك و خدمك و سقى اورادك و لمن دخل فيك و لمن لاحظك و لمن وجد منك رائحة القميص عن يوسف الله العزيز
القدير و اشهد بان من دخل فيك يدخله الله في حرم القدس في يوم الذي يستوى فيه جمال الهوية على عرش عظيم و يغفر كل
من التجأ بك و دخل في ظلك ثم يقضى حوائجه ثم يحشره في يوم القيمة بجمال الذي يستضيئ منه اهلها من الاولين و
الآخرين

ثم يكب بوجهه على تراب الباب و ينادى ربه بنداء كل منقطع نادم منيب و يقول

ای ربّ انا اللّٰدی تعدّیت علیک و اعترضت علی جمالك بما شغلتنی نفسی و هوأئی و أنّک انت العلیم الخبیر ای ربّ فلّمّا عرفت نفسک استغفرک عمّا کنت علیه و عمّا ظهر من لسانی و خرج عن فمی و خطر فی قلبی و رجعت الیک بکلّی و أنّک انت الغفور الرّحیم ای ربّ لّمّا عرقتنی مواقع امرک و ایقظتنی عن نومی و غفلتی اذّا خرجت عن بیتی متوجّهاً الی بیتک و کنت ناظرّاً الی شطر عنایتک و غفرانک و أنّک انت ارحم الرّاحمین ای ربّ قد جئتک بذنب اللّٰدی کان اثقل عمّا فی السّموات و الارض و اکبر عن خلق الکوّنین الی ان قمت بین یدی باب بیتک الّتی ما خاب عنها احد من المذنبین و سجدت ترابها خاضعاً لجمالک و خاشعاً لسلطنتک و متذلّلاً لحضرتک ای ربّ فارحمنی برحمتک و افضالك ثمّ اجعل لی مقعد صدق عندک و الحفنی بعبادک التائبین ای ربّ فاغفر جریراتی و خطیئاتی و عن کلّ ما اکتسبت ایدای و أنّک انت العزیز الکریم ثمّ یرفع رأسه و یرفع رأسه و یرفع رأسه و یرفع رأسه بهذا الاستغفار العزیز العظیم

ای ربّ استغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فؤادی و روحی و جسدی و جسمی و عظمی و دمی و جلدی و أنّک انت التّوّاب الرّحیم و استغفرک یا الهی باستغفار اللّٰدی به تهبّ روایح الغفران علی اهل العصیان و به تلبس المذنبین من ردآء عفوک الجمیل و استغفرک یا سلطانی باستغفار اللّٰدی به یرفع سلطان عفوک و عنایتک و به تستشرق شمس الجود و الافضال علی هیاکل المذنبین و استغفرک یا غافری و موجدی باستغفار اللّٰدی به یسرعنّ الخاطئین الی شطر عفوک و احسانک و یقومنّ المریدین لدی باب رحمتک الرّحمن الرّحیم و استغفرک یا سیّدی باستغفار اللّٰدی جعلته ناراً لتحرق کلّ الذّنوب و العصیان عن کلّ تائب راجع نادم باکی سلیم و به یرفع اجساد الممكنات عن کدورات الذّنوب و الآثام و عن کلّ ما یکرهه نفسک العزیز العلیم

ثمّ یدخل البیت بوقار و سکون کأنّہ یشهد اللّٰه فی جبروت امره و ملکوت بیته الی ان یدخل فی الصّحن و یحضر فی مقابلة قبه الّتی کانت مخصوصة باستواء عرش العظمة علیها اذّا یرفع ایداه ثمّ یتوجّه طرفه الی شطر افضاله و یقول اشهد فی موقفی هذا بانّه لا اله الاّ هو وحده لا شریک له و لا شیبیه له و لا ندّ له و لا ضدّ و لا وزیر و لا نظیر و لا مثال له و انّ نقطه الاوّلی عبده و بهائه و عظمته و کبریآته و لاهوته و جبروته و سلطانه و عزّته و ملکوته و اقتداره و عزّه و شرفه و الطافه و به اشرق جماله و ظهر وجهه و طلع برهانه و تمّ دلیله و کملت حجّته و لاحت آیاته و به حشر کلّ من فی السّموات و الارض و بعث من فی ملکوت الامر و الخلق و به هبّت نفحات القدس علی العالمین و اشهد بانّ من یظهره اللّٰه حقّ لا ریب فیهِ و یأتی بانوار قدس منیع و به یجدّد خلق السّموات و الارض و خلق الاوّلین و الآخرین فهنیئاً لمن یدرک زمانه و یدخل بابه و یشرف بلقائه و یطوف فی حوله و یسجد بین یدیهِ و یزور ترب قدمیه و یقوم فی محضره و یكون من القائمین ثمّ یقول ای ربّ هذا بیتک الّتی فیهِ هبّت نسّمات جودک و عنایتک و فیها تجلّیت فی سرّ السرّ بکلّ مظاهر اسمائک و مطالع صفاتک و ما اطّلع بذلک احد الاّ نفسک العلیم ای ربّ هذه بیتک الّتی منها ظهرت آیات فضلک علی العالمین و فیها ورد علیک ما ورد من المقبلین و المعرضین و أنّک انت صبرت فی کلّ ذلك بعد قدرتك و سلطانک و أنّک انت العلیم الحکیم القادر القدیر ای ربّ هذا مقام اللّٰدی فیهِ تمشّیت بقدمیک القدیم و فیهِ رفعت صوتک و نعماتک ثمّ ندأنتک و تغرّداتک البدیع الملیح ای ربّ هذا مقام فیهِ استویت علی عرش الممكنات و تعلّیت فیهِ بسلطان قدرتك علی کلّ من فی السّموات و الارضین ای ربّ هذا مقام اللّٰدی توجّه فیهِ طرفک الی شطر جودک و فیهِ تموجت ابحر القدرة فی کلمتک المکنون المصون الحفیظ ای ربّ هذا مقام اللّٰدی کان فیهِ امرک فی سرّ السرّ و ما تحرّک فیهِ شفتاک علی ما اردت و سترت فیهِ وجهک المنیر و کنت فیهِ فی غیب الغیب و ستر السّتر بحیث ما عرف نفسک احد من العالمین ای ربّ هذه بیتک الّتی عروها بعدک عبادک و غاروا ما فیها و نهبوا ما علیها و بذلک هتکوا حرمتک و حاربوا معک فی سرّهم و نقضوا میثاقک و کسروا عهدک و انت سترت کلّ ذلك و تجاوزت عنهم بعفوک البدیع ای ربّ لا تعرّنی عن جمیل سترک و لا تنزع عنّی برد عنایتک و غفرانک و لا تبعدنی عن جوار رحمتک و

لا تحرمنى عن كوثر فضلك المنيع اى ربّ قدّسنى عن دونك و قرّبنى الى نفسك و شرّفنى بلبقائك و أنّك انت القادر العالم المدرك الباعث المحيي المميت اى ربّ وفقنى على ما انت اردته لعبادك المقرّبين ثمّ قدّر لى خير ما قدّرته لاصفيائك المقدّسين

إذا يسكن فى نفسه و يسكت فى ذاته ثمّ يتوجّه بقلبه و سمعه الى شطر البيت ان وجد رائحة الله و سمع نداءه يوقن فى نفسه بانّ الله كفّر عنه سيئاته و تجاوز عنه و تاب عليه و يشهد نفسه مثل يوم اللّدى ولد من امّه و ان ما وجد رائحة الله العزيز القدير يكرّر العمل فى هذا اليوم او فى يوم اخرى الى ان يجد و يسمع و هذا ما قدّر من قلم عزّ حكيم على الواح قدس حفيظ كذلك يفتح الله ابواب الفضل و الجود على وجه السّموات و الارض لعلّ النّاس لا يمنعون انفسهم عن رحمة الله و فيضه و انّ هذا لهدى و ذكرى من لدنا على العالمين

ان يا حرف الهاء اسمع ما يناديك الله فى هذا السّجن و لا تلتفت الى شئى فتوكّل عليه ثمّ ادخل فى شاطى اسم عظيم ثمّ اعلم بانّا لما اجبتك من قبل لذا انصحناك فى هذا اللّوح لتستصح فى نفسك و تطّلع بما هو المستور عن انظر العالمين فوالله ما اردنا فى ذلك الاّ لتزيهك عن حجبات التّقليد و ورودك فى هذا الرّضوان الممتنع المنيع و لتشهد الامور بعينك و تعرف كنز الله الاكبر فى هذه الكلمة العظيم قل تالله يا قوم ما انا الاّ عبد الله و بهائه و ادعوك الى الله و بما نزل من عنده و ما اريد منكم جزاء و كان الله بينى و بينكم لشهيد اياكم ان لا تتعرضوا باللّدى جائنكم بايات الله و حكمه خافوا عن الله ثمّ عن حدوده لا تكوننّ من المتجاوزين ان اتبعوا ملّة الله و دينه و لا تختلفوا فيما نزل عليكم و كونوا من المتّقين اذا قم يا عبد و تدارك ما فات عنك ليغفر الله بجموده و يلبسك من رداء عزّ كريم دع الدّنيا و ما فيها و عليها فى ظلك ثمّ طيّر فى هواء الرّوح و لا تخف من المشركين اولاً فانقطع فى نفسك ثمّ ادع النّاس بالانقطاع ليأثّر قولك فى قلوب الغافلين قدّس نفسك عن الدّنيا ثمّ امر النّاس بالتّقديس عنها كذلك تعظك الورقاء ان انت من العاملين فوالله يا عبد لو تستنشق هذا القميص اللّدى ارسلناه بايدى المبشّرات من تلك الكلمات لتجد منه رائحة الله العزيز المغنى الكريم و تنقطع عن الملك و ما عليه و تدخل مصر الايقان حين غفلت عن كلّ من فى الارض اجمعين و تشهد بهذا اللّوح كما شهد الله لنفسه بنفسه فى جبروت امره بانّه لا اله الاّ هو و انّ عليّاً عبده و بهائه على من فى السّموات و الارضين

و أنّك انت يا محمّد اذا كمل تبليغك على اسمنا تفحص هناك لتجد اللّدى سمّى بالحبيب ثمّ ذكره من لدنا و بشّره من عندنا ليفرح فى نفسه و يكون من الفرحين قل يا عبد فاشكر الله بما حضرت بين يديه و فزت بلبقائه و كنت من الفائزين ولو أنّك ما عرفته حين اللّدى كنت جالساً بين يديه ولكنّ الله قبل عنك طاعتك و قدّر لك فى اللّوح اجراً عظيماً فوالله لو تطّلع بما قدّر لك لتطير من الشّوق ولكن ستر ذلك عنك و عن عيون العالمين لحكمة اللّتى كانت فى علم ربّك و ما اطّلع به احد الاّ نفسه و هذا تنزيل من لدى الله العزيز الجميل ثمّ ذكر الاحباب فى هناك من كلّ اناث و ذكور و من كلّ صغير و كبير ثمّ ذكرهم بهذه الايام اللّتى تغنّ فيها عندليب القدس فى آخر ايامه و تذكّروهم باذكار قدس منيع قل يا قوم فانتهاوا ما نهيتهم عنه و لا تتعدّوا عن حدود الله و لا تجاوزوا عمّا امرتم به فى الكتاب اتّقوا الله و لا تكوننّ من الخاسرين ثمّ اجتمعوا على امر الله و كلمته و لا تختلفوا فى شئى و لا تشرکوا بالله و كونوا من الموحّدين كذلك قضينا لكم و للّذين قضى نحبهم و كانوا امم امثالكم على انه لا اله الاّ هو العزيز الفرد الغالب القدير و اذا جمعتم على مقاعدكم ذكرّوا حزننا و بما ورد علينا ثمّ سجننا فى هذه الارض اللّتى منعت عن دخولها عبادنا المريرين

ثمّ اعلم يا محمّد انّا جعلنا هذا اللّوح روحاً حيّاً حيواناً لتنفخ منه على كلّ ارض و مدينة على قدر ما استطعت عليه لئلاّ يمسّك من ضرّ و تعب و أنّك فاعمل بما امرت على قدر طاقتك و لا تعب نفسك فوق قدرتك و كن فى حفظ و سلامة منيع ثمّ اعلم بانّ حضر بين يدينا ورّقة من عندك و ذكرت فيها اسماء اللّذين اكرموك فى رجوعك عن تلقاء الجمال بامر الله العزيز

الغالب العليم الحكيم و بذلك رضينا عنهم و اثبتنا اسمائهم فى لوح الذى لن يغادر عنه ذرّة من اعمال الخلائق اجمعين ليشكروا الله فى انفسهم و يذكروه فى ايامهم و يكونون من الشاكرين كذلك منّا عليك و عليهم رحمة من عندنا لهم و لعبادنا الصالحين ثم اشكر الله فى نفسك بما جعلناك حاملاً لهذا الفضل الاكبر و انتخبناك لتبليغه على العالمين و بذلك منّا عليك و على نفسك و روحك و على آباءك الى ان ينتهى الى البديع الاول و انّ هذا لفضل مبين فاعرف شأنك فى ذلك و بما سقيناك من خمر الّتى جعلها الله نوراً ثمّ روحاً ثمّ لذة للشّارين فاثبت فيما امرت و لا تضع فيما قدر لك و انّ يمسك فرح فى الامر فاشكر الله بارئك و ان يمسك من حزن فاصطبر و كن فى صبر جميل انّ الله يوفى اجور الذينهم صبروا فى جنبه ابتغاء مرضاته و انه لا يضيع اجر المحسنين و انا رتلنا هذا اللوح احسن ترتيباً لك و لمن اراد الله لنفسه و هذا احسن الفضل من لدنا لعبادنا المؤمنين و الرحمة عليك و على كلّ من آمن بالله و بما نزل من عنده فى الواح قدس مبين و الحمد لله ربّ العالمين

ضلع محمد على

هو العزيز المحبوب

فسبحان الذى ينزل الآيات بالحقّ و يعطى من يشاء ما يقربّه الى ساحة الذى انقطعت عنها عقول العارفين قل يا قوم اتقوا الله و آمنوا بالذى خلقكم و رزقكم ثمّ امانكم و احياكم فى يوم الذى انصعقت فيه افئدة المقرّبين و انك انت يا امة الله اشكرى ربك فى كلّ حينك بما عرّقتك نفسه و جعلك من اللواتى هنّ انقطعن الى الله العزيز الجميل و هذا مقام الذى ما سبق اليه احد و ماتوا بحسرتة كلّ العالمين اذاً فاعرفى بانّ الله غفر لك كلّما ظهر منك و كفر عنك سيئاتك و جعلك من القانتين بما دخلت فى ارض الّتى تطوف فى حولها ملاّ العالين و هذا من فخر الذى يفتخر به سكّان العرش و يسرع اليه نفوس المقدّسين و الرّوح عليك و على اللواتى هنّ سرعن الى كلّ الجهات حتّى دخلن فى جوار رحمة منيع رفيع

هو البديع

فسبحانك اللهمّ باسمك الاعلى فى سرادق الابهى و بكلمتك العليا فى جيروت الاسنى بان تحفظ هذا العبد الذى استأنس مع نفسك و سمع نعماتك و عرف برهانك ثمّ ارزقه خير الدنيا و الآخرة ثمّ اجعل له قدم صدق عندك لئلاّ تزلّ قدماه عن صراطك العزيز المنيع

فسبحانك اللهمّ يا الهى اذاً قام مملوك لدى باب مملوك اخرى و اراد من هذا المملوك حرّية نفسه بعد الذى كان مالكة مملوكاً لنفسك و خادماً لحضرتك و فانياً لدى ظهورات ربوبيّتك و اشهد حينئذ بين يديك بما تشهد لنفسك بنفسك بانك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت فى علو القدرة و القوّة و الجلال و لا تزال تكون فى سمو العزّة و الهيبة و الجمال

كلّ الملوك مملوك لدى باب رحمتك و كلّ الأغنياء فقراء لدى شاطئ قدس سلطنتك و كلّ الكبراء صغراء فى ساحة عزّ مرحمتك و مع ذلك كيف يقدر هذا المملوك ان يدعى فى نفسه مالكيّة احد بل وجوده فى ساحة عزّك ذنب لن يعادله ذنب فى مملكتك فسبحانك سبحانك عن كلّ ذلك و عمّا يصفك الواصفون و عمّا يذكرك الذاكرون و حينئذ يا الهى لّمّا طلب من هذا العبد حرّيّة نفسه لذا اشهدك حينئذ بأنّى اطلقته فى سبيلك و حرّته لاسمك و فكّيت عنقه عن حبل العبوديّة ليعبدك فى آناء اللّيل و اطراف النّهار و لئلا تفكّ عنقى عن حبل عبوديتك و انّ هذا املى و رجائى و انك انت على ذلك لشهيد قدير

* * *

هو الباقي العزيز المنيع

فسبحانك اللهم يا الهى اسئلك بهذا الاسم الذى احاطته البلايا عن كلّ الجهات و نزلت عليه الرّزايا عن كلّ الاشطار بحيث لن يشهد لنفسه معيناً فى ارضك و لا ناصرأ فى مملكتك بان تيسر على هذه الامة سكرات المخاض و تحفظها عنها و تخلصها عن هذه الشدّة و بدّلها بالروح و الرّاحة و انك انت المقتدر على تشاء و المهيمن على ما تريد و انك انت العزيز الجميل و انك انت الغفور الرّحيم

* * *

هو العزيز القيوم

فسبحانك اللهم يا الهى اناديك حين الذى تغنّ حمامة الفراق عن شطر العراق و يرنّ عندليب الاشتياق عن جهة الآفاق بأنك انت الله الملك العزيز الجميل لم تنزل يا الهى كنت فى علوّ القدرة و القوّة و الجلال و لا تزال تكوننّ فى سموّ الرّعة و العزة و الاجلال كلّ الأنبياء خائفة من ظهورات قهرك و كلّ الأصفياء مضطربة من بروزات خشيتك لا اله الا انت القادر المقتدر القدير و اشكرك يا الهى فى هذه الأيام الّتى اجتمعوا علينا طغاة خلقك و عصاة بريّتك و يفرحون بما نزلت علينا من اسرار قضائك و جواهر تقديرك بعد الذى كان ذلك من سنّتك على احبّتك و عادتك مع صفوتك فوعزّتك يا محبوبى لو انّ دونى يفرّ عن البلايا فى سبيلك انا الذى اشتاق كلّها فى محبّتك و اسألك باسمك الذى منه تموجت بحور الأسماء عند ظهورات عزّ فردانيتك و به تعلّيت على الممكنات بسطان قدس ربّانيتك بأن تنزل كلّ البلايا الّتى قدّرتها لأحبّاتك على عبدك هذا لئلا ينزل عليهم ما يجمدهم عن ذوبان حبّك او يخمدهم عن حرارة ودّك و انا الذى يا الهى اشترى بروحى و نفسى كلّ ما يظهر من عندك و يحدث من لدنك و اكون صادقاً فى كلّ ذلك بحولك و قوّتك لا اله الا انت الكريم اللّطيف العليم الحكيم ثمّ اسألك يا الهى بأنوار قدس احديّتك و اسرار غيب صمديّتك بأن تحفظ اصفياك بعدى لئلا تنزل اقدامهم على صراطك ثمّ اجتمعهم على شاطئ جودك و فضلك ثمّ انقطعهم عن دونك بحيث لا يخافون من احد و لا يضطربون من نفس ثمّ افتح يا الهى ابصارهم ببدايع قدرتك و سلطان قوّتك حتّى يشهدوا كلّ شىء فى قبضتك و كلّ امر فى كفّ اقتدارك فوجمالك يا املى لو تصعدهم الى هذا المقام الأعلى و هذه المنزلة القصوى ليحكينّ عنك و يرجعنّ عليك بكلّهم بحيث لن يضطربهم شىء ولو يجتمع عليهم كلّ من فى السّموات و الأرضين

ثمّ اسألك يا الهى بنورك الذى به اضاءت الممكنات و بهائك الذى به نورت الكائنات بأن تذكر عبدك الذى سمى
بالجيم فى رفارف بقائك و قباب عظمتك ثمّ اسمعه يا الهى نعمات قدس رحمتك لتجذبه عن نفسه و عن دونك الى بدايع
اشراق انوار عشقتك و حبك و انك انت على ذلك لمهيمن قدير ١٥٢'

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

همشير ساره خانم و خانم و مريم خانم و كلّ من وردت عليه الرّزّيّة

فسبحانك اللهم يا الهى اناديك حين تتابع البلايا عن سحائب قضايك و ترادف الرّزايا عن غمائم امضائك الى متى تشرنا من كؤوس السّراء فى مملكتك و الى متى ترزقنا كأوب الضّراء بين عبادك أ قطعت امطار فيض فضلك بعد الذى اشاهد بأنّها جارية فى بلادك أ سدّدت ابواب رحمتك و افضالك بعد الذى ارى بأنّها مفتوحة على وجه خلقك فوعزّتك يا محبوبى قد صار شراب محبّيك عن دمّ قلوبهم و طعام مخلصيك من قطعات اكبادهم و قضى عليهم الأيام و ما هبّت عليهم نسّمات رحمتك و امضى عليهم اللّيلالى و ما مرّت عليهم نفحات عنايتك أ تمنعهم يا الهى عن شاطئ بحر عزّك بعد الذى اقرّوا بوحدانيتك أ تطردهم يا سيّدى عن جوار قدسك بعد الذى اعترفوا بفرديتيتك فسبحانك سبحانك يا مقصودى قد وصل البليّة الى مقام ما امهلنا حتّى يخرج النّفس عن انفسنا بحيث احاطتنا عن كلّ الجهات و اخذتنا بأخذ شداد فوعزّتك يا الهى صرت متحيراً فى ذكر بلاياك الواردة و رزاياك النّازلة و لم ادر من اىّ بلائى اشكو اليك أ اشكو يا الهى عن سجنى فى اشهر معلومات او عمّا ورد علىّ فيه من سلاسل الذى كسرت عنقى من ثقلها او حديد الذى كان على رجلاى عمّا اكتسبت ايدى الأشقياء او عمّا جعلن اهلنا اسارى بين يدي الأعداء او عمّا اخذوا اموالنا و خرّبوا بيوتنا او اذكر يا الهى حين الذى اخذونى و اذهبونى من قرية الى مدينة و كان رأسى عرياناً و رجلى متحافياً و عنقى مغلولاً و ايدى مشدودا ثمّ اجتمعوا علىّ العباد و منهم عرفونى و منهم الذين ما عرفونى و الذين هم عرفونى فمنهم كانوا قائمون و متحيرون فى امرى فمنهم كانوا ان يشمتونى و الذين ما عرفونى كلّهم رموا نحوى بما تيسّر لهم من الحجر و الخشب كأنّهم ما شربوا خمر الانصاف و ما شمّوا روائح الايتلاف فوجمالك القديمة و انوار وجهك البديعة وردوا علىّ ما استحيى ان اذكره بين يديك و القلم لن يحرك عليه و المداد لن يجرى به و اللّوح لن يحمل و النّفوس لن تطيق اذاً اختم بذلك يا الهى او اذكر حين الذى اخرجونا مع نساءنا و اطفالنا عن اوطاننا و ما انت احصيت عمّا ورد بنا و نزل علينا او اذكر ما ورد بعد ذلك علينا او من هذه الرّزّيّة النّازلة و المصيبة البديعة التى حزنت بها القلوب و اضطربت عنها النّفوس و كسرت عنها الأظهار و ضاقت منها الأصدار اذاً لمّا جرى كلّ ذلك من قضايك المبرم و امرك المحكم اسئلك بجمالك المنيرة و بجلالك الظّاهرة بأنّ تجعلنا صابراً فى موارد بلائك و ساكناً فى مواقع قضايك اذ أنّك انت القادر المقتدر العزيز القدير و انت تعلم يا الهى بأنّ شكوائى بين يديك لم يكن الاّ من اجترحات العاشقين عند معشوقهم لأنّهم ما ارادوا ان يشكوا عمّا شهدوا فى سبل العشق و الفراق او عمّا احترقوا بنار الاشتياق بل همّهم و املهم اظهار خلوصهم فى مقابلة المعشوق و ابراز ثبوتهم فيما ورد عليهم فى سبل الودّ و المحبّة و ليكون دليلاً للعاشقين الذين يردون من بعدهم على تلك الشّريعة فسبحانك يا الهى و محبوبى فوعزّتك ما اجد اللذّة الاّفى نزول بلاياك و ما اشاهد العزّة الاّ فى ظهور رزاياك عدمت اعناق ما وردت فى سلاسل الانتقام فى سبل رضائك و فقدت قلوب ما ذاقت خمر القضايا فى بيداء عشقك و هوائك بعد الذى وعدتنا بكلّ ذلك فى محكم كتابك قلت و قولك الحقّ و لنبلونّكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و

الأنفس و الثمرات فبشّر الصّابرين الّذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمة و اولئك هم المهتدون

* * *

هو العزيز

فسبحانك اللهم يا الهى اناديك حينئذ حين الّذى استرفعت سحاب بلائك و غمام قضائك و هبت ارياح البأساء عن مشرق مشيتك و نسماّت الضّراء عن مغرب ارادتك بانك انت الله الملك الحيّ الّذى لم تزل كنت مقدّساً عن وصف دونك و متعالياً عن نعت ما سواك و خلقت عالم البقاء فى جبروت العماء و جعلت مفتاحها من جوهر البلاء ثمّ ابدعت بصنعك القديمة لئالى الاحديّة ثمّ احتجبتها يا الهى فى حجبات حفظك و مقتعات سترك فهنيئاً لمن احرق الحجبات و اخرق السّبحات و دخل بمفتاح اسمك فى مدينة صفاتك و ورد باذنك فى سرادق عرفانك فلماً كان الامر كذلك اسلك بجوهر اسمك المكنونة و بدايع صفاتك المشهودة بان تجعلنا من الّذينهم ما منعوا عن لقائك ولو امطرت عليهم امطار قهرك و قضائك و انك انت على ذلك لمقتدر قدير

* * *

قد قدر عليكم بأن تصوموا لله ثلاثة ايام متواليات و فى كلّ يوم فى حين الزّوال توجّهوا الى القبلة تلقاء نور الهويّة و تدعوا الله بهذا الآيات لعلّ يغفركم بجموده و يكفّر عنكم سيئاتكم و يهديكم الى سواء السّبيل

بسم الله العزيز المقتدر الجبار

فسبحانك اللهم يا الهى انت الّذى خلقت السّموات من قلم ابداعك و الأرضين من نفحات الواح اختراعك و كوّرت بينهما من اكوار هويتك على مقادير صنع ازليّتك و دوّرت عليهما من ادوار ربوبيّتك على ما اختصصت فيهما من جواهر ظهورات عزّ سلطنتك و ارسلت ارياح المحبّة عن يمين ارادتك و نزلت امطار العناية من سحاب جود مكرماتك و مزجت هذا الماء الحيّ الحيوان العذبيّة بهذه الأرض المقدّسة المنيرة اذا تهيجت افئدة الموجودات فى قمايص بدعك و اهتزّت عظام المخلوقات من بدايع قدرتك و تولّعت قلوب المقرّبين من جواهر فضلك و تجذّبت عقول المخلصين من نغماّت جذبتك اذا ظهر فى كلّ شىء آيات قدرتك على قدر مراتبهم و استعدادهم ليميّز الخبيث من الطّيب فى اقبالهم اليك و اعراضهم عنك فبذلك اقبلت نفوس المقدّسة الى شمس جمالك و اعرضت قلوب المكذّرة عن كعبة ذاتك و حرم كبرياتك فبعد ذلك نزلت هذا الماء من سماء اذنك على ارض قضائك و ربيّته فى كنايز عصمتك و خزائن قدرتك حتّى اظهرتنى بجمودك و بعثتنى بمرحمتك و ارضعتنى من لبن مكرماتك و اطعمتنى من نعماء رضوانك و اسقيتنى من انهر افضالك و ابهر اجلالك و صرت كبيراً لظهور اقتدارك و اظهار شوكتك و عند ذلك اصعدتنى الى رفرف العماء و سدره المنتهى حتّى شرقتنى بجمالك و عرفتنى مظهر نفسك و شمس هدايتك و انجم رفعتك و وصلتنى الى مقام القرب و الجمال و بلّغتنى الى درجات الوصل و الجلال و بعد ذلك اكرمتنى بعنايتك الكبرى و اسكنتنى فى جوار رحمتك الأعلى و استظللتنى فى ظلّ اسمائك الحسنى و انا كنت فى كلّ ذلك غافلاً عن ذكرك و بعيداً عن رياض قربك و ناسياً بدايع رافتك و جواهر عطوفتك حتّى فعلت ما فعلت و اكتسبت ما اكتسبت

بحيث بغيت عليك على شأن الّذى ما استحيت في جوارك و ما استخجلت عن جمالك و ارتكبت ما لا ينبغي لسלטنتك و غفلت عن حبك و اشتغلت بفعل الّذى نهيت عنه عبادك فوا حزنا علىّ و على الّذين كانوا بمثلى و يمشون في سبيلي كأنى عصيتك بكلّ العصيان يا من بيدك جبروت العفو و الغفران و كنت في كلّ ذلك مشغولاً بنفسى و غافلاً عن نفسك و مقبلاً الى هوائى و معرضاً عن هوائك و ارادتك و بلغت الى مقام الّذى ضللت سبل هدايتك و مناهج احكامك اذا يا الهى رجعت من كلّ ذلك اليك خائباً خاسراً نادماً متذلاً و ادعوك بشمس احديتك و نور ازليتك و سرادق مجد غيبتك بأن ترحنى و تغفرنى و تغفو عنى و لا تأخذنى فيما احصيت منى و بما اطّلت من فعلى اذ انك انت الرّاحم الغافر المعطى المتعالى العزيز الرّحيم

هو الله الحىّ المهيمن القيوم

فسبحانك اللهم يا الهى انت الّذى لن تُعدّ كنت على عرش عظمتك فى علوّ الرّفعة و العزّة و السّنآء و لن تحدّ تكونن على كرسى سلطنتك فى سموّ القدرة و القوّة و الكبرياء كلّ الوالهن قائمون لدى باب مدين رحمتك و كلّ العاشقون مشتاقون عند ظهورات نور وجهتك و كلّ السّائرون سالكون فى انهاج ربوبيتك و كلّ الواردون شاربون عن خمر مكرمته اسلك بمن جعلته مهيمناً على الممكنات و قيوماً على الموجودات و حياً باقياً فى ملكوت الارضين و السّموات ان تجرى فلك ذاتيتى على بحر كينونتك لاظهر من قعر غمر قمقام عظمتك لئالى صمديتك و حيتان ازليتك لئلا يرى احد غيرك و لا تلتفت نفس الى دونك و كلّ العباد يتوجّهوا الى ساحة قدسك و كلّ من فى البلاد يسرعوا الى بساط انسك و لا ينظروا الا الى صرف وجهتك و لن يشربوا الا من خمر عنايتك من ايدى جذبتك و لن يمدّقوا الا من ثمرات مكرمته من شجرة ازليتك لا اله الا انت انا كلّ لك عابدون و لوجهك ساجدون

هو

فسبحانك اللهم يا الهى انّ هذا ايدى قد ارفعتها لنزول رحمتك و انّ هذا رجلاى قد اقمته بين يديك و انّ هذا عنقى قد جعلتها منقاد لسלטنتك و خاضع لالوهيتك و انّ هذا لسانى قد انطقته بذكرك و انّ هذا عينى قد افتحتها لمشاهدة جمالك و ملاحظة آثار صنع ربوبيتك و انّ هذا طرفى قد ابصرتها لزيارة وجهك و بهاء طلعتك و انّ هذا قلبى قد مدّقتها من حلاوة حبك و بدايع معرفتك و املاؤها من خشيتك و انّ هذا كبدى قد صيرتها مولهة من جذبتك و انّ هذا سرى قد حرّكتها من الشوق الى وصلك و لقائك و انّ هذا احشائى قد اشربتها من جوهر الحيوان عن كأس محبتك و كأوب خمر مكرمته و انّ هذا جسدى قد اهتزّتها من آيات قدسك و حروفات انسك و انّ هذا مشيتى قد شيتتها بحبال مشيتك و امسكتها باوتاد ارادتك و انّ هذا هيكلى قد اجلستها بين يديك و جعلتها شايق لشغوات قضائك و ظهورات امضائك و انّ هذا جيدى قد تطاولتها لاسياف قدرتك و ارماع قوتك لانّ فى قهرك يا الهى خزائن الرّحمة مكنونة و فى ذلك كنايز العزّ مخزونة فسبحانك سبحانك يا الهى كسرت الاعناق من لن يخضع لالوهيتك و لن يخشع لازليتك و انعدمت ارکان من لن يخشى من خشيتك و لن يضطرب من

سلطوتك و لن يرجو كلّ ما انت تحبّ له من لوامع اخذك و جوامع امرك فسبحانك سبحانك يا الهى اسئلك بالذى جعلته
مظهر نفسك و منبع ذاتك و مكن عزّك ان تشتعلنا من نار حبّك و تجذبنا بنورك و أنّك انت العزيز المقتدر الوهاب

* * *

هو الله العزيز المتعال

فسبحانك اللهم يا الهى حينئذ اريد ان اذكرك بذكر المقدّسين و اسبّحك بتسبيح المقرّبين مع علمى بانّ كلّ ذكر الذى يظهر
من عند غيرك لن يصل اليك و لن يعرج الى ساحة عزّ ازليّتك و لن يصعد الى بهاء مجد كينونيتك و مع علمى بانّ لن يقدر
احد ان يذكرك بثناء الذى ما ذكرت به من قبل فسبحانك سبحانك من كلّ ذكر بديع و عن كلّ ثناء جميل فصلّ على اول
نور ظهر من كينونتك و اضاء من جوهر ذاتك و الاح من شمس احديتك و اباح من قمر ابداعك و على الذينهم آمنوا بك و
بآياتك و عملوا كلّ ما انت تحبّ اذ بيدك ملكوت كلّ شئى و أنّك انت على كلّ شئى قدير

* * *

هو القديم القيوم

فسبحانك اللهم يا الهى قد حضر بين يدي عبدك هؤلاء الذين انقطعوا عن ديارهم و خرجوا من اماكنهم و قطعوا مناهج البعد
حتى وصلوا الى مواقع القرب و شهدوا فى السبيل من حرّ الصيف و برد الشتاء و مسهم من البأساء و الضراء ما اطّلت بعلمك
و احصيت بمقادير قيوميتك و ما كان همهم الا الوصول الى لقائك و الدخول فى حديقة جمالك و الورود فى حرم وصالك و
السجود لدى باب رحمتك و الخضوع لوجهك فاسئلك يا الهى بروحك التى ملئت السموات و الارض بان تملأ قلوبهم من انوار
قدس مرحمتك ثم اسمع آذان سرهم نغمات عزّ ربوبيّتك و اشهدهم بعيون فؤادهم بدابع صنع ازليّتك لينقطعوا عن دونك و يقبلوا
بكلهم الى مخزن لقائك اذ بيدك ملكوت البقاء و فى يمينك جبروت العماء تفعل كيف تشاء و تحكم كيف تريد و أنّك انت
المهيمن العزيز القيوم

* * *

فسبحانك اللهم يا الهى كيف احرك شفتاي بذكرك بعد علمى بانّ ذكرى و وجودى مفقود لدى ظهورات عزّ سلطنتك و
معدوم عند شئونات قدس ازليّتك و كيف اصمت عن الذكر تلقاء مدين احديتك بعد الذى حبّك اخذ الزمام عني و يحركنى
كيف يشاء بحيث جعلت مقهوراً بين يديه و لم اقدر على الصبر فى حبّك و لا الاضطبار فى امرك و ان امنع اللسان عن بدابع
نطقه فى وصفك فوعزّتك قلبى يرفع اعلام ذكرك و ان ءاخذ القلب عمّا كان عليه لئلا يطّلع احد حبّى اياك فوجمالك روحى
تطير فى سماء قربك و تدفّ فى عماء وصالك و ان امنع القدم عن المشى فى سبيلك اشاهد بانّ الايدى رفعت الى حديقة
عزّك و مدينة لقائك فسبحانك يا الهى كيف يمنع من خلق فؤاده بحبّك و عجن طين كينونيته بماء محبتك و ذوّت ذاته من
رشحات قربك و احرق قلبه من نار وصالك اذاً اسئلك يا الهى بنورك الاول و بظهورك الآخر بان تجعل هذا العبد الذى اقام

لدى باب عزتك و سجد التراب خاضعاً لامرك مستقيماً بحبك و منقاداً لسلطنتك و مقبلاً لحرم جمالك و محرماً كعبة
اجلالك اذ انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت المهيمن القيوم

* * *

هو

فسبحانك يا الهى تشهد ما تشهد فيما احاطتني ذرات السؤيية و اشارات الظنوية بحيث منعت عن الورد الى مدينة وصالك و
الطيران الى هواء عز لقايتك فاسئلك يا محبوبى بالذى جعلته حاكماً على الممكنات و سلطاناً على كل من فى الارضين و
السّموات بان تطهر قلبى عن وساوس الشيطان يا من بيدك جبروت العزّ و الايقان ثمّ وفّقنى يا الهى على نصرتك و نصرة امرك
لافدى روحى و نفسى و جسدى فى مقابلة جمالك و مشاهدة انوار عزّ بقائك لعلّ استطيع ان اركض فى رفارف رضوان
احديتك و هواء قدس انقطاع ازليتك لانّ هذا امر الذى قدّرت لاجباتك و خصصت به اصفياك ثمّ اسئلك يا الهى بان
تسكن هذا الوجع الذى اخذ زمام الصبر عنى و الاضطراب عن سرى اذ بيدك ملكوت التّسكين و جبروت التّمكين و انك انت
المقتدر المهيمن القيوم

* * *

هو السّامع الشّاهد الخبير

فصبر جميل و الله المستعان على ما يصفون يا حيدر قبل على عليك بهائى و بهاء من فى ملكوتى لا اشكو بئى و حزنى اليك
بعدما ورد علىّ ما ناح به كلّ ذرّة من ذرات الكائنات و الممكنات انّ الظالم عقر ناقتى و الفاجر غرق سفينتى و الذّئب افترس
غنمى و الثّعبان فاغر فاه و بلع مولاه قد ذكرنا لك ما ذكرناه من قبل فى الواح شتى اظهاراً لحزنى و ابرازاً لظلم اعدائى و اعلاناً
لصبرى و اضطبارى و تسليمى فيما ورد علىّ فى سبيل الله ربك و ربّ آبائك و ربّ العرش العظيم و مظلوميّتى و بلائى و ابتلائى
آنچه ذكر شد نزد آنچه در مدينه كبيره واقع شده مذکور نه و موجود نه چه كه لطمه آن و ضرّ آن بعزّ الله واقع سبحان الله بابى
مفتوح شد و مقصود از آن آنكه مطلع عدل و انصاف و اخلاق طيبه و اعمال مرضيه گردد و لكن مهبط ظلم و اعتساف و
معدن غفلت و اجحاف گرديد گمان آنكه مطاف مقرّين و معتمدين شود و لكن مطاف خائين و غافلين مشاهده شد يكي از
مدعيان محبت با دشمن متحد شد و بتاراج دوست پرداخت نه رحم بر خود نمود و نه بر امر لعمر الله دموع عدل جارى و آه
انصاف ظاهر و متصاعد طمعاً للمال از مولى در يوم مآل گذشت يك نقطه از ظلمش عالم عدل را ظلمانى نمود و يكحرف از
كذبش عالم صدق را منهدم كرد مقام نور نار ظاهر و مقام داد بيداد يا حيدر قبل على لطمه عظيم بر عدل مسكين وارد امانت
واويلا ميگويد صدق به وامصيبتا ناطق آتش حرص و فحشا بر قناعت و تقوى زد آنجناب و عالم گواهند كه اينمظلوم در ليالى و
ايام عباد الله را بتقوى الله دعوت نموده و كل را بآنچه سبب ارتفاع مقام و ارتقاء شأنست آگاه فرموده و لكن حاصل ذكر نزد
بعضى نسيان شد و نتيجه نصيحت غفلت گشت بى انصاف ستر انصاف را دريد و بى ديانت ضربت قوى بر صدر امانت زد آه
آه عمّا ورد على امر الله امروز در مدن اعمال و اخلاق ناله ها مرتفع و نوحه ها مسموع اگر اينمظلوم از بلايى خود ذكر نمايد
البته صخره صيحه زند و سحاب و اسفا گويد بر حسب ظاهر برادرى داشتيم و چندين سال در ظلّ جناح رحمت بكمال
راحت و آسودگى مستريح و بعد باغواى نفسى قصد مظلوم آفاق نمود و چون خافيه صدر و خائنه چشم ظاهر گشت اينمظلوم از

مابین خارج شد و او را با اولاد و اطفال و زوجات با کمال صحّت و سلامتی در مقرّ امن و مقام امان گذاردیم معذلک گفته‌اند آنچه گفته‌اند یا حیدر قبل علی ابصار از آنچه ظاهر و مشهود است ممنوع و بظنون و اوهام متمسک و متشبّث قسم بامواج بحر بیان در ظهور ظهور اعظم و تجلّیات نیر قدم مقدار یک رأس اصبع بلا بر او وارد نشده اینفقره را حقّ آگاه و کل گواهند معذلک گفته‌اند آنچه شنیده‌اند ظلم دیگر که از مظاهر بغضا بر سدره منتهی وارد شده آنکه آیات الهی در لیالی و ایام از سماء مشیّت نازل و بمثابه امطار هاطل ولکن قائل بی‌انصاف گفته آنچه را که کبد برهان آب گشته و حجّت صورت خراشیده حال معادل جمیع کتب قبل و بعد حاضر و موجود ولکن این الأبصار لیصر و این الانصاف لیصرف کتاب ایقان که مخصوص حضرت خال علیه بهائی و عنایتی نازل آنرا نسبت بنفسی داده‌اند که لعمر الله از عرفانش عاجز است ولکن نزد مقومین الهی و صاحبان بصر ربّانی امر واضح و مشهود است و بمثابه آفتاب مشرق و واضح و لائح اهل بصر و منظر اکبر بعد از مشاهده لآلی حکمت و بیان آگاه میشوند که از چه خزینه بوده و از کدام کنز ظاهر گشته آیا نتیجه ظنون را عند حضرت قیوم مقامی بوده و یا جوهر اوهام را نزد تجلّیات نیر ایقان شأنی و قدری لا و امر الله المهیمن علی من فی السموات و الأرضین در اشرف و هادی و در توکل و تفویض و خدعه و ریب هر یک تفکر نما و همچنین در حیات ثانی که در سنین متوالیات مابین قوم بکمال آسودگی و صحّت و آسایش بوده و هست آیا سبب این زندگی چیست لعمر الله انکار و عدم اقرار در این ایام ارتکاب نمود آنچه را که ظهر بیان مرتعد از حقّ میطلبیم عباد خود را انصاف عنایت فرماید معذلک نزد مظاهر اوهام از مقامش نکاسته و آنچه بگوید تصدیق و تسلیم مینمایند و حرفی ندارند یا حیدر علیک بهاء الله مالک القدر نزدیک بان رسیده که اهل بصر از صبر ما شکایت نمایند از سعد مذکور در کور فرقان در ایامیکه نور بصرش منع شده بود سؤال نمودند که تو مستجاب الدعوهی چرا از برای خود دعا نمودی قال قضاء الله عندی احبّ من عینی و حزب الله البتّه افضل و اقدم و اعلی از او بوده و هستند جمیع نعم موجوده در دنیا را بیک اشراق از نیر رضایش مبادله مینمایند چه که از کأس تفویض نوشیده‌اند و از قدح رضا آشامیده‌اند مقامشان دیگر است و همشان دیگر بر براق همّت راکبند و در فضای تسلیم راکض باراده الله ناظرند و از دوش فارغ و آزاد حزم و عزمشان فوق امکان حرکت مینمایند

الهی الهی تری الموحّدين بين ایدی المشرکین و المقرّبین بین ایدی المعتدین قد ورد علیهم فی سبیلک ما لا ورد علی احد من عبادک قد ذابت اکبادهم فی هجرک و ذرفت دموعهم فی فراقک و ضاقت صدورهم بما ورد علیک فی ایامک اسألک یا اله العالم و مقصود الأمم بصبرک الذی سبق الوجود من الغیب و الشهود و بأسرار ظهورک و طور علمک بأن تؤیّد حزبک بین الأحزاب علی ما تظهر به مقاماتهم بین عبادک و شؤونهم فی بلادک ای ربّ تسمع ضجیحهم و صریخهم اسألک برحمتک الّتی سبقت الکائنات و بعنايتک الّتی احاطت بالممکنات بأن تقرّبهم الی ساحة عزّک و بساط قدسک ای ربّ نور عیونهم بمشاهدة آثار عظمتک و قلوبهم بأنوار معرفتک آه آه من نار البعد فی ایامک و من ضرّ الظلم امام عرشک و عزّتک و عظمتک و قربک و لقائک قد انفطرت سماء العدل بما ورد علی اولیائک و انشقت ارض الانصاف بما اکتسبت ایدی خلقک الذین نذوا کتابک و نقضوا عهدک و میثاقک و جمالک الأبهی و ظهورک بین الوری لا تسکن زفرات محییک و لا عبرات عاشقیک بعدما سمعوا حزّنک و بلائک من الذین نسبوا انفسهم الی نفسک و اقروا بزعمهم بظهورک و طلوعک و استوائک علی عرش بیانک و کرسی فضلک فاه آه انّ الرجاء ینوح و العدل عری رأسه و الانصاف یضجّ و یقول یا ملأ الأرض خافوا الله و لا تقولوا ما ناحت به سدره المنتهی فی الفردوس الأبهی و صاح التقوی بین الملاّی الاعلی یا معشر البشر تالله ما خلقتم لخدمة اهوائکم و اجابة انفسکم بل لخدمة الله و امره و خدمه اولیائه و حزبه ضعوا ما منعکم عن التقرّب الی الأفق الاعلی و خذوا ما امرتم به من لدن خالقکم و موجدکم و باریکم و رازقکم اشهد یا الهی و محبوبی و معبودی و مقصودی انّ الظالمین ارتکبوا ما منعت به آذانهم عن اصغاء ندائک و نداء اصغیانک و عملوا ما منعت به ابصارهم عن مشاهده انوار وجهک و ما انزلته فی ایامک اسألک بیحر

آیاتک و ما نورت به وجوه احبائک فی يوم ظهورک بأن تکتب لهم خیر کلّ عالم من عوالمک و کلّ فضل ذکرته فی الصحیفة الحمراء من قلمک الأعلى انت الذی لا تضعفک قوّة الأمراء و لا تمنعک حجبات العلماء تفعل و تحکم بقدره من عندک و سلطان من لدنک انک انت الحاکم الأمر الفیاض الفضال العظیم الحکیم

نامه آنجناب که باسم جود علیه بهائی و عنایتی ارسال نمودند در ساحت اقدس حاضر و عبد حاضر تمام آنرا عرض نمود و بلحاظ و اصغا فائز گشت اینکه ذکر اولیای آباءه را نمودی و همچنین مراتب و مقامات استقامت و محبت و انجذاب و خدمتشانرا فی سبیل الله انّ الله کان معک و معهم شهد و رأی و سمع ما نطق به اهل الوفاء طوبی لهم و نعیماً لهم قد قبل اقبالهم و عملهم و توجّهم فی ایام الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ العرش العظیم لعمری و امری هر بیستی که در آن اولیای الهی وارد میشوند و ندای ایشان در ذکر و ثنای الهی مرتفع ملانکه مقررین و ارواح مخلصین کل طائف آن بیت و اگر باب بصر حقیقی از برای بعضی باز شود مشاهده مینمایند که ملأ اعلی طائف و باینکلمه ناطق طوبی لک یا بیت بما جعلک الله مهبط اولیائه و مقرّ اصفیائه و مقام امنائه علیک بهائه و ثنائه و عطائه هر یک را در این حین ذکر نمودیم بذکریکه مذکور را در این حزن اکبر مسرور نمود اسماء ذکر نشد حکمة من عندنا انّ ربک هو الأمر الحکیم از قبل مظلوم کل را ذکر نما و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت ده سوف یتظهر ما کان مستوراً عن الأبصار انّه لهو المقتدر العزیز البصّار

و اینکه ذکر توجّه بارض کر را نمودید لله الحمد مؤیدید بخدمت و موفّید بر استقامت و مزینید بطراز حکمت و مرصّید بلاگی محبت و مودت و لکن حکمت را ملاحظه نمائید اگرچه کرده و میکنید انّ ربک هو المشفق الکریم شرایط حکمت از قبل در الواح شتی از قلم اعلی نازل و از شرایط آنکه در هر مدینه وارد میشوید آثار الله را در مقام امن و محلّ امان ودیعه گذارید یعنی خارج از محلّ مسکن و بلسان بکمال حکمت و بیان مریدین و طالبین را متذکر دارید و چون استعداد مشاهده شد آنهنگام امواج بحر بیان رحمن را بنمائید یعنی بعضی از آثار را بخواهید و قرائت نمائید لعمر الله اگر جمیع آذان عالم اقلّ من آن از قصص کاذبه و مفتریات سابقه طاهر و مقدّس شود باصغاء یک آیه کل بشاطی بحر احدیه توجّه نمایند یشهد بذلک امّ الكتاب فی المآب امام وجوه الأحزاب

رجای دیگر که در باره اولیای الهی در ارض ص نمودید بشرف قبول فائز و هر یک را ذکر نمودیم ذکریکه حقایق اشیاء در آنحین لأجل استماع و اصغا حاضر و طائف هر یک را بتجلیات تیر عنایت ربّانی بشارت ده چندی قبل لوح مفصّلی بان ارض ارسال شد لیجذبهم بیان الرحمن الی اعلی المقام و بنورهم بأنوار شمس العرفان فی الامکان نفوسیکه در آن ارض باقبال و انقطاع و خدمت و محبت فائزند کل امام عرش تحت لحاظ عنایت حاضر و بعطایای مخصوصه فائز قد انزلنا لهم ما انجذبت به الأشیاء و نزل لهم آیاتنا و انا العزیز الفضال

و اینکه مضلّ خواسته اعانت نماید همین عمل گواهیست بر خدعه و مکرش از اینفقره هم آگاهی خواسته بر نفوس مستقیمه و هم دامی قرار داده بر صید ماهیان بحر الهی آن بی انصاف الی حین بالغ نشده اتبع الهوی و ظنّ انّه من اصحاب الهدی نسأل الله ان یؤید المصطفی علی اعلآء کلمته بین عباده و اظهار انقطاعه فی بلاده انا زینّا رأسه باکلیل عنایة ربّه الفضال الکریم و ارسلنا له لوحاً انجذبت به حقائق الموحّدين قل یا هادی اتق الله احضر امام وجه مولاک لتسمع ما لا سمعته الآذان و تری ما لا رآته الأبصار ضع الظنون انّ القیوم ینادیک من شطر السّجن و یدعوک الی العدل و الانصاف لوجه الله مالک يوم المعاد قد غرّک الدنیا و ریاستها یشهد بذلک کلّ منصف بصّار

یا هادی آیات الهی بدونش مشتهبه نشده و نمیشود امروز بندای مکلم طور اهل قبور برخاستند و به تبارک الله ربّ العرش و الثری ناطقند و تو الی حین بزنگانی جدید فائز نشدی بینک و بین الله در آثار نظر نما و ابصار و آذان عباد را از مشاهده و اصغا منع مکن از ما عندک به ما عند الله توجّه کن آخر بچه حجّت و برهان بنقطه بیان اظهار ایمان مینمائی چندین رتبه

اعظم از آنرا بخواه و بشنو و ببین حضرت نقطه روح ما سواه فداه در فردوس اعلى و اسفا ميگويد و بکلمه مبارکه آننى انا اول العابدین ناطق و تو غافل بعظام نخره يعنى بظنون و اوهام محدثه مشغول بگذار شبها و اشارات و قصص اولی و آخری را و منقطعاً عن الكل بافق عنایت الهی توجه نما اينمظلوم در اظهار امر الهی و اثبات حجت ربانی زحمتها کشيده و حمل شدائد نموده الی ان ينور العباد و الدیار بانوار نیر الاسم الأعظم تو سبب اطفاء مشو و بر خود و عباد رحم کن در جزیره رفتی حال بمدينه بیا تا امواج بحر بیان الهی و انوار نیر ظهور ربانی را بچشم خود ملاحظه نمائی لا تغنيك اليوم سبحات الأوهام و لا ما عند الأنام طهر اذنك لاصغاء ندائی و عينك لمشاهدة آثاری هر صاحب انصافی شهادت ميدهد كه اينمظلوم لوجه الله نصيحت ميفرماید تو بصد هزار كذب و نفاق و انكار خود را حفظ نمودی و اينمظلوم باقرار و اعتراف مابين اخيار و اشرار ظاهر و ناطق حال بانصاف تفكر نما لعل تجذبك نفحات الصدق الی افق العدل و الانصاف باين ایام فانيه و رياست دوروزه خود را مستحق عذاب ابدی مكن در امثال خود يعنى علمای قبل تفكر نما كه ناس را چگونه از حق منع نمودند و بكذب و عدم انصاف تربيت كردند تا بالأخره مفتریات آنقوم سبب شهادت و علت فرع اكبر گشت اسمع ندائی و قل تبت اليك يا مقصود العالم و رجعت الی ساحة عزك فاعفر لی بجودك و كرمك انك انت الغفور الرحيم

يا حيدر قبل على عليك بهائي و عنایتی رمضان ع ل را از قبل مظلوم ذكر نما و بشارت ده چه كه عملش بعز قبول فائز و مزین بفضل عظيم فائز شده و در ایام الهی عمل نموده آنچه را كه قلم اعلى تصدیق فرموده و قبول نموده

ذكر اولیای بهرام آباد و حسن آباد و آنجهات را نمودید دهجی علیه بهائی در این ایام امام وجه حاضر و اولیای آن اطراف طراً بعنایت فائز و الواح بدیعه منیعه مخصوص بعضی از سماء مشیت نازل و در هر كلمه بحر معانی مستور از حق میطلبیم نفوس مذكوره لدی المظلوم را تأیید فرماید بر نجات عباد خود از ظنون و اوهام قبل و بعد و از هر يك ظاهر فرماید آنچه را كه سبب نجات و علت ارشاد است یا احبائی هناك خذوا كؤوس العناية و الألفاف من ایدای عطائی ثم اشربوا منها امراً من لدی الله المشفق الكريم عنقریب از اشتعال آن نفوس افنده و قلوب آن اطراف مشتعل شود و آثارش از جهات ظاهر گردد راعی غنم از فضلش حامل اسم اعظم گشت و صیاد ماهی حافظ كلمه الهی شد عمل كل نزد حق مذکور و از یراعه فضل در صحیفه عدل مسطور هنیئاً لأولیائی هناك و مریئاً لهم كذلك نطق لسان العظمة فی هذا المقام الرقیع انه يقول الحق و یهدی السبیل لا اله الا هو الفرد المقتدر العزيز الجمیل یا حيدر قبل على در اينمقام اراده آنكه ذكر عالم ظاهر را انتها كنیم و بذکر باطن رجوع نمائیم تا ظاهر و باطن بیک لسان از ما سوی الله بگذرند و بذکر دوست یکتا ناطق و مشغول گردند و اينكلمه علیا سبب و علت اتحاد اولیا شده و میشود الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزيز الحمید فی آخر الكتاب قل

الهی الهی یشهد كل ذی بصر و ذی سمع و ذی عدل و انصاف باحاطة آیاتك شرق الأرض و غربها قد نزلت من ملكوت بیانك آیات عظمتك علی شأن عجز احبائك عن حفظها و جمعها و مع ذلك قال المشركون من عبادك ما ناح به اهل سرادق علمك و فضلک و سگان مدائن ذكرک و ثنائك اسألك باقتدار قلمك الأعلى و انوار فجر ظهورك بين الوری بأن تؤید عبادك علی الانصاف فی امرک انك انت الذی شهدت السن الكائنات بقدرتك و قوتك و عظمتك لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم

للحيّ العزيز المتعالی المحبوب

فعم يا الهى ما استغرد بغآء الدآود فى حديقة الزبور من تغنيآت ورقآء الانجذاب عند زيارة طلعتك فىا طوبى بما توقدت نار احديتك فى كينونة ازليتك فىا روحا بما تنفتت روح الجذب فى ذاتية صمدانيتك

الهى الهى لا تبعد عني لأن الشدايد بكلها احاطتى الهى الهى لا تدعنى بنفسى لأن المكاره بأسرها اخذتى و من زلال نديى عنايتك فأشربنى لأن الاعطاش بأتمها احرقتنى و فى ظل جناحى رحمتك فأظللنى لأن الأعداء بأجمعها ارادتنى و عند عرش العظمة تلقآء تظهر آيات عزك فاحفظنى لأن الذلة بأكملها مستنى و من اثمار شجرة ازليتك فأطعمنى لأن الضعف بأظفها قربتنى و من كؤوس السرور من ايدى رأفتك فارزقنى لأن الهوم بأعظمها اخذتنى و من سنادس سلطان ربوبيتك فاخلعنى لأن الافتقار بجوهرها عرتنى و عند تغنى ورقآء صمديتك فأرقدنى لأن البلايا بأكبرها وردتنى و فى عرش الأحديّة عند تشعشع طلعة الجمال فأسكتنى لأن الاضطراب بأقومها اهلكتنى و فى ابحر الغفريّة تلقآء تهيج حوت الجلال فاعمسنى لأن الخطايا بأطودها اماتتنى

فسبحانك سبحانك ما افطر سوء حالى فما اعظم تزلزل فؤادى فما اكبر تغلغل كبدى و تحرق كينونتى فى طبقات سرى اسألك بكلمتك التى تحركت بها عرش رحمتك و تغردت ورقآء جذبتك و تدوتت انفس المجردة عند ظهور شمس عنايتك بأن تقرضنى ذات اليمين لئلا تغرب عن كهف احديتك شمس ازليتك و لئلا يخمد سراج ابديتك عن بيت صمديتك و ان ذلك لم يكن من آيات قدرتك عجباً و كفى بنفسك على ما اقول شهيدا فصل على انجم سموات ازليتك و اثمر ورقات شجرة كينونتك و نسماآ عرآء صمديتك و حروفات كتاب ابديتك و كلمات الواح بدعتك و اشماس مشارق حيونتك و اقمار مطالع ذاتيتك و ابراق غمائم سطوتك و اوراد حديقة سرمديتك و انوار ظهور نور وجهتك و ثواقب شياطين امك بكل شؤوناتك و ظهوراتك و بداياتك و نهاياتك و قوتك و قدرتك اذ بيدك ملكوت الأمر و أنك على كل شىء قدير و كيف اذكر يا الهى ما مستنى من بدايع قهرك و لوامع بطشك اما كنت حمامة بيتك او نملة فى وادى احديتك او بقاً من بيدآء صمديتك او بعوضة من بر ازليتك فوعزتك قد جفت عظامى و انهدمت اركانى ان تعفو عني فأنت انت خير راحم و ان تعذبني فأنت انت الغفور الرحيم و عند ذلك لآما منعت عن سلطان المس بما قضى فى الواح عز مبين خرجت نفسى عن كل الجهات لئلا تحدث امراً لا تحبه و اكون من المفتنين بذلك جعلت محروماً فى البلاد و مطروحاً بين العباد بحيث ما وجد بمثلى مهموماً فى العالمين و اقول الحمد لك اذ أنك انت رباً للعالمين و ادعوك بندآء المضطرين فسبحانك سبحانك عما يقولون المخلصين

فكيف يا الهى لسان التى يدعو غيرك يليق لذكرك و قلب الذى التفت الى دونك ينبغى ان يكون مرآة لجمالك و مدفاً بحبك و عين التى شهد من غيرك و التفت الى غير وجهتك كيف يقدر ان يشهد بدايع صنایع صنع احديتك او يشرف بلقآء عز ازليتك و سمع التى ادرك كلمات المحدودة من عبادك كيف يمكن ان يسمع جوامع آيات عز صمديتك او تغنيآت بدع ورقآء هويتك و رجل الذى كان يمشى فى غير رضائك كيف يمكن ان يحرك فى ميادين قدسك و وصالك و جسد الذى اشتغل بدونك كيف يليق ان يشرب من زلال خمر محبتك او يستأنس بصرف وجهة قيومتك و طراز جمال غيب الوهيتك او يكون خاضعاً لربوبيتك او ساجداً لوجهة محبوبتك يا الهى بعد كل ذلك اخجل عن فعلى بين يديك و استحيى عن ذكرى اياك ولكن لآما ما اعرف كل ذلك الا منك و من عندك تستريح نفسى و يسكن ذاتى لأنك انت الفاعل فى كل شىء و المقنن على كل شىء

فسبحانك سبحانك ما اعلى حيرتى فى بدايع فعلك و عجایب صنعك و ما ابهى اضطرابى فى ظهورات قدرتك و شؤونات قوتك مرة تقمص رداء الكبرياء على هيكل الذل و الفقر و تصعده الى سموات مكرمتك و مرة تنزع ثوب الافتخار عن

هیئة العزّ و المجد و ترجعه الی منبع ذلّتک و معدن افتقارک و مرّة تهبط جوهر العلی الی نقطة الثرى بمشیّتک و مرّة تعرج ساذج الادنی الی عرش العلی بارادتک و فی حین اشاهد بان تلبس علی نقطة الظلم ردآء عزّ عدلک و جلالک و فی وقت اری بان تعرّی جوهر العدل من اثواب رحمتک و جمالک و تستره فی حجبات الظلم بحيث لن يعرف الا به و لن ینعت الا به و انت فی کلّ ذلک مقتدر باقتدار قیومیّتک و مهیمن باحاطة قدرتک و الوهیّتک لا تسئل عمّا تحبّ ان تظهر و لا تردّ عن کلّ ما ترید ان تفعل بحيث لو تجعل العزّ نفس الذلّ من یقدر ان یردّک او تجعل نفس البعد جوهر القرب من یمنعک لا فوعزّتک لم تزل سلطان قدرتک جاریة فی ملکوت خلقک و لا تزال ملیک قوّتک نافذة فی جبروت ملکک و بریّتک

فسبحانک یا الهی کیف اذکرک بکلمات الّتی یتلاعب به الصّبیان و یتکلم بها اهل الامکان لا فوطلعتک ما احبّ ان اکون کذلک و لا ارید ان اکون بمثل ذلک ولو أنّک یا الهی لو تظهر حرفاً منها بقمیص بدیع عزّک و ثیاب جدید منیع رفعتک فوعزّتک لن یقدر احد ان یتکلم بحرف منها و یجعل حجّة باقیة من عندک و کلمة تامّة من لدنک و کنزاً دائمة اعظم من خلق السموات و الارض ولكن انّی مع کلّ ذلک اسئلک بنار کینونتک الّتی لم تزل کان مستوراً فی سرّ ذاتیّتک و یبحر عظمتک الّذی لا یرال کان جاریة فی هوّیة کینونتک ان تعلّمنی من لسان قدسک الّذی نرّهته عن استماع خلقک و قدّسته عن ادراک عبادک و تشرّفنی بالحنان جذبک الّتی لن یرتفع احد استماعها او ادراکها او عرفانها ولو تظهر نعمة عنها لینصعق کلّ من فی السموات و الارض من غرایب لحنها و عجایب طرزها فسبحانک سبحانک اسئلک العفو عمّا جرى من قلمی فی امرها و حکمها و ما اشتغلت بغيرک لانّ جوهر ذاتک و ساذج روحک کان مشغول بنفحات قدسک و جذبات عزّک و انا ترکت کلّ ذلک و اشتغلت بالمداد کائنی اعرضت عن الوداد و اقبلت الی ما لا یضرّنی بین یدیک یا من یدیک ملکوت العزّ و السّداد لانّ التوجّه الی دونک ذنب لا یعادلّه ذنب و لا یسبّقه خطاً فاغفر لی ثمّ اعف عنی لانّک انت ارحم الرّاحمین و اکرم الاکرمین

* * *

یاء

جناب حاجی میرزا محمّد افشار علیه بهاء الله

فی ذی حجّة سنه ۱۳۰۲

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

فی الحقیقه امروز ذکر و ثنا اهل وفا را لایق و سزا که ضوضاء غافلین و نعاق ناعقین و شبهات مشرکین و اشارات معرضین ایشان را از نور مبین منع نمود مع آنکه اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نموده و آیاتش مدن و دیار را مزین فرموده بر هر عکمی علم ظهور مرتفع و از هر جهتی ندای مکلمّ طور ظاهر مجدّد بعضی از غافلین بقدم اوّل راجع سبحان الله اصبع قدرت حجبات را خرق فرمود و سبحات را از هم درید مع ذلک ناعقین مجدّد بر آنند ناس بیچاره را بحجبات اغلظ از حجبات قبل و سبحات اعظم از سبحات قوم مبتلا نمایند عبده اوامند و خود را از اهل توحید میشمرد عاکف اصنامند و خود را از اهل عرفان میدانند انسان متحرّی چه که کل بچشم خود مشاهده نموده اند و بگوش خود اصغا کرده اند که آنچه را حزب شیعه از قبل بان ناطق و مشغول وهم صرف بوده و ظنّ بحت در قرون و اعصار بر منابر بسب و لعن یکدیگر ناطق بشأنیکه عروق اعناق بمثابة سنان ظاهر و چون فجر اراده مالک احدیه دمید و آفتاب حقیقت اشراق فرمود کل از عالم و جاهل در سنه اولی بر مولی الوری قیام نمودند بشأنیکه اهل جنّت علیا نوحه نمود بالاخره آن گروه بی انصاف فتوی دادند و بر سفک دم

مطهرش قیام نمودند تا آنکه واقع شد آنچه که عین حقیقت گریست این نبود مگر ثمرات اعمال نالایقه و افعال کذبه حال باید حزب بیان یعنی نفسی که اعراض نموده‌اند بانصاف و عدل در عاقبت حزیکه خود را اعلی الامم میدانستند تفکر نمایند که آن نفوس چه ثمر اخذ نمودند که مجدد این نفوس بر قدم آن نفوس سالک اعادنا الله و ایاکم من شر هؤلاء فی الحقیقه آن نفوس غافلند چه که از اصل امر مطلع نبوده‌اند و از نفسی که آگاه بوده‌اند سؤال نمینمایند ینبغی ان اذکر ما انزلہ الرحمن فی الفرقان قوله تعالی ذرهم فی خوضهم یلعبون و الصلوة و السلام و التکبیر و الثناء علی الذین شربوا ریحق الاستقامة علی شأن نبذوا العالم عن ورائهم قائمین علی امر الله رب العالمین و الحمد له اذ هو مقصود العارفين و محبوب المخلصین

سبحانک یا من باسمک ظهرت الاسرار و جرت الانهار و نصبت رایات التوحید و ارتفعت اعلام التجرید اسئلک بالکلمة الّتی بها خلقت الکائنات و ذرئت الموجودات بان تعرف عبادک ما ینفعهم فیکلّ عالم من عوالمک و علمهم ما غفلوا عنک فی ایامک اشهد یا الهی بانک اوضحت السبیل و ابرزت الدلیل و انزلت الآیات و اظهرت البینات طوبی لنفس و جدت عرف آیاتک و اقبلت الیک و سرعت الی افقک الاعلی المقام الذی لا یدکر فیہ الا نفسک یا مولی الوری و مالک الآخرة و الاولی ای رب اسئلک بامواج بحر رحمتک و اشراقات انوار شمس فضلک بان تؤید عبادک الغفلاء علی الرجوع الی ساحة عزک و الورد فی بساط عظمتک ای رب لا تخییهم بجودک و کرمک و لا تمنعهم عن سماء عطائک ثم اسئلک یا الهی بان تؤید حزبک الذین ما نقضوا عهدک و میثاقک و قاموا علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک علی اظهار ما عندک و انزلته فی کتابک لعلّ بذلک ینتبهن الرّاقدون و یرجعون الیک و یتمسکون بحبل جودک و یتشبثون باذیال رداء عفوک انک انت التّواب الغفور الکریم

نامه آنجناب مدّتی قبل باین خادم فانی رسید گواهی بود آگاه و شاهدی بود صادق بر توجّه و اقبال آنجناب بافق اعلی حبّذا عرف محبّت محبوب عالمیان از او متضوّع از حق جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که لا زال این عرف متضوّع باشد و این نسیم در مرور و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده تلقاء وجه بعد از اذن عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قوله جلّ جلاله

بسمی المشرق من افق ملکوت البرهان

یا ایّها المقبل الی الافق الاعلی عبد حاضر بکتابت حاضر لدى الوجه قرائت نمود هر کلمه‌ئی از کلمات آن مدل و مشعر بود بر اقبال و توجّه از حق میطلبیم آنجناب را مؤید فرماید بشأنیکه ناس را از اوهام ناعقین محفوظ دارد لعمری مجدد بتعمیر مدن و دیار ظنون و اوهام مشغولند منقطعاً عن العالم بر تربیت امم قیام نمائید از این کلمه تعجّب منما لیس هذا علی الله بعزیز همّت را بزرگ نما و بخدمت مشغول باش امروز باب اعظم مفتوح و بحر ظهور مّواج و مکلم ناطق در پستی نفوس معرضین تفکر نمائید حق برایات آیات و جنود وحی و الهام از افق سماء مشیت ظاهر و باهر و آشکار و معادل جمیع کتب سماوی بل ازید از قلم اعلی نازل مع ذلک باوهامات قبل مشغول و بکلمات مجمع امّ القری ناطق و ذاکر اگر این امر اعظم و نبأ عظیم را انکار نمایند بچه حبل متمسک و بچه ذیل متشبّث میشوند اینمظلوم در ایامیکه جمیع افنده و قلوب مضطرب و فرائص اهل بیان از سطوت امرا و وضوءاء علما مرتعد بر امر قیام نمود قیامیکه کل بر آن شاهد و گواهند و باعلی التّدا کل را بافق اعلی دعوت نمود مع ذلک از نفوس معرضه وارد شد آنچه که اهل مدائن معانی و بیان گریست سوف یرون جزاء ما عملوا انّ ربک هو العلیم الخبیر در هر حال از مطلع کرم و مخزن جود و مشرق رحمت الهی طلب نمائید عباد غافل را بر رجوع تأیید فرماید که شاید بر آنچه از ایشان فوت شده قیام نمایند انّ ربک هو الغفور الرّحیم افرح بذکری ایّاک و اقبالی الیک من شطر سجنی البعید انا انزلنا لک من قبل و فیهذا الحین ما یقرّبک الی الله رب العالمین

قل يا ملأ البيان خافوا الله و لا تقولوا ما لا قاله الأولون ارحموا على انفسكم و انفس العباد تالله قد ظهر من كان مكنون في ازل الآزال و انزل ما كان مخزوناً في علم الله العليم الحكيم قد ظهرت رايات البرهان و خضعت لها آيات الامكان يشهد بذلك من ينطق انه لا اله الا انا المظلوم الغريب خذ كأس العرفان باسم ربك الرحمن رغماً لاهل البيان الذين نقضوا ميثاق الله و عهده و قاموا على الاعراض بظلم مبين قد كنت مذكوراً لدى الوجه نسئل الله ان يؤيدك على حفظ هذا المقام العزيز الرقيق كبر من قبلى على وجوه الذين نسبهم الله اليك و بشرهم بذكرى اياهم فى سجنى الاعظم و ذكرهم بما نزل من ملكوت بيانى البديع البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على الذين شربوا رحيق الاستقامة من هذه الكأس التى خضعت لها البحار و تمسكوا بهذا الجبل الذى تمسك به المقربون الحمد لله رب ما كان و ما يكون انتهى

اينعبد بلکه اشيا کل متحیر و مبہوت چه کہ مشاهده میشود اسبایکہ یوم قبل فسادش ظاهر حال مجدد بہمان اسباب متمسک و متشبثند یا لیت القوم یعلمون مجمعی در منشاد بمثابة مجمع ام القرى مجتمع باعتراضات آنمجمع بل اعظم و اکبر قیام نموده اند نوشته ئی باسم چہار نفس نوشته و بخاتمہا مختوم نموده ارسال داشته اند سبحان الله آيا آن نفوس لوح رئیس را ندیده اند و یا الواح ملوک رانخوانده اند و یا کتاب اقدس را نشنیده اند امورات بعد کل از قبل از قلم اعلى بکمال تصریح نازل بعد از ورود مکتوب اینعبد مدتی متحیر از یکجہت مشاهده شد این مکتوب قابل عرض نیست و از جہت دیگر ملاحظہ شد شاید در ستر آن تقصیر واقع شود لذا متوکلاً على الله توجہ بساحت امنع اقدس نموده و بعد از اذن تمام آن عرض شد جواب از سماء مشیت الهی نازل امید هست آنجناب بملاحظہ آن فائز شوند صد ہزار افسوس کہ این حزب ہم ادراک نمودند آنچه را کہ لایق و سزاوار یوم الله است و اینکه ذکر منتسبین را فرمودہ بودند ہر یک در ساحت امنع اقدس مذکور و بفیوضات قیاض حقیقی فائز بعد از عرض اینفقرہ اینکلمات عالیات از ملکوت بیان رحمن نازل قولہ تعالی

بسمی المشفق الکریم

یا ایہا الناظر الی الافق الاعلى انا سمعنا ذکرک و ثنائک و رأینا اقبالک و توجہک الی الله مولی الانام طوبی لاذن فازت باصغاء النداء و لعین رأی الافق الاعلى و لید اخذت ما نزل من سماء عنایة ربک مالک الرقاب قد شهدت کتب الله لهذا الکتاب الذى نطق امام وجه العالم انه لا اله الا هو العزيز الوهاب قد خسر الذين نبذوا کتاب الله عن ورائهم متمسكين بالظنون و الاوهام قل تالله قد انجذبت افئدة المخلصين من الآيات المنزلة من سماء الفضل اتقوا الله يا ملأ البيان و لا تكونوا من الذين كفروا اذ اتى الرحمن بقدره و سلطان قد ظهر کل ما سمعتموه من افق ارادتی و اشرق نیر البرهان من هذا المقام الذى جعله الله مطاف الملاء الاعلى و الذين طافوا العرش فى العشى و الاشراق قل اياکم ان تمنعکم شبہات القوم عن الحق او تحجبکم اشارات الذين غفلوا عن الامر بما اتبعوا کل مشرک مرتاب کم من عالم منع عن کوثر الحيوان و کم من جاهل سمع و سرع و قال لك الحمد یا منزل الآيات کم من عبد اعرض عن الوجه و کم من امة سمعت و اجابت ربها المهيمى على من فى الارضين و السموات ان الفضل فى يمينه و العدل فى قبضته يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو الامر الذى بامرہ اشرق نیر القوة من افق الاقتدار كذلك جرى من قلم الرحمن ماء الحيوان طوبى لمن اخذ و شرب و ويل لكل ملحد مکار الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و كفروا بالذى آمنوا به الا انهم من اهل الضلال

قد حضر لدى المظلوم الاسماء الذين نسبهم الله اليك و انزلنا لكل واحد منهم ما يجد منه المقربون عرف عنایة ربك مالک الايجاد ذكرهم من قبلى و بشرهم بما نزل لهم ما لا يفنى بدوام اسمائى الحسنی يشهد بذلك من عنده علم الکتاب انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى و بما ينبغى لایام ربهم مالک المآب البهاء عليك و عليهم و على الذين كسروا اصنام الاوهام بقدره من لدى الله مظهر البينات انتهى

له الحمد و المنة و له الفضل و العناية فضله اظهر من الشمس فى وسط السماء فضلش ظاهر و عنايتش باهر بشأنيكه احتياج بعرض اينفانى نبوده و نيست ايكاش عباد غافل ببصر انصاف و اذن عدل در آنچه نازل شده و ظاهر گشته مشاهده مينمودند و تفكر ميكردند اينست مقام تفكرىكه فرموده اند يك ساعت آن بهتر از عبادت هفتاد سنه است

انشاء الله آنجناب بهمت تمام بر امر مالک انام قيام نمايند كه شايد مثل قبل بمرض كورى و كرى مبتلا نشوند و از بئر اوهام و ظنون محفوظ مانند بيش از اين زحمت نميدهم و خدمت هر يك از منتسبين ذكر تكبير و سلام موقوف بانجنابست التكبیر و السلام و البهَاء على جنابكم و على الذين ما منعهم شبهات القوم عن الله رب العالمين و الحمد له اذ هو مقصود العارفين

* * *

هو الله العزيز الحى الجبار

فيا الهى فى الحين اناديك باسرار عز ربوبيتك و آيات قدس قيوميك بان تجعل هذه الامة من امائك ثم اصطفيتها لخدمتك ثم انزل عليها ما تقر به عينها و تستريح نفسها و تسكن روحها و تسر ذاتها و انك انت الحى المتعالى القيوم تنفق كيف تشاء لما تشاء و تعطى لمن تشاء مما تشاء و انك انت الفرد العزيز المحبوب

* * *

باسم الله الغنى المتعال

فيا الهى فى كل الليالى احترق بنار فراقك و فى كل الايام ابتهج ببدايع افضالك و فى الليل ابكى عن ياسى عن مواقع نصرک و عنايتك و فى النهار اضحك من رجائي ببدايع جودك و احسانك فسبحانك يا الهى مضى كل الايام و ما قضى البلايا عن اصفياك و كل امر انتهى و ما تنتهى الرزايا لأمناك كأن الضراء صارت قديماً بقدماً ذاتك و البأساء مقيماً بقيام نفسك و باقياً ببقاء وجهك بحيث يتغير كل شىء فى مملكتك الا البلية عن احبتك و كل الاشياء حادثة فى ملكك الا الذلة عن صفوتك فوعزتک يا محبوبى قد بلغ الذلة الى النهاية و ورد من الجهال ما لا يذكر بالمقال يا من اليك ينتهى الفضل و الافضال و انك انت ذو الجمال و الاجلال اما تنظر يا الهى الى احبتك بلحظات عطوفتك و اما تلتفت يا رجائي الى برتک بنظرات مكرمتك هل غيرك من احد حتى يهبوا منك اليه و هل دونك من سلطان حتى يردوا عليه لا فوعزتک و اتى من قبل محبيك اشهد لهم حينئذ لديك بانهم ما ارادوا غيرك و ما عبدوا سواك و ما عرفوا دونك و انقطعوا عن كل الجهات الى وجه فردانيتك و خرجوا عن كل الديار حتى دخلوا ديار صمدانيتك الى متى يا الهى لا ترسل على قلوبهم ارياح رحمتك و لا تهب على نفوسهم نسيمات جودك و لطفك اما وعدت يا سيدى بان تجمع المنقطعين فى جوار رحمتك الكبرى و اما وعدتهم مكنم الأمن فى ظل اسمك الأعلى اذا فاقض بما وعدت ثم اظهر كل ما عهدت اذ انك انت ارحم الراحمين و قاضى حوائج الطالبين و انت تعلم يا الهى و ربى بانى لا اشكو لنفسى و لا اجزع لذاتى و لا احزن لجسمى لأننى فى يوم الذى عرفتنى نفسك و اشريتنى خمر جمالك قد انفقت روحى لروحك و ذاتى لذاتك و جسمى لجسمك و انت تعلم ما ورد على فى سبيلك و ما مسنى من مجارى قضائك فوعزتک لن اقدر ان اذكره بين يديك و لا يقدر احد ان يسمعه من احبتك و فى كل الأحوال كنت شاكرًا بنعمتك و راضياً بقضائك بل كنت منتظراً لسيوف اعدائك فى سبيلك و سهام قضائك فى محبتك و ما حفظت نفسى اقل من

ساعة و كنت كالنار المشتعلة بين عبادك الفسقاء و كالسراج المنيرة بين ايدى الأعداء و كالشمس البازغة فوق رؤوس الأشقياء و هم فى كل يوم يشاورون فى خروجى و فى كل ليل يجتمعون على قتلى و انا اقول يا الهى زد فى كفرهم و غفلتهم ثم فى شركهم و شقوتهم ليقرب بذلك لقائى بك حتى ارجع اليك و ارد عليك لأن هذا املى منك و رجائى بك ولكن يا الهى لما اشاهد اضطراب احبتك و قلق بريتك احزن فى نفسى على قدر الذى لن يحصى ذكره و لن يتم بالقلم امره و انك لو كشفت لهم حجبات الأمر كما كشفت لعبدك هذا ما اضطربوا فى موارد بلائك و ما تبلبلوا فى مجارى قضائك ولكن حجبت عنهم بعلمك المحيطة و كشفت لعبدك الفانية لذا اقسمك يا محبوبى بمظهرك الأعلى و مراياك الحاكية عنه و مرآتك الأزلية الأسنى و السن الناطقة به بأن تجعلنا من الواردين فى شاطئ انقطاعك و النازلين الى مدينة افضالك و الشارين عن كأس جمالك و المستريحين على بساط اجلالك اذ بيدك ملكوت كل شىء و انك انت العزيز الفرد المتعالى القيوم

* * *

حرف ح و حرف سين ملاحظه فرمايند

بسم القائم القدوس الحى الرفيع

فيا الهى و محبوبى لم ادر باى لسان ارفع اعلام ذكرك و ارتفع رايات عزك بعد الذى اشاهد وجودى و ما قدر فيه و خلق به معدوم عند آية من آيات عز سلطنتك و مفقود لدى جذوة من انوار نار ازليتك و ان اسد ابواب الذكر على قلبى فوعزتك اشتعل فى الحين بما اودعت فى سرى من نار محبتك و ان افتح ابواب الثناء على فؤادى اخاف بان يأخذ القلم زمام الحفظ عن يدي و يجرى بما لا تطبيقه احبائك و لا تحمله اصفياك و يقع الاختلاف بينهم و يظهر البغضاء فيهم بحيث ينفضون عن حولك و يعترضون على عبدك فلک الحمد يا الهى على ما رشحت على قلبى من شئونات عبوديتك و ظهورات الجذب على خدمتك بحيث لو تظهر على من مظاهر قدس ربوبيتك و مطالع عز الوهيتك ما تلذ بذلك كينونتى و ما تستقر نفسائيتى و ما تطمئن انيتى الا بان دخل فى ظلك و استريح فى جوارك و اعبدك فى حبي اياك و اقصدك بما انت تستحق حين غفلتى عما سواك لان المحبوب من يحبك و المقصود من يقصدك و المعبود من يعبدك و المحمود من اقبل اليك و المحروم من اعرض عنك و المرود من اشتغل بغيرك و المطرود من خرج عن ظلك و ما سكن فى جوارك فسبحانك سبحانك اسئلک بسرک المستور و باسمک المشهور ان تجعلنا من الذين انقطعوا اليك و توسلوا بك و هربوا عن دونك و وردوا اليك و انسوا بجمالک و اقبلوا الى ميادين وصالک و اسرعوا الى وصالک و لقائك ثم الهم يا الهى على قلوب احبائك من آيات حبك و حب عبادك ثم ارفع البغضاء بينهم ليجمعوا على كلمة تفريدك فى هيكل توحيدك بحيث لا يسكنون الا بذكرک و لا يتوجهون الا بوجهک و لا يتفرقون الا برضائك و لا ينطقون الا باذنک ليجعلوا فى الارض كنفس واحدة و اسم واحد و رسم واحد و انك انت الذى تظهر ما تشاء بمشييتك و تثبت ما تريد بارادتك و تقضى ما شئت بقضائك و سلطان امضائك و انك انت المهيمن العزيز المحبوب

المنزول من الهاء بعد الباء

* * *

بسمه المهيمن على الأسماء

قد اتى الميقات و اتى منزل الآيات من سماء الأمر بقوة لا يضعفها ظلم الأشرار الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و قتلوا اوليائه من دون يئنة من عنده و سلطان من لدنه نشهد أنهم افسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و كفروا بنعمة الرّاحة بعد اذ تحققت و انبسطت بعدل مليك المملكة و سلطانها كذلك نطق المظلوم اذ يمشى فى هذا المقام الذى سمى بالسّجن الأعظم فى العالم و بمقام انقطع عنه ذكر الأمم طوبى لمن سمع ما امر به من لدى الله فالق الأصباح انا منعنا الكلّ عن الفساد و امرناهم بالبرّ و التقوى و الغافلون نبذوا ما ينفعهم ورائهم و اتبعوا البغى و الفحشاء الا أنهم من اهل الضّلال عند ربهم المتعال قتلوا من آمن بالله و نصر امره و نطق بثنائه فى الليالى و الأيام

يا على قبل اكبر عليك بهائى و عنايتى قد سرّنى كتابك الذى ارسلته الى احد افنانى و وجدنا منه عرف الاتحاد فى ايام فيها اختلف الناس فى التّبيا الذى بشر به الكليم فى التّوراة و الحبيب فى الفرقان انا ذكرناك مرّة بعد مرّة و انزلنا لك ما اهتزت به الأشياء و انجذبت به العقول و الأرواح كن قائماً على نصره امر ربك بالحكمة التى اشرفت شمسها من آفاق الزّبر و الألواح قد كنت مذكوراً لدى المظلوم انه ايّدك على خدمة امره و عرفك سبل الرّشاد

يا قلم اذكر من استشهد فى سبيل الله و قل اول تجلّى ظهر من افق سماء الفضل و العطاء عليك يا من سميت بمحمّد قبل رضا اشهد انك آمنت بالرّحمن اذ ماج بحر العرفان فى الامكان و اجبت النّداء اذ ارتفع بين الأرض و السّماء و شربت رحيق الوحى من يد عطاء ربك مالك ملكوت الأسماء انت الذى ما منعتك حجبات الظّالمين و لا سبحات المعتدين و تركت ملّة قوم افسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و كفروا بنعمة الله بعد انزالها الرّوح لك يا من فى مصيبتك ناح المقربون و صاح المخلصون طوبى لك و لمن يزورك و يقرأ ما نزل من القلم الأعلى فى هذا المقرّ الأقدس الأعزّ الأنور الأبهى

يا على قبل اكبر عليك بهائى و عنايتى ذكر احبائى من قبلى و بشرهم برحمة الله و فضله و عنايته انا نوصيهم بالاتّفاق و الاتّحاد نسأل الله ان يؤيّدك على اصلاح احوالهم فى كلّ الأحوال انه هو الغنى المتعال و هو العزيز الفضّال

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

قد اتى الوعد و الموعد ينادى من الأفق الأعلى من فى ناسوت الانشاء ليقرّبهم الى الذّروة العليا المقام الذى ينطق فيه مولى الأسماء و فاطر السّماء انه لا اله الا انا الحقّ علام الغيوب اسمع النّداء من السّدرة المرتفعة على البقعة النّوراء انه يقرّبك الى الله المهيمن القيوم اذا سمعت ندائى و وجدت عرف بيانى قم و قل

الهى الهى لك الحمد بما اظهرت مشرق آياتك و مظهر بيّناتك لعبادك و دعوتهم الى صراطك الذى ظهر بأمرك المحتوم اسئلك يا مالك الملوك بأسرار جبروتك و ما كان مكنوناً فى بحر علمك بأن تؤيّدنى على ما ينبغى لظهورك و ايامك ثمّ اجعلنى يا مقصودى مستقيماً على امرك انك انت المقتر القدير لا اله الا انت الفرد الباقي العليم الحكيم اى ربّ ايّدى على الاستقامة على امرك و قدّر لى ما ينفعنى فى كلّ عالم من عوالمك انك انت العزيز المعطى الكريم

سلطان آباد

استاد حسين

بنام مقصود عالمیان

قد اتی یوم فیہ اتت السَّمَاءُ بدخان مبین و اتی یوم فیہ مرّت الجبال کمرّ السَّحاب و اضطرب کلّ قویّ امین یا حسین بشنو ندای حسین مظلوم را که از شطر سجن اعظم ترا بحقّ دعوت مینماید ندای داعی حقّ را بگوش جان بشنو اگر یکبار بآن فائز شوی ترا بمقامی جذب نماید که از عالم و عالمیان خود را فارغ مشاهده نمائی و بأعلیّ النِّدَاءِ مابین ابرار بذکر دوست مشغول شوی این ظهوریست که در باره او نقطه بیان میفرماید ایّاک ان یمنعک ما فی البیان و در مقام دیگر میفرماید ایّاک ان تحتجب بما نزل فی البیان امروز روزیست که جمیع نبیین و مرسلین لقای آترا از حقّ سائل و آمل بودند ان انظر فی کتب القبل لتطّلع بما ستر عنک انّی لک ناصح امین

بلسان جان محبوب امکانرا ندا کن و بگو

ای خدای من و مالک من و دوست من و محبوب جان و روان من چگونه از عهده شکر تو برآیم در بحر غفلت و نادانی مستغرق بودم لسان فضلت مرا ندا نمود و ید عنایت مرا اخذ کرد ای پروردگار من غفلت من بمقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و بماء صدید ظنون راه نمود از ذکرت غافل شدم و تو از من غافل نشدی از حبّت محمود بودم و نار عنایت تو مشتعل بکدام وجه بتو توجه نمایم و بچه لسان ترا بخوانم خجلت و انفعال مرا فروگرفته و از جمیع جهات مأیوس ساخته ولکن ای پروردگار من و مقصود من و مولای من شنیده‌ام که فرموده‌ئی امروز روزیست که اگر یک بار نفسی از روی صدق ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی استماع نماید و از اینکلمه مبارکه عالیه مقام امروز معلوم و واضحست و همچنین فرموده‌ئی اگر نفسی از اوّل لا اوّل از جمیع اعمال حسنه محروم مانده باشد الیوم تدارک آن ممکن است چه دریای غفران در امکان ظاهر و آسمان بخشش مرتفع سؤال میکنم از تو بحرمت این روز مبارک که مصدر و مطلع ایّامست مرا برضای خود موفقّ بداری و بطراز قبول مزین نمائی ای ربّ انا المسکین و عندک بحر الغناء و انا الجاهل و عندک کنوز العلم و العرفان و انا البعید و انک انت المقتدر المتعالی القریب

اگر بتلاوت آنچه ذکر شد فائز شوی البتّه از فیوضات آفتاب معانی محروم نگردی اینست شمس نصیحت الهی که از افق ملکوت بیان اشراق نموده طوبی لمن سمع و قال لک الحمد یا اله العالمین

* * *

بسم الله الأعزّ الأمنع الأقدس

قد اخذ الميثاق حين الاشراق من الذين آمنوا ان لا يعبدوا الا الله و لا يفسدوا في الأرض منهم من فاز بالهدى و منهم من اتبع الهوى الا انه من الغافلين ليس حزني سجنی و لا ذلّتی ابتلائی بین ایدی الأعداء لعمری أنّها عزّ قد جعلها الله طراز نفسه ان انتم من العارفين بذلّتی ظهرت عزّة الكائنات و بابتلائی اشرقت شمس العدل على العالمين بل حزني من الذين يرتكبون الفحشاء و ينسبون انفسهم الى الله العزيز الحميد ينبغي لأهل البهَاء ان ينقطعوا عمّن على الأرض كلّها على شأن يجدنّ اهل الفردوس نفحات التّقديس من قميصهم و يرون اهل الأكوان في وجوههم نضرة الرّحمن الا أنّهم من المقرّبين اولئك عباد بهم يظهر التّقديس في البلاد و تنتشر آثار الله العزيز الحكيم انّ الذين ضيّعوا الأمر بما اتبعوا اهوائهم أنّهم في ضلال مبین فاسأل الله بأن يهديهم الى ما اراد و يؤيّدهم على ما تمرّ به نسّمات الانقطاع على العالمين لنا عباد لو تعرض عليهم خزائن السّموات و الأرض

لا يعتنون اليها و لا يرجعون النَّظَر عن المنظر الأكبر الا انهم فى سرادق عصمتى يستبركون بهم اهل حظاير القدس ان ربك بكل شىء عليهم اولئك مروا عن الدنيا و زخرفها كما تمر السحاب و ربك على ما اقول شهيد انك خذ كأس الانقطاع باسم ربك مالك الاختراع ثم اشرب منها و قل ان الحمد لك يا اله من فى السموات و الارضين ان ارض برضائه ثم اجعل مرادك ما اراد ربك المقتدر القدير لأن الدنيا و ما فيها تفنى و تتغير و ما لا ينفد ما قدر لك فى ملكوتى العظيم لا تنس فضل ربك انه دعاك الى نفسه و انقذك من غمرات الأوهام و نزل لك آيات بينات ان اقرأها و كن من الشاكرين

بسم الذى يعطى و يأخذ كيف يشاء

قد اخرجنا الغافلون من ارض السّر بظلم مبين الى ان بلغنا الى شاطئ البحر و ركبنا الفلك بأمر الله الملك العلي العظيم و نزلت فى كلّ الأحيان آيات ربك الرحمن و بها استجذبت افئدة الطائفين الى ان وردنا فى هذا السجن الكبير و اخذ باب السجن جنود الظالمين و اول من توجه الى الله فى هذه الأرض من سمى بأبى الحسن و قد فاز باللقاء مرة واحدة و سمع نعمات الله انه لرجل امين قد قبل الله منه ما حمل الشدايد فى سبيله و يحملها فى الرجوع ان ربك لهو العليم الخبير و عن ورائه دخل عباد و ما فازوا بلقاء الغلام بما اكتسبت ايدى الظالمين لكلّ قدر من لدى الله اجر عظيم كذلك نزلنا عليك بعض ما ورد علينا لتطلع به و تسمع نداء هذا المظلوم من هذا الشطر البعيد و تذكر ربك فى كلّ الأحوال انه مع عباده الذاكرين و البهائم على احباء الله الذين استقاموا على الأمر و كانوا من الراسخين و الحمد لله رب العالمين

جناب محمد الذى فاز

هو الأقدس الأعظم الأبهى

قد ارتفع النداء من هذا المنظر الكريم به ارتفع نداء الأشياء كلها ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين قد انار افق البيان و اتى الرحمن بالبرهان ولكنّ القوم قاموا باعراض عظيم قد كفروا بالله و سلطانه و ارتكبوا ما صاح به كلّ صخرة و ناح به كلّ عالم خبير اى محمد انشاء الله بعنايات مخصوصة الهى فائز باشى و از كوثر استقامت در كلّ حين يياشامى و بر امر محبوب عالميان بشأنى مستقيم باشى كه حوادث زمان و ظلم اهل طغيان ترا از افق رحمن منع ننمايد آنچه فرستادى لدى العرش حاضر و بلحاظ قبول فائز شد حقّ جلّ جلاله دوست داشته كه صنايع مرغوبه از احبائى خود مشاهده نمايد طوبى لك بما حضر ما صنعته تلقاء وجه ربك المظلوم الغريب انشاء الله هر يك از احبائى موفق شوند باظهار صنعى از صنايع و مؤيد شوند بما امروا به فى كتاب الله العزيز الحكيم البهائم عليك و على من تمسك بحبل الاستقامة فى هذا اليوم العزيز البديع

بسمی الأعظم الأقدم

قد اردنا ان نذكر من سمع ندآء اللّٰه ليقوم على ما ينبغي لهذا اليوم البديع و يذكر مولاه بين العباد و يذكرهم بما امروا من لدن عليم حكيم ان يا عبد كن ماشياً بالعدل و عاملاً بما يظهر به تقديس الأمر و متّصفاً بالأخلاق التي بها تتضوّع مسك التنزيه بين العالمين ان اشرب خمر الحيوان من كوثر بياني ثم اجعل عيشك ذكرى و ثنائى كذلك يأمرک من عنده علم كلّ شىء فى كتاب مبين قد سمعنا ذكرك و نزلنا لك ما يجعلك طائراً فى هواء المحبّة و الوصال و يسقيک ما اراد ربك العزيز الحميد ان افرح بذكرى اياک ثم اشكر ربك فى كلّ حين أنّه لا يعادل بذكره ما تراه على وجه الأرض ان اعرف قدره ثم استقم على هذا الأمر المنيع أنّه ينظر عباده و يسمع ما يتكلّمون به ان ربك لهو العليم الخبير كذلك نزلت امطار البيان من سحب العرفان اذا فزت بها قل لك الحمد يا محبوب العارفين و لك الثناء يا مقصود العالمين

* * *

محبوب روحانى جناب عل قبل اک عليه بهآء اللّٰه الأبهى به لحاظ انور ملاحظه فرمايند

بسم اللّٰه الأمنع الأقدس الأبدع الأبهى

قد ارسل الى حضرتک عريضة من قبل و تلك مرّة اخرى لأنّ كلّما يتوجّه اليک احد يشتعل قلبى بنار ذكرك و محبتک و يأمرنى بالذکر و الثناء لحضرتک ولو انّ ذکر مثلى لا يليق لمن اختصّه اللّٰه لخدمة امره و اظهار كلمته و تبليغ خلقه و نسأل اللّٰه تعالى بأن يوفّقنى على ما يكون لائقاً لأحبائه الذين انقطعوا عن دونه و قاموا على نصره امره بين العالمين از قبل که جناب ملاّ محمّد على عازم بودند جواب نامه آن محبوب بتفصيل معروض و ارسال شد و حال هم چون جناب امين و ملاّ ابوالحسن و آقا حسن عليهم بهآء اللّٰه عازم بودند بر خود لازم شمردم که مجدّد بذکر آن محبوب مشغول شوم انشاءاللّٰه عريضة قبل رسیده کتب هم چنانچه از قبل عرض شد ارسال گردید هر نفسى بخواهد نسخه نمايد التفات فرمائيد ولكن بسیار تأکید لازمست که حفظ نمايند که سياه نشود و ضايح نگردد و در اینجا چون صحّاف موجود نبود لذا بى جلد ارسال شد از اجبای ارض طال مناجات خواسته بودند هر قدر ممکن شود بايشان برسانيد و در اين ایام کتاب اقدس از سماء مقدّس نازل طوبى لمن ينظر فيه و يتفکّر فيما نزل من آیات ربّه المهيمن القيوم و سبب آنکه در سنين معدوده از اطراف بعضى مسائل در احکام الهيّه سؤال نمودند ولكن قلم اعلى متوقّف در ارض سرّ بلسان پارسی مختصرى نازل ولكن بطرفى ارسال نشد حسب الأمر در محل محفوظ بود تا آنکه در اين ایام مجدّداً عرايض سائلين بساحت اقدس حاضر لذا بابدع الحان بلسان آیات اين کتاب بديع منيع نازل و چون جناب آقا جم عليه بهآء اللّٰه در اینجا تشریف داشتند آنچه حال مصلحت اظهار آن بود بايشان عنايت فرمودند يعنى اذن فرمودند که نسخه از آن بردارند انشاءاللّٰه بأن فائز خواهيد شد و بمقتضای حکمت عمل خواهيد فرمود طوبى لذي ذائقة يجد حلاوتها و لذی بصر يعرف ما فيها و لذی قلب يطّلع برموزها و اسرارها تالّله يرتعد ظهر الکلام من عظمة ما نزل فيها و الاشارات المقتّعة لشدة ظهورها

حسب الأمر آنکه بايد بکمال جهد و سعی باتفاق و اتحاد احباب ناظر باشند بايد در كلّ احيان ناظر بأمر و علوّ آن باشند منقطعاً عن كلّ الجهات وقتى لسان عظمت باين بيان ناطق بنويس بجناب على عليه بهآء اللّٰه که خدمت تو در نظر بوده

و خواهد بود و عندالله ضایع نخواهد شد و از نفوسی محسوبی که میفرماید لا خوف علیهم و لا هم یحزنون لذا باید از بعضی امورات وارده از احباً مکدر نشوند و محزون نباشند بکمال انقطاع و توکل در تألیف و تحییب و اجتماع مشغول باشید بقسمی که اگر ضرر هم بر شما وارد شود لا بأس چه که عمل طیب نزد عالم و آمر مستور نخواهد ماند عنقریب اجر آنچه عمل نموده‌اید و آنچه را در سبیل حقّ حامل گشته‌اید خواهید مشاهده نمود ان اشکر و کن من الشاکرین انتهی دیگر امید چنانست که همه احيان احوالات مبارک را مرقوم فرمائید چه که سبب فرح قلب این عبد فانی بوده و خواهد بود انما بهاء علیک و علی من یحبک و علی من یسمع قولک و علی من یؤانس مع حضرتک خالصاً لوجه الله المقتدر العزیز الکریم

خادم الله

مورخه ۱۵ جمادی الأول ۱۲۹۰

جناب آقا میرزا آقا علیه بهاء الله

هو العلیم الخبیر

قد انار افق العالم بالتبیر الأعظم و نطقت الأشياء قد اتی المالک الملک لله العزیز الودود

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

قد انزلنا کتاب و هو ینطق امام وجوه العباد الملک لله ربّ الأرباب و یشیر المقبلین بما قدر لهم من القلم الأعلى و ینذر الذین کفروا بالله و آیاته و اعرضوا عن مشرق البیان

یا محمد اسمع النداء من السدرة المبارکة الحمراء انه لا اله الا انا العزیز الوهاب لما جاء الوعد و تمّ المیقات جئنا من مطلع الاقتدار بآیات الله مالک المآب و کان عن یمینی نقطة البیان و امام وجهی رسل الله المهیمن العزیز المختار طوبی لنفس فازت بأیامی و اقبلت الی افقی و توجّهت الی وجهی و سمعت نداء النبیین و المرسلین فی هذا الأمر الذی به تزلزلت الأركان و انصعقت الأصنام کنا مستویاً علی عرش الحزن بما ورد علینا من مطلع البغضاء ما ناح به الفردوس الأعلى و الذین طافوا العرش فی البکور و الآصال

ورد الغصن الأكبر امام الوجه بکتاب من احبّنی الذی سمی بعلی اکبر من قلم الله مظهر البیئات سمعنا ما نطق به اجنباه فضلاً من عندنا و انا المشفق الفضال یا علی اکبر علیک بهائی انت الذی قطعت السبل الی ان وردت فی شاطئ البحر الأعظم و سمعت نداء المظلوم الذی ورد علیه فی سبیل الله ما ناحت به الذرّات وردت و سمعت و رأیت ما کان امل المقرّین فی ازل الآزال یا علی قبل اکبر ان المظلوم ینذکرک من شطر السجن و ینذکر الذین ذکرتهم فی کتابک لتشکر ربک الغنی المتعال انا ذکرنا احاک من قبل ثمّ الذین آمنوا بالله الواحد الفرد العزیز الغفار اردنا ان نذکر کلّ واحد بما ینجذب الی مقام لا تمنعه شؤونات

العالم و لا اعراض اهل البیان الذین کفروا بالرحمن اذا اتاهم بقدره و سلطان یا علی اکبر بلسان پرسی ذکر میشود تا کل از کوثر بیان رحمن قسمت برند و باستقامت کبری فائز گردند

یا سلیمان (استاد سلیمان) قلم اعلی میفرماید اهل عالم طراً از برای عرفان یوم الله خلق شده‌اند هر رسولی عباد را باین یوم بشارت داده و نصیحت فرموده کتب قبل که از ملکوت بیان رحمن بر انبیا و اصفیا نازل شده شاهد و گواه است معذلک عباد غافل از عرفان مالک ایجاد و حاکم یوم معاد محروم و ممنوع مشاهده میشوند سبب و علت این منع اکبر و حجاب غلیظ علمای عصر بوده و هستند و فی الحقیقه جزای اعمال کل را اخذ نموده و از بحر نور که امام وجه مالک ظهور مؤاجست منع کرده حمد کن مقصود عالم را که ترا مؤید فرمود شنیدی و فائز گشتی حال وصیت مینمائیم ترا و حزب الله را بر حفظ آنچه عطا شده البهَاء من لدنا علی الذین اقبلوا و سمعوا و اجابوا ربهم السامع المجیب

یا حسنعلی امّ الکتاب میفرماید الحمد لله باثر قلم اعلی فائز شدی و از کوثر محبت مالک اسماء مرزوق گشتی قسم بافتاب بیان که از اعلی افق امکان اشراق نموده هر نفسی الیوم بانوار کلمه مبارکه که از افق قلم اعلی اشراق نموده فائز شود او بکلّ خیر فائز است قل

اسألک یا الهی بتسخیر قلمک الأعلی و بانوار وجهک یا مالک ملکوت البقاء بأن تؤیّدنی علی الاستقامة علی امرک بحیث لا تخوفنی جنود العالم و لا نعاق الأمم الذین کفروا بک و بآیاتک ثمّ اسألک بأن تکتب لی ما ینبغی لوجودک و عطائک انک انت الفضل الکریم لا اله الا انت الغفور الرحیم

یا علی (جناب علی ابن محمد کاظم) لوح محفوظ میفرماید فائز شدی بآنچه در کتب الهی از قلم اراده جاری گشته لله الحمد باصغای صریر قلم و خریر کوثر بیان و هزیز نسیم عنایت مؤید گشتی طوبی از برای تو و از برای مرئی تو لازال تحت لحاظ بوده و هستی جمیع منتسبین و دوستان بعنایت حقّ فائزند از حقّ بطلب کل را مؤید فرماید بر استقامت چه که ناعقین در کمین بوده و هستند از حقّ میطلبیم در جمیع امور شما را تأیید فرماید بر ذکر خود و ثنای خود و خدمت خود و ما یرتفع به امره العزیز البدیع

یا غلامحسین (آقا غلامحسین اهل ص) علیک بهائی قد فزت بذکری و اثر قلمی الأعلی قسم نبأ عظیم که این فضل عظیم بوده و هست مقامش را بدان و بشکر و حمد مقصود عالمیان مشغول باش باید الیوم کل باتّحاد و اتّفاق توجّه نمایند و اگر امری غیر مقبول حادث شود بکمال تعجیل در صدد رفع آن برآیند لله قیام نمایند و لله بخدمت مشغول شوند امروز کلمه‌ئی که سبب و علت اختلاف شود نزد حقّ محبوب نبوده و نیست احبّا را تکبیر برسان و بآنچه ذکر شده متذکّر دار شاید جمیع ارادات در اراده حقّ فانی شود یعنی به ما اراده الله تکلم نمایند و حرکت کنند آنچه از قلم اعلی نازل نافذ است در جمیع اشیاء یشهد بذلک مالک الأسماء فی هذا المقام الرّقیع
یا حسین (استاد حسین) امّ البیان میفرماید بگو

الها معبودا ملکا مقصودا بچه لسان ترا شکر نمایم غافل بودم آگاهم فرمودی معرض بودم بر اقبال تأیید نمودی مرده بودم از آب حیات زندگی بخشیدی پژمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمن جاری شده تازگی عطا کردی پروردگارا وجود کل از جودت موجود از بحر کرمات محروم مفرما و از دریای رحمتت منع مکن در هر حال توفیق و تأیید میطلبم و از سماء فضل بخشش قدیمت را سائلم توئی مالک عطا و سلطان ملکوت بقا

یا مهدی (استاد مهدی بنا) مظلوم در سجن ابدی ترا ذکر مینماید و ندا میفرماید این ندا آن ندائست که از سدره ظاهر گشت و این آن ندائست که حبیب باصغای آن در معراج فائز شد و این ظهور ظهوریست که روح بان بشارت داد و کلیم

اخبار نمود طوبی از برای نفسی که نفاق ناعقین و سطوت آمین و ظلم جاهلین او را از یوم الله محروم نمود و از فیوضاتش ممنوع نساخت جمیع را باستقامت امر مینمائیم و به ما ینبغی لأمر الله وصیت میکنیم طوبی للعاملین

یا سلمان (استاد سلمان بنا) ایامی که مکلم طور در زوراء بر عرش ظهور مستوی کل را بطیور لیل و نفاق ناعقین و فساد ملحدین اخبار نمود تا حزب الله از شر آن نفوس بعنایت آثار قلم اعلی محفوظ ماند و این محدود بمحلی نبوده و نیست شاید در این ارض هم احداث شود آنچه سبب و علت اختلاف است کل را وصیت مینمائیم بر استقامت بر امر و به ما ینبغی لأیام الله رب العالمین قبل از الف ظهور ممتنع و هر نفسی ادعا نماید عندالله مردود و غیر مقبول بشنود ندای مظلوم را و آنچه امر فرموده تمسک نمائید اوست عالم و اوست دانا لا اله الا هو العلی الأبهی

یا غلامحسین (استاد غلامحسین بنا) سرّ مکنون میفرماید آیات نازل و بیّنات ظاهر و سیل واضح و دلیل مشهود ولکن کل محجوب و ممنوع حمد کن مالک قدم را که تو را تأیید فرمود و راه نمود و در سجن اعظم بذکر تو مشغول این مقام خارج از وصف است قسم نبأ اعظم اگر بدوام ملک و ملکوت شکر این کلمه علیا که از لسان قلم اعلی جاری شده نمائی هرآینه باین عنایت کبری معادله ننماید و برابری نکند از حقّ میطلبیم کل را مؤید فرماید باعمال و اخلاقی که جنود حقّند در این ظهور اعظم اگر بعرف بیان رحمن فائز شدی قم و قل

لک الحمد یا من بک قامت القيامة و ظهرت الساعة و ارتفعت الصیحة و مرتّ الجبال و برز ما کان مذکوراً فی کتب الله رب العالمین

یا نساچ (آقا رضای نساچ) علیک بهاء الله مالک المعراج از حقّ بطلب ترا تأیید فرماید بر نسج جامهائی که سهام معرضین بیان و اسیاف مشرکین فرقان بان اثر نماید این جامه مبارکه تارش از توکل است و پودش از تفویض این جامه موافق هیاکل موقنین و مستقیمین و راسخین بوده و هست طوبی از برای نفسی که بان فائز شد و از دون الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نمود

یا حسین (حسین ابن آقا محمد نصیر لاری) اهل ایران خود را موحد میدانستند در یوم ظهور کل مشرک مشاهده گشتند الا معدودی جزای اعمال کل را از معرفت غنیّ متعال در مال محروم نموده عمائم بیضا و خضرا و تقبیل ایادی اسباب غرور و علت منع شد یک نفر از علمای معروف در اول امر بیحر قرب تقرّب نجست و از کوثر حیوان که از قلم رحمن در کلّ حین جاری و ساری قسمت نبرد جهد نمائید تا حزب الله طراً بتوحید حقیقی فائز شوند غیر الله را معدوم بینند و مفقود شمزند امروز آفتاب توحید از افق تجرید مشرق و لائح لا یذکر فیه الا هو طوبی لمن فاز ویل للغافلین

یا محمد تقی (آقا محمد تقی ابن آقا محمد جعفر اصفهانی) علیک بهائی جنود الله که ناصر امر و معین امرند در این ظهور اعظم اعمال طیبه و اخلاق پسندیده بوده و هست باید کل باین جنود حقّ را نصرت نمایند امروز روز ذکر و ثنا است و امروز روز اعمال است مکرر این بیان از قلم رحمن جاری تا کل بان ناظر باشند و بان متمسک فساد و جدال و نزاع محبوب حقّ نبوده و نیست یا حزب الله وقت را غنیمت شمردید شاید فائز شوید بعملی که عرفش ابدی و ذکرش سرمدی باشد این مظلوم در این ایام باوهامات ظالمین مبتلا و مجدد بر او وارد آنچه که قلم اعلی نوحه نمود و لوح صیحه زد معذک از ذکر حزب الهی منع نشد و توقّف نمود اشکر ربک بهذا الفضل المبین قل لک الحمد یا اله العالمین و مقصود العارفین

یا محمد (استاد محمد بنا) انشاءالله موفق شوی بر تعمیر یتیمی که باسم حقّ مرتفع شود ذکر آن بمثابه آفتاب از افق آسمان بیان مشرق و لائح و دائم و باقی خواهد بود و همچنین مؤید شوید بر استحکام بنیان استقامت امروز آن اعظم است از هر معروفی و مقدمست بر هر امری شکر کن حضرت مقصود را که ترا در سجن اعظم که بمقام محمود مذکور است ذکر

نمود اولیای آن ارض را تکبیر میرسانیم و به ما ینبغی لأیام الله امر میکنیم در جمیع احوال بذكر الله و ثنايش مشغول باشید هذا نصحي و وصیتی عبادى الذين فازوا بأیامى و طاروا فى هوائى و تمسکوا بحبلی و عملوا بما فى کتابی العظيم

* * *

هو الاقدس

قد اوقدنا التبراس و الناس فى ظلمة عجاب هل بعدوا بما مُنعوا بل بما اكتسبوا يا اولی الالباب انّ البهآء يدعوهم الى الهدى ولكنّ الهوى منعهم عن التوجه الى العزيز الوهاب انا منعنا اهل الانشاء عن الفحشاء منهم من سمع و قام و منهم من هام فى هيماء الضلال قل لا تختاروا لانفسكم ما لا اختاره المختار انه اراد لكم ما يهديكم الى سبيل الرشاد قل لا تختاروا اركان التقوى بايادى الطغى اتقوا الله يا اولی الابصار طوبى لك و لمن اقبل الى افق الامر فى هذا اليوم الذى فيه ينادى لسان القدم قد ظهر الامر و اتى الميعاد ان يا حسن ان اكتب اسم ربك باحسن الخط انا اظهرناه لذلك ان ربك لهو الحاكم على ما اراد بذكره زينت الخطوط و طرزت الالواح طوبى لانامل تحركت على ذكر مولاه و لقلم جرى على اسمه الذى به نُورت الآفاق اذا وجدت نفحات الآيات التى نزلت من لدن مالک الاسماء و الصفات توجه بالقلب الاطهر الى المنظر الاكبر قل لك الحمد بما اسمعنى ندأتك و عرفتنى نفسك اشهد أنك انت منور الديار و مربى العباد

* * *

انه هو الله لا اله الا هو انا كل به موقنون

قد اكثر القول فى ذلك ولكنّ الناس اكثرهم لا يفقهون آنچه از ظهورات معجزات كه ذكر شد آنچه نسبت باين حقير است كذب افتراه المكذبون و آنچه نسبت بنقطه اصليّه و منبع فيض اوليّه و مراياى مستحكيه از او داده شده صدق يفوز به المخلصون ولكن آنچه از سماء مكرمت و سحاب مرحمت در بيان نازل فرموده اند حجّت كليّه و دليل متقنه بجز تنزيل آيات چيزى قرار نفرموده اند لم يزل و لا يزال اين بود حجّت خدا بر اهل ارض اگر امرى از معدن لطف و بها دون آن ظاهر شد فضلاً من الله بوده والا اعظم حجّت همان است كه خود قرار فرموده اند و من اصدق من الله حديثاً و ديگر نبايد بعضى انكار صرف نمايند در ظهور آنچه نسبت بانبيا داده شده زيرا كه عقل عباد ميزان نميشود اگر بعين بصيرت ملاحظه شود آنچه در ارض مشهود است قبل از ملاحظه آن جميع ناس از اعالي و ادانى از ادراك آن عاجز بوده و هستند و خواهند بود مشاهده نما در شمس سما كه باين مقدار كه مشهود است چگونه كلّ من على الارض از مشرق و مغرب و ساير جهات همه را بهجت و ضيا ميدهد البته قبل از مشاهده آن از تعريف و توصيف عقل اقبال نمينمود در تصديق چنين شئى و هم چنين در كلّ شئونات صنع ملاحظه نما تا سرّ امر كشف شود و كلّ اشيا معجزه انبيا بوده و هست فارجع البصر هل ترى من فتور و در فرقان بسيار آيات دليل بر اين است اگرچه نفس آيه در نظر نيست ولكن مضامين آن آيات بدین قرار است مثلاً هو الذى خلقكم و رزقكم افلا تبصرون و هو الذى انبت من الارض نباتاً حسناً افلا تؤمنون و انزل من السماء ماء افلا تشكرون و خلق السموات و الارض و ما بينهما و اسكن الجبال فضلاً من عنده و قليلاً منكم ما تفقهون پس معلوم ميشود آنچه هم مشهود است و متعلق بقدرت است من عند الله بوده هل من خالق غير الله قل سبحان الله ما من خالق الا الذى آمنت به المخلصون

بلی اگر گفته شود که معجزات که منسوب بانبیای قبل شده اگر صدق بود حال هم باید ظاهر شود این مطلب هم حرفی نیست که عقول منیره و افندۀ زاکیه متمسک باو شوند بسیار میشود که امور از قبل واقع شده و حال نشده یا بالعکس و لکلّ امر خزائن عند ربک ینزلها کیف یشاء علی قدر من عنده ذلک ربکم و ربّ آبائکم الاولین مثلاً هر سی سنه عمّا فی عدّ ایامکم تعدّون و تحصون ثمّ تحسون در بعضی بلاد طاعون ظاهر میشود آیا مدّت تأخیر آن میتوان انکار نمود که چنین چیزی محقق نبود و الاً باید حال هم ظاهر شود یا امورات دیگر که از قبل ظاهر شد و حال نیست یا بالعکس و اگر گفته شود که چرا حال امری از ظهورات قدرت محضه و شئون صرفه ظاهر نمیشود تا سبب علوّ ارواح عالیه و سموّ انفاس مقدّسه شود بلی هذا حقّ بمثل ما انتم فی البیان تنطقون و لله المثل الاعلی ان انتم تعلمون

نظر نما بجریان این شطّ که مشهود است در حین طغیان و ازدیاد حرکت میکند و جاری است آنچه میکند در اقتدار خود ثابت است و آنچه از اطراف از نفوس ضعیفه فریاد کنند که سدّ معظّم خرق شد یا سدّ فلان محلّ باطل گشت یا فلان بیت خراب شد و فلان قصر منهدم گشت هیچ اعتنا ندارد و در کمال قهر و غلبه و قدرت و سلطنت سایر و ساری است و در جمیع مراتب تساوی حرکت مینماید مثلاً عمارت از هر که باشد چه از سلطان و چه از مسکین نزد سطوت او یک حکم دارد مگر آن عماراتی که استقلالی در استحکام خود دارند کذلک نضرب لکم الامثال لعلکم بما انتم فیه توقنون نظر را دقیق کن و بصر را رقیق نما تا از نفعه طیب بهجت و سنا بر قلبت وارد شود و بر عرش سکون متمکن شوی اینست اعظم امور و اکبرها ان تستطیعون ان تجلدون و دیگر آنکه ملاحظه نما که اگر شخص مقتدری بخواهد شطّ را سدّ نماید و زمام او را بسططان قوّت و ملیک قدرت اخذ نماید در مراجعت آن چه قدر خانه‌ها و منزلها خراب شود و چه مقدار نفوس غرق شوند بلی اگرچه اراضی یابسه که مدّتها در حرقت عطش مبتلا بودند فایز میشوند و بحیوة تازه بدیع مشرف میگرددند و بقمص جدید ممتاز و مفتخر میآیند کذلک یدع الله ما یشاء بامرہ و ما من اله الاً الله ذلک ربّ العالمین و همچنین در اسرار قضائیه و قدریه ملاحظه نما که آنچه ظاهر شده و میشود مثل این شطّ امور در محلّ خود جاری است و ساکن اگر امری ظاهر شود بر خلاف آن چه قدر خلاف در عالم احداث میشود اگر باین رمز دقیق رقیق که اخفی از هر سرّی است ملتفت شوی مستغنی میشودی از آنچه سؤال شده و میشود اینست که غیب احدیه و ذات صمدیه در هر عهد و قرن که اراده میفرمود آن شطّ حقیقی و بحر واقعی را از هیکل جدید و قمص بدیع ظاهر و جاری فرماید آن همه عمارات وجود و قصورات نفوس افکیّه غرق گشته و هلاک شدند در غایت عطش و نهایت ظماً مستغرق شدند و معدوم گشتند و اینقدر ملتفت نگردیدند که شربهئی از آن بیاشامند کذلک یحیی الله من یشاء و یهلک من یشاء و ینفی من یشاء ان انتم تعرفون خاصّه اگر در طغیان شطّ هوّیه که از شمال احدیه جاری است اریاح شرقیه وزیدن گیرد چه قدر از نفوس عالیه و اولو الافنده و قصورات محکمه و بناهای متقنه رفیعه منهدم و معدوم خواهد شد فوالذی امسک السموات بقدرته و اجری البحار بامرہ که اگر خوف از اغلال مکنونه در اصدار نمیبود هرآینه جمیع امثال لاهوتیه و دقایق احکام جبروتیه را در همین جریان شطّ ظاهره تمام مینمودم ولیکن چگونه میشود که هیچ اقبال بامری ندارم از شدّت حزن وارده و همّ نازله این ایام را در میان یا جوج صمت و مأجوج نطق مبتلا شده‌ام از خدا میطلبم که اسکندری را نازل فرماید تا سدّی حائل نماید اشارات غیبیه در این عبارات مکنون شده و حروفات قدسیه در اینکلمات مخزون گشته هنیئاً لمن اخذ لئالیها و عرف قدرها و وصل الی لقائها

و بعد مشهود بوده و معلوم آمده که اصل اختلافات از اقصی عوالم معنی الی ادنی مراتب الفاظ بعلت اختلاف صور مرایا است هر کس از آنچه در او است حکایت میکند و روایت مینماید مثلاً در همین مثال شطّ ملاحظه نما که بیکقسم جاری است و نسبت او بهمه قصور و عمارات مساوی ولیکن هر اودیه که بیشتر گنجایش دارد بیشتر اخذ مینماید و هر سدّ که استحکام آن کمتر است کمتر مقاومت مینماید پس این اختلاف از محلّ برخواست و همچنین ملاحظه نما در اشراق شمس

ازلیّه که بیک اشراق مستشرق میشود در سموات افتدۀ ممکنات و بعد در انطباع در صور مرایا مختلف میشود باختلاف نفس مرایا اینست که بعضی در علو فطرت و سمو همّت واقفند و برخی در دنو جمودت و هبوط خمودت متکی لکلّ مراتب عند الله و کلّ الیه راجعون ارباب بصیرت را بصری چون حدید باید و قلبی باندازه وجود که تا فرصت در دست هست آن را از مشاهده جمال منع نماید و این را از ماء حیوان عذب ممنوع نسازد تا از جمیع طعم محظوظ شود و نصیب بردارد دیگر چه لزوم دارد که باقوال ناس متمسک شود یا بافعال عباد مهتک آید کلّ یشربون من ماء واحد و یسقون من بحر واحد و لکلّ درجات عند ربّک و کلّ علی ما هم علیه لسائرون امروز هر نفسی که مؤمن بطلعت اعلی و موقن بمقام او در عرش بعد از او باشد او را کفایت میکند از هر علمی و از هر عملی و رضای او و ایمان باو محقق نمیشود مگر باطاعت امر او در کلّ شئون اینست نتیجۀ اعظم افخم اقوم لا لدون الله من غایة و لا لغیره من نهایة و کلّ آنچه ذکر شده از اوصاف شطّ این مثلی بود که از قلم جاری شد فکر و تدبّر نموده تا جمیع اسرار غیبیّه از حجاب قرب و بعد و عالی و دانی منزّه شده کشف جمال نماید و ادراک نما مر آن بحر البحور را که کلّ بحور چون قطره خواهند بود در نزد عظمت او که چگونه در منبع ذات مبارکه و معدن صفات مبروکۀ خود متموج است و قل

سبحان الله ما اعجب امرک و ما اعظم قدرتک و ما اکبر سلطنتک و ما اقهر کبریاتیک و ما نعلم منک شیئاً الا بما انت علمتنا من عندک من لسان مظهر نفسک و منبع ذاتک و معدن امرک و مکمن حکمک و انک انت العالم بکلّ ما خلق و یخلق و انک انت الحقّ علام الغیوب

یا جواد یکحرف بر تو القا مینمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیه ماء صمدیه بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا بحیوة ابدی و زندگانی سرمدی فایز گردید و آن اینست فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً لتملکون ملکاً باقیاً دائماً ابداً قدیماً اینست کنزیکه متعلق بسما است و اگر زنده و قائم شود هرگز نمیرد و فانی نشود و هذا لنور لا یطفی و کنز لا یفنی و قمص لا یلی و ظهور لا یخفی به یضلّ کثیراً و یهتدی الآخرون حمد کن خدا را که محلّ القاء این کلمۀ جامعۀ و رتۀ لاهوتیّه و این غنۀ جبروتیّه شدی محکمتر از این کلمه چیزی نیافتیم والاّ القا مینمودم نصیحتی اعظمت از این کلمۀ مذکوره نیست فاحفظوها ان تریدون ان تجدون الی ذی العرش سیلاً نظر بحبّ این عبد بانجناب این جواب نوشته شد والاّ ابداً میل تقریر مطلبی و تحریر حرفی ندارم و کفی بالله لی شهیداً و علیکم وکیلاً اذاً قم برجل الحدید علی صراط الّتی امددناها علی ارض الرّوح البیضاء و بعین اللّهب فانظر الی ارکانها و قوامها و بسمع الباقوت اسمع ما ظهر منها فیما سئلت عنها و بکفّ الذّهب و اصابع القدره خذ ما فیها و علیها و بلسان السیف غنّ و رنّ و کفّ و دفّ بانّه لا اله الا هو و انّ علیاً قبل محمّد ذات الله و کینونیتۀ الباقیة و محمّد قبل علیّ معدن امر الله و ذاتیتۀ الدائمة و طلعة الحیّ مکمن حکم الله و انّیتۀ القائمة و حروف الحیّ اول مؤمن بالله و آیاته و انا کلّ بهم متمسکون و انّ هذه لکلمة یفصل بین الحقّ و الباطل الی یوم الّذی یقوم السّاعة اذاً کلّ یحضرون بین یدی الله و کلّ بامرۀ قائمون و البهّاء علی من آمن به یوم لقائه و کان بین یدیهِ من القائمین

جناب آقا میرزا آقا الّذی حضر و فاز

هو الغالب القیوم

قد بعثنا البيان على هيئة اللوح و ارسلناه الى الذين آمنوا بالله المهيمن القيوم الذين ما منعهم شؤونات القوم اقبلوا و قالوا آمنا بك يا اله الغيب و الشهود انا اردنا فى هذا الحين ان نسقى احداً من احبائى كوتر عنايتى من يد عطائى ليبلغه الى مقام لا تحزنه حوادث العالم و لا تخوفه سطوة الأرض و علمائها الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و قادوا اولياتهم الى ظل من يحموم يشهد قلمى الأعلى اذ كان مولى الورى مستويًا على عرش اسمه الأبهى بانك خرجت من البيت مقبلاً الى الله و قطعت الجبال و الأوعار و البرّ و البحر الى ان حضرت و سمعت النداء و رأيت ما بشرت به كتب الله ربّ ما كان و ما يكون طوبى لوجهك بما توجه و لقلبك بما اقبل الى الغريب المظلوم الذى ما منعه سبحانه الجلال و لا حجبات اهل الضلال قام بين الورى و نادى بأعلى النداء تالله قد اتى ما وعدتم به و ظهر من خلقت السموات و الأرض للقائه انظروا يا قوم و لا تكونوا من الذين انكروا حجة الله و كفروا بنعمته و جادلوا بآياته و اعرضوا عنه فى يومه الموعود نعيماً لك بما شهد لك قلمى الأعلى فى هذا المقام الرقيع نسئل الله بأن يؤيدك على حفظ ما نزل لك من لدن ربك العزيز الودود البهّاء من لدنا عليك و على اولياتى الذين ما منعهم الدنيا و زخرفها و لا تجارتها و ربحها عن ذكرى العزيز الجميل

* * *

هو الشاهد السامع العليم الحكيم

قد تحرك القلم الأعلى و اراد ان يذكر اولياته الذين اقبلوا الى مشرق وحي ربهم العزيز الحميد لتجذبهم نفحات الذكر الى الذروة العليا و الغاية القصوى و تقرّبهم الى الله رب العالمين يا حزب الله قد ارسل اليكم كتاب رقم من قلم الله رب العرش العظيم خذوا الكتاب باستقامة لا تمنعكم شبهات الذين يدعون العلم من دون بينة و لا كتاب مبين اولئك نقضوا عهد الله و ميثاقه فى القرون و الأعصار يشهد بذلك مطلع الأسرار فى هذا المقام العزيز المنيع هم الذين انكروا نعمة الله بعد انزالها و افتوا على الذى كانوا ان يذكروه فى الليالى و الأيام و فى البكور و الأصيل قد انكر علماء الأحزاب اذ اتى محمد رسول الله و علماء التورية اذ اتى الروح بسطان مبين قد ناح من ظلمهم الملاء الأعلى و سكّان الفردوس لو انتم من العارفين منهم ظهرت الفتنة و اليهم رجعت و القوم اكثرهم من الغافلين انظروا ثم اذكروا اذ اتى منزل البيان اعرض عنه العلماء و كفروا به و بآياته الى ان افتوا على سفك دمه الأطهر الأقدس المنير كانوا ان ينتظروا أيام الله و ظهوره فلمّا لاح افق سماء الظهور و اتى مكلم الطور سلوا عليه سيوف البغضاء كذلك سؤلت لهم انفسهم ما سحر به السعير باعراضهم اعرض الأمراء و الذين اتبعوهم فيما عملوا الا انهم من الأخسرين فى كتاب الله مالك يوم الدين قد نقضوا ميثاق الله و عهده و انكروا حقه و نبذوا كتابه الا انهم من الظالمين يا حزب الله اسمعوا ما تنطق به يراعة الله فى هذا المقام الرقيع ايّاكم ان تمنعكم شبهات الفقهاء او اشارات العرفاء او سطوة الأمراء اقبلوا بوجوه نوراء و بالاستقامة الكبرى و خذوا كأس البقاء من ايدى عناية ربكم الأبهى ثم اشربوا منها امام وجوه الورى مرّة باسمى و اخرى بذكرى العزيز البديع ايّاكم ان تخوفكم ضوضاء الأحزاب ستفنى الدنيا و ما ترونها اليوم و يبقى الملك و الملكوت لله العليم الخبير كم من عالم منع عن المعلوم و كم من امّى سرع و اخذ رحيقى المختوم و شرب باسمى القيوم الا انه من المقرّبين فى كتابى العظيم

يا اهل الدال و الهاء انا اسمعناكم صرير القلم الأعلى اسمعوا مرّة اخرى نداء ربكم الأبهى من السدرة المرتفعة على البقعة النوراء انه يعرفكم سرّ التوحيد و يهديكم الى الصراط المستقيم انا ظهرنا و اظهرنا ما كان مكنوناً فى العلم و مخزوناً فى كنائز عصمة ربكم المقتدر القدير قد ارتفع خبأء المجد على اعلى الأعلام و نصبت راية انه هو الله على اعلى المقام ولكن القوم اكثرهم من المعرضين قل ان تنكروا هذا النور و ما ظهر من عنده بأى امر تطمئنّ به انفسكم فأتوا به و لا تكونوا من

الصّابرين قل هذا يوم لا ينفعكم فيه شيء من الأشياء اتّقوا مالک الأسماء و لا تكونوا من الصّاغرين انظروا ثمّ اذكروا ما اكتسبت ايدى اهل البيان قد كتبوا ما صاح به كلّ وليّ و ناح به كلّ رسول امين

قل يا ملاً البيان قد اتى مولى العباد فى يوم الميعاد و يدعوكم الى الله مالک يوم التّناد اتّقوا الله و لا تكونوا من الخاسرين قل ضعوا الأوهام و الظّنون توبوا الى الله ثمّ ارجعوا اليه أنّه هو التّوّاب الرّحيم قل أ تعترضون على الّذى بقبوله علّق البيان و كتب الله العزيز الجميل قل لا تنفعكم اليوم كتب العالم و لا ما عند الأمم الّا بهذا الكتاب الّذى اذ نزل نطق اهل الملكوت الملك لله الأمر لله العظيمة لله المقتدر المشفق الكريم قل يا اهل المجمع بكم تزعزعت اركان الانصاف و ناح العدل و بكت عيون المقرّبين قد نطقتم السنكم بما نطق لسان نضر امام وجه الرّسول اللّهمّ ان كان هذا هو الحقّ من عندك فأمطر علينا حجارة من السّماء او اثنا بعذاب اليم انّ قلمى الأعلى ينوح و يقول يا اهل الكاف و الرّاء انصفوا فى امر الله و ما ظهر فى هذا الظّهور و لا تكونوا من الّذين اعرضوا عن الحقّ اذ اتى بسُلطان مبين هذا هو الّذى قام فى أوّل الأيّام امام وجوه الأنام و دعا الكلّ الى الله مقصود العارفين و ما ستر نفسه و ما حفظها فى اقلّ من آن يشهد بذلك كلّ منصف بصير هل الّذى اظهر نفسه خير ام الّذى كان خلف الحجاب اتّقوا الله و لا تكونوا من المعتدين طوبى لمن نطق بالحقّ و ويل لكلّ كذّاب تلعب به ارياح النّفس و الهوى و تحرّكه كيف تشاء كذلك يقصّ لكم المظلوم و ينصحكم فضلاً من عنده و هو النّاصح العليم انا ذكرناكم فى أوّل الكتاب رحمةً من لدنا و امراً من عندنا و انا الفضّال الكريم طوبى لك يا اسمى بما دخلت بقعة الفردوس المقام الّذى تجلّت عليه انوار الوجه من مشرق الجمال بأمر مبين و حضرت منظر الله العلىّ الأعلى و سمعت نداء ربّك الرّحمن الرّحيم مرّت عليك نسّمات الوحي من شطر الالهام من لدى الله المقتدر العزيز العليم

يا جمال القدم بشرّ من كان قائماً امام العرش بما قدّر له من قلمك الأعلى فى لوح حفيظ قل انّ ورودك على شاطئ البحر الأعظم خير لك عمّا خلق فى الأرض انّ ربّك هو العليم الخبير خذ نصيبك مرّة بعد مرّة من هذا البحر الموّاج و لا تجعل نفسك محرومة عمّا قدّر لها من قلم السّامع البصير قل يا حزب الله قولوا بسم الله و بالله ثمّ اغترفوا غرفة من بحر الحيوان و رشّوا منه على الكائنات ليظّهرها من حجبات البشر و يقربها الى المنظر الأكبر هذا المقرّ المقدّس المنير ان وجدت مقبلاً الق عليه الآيات ثمّ اظهر له لآئى الحكمة و البيان من عمّان رحمة ربّك العزيز الحكيم و ان رأيت معرضاً فأعرض عنه متوكّلاً على الله ربّ العالمين يا حزب الله لا تعترضوا على من اعترض عليكم ذروه فى خوضه مقبلين الى الفرد العليم من يفتح اليوم شفّتيه بذكر هذا الذّكر الأعظم يطوفه الملاء الأعلى بأعلام من الثور كذلك قدّر من لدن مقتدر قدير

قل يا ملاً البيان فاعلموا انّ لله خلف قاف القدرة رجال ينصرونه بجنود الحكمة و البيان على شأن لا تمنعهم سطوة العالم و لا اعراض الأمم يشهدون بما شهد الله أنّه لا اله الاّ انا الأمر الحكيم طوبى للّذين لم تحزنهم ضوضاء العباد فى سبيل الله مالک اليجاد و لم تمنعهم لومة اللّائمين

يا اسمى بشرّ الأولياء بلوح الله و اثره انا انزلنا لهم ما اطمانت به افئدة الأصفياء و اضطربت قلوب المشركين قل يا قوم أنّه جاء من الأفق الأعلى نبيا الله العلىّ العظيم و فى يده حجّة زونها بقسطاس الحقّ و بما عندكم من حجج التّبیین و المرسلين فلما ظهرت خضعت لها حجج العالم اتّقوا الله و لا تكونوا من الظّالمين ايّاكم ان تدحضوا الحقّ بما عندكم خافوا الله و لا تكونوا من الغافلين هذه آيات الله نزلت بالفضل و بها تضوّع عرف البيان فى الامكان اتّقوا الرّحمن و لا تكونوا من المعتدين انا اظهرنا الصّحيفة المكنونة المحتومة الّتى كانت مرقومة باصبع الاقتدار و مستورة خلف حجب الغيب فضلاً من عندنا و انا العزيز الفضّال لا يعزب عن علم ربّكم شيء و لا يعجزه امر ظهر و اظهر ما اراد أنّه هو المقتدر المختار قل قد جاءت الكرّة الأخرى و بسطنا يد الاقتدار و اظهرنا من سرّنا الأعظم على الحقّ الخالص سرّاً اقلّ عمّا يحصى اذا انصعق الطّوريّون عند مطلع هذه الآية الحمراء على بقعة السّيّاء كذلك اتى الرّحمن على ظلل البرهان و نطقت الأشياء الملك لله ربّ الأرباب انّ الّذين

جادلوا بحجة الله و سلطانه اولئك غلبت عليهم اهوائهم و ارجعتهم الى مقرهم فى النار و بس مقركل منكر كفار طوبى لمن
اقبل الى الأفق الأعلى متمسكاً بآياته و متشبثاً بذيله و ناطقاً بثنائه و قائماً على خدمة امره الذى به زلت الأقدام فلما نشر صبح
الظهور لوائه و اتى مكلّم الطور برايات الآيات و اعلام البيّنات اعرض عنه الناس و اعترضوا عليه بظلم صاح به السحاب قل ايّاكم
ان تسدّوا باب الفضل على وجوهكم اتقوا الله يا اهل الكتاب ايّاكم ان تعملوا ما عمل به حزب القبل فى يوم فيه صاحت
الصخرة و ارتفعت الصيحة و مرّت الجبال قل ضعوا الأوهام تالله أنّها لا تنفعكم قد شهد بذلك من استوى على العرش فى أوّل
الأيام طوبى لمن فاز بيوم فيه ارتفع صرير القلم الأعلى و نطق لسان العظمة تعالوا تعالوا يا ملأ الأرض هذا يوم فيه ظهر من كان
مكوناً فى ازل الأزال أنا نوصيكم بما وصّينا به اوليائى من قبل بالأمانة و الصدق و الصّفاء و العفة و المحبّة و الوفاء دعوا ما عند
القوم آخذين ما اوتيتهم من لدى الله مالك الرقاب

أنا نذكر من سمى بعلّى اكبر الذى آمن بالله فى يوم فيه ذابت الأكباد من خشية الله مالك المآب نشهد أنّك اقبلت و
سمعت النداء و اجبت مولاك اذ اعرض عنه اهل المدن و الديار كن مقبلاً بقلبك الى الأفق الأعلى ثم زين نفسك بطراز
التقوى و فؤادك بالتوكّل على الله مولى الورى و لسانك بما نزل فى الزّبر و الألواح اسلك سبيل الرضا بوقار الله و سكينته ليظهر
منك آثاره فى العالم هذا ما امرت به من لدن ربك العزيز الوهاب طوبى لنفس اشتعلت بنار اوقدها الرحمن فى الامكان التى
يسمع من زفيرها قد اتى المقصود بسطان لم تخوفه صفوف العلماء و لا جنود الأمراء ينادى بأعلى النداء امام من فى الأرض و
السماء قد اتى الوعد و هذا من كان مسطوراً فى الكتاب من قلم الله منزل الآيات طوبى لك بما ذكرت من قلم الوحي اذ كان
المظلوم بين ايدي الفجار سوف تفتنى الدنيا و ما فيها و يبقى لك ما نزل من لدى الله ربّ العرش و الثرى

يا موسى اسمع النداء من السّدرة المباركة الأبدية القدّمية الملك لله فائق الأصباح قد رجع حديث الطور و مكلّمه ينطق
فى هذا الظهور أنّه لا اله الاّ انا الفرد الواحد العزيز الغفار قد اشتعل العالم من نار محبّة ربك ولكنّ القوم فى غفلة و حجاب قل
تالله قد اتى منزل الآيات برايات الحجّة و البيان اتقوا الله يا ملأ البيان و لا تكونوا من الذين انتظروا يامى فلما اظهرت نفسى
كفروا بها يشهد بذلك من عنده امّ البيان كذلك اظهر البحر امواجه و النور اشراقه طوبى لمن رأى و اقبل و ويل لكلّ معرض
كفار هذا يوم يطوف نقطة البيان حول عرش ربّه الرحمن و نقطة الفرقان يبشّر العالم بمالك القدم و الروح فى بيداء الاشتياق
يقول لبيك لبيك يا مقصود الأمم لبيك لبيك يا نور الآفاق بك ظهر ما كان مكوناً فى العلم و مسطوراً فى كتب الله مولى الأنام
يا اباالحسن يذكرك المظلوم الذى اتى من سماء البيان بالحجّة و البرهان و دعا الكلّ الى الله العليم الخبير هو الذى
فدى فى سبيله جواهر الوجود بأرواحهم و ما عندهم كذلك انجذبت الأفئدة و القلوب من نداء ربك العزيز العظيم اسمع صرير
قلمى الأعلى من يمين البقعة النوراء من سدرة المنتهى امام وجوه الورى أنّه لا اله الاّ هو الفرد الواحد العليم الحكيم قد خلقنا
الأذان لاصغاء ندائى الأحلى و الأبصار لمشاهدة انوار الوجه من الأفق الأعلى و الألسن لذكري و ثنائى فى ناسوت الانشاء و
الأيادى لأخذ كتابى و التمسك بحبلى المتين قد ظهر العالم لنفسى و ماج بحر العرفان باسمى و اشرفت شمس البيان بذكري
العزيز البديع قل يا ملأ الأرض افتحوا ابصاركم أنا زيناّ سماء البيان بأنجم الايقان اقبلوا بصدور نوراء و وجوه بيضاء تالله قد ماج بحر
العلم امام العالم و هاج عرف الله العزيز الحكيم هذا يوم فيه نطق لسان الرحمن فى ملكوت البيان و انار افق العالم بنير الاسم
الأعظم و شهدت الأشياء تالله اتى اليوم و القوم فى ريب مبين طوبى لمن كسر اصنام الهوى و قام على خدمة الله ربّ العرش و
الثرى باستقامة ما منعها الجنود و الصّفوف و ما خوفها الكتائب و الألوف نطق امام الوجوه بما كان نوراً للأبرار و ناراً للفجار انّ
ربك هو المقتدر على ما يشاء لا اله الاّ هو الفرد الواحد القوىّ القدير اشكر الله بما ذكرك فى السّجن و انزل لك ما كان
ذخراً لك فى ملكوته العزيز المنيع لا تحزن من شيء بلّغ امر ربك بالحكمة و البيان هذا ما امرت به من لدن مقتدر قدير كذلك
اظهر الكنز اسراره و السّدرة اثمارها طوبى لمن شهد و رأى و قال لك الحمد يا مقصود العالمين

يا محمد تقى اسمع النداء من الأفق الأعلى من لدى الله مالك الأسماء أنه لا اله الا انا الغفور الكريم طوبى لمن شهد بما شهد به الله و اعترف بما اعترف لسانه اذ استوى على العرش و كان التور مشرقاً من افق الزوراء و فى هذا الحصن المتين خذ كتاب الله بقوة من عنده على شأن لا يمنعك علماء العصر كن ناطقاً بثناء مولاك و قائماً على خدمة الأمر أنه انزل لك الدليل و اوضح صراطه المستقيم هذا يوم لا تعادله القرون و هذا امر لا تقوم معه جنود السموات و الأرض يشهد بذلك كل صادق بصير قل

الهي الهى ترى الفقير قصد باب غنائك و المريض سرع الى بحر شفائك و المظلوم اراد عدلك و الطافك اسألك بأنوار صبح ظهورك و بالكلمة التي بها انجذبت افئدة اصفيائك بأن لا تمنعنى من فيوضات ايامك و نفحات آياتك اى رب ترانى مقبلاً الى افقك الأعلى و معتصماً بحبلك يا مولى الورى و مالك الآخرة و الأولى اسألك ان لا تخيبنى عمّا عندك و ما قدرته لخيرتك الذين ما نقضوا عهدك و ميثاقك و سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للقائك و انفقوا ارواحهم فى سبيلك اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء باسمك العليّ الأبهي بأن تغفر لى و لوالدى و لمن تمسك بحبلك و تشبث بذيلك اى رب انت الذى شهدت بكرمك الكائنات و بوجودك الممكنات لا اله الا انت العليم الحكيم

يا عليّ اكبر قد احاط الآفاق فضل الله ربك و الناس اكثرهم لا يفقهون قد ظهر امر الله المكنون و سرّه المخزون و القوم اكثرهم لا يشعرون هذا يوم فيه تنادى الأشياء يا ملأ الأرض قد اشرق افق الظهور بنير البيان و اتى الرحمن بسُلطان مشهود لما اتى الوعد و ظهر الموعد قام العلماء على الاعراض و ارتكبوا ما ناح به اهل الفردوس ثمّ الملاء الأعلى فى الأصيل و البكور ورد علينا فى سبيل الله ما لا ورد على احد من قبل يشهد بذلك من ينطق فى كلّ شأن أنه لا اله الا انا المهيمن القيوم

يا ملأ الأرض هذا يوم الله و انتم لا تعرفون و هذا يوم البيان و انتم صامتون اذكر ما انزله الرحمن فى الفرقان يوم يقوم الناس لرب العالمين هذا يوم فيه نرى ملأ البيان سكارى و ما هم بسكارى ولكنّ عذاب الله شديد هذا يوم فيه اتى ربك و احاطت الآيات مظاهر الأسماء و الصفات طوبى لمن فاز و ويل للمعرضين انا نوصيك و الذين آمنوا بما ينبغى لأيام الله رب العرش العظيم قد رجع حديث الأوهام و القوم اكثرهم من الهائمين يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا أهواء كل ظالم عنيد هذا يوم فيه ظهر ما كان مستوراً عن الأبصار و مخزوناً فى علم الله العزيز الحميد

يا عليّ اكبر اسمع النداء من شطر الوادى الأيمن المقام الذى فيه نطق لسان العظمة الملك لله الفرد الخبير قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكراك بهذا الذكر البديع الذى اذ ظهر خضعت له اذكار العالم و طاف حوله الملاء الأعلى برايات الآيات يشهد بذلك أم الكتاب فى هذا المقام الرقيع اذا وجدت عرف البيان و اخذك سكر سلسيل العرفان قل

الهي الهى قد اهلكنى فراقك و اضناني هجرك و ما ورد عليك فى سبيلك الهى الهى اذنى ارادت ان تسمع ما خلقت له لا تمنعها عن ترنماتك و ندائك و بصرى اراد ان ينظر اشراقات انوار افقك الأعلى لا تحرمه عمّا اظهرته له الهى الهى ما لى اسمع نداء العباد و لا اسمع ندائك و ارى خلقك و لا ارى مشرق وحيك و مطلع آياتك طوبى لذى شمّ وجد عرف قميصك و اخذته نفحات ايامك الى ان انقطع عن دونك اسألك يا ربى الرحمن بملكوت بيانك و البحر الذى لم تحصره سفائن العالم و السفينة التي لا تمنعها امواج ضغائن الأمم بأن تؤيدنى فى كلّ الأحوال كما ايدتنى من قبل و من بعد ثمّ انزل من سماء رحمتك على عبادك ما يقربهم اليك و يعرفهم ما اردت لهم بوجودك و فضلك و يهديهم الى صراطك الذى ينادى بأعلى النداء فى الصباح و المساء تالله اتى انا الصراط المستقيم و انا الميزان الذى به يوزن كلّ صغير و كبير اى رب لا تحرم عبادك من حفيف سدره المنتهى و صرير قلمك الأعلى أنك انت الذى شهدت بكرمك الموجودات و بفضلك الكائنات لا اله الا انت منزل الآيات و مالك الأرضين و السموات قد انزلنا لك ما انزلنا لأحد اوليائى فضلاً من عندى لتشكر ربك الغفور الكريم قل الهى ان تمنعنى عن التقرب اليك و الحضور امام عرشك و القيام لدى باب عظمتك فاكتب لى من قلمك الأعلى اجر لقائك

و الَّذِينَ طَارُوا فِي هَوَاءِ الشُّوقِ وَ الْاشْتِيَاقِ إِلَى أَنْ حَضَرُوا وَ سَمِعُوا نِدَائِكَ الْأَحْلَى وَ رَأَوْا أَفْئِكَ الْأَبْهَى اسْأَلْكَ يَا إِلَهَ الْوُجُودِ وَ مَالِكَ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ بِسَجْنِكَ وَ مَظْلُومِيَّتِكَ وَ مَا وَرَدَ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ بِأَنْ لَا تُخَيِّبَنِي عَمَّا عِنْدَكَ وَ لَا تَمْنَعْنِي عَمَّا أَحْيَيْتَ بِهِ مِنْ فِي الْقُبُورِ أَنْتَ يَا مَالِكَ الظُّهُورِ وَ الْمَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ فِي يَوْمِ النَّشُورِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

يَا حَسِينَ يَذْكُرُكَ الْحَسِينَ لَوْجَهُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ كَمَا ذَكَرَ الْعِبَادَ وَ دَعَاهُمْ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى الْمَقَامِ الَّذِي نَطَقْتَ السَّدْرَةَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا رَبُّ الْكَرْسِيِّ الرَّقِيعِ قَدْ أَتَى الْوَهَّابُ فِي الْمَاءِ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَنْكَرَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ ظَهَرَ بِظِلْمٍ عَظِيمٍ قُلْ يَا مَلَأُ الْأَرْضِ تَاللَّهِ قَدْ أَتَى الرَّحْمَنُ بِمَلَكُوتِ الْبِرْهَانِ اسْرِعُوا وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمَتَوَقِّفِينَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعَكُمْ كَأْسَ الْأَسْمَاءِ عَنْ كَوْنِ الْبِقَاءِ ضَعُوا مَا عِنْدَ الْقَوْمِ مَتَمَسِّكِينَ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ قُلْ يَا قَوْمِ لَا تَمْنَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ مَشْرِقِ الْوَحْيِ تَاللَّهِ قَدْ نَزَّلَتْ آيَاتُ وَ ظَهَرَتْ الْبَيِّنَاتُ وَ أَشْرَقَ نَبْرُ الْبَيَانِ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ الْبِرْهَانِ اتَّقُوا الرَّحْمَنَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُبْعِدِينَ تَعَالَوْا تَعَالُوا يَا مَعْشَرَ الْبَشَرِ لِأَرْيَكُمُ الْمَنْظَرَ الْأَكْبَرَ وَ اسْمَعَكُمْ نِدَاءَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ كَذَلِكَ أَظْهَرَ بَحْرَ الْعِرْفَانِ أَمْوَاجَ الْبَيَانِ وَ سَمَاءَ الْمَعَانِي أَنْجَمَهَا طُوبَى لِلْفَائِزِينَ

يَا أُمَّتِي اسْمَعِي نِدَائِي مِنْ شَطْرِ سَجْنِي إِذْ أَحَاطَتْنِي أَعْدَائِي الَّذِينَ أَنْكَرُوا الْقِيَامَةَ وَ آثَارَهَا وَ السَّاعَةَ وَ أَشْرَاطَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ مِنَ الصَّاعِغِينَ طُوبَى لَابْنِكَ الَّذِي صَعَدَ إِلَى اللَّهِ وَ شَرِبَ الرَّحِيقَ الْمَخْتُومَ إِذْ فَكَّ يَدَ الْقُدْرَةِ وَ الْاِقْتِدَارِ

يَا عَلِيُّ رَضَا يَذْكُرُكَ مَالِكَ الْأَسْمَاءِ وَ فَاطِرَ السَّمَاءِ أَنَّهُ أَتَى بِرَايَاتِ الْآيَاتِ وَ أَعْلَامِ الْبَيِّنَاتِ فِي يَوْمٍ فِيهِ تَزَعَزَعَتْ أَرْكَانُ الْوُجُودِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْيَابِ نَشْهَدُ أَنَّكَ أَقْبَلْتَ وَ آمَنْتَ وَ أَجَبْتَ مَوْلَاكَ إِذْ أَتَى بِقُدْرَةِ وَ سُلْطَانِ قَدْ فَزَتْ قَبْلَ الصَّعُودِ بِعَرَفَانَ رَبِّكَ وَ بَعْدَهُ بآيَاتِ اللَّهِ مَالِكَ الْاِيجَادِ طُوبَى لِنَفْسٍ فَازَتْ بِذِكْرِ قَلَمِي الْأَعْلَى وَ لَوْجِهِ تَوَجَّهَ إِلَى الْوَجْهِ وَ لِقَلْبِ أَقْبَلِ إِلَى أَفْقِ أَشْرَقَ مِنْهُ نَبْرُ الْحُجَّةِ وَ الْبِرْهَانِ يَا أَهْلَ الْبِهَاءِ خُذُوا كِتَابَ اللَّهِ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِهِ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ مَوْلَى الْأَنْفَامِ يَا سَيِّدَ مُحَمَّدٍ أَفْرَحُ بِعِنَايَةِ رَبِّكَ أَنَّهُ ذَكَرَكَ مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ بآيَاتٍ لَا تَغْيِّرُهَا الْقُرُونُ وَ الْأَعْصَارُ اسْمَعِ اسْمَعِ إِنَّ الْقَلَمَ الْأَعْلَى يَرِيدُ أَنْ يَتَكَلَّمَ مَعَكَ انظُرْ انظُرْ إِنَّ وَجْهَ الْقَدَمِ تَوَجَّهَ إِلَيْكَ مِنْ شَطْرِ سَجْنِهِ الْأَعْظَمِ إِذَا سَمِعْتَ وَ رَأَيْتَ قَمَ وَ قُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِ وَ لَكَ الثَّنَاءُ يَا مَنْوَرُ الْأَفَاقِ قَدْ أَشْتَعَلَ الْعَالَمُ مِنْ آيَاتِ رَبِّكَ وَ مَلَأَ الْبَيَانُ فِي رَيْبِ عَجَابٍ انظُرْ الْأَفْقَ الْأَعْلَى بِبَصْرِكَ ثُمَّ اسْمَعِ نِدَائِهِ بِأَذْنِكَ هَذَا مَا أَمَرْتُ بِهِ فِي الزَّيْرِ وَ الْأَلْوَابِ مِنْ يَنْظَرُهُ بَعِينَ غَيْرِهِ لَنْ يَعْرِفَهُ أَبَدًا هَذَا مَا جَعَلَهُ اللَّهُ مَخْصُوصًا لِهَذَا الظُّهُورِ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ الْأَسْمَاءِ وَ انْصَعَقَتْ الْأَصْنَامُ وَ نَاحَتْ الْبِلَادُ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا لَكَ الْآيَاتِ وَ أَرْسَلْنَاهَا إِلَيْكَ فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا وَ أَنَا الْعَزِيزُ الْفَضَّلُ

يَا سَيِّدَ جَعْفَرَ قَدْ تَزَيَّنَ الْمَنْظَرَ الْأَكْبَرَ وَ ظَهَرَ السَّرَّ الْمَسْتَسْرَّ وَ مَالِكَ الْقَدْرِ يَنَادِي وَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْبَشَرِ قَدْ أَتَتْ السَّاعَةَ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ طُوبَى لِعَبْدٍ شَهِدَ وَ فَازَ وَ وَيْلٌ لِكُلِّ مَنْكَرٍ مَكَّارٍ إِيَّاكَ أَنْ تَمْنَعَكَ شَبَهَاتِ أَهْلِ الْبَيَانِ قَمَ وَ قُلْ يَا قَوْمِ خَافُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ أَصْحَابِ الضَّلَالِ قُلْ يَا حِزْبَ اللَّهِ الْيَوْمَ يَوْمَكُمْ إِذْ كَرُوا رَبَّكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ وَ لَا تَتَّبِعُوا كُلَّ مُشْرِكٍ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْزِلَ الْآيَاتِ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ يَنَادِي السَّبِيلَ انظُرُوا انظُرُوا يَا أَهْلَ الْبِهَاءِ تَاللَّهِ قَدْ خَلَقْتَ لَكُمْ رَغْمًا لِلَّذِينَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ وَ الدَّلِيلِ يَصِيحُ وَ يَنَادِي يَا حِزْبَ اللَّهِ قَدْ أَظْهَرَنِي اللَّهُ لَكُمْ أَقْبَلُوا وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ أَنْكَرُوا رَبَّهُمْ فِي الْمَبْدِ وَ الْمَاءِ

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ الْمَوْعُودَ يَذْكُرُكَ فِي مَقَامِهِ الْمَحْمُودِ وَ يَشْرِكُ بِعِنَايَةِ اللَّهِ رَبِّكَ مَالِكَ يَوْمَ الْمَعَادِ كَنْ مَتَمَسِّكًا بِفَضْلِهِ وَ قَائِمًا عَلَى خِدْمَةِ أَمْرِهِ وَ نَاطِقًا بِنِسَائِهِ فِي الْعَشِيِّ وَ الْاِشْرَاقِ أَنَا أَنْزَلْنَا الْآيَاتِ وَ أَظْهَرْنَا لِلْعِبَادِ مَا يَقْرَبُهُمْ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى أَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَا أَوْلَى الْأَبْصَارِ ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ مَلَأَ الْبَيَانِ أَنْكَرُوا هَذَا الْفَضْلَ الَّذِي مَا رَأَتْ شَبَهَهُ عَيْنُ الْاِبْدَاعِ أَوْلَيْكَ اتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كَفَرُوا بِالَّذِي أَتَى مِنْ مَطْلَعِ الْاِقْتِدَارِ بآيَاتِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ كَذَلِكَ زَيَّنْتَ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمُ الْيَوْمَ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ لَدَى الْغَنِيِّ الْمُتَعَالِ قُلْ خَافُوا اللَّهَ أَنَّهُ أَتَى بآيَاتٍ لَا تَعَادِلُهَا كِتَابُ الْعَالَمِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مِنْ عِنْدِهِ مَلَكُوتُ الْحُجَّةِ وَ الْبِرْهَانِ قُلْ تَعَالُوا لِأَرْيَكُمُ مَا نَزَلَ مِنْ

ملكوت البيان و اسمعكم ما تغرّدت حمامة الفردوس على اعلى الأغصان تالله لا يعادل اليوم آيات الله ما عند القوم فاعتبروا يا اولى الألباب ان الذين انكروا هذا الأمر بأى شىء يثبت ما عندهم قل فأتوا به يا مطالع الأوهام

يا سيد على اكبر انه اتى من سماء الأمر و معه راية يفعل ما يشاء هل ينبغى الاعراض لا ونفسى المهيمنة على من فى الأرضين و السموات قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و القوم فى وهم عجاب يعبدون الأوهام و لا يفقهون و يعبدون الأصنام و لا يشعرون قد زينوا رؤوسهم بالعمائم ضلّوا و اضلّوا الا أنهم لا يعلمون قد خسر الذين كذبوا آيات الله بعد انزالها و اعرضوا عن الذى به اقترن الكاف بالتون و ظهر كلّ امر مستور اشكر الله ربك انه ايدك على الاقبال فى يوم فيه اعرض الناس عن الله المهيمن القيوم

انا اردنا ان نذكر من سمى بعلى اكبر الذى اقبل الى الأفق الأعلى و قطع البرّ و البحر الى ان ورد شاطئ البحر الأعظم و سمع النداء من مطلع بيان ربه مالك الأسماء و رأى ما لا رأت العيون نشهد انه سمع و اقبل و سرع الى ان دخل الوادى الأيمن المقام الذى فيه تضيّع عرف الله مولى السرّ و العلن و شهد بما شهد الله انه لا اله الا هو الحقّ علام الغيوب سمع الصّبر و الحفيف و رأى الآية الكبرى من سدرة المنتهى و ما لا ادركته القلوب و العقول انه آمن بالله فى يوم فيه كفر علماء الأرض و فقهاؤها ثمّ الذين اتبعوهم من دون بيّنة من الله العزيز الودود و نذكر ابنه الذى سمّيناه بالبديع و امه التى سمعت و اجابت و اخذت كأس القرب و اللّقاء و شربت منها باسم ربها مالك الوجود يا امّ بديع لا تحزنى من شىء انا نوصيك فى كلّ الأحوال بالصّبر و الاضطبار كما وصّينا امائى من قبل ان ربك هو الصّبار الشكور

يا قلم اذكر من سمى بجعفر و ذكره بأيام الله لئلا تمنعه شبهات الذين كفروا بالشاهد و المشهود هذا يوم لا يذكر فيه الا هو قل اتقوا الرحمن يا ملاء البيان و لا تعترضوا على الذى اتى من سماء البرهان برايات العرفان لو انتم تعلمون قل يا ملاء البيان لا تقتلونى بسيوف الاعراض تالله كنت نائماً ايقظتنى يد ارادة ربكم الرحمن و امرنى بالنداء بين الأرض و السماء ليس هذا من عندى لو انتم تعرفون لو يرى احداً ناطقاً قائماً على الأمر ما اقامنى و ما انطقنى بكلمة و ما اظهر نفسى بين هؤلاء يشهد بذلك كتاب سطرت آياته من يراعة الله ربّ ما كان و ما يكون قد اخذ المختار من كفى زمام الاختيار و اقامنى كيف شاء و انطقنى كيف اراد انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون يا قلم طوبى لك بما جعلتنى راضياً عنك حيث نطقت على شأن العباد و مقاماتهم نسأل الله ان يجزيك احسن الجزاء و يؤيد اوليائه على الاستقامة على هذا الأمر المحتوم

يا سيد حسين قد ورد على فى سبيل الله ما ناح به الملاء الأعلى و اهل الجنة العليا و الذين طافوا عرش الله مالك الملكوت يا ملاء الأرض خافوا الله و لا تنكروا الذى به ظهر امر الله من الأوّل الذى لا أوّل له و به ارسل كلّ رسول و نزل كلّ كتاب نطق انه لا اله الا هو المهيمن القيوم يا قلمى الأعلى نامرك بالصّمت ان ملاء البيان على مسمع منك ليسمعوا ما يعترضون به على الله ربّ ما كان و ما يكون قد كنا قائماً امام الوجوه فى ايام فيها اقسعت الجلود من سطوة الأمراء و العلماء فلما سكنت امواج البغضاء ارتفع عن خلف الحجاب ظنين الذباب و ارتكبوا ما لا ارتكبه الأولون كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لشكر ربك مالك الملوك اياك ان يمنعك شىء من الأشياء عن مالك الأسماء ضع ما عند القوم متمسكاً بما امرت به من لدى الله الغفور العطوف

يا على انّ المظلوم يذكرك و يذكرك آيات الله ربّ العرش العظيم قد حضر اسمى عليه بهائى بورقة فيها اسمك ذكرناك من شطر السجن لتفرح و تكون من الشاكرين هذا يوم فيه ماج بحر العرفان و هاج عرف الرحمن طوبى لمن رأى و وجد ويل للغافلين يا على اذكر علياً الذى اقبل الى مقرّ الفداء فى ارض الطاء و انفق روحه فى سبيل الله ربّ العالمين كم من ذبيح فدى نفسه فى سبيلى و كم من عالم انفق روحه لاسمى العزيز البديع قل يا ملاء البيان دعونى لأهل الفرقان انهم احاطونى اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين قل هل ينفعكم ما عندكم بعد اذ علّق كلّ شىء بقبولى انصفوا و لا تكونوا من المعرضين قد

فنت الأشياء و هذا وجه ربكم العليم الحكيم كم من عالم اعرض و كم من امي سرع و شرب و قال لك الحمد يا مقصود العارفين كن في كل الأحوال متوكلاً على الله ربك و رب آباءك الأولين قل

الهي الهي تعلم ما عندي و لا اعلم ما عندك اشهد ان زمام العلم في يمينك و العرفان في قبضة اقتدارك اسألك بالكلمة التي بها سخرت من في الأرض و السماء بأن تقدّر لي من قلمك الأعلى ما ينفعني في كل عالم من عوالمك أنك انت المقتدر القدير

يا علي اصغر انظر ثم فكّر في الدنيا و ما حدث فيها أنها ترشدك و تهديك الى مقام تجد نفسك فارغاً عمّا سوى الله و متمسكاً بحبله المتين أنها تريك زوالها و فنائها و تغييرها و ما حدث فيها امراً من لدن مقتدر قدير كن على الأمر مستقيماً و في الحب ثابتاً و في البيان صادقاً و في الأمور منصفاً و في الأموال اميناً كذلك ينصحك قلم الأبهي في هذا المقام الأعلى ان ربك هو الناصح العليم قد ارتفع النعاق في الآفاق و ظهر ما اخبرناكم به اذ كان النور مشرقاً من افق العراق و في ارض السرّ و هذا السجن العظيم ما ظهر من امر الآ و قد اخبر الناس به في الكتاب ان ربك هو العالم الخبير

يا اهل الدال و الهاء نوصيكم بالعمل بما نزل من قلم امر ربكم المقتدر العزيز العظيم كذلك اشرفت شمس العرفان من افق عناية ربكم الرحمن اشكروا و قولوا لك الحمد يا مقصود العالمين

يا حسن نشهد ان الذي اقبل و سمع انه من المخلصين في كتاب مبين اول الأمر عرفان الله و آخره هو التمسك بما نزل من سماء مشيئة المهيمنة على من في السموات و الأرضين من شرب اليوم رحيق المختوم باسمي القيوم انه من اهل البهَاء في كتاب الله العزيز الحميد و الذي اعرض عن هذا الأمر انه من اصحاب السعير قل يا ملأ البيان لو كان الأمر بيدي ما اظهرت نفسي اتقوا الله و لا تعترضوا على الذي اتى بما عندكم من حجج المرسلين كنت قاعداً اقامني ربكم المقتدر القدير و كنت صامتاً انطقني بأمره المحكم المتين و كنت نائماً ايقظني و انزل لي ما عجز عن احصائه كل محص عليم قل اقرؤوا ما نزل من القلم الأعلى و ما عندكم ثم انصفوا و لا تكونوا من المعتدين اشكو بثي و حزني الى الله اى رب افرغ علي صبراً و انصرني على القوم الظالمين

يا محمد علي قد فتح باب السماء و اتى مالك الأسماء بقبيل من الملا الأعلى طوبى لمن اقبل ويل للمعرضين به ارتفع خبَاء المجد و نفخ في الصور و انصعق من في السموات و الأرض الآ من اتى الرحمن بقلب منير لعمر الله لو يطّلع احد على ما ورد علي في سبيل الله ينوح كنوح الفاقدين قد انكر ملأ البيان حجّة الله و برهانه الآ من وجد نفحات الوحي و شهد بما شهد الله انه لا اله الا انا الغفور الكريم انا سمعنا ناداتك اجنناك بآيات لا يعادلها ما تراه اليوم اشكر الله ربك بهذا الفضل العظيم هذا يوم فيه ظهر ما كان مكنوناً في علم الله و مخزوناً في افئدة المقرّين قل هذا كتاب الله ينطق بينكم اسمعوا و لا تكونوا من الغافلين قد تجلّى الله باسمه الرحمن على من في الامكان من الناس من اقبل و فاز و منهم من اعرض و منهم من كفر بالله العزيز الحميد لله رجال خلف العرش ينصرونه بجنود الذكر و البيان الا انهم من المقرّين في كتاب مبين لا تمنعهم شبهات عبدة الأسماء و لا تحجبهم حجبات المعتدين

يا قاسم اسمع نداء المظلوم انه يوصيك بما يرتفع به امر الله ربك رب العرش العظيم ان الذين اتخذوا الأوهام لأنفسهم ارباباً من دون الله اولئك اصحاب النار في كتاب الله طوبى لمن عرف ويل للمنكرين أنك اذا فزت بكتابي و وجدت عرف بياني قل

الهي الهي اشهد أنك خلقتني للقائك و الورود في بساط عزك و الوقوف في فناء بابك و القيام امام وجهك اى رب لا تمنع اذني عن اصغاء نداءك و لا بصري عن مشاهدة مشرق وحيك و مطلع امرك و مظهر نفسك و مصدر احكامك اى رب ترى عبرات المقرّين في فراقك و زفرات المخلصين في هجرك ارحم عبادك و خلقك و لا تمنعهم عمّا خلقتهم له أنك انت

المقتدر على ما تشاء اى ربّ ذاب كبدى بما طالت ايام هجرى اسألك بنفحات وحيك و اسرار كتابك و امواج بحر علمك و اشراقات انوار نير ظهورك بأن تقدّر لى ما يقرّبنى اليك لو تمنعنى يا الهى عمّا اردته بقضائك المبرم فاكتب لى من قلمك الأعلى اجر اللقآء أنّك انت الذى لا يعجزك شىء من الأشياء و لا يمنعك اسم من الأسماء لا اله الا انت القوىّ القدير

يا محمّد باقر رأينا اسمك ذكرناك بهذا الذّكر البديع ليجعلك الذّكر ثابتاً راسخاً بحيث لا تزلّك الشّبهات و لا تمنعك الاشارات و لا تضعفك قوّة العالم و لا تخوّفك سطوة الأمم ان ربّك هو المشفق الكريم تالله خضعت الأفلام اذ تحرّك القلم الأعلى و القوم هم لا يعرفون اقبلوا الى مطالع الأوهام معرضين عن الله المهيمن القيوم تمرّ عليهم الآيات فى كلّ الأحيان و هم عنها معرضون يعبدون الأصنام و لا يشعرون و قالوا ما لا قاله الأولون قل

الهى الهى اسألك ببحر آياتك و سمآء فضلك و شمس جودك بأن تؤيّدنى على ما يجد منه المخلصون عرف الاستقامة على امرى اى ربّ لا تجعلنى محروماً من نفحات ايامك و لا ممنوعاً عن اصغآء آياتك قدّر لى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى اى ربّ اشهد أنّى لست قابلاً بدائع فضلك و مستحقاً ما انزلت لى من سمآء عطائك اسألك بسفائن قدرتك و بحور اقتدارك الذين ما منعهم سطوة الملوك عن التّقرّب اليك و لا قدرة المملوك عن النّظر الى افقك اى ربّ قدّر لى ما ينبغى لجودك و فضلك أنّك انت الغفور العطوف

يا عبدالرحيم قد احاطت المظلوم ذناب الأرض و اشرارها انكروه بعد اذ اتى بآيات لا تعادلها كتب العالم و لا ما عند الأمم و ببرهان انارت به آفاق المعانى و البيان طوبى لنفس شهدت بما شهد به القلم الأعلى ويل لكلّ غافل جادل بآيات الله المهيمن القيوم كم من عالم منعه العلم عن المعلوم و كم من جاهل شرب رحيق الوصال من كأس عطآء ربّه مالك الغيب و الشّهود أنّا نوصى الكلّ بالحكمة كما وصّينا العباد بها من قبل و انا التّاصح العليم

يا ملاً البيان ابسطوا اذيال الطّلب انّ البحر الأعظم اراد ان يقذف اليكم لآئى الحكمة و البيان أنّه هو الفيّاض الكريم طوبى لمن فاز بأنوار الملكوت و ما قذف عليه من هذا النّبأ العظيم الذى ذكر مرّةً بالبحر و اخرى بالقلم الأعلى و طوراً بمكلمّ الطّور و سدرة المنتهى فى الصّحيفة الحمراء و بالسّرّ المكنون و الغيب المخزون فى كتب الله العزيز الجميل انّ الذين اعرضوا اولئك ليس لهم نصيب فى كتاب الله ربّ العالمين

يا زين العابدين ينوح قلمى و يقصّ ما ورد علىّ من جنود الظّالمين انّ الذى حفظناه فى سنين متواليات تحت جناح الفضل قام على الاعراض و ارتكب ما ذرفت به عيون العارفين لعمر الله سلّ على وجهى سيف الاعراض بما اغواه احد من عبادى ثمّ صاح فى نفسه يشهد بذلك كلّ صادق امين

يا ملاً البيان انصفوا بالله من رفع الأمر و حفظ من اخذتموه وليّاً لأنفسكم اتقوا الله و لا تكونوا من المنكرين أنّا حفظناه من حرارة الشّمس و صبارة البرد فلمّا اطمأنّ اراد سفك دمي كذلك سوّلت له نفسه و كان من المعتدين رأينا فى سبيل الله ما ذابت به اكباد المخلصين قد انكرنى المعارف و اصدقائى من سطوة الأمراء و العلماء الى ان اخرجونا من ارض الطّآء الى الزّورآء و منها الى ارض السّرّ و منها الى هذا السّجن الأعظم الذى فيه اشتعلت نار البغضآء التى عجز عن ذكرها كلّ لسان طلق و كلّ قلم سريع

يا حسين خذ المعروف امراً من لدى الله ربّ العالمين زيّن رأسك باكليل الأمانة و هيكلك بتقوى الله ربّ العرش العظيم لا تنس فضل الله أنّه اظهر مشرق آياته و ايّدك على عرفانه فى يوم فيه ارتفع نحيب البكآء بين الأرض و السّمآء بما اكتسبت ايدي الغافلين أنّا نوصيك و الذين آمنوا بحفظ ما اوتيتهم من لدى الله مقصود العارفين كم من ملك منع عن العرفان و كم من مملوك فاز بعناية ربّه الكريم كم من بصير منع عن المشاهدة و كم من ضير رأى و قال لك الحمد يا من ذكرتنى اذ كنت بين ايدي الظّالمين كم من قوىّ اضعفه اقتدار الظّهور و كم من ضعيف شتّت شمل صفوف الأوهام باسم ربّه القوىّ

الغالب التقدير كذلك اورثنا الضعفاء ما للأقوياء امراً من عندنا انا كنا قادرين انك اذا سمعت النداء اقبل بقلبك الى الأفق الأعلى و قل

لك الحمد يا مولى العالم بما آيدتنى و عرقتنى و هديتنى الى صراطك المستقيم اشهد ان الصراط صراطك و الظهور ظهورك و الأمر امرك العزيز البديع

يا محمد قبل ج يذكرك مطلع الآيات لعل الناس يجدون عرف بيان ربهم الرحمن فى يوم فيه نادى المناد الملك لله الواحد الغفار انا نذكرك لوجه الله ليجعلك الذكر مستقيماً على سواء الصراط كن منقطعاً عن دونه و ناظراً الى افقه و ناطقاً بثنائه فى اللبالي و الأيام لا ينفعكم اليوم ما عند القوم ضعوه امراً من عندى و خذوا ما امرتم به من لدى الله رب الأرباب قل يا ملاً البيان اتقوا الله و لا تتبعوا الظنون و الأوهام اتبعوا الذى باسمه نصبت راية الأمر على اعلى المقام قل ارحموا على انفسكم و على الذى به اشرك النير الأعظم من افق العالم و اتى الرحمن بقدره و سلطان لو لا البهأ من رفع الأمر انصفوا و لا تكونوا من الذين انكروا الحجّة و البرهان قد كنت قائماً امام الوجوه و ناطقاً بثناء الله مولى الأنام فلما ارتفع الأمر ارتفع التعيق فى المدن و الديار كذلك قضى الأمر و القوم فى وهم عجاب

يا ابن المهاجر اسمع نداء ربك انه ارتفع من شطر السجن و يدع الكل الى مشرق الآيات هذا كتاب من لدنا الى من على الأرض ليجذبهم الى افق منه اشرفت الأنوار و يذكرهم بما نزل من القلم الأعلى فى الزبر و الألواح قد ظهر ما اخبرنا العباد به من قبل اذ كان الزوراء مقرّ العرش و انا العزيز العلام

يا احزاب الأرض انصفوا فى هذا الأمر الذى به غرّدت حمامة الفردوس على اعلى الأغصان انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتر المقتدر المختار به ظهر صراط الله فى العالم و برز حكم الميزان هذا يوم فيه ظهر الكنز المخزون و مرّت الجبال كمرّ السحاب طوبى لنفس فازت بطراز العدل ويل لكلّ ظالم كفّار يا قلم الأعلى قل يا ملاً البيان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من اصحاب الضلال زنوا ما نزل من ملكوت البيان بميزان العدل و الانصاف لعمر الله ما اردت ان اظهر نفسى و لا ان اتكلّم بكلمة ولكن ارادة الله غلبت ارادتى و اظهرنى كيف شاء و اراد بذلك ورد على ما ناح به الفردوس الأعلى و الذين طافوا العرش فى العشيّ و الاشراق ان الذى ربّناه اراد سفك دمي فلما ظهر الأمر صاح فى نفسه متمسكاً بمفتريات لا ذكر لها عند الله مالك الرقاب

يا ميرزا يذكرك مولى الأسماء فى هذا المقام الذى جعله الله مطلع الأذكار ان قلمي الأعلى ينوح و ييكي بما ورد على من الذين كفروا بالمبدإ و المآب يذكرون نقطة البيان و يفتنون على مرسله و يقرؤون الآيات و ينكرون منزلها فاعتبروا يا اولى الأبصار يرون نعمة الله و ينكرونها يسمعون آيات الله و يعرضون عنها الا أنهم من اصحاب النار يا ملاً الأرض تالله ما جئنا الا لتطهير نفوسكم من الضغينة و البغضاء يشهد بذلك من عنده ام الكتاب قد ماج بحر البيان و هاج عرف الرحمن اقبلوا يا قوم بوجوه نوراء الى افق منه انارت الآفاق كذلك زيتاً دياح كتاب الظهور بذكر مكلم الطور طوبى لمن عرف ويل لكلّ جاهل مرتاب يا عباد الرحمن اذا جاءكم ناعق دعوه بنفسه متوكّلين على الله مشرق الالهام لا تعترضوا على العباد ان وجدتم من احد راتحة البغضاء ذروه فى خوضه متشبّئين بأذيال رداء عناية ربكم فالق الأصباح شأن الانسان هو المحبّة و الأمانة و العفو و الوفاء و ما يظهر به تقديس ذاته بين الأحزاب

يا ابن النداف يذكرك من انكره العباد بعد اذ جاء من مطلع الأمر بحجّة خضعت لها حجج الذين تمسكوا بما عندهم من الظنون و الأوهام يا ابن النداف اسمع النداء الذى ارتفع بالحقّ انه يهديك الى سواء الصراط و يلقي على من على الأرض كلمة الله ربّ ما يكون و ما قد كان يا ملاً البيان تالله كنت راقداً ايقظتنى ارادة الله منزل الآيات و كنت صامتاً انطقنى بما لا يعادله ما عند العباد و كنت قاعداً اقامنى بقدره من عنده و هو المقتر المختار ان كان ذنبى آياتى او يبيئاتى قد سبقنى نقطة

البيان و من قبله رسل الله مالك المبدأ و المآب يا ملأ البيان ان وصاكم النقطه بالاعراض ما فعلتم بهذا النور المشرق من افق الانصاف انه وصاكم بالاقبال قمتم على اعراض صاح به السحاب و امركم بالخضوع و انتم اقبلتم اليه بالأسنة و السيوف يا اصحاب الضلال قد اعرضتم عن الذى باقبله ابتمس ثغر العرفان فى الامكان قل اسمعوا لوجه الرحمن ما نطق به النقطه فى البيان ان لا تنصروه لا تحزنوه انتم نبتتم امر الله ورائكم و ارتكبتم ما ذابت به الأكباد تالله ان البيان ما نزل الا لذكرى و ما بشر العباد الا بظهورى الذى به اشرفت الأنوار تالله ان المحبوب كان خاضعاً لذكرى فكيف لنفسى انصفوا و لا تكونوا من اهل الظلم و الاعتساف قل ان كنتم فى ريب اقرؤوا آيات الله و ما عندكم ثم انصفوا يا اولى الأبصار تالله ان المظلوم ما اراد منكم الايمان دعوه بنفسه لوجه الله مالك الرقاب انظروا ثم اذكروا اذ كنت قائماً امام الوجوه فى يوم فيه اضطربت النفوس و سكرت الأبصار انه قال لو يأتيكم بآية لا تعترضوا عليه و انتم كفرتم به بعد اذ اتاكم بما لا تعادله الكتب و الألواح يا ملأ البيان اتقوا الرحمن و لا تسفكوا دم الذى نصركم فى الليالى و الأيام بجنود الوحي و الالهام لما بلغ الذكر الى هذا المقام سمعت حينى قلمى الأعلى و به ارتفع نحيب البكاء من الفردوس الأعلى و السفينة الحمراء و ذرفت عيون الأبرار تالله سمعت ضجيج نقطه البيان و اسفه على نفسى و صريخ الأخيار فى هذا الحزن الذى به ناحت السدره و تزعزت الأركان يا ابن النداف كم من عارف منع عن المقصود و كم من امي اخذه سكر كوثر البيان حيث نبد العالم شوقاً للقاء الله منزل الآيات كم من علام منع عن البحر الأعظم و كم من نداف سرع و شرب و قال لك الحمد يا مطلع العناية و الألفاظ

يا محمد على طوبى لمن فاز بذكر مولى العالم فى السجن الأعظم و شهد بما شهد الرحمن فى اعلى المقام طوبى لاسم فاز بحركة قلمى الأعلى و لغريب قصد وطنه الأبهى و لبعيد تقرب الى الله مظهر البيئات و طوبى لعارف فاز بالمعروف و لطالب بلغ و قال لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الأديان طوبى لمن شرب كوثر البقاء من يد الفضل و العطاء و لذى شم وجد عرف القميص اذ تضيوع فى الأقطار طوبى لفقير قصد بحر الغناء و لعليل توجه الى مطلع الشفاء و لضعيف اقبل الى افق الاقتدار طوبى لدم سفك فى سبيلى و لأرض تشرفت بقدمى و لنسيم مر من شطر عنائتى على من فى البلاد طوبى لبحر سرت عليه سفينة امرى و لجبل نصب عليه خباء مجدى و لوجه تنور بنور الأيام طوبى لبيت ارتفع فيه ذكرى و لهواء تضيوعت فيه نفحات الوحي فى الغدو و الآصال قد فاز العالم بنير الاسم الأعظم و القوم فى غفلة و ضلال قد انتشر جراد البغضاء هذا ما اخبركم به القلم الأعلى اذ كان النور مشرقاً من افق العراق يا اهل الأرض اسمعوا ندائى من حول عرشى ليقربكم الى الله مالك الرقاب قد انكرنى من خلق لخدمتى فاعتبروا يا اولى الأنظار قد اراد سفك دمي من حفظته تحت جناح الفضل فى سنين متواليات تالله قد اتى الرحمن بقدرة و سلطان قل يا ملأ الأرض هل منكم احد يجول مع فارس المعانى فى مضمار الحكمة و البيان لا ونفسى الحق يشهد بذلك من عنده علم كل شىء فى الكتاب

يا قلم الأعلى ول وجهك شطر الدال و الهاء ثم اذكر على رضا الذى حضر اسمه لدى المظلوم اذ كان بين ايدى الأشرار رأينا ذكرك ذكركناك لتفرح و تشكر ربك العزيز الفضال قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيئات طوبى لمن سمع و رأى و ويل لكل منكر كفار لما اتى الوعد و ظهر الموعد قام عليه العباد بظلم ما رأت شبهه عين الابداع قل موتوا بغیظكم قد اتى من ارتعدت به فرائض العالم و زلت به الأقدام الا الذين ما نقضوا عهدهم و اتبعوا ما انزله الله فى الكتاب قل يا اهل الأرض ليس لأحد ان يمتحن الله ربه او يجزبه بل له ان يمتحن عباده انه هو المقتدر المختار ضعوا ما عندكم و ما عند القوم اتقوا الله و لا تتبعوا هوائكم اتبعوا من اتى بآيات احاطت الأمصار قد انزلنا لأهل منشا ما يرشد المنصفين و يهديهم الى الله فائق الأصباح من فاز اليوم برضائى انه من اهل الله فى الزبر و الألواح انا ما اردنا منكم شيئاً نذكركم لوجه الله من آمن لنفسه من اعرض انه هو الغنى المتعال يا اهل الأرض اسمعوا تالله هذا نداء سمعه الحبيب فى المعراج و الكليم فى طور الابتهاج و الروح حين صعوده الى الله منزل الأوامر و الأحكام كذلك نطق لسان العظمة اذ كان القوم فى مرية و شقاق

يا ابن ابى طالب يذكر المظلوم من على الأرض بما يذكّرههم و يقربهم الى مشرق الالهام قد اتى المظلوم لنجاة العالم ولكنّ الأمم قاموا عليه بظلم تغيّرت به الآفاق كم من ليل طار فيه النّوم من عينى و كم من يوم كنت تحت السّلاسل و الأغلال قد ناح لضربى من فى ملكوت الأمر و الخلق شهد بذلك كلّ منصف و كلّ عالم ما منعه العلم عن العزيز العلام يا قلم نبئ العالم بهذا الظهور الأعظم قل يا قوم اتّقوا الله و لا تكونوا من الذين انكروا حجّة الله و برهانه اذ اتى بملكوت الآيات هذا هو الذى بشركم به محمّد رسول الله خافوا الله يا معشر الأحزاب هذا هو الذى ذكرتموه فى القرون و الأعصار به استمدّ كلّ عامل و استقرب كلّ بعيد و استرفع كلّ وضع و نطق كلّ كليل و قام كلّ قاعد منع عن القيام قد اهتزّ العالم شوقاً للقائه و القوم اكثرهم فى غفلة و شقاق اقرؤوا ما عندكم و ما نزل من سمآء مشيئة ربكم مالك يوم القيام ليظهر لكم ما ستر عنكم ان ربكم الرحمن هو الكريم الفضال

و نذكر من سمى بالحسين الذى حضر اسمه لدى المظلوم و نوصيه بما وصّينا به اكثر العباد قد جئت من مطلع الفضل لاصلاح العالم طوبى لمن شهد بما شهد به الله ويل لكلّ منكر مكّار طوبى لمن شرب رحيق البيان من يد عناية ربه الرحمن ويل لكلّ معرض قام على الاعراض ايم الله لا اقدر ان اذكر ما ورد على نفسى بما اكتسبت ايدى الفجار يا قلمي نح على نفسى و ما ورد علىّ من طغاة خلقى و قل

الهى الهى كنت راقداً ايقظتنى و اقمتنى و انطقتنى ثم تركتنى تحت مخالبا البغضاء ترى و تسمع ما ورد علىّ و ما قالوا فى حقّى و عزّتك يا الهى و يا ايها المذكور فى قلبى لو يجتمع على ضرّ البهآء من فى الأرض و السّمآء لا ينقطع عن لسانه ذكرك و ثنائك و لا يتوقّف اقلّ من آن فى اظهار ما امرته باظهاره بين عبادك و عظمتك و سلطانتك يا من بقربك اهتزّت البلاد و فى هجرتك ذابت الأكياد لا ابدل ذلّى الذى ورد فى سبيلك بعزّ العالم و لا هذا الضّعف بقوّة الأمم و لا هذا الفقر بثروة من فى ارضك كلّ ما ورد علىّ فى حبّك هو مقصود قلبى و محبوب فؤادى يشهد بذلك سكّان مدائن عدلك و المنصفون من عبادك و خلقك اى ربّ تعلم بأننى ما اردت الا حرّية عبادك و نجاتهم من سلاسل التّفليد و الأوهام ايدهم يا الهى على ما تحبّ و ترضى أنّك انت المقتدر العليم الحكيم

يا اباالحسن كم من عبد منعه الدّنيا و كم من عبد خرق الأحجاب مقبلاً الى الله ربّ العالمين كن راسخاً على الأمر و ناطقاً بهذا النّبيا العظيم قد حضرت ورقة عند المظلوم و كانت مزينة بأسمآء الذين آمنوا بالله العزيز الحميد قد انزلنا لكلّ واحد ما يقربه الى الفرد الخبير انا نوصيكم مرّة اخرى بالعدل و الانصاف و بحفظ هذا الكتاب الذى يهديكم الى صراط الله المستقيم و نذكر الذين ما حضرت اسمائهم فى السّجن و نبشّرههم بعناية ربهم الفضال الكريم اول الأمر هو عرفان الله و آخره الاستقامة عليه كذلك قدر من لدن قوى قدير قل يا ملأ البيان باعراضكم لا يمنع البحر امواجه و لا الشّمس اشراقها انظروا ثم انصفوا و لا تكونوا من الجاهلين سوف يبعث الله رجالاً ينصرون المظلوم بالحكمة و البيان انه هو العليم الخبير

و نذكر امائى هناك اللآئى آمنّ بالله اذ اتى بأمر بديع و فزن بأيامه و سمعن و اقبلن الى الأفق الأعلى اذ كان ابطال الأرض فى ريب ميبين انه معكّن فى كلّ الأحوال يسمع و يرى و هو السّميع البصير افرحن بما جرى ذكركّن من لسان العظمة اذ كان المظلوم فى سجن عظيم نسأل الله ان يؤدّكّن و يوفّقكّن و يكتب لكّن ما ينبغى لسمآء جوده و بحر فضله انه ارحم الرّاحمين

و نذكر اباالحسين و نوصيه بما نزل فى كتاب الله ربّ العرش العظيم خذ الكتاب بقوّة من عنده انه يحبّ العاملين لك و للذين آمنوا هناك ان تقرؤوا ما ناجينا به الله ربّ الكرسيّ الرّبيع

هو الذّاكر و المذكور

الهي الهى هجرک اهلکنى و فراقک احرقنى و بعدک اذابنى و ذکرک اشعلنى و ندائک هزنى وعزتك و جمالک لو يفحص احد قلوب عاشقک ليراها مشبکه من سهام فراقک و اکبادهم محترقة من نار هجرک اى رب اجد عرف ظهورک و لم ادر اى مکان تنور بنور معرفتک و تزین بأنوار وجهک و تشرف بقدمک اسألك بجمالک المشرق من افقک الأعلى و اسرار علمک يا مالک الأسماء و فاطر السماء بأن تقدّر لعبادک الحضور امام وجهک و القيام لدى باب عظمتک اى رب اشهد أنك خلقت الآذان لاصغاء ندائك فى يومک و العيون لمشاهدة انوار مشرق وحیک و مطلع آياتک و مصدر ظهورات قدرتك و الطافک اى رب لا تحرم الآذان عمًا خلقت له و الأبصار عمًا بدعت له انت الذى سبقت رحمتک الممكنات و احاط فضلک الکائنات اى رب قد اخذتنى نفحات قميص ظهورک و اجتذبتنى آيات عظمتک بحيث نسيت نفسى و ذاتى و ما خلق فى ارضک و سمائك فاه آه لم ادر باى عمل اقوم امام وجهک ليتضوع منه عرف رضائك لا وعزتك فضلک احاطنى و جودک شجعنى ان عبدک هذا قد كان موقناً بفضلك و عطائك و قبول ما ظهر منى فى ايامک وعزتك و جلالک و قدرتك و جمالک احب ان اضع وجهى و جبينى على كل بقعة من بقاع ارضک لعل يقع على تراب تشرف بقدم اصفياک و سفرائک اسألك يا فاطر السماء بمشارك قدرتك و اقتدارک ان تكتب لى ما ينفعنى فى كل عالم من عوالمک ثم ارزقنى ما هو خير فى کتابک أنك انت المعطى البازل المشفق العليم الحكيم و اسألك يا مالک البقاء و مطلع العطاء بآياتک الكبرى و اسمک الأعظم الأبهى بأن تجعلنى طائفاً حول عرشک و قائماً لدى باب عظمتک فى كل عالم من عوالمک ثم زين هيكلى و قلبى و صدرى بأنوار معرفتک و بطراز القبول بجودک و کرمک اى رب هذا يوم قد ماج فيه بحر عطائك و انار افق العالم بنير فضلک اسألك ان لا تمنعنى عمًا عندک ثم اكتب لى ما ينبغى لرحمتک و مواهبک و يليق لعظمتک و سلطانتک أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکريم و الصلوة و السلام و التکبير و البهاء على اولياک و اصفياک الذين ما نقضوا ميثاقک و عهدک و عملوا ما امروا به فى کتابک المبين اولئک عباد نبذوا الشرك ورائهم متمسكين بنور التوحيد فضلاً من لدنک أنك انت العلى العظيم

بسمى الغريب المظلوم

قد تشرقت الأيام يا الهى بالأيام التى سميتها بالهآء كأن كل يوم منها جعلته مبشراً و رسولاً لبيشر الناس بالأيام التى فرضت فيها الصيام على خلقک و بريتك ليستعد كل نفس للقائها و يعين فى قلبه محلاً لها و يطهره باسمک الرب لنزولها عليه فى اله الوجود و المقتدر على كل شاهد و مشهود اسألك بأسمائك الحسنى و صفاتک العليا و مظاهر امرک فى ملكوت الانشاء و مطالع وحیک فى جيروت البقاء بأن تمطر على من صام فى حبك امطار سحاب رحمتک و فيوضات سمآء عنايتک اى رب لا تمنعهم عمًا عندک جزاء ما عملوا فى حبك و رضائك اسألك يا مالک الأسماء و فاطر الأسماء و خالق الأسماء و سلطان الأسماء و رافع السماء و حافظها بأن تفتح على وجوه الذين خضعوا لأمرک ابواب فضلک و رحمتک و غناک اى رب هم الفقراء و عندک بحور الغناء و هم الضعفاء و انت القوى بقدرتك و الغالب بسلطانتک اى رب ترى عيونهم ناظرة الى افق عطائك و قلوبهم متوجهة الى شطر مواهبک فانظر يا الهى الى القلوب التى جعلتها اعراشاً لاستوائک و مشارق لظهور انوار محبتک رشح عليهم يا الهى من بحر کرمک ما يجعلهم مظاهر هذا الاسم بين عبادک اى رب ايدهم على ما يرتفع به امرک فى مملکتک ثم اظهر منهم ما تبقى به اسمائهم فى ملكوتک و جيروتک اى رب هم الذين احترقوا بنار محبتک فى ديارک و شاهدوا كل مکروه فى سبيلک و ذاقوا كل مرآملين شهد العطاء من سمآء جودک اى رب هم الذين حملوا فى حبك ما لا حملوه عبادک و خلقک

اي ربّ قد احترق المخلصون من نار فراقك اين كوثر لقائك و مات المقرّبون في بيداء هجرك فأين سلسيل وصالك أ تسمع يا الهى حنين عاشقيك و هل ترى يا محبوبي ما ورد على مشتاقيك اى ونفسك تسمع و ترى و انت السميع البصير انت الذى يا الهى بشرت الكلّ بأيامى و ظهورى و جعلت كلّ كتاب من كتبك منادياً باسمى بين الأرض و السّماء و مبشراً بظهور جمالك الأبهى فلما تزين العالم بأنوار الاسم الأعظم تمسك كلّ حزب باسم من اسمائك و به غفل عن بحر علمك و شمس حكمتك و سماء عرفانك

فيا الهى و اله الأشياء و مرّبيّ الأسماء أسألك باسمك الظاهر المكنون و جمالك المشرق المخزون بأن تزين احبائك بقميص الأمانة بين البريّة و لا تحرمهم عن هذا المقام الأعلى و هذه الصّفة الأقدس الأعظم الأبهى لأنك جعلتها شمساً لسماء قضائك و ديباجةً لكتاب احكامك و بها يظهر تقديس ذاتك عن الظنون و الأوهام و تنزيه نفسك عمّا خطرت به افئدة الأنام اى ربّ فأنزل على احبتك من سماء فضلك ما يطهرهم عن ذكر دونك ثمّ ارزقهم كأس الاستقامة من ايدى جودك و كرمك لئلا تمنعهم الاشارات عن شطر ظهورك

اي ربّ من اسمك الكريم اشرق نير املى و من اسمك الجواد ارتفعت يد رجائي وعزّتك يا محبوب قلبي و غاية بغيتي انى اعترف في هذا الحين بكرمك ولو تمنعني عن كلّ ما خلق في ارضك و سمائك و تشهد جوارحي و اركاني و دمي و لحمي و جلدي و شعراتي بجودك و احسانك ولو تطردني عن ديارك و بلادك و تجعلني محتاجاً بأحقر شيء في مملكته وعزّتك يا نار العالم و نور الأمم انّ اللسان و القلب يناديان و يعترفان بعفوك و غفرانك ولو تعذّبتني بدوام سلطنتك انّ الذى ما اقرّ بذلك كيف يعترف بأنك انت المحمود في فعلك و المطاع في امرك اى ربّ ترى نار حبّك احاطتني و اخذت كلّ مأخذ في قلبي و حشاي اى ربّ ارحم من تمسك بحبل عطائك و تشبّث بذيل كرمك و انس بذكرك و طاف حول ارادتك و صام في حبّك و افطر بأمرك و هرب من نفسه معتصماً بحصن حفظك

يا الهى و سيّدى و سندی نور قلوب عبادك بنور عرفانك و أيدهم على العمل في رضائك و عرفهم يا الهى جزاء اعمالهم الذى قدرته في ملكوتك و جبروتك و فى العوالم التى ما اطّلع بها احد الاّ نفسك و لم يحصها الاّ علمك اى ربّ انا القائم لدى بابك و الناظر الى افقك الأعلى راجياً فضلك لأحبائك و آملاً عنايتك لأصفيائك قدر يا الهى لكلّ عبد من عبادك ما يجعله راضياً عنك و مقبلاً اليك و مستقيماً على امرك و شارياً رحيق الوحى بيد عطائك و طائراً فى هواء عشقتك و حبّك على شأن يرى ما سواك معدوماً عند اشراق شمس ظهورك و مفقوداً لدى تجلّيات انوار وجهك اى ربّ فاكتب لأحبتك من قلمك الأعلى الذى لا يأتيه المحو خير الآخرة و الأولى و أنّك انت مالک العرش و الثرى و الظاهر الناظر من افقك الأبهى لا اله الاّ انت الفرد الواحد العليم الحكيم

بيروت

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله

فى ١٢ صفر ١٣٠٣

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

قد ثبت بالبرهان ما اشرق من افق اليقين و هو انّ حمدى و ذكرى لا يصل الى مقصودى اعلى النّداء من اعلى العالم لا يليق له و كيف ذكرى و ذكر امثالى و ثنائى و ثناء امثالى لذا نذكر و نعرض و نقول ذكر و ثنا اليوم الى اليوم الذى لا آخر له مخصوص اولياء حقّ جلّ جلاله است يعنى نفوسى كه در مشييت و ارادة حقّ تعالى شأنه فانى و معدوم مشاهده ميشوند و بكمال استقامت بر امر الله قائمند و بروح و ريحان بذكرش ناطق ايشانند نفوسى كه در كتب قبل و بعد مذكورند و منع نمود ايشان را شبهات امم و اشارات عالم و ضوضاء مشركين و غوغاء غافلين قاموا و قالوا بالحكمة و البيان انّ ربنا الرحمن و هو المستعان فى كلّ الأحيان

و بعد يا محبوب فؤادى نامه مكرّر رسيد خبر رسيد صبح اميد هم الحمد لله دميد و آن اينكه الحمد لله آفتاب عنايت مشرق و اذن حاصل فرمودند يا ابن ابهر اقبل باقبال يقبل به الممكنات الى قبلة الآفاق و وجهه بتوجه يتوجه به الكائنات الى مشرق الآيات و مظهر البيّنات انّ المظلوم سمع ندائك و اجابك مرّة بعد مرّة نسأل الله ان يجعل حجّك مبروراً و سعيك مشكوراً و اقبالك ذخراً و شرفاً و كنزاً لك عنده انه على كلّ شىء قدير

اينكه در باره جناب حاجى عليه سلام الله مرقوم داشتند طوبى له وفا عندالله بسيار محبوبست نيكوست حال نفوسى كه لازال باو ناظر بوده و هستند مختصر آنكه جميع بطراز اذن مزيند و از حقّ جلّ جلاله اين خادم فانى سائل و آمل كه كل را بعنايت مخصوصه مخصوص فرمايد و بطراز قبول مزين دارد تعالوا تعالوا يا اهل الوفاء تعالوا تعالوا يا من حملتم الشّدائد فى سبيل الله مالك الأسماء تعالوا تعالوا يا من رأيتم الأمواج و هبوب ارياح عاصفات تعالوا تعالوا يا اولياء الله انتم الذين قطعتم البرّ و البحر و صبرتم فى البأساء و الضّرّاء تعالوا تعالوا يا اهل الميثاق تعالوا تعالوا يا ملأ العشاق قد ناداكم من لا يعرف بما ينطق به اللسان و يجرى من قلم الامكان كلّ ذلك من عناية ربنا الرحمن بارى كل بروح و ريحان توجه نمايند هنيئاً لكم و مريئاً لكم السلام و الذّكر و الثّناء عليكم و على اولياء الله و احبائه

* * *

نبيل اعظم

قد حضر تلقاء الوجه كتابك و هذا صدره آنكه از حرق الحشا مقسوم گشته كيست من ان استمع ما يتكلّم به لسان القدم و كن من الشّاكرين انّ الذى هديناه الى الشّاطئ الأيمن انت و كتبنا فى جبينه من قلم القدم هذا مؤمن انت و نادينا من السّدرة الالهية انت و سقينا من كوثر العرفان بيد العناية انت و اطعمناه مائدة السّمائية انت و امطرنا عليه امطار الفضل انت و زينناه بطراز الاقبال الى العزيز المتعال انت و آوينا الى سرادق الجود و الكرم انت و ادخلناه ساحة العرش انت و كشفنا له سبحات الجلال عن وجه الجمال انت و احضرناه تلقاء الوجه انت و اسمعناه ندائنا الأحلى انت و تجلينا عليه بأنوار الوجه بالمواجهة انت و انطقناه بذكرنا بين العباد انت و جعلناه منادياً لأمرنا انت و آوينا فى السّجن واحد و ثمانين يوماً انت و سترنا وجهه من الأعداء انت كذلك سبقك فضلى و سبقتك رحمتى لا يسبقنا احد فى شىء انا الغفور الرحيم قد ثبت بالدليل بأن ليس لك السبيل بالبرهان لتثبت على الرحمن اقلّ عمّا يحصى ما منع به فضله عنك ولكن جناب نبيل قبل علىّ بشاطى بحر اعظم وارد شدند و از ظلم ظالمان محروم گشتند قسم بجمال قدم كه محرومى ايشان بحسب ظاهر و التهاب نار فراق در صدر اعظم از عبادت الف سنه بوده باری ايشان فى الجملة حقّ دارند بل استغفر الله عن ذلك اين محض فضل است كه ذكر ميشود آنچه من لدى الحقّ ظاهر محبوب مقررین بوده و خواهد بود اگر نار فراق مشتعل نشود كوثر قرب و وصال جارى نه حمد محبوب عالميان را

که بعنایت خود ایشان را قبول نمود و محلّ ظهور قضایا و بلایا در سیلش فرمود و از اشتغال دنیا و ما فیها مقدّس داشته بشطر قرب مؤیدش نمود تا آنکه قطع منازل نموده در تلقاء عرش حاضر و بقاء الله فائز گشت

جناب عبدالله و پدر عباد را بنفحات قمیص روحیه که از مصر قدمیه مرور نمود متذکّر نمائید و من قبل الله تکبیر برسانید جناب خلیل و اسد انشاءالله لازال در ظلّ حضرت دوست مستریح و بکمال حکمت رفتار نمایند که مباد حرفی احداث شود و سبب فتنه گردد و البهآء علیهما و التّی اقبلت الی شطر الأحدیة انا قبلنا منها ما ارادت فی سبیل ربّها انّها من القانتات لدی العرش انّ ربک لهو العلیم الحکیم جناب استاد در کلّ احوال باید مسرور باشند چه که الحمد لله بشطر قدم اقبال نمودند و در جوار حقّ ساکن

* * *

قد حضر لدی المظلوم کتاب احد من السادات الذین اقبلوا الی الله و سمعوا و اجابوا ربهم المشفق الکریم کلّ در منظر اکبر مذکورند و از حق میطلبیم جمیع را مؤید فرماید بر آنچه سبب ذکر دائمی است

و اینکه در باره اتحاد سؤال نموده اتحاد در رتبه اولیه اتحاد در دین است و این اتحاد لا زال سبب نصرت امر الله در قرون و اعصار بوده و اجتماع سیف معنوی الهی است مثلاً اگر حال دولتی ملاحظه نماید اکثری از اهل مملکتش خرق حجاب نموده‌اند و بافق ظهور ابهی اقبال کرده‌اند ساکت شود و آنچه گفته شود بشنود و هر نفسی باصفا فائز شد عرفان حق جلّ جلاله فائز است مگر نفوسیکه بالمره از رحمت الهی دورند و باستحقاق کامل سزاوار بطش و غضب آن نفوس در هر حال محروم و ممنوعند

و اتحاد در مقامی اتحاد در قول است و این بسیار لازم است مثلاً ملاحظه نما اگر دو نفس از اولیای حق در ارضی وارد شوند و در امری باختلاف سخن گویند سبب اختلاف شود و خود و سایرین از نعمت اتحاد که از قلم مولی الایجاد نازل شده محروم و ممنوع گردند از جمله ناصر حق بیان بوده و هست در این ظهور اعظم اعمال و اخلاق جنود حفند و بنصرت مشغول بیان اگر باندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علت هلاک در الواح کلّ را وصیت فرمودیم بیاناتیکه طبیعت و اثر شیر در او مستور باشد تا اطفال عالمرا تربیت نماید و بحدّ بلوغ رساند بیان در هر مقام بشأنی ظاهر و باثری باهر و از او عرف خیر و شرّ متضوّع

و در مقامی اتحاد اعمال مقصود است چه که اختلاف آن سبب اختلاف گردد اینمظلوم در ایامیکه از زورا بادرنه نفی میشد در بین راه در مسجدی وارد صلوة مختلفه در آنمحلّ مشاهده نمود اگرچه کلّ لفظ صلوة بر او صادق ولکن هر یک باسبابی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان فی الحقیقه بآنچه از قلم رحمن نازل شد عمل مینمودند جمیع من علی الارض بشرف ایمان فائز میگشتند اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت و امر ضعیف شد یکی دست بسته بصلوة قائم و حزبی گشوده یکی در تشهد التّحیات میگوید و دیگر السلام از اینها گذشته حزبی میرقصند و میگویند این ذکر حقست نعوذ بالله حق از این اذکار مقدّس و منزّه و میرا شریعت رسول الله روح ما سواه فداه را بمتابۀ بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیجهای لا یتناهی برده‌اند و این سبب ضعف شریعت الله شد ما بین عباد و تا حین نه ملوک و نه مملوک و نه صلوک هیچیک سبب و علت را ندانستند و بآنچه عزّت رفته راجع شود و علم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند باری یک خلیج شیعه یک خلیج سنّی یک خلیج شیخی یک خلیج شاه نعمه‌اللهیّ یک خلیج نقش‌بندی یک خلیج ملامتی یک خلیج جلالی یک خلیج رفاعی یک خلیج خراباتی ان تعدوا سبل العجیم لا تحصوها حال سنگ ناله میکند قلم اعلی نوحه ملاحظه نمائید چه وارد شد بر شریعتی که

نورش ضیاء عالم و نارش هادی امم یعنی نار محبتش طوبی للمتفکرین و طوبی للمتفرّسین و طوبی للمنصفین باری این اختلاف اعمال سبب تزعزع بنیان امر الله شد

ای اهل بیان بشنوید ندای مظلوم را مثل احزاب قبل خود را مبتلا نکنید آنکه انزل الدلیل و اظهر السبیل آیا کم ان تختلفوا فیما نزل من سماء مشیة ربکم المقتدر القدير لعمر الله اگر ناطق مشاهده میشد و یا قائمی دیده میگشت این عبد بکلمهئی تکلم نمینمود مقصود آنکه حق جلّ جلاله او را بدست اینقوم نمیداد یعنی اهل بیان فاعتبروا یا اولی الابصار قلب و صدر را از ماء حیوان که از قلم رحمن جاری است طاهر و مقدّس نمائید و بجنود اعمال طیبّه و اخلاق مرضیه و کلمات الهیه بنصرت مشغول شوید این است وصیّت حق جلّ جلاله که در الواح از قلم اعلی جاری و نازل گشت

از جمله اتحاد اتحاد مقام است و اوست سبب قیام امر و ارتفاع آن ما بین عباد برتری و بهتری که بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت نفوسیکه از بحر بیان رحمن آشامیده‌اند و بافق اعلی ناظرند باید خود را در یک صقع و یکمقام مشاهده کنند اگر این فقره ثابت شود و بحول و قوّه الهی محقق گردد عالم جنّت ابهی دیده شود بلی انسان عزیز است چه که در کلّ آیت حق موجود ولکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائست کبیر طوبی از برای نفوسیکه بطراز این اتحاد مزینند و من عند الله موقّف گشته‌اند در علمای ایران مشاهده نما اگر خود را اعلی الخلق و افضلهم نمیدانستند تابعین بیچاره بسبّ و لعن مقصود عالمیان مشغول نمیشدند انسان متحیر بل عالم متحیر از آن نفوس مجعوله غافله نار افتخار و کبر کلّ را سوخته ولکن شاعر نیستند و بشعور نیامده‌اند بقطرهئی از بحر علم و دانش فائز نگشته‌اند افّ لهم و بما نطقت به السننهم و اکتسبت ایادیهم فی یوم الجزاء و فی هذا الیوم الذی قام التّاس لربّ العالمین اگر قلم اعلی اراده نماید مراتب اتحاد را در هر شیئی در هر امر بتمامه ذکر فرماید سالها باید مشغول گردد

و از جمله اتحاد نفوس و اموال است و باینمقام ختم مینمائیم ذکر اتحاد را امرأ من عندنا و انا المقتدر المختار و این اتحاد اتحادیست که منبع فرح و سرور و بهجت است لو هم یفقهون و یعلمون دیگر آخوندهای غافل نگویند این هم بکجا راجع است این هم بکلّ نفوس راجعست و از این اتحاد مواسات ظاهر و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است نه در دونش نه در فوقش و یثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شحّ نفسه فاولئک هم الفائزون اینمقام فوق مساوات است مساوات آنکه انسان عباد الله را از آنچه حق جلّ جلاله باو عنایت فرموده محروم ننماید خود متنعّم و مثل خود را هم متنعّم نماید اینمقام بسیار محبوب است چه که کلّ از نعمت قسمت میبرند و از بحر فضل نصیب و آنانکه سایرین را بر خود ترجیح میدهند فی الحقیقه اینمقام فوق مقام است چنانچه ذکر شد و ما انزله الرحمن فی الفرقان شاهد و گواه یا حزب الله قلم اعلی بر نفسش نوحه نماید یا بر آنچه در عالم احداث شده کار بمقامی رسیده که غدیر دعوی بحری مینماید و ضبّ مقام نسری آیا چه شده و چه دخانی عالمرا احاطه کرده آیا عرف ظهور متضوّع نیست و از دونش ممتاز نه آیا صراط مستقیم از سبل شیاطین معلوم نه لا و نفسی حق بجمیع صفات و اعمالش از دونش ممتاز بوده و هست و بر صاحبان بصر مشتبه نشده و نمیشود و مقصود از اتحاد نفوس محبّه الله و کلمه الله است که کلّ بر او جمع شوند و باو تمسک نمایند هر صاحب بصر و عقلی بر آنچه از قلم اعلی جاری شد تصدیق مینماید و اتحادهای مذکوره هر یک جندی هستند از جند الله و حزبی هستند از حزب الله و امری هستند از امر الله اتحاد نفوس از اول ابداع تا حین ناصر و معین حق بوده و خواهند بود یعنی اتحادیکه بامر الله و شرعه واقعشود در اینمقام اتحاد از این رتبه تجاوز مینماید فاعتبروا یا اولی الانظار

قلم اعلی در این حین اولیاء خود را طراً باتحاد و اتفاق وصیّت میفرماید لیظهر به امر الله المهیمن القیوم و هم‌چنین بحکمت بعضی از دوستان الهی حکمت را ملاحظه نموده‌اند و از مقامش غافل شدند و سبب گشتند در بعضی از بلاد

ضوضا مرتفع شد بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه در الواح نازل شده عامل شوید تا سمع نیابید لب نگشائید و تا ارض طیبه مبارکه مشاهده نکند بذر حکمت را ودیعه مگذازد القاء کلمه الهی وقتی است که سمع و بصر مستعد باشند و همچنین ارض بعضی در بعضی از احیان تکلم نمودند بآنچه که ضررش باصل سدره راجع است قل یا قوم خافوا الله و لا تكونوا من الظالمین اتقوا الله و لا تكونوا من الجاهلین ارض جزز لایق انبات نه و سمع شرک لایق اصغاء کلمه توحید نه یا حزب الله از قلم اعلی جاری شد آنچه که سبب و علت حیوة عالم است باید هر یک لله تفکر نمایند مخصوص در توحید الهی که مباد مثل حزب قبل بلفظ ناطق و از معنی محروم بودند از عبده اسما بودند و همچنین عاکفین اصنام مع ذلک خود را اهل توحید و یقین میشمردند ولكن حق ظاهر فرمود آنچه مستور بود از عمل و جزاء آن قوم در یوم میعاد علو و سمو و مقام و شأن و توحیدشان بر عالمیان واضح و هویدا گشت

یا اسمی دوستان الهی را از قبل مظلوم تکبیر برسان و وصیت نما بما وصیهم الله فی الزبر و الالواح طوبی للمهاجرین الذین هاجروا فی سبیل الله الی ان وردوا هذا السجن العظیم لوجه الله اقبال نمودند و الی الله توجه کردند انما اجرهم علی الذی فطرهم و خلقهم و رزقهم و نصرهم و عرفهم و انطقهم بذکره و ثنائه انه علی کل شیء قدير البهء المشرق من سماء رحمتی علی الذین وفقهم الله علی العمل بما نزل فی کتابه المحکم المتین الحمد لله رب العالمین نسئله تعالی فی آخر اللوح بان یؤیدهم و یوفقهم و یمدهم بجنود الغیب و الشهادة و ینصرهم فی امره انه هو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته زمام الاشیاء لا اله الا هو الفرد الواحد العزیز العلام

رش

جناب مشهدی علی علیه بهاء الله

هو الشاهد الخبیر

قد حضر لدى المظلوم کتابک و عرضه العبد الحاضر اجیناک بهذا اللوح المبین الذی ینادی بین الأرض و السماء و یدع الكل الی هذا الأفق المنیر قل یا ملاء الأرض قد اتی مالک السماء بسلطان عظیم اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائکم انه یشکرکم بالعناية الکبری و هو المشفق الکریم قل اسمعوا النداء من سدره المنتهی انها تنطق بالحق امرأ من لدن علیم حکیم تالله هذا یوم اخبر به الکلیم و بشر به محمّد رسول الله فی کتابه الکلیم ایاکم ان تمنعکم حجبات العالم عن مالک القدم ضعوا ما عند القوم متوجهین الی الله العزیز الحمید قل هذا یوم قام فیہ العباد لله رب العالمین تالله قد قام اهل القبور من نفحات الوحی و اصحاب الظهور یتبشرون بنور الله العزیز العظیم كذلك نطق القلم الاعلی اذ کان المظلوم فی بیت احد اولیائه الذی سمی بعبدالرحیم فی لوح حفیظ قل یا ملاء الأرض انظروا ان الشمس قد اشرقت من الأفق الأبهی و النور لاح من هذا المقام الکریم تالله قد استوی مالک القدم علی عرش البیان ینادی بأعلى النداء و یدع الكل الی ما یقرّبهم الی افق الله المقتدر القدير یا علی قد احزننی ما ورد علیک نسئله تعالی بان یقدر لک من قلمه الاعلی ما ینفعک فی کلّ عالم من عوالمه انه هو مولی الوری و ربّ العرش و الثری یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید قل

الهی الهی اسئلك بأسرار علمک و بالذی قام امام الوجوه و یدع الكل الی افقک و بالسفینة الحمراء الّتی سرت بأمرک علی بحر المعانی و البیان بان تجعلنی ثابتاً علی حبک و ناطقاً بذکرک و خادماً لأمرک و اکتب لی من قلمک الاعلی ما یقرّبنی

اليك فيكلّ الأحوال أنّك انت الغنيّ المتعال ثمّ افتح يا الهى على وجهى باب العناية و الرّخاء أنّك انت سلطان الورى لا اله الا انت القوىّ القدير

* * *

اسم الله

هو الله الأقدس الأعلّم

قد حضر ما جرى من قلمك عند مجرى انهار الحيوان بين الامكان و سلسبيل رحمة الرّحمن بين العالمين و به فاحت نفحات الخلوص و تضيّوع عرف الاخلاص كأنّ ماء بيانك اختلط بظلم المحبوب بذلك اشرق كوكب السّرور و دار كوب الابتهاج فى هذه الأيام الّتى فيها احاطتنا الأحران بما اكتسبت ايدى الفاجرين طوبى لك و لكتابك الّذى كان حاكياً عمّا انت عليه فى امر ربك العليّ العظيم ليس حزني فيما ورد على نفسى تالله انّ البهّاء لا يجزع عن البلايا أنّه انس بها فى سبيل الله المقتدر القدير ولكن فانظر ثمّ اذكر أنّا نهينا الكلّ عن سفك الدّماء بذلك يشهد كلّ الألواح و كنت من العالمين قد بلغت الشقاوة الى مقام نطق بغتة قلم الأعلى بأعلى التّداء بين الأرض و السّماء بعد الّذى سدّت على وجهه ابواب اللّقاء قد طالت الأعناق بالتّفاق اين اسياف انتقامك يا مهلك العالمين فلمّا نزلت الآيات اضطربت الأشياء لذا اخذنا زمام القهر بسلطان من عندنا ولكن رشّح منها ما رشّح و ظهر ما ظهر قل لك الحمد يا من فى قبضة قدرتك زمام العالمين

يا اسمى جميع ناس را از اينگونه امورات نهى نموديم بقسمى نار شقاوت مشتعل كه وارد شد آنچه وارد شد در سنين معدودات متّصلاً آن نفوس خبيثه را تحت رداء حفظ محفوظ داشتيم و مع ذلك آرام نگرفته در هر يوم فسادی و فتنه‌ئى ظاهر امر بمقامى رسيد كه از كلّ عزلت گرفتيم و ابواب معاشرت را سدّ نموديم قد اخذتهم زبانية القهر بغتةً و جعلتهم عبرةً للعالمين ما رحم الرّحمن ترب قبورهم و اين امر بغتةً واقع شده اگر تفصيل را استماع نمائيد شهادت ميدهيد كه دست قدرت حقّ اخذ نموده دخلى باحدى نداشته و ندارد قد ظهرت القدرة المحضه من لدن مقتدر قدير

ذكر اسراء الله نموده بوديد مکتوبشان تلقاء وجه حاضر قد وجدنا نفحات قميص اسم ربك المهيمن القيوم من شطر الخرطوم لازال در نظر بوده و خواهند بود ان اذكرهما من قبلى و كبرهما من هذا المظلوم الغريب اين أيام بيش از اين جايز نه ان حصل الاستقرار فى هذه الأرض لنرسل اليهم ما اراد ربك العليم الحكيم

كبر من قبلى على وجه جواد قد ارسلنا اليه ما نزل له من قبل ليجد منه عرف الله المهيمن القيوم ثمّ اذكر من سمى بمحمّد و بشّره بذكر الرّحمن ايّاه ليكون من الفرحين قد حضر فى المنظر الأكبر ما ارسل اليك من الشين و الجيم نسأل الله بأن يجعلهما من ادلاء ذكره بين العالمين و مظاهر الاستقامة بين البرية و مطالع البر بين الخليقة أنّه لهو المقتدر العزيز الحكام و اما ما استفسر منك بالتّصريح فى امر جولاً قل أنّه رجع فى السّجين وربّ العالمين ولكنّ الفرق بينهما ليس بهيّن الأوّل اى جولاً الّذى كان من قبل و ضرب به المثل أنّه مسكين مسكين و الثّانى أنّه لعين لعين أنّما البهّاء عليك و على الّذين ايدهم الله لأمره المبرم الحكيم

* * *

بسم الله الاقدس

قد حضر كتابك المختوم لدى المظلوم ووجدنا منه عَرَفَ خلوصك لله المهيمن القيوم نسئل الله ان يعرّفك ما هو المستور فى لوح مسطور و يسمعك هدير الورقآء على الافنان و خيرير مآء الحَيوان الذى جرى من معين مشيئة مالك الامكان بالحكمة و البيان ان يا حبيب ينبغى لحضرتك ان تتفكر فى كلمة الله و عظمتها و حلاوتها انّها لتكفى العالمين انّ اول من آمن بالروح قد اخذه جذب كلمة ربه و بها اقبل و آمن منقطعاً عمّا فى ايدى الناس هذا ينبغى لحيثان البحر الاعظم يا ايّها العارف الخبير و الحبر البصير فاعلم قد منع الهوى اكثر الورى عن التوجّه الى الله مالك الاسماء من ينظر بعين البصيرة يشهد و يرى و يقول سبحان ربّي الاعلى قد بُشّر البرّ و البحر ببرّ الله و وعد الملل بمظهر العلل انه لباى الهيكل طوبى للعارفين اذا اتى الميقات يصيح الكرمل كأنه اهتزّ من اهتزاز نسمة الربّ طوبى للسامعين لو يتوجّه احد بأذن الفطرة لسمع من الصخرة أنّها تنادى باعلى الصيحة و تشهد للاله الابدى طوبى لمن وجد عَرَفَ البيان و اقبل الى الملكوت منقطعاً عن الامكان فاذا ظهر ما ذُكر فى الكتب ترى الناس ينظرون و لا يعرفون

يا حبيب فانظر سرّ التنكيس لرمز الرئيس حيث جعل اعليهم اسفلهم و اسفلهم اعليهم و اذكر اذ اتى اليسوع انكره العلماء و الفضلاء و الادباء و اقبل الى الملكوت من يصطاد الحوت هذا سرّ ما ذكر فى غياهب الكلمات بالرموز و الاشارات انّ الامر عظيم عظيم انّ بطرس الحوارى مع علوّ شأنه و سموّ مقامه امسك اللسان اذ سُئل انك لو تتفكر فيما مضى خالصاً لوجه الربّ لترى النور مشرقاً امام وجهك و تجعله نصب عينيك انّ الحق اظهر من ان تغشيه الحجب و الطريق ايمن من ان تغطيه الظلمات و اليقين اشهر من ان تستره الظنون و الذين مُنعوا اولئك اتبعوا اهوائهم و هم اليوم نيام راقدون سوف يتبهبون و يركضون و لا يجدون طوبى لمن وجد العرف اذ هاج انه فاز بما فاز به عباد مخلصون

ثمّ اعلم انا رأينا بانّ الصاد الظاهرة فى كلمة صلح قد طُرّزت بطراز الالف القائمة أنّها لهى المذكورة فى لوح منشور و عند ظهور انوار تلك الكلمة الالهية فُتح باب السماء و ظهر ملكوت الاسماء و تمّ الامر بالهاء بعد اتّصالها بالالف المبسوطة الّتى طُرّزت بالنقطة البارز عنها الاسم المخزون و السرّ المكنون و الرمز المصون و أنّها لهى النقطة الّتى منها ظهرت الاشياء و اليها اعادت ثمّ رأينا الكلمة نطقت بكلمة وجدها كلّ حزب من الاحزاب على لغته و لسانه و عند نطقها اشرفت من افق بيانها شمس اظلمت عند انوارها شمس السماء و قالت قد زين رأس السبعين باكليل الاربعين و اتّصل بالسبع قبل العشرة و عند ذلك ناحت و قالت ما لى ارى البيت لا يعرف صاحبه و الابن لا يلتفت اباه و كذلك الرّاجى ملجأه و مثويه

يا ايّها الطائر فى هواء العرفان من عرف الجارى المنجمد و الطائر الساكن و الظاهر المستور و المشرق المحجوب يأخذه جذب الاشراق على شأن يطير باجنحة الاشتياق فى هواء القرب و القدس و الوصال و ما ذكرت حضرتك فى الظلام نشهد انه احاط الانام طوبى لمن اضاء بنور المشرق من افق رحمة ربه الاقدس انّ الظلام هو الاوهام و بها مُنع الانام عن التوجّه الى الملكوت اذ ظهر بامر الله مالك الجيروت

و اما ما ذكرت انّ فلاناً ظنّ ان لا اختلاف بيننا من جهة الروح هذا حقّ لانّ الروح مقدّس من ان تعتريه الاختلافات او تحويه الاشارات انه لظهور نور الاحدية بين البرية و آية القدم بين الامم من اقبل اليه فقد اقبل الى من ارسله و من اعرض عنه اعرض عمّن اظهره و انطقه انه كان على ما كان و يكون بمثل ما قد كان انما تختلف اشراقات تجلّيه فى المرايا باختلافات صورهنّ و الوانهنّ

يا حبيب لو ينكشف رمز من سرّ الذى كان مقنعاً بالسرّ لتضطرب افئدة الذين اخذوا ما عندهم و نبذوا ما عند الربّ انّ حضرتك لو تتفكر فيما القيناك و تقوم على ما ذُكر بالاستقامة الكبرى ليظهر منك ما ظهر من قبل يا حبيب انّ الطير بين مخالب الظلم و التفاق لا ترى لنفسها من وكر لتسكن فيه و لا من فضاء لتطير اليه و فى مثل تلك الحالة تدع البرية الى الحيوية الابدية طوبى لأذن واعية نسئل الله ان يجمعنا فى بساط واحد و يؤيدنا على ما يحبّ و يرضى

* * *

الأحدىّ الأبدىّ القدّمىّ

قد حضر كتابك لدى الوجه و وجدنا منه عرف الحبّ و الوداد لذا نزل لك هذا اللّوح العظيم ينبغى لك بأن تشكر الّذى اسمعك هدير الورداء و عرّفك هذا السّيل المستقيم قم على نصره امر ربّك بالحكمة و البيان أنّه يؤيّد من اراد بسلطان من عنده و أنّه لهو المقتدر التقدير نسئل الله بأن يجعلك فارس الحقايق فى هذا المضمار و يجعلك من الّذين ما منعتهم الأوهام عن الله ربّك و ربّ العالمين خذ قدح البقاء باسم ربّك مالك الأسماء ثم اشرب منه و قل لك الحمد يا مسقى العارفين قد فاحت النّفحة و مرّت النّسمة و ظهر من صهيون ما هو المكنون و يسمع من اورشليم نداء الله الواحد الفرد العليم هذا ما نزل من قبل من هذا القلم البديع قل قد بنى الهيكل بأيدى قدرة مالك العلل و تجلّى الرّحمن من هذا المشرق المنير قل هل الّذى بنى بأيدى الرّحمن خير ام الّذى بنى من الطّين قد ينادى الله ما سواه و يبيّشهم بهذا الأمر الّذى اشرق و الاح من افق ارادة موليكم القديم فاعلم أنا لمّا زيّنا الملكوت بطراز اسم ربّك المختار انصعقت الحيتان فى البحار و سقطت الأثمار من الأشجار و تحيّر اهل الجبروت و ناحت قبائل النّاسوت و توقّف اهل مدائن الأسماء و تنزل اركان من فى الأرض و السّماء الّا من شاء ربّك الحكيم طوبى لك بما ذكر اسمك فى ملكوت ربّك و نزل لك ما يثبت به ذكرك بدوام الله هذا من فضله عليك لو تكون من العارفين انّ الرّوح قد اتى بطراز الله و كلّ ركن من اركانه ينادى اتى محبوب العالمين فلما جاء الوعد و خرق الغطاء باصبع القضاء اذا فرع من فى الانشاء و اشتعلت نار البغضاء فى قلوب الظالمين و ارتكبوا ما ناح به سكّان الفردوس و شقّ ثيابه روح الأمين قل انّ البلايا لا يمنعا عمّا اردنا ننطق بالحقّ ولو تستلّ على وجهى سيوف العالمين قل يا معشر البطارقة قد اتى ما وعدتم به فى الألواح اتّفوا الله و لا تتبعوا ظنون المتوهّمين ضعوا ما عندكم و خذوا لوح الله بسلطان من عنده هذا خير لكم عمّا عندكم يشهد بذلك كلّ عارف بصير تفتخرون باسمى و احتجبتن عن نفسى انّ هذا لشيء عجيب قل يا معشر المطارنة قد ظهر مولى البريّة أنّه فى برّ الهدى يدعو الورى و انتم من الميّتين طوبى لمن تحرّك من نسمة الله و قام عن بين الأموات بهذا الاسم المبين قل يا ملأ الأساقفة قد اخذت الزّلازل كلّ القبائل و الرّبّ الأبدىّ ينادى بأعلى النّداء بين الأرض و السّماء طوبى لأذن سمعت و لعين رأّت و لقلب اقبل الى قبلة من فى السّموات و الأرضين يا معشر القسّيسين قد ظهر يوم الدّين و فيه اتى من كان فى السّماء و أنّه لهو الّذى وعدتم به فى كتب الله المقدّس العزيز الحميد الى متى تركضون فى بيداء الغفلة و الأوهام توجّهوا بالقلوب الى شطر ربّكم الغفور الكريم كذلك نزلنا لك الآيات لتفرح بذكرى اياك و تكون من الرّاسخين ان اذكر اذ حضر كتابك مرّة الأولى اذ استوى بحر الأعظم على الفلك بما اكتسبت ايدى المشركين و هذه مرّة اخرى حضر لدى الوجه قرأناه و اجبتناك بهذا الخطاب المبرم المحيط كن ناظراً فى كلّ الأحوال الى شطر الحكمة و كلّم النّاس على قدر عقولهم لأنّ الرّضيع لو تطعمه اللّحم فى أوّل ايامه يموت كذلك ينضحك ربّك الرّحيم

* * *

بسمه العزيز الكريم

قد خجل البهّاء بما وجدك خجلاً فى ايامه و اضطرب البهّاء بما وجدك مضطرباً بما فات عنك فى ظلّه قد اخذتنى الأحزان بما عرفت حزنك فى امر ربّك و اخذنى الاهتزاز من اهتزاز سدره حبّك الّتى حرّكتها ارياح عناية ربّك لعمري قد احترق البهّاء

من احتراق قلوبكم و حين انفسكم نسأل الله بأن يجعل اقرارك يد الاقتدار لتنشق بها الأستار و يجعل اعترافك عضداً لك لتخرج بحبل اسمى القدير يوسف ذكرى المنير من غيابة الأسرار و يأخذك جذب نغمات قلمي الأعلى على شأن تطلع من افق قلبك شمس الوفاء باسمى الأبهى و يمرّ من رياض صدرك ما ينقلب به الأشياء ليجدنّ منه المخلصون و الذين يطوفون عرف قميص حبّ ربّك مالك الأسماء و فاطر الأرض و السّماء

سبحانك يا الهى يا الهى و النّابض فى قلبى تعلم و ترى انّ خجلة احبّتك ترجع الى مظهر نفسك و مطلع امرك بل انه يرى نفسه اخجل منهم عند اعترافهم بما فات عنهم فى ايامك اى ربّ هؤلاء عبادك الذين هاجروا فى حبّك و حملوا القضايا فى سبيلك و عزّتك يا الهى كلّما يقرّ احد منهم بحيراته بين يديك يغطّى الحياء وجه البهائم لأنهم عبادك الذين ذاقوا كأس البلاء فى امرك و شربوا اكواب البأساء عند ظهور انوار وجهك و اخذتهم الشدائد على شأن ما استراحوا فى جوارك و عزّتك قد ذاب البهائم حباً لأحبّتك و تبلبل بما اعترتهم الأحران عند ظهور امرك و تموج ابهر فضلك و الطافك اى ربّ من زفريات قلوبهم ارتفعت زفرتى و من احتراق قلوبهم احترق قلبى اسألك يا مالك الوجود و مرّى الغيب و الشهود بأن تجعل كلّ واحد منهم علم هدايتك بين عبادك و اشراق انوار شمس عنايتك بين بريّتك قد اختصصتهم يا الهى لمحبتك و الحضور لدى عرش عظمتك هذا مقام ما سبقهم احد فى ذلك كم من ليال يا الهى ما ناموا لذكرك و كم من ايام ناحوا بما ورد عليك من اعدائك اسألك يا مالك الملوك و رافع المملوك بأن تؤيّدهم على نصره امرك و اعلاء كلمتك على شأن ينتشر بهم ذكرك بين خلقك و ثنائك فى مملكتك انك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم

سبحانك اللهم يا الهى هذا عبدك الذى سمّيته باسمك فى ملكوت اسمائك و ربّيته تحت جناح فضلك و الطافك اذاً تراه مسرعاً الى شطر مواهبك و راكضاً اليك طلباً لعطائك زيّه يا الهى برداء مكرمتك و ثوب جودك و كرمك ليجدنّ منه الأشياء تضوّعات قميص حبّك ثمّ زين رأسه باكليل ذكرك على شأن يكون معروفاً بين العباد بحبّك و الاستقامة فى امرك ثمّ ايده فى كلّ الأحوال على نصرتك و ذكرك و ثنائك بين خلقك و عزّتك يا الهى كلّما اتفكرّ فى عظمتك و سلطانك اجد نفسى اعصى العصاة فى مملكتك و كلّما انظر مقاماتك التى جعلتها مخصوصة لنفسك ارى وجودى اذنب من فى ارضك لو لا ستر اسمك السّتار و عفو اسمك الغفّار و عرف اسمك الرّحمن لترى الأصفياء فى مواقف الذّنوب و العصيان لك الحمد بما سبقتهم رحمتك و احاطهم فضلك و الطافك و بعد اعترافى بما اجرّيته من قلمي اسألك باسمك الذى جعلته قيّوماً على الأسماء و مهيمناً على من فى الأرض و السّماء بأن لا تطرد الذى توجّه اليك و لا تمنعه عن بدائع فضلك و خفيّات رحمتك اوقد بأيدى قدرتك فى قلبه سراجاً ليكون مشتعلاً فى ايامك و منادياً باسمك على شأن لا يمنعه الحياء عن الطيران فى هواء حبّك و الصّعود الى افق جذبك و اشتياقك و لا يشغله شؤونات الخلق عن اعلاء كلمتك لتراه مقدّساً كما تريد و ينبغى لعظمتك و جلالك ولو انّ يا الهى هذا شأن كبير و مقام عظيم لأنّ غيرك كيف يقدر ان يأتى بما يكون لائقاً لحضرتك و مستحقاً لجلالك ولكن انت الكريم و انت الرّحيم يشهد كلّ الذرّات بأنك انت الغفور العطوف المعطى العزيز الحكيم يا الهى فانظر اليه بطرف عنايتك و لحاظ مكرمتك ثمّ اجذبه بنغمات مصدر وحيك على مقام يكون بكلّه فانياً فى رضائك و أملاً بما قدرته فى الواحك ثمّ اجعل قلبه قوياً باسمك القوىّ الأمين ليخرج يد القوّة و ينصر بها امرك عند ظهور نور جمالك و طلوع شمس اجلالك اى ربّ لّما سمّيته باسمك اجعله مخصوصاً بين العباد لخدمتك اى ربّ انت تعلم ائى ما اردت فى امر نفسى بل امرك و ما توجّهت الى احد الا لأمرك و اظهار عنايتك اسألك باسمك المخزون الذى ينطق الحين بأن تنزل عليه و على احبّتك ما هو المخزون فى سماء عطائك و مواهبك ليأخذهم الشوق و الانجذاب فى عهدك يا ربّ الأرباب ثمّ اقض له و لهم ما يقتضى لاسمك الوهاب انك انت المقتدر المتعالى القوىّ العزيز العظيم

دوست مهربان جناب آقا طاهر علیه بهاء الله ملاحظه نمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

قد شهد کلّ شیء أنّه لا اله الا هو و الذی اتی بالحقّ بملکوت البیان انه لمشرق وحی الله و مظهر امره و مطلع برهانه و مصدر احکامه و مبدء آیاته و هو الغیب المکنون و السرّ المخزون قد ابتسم بذکره ثغر العالم و فاز بظهوره عباد الذین ما منعهم شئون الوری و لا ضوضاء العلماء الذین نبذوا الیقین عن ورائهم و تمسکوا بالأوهام و الظنون لا اله الا هو المهیمن القیوم یا اهل البهَاء فی ناسوت الانشاء لعمر المحبوب الیوم یومکم قد طلع فجر البیان و استوی الرحمن علی عرش البرهان طوبی لبصیر ما حجّته سبحات الامکان و لسمیع ما منعه حجبات العرفان و ویل لمن اعرض عن یوم الله و تشبّث بأذیال الذین انکروا حقّ الله و جادلوا بآیاته و انکروا حجّته و قاموا علی الاعراض علی شأن ناح به سکّان الملکوت ای دوستان نور فوق نور و عنایت فوق عنایت و رحمت فوق رحمت و عزّت فوق عزّت و نعمت فوق نعمت است انشاء الله محروم نمانید و ممنوع نشوید و مقامات خود را باسم مالک وجود و سلطان غیب و شهود حفظ نمائید ظلم ظالمین و اعراض معرضین و ضوضاء فاسقین شما را محزون ننماید قسم بسلطان وجود عنقریب جمیع این بساطها برچیده شود و اثری از این نفوس در ارض باقی نماند و در عرصه هستی و انجمن عالم ذکر شما و مقامات شما و آنچه از شما ظاهر شده و یا در سبیل حقّ بر شما وارد گشته حرف بحرف ظاهر شود و در عالم منتشر گردد یومی از ایام کلمهئی از لسان مقصود عالمیان استماع شد مشعر بر این بود که اهل آن اطراف بعضی از ضوضای مجهولی چند در زاویه خاموشی انزوا گرفته اند سبحان الله این ایام فانیه قابل نبوده و نیست حکمت بسیار محبوب بوده و هست ولكن نه بشأنیکه سرچ قلوب را خاموش و مخموم نماید در هر حال باید نفوس مطمئنّه مقدّسه بنفحات ایام الهی نفوس غافله و مرده را حیوة جدید بخشند در هر حال بحکمت متمسک باشید و سرّاً در تبلیغ امر الهی مشغول که شاید ناس محروم نمانند این بسی واضح و مبرهن است که ایمان و دون آن ضررّ و نفعش بحقّ راجع نه و لکن اگر فسادی ظاهر شود و یا عمل شنیعی از عاملی ضررّش باصل سدره وارد ای اهل بها انشاء الله در نور بمتابۀ آفتاب و در ثبوت بمتابۀ جبل و در بیان بمتابۀ بحر و در حکمت بمتابۀ ارض باشید چه که جمیع آلاء از او ظاهر من دون آنکه حرکتی از او مشاهده شود و انشاء الله بوجه واحد در ارض محبّت و دیار مودّت ساکن و سائر باشید اینما تولّوا أنّه معکم یسمع و یری و هو السّميع البصیر

دوست مکرم مهربان نامه های آنجناب از بحر و برّ تا این حین چند کره بمتابۀ قند مکررّ وارد هر مکرری محبوب نه و لکن نامه های مکررّ شما فی الحقیقه عالم وصال را یادآوری نمود و ایام لقا از آن ظاهر و مبعوث هینئاً لجنابک و لکن اینعبد نظر بکثرت مشاغل که خود آنجناب هم گواهند تا این کره مؤیّد بر جواب نشد و لکن این نامه جدید که از یرد ارسال داشتند سبب شد از برای اظهار محبّت مکنونه و بعد از ملاحظه بافق اعلیّ توجّه شد و تمام در ساحت امنع اقدس بشرف عرض تلقاء حضور فائز گشت فرمودند یا طاهر حنین و نالهات در حین مفارقت از نظر نرفته ان اشکر بذلک جهد نما تا بانچه الیوم سزاوار است عامل شوی و آنچه از لسان مظلوم بالمواجهه اصغا نمودی در خزائنه قلب باسم حقّ جلّ جلاله حفظ نما و دوستانرا بفضل

و عنایتش بشارت ده امروز باید کل بکمال حکمت و استقامت و شفقت با ناس معاشرت نمایند اگر آذان و اعیه یافتند القای کلمه لازم و الا الصبر اولی در ظاهر بکمال سکون و وقار و در سر بنشر آثار مشغول باشند و آیات الهی را حفظ نمایند که مباد بدست خائنین افتد و یا غیر طاهری بان مس نماید بگو ایدوستان حقّ جلّ جلاله بکمال ظهور و بروز و عنایت و مکرمت شما را باعملی امر میفرماید که عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده باشد انشاءالله موفق شوید بآنچه که در کتاب الهی نازل شده انه یؤیدکم فضلاً من عنده و هو الفضل الکریم انتهى

از حقّ جلّ جلاله این عبد فانی و سایر دوستان باید بکمال عجز و ابتهال توفیق طلب نمائیم که شاید در ایامش از دریای رضایش قطره‌ئی بنوشیم صد هزار طوبی از برای نفسی که باینمقام فائز شد اینمقام بسیار عظیم است قد شهد بذلک قلم الله من قبل و من بعد و کلّ عالم بصیر و عارف خبیر

اینکه نوشته بودید که جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله را در سروستان ملاقات نموده‌اید و همچنین کدورات واقعه مابین اینمراتب تلقاء وجه مالک اسماء عرض شد قوله تبارک و تعالی انشاءالله کل بکمال روح و ریحان با یکدیگر سلوک نمایند امروز باید آفاق بنور اتفاق روشن شود آنچه لدی العرش محبوبست و فی الحقیقه ناصر امر اتحاد دوستان الهی بوده حقّ جلّ جلاله جمیع را عفو فرموده لذا ایشان هم باید باصلاح ذات بین مشغول باشند و یکدیگر را عفو نمایند و از بعد به ما انزله الوهاب فی الکتاب ناظر باشند و عمل نمایند اینست مقام اعلی مبارک نفسیکه بان فائز شد و بر آن مستقیم ماند البهاء الظاهر من لسان عظمتی علی احبائی فی هناک و فی هناک الذین ما منعتهم العالم عن الاسم الأعظم نبدوا الأوهام مسرعین الی بحر الايقان الذی ظهر فی ایام ربهم الرحمن انتهى این عبد فانی خدمت کل تکبیر و سلام میرساند و بکمال خلوص ذکر نموده و مینماید آنچه را که سبب اعظم است از برای علو و سمو و ابقاء ذکر کل انّ الخادم هو السائل و الله هو المجیب و هو العزیز الجمیل وقتی از اوقات لسان عظمت باین کلمه ناطق قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر جناب ملا احمد از نفوسی است که بلقا فائز شد و امواج بحر بیان را مشاهده نمود از حقّ بخواه او را مؤید فرماید بر آنچه رضای او در او است فی الحقیقه بعضی حرفها که شایسته نبوده از لسانش جاری انا سترناه فضلاً من عندنا و انا السّتر العظیم حقّ جلّ جلاله دوست میدارد احبای خود را و اگر از نفسی خطائی ظاهر شود الی میقات معلوم صبر میفرماید و ستر مینماید باید جناب احمد منقطعاً عن نفسه و ما یتحرک به لسانه بر خدمت امر قیام نماید و به غیر ما اذن الله له تکلم نکند انا اردنا له خیر الدنیا و الآخرة لو يعمل بما امر به من لدنا فی کتابی المبین انتهى ای برادر من در شفقت و عنایت حقّ ملاحظه نما مع احاطه علمیه و مشاهده کمال عنایت را مبذول میفرمایند از قول این فانی خدمت جناب آقا میرزا احمد تکبیر برسانید و مذکور دارید قدر خود را بدانید چه که در سنین معدوده تلقاء وجه احدیه فائز بودید اینمقام حیف است از دست برود انّ ربنا الرحمن یسمع و یری و هو السّميع البصیر باید از بعد آنجناب بکمال خضوع و خشوع و اتحاد بذکر سلطان بیروال مشغول باشند و بآنچه سبب اشتعال نار محبت الهی است تکلم نمایند در هر صورت لدی الله صلح محبوبست انشاءالله جناب مذکور بآنچه در این نامه ذکر شد عمل نمایند و اولیای الهی که در ارض ن و ی تشریف دارند باصلاح قیام نمایند و قلوب دوستان آن ارض را بنور اتحاد منور دارند اینست امر مبرم حقّ جلّ جلاله نعیماً للعاملین

و اینکه در باب حقوق الله نوشته بودند تا حال در آن ارض اینفقره بنفسی محوّل نشده که اخذ حقوق الهی نماید در سنین معدودات امر حقوق معوق بود چه که اذن اخذ آن از مصدر امر ظاهر نشد سنین اخیره اینکلمه مبارکه از لسان احدیه مشرق قوله تعالی هر که اراده نماید حقوق الهی را ادا کند امانا اخذ نمایند و امانا ذکرشان در کتاب الهی بوده و این حکم محض فضل نظر ببعض مصالح از سماء امر جاری و نازل و نفع آن بخود عباد راجع انه یقول الحقّ لا اله الا هو القویّ القدر در ارض یاء امانا موجودند من اراد ان يعمل بما امر به فی الکتاب فلیرجع الیهم آنچه بایشان برسد میرسانند طوبی للفائزین

اینکه در بارهٔ احبّای منشاد نوشته بودید ذکر ایشان و مظلومیّت آن نفوس مقبله از قلم اعلیٰ جاری حقّ جلّ جلاله کل را بابدع اذکار ذکر فرموده و همچنین ذکر بلایا و محن ایشانرا ولکن در اوّل امر بی حکمتی ظاهر انشاءالله از بعد موفّق شوند بر آنچه نزد حقّ جلّ جلاله مقبول است قسم باسم اعظم جمیع عالم بکلمهئی از کلماتیکه در بارهٔ ایشان در این سنه نازل شده معادله نمینماید امورات عالم چه از فرح و بهجت و چه از حزن و کربت کل اقلّ من آن میگذرد ولکن آنچه از برای دوستان حضرت مقصود مقدّر شده بطراز پایدگی مزین است هنیئاً لمن حمل البلایا فی محبّة الله مالک الوری انه من المقربین لدی الله العلیّ العظیم جمیع دوستان آن ارض را این خادم فانی تکبیر میرساند و این محبّت و خلوص فانی اظهار نمیطلبد چه که لوجه الله بوده و هست ولکن از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبم که ایشانرا موفّق فرماید بر آنچه سزاوار مقامات محبّت است البهَاء الظّاهر اللّائِح من افق سماء فضل ربّنا مالک الأسماء و فاطر السّماء علیک و علی الذّین فازوا بأمره المبرم الحکیم

خادم

فی ۱۰ رمضان المبارک سنة ۱۲۹۹

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب حاجی محمد رضا الّذی حضر و فاز

هو الظّاهر من غیر ستر و حجاب

قد ظهر ما كان مكنوناً في ازل الآزال و برز من كان مخزوناً في علم الله ربّ الأرباب و اتى من كان موعوداً في كتب الله مالك الرقاب به اظهر الله كلّ ستر و انطق كلّ كليل على أنّه لا اله الا هو العزيز الفضّال طوبى لمن فاز بيومى و سمع ندائى و تشرّف بآثار قلمى و قام على خدمة امرى بين العباد أنّه من اهل ملكوتى عليه بهائى و عنائى و بهاء من فى الأرضين و السّموات قد ذكر اسمك لدى المظلوم و انزل لك فى السّجن الأعظم ما لا تعادله الأذكار أنّك اذا سمعت و قرأت قل

الهي الهى لك الحمد بما عرفتنى سبيلك و انزلت لى ما لا ينقطع عرفه بدوام اسمائك و صفاتك اى ربّ أنّك خلقتنى بأمرک و اظهرتنى لذكرك و ثنائک و الاقبال الى افقک اسألک ببحر جودک و سماء فضلک بأن تؤيّدنى على العمل بما انزلته فى كتابک و اظهرته بسلطانک أنّك انت المقتدر القدير لا اله الا انت العزيز الحميد

صد هزار بار شکر مقصود عالميان را که شما را بر خدمت امر مؤيّد فرمود طوبى از برای نفسى که حوادث عالم او را از محبت اوليا منع نکرد بتمام همّت بر خدمت قيام نمود قسم بافتاب حقيقت هيچ عملى عندالله مستور نه کل مکشوف و جزای آن از قلم قدم مذکور و مسطور اين ايام مجدّد در مدينه عشاق حادثهئى رخ داده أنّ الثّعبان فاغر فاه و لدغ مطلع عناية مولاہ فاسأل الله ان يؤيّد اوليائه على الصّبر الجميل و الاضطبار العزيز البديع لازل مذکور بوده و هستى نسال الله ان يقوى جسدک و يطمئن قلبک و ينور وجهک و يطول ذيلک أنّه هو السّامع المجيب و المقتدر القدير البهاء عليك مرّة بعد مرّة و کرّة بعد کرّة من لدن غفور رحيم

على

بسم الله الأقدس الأعلى

قد غدر شياطين البيان فى امر ربّهم الرّحمن و احتالوا الى ان اشتعلت نار الافتتان و ارادوا بذلك اطفاء نور الله فى مملكته و اخماد نار الله بين بريته و قد رجع مكرهم عليهم اول مرّة و قد وجدوا انفسهم من الخاسرين ذلك هو الخسران المبين ولكنّ الغلام قد خرج عن مدينة السّرّ و اجتمع عنده حين الخروج قناصل تلك المدينة و ارادوا ان ينصروا الغلام أنّا وجدناهم فى حبّ مبين فسوف يبعث الله من الملوك من ينصر امره و أنّه على كلّ شىء قدير أنّك لا تحزن فى امرنا و امرک ثمّ اذکرنا فى كلّ

الْأَيَّامَ إِنَّ رَبَّكَ يَنْصُرُكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنَّ الْمُشْرِكِينَ جَعَلُوا أَهْلِي اسْأَرَى مِنْ أَرْضِ الزُّورَاءِ وَ يَكُونُ الْغُلَامُ فِي أَيْدِي الظَّالِمِينَ وَ مَعَ كُلِّ مَا سَمِعْتَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْنَا نَكُونُ عَلَى فَرْحٍ لَا يَعَادِلُهُ فَرْحٌ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ نَكُونُ رَاضِيًا بِمَا قَضَى اللَّهُ لَنَا فَسَوْفَ تَمُرُّ نَسَائِمُ الْعِزَّةِ وَ تَعْرُدُ وَرِقَاءُ السَّرُورِ فِي قُلُوبِ احْتِبَاءِ رَبِّكَ الْغَفُورِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

* * *

زين البقاء و زين اهل البهآء

بسم الله الأمنع الأقدس الأبهي

قد فزت بزيارة كتابك الكريم قبلته و حضرت به تلقآء الوجه فلما قرأت ما اثبتت به ربك بما جرى من قلم الأعلى فتح فم المشيئة مخاطباً إياك عليك ثنائي و ذكرى و بهائي و نفحاتي و عنايتي و مكرمتي الذي كان مقدساً عن ذكر الزمان و الأوقات و الأحيان و هذا من فضل ربك الرحمن و أنه لهو الفضال القديم انتهى

روحي و فؤادي لك الفداء كتاب مبارك بهجت كبرى افزود و مسرت لا يحصى مبذول نمود و از مشاهده آن بتمام وصل فائز و مرزوق گشتم و الحمد لمحبيب العارفين

در ذكر مناجات از افق اراده مشرق لو شاء الله لينزل

در ذكر اسم الله الأمين عليه بهآء الله الملك الحق المبين نسأل الله بأن يوفقه و يجعله من عباد الذين بهم ملئت الأرض من آثار الله المهيمن القيوم تكبير ما لا نهايه از اين عبد فاني خدمت ايشان برسانيد و بقيه سورة مباركه هيكل را كه خواسته بودند انشاء الله از بعد ارسال ميشود

در باره جناب آقا سيّد باقر عليه بهآء الله تكبير ارفع برسانيد و اراده ئي كه فرموده اند بسيار محبوبست ولكن فرمودند حال ما جاء حينه اگر اين آيام با الواحي بأن سمتها تشريف ببرند و مشغول تبليغ شوند اقرب بتقوى است و بعد انشاء الله كتب عديده از مقرر ظهور ارسال ميشود من قبل الله تكبير بايشان برسانيد

و در باره جناب كربلائي كريم تلقاء وجه معروض شد و نزل له عن جهة العرش لوح منبع انشاء الله ارسال ميشود از قبل اين خادم بجمع تكبير ما لا نهايه برسانيد

و اينكه مرقوم فرموده بوديد و از بعضي عبارات سؤال رفته بود آنچه از آيات الهي نازل ميشود اكثر آن را اين عبد تلقاء وجه تحرير مينمايد و بسا هست بشأني نازل ميشود كه احدى قادر بر تحرير آن نه چه كه وقتي ميزان گرفته شد الف و مائتين بيت در ساعت نازل در اين صورت كل عاجزند از تحرير و اين عبد احتمال ميرود ثمانية مائة در ساعتى تحرير نمايد در نصف ساعت دست همراهي مينمايد و در نصف ديگر حركت من غير اراده از او ظاهر لذا گاهي بتأمل نازل ميشود كه اين عبد از عهده تحرير برآيم و آنچه هم نازل ميشود بنظر اقدس نميرسد ولكن بعضى كره اخرى تلقاء حضور تلاوت ميشود اينست كه در بعضى املاء و حرفاً احتمال سهو ميرود و از آن گذشته كتاب بسيار غلط مينويسند چه كه سهو و خطا در نفس انساني بوده و خواهد بود چنانچه در اين آيام چهار نسخه كتاب بديع را نوشته اند و با آنكه مقابله و مطابقيه شده مع ذلك اتفاقاً يومي از آيام يكي از آن نسخ تلقاء وجه حاضر شد مقداري در آن نظر فرمودند چند موضع حروف سهو شده بود و هم چنين چند مقام املا غلط بود بعد امر فرمودند كه بدقت ملاحظه شود و مقابله نمايند معلوم شد كه در اغلب از صفحات غلط و ترك موجود لذا

بسیار لازم است که بدقت متوجه شوند که صحیح شود و بیان آن حضرت در کلمات مذکوره تلقاء حضور عرض شد از فم مشیت این کلمات دریات مشرق نعم ما سألت أنه مع عباده المحسنين و مجيب دعوة السائلين

و اما ما سألت ان استمع ما نزل بالحق من لدن عزيز عليم شاحذ دنس سجيّه حظيره سايغه و اما ساذج به ذال بين قوم معروف ولكن نقطه اولی روح ما سواه فداه سازج مرقوم فرموده اند لذا دوست ندارم تغيير بدهم کلّ ما ظهر منه محبوبي لذا راجع بقلم کتاب نمودیم هر چه جاری صحیح است ولو مختلف از قلمشان جاری شده انه لواضع الاملاء و الألفاظ يحكم كيف يشاء ولكن این مقام مخصوص حقّ جلّ ذکرة بوده و خواهد بود نه آنکه از بعضی جهال ملاحظه میشود که بحرفی از علم مرزوق نشده اند مع ذلک کلماتی مجعوله نوشته و بحقّ نسبت داده و میدهند چنانچه خطی رئیس الأفاکین بشخصی نوشته و او تلقاء وجه فرستاده اکثر عبارات آن مغلوط معنأ و لفظاً از جمله عمرو و زید را به همزه نوشته ای کاش ناس در کلمات آن مشرک بالله تدبّر مینمودند اکثری مهمل و بیمعنی است سعيراً للذین اتّخذوه ربّاً من دون الله

در این ایام از مصدر امر الواحی در جواب یکی از معرضین که در نامه جناب آقا میرزا جمال الدین علیه بهاء الله اعتراض نموده بود از ساحت اقدس نازل عنایة لعبده سواد آن ارسال شد مخصوص جناب آقائی آقا سید مهدی علیه بهاء الله الأبھی مأمور که بنویسند و خدمت آن جناب بفرستند و از مصدر امر امر شده که مخصوص سواد آن لوح را بارض خ بجناب اصدق علیه بهاء الله بفرستید چون اصل اعتراض را حاجی محمد کریم خان نموده لذا از برای شیخیّه که فی الجمله بحقّ توجه نموده اند بسیار مفید است عسی الله ان يحدث بذلك امراً

و دیگر در بعضی از الواح مشاهده شد که قباع بقاع نوشته شده یقین در کتاب بدیع هم که بآن سمت آورده اند بقاعست تغییر فرموده و هم چنین هشیم محتظر که باید به ظاء نوشته شود باری در خطوط کتاب اختلاف بسیار است باید بکمال دقت ملاحظه نمایند که صحیح نوشته شود

و از قبل که کتاب مبارک رسید اسامی اهل یاء در آنجا مذکور مخصوص کل الواح منیعه نازل دیگر تا چه وقت مقدر که ارسال شود

و دیگر حسب الأمر اقدس اینست که بجهة جناب آقا سید میرزا که در ارض یاء تشریف دارند کتاب بدیع ارسال شود و کتب را جلد کرده بفرستید که بدون جلد محبوب نیست جناب آقا میرزا جعفر علیه بهاء الله خدمت آن حضرت معروض داشته که جناب اسم الله المنیر علیه بهاء الله الأبھی یک نسخه از کتاب بدیع بجهة این عبد نوشته اند اگر تمام شده مخصوص جناب قاسم خان فرستاده شود

و الذکر و البهآء و العزّ و الکبریآء علیک و علی من معک من عباد الله المخلصین جمیع احبآء الله را تکبیر ما لا نهاییه از قبل خادم ابلاغ فرمائید و التکبیر علیک و علیهم

بسم الله الأقدس الأمتع الأعزّ الأبھی

قد فزت بکتابک الذی کان مزیناً بذكر المقصود و مطرراً بشآء محبوب العالمین طوبی لک بما اقبلت الی قبله الأنام و توجّهت الی وجه ربّک و کنت من الفائزین کتاب آن جناب که باین عبد خادم مرقوم فرمودید فرح بخش خاطر این عبد فانی گردید نسأل الله بأن یوفّقک علی حبّه و رضائه و يجعلک ممّن استقام علی امره علی شأن انقطع عن العالمین اینکه فرمودند در ساحت اقدس امع ذکر شما بشود و طلب عفو خواستند این عبد تلقاء وجه حاضر و معروض داشت قد اشرفت من افق الوحی شمس

العناية و الغفران على شأن عجز عن ذكره هذا العبد الفقير و أمّا ما اردت في اللّقاء هذا ما طلع عن مطلع البيان قوله جلّ كبريائه نسأل الله بأن يقدر له ما اراد و يؤيّده على الاستقرار في هذا الأمر الّذي منه نسفت الجبال و يكتب له ما تقرّ به عينه و يفرح قلبه و تسترّ به افئدة العارفين

و اینکه از حال سؤال فرموده بودید اکثر مدّعين حال اليوم غير قال نبوده و نخواهد بود کلّ امور در قبضه قدرت الهيّه مقبوض و محدود هر نفسی که بغير رضای او حرکت نمود از اهل قال محسوبست اگرچه در بحر حال متغمّس و بر لجه صمت و سکوت ساير و نفسی که مقبل بحقّ و مطيع اوامر اوست از اهل حال در مبدأ و مآل مذکور حالی که اليوم نزد حقّ محسوبست اقرار بوحدايتت او و اعتراف بفردايتت او و تقدیس ذاته عن الشبهية و تنزيه نفسه عن المثلية و العمل بما امر به في كتابه و الاجتناب عن المشتبهات النفسانية و الاشارات الافكيتة و التأويلات الظنونية الوهمية بوده اليوم يوم تأويل نیست چه که ارياح تصريح در مرور است ای حبيب من اكثرى امر الله را بازچه دانسته‌اند و مثل لعب اطفال انگاشته‌اند از اوامر معرض و بناهی مقبل و مع ذلك خود را مقبول شمرده‌اند و ما بين خلق از حقّ دانسته‌اند حقّ مقدّست از آنچه گفته‌اند آذان لاصغاء اوامر الله خلق شده لا لظنون الوهمية المردودة چنانچه مشاهده کرده‌اید از قبل بعضی از نفوس از شریعه امریه الهيّه محروم گشته‌اند و حکم کتاب را ترک نموده‌اند و مع ذلك خود را از اهل باطن می‌شمرند نشهد انهم ما وجدوا عرف الباطن و لا الظاهر و هاموا في هيماء الظنون و الأوهام الا انهم من الأخرين اليوم اهل حال نفوسی هستند که از حلاوت کلمه الهيّه مجذوب شده‌اند بشأنی که من على الأرض آن نفوس را از توجه بوجه قدم منع نموده و به ما نزل في الكتاب موقن و عاملند اینست شأن اهل حال و من غير این از اهل قال بوده و خواهند بود

و اینکه مرقوم فرموده بودید که مقصود حقّ از من يظهر و او يظهر چه میباشد همچو عبارتی در بیان دیده نشده بلکه من ظهر و من يظهر است من ظهر الّذي ظهر في السّتين و بشرّ النّاس بمن يظهر الّذي ظهر في قطب العالم و يدع الأمم الى الله المهيمن القيوم جميع آنچه در بیان نازل مقصود این ظهور اعظم بوده يشهد بذلك ما نزل فيه و في صحائف الله العزيز الكريم

و اینکه از الطاف و غضب حقّ در باره عباد سؤال نموده بودید نعوذ بالله من غضبه و سخطه این بسی واضح و مبرهنست لا تتولّوا قوماً غضب الله عليهم آثار غضب الهي در قومی مشاهده میشود که بغير رضای او حرکت مینمایند و در تيه ضلالت سايرند و رضای حقّ هم موهوم نبوده نفسی که عاملست در ظاهر ظاهر به ما حکم به الرّحمن في الألواح او برضای الهي فائز شده است و در سبيل رضا سالکست طوبی له و لأمثاله امثال نفوس غافله متوهّمه در کلّ عوالم الهي معذبند و این نفوس خود غضب را اختيار نموده‌اند من حيث لا يشعر و الاّ أنّه سبقت رحمته العالمين مشاهده کنید در ساحت اقدس جز رحمت نبوده و نخواهد بود و بعد امری از مطلع امر اشراق میفرماید هر نفسی بآن اقبال نمود و عامل شد به ما اراده الله او از اهل رحمت بوده و نفسی که بعید ماند و محروم گشت همين کلمه الهيّه که عين رحمت بوده در باره نفس معرض غضب صرف میشود و بعضی از ظهورات این غضب در نفس معرض در عالم ظاهر ظاهر میشود ولكن کايّه بعد از صعود روح نعوذ بالله و نتوب اليه انه لهو الغفور الرّحيم و همچنین در الطاف حقّ ملاحظه نمائید که اليوم از افق عنایت مشرقست مثلاً هر نفسی را که بخير در لوحی از الواح ذکر فرماید همان سبب بقای ذکر اوست در عالم اذکار و روح او در عالم ارواح فوالّذي جعلني خادماً لنفسه لو اذکر لك هذا المقام الأعزّ الأعلى لا يتمّ ذكره بالقلم و لا بالمداد يشهد بذلك ربّك مالک الایجاد طوبی لنفس فازت بالطافه و آتت اوامره على ظنون ما سواه از خدا توفيق میطلبیم که در محبتش ثابت باشیم و از عالمیان فارغ و منقطع انه مجيب دعوة السّائلين و ارحم الرّاحمين

و اینکه از توحید سؤال فرمودید این مقام بتفصیل در الواح متعدده از قلم امریّه الهیّه جاری شده آنچه که عالمیان را کفایت نماید باید در صدد آن باشید که کتب فارسیّه و عربیّه آنچه از مصدر امریّه الهیّه در این ظهور اعظم نازل شده بقدر وسع جمع نمائید ما بقی من علم الّا و قد ذکر فی الواح ربّی و ربّک و ما من مقام الّا و قد فضّل فیه در یکی از الواح فارسیّه میفرمایند قوله عظم شأنه و جلّ ثنائه مقصود از توحید آن نیست که دو را یک دانند بلکه مقصود آنکه یک را مقدّس از کل دانند لّأنّه لا یقترن بخلقه و لا یعرف بغيره و انوار تجلیات او را در کل ملاحظه نمایند یعنی کل را قائم باو بینند و مستمدّ از او اینست مقامی که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء لم یزل در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از کل بوده و خواهد بود بعضی که خود را از اهل توحید میشمردند در شاطی شرک ماشیند و در بیدای کثرات سایر ولکن ادراک نمی نمایند در جای دیگر میفرمایند قوله عزّ ذکره باسمی رفعت اعلام التّوحید و نصبت الیّه التّجرید الی آخر قوله عزّ ذکره و این مقامات بسته بقبول حقّست چه اگر نفسی در تمام عمر توحید نماید و از قلم امر کلمه نفی در باره او جاری شود او از اهل شرک خواهد بود چنانچه مشاهده مینمائید که اکثری امم الیوم بکلمه مبارکه لا اله الاّ الله ناطقند ولکن عندالله از اهل توحید محسوب نبوده و نخواهند بود چنانچه قلم اعلی در اکثری از الواح شهادت داده بشرک آن نفوس الیوم از برای مقبل لازمست که ناظر به ما عنده و عند النّاس نباشد گوش را از کلّ ما عند النّاس مطهّر دارد از برای شنیدن بیانات الهیّه که شاید به ما اراد الله فائز شود باری هر نفسی که الیوم مقبول شد او از اهل توحید محسوب و من دون آن محروم و ممنوع آنچه در این مقامات از سماء مشیت ربّانیّه نازل شده اگر این بنده ذکر نماید باید کتابی تألیف شود و این اوقات فرصت اینگونه امور نبوده و نیست نسأل الله بأن یوفّقک جنابک علی خدمته و ثنائه و ذکره انه ولیّ الدّاکرین

و اینکه مرفوم فرموده بودید اگر کسی بگوید این رسولان کعبه مقصود مسلمان میروند و کافر برمیگردند یا تأویل نماید یا ادّعا نماید من یک شخصی میباشم چنین کسی چه حالت دارد اشهد الله و ملائکته و رسله و انبیائه و صفوته و اهل مواقع عزّه و حمله عرشه لا ینظر هذا الکلام الاّ من الذّین یمشون فی بیداء الغفلة و الغرور و یسلکون سبل الفحشاء و الشّرور فوالذی انار فجر البیان بأنوار وجهه و اضاء افق الایقان بظهورات طلعت له لو یعرف احد فضل تلك الأيام و یطّلع بما هو المستور عن الأنام لیقبل رجل من توجّه الی شطر المقصود و یؤثر تراب قدمیه علی ما عنده و یوقّره و یعظّمه و یحضر تلقّاء وجهه خاضعاً لوجهه و خاشعاً لعمله و لا یرفع صوته عند صوته و لا یتکلم تلقّاء وجهه بغير رضائه لأنّ العالم البصیر و العارف الخبیر لا یری فی من قصد المقصود و توجّه الی وجه المحبوب الاّ حبّ الله و ظهور عنایت و ودّ الله و شؤون الطافه من صار محروماً عن هذا المقام الأعزّ الأمتع انه لهو الأعمی وربّ الآخرة و الأولى لا یدکر من الانسان بل الحيوان افضل منه و یشهد بذلك کلّ من اخذ النّظر عن شطر البشر و توجّه الی الشّطر الأطهر هذا المنظر الأكبر الذی فیه ینادی مالک القدر بأعلى التّداء بین الأرض و السّماء لا اله الاّ هو المهیمن القیوم اینست شأن مسافرانی که لوجه الله هجرت نموده اند و باذن الله بشطر محبوب توجّه کرده اند و برضآء الله حرکت مینمایند اینست شأن مهاجر صادق و مسافر موافق اگر فی الحقیقه نفسی محبّه الله در قلبش باشد از نفوسی که از شطر محبوب مراجعت نموده اند بعد از فوز بکعبه مقصود خود را در آن نفوس فانی محض بیند اگرچه بر حسب ظاهر قاصدین از علوم ظاهره محروم باشند چه که الیوم هیچ چیز شرط نیست مگر محبّت الهیّه و اتّباع اوامر او چنانچه ذکر شد و این بیانات مخصوص کلّ قاصدین ذکر نشده این مقام قاصدینست که در سرادق ایقان وارد شده اند و بمحبّه الله فی الحقیقه فائز گشته اند ملاحظه در عشاق ظاهره نمائید اگر شخصی از نزد معشوقشان بیاید ولو بوجه منکر عشاق او را استقبال مینمایند و کمال ملاطفت در باره او معمول میدارند این شأن عشاق ظاهره است که عرض شد حال در محبّان طلعت رحمن مشاهده نمائید یعنی آنان که فی الحقیقه از این کأس آشامیده اند و باین جرعه باقیه فائز گشته اند البتّه کمال خضوع را نزد قاصدین کعبه

ربّ العالمین منظور میدانند اولئک اصحاب البهآء فی لوح البقاء کما شهد بذلک قلمه الأعلى باری اهل بصر از قاصدین آثار مقصود را مشاهده نمایند و بآن آثار خاضع و خاشعند طوبی لمن فاز بعرف الله فی آیامه و آثره علی ما سواه و اما در باره تأویل و ادعا چنانچه مرقوم فرمودید لا یعلم تأویل بیان الله الا نفسه المهيمنة علی الأشياء و الذين فازوا بانوار المعانی و البیان من عنده اولئک یعلمون علی قدرهم و مقدارهم کذلک حکم الرحمن ولكنّ الناس اکثرهم لا یفقهون این قدر معلوم بوده که آنچه مقصود الهی است در الواح ظاهراً واضحاً معلوم و واضحست و احدی بتأویل کلمات الهیه مأمور نبوده و نخواهد بود نشهد انّ المؤولین فی هذا الیوم هم المتوهّمون از خدا میطلبیم که بحبل تصریح متمسک شویم و در سبیل رضایش باستقامت کبری سالک گردیم

و اما در باره ادعا در این مقام بیانات شتی از قلم مشیت الهیه نازل و لکن این عبد یکی از بیانات رحمن را که بلسان پارسی نازل شده ذکر مینماید تا از برای احدی دیگر مجال تأویل و ادعا نماند و به ما هو التصریح عالم شود قوله عزّ اجلاله متوهّمین بسیارند و هر یک بوهمی مبتلا شده‌اند ناس را از موهوم منع نمودیم که بسطان مشهود تمسک جویند بعضی باوهامات نفسانیّه خود تمسک جسته و تشبث نموده‌اند در تیه وهم سایزند و خود را از اهل مکاشفه دانسته‌اند و در مفازة غفلت ماشیند و خود را فارسان میادین شهود شمرده‌اند لعمری أنّهم من المتوهّمین أنّهم من الهائمین أنّهم من الغافلین أنّهم من الصّاعرین و آنچه را که صبیان ادراک نموده‌اند هنوز بآن نرسیده‌اند چه که هر صبیّ عالمست بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود امر الهیه و احکام ربّانیّه مابین بریه معطلّ و معوقّ و بی‌نفاذ خواهد ماند بگو ای قوم اگر هوی شما را از مشرق هدی منع نمود اقلّاً از انصاف تجاوز نمائید اگر نفسی فی الجملة منصف باشد هرگز بکلمه‌ئی که سبب تفریق ناس و اختلاف احباب شود تکلم مینماید بلکه بتمام همّت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلیغ و جهد منبع مبذول میدارد لعمری هم راقدون لو تراهم بعینی لتجدهم من المیّتین در حین مهاجرت از عراق اکثری از عباد را اخبار نمودیم به ما ظهر و یظهر چنانچه اگر الواح منزله قرائت شود کل تصدیق مینمایند آنچه را که در این لوح از قلم صادق امین جاری شده قل یا قوم لو تردون ماء الحیوان تالّله أنّه قد جرى باسمه العلیّ الأبهی طوبی للشّارین و لو تردون الاقنار أنّه اشرق من افقی تعالی ربکم و ربّ العالمین لو تردون الآیات أنّها ملأت الآفاق خافوا و لا تکوننّ من المتوهّمین لو تردون البیّات أنّها بکینونتها قد ظهرت و اشرفت فی کلّ یوم من هذا الأفق المبین قل ان اجذبوا العباد بهذا الاسم الّذی به ظهرت الصّیحة و حققت السّاعة و اخذت الزّلازل کلّ القبائل و انفطرت السّماء و انشقت الأرض و نسفت الجبال و ظهر ما نزل فی الواح الله المقتدر الملك العزیز العظیم من یدعی مقاماً و جذباً و ولهاً و شوقاً بغير هذا الاسم أنّه من الأخسرین ولو یتکلم بکلّ البیان او ینفجر الأنهار من الأحجار و یسخرّ الأریاح و یمطر السّحاب کذلک نزلنا الأمر فی هذه اللیلة المبارکة الّتی ینطق فیها لسان القدم باسمه الأعظم و جرى کوثر البیان من کوثر فم ربک الرحمن اذا فزت قم ثمّ ارفع یدیک قل لک الحمد یا اله من فی السّماوات و الأرضین انتهى

بیانات دیگر میفرمایند تا باین مقام میرسد قوله جلّ کبریائه چنانچه حال قلم قدم و اسم اعظم میفرماید اگر نفسی بکلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنة کامله که هر سنه آن دوازده ماه به ما نزل فی الفرقان و نوزده شهر به ما نزل فی البیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است ابدأ تصدیق نمائید در یکی از الواح نازل من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة کامله أنّه کذاب مفتر نسأل الله بأنّ یؤیّده علی الرجوع ان تاب انّ ربک لهو التّوّاب و ان اصّر علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انّ ربک شدید العقاب چه که ضرّ این نفوس بحقیقت شجره ربّانیّه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر مابین بریه بوده و خواهد بود فاسأل الله بأنّ یعرفهم انفسهم و یؤیّدهم علی ما اراد انّ ربک لهو الغفور الرحیم بگو امر الله را لغو مدانید ای صاحبان ذائقه بحر عذب فرات در امواج بملح اجاج قانع مشوید در بیانات رحمانی تفکر نمائید و بیصر حدید در آن نظر کنید که شاید برشچی از ابهر معانی که در بیان مستور است فائز شوید و در این فجر روحانی خود و

عباد را از هبوب اریاح قمیص رحمانی محروم نمائید قسم بساذج قدم انّ البهآء ینوح علیکم و بیکی لکم و ما اراد لنفسه شیئاً و قبل ضرّ من علی الأرض کلّها لخللاصکم و نجاتکم و اقبالکم الی الله العزیز الحمید انتھی

امیدوار است این عبد که بعنایت رحمن کل بشاطی ایقان وارد شوند بقسمی که خود را فانی محض بیند و حقّ را باقی و دائم و قائم بر کل مشاهده نمایند انشاءالله باید آن جناب در کلّ احیان بخدمت حقّ مشغول باشند یعنی نفوس غافله را هدایت نمایند و باذکار حسنه و بیانات بدیعه نفوس محتجبه را بشطر احدیّه کشانند نزاع و جدال محبوب نبوده و نخواهد بود اگر نفوس غافله از کلمات نصیحیه منتبه شدند نعم المراد والاّ احتراز از چنین نفوس لازم و واجب در این ظهور ابداً اعمال شنیعه و شئونات نفسیه مقبول نبوده و نخواهد بود و البته شنیده‌اید که بعضی از اهل بیان و رؤسای کاذبه ایشان چه مقدار در بحر هوی مستغرق بودند و باعمال شنیعه متمسک و عامل ولکن در این ظهور اعظم ابداً مداری نشده کل را تصریحاً نهی فرموده‌اند طوبی لمن عمل بما امر من لدی الحقّ و اجتنب عن الخلق فیما هم یعملون

ای حبیب بنصرت امر حقّ بایست ایستادنی که سبب استقامت نفوس گردد و جمیع احبّای آن دیار را فرداً فرداً تکبیر برسانید مخصوص ایشان الواح منیعه از سماء مشیّت رحمن نازل انشاءالله بعد ارسال میشود امری که الیوم لازمست و مقدمست بر کلّ اعمال استقامت بوده و خواهد بود ملاحظه فرمائید دو نفس که هر یک از اغفل ناس و اخبث ناس بوده به گیلان رفته و چه فتنه برپا نموده‌اند یکی دعوی نموده که من غصن اکبر هستم و آن نفوسی که در آن ارض بوده‌اند فوراً قبول کرده‌اند و نفس دیگر دعوی حقیقت نموده او را هم قبول کرده‌اند خسر الطالب و المطلوب اگرچه بعد بر ایشان کذب هر دو معلوم شد و بحقّ راجع گشتند ولکن از اوّل باید اعتنا بچنین نفوس ننمایند بلکه بقدرت ایمان و قوّت محبّت رحمن بتأدیب آن دو نفس قیام نمایند و سبب و علّت این امور تحقیقات موهومیّه بعضی شده هر روز ندائی مرتفع و از هر کنار عجلی ظاهر و خلق هم ضعیف و بی‌استقامت بمجرّد آنکه خوار عجل مرتفع شد بعضی من غیر شعور ساجد و عاکفند همّ آن جناب باید آن باشد که احبّای آنجا را مستقیم نمایند بر امر حقّ بشأنی که ماسواش را معدوم شمرند ملاحظه در عهد کلیم فرمائید که بعد از آنکه به طور تشریف بردند لأجل احکام الهیّه و اوامر ربّانیّه و ثلاثین باربعین کامل شد مراجعت فرمودند مشاهده نمودند خلق کثیری بخوار عجل از حقّ ممنوع و محروم گشته‌اند فرمودند ای قوم من سالها بآیات الهیّه و بیّنات ربّانیّه و شئونات قدرتیّه و ظهورات احدیّه مابین شما بودم و شما را بحقّ دعوت نمودم و شما هنوز بتمامه متوجّه انوار وجه قدم نشدید چه شد که بیک خوار عجل عاکف و ساجد گشتید باری ای برادر حیرت اندر حیرتست بقدر مقدور آن جناب و مخدومان که در آن ارض ساکنند باید جهد فرمائید که شاید کل از رحیق استقامت بیاشامند و بر صراط امر الهی مثل جبل ثابت و راسخ مانند نسأل الله بأن یحفظهم و یؤیّدهم و ینزل لهم ما یشئ به اذکارهم فی الأذکار و ارواحهم فی الأرواح و اجسادهم فی الأجساد انه ولیّ من والاه و مجیب من دعاه یفعل ما یشئ بسلطانة لا اله الاّ هو الغفور الکریم

* * *

هو السّامع بالعدل و المجیب بالفضل

قد ماج بحر السّرور و ابتسم ثغر الله المهیمن القیوم بما بلغ التّدآء من ارض الطّآء الی الأفق الأعلى و بشر اهل الفردوس الأبهی و الجنّة العلیا بقیام ایادی الأمر و مظاهر البیان امام کعبه الله بميثاق مبین و عهد متین لیستضیء العالم و من فیه بنور الاتّحاد و الاتّفاق تعالی تعالی هذا المقام الأعلى تعالی تعالی هذا العهد الذی به تجددت دفاتر الأسماء و ارتفعت مقامات اهل البهآء بین الوری

اللَّهُمَّ يَا إِلَهَ الْأَسْمَاءِ وَ فَاطِرَ السَّمَاءِ وَعَزَّتْكَ وَ عَظَمَتْكَ وَ قَدَّرَتْكَ وَ اقْتَدَارَكَ لَا أُجِدُ جَنْدًا أَقْوَى مِنْ عَهْدِ اصْفِيَانِكَ أَمَامَ وَجْهِكَ وَ مِيثَاقِهِمْ لِنَصْرَةِ أَمْرِكَ وَ أَعْلَاءَ كَلِمَتِكَ أَي رَبِّ أَيْدِهِمْ بِجُنُودِ الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ بِالْإِنْقِطَاعِ الَّذِي بِهِ فَتَحْتَ أَبْوَابَ الْعِزِّ وَ الْغِنَاءِ عَلَيَّ مِنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ أَي رَبِّ انصُرْهُمْ بِرَايَاتِ بَيَانِكَ وَ أَعْلَامِ ذِكْرِكَ وَ ثَنَاتِكَ وَ قَدَّرْ لَهُمْ مَا يَجْعَلُهُمْ مَظَاهِرَ اخْتِلَافِكَ وَ أَسْمَانِكَ وَ مَطَالِعَ جُودِكَ وَ عَطَائِكَ تَرَاهُمْ يَا إِلَهِي أَقْبَلُوا إِلَيَّ فَضْلِكَ وَ ارَادُوا خِدْمَةَ أَمْرِكَ بَيْنَ عِبَادِكَ فَاصْنَعْ لَهُمْ مِنْ قَلَمِكَ الْأَعْلَى كُلَّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ وَ صَحْفِكَ وَ زَبْرِكَ وَ الْوَاحِكِ أَنْتَ الَّذِي بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ سَخَّرْتَ الْعَالَمَ وَ بِاسْمِكَ الْأَكْرَمِ فَتَحْتَ أَبْوَابَ الْجُودِ وَ الْعَطَاءِ عَلَيَّ أُمَّةً اسْأَلُكَ يَا مَقْصُودَ الْعَارِفِينَ وَ مَحْبُوبَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ بِأَنْ تُؤَيِّدَ حَضْرَةَ السُّلْطَانِ عَلَيَّ الْإِقْبَالَ إِلَيْكَ وَ أَظْهَرَ عَدْلِكَ بِاسْمِكَ أَي رَبِّ انصُرْهُ بِحِزْبِكَ ثُمَّ احْفَظْهُ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ مَوْلَى الْبِرِّيَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْقَوِيُّ الْغَالِبُ الْمَقْتَدِرُ الْقَدِيرُ

يا على قبل اكبر عليك بهائى و عنائتى نامه هاى آن جناب بحضور و اصفا فائز فى الحقيقه آنچه در آن مذکور علّت بهجت و سرور چه كه كلمات و حروفات بعبطرت اتحاد و اتفاق ممزوج براستى ميگويم اين عهد جديد بنفسه جنديست قوئى قد قدرنا به فتح مدائن القلوب باسمنا العزيز المحبوب اميد آنكه باين اسباب جديدة بديعه اساس امر الهى محكم و ثابت گردد چندى قبل بيكى از حكما عليه بهائى اين آيات نازل و ارسال شد يا حكيم قوه و بنيه ايمان در اقطار عالم ضعيف شده درياق اعظم لازم سواد نحاس امم را اخذ نموده اكسير اعظم بايد يا حكيم آيا اكليل غلبه دارى آن قدرت بوده كه اجزاء مختلفه در شىء واحد را تبديل نمايد و بمقام ذهب ابريز رساند اگرچه تبديل آن صعب و مشكل بنظر ميايد ولكن تبديل قوه ناسوتى بقوه ملكوتى ممكن نزد اين مظلوم آنچه اين قوه را تبديل نمايد اعظم از اكسير است اين مقام و اين قدرت مخصوصست بكلمه الله اوست جوهرى كه خوف را باطمينان و ضعف را بقوت و ذلت را بعزت تبديل فرمايد يك قطره از بحر حكمت الهى بر بديع زد بمثابة كره نار قصد فدا نمود رطوباتش بحرارت و ضعفش باقتدار و بطشش بسرعت تبديل شد در اين حين آنچه لازم طلب شفا است از قادر بيجون از براى امراض مزمنه غالبه از بحر عطاي حق جل جلاله حفظ آن جناب و اوليائى آن ارض را ميطلبم انه يحفظكم و ينصركم كما نصركم و حفظكم من قبل انظر فى السجج و تبديله و الامر و سلطانه در كمال ضعف كمال قدرت ظاهر و در فقر ملكوت غنا مشهود طوبى للمتفرسين و للمنصفين مژده اتحاد و اتفاق آفاق را منور نمود سبحان الله مظلوميّت اوليا در عشق آباد از جنود غالبه مشهود امر الله را نصرت نمود نصرت عظيمى اينست نتايج حكمتى كه از قلم اعلى در زير و الواح نازل و مرقوم طوبى للعارفين جوهر وصيت و نصيح آنكه اگر از نفسى از اوليا ترك اولى و يا عملى منافى ظاهر شود اوليائى امر بنصايح مشفقانه و مواعظ حكيمانه مع كمال شفقت و رفق و و داد او را آگاه نمايند و نصيحت كنند البته آن كلمه چون لوجه الله ظاهر ميشود نافذ و معين و مرئى است قل

الهي الهى ايد من على الأرض على الحضور امام وجهك و عرفهم ما قدرت لهم فى كتبك ثم زين المبلغين بطراز التقديس بين عبادك ثم اجعل فى كلماتهم نفوذاً بقدرتك ثم اجعلهم حاملين لواء الانقطاع و التقوى أنك انت مولى الورى و المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الامر الحكيم

البهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و على من معك و يسمع قولك فى هذا الامر المبرم الحكيم

هو المبين العليم

قد مضت أيام الفرح و الابتهاج و اتت أيام الأحزان بما غاب نجم الايقان من سماء العرفان بذلك صاحبت الحصاة و ذابت اكباد الملا الأعلى و بكت الأشياء و اضطربت اركان الوجود و تزلزلت قوائم البيت و ناح المقرَّبون فى اعلى المقام انَّ الحسن انفق روحه و الحسين ما عنده فى سبيل الله مالك الملك و الملكوت و سلطان الوجود و الجبروت و من قبلهما اسمى الكاظم الذى استشهد فى هذا الأمر و ناحت فى مصيبيته سدرة المنتهى و اهل الفردوس فى العشى و الاشرار ان يا قلم الأعلى وَّجَّه وجهك من الصَّاد الى الخاء و زر شهدائى من قبلى تالله لو تنفَّس فى كلِّ ارض لتجد فيها عضواً من اعضائى الذى قطع فى سبيلى و حبّاً لجمالى و بذلك صاح قلمى و ناح هيكل عظمتى و بكت عيون عنايتى و صعدت زفراى و نزلت عبراتى و احترقت قلوب اصفياى و حنَّت افئدة اولياى يا قلمى هذا يوم ينبغى ان يرتفع فيه صريرك و نحيب بكائك بما ورد على المظلوم و اوليائه من مظاهر الظلم و الاعتساف و مطالع الغفلة الذين ما فازوا برحيق الانصاف فى هذا اليوم الذى تنوّرت الآفاق من هذا الاشرار نح يا قلمى لعربتى و بلائى و صح لمظلوميّتى و مظلوميّة احبائى اذا قصدت ارض الخاء و تقربت اليها و وجدت نفحاتها قم تلقاءً رمس المجيد و زره بما ذكره العزيز الحميد و قل

جوهر عرف تزوّج من قميص رحمة ربنا العليّ الأبهى عليك يا ايّها المقبل الى الأفق الأعلى و الناطق ببناء مالك الأسماء فى ملكوت الانشاء اشهد أنّك خرقت الحجاب و اخذت الكتاب و آمنت بالعزيز الوهاب فى يوم فيه وضع كلّ ذات حمل حملها و قام الناس لمالك العرش و الثرى انت الذى ما منعتك الحجابات عن منزل الآيات و لا السبحات عن هذا الأمر الذى خضعت له البيئات انت الذى ما منعتك فى الله لومة لائم و لا شماتة مشمت قد نبذت العالم و اخذت ما انزله مالك القدم و سلطان الأمم اشهد أنّك طرت بقوادم الايقان الى افق الرحمن الى ان دخلت سجن المظلوم و زرت ربك المهيمن القيوم و رأيت ما منع عنه الكليم و سمعت ما سمعه الحبيب و شربت رحيق الوصال و فزت بمقام القدس و القرب و الجمال انت الذى وجدت حلاوة النداء و سمعت خرير كوثر البقاء و حفيف سدرة المنتهى اذ كنت قائماً تلقاءً وجه ربك مالك الأسماء و فاطر السماء طوبى لك يا ابا بديع و لابنك الذى به تزلزلت اركان الجبت و انكسر ظهر الأصنام الذين يمشون بأثواب العلماء بين ملاّ الانشاء قد شهد الحق المنيع لك يا ايّها البديع باقبالك و قيامك و نصرتك و استقامتك و ايقانك و اطمينانك انت الذى ما خوَّفك الألوف و ما منعك صليل السيوف فى يوم فيه صفّت الصّفوف لاطفاء نور الظهور و ناحت قبائل الأرض و ظهر الفزع الأكبر بين البشر نعيماً لك و لابنك طوبى لكما بما فرتما بشهادة الله فى هذا اللوح الذى اشرفت من افق سمائه شمس كلمة أننى انا الله رب العالمين

ان يا جمال القدم مر القلم ان يذكر عظيمك الذى كان معك فى خبأ ذلك و سرادق مجدك و كان فى الصّباح و المساء حاضراً امام وجهك و ساجداً لطلعتك و خاضعاً لسلطانك و متمايلاً بارادتك و متحرّكاً بمشيّتك هو الذى اسمعته نداءك و اريته جمالك و اسكنته فى جوار رحمتك و سقيته كوثر وحيك و شرّفته بظهورات فضلك و شؤونات رحمتك و فوّضت اليه سقاية بيتك الحرام بين الأنام طوبى لمقبل اقبل اليك و لزاثر قصد مضجعك و زارك بما انزله الرحمن فى حقك انت الذى اسلمت الروح لوجه ربك و كنت معه من قبل فى ارض السرّ و اخترت الغربة حبّاً لنفسه و هاجرت معه الى ان دخلت السجن هذا المقام الكريم الذى تنور بأنوار العرش العظيم

سيحانك يا مالك الأسماء و فاطر السماء أسألك ببحر علمك و سماء حكمتك بأن تقدّر لمن زار احبّتك اجر من فاز بخدمتك و طهرهم عن كلّ ما لا ينبغى لأمرك ثم اغفرهم بجودك و فضلك ثم اكتب لهم من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى أنّك انت ربّ العرش و الثرى و أنّك انت المقتدر القدير

بسم الله الحاكم على ما يشاء

قد منع القلم عن ذكر اسرار القدم و سدّت على وجوهنا ابواب الدّخول و الخروج لذا امسكنا القلم فى اظهار ما كنز من الأسرار لأنّ الكلاب من اهل البيان اخذوا المراصد و يخبرون القوم و يفترون علينا بما لم يروا فكيف اذا يطّلعون و يعرفون انتم تمسّكوا بما عندكم من الآثار و أنّها غنية الخلق عند غيبة الحقّ اينما تكونوا انه معكم ان ابشروا بفضله ثمّ اذكروه و لا تكوننّ من الغافلين و الحمد لله المقتدر الباقي الكافى الأعظم العظيم

* * *

بسمى الاقدس الامنع الابهى

قد نطقت الدّرّات بما نطق منزل الآيات اذ اتى بالبيّنات التى عجز عن الايان بمثلها من فى السّموات و الارضين قد سرّت فلك الاسماء باسمى الاعلى و نطقت السن الممكنات بما نزل فى اللّوح من لدى الله العليّ العظيم قد ماج البحر شوقاً للقائى و هاجت الارياح قاصدة سبيلى الواضح المستقيم قد تحرّك كلّشئ من نداء الله مالک الاشياء ولكنّ القوم فى نوم عجيب قد طارت الحقائق و انار افق الامر ولكنّ النّاس فى سكر مبین منهم من منعته الدّنيا عن مالک الاسماء و منهم من تمسّك بالهوى معرضاً عن الهدى و منهم من اخذ كتب الاوهام و تبذ ما نزل من لدى الله ربّ العالمين و منهم من قال انه افترى على الله قل يا ايّها المردود تالله بهذا الظهور قد انار الديجور و انجذبت الاشياء كلّها الى الله الفرد العليم الحكيم و منهم من قام بالاعراض على شأن بغى على الفرد الخبير و منهم من حكّم علينا بالسّجن الاعظم بعد الذى دعونا الكلّ الى الله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم انا ما منعنا شئ قد قمنا على الامر بسلطان غلب من فى السّموات و الارضين و اكملنا النّعمة و اظهرنا الحجّة و اشرقنا من افق الظهور بنور استضاء منه البلاد طوبى لمن توجه اليه ويل للمبعدين انك اذا فزت باصغاء نداء ربّك و تشرّقت باللّوح الذى ارسل اليك قم عن مقامك مقبلاً اليه و قل لك الحمد يا مولى العارفين كذلك صرّفنا لك الآيات و ارسلناها اليك فضلاً من لدنا و انا المعطى البادل العزيز الكريم

* * *

بسم الله المهيم على الأشياء

قد كان عند ربّكم الرّحمن فى سجن آذربايجان نفسان امسك الحسين يد الفضل و اطرد الحسن يد العدل مع ان له عند محبوبى و مبشّرى شأن من الشّؤون و انا نكون فى الحبس مع سبعين انفس من الّذين هاجروا مع الله و منهم انفس معدودات من الّذين نبذوا ما عندهم من زخارف الدّنيا و ما رضوا بالفراق و طاروا فى هواء الاشتياق الى مقام ما منعهم الدّينار عن لقاء ربّهم العزيز المختار نسأل الله بأن يوفّقهم على ما يحبّ و يرضى و يحفظ الكلّ عن النّفس و الهوى ليظوفون فى حوله و يحركون بأمره انك لا تغفل عن ذكر ربّك ان اذكره بروح و ريحان انه يحرسك عن جنود الشّيطان ايّاك ان تغفل عنه فسوف تفنى الدّنيا و يبقى الملك لربّك العزيز المنان

* * *

هو الحاكم على ما يشاء

قد كتب على كلّ مدينة بان يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهآء و ان ازداد لا بأس و يرون كأنهم يدخلون محضر الله العليّ الاعلى و يرون من لا يرى و ينبغي لهم ان يكونوا آمنآء الرحمن بين اهل الامكان و وكلاآته لمن على الارض كلّها و يشاورون فى مصالح العباد لوجه الله كما يشاورون فى امورهم و يختارون ما هو المختار كذلك امر ربكم العزيز الغفار

جمال قدم مخاطباً للامم ميفرمايد در هر مدينة از مداین ارض باسم عدل بيتى بنا كنند و در آن بيت على عدد اسم الاعظم از نفوس زكيّه مطمئنّه جمع شوند و بايد آن نفوس حين حضور چنان ملاحظه كنند كه بين يدى الله حاضر ميشوند چه كه اين حكم محكم از قلم قدم جارى شده و لحاظ الله بان مجمع متوجّه

و بعد از ورود بايد وكالته من انفس العباد در امور و مصالح كلّ تكلم نمايند مثلاً در تبليغ امر الله اولاً چه كه اين امر اهمّ امور است تا كلّ كنفس واحده در سرادق احديّه وارد شوند و جميع من على الارض هيكل واحد مشاهده شوند و هم چنين در آداب نفوس و حفظ ناموس و تعمير بلاد و السّياسة الّتى جعلها الله اسأً للبلاد و حرزاً للعباد ملاحظه كنند و تبليغ امر الله نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود كه چگونه مصلحت است و هم چنين ساير امور و آن را مجرى دارند ولكن ملتفت بوده كه مخالف آنچه در آيات الهى در اين ظهور عزّ صمدانى نازل شده نشود چه كه حقّ جلّ شأنه آنچه مقرر فرموده همان مصلحت عباد است انه ارحم بكم منكم انه لهو العليم الخبير

و اگر نفوس مذكوره بشرايط مقررّه عامل شوند البتّه بعنايات غيبيه مؤيد ميشوند اين امرى است كه خيرش بكلّ راجع ميشود و بسيارى از امور است كه اگر اعتنا نشود ضايع و باطل خواهد شد چه بسيار از اطفال كه در ارض بى اب و امّ مشاهده ميشوند اگر توجهى در تعليم و اكتساب ايشان نشود بى ثمر خواهند ماند و نفس بى ثمر موتش ارجح از حيوته او بوده و هم چنين در اغنيا و اعزّه كه بعلت ضعف و پيرى يا امر آخر بفقر و ذلت مبتلا شده اند بايد در كلّ اين امور و امورات ديگر كه متعلّق بارض است اين نفوس لله تفكّر و تدبّر نمايند و آنچه صواب است اجرا دارند

اگر عباد بطرف فؤاد ناظر شوند يقين ميدانند كه آنچه از مصدر امر نازل شده محض خير است از براى من على الارض كلّ بايد بمتابّه جناح باشند از براى يكديگر فخر انسان در حكمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و كبر و غرور كلّ از تراب مخلوق و باو راجع اى اهل بها زينت انسان باسباب دنيا نبوده بلكه عرفان حقّ عزّ اعزازه و علوم و صنايع و آداب بوده

شما لئالى بحر احديه ايد در لؤلؤ ملاحظه كنيد كه صفا و عزّت او بنفس او بوده اگر او را در حريره اى بسيار لطيف بگذارند آن حرير مانع ظهورات طراوت و لطافت او خواهد شد زينت او بنفس او است كسب اين زينت نمائيد و از عدم اسباب ظاهره محزون مياشيد

اى اشجار رضوان خود را از ارياح ربيع الهيّه منع مكنيد و از نفحات كلمات حكيميه ربّانيّه محروم نمائيد عنايت بمقاميست كه مع غفلت كلّ و اين بلييه كبرى در سجن عكا از قلم ابهى جارى فرموده آنچه را كه خير عباد او بوده انه هو الغفور الرحيم

قل اللهم انك انت سلطان الملوك و راحم المملوك و مذهب الشكوك لتغنين من تشاء و لتفقرن من تشاء لتعزن من تشاء و لتذلن من تشاء انك انت كنت قادراً مقتدرأ قديرا

درخش

جناب على

بسمي الأعظم الأقدم الأكرم

قل اللهم انك انت مظهر المظاهر و مصدر المصادر و مطلع المطالع و مشرق المشارق اشهد باسمك تزيتت سماء العرفان و تموج بحر البيان و شرعت الشرائع لأهل الأديان اسألك ان تجعلني غنياً عن دونك و مستغنياً عما سواك ثم انزل علي من سبحان جودك ما ينفعني في كل عالم من عوالمك ثم وفقني على خدمة امرك بين عبادك على شأن يظهر مني ما يثبت به ذكرى بدوام ملكوتك و جبروتك اي رب هذا عبدك الذي قد توجه بكله الى افق جودك و بحر فضلك و سماء الطافك فافعل بي ما ينبغي لعظمتك و اجلالك و موهبتك و افضالك انك انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير لا اله الا انت العليم الخبير

هو العالم الحكيم

قل الهى الهى اشهد بوحدانيتك و فردانيتك و اعترف بما نطقت به السن انبياتك و رسلك و ما انزلته فى كتبك و صحفك و زبرك و الواحدك اي رب انا عبدك و ابن عبدك اشهد بلسان ظاهري و باطنى بانك انت الله لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم آه آه يا الهى من جريراتى العظمى و خطيئاتى الكبرى و من غفلتى التى منعتنى عن التوجه الى مشرق آياتك و مطلع بيناتك و عن النظر الى تجليات انوار فجر ظهورك و مشاهدة آثار قلمك فآه آه يا مقصودى و معبودى لم ادر باى مصيبة من مصائبى انوح و ابكى ءانوح على ما فات عنى فى ايام فيها اشرق و لاح نير الظهور من افق سماء ارادتك ام انوح و ابكى عن بعدى عن ساحة قربك اذ ارتفع خباء مجدك على اعلى الاعلام بقدرتك و سلطانك كلما زاد يا الهى رأفتك فى حقى و صبرك فى اخذى زادت غفلتى و اعراضى قد ذكرتنى اذ كنت صامتاً عن ذكرك و اقبلت الى بمظهر نفسك اذ كنت معرضاً عن التوجه الى انوار وجهك و ناديتنى اذ كنت غافلاً عن اصغاء ندائك من مطلع امرك وعزتك قد احاطتنى الغفلة من كل الجهات بما اتبعت النفس و الهوى فآه آه ارادتى منعتنى عن ارادتك و مشيئتى حجبتنى عن مشيئتك بحيث تمسكت بصراطى تاركاً صراطك المستقيم و نبأك العظيم ترى و تسمع يا الهى حنينى و بكائى و ضجيجى و ذلتى و بلائى اي رب هيكل العصيان اراد امواج بحر غفرانك و عفوك و جوهر الغفلة بدائع مواهبك و الطافك فآه آه وضوء الغفلة منعتنى عن اصغاء بيانك و نعاق خلقك حجبتنى عن النظر الى افق امرك وعزتك احب ان ابكى بدوام ملكك و ملكوتك فكيف لا ابكى ابكى بما منعت عينى عن مشاهدة انوار شمس ظهورك و اذنى عن اصغاء ذكرك و ثنائك وعزتك يا اله العالم و سلطان الامم احب ان استر وجهى تحت اطباق الارض و ترابها من خجلتى و بما اكتسبت ايدى غفلتى فآه آه كنت معى و سمعت منى ما لا ينبغي لك و بفضلك سترت عنى و ما كشفت سوء حالى و اعمالى و اقوالى فآه آه لم ادر ما قدرت لى من قلمك الاعلى و ما

شأنت مشيتك يا مالك الاسماء و فاطر السماء فآه آه ان يمنعي قضائك المحتوم عن رحيقك المختوم اسئلك بنفحات وحيك و انوار عرشك و بالذی به تَضَوِّعُ عرف قميصك في الحجاز و بنور امرک الذی به اشرقت الارض و السماء بان تجعلني في كلّ الاحوال مقبلاً اليک منقطعاً عن دونک و متمسكاً بحبلک و متشبثاً باذيال رداء جودک و کرمک و اختار لنفسی ما اخترته لى بعنايتک الكبرى و مواهبک العظمى يا من فى قبضتک زمام الاشياء لا اله الا انت ربّ العرش و الثرى و مالک الآخرة و الاولى

* * *

جناب آقا سيّد ابوطالب عليه بهاء الله

هو الشاهد من افقه الأعلى

قل الهى الهى لك الحمد بما اسمعتنى ندائك و هديتنى الى صراطك و اريتنى آثار قلمك الأعلى و دعوتنى الى الذروة العليا اسئلك يا فالح الأصباح و مسخر الأرياح بحفيف سدره المنتهى و صرير قلمك يا مولى الورى و مالک العرش و الثرى و بأموج بحر بيانك و اسرار كتابك بأن تجعلني مؤيداً على خدمتك و ناطقاً بثنائك و عاملاً بما امرتنى به فى كتابك اى ربّ انت تعلم ما عندى و لا اعلم ما عندك اسئلك بنفحات آياتك و ظهورات سلطنتك بأن توفّقنى على حفظ ما اعطيتنى بجودك و مواهبك و فضلک و الطافک انّک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم اى ربّ قدّر لى ما يقربنى فى كلّ الأحوال اليک لأقوم على خدمتك بين عبادك انّک انت القوىّ الغالب القدير

* * *

جناب آقا ميرزا آقا عليه بهاء الله

هو السامع المجيب

قل سبحانک اللهم يا الهى اسئلك بجودک و جنودک و بالتور الذى به اشرقت مدائن علمک و حکمتک ان تقدّر لى ما يقربنى اليک ثم اكتب لى ما يجعلني غنياً بغنائك و مستقيماً على حبك انّک انت المقتدر العزيز المختار

* * *

اردس

جناب ميرزا حسن عليه بهاء الله

بسمى المهيمن على الأسماء

قل قد اتى الفلاح و ظهر المصباح و استضاءت منه افئدة الذين انقطعوا عمّا سوى الله و توجهوا الى مشرق فضله العزيز المنيع انّ فى استوائى على العرش فى السجن الأعظم و ندائى بالعظمة و الاقتدار من فى العالم لآيات للمتفرسين طوبى لمن تفكّر فى قدرة الله و سلطانه و توجه اليه بقلب منير قد اتّحد العالم لضربنا و مطالع القدرة لكرننا و انا فى فرح مبين يتحرّك فى كلّ

الأحيان قلمى الأعلى على الصّحيفة النّوراء على شأن ما منعته قوّة من على الأرض و لا شوكة المعتدين نفعل ما نشاء و نحكم ما نريد و انا المقتدر القدير يا اهل البهاء كونوا مظاهر القدرة بين البريّة بحيث لا تضطربكم شؤونات الجبارة أنّه مع عباده الرّاسخين قل ليس لأحد بأن يعترض على احد توكلوا على الله أنّه يظهر امره كيف اراد و أنّه لهو الغنيّ عن العالمين كونوا مع هذه القدرة مصادر الخضوع و مظاهر الخشوع ليجدّن منكم النّاس عرف اخلاقى الّتى بها تزين كلّ عارف بصير عاشروا مع الأمم بالروح و الرّيحان ثمّ ذكروهم بما عندكم من الحكمة و البيان أنّه لهو المعلّم العليم الخبير هذا كتاب نزلناه بالحقّ و ارسلناه اليك ليقرؤنّ العباد و يشربنّ منه كوثر رحمتى الّتى سبقت العالمين

* * *

ما نزل لجنتاب احمد افندى عليه بهاء الله

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

قل لك الحمد يا الهى و سيّدى و سندی بما أيّدتنى على عرفان مطلع آياتك و مشرق بيّناتك و مصدر اوامرك و احكامك الّذى انزلت عليه الفرقان و به فرقت بين الحقّ و الباطل و النور و الظلمة اسئلك يا اله الكائنات و مرّبيّ الممكنات بامواج بحر عطائك و تجلّيات انوار نبيّ جودك على عبادك ان تقدّر لعبدك هذا ما يرفعه باسمك بين خلقك ثمّ اكتب لى ما كتبه لاصفيائك و اوليائك أنّك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام من فى السّموات و الارضين
ثمّ احمدك و اشكرك على النّعمة الّتى انزلتها من سماء مشيئتك و هوآ اردتك اسئلك بآياتك الكبرى و امرك الاعظم الاقدس الاعلى ان تبارك قدمه علينا و قدّر له ما تفرح به القلوب و تقرّ به العيون أنّك انت الله لا اله الا انت المهيمن القيوم
يا الف و يا حآء عليك سلام الله مولى الورى انّ المظلوم ذكرك من قبل و من بعد و سئل الله سبحانه و تعالى ان يفتح على وجهك ابواب المواهب و اللطاف و يجعل المولود الّذى سمّيناه بعبد الرّحمن مؤيّدًا على ما يحبّ و يرضى أنّه هو المقتدر العزيز الفضّال

* * *

حبيب

هو العزيز و باسم ربّى العلىّ الاعلى

قل هذا كأس ملأت من رحمة الله فاشربوا منه يا اهل البيان قل هذا كوب مّوجت فيه من اسرار سرّ الله تقرّبوا اليه يا ملأ الايقان قل هذه سدرة اشعلت فيها نار الله ان اسرعوا اليه يا ملأ السّبحان قل هذا سراج القدس اوقدت بمحبّة الله فاستنوروا منه يا اصحاب الرّحمن قل هذه شمس الّتى اشرفت من افق جمال الله فأقبلوا اليها يا ايّها الاحباب قل انّ هذا لذكر يذكركم بذكر الله اذكروه يا ايّها الاصحاب قل هذا لتسيّم الفردوس قد هبت عن رضوان القدس عن شطر عناية الله ان اسرعوا اليه يا اهل البقاء ثمّ يا اهل الوفاء قل هذه لنعمة قد اثمرت من شجرة الروح فى ظلّ مدينة الله ان اطلبوها يا من كان فى الارضين و السّموات كذلك علّمناكم سبل القدس و اشهدناكم مناهج العزّ و علّمناكم مواقع التّوحيد و القيناكم كلمات التّجريد لعلّ بذلك

تحدث النَّار في قلوب الَّذِينَ بحرارة عشق الله لا يصطلون و الرُّوح و البهَاء و القدس و اللِّقَاء عليكم يا اهل الارض ان انتم بروح الامر الى جهة هذا السَّمَاء تطيرون

* * *

بنام دوست یکتا

قلم اعلى اهل بها را بفيوضات رحمانیه بشارت ميدهد و جميع را نصيحت ميفرمايد تا كل بنصح الله مالك اسما بما اراده المحبوب فائز شوند جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست بايد احبای الهی بلحاظ محبت در خلق نظر نمايند و بنصايح مشفقانه و اعمال طيبه كل را بافق هدايت كشانند بسا از نفوس كه خود را بحق نسبت داده‌اند و سبب تضييع امر الله شده‌اند اجتناب از چنين نفوس لازم و بعضى از ناس كه بمقصود اصلى در ايام الهى فائز نشده‌اند و رحيق معانى از كاس بيان نياشاميده‌اند از اعمال غافلين و افعال مدعين متوهم شوند چنانچه مشاهده شد بعضى از نفوس كه بسماء ايمان ارتقا جستند بسبب اعمال و اقوال انفس كاذبه از افق عز احديه محتجب ماندند مع آنكه سالها اين فرد را شنیده‌اند

گر جمله كائنات كافر گردد

بر دامن كبرياش ننشيند گرد

بعضى از عباد آنچه از مدعيان محبت ملاحظه نمايند بحق نسبت ميدهند فبئس ما هم يعملون در جميع اعصار اخيار و اشرار بوده و خواهند بود اگر نفسى تصور و تفكر در ظهور شمس حقيقت نمايد واضح و لائح شود كه صادق و كاذب در هر عصرى بوده و خواهد بود ان اعتبروا يا اولى الابصار قلوب طاهره و ابصار منيره و نفوس زكيه بايد در جميع احيان بافق امر ناظر باشند نه باعمال و اقوال مدعيان و كاذبان از حق جل جلاله مسئلت نماييد جميع را هدايت فرمايد و برضاى مطلع آيات كه عين رضاى اوست فائز فرمايد انه لهو المجيب المعطى الغفور الكريم محض فضل و عنایت اين لوح از سماء مشيت الهيه نازل تا جميع احبا بما اراد الله مطلع شوند و از شرور نفوس امّاره احتراز نمايند هر متكلمي را صادق ندانند و هر قائلی را از اهل سفينه حمرا نشمرند انه لهو المبين المتكلم الصادق المتعالى العزيز الامين

* * *

بنام گوینده دانا

قلم اعلى اين ايام بلسان پارسی تكلم ميفرمايد تا طياران هواى عرفان بيان رحمن را بيابند و آنچه مقصود است فايز گردند كه شايد از شرور نفوس امّاره محفوظ مانند و امين را از خائن بشناسند و مقبل را از معرض تميز دهند بعضى از نفوس ضالّه كاذبه ناس را از اوامر الهى منع نمايند و بنواهى دلالت كنند و مع ذلك خود را بحق نسبت ميدهند انه برى منهم يشهد بذلك لسان العظمة و عن ورائه كلّ الألواح و عن ورائها كلّ مساء و صباح بعضى اموال ناس را حلال دانسته و حكم كتاب را سهل شمرده عليهم دائرة السوء و عذاب الله المقتدر القدير قسم بافتاب افق تقديس كه اگر جميع عالم از ذهب و فضّه شود نفسى كه فى الحقيقه بملكوت ايمان ارتقا جسته ابداً بان توجه نمايد تا چه رسد باخذ آن و اين مقام بلسان عربى احلى و لغات فصيحى از قبل نازل لعمر الله اگر نفسى حلاوت آن را بيابد ابداً بغير ما اذن الله عمل نمايد و بغير دوست ناظر نشود فناى عالم را بعين بصيرت مشاهده نمايد و قلبش بعالم بقا متصل گردد بگو اى مدعيان محبت از جمال قدم شرم نماييد و از زحمات و مشقتاتى

که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبّه شوید اگر مقصود این اعمال سخیفه و افعال باطله بوده حمل این زحمات بچه جهت شده هر سارق و فاسقی باین اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده برآستی میگویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آرایش نفس و هوی مقدّس دارید الیوم ساکنین بساط احدیّه و مستقرّین سرر عزّ صمدانیّه اگر قوت لایموت نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بغیر حقّ ظاهر شده که ناس را بصدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیّه و اعمال مقدّسه کل را مزین فرماید بگو بر خود و ناس رحم نمائید و امر الهی را که مقدّس از جوهر تقدیس است بظنون و اوهام نجسه نالائقه نیلائید نسأل الله بأن یوفّقهم علی الرجوع و یؤیّدهم علی خدمه امره و ذکر ما نزل فی کتابه و العمل بما اراد مولا هم القدیم آن جناب باید این لوح را درست ملاحظه نمایند و بآنچه از سماء مشیّت نازل ناس را اخبار دهند تا احبّای حقّ از وساوس نفوس جاهله محفوظ مانند و بافق تقدیس ناظر گردند طوبی لک و للذین آمنوا باللّٰه الفرد الخبیر

اوست مشفق و اوست مهربان

قلم اعلیٰ جمیع مهاجرین ارض صاد را که از ظلم ظالمان متفرّق شده‌اند و غربت اختیار کرده‌اند ذکر مینماید بذکری که لعمر الله متضوّع است از او عرف عنایت الهی بشانی که اهل فردوس اعلیٰ او را ادراک نموده‌اند ای مهاجرین فی الله ضوضای مهیب مشرکین باللّٰه را در سیلش شنیدید حال ندای لطیف مقصود عالمیان را بشنوید اسامی شما بمثابة انجم است در سماء امر رحمن و ذکر شما مانند فرات رحمت جاری و ساریست در جسد امکان کدام مقام و کدام شأن و کدام رتبه اعزّ و اعظم و اقدس از این کلمات محکمه مبارکه است که مخصوص شما از سماء مشیّت مالک اسماء نازل و در لوح ثبت شد فرح اکبر طائف حول این کلماتست و سرور اعظم ساجد و لکن حقّ منیع وصیّت میفرماید شما را بر حفظ این مقامات باید در جمیع احوال باین مقامات عالیه که از قلم اعلیٰ ثبت شده ناظر باشید و باسم قادر توانا حفظش نمائید که مباد نیران غفلت و شهوت اثمار سدره عنایت را بسوزاند امر بسیار بزرگست و استقامت بسیار عظیم انشاءالله بآن فائز شوید ای اهل صاد ذکر شما مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه از سماء مشیّت نازل یشهد بذلک کتب الله المهیمن القیوم ان افرحوا باللّٰه موجدکم و خالقکم و معینکم و مکلمکم انه معکم و هو الرقیب القریب

طوبی لک یا ابن ابهر بما ذکرت اولیائی الذین کانوا تحت لحاظ عنایتی الّتی سبقت العالمین

یا حسین از قبل لوحی مخصوص تو نازل و ارسال شد انشاءالله عرف قمیص را از آن ادراک نمائی و باستقامت کبری فائز شوی و این لوح در جواب عریضه نازل شد و لکن طرف الله متوجّه اولیای ارض صاد بوده کل از این لوح امانت اقدس قسمت داشته و دارند انه لهو الفضال الکریم انه لهو الذاکر العلیم الحکیم البهآء علیکم یا احبّاء الله و اولیائه و النقمه علی اعدائکم الذین ارتکبوا ما ناح به القلم الاعلیٰ و سدره المنتهی و الذین طافوا حول عرشه العظیم

ص

جناب حاء علیه من کلّ بهآء ابهآه

بنام دوست یکتا

قلم اعلی در اکثری از الواح احبای الهی را بحکمت امر فرموده و حکمت را اسّ اساس قرار داده مع ذلک بعضی از آن تجاوز نموده و سب نباح کلاب و ضوضاء عوام گشته چنانچه شنیده‌اید اگر عباد مقبلین باوامر ربّ العالمین عمل مینمودند البتّه نجات عذاب مشرکین و منافقین را احاطه مینمود اگرچه جمال علیه بهاء الله مقصودش نصرت حقّ بوده و لکن چون بغیر امر الله واقع شده سب احتجاب جمعی گشته اکثری از ناس ضعیفند بمجرّد قولی مضطرب و خائف میشوند هیچ ناصری الیوم از برای حقّ قوی‌تر و مقتدرتر از حکمت نبوده و نیست طوبی لمن توجّه الیها و تمسّک بها من لدن ربّه الامر العظیم عجب است که بعضی از نفوس هنوز ادراک نموده‌اند که اجل مقدرّ است لا یتسقی و لا یتأخّر الیوم باید هر نفسی متابعت امر الله نماید و خلاف حکمت از او ظاهر نشود در این صورت اگر مطالع بغی و شقاوت بر سفک دمش قیام نمایند باسی نبوده و نیست چه که فی سبیل الله واقع شده و هر نفسی از کأس موت خواهد آشامید و اگر این امر محتوم لله واقع شود البتّه نیکوتر و محبوبتر است باید اقویا در کلّ احوال ضعیفا را ملاحظه نمایند انّ رحمته سبقت العالمین طوبی لک بما وفیت بميثاق الله و تمسّکت بالحکمة الّتی امرت بها فی الزّبر و الألواح احبای آن ارض را بعنايات الهیّه و الطاف ربّانیّه مسرور دارید قد ورد علیهم ما ورد علی اصفیاء الله من قبل انا کنا شاهدین کبیر من قبلی علی وجه الحآء انه من المذكورین لدى العرش علیه بهاء الله ربّ العالمین و علی اخیک الآخر و علی الذّین معک و علی احبّاء الله المهیمن القیوم

* * *

بنام خداوند دانا

قلم اعلی در سجن عکّا باحبای ارض خاء توجّه نموده یعنی نفوسی که بطراز جدید مزین شده‌اند و بافق توحید متوجّهند و بحرکت ذاتیّه اصلیه حول ارادة الله متحرّکند و این حرکت اگرچه مقابل سکون ذکر میشود و لکن مقدّس از صعود و نزول و منزّه از تلجیح و ادراک اهل حدود است و اثرش اسرّع از برق و انفذ از اریاح مشاهده میشود بلکه علّت و سبب ظهور اریاح است و این اریاح اگر بشهوات نفسانیّه ممزوج نشود اثر ربیع از آن در حقایق وجود ظاهر و الاّ اثر خریف مشهود و اصل این حرکت از تجلیات حرکت نقطه اولیه که در مقامی بسرّ اول و طراز اول و درّه بیضا تعبیر شده ظاهر و باهر و از او نار احدیه از شجره مبارکه در فوران و ماده اشتعال در کلّ شیء مشهود و مکنون تعالی الله الملك القیوم الّذی خلق ما عجز عن عرفانه من فی الملك و الملكوت نفوسی که الیوم متمسّک باوامر الهیّه‌اند و عاملند بانچه مأمورند نشهد انّهم هم المتحرّکون بارادة الله و هم الفائزون بما اراد لهم العزیز الکریم میقات امم منقضی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدّسه مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعه الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم بتجلیات انوار ربّ مزین طوبی لمن تفکّر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم

ای دوستان الهی تفکّر نمائید و باذان واعیه اصغای کلمه الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و در امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید در کتاب اشعیا میفرماید ادخل الی الصّخره و اختبئ فی التراب من امام هیبة الربّ و من بهاء عظمته اگر نفسی در همین آیه تفکّر نماید بر عظمت امر و جلالت قدر یوم الله مطلع میشود و در آخر آیه مذکوره میفرماید و یسمو الربّ وحده فی ذلک الیوم امروز روزیست که کرسی داود بطلعت موعود مزین شده و امروز روزی است که ذکرش در کلّ کتب از قلم امر ثبت گشته ما من آیه الاّ و قد تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب الاّ و یشهد بهذا الذّکر المبین

لو نذکر ما نزل فی الکتب و الصحف فی ذکر هذا الظهور لیصیر هذا اللوح ذا حجم عظیم باید الیوم کلّ بعنایات الهیّه مطمئن باشند و بکمال حکمت در تبلیغ امر جهد نمایند تا جمیع بانوار فجر معانی منور شوند

ان یا قلم ان اذکر من حضر لدى العرش و سمع نداءً هذا المظلوم الغریب انا ذکرناه و نذکره فی هذا اللوح لیكون ذخرًا و شرفاً له فی ملکوت ربّه العزیز المنیع ثم نذکر اخاه الذی فاز بهذا المقام و دخل فی ظلّ رحمة مولاہ الکریم ثم الذی حضر من قبل خاضعاً خاشعاً لأمر الله ربّ العالمین نسأل الله بأن یوفّق الکلّ علی عرفان مطلع امره و یقرّبهم الی افق وحیه و یقدّر لهم ما قدره لأصفیائه انه لهو المقتدر المتعالی العلیم الحکیم

هو الشاهد السميع العليم

قلم اعلى در کلّ حین ندا میفرماید ولكن اهل سمع کمیاب الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسماء را مشغول نموده مع آنکه هر ذی بصر و ذی سمعی شهادت بر فنای آن داده و میهدد جمیع اهل ارض در این عصر در حرکتند و سبب و علت آنرا نیافته اند مشاهده میشود اهل غرب بادی شیء که فی الحقیقه ثمری از او حاصل نه متمسک میشوند بشأنی که الوف الوف در سبیل ظهور و ترقی آن جان داده و میدهند و اهل ایران مع این امر محکم مبین که صیت و علو و سموش عالم را احاطه نموده مخموم و افسرده اند ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید زحمات خود را بتوهمات این و آن ضایع نمائید شمائید انجم سماء عرفان و نسایم سحرگاهان شمائید میاه جاریه که حیات کل معلق بانست و شمائید احرف کتاب بکمال اتحاد و اتفاق جهد نمائید که شاید موفق شوید بآنچه سزاوار یوم الهیست براستی میگویم فساد و نزاع و ما یکرهه العقول لایق شأن انسان نبوده و نیست جمیع همّت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید هر نفسی که خود لایق این مقام اعلى است بآن قیام نماید والا له ان یأخذ وکیلاً لنفسه فی اظهار هذا الأمر الذی به تززع کلّ بنیان مرصوص و اندکّت الجبال و انصعقت النفوس اگر مقام این یوم ظاهر آنی از او را بصد هزار جان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باو متشبّث و متمسک انشاء الله کل موفق شوند به ما اراده الله و مؤید گردند بر عرفان مقامات اولیای او که بخدمت قائم و بشنا ناطقند علیهم بهاء الله و بهاء من فی السموات و الأرض و بهاء من فی الفردوس الأعلى و الجنة العلیا ان اشکر ربک بهذا الفضل العظیم انه ذکرک بما لا ینقطع عرفه عن الملك ان احمد و کن من الساجدين لله الذی خلقک و خلق کلّ شیء انه لهو الفرد الواحد المقتدر المهیمن القدير

جناب علی الذی حضر و فاز

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

قلم اعلى شهادت میهدد بر توجّه و اقبال و حضور و اصغا و مشاهده و مکاشفه لله الحمد فائز شدی بآنچه در کتاب الهی مذکور و مسطور است قصد افق اعلى نمودی و بعنایت و مدد حقّ جلّ جلاله رسیدی و وارد شدی و ندا را اصغا نمودی از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده و مقدر فرماید آنچه را که سبب علو و سمو آنجنابست قل

سبحانک یا اله الأسماء و المهیمن علی من فی الأرض و السماء اسئلك بأمرک الذی به هطلت من سحاب کرمک
امطار رحمتک و بنیر جودک الذی اشرق من افق سماء مشیتک بأن تقدّر لی ما تقرّر به عینی و تطمئنّ نفسی و یفرح قلبی أنّک
انت المقتدر الذی لا تمنعک شؤونات العباد و لا زماجیر من فی البلاد ای ربّ ترانی متمسکاً بک و متوکلاً علیک لا تجعلنی
محروماً عمّا عندک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير

اولیای حقّ را در هر بلدی از بلاد ملاقات نمودی از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده بگو
امروز روز خدمت و نصرتست و نصرت باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود جهد نمائید شاید تشنگان بادیّه بیان
بیحر معانی فائز گردند و افسردگان تازه شوند و مردگان بزندگی دائمی برسند البهّاء من لدناّ علیک و علیهم و علی الذین شربوا
رحیق العرفان من ابادی عطاء ربّهم المشفق الکریم

* * *

* * *

هو البهیّ الأبھی

بنام خداوند یکتا عزّ توحیده و تفریده

قلم اعلی لازال بر اسم احبّای خود متحرّک و جاری و آنی از فیوضات لابدایات خود ممنوع و ساکن نه و نسیم فضلیّه از
مکمن احدیه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هیوب بوده و خواهد بود فتعالی من هذا التّسیم که اقرب من حین محجوبان
حجبات غفلت و خمود را بمقرّ قدس وحدت و شهود کشاند و علیلان صحرای جهل و نادانی را اقرب من لمح البصر بمنظر
اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند سیل هدایتش از هیچ سالکی مستور نشده و طرق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع
نگشته ولکن چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید مع آنکه از نسیم قدس الهیه در گریزند و با
جمال عزّ صمدانیّه در محاربه و ستیز لحاظ الله در فوق رؤس ناظر و احدی بآن ملتفت نه و ملکوت الله مابین یدی مشهود و
نفسی بآن شاعر نه بسا نسایم رحمن که از مکمن عزّ سبحان در سحرگاهان بر محتجبان مرور نموده و کلّ را در غفلت از
جمال مئان بر بستر نسیان غافل یافته و بمقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته هرگز فیض از مکمن
جودم منقطع نشده و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء
مقبوض و اسیر ولکن این فضل لانهایه و کرم لابدایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت بیده ملکوت کلّ شی درآیند و در
فضای روحانی سبقت رحمته کلّ شیء مقرّ یابند

ملاحظه در حبه نمائید که اگر بدست تربیت مظاهر اسماء در اراضی طیّبه جیده مبارکه زرع شود البتّه سنبلات عنایت
و اثمار عرفان و حکمت الهی از او بنفسه لافسه ظاهر و مشهود گردد ولکن اگر در اراضی جزره غیر مرضیه مطروح شود ابداً
ثمری و اثری از او بوجود نیاید کذلک قدرّ من لدن عزیز قدیر چنانچه این مقامات بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است
وضوح این سیل محتاج بدلیل نه چه که ببصر مشاهده گردد و بنظر ظاهر ملاحظه شود لذا اگر کلّ ممکنات خود را از بدایع
فضل الهیه و تربیت سلطان احدیه محروم و ممنوع نمایند باسی بر هیوب اریاح فضلیّه نبوده و نخواهد بود چه که خود خود را از

سحاب رحمت و مکرمت صمدانیّه ممنوع نموده‌اند و محتجب گشته‌اند پس جهدی باید که خود را در ظلّ سدرهٔ ربّانی کشانی تا از اثمار فضل غیر متناهی مرزوق گردی قسم بافتاب معانی که الیوم کلّ از او محتجب مانده‌اند که اگر جمیع ممکنات یقین صادق در ظلّ این شجرهٔ مبین درآیند و بر حبّش مستقیم گردند هرآینه کلّ بخلع مبارکهٔ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مخلّ و فایز آیند و لا یعقل ذلك الاّ الذین انقطعوا عن کلّ من فی السّموات و الأرض و هربوا من انفسهم الی نفس اللّهِ المهیمن القیوم حال ملاحظه نمائید اگر نفسی خود را از این نیشان سحاب ربّانی محروم نماید و بکلمات لایسمن و لایغنی قناعت کند چگونه لایق این فضل عظمی و عطیّهٔ کبری گردد لا فونفسی الحقّ لن یتحقّق بذلک الاّ عباد مکرمون

ای نصیر ای عبد من تالّله الحقّ غلام روحی با رحیق ابهی در فوق کلّ رؤس الیوم ناظر و واقف که که را نظر بر او افتد و من غیر اشاره از کفّ بیضایش اخذ نموده بیاشامد و لکن هنوز احدی فایز باین سلسال بی مثال سلطان لایزال نشده الاّ معدودی و هم فی جنّهٔ الأعلى فوق الجنان علی سرر التّمکین هم مستقرّون تالّله لن یسبقهم المرایا و لا مظاهر الأسماء و لا کلّ ما کان و ما یكون ان انتم من العارفین ای نصیر این نه ایّامی است که عرفان عارفین و ادراک مدرکین فضلش را درک نماید تا چه رسد بغافلین و محتجبین و اگر بصر را از حجبات اکبر مطهّر سازی فضلی مشاهده نمائی که از اوّل لا اولی آخر لا آخر شبه و مثل و ندّ و نظیر و مثال از برایش نه بینی و لکن لسان اللّهِ بچه بیان ناطق شود که محتجبان درک او نمایند و الأبرار یشربون من رحیق القدس علی اسمی الأبهی من ملکوت الأعلى و لم یکن لدونهم من نصیب

باری نامهٔ تو بمقرّ قدس وارد و ناله و حنین تو مسموع آمد در اوّل مکتوب این عبارت مذکور بود

گرچه دورم بظاهر از بر تو

انّما القلب و الفؤاد لدیک

بدانکه در ظاهر هم دور نبوده بلکه تو را بهیکلی مبعوث نمودیم و امر بدخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده‌ئی و هنوز فائز بورود مدینهٔ قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ رحمانیّه نشده‌ئی حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور بدخول و لکن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده‌ئی تالّله الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبهٔ اسماء محتجب پس بشنو ندای منادی عظمت را که در کلّ حین از کلّ جهات تو را و کلّ اشیاء را ندا میفرماید که تالّله الحقّ قد ظهر منزل القدر فی منظر الأكبر و ظهر ما لا ظهر اذاً اخذت الزّوال مظاهر الأسماء و کلّ من فی الأرض و السّماء و اکثرهم کفروا ثمّ نفر قل یا قوم تالّله المقتدر المحبوب قد کسفت الشّمس ثمّ اضطرب القمر لأنّ بحر الأعظم تموّج فی ذاته باسمه الأعظم الأكبر یا قوم فاعرفوا قدر تلك الأیام لأنّ فیها جرى السّلسیل و التّسنیم ثمّ هذا الكوثر المقدّس الأطهر اذاً ولّوا وجوهکم الیه و لا تلتفتوا الی کلّ معین کدر با این ندای خوش ربّانی و نعمهٔ قدس سبحانی که در کلّ حین بابدع الحان ناطق و مغنی است احدی در نفس خود مستشعر نشده اذاً قد عمت کلّ ذی عین و صمّت کلّ ذی اذن و بکمت کلّ ذی لسان و احتجب کلّ ذی قلب و جهل کلّ ذی علم و منع کلّ ذی عرفان الاّ من ایّده اللّهُ بفضله و انقطع عن العالمین

ای نصیر در ظهور اوّلم بکلمهٔ ثانی از اسمم بر کلّ ممکنات تجلّی فرمودم بشأنیکه احدیرا مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را برضوان قدس بی‌زوالم دعوت فرمودم و بکوثر قدس لایزالم خواندم مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر بشأنیکه لن یحصبیه الاّ اللّهُ تا آنکه بالأخره جسد منیرم را در هوا آویختند و برصاص غلّ و بغضا مجروح ساختند تا آنکه روحم برفیق اعلی راجع شد و بقمیص ابهی ناظر و احدی تفکّر نمود که بچه جهت این ضرر را از عباد خود قبول فرمودم چه که اگر تفکّر مینمودند در ظهور ثانیم باسمى از اسمایم از جمالم محتجب نمیانداست شأن این عباد و رتبه و مقام ایشان دع ذکرهم و ما یجری من قلمهم و یخرج من فمهم با اینکه در جمیع الواح بیان جمیع عبادم را

مأمور فرمودم که از ظهور بعدم غافل نمانند و بحجبات اسماء و اشارات از ملیک صفات محتجب نگردند و حال تو ملاحظه کن که باحتجاب کفایت نشده چه مقدار از احجار ظنون بر شجره عژ مکنون من غیر تعطیل و تعویق انداخته‌اند و باینهم کفایت ننموده تا آنکه اسمی از اسمایم که بحر فی او را خلق فرمودم و بنفحه‌ئی حیات بخشیدم بمحاربه بر جمال برخاست تالله الحق بانکار و استکباری بجمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن مصور نه و مع‌ذک نظر بآنکه ناس را بی بصر و شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلق برد و قبول خود دیده فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مداین الله اشتها دهد که شاید باین وسوس و حیل ناس را از علل العلیل محروم سازد مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس و احد منهما الذی سمی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوی و الآخر الذی سمی بالکلیم کان موجوداً حینئذ بین یدینا

باری بیان را از این مقام منصرف نمودیم چه که حیف است قلم تقدیر باین اذکار تحریر نماید حال تو راجع شو بمنظر اکبر در اقل من حین و خود را بین یدی رب العالمین ملاحظه کن و تفکر در این ظهور منبع مبذول دار و هم‌چنین بطرف حدید در حجج مرسلین ملاحظه کن و بشطر انصاف ناظر شو که این عباد بچه مؤمن شده‌اند که الیوم فوق آن را ببصر ظاهر ملاحظه ننموده‌اند اگر بظهور آیات آفاقیّه و انفسیه بمظاهر احدیه موقن گشته‌اند تالله قد ملئت الآفاق من تجلیات هذا الاشراق بشأنیکه اهل ملل قبل شهادت دهند تا چه رسد باهل سبیل هدایت و این قدرت مشهود را جز منکر عنود نفسی انکار ننماید و اگر بآیات منزله ناظرند قد احاطت الوجود من الغیب و الشهود و بشأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل و اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نمیشد البتّه اذن داده می‌شد که کل بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرم را ببصر ظاهره مشاهده نمایند عجب است از این عباد غافل نابالغ که در اینمذت که شمس جمال ذو الجلال در وسط زوال مشرق و لایح بوده احدی ببصر خود ناظر نشده و بنفس خود مستشعر نگشته و این غفلت نبوده مگر آنکه جمیع خود را بحجبات غلبه اوهام از عرفان ملیک علام منع نموده‌اند و باوهن البیوت از مدینه طیبه محکمه صمدانیه محروم مانده‌اند ای عباد از سراب وهم کدره بمنبع معین یقین رب العالمین بشتابید و در شاطی کوثر رحمة للمقرّین مقرّ نمائید بگو ای قوم قدری بشعور آئید و جمال علیّ اعلی را مرّه اخری در هوای بغضا معلق مسازید و روح را بر صلیب غلّ مزیند و یوسف ابهی را بجبّ حسد مبتلا مکنید و رأس مطهر مبین را بسیف کین مقطوع مسازید و دیار بدیار مگردانید تالله قد ورد علیّ کلّ ذلک ولکنّ الناس هم لا یشهدون

باری در کلمات قدسم و اشارات انسم لحظات عنایتم بدوستانم ناظر و در حقیقت اولیه مخاطب در کلّ خطاب دوستان حقّ بوده و خواهد بود پس ایدوستان من تا آفاق محدوده را از فراق نیر احدیه محزون و مکدر نیابید سعی نموده که بانوار تجلیات عژ صمدیه‌اش مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیه و معدن فضل سلطان احدیه محروم نشوید فیا روحا لمن یتوجه الیه بقلبه و یتظّل فی ظلّه و یتقرّ الی فناء قدسه و یهرب عن دونه و یصل الی معین هدایت کذلک یامرکم روح الأعظم ان انتم من السامعین در این حین روحا نقطه اعلی بر یمین عرش ابهی واقف و بدین کلمات منبعه طیبه مبارکه لایحه واضحه تکلم میفرماید

ای بندگان من مقصودی از ظهورم و منظوری از طلوعم جز بشارت بر جمال محبوبم نبوده و نخواهد بود حجیات وهمیه و سبحات غلیظه که در بین ناس سدّی بود محکم و ایشانرا از سلطان عژ قدم ممنوع میداشت جمیع را بعضد قدرتم و ید قوتم خرق فرمودم چنانچه مشاهده نموده‌اید که در حین ظهور جمال ناس بچه اوهام از عرفانم محتجب مانده‌اند و در بیان بلسان قدرت جمیع را نصیحت فرمودم که در حین ظهور بهیچ شیئی از اشیاء چه از حروفات و چه از مرایا و چه از آنچه در کلّ آسمانها و زمین خلق شده از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند چه که لم‌یزل ذات قدم بنفس خود معروف بوده و دون او در

ساحت قدسش معدوم صرف و مفقود بحتند کیف یصل المخلوق الی خالفه و المفقود الی سلطان الوجود لا فوالذی نفسی بیده بل یصلن الی ما قدّر لهم من آثار ظهوراته و كذلك نزلنا الأمر فی کلّ الألواح ان انتم تنظرون با جمیع این وصایای محکمه و نصایح متقنه بعد از ظهور جمال که انوارش جمیع ممکناترا احاطه فرموده و بشأنی ظاهر و لایح شده که عیون ابداع شبه آن ادراک نموده معذلک بعضی باعراض صرف قیام نموده‌اید و برخی بمحاربه برخاسته‌اید و بعضی به لا و نعم تمسک جسته تشبّث نموده‌اید فبئس ما فعلتم فی انفسکم و ظننتم بظنونکم فوجمالی کلّ من فی السّموات و الأرض الیوم بین یدی ربّ الأرباب مثل کفّ تراب مشهود است فطوبی لمن عرج الی معارج القدس و صعد الی مواقع الأنس و عرف منظر اللّٰه المهیمن القیوم حال انصاف دهید اگر از این جمال احدیّه و شریعه جاریه و شمس مشرقه و سحاب مرتفعه و رحمت منبسطه و قدرت محیطه خود را محروم سازید بکدام جهت توجّه نمائید لا فوالذی نفسی بیده لم یکن لکم مقرّ الا فی اصل الجحیم طهّروا رمد عیونکم ثمّ افتحوها بحیّی ثمّ تجسّسوا فی اقطار السّموات و الأرض هل تجدون رحمة اکبر عمّا ظهر لا فومنظری اکبر لو انتم من العارفين و لو تدورن فی الآفاق هل ترون قدرة ابدع من قدرة ربکم الرّحمن لا فونفسی المّان لو انتم من الشّاعرين

باری ای عباد نظر کلّ را از کلّ جهات منصرف داشتم که شاید در حین ظهورم محتجب نمانید و از مقصود اصلی غافل نشوید حال ملاحظه میشود که کلّ مثل امم قبل بلکه اشدّ و اعظم بحجبات وهمیّه و اشارات قلمیّه و دلالات فمیّه از مظهر جمال احدیّه دور مانده‌اید و معذلک تحسبون انکم محسنون و مهتدون لا فونفس البهّاء لو انتم تتفکرون و کاش بهمین مقادیرا اکتفا مینمودید و دست کین بر سدره مبین مرتفع نمینمودید آخر ای غافلان سبب شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه اگر بگوئید که احکام منزله بود این احکام فرع عرفان بوده و خواهد بود و نفوسیکه از اصل محتجب مانده‌اند چگونه بفرع آن تشبّث نمایند و اگر بگوئید مقصود حروفات و مرایا بوده‌اند کلّ باراده خلق شده و خواهند شد یا قوم خافوا عن اللّٰه و لا تقاسوا نفسه بنفوسکم و لا شئونه بشئونکم و لا جماله بجمالکم و لا آثاره بآثارکم و لا قوله بأقوالکم و لا سلطنته بما فیکم و بینکم و لا کلماته بکلماتکم و لا بیانه ببیانکم و لا مشیه بمشیکم و لا سکونه بسکونکم اتّقوا اللّٰه یا ملأ البیان و کونوا من المتّقین ان آمنتم بنفسی تالّٰه هذا نفسی و ان آمنتم بآیاتی تالّٰه نزل من عنده ما لا نزل علی احد من قبل و اذا یشهد بذلک ذاتی ثمّ کینونتی ثمّ قلبی و لسانی و عن ورائی یشهد علیه ما یظهر من عنده ان انتم من العارفين

ای ملأ بیان خود را از نفس قدس رحمن ممنوع نمائید و تشبّث باین و آن مجوئید من شاء فلیسمع نغمات الرّوح و من اعرض فأنه لخیر سامع و علیم ای ملأ بیان آیا ملاحظه نموده‌اید که در عشرين از سنین در مقابل اعدا بنفس خود قیام فرمود بسا از لیالی که جمیع در بستر راحت خفته بودید و این جمال احدیّت در مقابل مشرکین ظاهر و قائم و چه ایامها که خوفاً لأنفسکم در حجبات ستر خود را محفوظ و مستور میداشتید و جمال عزّ تمکین در مابین مشرکین واضح و لایح و هویدا و معذلک اکتفا بآنچه اعدا وارد آورده‌اند ننموده اکثری از شما بمحاربه بر جمال احدیّه قیام نموده‌اید تالّٰه اذا بیکی عینی و یحترق قلبی و یضطرب کینونتی و یقشعر جلدی و یدقّ عظمی و یتزلزل ارکانی و لم ادر ما تریدون من بعد ان تفعّلوا به و تردوا علیه بل انا کنا عالمّاً بکلّ ذلک و کلّ عندنا فی الواح عزّ محفوظ

حال اینست کلمات منزله احلی که لسان علیّی اعلیّی بآن ناطق شده پس خوشا بحال آنکه کلمات اللّٰه را اصغا نماید و از کلّ من فی الأرض و السّماء و از آنچه در او خلق شده خود را مطهّر نموده بمدیئه بقا که فنای قدس عزّ ابهی است وارد شود فهنیئاً للموقنین و الواردين و طوبی لمن ینظر کلمات اللّٰه ببصره و لا یلتفت الی اعراض العالمین چه که هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده‌ایم چنانچه در عالم مدن مختلفه و قراء متغایره و همچنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می‌شود و لکن در مؤمنین شئونات قدسیّه مشهود است مثلاً سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید و افنان

تفرید و اغصان تجرید و اوراد ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیه و انهار حکمتیه و لآلی عزّ صمدیه موجود و مؤمنین هم دو قسم مشاهده میشود از بعضی این عنایت الهیه مستور چه که خود را بحجبات نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی بعنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس مینمایند و آثار قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربّانیه را در خود ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و هر نفسیکه باینمقام فایز شد بیوم یعنی الله کلاً من سعته فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده مینماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ينظر ببصر الله

و اگر نفسی از این نفوس بثبوت راسخ متین در امر الله قیام نماید هرآینه غلبه مینماید بر کلّ اهل این عالم و یشهد بذلك ما حرّک علیه لسان الله بسلطان القوّة و القدرة و الغلبة بأن تالله الحقّ لو يقوم احد علی حبّ البهآء فی ارض الانشاء و یحارب معه کلّ من فی الأرض و السماء لیغلبه الله علیهم اظهاراً لقدرته و ابرازاً لسلطنته و كذلك کان قدرة ربّک محیطاً علی العالمین و چون در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده میشود این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و اینست سرّ آنچه بمظهر نفسم من قبل الهام شده من احیا نفساً فکأنما احیا النّاس جمیعاً چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود لذا میفرماید اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده اذاً تفکّروا فی ذلک یا اولو الفکر و هم چنین در مشرکین هم بهمین بصر ملاحظه نمائید و لکن در این نفوس ضدّ آنچه مذکور شده مشهود آید مثلاً سماء اعراض و ارض غلّ و اشجار بغضا و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشا این چنین تفصیل دادیم از برای شما بلسان مختار که شاید در بحور حکمتیه و معارف الهیه تغمّس نمائید و بر فلک ابهی که بر بحر کبریا الیوم جاری است تمسّک جسته از واردین او محسوب شوید پس خوشا حال شما اگر از محرومان نباشید

بگو بمحتجبین از جمال که قسم بسلطان عزّ اجلالم که این شمس مشرقه از افق عزّ احدیه باکمام غلّ مستور نماند و بحجباب بغضا محجوب نگردد در کلّ حین در قطب زوال مشرق و مضیء و بندهاء ملیح حزین میفرماید که ای عباد خود را از اشراق این شمس لایح ممنوع نسازید و از حرم خلد ربّانی خود را محروم مدارید اینست حرم الهی در مابین شما و اینست بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید و مشی میفرماید و اینست منای عالمین و مشعر عزّ توحید و مقام قدس تفرید و حلّ الله المقتدر العزیز الفرید که در مابین خلق ظاهر شده و مشهود گشته جمیع مقرّبین برجای این یوم جان داده‌اند و شما ای محتجبین خود را باین و آن مشغول نموده از منظر سبحان دور مانده‌اید فوا حسرة علیکم یا ملأ الواقفین قسم بخدا آنچه بر مظاهر احدیه وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده مثلاً ملاحظه نما در ظهور اولم که باسم علیّ علیم در مابین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اولّ علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگرچه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده‌اند مشاهده کن که اگر ناس خود را معلّق بردّ و قبول علما و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علما نیمانند چون خود را بی‌مرد و تنها ملاحظه مینمودند البتّه بساحت قدس الهی میشتافتند و لابداً بشریعه قدم فایز میگشتند

و حال هم اگر اهل بیان از تشبّث برؤسا خود را مقدّس نمایند البتّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند باسهم حجبات غلیظ را بردرید و اصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آرایش ما سوی الله مطهّر نمائید و در موطن امن کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید بحجباب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در اینصورت هر

نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه که اگر قابل اینمقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال نمود و کل را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده‌ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود اینست از اسرار تنزیل که در کل کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم

پس حال قدری تفکر نمائید تا ببصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منیعۀ ابدیه بخطاب محکمۀ مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدرۀ منتهی و مکمن عزّ ابهی دور مگردانید آثار حقّ چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شأنی از شئون او بدون او مشتبه نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مرسل فہنیاً للعارفین

باری ای برادران قسم بجمال رحمن که اگر نه این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قد علم نموده‌اند و بکمال سعی و اجتهاد در قطع سدرۀ ربّ الایجاد ایستاده‌اند هرگز لسان بیان نمیگشودم و بحرفی تفوه نمی‌نمودم و لکن چکنم که این معدود نالایق نابالغ بحبل ریاست تشبث نموده و بزخرف دنیا تمسک جسته ناس را بکمال تدبیر و منتهای تزویر از شاطی قدم منع مینمایند و مقصودی نداشته و ندارند جز اینکه جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت نمایند که مبادا وهنی بریاسات وارد شود اینست شأن این عباد و چون ملاحظه نموده‌اند که انوار شمس قدس قدمیه عالمیان را احاطه فرموده و اعلام عزّ ذکریه در کلّ بلاد منصوب شده و اشتها یافته لذا بخدعه برخاسته‌اند و بنسبتهای کذب و مفتریات نالایقه نسبت داده‌اند که شاید باین مفتریات مردم را از حضور در مقرّ سلطان اسماء و صفات ممنوع سازند و بکمال وساوس مشغولند و عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود و حجابهای وهم نفوس را احاطه نماید پس تو پناه بر بحقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی از ایام ملاحظه نما که شاید روایح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدرۀ غلیّہ را از تو منع نماید و تو را در صراط حبّ محبوب مستقیم دارد

باری بهیچ رئیس تمسک مجو و بهیچ عمامه و عصائی از فیوضات سحاب ابهی ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلباس و اسماء نبوده و نخواهد بود اگر از اهل عمامیم بظهورات شمس مستشرق و مستضیء گشتند یذکر اسمائهم عند ربّک و الاً ابداً مذکور نبوده و نخواهند بود پس بشنو لحن ابدع انعم را اگر فضل انسان بعمامه میبود باید آن شتری که معادل الف عمامه بر او حمل میشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوان است و گیاه میطلبد زینهار بمظاهر اسماء و هیاکلی که خود را بعمامیم ظاهریه و البسه زهدیه میاریند از حقّ ممنوع مشو و غافل مباش الیوم ملکوت اسماء در حول شجره امر طائف و بحرفی مخلوق و دیگر آنکه زهدیکه محبوب حقّ بوده آن اقبال بحقّ و اعراض از ما سواه بوده و خواهد بود نه مثل این عباد که از حقّ غافل و بدون او مشغول شده مسرورند و اسم آن را زهد گذارده‌اند فبئس ما اشتغلوا به فسوف یعلمون

یک نغمه از نغمات قبلم خالصاً لوجه الله بر تو و اهل ارض از مشرق کلمات اشراق مینمایم و القا میفرمایم که شاید راقدین بستر غفلت را بیدار نموده از هبوب اریاح روحانی که از افق صبح نورانیم محبوب است آگاه نماید و آن این است که نقطه اولی روح من فی الملک فداہ به محمد حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده‌اند که مضمون آن این است که بلسان پارسی ملیح مذکور میشود که ما مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را بالواح مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف باو میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هرآینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده و از حرف اول تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بانکه سزاوار بود انتھی

حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علیّ که فرستاده‌اند نزد شیخ مذکور ملاً علیّ بسطامی بوده و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور را فرمائید که بحر فی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید و مبعوث نماید هرآینه قادر و محیط است و مع ذلک تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و باین اذکار خلقه عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قبلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آنهم مخصوص و محدود نبوده بشأنیکه میفرماید الهی فابتعث فی کلّ سنة مرآة و فی کلّ شهر مرآة بل فی کلّ یوم و فی کلّ حین فأظهر مرآة لیحکی عنک و این فضل در مرایا موجود مادامیکه از مقابله شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیر مذکور و تالّله الیوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوریون منصعق شده‌اند احسن القصص که به قیوم اسماء مذکور و موسوم است و بیان فارسی که از لطیفه کلمات الهی است ملاحظه نمائید تا جمیع اسرار مشهود آید و این بیانات از برای مستضعفین ذکر میشود و الا آنانکه بر مقرّ اعرفوا الله بالله ساکنند و بر مکمن قدس لا یعرف بما سواه جالس حقّ را بنفس او و به ما یظهر من عنده ادراک نمایند اگرچه کلّ من فی السموات و الأرض از آیات محکمه و کلمات متقنه مملوّ شود اعتنا نمایند و تمسک نجویند چه که تمسک بر کلمات وقتی جایز که منزل آن مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الذی احاط نوره العالمین باری این قلب نه بمقامی محزون شده که قادر بر اظهار لآلی مکنونه شود و یا اقبال بتکلم فرماید چه که مشاهده میشود که امر الله ضایع شده و زحمتهای این عبد را نفسی که بقول او خلق شده بر باد فنا داده اگرچه فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ ناس شود و لکن چون اکثری ضعیفند و غیر بالغ لذا محتجب مانند و لکن ان ربک لغنی عن مثل هؤلاء و انه لمحیط علی العالمین باری راضی مشوید که مثل اهل فرقان باشید که با اسماء تمسک جوئید و از منزل اسماء محجوب مانید و کلماتی تلاوت نمائید و از مظهر و منزل آن محروم گردید چه که الیوم اگر کلّ من فی السموات و الأرض مرایای لطیفه شوند و بلورات رفیعه منیعه ممتنع گردند و عبادت اولین و آخرین قیام نمایند و اقلّ من حین در این امر بدیع توقّف نمایند عندالله لا شیء محض مشهود آیند و معدوم صرف مذکور گردند

آیا مشاهده نموده‌اید که آنچه ملاً فرقان ذکر مینمودند کذب صرف بود و احدی را در حین ظهور از آنچه بان متمسک بوده‌اند نفع نبخشید مگر آنانکه بقوت یقین بشریعه ربّ العالمین وارد شدند پس بشنو نغمه ربّانی و بیان عزّ صمدانی را و بگو بسم الله المقدّس الأبهی و باذنه الأرفع الأقدس الأعلى و از فنای باب رضوان باصل مدینه وارد شو لشهد نفسک غنیاً بغناء ربک و ناطقاً بشأء بارئک و عارفاً بنفس مولاک و تجد ما تقرّ به عیناک و تفرح به ذاتک و تسرّ به کینوتتک و تکون من الفائزین اینست وصیّت جمال قدم احبّای خود را من شاء فلیؤمن و من شاء فلیعرض و اگر بآنچه ذکر شده فایز شدی و بلقاء جمال رحمن مفتخر گشتی بایست بامر و صیحه زن میان عباد و بنغمه احلایم فانطق بین السموات و الأرض بان یا ملاً البیان تالّله الحقّ قد اشرق شمس العرفان عن افق السبحان و طلع عن غرف الرضوان هذا الغلمان و علی وجهه نضرة المئان و بیده خمر الحیوان و یسقی الممکنات باسمی الأبهی هذا الرّحیق الحمرآء اذا فاسرعوا یا ملاً الانشاء من مظاهر الاسماء لیظهر علیکم لآلی المکنون من هذا الکوب المخزون الذی ظهر علی هیکل اللوح و استسقوا منه اهل ملاً الأعلى فی مواقع القصوی و اذا شربوا اخذتهم جذبات الرّحمن و نفحات السبحان و نطقوا فی علی الفردوس بربوات الأنس تالّله هذا لرحیق مخنوم تالّله الحقّ هذا لخمّر التی قد کانت مکنونة تحت حجبات الغیب و محفوظة تحت خباء العزّ و مسّنها انامل الرّحمن فی عرش الجنان و اظهرها بالفضل بهذا الاسم الذی ظهر بالحقّ و اشرق عن وجهه بدایع الأنوار فی السرّ و الاجهار و قرّت به اعین المقرّبین ثمّ عیون المرسلین ثمّ ما کان و ما یكون و انتم یا ملاً البیان لا تحرموا انفسکم عن منظر الرّحمن کسروا اصنام الهوی باسمی الأبهی ثمّ اخرجوا سیف البیان عن غمد اللسان و غنّوا بربوات الأحلی بین ملاً الانشاء لعلّ الناس یستشعرن فی انفسهم و یخرجن عن

خلف حجاب محدود قل أ تظنون في انفسكم بأن هذا الفتى ينطق عن الهوى لا فوجماله الأبهى بل كان واقفاً بالمنظر الأعلى و ينطق بما نطق روح الأعظم في صدره الممرد الأصفى تالله الحق علمه شديد الأمر في جبروت القصى و عرفه قوى الروح في ملكوت الأسنى و ينطق بالحق في كل حين بما نطق لسان الأمر في سرادق الأخفى تالله هذا لهو الذى قد ظهر مرة باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم على ثم بهذا الاسم المبارك المتعالى المهيمن العلى المحبوب و ان هذا لحسين بالحق قد ظهر بالفضل في جبروت العدل و قام عليه المشركون بما عندهم من البغى و الفحشاء ثم قطعوا رأسه بسيف البغضاء و ارفعوه على السنان بين الأرض و السماء و اذا ينطق الرأس على الرماح بأن يا ملاً الأشباح فاستحيوا عن جمالى ثم عن قدرتى و سلطنتى و كبريائى فارتدوا الأبصار الى منظر ربكم المختار لكى تجدنى صائحاً بينكم بنعمات قدس محبوب فأنصفوا اذاً فى ذواتكم ان تجعلوا انفسكم محروماً عن حرم القصى و هذا البيت الأظهر الأحكم الحمراء فبأى حرم انتم تتوجهون ثم تطوفون خافوا عن الله ثم افتحوا ابصاركم لعل تشهدون لحظات الله فوق رؤوسكم ثم ملكوته امام وجوهكم لعل انتم تستشعرون فى انفسكم و تكونن من الذينهم يفقهون

ان يا نصير انا احببناك من قبل و نحببك حينئذ ان تكون مستقيماً على حب مولاك و ارسلنا اليك ما يكفى فى الحجية شرق الأرض و غربها و تستبشر فى نفسك و تكون من الذينهم بشارات الروح هم يفرحون و اذا وصل اليك هذا اللوح قم عن مقعدك ثم ضعه على رأسك ثم ول وجهك الى وجهى المشرق العزيز القيوم و قل

اي رب لك الحمد بما انزلت على من سماء جودك ما يطهر به العالمين اي رب لك الشكر بما اشرفت على من انوار شمس وجهك الذى باسراق منه خلق الكونين اي رب لك الحمد على بديع عطاياك و جميل مواهبك و اسئلك بجمالك الأعلى فى هذا القميص الدررى المبارك الأبهى بأن تقطعنى عن كل ذكر دون ذكرك و عن كل ثناء دون ثنائك ثم الهمنى ما يقومنى على رضاك و يمنعنى عن التوجه الى العالمين اي رب انا الذى قد فرطت فى جنبك هب لى بسطان عنايتك و لا تدعنى بنفسى اقل من حين اي رب لا تطردنى عن باب عز صمدانيتك و فناء قدس رحمانيتك ثم انزل على ما هو محبوب عندك لأنك انت المقتدر على ما تشاء و أنك انت العزيز الكريم اي رب فأرسل على نسائم الغفران عن شطر اسمك السبحان ثم اصعدنى الى قطب الرضوان مقر اسمك الرحمن الرحيم ثم اغفر لى و لأبى ثم التى حملتنى بفضل من عندك و رحمة من لدنك و أنك انت ارحم الراحمين اي رب قدر لى ما تختاره لنفسى ثم انزل على من سماء فضلك من بديع جودك و عنايتك ثم اقض من لدنك حوائجى و أنك انت خير مقضى و خير حاكم و خير مقدر و أنك انت الفضال القديم

ثم بعد ذلك فاشدد ظهرك على خدمة الله و امره ثم انصره بما انت مستطيعاً عليه و لا تجحد فى نفسك و لا تستر كلمات الله عن اعين العباد فانشرها بين يدى المؤمنين اياك ان لا يمنعك اسم احد و لا رسم نفس بلغ امر مولاك الى من هناك و لا توقف فيما امرت به و كن على امر بديع اولاً فانصح نفسك ثم انصح العباد و هذا ما قدرناه لعبادنا المخلصين ان استقم على حب مولاك على شأن لن يزلك من شىء عن صراطه و هذا من فضلى عليك و على عبادنا المحسنين ثم اعلم بأن يحضر عندك من يمنعك عن حب الله و أنك لما وجدت منه روايح البغضاء عن جمال السبحان ايقن بأنه لهو الشيطان ولو يكون من اعلى الانسان اذا تجنّب عنه ثم استعد باسمى القادر القدير المحكم الحكيم كذلك اخبرناك من نأ الغيب لتطلع بما هو المستور عن انظر الخلائق اجمعين

ان يا نصير تجنّب عن مثل هؤلاء ثم فر عنهم الى ظل عصمة ربك و كن فى حفظ عظيم ثم اعلم بأن نفس الذى يخرج من هؤلاء انه يؤثر كما يؤثر نفس الثعبان ان انت من العارفين كذلك الهمناك و علمناك بما هو المستور عنك لتطلع بمراد الله و تكون على بصيرة منير طهر يدك عن التثبث الى غير الله و الاشارة الى دونه كذلك يأمرك قلم القدم ان انت من السامعين قل يا ملاً البيان تالله الحق يأتيكم صواعق يوم القهر ثم زلازل ايام الشداد ثم هبوب ارياح كره عقيم و يأتيكم هيكل

التَّار بكتاب فيه ردّ على الله المهيمن العزيز القدير و انا قدرنا لكلّ مؤمن بأن لو اطلع بذلك و استطاع في نفسه يأخذ قلم القدرة باسم ربّه المقتدر القدير ثمّ يكتب في ردّ من ردّ على الله و كذلك يجزى ربك جزاء المشركين تالله الحقّ قد اخذنا تراباً و عجنناه بمياه الأمر و صورنا منه بشراً و زيناه بقميص الأسماء بين العالمين فلما ارفعنا ذكره و اشتهرنا اسمه بين ملأ الأسماء اذا قام على الاعراض و حارب مع نفسى المهيمن العزيز العليم و افنى على قتل الذى بذكر من عنده خلق و خلقت السموات و الأرض و انا لما وجدناه فى تلك الحالة سترنا فى نفسنا و خرجنا عن بين هؤلاء و جلسنا فى البيت وحده متكللاً على الله المهيمن العزيز القديم كذلك فضلنا لك الأمر لتطلع بما هو المكنون و تكون على بصيرة منير و أنك تطهر النظر عن مثل هؤلاء ثمّ توجه بمنظر الأكبر مقرّ العرش مطلع جمال ربك العزيز المنيع ليحفظك عن سهم الاشارات و يجعلك ناطقاً بثناء نفسه بين العالمين اذا قم على ذكر الله و امره و ذكر الذينهم آمنوا بالله الذى خلقهم و سواهم ثمّ الق عليهم ما القيناك فى هذا اللوح ليكوننّ من المتذكرين ثمّ من معك من اهلك الذينهم آمنوا بالله و آياته من كلّ اناث و ذكور و من كلّ صغير و كبير و الحمد لنفسى المهيمن المقتدر العزيز القديم تالله هذا الكلام فى آخر القول لسيف الله على المشركين و رحمته على الموحدّين

ذكر شده بود که همیشه مع مراسله هديه بساحت عزّ مرسل میداشتی و حال بجهت عدم استطاعت ظاهره از این فیض محروم گشته هرگز از این محزون نبوده و نباشید تالله الحقّ حبّک ایای لخبیر عن خزائن السموات و الأرض ان تكون ثابتاً علیه و كذلك نزل الأمر من جبروت عزّ بديع ان لا تحزن فى ذلك لأنّ الخیر کلّه بیده فسوف یغنیک بفضلہ اذا شاء و اراد أنّه ما من امر الا بعد اذنه له الخلق و الأمر یحکم ما یشاء و أنّه لهو العليم الحکیم و انّ حبّک لو یطهر عن اشارات المنیع یجعله الله من کنز لا یفنى و قمص لا یبلى و خزائن لا یخفى و عزّ لا یغشى و شرف لا یغشى كذلك حرّک لسان الله الملك العزيز العليم لتسکن فى نفسک و تفرح فى ذاتک و تكون من الصابرين و المتوکلین

* * *

بسم الله الأقدس الأمنع

قلم اعلى من فى الانشاء را ندا میفرماید و بحقّ واحد هدایت مینماید ای شیخ فانی حمد کن محبوب عالمیان را که تأیید فرمود ترا که مرّه اخرى بساحت اقدس فائز شدی و طواف کعبه مقصود نمودی ایوم باید آن جناب ناس را بکلمه واحده دلالت نمایند آن کلمه بهیکل محبوب ظاهر و اوست مهیمن بر عالم و ما فيه آن کلمه بنفسها قائم بوده و خواهد بود کل از او ظاهر و باو راجع او است آیه لیس کمثله شیء موحد ایوم نفسیست که حقّ را مقدّس از اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حقّ داند مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعی ظاهر میشود و از نقّاش نقشی حال اگر گفته شود این صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا کذب وربّ العرش و الثرى بلکه مدّند بر ظهور کمالیه صانع و نقّاش ای شیخ فانی معنی فنای از نفس و بقای بالله آنست که هر نفسی خود را در جنب اراده حقّ فانی و لاشیء محض مشاهده نماید مثلاً اگر حقّ بفرماید افعّل کذا بتمام همّت و شوق و جذب قیام بر آن نماید نه آنکه از خود توهمی کند و آن را حقّ داند در دعای صوم نازل و لو یخرج من فم ارادتک مخاطباً ایاهم یا قوم صوموا حبّاً لجمالی و لا تعلّقہ بالمیقات و الحدود فوعزّک هم یصومون و لا یأکلون الی ان یموتون اینست معنی فنا در این مقام درست تفکر نمائید تا بسلسیل حیوان که در کلمات مالک امکان جاری و ساریست فائز شوید و شهادت دهید باینکه حقّ لم یزل منزّه از خلق بوده أنّه لهو الفرد الباقی العليم الخبیر این مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود باید آن جناب به ما اراد الله قیام نمایند و ما اراد الله ما نزل فى الألواح است بقسمی که بهیچوجه

از خود اراده و مشیّتی نداشته باشند اینست مقام توحید حقیقی از خدا بخواهید در این مقام ثابت باشید و ناس را بسططان معلوم که بهیکل مخصوص ظاهر و بکلمات مخصوصه ناطقست هدایت کنید اینست جوهر ایمان و ایقان نفوسی که باوهم خود معتکف شده‌اند و اسم آن را باطن گذاشته‌اند فی الحقیقه عبده اصنامند کذلک شهد الرّحمن فی الألواح انه لهو العليم الحکیم باید بعنایت رحمانی بشأنی قیام بر خدمت نمائید که اثر آن ظاهر شود بگو ای عباد بنظر انصاف ملاحظه کنید و از برای حقّ در هر یوم شریک و شبیه اخذ ننمائید طوبی لمن يعرف مقامه و لا يتجاوز عنه یعنی طوبی از برای نفسی که حدّ خود را بداند و از آن تجاوز نماید انشاءالله باید متوکلاً علی الله بآنچه در این لوح مرقوم است تکلم نمائید که شاید متوهّمین از عرصه وهم بفضای یقین که عرفان هیکل ظهور است وحده وحده فائز شوند انّ الله يقول الحقّ ولكنّ الناس فی وهم عظیم نسأل الله بأن یوفّق الكلّ علی ما یحبّ و یرضی انه علی کلّ شیء قدیر

جناب ذبیح میرزا

هو الباقي الأعلى

قلم الأمر يقول الملك يومئذ لله لسان القدرة يقول السلطنة يومئذ لله ورقاء العماء على اغصان البقاء تعنّ العظمة لله الواحد الجبار حمامة الأمر ترنّ على افنان الرضوان الكرم يومئذ لله الواحد الغفار ديك العرش في اجمة القدس يدلع بأنّ الغلبة يومئذ لله الفرد المقتدر القهار قلب كلّ شيء في كلّ شيء ينادى العفو يومئذ لله الأحد الفرد المهيمن السّتار روح البهائم فوق الرّأس مقام الذي لن يشار باشارة الممكنات ينطق تالله قد ظهر ساذج القدم ذو العظمة و الاقتدار لا اله الا هو العزيز المقتدر المتعالی العليم المحيط البصير الخبير المهيمن التّوار

يا ايها العبد الذي اردت رضا الله و حبه بعد الذي كلّ انفضوا عن حوله الا عدّة من اولي الأبصار فجزاك الله من فضله جزاءً حسناً باقياً دائماً بما اردته في يوم عمت فيه الأنظار ثمّ اعلم بأننا لو نلقى عليك رشحاً عمّا رشّ علينا من رشحات ابحر القضاء من اولي الغلّ و البغضاء لتبكي و تنوح في العشيّ و الابكار فيا ليت نجد في الأرض من منصف ذی بصر ليعرف ما ظهر في هذا الظهور من سلطنة الله و اقتداره و يذكرّ الناس خالصاً لوجه الله بالسّرّ و الاجهار لعلّ الناس يقومنّ و يبصرنّ هذا المظلوم الذي ابتلى بين يدي هؤلاء الفجار اذا روح القدس نطق عن ورائي و يقول صرّف القول على تصريف آخر لئلا يحزن الذي اراد الوجه من وجهك و قل انّي ما استنصرت من احد من قبل و لن استنصر من بعد بفضل الله و قدرته و انه قد نصرني بالحقّ اذ كنت في العراق و جادل معي كلّ الملل و حفظني بالحقّ و اخرجني عن المدينة بسططان الذي لا ينكره الا كلّ منكر مكار قل ان جندی توکلی و حزبی اعتمادی و رایتي حبی و انیسی ذکر الله الملك المقتدر العزيز المختار

و انک انت يا ايها السّائر في حبّ الله قم على امر الله و قل يا قوم لا تشتروا هذا الغلام بزخرف الدنیا و لا بنعيم الآخرة تالله الحقّ لن يعادل بشعر منه كلّ من في السّموات و الأرض ایاکم يا قوم لا تبدّلوه بما عندکم من الدرهم و الدینار فاجعلوا حبه بضاعةً لأرواحکم في يوم الذي لن ينفعکم شیء و يضطرب الأركان و تقشعرّ جلود الناس و تشخص فيه الأبصار قل يا قوم خافوا عن الله و لا تستکبروا عند ظهوره خرّوا بوجوهکم سجّداً لله ثمّ اذکروه في آتاء اللیل و اطراف النّهار و انک فاشتعلت من هذه التّار المانتهبة المشتعلة في قطب الامکان علی شأن لن یخمدھا بحور الأکوان ثمّ اذکر ربک لعلّ یتذکرنّ بذکرک عبادنا الغفلاء و یستبشرونّ به الأخیار ثمّ اعلم بأن حضر بین یدینا کتابک و سمعنا ما نادیت به الله ربک فیما خرج من لسانی و قرأ بین یدینا

من كان حاضراً لدى العرش و اجنباك بالحق فسوف يصل اليك اذا شاء الله و اراد الله ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده بمقدار ان احمد الله بما خلّصك عن قومك و اخرجك عنهم بسكينة و اقتدار و ايدك على عرفان مظهر نفسه بعد الذي كلّمهم اعرضوا عن الله و كذلك يخرج النور من التار ثم اتحد مع احبّاء الله و تكلم بين الناس بالحكمة لأننا ارفعنا حكم الجدل و ودعنا الأرض لأهلها و ما اراد ربك هو قلوب الأبرار و البهّاء عليك ثم السّنّاء عليك و على اختك و على من شقّ الأستار

* * *

بنام خداوند یکتا

قلم بیان باذن رحمن در دریای معانی سیر نمود و چون باراده سلطان حقیقی بیرون آمد قطرات چند از او چکید و بهیئت صورت حروفات ظاهر و بعد نسیمی از مکنن مشیّت رحمانی مرور نمود و سبب ترکیب حروفات مقطعات گشت و کلمه انّی انا الله لا اله الا هو هویدا شد و اینکلمه مبارکه بمتابۀ آفتاب از افق سماء کتاب الهی مشرق طوبی لمن فاز بها ویل لكلّ غافل مریب و از ظهور این کلمه دو اثر کلّی در ابداع ظاهر نار و نور چه که هر نفسی باو اقبال کرد لدى الله از اصحاب یمین که بانوار وجه فائزند محسوب و هر که اعراض نمود از اهل نار مذکور الحمد لله آنجناب از ماء حیوان که بکوثر عرفان در کتاب الهی معروف است زندگی یافتند و بحیوة جدیده فائز شدند اینمقام را بکمال جدّ و اجتهاد حفظ نمائید دنیا را وفائی نبوده و نیست چنانچه در کلّ حین مشاهده میشود طوبی از برای نفسیکه بسبب دنیای فانیه از ملکوت باقی محروم و ممنوع نماند عنایت حقّ نسبت بانجناب بوده چنانچه در مواضع عدیده حفظ فرموده و خواهد فرمود ان اشکر ربک العلیم الخیر انا نبشّرك بكلمة من عندنا و نقول انک انت من الامین ما علیک الاستقامة علی امر الله و ما علیه ان یحفظک بسلطانة المهیمن علی العالمین نسأل الله ان یظهر منک ما یتقی به ذکرک فی ملکوتہ و جبروتہ و فی کتابه المبین الحمد لله رب العالمین

* * *

للتی نسبت بعدنا الباقر

بسم الله الأقدس الأبھی

لا تجزعی من غربتک تالله لو تنظرین بعینی لتفدین نفسک فی سیلی بما جعلک الله من الأساری فی حبّی ولكنّ الحجاب منعک عن عرفان ما قدرّ لک من لدن عزیز قدیر انا نراک فی حزن بما مسّتک کربة الغربة تالله وطنک ظلّی و یشهد بذلك لسان ربک العلیم الحکیم لا تحزنی فی ابنک انه فی حول ربّه لمن الطائفین ان اذکری ما ظهر من امّ الأشرف الذی فدی نفسه فی ارض الرّاء الا انه فی مقعد صدق عند مقتدر قدیر اذا اراد المشرکون ان یقتلوه بالظلم ارسلوا الیه امه لتصحّه لعلّ یتوب و یتبع الذین کفروا بالله ربّ العالمین اذا حضرت تلقّاء وجه ابنها تکلمت بما ناحت به قلوب العشاق ثمّ الملاء الأعلى و ربک علی ما اقول شهید و علیم قالت ابنی ابنی ان افد نفسک فی سبیل ربک ایاک ان تکفر بالذی سجد لوجهه من فی السموات و الأرضین یا بنی ان استقم علی امر ربک ثمّ اقبل الی محبوب العالمین علیها صلواتی و رحمتی و تکبیری و بهائی و انّی بنفسی لأکون دية ابنها و اذا فی سرادق عظمتی و کبریائی بوجه تستضیء منه الحوریات فی الغرفات ثمّ اهل الفردوس و اهل مداین

القدس لو يراه احد يقول ان هذا الا ملك كريم اياك ان ترتكبي ما يحزن به عبدى انه تحت نظر ربك ان امسكى لسانك ثم اسجدى واركعى لربك العزيز الحميد قد قدر لك مقام اياك ان تعقبه بما لا ينبغي لك ان اطمئنى بفضل مولاك القديم قولى
اي رب رضيت برضائك و احب ان افدى نفسى و اللذين معى فى سيلك انك انت مولى العالمين
يا امتى فكرى ثم انصفى ا وديعة الأجساد تحت اللحد خير ام فى اوعية عصمة ربك الغفور الرحيم ايقنى ان الموت حق كل من عليها فان و يبقى وجه ربك الرحمن الذى اشرق من هذا الأفق المبين و بعد تحقّق الموت لو يموت احد بالأمراض خير ام يستشهد فى سبيلى تالله هذا و يشهد بذلك كلّ الأشياء و عن ورائها ربك الصادق الأمين لا تحزنى الا لفراقى و بلائى و لا تفرحى الا بذكرى و ثنائى كذلك امرك ربك من شطر هذا السجن البعيد

* * *

هو الله

بسم الله الرحمن الرحيم

لا تياس من روح الله ما بتو مانوس و تو محسوس ما

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم يك كوچه ايم

كلك مشكين تو هر دم كه ز ما ياد كند

ببرد اجر دو صد بنده كه آزاد كند

اين بنده ضعيف و طلعت نحيف نميداند بكدام كلمات مهمل غير مستعمل اظهار مطلب نمايد كه هرچه در آنحضرت عرض

شود افك صرف است و آنچه ذكر آيد شرک محض

گر نبودى خلق محجوب و كثيف

ور نبودى حلقها تنگ و ضعيف

در مديحت داد معنى دادمى

غير اين منطق لبي بگشادمى

ولكن كلام بزرگان است ما لا يدرك كله لا يترك كله لهذا با لسان كليل و جسم عليل اظهار ميرود و عرض ميشود رشحى كه

از سحاب سماء مكرمت در اراضى كلمات نازل فرموديد و طفحى كه از غمام جرباء مرحمت در هويّات اشارات مبذول

داشتيد نورى گرديد و بر قلوب مشتاقان وارد شد و سرورى گشت و بر سينه محزونان نازل آمد بلى تا نگرديد ابر كى خندد چمن

سبحان الله مگر اين نفعه مشك از بهشت بود كه آنچه در دست بود بهشتيم و يا اين نفعه صور از شجره طور آمد كه از سر

جان گذشتيم و بجنانان پيوستيم چون ذكر دوست شنيدم فوراً برخاستم و گفتم

اين مطرب از كجا است كه برگفت نام دوست

تا جان و جامه بذل كنم بر پيام دوست

دل زنده ميشود باميد وفای يار

جان رقص ميكند بسماع كلام دوست

چون قاصد را نیافتم قاعد شدم و مجدّد زیارت نامه کوشیدم آنچه از لآلی توحید که در صدف تحمید مکنون شده بود مشهود گشت الحقّ حالت افسرده را روح تازه و جان سوخته را نوری بی‌اندازه بخشید کأنّ روح القدس فیها یتنفس اینست که فرموده‌اند و للأرض من كأس الكرام نصیب گویا قسمت عمر از سرگرفتم و شاهد خمر عنایت از چشمه دهان محبوب نوشیدم

محرم لاهوت تو ناسوت باد

آفرین بر دست و بر بازوت باد

و اگر فراش مثبتوت بساط احدیّت را مبسوط نماید و وساید مبروک محبّت را بگستراند شاید که چشم مشتاقان از پرتو نور صرف جمال منور گردد و عین مجذوبان از عین الفصل سلطان جلال روشن شود و اگرچه این کلمات مطبوع طبع بلندختر و خاطر مشکل‌پسند حضرت عالی نخواهد افتاد ولکن چون ما را عذر بر بیان است البتّه شما را ذکر عفو بر لسان العذر عند کرام النّاس مقبول در مراتب محبّت و مقامات مودّت باین دو فرد اکتفا رفت

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

خلقی بتو مشغول تو غایب ز میانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را میطلبم خانه بنخانه

مقصود من از کعبه و بتخانه توای تو

مقصود توای کعبه و بتخانه بهانه

فریاد از دست این قلم و بیداد از این مرکّب و این کاغذ که مرا عاجز نمود نمیدانم بشما چه بگذرد از ملاحظه آن اداً اقول انا لله و انا الیه راجعون

هو العلیّ العظیم

لا مهرب للعباد من قضاء الله المبرم و امره المحکم اینما تکنونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیّدۀ قضای محتوم چون بارادۀ حضرت قیوم ظاهر باید تسلیم نمائیم و راضی باشیم فراق اگرچه در ظاهر کبد را میگدازد ولکن فراق سبب وصال و ایصال و علّت حفظ جمعی از اطفال است بر مقتضیات حکمت الهی احدی آگاه نه ثمره این صعود در قبضه علم الهی بوده و هست اظهار آن علی ما هو علیه جائز نه اگر از اینمقام پرده برداریم اینحزن اکبر بفرح اکبر تبدیل شود و ارواح زیاده از اندازه پرواز نمایند

المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصّالحات خیر عند ربّک ثواباً و خیر املاً

ولکن این ابن زینة جنّت اعلی و علیا بوده مع آنکه از فضل الهی و رحمت رحمانی در این حین تباشای خود را مشغول

بتماشای فردوس اعلی مشاهده مینمائی

یا اهل بیته الحمد لله شما طراً باینکلمه مبارکه که بمثابه حصن متین است مقرّ و معترفید آنّه محمود فی فعله و مطاع

فی امره اگرچه فصل و فراق بعد از وصل و انس و لقا مذهب فرح و بهجت است ولکن قادر بر محو کلمه مبارکه مذکوره در

لوح قلب نبوده و نیست آنه هو الصّبار امر اولیّاته بالصّبر الجمیل نسئل الله ان یحفظکم و یقرّبکم الیه فی کلّ الاحوال انه غنی المتعال

* * *

هو الله تعالی شأنه العزیز

لازال در نظر بوده و خواهی بود انشاءالله در ظلّ عنایت الهی و سحاب مکرمت ربّانی ساکن و مستریح باشی و در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهریه و باطنیه بوده انسان بی علم و هنر محبوب نه مثل اشجار بی ثمر بوده و خواهد بود لذا لازم که بقدر قوه و وسع سدره وجود را باثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمائید و البهّاء علیکم

* * *

جناب سیّد هاشم

هو الله

لازال لحاظ الله بعبادش متوجّه و اگر اقلّ من آن نظر عنایت از ارض و من علیها بر دارد البتّه کلّ بعدم راجع شوند و لکن الیوم محبوب آنکه احبّای الهی باخلاق روحانی در مابین عباد ظاهر شوند از هر نفسی رویح ریحان اهل اکوان استشمام نمایند مدّعیان محبّت را برهان لازم هر چه بلسان آید مقبول ساحت رحمن نیفتد الیوم فعل مقدّم بر قول است پس جهد نمائید تا از کلّ جوارح اعمال حسنه بظهور آید اگر نفسی دعوی نماید که از اهل رضوان ربّانی است آن قول بمجرّد ادّعا ثابت نشود بلکه صاحبان شامّه استشمام نمایند اگر استنشاق ریاحین نمودند مقبول خواهد شد و الاّ مردود ای برادران من صریر قلم اعلی از طنین ذباب بسی ظاهر و ممتاز

* * *

قد نزل لاحد من الاطباء علیه بهاء الله

هو الله الاعلم

لسان القدم تنطق بما یكون غنیة الایّاء عند غیبة الاطباء قل یا قوم لا تأکلوا الاّ بعد الجوع و لا تشربوا بعد الهجوع نعم الریاضة علی الخلاء بها تقوی الاعضاء و عند الامتلاء داهیه دهماء لا تترك العلاج عند الاحتیاج و دعه عند استقامة المزاج لا تباشر الغذاء الاّ بعد الهضم و لا تزرد الاّ بعد ان یکمل القضم عالج العلة اوّلاً بالاغذیة و الاّ تجاوز الی الادویة ان حصل لك ما اردت من المفردات لا تعدل الی المركّبات دع الدوّاء عند السّلامة و خذه عند الحاجة اذا اجتمع الضّدان علی الخوان لا تخلطهما فاقنع بواحد منهما بادر اوّلاً بالرفیق قبل الغلیظ و بالمایع قبل الجامد ادخال الطّعام علی الطّعام خطر کن منه علی حذر و اذا شرعت فی الاکل فابتدء باسمی الابهی ثمّ اختم باسم ربک مالک العرش و الثّری و اذا اكلت فامش قليلاً لاستقرار الغذاء و ما

عسر قضمه منهى عند اولى النهى كذلك يأمر القلم الاعلى اكل القليل فى الصبح انه للبدن مصباح و اترك العادة المضرة و انها بليّة لبرية قابل الامراض بالاسباب و هذا القول فى هذا الباب فصل الخطاب ان الرم القناعة فى كل الاحوال بها تسلم النفس من الكسالة و سوء الحال ان اجتنب الهمّ و الغمّ بهما يحدث بلاء ادهم قل الحسد يأكل الجسد و الغيظ يحرق الكبد ان اجتنبوا منهما كما تجتنبون من الاسد تنقية الفضول هى العمدة ولكن فى الفصول المعتدلة و الذى تجاوز اكله تفاقم سقمه قد قدرنا لكل شئ سبباً و اعطيناه اثرأ كل ذلك من تجلّى اسمى المؤثر على الاشياء ان ربك هو الحاكم على ما يشاء قل بما بيّناه لا تتجاوز الاخلاط عن الاعتدال و لا مقاديرها عن الاحوال يبقى الاصل على صفائه و السدس و سدس السدس على حاله و يسلم الفاعلان و المنفعلان و على الله التكلان لا اله الا هو الشافى العليم المستعان ما جرى القلم الاعلى على مثل تلك الكلمات الا لحبى اياك لتعلم بان الهمّ ما اخذ جمال القدم و لم يحزن عمّا ورد عليه من الامم و الحزن لمن يفوت منه شئ و لا يفوت عن قبضته من فى السموات و الارضين

يا طيب اشف المرضى اولاً بذكر ربك مالك يوم التناد ثم بما قدرنا لصحة امرجة العباد لعمري طيب الذى شرب خمر حبى لقاته شفاء و نفسه رحمة و رجاء قل تمسكوا به لاستقامة المزاج انه مؤيد من الله للعلاج قل هذا العلم اشرف العلوم كلها انه لسبب الاعظم من الله محبى الرّم لحفظ اجساد الامم و قدمه على العلوم و الحكم ولكن اليوم الذى تقوم على نصرته منقطعاً عن العالمين قل

يا الهى اسمك شفائى و ذكرك دوائى و قربك رجائى و حبك مونسى و رحمتك طبيبى و معينى فى الدنيا و الآخرة و انك انت المعطى العليم الحكيم

جميع احباً را من قبل الله تكبير برسانيد بگو اليوم دو امر محبوب و مطلوب است يكي حكمت و بيان و ثانى الاستقامة على امر ربكم الرحمن هر نفسى باين دو امر فايز شد عند الله از اهل مدينه بقا محسوب و مذکور چه كه باين دو امر الهى ما بين عباد ثابت شده و خواهد شد چه اگر حكمت و بيان نباشد كل مبتلا خواهند شد در اينصورت نفسى باقى نه تا ناس را بشريعه احديه هدايت نمايد و اگر استقامت نباشد نفسى ذاكر مؤثر نخواهد بود بگو ايدوستان خوف و اضطراب شأن نسوان است و اگر احبائى الهى فى الجملة تفكر نمايند در دنيا و اختلافات ظاهره در او لا يخوفهم سطوة الذين ظلموا و يطيرن باجنحة الاشتياق الى نير الآفاق اين عبد آنچه از برای خود خواستهام از برای كلّ دوستان حقّ خواستهام و اينكه بحكمت و حفظ امر شده و ميشود مقصود آن است كه ذاكرين در ارض بمانند تا بذكر رب العالمين مشغول شوند لذا بر كلّ حفظ نفس خود و اخوان لامر الله واجب و لازم است و اگر احباً عامل بودند بآنچه مأمورند حال اكثر من على الارض برداى ايمان مزين بودند طوبى از برای نفسى كه نفسى را بشريعه باقيه كشاند و بحيوه ابدية دلالت نمايد هذا من اعظم الاعمال عند ربك العزيز المتعال و الروح عليك و البهاء عليك

حضرت اسم الله ه عليه منكل بهاء ابهاه

٢٩ جمادى الثانيه سنه ١٣٠٢

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

لله الحمد امروز حقیقه معانی ظاهر و باوراد علم و حکمت ربّانی مزین کوثر بیان و تسنیم حیوان در او جاری نیکوست حال نفسیکه باو راه یافت و محروم کسیکه از او نصیبی برنداشت نسیمش محیی جان و مفرح روان بی لفظ مطالب خفیه لطیفه القا مینماید بی کنز و زخارف غنای ابدی عطا میفرماید پرده حیرت را باصبع قدرت شق نماید و آفتاب حقیقت را از افق عنایت بنماید نعیماً للفائزین و نعیماً للعارفين و حسرةً للغالین و للمعرضین مفتاح آن محبة الله بوده و هست و آن ذکر و ثنای مقصود عالمیانست که بیان مملح و ممزوج است حبذا فرخنده یومی و فرخنده ساعتی و فرخنده چینی که دستخط عالی که بمنزله مفتاحست و عرف محبت محبوب عالم از او متضوع متواتر رسیده و میرسد فی الحقیقه اوست که قلب را بفرح جدید تازه مینماید و آتش شوق و اشتیاق را مشتعلتر حقّ شاهد و گواه که در لیالی و ایام از خلق مأیوس و بنخیالت مأنوس و بحقّ متوسّل و بر او متوکل که ناگاه باب مفتوح و امل حاصل بساط حزن مطوی و بساط فرح مبسوط و قبل آن کلّ یوم قلم الم فراق تحریر مینمود و مداد ذکر ایام وداد و اتحاد مینوشت گاهی طبع صنعت موسیقار آرزو مینمود و هنگامی وجود چون سمندر خود را در نار مشاهده مینمود ایجاز از اطناپ محبوب تر که هم شما را از ذکر و ثنای محبوب عالمیان بازنمیدارد و هم مطلب مشروح و واضح معلوم آنحضرت میشود از مطول گذشتیم مختصر آنکه بی شما فرح کامل نداد و غیبت شما مجالس را از طراز اول محروم داشت خادم جالس بغتة از افق بیت دستخط آنحضرت بمثابه نجم سحری طالع بعد از اخذ و قرائت و اطلاع تلقاء وجه مالک اسماء بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله و جلّت الطافه

هو الناظر من افقه الأعلى

یا اسمی مرّة بعد مرّة ترا ذکر نمودیم کأس حیوان را از ایادی عنایت محبوب امکان نوشیدی ذکر ت لازال مذکور و بلایت لدی العرش مشهود باستقامتت افق استقامت لائح و منیر طوبی لک و لمن احبک و ذکرک و سمع قولک فی امر الله رب العالمین اگر چندی توجه بوطن و ضوایحی آن از ارض یاء و الف و راء نمائید لدی الوجه محبوبست چه که شاید گمراهی راه یابد و مقصود را بشناسد ولکن باید در جمیع احوال بافق حکمت ناظر باشید آنچه مغایر آنست جایز نبوده و نیست کذلک یاامرک المظلوم و یدکرک فی هذا المقام الرقیع دوستان الهی را تکبیر برسان بگو ایاکم ایاکم ان تمنعکم وضوء الملحدین عن الله رب العالمین آنقوم تازه بر قدم اهل فرقان مشی مینمایند لعمر الله یوم الله را ادراک نموده اند چه که لا یدکر فیہ الا الله وحده جمیع کتب بقولش و قبولش معلق و جمیع اعمال باذنش منوط در قرون و اعصار ناس بیچاره را باوهم تربیت نمودند مع ذلک آن فرقه غافله خود را اعلی و افضل از کل میدانستند غافل از آنکه پست ترین عباد بوده و هستند نفسی را که عند ذکرش به عجل الله فرجه ناطق بودند بظلم تمام شهید نمودند نتیجه عجل الله فی سقرهم بخشید بگو ای دوستان حقّ لعمر الله آن نفوس غافلند آگاه نبوده و نیستند از همه گذشته از گفته های قبل چه حاصل بردند که از بعد ببرند افّ لهم وللذین اتبعوهم من دون بیّنة من الله العلیم الحکیم لازم است که مفتریات فرقه شیعه و کذبهای ایشان قدری ذکر شود یا اسمی ملاً اعلی نوحه مینمایند و اهل جنّت علیا محزون چه که با کشف حجبات غلیظه و سبحات عظیمه تازه بقدم اول راجع شده اند نوحوا یا قوم نوحوا انصاف بمثابه عنقا و صدق مانند عدل غیر مشهود ولکن ربک هو القوی الغالب القدر اهل بها را عالم و آنچه در اوست منع ننماید امرش اظهر از شمس و ندایش در کلّ حین مرتفع طوبی لمن نبذ العالم مقبلاً الی الله مالک القدم الذی فی ببحوچه البلاء نطق بأعلی النداء و دعا الكلّ الی افقه المنیر انتهى نمیدانم چه شده که تا حین اهل بیان در اعمال فرقه قبل و اقوال ایشان تفکر نموده اند نفوسیکه خود را بهترین عالم میدانستند یعنی حزب شیعه ارتکاب نمودند آنچه را که کلّ اشیاء نوحه نمود یکنفس تفکر نمود که حاصل آن حزب و اعمال و اقوالشان چه بوده لعمر مقصودنا هباً منبأً تازه مشرکین اهل بیان یک همچو دستگاهی مبسوط نموده اند این بی بصرها در آئی تفکر نموده و مینمایند از اول دنیا تا حین کدام امر اعظم از این امر و کدام

ظهور اظهر از این ظهور بوده هر نفسی بانکار برخیزد بچه اقرار خواهد نمود امروز غیر الله مذکور نبوده و نیست طوبی از برای نفسیکه عرف این یوم را یافته و مقصود را شناخته این فانی از حقّ باقی سائل و آمل آذان را لایق و ابصار را قابل نماید از برای اصغاء ندا و مشاهدۀ افق اعلیٰ اینکه مرقوم داشتند که حضرت افنان یاء علیه منکَلّ بهاء ابهاه صورت تلغراف ارسال فرمودند مقصود از آن توجّه آنحضرت بشطر مقصود بوده ولکن دستخطّ بعد آنحضرت مرقوم داشته بودند که حضرت افنان علیه من کلّ بهاء ابهاه و جناب امین علیه بهاء الله خواهش نموده‌اند بآنجهات توجّه نمایند بعد از عرض اینفقره در ساحت اقدس اینکلمۀ علیا از افق اعلیٰ اشراق فرمود قوله جلّ و عزّ حال که حضرات طالب شده‌اند اجابت افنان محبوبست لدی الوجه و اگر در ارض یاء و اطراف آن چند روزی سیر نمایند محبوبست انتهی اهل ولایت و اقربا هم از ملاقات آنحضرت البتّه بفرح تازه و سرور جدید فائز میشوند و اینکه مرقوم داشتند که دوستان الهی طراً در هر ارض استدعای ذکر نموده‌اند اینفقره بشرف اصغاء فائز قوله جلّ جلاله یا اسمی علیک بهائی و عنایتی و رحمتی هر نفسی اراده نموده اسم آن در ساحت اقدس مذکور آید لعمری ذکرش مذکور و از قلم اعلیٰ مسطور بشرّ من قبلی کلّ من اراد عنایتی و توجّهی قل انه یسمع و یری و هو السّميع المجیب هر یک را بعنایت حقّ بشارت دهید و بر استقامت و ما یرتفع به شأن الانسان وصیّت نمائید طوبی لهم و لهم حسن مآب انتهی و اینکه مرقوم داشتند از جمله نفوس مطمئنّه سه نفس که از کسبه و ضعفا هستند وجهی از بابت حقوق الله داده‌اند و جزئی است ولی از صاحبانش با ضعف حال بسیار پسندیده و محبوبست اینمراتب در ساحت من لا یخرج عن قبضته من شیء عرض شد هذا ما ماج به بحر البیان فی الامکان قوله تبارک و تعالیٰ

هو الناطق بالحقّ

یا عباد الرّحمن قد ذکرکم اسمی ذکرناکم بلوح لا تعادله الواح العالم و لا ما عند الأمم یشهد بذلک ربّکم المهیمن القیوم قد فزتم بعرفان المظلوم الذی جعله المعتدون مسجوناً بما دعا الکلّ الی الله ربّ ما کان و ما یکون ان اشهدوا بما شهد الله قبل خلق الأرض و السّماء انه لا اله الاّ انا الحقّ علامّ الغیوب من فاز بعرفانی انه من الملائه اعلیٰ عند الله فاطر السّماء و مالک الاسماء و الذی منع انه من الغافلین فی لوح محفوظ قد سمع الله ندائکم و رأى اقبالکم و انزل لکم ما یکون معکم فیکلّ عالم من عوالم ربّکم العزیز الودود ایاکم ان تمنعکم ضوضاء التّاعقین عن الله ربّ العالمین ان احفظوا ما اوتیتم بهذا الاسم المهیمن علی من فی السّموات و الأرضین انتهی لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز گشتند و آنچه هم داده‌اند بطراز قبول فائز و ورقه وصول هم ارسال میشود اگر بشود آنچه را در ارض خاء بجناب ملا علی بجستانی علیه بهاء الله برسانند محبوبست که نصف را خود ایشان تصرّف نمایند و نصف دیگر را بجناب ابن شهید علیه بهاء الله برسانند

اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد جعفر و جناب آقا میرزا مهدی علیهما بهاء الله را فرمودند تلقاء عرش بشرف اصغاء فائز و عریضه جناب آقا میرزا محمد جعفر که بآنحضرت نوشته بودند لدی العرش عرض شد و دو لوح اقدس از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند و از بحر معانی آن بیاشامند و همچنین ذکر مخدّرات قانتات مشتعلات علیا جناب عمّه و دو صبیّه ایشان علیهنّ بهاء الله و عنایاته را فرموده بودند و مرقوم داشتند که از اول نفوس شمرده میشوند بعد از عرض مراتب در ساحت اقدس این آیات مشرقات از افق فضل لائح قوله جلّ جلاله

بسمی الذّاکر البصیر

یا اسمی علیک بهائی و رحمتی لعمر الله قد نطقت بالحق عمه و خدیجه در اول ایام بایمان فائز از کوثر حب آشامیدند و از فرات ایقان قسمت عظیم بردند لازال نفحات محبت رحمن از ایشان متضوع و بقدر مقدور در خدمت امر و اولیائش جهد بلیغ مبذول داشته‌اند و در سیل الهی شنیدند و دیدند آنچه را که سبب حزن قلوب مقریین بوده طوبی از برای ایشان لعمری لا یعادل بما قدر لهنّ ما فی الأرض جمیعاً لله الحمد باقبال و ایقان و توجه و قول بلی فائز گشتند شهادت الهی در باره ایشان کافی و باقی آنه لا یضیع اجر المحسنین و المحسنات بشرهنّ من قبلی و ذکرهنّ من لدی المظلوم البهّاء المشرق من افق سماء بیانی علیهنّ و علی ابنائها الذین اعترفوا بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا انا المهیمن القیوم انتهى ذکر ایشان لازال در ساحت اقدس بوده و نازل شد از برای ایشان آنچه که بدوام اسماء باقی و پاینده است ان الخادم یسأل الله ربّه بأن یوفّقهنّ و یؤیّدهنّ و یقرّبهنّ الیه انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الغفور الکریم

و همچنین دو لوح اقدس ابهی مخصوص جناب آقا محمد علی و آقا محمد حسین علیهما بهاء الله نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند چندی قبل عرایض ایشان بساحت اقدس فائز ان ربنا الرحمن هو المؤید المقتدر العلیم الحکیم اینکه ذکر جناب آقا میرزا عبدالرحیم از اهل قمصر علیه بهاء الله را فرموده بودند و همچنین عدد او از بابت حقوق که جناب آقا زین العابدین از اهل مازگان علیه بهاء الله بتوسط ایشان ارسال داشته‌اند اینمراتب تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل لجناب میر علیه بهاء الله قوله عزّ یبانه

انا المبین الحکیم

یا میر امر عظیم است و یوم عظیم بعضی از اهل بیان تا حین ادراک یوم را نموده‌اند باوهمات قبل متمسکند بگو ای قوم امروز یوم الله است لا یدکر فیہ الا هو اگر نفسی بعبادت اولین و آخرین مؤید شود و در اقل من آن بدونش ناظر او از اهل توحید نبوده و نیست و جمیع اعمالش هباءً منبثاً بوده و خواهد بود آیا اقوال اهل فرقان یعنی حزب شیعه را نشنیده‌اند و توهمات قبل را نسنجیده‌اند مع ذلک چگونه در تجدید ظنون و اوهام مشغول شده‌اند الا انهم فی خسران مبین اگرچه ایام ظهور در یکمقام ایام الله بوده ولکن این یوم را جمیع انبیا و مرسلین طالب لقایش بوده‌اند در جمیع کتب و صحف و زبر بطراز تخصیص مزین است قل اتقوا الله یا قوم و لا تکنوا من المشرکین کن قائماً علی الأمر و ناطقاً بشاء مولاک و مستقیماً علی شأن تضطرب به هیاکل الظنون و الأوهام کذلک یا مرک من عنده ام الكتاب

و نذکر الخلیل الذی فاز بالذکر و البیان من لدی الرحمن نسأل الله بأن یوفّقه علی ما یرتفع به امره المبرم الحکیم کبر من قبلی علی وجهه و علی اولیائی هناک انا نوصیهم بالاستقامه الکبری و بما ینبغی لهذا الیوم العزیز البدیع قد ذکرک اسمی علیه بهائی ذکرناک بهذا الذکر المبین قد فزت بذكر ربک مره بعد مره هذا من فضله العظیم البهّاء علیکم من لدی الله رب العالمین و نذکر زین العابدین الذی عمل بما امر به فی کتاب الله طوبی لعبد شهد بما شهد به المقصود و عمل فی سبیله ما ارتفع به ذکره بین عباده المخلصین انتهى

صدهزار شکر مقصود عالم را هر هنگام ذکر یکی از اولیا در ساحتش مذکور بانوار عنایت مزین و بطراز فضل مطرر مخصوص نفوسیکه آنحضرت ذکر نموده‌اند هر یک بآیات بدیعۀ منیعۀ باقیۀ دائمه فائز گشته‌اند طوبی لهم و نعیماً لهم و کلّ خیر لهم اینعبد فانی از کل رجا مینماید در احیان ذکر و ثنا فراموشش ننماید و از برایش تأیید بطلبند بر خدمت این امر عزیز عظیم اینکه مرقوم داشتند شبی از شبها در بیت جناب آقا سیّد محمد باقر علیه بهاء الله با دوستان الهی معاشر و بذکر محبوب عالمیان مشغول اینفقره در ساحت اقدس بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله

بسمی الّذی به ماج البحر و هاج العرف

طوبی لذی لسان نطق بثناء مولاہ و لذی شمّ وجد عرف قمیصہ المنیر و لذی اذن سمع ندائہ الأحملی و لذی بصر فاز بمنظرہ الکریم یا سید یا محمد قبل باقر قد ذکرک اسمی علیہ بهائی ذکرناک لشکر ربّک الغفور الکریم از اعظم اعمال امروز استقامت است چه که ناس از قبل باوہام تربیت شدہ اند طوبی از برای نفسیکہ اوہامات و گفتارہای قبل را ریخت و بافق یقین وحدہ ناظر و متوجّہ نفوسیکہ از آگاہی محرومند باقوال اہل فرقان تمسّک نمودہ اند و در اضلال خلق قیام کردہ اند و این وعدہای حقّ جلّ جلالہ بودہ و در کتب بآنچہ ظاہر شدہ و بشود اخبار فرمودہ تمسّک بحبل عنایۃ ربّک و تشبّث بذیلہ المنیر طوبی لبیتک بما ارتفع فیہ ذکری و حضر فیہ اسمی و احبائی ذکرہم من عندی و کبر علی وجوہہم من قبلی و بشرہم بعنایتی و رحمتی نسأل اللّہ بأنّ یؤیّدہم علی خدمۃ امرہ و ینزل علیہم برکۃ من عنده و یسقیہم کوثر الاستقامۃ بأیادی عطائہ انّہ هو المقتدر المہیمن القیوم انتہی

اینکہ در بارہ پریشانی احباب مرقوم داشتند خیر عالم و برکت عالم و قدرت و قوۃ عالم کل بایشان متوجّہ و از ایشان محسوب چہ مقدار از اصحاب در زمان خاتم انبیا روح ما سواہ فداه قوت شب نداشتند کہ بصبر متمسّک و بطراز اصطبار مزین الی ان نزلّ لہم من سماء الفضل ما عجزت عن احصائہ المحصون عنقریب مشاہدہ مینمایند آنچه در کتاب نازل ثروت عالم و خیر آن از جمیع جہات توجّہ مینماید حال آنچه لازم است اتّحاد و اتّفاق و حکمت و تبلیغ امر بقسمیکہ سبب ضوضا نشود این بر عباد بودہ و ہست و مابقی با حقّ جلّ جلالہ است مع مصروف این ارض کہ آنحضرت مطّلعند اگر از حقوق چیزی خبرش برسد یا وارد شود دادہ شدہ و میشود فرمودند آنچه اسمی در این باب نوشتہ صحیح است بلکہ رخنہہای عظیمہ ظاہر میشود چنانچہ شدہ در بارہ محبوبی جناب آقا میرزا اسداللّہ علیہ بہاء اللّہ و امانت اللّہ مرقوم داشتند از این خبر فرح لایحصری ظاہر للّہ الحمد و لہ الشکر و الثناء و لہ القدرة و القوۃ و العطاء ولكن حسب الأمر حال باید محلّ مختصری بدون اسباب معین شود والا در خطر است غافلین بسیار شقی مشاہدہ میشوند اگر مطّلع شوند لعلّ بعمل قبل قیام نمایند باید در اوّل امر عاقبت آنرا مشاہدہ نمود باید محلّ بقسمی اخذ شود کہ از برای نفسی مجال ادّعا نماید

و همچنین مرقوم داشتہ بودند شبی از شبہا در بیت جناب آقا محمد علی فح علیہ بہاء اللّہ تشریف داشتند مع دوستان حقّ علیہم بہاء اللّہ اینفقرہ ہم بتمامہ امام وجہ عرض شد ہذا ما نزلّ فی الجواب من لدن ربّنا مالک المآب قولہ جلّ و عزّ

بسمی الّذی یسمع و یری

یا محمد علی در سنین متوالیات بذکر مالک اسماء و صفات فائز شدی از کأس وصال نوشیدی و از بحر لقا آشامیدی شنیدی آنچه را کہ در کتب الہی مذکور و دیدی آنچه را کہ در او مسطور طوبی لک و لابنک الّذی فاز بألواح ربّہ الکریم ذکر تو و ابناء در کتاب الہی مغلّد از حقّ میطلبیم ترا مؤیّد فرماید بر حفظ آنچه عطا فرمودہ نشہد انک ہاجرت و حضرت و سمعت و رأیت ان افرح بعنایۃ ربّک و کن من الرّاسخین و نذکر الحکیم اخ الحکیم الّذی فاز بلقائے و وجد عرف ظہوری البدیع یا آقا خان ان استمع نداء ربّک الرّحمن من سدرۃ الانسان علی هذا الطور المرتفع علی اشرف البقاع انّہ لا الہ الاّ ہو العزیز الوہاب قد ذکر ذکرک لدی المظلوم و نزلّ لک لوح لاح من افقہ نجم عنایۃ ربّک مالک الرّقاب طوبی لک بما اقبلت الی مشرق الظہور و سمعت نداء مکلم الطور الّذی کان موعوداً فی الزّبر و الألواح نسأل اللّہ بأنّ یؤیّدک و یوفّقک و یکتب لک من قلمہ الأعلى خیر الآخرة و الأولى انّہ هو المقتدر علی ما یشاء باسمہ الّذی سخر من فی الارضین و السموات سیفنی ما تراه الیوم و یقی ما قدّر من لدی اللّہ ربّ الأرباب انّا نوصیک بحفظ ما اوتیت و بالاستقامۃ الّتی جعلہا اللّہ من افضل الأعمال انتہی امواج دریای

فضل کل را احاطه نمود و انوار آفتاب عنایت بر کل تجلی فرمود اینفانی از حقّ سائل که جمیع را بما اراد آگاه فرماید چه اگر آگاه شوند کل بر خدمتش قیام نمایند الحمد لله جناب مذکور و مذکور یعنی جناب آقا محمد علی و جناب آقا خان علیهما بهاء الرحمن از کأس لقاء حضرت مقصود آشامیدند و به ما هو الموعود فی الکتب فائز گشتند از حقّ تأیید میطلبم ایشانرا مؤید فرماید بر استقامت که از افضل اعمال مذکور و خدمت هر یک تکبیر و سلام میرسانم و همچنین خدمت ابناء جناب آقا محمد علی علیهم بهاء الله ابن اکبر و سایرین تکبیر و سلام میرسانم لله الحمد لدی الوجه مذکورند و بعنایت فائز له الحمد فیکلّ الأحوال از حقّ سائل و آمل که باب فضل بگشاید و ید عطا دست گیرد آنه علی کلتیء قدیر و اینکه در عسر امور ایشان مرقوم داشتند فرمودند بهر نحو مصلحت دانند عمل نمایند چه از بابت حقوق اگر وجهی برسد و چه از سبل اخری البتّه در این فقره توجه نمایند چون اراده الهی تعلق گرفته البتّه فرج میرسد فی قبضته زمام الامور و هو المقتدر القدیر انتهى و اینکه در باره مخدره هدهد علیها بهاء الله مرقوم فرموده بودند این ایام خبر وجهی رسید مبلغ بیست تومان امر صادر بایشان برسد و مابقی ببعضی دیگر اگر باز خبری برسد حواله میشود

اینکه در باره جناب آقا محمد حسین لط علیه بهاء الله مرقوم داشتند در پیشگاه حضور مالک ظهور عرض شد هذا ما نطق به لسان مالک الأسماء فی سجن عکاء قوله جلّ جلاله یا اسمی علیک بهائی حاء و سین علیه بهائی از اول امر بافق اعلی توجه نمود و در سنین معدودات بذکر و ثنا و خدمت امر موفق شد از حقّ میطلبیم او را بر حفظ اینمقام مؤید فرماید اوست بر هر شیء قادر و توانا انشاء الله مؤید شود بر عملی که از سید اعمال لدی الله مذکور است و بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده یا اسمی بشیره بعنایتی قد اشرفت له شمس الاذن من افق مشیة ربّه الکریم له ان یتوجه بتوجه تتوجه به الموجودات الی شطر القرب و اللقاء المقام الذی فیہ ینطق مکلم الطور الملک لله ربّ الأرباب انتهى طوبی از برای ایشان چه که فائز شدند بآنچه طلب نمودند ولکن حسب الأمر باید بحکمت ناظر باشند و بمقتضیات آن اگر موافق شد نعم المراد والا الصبر اولی

اینکه ذکر ضیافت علیا مخدره ام حرم علیها بهاء الله را مرقوم داشتند و همچنین ذکر جناب وزیر و ابن ایشان و احوال ایشان علیهم عنایة الله فرمودند در مقرر کان الله و لم یکن معه من شیء بشرف اصغا فائز هذا ما نطق به لسان ربنا الرحمن فی ملکوت البیان قوله عزّ و جلّ یا اسمی جناب محمد را از قبل ذکر نمودیم ذکریکه عرفش پاینده و باقی است از حقّ میطلبیم او را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار ایام اوست و موفق دارد بر عمل بآنچه در کتاب نازل انا نسلّم من هذا المقام علیه و علی اخیه و ابنه کل را از قبل مظلوم سلام برسان لیجذبهم السلام الی اعلی المقام و یقرّبهم الی الله مولی الأنام دنیا فانی و اسبابش غیر باقی از حقّ میطلبیم منتسبین را بنسبت حقیقی فائز فرماید و بصراط مستقیم راه نماید الحمد لله بذکر فائز گشتند و از قلم بیان اسمشان جاری اینست نعمت حقیقی و مائده سمائی البهآء علیهم و علی من فاز بهذا الیوم المبین و هذا الأمر المحکم الممتین انتهى این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که جمیع منتسبین را از رحیق مختوم محروم نفرماید

ذکر شب ورود و حضور حضرات و بعضی از دوستان را فرموده بودند اینکلمه علیا از افق اعلی در اینمقام اشراق فرمود قوله جلّ جلاله اللهم صلّ و سلّم علی صاحب البیت و ضیوفها و الذی حضر و زار و فاز و خدم و ذکر و سمع ثناء الله المهیمن القیوم انتهى لله الحمد اینکلمات عالیات شامل حال کل شد از صاحب بیت و ضیوف و آنکه حاضر شد و آنکه لوجه الله خدمت نمود و آنکه در برف توجه نمود جمیع فائز شدند و از بحر ذکر الهی قسمت بردند هنیئاً لهم و مخصوص مخدره ام حرم علیها بهاء الله لوح امنع اقدس نازل و همچنین مخصوص ورقه اخت جناب آقا میرزا محمود علیهما بهاء الله که در برف و برد توجه نمود آنه لا یضیع اجر المحسنین و اجر المحسنات

و اینکه ذکر جناب آقا میر علینقی علیه بهاء الله را فرمودند و همچنین ذکر خدمات ایشان دوستان الهی را اینفقره بعد

از عرض در ساحت اقدس اینکلمات عالیات در جواب نازل قوله جلّ جلاله

هو الشاهد الخبير

امروز جمیع دوستان الهی باید در امورات قبل تفکر نمایند و بر اثمار غیر جنیه اشجار کاذبه آگاه شوند که شاید از بعد باوهامات جدیده مبتلا نگردند حزب شیعه از اعلی المذاهب شمرده میشد از ادنی الأحزاب و اذلهم ظاهر گشت بعضی از اهل بیان که از انوار آفتاب حقیقت محرومند و از بحر دانائی ممنوع بر قدم آنقوم مشی مینمایند مبشر حقیقی و سلطان واقعی آنوجود مبارکی که سالها در لیالی و ایام فرقه شیعه ذکرش مینمودند و ظهورش را آمل و لقائش را سائل بعد از ظهور کل بر قتلش فتوی دادند و بعذاب عظیم شهیدش نمودند آنحضرت بسیف کذب آنگروه شهید شد هزار و دویست سنه بل ازید بترتیب عقاید و ذکر درایج ایمان و ایقان مشغول بودند بالأخره نه آن عقاید ثمر بخشید و نه آن الفاظ را حاصلی مشهود چه که از صراط مستقیم محروم و در سبل اوهام و ظنون سالک شرکاء متعدده از برای حقّ جلّ جلاله ترتیب دادند و خود را موحد میدانستند عاقبت آنفرقه باغیه آن بود که دیدید و شنیدید چه مقدار از نفوس را که از گمراهان میشمردند از جمله اهل سنّه و جماعت را حال از آفاق قلوب بعضی نور ایمان بشأنی مشرق که مقبول واقع شدند و بلقا فائز گشتند در ابناء خلیل و وراثت کلیم تفکر نمایند چگونه از نار امر مشتعل شدند انظر ثم اذکر ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تبارک و تعالی نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین انّ الفضل کلّه فی قبضة قدرته یوتی و یمنع و هو الفضل الکریم قلم اعلی امروز کل را باستقامت وصیّت میفرماید چه که ناعقین بمکر مبین ظاهر و آشکار در اضلال ناس سعیها نموده و مینمایند از قرار مذکور آثار اینظهور را جمع نموده اند حقّ بر اراده کل عالم و آگاه انا نوصی الکلّ بالاستقامه الکبری علی شأن تحجیر بها افئدة الذین کفروا باللّه ربّ العالمین

انا نذکر فی هذا المقام الذی سمیناه بالخلیل فی الكتاب یا خلیل ان استمع النداء من الأفق الأعلى ان ربک توجه الیک و ذکرک بما لا یعادلّه ما عند الأحزاب سیح بحمد ربک و ذکرک الناس بهذا الأمر الذی به نادت الأشیاء الملک لله ربّ الأرباب ان احفظ عبادی من مفتريات اهل البیان الذین کفروا بالرحمن بما اتبعوا الظنون و الأوهام انهم ارادوا ان تفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها الا انهم من المعتدین فی الزبر و الألواح کن راعی اغنام الله ثم احفظها من ذیاب الأرض الذین نقضوا میثاق الله و عهدہ و عملوا ما ناح به سکان الفردوس الأعلى و الذین يطوفون عرش ربک فی العشیّ و الاشرار و نذکر عبدالرحیم الذی آمن باللّه فی المبدء و المآب انا ذکرناه من قبل و نذکره هذا الحین بآیات تطیر بها الجبال ذکر العباد بما ینبغی لأیام ربک ثم احفظهم من الذین کفروا بالمعاد

و نذکر اولیائی و احبائی هناک و ضواحیها و نبشّره بذكر الله العلیم الحکیم یا احبّاء الرحمن نوصیکم بما یرتفع به مقاماتکم و انا التّاصح الخبیر ایاکم ان یمنعکم امر عن هذا الأمر او یحجّبکم ذکر عن هذا التّبأ العظیم انتم فی بیوتکم و یذکرکم القلم الأعلى فی هذا السّجن المحکم المتین و نذکر امائی و نبشّره بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت من فی السموات و الأرضین

یا علی قبل نقی قد ذکرک اسمی علیه بهائی ذکرناک بهذا اللّوح المبین ان اشکر الله بهذا الفضل الأعظم و قل لک الحمد یا مقصود العارفين البهآء علی الخلیل و علی اباک و علیک و علی ضلعک و علی احبائی الذین تمسکوا بحبلی المتین انتهى

له الحمد و المنّة در جمیع احوال و احیان اولیا و احبّاء خود را باکالیل ذکر و بیان مزین فرموده کلمه الله باقی و ما فیها باقی این خادم فانی خدمت اولیا و احبّاء طرّاً تکبیر عرض مینماید و از برای کل استقامت میطلبید جناب حبیب مکرم آقا میر

عبدالرحیم علیه بهاء الله در این نامه دو بار بذكر قلم اعلى فائز شدند هنيئاً له و لمن فاز بكأس العناية و الألفاف در این حین که چهار ساعت و نیم از یوم چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی الثانی گذشته بوکالت آنمحبوب عمل شد آنچه که محبوب عالم است و کلمه قبول نازل هنيئاً لحضرتکم و لهذا العبد

مطلب دیگر در دستخط انور که بجناب محبوب مکرم حاجی سید جواد علیه بهاء الله و عنایته مرقوم داشته بودند ذکر جناب حاجی عبدالحسین و جناب آقا عبدالحمید و ابن ایشان و همچنین جناب آقا محمد بیک و سایر دوستان که مع آنحضرت یازده نفس بوده فرموده بودند اینمراتب در ساحت امع اقدس عرض شد مخصوص جناب حاجی عبدالحسین و جناب آقا عبدالحمید علیهما بهاء الله دو لوح بدیع منیع نازل ارسال شد برسانند و همچنین مخصوص جناب بیک و سایرین از لسان عظمت جاری شد آنچه که هیچ لسانی از عهده ذکر و وصف برنیايد ولكن از تعجیلی که اینعبد داشته که پاکت را زود ارسال دارد باقل واجب عمل شد حسب الأمر ایشانرا از قبل حق تکبیر برسانید و بعنایات لانهایات مقصود عالمیان مسرور دارید اینعبد هم خدمت هر یک سلام و ثنا و تکبیر میرساند

اینکه مرقوم فرموده بودند حین تحریر دستخط در بیت جنابان آقا محمد هاشم و آقا محمد حسین علیهما بهاء الله اخوین مرفوعین علیهما بهاء الله و رحمته تشریف داشتند و همچنین ذکر جناب آقا محمد و آقا نصرالله و استاد علی همسایه ایشانرا فرموده بودند این تفصیل تلقاء باب مالک الرقاب عرض شد هذا ما نزل لهم من سماء عنایة ربنا المشفق الکریم قوله جلّت عظمته

بسمی التاطق فی ملکوت البیان

کتاب انزله الرحمن للذین اقبلوا الی شطر القدس فی یوم فیه انصعق کلّ عالم و اضطرب کلّ فقیه و تزلزل کلّ حکیم الا من شاء الله رب العالمین یا هاشم قد ذکرک اسمی ذکرناک ان ربک هو الفضل الکریم هذا یوم فیه یطوف الملائة الاعلی عرش ربک مولی الوری ولكن الذین ینسبون انفسهم الی البیان انهم من الغافلین متمسکین بالخوار معرضین عن الله العزیز الحکیم یا حسین ان استمع نداء الحسین انه یدکرک و یوصیک بالاستقامة الکبری علی هذا الأمر العظیم سوف یأتیکم ناعق بکتاب الفجّار الا انه من الملحدين فی کتاب الله العزیز الحمید و یدعوکم الی العجل و یرید ان یطفئ نور الله بما عنده من همزات الشیاطین طوبی للذین کانا معنا الی ان سعد ارواحهما الی الله العزیز الجمیل البهاء من لدنا علیهما و علیکمما و علی الذین شربوا رحیق الاستقامة من ایادی عنایة ربهم الفیاض الکریم

و نذکر محمد الذی ذکره اسمی و نبشره بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الأشياء و بذکرى الذی خضعت له الأذکار یا نصرالله ان استمع نداء المظلوم ثم استقم علی الأمر علی شأن لا یزلک نعاق کلّ ناعق کفر بالله رب الأرباب تمسک بالعروة الوثقی و تشبث بذیل عنایة ربک مالک الایجاد

و نذکر العلی الذی کان حاضراً لدى اسمی بذکر لا یعتبره النفاذ یا علی ان افرح بهذا الذکر الأعظم ثم اشکر ربک مولی الأنام انا نوصیکم و احبائى هناك بالاستقامة علی امر ربکم العزیز الوهاب من یذکر هذا الیوم غیرى انه من الفجّار فی الزبر و الألواح هذا یوم الله لا یذکر فیه الا هو یشهد بذلك اولو الألباب و عن ورائهم منزل الآیات انتهى صد هزار بار باید شکر نمود در هر آنی ولكن چه فایده که انسان اینقدرها مستطیع نه ضعیفیم حقیریم فقیریم کجا میتوانیم از اداء شکر این عنایات متواتره و فضلهاى متتابعه برآئیم له الحمد و المنّة جمیع نفوس مذکوره که از قلم آنحضرت جاری فائز شدند بآنچه که از برای او مثل و شبه نبوده و نیست از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که احبای خود را بر استقامت مؤید فرماید تا از گفته‌های هامزین و اشارات لامزین از مقصود عالم محروم نمانند

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله را فرموده بودند و همچنین نفوسیکه با ایشان از بادغان آمده اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض و بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا محمود علیک بهائی فائز شدی بامریکه اکثر اهل عالم بعد از طلب و آمال از او محرومند از قبل و بعد بذکری فائز شدی که از برای او مثل و شبه نبوده و نیست کتب الهی کلّها شاهد و گواه بوده و هست از حقّ میطلبیم ترا بنار محبتش مشتعل فرماید اشتعالیکه خاموشی نپذیرد یا محمود ترا بآنچه سبب ارتفاع امر الله است وصیّت مینمائیم امروز باید اهل سفینه حمرا بشائی مستقیم باشند که ناعقین و ملحدین و مشرکین از اهل بیان قادر بر تکلم نباشند یا محمود هزار و دویست سنه اهل عمائم و منابر ناس را گمراه نمودند و حاصل اعمالشان آن شد که بر محبوب عالم فتوی دادند و شهیدش نمودند و حال مجدد آن نفوس اراده ترویج اوهمات قبل را نموده اند در اقلّ من آن تفکر نموده اند که حاصل آنحزب که خود را اعلی الأحراب میشمردند چه بوده فاعتبروا یا اولی الأبصار طوبی لک و لمن وفی بعده و ما نقض میثاق الله ربّ العالمین کبر من قبلی علی محمّد قبل صادق و بشره بذکری آیه فی هذا المقام الرّبع لیطمئنّ قلبه بذکر الله العلیّ العظیم و نذکر من سمی بحسن و نوصیه بما وصّیناه به اولیائنا من قبل و انا النّاصح العلیم کن ناطقاً بثنائی و متوجّهاً الی افقی و مستقیماً علی امری الّذی به ارتعدت فرائض المشرکین و نذکر من سمی بغلام قبل علی بذکر یجد منه المخلصون عرف عنایة ربهم الکریم آیاک ان یمنعک اهل البیان عن الرّحمن الّذین کفروا بالله مالک یوم الدّین یا محمود ذکّر احبائنی من قبلی ثمّ اقرأ علیهم آیات ربّک و انا الأمر الحکیم بهاء علیک و علیهم و علی کلّ ثابت راسخ مستقیم انتهى له الحمد و المنّة نفوس مذکوره را ذکر فرمودند بآیاتیکه معادله نمینماید بان ما عند الأمم اینعبد هم خدمت جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله و سایرین تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک استقامت میطلبد انه هو الفیاض الکریم

و اینکه مرقوم فرمودند جناب آقا محمّد تقی ابن جناب آقا محمّد ابراهیم عرب و آقا محمّد علی و داراب بیک علیهم بهاء الله از مرغ تشریف آورده اند این تفصیل امام وجه مالک وجود بشرف اصغا فائز قوله جلّ بیانه

بسمی الذّاکر العلیم

یا محمّد تقی علی اییک و علیک بهائی انه نطق بذکری قبل اظهاری و عرف قبل ابرازی انه ممّن کان مذکور فی کتاب ربّک المهیمن القیوم الیوم کل را باستقامت امر مینمائیم چه که ارباب عمائم مجدد احداث شده اند و عباد را بموهومات قبل از حقّ منع مینمایند طوبی لأخیک الّذی فاز بلقائنی و خدمتی و الطّواف فی حولی و اصغاء ندائی و القیام لدی بابی و النّظر الی وجهی علیه بهاء الله و بهاء اولیائه و اصفیائه من الأوّل الّذی لا أوّل له الی الآخر الّذی لا تحصیه الأفئدة و العقول و نذکر محمّد قبل علی الّذی ذکره اسمی فی کتابه و نبشّره برحمتی الّتی سبقت من فی السّموات و الأرض و بفضلی الّذی احاط الوجود من الغیب و الشّهود خذ کتاب الله بقوّة من عنده انه ینصرک فضلاً من لدنه و هو المقتدر علی ما اراد بقوله کن فیکون و هذا ما نزلّ لجناب داراب بیک علیه بهاء الله

هو العلیّ العظیم

یا داراب ان استمع ما ینادیک به ربک الوهّاب فی المآب أنّه ظهر و اظهر ما اراد و هو المقتدر المختار یا داراب نوصیک بالاستقامة الكبرى علی هذا الأمر الذی به زلت الأقدام قد ارتفع التعیق و ظهر ما فی القلوب ان ربک هو العزیز العلام کن فی الأمر علی شأن لا تحجّبک حجبات البشر و لا سبحات الذین کفروا و عرضوا عن المنظر الأكبر ان ربک هو النَّاصِح البصّار البهّاء علیک و علی الذین ما منعتمهم ضوضاء العلماء عن الله ربّ الأرباب انتهى ما من اسم الا و قد فاز بآیات ربّه و ما من عبد الا و قد نزل له ما یقرّبّه الی الله مولاه هنیئاً لهم و مریناً و از حقّ جلّ جلاله در کلّ حین سائل و أمل که کل را بر استقامت موفق فرماید چه که ماکرین و سارقین بر مراصد منتظر بوده و هستند اعاذنا الله و ایاکم یا معشر المقرّین

اینکه ذکر جناب آقا محمد علی مخمل‌باف ابن جناب آقا حسن و ابناء و اهلشان علیهم بهاء الله و همچنین لوجه الله ضمانت لوح مخصوص ایشان فرمودند این تفصیل در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و یک لوح بدیع منبع از سماء عنایت فیاض حقیقی مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند و همچنین ذکر جناب آقا حسین مخمل‌باف عمّ جناب مذکور و آنطایفه کلّهم که مرقوم فرموده بودند قریب سی نفس میشوند جمیع در محضر الهی مذکور آمدند و بعنایت الله فائز گشتند بعد از عرض اینکلمات عالیات از سماء فضل نازل قوله جلّ جلاله

یا اسمی علیک بهائی از قبل مظلوم جمیع آنطایفه را ذکر نما و بعنایت و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله بشارت ده یعنی آنانکه از کوثر حیوان آشامیده‌اند و بحیوة تازه فائز شده‌اند از حقّ میطلبیم آن نفوس را از شرّ معرضین بیان حفظ فرماید و جمیع را بر امرش ثابت و مستقیم دارد نسأله تعالی بآن یقدّر لهم ما قدر لأصفیائه من قلمه الأعلى و یرزقهم خیر ما نزل فی کتابه و یقرّبهم الیه فی کلّ الأحوال انه هو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته زمام من فی السموات و الأرضین انتهى اینفانی خدمت جمیع تکبیر میرساند و عرض مینماید ناعقین و خادعین و کاذبین بوده و هستند خود را از شرّ نفوس مشرکه باسم حقّ جلّ جلاله محفوظ دارید در الواح قبل کل را اخبار فرموده‌اند بضوضاء ناعقین و ملحدین ان ربّنا الرّحمن لهو العلیم الخبیر

اینکه ذکر جناب آقا رضاعلی الذی صعد الی الله و اخوی ایشان جناب آقا شعبانعلی علیهما بهاء الله فرموده بودند و ذکر وجه یکتومان که اراده ضیافت محبوب فؤاد جناب حاجی میرزا حیدر علی و نفوس اخری علیهم بهاء الله را داشته لله الحمد و الثناء قبل از ظهور عمل نیت مرحوم بطراز قبول فائز هذا ما نزل من ملکوت البیان فی هذا المقام قوله جلّ و عزّ یا اسمی یا ایها الناظر الی وجهی انا ذکرنا الذی صعد الی الله بذکر جعله الله له مائدة المعانی و فاکهة البیان و به قدر له ما لا رأّت عین و لا سمعت اذن بشرّ بذلک اخاه الذی سمی بشعبان قبل علی لیشکر ربّه الغفور الکریم یا اسمی عنایت حقّ در باره این دو واضح و مشهود است چه که تأیید فرمود و بقاء فائز نمود قد اسمعهما ندائه و کشف لهما جماله از حقّ بطلب مؤید شود بر حفظ اینمقام انتهى اینعبد هم انشاءالله مؤید میشود بر اجراء ضیافت که اراده داشته‌اند بعمل آرند یشهد الخادم أنّهما فازا بعنایة ربّهما العلیّ العظیم

و اینکه مرقوم داشتند در بیت جناب آقا شکرالله داماد جناب آقا غلامعلی علیه بهاء الله تشریف داشته‌اند و ذکر جمعی را در آنمحل از ذکور و اناث فرموده بودند اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض هذا ما نزل من جبروت علم ربّنا العلیم الکریم قوله تبارک و تعالی یا احبّائی استمعوا ندائی من شطر سجنی ثمّ انصروا المظلوم بالأعمال الطّیبة و الأخلاق المرضیة و الاستقامة البدیعة المنیعة انه یأمرکم بما ینفعکم و هو الصّادق الامین

یا شکرالله ذکرک اسمی ذکرناک فضلاً من عندی و انا الفضّال الکریم تمسّک بحبل الاستقامة معرضاً عن الذین کفروا بالله ربّ العالمین البهّاء علیک و علی ضلعک و امّها من لدن علیم خبیر یا غلامعلی انا ذکرناک من قبل بآیات لا یعادلها شیء من الأشياء یشهد بذلک ربک العلیم کن قائماً علی خدمة الأمر و ناطقاً بثناء مولاک و ناظراً الی افقه المنیر قد فزت ببیان

الرَّحْمَنُ هَذِهِ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ يَشْهَدُ بِذَلِكَ قَلَمِي الْأَعْلَى وَهُوَ نَفْسِي الْمَهِيْمَةُ عَلَيَّ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَنَذَرَ ابْنِكَ مَهْدِي وَنَبَشَّرَهُ بِعَنَائِي وَفَضْلِي وَنَوَصِيهِ بِمَا يَنْبَغِي لِأَمْرِي الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ

يَا مَهْدِي عَلَيْكَ وَعَلَى إِيكَ بَهَائِي وَرَحْمَتِي وَفَضْلِي الَّذِي لَا تَعَادِلُهُ ثَرْوَةُ الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ
يَا شَيْخَ قَبْلِ حَسَنِ أَنْتَ مِنَ الَّذِينَ فَازُوا بِذِكْرِي مِنْ قَبْلِ وَمِنْ بَعْدِ وَبِآيَاتِي الَّتِي يَجِدُ مِنْهَا الْمُقَرَّبُونَ عَرَفَ قَمِيصِي الْبَدِيعِ
سَمِعْنَا ذِكْرَكَ مِنْ كِتَابِ اسْمِي ذَكَرْنَاكَ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْبَعِيدِ كَبَّرَ مِنْ قَبْلِي عَلَى وَجْهِ احْتِبَائِي أَنَا نَوَصِيهِمُ بِالِاسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى
عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ وَنَذَرَ مُحَمَّدٌ قَبْلَ طَاهِرٍ لِيَفْرَحَ بِعِنَايَةِ رَبِّهِ وَيَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ طُوبَى لَكَ وَأَوْلِيَائِي الَّذِينَ شَرِبُوا كَوْثَرَ
الِاسْتِقَامَةِ مِنْ إِيَادِي عَطَاءَ رَبِّهِمُ الْبَازِلِ الْكَرِيمِ طُوبَى لِأَيِّكَ الَّذِي فَازَ بِالْبَحْرِ الْحَيَوَانِ إِذْ فَاضَ مِنْ لَدُنْ قِيَاضِ مُشْفِقٍ مَعْطَى عَزِيزٍ
حَكِيمٍ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ مَعَكَ مِنْ كُلِّ ذَكَرٍ وَانْتَى الَّذِينَ اعْتَرَفُوا بِمَا اعْتَرَفَ بِهِ اللَّهُ مَالِكُ هَذَا الْيَوْمِ الْبَدِيعِ انْتَهَى
إِنْبَعْدَ فَنِي خَدَمْتِ جَنَابِ آقَا غَلَامِعَلِي عَلَيْهِ بَهَاءُ اللَّهِ وَنَفُوسُ مَذْكَورِهِ تَكْبِيرٌ وَسَلَامٌ مِيرَسَانِدٌ وَجَمِيعٌ رَا بِاسْتِقَامَتِ
وَصِيَّتِ مِينَمَائِدِ چِهْ كِهْ مُشْرَكِينَ اَهْلِ بِيَانِ بَاوَهَامَاتِ اَهْلِ فَرْقَانِ دَرِ اضْلَالِ اَوْلِيَاءِ رَحْمَنِ بِتَمَامِ نِفَاقِ كُوْشِيدِهِ وَمِيكُوْشَنْدِ اَمْرُوْزِ
اسْتِقَامَتِ اَزْ اَعْظَمِ اَعْمَالِ لَدِي الْغَنِيِّ الْمَتَعَالِ مَذْكَورِ طُوبَى لِمَنْ فَازَ بِهَا وَشَرِبَ رَحِيْقَهَا وَوَيْلَ لِمَنْ اَنْكَرَهَا وَتَرَكَهَا
اَيْنِكِهْ ذَكَرَ جَنَابِ آقَا مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ اَخِ جَنَابِ آقَا مُحَمَّدٍ رِضَايَ مِهَاجِرِ عَلَيْهِمَا بَهَاءُ اللَّهِ رَا فَرْمُودَنْدِ وَمَنَاجَاتِ اَيْشَانِرَا
بِسَاحَتِ اِقْدَسِ اَرْسَالِ دَاشْتَنْدِ اَيْنِفَانِي اَيْنِ تَفْصِيْلِ رَا عَرْضَ نَمُودِ وَمَنَاجَاتِ اَيْشَانِ حَسَبِ الْأَمْرِ تَلْقَاءِ وَجْهِ بِشَرَفِ اَصْغَا فَائِزِ قَوْلِهِ
جَلَّ جَلَالُهُ

هُوَ السَّمَاعُ مِنَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى

يَا مُحَمَّدُ عَلِيُّ ذَكَرَكَ اسْمِي وَارْسَلَ مَنَاجَاتَكَ وَمَا نَادَيْتَ بِهِ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ وَقَرَأَهُ الْعَبْدُ الْحَاضِرُ لَدَى الْوَجْهِ سَمِعْنَا وَاجْتَبَا
بِهَذَا اللَّوْحِ الْمُبِينِ قَل

سَبْحَانَكَ يَا رَبِّي الرَّحْمَنُ أَسْأَلُكَ بِأَمْوَاجِ بَحْرِ بِيَانِكَ وَشُؤْنَاتِ رِبْوِيَّتِكَ وَظَهْرَاتِ الْوَهِيَّتِكَ وَالْأَسْرَارِ الَّتِي كَانَتْ مَكْنُونَةً
فِي عِلْمِكَ بِأَنْ تُؤَيِّدَنِي عَلَى خَدَمَتِكَ وَخِدْمَةِ اَوْلِيَائِكَ وَتَوْفَّقَنِي عَلَى اِدَاءِ حَقُوقِكَ الَّتِي اَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ
اِي رَبِّ اَنَا الَّذِي اَقْبَلْتُ اِلَى اَفْقِكَ الْأَعْلَى وَتَشَبَّهْتُ بِذِيْلِ عَطَانِكَ يَا مَوْلَى الْوَرَى وَمَالِكِ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ اَسْأَلُكَ اِنْ لَا
تَخَيَّبِنِي عَمَّا عِنْدَكَ وَلا تَمْنَعْنِي عَمَّا كَتَبْتَهُ لِأَصْفِيَائِكَ

اَسْأَلُكَ يَا اِلَهَ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِرَ السَّمَاءِ اَيِّدْنِي عَلَى الْاِسْتِقَامَةِ عَلَى اَمْرِكَ عَلَى شَأْنِ لَا تَحْجِبْنِي زُخْرَافِ الدُّنْيَا وَلا تَمْنَعْنِي
ضَوْضَاءَ الْأَشْقِيَاءِ الَّذِينَ قَامُوا عَلَى اضْلَالِ خَلْقِكَ فِي اَيَّامِكَ ثُمَّ قَدَّرَ لِي يَا مَقْصُودِي خَيْرَ الْآخِرَةِ وَالْأَوْلَى أَنْتَ اَنْتَ الْمَقْتَدِرُ عَلَى
مَا تَشَاءُ لَا اِلَهَ اِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ انْتَهَى

لَهُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ قَدْ اَنْزَلَ لِمَنْ ذَكَرَهُ حَضْرَتَكُمْ مَا لَا يَعَادِلُهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ رَبُّنَا فَاطِرَ السَّمَاءِ وَدَرِ اِثْنَاءِ
تَنْزِيلِ لِسَانِ عَظَمَتِ بَايْنِكَلْمَةُ عَلِيًّا نَاطِقِ قَوْلِهِ تَعَالَى يَا اسْمِي نَفُوسٌ مَقْبَلُهُ بِكَمَالِ مَحَبَّتِ وَاشْتِعَالِ ظَاهِرِ وَحَقِّ بِنَفْسِهِ شَاهِدِ وَ
گَوَاهِ اَنْهُ يَسْمَعُ وَيَرَى وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَازْ حَقِّ بِخَوَاهِدِ مَوْفَّقٍ شُونَدِ بَرِ اَعْمَالِيكِهْ دَرِ كِتَابِ اِلَهِي اَزْ قَلَمِ اَعْلَى مَذْكَورِ وَ
مَسْطُورِ يَا اسْمِي اَنْشَاءَ اللَّهِ كُلِّ مُؤَيِّدٍ شُونَدِ بَرِ اِدَاءِ حَقُوقِ اِكْرَچِهْ اَيْنِ حَقُوقِ مَخْصُوصَتِ بِحَقِّ وَلَكِنْ اَنْجَنَابِ مِيدَانِدِ چِهْ مَقْدَارِ
اَزْ نَفُوسِ الْيَوْمِ دَرِ اَطْرَافِ بِخَدَمَتِ اَمْرِ مَشْغُولَنْدِ وَبَرِ حَسَبِ ظَاهِرِ اَمُورَاتِشَانِ مَعُوقٍ چُونِ اَمُورِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِاَسْبَابِ مَعْلُوقِ شُدِهْ لَذَا
حَكْمِ اِدَاءِ حَقُوقِ اَزْ سَمَاءِ مَشِيَّتِ نَازِلِ وَخَيْرِ اَيْنَعْمَلِ بِعَامِلِينَ رَاجِعِ اِنْتَهَى اَيْنِفَانِيهِمْ اَزْ حَقِّ جَلَّ جَلَالُهُ سَائِلِ وَآمَلِ كِهْ دُوسْتَانِ
خُودِ رَا مَوْفَّقٍ فَرْمَائِدِ بَرِ اَعْمَالِيكِهْ لَدَى اللَّهِ بَاقِي وَمَحْفُوظْتِ

اینکه ذکر جناب میرزا عباس علیه بهاء الله که از منتسبین اینفانی محسوبند فرموده بودند و همچنین مراتب محبت و مودت ایشانرا باینفانی اگرچه ایوم نسبتها مقطوع و سبل ممنوع و طرق مسدود است ولکن چون رحمت مقصود عالمیان سبقت گرفته لذا این نملۀ ضعیف از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید و بکمال عجز و ابتهال معروض میدارد که جناب ایشان یعنی آقا میرزا عباس را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار است و ایشانرا از نفوس ثابته راسخه مستقیمه در کتاب از قلم اعلی ذکر فرماید باری ذکرشان در ساحت اقدس بشرف اصغا فائز قوله تبارک و تعالی

هو الشاهد الخیر

یا عباس در قرون اولی تفکر کن در اعصار قبل آنچه واقع شده نظر نما تا سیل مستقیم را بیابی و صراط حق را بشناسی در ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون تفرس نما لعمری اگر متوقّین و معرضین و منکرین در این یک آیه مذکوره تفکر نمایند کل بحق راجع میشوند و اعراض و اعتراض علمای ارض را دلیل بر حقیقت من ینادی ایوم میشمزند از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید و از انوار وجه محروم ننماید تا فائز شوی بآنچه که جمیع کتب و رسل بر آن گواهی داده‌اند و از حقّ لقایش را طلبیده‌اند یا عباس اسمع ندائی قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون ان اقبل بوجه منیر الی افق الله العلیم الخیر انتهى صد هزار شکر معبود حقیقی را و فیاض حقیقی را که در هر حین عطا میفرماید آنچه که السن عالم از ذکرش عاجز و قاصر است امید چنانکه ایشان بآیات الهی فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند و از عرف کلمات منزل آیات قسمت برند ان ربنا الرحمن هو السامع المجیب اینفانی خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و در هر آن از برای ایشان و جمیع منتسبین تأیید میطلبد انه علی کلتیء قدیر و بالاجابة جدیر

ذکر جناب آقا سید اسمعیل علیه بهاء الله را فرموده بودند شمس اذن مجدد از افق فضل مشرق هنیئاً له اینکه ذکر جناب آقا علی اکبر ارسی دوز و جناب آقا محمد ابراهیم دستمال باف علیهما بهاء الله را فرموده بودند که از اخبارند و هم متدین و مراقب خدمات احباب اینفقرات بتمامها در ساحت اقدس اعلی عرض شد هذا ما نزل فی الجواب من لدن ربنا العزیز الوهاب قوله جلّ و عزّ

هو الناطق بالحقّ

یا اسمی مهدی علیک بهائی و عنایتی اینمظلوم در ایامی بر امر قیام نمود که ظلمت عالم را فراگرفته بود نفسی از نفسی برنمیآمد ملحدین و منافقین در خلف حجاب مستور و دیار بیدار بحفظ جان مشغول بعد از بلا پای لانتحصی و تنزیل آیات فی الصّباح و المساء چون فی الجملة عالم بانوار شمس ظهور منور و فی الجملة اطمینان حاصل از خلف حجاب بیرون آمدند و ملابازی جدید برپا نمودند آنجناب میدانند که قلم اعلی در لیالی و ایام بچه رحمت مشغول و بچه عنایت ظاهر معذک چند نفس از اهل کاف و راء که لایق ذکر نبوده و نیستند علم فساد برافراخته‌اند و بکمال مکر و خدعه ظاهر گشته‌اند بعضی بمنبر و برخی بنامه و پیام در اضلال عباد میکوشند قاتلهم الله همان دستگاه اهل فرقان بمیان آمده یعنی موهومات حزب شیعه میگویند آنچه را که نزد حقّ جلّ جلاله نبوده و نیست ظهوری را که از اول امر تا حین مابین اعدا بکمال اقتدار ظاهر یک آن خود را ستر ننموده و معادل آنچه از جمیع انبیا و مرسلین ظاهر از او ظاهر و نازل گشته و جمیع اخبار بعد از قبل از قلم اعلی بکمال تصریح در الواح نازل معذک گفته‌اند آنچه که گفته نشده و از هیچ مشرکی ظاهر نگشته عجب در اینکه نفوس مقبله هم بعضی توقّف و بعضی اعراض نموده‌اند سبحان الله بطنین ذباب مشغول گشته‌اند و از ربّ الأرباب غافل افّ لهم و للذین

کفرها بالله و آیات و جادلوا ببرهانه در اینصورت قلم اعلی اقبال بذکر در این ایام نداشته و ندارد در عراق در رؤیا دیده شد آنچه که هر ذی بصر و فؤادی گریسته و ناله نموده اگر در نظر آنجناب باشد آگاه میشوند بر آنچه واقع شده و میشود باری از حق میطلبیم نفوسی را که ذکر نمودی آگاه فرماید و بطراز استقامت مزین دارد

یا اسمی نذکر فی هذا المقام من ذکرته و سمی بعلی اکبر لیتمسک بحبل عنایة ربّه مالک القدر و یشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو العلیم الحکیم یا علی قبل اکبر اذا وجدت نفحات بیان ربک قم و قل

یا الهی و سیدی و مقصودی اسألك بافق ظهورک و بحر علمک و شمس امرک بأن تؤیّدنی علی الاستقامة علی حبک ای ربّ ترى مظاهر الأوهام یدعون عبادک الی الأصنام اسألك بأن تحفظنی و عبادک عن شرّ هؤلاء ثم اطردهم بقدرتک یا مالک الأسماء و المهیمن علی الأرض و السماء ای ربّ انا المسکین اردت فضلک و رحمتک و کرمک لا تخیّنی یا الهی عمّا انزلته فی کتابک من بدائع نعمک و آلائک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت القویّ الغالب القدير

و نذکر من سمی بمحمّد ابراهیم و نبیره برحمتی الّتی سقت من فی السموات و الأرضین یا ابراهیم آفلین دعوی هستی نموده‌اند و گمراهان دعوی ایمان از حقّ بطلب ترا حفظ فرماید امر بسیار عظیمست در پیشوایان خلق تفکر نما که کل فتوی دادند و محبوب عالم را شهید نمودند حال در بیان همان نفوس ظاهر شده‌اند ابواب ظنون و اوهام را گشوده‌اند انا نسأل الله بأن یحفظک و الّذین آمنوا من شرّ هؤلاء و یرزقکم خیر الآخرة و الأولى و یسقیکم کوثر الاستقامة من ایدای الفضل و العطاء انه هو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو الناصح الامر العلیم الحکیم انتهى

و اینکه ذکر جناب آقا سید حسین صباغ و استاد نصرالله نجار علیهما بهاء الله فرمودند بعد از عرض در ساحت کبریا این آیات کبری از مصدر اسماء نازل قوله جلّ جلاله

انا المظلوم الغریب

یا سید قبل حسین مطلع وحی و مشرق ظهور و مصدر امر و مظهر نفس الهی ظاهر معذلک ناس جاهل غافل لآلی بحر علم الهی عالم را پر نموده معادل کتب قبل و بعد از سماء مشیّت نازل بل ازید معذلک مشرکین در ردّش ساعی و جاهد باید بحقّ پناه برد چه که دوباره اهل عمائم بفکر منبر و محراب افتاده‌اند و در اضلال خلق کوتاهی ننموده و نمینمایند از حقّ حفظ طلب نمایند و استقامت بخواهید تا از شرّ نفوس ملحدّه مشرکه محفوظ مانید انا نوصیک بالعمل الخالص و بما انزلناه فی الزّبر و الألواح حمد کن محبوب عالم را که ترا مؤیّد فرمود و آگاه نمود ان ربک هو الفضل الکریم قل الحمد لله ربّ العالمین و هذا ما نزل لجناب استاد نصرالله علیه بهاء الله

هو القریب المجیب

سبحان الّذی ظهر و اظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مسطوراً فی کتب الله ربّ العالمین انه اتی برایات الآیات و قام علی الأمر علی شأن لم تمنعه شبهات العلماء و لا سطوة الغافلین یا نصرالله حقّ ترا نصرت نمود چه که بعرفان مشرق وحی و مطلع الهام مؤیّد شدی در ایامیکه کل غافل و محجوب مشاهده شدند الا من شاء الله ربّ العالمین قدر اینمقام را بدان و از معرضین اهل بیان حفظش نما لعمر الله انهم فی جهل مبین از حقّ استقامت طلب نما بشأنیکه مشرکین قادر بر تکلم نباشند کذلک یا امرک من عنده کتاب مبین انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا رجبعلی مخمل‌باف و آقا حسین ظهیر و آقا میرزا محمد آئینه‌ساز علیهم بهاء الله را فرموده بودند اینفقره در ساحت احدیه عرض شد هذا ما نزل لهم من ملکوت بیان ربنا الرحمن

هو المهیمن علی ما یشاء و یحکم کیف یشاء

یا احبائی علیکم بهائی انّ المظلوم یدکرکم فی سجنه و یشرکم بعنایة الله مولی الأنام یا رجب قبل علی ذکرک اسمی ذکرناک و انه سراج الله یمشی امام وجهک فی عوالم ربک العزیز المّان هذا مقام جعله الله معلّقاً بالاستقامة الكبرى طوبی لمن فاز بها و ویل لكلّ غافل مرتاب تمسک بحبل الأمر و تشبّث بذیل عنایة ربک مالک الرقاب یا حسین یدکرک المظلوم اذ احاطته الأحزان من الذین کفروا بالله مالک الأدیان انّ القوم آمنوا بالغدیر و کفروا بالبحر الأعظم کذلک سوّلت لهم انفسهم الا انهم من اصحاب النار یدعون الایمان برسل الله من قبل و بالذی اتی بالحقّ و انکروا مرسلهم و مظهرهم و مؤیدهم انّ ربک هو العزیز العلام ان احفظ نفسک من الذین آمنوا بأهوائهم و کفروا بالله ربّ الأرباب

یا محمد استمع ما خلقت الآذان لاصغائه ثم اشکر ربک مالک يوم المآب انا انزلنا الآیات و عن ورائها اظهرنا البیئات و عن ورائها کنا ظاهراً باهراً امام وجوه الأعداء فی ایام فيها ارتعدت فرائص اهل البیان الذین خرجوا الیوم من خلف الحجاب قل اتقوا الله یا قوم کسروا صنم الوهم ثم اقبلوا بوجوه نوراء الی الأفق الأعلى المقام الذی ینادی فیہ سدرة المنتهی الملک لله المقنن العزیز المختار انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا محمد تقی صباغ و آقا محمد علی شبیه‌خوان من قمصر علیهما بهاء الرحمن فرموده بودند بعد از عرض تلقاء وجه این آیات از ملکوت علم الهی نازل قوله جلّ جلاله

یا محمد قبل تقی گوش را از اصغاء نداء معرضین مقدّس دار و لسان را از ذکر منکرین منزّه ابصار از برای منظر اکبر خلق شده و آذان از برای اصغاء نداء مالک قدر یا صباغ انشاءالله بصبغة الله فائز شوی و لونی جز آن نخواهی براستی میگویم دزدان در کمینگاهان که شاید ضعیفی را ببیند و برابند باسم حقّ خود را حفظ نما اینست وصیّت مظلوم ترا و دوستان را سمعنا ذکرک ذکرناک ان احمد ربک بهذا الفضل المبین

یا محمد قبل علی جمیع انبیا و رسل ناس را باین ظهور بشارت داده‌اند و باین یوم اخبار نموده‌اند قد زین الله کتبه و زبره بهذا الاسم الذی اذ ظهر سقطت الأصنام و محت آثار الذین کفروا بالله ربّ العالمین حال جمعی خراطین پره‌ای ایمان مقبلین را بطین اوهام میآلیند و از پرواز منع مینمایند ان احفظ جناحک من طین هؤلاء ثم اشکر ربک الکریم انه آیدک و عرفک و اسمعک و هداک الی صراطه المستقیم

یا اسمی علیک بهائی و عنایتی جمیع احبای حقّ را تکبیر برسان و ایشانرا بشارت ده بعنایت حقّ جلّ جلاله و وصیّت نما بآنچه که سبب خلاص و نجات است جمیع اصحاب آن ارض مظلوم بوده و هستند در سبیل حقّ حمل بلا یا نموده‌اند اعمال کل نزد حقّ مذکور و از قلم اعلی در صحیفه حمرا مسطور اجر نفسی بقدر خردل ضایع نشده و نمیشود از حقّ میطلبیم کل را بر استقامت مؤید فرماید انه علی کلّشیء قدیر البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علیهم و علی الذین ما منعهم الضوضاء عن الأفق الأعلى قاموا و قالوا الله ربنا و ربّ العرش العظیم الحمد لله العلیم الحکیم انتهى اینفانهم خدمت آنحضرت و دوستان الهی که از رحیق مختوم آشامیده‌اند و بحضرت قیوم متمسکند تکبیر و سلام معروض میدارد و فنا و نیستی خود را اظهار مینماید و از آنحضرت میطلبد که او را فراموش نفرماید و از حقّ تأیید بخواهند که شاید از خدمت بازمانم و برضای حقّ فائز گردم الذکر و الثناء و البهاء و التور علی حضرتکم و علی من معکم و علی من یحبکم و یسمع قولکم

در این مقام ذکر حبیب روحانی جناب شیخ ابوالقاسم و جناب آقا میرزا آقا علیهما بهاء الله بخاطر آمد علم الله ذکر این دو حبیب که در دستخط مبارک بود بعد از عرض لیلاً و نهراً از لسان مقصود ذکرشان جاری هنیئاً لهما و مریناً لهما اینفانیهم معلوم در آنی غفلت ننموده گویا امام وجه خادم موجودند از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم بأن یؤیدهما علی ما تقرّ به عنینهما و یفرح به قلبهما و یرفع مقامهما و یرفع مقامهما و یظهر ما قدر لهما انشاءالله موفق باشند بر آنچه سزاوار است و باتفاق و اتحاد حقیقی فائز شوند ان ربنا الرحمن هو السامع المجیب و هو القریب الرقیب

* * *

قا

سید العارفین جناب نبیل جلیل آقائی آقا محمد علیه بهاء الله المقتدر الجمیل ملاحظه فرمایند

بسم الله الأقدس الأعزّ الأبھی

لله الحمد بما ابتسم ثغر الاطمینان و ظهر لؤلؤ عرفان جمال الرحمن عن صدف الايقان و نطق لسان الصدق بأبدع البیان انه لا اله الا هو البهیّ الأبھی ثمّ له الحمد بما طلعت و اشرقت شمس ذکر مالک الایجاد عن افق القلب بأنوار السداد و ارتفعت شجرة الیقین من ارض الفؤاد و نطقت بكلّ غصن من اغصانها و بكلّ ورقة من اوراقها بفنون الألحان انه لا اله الا هو المقتدر المهیمن العلیّ الأبھی فیما روحاً بما افتترّ ورد الرضوان و تضوّعت و سرت ثمّ سطعت و هبت نفحاته و فوحاته و روحاته علی هیاکل اهل العرفان و استنشمت و استنشقت حقائق الأرواح و اهتتّ منها کلّ عظم و شهد بالبیان انه لا اله الا هو الأعظم الأقدس المتعالی العزیز المّان یا طوبی بما عنّ عندلیب الوفاء علی افنان سدره الرّوحاء بفنون الحان الورقاء علی اغصان جنّة المأوی بالثناء علی موجد الأسماء و سلطان من فی الأرض و السّماء سبحانه عن ذکر ما سواه و نعت ما دونه و تعالی عما یصفه اهل العظمة و الکبریاء ثمّ له المنّ و البقاء و العزّ و العلاء بما رجعت انوار الهدایة الی محلّها و طلعت شمس التّوحید و التّفرید عن افقها و لبس هیکل التّقدیس قمیصه و شهد کینونة الشّهادة لمشهوده و محبوبه و مقصوده بسرّه و جهره و کینونته و فؤاده بأنّه هو الظّاهر بظهوره و الباطن بکنهه و المتعالی باسمه و الممتنع بذاته عن ذکر دونه و المشهود بجماله و النّاطق فی جبروت عزّه و اجلاله و الجالس علی عرش کبریائه و المستقرّ فی سریر امره و القائم بسلطان عزّه و عظمته و القیوم بملیک اقتداره هو الّذی یشهد کلّ الوجود من الغیب و الشّهود انه لا اله الا هو المقتدر المهیمن المختار

روحی لک الفداء و لکتابک الّذی زین بطراز ذکر مالک الأسماء و لبشیر الّذی به اتی کأنّه اتی بنافجة مسک البقاء و عواطر اطیاب البهجة و الوفاء حمد محبوب قدم را جلّ اجلاله که نار محبّت ربّانیّه از سدره قلب منیر موقد و ندای انه لا اله الا هو البهیّ الأبھی از سینای صدر انور مرتفع خوش ساعتی آن ساعت و نیکو وقتی آنوقت که این خادم فانی بفکّ ختام لوح روحانی فائز شد جمیع افنان و اغصان سدره مبارکّه الهیّه مسرور شدند مخصوص حضرت غصن الله الأعظم عزّ قدره و ثنائه چه که نظر بانسی که بان جناب داشتند بسیار محزون بودند از تأخیر خبر آن جناب نحمد الله فی ذلك و نسأله تعالی بأن یؤید حضرتک فی کلّ الأحوال انه علی کلّ شیء قدير

و بعد این خادم فانی بکتاب آن جناب بین یدی الله قائم و معروض داشت الله یعلم ما ظهر فی ذاک الحین من مشرق العنایة و مبدی الفضل و العطفة لا یقدر احد ان یحصیه الا نفسه العلیم و بعد از مصدر بیان ربّانی نازل قوله عزّ اعزازه ان شاء الله الرحمن باید ناس را در کلّ احوال بشریعه الهیّه دلالت نمائید که شاید بمواعظ حسنه نفوس غافله مریبه بشرط احدیه توجّه

کنند یا نبیل قم علی خدمه مولاک القدیم بقلبک و بصرک و سمعک و لسانک و کلّ اركانک كذلك امرک من کان جالساً علی قطب البلايا و الرّایا ان اجعل رجلیک من الحديد فی امری و لسانک سیفاً ذا فمین فی ذکری و ثنائی و بصرک ناظراً الی شطری و قلبک متوجّهاً الی جمالی المشرق المنیر قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربّک العزیز المختار ثمّ اضرم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأوّل و يتوجّه به الآخر كذلك یأمرك سلطان القدر من هذا المنظر الأكبر ان ابرئ النفوس من داء الغفلة و الهوی باسمی العلیّ الأبهی طوبی لک بما حضر منک ما نطق به لسان القدم علی ذکرک فی هذا السّجن الّذی فیہ استقرّ عرش رحمة ربّک العلیّ العظیم انتهى ما نطق به لسان الوحی

دیگر این عبد چه معروض دارد که از مصدر امر چه نازل شد که اگر آن نفحات امریّه الهیّه بر جبال مرور نماید تنقلبها الی الیاقوت و لو تمرّ علی القبور تقومن اهلها بثناء ربّک العزیز الغفور خود آن جناب بیانات مشرقه از فم رحمن را بالمواجهه استماع فرموده اند میدانند در امثال این موارد چگونه بحر معانی و حکم از معین اراده مالک قدم جاری و ساریست مخصوص از یمین احدیه نازل که باید برأفت کبری با عباد سلوک فرمائید و بکمال حکمت و عطوفت جمیع را بر شاطی بحر اعظم جمع نمائید بقسمی که ابدأ رائحته اختلاف مابین احبّاء الله مرور ننماید و اگر نفسی غافل شد و محتجب ماند او را بمواعظ و نصایح متذکر دارید لعلّ یتذکر او یخشی منظور نظر آن باشد که جمیع من علی الأرض را در سراق احدیه وارد فرمائید انتهى و دیگر مشرک بالله از تفصیل آن حضرت مطّلع شده و اشتعل فی نفسه نسأل الله بأن یحفظ حضرتک من شرّه و مکره مرّه اخری از یمین عرش نازل این ایام بعد از ورود سجن اعظم اراده الهیّه بأن تعلّق یافته که جمیع بریه را بشاطی احدیه مجدداً بأعلی النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام باسمی موسوم اما الأولى بالصّیحة و الثانی بالقارعة و الثالث بالحاقّة و الرّابع بالسّاهرة و الخامس بالطّامة و كذلك بالصّاخة و الآزفة و الفزع الأكبر و الصّور و النّاقور و امثالها تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و بیصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کلّ بوده و خواهد بود بلايا و محن سلطان سرّ و علن را از اظهار امر منع نموده و نخواهد نمود لعمرک فی بحبوحة البلاء من افق السّجن اظهرنا الوجه مشرقاً بین العالمین و دعونا کلّ الی الله المقتدر العزیز الحکیم ولكن بعد از اشراق این امور محتومه از افق امر مالک بریه جمیع در صدد افتاده اند و یلهثون عن وراء ربّک ان هم الا فی تبار و امر بغایت شدید شده بشأنی که از ذکر و بیان خارج از ما یظهر من سلطان القدم قصد و فعل امم معلوم میشود دیگر احتیاج ذکر نیست از اوّل ابداع تا حال چنین تبلیغی جهرة واقع نشده ظهور قبلم و مبشر جمالم دو لوح فرستاده بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیّت در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت اصل امر را ستر فرمودند و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهرة نشده بود لذا از مشرق مشیت اشراق شد آنچه لم یزل مراد الله بوده تعالی هذه القدرة الّتی اشرفت و احاطت العالمین و ظهور این عمل از مالک علل دو اثر بخشیده هم سیوف مشرکین را حدید نموده و هم لسان مقبلین را در ذکر و ثنائش ناطق فرموده اینست اثر آن لواقحی که در لوح هیکل از قبل نازل شده حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود تعالت من نسمة قمیص ربّک السّبحان قد مرّت و احیت طوبی للعارفین و این بسی معلوم و واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود مقصودی نداشته و مع علم بآنکه سبب بلايا و علّت رزایا و شدت امور خواهد شد محض عنایت و مرحمت و احیای اموات و اظهار امر مالک اسماء و صفات و نجات من علی الأرض از راحت خود چشم پوشیده و حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل نموده و نخواهد نمود

یا نبیل لعمری الیوم یوم الاصغاء طوبی لسمع توجّه الی الشّطر الأعظم قم بسلطانی و امری بین خلقی ثمّ ذکرهم بما اطّلت من هذا النّبأ الّذی منه انشقت السّماء و اندکّت الجبال و ظهر الفزع الأكبر و خسف القمر و ظهرت الزّلازل فی القبائل و سقطت النّجوم و اظلم نیر الموهوم و غتّت الورقاء علی افنان سدره المنتهی الملک لله ربّک و ربّ العالمین ان اکتب للذین

سكنوا ارض الخاء ثم ذكرهم بهذا الأمر الذي احاط السموات و الأرضين ولكن حال أياميست كه بايد اصحاب حق باخلاق حق حركت نمايند و صفات شیطانيه را باخلاق حميده ربانيه تبديل كنند لم يزل فساد ممنوع بوده و خواهد بود و در اين ظهور اعظم كل امم از فساد ممنوعند ابداً نفسى تعرض بنفسى ننمايد و بر محاربه قيام نكنند شأن اهل حق خضوع و خشوع و اخلاق حميده بوده و خواهد بود دنيا قابل آن نه كه انسان مرتكب امورات قبيحه شود و از مالک احديه بعيد ماند ان الدنيا تضحك مرديها و تقول بأعلى النداء مخاطباً ايّاهم هل رأى احد مثلكم منى خيراً او وفاءً سوف نرجعكم الى التراب خائنين خاسرين كما ارجعنا الأولين بايد كل بنور هدايت و امانت و تقوى مابين عباد مضىء و منير باشند تا جميع از آن سرج نورانيه بشاطى بحر احديه اقبال نمايند ان احفظ ما القيناك ثم اتل على الأمم باذن ربك مالک القدم لعل يدعون الهوى مقبلاً الى الله مالک العرش و الثرى كذلك تبأناك و قصصناك و القيناك و اخبرناك لتفرح و تقول

لك الحمد يا من فى قبضتك جبروت الأمر و الخلق و فى يمينك ملكوت ملك السموات و الأرضين اشكرک بما ذكرتنى فى السجن الأعظم و فصلت لى من كل شىء تفصيلاً أنك انت ارحم الراحمين و اكرم الأكرمين لك الحمد يا مالک يوم الدين

اگر صورت كلمات منزله باطراف ارسال شود بسيار محبوب بوده

محبوب مكرم معظم حضرت شيخ جمال الدين عليه بهاء الله و عنايته ملاحظه فرمايند

۱۵۲۱

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

لله الحمد توفيقش رسيده و تأيدش اظهر از نور در هر حين نير عنايتش در ظهور فضلش را قلم احصا ننمايد و جودش را مداد از عهده ذکر برنمايد هر بصيرى بر عظمتش مقرّ و هر سميعى بسطانش معترف له الحمد و العطاء و له الذكر و الثناء لسان اولياش را در يك مقام ناصر امرش فرمود و از آن جارى نمود آنچه را كه سبب اهتزاز عظم رميم گشت حكم لسان اعظم از حكم سيف است و بيان اقدر از جنود و صفوف امكان امروز اولياى حق جلّ جلاله در معالجه امراض حاذقند و در تربيت عباد جازم باندازه و مقدار اطفال عالم را روزى دهند و قسمت بخشند كلمه در رتبه اوليه كوثر حياتست از براى مردگان عالم و يد اقتدار است از براى نجات امم بيك كلمه عليا انسان را از ظلمت اوهام بنور ايقان كشاند و از بئر عميق بقصر مشيد رساند اسأله تعالى ان يحفظ اوليائه بجنود القوّة والقدرة و ينصرهم بسيوف الحكمة و البيان أنه هو المقتدر العزيز المتان

سبحانك يا من فى قبضتك زمام الكائنات و ازمة الممكنات اسألك باياتك الكبرى و اللائى المكنونة فى خزائن قلمك الأبهى بأن تجعل من ارادك طائراً فى هواء قريب و ناظراً الى افقك و ناطقاً بالحكمة و البيان بين خلقك ثم اظهر له يا الهى البحور التى كانت مستورة فى آياتك و مكنونة فى كلماتك ليأخذها سكر رحيق العرفان و ينطقه بما تنجذب به افئدة اهل الأديان أنك انت العزيز الوهاب

ان الخادم كان جالساً فى ايام الصيام و متفكراً فى اسرار امر ربه العزيز العالم ورد احد من الأحباء بكتابكم اخذت منه و فتحته اذاً وجدت ما ترضع به البيت و ما حوله لأنه كان مزيناً بذكر مقصودنا و مقصودكم و شربت من كؤوس بيانكم فرات

خلوصکم و خضوعکم و توجّھکم الی اللہ و بعد استغراقی فی بحر عنایة ربّی قصدت مشرق الأسرار و مطلع الآثار الی ان حضرت و عرضت ما جرى من قلمکم فی ذکر ربّکم نطق لسان الکبریاء بما انجذبت به حقایق الأشياء قال و قوله الحقّ

هو الشاهد الخبير

یا ایّها المذكور لدى الوجه اسمع النداء من الأفق الأعلى انه یسقیک کوثر العطاء من ید عنایة ربّک مالک الرقاب انه یشهد و یری و هو العزیز البصّار لا یعزب عن علمه من شیء یعلم ما کان مستوراً فی الأفئدة و القلوب و یری ما کان مکتوناً فی خزائن صدور الأبرار کنت ماشياً فی البیت و ناطقاً بآیات ربّک دخل العبد الحاضر و عرض لدى الوجه ما نطق به لسان فؤادک فی امر اللّٰه مولی الأنام سمعناه و اجبتاک بهذا الكتاب الّذی جعله الله بحر الکرّم للعالم و کوثر الحیاة للأموات لعمری لو یلقى علی الأحجار تنفجر منها الأنهار اذا شربت فرات العرفان من كأس البیان قل

لک الحمد یا من فی قبضتک زمام الامکان بما شرّفنتی بذکرک و زینتنی بطراز قلمک الأعلى الّذی منه ظهرت الأسرار فی المبدأ و المآب ای ربّ ترانی سائراً فی مملکتک لاعلاء کلمتک و ناطقاً بین عبادک بما امرتني به فی کتابک أسألك بأموج عمّان فضلك و بالسراج الّذی حفظته من اریاح عاصفات برجاجة قوتک و قدرتک بأن تقدّر لی ما یجعلنی قویاً بقوتک و مقتدرّاً بارادتک لألقى علی عبادک بالحکمة و البیان ما یقرّبهم الیک و یقدّسهم من شبهات اهل ارضک و اشارات الّذین کفروا بنعمتک ثمّ ایّدنی یا محبوبی علی ما تنجذب به افئدة خلقک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأرض و السّماء ای ربّ لا تمنع عبدک هذا من فیوضات ایّامک و لا تجعله محروماً من نفحات وحیک و الهامک ای ربّ ایّدنی بحدوک و قوّ اركانی لأضع ارادتی آخذاً ارادتک و لا اتحرّک الا بمشیتک ثمّ اکتب لی برحمتک الّتی سبقت الکائنات ما تقرّ به عینی و عیون عبادک و یطمئنّ نفسی و انفس من فی بلادک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الحکیم

بلسان پارسی بشنو از حقّ میطلیم ترا تأیید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع کلمه اوست یا ایّها الناظر الی الوجه آفتاب عنایت حقّ از افق فضل مشرق و بحر علم الهی امام وجه موج از حقّ بطلب عباد خود را از انوار نیر عدل و انصاف محروم نفرماید چه هر نفسی بان فایز شود از ما سوی الله منقطع گردد و بقلب و جان بافق رحمن توجّه کند جناب سید مصطفی علیه بهائی و حاجی سید مهدی علیه بهائی و سایر دوستان را از قبل مظلوم ذکر نما و آیات و عنایات الهی متذکر دار انشاءالله مؤید شوند و در این دار فانی و مقام فانی کسب مقامات باقیه نمایند جناب فرج علیه بهائی را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان از حقّ میطلیم او را تأیید فرماید علی ما یحبّ و یرضی و مزین دارد آنچه سزاوار ایّام است انه هو السّمیع المجیب و هو الغفور الرّحیم انتهى له الفضل و العطاء و له العنایة و البهّاء در هر حین نیر عنایتش بتجلّی مبین ظاهر بیرهان ثابت شد و بدلیل مبرهن گشت انه لا یذکر بذکر دونه و لا یعرف بعرفان غیره ولكن از برای دوستان خرگاه وسیعی معین فرموده و آن اقرار بعجز و انکسار است عند ظهورات عظمته و قدرته و سلطانه و این عجز را محض فضل پذیرفته و قبول فرموده له الحمد و الشکر علی نعمه و الطافه

مکرّر ذکر آن حضرت در انجمن اولیا بوده و هست و همچنین در پیشگاه حضور از حقّ جلّ جلاله سائل و آملم ریح عظیم بتجار معارفش عطا فرماید اهل ارض الی حین آگاه نشده اند و از اثمار سدره اصلاح و اتفاق و اتحاد بیخبرند نمیدانند از کجا آمده اند و برای چه آمده اند لعمر محبوبنا و محبوبکم اگر بمقدار سمّ الخیاط آگاه شوند کل بگذرند و اخذ نمایند بگذرند یعنی از ما سوی الله و اخذ نمایند خدمت و رضایش را تشنگان را فرات رحمت بشارت میدهد و جاهلان را نقطه علم دعوت مینماید و بیخبران را عنایتش آگاهی میبخشد امروز روز فضل اکبر است چه که منظر اکبر بانوار مالک قدر منور طوبی از برای نفسی که حوادث عالم او را مکدر نسازد و وضوای امم او را از اراده بازدارد یوم یومی است که در کتب قبل و بعد ذکرش

از قلم جاری و مسطور طوبی لمن اقبل و شرب و فاز و ویل للغافلین و ویل للمعرضین اولیای الهی در هر جا و هر محل که هستند در ساحت اقدس مذکورند این فانی هر یک را بلاگی اذکار بدیعۀ منیعۀ ذکر نموده و مینماید و از حقّ جلّ جلاله میطلبد کل را بطراز امتیاز مزین دارد الهی الهی هیاکل دوستانت را از این خلعت محروم منما هیکل از تو طراز از تو بحر کرم و عطا از تو مقدرّ فرما آنچه را که سزاوار بخشش تو است انک انت الفضّال الکریم و ارحم الرّاحمین

برادر مکرمّ حاجی فرج‌الله علیه بهاء الله را تکبیر و سلام میرسانم و از حقّ جلّ جلاله از برای او توفیق میطلبم که در هر مقام و هر محل و هر بلد و هر دیار بخدمت امر مذکور باشند و بعنایتش فایز ذکر بشیر فرموده بودند لله الحمد سالمست و گاهی هم بذکر آن حضرت ذاکر قدرت حقّ بسیار است از تراب تیره هزار گونه فواکه و اثمار و ازهارهای لطیفۀ منیعۀ ملوّنۀ ظاهر فرموده شاید از بشیر هم بشارتی ظاهر فرماید یعنی بخدمتی فایز شود انّ ربّنا هو المقتدر القدير البهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّنا و ربّکم و ربّ العرش العظیم و الکرسی الرّقیع

خادم

فی ۹ شوال سنة ۱۳۰۵

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

لله الحمد نافه‌های مشک معانی و بیان در هر حین و حان متضوِّع و مراسلات و مکاتبات اولیای الهی چون کاروان یمن عرفان متوجّه در هر هنگام عرف محبّت از اذکار اخیار بمشامّ جان رسیده و میرسد فی‌الحقیقه اینست سرّ حیوة و اصل آن تهمتی بر جان بسته‌اند و نامش را روح کرده‌اند آن روح بلقّای عزرائیل بیفسرد و این روح تا صور اسرافیل پاینده ماند بل الی ما شاء الله نامه رسید بر شوق و وصال افزود و لکن سطوت فراق را هم نمودار نمود لله الحمد فی کلّ الأحوال ییقین مبین عرض مینمایم بی عنایاتش کلّیلیم بل معدوم و مفقود لسان از عنایت مخصوصه اوست و قلم از فضل لایحصى ربط عالم و الفت و اجتماع امم و مقامات و مراتب کل از این دو ظاهر و هویدا دو مترجم عظیمند که بعباد عطا فرموده تعالی الله ربّنا و ربّکم و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض و الصلوة و السلام علی مصدر امره و بحر علمه و سمّاء حکمته الّذی سمّاه فی الملکوت بأحمد ص و فی الانجیل بالمعزّی و له الأسماء الحسنی من لدى الله فاطر السمّاء و علی آله و اصحابه الّذین بهم طوی بساط الأضنام و بسط بساط التّوحید بین الأنام

و بعد بعد از اطلاع بر نامه و ما فيه قصد مقصد نموده تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به المولی ارواحنا فداء نسأل الله ان یؤیّدهم و یکتب لهم خیر الآخرة و الأولى انه مولى الوری و مالک العرش و الثّری انتهى فی‌الحقیقه از توجّه آن محبوب سرور بی‌اندازه دست داد چه که امید هست بفضل الله و عونه باب فضل بر کل مفتوح شود و جمیع بزیارة بیت الله موفق گردند و اما قرار توجّه نظر بحکمت بقرعه و رضایت طرفین معلق و منوط است چه اگر جمیع یکبار عازم شوند سبب گفتگو خواهد شد ناس ضعیفند مع آنکه کمال اطمینان را دارند مع‌ذلک شیطان بعض احیان نفوس غافل را اوهمات و وساوس القا مینماید

جناب آقا محمّد قاسم و آقا عبدالمطلب علیهما بهاء الله را سلام میرسانم امیدواریم عنایت حقّ شامل حال ایشان بشود السلام و الثّناء علیکم و علی اولیاء الله و اصفیائه
خادم

فی ۵ شعبان سنة ۱۳۰۲

ط

حبيب روحانی جناب آقا میرزا محمّد تقی من ابهر علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا المقتدر العلیّ الأبهی

لله عملک یا من فزت بالبلاء فی سبیل الله فاطر السماء نعیماً لک یا من شربت كأس البأساء فی حبّ الله مالک الأسماء طوبی لک یا من حملت الشدائد و الضبراء فی امر الله خالق الأشياء حمد مقدّس از کلّ اذکار حضرت مقصودی را لایق و سزااست که ذلّت اولیا را علّت عزّت اهل عالم مقرر فرمود و سجن اصفیا را سبب آزادی امم نمود و آوارگی دوستان خود را منشأ و مبدأ اجتماع و توجّه عشاق در وطن حقیقی گردانید

البهاء ثمّ البهاء علیک یا من خرجت عن مقرّک فی سبیل الله مالک القدم ثمّ التکبیر و الثناء علیک یا من کنت مشتعلّاً فی حبّ الله سلطان الأمم آیا قلم تواند از عهده این شکر برآید و یا لسان قادر است که ذکر این مراتب را بتمامه نماید جمیع اشیا الیوم به یا لیت حملت الشدائد فی حبّک یا اله العالمین و یا لیت حملت کلّ البلايا فی سبیلک یا منتهی مقصد القاصدین ناطق و ذاکرند مسیح زمان از مشرق امر رحمن ظاهر و مشرق و محلّ اعراض و اعتراض جمیع عباد گردید الا معدود قلیلی و بعد از فتوی مفتی عصر آن معدود از خانه و دیار آواره و هر یک بشطری توجّه نمودند بقسمی که فوت یوم با ایشان نبود حال مشاهده نمایند که باسم هر یک از آن نفوس اکثر ملوک تاج بر میدارند و خضوع مینمایند اینست عزّتی که در سرّ این ذلّتها مکنونست و الیوم از ابصار و عیون مستور

سید بطحا از مشرق مشیّت مولی الوری ظاهر و در اوّل امر بشأنی اعدا قیام نمودند که هر منصفی از ذکر تفصیل آن شرم مینماید تا آنکه مشورت مشرکین بر این قرار گرفت که اصحاب آن حضرت را جمیعاً شهید نمایند و حضرت اخبار فرمودند که باید در اشراق جمیع از این ارض هجرت نمائید و یکی از آن نفوس مقدّسه جعفر طیار علیه بهاء الله بود که مع جمعی به حبشه تشریف بردند و مدّتها در آن ارض ساکن بودند و بشوق و شغف تمام بذکر مالک انام ناطق و مشغول و تفصیل او از قلم اعلی جاری شده طوبی للفائزین و الناظرین و مع آنکه در آن ایام بکمال فقر مبتلا بودند و بکمال ذلّت ظاهره مشاهده میشدند بعد ملاحظه شد که از برکت آن نفوس مقدّسه کنوز غنا بر وجه اهل اسلام گشوده شد و ابواب عزّت مفتوح گشت و عنادل سرور بر اغصان سدرات انسانی بنغمات بدیعۀ ملیحه مغرّد سبحان الّذی یفعل ما یشاء بقدرته و سلطانه و یحکم ما یرید بأمره و ارادته علّة حیوة آب بوده و من الماء کلّ شیء حیّ شاهد این مقال و وقتی این فضیلت را بنار عطا فرموده چنانچه نار طور را سبب حیوة امم قرار نمود من یقدر ان یمنعه عن سلطانه اشهد انه لا اله الا هو لم یزل کان مقدّساً عن عرفان المقرّبین و منزهاً عمّا تفوّه به السن المخلصین قد اظهر ما اراد و یظهر ما یرید لا تضعفه شؤونات الخلق انه لهو الحاکم الأمر العلیم الحکیم

یا حبیب فؤادی چیزی که قلب را میگدازد و جسد را میکاهد حسرتناهیست که در قلب این خادم فانی مانده در نفوس مقدّسه ارض صاد مشاهده فرمائید که بعنایت حقّ تا بودند بکمال عزّت و رفعت ظاهر و بعد در آخر ایام بمقامی فائز شدند که فی الحقیقه شبه آن دیده و شنیده نشده و این خادم در هر حین به یا لیتنی کنت معهم ناطق است ولکن این شرافت از دست رفت و این حسرت در قلب ماند از قلم اعلی در باره ایشان نازل شد آنچه که جمیع ذرّات کائنات بنوحه و ندبه مشغولند بامری فائز شدند که بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد بود و حال این حسرت هم در دل مانده که چرا با آن جناب نبودم که در سبیل الهی از وطن و دیار خارج شده و در بادیهها من غیر ناصر و معین حرکت مینماید یا لیت کنت معک و فزت بما فزت فی سبیل محبوبنا و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرضین ولکنّ الخادم یشکرکم بنصرة الله و فضله و رحمته الّتی سبقت کلّ الوجود من الغیب و الشهود

قد فاز الخادم بكتابكم كأنه شاهد من كل كلمة منه نار الشوق و الاشتياق فلما عرفت و اطلعت بما فيه قصدت شطر المقصود الى ان حضرت تلقاء العرش و عرضت ما فيه اذاً نطق لسان العظمة و الكبرياء بما طارت به الأرض و مرت به الجبال انى اجد قلمي عاجزاً عما نطق به ملكوت البيان بل اقلام من على الأرض كلها الى ان نطق لسان القدم بهذه الكلمات العاليات قال و قوله الأحمى و محبوب من فى الأرض و السماء يا محمد ان الفرد الأحد يذكر فى هذا المقام الذى انقطعت طيور الأوصاف عن البلوغ اليه ان افرح و كن من الشاكرين انا سقيناك كوثر يياني و رحيق عرفانى و نسقيك بهذه الآيات ما يجتذبك الى مقام لا يحزنك ضوضاء العالم و لا ظلم الذين كفروا بالله رب العالمين انه يطهر الأرض من دنس الذين قاموا على الاعراض و يبلغك الى الذروة العليا ان ربك لهو العليم الخبير لعمري قد فزت بعرفان المقصود الذى تزين به كتب الله الملك العليم الحكيم انشاء الله باجنحة انقطاع در هواى محبت مالک ابداع طيران نمائى و در هر حين بنار مودتش مشتعل باشى طوبى لك و لأبيك الذى يذكره الملاء الأعلى و شهد له القلم الأبهى فى لوحه الحفيظ يا تقى ان استمع ندائى من شطر عرشى انه يجتذبك الى ملكوتى و مقام قبرى و يسقيك كوثر يياني البديع قد حضر لدى المظلوم كتابك انا وجدناه مشتعلًا بحرارة محبتى و مزينًا بذكرى و ثنائى طوبى لك و لقلمك و للسانك و لقلبك ان افرح بذكر ربك و كن قائماً على خدمتى و ناطقاً بثنائى الجميل لا تنظر الى الخلق و وضوئهم ان انظر ما قدر لك من قلمى المتين اين عسر را انشاء الله يسر از عقب است و لو تريد ان تقتدى بمولاك انه كان راضياً فيما ورد عليه فى سبيل الله و يكون بمثل ما قد كان يشهد بذلك كل الأشياء و كل عارف بصير اين القياصرة و الأكاسرة و الفراعنة و الجابرة الذين اتخذوا لأنفسهم بيوتاً فى قلل الجبال و استنكفوا عن امر الله ربك و رب من فى السموات و الأرض كذلك يقص لك من عنده كتاب حفيظ چه مقدار از نفوس بكمال عزت ظاهره ظاهر بودند و گمان فنا از برای خود نمی نمودند لكن امروز نه خودشان و نه ديارشان و نه زخارفشان و نه بيوتشان دیده میشود و اثرى از آن نفوس غافله محتجبه در ارض مشهود نه مگر آثار ظلم و اعتساف آن نفوس که در اطراف موجود است و بذلك يلعنهم كل الذرات و كل ذى عقل و دراية و ذى لسان ناطق نطق بالحق ان ربك يقص لك لتكون من المطمئنين فاسأل الله بأن يوفقك و الذين آمنوا على خدمة امره و ذكره و ثنائه انه لهو المقتدر القدير

ان اذكر احبائى الذين نبذوا ما سوائى و تمسكوا بعروتى و تشبثوا بذيلى المنير ان اشكر الله بما وجد مقصود العالم من كتابك عرف الرضا و هذا يكفيك ومالك الأسماء ولكن الناس اكثرهم من الغافلين قد وجدت من روح مناجاتك روح رضائى طوبى لرضيع شرب من ثدى عنائتى و كبر فى ظل رحمتى و فاز بقبولى فى ايامى كذلك يذكر قلمي الأعلى بذكر لو يجد من على الأرض عرفه تالله الحق ليدعون ما عندهم و يسرعون الى جهة العرش المقام الذى استقر فيه جمال القدم بسطان مبین انشاء الله بر اين مقام اعز اعلى ثابت و مستقيم باشى چه که بعضى از دوستان حق عرايض ايشان لدى العرش حاضر و مزین بود بطراز رضا و بعد عرف ديگر وزيد و عرف اول را مستور نمود كذلك يخبرك المقصود لتكون من الثابتين الراسخين لا تحزن عن البعد و الفراق بقلمه يبدل الهجر باللقاء و البعد بالوصال تعالى ربك الغنى المتعال انه لهو الفضل القديم الحمد لله رب العالمين انتهى فى الحقيقة اين آيات بعنايتى ظاهر شده که ذکر آن بقلم و لسان منتهى نشود در هر كلمهئى سراچى منير طوبى لمن وجد و عرف ديگر آن جناب بعد از زيارت آيات منزله شهادت ميدهند آنچه اين عبد عرض نموده

و اينکه در باره نفوسى که بعنايت رحمن از كوثر عرفان آشاميده اند و بافق ايقان ناظرند ذکر نمودند اسامى كل در ساحت اقدس عرض شد و مخصوص هر يك آيات بديعه منيعه نازل ولكن اين عبد مجال نيافت که مفضلاً تحرير نمايد جميع را بعنايت حق مسرور داريد و از جانب اين خادم فانى تكبير برسانيد چه که اين عبد از ذکر تمام آنچه از ملكوت علم الهى نازل خود را عاجز مشاهده نمود در اكثر احيان آيات الله بشائى نازل که اعلا قلم عالم از تحرير آن عاجز و قاصر است ولكن

اینقدر بشارت میدهم دوستان الهی را که جمیع آن آیات بعنایت تمام نازل و یقین است آثار آن در ارض ظاهر میشود ان ربنا العليم على كل شيء قدير استدعا آنکه از قبل این خادم فانی مجدداً تکبیر برسانید

اشعار جناب آقا میرزا زین العابدین علیه بهاء الله که مطرّز و مزین بذکر نورین نیرین بود در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به من عنده فصل الخطاب في الجواب طوبى لك يا من نطقت بذكر من انار به افق الوفاء في ملكوت الانشاء و طوبى لكل ناطق نطق بذكر الحاء و الحاء يا زین العابدین ان استمع ما يذكرک رب العالمین في هذا القصر المبین لعمرى لو تجد لذّة بياني ليأخذك الفرح على شأن لا تكدرک الأحزان و يفتح بصر فؤادك على شأن ترى التورين في الأفق الأعلى و المقام الأبهى و الذروة العليا و الغاية القصوى و تقول

لك الحمد يا الهى و اله العالم و لك الثناء يا محبوبى و محبوب الأمم اشهد أنك خلقتهما و عزّرتهما و نصرتهما و رفعتهما الى ان فديتهما فى سيلك و ما اردت لهما الا ما عجزت عن ذكره اقلام الامكان و لا تحويه اوراق الزمان أنك انت المقتدر المتعالى العليم الحكيم

اگر دوستان نزد خلق ذلیلند نزد حق بسیار عزیز و زود است که آفتاب عزّت از افق عالم مشرق و لائح مشاهده شود در قرون قبل و آنچه در او حادث شده تفکر نمائید به يظهر لك ما ظهر من لسانی البديع جميع عالم و آنچه در اوست بکلمه‌ئى از کلمات حقّ معادله نماید چه که عرف آن کلمه لایزال در هبوب و تضرّج است مکافات هیچ عمل خالصی محو نشده و از نظر نرفته و نخواهد رفت عنده علم کلّ شیء فى کتابه و آنه لهو المعطى الکریم بغضا و عناد و ضرّ خلق قابل ذکر و لایق اعتنا نبوده در دنیا که محلّ این حوادث است مشاهده نما که در هر حین بکلمه انظروا فئائى ناطق دنیا را بمثابة کتاب ملاحظه کن در هر حین کلمات او را محو نماید چنانچه هر بصیری مشاهده مینماید و اما کلمات الهی را مقامیست او را محو اخذ نماید و فنا نزدیکی نجوید طوبى لك و للذين ينظرون الأشياء بعيني و اقتصروا امورهم على تبليغ امرى بالحكمة التى انزلها الرحمن فى الكتاب انتهى

اینکه از قبل سؤال شده بود که در کدام ارض ساکن شوند و بچه عمل نمایند این امورات را بمشورت راجع فرموده‌اند چنانچه در الواح الهی ثبت است باید مشاوره با نفوس موقنه ثابت نمود و بان عامل شد و ما يظهر من الشورى انه خير لمن تمسك بالحكمة فى ملكوت الانشاء مكتوب اول آن جناب که رسید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند در هر مقام ساکن شوند در ظلّ سدره رحمت و قباب عظمت و فسطاط عنایت ساکنند انتهى قسم بلؤلؤ بحر علم الهی حینی که این عبد این کلمه مبارکه را از لسان احدیه در باره آن جناب استماع نمود کاد ان يطير من الشوق در جمیع احوال باید جمیع این عباد بالسنی که بعد ذرّات عالم بل فوق آن بذکر و ثنای شفقت و عنایت محبوب عالم مشغول گردد هنیئاً لك و لنا جميع طائفان عرش رحمانی تکبیر میرسانند بهاء عليك و على الذين توجهوا بوجه نورآ الى الأفق الأعلى و الحمد لله مالك العرش و القرى و امرى که اليوم و فى الحقیقه از جمیع اعمال اعظمست اتحاد احبابست چنانچه در مواضع عدیده فرموده‌اند بالاتحاد يظهر امر الله مالك العباد حال هرج و مرج مشاهده میشود نه کوچک احترام بزرگ را ملاحظه مینماید و نه پست بلند را وقری میگذارد امروز کل باید به ما يظهر من القلم الأعلى ناظر باشند آن جناب باید در این امر بسیار جهد نمایند شاید سبب اتحاد و اتفاق دوستان الهی گردند البته باختلاف امر مابین عباد بی قدر میشود از حقّ میطلبیم توفیق عنایت نماید و کل را بطراز ما یحبّ و یرضی مزین نماید

خادم

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

بسم الله الأعزّ الأمتع الأبهي

لم ادر يا الهى بأى نداء اجذبت قلوب محبيك و من أى نار اصطليت افئدة مصطفىك و بأى سهم شبكت صدور العشاق و بأى حبل شدت اعناق المشتاق لأنى اشاهد يا محبوبى كلما يمطر عليهم سحاب القضاة امطار البلاء يخضر اراضى انفسهم و يظهر منها سنبلات حبك و ازهار جذبك و كلما يرفع اليهم ايدى الظلم و الاعتساف من كل الأطراف بأن يقطع يد احد منهم من ذيل حبك لن يقدرن و لن يستطيعن و كلما يصب عليهم بحور البأساء لن يخمد نار جذبهم و لم يطفأ حرارة شوقهم كأنهم يا الهى فى ذلك المقام حيتان يسبحون و يسبحون بذكرك و ان يلقوهم فى النار اذا هم سمندر يتعيشون و يتعمون فيها منجذباً من لهبات نار حبك و عشقك و ان يرفع عليهم سيوف الآفاق بالتناق اذا يرفع رؤوسهم و يقولون قد جاء الميثاق و هذا كأس الوثاق و ها نحن المشتاق فوعزتك يا الهى انى متحير فيهم و ما ظهر منهم فى سبيل محبتك فطوبى لهم ثم روحا لهم ما اوكد نار محبتك فى افئدتهم و ما اظهر انوار جذبتك فى صدورهم و ما ابهى طلوع شمس آياتك فى بلور حقايقهم و مرآة قلوبهم كأنك صنعتهم لحبك و اصطفتيهم لجذبك و القيت فيهم روح امرك و اظهرت لهم جمال احديتك و بذلك انقطعوا عن انفسهم و اماكنهم فى سبيلك و مستتهم فى كل يوم بليّة فى امرك مع كل ذلك ما منعهم البلايا عن التوجه الى شطرك الأعلى و ما سدّهم اعراض من فى الانشاء عن النظر الى منظرک الأبهي اذا أسألك يا الهى الأبهي بنفسك العزيز الذى القيته فى الحيس الأكبر لعتق البشر بأن تؤيد احبتك فى كل حين بتأييداتك البديعة و الهاماتك المنيرة ليقومن بكلهم على نصره امرك و انتشار ذكرك و لينقطعن كلهم عمّا سواك و لا يلتفتون بشيء دونك يا ربنا الرحمن و يا محبوبنا المستعان

و من تلك الأنفس المقدسة يا الهى هذا الذى جعلته عبداً لاسم الوهيتك و سمّيته بذلك الاسم فى ملكوت اسمائك اذا وفقه يا محبوبى ليكمل فى ذلك الاسم و يظهر منه ما ينبغى لبساط عزك و ساحة قدسك ثم قدر يا الهى لكل اسمائك الحسنى بأن يجدن حلاوة عبوديتك و لذة طاعتك لثلاً يظهر من كل ذى وصف سوى امرك و لا يرى كل وجود وجوده تلقاء مدين ظهورك اذ انك انت الحاكم بالحقّ و الفاعل لما تشاء كل عباد لك و فى تحت قبضتك ولكن يا الهى نرجو بأن تنظر بنا بلحظات اعين جودك و فضلك لا بعدلك لأننا ضعفاء و انك انت السلطان الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت المهيمن العزيز القديم

هو العزيز

لم یزل نفحات قدسی از رضوان عنایت الهی در وزیدن بوده و لایزال روایح عزّ معنوی از یمین عرش ربّانی در هبوب خواهد بود
سحاب جود و کرم آبی از ابلاغ فیوضات منیعه ساکن نگشت و غمام فضل و رحمت آبی از انزال امطار فضلیّه نیاسود بحمد
اللّه شمس عنایت مشرقست و بدر مکرمت از افق عزّت طالع ولکن نفوس مشغوله و نقوش محدوده از این رحمت اصلیّه و
نعمت سرمدیّه ممنوع بوده و بحجابات وهمیّه و سبحات ظنّیّه محتجب و محروم خواهند بود

معلوم آن جناب بوده که مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیّه و
صحف متقنّه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصود اعلی مذکور و واضحست و هر نفسی که بآن صبح هدایت و
فجر احدیّت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنانست فائز گردید و بمقام قاب و قوسین که ورای سدره
منتهی است وارد شد و الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر اکراس
رفیعه و اعراض منیعه جالس باشد

بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی یمین قرب و لقا رساند لو شاء اللّه
لیکون النّاس امّة واحدة ولکن مقصود صعود انفس طیّبه و جواهر مجرّده است که بفطرت اصلیّه خود بشاطی بحر اعظم وارد
شوند تا طالبان جمال ذو الجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قدر الامر من قلم
عزّ منیر انشاء اللّه امیدواریم که آن جناب خود را از صهبای رحمت الهی منع نفرمایند و نظر پاک را باسباب فانیه نیالایند تا از
سراب فانی بیحر باقی واصل شوند

و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل باسباب قدرت ظاهریّه و غلبه ملکّیّه همین شئونات فصل و تمیز
بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلّی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع
موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند دیگر در این مقام مقبل الی اللّه از معرض باللّه منفصل نگرند

چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته و بسمع عالی رسیده اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و
تجلّی منبع چون آن جمال لایزال و طلعت بیمثال را در لباس ظاهر ملکّیّه مثل سایر ناس مشاهده مینمودند بدینجهت محتجب
گشتند و غفلت نموده بآن سدره قرب تقرّب نمیجستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقبلین الی اللّه برآمده

چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبّای الهی از بلاد توانند
سراج قدرت ربّانی را بیفوسزند و شمس صمدانی را از نور بازدارند غافل از اینکه جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال
این مصباح کذلک یدلّ اللّه ما یشاء و انه علی کلّ شیء قدير چنانچه از هجرت این مهاجران باین سمت اشتهار و علوّ این
امر جمیع امکانه ارض را احاطه نموده چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان احدیّه بید خود
اعدا فرموده من دون آنکه احدی مطلع شود و یا شاعر باشد اینست معنی آن شعر پارسی که میگوید تو گرو بردی اگر جفت و
اگر طاق آید

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر
پاک و مقدّس فرمائید که عنقریب حقّ را محیط بر جمیع و غالب بر کل خواهید دید و دون آن را مفقود و لاشیء محض
ملاحظه خواهید فرمود

اگرچه بحمد اللّه حقّ و مظاهر او همیشه در علوّ ارتفاع و سمو امتناع خود بوده بلکه علوّ و سمو بقول او خلق شده
لو اتم بیصر هذا الغلام تنظرون

و دیگر آنکه این عبد همیشه در ذکر آن دوست بوده و سبقت دوستی آن جناب از نظر نرفته و انشاء اللّه نخواهد رفت
بشرطها و شروطها و انا من شروطها و امیدواریم که این ذکر را نسیان مقطوع ننمایند و این اثبات را محو از پی نیاید و امید از

ربّ العزّة چنانست که در نهایت بعد صوری بمنتهای قرب معنوی فائز باشی چنانچه کلّ من علی الأرض میان آن جناب و حضرت مقصود حجاب نشود زیرا که دون این قرب و بعد مذکوره قریبی عندالله مذکور است که او را شبهی و ضدّی و مثلی در عالم ملکّیه که امکانه حدود است متصوّر نه جهدی باید که بالطاف سلطان احدیّه بآن مقام درآئی تا از شجره بعد و اثمار و اوراق او بالمرّه پاک و مقدّس گردی و این قریبست که بعد تبدیل نشود و بدوام الله باقی خواهد بود و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مطلبی که این عبد لله و فی الله و بالله از آن جناب دارد اینست که جناب حاجی میرزا احمد ادخله الله فی ظلّ عنایته با این عبد هجرت نموده باین سفر کبری همراه بوده و منتهای زحمت بر او وارد شده باید آن جناب در امور ایشان کمال سعی و اهتمام فرمایند و دولت جناب حاجی آنچه از بقیّه تاراج مشرکین مانده همین است که در خدمت آن جناب مانده باید انشاءالله بایشان برسانید و آنچه از شما برآید در امور ایشان تعلّل نفرمائید که عندالله ضایع نخواهد شد ۱۵۲

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو الناظر من افقه الأعلى

لوح محفوظ میفرماید آیات نازل و بیّنات ظاهر و نیر امر از افق اقتدار مشرق و ندا مرتفع ولکن کل غافل و محجوب مگر نفوسی که از جذب ندا منقطعاً عن الأشياء بافق اعلى توجه نمودند ایشانند ایادی امر حقّ مابین خلق طوبی از برای نفسی که اوهام او را از مشرق یقین محروم نساخت و بکلمه مبارکه یفعل ما یشاء تمسک جست هر نفسی باین کلمه مبارکه فائز شد بیقین مبین فائز میشود و آنچه از افق اعلى ظاهر بکمال تسلیم و رضا اخذ مینماید طوبی لمن سمع ندائی و اقبل الی افقی و فاز بامری العزیز البدیع ذکرت نزد مظلوم مذکور و نظمت بشرف اصغا فائز لله الحمد بر اقبال مؤید شدی و باین لوح مبارک که باثر قلم اعلى مزین است مفتخر گشتی حمد کن مقصود عالمیان را که در سجن اعظم عنایت فرمود و ترا ذکر نمود له الحمد فی کلّ الأحوال و هو الغنی المتعال البهّاء من لدی البهّاء علی اهل البهّاء الذین ما منعهم شیء من الأشياء عن الله فاطر السّماء

بنام مقصود عالمیان

متروک عالم و مسجون بین امم ترا بلسان پارسی احلی ذکر مینماید لتکون من الشّاکرین کتابت بمنظر اکبر فائز و صدر آن بکلمهئی مزین بود که فی الحقیقه دلیل اعظم است از برای این ظهور اقوم افخم و حجّت بالغه است از برای امم و آن کلمه این بوده اللهمّ انّی اسألك من بهائک بأبهاه و کل شنیده‌اند که فرموده‌اند که اسم اعظم در این دعا مذکور و مستور است و حال او ظاهر و ناطق و مشرقست بر کلّ من علی الأرض کدام دلیل اعظم از اینست و کدام برهان اکبر از این مقام ملاحظه نما که اول دعا باینکلمه مبارکه مزین شده اگر بهمین فقره استدلال بر حقیقت این امر نمائی از برای کسی مجال توقّف و اعراض نخواهد ماند مگر معرضین که در هر عصری از اعصار از ریح عنایت محروم بوده‌اند و بحبل اوهام متمسک حمد کن مقصود عالم را که ترا مؤید بذکر این کلمه علیا و درّه اولی فرمود در این ظهور اعظم و اشراقات آن و ما ظهر منه تفکر نما لعمری أنّها تجذبک الی مقام تراه مهیماً علی من فی السّموات و الأرضین ان استقم علی الأمر و قل سبحانک اللهمّ یا الهی اسألك بیحر مشیتک و سماء ارادتک و مشرق وحیک و مطلع الهامک الذی ینادیک فی سجنه الأعظم بعد الذی قام علیه طوائف الأمم بأن تؤیدنی علی ذکرک و ثنائک و ترزقنی ما یطمئنّ به قلبی فی ایامک و نور بصری بنور معرفتک أنّک انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم

تفکر در براهین واضحه و دلائل ساطعه این ظهور نما اگر نفسی الیوم در این امر توقّف نماید ابداً قادر بر اثبات امری دیگر نبوده و نخواهد بود از خدا بخواه حلاوت بیانش را بیابی و هر که یافت خود را از عالم و ما فیه فارغ و آزاد مشاهده نمود

بنام خداوند یکتا

محبوب عالم در سجن اعظم جمیع را نصیحت میفرماید باموریکه سبب و علت ارتفاع آن نفوس و ما ینبغی للانسانست باید کل بسمع قبول اصغا نمایند ای دوستان اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و شؤنات انسانیّه سبب اعلاء کلمه الله و ترویج امر بوده و خواهد بود لذا بر هر نفسی لازم و واجب که الیوم بمعروف تمسک جوید و از منکر اجتناب نماید بسی از نفوس ادعای ایمان نموده‌اند و از افعالشان ذیل اطهر انور مالک قدر بین بشر آوده شده دوستان را تکبیر برسان و آنچه در این لوح از قلم الهی جاری شده بر ایشان قرائت نما شاید بخیر خود مطلع شوند و از آنچه سبب ضرر خود و غیر است اجتناب نمایند

عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته بگو ای احباب قسم باقتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بدوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند جهد نمایند تا الیوم عملی از شما خالصاً لله ظاهر شود اتفاق و اتحاد نزد مالک ایجاد محبوبست ان اجتماعوا علی شریعة الله و لا تكونن من المختلفین

یا ایها الناظر الی الوجه انا ذکرناک لتذکر الناس بما نزل من لدن ربّی علیم بشرّ الاحباب بذکری ایّاهم ثم امرهم بما أمروا من لدی الله العلیّ الحکیم انّ الذین حملوا الشدائد فی سبیل الله اولئک قدر لهم مقام کریم طوبی لمن صبر ابتغاء مرضاة الله انا نذکره بالحقّ و یذکره الملائه الاعلیّ انه لهو العلیم الخیر و البهاء علیک و علی الذین تمسکوا بحبل الاتحاد فی ایام الله ربّ العالمین

بنام خداوند یکتا

محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکنست و قدر این مظلومیّت را دانسته تو هم بدان لعمر الله مظلومیّت بسیار محبوبست کوثر عرفان رحمن را پنهان بنوش و قدر بدان ایام غلبه ظاهریه خواهد آمد ولکن این لذت را نخواهد داشت و اگر درست ملاحظه کنی عظمت امر را با حالت مذکوره مشاهده نمائی اینست بیان احلی که از قلم اعلی جاری شد طوبی لک بما فزت به

محبوباً دفتر عرفان از طلعه ایقان نازل دل برد و روان داد جان برد و توان داد گویا حرفی از آن بحری بود و تشنگان وادی عشق را شربت روح بخشید و مهاجران دیار هجر را شراب وصل مرزوق داشت بلی اگر گوش هوش باشد سروش ورقا را از خروش زاغ البته تمیز دهد آخر نغمه بلبل باغ الهی از نعره کلاغ ترابی بسی فرق دارد اگر تقلید از میان برخیزد نفس قدسی از سر جان برخیزد و بچشم جان جمال جانان بیند و رخساره محبوب را از خلف هزار حجاب ادراک نماید ای جان من و روان من توحید عوالم تفرید را مقامهای تازه و مراتب بی اندازه هست در مقامی مقدّس از وصف و بیان و ذکر و تبیان است و این رتبه هیکل و جسم و جسد و اسم و رسم هیچ در میان نیست تا کسی باو راه یابد تا ادراک عشق و حبّ و یا احصاء شوق و ذوق

نماید در خزینه غیب مکنونست و در اوعیه سرّ مخزون و در مقامی جامع اسماء و صفاتست یعنی تمام اسماء باو راجع و از او ظاهر و هویداست و در این مقام اهل فرقان بموهوم صرف تمسک جسته‌اند و اصحاب بیان بحدود تشبّث نموده‌اند نه آنها از یمّ عرفان ازلی نوشیده‌اند و نه اینها بسرمنزل بقای الهی رسیده‌اند پس باید از اشارات فانی بگذریم و بحدیقه باقی داخل شویم تا از چشمه باقی بخوریم و از ثمره باقی بچشیم تا دل از غیر بگسلیم و بحضرت محبوب دریندم تا بکر معانی را از طلعه روحانی ادراک نمائیم

گر بگویم عقلها را برزند

ور نویسم بس قلمها بشکنند

* * *

۹۱

هو المؤید

مرسله جناب ملا عبدالرزاق و اخت ایشان علیهما بهاء الله و جناب حاجی علی علیه بهاء الله و امة الله و امة الله ربابه و ضلع مرحوم آقا حسینقلی علیه و علیهما بهاء الله بتوسط محبوب فؤاد حضرت امین علیه بهاء الله الأبهی به خادم رسید

فی سنة ۱۳۰۴

سبحان الله خزائن ملوک و ملکات در یوم ظهور مذکور نه و لدی الله مقبول نه و لکن خردلی از اولیا در ساحت اقدس اعلی مذکور و بطراز قبول مزین تعالی فضله و تعالت عظمته و آنچه هم بطراز قبول فائز و جناب امین اخبار نمود ضعف آن حواله شد بفقرا یشهد بذلک کلّ منصف بصیر و کلّ صادق امین

[یادداشت]

۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه "بهاء" است. ←

* * *

هو

مریما عیسی جان بلا مکان عروج نمود قفس وجود از طیر محمود خالی ماند بلبل قدم بصحرای عدم رو نمود و عندلیب الهی بر سدرهٔ ربّانی بخروش آمد سراق عزّت بردید و همای رفعت از شاخسار بهجت برپیرید افلاکهای بلند بر خاک تیره بنشست و نعره‌ها از دل پردرد برخواست آب گوارا بخون تبدیل شد و صحن فردوس برین بخون آمیخته گشت بلی تیر قضای الهی را سینۀ منیر دوستان لایق و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان شایق هر کجا خدنگی است بر صدر احباب وارد آید و هر جا غمی است بر دل اصحاب نازل گردد عاشقان را چشم تر باید و معشوقانرا ناز و کرشمه شاید حبیب گر صد ناله سراید محبوب بر جفا بیفزاید اگر شربت وصال خواهی تن بزوال درده و اگر خمر جمال طلبی در وادی حرمان پا نه مریما حزن را بسرور بخش و غم را از جام فرح درکش اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابر باش و رخ را مخراش و آب از دیده میاش و از بی صبران میاش پیراهن تسلیم پوش و از بادهٔ رضا بنوش و عالمی را بدرهمی بفروش دل بقضا در بند و بحکم قدر پیوند چشم عبرت برگشا و از غیر دوست درپوش که عنقریب در محضر قدس حلقه زنیم و بحضرت انس رو آریم و از بریط عراقی نغمهٔ حجازی بشنویم و با دوست ملحق شویم ناگفتنی بگوئیم و نادیدنی به بینیم و ناشنیدنی بشنویم و باهنگ نور هیکل روح را برقص آریم و در حریم جان بزم خوشی بیارائیم و از ساقی جلال ساغر جمال برگیریم و بیاد رخ ذو الجلال خمر بیمثال درنوشیم چشم را از آب پاک کن و دل را از حزن بروب و قلب را از غم فارغ نما و باهنگ ملیح برخوان

گر تیغ بارد در کوی آنماه

گردن نهادیم الحکم لله

* * *

هو العزیز

مستند بلبلان ز نغمهٔ یا هوی او

هم جان عاشقان ز جرعهٔ یا هوی او

جان بجانان میرسد با وجد و حالت در دمی

گر بگوش او رسد یک صیحهٔ یا هوی او

جان عاشق بر پرد تا سدرهٔ اقصای عشق

گر مددکارش بود یکنغمهٔ یا هوی او

مست گردد عالم هستی چو عاشق از جمال

گر بدور افتد ز ساقی باده یا هوی او
موسی جان منصعق در طور معنی اوفتد
گر بر افروزد بسینا جذوه یا هوی او
طور دل گردد منیر و جان برقص آید همی
گر درافتد در جهان یک غنّه یا هوی او
محو گردد رنگ غیریت ز صفحه روزگار
گر نسیمی بر وزد از جعده یا هوی او
از قیامش تو قیامت بین میان عاشقان
هم شنو آواز صور از نفخه یا هوی او
جان عاشق بر پرد تا عرش وز آنهم بگذرد
چون شود مجذوب عشق از جذبۀ یا هوی او
دست بردارد ز جان جانان بجهد
گر فتد در ملک هستی جلوه یا هوی او
باد باقی بر وزد از ملک فانی اینزمان
چون وزیده بوی عشق از نافه یا هوی او
حوریان در غرفه عزّت بوجد آیند اگر
بر رود بر گوششان یک رنّه یا هوی او
طرحی از نو بفکند اندر جهان آب و گل
گر طلوع آید ز مشرق وجهه یا هوی او
عالم امکان بسوزد هم خیم عزّ قدس
گر بر آید بر سما یک ناله یا هوی او
گوش عالم پاک گردد زانچه بشنید از جهان
گر در آید یکدمی در حلقه یا هوی او
نیست گردد هست و هم رنگ عدم گردد قدم
گر بر آید غیبه از پرده یا هوی او
محو مطلق گردد آنکش آرزویی در دلست
گر بهیند یکنظر آنشعله یا هوی او
کی توانستی مسیح از گنبد اعلی گذشت
گر نبودی رهبرش یک نعره یا هوی او
کی تواند غیر او در ملک هستی پا نهاد
زانکه باشد بس غیور آنشحنه یا هوی او
رنگ هستی را نهیند چشم امکان ای پسر
گر رود بر هم دمی آندیده یا هوی او

تشنگان بر سلسبیل قدس ربّانی زنید

که شده جاری همی آنچشمه یا هوی او

درویش زین بیش مزین تار معانی در جهان

که شده یا هوی او آشفته یا هوی او

* * *

جناب میرزا محمد حسین علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

مقصود از آفرینش ظهور این یوم اقدس که در کتب و صحف و زیر الهی بیوم الله معروفست بوده و جمیع انبیا و اصفیا و اولیا طالب لقای این یوم بوده‌اند چه که مکلم طور ظاهر و افق ظهور روشن و باهر است هر نفسی باین موهبت کبری فائز شد او بکلّ خیر فائز است و آن جناب بعنایت الهی باین مقام اعزّی رسیدند از ریحی محبتش آشامیدند و بافکش توجه نمودند و بذکرش که از اثمار شجره باقیه است مرّه بعد مرّه فائز شدند قدر این مقام را بدان و باسم مالک ایام حفظش نما جمیع عالم بیک کلمه که از لسان قدم جاری شود معادله نموده و نخواهد نمود طوبی لمن فاز بها و ویل للغافلین انشاء الله آن جناب بکمال روح و ریحان بذکر حقّ جلّ جلاله مشغول باشند و از دوش فارغ و آزاد ستمضی اللیالی و الايام و یقی لک ما نزل من لدی الله العلیم الخیر البهاء علیک و علیهم و علی من فاز بادراک هذا الیوم العزیز البدیع

* * *

جناب سید هدایت علیه عنایة الله

هو الهادی الخیر

مقصود حقّ جلّ جلاله از خلق در رتبه اولیّه معرفت بوده و هست و چون باب معرفت ذات غیب مکنون مسدود نفوس مقدّسه را که مظاهر امر و مطالع حکم و مشارق وحی و مهابط علمند از عالم غیب بعرضه شهود فرستاد و امر و نهی و اقبال و عرفان و طاعت و معصیت و کفر و ایمان را بآن هیاکل مقدّسه راجع فرمود هر نفسی اقبال نمود از مقبلین محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی از مؤمنین مسطور و لکن در احیان ظهور مظاهر امر اکثر اهل عالم معرض و منکر و غافل و محجوب مشاهده شدند و سبب و علت این حجبات غلیظه علمای عصر بوده‌اند چنانچه هر صاحب بصر و درایتی باین فقره گواهی داده و میدهد از حقّ میطلبیم باصبع قدرت حجبات عالم را خرق فرماید و عباد خود را از بحر معانی محروم نسازد ذکر آنجناب نزد این مظلوم در سجن اعظم مذکور لذا خالصاً لوجه الله این لوح ارسال شد که شاید از نفعه آن طالبین و قاصدین بمدینه حقیقی راه یابند امروز روز فیض اعظم و فضل اکبر است طوبی از برای نفسیکه بخدمت قیام نمود و ناس بیچاره را از ظنون و اوهام فارغ و آزاد کرد انشاء الله بهمت اصفیا و اولیا پر بستگان را بگشائی و پرواز بیاموزی تا وقت باقی آهنگ عملی نما که عرف بقا از او متضوع شود نسئل الله تعالی بان یوفّقک و یؤیّدک و یستبیک کوثر البقاء من ید العطاء انه لهو المشفق الکریم الحمد لله العلیم الحکیم

بسم ربنا الذى وصف نفسه بتقديسه عن الاسماء

ملكوت جلال و جمال و جبروت عظمت و اجلال سلطان لاهوت و مليك حى لايموت را برازنده و زيبنده كه بنفحهئى از نفحات بحر مداد مكنون كه از قلم اعلى ترشح نمود جمال انبيا ظاهر و بشمس كلمه مباركه انى الاله القادر على كلشئى كه از افق فم مشيت اشراق نمود متجلى و مستير گشتند

تعالى امره و قدره و تعالى عزّه و شأنه و تعالت عظمته و سلطانه و پرتو انوار و تجليات اين شمس مشرقه منيره لائح در آفاق وجود ممكنات و حقايق موجودات ظاهر و مشهود تا آنكه حجابات نسيان حایل شد و ابصار را از مشاهده منع نمود در اين هنگام طلعت كلیم از افق اراده حى قديم ظاهر و مشهود سبحان من اظهره و سبحان من بعثه و تعالى من ارسله و كلمه من بحبوحه النار موسى موسى انا اله ابيك اله ابراهيم و اله اسحق و اله يعقوب فلما سمع النداء من قطب النار و اخذه جذب الجبار غطى وجهه من الخوف و لا يقدر ان ينظر اليها و انصعق من نداء الرب واحد و ثمانين الف سنة دهرية اذ تقرب اليه فضل ربه و هب عليه عرف الوصال فلما وجد افاق و قال لك الحمد يا من احببني من عرف نداءك الاحلى و بعثني مرة اخرى من روح بيانك يا مولى الاسماء اذ اقام و وقف تلقاء الرب تسعة الف الف سنة خاضعاً خاشعاً حامداً ذاكراً مسبحاً فى سر السر ثم ظهر النداء من الافق الاعلى مرة بعد اخرى موسى موسى اذهب بسلامى و عرف قميصى الى مكامن قدسى و مواقع انسى ثم الى مداين العماء و ممالك الروحي و عوالم العليا و ميادين السناء و الرفارف القصوى و حدائق البقاء و لك ان تصعد كل سماء و تدخل كل بحر و تركب كل سفينة ولكن اياك اياك ان تعبر الى خليج بحر الكبرياء او تقرب سفائن الحمراء او تقترب ارض المقدسة البيضاء لان هنالك مقام تحترق فيه حقايق الاسماء انى لما اصغيت اغائة شعبى المكنونة و سمعت حين احبائى الذين لم يطلع بهم غيرى و اطّعت بصريخهم فى فراقى و ضجيجهم فى بر المستغاث شوقاً للقائى و طلباً لوصالى و علمت ظمأهم و احتراقهم لكوتر اسمى المكنون المخزون اردت ان ارسلك اليهم بنفحاتى و فوحاتى و تضرعاتى ثم عناياتى و بشاراتى و الطافى فعرض الكلیم للرب القديم اذ وصلت اليهم و قلت لهم محبوبكم ارسلنى اليكم و قالوا لى ما اسمه فماذا اجيبهم اذ انزل لاهوت العظمة و تحرك جبروت القوة و انصعق ملكوت العزة و الرقعة ثم ارتعدت سماء سموات العلاء بما ارتفع النداء من غيب الكبرياء و اخذ اهتزاز صوت الرب كل الجبال القديمه قل ايهه الذى ايهه ارسلنى اليكم (اهيه اشر اهيه شلاحنى الخيم) يا موسى هكذا تقول للظمانين الذين ارادوا كوتر وصالى يهوه محبوبكم ارسلنى اليكم ثم سمع النداء عن جهة الاعلى قل ياه مقصودكم ارسلنى اليكم لابشركم بظهوره و وصاله و قربه و لقائه ثم سمع نداء آخر عن الشطر الاظهر المقام المقدس الانور قل يهواه (هواياه) من غيب العماء اسمعنى صوته و اصغانى ندائه ولكن انى ما رأيت و ما نظرت اليه قد امرنى بان اتوجه اليكم بعرف قميصه المحبوب لالقى الصبر فى قلوبكم على هجره و فراقه و اسليكم فى بعدكم عن طول ايامه ثم ظهر النداء عن شجرة القصوى المنبته من كبد العرش فى رفارف البيضاء عن سر ستر الكبرياء يا موسى هذا اسمى و ذكرى لهم فى اجيالهم المقدسة المباركة التى لا تنتهى بدهور الازل و الابد و لا يتم بازمته القدم و السرمد و هذه علامتى فيهم يوم مجيئى اليهم بهذا اعرف لهم نفسى و بهذا اكشف لهم الستر عن جمالى لانهم لا يعرفون سواتى و غير اسمى هذا و ذكرى هذا لن يذكر عندهم ابداً هؤلاء عبادى الذين ما امرتهم بالسجود حين خلقت آدم و ما اطّلع بهم اهل سرادق غيبى و ملاء عمائى يا موسى فاشهد بانى انا الرب قد كنت وحده الهاً مقدساً عن الاسماء كلها بذاتى ما عرفت من قدم الاقدام و بغيب بهاتى لن اعرف الى ابد الاعهاد قد ظهرت لابراهيم و اسحق و يعقوب باسمى الاله القادر على كلشئى و اما باسمى يهوه فلم عرفت نفسى الى هذا اليوم و هذا كنز اسمى المكنون و هذا سر اسمى المخزون و هذا رمز جمالى المستور المصون قد كان و يكون من ازليّة ذاتى و هويّة كينونتى

مکنوناً مخزوناً فی خزائن امری و کناثر حفظی و مستوراً فی حجابات جلالی و ستر عصمتی و اقتداری قد اخفینته تحت ردآء عظمتی و خبآء کبریائی الی وقت یکون معلوماً عندی فی ارض تکنون مستورة مخفیة فی حجابات غیبی و بحر علمی المحيط و أُعینَ بذلك میعاداً و هو الله انه انا بالمستقیمات افضی اذاً اظهر هذا الكنز بسطان مشیّتی و افکّ ختمه باصبع قدرتی و انمل قوّتی و اخرج ذلك اللؤلؤ المکنون بغوّاص قلمی الاعلی عن عمّان مدادی الغیب الممتنع البحت البسیط فلم انتهی التّدآء و تمّت الاحرف العزیة الغیبیة علی هیئته التّلیث فی هیکل التّریع و ظهر السّر الاسری و الكنز الاخفی و حمل العرش الاحرف الثّمانیة التّورآء اذاً تمّ و کمل و ختم هیکل الاسم الاعظم فی خاتم قدس حفیظ طویب لمن نظر الی خاتم المحبوب و عرف ما قدّر فیهِ من الاسرار المودعة فی کناثر کتب القبل من لدن علیم حکیم

ای برادر من ای خلیل دوست باید این بنده و شما و جمیع دوستان از ربّ جلیل مسئلت نمائیم که اولاً بعنایت بدیعه روح دعا عطا فرماید تا بآن روح عالم جان و عالم عالم روح و روان و عالم عالم قلب و لسان و بیان تازه طلب کنیم که بدعاً از نفس قدس رحمانی و نفعه عزّ صمدانی خلق فرماید تا بآنملکوت لسان و بیان شکر و ثنای این نعمت عظمی و عطیة کبری گذاریم و آن عالمهای جان و روح را انفاق نمائیم که این عباد را عرفان این کنز اعزّ اکرم ابهی فائز فرمود چه مقدار از انبیا و مرسلین و اصفیا و مقرّبین که در طلب این کنز مبین جان باختند و اثری نیافتند و این عباد من غیر استحقاق و طلب و من دون رنج و تعب باین گنج بی‌پایان الهی رسیدیم ای برادر من فی الحقیقه عالم دیگر باید و عرفان دیگر شاید که قدر و مقدار این دولت ابدی و نعمت سرمدی را ادراک نماید و بشناسد و بآنچه لایق اینمقام و این ایام است قیام نماید شرح اینمقام را جز قلم قدم قادر نه و جز لسان عظمت ذکر این نعمت را که خود بفضل بحت عطا فرموده لایق نبوده و نخواهد بود باری نظر باینکلمه که گفته‌اند یاد یاران یار را میمون بود این عبد دوست داشت که عرفی از گلزار بیانات حضرت کلیم و رایحه‌ئی از روایح اذکار مرسلین که از قبل در ذکر این ظهور حق عدل مبین متضوّع و ظاهر گشته نزد جناب حکیم علیه بهآء الله ارسال دارد لذا این اذکار من غیر اراده از قلم جاری شد طویب له بما بلغ و فاز و عرف و وجد اذاً فی کلّ حین ینبغی ان یقول

لک الحمد یا اله العالمین و لک الشکر یا محبوب من فی السّموات و الارضین

الحمد لله اورشلیم جدیده را که نصّ کتب الهی است از قبل و بعد که میفرماید بدعاً ظاهر میشود ملاحظه نمودند و در ظلّ خیمه مبارکه که اشعیاء نبی از آن خبر داده که میفرماید خیمه لا تنتقل و لا تفلح اوتادها الی الابد ساکن شدند و بلقاء ربّ عزیز در آن مقرّ منیع که بر شاطی نهر وسیع واقع است فائز گشتند و در مدینه‌ئی که حضرت داود بشوق و اشتیاق تمام طلب ورود در آنمقام را نموده مرّه بعد مرّه وارد شدند چنانچه میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصّنة یعنی کیست که مرا بشهر حصاردار بکشد و این مدینه مبارکه که از قلم مالک احدیه بسجن اعظم نامیده شده و در مقامی بجنت علیا و سما این سما و در مقامی بجمیع اسماء حسنی و در کتب مرسلین از قبل باورشلیم جدیده و ارض مطلوبه و همچنین اسامی محبوبه اخری و لسان وحی از قبل سه لقب موسوم فرموده ارض محشر و ارض مقدّسه و بقعة البیضا و در اینمقام مقدّس از جهتی فرح ابدی و بهجت لا یزالی را یافتند چنانچه میفرماید جمیع بهجتها و افراح و سرور ما در اورشلیم خواهد بود چه که اله جاودانی با شعب خود در آنمقام ساکن میشود و از جهتی از کأس احزان آشامیدند چه که مشاهده نمودند آنچه را که از قبل بآن اخبار نمودند طلعت زبور بعد از اشارات بارض ربّ میفرماید هناک سألنا الذّین سبونا کلام ترنیمه و معذبونا سألونا فرحاً قائلین رنّموا لنا من ترنیمات صهیون بعد میفرماید کیف نرنّم ترنیمه الربّ فی ارض غریبه

ای خلیل قسم ربّ جلیل اگر برشعی از بحور ما لا نهاییه بلایای جمال قدم و وحدت و غربت و مظلومیّت او در سجن اعظم مطّلع شوند مادام العمر بناله و نوحه و ندبه مشغول شوند و بروحی لبلاک الفدآء یا محبوب العالمین ناطق گردند و الحمد لله در صهیون مقدّس که از قبل مرتفع گشته چنانچه بآن اخبار داده شده و حال محلّ بیت ربّ واقع شدند و از

افق خیمه اجتماع انوار و ضیاء بهاء ربّ را من غیر سحاب مشاهده نمودند و در مظله قدس ساکن شدند و از نهر طریق که نبیّ صدیق از آن خبر فرموده آشامیدند و در جبل بیت ربّ متصاعد گشتند و مرّه بعد مرّه بقیام در امام ربّ فائز شدند هنگامیکه دهان ربّ بکلمات و بیانات لطف و عنایت و رحمت و شفقت و عطوفت مترنّم بود و از فزع اینکلمه که منذر امین انداز فرموده ایمن شدند قوله الصّدق الحقّ المبین ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التّراب من امام هیبة الرّبّ و من بهاء عظمته و در سه مقام اینکلمه را تکرار میفرماید الحمد لله که بجمیع این عنایات و فوق آن و فوق فوق آن که از احصا و تحریر و تقریر خارجست فائز شدند و رسیدند و دیدند دیگر چه میخواهند که بآن فائز نشدند و چه میطلبند که بآن نرسیدند و چه مقام را آملند که ربّ متعال قبل از سؤال بکرم و بخشش خود عطا نفرموده و لکن یک مقام است و آن اعظم از کلّ مقامها و باید در جمیع احیان این بنده و شما و ایشان و جمیع دوستان آنرا بکمال خضوع و خشوع و ابتهال از ربّ حمید مسئلت نمائیم و آن الاستقامة ثمّ الاستقامة ثمّ الاستقامة الی ما لا نهاية الاستقامة الی ان یقطع النّفس الاستقامة الی ان یفارق الرّوح الاستقامة چه که این امر در جمیع اعصار و ازمان و عهود و قرون عظیم بوده و شأن آن کبیر خاصّه در این ظهور اعظم عظیم که ذکر عظمت و بزرگی آن در جمیع کتب و صحف و زبر الهی مذکور و مسطور است طوبی لمن فاز بها و شرب عن بحرها

اینکه نوشته بودید خدمتی از دست برنیامده در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند لا تحزن من ذلك قد سرعت الی المدینة بعد ما سمعت و اقبلت الی مقام دعیت الیه کذلک شهد القلم فیهذا اللّوح المنیع الحمد لله بعنایت مخصوصه حق بخدمت فائز شدی و از رحیق وصال آشامیدی و بکلمه مبارکه فائز گشتی هندوستان تو فناء باب لقا بوده و خواهد بود و طوطی آن قلم وحی دیگر کدام نعمت از این محبوبتر و مرغوبتر و بلندتر است ان افرح بهذا الذّکر الملیح و آنچه شنیدی از وضع آنجا قابل ذکر نه انّ النّاس یسرعون الی الطّاغوت معرضین عن الله مالک الملکوت الا من شاء ربّک المقتدر القدر انتهى و اینکه در باره اصغا در حین تنزیل ذکر نموده بودید اینفقره همیشه خدمت دوستان عرض شده که این منوط بتصادف است و دلیل آنهم معلوم و واضح شما که مکرراً اصغا نموده‌اید

و اینکه در باب طبریّه ذکر نمودید جناب حکیم را در عکّا اذن فرمودند و اما رفتن شما نظر بحکمت در امور مصلحت نه چه که ابداً جایز نیست در این اراضی ذکر این امر و البتّه با ایشان که بروید حرف بمیان میآید و جناب حکیم هم باید ابداً در آنمقامها ذکر نمایند چه که جز فساد حاصلی نداشته و نخواهد داشت

و اینکه نوشته بودید که جناب حکیم ذکر نموده‌اند که باوامر و نواهی الهی عاملند هذا من فضله علیه انشاء الله باینفقره مؤید شوند و باستقامت تمام مستقیم مانند الامر بیده انه لهو الامر الحکیم البهاء علیک و علیه و علی کلّ من آمن بالله الفرد الخبیر

مازگان

دوست مکرّم مهربان جناب آشیخ حسن علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

ملکوت حمد و جبروت ثنا سلطان مقتدر را لایق و سزا که سطوت عالم و شوکت و اقتدار آن او را از آنچه اراده فرمود منع نمود بیک کلمه جمع نمود و بکلمه اخری فصل الخطاب ظاهر و بکلمه مبارکه انا المحبوب افنده و قلوب مخلصین را جذب نمود بشأنی که هر یک منقطعاً عمّا سواه بمقرّر فدا توجّه نمودند و بکلمه انا الموجود کلّ را حفظ نمود تا از بحر وصال بیاشامند و بکوثر لقا فائز گردند تعالت قدرته و اعظم احسانه هو المبدء و هو المرجع بدء کلّ از او بوده و رجوع کلّ باو خواهد بود نیکوست حال نفوسیکه الیوم از نسایم اراده حقّ جلّ جلاله متحرّک باشند خواست و اراده و مشیّت خود را در مشیّت حقّ تعالی شأنه فانی نمایند اینمقام از بلندترین مقام بوده و خواهد بود

سبحانک یا من فی قبضتک ملکوت البیان و فی یمینک جبروت العرفان اسئلک بهزیز اریح ربیع عنایتک و بخریر الماء الذی به علّق حیوة اهل مملکتک بأن تکتب من قلمک الأعلى لاهل البهآء ما تقرّ به عیونهم و تفرح به قلوبهم و تطمئنّ به نفوسهم و بان تحفظهم عن سهام الاشارات و رماح الشبهات ای ربّ نور قلوبهم بانوار معرفتک ثمّ اشرح صدورهم فی آیامک ای ربّ انت الذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر خذ ایادی اهل الانشاء بفضلك یا مالک الاسماء و فاطر السماء لا اله الا انت المقتدر القدير

و بعد مکتوب آنجناب رسید و وقتی از اوقات در ساحت امنع اقدس ابهی عرض شد هذا ما نطق به لسان ربنا الوهاب فی الجواب قوله جلّ کبریائه

هو المقدّس عن ذکر ما کان و ما یکون

یا حسن ذکر جمیع دوستان از قلم رحمن جاری و ذرّات ممکنات بر عنایت و شفقت و رحمت حقّ جلّ جلاله گواهی داده و میدهند آنکه او آگاه گواهدست که فضل و رحمت حقّ در کلّ احوال شامل دوستان بوده حال جهد نمائید تا مقامات خود را باسم مالک اسما حفظ کنید بنار محبتش مشتعل باشید و بانوار وجهش منیر امروز روز خدمت و استقامت است طوبی لمن قصدکم و حضر بینکم امروز خدمت امر تبلیغ بوده و خواهد بود که شاید نفوس مستقیمه سبب و علّت قوت و اقتدار نفوس ضعیفه گردند و هم چنین خدمت امر خدمت دوستان حق بوده و هست لکم ان تکرّموا مشوهم انشاءالله احبّای حق و اولیای او لله تکلم نمایند و لوجه الله قائم باشند و الی الله ناظر قسم بنفحات بیان رحمن که اگر مقام یکنفس از نفوس مستقیمه راسخه در ارض ظاهر شود کلّ از عظمت و انوار تجلیاتش منصعق شوند الا من شاء الله انشاء الله پر آزادی برآید و بصفیر طیر الهی در هواء معانی پرواز نمائید امروز کلماتیکه بمنزله ارواح است از برای کتب از مشرق فم مشیّت الهی ظاهر مع ذلک کلّ غافل مگر نفوسیکه بیصر انصاف توجّه نموده اند و بمشاهده فائز گشته اند انا نکبر علیک و علی من معک و علی احبّائی فی هناک الذین راعوا حقّ الله و امره و عملوا بما انزل فی کتابه المحکم المبین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

مراتب عنایت حقّ جلّ جلاله بمثابة آفتاب ظاهر و روشنست طوبی از برای نفوسیکه خود را محروم نمودند و از بحر بیان نصیبی اخذ کردند و هم چنین مخصوص هر یک از اسامی که در مکتوب آنجناب بود آیات محکمه الهی نازل انشاء الله جمیع از بحر آگاهی بیاشامند و از آفتاب دانائی منور گردند قوله عزّ کبریائه

بسمه الظاهر الباطن

یا محمّد قبل حسن یدکرک المظلوم الذی اتی من سماء الامر برایات الآیات و دعا کلّ الی مطلع الوحی الذی ظهر و اظهر ما اراد بقدره و سلطان نعیماً لمن نبذ الهوی و اتبع ما أمر من لدی الله مالک العرش و الثری انه من اهل البهآء فی الزبر و الالواح

كم من قائم قعد من خشية الله و كم من قاعد قام باسمه المهيمن على الآفاق هذا يوم فيه سرت نسمة الله و هاج عرف رحمته بين الانام اياك ان يمنعك التعيق عن الرّحيق دع الاول و خذ الثاني بهذا الذكر الذي اذا ظهر خضعت له الاعناق

هو المشرق من افق الظهور

يا محمّد قبل على قد توجّه اليك وجه القدم من شطر سجنه الاعظم و يذكرك بما لا يعادله ما ادركت العقول و رأّت العيون تمسك بعروة امر الله و خذ كتابه بقوة من عنده اياك ان يمنعك ملاً العنود عن الله العزيز الودود انا انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات ولكنّ القوم هم لا يفقهون قد نبذوا كتاب الله عن ورائهم بما اتبعوا كلّ غافل محبوب انا في كلّ الاحيان دعونا الكلّ الى الله من الناس من اعرض عنا و منهم من اعترض و افتى علينا بظلم ناح به سكّان الفردوس الأعلى ولكنّ القوم اكثرهم لا يعلمون انا ندعوهم الى بحر الحيوان و هم الى الفناء يسرعون و انزلنا عليهم مائدة السّماء و هم الى كلّ ميتة يتوجّهون كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم من الاموات في كتاب الله المهيمن القيوم البهّاء عليك و على ضلعك و على كلّ من اقبل الى الله مالك الوجود

هو السّامع البصير

يا ابوظالب قد اتى المطلوب لنجاة العالم ولكنّ الامم اعرضوا و كفروا بالله الواحد العليم الحكيم قد ظهر المعلوم و انكره كلّ عالم نقض ميثاق الله و عهده و نبذ كتابه المبين تالّله قد اتى المعروف و اعرض عنه كلّ عارف اتّبع الاوهام و الظنون من كلّ فاجر مريب هذا يوم فيه ينطق الكتاب الاعظم و يبشّر الكلّ الى الله العزيز الحميد يا اهل البهّاء ان افرحوا بما يذكركم مولى الاسماء بايات لا تعادلها ما عند الملوك و السلاطين تشبّثوا بذيل عناية ربّكم و تمسكوا بحبله المتين

هو الناصر العليم

يا زين العابدين انا نوصيك و احبّائي بما يرتفع به امر الله ربّ العالمين و نأمركم بالامانة التي جعلها الله اكليل الاعمال انه لهو العليم الخبير بالصدق تظهر مقاماتكم بين الاحزاب يشهد بذلك من عنده كتاب عظيم طوبى لمن نبذ الاوهام و فاز بما أمر به من لدى الله الواحد البصير يا احبّاء الرّحمن في البلدان ان استمعوا صرير قلمي و ما ينطق به لساني في ملكوتي انه يقربكم الى الله مالك هذا اليوم المنير ضع ما عند الناس و خذ ما عند الله ربك المقتر القدير

هو المنادى بين الارض و السّماء

يا رضا انّ المظلوم سمع ندائك و اقبل اليك و يذكرك بما يبقى به اسمك بدوام الملك و الملكوت قل يا ملاً الارض اياكم ان تمنعكم نفحات العذاب عن هذا الفرات العذب العزيز المحبوب دعوا التّاعقين عن ورائكم و خذوا ما أمرتم به من لدى الله مظهر ما كان و ما يكون يا رضا بلّغ اهل البهّاء ما نطق به مالك الاسماء ليجذبهم الى المقام المحمود انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى على هذا الامر الذي به ارتعدت فرائص الوري و نبشّرهم بما قدر لهم في لوحى المسطور البهّاء المشرق من افق ارادة فاطر السّماء عليك و على الذين ما منعهم اشارات الخلق عن الحقّ نبذوا ما عند الناس آملين ما عند ربهم مالك الغيب و الشهود

هو المبيّن الحكيم

يا زين العابدين قد اتى يوم الدين و الناس اعرضوا فيه عن الله الملك الحق العدل المبين قد نقضوا الميثاق و انكروا هذا الاشراق
الا انهم من الخاسرين فى كتاب عظيم انا جئنا لنجاتهم هم افتوا علينا بظلم به سعدت زفرات الانبياء و نزلت عبرات المقرئين انا
نعرفهم ما ينفعهم و هم قاموا على ضربنا يشهد بذلك كل عارف بصير انك لا تحزن من شئ توكل على الله الفرد الخبير سوف
تفنى الدنيا و ما فيها و يبقى الامر للقوى القدير البهاء على اهل البهاء الذين عملوا بما امروا به من لدن امر قديم و نذكر امتى و
امائى اللاتى ما منعهن ضوضاء العباد سمعن و اجبن مالک هذا الامر العزيز المنيع الحمد لله رب العالمين انتهى
الحمد لله دوستان الهى بنفحات بيان رحمن فائز شددت انشاء الله بكمال اتحاد و اتفاق بذكر الله مشغول باشند و بما
يرتفع به الامر قائم اين خادم فانى خدمت جميع تكبير و سلام ميرساند و بعنايت حق جلّ جلاله بشارت ميدهد هيچ نعمتى
اعظم از اين نعمت نه اين است مائدة سمائيه كه مخصوص است بنفوس مستقيمه ثابتة طوبى لمن فاز فى يوم الله و ويل لمن
اعرض عنه البهاء على جنابك و عليهم و على كل قاصد صادق امين و الحمد لله مالک يوم الدين

خادم

فى ٤ ربيع ٢ سنه ١٢٩٩

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف "ب" و "ه" و "الف" است که مجموع آنها کلمه "بها" را تشکیل میدهد. ←

مهی برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد

که از غروب و طلوعش دو شهر زیر و زیر شد

و یوشع ان ردّ شمساً بعض یوم و انت متی سفرت ظهرت شمساً تفقّد خاطر خطیر آن برادر مکرم درویشان بی سامان را مکانی معین و سامانی مزین آمده سواد مداد آن نامه حاکی از مشک اذفر بود و بیاض ریاض آن مشعر بر ملائمت قلب انور الحقّ لآلی منظوم او مسرت کامل حاصل نمود و دراری منثور آن صحت و آسایش دل بیاورد ترجمانی هرچه ما را در دل است

دست گیری هر که پایش در گل است

اگرچه در این ایام مواصلت زمانی حضوری مرتفع شد ولکن مؤالفت و مؤانست جبلی فطری برقرار است انشاءالله شربت وصال که از ماء عذب زلال مندرج و مندمج گشته از سحاب جان نازل میگردد و اراضی منجمده منجمده را نعمت حیات خواهد بخشید بلی

امروز باید ار کرمی میکند سحاب

فردا که تشنه مرده بود لای گو مخیز

و این ایام که بحار حزن در هیجان است و انهار غم در جریان و قطب فلک قضا در تدویر است و مرکز نقطه امضا در تدبیر و شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شداد بیار آورده و افعال نیک مردود شده و اعمال نمرود محمود آمده خس بجای حسن نشسته و خرف بر مکان درّ در صدف محل گرفته و ثعبان بر منزل سلطان حکومت مینماید و شیطان بر مسند سلیمان ریاست میگذارد لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام با جمیع این امور چگونه میتوانم از عهده مکتوبات قابله برآیم و مسطورات لایقه عرض نمایم بجان تو ملال من نه از فوت مال است بلکه از موت و احوال او است که بذلت کبری کشته شد اگرچه بشهادت اعلی فایز گشت و بافق ابهی متصاعد شد لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتاً بل احياء عند ربّهم یرزقون فرحین حضرات اعدا در نشاطند که مال بی صاحبی بگیرشان آمده مگر نشنیده اند خطاب میرم معظم را که میفرماید من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولّیّه سلطاناً

تو میخندی و میگردد لب قضا

اجل دارد از خندهات گریهها

عنقریب است که ولیّ مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را برکنند قال انّ موعدهم الصّبح ا لیس الصّبح بقریب ای برادر من ملاحظه نما که چه اسباب فراهم میآید و چه امور باکره از دنیای فانی میزاید این بنده که عزلت گزیده بودم و در غار خاموشی خزیده و از وصل گداخته و در هجره از غیر پرداخته حال باید که شهره آفاق شوم و به ایران از ظلم اورومان شکایت نمایم لن

یصینا الا ما کتب الله لنا علیه توکلنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون یکنفر برای مرافقت و موافقت اختیار نموده بودم که از اختیار بود و از ابرار حکایت میکرد باین قسم از دست رفت که میدانی نعم ما قال

هر کجا بینی که خون بر خاکها

پی بری باشد یقین از چشم ما

إذا أقول أنا لله و أنا الیه راجعون

* * *

* * *

هذا ما نزل عن جهة العرش و کتبه خادم الفانی تلقاء الوجه عبد رز

بسم الله الأقدس الأعظم الأعلى

مکتوب آن جناب بمنظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حب مالک اسماء و صفات متضوع الحمد لله که از فضل رحمن ببحر عرفان فایز شدی و این فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقامی که اکثری از عباد از او محتجبند الیوم ملاً بیان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه چه بوده اگر بگویند مقصود بیان توحید و علو تفرید بوده کل شهدوا و یشهدون بانه لا اله الا هو از افق سماء مشیت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هیئت ان لا اله الا هو تجلی فرمود و از رضوان روحانی ربانی نفعهئی ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحید از او در هبوب بلی آنچه در مقامات توحید و علو تجرید ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محتجب در این صورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کل بان ناطقند قسم بسلاطین یفعل ما یشاء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونیه من اهل بیان خرق حجاب الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگرچه متبصرین از هر کلمه از کلمات این ظهور معانی ما لا نهاییه ادراک نموده‌اند ولکن این مخصوص بان نفوس است و از دون ایشان مستور و بخاتم حفظ مختموم اگر استعداد مشاهده میشود از برای کل ظاهر میگشت آنچه الیوم از او محتجبند و اگر بگویند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهیه را مابین بریه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد اولو البصر این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است اکثری از ناس بشائی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضاً علی الله در هر حین باعتباری جدید متمسکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضا شده مع ذلك متصلاً نوشته و مینویسند که بیان را نسخ نموده‌اند که شاید شبههئی در قلوب القا شود و معبودیت عجل محقق گردد

ای اهل بیان اقسامکم بالله قدری انصاف دهید و بدیده پاک و ظاهر در بیانات الهی نظر نمائید و بقلب مقدس تفکر کنید منتها رتبه بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است و معرضین بالمره از این مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا نموده‌اند که مظاهر حق را یک نفس و یک ذات و احکامشان را یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقع

است از این نفوس نفوسی که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیر و محتجب و ابداً شاعر نیستند که در چه حالتند هر نفسی لایق اصغاء کلمه الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیّت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه بلی این امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که افلاً احکام الهی را واحد ملاحظه نماید والله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی معلق بنسخ شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیه که آمده‌اند و تأیید احکام قبل فرموده‌اند و مجری داشته و ثابت نموده‌اند چه که حکم مظهر قبل بعینه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام الهی و مظاهر عزّ صمدانی فصل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود

بگو ای احولهای روزگار دو مبینید و ناله مکنید اگر قادر بر صعود سماء معانی نیستید افلاً آنچه در بیان نازل شده ادراک نمائید که میفرماید من نفس محمّد و ما یظهر منّی ما یظهر منه و در مقامی میفرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هرآینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو در مقرّ اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون جمیع امور معلق است بمشیّت الهی و اراده آن سلطان حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیّت رحمن نازل شود و جمیع عباد را بآن امر فرماید و در آن بعد نسخ آن نازل گردد لیس لأحد ان یعترض علیه لأنّ المراد ما اراد ربکم مالک یوم المیعاد در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بآیه بعد نسخ حکم آیه قبل شده گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده‌اند در این مقام چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم آیه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جایز بود که بآیه دیگر نسخ شود فوالذی انطقنی بالحقّ لا تجدون من هؤلاء الا کفراً و طغیاناً و غفلاً و ثوراً غفلتشان بمقامی رسیده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض مینمایند انهم احمج من همج رعاع و اغفل من کلّ غافل و ابعث من کلّ بعید و اجهل من کلّ جاهل ذروهم یا قوم بأنفسهم لیخوضوا فی هواهم و یلعبوا بما عندهم فوالذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه مینماید نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ ملّتی بمظاهر الهیه وارد نیاورده افّ لأهل البیان غایه فضل رؤساشان آن است که ظهوری که بیان بشاره له نازل شده این حکم محکم را انکار کرده‌اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خیانت نموده‌اند و حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله را شهید نموده و آنقدر بی‌شرمند که با این افعال قبیحه منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده ظهور جایز نه

ملاحظه کنید چه قدر ناس را حمیر فرض گرفته‌اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنه بیانند و بقول مینویسند لا تأکل البصل و لا تشرب الدّخان و بمقرّی که صد هزار شریعت بامر او محقق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده‌اند و چه قدر بی‌بصیرتند این خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیری که اعظم از عصیان است از آن نفوس شنیده و پذیرفته‌اند فوالله اگر نظر کور شود بهتر از آن است که بآن اشارات ناظر گردد و افنده معدوم شود بهتر از آن است که بآن حجیات محتجب ماند و دیگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر شده‌اند که باستنشاق حقّ را از باطل تمیز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزل فی البیان عارف شده‌اند علیهم رحمة الله و برکاته و بدائع فضله و الطافه مخصوص از قلم اعلی احکام الله نازل که این ظهور متعروض اینگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنانچه میفرمایند هر نفسی سؤالی دارد و یا آیات میخواهد حال سؤال نماید تا نازل گردد که مباد العیاذ بالله سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص میفرمایند هو الذی ینطق فی کلّ شیء بانّی انا

اللّٰه لا اله الاّ انا لئلاّ يبقی لأحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بیان بچه امور متمسک میشوند جوهر فؤادی که بغایتی لطیف و رقیق است که جمیع من فی البیان را وصیت فرموده‌اند ابدأ بین یدی تکلم نمایند بحر فی که رایحه هموم از او استشمام شود

ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرر وارد آورده‌اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصغرا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند بآن فایز شده‌اند مگر اموری که ضرر و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از آن مشهود گردد کلّ اهل عالم منصعق شوند باری و رقاء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فنی از افغان نغمه‌ایست که غیر اللّٰه احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود نفسی نیست که از آن ملحدین سؤال نماید که در این مدّت کجا بوده‌اند ایّامی که این غلام الهی مابین اعدا بانشار آثار اللّٰه و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند قاتلهم اللّٰه و چون امر اللّٰه ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته‌اند چنانچه دیده و شنیده‌اید در ظهور تسع که منصوص در بیان است چه میگویند جناب سیّاح علیه بهاء اللّٰه موجودند و این ایّام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ایّام حضرت اعلی روح ما سواه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بلقاء مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را باین ظهور اعظم بمشکر باللّٰه نوشته معذلک متنبّه نشده‌اند سیّد محمّد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او مینویسد از جمله تازه از ناحیه کذب قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنه تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث حال ملاحظه نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده‌اند فواللّٰه اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنین کلمات است از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیده نشده ولکن عجب است از اهل بیان که باین حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند افّ لهم و لحیائهم و لوفائهم شعورشان بمقامی رسیده که تازه در این ایّام یک خبیث مثل خودی را باین اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده لعنهم اللّٰه فسوف یرجعهم اللّٰه الی مقرّهم فی الهاویة و لا یجدنّ لأنفسهم من حمیم قل یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن و لا ترتکبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمرود و لا شدّاد قد بعثنی اللّٰه و ارسلنی الیکم بآیات بیّنات و اصدق ما بین ایدیکم من کتب اللّٰه و صحیفه و ما نزل فی البیان و قد شهد لنفسی ربّکم العزیز المنان خافوا عن اللّٰه ثمّ انصفوا فی امره ظهور اللّٰه خیر لکم ان کنتم تعلمون

عجب است از نفوسی که از این ظهور محتجبند و معذلک خجل نیستند و بملل دیگر اعتراض مینمایند سبحان ربّک السّبحان عمّا هم یقولون بلی ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائید که مع این آیات بدیعه و ظهورات الهیه و شئونات احدیه که عالم را احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جمیع بیان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدین کعبه مقصود اظهار مینمایند که برو و فلان و فلان را ببین عجب است از امثال این نفوس الدّهر انزلنی انزلنی حتّی یقال ما یقال و از جمیع این مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبه مجعوله مشرک باللّٰه را در مقابل آیات عزّ الهی و بیّنات قدس صمدانی مینمایند بعینه مثل آن است که کسی بگوید روایح وردیه رضوان الهیه را استشمام نمودی حال روایح جیفه منتنه خبیثه را هم استنشاق نما و بعضی بر آنند که بعد از این ظهور اعظم نباید آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعینه این قول مثل آن است که کسی بگوید با وجود حقّ نباید غیر او مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم مشهود گردد و یا عند هبوب نفعه ورد گلزار رحمانی روایح منتنه استشمام شود و این اعتراضاتی است که محتجبین هیچ ملتی بامثال آن احتجاج نموده‌اند

بگو ای گم‌گشتگان وادی غفلت لسانتان باین کلمه مقرر است که کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود کلّ شهادت می‌دهی که حقّ بوده و خواهد بود و غیر او نبوده و نیست حال بهمین شهادت در این ظهور و ما یتعلّق به شهادت ده و جمیع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و این مقام مخصوص اولو الأبصار و اولو الأنظار بوده و خواهد بود تفکّر و یا اهل البیان که شاید طنین ذباب را با آیات ربّ الأرباب فرق گذارید و تمیز دهید قسم بمحبوب آفاق که کلمات معرضین تلقاء کلمه اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود آیا ظهور قبل نفرموده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد عجب است که سالها بیان خوانده‌اند و بحر فی از آن فایز نگشته‌اند بعینه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلاء مشرکین قبل در احیائی که معارضه با خاتم انبیا نمودند باین کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کلّیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت آویخته‌اند از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت می‌دهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحده در نزد کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر بالغ مشاهده میشوند و سبب شده‌اند که فیوضات نامتناهیة الهیه از بریه ممنوع شده و ابکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الا من رجع و تاب بخضوع و اناب

بگو ای اهل بیان اگر آیات عربیه را ادراک نمینمائید در کلمات پارسیه حقّ و دونش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحقّ عذاب لانهایه نمائید و بانفس فانیه از طلعت باقیه محتجب نگردید قسم بافتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود و بان مأمورم و الا از ایمان اهل اکوان نفعی بسطان امکان راجع نه قد جعل الله ذیلی مقدّساً عمّا عندهم و انه لهو الغنی عمّا سواه و المستغنی عمّا دونه قد نصبت رایة لا اله الا هو بأمر من عنده و قد ارتفع خیاء مجد لا اله الا انا بأمر من لدنه لیس لأحد مفرّ و لا مقرّ الا الیه ای اهل بها این خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بیاشامید رغماً لأنف الأعداء بگذارید این هیاکل جعلیه جعلیه را در خیابان اشارات کثیفه متننه خود مشغول شوند فونفسی الحقّ مشام بقر را از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال بیمثال سلسال ذو الجلال قسمت اهل اضلال نبوده و نخواهد بود و هنوز اهل بیان تفکّر در اعتراضات ملل قبل در احیان ظهور نموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در این مقام از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مینمودند و منتبه میشدند بعضی الواح پارسیه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگرچه حیف است کلمات این ظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند و لکن نظر به تبلیغ امر الهی لازم است اگر آن جناب بیعضی بنمایند بآسی نیست و لکن لا یمسها الا المطهرون خمر معانی این ظهور است که از قبل برحیق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن بقطرهئی از آن فایز نشده‌اند

بگو ای اهل بیان اقلّ بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقرّی که نقطه اولی جز نیستی بحت و فنای باتّ ذکر نفرموده جسارت نمائید امر حقّ بمقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته اگر اهل بیان بیانات یحیی و سیّد محمّد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکّر نمایند فوالله لیجدنّ الحقّ و یضعنّ الباطل و لکن چه فائده که بصر غیر ظاهر و قلب محتجب است نفسی به هادی بگوید که اگر اقلّ من ذره درایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمه للأمر بوده قدری تفکّر در اول این امور کن که شاید بآنچه از عیون مستور بوده فایز شوی و موقن گردی باینکه آن نفس از اول معدوم بوده مصالح و حکم الهیه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا میطلبیم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حقّ جلت عظمته از ساذج کلمه امریه هیاکل مقدّسه مبعوث فرماید بشأنی که جمیع من فی العالمین را مفقود و معدوم شمرند و جز حقّ موجود و ناطق و متکلم و قادر نبینند انه علی ما یشاء قدیر انشاءالله آن جناب از بدایع فضل ربّ الأرباب کاسر اصنام هوی و موقد نار

هدى شوندى فيا طوبى لك بما فرت بالمقام الأسنى و كان طرفك متوجّهاً الى الأفق الأعلى أنّه يختصّ من يشاء بفضل من عنده و أنّه لهو المقتدر على ما يشاء و ربّ الآخرة و الأولى لا اله الا هو العليّ الأبهى

و اما ما سألت فى فرق القائم و القيوم فاعلم بأنّ الفرق بين الاسمين ما يرى بين الأعظم و العظيم و هذا ما بيّنه محبوبى من قبل و أنا ذكرناه فى كتاب بديع و ما اراد بذلك الا ان يخبر الناس بأنّ الذى يظهر أنّه اعظم عمّا ظهر و هو القيوم على القائم و هذا لهو الحقّ يشهد به لسان الرّحمن فى جبروت البيان اعرف ثمّ استغن به عن العالمين و اذا نادى القائم عن يمين العرش و يقول يا ملأ البيان تالله هذا لهو القيوم قد جاءكم بسلطان مبين و هذا لهو الأعظم الذى سجد لوجهه كلّ اعظم و عظيم و ما استعلى الاسم الأعظم الا لتعظيمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القيوم الا لفنائه فى ساحته كذلك كان الأمر ولكنّ الناس هم محتجبون هل يعقل اصرح عمّا نزل فى البيان فى ذكر هذا الظهور مع ذلك فانظر ما فعل المشركون قل يا قوم هذا لهو القيوم قد وقع تحت اظفاركم ان لا ترحموه فارحموا انفسكم تالله الحقّ هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم فى لوح مسطور اياكم ان تتمسكوا بالموهوم الذى كفر بلقائه و آياته و كان من المشركين فى كتاب كان باصبع الحقّ مرقوماً ايّنه بأنّه ما اراد الا اعظميّة هذا الظهور على المذكور و المستور و استعلاء هذا الاسم على كلّ الأسماء و سلطانه على من فى الأرض و السّماء و عظمته و اقتداره على الأشياء و بظهوره شهدت الممكنات بأنّه هو الظاهر فوق كلّ شىء و ببطونه شهدت الذّرات بأنّه هو الباطن المقدّس عن كلّ شىء و يطلق عليه اسم الظاهر لأنّه يرى بأسمائه و صفاته و يعرف بأنّه لا اله الا هو و يطلق عليه اسم الباطن لأنّه لا يوصف بوصف و لا يعرف بما ذكر لأنّ ما ذكر هو احداثه فى عالم الذّكر فتعالى من ان يعرف بالذّكر او يدرك بالفكر ظاهره نفس باطنه فى حين يسّمى باسمه الظاهر يدعى باسمه الباطن و أنّه لا يعرف بالأفكار و لا يدرك بالأبصار على ما هو عليه من علوّ علوّه و سموّ سموّه أنّه لبالمنظر الأعلى و الأفق الأبهى و يقول قد خسر الذين كفروا بالذى باسمه زينت الصّحيفة المكنونة و ظهرت طلعة الأحديّة و نصبت راية الرّبوبيّة و رفع خباء الألوهيّة و تموج بحر القدم و ظهر السرّ المستسرّ المقنّع بالسّرّ الأعظم فوعمره انّ البيان قد عجز عن بيانه و التّبيان عن عرفانه فتعالى هذا القيوم الذى به خرق الحجاب الموهوم و كشف المكتوم و فكّ الاناء المختوم فونفسه الرّحمن انّ البيان ينوح و يقول

اي ربّ نزلتني لذكرك و ثنائك و عرفان نفسك و الذى كان قائماً بأمرك امر العباد بأن لا يحتجوا بي و بما خلق عن جمالك القيوم ولكنّ القوم حرّفوا ما نزل فىّ فى اثبات حقّك و اعلاء ذكرك و كفروا بك و باياتك و جعلوني جنّة لأنفسهم و بها يعترضون عليك بعد اذ ما نزلت كلمة الا و قد نزلت لاعلاء امرك و اظهار سلطنتك و علوّ قدرك و سموّ مقامك فيا ليت ما نُزلت و ما ذُكرت و عزّتك لو تجعلني معدوماً لأحسن عندي من ان اكون موجوداً و يقرئني عبادك الذين قاموا على ضرّك و ارادوا فى حقّك ما ارادوا اسألك بقدرتك التي احاطت بالممكنات ان تخلصني من هؤلاء الفجار لأحكي عن جمالك يا من بيدك ملكوت القدرة و جبروت الاختيار و لو نزل من المقام الأسنى و الدّرة الأولى و السّدرة المنتهى و الأفق الأبهى و نرجع البيان من علوّ التّبيان الى دنوّ الامكان لنذكر الفرق بين الاسمين فى مقام الأعداد و لو انّ جمالى المكنون فى نفسى يخاطبني و يقول يا محبوبى لا ترتدّ البصر عن وجهى دع الذّكر و البيان و لا تشتغل بغيرى اقول اي محبوبى قد انزلني انزلني قضائك المثبت و قدرك المحتوم الى ان ظهرت فى قميص اهل الأكوان اذاً ينبغى بأن اتكلّم بلسانهم و بما يرتقى اليه ادراكهم و عقولهم و لو نبذل القميص من يقدر ان يتقرّب و أنّك لو تريد ما تأمرني به ارفع يد المنع عن فمى استغفرك فى ذلك يا الهى و محبوبى فارحم على عبادك ثمّ انزل عليهم ما يستطيع عرفانه افندتهم و عقولهم و أنّك انت الغفور الرّحيم

فاعلم بأنّ الفرق فى العدد اربعة عشر و هذا عدد البهَاء اذا تحسب الهمزة ستة لأنّ شكلها ستة فى قاعدة الهندسة و لو تقرأ القايم اذاً تجد الفرق خمسة و هى الهَاء فى البهَاء و فى هذا المقام يستوى القيوم على عرش اسمه القائم كما استوى الهَاء على الواو و فى مقام لو تحسب همزة القائم ستة على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة و هو هذا الاسم ايضاً و بهذه التسعة

اراد جلّ ذكره ظهور التّسع فی مقام هذا ما ترى الفرق فی ظاهر الاسمين و انا اختصرنا البيان لك و انك لو تفكّر لتخرج عمّا ذكرناه لك و القيناه عليك ما تقرّ به عينك و عيون الموحّدين فومعمرى انّ هذا الفرق لآية عظمى للّذينهم طاروا الى سماء البهّاء و بما استدللنا لك فی الظّاهر يحقّق بأنّ المقصود فی الباطن قیومیة اسم القیوم على القائم اعرف و كن من الحافظين و انا سترنا هذا الذّكر و غطّيناه عن ابصار من فی البيان اذا كشفناه لك لتكون من الشّاكرين و قل ان الحمد لله ربّ العالمين

ای عبد ناظر الى الله مختصری بلسان پارسی ذکر میشود تا کلّ بریه از فضل سلطان احدیه از این عین جاریه لاشرقیه و لاغربیه و لاذکریه و لاوصفیه و لاظهوریه و لابرزیه که لم یزل از ذائقه نفس مشرکه محفوظ بوده نصیب بردارند و فایز شوند بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم اعظمیت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیومیّت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصیری واضح و نزد هر خبیری مبرهنست و این اعظمیت و قیومیّت در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر مثلاً مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او باسم بها ظاهر و حال آن اعظمیت که در ظاهر حروف ملاحظه میشود در مقامی همزه بهاء سته و قائم یک حساب میشود فکر لتعرف و فی ذلک لآیات للعارفین

ای سائل ناظر قسم بجمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلی است در این ظهور و در صحایف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشکل است بتوان ذکر کرد و فی الحقیقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجابات تسعه نماید باعظم فایز شود و این بیان روح القدس است و کان ربّه علی ما یقول شهیدا لیس هذا البیان منّا بل منه قل ایاکم ان تعترضوا و این تسعه را آیام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلّی شده مستعدّ شوند از برای ظهور نیر اعظم که در سنه تسع کلّ بان موعود بوده اند مع ذلک مشاهده کنید که این ناس نسناس بتشبّث بموهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و ملیک غیب و شهود نموده اند این نفوس ابداً از کوثر بیان رحمن نچشیده اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزل علیه ادراک ننموده اند ذرهم فی خوضهم و در این فجر روحانی در هوای لطیف معانی طیران کن متوقّفین کلمه مالک یوم الدّین را اصغا ننموده اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی التّار خالدون و التّار قبورهم لو هم یشعرون

و اما ما سألت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا آیا همین تعین و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد او تشخّص و شعوری متصور شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده انتهی معلوم آن جناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضیء و روشن است و لکن اگر حائل مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضیء بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و هم چنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوّت و غلبه ئی ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیّبه مقدّسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضیء است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن این مادامی است که اسباب مانعه حائله منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه آیامی که غمام حایل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس

بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده هم‌چنین است آفتاب نفوس که با اسم روح مذکور شده و میشود و هم‌چنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابدأ مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره‌ئی از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطلع شوید و مطابق نمائید بما سألت عن الله ربّ العالمین حقّ جلّ ذکرة قادر است بآنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و مبین فرماید باری بر هر مثلی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه ید حفظ گذاشته شده لا یعرفه احد الا من اراد چون ختم اناء عطریّه بید قدرتیّه شکسته شد رایحه آن استشمام میشود الامر بید الله يعطی و يمنع یعمی و یبصر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

و اینکه سؤال از خلق شده بود بدان که لم یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود لا لأوله بدایه و لا لآخره نهایه اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق و كذلك اسم الربّ یقتضی المربوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الها و لا مألوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلک معنی آن در جمیع احیان محقق و این همان کلمه‌ایست که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می‌شود محدود است بحدودات امکائیّه و حقّ مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سواه مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کئیّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریّه تنطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم‌چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یرید علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملک الیوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید لله الواحد القهار لذا نفی وجود از کلّ میشود چه که تحقق وجود در رتبه اولیّه بعد از تحقق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای کلّ شیء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کان ربّاً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیّه بر عرش رحمانیّه من اقبل الیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یشهد بآنه موجود و غیره مفقود اله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان قسم بنقطه اولیّه که طلعت احدیّه از احزان وارده و سدّ سبل باغواى انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیّه مستوره عالیّه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلایا وارد که احدی جز حقّ محصی آن نه و ارض سرّ سرّاً در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا ربّک العزیز الوهاب و زود است که از سرّ بظهور آید لا یعلم ذلک الا من عنده علم الکتاب

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم‌چنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلیل فیها اللسان ای اختلافت و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بان لسان نازل تا ایامی که خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمّی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بان تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیّه بعد

بلسان عبرانی نازل و مدّتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اوّل من تکلم به يعرب بن قحطان و اوّل من کتب بالعربیّة مرامر الطائی و اوّل من قال الشعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطّیه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطّیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اوّلیّه مبعوث شده‌اند و خلق را بحقّ دعوت فرموده‌اند ولیکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم‌چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت‌هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده‌هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است انشاءالله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجّه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت الیوم حقایق مظاهر امریّه بطراز ابهی مزین و مشهودند و جمیع اسماء در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقایق در حقیقتش مستور من آمن به فقد آمن بالله و بمظاهر امره فی کلّ الأعصار و من اعرض عنه فقد كفر بالله المقتدر العزیز المختار و اگر نفسی تفکر نماید در آنچه مذکور شد بمقصود فایز میشود اگرچه باختصار نازل شده ولیکن صد‌هزار تفصیل در او مستور و عند ربّک علم کلّ شیء فی لوح مسطور نسأل الله ان یرزقک ما قدر لأصفیائه و یفتح علی وجه قلبک ابواب المعانی لتعرف من کلماته ما اراد و انه علی کلّ شیء قدير و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

جناب حاجی علی

هو الله تعالی جلت عظمته و سلطانه

مکتوب آن جناب در سجن اعظم بنظر این مظلوم رسید و اینکه سؤال از حکم الله در امر معاد و معاش نموده بودید مفهوم گشت نعم ما سألت چه که خیرش بشما و سایر عباد در ظاهر و باطن راجعست ان ربّک لهو العلیم المجیب سبب اعظم آفرینش عرفان الله بوده و هر نفسی الیوم از عرف قمیص رحمانی بوطن اصلی که مقام معرفت مطلع اوامر الهیّه و مشرق وحی ربّانیّه است فائز شد او بکلّ خیر فائز بوده و خواهد بود و بعد از ورود این مقام اعلی دو امر از برای هر نفسی لازم و واجبست یکی استقامت بر امر الله بشأنی که اگر جمیع ناس بخواهند او را از مصدر امر منع نمایند قادر نباشند و امر دیگر اتباع اوامر الهیّه است که از معین قلم مشیّت ربّانیّه جاری شده چه که معرفت حقّ تمام و کامل نمیشود مگر بمتابعت آنچه امر فرموده و در کتاب الهی نازل شده در سنه قبل کتاب اقدس از سماء عطاء مالک اسماء نازل آنچه در او نازل شده انشاءالله بعمل بان موفق شوید

و اما امر معاش باید متوکلاً علی الله مشغول بکسب باشید انه ینزل علیکم من سماء الطافه ما قدر لکم انه لهو المقتدر القدیر حمد کن مقصود عالم را که کتابت لدی المسجون وارد شد و از مقرّ امر جواب آن نازل و ارسال گشت چه که این فضل بزرگیست از جانب حقّ اگرچه الیوم معلوم نیست ولیکن زود است که معلوم خواهد شد قل

سبحانک اللّٰهُمَّ یا الهی انا الّٰذی توجّهت الیک و تورکلت علیک اسألك باسمک الّٰذی به تموج بحر بیانک و تهییج اریاح عرفانک بأن تجعلنی موفّقاً علی خدمة امرک و مؤیداً بذکرک و ثنائک ثم انزل علیّ من سماء مواهبک ما یحفظنی عن دونک و ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر المتعالی المهیمن العلیم الحکیم

* * *

بنام خداوند یکتا

مکتوبی از شما رسید و آنچه در او مذکور بود نزد اهل بصر واضح و مبرهن است بشنو ندای مظلوم آفاق را از حقّ بخواه تا قادر شوی بر محو موهوم و صحو معلوم نوشته بودی که سالها دینی تحصیل نموده و بآن موقنی اگر نفسی از شما سؤال نماید که بچه حجّت و بچه برهان چه خواهی گفت اجعل محضرک بین یدی الرّحمن ثم انطق بالانصاف انّی لک ناصح امین مطالبی را که ذکر نمودی و علامت حقیقت حقّ قرار دادی این امور نزد حقّ لم یزل و لایزال مردود بوده بهتر آنکه خالصاً لوجه الرّحمن قدری از آیات فرقان تلاوت نمائید و در معانی آن تفکر کنید شاید در این یوم که سلطان ایام است از رحیق عرفان محروم نمانید و از کوثر وحی و الهام بی نصیب نشوید از جمله در این آیات مبارکه که از قبل بر محبوب عالم و سید امم نازل شده تفکر کنید میفرماید و قالوا لن نؤمن لک حتیّ تفجر لنا من الأرض ینبوعاً او تكون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجیراً او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفاً او تأتي بالله و الملائکة قبلاً او یكون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لن نؤمن لرفیقک حتیّ تنزل علینا کتاباً نقرأه قل سبحان ربّی هل کنت الا بشراً رسولاً این آیاتی است که مشرکین بخاتم انبیا روح ما سواه فداه گفته‌اند یعنی مضمون این آیات را شرایط ایمان قرار داده‌اند که اگر آن حضرت ظاهر فرماید بحقّ موقن شوند حال تفکر در آن نفوس غافلانه نمائید که عرض کرده‌اند باید در ارض بطحا چشمه‌ئی جاری کنی و یا یک بیتی از ذهب ظاهر کنی از برای ما یا اینکه باسما صعود نمائی مقابل چشم ما و بیائی بکتابی که او را قرائت کنیم یا بستانی ظاهر کنی که در آن نخیل و عنب باشد یا اینکه بحقّ جلّ جلاله و قبیلی از ملائکه بیائی اینها اموراتی بود که مشرکین حجاز از سید عالم خواستند که ظاهر فرماید تا موقن شوند بآنچه بیان فرموده و معانی آن مجملی ذکر شد حال بیصر حدید و قلب اطهر و انصاف کامل ملاحظه نمائید و تفکر کنید لیحصحص لک الحقّ و یظهر لک صراط الله الّٰذی ظهر بالحقّ و تجد نفسک علی یقین مبین و بعد از این سوالات ملاحظه کنید که حقّ جلّ جلاله در جواب چه فرموده میفرماید بگو هل کنت الا بشراً رسولاً و اگر این عرایض مقبول میشد و حقّ تعالی سلطانه ظاهر میفرمود آنچه را که خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض احدی منکر و معرض بر حسب ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه در مقام دیگر میفرماید اگر ببینند جمیع آیات را بحقّ مقبل نشوند و بافق اعلیّ توجه ننمایند حال آن جناب در آنچه خواسته‌اند تفکر نمایند قسم بمنزل کتب که اگر بانصاف و مقدّس از اغراض نفسانیّه در آنچه ذکر شد تأمل نمائید البتّه بحقّ راجع شوید و منقطعاً عن کلّ ما سوی الله از بیت خارج و به لییک اللّٰهُمَّ لییک ناطق گردید حقّ منتظر آن نبوده و نیست که هر نفسی آنچه بخوهد ظاهر فرماید علم یفعل ما یشاء برافراخته و بکلمه مبارکه احکم ما ارید ناطق این بسی واضح است که حقّ جلّ کبریائه فاعل مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد او بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستید اعظم از آن ظاهر شده در کتب الهیّه تفرّس نمائید تا مطلع شوید بر علم و حکمت و سلطنت و قوّت و قدرت و احاطه حقّ تعالی قدرته و تعالی عظمته و تعالی سلطنته انشاءالله باید از امثال این مطالب و اقوال که معرضین اعصار قبل بان تکلم نموده‌اند مقدّس و منزّه شوید و بحجّت باقیه الهی و ما ظهر من عنده ناظر و متمسک باشید قد ظهر ما لا ظهر من قبل یشهد بذلک کلّ حجر و مدر ولکنّ النّاس اکثرهم من الغافلین قل

سبحانک یا اله الوجود و عالم الغیب و الشهود أسألک باسمک المخزون الموعود الذى به ماج بحر عرفانک و هاج عرف قمیصک و فتح باب لقائک علی من فی سمائک و ارضک ان تؤیّدنی علی عرفان مشرق وحیک و مطلع آیاتک ای ربّ انا الذى معتنى الأوهام عن افق یقینک و ظنون العباد عن بحر فضلک أسألک بنفسک ان توفّقنی علی الاقبال الیک و الاعراض عن دونک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم لا تطرد هذا المسکین عن باب عطائک و لا هذا المحروم عن لجة بحر احدیتک فاغفر له بجودک و احسانک انک انت الجواد الکریم و انک انت ارحم الراحمین

* * *

سیسان

جناب محمدابا علیه بهاء الله

هو المشرق من افق البقاء

نامهات تلقاء وجه در سجن اعظم بشرف اصغاء مالک قدم فائز شد اینعمل تو عند الله بهتر است از اعمال نفوسیکه سالها در مدارس بتعلیم و تعلّم مشغول بودند چه که حاصل عمل تو ذکر الله و ثنائه بوده و حاصل اعمال آن نفوس غافله شهادت نقطه اولی الذى بشر العباد بهذا الثبّ العظیم در ثمره و اعمال احزاب عالم باید تفکر نمود چه که هر نفسی مطلع و آگاه شود بر امر الله ثابت و مستقیم ماند

البهاء علیک و علی ضلعک و ابنک من لدى الله العلیم الحکیم دوستان آن ارض را تکبیر میرسانیم از حق میطلبیم کل را مؤیّد فرماید بر استقامت اوست بر هر شیئی قادر و توانا

* * *

جناب محمد علی علیه بهاء الله

بنام یکتا خداوند دانا

نامهات رسید ندایت را شنیدیم و در سجن اعظم از مالک قدم آنچه مصلحت است از برای تو خواستیم انسان خود بر نفع و ضرر خود آگاه نه علم غیب مخصوصست بذاته تعالی بسا میشود انسان امری را که بنظرش پسندیده است از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید و بعد کمال ضرر از او حاصل لذا قلم اعلى مقام توکل و تفویض را القا فرمود بر هر صاحب بصر و ادراکی معلوم و واضحست که از حقّ جلّ جلاله آنچه ظاهر میشود از مقتضیات حکمت بالغه بوده و هست و اگر کسی تفویض نماید و توکل کند البته آنچه مصلحت اوست ظاهر شود باید باسباب تمسک نمود و متوکلاً علی الله مشغول گشت قل

الهی الهی قد اقبلت الیک و توجهت الی بحر جودک و سماء عطائک و مشرق فضلک أسألک بأن تکتب لی من قلمک الاعلى خیر الآخرة و الأولى ای ربّ انا الذى توکلت علیک و فوّضت اموری الیک أسألک بأن تقدّر لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک ثمّ اجعلنی یا الهی مستقیماً علی امرک بحیث لا تمنعنی صفوف العالم و ضوضاء الأمم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوی الغالب القدير

* * *

* * *

هو المجیب

نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر و بر مقرر آنه لا یعرف بما سواه واصل و ما فیہ بلحاظ الله ملحوظ آمد سؤال شده بود از اینکه چگونه میشود که حرف علیین بسجین تبدیل شود و یا اثبات بنفی راجع گردد و یا ثمره جنیه از لطافت ممنوع شود و یا مرآت از اشراقات انوار آفتاب معانی محروم ماند فنعم ما سألت و كنت من السائلین بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه که الیوم لازم است هر نفسی که از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه علم ربانیه و فرات حکمت صمدانیه سائل و آمل گردد که شاید برشچی از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ایقان مستریح گردد و نسأل الله بأن یصعدک الی مقام تشهد جمال القدم ببصرک و تنقطع عن بصر العالمین و تسمع نغماته بأذنک و تنقطع عن اذن الخلائق اجمعین و تعرف نفسه بقلبک و تنقطع عن افئدة کلّ من فی السموات و الأرضین و یطهرک عن دنس الدنیا و ما فیها بحیث لن تمرّ علی شیء الا و قد تسمع منه بأنّه لا اله الا هو و انّ طلعة الأعلى لبهائه فی المالا الأعلى و ضیائه بین الأرض و السماء و کبریائه لمن فی ملکوت الأمر و الخلق و كذلك ینطق کلّ شیء ان انت من السامعین چه که الیوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بچشم و گوش و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستتیر و فایز شود و علّتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و به ما سواه مشغول داشته اینست که بوهم صرف کفایت نموده اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده اند براههای مهلک تقلید مشی نموده اند و از مناهج تجرید محروم شده اند امر الهی لازال چون صبح نورانی ظاهر و لایح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده اند نظر بآن است که گوش و قلب را بآپیش کلمات ناس آلوده اند والا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند

حال خود آن جناب ملاحظه نماید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه اهل بیان مقررند بقدرت الهیه یا نه اگر معترف نیستند باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که ید الله را مغلول دانسته اند چنانچه ربّ العزّه خبر داده بقوله تعالی ید الله مغلوله و اگر معترفند بدایع قدرت ربّانی در این صورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجز شأن خلق بوده و آن ذات قدم لازال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی الأرض را بسموات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر باندنی رتبه خلق راجع نماید و لیس لأحد ان یقول لم و بم و من قال فقد کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکین فی الواح عزّ حفیظ و هم چنین قادر است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بریه مبعوث نماید و در حین ظهور باید از نفس ظهور او تعالی حجّت و دلیل خواست اگر بآن حجّتی که لازال مابین ناس بوده اتیان فرمود دیگر توقّف باطل است بلکه اگر کلّ من فی السموات و الأرض اقلّ من حین توقّف نمایند از اهل نار محسوب اگرچه جمیع ادعای ولایت نمایند عزیز میکند هر که را اراده فرماید و ذلیل میفرماید هر که را بخواهد لا یسأل عمّا یفعل حال آن جناب بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئونات قدرتیّه الهیه ظاهر شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجّتی که لازال بآن اثبات دین ناس شده و امر الله بین بریه او ثابت گشته و معذلک از چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی اعراض نماید و باعراض هم کفایت نموده بر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی چه حکم جاری قل حکمه عند الله یحکم ما یشاء کما حکم بالحقّ ولكنّ الناس هم لا یشعرون آیا در هیچ عهدی و ملّتی

چنین امری جایز بوده لا فونفسه الرَّحْمَن الرَّحِيمِ اگر بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته‌اند در این صورت قدرت و اراده حق منوط و معلق براراده خلق میشود فعالی عن ذلک علوّاً کبیراً چنانچه در ظهور ستّین کلّ ناس از عالم و جاهل باین سخنهای مزخرف بی‌معنی از حق محروم شده‌اند و از علّیین بقا بسجّین فنا راجع گشته‌اند و بگمان خود بر اعلی مقعد ایمان مستقرّند فیئس ما ظلّوا فی انفسهم و کانوا من المتوهّمین فی امّ الالواح مذکوراً

باری نظر را از ما سوی الله بردار و بحق ناظر شو و به ما یظهر من عنده چه که دون او لاشیء محض بوده و خواهد بود و اگر الیوم کلّ من فی السموات و الارض حروفات بیانیه شوند که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقلّ من آن در این امر توقّف نمایند از معرضین عندالله محسوبند و از احرف نفی منسوب حقّ جلّ و عزّ را باحدی نسبت و ربط و مشابهت و مشاکلت نه و کلّ به نسبتهم الی عرفانه مفتخر و معزّز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کلّ اشیاء بالسّویّه اشراق و تجلّی فرموده و جمیع من فی الملک بین یدی الفضل در صقع واحد قائمند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتی نه الا بسبقتها الی عرفان الله و لقائه فطوبی لمن عرفه بنفسه و انقطع عمّا سواه ای علی بشنو نداء الله را و بمقرّی وارد شو که لازال مقدّس از اسماء بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمی از جمال مستی و سلطانی که باراده قلمش ملکوت اسماء خلق شده محروم نگردی فوالله الذی لا اله الا هو که مقصود از این بیان آن است که شاید آن جناب و معدودی خرق حجاب نموده بسرادق قدس محبوب که مقدّس از ظنون و اوهام عباد بوده درآیند والاّ انه لمتعالی عن اقبال الخلق و اعراضهم و مقدّس عن العالمین آیا در حین اشراق شمس لایق است نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بلکه در این مقام نجوم طالب ظلمت لیلند و از نور نهار معرض چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلّی نیر یوم معدوم و مفقود میگرددن فسیحانه عن المثل و الامثال چه که لازال نیر جمالش مستضیء بوده و احدی با او نبوده و کلّ ما سواه در امکانه تراپیه بمشیت امکانیه خلق شده‌اند و باو راجع خواهند شد و انه جلّ و عزّ در مقعد امتناع و مقرّ ارتفاع خود لم یزل و لایزال مقدّس از کلّ بوده و خواهد بود

بسیار عجیب است که از تغییر و تبدیل اسماء ناس تعجّب مینمایند و متحیر شده‌اند با اینکه جمیع در کلّ حین تغییر و تبدیل مظاهر اسماء و مطالع آن را ببصر ظاهر مشاهده مینمایند و مع ذلک بحجبات وهمیه و کلمات شرکیه چنان محتجب مانده‌اند که از آنچه ببصر ملاحظه مینمایند غافل شده‌اند

ای سائل اسماء و صفات الهی را موهوم بدان بدان که جمیع اشیاء از آنچه مابین ارض و سماء خلق شده مظاهر اسماء و مطالع صفات حقّ تعالی شأنه بوده و خواهد بود غایت این است که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر مقاماً خلق شده و اگر در سماء ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فطور نبینی فطوبی لمن طار فی هذا الهواء الذی ما طارت فیہ اجنحة المریبین

و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر اسمیه الهیه از اشجار و افنان و اغصان و اثمار و هم‌چنین در اوراد و ازهار و کلمما ینبت علی وجه الارض که در اول بچه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند و بعد از مدتی کلّ از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند چه مقدار از ثمرات جنیه که تغییر نماید بشأنی که از رایحه او انسان اجتناب نماید باری کلّ در علوّ و دنوّ و تغییر و تبدیل مگر مظاهر کایه الهیه که بنفسه لفسه قائم و باقیند قسم بافتاب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازه ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس بی‌لغ نرسیده‌اند والاّ بابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کلّ من فی السموات و الارض بافاضه قلمیه او از علم ماسوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقرّ میشدند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر علم ربّانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده و تا حین حرفی از آن

نازل نشده و بعد الأمر بیده يفعل ما يشاء و لا يسأل عما شاء و هو العليم الخبير و اگر از این عبد میشنوی پره‌ای تحدید و تقلید را بیفکن و پیره‌ای تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شبهات وهمیه و اشارات ریبیه خود را مقدس یابی و بانوار یقین خود را منور بینی

بگوش جان کلمات رحمانی را اصغا نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کل من فی الملک را احاطه نموده مطهر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فایز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فوالذی نفس حسین فی قبضة قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده بصر منیر حدید در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربّانی مطلع شوید و در جمیع اوراق و الواح و رقاع و صحف و زبر و کتب کلّ ناس را وصیت فرموده و از جمیع اخذ عهد نموده که مباد در حین ظهور بشیئی از آنچه خلق شده متمسک شوند و از نفس ظهور محتجب مانند چه که در آن یوم هیچ شیئی نفع نمی‌بخشد الا بعد اذن به وحید اکبر میفرمایند و انتظروا من یدکرّم الله وجهه فانکم ما خلقتم الا للقاءه و هو الذی علّق کلّ شیء بأمره ایّاک ایّاک ایّاک ظهوره ان تحتجب بالواحد البیاتیّة فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات تفکر نمائید با این آیات محکمه و کلمات متقنه دیگر مجال اعراض برای نفسی باقی میماند لا فوالذی انطق الروح فی صدری مگر آنکه بالمره از حقّ اعراض نماید و واحد بیان خلق اولیّه‌اند و ما دونهم خلقوا فی ظلّهم

و هم‌چنین به وحید اکبر میفرمایند و ربّما یأتیک من انت قد سألت عن علوّ ذکره و ارتفاع امره و انّ من فی البیان یقرؤون تلک الکلمات و هم لا یلتفتون بظهوره و لا یؤمنون بالله الذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون چنانچه حال ملاحظه میشود که کلّ تلاوت کتاب الله مینمایند و در لیل و نهار مینویسند و مع‌ذلک بحرفی از کتاب مستشعر نشده‌اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقّق ریاست و اثبات آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان الله الملک العزیز العلیم

و میفرمایند من اول ذلک الأمر الی قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و انّ کلماتی من التطفة الی ما کسونه لحماً ثمّ اصبر حتّی تشهد خلق الآخر قل فتبارک الله احسن الخالقین و هم‌چنین به عظیم میفرمایند هذا ما وعدناک قبل الذی اجبناک اصبر حتّی یقضی عن البیان تسعة فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین و میفرمایند فتراقبن فرق القائم و القیوم ثمّ فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون حال قدری در این کلمات تفکر فرمائید و هم‌چنین در فرق قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عبد از احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فوالله الذی لا اله الا هو که تبلیغ امر الله این عبد را بر تحریر این لوح مضطرّ نموده که شاید مصباحی چند در مشکاة امکان مستضیء شوند و بقدره الله بر نصر این مظلوم فرید قائم گردند اذاً کلّ شیء ییکی علی ضرّی و بما ورد علیّ من الذین هم خلقوا بقولی و از همه گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهور آیات قدس ربّانی بمتابۀ غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتیّه و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده بشأنی که ملل قبل مدعن و معترف شده‌اند مع‌ذلک باید بادله استدلال نمایم و امری را که لایزال مقدس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعلّ معدودی بسماء شهود صعود نمایند

ظلمی فوق این در علم الهی نه که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیقت خود نماید بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لایزال مشهود و لایح است فسیعلم الذین ظلموا نفس الله ایّ مرجع یرجعون و بلایای محتومه و قضایای مثبتّه بشأنی وارد که جز حقّ احدی بر احصای آن قادر نه در کلّ حین رماح بغضا از شطر اعدا بر هیکل بقا وارد و لقد جاءنی مظاهر نفس الله فی ضحی من الیوم یرکون و ینوحون قالوا یا اسفا علی یوسف الله المهیمن القیوم فقد اودعوه عبیده فی الجبّ ثمّ فی انفسهم یرستصرخون

قل يا ملأ البيان أ تقتلون نقطة الأولى و تقرؤون آياته في كلّ عشى و بكور تالله قد فعلتم ما لا فعلت امم القبل و يشهد بذلك عباد مكرمون ان انتم تنكرون أ تقتلون الله بأسياف النفس و الهوى ثم على مقاعدكم بذكره تشتغلون و آياته تستدلون كذلك فعل كلّ امّة بالله حين ظهوره بمظهر نفسه في كلّ عصر و كذلك فعلوا و كانوا ان يفعلون قل اليوم لن يحرك على اسماء هؤلاء قلم الله المهيمن العزيز القيوم و لن يرتد اليهم طرف الله و لن يأخذهم نفحات قدس محبوب اليوم اگر عباد از اين آيات قدس الهية و ظهورات عزّ صمدانيه اعراض نمايند بچه حجّت و دليل اثبات دين خود مينمايند بگو اى اهل بيان ببصر حقّ بمنظر اكبر ناظر شويد چه كه ببصر دون خود مشهود نگرود اينست كه ظهور قبلم ميفرمايد اياكم فانظروا اليه بعينه فمن ينظر اليه بعين سواه لن يعرفه ابداً و بعد از وصاياي لا يحصى عباد خود را در اين امر ميفرمايد فيا الهى انت تعلم بانى ما قصرت فى نصحي ذلك الخلق و تدبيرى لاقبالهم الى الله ربهم و ايمانهم بالله بارئهم الى آخر قوله روحى فداه قسم بجمال قدم كه از اين بيان كه از قلم رحمن جارى شده قلب كلّ اشياء محترق گشته و هر ذى بصرى از اين كلمات نوحه و حنين مظهر اسماء و صفات را ادراك مينمايد ولكن لا يزيد الظالمين الا غوراً و خساراً اى علىّ گوش جان بگشا و كلمات رحمن كه در قيوم اسماء نازل شده اصغاً نما كه ميفرمايد يا قرّة العين لا تجعل يدك مبسوطة على الامر لأنّ الناس فى سكران من السرّ و انّ لك الكرّة بعد هذه الدّورة بالحقّ الاكبر هنالك فأظهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الابرة فى الطور الاكبر ليموتنّ الطوريون فى السّينا عند مطلع رشح من ذلك النور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم و هو الله قد كان عليك بالحقّ على الحقّ حفيظاً و حال كره ظاهر و طوريون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده ميشود و با اينكه ميفرمايد طوريون ميت و لاشىء و معدوم ميشوند مع ذلك تعجب مينمايند از اينكه ثمره طوبى حنظل شود چنانچه بعينه همين را سؤال کرده اند و يا صور عثيين بسجّين تبديل گردد لازال امر الهى محدود نبوده و نخواهد بود كلّ مراباء موجودات اگر در حين بشمس سماء قدم مقابل شوند در كلّ انوار شمس ظاهر و لايح و منطبع و مرتسم و بمجرد انحراف از كلّ اخذ ميشود فانظر فى الشمس ثمّ فى المرايا لكى تجد الى ما يلقىك الروح سبيلا

ابن نبيل مرفوع در اثبات امر الله بما القى الله على فؤاده الواحى نوشته و در ابتدا باين آيه كه از سماء مشيتت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده قوله عزّ ذكره قل اللهم انك انت الهان الالهين لتؤتينّ الألوهية من تشاء و لتزعينّ الألوهية عمّن تشاء الى آخر و كذلك قل اللهم انك انت ربّاب السموات و الأرض لتؤتينّ الربوبية من تشاء و لتزعينّ الربوبية عمّن تشاء الى آخر با آنكه سلطان وجود باين صريحي فرموده كه عطا ميفرمايد الوهيت و ربوبيت را بهر نفسى كه اراده فرمايد و اخذ ميفرمايد از هر كه بخواهد خداوند قادري كه مقام الوهيت و ربوبيت كه اعلى مقامات است اخذ فرمايد قادر نيست بر اينكه از هيكلى قميص اسم خود را نزع نمايد يا آنكه حلوى را بمرّ تبديل فرمايد سبحان الله عمّا يتوهّمون العباد فى قدرته فتعالى عمّا يصفون حال مشاهده نمايند كه طير قدرت و عظمت در چه هوا طيران مينمايد و ناس در چه اماكن توقّف نموده اند آيا آيه الله على كلّ شىء قدير را چه معنى نموده اند و از يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا شاء چه ادراك کرده اند اى عباد از اوهن بيوت بركن شديد متمسك شويد و از ظلمات جهل و نادانى بفجر منير علم ربّانى توجه نمايند و كاش اهل بيان در آيه مباركه كه ابن نبيل ذكر نموده تفكّر نمايند كه شايد از سبل وهم بصراط يقين درآيند

اى علىّ يك قدح از اين ماء عذب حيوان كه در ظلمات كلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بياشام تا از كدورات ايام و شبهات انام و اشارات غافلين و دلالات مغلين پاك و مقدّس شوى و ابواب علوم نامتناهى ربّانى بر وجه قلبت مفتوح شود تا آنكه موقن شوى باينكه سلطان قدم قادر است بر آنكه در ساعتى جميع اشياء را بخلع اسماء حسنى مفتخر و معزّز فرمايد و در ساعت اخري از جميع اخذ نمايد و اتى اشكو الى الله من هؤلاء العباد لأنهم ينظرون الىّ بما عندهم لا بما عندى و يقاسون نفس الله بأنفسهم و كلماته بكلماتهم فوالذى نفسى نفسه لو ينقطعنّ اليوم كلّ من فى السموات و الأرض و

يقبلنّ الى الله ليعلمهم من بدایع علمه ما يغنيهم عن العالمين و در این سنه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل سؤال نموده‌اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمه شافیه کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده‌اید و در این ارض هم بعضی از شبهات القا نموده‌اند که شاید نفوس قدسیه را بحجبات کلمات قبلیّه محتجب دارند و لکن غافل از اینکه نفسی که در هوای بافضای قدس الهی طیران نمود و از خرمنهای علوم نامتناهی ربّانی القاط فرمود بشبهات وهمیه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الأعظم لن یلتفت الی سراب بقیعه و لن یشرب من ماء الحمیم اگرچه لایق نه که قلم اعلی بذکر کلمات اولو البغضاء بیالاید و یا حرکت نماید و لکن نظر بتبلیغ رسالات ربّانی مفرّی نه که شاید جاهلی بیحر علم درآید و یا گم‌گشته وادی غفلت و نسیان بیمن رحمن خرامد و انه لیهدی من یشاء الی صراط البهآء و انه علی کلّ شیء قدير و لکن این ذکر و بیان برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سیل هدایت باشند و الاّ علی غلّ و بغضا را سلسیل طاهر نماید چنانچه الیوم اکثری اهل بیان جمیع ظهورات قدرتیّه و شئونات الهیّه و آیات منزله را بچشم خود دیده‌اند و بگوش خود شنیده‌اند معذلک بیغضی قیام نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه الاّ من فتح الله بصره و ایدّه علی امره و اخرجّه عن ظلمات الوهم و هداه الی صراطه العزیز الحمید و تمسک باموری جسته‌اند که لم یزل عندالله مذکور نبوده و بشأنی غافلند که بحجر ساجد شده‌اند و از منظر اکبر و جمال اظهر انور معرض گشته‌اند وربّ معبود شعر من عابده خیر منه ان یا علیّ قل الیوم انتم و معبودکم عندالله فی حدّ سوء فمن آمن منکم فقد امن من فزع الأکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط الله و انّ هذا لهو الحقّ و ما بعد الحقّ الاّ الضلال

ایاکم ایاکم یا ملأ البیان لا تکفروا بالله و لا تحاربوا بمظهر نفسه و لا تجادلوا بالذی جاءکم عن مشرق الأمر بسطان مبین آیا گمان مینمائید که امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عزّ باقی باکامام انفس ظلمانی مستور ماند لا فوالذی نطق فی صدری و بعثنی بالحقّ و ارسلنی علی العالمین و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القا نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای ورّی و لکن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ریب فلیسأل الله ربّه بان یشهده و یکون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه ذهیبیت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم یشعرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میرسند و لکن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین باین مقام صعود نموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود آنقدر هم ادراک ننموده که تراب میشود این رتبه که مشهود هر ذی شعوری بوده که کلّ از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب در قدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هویدا است و اگر ناس لایق و بالغ مشاهده میشدند هرآینه در این مقام ذکر بعضی از علوم مستوره الهیّه میشد و لکن قضی ما قضی بر هر ذی بصری مشهود است که حقّ تعالی ذکره بر کلّ شیء قادر بوده و خواهد بود البتّه اگر بخواهد بمجرد اراده ذهب را بنحاس تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود و انه لهو المقتدر العزیز القادر المحمود

نظر را مطهر نموده بمنظر اکبر توجه نمائید و از اشجار لایغنی و لایثمر منقطع شوید اینست از بدایع امر الهی فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض فمن اقبل فلنفسه و من اعرض فلها و انه لهو المقدّس عن الخلاق اجمعین در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده در ملأ اعلی و در مداین اسماء بأسماء حسنی معروف و بعد باعرضی از اعلی رفیق اعلی بادنی ارض سفلی مفرّ گرفته کذلک یفعل ربّک ما یشاء ان انت من الموقنین

از اینها گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محلّ طواف مظاهر اسماء و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد اذاً تفکروا یا اولو الالباب کلّ شیء در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کلّ حین بانچه اراده فرماید قادر و مقتدر است و نفاذ قدرت محیطه‌اش در هیچ اوان از مظاهر امکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد اسرار مکنونه‌اش را هر گوشی لایق

استماع نه و حوریات معانی مقصوده علمیه اش را هر چشمی قابل مشاهده نه چه مقدار از هیاکل ظلم که بقمیص عدل بین عباد معروف شده اند و چه مقدار از حقایق عدلیه که در اثواب ظلم اشتها یافته اند نظر در اصنام نما که حال نصف من علی الأرض باو عاکف شده اند و من دون الله معبود اخذ نموده اند و باین مرض مبتلا نشده اند مگر آنکه بوهم و تقلید اکتفا کرده اند و از سلطان توحید اعراض نموده اند

باری الیوم مظاهر کلّ اسماء و صفات در صقع واحد و موقف واحد مشهودند الا من صعّد الی الله کذلک نلقی علیک لعلّ تطهر نفسک و صدرك عن کلمات العالمین و تسمع ما غرّد الروح علی افنان هذه السّدرة الّتی احاطت کلّ من فی السموات و الأرضین قل یا ملأ البیان تالله الحقّ لم یکن هذا من تلقاء نفسی بل بما نطق الله فی صدري و ما ظهر من سلطانی و جرى من قلمی برهانی ثمّ حجّتی ثمّ دلیلی ان انتم من المنصفین قل انتم بأیّ حجّة آمنتم بعلیّ من قبل حین الّذی ظهر بالحقّ و جاءکم بسطان مبین و بأیّ برهان صدقتم آیاته و اذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات امره المهیمن المتعالی العزیز المنیر و ان تقولوا انا آمنّا به بنفسه و اکتفینا بحجّیه نفسه عمّا سواه قل تالله هذا نفسه قد قام بین العباد و ظهر بسطان اسمه المقتدر المهیمن العلیّ العظیم و ان تقولوا بانّا آمنّا بما نزلّ علیه من آیات الله العزیز الغالب القدر فتلک آیاته ملأت شرق الأرض و غربها اذاً فاستمعوا لما یوحی عن شطر القدس الّذی یسمع من اریاحها ما سمع اذن الحیب فی معراج القدس ثمّ اذن الروح فی سموات الأمر ثمّ اذن الکلیم علی طور العزّ عن شجرة الله الناطق العزیز الحکیم و من دونهما قد ظهر هذا الغلام بسلطنة الّتی علت علی الممکنات و یشهد بذلک السن الکائنات ان انتم من السّامعین ثمّ قل لرؤساء البیان این کتتم حین الّذی اضطربت فیہ انفس العباد و زلّت فیہ الأقدام و غشی الرّعب قلوب الرّاسخین و قام علیّ کلّ العباد من مذاهب شتی و ما استنصرت من احد الا الله الّذی بعثنی و ارسلنی علی العالمین تالله هم کانوا مستوراً خلف قناع النّساء فلما ظهر الأمر بسلطانه اطمأنوا فی انفسهم و خرجوا عن الحجاب فأولّ ما فعلوا عرضوا عن الّذی به ثبت ایمانهم کذلک کان الأمر و انک کنت من الشّاهدین و انک ان لن تصدّقنی بعد الّذی شهدت بعینک یصدّقنی کلّ الأشیاء و عن ورائها لسان الله الصّادق الّامین

ان یا جمال الکبریاء بین الأرض و السّماء غیر اللّحن لأهل الانشاء ثمّ غنّ علی افنان البقاء علی لحن عجمی منبع لیکشف اسرار الأمر فیما رقم من هذا القلم المحکم المتین چه که جمیع ناس بلغات عربیه مطّلع نه و ادراک کلمات پارسیه اسهل است نزد اهل لسان

ای سائل آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجرة قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده مینمائی موهوم مدان مقصود از جمیع این اسامی عندالله مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظلّ سدره الهیه ساکن از سدره طوبی و علیین عندالله محسوب و بعد از اعراض از سدره نار و سجّین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان و اوراق و اثمار او جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع از نفی محسوب میشود و بسا نفسی که در اصیل از ابهی سدره بقا است و در بکور از ادنی شجرة فنا و کذلک بالعکس لو انت من العارفین

مؤمن را در حین اقبال او الی الله جنّتی مشاهده کن با کمال ترین بشأنی که جمیع آنچه در جنّت شنیدهئی در او مشاهده نما از افنان علمیه و اثمار معارف الهیه و انهار بیائیه و ازهار حکمتیه و فوق ذلک الی ان یشاء الله در او موجود و همین نفس بعینه بعد از اعراض نفس هاویه میشود مع آنچه متعلّق باو بوده کذلک یدلّ الله التور بالظلمة و الظلمة بالتور لو انتم تفقهون آیا نشنیدهئی که ظهور قبلم در ارض همین حکم جاری فرموده چنانچه میفرماید بر هر ارضی که مؤمن مستقرّ شود از ارض جنّت عندالله مذکور است و اگر مشرک بهمان ارض مستقرّ شود از ارض جحیم محسوب چنانچه الیوم مقرّ عرش ارضی واقع شده که ابداً معروف نبوده ولكن الیوم مبغضین جمال ربّ العالمین خود را از علیین محروم ساخته اند و در قعر سجّین مقرّ گرفته اند و بزعم خود در اعلی مقعد جنّت ساکنند چنانچه ملل قبل هم بهمین اوهام مشغولند اذاً یشهرهم قلم الأمر بعذاب یوم

عقیم این قوم را لایق آنکه عجلی من دون الله اخذ نمایند و باو ساجد و عاکف شوند چنانچه شده‌اند کجا لایقند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند و یا بسماء عزّ الهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه طبعش گل میل نموده ابداً بگل ملتفت نه کذلک یضرب الله مثلاً لعلّ الناس هم یشعرون آیا نشنیده‌اید که میفرماید بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود

باری الیوم هر نفسی که از کلّ آنچه مابین عباد مشهود و مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کفّ طین مشاهده نماید ابداً قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقرّر سلطان عزّ تقدیس درآید لازال مؤمن اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر این شمس معانی که از مشرق اصبع رحمانی اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه لافسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه تراپیه صعود نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدری که او را باین مقام فایز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد هزار امثال و اشباح را در اقلّ من آن از اعلیّ مقرّر بقا بادی مقعد فنا راجع فرماید و هم چنین بالعکس و این از سنن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محیطه و قضایای محتومه آن سلطان احدیه لازال بر کلّ شیء نافذ بوده و اقلّ من آن از ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان الله عمّا یظنون المتوهّمون بسا لآلی اسرار که در اصداف بحار اسم ربّک السّتار مستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اقدام غیر مستقیمه شود

باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید از کفی از طین کلّ حروفات اوّلیّه و آخریه را مبعوث فرماید قادر است معذلک بسیار حیف است انسان در این ایام که جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید دع کلّ من فی السّموات و الأرض لأهلها ثمّ ادخل فی غمرات هذا البحر الّذی لن یوجد فیہ الا لآلی ذکر اسم ربّک العلیّ المقنن العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که از افق اصبع ملیک امکان اشراق فرموده فطوبی للعاملین و من دون ذلک انّ ربّک لغنیّ عن العالمین ای بسا نفوسی که الیوم در ابجر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از اهل جنّت میدانند چنانچه امم قبل هم باین ظنون مسرورند قسم بآفتاب عزّ قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که بدلیل محتاج باشد و یا بیرهان منوط گردد قل انّ دلیلّه ظهوره و حجّته نفسه و وجوده اثباته و برهانه قیامه بین السّموات و الأرض فی ایام الّتی فیها اضطربت کلّ من فی ملکوت الأمر و الخلق اجمعین و ان لن تقدرن ان تعرفنه بما فضلنا لکم فاعرفوه بما نزل من عنده و کذلک قدر لکم فضلاً من عنده و انه لهو الفضّال القدیم قلم اعلی میفرماید ای علیّ یکبار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر ربّ ارنی گو تا لازال از مکمن قدس بی‌زوال انظر ترانی بشنوی و بلقاء جمال بی‌مثال حضرت ذو الجلال فایز گردی یعنی لقای مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات انوار فضلش یتغنی اشجار الوجود من الغیب و الشّهود بما نطقتم سدره الطور

این چنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء ولكنّ الناس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفله مبین اینست شأن این ناس که لایزال بقول حقّ افتخار مینمایند و از نفس او معرض مثلاً حجر را طواف میکنند و از اماکن بعیده طیّ سبلهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرند تا بزبارتش فایز شوند ولکن از سلطان مقتدری که بقول او صد هزار امثال این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه شد در سنه ستین و هم‌چنین در این ایام بصر منیر را بصد هزار حجیات وهمیه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد فریاد برآرند که آفتاب جهانتاب عزّ صمدانی طالع نشده و اگر هم ادراک نمایند سؤال نموده که فلان نجم چگونه میشود نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس یمحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایام انوار نجوم محو و لایظهرند باری عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر و حجاب بمکمن ربّ الأرباب درآیند و در سبیل محبوب از هیچ آبی مخمود نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر معبود را مفقود شمزند و ماسوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کلّ اوان اهل امکان را

بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلی را مستتیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را

ان یا علیّ دع ما عندک و خذ ما یأمرک به الله و انّ هذا لیغنیک عن العالمین و من دونه لایسمن و لایغنی بوده و خواهد بود تمسک بالعروة الوثقی و دع ما یأمرک به الهوی تالله الحقّ انّ هذا لحبل المحکم الّذی ظهر بین الأرض و السّمآء فمن تمسک به فقد نجا و من اعرض فقد هلک باری الیوم هر نفسی حقّ منیع را بدون او تعالی بخواهد عارف شود و یا ادراک نماید مثل آن است که از اکنه طلب ارائه سبیل نماید و هذا لم یکن ابدأً دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای علیّ بلسان بدیع پارسی کلمات ربّانی را اصغاً نما و اگر تو نشنوی البتّه قدرت محیطه الهیّه انفسی بدعاً خلق فرماید که بشنوند ندای او را و بر نصر امرش قیام نمایند لیس هذا علی الله بعزیز و اگر از شمال وهم یبمین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگو ای اهل بیان بکدام دین متدیّید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند بنقطه بیان روح ما سواه فداه بگو بچه حجّت و دلیل بان سلطان سبیل موقن شده‌اید و معترف گشته‌اید اگر بگویند او را بنفسه شناخته‌ایم بگو هذا کذب صراح چه که الی حین بنفس خود عارف نشده‌اید تا چه رسد بنفس الله القائمه علی کلّ شیء و اگر هم این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الظّاهره که چون شمس مشرق است مذعن نشده‌اند و اگر بگویند آیات منزله مؤمن شده‌ایم چرا باین آیات که بمثابه غیث هاطل از سماء غیب در کلّ حین نازل است کافر شده‌اند قل ا تؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا معشر الظّالمین

و من دون این دو مقام ظهورات قدرتیّه و شئونات الوهیّه که عالم را احاطه نموده بشأنی که برای نفسی مجال اعراض نمانده الاّ بان یكون معرضاً بکله عن الله و انبیائه و اصفیائه و اودائه قریب بیست سنه میشود که این عبد آئی بر بستر راحت نیاسوده و در کلّ حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم بسطان لایعرف که از اوّل ابداع تا حال چنین قدرتی ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر اقدان عظمت مرتفع نماید و معذلک این مشرکین بر جمال مبین ربّ العالمین وارد آورده‌اند آنچه را که الآن روح الامین و هیاکل علیّین نوحه و ندبه مینمایند و اگر میگویند این آیات بدیعه از فطرت الهیّه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات شمس حقیقت این سخن را گفته‌اند بگو الواح منزله که از سحاب عزّ ربّ العالمین در سنه ستین نازل شده موجود و این آیات بدیعه که از سماء قدس ابھی نازل شده حاضر و مشهود هر دو را نزد عدّه‌ئی از اهل قلوب صافیه و ابصار حدیده و انفس زکیّه و آذان واعیه تلاوت مینمائیم تا نعمات الله و روایح قدسش از قمیص کلمات بدیعی استشمام شود تالله الحقّ برایحه کلمه من تلك الکلمات لتهبّ رایحه الله المهیمن القیوم ولكن کلّ ناس بزکام مبتلا گشته‌اند و هم لا یجدون ابدأً الاّ من شاء ربّک العزیز المحبوب

اگرچه اعراض معرضین و افترای مفترین بمقامی رسیده که قلم و بیان هر دو از ذکر بازمانده و معذلک انا نطعم العباد من مائدة العلمیّه الطّریّه الأبدیّه القدیمیّه الالهیّه لوجه الله و ما نرید منهم جزاء و لا شکورا فوالذی نطق فی صدری که هیچ یک از ملل قبل بحجبات اهل بیان مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احدیّه بتلویح ذکر شده مثلاً در توریّه در بعضی از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چه که الهی جز اله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد و احکام الهی جز ما نزل فی التّوریّه نخواهد آمد و در یک موضع بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشأنی بحجب و استار ذکر شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در این صورت اگر امتّ او از مشارق احدیّه و مظاهر الهیّه محتجب مانند فی الجملة عذری در دست دارند که بان متعذّر شوند که معضلات کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوثر عرفان جمال رحمن محروم ماندیم

و همچنین در انجیل روح القدس بنغماتی در علایم ظهور تغنی و تکلم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نه الا المنقطعین چه که بموزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان عبارات از قلم عزّ باقیه در رسایل فارسیه مسطور گشت فانظروا لیها لعلّ تجدون در این صورت این طایفه هم اگر متعذّر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات مرموزة معضله شاید که بعضی از عباد پذیرند و همچنین در فرقان که همه شما دیده‌اید که در علایم ظهور بعد بچه شأن و بیان از سماء سبحان نازل شده مثلاً از جمله هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام و همچنین یوم تأتي السماء بدخان مبین و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحة بین السموات و الارض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین ص که اصرح کلمات فرقانیه است با این عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیه اگر عباد از شریعه ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه نموده‌اند و از معانی کلمات ربانیه غافل شده‌اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگرچه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور بنفس ظهور و بما یظهر من عنده حجّت بر کلّ من فی السموات و الارض بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کلّ آنچه در دست ناس بوده طاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البتّه انوار شمس مجلی بر قلبش تجلی فرماید و اگر حجّت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کلّ ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر نمود بعرفان نقطه بیان فایز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقّق معنی ظاهر آن در قلب هرگز اقرار ننماید باینکه نبیّ از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهروا قلوبکم عما شهدت لتشهدوا ما لا شهد احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کلّ برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلك لن يفوز احد بالله العلیّ العظیم ای بندگان هوی بشنوید نغمات قدس بقا را و بمقرّ اعرفوا الله بالله بشتابید و از دوش منقطع شوید این بیانات انبیا که در علامات ظهور فرموده‌اند

و اما نقطه بیان روح من فی لجاج الاسماء فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجابات را بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظهور و ما یظهر من عنده تمام نموده‌اند و معنی فرموده‌اند و بشأنی ذکر این ظهور عزّ احدیه را فرموده که برای احدی مجال توقّف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و ما نزل فیهِ را منوط بعرفان آن شمس عزّ باقیه فرموده و میفرمایند که مباد در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانند و بکلمات آن تمسک جسته از سلطان احدیه محروم مانید و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرایا شما بقول من حجّت شده‌اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نمائید و با آنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را باسم من یظهر عزّ اسمہ وعده فرموده‌اند مع ذلك میفرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود احدی را نمیرسد که لم او بم بگوید چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه ذکر شده قائل شود حقّ جلّ ذکرة را مختار ندانسته پناه میبریم بحقّ از چنین توهمات باطله و جمیع حدود و حجب و اشاره را از این مقام برداشته‌اند و آن جمال قدم ازلاً و ابداً مقدّس از حدود و اشاره دون خود بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد لن یحیط بعلمه احد و انه بکلّ شیء علیم و میفرمایند من اوّل ما یطلع شمس البهّاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله عن کلّ اللیل ان انتم تدرکون ما خلق الله من شیء الا لیومئذ اذ کلّ للقاء الله ثم رضائه یعملون و در این مقام میفرمایند و لقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون و من یکن لقاؤه ذات لقائی لا ترضوا له ما لا یرضی نفس لنفس الی آخر قوله عزّ و جلّ

ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه تو بشنو کلمات بالغه ربّانیّه را که تصریحاً من غیر تأویل اخبار فرموده در آن ایام که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق فرماید و لکن شما ای ملاً بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده‌اند بقوله عزّ و جلّ من أوّل ما تطلع شمس البهّاء الی ان یغرب خیر فی کتاب اللّهِ الی آخر بیانه جلّ و عزّ که احدی شبهه ننماید و بدون ما قضی اللّهِ تفسیر ننماید مع ذلک کلّ بحجبات نفس و هوی از ادراک شمس بها محتجب مانده‌اند و به ما امرهم الشّیطان متمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه بعضی بتحریف این کلمات مظهر اسماء و صفات مشغول شده‌اند و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویل للظّالمین من عذاب یوم عظیم و بعد از ظهور این شمس عزّ صمدانی بعضی از مرایا توهم نموده‌اند و رتبه شمسی ادعا نموده‌اند و لکن غافل از اینکه در بیان فارسی نصّ فرموده‌اند که اگر مرآت ادعای شمسی نماید نزد شمس ظاهر است که شبح او است که او میگوید و هم‌چنین میفرماید مرایا بنفسها شیئیت ندارند و در مقام دیگر میفرماید

قل ان یا شمس المرایا انتم الی شمس الحقیقه تنظرون و انّ قیامکم بها لو انتم تتبصرون کلّمک کحیتان بالماء فی البحر تتحرّکون و تحتجبون عن الماء و تسألون عمّا انتم به قائمون حال ملاحظه نمائید که بشمس مرایا که مرایای اولیّه‌اند میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بعنایت او بوده و خواهد بود و میفرمایند شمس مرایا مثل حیتان در آبد که در بحر حرکت میکنند و لکن از بحر و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت مینماید چنانچه آیات عزّ صمدانی که از ظهور قلم نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهار شأن او از آیات اللّهِ بوده و مع ذلک از جوهر آیات و منزل آن در این ایام بالمرّه محتجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان بحر غافل و این بیان در رتبه شموس مرایا از ملکوت بقا نازل تا چه رسد بمرایائی که در تحت این شمس واقعند و هم‌چنین میفرماید فانّ یوم ظهوره اعلی الخلق مثل ادناه و انّ اقربکم من یؤمن به و لا انساب بینکم و لا افتخار الاّ بایمانکم به اینست که الیوم مشاهده میشود که اعلاّی خلق از ادنی بین یدی اللّهِ مذکور چه قدر از مظاهر علیین که بسجّین راجع شده‌اند و چه مقدار از مطالع لا که بمقرّ مطهر الاّ وارد شده

و هم‌چنین بجناب آقا سیّد جواد میفرماید لأشکونّ الیک ان یا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بألوانهم الیٰ لیظنّون ملاحظه نمائید که از مرایا کلّها شکایت میفرمایند و لکن هذا الجمال یشکو حینئذ عن الذی اشتهر بالمرآة لانه ینظر الیٰ بما عنده لا بما عندی باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم الوهیّت و ربویّت و فوق آن بنفس اللّهِ و ظهور اللّهِ و یا ذات اللّهِ در بیان موسوم باشند کفایت مینماید مادام که باین ظهور قدس ربّانی و بطون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحت عند اللّهِ محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح من قلم اللّهِ ثبت شده که فرموده ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسیه فی هیکل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که در حین ظهور مباد بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانی و این واحد نفوسی بوده‌اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن نفوس مقدّم نبوده مع ذلک میفرماید که باین نفوس از حقّ محتجب نمائید و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که بآنچه در بیان نازل شده از حقّ محتجب نمائید

حال انصاف دهید ای اهل بیان با این بیان اصرح اتمّ کسی میتواند الیوم معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان باسم اللّهِ مذکور است چگونه میشود الیوم از مقام خود سلب شود لا فوالذی آید الرّوح بنفسی چه که این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم کلّ کلماتی است که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلطان لایزالی اینست که بآنچه در بیان نازل شده از ظهور اللّهِ محتجب نشوید و علاوه بر این قسّم بشمس عزّ صمدانی که الیوم از افق قدس ربّانی اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلق بیان را باسم ربویّت و یا عبودیّت هر دو در آن ساحت یکسان است و در سنگ که جماد است و

حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده‌اند و متبّه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدری که این مراتب را بحجر عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن يعترض احد على امر الله الا كل معتد ائيم اگر ناس از بعث اسماء مطلع میبوند هرگز بسطان یفعل ما یشاء در هیچ امری اعتراض نمیبوند اینست که بعضی از ناس اسماً مبعوث میشوند و در ملکوت اسماء معروف ولکن کینونتشان ابداً از سجین نفس و هوی عروج نموده لحکمة لا یعلمها الا الله و رب شهرة لا اصل لها و بعضی بکینونت مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش بخطاب انک لن تستطع معی صبراً مخاطب شده و اگرچه در کتاب باسم خضر مذکور شده ولکن ما عرفه احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی بکینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث میشوند اذاً فاشهد و قل سبحان الله احسن المبدعین و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه میشد که این مفتخرین باسماء در چه مقام و رتبه مذکورند ولکن امسکنا القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کل امر فی کتاب مبین و دیگر آنکه کلّ اشیاء مکمن اسماء الهیه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر میفرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب کلّ العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستضیء شده مع ذلک ناس باسمی از اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بی مثال ذو الجلال محروم گشته‌اند

قل تالله الحق بارادة من قلمه خلقت بحور الأسماء و ملکوتها ان اتم من العارفين و لو يأخذ الیوم کفاً من التراب و یبعث منه اسم ما کان و ما یكون لیقدر و انه لهو السلطان الملك المقتدر العزیز القدر تالله اذاً یکی لنفسی و بما ورد علی عیون النبیین و المرسلین فی الرقیق الأعلى و ینوحن فی انفسهم و یصیحن فی کینونتهم ولکنّ الناس هم فی غفلة و وهم عظیم و بشأنی اهل بیان تنزل نموده‌اند که لسان رحمن بذکر امثال این کلمات مشغول شده و مع ذلک از او نمی‌پذیرند اینست شأن این قوم و الیوم هر نفسی که از ملکوت اسماء ارتقا نجوید ابداً باین فیض اعظم فایز نشود اینست که نقطه بیان میفرماید که نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود اذاً تفکروا فی ذلک یا اولی الألباب فوالدی قام بنفسه که اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنی از دون الله مشاهده نمایند و در اثبات این امر بدیع بجواب و سؤال محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق ولکنّ الناس لا یسمعون و هم چنین میفرماید قوله عزّ ذکره فانّ مثله جلّ ذکره کمثل الشمس لو یقابله الی ما لا نهاية مرایا کلهنّ لیستعکسنّ عن تجلّی الشمس فی حدّهم و ان لن یقابلهما من احد فیطلع الشمس و یغرب و الحجاب للمرایا

حال ملاحظه نمائید که از این بیان قدس ربّانی مستفاد میشود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرایا در حجاب باشند مع ذلک میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشمس الّتی یطوفنّ فی حولها شمس لا یعلم عدتهنّ احد الا نفس الله العالم العلیم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلّی آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا بنفسه بنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قایم و منیرند چنانچه الیوم اگر تمام مرایای ممکنات بشمس عزّ صمدانی مقابل شوند در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و بمجرد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و خواهند بود مشاهده در مرآت ظاهره نمائید تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلّی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است

و هم چنین میفرماید او است آن سلطان مقتدری که اگر بحرکت بیاید لسان قدسش خلق میفرماید بقولی آنچه بخواهد و اراده فرماید از نبیّ و ولیّ و صدیق حال لایق است از مقتدری که بقول او نبیّ و ولیّ خلق میشوند اعراض نمایند و باسمی از اسماء و یا بذکری از اذکار و یا بمرآتی از مرایا تمسک جویند ان هذا الا لظلم تالله عظیم تالله الحق امری را مرتکب شده‌اند که

احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال مجال توقّف برای نفسی نه بلی اگر بنفس او عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لفسه خود را عاجز مشاهده نمایند حجّت و دلیل طلب نمایند همان حجّت و دلیلی که ایمان کلّ عباد باو محقق و ثابت بوده و اگر از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقّف نماید مگر آنکه بالمرّه از حقّ اعراض نماید و در سجّین قهر و هاویّه نفی و جحیم اعراض مقررّ یابد چنانچه اکثر از نفوسی که الیوم خود را بر رفرق ایمان و عرش ایقان متکی و مستوی میدانند بالمرّه از حقّ اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در کلّ حین بعداب بدیع معدّبند ولکن من غیر شعور و ایکاش باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فوالذی انطقنی بثناء نفسه که ابدأ کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس الّتی ربّیناه فی مذ الایام و علّمناه فی کلّ الأحیان کلمات الرّحمن کما یعلّمون اهل الهند طیورهم قام علیّ و حارب بنفسی و اعرض عن جمالی و جادل بآیات اللّهِ المهیمن القیوم و باین کفایت ننموده بر قطع سدره الوهیّه ایستاد فلما دمره اللّهِ و ظهر ما فی قلبه اذا قام علی المکر بشأن لن یقدر احد ان یحصیه الا اللّهُ الملك العزیز القدیر و مفترباتی جعل نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که از اوّل دنیا الی حین ظاهر شده بنفس اللّهِ القائمه علی کلّ من فی السّموات و الأرض نسبت داده و معذلک در مقررّ خود ساکن و مستریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که کلّ در سیل وهم سالکند و در بحر تقلید ساح فوالذی نفسی بیده که اگر اقلّ من ان یحصی ناس را بابصر مشاهده مینمود باین مزخرفات ارتکاب مینمود ولکن غافل از اینکه عنقریب از خلف استار عصمت الهی هیاکلی ظاهر شوند که ببصر الهی حقّ را از باطل و شمس را از ظلّ فرق گذارند و بهیچ بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نبأ عظیم محروم نگردند فیما لیت من ذی بصر لیظنر الی کلماتهم الّتی یحکی عن انفسهم و ذواتهم لیعرفهم و یكون من العارفين قسم بسطان اعظم که اگر نفسی در کلمات معرضین ببصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این انفس وهمیه را ادراک مینماید

و الیوم رؤسای بیان بهمان ادله که پستترین اهل فرقان بر حقیّت خود استدلال مینموده‌اند بهمان دلایل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یشعرون مثلاً حکم وصایت را که ظهور قبلم بالمرّه از کتاب محو نموده چنانچه جمیع مطلقند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود نفرموده‌اند چنانچه در دعوات میفرمایند الهی در کلّ حین بفرست مرایای ممتنع و بلوریات صافیه لیحکین عنک و یدلّن منک و در جمیع الواح من قبل اللّهِ این کلمات نازل من یشاء فلینظر الیها و یكون من العارفين حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین درست نموده و از مرسل و مبعث آن محتجب مانده‌اند این اصحاب هم اراده نموده خاتم الوّیین برای نفس خود ثابت نمایند چنانچه مشهود شد و نفسی را که بقول او صد هزار ولیّ خلق شده و میشود در بئر بغضا انداخته‌اند و در کلّ حین احجار ظنون از کلّ جهات بر وجود مبارکش میاندازند و در نفس خود صیحه میزنند و دعوی مظلومیّت نموده که شاید غلّ اللّهِ در انفس ضعیفه القا نمایند اینست شأن مرایا که ظاهر شده قل الیوم لو یحکم اللّهُ لاسم الذی یكون ابغض الأسماء عند النّاس بانه ربّ لکم او بالعکس لیس لأحد ان یقول لم او بم لانه جلّ و عزّ یحکم ما یرید و لا یسأل عمّا اراد و انه لهو المقتدر القدیر

و در این ایام رسالتی در ردّ حقّ بانامل شرکیّه نوشته و ارسال داشته‌اند قسم بافتاب معانی که مثل اطفال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده‌اند بل احقر لو انتم تعرفون حال کتب و رسائل این فئه را با آنچه از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف دهید که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکنات را احاطه نموده محروم نمائید و حال حقّ بشأنی تنزل نموده که از اطراف متتابعاً از مسائل فرقاتیه سؤال مینمایند و باید جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرآت را یاقوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یاقوت قبل از بلوغ رتبه او باین مقام میشود تغییر نماید و بعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید ولکن بعد از بلوغ باین مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری باین مطالب بدیهیه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده‌اند

اولاً بگو ای سائل نسأل الله بأن يوفقك و يؤيدك بشأن تعرف كل شيء في مقامه و تقطع عن كل الاشارات و لن تشهد في الملك الا تجلى انوار التي احاطت العالمين و يمحو عن قلبك كل الأذكار و تقوم على ثناء ربك العزيز المختار لأن في مثل ذلك اليوم لا ينبغي لأحد ان يلتفت الى شيء عما خلق بين السموات و الأرضين هل ينبغي لنفس بعد اشراق الشمس في قطب الزوال ان يشتغل بذكر التجوم او يسأل عن السراج ولو يكون سراجاً منيراً لا فوجمالي المشرق المقدس العزيز المنير دع كل الأذكار عن ورائك ثم تمسك بهذا الذكر الذي ظهر بالحق و ينطق في كل شيء بأنه لا اله الا انا العزيز العليم و اگر موفق بآنچه در این آیات منزله از سماء احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی بشنو نداء ابهی را از افق عزّ اعلی و اولاً بدان که کلّ شیء بکلّ شیء تبدیل شده و میشود و علم ذلك فی کتاب ربّک الذی لا یضلّ و لا ینسی و ثانیاً اگر از تو سؤال شود که حقّ قادر است بر تبدیل یاقوت یا نه جواب چه خواهی گفت

باری عجز لازال شأن خلق بوده و حقّ منیع در قطب اقتدار قائم بحرفی قادر است که جمیع من فی الأرض را قطعهئی از یاقوت رطبه حمر فرماید و بحرفی کلّ را بحجر راجع نماید فعالی عما اتم ظننتم فی قدرته و تطنون و از این مقام گذشته یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر تبدیل کلّ شیء الا الله موقن شوی و هم چنین یاقوت قلب که در نار نفس و هوی مبتلا شد البتّه از لطافت و لون و صفای خود محروم ماند و ایوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده و خود شاعر نیستند و كذلك بالعکس لو اتم من العارفين در یاقوت انواع متعدده و الوان مختلفه مشهود و جمیع الوان آن در نار تغییر مینماید مگر دو قسم که به بهرمانی و رمّانی مشهورند و این دو هم اگرچه بنار شدیده در ایام عدیده تغییر مینماید و لکن از وراى حجاب اگر در نار متوسطه بمانند ضری مشهود نه و بعضی بر آند که نار بر لون این دو قسم بیفزاید و اما اگر نار الهی که در علم مکتوم ربّانی بکبریت احمر معروفست بر یاقوت القا گردد فی الحین تکلیس شود چون سایر اجساد انما النار يصلح کلّ مفسد و یفسد کلّ مصلح تزید الصّالح صلاحاً و الفاسد فساداً هر نفسی که از علم الهی مطلع شده آنچه ذکر شد ادراک مینماید و من دونه لیس لأحد نصیب الا بأمر من لدن مقتدر قدیر

باری ای سائل در جمیع ما سوی الله و نفس ظهور تغییر و تبدیل مشهود است خلقنا الأشياء من التراب و نعیدنها الیه و نبعث منه حیاً ذلك وعد من لدنا فسوف نوفی بما وعدناکم به و انا خیر الموفین

ای قوم ندای طیر بقا را از رضوان اعلی بشنوید و ریحی الطف ارقّ اصفی از انامل قدس بها بنوشید و از کلّ ما سوی الله غنی و بی نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربّانی از قلب و لسان جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدّس گردید زینهار قلب را که ودیعه جمال مختار است بآلایش کلمات فجّار و شبهات اشرار میلائید چه که ایوم بکلّ حیل و مکر ظاهر شده اند و بهر نحو که ممکن شود القای شبهه در قلوب مینمایند و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شیئی یافت شود که تبدیل نشود و تغییر نیابد این چه دخلی بمطلب این قوم دارد مثلاً یاقوت بزعم این قوم اگر تغییر نیابد چه مناسبت دارد بآنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک و مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملیک اسماء امکان تغییر گذاشته و در بعضی نگذاشته مثلاً نحاس امکان دارد ذهب شود و لکن تراب بالفعل امکان ذهیبیت در او موجود نه و این مطلب را چون اهل علم از قبل ذکر نموده اند این عبد دوست نداشته که مفصل ذکر نماید و لکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از ذکر ذهب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت دور است چه اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد اهل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لایح است و اگر مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که در اول ظهور جمال رحمن بایمان فایز شده اند و بعد معرض و اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدّس نمائی تبدیل

کلّ شیء را در کلّ حین بکلّ شیء مشاهده نمائی و من فتح له هذا البصر انه من اولی الأبصار لدى الله المقتدر المختار جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لازال مقدّس از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی باین حجبات اراده نماید ملیک من فی لجج اللّانهایات را ادراک نماید ابداً موقن نخواهد شد بقوّت سلطان بقا حجبات اسماء و دون آن و فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعزّ ارفع امنع اقدس ابهی وارد شوید که الیوم جز ظلّش نار و جز حبّش مردود بوده و خواهد بود و هم‌چنین نفسی از عدد آیه منزله اقتربت السّاعة و انشقّ القمر سؤال نموده بگو ان یا ایّها النّاطر الی الکلمات عدد را بگذار و بخود آیه ملاحظه نما و اگر الیوم کلّ من فی السّموات و الأرض باین آیه مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع در ردّ نفوسی که غیر الله را ولیّ اخذ نموده‌اند و معنی این آیه تا این ظهور منبع ظاهر نشده چه که در حین ظهور نقطه اولی ولیّی علی زعم ناس نبوده تا منشقّ شود بلکه علما بوده‌اند و تعبیر از علما بنجوم شده و از ولیّ بقمر و از نبیّ بشمس اینست که در این ظهور شمس از افق الله مشرق و قمر وهم منشقّ شده اذّا قل فتبارک الله اقدر الأقدّرين

حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید و لا تکنوا من الذّینهم یعرفون نعمه الله ثمّ ینکرون و ایکاش این ناس باین ولیّ و مرآت که برای خود من دون الله اخذ نموده‌اند مطلع میشدند قسم بآفتاب عزّ صمدانی که اصل امر که در باره مرآت شنیده‌اند بآن نحو نبوده و هر نفسی ادّعی علم نماید کذب برتّب البقاء و آنچه نظر بحکمة الله این عبد مذکور داشته بین النّاس اشتها یافته و مقصود از کلمات نقطه اولی جلّ جلاله را احدی ادراک نموده و این عبد اصل امر را از کلّ مستور داشته لحکمة لا یعلمها الا نفسی العلیم الحکیم فوالله فعل بموجده الّذی خلقه بنفخة من عنده ما لا فعل احد فی العالمین و اگر خلق لوحی از الواح بدیعه که از سماء عزّ احدیه در این ایّام نازل شده ببصر الله ملاحظه نمایند از حقّ محتجب نیمانند و ماسوایش را معدوم مشاهده میکنند و موقن میشوند که مادونش غیر مذکور بوده و خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی الیوم بعصمت بعضی من دون الله قائل شده‌اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ابداً ادراک نموده‌اند حکم عصمت الیوم محقق میشود هر نفسی که بعد از استماع کلمة الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل عصمت بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید مخاطباً للعظیم فانّ الأمر قد رقت عن الحدودات انت تصفی عباداً حین ما تجلّی الله لهم بهم قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتّی اجعلنهم مثل ما جعلت من قبل من الأنبیاء و الأوصیاء و الشّهداء و المقرّین و لعمری لو تحضرنّ بعدد کلّ شیء لأجعلنّه و لا ینقص عن ملک الله قدر شیء و لا یزید قدر شیء ولكن تری ینبغی لتلك الدّرجة العصمة الکبری و لم یکن العصمة بما تری عند النّاس من احتیاطاتهم فی دینهم لأنهم حین ما سمعوا نداءً أ لست بریّکم ما قالوا بلی قد خرجوا و انما العصمة للذّینهم حین ما قال الله أ لست بریّکم قالوا بلی و انّ الله لم یقل لأحد الا بمظهر نفسه فی کلّ ظهور انتهى

و بعد از این بیان که اصرح کلّ کلمات من قلم الله نازل شده دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصدیق این امر اعظم افخم الیوم کلّ ناس فی ایّ رتبه کان از عصمت خارجند مگر آن نفوسی که باین ظهور قدس صمدانی موقن شده‌اند ای عباد بشنوید نداء الله را و آذان فطرت را از استماع کلمات اهل فرقان طاهر نموده تا بیان ابدع لسان رحمن را ادراک نمائید آخر تفکر نمائید این فته در کدام قول صادق بوده‌اند هزار و دوپیست و شصت سنه بختم ظهورات قائل بوده و هم‌چنین بکون قائم علی هیکل مخصوص در ارض معینه و هم‌چنین در علائم ظهور که بهزار روایات تمسک بسته بشأنی که منکرین این اقوال را کافر میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جلّ ذکره که جمیع مخطی بوده و مظاهر عزّ احدیه لم یزل طالع و لایزال مشرق خواهند بود و هم‌چنین در سایر اقوال این هیاکل اضلال ملاحظه کن که کلّ توهم بوده و خواهد بود معبودهم هواهم و مسجودهم اوهامهم ان انتم تعرفون مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده‌اند که آنچه در دست

این فته بود غیر حقّ بوده معذلک متّصلاً بکلمات اهل فرقان استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فته بذکر وصایت قبل میخواستند ناس را از فرات قدس الهی و شریعه عزّ صمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلیّ الأبهی که اگر هزار مظهر ظهور در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار بر امر ملیک مختار اقلّ من حین اصطبار مینمود از اهل نار عندالله محسوب میشد خرق کنید حجات وهم را و بسماء عزّ ابهی عروج نمائید و اگر میخواهید حقّ بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمایند و همچنین مدعیان هم در این ارض حاضرند درست استفسار نمایند تا آثار حقّ از دوش مبرهن گردد و بر جمیع محقق شود که دونه فقرآء لدی بابہ و عجزآء عند حضرتہ و فقدآء لدی ظهورات انوارہ در بیان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی منتهی جدّ و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نگردد که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم‌تر از آنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الاّ شبھی اگر بر حقّ مستقرّ باشند والاّ که لایق ذکر نیست انتھی

این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را منع فرموده‌اند از احتجاج بآن جوهر وجود و ساذج معبود و صریح فرموده‌اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور بعد احتجاج نمائید معذلک الیوم مشاهده میشود که کلّ باحتجاج برخاسته‌اند و میگویند فلان را در بیان باسما حسنی موسوم نموده‌اند معذلک چگونه میشود از این مقام تنزل نماید و همچنین میفرماید عزّ ذکره او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار خواهی بود انتھی و نظر باین کلمات محکمه الیوم کلّ محتاطین در این امر امانع اقدس در نارند لا شکّ فی ذلک و قوله عزّ ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجّه میکنید مثال او است که در افنده شما است باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای عرفان او خلق شده‌اید و قوله تعالی

در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی که نیمماند الاّ مؤمن خالص و او اعزّ از کبریت احمر است انتھی چنانچه الیوم کلّ ممتحن شده‌اند و اکثری از بریّه از سلطان احدیّه اعراض نموده‌اند و میگویند فلان در بیان باسم الله نامیده شده و همچنین بامثال این کلمات از سلطان عزّ لایزال محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده‌اند و بر فرض تسلیم غافلند از اینکه کلّ اسماء در آن ساحت اقدس در صقع واحدند عطا میفرماید کیف یشآء و اخذ میفرماید کیف یرید قوله تعالی چه که کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند انتھی معذلک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه ملل قبل کلّ باین معارضات مشغولند قل ویل لکم چه زود تبدیل نموده‌اید نعمت الهی را و بسبب وهم و خطا سالک شده‌اید با آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کلّ بقدم اوّل راجع شده باری حقّ لم یزل مختار بوده و لایزال مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر میشود و انه لهو المختار و ما سواه مقبوض فی قبضه قدرته المهیمن القیوم

فوالذی نفسی یدیه لم یکن الیوم ظلم اعظم من ان الذی ینطق فی کلّ شیء بانّی انا الله لا اله الاّ هو اراد ان یشیت لعباده بانّه یكون مقتدرّاً بان یدلّ اسماً من اسمائه بعد الذی یكون ملکوت الاسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات مشفقاً من خشیته و لاهوت العماء منقاده لحضرتہ و منجعله بارادته و بدعت بأمره و یرجع الیه اینست شأن این خلق نابالغ ناقابل مقتدری که کلّ اسماء خلق شده باراده او و کلّ صفات ظاهر شده بسلطان مشیّت او و اهل ملاً اعلی طائفند حول او باید استدلال نماید بر اینکه قادر است از نفسی قمیص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید مع آنکه اطلاع بر آن اسم نداشته و ندارد و مرییب در قدرت سلطان یفعل ما یشآء و این ظهور ابدع امانع اعلی ید الله را مغلول دانسته‌اند ولو بلسان اقرار نمایند بذلک یشهد لهم لسان المختار ولو هم ینکرون قوله جلّ ثنائه اذ عند الخلق لم یکن الاّ کلماتاً ما اطلعوا بمرادک فیها و لذا قد احتجبوا یوم ظهورک انتھی اینست که الیوم کلّ بکلمات بیان از منزل آن محتجب مانده‌اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و

نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم بر رؤسای بیان مرقوم فرموده‌اند که مراد الله را در کلمات او از حرف حیّ که تلقاء وجه بوده سؤال نمائید چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حیّ مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل مولا و فایز نشد نفسی بلقای او تا از معانی کلمات صمدانیّه استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معنی کلمات الهیّه نبوده و نیستند و چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقرّ اعلی ارتقا جست تفکروا فی ذلک یا اولی الأفكار و قوله جلّ ثنائه و انّ کلّما ذکرک لک فی مقام الاستدلال رشح من طمطمطام الظاهر و ان اردت سرّ الفؤاد بحکم طلعة الباطن لا تشير اليها الاشارة و لا یواربها الحجابات اللانهایة و لا یحتاج احد بذكر دليلها لأنّها هو نفس الظهور و تمام البطون فسبحان الله عما یصفون انتهى

جمالی را که میفرماید اشاره را بآن ساحت عزّ احدیه سبیل نه اعزازاً لحضرتّه و اخباراً لصفاء کینونته و لطافة رتبه مع ذلک بعد از آنکه بکلّ ظهورات الهیّه و تمام شئونات احدیه شمس جمال خود را از افق قضا ظاهر فرمود از کلّ جهات سهام کین بر جمال مبین ربّ العالمین انداخته و اول من رمائی هو الّذی حفظته تحت جناحین فضلی و ربیناه تحت عبی و علمناه فی ایامی و هو الّذی قتلنی بسیف الاعراض و سفک دمی و ضیع حرمة الله فی نفسی و انکر آیاتی بعد الّذی کان خاضعاً لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حقّ الله فی حقّی و حارب بنفس الله فی نفسی و افتی علی قتلی فی الظاهر و لمّا امنعه الله بسلطانه و اظهر خفیّات قلبه علی الّذینهم هاجروا فی سبیل الله اذاً قام علی الافتراء و رجع فعله و ظلمه الی نفسی المظلوم اطمیناناً من الّذینهم اتبعوه تالله انفطرت سموات الأمر من فعله و شقت اراضی القدس من ظلمه و قدت ستر حجاب الملکوت من اقواله و بکت سکّان مداین البقاء من اثمه و هو یضحک فی نفسه کأنه ما ارتکب فی الملک شیئاً تالله اذاً یبکی کلّ شیء ولكن انه لا یكوننّ من الشّاعرين فسوف یعلم حین الّذی یأتی الموت و یدور عینتاه من سطوة القهر و یقول هل لی من رجوع لأستغفر عمّا فعلت اذاً یضرب علی فمه طین الهاویة و كذلك قدّر للمستکبرین علی الله المهیمن العزیز القدیر قوله عزّ ثنائه فسبحانک اللهمّ یا الهی ان تقل قد عفوت عن البیان و من فیه فاذاً کلّ فی غفرانک و رضائک و ان تقل لا فأننی انا الآخذ بأذیال جودک و المستشفع الیک بنفسک انتهى

و شکّی نبوده که ذات قدم تکلم نمینماید مگر بلسان مظهر نفس خود و مشاهده نمائید که در این بیانات چه مقدار خضوع از محبوب امکان ظاهر شده که جمیع بیان و ما فیه را بنعم و لای سلطان بقا در ظهور اخری منوط فرموده‌اند و حال ملیک غیب و شهود بر جمیع مشهود و بشائی ضرّ بر وجود مبارکش وارد شده که اگر جمیع بحور غیب و شهود مداد شوند و کلّ من فی الملک اقلام و جمیع من فی السموات و الأرض راقم البتّه از ذکرش عاجز شوند و ایکاش که از اهل ایمانش می‌شمرند فلعنة الله علی الظالمین و المشرکین و مع ذلک بیان میخوانند و استکتاب مینمایند فرّب تالی بیان و البیان یلعنه و ربّ عامل فیه و العمل یرأ منه و ربّ ذاکر و الذکر یفرّ منه اعاذنا الله و ایاکم یا ملأ الموحّدين من هؤلاء و شرهم و مکرمهم و خدعهم و هم چنین در مناجات با ملیک اسماء و صفات ذکر مینمایند

فأسألك اللهمّ بغنائک عن کلّ شیء ان تقبلنّ البیان و من فیه فأننی قد سمیت کلّما قد ظهر منی علی ذلک الاسم و جعلت کلّ ذلک کتاباً ورقاً من اوراق الحدایق الیک ان تقبلنّه یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور فضلک و رحمتک و ان تردّنه یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک انتهى

مع آنکه جمیع بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده حال به پست‌ترین خلق او مشغول و از جمالش محروم مانده‌اند فویل لهؤلاء ثمّ ویل لهؤلاء تالله ما یمرنّ هؤلاء علی شیء الا و انه یستعید بالله منه و یرأ عنه و بلسان سرّه یقول یا ایها المشرک الغافل بأی حجّة آمنت بظهور علیّ قبل نبیل و بأی برهان کفرت بحسین قبل علیّ لا یا ملعون تالله ما آمنت من قبل بأحد من رسل الله و لو آمنت فی عهد ذلک الايمان ما کان ایماناً حقیقیّاً بل کان شیعاً و لو کان علیّ التّحقیق ما کفرت

بالذی به حَقِّ رسالۃ کلِّ رسول و بعث کلِّ نبی و ایمان من فی السَّموات و الأرضین ترجمهٔ این کلمات امع صمدانی بلسان ابداع فارسی خالصاً لوجه الله ذکر میشود که شاید نفوسی از آرایش نفس و هوی پاک شده بسماء عزّ بقا که مقام عرفان نفس رحمن است عروج نمایند و له الأمر یهدی من یشاء الی جماله المقدّس المنیر الیوم هر نفسی که از وجه معبود حقیقی اعراض نماید مرور نمینماید بر هیچ شیئی مگر آنکه بلسان سرّ میگوید ای مشرک بالله بکدام حجّت و برهان بجمال رحمن در ظهور قبل ایمان آورده و بکدام دلیل از ملیک سبیل در این ظهور کافر شده قسم بآفتاب عزّ تقدیس که لم یزل کافر و مشرک بوده و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده از روی حقیقت نبوده بلکه شبحی بوده در تو و در این ظهور اخذ شد دام الایمان فی الایمان و رجع الشیطان الی مقرّه فی اسفل الجحیم و اگر ایمانت علی التّحقیق بود کافر نمیشدی بنفسی که باو محقق شد رسالت کلِّ رسل و بعث کلِّ انبیا و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است ای عباد قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نمائید که شاید از حرم ربّانی محروم نشوید و از کعبهٔ قدس صمدانی ممنوع نگردید

ای علیّ اگرچه تو سائلی و جواب باسم تو مرقوم میشود و لکن بسیار مشکل بنظر میآید که الیوم مذعن بحق شوی و از کلّ ما ذکر فی اللّوح متذکر گردی چه که قلبت بحجبات غلیظه محتجب شده و بصرت بسبحات لانهایه مستور و لکن نظر الله و لحظاته سرّاً بقلوب دیگر در این کلمات متوجّه است و عنقریب بقدرتی ظاهر شوند که جمیع ما سوی الله را در ظلّ خود مشاهده نمایند و لکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطهٔ فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعلّ یأخذک نفحات ایام الله و یقطعک عن العالمین بیانه جلّ احسانه لم یزل لتضربن المثل بالشمس و ما دونها بالمرايا کلّ مرآة علی قدر ما تجلّت لها بها من نفسها الیها فاذا یتدلّ علیها کلّ بها فائمون و لو یرفع عنها آیه الّتی قد تجلّت لها بها فیها فاذا لم یکن فی المرآة من شیء یدلّ علی الله کذلک اذا یرفع الله ما یرفع لن یحکمّن من بعده بآیات افئدة النّاس ولو انّ کلّهم یقولون انا بالله و بآياته موقنون ما شهد الله علیهم بما هم فیہ ینطقون ای مدهوشان خمر اوهام بشنوید ندای ربّ علیّ اعلی را که در این کلمات بالغه و آیات محکمهٔ متقنه مرتفع شده که شاید بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدرهٔ امریّه الهیّه احجار ظنیّه بغضیه میندازد و اگر هم خود مهتدی نشوید عباد را از شریعهٔ ربّ الایجاد در این ایام شداد محروم نسازید میفرمایند کلّ مرآتند و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلّی شمس در آن مرآت بنفس مرآت در این وقت استدلال میشود باینکه کلّ بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیهٔ تجلّی شمس که در مرآت بنفس مرآت تجلّی فرموده باقی نیمماند در مرآت شیئی تا دلالت کند بر مجلّی و خالق خود و با این کلمات محکمهٔ غیر متشابههٔ بالغه اهل بیان شبهه نموده‌اند که چگونه میشود مرآت از تجلّی انوار شمس محروم ماند و در این رتبه بشأنی توقّف نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که از یک تجلّی از انوار اسم انورش صد هزار مرآیا مستضیء و مستنور میشوند و از یک تجلّی اسم آخذش کلّ بحدود نفس خود مردود اعتراض مینمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلیلش چیست

ای بی‌خبران سر از نوم غفلت بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق نموده ای بی‌بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائید فی الحقیقه این اشراق محقق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهیّه که از انظر بریّه مستور است اقتضا نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فوالله لو کان الأمر بیدی ما اظهرت نفسی ابداً ای صاحبان بغضا قسم بآفتاب فلک بقا که اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیر طاهرهٔ کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمینم ناطق شده و روح الأعظم قدّام وجهم و روح الامین فوق رأسم و روح البهّاء در صدرم ندا فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضا و احشا و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائید حتّی از شعراتم میشنوید بآنّه لا اله الا هو و انّ هذا الجمال لبهائه لمن فی السَّموات و الأرضین و لو کان هذا

ذنبی تالله هذا ليس من عندى بل من لدن من ارسلنى و بعثنى بالحق و جعلنى سراجاً للعالمين اى قوم فوالله رايحه صدق از كذب بسى معلوم و واضح است ميسنديد بر نفس حق آنچه بر خود نمى پسنديد آخر قدرى تأمل نمائيد مقصود اين غلام در اين آخر ايام در اين سجن كبرى چه بوده و چه خواهد بود فتأملوا يا ملأ الغافلين يا قوم فاستحيوا عن الله و لا تشكوا فى امره و لا تسأل الدليل عن الشمس و اشراقها لأن دليلها هو ضيائها و انوارها و أنك لا تكن مريباً فى ظهورها لأنها اشرفت و لا مرد لها بل فاسأل الله بأن يفتح بصرک لتدرك انوارها التى احاطت الكونين قل تالله قد رقم قلم القدس من رحيق المسك على جبينى البيضاء بخط ابهى

ان يا ملأ الأرض و السماء ان هذا لهو المحبوب الذى ما شهدت عين الابداع مثله و لا عين الاختراع شبهه و انه لهو الذى قرّت بجماله عين الله الملك العزيز الجميل حديث قبل است که صفحه‌ئى از توريه در دست يکى از اصحاب رسول الله بود حضرت فرمود چه در دست داری عرض نمود توريه فرمود بگذار آن را اگر ميبود صاحب آن اطاعت مينمود مرا حال ملاحظه کن کتاب الهى که امر کلّ از نيّ و حروفات و مرايا و ابواب و ارکان باو محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جايز ولكن تبديل يکى از مرايا على زعمکم که بوجود حروفاتى محقق شده که آن حروفات بکتاب ثابت و محقق شده‌اند جايز نه فويل لكم تقولون ما لا تشعرون و تحسون انکم مهتدون كما يظنون ملل القبل و بذلك يفرحون تالله لا عاصم لأحد من امر الله الا بأن ينقطع عن کلّ من فى السموات و الأرض و يتوجه الى الله المهيم القیوم نظر را مظهر ساخته تا جميع اشياء را اليوم در صقع واحد مشاهده کنيد و انوار شمس تقدیس را از افق قميص بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نمائيد و از جميع اين براهين گذشته در ميرزا اسدالله که نقطه اولی جلّ ذکره باو خطاب فرموده ان يا مظهر الأحديّة حال انصاف دهيد کسى که محلّ ظهور سلطان احدیه باشد بقول الله چگونه ابوالشّورور ميناميد و اگر بگوئيد اين شأن را مرآت از او نفى نمود بر فرض جواز آن حال اگر نفس نقطه قميص قبول را از مرآتى از مرايا انتزاع فرمايد چه اعتراض بر آن جمال قدم وارد و اگر بگوئيد از کجا محقق شده که اين نقطه مشهوده و کلمه جامعه در ادّعاى خود صادق باشد ميگوئيم بهمان حجّت و برهان که از ظهور قبلم کما ظهر من عنده و نزل من لدنه را مسلم داشته‌ايد حال بهمان حجّت و برهان ناظر شويد و بخوايد ان رأيتم لا تکفروا بالله الذى خلقکم بأمره ان انتم من المنصفين و هم چنین به اسدالله ميفرمايد ان يا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله جلّ اجلاله و هم چنین در رساله جفريه که مخصوص او از سماء هویّه نازل شده در صدر رساله مکتوب و هذه صورته ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالتور الصمد اسم الله الديان لله الواحد المعتمد و بعد ميفرمايد جلّ ذکره ان يا اسم الديان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و اتيناک عزّاً من عند الله اذ عين فؤادک لطيف تعرف قدره و تعزّ بهائه و بعد ميفرمايد عزّ قدره ان يا اسم الأجلّ لا تنظر الى ذلك الخلق الا بمثل اغنام يذبهه راعيه كيف يشاء و من دون آنچه ذکر شده کلمات قدس صمدانيّه که در توصيف او نازل در کتاب موجود فانظروا اليه و اين بنده نظر باختصار ذکر نموده

اي اكمه وجود بصر بگشا و ملاحظه بوهم خود نما که همان فعلی را که خود مرتکبی و بان عامل حال از آن متعجب و متحیر مانده چنانچه ديان را دنی ميگوئی و فرد الأحد که از اعظم اسماء الهی بوده ابوالشّورور ناميده و مع ذلك اعتراض بر سلطان يفاعل ما يشاء نموده که چگونه ميشود حلو مرّ شود و يا مرآت حجر گردد با اینکه اسدالله انکار حقّ نمود و حين ورود مدینه الله بين يدى العرش حاضر و بآنچه اهل بيان در آن يوم بان مقررّ بوده‌اند اقرار نموده و مع ذلك ورد عليه ما ورد بلکه اکتفا باو وحده نموده بر جمعی حکم قتل جاری نموده کتاب مستيقظ موجود ملاحظه نمائيد قسم بافتاب معانى که در آن کتاب بر کلّ مظاهر احدیه فتواى قتل داده شده با آنکه حکم قتل بالمره از بيان و اهل آن مرتفع شده بنصّ منزل بيان یک دو افترا بان بيچاره زده‌اند و حکم قتل جاری نموده‌اند من غير اذن الله و ربّ مقتول شعر منه خیر من الف قاتليه چنانچه حال بر جمال احدیه ظلم باين واضحی و ميرهنی وارد و بقتلش قيام نموده‌اند مع ذلك باطراف نوشته و چه ظلمها که بجوهر عدل و منبع و

معدن آن نسبت داده که شاید غلّ و بغضا در صدور بعضی از متوهّمین القا نماید و لکن غافل از آنکه و لله تحت ظلال اسمہ البصیر عباد یشقّن الشّعْر بالشّعْر و لن یمنع ابصارهم حجبات العالمین و هم چنین به سید ابرهیم میفرمایند عزّ ذکره ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف ان یا اسمی فی البیان الی آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم قدس صمدانی جاری شده و حال به ابوالدّواهی مشهور شده با اینکه خود افتخار مینمایند که بذکر الله فی العالمین در کتب الهی ذکر شده‌اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیّه و بذکر الله در کتب منزله و باسم الله در بیان متّسم شده به ابوالدّواهی تعبیر مینمایند و در دوش که اعتراض از نفس مشیّه الله و عظمته نموده تغییر جایز نمیدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته‌اند و قلم اعلی را معطل دانسته‌اند قسم بمظلومیتم که قلم قدرت کلّ حین در محو و اثبات مشغول و لا یعقل ذلک الا المنقطعون کذلک یمحو الرّحمن ما یشاء و یشاء و یشاء و عنده امّ البیان و عجب از این نفوس که باین اسماء افتخار مینمایند و از حقّ معرض گشته‌اند بلی این اذکار و اوصاف در هر نفسی موجود مادامی که از حصن امر الله خارج نشده‌اند و الاّ لیس لهم قدر عند الله علی قدر سواد عین نملة مئیّه و از این گذشته کلّ اشیاء ذکر الله فی العالمین بوده و خواهند بود چه که کلّ اشیاء بکیونتها اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده و لایزال چنین خواهد بود فوالذی تفرّد بالعزّ و البهّاء که اگر نمیبود که نظر الله خلق را نابالغ مشاهده نموده هرآینه در هر ذره از ذرات وجود ابواب علمی میگشودم که جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر مشاهده نمایند و لکن چون اغیار موجود اسرار مستور به کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر

قل یا ملأ البیان انتم خلقتم للقاء بعد استغنائی عنکم و وعدتم بنفسی و عرفانها بعد تقدیسی عن عرفانکم و بشرتم بجمالی بعد استعلائی عنکم و عمّا خلق بین السّموات و الأرضین مع ذلک باوهن اسماء الیوم تشبّث نموده از سلطان اسماء دور و غافل مانده‌اید اگر بکلمات ناظرید معادل بیان از سماء رحمن نازل و بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قلبی آن نفوس را از عرفان و ادراک منع نموده از این گذشته کلمات نفسی که الیوم حول امر الله طایفند با کلمات من اتّخذتموه من دون الله لأنفسکم ولیاً میزان نمایند تا بر عظمت امر مطّلع شوید که لعلّ بر جمال قدم بمجرّد وهم ضرّ وارد نیاورید قسم بحقّ که اهل هر ملّتی از ملل قبل اگر در احتجاج خود از مظاهر عزّ باقیه بمعاذیر نالایقه متعذّر شوند شاید و لکن از برای اهل بیان هیچ حجّت و عذری باقی نه چه که سلطان احدیّه ذکر ظهور بعد را باصرح بیان و اوضح تبیان فرموده‌اند بشأنی که کلّ بیان و ما نزل فیه را بقول او منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی للعارفین و از جمله در ابطال حقّ و اثبات باطل معرض بالله باین کلمات تمسّک بسته و چون لایق نبود که کلماتش بعینه ذکر شود لذا ما حرّک علیها قلم الله و مضمون آن این است که از قلم عزّ صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده یا نه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم علی الله و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود نفسی را وصف فرماید و باسماء حسنی ذکر نماید از مقام تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً اینکه قائل این قول حقّ جلّ ذکره را یفعل ما یشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیّه را انکار نموده و چنین نفسی ابعاد عباد بوده و خواهد بود بنصّ نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین الألوهیّة من تشاء و لتنزعن الألوهیّة عن من تشاء الی انک علی کلّ شیء قدیرا قل اللهم انک انت ربّاب السّموات و الأرض لتؤتین الرّبویّة من تشاء و لتنزعن الرّبویّة عن من تشاء الی آخر ما نزل حال میگوئیم در این کلمه جامعه که از سادج فطرت سلطان احدیّه جاری شده چه میگوئی اگر حقّ جلّ و عزّ را صادق دانسته سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیّت و ربویّت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید بهر نفسی که اراده فرماید و هم چنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد البتّه قادر بوده بر آنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید این ذکر است که کلّیه فرموده‌اند تخصیص باحدی نداشته و ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری و ید الله را مغلول دانسته و قدرت محیطه را انکار

مینمائی پس چه میگوئی در میرزا اسدالله که بنص صریح در باره او میفرمایند ان یا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله و این بسی واضح است که حرف ثالث من يظهره الله جلّ اجلاله بصد هزار رتبه از حروفات بیان و مرایای او عندالله مقدم بوده چه که خود نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرمایند نطفه یکساله زمان من يظهره الله اقوی است از کلّ من فی بیان حال انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بوده یا نه اگر او را صادق و صاحب بصر میدانی چرا نفسی را که باین علو و امتناع و سمو و ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده اند ابوالشّور نامیدی و بر قتلش امر نمودی ان یا ذی عین واحدة شهدت عیوب الناس و غفلت عما فی نفسک اگر بگوئی از حقّ اعراض نمودی لذا این حکم بر او جاری شد بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث من يظهره الله که ابهی و اعلائی از خلق بیان عندالله بوده بنصّ قلم امر اگر جایز است معرض و کافر و مشرک شود پس چرا جایز نمیدانی که مرآتیی از مرایای لایحصی از حقّ اعراض نماید فهبت الذی کفر فوالله احدی بر اصل این امر مطلع نه و لو یطلعون لیعرفون و در توقیع وحید اکبر و رقاء بقا بابدع نغمات تغنی فرموده فی روحا لمن یسمع و یكون فی آیات الله لمن المتفکرین بیانه عزّی بیانه فوالذی فلق الحبّه و برأ التّسمه لو ایقنت بأنک یوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الايمان فی ذلک الظهور لأنک ما خلقت الا له و لو علمت ان احداً من النّصاری يؤمن به لجعلته قرّة عینای و احکمت علیه بالايمان فی ذلک الظهور من دون ان اشهد علیه من شیء انتهی میفرماید قسم بمقتدری که شکافت حبّه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو در ظهور بعد ایمان نمیآوری بآن مشرق آفتاب حقیقت هرآینه مرتفع مینمودم از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که تو خلق نشده مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان و هرگاه بدانم یکی از نصاری موقّف میشود بعرفان آن جمال رحمن و ایمان باو هرآینه میگردانیدم او را قرّة چشمهای خود و حکم مینمودم بر او در این ظهور بایمان از دون اینکه ملحوظ شود از او امری

حال ای اهل بصر ملاحظه نمائید که امر الله چه مقدار الطّف و ارقّ بوده و رحمت منبسطة الهیّه چگونه کلّ وجود را احاطه فرموده که در باره نفسی از نصاری که الیوم کافر و مشرک است بمجرّد ایمان در ظهور بعد آن سدره الهی او را بالطف و ارقّ اعضای مبارک خود نسبت داده و منسوب ساخته اند و مع ذلک این همج ارض در چه رتبه واقف و ناظرند فسحقاً لکم یا ملاً الغافلین فوالذی جعل الیوم دلیلہ نفسه و سلطانه ما یجری من قلمه المنیر که اگر کلّ من فی بیان الیوم معرض شوند و یک نفر از نصاری مؤمن هرآینه اسماء کلّ از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم نصاری ثابت یمحو الله ما یشاء و یشاء و عنده امّ الکتاب و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مسطور است نشنیده اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیاء قبل بوده و جمیع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض میشمردند و طاعتش را طاعة الله میدانستند و اشتهاار اسمش جمیع دیار را احاطه نموده بود و چون جمال کلیم از افق عزّ تسلیم ظاهر شد بمعارضه آن جمال احدیه قیام نمود و هم چنین یهودای اسخریوطی که از حروف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را بید یهود تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید فطوبی للثابتین چه که امتحان برای کلّ بوده و خواهد بود و احدی از کمندش خارج نه الا من شاء ربک اگر نسیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر نسیم فضلش هبوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه را بمقرّ عرش باقیه ملاحظه کنی فوالله کنی قوم مطلع نیستید و بمجرّد وهم حرکت مینمائید بشنوید نصایح بدیعه الهیّه را و در امر الله تجرّی نمائید و خود را بعذاب لاینتهی معذب مسازید از بحر اعظم موج بسراب بقیعه خود را مشغول نکنید و از شمس عزّ باقی بظلّ فانی قانع مشوید بیان حقّ را از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بر بیان و ما کنز فیه مطلع نه و علمه عندنا لو انتم من العارفین از سلطان مسمّی که ملکوت اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محتجب نشوید چه که جمیع اسماء بمنزله قمايصند یلبسها علی من یشاء فضلاً من عنده و یزعهما عمّن یشاء عدلاً من لدنه و لا یسأل عما یفعل و انه لهو المقتدر القدیر

و اليوم اکثری از اهل بیان عبده اسماء بین یدی الله مذکور بوده و خواهند بود چنانچه اگر بنقطه اولی بنفسه لفسه عارف شده بودند فوالله اقل من آن در این ظهور قدس صمدانی و تجلی عز رحمانی توقف نمینمودند پس معلوم شد که عارف بنفس او جل و عز نبوده‌اند بلکه بمیص اسمی او تعالی شأنه عارف شده‌اند چنانچه ایامی نگذشت و بنفسه لفسه ظاهر شده و او را نشناخته‌اند و بر او وارد آورده‌اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش و این عدم عرفان نشده مگر آنکه تبدیل قمیص فرموده یعنی اسم اعلی باسم ابهی تبدیل شد و احدی عارف بآن نشده الا الذینهم انقطعوا عن کل من فی الملک و صعدا الی الله بکلهم الی ان دخلوا مقر عز کریم اولئک اولیائی تحت ظلال عنایتی و یزل علیهم سکینه من عندی و هم علی سر الاستقلال هم مستقرّون اولئک حفظهم الله عن رمی الشبهات و هم علی وساید القدس متکون و الی طرفی ناظرون علیهم فی کلّ حین بهائی ثمّ رحمتی و عنایتی ثمّ فضلی و افضالی و کذلک اختصهم الله لفسی و جعلهم من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بدایع فضل ربّ الأرباب در ظلّ قباب آفتاب قدس عنایت وارد شوید و از حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانید اینست نصایح قلم امر فمن سمع فلنفسه و من اعرض فلها و انه لمقدّس عن العالمین و ایکاش که اهل بیان در بیان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر مینمودند که شاید در این ظهور قدس صمدانی خود را از سلسبیل عنایت ربّانی و تسنیم مکرمت سبحانی محروم نمینمودند و بشأنی شبهات بر قلوب غیر طاهره وارد شده که لن يعرف ایاً من ایّ و اگر قلبی از کوثر بی‌زوال سلطان لایزال از شبهه مطهر شود فی الحین بشبهه دیگر بیالاید سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقرر و معترفند که نبوت برسول الله ختم شده و سنه ستین اول ظهور الله است مع ذلک و مع اینکه حقّ حال بنفسه و کینوته مشهود و از افق انئی انا حیّ فی الأفق الأبهی ظاهر و طالع مجدداً ذکر وصایت و امثال آن مینمایند و بقیه وهم ما ترک من ملل الفرقان اراده نموده‌اند انوار شمس یقین را که در سماء قدس بی‌زوال ذو الجلال مشرق شده ستر نمایند نیکو است ذکر این دو فرد در این مقام

ای ضیاء الحقّ حسام الدین و دل

ای دل و جان از قدوم تو خجل

قصد این دارند این گل‌پاره‌ها

که از حسد پوشند خورشید تو را

بگذارید این اقوال لایغیه را و باصل امر و ما حقّ به الأسماء ناظر شوید

ظهور قبلم میفرماید اگر ناس ضعیف ملاحظه نمیشدند هرآینه ذکر مشیت نمیفرمودم حال تقدیس امر و ارتفاع ما اراد الله لکم را مشاهده نمائید و قدر و رتبه خود را ملاحظه کنید که حال بادلّه پست‌ترین عباد از اهل فرقان تمسک جسته و مستدلّ شده‌اند فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین باری ایام ظهور است و حقّ چون شمس فی وسط السماء ظاهر و زخرفی از دنیا در ساحت قدسش موجود نه که محتاج بوصی باشد آن را قسمت نماید و اگر میگوئید در امرش محتاج بوصی است هذا بغی منکم علی الله المهیمن القیوم چه که امر طایف حول نفسش بوده و خواهد بود و لن یفارق منه ابداً ایاکم ان تجعلوا لله وزیراً او نظیراً او ضدّاً او ندّاً او وصیّاً او قریناً او مثلاً و در بیان این اسامی و ما حدّتم به انفسکم جمیع را محو فرموده‌اند اینست که ذکر مرا یا در بیان من قبل الرحمن نازل شده و آن هم محدود نبوده و نخواهد بود امیدواریم که از رشحات سماء تقدیس امطار قدسیه بر قلوب غیره مکدره مبذول شود که شاید از اشارات طاهره شده بمنظر ملیک اسماء و صفات توجه نمایند فوالله یا قوم مقصود از ذکر این براهین متقنه و ادله محکمه و کلمات غیر متشابهه اثبات نفسم نبوده چه که هر نفسی که بأقلّ عمّا یحصى ببصر معنوی فایز شده البتّه انوار شمس ابهی را که در کلّ شیء علی هیئته انه لا اله الا انا العزیز الحکیم تجلی فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یأتی فی المستغاث تالله اذا بیکی قلمی و اناملی ثمّ عینی و قلبی و کبدی و

عروقی و دمی و عظمی و جلدی بما یرد علیه من هؤلاء الذین کفروا باللّٰه و حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و انکروا فضله و افتوا علیه بعد الذی ظهر بكلّ الآيات و الحجج و العلامات فواللّٰه فعلمت ما لا فعل احد من ملل القبل و ارتکتبتم ما شقّ عنه هیکل العظمة ردآ الصبر ولكن انتم تمشون علی وجه الأرض کمن لا ذنب له فأفّ لكم یا ملأ المشرکین تالله یا قوم انّ فی الکذب روایح و كذلك فی الصدق لو انتم تطهرون قلوبکم و اشممکم و تستنشقوا لتجدنّ رایحة اللّٰه المهیمن القیوم قلم متحیر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی رسیده که ساذج روحی که اگر محلّ خطاب ابهی کلمات عالمین واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونگی میشود ذنب راعی اغنام شود

بگو ای فقیر بی بصر اولاً راعی را نشناخته و ثانیاً سالها زیاب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده اید که متابعت قومی مینمودید که صد هزار مرتبه ذنب از آن نفوس عنداللّٰه ارجح بوده چه که بفتوی آن زیاب مظهر ربّ الأرباب بتمام ظلم شهید شد لعنة اللّٰه علیهم و علی اتباعهم و اگر بگوئی قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عنداللّٰه مقبول بود و بعد از ظهور و توقّف این قوم در امر الهی از نار محسوب شده اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را جاری کن بشنوید نصح الهی را و قلب را از اشارات کلمات اهل حجبات مطهر سازید بگو ای بندگان هوی قدمی بسوی خدا بردارید و از ارض ظنّ بهوای یقین طیران نمائید

ان یا قلم القدم دع حینئذ ما اردت ان تذکره لعباد اللّٰه ثمّ اذکر اخیک الذی حارب بنفسک و جادل بآیات اللّٰه لیکون ذکری للعالمین لعلّ یتفتح بذلك ابصار الذین ارادوا الوجه فی العشیّ و الاشراق و ما زلت اقدامهم فی هذا الیوم الذی فیہ التفتّ السّاق بالسّاق فواللّٰه نفسی بیده که بیست سنه در تعلیم و تأدیب و تربیت و حفظش سعی بلیغ و جهد منیع مبذول شد که ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت واقع و باین ارض وارد شدیم چندی گذشت سیّد محمّد اصفهانی از بیت اللّٰه و حصن حبّه خارج و بمقرّ دیگر مستقرّ و اخوی فواللّٰه الذی لا اله الا هو در صدد قطع سدره ربّانیّه برآمده الی ان اظهر اللّٰه خافیة نفسه و اشتهر مکره بین المهاجرین و ارتفع الضّجیج عن کلّ اناث و ذکور و صغیر و کبیر و این عبد بالمرّه از جمیع گذشته خارج شده که شاید حرارت حسد بیفسرد و نار بغضا ساکن شود و در بیت وحده ساکن شده و ابواب خروج و دخول بر کلّ مسدود نمودم و اهل حرم جمیع از استماع این امر منکر در نوحه و ندبه مشغول فواللّٰه لن یقدر احد ان یذکر ما ورد علینا و لن یستطیع ان یسمعه احد من المحبّین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد دو نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک نفس برای خود و هم چنین دراهم معدوده که از دولت علیّه میرسید مابین کلّ قسمت شده و بعد کلّ متفرّق شده در اماکن متعدّده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مغلق الباب و مرخی الحجاب و ابداً بنفسی از احباب و غیره معاشرت نموده بالمرّه باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قدم سیّد محمّد باخوی پیوست و بغض اللّٰه سبب و علّت اتّحاد این دو شد و بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدراهم فریب داده که بیلاذ رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدره امر نسبت دهد دیگر تفصیل بسیار ولكن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البتّه شنیده اید بقدر ضرورت اظهار میشود که مباد ناس از کلمات کذب فانیه از صراط امریّه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نادم شده نزد بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتی که با او همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحیر دست داده چه که آنچه عامل شده بحقّ راجع نموده اند و هم چنین رساله در ردّ اللّٰه نوشته که باطراف برده انتشار دهند فواللّٰه الذی لا اله الا هو بمثل صبیان بل ادنی تکلم نموده لو انتم تعرفون و آنچه را بزعم خود در ردّ اللّٰه نوشته اند کلّ مثبت این امر ابداع بوده لو کان النّاس ببصر اللّٰه فی کلماتهم ینظرون و دیگر چه مقدار مفتریات بملیک اسماء و صفات نسبت داده اند و آنچه دون خیر بوده باصل شجره ربویّه راجع نموده انما اشکو بئى و حزنی الی اللّٰه اذا یتکلم لسان اللّٰه و یقول هل من ماء صافی یطهر حولی عن هؤلاء المعرضین و هل من سیف لسان یتفتح بالبیان و یدفع عن فئائی شرّ المشرکین و هل من ذی استقامة ینصرنی فی هذه الايام الّتی احاطتني المنکرین و هل

من ذی انقطاع يعرفنی بعینی و ينقطع عن العالمين و هل من ذی بصر لينظر فی امری و ما ورد علیّ من جنود الشّياطين و هل من ذی قلب رقيق طاهر ليكي بيكائي و بما ورد علیّ من هؤلاء المستكبرين و هل من ذی علم يصدّ سيوف الرّذّ و البغضاء عن وجه الله الملك العزيز الجميل ان يا قلم الأعلى قل تالله الحقّ اتّی ما استنصرت من احد حين الّذی حارب معی كلّ الملل و كان الله علی ذلك شهيد و عليم و كلّما استنصر من احد و تأمر به العباد هذا لم يكن الّا لبلوغهم الی ذروة الفضل و من دون ذلك انّ الله لغنیّ حميد باری رسائل متعدّده در ردّ سلطان احدیّه نوشته‌اند تالله بطل بذلك اعمالهم و ضلّ سعیمهم فی الدّنيا و الآخرة و هم لا يشعرون

و آنچه را سبب و علّت اعراض ناس دانسته‌اند باین عبد نسبت داده‌اند از جمله نسبت دنیا و این بر کلّ ذی شعور واضح بوده که این عبد در مابین معرضین چون شمس واضح و لایح بود و قسم بجمال قدم که در هیچ صبحی امید نبود که لیل ادراک شود و هم‌چنین هیچ لیلی گمان مشاهده فجر نه چه که مشرکین بکمال جدّ در قطع سدره ربّ العالمین بوده تا آنکه شمس قدرت ید الله فوق ایدیهم از افق جیب عظمت اشراق فرمود و مشرکین مغلوب و جمال آنّه لهو الغالب علی کلّ شیء بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و باعزاز تمام از عراق حرکت نمود و این معلوم بوده که اراده آن بود که وحده عازم اسلامبول شوم چون جمعی جزع و فرع لایحصی نمودند بیعضی اذن خروج داده شد و بعضی هم من غیر اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و ابدأ بدولت علیّه مطلبی اظهار نشد و هر نفسی که بین یدی حاضر شد ملاقات واقع الّا فلا چنانچه جمیع استماع نموده و در نفس مدینه کبیر هم شنیده‌اند که اراده الهی چه بوده تا آنکه چند نفر مستضعفین حفظاً لأنفسهم و نسائهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا ترخماً لأنفسهم حکم بدا نازل حال کدام یک از این امور متعلّق بدنیا بوده باری قیاس بنفس نموده‌اند کذلک صفت لهم السنتهم الکذبة یقولون ما لا يشعرون والله الّذی لا اله الا هو قلم حیا مینماید از آنچه عامل شده‌اند ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهود گردد دو سنه قبل شعری جناب آقا محمّد علی و جناب سلمان سؤال نموده اخوی جواب نوشته بعد سیّد محمّد اصفهانی بین یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده‌اند و مصلحت نیست این مکتوب به سلمان داده شود این بنده سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت کلیم ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لایغنیه بالآخره متعذّر شد که شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نموده‌اند ابدأ نفسی شاعر نشده چه که کلّ بحجبات وهمیه محتجبند حال ملاحظه نمایند تا مقدار معرضین معلوم شود و مع ذلك بمنبع و مصدر علم ربّانیّه اعتراض مینمایند فوالذی قامت ملکوت التقدير علی فناء بابه که کلّ آنچه از قلم جاری نموده‌اند بهمین نحو بوده و خواهد بود ولكن عمت الأبصار احجاب الوهم و الهوی و لذا لا یلتفتون الاّ الّذین جعل الله ابصارهم مطهراً عن الأحجاب و هم بیصر الحدید فی کلّ شیء ینظرون

ای عباد ملاحظه نمائید که ضرّ بمقامی رسیده که قلم اعلی باین کلمات مشغول شده چه که ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مباد از کلمات جعلیه معرضین از جمال مبین غافل شوند و الاّ اگر فی الجملة شعور و بصر ملاحظه میشد ابدأ ذکر معرضین و ما ظهر منهم تحریر نمیشد چه که الیوم کلّ مکلفند که در نفس امر و ما یظهر من عنده ناظر شوند و من صعد الی ذلك المقام یشهد بأنّه هو الظاهر الباهر المشرق المضيء فی وسط السّماء یحکم ما یشاء و لا یسأل فیما اراد و آنّه لهو المقتدر المختار

و از جمله نسبت ظلم باین مظلوم داده‌اند حال در همین فقره تفکر نمائید و انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عبد ملاقات نموده و بچشم ظاهر دیده هرگز بضرّ نفسی راضی شده لا فوربّ العرش لو اتمتم تصنفون و قد کان نفس الرّحمن فی فم الثّعبان عشرين من السنین و مع ذلك ابدأ اظهار نشد و حال هم اگر این مکاتیب معجوله دیده نمیشد ابدأ اظهار نمیرفت و

يشهد بذلك كل من يعرفني و كان على بصيرة منير بيست سنه اخوى نزد اين عبد بود و احدى از او مطلع نه و مع قدرت بر او و اطلاع ما فى سره و قلبه كمال شفقت در حَقش معمول شد و يشهد بذلك كل الأشياء ان انتم تسمعون ولكن چون ناس را مقلد و بى بصر یافته اند لذا باینگونه كلمات اراده نموده اند این فته را از بحر البهور منع نمایند و بر جمیع اهل بیان و غیره واضح و مبرهن که این عبد باحدى معاشرت در این ارض ننموده و هم چنین در ورود مدینه کبیر الا من حضر بین یدینا و ما حرک لسانی الا على ما یصعدهم الى جبروت الأمر مع ذلك نوشته اند که نزد اهل سنت ما را رافضی نامیده اند فوالله الذى لا اله الا هو که خود این نفوس معرضه نزد اعجام نسبت دون ایمان بسدره رحمن داده اند و عند اهل سنت و جماعت نسبت رفض حال نفسى خالصاً لله یباید صدق و کذب را معلوم نماید و میزان حق و باطل را بصدق و کذب همین قول قرار میدهم اذاً ینادى لسان القدم من عرشه الأعظم و یقول لعن الله اول ظالم ظلم نقطة الأولى فى ظهوره الأخرى و کفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد كلماته و اعرض عن جماله و كان من المشركين فى الواح الله من قلم القدس مكتوباً فوالله در هر وقتی از اوقات که در ارض طاء و یا عراق و مواضع دیگر حرفی در اخذ این طایفه مذکور میشد اخوی خود از عراق باطراف میرفتند چنانچه اکثری شنیده و میدانند و این عبد وحده مابین اعدا بوده تا آنکه از قدرت ربّانی امر مرتفع شد و جمیع از نفوس خود مطمئن شده از خلف ستر بیرون آمده اول کاری که بآن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند عمّا ارادوا بعد باطراف نوشته و اراده خود را بارادة الله و مشیته نسبت داده با اینکه این عبد حکم قتل را که مابین این فته شهرت تام داشت مرتفع نمود و در اکثر الواح من قلم الله جاری شده و البته بنظر بعضی رسیده از جمله سؤال شده که مقصود از نصری که در آیات بديعه الهیه نازل شده چیست و ما نزل عن جهة العرش فى جوابه این است که سواد آن بعینه ذکر میشود و هو هذا

مقصود از نصرتی که در الواح منیعه ذکر شده معلوم احبّاء الله بوده که حقّ جلّ ذکره مقدّس است از دنیا و آنچه در او است و مقصود از نصر این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله نماید سلطان جلال جمیع ارض از برّ و بحر آن را بید ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظلّ حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دون ذلك ان ربك لعليم خبير و آنچه حقّ جلّ ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد او است که کنایز وحی صمدانیه و خزاین حبّ الهیه اند و لم یزل ارادة سلطان لا یزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و ما فیها و علیها ظاهر نماید تا قابل شوند از برای انوار تجلیات ملیک اسماء و صفات

پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست بمقرّر خود شتابد یعنی تجلی جمالش نه ذات و نفس او چه که لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله الیوم اعتراض باحدى و مجادله بنفسی و محاربه مع شیئی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مداین قلوب بسیف لسان و حکمت بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس هر نفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ما سوی الله او را مطهر سازد و بعد بمداین قلوب توجه کند این است نصرت امر الله که الیوم از مشرق اصبع ملیک اسماء اشراق فرموده ابدأ فساد محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر اذن الله بوده باری الیوم باید احبّای الهی بشأنی در مابین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذو الجلال هدایت نمایند قسم بآفتاب صبح عزّ تقدیس که ابدأ حقّ و احبّای او که منسوب باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبوده و نخواهند بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده و بکلمهئی جمیع عالم را تصرف میفرمود و لکن سلطنت بسلاطین عنایت فرموده و حکمت بمتفرّسین و عرفان بعارفين و حبّ قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و اینهم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئونات ترائیه ظاهر و مقدّس شوند و بمقام باقیه که رضوان عزّ احدیه است وارد گردند والا آن سلطان قدم بنفسه لفسه مستغنی از کلّ

بوده نه از حبّ ممکنات نفعی باو راجع و نه از ضرّشان ضرّی باو واقع کلّ از امکانه تراپیه ظاهر و باو راجع خواهند شد و آن جمال قدم متوحّداً متفرّداً بر مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلالت و وصف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ و لا يعلم ذلك الاّ کلّ ذی فطن بصیر انتهی مع ذلك آنچه را خود عامل و فاعل بوده‌اند بحقّ تعالی شأنه نسبت داده‌اند مع آنکه بر کلّ واضح است که حقّ یفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس لأحد ان یعترض علیه و مع ذلك فوالذی نفسی بیده که اگر راضی بضرّ نفسی بوده و یشهد بذلک قلم الله ان انتم تشهدون

و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده‌اند که این عبد درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده چنانچه در احیان هر ظهور اینگونه کلمات نالایقه مذکور شده چنانچه نسبت بظهور قلم همین نسبت را داده‌اند و من قبله به محمّد رسول الله انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمیّ و هذا لسان عربیّ مبین حال نفسی در کلّ ایران و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و بما هم به یتکلمون ای بی‌خردان منبع این علوم ذات قدم بوده و معین این حکم نفس الله الأعظم لو انتم من المستشعرین و اگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه جلّ و عزّ علما و جهّال عصر اعتراضاً علی الله بأن تکلم مینمودند حال هم همان کلمات را استماع مینمائید فوالله یا قوم انّی لأکون متحیراً فی امری و ما ورد علیّ فیما لیت ما ولدت من امّی و ان ولدت ما رضعت و ما صرت کبیراً ولكن ظهر ما ظهر و نزلت جنود الوحی و قضی الأمر من لدی الله الواحد القهار یا قوم اسمعوا قولی ثمّ اخرقوا الأحجاب ولو یكون مرایا السموات و الأرضین ایاکم ان لا یمنعکم شیء عن نفحات تلك الأيام تالله لن یعادلها کنایز الابداع و لا خزاین الاختراع و کان الله علی ذلك شهید و علیم قسم بآفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمیشد چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند ولكنّ الله قضی ما اراد و امضی ما شاء لا راّد لمشيئته و لا مردّ لقضائه و انه بكلّ شیء حکیم و اگر نه این بود که اهل این مملکت مضطرب ملاحظه میشد هرآینه اذن داده میشد که کلّ بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد احد من العالمین

و از جمله نوشته که مقام شمسیت در ظلّ مرآت واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و هم‌چنین از این مرآت شمس مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن بجهت آن بوده که حکایت از اشباح و امثال نماید و بر هر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او لافسه بنفسه تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر اکمهی ظاهر است تا چه رسد بذی بصر مع ذلك باین عباراتی که فوالله الذی لا اله الاّ هو هیچ جاهلی بآن تکلم نمینماید در رسائل خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجد و محقق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عباد را در بحور وهم و هوی مستغرق دیده و گمان نموده که آنچه مذکور دارد مسلماً مقبول است والاّ باین کلمات که کذب آن اظهر از شمس در وسط السماء است مشغول نمیشد و متمسک باین شده که نقطه بیان روح ما سواه فداه خود را در یک مقام مرآت الله نامیده و لذا مرآتیت فوق رتبه شمسیت است فوالذی انطقنی بالحقّ و اشرقنی عن افق القدس علی العالمین که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این همج رعاع مطّلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بكلّ اسماء خود را موسوم فرموده‌اند و بكلّ صفات موصوف چه از اعلی مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای احسن القصص میفرمایند قوله جلّ کبریا

الحمد لله الذی انزل الكتاب علی عبده لیكون للعالمین سراجاً وهاجاً حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج فوق شمس بوده لا والله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیّه منیره شبهه القا نماید فبئس ما هم یفعلون باری بیقین دانسته که در آن ساحت قدس جمیع اسماء در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم در حینی که میفرماید انا ربّ الأرباب و انا الأرض و التراب در آن منظر اکبر این هر دو در یک رتبه بوده و خواهند بود و این بیان ارقّ

الطف اصفی را قلوب مکدّره ادراک نخواهند نمود چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عزّ ذکره قل تنزلت حتّی قلت انّی انا ذرّ و دون ذرّ مثل ما انّی انا قلت ربّ و مرّب کلّ ذی ربّ لأستغفرنّ الله عن کلتیهما و انّی الی الله ربّی لمن الرّاجعین انتهی حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس زقوم نوشیده‌اید و سلسبیل قدس مختوم دانسته‌اید در نار هوی محترق شده‌اید و از اهل رفرف اعلی خود را شمرده‌اید زهی حسرت که یک آن در حکمت بالغه رحمن تفکر نموده‌اید و در یک حین در امر مالک یوم الدّین ببصر منیر توجه نموده‌اید کلمات رحمن را که بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجبات نفس خود چنان محجوب نموده‌اید که السن عالمین از ذکرش عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از قلم قدس الهی جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم ذرّه و دون ذرّه مثل آنکه فرمودم منم ربّ و مرّب کلّ ربوب بلکه استغفار میکنم از این هر دو ذکر حال ملاحظه نمائید که آن جمال قدم خود را بکلّ اسماء نامیده‌اند معذلک میتوان گفت که ذرّه فوق شمس است و یا تراب فوق ربّ الأرباب فأنصفوا ان انتم من المنصفین فوالذی جعلنی مظهر ذاته ثمّ کینونته و عرّه و بهائه که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمائید ابواب علوم ما لا نهاییه بر وجه قلوب مفتوح شود بشائی که دیگر مضطرب نشوید از اینکه فلان را باسماء الله نامیده یا بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسماء در آن ساحت مساوی و لا فرق بینها و کلّ این اسماء طائف حول مظهر نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر جمال قدم شجری را بکلّ اسماء حسنی و صفات علیا موسوم فرماید آنه لیقدر و لیس لأحد ان یعرض علیه لأنّه هو المختار و ما سواه فی قبضة الاقتدار لا اله الا هو العزیز الجبّار

و دیگر آنکه کلّ خلق را مرایاء لطیفه نامیده‌اند و میفرمایند اگر مسّ کند آن مرایا را جذبات حبّ الهی جذب میفرماید و اگر مسّ نماید دون حبّ نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود مابین آن مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله جلّ و عزّ انّ الخلق مرایا لطیفه ان یمسّها حبّ یجذب و ان یمسّها دون حبّ ینزل عینها غبار یحولّ بینه و بین امر ربّه انتهی اذّا تفکروا یا ملأ الغافلین و این بیان را نقطه بیان جلّت عظمته عموماً فرموده‌اند و اگر بتخصیص ناظری بجناب آقا سیّد جواد خطاب میفرمایند قوله عزّ و جلّ که تویی آن مرآت اولیه که لم یزل از حقّ حکایت نموده و لایزال حکایت خواهی نمود و هم‌چنین او را علّت اولیه فرموده‌اند فوالله که این رتبه فوق کلّ اسماء است چه از ذات الله و کینونه الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل هر نفسی که این رتبه را در حقّ رسول الله قائل شده حکم بکفرش نموده‌اند زیرا که علّت اولیه خود حقّ را دانسته‌اند و هم‌چنین در باره او نازل قوله جلّ ذکره انا جعلناک نبیاً علی العالمین حال با جمیع این مراتب و وصف که فوق آن در بیان ذکر نشده اگر العیاذ بالله از حقّ اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کلّ اشیاء را در بیان بکلّ اسماء حسنی نامیده‌اند ولكن لا یعقلها الا المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همچه ندانند که اوصاف منزله در بیان مخصوص نفسی دون نفسی بوده بلکه در کلّ ثابت مادامی که در ظلّ حقّ مستقرّ باشند و بعد از خروج کلّ محروم و ممنوع و هم‌چنین در رتبه جناب قدّوس روح العالمین فداه میفرمایند عزّ ذکره که بعدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نار محبّت او کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده انتهی

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده‌اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این بیان کنایز علمیّه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفاً من نمرود الظلم و فرعون الجهل و هم‌چنین در جمیع مقامات از قلم عزّ نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیقی نداشته الا بتقابلها بالشمس و شمس را لم یزل و لایزال واحد فرموده‌اند و احدی را باین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری معذلک نوشته مقام شمسیت تحت رتبه مرآتیت است و شمس از مرآت مشرق میشوند فوالله یا قوم ما انطق عن الهوی که اگر در همین قول تفکر نمائید یقین شهادت میدهید که این اقوال از جهل صرف و بغضای بحت ظاهر شده اقسامکم یا قوم بالله الذی خلقکم و سواکم که

در اول بیان فارسی ملاحظه نمائید که میفرماید قوله عزّ ذکره اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شیخ او است که او میگوید انتهی مع ذلك نوشته که مرآت فوق شمس است و شمس در ظلّ مرآتند

اگر مراد از این شموسی که ذکر نموده شمس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلك چه که بیک تجلّی از تجلّیات شمس حقیقت صد هزار مرآت اقلّ من حین مبعوث شوند و من دون ذلك انّ المرآة خلقت لانطباع تجلّی من تجلّیات الشّمس علیها ان كانت صافیة و من دون ذلك يحکم علیه حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است که مرآیا از برای اخذ عکوس اشیاء خلق شده اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسماء و دون آن بوده این مخصوص بنفسی نه چه که در کلّ این شمس موجود و یظهر منه فی حین الّذی قدر الله له و من فتح عین فؤاده یشهد فی کلّ ذرّ شمساً ثمّ فی هذه الشّمس شمساً ثمّ فی شمس الشّمس شمساً بحیث لا نهاییه لها ولكن حکمة الله ذکر این مقام نموده لئلاّ یزلّ اقدام العارفين

فيا لله يا قوم من هذا الظلم الّذی ورد علی جمال القدم من الّذی یفتخر ان یقوم بین یدیه فلما اشتهر اسمه كفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قبلم عالم بود بر اینکه مرآت در ظهور بعد دعوی شمسی مینماید لذا این حکم از قلم عزّ صدور یافت و بشأنی در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قبلم در علو شأن خود تمسک جسته و بر منبع و معدن و مظهر و موجد و منزل آن معرض شده فبعداً للقوم الظالمین و همچنین خود را شجره عظمت نامیده فوالله جميع این کلمات نظر بآن است که ناس را احق یافته و اگر از شجره عندالله محسوب شود من شجرة التّی ینبغی لها ان تقطع و تلقی فی النار الا بأن یتوب الی الله و یتستغفر عمّا فعل و یكون من التائبین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این ارض و چه هر فطن بصیری که بیصر الله در امور ناظرند که این کلمات غروریّه از لسان مجعوله کذبه شرکیّه جاری نشده مگر آنکه چون این شمس بدیع ابداع اعلی را از افق فجر بقا طالع و بنغمه آنّی انا حیّ فی افق الأبهی مابین ارض و سماء ناطق دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یشرع باین کلمات تکلم کرده که شأنی فوق شأن الله از برای خود ثابت نماید و هذا لن یمکن ابدأ لأنّ ما دونه مخلوق بأمره و منجعل بارادته و متحرک باذنه و ما بعده الا عبده و رعیتیه و خلقه و بریتیه و عباده هل یكون فوق شأن الله شأن لیثته احد لنفسه و انه قام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الّذی لا له فوق و لا تحت و لا یمین و لا یسار و لا امام و لا خلف و انه قد خلق الجهات لا من جهة بمشیتیه و الأشیاء لا من مثال بارادته و انه لخالق کلّ شأن و منزل کلّ امر و یتحقّق لدونه بأن یفتخر بنفسه و انه لا یفتخر بأحد من الموجودات و انه لهو المقدّس المنزه المقتدر المطاع

ای قوم بشنوید ندایم را و بر جمالم وارد نیاورید آنچه را که در کلّ الواح ممنوع شده اید تالله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کلّ من فی السموات و الأرض را و این است لسان حقیقت ربّانیه که بر اعلی سدره عزّ احدیه تغنی میفرماید و اینست قلم قدم که در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساری است و اینست مخزن لآلی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل و لایزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات فضلش محروم نمائید و متابعت هر نفس بی بصری را واجب مشمرید و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بمحض دانستن چند کلام و عبارت فهمی این دعویها نموده و مقصودش از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فوالذی تفرّد بالقدرة و الاقتدار که در کلّ لیالی و ایام مثل آنکه معلّمین اطفال را حروف هجائیّه تعلیم مینمایند بهمان قسم در تعلیمش جهد منبع مبذول شد فیا لیت قومی یعلمون ما صغر حدّه و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است احتیاج بذکر تفصیل نداشته و ندارد

و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در مابین سموات و ارض بانّی انا نفس و ذاته و روحه و هیکله و بهائیه مع ذلك چگونه میشود بآن جوهر اعلی و ساذج ابهی روح

من فی ممالک البقاء فداه بغیر رضاء الله تکلم نایم باری بعینه مثل ملاً فرقان که در اول فجر ظهور نسبت میدادند که این طایفه به رسول الله حب ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان نفس الله فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند الا لعنة الله علی المفترین با اینکه جمیع عالم را آثار بدیعه احاطه نموده و جمیع اهل بیان بر این شاهد و گواهند و معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه اکثری بی سواد مانده مع ذلک نوشته بمجرّد عبارت فهمی و چهار کلمه این دعوها نموده‌اند حال شما انصاف دهید قولی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق و لایح و واضح است مع ذلک بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگرچه فوالله الذی لا اله الا هو که این عبد ابدأ اراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بدعاً نازل میشود بی‌لاد اشتها یابد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده می‌شود که قابل ملاحظه آثار الله باشند لذا لازال مستور میداشتم و چه مقدار آیات الله که در عراق نازل و جمیع در شطّ محو شد و حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور که معلق بخودنمائی بوده لازال این عبد از او مقدّس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته‌اند که آنچه موجود است مجلّدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز اذن داده نشده چه که هیچیک از مظاهر الهیه بنفسه مباشر اینگونه امور نشده‌اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداه خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده‌اند که بعد باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عزّ ذکره

فطوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانه یظهر و لا مردّ له من عند الله فی البیان انتهی

و همچنین از قبل رسول الله که بعد از ارتقاء آن ذات قدم قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عزّ قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبّث جسته‌اند و بچهار کلمه تعبیر نموده‌اند چنانچه اعمال حجّ در سنه قبل متعدّد از قلم عزّ صدور یافت و مع ذلک ارسال نشد مگر یک سوره که به سوره حجّ معروف است هرگز این عبد در اشتها اینگونه امور اوقات صرف نموده و نخواهد نمود شأن نزول شأن حقّ است و انتشار شأن خلق و آئه ناشر امره بید النّاشرات من ملائکة المقرّبین لابدّ از خلف سرادق عصمت ربّانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله را جمع نمایند و باحسن نظم منظم سازند و هذا حتم لا ریب فیه

و دیگر آنکه بعضی عبارات نوشته‌اند و نسبت بنقطه بیان روح ما سواه فداه داده‌اند هذا کذب صراح و حینئذ بیراً نقطه البیان منهم و من کلماتهم و کان الله یشهد بذلک ان انتم لا تشهدون و چه مقدار باسما افتخار مینمایند والله الذی لا اله الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه‌ئی در کتاب الله بیابند و بخود تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخوی یک جعبه از خطوط و دوائر و هیاکل که بخطّ نقطه اولی بوده نزد اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از اعراض از حقّ بآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این هیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهار شأن نمائی و یا آنکه هر نفسی نزد حاضر میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات مجعوله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعلّ یزلّ بها اقدام العارفين باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدّس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربّانی نازل میشود و کذلک بشأن الآیات علی لسان عربی بدیع فاحضروا بین یدی العرش لتشهدوا بعینکم و لا تقاسوا کلمات الله بکلمات دونه و تکوننّ علی بصیره منیر یا قوم فاشهدوا بما شهد الله و لا تلتفتوا الی دونه و لا تکوننّ من المریین شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطه الأولى عبده و بهائه کذلک نزل من قبل من قلم الله العلیّ العظیم و اگر بمعنی همین یک آیه بتمامه فایز میشدید ابدأ از صراط اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل

بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسند اذاً تسودّ وجوههم و تضطرب قلوبهم و ترلّ اقدامهم و یکنونّ من المتوقّفین تالله الحقّ هیچ عملی نزد حقّ مقبول نه مگر باقرار باین اسم مبارک مطهر فطوبی للذاکرین و للراسخین

و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم باو مدعن شده‌اند اگرچه این عبد افتخار باین گونه امور را مفقود صرف و معدوم بحث می‌شمرم و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد در خود شأنی ندیده و نخواهد دید و لکن نظر باظهار شأن الله ذکر شده چه که کینونات حروفات باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهند بود حقّ را لایق نه در اثبات ظهورش بغیر نفسه و ما یظهر من عنده استدلال فرماید چه که کلّ دلیل بانتسابه الیه محکم بوده و خواهد بود و کلّ سبیل بنسبتّه الیه مستقیم و لکن چون ناس ضعیف مشاهده میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینمایم که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج از احصای این نفوس بوده و خواهد بود

و اگر ناس ببصر الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جلّ ثنائه جمیع را کافی است که میفرمایند انّی انا حیّ فی افق الأبهی چنانچه الیوم از افق ابهی ظاهر و لایح و مشرقند و حیثند یسمع و یری کلّ ما یقول و یرتکب به الخلاق اجمعین و من دون ذلک شهادتی که در الواح ذکر فرموده‌اند و جمیع را بقرائت آن امر نموده‌اند دلیل واضح لمن کان ناظراً بعین الله ربّه قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطة الأولى عبده و بهائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است قاطع و لکن لا یزید المتوهّمین الا خساراً چه که متوهّمین جمیع آیات را بوهم تفسیر نموده‌اند و هم‌چنین میفرماید عزّ ذکروه و انّی انا العرش البهّاء بالحقّ الأكبر قد کنت فوق مطلع یاقوته السّیال فوق الطور مقصود او در این آیه منزله مبارکه اگر تفکر رود بر علوّ ظهور ارفع امع اقدس مطلع می‌شوید و هم‌چنین میفرمایند قوله عزّ شأنه و لقد خلق الله فی حول ذلک الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمراً بالدهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوته الرّطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهّاء باذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً حال سفن یاقوته رطبه حمرا بر بحر کبریا جاری و ساری است

ای اهل بها منقطع از ما سوی الله شده در فلک احدیه و سفینه عزّ باقیه در آئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جست باین فلک عندالله از اهل اثبات و نجات و علّیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجّین و هاویه محسوب زینهار دین را بدنیا مدهید و یوسف عزّ احدیه را بالآء دنیا و آخرت مبادلّه نمائید عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید پس بکمال جهد و اجتهاد بطلّ ربّ الایجاد بشتابید که مکمن امنی جز ظلّش نبوده و نخواهد بود و قوله عزّ کبرائه و اما الغلام فهو من نار الشجرة الخضراء الموقدة من هذا العین الصّفرآء قد قتلناه فی هیکل المرئی لما قد قدر الله فی الكتاب حظاً من ابویه فحشینا ان یرهقهما خلال التار فی جمال البهّاء طغیاناً بلا علماً حال بسی واضح است که کلّ بر این جمال اظهر انور ابهی طغیان نموده بشأنی که جز علم الله احدی محصی آن نه و کاش بطغیان و استکبار کفایت مینمودند بلکه در کلّ حین در انهدام بیت الله و حرمة مشغول بوده و خواهند بود و لن یسکن قلوبهم الا بشرب دمی بعد الذی خلقناهم و حفظناهم لاعلاء امری و نصره جمالی فلما اشدّ ظهرهم و وجدوا الاطمینان من انفسهم قاموا علی قتلی بطغیان عظیم

فلما بلغت الی ذلک المقام نادى المناد عن خلف سرادق البقاء ان یا قلم الأعلى لا تجعل امرک محدوداً بذکر دون ذکر قل تالله قد نزلّ البیان کله لأمری البدیع المنیع و لولاک ما نزلّ حرف من البیان و لا صحایف عزّ کریم دع الموتی لأنّ الدّینهم ما آمنوا بک اموات غیر اعیاء لا یسمعون و لا یعقلون ولو یلقى علیهم کلمات الأوّلین و الآخرین و الذّین احیاهم الله بک اولئک فی حبک قرؤوا کلّ الکتب و لن یحتاجوا بشیء سواک لأنّ ظهورک بنفسه جعله الله حجّة علی العالمین فلما سمعت التّداء اکتفیت بما رقم من اصبع قدس منیر باری آیات عزّ احدیه در این اسم و ظهور زیاده از آن است که احصا توان نمود و مع ذلک این همج رعاع این اسم مبارک را بارض طاء تفسیر نموده‌اند چه که حضرت اعلی روح ما سواه فداه او را ارض بها نامیده و آنقدر شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرماید از ظهور جمال مقدّس در آن ارض

ای ارض یمشی علیه البهآء و سکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر چنانچه این اسم مبارک را در کلّ مراتب اسبق از کلّ اسماء ذکر فرموده‌اند و هم‌چنین در دعای قبل ملاحظه نمائید که اقدم اسماء این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللهم ائی اسألک من بهائک بأبهاء و هم‌چنین شهره که باسماء جدیده نامیده‌اند اول آن را باین اسم منسوب فرموده‌اند در هر شیء اگر ملاحظه نمائید احسن آن را باین اسم مذکور نموده‌اند و مع‌ذلک ملاحظه نمائید که بغضا بچه رتبه رسیده که این اسم مبارک را بارضی تفسیر نموده‌اند که ذرّة من ترابها خیر منهم و من ذواتهم و حقایقهم فأفّ لهم و بما فی صدورهم من نار الحسد و البغضآء و یحترقون بها فی کلّ حین و لا یشعرون

و دیگر جناب قدّوس جلّ ثنائه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته و ابداً این عبد اظهار ننموده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده‌اند تصریحاً من غیر تلویح قوله جلّ ثنائه و اذا اظهر الرّب سرّاً من افق البهآء فی ارض او ادنی فقد کان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة البآء طرزياً و اذا قامت السّموات الجذیبة بالسّطر بالسّر السّطریة فذلک من امرنا لأهل العمآء قد کان طلیعاً و آن الواح مبارکه الآن موجود است و جمیع در ذکر این امر باصرح کلمات شاهد و گواه فوربّ العرش و العمآء که حیا مانع است از ذکر این کلمات چه که این عبد لازال اراده ننموده که بکلمات قبل شأنی از برای خود ثابت نماید لأنّ شأنی شأنه و انه مشهود فی وسط سماء الاستقلال و ما من ذی بصر الا و قد یشهد و یری و للعمیآء لیس له من نصیب

قل تالله شأنی شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و ظهوره حجّتی و ما جرى من قلمه برهانی کما انّ ظهوری حجّته و ما جرى من قلمی برهانه ولكن نظر بحفظ عباد نابالغ تحریر میشود و از جمله نقطه جذیبه جناب طاء علیها بهآء الله الأبهی مدّتها با این عبد بوده و آئی لقاء این غلام را بملک دنیا و آخرت مبادلّه نمینمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقلّ من آن ولكن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت الهی غزلی گفته و یک فرد آن این است

گر براندازد بها از رخ نقاب

صدهزار همچون ازل آید پدید

و هم‌چنین در دون این عبد هم بسیار وصف نموده و فوق جمیع این بیانات کتاب مکنون نقطه اعلی روح ما سواه فداه که کلّ در این امر بدیع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا بخواهید تا بآن فایز شوید فوالذی نفسی بیده که اگر مدّعی جمال الهی الیوم از این گونه دلایل در کتاب خود مذکور نمیداشت و تمسّک نمیجست که باین ادله سبب اضلال خلق شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود باری ای عباد ندای علیّ اعلی را در ظهور اخرای او بشنوید و جمیع این دلایل را از قلب محو نمائید چه که اگر بکلمات و اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع ربّانی تمسّک جوئید ابداً بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فایز نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجّتی که نفس نقطه اولی جلّ و عزّ بآن اتیان فرمود و امر خود را ثابت نمود و هم‌چنین از قبل آن جمال قدم محمّداً رسول الله و من قبله ابن مریم و من قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله اعزّ است نزد این عبد از کلّ من فی السّموات و الأرض و اینکه ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده و مقصود آن جمال الهی آنکه مباد در حین ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان باحادیث و آیات تمسّک جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند باری اگر قدری در این ظهور ابداع امنع تفکر نمائید بر اسرار لایحصى مطّلع شوید و مشاهده نمائید که از اول ابداع تا حین چنین ظهوری ظاهر نشده اگرچه نظر بعدم استعداد عباد اسباب منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن العرض و الرّوح عن الطّین تالله الحقّ الیوم اگر ذره‌ئی از جوهر در صدهزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر

مستور هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذرّه جوهر را از او فصل نماید ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع سر از نوم نفس و هوی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدهید چه که ایوم اگر سمع طاهر یافت شود میشوند از این طایفه آنچه از اهل فرقان می شنید و آنچه از اهل توریة و انجیل استماع مینمود و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینماید چنانچه ایوم کسی که بنفس حقّ محاربه نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حقّ ظاهر شود چه از اهل بیان و چه غیر آن چه عبد و چه حرّ چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی ندارم حال ملاحظه نمائید که این سخن را در وقتی میگوید که در همان حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض معرض

حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمائید که حجّت حقّ چه بوده و علامت ظهور حقّ چه این ظهور باین مشهودی که انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و بر قتلش ایستاده و بعد باین کلمات مشغول شده لأجل توهم ناس مثل اول ظهور که علمای فرقان سبحةها بر دست و در کمال خضوع و خشوع در معابد عبادت مشغول و بشائی اظهار زهد مینمودند که چون اسم حقّ مذکور میشد برمیخاستند و بکمال خضوع تواضع مینمودند و در همان حین تواضع و خضوع بر قتلش فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقّش جاری مینمودند و بزبان متکلم که چگونه میشود ما معرض از حقّ باشیم و حال آنکه شبها آمل بوده ایم و روزها از حقّ سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و منقاد حال معرض بالله فوالله الذی لا اله الا هو رأس مظهر نفس حقّ را بسکین بغی و فحشا و سیف غلّ و بغضا قطع مینماید و در آن حین با گردن خاضع باین کلمه ناطق که حقّ هر وقت ظاهر شود من مطیعم فوالله یا قوم شما را نابالغ یافته که باینگونه هدیانات تکلم مینماید و اینقدر شما را متوهم یافته که حقّی که بجمیع ظهورات ظاهر شده فتوی بر قتلش داده و در کلّ حین بمحاربه با جمالش مشغول و معذک باین اقوال تکلم نموده حسرة و اسفاً علیکم بما غفلتم عن الذی کان اظهر من کلّ ظهور و اشتغلتم بالذی فوالله لو کنتم مطّلعاً علیه لفررت من الف منازل و نسأل الله بأن یفصل بینی و بینة و یطهر ارض التی اکون علیها عن رجس هؤلاء الفاسقین او یسکننی فی دیار اخری و انه لنو فضل علی العباد و انه لعلی کلّ شیء قدیر

بگو ای جاهل نفس محبوب ظاهر است و چون شمس لایح و تو بعرفان او ایوم فایز نشده بلکه او را با جمیع حجج و براهین که عالم را احاطه نموده از اهل ایمان نمیشمری معذک بکلماتش تمسک جسته اراده نموده که ریاستی برای نفس خود ثابت کنی تالله الحقّ اذاً یکذبکم کلّ الاشیاء ولكن انتم لا تشعرون مثل شما عندالله مثل اهل فرقان است که بقول رسول ریاست خود را ثابت نموده اند و بر اعراش عزّت و حکم جالس و بنفس او وارد آورده اند آنچه را که هیچ بصری در ابداع ندیده و ادراک نموده ای مست خمر نفس و هوی از سلطان معلوم چشم پوشیده و بموهوم خود تمسک جسته همین ذلت تو را کافی است که انکار نموده آیتی را که بآن دینت ثابت شده و باو افتخار مینمائی و از برای خود شأن ثابت میکنی و معذک شاعر نیستی اذاً لم یکن لک شأن عند الله الا کشان الذینهم اعرضوا بعدما آمنوا و انکروا بعد الذی اعترفوا ان انت من العارفين تالله الحقّ عزّ روح الامین رأسه عن فعلک و انک ما استشعرت بذلک و کنت من الغافلین و جلسن حوریات الغرفات علی الرّماد من ظلمک و انک تکون فی نفسک من الفرحین تالله الحقّ نوح کلّ شیء فی نفسه و یکی ولكن انک غفلت و کنت من المعرضین و انت الذی تذکر المحبوب بلسانک لتشتبه علی الناس و تقتل محبوب الأولین و الآخرین لو یفتح الله بصرک لتشهد بأن بظلمک قد علّق المحبوب فی الهواء و ترمیه فی کلّ حین برمی الحسد و البغضاء ثمّ بسهام الغلّ و العناد ثمّ برصاص الاعراض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم اذاً نوح محمّد فی الأفق الأعلى و یکی الروح فی الرقیق الأبهی ثمّ الکلیم عند سدرۃ المنتهی ثمّ عیون التّبین و المرسلین

ای مست باده غرور اقل من حین بشعور آی در خود و افعال خود تفکر نما گیرم بر این گروه نابالغ امر الله را مشتبه نمودی و جمیع هم تو را من دون الله ساجد شدند چه نفعی برای تو حاصل لا فورب العالمین جز خسران دنیا و آخرت حاصلی نداشته و ندارد و اگر الیوم بر سریر یاقوت جالس شوی عندالله بر ارض هاویه ساکنی فوالله اگر بسمع فطرت استماع نمائی میشنوی که همان ارضی که بر او جالسی پناه میرد بخدا از تو و میگوید ای غافل بچه حجت و دلیل حق خود را ثابت مینمائی و حق من له الحق و به حقق الحق را انکار میکنی فأفّ علیک و علی الذینهم اتخذوک لأنفسهم من دون الله حبیب بحق موقن نشدی دیگر چرا بر قتلش قیام نمودی آخر بیست سنه در حفظ تو سعی نمود مع آنکه عالم بوده بما فی قلبک و اگر آنی اراده میفرمود موجود نبودی مع ذلك متنبّه نشدی و باطراف عالم فعل خود را بحق نسبت داده تالله نیست در این قلب مگر انوار تجلیات فجر بقا و بر ضرر نفسی راضی نه ان یا اخی اسمع ندآء هذا الذی وقع من ظلمک فی هذا البئر الذی لم یکن لها من قعر و کان قمیصه مرشوشاً بدم صادق من غلک و فی قعر البئر ینادی و یقول یا اخی لا تفعل بأخیک کما فعل ابن آدم بأخیه یا اخی اتق الله و لا تجادل بآیاتی و لا تحارب بنفسی و لا تقتل الذی جعل صدره محلاً لسیف الأعداء لئلا یرد علیک من ضرر و کان ان یحفظک فی کلّ اللیالی و الأيام و فی کلّ بکور و اصیل یا اخی تالله الحق ما انطق عن الهوی ان هذا الا وحی یوحی علمنی شدید الروح عند سدرۃ المنتهی تالله یا اخی ان هی من تلقاء نفسی بل من لدن عزیز حکیم کما اقبلت الیک لئلا تحدث من فتنه یفتن بها العباد حفظاً لأمر ربک تالله رمیت نحوی رمی الشقاق و کما تقربت بک لعل تسکن بذلک نفسک قمت علی بالتفاق و یشهد بذلک ارکانک ان انت من المنکرین تالله یا اخی کما کنت صامتاً عن بدایع ذکر ربی روح القدس قامنی علی امره و روح الأعظم ایقظنی عن رقدی و انطقنی بالحق بین السموات و الأرضین ان کان هذا ذنبی فلست انا اول من اذنب فقد ارتکب ذلک الذینهم کانوا من قبلی ثم الذی سمی بعلی فی ملکوت السماء ثم بمحمد فی جبروت القصوی ثم بانی فی الملأ الاعلی ثم بالکلیم فی هذا السیناء المقدس المبارک العزیز الرقیع یا اخی فانظر فی کتب النبیین و المرسلین ثم ما فی ایادیه من حجج الله و برهانه و دلائله و آثاره و ظهوراته و آیاته ثم انصف فی اخیک و لا تکن من الذینهم ظلموا نفس الله ثم استظلموا لیدخلوا الشک و الریب فی قلوب المؤمنین تالله لما عرف اخیک بانک قمت علیه و لن تسکن نار الحسد فی صدرک خرج بنفسه و اهله وحده و دخل بیتاً اخری و غلق علی وجهه باب الدخول و الخروج و کان فيه لمن الساکین و مع ذلک انک یا اخی ما سکنت فی نفسک و کتبت ما کتبت و ارسلت ما ارسلت تالله ان القلم یتحیی لیجرى علی ما ذکرته و بما افتریت علی اخیک تالله بذلک ضیعت حرمتی و حرمة الله بین العباد فسوف تشهد و تری و ان تكون حیثذ لمن الغافلین اذاً قم عن رقد نفسک و هواک و قصّ شارب الحسد و قلم اظفار البغضاء ثم تطیب من طیب الوفاء ثم غسل بمياه القدس و ضع وجهک علی التراب بخضوع و خشوع و انابه و رجوع محبوب و قل

ای ربّ انا الذی فرطت فی جنب اخی فی مذ اللیالی و الأيام و کنت غافلاً عن بدایع ذکرک الحکیم اذاً یا الهی فارفع الحجاب عن بصری لأعرف نفسک و اقوم بشنائک و انقطع عمّا سواک و اقبل الی وجهک الکریم ثم اجعلنی من عبادک الذین جعلت لهم مقعد صدق عندک ثم ارزقنی من تسنیم عنایتک و کوثر افضالک ثم الحقنی بعبادک المخلصین الذین ما التفتوا بالدنیا و لا برباساتها و لا بما فیها و علیها و انقطعوا بأنفسهم و اموالهم فی سبیل بارئهم و کانوا من المنقطعین ای ربّ لا تدعنی بنفسی ثم خذ یدی بید قدرتک ثم انقلذنی من غمرات النفس و الهوی و لهیبها و اشتعالها ثم اجعل تلك النار علی برداً و سلاماً و روحاً و ریحاناً ثم اکتبنی من عبادک المنقطعین ای ربّ وفقنی لخدمتک و تبلیغ آیاتک ثم اجعلنی ناصراً لأمرک و حافظاً لدینک و ناطقاً بشنائک و معلناً بدایع افضالک و اکرامک و انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز الکریم ای ربّ لا تخیب من تمسک بحبل عنایتک و لا تطرد من علق سبابة الرجاء علی حبل جودک و افضالک ای ربّ لا تحتجبني عن منبع رضاک ثم ارضنی بالاقرار بما رضیته و نزلته عن غمام فضلك و سحاب عزّ مکرمتک و انت المعطى فی کلّ الأحوال و انک

انت الغفور الرحيم اى ربّ لا تعرّ جسدی عن قميص الانصاف و لا قلبی عن برد الاعتراف بنفسك الرحمن الرحيم اى ربّ فاجعل قدمی ثابتاً على صراطك بحيث لا انكر ما دعوتنى به فى كلّ آياتك و الواحك و زبرك و كتبك و اسفارک و صحايف قدسك المنيع اى ربّ فاجعلنى ناظراً الى شطر مواهبك و راجعاً الى بحر غفرانك فلا تعرّى عن جميل ثنائك و أنّك انت القادر على ما تشاء و أنّك انت المقتدر على ما تريد و ابدنى بأن لا انكر ما حقّق به ايمانى و ثبت ذكرى و رفع اسمى و بعث كينونتى و ذوّت حقيقتى و كنت من المؤمنين اى ربّ لا تحرم من وقف تلقاء مدين رحمتك و تشبّث بذيل احسانك و فضلك اى ربّ فاجعل لى كلمة من عندك لأكون متذكراً بها فى العشىّ و الاشراق و فى كلّ حين

كذلك تتطّقت لسان المظلوم فى قعر الجبّ لعلّ تتخذ الى شطر الانصاف من سبيل اذا يخاطب الله نسيم قدسه الذى يهبّ عن شطر العرش و جعله رسولاً من عنده على العالمين لأنه لن يجد فى تلك الأيام من رسول ليرسله الى العباد بشارات امره و يجعلهم من الذّاكرين و المستبشرين لأنه وقع فى سجن الذى انقطعت عنه ايدى المريدين و ارجل القاصدين و من دون السّجن وقع فى بئر الحسد الذى ما اطّلع بقعره الا نفسه المحصى العليم الخبير كذلك قصّ الله من قصص الحقّ بلسانه الصادق المتكلّم العليم الأمين

اى نسيم صبا چون قاصدى ملاحظه نميشود تو برايحه قميص بها از رضوان بقا بر مريدان از احبايم مرور نما و بيّنات روح و آيات ظهور جميع را آگاه کن که شايد بعضى از نفوس از جميع من على الأرض و تعلق بان پاک و مقدّس شده بفردوس اعظم راجع شوند ولكن اى نسيم بانقطاع تمام مرور نما بشأنى که اگر ضرّ عالمين بر تو وارد شود صابر باشى و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجه نمائى چه که اگر از جهات حسد و بغض و ردّ و قبول و سکون و اضطراب جميع من على الأرض مقدّس نشوى قادر بر اين تبليغ منيع و فايز بحمل اسرار ربّانى نگردي كذلك يأمرک لسان ربّک لتكون من العالمين بگو اى احباب و اى اولى الألباب آخر قدرى نظر را از توجه بدنيا و شئون آن مقدّس نمائيد و دیده بصيرت در امورات ظاهره و شئون لامعه که از شطر عرش ايهى ظاهر و هويدا است ملاحظه نموده تفکر نمائيد که شايد در اين ايام که سکر غفلت جميع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدينه احدیه ابدیه الهى کشانيد و از بدايع رحمت بى زوالش محروم نمائيد که مباد نعوذ بالله از مقصود اوليه رحمانى محجوب گرديد و از معرضين در کتاب ربّ الأرباب محسوب شويد من دون آنکه شاعر باشيد فنعوذ بالله عن ذلک يا اولى الألباب جميع انبيا و رسل ناس را بسبل عرفان جمال رحمن دعوت نموده اند چه که اين مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود

قدرى ملاحظه نموده در ارسال رسل الهى که بچه سبب و جهت اين هياكل احدیه از غيب بعرضه شهود آمده اند و جميع اين بلايا و رزايا که شنیده ايد جميع را تحمّل فرموده اند شکى نيست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئيد مقصود اوامر و نواهي آن بوده شکى نيست که اين مقصود اوليه نبوده و نخواهد بود چنانچه اگر کسى بعبادت اهل سموات و ارض قيام نمايد و از عرفان الهى محروم باشد هرگز نفعى بعاملين آن نخشيده و نخواهد بخشيد و در جميع کتب سماويه اين مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسى عارف بحقّ باشد و جميع اوامر الهيه را ترک نمايد اميد نجات هست چنانچه نزد اولى البصر واضح و مبرهن است

پس مقصود اوليه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقّتهاى لايحصى را جميع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسى بجمع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقيام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله محروم ماند ابداً ثمرى باو راجع نخواهد شد و عرفان الله هم لازال عرفان مظهر نفس او بوده در ميانه خلق او چنانچه در جميع کتب خاصه در بيان که در جميع الواح آن اين مطلب بلند اعلى و اين لطيفه اعزّ قصوى مذکور گشته و مبرهن آمده فطوبى للعارفين

و اگر بصر اطهر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع هیاکل احدیّه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق نموده‌اند در رتبهٔ اولیّه مقصودی نداشته‌اند جز آنکه عباد را بشریعهٔ عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیا نمائید که چه قدر بلاای لایحسی حمل نموده‌اند که شاید ناس حجات وهم را خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجات غلیظیّه و همیه در انظار بسیار بزرگ و مهیم بود لذا هر رسول که از جانب حق ظاهر شد جمیع بر اعتراض بآن نفعهٔ ربّانیّه قیام نموده‌اند تا آنکه ارسال رسل منتهی بهادی سبیل در سنهٔ ستین شد ملاحظه شد که چه قدر ناس بوهمیّات انفس خود از شاطی قدس یقین دور مانده‌اند بشأنی که از خدا جز هوی و از یقین جز ظنّ مبین در مابینشان مذکور نه و چون جمال علیّ اعلی امر بخرق احجاب فرمود جمیع بر اعراضش قیام نمودند تا آنکه معدودی قلیل باصل مقصود عارف شده جمیع حجات و همیه و سبحات ظنویّیه را بنار سدرهٔ ربّانیّه محترق نموده بعرفان جمال رحمن فایز گشتند تالله الحقّ اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علما و بلاای لایحسی تفکر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند و برصاص شرک و بغضا آن سدرهٔ عزّ منتهی را قطع نمودند و آن جمال مبارک در حینی که معلق بهوا بود در سرّ سرّ بلسان ناطق مبین باین کلمات محکم متین تکلم میفرمودند که ای اهل بیان قدری تفکر در این خلق نمائید که جمیع خود را عارف بحق میدانند و سالک سبیل یقین میسرند و در کلّ احیان باذکار و کلمات رحمن مشغول شده‌اند بقسمی که یومی از ایام اوامر ملیک علام را ترک نموده‌اند و اگر هم از نفسی ترک شده خود را نادم مشاهده نموده و معذلک جوهر رحمن و ساذج سبحان را که بعرفان او متمسک بوده‌اند معلق داشته و شهید مینمایند و ابداً عارف باو نگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه و عنایات عزّ رحمانیه محروم داشته‌اند در قعر نارند و خود را از اهل جنت میسرند و در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب ربّ الأرباب میدانند و در منتهی بعد از حقّ خود را از اهل قرب فرض گرفته‌اند

پس شما ای اهل بیان در کلّ حین توکل بجمال ربّ العالمین نمائید و باو پناه برید که مبدا بر جمال در ظهور اخرایم وارد آوید آنچه آن گروه در این حین وارد آورده‌اند ای اهل بیان فئهٔ فرقان حجّتی در دست نداشتند مگر فرقان که فارق بین حقّ و باطل بوده در آن ایام و چون جمال عزّ رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق شد بهمان حجّت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شاید از حجّت قبل بحجّت بعد آگاه شده خود را از حرم تصدیق جمال یقین محروم نسازند و معذلک در کلّ ایام آیات فرقان را تلاوت مینمایند و از این آیات بدیعه که حجّیتش چون شمس مابین سماء ظاهر و لایح است ممنوع و محروم گشته‌اند چنانچه در حین ظهور آیات عزّیه الهیه جمعی مذکور نمودند که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر کذلک اشهدناهم ان انتم من الشّاهدین تا آنکه امر بمقامی رسید در حینی که بذکرم توسّل میجستید جسدم را مجروح نمودید و در وقتی که بعرفانم افتخار مینمودید بر جمال معروفم رصاص کین انداختید اینست شأن دنیا و اهل آن تا آنکه روح لطیفم از آرایش انفس مشرکه فارغ شده بمقرّ عزّ ارفع اعلی و رفیق اقدس امنع ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای روح مبارکم بافق ابهی بطرف عنایت و لحاظ مکرمتم بمذعیان محبّتم ناظرم که کدام بوصایایم عمل مینمایند و بامر مطیعند اذاً ینطق لسان القدم عن افق الأبهی و یقول یا ملأ البیان هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثمّ ظهوراتی لم کفرتم به و اعرضتم عنه اذاً یشیت بانکم ما آمنتم بنفسی كما ثبت فی حین ظهوری بأنّ ملأ الفرقان ما آمنوا بمحمّد مظهر نفسی كما ظهر فی ظهور محمّد بأنّ ملأ الانجیل ما آمنوا بابنی كما ظهر حین الذی جاء الرّوح بأنّ امّة التّوریة ما آمنوا بالکلیم اذاً فارجعوا ثمّ انظروا الی ان ینتهی الأمر الی ظهور الأوّل و کذلک نلقى علیکم من اسرار ما کان لعلّ تکونن فی انفسکم لمن الشّاعریین و از شهادتم ایامی نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس ابهی و مکرمتم منبع از افق عزّ اعلی اشراق فرمود و ساذج قدم بجمال اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجّتی که من حجّت قرار دادم و بهمان برهان که عندالله مقبول بوده بلکه بجمیع شئونات احدیّت و ظهورات عزّ صمدیّت و بطونات غیب لایدرک و دلالات

عزّ لایعرف ظاهر شده معذلک شما ای ملاً بیان از کلّ جهات باسیاف غلّ و اشارات بر حول عرش اعظم جمع شده‌اید و در کلّ حین از سهام کین بر این جمال عزّ منبع وارد آورده‌اید قسم بجمالم اگر حال ملاحظه نمائید و بطرف حقیقت بر فریق اعلی متوجّه شوید ملاحظه مینمائید که از جسدم بحور دم جاری و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر آخر تفکر ننموده‌اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و آن همه سیوف فحشا و رصاص بغضا بر او وارد آمد و این بسی واضح است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته‌اید که مشهود شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از آنچه بآن عامل شده‌اید استفسار رود در جواب ربّ الأرباب چه خواهید گفت لا والله ابداً قوت تکلم نخواهید داشت چه که ایّامی از غیبتم نگذشته و جمیع حجّیت ظهور و امور وارده را بچشم خود مشاهده نموده‌اید و معذلک از جمالی که بقول او کلّ شئونات قبلیه و بعدیه محقق شده غافل شده‌اید و بحجبات نفس و هوی از منظر اعلی محجوب مانده‌اید

ای قوم در تمام اوراق بیان کلّ را باین ظهور قدس صمدانی بشارت دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر عزّ اعظم بشیئی از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض مشغول شوید و از جمال قدم محتجب مانید و هم‌چنین تصریحاً فرمودم که ایّاکم ای قوم اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده که واحد بیان اوّل خلق بیان عندالله محسوب و بر کلّ سبقت داده‌ام و هم‌چنین بنصّ صریح فرموده‌ام که ایّاکم ای قوم اگر حین ظهور محتجب شوید بآنچه نازل شده در بیان و حال شما ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست و در باره کیست چه که ابداً نفسی از مقصود مطلع نبوده معذلک از موجد وصف و منزل و مظهر و محقق آن که بقولی از او اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده‌اید و کاش باین اکتفا مینمودید بلکه بر قتلش فتوی داده‌اید والله در کلّ احیان مثل ثعبان این جوهر رحمن را اذیت نموده‌اید مؤمن نشدید و بحقّ عارف نگشتید دیگر بر قتل و ضرّش چرا راضی شدید قسم بجمالم که از کأس انصاف نوشیده‌اید و از بحر رضایم نجشیده‌اید بیمین عدل قدم نگذارده‌اید و در کوی متبصرین مرور ننموده‌اید ضلالت را نفس هدایت شمرده‌اید و صرف شرک را جوهر توحید دانسته‌اید و جمیع شما بعین ظاهر دیده‌اید نفسی را که بیست سنه حفظ فرمود و الآن موجود است و با قدرت بر او و اطلاع به ما فی سرّ او در کنف حفظ رحمانیتش حفظ فرمود و معذلک بر قتلش قیام نمود و چون اراده و فعلش بین مهاجرین انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعه خود و القای شبهه در قلوب متوهّمه بمفتریات مجعوله مشغول گشت و افعال و اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شاید عباد را از یمین یقین بشمال وهم کشاند و شما آنچه را بیصر دیده‌اید و ادراک نموده‌اید انکار نموده و بمفتریات مجعوله از طلعت احدیه محتجب مانده‌اید قسم بجمال عزّ تقدیسم که آنچه در باره این جمال مبین نوشته‌اند حجّت است بر کلّ در کذب قائلین و اثبات این امر مبین چه که نسبتهای ذکر نموده که کذبش اظهر از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با این جمال عزّ اعلی معاشرت نموده‌اید و بقدر خود ادراک نموده و معذلک باین کلمات مجعوله از منزل آیات احدیه معرض شده و سلّمنا که صادقند آیا حقّ را یفعل ما یشاء ندانسته‌اید و بآنه یحکم ما یرید موقن نشده‌اید از جمیع این مراتب گذشته این جمعی که در این سفر مع الله هجرت نموده و اکثری از امور را ببصر و فؤاد خود ادراک نموده‌اند و شهادت میدهند که حقّ جلّ شأنه بجمیع شئونات از کلّ ما سواه ممتاز بوده و خواهد بود معذلک این نفوس را کاذب دانسته‌اید و کسانی که اصلاً مطلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در مناهج وهم و ظنّ سالکند صادق دانسته و میدانید فآف لکم یا ملاً المتوهّمین

قسم بجمالم که حجّت بالغه الهی بر کلّ تمام شده و کلمه تامّاش از افق صدق مشرق گشته و ایوم پناهی جز پناهنش نه و ظلّی جز ظلّش مشهود نه بشنوید ندای محبوب خود را و آنچه ببصر دیده‌اید متمسک شوید و از عروه وهم بگسلید و اگر بیصر حقیقت ملاحظه نمائید تالله اهل ملاً اعلی در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریّات غرفات در حنین و ناله اوراق سدره

منتهی از ظلم این ظالمان پزمرده گشته تالله الحق اریاح رحمت رحمن از شطر امکان مقطوع و اشراقات انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحق ظلمی نموده‌اید که کلّ اشیاء از حیات خود منقطع شده‌اند و ایوم خلقی باقی نه چه از اهل ملاً اعلی و چه از اهل مداین بقا و چه عاکفین لجة اسماء مگر آنکه کلّ لطایف سرور را بحزن تبدیل نموده‌اند و قمیص سود پوشیده‌اند و جمیع ملاً کرویین و حقایق انبیا و مرسلین در غرفات عزّ تمکین بنوحه مشغول و شما ای غافلین ارض مسرورید و در ارض هاویه بکمال فرح سیر مینمائید جوهر دین را کشته‌اید و بگمان خود بر سر دین و ایقان جالسید فوالله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده بشنوید ندایم را و نباشید از احتیاط‌کنندگانی که در ملاً فرقان بودند بشأنی که احتیاط از دم بعوضه مینمودند و بر سفک دم الله فتوی میدادند بذکر مشغول بودند و چون آیات سلطان ذکر بر آن گروه القا میشد صیحه میزدند که این اذکار را بگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن این بوده اعمال و افعال آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بیان در این ایام بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حقّ شمرده و می‌شمردید

اذأشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله و الذینهم یطوفون فی حول عرشه و کلّ ما خلق فی السموات و الأرض بآئی ما قصرت فی تبلیغی ایاکم و بلّغتمک رسالات الله حین ظهوری و حین ارتقائی و هذا الحین الّذی اظهرت نفسی عن افق الابهی و القیت علیکم الحکمة و البیان و عرفتمک جمال الرحمن و اتممت الحجّة لکم و الدلیل علیکم و البرهان فیکم و ما بقی من ذکر الّا و قد القیتکم

اذأ یا الهی انت تعلم بآئی ما قصرت فی امرک و بلّغت هؤلاء ما امرتنی به قبل خلق السموات و الأرض و بیئت لهم منا هج عدلک و اظهرت لهم مسالک رضائک اذأ یا الهی فارحم علی هؤلاء و لا تجعلهم من الذین اعرضوا عنی و انکروا حقّی و جادلوا بآیاتی الی ان سفکوا دمی و تقطعوا جوارحی اذأ یا الهی ایدهم علی امرک ثم انصرهم بنصرتک و لا تجعلهم محروماً عن هذه النّفحات الّتی هبت عن هذا الرّضوان الّذی خلقته فی قطب الجنان و لا تمنعهم عن فوحات الّتی ارسلته عن افق اسمک الرحمن اذأ فاحدث یا الهی فی صدورهم من نور کلماتک نار انجذابک لقلبهم من قدرة المحضه الی یمین عرش رحمانیتک ثم اشتعل یا الهی فی قلوبهم مشاعل عشقک و اشتیاقک لیحترق بها حجابات الّتی منعتهم عن ساحة قریک و لقائک ثم خذ یا الهی ایادیههم بأیدی القدرة و الاقتدار ثم انقذهم عن غمرات الوهم و الهوی و بلّغهم الی مقرّ الّذی قدّسته عن اشارات کلّ ما خلق بین الأرض و السماء ثم التی علیهم کلمة الّتی بها تجذب افئدة العارفين الی سماء عزّ الطافک و قلوب المقرّیین الی هواء قدس افضالک ثم اجعلهم یا محبوبی من الذین ما منعتهم کلّ من فی السموات و الأرض عن التوجّه الی شطر عنایتک و الاستقرار علی امرک و الاعتراف بحضرتک و الايقان بلقائک و انک انت الغفور الرّحیم المعطى العزیز البادل الناصر الکریم

* * *

بنام خداوند یکتا

نداء الله از شطر عکاً مرتفع و میفرماید طوبی از برای نفوسی که الی الله توجّه نموده‌اند و ندای الهی را بگوش سر و سرّ اصغا کرده‌اند آن نفوس از اهل منظر اکبرند و از شاریان رحیق اطهر مخصوص نفوسی که در این ایام که ظلمت اوهام اکثر انام را اخذ نموده از توجّه بشطر احدیّه ممنوع نشده‌اند اینست که لم یزل و لایزال مظاهر قبلم ذکر این نفوس را در الواح فرموده‌اند در این فتنه مشاهده میشود که مقبلین خالص اقلّ از کبریت احمرند اگر عباد لذت ندای الهی را ادراک مینمودند و بعضی محلّ نزول کلمه پی‌میبردند جمیع بی‌حجاب بشطر ربّ الأرباب توجّه مینمودند لم یزل و لایزال بر مظاهر الهیّه ظلم لانهایه از مطالع

فرعونیه وارد و با کمال قدرت و اقتدار جمیع را تحمّل میفرمودند که شاید نفوسی چند از کدورات ظنون و اوهام مقدّس شده بمعارج عزّ احدیه عروج نمایند مع آنکه جمیع مشاهده مینمودند که آن مصادر امریه مخصوص نجات بریه تحمّل شداید مینمایند فعلوا ما فعلوا الا لعنة الله على القوم الظالمين کلّ عالمنند باینکه دنیا را بقا نیست و اذا جاء رسول الموت لا يحجبه حجاب حاجب و لا يمنعه قدرة قادر و لا یرده سطوة ظالم با علم و ایقان باین مقام در این ایام معدوده که معلوم نیست که یوم دیگر فوق ترابند یا تحت آن کلّ در سبیل نفس و هوی سالک و از حقّ جلّ و علا غافل و بگمان خود اراده نموده‌اند که سراج الله را بین ما سواه اطفا نمایند و سدره الله را از اثمار جنیّه قدسیّه منع کنند این مثل آن است که قطره ملح اجاج با بحر عذب موج مقابله نماید و در دفع آن برآید هل منعت شمس الحجاز من سبحات اهل المجاز تالله قد شفقت انامل القضاء الحجاب الذی حال و اشرق عن افق الاجلال لم یزل صاحبان حکم ظاهر ناس را از توجه بشطر احدیه منع نموده‌اند و اجتماع عباد را بر بحر اعظم دوست نداشته‌اند چه که این اجتماع را سبب و علت تفریق اسباب سلطنت دانسته و میدانند و حال آنکه فوالذی زمام کلّ شیء فی قبضة قدرته که نظر احتیای حقّ لازال مقدّس از توجه باین امور بوده و خواهد بود این امور را هم مفسدین انتشار داده‌اند و حال اکثری را توهم چنان که این عبد اراده حکومت کلّیه در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عباد را از قبول این رتبه منع نموده‌ایم چه که جز زحمت و ابتلا حاصلی نداشته مگر آنکه نفسی لله قبول این امر کند که نصرت امر الله نماید ملوک مظاهر قدرت الهیه‌اند و آنچه مقصود است عدالت ایشان است اگر بآن ناظر باشند بحقّ منسوبند زود است که حجاب خرق شود و تجلّی اسماء و صفات اکثری از عباد را اخذ نماید و کلّ بتقدیس و تنزیه مقرّبان بارگاه حقّ شهادت دهند تا چه رسد بنفسه تعالی نسأل الله ان یوفّق عباده و یؤیّدهم علی حبّه و رضائه و یفتح عیونهم لیروه و یعرفوه و لا یمنعهم عن هذه الشمس الّتی اشرقت و عن هذه السّماء الّتی ارتفعت و عن هذه النّعمة الّتی نزلت و عن هذا السّراج الذی اشرقت الأرض بنوره انه علی کلّ شیء قدیر

و اما ما رأیته فی النّوم انه حقّ لا ریب فیهِ و الأمر كما رأیت سوف یظهر الله من هذا الأفق نوراً و قدره و بهما تظلم الشمس و تمحو آثار من استکبر علی الله و تستضیء وجوه المخلصین و سوف تحیط انوار وجه ربک من علی الأرض انه علی کلّ شیء قدیر اگرچه بتفصیل ذکر نشد و لکن بآنچه از مصدر امر نازل مقصود مفهوم نفس نوم تعبیرش ظاهر است یعرفه کلّ فطن بصیر

* * *

ش

جناب آقا سیّد اسمعیل علیه بهاء الله از

بنام خداوند یکتای دانا

ندایت بشرف اصغا فائز و وجه مظلوم از شطر سجن بآنجناب متوجه انشاءالله از عرف بیان رحمن در کلّ احیان بروح و ریحان ظاهر باشید ان انظر الی الأفق الأعلى و ما اظهره بقدرته و سلطانه هیاکل تراپیه و نفوس جعلیه قابل ذکر نبوده و نیستند حقّ از برای اصلاح عالم آمده و احدی قادر بر منع او نبوده و نیست لا تنظروا الی اقتدار الذین ظلموا الیوم قل ان انظروا الی ما اظهره بقدرته الّتی احاطت الوجود گاهی میکشند و گاهی حبس مینمایند و هنگامی باسیری میبرند مع ذلک مغلوب بوده و هستند و امر الله در کلّ حین در ارتفاع قسم بآفتاب افق عنایت الهی عنایتی در حقّ دوستان شده که شبه و مانند نداشته و ندارد زود است

که آثارش در ارض ظاهر و هویدا گردد یا ایها الناظر الی الوجه بجناب م ش مقامی عنایت شده لو یثبت و یحفظ عنقریب کل بذکرش ناطق شوند و نزد اسمش خاضع بگو قدر اینمقام را بدانید و بخدمت قیام نمائید و لکن بحکمت و بیان در جمیع احوال بحکمت ناظر باشید قد اشتعلت نار الفساد فی البلاد و لکن الله اطفأها بقدرته طوبی لعارف بصیر چه مقدار از آیات و بیّنات ظاهر شده و میشود مع ذلك خلق در غفلت یک کرور از نفوس بما انزله الله فی سورة الرئیس بمقام خود راجع مع ذلك خلق متبّه نشدند مؤسس اساس ظلم یعنی صادق کاذب را ید قهر اخذ نمود و احدی ملتفت نه و اکبر از او را هم اخذ نمود و ثمری نبخشید سوف یلحقهما الثالث ان ربک لهو المقتدر القدير اگر جمیع عالم بر منع برخیزند لعمر الله خود را عاجز مشاهده نمایند و آنچه را اراده فرموده البتّه ظاهر فرماید انه علی کلّ شیء قدير بگو ای اولیای الهی آنچه بر شماست استقامت بر امر است و آنچه بر اوست فضل و عنایت و شفقت انه یوفی اجرکم ان اطمئنوا و کونوا من الراسخین البهآء علیک و علی من عمل بما امر به فی کتاب الله رب العالمین

* * *

هذه صورة ما كتب علی ظهر کتاب السلطان

هو الله تعالی

نسأل الله بأن یبعث احداً من عباده و ینقطعه عن الامکان و یزین قلبه بطراز القوة و الاطمینان لینصر ربّه بین ملائکة و اذا اطلع بما نزل لحضرة السلطان یقوم و یأخذ کتاب باذن ربّه العزیز الوهاب و یمشی مسرعاً الی مقرّ السلطان و اذا ورد مقرّ سریره ینزل فی الخان و لا یعاشر مع احد الی ان ینزل ذات یوم و یقوم علی معبره و اذا ظهرت طلایع السلطنة یرفع کتاب بکمال الخضوع و الآداب و یقول قد ارسل من لدی المسجون و ینبغی له ان یکون علی شأن ان یأمر السلطان بالقتل لا یضطرب فی نفسه و یسرع الی مقرّ الفداء و یقول

ای ربّ لک الحمد بما جعلتني ناصراً لأمرک و قدّرت لی الشّهادة فی سبیلک فوعزّتک لا ابدل هذه کأس بکؤوس العالمین لأنک ما قدّرت لها من بدیل و لا یعادلها کؤوس و ان ترکه و ما تعرّض علیه یقول
لک الحمد یا ربّ العالمین انّی رضیت برضائک و ما قدّرت لی فی سبیلک ولو انّی اردت ان تصبغ الأرض بدمی فی حبّک و لکن ما اردت هو خیر لی انک تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و انت العلیم الخیر

* * *

هو العزیز الوحید

نغمه قلبی بلحن پارسی بر طلعت عراقی وارد و ناله های سرّی از آن شنیده شد بلی گوش باقی باید تا کلام باقی شنود و چشم باقی شاید تا جمال باقی مشاهده نماید زیرا که فنا را در عرصه بقا راهی نه تا ادراک مراتب عزّ جاوید نماید و ذلیل را از کأس عزّ نصیبی نه تا در ساحت قدس او قدم گذارد پس چون تو پیراهن جدید عزّت پوشیدی و در شریعه باقی رحمت وارد شدی

پس بگوش جان بشنو این نواهای عندلیب الهی را که بر شاخسار قدس معنوی بجمیع نغمات تعنی مینماید تا در هوای روح ازلی جان دربازی و بمکمن جانان پرواز نمائی تا همه جسمت روح شود و بسماء نور عروج نماید

المنزول من الباء قبل الهاء

* * *

اسراء الله فی خرط

بنام دوست بی نام و نشان

نفحات محبت محبوب نزد محبین محبوب لذا ارسلناها بهذه الكلمات العالیات و فوحات حب قاصدین لدی العرش مطلوب هذا ما شهد به منزل الآیات الحمد لله که ابواب ظاهره هم مفتوح است و نفحات از شطرنج در هبوب و مرور نسأل الله بأن یعذب الذین حالوا بیننا و بینکم كما عذب الذین کانوا من قبل انه لهو المقتدر القدير

مکتوبی که باحبابی ارض الف ارسال داشتند لدی الوجه حاضر از اخبار جدیده استفسار نموده بودند خیر جدید آنکه این ایام چنین مذکور شد که رئیس مدینه کبیره استماع نموده که نعلی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در دیار بکر نزد شخصی از اشراف موجود است لذا صدر الحکم من الدوله باحضاره و شخص مذکور مع رسول بشاطی بحر اسود واصل و بعد مخصوصاً از مدینه کبیره سفائن متعدده باستقبال فرستادند که امانت را حمل نمایند و عند تقرب به مدینه کبیره زوارق متعدده اخری فرستادند و شخص حامل را مع امانت در زورق سلطانی منزل داده توجه به مدینه نمودند و حین وصول بشاطی بحر صدر اعظم و جمیع وکلا و وزرا باستقبال آمده و منتظر بودند بعد از ورود صدر اعظم تقرب جسته امانت را اخذ نمود و در کالسکه بسیار ممتاز گذارده و حامل امانت خلف کالسکه بر اسب بسیار ممتاز راکب و خلف او جمیع وزرا و وکلا توجه بمحل مخصوص که معین شده بود نمودند و از یمین و یسار کالسکه جمعی از علما مع قماقم بخور مشی مینمودند و بتهلیل و تکبیر ناطق تا آنکه بمقام معلوم وارد شدند و بعد از ورود رئیس و سایر ناس تا سه یوم فوجاً فوجاً بزیارت فائز حال جای تفکر و تنبه است مشاهده نمائید که بفرع چگونه متشبثند و از اصل چگونه غافل لم یزل چنین بوده و چنین خواهد بود چنانچه در این ایام احدی اعتنا بحبس آن نفوس نداشته و ندارد ولکن عنقریب بذکر جزئیات ما ورد علیکم ناطق خواهند شد زیاده از این تفصیل در این مقام جایز نه دوستان را تکبیر میرسانیم الحمد لله اولاً و آخراً

* * *

جناب ملا آقا بابا علیه بهاء الله

بنام یکتا خداوند دانا

نفحات وحی عالم را اخذ نموده ولکن عباد از آن غافل و محجوب آنچه در کتب از قبل از قلم اعلی مسطور کل ظاهر و هویدا ولکن شبهات مریبین و اعراض منکرین ناس را از تقرب منع نمود و از عرف بقا محروم ساخت امروز هر نفسی باشرافات

انوار آفتاب ظهور فائز شد او از مقرّبین لدى الله مذکور قل

لک الحمد یا الهی بما دللتنی و هدیتنی و رزقتنی الی صراطک و لقائک و فربک و وصالک اسألك بأن تجعلنی ثابتاً فی حبّک و راسخاً علی امرک و قائماً علی خدمة اولیائک انک انت الفیاض الکریم لا اله الا انت الغفور الرحیم

* * *

جناب نظر علی خا علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

نقطه اولی میفرماید اگر نفسی ظاهر شود و یک آیه بیاورد تکذیب مکنید حال معادل کتب قبل آیات نازل و لکن نابالغهای عالم تکذیب نمودند و گفته اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفت و هیچ ظالمی نطق ننمود امروز اهل فردوس اعلی نفوسی هستند که ما سوی الله را معدوم دانند و مفقود شمرند قصص اولی ایشان را از افق اعلی منع ننماید و اسماء از شاطی بحر معانی محروم نسازد در جمیع احوال بر کرسی اطمینان جالسند و بر سریر ایقان مستریح با کمال سکینه و وقار بر نصرت امر قیام نمایند و بجنود حکمت و بیان مدائن افنده را تصرف کنند بگو ای اهل بیان انصاف دهید و بعدل تکلم نمائید نباشید از نفوسی که بعد از مشاهده انکار نمودند و همچنین از نفوسی که مقصود امکان در فرقان میفرماید کم من آیه یمرون علیها و هم عنها معرضون طوبی از برای نفسی که محروم نشد و باآثار قلم اعلی فائز گشت انک اشکر ربک بهذا الفضل العظیم و قل لک الحمد یا من فی قبضتک زمام من فی السموات و الارضین

* * *

الأقدس الأبھی

هذا حين فيه يغسلون الابن امام الوجه بعد الذي فدیناه فی السّجن الأعظم بذلك ارتفع نحبیب البکاء من اهل سرادق الأبھی و نوح الذین حبسوا مع الغلام فی سبیل الله مالک یوم الميعاد فی مثل تلك الحالة ما منع القلم عن ذکر ربّه مالک الأمم یدع الناس الی الله العزیز الوهاب هذا یوم فيه استشهد من خلق من نور البهَاء اذ كان مسجوناً بأیدی الأعداء
علیک یا غصن الله ذکر الله و ثنائه و ثناء من فی جبروت البقاء و ثناء من فی ملکوت الأسماء طوبی لک بما وفیت میثاق الله و عهده الی ان فدیت نفسک امام وجه ربک العزیز المختار انت المظلوم و جمال القیوم قد حملت فی اول ایامک ما ناحت به الأشياء و تزلزلت الأركان طوبی لمن یدکرک و یتقرّب بک الی الله فالق الأصباح
یا اهل الأرض لا تجزعوا بما یرد علیکم من القضاء بل تذکروا كذلك امرتم من لدن ربکم العزیز العلام كذلك قصصنا لک یا ایها المذکور لدى العرش لتذکر ربک بین العباد علی شأن لا یمنعک البلاء عن ذکر مالک الایجاد

* * *

هو العزیز القیوم العالی العلیم

هذا ذكر من الله الى الذين هم كسروا اصنام انفسهم بتقوى الله و حفظوا امانات الله في صدورهم و كانوا بالعدل امينا فسوف ينصرهم الله بجنود من الملائكة و يرفعهم الى مقام قرب عليا ان يا جمال القدم ذكر العباد بما نزل عليك في الحين لعل يتوجهون الى رفر قدس كريما قل يا قوم اتقوا الله و لا تفسدوا في الأرض و لا يجادل احد احداً و كونوا في دين الله وحيدا اياكم ان تجعلوا الدنيا وطناً لأنفسكم فاقصدوا الى وطن عزّ قديماً طهروا قلوبكم عن الحسد و البغضاء لتلاقوا ربكم الرحمن بقلب طاهر زكياً ثم قدسوا السننكم عن السبّ و لا تغتربوا الذين هم سرعوا بأرجلهم و قلوبهم الى رضوان اسم بهيّا قل ان الذين تموجت في قلوبهم ابهر الحبّ اولئك لن يشغلوا بذكر الممكنات و كانوا في ابهر الانقطاع غريفا و اذا تلى عليهم آيات الله خشعت ابصارهم و تستضيء وجوههم كلؤلؤ قدس منيرا اولئك هم الذين نصرنا الله بارئهم بما كانوا مقتدرأ عليه فسوف ينصرهم الله بكلّ نصر بديعا قل يا قوم اتقوا الله ثم امشوا على اثر اقدم هؤلاء و لا تعقبوا هوائكم و لا تتخذوا لله في انفسكم شريكا و لا تتبعوا كلّ همج رعا فوجهوا الى وجه قدس جميلا ثم اجهدوا في دين الله لتعرفوا امر الله بقلوبكم و عيونكم و لا تسلكوا سبل وهم تقليدا يا قوم فاستحيوا عن الله و لا تكونوا كالذين هم اعرضوا عن وجهه ثم اتبعوا كلّ شيطان مريدا فاسلكوا في سبل الله التي كانت بالعدل مستقيما اياكم ان تشركوا بالله لا تختلفوا في احكام الله و لا تكوننّ في الأرض جبّاراً شقيّاً فأصلحوا ما وقع بينكم من الاختلاف و كونوا اخواناً على سرر التوحيد مكينا ثم اوصيكم حينئذ و اتخذ الله في ذلك بيني و بينكم شهيدا اياكم ان تختلفوا في الذي وعدتم به في الكتاب و كان في اللوح حتماً مقضياً ثم اعلموا بأنّ الذي سمى في البيان بمن يظهر انه سيأتي بالحقّ في قيامة الأخرى و كان الله على ذلك كفيلا و انه يوفى وعده و يأتي به في يوم الذي فيه ترتفع سدرة البيان الى غاية عزّ رفيعا اذا تعنّ ورقاء البدع و ترنّ حمامة القدس و يأتي الله في ظلل ظليلا كذلك نلقيكم الحقّ و نذكركم بأحسن ذكر منيعا لئلا تظنّوا في قلوبكم ظنون الجهلاء و لا تضلّوا عن الصراط و لا تكوننّ عن كوثر الله بعيدا

اتقوا الله يا ملا البيان و لا تتوهموا في نفوسكم و لا تتخذوا احد مقامه لأنّ ذلك خطاء كبيرا و اذا جاء الوعد انه يظهر بالحقّ كيف يشاء و يبدع كلّ من في السموات و الأرض بكلمة امر بديعا و ينصر من يشاء من عباده و كان نصره على المؤمنين قريبا و الذين هم يأتون من قبل ان يرتفع شجرة البيان اولئك ادلاء على انه لا اله الا هو و كذلك كان الأمر قضياً و في تلك الأيام ما ظهر حكم من الأحكام و ما اثمرت شجرة التي غرست في البيان من لدن عليهم حكيماً بل ما تورقت الشجرة فكيف ثمرتها ان انتم بحكم الله خبيراً فاعلموا بأنّ الزرع من قبل ان ينبت و يصير سنبلات لم يكن وقت الحصاد ان انتم في حكمة الصنع بصيرا و اذا اخرج شطأه فاستغلظ و بلغ الى الغاية اذا يحصدوه العباد و يعيشون به في أيام عديدا و كذلك فاعرفوا حكم شجرة الأمر اذا ارتفعت الى غاية القصى و اثمرت بثمرات البديع اذا يأتي من يأخذ ثمراتها و من دون ذلك لم يكن ابداً و كان الله و انبيائه و رسله على ذلك شهيدا

فسبحانك اللهم يا الهى استغفرك حينئذ عمّا اكتسبت ايداي بين يديك و عمّا جرى عليه قلمي و أنّك انت بعبادك رحيماً لأنّي يا الهى حدّدت امرك الذي لن ينغى لأحد ان يتنفس فيه فكيف حدود التي تحدث عن هياكل جهل بعيدا و اشهد حينئذ بأنك انت القادر على ما تشاء و لم يكن اختيارك بيد احد بل أنّك انت المختار فيما تشاء و أنّك بكلّ شيء حكيماً فوعزّتك يا الهى لو تريد ان تأتي في الحين بمظهر نفسك لتكون مقتدرأ في ذلك و أنّي لأكون في ذلك على يقين مبينا و اعترف بين يديك بأنك انت القادر في فعلك تظهر ما تشاء و تستر ما تشاء و أنّك على كلّ ما تريد قديرا لا تسأل عمّا تفعل و لن يمنعك شيء عن ارادتك و أنّك على كلّ شيء محيطاً و أنّي فوعزّتك القيت لعبادك ما وجدته من سننك لئلا يفسدوا امرك الذي ارفعته الى مقام عزّ حميدا اذا فاعف عني بجدوك ثم اغفر لي و لا تجعلني في امرك مريبا ثم وقّنى و عبادك بأن لا يردوا عليه في أيامه ما وردوا على جمالك العليّ من قبل و على عبده هذا و أنّك انت بكلّ ذلك عليماً فوعزّتك يا محبوبي أنّي اصالح

مع خلقك من قبلك بأنهم ان لن يؤمنوا بك فى يوم قيامك بمظهر نفسك لن يعترضوا عليه و لا يؤذونه بأيديهم و قلوبهم و بما فى انفسهم من الحسد و البغضاء كما اجد اليوم من كل صغير و كبيرا
ان يا رؤساء البيان خافوا عن الله و لا تمنعكم الرياسة عن هذا الفضل فى هذا اليوم و لا تستكبروا على الله بما عندكم ثم اسرعوا الى شاطئ اسم بديعا و لا تطمئنوا فى ذلك اليوم لا بأعمالكم و لا بأفعالكم فاطمئنوا بفضل الذى يستشرق عن افق قدس لميما ولو اتى اشاهد حينئذ بأن بعض منكم يأخذون التساييح بأيديهم و يذكرون بها الله ثم يفتون على الله الذى خلقهم فى كل صباح و عشيا ان يا رؤساء البيان انصفوا بالله فى انفسكم فى ذلك اليوم و لا تكونوا مكاراً لئىما فوالله ان لن تؤمنوا به فى يومه و بهذا العبد الذى ينطق عنه بالحق فى هذه الأيام لن ينفعمكم شىء لا من قليل و لا من كثيرا هل تعرضون عن الحق و تقنعون فى انفسكم بأن يتبعوكم الناس فبئس ما تتجرون به و ما تريحون فى ذلك على قدر نقير و قطميرا فوالله انا ارضى بأن تقتلونى فى هذه الأيام و لا اسألکم عن دمی ان لن تعترضوا على الله فى يوم الذى كان بالحق مأثياً اذاً تبكى عيني و يرجف قلبى و تضطرب نفسى و يرتعش يدي مما يرد عليه من هؤلاء الظالمين جميعا فينبغى ان اتم القول لأن لم يكن فى الملك اذن سميعا الا الذين هم يسمعون هذه الآيات و تفيض عيونهم من الدمع فى حب الله و اولئك اقل من كبريت الأحمر فى هذه الأيام التى كان اسم الله بين الناس حزينا ح سين

باسم ربنا العلى الاعلى

هذا شاطئ البقاء فاستمع لما يوحى عن مكنن الاعلى انه لا اله الا هو قد خلق الممكنات بما سبق علمه الازلى على ما كان و على ما يكون و علمهم سبل التقوى بما ارسل اليهم رسل الامر بكتاب عزّ منزل و شرع فيه شرايع القدس و قدر فيه مقادير اهل السموات و الارض على قدر مقدور و منهم موسى قد ارسله بالحق بتسع آيات بينات ليبشّر الناس الى مقام عزّ محمود و رجع باهله حتى دخل برية السيناء سمع النداء عن مكنن الاعلى ان يا موسى فاخلع نعليك الهوى ثم امش فى رفرق قدس محبوب هذه ارض البقاء وادى الفردوس شطر العراق الذى بورك فيه ما اشتعل من سدره الله المهيمن العزيز القيوم و يدعو الناس الى الله العلى و يقربهم الى شاطئ الذى فيه ذابت افئدة الذينهم كانوا فى سرادق الخلد و فى بقعة المباركة باذن الله يدخلون فلما خلع موسى نعليه الاشارات و انقطع الى الله اذ ناداه الله فى سدره القدس من لهب النار ان يا موسى اتى انا الله ربك و رب آبائك ابراهيم و اسحق و يعقوب فائق عصاك فالقى فاذا هى ثعبان بامر الله و ارادت ان تلتف كل من فى السموات و الارض و كذلك قضى عليه فى فاران القدس لعل الناس كانوا فى ايام ربهم متذكرون ثم خرج يد القدرة عن جيب المعرفة اذ اشرق النور و استضاء منه كل من فى جيوت الامر و الخلق ان انتم تفقهون اذهب يا موسى ببرهاني الى الفرعون و ملأه و ذكرهم بانوار الاحدية و بشرهم بروضان البقاء لعلهم الى جهة العرش يميلون قل هذا صراطى مروا عليه يا ايها الواقفون فلما دخل الى فرعون قال اتى رسول الله قد جئتكم من مداين البقاء نبأ الروح ان انتم تشعرون قال يا موسى من ربك قال الذى خلق السموات و الارض و انشأكم من كفت طين مسنون و التفت الفرعون الى ملأه و قال ان رسول الذى ارسل اليكم لمجنون و ما اراد الا ان يفسد فى الارض و يجعلكم اشتاتاً و يفرق بينكم ان انتم تعلمون و كفروا بآيات الله و اعرضوا عنها حتى اخذهم العرق و هم مغرقون و منهم عيسى ايده الله بالروح و ارسله بالحق قال يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا سبل الذين بغوا على الله و لا تسلكوا سبل الذينهم يظلمون و يا قوم اتبعوا الذى يدعوكم الى الله و لا يريد منكم جزاء و لا شكور و يا قوم آمنوا بالله و لا تشركوا به و ان هذا خير لكم ان انتم تعلمون قالوا ما نتبع الذى لن يعرف الله و هذا ما خرجت من افواههم الكذبة ان انتم تفقهون و

كذبوه بغير حقّ و ارادوا ان يقتلوه اذاً خرج عنهم و هاجر الى الله كما انتم فى الكتاب تقرئون و قضى نحبه و مضى الايام الى ان جاء محمّد رسول الله بايات عزّ محبوب قل يا قوم خافوا عن الله و لا تعقبوا الذينهم كفروا و اشركوا و اتخذوا الاصنام لانفسهم ولياً من دون الله ان انتم تعلمون و يا قوم ما انا الا مبشركم برضوان الله لاقربكم اليه ان يا ملاً الارض فاتقون و يا قوم فاعرفوا قدر تلك الايام و اجيبوا داعى الله فيكم و لا تفرّقوا الآيات ثمّ فى ظلّ الوجه فادخلون و لقد كذبوا به قومه و ما آمنوا به و قالوا ما انت الا رجل مجنون و كذلك القيناك من قصص الحقّ لتكون راسخاً فى حبّك مولاك و ثابتاً فى دين الله المهيمن القيوم و قضى نحبه الى ان جاء علىّ قبل محمّد اذاً قاموا كلّ من فى الارض و جادلوه بغير حقّ و حاربوا معه بحيث وردوا عليه و باصحابه ما لا يقدرن أن يسمعون كذلك فاعرف الذينهم كانوا من قبل و يكونون اليوم الى لعنة الله على لعنة الله على الذين ظلموا و على الذينهم يومئذ يظلمون و الرّوح و النور و التّكبير عليك و على الذينهم على ربّهم فى كلّ حين يتوكّلون ثمّ كبر على وجه اللواتى هنّ معك و بلّغهنّ من بشارة الله العزيز القدوس

* * *

ب ج

جناب ملاً على

الأقدس الأعظم

هذا لوح الأمر قد نزل من لدن مالك القدر ليقربّ الناس الى المنظر الأكبر هذا المقام الأطهر الذى يطوف فى حوله ملائكة مقرّبون قل قد قضت الساعة و سقطت النجوم و انشقّ القمر ان انتم تفقهون و ناد المناد بين الأرض و السّماء انّ الملك لله المقتدر المهيمن القيوم يشهد كلّ الدّرات لمنزل الآيات ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون قد غلبت عليهم شقوتهم و منعتهم شهوتهم و هم اليوم فى هيماء الضلال يهرعون اذا قيل لهم اما سمعتم الصّيحة بالحقّ يقولون بلى و اذا قيل لهم اما رأيتم عظمة الله و اقتداره يقولون رأينا و عصينا الا أنّهم لا يشعرون قد ظهر فى هذا الظهور ما لا ظهر فى ازل الأزال و من المشركين من رأى و قال هذا ساحر افترى على الله الا أنّهم قوم مدحضون

ان يا قلم القدم و اذكر للأمم ما ظهر فى العراق اذ جاء رسول من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سأل من العلوم اجبناه بعلم من لدنا انّ ربك لعلام الغيوب قال نشهد عندك من العلوم ما لا احاطه احد أنّه لا يكفى المقام الذى ينسبونه الناس اليك فأتنا بما يعجز عن الاتيان بمثله من على الأرض كلّها كذلك قضى الأمر فى محضر ربك العزيز الودود

فانظر ماذا ترى اذاً انصعق فلماً افاق قال آمنت بالله العزيز المحمود اذهب الى القوم قل فاسألوا ما شتمت أنّه لهو المقتدر على ما يشاء لا يعجزه ما كان و ما يكون قل يا معشر العلماء ان اجتمعوا على امر ثمّ اسألوا ربكم الرّحمن ان اظهر لكم بسطان من عنده آمنوا و لا تكوننّ من الذينهم يكفرون قال الآن طلع فجر العرفان و تمّت حجّة الرّحمن قام و رجع الى القوم بأمر من لدى الله العزيز المحبوب

قضت ايام معدودات و ما رجع الينا الى ان ارسل رسولاً آخر اخبرنا بأنّ القوم اعرضوا عمّا ارادوا و هم قوم صاغرون كذلك قضى الأمر فى العراق اتى شهيد على ما اقول و انتشر هذا الأمر فى الأقطار و ما استشعر احد كذلك قضينا ان انتم تعلمون

لعمري من سأل الآيات في القرون الخالية اذا اظهرنا له كفر بالله ولكنّ النَّاس اكثرهم غافلون انّ الذين فتحت ابصارهم بنور العرفان يجدون نفحات الرّحمن و يقبلون اليه الا أنّهم هم المخلصون
أنك انت يا أيها المقبل الى الله ان استمع ما يوحى اليك من سيئات العظمة و الاقتدار انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد خلقت الممكنات لنفسى و ذرأت الكائنات لأمرى انا المقتدر على ما اشاء بقولى كن فيكون لا تحزن من شىء قم على نصره مولاك منقطعاً عن العالمين قد قدّر لك مقام فى لوح حفيظ كن نار الله لما سواه لتشتعل منك افئدة الخلق كذلك امرت من لدن عزيز حكيم قل

اي ربّ انا الذى رضيت برضائك و ما قصدت الا وجهك و افيت مرادى فيما اردت اسألك باسمك الأعظم الذى به تموج بحر القدم بأن تكتب لى ما كتبه لأهل البهآء الذين استقرّوا على الفلك الحمراء و يسرون على قلم الكبرياء أنك انت مالك الأسمآء و فاطر الأرض و السّمآء لا اله الا انت العليم الحكيم

* * *

هو العزيز

هذا لوح القدس قد جعل الله مقامه مقام النّقطة كما انّ من النّقطة فصلت كلّ الحروفات و الكلمات و كذلك من هذا اللّوح فصل ما نزل من ازل الازال و يفصل الى ابد الأبدین قل انه ولو كان ساكناً فى محلّه ولكن منه حرّكت الممكنات و ظهرت من العدم فى خلق الوجود فتبارك الله سلطان المقتدرين قل انّ ساذج القدم ظهر بالحقّ فتعالى الله مرّبى الكونين و ربّ العالمين و انت يا عبد فاسمع نداء الله عن سدرة الفؤاد التى استنارت فى صدر ممرّد منير ثمّ اعلم بأنّ نبأ الذى كان من قبل القبل قد فصل من هذا النّبأ العظيم و امر الذى قد جرى من قدم الاقدام قد اشرق من هذا الطّراز الأقدم القويم قل يا ملاء الأرض تالله لوحداً من اثر الله خير عن ملك الأولين و الآخرين بل استغفر الله عن ذلك لأنّ بحرف منه خلق كلّها ان انتم من الشّاعرين و حرف منه لأحلى عمّا ظهر بالقلم و جرى من اللسان و تكلمت بها خلف حجبات القدس ملاء المسيّحين كذلك اخذت هذه الطّير جذبات الشّوق فى هذا اللّيل الذى يفتخر على فجر درى و كلّ صبح منير بحيث يجرى من قلمه ما لا سبقته ارادته و يندكّ منه جبل العارفين الذين لن ينظروا بالمنظر الأعلى و كانوا بالحجب و الاشارات لمن الناظرين طهّروا يا قوم آذانكم عن كلّ ما سمعتم او عرفتم و قدّسوا قلوبكم عن كلّ ما انطبعتم فيه و عليه من صور الفانية لينطبع عليه جمال الله العالى المتعالى العظيم القديم يا اهل لجة الفردوس ان تريدوا ان تقرؤوا هذه الورقة المنيرة الباقية فتوضّأوا أوّلاً من ماء التّسنيم الذى جرى عن يمين العرش ثمّ اغسلوا به ظاهركم و باطنكم لتسمعوا ما غرّد ورقاء الرضوان فى هذا الجنان ببدايع الحان بديع و من دون ذلك لن تجدوا لذائذها المكنونة و لن تعرفوا جواهر حكمه المخزونة ولو تقرؤونها فى ايام عمركم فى كلّ صباح و مساء او فى كلّ حين كذلك يغرّد الوراق فى هذا الفضاء الذى جعله الله مقدّساً عن وجوه المشركين و رقّ هواها و راق رياحها و طيب عرفها و تضوّع مسكها اذاً فاقصدوها يا ملاء المقرّبين و كذلك يذلّ الله نعمه الباقية الأزليّة الأبدية الأحديّة السّمائيّة على العالمين و انتم يا اهل ملاء الأعلى و يا معشر الانسان فى ارض الأدنى لا تحرموا انفسكم عنها و لا تكفروا بها اتقوا الله حقّ تقاته و لا تكوننّ من الغافلين فطوبى لمن رزق بها و منها من دون ان يلتفت الى اهل السّموات و الأرضين و هذا الرّوح من الرّوح عليكم يا أيها المقبلين ١٥٢

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب میرزا علینقی

بسم الله القائم على الأشياء

هذا لوح القدس قد فصلناه من أمّ البيان و أرسلناه الى من آمن بالله ربّه الرّحمن لتجذبه الآيات الى افق الأسماء و الصّفات و تقدّسه من الأحران لينطق بذكره بين ملاء الأكوان أنّه لهو الحاكم على ما يشاء لا اله الا هو العزيز الحكيم اياك ان يحزنك ما ورد عليك في سبيله ان اصبر و كن من الشّاكرين هل تجد في الأرض من باق لا وربّ العالمين سيفنى ما ترى و يبقى العزّة و الاقتدار للملك القديم ان افرح بذكرى دع الذينهم كفروا بالله أنّهم ما ظلموا عليكم بل على انفسهم ولكن بما عرضوا غفلوا عمّا فعلوا فسوف يرون اعمالهم انّ ربك لهو الحاكم على ما يريد لعمري لو يعرفون ليكون الى ان يموتوا ان هم الا في ضلال مبين توكل على الله أنّه معك و يقول طوبى لك بما فزت بالمصائب في سبيلي و المكاره في حبي و اجرک في خزائن عنايتي لا تياس من روحى و قل ان الحمد لك يا ربّ العالمين

جناب ذبيح في الكاف

هو المقدّس الأمتع الأبهى

هذا لوح القدس يذكر فيه ما يشتعل به في قلوب العباد ناراً لعلّ يحرق بها كلّ الحجابات و الاشارات و يجعل انفسهم خالصاً لله المقنن العزيز الجميل تالله الحقّ من يقرأ آيات الله على شأن الذى يجرى من لسانه لينقطع عن كلّ من فى السموات و الأرض و يتقرّب الى مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنير و لو يطّلعنّ العباد بحبّ الذى يجرى منه حينئذ تلك الكلمات ليفدين انفسهم لهذا المظلوم الذى ابتلى بين أوجج النّفاق و لن يجد لنفسه ناصرأ الا الله الملك العزيز الكريم و أنّك انت يا ذبيح ان استمع لما يوحى عن جهة الكبرياء مقرّ الذى استوى عليه عرش ربك العليّ الأعلى بأننى انا حىّ فى الأفق الأبهى اسمع و ارى ما فعلوا المشركون بجمالى الأخرى بعد ظهورى الأولى و انا الشّاهد على كلّ شىء و انا المقنن المهيمن العزيز القدير ان يا ذبيح لا توقّف فى امر الله ثمّ اشهد بما شهد الله قبل خلق الأرض و السماء ثمّ انقطع عن مظاهر الأسماء ثمّ انظر الى الذى خلقهم بأمر من عنده و لا تكن من الممترين طهر نفسك عن كلّ الاشارات ثمّ بصرك عن رمد الكلمات ثمّ انظر بطرفى الى جمالى ثمّ انطق بكلماتى فى ثنائى ثمّ عرّف بعينى هذا الجمال الطّاهر المشرق المقدّس البديع ان يا عبد قم باقتدارى ثمّ كسر سلاسل التّقليد باسمى القدير ثمّ اغلال الوهم بسلطانى المقنن العزيز المحيط فولاذى نطق الفجر

بشائى لو تريد ان تعرفنى بغيرى لن تعرف ابدأ و بذلك امرت فى الواح المقدس العزيز المنيع ان يا ذبيح انا تحيرنا من هؤلاء العباد تالله الحق نزلنا عليهم آياتاً لو نقرأها على الجبال لتندك و على السماء لتنفطر و على الأرض لتنشق و مع ذلك ما يحركوا هؤلاء فى انفسهم و ما صعداوا الى الله فى اقل من الحين قست قلوبهم بما اتبعوا انفسهم و هواهم و اعرضوا عن الذى بأمره خلقت السموات و الأرضين فوعمرى لو يأمرهم من احد ليعبدوا العجل يعبدوه فى مذ اللبالي و الأيام و يتخذوه لأنفسهم رباً من دون الله و ما يتفحصون ليعرفوه و يسجدوه من غير شعور و كذلك كان الأمر ان انت من العارفين و ان يأتيهم الله بسلطانه و يشهدن ملائكة السموات فى حوله و يظهر لهم كل الآيات لن يؤمنوا به ابدأ و يعبدون الوهم فى انفسهم من دون بيته و لا كتاب مبين فانظر حين الذى جاء على بسلطنة الله و آياته ثم برهانه اعرضوا عنه اكثر العباد بما اتبعوا الأوهام فى انفسهم و كانوا من الغافلين و كل استدلو بما عندهم من كلمات الله و كلمات الذين خلقوا بحرف منه ثم اعرضوا عن الذى خلق منزل الآيات بأمره المحكم المتعالى العزيز المنيع و انهم لو ينظروا الله بالله و ارادوا عرفانه بنفسه ما احتجوا عن الله و لقائه و ما ضلوا السبيل كذلك فاشهد فى كل ظهور من اول الذى لا اول له الى آخر الذى لا آخر له لتكون من العارفين مع ان ظهور قبلى قد خرق بقوة الله كل الأوهام و وصاهم فى كل سطر بأن لا يعترضوا على الذى يظهر بالحق و يشتاق ظهوره كل من فى الملا الأعلى و ما خلق بين السموات و الأرضين فلما ظهر بالحق اعرضوا عنه و احتجوا بحجبات انفسهم و كانوا من المعرضين و اذا قيل لهم بأى حجة آمنتم بعلى من قبل يقولون الآيات و اذا يتلى عليهم آيات ربك العزيز العليم يسود وجوههم و يهزمون عنه و يجعلون اصابع الاعراض فى آذانهم لئلا يسمعا كلمات الله كذلك غشتهم حجبات الغفلة و كانوا من الخاسرين و انك لو تتوجه بسمع الفطرة الى ما يخرج من افواههم لتسمع منهم ما سمعت من ملة الفرقان حين الذى اتى الله على بساط القدس و قضى الأمر من لدن مقتدر قدير و انك لو تسمع منى دعهم و ذكرهم و ما عندهم عن ورائك ثم اقبل بوجهك الى جمال ربك و لا تخف من احد و لا تكن من الصابرين ثم خذ كأس البقاء بيدك اليمنى ثم اشربها باسمى الأبهى فتوكل على الله و انه ينطقك بالحق و يعرفك ما لا عرفه احد من العالمين و انا لو نذكر لك ما ورد علينا لا يتم بالقلم و المداد و لا يكفيه الألواح و كان الله على ذلك شهيد و عليم ولكن نسأل الله بأن يحضرك تلقاء العرش لتشهد و تطلع بأسرار التى سترناها عن العباد و ما اذكرنا حرفاً منها بين الخلائق اجمعين قم على نصره الله و امره تالله ان الذى اتخذه الناس من دون الله محبوباً لأنفسهم فيا ليت كان كأحد مثلهم ولكن الناس كانوا من عبدة الأوهام و الأصنام و كذلك يذكر اسمائهم عند ربك فى تلك الأيام التى بقينا بين الأنام من غير ناصر و معين و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثم من قبله لوحاً ثم من قبله لوحاً و نسأل الله بأن يرزقك بها و يظهر لك ما كنز فيها و انه لهو الغفور الرحيم و قد حضر فى هذا السجن بين يدينا كتابك و قرأناه و وجدنا منه نفحات حبك فى الله ربك و رب آباتك الأوتين و عرفنا شوقك فى الله و اشتياقك بلقائه و ما اردت الورد على مقرر ربك المتعالى العزيز المنيع انا ما خالفنا فى الوعد و نوفى ما وعدناه كذلك كتبنا على نفسنا الحق قبل خلق السموات و الأرضين و اردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكن المشركين حالوا بيننا و بينك و اخرجونا عن الديار الى ان جعلونا مسجوناً فى هذه الأرض البعيد و انك لو تريد ان تسافر الى الله و تهاجر اليه اذا اشرفت شمس الاذن عن افق الأمر لتفعل ما تريد و اذناك لتحضر بين يدينا و تشهد ما لا شهده احد من العباد و تطلع بما هو المستور عن انظر العالمين

اي ذبيح قلم الله اراده نموده كه بلسان بديع پارسى با تو تكلم فرمايد چه كه حبش با تو بوده و انشاء الله خواهد بود پس بشنو نعمات قدس الهى را كه بحرفى از آن افئدة منقطعين مجذوب شده و خواهد شد لم يزل فراموش نشده و انشاء الله نخواهى شد سه لوح منيع باخوى داده شد كه ارسال دارد شايد لأجل مصلحتى كه در سر او مستور است تأخير نموده ولكن كل ابداع را لوحى مشاهده كن و بر صدر آن بخط ابهى از قلم قدس اعلى باين كلمات احلى مكتوب كه اى عباد ظهور حق لم يزل بدونش مشتهه نشده و لا يزال باعمال و افعال و صفات مقدس از كل ممكنات بوده و خواهد بود چه كه او بنفسش

معروف بوده و ماسوايش باو معروف اياکم يا قوم بدونش توچه ننمائيد چه که دونش مخلوقند بامر او و منجعلنه باراده او ای عباد ببصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شويد لم يزل بنفس خود مکلف بوده ايد و آيه عرفان جمال رحمن در شما موجود و آنه لا يامر العباد بما لم يكن عندهم و لا يستطيعون عليه اگر اين رتبه در انسان موجود پس خود بنفس خود مکلف است در عرفان الهی و محتاج باحدی نه و اگر اين آيه مفقود لا بأس عليه و لن يجرى عليه قلم الأمر و التهي باری بشنو ندای اين طير مغنی در کلّ شيء را و بهيچ حجابی محبوب مشو و بهيچ سباحتی ممنوع نه ببصر خود در امر الله مشاهده کن و در ظهور اين عبد بين عباد و ستر دونش و اعلاء امر تفکر کن که شايد بلطفه امري که نفسی از او مطلع نیست مطلع شوی و بکوتر بقا و تسنيم ارقّ اصفي فائز گردی فوالذی انطقني بين السموات و الأرض که اگر از قضایای وارده و رزایای نازلّه اين ارض ذکر نمايم البتّه محزون شوی و سر بصحرا گذاری و لذا حفظاً لنفسک اظهار نشده که شايد بالمواجهه ذکر شود و ليس هذا على الله بعزیز و آن جناب مطلعند که در اقلّ از آن اين عبد بحفظ جان خود نپرداخت ليلاً و نهاراً در دست مشرکين مبتلا بوده تا آنکه امر الله مرتفع شد و اسم قدیر بر عرش خود مستوی گشت نفسی را که والله الذی لا اله الا هو مثل آنکه اهل هند طیور خود را که بطوطی مينامند تعليم ميدهند همان قسم تعليم نمودم و حفظش فرمودم و چون مشاهده نمود که اين عبد در کمال ظهور بين عباد بوده و ضریّ باو راجع نشده و در اين ارض هم احدی متعرض نه از خلف ستر بيرون آمده بر قلم قيام نمود و چون خود را خاسر يافت بافتر قلم برداشت و نوشت آنچه نوشت اگر آن جناب ببصر حدید در آن نسبتهايی که باين عبد داده ملاحظه نمايند کذبش را مثل افتاب مشاهده کنند و ادراک نمايند که مقصودی از اين وساوس نداشته جز آنکه ناس را از منبع امر منع نمايد حال معلوم است که بر اين غلام مسجون چه گذشته نفسی که قادر بر او بوده و جميع شهادت ميدهند که آنچه اراده ميشد قادر بودم مع ذلک با علم باو و به ما فی صدره بايادی قدرت حفظش فرمودم حال بيرون آمده و مفترتای باين عبد نسبت داده که قلم حيا ميکند از ذکرش و ای کاش که از اصل امر مطلع ميشديد اگر حال بصری يافت شود و در کلماتش نظر کند به ما هو عليه واقف شود الواح بدیعی از سماء قدم نازل در جواب اعتراضاتی که بحقّ وارد آورده اند انشاءالله بنظر آن جناب ميرسد درست تأمل فرمائيد و تفکر کنيد انشاءالله بالاکلی مودعه در آن فائز ميشويد بشنو در اين آخر قول ندائيم را جميع اين خلق را مفقود شمر و معدوم دان مگر نفوسی که اليوم بر امر الله ثابت و راسخند اينست کلمه حقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال انشاءالله اميدواريم که از سحاب رحمت الهی ممنوع نشويد و از غمام مکرمتش محروم نگرديد

ای ذبيح در بدايع حکمت ملاحظه نما که در کلّ اشیاء از آنچه خلق شده مابين ارض و سماء آیات حکمتيه و ظهورات صعيه ظاهر و مشهود است اشارات وهميه لم يزل ناس را از ساذج عزّ احدیه و فطرت اصليّه الهیه محروم نموده و از تغييرات و تبدیلات ملکيه مضطرب مشو چه که در کلّ شيء اين تبديل بوده و خواهد بود ولكن آنچه ظاهر شود و هویدا گردد البتّه در او حکمتی مستور است که جز افتده صافيه آن لطيفه دقيقه را ادراک نمايد مثلاً در شمس ظاهره ملاحظه فرما که جميع من على الأرض را تربيت مينمايد و اعطاء کلّ ذی حقّ حقه در اين مقام از او مشهود ولكن سراج را ضرّ تمام حاصل و کذلک قمر و نجوم را که کل در نفس خود از نور او بلاضياء خواهند ماند چنانچه ابداً در يوم فضلی از اين اسماء ظاهر نه حال باسی بر شمس نبوده ظهور او سبب اطفای ضياء دون او شده حال ملاحظه نمايد که قمر و نجوم و سراج را که منيرند و از اعظم مخلوقات محسوب از ظهور شمس و تربيت آن در اين مقام محروم و اشیاء ضعيفه بتربيت شمس در کمال علوّ و ظهور اذاً تفکر فی نفسک لتکون من الفائزين لعلّ تصل الی مراد الله و لا تحتجب عن اشارات المعرضين و همچنين در شمس سماء معانی مشاهده کن و در اسرار خفيّه الهیه و رموزات مستوره ربانيه تفکر نما که شايد از فيوضات اين بحر اعظم که جميع ابحر اوليه و آخريه از او ظاهر و باو راجعند محروم نماني لسان الله ميفرمايد که باصل امر ناظر شو در اين ظهور و بآنچه از قدرت محضه ظاهر شده چه از آیات محکمه و چه از ظهورات آفاقيه و انفسيه تا در امرش مستقيم ماني و کلمه حقّ

را چون کلمات دونه قیاس مفرما چه که از ماسوایش ممتاز بوده و خواهد بود و هر نفسی بعد از استماع مطمئن میشود بآن
 هذا لهو الحق ملاحظه در ظهور اولم فرما که ناس را جز اشارات کلماتی که در مابینشان مذکور بوده از یمن رحمن محروم
 نساخته و چون آذان غیر مطهره بکلمات قبلیه مأنوس بود لذا از استماع و ادراک نغمات رحمانیه و کلمات عزّ صمدانیه در یوم
 قیامة محروم گشته اینست که در کلّ کتب و صحف و زیر و الواح بلسان قدرت و غلبه نازل فرمودم که در حین ظهور احدی
 جز بنفس ظهور تمسک نجوید چه که سالک سیل هدی بوطن اصلی خود که مقام مسجد اقصای نفس انسانیت فائز
 نخواهد شد مگر آنکه قلب و بصر و سمع را از کلّ آنچه شنیده مقدّس نماید و این امر بر کلّ ملل در احیان ظهور صعب و
 مستصعب بوده چه که هر ملّتی با اشارات کلمات قبلیه بحجبات غلیظه محتجب شده و این بسی واضحتست احتیاج بتفصیل
 نبوده و نخواهد بود و در ظهور سنه ستین آن جناب بچشم خود ملاحظه نموده و بگوش خود شنیده و لکن ملّت بیان را لایق و
 سزاوار نه که از جمال قدم که در قطب زوال بسلطان عظمت و اجلال واقف و مشرق و مضمیء است محتجب مانند چه که
 جمیع حجبات قبل را ظهور قبل مرتفع فرمود و باصرح بیان و ابداع تبیان جمیع را وصیّت فرموده و در کلّ الواح عرفان نفس
 قدم را معلق بامری نفرموده فوا حسرة علی هؤلاء الذین علّقوا عرفان الله و نفسه بما خلق بقوله المبرم المحکم الحکیم باری
 لا زال شأن ناس این بوده که در ایام الله که شمس مشرق و مضمیء و طالع و ظاهر و هویدا است اعتنائی نداشته و بحجبات
 نفس و هوی محتجب بوده اند و بعد از غیبت گروهی مجدداً بوهیم صرف اظهار ایمان نموده و لکن غافل از آنکه اریاح امتحان
 در کلّ احیان در هبوط و قواصف افتتان در کلّ آن از شطر رحمن مرسل ذره را از ذره و شعر را از شعر تفصیل میفرماید

ان یا قلم القدم غیر اللحن ثمّ عنّ علی لحن عربی مبین لعلّ یجذب افئدة الممكنات الی ساحة قدسک و یقرّبهم الی
 وجهک المقدّس الطاهر الأطهر المنیر و ینقطعهم عن الذین اعتکفوا علی اصنام النفس و الهوی و اعرضوا عن الذی یشهد له
 کلّ الکائنات بانه لهو الله المقتدر العلیّ العظیم قل یا قوم ان ادخلوا هذا الرضراض البیضاء الذی ظهر علی لون کتیب الحمراء
 فی شاطئ قلزم الکبریاء تالله الحقّ لو تشهدنه بیصری لتشهدنّ فی کلّ الألوان بعد الذی جعله الله مقدّساً عن کلّ لون و عن کلّ
 ما خلق بین السموات و الأرضین قل أ تکفرون بنفسی ثمّ تقرؤون عمّا خرج من قلمی فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین

ان یا ذبیح تفکر فی الذی جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصرین بحیث لو یشهد احد مشیه لیوقن بانه لم یزل کان کافراً
 بالله ثمّ مشرکاً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهماً فی امره و متمسکاً بدونه و متشبّثاً بذیل کلّ مشرک عنید و انه بعد الذی ظهر
 الله بسلطانه و ختم النبوة بمحمّد رسول الله اذاً یدتدلّ بالامامة ثمّ بما قاله حسین ابن روح بعد الذی هو احتجب الناس من
 کلمات الّتی یروی عنه بأنّ القائم کان فی جابلقا و امثاله کما سمعت بأذنک و کنت من السامعین و انک لو تنظر الیوم لتعرف
 بأنّ ملأ الفرقان ما احتجبوا عن الله و مظهر نفسه الاّ بما رواه هذا الرجل و کان الله علی ما اقول شهید و علیم و انک ان رأیته
 قل ان یا ایها الکافر بالله و المعرض عن حضرته و المشرک بجماله و المنکر بآیاته الّتی احاطت العالمین لو اردنا الیوم بأنّ نجعل
 کلّ الأشياء ولیاً لنقدر بکلمة الّتی تخرج من قلمی الذی یحرّک اصابع قدرتی المتعالی العلیّ الحکیم مت بغیضک یا ایها
 المعرض عن الله فی ازل الأزال لأنک لو کنت موقناً بالله فی عهد ما کفرت بنفسه فی تلك الايام الّتی ظهر فیها بسلطان الذی
 احاط کلّ الخلائق اجمعین

قل یا ایها المرود و مظهر التمرود بأی حجة آمنت بعلیّ من قبل ثمّ من قبله بمحمّد رسول الله ثمّ من قبله بابنی الذی
 سمی بالروح ثمّ من قبله بالکلیم الذی نادیناه من شجرة الّتی توجهت الیها لحاظ الله مرّة و نطقت فی کلّ الاحیان بانّی انا الله
 لا اله الاّ انا المقتدر العزیز الکریم قل ان یا کفّ التراب لم اعرضت عن ربّ الأرباب بعد الذی شقتّ سحب الأمر و اتی علی
 سماء القدس و قضی الأمر من لدی الله الواحد المقتدر العزیز الحکیم قل تالله اذاً یلعنک کلّ الذرات ثمّ علیّ فی الرقیق
 الأعلى و لکن انک احتجبت فی نفسک و اشتغلت بما سمیت باسم الذی به تفتخر بین امثالک و کنت من المحتجبین

إياك ان يا ذبيح لا تحتجب بحجبات نفسه تالله الحق اليوم يفرّ ابليس من تليسه و الدجال من اضلاله و انك فاحفظ نفسك عن نفحاته تالله انها تهبّ من اصل الجحيم و جعله الله عبرة للذينهم كانوا على الأرض بحيث لن يقدر ان يمشى على ربه ذات قرار فكيف على صراط الله الذي كان ادقّ من الشعر و احدّ من سيف قاطع حديد و انك انت فاعرف مراد الله في الذي نطقت لسان الصدق عليه لتكون من العارفين فوعمرك يا ذبيح لم يكن في قلبي بغض احد من الممكنات لأن الله طهره عن كلّ دلالة و عن كلّ ما يقع عليه اسم شيء و كان الله على ما اقول شهيد ولكن لما عرفوا هؤلاء نعمه الله بأبصارهم و قلوبهم ثم انكروها اوحى عن شطر الأيمن مقرّ عرش ربك الرحمن ما يتنبّه به عباده ليكوننّ من المتنبّهين و لئلا يقربهم المقربون و تأخذهم نفحات العذاب منه و من الذينهم كفروا و اشركوا بالله بعد الذي نزل عن سماء الأمر و في حوله من الملائكة قبيل و انك انت فكر فيما جرى من قلم الله ثم تفكر في كلماته لعلّ تصل الى ما كنز فيها من لآئى التي لا مثل لها في الابداع و تستغنى بها عن العالمين كذلك اطعنناك و اخبرناك مرّة اخرى فضلاً من لدن ربك العليّ الأعلى على نفسك و على الذينهم معك لتكون مطلعاً به و بما خرج من قلمه ثم من فمه و تكون على بصيرة منير و تقول في كلّ حين ان الحمد لله الذي هدانا لنفسه المتعالى العليم المحيط

* * *

هذا رضوان العدل قد ظهر بالفضل و زينّه الله باثمار عزّ منيع

بسم الله العادل الحكيم

هذا لوح فيه بعث الله اسمه العادل و نفخ منه روح العدل في هياكل الخلايق اجمعين ليقومنّ كلّ على العدل الخالص و يحكموا على انفسهم و انفس العباد و لا يتجاوزوا عنه على قدر نقيير و قطمير ان يا هذا الاسم انا جعلناك شمساً من شمس اسمائنا الحسنى بين الارض و السماء فاستشرق على الاشياء عمّا خلق في الانشاء بانوارك العزيز البديع لعلّ يجتمعنّ الناس في ظلّك و يضعون الظلم عن ورائهم و يستنورون من انوارك المقدّس المنير ان يا هذا الاسم انا جعلناك مبدء عدلنا و مرجعه بين عبادنا المقربين و بك نظهر عدل كلّ عادل و نزيّن بطرازك عبادنا المقبلين ان يا هذا الاسم اياك ان يغرتك هذا المقام عن الخضوع بين يدى الله المقتدر القدير فاعلم بانّ نسبتك الينا كنسبة ما سواك لا فرق بينك و بين ما دونك عمّا خلق بين السموات و الارضين لاننا لّمّا استوبنا على عرش العدل خلقنا الممكنات بكلمة من عندنا كذلك كان ربك على كلّ شيء حكيم و ارفعنا بعض الاسماء الى ملكوت البقاء فضلاً من لدنا و انا المقتدر المتعالى العزيز البديع قل أنّه لا نسبة بينه و بين خلقه سبحانه عن كلّ ما خلق و عمّا يذكره عباده الذّاكرين و انما النسبة التي ينسب به و يذكر في الالواح أنّها ظهرت من ارادة التي بعثت من مشيئة التي خلقت بامرى المبرم المحيط ولكن انا اصطفيناك و اختصاصناك و ارفعناك في هذا اللوح لتشكر ربك و تكون من المنقطعين اياك ان يمنعك ارتفاع اسمك عن الله ربك و ربّ العالمين انا نرفع من نشاء بامر من لدنا انا كنا مقتدراً على ما نشاء و حاكماً على ما نريد لا تشهد في نفسك الا تجلّى شمس كلمة الامر التي اشرقت عن افق فم ارادة ربك الرحمن الرحيم و لا تشهد في ذاتك قدرة و لا قوّة و لا حركة و لا سكوناً الا بامر الله الملك العزيز القدير تحرّك من نسمات ربك العليّ الابهى لا بما تهبّ عن شطر النفس و الهوى كذلك يأمرك قلم الاعلى لتكون من العاملين اياك ان تكون مثل الذي زينّه بطراز الاسماء في ملكوت الانشاء فلّمّا نظر الى نفسه و اعلاء اسمه كفر بالله الذي خلقه و رزقه و رجع من اعلى المقام الى اسفل السّافلين

قل انّ الاسماء هي بمنزلة الاثواب نزيّن بها من نشاء من عبادنا المريرين و نزع عمن نشاء امراً من لدنا و انا المقتدر الحاكم العليم و ما نشاور عبادنا في الانتزاع كما ما شاورناهم حين الاعطاء كذلك فاعرف امر ربك و كن على يقين ميبين لا يشلب قدرتنا عن شئى و لم تغلق ايدى الاقتدار لو انت من العارفين قل كل اسم عرف ربه و ما تجاوز عن حده يزداد شأنه فى كل حين و يستشرق عليه فى كل آن شمس عناية ربه الغفور الكريم و يرتقى بمركات الانقطاع الى مقام لن يحكى الا عن موجهه و لا ينطق الا باذنه و لا يتحرك الا بارادة من لدنه و انه لهو المقتدر العادل العليم الحكيم ان يا هذا الاسم ان افتخر فى نفسك بما جعلناك مشرق عدلنا بين العالمين فسوف نبعث منك مظاهراً فى الملك و بهم نظوى شرع الظلم و نسط بساط العدل بين السموات و الارضين و بهم يمحو الله آثار الظلم عن العالم و يزيّن اقطار الآفاق باسماء هؤلاء بين العالمين اولئك الذين يتبسّم بهم ثغر الوجود من الغيب و الشهود و هم مرايا عدلى بين عبادى و مطالع اسمائى بين بريّتى و بهم تقطع ايدى الظلم و تقوى اعضاء الامر كذلك قدرنا الامر فى هذا اللوح المقدس الحفيظ ان يا ذلك الاسم انا جعلناك زينة للملوك طوبى لهم ان يزيّنوا هياكلهم بك و يعدلوا بين الناس بالحقّ الخالص و يحكموا بما حكم الله فى كتابه المحكم القديم ما قدر لهم زينة احسن منك و بك يظهر سلطنتهم و يعلو ذكروهم و يذكر اسمائهم فى ملكوت الله العزيز العظيم و من جعل نفسه محروماً منك انه عرى بين السموات و الارض ولو يلبس حرر العالمين

ان يا معشر الملوك زينو رؤسكم باكاليل العدل ليستضيى من انوارها اقطار البلاد كذلك نامركم فضلاً من لدنا عليكم يا معشر السلاطين فسوف يظهر الله فى الارض ملوكاً يتكئون على نمارق العدل و يحكمون بين الناس كما يحكمون على انفسهم اولئك من خيرة خلقى بين الخلايق اجمعين زينو يا قوم هياكلكم برداء العدل و انه يوافق كل النفوس لو اتم من العارفين و كذلك الادب و الانصاف و امرنا بهما فى اكثر الالواح لتكونن من العاملين انه ما امر نفساً الا بما هو خير لها و ينفعها فى الآخرة و الاولى و انه بنفسه لغنى من عمل كل ذى عمل و عن عرفان كل عالم خبير ان الله قد تجلّى بهذا الاسم فى هذا اللوح على كل الاشياء طوبى للذين استضاءوا بانواره و الذين فازوا به اولئك من عبادنا المقربين انا غرسنا بايدى القدرة فى هذا الرضوان اشجار العدل و اسقيناها بمياه الفضل فسوف تاتى كل واحدة باثمارها كذلك قضى الامر و لا مرد له من لدنا انا كنا امرين

ان يا مظاهر العدل اذا هبت روايح الاقتدار ان احضروا ملاً البيان ثم ذكروهم بهذا الثبا الاعظم العظيم ثم اسئلوا يا قوم باى حجة امنتكم بعلّى و كفرتم بالذى بشركم به فى كل الالواح فتيبوا يا ملاً الجهلاء ثم اتقوا الله يا معشر الغافلين اتدعون الايمان بمبشّرى و كفرتم بنفسى العزيز الحكيم مثلكم كمثّل الذينهم آمنوا بيحيى النبىّ الذى كان ان يبشّر الناس بملكوت الله فلما ظهرت الكلمة كفروا بها و افتوا عليها الا لعنة الله على الظالمين بعد الذى انه ناد العباد فى كل الايام باعلى التداء و اخذ عهد كلمة الله منهم و بشّره بلفاته الى ان فدى روحه حباً لنفسه العزيز البديع فلما شقّ السّتر و ظهرت كلمة الاكبر اعترضوا عليها و قالوا انها تجاوزت عمّا امر به يحيى كذلك سوّلت لهم انفسهم ما جعلهم محروماً من لقاء ربهم المقتدر القدير و من المشركين من قال ما ثبت ما اتى به ابن زكريّا على الارض و ما استقرّ حكمه فى البلاد بين العباد و قبل الاستقرار لا ينبغي ان يأتى احد و بذلك استكبر على الروح و كان من المعرضين و منهم من قال بان يحيى غسّل الناس بالماء و الذى ظهر يغسّل بالروح و يعاشر مع الخاطئين كما تسمعون مقالات اهل البيان فى تلك الايام يقولون ما قالوا بل يتكلمون بما لا تكلم به احد من قبل فويل للذين يتبعون هؤلاء المشركين

قل يا ملاً البيان ان استحيوا عن جمال ربكم الرحمن الذى ظهر فى قطب الاكوان بيرهان لائح ميبين و الذى جآتكم باسم على من قبل انه بشركم بلقائى و اخبركم بنفسى و ما تحرك الا بحبى و لا تنفس الا بذكرى العزيز البديع و اخبركم بان كل ذى نور يظلم عند بهائه و يضع كل ذات حمل حملها و كل ذى امانة امانته كذلك نزل الامر من جبروت مشيئة ربكم العلى

العليم و اذا اتتكم الساعة حين غفلتكم عنها و اشرق جمال المحبوب عن افق ارادة ربكم المقتدر القدير انتم اعرضتم عنها و اعرضتم عليه و كفرتم بآياته و اشركتم بنفسه الى ان اردتم سفك دمه المقدس الطاهر العزيز المنير قل يا قوم اتقوا الله و لا تحدوا امر الله بحدود انفسكم انه يأمر كيف يشاء بامر من عنده و انه لهو المهيمن المقتدر القدير قل تالله انه ينطق في صدري و ينادى في روحي و يتكلم بلساني و انه لهو الذي ايقظني من نسمات امره و انطقني بين السموات و الارضين قل تالله عزيز علي بان اكون بينكم و اسمع منكم ما لا سمعه اذن احد من قبل ولكن الله اظهرني بالحق و امرت بان لا اعبد الا اياه و اذركم بما هو خير لكم عن ملك السموات و الارضين و لو كان الامر بيدي ما اظهرت نفسي بين يدي هؤلاء الاشرار ولكن انه لهو المختار يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد يا قوم لا تنظروا الي بعيونكم و لا بعيون رؤسائكم تالله الحق لن يغنيكم شئ ولو تستظهروا بخلق الاولين و الآخرين

قل يا قوم فانظروا الى جمالي بعيني لانكم لو تنظرون الي بعين سوائتي لن تعرفوني ابداً كذلك نزل الامر في الواح الله المقتدر العزيز الحكيم قل يا قوم ما انا و بينكم بنفسى لنفسي بل انه ينادى كيف يشاء بنفسه لعباده و يشهد بذلك ضجيجي و صريخي ثم حين قلبى لو انتم من المنصفين ان ورقة التي اخذتها ارياح مشية الله هل تقدر ان تستقر في نفسها لا فوالذي انطقني بالحق بل تحركها كيف تشاء و انه لهو الحاكم لما يريد و ان حركتها ثم اهتزازها في نفسها ليكون شاهداً على صدقها لو انتم من العارفين فانظروا يا قوم كيف حال مزارم الذي وقع تحت انامل ارادة ربه الرحمن و ينفخ فيه نفس السبحان هل يقدر ان يصمت في ذاته لا فوربكم العزيز المتان بل يظهر منه فنون الالحن كيف يشاء و انه لهو العزيز الحاكم القدير و هل تقدر الشمس ان تطلع عن افق الامر من غير ضياء او تستطيع ان تمنع الاشياء من انوارها لا فونفس البهاء و يشهد بذلك كل منصف بصير قل يا قوم ان اصابع قدرة ربكم العلي الابهي تحرك هذا القلم الاعلى و هذا لم يكن من عندي بل من لدى الله ربكم و رب آبائكم الاولين و انتم يا ملاء المشركين اعترضون على هذا القلم او على الذي يحركه بسلطان من عنده قل فويل لكم قد تحير من فعلكم اهل ملاء العالمين اذا تكي عين العدل لنفسي و يضح حقيقة العدل في ضري و بلائي و نوح بما ورد على نفسي من الذينهم خلقوا بارادتي و كانوا ان يفتخروا بالقيام في حضوري و يستبركوا بتراب قدمي المبارك العزيز المنيع

ان يا مظهر العدل اني لاشكون اليك من الذين كفروا و اشركوا بعد الذي وعدوا بنفسى في كل اللوح و في لوح الذي حفظه الله في كنانة عصمته و جعله محفوظاً عن ابصر الخلايق اجمعين قل يا قوم اذا وردتم الرضوان و ادركتم ورداً فاستنشقوا ان وجدتم منه روايح الطيب خافوا عن الله و لا تنكروه و لا تكونن من الذينهم عرفوا ثم انكروا و كانوا من الكافرين و لو يوجد ذو شم ليجد من كل ما يظهر مني رايحة الله المقدس العزيز الكريم

ان يا مظاهر هذا الاسم انتم خلقتم بامري و بعثتم بارادتي اياكم ان يمنعكم هذا المقام عن الخضوع بين يدي ربكم العزيز العلام في يوم الذي فيه يأتي الله في ظلل من الغمام بسلطان عظيم و ينفخ فيه روح الحيوان على اهل الاكوان و يطرز الرضوان باسمي العزيز المتان و يجدد فيه الانسان بطراز الرحمن و يزين كل الاشياء برداء الاسماء من لدن مبدع بديع انكم خلقتم لذلك اليوم اتقوا الله و لا تمنعوا انفسكم من ذلك الفضل العظيم

ان يا مسميات هذا الاسم لا يغررتكم الاسماء يومئذ ان اسرعوا الى شطر الفضل و لو تمطر عليكم سحاب الامر سهام القهر اياكم ان تصبروا اقل من حين لا يملك في ذلك اليوم احد شيئاً و الامر يومئذ لله العزيز الحكيم قل اوفوا يا قوم بميثاق الله و لا تنقضوا عهد الذي عاهدتم به في ذر البقاء على محضر الله المقتدر العزيز العليم قل فافتحوا ابصاركم تالله الحق قد بعث يومئذ حينئذ و اتى الله في ظلل الغمام فتبارك الله المبعث المقتدر العلي العظيم اذا يفرع كل من في السموات و الارض و ينوح قبائل اهل ملاء الاعلى كلها الا من اخذه يد الابهي بسلطانه المقتدر العلي الاعلى و شق حجاب بصره باصبع القضاء و نجاه من الذينهم كانوا في مرية عن لقاء الله الملك العزيز الجليل قل تالله قد بدل كل الاسماء و ارتفع عويل كل شئ و اضطرب

كلّ نفس ألاّ الذين بعثتهم نفحات السّبحان الّتي هبّت عن شطر ربّكم الرّحمن و ايقظهم عن النّوم و طهّهم عن دنس المشركين

ان يا لسان القدم صرّف الآيات لانّ آذان النّاس لن يستطيعوا ان يسمعوا ما نزل من سمآء فطرتك و هوآء ارادتك فالحق عليهم على مقدارهم فى ذكر ما كنت عليه و انّ هذا لعدل مبين ان يا ملاء الارض فاعلموا بانّ للعدل مراتب و مقامات و معانى لا يحصى ولكن انا نرشّ عليكم رشحاً من هذا البحر ليظّهركم عن دنس الظّلم و يجعلكم من المخلصين فاعلموا بانّ اصل العدل و مبدئه هو ما يأمر به مظهر نفس الله فى يوم ظهوره لو انتم من العارفين قل انه لميزان العدل بين السّموات و الارضين و انه لو يأتى بامر يفزع من فى السّموات و الارض انه لعدل مبين و انّ فرع الخلق لم يكن الاّ كفزع الرّضيع من الفطام لو انتم من النّاطرين لو اطّلع النّاس باصل الامر لم يجزعوا بل استبشروا و كانوا من الشّاكرين قل انّ ارياح الخريف لو تعرّى الاشجار من طراز الرّبيع هذا لم يكن الاّ لظهور طراز آخر كذلك قدّر الامر من لدن مقتدر قدير و من العدل اعطاء كلّ ذى حقّ حقّه كما تنظرون فى مظاهر الوجود لا كما زعم اكثر النّاس اذا تفكّروا لتعرفوا المقصود عمآ نزل من قلم بديع قل انّ عدل الّذى تضطرب منه اركان الظّلم و تنعدم قوائم الشّرك هو الاقرار بهذا الظّهور فى هذا الفجر الّذى فيه اشرفت شمس البهآء عن افق البقاء بسلاطان مبين و من لم يؤمن به انه قد خرج عن حصن العدل و كتب اسمه من الظّالمين فى الواح عزّ حفيظ و من يأتى بعمل السّموات و الارض و يعدل بين النّاس الى آخر الّذى لا آخر له و يتوقّف فى هذا الامر انه قد ظلم على نفسه و كان من الظّالمين ان ارتقبوا يا قوم ايام العدل و انها قد اتت بالحقّ اياكم ان تحتجّبوا منها و تكوننّ من الغافلين قل يا قوم زيتوا هياكلكم بطراز العدل ثمّ احكموا بما حكم الله فى الالواح و لا تكوننّ من المتجاوزين قل من يشرب قطرة من المآء بامرى انه لخير من عبادة من على الارض كلّها لانّ الله لن يقبل عمل احد الاّ بان يكون مزيناً بطراز اذنى بين العالمين ان اعملوا يا قوم بما امرناكم فى الالواح و انه قد نزل من جبروت الله المهيمن العزيز القدير و الّذى ارتدّ بصره من رايحة قميص اسمى الرّحمن انه يرى فى كلّ الاشياء آيات ربّه العادل الحكيم

ان يا قلم الاعلى فابتعث عبد الّذى سمّى بالرّضا بعد نبيل من مظاهر العدل فى ملكوت الانشاء و انّ عدله ايمانه بالله و لا يعادله عدل السّموات و الارضين ان يا عبد ان استمع صرير قلم الاعلى ثمّ اجتمع النّاس على شاطئ بحر الاعظم الّذى ظهر بهذا الاسم الاقدم القديم ان احفظ عباد الرّحمن لثلاً يتغيّر وجوه العرفان من لطمات اشارات مظاهر الشّيطان كذلك امرك ربّك العزيز المتان ان اعمل بما امرت من لدن عزيز جميل كن سداً بين يا جوج الشّرك و جنود الرّحمن لثلاً يتجاوزوا من حدودهم كذلك نزل الامر من جبروت حكم ربّك العليم الحكيم انا جعلناك ذكراً من لدنا بين عبادنا و جعلناك حصناً لبريتنا بين العالمين لتحفظهم من سهام الاشارات و تذكّهم بهذا الثبأ الّذى منه اضطربت هياكل الاسماء و غيرت الوجوه و شقت اراضى الكبر و سقطت الاثمار من كلّ شجر مرتفع منبع طوبى لك بما كسرت صنم الوهم بقوّة ربّك و نزعت عن هيكلك اثواب التّقليد و زيتته بردآء التّوحيد بهذا الاسم المقدّس المبارك المتعالى المحيط ثمّ اعلم بانّ ملاء البيان اعترضوا على ربّهم الرّحمن و كفروا بالّذى آمنوا بعد الّذى وصّيناهم فى كلّ الالواح بان لا يحتجّبوا حين ظهورى بشيئ عمآ خلق بين السّموات و الارضين منهم من كفر بنفسى و يقرء كلماتى و منهم من افتخر بكتب الّتى نزلت من قبلى من قبل قل اليوم لو يملأ كلّ من فى السّموات و الارض من كتب قيّمه و لم تهبّ منها نفحات امرى و فوحات حبّى انها لن يذكر عند الله ربّك و ربّ العالمين قل فويل لكم يا قوم كلّما نزل من ملكوت البيان انه قد نزل فى ذكرى و ثنائى ان انتم من العارفين قل افّ لكم بما نقضتم ميثاق الله و نبذتم عهده عن ورائكم و رجعتم الى مقرّكم فى اسفل السّافلين

ان يا اسمى قد بقيت فريداً بين ملاء البيان بعد الّذى ما نزل البيان الاّ لذكر نفسى المظلوم الفريد قل يا قوم خافوا عن الله تالّله انّ نقطة الاولى ما تنفّس الاّ بذكرى و ما تكلم الاّ بثناء نفسى و ما كان محبوب قلبه الاّ جمالى المشرق المنير ان يا اسمى

فاعلم بانّ الذي منه بعث هياكل العدل و اشرفت انوار الفضل نسبه المشركون الى الظلم كذلك فعلوا بنفسى هؤلاء الظالمين فسوف تبدل هذه الارض من ظلم هؤلاء و تضطرب الامور كذلك يخبرك لسان صدق عليم و قد انتشرت الواح النار فى كلّ البلاد و يمرّ عليكم مظهر الشيطان بكتاب اذا قل يا عباد الرحمن دعوها عن ورائكم و توجهوا الى كلمة الله المحكم البديع انه لا يعادل بحرف منها ما نزل فى ازل الآزال او ينزل من سماء عزّ رفيع ان يا اسمى طهر عبادى عن نفحات دونى ثم استجذبهم من بدائع نعماتى و كلماتى ثم طيرهم فى هواء قبرى و رضائى لعلّ يقصدون حرم عزّى و بيت كبريائى كذلك نزل بالحقّ و انه لتنزيل من لدن ربك العليّ العليم ثم امنعهم عن سفك الدماء انا قد نهيناهم فى كلّ الالواح و هم اتخذوا احكام الله سخرياً و تجاوزوا عن حصن الامر و كانوا من الغافلين و رجع ضرّ اعمالهم الى اصل الشجرة و كذلك كان الامر ان انت من السامعين انّ الذين يجادلون و يحاربون مع الناس اولئك خرجوا عن رضوان العدل و كانوا من الظالمين فى الواح عزّ حفيظ و الذينهم استشهدوا فى سبيل الله فى هذه الايام اولئك من اعلى الخلق و كانوا ان يذكروا الله جهرة بحيث ما منعهم كثرة الاعداء عن ذكر الله بارئهم الى ان استشهدوا و كانوا من الفائزين و فى حين ارتقاء ارواحهم استقبلتهم قبائل ملاء الاعلى كلّها برايات الامر كذلك قضى الامر بالحقّ من لدن مقتدر حكيم قل

يا الهى و سيّدى انت الذى غرست اشجار العدل فى رضوان امرك و حكمتك اذا فاحفظها يا الهى من عواصف القضاء و قواصف البلاء لترتفع باغصانها و افنانها فى ظلّ فضلك و جوار رحمتك ثم اسكن يا الهى فى ظلّ اوراقها من اصفياء خلقك و المقرّبين من عبادك و انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت الغفور الرحيم انا خلقنا رضوان العدل بقوة من عندنا و قدرة من لدنا و ارسلناه اليك بفواكه عزّ بديع اذا ذق من اثمارها ثم استرح فى ظلّ اوراقها لتكون محفوظاً من نار المشركين و بذلك اتمننا النعمة عليك لتشكر ربك و تكون من الشاكرين و الحمد لله رب العالمين

* * *

جناب اصدق عليه بهائى و بهاء العالمين

بسم الله الأعزّ الأمنع الأقدس الأبهى

هذا لوح قد فصل من لوح المحفوظ ليكون بنفسه هداية و رحمة على كلّ من فى السموات و الأرضين و ذكر فيه بقيّة من آلى الذى ورد عليه فى سبيل ربه ما فرغ عنه ملاء المقرّبين طوبى لك يا اسمى بما مرّت عليك نسيمات القميص من يوسف العزيز الذى سمى بمحمّد قبل عليّ و انه لسمى باسمنا القدوس فى ملاء الاعلى و بالسبوح فى مدائن البقاء و بكلّ الأسماء فى ملكوت الأسماء و به ظهر سلطنتى و اقتدارى ثم عظمتى و كبريائى لو انتم من العارفين و رشحنا عليه من هذا البحر ما اخذه عن دونى و قلبه عن مغرب السكون الى مشرق الاهتزاز الى ان فدى نفسه فى سبيلى و بذلك استفرح ذاته و بكت عيون المقرّبين طوبى لك بما شرقت بلقائه و سمعت نعماته و آنتت بنفسه المظلوم الغريب اذا يكون حاضراً تلقاء العرش و يبكى على نفسى بما ورد عليّ من جنود الشياطين تالله يا حبيب ما مضى عليّ من يوم الا و قد ورد فيه ما عجزت عن احصائه الخلائق اجمعين فى يوم يقولون المشركون انّ هذا لهو الذى افترى على الله كما سمعت مثل هذا فى يوم الذى جاء عليّ بالحقّ بسطان ميين و فى يوم يقولون انه قد ظهر بغير ما حدّد فى الكتاب و فى يوم يقولون انّ به احتجب ملاء البيان عن ذكر الله العليّ العظيم اذا تفكّر فى قلّة عرفانهم يتكلمون بما يلعنهم به حقايق كلّ شىء ولكن هم لا يشعرون انّ الذى ينطق بينهم بايات الله يكذبونه

بأهواء انفسهم و يقرؤون ما نزل من قبل من قلمي العزيز البديع ان انظر في قدرة ربك كيف اخذ الشّعور عنهم و جعلهم فى تيه الوهم لمن الهائمين تالله يا اسمى ان الذى اتخذوه الناس لأنفسهم حبيبا من دون الله لن يقدر ان يتكلم تلقاء الوجه ولكنّ الناس هم فى سكر عظيم فونفسى الحقّ لو تطلّع عليه و بفعله لتبكي على نفسى و لا تستريح على مقرّك الى ان يرتقى روحك الى الرقيق الأعلى مقرّ الذى تستضىء فيه انوار وجه ربك العليّ الأبهى و كان الله على ذلك شهيد و خبير اسمع منى ثمّ دع كلّ اسم عن ورائك و تمسك بعروة الله و لا تخف من جنود المشركين انهم و ما عندهم لن يذكر عند الله ولو يأتون بكتب الأولين قل يا احبّاء الله لا تخافوا من اجسادكم تالله انتم الملوک فى ممالك الأرواح فيا حبّذا لهذا الشأن المتعالى العزيز الرقيق انّ الذى يسفك دمه فى سبيلى يبعث الله من كلّ قطرة منه هياكل المقرّيين و المخلصين و انى لو اذكر اسرار ذلك المقام ليفدينّ الناس انفسهم فى سبيل ربهم العزيز المنيع ان يا اسمى اسمع ندائى بسمع الفطرة تالله به يستجذب كلّ العالمين لو يكوننّ من المتوجّهين

ان يا قلم الأعلى ذكّر اسمك نبأ هذه المدينة ليكون من المطّلعين اذ جاءك محمّد من لدى المشركين و قال انهم ارادوا ان يجتمعوا معك فى مقرّ آخر فلما سمعنا خرجنا عن البيت بسطان ميين و قلنا يا محمّد خرج الروح عن مقرّه و خرجت معه ارواح الأصفياء ثمّ حقايق المرسلين انك اذا فاشهد اهل منظر الأعلى فوق رأسى ثمّ فى قبضتى حجج التبيين فافتح عينك هذا لعلّى ثمّ محمّد رسول الله قد طلع عن افق البيت بسطان ميين و اتاكم بكلّ الآيات من لدى الله المقتدر القدير قل لو يجتمع كلّ من على الأرض من العلماء و العرفاء ثمّ الملوک و السلاطين انى لأحضر تلقاء وجوههم و انطق بآيات الله الملك العزيز الحكيم انا الذى لا اخاف من احد ولو يجتمع علىّ كلّ من فى السموات و الأرضين قد خضعت الآيات لوجهى و خشعت الأصوات لنغماتى الأبدع البديع هذا كفى قد جعله الله بيضاء للعالمين و هى عصاى لو نلقيها لتبتلع كلّ الخلائق اجمعين كلّ ما خلق بين السموات و الأرض عند ربك كقبضة من الطين انك انت يا محمّد اذهب الى ملاّ المشركين و قل قد جاءكم الغلام و معه جنود الوحي و الالهام و يمشى قدّامه ملكوت الأمر ثمّ عن ورائه قبائل ملاّ الأعلى ثمّ سكاّن مدائن البقاء ثمّ ملائكة المقرّيين قل خافوا عن الله و لا تتعرضوا علىّ الذى بأمره قدر كلّ امر حكيم اذا فاحضروا بين يدى الله بحبالكم و عصيّكم و ما كان عندكم لو انتم من القادرين انا نذهب الى بيت الله الذى بناه احد من الملوک و سمى بالسليم و انى وحده قد جتتكم من مطلع البقاء نبيا الله الأعظم العظيم و اتوقّف الى ان تغرب الشمس فى مغربها لعلّ يستحيون المعرضون فى انفسهم و يكوننّ من التائبين ثمّ اعلم بأنّ الله حرّم على احبائه لقاء المشركين و المنافقين ولكن انا خرجنا عن البيت متوكّلا على الله و ناظرا الى شطر الأمر لعلّ يتنبّه بذلك عباد الله الغافلين و الذينهم كفروا و اشركوا اولئك لن يؤمنوا بالله ولو يأتهم بصحائف القدس او بجنود الغيب او بحجج المرسلين و ما يزيدهم لقاء الله الا طغيانا و كفرا كذلك نزل فى الألواح و هذا اللوح العزيز المنيع

ان يا محمّد فاعلم بأنّ كلّ اسم لنسبته الى نفسى قد استعلى فى ملكوت الأسماء لو انت من العالمين و انقطعت اليوم نسبة كلّ ذى نسبة الا من دخل فى ظلّ هذا الوجه المشرق المنير و من تمسك باسم من الأسماء و كان غافلا عن موجدتها انه ليس منى و كان الله بريئا منه انا خلقنا كلّ الأسماء كخلق كلّ شىء ان انتم من العارفين قل انى قد اظهرت لله و خرجت لله و اتكلّم امام كلّ من على الأرض كما اتكلّم امام وجهك و لا اخاف من احد و فعلى يشهد بما اقول لو انت من المدركين قل ان آثار الحقّ لمشهود كضياء الشمس و انوارها تالله انه اظهر عند كلّ ذى بصر حديد هل تظنّ بأنّ دونه يقدر بأنّ يقوم معه لا فونفسه العليّ العظيم قل ان بيمشى الغلام يمشى حقايق كلّ شىء ثمّ بسكونه يسكن عبادنا المستقرّين ان انقطع عن الأسماء ثمّ اكف برّبك و لا تكن من الجاهلين انّ الذين اعتكفوا على الأسماء اولئك من عبدة الأصنام لو انت من العارفين قل ان النبى من اخبر الناس بهذا التبا الأقوم الأقدم القديم و الرسول من بلّغ رسالاتى الى الذين ضلّوا السبيل و الامام من قام امام وجهى

بخضوع و خشوع مبین و الولیّ من استحصن فی حصن ولایتی المحکم المتین و الوصیّ من وصیّ النَّاس بما امرناهم به فی لوح حفیظ انّ الذی اتّخذوه المشركون ربّاً لأنفسهم و اعترضوا به علی الله المقتدر العزیز الجمیل انه كان كأحد من عبادی و كان ان يحضر تلقاء الوجه فی كلّ بكور و اصیل و هبت علیه من شطر نفسه اریاح الهوی بما اكتسبت یداه الی ان حرّكته عن مقرّه و اتركه فی اسفل السّافلین انا اشتهرنا اسمه بین العباد لحكمة من لدنا و ان ربك لهو الحاکم علی ما یرید و اذا اتممنا القول انه ذهب الی المشركین و ذهب الغلام الی مقرّ الذی قرّناه كذلك كان الأمر و كنّا شاهدين الی ان رجع محمّد بعد مدّة وحده قلنا این الذینهم ارادوا وجه الغلام و این الذینهم كفروا بالله العلیّ العظیم قل ان الشمس لّما اشرفت عن افق الأمر یفرّ عنها طیور اللیل و لن یقدر ان یقربها كذلك كان الحکم ان انتم من العارفين كذلك قصصنا لك من امر الذی ظهر فی تلك الأیام فضلاً من لدنا علیك و علی عبادنا الموقنین یا لیت كنت معنا فی ذلك الیوم و شهدت استعلاء الله علی العالمین ثمّ قدرته علی الخلائق اجمعین ثمّ سلطنته بین السّموات و الأرضین ولكن لا تحزن عن ذلك لأننا كتبنا لك فی اللوح اجر ذلك الیوم و انا كنّا علی كلّ شیء لقادرین انك انت قم علی الأمر ثمّ اجتمع النَّاس و لا تكن من السّاكنین الف بین قلوب احبّتی ثمّ ذكّرتهم فی كلّ حین بذکری الجمیل فأنفق نفسک و روحک لتبلیغ امر الله و هذا من سچیّة ربك العزیز الحکیم ان یصّبک من ضرّ فاصبر كما صبر ربك و انه یوفی اجور الصّابرين لا تحزن عمّا ورد علیك ان ربك معك فی كلّ الأحوال و ینصرک بالحقّ بجنود غیبه العالین فألق التّكبیر من قبلی علی وجه الّتی آمنت برّبها و فازت بقاء الله و ورد فی شاطئ بحر عظیم الذی كلّ موج من امواجه ینطق بأنّه لا اله الاّ انا الغفور الرّحیم طویب لها بما سمعت نغمات ربّها و اشرفت علیها انوار القدس من منظر الله ربّ العالمین و الرّحمة الّتی تنزل من سحاب مشیّتی و سماء ارادتی علیها و علی بنتها و انّ هذا لفضل عظیم علیك یا اسمی ذکری و ثنائی ثمّ بهائی و بهاء العالمین

ثمّ ذكّر من لدنا احبّائی كلّهم اجمعین قل یا اصفیاء الله ان استقیموا علی امر ربکم الرّحمن علی شأن لن یحرّککم اریاح الافتتان و كونوا فی امر الله لمن الرّاسخین ان اجتمعوا فی محافل الأنس ثمّ ذكّروا هذا المسجون الذی ابتلی بین المنافقین ان اجتمعوا فی حول ذلك الاسم ایّاکم ان تفرّقوا لأنّ الذیاب عن ورائکم بمکر کبیر توکّلوا فی كلّ الأمور علی الله ثمّ اجتنبوا عن المعرضین ان وجدتم من احد مرّت علی قلبه نفحات الرّحمن آنسوا به ثمّ ذكّروه بهذا الذکر العظیم ایّاکم ان تحزنوا فی شیء او تضطربوا فی البأساء و الضّرّاء تالله قد قدر لكم فی ملکوتنا الأعلى مقام عزّ رفیع ان اتحدوا فی انفسکم و انّ بالاتّحاد یظهر امر ربکم العزیز الوهاب ان انتم من المتبصّرين انّ الذین یقرؤون البیان و كفروا بآیات الرّحمن اولئک حقّت علیهم کلمة العذاب فسوف یدخلنّ السّعیر كونوا امنائی بین خلقی و اصفیائی بین بریّتی و مطالع انواری بین العالمین كذلك القیناکم قول الحقّ و انزلنا علیکم ما تطمئنّ به قلوبکم و نفوسکم و تكوننّ من الثّابین

* * *

بسم الذی كان و ما كان معه ما كان

هذا لوح نزل من شطر السّجن للذی اقبل الی الوجه لیجد عرف الله المقتدر العزیز المنیع و یعلم انه یذکر فی البلاء من اراده من اهل البهّاء انه لهو الغفور الرّحیم اذا وجدت عرف القمیص و نفضة التّقدیس قم علی ذکره بین العالمین لعلّ یعرفنّ الله ربّهم و یدعنّ ما عندهم من همزات الشّیاطین تمسّک فی كلّ الأحوال بذکر ربك الغنیّ المتعال انه خیر لك عن ملک السّموات و

الأرضين لا تبتئس بما قال و قالوا سوف يرون جزآء ما عملوا انّ ربّك لهو العليم الخبير لا تيأس من نفعات الله و رحمته أنّه مع من اراده و يؤيّده فى كلّ حين

هو الباقي

هذا كتاب جعلناه لقائنا للذين اقبلوا الى الله فى تلك الأيام التى فيها تغيّرت البلاد من زار ما نزل من جهة العرش فى هذا اللوح و يجد نفسه فى ريب من لقاء ربّه أنّه ممّن اعرض عن الله فالق الأصباح
ان يا اطياف الفردوس ان استمعوا نداءً المحبوب فى تلك الأيام التى فيها زلّت الأقدام فى اقبالكم استفرح الملائم الأعلى و بهجركم فى اللقاء و ظمأكم قرب البحر ارتفع نحيب البكاء من سكّان مدائن البقاء حبّذا هذا السرور و الحزن كأنهما اعتنقا فى يوم الله المقتدر العزيز المختار قد اشتعلت اكباد المشركين ممّا ارسلناه من قبل لذا يمكرون لِنَفْسِي فى العشيّ و الابكار طوبى لكم بما دخلتم فى المدينة و فزتم بما اراد ربّكم العزيز الوهاب ينبغى لكم بأن تظهر من وجوهكم البشارة و الابتهاج لتجد كلّ نفس منكم التسليم و الرضا كذلك قضى من قلم البهاء انّ ربّكم الرحمن لهو العالم بالسرّ و الاجهار انتم فى ظلّ عنايتى و قباب رحمتى اذاً طرف الله متوجّه اليكم يا اولى الأبصار طوبى لكم و لمن يحبّكم و لمن يقبل اليكم خالصاً لوجه الله العزيز الجبار يشهد الله و الذين طافوا حول العرش انتم فزتم بلقائه و طفتم حول كعبة امره و حضرتتم تلقاء وجهه أنّه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز المتان لعمرى قبلنا منكم ما اردتم و نكون معكم فى كلّ الأحيان و البهاء عليكم من لدن عزيز مستعان

جناب ابوالحسن فى الشّين

هو العلىّ فى افق الأبهى

هذا كتاب فيه يذكر ما يجرى عنه الدّموع من اعين المقرّبين ان يا قلم فاذا ذكر ما ورد على ذكر الله و جماله لعلّ بذلك يبعث الله من ينظر فى هذا الأمر ببصره و لن يمنعه ضجيج المشركين و يتفكّر فى هذا الظهور فى ايام التى كان بين العباد و احاطته جنود الشّياطين و يقدّس نفسه عن كلّ الاشارات و ينظر فى حجج النّبیین و المرسلين قل يا قوم خافوا عن الله ثمّ استحيوا عن الذى فطرکم و فطر السموات و الأرض و انزل عليكم ما اغناكم عن دونكم من ملل القبل و جعلكم ادلاءً نفسه بين العالمين و وصّاكم فى كلّ الألواح بأن لا تتبعوا هواكم فى يوم الظهور و لا تحتجبوا بالواحد الأوّل فى البيان و لا بما نزل فى كتابى لأنّ كلّ ما يظهر منى منوط بأمره و معلق بارادة من عنده و أنّه لهو الفعّال لما يريد و ما بقى من سطر الا و قد وصّاكم فيه فى هذا الأمر المبرم العظيم و انتم عرفتموه و آمنتم به على زعمكم و قبلتم ما نزل عليكم من سماء عزّ منيع فلما مضت ايام ظهر باسم آخر و انزل عليكم ما نزل من قبل من آيات الله المحكم العزيز البديع و انتم شهدتم منه ما لا شهدتم من دونه و لا ينكر ذلك الا كلّ معتد بعيد و فدى نفسه فى كلّ حين لأمر الله ربّه و ربّ العالمين و انتم ما آمنتم به و كفرتم بعد ايمانكم و ما رضيتم ما رضى الله لكم بل رميتموه فى كلّ يوم برمى جديد و قتمت عليه بالمحاربة بعد الذى قام عليه كلّ الملل و ما خفتم عن الله الذى خلقكم للقائه و بشركم بنفسه المقتدر المهيمن العزيز العليم فى ليت اكتفيتم بتلك الأمور بل زدت فى شقوتكم الى ان اردتم ان

تسفكوا هذا الدّم المطهّر المنير قل فأفّ لكم شهدتتم نعمة الله ثمّ انكرتم فسحقاً لكم يا ملاً الغافلين فلماً شهدتتم انفسكم عجزاً عمّا اردتم فتمت على الافتراء لتدخلوا البغضاء فى صدور الذين ارادوا الوجه فى العشىّ و الاشراق لتضلّوهم عن سبيل الله الواضح المستقيم هل يضجّ امر الله بأن يغتبه عباده الفسقاء لا فوربّ العالمين قل أ كفرتم بالله ثمّ تستدلّون بما استدّلوا به علماء الفرقان فى ايام التّى شقتّ فيها سماء الأوهام و اتى الله ببروات قدسه و قضى الأمر من لدن حكيم عليم و انكروه العلماء بأجمعهم و صاحوا فى انفسهم و استدّلوا بأنّ هذا الرّجل ادعى التّبوة فى نفسه بعد الذى نصّ الله فى كتابه الكريم بأنّه قد ختم التّبوة بمحمّد رسول الله و اعترضوا بما عندهم من الاشارات الى ان قتلوه بالظلم فلعنة الله على الظالمين و انتم مع انّ ليس عندكم امثال تلك الكلمات و نصّ منزل البيان بأنّه يأتى و لا مردّ له و بشركم و كلّ من فى السّموات و الأرض بظهوره و سلطانه و وصّاكم بأن لا تفعلوا كما فعلوا ملّة الفرقان و كونوا من المتّقين و نصّ بأنّه جلّ و عزّ لن يعرف بدونه و لو يظهر نفسه فى ساعة اخرى ليس لأحد ان يعترض عليه لأنّه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد مع ذلك فعلتم يا ملاً البيان ما جلس روح الأمين على الرّماد و بكت عيون اهل الفردوس ثمّ اهل حجاب القدس اذاً ييكى عين العظمة و انتم تفرحون و تكوننّ من الفرحين

فوالله يا قوم انّى قد كنت راقداً على بساطى ولكن نسمة الله ايقظتنى و روح الله احيتنى و لسان الله تكلم على لسانى لست انا بمذنب انتم لا تنظرونى بعيونكم بل بعينى و بذلك امرتم من لدن عزيز عليم و يا قوم هل تظنّون بأنّ الأمر بيدى لا فونفس الله المقتدر المتعالى العليم الحكيم فوالله لو كان الأمر بيدى ما اظهرت نفسى عليكم فى اقلّ من آن و ما تكلمت بكلمة و كان الله على ذلك شهيد و عليم ولو انّ محبوى امرنى بأن احمل الأحجار من الجبال انه خير عندى من ان اعاشر مع هؤلاء المشركين و خرجت عن بين العباد وحده و سرت سنتين فى العراء منقطعاً عن كلّ من فى الملك اجمعين فلماً جاء الوعد ارجعنى الى العباد مرّة اخرى و قضى الأمر من عنده لا من نفسى و هواى و يشهد بذلك كلّ الذرّات لو انتم من السّامعين فيا ليت كان النّاس مطّلعاً بأصل الأمر تالّله الحقّ ما اطّلع به احد الاّ نفسى ولكن سترناه و اشتهرنا ذكر من خلق بقولى حفظاً لمطلع الظهور فلماً شهد اشتهار اسمه حارب بنفسى المظلوم الفريد و انك انت يا عبد فكّر فى امر الله و انّ امره اعظم من ان يخفى ثمّ فى آثاره و انّ آثاره اظهر من ان يستر بأكمام المشركين فيا ليت كنت معى و اطّلت بما ورد على نفسى ولكن قضى ما قضى اذاً قم على الأمر ثمّ انصر الله بما كنت مستطيعاً و لا تكن من الصّابرين دع الدّنيا ثمّ خذ كأس البقاء ثمّ اشرب منها و لا تكن من المتوقّفين طهّر نفسك عن كلّ الاشارات ثمّ اصعد الى منظر الله العلىّ العظيم كذلك امرناك حبّاً لنفسك لئلا يزّلّ قدماك عن صراط الله الظاهر العزيز المنير و البهاء عليك و على كلّ موقن بصير

ك

جناب نبيل قبل حسين

الافدس الاعظم الابهى

هذا كتاب مبين نزلّ بالحقّ من جبروت الله العلىّ العظيم و يدع النّاس الى محبوب العالمين لو يظهر ما ستر فيه من تجلّيات ربّه لينصعق من فى السّموات و الارض الاّ من تمسّك بذيل الله العزيز الحكيم قل يا قوم ان انصفوا بالله هل ينبغى لاحد ان يعترض على الذى سئل الكليم لقائه و الحبيب جماله و صعد الرّوح بحبّه و فدى النّقطة فى هواه اتقوا الله و لا تعقبوا كلّ مشرك اثم هل رأيتم فى البيان ما لا وجدتم منه عرف ذكرى لا وربكم الرّحمن ان انتم من الشّاعرين انه نادى فى برّيّة البيان و بشركم برّبكم

الرَّحْمَنُ إِذَا قَدِ اتَى بِسُلْطَانٍ عَظِيمٍ أَنَّهُ شَهِدَ لِي وَ أَخْبَرَكَ بِمَلِكُوتِي وَ سُلْطَانِي مَا لَكُمْ تَمَسَّكْتُمْ بِالْهُوَى وَ اعْرَضْتُمْ عَن رَّبِّكُمْ الْإِبْهَى إِنْ هَذَا إِلَّا خُسْرَانٌ مَبِينٌ قَلْ هَلْ ظَنَنْتُمْ أَنَا آرَدْنَا لِنَفْسِنَا شَيْئًا بَعْدَ الَّذِي نَكُونُ بَيْنَ إِيَادِي الْإِعْدَاءِ دَعَا الظُّنُونُ قَدِ اتَى سُلْطَانُ الْيَقِينِ أَنَّ الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِغَيْرِي أَوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ مِثْلَهُمْ كَمِثْلِ الَّذِي نَبَذَ الْكُوثِرَ عَن وَرَائِهِ وَ يَهْرَعُ إِلَى الشَّرَابِ إِلَّا أَنَّهُ مِنَ الْهَائِمِينَ

قَدِ أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ عَلِيًّا مِنْ قَبْلِ بِذِكْرِ حَكِيمٍ لِيَعْرِقَكُمْ نَفْسِي وَ يَسْتَعِدَّكُمْ لِلْقَائِي فَلَمَّا كَشَفْتَ جَمَالِي وَ اتَيْتَ بِمَجْدِي كَفَرْتُمْ بِنَفْسِي وَ يَلْ لَكُمْ يَا مَلَأُ الْمَعْرُضِينَ قَلْ يَا مَلَأُ الْإِكْوَانَ إِنْ أَرْحَمُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَدْعُوا ذَاتَ الْقَدَمِ عَن وَرَائِكُمْ إِلَى مَ تَتَّبِعُونَ الْهُوَى هَذَا رَّبِّكُمْ الْإِبْهَى إِنْ أَقْبَلُوا إِلَيْهِ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ أَنْتَ يَا أَيُّهَا الْمَسْتَشْرِقُ نُبُورِ الْبِهَاءِ إِنْ أَذْكَرَ عِبَادِي بِاسْمِي وَ سُلْطَانِي لَعَلَّ يَتَمَسَّكُونَ بِالْحَقِّ وَ يَدْعُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ اتْلُ عَلَيْهِمْ آيَاتِ رَبِّكَ لَعَلَّ تَجْذِبُهُمْ إِلَى مَشْرِقِ الْوَحْيِ وَ تَجْعَلُهُمْ مِنَ الرَّاسِخِينَ قَلْ يَا قَوْمَ تَدَارَكُوا مَا فَاتَ عَنْكُمْ فِي جَنْبِ اللَّهِ أَيَّاكُمْ إِنْ تَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ سَوْفَ يُأْتِيكُمْ رَسُولُ الْمَوْتِ إِذَا تَرَوْنَ قُدْرَةَ اللَّهِ وَ سُلْطَانَهُ وَ لَا تَجِدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ حَمِيمٍ إِنْ اغْتَمَمُوا الْفُرْصَةَ فِي أَيَّامِ رَبِّكُمْ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ كَذَلِكَ أَمْرَانَا وَ الْقَيْنَاكَ لِتَبْلُغَ النَّاسَ مَا أَمَرْتُ بِهِ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمٍ حَكِيمٍ

هذه سورة ما نزل من قبل و الأصل في هنا لو شاء الله ليرسله اليك بيد امين من عباده

بِسْمِ الَّذِي كُلُّ لُوجْهِهِ سَاجِدُونَ

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ إِلَى الَّذِي آمَنَ بِهِ وَ اسْتَهْدَى بِأَنْوَارِ الرُّوحِ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي تَغَيَّرَتْ فِيهَا وَجُوهُ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي مَرِيَّةٍ عَن لِقَاءِ رَبِّهِمْ وَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ إِنْ يَجْحَدُونَ إِنْ يَا عَبْدَ لَوْ نَذَرْنَا مَا وَرَدَ عَلَيْنَا لَنُنْقِطِعَ عَن نَفْسِكَ وَ رُوحِكَ وَ ذَاتِكَ وَ تَفَرَّ إِلَى الْجِبَالِ إِلَى إِنْ تَفْدَى نَفْسَكَ فِي سَبِيلِي وَ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ وَلَكِنَّ النَّاسَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِحَرَكَةٍ مِنْ أَصْبَعِهِ قَدِ ظَهَرَ الْعَدْلُ وَ مَظَاهِرُهُ قَدِ نَسَبَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالظُّلْمِ فَوَيْلٌ لَهُمْ وَ بِمَا اكْتَسَبُوا فِي الْحَيَاةِ الْبَاطِلَةَ وَ هُمْ لَا يَفْقَهُونَ وَ الَّذِي بِأَمْرِهِ غَرَسَ أَشْجَارَ الصِّدْقِ قَدِ افْتَرَاهُ بِالْكَذِبِ كَذَلِكَ فَعَلُوا بِنَفْسِي إِنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ قَلْ يَا قَوْمَ خَافُوا عَن اللَّهِ وَ لَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ لَا تَرْتَكِبُوا الْفَحْشَاءَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ اتَّقُوا اللَّهَ يَا مَلَأُ الْأَرْضِ إِنْ هَذَا لَقَمِيصِي الَّذِي مِنْهُ وَجَدَ كُلُّ نَبِيٍّ رَايِحَةَ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ وَ بِمَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِهِ قَدِ نَزَلَتْ صَحَائِفُ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ وَ أَنَّهُ لَوْ يَرِيدُ إِنْ يَمْحُو مَا ثَبَتَ بَيْنَ الْعِبَادِ لِقَادِرِ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنْ أَنْتُمْ تَفْقَهُونَ وَ لَوْ نَشَاءُ لَنَنْزِلَ فِي كُلِّ حَرْفٍ مَا نَزَلَ مِنْ أَزْلِ الْأَزَالِ وَلَكِنَّ النَّاسَ فِي حُجُبَاتٍ أَنْفُسُهُمْ مَيِّتُونَ

قَلْ يَا قَوْمَ تَاللَّهِ الْحَقُّ قَدِ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلْتَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى وَ لَا الَّذِينَ هُمْ عَلَّقُوا جَمَالَ عَلِيٍّ فِي الْهُوَاءِ وَ قَتَلُوهُ بِالظُّلْمِ إِنْ أَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ تَتَفَكَّرُونَ قَلْ إِنْ مَلَأُ الْفُرْقَانَ سَفَكُوا دَمَ اسْمِي الَّذِي ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَ أَنْتُمْ تَسْفِكُونَ دَمَ مَحْبُوبِهِ فِي كُلِّ حِينٍ وَ لَا تَفْقَهُونَ قَلْ إِذَا لَوْ تَتَوَجَّهُونَ بِسَمْعِ الْفِطْرَةِ إِلَى مَلَأِ الْأَعْلَى تَاللَّهِ لَنَسْمَعَنَّ ضَجِيحَهُمْ ثُمَّ صَرِيحَهُمْ ثُمَّ عَوِيلَهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيَّ الَّذِي بِحَرْفٍ مِنْ عِنْدِهِ خَلَقَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ بِحَرْفٍ أُخْرَى قَدِ اتَى جَمَالَ الْقَدَمِ فِي ظِلْلِ الْغَمَامِ بِسُلْطَانِ لَإِيحِ مَشْهُودٍ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ زَيْنٌ هَيْكَلِ الرَّبُّوبِيَّةِ بَرْدَاءٌ عَزَّ مَحْبُوبٌ وَ لَوْ يَوْجَدُ فِي الْأَرْضِ مِنْ ذِي بَصَرٍ تَاللَّهِ لَيَشْهَدُ بِإِرَادَةِ مَنْ ظَهَرَ مَلِكُوتُ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا ثُمَّ جَبْرُوتُ الصِّفَاتِ بِأَتَمِّهَا ثُمَّ بِإِرَادَةِ أُخْرَى يَأْخُذُ طَرَاظَ الْإِسْمِ عَن مَظَاهِرِ الْأَسْمَاءِ كَذَلِكَ كَانَ رَبِّكَ مُقْتَدِرًا عَلَيَّ مَا يَشَاءُ وَلَكِنَّ النَّاسَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ

قل يا ملأ اليهود ان تريدوا ان تصلبوا الروح مرة اخرى تالله هذا لهو الروح قد ظهر بينكم فافعلوا به ما تشاؤون لأنه انفق روحه في سبيل الله و لا يخاف من احد ولو يجتمع عليه كل من في السموات و الأرض ان انتم توقنون

قل يا ملأ الانجيل ان تريدوا ان تقتلوا محمداً رسول الله تالله ان هذا ذاته قد ظهر بالحق فافعلوا به ما اردتم لأنه يشق لقاء محبوبه في ملكوت عزة و كذلك كان الأمر ان انتم تعلمون

قل يا ملأ الفرقان ان تريدوا ان تعلقوا هيكل علي الذي نزل من عنده البيان تالله ان هذا لمحبوبه الذي قد ظهر باسم آخر و قد اتى على ظلل المعانى بسطان من عنده و انه لهو الحق علام الغيوب و انتظر منكم ما فعلتم بظهور قبلي و يشهد بذلك كل شيء ان انتم تسمعون

ان يا ملأ البيان ان تسفكوا دم الذي به بشرتم بلسان علي ثم من قبله بلسان محمّد ثم من قبله بلسان الروح فيها هو هذا بينكم و ما عنده من ناصر ليمنعكم فيما تريدون ان تعملون قل تالله هذا صدرى مشتاق لسهامكم اذا فارموا كيف شتمت و لا تصبرون و ان هذا عنقى قد تناول لحب الله و ينتظر سيوفكم اذا فاضربوا كيف تريدون و ان هذا رأسى مشتاق لرمح غلكم اذا فانصبوه عليها ثم داروا به في البلاد كيف تحبون قل يا ملأ البيان ان كان جرم الله بينكم بأن ارسل اليكم الذي بشرتم بلاقائه و وعدتم به في كل الألواح اذا تجاوزوا عنه و لا تجعلوا انفسكم مستحقاً لنقمة الله الملك المهيمن القيوم و ان كان جرمي بأن نزلت علي آياته و تلونهاها عليكم في كل عشي و بكور فاعفوا عني و لا تجعلوا بذلك انفسكم محروماً عن لقاء الله المقدر المتعالي العزيز المحبوب و ان كان اعتراضكم على الله بأن ارسلني قريباً اذا ينبغي لكم بأن تشكروا الله في ذلك و قولوا ان الحمد لله الذي قد صدق وعده و وفى بما وعدناه و ان ربنا لهو الغفور العطوف اتقوا الله يا قوم تميزوا موقع الشكر عن الشكوى و لا تنكروا امر الذي له خلقت من في السموات و الأرض فما لكم يا قوم كيف لا تفقهون هل رأيتم بأن تنزل نعمة الله على احد فينكرها لا فوالذي نفسى بيده ما رأيتم الا انفسكم ان انتم تنصفون قد جاءكم الموعد قريباً و انتم كفرتم به و لو ظهر بعيداً ما كنتم تفعلون بعد الذي ينبغي لكم بأن تفدوا انفسكم في سبيله و تشكروا ربكم الرحمن بما ارسل اليكم هذه النعمة الممكنة المخزون

ان يا قلم فأمسك زمامك ثم استر و لا تجهر ازيد من ذلك تالله لو يظهر ما كنز فيك لينصعق كل من في السموات و الأرض و لن يبقى لك من ناصر و معين لأن الناس كلهم اعترضوا على الله و هم في تيه الشرك هم سالكون ان يا عبد فارفع يديك باسمى و سلطاني ثم اخرق الأحجاب بقدرتي و عظمتي و كبريائي و لا تخف من احد و ان ربك يحرسك عن الذينهم كفروا بالله المهيمن القيوم ذق من كأس ذكرى و عرفاني ثم ثنائى ثم اسق بها العباد تالله انه لخير لك عما كان و عما يكون كذلك امرك ربك ان اعلم بما امرت و لا تكن من الذينهم بعد الأمر هم يصبرون و الروح و البهاء عليك و على عباد الذينهم توجهوا الى شطر القدس مقر الذي فيه يستضىء انوار وجه الغلام بضياء لا يح مشهد

ضلع حاجى على اكبر الذي صعد الى الله

هو الله

هذا كتاب من الله الى التي آمنت برّبها و كانت من القاننات ان لا تعبدى الا الله ثم طهرى قلبك من اشارات الذينهم كفروا بالله اذ اتى بملكوت الآيات ان افرحى بفرح الأمر ثم اقتنى لهذا الذكر الأعظم الذي بأمره خلقت الأسماء و الصفات لا تحزنى

فى الذى صعد الى الله ثم اكفى بالله ربك انه مع امائه الذآكرات توجهى بوجهك الى الذى فطر الارضين و السموات آنسى بذكر الله و ان بذكره ترفع الأحزان و تنزل الرحمة و السرور عن كل الجهات طوبى لأمة تمسكت بعروة الوثقى و انقطعت عن الدنيا و ما فيها حباً لله مظهر البيئات و الروح عليك يا امة الله و على امائه الخاضعات لله مالك الأمر ذو العظمة و الافتدار

ابن نصر ج

بسم الله الأقدر الأقدر

هذا كتاب من الله الى الذى اهتدى بأنوار الروح و كان ممن آمن و هدى ان يا عبد قل بسم الله و بالله و باسم ربنا العلى الأبهى ثم اصعد بجناح العرفان الى مقر الأقصى لتسمع نغمات الله عن جهة سدرة المنتهى و ان تطير مرة اخرى لتسمع كربة اخرى ما لا سمعته اذن اهل النهى و ان وجدت فى نفسك استطاعة و قدرة فاصعد كربة بعد اخرى لتشهد ظهورات ربك و يتجلى عليك انوار وجه ربك العزيز الأعلى قل انه حينئذ قد كان فى منظره الأبهى و ينادى كل شىء ببدايع نغماته الأحدى اياكم ان توقفوا تلك الأيام مروا على الصراط باذن ربكم الرحمن و لا تكونوا ممن ضلّ و غوى قل انه نزل مرة اخرى من سماء القضاء و ينطق عليكم من آياته الكبرى و ان هذا خير لكم عن ملك الآخرة و الأولى قل يا قوم أ تمارون الروح فيما شهد و رأى بعد الذى انه نطق فى صدر على بالحق ثم من قبله فى صدر محمد ثم فى صدر كل من نطق بالوحى من لدى الله العلى الأعلى قل يا ملاء البيان لو تجتمعون انتم و من على الأرض لتضلوا احداً من احبآء الله لن تقدرؤا اذا موتوا بغىظكم يا ملاء البغى و العمى و أنك انت قدس نفسك عن الهوى ثم ادخل منظر الأعلى و لا تتبع الذينهم يطرون بجناحين الهوى ان اثبت على امر الله و دينه ثم اذكر ما ورد عليه من اعدائه و لا تكن ممن غفل و نسى و الروح و البهآء عليك و على من تمسك بعروة الله ثم بأنوار القدس اهتدى

بسم الله الظاهر فوق كل الأشياء

هذا كتاب من الذى يذكر الله بلسانه من العشى الى الاشراق و من الاشراق يجرى قلمه على الألواح الى الأصيل لعل تتوجه الوجوه الى الله العزيز الحميد فديت نفسى فى سبيله و راحتى لأمره و لا اصبر بعد حكمه ولو يمسكنى الظالمون و من قبل تنزل الآيات و يكتبها العبد الحاضر لدى العرش و فى تلك الأيام من الضعف الذى اخذنى لا يرتفع الصوت من فم القدم ان انتم تعلمون و اذا يرتفع يتحرك كل اركانى بحيث تقلبنى آيات الله المهيمن القيوم و حين النزول يأخذنى الشوق على شأن تهتز جوارحى من حب الله العزيز المحبوب و من قبل تنزل الآيات من الاشراق الى الاشراق و من الأصيل الى الأصيل و لا يتوقف لسان الله فى اقل من آن الأ لأمر آخر كذلك كان الأمر و يشهد بذلك عباد الله المخلصون الذين حضروا تلقاء الوجه و سمعوا آيات الله العزيز الودود و فى تلك الأيام لو انطلق فى ساعة يمنعى الضعف فى ساعة اخرى قد منعت نغمات الله بما اكتسبت

ايدى الَّذِينَ يظلمون و لا يشعرون ادع النَّاس من قلمي كما دعوتهم بلساني و لا اتوقّف فيما امرت به الى ان يصعد الرّوح الى مقرّ العظمة و الكبرياء كذلك اراد الغلام فى سبيل ربّه العزيز العليم أنّك يا عبد كن كما كان الغلام ان اقتصر الأمور على ذكر مولاك هذا خير لك عمّا كان و يكون سوف يطوى بساط الدّنيا و يبسط بساط آخر و يبقى العزّة و الملك لله العليم الحكيم

جناب اسم الله القهير

بسم الله الاعزّ الامنع الاقدس الابهى

هذا كتاب من لدن نقطة الاولى الى الذى آمن بالله و آياته و دخل بقعة الرّوح مقرّ الذى استوى عليه عرش ربّه الرّحمن و سمع ما لا سمعه احد من العالمين لعلّ يأخذه نفحات الرّوح على شأن لن يقدر ان يسكن على محلّه و يأخذ جذب الجبار زمام الاختيار عن يده و ينطقه ولو بالاضطرار بين السّموات و الارضين و يفتح اللّسان بالبيان و ينظر جمال الرّحمن فى هذا الجمال الذى ظهر و اشرق ثمّ لاح و ابرق عن افق الامكان بسطبان لائح مبين و انكروه ملاً البيان و رموا نحوه رضى الشّقاق عن كلّ الجهات بعد الذى اتاهم على ظلال الكبرياء من سماء عزّ رفيع و اظهر لهم قدرة الله و سلطنته ثمّ انزل عليهم فى كلّ حين ما يحيى به افئدة الممكنات ثمّ حقايق الموجودات ثمّ هياكل النّبیین و المرسلين فلما شهدوا آثار الله و سلطنته ثمّ ظهور الله و قدرته اذا قاموا على الاعراض ثمّ افناء نفسه العليّ العظيم

تالله قد ورد عليّ ما لا ورد على الذينهم مضا من قبل و أنّك لو تسمع لتصبح فى نفسك و تبكى على هذا المظلوم الذى بكت عليه عيون اهل ملاء الاعلى ثمّ عيون اهل لجج الحمراء ثمّ عيون العظمة عن خلف سرادق عزّ منيع و أنّك لو تسئل عنهم يا قوم باى حجة عرضتم عن الذى به ظهر امر الله و سلطانه تسمع منهم كما سمعت من ملاء الفرقان حين الذى شقت سماء الاوهام و جاء ربك المقتدر العزيز العلام على ظلال من الانوار باسمه العليّ العظيم بل تجد هؤلاء اشدّ احتجاباً عن ملل القبل كلّها لانّ ظهور قبلى خرق كلّ الحجابات التى احتجوا بها الناس فى كلّ عهد و عصر و كذلك نزل الامر حينئذ من لسان الله الملك المقتدر العزيز القدير و أنّك لو تسئل من ملاء الفرقان من ربكم ليقولنّ الله الذى خلقنا بامر من عنده و لو تسئل من رسولكم يقولنّ رسول الله الذى بعثه بالحقّ و جعله خاتم النّبیین و كذلك يعدّون من بعده اسماء انت تعرفهم و كذلك يذكرنّ و يكوننّ من الذّاكرين و كانوا افتخروا بما عندهم على ساير الملل فلما ظهر الذى بامره ثبت ايمانهم و رفع امرهم و حقّق دينهم اذا كفروا به و كانوا من الكافرين اذا تفكّر هل نفعهم ما كان عندهم و تكلموا عليه فى مأتين و ستين بعد الف لا فونفسى الرّحمن الرّحيم لانّهم عبدوا اسماء و اعتكفوا عليها من دون بيّنة و لا كتاب منير و اتخذوا الوهم لانفسهم ربّاً من دون الله لانّهم لو عرفوا الله ما كفروا به فى يوم الذى ظهر كالشمس عن افق عزّ قديم و كذلك فاعرف ملاء البيان لو تسئل عنهم باى وجه تريدون تسمع كما سمعت من ملاء الفرقان و يعدّون عدّة معدود من الذينهم خلقوا بقولى المحكم المبرم المتين يفتخرون باسم من الاسماء بعد الذى خلقنا ملكوتها بقولى و كان الله على ذلك شهيد و عليم

و من المعرضين من قال بانّ الظهور ظهر قريباً و ما كان هذا من سنّة الله التى قد خلت من قبل قل فويل لكم يا ملاء المعرضين انتم مقتدران على الله و امره او هو قادر على ما يشاء و ان اعترفتم قدرته و سلطانه هو اظهر نفسه كيف شاء و اراد و لا يسئل عمّا شاء و انه لهو الفرد المقتدر العزيز الحكيم قل فويل لكم انتم تقرّون بالسنكم بانّه يفعل ما يشاء و لا يسئل عمّا شاء فلما ظهر ما اراد بسلطانه اذا تعترضون عليه و تكوننّ من المعرضين

قل يا قوم فانظروا بنفس الامر و ما يظهر من عنده لا بما عندكم و بذلك امرتم في كلّ الالواح ان انتم من الموقنين لآئه لم يزل كان معروفاً بنفسه و ما سواه معروف بما حرّك على اسمائهم قلم الله المقتدر العزيز الحكيم يا قوم خافوا عن الله و لا تكفروا بالذى آمنتم به بعد الذى جائتكم بكلّ الآيات و هذا النبأ الاعظم العظيم و من المعرضين من قال بأنه ادعى فوق مقامه و كذلك يوازن امر الله بقسطاس نفسه يزيد و ينقص و يكون من الخاسرين و اذا تلى عليه من آيات الله بنغمات قدس بديع يرفع يده الى لحاه ثم يسودّ وجهه و كذلك تشهد و تكون من الشّاهدين و منهم من يقول هذه الالواح لن يبق على الارض و لا هذا الاسم المقتدر المتعالى العليّ العظيم و بذلك يستشفى مرضه و يداوى غلّ صدره و يسكن نار حسده أنّه ما من محيط الا هو يعلم خائنة الاعين و ما تخفى فى صدور المغلّين قل تالله وجدناكم فى وهم ما وجدنا شبهه فى امم القبل و كان الله على ما اقول شهيد و عليم قل موتوا بغيظكم تالله الحقّ كلّ اسم يبقى فى الارض هو بامرى لو انتم من الشّاعرين و كلّ صفة يظهر بين السموات و الارض فهو بعد اذنى كذلك كان الامر رغماً لانفكم يا ملاً المستكبرين

و كلّ ذكر يرفع فى الارض و يصعد الى السّماء هو ذكرى العزيز الممتنع المنيع و كلّ السّجود فى اى ملّة كان هو لجمالى المشرق العزيز المنير قل اياكم يا ملاً البيان لا تقتلونى باسياف غلّكم تالله هذا لم يكن من عندى بل من لدن عزيز جميل فوالله لو تلتفتون بعين الانصاف لتجدنّ عن هذه الكلمات روايح قدس كريم يا قوم لا تشبهوا الامر على انفسكم و انفس العباد فوالله لن يشبهه نغمات الله بدونها و يشهد بذلك السن كلّ عارف بصير و كلّما اصمت فى نفسى خوفاً منكم ينادى المناد فوق رأسى و ينطق الرّوح فى صدرى و لذا يظهر متى ما يكرهه انفسكم و هواكم يا ملاً المشركين يا قوم لا تأخذونى بذلك لانّ هذا لم يكن من عندى بل من الذى ارسلنى بالحقّ و جعلنى هدى و رحمة للعالمين و يا قوم لا تجعلوا الاختلاف بين النّاس و لا تدحضوا الحقّ بسوء انفسكم و لا تجادلوا بآيات الله بعد الذى نزلت بالحقّ و لا تكوننّ من الجاهلين اتّقوا الله يا ملاً البيان هذه آيات التى بها احتجّ الله بكم يوم القيامة و بها استقرّ جمال الهويّة على عرش اسم عظيم و بها تمّت حجّة الله فى كلّ عهد و عصر و ظهر برهانه ثمّ دليله و نوره على العالمين فوالله يا قوم لن افتخر عليكم فى شئى من تلقاء نفسى بل من لدن عزيز حكيم و يا قوم لا تظلمونى بظلم انفسكم فاقنعوا بما وردتم على جمالى من دون اذن من لدى الله الملك الحقّ العليّ العليم فوالله يبكى على عيون الممكنات بما ورد على من ظلمكم يا ملاً المشركين اذاً تبكى البحار بامواجها و الاشجار باثمارها و الاوراق بحركاتها و الانوار بضيائها ان انتم فى انفسكم لمن المتفكّرين و قد اضطرب كلّ شئى بما ورد على و يبكى فى سرّه ان انتم من النّاظرين و يا قوم لا تجادلوا معى فى آيات الله و أنّها نزلت بامر من عنده أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الامر يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد قد اخذ الرّوح زمام الاختيار عنى و ينطق كيف يشاء فى كلّ اركانى و جوارحى ثمّ حشائى و كبدى و عروقى و عظمى و شعرى لو انتم من العارفين

و لو كان الاختيار بيدى امسكت زمام القلم و ما اطلقته ولكن اطلقه الله بامر من عنده و أنّه لهو العليم الحكيم و انتم لا تأخذونى بذلك ثمّ ارحموني يا ملاً المشركين تالله أنّه ارسلنى فى يوم الذى كان سلطان الايام و يطوف فى حول كلّ آن منه جبروت الزّمان و ملكوت الاكوان فضلاً من عنده عليكم ان انتم من العالمين تالله هذا لهو الذى ينطق فى كلّ شئى بأنه لا اله الا انا المقتدر العليّ العظيم و لو كان الامر بيدى ما تحمّلت اذاكم التى لن يحملها اهل السموات و الارضين و كلّما سترت نفسى و كنت صامتاً عن الذّكر اظهرنى الله بالحقّ و نادى الرّوح فوق رأسى بان تالله هذا ملك كريم و هذا جمال الله فيكم و ظهوره بينكم و ضيائه على الخلايق اجمعين و يا قوم فوالله لو كان الامر بيدى لفررت عنكم الى قلال الجبال كما فررت منكم اول مرّة و انتم سمعتم و كنتم من الغافلين ولكن اخرج الامر عن يدى و ايايديكم انما الامر بيد الله لا اله الا هو المقتدر العزيز المتعالى الغفور الرّحيم

يا قوم ان ارحموني ثم ارحموا انفسكم و لا تجادلوا بآيات الله و لا تدحضوا الحق بافواهكم و لا تستهزئوا بحجة التي بها ثبت ايمانكم و ظهر عرفانكم و بها تفتخرن على ملّة الفرقان ثم ملل الارض من اولى الزبور و التوراة و الانجيل هل تدحضون ما ثبت به ايمانكم فويل لكم يا معشر الفاسقين و انى ما اخاف لنفسى بل على الذى يأتىكم بعدى بسلطنة و اقتدار عظيم تالله انتم يا ملاً البيان بعدى لا تبالون فى شئ و تفتون على الذى بحرف منه يبعث الاولين و الآخرين و تقتلونهم و تشرّبون دمه بل ازيد عن ذلك كما فعلوا امّة الفرقان بعلى قبل نبيل تالله انتم اشدّ قسوة و اعظم شقاوة و انه لهو العالم بما فى صدوركم و يعلم ما فى صدور المغلّين فيما لى لى انت يا اسمى كنت معنا فى حين الذى خرج نير الآفاق عن شطر العراق و شهدت ما لا اطلع به احد من العالمين و رأيت الذى حارب مع نفسى بعد الذى انت تعلم بانّا حفظناه و ربّناه و علّمناه و هو فى نفسه كان مستوراً خلف القناع خوفاً من نفسه و انا كنّا فى مقابلة الاعداء و نصرنا الله وحده الى ان اظهرنا الامر بعد الذى كلّ الملل اجتمعوا على قتلى و انت سمعت ما جرى على من جنود المشركين و كنّا فى مقابلة الاعداء فى ايام التي اضطربت فيها انفس المحبّين لنفسى ثم قلوب العارفين لا يتلاى تالله من فعلى تحيرت اهل ملاً الاعلى ثم الذينهم يطوفن فى حول عرش ربك العلى العظيم

فلما اشرق جمال الامر عن افق العزة و الاقتدار و هبت رايح العزّ عن شطر ربك الرحمن اذاً خرجوا الذينهم كان فى قلوبهم ضغن من هذا الغلام كالتعبان بعد الذى ينبغى لهم بان يشكروا الله فيما ايدهم بالحقّ و نصرهم بهذا الغلام الذى استقام على الامر بشأن الذى نطقت السن اهل ملاً البقاء بان تبارك الله من هذه الاستقامة الامنع الاقدس الاعظم البديع فلما حفظنى الله عمّا ارادوا فى سفك دمي و نصرنى بجنود الغيب اذاً قاموا على الحيل و المكر و افتروا على بكلّ ما استطاعوا عليه و ارادوا بذلك ان يسترّوا جمال الشمس بحجبات الكذب و الافتراء و كذلك كانوا من الفاعلين و انك لو تفكر فى ضرى لتنوح فى نفسك و تبكى على هذا المظلوم الذى وقع فى بئر البغضاء بما اكتسبت ايدى هؤلاء الاشقياء و اذاً ينادى هل من ناصر ينصرنى بالحقّ و يدفع عنى شرّ هؤلاء المفترين و هل من منادى ينادى بين السموات و الارض على هذا الامر الابدع البديع

ثم اعلم بانّا احبناك من قبل و حينئذ و اذكرناك فى هذا اللوح بنغمات المجتدين ليجذبك نغمات الروح الى سدره المنتهى مقرّ عرش ربك العلى الاعلى و ينقطعك عن الخلايق اجمعين ان الذى كان فى قلبه بغضك اراد ان يقع البغضاء بينى و بينك ولكنّ الله اطرده بسلطانه و اشرق شمس الحبّ عن مشرق هذا الوجه المبارك المقدّس العزيز الكريم و انزل عليك آيات الحبّ و ارسلها اليك ليفرح به فؤادك و تكون من الفرحين ان يا ايها العبد المذكور بلسان الله ان اخرق حجبات الوهم بسلطاني و قدرتي ثم اطلع عن افق البيان بحكمة الله المقتدر العزيز الحكيم ثم انفخ فى العباد روح الحيوان عمّا الفاك الله لعلّ يقومنّ عن القبور و يبعثنّ بطراز الله المقتدر المتعالى العليم اياك ان لا تخف من احد و لا تصبر فى ذكر ربك كما صبرت من قبل كذلك ينبغى لشأنك و شأن الذينهم اتخذوا الى ذى العرش سبيل تالله انّ الدنيا سيفنى و لا يبقى منها من اثر و ما يبقى هو ما قدر لك من لدن مقضى عليم كذلك علمك شديد الروح حين الذى استعلى على الممكنات بسلطان العظمة و الاستجلال و يستضيئ وجهه كالشمس فى قطب الزوال لتكون من العالمين

قل يا قوم ان اعرفوا الله بالله و ان هذا مقام الذى قدره الله لكم و انتم ان لن تصلوا الى هذا المقام لن يذكر اسمائكم عند الله و يرجعكم ملكة القهر الى اسفل الجحيم اذكرون المحبوب و تقتلون محبوب العالمين اتدعون المقصود و تنسون مقصود العارفين اتقرئون الآيات و تكفرون بمنزلها و مرسلها فويل لكم يا ملاً الغافلين قل يا قوم طهروا قلوبكم و انفسكم من سلسبيل الذى جرى من كوثر فم ربكم الرحمن و لا تمنعوا انفسكم عنها و لا تكوننّ من المحرومين

قل هذا لبحر الله بينكم قد تموج فى ذاته بذاته و ما وصل احد بساحله كيف غمراته ان انتم من المنصفين الا من ايده الله بسلطانه و انقطعه عن كلّ من فى السموات و الارضين قل يا ملاً البهلاء قولوا بسم الله و بالله ثم اركبوا على سفينة البقاء

التي جرت على قلوب الكبرياء باسم ربكم العليّ الاعلى تالله من ورد عليها فقد نجى و من تخلف فقد غرق ولو يتمسك بالاولين و الآخرين قل اليوم لن ينفع احداً شيئاً الا بان ينقطع عن كل الجهات و توجه الى هذا الشطر المبارك العزيز الجميل
دع الاشارات عن ورائك ثم الدلالات عن يسارك و خذ كلمات الله بقوة و انقطع ثم قدرة عظيم و بلغ الناس رسالات ربك و انه يكفيك بالحق و يحفظك عن ضرر الشياطين ثم اعلم بان الذين ما كانوا مقتدرين بان يتكلموا تلقاء الوجه اذاً كتبوا الواحاً في ردّ الله و مظهر نفسه و كذلك سولت لهم انفسهم و كانوا من الذين اتبعوا كل شيطان مرید ان الذي اعرض عن الله في سنين القبل و انك اطّعت به و بما ورد على نفسي فلما تاب نزعنا عنه قميص العصيان و البسناه رداء الغفران الى ان وردنا في هذا السجن اذاً قام على الاعراض بما امره نفسه و هواه و كان الله على ما اقول شهيد و عليم و انا لو نريد ان نفضّل لك ما ارتكب في نفسه لن يكفيه الاواح و لا المداد و لا الافلام و لا السن اهل السموات و الارضين آمن ثم كفر ثم تاب و اشرك بالله الذي خلقه و سؤله بقول من عنده

انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و كلّ عنده في هذا الكتاب الذي ظهر بالحق و رقم في صدره من اصبع عزّ قديم تالله ان هذا لحرّم الله في الملاء الاعلى و كعبة القدس في مداين الاسماء و حلّ الامر في ملكوت البقاء و بيت الله بين العالمين و باسمه صعد المشتاقون الى سدرة الوصال و العاشقون الى مقرّ العزّ و الجمال و المخلصون الى مقعد الوصل و اللقاء و المنقطعون الى مكنن امن منيع

قل يا قوم اتقوا الله و لا تجادلوا بالذي به يرفع نداء المریدين الى سماء عزّ رفيع و به يمطر السحاب و يبت الارض و يفجر ينابيع الحكمة و البيان و يفضّل كلّ امر حكيم ايّاكم ان لا تشركوا بالله و لا تكفروا به بعد الذي جائكم عن مشرق الروح نبأ و سلطان مبين و ايّدكم على الامر و بين لكم ما يقربكم الى نفسه العليّ العظيم

فاعلم يا اسمى بانّ من الناس من اعترض على الله و قال انه قد ادعى في كلّ يوم مقاماً ثم رتبة قل اي فونفس الله الملك المقتدر العليّ العليم انا قد اظهرنا نفسنا في كلّ يوم على شأن و سنظهر كيف نشاء في كلّ حين على شأن بديع قل موتوا بغضكم يا ملاء البغضاء اما سمعتم بانّ الله ربكم لن يشغله شأن عن شأن و انه كان في كلّ حين على شأن بل لو تصعدون الى سموات العلم لتشهدون كلّ ما خلقناه في كلّ حين على شأن و تكوننّ من العارفين ان يا اسم المذكور لدى العرش قل لهم يا ملاء البيان نمثّل لكم مثلاً لعلّ انتم تجدنّ رايحة الروح عن شطر حكمة ربكم و تكوننّ من الموقنين لو ان احد يذهب الى البحر و يأخذ منه قدحاً ثم اخرى غرفة ثم اخرى قطرة هل الاختلاف يرى في البحر ام في الذين اخذوا على مقدارهم و استعدادهم اذاً فانصفوا ياملاء الغافلين قل تالله انّ البحر بحر في ذاته و انّ الشمس شمس في نفسها و مشرق في ذاتها يتجلّى على الممكنات على حدّ سوء و لم يزل كانت على حالة واحدة و لا يزال يكون على حالة واحدة ولكن انتم تعرفون على قدر ابصاركم و انظاركم طهروا رمد عيونكم عن حجبات الوهم و الهوى لتشهدوها ظاهراً لائحاً طالعاً مشرقاً على العالمين كذلك نزل جنود الحكمة و البيان على سحاب حكمة ربك الرحمن لعلّ ياخذنّ المستضعفين من ملاء البيان الى منظر السبحان هذا المقرّ المشرق الدرّي المنير قل تالله اذاً نزلت سلطان الكلمات على ظلال الاسماء و الصفات و قضى الامر من لدن سلطان مقتدر على عظيم و انصعقت كلمات الذين كفروا و اشركوا بالله الذي خلقهم و كلّ شيئاً بامر من عنده و انه لهُو المقتدر القدير

تالله يا اسمى انا لو نذكر كلمة لن نحبّ ان نذكرها مرة اخرى و كان الله على ما اقول شهيد و كلما كررنا الكلمات نريد في كلّ واحدة منهم معنى ما اطّلع به احد الا نفسي العليم الخبير فوعمرک لو وجدنا الناس بالغاً ما كررنا الكلمات و تشهدنّ كلّ ما يخرج من قلمي في كلّ حين على شأن بديع و انا كلما نزلناه من ملكوت العزة و الاقتدار نزلناه على شأن هذا الخلق و لو وجدناهم على بصيرة منير لنزلنا عليهم في كلّ حين ما يجعلهم غنياً عن كلّ من في السموات و الارضين و علمناهم في كلّ

يوم من بدايع العلم والحكمة ولكن لما وجدنا انفسهم مستأنساً بالوهم والتقليد لذا ينزل عليهم قلم الامر ما يليق لشأن هؤلاء الضعفاء وان هذا لحق يقين تالله كلما نزلنا من اول الذى لا اول له هذا شأن الخلق وشأن الله اعظم من هذا ولو ينزل ما ينبغي لشأنه ينصق كل من فى السموات والارض وتعدم اركان الخلايق اجمعين

ان استمع ما نزلناه من قبل على لسان على قبل نبيل يا قرّة العين لا تجعل يدك ميسوطة على الامر لانّ الناس فى سكران من السرّ وان لك الكرّة بعد هذه الدّورة بالحق الاكبر هنالك فظهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الابرة فى الطّور الاكبر ليموتنّ الطّوريون فى السّيناء عند مطلع رشح من ذلك التّور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم وهو الله قد كان عليك على الحقّ بالحقّ حفيظاً مع انا اخبرنا العباد بظهورنا الاخرى و اظهار السرّ اقلّ من ان يحصى و اماتة الطّوريون فلما اظهرنا نفسنا مرّة اخرى باسم الابهى و اردنا ان نكشف السرّ و من قبل ان اظهرناه انصعقت الطّوريون كما سمعت و كنت من السّامعين مع ذلك ما تنبّهوا هؤلاء فى انفسهم و اعترضوا علينا كيف ينبغي ان يموتنّ الطّوريون و كيف يجعل الحلو مرّاً و المرآت حجراً و الاثمار تراباً كذلك بعدوا عن رياض العلم و كانوا من الغافلين قل فويل لكم ان الذين اتخذتموهم لانفسكم ارباباً و تفتخرنّ بهم اولئك علت اسمائهم بما جرى عليها قلم الله العزيز القدير و رفع ذكرهم بايمانهم بالله بارئهم فلما عرضوا أخذ عنهم كل ما عندهم و لن يقبل عنهم شئى ولو يأتون بعبادة الثّقلين و انك فكر فيما نزلناه عليك ثم فى شأن هؤلاء الخلق الذين يتكلمون بما لا يستشعرون ضلّوا و اضلّوا الناس بما امرهم نفسهم و هواهم و انك تجنّب عن هؤلاء و كن فى عصمة منيع

تالله يا اسمى انّ الناس ما اطّلعوا باصل هذا الامر لانّا سترناه عنهم بما جرى عليه قلم الحكمة من اصبع عزّ عظيم و انا اردنا من قبل حين الذى كنت حاضراً لدى العرش بان نكشف لك ما ستر عن عيون الخلايق اجمعين ولكن صبرنا و سترنا الى ان تمت ميقات ربك اذا ظهرت كلمة الله بطراز نفسه المهيمن المقدر المتعالى العليم الحكيم قل يا ملاً الغفلاء تالله لهذا الطّير نغمات بعد نغمات ثم لحنات بعد لحنات ثم ترنّمات بعد ترنّمات و لو يظهر من واحد منها على اقلّ من ان يحصى لينصعقنّ الرّوحيون ثم الطّوريون ثم التّوريون ثم العمائيون على تراب الغفلة و الفناء الا من عصمه الله بيد الفضل من هذا الفتى الظّاهر باسم الابهى فى ملكوت الاسماء و تنطق كلّ الدّرات بثناء نفسه بانه لا اله الا هو قد خلق كلّ شئى بارادة من عنده ثم بذكر من قلمه و كذلك كان سلطان ربك محيطاً على العالمين

و انك انت يا عبد طهر قلبك عن الاشارات ثم ناد بندائى بين عبادى ليجذبهم عن انفسهم و ينقطعهم عن الدّلالات و يقربهم الى منبع الفضل و الافضال و يرزقهم من هذه المائدة الاحديّة الابدية الالهية ما تجد منه العارفون كلّ اللذات كذلك نزل الامر من جبروت عزّ رفيع قل يا قم دعوا ما عندكم من كلمات التى ينبغي ان يتكلّم بها الصّيبان ثم اصغوا كلمة الله الاعظم الاتمّ من هذا الفم الذى جرى عنه كوثر الحيوان و يحيى به الممكنات ان اتم من العارفين

ان يا قهير اسمع نداء ربك القهار عن جهة اسمه المختار و لا تحتجب بالحجب و الاستار فاخرج عرياً عن كلّ ما سوى الله ثم انطق بين الارض و السّماء بما نادى الرّوح على افنان سدرة البقاء لعلّ يقومنّ العباد عن غفلة النّفس و الهوى و يسرعنّ الى شاطى عزّ بديع و انا سميناك قهيراً بلسان ظهور قبلى لتقهر على المشركين فى تلك الايام التى اعترضوا على الله مالک الاسماء و الصّفات و ارادوا ان يقطعوا سدرة الامر بسيف الاعراض قل تالله يرتفع هذه السدرة بماء اعراضكم ولكن انتم لا تشعرون فى انفسكم و تكوننّ من الغافلين انا لم يزل ارتفعنا سدرات الامر بماء الاعراض و الدّم ان انتم من العالمين انك انت فاقهر على الذّينهم كضروا و لا تخف من احد فتوكّل على ربك الرّحمن ليحفظك عن الذّينهم ظلموا من ملاً البيان و ينصرک بجنود لن تروها انا كنا قادرين و كلما تريد ان تنصر ربك يؤيدك روح الاعظم بامر من لدنا ان استقم و لا تضطرب و كن من الثّابتين تالله يا قهير ان نقطة البيان حينئذ من رفيع الابهى يشهد ملاً البيان فى سوء حالهم و يناديهم فى كلّ آن و يقول افّ لكم و بما فعلتم و ارتكبتم و علمتم و عملتم و عرفتم اما وصيناكم فى كلّ الالواح بان يا قوم اذا اتاكم جمال القدم لا تعرّضوا عليه و

لا تَمَسُّكُوا فِي عِرْفَانِهِ بِشَيْءٍ وَ أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلَ مِلَّةُ الْفِرْقَانِ بِنَفْسِي وَ لَا مِلَّةُ الْإِنجِيلِ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا مِلَّةُ التَّوْرَةِ بِابْنِي فَسَحَقًا لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الظَّالِمِينَ اَتَمَسَّكُمْ بِالَّذِي نَزَّلْنَا فِي حَقِّهِ بَانَ كَلِمًا تَغَيَّبَتْ تَغْنَى دِيكَ مِنْ دُيُوكِ الْعَمَاءِ وَ كَلِمًا تَرْنَيْتَ تَرْنَى نَحْلٍ مِنْ نُحْلِ السَّنَا وَ اعْرَضْتُمْ عَنِ الَّذِي يَطُوفُ الْعَمَاءَ بِكَيْفُونَتِهَا وَ ذَاتِيَّتِهَا وَ سَرَّهَا وَ جَهْرَهَا وَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا وَ دِيُوكَهَا وَ نَحْوِلَهَا وَ طَيُورَهَا فِي حَوْلِ وَرَقَةٍ مِنْ أَوْرَاقِ شَجَرَةِ النَّبِيِّ غَرَسْتَ عَلَى فَنَاءِ هَذَا الْبَابِ الَّذِي يَنْطَلِقُ الرُّوحُ تَلْقَاءَهُ بَانَ تَاللَّهُ هَذَا لِرِضْوَانِ الَّذِي مَا أَطَّلَعَ أَحَدٌ بِمَا فِيهِ مِنْ ظَهُورَاتِ اللَّهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ شَتُونَاتِ اللَّهِ وَ سُلْطَنَتِهِ وَ يَطُوفُ فِي حَوْلِهِ حَقَائِقُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِي كُلِّ بَكُورٍ وَ أَصِيلٍ

تَاللَّهُ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ قَدْ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلَ الْيَهُودُ وَ لَا الْمَجُوسُ وَ لَا مَلَأَ الْفِرْقَانَ وَ لَا مَلَأَ الْقَبْلَ مِنْ أَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ وَ أَنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ تَكُونُونَ مِنَ الْفَرِحِينَ فَسَوْفَ يَأْخُذُنْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ لَا تَجِدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ وَ لَا مِنْ مَعِينٍ وَ لَا مِنْ نَاصِرٍ وَ لَا مِنْ عَاصِمٍ وَ لَا مِنْ حَافِظٍ وَ لَا مِنْ دَلِيلٍ ءَاتَّخَذْتُمْ أَمْرَ اللَّهِ هَزْؤًا أَوْ سَخِرِيًّا فِي أَنْفُسِكُمْ تَقْرُؤُونَ كَلِمَاتِ الصَّبِيَّانِ وَ تَفْتَخِرُونَ بِهَا وَ إِذَا يَتْلُو عَلَيْكُمْ أَحَدُ كَلِمَاتٍ بِحَرْفٍ مِنْهَا خَلَقْتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ تَنْظُرُونَ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ وَ يَأْخُذْكُمْ غَبْرَةَ الْجَحِيمِ خَافُوا عَنِ اللَّهِ يَا قَوْمِ ثُمَّ تَوَبُوا وَ اسْتَغْفَرُوا ثُمَّ اسْتَرْجَعُوا إِلَى اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ لِهَذَا الْيَوْمِ لَعَلَّ يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرَ جَرِيرَاتِكُمْ أَنَّهُ لَهُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

وَ أَنْكَ اسْمِعْ قَوْلِي ثُمَّ اسْتَنْصَحْ بِنَصِيحِ رَبِّكَ تَاللَّهُ مَا نَطَقَ الْبِهَاءُ إِلَّا حُبًّا لِنَفْسِكَ إِنْ أَحْفَظْ نَفْسَكَ وَ رُوحَكَ وَ ذَاتَكَ وَ كَيْفُونَتَكَ عَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَلْعَبُونَ بِالطَّيْنِ كَذَلِكَ أَمْرُنَاكَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ مَا يَجْعَلُكَ غَنِيًّا عَنْ دُونِي وَ تَكُونُ عَلَى اسْتِقَامَةٍ مَنِيعٍ وَ الْبِهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَى مَنْ مَعَكَ وَ عَلَى مَنْ أَحْبَبَكَ فِي اللَّهِ رَبِّكَ وَ يَسْمَعُ قَوْلَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي مِنْهُ أَقْشَعَرَّتْ جُلُودُ الْمُشْرِكِينَ وَ الْحَمْدُ لِمُحِبِّبِ الْعَارِفِينَ وَ مَقْصُودِ الْعَالَمِينَ

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الْبَهِيِّ الْأَبْهِيِّ

هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَى الَّذِي أَخَذْتَهُ نَفْحَاتِ آيَاتِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ وَ فَازَ بِأَنْوَارِ الْهُدَى فِي هَذَا الْفَجْرِ الْمُنِيرِ إِنْ اسْتَمَعَ نِدَائِي عَنْ شَطْرِ الْأَيْمَنِ مِنَ الْعَرْشِ فِي هَذَا السَّجْنِ الْمُبِينِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ أَوْ تَكُونُ صَامِتًا وَ قَدْ جَاءَ يَوْمَ النَّدَاءِ قِمَّ بِأَمْرِي عَلَى ذِكْرِي وَ ثَنَائِي بَيْنَ عِبَادِي وَ لَا تَكُنْ مِنَ الرَّاقِدِينَ قَدْ قَدَّرَ لِكُلِّ نَفْسٍ تَبْلِيغَ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى إِنْ أَتَيْتَ مَا أَمَرْتُ بِهِ مِنْ لَدُنِ الْمُقْتَدِرِ قَدِيرٍ لَا يَحْزَنُكَ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ الْغَلَامُ قَدْ قَبِلَ الْبَلَايَا كُلَّهَا لِحَيَاةِ الْعَالَمِينَ لَا يَحْزَنُنِي أَعْرَاضُ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ لَا يَسْرَتُنِي أَقْبَالُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ نَدَعُو الْعِبَادَ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ يَوْمِ التَّنَادِ وَ لَا يَمْنَعُنَا الْبَلَاءُ عَمَّا أَمَرْنَا بِهِ مِنْ لَدُنِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَا تَنْظُرْ إِلَى الْعِبَادِ وَ أَعْرَاضِهِمْ كَنْ نَظْرًا إِلَى شَطْرِ الْأَمْرِ وَ بِمَا أَمَرْتُ بِهِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكَ لِسَانُ الْعَظَمَةِ فِي هَذَا السَّجْنِ الْبَعِيدِ أَنَّهُ يَلْهَمُ الَّذِينَ انْقَطَعُوا عَمَّا سِوَاهُ وَ يَجْرِي مِنْ قُلُوبِهِمْ سُلْسِيلُ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانَ إِنْ رَبِّكَ الرَّحْمَنُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَ الْحَاكِمُ عَلَى مَا يَرِيدُ لَوْ تَفَكَّرَ فِي الدُّنْيَا وَ فَنَائِهَا لَا تَخْتَارُ لِنَفْسِكَ إِلَّا نَصْرَةَ أَمْرِ رَبِّكَ وَ لَا يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِهِ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ أَجْمَعِينَ إِنْ اسْتَقَمَ عَلَى الْأَمْرِ وَ قَلَّ يَا قَوْمُ قَدْ جَاءَ الْيَوْمَ الَّذِي وَعَدْتُمْ بِهِ فِي كُلِّ الْأَلْوَابِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ مُحْرَمَاتٍ عَنْ الَّذِي خَلَقْتُمْ لَهُ إِنْ أَسْرَعُوا إِلَيْهِ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا خَلَقَ فِي الْأَرْضِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ وَ الرُّوحِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَقَامُوا عَلَى أَمْرِ رَبِّهِمْ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ

* * *

بسم الله الأقدس الأبهي

هذا كتاب من لدنا الى الذي زين بطراز رحمة ربه العزيز الحكيم و انطقه جذب الرحمن بين الأكوان ببناء نفسه المهيمنة على العالمين من سمع بأذن الفطرة ما نزل من جهة العرش انه طار في هواء القرب الا انه من المخلصين و الذي غفل انه هام في تيه الضلال و كان من الخاسرين ان الذين هاجروا من اوطانهم لتبليغ الأمر يؤيدهم الروح الأمين و يخرج معهم قبيل من الملائكة من لدن عزيز عليم طوبى لمن فاز بخدمة الله لعمرى لا يقابله عمل من الأعمال الا ما شاء ربك المقتدر القدير انه لسيد الأعمال و طرازها كذلك قدر من لدن منزل قديم من اراد التبليغ ينبغي له ان ينقطع عن الدنيا و يجعل همه نصره الأمر فى كل الأحوال هذا ما قدر فى لوح حفيظ و اذا اراد الخروج من وطنه لأمر ربه يجعل زاده التوكل على الله و لباسه التقوى كذلك قدر من لدى الله العزيز الحميد اذا اشتعل بنار الحب و زين بطراز الانقطاع يشتعل بذكره العباد ان ربك لهو العليم الخبير طوبى لمن سمع النداء و اجاب انه من المقرين انما البهآ عليك و على من اقبل الى المقصود بقلب منير

* * *

بسم الله الأقدس الأبهي

هذا كتاب من لدنا الى الذي سلك سبيل الله الواضح المستقيم و تمسك بالعروة الوثقى و اجاب نداء ربه العلي العظيم ليأخذه سكر خمر العرفان عما جرى من قلم الرحمن و يؤيده على ذكره و ثنائه بين عباده الذين غفلوا عن يوم وعدوا به فى لوح حفيظ قم و قل يا قوم قد اتى اليوم و ينادى مظهر الأمر عن يمين العرش من فى السموات و الأرضين اتقوا الله و لا تتبعوا الذينهم اذا تلقى عليهم الآيات يصرون مستكبرين الا أنهم فى عذاب اليم قد قيد جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فى الحصن الأعظم لعق العالمين و اختار لنفسه الأحزان لسرور من فى الأكوان هذا من رحمة ربك الرحمن الرحيم قد قبلنا الذلة لعزكم و الشدايد لرئائكم يا ملاء الموحدين ان الذي جاء لتعمير العالم قد اسكنه المشركون فى اخب البلاء كذلك قضى الأمر و امضيناه من قلم الوحي ان ربك لهو المقتدر على ما يريد قل يا قوم ان الذي فدى نفسه لحيوتكم هل تعترضون عليه او تقتلون فوا حسرة عليكم يا ملاء المعرضين انك سبح بحمد ربك فى الغدو و الأصال و العشي و الاشرار كذلك يأمر المظلوم من هذا الشطر البعيد ما منعنا الذين قصدوا شطر الله من قبل الا لما ورد علينا فى تلك الأيام ان ربك لهو العليم الخبير عنده علم السموات و الأرض و ما ستر عن اعين المقرين كل ما يأمر به العباد انه خير لهم و ما قصد فيه الا ما يحفظهم عن الفزع الأكبر او يقربهم الى مقر ربهم العزيز الحكيم لو اطلعوا بما عندنا لا يتحركون الا بعد امرى المشرق المنير قل يا قوم هذا يوم فيه اضاء الوجه من افق القدس و ينادى المناد بين الأرض و السماء السجى لله المقتدر العزيز الفريد ان اذكروه على مقاعدكم انه يذكركم فى هذا السجى و يدعوكم الى الأفق الأعلى ان هذا لفضل عظيم كبر من قبلى العباد الذين ما منعهم الأحجاب عن شطر ربهم العزيز الوهاب و اذا يسمعون ذكرى ينوحون لفراقى و يكون لسجنى و بلائى و ائى و نفسى الرحمن اكون على سرور مبين من وجد لذة البلاء فى سبيل الله خالق الأسماء لا يبدله بما خلق فى ملكوت الانشاء ان ربك على ما اقول شهيد

* * *

بسم الله الأعزّ الأطهر

هذا كتاب من لدنا الى الذي سمى بالحبيب ليكون بذكر الله مذكورا و ان ذكره سبق الممكنات و كان الله على ذلك شهيدا انه لو لا يذكر عباده لن يقدر احد ان يذكره كذلك كان الأمر في الألواح مرقوما قم على ذكر الله و ثنائه ثم تجنّب عن كلّ مشرك ائتما ان اتبع ملّة الرّوح في هذا الأمر الذي اتى في ظلل من الأنوار بسطان مبينا و لا تتوقّف في امر ربك اقلّ من حيناً تقرّب اليه بقلبك ثمّ ذكره بلسان بديعا ثمّ اقرأ ما نزل عليك من آياته و كذلك كان الأمر من جبروت عزّ عليّ لا تحزن من شيء فتوكّل على ربك الرحمن و انه يحرسك عن كلّ كافر شقيّاً قل قد جرى كوثر الحيوان من قلم ربّي الرحمن اذا هلمّوا يا ملأ الأكوان بكؤوس الايقان و خذوا منه على قدر مقدورا أ تسكن في بيتك بعد الذي اهتزّ كلّ شيء من اهتزاز ربك و قد شغف كلّ ذى روح حبّاً لنفسى الذي كان بالاسم بهيّا و الذي ما شغف في حبّي انه ميّت و بذلك شهد هذا اللسان في هذا المقرّ الذي استوى عليه عرش السبحان و يطوفنّ في حوله حقائق كلّ ما كان ولكنّ الناس هم في وهم غليظا كذلك امرك سلطان الأمر لتكون في امّ الألواح من العاملين مذكورا كبر من لدنا على وجه امك ثمّ استقمها على هذا الأمر الذي كان في اللوح عظيما و العزّ عليك و عليها و على الذينهم كانوا في الكتاب تقيّاً

اگر از احوال مسجون بخواهید هدف سهام اشقیا است و محلّ سیوف اعدا از كأس بلا مشروبست و از کوب باساء و ضراء مرزوق اگرچه احبای ظاهره مشهود ولكن بی معین و مدعیان حبّ موجود ولكن من غیر ناصر بسجن یوسف و نوح نوح و نار خلیل و ضرّ ایوب و کرب زکریّا و ندبۀ شعیا و ابتلائی روح و رزایای نقطه اولی مبتلا ولكن هر یک از اصفیا بظلم اعدا مبتلا بودند و بر این عبد در کلّ حین وارد شده و میشود از احبّا و اعدا ما لا یحصیه احد الا الله ربی و ربّ العالمین ظلم اعدا که معلوم احتیاج بذکر نداشته و ندارد ولكن ضجیح و صریخ و حنین و نوحه و ندبه و انین این عبد از بلائی واردۀ از مدعیان محبتّ ظهور قبلم بوده چه که جمیع احجب از ملل قبل مشاهده میشوند چنانچه ملاحظه شد که کل بنقطه فرقان ادعای محبتّ و اطاعت و تسلیم مینمودند و بعد از ظهور حقیقتش کل در تیه ضلال مانده بشأنی که جمیع بر اعراض و اعتراض بر نفسش قیام نمودند فویل لهم و بما عملوا فی ایام الله من غیر نیّۀ و لا کتاب در جمیع بیان ناس را باین ظهور قدس ربّانی و طلوع عزّ صمدانی بشارت فرموده اند بشأنی که جمیع الواح را باین اسم بدء نموده و بان ختم فرموده اند مع ذلک اکثری از غمام رحمتش معرض و از سحاب مکرمتش در گریزند بنفاتی ظاهر شده اند که در ابداع شبه آن دیده نشده بشأنی که بتمام جدّ و جهد بر قطع سدرۀ ربّانیۀ افتاده اند مع آنکه ارذل کلّ ناس و احقر کل عندالله محسوبند حال مشاهده نمائید اگر این انفس مشرکه بقدرۀ ظاهره ظاهر میشوند چه وارد می آورند در کلّ حین پناه بخدا برده که مباد بوساوس شیاطین نفس و هوی عباد ضعفا از جمال الله محروم مانند و از عرفانش بی نصیب گردند

از خدا بصر بخواهید چه که بی بصر ناظر بمنظر اکبر نه پس خوشا حال نفوسی که ببصر حقّ بحقّ ناظرند این نفوس را اشارات منع نماید و دلالات محتجب نسازد چه که بمقصود بیان فائز شوند و بلاکی علم الهیّه که در بحر کلمات مستور است مطلع گردند و دون این نفوس را از این كأس نصیبی نه الا بعد رجوعهم الى الله مثلاً در بیانات نقطه بیان جلّت عظمته ملاحظه نمائید در مقامی میفرمایند آن شمس عزّ صمدانی در مستغاث از افق مشیّۀ ربّانی اشراق میفرماید و در مقامی بیکی از حروفات حیّ میفرمایند که تو ادراک مینمائی چنانچه نموده و در مقام دیگر لوحی نازل که در مکتب خانه بین یدی الله حاضر شود و در مقامی میفرمایند هر وقت ظاهر شود باید کل تصدیق بان شمس حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند حال مشاهده نمائید که این بیانات متّحده که در ظاهر مختلف و متغایر مشاهده میشوند چگونه میتوانند این عباد ضعفا ادراک نمایند و از زلال کوثر معانی که از انهار کلمات ربّانی جاری شده بیاشامند شکی نیست که جز افندۀ طاهره و صدور منیره و ابصر حدیده

و نفوس زکیّه و اذن واعیه و قلوب مطمئنّه احدی فائز نشود مگر نفوسی که اریاح فضلیّه بر ایشان مرور نماید و این مقامیست که من غیر استحقاق عنایت میشود و من غیر طلب داده میشود عنقریب است که شهدای نفی که در بیان ظاهر شده‌اند و بمناسب مغرور گشته و از شاطی عزّ احدیّه محروم مانده‌اند هر کدام بیکی از این بیانات متمسک شده دیگری را تاویل خواهد نمود به ما یامرہ نفسه و هواه و هر یک مطلبی اخذ نموده بهوای نفس خود مطابق نماید و ناس ضعیف را بهمان بیان که از حقّ ظاهر شده از نفس حقّ محتجب سازد

مثلاً در قائم ملاحظه کن که موعود بود و جمیع فرق شیعه باحدیث وارده و اخبار متواتره ثابت مینمودند که حال موجود است و از ارض مخصوصه بعلائم مخصوصه باید ظاهر شود و در ظهور نقطه بیان معلوم شد که کل در وادی ضلال مشی مینمودند و در تیه جهل سالک بوده‌اند و اگر قدری تفکّر در آنچه از قبل دست این فته بوده نمائید بر بسیاری از امور مستوره مکنونه واقف و مطلع شوید باری اصحاب بصر و یقین الیوم آنانند که باصل امر ناظرند و بآنچه که نقطه بیان را بآن شناخته و عارف شده‌اند بهمان نظر بمنظر اکبر توجه نمایند و جمیع کلمات جمال قدم را که از قلم امر میرم جاری شده در ما یظهر من نفس الظهور تفسیر نمایند چه که بیان و آنچه نازل شده بعینه کلمات این ظهور است پس از خدا توفیق طلب نمائید و بدونش توجه نمائید و اگر بر معضلات اصول الهیّه بنفسه عارف نشوید از منبع معانی قدمیه سائل شوید چه که دوش بر کلماتش مطلع نبوده و نخواهد بود چنانچه مشاهده میشود که رؤسای بیان بکلمات بیان حقّ رحمن را برده‌اند و از نفسی که باراده او بیان نازل بالمرّه محتجب مانده‌اند جمیع این بیانات مختلفه که فرموده‌اند در تحت کلمه واحده مجتمع میشوند و آن اینست که میفرمایند در حین ظهور به بیان و ما نزل فیہ از او محتجب نشوید و الآن قد حصص الحقّ و زهق الباطل روحی لفسه الفداء ما قصر فی اظهار امری و ثناء نفسی و این کلمه اعظم کلمه‌ایست که هر نفسی از آن محتجب شد از کلّ بیان در حین ظهور محتجب است حال ملاحظه نمائید مع آنکه آن جمال قدم فرموده‌اند که هر وقت ظاهر شود باید کل تصدیق نمایند و شکر الهی بجا آورند مع ذلک باین اکتفا فرموده‌اند چه که مشهود بوده که اهل بیان چه ارتکاب خواهند نمود لذا این کلمات نازل ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّه و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان مع این کلمات محکمات متقنات احتجب اکثرهم عن اللّٰه المهیمن القیوم و دیگر بافعال و اعمالی ظاهر شده‌اند که نزدیک است اسم غفار از تطهیر ذنوب این فجّار خجالت برد جمیع کبائر را مرتکبند و از صغائر ناس را منع مینمایند اظهاراً لتقواهم مثل آنکه در ما حرّم علیهم فی کلّ الألواح تصرف نموده‌اند و بر نفس ظهور بعد که در جمیع الواح اللّٰه مرقوم که اگر بغیر حجّت هم ظاهر شود نفسی سخن نالایق ذکر ننماید مع ظهور حجّت و برهان بآتمّها و امله بر قتلش فتوی داده‌اند ولکن در الواح ناریه خود مینویسند لا تأکلوا البصل و لا تشربوا الدّخان و امثال ذلک الا لعنة اللّٰه علیهم و علی ما ظهر منهم و یظهر و ما مشاهم الا التّار فبئس مثوی الظّالمین

آن جناب بسیار جهد مبذول فرمایند در حفظ و صیانت ناس چه که ضعیفند و بریحی متحرک انشاءالله باید بمجاهده و سعی آن جناب کل بر امر اللّٰه مستقیم شوند و متحد گردند که همان اتّحاد نصرت الهی است لو هم یعرفون سعی نمائید که بسجایای الهی و اخلاق او عبادش متخلّق شوند و مابین ناس ظاهر گردند از اوّل این ظهور بدیع در کلّ الواح نهی از نزاع و جدال و محاربه و معارضه و قتل شده مع ذلک بعضی عامل شدند آنچه را که ضرر آن باصل شجره الهیّه راجع شده قسم بجمال محبوب که حجّت بالغه الهی بر عباد تمام نشده اگرچه لازال حجّتش بالغ و کامل و تام بوده و خواهد بود مثلاً ملاحظه نمائید اکثری از ناس بمنبع فیوضات رحمانیّه و معدن لالی اسرار علم ربّانیّه وارد نشده‌اند و از حجّیت حجّت بنفسه و ما یظهر من عندها غافل بوده و خواهند بود چه که مقرّ استوای عرش ظهور مخصوص محلّ واحد است لذا از اکثری مستور و اکثری از او محجوب آنچه در مابین ناس منتشر و ظاهر و باهر است کلمات او است و احبّای او و اما از احبّای او که باسم او

مذکورند و بحسب منسوب احدی رایحه تقدیس و تنزیه استشمام نموده چه که اکثری باعمال غیر مرضیه و افعال قبیحه عامل و مرتکبند ناس هم از اهل قیاسند آنچه از این فته مشاهده مینمایند بمظهر انوار احدیه نسبت میدهند باین جهت است که قهر الهی الی حین مشرکین را اخذ نموده قسم بجمال قدم که اگر احبای حق بتقدیس و تنزیه و اعمال و اخلاق او علی قدرهم در مابین بریه ظاهر میشدند اکثری از ناس را الیوم مؤمن و مقبل الی الله مشاهده مینمودی مثلاً در شجر ملاحظه نمائید قبل از آنکه اثمار او ظاهر اگر وصف از او شود بعضی از ناس مذعن شوند و بعضی مابین اقرار و انکار متوقف خواهند بود تا ظهور اثمار و بعد از ظهور ثمره اگر تلخ است البته اوصاف آن و اصف را نپذیرند و جمیع بر انکار قیام نمایند چه از متوقفین و چه از مقبلین پس سدره وجود انسانی باثمار اعمال معلوم میشود و مبرهن میگردد و جمیع باعمال و افعال او ناظرند اگر طیب و لطیف مشاهده نمایند البته اقبال نمایند و من دون ذلک البته اعراض کنند حال از احبای الهی که از اثمار سدره رحمانی محسوبند ناس جز اعمال غیر طیبه ادراک نموده اند لذا کل معرض و محجوب مانده اند انشاء الله باید در این ربیع ایام از قاصدان حرم ملیک علام نفحات رضوان قدس الهی استنشاق شود تا آنکه عباد از استشمام رواج آن نفوس مقدسه باصل رضوان راجع شوند باری بعضی از احبای سبب شده اند که ردای عز تقدیس بغبار اوهام ناس آلوده شده و جمال امر در حجبات ظنون مستور مانده

نسأل الله بأن یقدّسهم عمّا یکرهه رضاه و انه مجیب لمن دعاه قل

سبحانک اللهم یا الهی طهر قلوب عبادک من میاه رحمتک و عنایتک ثم من کوثر فضلک و اکرامک ثم من تسنیم مواهبک و الطافک ثم من سلسبیل جودک و افضالک لیقومن کلّ بین السموات و الأرض علی ثناء مظهر نفسک و مطلع ذاتک و مکمن وحیک و مخزن الهامک و مشرق امرک و اسألک یا محبوبی باسمک الذی جعلته مقدساً عن دلالات المشرکین و اشارات المعرضین و به فصلت بین عبادک و به اجرت بینهم شرائع امرک و انها سننک و قضائک بأن تجمع کلّ علی شاطئ بحر توحیدک ليقدّسک عن کلّ شیء و یسبحنک بأبدع اللسان بین اهل الأكوان ثم اصعدهم یا الهی مقام الذی لا یشهدن فی شیء الا تجلّی انوار احدیتک و ظهورات عزّ رحمانیتک ليقبلن بكلّهم الیک و یقطعن عمّا سواک و انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز الحکیم ای ربّ فاحفظ بریتک عن ذیاب الأرض الذینهم کفروا بک و بآیاتک و جادلوا بالذی اخذت عهد نفسه قبل اخذ عهد نفسک و نزلت البیان فی ذکره و ثنائه و ما تحرکت الا بذکره و ما تنفّست الا بوصفه و ما اردت فی ایامک الا جماله و انک انت المقتدر علی ما تشاء و الحاکم علی ما ترید لا اله الا انت العالم الحاکم العلیّ المتعالی المهیمن القیوم القدیر

جناب ابوالحسن الذی کان اول من ورد سجن الأعظم

بسم الله الأقدس الأبهی

هذا کتاب من لدنا الی الذی فاز بانوار الوجه و سمع نداء ربّه العظیم الحکیم لیکون له بشاره من لدنا و رحمة من عندنا ان فضل ربک احاط العالمین انک اول من زار الله فی سجنه الأعظم العظیم ایاک ان تمحو من قلبک ما سمعت من لسان ربک المقتدر القدیر ان اذکره فی کلّ الايام و ایام الّتی دخلت فیها اخرب البلاد الی ان حضرت تلقاء وجه ربک مالک یوم التّناد و فزت بما قدر لک فی لوح حفیظ لا یحزنک حوادث الأرض کن مقبلاً الی الأفق الأبهی و منقطعاً عن جنود الغافلین کبر من قبلی علی وجه احبائی و ذوی قرابتک الذین آمنوا بالله الفرد الواحد العزیز الحمید

حصار

جناب احمد عليه بهاء الله

حسب الأمر الأقدس صورت تنزيل ارسال شد اين خادم فاني تكبير خدمت آن جناب ميرساند طوبى لك بما جرى من قلمك ما جرى في ذكر مولاك هذا ما اخبرني به مالك القدم اذ كنت حاضراً لدى العرش عليك يا مبلغ امر الله ذكر الله و ثنائه و ثناء عباده المقرئين از خدا ميطلبم كه آن حضرت را در كلّ احوال مؤيد فرمايد

بسم الله الأعزّ الأبهي

هذا كتاب من لدنا الى الذي كسر صنم الوهم بسطان ذكر ربّه مالك الرقاب و اقبل الى الوجهه في ايام انقلبت فيها الأسماء الآ من شاء ربك العزيز الوهاب قد اسودت الوجوه و اضطربت النفوس اذ اتى الله بملكوت الآيات قال قائل لم اتى قل رغماً لأنفك يا ايها المشرك المرتاب و قال الآخر هل اتى الميقات قل بلى ومنزل الأمطار انما الميقات نفسه ان اعرفوا يا اولي الألباب من المشركين من قال هل يأتي الرحمن قبل ظهور خلق البيان قل فانظر بطرفه اتى من سماء الأمر بقدره و سلطان هل تمنعه حجبات الاشارات لا ومظهر البيئات منهم من قال ما كمل ما قدر في الكتاب قل بظهوري يكمل كلّ شيء تفكروا يا اولي الأبصار لو لا ذكرى ما نزل البيان و لو لا ظهورى ما كمل خلقه لو يكون باقياً بدوام الملك و الملكوت كذلك قضى الأمر من لدى الله العزيز المختار بتصديقي يثبت كلّ امر و يكمل كلّ ما ذكر في الألواح قل انا لو نسخنا ما شرع في البيان ليس لأحد ان يقول لم او بم كذلك نزل في الألواح من لدن فائق الأصباح انا ما نسخنا البيان بل كتنا غادية الفضل لما زرع فيه بالعدل يشهد بذلك كلّ الأشياء و عن ورائها من هو عالم بالسّرّ و الاجهار بظهوري ارتفع سماء البيان و ثبت ما نزل فيه انّ الذين انكروا اولئك في غفلة و ضلال بنفسى طويت سماء الأوهام و اشرفت شمس الحكم من افق الاقتدار قد علّق كلّ امر بقولي هذا ما انزله الرحمن في البيان ان اقرؤوه لتعرفوا الذي بنوره اثار الآفاق قل ان انصفوا يا ملأ البيان لو لا ظهورى من ينصر الرحمن بين الأكوان اتقوا الله يا من بقولكم اضطربت اركان العرش و بكت السحاب بقيامى اشرفت شمس الذكر و ارتفعت رايات التوحيد على الأطواد ما في البيان هديّة لنفسى و ورقة من اوراق رضوانى تفكروا لتعرفوا الذي حارت فيه العقول و منعت عنه الأنظار انا ما جئنا لأحكام الأجساد بل لحياء الأرواح يشهد بذلك ربكم مرسل الأرياح قل انه حدّد في البيان ما ينبغى لأهل الأكوان لئلا يشتغل هذا القلم الأرقّ الألف الأعلی بما يذكر في عوالم الخلق و انتم ارتكبتم في امره ما بكت به عين الرحمن في على الجنان قد جتتكم من مكنم الغيب لأنطق في قطب العالم قد اتى مالك القدم الملك لله المقتدر المهيمم العزيز القهار انتم نبذتم ما اراد الله ربكم الرحمن و اخذتم ما تهوى به النفس و الهوى الى ان اشتغل قلبي الأعلی بأدنى الأذكار بذلك تدرّقت العيون و ناح روح القدس في اعلى المقام هل تدرّون بأى امر منعم عن شطر الفضل لا وربّ الأرباب

يا قوم ان اردتم ظهورات القدرة تالله قد احاطت الجهات و ان اردتم الآيات قد ملئت الأفطار و ان اردتم ظهورات التوحيد تجدوها من كلّ الأشياء بما مرّت عليها نفحات قميص ربكم الأبهي في هذا اليوم الذي خضعت فيه الأعناق أ فيه ريب ام في قلوبكم ان انصفوا يا اولي الأفكار انّ الآخر هو الأظهر ومنظره الأكبر يشهد بذلك من استقرّ على العرش بقدره و سلطان يا قوم أ تجادلون مع الذي تحت السيف يدعوكم الى الله مالك يوم التناد هل يريد منكم الجزاء لا ومالك الأسماء او يريد اجراً لا وهذا الفجر الذي طلع من افق المشيئة بسلطنة و اقتدار ان يجد ما ظننتم من اين يجد الحياة لنفسه بعد الذي يكون بين انياب

الذّياب تالّله انّ الحجّة تنوح لحزنى و عين البرهان تبكى لنفسى الرّحمن اذا جرى الدّم من القلم الأعلى بما ذاب قلب البهآء من نار الذّين كفروا بمالك الأسمآء تّبآ لهم و ويل لكلّ مشرك مرتاب أ ينبغي الوقوف فى هذا الأمر بعد الذّى به جرت الفلك الحمراء على بحر الأسمآء لا وهذا الجمال الذّى باسمه مرّت الجبال قل أ تنكرون الذّى به اقبل الوجود الى شطر المقصود و اشرق نير الأمر من افق البلاد قد زيّن رأس البيان باكليل ذكرى و هيكله بطراز حبّى و انتم عرّيموه يا اولى الأحجاب منهم من قال انّى آمنّت بالبيان قل صه لسانك يا ايّها المنكر المكّار ينوح البيان من فعلك و ينوح معه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس فى العشيّ و الاشراق ان آمنّت بالبيان لم سللت سيف الاعراض على محبوب الرّحمن الذّى به ابتسم ثغر السّبحان و به طرّز ديباج كتاب الابداع انّ الذّين اعرضوا يفرحون بما عملوا يمشون و غضب الله عن ورائهم نشهد انّ البيان برىء منهم و نحن برآء كذلك شهد من جعله الله مطلع الأنوار قل موتوا بغيظكم قد طويت سمآء الأوهام بقبضة القدرة و الاقتدار و رفعنا سمآء البيان بالحكمة و التّبيان و زيّناها بنجم اسمنا البديع الذّى به اخذت الزّلازل كلّ القبائل و ناح الجبت و اضطربت الأركان هل يرون لأنفسهم من مناص قل ليس لكم اليوم من الله من واق اين يفرّون و الى من يهربون هل يجدون من يعصمهم لا وعمرى ليس لهم اليوم من وال يا قوم هذا بديع السّموات و الأرض تفكّروا لتعرفوا حكم البدع اذا عرفتم تعرفون هذا الأمر الذّى بشرتم به فى الصّحائف و الألواح

ان اتّحدوا يا ملأ الأرض باتّحادكم تنفطر سمآء الظّلم و تنصعق الأصنام انا حملنا البلايا لنجاتكم يشهد بذلك هذا القلم الذّى جعله الله سلطان الأفلام

طوبى لك بما ذكرت لدى العرش و نزل لك من سمآء السّجن ما تفرح به الأرواح ان اقتد مولاك على شأن لا يمنعك البلاء عن ذكر فاطر السّمآء ان اذكر ربّك فى البكور و الآصال لا تحزن من الدّنيا و شؤوناتها سيفنى ما يرى و يبقى الملك لله المهيمن السّتار قل يا اهل الانشاء هذا يوم الاصغآء ان استمعوا ندآء الله العلىّ الأبهى الذّى ارتفع بين الأرض و السّمآء تالّله بندائه انجذبت الأشياء و انقلبت الوجوه الى الله العزيز المتّان انّ الذّين منعوا اولئك ليس لهم نصيب فى الملك سوف ينوحون و لا يرون لأنفسهم من مناص انك خذ كأس البقاء باسمى ثم اشربها باذنّى كذلك يأمرك ربّك العزيز العلامّ و البهآء عليك و على الذّين اقبلوا الى الوجه بروح و ريحان

* * *

سر چاه

جناب ملأ على اكبر

الأمّنع الأقدس

هذا كتاب من لدنا الى من تقرّب الى الله المهيمن القيوم طوبى لك بما وجدت عرف القميص و اتّخذت لنفسك مقاماً فى ظلّ هذا المقام المحمود انّ الذّين انقطعوا فى حبّى عن سوائى اولئك من خيرة الخلق لدى الحقّ و اولئك هم المخلصون و الذّين توقّفوا بعدما جاءتهم البيّئات قد قدّر لهم عذاب غير مردود انّ الذّين انكروا الغيب اولئك قوم منكرون قل انه من هذا اللّسان يدع الأمم الى اسمه الأعظم طوبى لقوم يعرفون ايّاك ان يحزنك اشارات النّاس او يمنعك كلمات الذّين كفروا بالشّاهد و المشهود ان اطمئنّ بفضل ربّك و توكلّ عليه فى الأمور انه مع من اراده و ينصر الذّين نبذوا الهوى و اقبلوا الى العزيز المحبوب كذلك القيناك قول الحقّ و نزّلنا لك فى السّجن ما تفرح به القلوب

* * *

يوسف الذى فاز باللقاء

الأقدس الأبهى

هذا كتاب من لدنا الى من هاجر الى ان حضر لدى العرش و فاز بلقاء ربه العزيز الحكيم و سمع نداء الله بأذنه و شاهد تجليات الرحمن بعينه اذ قام لدى الوجه بخضوع ميين طوبى لك يا يوسف بما وجدت عرف قميص ربك العلي العظيم انت الذى دخلت المنظر الأكبر باذن الله مالك القدر و خرجت منه بأمره العزيز البديع نشهد أنك حملت الشدايد للقاء ربك و توجهت الى الوجه اذ منع عنه اكثر العباد بما اكتسبت ايدى الظالمين سوف يظهر الله جزاء عملك ان تحفظه بالتقوى ان ربك لهو الغفور الرحيم كن آية التقديس بين عبادى كذلك امرت من لدن مقتدر قدير كبر من قبلى احبائى فى كل مدينة الذين تقرّبوا الى المنظر الكريم قل يا احبائى ان اتحدوا على الأمر اياكم ان تصدّقوا الذين يدعون ما لا اذن الله لهم لعمري قد انتهى بهذا الظهور كل امر حكيم ان الذين يتبعون كل ناعق اولئك من الغافلين نور الوجوه بثناء ربك ثم القلوب بذكرى المنيع طوبى لمن نبذ ما عنده و اخذ ما امر به من لدن حاكم عليم ان الذين اتبعوا الشهوات اولئك فى غمرات الشبهات الا انهم من المحتجين ان استقم على حب مولاك ثم بشر الناس بهذا النور المشرق اللايح المنير انما البهاء عليك و على بصرك و سمعك بما رأى و سمع فى هذا المقام الذى يطوفن حوله ملائكة المقرّبين و الحمد لله رب العالمين

* * *

بسم الله الأقدس الأبهى

هذا كتاب من لدنا لمن قصد المقصود و توجه بوجهه الى وجه المعبود و قطع البرّ و البحر الى ان دخل المدينة التى جعلها الله مظاف الملا الأعلى و الملائكة المقرّبين و حضر تلقاء الوجه و زار جمال القدم بعد الذى منع عن اللقاء اكثر العباد كذلك قضى الأمر من لدن عزيز حكيم طوبى لك يا ايها المقبل بما اقبلت و بلغت و زرت قبلة من فى السموات و الأرضين قد شهد الله لك زيارة جماله و الورود فى سرادق عظمته هل يبلغ هذا الفضل ما خلق فى الأرض لا ونفسى ان اشكر ربك بما وفقك على ذلك انه لهو الغفور الكريم كم من عباد ارادوا و طردوا لدى الباب بما اوحى الشيطان فى صدور الذين يحكمون فى المدينة و بذلك بكت عين على ثم عيون المخلصين ما ورد علينا و اهل البهاء من ضرر الا بما اكتسبت ايدى اهل البيان و ربك يشهد بذلك انه لهو العليم الخبير ان الشيطان قعد على المرصد اذا دخل احد قاصداً مقرّ المقصود يخبر باب الحكومة فاسأل الله بأن يبعث من يكفى شره انه على كل شىء قدير ان اخبر احبائى بما قضى ثم اقصص لهم ما رأيت و عرفت ليطلّعوا بما ورد علينا من جنود الغافلين كبر من لدنا كل من آمن بالله و مظهر نفسه و بشرهم برحمة من لدنا لتجذبهم نفحات الرحمة الى الله مالك البرية كذلك نطق لسان الأحديّة فضلاً من عنده انه لهو العزيز الحميد قل

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما شرفتنى بلقائك و اسمعتنى ندائك و ارتبى انوار وجهك فى الأيام التى كنت فيها مسجوناً فى اخبز الديار و اسيراً بأيدى الفجار كيف اشكرك يا الهى بما اعطيتنى بجودك و اكرمتنى باحسانك بحيث فتحت على وجهى باب المكاشفة و اللقاء بعد الذى كان مسدوداً بما اكتسبت ايدى اشقياء خلقك و طغاة بريتك اى ربّ وعزّتك و جلالك لو اجد لنفسى فى كل حين حيوة و افديها لنفسك ليكون قليلاً عند ظهور عطاياك و بروز مواهبك اسألك يا مالك

الأسماء و فاطر الأرض و السماء بأن تجعلني مستقيماً على امرك و مقبلاً اليك و منقطعاً عما سواك ثم اكتب لي ما قدرته للمخلصين من بريتك و الموحدين من احبتك أنك انت المقتدر على ما تشاء و أنك انت الحق علام الغيوب و المقتدر على ما تريد بقولك كن فيكون

* * *

جناب اسم الله جواد عليه بهاء الله

باسم الله الأقدس الأعز الأرفع الأعلى الأبهى

هذا كتاب من لدى البهاء الى الذي آمن بالله في يوم فيه اضطربت الأركان من خشية الأمر و انصعقت اهل السموات و الأرضين إلا من تمسك بحبل الله و اعرض عما في ايدي الناس و عرف الله ببصره و انقطع عن العالمين ان يا مظهر الجود كيف اذكر لك ما ورد علي من الذي خلقناه بأمر من لدنا و ارفعنا اسمه بين عبادنا المتذكرين و أنه لما شهد علو الأمر و اعلاء اسمه بين الناس اراد قتلي فلما ظهر خافية سره صاح في نفسه ليدخل غل الله في صدور الممردين و أنك تعلم بأنني لو اردت ضرر اخي أنه لم يكن موجوداً على الأرض تالله مع علمي به و اطلاقي بما في صدره حفظناه بسطان القدرة و الاقتدار عن ضرر المشركين و أنك انت يا مظهر الجود رأيتني و عاشرت معي و شهدت جبل سكوني و بحر اضطرابي فكّر في نفسك ما اقامني على الصيحة بين السموات و الأرضين فوعمرى لو تفكّر في ذلك لتصل الى مقام الأمن و تفرّ عن هؤلاء المنكرين اياك ان تحتجب جمال الأمر بحجبات الوهم و الهوى فاطلع عن خلفها باسم ربك العلي العظيم اما سمعت بأن كل ذي نور يظلم عند بهائه تالله الحق هذا لبهائه على من في السموات و الأرض و ينطق في كل شيء بأنه لا اله الا انا العزيز المقتدر المحيط فمن لم يهتدى بهدى الله في تلك الأيام أنه قد اظلم على نفسه و مظلم عند ربك كذلك نزلنا الأمر في كل الألواح و كنت من الشاهدين قل أ تكفرون بالذي كان مشتاقاً للقائه نقطة الأولى في ظهوره الأولى و تحرك باسمه و نطق بثناء نفسه الممتنع المنيع قل يا قوم ان يأتيكم اليوم احد من اليهود و النصارى بلوح الله و اثره و يناديكم يا قوم بأي حجة آمنتكم بنقطة الأولى و بأي برهان كفرتم به في ظهوره الأخرى ما تقولون يا ملاء الغافلين تالله اذا لن يجدن لأنفسهم مفرّاً الا بأن يستدلن بما استدلووا به ملاء الفرقان حين الذي شقت سحاب الأوهام و اتى جمال علي بالحق و قضى الأمر من لدى الله المقتدر العزيز الحكيم فانظر الى المشركين و ما يخرج من افواههم يقولون أنه قد ظهر قريباً تالله يلعنهم ما يخرج من افواههم و هم لا يشعرون و يكونن من الغافلين قل أ كان الله مقتدرّاً في امره ام انتم يا ملاء العجزاء ان انتم مقتدرّاً فأتوا ببرهانكم يا ملاء المحتججين و ان اعترفتم بأنه لهو المقتدر على ما يشاء قد اظهر مظهر نفسه كيف شاء و اراد و بعثه بالحق و ارسله على العالمين يا قوم خافوا عن الله و لا تنظروا الى ما عندكم تالله الحق لن يكفيكم اليوم شيء ولو تتمسكون بكتب الأولين و زبر الآخرين خافوا عن الله ثم انظروا اليه بعينه لا بعين احد من الممكنات كذلك وصاكم الله في الواحه المقدس المنير ثم انظروا بما ثبت به ايمانكم في كل عهد و عصر و لا تعترضوا على الذي قد خرّت لوجهه اهل ملاء الأعلى سجداً لنفسه المهيم العلي العظيم

اذا ينادى لسان علي بين السموات و الأرض و يقول يا قوم تالله الحق انّ هذا لمحبيوب العالمين و مقصود العارفين و أنك انت يا مظهر الجود اسمع قولي ثم مرّ على الصراط بقدره ربك ثم ناد بين الناس بأعلى الصوت و لا تكن من الصامتين قل يا قوم تالله الحق قد اشرقت عن افق الجبين شمس قد رقم عليها بخط الله العلي الأعلى الملك يومئذ لله الملك الفرد الواحد المقتدر الأبهى و هذه الكلمة لسيف لو يضرب به على ظهر الشيطان لينهزم مع جنوده الى اسفل النيران كذلك اشرق الحكم

عن مشرق السَّبْحان ان انتم من النَّاطرين قل يا قوم قد انفطرت سماء العلم و اتى ربّ الكلمات على ظلل المعانى اذا انصعقت كلمات اولى الاشارات كذلك قضى الأمر ان انتم من العارفين و اُنك لو تقرأ هذا اللّوح على لحن الّذى نزلت آياته بالحقّ ليستجذب منها افئدة العارفين فيا ليت تتوجّه الى كلمات الّذى حارب مع الله و تفكّر فيما يخرج من قلمه ولكن بعدما تجنّب جمال القدم عن لقائه لعلّ تطلّع بأصل امره و تكون من العارفين ثمّ اعلم بأننا نزلنا لك لوحاً من قبل و ارسلناه بيد احد من القاصدين و نسأل الله بأن يرزقك ما قدّر فيه من اثمار هذا الرضوان و انه هو الرزاق المعطى العزيز الكريم

فوعمرك لو تفكّر فيما نسبوا المشركون بنفسى لتطلّع بهم و بما فى انفسهم لأنك عاشرت معى و اطّعت بعض سجيّتى بين العالمين فيا لله من ذى بصر و ذى سمع و ذى قلب ليتفقّه فى الأمر و بما جرى علىّ و ورد على نفسى المظلوم من هؤلاء الظالمين تالله الحقّ يا جواد قد جلسن حوريات العزّ و التّقدّيس فى غرفات تلك الكلمات و اصفرّت وجوههنّ من حزن هذا الغلام و ينادين اهل الامكان بأصوات حزين و يقلن يا قوم هذا لوديعه الله بينكم و امانته فيكم و انه لجمال علىّ بالحقّ و كينونة محمّد و باسمه ظهرت البحور بالأموج و الأشجار بالأثمار و السحاب بالأمطار و كينونة القدم بالاعتقاد اياكم يا اولى الأبصار لا ترتكبوا ما يجرى عنه الدّموع من عين الله المقتدر العلىّ الحكيم اياكم ان لن تؤمنوا بالذى ظهر بحجّة علىّ ثمّ يرهان محمّد ثمّ بدليل الرّوح ثمّ بآيات الكليم لا تقتلوه بأسياف الرّدّ و البغضاء تالله بما فعلتم قد احترقت اكباد الطّاهرات و اذاً ينوح على التّراب روح الأمين و يا قوم قد تحيّرت اهل ملا الأعلى من فعلكم تستدلّون بما ظهر من عنده و تقتلون نفسه المهيمن المتعالى الفريد ان يا حوريات الغرفات ان اصمتن فى انفسكنّ لأنّ نعماتكنّ الأحلى ولو لن تؤثر فى قلوب التّى كانت قاسية عن ذكر الله ولكن بذلك احترقت اكباد النّبیین و المرسلين ان استرن وجوهكنّ لئلا يطمثكنّ الّذينهم كفروا و اشركوا و لئلا يقع على وجوهكنّ ابصار المكذّرين ان اصبرن على مساكنكنّ لأنّ جمال القدم قد صبر فى نفسه فى عشرين من السنين و فى كلّ يوم ما كان غذائه الا من قطعات كبده و شرابه من قطرات دمه و كذلك قضت عليه الأيّام و هو كان ساكناً بنفسه فى نفسه الساكن المقتدر العزيز العليم ان اتكلن على الله ثمّ ارجعن امر المحبوب الى نفسه و لا تجزعن فى انفسكنّ لئلا يرتفع ضجيج الممكنات الى ساحة عزّ مبين كذلك امركنّ من امر بأمره كلّ مأمور و بعث بسلطانه كلّ مبعوث و ارسل من عنده كلّ رسول مقتدر امين تالله يا مظهر الجود اذاً قد اهتزت حقايق الممكنات من الحاننّ و جرت الدّموع عن عيون المقرّبين من حزنهنّ ولكنّ الّذينهم كفروا فى حجبات غليظ فيا ليت يكون من ذى شمّ ليجد رايحة التّقدّيس من قميص الله لا فوعمرك لن يجدنه الا المطهّرون من اهل الحقّ و اليقين كذلك القيناك قول الحقّ ليجذبك نفحات الصّدق الى مقرّ الاستقامة و الانصاف و ينقطعك عن كلّ كاذب مريب و البهّاء عليك و على من سمّى بركن الأوّل من اسمى و على الّذين اذا سمعوا نداء الله اجابوه بخلوص مبین

* * *

من اهل قايين فى الطّاء

قد نزل من جبروت الفضل للّذى سمّى بأحمد ليكون بأطاف الله مسرورا

هو البهّى الأبهى

هذا كتاب من لدى البهّاء الى الّذى آمن بالله و آياته و اتخذ الله لنفسه حبيبا انّ الّذينهم آمنوا بالله فى تلك الأيّام اولئك بلغوا ذروة الفضل من لدن عزيز عليما و الّذينهم كفروا بالله و بمظهر نفسه اولئك يعنهم كلّ الذرّات و كان ذلك عن اعين الغافلين

مستورا قل يا قوم اما اخبرناكم بيوم يأتي الله على ظلل النور اذاً لن ينفع نفساً ايمانها و كذلك كان الأمر من اصبع الفضل على الألواح مرقوما فلما اتى بالحق كذبتهم و كفرتم به و فرطتم فى جنبه و كنتم عن شطر الانصاف بعيدا تالله الحق لن ينفع يومئذ نفساً ايمانها الا بأن يدخل فى هذا الظل الذى كان بالحق ممدودا أنك انت ان استقم على امر ربك اياك ان لا تشرك به و انه كان اثماً كبيراً ان اقرأ فى كل يوم ما نزل من جبروت الأمر ليحفظك بالحق و يجعلك على الصراط مستقيماً ثم اعلم بأن مثل الآيات كمثل الروح و بها يحيى الله الذين آمنوا و اقبلوا اليه و كذلك كان الأمر مقضياً ان الذين جعلوا انفسهم محروماً عنها اولئك اموات غير احياء و ما كان اسمائهم لدى العرش مذكورا قل الأموات هم الذين ما بعثوا اليوم من نفحات الرحمن و ما شربوا خمر الآيات من كؤوس عزّ بديعا كذلك فصل الله بين السعيد و الشقى و النور و الظلمة بكلمة التي كانت من ام الآيات مفصولا و البهاء عليك ان تكون ثابتاً على امر الذى كان عن افق القدس مشهودا

* * *

هذه سورة اسمنا المرسل قد نزلنا من جبروت الفضل ليكون على العالمين بشيراً

هو الابدع الاقدس الارفع الابهى

هذا كتاب من لدى البهاء الى من اقرّ بالله و اعترف بسلطانه ثم استقرّ على مقرّ قدس رفيع و فيه ما يستقيمه على ما كان ان يسمع ما نزل فيه و لا يمنع اذن القلب عن اصغاء كلمة الله المقتر العزير المنيع و قد تجلّى الله فى هذا اللوح باسمه المرسل على الممكنات لئلا يمنع احد من بدايع ما كنز فى هذا الاسم المبارك البديع انا جعلنا هذا اللوح مبدء ظهور هذا الاسم فى العالمين و منه بعثنا الرسل من قبل الذى لا قبل له و ارسلناهم الى العباد امراً من لدنا و انا كنا امرين و نرسلن به الرسل الى آخر الذى لا آخر له بقدره من لدنا و انا كنا قادرين و كان هذا اللوح مسطوراً من قلم القدرة و محفوظاً خلف حجاب العصمة اذاً اظهرناه بالحق و بعثناه على احسن الطراز فى صور هذه الكلمات المشرق المقدّس المنير

ان يا هذا الاسم انا جعلناك مظهر رسلنا فى ملكوت الاسماء و قدرنا لك ما لا يحصيه احد من الخلايق اجمعين و ارفعناك بالحق الى مقام الذى استظلّ فى ظلك كل المرسلين و بك نرسل الرسل الى كل عوالم من عوالم ربك و هذا ما قدرناه لك فضلاً من لدنا لعبادنا العارفين و من الرسل من نبهته بالحق و نرسله الى العباد بكتاب و حجة مبين و منهم من انطقناه بفضل من عندنا و الهمناه حكمة الامر من لدنا و انا كنا على كل شئ لمقتدر قدير و منهم من اوحينا اليه برسل من الملائكة و منهم من انطقنا الروح فى صدره بروات قدس بديع و منهم من اظهرناه بكل ذلك و جعلناه مظهر كل الاسماء بين الارض و السماء و طهرناه عن دنس المشركين و ايدناه بروح الاعظم و جعلناه مظهر نفسنا لمن فى ملكوت الامر و الخلق و قدرنا له خير العالمين كذلك فضلنا بعضهم على بعض فضلاً من عندى و انا الفضل القديم

و من دون هؤلاء تجلينا بهذا الاسم على كل من فى السموات و الارضين و جعلنا هذا الاسم شمساً ليستضيئ من انوارها كل الوجود من الغيب و الشهود و لا يعرف ذلك الا الذينهم اوتوا بصر الروح من لدن عليهم حكيم و لن يمنع احد من تجلّى هذه الشمس الا من يجعل حجاباً بينه و بين انوارها كذلك نلقى على العباد ما يقربهم الى كوثر العرفان و يستبين سبل العرفان و كم من رسل تجلّى عليهم تجليات هذه الشمس ولكن فى انفسهم لا يكونن من الشاعرين مثلاً ان الذين يذهبون برسائل الملوك الى الاقطار اولئك رسلاً من عندهم و تجلّى عليهم هذا الاسم على شأنهم و على قدر تقابلهم لهذه الشمس المشرق العزير البديع و منهم من يحمل رسالات الله فى الواحه و لا يفقه فى نفسه و يكون من الغافلين كما تشهدون ان الذين

يسمّون عندهم بالچاپار اولئك فى الذّهاب و الاياب يحملون آيات الله و كتابه و ينشرونها فى الدّيار ولكن فى انفسهم يكونون من المحتجيين و كم منهم لو يطّلعون بذلك لن يقبلوا فى انفسهم و لن يحملوها بل يكونون من الجاهدين و اشرق عليهم تجلّى هذا الاسم حين غفلتهم عنه كذلك احاط فضل ربك العالمين و انا ارسلنا مع هؤلاء فى كلّ ذهابهم ما لا يحمله احد من العارفين فكيف دونهم و هذه من خفّيات رحمة ربهم عليهم و على عبادنا المقربين اولئك اليوم يذكر اسمائهم عند الله ملئكة المرسلات و جعلناهم مبشّرات لعبادنا المريرين و اولئك يكونون فى هذا الفضل الى ان يظهر الله لهم اعمالهم وعداً من عنده انه خير الموفين فسوف يبعثهم الله بسطانه و يعرفهم مظهر نفسه و يبلغهم الى فردوس القدس جزاء ما عملوا و كانوا من العالمين لن يضيع عند الله اجر احد من عباده و انه لا يضيع اجر المحسنين و انا الهمنا الملوك من قبل بان يعينوا عباداً لهذا الامر ليظهر منهم ما اراد الله فى تلك الايام من انتشار آثاره كذلك نبين لكم قدرة ربكم لتكونون فى قدرته لمن الموقنين

ان يا ملوك البيان انتم فامروا رسلائكم عند ظهور شمس الايقان عن مشرق السّبحان بان يذهبوا نبأ الله و الواحه فى كلّ الدّيار و يخبرنّ الناس بانوار قدس بديع نبأوا هؤلاء بان يحملوا آثار الله الى كلّ الاشطار لتهدّب روايح القدس على العالمين و انا جعلناكم مظهر سلطنتنا لهذا و لعرفان موجدكم حين الظهور تالله هذا خير لكم عن ملك السّموات و الارضين ان ارتقبوا ايام الله لكى تجدونها ثم اسعوا بعد استماعكم الى مقعد القدس مقرّ عرش عظيم تالله توجهكم الى شطر السّبحان و قيامكم بين يدى عرش ربكم الرحمن لخير عن عبادة الثّقيلين اياكم ان لا تحرموا انفسكم عن فضل تلك الايام ثم ادخلوا حرم الفردوس جوار رحمة ربكم الرحمن الرحيم تالله بذلك يستحكم سلطنتكم و يرفع قدركم و يعلو ذكركم و يثبت اسمائكم على الواح قدس حفيظ و يأخذكم فى ذلك الايام فضل بارئكم و يسلّطكم على من على الارض اجمعين كذلك امركم الله فى هذا اللّوح لئلا تحتجبوا حين الظهور بما عندكم من زخارف الارض و لا تمنعوا انفسكم عمّا هو خير لكم بما خلق بين السّموات و الارضين ان سمعتم نصح الله فلانفسكم فان اعرضتم فلکم و انه لغنى عن عباده المحتجيين و انتم ان لن تفعلوا بما امرتم به فى اللّوح و انه يرسل الواحه بيد ملئكة المبشّرين حين غفلتكم عن ذلك كما انا نرسلها بايدى عبادكم حين غفلتكم و غفلتهم عنها كذلك كان ربكم مقتدرّاً على ما يشاء و حاكماً على ما يريد لن يمنعه احد عن سلطانه و لن يعجزه شئى عمّا خلق فى السّموات و الارض ان انتم من العارفين كما شهدتم و سمعتم كلّ ذلك من مظاهر نفسنا حين الظهور بحيث كلّما منعهم مظاهر الظلم عن سلطانهم و قاموا عليهم بالاعراض انهم اظهروا بسطانهم ما ارادوا و اثبت الامر بكلماتهم و قطع دابر الظالمين كذلك فضلنا فى هذا اللّوح اسرار الامر فطوبى لمن يقرئه و يتفكّر فيما سطر عليه و يخرج ما كنز فيه من لثالى علم منير

ان يا ايّها الملوك فى البهاء لا تفعلوا كما فعلوا الملوك بنا فى تلك الايام و منهم ملك العجم الذى علّق هيكل الامر فى الهواء و قتله بظلم بكت عليه كلّ الاشياء ثم اهل الفردوس ثم اهل ملاء العالمين و قتل انفس معدودات من ذوى قرابتنا و غار اموالنا و جعل اهلنا اسارى بايدى الظالمين و حبسنى مرّة بعد مرّة تالله الحقّ لن يقدر احد ان يحصى ما ورد علىّ فى السّجن الاّ الله المحصى العليم القدير ثم بعد ذلك اخرجنى مع اهلى عن الدّيار الى ان ادخلنا العراق بحزن ميين و كنا فيه الى ان قام علينا ملك الروم و دعانا الى مقرّ سلطنته و اذا وردنا عليه جرى علينا ما استفرح به ملك العجم الى ان دخلنا فى هذا السّجن الذى انقطع فيه عن ذيلنا ايدى المحيين كذلك فعل بنا ولكن انا نشكر الله بما ورد علينا من محكم قضاياه و نحمده على ذلك رجاء ما عنده و انه لهو الغفّار الرحيم

ان يا اسمنا المرسل و مظاهره انا عزّزناكم و ارفعناكم و جعلناكم مظاهرها فى ملكوت الاسماء اياكم ان لا يغرّتكم شئى عن بارئكم و لا يحجبكم ارتفاع ذكركم عن موجدكم خافوا عن الله و كونوا من المتّقين

ان يا مرايا هذا الاسم لا تفعلوا بنفسى كما فعلوا المرايا فى تلك الايام لانكم خلقتم بامرى و بعثتم بارادة من قلمى ان انتم من الشّاعرين هل ينبغى للاشباح بان تنكر انوار الشّمس او تعترض عليها بعد الذى خلقت بها لا فونفسى المهيمن العزيز

القدير و ان اعراضهم عن الشمس و اعتراضهم عليها كاعتراض الجعل على رايحة المسك و كذلك مثلنا للعباد مثلاً لعلّ الناس كانوا بآيات ربهم لمن الموقنين و من لن يبلغ نفسه رسالات الله ربه و لن يمنعها عن البغي و الفحشاء و ما نهى عنه في الالواح انه لمحروم عن تجلّي هذا الاسم و يكون من المحرومين

ان يا اهل البهآء بلّغوا انفسكم رسالات ربكم ثم بلّغوا العباد ليحيط بكم رسالات الله على العالمين اياكم ان لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل الامنع المنيع و انك انت يا ايها العبد قم عن رقدك ثم بلّغ الناس بما امرت من لدن ربك الرحمن الرحيم و لا تنظر الى احد ثم انظر الى وجه ربك العزيز المنير فاكف بربك عن دونه لنشهد نفسك غنياً عن العالمين انا نزلنا هذا الرضوان و ارسلناه اليك لتفكر فيه و بما عليه و تشكر ربك و تكون من الشاكرين فانقطع عن الدنيا و زخرفها ثم استعن بالله في كلّ الامور و كن من المتوكلين ثم اجتمع الناس على امر ربك و كن من المحسنين ان اطلع عن افق اللسان بصمصام البيان ثم غنّ على لحنى بين السموات و الارضين و ان وجدت نفسك مخموداً فاشتعل من هذه النار باسم ربك المختار لتستجذب بك قلوب الابرار من عبادنا المقربين و ان وجدت نفسك عليلاً فاستشف باسمى الشافى ليستشفى بك كلّ مريض و عليل كذلك قدّرنا لك و امرناك به لتكون من العاملين و عليك انوار ربك باسمى الابهى و على من معك من عبادنا الموقنين

لوح السحاب قد نزل من لدى الله مالك الرقاب

بسم الله العليم الحكيم

هذا كتاب من لدى الرحمن الى الذينهم اقبلوا الى قبلة من فى السموات و الأرضين لتسرهم آيات الله و تجذبهم الى افق الوحى و تقرّبهم الى مقام ينطق فيه كلّ شىء انه لا اله الا انا العزيز العليم قم على الأمر بحول الله و قوته قل يا ملاً البيان اذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم فى شفا حفرة التسيان و انزل عليكم من سماء التبيان ما علمكم به هذا السبيل الواضح المستقيم ان يا قلم القدم اذكر فى اللوح ما تفرح به افئدة المخلصين و يوقن كلّ بصير بانى انا المقدر على ما اشاء لا يمنعى عما اردت من على الأرض كلّها و انا العزيز الحكيم قل انّ المشركين نقضوا عهد الله و ميثاقه و ادخلونا فى السجن بظلم مبين فلما وردنا اردنا ان نبّغ الملوك رسالات الله المقدر العزيز العظيم و منهم ملك العجم كشفنا له جمال الأمر و عرفناه نفسنا بعد الذى اخترنا احداً من الأخيار و نفخنا فى قلبه روح القدرة و الاقتدار و ارسلناه اليه ككرة النار بلوح من لدن ربك العزيز القدير و فيه بينا ما اكتسبت يده و ما ارتكبه ملك الروم ليعلم انّ البلاء لن يمنع البهآء عما اراد مالك السماء و لم يخوفنا سطوة الذين كفروا بالله العزيز الحميد و به نفخنا فى صور القدرة مرّة اخرى و اضطرب منه كلّ جبّار عنيد و فيه نزل من النصائح و المواعظ ما تستيقظ به افئدة الرّاقدين قد نزلنا فيه من كلّ شأن بياناً شافياً يا طوبى لمن يقرأه و يتفكر فى اشاراته لعمري انه يكفى العالمين لو نزلت كلمة منه على الجبال لتطير من الشوق الى الله العزيز الجميل انا ما اردنا منه الا اظهار سلطنة الله و عظمته و انتشار امره و ظهور استقلاله بين عباده المريبين و ما تركنا فيه لأحد من عذر ان اقرأ و كن من الشاكرين قل يا ملاً الأرض تفكروا انا نزلنا فى اللوح لرئيسكم بأن يجمعنا و علماء العصر ليظهر امر الله و حجّته لكم انه ارتكب ما ناح به سكّان الملكوت انتم بعد ذلك بأى امر تتمسكون و الى من تذهبون ان انصفوا و لا تكوننّ من الظالمين و كذلك اردنا فى العراق ان نجتمع مع علماء العجم لما سمعوا فرّوا و قالوا ان هو الا ساحر مبين هذه كلمة خرجت من افواه امثالهم من قبل و هؤلاء اعترضوا عليهم بما قالوا و هم يقولون اليوم مثل قولهم و لا يفقهون لعمري مثلهم كمثل الرماد عند ربك اذا اراد تمرّ عليهم ارياح عاصفات و تجعلهم بهآء ان ربك لهو

المقتدر على ما يريد تشرقت تلك الديار بقدم ربك المختار و نطق كل حجر و مدر قد ظهرت غرة الأيام و اتى المقصود بجلال مبين قد اخذ الاهتزاز ارض الحجاز و حرّكتها نسمة الوصال تقول يا ربّي المتعال لك الحمد بما احتيتى نفحات وصلك بعد الذى امانتى هجرى طوبى لمن اقبل اليك و ويل للمعرضين انار جبل الطور من اشراق الظهور و قال قد وجدت عرفك يا اله من فى السموات و الارضين تلك ارض فيها بعثنا النبيين و المرسلين قد ارتفع فيها نداء الخليل ثم الكليم و من بعده الابن كلّ اخبروا و بشروا العباد بهذا النبأ العظيم و وروده فى تلك الديار كذلك نزل فى الألواح من لدن منزل قديم و السدرة تنادى يا اهل الناسوت قد اتى مالك الملكوت و استوى على العرش و فى حوله من الملائكة المقرّبين دعوا الكنائس و المساجد ان اسرعوا الى مطلع الوحى و لا تتبعوا ظنون الذين غفلوا تالله قد طلع فجر اليقين ان المعابد لذكره قد اتى المذكور بسطان عظيم

اياكم ان تمنعكم الأذكار عن ربكم المختار دعوا ما عند الأنام ثم اقبلوا الى مطلع الالهام هذا خير لكم ان انتم من العارفين قم على ذكرى اياك ان يمنعك قول المشركين ان اللسان خلق لذكر الرحمن ذكر البرية ولكن بالحكمة كذلك قضى الأمر و رقم من قلم ارادة ربك العليم القدير ان اجمع احبائى ثم أمرهم من لدنا بالبرّ و التقوى كذلك امرت من لدن ربك الأبهى و لك اليوم عندنا مقام كريم ان الذين يسدون السبيل و يأكلون اموال الناس و يفسدون فى الأرض اننى برآء منهم و الله على ما اقول شهيد ليس ذلتى سجنى لعمرى انه عزّ لى بل الذلة عمل احبائى الذين ينسبون انفسهم البنا و يتبعون الشيطان فى اعمالهم الا انهم من الخاسرين لما قضى الأمر و اشرق نير الآفاق من شطر العراق امرناهم بما يقدرهم عن العالمين منهم من اخذ الهوى و اعرض عما امر و منهم من اتبع الحق بالهدى و كان من المهتدين قل الذين ارتكبوا الفحشاء و تمسكوا بالدنيا انهم ليسوا من اهل البهلاء هم عباد لو يردون وادياً من الذهب يمرّون عنه كمرّ السحاب و لا يلتفتون اليه ابداً الا انهم منى ليجدن من قميصهم الملاء الأعلى عرف التقديس و يشهد بذلك ربك و من عنده علم الكتاب و لو يردن عليهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لا ترتدّ اليهنّ ابصارهم بالهوى اولئك خلقوا من التقوى كذلك يعلمكم قلم القدم من لدن ربكم العزيز الوهاب يا ايها المقبل بلغ رسالات ربك لعلّ الناس يضعون الهوى و يأخذون ما امروا به من الله فائق الأصباح قل لا تضيّعوا امر الله بينكم و لا تتبعوا الذين كفروا بالله مرسل الأرياح ان انصروا الله بألسنتكم ان اللسان سيف الرحمن ان افنحوا به مدائن القلوب هذا شأن الانسان ان اعرفوا يا اولى الأبصار

قل يا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يركض مع الفتى الالهى فى ميدان الحكمة و البيان او يطير معه الى سماء المعانى و التّيان لا وربّي الرحمن كلهم انصعقوا اليوم من كلمة ربك كأنهم اموات غير احياء الا من شاء ربك العزيز المختار انه من اهل العلم لدى العليم يصلينّ عليه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس فى العشىّ و الاشراق من كان رجله من الخشب هل يقدر ان يقوم مع الذى جعل الله رجله من الحديد لا ومنور الآفاق ان الذين نقضوا ميثاق الله و عهده اولئك اخذتهم نفحات العذاب سوف يرون منازلهم فى النار فبئس مثوى كلّ متكبر جبار قل يا قوم تفكّروا فى القرون التى خلت قبلكم ارسلنا فيها رسلاً كذبوا بآيات ربهم اخذناهم بذنبيهم و تركناهم تذكرةً لأولى الألباب اين الذين اتكأوا فى القصور على وسائل الغرور قد ارجعناهم الى القبور تلك البيوت تركوها للعنكبوت فاعتبروا يا اولى الأنظار قل ان انتبهوا يا قوم قد نادى المناد فى بريّة البيان و هذا يوم التناد الى متى ترقدون فى مهاد الغفلة و الهوى قوموا و اقبلوا و لا تتبعوا كلّ مشرك مرتاب انا نزلنا لك من قبل آيات بيّنات تلك مرّة اخرى فضلاً من لدنا و انا العزيز الغفار لتقوم على خدمة الله و تشكره فى الغدوّ و الأصال كذلك صرّفنا الآيات و ارسلناها اليك ان ربك لهو العزيز العلام

بسم الله العليّ الأعلى

هذا كتاب من لدى العبد الى الذي سافر الى الله و كان من المهاجرين في اللوح المذكور الى ان دخل السجن هذا المقر الذي فيه نزل البلاء من سحاب القضاء في كل حين ان يا عبد طوبى لك بما مسّتك الشدايد في سبيل الله و احتملت المشقة في طرق رضائه و توجهت الى شطر الذي قد كان الوجه عن افق الحزن فيه مرثيا ان استقم على حب مولاك و لا تحزن عما ورد عليك ان اصبر ثم اصبر انه يوفى اجور الذين هم صبروا لتقاء الوجه و انه كان على كل شيء قديرا قل
اي ربّ انا الذي توجهت الى شطر رضائك و الطافك و قصدت حرم امنك و امانك اذا لا تحرمني عما عندك ثم قدر لي ما يقربني اليك و ينقطعني عن دونك لأنك قد كنت على كل شيء محيطا

اي عبد مهاجر بشنو نداى اين عبد مسجون را و شكر كن محبوب عالميان را كه عرفانش فائز شدى و از شمال وهم يمين يقين وارد گشتى و در سبيل رضائش از راحت گذشتى و بشطر عنايتش توجه نمودى و بر مشقتهاى وارده صابر بودى جميع اين مراتب از فضل پروردگار عالميانست چه كه اگر ارياح عنايت كه از يمين فضلش در هبوست عباد را اخذ نمايد احدى برضائش موفق نشود و عرفانش فائز نگردد چنانچه مشاهده مى شود بسى از عباد كه ليالى و ايام منتظر حقّ بوده اند و بعد از ظهور احدى عرفانش فائز نشد الا من شاء ربك لذا بايد اين عباد در كلّ حين فضل بديعش را شاكر باشيم و از او توفيق طلب نمايم كه بر حبش مستقيم باشيم و از دونش منقطع عنقريب ايام عمر باخر رسد و جميع ما بندگان در تحت تراب ماوى گيريم و در آن مقرّ جز عنايت او معينى نه و مونسى نخواهد بود غنى و فقير عالم و جاهل عزيز و ذليل كل در آن مقرّ تفريد بيك قسم درآيند و امتيازات و افتخارات عالم ملكيه المره مرتفع شود و هيچ چيز در آن محل بكار نيايد مگر بدايع فضلش پس بايد از خدا بطلبى كه از فضل و عنايتش محروم نمانيم و از كوثر رحمتش بي نصيب نگرديم و در اين چندروزه فانيه از ذكرش غافل نشويم و بدونش توجه نمايم در حين نزول شدايد و بلايا صابر باشيم و در موارد نعمت و رخا شاكر و الروح عليك و على الذين هم توكلوا على الله الفرد الواحد الأحد الصمد المقتدر المهيمن القيوم و الحمد لله الملك المقتدر المحبوب

* * *

بسم الله الأقدس الأعلى

هذا كتاب من لدى الغلام الى الذي اذا سمع نداء الله توجه الى مشرق الأنوار ان في استواء جمال القدم على العرش الأعظم في سجن عكاء لآيات لأولى النهى فاعتبروا يا اولى الأبصار ان الذي عمر الدنيا لنفسه قد سكن في اخرب البلاد بما اكتسبت ايدى الذين كفروا بالله مالك يوم التناد فانظر في الدنيا و قلة شأنها لو كان لها شأن ما قبلنا هذا المقام الأدنى بعد الذي كل عال استعلى من ارادة ربك العزيز المختار يقول القلم اى ربّ الى متى اتحرك على الألواح قد ملئت الآفاق بدائع الآثار يكفى العباد كلمة من عندك لو يجدون حلاوة البيان عما يخرج من فم الرحمن و ما خزن فيها من الحكم و الأسرار ان يا قلم بذكرك يجدد حياة العالم و يحدث به فى قلوب المخلصين ما يشتعل منه الآفاق لا تحزن بما ترى العباد فى الغفلة و الضلال سوف يجرى من كل جهة سلسيل البيان عما خرج من فمك فى العشى و الاشراف ادع ملاء الأكوان الى رحيق الحيوان لذا خلقت من ارادة ربك المقتدر العزيز المنان ان اذكر العبد الذي ارادنى قل اذا سمعت ندائى من شطرى قم على امرى بين عبادى و ثنائى بين بريتي كذلك امرت فى هذا اليوم الذى فيه شاخصت الأبصار لا تحزن عما ترى من الاجحاف سوف يأخذ ربك العباد

الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنَّهُ قَوِيٌّ الْأَمْرُ وَأَنَّهُ شَدِيدُ الْمِحَالِ إِنْ أَذَكَرَ الْعِبَادَ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانَ لَعَلَّ يَحْدُثُ بِذِكْرِكَ فِي الْقُلُوبِ مَا يَقْرُبُهُمْ إِلَى شَطْرِ اللَّهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ وَالْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ وَفَى الْمِيثَاقَ

* * *

هاجر

بِسْمِ اللَّهِ الْأَطْهَرِ

هذا كتاب من لدى الغلام الى امة من امائه ليجذبها نداء الرحمن الذي ارتفع عن جهة العرش و انّ بنداؤه تجتذب افئدة العالمين فيا طوبى لمن وجد عرف القميص من هيكل الأمر و اتخذ في جوار رحمة ربه مقاماً كريماً ان يا امتى لا تحزنى عن الفراق فارضى بما قدّر الله لك انه خير لك عمّا خلق بين السموات و الأرضين تالله انه يحب من احبه و يذكر الذينهم قاموا ببناء نفسه بين عباد و انه بكلّ شىء عليم ان اذكرى ربك ثم اسجدى و ارعى حباً لله الملك العزيز الجميل و قد قدّر لك مقام فى الجنة الأبهى طوبى لمن فاز بها و دخل فيها بهذا الاسم الأعظم العظيم و البهاء عليك و على كلّ امة آمنت برّبها العزيز الكريم

* * *

ق

احبّاي الهى عليهم بهاء الله ملاحظه فرمايند

بِسْمِ الْمَسْتَوَى عَلَى عَرْشِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

هذا كتاب من لدى الله مالك الأسماء لأهل البهاء الذين لا يتكلمون إلا بما نطق لسان العظمة و الكبرياء و لا يتعقبون كلّ مدّع كذاب اولئك شربوا رحيق الاستقامة من عناية ربهم المختار سوف تسمعون نداء ناعق لا تلتفتوا اليه دعوه بنفسه مقبلين الى قبلة الآفاق قد تمت الحجّة بهذه الحجّة التي ظهرت بالحقّ و انتهت الأنوار الى هذا الأفق الذي منه اشرفت شمس العظمة و الاقتدار طوبى لنفس تربى العباد بحدود الله التي نزلت فى الزبر و الألواح قل لو يظهر فى كلّ يوم احد لا يستقرّ امر الله فى المدن و البلاد هذا لظهور يظهر نفسه فى كلّ خمسمائة الف سنة مرة واحدة كذلك كشفنا القناع و ارفعنا الأحجاب طوبى لمن عرف مراد الله من عرفه يفرح قلبه و يستقيم على الأمر على شأن لا يزلّه من فى الابداع قد كشفنا فى هذا اللوح سرّاً من اسرار هذا الظهور و سترنا ما هو المكنون لئلا ترتفع ضوضاء الفجّار تالله ما عرفه احد الا على قدره لو تجد نفس نفحات هذا القميص لتنجذب على شأن تطير فوق الامكان لو نفضّل ما نزلناه فى هذا اللوح لا تنتهى بالأفلام و لا تكفيه بحور من المداد مع هذا الشأن الذى لا يخطر بالبال تسمع ما يقولون فى حقّى اهل الضلال انا كشفنا لك سرّاً من الأسرار فضلاً من عندنا عليك لتشكر ربك العزيز العلام ان يا اسمى انا نزلنا فى اكثر الألواح انّ الأمر عظيم عظيم مع ذلك ما تفكّر احد فى عظمتة الا من شاء ربك العزيز الوهاب انا تركنا اهل الأوهام فى تيه النفس و الهوى ليشغلوا بما عندهم من الظنون ان ربك لهو الغنى المتعال قد ارتفعت راية انه لا اله الا هو و هم يتكلمون بما سمعوا من كلّ همج رعاك كذلك بشرناك بالكلمة التي ظهرت بقميص البدع بين الأرضين و السموات قل لك الحمد يا من احاطنى فضلك و ذكرتنى بما لا ذكّرت به الأخيار

ثم اعلم قد نزل لوح الأحكام من مطلع وحى ربك سوف نرسله بالحقّ امرأً من عندنا إنّ ربك لهو المهيمن المختار و
نزلنا لك لوحاً قبل هذا و ارسلناه من جهة اخرى لتوقن أنّ ذكره سبق الأذكار نسأل الله بأن يؤيدك على انتشار امره و يوفقك
على ما يحبّ و يرضى فى كلّ الأحيان إنّما البهَاء عليك و على الذين تكلموا بما نطق لسان البيان فى قطب الامكان أنّه لا اله
الا هو المقتدر المهيمن الواحد الفرد العزيز الجبار

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

اشهد أنّه شهد لذاته أنّه لا يعرف بما سواه و لا يدرك بدونه

ای خدا بکدام رو رو بملکوت ابهائیت نمایم و بکدام زبان بسوی تو تضرّع و التجا کنم الهی این خادم عاصی بآنچه در
احاطه و احصای علمت درآید حمل خطایا و ذنوب و معاصی نموده ولكن بکمال جرئت و اطمینان بیاب رجایت ایستاده عفو
و غفرانت را میطلبد و فضل و جود قدیم و بدیعت را مسئلت میکند آنک انت الغفور الرحیم و آنک انت الکریم ذو الفضل
العظیم الهی در این حال چشم از خود پوشیده لا املك لنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا حیوةً و لا نشوراً خدمت اولیا و اصفیا و
دوستانت عرض مینماید چون در کتاب مقدّس الهی اقدس و الواح منزله در عراق و صحف و الواح بدیعه منیعه این ارض ذکر
ارتفاع نفاق در مدن و دیار نازل لذا لوح مکنون مخزون که چند سنه قبل باسم حضرت اسم الله مهدی علیه من کلّ بهاء ابهاه
از سماء مشیت ابهی جلّ جلاله نازل در صدر این نامه نوشته ارسال میشود تا اولیای رحمن در حفظ و حراست و صیانت بیت
امر مبین ربّ العالمین کمال جدّ و جهد را مبذول دارند و ضعفا را حفظ نمایند انّ ربنا هو المؤید المقتدر العلیم الحکیم
و دیگر امری که اظهار آن از اعظم امور و اهمّ آنست آنکه این خادم کلمهئی استماع نمود که بعضی از اولیای اطراف
همچه گمان نموده اند مراسلاتی که باسم این عبد نزد ایشان و سایر دوستان ارسال شده العیاذ باللّٰه مشترک بوده یعنی آنچه از
لسان حقّ جلّ جلاله نوشته شده از حقّ بوده و عنوان نامه از نقطه بسم ربنا و خطبه و مناجات تا بمقامی که میرسد قصد افق
اعلی و ذروه علیا نموده امام وجه مالک اسماء بعزّ اصفا فائز و در جواب این کلمات عالیات از مصدر آیات نازل قوله جلّ
جلاله و عمّ نواله این فقرات از این عبد بوده استغفر الله عن هذا الشّرك العظيم کجا اخرس قادر بر آنست امام ملکوت بیان
نطق نماید سبحان ربی من ان اکون من المشرکین و همچنین بعد از کلمه انتهی فقراتی که ثبت شده تمام از حقّ جلّ جلاله
بوده مختصر عرض مینمایم اینکه حرفی از این عبد نبوده کلّها نزلت من ملکوت الله ربی و ربکم و ربّ من فی السموات و
الأرضین در جمیع اوقات مکاتیبی که باسم این عبد بود در ساحت امنع اقدس بعد از اذن خوانده میشد و امر میفرمودند بگیر
قلم را و جمیع اجوبه من البدایة الی التّهایه از فم مبارک نازل و ثبت میگشت و این نه اختصاص باین عبد داشته بلکه مکرر از
لسان عظمت بلسان طائفین و اطراف نازل شده آنچه که کتاب مبین بوده از برای عالمین حال باید جمیع رحم بر خود و امر
الله نمائیم تا کلمهئی بمیان نیاید که مجدّد اساس شرک تازهئی شود در ارض اعادنا الله و ایاکم یا معشر الموحّدين من هذه
الظّنون و الأوهام ما کنت انا الاّ عبد کاتب بین یدیه و الناطق هو الله ربی المتکلم المنزل العلیم القدیم البهَاء و الذّکر و التّناء
علیکم یا اهل البهَاء و اصحاب السّفینة الحمراء و الحمد لله ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الأولى

خادم

فی ۴ ذی الحجّة الحرام سنة ۱۳۰۹

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

ق

جناب م ح عليه تكبير الله العلي العظيم ان يكون من المخلصين

بسم الله العلي الأعلى

هذا كتاب من لدى المسجون الى الذي آمن بالله ربّه العلي العظيم و فاز بقاء الغلام و سمع منه ما لا سمع من احد دونه لو يكون من المنصفين و استشرقت عليه انوار الوجه و اهتزته نسيمات الرحمن و استجذبه نغمات الله المقتدر العلي العليم اسمع قول من يناديك ثم ضع ما عندك عن ورائك خذ ما عند ربك الرحمن الرحيم اياك ان تحتجب بما نزل في البيان من الذي بارادة منه ظهرت الأديان في زمن الأولين اياك ان تحتجب بحروفاته و مراياه و ما خلق فيه عن الذي بكلمة من عنده ينطقن كل شيء بأنه لا اله الا انا العزيز الحكيم و هذا ما امرناك به في ظاهر الأمر كما نزل في البيان من لدن منزل قديم و أنك لو تدق بصرک تالله الحق لن تشهد في البيان كلمة الا و تجد منها ريحة ذكرى العزيز البديع و بكل كلمة اخذ الله عهد نفسى قبل عهد نفسه لو انت من العارفين قل ان نقطة البيان ما تحرك الا باسمى و ما تنفس الا في ذكرى و ما تكلم الا بثنائى و يشهد بذلك ما نزل من عنده و كان نفسه على ما اقول شهيد و انه حينئذ يكون حياً في هذا الأفق المنيع و يقول يا محمد اسمع قول من يدعوك الى الله ربك و رب العالمين و لا ترتكب ما تضع به حرمة الأمر بين الناس و لا تكن من الذينهم احتجوا عن الله في يوم الذي شقت فيه السحاب و اتى المحبوب باسمه العلي العظيم اولئك قاموا على الاعراض و الاعتراض و منهم من كفره و منهم من حارب به و منهم من استدلل بآيات القبل و بها اعترض على نفسه المظلوم الفريد

ان يا محمد اما تسمع نغمات الله في هذه النغمة العزيز المنيع اما تجد ريحة الله من هذا القميص الدرّي المنير اما تشهد قدرة الله في هذه القدرة التي احاطت العالمين اما رأيت سلطنة الله و اما سمعت قيامه بين ملائ الأعداء تالله كل ما ظهر منه ليكون حجةً و برهاناً ثم دليلاً على كل من في السموات و الأرضين قل ان هذا لسبيل الله فاسلكوا فيه و لا تكونن من الصابرين و ان هذه لنغمة الله قد ارتفعت عن شطر العرش ان استمعوها يا قوم و لا تكونن من المرييين و ان هذا لوجه قد اشرق عن افق مشيئة نفسه الرحمن في هذا الرضوان الأبدع البديع

ان يا محمد هذا لبأ الذي كان مسطوراً في كل الألواح و هذا لأمر الذي منه فرع كل من في السموات و الأرض الا من عصمه الله بفضل من عنده و قدرة من لدنه و اشربه كوثر البقاء من انامل ارادة ربك العلي الأبهى و جعله من المستقرين ان ستر هذا الوجه بأى وجه تريدون و تكونن من المتوجهين ان يا محمد تالله ان هذا لبديع السموات و الأرض لو انت من الموقنين و هذا لبديع الذي ما ظهر شبهه في الامكان اذا تفكر لتشهد بما شهد الله في ذرّ البيان ثم في الحين ان يا محمد لو أتى احد و يستدل بكل ما نزل في ازل الآزال لا ينفعه على قدر نقير الا بأن يعترف بهذا الظهور الذي اشرق في هذا الفجر المبين قل ان الحق يتحرك معه لو انتم من العارفين ثم اعلم بأن كل شجرة غرست في البيان ما غرست الا لهذا الظهور الأعظم العظيم اسمع

قولى ثم خلّص نفسك لله محبوبك و محبوب العارفين ثم توجه بأذن الفطرة الى تغرّادات طيور الأحزان فى رضوان البيان فى ذكرى و ثنائى لعلّ تنقطع عن دونى و تتوجه الى وجه ربك الغفور الرحيم ما رقم فى البيان من حرف و لا من كلمة و لا من كلام الا و قد نزل فى امرى و يشهد بذلك كلّ شىء لو انت من المنصفين أ تحبّ ان تكون من الذين توقّفوا فى امر الله فى يوم الذى جاءهم مظهر نفسه بسطان مبين تمسّكوا بكلمات قبله ثم اعترضوا بها على نفسه المقتدر العزيز القدير أنك ان تخاف من ايمانك فاحفظ هذا اللوح و اذا اعترض عليك احد بأى حجّة آمنت بالله فأخرج اللوح و قل بهذا الكتاب المقدّس العزيز المنير فوالله ما اردت فى تلك الكلمات الا تبليغ امر ربك و كان الله على ذلك لشهيد و عليم و ائى ما اردت نفسى بل بما اراد الله لعباده المقرّبين ما كان مشيئى الا مشيئته و ما اراد الله كان مرادى لو انت من العارفين ما اتكلّم الا بعد اذنه و ما تحرّكت الا بأمره المبرم المحكم المتين اسمع قولى ثم ضع ما عندك و قم على امر الله ربك و انه لينصرک بالحقّ و ان نصره بالمخلصين قريب ان اخرج عن خلف الاشارات ثم وجه وجهك الى ملاّ الفرقان و قل قد جاءكم الامتحان من شطر ربكم الرحمن اتقوا الله و لا تكوننّ من المتوقّفين قل انّ هذا لغلام قد جاءكم بحجّة الله و برهانه و دليله و آياته و عظمته و سلطانه و لا يمنعه شىء عن امره و لا يقوم معه السموات و الأرضين اذاً يمشى ملكوت الله قدّامه ثم عن ورائه جنود الوحي و الالهام و عن يمينه من الملائكة قبيل ثم النفث الى ملاّ الانجيل و قل قد جاءكم نبأ الأعظم العظيم تالله انّ الذى صعد الى السماء قد نزل بالحقّ و قام تلقاء الوجه اتقوا الله و لا تكوننّ من الغافلين و قد جاء ليحيى العالم و يتحد اهل العالم و هذا خير لأنفسكم ان انتم من العالمين و انفق روحه لمن فى السموات و الأرض مرة اخرى حباً لله المقتدر العزيز المنيع

و خاطب القسيس قل اياك ان تدقّ التواقيس تالله الحقّ قد ظهر ناقوس الأعظم و يدقه انامل مشيئة ربك الرحمن فى عرش الرضوان و استجذبت منه حقائق الأكوان الذين طهّروا النظر عن حدودات البشر و توجهوا الى هذا المنظر الأكبر مقرّ الله المقتدر العزيز العظيم اياك ان تخاف من احد قم بقدرتى و سلطانى ثم بلّغ رسالاتى و لا تكن من الصّابرين ثم ارتدّ البصر الى ملاّ التوراة قل قد جاءكم سلطان الأسماء و الصفات الذى فى قبضة قدرته ملكوت الآيات و قام عن يمينه ما وعدتم به من آل داود و انه لهو الموعود عندكم و اذاً يناديكم عن يمين عرش ربكم الودود ان يا ملاّ اليهود الى متى تكوننّ راقداً على مهاد الجهل و الغفلة ان ارفعوا رؤوسكم فانّ الشمس قد اشرقت عن افق الجلال و بلغت الى قطب الزوال ان استضيؤوا منها و لا تكوننّ من المحتجّين

ثم قل بسم الله و بالله و توجه الى ملاّ البيان قل يا قوم اما بشرتم فى الواح ربكم الرحمن بهذا الظهور الذى جاءكم ببرهان الله المقتدر العزيز العليم ان تكفروا به فبأى امر يثبت ايمانكم بالله ربكم فأتوا به و لا تكوننّ من الصّابرين هذا نفس على بينكم و مظهر محمّد فيكم و روح الرّوح بين السموات و الأرضين و ما اراد لنفسه من شىء و يدعوكم فى كلّ حين الى الله ربكم ان ارحموا يا قوم و لا تقتلوه بأسياف البغضاء و لا تكوننّ من الظالمين فأنصفوا فى انفسكم هل رأيتم فى البيان ما لا يكون دليلاً على ذكرى و ثنائى لا فونفسه المنزل القديم ان تستنشقوا اوراق البيان لتجدوا من كلّ ورقة منها رايحة قميصى المقدّس العزيز المنير اياكم يا قوم ان تشبّكوه بسهام الظنون و الهوى و تكوننّ من الخاسرين ائى ما اردت ان اظهر نفسى بينكم ولكنّ الله اظهرنى بالحقّ و انطقنى بآياته و ارسلنى على العالمين انّ هذا سراج الذى اشتعله محبوبكم و محبوب العارفين و هذه نار اوقدها مشيئة ربكم الرحمن فى قطب الأكوان لو يتوجه احد الى زفير كلّ جذوة من جذواتها ليسمع بأنّ هذا لمحبوب الله قد ظهر بينكم و انّ هذا لمعبود العالمين لا املك لنفسى شيئاً و انه يتكلّم بلسانى كيف يشاء لو كان هذا جرمى ما انا أوّل المجرمين تفكّروا فى رسل الله و سفرائه كلّهم تكلموا بما تكلم هذا الرّوح بينكم و يشهد بذلك حقائق الأشياء و حوامل عرش عظيم و انتم ان لم تنصروا هذا المظلوم لا تعرّضوا عليه خافوا عن الله الذى انزل البيان ثم كتب الأوّلين فونفسه المحبوب ما اردت ان اكون رئيساً لمن على الأرض بل القى عليهم ما امرت به من لدن عزيز جميل لينقطعهم عن شؤونات الأرض و يصعدهم الى مقرّ الذى

انقطعت عنه عرفان المشركين ثم ادراك المعرضين و انت تعلم بأنى ما وجدت فى ايامى موطن امن كنت فى كلّ الأحيان بين
يدى الظالمين و ورد علىّ ما لا ورد على احد من قبل و انت تصدقنى لو تكون من المنصفين قمت على ذكر الله بين خلقه بما
استطعت و ما قصرت فى تبليغ امره بين السموات و الأرضين هذه لأيام ما شهدت عين الابداع شبهها و فى مثلها ما ظهر احد
من سفراء الله الا هذا الظهور الأبدع البديع و بهذا الظهور يظهر حكم البدع لو انتم من الموقنين و بهذا الظهور ثبت قدرة الله
بين عباده و ظهر سلطانه على كلّ ذى بصر عليم

ان يا محمد انا اجبتك من قبل و حضرت بين يدينا و سمعت منّا ما لا سمعه اكثر الناس و اطّلت بسجيتى و ذكرى
بين هؤلاء الغافلين اياك ان تمنع نفسك من هذا البحر الأعظم العظيم ان الذى اتخذوه الناس لأنفسهم رياءً انه كان ان يحضر
تلقاء الوجه بخضوع ميبين فلما ارفعنا ذكره اراد سفك دمي بما اتبع نفسه و هواه و كذلك ورد علينا فى هذا السجن البعيد قل يا
قوم اتقوا الله و لا تتبعوا الذينهم لا يعرفوا الشمال عن اليمين كذلك قصصنا لك ما ورد على الغلام و القيناك ما يقربك الى الله
ربك لتكون من الفائزين فانقطع عن نفسك ثم عن الدنيا و قم على امر ربك بقدرة ميبين ان اجتمع الناس على هذا البحر الذى
يتموج فى ذاته لذاته و ينطق كلّ موج من امواجه بأنه لا اله الا هو العزيز الكريم اياك ان يمنعك الأسماء عن موجدتها و الملك
عن مالكة طهر نفسك عن كلّ شىء ثم لسانك عن ذكر العالمين اذاً لو تذكر عند الناس ذكر اسم ربك العزيز العليم ليؤثر
قولك فيهم الا الذينهم أخذ روح الحيوان عنهم اولئك رماد الأرض لا يحيون ابداً لو ينفخ فيهم الروح بدوام الله الملك العزيز
القدير انا ارسلنا اليك من قبل الواح عزّ منيع يكفى كلمة منها كلّ الخلائق اجمعين ان استمع ما امرناك به حباً لنفسك و لا
تكن من المتجاوزين هذا ينبغى لك و يجعلك غنياً عما عرفت و علمت و عما خلق بين السموات و الأرضين و الروح و التكبير
عليك و على الذينهم آمنوا بالله و كانوا من الموقنين

هو الله تعالى شأنه الذكر و البيان

هذا كتاب من لدى المظلوم الى من اقبل و سرع الى الله العليم الحكيم يا محمد نشهد أنك طرت بقوادم الاشتياق الى مالك
يوم الميثاق وردت و حضرت لدى الباب و سمعت النداء من مطلع الكبرياء و فزت بما فاز به المقرّبون احمد الله بهذا الفضل
العظيم يا تقى اسمع ندائى مرّة اخرى وصّ القوم بتقوى الله و بما يرتفع به امره البديع قل اياكم ان تمنعكم شبهات اهل البيان
عن ربكم الرحمن دعوهم ورائكم مقبلين الى سدرة الظهور التى ينطق عليها مكلّم الطور انه لا اله الا انا العليم الخبير يا ابن ابهر
عليك بهاء الله مالك القدر كن ناطقاً بذكرى و متوجّهاً الى وجهى و آخذاً كتابى بقوة من عندى و قائماً على خدمة امرى و
مقبلاً الى افقى المنير الذى اذ ظهر سجدت له الآفاق و خضعت له الأنوار كذلك انزلنا الآيات و صرفناها بالحقّ فضلاً من
عدنا عليك و انا الفضل الكريم اذهب بكتابى الى ديارى و ذكر اوليائى و بشرهم بعنايتى و رحمتى و قل الله معكم فى كلّ
الأحوال نسمع و نرى و انا السميع البصير اتقوا الله يا قوم و لا تتبعوا الذين بدلوا البحر بالغدير و الايقان بالأوهام انهم من
الأخسرين فى لوح ميبين

نشهد أنك حضرت و ذكرت اهل القاف الذين وفوا بميثاق الله و عهده و كانوا من الراسخين

و ذكرت اهل الرّاء الذين نبذوا الأوهام متمسكين بحبل اليقين نشهد انا سمعنا منك ذكر اهل الطاء الذين آمنوا بمالك

الأسماء و فاطر السماء و اهل القاف و الميم و الكاف افرح بشهادتى و قل لك الحمد يا مقصود العارفين

و نذكر اوليائى فى الصّاد و نبشّرههم بآيات الله ربّ العالمين يا اهل الصّاد قد توجّه اليكم مالِك الابدان من شطر السّجن و يشهد باقبالكم و توجّهكم و خضوعكم و خشوعكم لأمر خضعت له اعناق المشركين قد ورد عليكم فى سبيل الله ما ناح به روح القدس ثمّ الذين طافوا عرشى العظيم قد هاجرت من دياركم بما ورد عليكم انّ ربّكم الرّحمن هو العليم الخبير لا يعزب عن علمه من شىء يشهد بذلك كلّ عارف بصير ما لى ارى الذّئب خلف اغنامى قل اتّقوا الله يا قوم و لا تكونوا من الظّالمين نوصيكم بالاستقامة الكبرى فى هذا الأمر الذى به اسودّت وجوه المشركين

يا اوليائى فى ابهر انّ المظلوم قد اقبل اليكم من شطر السّجن و ذكركم بما لا تعادله ثروة الأغنياء و لا ما عند الملوك و السّلاطين قد ذكركم من حضر لدى الوجه ذكرناكم بهذا اللّوح المبين

يا قمصر مرّت عليك نفحات الرّحمن و فرت بما لا فاز به اكثر مدن العالم اعرفى هذا الفضل الكبير نوصيك بحفظ ما اوتيت من لدى الله العزيز الحميد انّ النّاعق نعق و الغراب نعب و حمامة العرش نطقت أنّه لا اله الاّ انا العزيز الجميل و نذكر اوليائى فيك و نامرهم بالاستقامة فى هذا النّبأ العظيم قد ظهر ما اخبرناكم اذ كان التّور مشرقاً من افق الزّوراء و فى ارض السّرّ و فى هذا المقام الكريم

و نذكر اوليائى و احبائى فى الميم و الألف و نبشّرههم برحمتى الّتى سقت من فى السّموات و الأرضين يا اصحابى هناك نشهد انّكم اقبلتم و آمنتم بالله مالِك هذا اليوم البديع طوبى لبيوتكم بما ارتفع فيها ذكر الله و ذكر اوليائه و فرت بما كان مكتوباً فى الواح ربّكم المقتدر القدير

يا اصحابى فى السّين و التّون انّ المظلوم يذكركم و يأمركم بما ينبغى لهذا الأمر الذى اعرض عنه كلّ غافل مريب خذوا كتاب الله بقوة من عندنا و كونوا من الرّاسخين انا نوصيكم بحفظ ما اوتيتم احمدا ربّكم الرّحمن الرّحيم قد حضر ابن ابهر فى المنظر الأكبر و ذكركم ذكرناكم بهذا اللّوح الذى لاحت من افقه شمس عناية ربّكم الكريم

يا ابن ابهر قد ذكرت عبادى و امائى تلقاء الوجه و فاز كلّ عبد و امة بما كان مذكوراً فى كتب الله و مسطوراً من القلم الأعلى فى لوح ما اطّلع به الاّ هو كذلك ارتفع حفيف سدره المنتهى فى هذا المقام الرّقيع قل يا ملاً الامكان و نفسى الرّحمن قد ارسلنا اليكم عرف بيانى الأحلى هل تجدونه ام تكونون من الغافلين قد ملأت الآفاق نفحات الوحي هل تجدونها ام انتم من التّائمين قد تضرّع عرف قميص الرّحمن فى العالم طوبى لمن عرف و وجد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين تالله تعطرّ العالم من نفحات القلم و لكنّ الأمم فى سكر عجب قل يا ملاً البيان قد اتى الرّحمن برايات العرفان رغماً لأنفكم أنّه هو الذى سجد لاسمه نقطة البيان و الملاً الأعلى و الملائكة المقرّبون قل انّ الرّوح الأمين يطوف حول العرش و اهل الفردوس سكنوا فى ظلّ هذا المقام العزيز البديع من اعرض عن هذا الاسم أنّه اعرض عن الله من قبل و من بعد يشهد بذلك من عنده لوح حفيظ الرّحمة الّتى جرت من قلمى الأعلى عليك و على الذين يحبّونك و يسمعون قولك فى هذا الأمر العظيم الذى به ارتعدت فرائض المشركين الذين نبذوا كتاب الله ورائهم مقبلين الى كلّ غافل اعرض عن الله الملك الحقّ المبين

بسمه المقتدر على ما يشاء

هذا كتاب من لدى المظلوم الى من تمسّك بالعلوم لعله يحرق الحجاب الأكبر و يتوجّه الى الله مالِك القدر و يكون من المنصفين لو تسمع نغمات الورقاء الّتى تغرّن على افنان سدره البيان لتجذبك على شأن تجد نفسك منقطعاً عن العالمين انصف يا عبد هل الله هو الفاعل على ما يشاء او ما سواه تبيّن و لا تكن من الصّامتين لو تقول ما سواه ما انصفت فى الأمر يشهد

بذلك كل الذرات و عن ورائها ربك المتكلم الصادق الأمين و لو تقول انه هو المختار قد اظهرنى بالحق و ارسلنى و انطقنى بالآيات التى فزع عنها من فى السموات و الأرضين الا من اخذته نفحات الوحي من لدن ربك الغفور الرحيم هل يقوم مع امره امر و هل يقدر ان يمنعه احد عما اراد لا ونفسه لو كنت من العارفين فكّر فى ملاّ التورية لم اعرضوا اذ اتى مطلع الآيات بسلطان مبين لو لا حفظ ربك لقتله العلماء فى أوّل يوم نطق باسم ربّه العزيز الكريم ثمّ ملاّ الانجيل لم اعترضوا اذ اشرفت شمس الأمر من افق الحجاز بأنوار بها اضاءت افئدة العالمين كم من عالم منع عن المعلوم و كم من جاهل فاز بأصل العلوم تفكّر و كن من الموقنين قد آمن به راعى الأغنام و اعرض عنه العلماء كذلك قضى الأمر و كنت من السامعين ثمّ انظر اذ اتى المسيح افتى على قتله اعلم علماء العصر و آمن به من اصطاد الحوت كذلك يبتك من ارسله الله بأمره المبرم المتين انّ العالم من عرف المعلوم و فاز بأنوار الوجه و كان من المقبلين لا تكن من الذين قالوا الله ربنا فلما ارسل مطلع امره بالبرهان كفروا بالرحمن و اجتمعوا على قتله كذلك ينصحك قلم الأمر بعد اذ جعله الله غنياً عن العالمين انا نذكرك لوجه الله و نلقى عليك ما يثبت به ذكرك فى الواح ربك العزيز الحميد دع العلوم و شؤوناتها ثمّ تمسك باسم القيوم الذى اشرق من هذا الأفق المنير تالله قد كنت راقداً هزنتى نفحات الوحي و كنت صامتا انطقنى ربك المقنن القدير لو لا امره ما اظهرت نفسى قد احاطت مشيئته مشيئى و اقامنى على امر به ورد علىّ سهام المشركين اقرأ ما نزلناه للملوك لتوقن بأنّ المملوك ينطق بما امر من لدن عليم خبير و تشهد بأنّه ما منعه البلاء عن ذكر مالک الأسماء فى السجن دعا الكلّ الى الله و ما خوفته سطوة الظالمين استمع ما يناديك به مطلع الآيات من لدن عزيز حكيم قم على الأمر بحول الله و قوّته منقطعاً عن الذين اعترضوا على الله بعد اذ اتى بهذا النبأ العظيم قل يا معشر العلماء خذوا اعنة الأقلام قد ينطق القلم الأعلى بين الأرض و السماء ثمّ اصمتوا لتسمعوا ما ينادى به لسان الكبرياء من هذا المنظر الكريم قل خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم اتبعوا من شهدت له الأشياء و لا تكوننّ من المرييين لا ينفعكم اليوم ما عندكم بل ما عند الله لو كنتم من المتفكرين قل يا ملاّ الفرقان قد اتى الموعد الذى وعدتم به فى الكتاب اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ مشرك ائيم انه ظهر على شأن لا ينكره الا من غشته احجاب الأوهام و كان من المدحضين قل قد ظهرت الكلمة التى بها فرّت نقباتكم و علمائكم هذا ما اخبرناكم به من قبل انه لهو العزيز العليم انّ العالم من شهد للمعلوم و الذى اعرض لا يصدق عليه اسم العالم لو يأتى بعلوم الأولين و العارف من عرف المعروف و الفاضل من اقبل الى هذا الفضل الذى ظهر بأمر بديع قل يا قوم اشربوا الرحيق المختوم الذى فككنا ختمه بأيدى الاقتدار انه لهو القوى القدير كذلك نصحناكم لعلكم تدعون الهوى و تتوجهون الى الهدى و تكوننّ من الموقنين

لسان پارسی بشنودید که شاید نفحات قمیص رحمانیه را که الیوم ساطع است بیاید و بکوی دوست یگانه بشتاید تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری میجستند و بر اعراض و اعتراض قیام مینمودند اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع بشریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده و لکن حجاب اوهام انام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عزّ صمدانیه منع نموده و مینماید چه که در آن ایام حقّ بانچه خود اراده فرموده ظاهر میشود نه باراده ناس چنانچه فرموده ا فکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون البتّه اگر باوهام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر میشدند احدی آن نفوس مقدسه را انکار نمینمود مع آنکه کلّ در لیالی و ایام بذکر حقّ مشغول بودند و در معابد بعبادت قائم مع ذلك از مطالع آیات ربّانیه و مظاهر بیّنات رحمانیه بی نصیب بودند چنانچه در کتب مسطور است و آن جناب بر بعضی مطّلعند مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حتّان که اعلم علمای عصر بود و هم چنین قیافا که افضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند و فتوای قتل دادند و هم چنین در ظهور رسول روح ما سواه فداه علمای مکّه و مدینه در سنین اولیه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابداً اهل علم نبودند بایمان فائز شدند قدری تفکر فرمائید بلال حبشی که کلمه‌ئی از علم نخوانده بود

بسماء ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبدالله ابی که از علما بود بنفاق برخاست راعی غنم بنفحات آیات بمقرّ دوست پی برد و بمالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتی یصیر اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و مضمون این فقره در اکثر کتب الهیه و بیانات انبیا و اصفیا بوده برآستی میگویم امر بشأنی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهده کنید انشاءالله باید در این ایام روحانی از نسایم سبحانی و فیوضات ربیع رحمانی محروم ننماید باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخیزید و ندا فرمائید قسم بآفتاب افق امر در آن حین فرات علوم الهیه را از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربّانیّه را بی پرده بیابید اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سیل دوست انفاق نمائی این بسی واضح است که این عبد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شئون ظاهره خارج است چنانچه در سجن اعظم غریب و مظلوم افتاده و از دست اعدا خلاصی نیافته و نخواهد یافت لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ناس از حجابات نفس و هوی پاک شوند و بعرفان حقّ که اعلی المقام است فائز گردند لا یضرّتی اعراضهم و لا ینفعنی اقبالهم انما ندعوهم لوجه الله انه لغنیّ عن العالمین انشاءالله باید از نار محبت ربّانی که عین نور است در این ظهور عزّ صمدانی بشأنی مشتعل شوی که جمیع آفرینش از حرارت آن بحرکت و اهتزاز آیند و بحقّ توجه کنند انما البهّاء علی من فاز بأنوار الهدی و اعترف اليوم باللّه الفرد الواحد العلیم الحکیم قل

سبحانک یا فاطر السّماء و مالک الأسماء اسألک بظهورات آیاتک و خفیّات الطافک ان تجعلنی من الذّین اقبلوا الیک و اعرضوا عمّا سواک و اعترفوا بفردانیّتک و اقروا بوحدانیّتک و طاروا فی هواء قریک الی ان جعلوا اسراء فی دبارک و اذلاء بین بریتک ای ربّ قد تمسّکت بحبل مواهبک و تشبّثت بذیل عطائک اسألک ان لا تطردنی عن بابک الّذی فتحتہ علی من فی ارضک و سمائک ثمّ ارزقنی یا الهی ما قدرته لأصفیائک و کتبتہ لأحبّائک ثمّ ایدنی علی خدمتک علی شأن لا یمنعنی اعراض المعرضین عن اداء حقّک و لا سطوة الظالمین عن تبلیغ امرک هل تمنعنی یا الهی عن قریک بعد از نادیتنی الیک و هل تطردنی عن مطلع آیاتک بعد از دعوتی الی افق فضلک ای ربّ هذا عطشان اراد فرات مکرمتک و جاهل استقرب الی بحر علمک علّمنی یا الهی من علمک المکنون الّذی به احییت ما کان و ما یکون ثمّ اجعلنی طائفاً حول رضائک و خاضعاً لأمرک و خاشعاً لأحبّائک الذّین قصدوا لقائک و فازوا بأنوار وجهک و دخلوا المدینة الّتی فیها فاحت نفحات وحیک و سطعت فوحات الهامک انک انت المقتدر علی ما تشاء اشهد انک انت المهیمن علی من فی الأرض و السّماء و المقتدر علی الأشیاء لا اله الا انت المتعالی المقتدر المهیمن القیوم

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من هذا الغلام الی من علی الأرض اجمعین ان لا تعبدوا الا الله الملك العلیّ العظیم كذلك نزل الأمر فی کلّ الألواح من لدن مقتدر قدیر و بعد قد سمعنا بأنّ المعرضین ارادوا ان يحضروا بین یدی الغلام قل ان احضروا و لا تكوننّ من المتوقّفين و جعلنا محلّ الحضور بیت الله الّذی بناه احد من السلاطین و انه سمی بالسّلم فی ملکوت الأسماء لو انتم من العارفين و قررنا يوم اللّقاء يوم الأحد او الاثنین و كان الله علی ما اقول شهید قل لو یجتمع کلّ من علی الأرض لیأتیهم الغلام بنیا عظیم قل انه لو یتحرّک یتحرّک معه جنود الغیب ثمّ اهل ملاّ الأعلیّ ثمّ حقایق العالمین اتّقوا الله یا ملاّ المعرضین ثمّ انصفوا فی امر الغلام و بما اتی به و لا تكوننّ من الظالمین انه ما اراد الا ما اراد به ربکم العالم الحکیم

باسم محبوبى العلىّ الأعلى

هذا كتاب من هذا المفتقر الذى يدعو كلّ من فى السموات والأرض الى ربه العزيز الجبار قل انّ فى تسجّر الأبحار و تجرى الأنهار و تقلّب الليل بالنهار و ظهورات الأحديّة فى قمص الأنوار و هبوب الأرياح و آثار الصّنع فى الأثمار لآيات لأولى الأبصار قل يا ملأ الأرض فانظروا الى آثار قدرة الله كيف خلق كلّ من فى السموات والأرض بحرف من قلمه و نفخ فيهم روح الحيوان بحرف اخرى كذلك نلقى عليكم ما ستر فى طمطم يّم الأسرار و ارسل عليهم عليّاً قبل محمّد و انزل معه آيات بيّنات يعجز عن عرفانها كلّ ذى علم و اقتدار و بذلك شقّت ارض المعرفة و انفطرت سموات الحكمة و رفعت غمام الفضل و تنزل عليكم الأمطار كلّ ذلك تذكرة لكم بالحقّ و عبرة لأولى الأبواب و يهدى المنقطعين الى رفرق القدس و ما يزيد الظالمين الا خسار قل يا قوم هذا ما وعدكم الله فى الألواح قد جاءكم على غمام من النار و فى حوله ملائكة الروح و يبشركم برضوان الأحديّة فى مقعد الذى فيه تشرق الأنوار و اقبل اليه الذين اوتوا بصائر العدل من لدن عزيز مختار و اعرض الذين تجد فى صدورهم غلاً من الله و كانوا من الذين كفروا بالله فى كلّ عهد و اعصار و هذا ما رقم من قلم الأعلى على الواح التى سطرّت من اصبع الله المهيمن الجبار قل يا قوم فأنصفوا فى انفسكم اقلّ من آن و تفكروا فيه يا اولى الأفكار ان لن تؤمنوا بالذى جاءكم بآيات بيّنات فبأى وجه توجّهون اليوم يا اولى الانصاف اما سمعتم من قبل يوم يأتى ربك او بعض آيات ربك و هذا هو الذى قد اتى فى ظلل من الأنوار بآيات يعجز عنها كلّ من فى السموات والأرض و تذهل عنها عقول العارفين ثم افئدة اولى الأخيار

قل يا قوم قوموا عن مراقد الغفلة ثم اقبلوا الى الله الواحد المقدر الفطّار قل انّ فى خلق انفسكم و تكلم السنكم و تحرّك ايديكم لآيات لأولى الأنظار قل يا قوم لا تمنعكم الدنيا و زخرفها و لا يسدّكم ما نزل عليكم من كلّ متكبر مرتاب و لا تخافوا عن الذين ما سلّطهم الله الا على ابدانكم فى ايام معدودة ليبلوكم ايكم كان فى الملك من مصطبر صبار و ما نزل كلّ ذلك عليكم الا بما قدرّ فى لوح المحفوظ على قدر و مقدار و سيمضى كلّ ما مسّتكم من القضايا اقلّ من ان ترتدّ اليكم الأبصار اتقوا الله و خافوا عن الذى كان مقتدرّاً عليكم و على ارواحكم و اجسادكم و لا يمنعه احد فى امره يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا شاء و هو العزيز المختار قل انّ الذين صبروا فى الأرض فسوف يجزيهم الله احسن الجزاء و يركبون على براق الحمراء و يمرّون فى كلّ حين عن كلّ اشطار و اقطار

قل يا قوم هذه ناقة الله ترعى ما انبت الله لها فى ارض الفردوس و تسقيكم من لبن الذى تحبى به الأرواح و الأبدان و يا قوم لا تمسوها بسوء انفسكم و لا تتبعوا هواكم فاتبعوا الذى يدعوكم الى الله ثم اذكروه فى قلوبكم فى اللبالي و الأسحار قل أ و لم يكفكم انه انزل عليكم الكتاب و فيه فضل كلّ امر و يتلى عليكم فى عشىّ و ابكار و يبشركم لقاء يوم ترهق فيه وجوه الظالمين غيرة النار و تندكّ فيه جبال العلم و تنشقّ ارض الكفر و تنفجر فيه الأنهار قل هذا يوم الذى وعدتم به فى الألواح اذا كانت السموات مطويّات فى يمين القدرة و تقبض الأرض بقبضة الارادة و تشتعل فيه الأبحار هذا ما رقم قلم الأمر من خفيّات الأسرار بالاجهار اذا يستبشروا المقربون بلقاء ربهم و يضطرب كلّ مستكبر مكّار و يسوق الذين آمنوا ملائكة النور الى جنّة البقاء فى قطب العماء و يسوق الذين كفروا ملائكة العذاب الى بسّ القرار كذلك نلقى عليك من اسرار الأمر و نذكر لك ما فعلوا الذين كفروا من قبل كما يكفرون اليوم هؤلاء الفجّار لتطلّع بما قضى من قبل و لتكون راسخاً فى امر الله بحيث لا يزلّك كلّ منكر كفّار فاعلم بأنّ الذين اوتوا التوراة قد وعدوا بالذى يأتى من بعد فلمّا جاءهم عيسى بآيات الروح اذا قالوا ان هذا الا رجل كذاب ثم اولو الانجيل بشروا بمن يأتهم من بعد فلمّا جاءهم محمّد رسول الله استكبر عليه كلّ مغلّ مكّار اذا فاسأل عن الذين اوتوا الفرقان اذ جاءهم الرسول من عند الله قالوا ما هذا الا رجل سحّار فلمّا رجع الى مقاعد القدس فى قباب العظمة

إذا يرجوه في كل حين ويتضرعون بالليل والنهار كذلك فعلوا من قبل الذي لا قبل له و يفعلون الى آخر الذي لا آخر له و هذا ما قصصنا لك عن الذينهم كفروا و اعرضوا بعدما جاءتهم البينات من كل الأقطار و مكروا على الله على ما هم كانوا مقتدرًا عليه و ما مكر الكافرين إلا في تبار كما ترى اليوم لما جاءهم على بالحق بالبينات و الزبرات قالوا ما وعدنا بهذا في آياتنا إذا استكبروا عليه و فروا كحمر فرار و هذا مقدارهم في الملك و ما زينت الشيطان لهم اعمالهم بحيث لا يشعرون ما يقولون و كذلك تبأناك من كل شيء نبأ لتكون من اولى البصار قل و كذلك فانظروا الى الذينهم اوتوا البيان لو يأتيهم احد آيات بينات و حجج واضحات و دلال باهرات و كلم جامعات و حرف دريات إذا يغمضون عيناهم عن كل ذلك و ينكثون عهد الله و ينكصون على اعقابهم و لا يقبلوه إلا بسهام طيار و بذلك ايقن بأن المؤمن في كل الأقطار لم يكن إلا كالكبريت الأحمر و هذا ما نزل حينئذ من سماء الروح على افئدة الأبرار

قل يا قوم ان تملكوا خزائن الأرض كلها و تحكموا على ما تطلع الشمس عليها و تأكلوا كل ما ظهرت عن الأشجار من الأثمار و تلبسوا كل ما نسج في الأرض من الحرر و الألباس و تصرفوا كل الأبقار فوالله لن ينفعكم في شيء حين الذي تأتيكم ملائكة الموت من مدبر قهار و ينقطعكم عن كل ذلك اقل من اللحمه كأنكم ما خلقتهم في الملك و هذا من حق الذي رقم في الأقطار من عند الله المقتدر العزيز الجبار و كذلك شرعنا لكم شريعة النصح و اشهدناكم مناهج القدس و علمناكم سبل الفردوس و القيناكم حكمة الأمر ليقربكم الى العزيز القدار قل يا ملأ الأرض فمن شاء فليتخذ هذا النصح لنفسه سبيلاً الى الله فمن شاء فليعرض فيرجع الى مقره في لهب النار و التكبير عليك و على الذينهم سمعوا نغمات الروح و سعدوا الى مقر قدس نوار

بسم الله الأقدس الأبهي

هذا كتاب نزل بالحق و انه لهدى و رحمة للعالمين جميعا و انه لحجة الله بين عباده و برهانه بين بريته و دليله الأعظم بين خلقه و ميزانه الذي قد نصب بالحق ولكن الناس هم لا يفقهون حديثا و انه لآية الكبرى و طلعة الأعلى و سر الآخرة و الأولى قد ظهر في قميص الأبهي سبحانه عن ادراك كل مشرك بغيا قد ظهر بطراز الله بين السموات و الأرض و اتى عن ملكوت الاجلال باقتدار مبينا اتقوا الله يا ملأ الأرض و لا تحتجوا عن الذي بارادة من عنده انفجرت ينابيع الحكمة من قلوب الذينهم كانوا في الأمر تقيا لولاه ما خرقت الأحجاب و ما اتى رب الأرباب في ظلل اسم عليا و انه لموجد الأسماء ان انتم بذلك عليما و عن يمينه جبروت الأمر و في قبضته ملكوت ملك السموات و الأرض و انه لجمال على بالحق فافتحوا ابصاركم لتشهدوه مرة اخرى بهذا الاسم الذي اشرق عن افق هذا الفجر بضياء بديعا و ان هذا لهو الذي علق في الهواء في سبيل الله ربه و ورد عليه ما اضطربت عنه اركان عرش عظيما و انتم يا ملأ البيان فاستحيوا عن جمال الذي فدى نفسه ثم اتخذوا الى المحبوب في هذا الظهور سبيلا اياكم ان تحتجوا عن الذي خلقتهم للقائه و يدعوكم في كل حين الى افق منيعا و ما اراد الا تقربكم الى ملكوت الله و تطهيركم عن دنس الأرض و ارتقائكم الى خباة الذي كان باسم الله مرفوعا و ما اراد لنفسه من شيء بل اراد لكم ما قدر من لدن مقتدر قديرا و ما نزلنا الآيات عليكم الا تذكرة لمن يخشى و كان الله على ذلك عليما و انها لتنزيل من لدن ربكم الرحمن و انه حينئذ استوى على العرش و عن يمينه سلطان الرسل الذي كان في الكتاب عليا يا قوم اتقوا الله ثم اسلكوا سبيل الحق و انه لسبيل مستقيما و لقد كرمناكم يا احبائي على من على الأرض و فضلناكم على كثير من العباد و انزلنا عليكم الكتاب و فضلنا فيه من كل نبأ تفصيلا و شرعنا لكم شرايع الأمر لتعرفوا مشربكم و تكونن على الأمر مستقيما قوموا على الأمر ثم

انصروا هذا الغلام الذى ابتلى فى تلك الأيام ببلايا يعجز عن احصائها كل محصى عليمًا أيًاكم ان نفرطوا فى جنب الله و تدعوا احكامه عن ورائكم و من يدع انه من الظالمين فى اللوح المذكور أيًاكم ان تجعلوا هذا الكتاب مهجورا ان اتحدوا يا قوم على امر الله و هذا ما امرتم به فى الألواح و كنا على ذلك شهيدا و بالاتحاد يظهر امر الله بين بريته و يقلب الوجوه الى مشرق اسم بهيّا ان اظهروا بين العباد بسجيتي و آتارى و لا تكوننّ عن نفحات هذه الأيام محروما و أنك انت يا ورقة الفردوس ان استمعى ندائى عن جهة عرشى ليجذبك الى سماء فضلى و هوآء مكرمتى و ينطقك بثناء نفسى بين العالمين دعى ما دونى عن ورائك ولى وجهك شطر هذا الحرم الذى بناه الله بأيدى قدرته و يطوفنّ فى حوله اهل ملاء الأعلى ثم ملائكة المقرّبين أيًاكم ان تحزنى من شىء فسوف يفنى الدنيا و يرجع كلّ الأمور الى مبدئه و هذا لحقّ يقين ان استبشرى ببشارات الرّوح و انه أيّدك بالحقّ و يؤيّدك كيف يشاء و انه لهو المقتدر القدير طوبى لك بما سمعت نعمات ربك و فزت بأنوار الوجه فى أيام التّى كان الكلّ فى حجاب غليظ طوبى لك بما دخلت جنّة التّى استظلّ فى ظلّ ورقة منها كلّ الجنان ذلك هو الفوز العظيم ذلك هو الفضل المبين و أنا لو نريد ان نقصّ لك ما ورد علينا لتبكين و تنوحين لذا نستر منك فضلاً من لدنا و انا الغفور الرّحيم قد مسنى من البلايا ما احترقت عنه قلوب الأصفياء ثم افئدة التّبيين و المرسلين و يشهد بذلك كلّ الأشياء و كلّ ذى علم عليم و نشكر الله فى كلّ ذلك و انه لهو المحبوب فيما يشاء و انه لهو المقصود فيما يريد تالله ما قصد هو مقصودى و ما اراد لى هو مرادى لا اجزع من شىء ولو اقتل فى كلّ حين بكلّ الأسياف من جنود المشركين يا ليت كنت من الذين سفك دماهم فى سبيلى فى سنة الشّداد التّى اخبرناكم بها من قبل فى الواح عزّ عظيم انّ الذينهم صعّدوا الى الله و انفقوا ارواحهم حبّاً لجمالى تالله انهم حينئذ فى جنّة الأبهى و يطوفن فى حولهم قاصرات الطّرف ثم ملائكة المسبّحين و احمرّت من دماهم وجوه اهل ملاء الأعلى ثم الذينهم سكنوا عند سدرة المنتهى ثم ملائكة الذين ما امروا بالسّجود ان انتم من العالمين و هذا شأن الذينهم قتلوا و ما قتلوا اولئك من اعلى الخلق عند الله و يستبركنّ بلقائهم ملاء الكرويين يا احبّائى لو يسفك دماكم على وجه الأرض لأحبّ عندى من ان تسفكوا دم احد هذا ما نزل فى أول هذا الظّهور لو انتم من العالمين قد محونا حكم القتل فى الألواح فى يوم الذى استوى فيه جمال القدم على عرش عزّ عظيم و هذا ما نزل فى كلّ الألواح ان انتم من العارفين ان احيوا النفوس بنفحات ربكم الرّحمن و هذا شأن المقرّبين و قد كررنا هذا الأمر فى الكتاب و كان الله على ما اقول شهيد أيًاكم ان ترتكبوا ما يرجع به الضّرّ الى سدرة الله المهيمن العزيز القدير عليك يا ورقة البقاء نفحات البهاء ثم ثنائه و ذكره و ذكر العالمين طوبى لك بما تمسّكت بسدرة الأمر و ما سقطت من ارياح الافتتان التّى بها سقطت الأوراق من سدرة عزّ رفيع يعظك الله حبّاً لنفسك بأن تمسّكى بها باسمى الغالب القدير لتكونى باقياً عليها كما كنت لها و بها و هذا من عمل لا تقابله اعمال الثّقيلين ان اشكرى ربك فى كلّ الأحيان و انه اختصّك بين امائه و نسبك باسمه الأعظم العظيم ثم القى التّكبير من قبل الله على اختك التّى استشهد الذى كان معها فى سبيل ربّه و فاز بأنوار الله و طار فى هوآء قرب لطيف و اذاً حضر روحه تلقاء العرش و كان ناطقاً بثناء ربّه كذلك يجزى الله عباده المجاهدين

ان يا قلم الأمر فاذا ذكر فى الكتاب ابوالحسن الذى آمن بالله و ربّ الآخرة و الأولى و سمع نعماته فى أيام التّى ظهر كينونة القدم باسمه الأعظم الأبهى ان يا غلام طيّر بقوادم الانقطاع الى سدرة المنتهى مقرّ الذى فيه استضاء وجه ربك العلىّ الأعلى طهر نفسك عن حجبات الذينهم كفروا بالله اذا ظهر علىّ بالحقّ مرّة اخرى قم باسمى و سلطانى و قل تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ و انها لتذكّرة لمن يخشى تنزيل مّن خلق السموات و انه لهو الذى على العرش استوى يسجده من فى ملاء الأعلى و ما خلق فى مدائن البقاء و ما تحت الثرى اتقوا الله يا قوم و لا تمنعوا انفسكم عن الذى يطوف فى حوله حقايق الأصفياء و يعلم السرّ و اخفى قل فوربّ العرش انه ما ينطق عن الهوى بل بما يلقي الرّوح فى صدره الممرّد الأصفى طوبى لك بما كسرت صنم الذى كفر و تولّى و اقبلت الى ربك العلىّ الأبهى قل انه حينئذ بالأفق الأعلى و ينطق بآيات ربّه الكبرى التّى

جعلها الله حجة من عنده على من فى الأرض و السماء و عنده علم السموات و الأرض و يشهد الذينهم ضلوا السبيل ثم الذى اهتدى قل يا قوم أ تمارون فى الذى اتى عن مشرق الجلال بسلطنة عظمى و يدعوكم الى الله فى كل صباح و مساء ان اهتدوا يا قوم بهذا الظهور الذى قررت بجماله عيون اهل ملاء الأعلى اياكم ان تحتجبوا بالاسماء عن الذى يطوف فى حوله اسماء الحسنى

ثم ذكر فى الكتاب الذى سمى بالنبيل قبل حسين فى الواح القضاء ليفرح بما ذكر من قلم الأمر فى سرادق الأسماء و ينصر ربه بما استطاع و يكون ممن هدى و استهدى ان يا غلام آس بذكري ثم بلغ امرى هذا من نصحى عليك و على من استضاء بأنوار الوجه فى هذه الأيام الكبرى قل قد جائكم شديد الأمر من جبروت الله العلى الأعلى لا عاصم اليوم لكم يا ملاء المشركين الا الله رب السموات العلى خافوا عن الله و لا تجادلوا بآياته بعد انزالها و لا تتبعوا كل مشرك كفر و طغى ان اتبعوا الذى كان فى قبضته ملكوت كلشىء و انفق روحه فى سبيل ربكم العلى الأعلى و ورد عليه من المشركين ما لا يحصى و ان هذا لفلک الله الأعظم و امره الأقوم و كلمته العليا و انه لعروة الوثقى اتقوا الله و لا تمنعوا انفسكم عن الذى وعدتم بظهوره فى الواح على و كتاب محمد ثم فى صحف ابراهيم و موسى قل ما زاغ بصر الغلام و قد رأى من آيات ربه ما رأى أ تمارونه يا قوم تالله انه لشديد القوى و عرف ما لا عرفه اولو النهى يا قوم أ تعبدون العزى و كفرتم بالله الذى اوحى الى الغلام ما اوحى قل اما قال اننى انا حى فى الأفق الأبهى خافوا عن الله و لا تفعلوا ما يضيح به امر الله بين الورى و انه حينئذ فى هذا الأفق يشهد و يرى و يدعوكم الى نفسه ليجزيكم الجزاء الأوفى قل خافوا عن الله الذى بدأكم بأمره و ان اليه المنتهى ان اعرفوا قدر تلك الأيام و بها وعدتم فى صحف الأولى ثم كتب الأخرى و الروح و الفرح و السرور عليكم يا احبائى ولو ان المحبوب حينئذ ينوح و ييكى اذا يكبر الله على وجه بهاء الله و يذكره بالحق ليكون تذكرة للأخريين و ان بتكبيره لا يعادل خلق السموات و الأرضين و بتكبيره تفتح السن الكائنات بالتكبير ان انتم من العارفين

ثم توجه وجه القدس الى امة التى فتحت لسانها فى ذكر رب العالمين ان يا امتى طبرى فى هواء قبرى ثم اسمعى نعماتى الأحلى من هذا الحنجر المقدس الأبهى و بما يخرج منه ليحيى العالمين لا تحزنى عن شىء ثم افرحى بفرح الروح انه ما انساك و فتح لسانك بذكره الجميل ان اذكرى ربك كيف شئت لعل ذكرك يؤثر فى قلوب الرقادين و يستيقظهم عن نوم الغفلة و يجعلهم من الذاكرين طوبى لك بما مررت عليك نسيمات المحبوب و قلبتك الى شطر الفردوس وادى الأيمن الذى فيه ينطق كل شىء باننى انا الله لا اله الا انا العزيز العليم قد حضر بين يدينا ما وصفت به الله ربك و رب الخلائق اجمعين و انه لخير عمّا على الأرض كلها كذلك نزل الأمر حينئذ من جبروت ربك المقتدر القدير تالله نفس الذى يخرج حيا لهذا الغلام انه ليحضر تلقاء عرش ربك العزيز العلام و يظهره الله على صورة لو يكشف الحجاب عن وجهه لتنعق منه السموات و الأرضين ان اثبتى على امر الله و حبه بحيث لا يزلك وساوس الذينهم كفروا بالله و آمنوا بالجبوت فويل لهم و للذين اتبعوهم من دون بينة و لا كتاب كريم ان اذكرى ربك فى كل الأحيان و ان بذكره يقوم عباده الرقادين طوبى لأم حملتك و لئدى شربت منه لأن من لسانك ظهرت الثنايا فى وصف هذا الغلام المسجون الغريب لو يكشف القناع لتشهد بأن اهل ملاء الأعلى يتوجهن اليك ليسمعن ما يخرج عن شفيتك فى ذكر ربك الغفور الرحيم لا تحزنى من شىء ان الله معك و انه ولي القانتات و معين القانتين ان يا قلم الأمر فارجع الى ذكر ورقة الفردوس التى باسمها نزلت هذا اللوح الممتنع المنيع قل يا ايها الورقة تمسكى بهذه السدرة المرتفع الممتنع العزيز العليم و انه لسدرة المنتهى و الشجرة القصوى و جمال الكبرياء فى هذا الهيكل الذى يذكر بالبهاء بين ملاء الأعلى لئلا تحركك ارياح الافتتان التى تهب عن شطر الشيطان كذلك يعظك ربك الرحمن من قبل و حينئذ عن جهة عرش عظيم ثم اجتمعى احبائى على شريعة حبي ثم انقطعهم عن سوائى ثم كبرى وجوههم من قبل الله ربك و رب العالمين قولى يا احباء الله ان استقيموا على امرى و لا تتبعوا كل مشرك ائيم ان اتحدوا فى حب الله و مظهر امره اياكم ان

تختلفوا فى شىء كذالك امرتم من لدن عزيز حكيم ان اذكروا الله فى كلّ الأحيان و لا تغفلوا عنه و لا تكوننّ من الغافلين انّ هذا لغلام الله بينكم الذى جائكم بسلطان مبين و يمنعكم عن البغى و الفحشاء و يأمركم بالبرّ و التقوى و كذلك نزل الأمر فى الواح التبيين و المرسلين و لوّوا وجوهكم شطر البيت و لا تكوننّ من المحتجين ان استقيموا على الأمر على شأن لا يزلّكم وساوس الشياطين الذين اذا قيل لهم من ربّكم يقولون الله الذى خلقنا بأمر من عنده فلمّا ظهر بالحقّ و اتى على سحاب القضاء كفروا به الا لعنة الله على الكافرين و منهم من اراد سفك دمه و منهم من افترى عليه و منهم من تولّى عن صراط الله العزيز القدير و فى كلّ حين يرد منهم على الغلام ما ييكى عنه عيون المقرّبين و بما ورد عليه اصفرتّ وجوه اهل الفردوس ثمّ احترقت اكباد المرسلين و لو يتوجّه احد ببصر الحديد الى شطر الفردوس مقرّ الذى فيه ارتفع خباء القدس ثمّ سراق الكبرياء ثمّ خيام عزّ بديع لنشهد بأن هيكل العظمة قد جلس على الرماد من ظلم هؤلاء الظالمين يقتلون الله بأسياهم ثمّ يقرئون آياته فما لهؤلاء لا يفقهون حديثاً يسفكون دم المحبوب ثمّ يتذكرون بذكر الحبيب كذلك كان امر الغلام قد قصصناه لكم بالحقّ لتكوننّ من العارفين و الرّوح عليكم يا احبائى ثمّ التّكبير عليكم يا اصفياى ثمّ البهاء عليكم يا جنود الله فى الأرضين

ان يا ورقة الفردوس ذكرى من لدنا اماء الله الذين هم يطوفنّ فى حولك و يعبدون ربّهم بالعشىّ و الابكار ان يا اماء الله طوبى لكم بما آمتتم بالله الواحد الغفّار و انقطعتم عن دونه و تمسّكتم بعروة الوثقى فى هذه الأيام التى اشتعلت فيها قلوب عبادنا الأبرار حبّاً لهذا الغلام الذى ظهر بالحقّ و اتى عن مشرق الرّوح بسلطنة و اقتدار طوبى لسمع سمع نعمات الله و لعين وقعت على جماله و ايدى ارتفعت الى شطر رضائه و رجل مشى فى سبيله كذلك نزلنا الأمر فى لوح الذى منه استضاءت الأنوار انا بدلنا الضمير فى تلك الآيات التى نزلت بالحقّ و انا كنّا مقتدرّاً على ما نشاء و لا يعرف ذلك الا اولو الأبصار و عنده علم كلّ شىء و لا يعزب عن علمه ما خلق بين السموات و الأرض و لا يعقل ذلك الا اولو الأفكار كلّما عندكم من العلوم قد ظهرت من عنده و لنا علوم اخرى لو نلقى كلمة منها لتنفطر السموات و تقشعرّ جلود الأشرار كلّما تشهدون فى كلماتنا مخالف القوم فاعلموا بانّها نزلت بحكمة لا يعلمها الا الله الواحد العزيز الجبار ثمّ اعلموا بأنّ ضمير الجمع فى النّساء لم يكن مليحاً لذا تركناه و بدلناه بأمر من لدنا و انا المقتدر العزيز المختار

ان يا ورقة الفردوس كبرى من لدنا على التى كانت عندكم فى اللبالي و الانهار و راعت حقّ الله فيكم و طافت فى حولكم لوجه ربّكم العزيز الجبار ثمّ القى التّكبير من قبلى على التى سميت بمرضيّة فى ملكوت الأسماء لتفرح بفرح الأمر و تكون من الشاكرات فى هذا اللوح الذى ما ترك فيه ذكر الأختيار ثمّ التى سميت بالشّهر لتفتخر بذكر الله الأعظم و تنقطع بكفّها عن الفجّار طوبى لها بما فازت بعرفان الله فى ايام التى فيها انفطرت السموات و شقت الأرض و دكت الجبال و سقطت الأثمار ان يا ورقة الفردوس ان اشتعلى بهذه النّار التى اوقدت فى قطب الأكوان ليشتعل من حرارتك اهل الدّيار ان اذكري و اقتنى لله الذى ايدك لعرفان مظهر نفسه الذى منه تمّوجت بحور العظمة و الاقتدار اياك ان تنسى ذكر ربّك و أنّه ما انساك ان اذكريه فى البكور و الأسحار انه معك فى كلّ الأحوال يشهد و يرى و أنّه لا يدركه الأبصار لا اله الا هو العزيز المقتدر البصّار ان استقيمي على امر ربّك على شأن يستقمن بك اماء الله ثمّ عبادنا الأحبار قومي على ذكر الغلام و ثنائه بالسّرّ و الاجهار كذلك امرناك من قبل و حينئذ فضلاً من لدنا عليك و على الذين اذا تتلى عليهم من آيات الله تجرى من عيونهم الأمطار اولئك هم اوليائى قدّسهم الله عن رجس الذينهم كفروا و اشركوا و حفظهم عن كلّ منكر مكّار عليهم صلواتى و رحمتى و ثنائى و ذكرى و بهائى من يومئذ الى يوم الذى لا يقدر ان يحصيه اولو الأفكار ثمّ اعلمى بأنّ حضر تلقاء الوجه الذى سمّيناه بالتبيل الأعظم و ذكر ما انتم عليه من حبّ الله و ذكره طوبى له و لكم بما اختصّكم الله بذكره و جعلكم من الأطهار و انه حينئذ معنا و دخل بحر القرب و الوصال باذن من لدن ربّك العزيز المختار و الرّوح و العزّ و القدس و البهاء عليه و عليك و عليهم بدوام الله مالك الأحرار

* * *

بسم الله العليّ الفرد الواحد القدير

هذا كتاب نزل بالحقّ أنّه لذكرى للعالمين و فيه ما يسقيهم كثر الحيوان الذي جرى بأمر الله المقتدر العزيز القدير يا قوم اسمعوا ندائي عن شطر ايمن العرش مقرّ الذي منه ظهر كلّ الخير من ازل الأزال و يظهر منه كلّ امر بديع الى ابد الأبدن انّ الله يأمركم بالخضوع لدى بابه العليّ الأبهى و ينهاكم عن الفحشاء اتقوا الله يا قوم و لا تدعوا سنتي عن ورائكم و لا تكوننّ من الغافلين ان اذكروني في العشيّ و الأسحار ثمّ في البكور و الأصيل و من ذكره كلّ شيء حتى لو انتم من العارفين لا تختلفوا في شيء ثمّ بلّغوا امر ربكم الرّحمن الى كلّ وضيع و شريف هذا ما كتبه لكلّ نفس ان انتم من العاملين بلّغوا يا قوم بروح و ريحان ايّاكم ان تجادلوا بأحد او تكونوا من الفاتكين من يهدى نفساً بكتب الله له جزاء من جاهد في سبيله و كان من المستشهدين نعيماً لك يا اشرف بما تشرقت مرّة اخرى و دخلت بقعة الفردوس كرّة بعد كرّة و صرت من الفائزين و قد قدر الله لك خيراً كثيراً و أنّه يجزي من يشاء جزاءً حسناً و أنّه لموفّي اجور المقبلين

رضواناً لك يا ايّها العبد المسافر الى الله بما سلكت سبيل الهدى و توجّهت الى مولاك القديم انا ارجعناك الى محلّك فضلاً على امك لأننا وجدناها في حزن عظيم انا وصيناكم في الكتاب بأن لا تعبدوا الاّ الله و بالوالدين احساناً كذلك قال الحقّ و قضى الحكم من لدن عزيز حكيم و لذا ارجعناك اليها و اختك لكي تقرّ عينها و تكون من الشّاكرين قل يا قوم عزّروا ابيكم و قرّوهما و بذلك ينزل الخير عليكم من سحب رحمة ربكم العليّ العظيم انا لما اطّلنا بحزنها لذا امرناك بالرجوع رحمة من لدنا عليك و عليها و ذكرى للآخرين ايّاكم ان ترتكبوا ما يحزن به آبائكم و امهاتكم ان اسلكوا سبيل الحقّ و أنّه لسبيل مستقيم و ان يخيّرکم احد في خدمتي و خدمة آبائكم و امهاتكم ان اختاروا خدمتهم ثمّ اتخذوا بها التي سبيل كذلك نصحناك و امرناك ان تعمل بما امرت من لدن ربك العزيز الجميل

و اذا حضرت تلقاء وجه عبدنا الذي سمّيناه بالبصير كبر من قبلي على وجهه و انّ له عندنا شأن عظيم قل يا احبّاء الله أنسوا به و لا تفارقوا منه و أنّه يهديكم الى الله الملك الفرد العالم الخبير ثمّ كبر من لدنا على الذينهم آمنوا بالله و كانوا من الرّاسخين في هذا الأمر الذي زلت عنه اقدام المريرين ثمّ ذكر من قبل الرّحمن عبدنا الذي سمّي بالايمان ثمّ بشره بنفحات السّحان التي تهبّ عن جهة عرش عظيم قل أنّك من الذينهم فازوا بلقاء الله و ادركوه في هذا السّجن البعيد و الرّوح من قبل الله عليكم يا ملاء المخلصين و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

العليم الحكيم

هذا كتاب نزل بالحقّ للذين اتخذوا سبيلاً الى الله و اتبعوا الحقّ اذ اتى من مطلع الغيب بسطان مبین قل وربّي الودود قد ظهر الموعود و عن يمينه جنود الوحي و الالهام و عن شماله ملكوت الله العزيز الحميد ايّاكم ان تمنعوا انفسكم عن النّبأ العظيم الذي يشتاقل لقاءه الملاء الأعلى و النّبیین و المرسلون ان اقبلوا اليه بقلوبكم أنّه لهو الذي اخذ الله عهده قبل خلق السموات و الارضين يا قوم اكفرتم بالله الذي آمنتم ان هذا الاّ افك مبین لا تدعوا وديعة الله عن ورائكم توجهوا اليها بقلب منير ان اتحدوا في ايام

اللّٰه بذلك ينتشر امره بين العباد و تمرّ النّفحات على البلاد ان استمعوا ما نصحتهم به من قلم الوحي من لدن عزيز جميل لا تختلفوا فى امر اللّٰه لانّ به تفرح افئدة المشركين ان اجتمعوا بالروح و الرّيحان ثمّ اتلوا آيات الرّحمن بها تفتح على قلوبكم ابواب العرفان اذاً تجدوا انفسكم على استقامة و تروا قلوبكم فى فرح مبين لا تحزن من شئى ان اذكر مصائبى و بلائى ثمّ سجنى و ابتلائى كذلك القيناك ما يطمئنّ به قلبك و تكون من الرّاسخين ان اشكر ربّك بما جرى قلمه فى السّجن على ذكرك لعمرى ان هذا الّا فضل عظيم ان اغتنم الفرصة فى تلك الايام قم على نصرة ربّك بين العالمين انه يؤيّد من اراد و يقدر لكلّ نفس ما ينبغى لها ان ربّك لهو العليم الحكيم

* * *

الاقدم الامنع الاعظم

هذا كتاب نزل بالحقّ و انه تنزيل من لدى اللّٰه ربّ العالمين ان لا تعبدوا الا اياه و اتبعوا ما نزل فى كتابه العزيز الحكيم هذه ايام فيها فرض اللّٰه الصّيام على خلقه انه لهو الامر العليم قد صام اللّٰذين طافوا حول العرش و اللّذين آمنوا به اذ استوى على عرشه العظيم طوبى للّذين اتبعوا اوامر اللّٰه الا انهم فى مقام كريم انّ اللّذين يتبعون اهوائهم اولئك من الغافلين قد زيننا سماء البيان بانجم الحكمة و الاحكام فضلاً من لدنا و انا الغفور الكريم

يا احبّاء اللّٰه فى الدّيار ان اعرفوا قدر تلك الايام و تمسّكوا بما نزل من لدى اللّٰه العليّ العظيم انه يذكركم فى السّجن الاعظم و يأمركم بما يقربكم الى مقام قرّرت به ابصار المخلصين البهّاء عليك و على اللّذين فازوا بكوثر الحيوان اللّذى جرى من قلمي البديع

* * *

بسمه المقتدر على ما يشاء

هذا كتاب نزل بالحقّ و فيه يذكر ما يلوح به وجه الامر بين الارضين و السّموات قل انه لبيان اللّٰه لمن فى الامكان قد اشرفت من افقه شمس التّبيان و رقم عليها من قلم الرّحمن السّجن لمظهر امر ربّكم العزيز المتّان ان يا بقیة الال ان استمع ما يقال من لسان العظمة و الاجلال ليجذبك ذكر ربّك الى مقام لا تأخذك الأحزان بك اظهرنا الامر على شأن منه اضطربت القلوب و عميت الأبصار ثمّ اعلم انا لّمّا اردنا خلق البديع احضرناه وحده و تكلمنا بكلمة اذاً اضطربت اركانه امام الوجه على شأن كاد ان ينصق عصمناه بسطان من لدنا ثمّ شرعنا فى خلقه الى ان خلقناه و نفخنا فيه روح القدرة و الاقتدار بحيث لو امرناه يسخر من فى السّموات و الأرض ان ربّك لهو المقتدر المختار فلّمّا تمّ خلقه من كلمة ربّك و خلقه من نسمة الوحي ابتسم تلقاء الوجه و توجه الى مشهد الفداء بقدرة و سلطان و اقبل على شأن انقلب به الملاء الأعلى و سكّان مدائن الأسماء اذاً ارتفع التّداء من شطر الكبرياء تبارك الّذى خلق ما شاء انه لهو العزيز الوهّاب يا ليت كنت حاضرّاً لدى العرش اذ تكلمّ معه لسان القدرة بما تطير به الأرواح فلّمّا اريناه ملكوت الامر و تجلّينا عليه من مشرق الوحي اثار من انوار ذاك الاشراق قد اخذه الابتهاج على شأن طار بقوادم الانقطاع لنصرة ربّك مالک الابداع به قرّرت عيون التّصر و زين هيكل الامر تعالى هذا المقام اللّذى ما حملت ذكره الألواح و عجزت عنه الأقلام أ تحسب انه مات لا ومنزل الآيات به اهتزّ روح الحيوان فى قلب الامكان ان اعرفوه يا اولى الأبصار انه لبالمنظر الأعلى و الرّقيق الأبهى يدعو اهل الانشاء الى اللّٰه العزيز المستعان أ تحسبه كأحد من العباد لا ومالک

الايجاد به اخذت الزلازل كل القبائل و اضطربت اركان الظلم و اشرق وجه النصير من افق الاقتدار هل يصل اليه الاسماء لا ومالكها قد ارتقى الى مقام انقطعت عنه الاذكار به اظهرنا الصيحة مرة اخرى على شأن نادى الصخرة الملك لله المقتدر القهار كذلك زيننا سماء البيان بشمس استقامة اسمنا البديع و سماء القدرة بذاك النجم المشرق من افق الآفاق اذا يخاطبه القلم الأعلى من شطر ربه الأبهى عليك يا فخر الشهداء ذكر الله و ثنائه و ثناء اهل الجبروت و ثناء اهل الملكوت و ثناء كل الأشياء فى كل الأحيان قد كتب الله لكل نفس ان يتوجه بوجهه الى شطر الطاء و يقول ما تكلم به لسان الكبرياء كذلك قضى الأمر من لدن ربك عالم السر و الاجهار لو فات منه فى خدمتك شىء فاعف عنه ثم ارض كذلك يأمرك سلطان الأمر أنه لهو العزيز العلام

انا كتبنا لكل ابن خدمة اييه كذلك قدرنا الأمر فى الكتاب ان استقم على الأمر فى كل الأحوال على شأن لا يمنعك نفاق الذين كفروا بالله رب الأرباب لا ترى المشركين الا كخراطين الأرض و لا زماجيرهم الا كطينين الذباب هل يقوم مع امره من شىء لا ونفسى الحق ولكن الناس فى غفلة و ارتياب نور الوجهه بشمس ذكر ربك و القلوب بنور وجهه المشرق على الديار البهاء عليك و على من معك و على الذين اقبلوا الى الله فى يوم التناد

بسمى المهيم على ملكوت البيان

هذا كتاب نزل من سماء مشيئة الرحمن على من فى الامكان ليقرّبهم الى الله رب العالمين هذا يوم فيه سطع النور بما استوى مكلم الطور على عرش الظهور و نطق امام الوجوه الملك لله العزيز الحميد و هذا يوم بشر به الكليم ثم الروح و من بعده محمد رسول الله الذى اتى من مشرق الأمر بسطان مبين قد فاح به عرف الرحمن فى البلدان و ارتفع النداء بين الأديان طوبى لسمع فاز بالاصغاء و ويل للنائمين انه اخبر الكل بهذا الظهور الأعظم و بشرهم بيوم يقوم الناس لرب العالمين و يوم يأتى ربك او بعض آيات ربك كذلك نطق الحبيب بما بشره جبريل من لدى الله العليم الخبير يا ابناء الخليل و وراث الكليم اسمعوا نداء الجليل من شطر السجى انه يقربكم الى مقام استوى فيه جمال الرحمن على عرش البيان و دعا الكل الى صراطه المستقيم انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر اسماء الذين ارسلها الأمين و نبشرهم بعناية الله مقصود العارفين

يا حيم قد اقبل اليك الوجه بعد فناء الأشياء و يذكرك بما لا يعادله شىء من الأشياء و لا ما عند الملوك و السلاطين قد سمعنا نداءك اجنالك و ذكرناك من قبل بذكر جعله الله مفتاح كنوز العلم و الحكمة انه هو المقتدر القدير هو الذى سخر العالم من قلمه و زينته بطراز لوحه البديع الذى لاحت من افقه شمس العناية و الألفاظ طوبى للعارفين قد كان لكل حرف من آياته سماء و لكل سماء شمس و اقمار و نجوم ما اطلع بها الا الله العليم الحكيم طوبى لك بما وجدت العرف و اتخذت لنفسك سبيلاً الى الله مالك هذا اليوم المبين

يا رحيم قد اتى الحكيم من افق الاقتدار بايات واضحات و بينات لاثحات ولكن القوم فى حجاب غليظ قد اتى اليوم و ظهرت اللائى المستورة فى صدف عمان العلم و الحكمة امراً من لدى الله المهيم على من فى السموات و الأرضين كن مشتعلاً بنار سدره امرى و منوراً بانوار ظهورى و ناطقاً بثنائى الجميل

يا سليمان قل يا ملا الأرض تالله فتح باب السماء و اتى مالك الاسماء بسطان ما منعه صفوف العالم و لا سطوة الأمم و لا ضوضاء العلماء و اعراض الأمراء و دعا الكل الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه ارتفع النداء الملك لله مالك هذا اليوم المنير

يا يهودا ييشرك مولى الورى بما قدّر لأهل البهَاء من لدى الله العزيز العظيم طوبى للسان اعترف بما نطق به لسان العظمة
فى اعلى المقام وافرّ بالله و آياته التى احاطت الآفاق تالله قد تضوّع من تراب السّجن عرف البيان و من قلم الرّحمن ما كان
مكتوناً فى كتب الله ربّ الكرسى الرّبيع اسمع النداء مرّة اخرى من يمين البقعة التّوراء انه لا اله الا هو الفرد الواحد السّميع
المجيب اياك ان يضعفك نفاق اهل الفرقان و اعراض اهل البيان الذين نقضوا ميثاق الله و عهده و كفروا بما نزل من لدنه انه
هو العليم الحكيم

يا حيم انّ المذكور يذكرك لتفرح و تكون من الشّاكرين خذ الكتاب بقوّة من عندنا و لا تكن من الصّابرين انا رأينا
اقبالك اقبلنا اليك و ذكرناك بما قرّرت به عيون العارفين هذا يوم لو يتوجّه احد بسمع الفطرة الى الأشياء لسمع منها ما نطق به
القلم الأعلى قد اتى الرّحمن بملكوت الآيات طوبى لمن فاز و ويل للأخسرين

يا يارى هل سمعت النداء ام كنت من الغافلين قد اتى من نادى الكليم فى طور العرفان و اظهر له سبيلاً فى البحر و
نجاه من فرعون و ملئه انّ ربّك هو القوىّ الغالب القدير طوبى لمن نبذ الأوهام و اقبل الى الأفق الأعلى بوجه منير ضع ما عند
القوم فى هذا اليوم الذى فيه تشرفّ العالم بنفحات الوحي طوبى لمن وجد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين
يا مهدى رأينا اسمك ذكرناك سمعنا ندائك اجنناك بآيات الله المهيمن القيوم قل

الهى الهى قد ذاب كبدى و ارتعدت فرائضى و ارتعشت مفاصلى و ضاق صدرى فى هجرى و فراقك ان معنى عن
لقائك قضائك المبرم فاكتب لى اجر الوصال يا مالك القدم و مولى العالم انك انت المقتدر على ما تشاء بقولك كن فيكون
اى ربّ ايدنى على ما يقربنى اليك و ارزقنى ما انزلته من سماء فضلك لعبادك المقرّبين انك انت العزيز الحكيم

يا سليمان ذكرت نزد مظلوم مذكور انشاء الله در اين ربيع رحمانى باوراد حقائق و معانى فائز شوى دو باران محض فضل
و رحمت هاطل يكي از آسمان نازل و ارض طيبه از آن انبات مينمايد و بلباس بديع ازهار و شقايق مزين ميگردد و ديگر از
سماء قلم اعلى جارى و از آن در قلوب اوراد عرفان و ايقان ميرويد و زندگى ابدى عنایت فرمايد از حقّ بطلب کلّ را از
فيوضات ايامش محروم نفرمايد اوست بخشنده و مهربان

يا لاله زار اسمع النداء من شطر السّجن انه يذكرك بما يؤيدك على خدمة امر الله ربّ العالمين اياك ان تحزنك
شئون العالم او تخوفك ضوضاء الغافلين انا ذكرناك و الذين آمنوا بما يغنيهم عن ذكر العالم يشهد بذلك مالك القدم و مولى
الأمم فى سجنه العظيم و نذكر ابنك الذى صعد الى الرّقيق الأعلى ان ربّك هو المشفق الكريم البهَاء عليك و عليه و على كلّ
عبد آمن بالله الفرد الخبير

يا ايليا اراضى جزه لايق بذر حكمت الهى نبوده و نيست و هرچه در او وديعه گذارى ضايع و بي ثمر بوده و هست هر
هنگام كه ارض مباركه طيبه يافت شود باسم حقّ جلّ جلاله آنچه اراده نمودى در آن وديعه بگذار اراضى و عيون بمتابۀ انسان
بوده و هست بعضى جزو و شور و برخى طيب و شيرين از حقّ ميطلبيم بشما توفيق عطا فرمايد تا از فيوضات ايامش قسمت برى
و نصيب بردارى اوست سامع و مجيب و هو العليم الحكيم

يا مهدى حقّ آگاه و بحار و جبال گواه كه اينعبد در جميع احوال عباد را بافق رحمن دعوت نموده در اياميكه كلّ از
سطوت امر خلف حجاب و تحت اطباق تراب متوارى و چون از انوار نير اعظم عالم روشن معرضين بيان از خلف حجاب
بيرون آمدند و ارتكاب نمودند آنچه را هيچ حزبي از احزاب ارتكاب نمود از حقّ بطلب كلّ را تأييد فرمايد شايد بتوبه و رجوع
فائز گردند و به ما عند الله تمسك نمايند

يا نصير در ايام خليل يك ذبيح بقربانگاه دوست توجه نمود و زنده برگشت و در عهد خليل اوليا و اصفيا بمقام فدا
شتافتند و جان را نثار قدوم مالك اسماء نمودند اگر اراده فرمايد از صرير قلم اعلى من على الأرض را جذب نمايد و بمقرّ فدا

فرستد بر عرش یفعل ما یشاء مستوی و بطراز یحکم ما یرید ظاهر طوبی للعارفین

یا یوسف خداوند خدا میفرماید از یوم اوّل الی حین انبیا و اصفیا را مخصوص هدایت خلق فرستادیم تا کلّ را بحقّ جلّ جلاله دعوت نمایند و کوثر بقا که سبب و علّت حیات ابدی و زندگی سرمدی است عطا نمایند تا کلّ بانچه مقصود است فائز گردند ولکن خلق نصایح حقّ را نشنیده بلکه انکار نمودند موسی را با ید بیضا فرستادیم قبولش نمودند و قبل از او خلیل بنور حضرت جلیل آمد تکذیبش نمودند حضرت روح با قدرت ملکوتی ظاهر طرارش نامیدند حضرت خاتم با فرقان آمد کذابش گفتند و بر قتلش فتوی دادند طوبی از برای ابناء خلیل و وراثت کلیم که در این روز پیروز بافق اعلی توجّه نمودند و باثر قلم مالک اسماء فائز گشتند انشاءالله بکمال شوق و اشتیاق و روح و ریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند

یا مهدی ندای مقصود عالم را بگوش جان بشنو چه که حیات میبخشد و زندگی دائمی عطا میفرماید اوهام علما امم را از کوثر یقین محروم نموده عنقریب رنگهای مختلفه دنیا را ید فنا اخذ نماید و در خیمه یکرنگ تراب درآورد امروز ندای سدره مرتفع و مکلم طور بر عرش یفعل ما یشاء مستوی طوبی از برای نفسیکه مال و آمال او را از فیوضات مال محروم نساخت کتاب الهی را ید قدرت و تسلیم بگیر و چون بصر حفظش نما

یا خداداد امروز روز جزا است و روز عطا ابواب کرم مفتوح و دریای بخشش امام وجوه مواج طوبی از برای نفسیکه بعرف ایام ظهور فائز گشت و از ریحیق بیان که از قلم رحمن جاریست قسمت برد اهل دنیا طراً در شب و روز از حقّ جلّ جلاله ظهورش را میطلبیدند و لغایش را مسئلت مینمودند و چون بحر نور ظاهر و هیکل ظهور بر سفینه اقتدار هویدا کلّ اعراض نمودند الا معدودی اینست شأن مظاهر اوهام و مطالع آن بگو

الها کریمای یکتا خداوندا جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود از دریای رحمت محرومش منما این مظلومان را در ظلّ سدره عدلت مأوی ده و فقیران را بیحر غنایت راه نما توئی مالک جود و سلطان عطا

یا ابن هرون یدکرک الكنز المخزون تالله قد فتح الریحیق المختوم باسمی القیوم هنیئاً لمن سرع و اخذ و شرب و ویل للمعرضین قل یا ملاً التوریه قد اتت الایام الّتی اخبر الله بها الکلیم ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و ذکرهم بأیام الله ربّ العالمین قد فاز من اقبل الی الأفق الأعلی و خسر من اعرض از اتی المالک بکتاب مبین نوصیکم الیوم بما وصّینا به عبادنا و انا التّاصح الحکیم ضعوا مطالع الظنون و الأوهام متمسکین بما اشرق و لاح من افق الله العلیم الخبیر انه مع من احبّه و اراده و یمده بأسباب السموات و الأرض و هو المقتدر القدر قیل هذا یوم الظهور لو انتم تعلمون و هذا یوم الذکر و الثناء لو انتم تعرفون هذا یوم فیه اشرق نیر البرهان من افق سماء ارادة ربکم الرحمن طوبی لمن شهد و رأى و ویل لکلّ غافل محجوب

یا ابن سمعون اسمع نداء الله المهیمن القیوم انه یدکرک فی السجن و یامرک بما یتسم به ثغر الانصاف بین الأحزاب ان ربک هو العادل الحکیم قل

الهی الی الی انا عبدک الذی اقبل الیک و اراد ان یشرب فرات الرّحمة الّتی جرت من یمین عرشک اسئلک یا مالک الملکوت و الحاکم علی الجیروت بشموس سماء فضلک و بأنوار وجهک و بالكلمة الّتی بها خلقت الخلق بارادتک بأن لا تخینی عمّا اردته من بحر جودک و سماء عطائک انک انت الغفار الکریم

یا یوسف یوسف الی در سجن عظیم و حصن متین ساکن سطوت عالم و عداوت امم او را از ذکر و ثنا منع نمود عالم احقر از خردلی لدی الوجه مذکور نیکوست حال نفوسیکه شک و ریب اهل بغضا ایشان را از مالک اسماء منع نمود حجبات را باسمش شقّ کردند و سبحات را دریدند و بقلوب نورا قصد مقام ابهی و افق اعلی نمودند جمیع اشیاء در سرّ طائف آن نفوسند حمد کن مالک قدم را بتو توجّه نمود و باثر قلم فائز فرمود اوست بخشنده و توانا

یا اسمعیل ذبیح عالم معانی طائف حول است و بأعلى النداء میگوید یا حزب الله این اسم عظیم است مقصود عالمیانرا شکر نمائید که شما را بخود نسبت داد و باین اسم مبارک شما را در زیر و الواح ذکر فرمود جهد نمائید که شاید از فیوضات ایام محروم نمانید اهل فرقان عهدها و قرنهای منتظر ایام الهی بودند و چون ظاهر شد انکار نمودند و وارد آوردند آنچه را که ذرات کائنات نوحه نمود و صبحه زد

یا ابن یهودا مالک ملکوت بقا میفرماید باید جمیع من علی الأرض بمتابۀ گل خندان و مسرور مشاهده کردند اینفقره در کتب قبل مذکور و مسطور طوبی از برای نفسیکه عرف ظهور را یافت و باصغاء ندای مالک اسماء فائز گشت از حق بطلب عباد خود را از کوثر بیان منع ننماید و محروم نسازد

یا ابن یامین امروز هر نفسی باصغاء ندای الهی فائز شد باید باخلاق مرضیه و اعمال پسندیده که از قلم اعلی در کتاب نازل شده تمسک نماید مقام انسان از اعمال ظاهر و مشهود بگو

الها معبودا این نهالی است تو غرس نمودی از امطار سبح رحمت آتش ده توئی آن کریمی که عصیان عالم تو را از کرم منع نمود و از بدایع فضلت بازداشت توئی که جودت وجود را موجود فرمود و بافق اعلی راه نمود عبادت را از صراط مستقیمت منع مفرما توئی قادر و توانا

یا موسی در حضرت کلیم تفکر نما بیک عصا بر اسیاف عالم زد قدرتش را سطوت امم منع نمود و اراده اش را صفوف و الوف بازداشت امروز نار سدره ظاهر و بأعلى النداء ناطق بگو ای طورین مکلم آمد و ای نورین مجلی تجلی فرمود خود را منع منمائید و محروم نسازید

یا ابن الیاهو قل

الهی الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعزّتک و عظمتک استلک بصریر قلمک الأعلی و اثمار سدره المنتهی بأن تؤیّدنی علی الاستقامة علی امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک ای ربّ لا تجعلنی محروماً من نفعات وحیک و لا ممنوعاً عمّا قدرته لأصفيائك أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوىّ الغالب القدير

یا ابرهیم طهر فؤادک بما جرى من قلم الأعلی ثمّ اقبل الی الأفق الأبهی و قل

الهی الهی اشهد أنّک خلقت الآذان لاصغاء ندانک و الأبصار لمشاهدة انوار ظهورک استلک یا مالک الأسماء و فاطر السّماء بالسّفینه الحمراء الّتی سرت علی بحر البیان باذنک و ارادتک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال متمسّكاً بحبلک المتین و متشبّثاً بأذیال رداک یا مقصود العارفين

یا سلیمان امروز سلیمان با بساط طائف حول است و باین کلمه علیا ناطق

قد اقبلت الیک یا مولی العالم منقطعاً عمّا عندی آملاً ما عندک استلک بیحر علمک و سماء حکمتک بأن تجعلنی مؤیّداً علی خدمة امرک ای ربّ ترانی مقبلاً الیک معرضاً عن دونک قدر لی من قلمک الأعلی ما قدرته للذین ما منعهم الدنیا و شئوناتها و الوانها و زخارفها عن التّوجّه الی افقک الأعلی قصدوا و سعروا الی ان بلغوا مقرّ الفداء و انفقوا ارواحهم فی سبیلک یا مالک الأسماء و المهیمن علی الأرض و السّماء

یا یحیی قد اتاک الكتاب خذه بید الاقتدار امرأ من لدى الله المقتدر المختار قل

الهی الهی لک الحمد بما آیدتنی علی الاقبال الی بحر بیانک و التّوجّه الی انوار وجهک و اصغاء ندائک الأحلی الذی به انجذبت الأرض و السّماء انت الذی انزلت دلیلک و اظهرت سبیلک استلک بسماء جودک و شمس عطائک بأن توقّفتنی علی خدمتک و خدمة اولیائک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزيز الوهاب

يا اسحق انا زيننا اسمعيل بطراز سميك فكر لتعرف ان ربك هو المقتدر المختار بذلك اشرق نير يفعل ما يشاء من افق
الأمر اشكر الله بما كشف لك الحجاب و اظهر ما كان مستوراً عن الأبصار اذا وجدت نفحة البيان قل
اسئلك يا ربّي الرحمن بأنوار وجهك و بقوادم طارت في هواء حبك بأن تقدّر لي من قلم امرك ما يؤيدني في كلّ
الأحوال أنك انت الغنيّ المتعال و الحاكم الأمر في المال

يا يحيى خذ الكتاب و قل

يا ربّي العزيز الوهاب اسئلك ببحار علومك و اشراقات انوار شمس حكمتك و بقدرتك التي سخّرت بها ملكوت البيان
و من في الامكان بأن تجعلني قائماً باسمك القيوم و معترفاً بما اعترف به لسانك يا من في قبضتك زمام العلوم اي ربّ ترى
القاصد اقبل اليك و اراد كوثر الحيوان بجودك و عطائك اسئلك ان لا تخييه عمّا اراد أنك انت مولى العباد و مالك الايجاد
يا خداداد اسمع نداء المظلوم و قل

الهي الهي اسئلك بالأوراق التي ما تحركت الا من ارياح مشيتك و بتراب تشرّف بقدم اوليائك و ببحر ماج باسمك
بأن تجعلني مستقيماً على امرك الذي به زلت اقدام خلقك اي ربّ ترى المعدوم اراد منك الوجود و الفاني كوثرك الباقي
اسئلك ان تقدّر له ما ينفعه في كلّ عالم من عوالمك أنك انت العزيز الفضل

يا ابن مراد يذكر مراد العالم في السجن الأعظم الذي هداك الى سوى الصراط قل

الهي الهي اسئلك بصير قلمك و نفوذ كلمتك و مشرق آياتك و مظهر بيناتك و مصدر اوامرك و احكامك بأن تجعلني
من الذين ما منعهم شئون الدنيا عن التوجّه الى الأفق الأعلى اي ربّ لا تدعني بنفسى انّ النفس لأمارة بالسوء ارحمني يا
مالك الوجود و سلطان الغيب و الشهود و اسئلك بذيلك الأطهر و اسمك الأنور بأن تجعلني من الذين ما خوفتهم قدرة الأمراء
و لا سطوة العلماء عن التوجّه الى وجهك يا مالك الأسماء و فاطر السمّاء اي ربّ لا تمنعني عن بحر آياتك و كوثر رضائك
أنك انت المقتدر العزيز العالم

يا ابن ابراهيم طهر قلبك بماء التوحيد و نور صدرك بنور التجريد ثم اقبل الى كعبة الله و قل

الهي الهي اشهد بفردانيتك و وحدانيتك و بأنك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت في علو القوّة و الجلال و سموّ
العظمة و الجمال اسئلك بفضلك الذي احاط الممكنات و برحمتك التي سبقت الموجودات بأن تكتب لي من قلمك الأعلى
في صحيفة الحمراء ما يقريني اليك و يمنعني عن دونك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز العظيم

يا اسمعيل قل

الهي الهي تسمع حنيني في هجرك و ضجيجي في فراقك و ترى عبراتي و زفراتي في أيامك اسئلك بدماء سفكت في
سبيلك و اكباد ذابت في بعدها عن ساحة قريبك بأن تجعلني طائفاً حول ارادتك و عاملاً ما انزلته في كتابك أنك انت المقتدر
العزيز المنان

يا ابن مهدي قل

الهي الهي اسئلك بأنوار وجهك و استوائك على عرش عظمتك بأن تجعلني من الذين نصرخوا امرك و فازوا بالاستقامة
الكبرى في أيامك اي ربّ نور وجهي بأنوار وجهك و قلبي بنور معرفتك و صدري بضيآء كلمتك العليا التي بها احببت الأشياء
أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الأمر القديم

يا يارى اسمع نداء الله الأبدى قل

يا الهي اسئلك بالقلم الذي فاز باصبعك و بالورقة التي تشرقت بكلمتك و بمدادك الذي جعلته كوثر الحيوان لمن في
الامكان و بنفوذ امرك و اقتدار مشيتك بأن تجعلني راضياً برضائك و صابراً حين البأساء و شاكراً بنعمتك يا موجد الأشياء انت

الَّذِي مَا مَنَعَ بَحْرَ جُودِكَ عَصِيانَ عِبَادِكَ وَ مَا صَدَّتْ رَحْمَتُكَ غَفْلَةَ خَلْقِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ
يَا هَرُونَ اسْمِعِ التَّدَاءَ مِنْ شَطْرِ عَكَاءٍ وَقَلِّ

الهِىَ الْهَى اشْهَدُ بِأَنَّ النَّارَ نَطَقَتْ فِي سِدْرَةِ أَمْرِكَ وَ النَّورَ اشْرَقَ مِنْ أَفْقِ ارَادَتِكَ وَ الْآيَاتُ نَزَلَتْ مِنْ سَمَاءِ مَشِيئَتِكَ وَ
الْبَيِّنَاتُ ظَهَرَتْ بِأَمْرِكَ اسْئَلُكَ بِالْأَذَانِ الَّتِي فَازَتْ بِاصْغَاءِ نَدَائِكَ وَ بِالْأَبْصَارِ الَّتِي تَشْرَقُ بِالنَّظَرِ إِلَى أَفْقِ عِنَايَتِكَ وَ بِالْقُلُوبِ الَّتِي
اقْبَلَتْ إِلَى شَطْرِكَ وَ بِأَرْجُلِ مَا زَلَّتْهَا ضَوْضَاءُ الْغَافِلِينَ مِنْ خَلْقِكَ وَ نَعَاقِ النَّاعِقِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ بِأَنَّ تَجْعَلُنِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ رَاضِيًا
بِمَا قَدَّرْتَ لِي مِنْ قَلَمِ أَمْرِكَ أَنْتَ الَّذِي لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِكَ مِنْ شَيْءٍ تَعْلَمُ وَ تَرَى أَنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
يَا إِيْلِيَا تَاللَّهِ قَدْ أَتَى إِيْلِيَا وَ طَافَ الْعَرْشَ فِي الْبُكُورِ وَ الْآصَالِ وَقَالَ

الهِىَ الْهَى لَكَ الْحَمْدُ بِمَا شَرَقَتْ أَرْضِي عِبَادَكَ بِقُدُومِكَ وَ زَيَّنْتَ الْبِلَادَ بِنُورِ ظَهْوَرِكَ وَ قَدَّسْتَ الْقُلُوبَ بِمَاءِ بِيَانِكَ وَ
النَّفُوسَ بِكُوْنِ عِرْفَانِكَ اسْئَلُكَ يَا سَابِغَ النِّعَمِ وَ مُحْيِيَ الرِّمَمِ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ بِأَنَّ تَجْعَلُنِي ثَابِتًا عَلَى أَمْرِكَ وَ رَاسِخًا فِي أَحْكَامِكَ
أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ عِبَادَكَ إِلَى صِرَاطِكَ وَ عَرَّفْتَهُمْ دَلِيلَكَ وَ أَنْزَلْتَ لَهُمْ آيَاتِكَ وَ أَظْهَرْتَ لَهُمْ بَيِّنَاتِكَ اسْئَلُكَ يَا مَالِكَ الْقَدَمِ
وَ سُلْطَانَ الْأُمَمِ بِأَنَّ تُوَيِّدَهُمْ عَلَى ذِكْرِكَ وَ ثَنَائِكَ وَ تَوْفِّقَهُمْ عَلَى الْإِسْتِقَامَةِ عَلَى أَمْرِكَ الَّذِي بِهِ اضْطَرَبَتْ أَفْئِدَةُ الْجَهْلَاءِ الَّذِينَ
زَيَّنُوا رُؤُوسَهُمْ بِالْعَمَائِمِ الْبَيْضَاءِ وَ الْخَضِرَاءِ أَنْتَ فَاطِرُ السَّمَاءِ وَ مَنْزِلُ الْأَسْمَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَبْهَى

يَا ابْنَ رَفِيعًا قَدْ رَفَعَ اللَّهُ قَدْرَكَ وَ امْتَالِكَ أَنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُخْتَارُ إِذَا فُزْتَ بِلَاكِيٍّ مَا كُنْزٌ فِي قَلَمِي الْأَعْلَى قَمِّ وَقَلِّ
يَا مُوجِدَ الْأَشْيَاءِ اسْئَلُكَ بِأَسْرَارِ مَلَكُوتِكَ وَ آيَاتِ جِبْرُوتِكَ وَ بَسْفَائِنِ بِيَانِكَ الَّتِي سَرَتْ عَلَى بَحْرِ عِرْفَانِكَ وَ بِأَنْوَارِ آفَاقِ
سَمَوَاتِ فَضْلِكَ بِأَنَّ تَجْعَلُنِي مُنْجَذِبًا بِآيَاتِكَ وَ مُنْقَطِعًا عَنْ أَعْدَائِكَ الَّذِينَ انْكَرُوا بِرَهَانِكَ وَ حَارَبُوا بِسُلْطَانِكَ تَرَانِي يَا مَالِكَ الْوُجُودِ
وَ سُلْطَانَ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ مَتَمَسِّكًا بِحَبْلِ كَرَمِكَ وَ آمَلًا مَا عِنْدَكَ أَيُّ رَبِّ لَا تَخَيِّبِ الْفَقِيرَ عَنْ بَابِ غِنَاكَ وَ لَا الذَّلِيلَ عَنْ
سَاحَةِ عِزِّكَ وَ لَا الْعَلِيلَ عَنْ شَاطِئِ بَحْرِ شَفَائِكَ وَ لَا الْكَلِيلَ عَنْ مَلَكُوتِ بِيَانِكَ وَ لَا الضَّرِيرَ عَنْ مَشَاهِدَةِ أَفْئِدِكَ الْأَعْلَى يَا مُوَلَى
الْوَرَى وَ مَالِكَ الْعَرْشِ وَ الثَّرَى وَ رَبِّ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى أَنْتَ الَّذِي مَا مَنَعَ فَضْلَكَ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ أَنْتَ أَنْتَ الْحَاكِمُ عَلَى
مَا تَشَاءُ وَ فِي قَبْضَتِكَ زَمَامٌ مِنَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ

يَا دَاوُدَ يَذْكُرُكَ رَبِّكَ الْوُدُودُ فِي مَقَامِهِ الْمَحْمُودُ وَ يَقُولُ قَلِّ

الهِىَ الْهَى أَجِدُ عَرَفَ ظَهْوَرِكَ وَ نَفْحَاتِ بِيَانِكَ وَ لَمْ أَدْرِ أَيَّ شَطْرِ تَشْرَفُ بِلِحَاطِ عِنَايَتِكَ وَ أَيَّ أَرْضٍ تَزَيَّنْتَ بِعَرْشِ
عِظْمَتِكَ وَ أَيَّ هَوَاءٍ تَعَطَّرَ بِبِيَانِكَ وَ أَيَّ مَدِينَةٍ فَازَتْ بِصَرِيرِ قَلَمِكَ الْأَعْلَى وَ أَيَّ عَيْنٍ رَأَتْ أَفْئِدَةَ الْأَبْهَى اسْئَلُكَ يَا مَالِكَ الْقَدَمِ وَ
سُلْطَانَ الْأُمَمِ بِسُلْطَانِكَ الَّذِي لَا يَقُومُ مَعَهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ بِأَمْرِكَ الَّذِي أَحَاطَ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ بِأَنَّ تَكْتُبَ لِي أَجْرَ لِقَائِكَ وَ
الَّذِي شَرِبَ رَحِيقَ وَصَالِكَ أَنْتَ الَّذِي لَا تَضْعَفُكَ قُوَّةُ الْأَفْوَاءِ وَ لَا شَوْكَةُ الْأَمْرَاءِ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ
يَا مُهْدِيَّ يَذْكُرُكَ الْمَظْلُومُ مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ وَ يَذْكُرُكَ بِآيَاتِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ قَلِّ

الهِىَ الْهَى قَدْ أَحْرَقَنِي نَارَ هَجْرِكَ ابْنَ نُورِ وَصَالِكَ يَا مُوَلَى الْعَالَمِ وَ أَهْلَكُنِي عَذَابَ بَعْدِكَ ابْنَ ضِيَاءِ قَرِيْبِكَ يَا مُقْصُودَ
الْأُمَمِ أَيُّ رَبِّ تَرَى الْمَظْلُومَ ارَادَ أَفْقَ عَدْلِكَ وَ الظُّلْمَةَ مَشْرُقَ نُورِكَ اسْئَلُكَ بِأَتَمَارِ سِدْرَةِ فَضْلِكَ وَ آيَاتِ مُطْلَعِ وَحْيِكَ بِأَنَّ تَكْتُبَ
لِي مَا كَتَبْتَهُ لِأَصْفِيَائِكَ الَّذِينَ مَا مَنَعْتَهُمُ التَّجَارَةَ وَ لَا مَا عِنْدَ الْبَرِيَّةِ عَنِ الْإِقْبَالِ إِلَى أَفْقِ سَمَاءِ بِيَانِكَ وَ التَّوَجُّهَ إِلَى أَنْوَارِ وَجْهِكَ
أَنْتَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي مَا خَابَ أَحَدٌ عَنْ بَابِ عَطَائِكَ وَ لَا نَفْسٌ عَنْ خَبَاءِ مَجْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

يَصِلُ إِلَى جَنَابِ الْحُسَيْنِ النَّهْرِيِّ مِنْ أَهْلِ الصَّادِ لِيَكُونَ مِنَ الْمُعْتَصِمِينَ

هو البهيّ في جبروت البقاء

هذا كتاب نقطة الأولى لمن اتخذ الله لنفسه ولياً و اذا اشرق عليه شمس التقديس عن افق القميص خرّ بوجهه ثمّ سجد انّ الذينهم آمنوا بالله و مظهر نفسه الأولى في ظهوره الأخرى اولئك قدسهم الله عن كلّ دنس و غطّاهم رحمة ربّهم من غير حدّ و عدد قل يا قوم خافوا عن الله و لا تتبعوا الذين حاربوا مع الله و انكروا حجّته و كانوا ممّن كفر و جحد اتقوا من مظهر الأمر في تلك الأيام ثمّ انصروا الله بارئكم و لا تخافوا من الذي اشرك ثمّ الحد قل يا قوم أ تتخذون الهوى لأنفسكم الهأ من دون الله و تضعون الذي تشهد كلّ الذرّات بأنّه لا اله الا هو الواحد الأحد

ان يا اسمى اسمع ما ينطق الورقاء في قطب البقاء و لا تلتفت الى الذين تجد في قلوبهم البغضاء من هذا الجمال العليّ المعتمد انّ الذين آمنوا ثمّ استقاموا فقد اخذتهم نفحات الرحمن عن شطر الرضوان اولئك من عناية الرّوح استمدّ فسبحان الذي اظهر نفسه على شأن احاطت الممكنات انواره و الذين اوتوا بصائر الرّوح يكتفون بذلك في حجّية الأمر و يشهدون بأنّه لا اله الا هو الفرد الصّمد و من دون ذلك نزل الآيات كيف شاء و اراد بحيث ملأت الآفاق نفحات الرّوح و لا ينكرها الا كلّ ذى حقد و حسد قل يا قوم اتقوا الله ثمّ انظروا بطرف الانصاف في حجج التّبيين و المرسلين ايّاكم ان لا تحرموا انفسكم عن حرم القدس و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم لأنّه خلق بأمرى و لا يعلم ذلك الا كلّ ذى بصر حدد و الذين ينكرون فضل تلك الأيام لم يكن لهم من امر و اولئك من اصحاب الرّمذ قل يا قوم صفّوا مرآة قلوبكم ثمّ الطفوا ابصاركم لعلّ لا تضلّون السبيل في هذا الصّراط المقدّس الممدّد كذلك الهمناك و القيناك لتستقيم على امر ربّك و تدعو النّاس الى صراط ربّك و تكون من اهل الرّشد ثمّ اعلم بأنّا وقعنا تحت سيف التّكرأء من هؤلاء الذينهم اتخذوا الهوى لأنفسهم ربّاً من دون الله و كذلك اخذتهم سياط القهر من حكيم ذى مدد و انك انت فرّ من هؤلاء و لا تأنس معهم ثمّ ابتغ لنفسك في ظلّ عصمة ربّك مقاماً ممجّد ايّاك ان لا تعاشر مع الذينهم كفروا و اشركوا و انكروا بما آمنوا فويل لمن آمن ثمّ ارتدّ طهر نفسك عن كلّ الاشارات لتحكى عن مالك الأسماء و الصّفات فهيناً لنفس لن يمنعه الحجبات عن اصغاء كلمة الله و كذلك كان حمامة الرّوح ان يغردّ و الرّوح و العزّ عليك و على من اتخذ في ظلّ ربّه مقاماً ممرّد

* * *

هذه سورة الذّكر قد نزلت بالفضل لعلّ ملأ البيان ينقطعن عمّا عندهم و يتوجّهن الى يمين العدل و يقومنّ عن رقد الهوى و يتخذنّ الى ربّهم العليّ الابهيّ على الحقّ سبيلاً

بسم الله الاقدس العليّ الاعلى

هذا كتاب نقطة الاولى الى الذينهم آمنوا بالله الواحد الفرد العزيز العليم و فيه يخاطب الذينهم توقّفوا في هذا الامر من ملأ البيانين لعلّ يستشعرنّ ببدايع كلمات الله و يقومنّ عن رقد الغفلة في هذا الفجر المشرق المنير قل انا امرناكم في الكتاب بان لا تقدّموا طائفة التي يظهر منها محبوب العارفين و مقصود من فى السّموات و الارضين و امرناكم ان ادركتم لقاء الله قوموا تلقاء الوجه ثمّ انطقوا من قبلى بهذه الكلمة العزيز المنيع عليك يا بهاء الله و ذوى قرابتك ذكر الله و ثناء كلّ شئى في كلّ حين و قبل حين و بعد حين و جعلنا هذه الكلمة عزّاً لاهل البيان لعلّ بها يرتقون الى معارج القدس و يكوننّ من الفائزين و انهم تركوا ما امروا به بحيث ما ظهر احد منهم تلقاء الوجه بما امرناهم فى الالواح بل رموا نحوه من كلّ الآفاق روى التّفاق و بذلك بكيت و بكت اهل جبروت العظمة ثمّ روح الامين قل يا قوم فاستحيوا عن جمالى انّ الذي قد ظهر بالحقّ أنّه لبهاء العالمين لو انتم من

العارفين و آت لهبآ الله عليه ذكر الله و ثنآه ثم ثنآ اهل ملأ الاعلى و ثنآ اهل جبروت البقآ و ثنآ كل شئى فى كل حين آيآكم ان تحتجبوا بما خلق بين الارض و السمآ ان اسرعوا الى رضوان رضآه و لا تكوننن من الرآقدين قل ان جماله كان جمالى بالحق و ان نفسه نفسى و كلآ نزلناه فى البيان قد نزل لامره المحكم البديع آتقوا الله و لا تجادلوا بالذى آخبرناكم به و بشرناكم بظهوره و آخذت عهد نفسه قبل عهد نفسى و يشهد بذلك كل شئى ان انتم من المنكرين تآله بنعمة من نعماته قد ولدت حقائق كل شئى مرآ اخرى و بنعمة اخرى استجذبت افئدة المقربين آيآكم ان تحتجبوا بشئى عن الذى كان لقآه ذات لقآى و فدى نفسه فى سببى كما فدى فى سبيله حبآ لجماله العزيز المنيع قل لو لاه ما ركب الحآ بالآ و ما استقر هيكل الهآ على الواو و ما خلق ما كان و ما يكون لو انتم من الشآعرين و لو لاه ما القيت نفسى بين يدى المشركين و ما علقت بين الهوآ تآله باشتياقى اليه و شوقى الى نفسه قد حملت ما لا حملة التبين و المرسلين و رضيت كل ذلك على نفسى لئلا يرد عليه ما يحزن به فؤاده اللطف الارق اللطيف المنيع و صيناكم فى كل البيان بان لا يحزن احد احدآ لعل لا يرد عليه من حزن وآ ما لى و ذكرى لكم و اشتغالى بكم يا ملأ التاركين و آنى ما اردت فى البيان آآ نفسه و لا من الذاكار آآ ذكره و لا من الاسمآ آآ اسمه المبارك الامنع الاقدس الابدع البديع فوعمرى لو ذكرت ذكر الربوبية ما اردت آآ ربوبيته على كل الاشياء و ان جرى من قلمى ذكر الالوهية ما كان مقصودى آآ اله العالمين و ان جرى من قلمى ذكر المقصود فهو كان مقصودى و كذلك فى المحبوب آآه قد كان محبوبى و محبوب العارفين و ان ذكرت ذكر السجود ما اردت آآ السجود لوجهه المتعالى العزيز المنيع و ان اثنت نفسآ ما كان مقصود قلبى آآ ثنآ نفسه و ان امرت الناس بعمل ما اردت آآ العمل فى رضآه فى يوم ظهوره و بذلك يشهد كلآ نزل على من جبروت ربى العليم الحكيم و علقت كل شئى بتصديقه و رضآه و آآه لهو الذى قد كان بنفسه اله العالمين و مقصود القاصدين و انتم لو تدقون الابصار لتشهدن مظاهر يفعل ما يشآ فى ظلله لمن العابدين و انتم قد فعلتم بنفسه ما لا فعل آمة الفرقان بنفسى و لا ملأ اليهود بالروح فآه آه من حرقة قلبى و حين نفسى فيما ورد على محبوبى من ملأ المشركين آف لكم و لوفآتكم يا معشر الظالمين آآ خلقنا الوفاء و الادب لنفسه لعل عند ظهوره لا تفعلوا ما يجزع به حقيقتى و حقائق كل الاشياء و انتم تجاوزتم عمآ حدآ فى كتاب الله الملك العلى العظيم و خرقتم حجبات الحياء ثم ستر الحرمة و عملتم ما يستحى عن ذكره قلم الانشآ بين الارض و السمآ فآه آه بما ورد منكم على هذا المظلوم الفريد الغريب و لم ادر ما تفعلون به من بعد لا فونفسى العليم بل اعلم و عندى علم كل شئى فى لوح جعله الله محفوظآ عن انظر المشركين و آخبرناه من قبل بما ورد عليه و يرد ولو آآه قد كان بنفسه عالمآ بما فى صدور العالمين لن يعزب عن علمه من شئى و لا يفوت عن قبضته ما خلق بكلمة من عنده لا اله آآ هو الفرد الباعث المحيى المميت قل يا قوم آآه لهو الذى لو يريد ان يجعل كل من فى السموات و الارض حجة باقية من عنده ليقدر و ان هذا عنده سهل يسير و آآه لهو الذى قد خلق رضوان البيان لنفسه و منه بدء كل شئى و يعود لو انتم من العالمين و انتم بالذى كان فى قبضته ملكوت الابداع ما رضيتم بان يسمى نفسه باسم من الاسمآ بعد الذى آنها و ملكوتها قد خلقت بامره العزيز المنيع فآه آه عن غفلتكم يا ملأ البيان فآه آه من احتجاجكم يا ملأ المشركين و انتم لمآ اسرفتم فى انفسكم و بلغت الى معارج العرفان بزعمكم تذكرون الوصاية لاحد من اعدآه و تستدلون بها على الله الذى به شرعت شرايع الاديان فى الاولين و الآخريين و رجعتم الى ما استدل به اولو الفرقان بعد الذى نهيناكم فى ساحته عن كل الذاكار آآ بعد اذنه و كان الله على ذلك لشهيد و خير اذآ فانظروا فى شأنكم و عرفانكم فآف لكم و لعقولكم ثم درايتكم يا ملأ الاخسرين اما علمتم بآنا طوبنا ما عند الناس و بسطنا بساطآ آخر فتبارك الله الملك الباسط العزيز الكريم قل يا قوم لا تفتروا على نفسى آنى ما تكلمت آآ بذكر هذا الظهور و ثنآه و ما تنفست آآ بحبه و ما توجهت آآ بوجهه المشرق المنير و جعلت البيان و ما نزل فيه ورقة من اوراق حديقة الرضوان لنفسه المهيمن العزيز القدير آيآكم ان تغصبوها و ترجعوها الى الذى اراد سفك دمي مرآ اخرى بما آتبع النفس و الهوى و كان من الحاربين قد فصلنا البيان من كلمة ثم رجعناه اليها و امرنا الكلمة بان تحضر تلقآه

العرش ليشهد خلق قبله و يفرح به نفسه العليم الحكيم اذاً فانصفوا هل ينبغي ان يتصرف فيها صاحبها او دونها فما لكم يا معشر المحتجين انا امرنا ملاً البيان بان يلبس الحرير و ينظف انفسهم و اثوابهم لئلا يقع عينه على ما لا يحبه و كذلك فى كل شئى فصلنا تفصيلاً فى كتاب مبين كل ذلك لنفسه لو انتم من المنصفين و خلقنا السموات و الارض و ما قدر بينهما لاحتبائه فكيف جماله المشرق العزيز المنير و انتم تمسكتم بما قدرناه له و اعترضتم به على محبوبى فما لكم يا ملاً البغضاء و ما يغنيكم اليوم يا معشر المفسدين و انتم اعترضتم عليه و بكل ما ظهر من عنده بعد ما وصيناكم به فى اللوح بان كل من يخطر بباله ذكر اسمه الاعظم البديع يقوم عن مقره و يقول سبحان الله ذو الملك و الملكوت تسعة عشر مرة ثم سبحان الله ذى العزة و الجبروت تسعة عشر مرة الى آخر ما نزلناه فى لوح عزّ عظيم و انتم كفرتم به و باياته و ما اكنفتم بذلك و ما لاحظتم حقوق الله فى حقه و ما راعيتم امر الله فى نفسه العليّ العليم الى ان اعترضتم بكل افعاله واحداً بعد واحد و كنتم لمن المستهزئين و منكم من قال انه يشرب الجأى و منكم من قال انه يأكل الطعام و منكم من اعترض على لباسه بعد الذى كل خيط من خيوطه يشهد بانه لا اله الا هو و انه لمقصود المقرين و ائى اشهد بنفسى ما كان عند حضرته فى بعض الاحيان من ثوبين ليبدل احدهما بالآخر كذلك يشهد لسان صدق عليم و ما كان فى بعض الليالى ما يستزقن به آل الله و انه ستر امره حفظاً لامر الله المحكم المتين بعد الذى خلق كل شئى لنفسه و عنده مفتاح خزائن السموات و الارضين اف لحياتكم يا ملاً البيان تالله خجلت من فعلكم و اذا تبرء منكم يا ملاً الشياطين فاه آه من ابتلايته بينكم فاه آه عما ورد و يرد عليه فى كل حين يا قوم فانصفوا ثم تفكروا اقل من ان لو انتم فى تلك الحجاب لم اظهرت نفسى و ما ثمر ظهورى يا ملاً المنافقين قد بعثنى الله لخرق الاحجاب و تطهيركم لهذا الظهور و انتم فعلتم ما يتدرف به عيناى و عيون المقدسين قد ابيضت وجوه ملل القبل من فعلكم لانكم احجب منهم و اغفل من ملاً التورية و الزبور و الانجيل فىا ليت ما ولدت من امى و ما اظهرت نفسى بينكم يا ملاً الخائنين فوالذى بعثنى بالحق احصيت علم كل شئى و كلما كنز فى كناز حفظ الله و ما ستر عن انظر العالمين ولكن ما احصيت نفوساً اشقى منكم و ابعد عنكم لانا بعد ما فصلنا فى اللوح و ما نصحنه به انفسكم فى كل الاوراق ما ظننا بان يظهر فى الملك احد ان يعترض على الله الذى فى قبضته ملكوت ملك السموات و الارضين اذا تحيرنا من خلقكم و لم ادر باى كلمة خلقتكم يا من تحير فيكم و من فعلكم افئدة اهل ملاً العالمين ثم افئدة المخلصين و المقرين كذلك قصصنا لك يا عبد فى هذا اللوح ما تغردت به حمامة البيان حينئذ لدى عرش ربك العزيز الحميد و انك انت فاقراء ما نزل فيه ثم احفظ لؤلؤ المعانى عن كل خائن سارق من ملاً الشياطين و ان وجدت من ذى بصر فانشره امام عينه ليشهد و يكون من الفائزين لعل اولى الابصار من عبادنا الاخير يطلعن بما ورد على جمال المختار من هؤلاء الفجار الذين اتخذوا العجل لانفسهم رباً من دون الله و يسجدونه فى العشى و الابكار و يكونن من الفرحين و انك انت لا تحزن عما ورد علينا ثم اصبر كما صبرنا و انه لخير ناصر و معين ان اذكر ربك فى الليالى و الايام ثم انطق بثناء نفسه بين عباده لعل بثنائه تحدث نار حبه فى قلوب المحسنين و كل يقومن على ثناء الله ربهم و رب ما يرى و ما لا يرى و رب آبائكم الاولين

انا انزلنا عليك الآيات من قبل و ارسلناها اليك بيد احد من عبادنا الذى سمى بمحمد انا كنا مرسلين و لن يعادل بكلمة منها ما خلق بين السموات و الارضين ان رأيت محمداً ذكره من لدنا و ان ربك خير ذاك و عليم قل يا محمد انا وصيناك فى الكتاب بان لا تتجاوز عن العدل و الصدق اياك ان تكون من المتجاوزين ان اشكر الله بما شرّفك ببقائه ثم احفظ نفسك لئلا يظهر منها ما يحبط به عملك كذلك نوصيك بالحق رحمة من لدنا عليك و على عباد المقبلين

ثم كبر من لدنا على وجوه ابائك و ذوى قرابتك الذينهم اتخذوا لانفسهم الى الله سبيل

ثم اذكر اخيك الذى سمى باحمد قل اياك ان تكون متوقفاً فى امر ربك اسمع قولى ثم مر عن الصراط كمر السحاب هل سمعت فى الابداع ظهوراً اعظم من هذا الظهور الذى ظهر بالحق لا فوربك و يشهد بذلك اولو الابواب و ان هذا لهو الذى

تنطق فوق رأسه لسان العظمة و الكبرياء ان يا اهل الارض و السماء هذا ظهورى و بهائى ثم عظمتى و برهانى توجهوا اليه بخضوع و اناب قل ان الذين يدعون حبك اولئك يحبونك لانفسهم ولكن الله احبك لنفسك و دعاك بلسان هذا الغلام ثم من قبل بالسن سفراته اتق الله الذى يرجع حكم المبدء و المثاب

ثم ذكر من لدنا الذى سمى باحمد و حضر تلقاء الوجه فى العراق لعل ينقطع عما سوى الله و يتقرب الى نفس الرحمن ان يا احمد انا نربك متوقفاً حول النار اسمع قولى ثم ادخل فيها باذن ربك تالله انها لنور لمن انقطع عن كل شئ و تمسك بعروة امر الله المقتر العزير المان ان يا احمد فكر فيما عندك ثم فى حجج النبى من قبل و ما نزل فى البيان لعل تنقطع بكلك عن كل شئ و تتوجه الى حرم القرب مقر الذى فيه تستضيئ انوار الوجه بضياء تستضيئ منها حقائق اهل الاكوان لا مفر لاحد الا بان ينكر رسل الله من قبل او يتبع هذا الامر الذى اشرق عن افق القدس بقدره و سلطان ان يا محمد بلغه رسالات ربك ليستقيم على امر ربه و لا يكون محتاطاً فى هذا الامر الذى يطوف فى حوله الحجة و البرهان

من اقبل الى الله فلنفسه و من اعرض فعليها و ما لك الا بان تبلغ الناس امر ربك و تدعوهم الى الرضوان اياك ان تحزن من شئ و ان ربك معك فى كل الاحيان و قد قدر لك عند ربك مقام ما اطلع به احد الا الله المقتر العزير السبحان لا تستقر فى مقامك و لا تصمت عن ذكر ربك ان اذكره بين عباده لعل يحدث فى قلوبهم حرارة محبة الله كذلك امرت من لدن ربك العزير الرحمن كبر من قبل الغلام على وجوه الذينهم آمنوا ثم اجتمعهم فى ظل هذا الفردوس الذى خلقه الله فوق الجنان قل يا قوم ان اعرفوا قدر تلك الايام و لا تكونن من الذينهم نبذوا امر الله عن ورائهم و كانوا من اهل الخسران ان اشكروا الله بما ايدكم على عرفان نفسه و انزل عليكم الآيات من سماء الفضل ليقرّبكم الى مقام الذى جعله الله مقدساً عن عرفان اهل الطغيان الذين تجاوزوا عن حدود الله و نسوا عهده و ميثاقه تالله انهم الا من اصحاب الضلال و البهلاء عليك و على من تمسك بالله و تجنب عن الشيطان

سر چاه

جناب كربلائى احمد

الأقدس الأمتع

هذا كتاب كريم نزل من جبروت مشيئة ربك العلى العظيم و فيه كوتر الحيوان تحبى به افئدة العارفين ان الذى هزته نفحات قميصى يجد من كل كلمة من كلمات الله فوحات ربه الرحمن الا انه من الموقنين قل يا قوم ان اتركوا البغى و الضلال انا خلقناكم لعرفانى و ذكرى ان انتم من العارفين قل هل ينفعكم الهوى لا ورب الأسماء انه يدعوكم الى الفحشاء انا ندعوكم الى الهدى ائى الأمرين احق ان انصفوا و لا تتبعوا كل مشرك مريب قدسوا انفسكم لعرفانى و قلوبكم لحبى و السنكم لذكرى البديع ائى فى السجن ما اريد لكم الا ان تقرّبكم الى الله العزير الفريد سوف يفنى ما اشتغل به اهل الهوى و يبقى الملك لله فاطر الأرض و السماء ان الذى اعرض عن الهدى انه فى ضلال بعيد تمسك بكتاب ربك ثم اقرأه فى الليالى و الايام انه يحفظك بالحق و يقربك الى المنظر الأكبر ان ربك لهو الحاكم على ما يريد كن مستقيماً فى حب مولاك على شأن لا يوهنك ما يحدث فى الأرض قل

ای ربّ اقبلت بکلیّ الی مطلع امرک و مشرق وحیک و اجعلنی خالصاً لوجهک بحيث لا اريد الا ما اردت و لا اشاء
الا ما شئت ای ربّ وضعت ارادتی و اخذت ارادتك فاكتب لی ما ينبغي لجدوک و کرمک انک انت ارحم الراحمين لک
الحمد يا اله العالمين

الأبهي

لا تحزن في اخيك لعمرى انه في فناء رحمة ربك العزيز العليم يقول يا ليت القوم عرفوا هذا المقام المنيع انه في جوار عناية ربه
لا يرجع النظر الى من على الأرض كذلك يخبرك العليم الخبير لتعرف ربك و تشكره و تقول لک الحمد يا اله من في
السموات و الأرضين ثم اذكر من لدنا من في حولك ان ربك لهو الغفور الرحيم

* * *

بسمي المظلوم الظاهر في السجن الأعظم

هذا كتاب يجد منه الأشجار عرف الربيع و الأبناء رائحة الأب المشفق الكريم و العطشان خير ماء الحيوان و المقربون نفحة
الرحمن و المخلصون انوار الجمال و العشاق آيات القرب و الوصال كذلك نطق القلم اذ يمشى جمال القدم في قصر جعله
الله مقرّ عرشه العظيم

يا اسمي اشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير اذهب بكتاب الله و آثاره الى دياره و ذكر فيها
احبائي بهذا اليوم الذي كان مذكوراً في افتدة الأنبياء و مسطوراً في كتب التبيين و المرسلين قل اياكم ان تمنعكم حجيات اهل
البيان عن الله رب العالمين انا وصيّنهم بالظهور الأعظم و امرناهم بالمعروف و بشرناهم بهذا اليوم العزيز البديع فلما ظهر المكنون
و فكّ الرّحيق المختوم كفروا و اعرضوا عن الذي اتى بالحقّ بسلطان مبین يا اسمي يا ايها الشارب رحيق بياني قل يا ملاً البيان
اذكروا ثم انظروا ما انزله الرحمن في الفرقان يوم يقوم الناس لرب العالمين قل يا ملاً المعرضين اتقوا الله و لا تعترضوا على الذي
به نصبت راية العرفان على اعلى مقام الامكان و ماج بحر البيان و هاج عرف الرحمن انصفوا و لا تكونوا من الظالمين يا مهديّ
قل ان الذي اتخذتموه لأنفسكم رباً من دون الله كان يفرّ من مقام الى مقام يشهد بذلك مالک الأنام و كلّ منصف بصير يا
اسمي قل يا ملاً البيان لا تنفعكم اليوم كتب العالم الا بهذا الكتاب الذي يمشى في السجن الأعظم و ينطق امام الأمم انه لا اله
الا انا المبین العليم قل قد لاح الأفق الأبهي و تحرّك القلم الأعلى في هذا الظهور الذي به ارتفع خباء المجد على البقعة
التوراء و ظهر ما هو المسطور في كتب الله العليم الحكيم يا اسمي قل يا ملاً المعرضين اسمعوا ما غنّت به حمامة البيان على
الأغصان ثم انظروا الجوهر الذي اخذه النقطة الأولى من كتب السماء بقوله و قد كتبت جوهرًا في ذكره و هو انه لا يشار
بشارتي و لا بما ذكر في البيان اتقوا الرحمن و لا تكفروا بالذي اتاكم من مطلع العرفان ببرهان مبین قل لا يغنيكم اليوم ما عند
القوم ضعوا الأوهام مقبلين الى مظهر نفس الله العليم الحكيم هذا يوم اخذنا عهده عن كلّ نبيّ و كلّ وليّ لو انتم من العارفين
اياكم ان يمنعكم الحجاب الأكبر عن مالک القدر طهروا قلوبكم من كوثر بيان ربكم العزيز الحميد قدسوا مرآة صدوركم لينطبع
عليها الملك لله مالک يوم الدين قل تعالوا ندع ما عند القوم و نصف فيما اشرق من افق علم الله الواحد الفرد الخبير قل ان
تريدوا الآيات انها احاطت الآفاق و ان تريدوا البيّنات انها ظهرت على شأن لا ينكرها الا كلّ معتد اثم قل تالله قد قمت على
الأمر في يوم فيه سكرت الأبصار و زلت الأقدام من خشية الذين كانوا على جانب عظيم من الظلم اتقوا الله و لا تكونوا من
المعتدين

يا اسمى و السائر باذنى اذكر لأصفيائى و اوليائى ما ظهر فى ارض السر من قدرة الله و سلطانه اذ طلع من افق البيت ناطقاً بآيات الله الملك العزيز الجميل تالله انّ البيان نزل لذكرى و انه ورقة من اوراق سدره يبانى قد شهد بذلك مبشرى الذى فدى نفسه فى سببى الواضح المستقيم قل يا ملاً الغافلين اياكم ان يمنعكم البيان عن ربكم الرحمن لعمر الله انه نزل ليشهد لى اقرؤوا ما فيه و كونوا من المنصفين قل تالله مكلم الطور ينطق و انتم لا تشعرون و هو الموعود بلسان الأنبياء اتقوا الله و لا تجادلوا بآيات الله المهيمن القيوم قل هذا يوم فيه ينادى البحر طوبى لك يا برّ بما مرّت عليك نسّمات الله العزيز العظيم قد وجدت نفحات الأيام و عرف قميص ربك اذ ظهر باسمه المبارك العزيز البديع و ينادى البرّ و يقول طوبى لك يا بحر بما سرت عليك سفينة الله رب العالمين

يا احبّاء المظلوم فى البلدان افرحوا بما اختصكم الله لعرفان مشرق الأمر و عصمكم عن الفزع الأكبر الذى اخذ البشر الا من شاء الله القوىّ الغالب القدير قد فزتم بما لا فاز به احد يشهد بذلك اهل الفردوس الأعلى و من عنده كتاب مبين يا اسمى ذكرّ عبادى و بشرهم برحمتى و عنايتى ثمّ اقرأ لهم ما نزل من ملكوت يبانى البديع قل حرّم عليكم شرب الأفيون فى كتاب الله الأمر الحكيم انه يضركم و ما ينفعكم هو ما امرتم به من قبل و من بعد بآيات واضحات و براهين ساطعات طوبى لمن عمل بما امر به من لدى الله المهيمن القيوم مرّ على البلاد بنفحات قميص بيان ربك و بشر احبائه فيها بهذا الذكر الذى به ظهر ما كان مستوراً فى لوح مسطور خذ حقوق الله باذن من لدنا ثمّ اعمل بما امرناك به ان ربك لهو الأمر على ما يشاء لا تضعفه قوّة الأفوياء و لا تعجزه شؤونات الغافلين ان وردت ارض الألف و الرّاء كبر من قبلى على احبائى و نورهم بأنوار شمس عنايتى و ذكرهم بهذا النبأ الذى به ارتفع هذا البناء المرفوع قل ان اشكروا بما نطق بذكركم قلمى الأعلى و توجه اليكم وجهى الأبهى و انزل لكم لسان عنايتى من ملكوت يبانى ما لو تضعونه على الجبل ليطير شوقاً للقاء مالك العلل الذى اتى بسطان ما منعه حجبات الأوهام و لا سبحات الظنون قل انه اتى بحجّة الله و برهانه و انه لصراط الله لمن فى السموات و الأرض لو انتم تعلمون و نذكر الامام فيها الذى هاجر فى سببى و اقبل الى ان حضر تلقاء عرشى اذ كان النور مشرقاً من افق الزوراء و شرب كوثر وصالى من ايدى عطائى و قام لدى بابى الذى فتح على من فى الغيب و الشهود نشهد انه سمع النداء و اجاب مولاة ربّ ما كان و ما يكون

يا علىّ قبل اكبر ذكرّ البشر بما جرى من قلمى الأعلى قل اتقوا الله و لا تكفروا بالذى يأمركم بالمعروف و ينهاكم عمّا نهيتم عنه فى كتاب الله العزيز الودود لكم ان تداركوا ما فات عنكم فى ايامه ضعوا ما عندكم و خذوا ما يأمركم به من ينطق فى قطب العالم انه لا اله الا انا الحقّ علام الغيوب قل ان يعدّب الله احداً بما آمن بهذا الظهور فبأى حجّة لا يعدّب الذين آمنوا بنقطة البيان و من قبله بمحمّد رسول الله و من قبله بابن مريم و من قبله بموسى الكليم الى ان يرجع الأمر الى البديع الأوّل اتقوا الله و لا تتبعوا الأصنام الذين كفروا بالشاهد و المشهود من توقّف فى هذا الأمر انه توقّف فى كلّ امر ظهر بارادة الله و مشيئته لو انتم تعلمون قل لا يرى فى الكلمة الا مكلمها و لا فى التجلّى الا جمال المجلّى و لا فى التنزيل الا المنزل المهيمن على ما خلق بقوله كن فيكون

يا قلم اذكر اهل الميم و الرّاء من لدن مالك الأسماء و بشرهم بعناية الله ربّ العالمين قل انا نذكركم فى السجّن الأعظم بما يقربكم الى الله العزيز الحميد يا اوليائى فى الممالك و البلدان افرحوا بما توجه اليكم وجه الله و يبشركم بما كتب لكم من القلم الأعلى فى لوح نطق انه لا اله الا هو السامع البصير طوبى للذين صعدوا الى الله و للذين ورد عليهم من مطالع الظلم ما ناح به الفردوس الأعلى و مشارق اسمائى الحسنى عليهم بهائى و رحمتى و عنايتى و فضلى الذى احاط من فى السموات و الأرضين قل قد انزلنا لكم ما قرّت به عيون الملاّ الأعلى افرحوا ثمّ اشكروه بهذا الفضل المبين اياكم ان تحزنكم الدنيا و ما يظهر فيها تالله الحقّ قد ماج بحر السرور امام وجه مكلم الطور اقبلوا بقلوب نوراء الى الأفق الأعلى هذا خير لكم ان

انتم من العارفين ان الذين استشهدوا في سبيلي اولئك من اهل خبَاء مجدى و قباب عظمتى يصلّى عليهم اهل ملكوتى و جبروتى و مظاهر اسمائى و مطالع صفاتى و مهابط علمى العزيز المحيط

يا اسمى عاشر مع احبّاء الرحمن بالروح و الرّيحان و ذكرهم بما تجذب به قلوبهم فى هذا اليوم الذى جعله الله سلطان الأيام فى لوح حفيظ انا ذكرناك و رفعاك و اسمعاك و اربناك اشكر ربك و قل لك الحمد يا مولى العالم و لك الثناء يا مقصود العارفين و معبود المخلصين انا اذناك بأن تأذن لمن اراد مقام ربك هذه موهبة اخرى من لدنا عليك ان ربك لهو الفضال الكريم كذلك اشرفت شمس الفضل من افق سماء عنايتى و انا المقتدر القدير ان الذى قصد الغاية القصوى و الحضور تلقاء وجه مالك الورى له ان يتبع ما امره القلم الأعلى من لدن عزيز عليم انه يمنعكم عن الانحناء و الانطراح على قدمى و اقدام غيرى هذا ما نزل فى الكتاب من لدن عليم حكيم قل يا احبّاء الرحمن ان اردتم اللقاء فاحضروا بالروح و الرّيحان باداب كانت من سجيّة الانسان اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلين انه يحكم كيف يشاء و يأمر بما يهدى العباد الى هذا النور الأعظم الذى اذ ظهر سجد له الروح الأمين لا تقبلوا الأيادى و لا تنحنوا حين الورد انه يأمركم بالمعروف و هو الأمر المجيب ليس لأحد ان يتدلّل عند نفس هذا حكم الله اذ استوى على العرش بسطان مبين قد حرّم عليكم ما ذكرناه خذوا سنن الله و امره و لا تتبعوا سنن الجاهلين من حضر لدى الوجه انه من الزائرين لدى الله مالك هذا المقام الكريم من حضر زار انه ممن فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله رب العالمين قد حرّم عليكم التّقبيل و السّجود و الانطراح و الانحناء كذلك صرّفنا الآيات و انزلناها فضلاً من عندنا و انا الفضال القديم ان السّجود ينبغى لمن لا يعرف و لا يرى و الذى يرى انه ممن شهد له الكتاب المبين ليس لأحد ان يسجده و الذى سجد له ان يرجع و يتوب الى الله انه لهو التّوّاب الرحيم قد ثبت بالبرهان بأن السّجدة لم تكن الا لحضرة الغيب اعرفوا يا اهل الأرض و لا تكونوا من المعرضين قل يا قوم ضعوا اصول انفسكم و خذوا اصول الله بقوّة من عنده و لا تتبعوا كلّ عالم مريب ايّاكم ان تعترضوا على الذى جاءكم بآيات بينات و ايّاكم ان تنكروا هذا التّبأ الذى اذ ظهر خضع له كلّ نبا عظيم

ان المظلوم اراد ان يذكر ارض الباء و التّون التى شرّفها بقدم اوليائه الذين وفوا بميثاقه المحكم المتين طوبى للذين استشهدوا فيها بما اكتسبت ايادى كلّ ظالم جبار نعيماً لمن فاز بالشّهادة فى ايّامى و انفق ما عنده فى حبّى و شهد بما شهد به لسان عظمتى فى اعلى المقام من قام على خدمة امرى بشّره بعناية الله و فضله الذى احاط الآفاق

و نذكر الأمين الذى اخذ كأس البأساء و الضّرّاء فى سبيل الله مالك الأسماء الى ان شرب منها بهذا الاسم الذى اذ ظهر خضعت له الأعناق يا امين نشهد انك كنت قائماً على خدمتى و ناطقاً بذكرى و صابراً فيما ورد عليك فى هذا الصّراط انت الذى تمسّكت بارادة الله و مشيّه تاركاً ما اراده كلّ مشرك نقض الميثاق افرح بما ذكرناك فى الواح شتى و فى صحيفة ما اطّلع بها الا الله العزيز العلام انا جعلناك نجماً مشرقاً من افق هذه السّماء و حرفاً من كتاب الله ربّ الأرباب يا اسمى بشّره اهل البهّاء فى ديار اخرى من لدى الله مولى الورى ثمّ أمرهم بما يرتفع به امر الله مالك الابدان قل ان انصروا ربكم الرحمن بجنود الأعمال و الأخلاق لعمر الله انها اقوى من جنود الأرض كلّها يشهد بذلك من شهد انه لا اله الا انا المقتدر العزيز المختار تمسّكوا بحبل الاتّفاق فى كلّ الأحوال ليظهر منكم ما اراده الله ربّ العالمين لنا عباد فى تلك الجهات قد تركنا اسمائهم لثلاً يطّلع كلّ ظالم انكر حقّ الله العزيز الحكيم

و نذكر اوليائى فى ارض التّاء و نبشّرهم بفضل الله و عنايته و رحمته التى سبقت الغيب و الشّهود قل طوبى لكم بما وجدتم عرف الآيات و فرتم بنفحات ايّام الله العزيز الودود انا نوصيكم بتقوى الله و بما يرتفع به الأمر انه يسمع و يرى و هو الحقّ علام الغيوب قل ايّاكم ان يمنعكم حبّ الدّنيا عن مالك الورى دعوا ما فى الثّرى ثمّ استمعوا ما يناديكم به سدرة المنتهى عن شطر البقعة النّوراء من الأرض المقدّسة البيضاء انه لا اله الا هو الظاهر النّاطق الفاعل بما اراد بقوله كن فيكون قد اقبلنا

اليكم فى هذا الحين و نذكركم بما لا ينقطع عرفه بدوام الملك و الملكوت دعوا ما تنخمد به نار الأمر بين الورى و تشتعل به نار النفس و الهوى اتقوا الله و لا تكونوا من الذينهم لا يفقهون نسال الله بأن يوفقكم على ما يرتفع به الأمر و تنطق به السدرة بين البرية انه لا اله الا انا العزيز الودود يا احباء الرحمن انتم الذين سمعتم فى الله لومة كل لائم و شماتة الذين كفروا بنعمة الله و اعرضوا عن الذى به قام من فى القبور طوبى لذيوار تنورت بانوار الوجه و لحديقة مرت عليها نسمات الوحي من هذا المقام المحمود تمسكوا بالمعروف و تشبثوا بما ينتفع به اهل العالم كذلك امرتم من لدى الله مالك القدم الذى هداكم الى صراطه الممدود

ان سدره البيان ارادت ان تذكر اهل ميلان الذين آمنوا بالرحمن فى يوم فيه اعرض القوم عن الله المهيمن القيوم يا اهل ميلان اسمعوا نداء مطلع الثور من سدره الظهور انه يخبركم بما قدر لكم من لدى الله مالك الوجود انا نوصيكم بالمعروف و بما ترتفع به مقاماتكم فى الملك و الملكوت طوبى لقلب اقبل الى افقى و للسان نطق بهذا الذكر الأعظم و لوجه توجه الى وجه الله رب ما كان و ما يكون يا اهل ميلان افرحوا بربكم الرحمن انتم اقبلتم اليه انه انزل لكم ما لا تعادله الخزائن و الكنوز و نذكر اوليائى فى سيسان الذين وجدوا عرف ييانى و سمعوا ندائى و طاروا فى هذا الهواء الذى يسمع منه صفير طير المعانى التى تبشر الناس بالله العزيز الجميل انا نوصيكم بالأمانة و العدل و الوفاء و بما يظهر به امر الله رب العالمين ان الذين ظلموا و انكروا اولئك من اهل الضلال فى كتاب الله العزيز الحميد طوبى لكم يا اهل الفردوس بما شهد لكم الرحمن فى هذا المقام المنيع ان الذى اقبل الى الله مالك الورى انه من اهل الفردوس الأعلى فى كتابه العظيم يا احبائى احفظوا مقاماتكم باسمى الذى به ظهر ما كان مسطوراً فى صحف الله العزيز العليم

يا اسمى اسمع ما يوصيك به الله رب ما يرى و ما لا يرى و رب العرش العظيم اذكر اهل الرآء من قبلى لعمر الله انهم تحت لحاظ عناية ربهم الغفور الكريم قل طوبى لك يا ارض الرآء بما استشهد فيك اولياء الله و اصفيائه الذين بهم ظهر حكم الوفاء فى ناسوت الانشاء و فاحت نفحة الاستقامة فى ملكوت الأسماء كذلك نطق قلمي الأعلى فى هذا المقام الذى سمى بكل الأسماء من لدى الله العليم الحكيم طوبى لذاكر يذكرهم و لقاصد يقصد رسمهم و يزورهم بما نزل من سماء مشية ربهم منزل الآيات يا اسمى كبر من قبلى على احبائى هناك الذين تجد فى وجوههم نضرة الرحمن و من اعمالهم ما يرتفع به امر الله مالك الرقاب

يا قلمي الأعلى ول وجهك شطر احبائى فى الرآء و الشين و بشرهم بذكرى و فضلى و عنايتى و قل طوبى لكم بما وفيتم بميثاقى و عهدى و شريتم رحيق ييانى و سمعتم فى سبيلى لومة كل فاجر مراتب انا كنا معكم فى ايام فيها ظهر نعيق من نطق بما ناح به سكان الفردوس الأعلى طوبى لمن صبر فى الله حاكم يوم المآب

انا نذكر من سمع ندائى و اقبل الى افقى و قام على خدمة امرى و اقتصر الأمور على ذكرى و ثنائى و شهد بما شهد به لسان امرى فى قباب عظمتى الذى سمناه بالعندليب فى كتاب الأسماء ليشكر الله فى الليالى و الايام لعمر الله قد ذكرناكم بما لا ينقطع عرفه بدوام اسمائى الحسنى يشهد بذلك كتاب الله الأعظم الذى تطوفه الزير و الألواح

و نذكر احبائى فى القاف الذين ما منعهم شؤونات الخلق عن الحق و فازوا بكوثر البقاء فى اول الايام يا اوليائى هناك افرحوا بما يذكركم المظلوم بما تنجذب به افئدة اولى الألباب طوبى لكم بما خرقتم الأحجاب و كسرتم بأيادى القدرة و الايقان اصنام الظنون و الأوهام انتم الذين سمعتم و سرعتم الى ان دخلتم شاطئ بحر البيان المقام الذى فيه تنادى الذرات الملك و الملكوت لمن ظهر بالحق و اظهر بسلطانه ما اراد قد وجدنا منكم عرف الوفاء انزلنا لكم ما لا تعادله كنوز العالم يشهد بذلك كل منصف بصار

يا أيها الناظر الى الوجه اذا رأيت سواد مدينتي قف و قل يا ارض الطّاء قد جئتكم من شطر السّجن بنبي الله المهيمن القيوم قل يا أمّ العالم و مطلع التّور بين الأمم ابشرك بعناية ربّك و اكبر عليك من قبل الحقّ علام الغيوب اشهد فيك ظهر الاسم المكنون و الغيب المخزون و بك لاح سرّ ما كان و ما يكون يا ارض الطّاء يذكرك مولى الأسماء فى مقامه المحمود قد كنت مشرق امر الله و مطلع الوحي و مظهر الاسم الأعظم الذى به اضطربت الأفئدة و القلوب كم من مظلوم استشهد فيك فى سبيل الله و كم من مظلومة دفنت فيك بظلم ناح به عباد مكرمون

أنا نذكر اوليائى هناك الذين دخلوا السّجن فى سبيل الله مالك الملوک و نذكر الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى فى أيام فيها اشتعلت نار البغضاء فى صدور العلماء الذين نقضوا ميثاق الله و عهده و كفروا بنعمة الله ربّ ما كان و ما يكون و نذكر المهاجرين الذين هاجروا اذ اشتعلت نار الفتنة بما اكتسبت ايادى كلّ مشرک كفّار يا اهل الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا الذين انكروا حقّ الله و اصفياه و لا تكفروا بالذى تدعونه فى اللّيلى و الأيام هذا يوم وعدتم به من قبل و فى التّورية و الانجيل و الفرقان لعمر الله قد خلقتم لهذا اليوم اعرفوا و لا تمنعوا انفسكم عن هذا الفضل الذى شهدت له الألواح هذا يوم فيه ظهر الرّحيق و جرى السّلسيل و نادى الكوثر قد اتى الوعد و قام التّاس لرّبّ الأرباب هذا يوم بشرّ الله به انبيائه و رسله يشهد بذلك من عنده أمّ الكتاب قل يا ملأ المعرضين تالله انّ البيان نزلّ بأمرى و حروفه من كلمتى خافوا الله و لا تعترضوا علىّ الذى به تنفّس الصّبح و وضع الميزان هذا يوم فيه ينادى الصّور و الطّور يطوف حول الظّهور و الصّراط يمشى على اعلى مشارف الأرض بقدره و سلطان ان تنكروا بيّنات الله و برهانه بأىّ شىء يثبت ما عندكم انصفوا يا ملأ الاعتساف تالله الحقّ ينوح البيان من ظلمكم و يقول ويل لكم بما نقضتم عهدى و ميثاقى و كفرتم بالذى وصّيناكم به فى كلّ الأحيان قد انزلنى الله لذكرك و جعلنى مبشراً باسمه الذى به ظهر السّرّ المكنون و نطقت النّار فى الأشجار يا اسمى من المعرضين من قال أنّه سرق الآيات و نسبها الى نفسه قل ان احضر امام الوجه لترى ما لا رأيت عين الامكان و منهم من قال أنّه نهى التّاس عن المعروف قل ويل لك يا أيها الغافل الكذّاب انّ المعروف يطوف حولى و ظهر بأمرى و العدل امام وجهى فى العشىّ و الاشراق هذا يوم فيه حدثت الأرض و اشرفت بنور ربّها مالك يوم المآب يا قوم انصفوا بالله لو لا الباء قبل الهاء من يقوم على الأمر اذ كانت فرائض الأرض مرتعدة من خشية الأيام قد كنتم خلف الحجاب اذ ينادى المظلوم بين الأرض و السّماء يشهد بذلك مظاهر الأسماء و من عنده ملكوت البيان قد كنتم رقداء خلف الأستار و قلمى الأعلى يجول فى مضمار الحكمة و العرفان قد فتحنا باب النّصح على وجوهكم اذ وجدناكم اشقى العباد فى الأعمال قد عملتم ما نهيتم عنه و تركتم ما امرتم به فى الكتاب نشهد انكم نذتم احكام الله ورائكم و اخذتم ما امرتم به من لدى النّفس و الهوى من دون بيّنة و برهان أنا رأيناكم فى ظلمات الشّهوات تمسّكنا بحبل النّصح على شأن ما انقطع صرير يراعتى فى اللّيلى و الأيام و فى الأصيل و الأسحار يا اهل البيان خافوا الرّحمن و لا تركنوا الى الذى نذ عهد الله ورائه و افنى على من ربّاه بأيدى الفضل بالروح و الرّيحان فلما ارتفع امر الله على قدر وجدناه كالرّقطاء تسرى و تصنى ورائنا كذلك قضى الأمر فى أيام فيها ترعزعت الأركان

و نذكر احبائى فى القاف و الميم ثمّ الذى قصد المقصد الأقصى و الرّقيق الأعلى ليكون نوراً له فى كلّ عالم من عوالم

ربّه العزيز الكريم

يا صادق يذكرك مولى العالم فى السّجن الأعظم اذ احاطته الأحران من كلّ الجهات بما اكتسبت ايدي الظّالمين و نوصى الذين نسبهم الله اليك بالصّبر و الاصطبار و عزّيهم بهذا الذّكر الذى به قرّت عيون المقرّبين و نذكر الأخوين اللّذين قاما على خدمة الأمر ثمّ الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى بوجه بيضاء فى يوم فيه زلّت اقدام

العارفين

و نذكر اهل الكاف الذين ما منعهم في الله لومة كل لائم و ما خوفتهم جنود الغافلين قاموا و قالوا الله ربنا و رب من في السموات و الأرضين يا اوليائي هناك و ضواحيه اسمعوا نداء المظلوم انه يوصيكم بحفظ ما اوتيتكم به من لدى الله العزيز الكريم اياكم ان تضيّعوا مقاماتكم و ما ورد عليكم في سبيل الله العلي العظيم قد رأيتم في الله ما ناح به القلم الأعلى سوف ترون ما تفرح به قلوبكم يا اهل البهآ كذلك يبشركم الله فضلاً من عنده و هو العليم الخبير قد نزل لكم في الكتاب ما لا يذكر عنده خزائن العالم و لا ما يفتخر به الملوك و السلاطين خذوا كأس الاستقامة من يد عطآ ربكم مالک الأسمآ هذا ما امركم به المظلوم من قبل و من بعد ان انتم من العارفين

انك انت يا اسمى و الناظر الى وجهي اذا رأيت بياض المدينة التي فيها غابت شمس الوفاء قف و قل يا ارض الصاد اين مطالع نورك و مشارق عزك و اين طراز هيكلك و اين الذين بهم انارت آفاق الهداية بين البرية و اين كلمات كتاب الله العزيز الحميد يا ارض الصاد اين اعلامك و آياتك و اين بيناتك و آياتك هل محت آثار الظلم فيك و هل يكون بمثل ما قد كان فأخبريني و لا تكوني من الصابرين هل الرشاء تصي فيك و هل الذئب يعوى كما عوى من قبل ان ربك يسأل و يجيب و هو القوى القدير نشهد فيك كنزت كنوز الوفاء و غرقت السفينة الحمراء و عقرت ناقة الله رب العالمين قد غابت من آفاقك شمس المحبة و الوفاء بما اكتسبت اياي الذين كفروا بالله العزيز المنيع قل يا ارض الصاد انا نوصيك في امانتي و اماناتي و نسألك من نار البغضاء هل انها طفئت ام يرى اشتعالها و لهيبها فاصدقيني لوجه الله رب الكرسی الرفيع

يا اسمى يا ايها الناظر بذكرى فاعلم من اراد ان يستنير بنور البقاء و يتشرف بزيارة احد من اهل البهآ المستقرين على الفلك الحمراء و المتوجهين الى الأفق الأعلى ينبغي له ان يطهر قلبه بمآ الانقطاع و يقدر وجهه عن التوجه الى ما خلق في الابداع و ذوت في الاختراع و يكون على شأن يرى الملكوت امام وجهه و ما سوى الله ورائه ثم يمشى بوقار الله و سكينته و في كل خطوة يقول بجوهر الخضوع و منتهى الخشوع يا الهى قد قصدت الذين سفكت دمائهم في سبيلك و انفقوا ارواحهم في حبك الى ان يصل الى الرمس الأقدس و التراب المقدس يقف و ينظر الى اليمين كناظر ينتظر رحمة الله المهيمن القيوم ثم يتوجه و يقول اول فلاح لاح من افق الكرم و اول عرف هاج من قميص طلعة حضرة مالک القدم و اول ذكر تكلم به لسان المشية في العالم و اول نور انجذبت به افدة الأمم عليكم يا هياكل النشاء و مطالع الأسمآ و مشارق الأمر في ملكوت الانشاء اشهد ان بكم استوى الرحمن على عرش الامكان و ماج بحر الغفران و فاض كوثر الحيوان و ظهر ملكوت البيان و اشرفت من افقه شمس العرفان انتم الذين بمشياتكم ظهرت المشية و سلطانها و برزت الارادة و اقتدارها و القدر و ما قدر فيه من لدى الله المقدر القدير و بكم احاطت الكلمة و سرت التسمية و انار العالم من تجليات نور طلع و اشرق من مطلع نور الأحديّة الا ان بكم هدرت حماسة الوفاء في الفردوس الأعلى و نطقت سدرة المنتهى و غن عندليب البهآ و نادت الأشياء بما شهد الله موجدكم و خالقكم و سلطانكم و مبدأكم و مبدعكم و محييكم و مميتكم و أولكم و آخركم و مظهركم و ملهمكم و مؤيدكم و معرّفكم انتم حروفات الكلمة الأولى و الطراز الأول في ملكوت الانشاء و مظاهر العدل في الجبروت الأعلى انتم الكتاب المسطور و الرمز المشهور و الرق المنشور و البيت المعمور بكم ارتفعت رايات العدل و نصبت اعلام النصر و بكم تضوّعت رائحة القميص و ظهرت آية التقديس و بكم فتح باب الكرم على وجه الأمم و هطلت من سحب العرفان امطار عناية الرحمن طوبى لكم و لمن تقرب بكم الى الله و لمن تشبث بأذيالكم و تمسك بحبالكم و نطق بذكركم و ويل لمن انكر حقكم و اعرض عنكم و استكبر عليكم و جاحد عناية الله فيكم يشهد كل شى بعزركم و ارتفاع مقامكم و ربحكم فى الآخرة و الأولى و خسارة الذين كفروا بالله اذ اتى بايات مشرقا و بينات واضحا و انوار ساطعات

سبحانك يا من باسمك طار الموحدون فى هواء قربك و لقائك و سرع المخلصون الى مقرّ الفداء فى حبك و رضائك أسألك بالذين استشهدوا فى سبيلك و اخذهم جذب آياتك على شأن ما منعهم ما فى الدنيا عن التقرب اليك بأن تكتب لنا

من قلمك الأعلى ما ينفعنا فى الآخرة و الأولى يا الهى و سيدى و رجائى اسألك بهذا التراب الأطهر و الرّمس المطهّر بأن تغفر لى و تكفّر عتّى جريأتى العظمى و قدّر لى بفضلك ما تقرّ به عينى و ينشرح به صدرى أنّك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك مفاتيح الرّحمة و الفلاح لا اله الا انت القوىّ الغالب القدير

انّا اقبلنا هذا الحين الى ارض الألف و الرّاء و نذكر فيها احبائى الذين ما زلتهم اشارات العلماء و ما منعتهم حجبات العرفاء سمعوا و اجابوا الا أنّهم من الموقنين اولئك كسّروا اصنام الهوى باسم ربّهم مالك الورى و تمسّكوا بحبل الله ربّ العالمين و نذكر الفتح الأعظم الذى فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله و خرج عن البيت مقبلاً الى الفرد الخبير الى ان دخل الرّوآء و قام لدى باب فتح على من فى الأرض و السّمآء و سمع ندآء الله العزيز البديع يا اوليائى هناك ايّاكم ان تخوّفكم شؤونات العالم تمسّكوا بالأعمال و الأخلاق و بما يرتفع به مقام الانسان كذلك امرناكم من قبل و فى هذا المقام الرّبيع احفظوا مقاماتكم و ما قدّر لكم من لدن مقتدر قدير بهآء الظّاهر المشرق من افق الفضل عليكم و على امائى اللآئى سمعن التّدآء و اقبلن الى الأفق الأعلى فى ايّام فيها زلّت اقدام البالغين

و نذكر ارضاً اخرى التى جعلها الله مقرّ اوليائه و مطلع من سمّى بزبن المقرّيين اسمعوا التّدآء عن يمين البقعة النورآء من السّدرة الحمرآء الملك و الملكوت لله مقصود المخلصين انّا نذكركم كما ذكرناكم من قبل لتشكروا ربّكم المشفق العليم تمسّكوا بالمعروف و بما ينبغى لكم و لأمر الله المهيمن القيوم ايّاكم ان تمنعكم الشّؤونات الفانية عن ملكوت الله ربّ ما كان و ما يكون ضعوا ما عند القوم و خذوا ما امرتم به من لدى الحقّ علام الغيوب قد مسّتكم البأسآء و الضّرآء فى سبيلى و انا الشّاهد الخبير قد رأيتم فى الله ما لا رأت العيون يشهد بذلك كلّ الأشياء و هذا الكتاب المبين قد سمعتم شماتة الأعدآء فى ايّام الله مالك الأسمآء اسمعوا فى هذا الحين ما يجرى من قلمى الأعلى فى ذكركم و اقبالكم و خضوعكم و خشوعكم و توجّهكم الى وجه ربّكم العزيز المنير لعمر الله لا يعادل بذكرى ما تزونه اليوم اشكروا و قولوا لك الحمد يا مقصود القاصدين و لك بهآء يا بهآء من فى السّموات و الأرضين

يا قلمى الأعلى وّل وجهك شطر الباء التى فيها تضوّع عرف الخلوص و الخضوع من الذين نسبهم الله اليه و كتب لهم من القلم الأعلى ما لا اطّلع به الا علمه المحيط انّا رفعناهم الى مقام تنطق السن الكائنات بذكرهم و ثنائهم و ما نزل لهم من لدن منزل قديم انّا نكبّر على وجوههم و نصلى عليهم و نوصيهم بالاستقامة الكبرى و بحفظ ما قدّر لهم من لدى الله مالك العرش و الثرى و انا التّاصح البصير و نذكر احبائى هناك الذين قصلدوا المقصد الأقصى و الذّروة العليا و قاموا على خدمة امر ربّهم الغفور الرّحيم كونوا كالجبال فى امر ربّكم الغنى المتعال هذا ينبغى لكم ان انتم من العارفين ستمضى الدّنيا و تأخذها ارياح الفناء و يبقى ما جرى به قلمى و نطق به لسانى الصّادق الأمين خذوا كوب البقاء باسم ربّكم الأبهى ثم اشربوا منه رغماً للذين كفروا بالله مالك الايجاد

و نذكر ارض الألف و الرّاء فضلاً من لدنا و انا العزيز الفضّال و نوصيهم بما ينبغى لأيّام الله العزيز الوهّاب يا اسمى ان رأيتم الرّاء و الجيم كبر عليه من قبلى و قل ان استقم قد اتاك امر عظيم الذى به ارتعدت فرائص الأرض و اضطرب الصّور و انصعق الميزان و ناح الصّراط امام الوجه فيما ورد على مظهر الأمر بما اكتسبت ايادى الغافلين قل ان اصبر فى الله ثمّ احفظ ما اعطيناك سوف يظهر لك ما قدّر من لدن مقتدر قدير و احفظ مقامك بهذا الاسم الأعظم كذلك يأمرك من دعا الكلّ الى الله الفرد الخبير تمسّك بحبل عناية ربّك و قل يا قوم تالله قد انار افق الظّهور و ظهر ما كان موعوداً فى صحف الله الملك الحقّ العزيز الحكيم دعوا ما عند العالم و خذوا ما يأمركم به مالك القدم الذى اتى بسلطان عظيم قل قد ظهر الكتاب الأعظم أنّه ينادى بأعلى التّدآء بين الأرض و السّمآء و يدعوكم الى مقام خضعت له بقاع الأرض كلّها ان انتم من العارفين لا تمنعوا انفسكم عن البحر الأعظم و عمّا قدّر لكم فى لوح كريم أنّك كن على شأن ينبغى لأمر ربّك أنّه يؤيّدك و يقضى لك ما اردته من

فضله المهيمن على كل صغير و كبير قم بالاستقامة الكبرى بين الورى هذا ما امرناك به من قبل اشكر و كن من الحامدين
تمسك بحبل عناية ربك و تشبث بذيله المنير لو يخالفك فيما امرناك ابنك دعه باسم ربك كذلك يأمر من عنده علم كل
شء فى كتاب ما اطلع به الا من ينطق فى كل شأن انه لا اله الا انا الشاهد السميع اقرأ هذا اللوح و تفكر فيما نزل فيه من
لدن قوى قدير قل يا قوم لا تجادلوا بايات الله و لا تنكروا الذى اتاكم بما عند العالم اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين دعوا
الذين ليس لهم علم فى هذا الأمر يتكلمون بأهوائهم الا انهم من الصّاعرين يا احبائى هناك افرحوا بما يذكركم القلم الأعلى فى
سجن عكّاء و يشركم بفضل الله و رحمته التى سبقت من فى السموات و الأرض ان ربك لهو المشفق الرحيم قوموا على
خدمة الأمر على شأن لا تمنعكم حجابات الذين تمسكوا بمطلع الأوهام و تكلموا بما ناح به الروح الأمين انا نكبر من هذا
المقام عليكم و على امائى اللائى فزن بهذا الأمر البديع

و نذكر احبائى فى منشاد تالله قد حزن الملاء الأعلى بحزنكم و ناح الذين طافوا العرش بما ورد عليكم من جنود
الظالمين قد كان المظلوم معكم يسمع و يرى و هو السميع البصير انظروا ثم اذكروا ما ورد على مالک الأسماء فى سجن الطاء و
فى ديار اخرى من الذين انكروا حق الله و اوليائه و اتبعوا الأوهام و التماثيل افرحوا بما يذكركم مولى العالم بذكر اذ ظهر سجد له
كل ذكر عظيم انا نوصيكم بالصبر و الاضطبار و بما يظهر به تقديس الأمر فى المدن و الديار خذوا ما امرتم به من لدن أمر
حكيم النور الظاهر اللائح من افق عنايتى عليكم و على الذين نصرؤكم و اقبلوا اليكم حباً لله العزيز الحميد

و نذكر احبائى فى ارض الدال و الهاء كما ذكرناهم من قبل فضلاً من عندنا ليشكروا ربهم الرحمن الرحيم طوبى لكم
بما مرت عليكم نسمة عنايتى و شهد باقبالكم قلمى اذ كان مولاه فى سجن عظيم اياكم ان تمنعكم احزان العالم عن مالک
القدم دعوا ما يفنى و خذوا ما يبقى باسم ربكم الباقي الدائم العزيز المنيع طوبى لعضد كسر اصنام الأوهام و سرع الى ظل قباب
عظمة ربه الكريم انا نذكر كل عبد اقبل الى الأفق الأعلى و كل امة اقبلت الى صراطى المستقيم

و نذكر علياً قبل اكبر الذى وفى بميثاقى و عهدى و اقبل الى وجهى و طار فى هوائى و قام لدى بابى و سمع ندائى و
فاز بقربى و وصالى و نطق بثنائى الجميل افرح فى الرقيق الأعلى بما يذكركم مولى الأسماء الذى نطق فى طور العرفان لموسى بن
عمران من الشجرة انه لا اله الا انا الظاهر الناطق المقتدر القدير يا على قبل اكبر انا نذكرك اذ خرجت من وطنك مقبلاً الى
الأفق الأعلى و مشتعلاً بنار محبة ربك مالک ملكوت البقاء و اذ كنت فى القوم و ورد عليك فى سبيل الله ما ذرفت به عين
كل منصف عليهم و نذكر اذ كنت طائفاً حول عرشى و عاملاً بما امرت به فى كتابى المبين و نذكر ابنك و الذين تمسكوا فى
حقه بالمعروف و قاموا على اصلاح اموره حباً لله مالک هذا البيان و منزل هذه الآيات و مظهر البيئات و الناطق بين الأمم اذ
استوى على العرش الأعظم انه لا اله الا انا الفرد الواحد العزيز الحكيم

انا اردنا ان نذكر الفردوس الأعلى و المدينة المباركة النوراء التى فيها تصوّع عرف المحبوب و انتشرت آياته و ظهرت
بيئاته و نصبت اعلامه و ارتفع خبائه و فصل فيها كل امر حكيم تلك مدينة فيها سطعت رائحة الوصال و انجذب بها المخلصون
الى مقرّ القرب و القدس و الجمال طوبى لقاصد قصد و فاز و شرب رحيق اللقاء من بحر عناية ربه العزيز الحميد

يا ارض المقصود قد جئتك من قبل الله و ابشرك بفضلته و رحمته و اكبر عليك من لدنه انه لهو الفضال الكريم طوبى
لنفس توجهت اليك و وجدت منك عرف الله رب العالمين النور عليك و البهاء عليك بما جعلك الله فردوساً لعباده و الأرض
المقدسة المباركة التى انزل الله ذكرها فى كتب التبيين و المرسلين

يا ارض النوراء بك ارتفع علم انه لا اله الا هو و فيك نصبت راية اننى انا الحق علام الغيوب ينبغى لكل مقبل ان يفتخر
بك و بما فيك من افنانى و اوراقى و آثارى و اوليائى و احبائى الذين اقبلوا بالاستقامة الكبرى الى مقامى المحمود انا ما ذكرنا

الَّذِينَ جَعَلْنَاهُمْ مَفَاتِيحَ الْفَلَاحِ لَنَلَّا يَطَّلِعَ بِهِمْ كُلَّ ظَالِمٍ مَحْجُوبٍ أَنَا نَكْتَبُ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ عَلَيْكَ يَا اَرْضِي وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِهَذَا الْحَبْلِ الْمَحْكَمِ الْمَمْدُودِ

يَا اسْمِي قَلْ يَا مَلَأَ الْأَرْضَ ضَعُوعًا ارَادَاتِكُمْ مَتَمَسِّكِينَ بَارَادَتِي أَيْمَ اللَّهُ أَنَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا تَرُونَهُ الْيَوْمَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ اَعْمَلُوا بِمَا ارَادَهُ اللَّهُ لَا بِمَا ارَادَتْ اِنْفُسُكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ لَا يَفْقَهُونَ أَنَّ الَّذِي تَمَسَّكُ بِمَا عِنْدَهُ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْأَشْيَاءِ كَذَلِكَ نَطَقَ قَلَمِي الْأَعْلَى فِي هَذَا اللَّوْحِ الْمُبَارَكِ الْمَحْجُوبِ
يَا لِسَانَ الْعِظْمَةِ اذْكُرْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فِي الْخَاءِ لِيَجْذِبَهُمْ إِلَى مَقَامٍ لَا يَرَى فِيهِ إِلَّا عِنَايَةَ اللَّهِ رَبِّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ بِكُمْ خَتَمَ الْكَلَامِ فِي هَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا مِنْ فَضْلِي وَعِنَايَتِي عَلَيْكُمْ أَنَّ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا كَانَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْعَزِيزُ الْمَشْهُودُ بِكُمْ لَاحِ اَفَقِ الْاِيْقَانِ وَارْتَفَعَ صَلِيلُ سَيْوْفِ الْمَعَانِي فِي مِضْمَارِ الْبَيَانِ وَبِكُمْ نَطَقَ لِسَانُ الْوَحْيِ الْمَلِكِ لِلَّهِ مَالِكِ الْغَيْبِ وَالشَّهُودِ قَدْ فَزَمْتُ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَامْرِهِ وَاقْبَلْتُمْ إِلَيْهِ إِذْ اَعْرَضَ عَنْهُ امْرَأَةُ الْأَرْضِ كُلِّهَا وَكُلَّ عَالَمٍ غَرَّتْهُ الْعُلُومُ طُوبَى لَوْجُوهِكُمْ بِمَا تَوَجَّهْتُمْ وَوَلَّسْتُمْ بِمَا اجَابَتْ وَأَيَادِيكُمْ بِمَا ارْتَفَعَتْ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْمَلَكُوتِ كَذَلِكَ طَلَعَ مِنْ اَفَقِ الْبِرْهَانِ شَمْسُ الْبَيَانِ طُوبَى لِمَنْ عَرَفَ وَفَازَ وَوَيْلٌ لِكُلِّ غَافِلٍ مُرْدُودِ النُّورِ الْمَشْرِقِ مِنْ اَفَقِ سَمَاءِ فَضْلِي عَلَيْكُمْ يَا اسْرَاءَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَمَهَابِطِ قِضَائِهِ الْمُبْرَمِ الْمَحْكَمِ الْمَمْنُوعِ

يَا قَلَمَ الْأَعْلَى اذْكُرْ مَا وَرَدَ عَلَيْكَ فِي هَذَا الْحَيْنِ مِنْ قِضَاءِ اللَّهِ الْمُبْرَمِ الْمَحْتَمِ أَنَا كُنَّا نَذْكُرُ احْبَائِنَا فِي الْمَدِينِ وَالْأَيَّامِ حِينَئِذٍ فَتَحْنَا الْبَابَ وَدَخَلْنَا أَحَدًا وَقَالَ قَدْ طَارَتْ اِمْتِكُ قَلْنَا إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ أَنَّهَا أَمَةٌ قِصْدَتْ بَيْتَ اللَّهِ الْأَعْظَمِ وَخَرَجَتْ عَنْ مَقَامِهَا إِلَى أَنْ وَرَدَتْ وَطَافَتْ وَاتَّخَذَتْ لَهَا مَقَامًا فِي ظِلِّ قِبَابِ الْعِظْمَةِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَوْلَى الْبَرِيَّةِ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِمَا نَطَقَ فِي أَوَّلِ الْأَيَّامِ وَقَبْلَهَا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمُهَيْمِنُ الْقَيُّومُ يَا اُمَّتِي عَلَيْكَ بِهَائِي وَرَحْمَتِي وَعِنَايَتِي وَعَلَى الَّذِينَ يَذْكُرُونَكَ بَعْدَ ارْتِقَائِكَ وَيَنْطَقُونَ بِشَائِكَ حَبِّ اللَّهِ مَالِكِ الْمَلُوكِ اَشْهَدُ أَنَّكَ اَقْبَلْتَ إِلَى اللَّهِ وَآمَنْتَ بِهِ وَوَجَدْتَ نَفْحَاتِ الظُّهُورِ إِذْ ظَهَرَ بِالْحَقِّ بِسُلْطَانِ مَشْهُودٍ وَشَرِيحِ الْبَيَانِ مِنْ اِيَادِي عِطَائِهِ وَشَهِدْتَ بِمَا شَهِدَ بِهِ قَلَمِي الْأَعْلَى فِي مَقَامِهِ الْمُبْرُوكِ الْبِهَاءِ الْمَشْرِقِ مِنْ اَفَقِ سَمَاءِ رَحْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى عَبْدِي الْأَمِينِ الَّذِي كَانَ مَعْرُوفًا بَيْنَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِخِدْمَتِي وَخِدْمَةِ اَصْفِيَائِي الَّذِينَ قَامُوا عَلَى نَصْرَةِ اِمْرِي وَنَطَقُوا فِي مَوَاقِعِ الْبِاسَاءِ وَالضَّرَاءِ أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

* * *

يَصِلُ إِلَى التَّيْرِيذِ لِيَقْرُؤَهُ احْبَاءَ اللَّهِ وَيَكُونَنَّ مِنَ الْعَامِلِينَ

هُوَ الْبِهِيُّ فِي اَفَقِ الْاَبْهِيِّ

هَذَا كِتَابٌ يَنْطَلِقُ بِالْحَقِّ وَجَعَلَهُ اللَّهُ آيَةً ظُهُورَهُ وَسُلْطَانِ اِمْرِهِ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا وَيَشْهَدُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَنَّ عَلِيًّا مَظْهَرُ نَفْسِهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا وَأَنَّ بَهَائِهِ لظُهُورِهِ ثُمَّ بَطُونَهُ وَعِزَّهُ وَشَرَفَهُ وَبِرْهَانَهُ لِمَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ وَكَذَلِكَ كَانَتْ رَحْمَتُهُ عَلَى الْعَالَمِينَ مَحِيطًا

أَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ اُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شَأْنٍ وَاُولَئِكَ كَانُوا عَنْ مَعِينِ هَذَا التَّسْنِيمِ مَحْرُومًا يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْتَلِفُوا فِي اِمْرِهِ وَلَا تَتَّبِعُوا الَّذِينَ تَجَدُّوا فِي قُلُوبِهِمُ الْبَغْضَاءَ مِنْ هَذَا الْجَمَالِ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى هَيْكَلِ التَّثْلِيثِ فِي هَيْئَةِ التَّرْبِيعِ مَشْهُودًا أَيَّاكُمْ يَا قَوْمَ لَا تَدْعُوا كِتَابَ اللَّهِ عَنْ وِرَائِكُمْ اِنْ اتَّبَعُوا مَلَّةَ اللَّهِ وَدِينَهُ وَأَنَّهُ الْيَوْمَ حَبِيٌّ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ شَهِيدًا وَإِذَا زَيَّنْتُمْ هَيْكَلَ الْاِيْمَانِ بِقَمِيصِ حَبِيٍّ فَاشْكُرُوا اللَّهَ بِمَا اَيَّدَكُمْ عَلَى ذَلِكَ وَأَنَّهُ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَكُلٌّ عِنْدَهُ فِي

الواح حفيظاً ان اسمعوا يا قوم ندآء ربكم عن هذه الشجرة الحمراء على بقعة البقاء فى فردوس ربكم العلى الأعلى الله لا اله الا انا و اتى قد كنت على يمين الصراط على الحق موقوفاً و اشهد الذين يمرّون عليه و منهم من يمرّ عنه كالبرق السائر من الغمام و منهم من يمرّ بصدرة و منهم برجليه و منهم من وقف تلقائه و كذلك اشهدناهم و كنا على ذلك شهيداً

ان يا قلم الأمر ذكرّ عباد الذينهم دخلوا بقعة الفردوس مقام الذى كانت الأنوار عن افقه مشهوداً و منهم من دخل تلقاء العرش و سمع نغمات الله و كان من الفائزين فى ام الكتاب من قلم الروح مكتوباً و منهم من آمن بالله و ما وفق بالدخول فى حرم الكبرياء مقام الذى طهره الله عن عرفان الخلايق مجموعاً و لكل نصيب فى كتاب ربك و لا يعقل ذلك الا من ائده الله على الأمر و جعله من الموقنين فى ام الألواح المذكوراً

ان يا قلم ذكرّ عبدنا يوسف الذى دخل سيناء الأمر و سمع ندآء الله من سدرة المرتفع على شاطئ قلزم البهاء بأتى انا الله لا اله الا هو و اتى قد كنت على العالمين محيطاً ان يا عبد فاشكر الله بما رزقك عرفان مظهر نفسه و حضرک تلقاء العرش و اسمعك نغمات التى بها اجتذبت حقايق كلّ الأشياء عمّا خلق بين الأرض و السماء و كذلك كان فضل ربك محيطاً ان يا عبد قم على الأمر باستقامة من لدنا و قدرة من عندنا و لا تخف من احد و انا نحرسك عن كلّ ظالم شقيّاً قل اتقوا الله يا قوم و لا تتخذوا من دونه رياءً لأنفسكم ثمّ كسروا اصنام الوهم و الهوى بسلطاني العلى الأعلى و انّ هذا خير لكم ان اتم به عليمياً فسوف يدخل الشيطان بينكم و يأمركم على بغض الغلام اذا فاستعينوا بالله و لا تقربوا به و انّ هذا ما يحكمكم به الله و انه يحكم ما يشاء بسلطان مينا قل اليوم لن ينفع احداً شىء الا بعد حبي ولو يأتى بكتب العالمين جميعاً انّ الذين لن تجدوا منهم رايحة الرحمن لا تقبلوا اليهم ولو يأتونكم بالألواح عديداً ان يا يوسف قم عن رقدك ثمّ ذكرّ الناس بما الهمك الروح فى هذا اللوح الذى كان على العالمين محيطاً ثمّ اعلم بأنّ كلّ ما سمعت قد ظهر من عندى و ما اشرفنا به الى دونى ذلك من حكمة التى كانت عن العالمين مستورا ثمّ اعلم بأنّ الذى خلق بأمرى و ذوّت بقولى قد قام على و اعرض عن الله و كفر بآياته و جاحد ببرهانه و كان من المشركين محسوباً اياكم ان لا يمنعمكم الدنيا و ما فيها عمّا قدر لكم فى سماء عزّ رفيعاً فاشدد ظهرك لنصر الله و امره ثمّ لخدمة الله و عزّه و كذلك يأمرك قلم العزّ من جبروت عزّ منيعاً قل قد اسودّت وجوه لن يستشرق منه انوار حبّ ربى الأبهى و عمت ابصار لن يرتدّ الى شطر رحمته الكبرى و خرست لسان لن يتحرّك على ذكره الأحدى و انعدمت نفس لن يقوم على التصرف فى هذا الأمر الذى اشرف عن افق قدس لميعاً كذلك علّمناك لتعلم سبيل ربك لئلا يضلّك كلّ منكر اثمياً

ثمّ ذكرّ حرف الميم قبل جعفر ليتذكر فى نفسه و يكون من الذاكرين فى تلك الأيام التى كانت العباد عن شاطئ القدس محروماً قل يا عبد انا اربناك فى المنام من قبل ما يهديك الى سبيل ربك اذا قم بأمر مولاك ثمّ بلغ الناس الى هذا الأمر الذى اندكّت عنه كلّ جبل رفيعاً كن منادى الأمر بين عبادنا ثمّ اجمعهم على حبي و انّ هذا لخير قد كان فى الكتاب عظيماً اياك ان لا يمنعمك شىء عن ذكر ربك دع الدنيا عن ورائك ثمّ اتخذ فى ظلّ ربك مقاماً اميناً قل يا قوم لا تجادلوا بآيات الله اذا نزلت بالحقّ و لا تتبعوا الذين كفروا و اشركوا و كانوا عن نغمات الله محروماً ان اتبعوا ما يلقي الروح عليكم ثمّ اجيبوا داعى الله بينكم ثمّ ادعوا الناس بالحجّ الأعظم الذى كان على هيكال الغلام مشهوداً

ثمّ الق على وجه الذى سمى بميرزا ثمّ بشره بعنايات ربه ليكون مستبشراً فى نفسه و كذلك امرناك بالحقّ ليحيط فضل الله على عباده الذينهم كانوا فى ظلّ هذا الأمر مسكوناً ان يا عبد اذكر ربك فى العشى و الاشراق ثمّ اتخذ لنفسك مقاماً كان لدى العرش محموداً فهنيئاً لك بما فزت بلقاء ربك و كنت من الطائفين فى حول هذا البيت التى كانت على العالمين محيطاً تجنّب عن اعدائى و لا تعاشر معهم و كن فى حفظ جميلاً تالله من استقام على حبي ليجعله الله مقتدرّاً على كلّ شىء و يبعثه تلقاء العرش فى فردوس الأعظم على جمال كان من نور العزّ منيراً ان اثبت على الأمر بحيث لا يزلّك اقوال الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا عن شاطئ العدل بعيداً ثمّ الق التّكبير على الذين حضروا تلقاء العرش ثمّ الذين ما فازوا بلقاء الله ولكنّ الله قبل

عنهم و يجزيهم من فضله جزاءً موفوراً و يرزقهم من سماء الأمر من نعمة التي كانت عن غمام الروح منزولاً كذلك الهمناك و ارسلنا اليك روايح الرحمن من نفس السبحان لتكون على الأمر في سبيل ربك شديداً و الروح و العزة و البهاء عليك و على كل صغير و كبيراً

* * *

هو المهيمن القيوم

هذا كتاب ينطق بالحقّ و فيه ما يجري الدّموع عن عيون المقرّبين و أنّه لتنزيل نزلت بالفضل من لدى الله العزيز العليم و فيه فصلت نقطة الحزن التي بها احترقت اكباد العاشقين و بذلك انقطعت الاوراق عن الاشجار ثمّ اصفرّت وجوه العارفين و منعت نسائم الروح عن رضوان البقاء ثمّ انقطعت نفحات القدس عن افئدة المرسلين لأنّ فيه يذكر ما تهبّ به روايح الفراق على هياكل العالمين و فيه غنّت عندليب الهجر في شطر العراق بنغمة التي منها تفرقت اركان الكلمة و يفصل حقايق ملاء العالمين قل انّ طير الاحديّة قد طارت من غصن الى غصن آخر و بذلك تنعدم ارواح المحبّين قل انّ بلبل القدس قد قصد الى رضوان عزّ مبين فوالله قد لبست هياكل اهل البقاء قمص الفراق بما عرج حمامة الوثاق عن شطر العراق و هذا لحزن بديع قل انتم يا ملاء الارض قد كنتم غفلاء عمّا انعمكم الله بفضله و بذلك كنتم على ضلال مبين قل اذاً قد رجعت مائدة السماء عن بينكم و هذا لنذلّ على الخلايق اجمعين حينئذ فاستشعروا في انفسكم و خافوا عن الله بارئكم ثمّ ارحموا على ارواحكم و لا تكوننّ من الغافلين و قوموا على ما فات عنكم و تداركوا فيما غفلتم عنه و توبوا الى الله العزيز الكريم ثمّ اصبروا و لا تجزعوا في الفراق ثمّ ارضوا بما قدر لكم من حكيم عليم لأنّه هو اعلم بالامور و يقدر مقادير الامر و هذا ما قدر في الواح عزّ حفيظ ثمّ اجتمعوا على الامر و كونوا كالجبال في امر الله بحيث لن تنزل اقدامكم على الصراط ولو يجتمع عليكم كلّ من في ملكوت الخلق اجمعين

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

باسم ربنا العلیّ الأعلى

هذا كتاب ينطق بالحقّ وفيه ما يكفي الذين هم آمنوا بالله المهيمن القيوم ان يا امة الله قد حضر بين يدينا كتابك وفيه سطر ما يدلّ على حبك و كذلك فاشهدى بأنّ كلّ شيء يشهد يوم القيامة لصاحبه ليطمئنّ بذلك قلبك و قلوب الذين هم في شاطئ القرب يوطنون و يسمعون نغمات الفردوس ثمّ عنها في كلّ حين يستجذبون أنّ الذين هم استبشروا ببشارة الروح في ايام الله اولئك هم الذين في طماطم ذكر الله يسبحون و يذكرون الله بقلوبهم و يعبدون الله بأركانهم و يوحدون الله بسرهم بحيث جواهر التوحيد يظهر من اعمالهم و اولئك من جند الله الا أنّ جند الله هم الغالبون و ينصرون الله في كلّ حين بأعمالهم و افعالهم و بكلّ ما يظهر منهم لو انتم في اسرار النصّر بعين الله تنظرون

و انك انت يا امة الله فاشكرى بارئك فيما اعطاك بالحقّ و البسك من قميص قدس الذي به يعرفك اهل سرادق البقاء و يشيرنّ اليك بأناملهم في غرفات عزّ مكنون و يجدنّ منك روايح الايمان كما أنّ الناس روايح العطر يجدون اذاً فاجهدى لتكوني مستقرّاً في حبك مولاك ثمّ احفظي نفسك لئلاّ ينزع الشيطان قميص القدس عن هيكلك و تبقى عريّاً في ملاّ الفردوس حين الذي كلّ العيون اليك يوجهون كوني مستقيماً على امر الله و لا تلتفتي الى احد ولو يمنحك كلّ من في الأرض قولي سبحان الله عمّا انتم تقولون فوالله لو تكشف عن وجه قلبك حجابات العرضيّة لتنصعقين في الحين عمّا تأخذك جذبات الشوق عن كلّ الجهات بحيث تجدين نفسك في مقام تنقطع عنه افئدة الذين هم في خيام العزّ يسكنون اذاً قولي

سبحانك اللهم يا الهى انت الذي اكرمتني بفضلك الذي ما سبقه احد من الممكنات و اعطيتني بجودك ما لا يعرفه نفس من الموجودات بحيث عرفنتني نفسك الأعلى و مظهر اسمائك الحسنی في اسمك العلیّ الأعلى و اقمنتني على صراط الذي زلت عنه اقدام الذين هم كانوا في ايام عمرهم يركعون اذاً يا الهى لمّا حشرتني باسمك القيوم و بعثتني عن تراث القبور و اقمنتني على اقامة حبك و مدّقتني حلاوة وذكّك اسألك باسمك الذي به كشفت الأسرار عن وجه الأبرار بأن تثبتني على محبتك و ترزقني لقاءك و تشرقني بزيارة جمالك و انك انت المقتردر على ما تشاء و انك انت العزيز المحبوب ثمّ اقمني يا الهى في مشهد المقرّبين في قيامة الآخرة حين الذي تشرق فيه شمس الأحديّة عن جمال بدع محمود لأنّ هذا املى بك و رجائي منك و انك انت المعطى المتعالى القدوس

هو العلیّ

حمد خدا را که بشرافت کبری فایز شدی و بعطیة عظمی مفتخر گشتی پس تا وقت باقی است و بلبل قدسی بر سدره معنوی در تعنی است جهدی باید تا انشاءالله از خمر صافی و فواکه طیبه مرزوق و مشروب شوید هرگز حزن بخود راه مدهید که دنیا

دار فانی است و برای شیء فانی حزن و هم و غم جایز نه دل بجمال باقی بند تا در اقلیم بقا درآئی این لوح را درست تعلیم
گرفته تلاوت نمائید خصوص از اوّل مناجات ۱۵۲

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

بسم الله البهيّ الأعلى الأبهى

هذا كتاب ينطق بالحقّ وفيه يذكر ما يسرّ به افئدة العارفين و بذلك يهبّ نفحات القدس على الخلائق اجمعين قل انا قدّرتنا في هذه الليلة بهجةً لأصفياننا ثمّ سروراً لعبادنا المقرّبين قل ان يا اهل الأرض اسمعوا نداء الله عن سدرة القدس في هذا الوادي المقدّس المنير بأنّه لا اله الا هو و انّ عليّاً قبل نبيل لسلطان الوجود و كلّ عباد له و كلّ اليه لمن الرّاجعين قل يا ملاء الأرض لا تحزنوا في هذه الليلة الطيّبة المباركة الأحديّة السرمديّة و لا تكوننّ من المحزونين عيّدوا في هذه الليلة و صباحها ثمّ تهلّلوا و تكبّروا و تمجّدوا ربّكم الرّحمن الرّحيم قل تالّله هذه ليلة فيه استوى هيكل الله على عرش قدس عظيم و به استضاءت وجوه الممكنات ثمّ وجوه اهل سرادق الخلد ثمّ وجوه المقرّبين انتم يا ملاء الأرض لا تحرموا انفسكم عن جماله ان اغتممو الفضل من عنده و لا تكوننّ من الخاسرين قل ان اسرعوا الى رضوان الله و لقائه تالّله انه قد ظهر بشأن تخطف الأبصار عن ملاحظة جماله ان انتم من النّاطرين قل تموجت بحور الأعظم من هذا البحر الملتطم المكفكف المّواج السّيّال العظيم و قد رفعت السّماء من هذا السّماء الّذي رفع في هذا البهّاء انتم فاستظّلوا في ظلّه ان انتم من العارفين قل قد ظهر فضل ما سبقه فضل في الابداع ان انتم من السّامعين قل ان يا قوم لا تختلفوا فيه و لا تتبّعوا هواكم و لا تكوننّ من المعرضين فاتّبّعوا سنن الله في هذه السنّة الّتي ظهرت بالحقّ على هيكل الغلام و يسجد بين يديه اهل السّموات و الأرضين قل انه قد سمّي في ملاّ الأعلى بمحمّد ثمّ في رفرق البقاء بالروح ثمّ عن خلف سرادق القدس بالكليم ثمّ في جيروت الخلد باسم عليّ بالحقّ ان انتم من الموقنين اذا عيّدوا في انفسكم ثمّ سرّوا في ذواتكم و قولوا بلحن فؤادكم هذا جمال الله قد ظهر بالحقّ فتبارك الله موجد الخلائق اجمعين ان يا ملاء البيان فاقبّسوا من هذه النّار الّتي اشتعلت في هذا العراء و ظهرت على هيكل التّرييع في هيئة التّثليث و تنطق بالحقّ في كلّ حين بأنّه لا اله الا انا المهيمن العزيز القدير تالّله ليس المفرّ لأحد في تلك الأيّام الا بأن يدخل في ظلّي و انّ هذا ما رقم من اصبح الله العزيز العليم

و أنّك انت يا صادق فاشكر الله ربّك بما اختصّك بما لا تختصّ به احد من الخلائق اجمعين و بعث بك كلّ من يذكر في نفسه اسم مولاه و ان لن تعرفوه و كذلك سبقت رحمتنا كلّ شيء و انا المقتدر المتعالى المعطى المنعم الكريم تالّله لو نشاء نبعت منك خلق الأوّلين و الآخرين ولكنّ لمّا وجدنا ملاء البيان اشدّ احتجاباً عن ملاّ الفرقان لذا سترنا الأمر عنهم و غطيّنا نفسنا في قناع غليظ و أنّك انت لا تلتفت الى احد فتوجّه الى وجه مولاك و كن في حفظ عظيم تالّله قد اشرفت شمس البقاء عن افق البهّاء و مرّت الجبال كمرّ السّحاب ان انتم من النّاطرين قل يا ملاء الأحباب سرّوا في انفسكم ثمّ ان يا ملاء البغضاء موتوا بغيبظكم انّ الأمر قد ظهر بالحقّ و لم يكن مفراً لأحد من العالمين قل انه ظهر بشأن لو يأخذ كفّاً من التراب و ينفخ فيه روح الحيوان اذا يصير باقياً باذن الله المقتدر العليّ العليم و كذلك اظهرنا الأمر لك و انزلنا الآيات بالحقّ و صرّفناها لك لتقرّ بها عيناك و تكون من الذاكرين ان يا صادق اوصيك في آخر اللّوح بأن تقرّ تلك الآيات و تحفظها في نفسك لتكون

من الحافظين و اذا رأيت في وجه احد نضرة الله المهيمن العزيز القدير اذا فاتل عليه ما نزلناه حينئذ عليك لعلّ يقومن من مرافد الغفلة و يفرنن الى مقر امن ميين كذلك ينصحك حمامة القدس و علمك قلم الأمر لثلاً تحزن في نفسك اقل من الحين و تذكر ربك في كل حين و تكون من الموقنين و الروح عليك و على الذينهم توجهوا الى شاطئ الأمر في ساحل هذا البحر المتموج العظيم

* * *

جناب شيخ محمد في التون الذى بلغ الى شاطئ القرب و كان من الفائزين

هو الأبدع العليّ الأعلى

هذا كتاب ينطق بالحق و يذكر فيه عبد من عبادنا ليشكر الله ربّه و يكون من الشاكرين ان يا عبد بشر في نفسك بما اذكرك الله في هذا الليل الذى فيه حشر هياكل الأسماء بسطاني العليّ الأعلى و يشتاقل لقائه كل فجر منير قل يا قوم تالله الحق قد طلع فجر الله عن مشرق البهَاء و ظهر جمال القدم عن خلف حجبات الأسماء بطراز اسمى الرحمن الرحيم ان اسرعوا يا قوم الى حرم الله و كعبة لقائه و هذا ما قدرناه لكم في ملكوت القضاء من قلم عز حكيم ولكن توجهوا بقلوبكم لا بأرجلكم لأننا وردنا فى السجن بما اكتسبت ايدى الظالمين هذا المقر الذى وقع خلف الف جبال و منعت عن ذيل التقديس ايدى القاصدين قل ان الذين هاجروا من انفسهم و سافروا الى الله و دخلوا بقعة الفردوس مقر الذى استوى جمال الرحمن على عرش اسمه الأعظم العظيم و شرفوا بقاء السبحان و توجهت اليهم لحظات الله الملك المقدر العزيز العليم اولئك فازوا بكل الخير و يصلون عليهم ملائكة البقاء فى الملا الأعلى و جنود الغيب خلف سرادق العماء و هياكل الأسماء فى ملكوت الانشاء و كذلك سبقت رحمة ربك على عباده المريرين فوالذى نفسى بيده لنظرة الى جمالى لكان خيراً عما خلق بين السموات و الأرض و عما قدر لمن فى جبروت الأمر و الخلق اجمعين ولكن اليوم من توجه بقلبه الى منظر الأكبر ليؤتيه الله جزاء ذلك و انه لهو الفضال القديم قل يا ملا البهَاء لا توجهوا الى شطر القدس الا بعد اذن من لدنا كذلك يأمركم لسان القدرة و العظمة ان انتم من العاملين يا قوم ان اقصدوا حرم الله باذنه و امره و لا تتبعوا انفسكم و هواكم ان اتبعوا ما يأمركم به ربكم العليّ العليم قل يا قوم اجيبوا داعى الله بينكم و لا تدعوا حجته عن ورائكم و لا تكونن من المسرفين ان الذينهم كفروا بآيات الله فى تلك الأيام اولئك بدلوا نعمة الله على انفسهم و عبدوا اصنام هواهم و كانوا عليها لمن العاكفين و انك انت يا عبد فأخرج نفسك عن بين الذينهم كفروا بآيات الله بعد انزالها و حاربوا مع نفسه و كانوا من المشركين ثم اعلم بأن الذين ما آمنوا بالله بارئهم فى هذا الظهور فقد حاربوا بنفس الله و انكروا برهانه و جادلوا بآياته و اشركوا بسلطنته و كانوا من المشركين فى الواح عز عظيم انك طهر نفسك عن حب هؤلاء و لا تلتفت اليهم و لا تؤانس معهم فى اقل من الحين تجنّب عن مثل هؤلاء ثم اعتصم بفضل الله و جوده ثم ادخل فى شاطئ القدس مقر قدس امين ثم بشر فى نفسك بما اذكرك الله فى اللوح تالله الحق ان هذا لفضل لن يقابله شىء عما خلق بين السموات و الأرضين كذلك القيناك قول الحق لتتبع ما امرت به من لدن مقتدر قدير و الرحمة التى تنزل من سحب البقاء عليكم يا ملا البهَاء و ان هذا لفضل ميين من لدن رب كريم

* * *

جناب متولى باشى

هو العزيز الباقي

هذا كتاب يهدى الى الحقّ و يذكرّ النَّاسَ بأيّام الرّوح و يبشّرهم برضوان الله المهيمن القيوم و ينزل على المخلصين في كلّ حين من ثمرات قدس منبع و ينفق على اهل الجبروت ما يقلبهم الى الله العزيز المحبوب و على اهل الملكوت ما يدخلهم في جوار عزّ محمود قل انّ هذا اللّوح بنفسه لكتاب مكنون لم يزل كان مخزوناً في خزائن عصمة الله و سطرت آياته باصبع القدرة ان انتم تعلمون و ظهر حينئذ بالفضل ليحيى به افئدة الذينهم في حول الأمر يطوفون و لن ينظرون الا بشجرة الأمر و نفسها و ما يظهر منها من انوار الله العليّ المعبود و لن تمنعهم السّبحات و لن تحجبهم الاشارات و هم يبصر الله في نفس الأمر ينظرون و لا يسدّهم شيء عن ملاحظة الجمال و هم في آيات الله في انفس القدس يتفرّسون و في بدع الأمر هم يتفكّرون قل يا قوم اتقوا الله في امره و لا تتبعوا الذينهم على صراط الله في هذا السبيل لا يسلكون و يا قوم لا تكونوا بمثل الذين يقرؤون كتاب الله ثمّ بآياته هم يكفرون و يتبعون احكام الله في ايامهم ثمّ عن جماله هم يعرضون قل قد كان جمال الله بينكم و يضىء وجهه بين السموات و الأرض كاللؤلؤ الدرّيّ المصقول و انتم كنتم محتجب عنه بحيث ما عرفه احد منكم ان انتم تعقلون و ما كان نقاب وجهه الا الظهور ان انتم تفقهون و كنتم حضرتم بين يدينا في كلّ عشى و بكور و كنتم معي في كلّ صباح و مساءً و شهدتم كلّما ظهر منى و من قيامى و قعود كأنكم ما سمعتم نعمات الله بعد الذى سمعتموها في كلّ حين و ما فزتم بلفائه بعد الذى في كلّ آن كنتم ان تشهدون كذلك نذكر في اللّوح ما فات عنكم لعلّ حينئذ تقومون عن مراقد الغفلة ثمّ في انفسكم تستشعرون و أنّك انت يا اسمى اسمع ما يلقي عليك الرّوح من اسرار الله المهيمن القيوم و قم بتمامك على خدمة الله و لا تجاوز عمّا امرت به و لا تكن من الذينهم الى شطر القدس لا يتوجّهون و أنّك كنت معي في اكثر الايام و سمعت منى ما لا سمعت من احد و رأيت ما لا رأيته من نفس و مع ذلك ما عرفتنى في اقلّ من آن و هذا لحقّ معلوم كذلك كنّا مقتدرّاً على كلّ شيء و غطينا عيونك و عيون النَّاس بعد الذى كنّا مشرقاً بينهم كالشمس المشرق المنير المشهود فوعمرى لو عرفتنى في اقلّ من لمح البصر و سألتنى عن علم ما كان و ما يكون لعلمناك بالحقّ اقرب من ان يسمع الحبيب نداء المحبوب و انت سمعت منى في بعض الأحيان ما يكفيك عن غير الله ولكن ما التفتت به لما احببتك الظنون و الأوهام عن عرفان الله المهيمن القيوم اذاً لمّا تمّت ميقات الله و ادخلونا المشركون فى السّجن كشفنا القناع عن وجه الأمر و اظهرنا نفسنا بالحقّ رغماً للذينهم كانوا بريهم ان يشركون قل يا ملأ المشركين هل زعمتم بأنّ امر الله يضيّع بسجنى او يبدّل بذلى فبئس ما ظننتم فى انفسكم و فى كلّ ما انتم تتخيّلون بل بذلك يرفع امره بالحقّ كما رفع من قبل ان انتم تشعرون و أنّك انت لا تحزن عمّا فات عنك فى ايماننا فابتغ فضل ربّك العزيز المحبوب ثمّ اشكر الله ربّك بما احبّك و ارسل اليك هذا اللّوح الذى منه تهبّ نسّمات الله ان انتم تجدون قل يا قوم هذا اللّوح بنفسه حجّة عليكم و على اهل السموات و الأرض ان انتم يبصر الله فيه تشهدون قل يا ملأ الأرض ان كان عندكم حجّة اعظم من هذا او برهان اكبر منه او دليل اعلى عنه فأتوا بها ان انتم صادقون و ان لم تكن عندكم من حجّة او برهان فبأى شيء منعتم انفسكم عن هذا الصّراط المرتفع الممدود اذاً فاعرف سرّ الثمانين و ما وعدتم به فى التسع لتوقن بأنّ الله يوفى وعده و يقدر مقادير كلّ شيء فى كتاب محفوظ كذلك تمّت نعمة الله و ظهر جماله و نزلت آياته و بلغت كلماته و لاح وجهه ان انتم تشهدون و تسمعون ثمّ استمع نصحى فى آخر اللّوح و كن من الذينهم بنصح الله يستنصحون اولاً تجنّب عن الذين تجد منهم روايح الغلّ و النفاق و لا تجمع معهم فى مقعد و هذا من امر الله عليك و على الذين الى معارج الرّوح هم يعرجون و أنّك جلست معهم فى عدّة من الأوقات و علمناه من علم الذى علمنى الله لذا نهيناك و الذينهم كانوا الى سمآء القرب ان يطيرون اياك ان لا تلتفت بما يتكلّم به السنهم بل توجه بقلوبهم لتجد الغلّ و البغضاء و يظهر لك ما فى صدورهم و هذا ما يعظك به الحقّ فى هذه الايام التى فيها تذهل العقول فاحترز عن مثل هؤلاء كاحتراز النور عن الظلمة و المؤمن عن

المشرك فأعرض عنهم ثم اقبل الى الله العزيز القيوم اولئك ان يقرؤوا من آيات الله لن يقرؤوها الا لمكر الذي كان في سرهم و لو يذكرون احكام الله هم ما يتذكرون قل يا ملاءم المبغضين فاعلموا بان الله قد جعلنى فتنه لكم بحيث لن يتم ايمانكم الا بحبى ولو فى ابد الأبد انتم تعبدون او تسجدون و فى آخر النصح لا تحزن عما كنت فيه من الشدايد و العسر فاعلم بان الدنيا و ما فيها سيفنى و ما قدر لك عند الله تالله خير لك عما تشهدده فى الأرض او يعرفه العارفون لو تصبر فى الأمور و توقن بالله ربك و لن تجزع فى الأمور فاصبر يا اخى فيما يرد عليك ثم ذكر ايامى فى كل عشى و بكور ثم هجرتى و فراقى ثم ضرى و اضطرارى ثم نغماتى و بيانى ثم ترنماتى و جمالى ثم عن بلائى و ابتلائى ثم عن سجنى و غربتى فى هذه الأرض الممنوع ١٥٢

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

الأعظم الأقدس

هذا يوم فيه طار طائر من اطيبار العرش و طارت معه الأفئدة و العقول ان يا ميم المجد انت ارتقيت بروح و ريحان و محييك في الأحزان كذلك قضى الرحمن أنه لهو المهيمن القيوم انت كنت بقيّة آل الله اذ اخرجني المشركون من ارض الطاء و احترقت بنار الفراق في سنين معدودات اذا اتى الميقات هديناك الى كوثر الوصال الى ان دخلت السجن و فديت نفسك امام وجه ربك العزيز المحبوب طوبى لك و لمن يتوجه اليك و يزور تربتك و يتقرب بك الى الله رب ما كان و ما يكون ان يا هاء الهويّة قصدت معارج القدس و تركت الدنيا في سبيل ربك اشهد أنك انت الذي ارتقيت الى مقام محمود و اشهد أنك رجعت مظلوماً الى مقرّك طوبى لك و للذين تمسكوا بذيلك الممدود ان يا دال الأبدية قد تشرقت بك تلك الأرض و ما حولها أنك وديعة الله و كنزه في هذه الديار سوف يظهر الله بك ما اراد أنه لهو الحقّ علام الغيوب باستقرارك على الأرض تزلزلت في نفسها شوقاً للقائك كذلك قضى الأمر ولكنّ الناس لا يفقهون ان يا ياء القدميّة طوبى لك بما انفتحت روحك في السجن الأعظم بعد الذي كنت بين ايدي الذين كفروا بالله في اليوم الموعود أنا لو نذكر اسرار صعودك لينتبهنّ اهل الرقود و يشتعلنّ الوجود بنار ذكر اسمي العزيز الودود يا ايها المذكور لدى الوجه قد قصصنا لك ما ورد اليوم على غضن الله لتطلع بما قضى في السجن من لدن ربك العزيز الغفور أنك لا تحزن ان اشكر ربك في كلّ الأحوال أنه مع الذين يذكرونه و بأمره هم يعملون انما البهاء عليك و على من انقطع في حبه عن الذينهم مشركون

ق ك

جناب سيّد محمود عليه بهاء الله

هو الكاشف الشاهد الأمين

هذه ليلة فيها ينوح القلم بما ورد على احرف الكتاب من لدن كلّ ظالم بعيد أنا امرنا الكلّ بالعدل و الانصاف و بتقوى الله ربّ العالمين ولكنّ الظالمين افتوا علينا و على اصفياء الله بظلم صاحبت به الأشياء و ناح به كلّ قلب سليم أنا انزلنا عليهم مائدة البيان من سماء العرفان و هم نبذوها عن ورائهم معرضين عن الله المعطى البازل الكريم قد ورد علينا ما لا ورد على احد من قبل يشهد بذلك قلم الله العزيز الحميد أنك لا تحزن من شيء توكل في كلّ الأمور على الذي في قبضته ملكوت الأمر و الخلق لا

اله الآ هو المقتدر القدير بشّر احبائى بذكرى و توجّهى و اقبالى و رحمتى و عنايتى و شفقتى التى احاطت من فى السموات و الارضين بهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على من شهد بما شهد الله مالک هذا اليوم البديع

* * *

سنگ

جناب ملا يحيى

الأقدس الأبهى

هذه ورقة الرضوان قد ارسلناها اليك لتشكر ربك فى العشىّ و الابكار ان اتبع ملة الله و سننه فيما نزل فى الألواح اياك ان يمنعك شىء عمّا اراد الله مالک الرقاب ينبغى لكلّ نفس ان يجعل مراده ما اراد ربه العزيز الوهاب انّ الذين اتبعوا الظنون اولئك فى مرية و نفاق طوبى لقوى خرق الأحجاب و نذ عن ورائه الأوهام قل هذه شمس اليقين قد اشرفت من الأفق المبين هل ينبغى الارتياب بعد اشراقها لا وممطر السحاب انّ الذين ارتابوا اولئك غشّتهم الحجابات سوف ينوحون على انفسهم و يقولون وا حسرة علينا بما فرطنا فى جنب الله منزل الآيات انك فاشكر ربك بما ذكرت لدى العرش و فزت بلوح ربك اذ كان بين ايدى الفجار

* * *

هو السلطان العليم الحكيم

هذه ورقة الفردوس تعنّ على افنان سدره البقاء بالحن قدس مليح و تبشّر المخلصين الى جوار الله و الموحدّين الى ساحة قرب كريم و تخبر المنقطعين بهذا التّبأ الذى فضّل من نبأ الله الملك العزيز الفريد و تهدى المحييين الى مقعد القدس ثمّ الى هذا المنظر المنير

قل انّ هذا كمنظر الاكبر الذى سطر فى الواح المرسلين و به يفصل الحقّ عن الباطل و يفرق كلّ امر حكيم قل انه لشجر الروح الذى اثمر بفواكه الله العلىّ المقتدر العظيم

ان يا احمد فاشهد بانه هو الله لا اله الا هو السلطان المهيمن العزيز القدير و الذى ارسله باسم علىّ هو حقّ من عند الله و اتا كلّ بامر له لمن العاملين

قل يا قوم فاتبعوا حدود الله التى فرضت فى البيان من لدن عزيز حكيم قل انه لسلطان الرّسل و كتابه لامّ الكتاب ان انتم من العارفين

كذلك يذكركم الورقاء فى هذا السّجن و ما عليه الا البلاغ المبين فمن شاء فليعرض عن هذا النّصح فمن شاء فليتخذ الى ربه سبيل

قل يا قوم ان تكفروا بهذه الآيات فباى حجة آمنتم بالله من قبل هاتوا بها يا ملا الكاذبين

لا فوالذى نفسى بيده لن يقدروا و لن يستطيعوا ولو يكون بعضهم لبعض ظهير

ان يا احمد لا تنس فضلى فى غيبتى ثمّ ذكر ايامى فى ايامك ثمّ كربتى و غربتى فى هذا السّجن البعيد و كن مستقيماً

فى حبيّ بحيث لن يحول قلبك ولو تضرب بسيوف الاعداء و يمنعك كلّ من فى السموات و الارضين

و كن كمشعلة النار لاعدائى و كوثر البقاء لاجباتى و لا تكن من الممترين
و ان يمسك الحزن فى سبيلى او الذلة لاجل اسمى لا تضطرب
فتوكل على الله ربك و رب آباءك الاولين لان الناس يمشون فى سبل الوهم و ليس لهم من بصر ليعرفوا الله بعيونهم او
يسمعوا نعماته بأذانهم و كذلك اشهدناهم ان انت من الشاهدين
كذلك حالت الظنون بينهم و قلوبهم و تمنعهم عن سبل الله العلى العظيم
و أنك انت ايمن فى ذاتك بان الذى اعرض عن هذا الجمال فقد اعرض عن الرسل من قبل ثم استكبر على الله فى
ازل الآزال الى ابد الآبدين
فاحفظ يا احمد هذا اللوح ثم اقرئه فى أيامك و لا تكن من الصابرين فان الله قد قدر لقارئها اجر مائة شهيد ثم عبادة
التقلين كذلك منّا عليك بفضل من عندنا و رحمة من لدنا لتكون من الشاكرين
فوالله من كان فى شدة او حزن و يقرء هذا اللوح بصدق مبين يرفع الله حزنه و يكشف ضره و يفرج كربه
و انه لهو الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين
ثم ذكر من لدنا كل من سكن فى مدينة الله الملك الجميل من الذين آمنوا بالله و بالذى بيعته الله فى يوم القيمة و
كانوا على مناهج الحق لمن السالكين

ضلع جناب مجيد عليه بهاء الله

بنام خداوند سميع بصير

هر نفسى اليوم بكوثر عرفان محبوب امكان فائز شد او از اهل فردوس لدى العرش مذکور است اكثرى از نساء عالم مع آنكه
بكمال آمال مشتاق ظهور غنى متعال بودند بيوم الله فائز نشدند و عرفش را نيافتند قد منعتهم الظنون عن مشرق اليقين كتابت
لدى المظلوم مذکور و لحاظ عنایت از شطر سجن بشما متوجه قدر اين مقام را بدان و بذكر حق مشغول باش اگر مقبلين و
مقبلات بر عظمت اين مقام بلند اعلى مطلع شوند بشأنى ظاهر گردند كه كدورات و احزان عالم ايشان را اخذ نمايد و
اعراض و اعتراض من فى الملك از حق باز ندارد طوبى لك بما شربت رحيق العرفان و آمنت بالله الفرد الخبير نكبت من هذا
المقام عليك و على امائى فى هناك اللاتى دخلن حصن ولاية الله العزيز الحكيم ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمى بنورالله
ثم الذى سمى بظهورالله ليفرحا بذكرى الجميل البهاء عليهما و على التى سميت بكوكب و على كل امة موقنة بالله رب
العالمين

يا هو

هنيئاً لكم يا اهل البهاء انتم الذين شربتم الرحيق المختوم باسمه القيوم فى يوم عجاب

هو الحیّ القدیم

و ائی حینفد بحول الله و قوته ارید ان افتح ابواب مدینة المعانی بمفاتیح الصمدانی لتطفتح علی وجهک من نسایم انوار صبح البقاء ليقلبک عن شمال الحزن و الفراق الی یمین الوصل و اللقاء و تصلک الی رفر السناء فی ملکوت البهاء و غایة فیض الله فی جبروت العماء فوالذی نفع من روح القدم فی هذا الصور المعظم و هذا القرن المکرّم المفخّم لو تدخل فیها او تستشرق علی قلبک من انوارها لتکون مقيماً فی حرم الله و قائماً علی امر الله و تصیر باقیاً فی مکامن الانشاء و مظاهر الکبریاء فی طوبی لک لو تدخل فی حدیقة الحیّ الحیوان الازلیة لتشرب ما لا یشرب احد من العالمین و تشهد ما لا یشهد احد من السابقین اذاً قل ان الحمد لله محبوب العارفين و مقصود المخلصین و الرحمة علیک و علی عباد الله المکرّمین

* * *

و اینکه احکام نکاح و طلاق خواسته بودند ما نزل فی هذا المقام فی کتاب الأقدس از قبل ارسال شد و هم چنین خطبه از سماء احدیه در این ایام نازل بعد از رضای طرفین و رضای ابوبن در محلی از اتقیا حاضر شوند و این خطبه مبارکه را بکمال روح و ریحان تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه در محلّ علیحده این دو آیه مبارکه که در بیان نازل شده قرائت نمایند آیتین که در بیان ذکر شده نوشته شود و بعد مهر را زوج تسلیم ضلع نماید و طرفین در ورقهائی مهر نمایند هم چنین شهدا و اگر محلی باشد که اهل آن عاجز باشند از قرائت خطبه لا بأس علیهم قرائت آیتین کافی است مقصود از آیتین للرجال انا کلّ لله راضیون و للنساء انا کلّ لله راضیات

خطبة النکاح

بسمه المعطى الفیاض

الحمد لله القدیمی بلا زوال و الأبدی بلا انتقال الذی شهد لذاته بذاته انه لهو الفرد الواحد الغنی المتعال نشهد ان لا اله الا هو اقراراً بوحدانیته و اعترافاً بفردانیته لم یزل کان فی علو امتناعه و سمو ارتفاعه مقدساً عن ذکر غیره و منزهاً مستغنیاً عن وصف ما سواه فلما اراد نظم العالم و اظهار الجود و الکرّم علی الأمم شرع الشرایع و اظهر المناهج و فیها سنّ سنّة النکاح و جعله حصناً للنجاح و الفلاح و امرنا به فیما نزل من ملکوت المقدّس فی کتابه الأقدس قوله عزّ کبریائه تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یدکرنی بین عبادی هذا من امری علیکم ان اتخذوه لأنفسکم معیناً و نصلی و نسلم علی البیان من اهل البهاء الذین بذلوا جهدهم فی ارتفاع هذا الدین المبین و ما اخذتهم فی الله لومة اللّائمین و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریاء

و ما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كل الأشياء قل فاعلم ان المقصود من الأشياء في هذا المقام لم يكن الوجود و کمالات الوجود من حيث هو وجود و من الكلّ الواحد و هذا كلّ لا يذكر عنده بعض و لا يقابله جزء و الحاصل انّ بسيط الحقيقة لما كان بسيطاً من جميع الجهات انه واجد و مستجمع لجميع الكمالات التي لا حدّ و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حدّ محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیا در عبارت مذکوره کمالات وجود من حيث هو وجود است و از كلّ دارائی یعنی واجد و مستجمع جميع کمالات نامتناهیه است بنحو بساطت و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوّت و شدّت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحلّ بوجودات غیر متناهیّه شده سبحانه سبحانه عن ذلک چنانچه خود حکما گفته اند بسيط الحقيقة كلّ الأشياء و ليس بشئ من الأشياء و فی مقام آخر انّ انوار بسيط الحقيقة یری فی كلّ الأشياء و این ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در كلّ اشیا آیات احدیه را مشاهده مینمایند چه که جميع اشیا مظاهر اسماء الهیّه بوده و هستند و حقّ لم یزل و لا یزال مقدّس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیا در امکانه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما كان وجود الواجب فی کمال القوّة و الشدّة لو یجوز ینحلّ بوجودات غیر متناهیّه ولكن لا یجوز ما انحلّ در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود

دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این است که كلّ را بلا نفی میکنند و حقّ را بالأ ثابت یعنی غیر حقّ را موجود نمیدانند باین معنی که كلّ نزد ظهور و ذکر او فناى محض بوده و خواهند بود كلّ شئ هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند كان الله و لم یکن معه شئ و الآن یكون بمثل ما قد كان مع آنکه مشاهده میشود که اشیا موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شئ وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی كلّ هالک و فانی و وجهه که حقّ است دائم و باقی

و توحید شهودی آن است که در كلّ شئ آیات احدیه و ظهورات صمدانیّه و تجلیات نور فردانیّه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنریمه آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم در اینمقام در كلّ شئ تجلیات آیات بسيط الحقيقة مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حقّ منحلّ بوجودات نامتناهیّه شده تعالی تعالی من ان ینحلّ بشئ او یحدّ بحدّ او یقترن بما فی الابداع لم یزل كان مقدّساً عن دونه و منزهاً عمّا سواه نشهد انه كان واحداً فی ذاته و واحداً فی صفاته و كلّ فی قبضة قدرته المهيمنة على العالمين و در مقامی كلّ ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حقّ جلّ و عزّ غیب منبع لا یدرک است در اینمقام كان و یكون مقدّساً عن الاذکار و الاسماء و منزهاً عمّا یدرکه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطّلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منبعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود او است مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در اینمقام كلّ الاسماء الحسنی و الصّفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه كما ذکر انّ الغیب هو مقدّس عن الاذکار کلّها

و مقرّر نور توحید اگرچه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود ولكن در باطن بسيط مقدّس از حدود بوده و این بسيط اضافی و نسبی است نه بسيط من كلّ الجهات در اینمقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربّی كلّ اشیا است و دارای کمالات لا تحصی و از برای این کلمه در اینمقام بیانی در کناز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه لهو العلیم الخبیر و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده اند فی الحقيقة نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیا استنباط کرده اند و اول من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمّی بهذا الاسم و او را هُرمس نیز

گفته‌اند در هر لسان باسمى موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیة کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آنحضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده‌اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظاً لامر الله در ظاهر رد فرموده‌اند و لکن این عبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد نمود مثلاً حکیمیکه باین کلمه تکلم نموده لو کان موجوداً و الذین اقرؤا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسما از یمین بقعه نورا بکلمه بلی فایز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بانّ ما خرج من افواههم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المائل مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حقّ بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور

ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواید قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه والا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کلّ شیء فایز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده‌اند اینمقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود نداء سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کلّ را ندا میفرماید ابدأ اصغاً نموده چه اگر اصغاً شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حبّ نام از اینمقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده‌اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده‌اند الامر بید الله يعطی من یشاء ما یشاء و یمنع عنّ یشاء ما اراد انه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العلیم الحکیم در این ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله العالمین کذلک جعلنا اعلام اسفلهم و اسفلهم اعلام ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدیر و البحر الاعظم امام وجهک تقرّب الیه ثم اشرب منه باسم ربک العلیم الخیر العمری انه یبلغک الی مقام لا تری فی العالم الا تجلی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العلم انه لا اله الا هو المقتدر العزیز القدر هذا یوم ینبغی لکلّ نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء یدع الوری ورائه یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لییک یا محبوب العالمین

قل یا ایها السائل لو یاخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فیہ من الحکمة و التبیان لتضع الامکان و تقوم علی نصره هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی اذا یراه احد فی الظاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطغیان و اذا یتفکر فی الباطن یراه مهیماً علی من فی السموات و الارضین استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة التوراء علی البقعة الحمراء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی الامر و اتی الحکم من لدن قوی امین

یا ایها السائل قد ذکر ذکرک لدی الوجه فی هذا السجن المبین لذا نزل لک هذا اللوح الذی من افقه لاحت شمس الطاف ربک العزیز الحمید اعرف قدرها و اغل مهرها انها خیر لک ان کنت من العارفين نسئل الله ان یؤیدک علی امره و ذکره

و يقدر لك ما هو خير لك في الدنيا والآخرة انه مجيب دعوة السائلين و ارحم الراحمين يا ايها العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالک الاسماء و استنورت بانوار الوجه الذى اشرق من مطلع البقاء توجه الى الافق الاعلى قل
يا فاطر السماء و مالک الاسماء اسئلك باسمك الذى به فتحت ابواب لقائك على خلقك و اشرفت شمس عنايتك على من فى ملكك ان تجعلنى مستقيماً على حبيك و منقطعاً عن سوائك و قائماً على خدمتك و ناظراً الى وجهك و ناطقاً بثنائك اى رب ايدنى فى ايام ظهور مظهر نفسك و مطلع امرك على شأن اخرق السبحات بفضلك و عنايتك و احرق الحجابات بنار محبتك اى رب انت القوى و انا الضعيف و انت الغنى و انا الفقير اسئلك ببحر عنايتك ان لا تجعلنى محروماً من فضلك و مواهبك يشهد كل الاشياء بعظمتك و اجلالك و قوتك و اقتدارك خذ يدى بيد ارادتك و انقذنى بسلطانك ثم اكتب لى ما كتبته لاصفيائك الذين اقبلوا اليك و وفوا بعهدك و ميثاقك و طاروا فى هواء ارادتك و نطقوا بثنائك بين بريتك انك انت المقتدر المهيمن المتعالى العزيز الكريم

هو المقتدر على ما اراد

وجه حقّ از افق اعلى باهل بها توجه نموده مي فرمايد در جميع احوال آنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشيد همّت را در تربيت اهل عالم مصروف داريد که شاید نفاق و اختلاف از مابين امم باسم اعظم محو شود و کل اهل یک بساط و یک مدينه مشاهده شوند قلب را منور داريد و از خار و خاشاک ضعيفه و بغضا مطهر نماييد کل اهل یک عالميد و از یک کلمه خلق شده ايد نیکوست حال نفسی که بمحبت تمام با عموم انام معاشرت نمايد در جميع ايام عباد الله را بمعروف امر نموديم و از منکر نهی کرديم قسم بافتاب ظهور که از افق سجن مشرقست فساد و نزاع و جدال شأن انسان نبوده و نخواهد بود بايد کل به ما يحبه الله ناظر باشند و به ما امروا به فى الكتاب عامل طوبى لك بما اقبلت الى الله اذ اعرض عنه كل مشرک مريب ان احفظ هذا المقام باسم ربك القوى القدير

هو السامع المجيب

وعزتك يا محبوب العشاق و منور الافاق قد اهلكتنى نار بعدى و ذاب كبدى من غفلتى اسئلك يا مقصود العالم و محبوب الامم باسمك الاعظم بان تجعل رزق قلبى نفحات وحيك و نعمة اذنى اصغاء ندائك الاحلى يا من فى قبضتك زمام الاشياء و مائدة بصرى مشاهدة آثارك و انوار تجلياتك فى مظاهر اسمائك و صفاتك ترى يا الهى عبرات المقرئين فى هجرک و اضطراب المخلصين من بعدهم عن ساحة قريک وامرک المهيمن على الوجود من الغيب و الشهود ينبغى ان يجرى بحور الدم من عيون محبيك بما ورد على اهل التوحيد من فراعنة الارض و اشرارها ترى يا الهى ان المشركين احاطوا مدنك و ديارك اسئلك بانبيائك و اصفياك و بالذى به نصبت راية التوحيد بين عبادك بان تحفظهم بجدوك انك انت العزيز الفضل ثم اسئلك بامطار سحاب فضلك و امواج بحر عطائك بان تقدر لاوليائك ما تقر به عيونهم و تطمئن به قلوبهم اى رب ترى القاعد اراد القيام على خدمتك و المعدوم اراد الوجود من طمطام جودك و الصعود الى سماء غنائك و الغريب اراد وطنه الاعلى فى ظل قباب فضلك و السائل قصد باب العطاء بكرمك و رحمتك و العاصى عمّان عفوك و غفرانك و سلطانك يا ايها المذكور فى القلوب قد

اقبلتُ اليك منقطعاً عن ارادتي و مشييتي و ما تحبّه نفسي و هواي لتحركني ارادتك و مشييتك و ما قدرته لي من قلم قضائك و تقديرک ای ربّ هذا عاجز اراد نیر اقتدارک و ذليل قصد افق عزّک و فقير توجه الی بحر عنایتک اسئلك ان لا تخيبه بجدوک و عطائك انک انت المقتدر الغفور الرحيم

* * *

بسم الله الغافر

ولو انّ سوء حالي يا الهی استحققتي لسياطک و عذابک ولكن حسن عطوفتك و مواهبك يقتضى العفو على عبادک و التلطّف على ارقائك اسألك باسمک الّذي جعلته سلطان الأسماء بأن تحفظني بسلطنتک و اقتدارک عن كلّ بلاء و مکروه و عن كلّ ما لا اراده ارادتك و انک انت على كلّ شيء قدير

* * *

۱۵۲'

حبيب روحانی جناب آقا ميرزا عبدالمجيد عليه بهاء الله ملاحظه فرمايند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

پاک و منزهست پروردگار عالميان از مدح و ثنا و ادراک اهل ناسوت انشاء في الحقيقه الی حين معروف نه و موصوف نه اوصاف عباد از اعلى و دون آن در يک مقام راجعست بنفوس ثابتۀ راسخۀ مستقيمه راضيه مرضيه ايشانند ايادی امر حقّ مابين خلق و ايشانند اشجار بستان الهی اوراقش باراده متحرک و اثمارش بمشيت مشهود ايشانند مشارق اقتدار حضرت مختار تغييرات عالم و حوادث امم ايشانرا از اسم اعظم و مالک قدم منع نمود بافق ظهور وحده ناظرند بصر را از برای مشاهده ميخواهند و سمع را از برای اصغاء لله الحمد بنور توحيد حقيقي منورند و از اثمار سدرۀ مبارکه مرزوق از رحيق قل الله آشاميده اند و به درهم في خوضهم يلعبون عامل يسأل الخادم ربّه بأن يوفّقهم و يؤيّدهم و يمدّهم بجنود الغيب و الشّهاده

سبحانک يا قاسم ارزاق العباد و قاصم شوكة اهل العناد اسألك بتسخير قلمک الأعلى و صريه و نفوذ و اقتداره و بمشييتک النافذه و قوتها و قدرتها و سلطانها بأن تؤيّد اوليائك على اظهار امرک بين اهل الامکان بالحکمة و البيان ايربّ تريهم بين اعدائك و ما ورد عليهم في سبيلک اسألك باسمک القيوم و رحيقک المختوم بأن تنزل من سماء عطائك ما يقربهم فيکلّ الأحوال اليک و قدر لهم ما يکون معهم فيکلّ عالم من عوالمک ايربّ تسمع ذکر عبدک المجيد و اوليائك الّذين اقبلوا اليک و ارادوا کوثر بيانک و رحيق غنائک قدر لهم ما تقرّب به عيونهم و تفرح به قلوبهم انک انت المقتدر القدير لا اله الا انت السامع المجيب کبر اللهم عليهم و صلّ عليهم بدوام ملکک و ملکوتک و قدر لهم بجدوک و فضلک ما ينبغي لاسمک العزيز الوهاب و بعد نامه آنحبيب روحانی يوم هفدهم ماه مبارک رمضان وارد گویا نامه نافه مشک اذفر بود که از هر کلمه آن عرف ثنای مالک ارض و سماء متضوّع حقّ شاهد و گواه که سبب فرح و علّت بهجت بود از ذکر مجمع و اولیای مجتمعه نسایم

سرور در مرور و بعد از قرائت قصد مقام اعلى و ذروه منتهى نموده امام وجه و بشرف اصغا فائز اذا توجّه الی وجه مولی العالم و انزل ما لا یحصیه احد الا نفسه المحصى العلیم الحکیم قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا مجید قد حضر العبد الحاضر بکتابک و قرأه امام الوجه اجبناک بهذا اللوح المبین قد هزّکت نفحات الوحی فی ایام ربّک و اسمعک ندائه الأهلّی و ادخلک فی مقام فزت فیہ بما کان مسطوراً فی کتب اللّٰه و بشرّ به امّ الكتاب طوبی لعبد فاز و ویل للغافلین یا مجید قد اقبلت الی المقام الأعلى و الذّروة العلیا الی ان حضرت فی مقام کان امل المقرّین قد وجدت عرف بیان الرّحمن و رأیت آثاره و فزت بأنوار وجهه ان ربّک هو الفضّال الکریم قد وجدنا من بیانک عرف استقامتک فی امر اللّٰه العزیز الحمید بشرّ احبّائی بعنایتی و ذکرهم بآیاتی و نورهم بنور السّاطع من هذا الأفق المنیر طوبی لبيت ارتفع فیہ ذکر اللّٰه و ثنائه و لسان نطق بذکره الجمیل و طوبی لقلب اقبل الی الأفق الأعلى بالاستقامة ما منعها اعراض المعرضین الذّین کفروا بالذی آمنوا به فی القرون و افتوا علیه بظلم ناحت به کتب اللّٰه و بکت عیون العارفین انا نکبّر من هذا المقام علیک و علی اولیائی فی بلادی الذّین ما خوّفتهم صفوف فراغة الأرض و قالوا لک الحمد یا مولی العالم بما هدیتنا الی صراطک و اسمعتنا ندائک و اظهرت لنا ما کان مکنوناً فی علمک اشهد انّ بک نفع فی الصّور و ظهر السّرّ المکنون و بک نصب علم الاقتدار بین الأبرار و نطقت الأشیاء الملک للّٰه المقتدر العلیم الخیر البهّاء علیکم و علی الذّین اخذوا ریحیق البیان باسم ربّهم الرّحمن و شربوا منه من لدن امر قدیم انتهى للّٰه الحمد عرف کوثر بیان امکاننا احاطه نموده ابصار اختیار بمشاهدة انوار فائز و آذان ابرار باصغاء نداء حضرت مختار مشرف این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که اولیا را مؤیّد فرماید تا بحکمت و بیان ناس را بصراط مستقیم و نبأ عظیم هدايت نمایند تبلیغ امر از سلطان اعمال لدى الغنیّ المتعال مذکور و محسوب عنایتش موجود و مددش مشهود هر نفسی تمسّک نماید بآنچه که از قلم الهی جاری و نازل البتّه مددش میرسد ولكن باید در جمیع احوال حکمت را از دست ندهند لثلاً ترتفع زماجیر المعرضین و ضوضاء الغافلین

اینکه ذکر عید اعظم و اجتماع احبّا را در مجالس و اشتغالشان بذکر و ثنا و اشتعالشانرا بنار محبّت مالک اسماء مرقوم داشتند و همچین ذکر جناب کربلائی محمّد علی علیه بهّاء اللّٰه و عنایته و طلب استدعای ایشانرا در باره اولیای میم و راء و باء و نون و محلّ آخر فرمودند اینمراتب در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد و بعد از فوز باصغا از مشرق عنایت کبری این آیات در ذکر اولیا از قلم اعلى جاری هذا ما نزلّ لجناب کربلائی محمّد علی علیه بهّاء اللّٰه قوله تبارک و تعالی

بسمی التّاطق فی السّجن الأعظم امام وجوه العالم

کتاب انزله الرّحمن لمن فی الامکان و یدعوهم الی مشرق الأنوار یا اهل الأرض انا اظهرنا نفسنا بینکم لیهدیکم الی افق منه اشرفت شمس الحکمة و البیان طوبی لمقبل ما منعه اعراض القوم و لمستقیم ما حرّکته قواصف الأشرار و طوبی لناطق ما حجّبه حجبات الظّنون و ما خوّفته سبحات الجلال یا محمّد قبل علی انّ قلمی الأعلى فی سجن عکّا اقبل الیک و یذکرک بما یقرّبک الی اللّٰه مالک الرّقاب کم من عالم منع عن المعلوم و کم من غافل اقبل و فاز بمطلع الآیات قد حضر اسمک لدى المظلوم ذکرک بذکر لا تعادله الأذکار لتقوم علی خدمة الأمر و تدع النّاس بالحکمة و البیان الی مکمن الأسرار طوبی لک بما فزت بآثار قلمی الأعلى فی مقام جعله اللّٰه من اعلى المقام اذا شربت کوثر البیان من ید عطائی و اخذک جذب البرهان الی ملکوت عرفانی قل

الهی الهی لك الحمد بما اسمعتنی صریر قلمك الأعلى و عرفتنی صراطك و میزانك و ایدتنی علی الاقبال الی افقك بعد اعراض خلقك و سقیتنی كوثر حبك فی یوم فیہ قام العباد علی اطفاء نورك اسألك بأسرار علمك و امواج بحر بیانك بأمرك الذی به سخرت الملك و الملكوت و آیات عظمتك یا مالک الغیب و الشهود بأن تجعل السن عبادك مفاتیح عنایتك لتفتح بها ابواب افئدة خلقك ثم اجعلنی یا مولی الوری و رب الآخرة و الأولى ناطقاً بثنائك و قائماً علی خدمة امرک بحيث لا تمنعنی حوادث الآفاق و لا نفاق اهل الشقاق ثم اكتب لی یا الهی ما یقرّبنی الیک فیکلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر العلیم الحکیم انتهی

نیّر عنایت از افق فضل مشرق و امطار شفقت از سماء جود مالک وجود هاطل بشأنیکه وصف ممکنات باو نرسد و نعت کائنات او را نیابد صد هزار شکر مقصود عالمینرا که مسئلت حبیب مکرم جناب محمد قبل علی علیه بهاء الله بشرف اجابت فائز و از برای هر یک از نفوس مذکوره نازل شد آنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد ان ربنا الرحمن هو المشفق الکریم و هو الفضل الغفور الرحیم یا علی اکبر مالک قدر از شطر منظر اکبر بتو توجه نمود و ترا ذکر مینماید تا باجنحه انقطاع در این فضای بی انتهی باسم فیاض حقیقی طیران نمائی ذکرش محیی قلوب و مقوی ارکان قوت بخشد و قدرت عطا نماید آنه هو الفیاض الکریم

هذا ما نزل لجناب ابوالقاسم آقا علیه بهاء الله

یا ابوالقاسم قد عرض العبد الحاضر اسمک امام الوجه نزل لك هذا اللوح اللّایح المبین از حقّ بطلب تا بعرف آیاتش فائز شوی قسم بأفتاب بیان هر نفسی فائز شد باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نماید بشأنیکه سطوت ملوک و مملوک و اهل عالم او را از توجه بافق اعلی منع ننماید و باز ندارد طوبی للفائزین
هذا ما نزل لجناب ملا حسین علیه بهاء الله

یا حسین قد جرى كوثر الحيوان من قلم الرحمن و القوم اكثرهم لا يعلمون انزلنا من سماء الارادة امطار الفضل و العطاء و بها احببنا الذين كانوا فی قبور الأبدان ان ربك هو المقتدر القدير قد ظهر و اظهر ما كان مكنوناً فی العلم و مخزوناً فی افئدة المرسلین انک اذا شربت رحيق الوحي من بيان ربك اقبل بقلبك الی الأفق الأعلى و قل
الهی الهی و مقصودی و محبوبی ترى عبدك مقبلاً الیک و متمسكاً بحبل فضلک و راجياً ما قدرته لأمنائك و اصفيائك اسألك بأنوار وجهك و آیات عظمتك و بالكلمة العلیا الّتی بها خلقت الأشياء بأن تكتب لی ما يجعلنی منقطعاً عن دونك و متشبّثاً بأذیال رداء عنایتك انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام من فی السموات و الأرضین
و هذا ما نزل لجناب ملا عبدالأحد علیه بهاء الله

یا عبدالأحد طوبی لك بما اقبلت الی افقی و تمسكت بحبل عنایتی و آمنت بأیاتی فأسأل الله بأن يؤیدك و یوفّقك و یقدر لك خیر الآخرة و الأولى و ما قدره للمقرّیین من عبادہ و المخلصین من برّيته أنه هو العزيز الفضل
و هذا ما نزل لجناب میرزا عبدالحسین علیه بهاء الله

یا عبدالحسین سمعنا ندائك اجیناک رأینا ذکرک ذکرناک هل تعرف من یذکرک و من اقبل الیک من شطر السجن لعمر الله لو تطّلع لندع العالم ورائک قائماً علی خدمة امر ربك العزيز العظيم البهاء من لدنا علیک و علی الذين ما منعهم شبهات القوم و لا اشاراتهم و لا سطوتهم و لا ثروتهم عن الله رب العالمین انّا نحبّ من احببنا و نريد من ارادنا ولكنّ القوم حالوا بیننا و بین اولیائنا

الا انهم في خسران مبين نسأل الله تعالى ان يفتح على وجهك باب فضله و يكتب لك اجر الحضور امام وجهه انه هو المقتدر على ما يشاء و هو العليم الحكيم
و هذا ما نزل لجناب ملا عبدالأحد عليه بهاء الله

يا عبدالأحد اذكر اذ كنت لدى الباب و سمعت نداء المظلوم اذ كان بين ايدي الغافلين قد اقبلت الى الأفق الأعلى الى ان حضرت و رأيت ما كان مسطوراً من القلم الأعلى في الواح ربك الغفور الرحيم نشهد أنك حضرت و سمعت و رأيت ما كان مستوراً عن اعين الغافلين قل

الهي الهى و مقصودى و رجائى ائدىنى على ذكرى و ثنائى و ما ينبغى لظهورى و ايامى اسألك يا مولى العالم و مقصود الأمم بفراى رحمتى و آيات عظمتى بأن تجعلنى فى كل الأحوال ناطقاً بثنائى و ثابتاً على حبى و راسخاً على امرى الذى به زلت اقدام العلماء و اضطربت افئدة المعتدين
البهاء عليك و على من يسمع قولك فى هذا النبأ العظيم
و هذا ما نزل لجناب مير محيى الدين عليه بهاء الله

يا محيى الدين نسأل الله ان يجعلك مظهر اسمك و بك يهدى العباد الى صراطه المستقيم و يقربهم اليه فى كل حين رأينا اسمك انزلنا لك ما لا يعادله ما عند القوم يشهد بذلك كل عالم بصير هذا يوم فيه ينادى المناد بين العباد و يدعوهم من غير ستر و حجاب الى الفرد الخبير قد كنا قائماً امام الوجوه فلما اشرق نور الأمر خرج عن خلف الحجاب شزيمة من الديات و ارادوا سفك دمي من دون بينة من الله العليم الحكيم قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا هواكم اتبعوا من اتاكم بأمر مبين لولاه من يهدى العباد انصفوا و لا تكونوا من الظالمين طوبى لبصير ما منعه حجبات الأوهام و لعالم ما زلته شبهات المريين أنك اردت لوحى قد ارسلناه اليك و لاح من افقه نير عناية ربك الغفور الرحيم هذا يوم بشرت به كتب الله من قبل ولكن القوم فى نوم عجيب أنك اذا فزت بأمواج بحر بيانى قل

الهي الهى لك الحمد بما ذكرتنى و اقبلت الى وجهى اسألك بأنوار عرشك و المقام الذى فاز بلقائك و فيه ارتفع ندائك الأحدى و صرير قلمك الأعلى بأن تجعلنى منجذباً بآياتك و متمسكاً بالطافك اى رب قدر لى و لابنى ما ينبغى لسماء جودك و بحر عطائك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحميد
و هذا ما نزل لجناب كربلائى صمد عليه بهاء الله

يا صمد عليك بهائى قد اقبلت و سمعت و فزت بما لا يوصف بالأذكار و الأقوال ان الله خلق العباد لعرفانه فلما اظهر مشرق آياته و مطلع انواره و مصدر احكامه و معدن اسراره و مهبط علمه اعرضوا عنه الى ان كفروا به و بآياته كذلك سؤلت لهم انفسهم و هم اليوم من المعتدين فى كتاب الله مالك يوم الدين طوبى لك بما نبذت الأوهام مقبلاً الى نير برهان ربك المشفق الكريم قل يا ملا البيان انصفوا فى امر ربكم الرحمن هل تنكرون الأمواج و ترونها تعالوا تعالوا لأريكم ما كان مكنوناً فى ازل الآزال اتقوا الله و لا تكونوا من المنكرين ان الحصاة تنادى و التواة تنطق و انتم من الغافلين كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر ربك الذآكر العليم انه دعاك و هداك الى افقه المنير قل

لك الحمد يا مولى العالم و مقصود الأمم بما هديتنى و شرقتنى بالحضور عندك أنك انت القوى الغالب القدير
و هذا ما نزل لجناب حاجى محمود عليه بهاء الله

یا محمود یدکرک المظلوم و یوصیک بما نزل فی کتاب اللہ مولی العالم اسمع التداء من شطر البقاء الذی ذکر فی کتاب اللہ بالسجن الأعظم انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العزیز الأعلّم انا نوصیک بالاستقامة الكبرى فیهذا الأمر الذی به زلت اقدام الأمم ایاک ان یحجّبک شیء من الأشياء فیهذا الیوم الذی نزل فیہ ما لا یعادله ما عند القوم یشهد بذلك هذا النبأ الأعظم الذی بذکره انجذبت الأشياء و بندائه احیا اللہ الرّمم البهّاء علیک و علی ابنک الذی سمی بمحمّد و علی الذین آمنوا باللّٰه فی السرّ و العلن

هذا ما نزل لجناب کربلائی پاشا علیه بهّاء اللّٰه

یا حزب اللّٰه حقّ اولیای خود را دوست داشته و دارد هر یک باآثار قلم اعلى فائز و جمال قدم خود را از برای حضور و لقا ظاهر فرموده ولكن ظلم ظالمین و عناد معتدین و ضوضاء جهلا حایل شده و قاصدین را از مقصد اعلى و ذروه علیا منع نموده از حقّ بطلب اجر فائزین از برای تو مقدّر فرماید اوست سامع و اوست مجیب و هذا ما نزل لجناب کربلائی محسن علیه بهّاء اللّٰه

یا محسن در احسان حقّ جلّ جلاله تفکر نما راه نمود و هدایت فرمود تا آنکه بطراز اعظم و نبأ عظیم فائز گشتی این مقام اعلى را باسم فاطر سماء حفظ نما اوست حافظ و اوست ناصر و اوست معین و هذا ما نزل لجناب آقا محمّد علیه بهّاء اللّٰه

یا محمّد وجه قدم بتو متوجّه و ترا ذکر مینماید و حزب اللّٰه را وصیت مینماید بتربیت اولاد اگر والد در این امر عظیم که از قلم مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید حقّ پدری ساقط شود و لدی اللّٰه از مقصّرین محسوب طوبی از برای نفسیکه و صایای الهی را در قلب ثبت نماید و باو متمسک شود انه یأمر العباد بما یؤیدهم و ینفعهم و یقرّبهم الیه و هو الأمر القدیم

و هذا ما نزل لجناب آقا عبداللّٰه علیه بهّاء اللّٰه

حمد کن مقصود عالمیانرا که ترا مؤید فرمود بر اقبال در یومیکه کلّ اعراض نمودند الا من شاء ربک حزب اللّٰه را وصیت مینمائی بنصرت امر و نصرت در رتبه اولیه تبلیغ امر الهی بوده و هست طوبی از برای نفسیکه منقطعاً عن الدنیا و متمسکاً بالتقوی باین امر اعلى تمسک نمایند و لوجه اللّٰه قصد هدایت عباد کنند که شاید تشنگان بفرات رحمت فائز شوند و گمراهان صراط مستقیم را بیابند

و هذا ما نزل لجناب مشهدی کاظم علیه بهّاء اللّٰه

یا کاظم قائم آمد و ناسرا بحضرت قیوم دعوت فرمود و بشارت داد ولکن قوم بظلمی قیام نمودند که دخانش عوالم روح را تیره نمود مائده عطا نمود ردّش کردند آیات نازل فرمود انکارش نمودند بیّنات آورد سخّارش گفتند اینست شأن غافلین طوبی از برای نفسیکه اقبال نمودند و قصد بیت ذکر کردند و فائز شدند بشنیدن آیات الهی و مشاهده وجوه احبّای لایزالی و هذا ما نزل لجناب علی اکبر علیه بهّاء اللّٰه

در این ربیع رحمانی و نیشان مکرمت سبحانی جهد نما تا فائز شوی بانچه که ذکرش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند ارض معرفت را امروز از نیشان مکرمت انباتی دیگر و ظهوراتی دیگر است این رحمت مخصوص این ایام است و این کرم لایق

این اوقات وقت را غنیمت دانید و بما ینبغی قیام کنید
و هذا ما نزل لجناب حاجی حبیب الله علیه بهاء الله

یا حبیب الله قلم اعلى در لیالی و ایام بنصیحت دوستان الهی مشغول مقصود آنکه کلّ بانوار توحید حقیقی فائز گردند و از
اوهامات قبل فارغ و آزاد هزار و سیصد سنه یا حقّ گفتند بالأخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند باید کلّ از حقّ جلّ جلاله
حفظ طلب نمایند تا بمثابه حزب شیعه شنیعه باعثساف قیام نکنند اوست قادر و توانا سبحان الله آن اوهام بآخر نرسیده اوهاماتی
دیگر از شطر اهل بیان ظاهر اعادنا الله ایاکم من شرّ هؤلاء
و هذا ما نزل لجناب کربلائى محمد جعفر علیه بهاء الله

یا محمد جعفر تو لقا می طلبی و حقّ معطی و بخشنده و مهربان ولكن اهل اعتساف از انصاف گذشتند و اولیا را از توجه منع
نمودند قل

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متوجّهاً الی انوار وجهک لأدخل فی مدینة تشرّفت بقدمک و ارتفع فیها ندائک و اقوم
لدى باب فتح علی من فی الأرض و السماء و اشرب کوثر اللّقاء من ایادی عطائک و كأس الوصال من جودک و فضلک الهی
الهی تری حالی و تسمع ضجیح قلبی فی هجرک و فراقک لو تمنعنی عن التّقرّب الیک حجبات عبادک و سبحات خلقک قدر
لی من قلمک الأعلى اجر من فاز بحضورک و شرب رحیق الوحی من ید عطائک و شهد بما نطق به لسانک و شاهد افکک
الأبهی و سمع ندائک الأهلئ انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم
و نذکر ابنک الذی آمن بالله و آیاته و نبشّره بفضل ربّه المشفق الأمين و نذکر ابنک الآخر و نوصیه بما وصّینا به عبادنا
فی الواح شتی و انا التّاصح العلیم البهّاء علیکم من لدی الله ربّ العالمین
و هذا ما نزل لجناب نصرالله خان علیه بهاء الله

یا نصرالله قد اتی التّصر و الناس اکثرهم لا یعلمون قد نصبت رایة التّوحید و الناس لا یفقهون قد اتی الموعود بأعلام الظّفر ولكنّ
البشر اکثرهم لا یشعرون قد حضر اسمک لدى المظلوم انزل لک ما لا تعادله ثروة العالم یشهد بذلك ربّک المهیمن القیوم انک
اذا فزت بآیاتی و وجدت عرف بیانی قل

الهی الهی لک الحمد بما عرفتنی سبیلک و انزلت لی دلیلک و علّمتنی ما کان مکنوناً فی علمک و مخزوناً فی اصداق
حکمتک اسألك یا محیی العظم الرّیم بنیاک العظیم بأن تجعلنی ثابتاً علی صراطک و ناطقاً بذکرک و متمسکاً بحبل فضلک
ایربّ ترانی راجیاً ما قدرته لأولیائک اسألك ان لا تخیننی بجودک و کرمتک انک انت العلیم الخبیر
و هذا ما نزل لجناب آقا میر هاشم علیه بهاء الله

یا هاشم اسمع نداء المظلوم انه یدکرک بآیاته و یشرک برحمته الّتی سبقت الوجود قمنا امام الوجوه بحیث ما منعنا حجبات
الفراعنة و لا سطوة الجبارة دعونا کلّ الی الله مالک الغیب و الشّهود فلما انارت الآفاق خرجت عن خلف الحجاب شردمة
من اهل التّفاق و ارتکبوا ما لا ارتکبه الأولون قد نقضوا الميثاق و کفروا بالذی آمنوا به فی الأعصار و القرون کذلک ذکرنا ما ورد
علینا من الذین انکروا حقّ الله ربّ ما کان و ما ینکون فأسأل الله ربّک ان یؤید عبادہ علی التّمسک بحبله الممدود
و هذا ما نزل لجناب آقا میر سیف الدّین علیه بهاء الله

يا سيف الدين قد اتى الوعد و اتى الله بسلطان مبین قد خسر الذين انكروا ظهور الله و حجته بما اتبعوا اهوائهم الا انهم فى خسران عظيم قل يا مالا الارض قد اتى الحسين و فى ظله الملاء الاعلى و اهل خباء المجد ان انتم من العارفين هذا هو الذى كان موعوداً فى كتب القبل ولكن الناس اكثرهم من الغافلين طوبى لقوى ما اضعفته سطوة القوم و لمستقيم ما زلته شبهات المعتدين الذين اعرضوا عن الحق اذ اتى من افق الافتدار بطراز بديع قل طوبى لكم يا اهل البهء بما آمنتم بالذى كان مسطوراً فى كتب القبل من لدن عليم خبير
هذا ما نزل لسمى المقصود

يا من سميت باسمى اسمع ندائى من شطر سجنى انه يجذبك الى ملكوت بيانى و جبروت عرفانى ان ربك هو المشفق الكريم انا انزلنا للأعجام آيات عظمتى على اللغة الفصحى و على الاعراب بلسان عجمى بديع انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر القدير طوبى لعبد اخذ كتابى بقوة من لدى الله رب العالمين و ويل لمن اعرض عن الحق و اتبع كل كفار اثم قل الهى الهى اشهد بوحدايتك و فردانيتك و اعترف بما انزلته من سماء مشيتك و ملكوت ارادتك اسالك بالأفئدة التى طارت فى هواء حبك و بأولياك الذين اقبلوا الى مقر الفداء بانقطاع ما رأت شبهه عين الابداع اسالك يا مولى العالم باسمك الأعظم بأن تؤيدنى على ذكرك و ثنائك ثم انزل لى من سماء عطائك ما يقربنى اليك فى كل الأحوال انك انت الغنى المتعال و هذا ما نزل لجناب ميرزا عباسعلى عليه بهاء الله

يا عباس قبل على ان المظلوم يناديك بما يجذبك الى الأفق الأعلى فضلاً من لدى الله مولى الورى لشكر و تكون من الذاكرين فاعلم بالعلم اليقين بأن لا يعادل بأثر قلمى الأعلى ما فى ناسوت الانشاء يشهد بذلك رب العرش و الثرى طوبى لمن سمع و شهد و ويل للمعرضين قد اتى ام الكتاب فى المآب و الناس اكثرهم من الرّاقدين قد ارتفعت الصيحة و ظهر ما كان مكتوناً فى علم الله العليم الحكيم اياك ان تحزنك حوادث العالم و شبهات الأمم خذ ما اتاك بقوة لا تمنعها سطوة الغافلين كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتقر عينك و عيون العارفين
هذا ما نزل لجناب پاشا آقا عليه بهاء الله

يا پاشا ندای مالک اشياء را بشنو از اعلى افق عالم ندا میفرماید تا کلّ فائز شوند بآنچه که از برای او از عدم بوجود آمده اند طوبى از برای نفسیکه اسیاف ظالمین و ظلم معتدین او را از مالک یوم پسین محروم نساخت از حق مى طلبیم ترا تأیید فرماید بر آنچه لایق امر او و سزاوار آیام اوست
هذا ما نزل لجناب میرزا وهاب عليه بهاء الله

يا وهاب قد اتى الوهاب فى المآب و القوم فى ريب عجاب قد ظهر المكنون و اتى القيوم من افق البرهان برايات الآيات قد جاء ما قرّت به اعين الفردوس الأعلى ولكنّ القوم كفروا به و ارتكبوا ما ناح به اهل مدائن العدل و الانصاف انك اذا سمعت نداء المظلوم و وجدت عرف اسمى القيوم قل يا مالک الغيب و الشهود اسالك بالنار التى هديت بها الكليم و بالنور الذى اظهرت به فضلك العميم بأن تجعلنى خاضعاً لأمرک و خاشعاً لظهورات عظمتك اى رب ايدنى على ما تحبّ و ترضى ثم قدر لى خير الآخرة و الأولى انك انت الله الفرد الواحد العليم الحكيم
هذا ما نزل لجناب آقا مصطفى على عليه بهاء الله

یا مصطفیٰ قلی در لیالی و ایام قلم مالک انام متحرک اولیای خود را ذکر میفرماید و بصراط مستقیم راه مینماید طوبی از برای نفسیکه راه را یافت و باو تمسک نمود امروز عالم بانوار نیر اعظم فائز مقام این یوم مبارکرا بدانید و بشای مالک آن ناطق و بخدمتش مشغول باشید عنقریب آنچه مشاهده میشود بعدم راجع و یقی لمن تمسک بالعروة الوثقی ما قدر من لدی اللّٰه مولی الوری و ربّ العرش و الثری طوبی از برای مقبلین و طوبی از برای نفوسیکه بحبل متین تمسک جستند و از اهل ارض خود را فارغ و آزاد مشاهده نمودند ایشانند اهل بها که در صحیفه حمرا از قلم اعلیٰ مسطور

هذا ما نزل لجناب آقا محسن علیه بهاء الله

یا محسن فرات رحمت جاری و کوثر بیان مشهود و تسنیم امام وجوه موجود ولكن عباد غافل و محجوب الّا عدّة معدودات از حقّ میطلبیم کلّ را تأیید فرماید و از دخان نفس و هوی مطهر سازد تا بافق تقوی توجه نمایند و بآنچه حقّ اراده فرموده فائز شوند این ایام را شبه و مثل نبوده و نیست چه که بحر مواج و آفتاب حقیقت مشرق از حقّ بطلب عباد غافل را آگاه فرماید و بافق اعلیٰ راه نماید اوست بخشنده و مهربان

هذا ما نزل لجناب آقا احمد علیه بهاء الله

یا احمد احمد برایات آیات و اعلام بینات از مطلع امر الهی در ارض بطحا و یثرب ظاهر قوم بر اعراض قیام نمودند و کذابش گفتند و بعضی بسحر نسبت دادند چنانچه احزاب عالم امورات وارده در آن اراضی را شنیده‌اند و دانسته‌اند و بعد امتش بر تفریق قیام نمودند فرق مختلفه ظاهر و هر یک بهوی متکلم و بنار نفس مشتعل تا آنکه در یوم جزا مالک یوم را شهید نمودند و بر کفرش فتوی دادند از حقّ بطلبید حزب الله باوهامات قبل مبتلا نشوند کلمه توحید را بیابند و بحبلش تمسک نمایند البهَاء علی من اتبع الحقّ

هذا ما نزل لجناب کربلائی اسمعیل علیه بهاء الله

یا اسمعیل در ایام الله و آنچه ظاهر شده تفکر نما چه مقدار از نفوس مقدّسه مطمئنّه راضیه مرضیه که افسر زندگانیرا نثار قدم محبوب عالم نمودند و از مقرّ فدا زنده برنگشتند ولكن ناس نسناس مع آنکه بچشم خود دیده‌اند آنچه را که شبه نداشته معذلک آگاه نگشته‌اند و از خواب غفلت سر برنداشته‌اند بر منابر ذکر ذبیح قبل را مینمایند و نوحه میکنند و از آن نفوس مقدّسه بالمرّه غافل و محجوبند از حقّ بطلب آگاهی بخشد و بینائی عطا فرماید شاید بشنوند و بیابند و ببینند و بیابند کذلک نطق قلمی الأعلیٰ فی هذه اللیلة البلماء فضلاً من عندی و انا الفضال الکریم و المبین العلیم انا نذکر انک اسدالله فی هذا المقام لیفرح بعناية مولاہ و یكون من الشاکرین

و هذا ما نزل لجناب آقا عبدالحسین علیه بهاء الله

یا عبدالحسین اذا وجدت عرف بیانی و فزت بنفحات آیاتی اقبل الی افقی و قل

الهی الھی لک الحمد بما هدیتنی و عرفتنی و اسمعتنی فی یوم فیہ اعرض اکثر خلقک و قام علی الاعتراض من فی بلادک الّا من انقذته یدک القویة و سلطنتک الأبدیة ایربّ اماتنی هجرک و فراقک و اهلکنی بعدی عن ساحة عزّک اسألک بأن تقدّر لی اجر من طاف حول امرک و حضر امام وجهک و سمع ندائک الأحلی و صریر قلمک الأعلیٰ انک انت المقتدر

العزیز العلیم

هذا ما نزل لجناب کربلائی محمّد علیه بهاء الله

یا محمّد افق اعلیٰ بمثابۀ آفتاب ظاهر و هویدا و رایت بیان بر اعلیٰ مقام امکان مرتفع و منصوب نفحات وحی متضوّع و نسمة اللّٰه در هبوب مع این فضلہای بیمتھی قوم در خواب از حقّ بطلب نفوس غافلہ را بشطر آگاهی مؤیّد فرماید تا ببینند و بشنوند آنچه را کہ از برای او از عدم بوجود آمده‌اند اوست گویا و اوست دانا و اوست ناصح و اوست مبین طوبی از برای نفسیکہ ندایش را شنید و باو تمسّک جست

هذا ما نزل لجناب آقا حسن عليه بهاء الله

یا قلم اذکر من سمی بحسن فی کتاب الأسماء لیهدیہ الذکر الی المذكور و یقرّبه الیه فی هذا الیوم العزیز البدیع انا ذکرنا من حضر اسمہ لدی المظلوم فضلاً من عندی و انا الفضال الکریم لا یعرب عن علمی من شیء و انا الأمر الکریم انک اذا سمعت النداء قل

لک الحمد یا مولیٰ الأسماء و فاطر السّماء بما ایدتني علی الاقبال الی افقک و التّوجّه الی انوار وجهک ایربّ اسألک بحرکة قلمک الأعلیٰ الذی به رفعت الأدیان و وضعت ما اردته بسلطنتک و اقتدارک بأن تجعلنی مستقیماً ثابتاً راسخاً علی حبّک و شارباً ما جرى من قلمک الأعلیٰ کوثر عرفانک انک انت المقتدر العزیز العلام و هذا ما نزل لجناب داداش نایب علیه بهاء الله

یا نایب نبأ عظیم آمد و بکلمهئی نطق فرمود قلوب امم را مضطرب یافت در جمیع لیالی و ایام کلّ را ذکر نمود و متذکّر فرمود تا آگاه شوند و بر کلمه الهی گواهی دهند و لکن عنایت از برای اکثری سبب غفلت شد امر اللّٰه را نپذیرفتند و بکتاب الهی سخریّه نمودند اهل بیان عمل کردند آنچه را کہ حزب شیعه عمل نکرد تو حمد کن مقصود عالمیانرا کہ ترا مؤیّد نمود بر اقبال و اقرار و اعتراف اینمقام عظیمست باسم اعظم حفظش نما و هذا ما نزل لجناب کربلائی حسن علیه بهاء الله

یا حسن اسمائیکہ لدی المظلوم حاضر شد هر یک باآثار قلم اعلیٰ فائز گشت حیّاً میناً کلّ را ذکر نمودیم و بکلمه مبارکه مغفرت یاد فرمودیم این عهدیست کہ در یوم اوّل ورود رضوان از قلم رحمن جاری طوبی للفائزین قل لک الحمد یا مقصود العالم بما ذکرتنی فی السّجن اذ کنت بین ایدی المعرضین و هذا ما نزل لجناب کربلائی علی علیه بهاء الله

یا علی نار مشتعل و نور ساطع و امر ظاهر طوبی از برای نفسیکہ شئونات عالم و شبہات امم او را از این ظهور اعظم منع نہ نمود دخان سطوت ظالمین و غبار شوکت معتدین حایل نشد و او را از توجّه بازنداشت در هر حین معرضین باعتبارض مبین ظاهر کلّ منتظر بودند و چون نیر ظهور از افق سماء اراده اشراق نمود کلّ معرض و منکر الا من شاء ربک المقتدر القدير حمد کن مقصود عالمیانرا کہ ترا فائز نمود و توفیق عطا فرمود انه هو العزیز الفضال و هذا ما نزل لجناب شیخ کاظم علیه بهاء الله

یا کاظم حقّ عالم و گواه کہ از اوّل ایام الی حین قلم اعلیٰ متحرّک و بتحریر آیات الهی مشغول و لکن قوم بی انصاف این برهان ساطع را انکار نمودند و این حجّت کامله را قبول نکردند بهوی مشغولند و باوہام متمسّک قسم بافتاب افق بیان از انوار یقین بعید و محجوبند و بذیل ظنون متشبّث قاتلهم اللّٰه از حقّ بطلب از رحمت سابقه و عنایت محیطه این مشتی ترا برا بافکش راه نماید و بصراط مستقیمش فائز فرماید اوست قادر و توانا و اوست عالم و بینا

و هذا ما نزل لجناب عبدالحسين عليه بهاء الله

يا عبدالحسين طوبى لك و لاسمك و لمن عرفك سبيلي الواضح المستقيم أنك اذا رأيت امواج بحر بيانى و اخذك سكر
رحيق عنايتى قل

الهى الهى لك الحمد بما هديتنى الى افقك الأعلى و انزلت لى ما لا يتغير بدوام الملك و الملكوت اسألك يا مولى
الورى و ربّ العرش و الثرى بكلمتك العليا التى بها اضطربت الأسماء و انصعق عبادك و خلقتك بأن تؤيدنى على القبول بما
انزلته فى كتابك ايربّ ترانى مضطرباً فى ايامك و محزوناً عند ظهورات انوار طلعتك و ما اردت منك الا قربك و لقائك انت
الذى شهدت بلسان صدقك بقولك يوم تبدل الأرض غير الأرض ان تبدل غيايى بالحضور امام وجهك و القيام لدى بابك و
الطواف حولك و اصغاء ما نزل من سماء مشيتك أنك انت المقتدر العزيز العلام
و هذا ما نزل فى خرما لجناب صمد عليه بهاء الله

يا صمد يذكرك الفرد الأحد فى سجنه الأعظم بما يقربك اليه انه هو الجواد الكريم أنك اذا فزت بنفحات الوحي و سمعت
التداء من افق الأعلى قم و قل

يا مولى الأسماء و فاطر السماء اسألك باسمك الذى سخرت به الوجود من الغيب و الشهود و بمقامك المحمود بأن
تجعلنى من الذين وفوا بميثاقهم و طافوا حول عرشك الأعظم و خضعوا عند ذكر اسمك الأتم بأن تؤيدنى فى كل الأحوال على
ما يقربنى اليك و يرفعنى بجودك ايربّ ترانى مقبلاً اليك و معرضاً عن دونك اسألك بأنوار وجهك بأن تكتب لى اجر لقائك
أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الخبير
هذا ما نزل لجناب آقا احمد عليه بهاء الله

يا احمد حضرت قيوم در جميع احوال ندا ميفرمايد و عباد را برحيق مختوم دعوت مينمايد طوبى از براى نفسيكه حوادث عالم او
را منع نمود نداى الهى را شنيد و بقلب اقبال نمود و بقول بلى فائز گشت اينست فضل اعظم و عنايت كبرى طوبى لمن فاز و
ويل للمتوقفين انا نكبر عليك و على ضلعك و على الاماء اللائى اقبلن و آمن بالله العزيز الحميد
و هذا ما نزل لجناب آقا فرج عليه بهاء الله

يا فرج فرج آمد رذش نمودند رحمت آمد قبول نمودند نعمت آمد كفران کردند بجای شكر شكایت سزای عنايت شقاوت
ظاهر اينست شأن مردم غافل جزای عمل كل را اخذ نموده و از رحمت باقیه دائمه محروم ساخته امروز نفوسيكه از كأس
عنايت نوشيده‌اند و بافق اعلى ناظرند بايد از حق بطلبند حزبشرا باوهامات قبل مبتلا ننمايد و از شبهات و اشارات امم مقدس
دارد حمد كن حضرت مقصود را كه ترا بمقام محمود راه نمود و ذكرت از لسان مظلوم جاری گشت
هذا ما نزل لجناب محمد پاشا عليه بهاء الله

يا محمد يذكرك المظلوم فى مدينة اشعلت فيها نار البغضاء بما اكتسبت ايدى الظالمين نقضوا عهد الله و ميثاقه و اعرضوا عن
الذى اتيتهم بنور مبين طوبى لبيت ارتفع فيه ذكر الله و للسان نطق بثنائه الجميل نعيماً لقاعد قام على خدمة الأمر و ليد اخذت
كتابه البديع نسأل الله ان يؤيد اوليائه على ما يحب و يرضى و يجعلهم مشارق الفضل و الكرم بين العالم انه وليّ المحسنين قد
ارتفع التداء و نصب الصراط و وضع الميزان و القوم اكثرهم من الغافلين اعرضوا عن الحق متمسكين بأهوائهم الا أنهم فى
ضلال مبين

هذا ما نزل لجناب كربلائى محمّد عليه بهاء الله

يا محمّد ناعقين بمثابة جراد در بلاد منتشر ميگويند آنچه را نشنیده‌اند و ادّعاى علم مينمايند آنچه را كه از او غافل و محجوب بوده و هستند معرضين اهل بيان از فرقه شيعه اخسر مشاهده ميشوند كذاك سؤلت لهم انفسهم و هم اليوم لا يفقهون سبحان الله در يوم الهى بذكر اسماء متمسك و ناطق و از موجد آن معرض از حقّ مى‌طلبيم عالم را از كوثر بيان مطهر فرمايد تا امم بمولى العالم اقرار نمايند و ادراك كنند آنچه را كه اليوم از او غافلند البهَاء من لدنا على اهل البهَاء الذين ما منعهم ظلم الظالمين و سطوة المعتدين و وضوء الغافلين اولئك حزب الله فى العالم و آيات رحمته بين الأمم عليهم صلوة الله و سلامه و عزة و بهائه انه هو المشفق الكريم الحمد لله المقتدر الغفور الرحيم
و هذا ما نزل لجناب جواد آقا عليه بهاء الله

يا جواد يذكرك الجواد فى هذا المقام الرفيع و يذكرك باياته و يبشرك بفضل الله ربّ العالمين ما من عبد الا و قد ذكرناه و ما من مقبل الا ان هديناه الى صراطى و وصيناها بما ينفعه فى كلّ عالم من عوالم ربّه يشهد بذلك كلّ عالم بصير طوبى لعبد نبذ الأوهام متمسكاً بحبل اليقين نسأل الله ان يؤيدك و اوليائه على الاستقامة على امره انه على كلّ شىء قدير و بالاجابة جدير يا مجيد عليك بهائى و عنائتى اسماء مذكوره امام وجه حاضر تجلينا على كلّ واحد منهم من انوار شمس بيانى ما يقربه الى الله ربّ العالمين و اقبلنا اليه و سقيناها كوثر العرفان من كأس علمى التى سبقت البحور انه هو المقتدر القدير لا يعزب عن علم ربك من شىء يشهد و يرى و هو السميع البصير كبر من قبلى على وجوههم و نورهم بأنوار بيانى و ذكرهم بايات عظمتى و عرفهم افق فضلى نسأل الله ان يقربهم و يؤيدهم على ذكره و ثنائه و خدمة امره البديع انتهى
امواج بحر بيان الهى امام وجوه ظاهر و اشراقات نير فضل باهر از حقّ جلّ جلاله سائل و أمل كه به هياكل ذكر و بيان عالم را باعلى افق امكان هدايت فرمايد تا خلق فائز شوند و از ايام حقّ محروم نمانند انسان متحير بل عالم متحير چه كه مشاهده ميشود عمر دنيا كه نزد صاحبان بصر اقلّ از آنست كلّ در تدارك گذران و معيشت ولكن از براى عالميکه لا آخر له است فكري ننموده و نمينمايند و بهيچ تداركى مشغول نيستند از خدا مى‌طلبيم اين غفلت را كه مانع جميع مراتب فضل و الطاف است از ميان بردارد و عباد خود را آگاه فرمايد انه على كلّ شىء قدير البهَاء و الذّكر و الثّناء على جنابك و على الذين ذكرت اسمائهم فى كتابك و على كلّ ثابت مستقيم و كلّ راسخ تمسك بحبل الله المتين

خادم

۱۹ رمضان المبارک سنة ۱۳۰۴

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

ظهور بلایا و رزایا در ارض یاء

اوست گوینده پاینده

چشم عدل گریان و انصاف نالان سبحان الله در ایران افتخار بظلم و ستم و بیرحمی و اخلاق درندگان صحاری و براری شده ذئاب جزائر جهل و نادانی اغنام الهی را دریدند خسارت عظیم را ریح کبیر دانسته اند امروز حنین اشیاء در ارض یاء مرتفع و فریاد و ناله یوسفهای معانی از چاه چاه ظالمان بلند زخمی عظیم بر صدر عدل وارد و ضربتی محکم بر هیکل انصاف نازل غزالهای صحرای محبت و صفا را صیادهای کین در کمین و اطفال مهادر را طاغیان بی شرم و حیا از پی مقام عدل و جنودش ظلم و عساکرش قائم رحم در ایران بمثابه عنقا با اسم و بیرسم و انصاف بمثابه کبریت احمر مذکور و غیر مشهود

در شب بیست و سیم رمضان غبار و دخان عظیم از ضغینه و بغضای منکرین و معرضین برخاست بشانی که تجلیات انوار نیر عدل را ستر نمود بل محو کرد دو مظلوم بیچاره و بی معین آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله و عنایتی را در جامع شیخ حسن سبزواری بدون سبب و علت اخذ نمودند و با گماشته والا حاجی نایب با خفت تمام بحضور نواب والا بردند و انواع سیاست را مجرا داشتند و بعد بحبس فرستادند و از قرار مذکور آنچه ممکن بود از زخارف اخذ کردند و مرخص نمودند و بعد دخان دیگر از مطالع بغی و فحشا مرتفع و آن اخذ نفوس مقدسه در کره اخری بوده هفت نفس را اخذ نمودند از جمله جناب ملا علی سبزواری بوده و همچنین جناب ملا مهدی علیهما بهاء الله و عنایتی نواب والا بیکی گفته تیری کن تا خلاص شوی آن منقطع حقیقی فرمود چهل سالست که من منتظر این یوم بوده ام و الحمد لله امروز فائز شده ام و نفس آخر در هنگام مرور در اسواق با میرغضبها و فراشها و رجالة عباد فرموده یا قوم سیدالشهداء فرموده هل من ناصر ینصرنی و من عرض میکنم هل من ناظر ینظرنی باری نار بغضا بشانی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز این دو نفس مبارکه و نفوس اخری باستقامت تمام جان را فدا نمودند

خونهای این نفوس سبب شد که حال اهل ایران بعضی اذکار را میشوند و ساکنند بلکه میپذیرند اهل ایران با نفسی از نفوس خارجه مشی نمینمودند چه که نعوذ بالله کل را نجس میدانستند ابدأ تکلم را جائز نمیشمردند حال از عنایت این ظهور اعظم ابواب معارف باز شده آن توحشهای زاید از اعتدال و اعراض و اعتراضها از میان برخاست و کل را بحضور و لقا بشارت فرمود و فائز نمود دماء عشاق در آفاق معجزها نمود و اسباب بعد را بسیاط بیان دفع کرد و قرب را بر مقامش مقرر و مأوی فرمود حال اکثری با جمیع احزاب معاشر و محب فی الحقیقه محبتی نسبت بکل ظاهر شده که ظهورش نزد عباد از محالات شمرده میشد تبارک الکریم ذو الفضل العظیم حال کل بصر شده اند تا ببینند و سمع شده اند تا بشنوند انکار را جنود اقرار از میان برداشت در نفوذ قلم اعلی و اقتدار کلمه علیا تفکر نمائید چگونه تقلیب فرمود و نزدیک نمود

باری نفوس مذکوره را بدترین عذابهای عالم شهید نمودند یکی را طناب انداختند و کشیدند تا آخر بلد و باقی را از عقب او میزدند و میبردند بعضی را با سنگ و بعضی را با چوب و بعضی را با زنجیر و بعضی را با سلاح آن هیاکل مقدسه را قطعه قطعه نمودند و بعد آتش زدند و استخوانها را در گودالها ریختند از قرار مذکور هزار نفر رو بصحرا گذارده اند معلوم نیست بکجا رفته اند و چه شده اند و احدی در آن ایام از عیال و اطفال آن مظلومها سؤالی ننمود و از بیم و خوف نزدیک نرفت آن مظلومها بی قوت ماندند و از قرار مذکور بعضی از ملت حضرت روح ایدهم الله در سرّ سرّ من غیر اطلاع احدی دستگیری نمودند و قوت یومیّه را ارسال داشته اند

یا حبیب روحانی امروز ناله سنگریزه ها از صحراها مرتفع و حنین اشجار بلند و شب آن یوم بامر حکومت ناس عید گرفتند جشن بزرگی برپا گویا اقلیمی را فتح نمودند سبحان الله ظلم و بی شعوری بمقامی رسید که اهل آسمانها و زمینها کلّ را متحیر نمود سوف یرون جزاء اعمالهم چه که بعد هر ظلمی نور عدل مشرق و بعد هر اعتسافی تجلّی نیر انصاف باهر در جمیع احوال نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّد عباده علی الاقبال و علی التدارک علی ما فات عنهم فی اللیالی و الایام انه هو العزیز العلام

هو الله

چه شود که لطیفه جان قمیص دهدد پوشد و بسبای جانان سفر نماید و روح صافیه بخلعت بشیری مخلّع شود تا بکنعان معنوی رجوع فرماید و لطیفه وجود از شئون غفلت منزّه شود تا سر از جیب حبّ و عشق درآرد و در سماء شوق پیرهای عزّ الهی پرواز نماید تا در مدینه شغف دوست پا گذارد و سر در صحرای بافضای عشق بیندازد و جان در سبیل محبوب نثار سازد تا بطلعت هدایت مهتدی و از دون جمال دوست مستغنی و در شریعه بقا وارد گردد و بلطیفه مقصود فائز شود

هو العجمیّ الفارسیّ العراقیّ

چون اهل فلک الهی باذن ملاح قدسی در سفینه قدمی باسمی از اسما تشبّث نموده بر بحر اسما روان گشتند و قطع مراحل تحدید نمودند که شاید بیمن همّت سلطان تفرید بشاطی توحید درآیند و از جام تجرید بنوشند باری باعانت ربّانی آن فلک صمدانی بر آب حکمت روحانی حرکت مینمود و سیر میفرمود تا بمقامی رسید که اسم ساکن از اسم مجری سبقت گرفت و غالب شد لذا سفینه روح سکون یافت و از حرکت ممنوع گشت در اینوقت حکم محکم ربّانی از سماء قدس لا یزال نازل شد و ملاح بقا مأمور گشت که حرفی از کلمه اخفی بر اهل فلک تعلیم فرماید تا باعانت غیبی از وادی حیرت نفسانی بگذرند و بفضای بافرای وحدت روحانی درآیند و بقاف بقای جان و لقای حضرت جانان واصل شوند و چون اهل کشتی بکلمه دوست معنوی فایز گشتند فی الفور بر معنی گشودند و در هوای قدسی پرواز نمودند و بفضل الهی و رحمت سبحانی از عقبات نفس و هوی و درکات غفلت و عمی گذشتند و در اینوقت نسایم رضوان از مکمن رحمن بر هیاکلشان وزید و بعد از طیران در هوای قرب الهی و سیر مقامات معنوی در محلّ امن و امان و منتهی وطن عاشقان نزول نمودند و سگان آنمقام بخدمت و احسان قیام نمودند در اینوقت غلمان باقی و ساقی قدسی خمر یاقوتی ابدال فرمود بقسمی سکر خمر معارف الهیه و

کأس حکمت صمدانیّه جذب و وله آورد که از هستی خود و موجودات رستند و بجمال دوست دل بستند و قرن‌ها و عهد‌ها در آن‌مقام خوش روحانی و گلزار قدسی رحمانی با کمال فرح و انبساط مسکن و مقرّ داشتند تا آنکه نسایم امتحان سبحانی و اریاح افتتان سلطانی از سبای امر لا یزالی بوزید تا آنکه بجمال ساقی اشتغال نموده و از وجه باقی غفلت نمودند بقسمیکه ظلّ را شمس و اشباح را نور انگاشتند و قصد معارج اسم اعظم نمودند که در آن هوا طیران نمایند و بآن مقعد و محلّ وارد شوند و چون عروج نمودند صرّافان الهی با محکّ قدسی بامر مبرم ربّانی بر ایشان نازل شدند و چون اریاح غلام معنوی استشمام نمودند جمیع را منع نمودند و بعد واقع شد آنچه در لوح محفوظ مسطور گشت

پس ای ساکنان بساط حبّ الهی و ای شاربان خمر رحمت صمدانی قرب جمال دوست را بدو جهان تبدیل نمائید و از لقای او بلقای ساقی نپردازید و از خمر علم و حکمت او بخمر جهل و غفلت دل میندید لب محلّ ذکر محبوب است او را بآب کثیف نیالائید و دل منزل اسرار باقی است او را بتوجه اشیاء فانی مشغول ندارید آب حیوة از کوثر جمال سبحان جوئید نه از مظاهر شیطان باری این غلام فانی در منتهی مقام حبّ دوستان الهی را ببدایع نصح احدیّه و جواهر حکمت سلطان صمدیّه متذکر مینماید که شاید نفسی قدّ مردی و مردانگی علم نماید و از قمیص غفلت و شهوت بیرون آید و چون جمال منیر دوست پاک و منیر و مقدّس در ارض حبّ و انقطاع و ودّ و ارتفاع سیر نماید اقلّاً اینقدر از انوار صبح جبین و ظهور یوم مبین اخذ نمایند که ظاهر و باطن خود را متحد نمایند از علوّ تجرید و سموّ توحید و تنزیه کبری و تقدیس عظمی گذشتیم حال سعی بلیغ و اهتمام منیع نمایند که اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد از انفاق جان در سیل جانان گذشتیم بانفاق عدل و انصاف بر نفوس خود قیام نمایند آخر یعنی قمیص حرص و آمال نفسانی از ثوب تقدیس ربّانی ترجیح میدهید و نغمه عندلیب بقا را بصوت منکر فنا از اهل بغی و بغضا مبادله میکنید فیئس عمّا انتم تستبدلون انا لله و انا الیه راجعون انشاء الله امیدواریم که هیاکل عزّ باقی بطراز قدسی و شئون الهی چون شمس صمدی روشن و لطیف و پاک و طاهر ظاهر شوند لیس هذا علی الله بعزیز ۱۵۲

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو

چون نغمات لطیف حجازی را از طلعت عراقی شنیدی حال نواهای شهنواز معنویرا از شاهباز الهی بشنو تا از چنگ و بربط بقا آوازهای بدیع وفا ادراک نمائی و از مضراب احدیه آهنگ مزمار هوّیه بشنوی و بکوی جانان بتمام دل و روان قدم گذاری تا همه روح شوی و بی پر برپری و بی خمر مخمور شوی و بی لسان نکته سرائی و بر مراتب جذب و شوق و وجد و ذوق اطلاع یابی تا حزن فراموش کنی و از بحر سرور بیاشامی
گفت موسی را بحکم دل خدا
ای گزیده دوست میدارم تو را

لکن جهدی باید تا از کوی نفس و هوی هجرت نمائی و بحریم عزّ قدس پرواز کنی و محرم حرم جان شوی و در دل دوست راه یابی چه ملیح است این گفتار و چه نیکو باید کردار اگر پند دوست بشنوی و در سبیل رضای او سفر نمائی بعد عن نفسک و قرّب بریک فالق ما تطلب هواک فابتغ ما یرید مولاک فانس غیره و انس بنوره از باده حبّ بنوش و چشم از عالم درپوش زیرا که آنچه بینی شود فانی و بگذرد در آنی و ما عند الله لباقی لا یفنی و دائم لا یبلی قدر این ایام را دانسته که همیشه وصال میسر نشود بلبل جز در بهار تغنی نماید و تا گل نه بیند بخروش نیاید آید وقتی که عندلیب ربّانی از ذکر معانی بازماند و بشاخسار معنوی پرواز نماید و بگلذراهای غیب الهی مقرر گیرد بگوش جان بشنو و بتمام قلب اخذ نما اگرچه بلحن پارسی القا شد ولکن نوای حجازی در او مکنون گشته و اسرار الهی در او مخزون شده و التور علیک و علی الذین کانوا معک

هو الدائم بلا زوال

کتاب آن جناب لدی العرش حاضر و بانوار ملکوت مشاهده و بیان فائز حمد محبوب عالم را که باشراقات صبح قدم منور و از اهتزاز نفعه کلمه اولیه مهتر گشته‌اید و بستّه ثانیه بعد از الف قائمه که مشعر بر انطواء ستّه اولیه بوده عارف شده‌اید اینست مقامی که جناب احمد احسانی علیه بهاء الله از آن اخبار فرموده قوله الواو ثلاثة احرف ستّه و الف و ستّه و قد مضت ستّه الايام و الألف هو التمام و لا کلام فکیف الستّه الايام الآخر والّا لما حصل العود لانه سرّ التنکیس لرمز الرّیس فان حصل من الغير الاقرار بالستّه الباقیه تمّ الأمر بالحجّه و ظهر السرّ الأعظم الی آخره ستّه اولیه اشاره بسموات کور قبل است که در ستّه ایام خلق شده و قد مضت ای طویت بالألف القائمه الّتی هی النقطه ثمّ ارتفعت ستّه اخری بظهور اسمی الأبھی کذلک ینبک

العلیم الخبیر و به ظهر سرّ التّنیس لأنّ علم الرّیس قد نصبت علی کلّ علم باذخ رفیع کذلک جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم طوبی للعارفین

ای ناظر الی الله بیاناتی که در این مقام فرموده‌اند احدی تا حین ادراک ننموده و از اثیم کرمانی مخصوصاً سؤال شد که تفسیر نماید و عند عجز نفس خود از مطلع علم سؤال کند قد اخذه الغرور و الاستکبار علی شأن منع عن عرفانه الی ان رجع الی مقرّه ان ربک لهو العادل الحکیم و مقصود از آن بیان همین فقره بوده به ظهر کلّ امر و برز کلّ سرّ و لاح کلّ مکتوم و انتهی کلّ ظهور و ختم کلّ لوح مبین نسأل الله ان یوفّق الکلّ علی ما ینبغی لهذا الظهور الذی به تشتّت التّرتیب و تفرقت الأوهام المجتمعّة فی الرّوس و زلت ارجل المستقیمین قد وجدنا کتابک مقدّساً عن ذکر الغیر و مزیناً بهذا الاسم العظیم لا تحزن من شیء قد قدر لک فی ملکوتہ ما تقرّ به عینک و تفرح به قلبک انه ولیّ من اقبل الیه و نطق بذكره المنیع

آنچه الیوم لازم است خدمت امر بوده و خواهد بود اکثری از ناس غافلند باید کل را بشأنی تربیت نمود که از نفاق ناعقین از صراط مستقیم و سبیل مبین ممنوع نشوند آنچه در الواح از قبل و بعد مذکور بوده کل باین ظهور ابداع امع منتهی شد و میقات کل منقضی چنانچه اشارات کتب قبلیه در الواح منیعه از قلم الهیه جاری شده طوبی للناظرین آن جناب باید در کلّ احیان بکمال جدّ و جهد ساعی باشند که شاید اشجار نفوس از هر ریحی متحرّک نشوند و بهر خاری نلغزند چنانچه در این ایام نفس مجهولی در یکی از مدن الله بدعوی برخاست و بعضی از غافلین اقبال نمودند الی ان عرفوا و رجعوا الی الله و كانوا من التائبین اگر قرار بر این باشد که هر روز ظهوری ظاهر شود هرگز امر الله مستقرّ نخواهد شد لذا باید الیوم مثل آن جناب ناس را باستقامت کبری دعوت نمایند و این مقام اکبر مقامات بوده و خواهد بود چنانچه در کتب از قبل و بعد مسطور و مذکور است آنچه در سبیل حقّ از آن جناب ظاهر شده لدی العرش مقبول و آنچه در این امر امع اقدس نوشته‌اند اگرچه لدی العرش حاضر نشده ولکن علم حقّ بآن احاطه فرموده بعد از قرائت این لوح رجوع بآن نمایید تا بتمامه بما نزل من لدی العرش مطابق شود طوبی لک بما شریعت رحیق الحیوان و کان بدئک ممّا و رجوعک الینا بالخلوص و العرفان هذه لشهادة الرّحمن فی حقّک ان افرح و قل لک الحمد یا مولی العالمین و لک الشکر یا ایّها المظلوم بین ایادی الفاسقین و لک البهَاء یا بهَاء من فی السّموات و الأرضین انما البهَاء علیک و علی ذوی قرابتک و الذّین معک علی ما انت علیه فی هذا الأمر الأعظم الأمع الأقدس المنیع

* * *

ده

جناب ملاّ عبدالعلی علیه بهاء الله

بنام خداوند دانا

کتاب اعظم میفرماید عالم از انفاس نفوس ظالمه مکدرّ بوده و هست حقّ موعود ظاهر و بأعلیّ البیان ناطق معذلک کلّ محجوب و غافل مگر نفوسیکه حجبات اوهم ایشانرا از اشراقات انوار یقین منع ننموده مطلع و مبدء ظلم علما بوده‌اند امرای ارض بفتوای آن نفوس مغروره غافله وارد آوردند آنچه را شنیده‌اید علمای یهود بر صلب حضرت روح فتوی دادند و علمای اصنام و تورا و انجیل بر قتل سید عالم در ارض صاد تفکر نمایند بفتوای جمعی از علما بر نورین نیرین وارد شد آنچه رسول نوحه نمود و بتول بصیحه مشغول زمام ناس غافل در دست مظاهر ظنون و اوهم بوده و هست یحکمون ما یشاؤون انّ الله بریء

منهم و نحن برآء و الذین اعترفوا بما نطق به القلم الأعلى فیهذا المقام المحمود امروز استقامت از اعظم اعمال محسوب تمسکوا بها یا اهل البهآء و لا تكونوا من الغافلین دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و جمیع را بذکر حق مسرور دار شاید برحیق استقامت فائز شوند و متمسک گردند بآنچه دائم و پاینده است قل انه یسمع ما تنطق به السنکم و یری ما انتم تعملون البهآء من لدنا علی اولیآء الله و احبائه الذین نبذوا العالم و تمسکوا بالاسم الأعظم الذی ینطق انه لا اله الا انا الناطق العلیم

سروستان

کربلائی صادق

الأقدس الأعظم الأبھی

کتاب الله قد کان علی هیکل الانسان مشهوداً قل انه لهیکل الأعظم بین الأمم الذی ینطق بالحق و یدع الناس الی مقام کان بأنوار الوجه مضیئاً لا تعقبوا المتوهّمین ان اتبعوا من یأمركم بالعدل اذ اتی المقصود بسطان کان علی العالمین محیطاً قل لا ینفعا اقبال العباد كما لا یضرنا اعراضهم انما نذکرهم لوجه الله و کان الله علی ما اقول شهیداً طوبی لک بما فزت بذکر هذا الذکر الأعظم و اجبت مولیک اذ اتی بأمر کان فی ازل الآزال بالحق قویاً ان اشکر الله بما یتدک علی الاقبال و انطقک بهذا الذکر الذی کان فی الألواح مذکوراً

بنام محبوب عالم

کتاب الهی از سماء عنایت رحمانی نازل و افق عالم بانوار نیر اعظم مشرق اسرار مکنونه و آثار مخزونه کل ظاهر و مشهود طوبی از برای نفسی که حجبات علم او را از مشرق وحی الهی محروم نمود و سبحات قوم از بحر اعظم ممنوع نساخت یوم یوم اوست و ظهور ظهور او قدرش را بدانید و بکمال عجز و ابتهاج استقامت طلب نمائید اوست عطیة کبری و مائدة مبارکه عظمی جهد کنید شاید فائز شوید بآنچه لامثل و لاعدل بوده اوست کریم و اوست معطی و اوست باذل لا اله الا هو الفرد الواحد المقدر العلی الأعلى حمد کن مالک یوم معاد را که ترا تأیید فرمود بر ذکر و ثنا و راه نمود و هدایت فرمود بگو
الها معبودا مسجودا شهادت میدهد عبد تو بوحدانیت تو و فردانیت تو و از بدایع فضلت مسئلت مینماید آنچه را که سزاوار بخشش توست و ظهور و بروزش از دفتر عالم محو نشود سحاب اوهام او را ستر ننماید و غمام ظنون او را از اشراق بازندارد ای کریم هر صاحب بصر و سمعی بر کرمات شهادت داده و بر سبقت رحمت گواه عبادت را از دریای شناسائی محروم منما و از انوار وجه ظهور منع مفرما تویی بخشنده و مهربان لا اله الا انت العزیز المتان

جناب آقا میرزا علی اکبر علیه بهاء الله ص

بسمی المقدّس عن الامکان

کتاب الکرّم انزلہ مالک القدم و الّذی تزین بہ أنّه ممّن یشار بالبنان و یصلّی علیہ الرّحمن من ملکوتہ الممتنع المنیع أنّه مع علوّ قدرہ و کبر مقامہ لو يتجاوز عن حدّہ یدکر بالاسراف من لدن علیم حکیم خذوا الاعتدال هذا ما امرکم به الغنیّ المتعال فی کتاب کریم ان انفقوا یا مظاهر هذا الاسم و مطالعہ علی الذّین تجدونہم علی فقر مبین قل ایّاکم یا اهل الغنّاء ان یمنعکم لفظ المبین عن الانفاق فی سبیل اللّٰہ ربّ العالمین قل لعمر اللّٰہ لا یحتقر احد بالفقر عند ربّہ بل یزداد لو یجدہ من الصّابرين طوبی لفقیّر صبر و ویل لغنیّ امسک حقوق اللّٰہ و ما فرض علیہ فی لوحہ الحفیظ قل لا تفتخروا بما عندکم من المال تفکّروا فی المآل و ما قدّر لکم جزاء اعمالکم فی کتاب اللّٰہ العلیّ العظیم طوبی لغنیّ ما منعه الغنّاء عن اللّٰہ مالک الأسماء أنّه من افضل الخلق لدى الحقّ العزیز العلیم قل قد اتی الیوم و أنّه لربیع الأعمال لو انتم من العارفين ان اجهدوا یا قوم لیظهر منکم ما ینفعکم فی عوالم ربّکم العزیز الحمید قل تمسّکوا بالأخلاق المرضیّۃ و الأعمال الحسنۃ و لا تكونوا من المتوقّفين ینبغی لکلّ نفس ان یتشبّث بما یرتفع بہ امر اللّٰہ ربّکم المقتدر القدير قل اما ترون الدّنيا و شئوناتها و تلوّناتها و تغیراتها فکیف تقنعون بها و بما فیها ان افتحوا ابصارکم و کونوا من المتبصّرين سوف تذهب بهم کالبرق بل اسرع یشهد بذلك مالک الملک فی هذا اللّوح البدیع انک اذا اخذک جذب آیات ربّک ان اشکر و قل لک الحمد یا مقصود القاصدين ان افرح بما توجّه الیک القلم الأعلى و انزل لک ما کلت عن وصفه السن الابداع و کلّ لسان منیع کبّر من قبلی احبّتی و بشرهم بذکری ایّاهم ثمّ اقرأ لهم لوحی الجمیل البهّاء علیک و علی اهلک و من معک علی صراطی المستقیم

* * *

صحیفة اللّٰہ المہیمن القیوم

هو النّاطق العلیم

کتاب انزلہ الحکیم لمن آمن باللّٰہ الفرد الخبیر لیجذبہ الی مقام لا تحزنه حوادث العالم و لا انکار الأمم الذّین نقضوا عهد اللّٰہ ربّ العالمین قد حضر کتابک لدى المظلوم و ما ارسلته الی اسمی اجبناک بهذا الكتاب الذّی به ارتعدت ارکان الجهلاء و انصعق کلّ عالم بعید

یا عبداللّٰہ انت الذّی فزت بندائی و الواحی و آثار قلمی و ما جرى عن یمین عرشی ان ربّک هو الذّاکر العلیم افرح بذکری ایّاک و قل لک الحمد یا مقصود العالمین

و نذکر من سمّی بأحمد انا ذکرناه من قبل و فی هذا الحین یا احمد انّ المظلوم بین انیاب الذّئاب و المشرکون ارتکبوا ما ناح بہ کلّ صادق امین قد نبذوا الصّدق ورائهم و اخذوا مفتریات انفسهم الا أنّهم من الصّاغرين

یا محمّد یدکرک المظلوم و یشّکر بعنایة اللّٰہ العزیز الحمید لا یعادل بذکره ذکر العالم یشهد بذلك من عنده کتاب مبین طوبی لمن فاز الیوم بآثار قلمی و تمسّک بحبلی المتین نسأل اللّٰہ ان یؤیّدک علی ما یحبّ و یرضی و یکتب لک ما کتبه لعباده المقرّین

يا على قبل اكبر قد تزین منظر الله المهيمن القيوم باستوائه على عرش عظيم و ندائه امام وجوه عباده و هو المقتدر القدير
ما معنى سجنى عن ذكر الله العليم الخبير و ما خوفى ظلم الذين كفروا بيوم الدين انظر انظر هذا اصعب القدرة قد انشقت به
سماء الأوهام اسمع اسمع هذا صرير قلمى ارتفع امام وجوه العرفاء ثم العلماء ثم الملوك و السلاطين قل
يا مالك القدر اسألك بمنظرك الأكبر الذى به اضطربت افئدة البشر ان تجعلنى ثابتاً فى حبك و راسخاً فى امرك أنك
انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوى القدير

يا محمّد قبل ابرهيم قد احاطت بي الأحزان من الذين كفروا بالرّحمن الا أنّهم من الظالمين انّ الذى قام امام وجهى و
حرّ ما خرج من فم مشيئى قد اخذه الظالمون لأنفسهم ربّاً من دون الله الا أنّهم من الأخرسين فى كتابى العظيم
يا ابرهيم انظر ثم اذكر الذين طاروا بأجنحة الانقطاع الى ان وردوا مقرّ الفداء و انفقوا ارواحهم فى سبيلى و ما عندهم
لأمرى العزيز البديع انّ الحسن سرع بقدرة الله و قوته الى مقرّ الفداء بحيث ما منعه ثروته فى العالم و لا ضوضاء الأمم و لا
صفوف الملوك و لا جنود الظالمين و انفق روحه فى سبيلى بفرح تحيّر به الملاء الأعلى ولكنّ القوم اكثرهم من المنكرين
يذكرون الخليل و ينكرون ما ظهر فى أيام الجليل الا أنّهم من الغافلين فى كتاب الله المقتدر العزيز الحكيم

يا ابا القاسم اسمع ما ارتفع من شطر عنايتى لأوليايى أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز العليم أنك اذا شربت رحيق
بيانى قل

الهى الهى لك الحمد بما هديتني و عرفتني و ايدتني على الاقبال اليك اشهد أنك اظهرت نفسك لهداية خلقك و
تقريبهم اليك فى كلّ الأحوال أنك انت العزيز المختار اى ربّ اسألك بأسرارك المكنونة فى علمك و بالأموج الظاهرة من بحر
بيانك ان تجعلنى متمسكاً بحبلك أنك انت القوى المتعال

يا قلمى الأعلى اذكر من سمى بمحمّد قبل اسمعيل قل انا ذكرنا الذّبيح من قبل و لو تريد نذكر آخر و نقول تالله قد
تحيّر اهل الفردوس الأعلى اذ توجه الحسين الى مقرّ الفداء سرع بروحه و طار بأجنحة الشوق و مشى برجل الاشتياق الى ان
حضر فى المقام امام وجه مولى الأنام قال

الهى الهى هذا روحى و نفسى و جسدى و اركانى اريد ان افدى بها فى حبك و فى سبيلك آه آه من عظمتك و قلّة
بضاعتي و من رفعتك و حقارة عملي اسألك يا مالك الوجود و المهيمن على الغيب و الشهود ان تجعل عملي مزيّناً بطراز
قبولك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرّحيم

يا محمّد قبل باقر قد انتهت الأسماء باسمك طوبى لك و لمن سرع الى افق رضائى و عمل ما انزلته فى كتابى و طوبى
لمن شرب رحيق الحيوان من كأس عطاء اسمى الرّحمن و طوبى لمن نبذ سوائى و تشبّث بذيل عنايتى و طوبى لمن اخذ رحيق
الوحى من ايدى فضلى و شرب منه باسمى و طوبى لمن اشتعل بنار حبّى و نطق بنثائى امام وجوه عبادى و طوبى لأوليايى هناك
الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التوجّه الى افقى و لا سطوة المعتدين عن هذا النّبأ العظيم

يا عبدالله نذكرك مرّة اخرى لتجد نفحات الوحى و تكون من الشّاكرين هذا يوم فيه اشرفت الأرض بنور الله مقصود
العارفين و السّماء بآيات الله العزيز الحميد طوبى لعبد تمسك بما امر به و ويل لكلّ غافل بعيد نسأل الله تبارك و تعالى ان يقدر
لك و لأوليايى ما يقربكم اليه و يذكركم بآياته و ينوركم بأنوار ملكوته أنّه هو ارحم الرّاحمين و نسأله ان يكتب لك ما ينفكك فى
كلّ عالم من عوالمه أنّه هو المقتدر القدير البهّاء من لدنا عليك و على اوليايى هناك الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التّشبّث
بأذيال رداء رحمتى و لا سطوة المعتدين عن هذا النّبأ العظيم

هو الناطق في ملكوت البيان

كتاب انزله الرحمن أنه هو الروح للابدان و الاثمار للاشجار و كوثر البقاء لاهل البهَاء طوبى لمن اخذ قدح العطاء من يد مالك الاسماء منقطعاً عما ظهر في ناسوت الانشاء و شرب باسم الله رب العالمين قد حضر كتابك لدى المظلوم وجدنا منه عرف حبك و استقامتك على هذا الامر الاعظم و التبا العظيم انا ذكرناك من قبل في الواح شتى قد انتشر بها عرف اقبالك و خضوعك لمن اتى من افق الاقتدار بآيات محكمات و سلطان مبين سوف يرى الذي اعرض عن الافق الاعلى ما فات عنه في ايام ربه و يجد نفسه في خسران عظيم هذه كلمة اشرفت من افق سماء علم ربك العليم الخبير قم على الامر بامرى و سلطاني انه معك و يحفظك من جنود الظالمين كذلك نطق القلم الاعلى اذ كان المظلوم في هذا المقام الرقيع هذه بشارة من لدنا لك اذا وجدت عرفها قل

الهي الهى لك الحمد بما عرفتنى مشرق آياتك و اشهدتنى امواج بحر بيانك و اريتنى افق ظهورك و هديتنى الى صراطك و شرفتنى باثارك و نورت قلبى بانوار عرفانك اسئلك بان تقدر لى خير الآخرة و الاولى و ما كتبت لاصفيانك و اوليائك الذين بهم امطرت السماء و انبتت الارض اى رب ترانى متمسكاً بحبلك و متشبهاً باذيال رداء رحمتك اسئلك ان لا تخيبنى عن كل خير انزلته فى كتابك انك انت الفضال الكريم لا اله الا انت الغفور الرحيم
يا ايها الناظر الى الوجه ان المظلوم اراد ان يذكر اخاك الذى سمي بعبدالله ليفرح و يكون من الشاكرين يا عبدالله اذا اخذك سكر كوثر بياني و اجتذبتك ندائى قل

الهي الهى انا عبدك و ابن عبدك قد اقبلت الى افقك الاعلى و الذروة العليا المقام الذى فيه ارتفع ندائك الاحلى و صرير قلمك الابهى اسئلك باسرار امرك و آيات عظمتك و الكلمة التى بها نصرت اوليائك فى القرون و الاعصار بان تجعلنى فى كل الاحوال ثابتاً راسخاً قائماً على ذكرك و ثنائك و خدمة امرك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوى القدير

و نذكر الورقة ضلعك و تكبر عليها من هذا المقام نسئل الله ان يؤيدها و يوقها على ما يحب و يرضى
و نذكر من سمي بالحسين و الذى سمي بفخر الدين نسئل الله ان يقدر لهما ما تقر به عيون عباده و ينفعهما فى كل عالم من عوالمه انه هو الفياض المشفق العزيز العظيم
البهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و عليهم و على الذين ما منعتهم شبهات المعرضين و لا نفاق الناعقين عن التقرب الى الله رب العالمين

* * *

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المشرق من افق سماء البرهان

کتاب انزلہ الرَّحْمَن لَمَن فِی الْاِمْکَانَ لِیَجْذِبَهُمُ الْبِیَانَ اِلٰی اَفْقِ اَشْرِیْقٍ مِنْهُ نَبْرُ الظُّهُورِ فِی هَذَا الْیَوْمِ الْمُبَارَکِ الْعَزِیْزِ الْبَدِیْعِ یَا مَلَأَ الْفَرْقَانَ اَسْمَعُوا نِدَاءَ الرَّحْمَنِ فِی طُورِ الْعُرْفَانَ اِنَّهُ یَقْرَبُکُمْ اِلَیْهِ وَ یَهْدِیْکُمْ اِلَیْهِ صِرَاطُهُ الْمُسْتَقِیْمُ اَیَّاکُمْ اِنْ تَمْنَعُوا اِنْفُسَکُمْ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الْاَعْظَمِ ضَعُوهَا مَا عِنْدَ الْقَوْمِ وَ خَذُوا مَا اَوْتِیْتُمْ مِنْ لَدٰی اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اِنَّهُ ظَهَرَ وَ اَظْهَرَ مَا اَرَادَ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ الْفَضَّلُ الْکَرِیْمُ یَا مَلَأَ الْاَرْضَ اَسْمَعُوا النَّدَاءَ مِنْ شَطْرِ عِکَّاءَ مِنَ السَّدْرَةِ الْمَرْتَفَعَةِ بِالْحَقِّ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْفَرْدُ الْوَاحِدُ الْمَقْتَدِرُ الْقَدِیْرُ قَدْ جَرٰی مِنَ الْقَلَمِ الْاَعْلٰی کُوْثَرَ الْبَقَاءِ اَقْبَلُوْا بِوَجْهِ نُوْرٍ اَثَمَ اَشْرَبُوْا مِنْهُ وَ لَا تَکُوْنُوْا مِنَ الْغَافِلِیْنَ اَیَّاکُمْ اِنْ تَحْجِبْکُمْ شِبْهَاتِ اِنْفُسَکُمْ عَنْ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ خَذُوا کَاسَ الْفَلَاحِ بِاسْمِ فَالِقِ الْاَصْبَاحِ ثَمَّ اَشْرَبُوْا مِنْهَا اَمْرًا مِنْ لَدُنْ اَمْرِ قَدِیْمٍ تَاللّٰهُ قَدْ اَتٰی الْیَوْمَ وَ الْقَوْمَ فِی سِکْرِ عَجِیْبٍ نَبَذُوا الْهَمَّ بِمَا اَتَّبَعُوا اَهْوَاثَهُمْ اِلَّا اَنْتُمْ مِنَ الْاَخْسَرِیْنَ فِی کِتَابِ اللّٰهِ مَالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ قَدْ مَاجَ بَحْرُ الْبِیَانَ فِی قُطْبِ الْاِمْکَانَ وَ تَضَوَّعَتْ نَفْحَاتُ الْوَحٰی بَیْنَ الْاَدِیَانَ طُوْبٰی لَمَن وَجَدَ وَ اَقْبَلَ وَیَلُ لِلْمَعْرِضِیْنَ

یا قَلَمٰی وَّلَّ وَجْهَکَ اِلٰی شَطْرِیْ مِنْ سَمٰی بِمُحَمَّدٍ وَ ذَکَّرَهُ بَآیَاتِیْ وَ نَوَّرَهُ بِاَنْوَارِ مَلِکُوْتِیْ وَ بَشَّرَهُ بِعِنَایَتِیْ اَلَّتِیْ سَبَقَتْ مِنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِیْنَ یَا مُحَمَّدُ اَقْبَلِ اِلَیْکَ قَلَمٰی الْاَعْلٰی مَرَّةً اٰخَرٰی لِتَجِدَ نَفْحَاتِ الْوَحٰی وَ تَکُوْنُ مِنَ الشَّاکِرِیْنَ اَنَا ذَکْرُنَاکَ مِنْ قَبْلِیْ بِذَکْرِ فَاحٍ بِهٖ عَرَفَ الْبِیَانَ بَیْنَ الْاِمْکَانَ وَ عَرَّدَتْ عِنَادِلُ الْبِرْهَانَ عَلٰی الْاَغْصَانَ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْفَرْدُ الْخَبِیْرُ

قُلْ یَا اَوْلِیَّائِیْ فِی مَنْشَادِیْ تَاللّٰهُ الْحَقُّ قَدْ فَتَحَ بَابَ السَّمٰوٰتِ وَ اَتٰی مَالِکَ الْاَسْمَاءِ بِقُوَّةٍ لَا تَضَعُفُهَا قُوَّةُ الْعَالَمِ وَ بِاَمْرِیْ لَا تَخُوْفُهُ ضَوْضَاءُ الْاُمَمِ قَامَ اِمَامُ الْوَجُوْهِ وَ نَطَقَ بِالْعُلُوِّ الْاَعْلٰی یَا مَلَأَ الْاَنْشَاءَ قَدْ اَتٰی الْقِیُّوْمَ بِسُلْطَانٍ لَا یَقُوْمُ مَعَهُ مِنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِیْنَ اَیَّاکُمْ اِنْ تَحْرَکْکُمْ قَوَاصِفُ الْاِعْرَاضِ اَوْ عَوَاصِفُ الْاِعْتِرَاضِ هَذَا مَا اَمَرْتُمْ بِهٖ مِنْ قَبْلِیْ وَ فِی هَذَا الْحِیْنَ طُوْبٰی لَمَن سَمِعَ وَ اَجَابَ وَیَلُ لَکُلِّ غَافِلٍ مَرِیْبٍ نَعِیْمًا لَمَن خَرَجَ مِنْ اَفْقِ الْبَیْتِ نَاطِقًا بِهَذَا الْاِسْمِ الْاَعْظَمِ وَ مَبَشِّرًا بِهَذَا النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ قُلْ یَا حِزْبَ اللّٰهِ اَیَّاکُمْ اِنْ تَکُوْنُوْا کَالَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ النَّاسَ کَخَشِیَةِ اللّٰهِ وَ اَیَّاکُمْ اِنْ تَمْنَعْکُمْ حِجَبَاتِ الْمَعْتَدِیْنَ الَّذِیْنَ نَبَذُوا عَهْدَ اللّٰهِ وَرَآئِهِمْ مَتَمَسِّکِیْنَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنْ هِمَزَاتِ الشَّیْطَانِیْنَ قُلْ یَا مَعْشَرَ الْعُلَمَآءِ اَنْصَفُوْا بِاللّٰهِ وَ لَا تَدْحَضُوْا الْحَقَّ بِمَا عِنْدَکُمْ اَقْرَؤُوْا مَا اَنْزَلْنَا بِالْحَقِّ اِنَّهُ یُوَدِّکُمْ وَ یَقْرَبُکُمْ اِلٰی اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْعَظِیْمِ اَنْظُرُوْا ثَمَّ اذْکُرُوْا اِذْ اَتٰی مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ اَنْکَرَهُ الْقَوْمُ وَ قَالُوْا فِی حَقِّهِ مَا نَاحَ بِهٖ الرُّوْحُ فِی مَقَامِهِ الْاَعْلٰی وَ صَاحَ بِهٖ الرُّوْحُ الْاَمِیْنُ ثَمَّ اَنْظُرُوْا فِیْمَا وَرَدَ مِنْ قَبْلِهِ عَلٰی رَسْلِ اللّٰهِ وَ سَفَرَاتِهِ بِمَا اِکْتَسَبَتْ اِیْدِیَ الظَّالِمِیْنَ اَنَا نَذَرْتُکُمْ لُوْجِهِ اللّٰهِ وَ نَذَرْتُکُمْ بِآیَاتِهِ وَ نَبَشَّرْتُکُمْ بِمَا قَدَّرَ لِلْمُقَرَّبِیْنَ فِی الْفِرْدَوْسِ الْاَعْلٰی وَ الْجَنَّةِ الْعَلِیَا وَ اَنَا الْمُبَشِّرُ الْعَلِیْمُ اِنَّهُ اَتٰی لِنَجَاتِکُمْ وَ حَمَلُ الشَّدَائِدِ لِارْتِقَائِکُمْ بِمِرْقَاةِ الْبِیَانَ اِلٰی ذُرْوَةِ الْعُرْفَانَ یَشْهَدُ بِذَکَکَ مِنْ عِنْدِهِ کِتَابُ بَدِیْعِ اَقْرَؤُوْا مَا نَزَلَ بِالْعَدْلِ وَ الْاِنْصَافِ اِنَّهُ یُرْفَعُکُمْ بِالْحَقِّ وَ یَرِیْکُمْ مَا مَنَعْتُمْ عَنْهُ وَ یَسْقِیْکُمْ رَحِیْقَهُ الْمَنْبَرِ کَذَکَ مَاجَ الْبَحْرِ وَ هَاجَ الْعُرْفَ طُوْبٰی لَمَن وَجَدَ وَ رَآیَ وَ سَحَقًا لَکُلِّ عَارِفٍ بِعِیْدِ الْبِهَّآءِ الْمَشْرِیْقِ مِنْ اَفْقِ سَمَآءِ الْبِیَانَ عَلَیْکَ وَ عَلٰی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِالرَّحْمَنِ وَ اعْتَرَفُوْا بِمَا نَطَقَ بِهٖ لِسَانُ الْعِظْمَةِ قَبْلَ ذَکْرِ الْمَمْکِنَاتِ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْفَرْدُ الْوَاحِدُ الْمَقْتَدِرُ الْمَخْتَارُ

از لغة فصحی بلغة نورا توجه نمودیم تا کل ادراک نمایند آنچه را که از قلم اعلی جاری شده یا ایها الناظر الی الوجه اول امر معرفت الله بوده و هست و بعد استقامت بر امر این استقامت حاصل نشود مگر بمعرفت طوبی از برای نفسی که از کوتر بیان رحمن آشامید و آنچه مقصود از آفرینش است فائز گشت و معرفت الله در مقام اول و رتبه اولی بکلمه مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید معلق و منوط است هر نفسی بعرفان این کلمه علیا فائز شد خود را بر سریر اطمینان مستوی مشاهده نماید و از هیچ امری و هیچ کلمهئی نلغزد و مضطرب نشود و از برای او سزاوار است باین کلمه علیا نطق نماید یا ربی الرحمن و المهیمن علی الامکان اشهد انک انت محمود فی فعلک و مطاع فی امرک طوبی از برای عبادی که باین کلمات عالیات تمسک جسته‌اند و از بحر معانی که در آن مستور است آشامیده‌اند

جناب سید تقی علیه بهائی نزد مظلوم حاضر مع نامه آن جناب ندایت را شنیدیم و ترا ذکر نمودیم باذکاری که عرفش بدوام ملکوت الهی باقی و دائم است در جمیع احوال عباد را وصیت نمودیم بامانت و دیانت فی الحقیقه جنودی که ناصر این

امر اعظمند اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست طوبی از برای نفوسی که باین جنود مدائن قلوب را باسم حقّ جلّ جلاله بگشایند

یا محمد علیک بهائی آیات بشأنی نازل که احدی قادر بر احصای آن نه از حقّ بطلب عباد را تأیید فرماید بر قرائت آنچه نازل شده و تفکر در آنچه ظاهر گشته آنچه از قبل ارسال شد از برای مظاهر عدل و انصاف بسیار مفید است و فی تبدیل الحزب لآیات للمتفرّسین و بیّنات للعارفین انا بدلناه حکمة من عندنا انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر العزیز الحمید

ملاّ علی اکبر وفقه الله علی العرفان اگر کتاب ایقان را ملاحظه نمایند البتّه بافق اعلی راه یابند نسأل الله ان یجذبه بآياته و یقرّبه بسلطانه و یؤیّده بفضله انه علی کلّ شیء قدیر

ذکر میرزا نصرالله و نفوس اخری را نموده اند انا ذکرناه و نذکره لیفرح و یكون من الشاکرین یا نصرالله انّ اباک اخذ کتاب الله بقوة من عنده و ذکره الی ان انفق روحه فی سبيله لعمر الله قد قدر له مقام عجزت عن ذکره اقلام المحرّین نسأل الله ان یؤیّدک و الذین آمنوا علی الاستقامة علی هذا الأمر الذی به تزلزلت ارکان المعتدین

یا عبدالله قد حضر اسمک لدى المظلوم ذکرناک بذکر تَضَوّع منه عرف عناية الله مالک الایجاد انا نوصیک و الذین آمنوا بالحکمة و البیان هذا ما حکم به الله فی الزّبر و الألواح سیّح باسم ربّک و لا تلتفت الی الذین انکروا کلمتی العلیا و صریر قلمی الأعلى الا انهم من الأخسرین فی کتاب الله ربّ الأرباب احفظ ما نزل من سمآء مشیّتی ثمّ اقرأه فی العشیّ و الاشرار یا عبدالحسین انّ المظلوم یدکرک فی السّجن الأعظم اذ احاطته الأحزان من الأشرار تالله لا تمنعه حوادث العالم و لا سطوة الأمم ینطق امام وجوه الأمراء و العلماء بما امر به من لدى الله مالک الرقاب ما خوفته السیوف و ما منعه الصّفوف قد ظهر و اظهر ما اراد امرأ من لدى الله مجری الأنهار طوبی لعبد تمسک بکتابی و لعین رأّت آتاری و لأذن سمعت ندائی اذ ارتفع بالحقّ فی هذا المقام الذی جعله الله من اعلی المقام اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و آیات و بیّنات الهی متذکر دار جهد نما شاید ابواب قلوب را بمفتاح ذکر حقّ جلّ جلاله بگشائی و از اوهامات قبل حفظ نمائی نفوسی که از رحیق مختوم آشامیده اند از ذکور و اناث لازال تلقاء وجه مذکورند از حقّ میطلبیم کل را بر امرش مستقیم دارد انه هو المقتدر علی ما یشاء فی قبضته زمام من فی الأرضین و السموات

یا محمد علیک بهاء الله الفرد الأحد ذکر من قبلی من سمی بالحسین الذی اقبل الی الأفق الأعلى و فاز باللقاء و سمع ندآء الرحمن اذ کان بین ایدی الجاهلین قل یا حسین ایّاک ان تمنعک شبهات العالم کن قائماً علی الأمر باستقامة لا تزلّها شوکة الذین اعرضوا عن الله ربّ آبائک الأولین اذکر الأيام الّتی کنت حاضراً لدى المظلوم و شربت رحیق الوصال من ید عطاء ربّک الکریم احفظ هذا المقام الأعلى و ما امرک به فی الحضور انّ ربّک هو الناطق بالحقّ امام الوجوه ما منعه شیء من الأشياء و لا اعراض المغلّین انک اذا وجدت عرف بیانی من آیاتی قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی فی ایامک و شرقتنی بلقائک و ایدتنی علی القيام لدى بابک اسألك بمشارك آیاتک و مظاهر بیّناتک و بأیادی امرک الذین قاموا علی خدمتک و نطقوا بشنائک بین عبادک و بلّغوا امرک و داروا البلاد لذکرک و ثنائک انک انت المقتدر الذی ما منعه شیء من الأشياء قد اظهرت ما اردته بقدرتک و قوتک انک انت القوی القدير لا اله الا انت الفرد الواحد العليم الخبير کذلک نطق لسان العظمة فضلاً من عنده لیحمد ربّه و یكون من الشاکرین

یا محمد کبر من قبلی علی وجهه ثمّ اقرأ له ما ظهر من بحر علمی المحيط بهاء علیک و علیه و علی الذین ما منعهم ضوضاء العباد و ما اضعفتهم قوّة الأمراء و ما خوفتهم ضغائن العلماء الذین نقضوا عهد الله و میثاقه و عملوا ما ناح به کلّ ذی

بصر و ذى سمع و ذى علم آمن بالله رب العالمين

هو الحاكم بالحق

يا محمد عليك بهائي اين صحيفه مباركه را قرائت نما تا از بحور مستوره در كلمات الهى يياشامى و باجنحه معانى در هواء قدس صمدانى طيران نمائى و بعد از قرائت و آگاهى بجناب محمد عليه بهائى در منشاد برسان تا ملاحظه نمايد و اطلاع يابد و ندای مظلوم را باذن فؤاد اصغا کند لعمر الله اين ندا روح بخشد بل جسد را بروح تبديل نمايد الأمر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد يا محمد انه محمود فى فعله و مطاع فى امره و هو المقتدر القدير

* * *

جناب ملا على اصغر عليه بهاء الله

هو الذّاكر فى اللّيلى و الايّام

كتاب انزله الروح الأمين من لدى الله رب العالمين من آمن به انه فاز بكلّ الخير و الذى كفر انه من اصحاب السّعير يا معشر النّخاء اسمعوا نداء الله مالك الأسماء انه يدعوكم و يأمرکم بالاستقامة الكبرى فى هذا الأمر الذى به زلت اقدم العارفين قد فتح باب السّماء و اتى مالك الأسماء ركباً على السّحاب بسطان عظيم قل انظروا انظروا يا معشر العلماء و لا تكونوا من الظّالمين انصفوا بالحقّ و لا تكونوا من الذين يرون الآيات و ينكرونها الا انهم من المعتدين يا على اصغر قد حضر ما ارسلته قبلناه فضلاً من عندنا لتشكر و تكون من الحامدين قل

لك الحمد يا اله العالم و مالك الأمم بما ذكرتنى فى سجنك الأعظم و قبلت منى ما ارسلته اليك لا اله الا انت الغفور

الكريم

انا ذكرناك و ضلعت اذ كان القلم الأعلى متوجّهاً الى ارض النّخاء فى السنّة الماضيه ان ربك لا يعزب عن علمه من

شئ و هو الفضّال القديم

* * *

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المعزى المشفق الكريم

كتاب انزله المظلوم لمن آمن بالله المهيمن القيوم لتجذبه نفحات الوحى الى الأفق الأعلى و تؤيّده على الاستقامة على هذا الأمر الذى به ذابت الأكباد و اضطربت القلوب الا من شاء الله ربّ العرش و الثرى و مقصود ما كان و ما يكون يا ايها الناظر الى افق الظهور اسمع ما ينطق به مكلم الطور فى هذا المقام المحمود انه لا اله الا هو الواحد المقتدر العزيز الودود انا ذكرناك و اباك من قبل بما ييقى به ذكركما فى عوالم الملك و الملكوت اياك ان تحزنك حوادث الدنيا او تخوّفك ضوضاء الورى او

تمنعك شبهات الذين كفروا بالشاهد و المشهود ضع القوم و ما عندهم بقدرة من عندنا و خذ كتاب الله بقوة لا تمنعك الجنود و الصفوف كذلك دارت افلاك الحكمة و البيان امراً من لدى الحقّ علام الغيوب

انا اردنا ان نذكر في هذا الحين من صعد الى الرّيق الأعلى ان ربك هو المقندر على ما يشاء بقوله كن فيكون يا قلمي الأعلى اذكر من اتخذ لنفسه سبيلاً الى الله مالك الوجود و آمن به اذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء و شرب رحيق البيان من كأس عطاء ربه مالك الغيب و الشهود يا رجب قبل على عليك بهاء الله و عنايته و رحمته و فضله تسمع و ترى ذكرك من قلم القدم في هذا السجن الأعظم و استواء المظلوم عليه بما اكتسبت ايدي الذين كفروا بالله و آياته و انكروا حجته و نقضوا عهده بما اتبعوا كلّ جاهل مردود اشهد أنّك اقبلت اليه اذ اعرض عنه كلّ غافل محجوب طوبى لك بما تحرّك على ذكرك لسان العظمة في هذا المقام الذي يطوفه الملاء الأعلى ثمّ ملائكة مقربون اشهد أنّك تمسّكت بحبل الأمر بحيث ما منعتك حوادث العالم و لا اعراض الذين اعرضوا عن الذي نطق في كلّ شأن أنّه لا اله الا هو العزيز المحبوب انت الذي ما خوفتك جنود الأمراء و لا شبهات العلماء و لا اشارات الفقهاء قد اقبلت و سمعت ما سمعه ابن عمران في طور العرفان و وفيت بعهد الله و ميثاقه و اعترفت بما انزله في كتابه نعيماً لك يا ايها المتوجّه الى انوار الوجه و الناطق بشئاني بين العباد و المتشبّث بذيلي و المتمسّك بحبلى الممدود انت الذي ما اضعفتك قوة القوم نطقت في سرّ السرّ بما لا اطّلع عليه الا الله ربك و شهدت بما شهد به المقصود و فزت بما لا فاز به الأولون الا من شاء الله ربّ البيت المعمور بهاء المشرق من افق سماء العطاء و النور اللائح من شطر البقاء و العرف المتضوّع من قميص عناية ربك مولى الورى عليك يا من فزت بعرفان الله اذ منع عنه الأحزاب طوبى لك و نعيماً لك و لمن يذكرك بما نزل في هذا الحين من لدى الله مالك الرقاب نسأل الله تبارك و تعالى ان ينزل عليك في كلّ الأحيان رحمة من عنده و نفحة من نفحات قميصه أنّه هو المقندر العزيز الوهاب

بلسان پارسی ندای مظلوم را بگوش جان اصغا نما شاید موقّف شوی بر خدمت امر و اهل ارض را از اوهام قبل حفظ نمائی شاید انوار نیر اتفاق از آفاق قلوب عباد اشراق نماید و کل فائز شوند بآنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده اند یک کلمه لوجه الله ذکر میشود که شاید سدّی شود مابین مظاهر اوهام و مطالع نیر ايقان و ادراک نمایند آنچه را که سبب حفظ نفوس است از ظنون غافلين و شبهات ملحدین و نفاق ناعقین چه مقدار نفوس از علما و عرفا و فقها که در قرون و اعصار بذکر حقّ مشغول و ظهور نیر اعظم را بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مستلّت مینمودند در اسحار عبرات نازل و زفراّت متصاعد و چون ایام ظهور باراده حقّ جلّ جلاله ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء مشیت الهی مشرق کل معرض و باعراض اکتفا نکردند تا آنکه سدره مبارکه را باسیاف اوهام قطع نمودند و حال علمای ایران بر منابر من غیر ستر و حجاب حقّ را لعن مینمایند عمل نمودند آنچه را که هیچ حزبی از احزاب عالم عمل نمود بشنو ندای مظلوم را و بر امر قیام نما قیامی که اضطراب آن را اخذ ننماید و در اعمال و افعال و اقوال حزب قبل تفکر کن أنّه یؤیدک و یوقفک علی التمسک بصراط الله المستقیم و نباه العظیم انا نوصیک بما وصی الله اولیائه فی کتابه أنّه هو التّاصح الامین انظر الى السّدره و اثمارها و الى الشمس و اشراقها این کلمه مبارکه مکرّر از قلم اعلی در زیر و الواح نازل تمسّک بها و قل

لک الحمد یا الهی و سیدی و سندی بما هدیتنی الی صراطک الّذی اعرض عنه اکثر خلقک و سقیتنی ریحقک المختوم باسمک القیوم و اسمعتنی ندائک الّحلی و صریر قلمک الّاعلی اسألک بأمرک الّذی احاط علی الأرض و السماء و باقتدارک امام وجوه الأمراء و بأمواج بحر بیانک فی ناسوت الانشاء ان تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبک و قائماً علی خدمتک و ناطقاً بشئانک بین عبادک بالحکمة و البیان أنّک انت المقندر العزیز المّان

یا ایها النّاطر الی الوجه منتسبین طرّاً را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بنفحات وحی الهی معطرّ دار امروز حقّ جلّ جلاله ظاهر و امرش باهر و هر یک را ذکر فرموده بذکری که باقی و دائم است و از او میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار یوم

اوست این یوم غیر ایام بوده و هست جمیع انبیا را باین یوم بشارت داده و همچنین اشیاء را طوبی از برای نفوسی که قصص قبل و بعد ایشان را از کوثر بیان رحمن منع نمود و اعراض معرضین و اعتراض ظالمین ایشان را از توجّه بحق بازداشت له الحمد و الثناء و له الجود و العطاء يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو العزيز الحميد

هو الناطق في ملكوت البيان

کتاب انزله المظلوم لمن اراد ان يشرب الرحيق المختوم من ابادى عطاء ربه المهيمن القيوم ليقربه النداء الى الأفق الأعلى و يؤيده على الذكر و الثناء طوبى لمن سمع و فاز و ويل لكل غافل محجوب انا سمعنا ذكرك ذكرناك من قبل و في هذا الحين فضلاً من لدى الله مالک الغیب و الشهود قد حضر العبد الحاضر امام الوجه بکتاب من احببى و تمسک بحبلی و طار فى هواء حبی و قام على نصره امری بین عبادی و كان فيه اسمک انزلنا من سماء الفضل آيات لا يعادلها شيء من الأشياء لتشکر ربک مالک الوجود اياک ان تمنعک حوادث العالم عن مالک القدم او تحجیک شبهات الأمم عن هذا الأمر المحتوم قل يا معشر البشر قد انار افق الظهور بمالک القدر و ظهر ما كان مکنوناً فى کتب الله العزيز الودود ضعوا ما عندکم خذوا ما امرتم به من لدى الحقّ علام الغیوب از لغت فصحی بلغت نورا توجّه نمودیم امروز عالم بانوار ظهور منور و جمیع اشیاء بذکر و ثنا و فرح و سرور مشغول در کتب الهی از قبل و بعد بیاد این یوم مبارک عیش اعظم برپا طوبی از برای نفسی که فائز شد و بمقام یوم آگاه گشت امروز صریر قلم الهی مرتفع و افقش مشهود طوبی از برای نفسی که شبهات و اشارات اهل عالم او را از مالک قدم منع نمود و از بحر اعظم محروم نساخت طوبی لک و لمن بشرک و هداک الى صراطی المستقیم و نبای العظیم کذلک اسمعناک ندائی الأحملى و ارسلنا الیک ما قررت به اعین المقرّین

و نذكر فى هذا المقام ضلعک و نذکرها بآياتی و نبشرها بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت من فى السموات و الأرضین البهآء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علیها و علی الذین ما خوفتهم جنود الفراعنة و صفوف الجبارة عن الله رب العالمین الحمد لله الملك الحقّ العدل المبین

جناب میرزا باقر علیه بهآء الله

بسم قلمی الأعلى

کتاب انزله المظلوم لمن رأى البرهان و آمن بالرحمن اذ اتى من سماء البيان بسلطان مبین ليكون موقناً بعناية ربه و يشكره بهذا الفضل الذى شهدت بعظمته الكائنات و كلّ عارف بصیر یا باقر قد حضر المنظر الأكبر ما انشأته فى ذکر الله مالک القدر الذى به قامت القيامة و انشقّ القمر و ظهر كلّ امر مستتر طوبى لک و للسانک بما نطق بثنائى الجمیل سمعنا نداءک اجبناک بلوح يشهد كلّ حرف من حروفاته بفضل الله رب العالمین کن ناطقاً بذكری و ذکر اولیائى الذین ما منعتهم حجبات العالم عن هذا الأفق المنیر کبر علی وجوههم و بشرهم بعنایتی و نور قلوبهم بتیر بیانی البدیع قد لاح من افق اللوح نور البیان من لدى الرحمن طوبى لمن شهد و رأى و ويل للغافلين انک اذا فزت بنفحات الوحى فى کتاب ربک قل

الهی الهی لك الحمد بما هدیتنی و سقیتنی و اسمعتنی الی صراطك و كوثر بیانك و ندائك الأهلی الذی ارتفع بین الأرض و السماء اسلك یا مولی العالم باسمك الأعظم و بحفیف سدرتك و انوار وجهك و خیر كوثر العرفان و هزیز نسفات عنایتك یا من فی قبضتك زمام الامكان بأن تقدّر لی من قلمك الأعلى خیر الآخرة و الأولى ای ربّ انا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك قد اقبلت الیک متمسكاً بحبل فضلک و متشبّثاً بذیل عنایتك فاكتب لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمك اشهد أنّك تعلم ما عندی و ما ینفعنی و لا اعلم ما عندهك أنّك انت المقتدر علی ما تشاء لا یعجزك شیء من الأشياء و لا یمنعك امر من الأمور أنّك انت المقتدر المهیمن القیوم اسلك بأنوار وجهك و اسرار کتابك بأن تجعلنی مستقیماً علی امرک بحيث لا تمنعنی شؤونات العالم و لا ضوضاء الأمم أنّك انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير

* * *

هو المقتدر المختار

کتاب انزله المظلوم لمن شهد و رأى آیات ربّه الكبرى و فاز بما كان مذكوراً فی كتب الله ربّ العالمین طوبی لمن عرف ما خلق له و نعیماً لمن تمسک بحبل الله العلیم الحکیم قد حضر کتابك لدى المظلوم رأیناه و سمعنا ما فیہ اجنباک بلوح به نادى المناد الملك لله العزیز الحمید

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی قد فاز ندائك باصغائی و کتابك بلحاظی انّ ربک هو السامع المجیب اذکر الأيام الّتی كنت فیها قائماً امام وجه ربک و قاعداً لدى عرشه العظیم انت الذی سمعت النداء و اقبلت الی الأفق الأعلى و شربت ریحق العرفان من ید عطاء ربک الکریم قد قدر لك من قلم القدم ما لا یعادله العالم كذلك بشّرک المظلوم فی سجنه الأعظم لتشکر ربک الغفور الرّحیم اذا فزت بلوحي و شربت ریحق الوحي من کؤوس کلماتی قل

الهی الهی لك الحمد بما قرّبتنی الیک و احضرتنی فی بساطك و شرقتنی بلقائك و سقیتنی كوثر بیانك و عرّقتنی نبأک العظیم و صراطك المستقیم انا الذی یا الهی كنت غافلاً علّمتنی ظهورات عنایتك و كنت راقداً ايقظتنی ید جودك و كنت بعيداً قرّبتنی شؤونات فضلک کیف اذکر یا الهی بدائع عنایتك و ما انزلت لی من سماء مشیتك و جبروت ارادتك قد احاطت بی آثار قلمك الأعلى و رحمتك الّتی سبقت الأشياء بحيث جعلتنی من افنان سدرتك و نسبتنی الی نفسک و عزّرتک لو یرکون لی الف روح فی کلّ حین و افدی به فی سبیلک لا تعادل بقطرة من بحر عطائک و جذوة من نار شجرة امرک ای ربّ ایدنی علی ذکرک و ثنائک و خدمة اصفیائک و عزّرتک یا مولی الأسماء و فاطر السماء احبّ ان تجعلنی فی کلّ الأحوال منجذباً بآیاتک و متنوراً بنورک و متشبّثاً بأذیال رداء کرمک و ناظراً الی افقک و اکون علی شأن لا یمنعنی ما فی العالم من القوّة و القدرة و السطوة أنّك انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتك زمام الأشياء اسألك یا مظهر البینات و منزل الآیات بکتابک المبین و ما فیہ من اسرارک و عرفانک و بشموس المحبّة و الوداد الّتی اشرفت من آفاق افئدة المخلصین من عبادک ان تکتب لی ما یحفظنی عن الذین نقضوا عهدک و کفروا ببرهانک و جادلوا بآیاتک و انکروا حقّک ای ربّ ترانی خاضعاً لوجهک و خاشعاً لأمرک قدر لی خیر الآخرة و الأولى أنّك انت مولی الوری و ربّ العرش العظیم و الكرسيّ الرّقیع

یا افنانی سبب تأخیر جواب انقلاب این ارض بوده از اول ایام تا حین مظلوم دست اعدا بوده اگرچه قوّت و شوکت و اقتدار اهل عالم نفوذ کلمه علیا و اقتدار قلم اعلى را منع ننموده و نخواهد نمود و لکن چون مظلومیّت نزد حقّ مقبول بوده و هست لذا محلّ تعدیهای ظالمین و معتدین واقع و فی تبدیل السّجن بالجنة العلیا لآیات للمتفرّسین و بیّات للمتصرّین آنچه در الواح از قلم اعلى جاری شده ظاهر گشته و میگردد از حقّ میطلبیم ترا مؤیّد فرماید بر آنچه رضای دوست در اوست بعضی از

افنان عليهم بهاء الرحمن طائف حولند و در ظلّ قباب عظمت ساکن و مستريح و بعد الأمر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر القدير

و اینکه در باره گرفتاری خلق و عدم شعورشان ذکر نمودید حقّ لا ريب فيه آنچه بر اهل ارض وارد شده و میشود از جزای اعمالست انسان و جميع اشیاء متحیر حزبی در قرون و اعصار یا قائم گفتند و بالأخره شهیدش نمودند یا افنانی یومی از ایام در ارض طاء که مقرّ سلطنت ایران است مشی مینمودیم بغتةً از کلّ جهات حنین مرتفع بعد از توجه ناله منابری که در مدن و دیار آن اقلیم است اصغا شد و باین کلمات ذاکر الهی الهی خاتم رسل و سید کل رسول الله روح ما سواه فداه ما را از برای ذکر و ثنای تو ترتیب داده مقصود آنکه بر ما ذکر حقّ و ثنایش و ثنای اولیایش مرتفع گردد و حال معشر جهلا بر ما بسب و لعن حضرت مقصود مشغولند الهی الهی ما را نجات بخش و از انفس مشرکه حفظ نما در جواب این کلمه علیا از لسان مالک اسماء نازل انا قبلنا البلايا لاطهار الأمر و نصبر فيها انه هو السّتر یامرکم بالسّتر الجلیل و هو الصّبار یوصیکم بالصّبر الجمیل یا افنانی یک منبر از منابر ایران باقی نه مگر آنکه بر آن حقّ جلّ جلاله را سب نمودند و گفتند آنچه را که ذکرش ممنوع است اگر رحمت حقّ سبقت نگرفته بود کل هلاک میشدند دو امر سبب ابقا شده یکی عفو الهی و دیگر اعمال بعضی از نفوس که خود را بحقّ نسبت میدادند از حقّ میطلبیم نائمین را آگاه نماید و غافلین را بنور دانائی منور فرماید اوست مقتدر و توانا از مقصود عالمیان مسئلت مینمائیم آن جناب و منتسبین را موفّق فرماید بر آنچه که عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است

ذکر جناب افنان الذی سمی بمحمّد قبل باقر از قلم اعلی جاری بذکری فائز شده که در کتاب الهی از قلم قدم ثبت گشته ان ربّک هو الفضّال الکریم البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی من معک و یحبّک لوجه الله ربّ العالمین جناب امین لازال ذکر شما و افنان را نموده مراسلاتی که به عبد حاضر ارسال داشته هر یک بذکر افنان مزین بوده حال بان سمت توجه نموده لذا او را ذکر مینمائیم بذکر بدیع لیجذبه و افنانی الی الله ربّ العالمین امروز عرف ظهور عالم را احاطه نموده لکن اکثری محرومند از حقّ میطلبیم اولیای خود را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار یوم الله است باری امین در هر محل و مقام که هست ذکر مظلوم را باو برسانید لیفرح و یکون من الشّاکرین

* * *

بسمه المشرق من افقه الأعلی

کتاب انزله المظلوم لمن وجد عرف البیان از استوی الرحمن علی عرشه العظیم لیجذبه الذکر الی البحر الأعظم الذی ماج امام وجوه العالم و یسمع من امواجه تالله فتح باب السّماء و اتی مالک الأسماء بسطان مبین طوبی لک یا محمّد بما اخذک جذب ندائی و عرفک صراطی و علمک امری و هداک الی نبای العظیم قد حضر کتابک فی السّجن الأعظم سمعنا ذکرک و ثنائک اجبناک بکتاب لا تعادله کتب العالم و ذکرناک بذکر از اشرق نیره من افق اللّوح خضعت له الأذکار یشهد بذلک من عنده کتاب مبین انت الذی تمسکت بعروة عنایة ربّک و تشبّبت بذیل رحمته و اقبلت الی افقه از کان النّاس فی اعراض عظیم قل یا ملأ الفرقان اسمعوا نداء ربّکم الرحمن انه ارتفع فی السّجن امام وجوه الأدیان و لا تتبعوا اهوائکم اتبعوا من یدعوکم الی الله الفرد الخبیر قل ایّاکم ان تمنعکم ظهورات الدّنیاء و زخرفها عن الذی به غرّدت حمامة النّساء فی الفردوس الأعلی و غنّت حوریة المعانی فی الجنّة العلیا و نادت و قالت قد اتی الیوم و القوم فی وهم عجیب قل یا اهل فاران اقرؤوا ما عندکم و ما نزل من سماء مشیة

رَبِّكُمْ الْمُقْتَدِرَ الْقَدِيرَ اتَّقُوا اللَّهَ ضَعُوا الْأَوْهَامَ وَالظُّنُونَ قَدْ آتَى الْقَيُّومَ بِأَمْرٍ لَا يَقُومُ مَعَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ أَنْتَ إِذَا شَرِبْتَ رَحِيقَ الْوَحْيِ مِنْ كَأْسٍ بَيَانِي وَاجْتَذَبَكَ ذِكْرِي وَنَدَائِي قَل

الهي الهى ترى عبدك هذا مقبلاً الى افقك و متوجهاً الى انوار وجهك و طائراً فى هواء قريب و موقناً بوحدانيتك و فردانيتك و متمسكاً بما انزلته فى كتابك اى رب ترى عبرات عينى فى فراقك و زفراتى فى بعدى عن جوارك لم ادر يا مقصودى و محبوبى ما قدّرت لى من قلمك الأعلى الذى بحركته سنّرت الأرض و السّماء هل قدّرت لى الحضور امام وجهك و القيام لدى باب عظمتك و هل معنى عن ذلك امرك المبرم و قضائك المحكم اسألك يا مالك الوجود و مربى الغيب و الشهود بأمرك الذى به جرت الأنهار و اثمرت الأشجار و ماجت البحار ان تجعلنى فى كلّ الأحوال ناطقاً بذكرك و ثابتاً على امرك على شأن ترتعد به فرائص اعدائك و تضطرب افئدة الذين كفروا بك و آياتك اى رب ترى مقبلاً اليك فى كلّ الأحوال و متمسكاً بحبل عطائك اسألك بنفحات وحيك ان تؤيد عبادك على الاعتراف بما انزلته من سماء جودك و جرى من قلم فضلك أنك انت المقتدر الذى شهدت بقدرتك الكائنات و بسطائك الممكنات لا اله الا انت القوىّ العليم الحكيم

و نذكر الخليل عليه بهائى و نذكره آيات الله العزيز الحميد و نبشّره برحمته التى سبقت العالم و بوجوده الذى احاط بالوجود من الصّغير و الكبير يا خليل اسمع نداء المظلوم انه قبل البلايا كلّها لاعلاء كلمة الله ولكنّ القوم فى اعراض مابين قمنا امام الوجوه و دعوناهم الى الذّروة العليا و عرفناهم ما يقربهم الى الله الفرد الخبير من الناس من اخذه جذب ندائى و انزلنا له ما كان كوثر الحيوان لأهل الامكان و منهم من اعرض عن الوجه بما اتبع كلّ عالم مريب و منهم من قام على الاعراض و منهم من افتى على سفك دمي كذلك قضى الأمر و القوم اكثرهم من الغافلين طوبى لك بما اقبلت و شهدت بما شهد الله قبل خلق السّموات و الأرضين قَل

لك الحمد يا الهى و سيّدى و سندی بما ذكرتنى اذ كنت بين ايدى المعرضين اسألك ان تؤيدنى على ذكرك و ثنائك و خدمة امرك أنك انت المقتدر القدير

يا محمّد عليك بهاء الله الفرد الأحد انا ذكرنا الذين اقبلوا اذ انار افق الظهور بنبر عناية الله العزيز العظيم و اردنا ان نذكر اولياء الله و احبائه الذين صعدوا الى الرقيق الأعلى من الذكور و الاناث ان ربك هو الفضل الغفور الرحيم البهاء الذى اشرق من افق سماء العطاء عليكم يا اهل البهاء انتم الذين ما نقضتم ميثاق الله و عهده اقبلتم و اعترفتم بظهوره و عظمته و سلطانه و قوته و قدرته و اقتداره طوبى لكم و نعيماً لكم بما فزتم باثار القلم الأعلى قبل صعودكم و بعد صعودكم الى الأفق الأبهى نسأل الله ان يغفر لكم و يكفّر عنكم سيئاتكم و ينزل عليكم من سحاب سماء كرمه امطار رحمته و يقدر لكم ما يزيّنكم بطراز الفرح و الابتهاج انه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز الغفار كذلك اشرق نير البيان من افق البرهان طوبى لمن شهد و رأى ويل لكل منكر اثم

يا محمّد بلسان پارسی بشنو در ایامی که از سطوت ظلم کل متفرّق و خلف حجبات مستور این مظلوم بر امر قیام نمود بشأنی که ظلم اهل عالم او را از اظهار کلمه منع نمود حقّ شاهد و عالم گواه هیچ منصفی این فقره را انکار ننماید و چون عالم از نور امر روشن و منیر مشاهده شد کل از خلف حجاب با اسیاف بیرون دویدند یعنی معرضین بیان باری از حقّ بطلب عباد را از اوهام جدیده معرضین حفظ فرماید اوست مقتدر و توانا

جناب افنان و افنان علیهما بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو التاطق من افقه الاعلى

كتاب انزله المظلوم ليقرّب الكلّ الى الله المهيمن القيوم قد ظهر ما كان مخزوناً في علم الله و مستوراً عن الافئدة و العيون قد اتى اليوم و القوم انكروا حجة الله و برهانه بما اتبعوا كلّ غافل مردود نبذوا كتاب الله وراثتهم و ارتكبوا ما ناح به المقرّبون قد عملوا ما نُهوا عنه في كتاب الله و تركوا ما أمروا به الا انهم من الذين نقضوا الميثاق و العهد قل يا ملأ الارض اتقوا الله و لا تتبعوا مظاهر الاوهام و الظنون انظروا انظروا ان الشمس تنطق امام وجوهكم و تدعوكم الى مقامها المحمود خافوا الله و لا تنكروا الذي بشرت بظهوره كتب الله من قبل و من بعد و نطق بنثائه المرسلون

يا حسين ان المظلوم يناديك من شطر السجن و يعزيك فيما ورد عليك ان ربك هو الصبار يأمر بالصبر و الاضطبار و هو الامر فيما كان و ما يكون اسمع النداء من شطر عكاء انه ينطق في كل شأن انه لا اله الا هو مالك الغيب و الشهود لا يعزب عن علمه من شئ يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقنن العزيز الودود اياك ان تحزنك حوادث العالم او تزك شبهات الذين انكروا كتاب الله و ظهوره الا انهم لا يشعرون خذ الكتاب بقوة من عند الله انه يأمر بالبر و التقوى و هو الفرد الواحد العزيز المحبوب قد ظهر و اظهر ما يقرب الناس الى صراطه الممدود قم على خدمة الامر ثم اذكره بالحكمة و البيان بحيث تنجذب به الافئدة و القلوب اياك ان تمنع ضوضاء العباد او حجبات الذين كفروا بالشاهد و المشهود قل تالله قد خرقت الاحجاب و اتى الوهاب في المآب بامر لا تقوم معه الصفوف و الجنود قل هذا يوم وعدتم به في كتب القبل و بشرتم به محمّد رسول الله بقوله يوم يقوم الناس لملك الملكوت انا انزلنا الآيات و اظهرنا البيئات و القوم اكثرهم لا يفقهون هذا يوم الاقبال ولكنّ القوم عنه معرضون وضعوا الههم و اتبعوا هواهم الا انهم لا يشعرون كفروا بنعمة الله بعد ظهورها و انكروا آياته بعد انزالها يشهد بذلك لسان العظمة في الافق الاعلى ولكنّ القوم هم لا يسمعون لعمر الله لو سمعوا سرعوا الى مقام تنطق ذرّاته قد اتى الوعد و هذا هو الموعد

ان قلمي الاعلى اراد ان يذكر افنانه الذي صعد الى الرّيق الاعلى من قضاء الله المحتوم نشهد انه سمع النداء اذ ارتفع بين الارض و السماء و فاز بما فاز به عباد مكرمون و اعترف بوحديته و فردانيته و بما نطق به لسان العظمة في مقامه المرفوع انه طهره حين صعوده و غفره فضلاً من عنده و قدر له في الجنة العليا مقاماً لا تحويه الافكار و العقول طوبى لك يا افنانى بما ورد عليك في اول الايام ان ربك هو الحقّ علام الغيوب قد شهد ما ورد عليك و حفظك بسلطان من عنده الى ان جاء الوعد و ما قدر لك في لوح محفوظ يا ابالقاسم عليك بهاء الله و بهاء انبيائه و اصفيائه و بهاء الذين طافوا العرش في الاصيل و البكور اول موج ارتفع من بحر الكرم من لدن مالك القدم عليك يا ايها المتمسك بحبل الفضل في ايام الله مالك الملكوت نستله تعالى ان ينزل عليك في كل حين رحمة من عنده و يقدر لك ما تقرّ به العيون كذلك نطق لسان المظلوم في هذه الليلة الدلماء امراً من لدى الله مالك الوجود انا لله و انا اليه راجعون

از لغت تازی پیرسی توجّه نمودیم تا کلّ مقصود را بیابند و بیابند یا افنانی محزون مباش از آنچه وارد شده عالم در جمیع احوال دفتر خود را مینماید و باعلی النداء بر فنای خود گواهی میدهد و اهل خود را پند میگوید و نصیحت میکند طوبی از برای اذنی که باصغاء ندایش موفق شد چه که اگر انسان فی الحقیقه حوادث و تغییرات عالم را مشاهده نماید و بیابد خود را بر عرش اطمینان مستریح مشاهده کند از فنا بیقا راجع شود و از ذلت کبری بعزت عظمی دل بندد عالم و آنچه در اوست او را

تغییر ندهد لله الحمد از برای شما مقدر شده آنچه شبهه و مثل نداشته سدره مبارکه شما را از افنان ذکر نموده و قبول فرموده این فضل عظیم است و این مقام کبیر باسم قادر یکتا حفظش نما شأن شما ترویج و تبلیغ امر الله است این مظلوم از اول ایام ذکر افنان را بلند نمود صحف شاهد و الواح منزله گواه

در بلائی وارد و مصیبات نازل بر مظلوم تفکر نما از اول ایام امام وجوه انام از امرا و علما قیام فرمود و لوجه الله من غیر ستر و حجاب کل را بافق اعلی دعوت نمود از قیامش مقصود اعلاء کلمه بوده و از ندایش تقرب وجود بمالک غیب و شهود بر اهل بصر و اصحاب منظر اکبر واضح و مشهود است که در هیچ امری از امور از برای خود مقصودی نبوده و نیست یشهد بذلک عملی امام وجوه العالم و ارتفاع ندائی بین الامم و چون اشراقات انوار آفتاب حقیقت از افق سماء ظهور ظاهر جمیع احزاب بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و وارد آوردند آنچه را که غیر حق آگاه نه سبحان الله از اهل بیان وارد شد آنچه که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است

بعضی در ذکر الوهیت و ربوبیت اعتراض نموده اند قل یا ملأ البیان لعمر الرحمن انه ما اراد ذكراً من الاذکار الا لتقرب العباد و توجههم الى الله مالک يوم المآب صمت نزد مظلوم محبوب بوده و هست چه که آذانی که لایق این ندا باشد کمیاب یشهد بذلک کل منصف بصیر و لکن حضرت مبشر یعنی نقطه وجود در اول بیان میفرماید الذی ينطق فی کل شأن اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون و همچنین در جواب یکی از حروف حی در ذکر من یشهره الله میفرماید اننی انا اول العابدین مکرر این بیانات را فرموده اند قسم بافتاب حقیقت اگر ذکر آن حضرت نبود این مظلوم در این مقامات صمت اختیار میفرمود الا لاهله سبحان الله عرفان اهل بیان از عرفان اهل فرقان پست تر مشاهده میشود چه که آن حزب کلمه اننی انا الله را از شجر قبول نمودند و این فئه از سدره وجود و مالک غیب و شهود این کلمه را نمی پذیرند نفوسیکه بامثال این کلمات القای شبهه مینمایند مقصودشان عند الله مشهود و واضح است انه هو الستار الصبار المشفق الکریم قل لا یعزب عن علمه شیء و لا یعجزه امر یشهد و یری و هو السميع البصیر یا افنانی نسله تعالی ان یوفقک و یؤیدک و یقدر لک ما تفرح به القلوب و تقر به العیون

و در آخر لوح وصیت مینمائیم شما را آنچه سبب ارتفاع و ارتقا است و آن مشورت در امور است اگر با حضرت افنان علیه بهائی و عنایتی و رحمتی در امور مشورت نمائید لدی الله محبوب و مقبول است سوف یصلح الله امورکم و یقریبکم الیه و یظهر لکم ما کان مستوراً عن اعین الناظرین الحمد لله رب العالمین
منتسبین طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان البهآء المشرق من افق سماء رحمتی علی افنانی الذین ما نقضوا عهدهی و میثاقی و عملوا بما امروا به فی کتابی المبین الامر لله المقتدر القوی الغالب القدیر

* * *

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

کتاب انزله المظلوم من شطر سجنه الأعظم ليقرب الناس الى الله رب العالمین و اراد ان یذکر احد افنانه الذی انجذب بآياته و طار فی هوائه و نطق بشنائه و تمسک بحبل فضله و اخذ کتاب الله بقوه ما منعه فراعنة الأرض و لا جابرة البلاد و قام علی خدمة الأمر باستقامة ما زلته سطوة الذین کفروا بالله و آیاته و اعرضوا عن صراطه المستقیم و نباه العظیم قد کنت مذکوراً لدی الوجه و تكون کما کنت ان ربک معک فی کل الأحوال انه هو المقتدر العظیم الخبیر

یا افغانی علیک بهائی و عنایتی قد حضر اسم الجود الّذی طاف البیت فی اللّیالی و الاّیام و اراد ذکرک ذکرناک بهذا اللّوح العظیم یشهد المظلوم باقبالک و خضوعک و خشوعک و استقامتک و خدمتک فی امر الله الملك الحقّ العدل المبین قد عملت فی الله ما لا ینفد بدوام ملکوته و جبروته کذلک انزلنا الآیات و ارسلناها الیک لینشرح بها صدرك و یفرح قلبک و کذلک توجّهت الیک لحظات المظلوم من هذا الشّطر البعید کبر من قبلی علی وجوه افغانی و ذکرهم بآیاتی و بشرهم بما نزل لهم فی الصّحیفة الحمراء من قلمی الأعلى ان ربّک هو المشفق الکریم نسأل الله ان یحفظهم من نفاق کلّ ناعق و من الّذین ما اتّحدت قلوبهم و السنهم هذا ما اخبرناکم به من قبل و فی هذا الحین لا یعزب عن علمه من شیء و هو السّتار الصّبار العزیز العظیم البهاء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی من معک و یحبّک و یسمع قولک فی امر الله مالک یوم الدّین

یومی از ایّام اسم جود علیه بهائی تلقاء وجه حاضر و اظهار محبّت و خجلت لانهاية نسبت به افغان علیه بهائی و عنایتی نمود مذکور داشت سبب زحمت ایشان شدهام در اظهار عنایت و محبّت توقّف نمودند از حقّ جلّ جلاله طلب نموده آنچه را باقی و دائم است گفتیم یا اسم جود افغان لأجل خدمت حقّ جلّ جلاله از عدم بوجود آمدهاند ایشان و ما عنده بحقّ راجع و این کلمه در قطب کتاب الهی از قلم ربّانی ثبت شده هنیئاً له و مرثیاً له اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان از حقّ میطلبیم قلب و لسان عباد خود را متّحد فرماید تا عنایات ظاهره و آیات نازله از اثر و ثمر منع نشود کذلک نطق قلم المظلوم فی هذا الحین الملك لله ربّ العالمین

صحیفة الله المهیمن القیوم

هو الشّاهد من افقه الأعلى

کتاب انزله المظلوم و ما اراد منه الاّ لیجذب به افئدة العباد الی الله فی المآب و یهدیهم الی الأفق الأعلى و یعلّمهم سبیل الرّشاد طوبی لمن سرع الی مرضاة الله و نطق بما نطق به لسان العظمة اذ استوی علی العرش بقدره و سلطان قد خضعت الرّقاب لربّ الأرباب و لکنّ القوم فی نوم عجاب قد اظهرنا ما کان مکنوناً فی العلم طوبی لمن شهد و رأى ویل لكلّ غافل کفّار انا ذکرناک و انزلنا لک لوحاً یشهد امام وجوه العالم أنّه لا اله الاّ هو الفرد الواحد المختار اشکر الله بهذا الفضل الأعظم أنّه ذکرک بما لا ینقطع عرفه فی القرون و الأعصار البهاء من لدن مالک الأسماء علی الّذین فازوا بالاستقامه الکبری فی هذا الأمر الّذی به زلّت الأقدام

از لغت تازی بلغت پارسی توجّه نمودیم ندای مظلوم را بشنو بصر را بینائی تازه بخشد و نفس را آگاهی و حیوة سرمدی عنایت فرماید نامۀ شما رسید و در ساحت امنع اقدس عرض شد ندایت را شنیدیم و نامهات را دیدیم لله الحمد بانوار نبیّ محبّت الهی منور و مزین مشاهده گشت از حقّ میطلبیم از السن محییین سلسبیل بیان جاری فرماید تا کل از آن آب لطیف روحانی بزندگانی ابدی فائز گردند آب بیان را نفوذ و تصرّیست که اکثر اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده میشوند اینست آن آبی که میفرماید و من المآء کلّ شیء حیّ از حقّ میطلبیم قلوب عباد را بنور معرفت منور فرماید و ارکان را قوت بخشد بشأنی که شوکت معتدین و سطوت ظالمین او را ضعیف نماید بقوت و قدرت الهی کتاب را اخذ نماید و باو تمسّک جوید حروفات کلمه و کلمات کتاب لازال لدى المظلوم مذکور بوده و هستند طوبی لکم یا ابناء الخلیل و وراثت الکلیم قد فرتم بما لا فاز به

اکثر علماء عصری هنیئاً لکم بما شربتم رحيق العناية من ايدى عطاء ربکم المعطى الکریم ابشروا بما غفر لکم الله فى هذا الحين و طهرکم عن العصيان و من بعد نوصیکم بتقوى الله و حفظ ما اوتیتم من عنده انه هو التّواب الغفور الرّحيم يا ابن نصير جناب عزيزالله عليه بهائى مکرر ذکر دوستان مرو را نموده انا ذکرنا الذين فازوا بأنوار العرفان بذكر طارت به الأرواح يشهد بذلك من عنده ام الكتاب ارض سجن هر يوم بلونى ظاهر اگر در ارسال الواح توقّف رود نظر بظلم ظالمين و انقلاب اين ارض بوده و هست و همچنين كثرت عرايض كه از اطراف ميرسد انا نريد ان نذكر اوليائى هناك ليفرحوا بعناية الله ربّ العالمين

يا اسمعيل قد حضر اسمك لدى المظلوم و اظهرنا لك من خزائن قلم الرّحمن لآلى الحكمة و البيان لتنظر و تكون من الشّاكرين هذا يوم فيه نصبت راية البرهان على اعلى المقام و علم العرفان على البقعة التّوّاء فى شاطىء عمّان علم الله مقصود العارفين

و نذكر من سمى بموسى ليشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الخبير اياك ان تمنعك حوادث العالم عن الاسم الأعظم او تحجبك شبهات الغافلين عن صراطى المستقيم طوبى لك بما اقبلت الى المظلوم اذ اعرض عنه كلّ ظالم بعيد و كلّ عالم مريب

يا عزيزالله اذا شربت رحيق الوحي من كأس عطائى و اجتذبتك ندائى الأحدى الى ملكوت بيانى قل الهى الهى هل يقدر الضّعيف ان يذكر ظهورات قدرتك و هل يستطيع الكليل ان يصف مشارق بيانك اسألك بالقدرة التّى خضعت عند ظهورها الكائنات و بعلمك الذى احاط على الممكنات و بحلاوة بيانك و اقتدار ارادتك ان تجعلنى ثابتاً على امرك و مستقيماً على حكمك انا انت المقتدر العزيز المّنان يا رحمة الله قد سبقت رحمة ربك من فى السموات و الأرض و احاط فضله على من فى ملكوت الأمر و الخلق يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر العزيز العالم قل

لك الحمد يا الهى بما هديتنى الى صراطك و انزلت لى فى سجنك الأعظم ما قرّرت به العيون اسألك يا سايب النعم و مرّيبى الأمم باسمك الأعظم ان تقدر لى ما يقرّبتنى اليك و ينفعنى فى عوالمك انا انت المقتدر القدير يا الياس انظر ثمّ اذكر اذ ارسلنا الكليم بآيات بيّنات اعرض عنه العباد الى ان نصرناه امراً من عندنا ان ربك هو ناصر المرسلين قد غلبت عصاه اسياف فرعون و ملأه ان ربك هو القوىّ الغالب العليم الحكيم

يا رحيم قل يا ملأ الأرض قد اتى الوعد و ظهر المكنون بسلطان عظيم ضعوا ما عندكم و خذوا ما اوتيتم من لدى الله مالک يوم الدين قد اتى الميقات و سلطان الآيات استوى على العرش و دعا الكلّ الى العزيز الحميد قد فزت بأثر قلمى الأعلى هذا من فضل الله ربّ العرش العظيم يا رحيم انظر ثمّ اذكر اذ قصد الكليم المقصد الأقصى و الذّروة العليا الى ان بلغ الوادى الأيمن و سمع النداء من سدرة الأبهى انه لا اله الا انا المنزل القديم انا ارسلناه الى فرعون و ملأه و ورد عليه فى سبيلى ما ناح به اهل ملكوتى ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين طوبى لك بما فزت بأنوار اليوم و اقبلت الى الله العزيز العظيم

يا ابن يعقوب سطع النور و انار الديجور و ارتفعت الصّيحة و نزلت المائدة و القوم فى خسران ميين نبذوا حقوق الله ورائهم بما اتبعوا كلّ شيطان رجيم اياك ان تمنعك شبهات الأمم عن مشرق آيات ربك المشفق الکریم سوف يأتيكم ناعق دعوه بنفسه متوكّلين على الله ربّ الكرسىّ الرّقيع كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر ربك العليم الخبير

يا ابن مهدى الحمد لله دوستان الهى فائز شدند بآنچه كه شبه و مثل نداشته امروز عرفان هر نفسى بايد بدرجۀ بلوغ فائز شود و خود را غنى و مستغنى از اهل عالم مشاهده نماید كل اليوم بايد بافق توحيد ناظر باشند بعضى از اهل بيان اختلاف را دوست داشته و دارند منتظرند عجلى ظاهر شود تا عباد بيچاره را بآن دعوت نمايند بگو ظهورات منتهى شد هر نفسى قبل از

اتمام الف سنه ادعا نماید هر که باشد و هر چه بیاورد باطل بوده و هست حمد کن مقصود عالم را که ترا تأیید فرمود و راه نمود اوست مقتدر و توانا

یا ابن دوست محمد معنی استقامت آنکه ناس آگاه شوند و یقین مبین بدانند که بعد از ظهور اعظم بظهوری محتاج نبوده و نیستند نقطه اولی یعنی مبشر جمال کبریا ناس را بشارت داد تا قلوب را پاک سازند و مهیا نمایند و قبل از اتمام امر علمای ایران بر قتلش فتوی دادند و شهیدش نمودند و بعد نیز اعظم کشف حجاب نمود و عالم امر و خلق بظهورش کامل و محکم آنچه مقصود بود ظاهر شد اگر موهومی یافت شود و ادعائی نماید آنه کذاب مفتر هر نفسی باین مقام فائز او از اهل استقامت کبری از قلم مذکور و مسطور بگو ای اولیای الهی بعضی از نفوس سست عنصر مشاهده میشوند بمجرد استماع حرفی از موهومی از صراط میلغزند ناعقین از یک سمت و مدعیهای کذب از سمت دیگر ظاهر شده و میشوند طوبی لقوی اضعفهم و لمستقیم اطردهم و لناصح نصحهم چه که سبب فساد عالم و خسران اممند نسأل الله ان یحفظکم و اولیائه من شرهم و مکرهم آنه هو المقتدر القدر از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید بر ذکر و ثنا و خدمت امرش اوست سامع و اوست مجیب یا خداداد یا ابن نصیر نفوس مذکوره هر یک بذکر مظلوم فائز و بانوار نیز بیان مزین و منور از حق میطلبیم هر یک را در عالم روح نجمی درّی مقرر فرماید و در عالم علم کتابی و در مدینه عشاق جوهر حبّی و در اقلیم عرفان دفتر ایقان آنه علی کلّ شیء قدیر لا اله الا هو الفرد الواحد العزیز الحمید

الهی الهی هؤلاء عبادک و خلقک و فی قبضة قدرتک محاطون بمشیتک و ارادتک ان تغفر لهم انک انت مالک ازمتة الغفران و ان تعذبهم انک انت المختار فی کلّ الأحوال اسألک یا مولی العالم بالتون و القلم و اسرار اسمک الأعظم ان تجذب افئدة عبادک من نفحات بیانک الی الذروة العلیا و مشرق آیاتک یا مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى

* * *

جناب موزون علیه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المهيمن على ما كان و ما يكون

کتاب مرقوم نزل من لدى الله المهيمن القيوم انه لكتاب اذ ظهر ظهر البحر و امواجه و يسمع منها يا ملا الانشاء قد اتى مالک ملکوت الاسماء بأمر انصعق به الطوريون و بسطان اضطرب به البيانيون و بقدره خضع لها الوجود من الغيب و الشهود و به اشرفت الشمس بانوارها و تجلياتها و يسمع منها فى المآب تالله قد اتى الوهاب راكباً على السحاب باقتدار ما منعه صفوف العالم و لا جنود الأمم الذين نقضوا الميثاق و العهد قل هذا يوم فيه ظهرت اسرار الأرض و ما كان مكنوناً فيها من لدى الله العزيز الودود و ينادى بأعلى النداء يا ملا الاسماء ضعوا ما عندكم قد اتى من كان مخزوناً فى العلم و مستوراً عن الأبصار و العيون اتقوا الله يا قوم ضعوا الغدير ثم اسرعوا الى فرات الرحمة الذى جرى من يراعة الله مالک اليوم الموعود انا نهيناكم عن البغى و الفحشاء و امرناكم بالبر و التقوى خذوا يا قوم ما امرتم به فى لوحى المحفوظ يا ايها المشتعل بنار الحب قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته الى سمندر عليه بهاء الله و عنايته قرأناه و وجدنا منه عرف توجّهك الى الله مالک الملك و الملكوت و انزلنا لك من سماء العطاء ما يقربك الى الأفق الأعلى و يرفعك باسمه بين عباده

أنه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون نسأل الله ان يحفظك بجنود الغيب و الشهادة و يحرسك باسمه المهيم على كل شاهد و مشهود

أنا اردنا ان نذكر فيهذا الحين من ذكرته ليجد عرف عناية ربه و يكون من الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون يا حسن اسمع النداء الذى ارتفع من ملكوت العطاء أنه يجذبك الى الغاية القصوى و يؤيدك على انتشار امر ربك الرحمن بالحكمة و البيان و يرفعك باسمه أنه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المقتدر العزيز الودود لا تنس فضل الله عليك أنه ايدك و عرفك صراطه الممدود و انزل لك ما فاحت به نفحات الوحي و قرّت به العيون خذ الكتاب امرأ من عندى منقطعاً عن العالم و متمسكاً بعروة الله رب الجنود البهآء من لدنا عليك و على الذين اقبلوا الى افق الظهور و ما نقضوا الميثاق و العهود و اردنا ان نذكر من فاز بأيام ربه و سمع ندائه اذ ارتفع بين خلقه الذى سمى بعلاءالدين فى كتابى المبين ان الذين وفوا بعهد الله و ميثاقه أنهم من اهل هذا المقام الرفيع خذ كأس عنائتي باسمى ثم اشرب منها رغماً لكل جاهل كفر بالله رب العالمين هذا يوم فيه نزل الدليل و جرى السلسيل و برز سبيل الله رب العرش العظيم قل يا ملأ البيان دعوا ما عندكم قد اتى امر الله بسطان خضعت له كتب العالم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين لا يقبل اليوم من احد عمل و لا ذكر الا بهذا الذكر الحكيم الذى ما منعه حجبات الأمم و لا سبحات العالم ظهر و اظهر ما اراد بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة من فى السموات و الأرضين اياكم ان تتبعوا هوائكم اتبعوا من يرشدكم و يهديكم الى كوثر بيان ربكم العليم الحكيم قل

لك الحمد يا الهى بما انزلت لى آياتك و اظهرت لى بيناتك و نطقت امام وجوه عبادك و انطقت كلشئ بشناك الا الذين نقضوا عهدك و ميثاقك و انكروا فضلك و جادلوا باياتك اى رب اسألك باللائكى المكونة فى بحر علمك و بالجواهر المخزونة فى كنائز عصمتك و بأمرك المبرم و حبلك المحكم بأن تؤيدنى بانتشار آثارك بالحكمة التى انزلت حكمها فى كتبك ثم اكتب لى ما يجعلنى قوياً بقوتك و قائماً على خدمة امرك اى رب ترى الفقير قام لدى باب عطائك و اراد من سماء جودك و بحر كرمك ما قدرته لأوليائك الذين ما منعهم شئ من الأشياء و لا شبهات العلماء عن صراطك المستقيم و نباك العظيم أنك انت رب العالمين و مقصود المخلصين

و نذكر من سمى بفضل الله ليفرح و يكون من الفائزين انّ الفضل فى المقام الأول و الرتبة العليا هو ما يعرف الناس سبل رضآء الله و فى مقام آخر هو تأييده الذى احاط المقربين نشهد انّ فضله احاطك و ايدك الى ان قربك اليه و زينك بطراز الاقبال بعد اعراض اكثر النساء و الرجال أنه وليّ المقبلين اذكر احبائى من قبلى و زينهم بما نزل لهم فيهذا الحين يا اوليائى فى العالم اسمعوا ندائى من شطر سجنى أنه يؤيدكم على ما يبقى به ذكركم و ما ظهر منكم فى نبا الله رب العرش العظيم احمد الله بما سماك بالفضل و انزل لك بالفضل ما لا يعادله شئ من الأشياء يشهد بذلك كل عارف بصير أنا نوصيك و الذين آمنوا بما يرفعهم بين العباد و يزينهم بأخلاق بها انجذبت افدة الذين ما منعهم سبحات الأسماء و لا شبهات الغافلين قل

اى رب ايدنا على ما تحبّ و ترضى و قدر لنا ما يقرّبنا اليك و يحفظنا من جنود الظالمين أنك انت المقتدر القدير يا لسان العظمة اذكر من سمى بابراهيم الذى سمع و اقبل الى الله مالك الرقاب ليجذبه بيان الرحمن الى افق العرفان الذى منه اشرفت شمس عناية الله رب الأرباب طوبى لك بما فزت بأيامى و اقبلت الى افقى و نطقت بشنائى بين عبادى انّ ربك هو السماع البصّار اياك ان تخوفك ضوءآء الظالمين ضع الكائنات بقدرة ربك و خذ ما امرت به من لدن قوى قدير قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا الذين كفروا بظهوره و جادلوا باياته اتبعوا من يهديكم الى سبيل الرشاد قل هذا يوم الله يشهد بذلك مشارق الوحي و مظاهر الالهام كذلك انزلنا الآيات و صرّفناها لتشكر ربك و تقول

لك الحمد يا مولى الورى و مالك ملكوت الأسماء بما نورّت قلبى بنور معرفتك و انزلت لى آياتك و اظهرت لى بيناتك التى لا ينكرها الا كل مغلّ كفار الحمد لك يا من فى قبضتك زمام الأرضين و السموات

يا محمد قبل هادي نسأل الله ان يزيّنك بطراز التقوى و يقربك اليه في كلّ الأحوال افرح بما جرى اسمك من قلبي و
أيديناك على عرفان مشرق آياتي و هديناك الى اعلى المقام اياك ان تمنعك شبهات المعرضين او تحجبك حجبات الذين
كفروا بالمبدأ و المآب انا ذكرنا اوليائنا و زيناهم بطراز حبي الذي اشرفت من افقه الأنوار انا امرنا الكلّ بالاتحاد و الاتفاق فيهذا
الأمر الذي به اسودّت وجوه المشركين و ابيضّت وجوه الأبرار قل يا حزب الله لا تضطربوا من حوادث الدنيا لعمري ستفني و
ترون ما قدر لكم من لدى الله مولى الأنام قل هذا يوم سطع من افقه نور الأمر و نطقت السدرة الملك لله مالك يوم المعاد
كذلك ذكرناك فضلاً من عندي و انا العزيز الفضل

انا اردنا ان نذكر من ذكره احد اوليائي الذي تمسك بحبلي و طار فيهوائي انه سمى بعلي في كتاب الأسماء امراً من
لدى الله مرسل الأرياح يا علي انا اقبلنا اليك من شطر السجن و رأينا اشتعالك في حبّ الله مشرق الأنوار طوبى لك بما ذكرت
لدى المظلوم و انزل لك ما لا ينقطع عرفه بدوام الله فالق الأصباح اذا شربت من كأس عنايتي و اخذك جذب ندائي قل
لك الحمد يا الهى بما سقيتني من كأس عطائك و زينتني بطراز عرفانك و هديتني الى صفاتك و اجنبت قلبي بندائك
الأحلى اذ ارتفع من الأفق الأعلى اشهد بانك ظهرت و اظهرت ما اردت بقدرتك التي غلبت الأشياء و بسطتلك الذي احاط
من فى الأرض و السماء اى ربّ ترانى منقطعاً عن دونك و منجذباً بآياتك اسألك بمصباحك الذي ما حفظ نفسه من الأرياح
بأن تقدّر لى من قلمك الأعلى ما كتبه للأصفياء انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام ملكوت الأسماء لا اله الا
انت العزيز الوهاب

يا كلبعلى قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكرك بما جرت به الأنهار أ تكون جارياً او ساكناً قل
انت تعلم يا الهى ما عندي و لا اعلم ما عندك انك انت العزيز العلام اسألك بآثارك التي تنوّرت بها الآفاق و بأنوار
وجهك الذي به ظهرت الأنوار و باسمك العليم و باسمك الذي به سخرت البلاد و افئدة العباد بأن تؤيّدنى على الاستقامة على
امرک انك انت المقتدر على ما تشاء تشهد بسطتلك الكائنات و بقدرتك الممكنات لا اله الا انت العزيز المختار
يا على اذا وجدت نفحات آياتي اقبل الى شطر سجنى بقلبك و قل

الهى الهى و مقصودى و سلطاني اسألك بسجنك الأعظم و حصنك الأمتن و بقيامك و قعودك فيه و بحركتك و
سكونك و بزفرتك و عبراتك و بآثارك و اسرارك و صنعك و باسمك الذي به سخرت الأسماء و بذكرك الذي به نطقت
الأشجار بأن تؤيّدنى على الاستقامة على حبك و التمسك بحبلك اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك قد اقبلت بكلى اليك و
راجياً بدائع فضلک و ظهورات عنايتك اسألك بجودك الذي احاط الوجود ان لا تخيبنى عمّا قدرته لأولياك و اصفيائك الذين
شربوا رحيق الوحي من يد عطائك و اقبلوا الى مشهد الفداء شوقاً للقائك انك انت الفضل الذي اعترفت بفضلك الكائنات و
بجودك الموجودات و بقدرتك من فى الأرضين و السموات لا اله الا انت المقتدر فى المبدأ و المآب

يا استاد قبل على انّ مالك الایجاد يذكرک بين العباد بآيات لا يمنعها ظلم الظالمين و شبهات المشركين احمد الله
بهذا الفضل الأعظم و هذه العناية الكبرى ان ربك هو المشفق الكريم طوبى لقلب اقبل اليوم منقطعاً عن القوم الى اسمنا القيوم
الذي بشر به القائم من قبل كذلك نطق اللسان فى هذا المقام فضلاً من لدى الله ربّ العرش العظيم اياك ان تحزنك حوادث
العالم او تضعفك قوّة الذين كفروا بالروح الأمين الذي يطوف حول كعبة الله المقتدر العزيز الحكيم يا حزب الله خذوا كتابي
بقدره لا تمنعها سطوة الظالمين ثمّ اقرؤوه بالروح و الریحان انه يجذبكم الى افق الظهور فيهذا اليوم الذي بشرت به كتب الله
العزيز الحميد انا فى الشدائد ذكرنا اوليائنا طوبى لمن سمع و فاز و ويل للغافلين ضع اوهام العباد ثمّ اقبل الى نور الايقان فى هذا
الفجر المنير كذلك علمناك و انزلنا لك ما انجذبت به افئدة العارفين

يا على قبل اصغر انّ المظلوم يذكرک و الذين آمنوا بذكر انجذبت به الأشياء انك اذا رأيت و سمعت قل

لك الحمد يا مالك يوم القيام بما ذكرتنى و انزلت لى ما يبقى به ذكرى فى الأذكار و اسمى بين الأسماء أنك انت
المحمود فى فعلك و المطاع فى امرك لو تحكمت على الفناء حكم البقاء او على التور حكم الظلمة ليس لأحد ان يقول لم او
بم و من قال أنه اعرض عن الله رب الكرسى الرقيع

طوبى لبصير شهد و رأى و لسميع سمع نداء الله العليم الحكيم قد اتى من وعدتم به من قبل و ظهر من كان مكنوناً فى
كنز عصمة الله المقتدر القدير افرحوا يا قوم و لا تتبعوا كل ظالم بعيد ثم اعلم ان الظالم من منع العباد عن التشبث بذيل الله
الأطهر نشهد ان علماء الايران منعوا الخلق عن التقرب الى الفرد الخبير اذا ظهر الحق اعرضوا عنه و اعترضوا عليه الى ان افتوا
على سفك دمه الأطهر الأقدس المنير و باعراضهم اعرض امرأ الأرض يشهد بذلك كل منصف بصير انا نسأل الله ان يزيّنهم
بالعدل و الانصاف و يؤيدهم على ما ينبغى لأيامه أنه هو الفرد الواحد العزيز العظيم

يا حسين ان المظلوم اقبل اليك و ذكرك بذكر مبين كلما جرى من قلمى ذكر خضعت له اذكار العالم و كتب الأمم
يشهد بذلك كتاب الله الذى ينطق فى هذا المقام الكريم ان المظلوم ما اراد الا اصلاح العالم و ارتفاع مقامات الأمم يشهد
بذلك قلمى الأعلى طوبى لمن سمع و فاز و ويل للنائمين قل

لك الحمد يا الهى بما انزلت لى ما تنور به قلبى و تزين به هيكلى اشهد أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت
المهيمن على كل صغير و كبير

قد ارادت ارادة الله ان يذكر من سمى بمهدى قبل قلبى ليجذب عينه الى التور الساطع من افق الظهور و سمعه الى
مطلع النداء الذى جعله الله مظاف المالا الأعلى و يده الى سماء العطاء و قلبه الى مشرق آيات ربه المقتدر المهيمن القيوم
اسمع نداء المظلوم به اخذت الزلازل قبائل الأرض و ارتعدت فرائص الذين كفروا بالله مالك الغيب و الشهود طوبى لناصر نصر
امرى بيانى و نعيماً لمن بلغ العباد ما جرى من قلمى و هنيئاً لمن شرب رحيق برهانى من يد عطائى أنه من المقرين فى لوى
المحفوظ قل

الهى الهى لك الحمد بما ايدتنى على امر منع عنه اكثر خلقك اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء بانجذاب حبيك
اذ سمع اذن لفائك و بالروح الذى قام على نصرة امرك و ورد عليه من اليهود ما ناحت به مشارق الوحي و بالمبشر الذى انفق
روحه لاعلاء كلمتك و اظهار قدرتك بأن تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث لا يمنعنى من على الأرض أنك انت المقتدر
على ما تشاء لا اله الا انت المقتدر العزيز الودود

يا على قبل اكبر ان المظلوم يذكرك و يوصيك بتقوى الله رب العالمين انا جعلنا الأمانة اكليلاً لرؤوس عبادى و التقوى
ثوباً لهياكل احبائى طوبى لمن اخذ نصح الله و ويل للمعرضين طوبى لك بما سمعت و اقبلت اذ كان القوم فى خسران مبين قد
ربح من اقبل اليه و خسر من اعرض يشهد بذلك لسان الله الملك الحق العدل المبين اذا سمعت ندائى قل

الهى الهى لك الحمد بما نورت قلبى بنور معرفتك و هديتنى الى افق ظهورك الذى بنوره اشرفت الأرض و السماء
اسألك يا مالك القدم باسمك الأعظم بأن تحفظنى من شرّ الناعقين الذين انكروا حجة الله و برهانه و كفروا بآياته و بما ظهر
من عنده أنك انت المقتدر الذى لا يضعفك شىء و لا يعجزك امر لا اله الا انت المقتدر على ما تشاء باسمك المهيمن على
كل صغير و كبير

يا حسن اسمع ندائى أنه يجذبك الى ملكوتى و يحفظك من اعدائى و ينصرک بجنودى طوبى لعبد فاز اليوم باصغائه و
تشرّف بآثاره و نطق بثنائه الجميل يا حسن خذ كتاب الله بقدرة من عنده و لا تكن من الخائفين أنه معك يشهد و يرى و هو
السميع البصير طوبى لأيام فازت بيومه و لعبد اقبل الى افقه و ويل لكل غافل بعيد اذا فزت بآيات ربك اشكر و قل

لك الحمد يا مالك الوجود و المهيمن على الغيب و الشهود اسألك بأثمار سدرة عرفانك و بالبحر الذى ماج باسمك و بالتور الذى لاح امامك بأن توفقنى على الاستقامة على امرك اى رب ترانى قاصداً مقامك الأعلى و ناظراً الى افئك الأبهى و متمسكاً بعروتك الوثقى اسألك ان لا تخيبنى عما كتبتة للمخلصين من بريتك و المقرين من عبادك انك انت الفياض العليم الحكيم

يا حكيم اين درياك و اين اكسيرك هل تقدر ان تعالج مرض النفس و الهوى و هل تقدر ان تسكن نار الضغينة و البغضاء نسأل الله تبارك و تعالى ان يعلمك ما تسكن به نار البغى و الفحشاء فى ناسوت الانشاء انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله العزيز الحكيم يا آقا بابا مرض نفاق عباد را از اتفاق منع كرده هل لك من ادوية لتعالج هذا المرض المزمن الذى منع العباد عن المحبة و الأتحاد و الراحة و الوداد قل

الهى الهى اسألك بسرور عبد من عبادك الذى وجد عرف قميص يوسف امرك بأن تطهر العباد عن الأمراض التى منعتهم عن التوجه الى انوار وجهك و التقرب الى كعبة لقائك انك انت الذى شهدت الكتب بقدرتك و سلطانك و الصحف بعظمتك و اقتدارك لا اله الا انت المشفق العليم الخبير

* * *

جناب آقا سيّد احمد ابن جناب وحيد عليه بهاء الله

بسم الله الباقي الأبهى

كتاب من لدنا الى من آمن بالله فى يوم حشرت فيه اصحاب القبور من الذين سمعوا نداء الله اولئك شربوا رحيق المختوم فى هذا الظهور تنزل عليهم الملائكة من كل جانب سلام عليكم بما فرتم بأيام الله العزيز الغفور اولئك لا يشغلهم الدنيا ولو يحكمون على شرق الأرض و غربها الا بهم امطرت السحاب و نور الديجور عليهم بهاء الله و رحمته التى سبقت الاناث و الذكور ان الذين كفروا اولئك حقت عليهم العذاب فسوف يدخلون النار كذلك قضى الأمر فى لوح مسطور قل يا قوم أ تعترضون على الذى باسمه جاء الحقّ و نصب ميزان العدل و نفخ فى الصور اتقوا الله يا قوم و لا تعقبوا الذين كفروا بلقاء الرحمن ان اتبعوا ملّة الله خالق الظلمة و النور قل انه انفق مظهر ذاته ليقرّبكم الى مقام رقم لكم من القلم المحبور فونفسه لو يكشف الله لكم ليفدون انفسكم فى حبه و عنده علم كل شىء و ما يظهر الا على قدر مقدور قل اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و لا تسفكوا الدماء انه حرم عليكم فى الكتاب و فى هذا الرقّ المنشور انك يا ايها الناظر الى الله طهر قلبك عن كل الاشارات ثم استقم على امر ربك مالك الأسماء و الصفات لينصرك الله بقدره من عنده و يجعلك غالباً على اهل الشرور الذين كفروا بالله رب البيت المعمور كذلك امرك قلم القدم فى هذا البكور و البهاء عليك و على من سجد لوجه الله فى أيام الظهور

* * *

رنگون

جناب محمد اسحق عليه عناية الله

هو النَّاطِقُ الذَّاكِرُ الْعَلِيمُ

كتاب من لدى المظلوم الى الذى نبذ الأوهام و اخذ ما نزل فى هذه الأيام من لدى الله المهيمن القيوم طوبى لسمعك بما سمع نداء المسجون و للسانك بما نطق بثنائه و لعينك بما توجهت الى المقام المحمود قل يا ملاء الأرض تالله قد ظهر من يدع الكل الى الله مالك الوجود و اتى من هدى الكل الى صراط الله الممدود دعوا يا قوم ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الحق علام الغيوب قل يا معشر العلماء ضعوا اقلامكم ثم استمعوا صرير القلم الأعلى الذى ارتفع بين الأرض و السماء اتقوا الله و لا تكونوا من الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و جادلوا بآياته اذ نزلت بالحق فى هذا اليوم الموعود اياكم ان تمنعوا العباد عن مالك اليجاد دعوا الظنون عن ورائكم مقبلين الى الله مالك الغيب و الشهود كذلك نورنا افق سماء العلم بنير البيان نعيماً لمن اقبل و عرف و ويل لكل معرض محبوب

* * *

سر

جناب آقا بابا عليه بهاء الله

بسمه المستقر على العرش

كتاب نزل بالحق لمن فاز بنور الله المهيمن القيوم ليأخذه الفرح على شأن يقوم على نصرة امر ربه و يقول يا قوم اتبعوا من اتاكم بسطان مشهود ان الذين احتجوا من انوار العرش اولئك لا يشعرون قد خسروا فى تجارتهم و هم قوم هائمون قم على ذكر ربك بين العباد لعل يتوجهن الى الله العزيز المحبوب طوبى لمن اقبل اليوم و ويل لكل معرض اتبع كل مشرك مردود اذا فزت بلوح الله ضعه على رأسك قل لك الحمد يا الهى بما تحرك على ذكرى قلمك الأعلى اشهد انك انت الكريم الغفور

* * *

زوا

جناب آقا سيد يوسف

بسمه العليم الحكيم الخبير

كتاب نزل بالحق و فيه ما يقرب العالم الى الاسم الاعظم و يسمعهم نداء الله الملك المقتدر العزيز الحكيم قد انتظر الكل ايام القرب و اللقاء فلما فتح باب الوصال اعرضوا بما اتبعوا اهواء المرييين قد نبذوا بحر الايقان عن ورائهم مقبلين الى مناهل الظنون و الاوهام الا انهم من الهائمين قد كفروا بالله و بره مهطعين فى بر الهوى و يحسبون انهم من اصحاب الهدى لا وامره المهيمن على العالمين قد اهتز العالم من نسمة الوحي و هم فى حجاب مبين قل انه ظهر بما اراد لا باهوائكم انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المقتدر العلي العظيم اذا اتى الدليل كفروا به و اذا ظهر السبيل اعرضوا عنه و تكلموا بما احترقت به افئدة المقرين و انظر ثم اذكر اذا اتى محمد رسول الله اعرض عنه القوم بما اتبعوا كل مشرك بعيد ما جاءهم من نير الا و قد انكروه و

قالوا فيه ما ناح به الروح الامين طوبى لك بما وجدت عرف القميص و توجهت الى الله رب العالمين ان اشكر الله بما ايديك على خرق الحجاب الاكبر و اسمعك ندائه من شطر منظره الانور و قرّيك الى هذا البحر الذي ما بلغه احد الا من شاء الله المقتدر القدير كن منادياً بين العباد باسم ربك مالک الایجاد ثم ذكرهم بهذا الذكر البديع قل يا قوم دعوا الهوى و توجهوا الى الافق الاعلى هذا ما امرتم به فى لوح حفيظ اياكم ان تمنعوا انفسكم عن نفحات ايام الله او تتبعوا كل ناعق مريب قل تالله لو تعرفون ما ظهر فى الابداع لتفدون انفسكم فى هذا السبيل المستقيم قل هذا يوم لا ينفعكم شئ لو تتمسكون بالكتب كلها يشهد بذلك لسان العظمة و الكبرياء ان انتم من المتفرسين كذلك صرقتنا الآيات و ارسلناها اليك فضلاً من عندنا عليك لتذكر الناس بهذا التبا الذي به اضاءت وجوه المخلصين نسئل الله بان يوفقك على خدمة امره و يكتب لك ما كتبه للذين طاروا فى هواء القرب و الوصال انه لهو المعطى الكريم

* * *

ممق

جناب آقا سيّد محمد عليه بهاء الله

هو التاطق بالحق

كتاب نزل بالفضل لمن اقبل فى يوم فيه اعرض الناس عن الله رب العالمين فلما جاء الميقات و اتى مشرق الآيات اعرض عنه علماء الايران و افتوا عليه بظلم ناح به الملاء الاعلى و الذين طافوا عرشه العظيم طوبى لجاهل ما منعه سبحات الجلال و ويل لعالم كفر بالله العزيز الحميد يا حزب الله اسمعوا نداء المظلوم انه يدعوكم الى صراطه المستقيم بلسان پارسى ذكر ميشود دوستان الهى را وصيت مى نماييم بحفظ امانه الله چه كه سارقين در بى و كمين بوده و هستند ذكر ناعقين در الواح نازل بايد بشأنى مستقيم باشند كه از براى احدى مجال نطق نماند علت گمراهى خلق بيچاره علما بوده و هستند چنانچه ديديد و شنيديد باعرض آن نفوس اهل ايران از عرفان مقصود عالميان محجوب ماندند و بسبب و لعن مشغول گشتند لعنة الله على القوم الظالمين از حق مسئلت نماييد شما را از اوهمات محفوظ دارد و بر امرش مستقيم فرمايد يا محمد نفوس مذكوره هر يك بعنايت حق فائز طوبى از براى نفوسيكه اين ايام تلقاء وجه مذكورند و از قلم اعلى ذكرشان جارى و نازل كل را تكبير برسان بگو امروز بايد كل بكمال اتفاق بر امر نير آفاق قائم و مستقيم باشيد عنايات منزل آيات شامل حال مقبلين و مستقيمين بوده و خواهد بود امواج بحر بيان رحمن امام وجوه عالم ظاهر و هويدا و انوار آفتاب ظهورش لائح و مشهود مع ذلك قوم بى انصاف باسياف ضعيفه و بغضا در اطفاء نور ساعى و جاهدند از حق جل جلاله ميطلبيم دوستان آن ارض را از ناعقين و ملحدين حفظ فرمايد انه على كل شىء قدير نذكر امك و اخاك بشرهما بعنايتى و رحمتى التى سبقت الوجود البهائى عليك و على اوليائى هناك و على كل ثابت راسخ مستقيم

* * *

جناب زين عليه بهاء الله

الأعظم الأقدم

کتابت بمنظر اکبر وارد و آنچه از آیات الهیه سؤال نموده بودید عبد حاضر لدى الوجه ارسال مینماید ان یا زین تعویق جواب ما سألته فی الآيات حفظ تغییر بوده چه که در اوایل ابدأ در حین نزول ملاحظه قواعد قوم نمیشد و این آیات نظر بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از قبل تلقاء وجه قرائت شود یزول فی بعض المقام بغیر ما نزل من قبل این نظر بظاهر عبارتست و فی الحقیقه آنچه نازل همان صحیح بوده و خواهد بود در ارض سرّ اراده چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کل مطلع باشند نظر باحزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد و دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهولی کلمات معجوله ترکیب نماید و ناس نظر بآن قواعد صحیح دانند مع آنکه اگر از خود او سؤال شود عالم بحر فی نبوده چنانچه در یحیی و اتباعش مشاهده مینماید العلم فی قبضته یقلبه کیف یشاء مثلاً در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهریه باید مرفوع و یا مجرور باشد منصوب نازل شده در این مقام یا کان مقدّر است و یا امثال آن از احرف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده و بر حسب ظاهر بین قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ و یا مضاف که علة جرّ است محذوف و این قاعده را در کل جاری نمائید و همچنین در بعضی مواقع نظر بطرز آیاتست لا نحّب ان نذکر القافیة فی هذا المقام و همچنین نزد ائمه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدی ظاهر بالتکریر و الباء و الهمزة این در نزد قوم معتبر است و لکن در علم الهی بقریه مقام فعل لازم متعدی و فعل متعدی لازم میشود طوبی للعارفین و طوبی لمن کان موقناً بأنّ العلوم کلّها فی قبضة قدرة ربّه العلیم الخبیر و همچنین فعل متعدی مثلاً مثل رفع ارفع نازل و مثال آن در کتب سماویّه هم از قبل بوده و این در مقام تأکید است لا بأس باری ای زین المقربین جمال مبین بین حزین مبتلا اگر آفرینش مطلع شوند که صریر قلم اعلی در چه حالتی مرتفعست و لسان عظمت در چه بلائی ناطق کل لباس هستی را خلع نمایند و طراز نیستی طلب کنند هزار سنه و ازید مابین علمای اسلام نزاع و جدال بود که آیا واضع الفاظ حقّ است و یا غیر او حال مع ظهور حقّ در ما نزل من عنده اعتراض نموده و مینمایند چنانچه کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لایحسی در کلمات الهی نموده‌اند و شنیده‌اید اگرچه از قبل امثال این مطالب مذکوره نازل و لکنّ المسک کلماً یتکرّر یتضوّع و اکثری از الواح در احیانی نازل که مجال رجوع بآن نشده آنچه از قلم عبد حاضر تلقاء وجه جاری شد همان باطراف منتشر شده لذا احتمال آنکه در بعض مواضع ترک شده باشد و یا زیاده و کم می‌رود چه که احدی قادر نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود بتمامه تحریر نماید آنچه در این مقامات سؤال شود محبوب بوده و خواهد بود اگرچه نزد مسجون تنزیل جدید احبّست از رجوع بما نزل من قبل و التوجّه الیه الأولى اسهل و مالک العلل

و اما ما سألت عن اللقآء ان اصبر ان ربك لهو الصبار چه که این ارض چنانچه منظر مختار و مکمن اختیار واقع شده همان قسم مطلع اشرار و مقرّ فجّار واقع لکلّ حقّ باطل و لکن لا تیأس من روح الله و رحمته اذا اراد یدلّها بقوله کن فیکون نشهد أنّک من الدّین فازوا بلقاء الله و عاشروا معه و سمعوا ندائه و قاموا لدى بابه الأعظم العظیم لا تحزن من شیء کن مستقیماً علی ما انت علیه لأنّ الأمر عظیم عظیم مشاهده ضعف ناس نمائید مع ظهور حقّ و قدرت و عظمت و آیات او بکلمات جعلیه قبل و توهمات لا یغنیه ناس را از مالک احدیه منع نموده‌اند لعمری أنّهم من الخاسرین و یل لمن اقبل الیهم و سمع ما عندهم طوبی للمنقطعیین این ظهور اعظم حقّ وحده بر عرش مستقرّ است هر نفسی تفکر نماید در این ظهور اعظم و اشراق مطلع قدم یشهد بهذا الظهور ثبت تنزیه ذاته عن المثلّیة و تقدیس نفسه عن الشّبهیة مشاهده در ملّت فرقان کن که فی الحقیقه عبده اسماء و اوهام بوده و هستند لساناً مقرّداً بتوحیده تعالی و من یتفکر فیما یقولون یشهد أنّهم من المشرکین اینست که ماحصل اعمالشان اعراض از حقّ شده علیهم ما ینبغی لأنفسهم

در کلمات مکتوبه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرّه واحده نازل و لکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده‌اند و بعضی متفرّقست اگر جمع شود احسن بوده عند الله ربّک و ربّ العالمین

در باب ارث آنچه نقطه اولی روح ما سواه فداه بآن امر فرموده‌اند همان محبوبست آنچه از اولو القسمة موجودند قسّموا بینهم اموالهم و مادون آن باید بساحت اقدس عرض شود الأمر بیده یحکم کیف یشاء در این مقام در ارض سرّ حکمی نازل و قسمت نفوس مفقوده موقتاً بوراث موجوده راجع الی ان یحقّق بیت العدل بعد از تحقّق حکم آن ظاهر خواهد شد ولکنّ المهاجرین الذّین هاجروا فی سنة التّی فیها هاجر جمال القدم میراثهم یرجع الی ورّاثهم هذا من فضل الله علیهم اسباب جناب ملاً حسن علیه بهاء الله بحقّ راجع است لآنه من المستشهدین فی سبيله و الفائزین بلقائه طوبی له بما وفى عهد الله و میثاقه لعمری قد فاز بأنوار الوجه و شرب ریحق الحیوان من اصبعی عنایة ربّه الغفور الکریم قدری از مرگب او ولو بقدر نخود باشد البتّه بساحت اقدس ارسال دارید و مابقی بشما عنایت شد نظر بعدم قابلیت ظاهره آن مکن عند الله له شأن من الشّؤون انه لهو العطوف الغفور

اگر نفسی به ایران راجع بجناب حاء علیه بهاء الله بنویسید به امین اخبار نماید توقّف فیما امرت به فی امر الاماء انه لهو الحاکم علی ما یشاء لا اله الا هو المقتدر القدیر طوبی له یا زین بما استقام علی امر ربّه نشهد انه من المخلصین انا نکبر علیه من هذا المقام الامع المنیع و نسأل الله بأن یحفظه من الذّین کفروا و یؤیّده علی خدمته فی کلّ شأن و یقدر له ما قدر لأصفیائه انه لهو الغفور الرّحیم انما البهّاء علیک و علیه و علی الذّین فی هناک من لدن اسیر غریب و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

بنام بیننده دانا

کتابت دیده شد و ندایت شنیده گشت انشاء الله لا زال بافق اعلی ناظر باشی و بما یحبّ و یرضی فائز جز او نخواهی و بجز او تمسک نجوئی امروز بحر کرم مواج و آفتاب جود در تجلّی و ظهور طوبی لنفس عرفت و اقبلت و ویل للغالین این یوم بطراز بیان مظاهر رحمن فائز بوده چه که جمیع بآن وعده و بشارت داده‌اند طوبی للفائزین قسم بآفتاب معانی که بآفتاب بیان رحمن مزین است که این لوح از صد هزار ولد صالح محبوبتر است و پابنده‌تر چه که ولد صالح و اشیای موجوده در عالم عنقریب بفنا راجع شود ولکن کلمه الله که از قلم اعلی نازل او را فنا اخذ نماید و مرگ از عقب درنیاید تفکّر لتجد نفسک فی فرح مبین امروز انسان قادر است بر اینکه مقامی را اخذ نماید که ذکرش بمثابه نجم در سماء لوح الهی بدوام اسما و صفاتش مشرق و روشن باشد قل

یا الهی لک الحمد بما ذکرتنی من قلمک الاعلی اذ کنت فی السّجن الاعظم بما اکتسبت ایادی الاعداء الذّین اعرضوا عنک و عن آیاتک الکبری ای ربّ قد اقبلت الیک و توجّهت الی افکک اسئلک بمظلومیّة مطلع آیاتک و مشرق بیناتک بان تقدّر لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک انک انت اعلم بی منی و انک انت العلیم الخبیر ثمّ اسئلک یا اله الوجود و مالک الغیب و الشّهود بان ترزقنی ولداً صالحاً لیذکرک فی ارضک و یتنیک فی بلادک ولو انک جعلتنی بهذا اللّوح غنیاً عن کلّ اثر و ثمر و ذکر و فی هذا الحین اختتم مناجاتی بما نطق به احد اصفیائک ربّ لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین

[یادداشت]

۱ قرآن مجید، سوره انبیاء، آیه ۸۹ ←

جناب زین علیه بهاء الله

بنام دوست بی نام

کتابت لدى الوجه حاضر آنچه مسطور مذکور آمد و شنیده شد انشاءالله همیشه ایام بذکر مالک انام مشغول باشید و آنچه سؤال شده بود از آیه منزله در هیکل که بملوک خطاب شده صحیح همان است که نازل شد کلمهئی ترک نشده حرکت قلم اعلی در میادین الواح باطوار مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان موسوم است بسهل ممتنع و در مقامی جمع مابین مقامین لذا در سوره ملوک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افصح است اذا قیل بأی جرم حبسوه قالوا انهم ارادوا ان یجددوا الدین که معنی آن این است اگر گفته شود بچه جرم و عصیان تیر امکان را حبس نموده‌اید گویند این قوم اراده نموده‌اند که دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل اگر قدیم را اختیار نموده‌اید و او است پسندیده نزد شما چرا شرایع قبل را ترک نمودید در اول این آیه قل مقدر است که چنین میشود قل لو کان القدیم هو المختار الی آخر و چون از بیان رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام ظهور کمال فصاحت است باری این آیه ترک نداشته و صحیح است و آنچه در آیه اخری مذکور داشتید قوله تعالی اطلع من افق الانقطاع بوده

و اینکه از آیه منزله در لوح پاپا سؤال نمودید این عبارات تلویحات کلمات ابن است که ذکر شده در مقامی میفرماید و اقول لکم انّ کثیرین سیأتون من المشارق و المغرب و یتکتون مع ابرهیم و اسحق و یعقوب فی ملکوت السموات و اما بنو الملکوت فیطرحون الی الظلمة الخارجیة هناك یكون البکاء و صریر الأسنان و در مقام دیگر مذکور انّ النور قد جاء الی العالم و احبّ الناس الظلمة اکثر من النور لأنّ اعمالهم کانت شریره لأنّ کلّ من یعمل السّیئات ییغض النور و لا یأتی الی النور لثلاً توّجّ اعماله و اما من یفعل الحقّ فیقبل الی النور لکی تظهر اعماله أنّها باللّه معموله انتهى از دو فقره مذکوره تلویح بیان مالک اسماء در آیه منزله معلوم میشود بعضی بیانات در بعضی از الواح راجع است بکتب قبل و ما سطر فیها در این ایام مخصوص از برای ملّت زردشت الواحی نازل و آنچه در کتب ایشان تا امروز مستور بود مذکور آمد ولکن تا ما عندهم معلوم نشود احدی بر تلویحات کلمات منزل آیات مطلع نخواهد شد

و اما ما سألت من الأرواح و اطلاع بعضها علی بعض بعد صعودها فاعلم انّ اهل البهّاء الذین استقرّوا علی السّفینة الحمراء اولئک یعاشرون و یؤانسون و یجالسون و یطیرون و یقصدون و یصعدون کأنّهم نفس واحدة الا أنّهم هم المطلعون و هم النّاطرون و هم العارفون کذلک قضی الأمر من لدن علیم حکیم اهل بهاء که در سفینه الهیّه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط بابقان و اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمّیات و کیفیات و درایج و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقفند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند لکلّ نصیب عند ربّک طوبی لنفس توجّه الی الله و استقام فی حبه الی ان طار روحه الی الله الملك المقنن الغفور الرّحیم و اما ارواح کفّار لعمری حین الاحتضار یعرفون ما فات عنهم و ینوحون و یتضرّعون و کذلک بعد خروج

ارواحهم من ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطَّلَع بافعال و اعمال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و هم‌چنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه نیکوست حال نفسی که رَحِیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید

چون از قبل وعده جواب شد لذا این مختصر در حینی که ضوضاء مفترین مرتفع است و صیاح غافلین صوت و صیت رعد را منع نموده نازل و ارسال شد ایوم باید احبّای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند بعضی روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده‌اند و در کتب ذکر نموده‌اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده‌اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر حقّ بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه‌ئی از کلمات الهیه را ادراک نموده بودند مقصود آنکه اگر احبّای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده‌اند طاهر نمایند و تمام توجه بمطلع امر و ما ظهر من عنده ناظر شوند عندالله احبّ بوده مع این بلایای وارده و قضایای نازله قلم اعلی دوست نداشته و ندارد الا ما ینطق بالحقّ انه لا اله الا انا المهیمن القیوم چه که نفعه این کلمه مانع است از ورود احزان و لکن اگر بتأویلات کلمات قبل مشغول شود معین بر احزان خواهد بود تا بعد خدا چه خواهد و وقت چه اقتضا نماید حال باین قدر اکتفا رفت احمد و کن من الشاکرین کبّر من قبلی احبّائی الذین اختصّهم الله لحبّه و جعلهم من الفائزین و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

محمد اسمعیل بورنجانی

بنام یکتا خداوند مهربان

کتابت لدی الوجه حاضر و بلحاظ عنایات مالک اسماء مشرف طوبی نفس حضر لدی العرش کتابها بعد از نهیت عن التوجّه الیه بما اکتسبت ایدی الظالمین کلمه‌ئی در کتابت مشاهده شد که فی الحقیقه کلمه تامّه بوده و هست اگر نفسی موفق بر عمل باو شود کلّ خیر را ادراک نماید و آن این است یا مولای یا مقتدای مقاصدی رضاک از خدا بخواه بر این کلمه ثابت باشی طوبی لمن شرب من هذه الکأس و کان من العارفين کرم حقّ لایحصی و فضلش بی‌منتها ابداً تعطیل در فیض فیاض نبوده و نیست حوائج کل را اجابت فرموده و خواهد فرمود اینکه در بعضی احیان تأخیر شده لأجل مصلحت آن نفس بوده البتّه باحسن از آنچه خواسته فایز شود و لکن از برای نفوسی که فی الحقیقه برضایش متمسکند مقامی دیگر مقدّر است طوبی لهم ثمّ طوبی لهم و کان فی کتابک اری السّماء و الأرض و البحر الی آخرها کلّها آثار قدرتک کخطّ جری من قلمک فلا حاجة ان استدعی بک لارسال خطّک انتهی

بلی در یک مقام اطلاق این شأن بر کلّ اشیاء شده و میشود یعنی در کل حرکت قلم صنعیه الهیه ظاهر و مشهود و اولو الأبصار بدیده ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و لکن وجود کل بحرکت قلم اعلی معلق و شرافت کل بنسبت به الیه بوده لذا کل محتاج بوده و خواهند بود موحد آن است که کل را مظاهر آیه اولیّه حقّ داند و در کل ظهورات اسمائیه و صفاتیّه او را مشاهده نماید و آن آیه را مقدّس از کل و حاکم بر کل مشاهده نماید تا چه رسد بنفس حقّ تعالی من ان یقترن بخلقه

او يعرف بما سواه اگر نسبت را از وجود بردارد معدوم خواهد بود چه جای آنکه مظهریت بر او اطلاق شود کل باو موجود و قائم و او از کل مقدّس و منزّه لا اله الا هو الغنیّ المتعال

ذکر مقام ابوبن در دار آخرت نموده بودید یکی از فضلهای مخصوصه این ظهور آن است که هر نفسی که بمطلع امر اقبال نمود ابوبن او اگرچه بایمان بظهور فایز نشده باشند پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید هذا من فضله علی احبائه اشکر و کن من الحامدین

اوصیکم یا احبّاء الله بالأمانة الكبرى بین عبادى و خلقى لأنّ بها يرتفع امر الله فيما سواه و يظهر تقدیس امره بین العالمین كونوا امناء بین العباد كذلك وصیناهم فى الألواح ان ربك لهو العليم الحكيم قل توكلوا فى كلّ الأمور علی الحقّ الغفور انه يعطى من يشاء ما يشاء و يمنع عمّن يشاء ما اراد انه لهو المقتدر القدير لا تحزنكم شؤونات الدنيا قد قدر لكم ما لا يعادله شىء فى الابداع ان كنتم من العارفين استقيموا علی الأمر علی شأن لا یزکم اریاح المضلّین

ورقة الرضوان

بسمه الأعظم الأقدم

کتابت لدى الوجه حاضر و بنور حضور منور و آنچه در او مذکور ملاحظه شد حمد محبوب عالم را که بحسب فائزى و بافقدش ناظر و بر امرش مستقیم و بذکرش ذاکر انشاءالله باید بشأنی مستقیم باشی که اگر از افق امر بغير اراده کلّ من علی الأرض حکمی ظاهر شود در کمال استقامت بگوئی هذا لهو الحقّ اعظم امور استقامتست و هر چه امر عظیمتر فتنه اش بیشتر اگر نفوس حقّ را یفعل ما يشاء میدانستند و فى الحقیقه باین کلمه مبارکه موقن بودند هرگز نفسی اعتراض بر حقّ نمینمود محبوب بحیب فرمود ان استقم كما امرت از این کلمه طیبّه مبارکه شأن استقامت و عظمت آن معلوم و واضحست انشاءالله لازال از این کأس بیاشامی و باین مقام فائز باشی ذکرت لدى العرش بوده و هست از اختلاف امور محزون مباش انشاءالله کل باصلاح آید آنچه در دست داری تمام کن انه یؤدک لیبقی منک ما یکون مزیناً بطراز ذکر ربک العليم الخیر انما البهآء علیک و علی من معک من لدن عزیز عظیم

کلام الله ولو انحصر بکلمة لا تعادلها کتب العالمین انک لا تحزن بما اختصرنا اللّوح لأنّ فيه یری کتاب عظیم هذا لوح امتزج بملح الله اذا ذقت و وجدت قم و قل لک الحمد یا اله العالمین لو نمزح فى السّجن لا تعجب لأنّ الأحران ما اخذتنا فى سبیل ربک و نحن فى سرور بدیع قد فدینا احداً من الأغصان بدعاً قل لک الثناء یا بهآء العالمین یا لیت عرفت تموجات هذا البحر الأعظم و ما فيه من لآلئ اسرار ربک العزیز الحمید

هو المبین الصادق الامین

كُنَّا مَاشِيًا فِي الْبَيْتِ وَ سَامِعًا حَدِيثَ الْأَرْضِ إِذَا ارْتَفَعَ النَّدَاءُ مِنَ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى يَا مَلَأُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءَ الْبَشَارَةَ الْبَشَارَةَ بِمَا أَقْبَلَ عَلَيَّ قَبْلَ أَكْبَرِ إِلَى السَّجْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكِ الْقَدَرِ ثُمَّ ارْتَفَعَ النَّدَاءُ مَرَّةً أُخْرَى مِنَ الْجَنَّةِ الْعُلْيَا يَا أَهْلَ السَّفِينَةِ الْحُمْرَاءِ افْرَحُوا بِمَا وَرَدَ الْأَمِينِ فِي حِصْنِ مَتِينٍ وَ سَجْنِ مَبِينٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

امروز روز نشاط و انبساط است لعمری در ملاء اعلی بساط فرحی گسترده شده که برچیده نشود چه که امروز عشاق مدینه وفاق و اتفاق بکمال اشتیاق جانرا در سبیل تیر آفاق انفاق نمودند و فدای مقصود یکتا کردند سطوت ظالمهای خونخوار منعشان نمود و آتش غضب سبعی ایشانرا از توجه بازداشت امروز در مدینه عشاق نغمهها مرتفع و زمزمههای لطیف روحانی مسموع طوبی از برای آذانیکه باصفا فائز گشت و از ندای احلی و صریر قلم اعلی محروم نماند

از ارض طاء و یاء خیرهای تازه رسیده حضرت پادشاه ایده الله جمعی را اخذ نمودند از جمله دو نفس از اهل بها و اصحاب سفینه حمرا را مع آنکه کل شاهد و گواهند که این حزب مقصودشان اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم بوده و هست و سبب و علت این اخذ از قرار مذکور آنکه بعضی از مکتوبات و اوراق در خانهها و بازارها یافتهاند که مشعر بر خلاف آرای دولت و ملت بوده و گمان نمودهاند بعضی از آن از این حزب بوده قسم بافتاب حقیقت که الیوم از افق سجن عکا مشرق و لائح این حزب لا زال از اعمال نالائقه و افعال مردوده مقدس و میرا بوده و هستند این امور و امثال آن از ارادل قوم است اهل بها من غیر ستر و حجاب آنچه را که سبب اتفاق و اتحاد عباد است و همچنین علت عمار بلاد امام وجوه امرا و علما ذکر نمودهاند بامید آنکه اس فساد و نزاع را از ارض بردارند و سلاح عالم را باصلاح تبدیل نمایند حق شاهد و نفس مبارک پادشاه ایده الله گواهدست بر آنچه ذکر شد چهل سنه میشود که این حزب تحت سیاط ظالمین مبتلا بقسمیکه اطفال را هم کشتهاند چه مقدار از ابنا را که امام وجوه آبا سر بریدند خانه و اموال را نهب و غارت نمودند مع ذلک احدی از این حزب لم و بم نگفته و بر دفاع قیام ننموده از جمله حکایت وارده واقعه در عشق آباد و همچنین در ارض صاد وارد شد آنچه که سبب حنین خامه و آمه گشت امر منکری که سبب حزن اکبر شد آنکه شخص معروفی از جانب بزرگی در عکا وارد و مطالبی اظهار نمود نعوذ بالله از آن مطالب ذکرش بهیچوجه جایز نه چه که ظلمت ظلم نور عدل را مستور نموده بل محو کرده نفسی مشاهده نمیشود که نفسی لله برآورد و عرایض مظلومهای عالم را بشنود هل من ذی اذن لیسمع ما ورد علینا و هل من ذی عین لیری عبراتنا نسل الله ان یزین الامراء بطراز العدل و العلماء بنور الانصاف و یؤیدهم علی الرجوع الیه انه هو الغفار التواب و چون مطالب آن شخص مقبول نیفتاد او و مرسل او بر عناد قیام نمودند سید قد ظهت سیاده من علم الله رب العالمین بزرگواری را از اولاد رسول و ذریه بتول در ارض ص شهید نمودند و بعد جسد انور اطهر را سوختند و قطعه قطعه کردند بذلک ناحت الاشیاء ولكن القوم فی غفلة و ضلال و از آن یوم الی حین آمر بکمال ظلم و عناد ظاهر اموال این حزب مظلوم را هر یوم باسمى اخذ نموده حال سندهای متعدده در دست موجود ولكن مستور الی ان یأتی الله بنور عدله از جمله نفوس مأخوذة در ارض ط سیاح افندی بوده مولای او چون این خبر منکر را شنید خوف ارکانش را اخذ نمود از بیم آنکه اسرار مکنونه ظاهر شود و بغضای مخزونه باهر گردد سبحان الله مع آنکه حضرت پادشاه در هر مقامی از مقامات ملاحظه عدل را داشته و بقدر وسع در عمار بلاد و راحت عباد ساعی و جاهد مع ذلک نفوسیکه از عنایات ملوکانه بمقامات عالیه رسیدند و صاحب خزینه شدند قصد ضرش نمودهاند ولكن آنحضرت از عدو خانگی بیخبر باری چون خیر اخذ سیاح را شنید در ارض یاء نار ظلمی برافروخت که شبه و مثل نداشته که شاید باین اعمال خود را طاهر نماید و بری سازد

اما حکایت ارض یاء در شب بیست و سوم رمضان المبارک نواب والا حاکم آن ارض بامر صدر قصد اولیای الهی نمودند و جنابان آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله و رحمته را در جامع شیخ حسن سبزواری اخذ نمودند و با گماشته والا حاجی نایب با خفت تمام آن دو مظلوم را بحضور میرند بعد از اشتعال نار ظلم و غضب بحبس میفرستند و در حبس از

قرار مذکور زخارف فانیه اخذ نموده مرخص مینمایند و بعد مجدّد بامر والا این دو نفر را مع چند مظلوم دیگر میگیرند و اسامی آن نفوس مقدّسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور و مرقوم و در آن محلّ که اخذ مینمایند آن مظلومها را با زنجیر میندند و در عرض راه خلق ظالم با چوب و سنگ و زنجیر میزنند تا آنکه بحضور والا میروانند بسیار خوشوقت میشوند و بعد علما را حاضر مینمایند و تحریک میکنند لله الحمد آن نفوس مقدّسه باستقامت کبری ظاهر سطوت ایشانرا از صراط مستقیم منع نمود و غضب از نور یقین محروم نساخت آنچه سؤال نمودند جوابهای شافی کافی شنیدند و بعد امر بحبس شد و در حبس مبلغی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سرکار والا جلال الدّولة آقا شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر و شیخ جعفر و همچنین آقا سیّد علی مدرّس با دو پسر دیگر و جمعی دیگر از علما را احضار مینمایند و آقا علی اصغر مظلوم را در حضور طناب میاندازد و شش نفر دیگر را با آن جسد اطهر با شیپور و طبل و ساز میزنند پشت تلغرافخانه جناب حکیم الهی حضرت ملا مهدی را گردن میزنند و جان نداده شکمش را پاره میکنند و سنگسار مینمایند و بعد جسد مطهرش را میزنند در محله دیگر آتش میزنند جناب آقا علی را هم درب خانه یکی از علما سر میزنند سر را بالای نیزه میکنند و بدن مطهرش را نشانه حجرهای بغضا مینمایند و از قرار مذکور عارف ربّانی ملا علی سبزواریا درب خانه شیخ حسن میآورند و لکن آن مست باده الست بخلق میفرماید در ارض طف سیّد الشّهداء روح ما سوئه فداه فرمودند هل من ناصر ینصرنی این عبد میگوید هل من ناظر ینظرنی سبحان الله از اینکلمه علیا نیر انقطاع مشرق نشهد انه شرب رحيق البقاء من ایدای عطاء ربّه المشفق الکریم و رحيق مختوم بقسمی اخذش نمود که از عالم و عالمیان گذشت و جان را که اعزّ اشیاء عالمست در سیل دوست فدا نمود او را هم سرپریدند و بدن مبارکش را سنگباران کردند جذب و اشتیاق عشاق در آن یوم ملاّ اعلی را متحریر نمود

آیا در دنیا نفسی یافت میشود که لله و فی الله اغنام را از ذناب حفظ نماید آیا ملوک ارض جمیع امور را بحفظ انفس خود مخصوص نموده اند آیا در پیشگاه کرسی عدل الهی جواب چه میگویند

یا تیمس یا دارای گفتار و مطلع اخبار یکساعت بر مظلومهای ایران بگذر و بین مشارق عدل و مطالع انصاف زیر شمشیر اصحاب اعتساف مبتلا اطفال بی شیر مانده اند و عیال در دست اشقیا اسیر زمین از خون عشاق نگار بسته و زفرا ت مقرّین عالم وجود را مشتعل نموده

یا معشر الملوک شما مظاهر قدرت و اقتدار و مشارق عزّت و عظمت و اختیار حقّید نظری بر حال مظلومان نمائید یا مظاهر عدل بادهای تند ضغینه و بغضا مصایح بر و تقوی را خاموش کرد در سحرگاهان نسیم رحمت رحمانی بر اجساد سوخته مطروحه مرور نمود و از هزیزش اینکلمات عالیات مسموع وای وای بر شما ای اهل ایران خون دوستان خود را ریختید و شاعر نیستید اگر بر کردار خود آگاه شوید سر بصحرا گذارید و بر عمل و ظلم خود ناله و ندبه نمائید

ای حزب گمراه اطفال را چه گناه آیا در آن ایام بر عیال و اطفال آن مظلومان که رحم نموده از قرار مذکور از حزب حضرت روح علیه سلام الله و رحمته در خفیه قوتی فرستاده اند و محض شفقت مظلومانرا یاری نمودند از حقّ میطلبیم کلّ را تأیید فرماید بر آنچه رضای او در اوست

یا اوراق اخبار در مدن و دیار آیا حنین مظلومانرا شنیدید و نوحه ایشان بسمع شما رسیده و یا مستور مانده امید آنکه تجسّس فرمایند و بر اعلای آنچه واقع شده قیام کنند شاید نصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه عباد غافل را آگاه نماید و بطراز عدل مزین دارد

یا مهدی طوبی لک نشهد انّ الله کان معک از نطقت بالحقّ نشهد انّک شربت رحيق الشّهاده فی سبيله و فدیت بنفسک لاعلاء کلمته یشهد لسانی و قلمی بانّک نصرت دین الله حقّ النصر و صبرت فیما ورد علیک من عباده الغافلین

و جناب آقا محمدباقر را هم درب خانه صدر العلما سر بریدند و سنگسار نمودند دو برادر را هم میزند میدان شاه آقا اصغر را سر میزند و آقا حسن را میدوانند بضرر چوب تا سر میدان یکی از ملازمان شاهزاده باو که از همه کوچکتر بوده میگوید بیا و بد بگو من ترا میخرم و پول میدهم آن نونهال بستان محبت الهی جواب میگوید چه بگویم تو بآنچه مأموری مشغول شو و عمل نما در آن حین ظالمی شمشیری بر پهلو مبارکش میزند و چند نفر دیگر با قمه آن جسد مقدس را قطعه قطعه میکنند و ظالمی دیگر نیزه‌ئی بر سینه‌ئی که مخزن حبّ ربّانی بود میزند بعد میرغضب میآید و سر را جدا میکند و بر سر نیزه مینماید و میزند خانه آقا شیخ حسن مجتهد و بعد عمل نموده‌اند آنچه را که هیچ نفسی از قبل و بعد عمل ننموده و چشم ابداع شبهش را ندیده و از قرار مذکور شیخ بمیرغضب انعام داده و بعد سر را در محلّها میگردانند و اجساد مطهره را بر خاک میکشند و خلق با سنگ و چوب میزند و میزند در گودالها میریزند و نواب والا امر میکند شهر را چراغان کنند و بعیش و عشرت مشغول گردند و مبارک باد گویند و آن شب مکرر درب خانه شهدای مظلومین جمع میشوند و ساز میزند و اهل و عیال مظلومان از خوف و ترس در را بروی خود میبندند دیگر حقّ آگاهست که چه گفتند و چه کردند و بر آنمظلومان چه وارد شده پسران جناب ملا مهدی دو نفر را مرخص میکنند بروند سیصد تومان بیاورند آنچه تا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند نفس را هم در حبس دارند دیگر معلوم نیست بآن نفوس و سایر عباد چه عمل نمایند انّ ربّنا هو العليم الخبير

یک نفس هم از آن نفوس بکلمه‌ئی نطق فرمود که بسیار مؤثر است چنینکه نواب والا جلال الدّولة بیکی از نفوس مطمئنّه موقنه فرموده انکار کن و تبریّ نما تا خلاص شوی آن پیر مدینه بیان فرمود چهل سالست من منتظر این یوم بودم که ریش سپیدم در سبیل الهی بخونم رنگین شود از این کلمه مقامات محبت و عشقش ظاهر و هویدا طوبی للعارفین

و از قراریکه نوشته‌اند این امور شنیعه واقعه از حضرت پادشاه ایران آیده الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی الحقیقه چند سنه میشود که حضرت پادشاه آیده الله برأفت و شفقت با مظلومهای عالم سلوک فرموده‌اند این حکم و امثال آن از نواب ظلّ السلطان صادر گشته و گفته‌اند چون خبر اخذ سیّاح را شنیده باین اعمال خواسته رفع بعضی توهمات را نمایند العلم عند الله لیس لنا ان نذکر ما نعلم نسئل الله تبارک و تعالی ان یعرف حضرة السلطان ما کان مستوراً عنه انه هو السّامع المجیب

چندی قبل هم اوراقی در بیوت و محلات یافته‌اند و بحضور ارفع اشرف پادشاه آیده الله برده‌اند بعضی از اعدا نسبتش را بیابی دادند آنحضرت فرمود تا حال از این حزب این حرکات دیده نشده این حرکت از شخصی است که بحضرت عبد العظیم پناه برده و در آنجا ساکن و بعد حکم فرمودند او را اخذ نموده از سرحدّ ایران خارج نمایند و بعد از اخراج او مجدّد در بعضی بیوت و اسواق هر یوم اوراقی بدست افتاده و در آن آنچه که سبب و علّت فتنه و فساد بوده مرقوم و مذکور بعد از مشاهده ورقه حکم اخذ دو نفر از این حزب شده و این دو نفر قسم یاد نمودند و بکمال عجز عرض کردند که از فضل الهی ادیال این حزب مقدس و مبراست چه که این حزب دولتخواه و ملت‌خواهند و از امثال این امور نالائقه کاذبه فارغ و آزاد باری بعد عدل الهی و همت حضرت پادشاهی و جد و جهد ملازمان دولتخواه صاحب ورقه اخذ شد اسمش احمد از اهل کرمان او را اخذ نمودند اقرار کرد بر عمل خود از سبب و علّت پرسیدند عرض نمود عداوت با حزب بابی مرا واداشت بر تحریر این ورقه و مقصودش از اینعمل مردود آنکه این حزب مظلوم را مجدّد مبتلا نماید و کلّ میدانند که این ظالم با این حزب کمال عداوت را داشته و دارد و بنار بغضا مشتعل است چه که او از حزب مخالفست و عنادش بمثابه آفتاب ظاهر و واضح

یا سلطان اقسامک بعدل الله و سلطانه و بمظاهر فضله و مشارق آیاته اینکه تفحص فرمایند تا صدق اینمظلومان و عدم فساد و خیرخواهیشان در پیشگاه حضور حضرت شهریاری واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم بافتاب حقیقت این حزب دولتخواهند چه که عاقلند دنارشان آداب پسندیده و شعارشان اخلاق مرضیه روحانیّه است امید آنکه از پرتو انوار آفتاب عدل

حضرت پادشاهی اهل عالم بطراز راحت و اطمینان مزین و منور گردند الامر و الحکم فی قبضة قدرة الله ربّ العرش العظيم و
الكرسى الرفيع

سه نامه از ارض یاء در اشتعال نار بغضا و شهادت نفوس راضیه مرضیه مطمئنّه ارسال نمودند و لکن مضمون هر یک
مخالف دیگری محض فضل مطابق هر یک لوحی از سماء مشیت نازل طوبی للفائزین و اینصحیفه مبارکه یکی از آنهاست
طوبی للقارئین

* * *

سر چاه

جناب ملاً آقا بابا علیه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المنادى امام وجوه العالم

يا آقا بابا عليك بهاء الله الأبهي هل تعلم من يناديك قلم الله الأعلى و هل تعرف من اى افق من هذا الأفق المشرق المنير افرح
بعناية ربك بما تحرك على ذكرك يراعة البيان من لدى الرحمن ليقرّبك الى مقام تسمع من الذرات الملك لله رب العالمين
قد جرى فرات الرحمة عن يمين العرش و ماج بحر الفضل فضلاً من لدى الله العزيز الحميد طوبى لمن نبذ ما عند القوم فى يوم
الله و اخذ كأس البقاء باسمى الأبهي و شرب منها رغماً لكلّ عالم مريب انا سمعنا ندائك مرّة فى الليل و اخرى فى اليوم و تارة
فى الأسحار انّ ربك يسمع و يرى و هو الفضال العليم الخبير لا يعزب عن علمه من شىء يفعل ما يشاء بسلطان من عنده و
يحكم ما يريد و هو المقتدر القدير

انظر ثمّ اذكر ما ورد على المظلوم اذ كان فى السجن تحت السلاسل و الأغلال و نصره الله بجنود الغيب و الشهادة و
اخرجه بسلطان تحيّرته منه افئدة العارفين فلما خرج اقبل الى الزوّراء و لمّا بلغ ظهر ما انزله الرحمن فى الفرقان و نفخ فيه اخرى
و انصعق الطوّريون الا من شاء الله ربّ العرش العظيم و خرقنا الأحجاب باصبع الاقتدار و كشفنا ما كان مستوراً فى كنز عصمة
الله الفرد الواحد العزيز العظيم كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتجد منها عرف عناية ربك المشفق الكريم اذا بلغت و
قرأت و وجهك شطر السجن و قل

لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الأمم و من نفحات وحيك تعطرّ العالم اسألك باسمك الذى به سخرت القلوب و
نوّرت الغيب و الشهود ان تؤيّدنى على ما يتضوّع به عرف رضائك اى ربّ ترانى مقبلاً الى سماء عطائك و متشبّثاً برداء جودك
و كرمك اسألك بالذى به ارتعدت فرائض الظالمين و احتقرت افئدة المعتدين و به بعث من فى القبور و ظهرت خافية الصدور
ان ترفعنى باسمك بين عبادك و تقبمنى على خدمة امرك بين خلقك فانصرنى يا الهى بالحكمة و البيان انك انت المقتدر
العزيز المنان

يا ايّها الناظر الى الوجه طوبى لك و نعيماً لك قد فزت بما لا فاز به اكثر العباد ندا را شنيدى و بكلمه مبارکه لييك لييك
يا مقصود العالمين فائز شدى مقصود از عالم سمع و بصر مشاهده و اصغاء نداى الهى و افق ظهور بوده و هست و لکن عباد
غافل رحمت و فضل الهى را انکار نمودند و بنعمت عرفان و مائده ايقان کافر شدند و سبب منع عباد و علّت آن علمای عصر
بوده اند سبحان الله مع آنکه بصد هزار نوحه و ندبه و ناله از مقصود عالميان ظهور موعود و لقائش را مسئلت مينمودند و چون

ظاهر شد عمل کردند آنچه را که طراز اول و طلعت اول بر رماد مقرر اختیار نمود یا ایها المنجذب بآیات و الطائر فی هواء حبی جهد نما شاید بمثابة حرب قبل عباد باوهام مبتلا نشوند طوبی از برای نفسی که خود را از قصص مذکوره بین عباد مظهر نمود از برای اصغاء کلمه علیا قل

الهی الهی اید عبادک علی ما یقرّبهم الیک و یطهّهم عمّا لا ینبغی لأیامک و یوقّهم علی ما امرتهم به فی کتابک ای ربّ لا تدعهم بأنفسهم و لا تخییهم عن باب فضلک و لا تحرمهم عن بحر بیانک انت الذی شهدت الذرّات بجودک و عطائک و بقدرتک و اقتدارک و فقههم یا الهی علی الاستقامة علی امرک و الرجوع الی بساط عزّک و الانابة امام وجهک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الفضل ذو الفضل العظیم و الفیاض ذو الفیض العمیم

اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان شاید نفحات تکبیر ایشان را سرمست نماید و بما ینبغی تمسک جویند مستی که از باده معرفت حاصل شود عالم وجود را بنشاط آرد و انبساط بخشد باید اولیا رغماً للأعداء بحکمت و بیان عباد جاهل را بیحر علم و حکمت الهی راه نمایند سبحان الله آثار قدرت در هر شیئی از اشیاء موجود و آیات بمثابة امطار نازل و هاطل و مکلم طور من غیر ستر و حجاب بر عرش ظهور مستوی مع ذلك بکلمه علی کندی و ابن ذئب و امثالهما از مشرق وحی الهی و مطلع نور صمدانی محروم گشته اند و اهل بیان از کل غافتر و محتجبر مشاهده میشوند لعمری عرف یوم الله را نیافته اند بمراتب از حزب شیعه محجوبتر و بعیدتر بوده و هستند طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی را در امرش متوقف بیند در ما ظهر من عنده توقف نمایند اینست مقام استقامت کبری قد ذکرک کلّ ما ینبغی لأمری و ظهوری و طلوعی و استوائی ان ربک هو الشاهد العلیم و الناظر الحکیم

جناب محمد علیه بهائی مکرر ذکر شما را نموده و نامه آن جناب را بساحت مظلوم ارسال داشته و عبد حاضر عرض نمود و این لوح ابداع انور اعلی از سماء عطا نازل لتشرّب منه باسمی القیوم رحیقی المختوم و تقول
لک الحمد یا مولی العالم و لک الشکر یا مقصود الأمم بما ذکرتنی فی سجنک الأعظم اذ کنت فی بحبوحه الأحران
بما اکتسبت ایادی اهل الطّغیان

طوبی للسانک بما شهد بما شهد به الله و لقلبک بما تنور بنور العرفان نسأل الله تبارک و تعالی ان یقدّر لک نوراً یمشی امام وجهک فی کلّ عالم من عوالمه انه هو المقتدر العزیز الوهاب قد اتی فی هذا الحین ما کان مکنوناً عن الأنظار و مستوراً عن الادراک بما اراد مشرق عنایة ربک ان یفتح باب الغفران لأبیک و اخیک لعمری بذکری ماج بحر العفو و العطاء من لدی الله مولی الوری و مالک ملکوت الأسماء قد احاطهما فی هذا الحین فضل ربک و نطق قلمی الأعلی و قال البهاء علیکما و التور علیکما و الروح علیکما و نفحات الوحی علیکما و فوحات القمیص علیکما نسأل الله ان ینزل علیکما فی کلّ الأحيان رحمة من عنده و عنایة من لدنه و یجعلکما من الذین عاشروا مع اصفیائه و انبیائه فی الفردوس الأعلی انه هو منزل الآیات و مظهر البینات و مالک الأسماء و الصفات

یا ایها المذکور قد فزت بما لا تعادله الأشیاء اشکر ربک مولی الأسماء انه ذکرک بما اشرق نور البیان من افق الامکان و دلع دیک العرش و قال البهاء المشرق من افق هذا البهاء علیک و علی من معک و یسمع ذکرک فی هذا الذکر الأعظم و النبیا العظیم ان البحر اراد ان یتّهر بأموج اخری لیبشّر اولیاء الله برحمته و فضله و عطائه انه ما من اله الا هو یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الأمر الحکیم طوبی لعبد فاز بذکر الله الأعظم و شرب رحیق الوحی من بیان ربّه المشفق الکریم

یا علی قبل اصغر قد فزت بذکر الله مالک القدر من قبل هذه مرّة اخری اشکر ربک بهذا الفضل المبین طوبی لک و لمن تمسک بالتقوی فی ایام الله مولی الوری و اعرض عن الهوی انه من المخلصین فی کتابی العظیم

قد انزلنا الآيات و فيها اوامرى و احكامى التى بها حفظنا عبادى و نصرناهم بالحقّ ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين خذ كتابى بقدره من عندى و ضع ما عند الذين انكروا رحمة الله و كفروا بما نزل من عنده الا انهم من الصّاعرين البهّاء من لدنّا عليك و على الذين اخذوا كأس فضلى من يد عنايتى و شربوا بهذا الاسم الذى به ارتعدت فرائص المشركين

يا محمّد قبل حسن صيادهاى بى وفا قصد مقام اعلى نموده اند و ظالمهاى ارض با اسياف بغضا اراده هيكل بقا کرده اند ارادوا ان يطفنوا نور الله بمفترياتهم ولكن مظلوم من غير ستر و حجاب امام احزاب قائم لم تمنعه سطوتهم و لا صفوفهم ينطق بما امر به من لدن امر حكيم سبحان الله مع آنكه كل ندا را شنیده اند و آثار الله را دیده اند مع ذلك بر اعراض و انكار قائم لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا سوف يرون جزاء اعمالهم عدلاً من لدن حاكم خبير لا تحزن من شىء ستفى الدنيا و سطوة امرائها و ضوضاء علمائها و يبقى الملك لله العزيز الحميد البهّاء من لدنّا عليك و على الذين شربوا رحيق الاستقامة فى هذا الأمر المحكم المتين

يا قلمى الأعلى اذكر من سمى بمحمّد قبل حسين الذى اقبل الى الله فى هذا اليوم المبارك العزيز البديع قد احاطت العالم نفحات و حى مالك القدم ولكنّ الأمم فى ريب ميين قل

الهى الهى لك الفضل بما ايقظتنى و لك الثناء بما عرقتنى و لك البهّاء بما علمتنى صراطك المستقيم اسألك يا مالك القدم باسمك الذى به سخّرت الكائنات و امرت الذى به اظهرت ما كان مكنوناً فى علمك و مخزوناً فى خزائن حكمتك ان تؤيّد اوليائك على ما يرفعهم بين عبادك باسمك قدر لهم كلّ خير قدرته فى كتابك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيم على من فى السموات و الأرضين

كذلك زينّا سماء اللوح بكواكب الحكمة و البيان امراً من لدنّا و فضلاً من عندنا طوبى للعارفين و طوبى للمتفرسين

يا آقا بابا عليك بهائى انا اردنا ان نختم كتابك بذكر من احببى و تمسك بحبلى و نطق بثنائى و فاز بلقائى و شرب رحيق الوحي من كأس عطائى و قام على خدمة امرى بين عبادى و سمى بجوان روحانى فى كتابى العزيز البديع

حسب الأمر صورت اين صحيفه مباركه و آنچه بان اطراف ارسال شده و ميشود نزد جناب نورانى يعنى جوان روحانى عليه بهّاء الله الأبدى ارسال دارند ليفرح و يكون من الشّاكرين

جناب ابوالحسن عليه بهّاء الله

هو الصادق الأمين

يا ابوالحسن انشاء الله بعنايت مخصوصه حقّ فائز باشى و به ما ينبغى لأيام الله عامل ايمان را بمنابّه درخت مشاهده كن اثمار و اوراق و اغصان و افنان او امانت و صداقت و درستكارى و بردبارى بوده و هست بعنايت حقّ مطمئن باش و بخدمت امرش مشغول قد جعلناك اميناً من لدى الحقّ و نوصيك بما يرتفع به امر الله ربّ العالمين و اذن داديم ترا باخذ حقوق الهى عاشر مع العباد بالروح و الرّيحان و كن لهم ناصحاً اميناً و صاحباً شفيقاً ثمّ ارض بما قضيناك لك

امروز كل بايد بكلمه رضا فائز شوند نقطه اولى جميع را آگاه نموده و باين مقام بلند اعلى اخبار فرموده تا كل برضاى الهى فائز شوند و از اراده هاى خود كه نتيجه و خاتمه آن را مطلع نيستند بگذرند و بارادة الله ناظر باشند فى الحقيقه اين دو روز قابل نيست كه نفسى بملاحظه آن از حقّ غافل شود و يا بغير رضاى او حرکت نمايد

جميع دوستان را تكبير برسان و باين مقام كه فى الحقيقه اعلى المقام است متذكّر دار كذلك يأمرک المظلوم لتشكر ربك التّاطق الكريم البهّاء عليك و على الذين عملوا بما امروا به من لدن عليم حكيم

* * *

جناب ابوالحسن الذى فاز

بسمى المهيمن على الأسماء

يا ابوالحسن لعمري قد فتح باب السرور بمفتاح اسمى الغفور فى ايام فيها اراد المشركون ان يطفئوا نور الله رب العالمين قل انه لا يشغله شأن عن شأن و لا تمنعه عمّا اراد سبحات العالم و لا حجابات المرييين أنّا فتحنا على وجهك و وجه ايک باب اللّقاء تبارك الله مولى الأسماء و فاطر السّماء الذى ايدكما الى ان وردتما فى البقعة الثّوراء المقام الذى نطق مولى الورى الملك لله الواحد الفرد العليم الحكيم كبر من قبلى على وجه اجبائى و بشرهم بعنايتى و رحمتى و انا الفضال الكريم قد انزلنا لكم من ملكوت البيان ما لا يعادله ما ترونه اليوم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين البهّاء عليك و عليهم و على الذين نصرنا دين الله مالک هذا اليوم البديع

* * *

ط

جناب آقا سيّد ابوالفضل عليه بهّاء الله گل

بنام مقصود عالميان

يا ابوالفضل باين كلمه طيبه مبارکه كه بمثابة آفتاب از افق سماء لوح الهى مشرقست ناظر باش ينبغي للانسان ان يظهر منه ما يفرح به العالم لا بما يرتفع به حنين الأمم هذا مذهب الله لو هم يعرفون هذا دين الله لو هم يشهدون هذا امر الله لو هم يسمعون ان قلمى الأعلى فى كلّ الأحيان يجول فى مضمار الموعظة و النصيحة و الحكمة و البيان ولكن اهل الامكان يسمعون و لا يعملون الا من شاء الله ربك المهيمن القيوم آفتاب عدل را تيرگى ظلم از اشراق منع نموده التّه روزى اصبح ارادة مالک احديّه حجاب مانعه را خرق نمايد و انوار آفتاب حقيقت ظاهر و باهر و هويدا گردد اگر جميع من على الأرض جمع شوند قادر بر اطفای نور الهى نبوده و نخواهند بود ان ربك ينطق بالحقّ و هو العليم الخبير

در جميع قرون و اعصار علمای عصر ناس را از افق اعلى منع نموده اند ايشانند حجاب اكبر و سبحات جلال هم علماء عند الناس و جهلاء عند ربك العزيز الحكيم احدى از خارج بر ارادة رحمانى و مشيت سبحانى مطلع نبوده و نيست بعضى اهل حقّ را بزعم خود اهل فساد دانسته و سبب اتحاد را علّت اختلاف شمرده لعمر الله اگر به ما اراده الله مطلع شوند كل بشر دوست توجه نمايند و طائف حول ارادة الهى گردند بعض امورات در اول امر از بعضى جهال ظاهر و آن سبب ظنون و اوهام عباد گرديد از حقّ بخوايد تا كل را مؤيد فرمايد بر عرفان آنچه مقصود است انشاءالله آن جناب بكمال روح و ريحان القا نمايند آنچه را كه سبب عرفان و اطمينان عباد است انه يؤيدك فضلاً من عنده و هو المقدر القدير أنّا ذكرناك من قبل و

فی کتاب عبدنا الحاضر و فی هذا اللوح المنیر ان اشکر الله بهذه الموهبة الكبرى و هذا الفضل العظیم بهاء علیک و علی من اقبل اذ اعرض عنه کل غافل بعید

* * *

ط

جناب سید ابوطالب علیه بهاء الله

هو الشاهد السامع المجیب

یا اباطالب مظلوم میفرماید الحمد لله فائز شدی بآنچه که سبب عزت شماست در جمیع عوالم الهی این ذلت شما فخر عزت‌هاست و انشاء الله سجن شما و دوستان الهی علت و سبب حریت و آزادی اهل عالم است در همان ارض چهار ماه اینمظلوم تحت سلاسل و اغلال بود در حبسیکه شبه آن تا حال دیده نشده و قبل از آنهم در ساعات معدوده در سجن که محلّ حقیقی اصفیا و انبیا و اولیای حق بوده وارد شدیم حبس اول که ساعات معدوده باشد مدارا نمودند و حبس ثانی بکمال شدت و غضب ولكن در جمیع احوال مسرور بودیم و بکمال تسلیم و رضا صابر و ساکن یا طالب در سبیل الهی بر تو وارد شد آنچه بر مظلوم اشد از آن وارد قد اقتدیت به فی سبیل الله رب العالمین اگر جمیع اهل عالم لذت ذلت را در سبیل الهی بیابند جان و روان در تحصیل آن نثار نمایند زندگانی این ایام فانیه و الوان آن ناس را از ملاحظه عاقبت و استقبال منع نموده بشنو ندای دوست را بسبب ذلت خود ذلت از برای کسی مخواه مقام صابرین و شاکرین عظیم است جز حق مجو و جز او مخواه از مشیت خود بگذر و بمشیت الله ناظر باش ضع ما اردته و خذ ما اراده الله جلّ جلاله بلسان ظاهر و باطن بگو

یا الهی انا الذی اعترفت بوحدانیتک و فردانیتک و اکون حاضراً بین یدیک و نبذت مشیتى و ارادتى راجیاً ما اردته بامرک المبرم مرادی انت و جنتی رضائک اسئلک یا اله الاسماء و فاطر السماء بان تؤیّدنى على الاستقامة على حبک على شأن لا یمنعنى غضب الامراء و لا شبهات العلماء ای رب فاکشف لهم کما کشفتم لى ثم ایدهم على الاقبال الیک و التوجه الی بحر فضلك انت الذی شهدت الذرات بعنایتک و رحمتک و رأفتک لا اله الا انت القوى الغالب القدير

انا نکبر من هذا المقام على وجوه احبائى فيهناک و نبشّرههم بفضل الله و عنایته و رحمته الّتی سبقت من فی السموات و الارضین و نوصیههم بما یرتفع به شأن الامر و مقاماتهم بین العباد طوبی لمن سمع و عمل و ویل للغافلین و نذکر امائى کلّهنّ اللّائى سمعن النداء و آمنن بالله الفرد الخیر كذلك نطق لسان عظمتى فی هذا المقام الذى طافه الملاء الاعلی و اهل ملکوت الاسماء و الذین نبذوا الاوهام و فازوا بکوثر الايقان من ایدى عطاء ربهم البازل الغفور الکریم یا اباطالب علیک بهائى و علی اولیائى و اصفیائى الذین عملوا بما امروا به فی کتاب الله العزیز الحکیم

* * *

هو الله

یا ابراهیم انا اردنا ان نذکرک و نذکرک لوجه الله رب العالمین و نوصیک بالامانة و العفة و بما انزله الله فی کتابه المبین

قل الهی الهی اسألك باسمك الذی به سخرت افئدة عبادك و نورت قلوبهم بنور معرفتك بان توفقنی علی زیارة بیتك الحرام و علی العمل بما یبقی به ذكری بین الاذکار انک انت المقتدر المهیمن المختار و نذكر امتین و نوصیهما بالذکر و الثناء و العمل بما أمرا به من لدى الله مولى الوری و نسل الله تبارک و تعالی ان یقدر لهما ما قدره لامائه القانتات انه هو منزل الآیات و مالک الاسماء و الصفات

* * *

طب

جناب میرزا محمد ابراهیم علیه بهاء الله

هو السامع العلیم الحکیم

یا ابراهیم یک خلیل من عند الله ظاهر و ید عنایت حق او را از نار انفس مشرکه حفظ فرمود بلکه آن نعمت را بنعمت و رحمت تبدیل نمود و ذکرش در عالم مشهور و اسبابیست عظیم از برای صاحبان منبر اکثری از احزاب عالم بذکر او و ابن او که در کتاب اعمال از قلم غنی متعال بذیح الله موسوم و مذکور مشغول و در این ظهور اعظم چه مقدار از نفوس طیبه مطمئنه مرضیه مشتعله قصد مقرر فدا نمودند و جان را نثار کردند و لکن عباد بی انصاف مراتب و مقامات بلند اعلاى آن نفوس را بحجبات نفس و هوی ستر نمودند سبحان الله عدل و انصاف چه شده سمع و بصر کجا رفته یاء ابراهیم ذیح اول فدا نائل و بمقرر خود راجع و لکن در این ظهور کل بشهادت کبری فائز گشتند بگو ای اهل یا بیصر الهی ملاحظه نمائید و بسمع حقیقی اصغا کنید شاید فائز شوید بآنچه که از شبه و مثل مقدس و منزه و میراست از حق بطلب عباد خود را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است و اهل عالم را بنور انقطاع و طراز تقوی مزین نماید اوست قادر و توانا لا اله الا هو المقتدر العلی الابهی لله الحمد آنجناب باقبال فائز شدند و همچنین بخدمت عباد فی سبیل الله عبادیکه از عالم گذشتند و بافق ظهور تمسک نمودند طوبی لک و لمن نصر و ینصر اولیاء الله فی ارضه و امنائه فی بلاده البهآء من لدنا علیک و علی الذین اقبلوا الی الافق الاعلی و آمنوا بالفرد الخیر

* * *

بسمی المهیمن علی ما کان و ما یکون

یا ابن ابهر علیک بهائی و عنایتی و رحمتی و فضلی الذی احاط من فی السموات و الارضین ان اشهد بما شهد قلمی الاعلی انه لا اله الا انا الغفور الکریم قد ظهرت و اظهرت ما کان مسطوراً فی کتب الله و مخزوناً فی علمه و لکن القوم اکثرهم من المیتین نشهد انک حضرت و رأیت و سمعت و ذکرک عبادی و امائی و انزلنا لكل واحد و واحدة ما لا تعادله خزائن الملوک یشهد بذلك من عنده کتاب مبین البهآء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الذین تمسکوا بحبل الله العزیز العظیم

* * *

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

يا ابن ابهر عليك سلامي و عنایتی و رحمتی نامه‌ئی که نزد بدیع‌الله ارسال داشتی بحضور و شرف اصغا فائز لله الحمد مزین بود بذکر حق سبحانه و تعالی و منور بود بانوار محبت الهی از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید بر خدمت امر اگر بحکمت و بیان به ارض زاء توجه نمائی لدى الله مقبولست و از آنجا باراضی اخری ان ربک هو المبین العليم و همچنین نامه‌ئی که باسم جود عليه بهائی و عنایتی ارسال داشتی لدى الوجه مذکور ایام ایام الله است باید لوجه الله بتبلیغ امر مشغول شوی شاید اعراض عباد باقبال و کفر بایمان و شرک بتوحید تبدیل گردد فضل حق لایحصى بوده و هست عجب از نفوسی که بالوان فانیه دنیا و زندگانی دو یوم از نعمتهای باقیه الهی و زندگی سرمدی محروم ماندند از حق بطلب باصع ایادی امر یعنی نفوس ثابته راسخه مطمئنه مرضیه حجات را خرق فرماید و سبحات را براندازد و سد حائل را بردارد اوست مقتدر و توانا

ذکر فخرالدین عليه بهائی را نمودید انا نذکره فی هذا الحین بآیات الله رب العالمین و نشره بفضلی و رحمتی و انا المبشر الکریم یا فخرالدین ذکرک من احببني ذکرناک بهذا الکتاب المبین انه یحب من احبه و یذکر من ذکره رحمة من عنده و هو الفضل العزیز الحمید ضع ما عند القوم و خذ ما اوتیت من لدى الله المقتدر القدير ایاک ان یمنعک ما عند العباد عن مالک الایجاد او تحزنک شماتة المعتدین خذ الکتاب بقوة من عندنا و حکمة من لدنا ان ربک هو الامر العليم قل

الهی الهی لک الحمد بما ایدتني علی التوجه الیک و الاقبال الی افکک اسألک بخباء مجدک و سرادق حفظک و بأمرک الذی به سخرت عبادک و خلقتک بأن تجعلنی ثابتاً راسخاً مستقیماً علی امرک ثم اکتب لی یا الهی من قلمک الأعلى ما یقرتني الیک فی کل الأحوال انک انت الغنی المتعال

یا ابن ابهر نذکر فی هذا الحین امک التي اقبلت و سمعت و آمنت بالله العزیز الجمیل انا ذکرناها من قبل بما لا ینقطع عرفه بدوام اسمائی الحسنی و انا الشاهد التاطق الامین طوبی لها و نعیماً لها بما وفیت بعهداها و ما نقضت میثاقها طوبی لها و لمن احبها لوجه الله العزیز العظیم کبر من قبلی علی وجهها و ذکرها بما نزل من سماء العطاء و بشرها برحمتی التي سبقت من فی السموات و الارضین

ذکر موقفه جدیده را نمودید از قبل مظلوم ذکرش نما بگو یا امتی عالم از برای عرفان حق جل جلاله از عدم بوجود آمد و چون مقصود ظاهر و برهان کامل و آیات نازل و بیئات باهر کل اعراض نمودند و بسب و لعن مشغول گشتند لله الحمد ید عنایت ترا نجات داد و راه نمود فائز شدی بآنچه که ضد و مثل از برای او نبوده و نیست بشری امائی بعنایتی و ذکرى و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود من الغیب و الشهود جناب خال و سمی را از قبل مظلوم تکبیر برسان ذکرشان لدى المسجون مذکور و هر یک بآیات و عنایت حق فائز نسأل الله ان یؤیدهما و یوفقهما علی ذکره و ثنائه و خدمة امره العزیز البدیع البهاء علیک و علی الذین سمعوا و اجابوا و علی اللائی آمن بالله الفرد الواحد العليم الخیر

یا ابن ابهر یا ایها الناظر الی المنظر الأكبر یذکرک مالک القدر فی هذا المقام الذی فیہ ظهر کل امر مستتر اقرب من لمح البصر ان ربک لهو العزیز الکریم قل یا معشر العلماء انا وضعنا العلم لیهدیکم الی صراطی و انتم به اعرضتم و استکبرتم علی الفرد الحکیم ایاکم ان تمنعکم العلوم عن القیوم او تحجبکم الظنون عن الله رب العالمین انا خلقنا القلوب لحبی و العیون

لمشاهدة آثار قدرتي و الألسن لذكرى الجميل قل فانظروا في عظمة الله و آياته ثم انصروه بالحكمة و البيان كذلك يأمركم من عنده كتاب عظيم أنا نكبر من هذا المقام على احبائي الذين راعوا حق الله في اوليائه و اتبعوا ما انزله الرحمن في لوح مبين

* * *

در جواب بعض مطالب از ملكوت بيان نازل

بسمي المهيمن على الأسماء

يا ابن ابهر يذكرك مالك القدر في هذا المقام الذي ينطق كل ذرة من ذراته و كل شيء من اشياؤه قد اتى الوعد و جاء الموعد من سماء الأمر بريات الآيات لا تنس فضلي عليك و لا عنايتي لك اذ كنت حاضراً لدى الوجه و اسمعناك ندائي الأحملي الذي به انجذبت الممكنات افرح بما استجبنا دعواتك و ندائك و غفرنا الذين اردت غفرانهم من بحر رحمة ربك العزيز الوهاب أنا طهرناهم عن العصيان فضلاً من عندنا ان ربك سبقت رحمته و احاطت عنايته من في الأرضين و السموات كن متوجهاً الى الوجه و مقبلاً اليه و ناطقاً بثنائه و قائماً على خدمة امره و ذاكراً ما اريناك في السجن في اعلى المقام قد اذنا الذين اردت حضورهم امام المسجون و نوصيهم بالحكمة لئلا يرتفع بخروجهم ضوضاء الذين كفروا بالله مولى الأنام قل يا اهل البهائم خذوا الحكمة من عندنا و لا تجاوزوا عنها كذلك امرناكم في الزبر و الألواح قبلنا حضورك و زيارتك وكالة لأولياء الله و اصحابه طوبى لعبد فاز بآياتي و وجد عرف قميصي و قام على خدمة امرى الذي به زلت الأقدام قل يا ملاء الأرض اعملوا ما امرتم به في كتاب الله مالك الرقاب اياكم ان يمنعكم شيء او تخوفكم جنود الذين اعرضوا عن الله اذ اتى بجنود الوحي في المآب يا ابن ابهر مر على البلاد كنسائم الفجر ليجد منك كل ذى اقبال عرف رحمة ربك العزيز الفياض كبر من قبلي على وجه اوليائي و احبائي قل يا حزب الله قد ارتفع النعاق في الآفاق هذا ما اخبرناكم به اذ كان الزوراء مقر عرش ربكم الرحمن و في ارض السر و في هذا المقام الذي جعله الله مطاف الأبرار اياكم ان تمنعكم شبهات العلماء او اشارات الفقهاء او تخوفكم سطوة الذين غفلوا عن الله اذ اتى بقدرة و سلطان البهائم المشرق من افق سماء رحمتي على احبائي و اوليائي الذين ما منعهم شؤونات الخلق عن الحق قاموا و قالوا الله ربنا و رب العرش و الثرى و رب الآخرة و الأولى انه هو مالك الأسماء و فاطر السماء لا اله الا هو العزيز الغفار

* * *

بنام دوست يكتا و مقصود يكتا و محبوب يكتا

يا اثمار سدره ندای مالک بریّه را از این بریّه اصغا نمائید این همان صحرائیست که ندای روح در آن مرتفع و نفعات حبيب در او متضوع در این پیدا اکثر از نبیین و مرسلین به لئیک اللهم لئیک ناطق بودند چه که ندائی که اليوم مرتفع است از قبل شنیده و اصغا نموده اند و کل از حق لقای این یوم مبارک امنع اقدس را سائل بودند اینست آن دیاری که بحجر و مدر آن قسم یاد نموده اند چه که بقدم الهی مشرف و بنفعات قمیص فائز اینست آن مقامی که مکلم طور از قبل بانئی انا الله ناطق و حال هم بهمان کلمه ناطق رغماً للذین كفروا بآياته و اعرضوا عن الذي بحركة اصبعه انشقت الأرض و انفطرت السماء و بارادة منه نفخ فی الصور و انصعق من على الأرض الا من شاء الله ربكم العليم الحكيم ابن عمران در این بیابان که طور عرفان در آن واقع است چه مقدار تضرع و زاری نمود که شاید بلقای رحمن فائز شود و بالآخره اصغا نمود آنچه را که تفصیل آن در کتب

مسطور است طوبی از برای ارضی که امروز بشرافت کبری فائز شد و بانوار ظهور مزین گشت طوبی از برای ارضی که مقرّ عرش و محلّ کرسی ربّ واقع شد هذا مقام یجد منه کلّ ذی شَمّ عرف الرّحمن و یری کلّ ذی بصر افقه الأعلى طوبی لکم یا ائمار سدره الوجود بما فرتم بأیامی و سمعتم ندائی و تشرّقتم بآثاری الّتی بشرتم بها فی کتب القبل من لدی اللّهِ ربّ العالمین انا نوصیکم بالأعمال الحسنه تالّله بها یرتفع امر اللّهِ بین عباده و تنصب رایة العدل فی بلاده تمسّکوا بما علّمکم اللّهُ فی کتابه و تشبّثوا بما ینفعکم فی کلّ عالم من عوالمه انّهُ لهُو الّذی به اشرقت شمس الفضل من افق الابداع و ظهر بحر الکرم فی ملکوت الانشاء کذلک نطق القلم فی هذا المقام الأعلى من لدی اللّهِ مالک العرش و الثّری طوبی لمن سمع و عرف و ویل للغافلین انشاء اللّهِ باید بکمال الفت و اتّحاد بذکر مالک ایجاد مشغول باشید از حقّ میطلبیم جمیع را در ظلّ سرادق یگانگی جمع نماید هر امری باسباب منوط و معلّق است کذلک قدرّ من لدن مقتدر قدیر مشاهده در انسان نمائید که صاحب دو دست و دو رجل و دو چشم و دو گوش است و باین اسباب مسبّب الاسباب ظاهر فرموده آنچه که بر هیچ بصیری پوشیده نیست و اگر در این اجتماع ارکان تشتیّی واقع شود انسان بی اثر و ثمر خواهد ماند باید نفوسی که از کوثر حیوان آشامیده‌اند و بافق رحمن ناظرند بکمال اتّحاد و حکمت قیام نمایند آفتاب قدرت از افق اتّفاق مشرقست و قمر قوّت از آسمان اتّحاد لائح جهد نمائید تا آنچه از قلم اعلی ظاهر شده بیاید و عمل نمائید ایّاکم ان تحزنکم شؤونات الخلق و اشاراتهم و وضوئهم و اعمالهم ان افرحوا باللّهِ و آیاته و ما یدکرکم به فی ایّامه معادله نمینماید بحرفی از کتاب آنچه مشهود و آنچه مکنون است هر نفسی الیوم بذکر الهی فائز شد او از اهل بهاء محسوبست کذلک ذکرناکم بما ترتفع به مقاماتکم و شؤوناتکم ان اشکروا اللّهُ بهذا الفضل العظیم یا اهل الکاف و الرّاء طهّروا آذانکم لتسمعوا ندائی الّحلی لعمری من فاز باصغائه انّهُ لا تمنعه شؤونات العالم و لا یحزنه ظلم الأمم یقوم علی الأمر و ینطق بالحکمة و البیان بین ملا الامکان کذلک یامرکم ربّکم الرّحمن الّذی ما اتّخذ لنفسه شریکاً و لا نظیرا ان اقرؤوا آیاتی و سیروا فی ممالک عرفانی و تمسّکوا بحبل عنایتی ثمّ اعملوا بما امرناکم به فی کتاب کان من سمّاء الأمر منزولا ایّاکم ان تختلفوا فی امر اللّهِ اتقوا اللّهُ و لا تتبعوا کلّ کاذب کان عن بحر الصّدق محروما کم من عالم احتجب بالعلم و کم من غنیّ منع بالغناء و کم من امّیّ اقبل الی الوجه و آمن بالّذی اتی من سمّاء الأمر بسلطان کان علی العالمین محیطا تالّله لیس الیوم یوم الوقوف قد ظهر المنظر الأكبر و ینطق فیهِ مالک القدر طوبی لمن سمع و فاز بالتّداء و ویل لكلّ غافل کان عن بحر القرب بعیدا تمسّکوا بما ترتفع به مقاماتکم بین العباد و هذا الأمر الّذی کان من قلم الوحی فی امّ الکتاب مذکورا انشاء اللّهِ باید جمیع بکمال حکمت و همّت بر امر اللّهِ قیام نمائید بشائی که اعراض من علی الأرض شما را منع نماید امر بسیار عظیمست و یوم بسیار بزرگ اینست آن یومی که در اکثر کتب بیوم اللّهِ نامیده شده و اینست آن یومی که میفرماید حقّ در آن ظاهر میشود و صفوف ملائکه بخدمت قیام مینمایند احدی بر وصف این یوم مبارک علی ما ینبغی قادر نبوده و نخواهد بود جهد نمائید تا در ایّام اللّهِ عمل پاک مقدّسی از شما ظاهر شود مبلغ امر امروز عمل نیکست بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه لوجه اللّهِ تکلم مینماید و امر میفرماید بآن عامل شوید تفکر در اختلافات عالم و قبور آن و نفوسی که در آن آرمیده‌اند نمائید این ثروتهم و علومهم و فنونهم و این معاقلهم و مخازنهم و این جنودهم و صفوفهم و این غرورهم و قصورهم و این قدرتهم و اقتدارهم قد رجعوا الی التّراب بخسران عظیم الاّ من صعّد الی الرّقیق الأعلى بحبّ اللّهِ مالک الأسماء لعمر اللّهِ انّهُ فی مقام کریم

و فی آخر اللّوح نذکر امائی اللّائی آمنّ بالفرد الخبیر کم من عبد منعه الغرور عن مالک الظهور و کم من امة اقبلت الی البیت المعمور و آمنت باللّهِ ربّ العالمین یعطی من یشاء ما اراد انّهُ لهُو الفرد الواحد المقتدر القدر طوبی لأمة فازت بأیامی و اقبلت الی افقی و تشبّثت بذیلی المنیر قسم بآفتاب افق بیان که آنچه من عند اللّهِ از برای یک عبد مؤمن و یک امه مؤمنه مقدّر شده احدی بر احصای آن قادر نبوده و نیست الیوم حجبات فانیه مکدّره مختلفه ناس را از مالک برّیه منع نموده و اگر اقلّ از

سَمَّ ابره كشف حجاب شود كل بكلمة يا حسرة علينا بما فرطنا في جنب الله و ايامه ناطق گردند آيد يومی که آنچه حال مستور است ظاهر گردد سوف يرون الموحدون و المخلصون و الذاکرات و القانتات ما قدر لهم و لهنّ في كتاب نطق بالحق بين السموات و الأرض و دعا الكلّ الى العليم الحكيم الحمد لله مالک هذا اليوم العظيم

* * *

سر چاه

جناب ملا علی اصغر عليه بهاء الله

هو الشاهد الخبير

يا احبّاء الله يا اسراء الأرض وارد شد بر شما آنچه که سبب حزن ملاً اعلى گشت يا علی قبل اصغر قسم بمالک قدر که در منظر اکبر ناس را بافق اعلى دعوت ميفرماید اگر ناس غافل اقلّ از سمّ ابره آگاه شوند جميع خود را فدای یکی از مقبلين الى الله مينمايند عجب در اينکه مقبلين هم از مقامات خود غافلند چه که فضل بمقامی است در باره ايشان اگر پرتوی از آن ظاهر شود ارض غير ارض مشاهده گردد اسمت لدى المظلوم حاضر و انزلنا لک ما يقی به ذکرک ان اشکر و کن من الحامدين بر خدمت امر قيام نما باستقامتی که هر مضطربی از آن مطمئن شود و هر متحرکی ساکن گردد بگو ای اهل بهاء ظلم امرا شما را از مالک اسماء منع ننماید لعمری انّ الظالم اراد ان يطفئ ولكنّ الله اوقده بالحقّ و اراد ان يخمد ولكن اشعلته يد القدرة و اراد ان يضيّع امر الله ولكن عمل بما ارتفع به امره انّ الظالم في وهم و ربك على يقين مبین دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبير برسان زود است که مکافات اصفيا و اوليا ظاهر شود و هر یک اسم خود را در کتاب الهی مشاهده نماید آنه هو الغفور الرحيم البهاء عليك و على من معك من الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى في هذا اليوم البديع

* * *

هو المشرق من افق سماء البرهان

يا احبّاء الرحمن في ميلان اسمعوا نداء المظلوم انه توجه اليكم من شطر السجن و اراد ان يذكركم بآيات الله ربّ العرش العظيم انها تقرّبكم اليه و تفتح على وجوهكم ابواب اللقاء و تسقيكم كوثر البقاء من يد العطاء انه هو المشفق الكريم قد ورد علينا في السجن ما ذابت به اكباد المقرّبين انّ القوم اعرضوا عن الوجه و اتبعوا اهواء الذين كفروا بيوم الدين يا حزب الله انا نوصيكم بما وصّى الله عباده ان لا تشركوا بالله ربّ العالمين ضعوا مطالع الأوهام متمسكين بحبل الايقان كذلك وصّينا اولياننا من قبل و في هذا اللوح المبين ايّاكم ان تحزنكم حوادث العالم و ما ظهر من الأمم توكلوا في كلّ الأحوال على الله العزيز الحميد انه معكم و يسمع ندائكم و يرى اعمالكم انه هو الذي ما منعه ظلم الذين اشركوا بالله و لا ضوضاء كلّ جاهل بعيد زينوا هياكلكم بطراز التقوى و قلوبكم بالتور الذي اشرق و لاح من افق سماء قلمي الأعلى الذي انزل كلّ كتاب مبین ايّاكم ان تبدّلوا القرب بالبعد و الاقبال بالاعراض انا نحبّ ان نراكم على استقامة تضطرب بها افئدة القوم و تزلّ بها اقدام المشركين طوبى للذي قام على خدمة الأمر و نصر الله بالحكمة و البيان انه من المخلصين في كتابي العظيم قد اظهر البحر الأعظم لآلئ البرهان امراً من لدى الرحمن و القوم اكثرهم من الغافلين ما فازت العيون بضياؤها و ما سمعت الآذان ندائي الذي ارتفع بالحقّ الاّ الذين نبذوا مطالع

البغضاء و اخذوا ما امروا به من لدى الله في هذا اليوم البديع يا قوم قد اتى القيوم و جرى بأمره السلسيل طوبى لمن اقبل و سرع و شرب و ويل للمعرضين الذين نقضوا عهدي و ميثاقى و نبذوا ورائهم نبأى العظيم الذى كان مذكوراً فى الفرقان و من قبله فى كتب الله المقتدر القدير اياكم ان تمنعكم سبحات الجلال عن التقرب الى الله الفرد الخبير

يا قلمى الأعلى اياك ان يمنعك ضجيج اهل التفاق عن صريرك الأحدى و اياك ان تحجبك شؤونات البغى و الضلال عن هذا المقام العزيز المنير الذى استقرّ فيه العرش الأعظم و استوى عليه المظلوم بقدره غلبت الأشياء و بقوة سخرت من فى السموات و الأرضين

يا اولياء الرحمن فى ميلان انتم الذين اقبلتم الى الوجه فى يوم فيه اعرض اهل الضلال عن الغنى المتعال و كفروا بآياته و جادلوا بسلطانه الى ان افتوا على سفك دمه كذلك سؤلت لهم انفسهم الا انهم من المشركين عند الله ربّ الكرسى الرقيب افرحوا يا اوليائى باسمى ثم اشربوا رحيق البيان من كأس عطائى رغماً للذين نقضوا عهدي و ميثاقى و ارتكبوا ما ناح به سكان الفردوس كذلك قضى الأمر و القوم اكثرهم من الخاسرين انا امرناكم من قبل و من بعد و فى هذا اللوح بما يرفعكم و ينفعكم فى كلّ عالم من عوالم ربكم الغفور الرحيم نسأل الله ان يؤيدكم بجنود العناية و الأطفاف و يوفّقكم على ما تنتشر به آثاره فى مشرق الأرض و مغربها انه هو السامع المجيب لا تحزنوا عمّا ورد عليكم فى سبيلى انا حملنا الشدائد و البلايا لاصلاح العالم و نجاته الأمم طوبى لمن سمع و ويل لكلّ غافل مريب كذلك نطق القلم الأعلى اذ كان المظلوم ناطقاً بما يقرب العباد الى العزيز العليم انا وصيناكم فى الألواح و فى كتبى و صحفى التى كلّ كلمة منها تدعوكم الى المقام الرقيب هذا يوم فيه فتحت ابواب الرحمة و البيان على من فى الامكان اسرعوا يا ملاء الأرض و لا تكونوا من المتوقّفين ما خلقتكم لأنفسكم بل لخدمة امر الله ربّ العالمين طوبى لوجه توجه الى انوار الوجه و لفقير قصد بحر الغناء و لقاصد فاز بالمقصود فى هذا اليوم الذى زين الله بذكره كتب المقرّبين

يا قلم اذكر من حضر امام وجهك الذى سمى بعلى قبل عسكر فى كتاب الله العزيز الحميد نسأل الله ان يجعله خادماً لأمره و ناطقاً بثنائه بالحكمة التى امرنا اوليائنا بها فى لوحى العظيم

يا الف و حاء عليك بهاء الله مالک الأسماء قد كنت و ابنائك و من معك مذكورين فى أوّل الأيام نسأل الله ان يكتب لك اجر من فاز باللقاء مرّة بعد مرّة انا نذكرك فى هذا الحين و نراك لدى العرش اشكر ربك بهذه الشهادة التى جرت من قلمى الأعلى فى هذا المقام المنيع

و نذكر اماء الله هناك و نبشّرهنّ بعنايته و فضله العميم نسأل الله ان يؤيدهنّ على الاستقامة و يسقيهنّ رحيقه المقدّس الذى جرى بأمره المحكم المتين

يا اهل ميلان عليكم بهاء الله و رحمته ثم فضل الله و عطائه انه معكم و يسمع ما يخرج من افواهكم و هو السميع البصير اذا اخذكم رحيق الآيات و اجتذبتكم نفحات الوحي قولوا

يا الهنا ترانا مقبلين اليك و متمسكين بحبل عنايتك و الطافك و قائمين على خدمة امرك و منتظرين بدائع جودك و فضلك نسألك بالذين سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للفائك و جمالك و انفقوا ارواحهم لاسمك و حبك ان تقدّر لنا ما يقربنا اليك و يؤيدنا على اعمال امرتنا بها فى كتابك اى ربّ نحن عبادك و فى قبضتك و اقبلنا الى افق فضلك و بحر عطائك نسألك ان لا تخيّبنا عمّا انزلته فى كتابك انك انت المقتدر الذى لا تعجزك فراعنة الأرض و ذئابها قد غلبت سلطنتك و ظهر امرك و نزلت آياتك انك انت المقتدر العليم الحكيم

بلسان پارسى ذكر ميشود يا على قبل عسكر عليك بهاء الله ربّ العرش طوبى لك بما اقبلت الى المظلوم اذ كان فى سجنه العظيم قلم اعلى شهادات ميدهد بر حضور و اصغا و توجهت بحقّ جلّ جلاله اوليائى آن ارض را از قبل مظلوم تكبير

برسان باید کل هر یوم از رَحِيق بیان مقصود عالمیان بیاشامند و این رَحِيق در مقامی آیات حقّ جلّ جلاله بوده و در مقامی ذکر و ثنا و در مقامی عنایت و فضلش این رَحِيق در مقامی سبب حیوة عالم است و در مقامی علّت حفظ امم من شرب منه فاز بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذي به اضطربت افئدة الوری الا من شاء الله ربّ هذا المقام الرّیق الحمد لله عباد و اماء آن ارض طراً بذکر حقّ فائز گشتند و در این یوم اقدس انور ذکر کل از لسان عظمت جاری قل افرحوا ثمّ اشکروا ربکم بهذا الفضل العظيم قدر ایام را بدانید ندا در کلّ حین مرتفع و ملکوت بیان متکلمّ و فرات رحمت از قلم اعلی جاری و سلسبیل جود موجود اقتداح فلاح ظاهر و مشهود باسمش اخذ نمائید و بذکرش بیاشامید الرّحمة المشرقة الظّاهرة من امواج بحر جودی على اولیائی و امائی الذّین خضعوا لأمر الله مالک یوم الذّین الحمد لله اذ هو مقصود العارفين

الأقدس الأعظم الأمتع

یا احبّائی فی سروستان ان استمعوا ندآء الرّحمن فی الامکان انه لا اله الا هو العزيز المّان قد وجدنا عرف حبّکم ذکرناکم فی هذا السّجن الذّی فیہ حبس محبوب الآفاق قد انتظروا ایامی فلما اظهرنا لهم نفسی کفروا بها الا من نبذ العالم مقبلاً الى الله مالک الرّقاب ان اتحدوا فی کلمة الله ثمّ ذکرُوا العباد بالحکمة الّتی نزلت فی الزّبر و الألواح قولوا یا قوم توجّهوا الى افق الفضل تالّله انار من شمس ذکر اسم ربّنا العزيز الوهّاب نوصیکم بالتّقديس و التّزیه و ما یرتفع به امر الله فی الدّيار کونوا مصابیح الهدی بین الوری و مطالع الخیر لمن فی الابداع لا تحزنوا من شیء انه معکم و یقدرّ لکم ما ینفعکم بدوام الله مالک الایجاد ان استبشروا فی هذا الیوم تالّله انه یوم الله ولكنّ القوم فی غفلة و ضلال ان اقرعوا آیات الله بها تنجذب قلوب الأبرار أنّها لکوثر الحیوان لأهل العرفان و الرّحیق المختوم لمن اقبل الى العزيز المختار ستفنی الدّنيا و ما فیها و یقی ما قدرّ لکم من لدن مسخّر الأریاح أنّما البهآء علیکم و على الذّین فازوا بأنوار الوجه و استقاموا على هذا الأمر الذّی به ذلّت الرّقاب

بسمی الذّی سخرّ اللّوح و القلم و المعانی و البیان

یا احمد اسمع النّدآء من شطر الکبریآء من سدرة المنتهی عن یمین بقعة التّورآء انه لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم الخبیر قد انزلنا الآیات و اظهرنا البیّنات و خرقتنا الأحجاب على شأن اضطربت به افئدة الذّین کفروا بالله ربّ العالمین قد فاز من اقبل و سمع و خسر الذّین انکروا حجّة الله و برهانه الا أنّهم من المعتدین فی کتاب الله العزيز الحمید قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته سمعنا ما فیہ اجیناک بهذا الکتاب الذّی خضعت له کتب العالم یشهد بذلك من ینطق انه لا اله الا انا السّامع البصیر قد فکّ ختم الرّحیق بید الاقتدار و خرقت السّبحات امرأ من لدن مقتدر قدیر یا احمد یا احمد انظر الى الأفق الأعلى تالّله قد اوضحنا السّبیل و اظهرنا الدّلیل و اجرینا من معین قلمی الأعلى کوثر البقاء طوبی لمن تقربّ و اخذ و شرب باسمی المهیمن على من فی السّموات و الأرضین و ویل للذّین منعوا و غفلوا عن هذا الفضل الأعظم و کفروا بالذّی آمنوا به الا أنّهم من المیّتین فی کتاب الله العزيز العظيم قد خرقتنا الأحجاب على شأن سمع کلّ ذی اذن صوت خرقتها ان ربّک هو المقتدر على ما یشآء و هو القویّ الغالب القدير طوبی لک بما فزت بأثر قلمی مرّة بعد مرّة و هذه کرّة اخرى فضلاً من عندی و انا الفضّال الکریم فکّر فیما نزل من سماء مشیّة ربّک انه یعرفک ما اردت عرفانه و یتلغک الى سماء العلم اذّا ترى

الأمر مشرقاً من افقها انّ ربك هو المؤيد الحكيم انّ الأمر اظهر من الشمس في وسط السماء سوف تعلم و ترى ما سألته من
عَمَان علم ربك العالم الغفور الرحيم البهاء المشرق من افق سماء رحمتي عليك و على من معك و على من فاز بالاستقامة
الكبرى في هذا الأمر العظيم الذي به ارتعدت فرائص العالم و انصعق كل جاهل بعيد

بلسان پارسی احلی بشنو ندای مظلوم را که از شطر سجن تکلم مینماید یا احمد امر اظهر از شمس و ارفع از سماء
مشاهده میشود در آیات منزله نظر نما و تفکر کن انّها تعرّفک حقّ العرفان و تقرّبک الی صراط واضح مستقیم در حزب شیعه
تفکر نما از قبل از قلم اعلی امر نمودیم کل را بتفکر در این حزب غافل در قرون و اعصار بذكر حقّ جلّ جلاله ناطق و ایام
لقائش را سائل و آمل و چون فجر ظهور طالع و مشرق کل بر اعراض و اعتراض قیام نمودند در ثمرات اعمال آن نفوس تفکر
نمائید در سنین اولیّه جمیع علمای ارض ش و ارض صاد و ارض خاء و مداین اخری و تبعه آن نفوس فتوی بر قتل سید عالم
دادند مکتوب علمای ارض ش و ارض صاد بحضور آمد و بلحاظ رسید انّ قلمی الأعلی لا یحبّ ان یدکر ما ذکروه تو میدانی
که چه گفتند و چه کردند نتایج کل در یوم حساب ظاهر و ثمرات اعمال در او مشهود از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و
ظنون مستغرق بعد خاتم انبیا روح ما سواه فداه و ائمه طاهرین دو نفس بحقّ واصل و بطراز آگاهی مزین مرحوم شیخ و سید
علیها بهاء الله الأبهی و تأیید بر عرفان سید بشر آن دو نفس نمودند انا معهما و سمعنا منهما ما لا اطلع به احد الا الله العلیم
الخبیر بشرافت آن دو نفس مقبله بشطر شین توجه نمودند و بمطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند و این از فضل آن دو
وجود مبارک بود یشهد بذلك کلّ منصف بصیر و کلّ عالم خبیر

یا احمد در مقامی این کلمه علیا از قلم اعلی جاری و نازل قولی عجب سکری و عجب غفلتی کل را اخذ نموده از
صدر اسلام تا اول یوم ظهور نفسی از علمای شیعه بر کیفیت ظهور و کون آن جوهر وجود در اصلاّب آگاه نه این شأن علمای
قبل که بقدر سمّ ابره دارای علم نبودند اگر در این مقام فی الجمله تفکر نمائید صیحه زیند و حقّ مقتدر را در لیالی و ایام
حمد نمائید که کشف نمود و خرق فرمود و کلمه مذکوره در جواب مجمع منشاء نازل صورت آن را بخطّ زین المقربین علیه
بهاء الله ارسال نمودیم تا ملاحظه نمائید و بر ظنون و اوهام و غفلت اهل بیان اطلاع کامل حاصل شود ارتکاب نمودند آن
حزب آنچه را که یهود و نصاری و سایر احزاب عالم مرتکب نشدند بلی معدودی از حزب شیعه در زمان غیبت آگاه شدند
ولکن از سطوت علما اظهار نمودند و بافق اعلی شتافتند فساد این فرقه اظهر از شمس است در وسط سماء در اول ایام کل
بسب و لعن و طرد مشغول غفلت این نفوس بمقامی بوده که بر منابر ذکر سید الشهداء علیه بهاء الله الأبهی را مینمودند و
میگریستند و بعد بر نفسی که بکلمه او هزار حسین در مشهد فدا جان داد لعن و سب مینمودند و از منبر رو بسقر میشتافتند و
بعد آن جناب عالمند که این مظلوم بچه قسم امام عالم قیام نمود نه وضوای علما او را مانع شد و نه سطوت امرا جمیع اهل
امکان را بافق رحمن دعوت نمودیم تا آنکه بعضی از اهل ایران بافق اعلی اقبال نمودند ایشانند جواهر خلق و همچنین نفوسی
که در این اراضی از اهل جماعت بنور یقین فائز گشتند و همچنین از ابنای خلیل و وراثت کلیم یا ایّها الناظر الی الوجه و
الشّارب رحیقی الفضل اگر حضرت مبشر روح ما سواه فداه در این اراضی ظهور مینمود حال اکثر خلق را از اهل حقّ مشاهده
مینمودی چه که اوهامات حزب شیعه از جابلقا و جابلسا و ناحیه مابین این نفوس نبوده و نیست یا احمد این اوهامات سبب
سفک دم سید عالم شد این اوهامات از که صادر و که سبب منع اهل ایران گشت اگر نفسی کلمهئی بغیر آن تکلم مینمود
فتوی بر قتلش میدادند تفکر نما و بعین خود مشاهده کن که شاید بعروه معانی و بیان غافلین را از بئر اوهام نجات دهی و
باشراقات انوار آفتاب یقین فائز نمائی

یا احمد عالم را بگذار فوق آن طیران نما قلم اعلی ممنوعست ولکن مع منع اهل عالم و قیام کل بر اعراض اصبع
قدرت بعضی از حجبات را شقّ نموده عالم بصیر و عارف خبیر را آگاه فرموده میزان عنایت شد هر کلمهئی را بان بسنج در

ثمرات اعمال احزاب تفکر نما در یک مقام همان میزان حقّ است چه که نفوس را معرفی مینماید لکن امید هست عالم بنور توحید حقیقی فائز شود شرک بالمرّه از میان برخیزد بحقّ وحده ناظر باش اینست وصیّت مظلوم آن جناب و دوستان الهی را بیانی صاحب بیان در باب ثانی از واحد ثامن میفرماید قوله عزّ بیانه

اینست سرّ قول مرحوم شیخ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه‌ئی که حضرت میفرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمیشوند و حضرت صادق ذکر کاف در حقّ ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین بردار تو برمیداری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باو شنوندند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائست که نظر بمبدأ امر نمیکند انتهی

حال در بحر این بیان که از لسان نقطه و شیخ جاری شده تفکر نما تا مقام حقّ را مقدّس از کل بدانی و کل را بکلمه مخلوق مشاهده نمائی چه مقدار نیکوست این کلمه در آخر بیان حضرت که میفرمایند این از آنجائست که نظر بمبدأ امر نمیکند چه اگر نظر بمبدأ نمایند یعنی نفس ظهور مادونش را بکلمه‌اش قائم مشاهده نمایند یا احمد مقام ظهور فوق آنست که عباد از او ذکر مینمایند اذاً اشرق نور التّوحید و طفئت سرج الأوهام و الظّنون یا ایّها الطّائر فی هوآء حبّی اعلم انّ ملأ البیان اخسر من ملل القبل کلّها چه که بعد از کشف سبحات و خرق حجبات و ظهور نور ظهور و ندای مکلمّ در طور گفته‌اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته باوهامات قبل متمسکند و در اضلال خلق ساعی و جاهد بیانات نقطه اولی را آنچه مخالف ایشانست بتحریر نسبت میدهند باری اوهامات قبل لایق ذکر نه حیف است قلم و لسان بآن مشغول شود قل

الهی الهی قد اقبلت الی افق امرک و وجهت وجهی الی انوار وجهک اسألک بأن تؤیّدنی علی استقامة بها یستقیم عبادک علی امرک و القیام علی خدمتک الهی الهی اجد عرفک من بیانک و ما فزت بمقام علیه استقرّ عرش عظمتک ای ربّ شرفنی بلقائک و زیارة جمالك و کوثر وصالک او تکتب لی من قلمک الأعلى اجر القائمین امام وجهک و الواقفین لدی باب رحمتک الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و آملاً فیوضاتک و عنایاتک اسألک بأسرار علمک و ما کان مستوراً عن اعین خلقک بأن تؤیّدنی علی القیام علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک انّک انت المهیمن العلیم الحکیم

و اما حکم الصّوم قد انزله الله فی کتابه الأقدس لا ریب فیّه انه نزل من لدن علیم حکیم صوم و صلوة آنچه نازل شده تغییر نیافته ولكن حکمت واجب است چنانچه تا حین غالباً بشریعت فرقان عمل شده اگر بالمرّه امام وجوه غیر آن ظاهر شود فضل اکبر بمیان آید دیگر احدی تقرّب نجوید تا اصغای کلمه الله نماید در هر حال عفو الهی شامل حال آن جناب بوده و هست ولكن ساین باید بحکمت تمسک نمایند و بذیلش تشبّث این بیان رحمتی است از برای دوستان و فضلی است از برای حزب الله لثلاً یرتفع ضوضاء کلّ عالم جاهل و کلّ معرض منافق یا احمد صلوتی نازل شده اگر قرائت نمائی مشتعل شوی اشتعالی که عالم بر منع آن قادر نباشد ولكن حکمت اظهار را منع نموده حزب الله را از قبل حقّ تکبیر برسان بگو کل لدی المظلوم مذکورید و ذکر هر یک از عباد و اماء از قلم اعلی جاری در آنچه ظاهر شده تفکر نمائید و بحقّ توسّل جوئید انه یفتح علی وجوهکم ابواب الفضل و یهدیکم الی سوء الصّراط از آنچه سزاوار این یوم است غافل نشوید و بر تدارک آن قیام نمائید کذلک ینصحکم المظلوم من شطر السّجن و یدعوکم الی ما یقرّبکم الی الله الفرد الواحد العلیم الخبیر

یا احمد مکرّر ذکر مینمائیم فضلاً علیک لثشکر ربّک الذّاکر العلیم مقصود از آنچه ذکر شد آنکه ناس را آگاه نمائی تا کل گواهی دهند بر آنچه از قلم اعلی جاری شده تا حال مقام نفس ظهور مستور بوده احدی بنور توحید حقیقی فائز نه الا من شاء الله مقصود آنکه مقام ظهور معلوم شود مثلاً رسول الله روح ما سواه فداء مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است و بر عرش لا یسأل عمّا یفعل مستوی در این مقام شریک و شبیه از برای او نبوده و نیست بلکه احدی در آن ساحت مذکور نه و

کل بکلمه او خلق شده‌اند و از این بیان بر مراتب هیچ یک نقصی وارد نمیشود طوبی از برای نفسی که مراتب و مقامات را تمیز دهد اوست از اهل بصر در منظر اکبر در این بیان منزل بیان تفکر نما که میفرماید اگر نفس ظهور بفرماید این شجر حجّت است حجّت است نفس ظهور مقدّست از شئون دوش کل بکلمه او خلق میشوند و این مقام باقی مادام منحرف نشود و بعد از انحراف از اهل نار مذکور و محسوب امروز یوم الله است لا یذکر فیه الا هو امروز است روز توحید حقیقی طوبی للفائزین اگر نفسی صریح قلم اعلی را در گیاهب این کلمات بیابد خود را در عالم تازه بیند و بنور توحید حقیقی فائز شود اختم القول انه لا اله الا انا الفرد الواحد المقتدر المهیمن القیوم

یا احمد علیک بهائی ذکر صوم و صلوة مجدّد میشود تا معلوم و واضح گردد صوم بیان لدی الرّحمن بطراز قبول فائز و در کتاب اقدس حکمش نازل و اما الصلوة انّها نزلت من قلمی الأعلی علی شأن تشتعل به الصّدور و تنجذب به الأفئدة و العقول ولكن تا حین احدی بآن فائز نشده مگر بعضی از طائفین ان ربّک امر الکلّ بالحکمة انه هو العلیم الحکیم و حکم صوم قبل مخصوص عباد این ارض بوده چه که ترک آن سبب ضوضا شد امروز آنچه مطابق حکمت است باید بآن تمسک نمایند آن جناب بطراز فضل مزینند لیس لک ان تصوم و لک ان تقوم علی خدمة الأمر بالروح و الریحان و بالحکمة الّتی انزلناها فی الزّیر و الألواح ان ربّک یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انه هو المقتدر القدیر انظر ثمّ اذکر ما نطق به النّقطة قوله انه لو یحکم علی الأرض حکم السّماء و علی السّماء حکم الأرض لیس لأحد ان یقول لم او بم و من قال انه کفر باللّه ربّ العالمین البهّاء علیک و علی من معک و علی من یحبّک لوجه الله العزیز الحمید

* * *

هو الأقدس الأعزّ الأعظم الأبهی

یا احمد قد سمعت ندائی اذ كنت حاضراً فی محضری و رأیت امواج بحر بیانی و ارتفاع سماء حکمتی ان ربّک لهو المهیمن القیوم و نسمعک مرّة اخری ندائی الأهلی لیجذبک الی الأفق الأعلی ان ربّک لهو الحقّ علّام الغیوب لیس هذا یوم القعود قم باسم ربّک ثمّ ذکرّ التّاس بهذا الیوم الّذی فیه ینادی المناد انه لا اله الا هو العزیز الودود هذا یوم الذّکر و البیان ان افصح باب اللسان بمفتاح اسم ربّک المقتدر علی الغیب و الشّهود و قل یا ملأ العالم قد ظهر الاسم الأعظم ان افرحوا و توجّهوا الیه بالأفئدة و القلوب ای احمد انشاءالله بعنایت الهی مدیر کوثر حیوان باشی امروز روزیست که جمیع ذرّات بندای قد ظهر منزل الآیات ناطقند باید بکمال حکمت و بیان اهل امکان را بشطر رحمن دعوت نمائی و از رحیق حیوان که از قلم رحمن در کلّ احیان جاری و ساریست نصیب عطا کنی امروز روز تبلیغ است بقوّت اسم اعظم ندا کن که شاید امم باصغای آن فائز گردند و بجنت علیا که مظهر کلمه اولی است مشرّف شوند ای احمد ذکرت لدی العرش بوده و خواهد بود و لحظات عنایت الهی باو بوده و هست ولكن باید در جمیع احوال بحکمت ناظر باشی که مباد امری حادث شود و سبب ضرّ عباد گردد اگر بدوستان الهی ملاقات نمودی تکبیر برسان و باّیام ظهورش متذکر نما که شاید نار ذکر حجبات خلق را بسوزاند و بحقّ نزدیک نماید دنیا فانی بوده و خواهد بود قسم بآفتاب بیان که از مشرق فم رحمن مشرقست که اگر نفسی در آتی بیدیه بصیرت ملاحظه کند و تفکر نماید جمیع را معدوم و مفقود مشاهده کند مگر نفوسیکه بحبل محبّت رحمانی متمسکند و باذیال کرم متشبّث لعمری أنّهم هم الفائزون و أنّهم هم المقربون و أنّهم هم المخلصون طوبی لک و لهم و للذین کسّروا سلاسل الأوهام باسم ربّهم مالک الأنام البهّاء علیک و علیهم من لدی الله ربّ العالمین

هو الله تعالى

یا اسم جود علیک بهائی عبد حاضر مکتوبیکه بنام آنجناب بود تلقاء وجه عرض نمود و ندای مظلوم‌های آفاق اصغا شد فی‌الحقیقه بعضی از ناس بدست خود غضب الهی را خریده‌اند بعضیرا اخذ نمود و برخی را هم اخذ فرماید آنه علی کلّ شیء قدیر جمیع اشیاء بر مظلومیّت اهل حقّ نوحه نمودند و جمیع را حزن احاطه کرده ظلم‌هاییکه در اینکرة من غیر سبب وارد شده بمثابه اشجاری است که غافلین بایادی خود غرس نموده‌اند و زود است که اثمار آنرا مشاهده نمایند

سم علیه بهائی بعنایت حقّ فائز بوده و هستند و در سیل حقّ وارد شد بر او آنچه که جز علم الهی او را احاطه نموده در باره امور عدد نوزده ۱۹ بگوید الهی ترانی منقطعاً الیک و متمسکاً بک فاهدنی فی الامور ما ینفعنی لعزّ امرک و علوّ مقام احبّائک و بعد تفکر نمایند در امور آنچه بنظر آمد مجری دارند این شدّت اعدا را از عقب رخائی است عظیم یا اسم جود بعضی از نفوس مشاهده میشوند حزنشان سبب حزن حقّ جلّ جلاله بوده و هست و کذلک سرورشان علّت سرور حقّ ندای دو الف و شین از سجن رسیده اما الاول فهو العنلیب علیه بهائی من شطر الرّاء و الشّین قد ورد علیه ما ورد علی مبشّری فی السّجن حضرت اعلی روح ما سواه فداه را در ارض تاء مع جمعی حبس نمودند و سطوت ظلم احبّاء را چنان اخذ نمود که از آنحضرت بر حسب ظاهر اعراض نمودند مگر یکنفس که عرض کرد یا سیدی انّی احبّ ان اکون معک فی الرّقیق الاعلی و الأفق الأبهی آن نفوس هم بعد از انقضاء اشهر معدوده بکمال خضوع و ابتهاج شدند و توبه ایشان مقبول و بعنایت کبری فائز هنیئاً لهم انه یعلم کیف رجعوا و کیف قدّسهم و کتب لهم من قلمه الاعلی یا اسم جود لو لا کتاب سبق من عندنا لأرینا الغافلین و الظّالمین انّنا اعلی و اقدر در این ظهور اعظم ملاحظه نموده‌اید که چه مقدار از اعدا را بقوّه عظیمه اخذ نمود مع ذلک احدی متنبّه نشد و کلّ از باده غفلت مدهوشند و از شطر رحمت الهی بعید و لکن عالم بظلم حامله شده سوف بیرون الظّالمون ما عملوا فی ایام الله المهیمن القیوم یا عندی فی کنت مغرّداً علی الأفنان فی ربیع ربّک الرّحمن جهره و لک ان تغرّد فی السّجن سرّاً الی ان یأتیک الله بفرجه و رحمته و عنایته و فضله و جوده و احسانه

و اما الف و شین ثانی علیه بهائی از ارض الف و باء ندایش رسید قد اخذه الظّالمون و ادخلوه فی السّجن الا انّهم فی خسران مبین غفلت این همج رعا ع بمقامی رسیده که در قرون اولی و اخری تفکر نمی‌نمایند بیّعون اهوائهم و یظنون انّهم من العارفین یشهد بجعلهم کلّ الأشیاء و عن وراثتها لسان الله المقتدر العلیم الحکیم یا اسم جود جناب سم علیه فضلی و رحمتی لدی الباب قائم قل ربّ افرغ علی من احبّک و یحبّک صبراً انک انت المقتدر القدر اگرچه الحمد لله بطراز صبر فائز است و لکن این ذکر اظهار عنایتی است از مظلوم عالم نسبت باو باید چندی ارسال مراسلاترا از جهتین ستر نمایند بشأنیکه از اهل بیت هم مستور دارند و اگر بجناب عندلیب هم بخواهند تفصیلی بنویسند باو هم امر بستر نمایند طوبی لمن عمل بما امر به من لدی المظلوم و نعیماً لمن فاز بطاعة الله ربّ العالمین

یا اسم جود جناب شیخ علیه رحمتی بزرگوار و لکن چون قصدش لله بوده و برضا و امضا واقع شده مبارک بوده و خواهد بود و آنچه مواجهه بشما امر نمودیم باو بنویسید انشاءالله موفّقند در امور آنچه الیوم لازم است آنکه در ارسال و مرسل مکاتیب ملاحظه نمایند و حکمترا در هیچ حال از دست ندهند هذا ما وصّیناه به من قبل و فی هذا المقام الأرفع المنیع

بنام خداوند یکتا

یا اسمی آثار افنان که ارسال داشتید عبد حاضر تمام آنرا ذکر نمود لله الحمد بعنایت فائزند و در ظلّ سدره جمع ذکر جناب مبلغ و جناب میرزا آقا و سایر افنان علیهم بهائی مذکور انشاءالله بذكر و ثنا و خدمت امر مؤیدند

اینکه جناب افنان نبیل قبل تق علیه بهائی در باب مطلب جناب ملا رج علیه بهاء الله نوشتند قبول شد نصف حقوق آن ارض را بفقرای آن ارض قسمت نمایند و لکن جهد کنند تا جمیع ناس بامری از امور مشغول گردند آنه ينزل من سماء العنايه بركة من عنده انه لهو الفضل الكريم باينفقره بسيار تمسك جویند قسمهای دیگر که از قبل بوده لایق شأن انسان نبوده و نیست انا نحب ان نرى احبائنا مشغولاً لا منتظراً قلم اعلى كل را به ما يرتفع به عزهم و شأنهم و مقامهم امر فرموده و عنقریب آنچه از بحر اراده ظاهر شده در ارض مشاهده خواهد شد الأمر بيده يفعل و يحكم و هو الأمر الحكيم و از برای حقوق الهی قراریست معین بعد از تحقق بیت العدل علی ما اراده الله حکم آن ظاهر میشود

ذکر جناب الف و س ارض صاد را نموده بودند انشاءالله باستقامت کبری فائز شوند و بکمال محبت با اهل بیت سلطان الشهداء رفتار نمایند خدمت ایشان لدی الحق اینست که ذکر شد طوبی للسامعین مخصوص ایشان لوح نازل و ارسال میشود جناب میرزا صادق انشاءالله به ما يحبه الله مؤید شوند چندی قبل ذکر کل از قلم اعلى جاری از بعد هم لو شاء الله بان فائز میشوند طوبی لمن يذكر الصاد و ما ورد فيها عالم را احزان و بلايا احاطه نموده آنچه ذکر شد البته واقع خواهد شد در عبيدالله ثانی ملاحظه کنید انه سيئة من سيئات الذنب و الرقشاء چه مقدار از بلاد و نفوس که از شعله نار نفسش سوختند و مفقود گشتند اگر عباد بانابه و رجوع فائز نشوند بیرون ما لا رأأت عين و العاقبة للمتقين و آنچه از اراده جناب افنان سيد قبل ميم علیه بهائی ذکر نمودند مقبول افتاد طوبی له حق شهادت میدهد در آنچه ذکر نموده اند صادقند و عملشان لله بوده و هست لوح الهی که در سنين قبل مخصوص ایشان نازل و ارسال شد بر اینمقام شاهد و گواهد است انه لهو الشاهد الخبير و لکن باید آنچه از مشرق امر ظاهر شود بکمال روح و ريحان بان عمل نمایند تا از نفوسیکه از بحر رضا آشامیده اند محسوب گردند لعمر الله اینمقام بسیار بلند است چنانچه نقطه بیان میفرماید جمیع باید سعی نمایند تا بکلمه رضا فائز شوند اراده ایشان قبول شد نزد خود ایشان بماند و بتجارت مشغول شوند آنچه حاصل شد نصف آنرا خود تصرف نمایند و نصف دیگر بآنچه امر صادر گردد عمل شود فی الحقیقه این وجه را قبول نمودیم و علامت قبول آنکه صد تومان آنرا بدو محل ارسال دارند نصف آن در اسکندریه نزد جناب آقا محمد مخصوص ایتم آقا علی قراباغی علیه بهاء الله که در مصر بافق اعلى صعود نموده و نصف دیگر در ارض ک بام حرم برسانند چه که مدیون شده اند و در مابقی عمل نمایند بآنچه ذکر شد

و اما فقرة جناب میرزا محمد از افنان علیه بهائی قد قضی الأمر و بلغ الوجه الی جودی جود ربّه المعطى الكريم یا مهدی این اعمال خالصه آثار آن در ارض نافذ و ساری همان قسم که اعمال نفوس خبیثه سبب و علت بلايا و رزایای ارضست این اعمال طیبیه خالصه هم که لوجه الله ظاهر میشود سبب حیات و علت ظهورات خیریه بوده و خواهد بود جمیع افنان را تکبیر میرسانیم و بشارت میدهیم انشاءالله موفق بوده و هستند ینبغی لهم ان يشکروا الله فی الایام انه ایدهم بفضله و عرفهم سیله و انطقهم بشانه و اشهدهم ما منعت عنه عیون اکثر العباد و اسمعهم ما لا فاز باصغائه من فی البلاد الا من شاء الله مالک یوم الدین البهائ من لدنا علیهم

بسمه المغرّد على الافنان

يا اسمى اسمع ندأتى من حول عرشى ليلبغك الى بحر ما له ساحل و ما بلغ قعره سابح ان ربك لهو العليم الكريم قد اردنا ان نمّن عليك بذكر ما رأيناه لثرى العالم التورانى فى هذا العالم الظلمانى و توقن بانّ لنا عوالم فى هذا العالم و تشكر ربك الخبير انه لو اراد ان يظهر من الذرة انوار الشمس و من القطرة امواج البحر ليقدر كما فضل من النقطة علم ما كان و ما يكون انا كنا مستوياً على العرش دخلت ورقة نوراء لابسة ثياباً رفيعة بيضاء اصبحت كالبدر الطالع من افق السماء تعالى الله موجدها لم تر عين بمثلها لما حلت اللثام اشرفت السموات و الارض كان كينونة القدم تجلّت عليها بانوارها تعالى الله موجدها لم تر عين بمثلها و هى تبسم و تميل كغصن البان فى منظر الرحمن تعالى مظهرها لم تر عين بمثلها ثم سارت و طافت من غير قصد و ارادة من عندها كان ابرة العشق انجذبت من مغناطيس الجمال المشرق امام وجهها تعالى موجدها لم تر عين بمثلها تمشى و الجلال يخدمها و ملكوت الجمال يهّل ورائها من بديع حسنها و دلالتها و اعتدال اركانها تعالى موجدها لم تر عين بمثلها ثم وجدنا الشعرات السوداء على طول عنقها البيضاء كان الليل و النهار اعتنقا فى هذا المقرّ الابهى و المقصد الاقصى تعالى موجدها لم تر عين بمثلها فما احلى رضابها من ذاقه شهد بانّ بحر الحيوان فاض من نقطة فمها تعالى موجدها لم تر عين بمثلها لما تفرسنا فى وجهها وجدنا النقطة المستورة تحت حجاب الواحديّة مشرقة من افق جبينها كان بها فصلت الواح محبة الرحمن فى الامكان و دفاتر العشاق فى الآفاق تعالى موجدها لم تر عين بمثلها و حكّت عن تلك النقطة نقطة اخرى فوق ثديها الايمن تعالى مولى السرّ و العلى الذى خلقها لم تر عين بمثلها و قام هيكل الله يمشى و تمشى ورائه سامعة متحركة منجذبة من آيات ربها تبارك الذى خلقها لم تر عين بمثلها ثم ازدادت سروراً و فرحاً و شوقاً الى ان تغيّرت و انصعقت فلما افادت تقرّبت و قالت نفسى لسجنك الفداء يا سرّ الغيب فى ملكوت الانشاء تعالى موجدها لم تر عين بمثلها و كانت تنظر الى مشرق العرش كمن بات فى سكر و حيرة الى ان وضعت يدها حول عنق ربها و ضمته اليها فلما تقرّبت تقرّبتنا وجدنا منها ما نزل فى الصحيفة المخزونة الحمراء من قلمى الاعلى تعالى موجدها لم تر عين بمثلها ثم مالت برأسها و اتكأت بوجهها على اصبعيها كان الهلال اقترن بالبدر التمام تعالى موجدها لم تر عين بمثلها عند ذلك صاحت و قالت كلّ الوجود لبلائك الفداء يا سلطان الارض و السماء الى م اودعت نفسك بين هؤلاء فى مدينة عكّاء اقصد ممالكك الاخرى المقامات التى ما وقعت عليها عيون اهل الاسماء عند ذلك تبسّمنا اعرّفوا هذا الذكر الاحلى و ما اردناه من السرّ المستسرّ الظاهر الاخفى يا اولى النهى من اصحاب سفيتى الحمراء قد تصادف هذا الذكر يوماً فيه ولد مبشّرى الذى نطق بذكرى و سلطانى و اخبر الناس بسماء مشيتى و بحر ارادتى و شمس ظهورى و عزّزناه بيوم آخر الذى فيه ظهر الغيب المكنون و السرّ المخزون و الرمز المصون الذى به اخذ الاضطراب سكان ملكوت الاسماء و انصعق من فى الارض و السماء الا من انقذناه بسلطان من عندنا و قدرة من لدنا و انا المقتدر على ما اشاء لا اله الا انا العليم الحكيم طوبى لمن وجد عرف الله فى هذا اليوم الذى كان مطلع الظهور و مشرق اسمى الغفور و فيه فاحت النفحة و سرت التّسمة و اخذ جذب الظهور من فى القبور و نادى الطور الملك لله المقتدر المتعالى العليم الخبير و فيه فاز كلّ قاصد بالمقصود و كلّ عارف بالمعروف و كلّ سالك بصراطه المستقيم

سبحانك يا الهى بارك على احبائك ثم انزل عليهم من سماء عطائك ما يجعلهم منقطعين عن دونك و متوجّهين الى الافق الذى منه اشرفت شمس فضلک و قدر يا الهى لهم ما ينفعهم فى الدنيا و الآخرة انك انت المقتدر المتعالى المعطى البادل الغنى الكريم

بسمی المنادی امام وجه العالم

یا اسمی الجود علیک بهائی ان استمع ما سمعته من قبل اذ کان نیر البرهان مشرقاً من افق العراق و كانت الزوراء مقرّ عرش ربّک العلیّ العظیم اشهد أنّک سمعت نعمة الله و لحنه و تغرّدات حمامة الأمر و تغنیات عندلیب الوفاء علی غصن البهّاء أنّه لا اله الاّ انا الفرد الخبیر

یا اسمی تحت لحاظ عنایت الهی بوده و هستی ندای حقّ جلّ جلاله را تلقاء وجه شنیدی و اشراقات انوار آفتاب معانی را مشاهده نمودی حال تفکرّ نما حقّ در چه مقام و خلق در چه گفتگو آذان را ثقل اوهام از اصغای ندای الهی منع نموده و حجابات علوم و ظنون عیون را از مشاهده انوار وجه محروم داشته بذراعین قدرت و قوّت جمعی را از غرقاب فنا نجات دادیم و بافق اعلیٰ فائز نمودیم و اسرار و امورات بعد را از قبل بتصریح تمام ذکر نمودیم تا شبهات مشرکین و انکار معرضین و اشارات غافلین نفوس مقبله را از مطلع نور احدیّه منع ننماید مع ذلك بعضی صرعی و برخی كأعجاز نخل منقعر مشاهده شدند حقّ منیعی را که جمیع کتب قبل و بعد نزد یک آیه اش خاضع و خاشعست گذاشته اند و بقصص موهومۀ قبل تمسک جسته اند و اقتدا نموده اند أنّک شربت من بحر بیانی و فزت بتجلیات انوار شمس حکمتی و سمعت ما نطق به المشرکون الذین ما اطّلعا بأصل هذا الأمر و ما فازوا بهذا الرّحیق الذی فکّ ختمه باسمی المهیمن القیوم از حقّ بطلید نفوس مقبله عارفه به ما یحبّه الله موفق شوند بسیار عجب است مع این ندا و ظهور این امر اعظم مشاهده میشود اکثری بدنیا متمسکند و از شبهات و اشارات مضطرب و متزلزل قل هذا یوم الله اتقوا الله و لا تكونوا من المشرکین دعوا القصص عن ورائکم ان انظروا امری بعینی هذا ما امرتم به فی الکتب و الزّبر و الصّحف و الألواح

انّک قم علی خدمة امر ربّک ثمّ اخبر النّاس و بشرهم بهذا النور الذی بشرّ به الله فیما انزل علی التّبیین و المرسلین و جمیع را بحکمت منزله امر نمائید و از قبل حقّ بگوئید آنچه سزاوار یوم الله است باید هر نفسی بکمال حکمت و استقامت بتبلیغ امر مشغول شود اگر ارض طیّبه مشاهده نمود القاء کلمه الهی نماید و الاّ الصّمت اولی چندی قبل این کلمه علیا از قلم اعلیٰ در صحیفه حمرنا نازل آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر است مشورت و شفقت انشاء الله کل بر عمل باین کلمه محکمۀ مبارکه مؤید شوند بعضی از عباد بالمره از شعور محروم مشاهده میشوند بحبالهای موهومه از عروه محکمۀ ممنوعند لعمری اگر فی الجمله فیما انزله الرحمن بانصاف تفکرّ نمایند کل به أنّک انت الحقّ المبین ناطق گردند در جمیع احوال بحقّ ناظر باشید و بخدتمت امرش مشغول ان اذکر از کنت معی فی سرادق العظمة و سمعت منّی ما سمعه الکلیم فی طور العرفان کذلک ایدناک و عرفناک و ذکرناک لتشکر ربّک الکریم لک ان تحفظ هذا المقام الأعظم باسمی القویّ الامین کبّر من قبلی علی وجوه اولیائی ثمّ اسمعهم ندائی الأحلی کذلک یامرک من امرک من قبل و انا الأمر الخبیر البهّاء علیک و علی من یسمع قولک فی هذا الأمر الأعظم و یحبّک لوجه الله ربّ العالمین

هو المحیّب

یا اسمی مکتوب جناب حسین علیه بهّاء الله که بانجناب نوشته عبد حاضر معروض داشت انشاء الله لا زال در ظلّ عنایت الهی ساکن و مستریح باشند أنّه یقدّر لمن اراد ما اراد أنّه لهو المقتدر القدر چندی قبل لوح امع اقدس مخصوص ایشان نازل

و ارسال شد لحاظ عنایت متوجّه او بوده و انشاء الله خواهد بود جمیع دوستان را باتّحاد و اتّفاق امر نموده و مینمائیم ولكن هنوز رایحه اینمقام اعلی استشمام نشد از حق میطلبیم جمعی را مؤیّد فرماید تا باین خدمت اعظم قیام نمایند

ذکر جناب ملا محمد رضا نموده اند حسب الاستدعا لوحی مخصوص او نازل و ارسال شد انشاء الله باو برسانند تا از کوثر حیوان که در بیان رحمن مستور است بیاشامند و بتمامه بافق اعلی اقبال نمایند و بنصرت امر بالحکمة و البیان قیام کنند و نفوسیکه در ارض کاف بافق امر ناظرند جمیع لدی المظلوم مذکورند انشاء الله کل باستقامت کبری ظاهر شوند علی شأن لا تمنعهم شئون البشرو لا تزلهم اشارات الذین کفروا بالله رب العالمین

از قبل اخبار نمودیم بظهور ناعقین در مدن و دیار انشاء الله باید لثالی محبت الهی را باسمش حفظ نمایند و از ابصار خائنین مستور دارند یا حسین ذکرهم من قبلی ثم ارسل الیهم هذا الكتاب المبین قل ان جائکم احد بکتاب السّجّین فاعلموا انه من جنود الشّیطان و هو النّاعق الموعود فی کتابی المبین دعوا الواح النّار عن ورائکم مقبلین الی الله العزیز الحمید انشاء الله از بعد هم مخصوص دوستان آیات امنع اقدس نازل و ارسال میشود انه لهو الفضال الکریم الحمد لله رب العالمین یا اسمی بشره برحمتی و فضلی و عنایتی انا ذکرناه من قبل و ارسلنا الیه ما تصوّع منه عرف عنایتی الّتی سبقت العالمین الحمد لله مؤیّد شدند بتحریر آثار الهی طوبی لقلم تحرک و لمداد جرى و لیلوح حمل ذکره العزیز المنیع عبد الحاضر یذکره لدی المظلوم و یزور المقصود نیابتاً من عنده و عن الذی سمی بحیدر قبل علی علیه بهاء الله

یا مهدی انا مرّة نخاطبک و اخرى من قرء کتابه لدی العرش ان ربک یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر دو نفر از احبای الهی در آن مکتوب مذکور انا نکبر علیهما من هذا المقام الاعلی و نوصیهما بالاستقامة الکبری فی امر الله مالک العرش و الثری كذلك نطق لسان العظمة فی هذا المقام المنیر

و نذکر فی آخر الكتاب حرف المیم و النون قبل شین و نکبر علیه و نذکره بما یرقی به ذکره فی البلاد لیشکر ربّه الغفور الرّحیم البهّاء علی اهل البهّاء من لدی البهّاء

و همچنین ذکر نموده که زیارت نورین نیرین سلطان الشّهداء و اخیه فائز شده طوبی له ثم طوبی له و للذین قصدوا ذاک المقصد لعمر الله نجد من تراب ذاک المقام عرف الفردوس یشهد بذلك من عنده فصل الخطاب انا نصّل علی الذین توجّهوا الیهما و زاروا رمسهما و نطقوا بما انزله الرّحمن فی الكتاب انّ الذی زار الاخت علیها عنایتی و رحمتی و فضلی و المسیح فی الرّیّ انه کمن زارنی كذلك نطق القلم الاعلی فی اعلی المقام انا نذکرهم فی هذا الحین و نقول علیکم بهاء الله و بهاء من فی الفردوس الاعلی و النور المشرق من افق عنایتی ربهم العزیز الوهاب الحمد لله مالک المبدء و المآب

احبّاء الله فی معموری

الأعظم الأبھی

یا اصحاب المعمور ان استمعوا نداء ربکم الغفور من شطر هذا الظهور الذی به اضاء الدیجور و انارت الآفاق لعمری قد صرتم معموراً بما ورد علیکم فی سبیل الله ربکم مالک الرقاب کم من بناء یتبعه الخراب و ما بنی لکم بما حملتم فی حبّی لا یتبعه الفناء و لا یخربه المیاه كذلك قضی الأمر من لدن فائق الأصباح

ان يا قلم الأعلى ان اذكر عبدنا محمد الذي فاز بالاقبال في يوم فيه اسودت الوجوه و شاخصت الأبصار لتجذبه نفحات
الوحي و يأخذه سكر رحيق الرحمن على شأن ينطقه بثناء ربه بين الامكان طوبى لك بما حملت الشدايد في سبيل ربك و
عمرت بيت القلب بهذا الذكر الذي جعله الله سلطان الأذكار قد ورد عليك ما ورد علينا طوبى لنا و لك و لكل موقن صبار
بالبلآء انار وجه البهآء و من افق السجن و القضاء اشرق على شأن به اشرفت الأرضين و السموات ان يا محمد نور القلوب
بذكر المحبوب و الوجوه باسم ربك مالك الابداع ذكر احبائي من قبلى و زين رأس كل واحد باكليل ذكر ربهم مسخر الأرياح
اذا قرئت عيونكم من نفحات اللوح ولوا وجوهكم الى جهة السجن قولوا نشهد لك يا أيها المظلوم بأنك حملت لحيوة العالم ما
لا حملة احد من قبل طوبى لقلب اقبل اليك وبل لكل مشرك مرتاب كيف نسكن فى المعمور و انت سجننت فى اخرب
البيوت فداك المعمور يا مشرق الظهور فداك النفوس يا مولى العباد كذلك القيناكم من الآيات التى بها تضوعت نفحة الرحمن
فى الديار ينبغى لكل نفس ان يستنشق و يقول لك الحمد يا من ذكرتنى فى السجن اذ كنت بين ايدى الطغاة و البهآء عليكم
من لدن مالك الرقاب

* * *

هذا لوح القدس قد نزل للأعراب الذين سكنوا فى المدينة و آمنوا بالله العزيز المقتر القدير

هو العزيز

يا اعرابى ثم يا احبائى ثم يا اصفياى ثم يا جنودى ثم يا ظهورى اسمعوا ندائى ان انتم من السامعين أ نسيتم حمامة الأمر التى
طارت عن بينكم و صعدت الى الله العزيز الجميل أ نسيتم ورقاء التى كانت معكم و تلقى عليكم من آيات الله العالم العليم
أحتجبتكم عن هذه العندليب التى وقعت تحت مخالب المشركين فوالله قد ورد على ما لا يذكر بالبيان و جرت عنه الدموع عن
اعين المقرئين و بذلك انقطعت هدهد الأمر عن ذكر السبا و احمرت من الدم وجوه المقدسين تالله ان بلبل الرضوان قد
اغمض عيناه عن جمال الورد بما ورد الأحزان على هذا الجمال العزيز المنيع و انقطعت الأنهار عن وصال البحر بما انقطع
الفرح عن هذه الشمس المشرق المنير انتم يا احبائى لا تنسوا لقائى فى أيامى و لا تنكروا شفقتى بكم و لا فضلى عليكم و لا
تكونن من الغافلين فوالله قد ارجعت سنة الله فى نفس الحسين بل سنن المرسلين الى ان ورد فى هذا السجن الأبعد البعيد و
انتم اذا جمعتم فى بيوتكم فى أيام فرحكم اذا فذكروا مصايينا و بما ورد علينا من جنود الشياطين و اذا دخلتم فى الربيع فى
بساتينكم اذا تفكروا فى زرايئى و كربتى و كونوا من المتذكرين ثم اعلموا بأننا كنا بينكم فى أيام من الدهر و سنين من الزمان و
انتم ما عرفتمونى بما استرنا وجهنا عنكم و عن كل الخالقي اجمعين و بذلك منعم عن عرفان الله و جماله ثم حجته و بهائه ثم
دليله و آياته ثم عبده و غلامه ان انتم من العارفين قل قد كان جمال القدم بينكم بطراز الله العزيز العالى الحكيم و سلطان
الممكنات قد ظهر فى قميص الرعية و انتم ما استشعرتكم به و ما كنتم من المستشعرين فلما قضى الحكم و جاء الوعد قد ظهر
عن مشرق الهوىة بسطان عظيم و انتم يا احبآء الله و جنوده فاسعوا الى الله و جماله و اذا سمعتم آياته فاشكروا الله بارئكم بما
عرقكم نفسه بعد الذى كنتم عنه لغافلين ثم اسجدوا لله بوجوهكم و قلوبكم ثم احمدوه من هذه النعمة المنزل القديم و اياكم
ان لا تختلفوا فى امر الله و لا تتركوا احكام الله التى نزلت فى البيان من لدن عزيز كريم ثم اجتمعوا على الحب ثم اصلحوا ما
وقع بينكم من الكدورات لتكونوا كنفس واحدة على مقعد صدق منيع اياكم ان لا تجاوزوا عن حدود الله و لا تتعدوا عنها و لا
تكونن من المفسدين و ان يكون بينكم ذات فقر فأنفقوا عليه ما وهبكم الله و لا تكونن من المانعين و ان وجدتم ذات ضرر

فأرحموا عليه ثم استأنسوا به برفق منيع و ان وجدتم ذات ضعف فى الايمان لا تعترضوا عليه ثم ذكروه برفق و بلسان لين مليح ليعرف امر الله فى نفسه و يطّلع بما امر به من لدن عالم عليهم اياكم ان لا يختلف احد احداً و لا يضرّ نفس نفساً و لا يخان بعض بعضاً و لا يغترب مصاحب مصاحباً و لا ينكر اخ اخيه المؤمن اتقوا الله فى كلّ ما القيناكم به و كونوا من المتقين و اياكم ان لا تمنعوا فضول اموالكم عن ذوى القربى منكم و لا عن الفقراء و المساكين كلّ ذلك نصحى عليكم و امر الله بكم و لكم ان انتم من العارفين و كذلك نلقى عليكم من آيات التوحيد و ما امرتم به لتوحدوا بارئكم بلسان سرّكم و جهركم على شأن الذى يظهر آثاره عن كلّ جوارحكم و تكوننّ من الموحدين الله الذى اليه ترجع نفوسكم و قلوبكم و ارواحكم و ابدانكم و كلّ ما لكم و عليكم و انه هو مرجع كلّ من فى السموات و الأرض ان انتم من العارفين و الروح عليكم يا ملاء الأجاب من كلّ صغير و كبير ثم كبروا من لدنا على وجوه اضلاعكم و اولادكم و هذا من امرى عليكم فاتبعوه لتكوننّ من المهتدين ١٥٢

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

الأعظم الأبهی

یا الهی هذا غصن انشعب من دوحه فردانیتک و سدره وحدانیتک تراه یا الهی ناظراً الیک و متمسکاً بحبل الطافک فاحفظه فی جوار رحمتک انت تعلم یا الهی انّی ما اریده الاّ بما اردته و ما اخترته الاّ بما اصطفیته فانصره بجنود ارضک و سماتک و انصر یا الهی من نصره ثمّ اختر من اختاره و اید من اقبل الیه ثمّ اخذل من انکره و لم یرده ای ربّ ترى حین الوحی یتحرک قلمی و ترتعش ارکانی اسألک بولهی فی حبّک و شوقی فی اظهار امرک بأن تقدّر له و لمحییّه ما قدرته لسفرائک و امناء و حیک انک انت الله المقتدر القدير

ز

امه الله امّ عبدالمطلب

هو المشرق من الأفق الأعلى

یا امتی چه بسیار از رجال که در قرون و اعصار منتظر ظهور بودند و چون نور از افق عالم اشراق نمود کل معرض مگر معدودی هر یک از اماء بعرفان مالک اسماء فائز او از رجال در کتاب مذکور و از قلم اعلی مسطور حمد کن محبوب عالم را که ترا تأیید فرمود بر عرفان مطلع آیات و مظهر بینات این فضل عظیمست و این عنایت بزرگ باسم حقّ حفظش نما انّ المظلوم یدکر فی هذا المقام امته الأخری و یشهرها بعناية الله المهیمن القیوم البهّاء علیک و علی اللّائی آمنّ بالعزیز الودود

یاء

ورقه اخت امّ من ایدناه علی خدمة هذا الثبّ العظیم

هو الشاهد من افق سماء العلم

یا امتی یا ورقتی قد شهد لک القلم الأعلى باقبالک و حبّک و توجّهک الی وجه القدم اذ اعرض عنه العالم الاّ من شاء الله العلیّ العظیم هذا یوم اخبر به رسول الله من قبل و من قبله الروح و من قبله من اتی بتسع آیات باهرات و سمّی بالکلیم فی

کتابی المبین

یا ورقتی جمیع کتب قبل و رسل الہی خلق را باین یوم امنع اقدس بشارت داده‌اند مع‌ذکر نفوس شریرہ غافلہ امارہ باعثساف تمام بر قطع سدرہ قیام نموده‌اند طوبی از برای تو کہ بطراز محبت الہی مزین گشتی و بذکر و تنایش فائز جمیع فضل در قبضہ قدرت حقّ جلّ جلالہ است بہر نفس ارادہ نماید عطا میفرماید چه مقدار از رجال کہ خود را صاحبان اسرار و از علمای اعلام می‌شمردند و چون اندک امتحان بمیان آمد باعراض و اعتراض قیام نمودند بشأنیکہ اہل ملاً اعلیٰ بنوحہ و ندبہ مشغول و تو از فضل الہی و عنایت لایتناہی بعرفان سرّ مکنون و کنز مخزون فائز شدی این مقام عظیم را باسم حقّ جلّ جلالہ حفظ نما و از عیون خائنین مستور دار البہاء المشرق من افق ملکوتی علیک و علی کلّ امۃ فائز بآنوار عرشی العظیم

هو

یا اہل الفردوس الاعلیٰ علیکم ذکر اللہ و ثنائه و فضله و الطافہ و سلامہ و صلواتہ و کلّ ذکر خیر کان فی کتابہ المبین

هو اللہ تعالیٰ شأنہ الحکمۃ و البیان

یا اہل قفقاز قد سالت البطحاء و انار الأفق الأعلى لعمری افتّر نغر الحجاز بما ارتفع خبآء المجد علی کوم اللہ و اشرق نیّر الظہور من افق الارادۃ بعدما انشقت سبحات الجلال من اصبع الاقتدار هذا یوم فیہ اخذ سکر رحيق البیان من فی الامکان افرحوا ثم ابشروا بما فاحت النّفحة و ارتفعت الصّیحة و نصبت الرّایۃ التّوراء علی البقعة الحمراء و استوی هیکل العلم علی عرش البیان و دعا کلّ الی اللہ مالک الأدیان قد فترتم بیوم اخبر بہ رسل اللہ و اصفیائہ و بشرت بہ کتب اللہ ربّ الأرباب ما من رسول الا و قد نطق بثنائه و ما من نبی الا و قد ذکرہ فی العشی و الاشراف هذا یوم فیہ انجذبت الأشیاء من نداء اللہ مالک الأسماء و نطقت بما نطق بہ لسان العظمة الملك للہ الواحد المختار انّ السّمع من سمع و اجاب و البصیر من رأى الآیة الكبرى اذ انار افق الظهور و ارتعدت فرائض العباد من خشية اللہ مالک الایجاد

یا اہل قفقاز اسمعوا نداء المظلوم انّہ اقبل الیکم و ذکرکم بآیات تطیر بہا الأجساد قد ماج بحر الکرم امام وجوه العالم و الأمم فی غفلة و ضلال الا من انقذتہ ایدای الاقتدار من لدى اللہ مالک الرقاب

یا معشر العلماء خافوا اللہ و لا تنکروا الذی اتی من سماء الفضل و العطاء بآیات لا تعادلها خزائن الأرض یشهد بذلك امّ الكتاب من اعلى المقام انصفوا باللہ و لا تتبعوا الظنون و الأوهام هذا یوم فیہ انشقت سبحات الجلال من اصبع الاقتدار و ظهر ما کان مکنوناً فی ازل الآزال

یا معشر العلماء اسمعوا نداء المظلوم انّہ یدکرکم لوجه اللہ بما یقرّبکم الیہ انّہ هو العزیز الفضّال و ما اراد منکم شیئاً ینطق بینکم بأعلیٰ النداء و یدکرکم بهذا الیوم الذی فیہ قام التّاس لربّ العباد قد ظهرنا و اظهرنا السّبیل و فتحنا باب الفردوس الأعلى اقبلوا بقلوب نوراء كذلك ینصحکم من اتی بالحقّ من ملکوت البیان بآیات الآیات

یا معشر البشر قد ظهر المنظر الأكبر و مالک القدر استوی علی عرش اسمه الأعظم اتقوا اللہ و لا تتبعوا کلّ غافل مرتاب انا انفقنا ما عندنا و حملنا الشّدائد کلّہا لارتقائکم بمرقاة الانقطاع الی مالک الابداع قد ورد علینا من المصائب و البلیا

ما عجزت عن ذكرها الأقلام قد تزيّن العالم بنفحات الوحي و النَّاس في نوم عجاب فلمّا اظهرت القدرة اعلامها و فجر الظهور لوائه اعترض العباد منهم من قال أنّه افترى على الله و منهم من قام على اعراض ناحته به الأرض و نسفت به الجبال لعمر الله أنا ما اردنا الا تقرب العباد الي ما ينفعهم و يزيتهم بطراز الآداب أنا امسكنا في كلّ الأحوال زمام القلم و ما اظهرنا من كنوزه الا على قدر و مقدار قدسوا نفوسكم بما جرى من قلمي الأعلى و زيتها بالأمانة و العفة و العدل و الاضطبار

قل يا معشر العلماء أ تنكرون الذي اتى من سماء الأمر بجنود الحكمة و البيان و ما اراد الا تطهير القلوب و تقديسها من نار الضغينة و البغضاء بذلك ورد علينا ما صاحت به الحصاة هذا يوم فيه اهتزت الأرض و السماء من نفحات الوحي و نطقت الأشياء بما نطق لسان العظمة في أول الأيام

يا اهل قفقاز قد اتاكم من سمى بعبداً الكريم و اخبركم بهذا السرّ الذي بذكره انجذبت القلوب و بهجره ذابت الأكباد أنّه كان متمسكاً بحبل ولايتي و متشبثاً بذيل رحمة ربّه مالك الأنام اياكم ان تمنعكم شبهات القوم عن اسمي القيوم او تخوفكم سطوة العالم في هذا الأمر الذي به اضطربت افئدة الأشرار لا تحرموا انفسكم عن البحر الأعظم الذي ماج امام وجوه العالم و لا تنكروا الذي به سرت نسمة الله و نادى الرّوح الملك لله الواحد الغفار تالله هذا يوم الآذان لأنها خلقت لاصغاء ندائي و يوم الأبصار لأنها ذوّت لمشاهدة افقي الذي به اشرفت الأنوار اياكم ان تمنعكم ضوضاء العالم عن مالك القدم ضعوا ما عند القوم متوجّهين الى انوار وجه ربكم مالك المآب تالله قد اشرق النور من افق الظهور و نطق مكلم الطور و مرّت الجبال كمرّ السحاب يا معشر الفقهاء خافوا الله و لا تمنعوا العباد عن فرات الحكمة و البيان انصفوا فيما ظهر بالحقّ و لا تتبعوا كلّ أمر سفّاك قد افترّ نعر البيان بالبرهان و نطق العلم قد اتى المعلوم بقدرة و سلطان ضعوا علومكم قد اشرق نير العلم من آفاق الزّبر و الألواح هذا يوم فيه ارتفع النداء من كلّ الجهات بما تشرقت الأراضي المقدّسة بقدم من اتى من سماء الفضل بالحكمة و البيان كذلك زينا سماء العرفان بأنجم البرهان و الألواح بطراز قلمي الأعلى الذي اذا ارتفع صريه نطقت سدره المنتهى العزة لله المهيمن على من في الأرضين و السموات

نداء مالك اسماء را بلسان پارسی احلی بشنوید او است کوثر حیوان و او است نفعه رحمن مقبلین را بفردوس اعلی راه نماید و در ظلّ قباب عظمت مقام و مقرّ معین فرماید طوبی از برای سمعی که از اصغاء ندا محروم نشد و از برای بصری که حجبات عالم او را از مشاهده بازداشت

ای اهل قفقاز بشنوید ندای مظلوم را اینست آن ندائی که اهل عالم از برای اصغاء آن از عدم بوجود آمده اند امروز صریر قلم اعلی مرتفع و سدره منتهی باثمار لطیفه جنیه ظاهر خود را از مائده معنوی الهی محروم نمائید جهد نمائید شاید در این دار فانی کسب مقامات باقیه نمائید سراج عالم دانائی است و نور آن بینائی از حقّ بطلبید شما را مؤیّد فرماید بر آنچه سبب اعلاء کلمه الله است سبحان الله بعضی از ناس که خود را شخص اول در علم و دانائی می شمردند از ما ینبغی بی بهره و بی نصیب مشاهده میشوند مقصود از دانائی علمی است که سبب حفظ و عمار و اصلاح و منفعت اهل عالم است علوم و فنون و معارف از اثمار سدره انسانی بوده بی سدره ثمر یافت نمیشود ظهور این بعد وجود آن است طوبی از برای نفسی که باصغا کفایت ننماید و هر قائلی را تصدیق نکند و از هر واردی مطمئن نشود اگر نفسی در باره حزبی از احزاب بگوید یا بنویسد آنچه را که سبب ذلّت و اذیت گردد اگر بحر علم باشد بقدر خسی وقر و قدر نزد صاحبان بصر نداشته و ندارد محلی که جز معروف از او ظاهر نشده در حقش گفته اند آنچه را که ذکرش لایق نه

ای اهل عالم ثمره سدره انسانی عدل و انصاف بوده اگر دارای این ثمر نباشد لایق نار است قد اعمی الغرور ابصارهم و بصائرهم عالم بدو چیز محتاج نظم و عدل ان الممالک تحتاج بنظام یحرسها و عدل یحرثها کذلک یعلّمکم المظلوم من شطر السّجن امرأ من لدنه و هو الحقّ علام الغیوب

ای اهل علم خود را بشناسید و بر مردم افتخار مکنید لا تكونوا كالَّذین بدلوا نعمة الله كفراً و اهلوا قومهم دار البوار علمی را بیاموزید که شما را از ضغینه و بغضا و حرص و هوی حفظ نماید و بفرح اکبر رساند اشرف و احسن و افضل و اعظم اشیاء عالم علم است علمی که نجات بخشد نه هلاک نماید این علم انفس اشیاء عالم است و اعز آن یشهد بذلك من ینطق انه اتى بالحق و هدی الكل الی صراط الله المستقیم

جناب عبدالکریم نموداری بود از این ظهور اعظم و بمثابة نسیم صبحگاهی از شطر عنایت ربّانی مرور نمود او بنفسه بنار محبت این ظهور مشتعل بود و از دریای معرفت قسمتی باو عطا شد ذلك من فضل الله علیه ولكن از بعضی بیانات او مقصود معلوم نه یعنی بعضی از دوستان کما هی آگاهی حاصل نمودند كذلك نطق بحر البیان من لدی الرحمن فی مدینة عکاء الّتی سمیت من قبل بالبقة البيضاء و بالأسماء الحسنی فی ایام الله ربّ العالمین

یا اهل قفقاز در آخر بیان شما را وصیت مینمائیم بامانت و دیانت و عفت و صدق و وفا امروز جنود الله اعمال طیبیه و اخلاق مرضیه بوده و هست باین جنود حق را نصرت نمائید و مدائن قلوب را اخذ کنید و سلطان این جنود تقوی الله بوده حق آگاه و عالم گواه که این مظلوم لازال اولیای حق را بنصاحتی که سبب نجاح و علت فلاح است وصیت فرموده و کفی به شهیداً و علیماً و از برای شما تأیید مطلبیم تا حلاوت صریر قلم اعلی را بیاید و باثمار سدره منتهی مرزوق گردید البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علی اهل البهاء الذین بهم سرت السفینة الحمراء علی بحر الأسماء اولئك عباد یصلین علیهم الملاء الأعلی و اهل الفردوس فی العشی و الاشرار

* * *

احبّاء الله فی جاسب

هو الأقدس الأعظم الأبھی

یا اولیاء الله فی الجاسب قد ورد علینا فی سبیل الله ما ورد علی بعض اولیائی فی هناک یشهد بذلك من عنده أم الكتاب قد نأح اهل الفردوس بما ورد علیکم من الذین بدلوا نعمة الله كفراً و اهلوا قومهم دار البوار قل ایاکم ان یمنعکم ظلم الأعداء او سطوة العلماء ان انظروا ثم اذکروا ما ورد علی اولیاء الله من قبل الذین قاموا علی خدمة الأمر فی القرون و الأعصار قد حبس الغافلون اسمی فی ارض الطاء و اصفیائی الأخری الا انهم فی مریة و شقاق لعمر الله قد اشتعلت نار البغضاء فی صدور العلماء و هم معادن الظلم و مطالع التفاف و بهم ذرفت عیون الملاء الأعلی و عین العظمة فی اعلی المقام

یا غلام قبل رضا ان استمع نداء ربک الأبھی انه ذکرک و نأح لک بما ورد علیک من مظاهر الشیطان قد کنت تحت لحاظ ربک فی ایام فیها ناد المناد الملک لله مالک الایجاد و نذکر اناک و نبشّره بذکری و عنایتی الّتی سبقت الأخیار و نذکر احبّائی فی هناک الذین ما منعهم لومة اللّائمین و وضوء الغافلین عن الله ربّ الأرباب قل خافوا الله و لا تدحضوا من اتاکم بحجج الأنبیاء و بما لا رأّت شبهه عین الابداع كذلك غرّدت حمامة الأمر علی غصن البقاء طوبی لمن سمع و اجاب النور اللّانح من یدی البیضاء علیک و علیه و علی الذین تمسکوا بحبل الله مالک الرقاب

* * *

بسمی الأمر الحکیم امام وجوه من فی السموات و الأرضین

یا اولیائی فی الشّین قلم اعلیٰ در جمیع احوال شهادت داده و می‌دهد بآنّے هو الفرد الواحد المقدر القویّ الغالب القدير یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الفضّال الکریم

تولیت بیت مبارک را بورقّه علیا حرم نقطهٔ اولیٰ و اخت ورقه علیهما بهاء اللّٰه و رحمته و عنایتہ عنایت نمودیم این تولیت من عند اللّٰه بآن بیت عنایت شده کذلک زینّها بطراز الفضل و امضینا الحکم بخاتمی العزیز المحبوب این شرف و فضل مخصوص شد باخت و ذریّه او من لدی اللّٰه المعطى الفضّال الفیاض الغفور الرّحیم

اعظم

یا ایّتها الورقة المبارکة التّوراء غتی و تغتی علی افنان دوحه البهّاء هذه الکلمة العلیا انه لا اله الا هو ربّ الآخرة و الأولى قد جعلناک من خیرة الاماء و اعطیناک مقاماً لدى الوجه الّذی ما سبقته النّساء کذلک فضّلناک و قدّمناک فضلاً من لدن مالک العرش و الثّری قد خلقنا عینک لمشاهدة انوار وجهی و اذنک لاستماع آیاتی و هیکلک للقیام لدى العرش ان اشکری ربّک مولی الوری ما احلی شهادة السّدره لورقتها و الدّوحه الأحدثی لثمرتها بذکری ایّها تضوّع رائحة المسک طوبی لمن وجد و قال لک الحمد یا ربّی البهیّ الأبهی و ما احلی حضورک لدى الوجه و نظری الیک و عنایتی لک و فضلی علیک و ذکری ایّاک فی هذا اللّوح الّذی جعلناه آیه عنایتی لک فی السّرّ و الاجهار

هو العلیم الحکیم

یا ایّها الحاضر لدى الباب و المستقیم علی الامر علیک سلام اللّٰه و رحمته قد حضر المجد عند المظلوم و قرء کتابک فاز بالاصغاء و بهذا الجواب الّذی بلسان سرّه یقول انّ الجواب بلی بلی بلی لله الحمد از قبل و بعد بعنایت مخصوصه فائزی نسئل اللّٰه تبارک و تعالیٰ انّ یقدّر لک فی کلّ یوم ما ینبغی لسماء جوده و بحر عطائه انه هو الجواد الکریم

و اما ما رأیت فی المنام نسئله تعالیٰ ان یجعله مبارکاً علیک و علی اولیّائه و احبّائه اینکه نفس مذکور در کالسکه بوده با شوکت خاقانی و از پیش آنجناب گذشته و بعد با او ملاقات نموده باسباب دیگر یعنی بعمامه شکّی نیست که حال با شوکت و حشمت سلطانی موجود و ظاهر و لکن تغییر آن مشعر است بر تغییر احوال و تبدیل شوکت و عزّت انا نحکم فی هذا الحین بتنزّله عن المقام الاول لیستریح بذلک عباد اللّٰه و خلقه و آنچه ذکر شد از نوم مستفاد میشود و علم مستور بآن حکم فرموده و لکن چون اینمظلوم از برای کلّ خیر طلبیده و می‌طلبد لذا یقول

یا اله الجود و مرّی الوجود اسئلك باسمک المهیمن علی الغیب و الشّهود بان تزینّ المذكور بانوار نیر عدلک ثمّ احفظه من شرّ الذّین ارادوا فی سرّ السّرّ اخذ مملکتہ ای ربّ نور قلبه بنور العرفان و ایده علی التّوجّه الی افق ظهورک و مشرق آیاتک و مظهر نفسک ای ربّ لا تمنعه عن الاقبال الی شطر مواهبک و لا تجعله محروماً عن فیوضات ایّامک انک انت المقدر الّذی شهدت به الکائنات لا اله الا انت الغفور الکریم

اینکه بعد توجّه نمودی و بخانهئی رسیدی که بزرگتر و اعظمت از سرایه بود و هر یک از بیوتش هم بعظمت سرایه مشاهده شد این فقرات گواه بر عظمت امر و بسط ظهور و طول ذیل مبارکست و اینکه کتاب در ید من یدیه ملکوت کلّ

شئاً مشاهده شد اینهم مدل بر عظمت ظهور و اعلاء کلمه اعظم که نفس کتاب الله است بوده اینست آن کتابیکه هر کلمه آن در عالم متصرف و آمر و حاکمست سوف يظهر الله ما نزل فيه من جواهر اوامره و ثالی احکامه تعبیر کتاب و شرح آن فی الحقیقه خارج از احصا بوده العلم عند الله رب العرش العظيم و اینکه ذکر نمودی در همان عبارت در یکی از بیوت آن مجدد مشرف شدی و بیاناتیکه اصفا نمودی این مدل و مشعر بر تعطیل زینت بیت است یعنی اسبابیکه سبب زینت و تلطیف صورت ظاهر بیت است و این فقره در ظاهر ظاهر هم همین قسم است الحمد لله بنیان بیت محکم و اثاث و اصولش ثابت البتة از بعد اسباب زینت ظاهره هم باراده الهی ظاهر خواهد شد چون در عالم مشیت مکتون و در عالم لوح و قلم مذکور و مرقوم البتة آثارش ظاهر شود و عالم را از این ذلت و تنگی فارغ نماید آنه علی کلّ شئاً قدیر

جناب عبدالوهاب

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

يا أيها السّاكن في الحدباء اسمع نداء هذا المظلوم الذي سجن في العكا ثم اذكر ايام التي جعلوا الغافلون آل الرسول اسارى الذين استضاءت بوجوههم اليثرب و البطحاء الى ان دخلوا في الدمشق الفيحاء و كان بينهم سيد الساجدين و زين الموحدین قيل لهم أ انتم الخوارج قال لا والله نحن عباد آمنّا بالله و آياته و افتقر ثغر الايمان بوجوهنا و اماطت ظلمات الأكوان بوجودنا بنا ارتفع سرداق العرفان و شيدت ارکان الايمان قيل أ حللتهم ما حرّمه الله او حرّمتم ما احلّ الله قال لا والله نحن اول من اتبع اوامر الله قيل أ تركتم القرآن قال نحن من اهل البيت فينا نزل القرآن و منّا ظهرت آية الرحمن و عندنا معانيه و اسراره و منّا ذكره و انتشاره قيل فبأي جرم ابتليتم قال لحبّ الله و انقطاعنا عمّا سواه و اليوم ينكرون الناس اعمال الذين ظلموا من قبل و يظلمون اشدّ ممّا ظلموا و هم لا يشعرون كأنهم امنوا اللحد و ضمنوا الخلود لم ادر في ايّ واد يهيمون اما يرون يذهبون و لا يرجعون اما يعلمون غداً يسألون و لا يفدون الى متى يجزّون اذبال الهوى و يمرّون اتلال الغوى تالله لو علموا ما وراء الفدام من كوثر عرفان ربهم العزيز العلام لنبدوا ما عندهم من الأوهام و اشتغلوا بذكر الأعظم في الليالي و الأيام نحن بفضل الله و منه راض بقضائه و لا يمنعا البلايا عن حبه و لا القضايا عن ذكره و لو يجتمع على من على الأرض كلّها برماح نافذة و سيوف شاحذة لا يسكن لسانی عن ذكر الله و انك فكرت ثم انظر فيما ورد على اولياء الله في اعصار الخالية و ما ورد علينا في هذه الأيام المظلمة فسوف تعط يد الغفور جيب هذا الديجور و انه كان للضعفاء معيناً نسأل الله بأن يقرّبك اليه و يرزقك خير الدنيا و الآخرة و يجعلك معيناً لعباده الضعفاء و موقفاً على ما يحبّ و يرضى انه على كلّ شئاً قدیر و بالاجابة جدیر

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله

هو الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

يا أيها الشارب من كأس عنايتي و الطائف حول ارادتي و المقبل الى كعبة جمالي و الناطق بشائى و الطائر بقوادم الذكر فى هوائى و المتشبت بذيل عنايتي و المتمسك بحبل فضلى و القائم على خدمة امرى بين خلقى قد حضر كتابك فى محضرى و

قرأه العبد الحاضر لدى عرشى و اجنباك بكتابى هل يعرف احد مقامه فى العالم و هل وجد عرفه الأمم لعمر الله لو وجدوا نبذوا ما عندهم و سرعوا بعيونهم الى مقام اذا ظهر خضعت الظهورات كلها و اذا نزلت آية خشعت لها كتب العالم بأسرها لعمر الله قد غفلوا عما ينفعهم و اعرضوا عما يقربهم طوبى لك بما توجه اليك وجه القدم و انزل هذا اللوح باسمك فضلاً من عنده عليك ان اشكر و قل

لك الحمد يا مقصود العالم و لك الثناء يا محبوب الأمم اشهد بك سرت نسمة الرحمن فى الامكان و تحرك القلم الأعلى بين الأديان و ماج بحر العرفان و جرت عليه سفينة الرحمن بهذا الاسم الذى اذا ظهر استفرح الملاء الأعلى و ناح العجت الذى كفر بالله المهيمن القيوم

* * *

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله الأبهى

هو الأمر الحكيم

يا أيها القائم لدى الباب قد اتى الوهاب ليبلغ الأحزاب ما يقربهم الى مالك الرقاب نامهات بمشاهده و اصفا فائز نسال الله بأن يؤيدك على ما ينبغي لأيامه انه على كل شىء قدير آنچه ذكر نمودى مدلست بر محبت و خضوع و خشوع و استقامت جناب مؤمن و الورقة التى فازت بالحضور فى أيام اشرق نير الظهور من افق العراق لله الحمد فائز شدند بانچه كه در كتاب الهى از قلم اعلى مرقوم و مسطور هنيئاً لهما ان الورقة شربت من يد العطاء رحيق البقاء و المؤمن كتب له اجر الوصال من الغنى المتعال جناب امين عليه بهائى و عنائتى مكرّر در حضور و غياب ذكرشان را نموده فى الحقيقه جناب مذکور لازال بذكر دوستان الهى مشغول هنيئاً له در باره بيت آنچه ذكر نمودند از آن نفحات محبت الله متضوع و اين نفحه قطع نشده و نميشود ولكن اراده ديگر در چند سنه قبل بر اراده شما سبقت گرفت و باين خدمت فائز گشت بيت شما هم از فضل و رحمت نامتناهى بطراز قبول فائز حضرت مبشر روح ما سواه فداه ميفرمايد جميع از براى آنست كه بكلمه رضا فائز شوند قل

لك الحمد يا الهى بما فاز عملى هذا بطراز قبولك و رضائك اسألك ان تكتب لى و لمن معى ما يقربنا اليك فى كل عالم من عوالمك أنك انت المقتدر العزيز المنان

و اما رسول عليه بهائى و عنائتى در سنين اخيره بخدمت مشغول لازال بتحرير آيات و بتبليغ امر متمسك نسال الله ان ينزل على رمسه امطار رحمته انه هو ارحم الراحمين و اكرم الأكرمين لله الحمد بلقا هم فائز گشت و مدتى در ظل قباب عظمت ساكن از حق ميطلبيم نفوسى كه لوجه الله بخدمت و ترتيب امورش قيام نمودند كل را بعنايت و فضل و عزّ و عطا فائز فرمايد

اما در باب تركه آن مرحوم مرفوع ذكر نمودند اگر وارث مفقود بايد بمشورت بفقراى اين حزب داده شود اولياى آن ارض از ذكور و اناث كل را تكبير ميرسانيم و بتجلّيات انوار نير بيان مقصود عالميان مسرور و متذكر ميداريم البهاء من لدنا عليكم يا حزب الله و رحمته و عزّه و عطائه جواب عرايض قبل را غصن اكبر از شطر هاء ميرسانند

حسب الأمر اين عبد در حضور نوشت

* * *

ع ش

جناب عبدالحسین خان من هم علیه بهاء الله

هو المشرق من افق البرهان

یا ایها المتمسک بحبل العمل و البیان حبدا عملک فی سبیل الله و حبه و خلوصک فی ایامه و اقبالک بعد اعراض خلقه نسأله تعالی ان یؤدک فی کلّ الأحوال انه هو الغنی المتعال لله الحمد عملت بعزّ قبول فائز و علامت آن آنکه جناب فضل علیه فضل الله و بهائه ذکرت نموده و بساحت اقدس ارسال داشته و علامت اخری این لوح امنع اقدس که از سماء مشیت نازل لعمر الله لو تمرّ نفعاتها علی العظم الرّمیم لتراه قائماً ناطقاً ببناء نبی الله العظیم و علامت دیگر آنکه ذکرت در ساحت اقدس باقی و دائم طوبی لک و لامساکک و طوبی لمن افطرك ولكن در این ظهور اعظم کتب الهی مجالس سرور برپا نموده و عرصه عالم را بنور فرح و ابتهاج منور داشته و از شرایط سرور مائده سمائی و نعمتهای ارضی بوده و خواهد بود باین مریم عرض نمودند یحیی معمدانی صائم بود و بزهت و تقوی متمسک و تو و اصحابت میخورید و میآشامید قال الروح انه جاء یوحنا لا یأکل و لا یشرب فتقولون فیہ شیطان جاء ابن الانسان یأکل و یشرب فتقولون هو ذا انسان اکول مقصود از یوحنا یحیی و از ابن انسان ابن مریم است نزد متبصرین واضح و معلوم است که جمیع امور معلق بامر و نهی است که از مشرق اراده رحمانی و مشیت ربّانی اشراق نماید اگر بفرماید صم و لا تعقبه کلمة افطر ینبغی ان تصوم الی ان تموت لذا تا حال آنچه از آن جناب ظاهر بطراز قبول فائز و حال میفرماید کل و اشرب هذا ما امرت به من لدن ارحم الراحمین انه خلق آلاء الأرض و نعمائها اولاً لأصفيائه و اولیائه و لعباده با وجود نعمتا اگر نفسی خود را منع نماید نعوذ بالله خلق اشیاء و سبب و ثمرش لغو ماند باید در جمیع احوال نظر بکلمه مبارکه يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نمود هر چه از مصدر امر ظاهر شود حقّ لا ریب فیہ باید بان تمسک جست و شکر نعمت در یک مقام اظهار نعمت است و لکن حزب شیعه بعضی محل و منزل و لباسشان از لطافت خارج است و آن را سبب زهد میدانند و نفس تقوی میشمزند بلی اگر این امور از فقر ظاهر بآسی نیست و عندالله مقبول و عند وسعت هر چه اظهار نمایند و یا انفاق کنند عندالله محبوب ملاً عالین و ارواح مجردة بمقامات معطره مطهره لطیفه ناظرند چنانچه مبشر میفرماید صلوة در لباس حریر افضل است عندالله و همچنین میفرماید اگر بدانم چه محل را مقرر قرار میفرمائی هرآینه از حال امر مینمایم از وجه ماء از الماس بنا نمایند باید آن جناب شکر نمایند که سبب ظهور این لوح امنع اقدس گشتند امروز اهل بهاء اگر ممکن شود باید بغذاهای لطیفه معطره متنعم گردند و لکن طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه انه من المقربین العالمین عند الله الأمر الحکیم البهاء من لدنا علیک و علی اولیائی هناک الذین نصروا العدل و الانصاف و تمسکوا بحبل الصبر و الاضطبار انهم من الناصرين فی کتاب الله رب العالمین

* * *

جناب میرزا حسن علیہ بہاء اللہ

هو القائم الظاهر التاطق امام الوجوه

يا أيها المذكور لدى المظلوم ان قلمي الاعلى اراد ان يظهر لك لثالى الحكمة التي كانت مكنونة في خزائنه و يسمعك نداء الله و يُريك امواج بحر البيان في هذه الايام التي فيها ظهر المكنون باسمه القيوم و ادار بايادى الفضل و العطاء رحيقه المختوم طوبى لمن نبذ الورى ورآته و اقبل و سرع الى ان اخذ و شرب و قال لك الحمد يا مقصود من فى السموات و الارضين هذا يوم فيه سرت نسمة الرحمن على من فى الاكوان و غرّدت حمامة البرهان على اعلى الاغصان و بشرت من على الارض بما كان موعوداً فى كتب الله رب العالمين طوبى لك بما سمعت النداء و اقبلت اليه و ما منعتك حجبات العالم و ما خوفتك سطوة الامم الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و ارتكبوا ما ناح به الروح الامين انا اخذنا كفاً من التراب و نفخنا فيه اقل من سم الابرة روحاً من لدنا فلما تحرك قام على التفارق بما غره من لم يكن له مقام عند الله رب العرش العظيم قم على خدمة الامر بقوة من عندنا و قدرة من لدنا و قل يا ملاء المعرضين انصفوا بالله ثم انظروا فى آثار قلمه و ما ظهر من عنده و اخبر به فى كتبه و صحفه و الواحه و لا تكونوا ممن انكر آيات الله و برهانه و حجته و آثاره و افتى على موله من دون بيته من الله العليم الخبير قد ذكرك من احببى و طار فى هوائى و فاز بلقائى و شرب رحيق البيان من كأس عطائى ذكرناك بهذا الكتاب المبين الذى ينادى باعلى النداء و يقول تالله الحق قد كشف الحجاب و اتى الوهاب راكباً على السحاب و ما اراد الا اصلاح العالم و تهذيب نفوسكم ان كنتم من العارفين و منع الكل عن الفساد و امرهم بتقوى الله العزيز الحميد قل انصروا ربكم باخلاق و اعمال يرتفع بها مقام الكلمة المباركة و مقاماتكم بين الاحزاب انه هو الناصح العليم الحكيم انا نوصيك بالحكمة فى كل الاحوال و بما ينبغى للانسان تبارك الرحمن الذى امر الكل بما تجذب به افئدة المقبلين ثم اعلم ان الذئب افترس غنمى و الظالم عقر ناقة الله رب الكرسى الرقيق و الثعبان فغر فاه و لدغ من جعله الله نوراً لمن فى السموات و الارضين طوبى لك بما نزل لك ما يكون باقياً ببقاء اسماء الله و صفاته و ملكوته العزيز المنيع احفظ هذا المقام الاعلى باسم ربك مولى الورى و قل

سبحانك اللهم يا فاطر السماء و مالك ملكوت الاسماء اسئلك بالدماء التي سُفكت فى سبيلك و باولياتك الذين ما منعهم شئ من الاشياء و لا ظلم الاعداء عن التقرب اليك و الحضور امام وجهك ان تؤيدنى على ما يجعلنى منقطعاً عن دونك و متمسكاً بحبل عنايتك اى رب قد تركت ملّة قوم انكروا فضلک و امواج بحر بيانك و تجليات نير ظهورك اسئلك يا مالك القدم باسمك الاعظم ان تجعلنى مؤيداً على ذكر ما انزلته فى الفرقان على مشرق وحيك و مطلع آياتك قلت و قولك الحق قل الله ثم ذرهم فى خوضهم يلعبون انا لله و انا اليه راجعون

البهاء من لدنا عليك و على من سمع حفيف سدره المنتهى فى الفردوس الاعلى و قال لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الاسماء و فى يمينك ازمة ما كان و ما يكون

* * *

يكي از احببای الهی مکتوبی بحاجی محمدکریم خان نوشته و در آن مکتوب سؤالات چندی نموده و از قراری که استماع شد خان مذکور از معانی غافل شده بالفاظ تمسک جسته و اعتراض نموده لیدحض الحق بما عنده ولكن غافل از اینکه یحقیق الله الحق بکلماته و یقطع دابر المشرکین اول آن مکتوب باین کلمات مزین الحمد لله الذى كشف القناع عن وجه الاولياء خان مذکور اعتراض نموده که این عبارت غلط است و صاحب این مکتوب گویا بحرفی از علم و اصطلاحات قوم فایز نشده چه

که قناع مخصوص رؤس نسا است باعتبار بر الفاظ مشغول شده و غافل از اینکه خود از علم و معلوم هر دو بی بهره مانده اصحاب الهی الیوم این علوم را که او علم دانسته ننگ میدانند علمیکه محبوب است آن بوده که ناس را بحق هدایت کند بعد از آنکه نفسی بآن فایز نشد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود و اعتراضات او دیده نشد مگر همین یک فقره که آن هم شنیده شد و آن فقره بمنظر اکبر رسید لذا از مظهر امر در جواب اعتراض او این لوح ابدع اقدس اطهر نازل که شاید ناس بامثال این اعتراضات از مالک اسما و صفات محروم نمانند و کلمه علیا را از کلمه سفلی تمیز دهند و بشرط الله العلی الاعلی توجه نمایند من اهتدی فلنفسه و من اعرض ان الله لغنی حمید

بسم الله العلیم الحکیم

یا ایها المعروف بالعلم والقائم علی شفا حفرة الجهل انا سمعنا بانک اعرضت عن الحق واعترضت علی احد من احبائه الّذی ارسل الیک کتاباً کریماً لیهدیک الی الله ربک و رب العالمین اناک اعترضت علیه و اتبعت سنن الجاهلین و بذلت ضیعت حرمتک بین عباد الله لانا باعتبارک وجدناک علی جهل عظیم اناک ما اطّلت علی قواعد القوم و اصطلاحاتهم و ما دخلت روضة المعانی و البیان و کنت من الغافلین و ما عرفت الفصاحة و البلاغة و لا المجاز و لا الحقیقة و لا التشبیه و لا الاستعارة لذا نلقى علیک ما تطّلع به علی جهلک و تكون من المنصفین اناک لو سلکت سبیل اهل الادب ما اعترضت علیه فی لفظ القناع و لم تکن من المجادلین و كذلك اعترضت علی کلمات الله فی هذا الظهور البدیع اما سمعت ذکر المقنع و هو المعروف بالمقنع الکندی و هو محمّد بن ظفر بن عمیر بن فرعان بن قیس بن اسود و کان من المعروفین انا لو نرید ان نذكر آباءه واحداً بعد واحد الی ان ینتهی الی البدیع الاول لنقدر بما علمنی ربی علوم الاولین و الآخین مع انا ما قرئنا علومکم و الله علی ذلك شهید و علیم و انه اجمل الناس وجهاً و اکملهم خلقاً و اعدلهم قواماً فانظر فی کتب القوم لتعرف و تكون من العارفین و کان اذا اسفر اللثام عن وجهه اصابته العین فیمرض لذا لا یمشی الا مقتعاً ای مغطياً وجهه كذلك ذکر فی کتب العرب العرباء و الادباء و الفصحاء فانظر فیها لعلّ تكون من المطلّعی و انه هو الّذی یضرب به المثل فی الجمال كما یضرب بزرقاء الیمامة فی حدة البصر و باین اصمعی فی سعة الروایة لو کنت من العالمین و كذلك فی طلب الثار بالمهلهل و الوفاء بالسّمؤال و جودة الرأی بقیس بن زهیر و الجود بحاتم و الحلم بمعن بن زائدة و الفصاحة بقس بن صاعدة و الحکمة بلقمان و كذلك فی الخطبة بسحبان وائل و الفراسة بعامر بن طفیل و الحذق باباس بن معویة بن القرّة و الحفظ بحماد هؤلاء من مشاهیر العرب الّذین ترسل بهم الامثال طالع فی الکتب لعلّ لا تدحض الحقّ بما عندک و تكون من المتنبّهین و توقن بانّ علماء الادب استعملوا لفظ القناع فی الرجال كما ذکرناه لک بیان ظاهر مبین ثمّ اعلم بانّ القناع مخصوص بالنساء و یسترن به رؤسهنّ ولكن استعمل فی الرجال و الوجه مجازاً ان کنت من المطلّعی و كذلك اللثام مخصوص بالمرّة یقال لثمت المرّة ای شدت اللثام علی فمها ثمّ استعمل فی الرجال و الوجه كما ذکر فی الکتب الادبیة اسفر اللثام عن وجهه ای کشف الثقاب ایاک ان تعترض بالکلمات علی الّذی خضعت الآیات لوجهه المشرق المنیر خف عن الله الّذی خلقک و سواک و لا تشمت الّذین آمنوا و انفقوا انفسهم و اموالهم فی سبیل الله الملك العزیز القدر قل ما کان مقصودنا فیما ارسلناه الیک الا بان تكون متذکراً فیما فرطت فی جنب الله و تتخذ لنفسک الیه سبیلاً انا اردنا هدیةک و اناک اردت ضربنا و استهزئت بنا كما استهزء قوم قبلك و هم الیوم فی اسفل الجحیم اناک من الّذین اذ نزل الفرقان من لدی الرحمن قالوا ان هذا الا اساطیر الاولین و اعترضوا علی اکثر آیاته فانظر فی الاتقان ثمّ فی کتب اخرى لتری و تعلم ما اعترضت به من قبل علی محمّد رسول الله و خاتم النبیین انا عرقناک نفسک لتعرفها و تكون علی بصیرة من لدی البصیر قل عند ربی خزائن العلوم و علم الخلائق اجمعین ارفع رأسک عن فراش الغفلة لتشاهد ذکر الله الاعظم مستویاً علی عرش الظهور کاستواء الهاء علی الواو قم عن رقد الهوی ثمّ اتبع ربک العلی

الاعلى دع ما عندك وراآتک و خذ ما اتاک من لدى الله العزيز الحكيم قل يا ايها الجاهل انظر في كلمات الله بصره لتجدهن مقدسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد ما كان عنده علوم العالمين قل ان آيات الله لو تنزل على قواعدكم و ما عندكم انها تكون مثل كلماتكم يا معشر المحتجبين قل انها نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه و جعله الله مقدساً عن عرفان العالمين و كيف انت و امثالک يا ايها المنکر البعيد انها نزلت على لسان القوم لا على قواعدک المجعولة يا ايها المعرض المريب انصف بالله لو توضع قدرة العالم في قلبک هل تقدر ان تقوم على امر يعترض عليه الناس و عن وراآتهم الملوك و السلاطين لا وربى لا يقوم احد و لن تستطيع نفس الا من اقامه الله مقام نفسه و انه هو هذا و ينطق في كل شأن انه لا اله الا هو الواحد الفرد المعتمد العليم الخبير لو يتكدر منك قلب احد من خدام السلطان في اقل من آن لتضطرب في الحين و انک لو تنكرنى في ذلك يصدقنى عباد الله المخلصون و مع ذلك تعترض على الذى اعترض عليه الدول في سنين معدودات و ورد عليه ما ناح به الروح الامين الى ان سجن في هذا السجن البعيد قل ان افتح البصر ان الامر علا و ظهر و الشجر ينطق باسرار القدر هل ترى لنفسک من مفر تالله ليس لاحد مفر و لا مستقر الا لمن توجه الى المنظر الاكبر هذا المقام الاطهر الذى اشتهر ذكره بين العالمين قل اعترض بالقناع على الذى آمن بسلطان الابداع و الاختراع و الذى اعترض اليوم انه من همج رعا ع عند الله فاطر السموات و الارضين قل يا ايها الغافل اسمع تغنى الوراق على افنان سدره المنتهى و لا تكن من الجاهلين ان هذا هو الذى اخبركم به كاظم و احمد و من قبلهما النبيون و المرسلون اتق الله و لا تجادل باياته بعد انزالها انها نزلت بالفطرة من جبروت الله ربك و رب العالمين و انها لحجة الله في كل الاعصار و لا يعقلها الا الذينهم انقطعوا عما عندهم و توجهوا الى هذا النبا العظيم يا ايها البعيد لو ان ربك الرحمن يظهر على حدوداتک لتنزل آياته على القاعدة التى انت عليها تب الى الله و قل

سبحانک اللهم يا الهى انا الذى فرطت في جنبک و اعترضت على ما نزل من عندک ثم اتبعت النفس و الهوى و غفلت عن ذکرك العلى الابهى يا الهى لا تأخذنى بجزيراتي طهرنى عن العصيان ثم ارسل على من شطر فضلك روايح الغفران ثم قدر لى مقعد صدق عندک ثم الحقنى بعبادک المخلصين يا الهى و محبوبى لا تحرمنى عن نفحات كلماتک العليا و لا من فوحات قميصک الابهى ثم ارضنى بما نزل من عندک و قدر من لدنک انک فعال لما تشاء و انک انت الغفور الجواد المعطى الكريم

اسمع قولى دع الاشارات لاهلها و طهر قلبک عن الكلمات التى تورث سواد الوجه فى الدارين اطلع عن خلف الحجابات و الاشارات و توجه بوجه منير الى مالک الاسماء و الصفات لتجد نفسك فى اعلى المقام الذى انقطعت عنه اشارات المربين كذلك نصحك القلم الاعلى ان اقبلت لنفسک و ان اعرضت فاعليها ان ربك الرحمن لغنى عما كان و عما يكون و انه لهو الغنى الحميد

بلسان پارسی ذکر میشود که شاید عرف قمیص رحمانی را از کلمات منزله پارسیه ادراک نمائی و منقطعاً عن الاشارات بشطر احدیه توجه کنی اگرچه هر طیری از کدس رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانیه نصیب نبرده و قادر بر النقاط نه طیر بیان باید در هواء قدس رحمن طیران نماید و از خرمنهای معانی قسمت برد تا قلوب و افتد ناس بذكر این و آن مشغول از عرف روضه رضوان محروم بشنو نصح این مسجونرا و ببازوی یقین سد محکم متین بنا کن شاید از یاجوج نفس و هوی محفوظ مانى و بعنایت خضر ایام بکوثر بقا فایز شوی و بمنظر اکبر توجه نمائی دنیا را بقائی نه و طالبان آن را وفائی مشهود نه لا تطمنن من الدنيا فکر فی تغییرها و انقلابها این من بنی الخورنق و السدیر و این من اراد ان یرتقى الى الاثیر کم من قصر استراح فيه بانیه فی الاصل بالعافیة و الخیر و غداً ملکه الغیر و کم من بیت ارتفع فی العشی فی القهقهة و شدو الزرقاء و فی الاشراق نحیب البکاء اى عزیز ما ذل و اى امر ما بدل و اى روح ما راح و اى ظالم شرب كأس الفلاح و هم چنین بعلوم ظاهره افتخار منما و فوق کل ذی علم علیم فاعلم لكل صارم کلال و لكل فرح ملال و لكل عزیز ذلة و لكل عالم زلة تقوی پیشه کن و

بدبستان علم الهی وارد شو اتقوا الله يعلمکم الله قلب را از اشارات قوم مقدّس نما تا بتجلیات اسما و صفات الهی منور شود چشم اعراض بریند و بصر انصاف بگشا و بر احتیای الهی اعتراض مکن قسم بشمس افق ظهور که اگر از علوم ظاهره هم کما هو حقّها نصیب میردی هرآینه از لفظ قناع بر دوستان مالک ابداع و اختراع اعتراض نمینمودی صه لسانک عن الاولیاء یا ایها الهائم فی هیماء الجهل و العمی مصلحت در آن است که قدری در کتب بیان و بدیع ملاحظه کنی شاید از قواعد ظاهر مطلع شوی چه که اگر بر حقیقت و مجاز و مقامات تحویل اسناد و استعاره و کنایه مطلع میشدی اعتراض نمینمودی که قناع در وجه استعمال نشده بصر مشرکین در کلمات محییّن ربّ العالمین نظر مکن و اما القناع و المقنعة دو جامه‌اند که نسا رؤس خود را بآن میپوشانند مخصوص است از برای رؤس نسا و لکن در رجال و وجه مجازاً استعمال شده و هم‌چنین لثام آن است که نسا بآن دهان خود را میپوشانند چنانچه اهل فارس و ترک بیشماق تعبیر مینمایند و در رجال و وجه مجازاً استعمال شده چنانچه در کتب ادیبّه مذکور است فانظر فی کتب القوم لتجد ما غفلت عنه و آن نامه را یکی از احتیای الهی بشما نوشته و مقصود او آنکه شما را از ظلمت نفسانیّه نجات دهد و بشرط احدیّه کشاند و تو اظهار فضل نمودی و لکن اخطأ سهمک و عند اهل علم شأن و مقدرات معلوم شد اسمع قولی لا تعترض علی من یدکرک و لا تضجر من یعظک و لا تعقب العطاء بالادی و علیک بالخضوع عند احبّاء الله ربّ الآخرة و الاولی دع العلوم لانها منعتک عن سلطان المعلوم اثر من یدکرک علیک و قدّمه علی نفسک لو تمشی بلا حذاء و تنام بلا وطاء و تنوح فی العراء لخیر لک من ان تحزن من آمن و هدی یا ایها المهتاض لا تعجل علی الاعتراض و لا تکن کالارقم اللضلاض من عجل فی اللّم سقط فی التّم امسک اللسان و القلم عن ردّ مالک القدم لا تجعل نفسک مستحقّاً للّقم سوف ترجع الی مالک الامم و تسئل عمّا اکتسبت فی الحیوة الباطلة فی یوم تنقلّب فیہ القلوب و الابصار من سطوة الله المقتدر القهار الی م تسلك سبل الفحشاء و تعترض علی مالک الاسماء انسیت مرجعک و مأواک او غفلت عن عدل مولاک ان امنّت اللحد فاتّبع ما یأمرک به نفسک و هواک و الاّ اسرع الی الذی الی الله دعاک و تدارک ما فات عنک فی اولاک قبل اخراک خف عن الله الذی خلقک و سواک تب الیه ثمّ اذکره فی صباحک و مساک و انّ الیه مرجعک و مثواک و از آن گذشته که بر کلمات احبّاء الله اعتراض کرده و میکنی در غفلت بمقامی رسیده‌ئی که بر کلمات نقطه اولی روح ما سواه فداه الذی بشرّ الناس بهذا الظهور هم اعتراض نموده‌ئی و کتب در ردّ الله و احبّائه نوشته‌ئی و بذلک حبطت اعمالک و ما کنت من الشاعریّن تو و امثال تو گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتمّ غلط است و مخالف است بقواعد قوم هنوز آنقدر ادراک نموده‌ئی که کلمات منزله الهیّه میزان کلّ است و دون او میزان او نمیشود هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیّه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط

دوازده سنه در بغداد توقّف شد و آنچه خواستیم که در مجلسی جمعی از علما و منصفین عباد جمع شوند تا حقّ از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام ننمود باری آیات نقطه اولی روح ما سواه فداه مخالف نبوده تو از قواعد قوم بی‌خبری از آن گذشته در آیات این ظهور اعظم چه میگوئی فتح البصر لتعرف بانّ القواعد تؤخذ من کلمات الله المقتدر المهیمن القیوم اگر احزان وارده و امراض جسدیّه مانع نبود الواحی در علوم الهیّه مرقوم میشد و شهادت میدادی که قواعد الهیّه محیط است بر قواعد بریّه نسئل الله ان یوفّقک علی حبّه و رضاه و انه معیب لمن دعاه

فکر کن در ایامیکه فرقان از سماء مشیّت رحمن نازل شد اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند گویا از نظر شما محو شده لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمّدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی غایت آن است که در آن ایام باسم دیگر موسوم بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز در این ظهور بر حقّ اعتراض نمینمودی از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که میفرماید لا نفرق بین احد من رسله اعتراض نموده‌اند که احد را ما بین نه و باین جهت بر کلمه محکمّه الهیّه اعتراض و استهزا نموده‌اند و هم‌چنین بر آیه مبارکه

خلق لكم ما فى الارض جميعاً ثم استوى الى السماء فسويهن سبع سموات اعتراض نموده‌اند كه اين مخالف آيات ديگر است چه كه در اكثر آيات سبقت خلق سما بر ارض نازل شده و هم‌چنين بر آيه مباركه خلقناكم ثم صورناكم ثم قلنا للملكة اسجدوا لادم اعتراض نموده‌اند كه سجود ملكه قبل از تصوير خلق بوده و اعتراضاتي كه در اين آيه مباركه الهيّه نموده‌اند البته استماع نموده‌ايد و هم‌چنين بر آيه مباركه غافر الذنب قابل التوب شديد العقاب اعتراض نموده‌اند كه شديد العقاب صفت مضاف بفاعل است نعت معرفه واقع شده و مفيد تعريف نيست و هم‌چنين در حكايه زليخا كه مي‌فرمايد و استغفري لذنبك انك كنت من الخاطئين اعتراض نموده‌اند كه بايد خاطئات باشد چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنث و هم‌چنين بر آيه مباركه و كلمه منه اسمه المسيح اعتراض نموده‌اند كه كلمه تأنيث دارد و ضمير راجع بكلمه بايد مؤنث باشد و هم‌چنين در احدي الكبر و امثال آن مختصر آنكه قريب سيصد موضع است كه علمای آن عصر و بعد بر خاتم انبيا و سلطان اصفيا اعتراض نموده‌اند چه در معاني و چه در الفاظ و گفته‌اند اين كلمات اكثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد بان معدن عقل داده‌اند قالوا انها اى السور والآيات مفتريات و بهمين سبب اكثرى از ناس متابعت علما نموده از صراط حق مستقيم منحرف شده و باصل جحيم توجه نموده‌اند و اسامى آن علما از يهود و نصارى در كتب مذكور و از اين گذشته چه مقدار از آيات را كه نسبت بامرء القيس داده‌اند و گفته‌اند كه آنحضرت سرقه نموده مثل سورة مباركه اذا زلزلت و اقتربت الساعة و مدتها قصايدى را كه معروف بمعلقات است و هم‌چنين بمجمهرات التي كانت فى الطبقة الثانية بعد المعلقات بر كلمات الهى ترجيح ميدادند تا آنكه عنايت الهى احاطه فرمود جمعى باين اعتراضات ممنوع نشده بانوار هدايت كبرى مهتدى گشتند و حكم سيف بميان آمد طوعاً و كرهاً ناس در دين الهى وارد شدند آيه السيف تمحو آية الجهل و بعد از غلبه امر الله بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع و محجوب و همان معرضين كه آيات الله را مفتريات ميناميدند در بعضى از آيات منزله هفتاد محسنات فصاحتيه و بلاغيه ذكر نمودند چون بيان در ذكر اعتراضات مشركين بود دوست نداشتم بيش از آنچه ذكر شد مذكور دارم حال قدرى انصاف ده و بينك و بين الله حكم كن شكى نموده كه قرآن من عند الله نازل شده و شكى هم نيست كه كلمات الهيّه مقدس بوده از آنچه توهم نموده‌اند چنانچه بعد معلوم و واضح شد كه آن اعتراضات از غل و بغضا بوده چنانچه بعضى علما جواب بعضى از اعتراضات را بقواعد داده‌اند ولكن علمه عندنا فاسئل لتعرف النقطة التي منها فصل علم ما كان و ما يكون شايد متنبه شوى و بر احبائى الهى اعتراض نمائى

جميع علوم در قبضه اقتدار حق بوده و خواهد بود و آنچه از فطرت نازل بر فطرت اصليه الهيّه نازل شده و ميشود و اين اعتراضات نظر بان است كه اين امر بحسب ظاهر قوت نگرفته و احباء الله قليلند و اعداء الله كثير لذا هر نفسى باعتراضى متشبث كه شايد باين جهت مقبول ناس شود اى بيچاره تو برو و در فكر عزت و رياست باش كجا ميتوانى در عرصه منقطعين قدم گذارى يعنى نفوسى كه از كل ما سواه منقطع شده‌اند و حبا لله از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته‌اند چنانچه ديده و شنیده‌اى اولئك عباد قالوا الله ربنا ثم انقطعوا عن العالمين عنقريب نفوسى در علم ظاهر شونند و بكمال نصرت قيام نمايند و در جواب هر اعتراضى ادلة محكمه متقنه مرقوم دارند چه كه قلوبشان ملهم ميشود بالهامات غيبية الهيّه بشنو نداى داعى الى الله را و لا تكن من المحتجين شايد از نفحات ايام الهى در اين ظهور عز رحمانى محروم نمائى و السلام على من اتبع الهدى اگر كسى صاحب شامه نباشد بر گل بستان چه تقصيرى راجع بى ذايقه قدر عسل از حنظل نشناسد

صورت مكتوبى از شيخ احمد مرحوم در ذكر قائم ملاحظه شد حال از شما خواهش مينمايم كه بانصاف آن را معنى نمائى و اگر خود را عاجز يافتى از بحر اعظم الهى سؤال كنى كه شايد از فضل و رحمت واسع الهيه در ظل سدره ربانيه درآئى و تفصيل آن اينكه در ايام توقف در عراق ميرزا حسين قمى نزد اين عبد آمده مع صورت مكتوب و مذكور داشت كه حضرات شايخيه استدعا نموده‌اند كه اين كلمات را معنى و تفسير نمايند و اين عبد نظر بانكه سائين را طالب كوثر علم الهى

نيافت متعرض جواب نشده چه كه لؤلؤ علم الهى از مشاهده اعين غير حديده مستور به اگرچه فى الجملة ذكر شد ولكن بتلويح و اشاره و صورت آن مكتوب بعينه در اين لوح نقل شده بدون زياده و نقصان و هذه صورة ما كتبه الشيخ الاجل الافضل ظهر الاسلام و كعبة الانام الشيخ احمد الاحسانى الذى كان سراج العلم بين العالمين فى جواب من قال ان القائم فى الاصلاب انا تركنا اوله و كتبنا ما هو المقصود

بسم الله الرحمن الرحيم

اقول روى انه بعد انقضاء المص بالمر يقوم المهدي عليه السلام و الالف قد اتى على آخر الصاد و الصاد عندكم اوسع من الفخذين فكيف يكون احدهما و ايضا الواو ثلاثة احرف ستة و الف و ستة و قد مضت ستة الايام و الالف هو التمام و لا كلام فكيف الستة و الايام الآخر والا لما حصل العود لانه سر التنكيس لرمز الرئيس فان حصل من الغير الاقرار بالستة الباقية تم الامر بالحجة و ظهر الاسم الاعظم بالالفين القائمين بالحرف الذى هو حرفان من الله اذ هما احد عشر و بها ثلاثة عشر فظهر واو الذى هو هاء فاين الفصل ولكن الواحد ما بين الستة و الستة مقدر بانقضاء المص بالمر فظهر سر الستة و الستين فى سدسها الذى هو ربعها و تمام السدس الذى هو الربع بالالف المندمجين فيه و سره تنزل الالف من النقطة الواسعة بالستة و الستة و نزل الثانى فى الليلة المباركة بالاحد عشر و هى هو الذى هو السر و الاسم المستسر الاول الظاهر فى سر يوم الخميس فيستتم السر يوم الجمعة و يجرى الماء المعين يوم تأتى السماء بدخان مبين هذا و الكل فى الواو المنكوسة من الهاء المهموسة فاين الوصل عند مثبت الفصل ليس فى الواحد و لا بينه غير والا لكان غير واحد و تلك الامثال نضربها للناس ولكن لا يعقلها الا العالمون انتهى

نشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات الدرّيات لبر معطلة فيها ماء الحيوان و ستر فيها غلام المعانى و البيان و ما ورد عليها سيارة الطلب ليدلوا دلوهم و يخرجوا بها غلام العلم و يقولوا تبارك الله الذى فى قبضته ملكوت العلم و انه على كل شئ محيط و كذلك نشهد بان كل حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج العلم و الحكمة ولكن ما استضاء منه احد الا من شاء الله انه على كل شئ قدير بارى مقصود آنكه اينكلمات بيان واضح مبين تفسير شود و السلام على من اتبع الحق و انك ان لم تتبع امر مولاك عسى الله ان يظهر منك من يتوجه الى مولاه و ينقطع عما سواه انه لهو العليم الحكيم

بسم الله العزيز الحكيم

يا ايها الناظر الى المنظر الأكبر اسمع نداء جمال القدم من شطر سجنه الأعظم بأنه لا اله الا هو العزيز الحكيم قد كنت تحت نظر ربك الرحمن فى كل الأحيان انه ولي من اقبل اليه و انه لمولى العالمين اياك ان يحزنك ما ورد علينا و عليك تمسك بحبل رحمة ربك و تشبث بهذا الذيل المنير ذكر الناس بالحكمة و البيان اياك ان يخوفك ظلم الذين كفروا بالله العلي العظيم حدثت الناس بما عرفت و رأيت اذ كنت حول العرش كذلك يأمر ربك العزيز الحميد انا كنا معك و اطلعنا بما ورد عليك فى سبيل الله و سمعنا ما تكلمت به فى حبه و رضاه ان اجرک عليه انه موفى اجور المخلصين طوبى لك بما وفيت بميثاقى و اعرضت عن الذين كفروا بالله الا انك من الفائزين لا تحزن من الشدائد انه ياتيك بملكوت الرخاء انه لهو المقدر القدير و البهاء عليك و على الذين وضعوا ما عندهم و اخذوا ما امروا به من لدن عليم خبير

ان يا محمد اذا خرجت عن ساحة العرش ان اقصد زيارة البيت من قبل ربك و اذا حضرت تلقاء الباب قف و قل يا بيت الله الأعظم اين جمال القدم الذى به جعلك الله قبلة الأمم و آية ذكره لمن فى السموات و الأرضين يا بيت الله اين الأيام التى كنت فيها موطأ قدميه و اين الأيام التى ارتفعت منك نغمات الرحمن فى كل الأحيان و اين طرازك الذى منه استضاء من فى الأكوان اين الأيام التى كنت عرشاً لاستقرار هيكلك القدم و اين الأيام التى كنت مصباح الفلاح بين الأرض و السماء و تتضوع منك نفحات السبحان فى كل صباح و مساء يا بيت الله اين شمس العظمة و الاقتدار التى كانت مشرقة من افقك و اين مطلع عناية ربك المختار الذى كان مستويًا عليك ما لى يا عرش الله ارى تغيير حالك و اضطربت اركانك و غلق بابك على وجه من ارادك و ما لى اراك الخراب أ سمعت محبوب العالمين تحت سيوف الأحزاب طوبى لك و لوفائك بما اقتديت مولاك فى احزانه و بلاياه اشهد بانك المنظر الأكبر و المقرّ الأطهر و منك مرّت نسمة السبحان على من فى الأكوان و استفرحت قلوب المخلصين فى غرفات الجنان و اليوم ينوح بما ورد عليك الملاء الأعلى و سگان مداين الأسماء أنك لم تزل كنت مظهر الأسماء و الصفات و مسرح لحظات مالك الأرضين و السموات قد ورد عليك ما ورد على التابوت الذى كانت فيه السكينة طوبى لمن يعرف لحن القول فيما اراد مالك البرية و طوبى للذين يستنشقون منك نفحات الرحمن و يعرفون قدرك و يحفظون حرمتك و يراعون شأنك فى كل الأحيان نسأل الله بأن يفتح بصر الذين غفلوا عنك و ما عرفوا قدرك لعرفانك و عرفان من رفعك بالحقّ أنهم قوم عمون و اليوم لا يعرفون ان ربك لهو العزيز الغفور اشهد بك امتحن الله عباده طوبى لمن اقبل اليك و يزورك و ويل للذين انكروا حقك و اعرضوا عنك و ضيعوا قدرك و هتكوا حرمتك يا بيت الله ان هتك المشركون ستر حرمتك لا تحزن قد زينك الله بطراز ذكره بين الأرض و السماء و انه لا يهتك ابداً أنك تكون منظر ربك فى كل الأحيان و يسمع نداء من يزورك و يطوف حولك و يدعو بك انه هو الغفور الرحيم

يا الهى اسألك بهذا البيت الذى تعبير فى فراقك و ينوح لهجرک و ما ورد عليك فى ايامك بأن تغفر لى و لأبوى و ذوى قرابتى و المؤمنين من اخوانى ثم اقض لى حوائجى كلها بجودك يا سلطان الأسماء أنك انت أكرم الأكرمين و مولى العالمين

بسم الله الأمتع العلى الأبهى

يا ايها الناظر الى الوجه اسمع ندائى و لا تضطرب عما ورد على احياء الله و امنائه ذلك من سنة الله قد خلت فى الأعصار السابقة و القرون الماضية فكّر فى الذين ارسلناهم بالحقّ و جعلناهم رحمة و ذكرى للعالمين فوعمرى أنهم ما ارادوا لأنفسهم الا ما اراد الله لهم و دعوا العباد فى كل الأحيان الى ربهم الرحمن و ما ارادوا منهم جزاء كل ذلك فى لوح حفيظ فلما ظهر منهم ما امروا به اعرض عنهم العلماء و اعترض عليهم الأدباء و ارادوا ان يطفئوا نور الله بما كانوا عليه من العزة و الاقتدار و اخذتهم ايدى قدرة ربك المختار و منعتهم عما ارادوا و حقق الأمر بسلطانه رغماً لأنفسهم انه على كل شىء قدير قل لا عاصم لأحد من امر الله اتقوا يا قوم و لا تمنعوا انفسكم عما هو خير لكم عن ملك العالمين اين الذين كانوا قبلكم و تطوف فى حولهم ذوات الجمال ان اعتبروا يا قوم و لا تكونن من الغافلين سوف يأتى دونكم و يتصرف فى اموالكم و يسكن فى بيوتكم اسمعوا قولى و لا تكونن من الجاهلين لكل نفس ينبغى ان يختار لنفسه ما لا يتصرف فيه غيره و يكون معه فى كل الأحوال تالله انه لحب الله لو انتم من العارفين عمرووا بيوتاً لا تخربها الأمطار و تحفظكم من حوادث الزمان كذلك يعلمكم هذا المظلوم الفريد أنك ذكر العباد بما فى اللوح لعل يتوجهن الى مشرق الفضل و يكونن من التائبين و الحمد لله رب العالمين

جناب زين المقرئين عليه بهاء الله الأبهى

بسم الذى هو مقدر الأحران

يا أيها الناظر الى وجهى و الشارب كأس عناية و كوب رحمتى و افضالى و الساكن فى ظل عظمتى و المستنشق نفحات قميصى و المتغمس فى بحر ذكرى و المتعارج الى معارج امرى و الذاكر بشئائى بين عبادى اسمع ندائى عن يمين بقعة الفردوس على كتيب القدس من سدرة الرحمن أنه لا اله الا انا العزيز الكريم اياك ان تخدم نار حبك ان احفظ ما اوقدناه فى صدرى و كن من الشاكرين ثم اعلم باننا بعثنا احداً من عبادنا و قويتنا قلبه و زيتناه بطراز الاطمينان بين الأكوان و ارسلناه الى السلطان بكتاب ربك الرحمن و بلغناه فيه رسالات السبحان من غير ستر و حجاب كذلك قضى الأمر من لدن ربك العليم الحكيم لعل يستيقظ فى نفسه و يقوم عن رقد الهوى و يتوجه الى المنظر الأبهى و يوقن بأن سطوة الملوك ما منعنا عن ذكر مالك الملوك و لم يجزعنا البلايا عن ذكر مالك الأسماء ان ربك لهو المقتدر القدير و فى هذه الظلمات التى احاطتنا قد اشرفنا من افقها بسطان العظمة و الاقتدار و نبغ ما نريد و لا يخوفنا الذين ظلموا و ربك على كل شىء شهيد فوالذى انزل الآيات و خرق السبحات لو اجتمع من على الأرض كلها على من ينطق بالحق بما عندهم من القوة و الاقتدار اذا ترى ربك المختار ينطق بينهم بالاجهار يا قوم اننى انا ربكم العزيز الحميد ولو انا ما وجدنا منه رايحة الاقبال ولكن بلغناه لاعلاء كلمة ربك بين السموات و الأرضين و ليعلم باننا لو اردنا ما كان الأمر كما كان قد نفخنا فى روع احد من عبادنا روح القوة و القدرة و ارسلناه اليه ان ربك لهو العزيز الحكيم و من قبل ما تمت حجة الله عليه و ما بلغه احد حق التبليغ فلما جاء الوعد و تم الميقات نزلنا له آيات بينات و اتمنا عليه حجة ربك المهيمن المتعالى العزيز الجميل

تفكر فى الذين يحفظون انفسهم خلف الأحجاب و تمسكوا بالذين كفروا بالله فى ازل الأزال لضر من يدع الناس الى الله من دون ان يلاحظ نفسه الا أنهم من اصحاب السعير فويل للذين اتبعوهم و اتخذوهم من دون الله لأنفسهم اولياء اولئك اولياء الطاغوت ولكن لا يفقهون ليس العجب من الذين ادعوا ما لا كتب لهم بل العجب من الذين يرون آيات ربك و ينكرونها و عقبو الذى كان عند الله ادنى منهم و يحسبون أنهم من المحسنين و من رؤسائهم الذى سمى بعلي محمد أنه تمسك بأمرهم فى العراق بالذين ظلموا و اذا جاء الأفتان اخذ و قال انى كفرت بالله المهيمن القيوم تبرأ من رئيسه و اذا امن يدع الناس بأول من كفر بالله مالك يوم الدين فانظر فى الذين يتبعونه بعد الذى يعلمون ما ظهر منه الا لعنة الله على القوم الظالمين و كذلك رئيسه تمسك بالتمرود و اذا جاء القضاء اخذ اول مرة و لم يجد لنفسه من محيص أنهم يكفرون بالله جهرة تلقاء وجوه اولى بأس و اذا خلوا الى امثالهم يدعون الناس الى انفسهم و يقولون انا من ادلاء البيان نشهد بأن الرحمن برىء منهم و يلعنهم ملائكة مقرين اياك ان يمنعك الانقلاب عن ذكر ربك العزيز الوهاب بلغ الناس بما امرت به من قبل و ادع اهل ارضك و ما دونها الى الله رب العالمين عليك بالحكمة اياك ان تتجاوز عنها لئلا يحدث ما يجزع به العباد كما رأيت بعينك كذلك امرتم فى اكثر الألواح ان ربك لشهيد و عليم ان اجمع الأسارى فى هناك و ذكرهم فى كل الأحيان لئلا يحدث بينهم ما يتفرق به قلوبهم كذلك امر ربك العزيز الفريد و اذكر ما نزل فى ارض السرى فى السنة الأولى لعبدنا المهدي و اخبرناه به فيما يرد على البيت من بعد لئلا يحزنه ما ورد من قبل من الذى اعتدى و سرق عند ربك علم السموات و الأرضين قلنا و قولنا الحق ثم اعلم بأن ليس هذا اول وهن نزل على بيتى و قد نزل من قبل بما اكتسبت ايدى الظالمين و سينزل عليه من الذلة ما تجرى به الدموع عن كل بصر بصير كذلك القيناك بما هو المستور فى حجب الغيب و ما اطلع به احد الا الله العزيز الحميد ثم تمضى أيام

يرفعه الله بالحقّ و يجعله علماً في الملك بحيث يطوف في حوله ملاً عارفون هذا قول ربك من قبل ان يأتي يوم الفرع قد
اخبرناك به في هذا اللوح لئلا يحزنك ما ورد على البيت بما اكتسبت ايدي المعتدين و الحمد لله العليم الحكيم

جناب باقر عليه بهاء الله

بنام مقصود عالميان

يا باقر نامہات رسید و از حقّ بصر خواستی شکّی نیست که حقّ جلّ جلاله قادر و مقتدر است و باسمش اعلام يفعل ما يشاء
و يحکم ما يريد بر اعلى بقاع ارض مرتفع و منصوب از مقتضيات حکمت الهی احدی اطلاع نداشته و نخواهد داشت لذا
محبوب آنکه شاربان کوثر معانی جميع امور را بحقّ تفویض نمایند و بارادۀ حقّ جلّ جلاله ناظر باشند نه بارادات خود انا نشهد
ببصرک و سمعک ببصر حقیقی فائزی چه اگر فائز نبودی بعرفان حقّ مؤیّد نمیشدی و همچنین دارای سمعی چه که ندایش را
شنیدی یا مقبل لعمر الله امروز روز بصر است و امروز روز سمع چه که ندای الهی مرتفع و انوار وجه مشرق و لائح قل الحمد
لله ربّ العالمين

هو الأقدس الأعظم

يا بديع نوصيك بالصبر و السكون و الأمانة التي كانت وديعة الله بين خلقه طوبى لرافعي اعلامها و حافظي مقامها يا عليّ قبل
محمد كن في النعمة منفقاً و في فقدها شاكراً و في الحقوق اميناً و في الوجه طلقاً و للفقراء كنزاً و للأغنياء ناصحاً و للمنادي
مجيباً و في الوعد وقيماً و في الأمور منصفاً و في الجمع صامتاً و في القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و في الظلمة سراجاً و للهموم
فرحاً و للظمان بحراً و للمكروب ملجأً و للمظلوم ناصرأً و عضداً و ظهراً و في الأعمال متّقياً و للغريب وطناً و للمريض شفأً و
للمستجير حصناً و للضّير بصرأً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً و لهيكل الأمانة طرازاً و لبيت الأخلاق عرشاً و لجسد
العالم روحاً و لجنود العدل رايةً و لأفق الخير نوراً و للأرض الطّيبة رذاذاً و لبحر العلم فلكاً و لسماء الكرم نجماً و لرأس الحكمة
اكليلاً و لجبين الدهر بياضاً و لشجر الخشوع ثمرأً فاسأل الله ان يحفظك من حرارة الحقد و صبارة البرد انه قريب مجيب

و اينکه ذکر حبيب روحانی جناب ابن ابهر عليه بهاء الله و عنايته فرمودند ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس اعلى بشرف اصغا
فائز هذا ما نزل له من قلم ارادة ربنا الرحمن الرحيم قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمی الأمر الخبير

يا بن ابهر عليك بهاء الله مالك القدر ان استمع ما يناديك به الله ربّ العالمين انا القينا عليك من قبل ما لو يلقي على السماء
انفطرت و لو على الأرض انشقت و لو على الجبال نسفت ان ربك لهو المؤيد العليم انا اذناك و انزلنا لك ما يجذبك الى

الأفق الأعلى هذا المقام العزيز البديع لك ان تذكر ما رأيته في الواح ربك كذلك يأمرک من عنده كتاب مبین البهآء المشرق من افق سمآء عنایتی علیک و علی الذین نبذوا ما عند الناس رجآء ما عند الله القوی القدر انتهى
لله الحمد اولیای مذکور بعنایت رحمن فائز شدند و از بحر اعظم قسمت بردند مخصوص حبیب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهآء الله الأبھی که هم بذکر فائز شدند و هم باذن این عبد فانی خدمت ایشان و سایر اولیا تکبیر معروض میدارد و از برای کل تأیید و توفیق و حفظ میطلبد

ق

جناب جواد علیه بهآء الله

هو النَّاصر المعین

یا جواد امروز روزیست که از ذکرش نفس ساعت مضطرب مشاهده شد و جمیع کتب الهی از قبل و بعد بر عظمتش گواهی داده‌اند امروز کتاب بأعلى البیان شهادت داده و می‌دهد و میزان بأعلى التَّدآء ندا مینماید امروز روزیست که صراط بکلمة انا السَّبیل المستقیم ناطقتست و طور بیان قد اتی مالک الظَّهور گویاست چون اهل ارض از سکر هواهای نفسانیّه مدهوشند از آیت کبری و غایت قصوی و فیوضات لایتناهیة الهیة محروم و ممنوع مشاهده میشوند باید اهل الله مدارا نمایند و بقدر و مقام هر نفسی کلمه القا کنند که شاید بشعور آیند و بافق مقدس از آفاق متوجّه شوند ای جواد عنایات الهیة با تو بوده و خواهد بود الحمد لله از فزع اکبر محفوظ ماندی و بمنظر اکبر اقبال نمودی در ایامی که جمیع بشر بسبب سبحات جلال که علمای عصرند از عرفان سلطان بیروال ممنوع و محروم شدند این شهادت که از قلم اعلی ظاهر شده چون جان عزیزش دار و باسم محبوب امکان در حفظش جهد بلیغ نما تا این مقام اعلی از عیون و ایادی سارقین محفوظ ماند ان ربک لهو المبین العلیم جمیع دوستان آن ارض را از قبل این مظلوم تکبیر برسان و باذکار بدیعه منیعه متذکر دار شاید از ما عندهم به ما عند الله توجّه نمایند و از شئونات و اعمال نالایقه محفوظ مانند البهآء علیک و علی من معک من لدن عزیز حکیم

جناب آقا محمد جواد علیه بهآء الله

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

یا جواد علیک بهآء الله مالک الایجاد لازال بخدمت امر مشغول بوده و هستی جمیع واردین و قاصدین و زائرین ذکرت را نموده‌اند جناب امین ابوالحسن اردکانی علیه بهائی از قبل و بعد ذکر شما را نموده و این امور گواهیست صادق و شاهدیست ناطق بر اقبال و توجّه و استقامت آنجناب از حقّ میطلبیم ترا در جمیع احوال مؤیّد فرماید و از اثر قلم اعلی حیات باقیه بخشد و آن ذکر حقّ جلّ جلاله بوده و خواهد بود اوست وارث حقیقی و ذریه معنوی هر اثری محو شده و میشود جز اثر قلم اعلی که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است یا جواد لعمر الله این مظلوم از اول امر تا حین راحت ندیده و آسایش نداشته هر یوم ضرری وارد و بلائی نازل حزب الله شاهد و گواهند از اول یوم ظهور الی حین امام وجوه عالم من غیر ستر و حجاب قائم و کل

را بافق اعلى راه نموديم قد انزلنا الدليل و اوضحنا السبيل على شأن لا ينكرهما الا من كان محروماً عن السمع و البصر و الفؤاد يا جواد نهر اسماء عباد را از بحر معانى محروم نموده احزاب عالم هر يك بوهى متمسك مگر نفوسيكه فى الحقيقه بخدمت عالم قيام نموده اند و قلب را از ضعيفه و بغضا مطهر داشته اند ايشانند ايدى امر حق بين خلق بارى خليج اسماء مانعست تا عباد از ليله دهما آزاد نشوند انوار صبح نورانى را ادراك نمايند بعد از انتظارها و تشبثها و نالها و طلب و اشتياق چون فجر اميد دميد و سدره مباركه روئيد جميع با اسياف ضعيفه و بغضا توجه نمودند و وارد آوردند آنچه را شنیده ايد و دیده ايد اى كاش كون آدم از عالم قطع ميشد و اين ظلم كبير و امثال آن ظاهر نميگشت يا جواد عليك و على من معك بهائى ظاهر شديد و فساد و صلاح عالم را ذكر نموديم و نطق فرموديم بآنچه كه مقصود از خلق آذان اصغاء آن بوده مع ذلك ناس در وهم عظيم و ظن كبير مشاهده ميشوند اصبع قدرت چه مقدار حجابها را خرق نمود و شق فرمود ولكن حال ملاحظه ميشود اهل بيان باوهم قبل قيام نموده اند و سبحات و حجبات اغلظ از اول بيمان آمده و حائل گشته بعد از علمناهم سبهم المضطربة و عرفناهم سببى الواضح المستقيم الى حين يوم الله را ادراك نموده اند و بتوحيد حقيقى فائز نشده اند بعضى از ناس مشاهده ميشوند از تغرّذات حمامه بيان كه بر اعلى غصن عالم مغرّد است ممنوعند و بطنين ذباب مشغول هر يوم بحبلى متمسك و بذبلى متشبث از حق جلّ جلاله ميطلبيم ابصار قلوب را از اشراقات انوار فجر ظهور محروم نفرمايد و كل را از شبهات و اشارات عالم فارغ و آزاد نمايد لازال آنجناب و اولياى حق تحت لحاظ بوده اند فراموش نشده و نميشوند الحمد لله بخدمت امر مؤيد شدى مسئله تعالى بأن يمدك بأسباب السموات و الأرض انه على كل شىء قدير و بالاجابة جدير قد احزنى ما ورد عليكم فى ايام الله رب العالمين قد ورد علينا ما ورد عليكم يا قلمى الأعلى اذكر عباد الله و امائه بما تبقى به اسمائهم و اذكارهم بدوام الملك و الملكوت ثم اشكر ربك بما ايدك و انطقك على انه لا اله الا انا المهيمن القيوم

ثم اذكر ورقى التى سعدت الى الذروة العليا و الرقيق الأعلى و بشرها بعناية ربها انه هو الغفور الرحيم و قل التور المشرق من افق سماء البيان عليك يا امة الرحمن و ورقة السدره التى تنطق امام الوجوه الملك لله مالك الوجود نشهد انك كنت فى بيت ارتفع فيه ذكر الله فى ايام فيها اخذت الزلازل كل القبائل الا من شاء الله مالك الملوك انت التى سمعت النداء و اجبت موليك و اقبلت الى افق اعرض عنه كل غافل محجوب و شريت رحيقى المختوم و وجدت نفحات اسمى القيوم و شهدت بما شهد الله و اعترفت بما نطق به لسان العظمة فى مقامه الممنوع افرحى بهذا الذكر الأعظم الذى لا تعادله كنوز العالم يشهد بذلك كل الأشياء و انا الشاهد الخبير يا امتى عليك بهائى و ذكرى و ثنائى نسل الله تعالى بأن ينزل لك فى كل حين ما ينبغى لسماء كرمه و بحر جوده انه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو الحق علام الغيوب

يا جواد عليك بهائى انا نعزيك و من فى بيتك فيما ورد عليكم و نذكر احمد و نبشّره باقبالى اليه من هذا المقام المحمود يا احمد انا ذكرناك و نذكرك و نوصيك بالصبر و الاصابار ان ربك هو العزيز المختار بلسان پارسی ذكر ميشود دنيا را وفا نموده و نيست و اين كلمه ايست كائنات بان تكلم نموده اند و مع ذلك باو مشغول و از حق غافل يا احمد كن فى كل الأحوال ناظراً الى افقى و ناطقاً بنثائى و قائماً على خدمة امرى و متمسكاً بحبلى المتين اگرچه از فضل بى منتهاى الهى فائزيد بآنچه اكثر خلق از آن محرومند سبحان الله الى حين اهل بيان و علمای ارض از يوم الله آگاه نه قل هذا يوم الله لو انتم تعرفون و هذا عهد الله لو انتم توقنون تمرّ عليكم آياته و انتم لا تشعرون بگو قدر ايام را بدانيد امروز اشجار ناطق و اثمار هويدا لعمر الله يوم توجه و اقبالست چه كه هيكل فضل بر عرش عدل مستوى و رايه قد اتى الحق مابين خلق مرتفع و منصوب ناس متذکر لازم دارند هزار و دويست سنه بظنون و اوهام تربيت شده اند بسيار مشکل است شكستن اصنام اوهام الا بقوة الله و قدرته طوبى از برای بصريکه ملاحظه نمايد و نفسيكه تفكر كند در آنچه مابين حزب قبل بوده اگر آگاه شود خود را بر نمارق استقامت جالس مشاهده نمايد طوبى للمتفكرين طوبى للمنصفين

یا معصومه انشاءالله بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز باشی لعمری اسماء اماء قانتات در صحیفه حمرا از قلم اعلی مرقوم و مسطور ایشان از رجال مقدّمند عندالله چه بسیار از ابطال و فواریس مضمار که از حقّ محروم و از عرفانش بی نصیبند و شما بآن فائز و مرزوق له الحمد فی کلّ الأحوال لازال مذکور بوده و هستی

و نذکر ضلع الجواد علیه و علیها بهائی و رحمتی و عنایتی لنتشکر ربّها فی اللّیالی و الاّیام یا امتی لحاظ حقّ بآن بیت متوجّه بوده کل در ظلّ سدره عنایت الهی ساکن و مستریح امروز سید اّیامست و مالک قرون و اعصار طوبی از برای نفسیکه شبهات معتدین و اشارات معرضین او را منع نمود و محروم نساخت باستقامت تمام بحبل عنایت تمسک نمود و بذیل فضل تشبّث جست جمیع اماء آن ارض را تکبیر میرسانیم و کل را به ما یحبّه الله وصیّت مینمائیم

یا عزّیه علیک بهائی بذکر تو کتاب ختم شد اّیام حضور را فراموش منما لازال تحت لحاظ عنایت بوده و هستی کونی لله فی کلّ الأحوال لا تنسی ما وصّیناک به فی الحضور اذکری المظلوم فی اللّیالی و الاّیام و ما ورد علیه من المعتدین و المشرکین محزون مباش ذاکر باش انا نوصیک بالصّبر و السّکون و بالبهجة الّتی خلقت لأّیام ربّک الفیاض العلیم الحکیم

یا اهل القاف یدکرکم فی هذا الحین قلم الله المهیمن القیوم لتجذبکم نفحات الوحی علی شأن لا تمنعکم قدرة العالم و لا قوّة الأمم انه هو الأمر المهیمن علی ما کان و ما یكون اّیاکم ان تحزنکم شؤونات المشرکین او تخوفکم جنود الّذین انکروا حجّة الله و برهانه و کفروا بآیاته و ارتکبوا ما ناه به اهل الملکوت البهّاء اللّاتح المشرق من افق سمّاء رحمتی علیکم و علی الّذین اقبلوا بالقلوب الی الله ربّ الغیب و الشّهود

یا جواد اهل قری را که ذکر نمودی کل را تکبیر برسان بگو یا حزب الله امروز استقامت محبوبست امر الله را بمثابه لب صبیان اخذ نموده اند مجدّد عمامه های سبز و سفید پیدا شده بمثابه حزب قبل در ترتیب بیوت اوهام مشغولند باید اولیای حقّ با کمال روح و ریحان بر امر مستقیم باشند استقامتیکه عالم قادر بر منع نباشد

انباء مرفوع مرحوم ملا عبدالرحیم علیه بهائی و عنایتی را از قبل مظلوم تکبیر برسان لدى الوجه مذکور بوده و هستند مکتوب جناب عبدالرزاق رسید طرف عنایت باو متوجّه لازال بعنایت حقّ فائزند وصیّت حقّ آنکه در جمیع احوال بروح و ریحان بتبلیغ امر مقصود عالمیان مشغول باشند البهّاء علیک و علیهم و علی الّذین نزلت اسمائهم من القلم الأعلى فی هذا المقام الکریم و السّجن العظیم

اخذت اسم جود علیه بهائی مع ابن اذن داده شد بشرط اقدس توجّه نمایند در جمیع احوال حکمت را از دست ندهند

جناب محمدجواد ع ط علیه بهّاء الله

هو الأمر فی المعاد

یا جواد قد اتی مالک الایجاد بامر ما منعه الامور و بسطان لم تحجبه سبحات الّذین نقضوا عهد الله ربّ الارباب نبذوا الکتاب و اخذوا ما امروا به من لدن مطلع الاوهام قد حضر کتابک و قرئه العبد الحاضر اجبناک بآیات انجذبت بها افئدة اولی الالباب لا تحزن بما ورد علیک قد ورد علینا ما ذرفت به العیون و ذابت الاکباد لعمر الله هم الّذین انکروا حجّة الله و برهانه و ارتکبوا ما صعّدت به الرّقرات انک اذا فزت بآیات ربّک و وجدت منها عرف البیان قل

لك الحمد يا مولى العالم بما آيدتنى على الاقبال و انزلت علىّ فى سبيلك ما انزلته على اصفيآتك اللّذين ما منعهم
سطوة الاشرار اسئلك يا مالک الملك و الملكوت باسرار الجبروت بان تجعلنى مستقيماً فى كلّ الاحوال على امرک انك انت
المقتدر العزيز الوهاب

* * *

خوشنويس

يا حآء قبل سين عليك بهآء اللّهُ ربّ العالمين قد حضر غصنى الاكبر و ذكرک ذكرناک مرّة بعد مرّة بهذا الذّکر المبين بهآء
المشرق من افق سمآء قلمى الاعلى عليك و على من معك و يسمع قولک فى هذا النبأ العظيم

* * *

سرور مكرّم جناب سمندر عليه بهآء اللّهُ الأبهى الأبهى بلحاظ انور ملاحظه فرمايد

هو اللّهُ تعالى شأنه العظمة و الكبرياء

يا حبيب فؤادى و المذكور فى قلبى يك آب از سحاب رحمت ربّ الأرباب نازل و جارى و در هر محلّى حكمى از آن ظاهر
در بحر قلوب اولى الألباب لآلى عرفان محبوب امكان موجود شد و در قلوب جزره و اراضى كدره غير آن سبحان اللّهُ اين خادم
فانى مشاهده مينمايد كه در ايام اللّهُ هر شىء از اشياء ميزان بوده و خواهد بود كلمه مباركه كه از مشرق فم رحمانيه ظاهر ميزان
اللّهُ بوده و كل بآن سنجيده شده و همچنين اعمال و افعال ظاهره كه از مصدر امر مشاهده شد اگر انسان بعين بصيرت
ملاحظه كند در هر يومى بل در هر آنى ميزان حقّ و حجّت حقّ و قدرت حقّ و اقتدار حقّ همه را ملاحظه نمايد و در ما
يظهر من الحقّ متحيرّ ماند عجب است از عيونيكه انوار شمس را مشاهده مينمايند و ملتفت نيستند بحر اعظم امام وجوه ظاهر
و مشهود ولكن از آن بي بهره شده اند و لب تشنه مانده اند قد اشتعلت النار و هم لا يبصرون قد نطقت السّدره و هم لا يسمعون
قد ارتفعت الصّيحة و هم راقدون قد انار افق الأمر و هم لا يتوجّهون قد قام القيوم و هم لا يشعرون قد تغرّد فم البيان عند كلّ
اذن و ينطق أنّى انا ربّكم الأبهى ولكنّ الكلّ عنه غافلون ألا من شاء اللّهُ ربّنا المهيمن القيوم قد منعهم اهوائهم عن فضل اللّهُ و
جوده و رحمة اللّهُ و عنايته و الخادم يعبرّ الأهواء بالعلماء اللّذين ضلّوا و اضلّوا و فسدوا و افسدوا فى امر اللّهُ ربّ العالمين
سبحان اللّهُ آنى در مظلوميّت انبيا روح ما سواهم فداهم تفكّر نموده و نمينمايند كه سبب و علّت اعراض و اعتراض و سبّ و
انكار قوم بآن انوار مقدّسه چه بوده يقتلون الحسين و يرثون عليه يكفرون باللّهُ و يدخلون المعابد باسمه لعمرک يا ايّها المشتعل
بنار محبّه اللّهُ قد تحيرت و تحيرت الأشياء عمّا ارتكبوا هؤلاء فى ايام اللّهُ مولى الأسماء و مالک الآخرة و الأولى مثل اين خادم
فانى مثل حوتيست كه در بحر محبّت اصفيآى حقّ غوطه ميخورد و هل من مزيد ميگويد چه كه هر وقت و آن كه اراده شد
خدمت آنمحبوب عريضه ارسال دارم و باختصار كوشم ميسر نشد چه كه لسان حبّ در گوش قلم ان اسرع ان اسرع القا
مينمود و اياك ان تتوقّف ميگفت بلى جذب محبّت را اين تأثير و تأثيراتيكه بقلم درنبايد بوده و خواهد بود اسأله تعالى فى كلّ
صباح و مساء بل فى كلّ يوم و فى كلّ ساعة و فى كلّ دقيقه بأن يوفّق حضرتك على ذكره و ثنائه و خدمه امره بين عباد
بالحكمة بالحكمة و يسقيك ما يجرى به من لسانك ما تنجذب به افئدة دونك أنّه لهو المقتدر على ما يشاء أنّه لهو العزيز

الحکیم یا حبیبی آیا این گفتنها و نوشتنها و بیانها و نداها علی ما ینبغی ظاهر نشده و یا آنکه اذن عالم نظر باوهامات خود از آن محروم مانده لا والله اذان لایق اصغا نبوده و نیست گوشیکه باستماع اذکار نالایقه مشغول البتّه از اصغاء بیانیکه لله ظاهر شود محروم ماند بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال آمل و سائل که نائمین را منتبه سازد و باقی ماندگان در قبور را برانگیزاند و بذکر و ثنائش ناطق فرماید انه لهو المقتدر القدير

بعد از اطلاع بر دستخطّ عالی نمره ۱۰ که بجناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی ارسال داشته بودید بمقصد اقصی توجّه نموده تلقاء وجه عرض شد فرمودند الحمد لله موفق بوده و هستند از اوّل امر تا حال بشای مظلوم آفاق ناطق بوده اند و بخدمتش قائم نفحات حبّش در مرور و مراتب خلوصش مشهود انشاءالله لم یزل و لایزال بطراز عنایت مخصوصه مزین باشند قد شهد القلم الأعلى باقباله و توجّه و حضوره و اصغائه و ذکره و ثنائه انه لا یعزب عن علمه من شیء انه لهو الحکیم الخبیر انا نکبر علیه و علی اخیه و الذین فازوا بعرفان الله ربّ العالمین

یا محمد قبل علی قد سمعت ندائی اذ كنت حاضراً فی سجنی العظیم شهدت و رأیت ما منع عنه اکثر العباد ان ربک لهو المحصى العلیم البهاء علیکم و علی اهلکم و الذین معکم من لدن فضال قدیم

انا نذکر الجواد الذی وجدنا منه عرف الاستقامة فی هذا الأمر الذی زلت به الأقدام لیفرح بذکری و ینطق بشائی بین العباد یا جواد یذکرک مالک الایجاد فی هذا الحین الذی یمشی و ینطق انه لا اله الا هو العزیز الوهاب کن قائماً راقباً ناطقاً ذاکراً فی العشیّ و الاشراق یا جواد لعمر الله اگر ناس بر بحر رحمت الهی و طمطم شفتت سلطان لایزالی مطلع شوند به ما ینبغی الیوم قیام نمایند و به ما یلیق الیوم ناطق شوند لعمری اگر اقلّ از شعر بفیوضات سحاب الطاف الهی مطلع شوند قصد منظر اکبر نمایند و طائف حولش گردند از اراده حقّ و ما هو المستور فی کنز کرمه و علمه آگاه نبوده و نیستند انشاءالله آگاهی اصفیای الهی کل را از غفلت نجاه دهد و آگاه نماید سبحانه و تعالی عمّا یصفون و عمّا یقولون و یعرفون

یا احمد ان افرح بشارتی انها انک مذکور فی ساحتی مقرر عرشی اماء الله که از کوثر حیوان آشامیده اند و در آن بیت ساکنند از قبل حقّ تکبیر برسان و بگو ایام سرور حزن جایز نه الحمد لله بحبل محبت الهی متمسکید و بذیل کرمش متشبّث مالکید آنچه را که الیوم بان آگاه نیستید لعمری لو یکشف ما قدر لکنّ فی ملکوت الله ربّکنّ لیأخذکنّ سرور تعجز عن وصفه الأفلام امروز هر نفسی آنچه را بخواهد مالک میشود در ظاهر ملاحظه کنید چه بسیار از نفوس که مساجد بنا نمودند و کنائس تعمیر کردند و پلها ساختند از برای آنکه ذکر خیر ایشان در ارض بماند و باقی باشد و عندالله بمکافات آن فائز شوند و همچنین نفسیکه بصد هزار آمل و رجا و طلب و ابتهاج از غنیّ متعال اولاد خواستند تا اثری از ایشان در ارض باقی بماند و حال آنکه نمیدانند آن اثر صالح باشد یا دون آن ولکن در این ایام اگر نفسی بعرفان حقّ فائز شود و بشنائش ناطق گردد و بخدمتش موفق شود ذکرش و ثنائش بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند طوبی از برای نفسیکه ذکرش و ثنائش از قلم اعلی جاری شد آن ذکر را محو اخذ نماید و کرور اعصار و قرون او را کهنه نکند لایزال تازه و خرّم در ریاض بیان حقّ بوده و خواهد بود دوستان آن ارض را از ریح تکبیر بنوشان لیجمعهم التکبیر علی ذکر واحد و امر واحد و کلمة واحدة کذلک نطق لسان المظلوم فی سجنه العظیم انتهى

عرض این فانی آنکه آنچه آنمحبوب ارسال داشته اند رسید از جمله پاکت حضرت جمال علیه بهاء الله و پاکتهای دیگر و همچنین عرایض انشاءالله جواب کل میرسد و اگر تعویق رفته و یا برود آنمحبوب میدانند که از هر سمتی مکاتیب و عرایض میرسد و جمیع را باید این فانی جواب معروض دارد شغل بسیار و فرصت کم از حقّ میطلبم تأیید فرماید تا این خادم فانی از عهده برآید

عریضه جناب همّت علی خا در ساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الرحمن فی جوابه

هو المبین العظیم

یا همّت انشاءالله بعنایت محبوب عالم بر این امر اعظم مستقیم باشی و در کلّ احیان از کوثر عرفان حضرت رحمن بیاشامی ای همّت امر بزرگست چنانچه در اکثر کتب سماوی عظمت آن مذکور و مسطور است باید دوستان الهی بر کلمه مبارکه واحده جمع شوند و بذکر و ثنایش مشغول مکتوبت رسید و لدی العرش معروض افتاد و نفحات محبت از آن استشمام شد و اینکه اراده حضور نمودی در این ایام نظر بضوضای انام جایز نه آنه یکتب لمن اراد اجر من توجه الیه و فاز ببحر لقاؤه ان ربک لهو الکریم و نفسی المهیمنه علی العالمین انتهی

و اینکه در باره جناب آقا میرزا محمد درباغی علیه بهاء الله مرقوم داشتید عریضه ایشان بتمامه تلقاء عرش معروض گشت فلما انتهت نطق لسان العظمة بما تعجز عن ذکره اقلام العالم و السن الأمم و بعد ملکوت علم الهی باین بیان ناطق

هو المقتدر علی ما یشاء

یا محمد قد توجهت الی وجهی من مقامک و توجه المظلوم الیک من هذا المنظر الکریم قدر اینکلمه مبارکه را بدان قسم بافتاب معانی که مثل و شبهی از برای او در ابداع نبوده و نخواهد بود و جواهر ثمینة ارض باو برابری ننماید و معادله نکند عریضهات نزد مظلوم تلاوت شد طوبی لک بما ترضوع منک عرف محبة الله و اقبلت الیه بعد اعراض من علی الأرض الا من شاء الله ربک العزیز العظیم طوبی لسان نطق بذکری و لقلب فاز بحبی و لبصر توجه الی افقی و لقلم تشرّف بتحریر آیاتی و لرجل قام علی صراطی المستقیم یا احبائی فیهناک تمسکوا بحبل محبتی و تشبثوا بذیل ولایتی الّتی احاطت العالمین خذوا اقداح العرفان باسمی ثم اشربوا منها کذلک یامرکم مالک الأسماء اذ کان فی سجنه الممتین یا محمد کبر من قبلی علی وجوه الّذین اقبلوا الی الفرد الخبیر و همچنین اماء الله را تکبیر برسانید کنیزان حقّ که بکعبه وجود اقبال نموده‌اند و بخدمت فائز گشته‌اند لدی العرش مذکور بوده و خواهند بود البهآء علیک و علی اهلک من لدی الله العظیم الحکیم ثم اعلم یا محمد ان ربک یحبّ احبائه و حضورهم لدی عرشه ولكن الغافلین حالوا بینه و بینهم کذلک قضی الأمر و الأمر بید الله العزیز العظیم و یکتب لمن اراد اجر لقاؤه ان ربک لهو المقتدر القدر قد غفر الله اباک و امک ان افرح بفضل ربک و کن من الشاکرین انتهی استدعا آنکه از جانب این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر منیع برسانید از حقّ میطلبیم که ایشانرا همیشه ایام بر ذکر و ثنا و خدمتش مؤید فرماید آنه لهو المؤید الکریم

و همچنین عریضه جناب مشهدی علی اکبر بتمامه تلقاء عرش عرض شد هذا ما انزله المحبوب فی جوابه

بسمی العزیز العظیم

کتاب انزله الوهاب لمن اعترف بالله ربّ الأرباب یا علی قبل اکبر انا سمعنا ندائک و حضر لدی العرش ما عرضته و اجبناک بما تنجذب به افئدة العباد انک فزت بایاتی الّتی ارسلناها لک من قبل و هذه مرّة اخرى فضلاً من لدن ربک المختار لا تحزن من البعد و الفراق قد کتب الله لک اجر لقاؤه اذ فزت بما هو المسطور فی الکتاب انا نوصیک بالاستقامة الکبری فیهذا الأمر الّذی له خضعت الرقاب بسیار سعی باید تا رایحه اتحاد مابین عباد مرور نماید کمر همّت را محکم کن که شاید در ایام ظهور از تو خدمتی ظاهر شود و سبب و علّت الفت و اتحاد شوی ای علی قبل اکبر امروز را ناظر باش که شبه و مثل نداشته و نخواهد داشت عمل احباب در این روز مبارک از سلطان اعمال محسوسست انشاءالله از نفحات ایام الهی و فیوضات بحر رحمانی قسمت برید آنه لهو المعطی الکریم انتهی

جناب هبة الله قوله عزّ جلاله

هو الأقدس

قد قرئ ما عرضته في كتابك أنّه يجيبك بهذا الذكر المبين أنّا نذكر الذين فازوا بذكر الله و نجيب من يدعوه أنّه لهو العزيز الحميد ان احمد الله بما ذكرت لدى الوجه و نزل لك ما تشرح به صدور المقبلين انتهى جناب عبدالباقي و عبدالحسين و عبدالعلي قوله جلّ جلاله

هو الناطق العليم

نيكوست حال نفوسيكه در ایام رحمن از کوثر عرفان آشامیدند و بنفحات قمیصش فائز گشتند اگر جمیع من علی الأرض عارف شوند بآنچه الیوم از او محجوبند کل بافق اعلی توجّه نمایند و باسم ابهی تشبّث جویند یا باقی آنچه معروض داشتی باصغای محبوب عالم فائز شد و از لسان مالک قدم باینکلمات مشرقات مذکور آمدی قدر این نعمت را بدان لعمر الله لیس لها شبه فی الابداع تا وقت باقی و نفس باقی بذكر دوست مشغول باش و باوامرش متمسک انشاءالله همیشه مؤید باشی برضای دوست و ناظر باشی بشطر دوست و قائم باشی بخدمت دوست جمیع اهل آن ارض را وصیت مینمائیم بمودت و اتحاد تا جمیع بر شریعه الهی جمع شوند و بکلمه مبارکه ناطق گردند چه اگر ناظر باینمقام بلند اعلی نباشند تأخذهم الحسرة ورب العالمین

یا عبدالحسین اسمت نیکوست و ذکر مرغوب چه که اسم و ذکر هر دو بساحت اقدس فائز شد قلم اعلی در کلّ احیان دوستان خود را ذکر مینماید و جمیع را بآنچه سبب عزّت و ارتفاع و بقاست امر میفرماید طوبی نفس عملت و فازت بما اراد ربّها العلیم الحکیم ندایت را شنیدیم و جواب عنایت نمودیم انشاءالله از نفحات بیان رحمن بر امر مستقیم باشی و به ما اراد المقصود عامل

یا عبدالعلي امروز روزیست بزرگ و مبارک جمیع من علی الأرض در ظلّ عنایت حقّ ساکن و رحمت الهیه کل را احاطه نموده اعراض و اعتراض و جدال و خونریزی و فساد و آنچه سبب ضرر اهل عالمست جمیع را نهی نمودیم تا کل از فضل الهی مسرور باشند و ببحر اعظم متوجّه و لکن اهل فساد در مرایای امکان عکس خود را مشاهده مینمایند و جمیع را مثل خود می‌پندارند فباطل ما هم یقولون و یعملون و یتوهّمون انشاءالله در این ربیع الهی بطراز عرفان مزین باشی و به ما هو المحبوب عامل جمیع ذرات مکبر و ذاکرن نفوسی را که در اتحاد و اتفاق اهل عالم جهد مینمایند طوبی لهم و لهم حسن مآب انتهى جناب عبدالصمد علیه بهاء الله هذا ما انزله الفرد الأحد فی الجواب

بنام خداوند دانا

یا عبدالصمد عریضهات نزد مظلوم حاضر و لحاظ عنایت باو متوجّه الحمد لله از کوثر عرفان آشامیدی و از ریحیق ایقان قسمت بردی امریکه بعد از عرفان بسیار بزرگست استقامت بر امر الله بوده و خواهد بود انشاءالله از فضل و عنایت حقّ الی حین ارتقا دارای آن باشی بحر استقامت را لالی بینهایت بوده و خواهد بود طوبی للفائزین طوبی للعاملین طوبی للعارفين لا تحزن من شیء توکل فیکلّ الأمور علی الله الفرد الخبیر قل

يا الهی و اله الجنود و مالک الغیب و الشهود اسألك بالاسم الذى به اخذت الزلازل قبائل الأرض کلها و انفطرت السماء و ناحت الأصنام بأن تؤيدنى على ما ينبغى لأيامک ای ربّ انت الذى سبقت رحمتک و احاط فضلك ترانى يا الهی قائماً لدى بابک و آملاً ما عندک من بدایع جودک و دعوتک و ادعوک باسمک المعطى الغفور البادل المجیب
البهآء علیک و على ضلعک التی اقبلت و فازت و نادت ربّها العزیز المنیع کبرها من قبلی و بشرها بذكری و عنایتی انّ ربک لهو الرّحمن الرّحیم انتهى

يا سمندر ان استمع نداء مالک القدر انه یذکرک فى منظره الأكبر فى هذا السجن الذى بدله الله بالقصر الأطهر رغماً للذین حبسوه و انکروه انّ ربک لهو المقتدر القدير انّ الذى امر بسجنی یصیح و ینوح فى العذاب و ربک الوهاب فى هذا المقام الکریم ان احمده الله بما انزل لک و للذین ذكرت اسمائهم و ارسلت عرائضهم ما انجذبت به افئدة العباد انّ ربک لهو المبین الخبير انا نقرأ الآيات و یکتبها العبد الحاضر لدى العرش بسرعة عجز عنها دونه انّ ربک لهو المؤید العزیز الجمیل کبر من قبلی على وجوه احبائى الذین نبذوا ما سوائى و طاروا فى هوائى و نطقوا بثنائى بین عبادى و بشرهم بعنایتى و فضلى و رحمتى و کرمى الذى احاط العالمین انتهى
جناب محمد حسین قوله عزّ سلطانه

بنام دوست

يا حسین عریضهات تلقاء وجه حاضر و مشاهده شد انشاء الله لم یزل و لا یزال بعنایت محبوب عالمیان فائز باشی و بشطرش ناظر نیکوست حال نفسیکه باو اقبال نمود و محبوبست لسانیکه بذکرش ناطق گشت و قلمیکه بتحریر آثارش مؤید شد و قلبیکه بنور معرفتش منیر گشت قل

يا الهی و مقصودی و سلطانی و مالکی اسألك بأن تؤیدنى على حبک و رضائک على شأن لا اتحرك الا باذنک و لا اتکلم الا بما انزلته فى کتابک من قلم امرک ای ربّ انا المسکین قد توجّهت الی باب فضلك اسألك ان لا تحرمنى من جودک و کرمک انک انت العزیز الوهاب

يا محمد قبل صادق ان استمع ندائی من شطر عرشى العظیم انه یذکرک و یذکر الذین اقبلوا الیه یقین مبین باید جميع دوستان الیوم باستقامت ناظر باشند و باو متمسک چه که مظاهر نفی بسیارند و در کلّ حین در کمین اکثری از اهل ارض یلعبون کلعب الأطفال کذلک یذکر الخبیر انه لهو السميع البصیر در جميع احيان بذکر رحمن مشغول باشید و بحبل حبش متمسک

يا عبدالله ندایت باستماع مقصود عالمیان فائز شد و آنچه عرض نمودی عبد حاضر لدى الوجه معروض داشت انشاء الله جميع دوستان فائز شوند بر عمل بما انزله الوهاب فى کتابه المبین سنه قبل لوح انقطاع و کتاب صدق و لوح میزان و لوح امانت از سماء مشیت نازل طوبی از برای نفوسیکه مشاهده نمودند و بعمل بان فائز گشتند باید هر یک از دوستان که از رحيق محبت رحمن آشامیده‌اند همیشه بعملیکه سبب اتحاد و مودت اهل ارض شود مشغول گردد ان اتحدوا یا عبادى فى امرى ثم اشربوا کوثر بیانی من بحر فضلى کذلک امرکم الله من قبل و من بعد انه لهو العزیز الحکیم انتهى

اینکه در باره جناب حاجی بابا مرقوم داشته بودید تلقاء عرش عرض شد فرمودند انشاء الله بعنایت الهی به ما امر به فى الكتاب عامل شوند یا سمندر قل ستفنى الدنيا و ما فیها من الزخارف و الآلاء و الملوک و المملوک و الصعلوک و یبقى ما قدر لأصفياء الله و احبائه کذلک یطق لسان العظمة نعیماً للسامعین متوکلاً على الله مشغول باشند انه یقدر لمن یشاء خیر الدنيا و

الآخرة أنه لهو المقتدر القدير اگر نفوس از عالم باقی مطلع و آگاه شوند البتّه در این دو یوم یا دو ساعت یا دو دقیقه دنیا محزون نشوند ینبغی لکنفس ان یقول فی هذه الايام

یا اله الأنام اشهد بلسان ظاهری و باطنی بأنّ ما عندک خیر لی عمّا یشهد و یرى فیملکوت الانشاء

از لسان حقّ باو تکبیر برسان و بگو دلنگ مباح ان اعمل بما امرت و کن من الشاکرین انتهى

و اما مکتوب جناب آقا ملا ابراهیم باین خادم فانی رسید لو شاء الله و اراد جواب آن ارسال میشود

و اینکه در باره جناب آقا حسن خا مرقوم داشتید در منظر اکبر عرض شد فرمودند یا حسن ان اشکر الله بما فزت بذكره من قبل و فی هذا الحین الذی اشرفت شمس البیان من افق هذا القصر الرقیع جمیع عالم رحلت نموده و خواهند نمود چه که حقّ جلّت عظمته دنیا را بمثابة صراط قرار فرموده تا کل از او عبور نمایند و بمقصود فائز گردند یعنی در مقام محمود ساکن شوند دنیا دار قرار نبوده و نخواهد بود از حقّ جلّ جلاله بخواهید دوستان را مؤید فرماید تا در حین ارتقا با قلوب مقدّسه منزّه صعود نمایند هر نفسی باین مقام فائز شد صعودش مایه فرح بوده و خواهد بود و لکن این بحر قسمت مقرّبین و مخلصین است یا حسن لا تحزن فی اخیک انه فاز بطراز الغفران و استقرّ فی جوار رحمة ربّک الکریم و الحمد لله ربّ العالمین انتهى

در دستخطّ دیگر آنجناب پاکتی از حضرت اسم الله جم علیه منکّل بهاء ابهاه ارسال داشته بودید رسید از جهات دیگر هم دستخطّ ایشان رسیده و لکن این خادم فانی از کثرت اشتغال و موانع دیگر هنوز موفق بر عرض جواب نشده ام انشاء الله امید چنانست که در این ایام موفق شده جسارت نمایم و بعرض جواب پردازم یا حبیب فؤادی ملاحظه فرمائید از جمیع جهات مکتوب میرسد و جواب این بنده هم که عرض میشود مفصل است چنانچه بعضی عرایض از یک جزو میگردد لذا اگر اینعبد بخواهد مکتوب هر یک از احبّا را در هر کرّه جواب عرض نماید البتّه این عمرها کفایت نکند و از اینمراتب گذشته تحریر آیات که این عبد لیلاً و نهاراً بان مشغولست سبحان الذی ایدنی علی هذا الأمر الخطیر و سبحان الذی وقّنتی علی ما لم یخطر ببالی ان اقدر ان اقوم به سبحانه عمّا اصف و یصفون و سبحانه عمّا اذکر و یذکرون و سبحانه عمّا تکلم به السن العالم

اینکه مرقوم فرموده بودید که بعد از خیر رفتن مذکورین به یافا جناب جود علیه بهاء الله باینکلمه ناطق بوده اند که با وجود حبّ زیاده از حدّ که نسبت باو داشتیم الی آخر قوله و آنمحبوب در آخر مرقوم داشته بودند که الحقّ و الانصاف نهایت استقامت و مراقبت در امر علی قدر الاستطاعة و القوّة منظور داشته و میدارند و مطلقاً ناظر باینگونه امور نبوده و نیستند الی آخر بیانکم یا محبوبی قد صدقت فیما نطقت فی ذکر من قام علی خدمة الله و ذکره فی سنین متوالات و انزل له من القلم الأعلى ما استفرحت به الأفئدة و قرّت به الأبصار لعمر الله قد اشتعلت فی قلبه نار و أنّها احترقت ما سوی الله ربّنا المقتدر العلیم الخبیر یا حبیب فؤادی ناریکه بمحبّة الله مشتعل شده ذکر غیر دوست را سوخته و خواهد سوخت طوبی له ثمّ طوبی له این تفصیل عرض شد فرمودند قد عمل بما ینبغی له فی ایام ربّه الظاهر الناطق العلیم انتهى و فرمودند امروز نسبة الله محقق است طوبی لنفس تمسکت بها أنّها من اعلى الخلق فی کتاب مبین حسب الأمر جناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی مکتوب ایشانرا فرستاد به یافا ذکر دون خیر تا حال در اینفقره از سماء مشیت نازل نشده و اظهار عنایت فرموده و میفرماید

اینکه ذکر جناب آقا سیّد (ج) و جناب عندلیب علیهما بهاء الله و سایر دوستانرا فرموده بودید جواب عرایض ایشان نازل و ارسال میشود انشاء الله بحبل تبلیغ متمسک باشند و لکن بالحکمة الّتی حکم بها الحکیم فی الکتاب اسأل ربّنا الرّحمن بأنّ یوقّهما و یؤیدهما علی ذکر به تتوجّه الوجوه الی العزیز المحبوب

در این حین این خادم فانی بساحت اقدس فائز و اینکلمات مشرقات از افق سماء بیان ظاهر یا سمندر قد فزت بذكر الله بعد عرفانه و شربت کوثر الحیوان من ایادی فضل ربّک الرّحمن انت الذی حضرت لدى الوجه و قمت لدى الباب و

تشرّفت بما هو المسطور في كتب الله رب العالمين انا نذكر الذين آمنوا فيهنّاك و نبشّرههم بما قدّر لهم في ملكوت ربهم العزيز الكريم و نصيهم بتقوى الله لأنّ به يرتفع امره العزيز البديع قل تمسّكوا بما يرتفع به امرى و يظهر سلطانى بين عبادى كذلك يأمركم من عنده لوح حفيظ انّ الذين اعرضوا اليوم اولئك في غفلة و اولئك في خسران و اولئك في نفاق و اولئك في بعد و اولئك في ريب ميبين قد تحيّر العالم بما ارتكب الأمم الذين نبذوا صراطى و اخذوا سبل الشياطين

ان يا قلمى الأعلى ان اذكر مرّة اخرى من سمى بمحمّد قبل على الذى فاز بذكرى و ثنائى و التوجّه الى وجهى و تحرير ما نزل من سمائى ليفرح بفضل ربّه الكريم أنّه توجّه الى الأفق الأسنى و فاز بالمنظر الأبهى المقام الذى يطوفه الملائكة و الملائكة المقربين كذلك ماج بحر عنائتى و هاج عرف رحمتى ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين

يا سمندر انا نحبّ ان نذكر احبائى فى الألف و الشين ليشكروا الله رب ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم يا احبائى فيهنّاك تالله الحقّ توجّه اليكم وجه القدم من هذا المقام العزيز المنيع الذى سمى بكلّ الأسماء فى كتاب الله العزيز الحميد تمسّكوا بما ينفعهم فى الآخرة و الأولى كذلك يعظكم ربكم الناصح الأمين اياكم ان تمنعكم شئوننا الأرض عن فاطر السّماء الذى اتى بسطان عظيم هذا يوم فيه انفطرت السّماء و انشقت الأرض و انصعق من فى ملكوت الأمر و الخلق الا من انقذته يد قدرة الله العليم الحكيم يا احبائى طوبى لكم بما توجّهتم الى افقى الأعلى و نبذتم دونى و اخذتم ما نزل من ملكوتى العزيز الرّبيع ان اعرفوا قدر تلك الأيام ثمّ اعملوا بما امرتم به فى كتاب الله لعمري أنّه ينفعكم فى كلّ عالم من عوالم ربكم المقتدر القدير انشاءالله بكمال روح و ريحان بافق رحمن ناظر باشيد قسم بافتاب آسمان بيان كه هر نفسى توجّه نمود از كدورات عالم خود را فارغ و مقدّس مشاهده كرد بايد در كلّ احوال به ما يرتفع به امر الله ناظر باشيد و اعمال اليوم بايد بشائى ظاهر شود كه هر نفسى عرف تقديس و تنزيه از او استشمام نمايد بايد بتمام جدّ و اجتهاد در آنچه از قلم اعلى جارى شده تفكّر نمائيد و عامل شويد أنّه ارشدكم سواء الصّراط و اظهر لكم ما وعدتم به فى الكتاب طوبى لكم و لمن استشهد فى سبيلى فى سجن الطّاء نشهد أنّه كان معى و طاف حول عرشى فى العشىّ و الاشراف انا نكبّر عليه و عليكم و على ابنه و على الذين فازوا بعرفان الله فى المآب

ان يا قلمى ان اذكر احبائى فى الكاف و اللّام (كله دره) ليحمدوا الله مالك الرّقاب ان اشكروا الله بما ايّدكم على التوجّه الى هذا البحر الذى يسمع من امواجه أنّه لا اله الاّ انا العزيز المتّان قد خلقت الخلق لعرفانى منهم من اعرض و منهم من اقبل و الذى اقبل أنّه من اهل الفردوس فى الزّبر و الألواح ان افرحوا فى ايامى و تمسّكوا بما يظهر منه لآئى الانقطاع بين ملائكة الأديان تفكّروا فى رحمة الله و فضله أنّه يذكركم من هذا المقام و يكبّر على وجوهكم فضلاً من عنده أنّه لهو العزيز الوهّاب آفتاب ظهور مشرق و بحر بيان در امواج نيكوست حال نفسيكه خود را محروم نساخت و بفيوضات نامتناهيه الهيه در اين ربيع بديع فائز گشت اى دوستان لسان رحمن ميفرمايد فرصت را از دست مدهيد و وقت را غنيمت شمريد كذلك يأمركم مالك يوم الحساب

جناب حاجى آقا بابا بعنايت الهى فائز باشند و بذكر دوست مشغول و بما ينبغي عامل البهّاء عليه و عليهم و على امّاء الله فيهنّاك و على من سمع و اجاب ربّه الناطق العليم

يا سمندر انا وجدنا عرف ذكر الجواد الذى فاز بتبليغ امر ربك المقتدر القدير عليه تكبيرى و نفحاتى و عرفى الذى تصوّع فى العالم من قميصى المنير انا ذكرناه و نذكره فضلاً من عندنا انّ ربك لهو الفضل الكريم قد فاز ذكره و ثنائه بالاصغاء فى هذا المقام الذى سمى بالأفق الأعلى فى كتاب الأسماء و بالغاية القصوى فى الجزيرة الخضراء و بسماء هذه السّماء من قلم الأبهى و بالسّجن الأعظم فيملكوت الانشاء انّ ربّه الرّحمن لهو العليم الخبير لعمري لا يعزب عن علمه من شىء يسمع و يرى و

هو السميع البصير ولو اخذته الشدائد و الأحزان في الأرض سوف يظهر الله ما اراد أنه لهو العليم الحكيم ان بهائي عليه و على الذين يسمعون قوله في امر الله الملك الحق المبين

انا نذكر العنديل الذي قام على ذكرى و نطق بثنائى بين عبادى نشهد انه فاز بعرفان الرحمن فى هذا اليوم الذى فيه اسودت الوجوه و زلت الأقدام يا ايها المذكور لدى الوجه قد اشتعلت الأشياء من تغردات حمامة الأمر فى ملكوت الانشاء ولكن القوم فى غفلة و حجاب قد اسكرهم خمر الهوى على شأن منعوا عن مالك الأسماء الذى وعدوا به فى كل كتب و صحف و زبر و فى كل لوح من الألواح قد اخذوا ما يرون فثائه و نبذوا ما يبقى لهم فى ملكوت ربهم العزيز الوهاب يا عنديل غن باسمى على افنان سدرات العالم لعل تنجذب به الأمم الذين اعرضوا عن البحر الأعظم و اقبلوا الى كل همج رعاع قد نطق لسان القدم بما صاحت به الصخرة و ذابت به الجبال ولكن القوم فى وهم عجاب يرون برهان الله و ينكرونه كذلك يقص لك من عنده ام الكتاب دع ذكر الذين اعرضوا ثم اذكر من قبلى عبادى الذين سرعوا الى بحر عنايتى و توجهوا الى ملكوت فضلى و شربوا رحيق الاستقامة من ايدى الطافى و سمعوا منك ذكرى و آياتى ليفرحوا فى ايامى ان ربك لهو المعطى العزيز العلام انتهى

عرض ميشود چندی قبل مخصوص جناب عنديلب و جناب آقا سيد ج و عليهما بهاء الله الواح بديعه منيعه از سماء مشيت الهى نازل و همچنين جواب عرايض آنجهات و الواح ديگر ولكن تا حال نظر بحکمت ارسال نشد از بعد الأمر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد لا اله الا هو العزيز الحميد

و مخصوص ذكر جناب نص و دو ابن ايشان عليهم بهاء الله از لسان مبارك جارى انشاء الله لم يزل و لا يزال جميع دوستان بذكر محبوب عالميان فائز باشند قسم بجمال دوست كه معادله نمينمايد بذكرش جيروت امر و خلق و ملكوت سموات و ارض سوف يظهر الله ما كان مستورا في هذا اليوم و يريهم فضله و سلطانه و قدرته و اقتداره و مقام احبائه انه لهو المهيم على الأشياء لا اله الا هو الفرد العزيز العليم ولو ان ذكر بهائي لا يليق بكم ولكن اقتدى بمولاي و مولى العالم و الهى و اله الأمم و اقول البهاء و الذكر و الثناء عليكمما و على حضرة الجواد الذى فاز بما منع عنه اكثر العباد و على الذين فازوا بعرفان الله مالك الابد

عرض مخصوص آنكه حضرت غصن الله الأعظم و حضرت غصن الله الأكبر روحى و كينونتى لتراتب قدوم اطهرهما الفداء بآمنحوب و جناب اخوى و جناب جواد ابلاغ ذكر بديع و تكبير منيع فرمودند و همچنين طائفين جميع خدمت آمنحوبان عرض خلوص و تكبير و بها ميرسانند

جواب جناب مخدوم مكرم آقا ميرزا محمد تق عليه بهاء الله نوشته شده و در پوسته بعد ارسال ميشود

خادم

فى ۱۱ ربيع الثانى سنة ۱۲۹۷

يك لوح اقدس مخصوص جناب آقا محمد جواد عليه بهاء الله از سماء فضل نازل و ارسال شد و همچنين اين بنده مكتوبى در جواب جناب ملا عبدالرزاق عليه بهاء الله نوشته ارسال داشت آمنحوب برسانند

در باره عيد اعظم آنچه آمنحوب نوشته اند صحيحست لا ريب فيه يوم نوروز اول سى و دو ۳۲ محسوب است و عصر يوم سى و دويم ابتدای عيد است كه جمال قدم جل اجلاله وارد رضوان شدند و اينكه عصر يوم اول و يوم بعد يك يوم حساب شده اين نظر بانست كه اشتغال در آن جايز نه و فيه حكمة اخرى ولكن بحساب دوازده يوم دو يوم حساب ميشود

و اما در باره حقوق الله نصاب آن عدد واحد است یعنی هر نفسی اگر دارای نوزده مثقال ذهب شد و یا اشیائیکه باین قیمت برسد بعد از وضع مئونه سنه حقوق بر آن تعلق میگیرد و ادای آن واجب

و اما مقصود از حکمت مدارای با ناسست اهل بها بمنزله حکما هستند باید باقتضا عمل نمایند لذا اگر نفسی حکم صوم که از اعظم احکام الهی است در کتاب او را ایوم نزد نفوس ضعیفه اظهار نماید از حکمت خارجست در جمیع امور باین قسم باید رفتار شود آنچه از احکام الهی که عمل بآن ایوم سبب ضوضا و غوغا نشود عمل بآن واجب اظهار اموریکه سبب وحشت ناس شود البته نزد عاقل جایز نیست چه ضرور شخص صائم صوم خود را اظهار نماید

جناب آقا سید جواد علیه بهاء الله که از قبل ساکن ارض طفت بودند از ارض خاء بعضی سؤالات نمودند و بتفصیل جواب آن ارسال شد از جمله این بود که در کتاب اقدس خلق رأس نهی شده و حال در این اراضی بعضی از اصحاب باین حکم عمل نمودند و جمیع باین سبب معروف شدهاند آیا این عمل مطابق حکمت است یا مخالف آن از مصدر امر اینکلمه مبارکه صادر که آنچه سبب ضوضای عباد است عمل بآن ایوم جایز نه الی ان یظهر الأمر انتهى

* * *

الرّوح فی افق القدس عن طرف الجبین قد کان مشرقاً

یا حرف البقاء البس نعلی الانقطاع ثمّ اركب علی الرّقف الأعلى فسبحان من خلق فسوی هذه ارض البقاء ما وقع علیها رجل احد من الأولیاء فسبحان ربّی الأعلى

لا تحزن عن حوادث الدنیا ثمّ اصعد الی جبروت الوفاء فسبحان من خلق فسوی انّ لك مقاماً معی فی سرادق الأبهی فسبحان ربّی الأعلى

تسمع فیہ نغمات الفردوس فوق سدرة المنتهی فسبحان من خلق فسوی و تشرب فیہ الخمر الحمراء من جمال الله الأسنی فسبحان ربّی الأعلى

تجد فیہ من فواكه القدس ما لا یحصی فسبحان من خلق فسوی و تطیر فیہ فی کلّ طرف بأجنحة الیاقوت فی الممالک الرّوحاء فسبحان ربّی الأعلى

و تنطق فیہ علی کلّ لحن بلحنات الرّقاء فسبحان من خلق فسوی و تنجذب من لحظات الجمال فی الغرف الحمراء فسبحان ربّی الأعلى

إذا تجد فی نفسک انوار الهدی و تستغرق فی بحر اسمی الأبهی فسبحان من خلق فسوی و ترزق ثمرات الرّوح من الشّجرة القصوی فسبحان ربّی الأعلى

و تسمع نداء الله علی لحن الجهر و الخفا فسبحان من خلق فسوی قل نزلت حور البقاء نزلة اخرى لتقبّل هذا الفم الدّرئی الأحلی فسبحان ربّی الأعلى

اخذت الكأس الحمراء بیدها الیمنی فسبحان من خلق فسوی لتسقی من رضی بهذا الرّضوان فی الجنّة العلیا فسبحان ربّی الأعلى

رفعت یدها الیمنی و اتكأت علی رجلها الیسری فسبحان من خلق فسوی ثمّ اظهرت حاجبها كالسّیف و قطعت به الأكباد و الأحشاء فسبحان ربّی الأعلى

و حرّكت كنفها ظهر التعبان بما كشف سواد الشّعر من تحت المقنعة البيضاء فسبحان من خلق فسوّى اذاً بلع كلّ ما فى السّماء الى تحت الثرى فسبحان ربّى الأعلى

و ارجع الوجود الى الفناء فسبحان من خلق فسوّى و كشفت وجهها مرّة بعد اولى فسبحان ربّى الأعلى
و لمّا كشفت خلقت الأرواح و ارجعت القضاء الى الامضاء فسبحان من خلق فسوّى ثمّ بعد ذلك غطّت الوجه مرّة اخرى لئلا يفنى البقاء من هذه الطلعة الحمراء فسبحان ربّى الأعلى
ثمّ رفعت البراقع السوداء عن غرّتها الغرّاء فسبحان ربّى الأعلى
و قالت أ لست جمال المحبوب فى وسط الضّحى فسبحان من خلق فسوّى اذاً صاح الوجود بلى ثمّ بلى فسبحان من خلق فسوّى و ترقص جواهر الرّوح فى هياكل البقاء ممّا ظهر و اخفى فسبحان ربّى الأعلى
انجذبت افئدة المخلصين بانوارها النوراء فسبحان من خلق فسوّى و تولّعت عقول المقدّسين عمّا تنزل و تعلّى فسبحان ربّى الأعلى

اذاً نادى المناد فى وسط الجوّاء على مركز البداء فسبحان من خلق فسوّى فقال وربّ السّماء نظرة اليها خير عن ملك الآخرة و الأولى فسبحان ربّى الأعلى

ثمّ قامت و قامت القيمة الكبرى فسبحان من خلق فسوّى جلست و تزلزلت افئدة اولى النهى فسبحان ربّى الأعلى
ثمّ بعد ذلك اخرجت عن خلف شعرها لوحاً من الزّبرجدة الخضراء فسبحان من خلق فسوّى و قرأت من اللّوح حرفاً من رموزها اذاً خرجت الأرواح من هياكل الأسماء فسبحان ربّى الأعلى
ثمّ اشارت بالأنملة الوسطى و انعدمت الأديان من آدم الى عيسى فسبحان من خلق فسوّى و حرّكت بعد ذلك مرّة بعد اولى فسبحان ربّى الأعلى

اذاً شقّت الشمس فى سماء القضاء فسبحان من خلق فسوّى ثمّ عرّت رأسها و علّقت الجعد على ثدى صدرها فسبحان ربّى الأعلى

و ارتفع الصّوت من شعراتها فى ذكر ربّها العلىّ الأعلى فسبحان من خلق فسوّى اذاً ظهرت آية اللّيل من غدائرها الظّلّماء و آية النهار من غرّتها البيضاء فسبحان من خلق فسوّى و نادى بندااء القدس فى فردوس العماء فسبحان ربّى الأعلى
فقال ستفتنون يا اصحاب التّقى فسبحان من خلق فسوّى و ستمنعون عن حرم الجمال فى كعبة العماء فسبحان ربّى الأعلى

هذا ما رقم على لوح البقاء من القلم الأعلى فسبحان من خلق فسوّى و فيه حكمة من الأسرار الّتى لا تشهد و لا ترى فسبحان ربّى الأعلى

جناب ميرزا حسين عليه بهاء الله

بنام مقصود عالميان

يا حسين بعضى از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حقّ جلّ جلاله عباد را بشارت داده اند بظهور آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع فیوضات الهی جمیع انبیا و مرسلین حتّی قائم در ظلّ علم مبارک آن حضرت جمع میشوند چون وقت رسید و عالم بانوار وجه منور گشت کل اعراض نمودند مگر نفوسی که

اصنام ظنون و هوی را بقوت مالک اسماء شکستند و قصد مدینه ایقان نمودند امروز رحیق مختوم باسم قیوم ظاهر و جاری خذ کاساً منه ثم اشرب بهذا الاسم المبارك المحمود البهَاء علی الذین فازوا بکوثر الاستقامة فی هذا الیوم الموعود

بنام یکتا خداوند بیمانند

یا حسین بمحبّت الهی و شعله نار مودّت رحمانی بر خدمت امر قیام نما امروز هر نفسی اراده نصرت نماید باید از ما عنده بگذرد و به ما عند الله ناظر باشد یا حسین امروز دریای کرم مواج و اشراقات انوار آفتاب جود کلّ وجود را احاطه نموده هر نفسی لله برخاست قعود او را نبیند و توقّف او را اخذ نکند بجنود بیان بروح و ریحان گمراهانرا هدایت نماید و ضعیفانرا قوت بخشد از اینکلمه علیا نفسی تعجّب ننماید ابن مریم علیه سلام الله و سلام انبیائه صیّادی را ملاحظه فرمود که بصید ماهی مشغول فرمود دام را بگذار و بیا تا ترا صیّاد انام نمایم بعد از اینکلمه کلّیل بود نطق یافت جاهل بود بیحر علم درآمد فقیر بود بملکوت غنا راه یافت ذلیل بود قصد ذروه عزّت نمود گمراه بود بانوار فجر هدایت فائز گشت چه که از خود گذشت و بحق پیوست آمال را بنار حبّ سوخت و حجبات را باصبع یقین شقّ نمود تا در دنیا بود بیا روح الله ناطق و چون میل عقبی نمود بمقامی فائز که اقلام عالم از ذکرش عاجز طوبی از برای نفوسیکه الیوم شبهات معرضین و اشارات منکرین و ضوضاء اهل بیان ایشانرا از مقصود امکان منع نمود امروز روز استقامت است و روز خدمت جهد نمائید که شاید فائز شوید بآنچه که لدی الله مذکور و در کتاب مسطور البهَاء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم

هو الحافظ المقتدر القدير

یا حسین علیک بهائی نشهد انک فزت بما کان مسطوراً فی اللّوح و مرقوماً من القلم الأعلى من لدی الله ربّ العالمین طوبی لک بما اقبلت الی البحر الأعظم و رأیت امواجه و اللّاکئی المکنونة فی اصداف بیانه و سمعت ما ارتفع من الأفق الأعلى بعناية الله ربّ العرش العظیم یا اولیائی فی الممالک اعرفوا مقام من نصرکم و حکم بینکم بالعدل الخالص نسأل الله ان یؤید هذا الحزب علی ذکره و ثنائه و خدمته و یتظهر منهم ما ینبغی لعمله الطّاهر المقدّس العزیز العظیم یا اهل البهَاء قد کان نیر العدل مستوراً محجوباً تحت غمام الظلم ولكنّ الله ایّد حضرة الدولة البهیة الرّوسیة علی اشراقه و ظهوره و نجاته من کلّ حجاب غلیظ و سحاب عظیم نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤید و اولیائه و امرائه الذین بهم نصبت رایة النّصر هناک و علم الظّفّر امام وجوه الخلق رغماً للذین حبسوا العدل و الانصاف و منعوها عن اشراقهما و نورهما و ظهورهما علی ان یخلّص المظلومین بذراعی العدل و الانصاف كما خلّصهم و نجّاهم من الظّالمین و المعتدین و المنکرین کذلک قضی الأمر من لدی الله العلیم الحکیم

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو باید احباً طرّاً از این یوم پنجمین ۲ جمادی الثانیة سنة ۱۳۰۷ الی الآخر الذی لا آخر له قدر عنایت دولت بهیّه ایدها الله را بدانند و آنچه سزاوار این عدل است بر آن قیام نمایند و نفوسی که من غیر ستر و حجاب عدل را تأیید نمودند و نصرت فرمودند و آن مظلوم مسجون را از بئر ظلما بحیل متین انصاف برآوردند و نجات بخشیدند سزاوار پاداش عظیمند از حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله یشهد المظلوم بانّهم هم الذین نصروا عباد الله و اخذوا حقّ

المظلومين من كلّ ظالم عنيد و فاجر مريب انشاءالله اوليای حقّ موفّق شوند در قرون و اعصار بر تدارک این عنایت کبری که از دولت مبارکۀ عادلۀ ظاهر شد البهَاء و التّور و العزّ و الثّناء علی حضرتہ و علی الذّین حکموا من جانبه بالعدل الخالص و منعوا الظّالمين عن ظلمهم و اخذوهم اخذ عزيز مقتدر

هو المؤید العليم الحكيم

یا حیدر علیک بهائی نامہئی جناب سیّاح بعد حاضر نوشته و در آن نامہ اظہار تبری از اذکار قبل نموده جوابی باو نوشته و ارسال شد از حقّ میطلبیم او را مطہّر سازد از افکار کلّ مفسد غدار و کلّ ظالم مکار مع ادّعی آن شخص بر اعانت مظلومین چون نیّت فاسدش مقبول نیفتاد بقہر برخاست و حضرت اشرف را شہید نمود لعمر اللہ اگر جمیع عالم بر ضرّ این مظلوم قیام نمایند با اہل فساد ہمراہی نموده و نمینماید سبحان اللہ از قساوت آن شجرہ زقوم آن جناب افکارش را دانستہ و میداند قل انا قلنا من قبل لیس افکاری افکارکم و لا امشی فی طرفکم از ہر امری از امور و ہر فعلی از افعال رائحہ فساد و نزاع و جدال استشمام شود اہل بہاء از آن مقدّس و منزّہ و مبراّ نفسی کہ با پدر و برادر ارادہ ضرّ نماید البتہ با دیگران وفا نخواہد نمود عدم تصدیق مظلوم ہمزات نفسانیہ اش را بر عداوت قیام نموده و در قلبش نار بغضا مشتعل در حضور بہ سیّاح گفتیم امثال آن نفس وفا نداشتہ و ندارند لا تطمئنّ منہ طہر ذیل فؤادک من سوء اعمالہ و افکارہ و نیاتہ و توکل علی اللہ انہ یرزق من یشاء بغیر حساب باری حال از قرار نوشته او بفضل اللہ و منہ از بحر ظلم و فساد خود را فارغ و آزاد نموده لذا رضایش را طالبیم کہ مکدر نباشد چہ کہ از اول ایّام با ما محبّت داشته وفا را دوست داشته و داریم نسأل اللہ ان یوفّقه علی خدمتہ الأمر بالحکمۃ و البیان و یجعلہ خالصاً لوجهہ و متمسکاً بحبلہ انہ هو المقتدر العزیز الفضّال

هو الله تعالى

یا حیدر قبل علی بگو یا اہل ارض آذان را از برای این کلمہ مبارکہ از آنچه شنیدہاید مقدّس نمایند لعلّ فائز شوید بانچہ از برای او خلق شدہاید امروز از سدرہ مبارکہ کہ در قطب فردوس اعلی بید ارادہ غرس شدہ این کلمہ علیا اصغا گشت تالّہ قد ظہر ما لا ظہر فی ازل الآزال انصفوا یا ملأ الأرض و لا تکنونوا من الغافلین قوموا علی تدارک ما فات عنکم سوف تمضی ایّام و ترون انفسکم فی خسران مبین

یا حیدر قبل علی علیک بهائی انت الذی الّفت بین القلوب بکلمۃ ربّک و نطقت بما یقرّب النّاس الی اللہ الفرد الخبیر یا حسین انا ذکرناک مرّۃ بعد مرّۃ و انزلنا لک ما تقرّ بہ عیون المقربین انشاءالله بنار محبّت الہی مشتعل باشی و بر خدمت امر قائم قسم بانوار آفتاب معانی کہ از افق سجن اشراق نموده این ایّام انسان قادر است بر تحصیل مقام باقی و نعمت باقیہ و مائدہ دائمہ ایّام در مرور و مکلم طور بر عرش ظہور مستوی طوی لک بما ادركت ایّامہ و فزت بالاقبال الی افقہ و قمت علی خدمتہ امرہ العزیز العظیم

یا دائی بافتاب این کلمہ علیا کہ از افق سماء قلم اعلی اشراق نموده ناظر باش من کان لی اکون معہ لا شکّ فی ذلک قد شہد بذلک لسان العظمتہ فی هذا السّجن العظیم ذکرت مکرّر از لسان جاری قدر این مقام اعلی را بدان و باسم

مالک اسماء حفظش کن زود است آنچه از عدم آمده بعدم راجع گردد و المقربون بیرون ما قدر لهم من لدى الله رب العالمین هیچ امری در منظر اکبر مستور نبوده و نیست آن ربکم معکم یسمع و یری و هو السميع البصیر اجر هر عملی عندالله محفوظ آنه هو الحافظ القوى الغالب القدير

یا عطاء علیک بهاء الله مالک الأسماء و فاطر السماء چندی قبل از خزانه قلم اعلى لآلی بدیعہ منیعہ ارسال نمودیم لتفرح و تشکر ربک العليم الحکیم یا عطا حق بی ناصر و معین در سجن اعظم بذکر اولیا مشغول جنودی که الیوم ناصر و معین امرند اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست و رئیس این جنود تقوی اللہست بگو ای عباد امروز روز ذکر و ثنا و روز خدمتست بحر معانی موج آفتاب حقیقت مشرق خود را محروم نمائید باسم حق اصنام اوهام را بشکنید جهد نمائید شاید فائز شوید بآنچه از برای او از عدم بوجود آمده‌اید یا عطاء علیک بهائی مکرر آن جناب را امر نمودیم بر خدمت امر قم و قل یا قوم انّ القیوم امام وجوهکم ینادیکم الی الأفق الأعلى ایاکم ان تمنعوا انفسکم عن البحر الأعظم و ایاکم ان تمنعوا عن النبی العظیم هذا نبأ اخبر به رسول الله و بشر به الکلیم اسمع ندائی ثم عمل ما امرت به من لدن قوی قدير کذلک نطق اللسان اذ کان المظلوم فی حزن مبین

یا علی ندای مظلوم در کلّ حین مرتفع و قلم اعلى در جمیع احوال متحرک از حق بطلب آذان را قابل این اصغا نماید و عیون را لایق مشاهده این انوار امروز هر نفسی باقبال فائز شد او در صحیفه حمرا از اهل بهاء مذکور و مسطور مائده حقیقی از سماء معانی در کلّ حین نازل و نعمت باقیه دائمه امام وجوه حاضر و مشهود ولکن عباد غافل و محجوب و ممنوع الا من شاء ربک حمد کن مقصود عالمیان را که ترا موقّف فرمود بر عرفان اسم مکنون مخزون و از حق بطلب ترا مؤید فرماید بر استقامت بر این امری که فرائض مشرکین از آن مرتعد و افئده منافقین مضطرب مشاهده میگردد طوبی از برای عبدی که شئون عالم و شبهات امم او را از اسم اعظم محروم نمود و محجوب نساخت

یا محمد علی جمیع عالم منتظر آیام الله بوده و جمیع کتب الهی گواه این معنی و چون اشراقات انوار آفتاب ظهور از افق عالم ظاهر کلّ بر اعراض قیام نمودند مگر معدودی و باین هم اکتفا نرفت بر سفک دم اطهرش فتوی دادند و در مساجد بر منابر گفتند آنچه را که عین عدل گریست و قلم اعلى نوحه نمود در اقوال حزب قبل تفکر نما خود را بهترین اهل عالم میشمردند و در یوم قیام پست‌ترین احزاب مشاهده شدند کذلک ارتفع صریر القلم الاعلى اذ کان المظلوم فی سجن مبین طوبی لک بما اقبلت فی یوم الله و سمعت ندائه و آمنت به اذ اعرض من علی الأرض الا من حفظه الله فضلاً من عنده و هو الفضل الکريم

یا قلمی الاعلى اذکر من سمی بمحمد الذي شرب رحيق المعانی من ایدای العطاء و اقبل اذ اعرض کلّ عالم مریب انّ النار تنطق فی السدره و النور ینطق من افقه و المنادی ینادی بین الأرض و السماء ولکنّ الناس فی نوم عجیب قد اهلکتهم جنود النفس و الهوی و هم لا یشعرون قل یا قوم اتقوا الرحمن و لا تتبعوا اوهام الذين كفروا بیوم الدين انا انزلنا الآيات و اظهرنا البیّنات و القوم اکثرهم من الغافلین اشکر الله بهذا الفضل الأعظم انه ذکرک و هداک الی صراطه المستقیم قل لک الحمد یا مولی العالم و لک الثناء یا مقصود العارفين

یا رضا از حق بطلب ترا فائز فرماید برضای حقیقی قسم بمقرّ عرش اعظم هر نفسی بان فائز شد بکلّ خیر فائز است

بگو

الها کریمیا توئی آن سلطانی که بیک کلمهات وجود موجود گشت و توئی آن کریمی که اعمال بندگان بخششت را منع نمود و ظهورات جودت را بازداشت از تو سؤال مینمایم این عبد را فائز فرمائی بآنچه سبب نجاتست در جمیع عوالم تو توئی مقتدر و توانا و توئی عالم و دانا

یا هاشم قلم اعلیٰ نصیحت میفرماید و امر مینماید اولیای خود را بآنچه سبب راحت و آسایش عالم است در لیالی و ایام از خزائن قلم اعلیٰ لآلی حکمت و بیان ظاهر از حقّ میطلبیم عباد خود را از این موهبت کبری محروم نفرماید اوست بخشنده و مهربان

یا حسن از حقّ بخواه بیتی بنا نمائی که اسّش تقوی است و جدارش توفیق و سقفش امانت و دیانت هر نفسی اقبال نمود او لدی اللّٰه مذکور و از قلم مظلوم مسطور قدر یوم را بدانید و بخدمت امر قیام نمائید فضل حقّ شما را اخذ نمود و بشرط ایمن هدایت فرمود اوست کریمی که کرمش عالم را احاطه نموده و جودش من فی الوجود را

یا مهدی وجه مظلوم در این حین بتو توجّه نمود هل تعرف من اقبل الیک وجه اللّٰه المهیمن القیوم و هل تعرف من یدکرک من کان مکنوناً مخزوناً فی ازل الآزال یشهد بذلک لوح اللّٰه المحفوظ شکر کن مقصود عالمیان را که فائز شدی بآنچه ماکان و مایکون باو معادله نمینماید اولیای آن ارض را تکبیر میرسانیم و آیات الهی متذکرّ مینمائیم شاید کلّ باستقامت فائز شوند و از ما سوی اللّٰه منقطع

یا حیدر قبل علی علیک بهاء اللّٰه و عنایته این ایام در بعضی از اهل این مدینه نار بغضا مشتعل هر هنگام از مشرق عنایت الهی نیر اذن لائح حاء و سین را هم اذن میدهیم باتفاق قصد نیر آفاق نمائید

یا اسم جود علیک بهائی نامۀ عندلیب علیه بهائی که بشما ارسال نموده در ساحت مظلوم حاضر و غصن اکبر عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت نسأل اللّٰه تعالیٰ ان یؤیّده و یمدّه و یوقّقه علی ذکره و ثنائه و ما ینبغی لایامه انه جواد کریم

و نذکر من سمّی بغلام علی و نذکره بآیاتی و نبشّره بعنایتی نسأل اللّٰه ان یؤیّده علی ما یحبّ و یرضی و یفتح علی وجهه باب الفضل و العطاء انه هو مولیٰ الأسماء و مالک العرش و الثری و نذکر اخته و امّه و نبشّرها بفضل اللّٰه ربّ العالمین یا عندلیب انا سمعنا ندائک اجبتک بکتابی المبین طوبی لک بما اقبلت الی الأفق الأعلیٰ و اعترفت بما اعترف به لسان العظمة قبل خلق السموات و الأرضین کن ناطقاً باسمی و طائراً فی هوائی و متمسکاً بحبلی و متشبّثاً بذیل رحمتی کذلک یأمرک من عنده کتاب عظیم ایاک ان یمنعک شیء من الأشیاء عمّا امرت به من لدی اللّٰه فاطر السمّاء کذلک اظهر البحر لآلی الحکمة و الشّمس اشراقها و انوارها لتفرح و تكون من الشّاکرین

یا اسم الجود قد انزلنا من سمّاء الفضل و العطاء لکلّ اسم کان فی کتب الأبرار فضلاً من لدنا ان ربّک هو المشفق الکریم قل

لک الحمد یا الهی بما اقبلت من شطر سجّک الی عبادک و ذکرتهم بما لا یعادله شیء من الأشیاء اشهد أنّک انت الفضّال الغفور الرّحیم سبقت رحمتک و احاط فضلک لا اله الا انت العلیم الحکیم البهاء المشرق من لدنا علیّ الذّین ذکرناهم فی هذا اللّوح البدیع

* * *

جناب حکیم داود

یا داود ربّ ودود میفرماید در کتاب مبین از قلم اعلیٰ نازل شده آنچه که حصنی است متین از برای حفظ بشر و نوریست راه‌نماینده بمنظر اکبر قل تمسکوا به یا حزب اللّٰه و لا تكونوا من الغافلین عدل و انصاف دو جناحند از برای عباد و نیکوست حال نفسی که باین دو فائز شد و از عالم و عالمیان فارغ گشت یوم یوم آزادیست بدانید قصص کذبۀ قرون اولی عباد را از مولی الوری منع نموده اهل ایران در لیالی و ایام بذکر مقصود عالمیان ذاکر و ظهور حضرت قیوم را آمل و چون حجبات باصبع

منزل آیات خرق شد و فجر نورانی از افق ارادهٔ رحمانی لایح و ساطع کل اعراض نمودند و سبب و علت اعراض نفوسی بوده‌اند که من دون اذن الله پیروی آن غافلان و بی‌دانشانرا کردند از حقّ جلّ جلاله میطلبیم جمیع را تأیید فرماید بر اتحاد و اتفاق و همچنین موفق دارد بر تفکر و تدبّر در اموری که سبب راحت و نجاتست لله الحمد مشرق آیات ظاهر و مطلع بیّنات امام وجوه قائم تا وقت باقی جهد نمایید شاید بنعمت باقیه و مائدهٔ دائمه فائز گردید این نعمت حافظ عباد است و این مائده ناصر و معین احزاب یا داود مذکور از شطر سجن ترا ذکر مینماید و به ما یحفظک و یحرسک امر میفرماید اشکر ربّک و قل لک الحمد یا ایّها النَّاصِح العَلیم و الذّاکر الحَکیم

* * *

سر چاه

امه الله ضلع جناب احمد الّذی فاز

هو الغفور الرّحیم

یا زهرا حمد کن مالک اسماء را که ترا بعرفانش موفق فرمود و یکی از موحدین بخشید ان اعرفی مقامه و کونی من الشاکرات فی لوحی العظیم جمیع عالم بکلمه الهی معادله نمینماید و چه مقدار از ملوک و مملوک و مالک و ملکه که منتظر ایام الله بودند و بعد از ظهور یوم الهی کل بهوای خود مشغول و از او محجوب و تو باشراقات انوار آفتاب حقیقی فائز شدی و از بحر عرفانش آشامیدی طوبی لک و لکلّ امه فازت بهذا المقام الرّقیع یا امتی لا تحزنی عن شیء توکلّی فی کلّ الامور علی الله ربّ العالمین بهاء علیک و علی امائی فی هناک اللّائی سمعن و اجبن مولاهنّ القدیم

* * *

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

یا زین علیک بهائی و عنایتی مکتوب شما و اسم کریم علیه بهائی را عبد حاضر لدى العرش عرض نمود در حینی که نسیم فجر معانی در هیوب و طیور بیان در تغنی و شور جمیع آنچه مذکور داشتی بشرف اصغا فائز لله الحمد عالم را بطرازی مزین نموده و بردائی متردی فرموده که صاحبان جنود و صفوف و عزّت و ثروت قادر بر نزع آن نه قل انّ القدرة کلّها لله مقصود العالمین و العظمة کلّها لله معبود من فی السّموات و الارضین این مظاهر ترائیه قابل ذکر نبوده و نیستند بگو آبخخور این طیور صحرائی دیگر و مقامی دیگر است من یقدر ان یطفئ ما اناه الله بیده البیضاء و من یستطیع ان یخمد ما اشعلته ید قدرة ربّک القویّ الغالب القدر اشتعال نار فتنه را ید قدرت خاموش نمود انه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون قل انّ جبل سکون اصفیائی لا یتزعزع من اریاح العالم و لا من قواصف الأمم سبحان الله این قوم را چه بر آن داشت که اولیای حقّ را اسیر نمایند و بحبس فرستند آن جناب اسم الله را دیده‌اند لعمری جز صلاح و فلاح از حقّ جلّ جلاله نخواسته و در لیالی و ایام از برای جمیع امم عالم نعمت و رحمت و عنایت و شفقت حقّ جلّ جلاله را مسئلت مینمود جز خیر در نفسش مذکور نه معذلک وارد شد بر او آنچه وارد شد

و همچنین بر اولیای الهی جناب علی قبل اکبر علیه بهائی مع آنکه بکمال صدق تکلم نمود مع ذلك مفید نیفتاد بدلیل و برهان اقامه حجّت نمودند انا کنا معهم اذ نطقوا بالحقّ اگرچه یک نفر از دوستان الهی قدری خارج از حکمت تکلم نمود و لکن عفا الله عنه فضلاً من عنده

و نذکر فی هذا المقام اباالفضل الّذی سجن لاسمی قل لا تحزن سوف یرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق العلاء کذلک یخبرک مولی الوری فی سجنه الممتین

و ما ذکرک فی المشاورة انا جعلناها مرعاةً لسماء الفوز و الفلاح طوبی لآخذی زمامها و حافظی مقامها صعود باسماں امن و امان بمرعاة مشورت معلّق انشاءالله در جمیع احوال اهل الله باو متمسک باشند

یا ایها الفائز بلقائی بی اعتدالیهای بعضی در اول امر بمنزلۀ اریاح عاصفۀ قاصفه نهالیهای اطمینان و امید را برانداخت لذا دولت معرض و ملت مضطرب چه که از اراده و احکام الهی غافل بودند و بارادۀ خود عامل با آنکه نسیم صبح ظهور در مرور و مکلم طور ناطق مع ذلك احدی عملی که لایق ایام الهی باشد از ایشان ندید باین سبب عمر ظالم مدد یافت تا باین ایام رسید هر صاحب بصری بآنچه ذکر شد شاهد و گواهد است

یا زین اعمار انصاف را غمام اعتساف منع نمود و از نور بازداشت و خورشید عدل را حجاب اکبر حائل گشت سبب و علّت ظلم علما بوده و هستند ایشانند حجاب کبیر و سحاب غلیظ ان استمع ما انزله الرحمن فی الفرقان بدلوا نعمة الله کفرًا و احوّلوا قومهم دار البوار امروز آنچه سبب اعلاء کلمه و انتشار امر الهی است تقدیس قلوب اولیاست از ضغینه و بغضا و از جمیع آنچه لدی الله مقبول نه قسم بانوار آفتاب معانی که چنین نفوس تحت لحاظ عنایت بوده و هستند ناصر و معین ایشان حقّ جلّ جلاله ظالم خاسر و مظلوم فائز نعم ما قیل من قبل

نامت عیونک و المظلوم منتبه

یدعو علیک و عین الله لم تنم

الیوم ملاحظه اقتدارهای ظاهره ننمائید سیفنی ما تراه و یقی ما نطق لک قلمی الاعلی در این ظهور حقّ ظالم را مهلت نداده و نخواهد داد و اگر ایام معدوده نفسی باقی ماند این بمقتضیات حکمت بالغه است آنه لأمر آخر ان ربک لهو القوی الغالب القدیر در جمیع امور مراقب امر باشید در ظلمت ظلم بمثابه نجم منیر و در بحبوحه اضطراب باسم حقّ مطمئن شاوروا فی الامور متوکّلین علی الله المهیمن القیوم طوبی لک یا زین بما ذکرک اسمی المظلوم المسجون و ذکرته بالعرّة فی کتابک آنه یجزیک احسن الجزاء آنه لا یضیع اجر المخلصین

و ما ذکرک فی امتی و ورقتی انا نکبّر علیها من هذا المقام المنیع بشرها بذکری ایها لتشکر ربّها الغفور الکریم و اینکه در باب فروش ملک نوشته بودید بآسی نه آنچه الیوم لازمست تمسک و تشبث باموری است که سبب ارتفاع امر شود سوف یسط الله رزقکم و ینزل علیکم برکة من سماء فضله آنه علی کلّ شیء قدیر فروختن ملک لأجل ابتیاع بیت آخر لدی الوجه مقبول و حقّ جلّ جلاله در هر حال بمصلحت دوستان خود ناظر است

و نذکر فی هذا المقام ابنک عبدالحسین لیكون ذخراً له فی کتاب الله ربّ العالمین کلّ ذکر جری من قلمی الاعلی آنه لا ینفد بدوام اسمائی الحسنی یشهد بذلك کلّ عارف بصیر

و نذکر ابنک الآخر الّذی سمی بحسن یا حسن احسن کما احسن الله الیک ثمّ افرح بذکره البدیع آنه فی السّجن الأعظم ذکرک بما لا یعادلہ شیء ان انت من العارفين ان اغتتم ذکر الله و عنایته و کن من الشاکرین

و نذکر محمّد قبل علی و نوصیه بما یرتفع به مقامه بین العباد و یشیت ذکره فی کتاب الله العظیم الخبیر کذلک نورنا افق قلبک بشمس ذکری الحکیم ان اشکر الله بهذا الفضل العظیم

یا حبیب یذکرک المحبوب من شطر السّجن اذ کان ناطقاً بسُلطان مبین لا تعجزه شؤونات العالم و لا جنود الأمم و لا سطوة الظالمین ینادی بأعلى التّداء بین الأرض و السّماء و یدعو الكلّ الی صراطه المستقیم و لا یری الظالمین الا کالفرّاش المتحرّک فی الهوآء کذلک نطق لسان العظمة فی مقامه الرّقیع

اینکه در باره امانا ذکر نمودید جمیع آن در ساحت اقدس مقبول و از قبل از قلم اعلی حکمش جاری و لکن تعیین آن در عالم ظاهر معلق است بوقت کلّ امر اذا جاء حینه ینظهره الله بالحقّ انه لهو المقنن القدير اگر از قبل نفسی را مخصوص مینمودیم و بطراز تخصیص مزین البته بر او وارد میشد آنچه که سبب حزن ملاً اصفیا و ملاً اعلی میگشت و لکن بعد از اطفاء نار مشتعله و سکون آن مجلس شوری بکمال روح و ریحان معین نمایند و در آن مجلس آنچه سبب علوّ و سموّ و سکون و وقار و اعمال طیبه و اخلاق روحانیّه و کلمات نصیحیه و تهذیب نفوس غافله شود باقتضای ایام بان تمسک نمایند الی ان یأتی الله بأمره انه علی کلّ شیء قدير حال این نفوس بامضای اولیا واقع شود در آن ارض اقرب بمصلحت است چه اگر اهل بغی و فحشا یعنی علمای عصر مطلع شوند بر نفوسی که من عند الله معین شده اند البته بصد هزار کذب و تدلیس و حیل مزاحم امرا و وزرا شوند و اموری را که مقدّس از دنیا و شؤونات اوست بطین ظنون و اوهام خود بیالایند و در محضر ایشان عرضه دارند ان ربک یقول الحقّ و ینهدی السبیل و هو الحاکم الامر المقدّس العزیز الجمیل و فی آخر الکتاب نذکرک بذكر آخر لتفرح بفضل الله المهیمن القیوم انا اجنباک و قضینا لک ما اردته و نسأل الله بان یغفر ما اردت له الغفران انه لهو الرّحمن من قبل و من بعد و هو الغفور الکریم البهآء المشرق من افق سمآء عنایة ربک علیک و علی اهلک و علی الدّین فازوا بهذا الامر المبین

جناب صفر علی علیه بهآء الله

بنام خداوند یکتا

یا صفر قبل علی ندایت را شنیدیم و از شطر سجن بتو توجه نمودیم امروز از حریف سدره منتهی این کلمه علیا استماع میشود ای اهل عالم محبوب مستور ظاهر و سرّ مکنون در انجمن عالم هویدا وقت را غنیمت شمارید و از فیض اعظم و نبأ عظیم محروم نمایند طوبی از برای نفسی که این ندا را شنید و بقلب بافق اعلی توجه نمود دوستان آن اطراف را بذكر مقصود یکتا مسرور دار بگو امروز روز نعمت و خدمت و استقامت است خود را محروم نمائید بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مسئلت نمائید تا مؤید فرماید شما را بر ذکر و ثنا و استقامت بر امرش او است قادر و توانا البهآء علیک و علی الدّین شربوا ریح البیان من ایادی عطاء ربهم الرّحمن

هو الله لا اله الا هو

یا عبدالله علیک بهآء الله انا نبشّرك فی اول البیان بقبول عملک لوجه الله ربّ العالمین قد اعترف لسان العظمة بتوجهک و حضورک و قیامک لدی باب فتح علی من فی السموات و الارضین انا نبشّرك ببشارة اخرى لبشّر النبیل قبل بآء علیه بهائی بما

اشرقت شمس الاذن من افق ارادة الله رب العرش العظيم قل

لك الحمد يا الهى بما استجبت دعائى روحى لعنايتك الفداء يا مقصود افئدة الأولين و الآخرين

انا نحب ان نقضى حوائجك كلها يشهد بذلك الفردوس الأعلى و الجنة العليا و اهل خباء المجد فى هذا المقام الرقيع ولكن الامور بعضها يجرى و يتوقف بمقتضيات حكمة الله المقتدر القدير و نبشرك مرة بعد اخرى باننا نحبك و نذكرك كما ذكرناك من قبل و ننزل باسمك ما لا ينقطع عرفه بدوام ملكوتى العزيز المنيع

و اما وجه محل كه ذكر نمودى تكليف آن جناب آنكه بجناب ناظر عليه بهائى حواله نمائيد بايد باو برسد و جناب افنان عليه بهائى بايد باو برسانند اين سنه بر جناب ناظر عليه بهائى از مفتريات مفترين وارد شد آنچه كه سبب هم اكبر بوده نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيد عباده على الصدق و الرجوع و الانابة لدى باب فضله انه هو الغفور الرحيم بارى نفوس غافله عمل نمودند آنچه را كه سبب حزن اولياء الهى گشته

و اينكه از براى جناب ناظر عليه بهائى ارادة زيارت نموده ايد و همچنين ذكر طلب کرده ايد طوبى لك بما وجدناك من اهل الوفاء فى ناسوت الانشاء يا ايها الحاضر لدى الباب حق جلاله وفا را دوست داشته و دارد و اوست طراز هياكل مخلصين و مقربين و مقدسين هر هنگام اراده نمائيد حاضر شويد و عمل نمائيد آنچه را كه اهل عالم از براى آن از عدم بوجود آمده اند هنيئا لك و هنيئا له اين عمل قبل از ظهور بقبول فائز گشت ان رأيتہ بشره من قبلى و ذكره باياتى و نوره بتجليات شمس عنايتى نسأل الله ان يوفقه و ابنه الذى سمى بحبيب و ابنه الآخر الذى سمى بأسدالله فى كتاب الأسماء على ما ترتفع به كلمة الله مالك يوم الدين

ذكر جناب على قبل اكبر عليه بهائى را نموديد و همچنين اذن خواسته ايد بوكالت او بحضور و لقا و طواف فائز گرديد اين فقره قبل از ذكر بنور اذن فائز و منور اذا رأيتہ قم امام وجهه و كبر من قبلى عليه و قل هنيئا لك يا اسير البلاد لوجه الله مالك اليجاد اين ايام از سماء بيان مالك ادريان در ذكر ايشان نازل شد آنچه كه سبب فرح و سرور اهل مدائن عدل و انصافست هر هنگام اراده نمائيد نيابت و وكالت را عمل كنيد كذاك نزل حكم الاذن من سماء امر الله العليم الحكيم

ذكر جناب على قبل حيدر عليه بهائى را نموديد نشهد انه عمل فى سبيل الله ما عجز عن احصاء اجره المحصون بر جميع احبائى الهى محبتش لازم بايد كل در اداى دينى كه بايد باو برسد سعى نمايند

الهى الهى ترى عبدك قائماً بين عبادك باسمك الذى سمى بعلى قبل حيدر فى منظرک الأكبر و باسم آخر الذى كان مرقوماً من قلمك الأعلى فى الصحيفة الحمراء اى رب ائده بسلطانك ثم انصره و اوليائك و محبيك و مخلصيك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الامور

هر هنگام آن جناب اراده نمائيد بنيابت او توجه كنيد و بحضور و لقا فائز شويد قبل از حرکت اين آيه را تلاوت نمائيد و بعد توجه كنيد

الهى الهى تعلم و ترى انى اردت ان اتوجه الى مقامك الأعلى و ازورك من قبل من قام على خدمة امرک اى رب ائده بجنود بيانك و حكمتك ثم افتح على وجهه ابواب غنائك و عطائك اى رب ائد اوليائك و احبائك و عبادك على حبه و نصرته انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوى الغالب القدير

يا عبدالله عليك بهائى هنيئا لك بما ذكرته و مريئاً لك بما وصفته نشهد انه من الفائزين و نزل له ما لا يعادله كنوز العالم نسأل الله ان يؤيده و يحفظ اماناته عنده انه هو الحافظ الأمين

يا على قبل حيدر عليك بحر الفضل و العطاء من لدى الله مالك ملكوت الأسماء قد كنت مذكوراً فى اللياالى و الأيام امام وجه مولى الأنام نسأل الله ان يوفق الكل على ما يحب و يرضى و ما يرتفع به امره المهيمن على من فى السموات و

الأرضين

و اردنا ان نذكر قاسم عليه بهائي أنا ذكرناه من قبل و في هذا الحين بما اقبل الى الأفق الأعلى اذ اعرض عنه الوری الآ
من شاء الله رب العالمين

اننا ذكرنا احبائنا في الباء و الدال و كل را بافصح بيان وصيت نموده و مينمائيم بامانت و ديانت و ما يرتفع به مقام
الانسان في الامكان اين مظلوم شهادت ميدهد بر اينكه عباد از برای اصلاح و الفت و اتحاد از عدم بوجود آمده اند فساد و
نزاع لازال مردود بوده و هست كتب و صحف و زير الهی بشارت داده که مقصود از اين ظهور اعظم عالم و امم بوده
لاغير که شاید بقوة بيان قوه حربه از میان برخيزد و عالم بقوة حبه اداره شود از حق ميطلبيم کل را بطراز امانت که احسن
طراز عالم است مزین فرمايد خدوا يا عباد الله ما امرتم به من لدن ناصح عليهم البهَاء الساطع اللأئح من افق سماء الفضل عليك
يا من اقبلت بكلک الى الله العزيز الحميد

* * *

سرک

جناب عبدالله

بنام گویای دانا

يا عبدالله مظلوم عالم جميع امم را در کلّ اوان و احیان بحق دعوت مينمايد و مقصود از اين ظهور آنکه سحاب ظلم مرتفع
شود و آفتاب عدل از خلف حجاب اشراق نمايد تا جميع اهل عالم در مهد امن و امان ساکن و مستريح شوند ای دوستان
بمنزله سراج باشید از برای عالم ظلمانی و بمتابه نور باشید از برای تاریکی با جميع اهل عالم بکمال محبت رفتار کنيد اجتناب
و جدال و فساد کل در اين ظهور اعظم منع شده نصرت باعمال طيبه و اخلاق مرضيه بوده و خواهد بود تمسکوا بالاستقامه
الکبرى في امر ربکم مالک الوری ثمّ اعملوا بما امرتم به في کتاب ربکم العليم الحكيم

* * *

از يمين عرش نازل

يا علی از يومی که لوح معهود که به صبحه و ساعه و صور ناميده شده ارسال گشت مشرکين و منکرين در کمال مکر و تدبير
قيام نموده اند اگرچه در ظاهر امری مشهود نه ولكن ان ربک لهو العليم الخبير بکمال جدّ در صدد جمال قدم بوده و هستند در
اين ایام هر روز حادثه جدیدی در اين ارض حادث و نفسی الحقّ ابداً حزنی از اين امورات و آنچه از قبل وارد شد و از بعد وارد
شود نبوده و نخواهد بود بفرحی جمال قدم بر عرش اعظم مستقرّ که اگر نفعهائی از آن بر اهل ارض مرور نمايد جميع از شوق
و فرح و سرور هلاک شوند ولكن حزن از آن است که عباد ضعيفند و حقّ نظر بتلطّف و مهربانی در بحر بلايا و محن ایشان
را بمقرّ اقصی دعوت ميفرمايد و آن نفوس محتجبه شاعر نه ای علی کمال مجاهده مبذول داريد و بيت امر را از سارقين حفظ
نمائيد ملاحظه در بيت ظاهر کن که اگر حفاظ آن را نوم غلبه نمايد البتّه سارقين داخل شوند و وارد گردند ولكن اگر حفاظ

بحراست و حفظ خود مشغول ابداً دست نیابند حال بر مخلصین از احبای الهی لازم است که کمال سعی را معمول دارند و امر الهی و بیت او را از سارقین حفظ نمایند قل کونوا قائمین لدی الباب ثم اطرودوا الشیاطین بشهاب ذکر اسمی العزیز المنیع
مره آخری به علی قبل اکبر نازل

بعضی از ناس از بعضی مخصوص ساحت اقدس زخارف طلب نموده و مینمایند و این بغایت از شطر عدل و انصاف بعید است از اول ظهور تا حین ابداً بنفسی در چنین امور اظهار نرفته مقدس است ذیل امر از این اذکار تا چه رسد بفعل آن بر کل لازم است که بعضی از عباد را نصیحت نمایند و من قبل الله اظهار دارند منادی احدیه از شطر الوهیة ندا میفرماید ای احباً ذیل مقدس را بطین دنیا میلائید و به ما اراد النفس و الهوی تکلم مکنید قسم بافتاب افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبله وجود الیوم باید از غیب و شهود مقدس و منزّه باشند اگر بتبلیغ مشغول شوند باید بتوجه خالص و کمال انقطاع و استغنا و علو همّت و تقدیس فطرت توجه باشطار بنفحات مختار نمایند ینبغی لهؤلاء ان یکون زادهم التوکل علی الله و لباسهم حب ربهم العلی الابهی تا کلمات آن نفوس مؤثر شود نفوسی که الیوم بمشتهیات نفسیه و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند در اکثر احیان در ساحت رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده و طائفین حول در عسر عظیم بوده اند مع ذلک ابداً از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمهئی که مدلل بر آن باشد اشراق ننموده و هر نفسی که موفق شد و بساحت اقدس هدیهئی ارسال نمود نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرف نمائیم احدی را مجال لم و بم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقیح از این فعل نبوده و نیست که باسم حق مابین ناس تکدی شود بر آن جناب و اصحاب حق لازم که ناس را بتنزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا رایحه قمیص ابهی از احبای او استشاق شود ولکن باید اولو الغنی بقفرا ناظر باشند چه که شأن صابریں از فقرا عندالله عظیم بوده و عمری لا یعادله شأن الا ما شاء الله طوبی لفقییر صبر و ستر و لغنی انفق و اثر انشاءالله باید فقرا همّت نمایند و بکسب مشغول شوند و این امری است که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عندالله محسوب و هر نفسی عامل شود البتّه اعانت غیبیه شامل او خواهد شد آنه یغنی من یشاء بفضلله انه علی کلّ شیء قدید

و همچنین در حفظ نفوس و تربیت اهل ملت و مملکت از مشرق مشیت رحمانی کلماتی مشرق که فواید آن شامل جمیع من علی الارض خواهد شد لو یسمعون ما نزل من سماء الامر حال مصلحت نبود که ارسال شود در سماء مشیت معلّق تا کی اراده الهیه تعلق گیرد و ارسال شود الامر بیده بسیار در تربیت نفوس جهد نمائید این از اهمّ امور بوده و خواهد بود و البهاء علیک یا من نسّم ندائک فی ذکر ربک المقتدر العزیز المختار

ای علی بگو باحبای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط بان قدری تفکر در رزایا و بلاای این مسجون نمائید که تمام عمر در ید اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی بیلائی مبتلا تا آنکه امر الله مابین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و باوهم خود در تفریق ناس سرّاً او جهراً مشغول گردد او از اهل انصاف است لا ونفسه المهیمنه علی العالمین لعمری ینوح قلبی و یدمع عینی لأمر الله و للذین یقولون ما لا یفقهون و یتوهّمون فی انفسهم ما لا یشعرون الیوم لایق آنکه کل باسم اعظم متشبّث شوند نیست مهرب و مفری جز او و ناس را متحد نمایند اگر نفسی در اعلی علو مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر اعظم و علّت توجه بشری جز مقام محمود مشهود که ظاهر است بحدود بشریه جهاتیّه یشهد کلّ الاکوان بانّه محروم من نفحات الرحمن قل ان انصفوا یا اولی الالباب من لا انصاف له لا انسانیه له حقّ عالم است بکلّ نفوس و ما عندهم حلم حقّ سبب تجرّی نفوس شده چه که هتک استار قبل از میقات نمیفرمایند و نظر بسبقت رحمت ظهورات غضبیه منع شده لذا اکثری از ناس آنچه سرّاً مرتکبند حقّ را از آن غافل

دانسته‌اند لا ونفسه العليم الخبير كل در مرآت علمیه مشهود و مبرهن و واضح قل لك الحمد يا ستار عيوب الضعفاء و لك الحمد يا غفار ذنوب الغفلاء ناس را از موهوم منع نمودیم که بسطان معلوم و ما يظهر من عنده عارف شوند حال بظنون و اوهام خود مبتلا مشاهده میشوند لعمری انهم هم الموهوم و لا يشعرون و ما يتكلمون انه هو الموهوم و لا يفقهون نسأل الله ان يوفق الكلّ و يعرفهم نفسه و انفسهم لعمری من فاز بعرفانه يطير في هواء حبه و ينقطع عن العالمين و لا يلتفت الى من على الأرض كلّها و كيف الذين يتكلمون بأهوائهم ما لا اذن الله لهم

بگو اليوم يوم اصغا است بشنويد ندای مظلوم را باسم حقّ ناطق باشيد و بطراز ذكرش مزین و بانوار حبّش مستنير اينست مفتاح قلوب و صيقل وجود و الّذی غفل عمّا جرى من اصبع الارادة انه في غفلة مبین صلاح و سداد شرط ايمان است نه اختلاف و فساد بلّغ ما امرت به من لدن صادق امين انما البهَاء عليك يا ايها الذّاکر باسمی و الناظر الى شطری و الناظر ببناء ربك الجميل

* * *

يا على اشكر الله بما زين رأسك باكليل الثناء في أيام ربك مالك الأسماء و هيكلك بطراز خدمته في الامكان قد عرفنا توجّهك الى بعض الجهات و هجرتك في سبيل الله منزل الآيات هذا ينبغي لك و لكلّ مقبل انقطع في حبه عمّا سواه اى على در كلّ احوال در اتحاد قلوب و اجتماعهم بر شريعۀ امریۀ الهیۀ سعی بلیغ مبذول دارید اگرچه بفضل الله بطراز اخلاق مزینى ولكن هر چه بر آن بيفزائى عندالله احبّ بوده تا كل باخلاق حسنه آن جناب بشطر وهاب توجّه کنند و در كلّ احيان مراقب امر باشید چنانچه در الواح قبلیۀ از قلم امریۀ نازل شده مشاهده در فضل و عنایت و الطاف حقّ نما سالها است که یکی از عباد که تو بآن عارفی مع آنکه در سرّ سرّ او و تبعۀ او بكلمات نالایقه و نفحات منتنه و شئونات نفسانیۀ مشغول بوده‌اند و حقّ بر كل مطلع و محیط ستر فرمودیم و چون در ظاهر باسم الله و ذکر او ناطق تعرّض نمودیم و در سنين معدودات از مطلع آیات الواح منبیهه مخصوص او نازل و ارسال شد و در جميع احوال تصریحاً و تلویحاً او را بمقام پاک که مقدّس از شایبۀ نفس و هستی است دعوت نمودیم که شاید بمقامات عالیۀ ممتنعۀ فائز شود كلّ ذلك من فضل ربك و رحمته و عنایته چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خلق له محروم ماند و از ما قدر له بی نصیب گردد مع این عنایات متواتره و الطاف متتابعه کأنه حقّ را غافل دانسته و سبب این ستر حقّ بوده قل روحی و نفسی لك الفداء يا ستار العالمين اى على مشاهده در امر رسول الله نما که اول امر در کمال ترقی و استعلا بوده و بعد توقّف نموده یکی از اسباب مانعۀ آنکه نفوسى برخاستند و بدعوى اینکه ما اهل باطنیم ناس بیچاره را از شريعۀ الهیۀ و مکامن عزّ ربّانیۀ ممنوع نمودند قل تالله كلّ ظاهر اعلى من باطنکم و كلّ قشر انور من لبکم قد ترک المخلصون بواطنکم كما تترك العظام للكلاب

این ایام احکام الهیۀ از مشرق بیان ربّانیۀ مشرق انشاءالله از بعد ارسال میشود و این دو آیه مبارکه در آن لوح امنع اقدس نازل من الناس من يقعد صفّ النعال طلباً لصدر الجلال قل من انت يا ايها الغافل الغرّار و منهم من يدعى الباطن و باطن الباطن قل يا ايها الكذاب تالله ما عندك انه من القشور ترکناها لكم كما تترك العظام للكلاب ملاحظه نماید هر نفسی از نفوس موهومه که یافت شد خلیجی از بحر اعظم خارج نمود و بتوهّمات نفسانیۀ و شئونات هوائیۀ بتمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرّق ساخت قل يا ايها الموهوم انّ الباطن و باطن الباطن و الباطن الذى جعله الله مقدّساً عن الباطن و الظاهر الى ما لا نهاية لها يطوف حول هذا الظاهر الذى ينطق بالحقّ فى قطب العالم قد ظهر الاسم الأعظم و مالک الأمم و سلطان القدم ليس لأحد مفرّ و لا مستقرّ الا لمن تمسك بهذه العروة الثوراء التى بها اشرفت الأرض و السّماء و لاح العرش و الثرى و اضاء ملكوت الأسماء و انار الأفق الأعلى اتقوا يا قوم و لا تتبعوا أهواء الذين اتبعوا الهوى و لا اوهام الذين قاموا على المكر فى

ملکوت الانشاء توجّهوا بوجوه بیضاء و غرر غرّاء الی مطلع آیات ربکم مالک الآخرة و الأولى كذلك قضی الأمر فی اللوح الّذی جعله الله امّ الألواح و مصباح الفلاح بین السموات و الأرضین

ای علی تفریق امت سبب و علّت ضعف کل شده و لکنّ الناس اکثرهم لا یفقهون بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و مینمایند کاش به دارالسلام میرفتند در تکیّه قادریّه ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند ای علی جمعی در آن محلّ موجود و مجتمع و نفسی الحقّ که مشاهده شده نفسی از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متصلاً خود را بحجر و مدر و جدار میزد که بیم هلاکت بود بعد منصعقاً بر ارض میافتاد و مقدار دو ساعت ابدأ شعور نداشت و این امور را از کرامات میشمردند انّ الله بریء منهم و نحن برآء انّ ربک لهو العلیم الخبیر یعلم خائنه الأعین و ما فی صدور العالمین و هم چنین جمعی هستند به رفاعی معروفند آن نفوس بقول خود در آتش میروند و در احیان جذبیه سیف بر یکدیگر میزنند بشأنی که ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را قطع نموده اند کلّ ذلک حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا انّهم من الأخسرین جمیع این امور برای العین مشاهده شده و اکثری از ناس دیده اند بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس موهومه بآن ارض توجّه نماید و تکایای مذکوره و ما یحدث فیها را مشاهده کند که شاید بخطرناک نفسانیّه و توهمات انفس خادعه از شطر احدیّه و مالک بریّه ممنوع نشود

ای علی جمعی در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده اند و با وحوش انس گرفته اند و لیالی و ایام بریاضات شاقّه مشغولند و باذکار ناطق مع ذلک احدی از آن نفوس عندالله مذکور نه با اینکه خود را از اقطاب و اوتاد و افراد ارض میشمردند الیوم رداء افعال و اکیلی اعمال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده آنه لکلمه بها فصل بین کلّ حزب و نفس کلّ جبل و سقط کلّ نجم و کسف کلّ شمس و خسف کلّ قمر و انفطر کلّ سماء و انشقّ کلّ ارض و غیض کلّ بحر و ارتعد کلّ قته و انقعر کلّ جذع و اضطرب کلّ هضب و ارتعش کلّ بطح الا من شاء ربک المقتدر القدر من اقرّ بما اقرّه الله و اعترف بما اعترفه الله آنه من اهل البهآء فی ملکوت الانشاء کذلک نزل من افق الوحی امر ربک المبرم العزیز الحکیم اگرچه لایق نه که قلم اعلی باین بیانات مشغول شود و لکن نظر بفضل و سبقت رحمت قلم رحمن بامثال این بیان ناطق است این الأقویاء و این مظاهر الاستقامه فی ملکوت الانشاء و این مطالع الاقنار فی جبروت الانقطاع ای علی تا حال اصعب اقتدار خرق استار نموده انّ ربک لهو السّتار از خدا بطلب که آن نفوس را باستقامت تمام منقطعین عن سواه بر امر مالک انام و سلطان ایام ثابت و راسخ فرماید لعمری بذلک ترفع اذکارهم و تثبت اسمائهم و تحقّق مقاماتهم و تفتح علی وجوههم ابواب عرفانی الّذی کان اصل الأمر و مبدأه و اسّ المقام و سلطانه طوبی لمن نبذ الدنیا و ما یذکر فیها و توجّه بالقلب الأنور الی منظر ربّه المتعالی المقتدر العلیّ العظیم

رحمت شما بسیار است کما حمل فوقها هذا القلب الأرقّ الأدقّ الأشفق اللطیف البدیع المنیر چه که باید ناس را بحکمت چنانچه در کلّ الواح بآن امر شده از اوهمات نفسیه و شئون غیر مرضیه بنصایح بالغه و حکم ربّانیّه مقدّس نمائید و بشطر اقدس کشانید اول امر و اعظم آن استقامت بر امر بوده انشاءالله باید در کلّ احوال بخدمت مشغول باشید چنانچه هستید انما البهآء علیک و علی من احبک خالصاً لله ربّ العالمین

* * *

جناب ملا علی علیه بهآء الله خضرا

انا المجيب من الأفق الأعلى

يا على اوهامات اهل فرقان بر كل واضح و معلوم مع ذلك حزب بيان از آن حزب غافلترا مشاهده میشوند قبل بذکر وصی و امثال آن هزار و دوپست سنه یکدیگر را لعن نمودند و بر سفک دم یکدیگر فتوا دادند حال بعینه در نفوسی که خود را از اهل بیان میشمزند همان گفته‌های قبل و اوهامات تازه بمیان آمده عالم گواه که این مظلوم در لیالی و ایام عباد را بآنچه سبب علو و سمو و انقطاع و تقوی الله است متذکر نمود و تعلیم فرمود و احدی از منکرین ظاهر نه در خلف سبحات و حجابات مستور و چون نور امر ساطع با سیوف بغضا بیرون آمدند طوبی از برای نفسی که حجابات اسماء را خرق نمود و به یوم الله و ما ظهر فیہ تمسک جست لعمر الله حزب قبل از مشرکین لدی الله مذکور هر یوم بامری متمسک میشدند و بذکری ناطق به آلهه من دون الله قائل بوده و هستند نشهد انهم من الأخسرین فی کتابی المبین

اولیا را تکبیر برسان انا ذکرناهم من قبل و من بعد و ایدناهم بروح من عندنا یشهد بذلك من ينطق انه لا اله الا هو الحق علام الغیوب قل یا ملاء الأرض ضعوا ما عندکم ثم ولوا وجوهکم الی الأفق الأعلى المقام الذی فیہ ارتفع النداء ان ربکم الرحمن هو المقتدر المهیمن القیوم قل قد اتی الیوم و انتم لا تعرفون قد ظهر المکنون و انتم لا تعلمون خذوا کتاب الله بقوة من عنده ثم انصروه بجنود البیان امرأ من لدنه انه هو المهیمن علی ما کان و ما یكون طوبی لک بما تحرک علی ذکرک القلم اذ کان مالک القدم فی السجن الأعظم قل

لک الحمد یا مالک الوجود و الظاهر باسمک الودود بما ذکرنتی فی سجنک و انزلت لی ما لا تعادله الخزائن و الكنوز اسألک ان تجعلنی مستقیماً علی حیث لا تزلی شبهات الذین انکروا حججتک و اعرضوا عن برهانک و جادلوا بآیاتک الئی احاطت الملك و الملكوت البهآء المشرق من افق سماء ظهوری علیک و علی الذین عملوا بما امروا به فی لوحی المحفوظ

هو الذاکر العلیم الحکیم

یا علی علیک بهائی ان المظلوم لا یشکو من البلیا و ما ورد علی الأولیآء فی سبیل الله مولی العالم فاعلم ان ابن الذئب افترس غنماً من الأغنام و الظالم عقر ناقة الله امام وجوه الأمم طوبی لمن صعد و ویل لمن ارتکب ما ناحت به مظاهر اسمی الأعظم انک اذا فزت بلوحي قل

لک الحمد یا اله الأسمآء و فاطر السّمآء بما سقیته اراضی عرفانک من دم اولیائک الذین جعلتهم مطالع الاستقامة بین بریتک اسئلک بهم و بدمائهم بأن تنزل من سماء رحمتک فرجاً من عندک و سلاماً من لدنک و رحمةً من جانبک ای رب قد طالت اعناق التفاق و احاطت سحاب الظلمة نیر الافاق اسئلک بمظلومیّتک و مظلومیّة اولیائک بأن تؤیّد اعدائک علی العدل و الانصاف انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الفرد الواحد المهیمن العلیم الحکیم و لک الحمد یا الهی بما ایدتني علی القيام امام وجهک و اصغآء ندائک و الورود فی لجة بحر رحمتک اسئلک بأن تکتب لی و لأخی الذی سمی بأصغر کلّ خیر انزلته من قلمک الأعلى فی الواحک و کتبک یا مولی الوری ای رب قدر لأخی الآخر الذی سمی بیاقر و اختی ما ینبغی لبحر عطائک و سماء رحمتک و شمس عنایتک اشهد انک انت الغفور الرحیم و المقتدر العزیز الکریم

كَبْرٌ مِنْ قِبَلِي عَلِيٌّ أَوْلِيَانِي هُنَاكَ وَ بَشْرَهُمْ بَعْنَايَتِي أَنَا ذَكَرْنَا مِنْ سَمِّي بِمُحَمَّدٍ قَبْلَ رِضَا ثُمَّ الَّذِي سَمِّيَ بِمُهْدِي فِي كِتَابِ
اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الْبَهَاءِ مِنْ لَدُنَّا عَلَيْكُمْ وَعَلَى الَّذِينَ مَا خَوْفَتُهُمْ جُنُودَ الظَّالِمِينَ

* * *

اس

جناب علی علیه سلام الله

هو المهيمن علی من فی الأرض و السماء

یا علی علیک سلام الله و عنایتہ تو شاهد و عالم گواه کہ این مظلوم حزب الله را در لیالی و ایام بنصایح و مواعظ از ما لا
ینبغی منع نمود و بما ینبغی امر فرمود مرقاة صعود الیوم موعظہ حسنه و اعمال و افعال طیبہ طاهره بوده و هست طوبی از برای
نفوسی کہ مال و منال ایشان را از غنی متعال منع نمود ایشانند مظاهر انقطاع و مطالع تقوی علیهم سلام الله و عنایتہ و فضلہ
آن جناب بر اعمال و افعال این حزب از قبل آگاہ بوده و هست و این مظلوم بعد از توجہ بہ عراق در جمیع احیان بتربیت عباد
مشغول لسان ناطق و قلم جاری و ایما و اشاره موجود در بعضی از مقامات ببیان امکان را منور مینمودیم و حرکت میدادیم و در
بعضی اوقات بقلم بنصرت امر الله مشغول بودیم و گاهی باشارات حاجب و چشم کوثر آگاهی عطا مینمودیم مقصود آنکہ
بجمیع جوارح و ارکان بتطہیر و تہذیب عباد مشغول کہ شاید مابین احزاب عالم الفتی حاصل شود و نار حبی مشتعل گردد نعم
ما قیل من قبل حواجبنا تقضی الحوائج بیننا و نحن سکوت و الهوی یتکلم

یا علی علیک عنایة الله و فضلہ در سجن اعظم مشاهده نمودی چه مقدار از نفوس موجود مع اختلاف آراء و تفاوت
مقامات بمحبّت و وداد کل را نگاه داشتیم از اول دنیا الی حین شنیده نشده نفسی از اولیا و یا اصفیا در سجن مع این
جمعیت وارد شده باشد حال در حالت این مظلوم تفکر نما کہ بچه محبت و خلقی این جمع را نگاه داشته بشانی کہ اکثری
در جمیع احوال بافق ارادة الله ناظرند اهل نور و نار در ایام ظهور موجود اهل نور معلوم یعرف من سیماهم نضرة الله العلیم
الحکیم و اهل نار نفوسی کہ نصح الله را نپذیرفتند و بیغی و فحشا ظاهر گشتند امانت را بخیان و انصاف را باعتساف تبدیل
نمودند حقّ شاهد و آگاہ کہ عبادی کہ بمفتریات در مدینة کبیره ناطقند محض حفظ ایشان را از سجن روانه نمودیم چه کہ
اعمال و افعال مکشوف شد و از برای هر یک خطر عظیم موجود محض عنایت و محبتّ عمل نمودیم آنچه را کہ حاکی از
شفقت لانهایه بود ولکن آن بی انصافها عمل کردند آنچه را کہ کل آگاہند و میدانند از و حرص ایشان را از راز حضرت بینباز
محروم نمود حال از حقّ میطلبیم جمیع دوستان را در اطراف حفظ فرماید لازال نیر تقوی را امام وجوه مشرق و لائح مشاهده
نمایند و بان تمسک جویند و باعمال و اخلاقی ظاهر شوند کہ صیتش عالم را احاطه کند و از هر مدینہ و دیار رایة اتّحاد و
علم اتّفاق مشاهده گردد نامہ آن جناب رسید و امام وجہ مظلوم باصغا فائز طوبی لک و نعیماً لک قد نطقت بما یجد منه
المقرّبون عرف المحبّة و الوداد فی الحقیقه خیرخواهی نمودی نسأل الله ان یحفظک و یحرسک بقدرتہ و سلطانه انه علی کلّ
شیء قدیر السلام علیک و علی من معک و علی کلّ ثابت مستقیم

* * *

یا علی علیک سلام الله و عنایتہ ذکر اول آنکه باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور اینمقام محال بوده و هست مگر بذیل توکل کامل توکل نمائی اینست شفای هم و فی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات و توکل حاصل نشود مگر بایقان تمام ایقان را اثرهاست و ثمرها و ثانی بردباری و اظهار دوستی با اعلی و ادانی استغفر الله کلّ عالی بوده و هستند اگر نصایح مشفقانه حق را بپذیرند اینمقام نیر خلق الهی قلب و صدر و رأس کلّ را بنور لا یوصف منور دارد و ثالث اخلاق و اعمال و اقوال بمقتضیات حکمت و وقت معلق گردد لله الحمد آنجناب مزینند بآنچه ذکر شد این شهادت در اینمقام لؤلئیست لا عدل له و نورست لا نظیر له یا علی دوستان الهی را از قبل مظلوم سلام برسان انشاء الله کلّ مؤید شوند بر آنچه وقت آنرا طلب مینماید هنگام اجتهاد در امور توقف جایز نه و مقام صلح و اصلاح تکلم بکلمه قهرآمیز لایق نه انشاء الله کلّ موفق شوند برضا و تسلیم که دو نیرند از برای آسمان وجود هنیئاً لکم و للعارفین

جناب استاد علی اکبر بنا علیه بهاء الله

هو السامع العليم الخبير

یا علی قبل اکبر ذکرت در منظر اکبر بوده و هست قد فزت بلوح لاح من افقه نیر عنایة ربک الکریم چندی قبل لوح امنع اقدس مخصوص آن جناب مع الواح منزله ارسال شد از حق میطلبیم عباد خود را از بحر معانی مستوره در آیات محروم نفرماید و از صراط واضح مبین منع ننماید اولیا را تکبیر برسان و بعنایت و الطاف حق بشارت ده بگو از نار فتنه و فساد که از قساوت قلوب عباد مشتعل شده محزون مباشید قسم بانوار وجه الهی که از افق اعلی مشرق و لائحتست این امور سبب اعلاء کلمه الله بوده و هست عنقریب کل بفنا راجع و یری المقربون الأمر کله لله رب العالمین البهَاء اللائح من افق سماء رحمتی علیک و علی کلّ صبار شکور نظر بحکمت منزله کل را از اقرار و اعتراف باین امر امام وجوه منع نمودیم للکل ان یتمسکوا بما قیل من قبل التقیة دینی و دین آبائی

جناب آقا علی اکبر علیه بهاء الله

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا علی قبل اکبر ظالم ارض یاء قصد اطفای نور نموده و عمل کرده آنچه را که از اول دنیا الی حین احدی مرتکب نشده قسم بنور بیان که آنچه کرده سبب اعلائی کلمه مبارکه بوده و هست رغماً لأنفه و لمن معه و یحبّه بشارت حقیقی آنکه اولیای الهی قصد صعود نمودند و جان در سبیل مقصود عالمیان فدا کردند طوبی لک بما نزل لک هذا الكتاب المبین

بسمي الأعظم الأقدس العليّ الأبهى

يا عندليب ان استمع النداء أنه يظهر مرةً باسم الحبيب و اخرى باسمي المحبوب و تارةً باسم قلمي الأعلى و طوراً بهذا الاسم الذي به ارتعدت فرائض الأسماء و انصعق من في الأرض و السماء الآ من شاء الله ربك المهيم على الأشياء أنه لهو الفرد المتعالى العليم الحكيم أنا ذكرناك من قبل بما فاح به عرف البيان فى الامكان و سرت به نسمة الله على من فى السموات و الأرضين تالله انّ البطحاء وجدت عرف قميص مالك الأسماء و الحجاز اهتزت و نادت لك الحمد يا اله العالمين بما اظهرت نفسك لعبادك و شرقت ديارك بقدمك اشهد بك ظهر المقصود و توجه كلّ حبيب الى الله الفرد الخبير و الروح فى برية الاشتياق يدعو ربّ البرية و يقول لبيك يا مقصود العالم و لبيك يا محبوب العارفين هذا يوم فيه تشرف كلّ شىء بأنوار الظهور ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين انّ الطور ينادى امام الظهور و يدع الكلّ الى مطاف المرسلين فانظر فى الناس و مقاماتهم انهم كانوا ان ينتظروا فى الليالى و الأيام من وعدوا به من قبل فى كتاب الله فلما اتى الوقت و ظهرت راية الظهور اعرضوا عن الله العزيز الحميد أنا ندع ذكرهم و نذكر الذين آمنوا فى هناك بذكر تجذب به عقولهم و قلوبهم على شأن لا تمنعهم علماء الأرض عن صراطى المستقيم تالله انهم عبدة الظنون و الأوهام انّ العلم تبرأ منهم يشهد بذلك لسانى فى ملكوتى العزيز المنيع هم الذين اعرضوا عن الوجه و اعترضوا على الله اذ اتى بحجة غلبت الأشياء و بأمر لا يقوم معه من فى السموات و الأرضين قد حضر لدى المظلوم كتابك الذى ارسلته الى اسم الجود و قرأه العبد الحاضر لدى العرش انّ ربك لهو الميّن العليم و اردنا ان نذكر كلّ اسم كان فى كتابك ليفرح بعناية الله العزيز الجميل

يا مهدىّ انّ الكتاب على هيئة اسمى الأعظم ينطق بين العالم أنه لا اله الا انا العزيز الوهاب طوبى لأذن فازت باصغاء نداء الله و ويل لمن اعرض و اتبع كلّ غافل مراتب انه فى كلّ الأحيان ينادى من فى الامكان و يدع الناس الى الله مالك الرقاب قد ذكر ذكرك فى السجن و نزل لك ما ابتسم به ثغر البيان ان افرح بذكرى ثم اشكر ربك الذى خلقك و عرفك مطلع آياته و ايدك على هذا الأمر الذى به زلت الأقدام طوبى لك و لأبيك و امك و اختك و ضلعتك أنا نكبر عليه و عليهنّ من هذا المقام الذى جعله الله مشرق الآيات

يا علىّ ان اشكر بما يذكرك لسان الكبرياء من افقه الأعلى و يدعوك و من على الأرض الى البحر الأعظم الذى ظهر امام الوجوه باسمى المهيم على الممكنات أنا اردنا ان نقرب الأمم الى الله مالك القدم و هم قاموا على ضرباً على شأن ناح به الملاء الأعلى و سكّان الفردوس و الذين طافوا العرش فى العشىّ و الاشراف أنا سمعنا نداءك و اجبتك من المنظر الأكبر الذى ينادى فيه مالك القدر أنه لا اله الا انا العزيز العلام طوبى لنفس فازت بأيامى و لسان نطق بذكرى و لعين توجهت الى افقى و لبيت ارتفع فيه ذكرى و لرجل سرع الى سواء الصراط و نذكر الباقر و الأصغر و نبشّرهما بالذكر الأكبر الذى جرى من القلم الأعلى فى اعلى المقام البهاء عليك و عليهما و على امك و اختك من لدى الله منزل الآيات

أنا نذكر امتنا و نقول يا امتى كم من ملكة ما فازت بعرفان الله و كم من ملك غفل عن الذى يذكره فى الليالى و الأيام كم من امير غرته الدنيا و كم من كبير حجّته الأشياء و أنك اقبلت و عرفت مولاك و انشأت فى ذكره ما استفرحت به افئدة اولى الألباب ان اشكرى الله بما ايدك على امره و عرفك مطلع اسمائه الذى احتجب عنه العباد طوبى لسان نطق بذكرى و لقلب تزين بطراز حبيّ و لوجه توجه الى الله مالك الأديان قد قرئ ثنائك لدى العرش و قبلناه فضلاً من عندنا و اثبتناه فى الكتاب غنىّ يا امتى على افنان دوحة عرفانى أنه ينفك فى كلّ عالم من عوالمى يشهد بذلك ربك مرسل الأرياح

يا قلمي الأعلى ان اذكر من آمن بالله مالك الأسماء ليفرح و يكون من الراسخين يا يوسف قبل علىّ أنا رأينا اقبالك اقبلنا اليك من هذا المقام الذى جعله الله مقرّ عرشه العظيم قد رفع الله شأن السجن الى مقام يذكر دونه كلّ مقام رفيع ان

اشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض انه لا اله الا هو و الذي ينطق انه لهو الكنز المخزون و الغيب المكنون قد ظهر بالحق بسلطان لم تمنعه جنود الأرض و لا سطوة الظالمين قل

يا اله الأسماء و فاطر السماء اسألك بالاسم الذي كان مقدساً عن الحروف و الألفاظ و منزهاً عن الألسن و الأصوات بأن تؤيدني على الاستقامة على امرك و القيام على ذكرك و ثنائك اي ربّ انا الذي توجهت الي وجهك اسألك بأن تجعلني متمسكاً في بحر غفرانك و متمسكاً بحبل عطائك أنك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم

يا رسول يذكرك مالك الوجود و ربّ الجنود من هذا المقام المحمود أنا نخبرك بالرسول الذي طار في هوائي و نطق بثنائى بين عبادى و اخذه كوثر بيانى على شأن انفق روحه فى سبيلى كذلك يذكرك من عنده كتاب محفوظ يا قلمي الأعلى ان اذكر عبدى الرسول الذي استشهد فى الزوراء انه هو الذي فوض اليه سقاية بيتى الحرام بعد العبد الحاضر لدى عرش الله المهيمن القيوم انه خرج فى الاشراق ليسقى بيت الله فى يوم الميثاق اذا قتله المشركون بظلم ناحت به الأشياء و الذين طافوا العرش بخضوع و خشوع ان اذكره من قبلى و قل اول نفضة تضيّعت من ايراد حديقة المعانى عليك يا ايها الناطق بذكر مالك الأسماء و المتوجه الى الأفق الأعلى اشهد أنك سمعت النداء و اقبلت الى الزوراء مقرّ عرش ربك فاطر السماء الى ان دخلت المقام المحمود و فرت بلقاء الله مالك الغيب و الشهود انت الذي ما منعك ضوضاء الأمم و لا شؤونات العالم توجهت بوجهك و عينك و قلبك و كلّ اركانك الى الله مالك الملوك و كنت طائفاً حول البيت الى ان شربت رحيق الشهادة فى سبيل المظلوم عليك بهاء الله و بهاء من فى السموات و الأرض و بهاء كلّ من آمن بالله العزيز الودود

أنا نذكر من اقبل الى افقى و تمسك بحبل عنايتى الذي سمى بمحمد قبل مهدي ليفرح بذكرى الذي اذا ظهر هدر عندليب البيان على الأفنان انه لا اله الا هو و نطقت الأشياء بين الأرض و السماء قد اتى الموعود من سماء العناية و الألفاف و نادى الملكوت تالله قد ظهر مالك الجبروت بسلطان لا يقوم معه من فى السموات و الأرض و نادى الحوريات من الفردوس الأعلى تبارك مالك الأسماء و فاطر السماء الذي ظهر و تجلّى بأسمائه الحسنى على من فى ملكوت الأمر و الخلق ان اقبلوا يا ملاً الأرض و لا تكونوا من الغافلين تالله قد ظهر يوم الله و كشف الغطاء من كان مستوراً و مخزوناً و مكنوناً فى حجب الغيب فلما تمّ الميقات اظهر نفسه فضلاً من عنده انه لهو المقتدر القدير هذا يوم فيه تكلم منادى الطور و ينطق ربّ الجنود امام العالم انه لا اله الا انا الفرد الخبير طوبى لك بما خرقت الأحجاب و اقبلت الى الوهاب اذ اعرض عنه كلّ غافل بعيد فانظر الذين ينسبون انفسهم الى الفرقان و يدعون العلم انهم يفتخرون باسمى بين عبادى فلما اظهرت نفسى اعرضوا و كفروا بالذى آمنوا كذلك يذكرك المظلوم لتكون من العارفين ان افرح بما ذكرت من قلمي الأعلى تالله انه خير لك عما على الأرض يشهد بذلك لسانى فى سجنى البعيد و نذكر ابنك الذي فاز بعناية ربّه الغفور الكريم من اقبل اليوم الى الأفق الأعلى و اعترف بما اعترف به مالك الأسماء انه من اهل البهاء فى لوح حفيظ نسأل الله ان يوفّقك و آياه و يؤيد كما على الاستقامة على هذا الأمر العظيم طوبى لك يا هدى بما اقبلت الى الله مالك العرش و الثرى و ربّ الآخرة و الأولى فى يوم فيه انشقت الأرض و نسفت الجبال نعيماً لقوى كسر الأصنام باسم مالك الأنام و شرب الرحيق المختوم باسمه القيوم و نطق بثنائه بين الأحزاب أنا رأينا اقبالك اقبلنا اليك و سمعنا نداءك اجنالك بهذا الكتاب الذي اذا نزل بالحق صاحت كتب العالم و نادى تالله قد ظهر أم الكتاب ان اطلع من افق البيان باسم ربك الرحمن و قل يا ملاً الامكان تالله قد فتح باب السماء و اتى مالك الأسماء على ظلل السحاب ان اخرجوا من بيوت الظنون و الأوهام لعمر الله قد اتى الأيام التي تزيّنت بذكرها الزبر و الألواح

ان استمع يا جواد صرير قلم ارادتى و خريز ماء عنايتى و هزير نسائم الوحى فى أيامى و حفيف سدره المنتهى التي ارتفعت بهذا الاسم الذي ذلت له الرقاب فاسأل الله بأن يجعلك مشتعلاً بنار حبّه و ناطقاً ببناء نفسه و متوجّهاً فى كلّ الأحوال الى باب فضله الذي ما قدر له البواب خذ كوب البقاء باسم ربك الأبهى ثم اشرب منه الكوثر الأصفى مرّة باسمى و اخرى

بذكرى الّدى خضعت له الأذكار كذلك طرّز دياج كتاب البيان بذكر ربّك الرّحمن اذا فزت به ان اشكر و قل لك الحمد يا منزل الآيات

يا علىّ يخاطبك المظلوم من هذا المقام ليأخذك جذب بيان ربّك مالك الوجود ان اشهد بما شهد الله أنّه لا اله الا هو المهيمن القيوم طوبى للسان اقرّ بما اقرّ به لسان القدم و لوجه توجهّ الى وجه الله مالك الملكوت قل هذا يوم بشرّ به محمّد رسول الله من قبل و من قبله الانجيل و الزبور اتقوا الله يا قوم و لا تنكروا هذا الفضل الّذى احاط الغيب و الشهود دعوا ما عندكم و خذوا ما عند الله كذلك يأمركم مطلع الوحى فى هذا اللوح المسطور تجتّبوا يا قوم عن الّذين اتبعوا اهوائهم و كفروا بالله ربّ ما كان و ما يكون تشبّث بذيل عناية ربّك و قل

لك الحمد بما عرفتنى مظهر نفسك و ايّدتى على ذكرك و ثنائك فى يوم فيه اسودّت الوجوه اسألك بأن تكتب لى ما كتبه لأصفيائك الّذين وفوا بميثاقك و نصرروا امرك المحتوم

يا محمّد قبل علىّ انا نبشرك بظهور الله و سلطانه و قدرته و اقتداره لتفرح و تكون من الشاكرين قد انار افق العالم بنير اسمنا الأعظم ولكنّ الأمم فى حجاب مبين قد اشتعلت الأشياء من نار كلمة ربّك مالك الأسماء ولكنّ ملاً الانشاء اتبعوا اهوائهم و اعرضوا عن الّذى وعدوا به فى كتاب الله ربّ العالمين كلّما امنع القلم عن ذكر مالك القدم يأخذ بأيادى الرّجاء ذيل ربّه فاطر السّماء و يقول

يا مالك الأمم اسألك باسمك الأعظم بأن لا تجعلنى محروماً عن ذكرك فى ايّامك أنّك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم فائذن لى يا الهى بأن اخبر الناس بما علّمتنى من اسرار حكمتك و اريتنى لآئى علمك لتنجذب بها افئدة عبادك الّذين اقبلوا اليك اذ اعرض اكثر خلقك

كذلك قضى الأمر اذ يمشى جمال القدم فى هذا المنظر الكريم طوبى لك بما توجهّ اليك وجه الله و يكلمك مكلم الطور فضلاً من عنده أنّه لهو الفضال القديم

يا محمود ان استمع ندائى من مقامى المحمود ثمّ اشهد بما شهد لسان العظمة أنّه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد ارسلنا الرّسل و انزلنا الكتب و فصلنا فيها ما يرفع العباد الى الغاية القصوى و الجنّة العليا ولكنّ القوم اعرضوا بما اتبعوا كلّ ناعق مردود كم من عالم تمسّك بالشريعة و بها افتى على منزلها يشهد بذلك اهل سرادق عظمتى و فسطاط عصمتى ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين طوبى لبصير ما منعه الهوى عن مولى الورى و لسميع توجهّ و سمع نداء الله الملك العزيز الودود

يا رضا تالله من فاز برضائى أنّه من اهل ملكوتى يصلّين عليه الملاً الأعلى و اهل مدائن الأسماء يشهد بذلك فاطر السّماء فى هذا الكتاب المحتوم من فاز به بكلّ الخير و الّذى منع أنّه من اهل التّابوت طوبى لنفس نبذت ما ارادت و اخذت ما اراده الله المهيمن القيوم ليس فى علم الله مقام اعظم منه نعيماً لمن شرب هذا الرّحيق من يد عطاء ربّه الغفور لو تجد لذّة بيان ربّك لتطير فى الهوّاء و تمشى على الماء و تنادى فى بريّة العالم ليّيك ليّيك يا اله الوجود و ليّيك ليّيك يا مالك الغيب و الشهود ليّيك ليّيك يا سلطان الملوك اشهد بك تشرفّ العالم و بظهورك اهتزّ الطور و ينادى و يقول لك الحمد يا من بك نطقت الأشياء و ظهرت الكنوز كذلك زيّنا افق سماء البيان بنير العرفان ان اشكر ثمّ احمد ربّك العزيز الودود

يا علىّ قبل نقيّ انا نذكرك خالصاً لوجهى ليجذبك ندائى الى ملكوتى و يقرّبك الى بحر عنايتى ان ربّك لهو الغفور الكريم لا يعادل بكلمة من كلمات ربّك خزائن الأرض كلّها ان اعرف و كن من الحامدين تفكّر فى فضل ربّك أنّه يذكرك فى السّجن الأعظم بذكر لا يعادله ما عند الملوك و السلاطين أنّك اذا شربت رحيق بيانى و فزت بكتابى قم مقبلاً الى قبلة الوجود

و قل

يا اله الغيب و الشهود اسألک بنفحات ايامک و تضرّعات قميص عنایتک بأن تجعلنی ثابتاً راسخاً على امرک أنّک انت
المقتدر على ما تشاء و فى قبضتک ملکوت الأسماء تفعل ما تشاء و تحکم ما تريد

يا اسد ان استمع نداء الفرد الأحد انه يدعوک الى الله ربّ العالمين من الناس من اراد ان يطفى نور الله قل تبتاً لک يا
ايها الغافل البعيد انه وضع امره على اساس ثابت راسخ متين لا تزعره ارياح العالم و لا اشارات الأمم كذلك قضى الأمر فى
لوح حفيظ قل يا معشر العلماء لم اعرضتم عن الذى به ارتفعت اسمائکم و علت مقاماتکم اتقوا الله و لا تكونوا من الذين
كفروا بحجة الله بعد ظهورها و اعرضوا عن نعمة الله بعد انزالها كذلك ينصحبکم مولى الورى فضلاً من عنده و هو الناصح
العليم قل بظلمکم ناح رسل الله فى اعلى المقام و اهل الفردوس فى مقام كريم خافوا الله و لا تفتوا على الذى به نصب
الميزان و ظهر صراط الله العزيز الحميد أ تقتلون الذى يدعوکم الى الأفق الأعلى و ينزل علیکم من سماء الروح ما ينجذب به
اولو النهى اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين قد ظهر بحر العلم امام وجوهکم و انتم فى هيماة الظنون من المتحيرين ان ارفعوا
رؤوسکم ان الشمس فى وسط الزوال كذلك يذكركم الله فضلاً من عنده انه لهو الغفور الرحيم

يا نصرالله اياک ان تحزنک شؤونات العالم او تخوفک سطوة الأمم توکل فى کلّ الأحوال على العليم الخبير انه يشهد و
يرى و فى قبضته ملکوت الآخرة و الأولى يكتب لمن اراد اجر من فاز بلقائه و شرب من بحر وصاله انه لهو المقتدر القدير قل
قد ظهر ما لا ظهر فى العالم ان استمعوا يا قوم نداء من ينطق بين الأمم اياکم ان تحجبکم شؤونات الخلق عن الحقّ دعوهم
بأنفسهم و اقبلوا الى العزيز الحميد البهاء من لدن مالک السماء على کلّ عبد اقبل و آمن و على کلّ امة سمعت و شربت کوثر
محبة ربها الغنى العزيز الجميل

ان يا قلم الأعلى توجه الى الذين آمنوا بالله فاطر السماء و لا تمنعهم عن صيریک الأهلئ انا جعلناک مترجماً فى الملك
من لدن ربک المقتدر المتعالى المهيمن القيوم بشّر عبدنا الذى سمى باسکندر بما ذكره مالک القدر فى المنظر الأكبر ليفرح و
يكون من الشاكرين قل أنّک شربت من عين الحيوان الذى منع عنه اسکندر الأول يشهد بذلك سلطان الملل و مزيل العلل
الذى ينطق فى السجن الأعظم بين الأمم انه لا اله الا هو العليم الخبير انه دار البلاد و ما فاز بما اراد و أنّک فزت به فى البيت
فضلاً من لدن غفور كريم قل ان ماء الحيوان هو حبّ الرحمن فى الامکان تعالى من اخذ و شرب باسمى العزيز البديع فکّر فى
القرون الخالية اين اسکندر و امثاله و اين اعلامهم المنصورة و راياتهم المنصوبة و اين رماحهم المشروعة و سهامهم الطائرة و اين
اعناقهم المتطاولة و قصورهم المشيدة و اين خيامهم المضروبة و خبائهم المرفوعة و اين اوامرهم النافذة و معاقلمهم العالية و اين
صليل سيوفهم و سهيل خيولهم و اين تغرّدات طيورهم و نعمات مغنياتهم و اين هدير ورقائهم و خريز انهارهم و اين من ارتعد من
سطوته العالم و اضطرب من ظلمه الأمم و اين من افتخر بالملك معرضاً عن الملكوت و اين من اخذ الغرور الى ان اعرض
عن مالک الجبروت اين من حکم على الآفاق و اين من نقض الميثاق اين التى خجل غصن البان عند تمايلها و تطاولها و
توقفت الشمس عند كشف قناعها و ظهور جمالها اين قصور القياصرة و فروع الفراغة و اين شوكة الأكاسرة و جبروت الجبابرة
اين من غرته الصّفوف و يرى عن ورائه الألوف و اين من طار فى هواء الغرور و اعرض عن الله مالک النشور اين بساطهم و
نشاطهم و عزهم و اقتدارهم و اين خزائهم و زخارفهم و اوامرهم و هياكلهم قد انزلهم الله من اعلى غرفات قصورهم الى اسفل
درکات قبورهم لو يتفحص احد فيها هل يقدر ان يميّز جماجم الملوك عن المملوك او يراجم الغنى عن الصّعلوك لا و مالک
الملوك و سلطان الجبروت قد رجعوا الى منازلهم و سكنوا فى مقابرهم قد اخذ منهم المقامات و الشّؤون انا لله و انا اليه راجعون
كذلك نطق لسان العظمة بين البرية ان اقرأ و قل لک الحمد يا من ذكرتى و لك الشّاء يا مقصود العالمين فاسأل الله بأن
يجعلک مستقيماً على امر ربک و يبلّغک الى مقام لا تمنعک جنود الظالمين

ذكر من لدنا لمن سمى بمحمد قبل حسن ليقربه ذكر الله الى البحر الأعظم الذى يستمع من خير امواجه انه لا اله الا هو العزيز الودود يا اهل الأرض لا تجعلوا دين الله سبباً لاختلافكم انه نزل بالحق لاتحاد من فى العالم اتقوا الله و لا تكونوا من الجاهلين طوبى لمن يحب العالم خالصاً لوجه ربه الكريم تمسكوا بالكتاب الأقدس الذى انزله الرحمن من جبروته المقدس المنيع انه لميزان الله بينكم يوزن به كل الأعمال من لدن قوى قدير طوبى لمن وجد منه حلاوة بيان ربه و شرب من كلماته كثر اوامر الله رب العالمين لا تسبوا احداً بينكم و لا تتبعوا خطوات الغافلين قد جننا لاتحاد من على الأرض و اتفاهم يشهد بذلك ما ظهر من بحر بيانى بين عبادى ولكن القوم اكثرهم فى بعد ميين ان يسبكم احد و يمسكم ضر فى سبيل الله ان اصبروا و توكّلوا على السامع البصير انه يشهد و يرى و يفعل ما اراد بسلطان من عنده انه لهو المقتدر القدير قد منعم عن النزاع و الجدل فى كتاب الله رب العرش العظيم تمسكوا بما ينتفع به انفسكم و اهل العالم كذلك يأمركم مالك القدم الظاهر بالاسم الأعظم انه لهو الأمر الحكيم أنك اذا فزت بكتابى قل اشهد أنك انت الذى بك نصب الصراط و وضع الميزان و نفخ فى الصور و انصق من فى السموات و الأرض و ظهر لوح حفيظ

قد اراد وجه الله ان يتوجه الى احد من عبادى و يذكره فضلاً من عنده انه لهو الفضل الكريم ان يا سيد قبل اسد ان المظلوم يذكرك و يدعوك الى الله رب العالمين ان اشكر بما تحرك على ذكرك قلمى و اقبل اليك وجهى و انزل لك لسان بيانى من ملكوت وحيى ما لو تضعه على الجبال لتراها خاضعة متذللة لله الفرد المتعالى العزيز الجميل قل

الهى الهى احب عند كل حجر ادعوك باسمك الكريم و عند كل مدر اذكر باسمك الرحيم و احب فى الجبال ارفع ندائى حباً لجمالك و فى الاكام صريخى و صيحتى شوقاً للقائك قدر لى يا الهى ما اراده قلم تقديرك فى سبيلك و رضائك ترى يا الهى عبراتى فى فراقك و زفراتى فى وصالك اسألك بالكلمة العليا التى تشيك بين الأرض و السماء بأن تكتب لعبدك من قلمك الأعلى ما يجعله بكلمه منقطعاً اليك و متمسكاً بك و قائماً على خدمتك و مترصداً امرك اى رب بحر الفقر اهتز فى نفسه بما رأى امواج بحر غناك قدر له يا الهى ما ينبغى لك فى ايامك أنك انت المقتدر على ما تشاء فى قبضتك ملكوت الأشياء لا اله الا انت المهيمن العزيز الحكيم

كذلك فتحنا على وجهك باب البيان لتشكر ربك الخير

و نذكر من سمى بصادق ليفرح بذكر مولاه و يكون من الذين توجهوا بكلهم الى الله مالك الرقاب قل
الهى الهى لم خلقت العيون لعبادك و اعطيتهم بصائر من فضلك ان اعطيتهم لمشاهدة جمالك و النظر الى انوار وجهك فاكشف الأحجاب عنها بحدوك و الطافك لتشهدك مستويّاً على عرش عظمتك فى ايامك و ان خلقتها يا الهى لغيرك ادا تشهد الأشياء بأنهم فى خسران لم يكن اعظم منه فى مملكتك وعزتك يا محبوب فزادى و مقصود قلبى احب ان تعذبى بعذاب لم يكن اكبر منه فى علمك و تكتب لى عذب لقائك اى رب كنت راقداً هزتى نسيم يوم ظهورك فلما يقظنى الهمنى ما كنت غافلاً عنه فى ايامك اى رب وجدت عرفك سرعت اليك اسألك بأن لا تجعلنى محروماً عما قدرته فى كتابك من بدائع فضلك و لا ممنوعاً عن الاستقامة فى امرك فاكتب لى يا الهى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى أنك انت المقتدر القدير

يا على قلب العالم قد اقبل الى احبائه و ينصحهم بما نصحنه به احد اغصانى الذى سمى بيدى الله فى كتاب الأسماء و بعلى قبل محمد فى لوح نطق انه لا اله الا انا العزيز الوهاب انا نوصى الكل بالصبر و السكون و الأمانة التى كانت ودیعة الله بين خلقه طوبى لرافعى اعلامها و حافظى مقامها قلنا يا بديع كن فى النعمة منفقاً و فى فقدتها شاكراً و فى الحقوق اميناً و فى الوجه طلقاً و للفقراء كنزاً و للأغنياء ناصحاً و للمنادى مجيباً و فى الوعد وفياً و فى الأمور منصفاً و فى الجمع صامتاً و فى القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و فى الظلمة سراجاً و للمهموم فرحاً و للظمان بحراً و للمكروب ملجأً و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً

و فى الأعمال متّقياً و للغريب وطناً و للمريض شفّاءً و للمستجير حصناً و للضّير بصرأً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً و لهيكل الأمانة طرازاً و لبيت الأخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رايةً و لأفق الخير نوراً و للأرض الطّيبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسماء الكرم نجماً و لرأس الحكمة اكليلاً و لجبين الدّهر بياضاً و لشجر الخشوع ثمرأً فاسأل الله ان يحفظك من حرارة الحقد و صبارة البرد انه قريب مجيب كذلك نطق لسانى لأحد اغصانى و ذكرناه لأحبائى الذين نبذوا الأوهام و اخذوا ما امروا به فى يوم فيه اشرفت شمس الايقان من افق ارادة الله ربّ العالمين

يا محمّد قبل حسين ان استمع ما يناديك به المظلوم انه يذكرك خالصاً لوجه الله لتقوم على ذكره و ثنائه بين العباد اياك ان تحزنك شؤونات الخلق او تخوفك اشارات الذين كفروا بالمبدأ و المأل ضع ما عند الناس امرأ من لدنا و خذ ما اوتيت به فى الكتاب قل يا ملأ الأرض تالله قد ظهر اللّوح المحفوظ و انه يمضى بين عباده و يقول هذا يوم وعدتم به فى كتب الله من قبل اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ مشرك مرتاب ان اخرقوا الأحجاب باسمى و السّبحات بنار حبّى كذلك يأمركم من نطق بالحقّ فى اعلى المقام طوبى لغريب قصد الوطن و لبعيد سرع الى بحر القرب و لعليل توجه الى كوثر الشّفاء فى يوم فيه نطقت الأشياء الملك لله ربّ الأرباب ان اعرف قدر تلك الأيّام و خذ قدح الانقطاع باسم ربك مالک الأنام ثم اشرب منه بالروح و الرّيحان فانظر ثم اذكر الدّنيا و ما ترى فيها من شؤوناتها و تغييرها و اختلافها تالله انها تدعو فى كلّ الأحيان اهلها و تقول فاعتبروا يا اولى الأبصار انها تذكرّ الناس و تخبرهم بزوالها و فنائها ولكنّ القوم فى سكر عجاب ان استمع ندائى ثم اعلم بما امرت به فى هذا الكتاب الذى شهدت له الذّرات كم من عارف غرته العلوم و المعارف و كم من جاهل اقبل الى الأفق الأعلى و قال لك الحمد يا من عرفتنى مشرق آياتك فى هذا اليوم الذى فيه ناح الرّعد و صاح السّحاب بما ورد على اصفياء الله من الذين شغلتهم اموالهم و انفسهم عن الله فى يوم المعاد طوبى لبصير فاز بأنوار الوجه و لقلب اقبل الى قبلة الآفاق

يا طير البيان غرد على الأفنان باسم ربك الرّحمن ثم اذكر من سمى بهاءالدين ليأخذه جذب آيات ربه على شأن يطير بأجنحة الاشتيق فى كلّ الأحيان الى الله مالک يوم الطّلاق هذا كتاب انزله الوهاب اذ اتى على السّحاب و اعرض عنه كلّ الأحزاب الا من شاء الله مالک الرقاب تالله انه لهو الكنز المخزون و الغيب المكنون قد اتى من مطلع الرّوح بآيات عجز عن عرفانها من فى السّموات و الأرض الا من ايده الله بفضل من عنده انه لهو العزيز العلام انا سمعنا ما تغرّد به العنديل الذى سمى من لسان الله مالک الابدان و سمعنا ذكرك ذكرناك بهذا الكتاب الذى ينطق بين العالم انه لا اله الا انا العزيز الوهاب طوبى لك و لأبيك الذى طار الى افقى و سمع ندائى و اخذه جذب آياتى على شأن فدى روحه فى سبيلى يشهد بذلك لسان العظمة فى اعلى المقام انا نذكره كما ذكرناه من قبل فضلاً من عندنا و انا العزيز الفضّال عليه بهائى و بهاء اهل ملكوتى و جبروتى و بهاء الذين يطوفون العرش فى العشىّ و الاشرار انك تمسك بحبل الحكمة ثم اسأل الله بأن يسقيك كوثر الاستقامة بأيادى العناية و يكتب لك ما كتبه لكلّ موقن صبار

يا محمّد قبل صادق ان افرح بما توجه اليك وجه الله الملك المهيم القيوّم و يذكرك بما يتضوّع به عرف الرّحمن فى الامكان تبارك الله ربّ ما كان و ما يكون اذا انار افق سماء العلم و جرى فرات الحكمة اعرض عنه العلماء و افتوا على الذى تزين بذكره لوح محفوظ قد كانوا ينتظرون ايام الله فلمّا ظهرت بالحقّ كفروا بالشّاهد و المشهود قل يا معشر العلماء اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان اخرجوا من اماكنكم متوجهين الى الله مالک الوجود لا تنفعكم اليوم علومكم و لا ما عندكم ضعوا الأوهام خذوا ما اوتيتم من لدى الله مالک الملكوت كم من عارف افتى على المعروف و كم من عالم حكم على المعلوم و كم من امّى دخل الملكوت باسم ربه العزيز الودود ان اخذك سكر رحيق بيانى و اجتذبتك كوثر عرفانى خذ قدح الانقطاع باسمى ثم اشربه بذكرى المحبوب كذلك نطق القلم الأعلى اذ استقرّ مالک الأسماء على اعلى الجبال بسطان غلب الغيب و الشّهود

ان يا قلم الأعلى ان اذكر العنديل مرّة اخرى الذى اقبل الى الله مالك الابدان اذ اعرض عنه كلّ عالم و اعترض عليه كلّ عارف و افتى عليه كلّ ذى حكم كفر بالله ربّ العالمين تالله قد صعدت زفراتى و نزلت عبراتى و بكت عين شفقتى و ناح قلبى بما ارى العباد معرضين عن بحر رحمتى و شمس فضلى و سماء كرمى الذى احاط من فى السموات و الارضين يبشّره لسان المقصود و يدعوهم الى المقام المحمود و هم يفتون عليه بظلم مبین قد نقضوا ميثاق الله و عهده و كفروا بالذى آمنوا به من قبل يشهد بذلك من عنده لآئى العرفان من لدن عليم حكيم هذا يوم فيه ينادى الميزان تالله قد اتى الرحمن و انا المميّز الخبير و يصيح فيه الصراط و يقول قد ظهر السبيل المستقيم و فيه تنطق الذرّات يا ملاء الارضين و السموات قد اتى منزل الآيات بسطان لا تقوم معه جنود العالم و لا سطوة الذين غفلوا عن هذا الأمر العظيم قد ظهر ما لا ظهر فى الابدان ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين

يا اشرف انت الذى اقتديت بمولاك اّنه ما منعه عن الأمر ضوضاء من على الأرض نطق بأعلى النداء و دعا الكلّ الى العزيز الحميد أنّك قد نصرت دين الله و امره و اشتغلت بالتبليغ فى هذه الأيام التى فيها نطق لسان العظمة و بها تزيّنت كتب الله المقنن العزيز الجميل انت الذى ما منعتك شؤونات الدنيا عن ذكر مالك الورى يشهد بذلك ربّ العرش و الثرى فى هذا المقام الرقيع لا تحزن من شىء توكل على الله اّنه معك فى كلّ الأحوال اّنه لهو الشاهد البصير قل يا ملاء الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان اسرعوا الى البحر الأعظم الذى ما بين العالم بسطان غلب من فى العالمين ان اذكر اذ نطق لسان العظمة فى أوّل الأيام فى السجن الأعظم قد ما ج بحر البلاء و احاطت الأمواج فلك الله المهيمن القيوم أنّك انت يا ملاح لا تضطرب من الأرياح ان فلق الصباح معنا فى هذه الظلمة التى احاطت العالمين كذلك اشرفت شمس البيان من افق ارادة ربك الرحمن ولكنّ الناس اكثرهم من التائمين أنّهم ما انتبهوا من نداء الله و ما وجدوا حلاوة آياته يشهد بذلك كلّ عارف بصير قل يا ملاء الأرض تالله قد سرت سفينة الله على بحر البيان و أنّها تمرّ على البرّ و البحر لو انتم من العارفين تمسكوا بها باسم الله ربكم اّنه ينجيكم فضلاً من عنده اّنه لهو الغفور الكريم أنّك اذا وجدت عرفى من قميص بيانى و فزت بكتابى قل لك البهاء يا محبوب العالم و لك الثناء يا اله من فى السموات و الارضين ان افرح بما ذكرك المظلوم مرّة بعد مرّة بايات لا تنقطع نفعاتها عن العالم يشهد بذلك مالك القدم من هذا الأفق المنير ان يا قلم الأعلى قل بندائى الأحلى انجذبت الأشياء و باسمى الأبهى ما ج بحر الأسماء و هاج عرف الله المهيمن القيوم قل بهذا الظهور رجع حديث الطور و نفخ فى الصور و قام العباد لله العزيز الودود قل باصبعى فكّ ختم الرّحيق المختوم و ظهر الاسم القيوم و قام على الأمر على شأن ما منعه ضوضاء العباد و ما خوفه سطوة الجنود يا عيسى ان افرح بما يذكرك مالك العرش و الثرى لعمر الله هذا مقام لا يعادله شىء فى الأرض تفكّر و قل لك الثناء يا اله الغيب و الشهود قل هذه ارض ارتفع فيها نداء ابن مريم الذى بشّر الناس بهذا الظهور الذى اذا ظهر نطق الملاء الأعلى قد اتى الغيب المكنون بسطان مشهود هذا مقام طافه الرّوح و اهل الفردوس الأعلى يشهد بذلك مالك الأسماء ولكنّ القوم هم لا يسمعون ضع سوائى و خذ كتابى كذلك يأمرك لسان عظمتى من هذا المقرّ الذى لا يرى فيه الا الله مالك الوجود

يا احبّاء الرحمن فى البلدان ان استمعوا نداء المظلوم الذى ظهر باسمه القيوم اّنه يدع الكلّ الى الأفق الأعلى و المقام الأسنى يشهد بذلك كلّ الأشياء ولكنّ الناس اكثرهم من المعرضين ان اشهدوا بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض اّنه لا اله الا الفرد الواحد العليم الحكيم اّنا نوصيكم بما وصّينا به احد اغصانى من قلمى الذى سمى بضياء الله فى لوحى الحفيظ شهد الله أنّى آمنّت بالذى بذكره شرب المقرّبون الرّحيق المختوم و المخلصون ما عجز عن ادراكه من فى السموات و الأرض الا من شاء الله ربّ العالمين يا ضياء كن فى البأساء صابراً و فى الأمور راضياً و فى الحقّ موقناً و فى الخير سارعاً و فى الله قانناً و على الناس ساتراً و عن الهوى معرضاً و الى الحقّ راکضاً و للعباد سحاباً و عند الخطأ عطوفاً و لدى العصيان غفوراً و فى العهد

فانتمأ و على الأمر مستقيماً كذلك يوصيك المظلوم ثم بتقوى الله ثم يوصيك بالأمانة و الصدق عليك بهما ثم عليك بهما طوبى لك و لمن احبك لوجه الله و ويل لمن ابغضك و اعرض عمأ امر به فى الكتاب

يا ابراهيم ان استمع ندأء الله الفرد الحكيم انه سمع ندائك و اجابك فضلاً من عنده انه لهو الغفور الكريم اذا فزت باياتى و وجدت عرف يبانى ولّ وجهك شطرى و قل اشهد بك قام القيام و بظهورك نفخ فى الصور و بكلمتك العليا نطقت الأشياء الملك لله الفرد الخبير لو تجد لذة يبانى تطير بأجنحة الاشتياق فى هوائى و تشهد بما شهد لسان عظمتى فى ملكوت يبانى ان ربك لهو المفصل العليم و نذكر اخاك و من معكما من الذين اقبلوا الى الله فى يوم فيه ارتعدت فرائص كل ظالم بعيد كذلك زيتا بحر البيان بفلك المعانى و انها سرت عليه باسمى العزيز البديع لكم ان تشكروا الله فى كل الأحوال بهذا الفضل العظيم

يا صفا يذكرك مالك الأسماء الذى ظهر باسمه القيوم و به فكك ختم الرحيق المختوم طوبى لقاصد قصد و شرب و قال لك الحمد يا اله العالمين قل انه اتى بحجة الله و برهانه و ينطق فى كل الأحيان الملك لله العليم الخبير يا ملاً الأرض خافوا الله و لا تتبعوا الذين اعرضوا عن وجه به اثار ملكوت الله العزيز العظيم تالله من حركة قلمى تحرك القلم الأعلى و من ندائى ارتفع النداء من مكنم الكبرياء ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين انه يدع الكل الى البحر الأعظم ولكنّ الأمم اكثرهم من المعرضين كذلك اثار افق البيان من نير يبانى البديع المليح

يا وهاب ان استمع ندأء من يناديك فى المآب و يدع الكل الى هذا الأفق الذى به ظهر ما كان مسطوراً فى كتب الله المهيمم القيوم اياك ان يحزنك شىء من الأشياء دع العالم عن ورائك و تمسك بالاسم الأعظم الذى به ظهر ما كان مكنوناً فى حجب الغيب و مخزوناً فى علم الله مالك الوجود كن على شأن لا تززعك شؤونات الأرض عن هذا الأمر الذى به تحرك كل ببيان مرصوص ستفنى الأرض و ما فيها و عليها و يبقى ما قدر لأحيائه فى لوحى المحفوظ

يا اباطالب يذكرك الفرد الأحد بذكر يجد منه المخلصون عرف الله العزيز الودود قل يا ملاً الفرقان قد اتى الرحمن بسطان مشهود اياكم ان تمنعكم شؤونات الخلق عن الحق دعوا هوائكم خذوا ما امرتم به من لدى الله مالك الغيب و الشهود قل يا ملاً الانجيل قد فتح باب السماء و اتى من صعد اليها و انه ينادى فى البرّ و البحر و يبشر الكل بهذا الظهور الذى به نطق لسان العظمة قد اتى الوعد و هذا هو الموعد كن على شأن لا تزلك شؤونات الأرض خذ قدح الاستقامة باسم مالك البرية ثم اشرب منه باذن الله مالك الملكوت قد ارتفع التعاق فى الآفاق و هذا ما اخبرنا العباد به فى كتاب مسطور ان ياتكم فاسق بكتاب السجين دعوه عن ورائكم مقبلين الى الله العزيز المحبوب سوف تنتشر الواح النار فى الديار كذلك يخبركم من عنده علم ما كان و ما يكون تمسكوا بحبل الله و رحمته التى سبقت الشاهد و المشهود

انا نذكر الألف و القاف قبل الألف و الجيم ليشكر ربه الغفور الكريم يا ملاً الأرض قد اتى يوم النصر و ظهر مكلم الطور بايات عجز عنها من فى السموات و الأرضين انا منعا الكل عن الفساد و النزاع و قدرنا النصر فى الذكر و البيان كذلك قضى الأمر من لدى الرحمن فى كتابه المبين قل لا تفسدوا فى الأرض و لا تتبعوا هوائكم ان اتبعوا ما امرتم به من لدن عالم خبير تمسكوا بالاستقامة الكبرى فى ايام ربكم مالك الورى انه يأمركم بما ينفعكم لا اله الا هو الغفور الرحيم انك اذا فزت بلوح الله و وجدت عرف القميص ولّ وجهك شطر السجن و قل

لك الحمد يا الهى بما اسمعتنى ندائك و عرفتنى مشرق آياتك و علمتنى سبيلك المستقيم اسألك بأن لا تمنعنى عمأ كتبته من قلمك الأعلى لأصفيائك و اولياتك انك انت الذى شهدت الكائنات بجودك و الطافك و فضلك و اقتدارك لا اله الا انت العزيز الحكيم

يا معصوم يذكرك المظلوم و يوصيك بالعصمة التي نزلناها في الزّبر و الألواح من فاز بالاستقامة الكبرى في هذا الأمر الذي به ارتعدت فرائض الأسماء أنه من اهل العصمة في كتب الله ربّ الأرباب طوبى لعبد عصمه الله عن الاعراض و هداة الى مطلع الآيات أنا خلقنا الخلق لهذا اليوم ولكنّ القوم اعرضوا عنه بما اتبعوا مشارق الأوهام أنا قدرنا العلم لبيشرّ الناس و يهديهم الى هذا الظهور الذي به افتترّ ثغر الامكان و اما العلماء به اعرضوا عن مطلع الوحي و استكبروا على الله فالحق الأصباح طوبى لقوى خرق الأحجاب باسمى الوهاب بهاء عليك و على اهلك و على الذين وفوا بالميثاق

ان يا لسان البيان ولّ وجهك الى الذين آمنوا بالله المهيمن القيوم ثم اذكر من سمى بغلام قبل حسين و بشره بنسمة الله التي سرت من حديقة عناية ربّه الكريم قل هذا يوم فيه ظهر كلّ امر حكيم و هذا يوم قد ربح فيه المفترّبون و المشركون في خسران مبين هذا يوم ينادى الله بلسان العظمة و يدع الكلّ الى صراطه المستقيم يا ملاء الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ جاهل بعيد دعوا ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الله الفرد الخبير كذلك نطق اللسان في ملكوت البيان ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين

يا محمّد قبل صادق يذكرك الفرد الأحد من هذا المقام الذي يطوفه الملاء الأعلى و اهل الفردوس في العشيّ و الاشرار طوبى لقاصد قصد افقى و لناطق نطق بنائى و لمقبل اقبل الى هذا المقام العزيز المنيع قل تالله قد ظهر ما هو المسطور في كتب الله ربّ العالمين انه لهو الذي سمى في التورية ييهوه و فى الانجيل بروح الحقّ و فى الفرقان بالتبّي العظيم تمسكوا يا قوم بما وعدتم به من قبل بلسان التبيين و المرسلين اياكم ان تمنعكم الواح النار عن المختار و كتاب السجّين عن الحقّ المبين يا ايها المقبل ان اشرب من كوثر البيان باسم ربك الرحمن و قل لك الحمد يا اله العالمين

كتاب من لدى المظلوم لمن اراد الرّحيق المختوم من يد عطاء ربّه المهيمن القيوم طوبى لك يا صمد بما اقبلت الى الله و اعرضت عن الذين كفروا اذ تكلمّ مكلمّ الطور لعمرى هذا يوم الرّيح ولكنّ القوم لا يشعرون و هذا يوم القيام ولكنّ الناس هم لا يفقهون نعيماً لمن اشتعل اليوم بنار محبة الله و ويل لكلّ غافل محروم قد ظهر بحر البيان فى قطب الامكان ولكنّ القوم لا يعلمون قد نبذوا اليقين عن ورائهم و اخذوا الأوهام و الظنون اياك ان تمنعك اشارات القوم عن اسمى القيوم كن مستقيماً على الأمر و ناطقاً بهذا الاسم الذي اذا ظهر نادى الملكوت الملك لله مالك الغيب و الشهود قد اظهرنا الأمر و انزلنا الآيات ولكنّ الناس اكثرهم من المعرضين قد اشرق ثير العلم من افق الارادة ولكنّ الناس فى جهل عظيم قد طلع نجم القرب ولكنّ القوم فى بعد مبين قد نطقت السدرة بين البرية و الطور يقول لك الحمد يا محبوب العارفين قد تشرفّ كلّ مقام بقدم ربّه و كلّ كتاب بهذا الاسم العظيم هذا يوم فيه يسمع حنين العشاق من كلّ الآفاق يشهد بذلك مالك الميثاق الذي اتى بمجد كبير

طوبى لك يا غلام قبل حسين بما اقبلت و فزت بلوح لا يعادله شىء فى الأرض ان ربك لهو العليم الخبير ان اشكر الله بما توجه اليك و انزل لك ما ترضو منه عرف الرحمن بين السموات و الأرضين يا ملاء الأسماء قد اتى فاطر السماء بأمر لا تقوم معه جنود السموات و الأرضين قل قد ظهر اللوح المحفوظ و انتم من الغافلين و هذا لوح مسطور و انه رقم من قلمى الأعلى بأمرى المبرم الحكيم قد ارتفعت الصيحة بالحقّ و سجد البرهان لوجه الرحمن و طافت الحجّة حول عرشى العظيم

يا جيم قبل الألف قد ظهر ام الكتاب و خضعت له كتب العالم ولكنّ الأمم فى اعتراض عظيم طوبى لمن نبذ الأوهام و توجه بقلبه الى الفرد الخبير يا اهل البصر قد ظهر المنظر الأكبر و فيه ينادى مالك القدر بين البشر و يدعوهم الى الله منزل الآيات يا ملاء الأديان دعوا ما عندكم تالله قد اتى الرحمن بالحجّة و البرهان ان انصفوا بالله و تفكروا فيما انزله الوهاب فى الكتاب اياكم ان تمنعكم شؤونات الأرض عن مالك السماء او اشارات الخلق عن الحقّ الذي اتى بقدرة و سلطان

يا مهديّ ان افرح بما توجه اليك المظلوم من هذا المقام الذي يشير اليه اصبع العظمة و يقول ونفسى هذا مقامى قد كنت ناظراً اليه فى ازل الأزال هذا لهو الغيب المكنون و الكنز المخزون الذي بذكره تزينت الزّبر و الألواح كذلك زيننا سماء

البيان بيّن البرهان طوبى لبصير عرف و لسميع سمع هذا النداء المليح

يا حسين انّ المظلوم يذكرك اذ احاطته الأحزان من الذين كفروا بالله ربّ الأرباب قد كنت قائماً على الأمر فى يوم فيه ارتعدت الفرائص و اضطربت الأركان فلما ارتفع امر الله ظهر عن خلف الحجاب طنين الدّباب قد نبذوا الانصاف و اخذوا الاعتساف اذ تنفس الصّبح و انارت الآفاق من انوار وجه الله مالك المآب اياك ان يمنعك ذكر عن هذا الذّكر الأعظم او يحجبك شىء عن مشرق الآيات تمسك بالله انه يشهد و يرى و هو العزيز العلام كذلك سرت السفينة و جرت الأنهار و نادت البحار الملك لله الواحد السّتار

يا حرف الباء بعد الباء يذكرك البهآء الذى اذا ظهر انصعق من فى السّموات و الأرض الآ من شاء الله ربّ العالمين هل النّاس يسمعون و لا يفقهون و هل القوم ينظرون و ينكرون ما لهم لا يؤمنون بالله العزيز الودود الذى اتى بربايات الآيات و ينطق اننى انا الله لا اله الا انا المهيمن القيوم قل هذا يوم الفرح الأعظم و انتم لا تشعرون قد ماج بحر العلم امام عيونكم و انتم لا تبصرون قل قد فتح باب فردوسى الأعلى ولكنّ النّاس عنه معرضون انّ الله يذكر من ذكره و يتوجّه الى من توجهه اليه و يقربّ الذين نبذوا ما ارادوا و اخذوا ما اراده الله ربّ ما كان و ما يكون قل ليس لأحد ان يتوجه الى شطر السّجن الآ بعد اذنه كذلك انزلنا الأمر و ما اراده المقصود

يا محمّد قبل ابرهيم يذكرك المظلوم من هذا الأفق الذى به انار افق العالم و ظهر كلّ امر حكيم ان استمع النداء من شطر سجنى الأعظم ثم ادع العباد الى الله الفرد الخبير قل يا قوم انه لا يشار باشارتكم و لا يمشى فى طرقكم قد ظهر بالحقّ و اظهر صراطه المستقيم انه لهو المذكور فى صحف القبل و الموعود فى كتب الله ربّ العالمين انه لهو الذى به خرقت الأحجاب و نزّلت الآيات و ظهرت البيّنات ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين و النّاس اكثرهم من المعرضين قد نبذوا اليقين عن ورائهم و اتبعوا كلّ عالم مريب قل انا وضعنا العلم ليهدى النّاس الى صراط الله العليّ العظيم طوبى لعالم به وجد عرف المعلوم و اقبل الى الأفق الأعلى ييقين ميين و ويل لكلّ عالم به استكبر على الله و اعرض عن امره المبرم المتين اياك ان تمنع القصص الأولى عن مالك الورى كسر اصنام العباد باسم ربك مالك اليجاد كذلك يأمرك من دعا الكلّ الى الله العليم الخبير انّ المظلوم يذكرك لوجه الله و يأمرك بما ينفعك فى الآخرة و الأولى يشهد بذلك كلّ منصف بصير قل يا قوم قد اتى يوم القيام قوموا عن مقاعدكم و سبّحوا بحمد ربكم العليم الحكيم لعمرى لو تجد عرف بيانى و تسمع بأذن القلب ندائى تقوم على خدمة الأمر على شأن لا تمنعك جنود العالم و لا مدافع الذين غفلوا عن الله مالك يوم الدّين قد ارتفعت الصّيحة و اتت السّاعة و ظهرت القارعة ولكنّ القوم فى حجاب غليظ دع ما عند النّاس و خذ ما اتى به مطلع وحى ربك بقوة من عنده و قدرة من لدنه انه لهو المقتدر القدير قل

يا من بيدك زمام الكائنات و ازمة الممكنات اسألك بالاسم الذى به خرقت الأحجاب و اظهرت امرك فى المآب بأن تؤيّدنى على تدارك ما فات عنى فى ايامك ثم اجعلنى من الذين طاروا فى هوائك و شربوا كوثر الشّهادة باسمك و حبك اى ربّ انا الفقير الذى اقبلت الى افق فضلك و الجاهل الذى قصدت بحر علمك اسألك بأن لا تخيبنى عمّا عندك اى ربّ وفقنى على خرق حجابات عبادك و خلقك لأعرفهم كتابك العظيم و صراطك المستقيم و اذكرهم بما يقرّبهم اليك و يمنهم عمّا دونك انك انت المقتدر الذى شهدت الدّرات بعظمتك و اقتدارك لا اله الا انت العليم الحكيم اى ربّ اسألك بالقلم الأعلى و باسمك الأقدس الأعظم الأمنع العليّ الأبهى بأن تغفر لى بجدودك و فضلك و تكفّر عنى سيئاتى بعنايتك و الطافك ثم اجعلنى قائماً على خدمتك و ناطقاً بذكرك و ثنائك انك انت المتعالى الغفور الرّحيم

يا اسد ان استمع نداء المظلوم الذى حمل الشّدائد و البلايا فى سبيل الله مالك الأسماء الى ان سجن فى اخرى البلاد انه دعا النّاس الى الجنّة العليا و هم اخذوه و داروا به فى المدن و الدّيار كم من ليل طار النّوم عن عيون احبائى حباً لنفسى و

كم من يوم قام على الأحزاب مرّة رأيت نفسى على اعلى الجبال و اخرى فى سجن الطّاء بالسّلاسل و الأغلال لعمر الله قد كنت شاكرًا ناطقًا ذاكرًا متوجّهًا راضياً خاضعاً خاشعاً فى كلّ الأحوال كذلك قضت ايامى الى ان انتهت بهذا السّجن الذى به تنزلت الأرض و ناحت السّموات طوبى لك بما نبذت الظّنون اذ اتى الغيب المكنون برايات الآيات انه اخبر النّاس بما ظهر و يظهر ولكنّ القوم فى سكر عجاب يسمعون آيات الله و ينكرونها كذلك سوّلت لهم انفسهم فى هذا اليوم الذى كان مطلع الايام قد ماج امام وجوههم بحر الحيوان و هم يهرعون الى السّراب كذلك نورنا سماء القلوب بنير الحكمة و البيان

انا نذكر فى هذا الحين الحرف الثّالث المؤمن بنفسى الذى افتى عليه مطلع الظّلم من دون بيّنة و لا كتاب انه توجه الى الزّوراء الى ان حضر و قام لدى الباب و دخل بعد الاذن تلقاء الوجه و سمع و قال

لك الحمد يا اله الغيب و الشّهود و لك الثّناء يا ربّ الأرباب اشهد أنّك قد كنت مكنوناً فى ازل الآزال و اظهرت نفسك فى يومك هذا طوبى لمن آمن بك و شرب الرّحيق من يد عطائك يا من فى قبضتك زمام الكائنات البهّاء المشرق من افق البقاء عليه و على الذين ما منعهم طنين الذّباب عن الله العزيز الوهّاب

يا يوسف يناديك يوسف البهّاء من هذا البئر الظّلماء و يدعوك الى مقام القرب و القدس المقام الذى ما اطّلع به الا الله ربّ العالمين كن مستقيماً على امر الله و حبّه على شأن لا تمنعك مقالات المشركين الذين جادلوا بايات الله و برهانه و اعرضوا عنه اذ اتى بسطان مبين طوبى لمن وجد نفحات الله فى ايامه و شهد بما شهد الله قبل خلق السّموات و الأرض انه لا اله الا انا العليم الحكيم اياك ان تحزنك شؤونات الخلق توكل على الله انه يحبّ المتوكّلين ان اعرف قدر هذه الايام ثم اشكر ربّك العزيز المنيع الذى انزل لك ما لا يعادله شىء من الأشياء يشهد بذلك مالک الأسماء فى هذا المقام الكريم

يا علىّ ان اسمى العليّ بشركم و اخبركم بهذا اليوم الموعود قال و قوله الأحملى فتوقّعوا ظهور مكلم الطّور تالله انه هذا و ينطق بأعلى النداء قد اتى الله على ظلل السّحاب ولكنّ النّاس هم لا يفقهون تلك كلمة علّمه رسول الله من قبل عنده علم كلّ شىء فى لوح مسطور قل ان السّدرة تنادى بأعلى النداء و الطّور ينطق قد اتى المكنون بسطان مشهود هل من ذى شمّ يجد عرف قميصى و هل من ذى بصر يرى افقى و منظرى و هل من ذى سمع يسمع هذا النداء الأحملى الذى به انجذبت الأشياء و هل من منصف ينصف فيما انزله الله من هذا المقام المحمود يا علىّ يذكرك مالک الورى و يشرك بما بشّر به مبشّر النّقطة الأولى قال و قوله الأحملى و قد اخذت جوهرة فى ذكره و هو انه لا يشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان ما نزل البيان الا لذكرى و انه ورقة من حديقة بيانى و خاتم فى اصبعى ان ربّك يفعل ما يشاء و يحكم ما اراد قل انه يوزن كلّ شىء بالقسطاس الأعظم و يظهر ما كان مكنوناً فى الزّبر و الألواح انّ الذى لا يعرف بكلّ ما ذكر فى البيان قد اعترض عليه اهل البيان بكلمة منه الا أنّهم من اهل الضّلال قد نبذوا منزل البيان عن ورائهم و تمسّكوا بما لا يغنيهم فى ايام الله الغنىّ المتعال قل موتوا بغیظكم انه ظهر بالحقّ و لا تمنعه كتب العالم قد اتى من جيروت البقاء بقدره و سلطان

يا صادق انّ الصّدق ينادى بين الأرض و السّماء و يقول هل من احد يحبّنى و يختارنى لنفسه لوجه الله العليم الحكيم قد انزلنا فى الصّدق لوحاً طوبى لمن يقرأه و يتمسّك به امراً من لدن امر خبير طوبى لك يا صادق بما فزت بعرفان الله فى أوّل ايامك و اقبلت الى افق اعرض عنه كلّ جبّار عنيد تمسّك بالعروة الوثقى و تشبّث بأذيال رحمة ربّك الغفور الكريم كذلك نطق قلمى الأعلى فى هذا المقام الذى تزین بنفحات وحى ربّك السّامع البصير

يا حسين ان استمع ما تكلم به مكلم الطّور و دع ما سمعته من القصص و الأخبار و فكّر فيما تراه اليوم انه يغنيك و يهديك الى سواء الصّراط انّ المظلوم اتى ليذكركم و يهديكم الى اعلى المقام من النّاس من سمع و اقبل و منهم من اعرض عن الله ربّ الأرباب قد ظهر الملكوت و استقرّ عليه العرش ثم استوى عليه من عنده امّ الكتاب قل يا قوم لا تحرموا انفسكم عن الفضل الأكبر و لا تتبعوا كلّ جاهل مرتاب قوموا و تداركوا ما فات عنكم ثم ارجعوا الى الله بخضوع و اناب تالله سيفنى ما

ترونه اليوم و يبقى ما قدّر من القلم الأعلى من لدى الله مسخّر الأرياح ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمى بالحسين فى ملكوت الأسماء و بشره بما نطق به لسان القدم فى مقام جعله الله مقرّ عرشه العظيم انه ينطق بالحقّ و يذكر الذين اقبلوا اليه بوجه نوراء انه لهو الغفور الكريم انا نوصى احبائى بما يرتفع به امر الله فيما سواه و بالأمانة التى بها يرتفع مقام الانسان و يظهر شأنه بين العباد يشهد بذلك من سخّر العالم باسمه القوىّ القدير ان اشكر بما تحرك على ذكرك قلمى و لسانى فى ملكوتى العزيز المنيع قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض و لا تسفكوا الدماء و لا تأكلوا اموال الناس بالباطل و لا تتبعوا كلّ ناعق رجيم انك اذا فزت بآيات ربك قم عن مقامك مقبلاً الى الله العليم الحكيم قل

سبحانك يا اله الوجود من الغيب و الشهود اسألك بالاسم الذى به تزلزلت الأرض و انفطرت السماء و مرّت الجبال و اضطربت الأقطار بأن تؤيدنى على ذكرك و ثنائك على شأن لا تمنعنى حجابات البشر الذين اعرضوا عن مشرق وحيك و مطلع الهامك انك انت المقتدر العزيز الحكيم

يا نصير يذكرك الخبير و يذكر الأيام التى كنت قائماً لدى الباب و سمعت نداء الله ربّ الأرباب انت الذى اقبلت الى الأفق الأعلى و قطعت البرّ و البحر الى ان دخلت و حضرت و رأيت و سمعت من آيات ربك مالك الرقاب انه يذكرك من بعد كما ذكرك من قبل و يقربك حين توجّهك و يقدّسك حين ارتقائك الى الله مالك الابدان ان انظر ثم اذكر اذ تكلم معك مكلّم الطور و توجّه اليك وجه الظهور فى هذا المقام الذى طافه البيت المعمور فى العشيّ و الاشراق طوبى للذين يراعون حقّ اوليائى و يخدمونهم حباً لجمالى الا انهم من اهل خبأ مجدى و فسطاط عنايتى التى سبقت العباد انا نوصى عباد الله بالصبر و الاضطبار و بالسكينة و الوقار ليظهر امر الله لمن فى الأرضين و السموات البهآ عليك و على الذين نبذوا الأوهام و اتخذوا لأنفسهم سبيلاً الى الله مالك المآب

يا محمّد قبل علىّ يذكرك المظلوم فى السجن الأعظم ليقرّبك الى الله مولى العالم الذى ظهر بمظهر نفسه و مشرق آياته ان ربك لهو المقتدر القدير طوبى لمقبل اقبل الى افقى و لسامع سمع آياتى و لبصير شهد بما شهد لسان عظمتى قبل خلق السموات و الأرض انه لا اله الا انا العزيز العظيم ان احمد الله بما توجّه اليك وجه المظلوم و انزل لك ما وجد منه المخلصون عرف الله المقتدر المهيمن العزيز العليم اياك ان تمنعك شؤونات الدنيا عن مالك الأسماء لعمر الله سيفنى ما على الأرض و يبقى لك ما نزل من سماء مشيئة ربك العزيز الكريم كذلك انا افق اللوح من نير بيان ربك العطوف الرحيم

يا محمّد قبل علىّ ان استمع حفيف سدره المنتهى الذى ارتفع بين الأرض و السماء انه يبشّر من فى العالم ولكنّ الأمم فى حجاب مبين الا من كسر اصنام الهوى باسم ربّه مالك الورى و قام على الأمر على شأن ما منعه شبهات العلماء الذين اعرضوا عن الله ربّ العالمين فانظر ثم اذكر القرون الأولى الذين نبذوا آيات الله عن ورائهم و افتوا على مظاهر الأمر بظلم مبين كم من عالم ناح فى الفراق و كان آملاً سائلاً فى الليالى و الأيام بأن يتشرّف بظهور اسم من الأسماء فلما اتى فاطر السماء اعرض عنه و انكر حجّة الله و برهانه و قام على ظلم به ذرفت عيون المرسلين انك لا تحزن من شيء توكل على الله فى كلّ الأمور انه يسمع و يرى و هو السميع البصير كذلك زينّاك بطراز الذكر ان اشكر و قل لك الحمد يا مقصود العالمين انا رأيناك و سمعنا ندائك اجنباك بهذا البيان الذى يطوفه الملاء الأعلى و اهل هذا المنظر المنير قم على ذكرى و ثنائى بين عبادى و قل تالله قد قضى الميقات و اتى منزل الآيات بأمر بديع انه لبديع السموات و الأرض طوبى لمن عرف و شهد بهذا اليوم العظيم طوبى لك بما شربت الرحيق من يد عطاء ربك الكريم انا نوصيك و احبائى بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذى به زلت الأقدام و اضطربت افئدة العارفين البهآ عليك و على الذين فازوا بهذا الذكر الأعظم العظيم

يا عندليب انا انزلنا الآيات لكلّ اسم كان فى كتابك فضلاً من لدنا ان ربك لهو الفضال القديم قم على خدمة الأمر و ذكرّ الناس بيوم الله و ظهوره بالحكمة التى انزلناها فى كتاب مبين كبر من قبلى على وجه احبائى و بشّرهم برحمتى و عنايتى و

فضلى الذى احاط من فى السموات و الارضين انا نوصيهم فى آخر الكتاب بما يظهر به مقام الانسان فى الامكان هذا خير لهم
عما على الارض ان ربك لهو الصادق المبين العليم الحكيم قل اياكم ان تمنعكم الشؤون الفانية عن مالك البرية دعوا ما
عندكم و خذوا ما امرتم به بقوة من لدى الله المقتدر القدير بهاء عليكم و على امائى اللائى اقبلن و سمعن و اجبن مالك يوم
الدين الحمد لله رب العالمين

هو الشافى العزيز الحكيم

يا غصن اعظم لعمر الله نوازلك كدرتنى ولكن الله يشفيك و يحفظك و هو خير كريم و احسن معين
البهاء عليك و على من يخدمك و يطوف حولك و الويل و العذاب لمن يخالفك و يؤذيك طوبى لمن والاك و السقر
لمن عاداك

هو التاطق على ما يشاء

يا غصنى الأعظم قد حضر لدى المظلوم كتابك و سمعنا ما ناجيت به الله رب العالمين انا جعلناك حرزا للعالمين و حفظا لمن
فى السموات و الارضين و حصنا لمن آمن بالله الفرد الخبير نسأل الله بأن يحفظهم بك و يغنيهم بك و يرزقهم بك و يلهمك
ما يكون مطلع الغنى لأهل الانشاء و بحر الكرم لمن فى العالم و مشرق الفضل على الأمم أنه لهو المقتدر العليم الحكيم و نسأله
بأن يسقى بك الأرض و ما عليها لتتبت منها كلاً الحكمة و البيان و سنبلات العلم و العرفان أنه ولي من والاه و معين من ناجاه
لا اله الا هو العزيز الحميد

هو الامر بالحق

يا غلام عليك بهاء الله مالك الانام حمد كن مقصود عالم و مربى امم را ترا تأييد فرمود بشأنىكه اسمت از قلم قدم در سجن
اعظم جارى گشت و در كتاب الهى ثبت شد اهل عالم طراً منتظر و در ليالى و ايام بذكر ايام ظهور ناطق و چون عرصه وجود
بانوار نير امر منور گشت عوض تسليم بغضا ظاهر و مقام اقرار انكار باهر و حين اقبال اعراض مشهود اين است شأن و مقام
نفوسيكه تابع نفس و هوى بوده اند و از غايت قصوى و افق اعلى غافل اف لهم بما اكتسبت ايايديهم فى ايام الله رب العالمين
از حق ميطلبيم ترا توفيق بخشد تا بر نصرت امر رحمن بحكمت و بيان قيام نمائى انه يؤيد اوليائه و ينصرهم بجنود الوحي و
الالهام انه هو المقتدر العزيز العلام وصيت مينمايم تو و اوليائى آن ارض را بانچه بر نار محبت و نور معرفت بيفزايد انه على كل
شئ قدير ان المظلوم يدع الله و يسأله ان يقدر لك من قلمه الاعلى خير الآخرة و الاولى انه هو العزيز الفضال

بسمی المشرق من افق العالم

یا غلام قبل حسین مخصوص جمیع اسامی مذکورہ در نامہ آیات بدیعہ منیعہ نازل انشاء اللہ کل از اشراقات انوار شمس معانی منور شوند و از بحر بیان رحمن قسمت برند امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است باید کل بکمال اتحاد و اتفاق در ظلّ سدرہ عنایت الہی ساکن و مستریح باشند و تمسک نمایند بآنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است طوبی لقوم تحرک علی ذکرہم قلمی الأعلی و نعیماً للذین سترنا اسمائہم حکمة من عندنا از حقّ بطلبید تا جمیع را مؤید فرماید بر آنچه لدی العرش مقبولست زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد ان ربک لہو الحقّ علام الغیوب انا نکبر من هذا المقام علی احبائی فی ہناک و علیک و علی الاماء اللائی سمعنا نداءہنّ فی ایامی و نذکر بالروح و الریحان کلّ عبد صعد و کلّ امة صعدت الی اللہ ربّ العالمین کذلک تحرک قلمی الأعلی فضلاً من لدی اللہ العزیز الحمید البہاء علیکم و علی امائی و علی کلّ قائم مستقیم

* * *

حبیب مکرم جناب آقا میرزا ابوالفضل علیہ بہاء اللہ گلپایگانی

هو الشاهد العليم

یا فضل یدکرک المظلوم و یشرک بما نزل لک من القلم الأعلی فی هذا الكتاب المبین و یوصیک بذکرہ و ثنائہ و تبلیغ امرہ العظیم هذا کتاب انزلہ الرحمن لمن فی الامکان لیشرہم بعنایة اللہ ربّ العالمین قل انه ظہر بالحقّ و اظہر ما اراد و دعا الملوک و المملوک الی اللہ الفرد الخبیر قل هذا یوم نطق بذکرہ کتب اللہ من قبل و انه سمی یوم اللہ لو انتم من العارفين قل انه ظہر بالحقّ و استقرّ فیہ مکلم الطور علی العرش الأعظم و ینادی الأمم و یدعوہم الی صراطہ المستقیم من الناس من انکر حجّة اللہ و برہانہ و افتی علیہ بظلم مبین و منهم من وجد عرف المحبوب و اقبل الی الأفق الأعلی بسرعة سبق البرق المتحرک اللامع السریع طوبی للذین ما منعہم شؤونات الہوی عن مالک الوری و نبدوا الدنیا عن ورائہم و تمسکوا بالحکمة الّتی امروا بہا من لدن قویّ حکیم طوبی لک بما نطقت بالحکمة اذ سألت السائل عما اراد ان ربک لہو المعلم المحصى الخبیر

قل یا اهل البہاء ایاکم ان تخوفکم شوکة الأسماء تمسکوا بالمعروف و توکلوا علی اللہ العزیز الحمید یا فضل آنچه بعید حاضر ارسال داشتی در ساحت اقدس معروض داشت لله الحمد کہ ترا موفق فرمود بر حکمت منزله در الواح نعم ما تکلمت بہ اذ سألتک عما سأل جمیع دوستان باید آنچه از قلم رحمن نازل بان ناظر باشند و بان متمسک انا امرنا الكلّ بالمحبّة الکبری طوبی لمن وجد عرف بیانی و اطّلع بما نزل فی کتابی المبین باید کل بکمال شفقت و مرحمت با عباد اللہ سلوک نمایند در این صورت اگر ظلمی بر آن نفوس مقدّسه وارد شود این منتہا امل مقررین و مخلصین بودہ و خواهد بود

بگو ای دوستان دنیا را شانی نبوده و نیست لابد انسان از او مرور مینماید حال اگر باسم حقّ واقع شود بدوام ملک و ملکوت باقی و دائم خواهد ماند جمیع را تکبیر برسانید و بعنایات الہی بشارت دهید تا کل مسرور شوند و بہ ما ارادہ اللہ عامل گردند از بعضی نفوس عزّت اخذ شد و این فقرہ در کتاب الہی از قلم اعلی ثبت شدہ ہر منصف بصیری شہادت میدہد بر اینکه آنچه در ارض واقع شدہ ذکر آن از قبل نازل طوبی لعین رأت و لأذن سمعت ویل للغافلین انشاء اللہ باید اهل اللہ بعین حدید و قلب قویّ و رجل مستقیم بر امر اللہ قائم باشند و با عباد باخلاق روحانیہ رفتار کنند امروز اخلاق طیّہ و اعمال

پسندیده ناصر امر الله بوده و خواهد بود و این فقره در مواقع متعدده از قلم اعلى نازل از حقّ میطلبیم کل بیابند و بآن عمل نمایند انتهى

و اینکه مرقوم داشتید از قبل آن جناب مناجات مذکور را عرض نمایم در وقت مخصوصی مجدداً تلقاء وجه عرض شد
هذا ما نزل في الجواب مرةً اخرى يا فضل انّ مولى الورى يذکرک لتشکر ربّک العزيز الوهاب قد حضر العبد الحاضر و عرض ما
ناجيت به الله مالک الرقاب انا سمعنا و اجيناک بهذا اللوح الذى جعله الله مطلع الحيوۃ لمن فى الارضين و السموات انک اذا
وجدت عرف بیان الرحمن و سمعت ما تکلم به مکلم الطور فى اعلى المقام قم و قل

لک الحمد يا الهى و سيدى و مالکى و رازقى و معینى بما انطقتنى بذكرک و عرفتنى افک الذى اعرض عنه اکثر الأنام
اسألک بآياتک الكبرى و ندائک الأحدى الذى ارتفع بين الأرض و السماء بأن تنزل من سماء جودک و سحاب رحمتک ما
تطمئنّ به قلوب اودانک على شأن لا تخوفهم شؤونات العالم و سطوة الأمم انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز
العلام انتهى

اینکه مرقوم داشته بودید یکی از دوستان الهی از اشتغال احباً بصنعت اکسیر اظهار حزن نموده انه نطق بالحقّ
فى الحقیقه حقّ با ایشانست در نهی این عمل الواح متعدده از سماء مشیت الهیه نازل و باطراف ارسال شد بسیار عجب است
با نهی صریح باین عمل لایسمن و لایغنى مشغول شوند بعضی از نفوس در عراق و ارض سرّ از صنعت معروف مکتوم سؤال
نمودند در جواب از سماء مشیت رحمن نازل شد آنچه نازل شد بکرات این عبد از لسان مبارک اصغا نمود که فرمودند اگر
سائلین حمل بر عجز و دون آن نمینمودند هرآینه کلمهئى در ذکر آن نازل نمیشد و مکرّر عباد را از عمل بآن نهی فرمودند نهیاً
عظیماً فى الكتاب حسب الأمر آنکه آن جناب و اولیای امر بحکمت و بیان دوستان حقّ را از اشتغال باین عمل که فى الحقیقه
سبب تضییع عمر است منع نمایند انتهى

در اکثر الواح میفرمایند اهل ارض را آگاه نمائید و به ما ینفعهم هدایت کنید امروز سماء بینش مرتفع و آفتاب دانش
مشرق فرصت را مگذارید و وقت را غنیمت شمارید امروز روزیست که انسان قادر است مالک شود امری را که در غیر این یوم
بخزائن ارض کلّها مالک نشود امروز اصغا مینمائید آنچه را که در غیر آن اصغای او ممکن نه جهد نمائید تا ذکر ابدی را مالک
شوید اینست نصائح مشفقانه و مواظ حسنه محبوب امکان انتهى

در باره نفوسى که در واقعه مذکوره مرقوم داشته بودید که باخذ و حبس مبتلا گشتند در مقام ارفع امنع اقدس عرض
شد هذا ما نطق به لسان العظمة

هو الذاکر المشفق العليم

يا اباالفضل ینادیک لسان الفضل من سجن عکاء و یشترک بعناية ربّک مالک الأسماء اذا سمعت و فرت ان اشکر و قل لک
الحمد يا اله العالمين انا نريد ان نذکر اولیاء الله الذين اخذوا و حبسوا من دون بیته و لا کتاب من الله العليم الحکیم يا احبّاء
الرحمن ان افرحوا بما یذکرکم المظلوم بهذا الذکر الذى منه فاح عرف القميص بين السموات و الارضين قد حملتم فى حبی ما
لا حملة العباد من قبل یشهد بذلك قلم الله التاطق العليم لا تحزنوا عمّا ورد علیکم قد ورد علینا ما ناح به اهل الفردوس الأعلى
و الجنة العلیا و الناس اکثرهم من الغافلین قد اخذونا مرّة بعد مرّة و حبسونا کرّة بعد کرّة و انه فى السجن الأعظم امام وجوه
العالم ینادى و یقول تالله قد ظهر یوم الله و نطق فيه الغیب المکنون و الكنز المخزون انه لا اله الا انا الفرد الخیر

ای دوستان بر شما وارد شده آنچه بر نفس حقّ وارد شده الحمد لله ظلم نمودید و مظلوم واقع شدید در صدد اذیت
نفسی نبودید و بمنتها اذیت مبتلا گشتید از برای خلق بکمال شفقت از حقّ رحمت خواستید سطوت نعمت دیدید آزادى

خواستید باسیری رفتید جمیع اشجار فردوس به طوبی لکم ناطق و اثمار به بشری لکم ذاکر اگر از نفسی ظلمی ظاهر نشود و به غیر ما حکم به الله عمل نماید آنچه بر او وارد شود فی سبیل الله آثار آن در ارض مثل علم علی الأتلال ظاهر و هویدا گردد یا احبّاء الرحمن طوبی لکم بما صبرتم و لکم حسن المبدأ و المآب چه قدر محبوبست بلایا در سبیل مالک اسماء و چه قدر بائمر است رزایا در ره دوست یکتا لعمر الله سلطنت عالم باین مقام برابری نماید و عزّت و ثروت امرای آن معادله نکند چه بسیار از لیالی که وحوش و طیور و سباع در اوکار و ایكات و غیاض خود مستریح بودند و شما در دست اعدا مبتلا وصیّت این مظلوم آنکه این مقام بلند اعلی را از دست مدهید از شئون انسانیّت در هیچ احوال خارج نشوید اخلاق و اطوار سباع و وحوش را باهلهش واگذارید بشنوید و نگوئید عطا نمائید و در صدد اخذ عطا نباشید انشاء الله امام وجوه هر یک از شما علم عدل و رایت عقل مشاهده شود و البتّه از این اعمال پاک و اخلاق پاکیزه طاهره انوار عدل که از ظلم ظالمین محجوب و مستور است باسم الهی اشراق نماید اذاً ترون الأرض غیر الأرض و تنطق الذرّات بأعلی النداء قد انار افق العدل بشمس ذکر ربّنا المقدر الظاهر السّمیع البصیر

یا اهل صاد یا مهاجرین ارض صاد یا غربای ارض صاد یا اسرای ارض صاد قلم اعلی از شما غافل نشده در باره شما از او جاری شد آنچه که بحیات جاودانی مزین است آنچه بر حقّ بود ادا فرمود آنچه بر شماست حفظ این مقام است انشاء الله بکمال تقدیس و تنزیه و شفقت و عنایت و مهربانی مابین ناس ظاهر باشید هیچ عملی عند الله ضایع نشده و نخواهد شد نفوسی که از شما بافق اعلی صعود نمودند بعزّت و نعمتی فائزند که جمیع عالم از احصای آن عاجز و قاصرند یا اهل الصاد ان استمعوا ما نطق به لسان العظمة من قبل و ينطق فی هذا الحین بما تقرّ به عیونکم و تفرح به قلوبکم انه لهو العزیز الوهاب قد نزلت اسمائکم من القلم الأعلی فی الواح شتی یشهد بذلك مالک الأسماء اذ کان مستویاً علی عرش اسمه المختار قد ورد علیکم فی سبیل الله ما صاحت به الصّخرة و ناحت الجبال و الآکام قد اخذتکم الأحزان فی هذا الأمر سوف تجدون انفسکم فی فرح من لدن ربّکم العزیز العلام ان افرحوا بما یذکرکم المظلوم و یشرکم بما قدّر لکم من لدی الله مالک الأنام و نذکر کلّ من صعّد فی دیار الغریبة اذ کان مهاجراً فی سبیل الله مالک الأرواح الثور المشرق من افق ارادة مالک الأسماء علی الذین قاموا علی نصره امر ربّهم بالحکمة و البیان اشهد انکم آمنتم بالله اذ کفر به کلّ مشرک مرتاب قد اقبلتم الی الأفق الأعلی و سمعتم نداء ربّکم مالک الأسماء و فزتم بالبلی اذ ارتفع نداء الله ربّ الأریاب طوبی لکم و لمن یذکرکم بعد صعودکم الی مقام انقطع عنه اذکار العباد کذلک دلّ دیک العرش و هدرت حمامة العدل اذ احاطت الظلم من فی الآفاق انتهى

فی ۴ رجب ۱۲۹۸

* * *

زیارت شهدای ارض یاء

بسمی المحزون المسرور

یا قلم اعلی قد اتت المصیبة الكبرى الّتی بها ذابت اکباد الأصفیاء و ناحت الأشیاء و سکّان مدائن الأسماء قل الثور الساطع من افق سماء العطاء و الروح الّذی به احیا الله اهل الفردوس الأعلی و السلام الّذی جعله الله فخر الاسلام و الصلوة الظاهرة المشرقة من افق ارادة الله مالک یوم الجزاء علیکم یا مشارق العزّ و العطاء و مطالع الانقطاع فی

الابداع و مصادر الانفاق فى الآفاق اشهد بذكركم انجذبت افئدة العشّاق و ظهر حكم الاتّحاد و الاتّفاق فى يوم الميثاق بصعود ارواحكم استبشر الملاء الأعلى و بأنوار وجوهكم تنوّرت مدائن العزّ و البهآء اشهد بمصيّبتكم صاحت الصّخرة و ارتفعت الصّبيحة و ذرفت دموع اهل لجة الأحديّة اشهد بكم و بنور استقامتكم تزيّن ديباج كتاب الوفاء فى ناسوت الانشاء و بحزنكم فيما ورد عليكم ناح قلب البهآء و صاح قلمه الأعلى و انقطع الفيض من سحاب الفضل و العطاء آه آه يا كنوز الوفاء آه آه يا مشارق الأنوار فى سماء الذّكر و الثّناء بمصيّبتكم منع بحر البيان عن امواجه و السّدره عن اثمارها و الشّمس عن ضيائها انّ المقرّبين ساروا و داروا فى الصّحارى و البرارى و فى الجبال و البوادي ليجدوا قطعات اجسادكم و اجسامكم و يجدوا منها عرف محبّة الله موجدكم و محبوبكم و مقصودكم و معبودكم و محييكم طوبى لكم و لمن يحبّكم و يزورككم و يزور زائريكم اشهد أنّكم فزتم بالمقام الأعلى و الذّروة العليا و بلغت مقاماً يعزّيكم الله بنفسه و يعزّي ابنائكم و اهلكم و ذرّيّاتكم فآه آه من ظلم احترقت به افئدة الجنّة العليا و اهل مدائن الانقطاع خلف قلزم الكبرياء طوبى لكم يا مشارق الثّور بين الورى و طوبى لكم يا مطلع الأسماء فى الانشاء قد كان المظلوم ناطقاً بذكركم و ثنائكم و ما ورد عليكم فى سبيل الله حضرت امام الوجه طلعة من طلعات الفردوس الأعلى نادت و قالت يا محبوب الأرض و السّماء بحزنك كاد ان يرجع الوجود الى العدم ارحم على العالم يا محبوب القدم انّ الرّوح الأمين فى هذا الحين نزل من اعلى مقامه بقبيل من الملائكة و الرّوح ليزور اوليائك و احبائك الذين شربوا رحيق الشّهادة فى سبيلك فآه آه يا فوارس ميدان الانقطاع فآه آه يا مطلع اسرار الشّهادة فى الابداع اشهد بمصيّبتكم بكت عين الله فى مقامه و القلم الأعلى امام وجهه اشهد انّ الآيات تنوح لبلاياكم و البيّنات تصيح لرزاياكم لولاكم ما ظهرت اسرار العبوديّة بين البريّة و مقامات التّسليم و الرضا بين الخليقة انتم الذين بقيامكم على الأمر قام العباد على ما اراده الله فى المآب اشهد بكم فتح باب الجود على مظاهر الوجود و تزعزت اركان الصّفوف و الجنود اشهد باقبالكم اقبلت الكائنات الى مطلع الأسماء و الصّفات و بتوجّهكم توجّهت الممكنات الى منزل الآيات طوبى لأرض تشرّقت بقدمكم و لمقام تزيّنت بدمائكم و لمحلّ جعله محلاً لقطعات ابدانكم بحزنكم منعت نسمة الله عن سريانها و القلم عن جريانه و عرف القميص عن تضوّعه اشهد انّ أمّ الكتاب ناح عليكم نيابةً عن امهاتكم و صاحت حوريّات الغرفات عوضاً عن اهلكم و اخواتكم طوبى لكم و لأولكم و آخركم و ظاهركم و باطنكم و رحمة الله و بركاته

سبحانك اللهم يا الهى سبحانك اللهم يا مقصودى سبحانك اللهم يا رجائى اسألك بدماء هؤلاء و قطعات اجسادهم و باستقامتهم و صبرهم و اصطبارهم و باشتغالهم بنار محبّتك و توجّههم الى انوار وجهك و بذكرهم و اقبالهم فى ايّامك و بانفاق ارواحهم فى سبيلك و بخضوعهم و خشوعهم عند ظهورات اوامرك و احكامك ان تزيّن افئدة الأحزاب بنور محبّتك و معرفتك ثمّ وفق امرآء ارضك و علماء بلادك على اجراء العدل و الانصاف فى مملكتك اى ربّ ترى اصفياك بين ايدى الظالمين الذين نبذوا عهدك و ميثاقك و كفروا بنعمتك و جادلوا بآياتك اسألك بأموج بحر رحمتك و الأنوار السّاطعة من افق الواحك و بالذين نبذوا دونك و اخذوا ما انزلته من سماء مشيّتك و هوآء ارادتك ان تبدّل ذلّ اوليائك بعزّك و فقرهم بغنائك ثمّ اسألك يا اله الأسماء و فاطر السّماء بالدماء المسفوكة فى سبيلك يا مولى الورى ان تغفر لى و لأبى و امى ثمّ اقض حوائجى و ما اردته من سماء فضلك و شمس عطائك أنّك انت الغفار الثّواب المقنن المشفق الكريم

هو الذّاكر العليم

يا قلم الأعلى قد اتت المصيبة الكبرى و الرّزية العظمى اذكر من صعد الى الرّقيق الأعلى و الأفق الأبهى قل

أول بهاء ظهر و اشرق من افق سماء رحمة ربك مالك الأسماء و فاطر السماء و أول عرف سطع من رياض العناية و البقاء عليك يا مطلع الوفاء بين الأخيار و مشرق الرضاء بين الأحرار اشهد أنك تمسكت بالكتاب اذ نبذه المشركون ورائهم و تشببت بذيل الكرم اذ انكره المعتدون بأهوائهم طوبى لك يا اخى بما كنت هدفاً لسهام القضاء فى سبيل الله مالك ملكوت الأسماء و نعيماً لك يا كلیم بما فزت بأنوار القديم اشهد أنك وفيت بالميثاق اذ نقضه اهل التفاق و سرعت الى الأفق الأعلى اذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء و كنت مع ربك فى موارد البأساء و الضراء الى ان خرجت معه منفيماً من ارض الطاء بما اكتسبت اياى الأشقياء و وردت مع مولاك فى الزوراء المقام الذى جعله الرحمن مقرّ عرشه فى سنين متواليات اشهد أنك آمنت بالله و اعترفت بما نطق به لسان العظمة بين البرية و شربت الرحيق المختوم اذ فتح ختمه باسمه القيوم و هاجرت مرة اخرى من العراق مع نير الآفاق و كنت قائماً امام الوجه فى العشى و الاشرق الى ان وردت مع ربك ارض السرّ التى سميت بأدرنة و منها الى السجن الأعظم و كنت معه فى سنين معدودات و حاضراً لدى المظلوم فى الصباح و المساء الى ان طرت بقوادم الاشتياق الى الله مالك يوم الميثاق و اجتذبتك آيات ربك الأبهى الى الفردوس الأعلى المقام الذى لا يرى فيه الا ظهورات عناية ربك الفضال القديم البهاء المشرق من افق سماء عناية ربك عليك و على أولك و آخرك و ظاهرک و باطنك و رحمة الله و بركاته

سبحانك يا اله الغيب و الشهود و مربى الوجود اسألك بأنوار عرشك و باشرافات انوار نير برهانك و بالنور الذى سطع من افق ارادتك فى أيامك بأن تغفر لى و لوالدى و لمن آمن بك و بآياتك اى رب اسألك بهذا الرمس المطهر المقدس و بالذى طاف حولك و قام على خدمتك الى ان انفق روحه فى سبيلك فى السجن الأعظم امام وجوه العالم بأن تؤيد عبادك و امانك على ما يتضوع به عرف رضائك ثم قدر لهم بجدك و كرمك ما يكون معهم فى كل عالم من عوالمك أنك انت مولى الورى و مالك العرش و الثرى لا اله الا انت الغفور الكريم

هو المعزى المسلى الناصح العليم

يا قلم قد جاء كرهة بعد اخرى ما اخذت به الأحران اهل البهاء الذين آمنوا بالله مالك الأسماء و فاطر السماء و طاروا بأجنحة العرفان فى هواء الايقان و اعترفوا بما نطق به لسان العظمة فى الامكان يا قلمى الأعلى قد اتتك مصيبات ناحت بها سكان الفردوس الأعلى و الجنة العليا و الذين طافوا العرش فى الصباح و المساء اسمع ندائى ثم اذكر المصيبة التى بها احاطت الهموم اسمى القيوم و انهزم بها الصبر و الاضطراب و تفرقا فى الديار قل

أول روح به ظهرت الأرواح و أول نور به اشرقت الأنوار عليك يا ورقة العليا المذكورة فى الصحيفة الحمراء انت التى خلقك الله للقيام على خدمة نفسه و مظهر امره و مشرق وحيه و مطلع آياته و مصدر احكامه و ايدك على شأن اقبلت بكلك اليه اذ اعرض عنه العباد و الاماء و سمعت ندائه الأحملى و اجبته و كنت معه فى كل الأحوال الى ان هاجرت من ارض الطاء الى الزوراء و من الزوراء الى ارض السرّ و منها الى هذا السجن الذى سمى بكل الأسماء من لدى الله فاطر السماء و كنت فى اللبالي و الأيام فائزة بلقائه و ناظرة الى وجهه و طائفة حول عرشه و سامعةً ندائه و ساكنةً فى بيته و متمسكةً بحبله و متشبثةً بأذيال رداء كرمه و فضله الى ان جاء القضاء و اضعفك بما كان مكتوباً فى كتاب الله رب الآخرة و الأولى و حملت شدائده الى ان انفقت روحك فى سبيله امام وجهه طوبى لك يا امتى و يا ورقتى و المذكورة فى كتابى و المسطورة من قلمى الأعلى فى زبرى و الواحى اشهد أنك شربت رحيق العرفان من كأس البيان و صبرت فيما ورد عليك من البأساء و الضراء فى سبيل الله

منزل الآيات و مظهر البيّنات و نشهد أنّك آمنت به و بكتبه و رسله و ما انزله من سماء مشيئته و هوآء ارادته افرحى فى هذا الحين فى المقام الأعلى و الجتة العليا و الأفق الأبهى بما ذكرك مولى الأسماء نشهد أنّك فزت بكلّ الخير و رفعك الله الى مقام طاف حولك كلّ عزّ و كلّ مقام رفيع قد كنت نائمةً على الفراش و كان قائماً على خدمتك الغصن الأعظم و من دونه الأغصان ثمّ ذوى القربى و الاماء اللآئى كنّ من اهل سرادق العظمة و العصمة ثمّ اللآئى جعلهنّ الله من اوراق سدره امره و اثمار شجرة فضله و كان الأغصان يدخلون عليك بسلام و يخرجون بأذكار و زفرات و اسفات و بعد صعود روحك نزلت عبراتهم و صعدت زفراتهم و ناح كلّ ذى قلب و ذى مقام عند ربّك مالك الأرضين و السموات فآه آه بحزنك حزن اهل خبآء المجد و فسطاط الفضل و ذرفت عيون اللآئى طفن حول العرش بمصيبتك ظهر الفزع الأكبر و ذرفت الأبصار تلقآء وجه ربّك المختار و نحن المقرّبات على شأن ناح بنوحهنّ اهل الجتة العليا و الفردوس الأعلى و الملاء الأبهى الذين طافوا فى ازل الآزال حول ارادة ربّهم مالك المبدأ و المآل يا ورقة العليا قد بدّل بحزنك اليوم بالليل و الفرح بالحزن و السكون بالاضطراب الى ان احاطت الأحزان من فى الامكان بما حزن الاسم المكنون و السّر المخزون و القيوم الذى فدى لنفسه القائم امام الوجوه يا قلم اصبر لأنّ الأحزان اخذت الغيب و الشهود ضع ما كنت عليه و قل مقبلاً الى الله مولى الأسماء و فاطر السماء

الهى الهى اسألك بحزن اصفيائك و دموع اوراقك و الأحزان التى بها ذابت الأكباد فى البلاد بأن تغفر عبادك و امائك الذين ذكروها بما نزل من سماء عنايتك و فم ارادتك اى ربّ ترى الهموم احاطت مظهر اسمك القيوم و الأحزان اهل سرادق مجدك و عظمتك اسألك بفراتهنّ و عبراتهنّ فيما ورد عليك فى ايامك بأن تنزل على اهل بيتك ما تسكن به افدتهم و تستريح به انفسهم لئلا يعملوا ما يزيد على حزنك فى ايامك ثمّ اغفر كلّ امة وردت بيتك و ناحت فيما ورد فى هذا اليوم الذى غيّر قضائك و حزن اوليائك و اصفيائك ثمّ ايد عبدك الحاضر الذى كان قائماً على خدمتك و شريكاً فى مصائبك و ناطقاً بثنائك ثمّ اغفر اللهمّ الأمة التى سافرت و الذين هاجروا من ديارهم الى ان حضروا و سمعوا ثمّ رجعوا ثمّ الذين ارادوا فضلك و مواهبك و جودك و عطايك أنّك انت المقنن على ما تشآء لو تريد لتجعل الحزن فرحاً فى مملكتك و كينونة الهمّ سروراً بين عبادك لا اله الا انت الغفور الكريم ثمّ اسألك مرّة اخرى يا اله الأسماء بنفوذ امرك و احاطة مشيئتك و اسرار كتابك و ما جرى من قلمك الأعلى فى صحفك و زبرك بأن تغفر فى هذا اليوم عبادك و امائك كلّهم و كلّهنّ الذين اقبلوا اليك و فازوا بذكرك و قاموا على خدمتك أنّك انت الكريم الغفور و العطوف الرّحيم لا اله الا انت العلى العظيم

جناب آقا ميرزا هاشم عليه بهآء الله

هو المهيمن على الأسماء

يا قلمى اسمع ندائى ما لى اسمع حنينك و صريخك مرّة اراك متحيراً فى الذّكر و البيان و اخرى اشاهدك كالمولّه الباهت فيما ورد على مولاك من كلّ جاهل و كلّ ظالم عنيد دع ما عند القوم و ما تراه اليوم بشّر الناس بما اشرق و لاح من افق الله ربّ العالمين قل تالله قد فتح باب السماء و اتى من كان موعوداً فى كتب الله العزيز الحميد لا ينفعكم ما عندكم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين يا اصحاب الآذان اسمعوا ندآء الله مالك الأسماء و فاطر السماء انه يدعوكم بما يقربكم اليه يشهد بذلك لسان العظمة فى هذا المقام المنيع انا ما اردنا الا نجاهة الأمم و اصلاح العالم ولكنّ القوم اعرضوا عنّا و ارتكبوا ما تفرقت به اركان الكلمة الأولى كذلك سوّلت لهم انفسهم الا أنّهم من الأخسرين فى كتاب الله مالك يوم الدين قل يا ملاء الأرض ضعوا

كتب القوم و خذوا كتاب الله المقتدر العليم الحكيم هذا يوم لا ينفعكم شيء من الأسياء إلا بهذا الكتاب المبين قد ملئت الآفاق من برهان ربك و القوم فى سكر عجيب رفعوا اصنام اهوائهم و وضعوا الههم الا انهم من الأخسرين البهآ عليك و على كل ناطق اقبل و قال لك الحمد يا اله العالم و يا مقصود العارفين

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

يا قلمى الأعلى اذكر من اقبل الى الله فى يوم فيه اعرض اكثر الناس و شرب الرحيق المختوم باسمى القيوم اذ كان القوم فى ضلال مبين انه سمع الندآء و اقبل الى الأفق الأعلى و اخذه جذب الآيات الى مقام اعترف بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا انا العليم الحكيم قد فاز باصغآء الندآء اذ منع عنه اهل ناسوت الانشآء و اخذ كأس البيان من يد عطآء ربه الرحمن و شرب منها رغماً للذين كفروا بالله رب العالمين قد شهد بما شهد الله فى ايام فيها اخذت الزلازل قبائل الأرض كلها الا من شاء الله الواحد الأحد الصمد الفرد الخبير انظر انظر ان الوجه توجه اليك من شطر السجن اسمع اسمع يناديك الله من جهة عرشه العظيم انه لا اله الا هو الفضل الكريم ينطق امام وجوه العالم و يدعوهم الى مقام لا يرى فيه الا انوار وجه ربهم المشفق العليم قد سجت البحار و مرت الجبال و نادى الأشجار و القوم اكثرهم من الغافلين قد اهتزت البطحاء من نفحات ايام ربها مالك الأسمآء و ماج البحر بهذا الاسم الذى به اسودت وجوه المشركين قل يا ملاء الأرض قد اتى مالك الامكان برايات البرهان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من المعتدين اقبلوا بوجوه بيضآء الى الله فاطر السمآء اياكم ان تمنعكم شؤونات النفس و الهوى عن هذا الأمر الذى به ابتسم ثغر الوجود و نطقت الأسياء قد اتى المقصود من افق الاقتدار بسطان مبين قل يا ملاء الانشآء قد استقر العرش الأعظم على اعلى المقام و استوى عليه مالك الأنام و عن يمينه جرى فرات الرحمة و عن يساره كوثر العناية اياكم ان تمنعوا انفسكم عن هذا الفضل العزيز البديع دعوا ما عند القوم من الأوهام و الظنون و خذوا ما اوتيتم من لدى الله مالك يوم الدين هذا يوم فيه ام الكتاب ينطق و يقول قد ظهر ما كان مكتوناً فى العلم و مخزوناً فى خزائن عصمة ربكم الفياض القديم تالله لا تنفعكم كتب العالم و لا ما عند الأمم الا بهذا الكتاب المبين اقرؤوا كتب الله لتطلعوا بهذا الظهور الذى كان امل المرسلين قد ظهر المكتون و اتى المخزون و الأمر لله الفرد الخبير ما من كتاب الا و قد نزل بالحق و بشر الناس بهذا النبأ العظيم خافوا الله و لا تدحضوا الحق بما عندكم و لا تكونوا من الخاسرين

يا ايها المتوجه الى الوجه قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيئات و دعونا العباد الى الله العزيز الحميد و اظهرنا من كنوز قلمى الأعلى لآلى الحكمة و البيان ولكن الناس فى حجاب غليظ نبذوا ما امروا به من لدى الله مولى الورى متمسكين بما عندهم من مطالع الأوهام الا انهم من الأخسرين فى كتاب الله رب الكرسى الرفيع يسمعون الآيات و يعرضون عنها و يرون البيئات و يقولون ان هذا الا سحر مبين كذلك اظهر البحر امواج الحكمة و البيان و الظهور نور البرهان طوبى لمن سمع و فاز و ويل للغافلين امروز سدره بيان در قطب امكان باين كلمه عليا ناطق يا ملاء الأرض تالله قد اتى مولى الورى و ظهر من كان امل المرسلين لقائه و تزيت كتب الله بذكره اياكم ان تمنعوا انفسكم عن عرفانه به ظهر السر المكتون و الاسم المخزون و ما كان مرقوماً من القلم الأعلى فى الزبر و الألواح

سبحان الله حق جل جلاله از مقامى ظاهر شده كه وهم و گمان را بان مقام راهى نه از بيتى ظاهر كه معروف بعلم و فنون و حكمت و عرفان نبوده هر آگاهى بر اين فقره گواهى داده و هر خبيرى شاهد اين گفتار آيات بشأنى نازل كه عقول و

ادراک از احصای آن عاجز و بیّنات بشأنی ظاهر که هر منصفی بآن اعتراف نموده معذک اکثر اهل عالم غافل و محجوب بورقی از اوراق متمسکند و از امّ الكتاب معرض از بحر علم الهی و اشراقات انوار آفتاب توحید حقیقی محروم و ممنوع یا ایّها المقبل الی الوجه حقّ بجمیع جهات و اعمال و افعال و اقوال بمثابة آفتاب از دوش واضح و ممتاز ولکن حجابات اوهام ابصار را از مشاهده افق اعلی منع نموده امروز نور برهان از اعلی افق عالم مشرق و ندای الهی از اعلی المقام مرتفع ولکن الوان مختلفه دنیا و عزّت و ثروت دو یوم قوم را از توجه بنعمت باقیه دائمه و مائده سمائیه بازداشته نادانی و غفلت بمقامی رسیده که هر صاحب درایتی را متحیر نموده در قرون و اعصار حزب قبل از عالم و جاهل از کیفیت ظهور مطلع نور غافل یک نفس از آن نفوس بعلم حقیقی فائز نگشت و بتوحید حقیقی عارف نه مجدد حال معرضین بیان باوهام و ظنون قبل مشغول و بمفتریات ناطق آن جناب شاهد و ارض و سماء و انجم شاهد و آفتاب و ماه گواه که این عبد از اول ایّام امام وجوه کلّ از ملوک و مملوک قیام نموده من غیر ستر و حجاب جمیع را بافق اعلی دعوت فرموده دلیل نازل سبیل واضح و در یک آن خود را ستر نمودیم لوجه الله گفتیم آنچه را که عالم از برای شنیدن آن از عدم بوجود آمد مقصود آنکه از آثار قلم اعلی باثمار سدره منتهی فائز شوند و باشراقات انوار توحید حقیقی منور گردند ولکن سلاسل اوهام کلّ را منع نموده الا من شاء الله ربّک و ربّ العرش العظیم حال معرضین اهل بیان باعمال قبل متمسک و باقوال آن حزب ناطق و متشبّث گفته‌اند بیان تحریف شده آنچه در ذکر این ظهور اعظم و نبأ عظیم است انکار نموده‌اند و بتحریف نسبت داده‌اند مع آنکه این امر بنفس خود ظاهر محتاج بذکری نبوده و نیست و جمیع زبر و صحف و کتب عالم بقبول او معلق و منوط از حقّ بتلبید مطالع اوهام را آگاهی بخشد و انصاف عطا نماید بکتاب ایقان از برای عباد استدلال مینمایند و از منزل و صاحبش معرض و غافل بر آن جناب لازم و واجب است که بهمت تمام قیام نمائید شاید مجدد عباد الله بظنون و اوهام مبتلا نشوند و بانوار نیر توحید حقیقی فائز گردند الی حین مقام یوم الله را ادراک نموده‌اند و از فضلش محرومند شکّی نبوده و نیست که ایّام مظاهر حقّ جلّ جلاله بحقّ منسوب و در مقامی بایّام الله مذکور ولکن این یوم غیر ایّام است از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود نبوت ختم شد حقّ با رایه اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق معلوم نیست معرضین بیان از یوم یقوم الناس لربّ العالمین چه ادراک نموده‌اند و از کلمه مبارکه یفعل ما یشاء چه فهمیده‌اند لعمری یا ایّها الناظر الی وجهی اگر نفسی از بحر این کلمه بیاشامد و نفعه‌اش را بیابد خود را بر عرش استقامت و اطمینان مشاهده نماید مقبلین را از شبهات معرضین باسم حقّ حفظ نما و کلّ را باخلاق مرضیه و اعمال طیبه امر نما بگو یا حزب الله باین جنود مالک غیب و شهود را نصرت نمائید و بتقوی الله تمسک جوئید اوست قائد جنود و ناصر امر هیچ قوتی با قوت او مقابله نماید طوبی از برای نفسی که رأسش باکلیل تقوی مزین است و هیکلش بطراز عدل و انصاف

جناب امین علیه بهائی مکرر ذکر آن جناب را نموده انا امرنا الكلّ بان یسمعوا قولک فی هذا النبأ العظیم و هذا الأمر المحکم المتین باید آن جناب غافلین را آگاه نمایند ولکن بحکمت و بیان که شاید بیابند و بدانند امروز روز اسماء و شئونات آن نیست حزب قبل را اسماء و الفاظ از عالم معانی محروم نمود باوهام تمسک جستند و بنزاع و جدال متشبّث حزبی بالاسری حزبی شیخی حزبی سنّی حزبی شیعی حزبی نعمه‌اللهی و جلالی و خراباتی و قادری و مولوی ان تعدّوا طرق الأوهام لا تحصوها طوبی از برای اقویا که این بساطها را پیچیدند و غیر حقّ را معدوم و مفقود شمردند ایشانند فوارس مضمار توحید و انوار آفاق تجرید علیهم بهاء الله و الطافه و عنایاته و مواهبه از قبل مظلوم حزب الله را تکبیر برسان بگو قدر این مقام را بدانید و بشناسید و باسم حقّ حفظ نمائید و به ما ینبغی لایّام الله قیام کنید آنچه امروز فوت شود تدارک آن محال

یا ایّها الطائر فی هواء محبّه ربّک اعلی لازال عباد را نصیحت نموده و به ما ینفعم امر فرمود هر کلمه‌ئی از کلمات نصحیه را مکرر اظهار داشته که شاید عارف شوند و نعمت ابدیه را باشیاء فانیه تبدیل نمایند طغیان و عصیان ناس را از

صبر قلم الله و حفيف سدره مبارکه محروم نموده آن جناب باید بقوت ذکر و بیان اهل آن ارض را بافق عنایت مقصود عالمیان هدایت نمایند آنه معک و یؤیدک بجنود البرهان منع عالم ثمری نداشت و ضغینه و بغضای امم حجاب نگشت کلمه نفوذ نمود اراده احاطه فرمود

قل یا معشر العباد انظروا الی السدره و اثمارها و الشمس و اشراقها و السماء و انجمها و البحر و امواجه من اراد عرفانه له ان ينظر الیه بعینه این فقره در بیان مخصوص است باین ظهور مکرر این بیانات از سماء مشیت نازل که شاید من علی الأرض کلّ آگاه شوند و بیابند آنچه را الیوم از او غافل و ممنوعند مجدّد کلمه تحریف بمیان آمده ابواب کذب بمثابه قبل بل ازید باز شده آیا فکر نمینمایند ثمر اعمال نفوس قبل چه بوده در ارض صاد گفته اند آنچه را که بیان نوحه مینماید و روح القدس بندبه مشغول تکذّبهم اعمالهم و لا يشعرون يعبدون اهوائهم و لا يفقهون ينحتون الأصنام و لا يعلمون يرون الآيات و ينكرونها الا أنّهم لا يعرفون در هر حال اولیای الهی باید از حقّ جلّ جلاله از برای کلّ توفیق طلب نمایند شاید از بحر فیض محروم نگردند و از امطار رحمت کبری در ایام قیاض ممنوع نشوند حزب الله را بتقدیس و تنزیه و شفقت و عنایت و حکمت امر نمایند آنه یمدک بآیاته و ینصرک بسلطانه آنه علی کلّ شیء قدیر قل

الهی الهی و سیدی و سندی نور قلوب عبادک بنور معرفتک و وجههم بأنوار وجهک و هیاکلهم بطراز الآداب الّتی انزلتها فی کتابک یا الهی و مقصودی لا تمنعهم عن بحر رحمتک فی ایامک و لا عن تجلیات شمس فضلک و لا عن انجم سماء عطائک تعلم یا الهی اهوائهم منعتهم عن التّقرب الیک و اوهامهم حالت بینهم و بین مطلع علمک و مشرق انوار حکمتک ای ربّ قوّ علی خدمتک قلبی و ظاهری و باطنی ثمّ اجعلنی فی کلّ الأحوال قائماً علی خدمه امرک و ناطقاً بما انزلته فی کتابک لعبادک و حافظاً امرک بین خلقک ثمّ اغفر لی و لمن معی من اقاربی و ابنائی الّذین شربوا رحيق وحیک و ما منعتهم شبهات التّاعقین و اشارات المعتدین عن الاقبال الیک و التّمسک بکتابک ای ربّ اید اولیائک الّذین کسروا اصنام الأوهم بعضد الیقین و اقبلوا الیک بوجه نوراء منقطعین عمّن فی السموات و الأرضین علی ذکر تنجذب به افئدة العالم و تستضیء به وجوه المقبلین الحمد لک یا اله العالمین و مقصود قلوب العارفين

اینکه از هر سؤال نمودید نزد اعراب اقصی الکبر بوده ولكن عندالله تجاوز از سبعین

* * *

هو الذاکر العلیم الحکیم

یا قلمی الأعلى اشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو لم یزل کان مقدساً عن الذکر و البیان و منزهاً عن ادراک من فی الامکان قد خضعت الأعناق لعظمته و سجدت الأسماء لسلطانه قد اظهر السبیل لأولیائه و انزل الدلیل لهم بجموده و کرمه و فضله و عطائه هو الّذی شهد قبل خلق السموات و الأرض بوحدانیة نفسه و فردانیة ذاته و شهد لمن اتی بالحقّ انه هو السرّ المکنون و الکتاب المخزون و امره المحتوم به نادى المناد من کلّ الجهات و نزلت الآيات و ظهرت البیئات و انطق السحاب و امطر علی الأحزاب انه هو الّذی قام مقامه فی کلّ الأمور و استوی علی عرش الظهور من اقرّ به اقرّ بما نطق به لسان العظمة و الّذی انکر و اعرض انه من الظالمین فی کتاب ما اطلع به الا نفسه كذلك ظهر و اظهر امره بسلطانه و هو الفرد الواحد العلیم الخبیر سبحانک یا من باسمک جرت الأنهار و ظهرت الأسرار أسألک بوحدانیتک و فردانیتک و بما انزلته فی زبرک و صحفک و الواحک و بقدرتک الّتی خضعت لها الکائنات و قوتک الّتی احاطت بالممکنات ای ربّ ترى عبدک هذا اقبل الی افقک الأعلى بعدما سمع ندائک الأحلی و تراه منقطعاً عن دونک و متمسکاً بحبل عطائک أسألک یا اله الوجود و مرّی الغیب و

الشَّهود بأمرك الذي به بدلت الأرض بالسَّمَاء و انطلقت امام وجوه الورى كلّ الأشياء بأن تجعلنى من الذين ما خوفهم ظلم الظالمين و سطوة المعتدين الذين نذوا رحيق بيانك و كوثر عطائك اى ربّ ترى الفانى اراد قدح البقاء من لقائك و العطشان رحيق بيانك و المسكين بحر غنائك و الضّعيف افق اقتدارك و الغريب قباب عظمتك و المظلوم طمطماد عدلك و الكليل ملكوت ذكرك و العليل عمّان شفائك و الأُمّيّ طور علمك و برهانك و الرّاقد نداءك الأُحلى و العريان ردّاء فضلک يا مالک ملكوت الأسماء و المحزون شاطئ بحر سرورک يا ربّ العرش و الثرى وعزّتک يا الهى و مقصودى و محبوبى لا يسكن القلب الا بنير الاطمينان من شطر فضلک و لا تقرّ العين الا بمشاهدة افق ظهورک و لا تسكن النفس الا بظهورات جودک و عطائك اى ربّ ترانى طائفاً حول ارادتک و مشييتک و خاضعاً لما ظهر من عندک اسألك بشموس سماء حكمتک و امواج بحر فضلک بأن تجعلنى فى كلّ الأحوال متوجّهاً الى انوار وجهك و متشبّثاً بأذيال ردّاء كرمك اشهد انّ اليوم يومك و الأمر امرک و النور نورک اسألك بها بأن تؤيّدنى على عمل يبقى به ذكرى فى كتابك و مقامى بين اهل ملكوتك انّك انت الذى لا يمنعك شىء من الأشياء و لا تضعفك قوّة الأقوياء تفعل بسلطانك و تحكم بارادتک لا اله الا انت الغفور الكريم اى ربّ بدّل عسر اوليائك باليسر و شدّتهم بالرّخاء و ذلّهم بالعزّ و حزنهم بالفرح الأكبر يا من بيدك زمام البشر انّك انت الفرد الواحد المقتدر المشفق الكريم الحمد لك يا اله العالمين و مقصود العارفين

يا مالک الأسماء و فاطر السَّماء خلّص احبّاء من سجن اعداء انّك سلطان القضاء و المشرق من افق البداء يا اصل البقاء لعمر البهّاء لا تقطع الرّجاء فانصر هؤلاء انت الحاكم على ما تشاء و فى قبضتك ملكوت الانشاء قد شحذ الأنياب للحمّ الاحباب ان احفظ الأصحاب يا مالک الرّقاب و الحاكم فى المآب بسيار بامروز فردا گذشت بارى منقطعاً عن الكلّ اين كلمات مشرقا را نه ۹ بار تکرار نمايند انه لهو المقتدر المختار

جناب محبوب روحانى آقا ميرزا على محمد ابن جناب اسم الله الأصدق عليهما بهاء الله ملاحظه فرمايند

۱۵۲۱

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

يا محبوب فؤادى و المذكور فى قلبى قد سرّنتى نسماّت الحبّ التى سرت من حدائق عرفانكم و هزّنتى ظهورات مودّتكم التى ظهرت من قلم ارادتكم فى ذكر الله و ثنائه و حبّ الله و امره كأنّ جنابك ارسل مع نسيم الصبا عرف الحدائق كلّها علم الله انّ به انتعش جسمى و انشرح صدرى و انبسط روحى اذا حمدت الله محبوب العالم و مقصود الأمم بما ايّدكم على خدمة امره و اظهار نعمته و اعلاء كلمته و اسأله تعالى ان يقدرّ لكم ما ينبغى لوجوده و كرمه و افضاله انه لهو المقتدر القدير سبحانك يا من بك انار افق العالم و ظهر ما كان مكنوناً فى افئدة الأمم اسألك بالاسم الذى به توجه كلّ وجه و نطق كلّ كليل و بلغ كلّ غافل و ظهر كلّ مكنون و برز كلّ مخزون بأن تؤيّد عبادك و خلقك على الاقبال اليك اى ربّ ترى اصفيائك و اوليائك قاموا على نصرة امرک و دخلوا كلّ بلد باسمك و عاشروا مع احبّائك بالروح و الرّيحان و عرفوهم سبيل

رضانک و ما امرتهم به فی کتابک ای رب انر بانوار وجوههم ابصار قلوب عبادک ثم ارزقهم حلاوة آیاتک فی ایامک ای رب
هذا يوم بشرت الكلّ به فی الواحک و نسبتہ الی نفسک و جعلته سلطان الأيام بأمرک و قدرتک فلما ظهر اعرض عنه العباد
الذین جادلوا بآیاتک و انکروا برهانک و کفروا بنفسک و نبذوا کتابک الذی اذا نزل من سماء مشیتک و هوآء ارادتک خضع له
کلّ کتب و کلّ صحف و کلّ زبر ای رب اسألک بالقدرة الّتی احاطت بالممکنات و بالقوة الّتی غلبت الکائنات بأن تنزل من
سماء جودک علی اهل مملکتک ما یقرّبهم الیک و یسقیهم کوثر عطائک و یعرفهم ما نزل فی کتابک و سُطر من قلم تقدیرک
ای رب هم الفقراء و انت الغنیّ الکریم و هم الضعفاء و انت القویّ القدير اسألک یا من باسمک تحرک القلم الأعلى و نطق
لسان العرفان فی ملکوت الانشاء بأن تکتب لمن قام علی ذکرک و خدمتک کلّ خیر قدرته فی کتابک تراه یا الهی ناطقاً
باسمک و صائحاً فی امرک و متوجّهاً الی وجهک و مقبلاً الی افقک ائده بجودک و احسانک علی ما تنجذب به افئدة خلقک
انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک ملکوت الانشاء لا اله الا انت العليم الحکیم

اصلی و اسلم و اکبر علی انجم سماء عرفانک و ایادی امرک الذین طافوا حول ارادتک و ما تکلموا الا باذنک و ما
تشبّثوا الا بذلیک اولئک عباد شهدت بخدمتهم و نصرتهم و قیامهم و ذکرهم و ثنائهم کتبک و زبرک و صحفک و الواحک و
بهم نصبت اعلام توحیدک فی مدنک و دیارک و ریات تقدیسک فی مملکتک اولئک لم یسقوک بالقول فی امر من الامور قد
کانت آذانهم مترصدة لاصغاء اوامرک و عیونهم منتظرة لانوار وجهک اولئک عباد مکرمون اولئک عباد فائزون اولئک عباد قائمون
یصلین علیهم اهل الملک و الملکوت و اهل الفردوس و الجبروت و عن ورائهم لسان عظمتک لک الحمد یا الهی بما ایدتني
علی ذکرهم و ثنائهم و علی ما هم علیه فی امرک و فی ایامک لا اله الا انت المحصى المحيط العليم

و بعد عرض این فانی آنکه پس از اطلاع بر آنچه در دستخط عالی مذکور بود قصد ساحت امنع اقدس نموده و تمام
آن در پیشگاه حضور معروض افتاد هذا ما نطق به لسان المحبوب اذ کان ماشياً فی منظره الأعزّ الأقدس المنیر قوله عزّ کبريائه
انا نکبر من هذا المقام علیک یا من کنت ناظراً الی افقی و قائماً علی خدمة امری و ناطقاً بثنائی و نذکر ورودک و ما فزت به
من بحر الوصال و خروجک بعد الاذن و توجّهک الی الجهات لأمر الله منزل الآيات و مظهر البينات طوبی لعمل فاز بطراز
القبول و للسان فاز بثناء الله و لرجل سرع الی الأمصار و الأقطار لخدمة امره العزیز البدیع

امروز روزیست که قرون اولی بساعتی از آن معادله نمینماید لم یزل و لایزال این یوم امنع اقدس مخصوص بوده و در کتب
الهی باو منسوب هر عملی که خالصاً لوجه الله در او ظاهر شود او از سید اعمال لدى الله مذکور است طوبی از برای نفسی
که لله قیام نماید و لوجه الله ناطق گردد

یا ایها الساکن فی السفینة الحمراء باید باعانت حقّ جلّ جلاله در کلّ احيان بخدمت امر رحمن مشغول باشی که
شاید نفوس بعیده را بکوثر قرب فائز نمائی و اجساد مرده را از رشحات بحر بیان زنده کنی ناس مرّبی و مذکر لازم داشته و
دارند خلق بیان مع آنکه ببصر ظاهر و گوش ظاهر دیده و شنیده اند حجاباتی را که حزب موهوم بان متمسک و محتجب بودند
حال خود آن نفوس احجب و اضلّ مشاهده میشوند باید کوثر حیوان را بکمال حکمت و بیان مبذول داشت که شاید آگاه
شوند و بر عظمت این امر گواهی دهند جوهر وجودی را که عمرها و قرنهای و عهدها منتظر ظهورش بودند و در لیالی و ایام از
حقّ جلّ جلاله لقائش را سائل و آمل چون فجر یوم الهی طالع شد کل محتجب و معرض مشاهده شدند الا من شاء ربک ای
کاش بان اکتفا میرفت ضغینه و بغضا بشأنی ظاهر که فتوی بر قتلش دادند قسم بافتاب افق امر که محتجبین اهل بیان از آن
نفوس اشقی و اطعی و اضلّ مشاهده میشوند لذا باید لوجه الله آن جناب و نفوس مطمئنّه موقنّه راضیه بر حفظ نفوس ضعیفه
قیام نمایند که شاید از نار نفس و هوی محفوظ مانند و بخباء مجد و سرادق فضل توجّه کنند

یا ایها المتوجّه الی وجهی و المقبل الی افقی ان استمع ندائی أنّه یدکرک بما لا تعادله خزائن العالم و لا کناز الأم لتشکر ربّک المهیمن القیوم انا ذکرناک مرّه بعد مرّه فی هذا المقام الأعلى اذ کان الخادم قائماً تلقّاء وجه ربّه الأبهی ان ربّک لهو المقنن علی ما یشاء لا اله الا هو الحقّ علامّ الغیوب قد نطق اللسان فی ملکوت البیان علی شأن طاف حوله امّ البیان ولكنّ الناس اکثرهم لا یفقهون قد اشرفت انوار الجمال من افق الاجلال و هم لا یبصرون یمشی امام وجوهم الكتاب الأعظم و هم لا یشعرون قد اخذوا اهوائهم و نبذوا ما امروا به من لدی الله مالک الوجود قد انکروا النعمه و اعرضوا عن الّذی اتاهم بما کان مسطوراً فی کتب الله ربّ ما کان و ما یشکر لیسوع سمع ندائی الأحمی و لبصیر رأی مقامی المحمود نعیماً لبعید قصد بحر قریبی باذنی و لطالب تمسّک بحبل رضائی العزیز الممنوع کبّر من قبل المظلوم علی وجوه عبادی اللّذین شربوا ریحی المختوم و بشرهم بذکری و عنایتی و فضلی الّذی احاط الغیب و الشّهود قل تالله هذا یوم القیام طوبی لمن قام علی نصره امر ربّه بالحکمه و البیان بین الامکان أنّه من اهل البهّاء فی لوح محفوظ هذا یوم فیهِ ینادی الرّوح من جهة و الکلیم من جهة اخرى و الحیب امام وجه المحبوب قل یا ملاء الأرض ایاکم ان تمنعوا انفسکم عن هذا المقام الأعلى اتّقوا الله و لا تتبعوا کلّ غافل محجوب قل ان انظروا الی الأفق الأعلى الّذی انار من انوار وجه ربّکم مالک الأسماء ایاکم ان تمنعکم شبهات المعرضین او تخوفکم اشارات الغافلین دعوا الوری عن ورائکم متوکّلین علی الله المهیمن القیوم کذلک تحرّک القلم الأعلى و اهتزّ ملکوت الأسماء من نسّمات الوحی اذ مرّت بأمر الله المقنن العزیز الودود انتهى

یا محبوب قلبی فی الحقیقه اگر انسان فی الجملة تفکر نماید در هر کلمهئی از کلمات الهی بحر عنایت مشاهده مینماید طبایع محجوبه غافله منتنه هدیر عندلیب را ادراک ننمایند و بگلستان معارف الهی توجّه نکنند آنکه بنعیق دل داده قدر ریحی شناسد آنکه از برکه ملحیه اجاجیه آشامیده و باو انس گرفته بکوثر حیوان اقبال نماید لم یزل و لایزال از او محروم بوده و خواهد بود مگر آنکه ید عنایت اخذ نماید و از برکت انفاس نفوس طیبیه موقنه بصراط مستقیم الهی راه یابد از حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله این خادم فانی سائل و آمل است که حجبات اوام و ظنون عباد غافل را بحرارت آفتاب یقین بسوزاند و معدوم نماید تا کل بیحر توحید فائز شوند و در ظلّ کلمه جامعه جمع گردند صد هزار افسوس صد هزار افسوس که این ایام در مرور است و احدی قدر و مقام آن را ادراک ننموده الا من شاء الله المحصی العلیم انشاء الله از همّت آن جناب و نفوس کامله امید هست که غافلین از بحر آگاهی بیاشامند و معرضین از انوار آفتاب اقبال روشن و منیر شوند هر امر صعبی که نزد عباد بسیار مشکل است نزد او سهل و آسان بوده و خواهد بود یسأل الخادم ربّه بأن یفتح علی وجه العباد ید القدره باباً لیدخلوا فیهِ باذنه و اسمه و ذکره و عنایته البهّاء علی حضرتک و علی من معک و یتبع امر مولاک الّذی ظهر بالحقّ بسطان غلب من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین

اینکه سؤال از الفت و ایتلاف جناب آقا میرزا اسد الله علیه بهّاء الله و عزّه شده بود در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان ربّنا الرّحمن فی الجواب این فقره مقبول و محبوبست مقام محبّت و الفت و اتّفاق و اتّحاد بعد از عرفان الهی و استقامت بر امر از اکثری از اعمال حسنه مقدّم است هذا ما شهد به الله فی الرّزیر و الألواح هذا ما اعترف به المقصود فی المساء و الصّباح انشاء الله به ما نزل فی کتاب الأقدس عمل نمایند یعنی برضای طرفین و رضای آن جناب انتهى چه که آن جناب حال بجای والد محسوب میشوند ای کاش این خادم در آن مجلس حاضر میشد و به ما تفرح به القلوب از کلمات محبوب ذکر مینمود و در فرح و انبساط با اهل بساط شریک بود یا محبوب فؤادی دستخطّ آن جناب دو بار در ساحت اقدس عرض شد فی الحقیقه از مراتب خلوص و توجّه و قیام آن محبوب بر امر الله و انتشار آثاره کمال رضامندی از ساحت امنع اقدس مشاهده شد طوبی لحضرتک بما فزت بعنایته و رضائه و در آخر بیانات که از لسانه تعالی ظاهر باین کلمه محکمّه مبارکه

منتهی شد قوله جلّ بیانه انشاءالله جميع آنچه با اوست از اعضا و جوارح و ايقان و اطمینان و اقبال و روح و وجود و انفاس در سبیل خدمت الهی صرف شود انا معه و معینه انتهى

اینکه در باره ارض خاء و آن دیار و اقبال و استقامت و اطمینان و توجهشان ذکر نمودید این مراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله جلّ کبریائه هذا من فضل الله عليهم یا ایها الناطق بشائی باید کل حقّ منیع را شاکر باشند چه که ایشان را باین مقام بلند اعلیٰ فائز نمود لعمر الله این علویست که هر علوی نزد او خاضع است انا نعترف باقبالهم و توجههم و ذکرهم و بیانهم و ودادهم و استقامتهم انا نحبّ ان نراهم اعلیٰ عمّا هم علیه انشاءالله در مقام استقامت بشائی ظاهر شوند که اگر جمیع عالم یعنی اهل علم و دانش و عرفان او مع کتب الأولین و آخرین اراده نمایند ایشان را از سلسبیل رحمن و رحیق مختوم منع نمایند خود را عاجز مشاهده کنند و جمیع را مانند کفّ ترابی ملاحظه نمایند الحمد لله آن جناب و جناب اسد علیه بهائی و رحمتی در خدمت و تبلیغ امر منتهای جهد را نموده‌اند البتّه اثمار آن ظاهر خواهد شد بذکر معرفت در اراضی طیّبه البتّه خواهد روئید و سرسبز و خرّم در عالم جلوه خواهد نمود از بعد هم باید در کلّ احوال باین امر اعظم اعظم و مقام اکبر اکبر مشغول باشند انا نکبر من هذا المقام علی وجوه اهل الخاء الذین نبذوا العالم و اقبلوا الی الاسم الأعظم الذی به انارت آفاق قلوب المقرّبین و المخلصین و نبشّرمهم و نذکرهم فی هذا الیوم الذی لا تعادل بساعة منه الأعصار و القرون قد شهد لهم القلم الأعلیٰ من قبل بما ترضّوع به عرف عناية ربّهم المهیم القیوم فاسأل الله فی کلّ الأحوال بأن یوقّهم و یؤیدهم علی تبلیغ هذا الأمر المحتوم قد نزل لهم من قبل و فی هذه الايام ما استفرحت به الأفئدة و القلوب انشاءالله در جمیع احوال بانوار صبح یوم الهی منور باشند و بر خدمت امرش قائم باسمش بگویند و بحبّش بنوشند و بذکرش ناطق باشند لله الحمد فائز شدند بآنچه اکثر علما و عرفا و امرا الیوم از آن محرومند كذلك نطق لسان البیان فی ملکوت العرفان طوبی لسمیع سمع و ویل للغافلین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

و اینکه مرقوم داشتید که اراده شورا دارید که اگر موافق باشد با محبوبی جناب میرزا علیه بهاء الله و نوره بارض خاء توجه نمایند این فقره در ساحت امنع اقدس معروض گشت قوله عزّ کبریائه از قبل از قلم اعلیٰ جاری که باطراف ارض ط توجه نمایند و لکن حال آنچه از مشورتی که اراده نموده‌اید ظاهر شود مقبولست باید در جمیع احوال باموری که سبب و علّت تبلیغ امر الله و ارتفاع کلمه اوست متمسک باشید نفوسی که الیوم مشغول بزخارف و مغرور بعزّت ظاهره‌اند اگر هم اقبال نمایند علی قدر معلومست و لکن بعد از تمسک بتبلیغ و ظهور امر و ارتفاع کلمه تراهم متوجهین و مقبلین خاضعین خاشعین لذكر الله و امره در جمیع اعصار چنین بوده اینست که از قبل ذکر نموده دخول جمل در سمّ ابره اسهل است از دخول غنی در ملکوت الله عزّت و ثروت دو مانع بزرگند از برای انفس غافله و لکن عنقریب اتبّ من ابی لهب مشاهده شوند میت لایق اصغا نبوده و نیست اگرچه حال جمعی از اطراف از این نفوس مدعی مقام اقبال و توجهند و لکن ان ربّک لهو العلیم الخبیر اقبال امثال این نفوس در هر حال محدود است از حقّ بطلبید کل را به ما یحبّ و یرضی موفق فرماید انتهى فی الحقیقه امر تبلیغ امر بزرگیست باید آن محبوب و سایر آقایان بان ناظر باشند و در جمیع جهات نفوس مطمئنّه ساکنه با کمال روح و ریحان و حکمت منزله بتبلیغ امر الهی مشغول شوند

و دیگر ذکر محبوب جان جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله را فرموده بودند الحمد لله بعنایت حقّ فائزند چندی قبل دستخطّ ایشان رسید و الواحی خواسته بودند در همان ایام نازل و ارسال شد و بعد هم دستخطّ دیگر از طرف حدبا رسید مخصوص ارض ک و اطراف آن الواح بدیعۀ منیعۀ خواسته بودند و لکن از تاریخ آن قریب یک سنه گذشته بود لذا در ارسال آن الواح تأخیر شد در این ایام مجدداً در ساحت اقدس عرض شد چند لوح مخصوص قم‌ص نازل امید هست که مابقی هم نازل

شود مقصود آنکه تعویق الواح بواسطه تعویق وصول دستخط ایشان بوده از قول این فانی خدمت ایشان تکبیر منیع ابلاغ دارید ذکرشان در ساحت اقدس بوده و انشاءالله همیشه خواهد بود

و اینکه مرقوم داشته بودید که اسامی در ورقه علیحده ارسال میشود در پاکت آن حضرت نبود

اینکه در باره توجّه بشطر امع اقدس مرقوم داشتید عرض شد این کلمه از لسان مبارک اصفا گشت قد نطق بالحقّ جناب اسد علیه بهائی هم اذن دارند این دو بتصدیق فائز است و بقبول مزین ولكن الحمد لله بساحت اقدس توجّه نمودند و برّ و بحر را طی کردند و در سبیل الهی شدايد دیدند لله الحمد عاقبت بغایت قصوی رسیدند و بمقام لقا و وصال که در جمیع کتب الهی مذکور است فائز گشتند هنیئاً لهما مریناً لهما حال نظر باینکه امر تبلیغ اهمّ از کلّ امور است لذا باین امر نموده ایم لعمر الله عظمت این امر بمقامیست که هر عظیمی بعظمت آن شهادت داده انشاءالله بآن موفق شوند و جمیع آفاق را بانوار وجه منور و بنار محبت الهی مشتعل نمایند حال هم منع ننمودیم چون این فقره واقع شده بود بامر آخر که امروز اهمّ است امر نمودیم علیهما بهائی و فضلی و رحمتی و عنایتی انتهی

اینکه در باره جناب م. ۶۰ نوشته بودید چند فقره این عبد آگاهست که حقّ جلّ جلاله ایشان را حفظ فرموده و از خطرات کلیّه نجات داده ولكن خود ایشان را کثرت مشاغل گاهی مشغول نموده انشاءالله فرج میرسد وقتی از اوقات این خادم فانی این کلمه را از لسان مبارک استماع نمود فرمودند یا عبد حاضر جناب م و سین را عنایت حقّ چند کره از خطرات کلیّه نجات بخشید ولكن لوح الهی که باو ارسال میشد از کثرت توجّه بدینا بتلاوت ما نزلّ فيه و تفکر در آن فائز نمیگشت تا مقصود را بیابد و او را بامری که باقی و دائمست بدارد انتهی بعد از استماع این عبد در باره ایشان دعا نمود که موفق شوند بر آنچه رضای الهی در اوست و انشاءالله امیدوارم که آنچه عرض شد بشرف اجابت فائز شود در این کره آخر که ایشان را بارض ط احضار نمودند حسب الأمر این عبد دائره مبارکه معروفه را لأجل حفظ ایشان نوشته ارسال داشت از حقّ این خادم فانی در کلّ احوال سائل و آمل است که ایشان را حفظ فرماید و آنچه سزاوار است مؤید نماید و هذا ما نزلّ لمن سمی بمحمّد قبل حسین و صعّد الی الله قوله عزّ کبریائه

هو الغافر الکریم

انا نذکر من ذکره من اقبل الی نفسی و طاف حولی و طار فی هوائی و نشر آثاری و نطق بشئائی اذا اراد نصرتی و انا الشاهد العلیم یا محمّد قبل حسین انک فی الرقیق الاعلی و یذکرک مالک الاسماء فی هذا السّجن العظیم قد غفرک الله فی اول حین توجّه الیک وجه القدم و انزل لک من القلم ما ماج به بحر الغفران و هاج عرف عنایة الرحمن و انا الغفور الرحیم لعمر الله فزت بما لا ینقطع عرفه عن العالم کذلک یشهد مالک القدم و انا المنخر الخبیر طوبی لنفس فزت بما فزت به فی هذا الیوم الّذی فیه ینادی نقطه البیان امام وجه الرحمن الملک لله العلیم الحکیم انتهی و هذا ما انزله الله لمن سمی بحاجی محمّد قوله عزّ بیانه و کبر کبریائه

هو الشاهد السّامع العلیم

یا محمّد ان استمع ما ینادیک المظلوم فی هذا الیوم الّذی کان مسطوراً من القلم الاعلی فی الصّحف الاولى و مذکوراً فی افئدة المرسلین کن علی شأن لا تحجیک حجبات الأعداء و لا تمنعک شبهات المغلّین انا انزلنا البیان و فیهِ بشرنا کلّ بهذا الظهور الّذی ظهر و اظهر صراطه المستقیم قل هذا یوم الله لو انتم من العارفين قد شهد له کتب العالم لو انتم من السّامعین قل هذا یوم

ظهر فيه أم الكتاب و شهد الله لا اله الا انا المنزل القديم انه لا يحتاج في اثبات امره بشيء من الأشياء و لا بذكر من الأذكار و لا باسم من الأسماء و لا بكتاب من الكتب الأولى كذلك نطق لسان الكبرياء اذ كان يمشی في هذا السجن المبین هذا يوم ما فاز به الا الذين نبذوا العالم عن ورائهم و اخذوا ما امروا به من لدى الله رب العالمين ان افرح بهذا اللوح الذي به فاح عرف قميصي و سرت نفحات بياني و نطق كل كليل انه لا اله الا هو العزيز الجميل خذ الكتاب بقوة من لدنا ثم اقرأه بروات المقرين انا نوصيك و احبائنا بالاستقامة على هذا الأمر الذي به زل كل قدم الا من شاء الله مالك هذا اليوم البديع البهاء عليك و على الذين فازوا بعناية الله و رحمته و اعترفوا بما اعترف به الله في هذا اللوح المنيع انتهى

در این ایام مکتوبی از جناب آقا میرزا کاظم و جناب آقا خداداد علیهما بهاء الله رسید و همچینین از جناب آقا ملا علی علیه بهاء الله و ذکر جناب آقا عزیزالله و سایر دوستان علیهم بهاء الله در آن بود الحمد لله کل لدى العرش مذکور آمدند و بعنایت لانهایه فائز گشتند و آن محبوب هم ذکر جناب آقا اسحق و آقا رجب علیهما بهاء الله را نموده بودند در باره جمیع این کلمه مبارکه از مصدر امر ظاهر قوله عز کبریائه انا سمعنا ندائهم اجابناهم بالحق و رأینا اقبالهم اقبلنا الیهم من هذا المقام الأعلى لیفرحوا بعنایة ربهم المهیمن القیوم و نکبر علی وجوههم من هذا المقام الممنوع و نبشّره بعنایة الله و رحمته و نذکرهم بالاستقامة الکبری و نامرهم بما یرتفع به امر الله العزیز الودود اگر جمیع دوستان الهی بکلمه‌ئی از نزد او فائز شوند هرآینه کل را کافی است چه که معادله نمینماید بان کلمه آنچه در ارض ظاهر و مستور است یشهد بذلك من عنده علم کل شیء فی کتاب کان مختوماً بختام الله و مستوراً عن اعین من فی السموات و الارضین انک بشّره من لدى المظلوم ثم الق علیهم ما القی الله علیک فی هذا اللوح العزیز المحتوم انتهى

این عبد در این کره فرصت نمود جواب ایشان را معروض دارد انشاءالله از بعد ارسال میشود ذکر جناب محمد رضا خان و سلیمان خان علیهما بهاء الله را نموده بودید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نزل لهما من سماء مشیة ربنا العزیز الوهاب

هو الأقدس الأعظم

یا محمد قبل رضا امروز هر نفسی که در باره او کلمه رضا از مطلع وحی مالک اسماء نازل شد او بفیوضات نامتناهیة الهی فائز است طوبی از برای نفسی که از بحر رضا آشامید و باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمود امروز روز عمل طیب و کلمه طیب و اخلاق مرضیه است طوبی لنفس بها نصرت امر ربّه المهیمن علی من فی السموات و الارضین هر عمل نیکی الیوم سبب و علت ذکر باقی بوده و هست تعالی هذا المقام العظیم انشاءالله در جمیع احیان بافق اعلی ناظر باشید و بنار محبت الهی مشتعل هر شیء تحت مخالف فنا بوده و هست الا ما ظهر من القلم الاعلی او باقی و دائم بوده و خواهد بود ان افرح بذكر ربک ثم اشکر الله رب العالمین انه ذکرک فضلاً من عنده انه لهو الفضل الکرم البهاء علیک و علی ابنک و علی الذين فازوا بهذا الأمر الذي ارتعدت منه فرائض کل غافل بعید انتهى

و هذا ما نزل لمن سمی بغلام قبل رضا من سماء عنایة ربنا فاطر السماء

هو التاطق البصیر

یا غلام قبل رضا ان افرح بما یدکرک المظلوم من شطر المنظر الأكبر المقام الذي جعله الله مطاف المقرین کن مشتعلاً بنار حبی و طائراً فی هوائی و ناطقاً بالحکمة و البیان بتنائی الجمیل خذ رحيق البیان باسم ربک الرحمن ثم اشرب منه بذكره البديع

سوف يرتفع النعيق في اكثر البلاد هذا ما اخبركم من فكّ باسمه الرّحيق المنير لعمر الله لو تجد حلاوة البيان ليأخذك الفرح على شأن لا تحزنك شبهات العلماء و لا اشارات الغافلين كذلك دلح ديك العرش اذ كان المظلوم في هذا المقام الكريم قلم اعلى جميع را وصيت ميفرمايد بر استقامت كبرى تا بشأني بر امر ثابت و راسخ و مستقيم مشاهده شوند كه نعاق من على الأرض ايشان را از ملكوت امر الهى محروم نسازد معرضين اهل بيان احجب از ملل قبل مشاهده ميشوند از يوم الله جز اسمى ادراك نموده‌اند و از ما اراده الله غافل و بيخبرند دوستان آن ارض را از قبل حقّ تكبير برسان و آگاه نما انا نكبر من هذا المقام عليهم و بنشرهم بفضل الله و رحمته و نامرهم بالحكمة التي نزلناها في الزبر و الألواح البهآء عليك و عليهم من لدى الله منزل الآيات انتهى

و همچنين ذكر مخدومان يعنى سادات ارض س و ش و دوستان آن اراضى عليهم بهآء الله را نموده بوديد در ساحت امع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة

بنام گوینده دانا

قلم مظلوم و لسان مظلوم آنى در تبليغ امر الهى توقّف نموده الا على قدر قسم بافتاب ظهور كه از افق سجن طالع است در حينى كه احزان از جميع اطراف احاطه نموده بود و بلايا و رزايا بمثابة غيث هاطل جارى و نازل بتمام قدرت و قوت عباد ارض را بافق اعلى دعوت نموديم انشاءالله سادات آن ارض بر نصرت امر قيام نمايند قيامى كه فتور آن را اخذ نمايد و قعود آن را درك نكند امروز هر عمل طبيى كه لله ظاهر شود اثرش و ذكرش بدوام اسماء باقى و دائمست بايد بكمال همّت تبليغ امر حقّ جلّ جلاله مشغول باشند امروز يوم اين آية مبارك است كه ميفرمايد ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و بشرهم بايام الله از حقّ ميطلبيم ايشان را بر حفظ نفوس ضعيفه مؤيد فرمايد تا هر يك اثبت از ثوابت و ارسخ از جبال مشاهده شوند امر بسيار عظيمست و ناس ضعيف بايد ايشان بقوت ايمان اهل آن ديار را بحكمت و بيان بر امر رحمن تأييد نمايند انّ ربهم القيوم لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيمن العزيز الفضال

ناعقين در هر ارضى موجود و اين فقره از قبل در زبر و الواح الهى نازل شده و البته آنچه از قلم اعلى جارى ظاهر خواهد شد بايد نفوس را بكلمة عليا بشأني تربيت نمود كه ارياح مختلفه ايشان را از شاطى بحر احديّه دور نمايد و بشأني ثابت مشاهده شوند كه قدرت و قوت عالم معدوم و مفقود مشاهده گردد جميع دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تكبير برسانند و بعنايت و شفقت و رحمت حقّ جلّ جلاله بشارت دهند الحمد لله كل در سجن اعظم مذكورند و امام وجه قائم البهآء عليهم و على الذين نبذوا العالم فى هذا اليوم الأعظم و اخذوا ما امروا به من لدن قوى قدير انتهى

و اينكه نوشته بوديد يكي از اماء الله بواسطة وجع استعمال افيون مينمود و بعد از حكم حرمت ترك نمود و قريب بهلاكت رسيد حكم الله آنكه مريض بتجويز اطبا بايد عمل نمايد ولكن حكيم بايد حاذق باشد در اين صورت آنچه امر كند بايد بان عمل نمود چه كه حفظ انسان لدى الله از هر امرى اعظم تر است حقّ جلّ جلاله علم ابدان را مقدم داشته چه كه در وجود و سلامتى آن اجراى احكام بر او لازم و واجب در اين صورت سلامتى مقدم بوده و خواهد بود

اينكه در باره مخدّره ضلع عليها بهآء الله مرقوم داشتيد در ساحت اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله به ما يحبه الله و يرضى فائز باشند و بعنايت محبوب مسرور انا نكبر من هذا المقام عليها و نذكرها فضلاً من لدنا انّ ربك لهو السامع المجيب انتهى انشاءالله از بعد لوح امع اقدس مخصوص آن مخدّره ارسال ميشود

اينكه در ختام نامه ذكر جناب اسم الله الأصدق المقدّس عليه من كلّ بهآء ابهاه و من كلّ علاء اعلاه فرموده بوديد تلقاء عرش عرض شد قوله عزّ اعزازه و جلّ كبريائه انا نختم آخر كتاب عبدنا الحاضر بذكر من سمى بالأصدق فى ملكوت الله

ربّ العالمين يا قلم الأعلى ان اذكر من اقبل الى مالك الأسماء بشأن اقبل معه قبيل من الملا الأعلى ان ربّه الرحمن لهو العليم الخبير بتوجّهه توجهت الوجوه و بقيامه قام العباد تلقاء وجه ربهم المهيمن العزيز الحكيم قد اخذه سكر كوش العرفان على شأن طار الى الرحمن الى ان قام امام وجه ربّه المقتدر القدير نشهد أنّه فاز بما هو المسطور في كتب الله و شهد بما شهد الله أنّه لا اله الا الفرد القديم قد اخذته انوار العرش على شأن تتصاعد من الشوق زفراته و تنزل عبراته كالغيث الهاطل في زمن الربيع انا ذكرناه مرّة بعد مرّة في لوح من سمى بزين المقربين في كتاب الله العلي العظيم و كذلك ذكرناه في الواح شتى بما لا تعادله كنوز الأرض و السّماء يشهد بذلك من ينطق في كلّ شيء أنّه لا اله الا العزیز الحميد طوبى لنفس تقرّبت اليه و زارته بما نطق به لسان العظمة في مقامه الكريم البهاء من لدنا عليه و على الذين نسبوا اليه من كلّ اناث و ذكور و من كلّ صغير و كبير يا ايها الناطق بذكري و القائم على خدمتي بشر من قبلي اهله قل لعمر الله انتم امام وجه ربكم مالك هذا اليوم البديع اياكم ان تحزنكم شؤونات الخلق دعوا الدنيا لأهلها و تشبثوا بذيل رحمة ربكم الغفور الرحيم انتهى

ديگر خدمت جميع دوستان آن ارض اظهار خلوص و توجه و نيستی اين عبد معلق بعناية آن محبوبست انشاءالله كل بكوثر استقامت فائز باشند بشأنی كه آثار آن ظاهر شود خدمت محبوب حقیقی جناب من سمی لدى المنظر الأكبر بعلي قبل اكبر عليه عناية الله و عزّه و الطافه ذكر فنا و نيستی معروض ميدارم و همچنين خدمت آقايان ديگر كه كل در نظرند جناب حاجی مهاجر آقا عبدالرحيم و اخوی ایشان عليهما بهاء الرحمن انشاءالله تا حال رسیده اند خدمت ایشان هم تكبير عرض مينمايم البهاء على حضرتك و على الذين انفقوا ارواحهم و اجسادهم و ما عندهم في خدمة امر الله محبوبنا و محبوبهم و مقصودنا و مقصودهم و مقصود من في السموات و الأرضين و الحمد لله رب العالمين

خادم

في ٢٩ رمضان سنة ١٢٩٨

عرض ديگر اين آيام اگر نفسى باطراف ارض صاد يعنى نج و ارد و اراضى ديگر توجه نمايد بسيار محبوبست ولكن بايد شخص مبيتي باشد و همچنين قلبش بعناية حق متصل در اين صورت مؤثر واقع ميشود آنچه ذكر نمايد و همچنين اراضى اخري از مدن و قري

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

می

جناب کربلائی محمّد

بسمی المسجون المظلوم

یا محمّد در ایّام خاتم انبیا روح ما سواه فداه تفکّر کن دشمنان از جمیع جهات بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و عمل نمودند آنچه را ملأ اعلی از آن بنوحه و ندبه مشغول گشتند اگر این قوم این مظلوم را مقصّر میدانند از آنحضرت چه ترک اولی دیدند اهل عالم اکثری همج رعاع مشاهده میشوند از عقل محرومند و از ادراک بی نصیب در جمیع قرون و اعصار مثل این ایّام عمل نمودند ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون انا لله و انا الیه راجعون

هو الناطق بالحقّ

یا محمّد علیک بهائی نامه جناب ح علیه بهائی که بشما ارسال نموده غصن اکبر تلقاء وجه عرض نمود و بشراف اصغا فائز گشت یا محمّد آذان و ابصار شکّی نبوده و نیست که از برای مشاهده و اصغای این ایّام خلق شده و وجود از برای عرفان حضرت موجود ولکن ناس را غبار نفس و دخان هوی از مشاهده افق اعلی منع نموده فی الحقیقه نفوسیکه الیوم فائز شدند از جواهر خلق نزد حق محسوب و مذکور لعمر الله در صحیفه حمرا از قلم اعلی در باره آن نفوس نازل شده آنچه شبه و مثل نداشته و ندارد سوف تظهر آثاره و انواره هو المبین العلیم باری اهل عالم از دانش ممنوع و از ادراک محروم قرنهای و عصرها عبده اصنام و اوهام بودند لایق اصغای این ندا که از ذروه علیا مرتفعست نبوده و نیستند باید بمثل خودی تشبّث نمایند و بر مثل خودی عاکف شوند کل گواهی میدهند بر امواج بحر بیان الهی که امام وجوه ظاهر و هویداست و مالک قدم من غیر ستر و حجاب ندا فرمود و کل را بافق اعلی هدایت نمود مع ذلک از مالک رقاب گذشته اند و بطنین ذباب دل بسته اند این الابصار و این الآذان و این العقول و این القلوب لثالی بحر رحمن را جز ابصار حدیده نهیند امروز اهل بها نفوسی هستند که از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند معرضین بیان از معرضین فرقان اخسر مشاهده میگردند چه که بهمان اسما و همان اقوال مشغولند و آنقدر درایت ندارند که تعقل نمایند ثمر اقوال و افعال حزب قبل در یوم جزا چه بود و چه شد ذرهم فی خوضهم جناب ح قبل س علیه بهائی را مکرّر ذکر مینمائیم لله الحمد از مائده منزوله مقدّسه قسمت بردند و باثار قلم اعلی مرّه بعد مرّه فائز شدند نذکر فی هذا المقام امتی و ورقتی التی کانت معه و نبشّرها بعنایة الله و نذکرها بآياته انه هو الفضل الکریم و نذکر ابنه الحسین و اخاه نسل الله ان يجعل ذکرهما کنزاً لهما عنده انه هو المقتدر القدير

و نذکر من سَمی بمیرزا آقا الّذی ذکر اسمه لدى المظلوم فی هذا المقام الرّقیع قل

الهی الّهی لک الحمد و الثّناء و لک الرّحمة و العطاء بما سقیتنی رحیقک المختوم باسمک القیوم و ذکرتنی فی السّجن الاعظم اذ کنت مظلوماً بین ایادی الغافلین اسئلک یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشّهود بلثالی بحر علمک و انوار شمس حکمتک و بالاکباد الّتی ذابت فی هجرک و فراقک بان تجعلنی متمسکاً بک و منقطعاً عن دونک ثمّ اسئلک بانوار وجهک و مشارق آیاتک بان تقدّر لی بحدوک و فضلک ما یقرّبنی الیک و ینفعنی فی الظّاهر و الباطن انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم

یا قلم اذکر من سَمی باسد علیه بهائی لیجذبه الی افقی و ینطقه بشائی و یقرّبه بقلبه الی بساطی و یأخذه الفرح الاکبر فی ایام الله مالک یوم الدّین انا سمعنا ذکرک ذکرناک و انزلنا لک الآیات و صرفناها بالحقّ و ارسلناها الیک لتشکر ربک العزیز العظیم بلسان پارسی ذکر میشود انا بدلنا فی اکثر المواضع اللّغة الفصحی باللّغة التّورآء انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر جمیع عالم و احزاب امم هر یک بامری تمسک نموده و بکمال جدّ و اجتهاد در اعلاى آن کوشیده و میکوشند چه مقدار مالها صرف نموده اند و از جان و عزّت گذشته اند لاجل ظهور آنچه اراده نموده اند و این امر اعظم مع علوه و سموه و عوه و قیامه و اقتداره در ممالک ایران ظاهر و الی حین اهلش از آن غافل الا معدودی یک آن بعدل و انصاف در این امر تفکر نموده اند بهیچوجه در صدد اعلاى آن نبوده و نیستند ای کاش باین اکتفا مینمودند هر یوم در اطفای نور ظهور و اخماد نار سدره کوشیده و میکوشند این مظلوم در لیالی و ایام باطراف ارسال نموده آنچه معادل کتب قبل است بل ازید آیات عالم را احاطه نموده بیّنات امام وجوه ظاهر و لکن عباد جاهل غافل یعنی علما و فقهای عصر سبب منع عباد و علّت اعراض من فی البلاد گشتند یا اسد علیک بهاء الله الفرد الاحد بر نصرت امر قیام نما از حق میطلبیم ترا تأیید نماید یؤیدک و یوفّقک و یمدک بجنود الغیب و الشّهادة تا وقت باقی بذکر و ثنا مشغول باش شاید ذکر اهل عالمرا جذب نماید و بوطن حقیقی کشاند انه هو القویّ الغالب المقتدر العزیز الحکیم

و اینکه سؤال نمودی از سرّ تنکیس لرمز الرّیس در اوّل ظهور ملاحظه نما شیخ محمدحسن نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجف و ارض طفّ و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کلّ محجوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بیخبر بلکه بر منابر بسبّ و لعن مشغول جوهر وجودی را که در قرون و اعصار لقایش را سائل و آمل بودند و عند ذکر اسمش عجلّ الله میگفتند ردّش نمودند و بالاخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الّهی نوشیدند و بافق اعلاى راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلاى بکلمة لّیک فائز گشتند کذلک جعلنا اعلمهم اسفلهم و اسفلهم اعلمهم اینست سرّ تنکیس لرمز الرّیس در ابن مریم تفکر نما حنّاس که اعلم علمای آن عصر بود فتوی بر قتل داد و در حضور آن خبیث یک لطمه بر وجه مبارک آنحضرت وارد آمد و لکن صیّاد سمک که بصید ماهی مشغول بود حضرت روح بر او مرور نمود فرمود بیا ترا صیّاد انسان نمایم فی الحین توجّه نمود و از بحر و سمک و ما فیه گذشت یک کلمه از علم ندیده بملکوت علم ارتقا جست بالاخره بمقامی رسید که نفحاتش عالم را معطر نمود ذلک من فضل الله یعطیه من یشاء همین پطرس مع جلال قدر در آخر ایام از او ظاهر شد آنچه سزاوار نبود و لکن در آتی و بعد ید عنایت مجدّد اخذش نمود و از کوثر استقامت مرزوق گشت طوبی له جز نفس حق که صاحب عصمت کبری است احدی با او در اینمقام شریک نبوده و نیست ما سواش بکلمهئی مخلوق این است توحید حقیقی که نورش از افق سماء قلم اعلاى اشراق نمود فکر لتعرف در این بحر اعظم باسم حق جلّ جلاله وارد شو و فی قعره شمس تضحیّی تا بمقصد فائز شوی و آنچه ذکر شد بیابی یا ایّها النّاطر الی الوجه قلم اعلاى اگرچه ناطق است و لکن صامت چه که بما ینبغی نطق ننموده و اگر هم ننموده مستور است آذان آلوده و ابصار مرموده لایق اصغا و مشاهده نبوده و نیست از اوراق یابسه ارض جز

آوازه‌های بی‌معنی چیزی استماع نشده و نمیشود در قرون و اعصار حزب شیعه بذکر حروفات بر منابر و مساجد ناطق و از امّ الكتاب ممنوع و محروم از حق میطلبیم ترا توفیق عطا فرماید تا بتوحید حقیقی فائز شوی و بر امر قیام نمائی و اینکه سؤال نمودی مقصود از فاعل ربّ التّوعست و له معان اخری و الّذی بمنفعل راجع یا اسد علیک بهائی در لوح حکمت تفکر نما فی کلّ آیه ستر بحر من البحور از حق میطلبیم آنچه از قلم اعلی جاری شده از قبل و بعد موفّق شوی بر مشاهده آن و تفکر در آن قد نزل من سمآء المشیة ما خضعت له کتب العالم ولكنّ الامم فی سکر مبین محض عنایت جواب داده شد لا زال باین آیه ناظر باشید که از قبل در یکی از الواح نازل لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لكلّ نفس اذا سمع التّدآء من الافق الاعلی یقوم و یقول لییک یا مولی الاسماء لییک یا مقصود العارین قد انزلنا لک ما قرّت به عیون اهل مدائن العلم و العرفان اشکر ربّک بهذا الفضل المبین

و نذکر من ذکرته الّذی سمّی بحسن فی ملکوت الاسماء یا حسن حضر اسمک لدی المظلوم فی السّجن الاعظم من هذا الشّطر البعید اسمع التّدآء من شطر عکّا أنّه لا اله الاّ هو الفرد الخبیر قل
 الهی الهی لک الحمد بما ایدتني علی مشاهدة آثار قلمک الاعلی و لک الثّناء بما عرقتني صراطک یا مولی الوری
 اسئلک باسرار بیانک و نیر برهانک بان تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبّک بحيث لا یمنعنی ظلم الّذین کفروا بک و
 بآیاتک و لا شبهات الّذین عرضوا عن افقک و قالوا ما ناح به سکّان فردوسک و اهل خبآء مجدک انک انت المقتدر علی ما
 تشآء لا اله الاّ انت الغفور الکریم

* * *

بسمی البصیر

یا محمّد قبل جواد انّ قلمی الّاعلی یدکرک فی السّجن فی یوم فیہ صام العباد لوجه الله مالک الایجاد در امور ناس تفکر نما
 جمیع اوامر و نواهی الهی بکلمه ثابت و محقّق است صاحب کلمه را بظلم مبین حبس نموده‌اند و باوامر قبل او مشغولند طوی
 لک بما اقبلت و آمنت و البهآء علیک و علی اهلک من لدی الله منزل الآیات

* * *

ممق

جناب سیّد محمّد

بسمی المهیمن علی من فی الأرض و السّمآء

یا محمّد یدکرک الفرد الّاحد فی دیار الغربة علی مقام سمّی بالسّجن الّاعظم من قلمی الّاعلی ولكنّ القوم لا یفقهون قد نزلت
 الآیات و ظهرت العلامات ولكنّ الناس اکثرهم لا یشعرون قد نبذوا کتاب الله عن ورائهم بما اتّبعا مظاهر الّأوهام و الظّنون قم
 باسمی و خذ قدح العرفان بأمری ثمّ اشربه بذکری البدیع ایاک ان تحزنک شتونات العالم و تمنعک شبهات الّأمم الّذین عرضوا
 عن الله و کفروا بالشّاهد و المشهود قل تالّله هذا یوم القیام لو انتم تعرفون و ظهر فیہ مقصود الّانام لو انتم تنصفون کذلک ظهر
 النور و سطع عرف الرّحمن فی الامکان ولكنّ القوم اکثرهم لا یشعرون

الأقدس الأعظم

يا معشر الأصفياء لم يدر البهآء من ائ مصائبه يذكر لكم أ يذكر ما ورد عليه من الذين ظلموا او ما ورد عليكم من حزب الشيطان الذى كفر بربه الرحمن انا نكون جالسا فى السجن و قعدا المرصدين اللذان بهما منعت السحاب و سعرت التيران و اذا دخل احد باب المدينة مقبلا الى الله اخبرا رئيسها لذا منعت الأحباب عن شطر ربهم العزيز الوهاب كذلك يخبركم جمال القدم بعد الذى اخذته الأحزان و اذكر اذ دخل نبيل قبل على و اراد ان يحضر تلقآء العرش اخذه الغافلون و اخرجه عن المدينة بذلك ناحت الورقاء و بكت الأشياء و اصفرت وجوه الذين اقبلوا الى الله العزيز المنان فى كل يوم ورد علينا منهما ما لا ورد على احد من قبل عند ربك علم ما يكون و ما قد كان اذا نرسل الواحد يوسوسان فى الصدور ليأخذوا لوح الله و اثره لذا منع ماء الحيوان و غلقت ابواب اللقآء على الذين توجهوا الى وجه ربهم العزيز المستعان يشاوران فى كل الأحيان لسفك دمي بعد الذى حبسنا فى السجن بما اكتسبت ايديهما و ايدى الذين اعرضوا عن الحجّة و كفروا بالبرهان اذا دخلا مقرّ الحكومة قالا كفرنا بالله و اذا رأيا احداً مثلهما قالا نحن من الذين اتبعوا بما نزل فى البيان تشهد كل الذرات على كذب هؤلاء و يلعنهم الملاء الأعلى ان ربك لهو العزيز العلام انا نذكر الله فى كل حين و نبغ رسالته على شأن لم يمنعنا اهل الأديان ان الذين اعرضوا بعد الذى اتى الله على السحاب البيضا بقدره و سلطان انهم ممن رقم فى جبينه من القلم الأعلى هذا من اهل الخسران

يا ايها المذكور لدى العرش اذكر ربك بين احبائه ليطلعوا بما ورد عليه من اولى الطغيان اياكم ان تحزنوا من شىء توكّلوا على الله انه ينصر من يشآء بقبيل من الملائكة انه لهو المستعان ينبغى لكل من اقبل الى الله ان يظهر منه ما يرتفع به ذكر الله بين العباد الا انهم من اهل الفردوس يشهد بذلك ربك العزيز المتعال ان الناس اموات الا من فاز بكوثر الحيوان الذى جرى من جهة عرش الرحمن فى كل الأحيان طوبى لمن نبذ ما سوائى و زين قلبه بطراز ذكرى و وجهه بأنوار حبي انه فى قباب رحمتى يطوفن فى حوله اهل الجنان كذلك قصصنا لك ما نراه اليوم و نزلنا لك فصل الخطاب و جعلناه آية لأولى الألباب

هو العزيز المحبوب

يا ملاح القدس

احضر سفينة البقاء فى الملاء الأعلى

فسبحان ربى الأبهى

ثم امسكها على بحر القدم بيديع من الأسماء

فسبحان ربى الأبهى

ثم ركب عليها هياكل الروح باسم الله العلى الأعلى

فسبحان ربى الأبهى

و اطلق زمام الفلك لتجرى على قلزم الكبرياء
فسبحان ربى الأبهى
ليصل اهلها الى مواقع القرب فى مكنم البقاء
فسبحان ربى الأبهى
و اذ أوصلتهم الى شاطئ القدس ساحل اللجج الحمراء
فسبحان ربى الأبهى
فأخرجهم من الفلك فى هذا المقام الألف الألفى
فسبحان ربى الأبهى
و هذا مقام فيه تجلّى الله بنار الجمال فى سدره البقاء
فسبحان ربى الأبهى
و فيه خلعت هياكل الأمر نعل النفس و الهوى
فسبحان ربى الأبهى
و فيه يطوف موسى العزّ بجنود البقاء
فسبحان ربى الأبهى
و هذا مقام خرجت فيه يد الله من رداء الكبرياء
فسبحان ربى الأبهى
و هذا مقام لن تتحرك فيه سفينة الأمر ولو يقرأ عليها كلّ الأسماء
فسبحان ربى الأبهى
يا ملاح علم اهل السفينة ما علمناك خلف حجبات العماء
فسبحان ربى الأبهى
لثلاً يتعطلوا فى البقعة المباركة البيضاء
فسبحان ربى الأبهى
و يطيروا بأجنحة الروح الى المقام الذى قدسه الله من الذكر فى ممالك الانشاء
فسبحان ربى الأبهى
و يتحركوا فى الهواء كطيور القرب فى جيروت اللقاء
فسبحان ربى الأبهى
و يطلعوا بالأسرار فى لجج الأنوار
فسبحان ربى الأبهى
و قد قطعوا منازل التحديد حتى وصلوا الى مقام التوحيد فى مركز الهدى
فسبحان ربى الأبهى
و ارادوا ان يصعدوا الى المقام الذى جعله الله فوق مراتبهم
اطردهم الشهاب الدرّى من سكان ملكوت اللقاء
فسبحان ربى الأبهى

و سمعوا لحن الكبرياء من وراء سرادق الغيب فى مكنن السنا
فسبحان ربى الأبهى
بأن يا ملكة الحفظ ارجعوا هؤلاء الى مواقعهم فى ناسوت الانشاء
فسبحان ربى الأبهى
لأنهم ارادوا ان يطيروا فى الهواء الذى ما طارت فيه اجنحة الورقاء
فسبحان ربى الأبهى
و لن تتحرك فيه سفائن الظنون و لا افئدة اولى النهى
فسبحان ربى الأبهى
حينئذ اخرجت حورية الروح رأسها من الغرفات العليا
فسبحان ربى الأبهى
و اشارت بطرف حاجبها الى الملاء الأعلى
فسبحان ربى الأبهى
و اشرفت انوار جبينها من الأرض الى السماء
فسبحان ربى الأبهى
و وقع اشراق الجمال على اهل التراب
فسبحان ربى الأبهى
حينئذ اهتزت هياكل الوجود فى قبور الفناء
فسبحان ربى الأبهى
ثم نادى باللحن الذى ما سمعه اذن السمع فى ازل الآزال
فسبحان ربى الأبهى
و قالت تالله من لم يكن فى قلبه روايح الحب من الفتى العلوى العراقى الأبهى
فسبحان ربى الأبهى
لن يقدر ان يصعد الى رفرف الهاء فى هذا الجبروت الأقصى
فسبحان ربى الأبهى
حينئذ امرت جارية من جواربها
فسبحان ربى الأبهى
فقال انزلى من قصور البقاء على هيكل الشمس فى هذا الفضاء
فسبحان ربى الأبهى
ثم التفتى اليهم فيما اسروه فى سراير سرهم الأخرى
فسبحان ربى الأبهى
فان وجدت روايح القميص من الغلام الذى ستر فى سرادق النور من ايدى الأشقياء
فسبحان ربى الأبهى
إذا صيحي فى نفسك ليطلع بذلك كل من سكن فى غرفات الفردوس من هياكل الغناء

فسبحان ربّي الأبهى
و ينزلن كلهنّ من غرف البقاء
فسبحان ربّي الأبهى
و يقبّلن ارجلهم و ايديهم لما طاروا فى هواء الوفاء
فسبحان ربّي الأبهى
و لعلّ يجدن روائح المحبوب من قميص هؤلاء
فسبحان ربّي الأبهى
حينئذ اشرفت حوريّة القرب عن افق الغرفات كاشراق وجه الغلام من افق الرّداء
فسبحان ربّي الأبهى
و نزلت بطراز اشرفت السّموات و ما فيها
فسبحان ربّي الأبهى
تحركت فى الهواى و عطّرت كلّ الأشياء فى اراضى القدس و السّناء
فسبحان ربّي الأبهى
فلما بلغت الى المقام قامت كخطّ الاستواء فى قطب البداء
فسبحان ربّي الأبهى
ثمّ استنشقت منهم فى الزّمان الذى ما يجرى عليه حكم الابتداء و لا ذكر الانتهاء
فسبحان ربّي الأبهى
و ما وجدت منهم ما ارادت و هذا من القصص العليا
فسبحان ربّي الأبهى
ثمّ صاحت و ضجّت و رجعت الى مقامها فى قصرها الأسمى
فسبحان ربّي الأبهى
ثمّ تكلمت بكلمة سرّية خفيّة تحت لسانها الأحلى
فسبحان ربّي الأبهى
و نادت بين الملاء الأعلى و حوريات البقاء
فسبحان ربّي الأبهى
تالله ما وجدت من هؤلاء المدّعين من نسّمات الوفاء
فسبحان ربّي الأبهى
و تالله بقى الغلام فى ارض الغربية وحيداً فريداً بين ايدى الفسقاء
فسبحان ربّي الأبهى
و بعد ذلك صرخت فى نفسها بصريخ صرخ و تزلزل الملاء الأعلى
فسبحان ربّي الأبهى
و وقعت على التراب و ماتت كأنها دُعيّت و اجابت من دعاها فى لاهوت العماء
فسبحان من خلقها من جوهر الحبّ فى قطب الجنّة العليا

خرجت من الغرفات الحوريّات التي ما وقع على جمالهنّ عين احد من اهل الجنان العليا
فسبحان ربّنا الأعلى

و اجتمعن عليها وجدن جسدها مطروحاً على الغبراء

فسبحان ربّنا الأعلى

فلما شاهدن حالها و علمن حرفاً من قصص الغلام عرّين رؤسهنّ و شققن ثيابهنّ و لظمن على وجوههنّ و بدّلن
عيشهنّ و بكين بعيونهنّ و ضربن بأيديهنّ على خدودهنّ و هذا من المصائب الخفيّة الكبرى

فسبحان ربّنا العليّ الأعلى

* * *

هذا ما دعيت الله ربّي بلسان الرّمز و الالغاز و يقرأه من يريد ان يشرب ماء الحيوان من ايدى الفيّاض و بذلك يكشف جمال
الحقيقة و يحترق حجابات المجاز

هو العزيز المحبوب

يا من تزّين جمال قدس ازليّتك بطراز خيط عزّ مكرمتك و تظّهّر ظهورات شمس وجهتك بالنقطة التي ظهرت و لاحت من
جواهر اسرار غيب حكمتك فسبحانك سبحانك ما اتقن بدايح صنع ربيّتك في هذا الطراز الأعظم و ما احكم جواهر علم
الوهيّتك في هذا الكنز الأفخم الأكرم كأنك جعلته يا الهى ابحر علمك و سفينة حكمتك بحيث قدّرت فيه كلّ ما قدّرت في
عوالم توحيدك و اسماء قدس تجريدك فسبحانك سبحانك يا مقصودي انت الذي احصيت معاني عزّ سلطنتك في قمص
اسمائك و بذلك عرّقت عبادك من جواهر امرك و اسرار حكمتك ثمّ اظهرت هذه الاسماء الغيبيّة على الألواح من النقطة التي
فصّلتها بقدرتك و جعلتها حاكيّاً عمّن خلقته من نار محبّتك و هوآء عنايتك و اخفيت فيه ارض ارادتك ليسقى ماء العطفة من
يد عنايتك فسبحانك سبحانك ما اعظم امرك في هذا الخيط الدرّيّ السودآء و هذا الحبل المنير الأصفى فوعزّتك لولاه ما
ظهرت النقطة في قميص السوديّة و ما جرت عين الحيوان في ظلمات الغيبيّة فوعزّتك يا محبوبى صرت متحيراً فيما خلقت
بقدرتك في سرّ هذه اللطيفة البقائيّة و هذا الرّوح الحرّكيّة كأنك اخترته بين الموجودات و جعلته مرآة لجميع اسمائك و
صفاتك و قدّرت له نعمة القرب و الوصال و هذا من امر ما اختصاصه بأحد في ممالك سلطنتك و مداين عزّ حكومتك الآ به
لأنتى اشاهد بأنّ جواهر الأحديّة يتنّعرون في فراقك و هياكل الصمديّة يشقّون ثيابهم في بعدهم عن لقاءك و كلّ الألوّه يكون
عند ظهورات بعدك و كلّ الملوك يضحّون لدى شؤونات هجرك و اكباد المقرّبين يحترقون من نار شوقك و جواهر التّقدّيس
يتشّهقون في بيدآء اشتياقك و مرايا التنزيه يضربون على رؤوسهم عن بعدهم عن ساحة عزّك و منعهم عن فناء قدسك و حرم
قربك و كلّهم عموا من شدّة بكائهم و ما وقعت عيونهم على اشراق انوار جمالك و ضجّوا الى ان ماتوا و ما فازوا بزيارة وجهك
و اجلالك فوا حزنه على ما ورد على المقرّبين من عبادك و على المقدّسين في أيّامك بحيث نفس القدم عدم في هجرك و
اصل الوجود فقد في بعده عن جوارك و صرف الظهور سكن على الرّماد في فراقك و كم من ليالى يا الهى دخلوا في الفراش
رجآء لوصولك و اصبحوا في فراقك و كم من اصباح قاموا طلباً للقائك و امسوا في هجرانك و اخذتهم نار محبّتك على مقام
الذى منعهم عن كلّ راحة و اخذتهم عن كلّ مسرة و بهجة و أنك انت مع كلّ ذلك و مع ما اطّلت بجميع ذلك ما مررت
عليهم مرّة و ما كشفت جمالك لأنفسهم آناً و مع ذلك كيف يقدر ان يريد قربك هذا العبد الذى لم يكن الا كظلل في ساحة

قدسك او كعدم عند ظهورات عزّ قدمك و لم يكن ذكره اياك الا كنداء نحل في هواء بهاء لاهوت قدس كبرياتك او كذكر نمل في وادي عزّ سلطانك فسبحانك سبحانك من بدايع قدرتك و ظهورات سلطنتك بحيث انقطعت ايدى الأولياء عن ذيل رداء عرفانك و منعت عيون الأصفياء عن ملاحظة انوار جمالك و زيارة طلعتك فسبحانك سبحانك يا مقصودي عن ذكر الموجودات فسبحانك سبحانك يا محبوبى عن وصف الممكنات و انى اشهد حينئذ بأن ذكر غيرك لن يصل اليك و وصف ما سواك لن يرد عليك لأن عرفانك يطير فوق ملكوت البقاء و ذكر ما سواك مقطوع الجناح واقف فى ناسوت الفناء فكيف يقدر ان يصعد الفناء الى لاهوت البقاء فوعزتك لن يقدر الا بحولك و قوتك و جودك و موهبتك و مع هذا المنع الكبرى اشاهد بانك جعلت هذا الروح طراز وجهك و زينة طلعتك و به تظهر لطايف اسرار ملاحظتك و به تستر شمس جمال قدس احديتك و بذلك تحيرت و تحيرت كل من فى السموات و الأرض لا اله الا انت العزيز الكاشف الستار اذا سألك يا الهى بهبوب ارياح رحمتك على هياكل المذنبين و تنزل امطار غفرانك على العصيين و بحبل الذى علقت به قلوب العاشقين و اجتذبت منه افئدة العارفين بأن لا تقطع هذا الجبل الذى جعلته سبباً بينك و بين خلقك و لا تحرمهم عن هذا الخيط الذى جعلته خادم جمالك و معاشر وجهك ثم سألك يا الهى بأن تصفى هواء قلوب عبادك عن غمام النفس و الهوى ثم ارتفع كل ما حال بينهم و بين مشاهدة انوار البقاء و انك انت الفاضل البازل المكرم المعطى الرحيم الكريم

فتح

جناب حسينعلى عليه بهاء الله

بسمى المقدس عن الأسماء

يا من سميت بالاسمين الأعظمين ان استمع نداء مالك الأسماء انه يناديك من سجن عكاء و يدعوك الى الأفق الأعلى المقام الذى ينطق فيه مولى الورى الملك لله رب العالمين انا نوصيك و الذين آمنوا بما يرتفع به امر الله مالك هذا اليوم البديع قل يا معشر الأولياء تمسكوا بالأمانة و العفة و الوفاء انه يأمركم بما ينفعكم و هو الغفور الكريم البهاء عليك و على الذين فازوا بهذا الذكر الأعظم و اقبلوا الى افقه المنير

امة الله فى التاء فاطمه

بسم الله الاقدس الابهى

يا من قريك رجائى و وصلك املى و ذكرك منائى و الورود فى ساحة عزك مقصدى و شطرك مطلبى و اسمك شفائى و حبك نور صدرى و القيام فى حضورك غاية مطلبى اسئلك باسمك الذى به طيرت العارفين فى هواء عز عرفانك و عرجت المقرين الى بساط قدس افضالك بان تجعلنى متوجهة الى وجهك و ناظرة الى شطرك و ناطقة بشانك اى رب انا التى نسيت

دونک و اقبلت الی افق فضلک و ترکت ما سواک رجاءً لقربک اذاً اکون مقبله الی مقرّ الذی فیہ استضاء انوار وجهک فانزل یا محبوبی علیّ ما یتبتنی علی امرک لئلا یمعنی شبهات المشرکین عن التوجّه الیک و اُنک انت المقتدر المهیمن العزیز القدیر

بسم الله الأقدس

یا من وجهک کعبه المشتاقین و لقائک امل المخلصین و قربک رجاءً المقربین و طلعتک صحیفه العارفين و اسمک روح المشتاقین و ندائک حیاة العاشقین و ما یرج من شفیتک کثیر الحیوان لمن فی السموات و الأرضین اسألک بمظلومیة نفسک و بابتلائها بین جنود الظالمین بأن تنزل علیّ من سحاب رحمتک ما یجعلنی مقدساً عمّا سواک لأکون لایقاً لذکرک و قابلاً لحبّک ای ربّ لا تمنعنی عمّا قدرته لعبادک الذین یطوفون فی حولک و یتجلّی علیهم فی کلّ حین شمس جمالک و انوار وجهک اُنک لم تزل کنت معین من ارادک و معطى من سألک لا اله الا انت العزیز الباقى المعطى الکریم

بسمه الرؤف العطوف

یا مهدیّ استمع نداءً من کان منغمساً فی بحر البلاء و اذا تمهله الأمواج یرفع رأسه ناظراً الی الشّرق و یقول قد اتی المحبوب اقبلوا الیه ثمّ تأخذه الأمواج و تغرقه و اذا سکت یطلع رأسه ناظراً الی الغرب و ناطقاً بأعلى الصّوت هذا لمحبوب العالمین قد اتی لحياتکم و ارتفاع مقامکم انتم ترکتموه فی هذه المحنة الّتی ما رأّت شبهها عین الابداع انه لهو العليم الخبير یا مهدیّ لعمری لو اخرق الأحجاب و ترانی فی الظلم الذی اکون فیہ لتخرج و تصیح بین الامکان و تنسى نفسک و ما اعترتها من الأحزان ولكن سترناه فضلاً من لدن ربّک العزیز الکریم و مع تلك الحالة و هذه الأحوال اکون مشرقاً من افق الجمال و طالعاً من مطلع القدرة و الاجلال علی شأن لو ینظرنی احد یجد من اساریر جبهتی فرح الله و من وجنتی نور الله المقتدر العزیز العظیم ولو انّ المرء یرى من البلاء ولكن به انس البهَاء فی سبیل الله مالک الأسماء كذلك نلقى علیک لتدع الأحزان ورائک و تتبع مظهر الرّحمن بین الأکوان انّ هذا الفوز عظیم دع عنک خيبتک ثمّ اعترف بما شهد لک القلم الأعلى فی الواح شتیّ انه اعترف بحبّک مولاک و نزل لک ما فاحت به نفحة المحبوب بین الآفاق هل ینبغی الاقرار بما نزل لک او الارتیاب لا وربّک العزیز الوهاب دع الآخر ثمّ اطمئنّ بفضل مولاک كذلك یأمرک المظلوم انه لهو المطاع فیما اراد

لسان پارسی بشنو در آنچه نازل شده موقن باش و از حقّ استقامت بطلب علی ما انت علیه او لم یکفک شهادة الله قد شهد بایمانک و اقبالک و دعوتک و نصرتک لعمری لو تعرف ما نزل لک حقّ العرفان لتطیر بأجنحة الشّوق ایاک ان تمرّ منک رائحة الیأس کن فی الرجاء ثمّ ارسل فی کلّ مرّة ما یتضوّع به عرف السرور تلقاء وجه ربّک العزیز الحمید هذا ما وصّیناک به من قبل و فی هذا اللّوح المنیر اسمی از اوّل دنیا تا حین نفسی باین بلایا مبتلا نشده مشاهده در رسول الله نما مع قدرت ظاهره در غزوة خندق بعضی از اصحاب آن حضرت که بر حسب ظاهر کمال خدمت و جانفشانی اظهار مینمودند فی الخلاء اسرّوا بهذا القول انّ محمّداً یعدنا ان نأکل خزینة کسری و قیصر و لن یأمن احد منّا ان یدهب الی الغائط و این امر در سنین معدودات من غیر غلبه ظاهره و حکم ظاهر جمال قدم بین مدعیان بوده معلوم است در اینصورت چه واقع شده و میشود طعمه یکی از اصحاب آن حضرت بود شبی زرهی سرقت نمود علی الصّباح یهود جمع شدند و باثر و علامت آن پی بردند و بعد از

اطّلاع بین یدی حضرت حاضر معلوم است یهود عنود چه کردند حضرت توقّف فرمودند و نخواستند این ذنب بر اسلام ثابت شود چه که سبب تضييع امر الله مابین عباد بود بغتةً جبرئیل نازل و این آیه تلاوت نمود انا انزلنا الیک الكتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیماً و بعد طعمه اعراض نمود و مفتریاتی بحضرت نسبت داده مابین قوم که لا یحبّ القلم ان یجری علیها و بعد بارتداد تمام رجوع به مکه نمود و نزد مشرکین ساکن و هم‌چنین مابین زبیر که بحضرت نسبت داشت و حاطب بجهت آب و زمینی گفتگو شد تا آنکه بمحاکمه خدمت حضرت حاضر شدند حضرت فرمودند یا زبیر اذهب و اسق ارضک در این اثنا حاطب بکلمه‌ئی تکلم نمود مشعر بر اینکه حضرت از حقّ میل نموده‌اند این آیه مبارکه نازل فلا وربک لا یؤمنون حتیّ یحکموک فیما شجر بینهم ثمّ لا یجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلّموا تسلیماً بعد بیرون آمدند عمّار یاسر و ابن مسعود سؤال نمودند لأئی نفس صدر الحکم حاطب بکمال استهزاء و سخریّه و غمز حاجب اشاره نمود به زبیر چند نفر یهودی در آن مقام حاضر گفتند قاتل الله هؤلاء این چه گروهی هستند که گواهی داده‌اند برسالت این رجل و حکم او را متهم میدانند در این اثنا عمّار یاسر فرمود بخدای محمد سوگند که اگر محمد فرماید خود را بکش بکشم و ثابت بن قیس و ابن مسعود هم بهمین کلمه تکلم نمودند این آیه نازل و لو انا کتبتا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الاّ لقلیل منهم و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لهم و اشدّ تنبیتاً و در مقام دیگر مابین یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد یهودی بمحاکمه حضرت اقبال نمود و مسلم به کعب بن اشرف مایل باصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند و صدر الحکم لیهودی و بعد نزلت هذه الآیة ألم تر الی الذین یرعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشّیطان ان یضلّهم ضلالاً بعیداً و مقصود از طاغوت در این مقام کعب بن اشرف بوده بعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که میرویم نزد عمر بن خطّاب بعد از حضور تفصیل را ذکر نمودند فقال عمر ان اصبر الی ان آتیک دخل البیت و اخذ السّیف و رجع و ضرب عنقه و قال هذا جزاء من لم یرض بما حکم به رسول الله فلمّا بلغ الرسول سمّاه بالفاروق و من ذلک الیوم لقّب بهذا الاسم از این اذکار همچه معلوم میشود که الیوم قلم اعلى بتفسیر قرآن و شرح نزول مشغول است هذا حزن فوق حزن اگرچه ونفسه الحقّ لم یزل و لایزال ذکر اصفیای حقّ و آثار ایشان محبوب بوده اشتاق ما نسب الیهیم و ما تفوّه به السنهم و ذکر ما ظهر فی ایامهم حزن نظر بآن است که در کلّ اعصار بر مظاهر حقّ اینگونه بلایا وارد شده و دیگر ایام چنین اقتضا نموده که مصلحتاً این اذکار از قلم مختار جاری تا آن جناب و احتیای حقّ از تلویح کلمات منزل آیات و محبوب ارضین و سموات برشخی از طمطمای بحر بلایای وارده بر او مطلع شوند باری نرجع القول فیما کنا فیه بعد از فتح مکه غزوه حنین که مابین مکه و طایف است واقع بعد از فتح و نصرت اموال کثیره خدمت حضرت جمع شد از قبیل اباعر و اغنام و غیره حضرت باعظام اهل مکه مثل ابوسفیان و غیره هر یک صد ناقه عنایت فرمودند و ما دون هؤلاء اربعین عنایت شد شخصی عرض نمود لا اراک ان تعدل فغضب الرسول و قال ان لم یکن العدل عندی فعند من و در این مقام انصار مکدر شدند چه که از همه فقیرتر بودند و از آن غنائم حضرت چیزی بایشان عنایت نفرمودند فلّمّا اخذهم سوء الظّنون و الأوهام اخذتهم ید عنایة ربک مالک الأنام قال الرسول روح من فی المملکوت فداه اما ترضون یا انصاری بأنّهم یرجعون مع الأباغر و الأغنام و انتم ترجعون مع رسول الله باری ای عبد ناظر اگر بخوایم جمیع آنچه وارد شده بنصّ آیات الهیّه ذکر نمایم بطول الکلام و نبعد عن المرام مقصود آنکه مع اقتدار ظاهره و اتصال حکم باطن بظاهر این همه بلایا بر ایشان وارد شده و حال آنکه حدود ظاهره را جاری میفرمودند چنانچه در یک روز هفتصد نفر را گردن زدند و این در غزوه بنی قریظه بوده و تفصیل او آنکه بعد از غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله یامرک ذو امر عظیم بأنّ تصلّی العصر و اصحابک عند بنی قریظه و امر النّبیّ اصحابه بما امر فخرج و معه الأصحاب الی بنی قریظه فلمّا بلغوا احاطهم جند الله و اخذ قلوبهم الرّعب عند ذلک سأل الأوس رسول الله فی اطلاقهم کما اطلق بنی قینقاع حلفاء الخضرج مجملاً آنکه اوس و خضرج

دو طایفه بودند و مابین ایشان در تمام ایام قتال و حرب قائم الی ان قام الرسول و ظهر بالحقّ جمعهما الاسلام لذا باین دو طایفه در اکثر مواقع بیک منوال حکم میشد و بنی قریظه حلفاء اوس بود و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از حلفاء خضرج بودند بوساطت بعض منافقین که در ظاهر دعوی اسلام مینمودند و از صحابه محسوب عفو فرمودند بنی قریظه هم همان قسم رجا نمودند قال الرسول روح ما سواه فداه أ لا ترضون بما يحکم فیهم سعد بن معاذ و انه کان سیّد الأوس فقالوا بلی ولكن سعد مذکور علیه رشحات التور بسبب جرحی که در غزوه خندق بایشان رسیده بود از حضور ممنوع بودند مخصوص حضرت فرستادند و او را بزحمت تمام حاضر ساختند فلما حضر اخبروه بما امر به رسول الله قال سعد انا احکم بأن یقتل رجالهم و یقسم اموالهم و تسبی ذراریهم و نسائهم قال الرسول قد حکمت بما حکم به الله فوق سبعة اربعة و بعد رجع النبی الی المدینة و عمل بهم الجند کما حکم به سعد ضربوا اعناقهم و قسموا اموالهم و سبوا نسائهم و ذراریهم در دو یوم هفتصد نفر را گردن زدند مع قدرت ظاهره و باطنه و شوکت الهیّه متّصلاً بعضی مرتدّ و بعضی رجوع باصنام و بعضی بانکار صرف راجع و مشغول

و این مظلوم در دیار غربت جمیع عالمنند که کلّ ملوک معرض و جمیع ادیان مخالف حال معلوم است چه بلائی وارد شده و میشود مثلاً اگر بنفسی گفته شود لا تشرب الخمر و لا تقل ما لا اذن به الله فوراً قیام مینماید بمفتریاتی که شبه آن در ارض تصوّر نشده چنانچه دو نفس خبیثه را بعد از ارتکاب منهیّات لاتحصی طرد نمودیم قسم بآفتاب عزّ تقدیس بطغیانی ظاهر شدند که شبه آن در ابداع ظاهر نشده جمیع افعال مذمومه منهیّه خود را در نزد جمیع اهل بلد بحقّ نسبت داده اند علیهم ما علیهم حال تفکرّ نمایند ضرر در چه مقام است و بلا بچه رتبه یفعلون ما یشاؤون و یحکمون ما یریدون الاّ الذینهم آمنوا بالله و استقاموا امر این ارض بسیار شدید است لوح صامصون را ملاحظه نمائید و هم چنین الواحی که در سنین قبل نازل شده و اخبار ما یأتی در آن مذکور این همه امور بنفس حقّ راجع مع ذلک در کمال سرور و ابتهاج مشغول بما امر به بین العباد بوده و هست لذا آن جناب نباید از بعض امور مکدرّ باشند امش علی قدم ربّک هذا حکم الله من قبل و من بعد اتّبع و کن من العالمین هر قدر مظلوم واقع شوید احبّ بوده و هست اتّباعاً لمظلومیّه مولاک

کبیر علی وجه ابن اخیک من قبل هذا المظلوم الغریب قل یا علی قبل اکبر قد اشتعلت نار بأنامل ربّک و اشتعلت منها الآفاق ولكنّ الناس فی حجاب عظیم تقرّب بقلبک ایها خالصاً لوجه الله لعمری بها یوقد فی قلبک سراج محبّته علی شأن لا تطفئه الأریاح و لا بحور السموات و الأرضین اشکر ربّک بما تقرّبت و دخلت و حضرت و توجّه الیک لحاظ ربّک العزیز العلیم اعرف قدر هذا الفضل قم بثنائه بین العالمین هل یحزنک بعد لقاء ربّک من شیء هذا لا ینبغی لک اقنع بحبّی و تمسک به انه یکفیک لو کنت من العارفین انک لو تغفل انه لا یغفل عنک و یدکرک بما وجد منک عرف القمیص و یعطیک ما اراد انه لهو الغفور الرحیم استقم علی الأمر لعمری لا یعادلها ما خلق فی الأرض و کن من الراسخین ثم اذکر انیس قل انت فی الغریة و ربّک هو الغریب و الفرق لیس عندک من یؤذیک او یعدّیک او یتکلم بالسوء ولكن هذا الغریب قد وقع بین ایدی الظالمین یفعلون به ما یریدون و یتکلمون فیهم ما یشاؤون و یحکمون علیه ما لا حکم به المعرضون فی القرون الأولین اشکر ربّک فی هذه الحالة کما اشکر فی هذه البلیة کذلک یأمرك اشفق العباد بک و ارحمهم الیک انه لهو المشفق الغفور الکریم لا تحزن من شیء ان اثبت علی الأمر و قل لک الثناء یا مثنی المخلصین نفسی لسجنتک الفداء و غربتک الفداء یا ایها المظلوم بین ایدی الفاجرین ان رأیت اللذین حضرا لدى الوجه و وجدت منهما عرف الله کبرهما من قبلی و بشرهما بهذا الذکر المنیع انما بهاء علیکم و علی الذینهم تمسکوا بالحقّ و العدل من لدن عزیز قدید و الحمد لله ربّ العالمین

بِسْمِ الشَّاهِدِ الْعَلِيمِ

یا میر یذکرک المظلوم فی حین احاطته الأحران بما اكتسبت ایدی الذین انکروا حجّة اللّٰه و برهانه و کفروا بنعمائه الا انّهم فی غفلة و ضلال انک لا تحزن من شیء ان افرح بهذا الذکر الأعظم الذی اذا جرى من قلمی ذکرک الملاء الأعلى و اهل ملکوت الأسماء كذلك یشترک مولی الوری لتکون من الشّاکرین

یا احبائی فی العجاسب قد ورد علیکم فی سبیل اللّٰه ما ورد علینا سوف یفنی ما عند القوم و یقی ما عند اللّٰه مالک یوم المآب انا کنا معکم و سمعنا صریحکم و ضجیحکم انّه لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو العزیز البصّار طوبی لمن وفی بمیثاقی و سمع ندائی و اقبل الی ملکوتی و فاز بالصّبر فیما ورد علیه فی سبیل اللّٰه فالق الأصباح انا نبشّركم بعنایة اللّٰه و فضله و نکبّر علی وجوهکم من هذا المقام البهّاء الظّاهر من افق سمّاء سجنی علیکم و علی الذین فازوا بالاستقامة الکبری قاموا و قالوا اللّٰه ربّنا و ربّ من فی الأرضین و السّماوات انتهى الحمد لله فیض فیاض بمقامیست که فی الحقیقه از ذکر و بیان خارج است احدی بر احصاء بحور رحمت و شمس الطافش قادر نه انّه یعلم ما یفعل و یعرف ما یقول و هو الحقّ علّام الغیوب

* * *

قائن

جناب نبیل قبل علیّ علیه بهّاء اللّٰه

بِسْمِ اللّٰهِ الْاَقْدَسِ الْاَعْظَمِ الْاَكْبَرِ الْاَعَزِّ الْاَجَلِّ الْاَكْرَمِ الْاَفْرَدِ الْاَوْحَدِ الْمَتَعَالَى الْمَمْتَنِعِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ

یا نبیل قبل علیّ علیک بهائی و ذکری و ثنائی طوبی لک بما حضرت لدى الوجه و سمعت نداء ربّ العالمین و فزت بما اراد لک انّه لهو الحاکم علی ما یرید یا نبیل قد حبس الغلام و ارتفع نعیب الغراب سوف تسمعه من اکثر البلاد اذا سمعت ولّ وجهک شطر اللّٰه المقدّس العزیز المحبوب قل

وجّهت وجهی الیک یا من توجّهت الیک افئدة الأصفیاء و لاحت بک وجوه المرسلین اشهد انک کنت مستویاً علی عرش التّوحید لیس لک ندّ فی الابداع و لا شبه فی الاختراع من یدعی بعدک امرأ انّه من المفترین

قل یا قوم تمسکوا بهذا الحبل المتین انا نهیناکم عن الأوهام و امرناکم بالتّوجّه الی سلطان الغیب و الشّهود الذی اشرق من افق الاقتدار انتم اتبعتم اهوائکم و تمسکتهم بأوهام انفسکم و ظننتم ربّکم غافلاً عنکم لا و نفسی عندی علم ما کان و ما یرید ان یشهد بذلك من عرف نفسی و قرأ ما نزل من لدن علیم خبیر انا دارینا مع العباد علی شأن ظنّوا ما ظنّوا الا انّهم من الغافلین قل ایاکم ان تشرکوا باللّٰه باسمی ارتفعت اعلام التّوحید و ظهرت آیات التّجريد انّه لهو الفرد الواحد المقدر القدير

ای نبیل حلم حقّ بمقامی است که بعضی از عباد خود را عالم و عاقل و حقّ را غافل شمرده اند هذا خسران مبین حرکت نمیکنند شیئی مگر باذن و اراده او و خطور نمی نمایند در قلوب امری مگر آنکه حقّ باو محیط و عالم و خبیر است بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منهیّ بوده و مع علم بان از حقّ جلّ فضله اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده اند و این فقره را حمل بر عدم احاطه علمیّه الهیّه کرده اند غافل از آنکه اسم ستّارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق را ندیده ای علیّ لعمری اسم غفّارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم وهّابم علّت تأخیر عذاب تفصیل این ظهور اعظم ذکر نشده الا علی قدر معلوم ناس اگر در ما نزل فی البیان درست تفکر نمایند بر شحی از طمطم این

بحر مرزوق خواهند شد آنچه تأکیدات که در اقرار عباد از سماء اراده مالک ایجاد در بیان نازل شده نظر بآن بوده که شجره ربّانیّه و سدره الهیّه و قره اعین ظهورات صمدانیّه را مشهود و موجود ملاحظه میفرمودند و الاً بکلمه‌ئی از آنچه نازل شده تکلم نمیفرمودند در این مقام بیان رحمن را بالمشافهه استماع نمودی متوهّمین بسیاریند و هر یک بوهمی مبتلا شده‌اند ناس را از موهوم منع نمودیم که بسططان شهود تمسک جویند بعضی باوهامات نفسانیّه خود تمسک جستند و تشبّث نموده‌اند در تیه وهم سایرند و خود را از اهل مکاشفه دانسته‌اند و در مفازه غفلت ماشینند و خود را از فارسان میادین شهود شمرده‌اند لعمری انهم من المتوهّمین انهم من الهائمین انهم من الغافلین انهم من الصّاعرین و آنچه را که صبیان ادراک نموده‌اند هنوز بآن نرسیده‌اند چه که هر صبیّی عالم است بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود اوامر الهیّه و احکام ربّانیّه مابین بریه معطل و معوق و بی‌نفاذ خواهد ماند

بگو ای قوم اگر هوی شما را از مشرق هدی منع نمود اقلّاً از انصاف تجاوز ننمائید اگر نفسی فی‌الجمله منصف باشد هرگز بکلمه‌ئی که سبب تفریق ناس و اختلاف احباب شود تکلم ننمایید بلکه بتمام همّت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلیغ و جهد منبع مبذول میدارد لعمری هم راقدون لو تراهم بعینی لتجدهم من المیّتین در حین مهاجرت از عراق اکثری از عباد را اخبار نمودیم بما ظهر و یظهر چنانچه اگر الواح منزله قرائت شود کل تصدیق مینمایند آنچه را که در این لوح از قلم صادق امین جاری شده قل یا قوم لو تریدون ماء الحیوان تالله انه قد جرى باسمه العلیّ الأبهی طوبی للشاربین و لو تریدون الاقتدار انه اشرق من افقی تعالی ربکم و رب العالمین لو تریدون الآیات انها ملأت الآفاق خافوا و لا تكونن من المتوهّمین لو تریدون البینات انها بکینونتها قد ظهرت و اشرفت فی کلّ یوم من هذا الأفق المبین قل ان اجذبوا العباد بهذا الاسم الّذی به ظهرت الصّیحة و حققت السّاعة و اخذت الزّلازل کلّ القبائل و انفطرت السّماء و انشقت الأرض و نسفت الجبال و ظهر ما نزل فی الواح الله المقتدر الملك العزیز العظیم من یدعی مقاماً و جذباً و ولهاً و شوقاً بغير هذا الاسم انه من الأخسرین ولو یتکلم بکلّ البیان او یفجّر الأنهار من الأحجار و یسخرّ الأریاح و یمطر السّحاب کذلک نزلنا الأمر فی هذه اللّیلة المبارکة الّتی ینطق فیها لسان القدم باسمه الأعظم و جرى کوثر البیان من فم ربک الرّحمن اذا فزت قم ثم ارفع یدیک قل لک الحمد یا اله من فی السّموات و الأرضین

ای نبیل بنصایح مشفقانه و مواعظ حسنه از قبل این مسجون احباب را تکبیر بلیغ منبع برسانید و بگوئید الیوم یوم نصرت امر الله است بحکمت و بیان ناظر باصل امر باشید و از دوش معروض که شاید سبب هدایت و اجتماع امم بر شاطی بحر اعظم گردید هیچ فضلی باین فضل معادله ننموده و نمینمایید ظهور قبلم و مبشر جمالم جمیع بیان را در این ظهور اعظم معلّق بکلمه بلی فرموده و کلمه‌ئی از سماء مشیتش نازل نشده مگر آنکه از آن کلمه نفحه قمیص حیم استنشاق شده و میشود ناس را از انکار بالمرّه نهی فرموده‌اند و حال آنکه مدعیان کذب بسیار مشاهده میشوند و در هر وقت بوده و خواهند بود و احدی تفکر در این نمود که آیا سبب چیست و علّت چه که جمیع را امر فرموده‌اند که در آن یوم به بیان و ما نزل فیهِ از جمال قدم محجوب نمانند طوبی للعارفین طوبی للمتفرّسین طوبی للمتوسّمین طوبی للفائزین لعمری این نبوده مگر آنکه مشاهده میفرمودند که لسان قدم در قلب عالم بانه لا اله الا انا ناطق است اگر در بحر این بیان تفکر نمایند و تغمّس کنند بر علّت تأکیدات لانهایه که در بیان از قلم امر نازل شده مطلع میشوند عرفان این مقام مفتاح علوم حقّ است بر کل لازم است جهد نمایند که شاید بآن فائز گردند و یقین کامل شهادت دهند قد ظهر محبوب العالمین بگو ای منصفین الیوم یومی نیست که باوهام انفس خود ناس را متوهّم نمائید و از شاطی احدیه محروم کنید الیوم یومی است که باین اسم اعظم مابین امم ندا نمائید سخروا العالم بهذا الاسم الممتنع المنیع اینست حقّ و ذکر حقّ و بیان حقّ و نیست بعد از او مگر گمراهی آشکار انشاءالله باید بکمال خلق

تبلیغ فرمائید نزاع و جدال و محاربه و فساد جمیعاً در این ظهور اعظم نهی شده هذا من فضله علی الأمم ولكنّ الناس اکثرهم لا یفقهون

بگو ای عباد امر الله را لعب صبیان مشمرد و از احاطه علمیه الهیه غافل مباشید جمیع بوجه منیر و لسان صادق و قلب پاک و استقامت تمام و امانت صرف و تقدیس بحت و تنزیه باتّ مابین بریه مشهود باشید و بذکر و ثنای حقّ ناطق کمر خدمت محکم نمائید که شاید در قره عین ایام الله بخدمتی فائز گردید و مرتکب نشوید اموری را که ضرر بر شما و عباد الله وارد شود سبب هدایت باشید قولاً و فعلاً اینست نصح اعظم که از قلم قدم جاری شده چندین سنه حمل بلایا و رزایا نمودیم تا آنکه امر الله مابین ما سواه مرتفع و ظاهر شد حال سبب تزییع آن مشوید و ذیل مقدّس را بطین اوهام انفس غافله میلائید فوالذی اقامنی مقامه لمن فی السموات و الأرض که آنی ملاحظه خود را نمودیم لم یزل و لایزال طرف ابهی بافق امر متوجه نظر بعزت امر ذلت کبری را قبول نمودیم و ما اردت نفسی بل نفس الله لو کنتم من العارفين و ما اردت امری بل امر الله لو کنتم من المنصفين و عمری امره امری و امری امره طوبی للعارفين ولكن از برای حقّ نفوسی است که ندای ما سواه را طنین ذباب دانند و من فی العالم را معدوم مشاهده نمایند و از شطر قدم و منظر اکبر نظر بازدارند ایشانند اهل بهاء و ساکنین فلک حمراء علیهم ذکر الله و ثنائه و ثناء الملائه الاعلی

ای نبیل قبل علیّ بعضی از ناس بسیار بی انصاف مشاهده میشوند در حسن بجستانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداه شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاء وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آنکه آن حضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را باوصاف لاتحصی وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوم و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم که ابداً قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه میشود جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن و عدّه معدودات حسن و امثال او بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند و این مقام باقی تا اقبال باقی والا باسفل مقرر راجع

اینست که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور نیر اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الامر بید الله انه لهُو الحکیم العلیم اوصاف حضرت نظر بآن بوده که این نفوس بر حسب ظاهر بکلمه بلی فائز شدند و لکن جمیع را تصریحاً معلّق و منوط باین ظهور اعظم فرموده اند ان رأیته ذکره من قبلی لعلک تجده من الرّاجعین الی الله الذی خلق کلّ شیء بأمر من عنده انه ولیّ المقبلین قل ان انصف یا عبد تالله لو تنصف و تتفکر فیما نزل فی البیان لتصحیح باسمی و ثناتی بین العالمین مخصوص میفرماید به بیان و ما نزل فی البیان و حروفات آن از مظهر رحمن محتجب نمایند چه که کلّ بیان ورقه ایست از آن رضوان حقیقی در امر نقطه اولی هم مستقیم نبوده همیشه مضطرب و متزلزل مشاهده میشده عسی الله ان یعرفه مطلع امره و یقرّبه الیه انه علی کلّ شیء قدیر مخصوص در بیان بحروفات حی خطابات می فرموده اند که اگر عارف بآن شوند البتّه خود را هلاک نمایند که مباد کلمهئی از مصدر الوهیه نازل شود که رایحه عدم رضا در حقّ ایشان استشمام گردد بگو ای حسن تفکر لتعرف لعلک تجد الی المحبوب سبیلاً بر او لازم کتاب بدیع که باسم یکی از احباب از مطلع بیان ربّ الأرباب نازل شده بسیار ملاحظه نماید لعلّه یتخذ المقصود لنفسه محبوبا عجب است که بحر فی از بیان فائز نشده اند و تفکر در تأکیدات لاتحصی که از معین قلم اعلی جاری شده نموده اند لعمری لو یتفکرون لیعرفون میفرماید اگر نفسی بیک آیه ظاهر شود ابداً تکذیب او نکنید و اگر ادعا نماید نفسی من غیر برهان تعرّض نمائید این بسی واضح و مشهود است چون طلعت احدیه مطلع ظهورات عزّ صمدانیه را مشهود ملاحظه میفرمودند و عالم بآن بودند که احدی جز آن طلعت قدم قادر بر ندا نخواهد بود لذا کل را تربیت فرمودند که بر این شریعه جمع شوند و بشأنی در آیات منزله تأکید فرموده اند که از برای احدی مجال توقّف و

اعتراض باقی نمانده و الاً ابداً بامثال این کلمات تکلم نمیفرمودند چنانچه حال قلم قدم و اسم اعظم میفرماید اگر نفسی بکلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنة كاملة که هر سنه آن دوازده ماه بما نزل فی الفرقان و نوزده شهر بما نزل فی البیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است ابداً تصدیق منمائید در یکی از الواح نازل من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه کذاب مفتر نسأل الله ان یؤیّده علی الرجوع ان تاب ان ربک لهو التّوّاب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه ان ربک شدید العقاب چه که ضرّ این نفوس بحقیقت شجره ربانیّه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر مابین بریه بوده و خواهند بود فاسأل الله ان یرفّهم انفسهم و یؤیّدهم علی ما اراد ان ربک لهو الغفور الرّحیم

بگو امر الله را لغو مدانید ای صاحبان ذایقه بحر عذب فرات در امواج بملح اجاج قانع مشوید در بیانات رحمانی تفکر نمائید و ببصر حدید در آن نظر کنید که شاید برشعی از بحر معانی که در بیان مستور است فائز شوید و در این فجر روحانی خود و عباد را از هبوب اریاح قمیص رحمانی محروم ننمائید قسم بساذج قدم انّ البهآء ینوح علیکم و یکی لکم و ما اراد لنفسه شیئاً و قبل ضرّ من علی الأرض کلّها لخلاصکم و نجاتکم و اقبالکم الی الله العزیز الحمید کذلک القینا علیک لتبلّغ امر مولاک بالحکمة و البیان انه یؤیّدک و انه لهو المستعان البهآء علیک و علی ابنک و علی الذین یسمعون قولک فی امر ربک

العزیز المنان

هو

یا نفعات الارض و اسرارها و اوراق السّدره و اثمارها طوبی لکنّ قد اتّخذتنّ لانفسکنّ فی ظلّ عناية ربّکنّ مقاماً علیاً و مقاماً کریماً

بش

ورقة الفردوس علیها بهآء الله الأبھی

الله ابھی

یا ورقة الفردوس انّ المکنون اتی بالحقّ و القوم لا یفقهون و المخزون قد ظهر بالفضل و التّاس هم لا یشعرون قد انار الأفق الأعلى بظهور مالک الوری و لکنّ القوم لا یعرفون هذا هو الذی بشّر به کتب القبل و خضع لاسمه ملکوت الأسماء یشهد بذلك من عنده کتاب مشهود انّ البیان و ما نزلّ فیہ کخاتم فی اصبعی یشهد بذلك اهل الفردوس و عن ورائها عباد مکرمون طوبی لقویّ ما اضعفه نعیق الفجّار و لقائم ما اقعده ضوضاء کلّ جاهل مردود بشّری عبادی بذکری و عنایتی التّی سبقت الوجود یا امآء الرّحمن فی البلدان انا ذکرنا کلّ واحدة منکنّ بما لا تعادله الخزائن و الكنوز و نأمرکنّ بالاستقامة الکبری علی هذا الأمر الذی به زلت اقدام الذین اعرضوا عن الحقّ اذ اتی بسطان مشهود طوبی لعبد فاز بالمقصود و لأمة آمنت بالله المهیمن القیوم البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علیهنّ و علی کلّ امة اقبلت و سمعت و اجابت اذ ارتفع التّدآء بین الأرض و السّمآء و سرع الموحّدون الی افق الظّهور

* * *

ورقه امّ افنان جناب میرزا آقا علیهما من کلّ بهاء ابهاء

بسمه الشّاهد العظیم الحکیم

یا ورقتی بگوش جان ندای رحمن را بشنو از سجن اعظم بتو توجّه نموده و ترا بذکر و آیاتش تسلّی میدهد اذن واعیه طاهره مقدّسه در جمیع احیان از کلّ اشطار کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون اصغاً مینماید اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست لعمر الله اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی بشأنی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند موت از برای موقنین بمثابه کأس حیوانست فرح بخشد و سرور آرد و زندگی پاینده عطا فرماید مخصوص نفوسی که بثمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده‌اند این مقام را بیانی دیگر و ذکری دیگر است العلم عند الله ربّ العالمین از قلم اعلی در این مصیبت عظمی جاری شد آنچه بدوام ملک و ملکوت باقیست محزون مباش از ما بود و بما راجع و انا الحافظ الصادق الأمين طوبی لک و نعیماً لک بما توجّه الیک لحاظ المظلوم من مقامه العزیز المنیع البهّاء علیک و علی اوراقی اللّائی تمسّکن بسدره امری العظیم

* * *

ق

ورقه ضلع جناب نبیل ابن نبیل الّذی صعد الی الله

هو المعزّی المشفق الکریم

یا ورقتی قد ورد علیک ما تعبّرت به الوجوه و ذابت به الأکباد نسأل الله ان یعزّیک و یسلّیک و ینزل علیک ما یبدّل الحزن بالفرح و یزینک بطراز الصّبر الجمیل و الاضطبار الّذی وصّی به عباده فی التّنزیل یا امتی اعلمی انّ الموت باب من ابواب رحمة ربّک به یتظهر ما هو المستور عن الأبصار و ما الموت الا صعود الرّوح من مقامه الأدنی الی المقام الأعلی و به یبسط بساط النّشاط و یتظهر حکم الانبساط الأمر بید الله مولی العالم و الاسم الأعظم الّذی به ارتعدت فرائض الأمم نسأل الله تبارک و تعالی ان یعرف کلّ ثمرات الصّعود و آثار الخروج من هذه الدّنی الی الرّقیق الأعلی لعمری انّ الموقن بعد صعوده یری نفسه فی راحة ابدیة و فراغة سرمدیة انّ الله هو التّوّاب الکریم و هو الغفور الرّحیم

* * *

هو السّامع

یا ولیّ علیک بهائی و عنایتی انّ لحاظی من افقی توجّه الیکم و النور اشرق من افق اللّوح فضلاً لکم قل سبّوح قدّوس ربّنا ربّ العرش العظیم و الکرسیّ الرّقیع

* * *

س

جناب ملا يحيى عليه بهاء الله

هو المهيمن على الأسماء

يا يحيى تحرك قلمي الأعلى بين الورى فى العشى و الاشراق و دعا الكل الى الله مولى الأسماء و فاطر السماء الذى اتى من
سماء الفضل بقدرة ما غلبتها سطوة الفجار قد حضر العبد الحاضر و ذكرك ذكرناك بما لا تعادله الأذكار أنا ذكرناك من قبل
و فى هذا الحين الذى انار افق سماء برهانى بنير المعانى و البيان خذ كتاب الله بقوة و ضع ما عند مطالع الظنون و الأوهام
طوبى لك و لمن سمع قولك فى امر الله رب الأرباب أنا نذكر فى هذا المقام ابنك الذى سمى بسلام قبل حسين و ابنك
الآخر الذى فاز بأنوار العرفان فى المآب و تكبر على وجه ضلعك و بناتك اللائى آمنّ بالعزيز الوهاب الذى باسمه ماج بحر البيان
فى الامكان و سرت نسمة الله على البلدان البهاء المشرق من افق سماء عنايتى عليكم و على كل عبد قام على نصرة الأمر
بخضوع و اناب و الحمد لله مالك المبدء و المعاد

برجيك

جناب يوسف

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

يا يوسف انّ المظلوم يوصيك بالملّة البيضاء و الشريعة الغراء نسأل الله تعالى ان يؤيدك بما يحبّ و يرضى و يجعلك من
المتمسكين بالعروة الوثقى انه مالك العرش و الثرى و مولى الآخرة و الأولى و الصلوة و السلام على من تجدد العالم و ظهر منه
كلّ شىء قل

اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء بأسمائك الحسنى و بمطلع علمك الذى به انتهت نفحات الوحي و رفعت رايات
التوحيد بأن تؤيدنى على العمل بما انزلته فى كتابك و بما يظهر به شأن الانسان فى الامكان أنك انت المقتدر على ما تشاء لا
اله الا انت العليم الحكيم

هو الأبهى

يشهد المظلوم انه لا اله الا هو المهيمن القيوم لم يزل كان غيباً فى ذاته و الذى ينطق اليوم ينطق من عنده انه لا اله الا انا العزيز
المحجوب انما الظهور يظهر من لدى الغيب و الغيب يثبت حكمه بالظهور اذا اشرفت شمس التوحيد من افق التجريد طوبى لقوم
يعرفون قل لا يعرف الغيب الا بهذا المشهود تبارك الودود الذى اتى فى يوم الموعود
حس تخلق بأخلاقى ثم اتبع سبيلى على شأن لا تمنعك الدنيا و ما فيها عن النظر الى منظر ربك الكريم

باسم محبوب عالمیان

یوم یوم الله است و کلّ ما سواه بر هستی و عظمت و اقتدار او گواه بعضی شناخته و گواهی داده و برخی گواهی میدهند و لکن او را نشناخته‌اند شکّی نبوده و نیست که کلّ در حقیقت اولّیه عرفان الله خلق شده‌اند من فاز بهذا المقام قد فاز بكلّ الخیر و این مقام بسیار عظیم است بشأنی که اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر این مقام را بانتهای نرساند طوبی از برای نفسی که در یوم الله بعرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد او است از مقدّسین و مقربین و مخلصین اگرچه این مقام در خود او بشأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد و لکن ظهور آن را وقتی مقرر است مشاهده نما چه بسیار از ناسکین که از ربّ العالمین محروم مانده‌اند و چه بسیار از تارکین که باین فیض عظیم فائز گشته‌اند چنانچه در اعصار قبل شنیده‌اید مثلاً تمار بلقاء مختار فائز شد و عالم که خود را از اختیار و احبار میدانست محروم ماند قدری تفکّر در کلمات منزل آیات نمائید تا از ریح صافی که در آن مکنون است بیاشامید چه بسیار از عصاة که اریاح رحمت رحمن مرور نمود و ایشان را طاهر و مقدّس فرمود و چه مقدار از عاملین و آملین که بهوهای نفسیه تمسک جستند و از شطر احدیه ممنوع و محروم ماندند امر در قبضه قدرت سلطان مقتدر است نسأل الله ان یوفّق الكلّ علی ما یحبّ و یرضی مشاهده در علمای فرقه شیعه نمائید که خود را اعلی و اعظم و اجلّ و اکمل از سایر امم میشمردند و بعد از هبوب اریاح امتحان و ظهور جمال رحمن بهوی از مکنن قرب و لقا بعید ماندند و از کوثر ظهور و وصال نیاشامیدند خود را بهترین خلق میشمردند و پست‌ترین آن نزد حقّ مذکور و معذلک شاعر نشده و نیستند نیکو است حال کسی که از اراده و رضا و مشیّت خود بکلمه الهیه طاهر شد و باراده مراد عالمیان پیوست او است از جواهر خلق نزد حقّ متعال

ای مقبل الی الله بعضی از عباد عبده هوی بوده و هستند و بعضی عبده اقوال چنانچه مشاهده شد که چه مقدار از کتب در اثبات حقّ نوشتند و لیالی و ایام بذکر او مشغول بودند معذلک حرفی از بیانات حقّ را ادراک ننمودند و بغرفهئی از بحر علم رحمن فائز نشدند قدر این ایام را بدان لعمری ما رأّت عین الابداع شبهها و حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن او است مجلّی بر کلّ و مقدّس از کلّ اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم باو و مستمدّ از او دانید این است معنی توحید و مقصود از آن بعضی از متوهّمین باوهم خود جمیع اشیاء را شریک حقّ نموده‌اند و معذلک خود را اهل توحید شمرده‌اند لا و نفسه الحقّ آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منبع لایدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتها مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الرّاسخین در این مقامات بیانات لاتحصی از قلم اعلی جاری و نازل باید انشاءالله در صدد آن باشید که بیانات عربیه و فارسیه که در این ظهور احدیه از مطلع آیات الهیه نازل شده بقدر قوه جمع نمائید و مشاهده کنید لعمری یفتح من کلّ کلمه علی قلبک باب العلم و الحکمة ان ربّک لهو العلیم الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل شده هذا من فضله علیک اشکر ربّک فی ایامک بهذا الفضل المنیع نفوسی که از این کأس آشامیده‌اند و باین مقام اعلی و رفرف اسنی فائز گشته‌اند کلمات ناس در ایشان تأثیر نماید و اشارات نفسانیه آن نفوس را از شاطی بحر احدیه منع نکند و اینکه بعضی از افتنانات و امتحانات لغزیده و میلغزند آن نفوس فی الحقیقه باین مقام فائز نشده‌اند مثلاً اگر شخصی ندای ورقا را فی الحقیقه استماع نماید البتّه بنعیق حیوانات از او ممنوع نشود

در این مقام کلمه‌ئی از مصدر فضل و مطلع رحمت کبری بر تو القا مینمائیم تا از اعراض و اغماض عباد و من فی البلاد و امتحانات قضائیه و افتانات محدثه از صراط احدیّه بازمانی و بدوام ملک و ملکوت بر امر و حبّ مالک جبروت ثابت و مستقیم مانی و آن کلمه کلمه‌ایست که لم یزل و لایزال در کتب الهیّه ظاهراً و باطناً بوده و آن این است که میفرماید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اگر نفسی عرفان حقّ فائز شد و او را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقه دانست دیگر از هیچ فتنه ممنوع نشود و از هیچ حادثه مضطرب نگردد او است شارب کأس اطمینان و او است فائز بمقام ایقان طوبی لمن شرب و فاز و ویل للمبعدين

قدری تفکر نما تا از زلال سلسال بیان مالک مبدأ و معاد بیاشامی و چون طیر روحانی خفیف شوی و بهوهای قدس معنوی پرواز کنی و اگر نفسی باین مقام فائز نشود از اهل حقّ محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز باین مقام بعنایت حقّ سهل و آسان بوده معذلک اکثری فائز نشده‌اند الاّ من شاء ربّک المقتدر القدر چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادّعی عرفان نموده‌اند و در ظاهر باّیام الله و عرفان آن فائز و معذلک بامری از امور بأسفل السّافلین راجع شده‌اند لعمری من سمع ندائی و وجد منه حلاوة بیانی لن تمنعه سقوطه الملوک و لا اشارات من علی الأرض و لا حجبات العالمین فضل را مشاهده کن بمقامی رسیده که تو در محلّ خود ساکنی و حقّ در سجن اعظم مع بلایای لاتحصی بذکر تو مشغول تا از عنایاتش محروم نمایی و از الطافش ممنوع نشوی و بعد از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر او است تمسک بها و کن من الرّاسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست او است سلطان اعمال وربّک العلیّ العظیم و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جایز نه لأجل ضعف عباد و لکن اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصّبر فی البلیا بل الشکر فیها و التّوکل علیه فی کلّ الأحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیّه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود انشاءالله بآن جناب میرسد و بما نزل فی الألواح عامل خواهند شد حال زیاده بر این ذکر آن جایز نه و آنچه از احکام از موثّقین شنیده‌اید و یا در الواح الهیّه مشاهده نموده‌اید عامل گردید تا بمابقی آن فائز شوید باری روح قلب معرفه الله است و زینت او اقرار به أنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک یبین الله لمن اراده أنّه یحبّ من توجّه الیه لا اله الاّ هو الغفور الکریم الحمد لله ربّ العالمین

جناب اخوی علیه بهاء الله را تکبیر منبع از قبل مظلوم برسانید قل نعیماً لک بما اقبلت الی قبله العالمین قد قدر لکم اجر من فاز بلقائه و حضر لدی عرشه العظیم در اینصورت رجوع بوطن احسن است که شاید از رجوع شما نفعات حیّیه بر بعضی مرور نماید و انشاءالله بتأییدات حقّ بتبلیغ امرش مؤیّد خواهند شد قلب که بیحر اعظم متّصل شد البتّه از او انهار جاریه بظهور خواهد رسید نظر باضطراب این ارض و شقاوت و غفلت اهل آن بر حسب ظاهر اذن ورود ندادیم و لکن قد کتبنا لکم اجر الواردين قل الحمد لله ربّ العالمین

جواب مجمع منشاد

بِسْمِ رَبِّنا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى

یومی از ایام نشسته بودم در امر الهی متحیر و در آنچه در ارض کاف و راء ظاهر شده متفکر که آیا چه شده این مفتریات بمیان آمده و ناس بیچاره را از شریعه ربّانیّه منع مینمایند در این حین بایه مبارکه کتاب اقدس که در اول سجن از ملکوت مقدّس نازل متذکر شدم قوله عزّ کبریائه ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّ شیء فی لوح مبین لا تحزنی بذلك سوف یظهر الله فیک اولی بأس شدید یدکرونی باستقامه لا تمنعهم اشارات العلماء و لا تحجبهم شبهات المریین اولئک ینظرنّ الله بأعینهم و ینصرّنه بأنفسهم الا انهم من الرّاسخین انتهى

قلت صدق الله العلیّ العظیم در همان حین مکتوبی وارد و بختم چهار نفر مختوم لعمر مقصودی و مقصود من فی الأرض و السّماء که بعد از مشاهده و ملاحظه بر نقطه اولی روح ما سواه فداه نوحه نمودم چه که ملاحظه شد اهل بیان حرفی از بیان رحمن را نیافتند و بمقصود نرسیدند چه که مقصود از جمیع بیان عرفان این ظهور اعظم بوده لولاه ما نزلّ البیان و ما ظهر منزله حیرت بر حیرت افزود چه که آن حضرت در جمیع بیان وصیت میفرماید جمیع را باقبال و تسلیم و فنا و نیستی در این ظهور اعظم خوب عهد الهی بجا آمد و وصیتش عمل شد

صورت مکتوبی که وارد شد بعینه اینست و در اول مکتوب هم اسم حقّ جلّ جلاله مذکور نه

و ممّا اتّفقت علیه الأزلیّة عند جوابها علی التصدیق من غیر عناد و ایراد کلماتن الأولى الاخبار بموت رجل او امرأة منشادی فی وقت معیّنه و یوم او لیله من شهر الفلانی و ساعة فلانیّه من مرض معین مع اسمه و اسم امّه و بیته و محلّته و قبیلته و عشیره و بالجمله ما یشخص بجمیع جزئیاته و الثانیة الاخبار بتولّد ولد معین من ذکر او انثی من امرأة معیّنه باسمها و اسم ایها مع تعین وقت معیّنه و یوم معین و ساعة کذا و شهر کذا فی تلك السنّة المعیّنه و الله الهادی الی سبیل الرّشاد و هو المستعان فی کلّ الأحوال فی ۲۱ شهر رجب المرجّب ۱۳۰۲

حقّ شاهد و گواهد است که بر این عبد فانی چه گذشت نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید آنچه در آن یوم میخواهید امروز از من سؤال کنید و میفرماید من تقصیر نکردم از نصیحتم این خلق را و تدبیرم بجهت اقبالشان پیروندگان و ایمانهم بالله بارئهم اگر مؤمن شوند باو یوم ظهور او جمیع من علی الأرض در آن وقت مسرور میشود کینونت من چه که کل رسیدند بذروه وجودشان و واصل شدند بطلعت محبوبشان و ادراک نمودند آنچه ممکن بود در امکان از تجلّی مقصود ایشان و الا محزون میگردد فؤاد من بانّی قد ربّیت کلّ شیء لذلك فکیف یحتجب احد الی آخر بیانه جلّ و عزّ و میفرماید قوله تبارک و تعالیّ فلتربّینّ اللّهم کلّ من فی السّموات و الأرض و ما بینهما لیوم ظهورک علی شأن حین ما یتلو مظهر نفسک آیه من عندک کلّ یقولون بلی سبحانک ان لا اله الا انت انا کلّ بما قد وعدنا الله فی البیان لمؤمنون انتهى خوب وصایای حقّ را اصغا نمودند صد هزار آفرین بر اهل بیان میفرماید حین اصغای یک آیه کل اقرار نمایند حال معادل جمیع کتب سماوی بل ازید در هر شائی از سماء مشیت نازل تازه مینویسند تفصیل مرأة حامله منشادیّه را ذکر نما که چه در بطن دارد و چه وقت میگذارد لعمر محبوبی و محبوب من فی الأرض و السّماء عین عدل میگردد و انصاف واغوثا میگردد

در باب ثالث عشر از واحد ثانی بیان میفرماید قوله عزّ و جلّ ملخّص این باب آنکه سؤال عمّن یظهره الله جایز نیست الا از آنچه لایق باوست زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتّی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر انتهى مع این امر واضح مبین حال مشاهده نمائید که اهل بیان چه گفته اند و چه کرده اند و چه سؤال نموده اند یا قوم اتّقوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندکم ضعوا ما تمسکتم به و توبوا الیه انه هو التّواب الرّحیم آیا گمان مینمایند امروز شیئی از اشیاء و یا امری از امور

نفع میبخشد احدی را لا و نفس الرحمن کلّ من علیها فانّ الا من تمسک بحبله و تشبّث بذیله یکی از تدبیرات قلم رحمن در بیان آنکه میفرماید در رأس سنّه نوزده هر یک از اهل بیان کتابی در اثبات من یظهره الله بیکدیگر بنویسند و مقصود آن حضرت آنکه در میقات ظهور که سنّه نوزده است چنانچه در کتاب هیاکل معلوم است لسان و قلم و خاطر کل بذکر او و اثبات امر او مشغول باشند و کلمه ردّی از نفسی ظاهر نشود سبحان الله حال در رفیق اعلی مشاهده میفرمایند که چه وارد شده و چه گفته اند

بسیار عجیبت که از اهل منشاء مثل این امور ظاهر شده باری بعد از ملاحظه مکتوب این عبد متحیر ماند تلقاء وجه عرض شود و یا ستر از خوف آنکه مباد در ستر تقصیری رود لذا قصد مقام اعلی و ذروه علیا متوکلاً علی الله نموده الی ان حضرت و وقت ساکتاً صامتاً الی ان قال جلّ جلاله یا عبد حاضر چه در دست داری عرض کردم نامهئی آمده فرمودند اقرأ الی آخر عرض شد بعد لسان وهّاب در جواب باین کلمات عالیات ناطق قوله جلّ کبریا یا عبد حاضر وصایای الهی چه شد آن همه عهدها و میثاقها کجا رفت امروز امّ الکتاب ناطق و امّ البیان ظاهر این امور لایق ذکر نبوده و نیست از بحر نصیح الهی قسمت نبرده اند و از دریای تدبیر رحمانی نصیب برنداشته اند هر نفسی الیوم بعد از استماع این امر اعظم اقلّ من آن توقّف نماید او قابل ذکر نه جمیع کتب بکلمه این ظهور معلّق و منوط امروز هیچ ذکری و هیچ عملی نفع نمیبخشد جز باذن حقّ جلّ جلاله بگو اراده الله غیر اراده های شماست و سیل او غیر سیل های شما آنه لا یمشی فی طرقکم و لا یتبع اهوائکم آنه یدعو من علی الأرض و یهدیهم الی صراطه المستقیم من اقبل آنه فاز بکلّ الخیر و من اعرض آنه من اهل الجحیم فی کتاب عظیم

یا عبد حاضر بسیار حیفت اهل بیان اخسر از اهل فرقان مشاهده شوند بعد از زحمت های در قرون و اعصار آخر نتایج اعمالشان آن شد که سیّد عالم را بالاجماع از عالم و جاهل شهید نمودند از لفظ لعنت کراحت دارم و الا قلم اعلی میفرمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین در این ظهور اعظم و نبأ عظیم قلم اعلی بعضی از علما را نجات داد و از بئر ظنون و اوهام برآورد حال از حقّ استقامت آن نفوس را میطلبیم در یکی از الواح نازل علمای در این ظهور بمنزله بصرند از برای هیکل عالم و مانند روحند از برای اجساد حقّ ایشان را از مکر و خدعه نفوس غافله حفظ فرماید

ای عباد امروز روز مکاشفه و شهود است مشغول بسؤال و جواب مشوید براستی بر خدمت امر قیام نمائید در یکی از الواح این آیه کبری نازل لیس هذا یوم السّؤال ینبغی لمن سمع النّداء من الأفق الأعلی یقوم و یقول لیبک یا الهه الأسماء و لیبک یا مقصود العالمین بگو ای عباد ضعیفه و بغضا لایق نه باید کل بهمت تمام بر اخمداد نار جهانسوز قیام نمائید تا عالم ظاهر شود و بما ینبغی مزین گردد حزب شیعه را کل دیده اید ادعاهای آن نفوس و اعمال و افعال آن حزب را کل میدانید حال جهد نمائید شاید ناس از نار نفس و هوی محفوظ مانند

ای منصفین در مکتوب جدید که اهل منشاء اعراضاً عن الحقّ و اعتراضاً علیه نوشته و بخاتمها مختوم نموده نظر نمائید و همچنین در اجماع مشرکین در امّ القری که چه امور را شرط ایمان قرار دادند که اگر ظاهر شود ایمان آورند و الا فلا حقّ جلّ جلاله از لسان آن مشرکین میفرماید قوله تبارک و تعالی و قالوا لن نؤمن لک حتّی تفجر لنا من الأرض ینبوعاً او تکون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجیراً او تسقط السّماء کما زعمت علینا کسفاً او تأتي باللّه و الملائکة قبیلاً او یكون لک بیت من زخرف او ترقی فی السّماء و لن نؤمن لرقیبک حتّی تنزل علینا کتاباً نقرأه الی آخر آنچه ذکر میشود از برای نفوس خالصه مطمئنّه است و الا لا یزید الظالمین الا خساراً ای اهل ارض بشنوید قول رحمن را در فرقان میفرماید مشرکین گفتند هرگز ایمان نمیآوریم بتو تا آنکه جاری نمائی از برای ما چشمهئی در زمین یا باشد از برای تو بستانی از خرما و انگور و جاری سازی در آن نهرها یا فرود آوری آسمان را بر ما پاره پاره همچنان که ادعا کردهئی یا بیاری خدا و قبیلی از ملائکه را شاهد و

گواه یا باشد از برای تو بی‌تی از زخارف دنیا یا بآسمان صعود نمائی و بعد از غایت بغضا گفته‌اند هرگز بصعود هم ایمان نمی‌آوریم تا آنکه نازل نمائی بر ما کتابی را که قرائت نمائیم او را قساوت بمقامی بود که گفته‌اند اللّٰهُمَّ ان كان هذا هو الحقّ من عندك فأمطر علينا حجارة من السّماء او اثنا بعداب الیم

در شرایط ایمان آن نفوس و شرایط ایمان این نفوس جدیده بسیار تفکر لازم طوبی از برای متبہین و متبہین یعنی آن نفوسی که از نسمة اللّٰه بیدار شده‌اند و بافق اعلی توجّه نموده‌اند منقطعاً عن الدّنيا و ما فيها لعمر اللّٰه ایشانند اهل بهاء و اصحاب سفینه حمرا که در کتاب اسماء از قلم اعلی جاری شده امروز نقطه اولی نوحه مینماید و جمیع اشیاء محزون چه که مقامی که معادل کتب قبل و بعد از سماء مشیتش نازل و همچنین ظهورات قدرت و عظمتش بمثابة شمس ظاهر و لائح او را انکار نموده‌اند سبحان اللّٰه چگونه غفلت این نفوس را اخذ کرده که سالها قرآن را قرائت نمودند و این قدر ملتفت نشدند که بمثل مشرکین تکلم نمایند صد هزار حیف که اهل بیان بامراض مزمنه قبل مبتلا گشتند ابن جعفر کرمانی گفته صد کتاب از نقطه اولی و فلان نزد من موجود است قل کذبت وربّ الکعبه ایم اللّٰه به بی‌انصافی تکلم نموده‌ئی باری در هر حال آنچه از نقطه اولی است باید بساحت اقدس ارسال نمائی چه که معلق است بقبول و آنچه از دون اوست قدری آن را قرائت نما و انصاف ده لعمر اللّٰه با یک آیه معادله نینماید ما برد و قبول کار نداریم ولكن لوجه اللّٰه این قدر میگوئیم که از اصل امر و مؤسس آن اطلاع نداشته و ندارید لعمر اللّٰه منصف را این یک کلمه بمنیع عذب فرات سائغ هدایت نماید ولكن حال نائم مشاهده میشود از حقّ بطلبید شما را از نسایم ربیع عرفان بیدار نماید و بافق اعلی کشاند انه علی کلّ شیء قدير انّ القلم الأعلى یوح علی نفسه چه که کار بجائی رسیده که نفس حقّ استدلالیه مینویسد ای صاحبان آذان این آیه فرقان را باذن طاهره اصغا نمائید قوله تبارک و تعالی و لو اتبع الحقّ اهوائهم لفسدت السّموات و الأرض و من فیهنّ الی آخرها میفرماید اگر حقّ متابعت مینمود خواهشهای ایشان را هرآینه فاسد شده بود آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست ای قوم ندای مظلوم را بشنوید و از هواهای خود بگذرید بارادة اللّٰه ناظر باشید و بمشیتش متمسک آنچه را بخواهد ظاهر میفرماید طوبی از برای نفسی که مشیتش در مشیت او فانی و اراده اش در اراده اش كذلك نطق الحقّ و هو یهدی السبیل

حال در صفت مؤمن موقن که حقّ از او اخبار داده تفکر نمائید قوله تبارک و تعالی و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدّمع ممّا عرفوا من الحقّ یقولون ربّنا آمنا فاکتبنا مع الشّاهدین و در باره مشرکین و مخالفین که بهواهای خود حجّت از برای خود اخذ نموده‌اند میفرماید قوله تبارک و تعالی و لو أنّا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کلّ شیء قبلاً ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء اللّٰه ولكنّ اکثرهم یجهلون این آیه مبارکه در ذکر نفوسی است که لازال باعتراض قیام نموده‌اند و بهواهای خود متمسک جسته‌اند از حجّت و برهان حقّ جلّ جلاله اعراض کرده‌اند میفرماید اگر نازل کنیم ما بسوی ایشان ملائکه را و تکلم نماید ایشان را موتی و جمع آوریم بر ایشان از هر شیء گروه گروه ایمان نیاورند بحقّ جلّ جلاله و اقسما باللّٰه جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیه لیؤمننّ بها قل أنّما الآیات عند اللّٰه و ما یشعروکم أنّها اذا جاءت لا یؤمنون

ای مجمع منشا نباشید از نفوسی که در ظهور خاتم میگفتند واللّٰه اگر کوه صفا را طلا نماید یا جمعی از مرده‌های ما را زنده کند که بر صدق نبوتش گواهی دهند ایمان می‌آوریم در جمیع آیات حقّ جلّ جلاله منکرین را طرد فرموده و موقنین بآیات را ذکر نموده بما ینبغی لایمانهم و اقبالهم الی اللّٰه الفرد الواحد العلیم الحکیم و همچنین میفرماید قوله تبارک و تعالی هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکة او یأتی ربک او یأتی بعض آیات ربک یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها حال در این آیات تفکر نمائید و پند گیرید شاید از حجّت و برهان الهی بصراط مستقیم راه یابید

در باره نفوس معرضه از انوار آفتاب یقین میفرماید قوله تبارک و تعالی و ما یتبع اکثرهم الا ظنّاً انّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً انّ اللّٰه علیم بما یفعلون در این آیه مبارکه تفکر نمائید در باره نفوسی که از مشاهده و اصغا محروم و ممنوعند میفرماید قوله

تبارک و تعالی و منهم من يستمعون الیک أ فأنت تسمع الصّمّ ولو كانوا لا یعقلون و منهم من ینظر الیک أ فأنت تهدی العمی ولو كانوا لا یبصرون فاعتبروا یا اولی الألباب بشنویند ندای مظلوم را و از جهل بعلم راجع شوید و از اعراض باقبال و از غدیر ببحر اعظم جهد نمائید شاید از فیوضات فیاض حقیقی محروم نمایید امروز روز بصر است چه که افق اعلی روشن و ظاهر و روز سمع است چه که ندای مقصود مرتفع امروز است آن روزی که در جمیع کتب و صحف مذکور است باری این کری و کوری قهر الهی است و جزای اعمال ولکن از حقّ تعالی شأنه میطلبیم کل را مؤیّد فرماید و از بحر توحید الیوم محروم نسازد در این اعتراض مشرکین نظر نمائید شاید نسیم انصاف از یمین قلب مرور نماید و جمیع اعضا را طاهر فرماید قوله تبارک و تعالی و یقول الذین کفروا لو لا انزل علیه آیه من ربّه الی آخرها میفرماید میگویند آنچه آن کسان که کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد بر او آیتی از پروردگارش ملاحظه نمائید آنچه از حقّ جلّ جلاله ظاهر میشد مشرکین بآن قناعت ننمیدوند بهوای خود میخواستند آنچه را میخواستند ای نفوسی که خود را مؤمن میشمردید آیا حقّ را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید میدانید یا نه باید الیوم بانصاف در حجّت الله تفکر نمائید و در برهانش نظر کنید لعمر الله لوجه الله گفته میشود ضرّ و نفع عالم باهلش راجع یشهد بذلک کلّ عارف بصیر و کلّ عالم خبیر اتقوا الله یا قوم و لا تکنوا من الظالمین در این آیه نظر نمائید قوله تبارک و تعالی و لو انّ قرآناً سیرت به الجبال او قطعّت به الأرض او کلمّ به الموتی الی آخرها مقصود آنکه مشرکین قریش و معرضین این قسم امورات را از آن حضرت میطلبیدند تا ایمان بیاورند آسمان نوحه میکند و اهل فردوس اعلی بناله مشغول مشرکین آن عصر باین امورات تشبّث جستند و حال بعضی از اهل بیان پستتر از آن نفوس مشاهده میشوند چه که از حقّ خواسته‌اند ذکر زن حامله را نماید که کیست و چیست و چه در بطن دارد و کی میگذارد انّ کینونة الاستغفار تستغفر فی هذا المقام عمّا قالوا و یقولون سبحان الله آیا ذکر این امور لایق لا والله ولکن این مظلوم فرداً واحداً بر امر قائم و از حقّ میطلبد عباد خود را الیوم محروم نفرماید حال معادل کتب الله از قبل و بعد نازل و حاضر است در آنچه از قلم اعلی جاری شده تفکر نمائید در این ظهور ظاهر شده آنچه از اول ابداع تا حال نشده ولکن اعراض چشم ظاهر و باطن را منع مینماید از حقّ میطلبیم کل را نجات بخشد و از دریاها رحمت خود محروم نسازد

ای اصحاب مجمع براستی میگویم لازال در قرون و اعصار اشرار قوم باین اعتراضات مشغول بوده‌اند لیس هذا اول امر حدث فی البیان و لا اول قارورة کسرت فی الاسلام و لا اول امر اعتراضوا به علی التّبیین و المرسلین بحضرت روح اعتراض نمودند اگر تو حقّ هستی بگو این سنگ نان شود و یا خود را از بالا باسفل بینداز میفرماید لیس بالخبز وحده یحیا الانسان بل بکلّ کلمة تخرج من فم ارادة الله و مکتوب ایضاً لا تجرّب الربّ الهک آیا عرف بیان را ادراک مینمایند و حلاوت کلمه الهی را میبایند بسیار مشکل است مگر آنکه بصر و سمع و قلب بآب رجوع و انابه طاهر شود یهدی من یشاء و یضلّ من یشاء و هو علی کلّ شیء قدیر

امروز روزیست کل باید اطاعت نمایند و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنند و بالسن ظاهر و باطن حقّ را شکر نمایند عوض شکر سیف آختند و بجای تسلیم نار بغضا مشتعل این الذین ما منعهم الأسماء عن مالکها و این الذین ما خوّفتهم سطوة السّیحات فی ایّام الله ای طالبان بزعم خود در فرقه شیعه تفکر نمائید شاید قصّه و افسانه‌های قبل شما را از نیر افق ملکوت الهی منع نماید و از بحر بیان محروم نسازد انه یقول الحقّ و یهدی السّبیل من آمن لنفسه من اعرض فعلیها و الله غنی عن العالمین ای مدعیان علم در این آیه نظر نمائید قوله تبارک و تعالی أ فرأیت من اتّخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله أ فلا تذکرون

از بیانات حقّ جلّ جلاله پند گیرید ایّام در مرور است لعمر الله این اعتراضات لایق ایّام الهی نبوده و نیست امروز روزیست که میفرماید و اشرقت الأرض بنور ربّها امروز روزیست که میفرماید طوریون در آن منصعق میشوند پناه برید بحقّ جلّ

جلاله و با قلب طاهر و بصر پاک بافق اعلیٰ توجّه نمائید قسم بانوار آفتاب برهان که از اعلیٰ افق عالم اشراق نموده این مظلوم از ایمان شما و غیر شما گذشته هزار و دویست سنه و ازید امثال شما به ما عندهم بر سایر احزاب افتخار مینمودند و در مجالس و مناظر بجدال و نزاع و سب و لعن یکدیگر مشغول بودند و بگمان خود لله عمل مینمودند بالأخره حاصل اعمال کل اتفاق بر سفک دم اطهر شد حال هم آن نفوس هزار سنه دیگر بسب و لعن و جدال اراده دارند مشغول شوند و بالأخره بثمره اعمال حزب قبل یعنی حزب شیعه میرسند عجب سکری و عجب غفلتی کل را اخذ نموده از صدر اسلام تا اول یوم ظهور نفسی از علمای شیعه بر کیفیت ظهور و کون آن جوهر وجود در اصلاّب آگاه نه این شأن علمای قبل شما که بقدر سم ابره دارای علم نبودند اگر در این مقام فی الجمله تفکّر نمایند صیحه زنند حال نوبت حزب قبل گذشت نوبت حزب بیان شد بگوئید آنچه میخواهید آنچه بر حقّ جلّ جلاله بود بأعلیٰ البیان امام وجوه عالم فرمود یشهد بذلک کلّ الأشیاء ان انتم تنکرون انصاف دهید بعد از اشراقات انوار آفتاب بیان رحمن و امواج بحر علم الهی و ظهورات نیر معانی در انجمن عالم آیا لایق است بمثل معرضین قبل نطق نمائید بل اشدّ لا واللّه قلوب را از حجابات ظنون و هوی مقدّس سازید شاید الحان بدیعۀ لطیفه طیر معانی را که بر اعلیٰ غصن عرفان مغرّد است اصغا نمائید و خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنید و پیر آزادی در هوای عدل و انصاف طیران نمائید حیف است مثل معرضین قبل مشاهده شوید لعمر الله اگر قلم اعلیٰ نمیبود سبحات و حجابات کل را منع مینمود حال چون بقدرت قلم اعلیٰ بعضی از سبحات خرق شد شاید نفوسی چند بیابند و مستقیم بمانند ملاحظه نمائید آیات عالم را فراگرفته و بیئات اطهر از شمس ظاهر و مشرق معذلک وصایای الهی را فراموش نمودند و عهد و میثاقش را شکستند و وارد آوردند آنچه را که قلم و بیان از ذکرش قاصر است یا عبد حاضر باین کلمه ختم مینمائیم قوله تبارک و تعالیٰ انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصّمّ الدّعآء اذا ولّوا و بهتر آنکه از همه بگذریم و بذکر الهی مشغول شویم

الها معبودا مسجودا مقتدرا شهادت میدهم که تو بوصف ممکنات معروف نشوی و باذکار موجودات موصوف نگردی ادراکات عالم و عقول امم بساحت قدست علی ما ینبغی راه نیابد و پی نبرد آیا چه خطا اهل مدینه اسماء را از افق اعلاّیت منع نمود و از تقرّب ببحر اعظمت محروم ساخت یک حرف از کتابت امّ البیان و یک کلمه از آن موجد امکان چه ناسپاسی از عبادت ظاهر که کل را از شناسائیت بازداشتی یک قطره از دریای رحمتت نار جحیم را بیفسرد و یک جذوه از نار محبّتت عالم را برافروزد ای علیم اگرچه غافلیم ولکن بکرمت متشبّث و اگرچه جاهلیم ببحر علمت متوجّه تویی آن جوادی که کثرت خطا ترا از عطا باز ندارد و اعراض اهل عالم نعمتت را سد ننماید باب فضلت لازال مفتوح بوده شبنمی از دریای رحمتت کل را بطراز تقدیس مزین فرماید و رشحی از بحر جودت تمام وجود را بغنای حقیقی فائز نماید ای ستار پرده برمدار لازال ظهورات کرمت عالم را احاطه نموده و انوار اسم اعظمت بر کل تاییده عبادت را از بدایع فضلت محروم منما و آگاهی بخش تا بر وحدانیّت گواهی دهند و شناسائی ده تا بسویت بشتابند رحمتت ممکنات را احاطه نموده و فضلت کل را اخذ کرده از امواج بحر بخششست بحور طلب و طمع ظاهر هر چه هستی تویی مادونت لایق ذکر نه الا بالدخول فی ظلّک و الورد فی بساطک در هر حال آمرزش قدیمت را میطلبیم و فضل عمیمت را میجوئیم امید چنان که نفسی را از فضلت محروم نسازی و از طراز عدل و انصاف منع نمائی تویی سلطان کرم و مالک عطا و المهیمن علی من فی الأرض و السّمآء انتهی

روح العالم لندائه الفداء و لذکره الفداء و لیبانه الفداء لعمر مقصودی و مقصود من فی الأرض و السّمآء که در حین نزول این فقرات از اول الی آخر جمیع حقایق نبیین و مرسلین حاضر و جمیع ملاء اعلیٰ و سکّان فردوس ابهی را جذب بیان رحمن اخذ نمود حقّ شاهد و گواهد است که در حین بیان چه بر این عبد وارد شد جمیع ارکان و اعضا مضطرب و متزلزل و از جمیع جهات احزان احاطه نمود که از اهل بیان با وصایای حضرت رحمن این قسم رفتار شود سبحان الله این عبد متحیر است

که چگونه سبحات و حجابات ناس را باین زودی احاطه کرده است حضرت اعلی روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداه بأعلى التداء میفرماید قوله جلّ و عزّ و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان آیا اهل بیان این کلمه را که از فم مشیّت نقطه اولی روح ما سواه فداه جاری کذب میدانند یا صدق اگر نعوذ باللّه کذب میدانند دیگر حرفی باقی نمیماند و اگر صدق میدانند این حرفها و این اعتراضات چیست آفرین بر اهل بیان خوب در سدّ ابواب فیوضات الهی کمر بسته‌اند و در منع رحمت آماده‌اند این عبد فانی التجا مینماید و التماس میکند که بحق ناظر باشید و به ما ظهر من عنده آیا باین مقدار که شما خواسته‌اید از حقّ ندیده‌اید و ظاهر نشده در کتب منزله نظر نمائید آنچه از بعد احداث شده از قبل از قلم اعلی جاری ولکن بصر و سمع نیست تا ملاحظه نماید و پند گیرد این عبد با احدی حرفی ندارد آنچه گفته باید بگوید تکلیف او این بود که عمل نمود دیگر هدایت و ضلالت بید حقّ جلّ جلاله است ولکن از دعا تقصیر ننموده و نمینماید الأمر بید ربنا و محبوبنا و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض و از حقّ جلّ جلاله میطلبیم این نفوس مذکوره را مؤید فرماید بر رجوع و انابه لعلّ الله یکفّر عنهم سیئاتهم و جریراتهم الّتی بها ذابت اکباد اهل الفردوس و ناح الملائ الأعلی و انضعق العبد الفانی مدّتی این عبد منضعق و مدهوش بعد از افافه و انتباه بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مسألت نمودم که عباد خود را از اشراقات انوار آفتاب توحید محروم مسازد چه که امروز روز توحید حقیقی است طوبی از برای نفسی که یوم و صاحب یوم را شناخت امروز روز کلمه مبارکه لا اله الا هو است بشنوید ندای این خادم فانی را و تا زود است بتدارک مافات قیام نمائید عظمت این یوم در کتب قبل و بعد مذکور و از قلم اعلی مسطور این خادم فانی از حقّ میطلبید کل را موفق فرماید بر عملی که سزاوار این یوم عظیم است و تأیید عطا فرماید تا کل بوجه باقی توجّه نمایند و بافق اعلی اقبال کنند

در آخر اذکار این خادم فانی کلمه‌ئی ذکر مینماید و آن اینکه آنچه از اینجا خواستند و بکمال بی ادبی سؤال نمودند یکی از آنها را از مبدأ خود بکمال ادب سؤال نمایند و بعد از ظهور غیر آنچه گمان مینمودند بساحت اقدس توجّه نمایند تا آگاهی یابند و بمعرفت الله فائز شوند و مقام این یوم و توحید حقیقی را بشناسند اینست رحمت کبری و نعمت عظمی اگر بان موفق شوند یا لیت القوم یعرفونه و یا لیت القوم یعلمون انا لله و انا الیه راجعون

البهآء علی اهل البهآء الذین ما منعتم اشارات اهل البیان الذین اعرضوا عن الرحمن اذ اتاهم بسلطان مبین و الحمد لله الفرد الواحد المقدر العلیم الخبیر

خادم

فی ۱۵ شوال سنة ۱۳۰۲

هو الله

بعد از چند یوم که جواب از سماء مشیّت الهی نازل این عبد مجدّد لوجه الله این چند کلمه را بعرض صاحبان آذان واعیه میرساند که شاید مقام حقّ را بشناسند و از عرف بیان بافق رحمن توجّه نمایند اهل مجمع یعنی نفوس اربعه اخبار غیبیه میطلبند میگویند ما آیات نمیفهمیم این کلمه بسیار بر این عبد تأثیر نمود چه که مخالف است با آیات الهی در باب ثامن از واحد سادس بیان میفرماید قوله جلّ و عزّ من استدللّ بغير کتاب الله و آیات البیان و عجز الكلّ عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزة بغيرها فلا صحّة له الی قوله جلّ و عزّ لعلّ یوم ظهور من ینظره الله در حقّ او لم و بم گفته نشود ایکاش لم و بم گفته گفته شده آنچه که هیچ ظالمی نگفته نفوسی که میگویند ما آیات نمیفهمیم آیا معنی ظاهر آن را هم نمیفهمند در سوره

مبارکۀ رئیس تفکّر نمایند و انصاف دهند جمیع آنچه از بعد ظاهر از قبل از قلم اعلیٰ بکمال تصریح جاری و نازل جمع شوند یک حزبی مقدّساً عن البغضاء و در آن سوره نظر نمایند لعمر ربّنا کلمه بکلمه در عالم ظاهر ظاهر شده ملاحظه کنند و انصاف دهند و از تیه غفلت بعرضه آگاهی رجوع نمایند و از ظلمت اوهام و ظنون بنیر یقین راجع شوند اتّقوا الله یا قوم و لا تکونوا من المعتدین مباشید از حزب شیعه غافله که بر یک منبر اوّل نوحه مینمودند بر مظلومیّت حروفات فرقان و در آخر بر سید حروفات لعن مینمودند و فتوی بر قتلش میدادند باری بشهادت بیان و فرقان و کتب الهی ارسال نوشته متّفقه خطا بوده خطائی که بسیار مشکل است سوادش از دفتر اعمال محو شود الا بر جوع مبین لهم ان يستغفروا فی اللیالی و الاّیام لعلّ یغفرهم و یکفّر عنهم ما ارتکبوا انه هو الغفور الرّحیم سبحان الله گفته اند آنچه را که بر هر نفسی خطایش واضح و آشکار است ای نفوس متّفقه از حضرت اعلیٰ چه اخبار غیب شنیده اید در سنه اوّل ظهور جمیع شما غافل و معرض بوده اید بعد چه غیب ظاهر شده که مؤمن شده اید حال فوق آن و فوق فوق آن را مشاهده نمائید و انصاف دهید حقّ شاهد و گواه که از آنچه عرض شده جز رضای او و نجات عباد او قصدی نداشته و ندارم انه هو العالم بما فی القلوب و ما فی الصّدور و هو العلیم الخبیر

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

میرزا حسین نجّار

هو المشفق المشوق الحكيم

یک اسم از اسماء الهی صانع است و صنعت را بسیار دوست داشته و میدارد لذا هر یک از عباد مظهر این اسم واقع شود لدى المظلوم محبوست و صناعت دفتريست از دفاتر علوم الهی و کنزیست از خزائن حکمت ربّانی و این علمی است با معنی چه که بعضی از علوم از لفظ ظاهر و بلفظ منتهی و راجع طوبی لک یا حسین بما ظهر منک ما حضر لدى الوجه و فاز بطراز قبول علّق به کلّشیء فی کتاب اللّٰه العليم الخبير ان احمد اللّٰه بهذا الفضل ثم اشكره فی اللیالی و الايام انه ایدک و عرفک و علمک هذا الصنع الحكيم

انا نذكر فی هذا المقام اباک الّذی صعد الى اللّٰه فی هذا السّجن العظيم طوبی له بما اقبل الى الزّوراء و سمع نداء المظلوم اذ كان منادياً بين السّماء و الأرض و داعياً الى اللّٰه ربّ العالمين طوبی له بما فاز بهذا الذّکر الأعظم و شهد بما شهد اللّٰه انه لا اله الا هو الفرد الخبير و نذكر ابنه الحسين الّذی دخل السّجن مع مظهر الأمر و فاز بما لا فاز به اكثر الخلق و نسئله تعالى بأن یکفّر عنه الذّنوب و یغمسه فی بحر الغفران انه لهو الغفور الرّحيم و نذكر ابنه الآخر و نبشّره بفضل اللّٰه و رحمته و نسئله تعالى بأن ینزّل علیه امطار سماء رحمته الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضين البهّاء علیکم یا اولیاء اللّٰه فی الأرض انتم الذّین وفیتم بالميثاق و صبرتم فی البأساء و الضّرّاء و فزتم بما کان مسطوراً فی صحف اللّٰه العزيز الحمید و نذكر فی هذا المقام عمّک الّذی سمّی بأحمد و نسئله تعالى بأن یسقیه فی کلّ الأوان کوثر الحيوان و ما جرى عن یمین عرشه العظيم یا احمد ان افرح بما یذکرک المظلوم الّذی طرد و نفی و بلی و حبس و سجن فی سبیل اللّٰه مالک هذا السّجن المبین البهّاء المشرق من افق البقاء علیک و علی الذّین شربوا الرّحیق باسم ربّهم العزيز الکریم نوصیک یا حسین و امّک بما ینبغی للانسان کذلک یعلمک العليم کبّر من قبلی علی وجهها و بشّرها بذکری اياها و انا المظلوم الغریب

هو الظاهر الباهر المبین العليم الخبير

یک تجلّی از تجلّیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحر جود مّواج و یک تجلّی از تجلّیات اسم عليم بر عالم اشراق نمود کل بطراز علم مزین و منادی عزّت از یمین عرش عظمت بکلمه مبارکه کلّ شیء احصیناه کتاباً ناطق یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر اللّٰه الأكبر تالّله هذا یوم فیهِ ظهر کلّ امر مستتر و به برزت السّاعة و انشق القمر

ایاکم ان تمنعکم حجبات من اعرض و کفر او تخوفکم سطوة اصحاب السقر اللّٰذین بدّلوا نعمه الله کفرّاً و اعرضوا عن الرّحیق و الکوثر یا قوم اتّقوا الله و لا تعترضوا علی الذی بنوره اشرفت الارض و السّماء و به ظهر حکم القدر انه اتی لنجاتکم و تقرّبکم الی الله ربّ العرش العظیم و الكرسي الرّقیع انه لو یرید ان یزین الأشياء کلّها بطراز الاسماء فی هذا الحین و یأخذ عنها فی حین آخر لیقدر لیس لأحد ان یقول لم و بم انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقدر القدير قل

یا هادی بشنو ندای الهی را این مظلوم لوجه الله ترا ذکر نموده و مینماید لعلک تتخذ لنفسک الیه سیلاً در اعمال خود تفکر نما و همچنین در آنچه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر ببحر راجع شوی و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف یا هادی لا تس فضل الله علیک ولّ وجهک شطر الله العلیّ الأبهی و قل

الهی ترکت ما عند الأحزاب اللّٰذین ما آمنوا بک و بآیاتک و اقبلت الیک خذ یدی بقدرتک و سلطانتک ثمّ انقذنی بعنایتک و الطافک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اعترف بغفلی و خطائی عند تجلّیات انوار شمس علمک و بظلمی عند اشراق نیر عدلک کم من یوم توجّه الیّ نور عطائک من افق سماء فضلک و انا اعرضت عنه آه آه منعتی اوهامی عن التقرّب الی نیر الایقان الذی اشرق من افق سماء مشیتک و حجبتنی الظنون عند ظهور اسمک القیوم ای ربّ اسألک ببحر آیاتک و رایات ظهورک و اقتدارک و بکلمتک العلیا الّتی بها انجذبت حقائق الأشياء و بندائک الأحلی و صریر قلمک الأعلى ان تغفر جریراتی العظمی اشهد انّ بأمرك ماج بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف اسمک الرّحمن بین الأدیان

یا ایّها المنجذب بآبائی و الطائر فی هوآء حبّی مکرر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و بافق اعلی دعوت فرمودیم ولكن آن غافل الی حین ملتفت نشده و بکلمه مبارکه آمنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامی را انکار نموده که از اوّل ایام الی حین امام وجوه غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و بأعلی التّداء کل را بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبأ عظیم بشارت داده بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی به انا اوّل العابدین ناطق اتق الله انظر فیما نزل من سماء مشیة ربک ایاک ان تتبع سنن الجاهلین لو ترید الآیات أنّها ملأت الأفاق و لو ترید البیئات ارجع الی الآثار ای بی انصاف میفرماید اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرّض منماید و حال معادل کتب اوّلین و آخرین موجود و ظاهر بیا و بین اهل بیان را مثل حزب شیعه تربیت منما و باسما ایشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم بیقین توجّه نمائی و از شمال بیمن لوجه الله گفته میشود لوجه الله بشنو چه مقدار از نفوس مع عزّت و رفعت و ثروت و قدرت در آن ارض مقابل وجهت از کل گذشته و جان را رایگان بر قدم محبوب عالمیان نثار نمودند

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار

نقطه سودای قلب بر بیضا غلبه نموده و آثار آن را محو کرده تو بمجرد ذکر باییت خوف ارکانت را اخذ نمود بشأنی که بر منبر رفتی و تکلم نمودی بآنچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر نمودهئی تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته تازه واقع شده در حفظ خود و انفاق او فی الجملة تفکر لازم شاید موفّق شوی و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبرّی و افترای تو سبحان الله حبّ دوروزه زندگی ترا از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضرّاً فی مجلس العلماء اذ نطق ابن الذئب و قال یا قوم اعراض و تبرّی و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سب و لعنش کافیست دیگر حجّتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن بکتاب الهی یعنی فرقان میدانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمیتوان او را نسبت بغیر طریقه ناجیه دهیم باری عمل نمود آنچه را

که کبد مفرّین از آن گداخته لم ادر بأی حجّة آمن بالله و بأی دلیل اعرض عنه نسأل الله ان یؤیّده علی الرجوع و الانابة انه هو التّوّاب الغفور الرّحیم انا نرید ان نراه عارجاً الی سماء المعارف و الدّقائق و صاعداً الی ذروة الحقائق و هو اراد لنفسه مشتبهات الهوی معرضاً عمّا اراد له مولی الوری و مالک الآخرة و الّولی

یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی انصاف اتق الله نفسی که هزار ازل بکلمه اش خلق شده و میشود از او اعراض نمودی و بمفتریاتی تکلم کردی که صیحه اشیا مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که اسماء از چه محلی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دینان را ابوالشّورور نامیدید و خلیل الرّحمن را ابوالدّواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید و بمثابه حزب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرتست این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان بأعلی التّداء ردّت مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه که میفرماید به بیان و حروفات آن از منزل و مظهرش محروم نمائید و اگر آن اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظیم است ظاهر شده انه هو المقتدر علی ما یشاء يعطی و يأخذ انه محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم یفعل ما یشاء امام وجهش منصوب رغماً لک و للذین نبذوا عهد الله و میثاقه و جادلوا بآياته اسمع نداء المظلوم دع خلیج الأسماء ثم اقصد بحر المعانی و البیان هذا ما امرت به من لدی الحقّ علام الغیوب لعمر الله لا ینفعک اسم من الأسماء و لا شیء من الأشیاء الا بهذا الأمر المبین و هذا النّبأ العظیم اسماء را بگذار و بآثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه الیوم از اکثری مستور است اگر صاحب بصر و سمعی در این کلمه نقطه اولی تفکر نما قوله تعالی و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان آیا بعد از این کلمه محکمۀ تامه میشود به بیان تمسک نمود و از منزل آن محروم گشت لا و نفسه الحقّ از این کلمه مبارکه استدلال به بیان ممنوع و در ظهور اعظم ذکر دوش مقبول نبوده و نیست امروز نقطه بیان به اننی انا اول العابدین ناطق و شما مشغولید بآنچه که ذکرش لائق نه و حال آنکه آن حضرت جانش را در سبیل این نبأ اعظم فدا نمود و در لیالی و ایام بذکرش ناطق و به ما یرد علیه ذاکر و محزون حنین بیان از ظلم ظالمین مرتفع ولکن آذان واعیه مفقود و ابصار حدیده غیر مشهود کجا بودید ایامی که این مظلوم تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بین ایدی غافلین در ارض میم بر این مظلوم وارد شد آنچه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لو لا البهّاء من نطق امام الوجوه و لولاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الذی به نصبت رایة انه هو الله علی اعلی الأعلام و ماج بحر العرفان امام وجوه الأنام در شذائد اول من کفر بالله اند و در رخا اول من آمن بالله قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر نماید مع آنکه این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج بذکر دوش نبوده و نیست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را بافق امر فائز نماید و قاصدین را بکعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمه حضرت سلطان بعدابی معذب که ذکر و شرح آن از قلم و مداد برناید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است

قل

یا ملاً المعرضین امروز حجّت و برهان طائف حولند ولکن حجبات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شداد میرزا یحیی تحت قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نساء بکمال راحت بوده یشهد بذلک کلّ منصف بصیر و کلّ عادل خبیر و یوم فصل او را مع نساء و اولادش بکمال صحّت و عافیت در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفین معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادقین حضور آن نفوس است که حال در قبرس موجود و مشهود قل

یا ملاً المعرضین بشنود ندای مظلوم را و خود را از تجلیات انوار نیر عدل و انصاف و صدق و صفا محروم نمائید اگر تقصیر این مظلوم آیات الهی و ظهور بیّنات او بوده این فقره در قبضه اقتدار حقّ بوده و هست انه اقامنی اذ کنت قاعداً و هرّتی

ید عنایتہ اذ کنت نائماً و انطقنی بین عباده اذ کنت صامتاً اِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدْ أَمَرَنِي بِاللَّذَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَ بَرَهَانِي مَا ظَهَرَ وَ يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِي وَ حَجَّتِي قِيَامِي عَلَى الْأَمْرِ وَ أَظْهَارِ مَا أَمَرْتُ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ بِحَيْثُ مَا مَعْنَتِي سَطْوَةَ الْعَالَمِ وَ لَا زَمَاجِيرِ الْأُمَمِ أَرْحَمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَى الْمَظْلُومِ الَّذِي بِهِ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَ قُدْرَتُهُ وَ عَظَمَتُهُ وَ اقْتِدَارُهُ قَدْ أَظْهَرَ الْأَمْرَ إِمَامَ وَجْهِهِ الْأُمَرَاءِ وَ الْمُلُوكِ وَ بَلَّغَ إِلَيْهِمْ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ أَحْكَامَهُ وَ أَوَامِرَهُ وَ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ إِلَّا إِصْلَاحَ الْعَالَمِ وَ أَطْفَاءَ نَارِ الضَّغِينَةِ وَ الْبَغْضَاءِ فِي أَفْتَدَةِ الْأُمَمِ أَگَرِ مَعْرُضِينَ بَعْدَلَ وَ انصاف در آثار نظر نمایند ادراک مینمایند الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری الیوم این مظلوم به ما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار امر مینماید و کل را بحق دعوت میفرماید طوبی للمنصفین و طوبی للمتفرسین و نعیماً للفائزین لعمر الله معرضین بیان از هادی و غیر او از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده اند ایکاش بیک قطره از بحر دانائی مرزوق میگشتند باسما متمسکند و از مبتعث و محیث محروم قل لا تنفعکم الأسماء و لا ما عندکم من الأوهام و الظنون تالله الحق قد اتی المالک بسُلطان مشهود خذوا ما ظهر من الحق تارکین ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدی الله المهیم القیوم قل ذروا ما عندکم من الأوهام تالله قد اشرق نیر الیقین من افق ارادة ربکم المقندر علی ما کان و ما یکون انظروا الشجرة و اثمارها بعیونکم و النور و اشراقه و الشمس و انوارها ایاکم ان تضعوا نصح الله وراثکم خذوه بقوة من عنده و سلطان من لدنه اِنَّه ینصر من یشاء بقوله کن فیکون قد انزلنا من سماء الفضل ما انار به ملکوت الحکمة و البیان و ما قرّت به العیون طوبی لمن تمسک بآیات الله اِنَّها ملأت الجهات قل اقرؤوا ما نزل من سماء مشیة ربکم للأمرآء و العلماء لو یرید احد ان یری سلطنة الله و اقتداره بعینه له ان یطهر نفسه عن ذکر ما سواه و یحضر امام الوجه لیسمع و یری ما مات فی حسرتہ مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادر انّ الذی اعرض بأی صراط توجه و بأی حجة ثبت ما عنده و بأی برهان ینکر من کان من اول الأیام منادياً باسم الله مالک الیوم الموعود قل اتق الله و لا تتبع سبل الذین کفروا بالشاهد و المشهود لعمر الله لما نزلت الآیات من سماء المشیة سجد النقطة الأولى و قال آمنت بک یا مالک الوجود قل هذا ظهور لم یحط به علم احد من قبل و من بعد الا علی قدر مقدور قل اسمع ما نطق به لسان الرحمن فی البیان حق لمن ینظره الله ان یرد من لم یکن اعلی منه فوق الأرض ایاک ان تنکر من تزینت بذکره کتب الله مالک الغیب و الشهود ولو انّ لمثلی لا ینبغی ان یرد لاثبات امره بذکر دونه ولكن لما رأینا ضعف العباد و عجزهم ذکرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا علیهم انّ ربک هو الفضال العزیز الودود قل اتق الله یا معرض و لا تکن من الذین نقضوا میثاق الله و عهدہ بما اتبعوا کلّ ناعق محجوب اسمع الذداء اِنَّه ارتفع من الأفق الأعلى فی هذا السجّج الذی سمی بالسجّج الأعظم من لدن مالک القدم اِنَّه یدعوك لوجه الله و ینصحک بما یراک هائماً فی هیماء الهوی انّ ربک هو الحقّ علامّ الغیوب انا نذکرک و نهذیک لوجه الله و لا نرید منک جزاء قد فتحنا علی وجهک باب الفضل لتدخل و تری بعینک شمس العلم و العدل من لدی الله مالک الملک و الملکوت

مجدّد بلسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید قصد کعبه الله نمائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی مقدّس کنی حزب شیعه در قرون و اعصار با یکدیگر بمجادله قیام نمودند بالأخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکر نما افتخار آن حزب بچه بود و جزا در یوم الله چه شد قدری بانصاف تفکر نما لعمری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی بآن فائز نه لو ترید ان تعرف قدّس نفسک عمّا سمعت ثمّ اسأل الله ربک ربّ العرش و الثری و ربّ الآخرة و الأولى لیلقی علیک ما ینجیک من سلاسل النفس و الهوی و یهدیک الی صراطه المستقیم یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاکل الذی انزله الرحمن لاسمه الدیان اِنَّه هُوَ الْعِلْمُ الْمَكُونُ وَ السِّرُّ الْمَخْزُونُ وَ الرَّمِزُ الْمَصُونُ الَّذِي أودعه الله فی قلب من سمّاه بالدیان فی ملکوت البیان باید هر نفسی در آن کتاب نظر نماید چه که او را علم مکنون مخزون نامیده و در سبب نزول و علّت ظهور آن تفکر باید نمود شاید بمقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه اولی روح ما سواه فداه و وصیتش کل را در عدم اعتراض بظهور اعظم مع ذلك بعضی باسم مرآت و برخی باسم وصیّ و حزبی باسم ولیّ از حقّ محرومند عنقریب بمثابه

حزب قبل اسم نقیب و نجیب هم بمیان میآید شاید رکن رابع هم یافت شود بگو ای معرضین از مظلوم بشنوید به بیان از مقصود عالمیان محروم نمائید قل لعمر الله لا ینفعکم البیان و لا ما عند القوم الا بأم الكتاب الذی ینطق فی المآب قد اتی المالك و الملك و الملکوت لله المهیمن القیوم و اگر نفسی از کتاب هیکل مقصود را ادراک ننماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعلهم یتخذون الی الحقّ سیلاً باری الیوم بیان و دون آن معلق بقبول است و بعضی بلفظ مستغاث از فرات رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند بگو ای غافلهای عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال بآن بقول نقطه جائز نه قوله تعالی ایّاک ایّاک ان تحتجب بما نزل فی البیان مکرّر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمائید و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این حین ظاهر شود من اول عابدینم و در مقام دیگر میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند بعضی آگاه نبوده و نیستند بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید فائز شوید بآنچه که از برای آن از عدم بوجود آمدهاید در جهالت هادی تفکر نمائید مقامی که بحر بیان الهی در کلّ حین ظاهر و مشهود و نیر برهان از افق سماء اراده مشرق و لایح تابعانش را بر ردّ او امر نموده و حال بنار ضغینه و بغضا مشتعلند و شاعر نیستند بگو ای غافل مکرّر فرمودیم سدره منتهی باثمار لاتحصی ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء عنایت مشرق بچشم خود نظر نما و بسمع خود اصغا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلک کلّ بصیر و کلّ منصف علیم اگر نقطه بیان روح ما سواه فداه این ایام حاضر بود امام وجه بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الأوهام و الظنون و خذوا ما اتاکم من لدی الله المهیمن القیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسی که صاحب سمع و بصزند و دارای قلب و فؤاد به جزیره توجه نمایند و بعد باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مزین گردند و بحقّ نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الأبهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور آن را بغیر نسبت دادهاند بگو ای غافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد

یکی از منتسبین الذی سمی بمحمّد قبل حسن باین ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود ارض طاء حبشش نمودند و بعد او را بقریه معلومه فرستادند و در آن محل صعود نمود و آن الواح را یکی از نساء آن ارض سرقت نموده نزد اخت که در ارض طاء ساکنست فرستاد دیگر حقّ عالم است که آنها را چه کرده باسم خود یا باسم میرزا یحیی بمردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه خطای بزرگی از او ظاهر و آن اینکه ورقهائی که از دوست بوده و باو منسوب لأجل عزّت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و بغیر تمسک جست حرکات او نزد اکثری معلوم و واضحست از قرائت لوحی عاجز ولکن بر اوهام متوهّمین بشأنی افزوده که غیر حقّ بر آن عالم نه آنه یسمع و یری و هو السّميع البصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محلّ دیگر بودهاند باری از عمل خود مأیوس شد و بغیر توجه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین فائز نشد بآنچه سزاوار است حبّ دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقرّبین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که بدست بیاورد دیگر معلوم نه که در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسأل الله ان یؤیّدها علی الرجوع و علی الانابة و الخضوع انّه هو التّواب الغفور الرّحیم و هو الفیاض الفضال العزیز الکریم قل

یا ملاً المعرضین انّ النّقطة یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملاً البیان تالّله قد ظهر من فدیة بنفسی فی سبیله اعظکم و انصحکم و اوصیکم بأن تنظروا آثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل من سمآء مشیته بأذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندکم تفکّروا بأی امر آنتم و بأی حجّة اقبلتم الی وجهی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خبآء المجد و سرادق العزّ قد

فترم بیوم ما رأیت عین الابداع شبهه اعرفوا مقامه اما ترون رایة بیان علی اعلی مقام الامکان و اما تنظرون علم انه لا اله الا هو بین الادیان ضعوا ما عندکم لعمر الله لا یعادل بکلمة عمّا نزل بالحقّ من سماء فضله از مرقاة اسماء صعود نمائید شاید بسماء معانی فائز گردید امروز روز اسم نیست

یا اهل بهاء تقوی مظلوم واقع شده چه که بی انصافهای عالم از آن گذشته‌اند و بفحشا تمسک جسته‌اند امروز باید کل بتقدیس و تنزیه حقّ را نصرت نمائید نفوذ و تأثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکلم است بعضی از عباد باقوال کفایت مینمایند صدق اقوال باعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم میشود اقوال هم باید مطابق به ما خرج من فم ارادة الله فی الألواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفکر مینمودند باقوال بعضی از کاذبین و مفتترین جوهر سمع را از مایبغی محروم نمیساختند این مظلوم از ارض طاء بامر حضرت سلطان به عراق عرب توجّه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت یومی از ایام میرزا یحیی وارد حال ملاحظه نمائید اگر مقرّ امنی جز ظلّ الله بود البتّه بآن مقام توجّه مینمود و از آن گذشته حین هجرت از زوراء به مدینه کبیره بعد از تبلیغ والی احکام دولت علیه را بآن شطر توجّه نمودیم حین حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید بشطر ایران توجّه نمائی چه که آثار نقطه که بهزار زحمت از اطراف جمع شده همراه ببری که از دست نرود بعد از خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یک نفر عرب به موصل توجّه نمود و در آن محل منتظر ورود اسرای ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسایشی اعظم و ابهی از ظلّ سدره مشاهده مینمود البتّه بآن شطر توجّه میکرد قل یا ملأّ البیان فکروا فیما ظهر بالحقّ ثمّ انصفوا فیما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله ربّ العالمین مع این اشارات واضحه و علامات لائحته ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون و عملوا ما لا عمله المشرکون در آن هجرت هفتاد نفر در حضور بودند و او هم شب و روز با آن جمع بوده مع ذلک بعضی نوشته ما با حضرات نبوده‌ایم و آن مظاهر اوهام هم قبول نموده‌اند باری بهر جهت که توجّه نمودیم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلی جاری شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند قل

یا هادی اتق الله اتق الله و لا تتبع اهوائک و لا مفتریات الذین نقضوا عهد الله و میثاقه انظر انظر ان البحر امام وجهک اسمع اسمع انّ التداء ارتفع بین الارض و السماء ارجع الی آثار الله و رحمته لعلّها تجذبک الی افق العزّة و تری نفسک مستویاً علی سریر الانصاف من لدی الله مالک العنایة و الألطاف چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل به ارض صاد فرستادیم که هادی منقطعاً عن دون الله قرائت نماید شاید بر جوع فائز گردد و لکن صخره صماء از نفحات بیان مالک اسماء حرکت نمود و از امواج بحر عطا نصیب بر نداشت آن مناجات را امر نمودیم در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار مؤثر است نسأل الله ان یوفّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی

یا ایّها الطائر فی هوائی و المتوجّه الی انوار وجهی و الشارب ریحق بیانی اسمع ندائی انه لا اله الا هو المقدر الامر الحکیم چندی قبل نامهات رسید و جواب از ملکوت بیان الهی نازل و ارسال شد اولیای مدن و دیار هر یک باشراقات نبی عنایت منور گشت لعمر الله فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته از حقّ میطلبیم کل را باستقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بهائی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل قیام نمودیم زنجیر منع نمود حبس حائل نشد کند احداث خوف نکرد سطوت و وضوا و صفوف و الوف مانع نشد تا آنکه نبی امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات بیان متضوّع حال از خلف حجاب شرمهئی بیرون دویده‌اند و عمل نموده‌اند آنچه را که عین حقیقت گریست یا ایّها المتمسک بحبل عطائی مع امواج بحر بیان و تجلیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال نمودند و بما ینبغی فائز نگشتند قل

الهي الهى لك الحمد بما انزلت آياتك و اظهرت بيّناتك و نور افئدة المقرّبين بنور عرفانك و المخلصين بضياء بيانك
اسألك ببحر فضلك و سماء جودك و ما كان مخزوناً فى علمك و مكنوناً فى كنز عصمتك و بالآلئ المستورة فى خرائن
قلمك الأعلى و بأنوار وجهك يا مولى الورى و مالك العرش و الثرى ان تؤيّد المعرضين على الاقبال و المنكرين على الاقرار و
الغافلين على الرجوع الى شطر رحمتك و الانابة لدى باب عفوك و غفرانك انك انت التّوّاب الغفّار الفضّال العليم الحكيم

هو السّامع المجيب

قل سبحانك اللهم يا الهى تبت اليك انك انت التّوّاب الكريم سبحانك اللهم اشهد انى ارتكبت ما انفطرت به سماء العدل و
انشقت ارض الانصاف ارحمنى بجودك انك انت ارحم الرّاحمين انا الذى بظلمى صعدت زفرات المخلصين من اوليائك و
نزلت عبرات المقرّبين من امنايك انا الذى بعصيانى خرق ستر حرمتك و ناح اهل مدائن علمك و فضلك اشهد انى سبقت فى
الخطاء اشرار خلقك و عملت ما ذابت به اكباد اصفياك ارحمنى يا مالكي و سلطاني ثم اغفر لى بفضلك انك انت الغفّار
الكريم اشهد انى ارتكبت ما تغيّرت به الوجوه النّوراء فى الفردوس الأعلى و سقطت اوراق الجنّة العليا اسألك يا مأوى الخائفين و
مهرب المضطّرين و غاية آمال العارفين ان تكفّر عني سيّئاتى الّتى منعتنى عن الورود فى لجة بحر جودك و عنايتك و الدّخول فى
بساط عزّك و عطائك آه آه قطعت بسيف جفائى شجر رجائى و احرقت بنار عصيانى ستر عفّتى و مقامى اين الوجه يا الهى
لأتوجّه به الى انوار وجهك و اين الاستحقاق لأتقرّب به الى عمّان عفوك و رحمتك قد خلقتنى لاعلاء كلمتك و ارتفاعها و انا
ضيّعته و انزلتها انا الذى يا الهى كفرت بنعمتك و جادلت بآياتك و انكرت حجّتك و برهانك ترى يا الهى عبراتى منعتنى عن
بدائع ذكرك و ثنائك و زفرائى تشهد بغفلتى و خطائى امام علمك انا الذى ما استحييت من مشرق آياتك و مطلع بيّناتك و
مهبط علمك و مصدر اوامرك و احكامك فاه آه من خطيئاتي الّتى ابعدتنى عن شاطئ بحر قربك و اجترحاتى الّتى منعتنى عن
القيام لدى باب فضلك هل تحرم يا الهى من اقرّ بظلمه و اعترف بذنبه و اقرّ بكرمك العميم و جودك العظيم فاه آه بحر
الخطاء اقبل الى بحر عطائك و عمّان الغفلة و الغوى اراد عمّان عفوك و رحمتك وعزّتك يا مقصود العالم و محبوب الأمم
احبّ ان ابكى و انوح على نفسى بدوام ملكك و ملكوتك كيف لا ابكى ابكى لظلمى فى ايام فيها اشرق نير عدلك من افق
سماء ارادتك فكيف لا ابكى ابكى لبعدى عن ساحة قربك و خطائى عند نزول عطائك و كفرانى عند ظهورات نعمتك و
آلائك انا الذى يا الهى هربت عن ظلّ رحمتك و اتخذت لنفسي مقاماً عند اعدائك فيا ليت اكنفتك بذلك بل نطقت بما
تشبّكت به افئدة اهل سرادق عزّك و مجدك و جرى الدّم من عيون اهل مدائن علمك و حكمتك سبحانك يا الهى و سيّدى
كم من يوم اقبلت الى عبدك هذا و ذكرته بجودك و دعوته الى بحر رحمتك و افق فضلك و هو اعرض عنك و عن ارادتك
و انكر بدائع عناياتك و مواهبك اى ربّ ارحم الذى لا راحم له الا انت و لا ملجأ له الا انت و لا خلاص له الا بجودك و لا
مناص له الا بقدرتك اشهد يا الهى بظلمى تغيّرت اثمار سدره المنتهى و اصفرّت اوراق الفردوس الأعلى ترانى يا الهى راجعاً
اليك و نادماً عمّا ارتكبت يدي و لسانى و قلبى و قلمى اسأل الجود يا مالك الوجود و الكرم يا سايع النّعم اشهد يا الهى
بفضلك و عنايتك و بظلمى و شركى بين اصفياك و امنايك آه آه بظلمى اخذت الزّلازل قبائل مدائن العدل و الانصاف ثمّ
الذين طافوا عرشك يا مولى الورى و ربّ العرش و الثرى اسألك بسلطانك و عظمتك و قدرتك الّتى احاطت على ارضك و
سمائك و بعفوك القديم و فضلك العميم ان تكتب لى ما يطهّرنى من دنس اعمالى الّتى منعتنى عن التّقرّب الى بساطك
الأقدس و مقامك المقدّس اشهد انى كنت من عبدة الأوهام و ظننت انى من الموقنين و مشركاً و حسبت انى من الموحّدين
فاه آه عملى سوّد وجهى فى حضورك و ارتكابتى اطرذنى عن باب عطائك الذى فتح على من فى ارضك و سمائك فاه آه قد
وردت سهام اوهامى على جسد امرك و اسياف عصيانى على هيكل مشيئتك فاه آه بنار غفلتى احترقت افئدة الأولياء و بظلمى

ناحت الأشياء هل الرجوع اليك يقربني الى ساحة عزك و هل التوجه الى بابك ينجيني من نفسى و طغيانها و يخلصنى من سوء افعالها و ظلمها و غفلتها لا وعظمتك و عزتك لا تنفعنى الأشياء عمّا خلق فى ناسوت الانشاء الا بأمرك و حكمك اى ربّ اشهد هذا الحين بتفديس ذاتك عن الأمثال و تنزيه كينونتك عن الذكر و المقال أنك انت الغنى المتعال فى المبدأ و المآل الهى الهى انقذنى بذراعى قدرتك من بئر النفس و الهوى و خلصنى من نار البغى و الطغى لم ادر يا الهى بأى وجه اتوجه اليك بعد علمى بأنّ جريراتى و خطيئاتى حالت بينى و بين رضائك و قربك و منعتنى عن الحضور امام كرسى عدلك فى العشى اذكرك يا الهى و فى الاشراق اناديك يا محبوبى و فى الأسحار ادعوك يا مالكى باسمك الفضال و باسمك الفياض و باسمك الوهاب و عزتك و نفوذ نفحات وحيك و اقتدار مشييتك كاد ان ينقطع رجائى من سوء فعلى و عملى اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك قد سرعت الى بحر الغفران بذنب اكبر من الجبال و اوسع من ميدان الخيال اسألك يا غنى المتعال بدائع جودك و فضلك و رحمتك التى سبقت الأرضين و السموات و عفوك الذى احاط بالممكنات لا اله الا انت مالك الأسماء و الصفات